بدرگاه اختصاص دنی فتدلی بخلعت خاص فاوحی الی عبده ما اوحی از سایر اصفیا مرتبها یافته دست نده صلوات الله وسلامه علیه واله الطاهرین وخلفائه الراشدین وجماهیرها من الانصار والمهاجرین والتابعین لهم باحسان الی یوم الدین **اما بعد** فاضلترین عبادات بر امت محمد صلوات الله علیه خواندن قرآنست چنانچه در حدیث صحیح واردست که افضل عبادة امتی القرآن وخواندن قرآن هرگاه که از حلیه تدبر وتفکر در آن عاری باشد هیچ خیر از آن توقع نتوان کرد واز امیر المومنین علی منقولست که لا خیر فی قراءة لا تدبر فیها وهم مضمون این خطاب عام ملک متعال با سید عالم صلی الله علیه وسلم فرموده که کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا ایاته

چنانچه دلالت میکند که نزول این کتاب مبارک وفایده متبرکه انعام مقدس کار باب عقول والباب در غرایب اسرار وعجایب اطوار تامل وتدبر نموده در ایات وکلمات او غور کنند وبنصایح کامله ومواعظ شامله او بنده حق وکوشش خود [illegible] از آن بهره یابند ورخی الحدیث ومودی این کلام خیر الکرام البررة [illegible] بدیمین حال ومؤکد همین مقالت یعنی مرصاحب وقوف [illegible] معاد مرابی موقوف ساز دو علم مهارت وحذاقت در عرصه دور [illegible] سفیران وحی وکاتبان امر ونهی یعنی کرام الکاتبین که بترجمان سالک میگردند وهیچ باشد بر عکم از مقدمات بر خاوندان بصیرت واضح باشد که اقدام تدبر وتفکر بر سلوک منهاج معرفت کلام ربانی اقدام [illegible] الفاظ وملاحظه تدقیق معانی آن نظر مهارت [illegible] [illegible] مجمل [illegible] من القتاب مستفید ومحظوظ توانند شد **بیت**

[illegible] قصارکن قوای روحانی ❁ صرف او کن جواهر جسمانی ❁ کو هوش [illegible] وشک نیست که تتبع علم تفسیر که خزینه فواید معانی وکنج فهم دقایق کتاب الهی از ولای نقاب تدبر وتفکر جواب می نماید وابواب حل معلقات وکنوز قرآن جز بمفاتیح علوم متعلقه بان نمی گشاید وعلم تفسیر مشتمل بر عیت ومعرفت بر عایه که حصول معرفت قرآن از دانستن آنها حاصل نیست وتمام [illegible] از مصنفات افاضل التفاسیر یافته وبتدبیر راجع آن وبر شانه

وطلبا لمرضاه این مدقق متمادی باز دو اعوجهت وبواعث نمت بان مقصور وموقوف بود مشتمل بر جمیع فنون متعلقه بقرآن رقم زده که بیان کرده [illegible] معانی در وقت ملاحظه ومطالعه هر سوره از رجوع بکتب دیگر مستغنی بوده مثل شد او بعض لصیدیه جرفا العرب

شهوره **مصرع** انجه خوبان همه دارند تو تنها داری ❁ در شان وی شاهد نمایند فاما بواسطه موانع زمان وعوایق دوران که وقوع وهجوم آن در ارباب خرد پوشیده نیست ظهور این صورت وحصول این بغیت در عهده تعویق ومضیق توقف میماند تا درین زمان لطافت نشان که لوای علما وعلم ورایات حمایت فضلا بمیمن تقویت وحسن تربیت آن عالم کبیر وکامکار روشن ضمیر مساعد امارت وبزرگواری معارج معارج ایالت ونامداری متحلی باخلاق ربانی متحقق باوصاف ثنری انسانی مقرب الحضرة السلطانیه عضد الدولة القاهرة الخاقانیه مالک ممالک الاحسان بافاضة الخیرات سالک مسالک العرفان باشاعة مراسم الطاعات **شعر** ینادی بالحق لولا علانه لعادت حدود المکرمات سواقلا **بیت** کر ملکی بر صفت آدمیست ❁ اوست که سر تا قدم نور دیست که کاریش بفروع واصول ❁ تابع قال الله وقال الرسول ❁ المختص بذوارف عوارف الیقین نظام الملة والملکة والدنیا والدین **بیت** داور دوران علی شیر آنکه هر روز آنکاه ❁ خاک پایش برمه وخورشید جهان بین میکند ❁ آسمان قدریکه وقت فیض بحر همتش ❁ خسرو خورشید را سد کحة تلقین بزرگ میکند اهل زمین دایم دعای دولتش ❁ ونصار روح الامین وشدت آمین میکند ❁ وفقدانه لا زال لاکتساب السعادات السرمدیة وبفضای بخاری وساحت کامکاری باز آخته وشرایع اکرام وافضال ومنار اهتمام بشان فضایل التفات عالی جناب معالی نصاب آزاد اس هموم وشواغل عموم وکرم ومضاکفت سعد الزمان وساعد الاقبال لا جرم طالبان مطالب افضال چون طلیعه بشارت دولت واقبال روی باستان سپهر نشان آن خلاصه ادوار زمان آورده ورا ان حال منطوق مقال بموقف عرض میرسانند **بیت** روی سوی که آورد کامید بود ❁ جون دل عجان تیر راتبل وآن جناب بتایید قائد توفیق وتلقین داعی طریق تحقیق واعتصام بسلسله ارادت ارباب تمکین وتمسک بعروة وثقی ملازمت هوشمندان عالم بیقین صحیفه جاوی اعتبار دنیا که زینت کورک طبعان بار یکاه وما الحیوة الدنیا الا لهو ولعب ولهو لسان روی اختیار دهر تنح در کشیده عنان عنایت بتشیید قواعد هنر پروری وتشیید مبانی فضیلت کستری معطوف ومصروف دارد ودرین سبب هر یک از جوینده کان قوانین فروع واصول وپوینده کان سبیل منقول ومعقول در ناینه عالیه که بنا معمار همت بلند دولت ارجمند شد وساحت کاب وعرصه بهجت افزای ساخته وپرداخته شده آن مدرسه رفیع الارکان که جز دخرد وان کان والبیت المعمور دار قیمی از لوح ایوان آن کشیده اند وشمه عظمت وشرف التحفه المرفوع از طاق نه بهر [illegible] میغارد **بیت** ورباط ولقد رایاب داشت دارد زول ❁ در حرم حرم قدس احباب بخت شکار وطلقاء رفیع البنیان که کنکر ومژده کان اسابط بست از شطر صحابت واحترامش وهیولم مغلق

نطاق البلاد بحمى از شرح موافقت اجلال واكرامش **بيت** ثبت الله بابك اى حرم امن وامان
روح الله فضا ثناى وطن روح امين . پيوسته بتعلم علوم دينى وتكرار مسائل يقينى اشتغال دارند
وچون اسباب وظايف معاش بهيا ومهيا شده مصالح انتعاش بجمعها اوبهنا كرديد الحمد لله الذى
احلنا دار المقامة من فضله لا يمسنا فيها نصب ولا يمسنا فيها لغوب ونقد روزكار ساخته بفراغ
حال ورفاه بال ميكذرانند وبركات تحصيل ونتايج اجتهاد از طايفه كرامت آثار سعادت آثار
بنامى اند بالفيض الالهى شرف وصول مى يابد ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء **بيت**
ودر رسيد دولتى ز كار از ازل . وين كار دولت كنون تا كرا رسد . در اثناى اين احوال
كمينه بى بضاعت حسين بن على الكاشفى نيز بموهبت قبول دولت بادا الطواف شده و
احرامش مستعد كشته منظور نظر عنايات تمام شد **مصرع** از تو عجب كى بود كه بنوازى غريب را
در اثناى محاورات انصورتى كه نقش بند ضمير در خيال تاليف آن تفسيرى بر لوح انديشه
رقم تصوير داده بود بتحرير شمه بر صفحه ظهور صفت تحرير پذيرفت واشارت عالى
بجمع تفسيرى كه فوايد شامل تر ومنافع اتم واعم است قبل از تصنيف تفسير مذكور عز امضا
يافت بنابرين فقير حقير عنان عزم بصوب مختصرى معطوف كه از طرفين املال واخلال ايجاز
وسط كه مرتبه اعتدال است مايل باشد انعطاف داده از اقوال مفسران انجه در معيار انتقاد
عيارى تمام داشت جمع كرده اكثر زوايد ادبيه و مستشهدات لغات عربيه را متعرض نكشت و
بعد از ايراد صحيح آيات بوجهى كه اغلب وجوه مشهوره معتبره را شامل باشد با بيان اسباب نزول
وقصص واخبار اشتغال كرده واز لطايف مذكران واشارات محققان انجه زبان زمان
باثار وانشاء آن مساعدت نمود مرقوم ساخت وبمدد توفيق بجمع اين كوهرهاى شاهوار كه
مسمات بجواهر التفسير لتحفة الامير در سلك انتظام وتقرير از حضرت واهب المواهب حق
وتهيه اسباب وصول بدين مرام از روحانيت حضرت سيد الانام مرجو ومامول والله معطى
كل مسئول وقبل از شروع در اصل كتاب باز مينمايد كه علم تفسير علميست كه در وى بحث
كرده اند از الفاظ ومعانى قرآن از حيثيت دلالت آن بر چيزى كه بيقين معلوم باشد و بر انچه
كه كمان برند مراد الله است بقدر طاقت انسانيه وبحث درين علم يا بحسب روايت باشد و
آن ذكر عنايتست كه باسناد صحيح ونقل درست از حضرت سيد المرسلين وخلفاء الراشدين
وعلماء صحابه رضوان الله عليهم اجمعين رسيده واز ايشان بر تبع تابعين بر بعد آن زمان
بسبيل تواتر وتضرع تا از زمان جلال آنها كو تاهست **بيت** نقل چون دانست بروار تبع
عقل دان كار خانه ره ندارد . يا بحسب درايت استنباط معانى باشد بقواعد عربيه وقوانين

كلتيه موافق كتاب وسنت وهر چه ومدد صاحب توفيق الهى بقدر استعداد آن وفهم خود ذوات
بحال دخل هست كما قال الله لعلمه الذين يستنبطونه منهم **بيت** مرد دانا از روى ذوق
بخود كرد معنى آرايى . جمع بكرد بمدد فيض نيابى از روى كشف صحيح وذوق صريح بمعانى وحقايق
دقايق قرآنى را ميبرند وعنان ايشان لب لباب كتاب رب الارباب وعلماى طايفه لدنى اشتغال
از روح وبر ايشان فايض كرده بى واسطه تعلم از غير كما قال وعلمناه من لدنا علما واين را علم
ترجمه اند ماخوذ از روى قول پيغمبر صلى الله عليه وسلم من عمل بما علم ورثه الله علم ما لا يعلم **بيت**
خويش را صاف كن از اوصاف خود . تا ببينى ذات پاك صاف خود . بينى اندر دل علوم انبيا . بى كتاب
بى معيد واوستا هر تصرف در معانى قرآن بايد دانست باشد واهل آن ارباب روايت اند
ومعروف بنا بر اصحابه وآيه الدنيا بوراثه ومخصوص بان اهل ولايت اند واكرچه مطالع انظار
مكاشفان بحسب اختلاف تجليات متفاوت بود وهر يك بعبارتى ديكر اشارت بمقصود كنند
اما في الحقيقه اصل بحر مجموع راجع بيك حقيقت خواهد بود **ع** عباراتنا شتى وحسنك واحد
وفقه الافاضل مولانا شمس الدين محمد قارى قدس سره در تفسير فاتحه آورده كه دانستن علم تفسير
فرض كفايت جهت انكه تعلم علوم شرعيه از اصول دين واصول فقه فرض كفايه است باجماع
توقف معرفت اينها بر قرآن ظاهر است بر هر چه حاصل نشود فرض الا بدو مقدور مكلف
باشد فرض بود ومثل او وديكر بايد دانست كه علم تفسير از اجل علوم است وهر علمى كه او را قدر وشرف
جلالى باشد يا مطلوب بالذات است چون علوم شرعيه يا وسيله حصول مطلوب بالذات
چون علوم آليه وعلم تفسير از علوم مطلوب لذاتها است براى آنكه مطلوبيت علم يا بجهت
شرف اوست يا بواسطه شدت احتياط بدو وشرف علوم بشرف موضوع باشد چون علم طب
نسبت با علم بيطره كه موضوع اول ابدان انسانست وازان ثانى ابدان حيوانات عجم وانسان اشرف
از ساير حيوانات يا كثرت فايده چون علم كتابت كه مهمات كليه در دين ودنيا بران موقوفست
نسبت علم ساحت كه منفعت آن بنيا اندكست يا بوثاقت دلائل چون علم حساب كه براهين او
يقينى است ويا از علم احكام نجوم كه مدار آن بر ظن وتخمين است يا شدت احتياج چون علم فقه
كه محتاج اليه بندكانست در انتظام صلاح معاش ومعاد نسبت با علم طب كه محتاج اليه بعضى است
در انتظام صلاح معاش ومعاد نسبت با حكمت كه محتاج اليه است در بعضى اوقات اين چهار وجه
كه مذكور شد در علم تفسير كه موجود است اولا در شرف موضوع عرش خفا نيست چه موضوع
او قرآنست كه بحث درين علم از احوال خاصه شامله او ميكند وقرآن منشعب هر حكمت
القرآن افضل كل شي دون الله ثانيا كثرة فائده نيز وضوحى تمام دارد چه منتهاى حصول حكمت عليه

علیاست و وصول بسعادت اخروی ابدیه تا آن ثابت دلایل آن شرع مستفیض است بلکه
منشاء اغلب دلایل شرعیه اوست و باعث شدت حاجت بوی احتیاج بیان آن از جهة آنکه بر خاطر
هر کس که لوح فطرتش بقوی از عقل سلیم منقش گشته روشنست که حصول کمالات صوریه و
معنویه عاجلا و آجلا موقوفست بر علوم دینیه و معارف یقینیه و مدار مجموع آن بر دانستن
قرآنست و قرآن بی علم تفسیر دانسته نگردد و قبل از خوض در تفسیر آیات اگر ذکر چند از آنچه
طالبان این علم را موجب مزید بصیرت گردد مناسب مینماید و بیان آن از چهار اصل مشتمل بر بیست و
دو عنوان متکفل است بدین ترتیب اصل اول در فضایل قرآن و اسامی آن و مباحث حدوث و قدم و
تکلیم و سماع مشتمل بر چهار عنوان عنوان اول از فضایل قرآن و صفات کمالیه آن عنوان ثانی
در اسامی و بعضی از اسامی قرآن مستنبط از کتاب و سنت عنوان ثالث در ابطال حدوث
و قدم و اختلاف مذاهب در آن عنوان رابع در حقیقت تکلیم و کیفیت سماع و بیان نوع
اثبات آن اصل ثانی در بیان جامعیت قرآن و چگونگی انشعاب علوم از آن منطوی بر پنج
عنوان عنوان اول در جامعیت قرآن و اشتمال آن بر علوم دینیه و ادبیه از قرآن عنوان ثانی
در علومی که بقرآن متعلق است عنوان ثالث در علومی که تفسیر را از آن چاره نیست
و ادمغ آن عامست عنوان رابع در علومی که خاص است بتفسیر اصل ثالث در
ذکر الفاظی که میان مفسران متداول است و این اصل بر هشت عنوان اشتمال دارد عنوان
اول در بیان انزال و تنزیل عنوان ثانی در معنی وحی و اقسام آن عنوان ثالث
در معنی سوره و متعلقات آن عنوان رابع در معنی آیه و ما ینسب الیها عنوان خامس
در معنی کلمه و ما یتعلق بها عنوان سادس در معنی حروف و نقطه و حرکات آن عنوان
سابع در معنی تفسیر و تاویل عنوان ثامن در متشابهات از آیات اصل رابع در
فواید متفرقه که از معرفت آن چاره نیست محتوی بر شش عنوان عنوان اول در بیان جمع قرآن
عنوان ثانی در شرف علم تفسیر عنوان ثالث در وجوه اعجاز قرآن عنوان رابع
در افضلیت بعضی آیات و سور و بیان خواص و منافع آن عنوان خامس در شرایط تلاوت
و تفکر و آداب آن عنوان سادس در ذکر اشارات و حقایق عرفا و بعد از ثبت فهرست
شروع میرود در مقصود و التوکل علی الحی الودود در بیان شمه از فضایل قرآن و ذکر بعضی
از اسامی آن و مباحث حدوث و قدم و حقیقت تکلیم و کیفیت سماع آن مشتمل بر چهار عنوان
عنوان اول در ایراد بعضی از فضایل القرآن و شرح بعضی از مراتب و مناقب آن منقولست
پنجاه صحیفه ادریس و بیست صحیفه ابرهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و

و فرقان محمد صلوات الله علیهم اجمعین و ده صحیفه که علمت فیها است بعضی از آن نسبت
دهند و گویند صحف ابرهیم علیه السلام سی بوده و گفته اند قبل از نزول توریة و غرق شدن
فرعون و قوم او ده صحیفه بر موسی علیه السلام نازل گشته و قولی آنست که صحف عشر [illegible]
بوده و آن بر آدم صلی نازل شده و العلم عند الله و در ایمان آوردن بکتب تعیین عدد شرط نیست
بلکه ایمان بجمیع کتب بی آنکه بطرق تعیین بنوع عدد کتب منزله بدلیل قطعی ثابت نشده و چنین است
ایمان بکتب چنانست که بمانند و اقرار کنند که مجموع کتابها فرود آمده از انبیا کلام حق است عز و جل
نا مخلوق و نا محدث و از جمله کتب که سفیر وحی اداء امانات باسماع ارباب رسالت رسانیده هیچ
کتاب را این شرف و منقبت و علو مرتبت نبوده که قرآن مجید را هست از دور آدم تا عهد عیسی
علیه السلام هر بنایی که از حق بخلق آمد بیان آن در این کلام مذکورست و از زمان خاتم تا انقراض
عالم هرچه خواهد بود از بدایات و نهایات آن در این کتاب منطوی و مرموزست بیت
هر لطافت که نهان بود به پرده غیب . جمله در صورت خوب تو عیان ساخته اند . قال الله
تعالی و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید بدرستی که
قرآن کتابیست بزرگوار و عزیز [illegible] عالیمقدار که از فاتحه تا خاتمه عنان باطل بدو راه و از کنار
تا نهایت در قصص و احکامش اختلاف باشد کلام حکیمیست که غبار ریب و عیب بر اذیال
افعال و اقوالش ننشیند و خبر حمیدیست که اتصاف بصفات کمالیه ذات بیزوالش ثابت
بود خوش نامه که عنوانش دیباچه صحیفه مجد و افضالست همایون منشوری که طغرای
جلالش توقیع منال العقول و اقبالست کلمات تامه اش خزانه اصناف الطاف الهیاتست [illegible]
نشان از انواع اعطاف پادشاهی [illegible] دین را سلطانیست سرافراز از دار الملک یقین [illegible]
[illegible] بیت اینچه شاهیست بر سریر هدی . خلد الله ظله ابدا . تاج افراز و رونق [illegible]
زده بر فرق [illegible] . [illegible] بر او . هو ام الکتاب لشکر او . علم [illegible] عالم غیب
[illegible] لا ریب . نازل تا ابد ولایت او . حامی [illegible] حمایت او . در احادیث صحیح آمده که
القرآن شافع مشفع و ماحل مصدق من جعله امامه قاده الی الجنة و من جعله خلفه ساقه الی النار
یعنی قرآن قاری خود را شفاعت کننده است و هر شفاعتش جایز قبول یافته و از کسی که ادراک
تلاوت باشد شکایت نماید و این مضمون شکایتش بمحل تصدیق رسید هر که احکام با نظام
در منهاج شریعت پیش رو خود دارد قاید رحمت [illegible] را از [illegible] مکرمت بمنزل علیین
در روضه خلد برین فرود آرد و هر که را استظهار متابعتش با اوامر و نواهی قرآن کند [illegible]
هیبت توسن نفس سرکش او را تازیانه عزت در حضیض سجین و در درکات اسفل سافلین افکند

پس معلوم شد که قرآن هم دوست تواناست وهم دشمن جان کذا نطق به صاحب دولتی
که قرآن بعنایت شفیع وی باشد وای بر آن مخذولی بود که قرآن شکایت خصم وی باشد
لمن شفعائه خصمائه **بیت** از خصم توان رست بامید شفیع · لیکن که شفیع خصم شد چون رهد
ای عزیز قرآن دلیل کعبهٔ انا فتحنا است ولوای ارباب یا ... آفتاب هدایتست نور فشان
عالم قیست کردنشان نور کاملش فروزنده چراغ بصیرتها فیض شاملش از آینه سر روحانیان
سوزش خلوت عاشقان با نور وتعویذ فضائلش مایه سلوت محرومان شرزده ...
پس عجب تقریر معانیش ... وعجب صورت تطبیقش از خلل ... خالی صفت حکمتش حلیه علم وحکمت
حالی سوق کلامش شوق آمیز ذوق منامش شور انگیز حلاوت فصول وغایاتش بی نهایه طراوت سور و
آیاتش بی نهایت تکمل الجواهر اخبارش درج مخلصا از ... روشنائی اکسیر اعظم اسرار
زمرهٔ مفلسان از کیمیای اشنائی منتظر از نوید حیوة جاودانی نوع عارکان از امید نجات دو جهانی
بدو مشتاقان از خوش ترانهٔ مطالعهٔ کلمات دلارای او عارفان از زیبا تجلی شاهد معانی
آیات جان فزای او زبان بیان در ادای صفاتش بعجز موسوم شد ناطقه در تقریر کمالاتش
بتقصیر مشهور وموصوف گشته **بیت** نه عقل بر حد کمالش رسد · نه فهم خلایق بجلالش رسد
در کتاب تنبیه الغافلین از محمد بن کعب القرظی رحمه الله نقل میکند که من قرأ القرآن فکانما
رأی النبی قاری قرآن گویا که شاهد جمال با کمال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میشود
وکدام مطلوب در دنیا سوای لقای آن محبوب تواند بود **مصرع** مقصود عاشقان ز جهان
لقای تست · امام ابو مطیع نسفی در لولیات آورده که علامت دوستی حق سبحانه وتعالی
تلاوت قرآنست ونشانه محبت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم متابعت سنت ایشانست پس
هر که دعوی محبت الهی کند در دار القضا امتحان بر صدق مدعا او جز قرائت کلام الله
گواهی نخواهد بود **ع** نشنود قول تو گر نکند ابن گواه · ودر احادیث قدسیه وارد
شده که من شغله قرائة القرآن عن مسئلته اعطیته افضل ما اعطی السائلین یعنی هر که را
کلام ربانی وشوق ذوق مشاهدات خطاب سبحانی از درخواست نمودن مرادات نفسانی
مشغول کرد انداو را ثمر بخشیم فاضلتر از آنکه سائلان درگاه رحمة ونیازمندان بارگاه ...
از آنکه عطا دهنده فرا خور سؤال او بود وسؤال نا خواندهٔ قرآن ... عز وجلال ... باشد که
رقعهٔ حاجت خود عرض کند که ای کوینت واکرام عظمت نا مکرر نماید ... آب وروی
کلام دولت در مقابله تلاوت کلام ... باشد وجه سوال در قرائة ...
قرآن تماشاگاه ارباب الباب است وخواندن قرآن بمیکند هر حرفی ده ثواب در اخبار آمده که

هر که قرآن خواند وحفظ نه او آن باشد که خلعت شفقت به او پوشانیده اند وجرعه خاص از جام
انعام خاصش نوشانیده اند هر آینه او را انجمن آید که با قرآن استهزا میکرده اند و آیات حق
حق وکلام صدق مصداق اندرا انگاشته اند ودر تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است که در خبر
آمده که روز قیامت آنان هیچ شفاعت نیست نزد خدای تعالی بزرگوار تر از شفاعت قرآن
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ونه فرشته ونه غیر آن وان کتاب الله اوثق شافع واغنا اغناء ...
مفضلا وهم خواجه در رساله قدسیه از حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره نقل
میکند که متوسطان راه سلوک را بعد از ادای فرایض وسنن مداومت بر تلاوت قرآن اولی
وانسب است وهمان خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی می نماید ایشان را از
تلاوت حاصل آید بار ولیکن چون تجلیات صفات مختلفة المعانی وخواجه امام محمد حکیم
شیخ حسین نوری رحمه الله نقل میکند که ما شنیده ایم از اکابر دین که قرائت قرآن افضل
از ذکر است که خواجه حکیم در تقویت این نقل فرموده اند که چه نیک خواصی که ذات گوینده این
برای آنکه کلام حق سبحانه ذکر وی کردن فاضلتر از آن باشد که بکلام خود ما للتراب ورب الارباب
ع چه نسبت خاک را با عالم پاک · وحقیقت آنست که برید عقل دور اندیش که خود را ...
ملک وملکوت داند در سیر طریق ترتیب مناقب ... مناسب مناصب رفعت قرآن باشد بعجز و
تقصیر موسومست وسفینه فهم ... که لا ... جاسوسی ممالک لاهوت وناسوت ...
سلوک نفسی ادای شکر که لایق حقایق صفات وی تواند بود مایوس ومحرومست **شعر** فکیف عن
ذات المسمی اشارة · فقد عجزوا بالجلا بیجا **بیت** وصفحش ... ان طایفه
علما وعارف وعلمی هر کردانند · وچون معلوم شد که شرح فضیلت این کلام معجز نشان نظم
در مرتبه ایست که سیاح سبک رویان در بسیط عرصه اش قدم توانائی تواند نهاد وصفت
منقبت این کتاب معالی نقاب نه بشانیکه سیاح دریا دلیان در محیط تقریرش اشنائی توانند
شعر واعجز ... من شرح الشرح وصفه · ومنفقة الاعجاز علی الحاذق **بیت**
زدرون مدارج قدر تو رفیع تر · وهم کمان نمیرسد خاطر دقیق · بر نسبت فضیلتی که نظم حرف مجید ...
آن دارد با حقیقت صفت قرآن وصفت حقیقت آن همان نسبت قطره ودریا باشد بدریای عمان
وخورشید درخشان وچه زیبا گفته اند **بیت** ... مهر تو دل حزین ...
جان خواهم گرچه چنین مشکلم · در رقا ... گفتار هیچ مینجند **عنوان ثانی** در اسامی قرآن والقاب
بمعنی هر یک از آن بدانکه حق سبحانه وتعالی قرآن مجید را در مصحف عزیز بپنجاه نام یاد کرده وبعضی
نام از احادیث نبویه مستفاد شده وکثرت اسما دلالت بر شرف مسمی چه هر کسی را دوست دارد ...

عار جهت خواهد کرد رتبه عزت و درجه حرمت او بر خلق ظاهر شود هر جا نامی شریف و لقبی
منیف او بر آن بخوانند اکر صفات کمالیه او بسیار باشد باعتبار هر صفتی اسمی لایق و لقبی
موافق بخوانند و تعیین نماید **بیت** روئت نکرید ما تمامت خوانم · قدیم و نسو و خوش خوانم
نام تو لیکن چون تمامت خوانم · از بهر نام کر کمالات خوانم · اسما کلام الهی **اول** همه اسما
قال الله تعالی هذا القرآن یعنی قرآن و قرائت در لغت خواندن باشد اینجا بمعنی مقروّست
و در کلام عرب مصدر بمعنی مفعول آید چون طعام بمعنی مطعوم و جمعی کفته اند اسم
مشتق اکر بمعنی خواندن اشتقاق او از قرائت باشد بضم قاف که مفهوم جمع است و مراد کلام
کلمات مجتمعه باشد یا از قرء بفتح قاف که بمعنی وقت است یعنی کتابیست بوقت حاجت فرود آمده
و اکر بی همزه خوانده ماخوذ از قرآن باشد که بمعنی پیوستن است و معنی سور و آیات مقترن
بود بیکدیکر یا آنکه هر آیه و سوره قرینه سوره و آیه دیکر است یا از قری که مهمانی باشد چنانچه در حدیث
آمده که القرآن مادبة الله و عرب طعام مهمانی را مادبه کوید مراد اینجا خیر الانام است و انواع
و کرم ورزد بعضی این اسم مشتق نیست بلکه علم کلامیست چون توریة و انجیل که هر یک [illegible]
در بصایر الکلمات آورده که قرآن اکمل و اجمل اسامی این کتابست و بدین اسم در ملکوت آسمان
میان ملایکه کرام و در ممالک زمین نزد خاص و عوام اشتهار یافته و در کتاب بیست و [illegible]
موضع که محصل عدد لفظ قرآنست مذکور شده **دوم** قال الله تبارک الذی نزّل الفرقان
او فرقان مصدرست بمعنی فارق یعنی جدا کننده میان حق و باطل و در فرقان نزد عرب مصدر یا اسم
فاعل آمده چون زید عدل ای عادل و کفته اند فرقان بمعنی نجاتست و یا من فرج چنانچه حق تعالی
فرموده ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ای مخرجا و آن باشد که قرآن سبب خلاص و نجات و واسطه فرج
و مخرج نمانست از جمیع آفات دینی و دنیوی و عاهات صوری و معنوی و کفته اند این اسم
مشتق از فرقه که بمعنی پراکندکیست یعنی کتابیست متفرقه نازل شده در مدتی معین **سوم**
کتاب قال تعالی کتاب انزلناه الیک کتاب و کتابت در لغت نوشتن باشد اینجا بمعنی مکتوبست
چون حساب بمعنی محسوب و بعضی اول الکتب [illegible] ذکر در لغت جمع است و مقصود
مجموع حروف و کلمات قائد بود **چهارم** آیات بینات یعنی نشانهای روشن قال الله
تعالی ینزل علی عبده آیات بینات مر ایشان آیتها قرآن نشانهاییست از سر وحدت و علامتیست
بر صحت نبوت **پنجم** قال تعالی قد جاءکم بصائر من ربکم و او جمع بصیرتست که معنی آن بینایی
دل باشد و در تفسیر کبیر آورده که مراد از بصایر دلیلهاست که بدان دلها بینا کردند
و راه حق و روش حقیقت بر ایشان روشن شود **ششم** برهان قال تعالی قد جاءکم برهان من ربکم

و معنی آن حجتی باشد روشن که فصحای عرب از معارضه عاجز کردیدند و بحلاوت دعوی
ایشان ارشاد باد فاتوا بسورة من مثله فرو نشاید **هفتم** بیان قال الله تعالی هذا بیان
من ربکم و معنی آن حجتی روشنست یعنی آنست که احکام الهی بدین کتاب ظاهر و هویدا و واضح و مبین
شده **هشتم** بشری قال الله تعالی و بشری للمؤمنین یعنی بشارت مؤمنانست بنجات
دینی و درجات عقبی **نهم** بشیر **دهم** نذیر قال الله تعالی بشیرا و نذیرا فاعرض اکثرهم قرآن بشارت
دهنده آشنایانست بنعیم وصال و بیم کننده بیکانکان بجحیم فراق و نکال **یازدهم** بلاغ قال الله
تعالی بلاغ للناس و آن بمعنی اعلامست و تبلیغ یعنی قرآن کافیست در تبلیغ احکام و اعلام نمودن
هر کس بعمر خود مقصد عقائد اسلام **دوازدهم** تبیان قال الله تعالی و تبیانا لکل شیء معنی او پدید شدن
و پدید کردن باشد اینجا مصدرست بمعنی فاعل یعنی قرآن هویدا کننده و بیننده [illegible] هویداست یا
این کتاب احکام و اخبار و ظاهر سازنده حقیقت معانی و اسرارست **سیزدهم** تنزیل قال الله
و انه لتنزیل رب العالمین مصدرست بمعنی مفعول یعنی فرو فرستاده شده از نزد پروردکار
عالمیان بسید سروران و آموزکار **چهاردهم** تذکرة قال الله تعالی و انه لتذکرة للمتقین و معنی
یادکردن باشد یعنی قرآن شنیدن از دور راه صلاح و سداد سیرت یادکردن حالات مبدا و
معاد **پانزدهم** تفصیل قال الله تعالی و تفصیلا لکل شیء یعنی جدا کردن باشد اینجا مصدر
بمعنی فاعل است یعنی مفصل حقایق اشیاست بر مجموع اینها بسبیل تفصیل روشن و هویدا **شانزدهم**
تبصرة قال الله تعالی تبصرة و ذکری تبصره بینایی دل را کویند و قرآن دل را واسطه بینایی است
و رابطه حضور و شهود و برکه او ابواب وحدت در آینه کثرت شاهد توان نمود **هفدهم**
احسن الحدیث قال الله تعالی نزل احسن الحدیث نیکوترین همه سخنان قرآنست و حدیث کفته اند
قرآن کفت سخن حضرت ایزد است که دیر است [illegible] در جهان حدیث قدیم **هجدهم**
حکمت قال الله تعالی حکمة بالغة حکمت دانستن چیزهاست چنانچه باشد و در عمل آوردن
بر وجهی که شاید و بحقیقت جواهر این علم و عمل جز از معدن اکرم قرآن بیرون نیاید **نوزدهم**
امر یفعل حق قال الله تعالی امرا من عندنا و فرمان قرآن رحمه کنن روانست و امثال آن عین
و محض ایمان **بیستم** حکم قال الله تعالی ذلکم حکم الله قرآن منطوی بر حکم و فرمان خدای
جهان و دولت هر دو جهان و ابتدا امثال آنست **بیست و یکم** حبل قال الله تعالی و اعتصموا
بحبل الله معنی حبل رسن است و آن سبب خلاصی باشد از چاه یعنی هر که دست اعتصام در حبل
کلام ملک علام زند از چاه تیره معاصی خلاصی یافته بر صحرای دلکشای هدایت رسد عزّ حضرت
مولوی [illegible] **بیت** از چاه شور این جهان در حبل قرآن زن دمی ای یوسف [illegible]

دین حق تمام معنی زنجیر شوق بالا راجذبیست از سلسلة الذهب بمنابت مقام مجرای ببالا
بیت حق از آن خواند جل و علا آنرا · که گیری بسان حبل آنرا · بدر آیی ز چاه نفس و هوا
کی آمدن عالم بالا · رسن آمد که زین نشیم بیت · بدر آیی بدان رسن زنده دست · تو بمان و دست و اعتصموا بحبل الله
والذین شکها را تحقیق بیت و دوم حکیم قال الله تعالی والقرآن الحکیم ای کلامی که مشتمل است
و حکم · المحکم ازاننا دلیل و حجت بیت و سوم حق قال الله تعالی قد جاءکم الحق و معنی آن زانست
و سزاوار مجموع راستیها کلام حق ذاتست که جامع جمیع صفات عز و علا است بیت و چهارم
ذکری قال الله تعالی و ذکری لکل عبد منیب ذکری دلالت بر ذاتست و قرآن هم بدو کار آیدی
سود مندانست بیت و پنجم ذکر قال الله تعالی هذا ذکر بهترین همه ذکرها قرآنست در
نتایج ذکر را یعنی شرف داشته کما قال الله تعالی انه لذکر لک و لقومک ای شرف بیت و ششم رحمة
قال الله تعالی و رحمة للمحسنین قرآن رحمت گفت و حضرت رسالت را نیز همین صفت خواند و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین و چون هر دو رحمت نصیب ایشانست شد ابد هست که تا ابد
گشته مصرع ابد جام که نا اید کرم بیت و هفتم روح قال الله تعالی و کذلک اوحینا الیک
روحا من امرنا روح گفت که سبب حیوة دلهاست بیت و هشتم چنانچه زندگی تن بجسم جانست
بلکه زندگی جان بنور قرآنست بیت و نهم شفا قال الله تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء
هر چیزی که باشد قلبی و قالبی قرآن مر آن را شفاء عاجلست و هر دردی که روی نماید صوری و
معنوی دوای آن هم از قرآن حاصل آید بیت رنج اگر بسیار شد که غم خورم · چون شفا
جان بیمارم توئی سی ام صدق و عدل یعنی صادق و عادل قال الله تعالی و تمت کلمت
ربک صدقا و عدلا یعنی قرآن راست گوینده است و در اخبار ام وعد کننده در احکام
بحکم مبرم سی و یکم صراط مستقیم بقول جمعی از ائمه دین یعنی راهی که موصل است بقرب
درین قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم سی و دوم طیب بقول جمعی از علما یعنی پاکیزه قال
تعالی و هدوا الی الطیب و بی شبهه قرآن از همه عیبها و نقصانها پاکست سی و سوم
عزیز یعنی غالب و منه قال الله تعالی و انه لکتاب عزیز کا بیست چون نازند خواند عزیز بر
برکت این همه عزیزها شد و نعت بنام او زانست نوشته اند که ولله العزة و لرسوله وللمؤمنین
و در جاو آنست که عزیز کرده خود را خوار نکرد اند بیت عزیزی و خواری تو بخشی و بس
عزیز تو خواری نبیند ز کس · الهی بعزت که خوارم مکن · بذل گنه شرمسارم مکن · مرا شرمسارم
ز روی تو بس · دگر شرمسارم مکن پیش کس سی و چهارم علی قال الله تعالی لدینا لعلی
علو رتبه قرآن ظاهر است سی و پنجم عظیم قال الله تعالی لو تعلمون عظیم و عظمت

از شرح مستغنیست سی و ششم عجب قال الله تعالی قرآنا عجبا عجب گفت و آن چیزی
گویند عزیز و نادر و عاقبت ع دیدم بسی عجایب چون تو عجب ندیدم سی و هفتم عربی قال الله
تعالی قرآنا عربیا کا بیست متزل بهترین لغتی و فصیح ترین لهجی که آن لغت عرب و زبان اهل
و گفته اند کلام بهشتیان بدین لغت خواهد سی و هشتم عروة الوثقی بقول ان زبدة الطاف
یعنی قرآن مستمسک ایمانست سی و نهم قال الله تعالی انه لقول فصل و او بمعنی فاصل
یعنی جدا کننده حق از باطل و در معانی الغیب آورده که فصل قضاست یعنی اوایجا حکم کننده
براستی و منع و نماینده از کجی و کاستی · از همه غم رستی گر آن قرآن بیت در کجی افتی بکم و کاستی
چهلم قصص الحق قال الله تعالی ان هذا لهو القصص الحق قصتها · در ستلوت و حکایتها
درویست چهل و یکم قیم والقسم خدای تعالی او را کند قیم بر امتست چهل و دوم قیم
قال الله تعالی قیما لینذر معنی اوراست و زانست کار باشد چهل و سوم کلام قال الله تعالی حتی یسمع
کلام الله و معنی کلام حقیقت آن عنقریب مسطور خواهد شد چهل و چهارم کوثر بقول بعضی
قوله تعالی انا اعطیناک الکوثر قرآنست بجهت بسیاری احکام و اخبار و قصص و آثار که در وی مندرج
کوثر بمعنی خیر ذکر که فوعل انست ماخوذ از کثرت چهل و پنجم کریم قال الله تعالی انه لقرآن کریم
نسبت قاری و سامع نهایت بذیرفت مصرع ای دو جهان اکرمت کار ساز چهل و ششم مثانی
قال الله تعالی مثانی تقشعر و معنی آن دو باره باشد و بجهت تکرار قصص آن را مثانی گفته اند و دین
المعانی مذکور است که قرآن بواسطه آن مثانی نام نهاده که آیاتش برین وجهات مشتملست چون امر و
نهی و وعد و وعید و بیم و امید و ثواب و عقاب و فضل و عدل و فرض و نفل و وجوب و جواز
و تکلیف و تشریف و علم و عمل و تفصیل و اجمال و صفت مومن و کافر و سمت مخلص و منافق و بیان
بهشت و دوزخ و علی هذا القیاس چهل و هفتم موعظه قال الله تعالی قد جاءکم موعظة
من ربکم والحق موعظه است نافع و نصیحتی جمیع منافع شاملی جامع گوینده رب العالمین
و رساننده جبرئیل امین و ادا کننده سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و حفظ کننده علماء دین و ارباب
کشف و یقین حیف که آیین پند بهره ور نشود ع هانا ای بیهوده که بر شوی پند گوی
چهل و هشتم مفصل قال الله تعالی انزل الیکم الکتاب مفصلا معنی مفصل تفصیل یافته باشد یعنی امر
و نهی و حلال و حرام او از یکدیگر متمایز است و هر یک از احکامش جدا کانه در مرتبه استقلال قرار یافته
چهل و نهم مکنون قال الله تعالی فی کتاب مکنون یعنی پوشیده و ابا آن نام بقرآن که
مکنون بر رفع نون خواست عطف بر القرآن کریم و معنی چنین باشد که حق تعالی او را مستور داشته
و محفوظ ساخته از آنکه باطل از روی منطق تواند شد گفته اند حقیقت وی مخفیست از نظر اغیار

چون دُر شاهوار که در جوف صدف پوشیده باشد از لوث و غبار **پنجاه** منادی یعنی ندا کننده
جمع قال الله تعالی ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی بمعنی خواننده بطریق حق قرآنست طوبی مر گوشی را
که بگوش جان ندای او بشنود و بسمع قبول اطاعت دعوت او را اصغا نماید **بیت**
مطرب عشق مینوازد ساز ° عاشقی کو که بشنود آواز ° همه عالم صدای نغمهٔ اوست ° که شنید این چنین
صدای دراز **پنجاه و یکم** مهیمن یعنی گواه راست قال الله تعالی ومهیمنا علیه قرآن گواه کتابهای
گذشته است **پنجاه و دوم** مصدق یعنی باور دارنده قال الله تعالی مصدقا لما بین یدیه کتب متقدمه
را تصدیق کند و براستی آن حکم فرماید **پنجاه و سوم** مجید قال الله تعالی بل هو قرآن مجید یعنی
او بزرگوار بود **پنجاه و چهارم** مبین قال الله تعالی وقرآن مبین معنی مبین آشکارا کنندهٔ احکام یعنی قرآن
روشن و هویدا بخود است و روشن کنندهٔ اسرار ازلی و ابدی است **پنجاه و پنجم** مبارک قال الله
تعالی کتاب انزلناه الیک مبارک برکات او وافیست و یمن او را نهایت نیست **پنجاه و ششم**
متشابه قال الله تعالی کتابا متشابها مثانی متشابه مانند را گویند یعنی آیات قرآن در حسن عبارت
و بعض بلاغت یا در وجوه اعجاز و طرف حکمت متشابه یکدیگرند **پنجاه و هفتم** نجوم قال الله تعالی
فلا اقسم بمواقع النجوم نجوم جمع نجم است و او مقداری باشد از چیزی چون نجم الکتاب و نجما
آن و مراد اینجا بعضی از قرآنست که بهر وقت نازل شده **پنجاه و هشتم** نعمت بقول مجاهد واما
بنعمة ربک فحدث کتاب کریم او نعمتی که اعظم نعمتها عمیم اوست **پنجاه و نهم** نور قال الله
واتبعوا النور الذی انزل معه روشنی جان و دل لمعات انوار اسرار اوست و روشنایی خاطر از کل
پرتو آفتاب اخبار و آثار **شصت** نبا یعنی خبر قال الله تعالی قل هو نبا عظیم قرآن خبریست
هر چیزی بر حد معرفت او و بیش از آنکه هیچ باخبر نیز از که حقیقت او خبر یابد **بیت**
راز تو پیغمبران بسته دهان ° باخبران نیز ز تو بیخبر **شصت و یکم** وحی قال الله تعالی انما انذرکم
بالوحی مراد وحی است و معنی وحی پیغام پنهان خواهد آمد **شصت و دوم** هدی قال الله تعالی
هدی للمتقین مصدر است بمعنی هادی یعنی او نمایندهٔ راه سالکان بمنزل مراد و رهنمای
سرگشتگان از بیابان ضلال و عناد **بیت** گم شدگانیم درین تنگنای ° ره تو نمایی که توئی رهنمای
شصت و سوم تصدیق قال الله تعالی ولکن تصدیق الذی بین یدیه بمعنی مصدقات
شصت و چهارم صحف قال الله تعالی یتلو صحفا مطهرة صحیفها پاک از نقوش باطل و صورتهای باطل
شصت و پنجم حجت بالغه بقول قال الله تعالی فلله الحجة البالغة قرآن در بیان حلال و حرام
حجتی کافی در صحف و حنا بینا حد [illegible] محمد صلی الله علیه و سلم برهانی وافی **شصت و ششم**
قول قال الله تعالی فبشر عبادی الذین یستمعون القول بمعنی مقولست یعنی گفته شد گفتاری [illegible]

باستی و مقدس ابکی و کاستی **بیت** قوایست نقش هر خلال ابک ° وار ابیت عمل اندر طراک
وندای ابن الحما الحما اقتضا ابنه بشارات و در تفسیر احقاق زیاده از پنجاه ذکر میکند و چون
وحی الهی بصورت لفظ آن نام الطوقیست متعرض ایراد آن شدن اولیست اما انچه از سنت
احادیث و اخبار بنقل صحیح معلوم میشود **اول** افضلت القرآن افضل کل شیء دون الله
قرآن فاضلتر از همه چیزهاست نزد خدای تعالی **دوم** جوامع الکلم قرآن جوامع کلم است یعنی
جامعست جمیع آنها که خلق بدان محتاج اند کما قال تعالی وتبیانا لکل شیء **سوم** شافع یعنی
درخواست کنندهٔ قاری **چهارم** شفع یعنی شفاعت داده در باب هر که خواهد **پنجم**
ماحل یعنی سعی نماینده در خصومت محال خود **ششم** مصدق یعنی باور داشته در هر چه
گوید و این چهار نام یک حدیث در عنوان فضایل مذکور شده متکفل است **هفتم** حبل القرآن
حبل الله المتین دست آویز استوار که انفصام و انقطاع بدو راه نیابد **هشتم** مادبه مادبه
و معنی این گذشت **نهم** عصمت و عصمت لمن تمسک به بمعنی عاصمست یعنی نگاه دارنده
از بلاها **دهم** نجاة نجاة لمن تبعه نجاة بجای نجاة باشد یعنی هر که پناه بقرآن برد از آفتها نجات
یابد و بجای نجاة لفظ نجاة نیز وارد است و معالم در دو رکیست **یازدهم** ثقل انی تارک فیکم الثقلین
ثقل را گویند که او را قدری باشد و گرانی بود یعنی قیمتی بود **دوازدهم** سبب آن رسن باشد
ان هذا القرآن سبب طرفه بید الله عزوجل و طرفه بایدیکم و معنی این راجعست بیان کرده
گفته شد **بیت** قرآن سبب خلاصی ماست ° زینا سببی است گفته ذاتست ° معنی ظاهر هر
اسم و قرد که وافیا تا دم هر یکی اشارتها شده بیخ است که جاهل آن بیان نرسند آنها که قدم
از منزل صورت بیرون نهاده اند نظر ایشان بجز نام نباشد و جمعی که بنال اقبال در فضای
هوای معنی پروان نموده اند آئینهٔ اسم جمال مسمی و ایشان ظاهر کردد **بیت**
اسم دیدی رو مسمی را بجو ° ای با لاغان از قد ابجو ° در گذر از صورت و از نام خیز ° تا بیابی معنی
گر ز نام و حرف خواهی بگذری ° پاک کن خود را ز خود هین یکسری ° در مباحثی که متعلق بحدوث و قدم
قرآن وارد باید داشت که جمیع انبیا و رسل علیهم السلام و متابعان شرایع ایشان متفق اند
بر آنکه حق تعالی متکلم است اما در کلام اختلاف کرده اند اشاعره گویند کلام صفت ازلیست قدیم
نه منظوم مرکب از حروف که آنرا قرآن خوانند هر که خواهد که امر و نهی کند یا خبر دهد از چیزی
هر آینه معنی از نفس خود در یابد که اظهار آن معنی بعبارت یا کتابت یا اشارت میسر گردد
آن معنی را کلام نفسی خوانند و در اثبات کلام نفسی از قرآن تمسک و یقولون فی انفسهم
و از احادیث بحدیث رفعت عن امتی ما حدثت به انفسهم استدلال کنند و صاحب کشاف

در تقاول آورده که فاروق در سقیفهٔ بنی ساعده که انصار در خلافت صدیق اختلاف میکردند گفت که قد کنت زودت فی نفسی مقالة و اخطل از فصحای عرب که ابیات او متضمن قوانین لغت و قواعد عربیه است بهمین معنی اشارت کرده شعر ان الکلام لفی الفؤاد و انما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلا و در عرف و عادة نیز این صورت شیوع دارد که گویند چندین سخن در دل دارم و گفته اند مصرع سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در جان بر قول ایشان کلام الهی صفتی باشد قایم بذات حق نه حرف و نه صوت و نه لغت و حق متکلم است بدین کلام که صفت اوست و این کلام ازلیست زیرا که قیام حوادث بذات حق تعالی ممتنع است و از جنس حروف و اصوات نیز چه اینها اعراض حادثه اند و معتزله و حنابله کلام ازلیست نیز که قیام حوادث بذات حق تعالی ممتنع است و از جنس حروف و اصوات اینها اعراض حادثه اند حنابله و الفاظ که دلالت بر معانی کلام حق میکنند اما دیگر اختلاف کرده اند و ما به الاختلاف آنکه معتزله گویند از اصوات و حروف قایم بذات حق و حنابله و کرامیه معتقدند در قیام آن بذات حق و باز در حدوث و قدم مختلف اند حنابله قدیم دانند و کرامیه محدث شناسند و تفصیل سخن آنست که حنابله حق را متکلم دانند بصوت و حرف و گویند آن حرف و صوت قدیمست قایم بذات او و بذات هر قاری تا حدی که هر سامع ازجهر قاری شنود مثل سماع موسی علیه السلام که کلام حق را شنود و از طاعنی ایشان بمرتبه رسیده که گویند ادوات کتابت از قلم و مداد و قرطاس و غیر آن بسبب کتابت قرآن قدیم میشود بعد از آنکه حادث بوده و این قول ضروری البطلانست چه حصول هر حرفی از حروف که کلام ترکیب یافته مشروط است بانقضاء دیگری پس حروف مشروطه را اول بوده باشد و همچنین حرف دیگر را نیز انقضایی باشد پس بر تقدیر هیچ کلام قدیم نتواند بود و قایلان این قول که خود را تابع احمد حنبل میدانند بدین عقیده معتقد و مغالی اند چه در تاریخ یافعی ابن حاکم ذکر احمد حنبل میکند و میگوید بوده که او بحدوث حرف و صوت قایلست بتقدیم آن و الحق چنان بزرگواری نشاید که بچنین قول واهی قایل باشد اما کرامیه همان صوت و حرف را که کلام حق میدانند و قایم بذات او اعتقاد کرده حادث میگویند و قیام حوادث بذات حق تجویز میکنند و فساد این قول نیز ظاهر است ببطلان قیام حوادث بذات حق تعالی چنانچه در محل خود مبین شده و معتزله کلام الهی را حادث و قایم بغیر حق و معنی تکلم ایجاد حروف و اصوات دالة بر معانی است یا ایجاد اشکال کتابه در لوح محفوظ چون ثابت شده که حق تعالی بر مقدورات قادر است پس قادر باشد بر ایجاد حروف و اصوات و رقوم و اشکال که دال آن و باعتبار خلق و ایجاد او متکلم گویند چنانچه خلق کرد کلام را در شجر

وادی ایمن تا حضرت موسی علیه السلام از شجره شنید و بحقیقت آن کلام حق بود و شبهه ایشان آنست که قرآن آنرا گویند که بین الدفتین بما رسیده بر سبیل تواتر و آن مکتوبست در مصاحف و مقروست بالسنه و مسموع بآذان و مجموع اینها از سمات حدوث است بالضرورة پس باید که قایم بحق نباشد و اشاعره در جواب گویند که قرآن مکتوبست در مصاحف باشکال کتابت و صور حروف داله بران و محفوظست در قلوب با لفاظ مخیله و مقروست بالسنه بحروف ملفوظ و مسموع شود در آذان و با این همه در مصاحف حلول نکرده و نه در قلوب و نه در السنه و نه در آذان بلکه معنی قدیمست قایم بذات حق که ملفوظ و مسموع میگردد بنظمی که دال است بران و محفوظ میشود بنظم مخیل و مکتوب میگردد بنقوش و اشکال موضوعه بازاء حروف دال بران چنانچه کلمات النار جوهر محرق بلفظ گویند و بقلم نویسند و از آن لازم نمی آید که حقیقت نار حرف و صوت باشد

و حضرت سلطان العلماء المحققین برهان ائمة المدققین مولانا سعد الملة و الحقیقة و الدین التفتازانی روح الله روحه بمواهب الفیض سبحانی در شرح عقاید نسفی آورده اند که هر چیز را وجودیست در اعیان و وجودی در اذهان و وجودی در عبارت و وجودی در کتابت که کتابت دلالت دارد بر عبارت و عبارت بر ما فی الاذهان خبر میدهد و ما فی الاذهان بما فی الاعیان دلالت میکند پس هر گاه که قرآن را بلوازم قدیم صفت کنند مراد حقیقت باشد در خارج که کلام الهیست و گاه بلوازم محدثات موصوف کرده اند مراد از الفاظ مسموعه منطوقه باشد چنانچه گویی که نصف قرآن خواندم و ربع قرآن شنیدم یا الفاظ مخیله چنانچه گویند قرآن حفظ کردم یا اشکال منقوشه چنانچه گویند محدث را مس قرآن حرامست و بحقیقت این کلمات و الفاظ و اشکال مظهر انوار و مطرح اشعهٔ کلام جبارند و حضرت مولوی در مثنوی معنوی از زبان قرآن میگوید بیت

من کلام حقم و قایم بذات • قوت جان جان و یاقوت زکات
نور خورشیدم فتاده بر شما • لیک از خورشید ناگشته جدا •

محصل آن مباحث آن شد که جمعی از ثبات در طرف تفریط افتاده حق را متکلم گویند بکلامی محدث که قایم بغیر اوست و بعضی بجانب افراط و تفریط و غلو و تقصیر بر طرف افتاده و قرآن را خدای دانند بحقیقت نه مجاز و گویند خواندن و نوشتن و یاد کردن مخلوقست و کلام حق نامخلوق بدستها نویسند و بزبانها خوانند و بگوشها شنوند و بدلها حفظ کنند و در هیچ از آنها حلول ندارد و با آنکه در این همه مراتب میگردد و هر یک در مرتبهٔ او فیضی خاص می بخشد از الاین و الاین و رنگ حدوث منزه و معرا و مقدس و مبراست بیت باده در جوشش گدای جوش ماست • چرخ در گردش اسیر هوش ماست

باده از ما مست شد نی ما از او • قالب از ما هست شد نی ما از او

ازجام خفت. از قدحها صور بگذر مایست • سوی باده بخش رو بگشای چشم • چون رسد باده بیاید...

عنوان رابع در حقیقت تکلم و کیفیت سماع آن اکثر علما برآنند که کلام حق تعالی توان شنید

و بقوای یسمعون کلام الله و مضمون حتی یسمع کلام الله بر اثبات مدعا اقامت شهادت مینماید
و بتخصیص و کلم الله موسی تکلیما سویدان قول ما است ما عن امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله
رجوع که متابع وی اند جهت آنکه کلام بهیچ وجه مسموع نگردد چه صفات ربانی بیچون
ذات اقدس او مقدس است از کیفیت و کلام او صفت اوست بس یعنی که حق تعالی قدر ازل
بدان موصوف بوده آنرا از صوت و هجا و غیر آن از سمات و حدوث صفت نتوان کرد و
کلامی که وصف ان لایق باشد بحس سامعه در نتوان یافت و معنی یسمعون کلام الله آنست
که یسمعون ما دل علی کلام الله و تکلیم حق سبحانه با موسی علیه السلام از آن وجه که بود
که کلامی و صوتی بیافرید و آنرا در مسامع موسی القا فرمود او را کلام ازلی شنوانید که
موسی علیه السلام صوتی و حرفی شنید که بر کلام حق تعالی دلالت داشت و امام مذکور
در تاویلات مقوی مقال خود دلایل بسیار است و اشاعره که تجویز سماع کلام الهی کرده اند
ایشان نیز بر اثبات مدعا خود براهین دارند و امام واحدی رحمه الله در وسیط آورده که
تاکید لفظ کلام بمصدر دلالت میکند بر آنکه موسی کلام حق را بحقیقت شنید نه مجاز
و اگر این موکد فعل بمصدر نبودی احتمال مجاز داشتی اما با وجود تاکید این صورت متوهم
نیست چه تاکید افعال مجازی موکد نباشد و امام الائمه استاد البشر فخر الملة والدین محمد
الرازی قدس سره آورده چنانچه ممتنع نبود که خداوند تعالی دیده شود کلام او نیز ممکن است
که بسمع دریافته شود و در احیاء العلوم مذکور است که هر که استبعاد کند که موسی علیه
السلام در دنیا کلامی شنود بی صوت و حرف فردا نیز منکر باشد که در آخرت موجودی بیند
بی لون و شکل و هر گاه که تعقل کند که بحاسه بصر بی کون و کم و مقدار چیزی توان دید
حاسه سمع نیز تعقل کند که بی صوت و حرف و نغمه کلامی توان شنید و حق تعالی قادر است که
کلامی شنواند که نه بصوت است و نه بحرف و نه مشابه کلام اهل دنیا و هر که خواهد بشنواند بر وجهی
که دانسته گردد که این کلام اوست چنانچه موسی علیه السلام شنوانید و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم شب معراج از آن جام جرعه چشانید چنانچه گفته اند **بیت**
هم حضرت ذو الجلال دیدی ✽ هم دیدن و هم شنیدن پاک ✽ و امام ابو القاسم الحکیم رحمه الله
در رساله اعتقادیه فرموده که حق سبحانه و تعالی سخن گفت بی حرف و بی آواز و بعد از آن جبرئیل
علیه السلام بحرف و هجا بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم املا کرد حروف از بر حروف
و هجا از بر هجا و صوت از عقب صوت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن هم بحرف خواند
و یکی از اکابر رحمه الله گفته که کلام حق تعالی بعادت جاریه مسموع نشود اما میشاید که حق تعالی

استماع کند هرگز نخواهد بر خلاف عادت چنانچه در کنز المذکرین آورده که ابلیس رجیم نزدیک
موسی کلیم آمد و گفت ای مقرب درگاه طور دعوای محرم سرا پرده نور تجلی بر تو تابد حال حق سبحانه
نشده همین مجرد سخنی از ورای حجاب می شنیدی پس معلوم کردی که این سخن حق است موسی ع
جواب داد که به پنج علامت شناختم اول آنکه کلام مخلوق از یک جهت شنوند و من آن کلام را همه
جهات می شنیدم گرفته بودم از جنب و راست و چپ می شنیدم و از پیش و پس استماع میکردم و از زیر و بالا
می یافتم **دوم** آنکه از هیبت آن کلام لرزه بر اعضای من افتاده و هیچ جزو از اجزای من بر قرار نمی ماند و
کلام مخلوق را این عظمت نباشد **سیوم** آنکه از عرش تا ثری منظور من شده بود و ملایکه عرش
ایشان از مخلوقات در وقت القاء آن کلام مدهوش میدیدم و سخن از مخلوق بدین هیبت نبود
چهارم کلامی میشنیدم که آنرا انقطاع نبود و استماع آنرا از خلل انقطاع مبرا میدیدم و سخن خلق
بی انقطاع صورت نه بندد **پنجم** آنکه کلام خلایق بصماخ اذن شنوند و من آن سخن را بجمیع اجزا
و اعضای شنیدم دنیا بمحل همه گوش شده بودم و حلاوت آن سخن سرا پای مرا احاطه کرده بود
بیت گر لیکتاب همه تن کرده گوش ✽ ور دهدم جای همه کو دیده شوم ✽ و نزدیک اهل
عیان که در مرتبه قرب و حضور متجلی لمعات قال الله علی لسان عبده و نفحات فی یسمع و بی نطق
دیده دل و مشام جان منور و معطر است حقیقت تکلم و سماع ظهوری تمام دارد **بیت**
فلا ناطق غیری ولا ناظر لا ✽ سمیع سوای من جمیع الخلیقة ✽ خود همی گوید و خود می شنود عشق را
این سخن را مجاز و علی میگویم **اصل ثانی** در جامعیت قرآن و انشعاب علوم دینیه از آن
بیان علمهای که تعلق بقرآن دارد و آنچه از فائدت آن جاری است و مجموع آنها در پنج عنوان
گزارش مییابد **عنوان اول** در جامعیت کلام الهی و اشتمال آن بر علوم و معارف نامتناهی
غواصان دریای تحقیق و سیاحان جواهر تدقیق از منطوق نظم آیه شریف ما فرطنا فی
الکتاب من شیء و مضمون حدیث صحیح فیه نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم چنان در
یافته اند که هر چه در ازمنه ماضیه از وقایع واقع بوده و در اوقات آینده از حوادث خواهد شد
با هر چه در میان این دو زمان کاینات است و خلق بجهت مصالح دنیا و مناهج عقبی بدان محتاج اند
تمام و کمال در مضمون قرآنی ودیعت نهاده اند و گاه وجود اعجاز مشتمل است بر علوم اولین و آخرین
و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین **بیت** هر صورتی که بر صفحات بدایعست ✽ مجموع را
صحیفه روی تو جامعست ✽ در تفسیر احقاق از امیر المومنین علیه السلام نقل میفرماید که ما
من شیء الا و علمه فی القرآن و لکن رای الرجال یعجز عنه هیچ چیز در حیز وجود داخل نشد که
بعد از دایره حروف و کلمات قرآن خارج باشد غایتش آنکه عقول خلایق از بیان آن

مردان میدان دانش از کماهی آن آگاه نشوند و اگر متتبعان لوامع فضایل انسانی بغرض کمال معرفت
و نهایت عز دانی از ظهر و بطن و حد و مطلع آیات قرآنی اسالیب معارف و اعاجیب لوامع لطایف
استخراج نمایند تا قیام قیامت عشر عشیر معشار اسرار آن بظهور نرسد ع کان بحریست که پایان
کاری ندارد شعر واعلم بان کتاب الله مشتمل علی علوم علا عن مدرك الفهم بیت
حقایقی که زبان مشتمل بود قرآن نه هرچه فهم تصور کند فزون باشد و آنرا عبدالله بن مسعود نقل
کرده که هر که گوهر علم جوید گو بحر قرآن سیاحت کن و باحتیاط فرقانی شناور چو که علم
اولین و آخرین در وی مودعست حکیم سنایی فرموده بیت گر تو خواهی جواهر عرفات
رو بدریای علم القرآن تا در و گوهر بیابی و اندرو کیمیای دین یابی روشنائیه ظاهر
منشعب علم اول و آخر جامعیتان نامه مشکین شمامه که رقم تبیانا لکل شیء بر عنوان دارد
که هر صورت دلفریب که از کارگاه علم خواسته و خواهد خراسید و هر نغمه دلبندی که از حجره غیب
عنبرفشان بر گلشن شهادت وزیده و خواهد وزید بتفصیل تمام با جمیع احوال و احکام در طی کلمات
تامات تا مسند بحث و با آنکه عزیزان فنون علوم که در تالیف و تبیین طولی داشته اند تفوق
فراوان از معارف و حقایق قرآن بلوح ترتیب و تصنیف نگاشته اند هنوز اقسام بسیار
و انواع بیشمار از علوم حقیقت قرآنی بنقاب عزت در قباب لاریب محتجب مانده هر زمان بحکم
یهدی الیه من اناب بعد رتبه از خواص کبرای دین و عظمای کشف و یقین سری از اسرار آن
انکشاف می یابد و رمزی از رموز کل یوم هو فی شان بمجالی ظهور از نشاء دیگر تشعشع
می کند بیتکل زمان دولت و بنال بیت جلوه حسن ز اغانت بادانی هر زمان نشاه دیگر
ازین ده عیان و دراحقاق از حسین بن الفضل رحمه الله نقل کرده که کتاب خدا را بیست و هشت
هزار بار تفکر و تدبر کردم و هر زمان بوجه جدید بانواع علوم مطلع گشتم که در نوبت سابق
بفهم من نرسیده بود و خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود از بعضی علما نقل میفرماید که هر آیتی
شصت هزار فهم است و انچه از فهم آن باقی میماند بیشتر است از انچه دانسته میشود بلکه از
دقایق قرآن مفهوم شد الجد معلوم مانده نیست نقطه تا نباشد دایره افلاک مصرع
شکافان که آنجا انجاکجا و در احیاء العلوم مذکور است که قرآن هفتاد و هفت هزار علم است
و کسر بر بعد کلمات وی و هر کلمه چهار طبقه دارد از طبقات ظهر و بطن و حد و مطلع و از
هر یکی را علمیست خاص پس بقول امام مجموع علوم متعلقه بکلمات قرآنی بی ملاحظه کسر سیصد
هشت هزار علم باشد بیت ما اعظم شانه جبرئیل تعلیم هر قطره از وهر اندازه عظیم
در هر دریایی صدف گشته مقیم در هر صدفی نصد هزار در یتیم و در [illegible] الائمه وارد است که

قرآن دریاییست مالامال از لآلی معارف و مملو از عنوی بجواهر حقایق و لطایف اگر هر
غواصی کند در شناهزاران بعد تا کان نکند یکجا ادراک نیست بیت در دریا کامست
هر گوهر که جویی تو هر دم جانی دیگر چو نجوئی کنار باشد که گاو بیدنه سنگ بجای لعل
گوهرهای خوش رنگ ندوبار عز غواصان غیب منعدد بعضا آن نقد در دهای غیب فرموده که قرآن
گنجیست از کان دنیا در عدم کان و مدد دریا هو یا مسلکات این که عنقا هیچ و جان
ندر دریا بلکه زوهر قطره دریاست اینی سنگ از بار گوهر جلیس نه دریا دندان نسبتی بحر
و هر آینه علو شان چنین کلامی که اعلام اکرام و ملا تنقضی عجائبه العلماء در فضای دولت و نظم
مارقام احترام و لا یخلق عن کثرة الرد بجز بفه عزت عظمت او رقم و مکتوب مقتضی آن
بوده که افاضه انوار عنایت و افاده اسرار هدایتش در دایره قصر و حصر نگنجد و مکرر الغرض
مثال الفاظ آنقرآن و فنون معانی آنحفظ و مقصور و مخصوص دارند بدان قابل باید شد که فایض
انتفاع بیان و منفعت قیاسر از ان بکر بیوی معین که مقتضای حال ایشان شعور آن مدرکات
شود و زمانی که بحیث مستقرش اقتضای ظهور آن دقایق و نکات باشد مختص و مخصوص خیل اهلیه
و فی نفس الامر چنین است بلکه فیض عمیم این کتاب کریم از زمان نزول الجلال و تعظیم از دوام
بمنابر شرف عموم ارزانی فرموده که اقاصی و ادانی و اسافل و اعالی بالتفاوت مشارب و مقامات
مراتب بحکم قد علم کل اناس مشربهم از سرخوان احسانش بهره مند و هر کس فراخور قابلیت
و مناسب استحقاق از گلستان فیض بکران شد گلی چیده یا بوی شنیده بیت
گر نیست کرنیست بهره مند از نوعی اندر خور دست بحر عطا بالحاصی و چون حالا ازینجا تعبیر قرآن
میدان عبارت تنگست که عنان خامه سخن بجانب اختصار منعطف گردد تمهید عذر بمجال اجمال
بورد تا قیامت که بکوییم بر دوام صد قیامت بگذرد وین ناتمام عنوان دوم در کیفیت اشتمال
علوم دینی و معارف یقینی از قرآن هر آینه از نتیجات کلمات عنوان ثانی اشتمال آن [illegible]
که قرآن بر جمیع علمها اشتمال دارد و امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر و لا رطب و لا یابس الا فی
کتاب فرموده که علم همه چیز ها در قرآن بعضی روشن و برخی موقوف بر استنباط و اجتهاد در
زمان میان علما متداولست از انواع علوم حکمیه و ادبیه و شرعیه و از هر ایشان صلاح معاش
و معاد خلایق بران موقوفست از قرآن اخذ میتوان نمود اما حکمیات دو نوع است یکی حکمت
حکمت دانستن چیزها است چنانچه هست بقدر طاقت بشری پس باعتبار اقسام موجودات
منقسم شود موجودات دو قسم اند یکی آنکه وجود آن موقوف بر حرکات ارادی اشخاص بشری
دوم آنکه وجود آن متوسط بتصرف و تدبیر این جماعت بود پس علم بموجودات نیز دو قسم باشد

یکی علم نفس اول و آن را حکمت نظری خوانند و دیگر علم نفس دوم و آن را حکمت عملی خوانند و حکمت نظری
بر سه قسم است اعلی و آن علم ما بعد الطبیعة است که آن را علم الهی گویند و اوسط و آن علم
ریاضی است و ادنی و آن علم طبیعی است و اصول الهیات معرفت حق سبحانه و تعالی است
و تقرب بحضرت او و معرفت عقول و نفوس و ارواح و کیفیت معاد و متعلقات آن و مباحث
نبوات و اکثر منسوب بدان است و خلاصه مجموع آنها در مطاوی آیات قرآنی اندراج دارد و
حکمای الهی استخراج آن بغایت سهل و آسان است و از اصول ریاضیات آنچه موجب مزید معرفت
صانع تواند بود و بیان استدلال بر قدرت و عظمت او تواند کرد تشریح اجزای عالم است که آن را
علم هیأت گویند و منبع آن در آیاتی که مشتمل بر صفت آسمان و زمین و کواکب است باز توان یافت
و امام علامه فخر در اسرار التنزیل بدان اشارت نموده و اصول طبیعیات معرفت ارکان و طبایع
آثار علوی و ظهور معادن و نباتات و حیوانات و حکم کون و فساد هر یکی از آنست و کلام الهی مشحون است
از ین مقالات و حقایق آن و استدلال بدان در اسرار التنزیل بسبیل استشهاد فرموده اما حکمت
عملی که دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسانی باشد بر وجهی که مؤدی بود بنظام
احوال معاد و معاش ایشان و مقتضی رسیدن بکمالی که متوجه اند بدو نوع آن منقسم شود
قسم یکی آنکه راجع باشد بهر نفسی علی الانفراد و آن را تهذیب اخلاق گویند دوم آنکه راجع بود با جماعتی
که بسیار ایشان مشارکت باشد و این مشارکت اگر در منزل و مسکن باشد آن را تدبیر منزل
خوانند و اگر در شهر و ولایت بلکه در اقلیم و مملکت باشد آن را سیاست مدن گویند و فایده حکمت
خلقی آنست که فضایل شناخته گردد و کیفیت اکتساب آن معلوم شود تا کامل نفس بتحلی آن
پدید آید و رذایل دانسته گردد و کیفیت اجتناب از آن بحیطه فهم در آید تا نفس توقی از آن
[illegible] پاک گردد و این دو صفت تحلیه و تخلیه که بنای تهذیب اخلاق بر آن نهاده اند بسیار
مواضع از قرآن مذکور است بلکه آیات مشتمله بر احکام و عبادات نیز در این حکمت می تواند بود
بی شبهه مجمع مکارم اخلاق و اوامر و نواهی قرآنست دلیل بر آنکه چون از عایشه صدیقه رضی الله
حکمی از صاحب خلق عظیم که [illegible] بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
پرورش یافته بود سؤال کرده فرموده کان خلقه القرآن و [illegible] اند

بیت

نرم خلقش که خلق از آن عاجز ۰ کی کما ینبغی توان هرگز ۰ بود هم بحر کرم [illegible]

و فایده حکمت منزلی انتظام مصالح اهل منزل است و نظم امور [illegible] والدیه و مولودیه و مالکیه
و مملوکیه و آیاتی که در باب مناکحات و استرضاء والدین و صله رحم و شفقت بر فرزندان [illegible]
نوع اصلی است مرین حکمت را و فایده حکمت مدنی آنست که افاده و استفاده معاونت [illegible]

نماید و از ظلم و غضب و نهب بر طرف بوده قانون مهمات بر عدل نهند و آیات معاملات و حدود
سیاسات قرآنی منبع این حکمت است اما علم مراد به اکثر آنست که جمعی از علماء ملت و مهره
حکمت جهت تسهیل طالبان معانی قرآنی تدوین کرده اند و از روی مهربانی تمام و غایت شفقت و لطف
بمددکاری الهام قاعده و قانونی چند که بدان حقایق لسان افصح عرب توان شناخت و لطایف
محیطه ادراک در توان آورد وضع فرموده تا متابعان منهاج صاحب معراج را صلی الله علیه و سلم
علی المنتسبین الیه ادای باشد که بدان بر تعیین معنی کلمات قرآن و تبیین معانی و تعیین دقایق آن
اطلاع یابند [illegible] و امام حجة الاسلام قدس سره در جواهر القرآن آورده که اصل علوم ادبیه
قرآن منشعب شده چون علم لغت از الفاظ و علم نحو از اعراب آن الفاظ و علم مخارج حروف از کیفیت تصویر
حروف آن الفاظ و علی هذا [illegible] از تفصیل این نحو عبقری بیان [illegible] توفیق [illegible]
اقتباس آن از انوار قرآن از اهل بصایر و بصیرة روشن است و در جواهر القرآن که مقاصد کلام
ربانی در آنست ذکر ذات و صفات و احوال معاد و تزکیه و تحلیه که صراط مستقیم عبارت از آنست
و احوال اولیا و حالات اعدا و محاجه کفار و حدود و احکام و جمیع علوم مهمه از اقسام عشره انشعاب
می پذیرد و این اقسام را که برشمردیم جواهر و لباب صدفها و قشرهاست بعضی علما بصدف و قشر از آن
و بعضی لباب و جواهر فایز گشته علوم قشر لغت و نحو و صرف و امثال آنست و لبابیه بر دو طبقه
طبقه سفلی مشتمل است بر سه علم **اول** قصص قرآنی و ذکر احوال انبیا و متابعان و منکران
ایشان و اهل تنبیه و تذکیر را بدان علم خصوصیت است **دوم** محاجه کفار و مجادله معاندان و
علم کلام از ین بحث ناشی شده **سوم** علم حدود و موضوعه و احکام شرعیه و علم فقه از آن منشعب
گشته و طبقه علیا بر سه علم اشتمال دارد **اول** معرفت حق سبحانه و تعالی و دانستن احوال و
صفات و افعال او و اصل همه اینست **دوم** علم معاد و آن شناختن احوال بعث و نشور و
ثبات **سوم** علم صراط مستقیم که طریق سلوک است و آن معرفت تزکیه نفس باشد از صفات
مهلکه و تحلیه آن باخلاق منجیه پس معلوم شد که اجمالا قرآن مجمع علوم و منبع معارف است و
این مقام محتمل بیان تفصیل هر یک از آنها ندارد. یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد **عنوان**
ثالث در بیان علومی که متعلق باشد بقرآن و شرح شمه از تفاصیل آن بدان ایدک الله که
علوم قرآنی نا غایات و معارف کتاب سبحانی نا نهایات [illegible] غایصان بحار جان طلبکه المؤمن ع
یعوض البحر من طلب اللآلی آشنا بوده اند در قعر این بحر بیکران غوص نموده و در تفتیش و [illegible]
علم [illegible] تحمل اصناف [illegible] جواهر زواهر اخبار حاصل کرده
و جمعا تحقیق عوارف و ظرایف لطایف را که از وی [illegible] کشته بطریق اخذنا من الجوهر [illegible]

فرموده وعلومی را که بواسطهٔ تفکر و تدبر در آیات مبینات بر ایشان فایض شده هم بر غیر
افتاب افاده **مصرع** ندریا فیض کرم ابر بار دبار بر دیا . و علی الاجمال علومی که نسبت تعلق
بکلام الهی ثابت دارد از دو قسم بیرون نیست یکی آنکه خصوصیتی افاده بقرآن ندارد بلکه تعلق
بمعرفت کلام عرب دارد اثبات آن بحال نیست چون علوم عربیه و قسم ثانی که بسعادت اختصاص بقرآن
مخصوص است سه نوع تواند بود **اول** آنکه بحث در اداء الفاظ قرآن باشد و شرح خواجب
کتابت چون علم رسم الخط و خوا بوجه تلاوة و چون علم تجوید و مانند آن **دوم** آنکه مطمح اعتبار فهم
الفاظ باشد بعد فهم معانی چون علم وجوه و نظایر **سوم** آنکه مقصود از آن معانی بود و فی چون
قصص و مواعظ و حکایات و از مجموع این علوم انچه رقم یافته اشتهار دارد و نزد اهل اعتبار یافته
علم است **اول** رسم الخط **دوم** معرفت مخارج **سوم** صفات الحروف **چهارم** تجوید
پنجم تعداد آیات و سور **ششم** علم وقوف **هفتم** علم تمیز متشابهات ۸ لغت ۹
هشتم علم اعراب **نهم** علم قرات **دهم** علم معانی **دوازدهم** علم بیان **سیزدهم**
علم بدیع **چهاردهم** علم وجوه و نظایر **پانزدهم** علم غریب القرآن **شانزدهم** دلایل
الاعجاز **هفدهم** علم رد المعارضین **هشتدهم** علم نظم الآیات والسور **نوزدهم**
علم اسباب نزول **بیستم** علم ترتیب نزول **بیست و یکم** علم ناسخ و منسوخ **بیست و دوم**
علم تاویل **بیست و سوم** علم قصص و اخبار **بیست و چهارم** علم نصیحت و دنیا **بیست و**
پنجم علم اخلاق **بیست و ششم** علم حدیث **بیست و هفتم** علم کلام **بیست و هشتم**
علم فقه **بیست و نهم** علم حقایق و علی الاجمال این علوم بر چهار قسم انقسام می یابد اول
آنکه بهیچ وجه در تفسیر مدخل ندارد و آن شش علم است دوم آنکه از وجهی تعلق بتفسیر دارد و از
وجهی ندارد و آن دو علم است و سوم آنکه مطلقا تفسیر را از و چاره نیست اما قاید او عامتر
و آن نه علم است چهارم آنکه خاص باشد بتفسیر و آن بیست علم است و قسمین اولین درین عنوان
ذکر کرده میشود و برای هر یک از قسمین اخیرین عنوانی علاحده جهت اثبات می باید اما قسم اول
از علوم متعلقه بقرآن که علم تفسیر را بدان احتیاج نیست اول علم رسم الخط است و مراد از رسم خط
تتبع مصاحف ائمه بود در وجه خط بتقسیم او لو عزعت یا متبع مخترع آنکه کتاب بدان اصطلاح نموده اند
و هر که خواهد تا در آن تصرف تواند کرد و متبع آنکه در آن متابع دیگری می باید بود و در آن هیچ نوع
تصرف نمی توان نمود و قیاس آن بر قیاس نحو و غیر آن نشاید کرد چون خط عروض و از جمله
خطوط متبعه خطیست که مصحف امام بدان مکتوب بوده و آنرا رسم کویند و قاعده متفق علیها
که در رسم امامست باجماع صحابه نوشته شده و گفته اند که رسم این خط بر منزلت و تعلیم جبرئیل

بود و امام مالک بر وجوب رعایت آن تنصیص فرموده و گفته اذا القرآن یکتب بالکتاب الاولی
ابو عمرو دانی رحمه الله که صاحب تیسیر است در علم قراءة و غیر آن مصنفات بسیار دارد و بتقویه این حرف
میکند و میگوید هذا قول مالک لا مخالف له فی ذلک و صاحب کشاف آورده که متابعت خط مصحف
سنتیست که خلاف آن نشاید کرد و ائمه سلف رحمهم الله منع کرده اند از نقطه و اعراب و اکثر جهت
سهولت تعلم رخصت داده اند رقم قرآن بقلم و ستادی دیگر که قرآن بدان نوشته اند بعجم نیز
و اکثر متاخران نظر بر اسانی درین باب مضایقه ومبالغه ندارند و شرف اولویت بطرف نهاده بودند
خطوط متبعه مخطوط غیر متبع میل فرموده تا بعد از کتب بسیاری از اکابر دین مشاهده نموده که اکثر
مصاحف که بخطوط مرسومه نوشته بودند تلاوت نفرموده اند و متمم ابن جعفر درین باب
و کتاب الهادی الی المقاطع والمبادی قواعد این علم را متکفلند و طایفه این فن راجع بعلم قرآنست چه یکی
از ارکان رسم امامست والله اعلم دوم علم مخارج حروف بباید دانست که اداء حروف بیکی از دو وجه
تواند بست … مؤدی الی الترتیل حفظ الوقوف و اداء الحروف و این جز بدو وجه میسر شود یکی معرفت مخرج
آن کلمات … مات حروف و دانستن صفت هر حرف خواه از صفات لازمه چون
الطباق و … مستعد و جهر و همس و … و خواه از صفات عارضه چون روم و اشمام و تفخیم
یا باقی صفات … تکمیل اداء آن حرف لازمست چهارم علم تجوید و آن اداء کلمات قرانی است
که حاصل قراءت چون ترتیل و تبیین و تقویم و تمکین و غیر آن آراسته باشد و از معایب تلاوت چون
رعت و ترجیع و تشبیه و تطویل و مانند آن محفوظ باشد و شیخ الجزری محمد بن الشریف التبریزی
در شرح عقد العربیة آورده که بعضی از ارکان این علم است و … صحت قراءة
موقوفست بر معرفت مخارج و مدارج و صفات حروف و کیفیت اداء کلمات بوجهی که باید پنجم
علم تعداد آیات و سور و … علم اجزاء مصحف از اعشار و اخماس و ارباع
و اسباع و مانند آن و صنفت فیها تصانیف العدد … که معظم آن داعی تعظیمها
بجاهل و حمید و این بکر مکیه مشتغل … ابن القعقاع و ابن النضاح و ابو عبد الرحمن و ابن
حضرمی و ابن عامر بحیی که یکی از قراء سبعه است و ابو عمرو عبد الرحمن سلمی و ابن نصر عاصم حجیدری که
مشهور است و ایشان در شمرتن آیات و سور بلکه حروف و اعراب مساعی جمیله تقدیم رسانیده
و رعایت جد و نهایت جهد مشغول داشته و در آن تصانیف ساخته و پرداخته و کتاب لطیف القراء و دلایل
امام ابو بکر بخاری المشتهر بالمعرفة … ششم علم تمیز متشابهات و آن متشابهات
کرده … ذکر میکنند … الفاظ متشابهات که در جمیع قرآن تاظهر القلب خواند
چون ان ربک حکیم علیم وان ربک علیم حکیم و مانند آن و امام بخاری و غیر ایشان از ائمه دین علم مذکور …

نوشته اند وجهت ایشان هر یک از متشابهات قواعدی قوانین وضع فرموده و فایده این علم راجع بحال
اما قسم ثانی از علوم که بوجهی تعلق بتفسیر دارد اول علم وقوفست بدانکه اند و رکن ترتیل که در قراءة
قرآن مامور به واقع شده یکی محافظت وقوفست و دیگر ادای حروف چنانکه فرموده اند که الوقوف منازل القراء
[illegible] مسالك قراءة ماهر وقف کلمه منزلیست که توقف در ساحت سبب راحت و واسطه
استراحت باشد و قطب العلماء در درج التاج آورده که اطلاع بر معرفت وقوف دو فایده دارد یکی
شناختن آیات و امتیاز فواصل چه شاید که قاری بعضی از کلمات قرآنی را نهایة آیه نماید و بروایتی نهاده
باشد چنانچه الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالك یوم الدین که بحکم آنکه همه صفت موصوف اند
ارباب قیاس بر آنند که اینها همه در روایتی سه آیت است و بر عکس این صورت نیز بسیار اند بود چنانچه در
سوره بقره که قیاس آن را آیات تصور کند و در روایة خلاف آنست و فایده دوم مبانیات معانی قرآن
از حمل [illegible] معانی بملاحظة وقوف بر حال خود بماند و حمل از یکی بر دیگری ممتاز شود و بعضی مواضع
باشد که در آن وقف نکنند موجب فساد معنی گردد مثلاً اگر در کریمه فلا یحزنك قولهم انا نعلم
ما یسرون وما یعلنون بلفظ قولهم وقف ننماید تمام آیه مقول [illegible] گردد و آن معنی سخن فاسد شود
و علم وقوف باعتبار فایده ثانیه بتفسیر متعلق است چه مفسر را [illegible]
تعیین فرموده اند [illegible] و تعلم و حسن انام تمام شمس العارفین ابو جعفر سجاوندی رحمه الله منازل وقوف
را پنج قاعده نهاده **اول** لازم که وصل طرفین موجب تغییر مرام و تشنیع معنی کلام باشد
دوم مطلق که ابتدا بما بعد در غایت خوبی و لطافت افتد **سوم** جایز که هر یک از وقف و وصل
و فصل را وجهی روشن [illegible] است **چهارم** مجوز بوجهی یعنی اصل در وی وصل است
اما وقف را نیز وجهی بنا توان کرد **پنجم** مرخص یعنی هر چند کلام با بعد را بما قبل تعلق
اتصالی بود اما وقف را از برای ضرورت انقطاع نفس بسبب طول کلام رخصت داده باشد
و در بعضی تفاسیر متعرض [illegible] لا وقف علیه باشد [illegible]
وصل بان نموده در بین ترجمه متعرض بوقف لا [illegible] در هشتاد و پنج موضع است [illegible]
شده بلی ومن الله نعم التوفیق . علم قراءة و آن در صفت اول مشهور [illegible]
و نماز بان درست باشد و آن قراءتیست که بطریق تواتر با ائمه این فن رسیده و اجماع بر صحت آن
انعقاد یافته و از جمله یازده اما اند که در قراءة ایشان کتب مصنفه موجودست ابو جعفر
نافع و ابن کثیر و ابو عمرو ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی و سهل و یعقوب و خلف رحمهم الله
این قراءة یازده گانه [illegible] و شافیست و در ذات خود کامل و وافی [illegible]
بر معنی [illegible] باشد دوم قراءة شاذه که منسوخة التلاوه است و نماز بان صحیح نباشد و آن قرا

بر قراءة احادیث وارد شده و نقل آن بجهت [illegible] و از ائمه قراءة ابن [illegible] و عقیل و ابو جعفر
و ابن الانباری و ابراهیم بن ابی عبله و غیرهم و در بعضی تفاسیر قراءة ایشان [illegible]
که اختلاف قراءة دو نوعست یکی آنکه تعلق بالفاظ دارد و بمخالفت معنی چون ادغام و اظهار و فتح و
اماله و همز و تلیین و صله و سکون و [illegible] و دوم آنکه در وی تغییر لفظ باشد و هم
تعلق معنی چون غیبت و خطاب و تذکیر و تانیث و جمع و افراد و امثال آن و این علم باعتبار
اختلاف ثانی بتفسیر تعلق میگیرد چنانکه از بیان معنی هر لفظ [illegible] والله اعلم **عنوان**
چهارم در بیان علومی که علی الاطلاق تفسیر را از وی چاره نیست و فایده آن عام تر است و اول آنها
علم لغتست و در درج التاج آورده که معرفت لغت عرب لازمست چه قرآن که دانستن آن واجب
[illegible] لغت عرب ظهور کرده پس شناختن آن لغت از لوازم خواهد بود **بیت** لان ما لا یتم الواجب الا
به وکان مقدورا فهو واجب . و در بحر [illegible] فی تفسیر [illegible] آورده [illegible]
[illegible] بعثت الی الاحمر والاسود [illegible] که حضرت رسالت صلی الله علیه
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] و حضرت رسالت صلی الله [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] فلیبلغ الشاهد الغائب [illegible]
لغات عجم [illegible] ممکن باشد بطریق ترجمه و بدین سبب [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] آفاق [illegible] و عرب و عجم [illegible]
والحمد لله [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
تحقیق لغات قرآن در تفسیر عین المعانی [illegible] و در تفسیر امام ابو الفتوح [illegible]
دوم علم [illegible] و این علم [illegible] کلمات قرآن [illegible]
بیان جمع و واحد و تثنیه [illegible] مثلا [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] سوم علم اعراب و فایده این علم در تفسیر قرآن [illegible]
[illegible] اعراب [illegible]
در آیه ان الله بریء من المشرکین و رسوله [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible]
[illegible] ابو الاسود [illegible] آن کلام [illegible]

معانی القرآن و امام قراء و اعراب مشکلات قرآن نوشته درین باب بسطی و اطنابی دارد چنانکه
علم معانی پنجم علم بیان و صاحب مفتاح آورده که متوجه تفسیر کلام الله وقوف بر مراد حکیم علیم
از کلام قدیم بحسب فهم بشر ممکن نیست نفس الامری بدین دو علم احتیاج کلی دارد و بعد از آن
میفرماید که فالویل کل الویل لمن یتعاطی التفسیر و هو فیهما راجل و ای بسا کس که در صدد شرح و
تفسیر قرآن آید و از این دو علم بحظی وافر و نصیبی کامل محظوظ نباشد و چون از محمد سبا الغدر رد
علیین از کار و صادر شد فی الجمله ایمائی بخلاصه هر علم از آن نمودن از لوازم است خارج نیست که
علم معانی علمیست که بدو شناخته شود امری چند که عارض است مر لفظ عربی را از تقدیم و تاخیر و
تعریف و تنکیر و اثبات و حذف و غیر آن و بیان آموز و احوال آن الفاظ عربیه مطابق مقتضای
حال میشوند و مقصود این علم در هشت باب انحصار یافته اول احوال اسناد خبری و
طلبی خبر و کلام آن و اسناد مجازی و حقیقی و اقسام مجاز عقلی که در قرآن موجود است چه در خبر چنانکه
واخرجت الارض اثقالها نسبت اخراج بمکان کرده و فی الحقیقة مخرج حضرت حق تعالی است و چه
انشا چون یا هامان ابن لی بجهت بنا فعل عمله است نه از آن هامان و علی هذا القیاس دوم
احوال مسند الیه از حذف و ذکر و تعریف و تنکیر و وصف و تاکید و تقدیم و تاخیر و غیر
آن و موقع هر یک از اینها بر مقتضای ظاهر بحسب اقتضای حالت و گاه باشد که حال مقتضی آن باشد که
کلام برخلاف مقتضای ظاهر آید چون وضع مظهر در موضع مضمر و بر عکس و التفات که از اقسام
خود از تفننات معقولات سوم احوال مسند از ترک و ذکر و ایرادش بر سبیل افراد یا جمله و تقدیم و
تاخیر و تنکیر و تخصیص آن چهارم احوال متعلقات فعل از تقدیم و تاخیر و حذف و اثبات و
بیان موقع هر یک از آن پنجم بیان قصر حقیقی و غیر حقیقی و هر یکی قصر موصوف بر صفت و عکس
آن و اقسام هر یک از افراد و قلب و تعیین ششم احوال انشا و در او مباحث تمنی و استفهام و امر
و اقسام هفتم بحث وصل و فصل یعنی از جمل بعضی متروک آن هشتم بیان مساوات در
کلام و طریق ادای کلام با ایجاز و اطناب و مساوات اراده لفظ باشد و معتدل اصل مراد نه ناقص از و نه زاید بر و
چنانچه لا یحیق المکر السیئ الا باهله و ایجاز آنکه مقصود از کلام بکمتر عبارتی از عبارات متعارف
و اطناب اداء آن بکثر از وجع الفائق اما الایجاز بر دو نوع است ایجاز قصر یعنی او مختصر بود
چنانچه ولکم فی القصاص حیوة چه این کلام با وجازت لفظ مشتمل بر معانی بسیارست
چنانچه بیان آن بیاید دوم ایجاز حذف چنانچه حرمت علیکم المیتة ای تناولها اما اطناب یا بایضاح
باشد بعد از ابهام تا معنی در دو صورت مختلفه دانسته شود چون رب اشرح لی صدری که
ذکر خاص بعد عام دلیل فضیلت آن خاص باشد چون حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و تکرار

و مجاز عقلیه

و آنچه تاکید بود چون کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون و برای زیادتی تنبیه بر آنکه باید تذییل یعنی
تعقیب جمله بجمله که ثانی مشتمل بود بر معنی اول و غایت این صورت تاکید است قوله تعالی ذلک جزیناهم
بما کفروا و هل نجازی الا الکفور یا باعتراض الکلام و آن برای تعظیم و تاکید و مانند آن باشد چنانچه
فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم و هر یک از آیات قرآنی در باب ایجاز و اطناب بر وجهی واقع
شده که در حسن لطافت مزیدی بر آن متصور نیست **بیت** در علو اگر بود گنجی تمامیش
ور برین شعار یمانیات عشاق نبوداید که موصوف از آن در تعلیم خوبی بود و زیبایی و درین رنج
هرچه بقدر حال ایمائی بدین نکات و سایر ابواب علم معانی خواهد رفت اما علم بیان علمیست که بدو شناخته
شود ایراد معنی واحد بطرق مختلفه در وضوح دلالت بر آن معانی بعضی از آن طرق واضح الدلالات باشد
بر آن و بعضی اوضح از آن و این علم منحصر در سه جزء است تشبیه و مجاز و کنایه اما تشبیه چهار رکن دارد
مشبه و مشبه به و وجه شبه و ادات تشبیه و در هر یک تشبیهی غرضی و فایده هست مثلا درین مثل الذین
حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا مشبه حال یهود و مشبه به حال الحمار که حامل کتب
باشد و ادات تشبیه کاف و وجه شبه حرمان انتفاع بکتاب با وجود کد و تعب در حمل آن و فایده تشبیه
تقبیح حال یهود و تفضیح ایشانست اما مجاز بقول اصح در قرآن واقع است و نزد اصولیان یکی از طرق اعجاز
نظم قرآن و جمیع انواع در باب مجازاتست و مجاز مفرد باشد و مرکب مفرد کلمه ایست مستعمل در غیر ما وضع له
و مجاز از قرینه عدم ارادت موضوع له و علاقه سببیه جاری نیست و آن علاقه غیر مشابهة باشد
آن مجاز مرسل باشد و مرکب مفرد کلمه ایست مستعمل در غیر ما وضع له و مجاز از قرینه عدم ارادت
موضوع له و علاقه سببیه جاری نیست و آن علاقه اگر غیر مشابهت باشد آنرا مجاز مرسل گویند و الا
استعاره و مجاز مرسل و استعاره بر نحوی است در بیست و پنج نوع و اکثر انواع در قرآن وارد است چنانچه
در محلش بتبیین خواهد یافت و استعاره نیز بر انواع باشد و بعضی از آن در کلام مجید وقوع یافته
و بهر یک ایمائی خواهد رفت اما کنایت ذکر لفظیست و اراده لازم معنی و گر مقصود بالذات باشد یعنی
او که مقصود بالتبع است و بدین تعریف فرق ظاهر شد میان کنایه و مجاز چه در مجاز حین لازم معنی مراد
باشد و در کنایه ارادت معنی با اراده لازم هر دو هست و کنایه سه قسمست اول آنکه مطلوب بها
غیر صفت بود دوم آنکه صفت باشد و مراد صفت معنویست نه نعت و این یا نزدیک است قریبه
که ذهن از آن شی منتقل بمطلوب بی واسطه و بعیده که ذهن بواسطه انتقال کند بمقصود سوم
آنکه مطلوب بها نسبت باشد و انچه کنایه و تعریض در کلام ربانی وقوع یافته در اقصی مرتبه بلاغت
و این ابواب نیز در هر محلی مذکور خواهد شد ششم علم بدیع که بدو شناخته شود وجوه تحسین کلام
بعد از رعایت مطابقه او با مقتضای حال و وضوح دلالت و نباید دانست که وجوه حسن کلام دو نوع

یکی آنکه راجع بمعنی باشد چون طباق و مراعات نظیر و ارصاد و مشاکله و استطراد و عکس و تبدیل
و لف و نشر و تجرید و توجیه و مانند آن دوم آنکه راجع بلفظ بود چون تجنیس و اشتقاق و رد العجز
علی الصدر و لزوم ما لا یلزم و امثال آن و اغلب این وجوه بر سبیل کمال در کلام ذی الجلال
شده و بهر این اشارت خواهد رفت تا مطالعه کننده را بطریق دلایل اعجاز دیده بصیرت گشاده
گردد و بداند که فواتح و خواتم آیات و سور بر احسن وجوه بلاغت و اکمل انواع از دلالت و اگرچه شامله
فکر روشن صاحب نظران گلگونه محسنات کلامی جهت آرایش عذار ارکان باعجاز دیده بصیرت
گشاده گردد و بداند که فواتح و خواتم آیات و سور بر احسن وجوه بلاغت و اکمل ... و اگرچه
شامله فکر روشن صاحب نظران گلگونه محسنات کلامی جهت آرایش عذار کتاب اعجاز انتساب
ترتیب نموده و بحسب نیرو کلام بیان انتظام صور و قیچند از بدایع و صنایع خیال فرموده اما
بحکم ع لکن مدحت بمقالتی محمد • هم محسنات زانیب تو یوبا زحسن او نیست بیت
بزیورها بیارایند وقتی خوب رویان را • تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی • هفتم علم کلام هشتم
علم فقه و چون علما و اصولیین بعضی مسایل کلامیه و فقهیه از قرآن استنباط نموده اند در علم
تحقیق آن آیه که محل استنباط بوده معتبر از ایمان این مسائل نیابد بواسطه آن تعلق بخطاب
معنی آن آیه بکشاید نهم علم حدیث چه در تبیین مجملات و توضیح مبهمات قرآن احتیاج بحدیث
واقع است کما قال تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم و انسب معرفت اقسام حدیث صحیح و حسن و ضعیف
و انواع هر یک از آن معتبر بقدر احتیاج بهم باید والله الموفق عنوان پنجم در بیان علوم
که خاص است بتفسیر اول علم اسباب نزول بدانکه از ابتداء ظهور نبوت و وحی الهی تا زمان
وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بیست و سه سال بود و بقول اشهر قرآن درین
مدت نازل شده و ابن الجوزی رحمه الله در تفسیر زاد المسیر آورده که نزول قرآن در بیست و
سال بوده و بعضی اینچنین گفته اند و بر هر تقدیر قرآن درین مدت متفرق فرود آمده و بعد وقایع مختلفه
نازل شده و امام واحدی آورده که از جمله علوم قرآنی بحضرت ... عنایت بیان اولی است بما یعلم
اسباب نزول است چه معرفت تفسیر هر آیه بدون وقوف بر بیان نزول ممتنع باشد و خوض در آن بی
روایت و سماع جایز نبود و امام مذکور را درین علم علاحده کتابیست با آنکه در وسیط و بسیط
نیز بسط بساط الاطناب فی هذا الباب فرموده و امام ابو نصر احمد بن علی بن مکی ترجمه در غایت
زیبایی نموده و ثبت نزول اسباب درین ترجمه اغلب از آن کتاب خواهد بود دوم علم ترتیب
علی نزول بدانکه اول آیتی که از قرآن فرود آمد بقول اصح اقرأ باسم ربک الذی خلق بوده و آخر
آیتی که نازل شده با اشهر اقوال الآیة واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله الخ و اول سوره که بتمامی نازل شده

باتفاق علما سورة فاتحه بود و آخر سوره که بتمام منزل گشت اذا جاء نصر الله والفتح و با اکثر سور
از قرآن بمکه فرود آمده و بعضی بمدینه و بر در مواضع دیگر نیز چون بیت المقدس و جحفه و
حدیبیه و طائف و تبوک و بدر و غیر آن نازل شده مجموع سور و آیات را در مکی و مدنی
منحصر داشته اند و بدین گفته الاکثر آورده که هر چه در قرآن در زمانی منزل شده که حضرت رسالت
منقبت صلوات الله علیه در مکه مقام داشتند آنرا مکی گویند خواه آنحضرت در وقت نزول
آن در نفس مکه بوده باشند و خواه نه چون آیات منزله در بیت المقدس و تحت العرش در شب
معراج و آنچه در بطن نخله فرود آمد در لیلة الجن و امثال آن و هر چه در آن اوقات فرود آمد که عالی
جناب رسالت قباب علیه الصلوة الارباب در مدینه متوطن بوده اند آنرا مدنی خوانند خواه در آن زمان
بمدینه مقیم بوده باشند و خواه از مدینه مسافر چون آیات نازله در تبوک و طایف و غیر آن و از
جمله سور قرآنی هشتاد سوره مکی و بیست و دو سوره مدنی است بالاتفاق و باقی ده سوره اختلاف
و فاتحه نام مکی داشته و هم مدنی و در سوره مدنی آیات مکی واقع است و دیگر باید دانست که
اول سوره که بمکه فرود آمد سوره اقرأ بود و آخر سوره عنکبوت و گویند مؤمنون و سوره مطففین
میان مکه و مدینه در وقت هجرت نازل شد و بمکیات الحاق کرده اند و اول سوره نازله بمدینه بقره
بود و آخر سوره نصر و فایده معرفت ترتیب نزول و شناختن سور و آیات مکی و مدنی از آن
اشارات خواهد رفت سوم علم النظم بین السور بعضها و الآیات علی بعض بتعیین ترتیب
آیات و سور و بعینه ترتیب که در مصاحف واقع است بتلقین حضرت رسالت و تعیین آن
بوده از تعلیم جبرئیل علیه السلام بفرمان ملک علام چنانچه عنقریب روایتی توضیح تقریر خواهد یافت
و کاربردن انواع ... بسلامت و عذوبت این کلام بمنتظم است و غایت کلی اظهار تشابه و تناسب
میان سور و آیات اعجاز نظمات کما قال الله تعالی الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها و ترتیب فصلاء
عرب کلام را در دیوان ادب ... نکته از ... معتبر و قانون تحقیق معتبر که هر کتاب و صحیفه کلامی که
ساذج از خط و خال ربط خالی باشد صفت فصاحت و سمت بلاغت متصف و متسم نمیگردد
و بعد از آنکه بر پیرایه تنوع و تلوین آراسته باشد و زیب مناسبت و موافقت و زیور مشاکلت
و ملائمت زیبایی نماید و اطلاق وصف حسن که عبارت از فروغ ... است در قالب مناسب و
رات می آید مصرع لیس تحقیقهم ازخی تطاهرانست • و تعیینا که صفحات سور و آیات
نقوش اقامین اخبار و حکایات و سور را تالیف قصص و روایات مزین و محلی است هر آیه را از
مناسبت بیان هر دو آیه و سوره و مقارنات افاده اند مرجح خواهد بود و درین ترجمه شمه از علم
بین السور و الآیات بر وجهی که در تفاسیر مشهوره و معتبره مسطور شده مذکور خواهد شد و عون

اگر وجه مناسبت این باشد یا مراد الله از این ترتیب همین بود از طریق خرد برطرفست و از روش
ادب دور و الی الله تصیر الامور مراد حق جز حق نداند و عقول و افکار از کشف اسرار خالق دم زدن نتواند
بیت ور نه کی لایق شناسائی تست * هر کسی از دور دمی میزند * در حریت قدم اگر چند
هیچ مقدم این ره نشد **چهارم** وجوه و نظایر و آن عبارتست از شناختن بعضی از الفاظ قرآنی که
بمعانی مختلفه آمده باشد و بیان هر وجهی باستشهاد نظایر آن هم از قرآن چون لفظ رحمت مثلا
در کلام الهی بیست وجه وارد شده و هر وجهی چند موضع از قرآن مذکورست و امام ابو حامد
اصفهانی رحمه الله در کتاب البصائر فی الوجوه و النظایر باسناد خود آورده از مقاتل بن سلیمان
از مرتضی علی که لا یکون الرجل فقیها حتی یری للقرآن وجوها کثیرة **پنجم** علم غریب القرآن و آن
دو نوعست مشکلات و نوادر اما مشکلات الفاظی را گویند که خالی از غرابتی نباشد و تحقیق آن
تتمه علم لغتست اما نوادر و آن عبارتست از شناختن معانی الفاظ قرآنی بر وجهی که از اهل لغت
مروی باشد و از قوانین عربیه هر دو باب کتابی دارد و در مقدمه تفسیر شفا تتمه آورده شد
ششم علم ناسخ و منسوخ و بیان کند نسخ محو ساختن و زایل گردانیدن باشد و در اصطلاح اهل اصول
نسخ رفع حکمی است شرعی بدلیل شرعی متاخر از او و نزد مفسران عبارتست از تغییر حکم و
تلاوت یا یکی از آن و جمهور مسلمانان تجویز نسخ کرده اند و یهود از اهل کتاب نسخ را محال دانسته
علامت جهل و پشیمانی دانند و گویند این دو صفت بر خدای سبحانه روا نیست و اهل اسلام
در جواب ایشان گویند نسخ در اخبار موجب جهل و کذبست نه در احکام و نسخی که در قرآن واقع
در احکام است زیرا که احکام و اخبار الهی در وقایع تابع مصالح عباد و اغراض ایشانست بحسب
اختلاف اوقات و اشخاص پس هر گاه آن مصالح بسبب اشخاص و اوقات مختلفه متغیر گردد حکم
نیز تغییر یابد و از آن جهل و ندامت لازم نیاید مثلا مرد طبیب کامل در معالجات بیمار بواسطه
مخالفت وقت و تفاوت مزاج مختلف میشود و آن از روی نادانی نیست نه بسبب پشیمانی بلکه بجهت
دران مصلحت مریض و صلاح حال اوست **بیت** تابع نبض طبیب یا مزاج او صلاح
حال تراپیست از تو میخواهد * و اگر فرض کنیم که حکم الهی تابع مصالح بندگان نیست این جواب توان
گفت که چون و چرا در فعل حکیم مدخل ندارد و هیچکس را یارای آن نیست که سبحانه مناقشه و اعتراض
رسد لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون تغییر مشروع در اشهار چون تقدیر اوست در ابد بر آنکه
در بدایت حکم تقدیر کرده اگر در نهایت تغییر کند خطا گفت **بیت** مالک رد و قبول هر چه کند پادشاست
بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست * زبان اعتراض بعتراض اغراض بباید بست و بوقت ظهور حکم
حکیم سر رضا در گریبان تسلیم باید کشید **بیت** حکم که حق کند بجان گردد * یفعل الله ما یشاء

و با آنکه اهل ایمان در وقوع نسخ متفق اند در اثبات و نفی بدل نسخ مختلف اند بمذهب جمعی
نسخ بی بدل جایز نیست و جماعتی مانند حکم تقدیم صدقه قبل از نجوی و مقتضی دیگر آیات
خیر منها استدلال نموده اند بر وجوب بدل قایلند و در تفسیر کبیر آورده که نفی حکم و اسقاط
تعبد بیان بهترست از ثبوت آن در زمان بر خیر منها راجع بسقوط حکم باشد نه بوجود بدل
و مباحث علما درین محل بسیارست عنان سخن بجانب بیان اقسام نسخ و امثله آن میتابد در عین المعانی
آورده که اقسام نسخ در قرآن سه است **اول** نسخ تلاوت و حکم معا و از انس بن مالک رضی الله عنه
مرویست که ما در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سورتی میخواندیم برابر سورة توبه
و از مجموع آن همین یک آیه در خاطر من مانده که لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی الیهما
ثالثا و لا یملأ بطن ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب در تفسیر مفاتیح الغیب وارد است که
سورة احزاب برابر سبع طوال که آن مجموع قرآنست یا زیاده و از وی چندین آیه حکم و تلاوة منسوخ
و آیتی که در شان بیر معونه نازل شده بود که بعضی از روایت که بلغوا عنا قومنا انا لقینا ربنا
ثم منسوخ است **دوم** از اقسام نسخ تلاوت است و بقای حکم چنانچه در دین آیه و الشیخ و الشیخة اذا زنیا
فارجموهما نکالا من الله تلاوتش منسوخ شده و حکمش باقیست **سوم** نسخ حکم است و بقای تلاوت
و منسوخ کما لا در قرآن از آن بحث میکند است چون تخییر در صوم و فدیه و مثله و تحویل آن
از جمله صد و چهار آیه است از شصت و چهار سوره که احکام آنها بیک آیه اقتلوا المشرکین کافه که آنرا
آیة السیف خوانند بحث نسخ یافته تلاوت ایشان باقیست و جواب معترض که گوید بعد از نسخ حکم
فایده تلاوت چه باشد آنست که فعل ما در حکیم جل ذکره از صفت عیب و وصمت نقص مقدس و مبراست
بر اتفاق آن مشتملست بر فواید بزرگ و مصلحتی کلی غایتش آنکه فهم هر کس بدان نرسد و مادام که
بکیم که انواع فواید بر بنده واصل میشود و معرفت اسباب آن بر ما حاصل نیست ممکن که بقاء
آن آیات نیز منطوی بر منفعتی عظیم باشد که بندگان بدان محظوظ میشوند و از آن بسبب غافل
و از اهل بی نمانند و در بعضی آیات منسوخ الحکم که از آن منفعت نبود تلاوتش نیز ترتیب نسخ یافته
علما در تحقیق حسابی آورده که نظم قرآن دو حکمت یکی تعلق بنفس نظم دارد و چون وجوه
اعجاز و قرائت در نماز و مانند آن و دیگری تعلق بمعنی است چون امر و نهی و وجوب و حرمت
هر یک از قسمین مقصود بنفسه است بر آنکه اعجاز معانی نظم قرآنی باشد منسوخ گردد و بعضی
دیگر که تعلق بلفظ دارد از جواز صلوة و وجوب اعجاز و غیرهما باقی خواهد ماند پس ثابت شد که
بعد از نسخ حکم قائدة تلاوت باقیست و در جواب آنکه گوید همین نکته در آیات منسوخ التلاوة و الحکم
متصورست پس فایده نسخ تلاوت چه باشد توان گفت که شاید بنا بر ترقیه و تسهیل عباد واقع

یافته باشد باد و ابقاء آن مصلحت بندگان بود والله بکل شیء علیم و بعضی از علما استثنا و تخصیص
تعلیق بشرط و تقیید بوصف را از قبیل نسخ شمرده‌اند و صاحب ریّ المعانی آورده که محققان نسخ دیگر است
و تخصیص و تعلیق و استثنا و تقیید دیگر چه نسخ رفع حکم است بعد از تمکن فعل و قرائیه از آن بری
باشد و تخصیص متصل و منفصل شاید و استثنا و تعلیق و تقیید تغییر است در کلام تام و آن در آنجه
متصل شاید پس اینها از قبیل نسخ نباشد اما در روضه گفته که اصحاب نسخ نظر بتغییر کرده‌اند چه رفع کلی
یا رفع حقیقی و بدین مجموع مذکورات تغییر مترتب میگردد لاجرم بدان حکم میکنند و اکثر مفسران در بیان
ناسخ و منسوخ تابع ایشان‌اند و درین ترجمه آیات ناسخه و منسوخه باسمها مذکور خواهد شد و فواید
دانستن این علم بسیار است خصوصا اهل اجتهاد و متکفلان بیان احکام شرعیه را و مفسر که ناسخ
و منسوخ نادانسته در تفسیر اعتماد را نشاید و در نهایة البیان آورده که ابن عباس رضی الله عنه
شخصی را دید که قصص قرآن میخواند و جمعی بر او گرد آمده و در معنی قرآن سخن میراند فرمود که ناسخ
و منسوخ را میشناسی گفت نه ابن عباس رضی الله عنه روی از او بگردانید و گفت هلکت و اهلکت
هم خود در هاویه غوایت هلاک شدی و هم مستمعان را در بادیه ضلالت هلاک ساختی و نیز باید
که با کتاب دیگر ناسخ و منسوخ اشتمال دارد و بعضی از آیات او بعضی دیگر را نسخ کرده و فی شهه
تمام و از روی کمالیه و فضیلت جامعیت مجموع کتب انبیا و صحف رسل را خط نسخ در کشیده است
چه آنکه هر چه در کتب الهی از اسرار و احکام پادشاهی اندراج یافته بود درین کتاب بیان مرتضا باعث
مشتملست و این از حقایق کمالیه که اختصاص آن بحضرت ختمیت و امت بزرگوار او لایحست
درین کتاب مندرج شد کتب سابقه از آن خالی و عاطل **بیت** ای خوبان بود دیگر ترا است
ولیکن آن نیست ایشان را که تراست * لاجرم چون رخساره دلارای آن دلربا از روی نقاب حجاب پیدا شد
حسن فروشان دیگر که جمال اجمال ایشان بحال جامعیت و کمال آراسته نبود بحجاب اختفا محتجب شدند
بیت هر کاه بین که بر سر خود حسن میفروخت * چون تو بیامدی بی کار خود گرفت
و دیگر از کلام فرموده که مثل القرآن کتابیست دیگر نموده آفتاب است با سایر کواکب و وجه تمثیل آنکه چنانچه
آفتاب جهانتاب در نقاب تحت تواری بالحجاب مختفی باشد تا جمیع کواکب تابان در پیش طاق رفیع الارکان
آسمان با جمع برافروخته شب روان مسالک و بحر را مشعله راه هدایت و سراج وهاج منهاج
دلالت اند کما قال و بالنجم هم یهتدون اما وقتی که علم زرنگار مهر از افق نسیم اندوه سپهر نمودار شود و رایت
بیضای سلطان سیارگان از ساحت میدان فلک ماشیه عالم افروز هو الذی جعل الشمس ضیاء
بر افراشته گردد همه ایشان شمعهای نورانی ستارگان در زاویه خفا منطمس در خلوتخانه خمول مختفی
میشوند **مصرع** جا که آفتاب بر آید ستاره نیست * همچنین وقتی که خلایق در شب شبهت ظلمات

حجاب گرفتار بودند و هنوز بشارت بدین صبح کامل از افق دولت محمدی برتو فیض بر فضای مجاری
بیکدفعه بمحض حضرت عزت تعالی شانه بهر امتی کتابی فرستاده تا سایر طریق طلب با شمعه آن کتب
چون لمعات شمع در تاریکی بعجایب رخشان و درخشان بود یا انجات تاریکی شما با چون صبح
اشارت الیوم اکملت لکم دینکم از افق بعثت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم طالع شد و آفتاب قرآن
از اوج فلک ایمان و ایقان درخشیدن آغاز کرد کواکب کتب سابقه را با اشعه انوار قرآنی و اثر استفتاع
انوار قرآنی تاب نیاورده در حجاب نسخ متواری شدند و مثل سایر اذا طلع الصباح استغنی عن المصباح
بمثال آنجه که روز روشن گشت **بیت** ستاره در شب رخشنده چندان بوده * که خورشید
رخشنده پنهان بود * چو برداشت از رخ نقاب آفتاب * کواکب بپوشند رخ در نقاب **هفتم** علم
قصص از اخبار انبیا و حکایات اولیا و احوال امم ماضیه از متابعان شرایع و مخالفان ملل و نحل
آن و جمیع قرآن اکثر اقاصیص که مشکلات آن اطلاع دارد مفسرانند و از این علم جهان بخوانید
و تفسیر امام ثعلبی که بر طبری مشتملست بر اغلب روایات و حکایات **هشتم** علم مواعظ
قرآنی دو نوع است یکی که بتصریح شرف لفظ او در آن دانسته میشود آیاتی که در وعده و وعید و جزای
نفس و توبه از معاصی و امثال آن واقعست دوم آنکه ارباب تذکیر بصفای ضمیر از معانی آیات
و لوازم آن استخراج کرده‌اند و بر رموز اشارات آن فایز گشته و کتب معتبره چون کنز المذکرین
و لطایف التفسیر و امالی الشبلی و فصول ابن هیثم و غیر آن از لباب الباب مشحونست
و هر جا سخن در آن مجال بسیار خواهد بود بحسب مقتضای مقام کرم هر چند که تمامه در بیان
بیان آن علم خواهد یافت **بیت** تو فوق خدا بینی که آنجه صورتی بیند خود در تعقیب
نهم علم اخلاق و در تفسیر قاری آورده که یکی از علوم معنوی که مفسر را از دانستن آن چاره
نیست علم اخلاقست و مراد اینست که قرآن مجمع مکارم اخلاقست چنانچه فرموده
کان خلقه القرآن از آن خبر میدهد که قرآن متضمن اخلاق حمیده و تحریض بر آن و شرح اوصاف
پسندیده و تنفیر از آن موجب کمال التفسیرات است **دهم** علم حقایق آن صرف کلام است از
صورت و رجوع آن بمعنی که صورت دال بر آن دلالت نبود چنانچه مثلا از لفظ نفی معنی آنها
اراده کند از آنجه دلالت بر علم دارد خاص طلب شد و بجهت غیر آن بحقیقه معنی او بلوغ
بیان وی و تفسیر بشرح مستوفی خواهد آمد درین محل اختصار انسب است **یازدهم**
علم حقایق و اشارات و در آن باب عنوانی جداگانه در اصل چهارم صورت ترقیم خواهد یافت
دوازدهم علم دلایل اعجاز یعنی شناختن اعجاز قرآن و دانستن دلایل و وجوه آن از جمله
مهمات است و در آن باب کتب معتبره چون اسرار البلاغة و نهایة الایجاز فی دلایل الاعجاز و غیر آن

ساخته‌اند و وجوه اعجاز به بسطی لایق در اثنای اجمال صفت تحریر یافته هر که طالب تفصیل [illegible]
علم رد المعارضین و ابن تیمیه علم دلایل الاعجاز است چه در اقوال نادره و معارضه منکران
قرآن هم در دلایل اعجاز مستوفی آورده و الحمد که هیچ قدر اعتراضی که زندیقان بی‌ادب بر صحیفه
شریفه ذلک الکتاب لا ریب فیه کشیده‌اند از تناقض و اختلاف و تکرار و غیر آن از روی
جهل و الزایغه دین توفیق داده تا بدلایل قاطعه و براهین ساطعه آن را محو کرده‌اند و در جامع
التفاسیر بعضی از آن شیخ الاسلام علامه رحمه الله نکته جمله‌ای از آن مذکور است و در این ترجمه
تعرض به ایراد بعضی از آن در دست خواهد داد و الله الهادی الی طریق الرشاد **اصل ثالث**
در تفسیر الفاظ متداوله مفسران و بیان ترجمه معانی هر یک از آن و اساس این اصل بر
هشت عنوان **عنوان اول** در بیان انزال و تنزیل و حقیقت نزول بدانکه انزال در عرف
جری اسناد آن چیزی مرتبتی به یکبار و تنزیل در عرف فرستادن بود بر سبیل تدریج یعنی اندک
بعضی و هر دو در وقوع نزول قرآن واقع است انا انزلناه فی لیلة مبارکة و قوله عز و جل و نزل علیک
الکتاب و جمع میان هر دو معنی چنان تواند بود که باخبار صحیحه ثابت شده که مجموع قرآن در
ماه رمضان در سال اول از بعثت از لوح محفوظ به آسمان دنیا فرود آمد و محلی که آن را بیت العزة
خوانند و انزال عبارت از آنست و بعد از آن به تفاریق بتعیین آیه آیت و سوره سوره بحسب مصالح
جابجا یا بوقت ظهور سببی از اسباب نازل شد و تنزیل اشارت به آنست و حکمت در نزول
قرآن بحسب تدریج آرامش دلهای مؤمنان چه اگر به یکبار نازل شدی هیچ دل را تحمل آن نبودی
حق تعالی در جواب کفار که از روی اعتراض می‌گفتند چرا قرآن به یکبار نیامد چنین فرموده
کذلک لنثبت به فؤادک یعنی فرستادن قرآن سوره بعد از سوره و آیتی از پی آیتی جهت آنست
دل پیغمبر صلی الله علیه و سلم و متابعان آنحضرت بوده و در تفسیر آورده که حق تعالی خبر داده
از فرستادن و [illegible] الا بعد معلوم و اگر بودی یکبار رسیدی بندگان از عجز طاقت نگاه
داشتن آن عاجز شدندی بعلوم سور و آیات قرآن انا نحن نزلنا علیک جمله اگر قرآن جمله واحد
نازل شدی هیچ کس طاقت کشش آن نداشت لاجرم قدر نادانسته‌های اندک اندک و نجماً نجماً
ثم قلیلاً در نامه آمدی که [illegible] بنی اسرائیل جز هارون و عزیر حفظ تمام تورات [illegible] میسر نشد
اما چون قرآن مفصل فرود آمد دلهای مؤمنان بقبول آن استقبال نمودند هر سوره و آیه را که
و تذکار در دل و جان ثبت افتاد تا وقتی که قرآن تمام نازل شد چندی از صحابه شرف حفظ
آن دریافته بودند و بعد از آن بموافقت توفیق چندین صاحب دولت دیگر بسعادت
حفظ قرآن مستسعد گشته در سلک اشرف امتی حملة القرآن انتظام یافته و خواهند یافت گشته

دیگر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در زمان غار [illegible] انواع بلا از
جانب اعدا مبتلا بود و [illegible] ما ودعک [illegible] این معنی خبر رسید [illegible]
دل مبارک آنحضرت را سبب زخم جفای دشمن مجروح شدی آنرا نزدیک دوست آیات شفایی حکیم
شفاء لما فی الصدور مرهم راحت بودی و چون آمدی آنگاه از آن کلفت به صیقل [illegible]
سینه مختار متفرع گشتی و [illegible] این شربت شکر [illegible] **بیت**
کرم هزار غم از روزگار بر آید که بوی کرم روی ترحم دم بیاساید ٭ یا آن که [illegible] لب مبارک آنحضرت
بواسطه تو بجبر برینه لی مع الله احیانا [illegible] و کمی خلوت [illegible]
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ساعت بساعت از ساحت صحرای وحدت [illegible]
بسطی [illegible] بودی [illegible] گشت [illegible] کثرت از آن نظر شهود آن محجوب [illegible]
بیت و این دیار بجان زخم [illegible] ٭ نسیم باد صبا از آن دیار می‌آید ٭ و گفته‌اند [illegible]
تفریق آیات و تدریج نزول آن کثرت ملاقات جبرئیل بود با آنحضرت [illegible] جبرئیل
از عظیم بودی [illegible] دوستان [illegible] **بیت** حال [illegible]
از زبان که شنید از زبان دوست ٭ و هر آینه جبرئیل علیه السلام [illegible]
عرش اشتباه رسالت پناه تردد نمودی و بجان [illegible] قواعد [illegible]
[illegible] و مشام آنحضرت [illegible] روح قدسی [illegible] **ع**
[illegible] هوا خواه نسیم سحرم ٭ و حقیقت نزول آنست که جبرئیل علیه السلام [illegible]
[illegible] که او در آسمان بود به زمین آمدی و بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسانیدی
[illegible] کلام [illegible] کلام معنی [illegible] قایم بذات حق تعالی [illegible]
صفت قدیم [illegible] زوال و انتقال [illegible] صاحب صحایف [illegible]
قرآن مجید و لوح محفوظ [illegible] الفاظ قرآن در لوح محفوظ مکتوب بوده و جمعی
[illegible] انه لقول رسول کریم لفظ را جبرئیل [illegible] نزل علی قلبک [illegible]
[illegible] نزول [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم [illegible]
اما [illegible] که در [illegible] که جبرئیل از حق تعالی قرآن [illegible]
[illegible] کیفیت آن مفهوم بشر نیست یا استماع کردی از حق تعالی [illegible]
[illegible] که کلام حق تعالی [illegible] از لوح محفوظ [illegible]
از لوح خواندی و جبرئیل [illegible] لوح محفوظ [illegible] بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم رسانیدی و الله اعلم بحقایق الامور **عنوان دوم** در معنی [illegible]

در لغت پیغام دادن و سخن پنهان گفتن و اشارت کردن است بر سبیل سرعت و باصطلاح پیغام
پیغام الهی است بوحی الیه بر وجهی از وجوه و در بعضی آورده که وحی فرمانی باشد از حق بمصالح
خلق که بواسطهٔ ملک برسول رسد و بواسطهٔ رسول بخلق پس ملک و رسول دو متوسط
یکی از جهت حق و دیگری از جهت خلق تا فرمانها و بشارتها بواسطهٔ این دو متوسط به بندگان او
رسد و در تفسیر امام راغب رحمه الله آورده که وحی دو گونه باشد جلی و خفی وحی جلی آنست که
بواسطهٔ سفیر باشد و سفیر آنرا گویند که پیغام حضرت به پیغمبران سپرده و رسالت برساند و گاه باشد
که آن سفیر مرئی باشد و مواجهه به پیغام گزاری مشغول گردد و گاه بود که او را نه بیند فاما
آواز او فرا گیرد و نزد محققان دیدن سفیر و شنیدن کلام او خاصهٔ اولو العزم است که مقبول
اصحاب شرایع اند فاما دیدن سفیر او را نا شنیدن سایر انبیا است و وحی خفی آنست که
رسالت سفیر در میان نباشد و از الهام نیز گویند **بیت** اگر عاشقان سر و عام داند
وحی خفی با الهام داند. و این قسم نیز بر دو قسم انقسام می پذیرد یکی آنکه در بیداری ملهم گردد دوم
آنکه در عالم مثال بطریق رؤیا مشاهده نماید و با آنچه در خواب بیند یا صریح بود که احتیاج
ندارد باشارت و تلویح یا باشد محتاج بتعبیر و تاویل و این نوع اندک است چنانچه انبیا را بوده و غیر انبیا را
نیز بوده بود و امام محمد همدانی در ترجمهٔ ذریعه که موسوم است برکوه الوریعه می آورد
که کیفیت وحی بانبیا علیهم السلام چنان بود که از طور بشریت عروج نموده بمقام ملکیت
می پیوستند و بوسیلهٔ مناسبت ملک اخذ وحی مینمودند یا سفیر بزرگوار چون جبرئیل
بشکل انسان متشکل گشته نزول نموده وحی باموری میکرد و این نوع از غیر انبیا را محال
نیست و نهایت وحی خفی که نهایت اقدام اولیا باشد بدایت وحی جلی خواهد بود که مبدأ سلوک
انبیا است و بیان آن از وحی جلی که کیفیت القا و تلقین و تعلم و تعلیم آن بعد از آن علم و فهم [illegible]
نیست حقیقت **بیت** وحی را جز پیغمبران که تواند شناخت. سر وحی و جبرئیل و ترتیل تسلیم. و وحی
که بشارت جبرئیل امین غیب رب العالمین فرود می آمد یکی از دو طریق بوده چنانچه در
احادیث صحیح وارد شده یکی آنکه جبرئیل بصورت مردی بر آنحضرت ظاهر شده مکالمت فرمودی
و حضرت آواز وی شنیدی یاد گرفتی و اکثر اوقات بصورت دحیة الکلبی که جوانی زیبا صورت
نیکو سیرت بودی بروی ظاهر شدی طریق دوم آن بود که مثل آواز جرس صدایی بشنیدی
و بیان و اثر و تعاقب فیض از مکمن غیب بشهرستان غیب استدلال مینمودی **بیت**
کاروان غیب می آید بعین. لیک از این نشان نهان آید همی. همچو عقل در میان جان شریف
لا مکان اندر مکان آید همی. همچو عقل اندر میان خون و پوست. بی نشان اندر نشان آید همی

این همه رموزات مقصود آن بود. کان جهان در این جهان آید همی. و در این قسم از وحی شفقت
بسیار بجان حضرت پیغمبر رسید چه بمجرد صدق تنبه اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات
از دایرهٔ رسم و عادت خارج می بود و غالب آنست که از طور نزول بطور دل بر دو آنحضرت
واقع شدی و در این حال بحکم انا سنلقی علیک قولا ثقیلا ثقل حمل وحی شاید بر وی غلبه کردی
که اگر بر شتر سوار بودی بر نشستن ها و مرکب از گرانی او دوتا شدی و اگر بر یکی از صحابه تکیه داشتی
نزدیک بآن بود که اعضای او در هم شکستی و در این حالت آتش دل آنحضرت در کانون شوق
و محبت بمرتبه مشتعل بودی که با وجود سردی هوا قطرات عرق از گل برگ رخساره لاله می چکید
ع چون قطرهٔ شبنم که چکد از عرق گل. و لؤلؤ بلا کش بوجهی از فحه می کشته که شرح آن
آن روی عالم افروز بجمع از عرق الکلکونه حسن می بخشید **ع** گل روی تو دیده شرح آن انیست تر
و چون شتر مست صفاهای درد آینه شوق که از روی ظاهر شدی تمام اخبار مستمعان گشت
معانی کلمات آنحضرت بود و مدار نقصهٔ اخبار بیرون می برد **ع** گوش اگر با الفاظ بشنود از جار زود
این سخنان شمه بود از قول آنحضرت حقایق را بواسطه اما هر کس از آن مقام سید انام در کاسه
لا یسعنی فیه ملک مقرب بی واسطه اخذ معارف و حقایق نموده اند شان نتوان **بیت**
تا در جان بر دهٔ کی ره دهند. که روح الامین نادر ره بار یافت. شیخ الاسلام احمد جام قدس سره
رسالهٔ انیس و مرید آورده که قبول حقایق از حق تعالی بی واسطه کسی را میسر بود که کلی از حجاب صفات
بشری و روحانی خلاص یابد زیرا که هر چه از پس حجاب آید بواسطه آید و اگر چه بعضی را چنان نماید
که بی واسطه است چنانچه موسی علیه السلام تصور میکرد که کلام بی واسطه می شنود و بحقیقت بی
واسطه نبود که شجره را واسطه ساخته بودی که من الشجرة ان یا موسی و گاه رابطهٔ صوت و
ندا در میان آمدی که نادیناه من جانب الطور الایمن و روشن است که کلام حق را صوت و حرف
و ندا نباشد و موسی کلیم بواسطهٔ صوت و حرف و ندا شنید و در جای دیگر نیز که حضرت خواجه
ما را صلی الله علیه و سلم رفع حجب [illegible] بود بواسطهٔ روح الامین و نزول او بر قلب [illegible]
در بعضی اوقات امات معراج چون کشف القناع حقیقی بود واسطه از میان برخاست که فاوحی الی
عبده ما اوحی بی حرف نطق و صوت همه گفتی می شنود اما سر فاوحی هر کس در نمی آید و حضرت
مولوی اینجا فرموده **بیت** حرف و صوت و نطق را بر هم زنم. تا که بی این هر سه با او دم زنم
ای خدا اینجا جز آن مقام. [illegible] **عنوان ثالث** در معنی کلام سوره و تعلقات
آن بدانکه سوره در عرف اهل لغت حصار شهر را گویند که مشتمل باشد بر منازل علما
[illegible] و مرتبه بلند [illegible] اند ماخوذ از سار اذا ارتفع و علا [illegible] ان الله اعطاک سورة ای [illegible]

یا از سور است که بمعنی قوّت باشد و این هر سه معنی بتقدیریست که مفرد سوره اصل باشد اما اگر
از همزه دارند از سور ماخوذ باشد که بمعنی او بقیّت طعام و شرابست و در اصطلاح مفسران سوره نام
مقداریست از قرآن مشتمل بر چند آیه معلوم معیّن الاول و الآخر که از نقل شارع باسمی خاص مختص
باشد چون البقرة و آل عمران و وجه مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهر است زیرا که
سوره مشتملست بر آیتها که کلّها احتوی بر فنون علوم و اجناس فواید چون اشتمال باره شهر بر جمیع
دور و سرایها و خانها یا هر سوره مرتبه ایست بلند که قاری بسبب وی مترقی شود بمدارج
رفعت یا خود هر سوره منزلیست عالی که انتقال میکند از یکی بدیگری تا رفتن که استکمال قراءة
استیعاب منازل رفیعه کند کما ورد فی الحدیث یقال لقاری القرآن اقرأ وارق الخ یا هر سوره
قوتیست از آیات موجب قوّت حال قاریست یا هر سوره قطعات از قرآن همچون بقیه طعام که
باشد از آن و حکمت در تقطیع قرآن بر سور یا افراد نوعیست چه هر سوره مخصوص بنوع حقیقی
خواهد بود از حقایق که عقد و الهی مرا بخود در سوره دیگر واقعست الاحق اشکال و ثواقب اشکال
تام الوحی اکمل شد [illegible] او باقرب بعثت و وجه ارتباط ایشان با یکدیگر واضح کجا جمع شود یا سهولت
حفظ چه یاد گرفتن قطعه قطعه آسانترست از حفظ مجموع متصل الاجزا یا نشاط خاطر و زیادتی
میل بحفظ یعنی چون تالی سوره تمام حفظ کند معتبر اندیشد که بابی از کتاب بسندای که بنفس خود مستقل
و فاتحه و خاتمه معین دارد محفوظ وی شده بدان شرف مبتهج گردد و در تعظیم و تجلیل و محافظت
و مراقبت آن باقصی الغایات جد نموده میل حفظ سوره دیگر شود و حکمی دیگر کثرت رغبت بخواندن
قرآن چه قرآن بعد از تلاوة سوره شبیه باشد بحال مسافری که از مسافتی که در پیش دارد و قوف
یا یک منزل قطع کرده و بمقداری بمقصد نزدیک شده هر آینه این معنی باعث آن شود که برغبت تمام
دیگر قطع کند تا بمنزل قریب بمقصد نزدیکتر گردد اعنی قرآن بمثابه منازلست و مقصد بمنزله
الهی چون یک سوره خوانده شود رغبت تلاوة سوره دیگر بیفزاید و در عدد سورها اختلاف
کرده اند و اشهر و اصح صد و چهارده است چنانچه در مصاحف مسطور میشود و ابی بن کعب رضی الله عنه
صد و شانزده گوید چه قنوتین را دو سوره میداند از قرآن و نزد عبد الله بن مسعود صد و دوازده
چه معوذتین را از سور قرآنی نداشته و در عدد انداخته و جمعی صد و سیزده گفته اند جهت آنکه انفال و توبه
را یک سوره میگیرند که بسمله فاصله ندارند و بعضی از ائمه اهل بیت علیهم الصلوة والسلام والضحی و الم
نشرح را یک سوره شمرند و همچنین الم تر کیف و لایلاف و انفال و توبه را نیز بقول ایشان قرآن
صد و یازده سوره باشد و مجموع سور چهار قسم است اول طوال و آن هفت سوره است از بقره تا
یونس و درین قسم انفال و توبه یک سوره محسوب می افتد دوم مبین و آن سورهایی باشد که آیه

آن در حدود صد واقع شده باشد اندکی زیاده و کم و مبین از سوره یونس است تا فرقان سوم مثانی
و آن سورهایی بود که آیات آن از مبین کمتر باشد و جمعی گفته اند که مثانی از طواسین است تا حجرات چهارم
مفصل و آن باتفاق از حجراتست تا آخر قرآن و باز مفصل بر سه قسم است یکی طوال مفصل از حجرات
تا بروج و بمذهب امام اعظم سنت قراءت در حضر آنست که در نماز بامداد و پیشین بعد از الحمد
یکی ازین سورها خوانده دوم اوساط مفصل از سوره بروج تا لم یکن و بقول بعضی در نماز دیگر و خفتن
باید خواند و سیوم قصار مفصل از سوره لم یکن تا آخر و در نماز شام قراءت این سورها باید و بعضی
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده [illegible] سبع طوال عطا کردند و در برابر زبور
مبین دادند و در عوض انجیل مثانی فرستادند و زیاده بر اینها مفصل بمن ارزانی داشتند و در [illegible]
بر [illegible] صاحب کتاب تفضیل دادند و از ینجا بود که چون در قرآن صحیفه لاریب [illegible]
بر صحیفه لوح ظهور منتشر گشت انبیا و مصحف رسل کهنه شد **بیت** [illegible]
خط در زده خوان [illegible] **عنوان رابع** در معنی آیه [illegible]
علامت و نشان بود و بمعنی جماعت نیز گفته اند خرج القوم بآیتهم ای بجمعهم و باصطلاح کلمه ایست
یا بیشتر که مبدا و مقطع آن بحکم شارع تعیین شده باشد و وجه نسبت میان اصطلاح و لغت
چه هر آیه از کتاب الهی علامتیست که بمعرفت حقایق از مضمون آن نشان یابد یا خود جماعتیست
از حروف و کلمات با یکدیگر اضمام یافته و بعضی گویند آیه بمعنی عجب است چنانچه گویی فلان آیت
در علم و کمال یا حسن و جمال یعنی عجوبه کار [illegible] هر آیه در نظم و فصاحت و
لطافت و انفراح معانی بنیاد [illegible] لفظی موجب تعجب است **بیت** [illegible]
[illegible] و آیتهاء قرآن باتفاق علما شش هزار و دویست آیت و کسری [illegible]
[illegible] عدد آن اختلافست [illegible] و بیان یازده [illegible]
[illegible] و صاحب البشارت فی القراآت رحمه الله در عدد آیات سور [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] که اخبار در عدد موافق ایشانست [illegible]
[illegible] آیتها [illegible] آیت [illegible] در سوره بقره که صد و [illegible]
در امالی [illegible] که هر آیه از قرآن حکم روز نامه [illegible]
کار کتاب آن [illegible] و عده [illegible] مکافات [illegible]
[illegible]
[illegible] صد [illegible] در عدد [illegible] آیه متفرقات [illegible]
از آن صد هزار [illegible]

برهان فصاحت و رایت دبستان لطافت و ملاحت در ایمن الحصن فی تفسیر احسن القصص
آورده که آیه نشانی فرستاده برای دوستانست و هر آینه میان احباب نشانها باشد که بیگانگان
بدان راه نبرند و بحقیقت هر آیتی نشانی بود میان حضرت عزت و جناب رسالت در اسرار قرب و وصلت
که دیگری بدان مطلع نشدی با آنکه هر آیتی نشانیست میان بنده و خداوند و سمعت الاحوال و مقامات
و رجا و وعد و وعید و رغبت و رهبت که اهل شرک و نفاق از آن بی خبر اند ای عجب این همه نشانها
و خلق جهان طالب نشان **بیت** قومی نشان دوست طلب میکنند اند دوست غافل
عجب نشان که هست هر ذره از ذرات موجودات که از علم بعین آمده و از گوشه عدم رو به
در فضای صحرای شهادت روی نموده بر وحدانیت او شاهدیست راست گفتار **شعر** و فی کل شیء له آیة
تدل علی انه واحد و هر یکی از ارکان مکونات که بر صحایف ابداع مرتسم و در مصانع اختراع منتقش گشته
بر ربوبیت و الوهیت او [illegible] **بیت** همین نشانه بس است از حروف معنی بعد
که هر چه بر ورق کاینات [illegible] **عنوان پنجم** در معنی کلمه و ما یتعلق بها کلمه بفتح کاف و
کسر لام اسمیست بر وزن فعله و کلمه بکسر کاف و سکون لام لغتیست در او جمع او کلمات و کلم است
در لغت بمعنی جراحت است و باصطلاح علما عبارت از لفظ مفرد که او را معنی باشد و اشتقاق او از
کلم است بمعنی جراحت و وجه مناسبت آنکه جمع و قلب متاثر میشوند بکلمه چنانچه بدن متاثر میشود
از جرح و گویند کلمه از کلام مشتق است و کلام بضم کاف [illegible] باشد و منه قیل شغلنا الکلام
عن الکلام و چنانچه قوت بقوت جسمانی می افزاید دلالت از کلام و کلمه روح و راحت می یابد و کلمه در قرآن
بر هشت قسم است و هر یک در وقت خود مبین خواهد بود و مجموع کلمات قرآنی هفتاد و هفت هزار و
چهار صد است و کسری و آن کسر بیش بعضی [illegible] و چهار است [illegible] بقول
اهل حرمین هشتاد و نه و [illegible] که تمام عدد تصنیف کرده اند از تفاصیل این وقوف
توان یافت و اقصر کلمات دو حرف باشد چون من و عن و ما و لا و گاهی از حروف معانی یک حرفیه
مستقل بود چون همزه استفهام و واو عطف اما چون مفردات در نطق باید ایشان را اعتبار
نکرده اند و اطول کلم ده حرف است چون لیستخلفنهم و کلمه فاسقیناکموه اگر یازده حرفست در تلفظ
ده بیاید [illegible] آنکه هر کلمه [illegible] آورده
که هر کلمه از کلمات قرآن گوئی از درجات آیات درخشان یا هر آینه صدفیست و کلمه در وی جوهر
شریفست در ضمن هر کلمه [illegible] و حقیقت آن منطوی بر [illegible] سالکان [illegible]
منزل شناخت جزوی از وی رسیده [illegible] ممالک [illegible] دریافت
آن شنیدن معنی ما نفدت کلمات الله زبان دعوی [illegible] ساخته [illegible]

قبل ان تنفد کلمات ربی [illegible] لو جئنا بمثله مددا [illegible]
بالفاتحه **بیت** ای که زبان عقل لال است چه جای تصرف و خیالست و اگر [illegible]
جمال [illegible] که جلوه [illegible] بر منتظر [illegible] شهود در آورده [illegible]
نباید [illegible] کلمات تا مات قرآنی واقع شد [illegible]
ذات **بیت** [illegible] **چون**
بر آید موج این بحر محیط [illegible] **عنوان ششم** در معنی حرف و نقطه
ابجد [illegible] حرف عارض شود چون حرکت و سکون و مد و تشدید [illegible] حرف و لغت [illegible]
او باشد و باصطلاح حکما کیفیتیست که بر صوت عارض شود و بدان ممتاز شود [illegible]
که مثل او باشد در حدت و ثقل [illegible] در رساله شیخ الرئیس مذکور است [illegible]
اطلاق حرف کنند بر هیئات مذکوره عارضه بر صوت [illegible] و مجموع [illegible] عارض و حضرت [illegible]
[illegible] در شرح مواقف فرموده که ماهیت حرف روشن تر از آن [illegible] که در تعریف او [illegible]
بما احساس [illegible] ماهیات محسوسات از تعریفها [illegible]
[illegible] تعریفها [illegible] باضافات و اعتبارات لازمه باشد و هیچ کدام افاده [illegible]
[illegible] و یکی از اکابر اهل تحقیق فرموده که حروف از روی حقیقت عبارتست [illegible]
[illegible] که هر چه هست از اشکال [illegible] و نهایت [illegible]
[illegible] الواح [illegible] کاری [illegible] و بعضی [illegible] تسطیر [illegible]
بقوة السنه و طبقات صفت تصویر می پذیرد **بیت** حروف [illegible] در [illegible]
با دهان [illegible] و حضرت شیخ قدس الله سره در فتوحات مکیه در باب [illegible]
[illegible] که حروف [illegible] و مکلف و در میان ایشان [illegible]
و هر یک را از حروف [illegible] و معانی [illegible] اهل کشف صحیح ظاهر گردد [illegible]
حروف فصیح ترین [illegible] و واضح ترین [illegible] اشعار آنحضرت
شعر [illegible] الحروف [illegible] الالفاظ [illegible] و مجموع حروف قرآن کریم
حقایق و مبانی معانی [illegible] و کسری و آن کسر [illegible] مکی و مدنی
[illegible] است و بیش [illegible] و بقول [illegible] و هر آینه این تفاوت [illegible]
اختلاف قراءة خواهد بود و در حدیث صحیح وارد است که [illegible] قرآن را بعدد هر حرفی ده حسنه [illegible]
عمل ثبت میکنند [illegible] کلام الهی را در [illegible] بقول اهل حرمین [illegible] و عدد حروف [illegible]
امام عبد الله بن عبد العزیز [illegible] عدد الف [illegible] و هشتصد [illegible]

کتر ازین نبود و ائمهٔ این فن عدد هر یک از حروف تهجی که در قرآن واقع شده نوشته اند و روایات
ایشان خالی از اختلافی نیست و ذکر آنها را در مطلب نمی‌دارد اما این قدر باید دانست که هر حرفی
ظرفیست مر حقیقت تحقیق را و در هر لفظی خطی ارباب تصدیق و توفیق را و در لطایف التفسیر آورده
که در هر ا اشارتی لطیفست در هر ب بشارت ذوقی در هر ت تمام بهجتی در هر ث ثبوت
بهجتی در هر ج جذب کیفیاتی در هر ح حسن عنایتی در هر خ خبر قربتی در هر د دفع کربتی
در هر ذ ذکر رحمتی در هر ر رمز نعمتی در هر ز زینت همتی در هر س سرور سعادتی در هر
ش شهود شهادتی در هر ص صفای مرتبتی در هر ض ضیاء محبتی در هر ط طلب بهجتی در هر
ظ ظهور مسرتی در هر ع علو رتبتی در هر غ غلو منقبتی در هر ف فایدهٔ حکمتی در هر ق
قاعدهٔ منقبتی در هر ک کمال ایالتی در هر ل لوای جلالتی در هر م مقام کرامتی در هر ن
نشان سلامتی در هر و ولای ولایتی در هر ه هوای هدایتی در هر لا لالی محبتی در هر
ی یواقیت مکرمتی بعضی زیبا گفته است رباعی هر حرفی ازو شکفته باغی·
افروخته ز نور شب چراغی· جسم چو چراغ جانانی· جان بخش چو آب زندگانی· از طره چو دلکشا
و ز سنبل تازه جان فزایی· اما نقطه را از نقط گرفته اند و آن در لغت نقطه زدن باشد و جمع
نقطه نقطست چنانچه غرفه و غرف و نقاط نیز آید چون نکته و نکات و معجم نیز بمعنی نقطه آمده
بمعنی سبب حرف منقوطه را معجمه نیز گویند و اکثر مطلق حروف را معجم گویند از حروف خط
معجم است چرا این حروف بکثرت نقاط مشکل است از حروف سایر اسم و حروف منقوطه در ...
الغیب ملکی گفته و مجرده را ملکوتی و از مجموع حروف قرآنی صد و ده هزار و سیصد و پنجاه و
هفت حرف منقوطه است و باقی مجرده و از منقوطات شصت و نه هزار و هشتصد و نود و
حرفست و هفت حرف یک نقطه دارد و چهارده هزار و چهارصد و هفتاد و سه حرف دو نقطه دارد و
و چهل و دو هزار و ... یک حرف سه نقطه دارد ... هزار و دویست ... فوقانی و عدد تمامی
نقاط صد و شصت هزار و سیصد و چهل و شش است و در هر نقطه نکته از توحید مندرج
و محصلش آنکه مبدا همه حروف نقطه است چه بی نقطه خط وجود نگیرد کما قال صاحب المحبوب
قدس الله سره العزیز بیت یک نقطه الف گشت الف جمله شد· و در هر حرفی الف باشم بسیط
و ... شان هر یای خصوصیات هر یک باز گشت ایشان بنقطه است پس در او اشارتی
هم از مکه مبدا همه اوست و معاد همه بدو و از انجا ذهن عاقل صاحب دل نکته منتبه تواند
بود مشغول گردد و سر کما بدانا اول الخلق نعیده بروی منکشف شود بیت نزد همه دات
گرد از وی طلوع· جمله را هم سوی او باشد رجوع· چون ازو بنمود کلی ابتدا· هم بدو باشد که با ابتدا انتهاء

جا که کرکشته اند و کرتوند· زان طرف که آمده باز آنجا روند· اما اعراب بعضی حروف یکی حرکات که
بلفظ اعراب بر زبان زده خاص و عام واین نه آن اعرابست که نحویان در مقابله بنا می آرند و اعراب در
لغت اظهارست اینجا که حرکت را اعراب میگویند استعمال مصدر است بمعنی فاعل یعنی حرکت ظاهر کننده
حرفست هم از روی تلفظ و هم بحسب تصور معنی چنانچه صاحب فتوحات در قال الله من فتوح
او وصل من الحقیقة الی بعضه فرموده که حقایق از حرکات ناشی شود چون فاعلیت و مفعولیت که مرتفع
و منتصب متعلق است بمن حرکت ظاهر میگردد لذا حقیقت آن معنی باکه مقصود قائلست و ظهور حرکات
باشد مگر بعد از انتظام حروف چه حرکات هم حروف صغار اند و هم کمات منشات از حروف ...
حروف مماثل تسویه اشخاص است مر روح حرکات را و مثابه نفخ روح در شخص مسوی فاذا سویته
و نفخت فیه من روحی و چنانچه روح بعد از تسویهٔ شخص و حصول استعداد قبول او بوی متعلق
میشود حرکت نیز بعد از ترتیب و نظم حروف و قابلیت او برو طاری میگردد و در قرآن از حرکات
و هر دو نوع معرب و مبنی ... صد و ... و هفتاد هزار و هشتصد و سی و سه عدد است و در هر
حرکتی و سکونی از حرکات و سکنات حروف قرآنی اسراری بی شمار اندراج یافته که جز اهل آن ندانند
لطایف التفسیر مذکور است که عاشقان از هر سکون تسکین دل و در هر حرکتی برکت شاملی دریافته اند
و در هر فتحه فتح ابواب امانی است و در هر کسره کسر ارکان خیانتی و در هر نصبی نصب اعلام دولتی است
و در هر جری جر اذیال الحشمتی و در هر رفعی رفع درجه حرمتی و در هر ضمه ضم نعمتی بیت
فتح و فایح خزاین دین· نصب او انصب لوای یقین· محض دولت بضمه اش منضم· رفعت از رفع او کشاده علم
چون عرش شد بجر او مجر· ایمن از کسر باد ما محشر· و ما که در اجتماع نقطه و اعراب که قرار یکی جمع
شود از چهار مرتبه بیرون نیست یا هر دو فوقانی باشد یا هر دو تحتانی یا نقطه ... و اعتدال
قوی روحانیه و طبیعیه و غلبه هر یک بر دیگری و در مطالعه اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن
را غلبا این مباحث اطلاع خوش توان یافت بیت هر که راهست ذوق گل چیدن· گو تماشای
آن گلستان کن· دیگر سکونست و آن دو نوعست اصلی و عارضی و چنانچه خطوط اعرابیه علامت حرکه
جزم و آن دایره صغیره است نشانه سکون باشد و هر جزمی بحسب معنی اشارت با تمام دایره ...
و تقابل از ... از مان قد استدار کهیئته یوم خلق ... نشان از برکت آن حلقه ...
بگوهرهای شاهوار ... خارج افتاد ... حلقه ...
کر بود حلقه وار· مصرع کو بحر ... دایم از ... حلقه دار· دیگر مد آن در لغت کشیدن باشد و ...
کشیدن ... و باصطلاح کشیدن حرف علت است و استمداد صوت و ... و اصل و علامت
در انواع عشر یکسانست و آن مانند جریده بر سلطان برافراشته و بقول امام ابو نصر حداد ...

و آن بچهارده حرفست مجتمع و هر یکی را حدیثیست که عقل هر کاملی بر حقیقت آن نمی رسد و بعضی
مدد معانی آیات رحمت بی منزل و توقف بیان نتوان کشید **مصرع** گر نباشد کشش او کی کند کوشش ما
دیگر تشدید که آن علامت ادغامست و آن در دو جا ظاهر میشود یکی آنجا که لام تعریف بر چهارده حرف
رسد و باتفاق قرا در آنها ادغام میکنند چون الصادقین الراکعین التائبین اگر تشدید بالا
صاد و را و تا نباشد شاید که لام را اظهار کنند و آن جایز نیست دیگر آنجا که حرف مضاعف با ادغام
کرده باشد چون لا ریب و الحق و در هر باب از متشعبات که تضعیف عین یا لام کرده اند چون فعل
و افعل همین حکم دارد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه نقل کرده که التشدید اساس القرآن و نقل
امام بغدادی در قرآن بیست هزار و پانصد تشدید است و از روی روایت و جمل و یک اختلاف
قراءت مخفف میشود و در هر تشدید تشدید بنا مرفقیست که خلل احکام آن را مدارد و تا بمعانی
[illegible]
[illegible]
بطراوت شاید که از خط عذار زیبای آن شاهد دلربای بیت سر موبی و قوت تواند یافت
شکل تشدید که شانه موی زلفست. علم الله شانه چه خوش است **عنوان هفتم** در معنی تفسیر و
تاویل و فرق میان ایشان بدانکه تفسیر در لغت روشن کردن است و پیدا و هویدا ساختن و در اصطلاح
عبارتست از کشف وجوه و شرح معانی قرآن و واضح کردانیدن اخبار و قصص آن و بیان نزول سبب
نزول آیات و سور آنچه متعلق باشد بدان و بعضی بر آنند که تفسیر را از تفسره گرفته اند و آن نظر
بعضی از دلایل بیماری و صحت تشخیص آن همچنین تفسیر نیز نظر مفسرانست بر توضیح احکام و معانی
قرآن و در خلاصة الشطری این قول را ضعیف شمرده و فرموده که تفسیر لفظ یونانیست و تفسیر
لغوی عربی و اشتقاق لغت قومی از لغت گروهی دیگر متعارف نیست و جمعی گفته اند تفسیر مقلوب
تسفیر است و معنی او روشن کردانیدن باشد و آن عادت عربیست که مقلوب کلمه را بمعنی آن کلمه
استعمال نمایند خواه در اسما چون عمیق و معیق و خواه در افعال چون جذب و جبذ و مانند آن و
اینجا بمعنی تسفیر مستعملست و گفته اند که اصلیه درین فعل که سه حرفست دلالت بر کشف
و وضوح دارد و این سه حرف در هر کلمه که باشد قطع نظر از ملاحظه تقدیم و تاخیر آنها همین معنی
در وی ملحوظ خواهد بود چون سفر که احوال مسافر و روی منکشف گردد و سفیر که سر پیغام
از و بظهور رسد و سفر یعنی کتاب که بر مضمون عنوان بواسطه او اطلاع افتد و فرس که کشف
احوالست و فرست یعنی سواری که اظهار شجاعت و جلادتست و سرف که مبالغتست در خرج
مال و انتشار آن و رسیف که با یقین در قفس است و جز در اطلاق نمودن و علی هذا القیاس و قال این

سخن در علم اشتقاق مبین شده اما تاویل در لغت باز گردانیدنست و بمعنی راست کردن نیز آمده و
باصطلاح علما صرف سخن از استتار ظاهر بسوی باطن و راست کردن آن بوجهی از وجوه معتبره و در
معالم التنزیل آورده که تاویل را ذکر کردانیدن است تصورات بصواب معنی محتمل بدو شرط یکی موافق
سخن بما قبل و ما بعد و دیگر عدم مخالفت با کتاب و سنت و معنی هر سخن که بنی با تفاق کلام
و زین با اعتصام باحادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم از آنجمله باشد چنین مثلا
و بعضی غرایب خواهد بود چه متمسکان را باید دین و متعصم اصحاب یقین جز این دو محمل تیسین
بیت دست در کفته بزدان زن و اخبار رسول. هر چه بیرون جز این هر دو همه افسانه است و هوس
و علما را در فرق میان تفسیر و تاویل سخن بسیار است بعضی مختلف بحر و عبارات و بعضی متغایر
معنی و از آنها در خلاصه شطری از آنها کرده ولی نیست استاد امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله در
تاویلات آورده که تفسیر اخبار است از کیفیت که قرآن بدیشان و بدیشان فرو آمده و از سببی که نزولش
واقع گشته و این علم جاء یقینست که مشاهده نزول و اسباب آن فرموده باشد یعنی صحابه
رضی الله عنهم و دیگران را باید جز بنقل و روایت جرئت نتوان کفتن اما تاویل توجیه آن چیز نیست از معانی
که لفظ مراد محتمل باشد و این بعلم اهل فقه و کلامست بر تفسیر از آنِ صحابه باشد و تاویل از آن
متکلمان و از این کلام چنان مفهوم میشود که تفسیر را همین وجه واحد باشد و تاویل احتمال وجوه
کثیره دارد و در صورة التاج مذکور است که تاویل صرف کلام باشد از صورت و باز گردانیدن آن
بمعنی که صورت بدان دال نبود چنانچه مثلا از ظاهر نفی اراده اثبات کنند در مثل لا اقسم بهذا البلد
یا از لفظی عام تخصیص خاص طلبند چون در ام یحسدون الناس که مراد از آن شخص معینست یا بر عکس چون
فاعلم انه لا اله الا الله که خطاب خاص است در لفظ و خطاب عام در معنی و علی هذا بر علمای
در امثال این تصرفات شروع فرموده اند بحوی که اراده تفسیر اهل راه حقیقیست و دیدن
و عقل خود در خوض کردن نشاید و امام محمد السنه رحمه الله باسناد خود آورده که ابن عباس رضی الله
عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم من قال في القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار
هر که در قرآن بی دانش سخن گوید یعنی از قبل نفس خود و برای عقل خود گوید باید که ساز جای خود
از آتش دوزخ و امام ابو داود رحمه الله در صحیح من الاحادیث باسناد خود آورده که سید عالم صلی الله
علیه و سلم فرموده که من فسر القرآن برایه و اصاب فقد اخطأ او فسر لی الحلایق او منهم
یعنی هر که قرآن برای خود تفسیر کند و تفسیر او موافق واقع افتد هم اجتهاد در خطا
مراد رسد که تا نه دیوان عمل بدان کوه ره روی که با هر بونشد کاگر آن را بر تمام خلایق قسمت کنند همه
ایشان را فراز رسد این تهدید عظیم در شان کسیست که تفسیر قرآن برای خود کند سخن او راست گو

وبی خطا و خلل افتد بنز هر که بر اصابت قول چنین عقوبتی مترتب می باشد اگر کسی برای خرد کرد
رخطا کند نعوذ بالله بناهی او برزشتی الخیال التاه بستانی نفس کنیاه بحمایت عصمت الهی ایمد داد
وقدم از دایرهٔ ادب بیرون ننهد **بیت** از ادب پر نور گشتست این فلک •
وز ادب معصوم و پاک آمد ملک • هرچه بر تو آید از ظلمات غم • آن ز بی باکی و گستاخیست هم
بی ادب تنها نه خود را داشت بد • بلکه آتش در همه آفاق زد • این همه تشدید و تهویل که بر تفسیر
خود از ایشان متزعست بتاویل آیات و مشکل کتاب نیست چرا نها بحث از نمودن معانی محتمله
و استنباط فرمودن احکام فقه و کلام بنای کار بر تفکر و تدبر نهاده اند و درین جهت قرآن مرفوع
مسموع باشد نه مردود و ممنوع مدد نیابیم فرموده از معانی قرآن انچه دانستن آن برای خوض نتوان کرد
نزول آیات و اسباب آنست و احوالی آجال و فرود آمدن عیسی علیه السلام و خروج دجال و دابة
الارض و دم سد یاجوج و ماجوج و هرچه عقل بدان راه نبرد و انچه از ان سخن توان گفت تخریج
حقایق و احکامست کما قال تعالی فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله ای الی کتاب الله و رجوع
کتاب خدای بی نشود مگر با استدلال و استعمال رای چه انچه خلفاء الراشدین و باقی ائمه دین
رضوان الله علیهم اجمعین کرده اند ذکر کرد و ابو عبد الله از ان اقدام نکردی و دعای حضرت نبوی
در شان عبد الله بن عباس بنقل صحیح روایت کرده اند که اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل مستدلی
تمامست جهت تجویز تاویل و اگر تاویل موقوف بر سماع نیست امعنی این دعا و تخصیص تاویل را
فایده باشد و ازین مقدمات معلوم شد که تفسیر نقلیست و تاویل عقلی اما آنکه آورده که
تفسیر در الفاظ باشد و تاویل در معانی و در عین المعانی گوید که تفسیر عبارتست از بیان لفظ
~~چنانچه لا ریب فیه ای لا شک فیه و تاویل عبارتست از بیان معنی چنانچه ...~~
اشارتست با بیان معنی چنانچه گوید لا شک عند المؤمنین و در الحقایق فرموده که تفسیر کشف
ظاهرست و تاویل کشف باطن و در تیسیر آورده که تفسیر روشن کردن روی سخن است و تاویل
پیدا کردن مغز سخن پس تفسیر کتابت باشد و تاویل غایت و در کشف آورده که تفسیر متعلق است بمحکمات
و تاویل خاص است بمتشابهات و جمعی تفسیر آنرا گویند که در او اختلاف نباشد و تاویل آنرا دانسته که
مختلف فیه بود اما اکثر اقوال آنست که تفسیر تعلق بروایت دارد و تاویل بدرایت والله اعلم **عنوان**
هشتم در تبیین اسباب از جمله الفاظ متداوله میان ارباب تفسیر محکم و متشابه است
و خاص و عام و مفصل و امثال آن بعضی هر آینه ایما میرود اما محکم آنست که لفظش مطابق معنی
و دلالت ظاهر بر مراد مخفی نباشد و متشابه آنست که مراد از لفظ وی خفی بود و بذکر معلوم نشود
و آیات قرآن بر دو قسمست آیات محکم و متشابه قال تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات

و قول مجملی درین باب آنست که دلالت الفاظ قرآن بر جمیع معانی مقصوده از ان یا بر سبیل مطابقه
یا آنکه لفظ احتمال یک معنی بیش ندارد که آن نعتی مقصود است یا محتمل غیر معنی مقصود نیز هست اول
نص خوانند چنانچه و الهکم اله واحد و قسم ثانی که احتمال معانی مقصوده و غیر آن دارد یا دلالت بر جمیع
معانی محتمله او متساوی هست یا نه نوع اول را مجمل گویند چنانچه ثلثة قروء و نوع ثانی به نسبت با معنی
راجح ظاهر گویند چنانچه و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء و نسبت با معنی مرجوح ماول خوانند
چنانچه ید الله فوق ایدیهم پس ازین قسم نص و ظاهر محکم باشد و مجمل و ماول متشابه و به اصطلاح اهل اصول
محکم کلامی باشد در غایت وضوح در افاده معنی که قابل نسخ نبود و در جمیع اوصاف از مفسر ارفع باشد چنانچه
مفسر از نص و نص از ظاهر اکمل پیدا شده و متشابه آنرا گویند که اصلا ادراک مراد آن نتوان کرد
اخفی از مجمل و مشکل و خفی باشد و مطلب از اداء چنین متوط اخلها شده و جز تسلیم چاره نیست
و چنانچه محکم در غایت ظهور است بحیثیتی که احتمال نسخ ندارد متشابه در نهایت خفا است
تا بحدی که رجا از بیان او منقطع شده و محققان گفته اند ایمان بلا کیف سبحانه و تعالی در صفت
آنان خبر داده چون وجه الله و ید الله و انما ابتلای محکم بحکم عقل و تاویل فکر لا یعلمهم الا الله
از اراده هم جمله صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است عقل و وهم از ان معنی تشبیه فهم میکند و ادراک
حقیقت کما هو مراد الله و رسوله فی الامر قاصر المثل و عین و ید و یمین و وضع و اصبع و ما
آن نسبت قصور میل بتاویل مینماید و حق آنست که این جمله را صفات او میباید دانست و نوعی اضافه
میباید کرد با نام تعمیمی تشبیه و تاویل و مشرب معتقل و دم ای معنی که او دانده و خواهد و لا یحصر با او
باشد و دانستن بجو دست نبوسیلهٔ علم و فهم و راه بردن بدو او نیست بمکان التعقل و وهم •
تو بدو بشناسی او را نه بخرد • راه او بی خرد بجهد ناخرد • اما خاص لفظی را گویند که موضوع باشد برای
معنی معلوم على الانفراد الحکیم که وضع کرده باشد برای مسمای معلوم بجواد و مفهوم این لفظ وجود
انفرادیست و قطع شرکت در خصوص جنس چون انسان و در نوع چون رجل و در عین چون زید و
عام که شامل باشد جمعی را از مسمیات بحسب لفظ که صیغهٔ او از صیغها جمع بود که قال الله تعالی
چون ان المسلمین و المسلمات و رجال صدقوا یحب بمعنی یعنی شمول او باعتبار مفهوم باشد نه صیغه
چون قوم و رهط اما قصص که تنها فی جمع قصه است و منع متعدد قصصت باشد و اسم قصه نیز هست
و در عین المعانی گوید قصص کلامی باشد که بعضی از ان تابع بعضی باشد قال تعالی نحن نقص علیک احسن
القصص و در قرآن اخبار که شکار است از ان دو قصه مذکور است بیست و پنج نام انبیاء چون آدم
و ادریس و نوح و هود و صالح و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و لوط و شعیب و موسی و
هرون و یوشع و اشمویل و عزیر و خضر و الیاس و داود و سلیمان و الیسع و ذو الکفل و ایوب و یونس و زکریا

ویحیی وعیسی وشمعون بادویا صلوات الله علیهم اجمعین واز جمله قصه الیسع وذا الکفل بی تعابیر
ذکر کرده اند ودر قرآن جز نام ایشان مذکور نیست وچهار از ان جماعت از عزیر زاینده در قصه موسی
وسایر انبیاء ایشان واقع شده یکی ذکر اسباط وفرقانی عشر دوم حکایت که یعنی از موت سوم
قصه ماهی گیران روز شنبه چهارم صفت ساکنان ماوراء الرس ... از ان انبیا چون طالوت ولقمان
اصف وتبع یمنی وخربیل که مؤمن آل فرعون گویند وحبیب نجار انطاکی وشمعون وبعضی اولیا
وذو القرنین واصحاب الکهف واسامی ایشان غیر طالوت ولقمان وذو القرنین واصحاب الرقیم واصحاب
الکهف واسامی ایشان غیر طالوت ولقمان وذو القرنین در قرآن ظاهر نیست وچهار از ان ... مانند
مریم وبلقیس وآسیه وبیست ودو از ان کفار چون ابلیس وقابیل ونمرود وفرعون وهامان وقارون
وسامری وبخت النصر وجالوت وطیطوس رومی ... عوج بن عناق از ایشان بوده واصحاب الرس
واهل بئر معطله واصحاب الاخدود واصحاب الایکه واصحاب الفیل وعمرو بن لحی که واضع رسوم جاهلیت
وابو ثمامه کذاب که صاحب یمامات ... واهل سبا وشداد که بانی ارم ذات العماد بوده
که بانی ارم ذات العماد بوده متعرض بیان موضع ... ذکر او کرده اند وما بین متفرقات قصه هاروت و
ماروت وقصه دو برادر تملیخا وشطروس واصحاب الجنه بصنعاء یمن وباقی قصص قرآن از ان حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم انبیا بعث تا زمان رحلت وقصه گذشتگان بیان است که مکرر
شده وایراد این قصص جهت تسلیه خاطر وتسکین دل مبارک آن حضرت بوده صلوات الله وسلامه
علیه چنانچه فرموده وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک ودر وعبرت خردمندان نیز هست
لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب **بیت** در آیات قرآن بود قصه ها ... قصه عقل را حکمتها
اما امثال جمع مثل است واو در اصل کلام عرب بمعنی مثل بوده یقال مثل ومثل چون شبه وشبه
ونظایر آن مشهور شده در قول سایر که مضرب او را بمورد او تشبیه کرده باشند وصاحب کشاف
آورده که ضرب الامثل باید در اظهار معانی ورفع استار از وجوه حقایق امری تمام است چه بدو مخیل
در صورت محقق ابراز نموده میاید ومتوهم حکم متیقن پیدا میکند در تفسیر کبیر آورده که ما
امثالی در قرآن زیاده است که عرض آن او تشبیه خفی باشد جلی وآن حکم کند وقوف بر مایه
آن چه معقول نزد سامع کالمحسوس میگردد وازین جهت در ایضاح نور قرآن وسایر کتب آسمانی
امثال بسیار بوده وپیکی از سور انجیل سورة الامثال است ودر کلام حضرت رسالت ... رسول خدا
رسل دیگر صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین مثل بسیار توان یافت وگفته اند امثال السرج المقال
جراغ سخنها مثل است روشن کرده ودر قرآن چهل وچهار مثل ظاهر است وبعضی معنی مثال
بیشمار ونهایت نیست ودر هر مثلی منفعتی است که خردمندان خرد او وخردمندان تعقل آن کنند

کما قال الله تعالی وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون **بیت**
مثلهای آنچه مایه علم وعمل باشد همه امثال قرآنی مثل است **اصل رابع** در فواید متفرقه
وفواید مولید این اصل در شش عنوان منتظم میگردد **عنوان اول** در بیان جمع قرآن وکیفیت
انتظام آن در مصاحف علماء دین واتمه کنند ویقین که متفق اند برآنکه قرآن در زمان حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در مصحف که جامع قرآنست بترتیبی معروف مجموع نشده بلکه بر کتف
وا وراق والواح وجز آن مسطور میشد واگرچه در کتاب ترتیبی نداشت اما بهمین تالیف که
حالا مکتوب میگردد در صدور رجال محفوظ می بود وسبب نانوشتن علی الترتیب بقاء احتمال
نسخ بوده چه اگر در مصاحف نوشته شدی وآیتی وسورتی لفظا منسوخ شدی وازمصحف محو نشدی
گردیدی که بعضی از مصاحف حاضر نبودی واین منسوخ از و محو گشتی وبدین جهت تفاوتی در
مصاحف پدید آمدی ماده اختلاف ومنشا نزاع شدی وما قرآن از ان رسیده ایام نسخ باقی بود واحتمال
بانسخ مجتمع میگشت چون بوفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اوقات نسخ بپایان رسید وقت
کتابت نمود قرآن بترتیب معین در آمد وروفق بتوفیق صدیق نظر بر جمع قرآن واله نمود وکیفیت
این صورت فاروق بوده وتمام این قصه بر وجهی که در ینابیع آورده روایت ابن عباس رضی الله عنه
چنانست که هرگاه سورتی یا آیتی نازل شدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشارت فرمودی که این
سوره در پهلوی فلان سوره بنویسید یا این آیت بفلان آیه شاید وچون سوره باتمام رسیدی
صحابه را اعلام فرمودی وبتعلیم وتعلم آن ترغیب نمودی وصحابه بترتیبی که استفاده از ملقنین
آنحضرت بود حفظ نمودندی تا بعد از وفات سید عالم صلی الله علیه وسلم روزی فاروق
بنزد ابوبکر صدیق آمد وگفت ای خلیفة المسلمین درین روزها که حرب یمامه حاضر بودیم جمعی
صحابه را که حفظ قرآن دریافته اند دیدیم که از یکدیگر بمیدان حرب پیش رفتند وما ... ایشان
بابرق وبملاقات شعله آتش قتال مسارعت مینمودند وحال آنکه ان سوال المشاهد میرود که این
جماعت بهیچ حربی حاضر نشوند الا که جمعی از ایشان شربت شهادت چشیده ودر زمره ابرار الحیا
عند ربهم داخل گردد ومیترسم که اندک فرصتی کس از ایشان باقی نماند وحمله قرآن ایشانند وهرایند
ایشان دولت احرار این نعمت عظمی از ایشان فائت گردد واگر تو قرآن را یکجا جمع کنی مانع صنایع شود
رجال الحجایف ... اشتغال وهمی بی شک موقع عظیم یابد وطوق شی درگردن خاص وعام افکند
باشی بعد الخالق ... الخلایق مرضی ومستحسن افتد صدیق ابا کرد واستبعاد نمود وگفت از کار
کاری که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بدان اشتغال نفرموده باشد نزد ذات خود تجویز
حد خود ... **بیت** در مقامی که نشد مایل جولان خورشید ذره کی جلوه نماید ... نور

فاروق و دیگر یاران با الهام الله اقرار کرد و حق سبحانه در تحقیق بر روی دل صدیق بگشود و دانست که
مباشرت این کار صلاحی کلی را متضمن است پس بحضرت فاروق زید بن ثابت را [illegible]
که از حفاظ صحابه و کتاب وحی بود طلب کردند و ماجرا و صحتی که واقع بود بسمع او رسانیدند تا
مباشر این امر خطیر فرمودند و بیشتر آنچه در اول قواعد منع را ممهد کرد ابتدا ابا [illegible] الاخره
متابع رای شیخین شد و بدان رضا داد و کبار صحابه رضی الله عنهم سور و آیات را که در صدور رجال
محفوظ بود و بر اکتاف و اوراق و جز آن مکتوب بود بترتیب و تالیفی که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم بدیشان رسانیده بود بر آن هفت لغت انزل علی سبعة احرف از آن جهت [illegible]
جمع کردند و باتفاق آن صحیفه جامعه را مصحف نام نهادند بضم میم و معنی آنست که صحف در وی جمع
شده و بعضی از عرب بجهت استثقال ضمه را بکسر بدل کنند و هر دو لغت پسندیده است و آن مصحف
در زمان حیات صدیق نزد او بود و بعد از وی فاروق و بعد از انتقال او نزد حفصه بعد از شهادت او [illegible]
فرموده و در شرح رائیه شاطبی رحمه الله مذکورست که چون مسند خلافت بجمال ذو النورین
زینت گرفت و اعلام اسلام در اطراف بلاد ارتفاعی تمام یافت وقتی در حین توجه بغزو ارمنیه
میان اهل شام و عراق اختلاف افتاد و هر یک بترتیب لغت خود کرده ترتیب لغت دیگری میکرد
و قرآن بلغت خود تکرار فرموده [illegible] حذیفة بن الیمان رضی الله عنه
باتفاق علما و صحابه تاملات فرمودند و رای همه بر آن قرار گرفت که مصحف صدیق را از لغات
متفرقه مجرد کرده بر لغت قریش قرار دهند پس حفصه را التماس احضار آن مصحف نمودند آنرا
از لغت هوازن و هذیل و یمن و ثقیف و طی و اهل نجد تخلیص کرده بر لغت قریش قرار داده و امام شاطبی
رحمه الله خبر از زبان ذو النورین رضی الله عنه گذشته در قصیده رائیه بصورت نظم در آورده
و این بیت از آن جمله است **بیت** علی لسان قریش فاکتبوه کما علی الرسول به انزل الشهرا و چون مصحف
مجرد از اختلاف و لغات نوشته شد صحابه دیگر را التماس نمودند تا چند مصحف بعینه
نوشته شد بجوانب عالم فرستند و مصاحف دیگر را که [illegible] لغت بود
محو سازند پس ذو النورین رضی الله عنه بفرمود تا هفت مصحف نوشتند و شش از آن بمکه و کوفه
و بصره و شام و بحرین و یمن فرستادند و یکی در مدینه نگاه داشتند و آن مصاحف را ائمه اعلام
رحمهم الله و سلاطین و امرا اولوا الامر باتباع این مصاحف مامور شدند و بدین سبب ذو النورین
بجمع قرآن مشهور شد و ترتیبی که امروز سور و آیات را مشاهده میرود همان ترتیبست که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بتعلیم جبرئیل امین مر صحابه کبار را تلقین کرده بود و در لوح محفوظ
نیز همین ترتیب مکتوبست و جامع اسرار شیخ در تفسیر فاتحه آورده که اگر در میان ضعفای اهل

ایمان شبهه یا افترا است که قرآن در زمان رسول صلی الله علیه و سلم بر غیر نظم و تالیف بود که حالا در
مصاحف [illegible] لیل و باطل ملاحده و مبتدعه باید شمرد و شیطان این همه را شبهه ساخته تا بدان
ایشان را اغوا میکند و عوایل ایشان را بکیدها میشمارد و محققان معتقد معنوی ساخته **بیت**
[illegible] **عنوان ثانی** در شرف علم تفسیر و ذکر بعضی
از فضایل آن قال الله تعالی کتاب انزلناه الیک مبارک ای محمد کتابی بتو فرستادیم که معدن جواهر
لطایف و مخزن نقود و مواجید و معارفست کتابی [illegible] پاکان نقش [illegible] تماشا گاه
دلهای صدیقان صومعه دلگشای عرشیان که مقصود طالبانست در حین حال او [illegible] مطلع
عاشقانست تا جمال کمال او لایح و باهر **بیت** دارد از خال [illegible]
زبان طالبان [illegible] مبارک **ع** [illegible]
ای سید ما نامه بتو فرستادیم که محل خطاب و مطلع شعشعه انوار کتاب [illegible]
طفیل جهان [illegible] لیدبروا آیاته نزول این [illegible]
و در عرایس اسرار این عجایب [illegible] و ان نصایح و مواعظ [illegible]
صاحب بصیرت فیض پذیر گشته ابواب تذکر بمفاتیح تفکر بگشایند [illegible]
سالک معرفت آموخته [illegible] نزول کتاب کریم جهت تذکر و تدبر انسانست لاجرم
هر آیه تامل در آیات قرآن که تدبر اشارت بدو [illegible] بمواعظ آن که تذکر عبارت
از وی [illegible] معانی و دقایقی که مقصود از علم تفسیر باشد [illegible] بعضی ائمه
تذکره لا یمسه الا المطهرون فرموده الذکر لا یجد حلاوته الا المفسرین [illegible]
معاصران که [illegible] اولوا الالباب [illegible]
باشد **ع** در حریم [illegible] در تفسیر بحر المحو آورده که معانی و حقایق
در حروف و کلمات قرآن پوشیده است [illegible] بوی یوسف
علیه السلام که در پیراهن مخفی بود [illegible] یعقوب علیه السلام آنرا دریافت **بیت**
عاشقان صورت معشوق [illegible] پیراهن [illegible] و امام علامه رحمه الله
لطایف [illegible] که خدای تعالی [illegible] طایفه که از قرآن استنباط حقایق نمایند
حیث قال لعلمه الذین یستنبطونه منهم و تهدید کرد جمعی را که [illegible] قال
افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها [illegible] در علم قرآن تفکر [illegible]
قطعات [illegible] تفسیر [illegible] امام حسن بصری رحمه الله نقل میکند که خدای تعالی [illegible]
نفرستاد الا که [illegible] دوست داشت [illegible] تا بدانند که آن برای چه فرستاد و معنی آن چه بود شیخ سفیان ثوری

رحمه الله تفسیر نموده که عمر در مسایل الحج اظهار کرد [illegible] و علم کتاب الله را پیش فرستادم [illegible]
قیامت بحضرت عزت جل علاه آورده‌ام این تفسیر را بجز وجه تعالی الکریم عجب آن کسی که عمر خود در تعلم
انواع علوم کند الا در اصول و فروع آن و حقیقت حاصل کند و معنی او بر سر دقایق کلام خدای [illegible]
و حال آنکه هر علمی که در شریعت خلق را بوی حاجت افتد در طریقت سالک از وی ناگزیر است [illegible]
مرجع علم آن قرآنست امام ابوالقاسم راغب اصفهانی آورده که کتاب سبحانی منطوی بر جمیع
علوم حکمیه و احکام آنست بحقایق انطوا بعضی از مفسران در آیه ومن یؤت الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا گفته اند مراد ازین حکمت علم تفسیرات است و در جامع [illegible] آورده که [illegible]
خلق بنزدیک خدای فرو فرستاد در بعضای حضرت خواجه قدس سره آمده که جمیع [illegible]
که تفکر کردن قصص قرآنی و اوامر و نواهی و فنای تفکر لایق بتوجه صادق و یقین بدان که حضرت
کیفیت آن کنوزهای ربانی که مشتمل بر جواهر و نقود معارف سبحانی عاقل [illegible]
و بعد [illegible] بیت نعم [illegible] جو خامه [illegible]
وز درو جون سیاهی محروم کسی که ازین خوان احسان و مایده [illegible]
سعادت [illegible] بیت
زلف مشکین نکشد غالیه عنبر بوئیت حیف باشد که ازین رایحه بوئی نبری و امام [illegible]
تفسیر [illegible] آورده که [illegible] علم و حکم [illegible] معطوف کرد [illegible]
[illegible] آیات قرآن که حق تعالی [illegible] صفت [illegible] الا ما یذکر
اولوا الالباب و امام فقیه ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود فرموده که حق تعالی قرآن را
بر جمیع [illegible] کما قال تعالی وحی الی هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ یعنی قرآن را [illegible]
تا [illegible] کس [illegible] قرآن معجزه عرب و عجمست و بعد ازیشان [illegible]
[illegible] آورده که حق
قرآن [illegible] مشتمل بر اوامر و نواهی و محتوی بر بشارت و عذاب و وعد و وعید [illegible]
کرده [illegible] تا عقلا [illegible] اعتبار کنند [illegible]
[illegible] تفسیر قرآن و
اسباب نزول [illegible] آن [illegible] آورده که قرآن [illegible] حضرت مالک الملک
[illegible] فرستاده [illegible] دیوان ازل [illegible]
خیر البشر صلوات الله وسلامه علیه گفته تا از اوامر و نواهی [illegible]
[illegible] معلوم کردن و حلال و حرام و امر و نهی او [illegible] بر آن عمل [illegible]

و بدین مقدمات روشن شد که علم تفسیر قرآن از لوازم است و شرف این علم بمثابه ایست که طایر [illegible]
بیان خیال بمضاعد و [illegible] صاعد تواند نمود [illegible] تفکر [illegible] تصور [illegible]
ترقی تواند کرد ع فیا لها قصة فی شرحها طول بیت وصف روی [illegible] تقریرست
که صد مرتبه بگذشت [illegible] و علی کرد [illegible] کلام خدای [illegible]
و معدن مجموع فضیلتهات و بالظهار [illegible] است از حقایق اسرار و حکم اشتغال
نماید و غرض تمسک باشد بعروة وثقی رضای باری و وصول بسعادت حقیقی [illegible]
علوم خواهد بود و در تفسیر وسیط مذکورست که منبع علوم شرعیه و احکام علوم دینیه [illegible]
[illegible] و اشتمال او بر نصوص احکام و معرفت حلال و حرام و حج بالغه و نصایح کامله از شرح [illegible]
استغنا دارد لاجرم علم بعد عز و اجل و اکمل و اشرف و افضل علوم است و اول کسی که تفسیر قرآن
کرد از فرشتگان جبرئیل بود علیه السلام و از آدمیان حضرت سید انس و جان علیه صلوات الرحمن
و بعد از آن صحابه کرام که افاضل انام بودند و از مجموع صحابه بعد از خلفاء الراشدین رضوان الله
علیه و علیهم اجمعین چهار بزرگ از علم تفسیر از سایر اصحاب اعلم بودند عبدالله بن عباس و
عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و زید بن ثابت رضی الله عنهم و داناترین ایشان ابن عباس بود
در تفسیر شفا از عبدالله عمر رضی الله عنه نقل میکند که ابن عباس داناترین امت آنحضرت که
خدای تعالی بر پیغمبر خود فرستاده و محمد بن حنیفه رضی الله عنه او را ربانی این امت گفته و از وی
منقولست که گفته که من علم خود از علم مرتضی علی علیه السلام فرا گرفته‌ام و علم او از علم رسول بود صلی الله
علیه و سلم و علم رسول از علم حق سبحانه و تعالی و دعای حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه
در باب وی مشهورست و او را شاگردان بسیارند از تابعین چون مجاهد و سعید بن جبیر و ضحاک
و قتاده و عکرمه و عطا و ابن ابی رباح و ابو مالک و ابو صالح و امثال ایشان اما دیگر تابعین چون
عطیة بن ابی اوفا و عطا ابن ابی رباح و عبدالرحمن بن ابی لیلی و حسن بصری و زید بن اسلم و محمد بن کعب
قرظی و ابو العالیه و عامر الشعبی و ابن شهاب زهری همه از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده‌اند و هم
بعضی دیگر از صحابه اما تبع تابعین ابو احمد اسمعیل السدی شاگرد ابو مالک و محمد بن سائب الکلبی
[illegible] ابو صالح و مقاتل ابن سلیمان و ابو روق شاگردان ضحاک و سفیان بن عیینه شاگرد [illegible] و مجموع
ایشان را وایان ابن عباس اند و دیگر مفسران از متاخران ابو [illegible] که ائمه دین و هادیان مناهج [illegible]
رضی الله عنهم اجمعین و بعد از تقریر این کلمات بر لوح ضمیر هوشمندان [illegible] باشد که هر که را
مدد توفیق [illegible] باید که اوقات عزیز خود بتلاوت قرآن و تفکر در معانی آن مصروف دارد
و [illegible] خود از نوال [illegible] تفسیر و تاویل [illegible] برکت قرآن در دنیا [illegible]

شیطان قد دعقبی این سرزینا نا یمن تواند بود و در فواید السلوک آورده که یکی از سالکان راه حق
ومحافظان اوضاع شریعت که اکثر اوقات خود بتلاوت قرآن و معرفت تفسیر و تاویل آن صرف کردی بد
عرفات نزع افتاده و متقاضی اجل استرداد امانت روح شریفش سلسله ارجعی الی ربک بجنبانید
و در تحت تصرف و قید تملک او مصحفی بود و باغی و زنی نیک بود زن را گفت ای رفیق شفیق مدتی
متمادی است که میان ما و تو مصاحبت و مخالطت استمرار یافته و قواعد محبت و مصادقت استحکام
پذیرفته و محبت صادق و یار یکجهت آنست که در وضع او شدت و رخا طریق موافقت فرو نگذارد
و بجلیه دروغت و غرور نعمت و راحت دعوی یاری میکند و در هنگام ظهور محنت و شدت عدم
حق گذاری اظهار کرده و بهمان مثابه که در اوان وقوع عیش و عشرت لاف دعوی هواداری زند زمان هجوم محنت
و شدت طریقه مددکاری رعایت نماید بیت یاران باشند که یار دولت باشند در محنت یار زمان روی ندارند
اکنون روی در سفر آخرت دارم و درین مدت حریف منزل تو بوده ام این زمان رفیق محرم تو باش در
سرت حضر شریک بودی در مضرت سفر بهلوی شرکت تهی مساز زن جواب داد که حالا
در سلوک سبیل آخرت مرافقت من با تو امکان ندارد و در بسر بردن این راه مخاطرات مصاحبت
و مخالطت میسر نمیشود غایت وفاداری همین تواند بود که من صدق و عدتی که بشرع شریف
مقرر است در وفای تو بنشینم و بیاد تو سر به بالین عشرت نهم اما چون آن مدت سپری
و آن عدت منقضی گردد لاجرم صحبت دیگری اختیار کنم و با او سر از گریبان عیش بر آورده
کویم بیت یکی چون رود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای تا امید از
زن ناامید شد روی توجه سوی باغ نهاد و گفت ای حدیقه شورستانی بودی کشت
کردم و از انواع ترتیب و عمارت نمونه بوستان ارم ساختم و بوسته امیدواری بتخم تو داشتم
و همواره حب حبت تو در زمین دل کاشتم این زمان عزیمت سفر عقبی دارم بهمراهی من موافقت
خواهی نمود یا طریق مخالفت خواهی پیمود چون مردان وفا پیشه رسم حق گذاری خواهی ورزید یا چون
زن سست قدم رقم بی عهدی بر صفحات احوال خواهی کشید باغ بزبان حال گفت ای سلیم القلب
کشته دیگران خوردی طمع داری که کاشته تو بخورند و از زراعت دیگران بر داشتی بی بنیاد
کار از مزروعات تو بری برند بیت بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و بخورند چو بنگری همه
برزیگران یکدگریم برو هر جا که میروی که من همچون تو هزار مالک یاد دارم و صد هزار دیگر
خواهم دید بیت شو غره زر و مال و ملک و دینار که دنیا یاد دارد چون تو بسیار آن
عزیز بعد از استماع این سخنان زاری و فغان در گرفت و قطرات اشک بر صفحه رخسار روان کرد
و از سر درد و حسرت میگفت بیت تخم وفا کاشتیم بر تو نیابد هیچ بر چون نما کاش نمی کاشتیم

بمحبت کسی که بزخارف دنیا مغرور و بدو مشغوف کردند و بملاهی و مناهی او شیفته و فریفته شوند تا آنکه
در ماند کی چون من در بدر می گردد [illegible] اهل و عیال بعزا و ماتم مشغول و مال که از ملک [illegible] آمده
اینان که وقت [illegible] هیچکس تو نباشد هیچ پس مصحف مجید بر دست گرفت و گفت ای مونس
دل درویشان و ای مرهم جراحت دل ریشان سالها است تا روشنی باصره بصیرت من از انوار آیات
و برکت دل [illegible] و راحت روح از برکت تلاوت تو روزها تفکر سوره و آیات تو گذرانیده ام
و شبها در تامل حروف و کلمات تو بپایان رسانیده حالا پای از ازار سفر آخرت بر بوته ام
قال الله تعالی قل یتوفیکم ملک الموت [illegible] سپرده تو کردم [illegible] من در ظلمت آن راه رونق
آشنایی تو باشد و یا [illegible] من در قرب حضرت اله [illegible] عنایت تو گردد [illegible]
رد [illegible] نهاده لطف عمیم و فیض عظیم تو جان من از وی کند بیت جان کن ای جان بجان [illegible]
یار شوای مونس [illegible] زبان بیان قرآن بدین بشارت اشارت فرمود که ای درویش خوش دل
باش و [illegible] اندیشه [illegible] بحبل متین [illegible]
کار [illegible] هر که بنا بمن آورد در مکان رحمت و مستقر عزتش فرود آرم غم مخور که در ظلمت
شمع حضور ترا بر افروزم و اندوه مکن [illegible] بادیه قیامت راه سلامت بتو نمایم شعر
[illegible] فی ظلماته من القبر یلقاه [illegible] بحکم الهی [illegible] که قرآن [illegible]
آن جهان [illegible] این جهان [illegible] حکایت آنست که هر که [illegible]
سرمایه عمر عزیز بسودای حفظ و تلاوت و فهم و درایت کلام رب العزة صرف نماید هر آینه در روز
یا ایها الیوم تجزی کل نفس [illegible] معامله سود [illegible] بدست آرد بیت
[illegible] سود کن [illegible] از حلقه [illegible]
[illegible] بضاعت خسر الدنیا و الآخرة در دکان اعمال [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] اخبار کلام [illegible] ع [illegible]
غافل [illegible] عنوان ثالث در بیان اعجاز قرآن و کشف حجاب [illegible]
بباید دانست که از جمله معجزات باهرات حضرت [illegible] آیات علی [illegible]
[illegible] بوادی حیران [illegible] معجزه [illegible]
شعر [illegible] من النبیین [illegible] بیت
هزار خوبی بچشم در آمد بگذشت [illegible] جا کرده [illegible] شواهد النبوة [illegible]
[illegible] مذکورات که قوی ترین معجزات محمدی و ظاهر ترین و باقی ترین آن جز قرآن
نیست و آن نه یک معجزه بلکه هزاران هزار معجزه است زیرا که از هر موضعی از قرآن که مقدار [illegible]

سوره که سورهٔ کوثر میکیرند معجزه ایست علاحده که قوت بشر از ایراد مثل آن عاجزاست وهیچ
کتاب از کتب الهی وهیچ صحیفه از صحف پادشاهی این کمال وجمال وعزت وجلالی که
اورا بوده نبوده عذوبت دقیقش بغایتست وحلاوت لطفش بی نهایت جزالت لفظش ظاهر
وبلاغت معنیش باهر وباهر لاجرم فصحا وبلغای عرب سپر انداخته دربرابر این صحیفهٔ واضح الاعجاز
سر بخط انقیاد بنهادند واز دعوی همعنی خود تبرا کرده تصدیق خبر لئن اجتمعت الانس
والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله اعتراف مینمودند واگر کسی از روی
جهل وعناد قدم جرات وجسارت پیش مینهاد انوار خورشید قران از افق اقتدار طلوع نموده
چراغ مدعای اورا بشعشعهٔ فاتوا بحدیث مثله منطفی میساخت ع چون روی کشاد کشتی
کشتار بیهقی. تا همکنان را معلوم کرده ودوست ودشمن را مفهوم شد که القرآن معجز والخلق عنه
عاجزون. علما اسلام کثرهم الله تعالی بین الانام در اعجاز قران متفق ودر وجوه آن مختلفند وقومی
اعجاز را بجمع لفظ بسیار بند یا بمعنی یا بهر دو یا بصرف همم معارضان از مقابلهٔ آن واعتقاد آنک
اسلوبش با اسالیب خطب فصحا وقوافی رسائل بلغا یا خلوش از شوایب اختلاف ودر قصص
وحکایات وشرح هش از معایب تناقض وتفاوت در اخبار وروایات یا اشتمال او بر اخبار غیبی
وانطوا بر اسرار لاریبی وارباب عقل سلیم واصحاب طبع مستقیم تمام این وجوه را در دایرهٔ اعجاز
داخل دارند چه کثرت اوصاف کمال هر موصوف بعلو رتبت وافزونی قدر او دلالت
نماید وبر آنست که اعجاز از ابرالی که در قرآن ظاهر است از لطافت مبادی وغایات ونعم آن
از بدایع کلمات وبدایع آیات نسبت دادن انسب مینماید چه در زمان هر یک از پیغمبران
اوضاع شریعت معجزه او در همان صورت وصفت که بر طباع اغلب ابنای زمان غالب
وآثار ایشان افتخار وشرفمایه استظهار [illegible] میخوده واعجاز عبارتست از بروز غلبه
فعل آن پیغمبر بود بر افعال غیر او چون ظهور سحر در زمان کلیم الله علیه سلام الله وانقلاب
عصا با ثعبان در برابر شعبدها ساحران ونشر علم طب در وقت عیسی علیه السلام واحیاء
موتی در مقابلهٔ معالجات کلیهٔ الاطبا [illegible] در روزگار [illegible] سید مختار علیه صلوات
الملک الجبار مایهٔ مباهات وتفاخر [illegible] ایام دو [illegible] تفاضل [illegible] فصاحت وبلاغت
نبود وبلغا قصاید نامدار در معرض دعوی افتخار از پیش در رفیعهٔ کعبهٔ معظمه زادها الله
شرفا تعلیق کرده بودند بر معجزهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم که عبارتست از قرآن در
همان صورت ظهور نموده بازار دعای ایشان را بتحدی فاتوا بسورة درهم زد بیت
غنچه بشکفت وبازار کل خندان شکست. خوب رویی آمد وهنگامهٔ خوبان شکست

این سخن را بسخنی که از طبع بشر زاید مقابله نتوان کرد واین کلام را بکلامی که ذهن آدمی هم بندد
در مقام تحاذی نتوان آمد در سخن انسان نعت عدم دارد وکلام رحمن وصف قدم وانی یقع
القدم من مضاهاة العدم ع بکو که تفاوت از کجا تا بکجاست. اکرچه در وجوه اعجاز سخن بسیار
کفته اند ودر منشآت ارباب صافی فکرت واخبار [illegible] امامی [illegible] مضبوط وجوه سبعه که جواد قلم
همایون رقم حضرت حقایق رتبت در ساحت بیان شواهد الحق بایراد آن جولان نموده صحیفه
این عنوان را از ارایش داون لایق مینماید موافق من الله الاعانة فی الاتیان بالحقایق وجه اول
فصاحت مفردات وبلاغت نظم آنست که مجموع فصحا عرب وبلغاء محافل ادب از اتیان بمثل
آن عاجز آمدند با وجود کمال حرص وشعف ایشان بر معارضه ومجادله با آنحضرت در وقتی که
فاتوا بعشر سور بمثله سکوت بر زبان نهادند واکر کسی را بخاطر کذرد که شاید معارضه کرده باشند
ما را خبر نباشد اندیشهٔ او غلط محض ومحض غلطست جهت آنکه اکر این صورت واقع بود چنانچه
قرآن بتواتر بما رسیده است میبایست وبا وجود توافر دواعی وهمم که بر نقل امور عجیبه [illegible]
غریبه مجبولند چنین صورتی پنهان نماندی چه خرافات مسیلمهٔ کذاب چون انا اعطیناک
الجماهر والزارعات زرعا از روی دفتر روزگار محو نمیشود وکلمات بلغای عرب که در مقابلهٔ سور
قرآنی بیاد کرده بودندی بچه نوع [illegible] واکر جمعی دوستان در اخفای آن مبالغه نمودندی جمعی
دشمنان که طلب معارضه جهت تبکیت وتعجیز ایشان بود بجهت تخجیله وصدهزار وسیله در اظهار
آن کوشیدندی واز مقاتلهٔ لسان بمقاتلهٔ سنان واز مرتبهٔ قیل وقال بمعرکهٔ حرب وقتال تن در
ندادندی وجه ثانی نظم عجیب واسلوب غریب آنست که هیچکونه با اسالیب کلام عرب نمی ماند
با صنوف ترکیبات وفنون تصنیفات آن طایفه که لاف فصاحت در اطراف عالم افکنده بودند
وصیت بلاغت بآفاق وجهان رسانیده مماثلت ومشابهتی ندارد ومثل آن هیچ در کلام عرب
پیش از نزول قرآن یافته نشده بود وبعد از آن بیت جان المحالة لبرقی جسم زمن. مثل تو
نبود ونخواهد دیدن. وآیت معجزه بود که هم از حاسدان ومعاندان صدای ما یشبه هذا کلام
البشر بسامع اهل زمان رسید وما الفضل ما شهدت به الاعداء بود در تفسیر آمده است که
نقل میکنند که اعرابی این آیه شنید که فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین فی الحال بسجده
در افتاد کسی پرسید که ایمان آوردی گفت نی اما سجده کردم که لا تحدث لفصاحة
هذا الکلام من متکلم را بیشتر سجدهٔ من برای فصاحت این کلام بود وجه ثالث
اخبارات از امور غیبی که در زمانهای گذشته واقع بوده از بیان شرایع رسل علیهم السلام واحوال
امم ایشان وبحیثیتی که اخبار اهل کتاب همه عنقریب رفت [illegible] وحی اخبار سابقه [illegible]

بدرس کتب وتلاوت صحف بجهت تحقیق وقایع ماضیه اشتغال تمام نموده وبا این همه اطلاع
از اخبار چندان وقوف نداشتند وانهم با اندک چیزی دانسته در طلب بواقی بیشتر اقدام
وحضرت امی امین علیه افضل الصلوات المصلین خواندن ونوشتن نبود وتکرار سبق
ومطالعه ورفیق بمیل نفرموده ونه با اهل کتاب مجالست نموده ونه راه مکتب بقدم طلب
پیموده وپیوسته علماء یهود ونصاری خبر گذشتگان از آنحضرت استفسار کرده بدیعه
در آیات چند نازل شده جواب سؤال ایشان موضح بوسیق وهمه تصدیق نموده مجال
انکار واعتراض نداشتند ودر باب اعجاز این وجه بغایت روشن است **شعر**
لم یقترن بزمان وهی تخبرنا عن القرون وعن عاد وعن ارم **وجه رابع** اخبار است از مغیبات
یعنی بیان قرآن بسیاری از امور مستقبله خبر داده که بعد از آن چون غلبه روم وجنگ مسجد الحرام
وکشف اسرار منافقان وارباب ارتیاب ورفع استار از ما فی الضمیر اهل کتاب واظهار
دین متین ووقوع نصر قریب وفتح مبین واقع شده وهر آینه بعضی دیگر چون ردم سد یاجوج
وماجوج وخروج دابة الارض وطلوع آفتاب از مغرب واقع خواهد شد واز ان جمله است آنچه خدای تعالی
فرموده انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون یعنی ما قرآن را فرو فرستادیم ونگاه دارنده ایم از آنکه
گرد تغییر وغبار تبدیل بر اذیال جلال وی ننشیند واز زمان نزول اجلال الی یومنا هذا چندین
ملاحده [illegible] خاکسار چون [illegible] قرامطه مصر خواستند که رقم تغییر بر صفحه احوال وی
کشند نتوانستند ومجال [illegible] کلمه یا حرف نداشتند والحمد لله الذی صدق
وعده [illegible] روشن ودلائل [illegible] بماند که محفوظ مانده قرآن بدین وجه
[illegible] از وجوه اعجاز [illegible] بود زیرا که محافظت کلامی چنین بسیاری در مدت
[illegible] کثرت معاندان ومعتقدان [illegible] واز نطاق آدمیان
بیرونست **وجه خامس** غلبه [illegible] است که در وقت تلاوت واستماع آن بر قاری وسامع
واقع میشود [illegible] تاثیری کلی که بر باطن اکثر خلق از ان وبیان [illegible] متغیر میکردد [illegible]
[illegible] مقدمات [illegible] بمقام معارضه قرآن در آمده بود چون
[illegible] ابو العوجا وابان لاحق وابن زرقان وغیر ایشان این سخن منقولست که
ایشان [illegible] شده ودعوی [illegible] ایشان [illegible] گشته که [illegible]
[illegible] منطیق [illegible] عبد الله بن علی المقفع که ابلغ فصحاء زمان خود
بوده در روزگار مهدی [illegible] آن در آمد که در معارضه قرآن کلامی ترتیب کند
ودر اثنا آنکه بدان کار شروع کرده بود [illegible] گذشت [illegible] وقیل یا ارض ابلعی ماءک الایه

استماع نمود وحیرت بر وی غلبه کرده باز گشت و[illegible] ترتیب داده محو نموده وگفت گواهی میدهم که این
کلام بشر نیست ودر تاریخ عقد الجواهر می آورد که بعد از شنودن این آیه از غایت ملال [illegible]
خود زد وبدان زخم کشته شد وهمچنین یحیی بن الغزال که از بلغای اندلس بود خواست که مثل سوره
اخلاص سوره ایراد کند هیبتی عظیم بر وی مستولی شد وفسخ عزیمت نموده توبه واستغفار کرد
ودر مضافی که از آن تو حکم انواع عقل در غربت تیر شکسته کان انداخته **وجه سادس**
آنست که قاری وسامع را از تلاوت واستماع آن ملالت نمیرسد وچندانکه بیشتر خوانند وبیش شنوند
حلاوت آن در جان زیاده وبهجت اندر صمیم دل بیشتر است **شعر** هو المسک ما کررته یتضوع
بخلاف کلام انام که هرچند بکمال فصاحت وجمال بلاغت آراسته باشد چون مکرر خوانده
شود موجب سآمت وملالت گردد ودر تکرار قرآن وتذکار سور وآیات آن مطلقا
ملال وکلال در حریم حال اصحاب کمال نرسد **شعر** وخیر جلیس لا یمل حدیثه معارفه که از
شان غریب بوده که آن را داشته بلکه از شان رسول الله صلی الله علیه وسلم که پیش از بعثت
قرآن آن را داشته از جمله آن علوم غریبه است که حق سبحانه در حروف وکلمات تودیعت نهاده
وبعضی از خواص درگاه عزت خود را بدان اطلاع داده وائمه اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین
بقوا این جفریه که مفاتیح خزاین اسرار قرآن وحدیث بر شطری از آن وقوف داشته اند و
اولیاء این امت چون اکابر چون شیخ محی الدین ابن العربی وشیخ سعد الدین الحموی قدس الله
سرهما وغیر ایشان بحسب کشف برخی از آنها در یافته اند وشمه از صفت جامعیت قرآن و
اشتمال آن بر علوم فی بایان سبق ذکر پذیرفته **شعر** لها معان کموج البحر فی مدد
وفوق جوهره فی الحسن والقیم **بیت** در هر صحیفه دیوان [illegible] بحر [illegible]
در مخزن اسرار قرآن یافت ... نقدی که خلاصه جهان است ... وامام علامه در کتاب بحر الحقایق
که در اصول کلام نوشته از این وجوه که مذکور شد وجه ثانی اختیار فرموده گفت کافی ترین وجوه
وجوه اعجاز قرآن ووافی ترین آن از روی حقیقت وعیان نظم بدیع این وترتیب عجیب النوع
اوست که بهیچ اسلوبی از اسالیب کلام عرب چون شعر ورجز ونثر وخطب وغیر آن نمی ماند و
اگر فصیحی که نفس الامر از روی فضل وفصاحت در زمره عجم بوده غالب آنست که فوق ثانی وثالث
نهج کلام از اسلوب فصحا وقانون بلغا صوب [illegible] جانب نزل مایل خواهد شد ودرین کلام قدیم
قصه بعضی انبیا چون آدم ونوح وهود وصالح وابراهیم ولوط وشعیب وموسی وعیسی صلوات
الله علیهم اجمعین در چندین موضع مکرر افتاده وهر نوبت از نو بحد که لطیفه تر بیما نهج
در نظر می آید **بیت** مرنهند آن روی که هر بار که بینم در چشم من از بار دگر خوبتر آید

افضلیت بعضی آیات از بعضی نصوص صحیحه ثابت شده افضلیت بعضی از آن نیز بر بعضی دیگر
بشواهد صریحه ظاهر است چه بعضی آیات هست که با وجود الفاظ وجیزه بر معانی جلیله
اشتمال دارد چون آیه طوفان در سوره هود و آیه عذاب در سوره عنکبوت و آیه حج در
سوره آل عمران و آیه قصاص در سوره البقره و امثال آن و درین ترجمه مثل این آیات از لطایف
وجوه اعجاز خواهد شد و صورتی چند از اقاویل ائمه نقاب بکلک بیان بر صفحات اثبات
انتقاش خواهد یافت و مدد توفیق از حضرت واهب المواهب دین تر صد دوزدل [illegible]
و گوش نظار بسماع صدای وما النصر الا من عند الله بیت شمع توفیق تا بنفروزد خدای
تیره باشد کار ما شمع گدای فکر هما ز فکرهای [illegible] بی مدد کار بجز هیچ از هیچ عنوان
رابع در بیان افضلیت بعضی از سوره و آیات و ذکر شمه از خواص و منافع حروف و
کلمات بدانکه در افضلیت بعضی قرآن از بعضی اختلاف کرده اند جمعی از فقها بر آنند که هیچ فضیلت
نیست بعضی از قرآن را بر بعضی دیگر و طایفه بر فضل آیتی و سورتی بر آیات و سور دیگر قائلند
و اصح آنست که میان سور و آیات و کلمات قرآن از آن حیثیت که مجموع کلام الله اند هیچ تفاوت
نیست اما نظر بآن حقیقت که آیه یا سوره مشتمل بر آنست بنابر مراتب متفاوته میتواند بود
و لهذا در احادیث صحیحه وارد شده که سوره الاخلاص برابرست بالثلث قرآن و سوره اذا زلزله
بربع قرآن و توضیح این سخن بسبب مقتضای مقام آنست که قبل ازین در کلام امام حجة الاسلام
قدس سره مذکور شده که مقاصد قرآن ده است و تفاصیل آن در غرر ثبت یافت پس هر سوره
یا آیتی که مشتمل بر اکثر آن مقاصد باشد اکمل بود و هر کدام منطوی بر اشرف آنها بود افضل
و ازینست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آیة الکرسی را سید آیتها گفت که مختصر است
بر ذکر ذات و صفات و افعال الهی و مقصد اقصی از علوم قرآنی اینست و بر همین قیاس اگر کسی
اصل کلی را ملحوظ نظر اعتبار دارد از فضیلت یا افضلیت هر سورتی و آیتی که در آن حدیث صحیح
شده با خبر خواهد شد و درین ترجمه بمثل این صورتها ایمائی خواهد رفت و بباید دانست که
در فضل سور و آیات ده نوع از احادیث در بعضی از تفاسیر مذکور است یکی آنکه توده علماء
و اسانید معتبر ثابت شده از اقسام صحیح و حسن دوم آنکه محدثان آنرا اعتبار نکنند و موضوع
گویند و موضوع باصطلاح ایشان آنست که مطعون باشد بکذب راوی یعنی واضع با افترا
و دروغ قرآن سخن را بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نسبت دهد فی نفس الامر آن حدیث
از آنحضرت صادر نشده باشد و باعث بر این حرکات یا عدم دین باشد و این شیوه زنادقه است
یا غلبه جهل و این طریقه مبتدعانست یا فرط عصبیت و این رسم مقلدانست یا متابعت هوای

حکام و امرا و این دأب طامعان و خوش آمدگویانست یا اغراب بنای اشتهار و این عادت متصلفان
و خودنمایانست و اکثر علماء دین این حرکت را حرام داشته و قومی از کرامیه و جمعی از مقلدان متصوفه
در ترغیب و ترهیب آن را مباح داشته اند و برهان المحدثین شیخ شهاب الدین ابن الحجر رحمه الله
در بعضی از مؤلفات خود آورده که از قول [illegible] که تمامی ائمه متفق اند بر آنکه کذب بر
رسول خدای دروغ بستن از کبائر است و امام الحرمین رحمه الله تکفیر کرده آنرا که بعمد بر حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم دروغ بندد پس بهیچ وجه روایت موضوع درست نباشد مگر آنکه
راوی گوید این حدیث موضوع است و اگر راوی حدیث موضوع که اشارت بموضوعیت حدیث
نکند در گناه با واضع آن شریک است چنانچه در صحیح امام مسلم رحمه الله آمده که من حدث عنی بحدیث
یری انه کذب فهو احد الکاذبین و امام زین المحدثین ابو الفضایل الصغانی رحمه الله در کتاب
در الملتقط آورده که از جمله منکرترین موضوعات احادیثست که در باب فضایل سوره سوره
از قرآن روایت میکنند از ابی بن کعب رضی الله عنه و برائت ذمه آن بزرگوار از روایت این احادیث
نزد محققان ثابت است بلکه واضع این احادیث کسی بوده از عباد عبادان که او را ابو عصمت
نوح مروزی گفتندی و چون سبب وضع این حدیثها از وی استفسار نموده اند در جواب
گفته که چون دیدم که بعضی [illegible] اشعار [illegible] و جمع مطالعه ابو حنیفه و غیر آن مشغول اند
و تلاوت قرآن را بر طرف نهاده اند روی شفقت در فضیلت هر سورتی حدیثی وضع کردم تا رغبت
مردم بقرائت قرآن بیفزاید و امام صغانی رحمه الله فرموده که در اکثر تفاسیر این احادیث را آورده اند
و کم تفسیری را از آن خالی گذاشته اند مگر آنکه عصمت الهی مؤلف او را از موضوعات صیانت نموده
باشد ع بی عصمتی او از زلل ایمن شوان بود و درین ترجمه بقدر طاقت از موضوعات اجتناب
نموده بعضی از احادیث معتبره که در شان آیات و سور وارد شده مسطور خواهد شد ان شاء الله
و منه المدد اما خواص سور و آیات از آن ظاهرتر است که بهیچ کس که شامه ادراک شمه از روایح
شرع و عقل و نکهتی از فوایح بیانات [illegible] استشمام نموده مخفی مانده باشد ع
وما احتیاج النهار الی دلیل بیت هیچ کس برهان نجوید بر دلیل آفتاب بر وجود او ظهور او دلیل و
و چون این محل مقتضی اندک بسطی هست از آیات دو سه کلمه که موجب مزید وضوح گردد بجا است
باید دانست که هر چه در عرصه ابداع و تکوین کسوت ظهور پوشیده از بسایط علوی تا مرکبات
سفلی هیچ یک بی خاصیتی نیست چنانچه در تاثیر نظرات و سیرات [illegible] علوی بحکم قادر دیان و
تاثیر قوابل سفلیات از آن برهان خالق انس و جان مشهور شده و ذکر [illegible] ثلاثه انواع
و اصناف منافع در معالجات و غیر آن محسوس گشته بر حروف که احاطه آن موجودات [illegible]

وضرورت باید که فی خاصیتی نباشد و یکی از اکابر تحقیق در رساله خود آورده که جمله حروف که
بعضا از جمله تجلال و حضرت قدیر لایزال که منبع قوة و مجمع تاثیرات است بدین جهان امر شریف
بیان الاثر شرف نزول ارزانی داشته مشتمل بر خواص کلیات است چنانچه بحسب تجربه از
تکرار حروف خاص نزال الام امراض باز دیده در نا یافته اند و تکلم حروف یا بسته تسکین ماده و طلوع
معاینه دیده و از ترکیب بعضی حروف که حکماء هند بجهت دفع مضرت سمومات و سلامت
ابدان از گزیدن عقارب و حیات و ماننده آن ترتیب داده و افسون نام نهاده اثرهای کلی
و غریب مشاهده رفته و العیان لا یحتاج الی البیان و این سخن که تقریر یافت بحسب حروف
کلمات است بر سبیل عموم اگر کسی خصوصیه نظر بحروف و کلمات قرآنی کند از منطوق و ننزل
من القرآن ما هو شفاء فهم تواند کرد که هر خاصیتی که در غایت اشربه و ادویه و تریاقات و سایر مرکبات
یافته شود در ترکیب کلمات قرآنی و ذات الشفا کتاب مستطاب اسمانی بهترین وجهی و کاملترین
نفعی موجود خواهد بود و موید همین قول است که امام ابو العباس بونی رحمه الله در تعلیقه آورده
که حکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء باید که هر چه طلبند از فواید ملکی و عواید ملکوتی مجموع آن
در قرآن بتصریح یا بتلویح مذکور باشد غایتش آنکه ادراک دقایق آن بغایت صعب المأخذ است
و بی مدد الطاف ربانی و اصطناع یزدانی اشراف بر اصناف و اطلاع بر انواع آن میسر نگردد
و لابد مطلوب جوینده و راه کدام مقصود پوینده که مراد از بیان کیفیت و نشان کیفیت آن بجمیع
مضافات و منسوبات در بعضی کلمات معوذات مندرج باشد **ع** آن نقد که در آستین داری
گنج تو نیست . و بعد ما که بدلالات نقلی و براهین عقلی ثابت شد که این کتاب اشرف و اعظم کتب
منزله است و آیات او اشهر و اکبر از آیات صحف دیگر و معجز او اظهر از سایر معجزات و اسماء که در و
در او اعظم از بواقی اسما مسطور در صحایف متقدمه هر آینه خاصیتها او از خواص دیگر
کتابها بیشتر و کاملتر و انفع خواهد بود و بخاصیت او تصرفات کلی در عالم کون و فساد میسر
دارد و سر حدیث فاتحة الکتاب شفاء من کل داء بدین معنی دلیل صریح است و قصه رقی و تعاویذ بکلمات
قرآنی که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بیان یمانی به سیر بوده از معجزات این معنی
معنی و از این مقوله در بعضی سور و آیات بر وجهی که در رسایل بونیه و خواص تمیمی و در النظیم
امام عبدالله یافعی الیمنی و در مولفات امام احمد سبتی و ابن خلدون مغربی و ابو عبد الله کرکی
و غیر ایشان ثبت است درین نسخه کلمه مرقوم خواهد گشت و الله ولی الرشاد و هو حسبی و نعم
عنوان خامس در شرایط تدبر و تفکر در الفاظ و معانی آیات قرآنی بدانکه تدبر از جمله آداب
معنوی قرآن است و آدابهای که تعلق بقرآن میدارد دو نوع است صوری و معنوی ظاهری

و بالحق و اگر کسی رعایت قرآن رعایت مجموع آداب ننماید از فیض او بهره نشود **بیت**
از خدا جوییم توفیق ادب / بی ادب محروم ماند از فیض رب . و چون بتقریب تدبر که یکی از آداب
سر رشته سخن بآداب قرآنی کشید اگر جهت انتظام کلام و جامعیت آن ذکر هر دو قسم از آداب صوری
توضیح باید ساخت آنست که بر هر آیه قبول قلوب بحلیه تجلی خواهد بود و من الله نیل المقصود بدانکه ادبهای
ظاهری قرآن که قاری را رعایت باید نمود ده است **اول** طهارت اگر قاری از مصحف خواند باید
که مس آن کند محدث راست مصحف نخواند نیست مگر باغلاف متجافی و اگر از ظهر القلب خواند
بی وضو جایز هست مگر باغلاف متجافی و اگر از ظهر القلب خواند وضو جایز است و افضل آنکه با
وضو باشد **دوم** جلوس بهیات ادب و سکون و بقبله کرده و سر در پیش افکنده و بخضوع
و خشوع تمام متوجه گشته و هر چند بحکم یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم ایستاده و تکیه
زده نیز جایز داشته اند و لیکن بر وجهی که گرکرده شد افضل است **سوم** رعایت ترتیل یعنی حروف
از مخارج آن ادا نماید امام رضی الدین بخاری رحمه الله در لطایف التفسیر آورده که قرآن بزرگی
خوان که دهان لقوه زده شود باآنکه آشناید و کلمه بر زبان خالی گذرد تا معلوم شود که صدی قرآن
و سور القصور بمعنی بر او آمده فصل و وصل از قراءت یا اصل با خواهی آغاز نمود
رعایت مخارج خارج گشته و وقوف از مقام معرفه و منزل مظلم بر طرف مانع لا جرم نزد
طراوت و قراءة خلاق **بیت** در ادای زبان مکن کج و معوج . حرفها را ادا کن از مخرج
دور باش از تمتک و تعجیل کلمه را تامل و ترتیل **چهارم** افتتاح باستعاذه و تسمیه و استعاذه
قبل از قراءت باید مطلقا در آغاز سوره و غیر آن اما تسمیه نزد بعضی افتتاح سوره باید و در غیر آن
مخیر است و بعضی در همه وقت تسمیه را احسن داشته اند و این بحث شرحه در وضوح خواهد
یافت **پنجم** مراعات جواب و آن دو نوع است فعلی و قولی فعلی آنست که بوقت تلاوت آیه
سجده سجده تلاوت کند و سجده چهارده موضعست و آنشارت بآیات سجده و کیفیت آن خواهد
رفت اما قولی آنست جواب بعضی آیات بر وجهی که از شارع نقل کرده اند چنانچه در عقب آیه
فبای حدیث بعده یؤمنون گویند آمنت بالله و بعد از قراءة الیس الله باحکم الحاکمین جواب
گویند بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و درین ترجمه هر جا مثل این صورتی باشد ایما بدان واقع
خواهد شد **ششم** جهر یعنی بلند خواندن بر وجهی که اسماع نفس خود کند و در اخلاع
دو وجه است جمعی بجهت اجتناب از ریا و تضرع آهسته خواندن را افضل دارند و بعضی جهت
تنبیه سامع و تهییج شوق او بقرآن بلند خواندن اشتباه دارند و اصل درین هر دو باب نیت است
مصرع جزای کرده هر کس بقدر نیت اوست . و در مواضع مکروه همچون بازار و خلق بیاعان و

آن و در مساجد بوقت گذاردن نماز مردمان بلند نخواندن نشاید **هفتم** از مصحف خواندن
چه تلاوت عبادت است و نظر در مصحف نیز از جملهٔ عبادات است و چون دو عبادت مقترن شوند
لا جرم ثواب قاری زیاده گردد و در اخبار آمده که ختمی از مصحف با هفت ختم از ظهر القلب در
فضیلت برابر است و اکثر صحابه قراءت از مصحف کردندی و در فواید الفؤاد آورده با آنکه حافظ بودند
مصحف تلاوت میفرمودند و چون سبب پرسیدند چنین فرمود که نظر کردن در خط مصحف عبادتست
و در بعضی از رسایل خواجه پارسا قدس سره مذکور است که در حدیث واقع شده که افضل عبادة امتی قراءة
القرآن نظراً و حکمت درین آنست که چون در خط مصحف نظر کند توجه بتلاوت تمامتر باشد
و دیگر آنکه چنانکه زبان و گوش بهرهٔ خود از خواندن و شنیدن می‌یابند دیده نیز حظ خود از
مشاهدهٔ خط و نقش حروف و صورت کلمات بر دارد و در بعضی آمده که هر که پیوسته در خط مصحف
نظر کند تا زنده بود نور دیدهٔ او زیان نپذیرد از وی نقشی که دلالت بر کلام او دارد نظر میکن
تا او و متکلم را بر حقیقت دریابی و کلام او میخوانی تا در ساحت بهشت بی‌تو سلام او بشنوی
که سلام قولاً من رب رحیم **بیت** روزی که کند تو را سلام باشد • آرزوی فلان غلام باشد
هشتم بکاء آرزو و نیت تلاوت که گفته اند باید که در وقت قراءت گریه کردن مستحبات و در
احیاء العلوم آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که قرآن بخوانید و گریه
بکنید و اگر نتوانید خود را بتکلیف بگریه دارید طریق تکلف بکا آنست که اندوه دل بگیرد
که منشأ آن بکا شود دولت شیخ صالح مری رحمه الله حضرت رسالت را علیه الصلوة والسلام
در واقعه دید و قرآن بر ایشان خواند حضرت فرمود یا صالح هذه القراءة فاین البکا این خود کار
بود چشمه و آب دیده کو **بیت** تا نگرید ابر کی باغ سبز شود • تا نگرید شمع کی روشن شود
تا نگرید ابر کی خندد چمن • تا نگرید طفل کی جوشد لبن • مایه در بازار دنیا زر بود • مایهٔ آنجا شود دو چشم تر
نهم قراءت و تحسین آن بخوانند در خبر آمده که زینوا القرآن باصواتکم و حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در وقت استماع قراءت ابو موسی رسید گفت اگر دانستمی که آنحضرت میشنود
هر آینه آواز خوشتر بیت دادمی و معرفات که پیش آن موجب خاطرنشان مستمع میگردد و
شوق و ذوق و خوشی بیفزاید و نیز مقصود از تلاوت و سماع آن حصول ذوق است کیف
کان از آن حضرت مولویست **بیت** ذوقها است کاندر نیک و بد هر نفس را ذوق
گو ذوق نبود یار جان جان را که با تمکین کند • و در بعضی از رسایل خواجه قدس سره مذکورست که حرمت
قرآن در آن باشد که بتحسین و تلحین نخوانند یعنی بالحان غنا نخوانند و از ترجیعات ترنمات
نوحه‌های رهبانان در تلاوت انجیل دارند احتراز نمایند و تلحین بر وجهی که مقصود ممدود گردد

نظم بدیع شود بلکه عکس بهیچ وجه جایز نیست **دهم** حرف ناگفتن در اثنای قراءت و اشتغال کردن
متوجه غیر نشدن و مستمع را نیز بحکم فاستمعوا له وانصتوا خاموش خواهد بود و کلام حق سبحانه
قبول و گوش هوش را استماع باید نمود که شنیدن حقیقی بجان و دل است نه بآب و کلام برو رو
فرماید **بیت** گوش دل را از اینجا آر بهوش • دار وی دیده بکشا از راه گوش • که بشنوی
گوشهای غیبی • و چون گوش دل بگشایی نکته‌ها بشنوی • اما الآداب الباطنیه ده است **اول** ...
امر و نهی که قاری را امر قرآن مامور نشود و تا نهی آن نکند و دعوی کرد به نوعی کلام بنفسه
سینه بجان و دل آورد تا بعد در لطایف التفسیر آورده که و عرف فاذکرو فاذکروا قاری بجمع
غفلت در میدان هوا و هوس سر افکنده فاسکرونی ... تمام اذا استماع و ... عصیان
کفر و طغیان می‌نماید ولا تاکلوا الربوا تلاوت میکند و دندان خال الحساب شود در هم میکند لا تقربوا
الزنی میکوید لا تقربوا الزنی که وعده ندارد عمل اخیار الحق بیان نماید الا لعنة الله علی الظالمین
بر زبان میراند و بدل ایشان در سلطان می اندیشد لا جرم این بار که رسالت توقیع شدلالان وغفلت
ترجمهٔ شان در میشود که رب تال القرآن والقرآن یلعنه **دوم** تامل فرمودن در عظمت کلام
الهی و علو شان و ملاحظه نمودن الطاف بی پایان خداوند تقدس باید که آن در تنزیل قرآن از حضرت
عزت و جلال بدرجهٔ افهام جمع پریشان عنایت ربانی نگرد که معنی چنین کلامی که صفت قدیم
و قایم بذات رب العرش العظیم در طرح حروف و اصوات که از صفات بشریت اند بر مدارک خلق
متجلی ساخته و اگر نه کنه جمال و کمال القرآن بکسوت حروف مستتر شدی عرش و کرسی در وقت
ظهور کلام از تجلیات و دوام ساقط شدی متحمل و متلاشی گشتندی و لهذا بعضی از عارفان
گفته اند که هر حرفی از کلام الله در لوح محفوظ از کوه قاف بزرگتر است و همه ملائکه که بجمع شوند
ایشان را طاقت برداشتن حرفی نباشد مگر اسرافیل را علیه السلام که ملک لوح است و آنرا بعوث
عنایت ازلی بر میدارد نه بطاقت و قوت خود و حضرت خواجه در تفسیر فاتحه آورده که هر حرفی
از قرآن بمثابه کوهی است که بر وجود بشریه مستولی گردد **بیت** ... نور شود
ترکی از سیارهٔ دور شود **سوم** عظمت متکلم را در دل حاضر کردانیدن و دانستن که آن کلام
بزرگتر سخن خالق بزرگتر است یکی از صحابه هر گاه مصحف گشادی بیهوش شدی و دندان بهم شدی از
وی این صدا بر می‌آمد که هو کلام ربی تعظیم متکلم است **چهارم** حضور قلب و ترک حدیث نفس
نوع حاضر چون صاحب تمثال رؤیه دل از وساوس نفسانی و هواجس شیطانی پاک یافت و
از توجه بشهود جمال قرآن صفای تمام و ضیائی بر دوام یافت بعضی از سلف چون آیتی یا سوره
خواندی و دل حاضر نبودی اعاده کردی که چه قراءت بزبان بحضور دل قابل باشد بیخبران **بیت**

مانزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوا الالباب **پنجم** تدبر و تفکر فرمودن در معانی
قرآن چه زود محقق شد که تدبر اعتباری ندارد چنانچه شمه در صدر کتاب مذکور شد و تدبر در
لغت نظر کردن است در ادبار امور یعنی در عواقب آن و اندیشه فرمودن در آنکه مآل این
کارها و در کشاف آورده که معنی تدبر تفکر و تامل است در آن تا وقتی که فکر متامل بشاید
آنچه مقتضای الفاظ قرآن است از تاویلات صحیحه و معانی حسنه چه هر که بظاهر متلو قناعت
کرد منفعت او چندانی نباشد امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که تدبر تفکر است در مواعظ
قرآن تا بدان عبرت گیرد امام قشیری رحمه الله گوید تدبر و تفکر در مواعظ قرآن تا بدان عبرت
گیرد امام ماتریدی رحمه الله گوید غواصی کردن است بمدد فکر در بحر قرآنی و بیرون آوردن
جواهر حقایق و معانی **مصرع** غواصی کن گرت گهر بباید • در حقایق سلمی آورده که سری
سقطی قدس سره فرموده که افهم ترین مردمان آنست که اسرار قرآن فهم کند و تدبر نماید تا وقتی
که متیقن گردد بآنکه کلام از آن ملک علام است و حقیقت تدبر آنست که تا فکر هر آیتی از روی
فراخور استعداد خود بهره برندارد بآیتی دیگر نقل نکند و از بعضی کبار مرویست که
در قراءة سوره هود شش ماه مانع بود و مانند تدبر در معانی آن سوره بقراءة سوره دیگر نمی
و اگر کسی درین رتبه نرسد و از فهم معانی قرآن محروم باشد باید که بدل اندیشد که این کلام
حق است در وقت قراءة سخن حق بغیر حق مشغول نشود و یکی از عظمای دین فرموده که اگر کسی
معنی قرآن نداند باید که در وقت خواندن دل حاضر دارد و نگذارد که حدیث النفس یا الشیطان
او را بهر جای کشد و دل را بنور تعظیم و توقیر آراسته دارد و بعظمت قرآن برین وجه در دل
او حاضر بود که این سخن خداوند است عز و جل و صفت قدیم وی و اگر حقیقت معانی این حروف
آشکارا شود هفت آسمان و هفت زمین طاقت تجلی آن ندارد **مصرع** چه آسمان و زمین بلکه
عرش و کرسی هم • و در رساله قدسیه آورده که امام احمد فرموده که در خواب بودم و رب العزت
تعالی و تقدس را دیدم گفتم یا رب تقرب بحضرت تو بچه چیز فاضلتر گفت بکلام من قرآن
گفتم اگر معنی فهم کنند و اگر نکنند فرمود هر دو یکسان است که اگر کسی دارویی بجهت معالجه خورد و
نداند که چه میخورد البته در بدن اثر خواهد کرد و خاصیت او ظاهر خواهد شد همچنین قرآن
شربت شفای دلهاست اگر کسی از جرعه چند چشد و نشناسد که چیست همین بس که داند
که از شربت خانه کیست هر آینه اعتقاد معرفت دل او را چاشنی ذوق مستی خواهد بخشید
گرفتم ندانی که آن میوه چیست • خود این میشناسی که از باغ کیست **ششم** تخلیه یعنی خالی
خود را بمفهوم هر آیتی و سوره از آنچه مناسب آن نباشد مثلاً اگر آیتی مشتمل بر اخلاق صفات نیکی

بر او حجت افتد تا آنکه در ضمن هر یک از آن سر رحمت بروی منکشف گردد و اگر
اشتمال آیه بر افعال الهی ظاهر باشد لازم است که بر مناظر افعال جمال عظمت فاعل جل و کبریائه
در قصص انبیا و رسل ملاحظه عواقب امور و خواتیم احوال متابعان و منکران نماید تا سعادت
مآل متابعان ملحوظ وی گشته که متابعت خاتم النبیین علیه افضل الصلوات از روی اخلاص
و یقین بر میان جان بندد و از سوء خاتمت مخالفان بر آنچه بشنید غبار شبهه از دیده بصیرت
بکحل الجواهر شریعت مندفع گرداند و در وصف درجات جنان و شرح درکات آتش خوف و
بشارت بجا نصب العین خاطر و سمیر ضمیر دارد و علی هذا القیاس **هفتم** تخلیه یعنی خالی کردن
را مکر از خس و خاشاک خیالات فاسده و موانع فهم دور ساختن و اکثر مردمان از فهم
قرآن بی بهره اند بواسطه چهار حجاب **اول** باز ماندن بعلوم قشریه و در مقام تحقیق
تجوید و ضبط قراءة و معرفت ابنیه و اعراب و مانند آن متوقف گشتن و همین مقدمات را مقصد
کلی و مقصود اصلی دانستن و چنین کس از فهم دقایق بهره از مرحله دور است **ع** کی بمعنی
ره کوچه مقصود ماند **دوم** تقلید طریقی کردن و در آن تعصب ورزیدن و هر گاه نظر کسی
موقوف بر مسموع وی باشد و اگر معنی ورای آنچه معتقد اوست بشنود شیطان تقلید و حمیت
عصبیه او را از تامل در آن باز خواهد داشت چون جمعی مثلا که از استوی بر عرش معنی تمکن و
استقرار فهم کرده اند اگر کسی با ایشان گوید یا بعرض خاطر ایشان خطور کند که حق تعالی
مکان و تمکن مقدس است البته تقلید شان نخواهد گذاشت که بدان ملتفت شوند تا آن عقیده
فاسد رد نموده دست باز دارند و هر آینه چنین کس از درک حقایق کلام بی نصیب بماند و نعوذ
بصیر ترتیب رمد تقلید از مشاهده جمال التحقیق بهره نیابد **مت** خلق را تقلید شان
بر باد داد • که دو صد لعنت برین تقلید باد **سوم** حجاب ابتلا بصفات ذمیمه چون کبر و حسد
و حرص و طمع و عجب و محبت دنیا و اتباع هوا و سایر اخلاق ناستوده و این حجاب نهایت کثیف
چه بواسطه این صفتها زنگ غفلت بر آینه دل نشیند و معنی کلام درو متجلی نشود و نیکو فرمود
که فهم قرآن نور است و دل از آن تلقی و حلاوتی دارد چون دود معاصی از دل عارض گردد تا لخا
رخت بر بندد و آدمی در فهم قرآن متحیر ماند و شرط فهم انابت است قال الله تعالی و ما یتذکر الا من ینیب
انابت بحضرت حق باز گشتن است و آب توبه انابت بحضرت حق باز گشتن است
از نجاسات خبائث پاک شدن هر گاه که در حکم شریعت ظاهر مصحف از لمس طاهر نیست که غیر
متطهر باشد محروم پس از روی حقیقت حقایق و معانی قرآن که بالحق با ملک عزیز محجوب
خواهد بود **ع** پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز **چهارم** حصر کردن معنی قرآنست یعنی

کی بتفسیر ظاهر مطالعه نماید و اعتقاد کند که جز ظاهر تفسیر هر کلمات خدا را هیچ معنی دیگر
نیست و بهمان نقلی که از نقل بدو رسیده قناعت کرده بوی باز باده عشق بمشام جانش نرسد
بیت تو ذوق شراب عشق نشناخته، معذوری اگر بعقل در ساخته، کر سوی قمار خانه
آیی نفسی، دانی که چه عمر در غلط باخته. هشتم تاثر است یعنی دل قاری را از آثار مختلفه که
اختلاف معانی آیات ظاهر میشود متاثر گردد و بحسب هر یکی از احوال چون توکل و رضا و غیره
و مانند آن او را وجدی و حالی پدید آید و مراعات این ادب نسبت بحال کسی است که در درجات
سیر و مقامات سلوک ذاکر داشته باشد و با اصطلاحات ارباب عرفان وقوفی حاصل کرده
و چنین کس اگر خود را در هر محل بحسب حالی که مفهوم آیه مقتضی آنست از احوال اهل قرب متصف
ساخته نبیند و باخلاق قرآن متخلق نیابد بهره او از تلاوة جز حرکت لسان نیست چون طوطی که
کلمات بر زبان راند و معنی حقیقت آن نداند بیت حرف آموزد و لیکن قدیم، میناند طوطی
او فی ندیم. و هر که در بناء سلوک قدم وی بیشتر باشد تاثیر تلاوة و سماع قرآن بیشتر بود
نهم توجه تام و آن تجرد باطن باشد در وقت قراءة از ما سوای حق و در دین حال وجود ما
دون حق از غلبه فیض قرآن در نظر شهود قاری تاخیر نماید بمثال مغلوبیت اشعه کواکب در
زمان ظهور پرتو آفتاب بیت چو خورشید از افق بنمود رخسار، کجا انوار سها آید پدیدار
دهم ترقی و آن عبارتست از آنکه قاری بمصاعد همت مترقی گردد بعون رفیع الدرجات
بمدارج رفعت بر آید و درجات ترقی به استقرار الکم یندرج باخود چنان تفکر کند که قرآن بر
خدای تعالی میخواند و حق سبحانه بنظر کلام او را سامع است و مقتضای این حال او در ینوقت
سوال و تضرع است و تواضع و ابتهال دوم آنکه ببیند در دل چنان بیند که خداوند سبحانه با او خطاب
میکند و به احسان و الطاف بی پایان کلام خود بر بنده میخواند و اقتضای این درجه غلبه حیا
و ذهن بکند ظهور تغافل بکر و حیرتست و از امام محقق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
منقولست که والله لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لا یبصرون و سوگند یاد میکند بخدای
که بهر تجلی از مطلع کلام سولب بخلق تافته و لیکن دیده بصیرت ایشان خفاش وار مشاهده
تابش این آفتاب محروم است مصرع از نور یکجا ببرد دیده اعمی. و منقولست که وقتی امام
در نماز حالتی دست داد که بیهوش شد بعد از آنکه از آن سوال کردند فرمود که آیتی از قرآن تکرار
میکردم تا وقتی که از متکلم حقیقی شنودم جسمانیه طاقت معاینه آن عظمت نداشت از پای در
افتادم و یکی از کبرا دین فرموده که قرآن میخواندم و از تلاوة آن حلاوة نمی یافتم تا بواسطه ترک
هواهای نفس کار بجایی رسید که در وقت قراءة و سماع چنان پنداشتم که گویا از حضرت رسالت صلی

علیه و سلم می شنودم که بر صحابه میخواند و از ین مقام گذشته و قرآنست بجای ترقی کرده که گویا
جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم القا میکرد و حالا یمان مرتبه بگذشته
که از حق میشنوم و لذت این حال بتقریر نیاید مصرع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی. و بعضی
علما گفته اند که کلام حق را بیواسطه شنود و انوار متکلم جمیعت دست داده هر آینه باید که بملاحظه
تفاصیل معانی قرآنی مشغول شود تا از دولت مشاهده باز نماند بلکه بملاحظه اجمالی اکتفا کند
بیت در تلاوت اگر بچشم شهود، متکلم ترا شود مشهود، مده از نقش صدا لعل تو مشغول
تفاصیل لفظ و معنی دل، بلکه چشم شهود بر حق دوز، ور نه در فرع غرق حرام جان افروز، خوش تو باشد
که بار بیش نظر، تو نظر مکنی بجای دگر. درجه سوم ارفع و اعلی درجاتست و در ین مرتبه انوار
متکلم در آیینه کلام ظاهر گردد و حقایق صفات و مناظر کلمات رخ نماید و از قراءت و قاری نام و
نشان نماند بیت عجبت باو جودت که وجود من نماند، تو بگفتن اندر آیی و مرا سخن نماند
و بحقیقت متکلم و سامع مر کلام حق را جز حق نیست و در تفسیر خواجه قدس مذکورات
که متکلم در قرآن بشهادت نقل و وجدان حضرت حق را باید دانست و لا بصورت جبرئیل حضرت
محمد صلوات الله علیه ثانیا بواسطه بشریت رسول صلی الله علیه و سلم بامت و ثالثا بواسطه
بشریت بعضی مردم با بعضی چنانچه بواسطه شجره خطاب قدیم خود را بسمع موسی کلیم علیه السلام
رسانید و متکلم و رای حجاب خود بود زبان شجره بهو گفت و بگوش موسی علیه السلام هم شنید
شیخ سعد الدین و غار قدس سره در منتاح آورده که قاری باید که خود را در تلاوة بمثابه شجره موسی
بدارد که از او انا الله و دیگر خطابها شنید و حلق و مخارج حروف را آلت فهم و سماع خود تصور
آن کلام معبود بیت خویش را چون درخت موسی دان، کامد از وی کلام حق بیان
زبان درخت و سمع کلیم، میکند عرض خود کلام قدیم، بی وخجلت سرای چون تخمین بر
رخت خویش از میانه بیرون بر، خود دوی نکنی کز خود باری، در میان نیست سامع و قاری. عنوان
سادس در ذکر اشارات عرفا و حقایق اولیا. رزقنا الله الوقوف علیها و الرجوع من کلمات
الرسوم الیها. در تفسیر حقایق القرآن از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم فرموده القرآن ذو وجوه فاحملوه علی الاحسن وجوهه یعنی کلام خدای
بوجوه بسیار مشتملست و معنی معانی و معارف بی شمار محتمل پس حمل کنید آنرا بر نیکوترین
وجوه و نیز از علی و در کتاب وجوه النظایر امام ابو حامد رحمه الله از ابی الدرداء رضی الله عنه مرویست
که لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری للقرآن وجوها کثیره هیچکس باعلی درجه دانش ترقی نماید
تا وقتی که از مطلع کلمات قرآن انوار وجوه بکران و معانی بی پایان بروی طالع نگردد و از کلمات

قدسی نمات حضرت ولایت منقبت که در صفت قرآن میفرماید بحر لا ینزف و المنتزفون
وعیون لا ینضبها الماتحون آب دریای قرآن بر داشتن کمی نپذیرد و چشمهای علوم آن بابد
خشک نگردد بیت دریای محیط ژرف بی پایانست • هر چند که وآب خوری کم نشود
مطلع این سخن غالی نشان بدان معنی ایما میفرماید که کلام معالی اعلام را رموز و اشارات
بی نهایت هست • بطنا بعد بطن و سرا تحت سر بیت ودیعه باز کردم از سخنش
زیر هر توی آن سخن تو بتوست • ومضمون این ابیات حقایق آیات تقویة همین معنی میفرماید
ظهر و بطنی است جمله قرآن را • از پی یکدگر بخوان آن را • ظهر هر بطن است و بطن بطن یقین
همچنین تا بسبع یا سبعین • لفظ را چون کنی بظهر قیاس • قشر و مغز بدو تو هر دو شناس
ظهر را نام هر بطن چون بنگری • همچنین مغز قشر شان شمری • هست مانند قشر دایم مغز
مغز جو مغز چون اولوا الالباب • و در مثنوی معنوی حضرت مولوی هم چنین صورت
اشارت میفرماید بیت حرف قرآن را بدانکه ظاهریست • زیر ظاهر باطنی بس قاهریست
ظاهرش دیدی ز معنی غافلی • بالمثل ار کن بکم کو کاملی • ظاهر قرآن چو شخص آدمیست
که نقوشش ظاهر و جانش خفیست • وحضرت خواجه در تفسیر فاتحه آورده که هر آیتی را
ظهری و بطنی است و هر بطنی را بطنی دیگر و تا کسی بمقتضای فهم ظاهر عمل بجای نیاورد از
فهم بطن اول نصیب نیابد و تا بمقتضای فهم بطن اول عمل نکند از فهم بطن ثانی بهره نگیرد
وعلی هذا هر معنی دلیل عملیست و هر عملی سبیل معنی تا منتهای بطون را امکان رسیدن بمنتهای
بطون کلام الهی و احادیث نبوی مقدور کسی نیست بیت فهم کس چون بکنه کلام نرسد
کانجا که جای اوست رسیدن مجال نیست • و از جمله مراتب بطون کلام سه مرتبه در زبان
مقال ذکر ان زده در چنین ارباب کمال است بطن و حد و مطلع و با ظهر چهار مرتبه است
در بن باب موقوف بامیر المومنین علی علیه السلام و از ابن مسعود رضی الله عنه در کتب
و بعضی مرفوع بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم داشته اند و آن اینست ان للقرآن
ظهرا و بطنا و حدا و مطلعا و در روایتی دیگر بجای لفظ للقرآن لفظ لکل آیة واقع شده و
گفته اند ظهر تفسیرات که اهل عربیة را فایده رساند و بطن تاویلیست که ارباب حقیقت
بحسب احوال ایشان در مراتب سلوک بهره مند گردانند و حد منتهای اقدام افهام از فهم معنی
کلام و مطلع پایه بلندیست که بر ترقی بران اطلاع یابند بانوار شهود متکلم علام و بعضی از محققان
آورده که ظاهر قرآن تلاوة وقراءة نست و باطنش برای فهم و درایت و حدش احکام حلال و
حرام است و مطلع مراد حق تعالی از ان کلام و ان صادق و آل محمد علیه الصلوة و السلام روایت

کرده که کلام اسرار کتاب خدای بر چهار جزو است عبارة و اشارة و لطایف و حقایق عبارت عوام را
عوامست که بتشریفات واقع شدن از ذوق لبانیات بی بهره اند و اشارة از آن خواص است که قدم
از حقوق بیرون نهاده سبیل معنی را بجدی تمام می سپرند و لطایف خفیه حصه اولیاست
که مظهر اصناف الطاف ربانی اند و حقایق بهره انبیاست که مطلع انوار سبحانی اند و در حقایق
القرآن گوید که عبارة نصیب سمع است که جز با صوت و حروف تعلق ندارد و اشارة مقبول عقل
که صوت و حروف را ندارد و اشارت مقبول عقل است که صورت بها و معنی آید و لطایف
جذب کننده قلبیات بمشاهد مشاهده و حقایق رسانده روح است بجمال معاینه و گفته اند
عبارة مربوط است در مقام فهم عوام و اشارة متوجه قلبیات است در مرتبه دل و اسرار و لطایف
سود انیه روح است برای انعکاس انوار صفاتیه و حقایق بی انگیزانده سر است بجهت اقتباس از
تجلیات ذاتیه هر که را باید بر عبارة و سر منزل اشارة راه دهند اما سواد ادراک لطایف و
اطلاع بر حقایق جز بیش خواص را که الحدیث تهند بیت تا که لذت دهد یم عز قرآن
جز دل پاکان ندین ن محرم اسرار نیست • و امام محی السنه رحمه الله فرموده که حقایق اسرار قرآن
جز بفقه دل مفهوم نشود و حدیث من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین اشارت بدین معنی
و کسانی که بیقلت فهم قرآن نرسیدند حق تعالی بدین نوع شکوه ایشان میفرماید لهم قلوب لا
یفقهون بها و فقه دل را جز در مدرسه ریاضت نزد مدرس مجاهدت تحصیل نتوان کرد
و تا سبق درد از ورق عشق مطالعه نکنند بر یک مسئله ازین فقه محیط نتوان شد
هر علم که در مدرسه حاصل کردیم • کاری دگر است و عشق کاری دگر است • امام ابو الحکم عبد
اللحی المعروف بابن البرجان که حضرت شیخ در فتوحات ذکر او کرده و او را از اهل کشف دانسته
در تفسیر ارشاد میفرماید که بحکم ان فی ذلک لآیات للمتوسمین جز اهل توسم را نظر بر تعمیم
حقایق قرآن مجید و تتبع نفحات دقایق فرقان حمید نیفتد و توسم عبارة است از سلوک
فهم در اثنای خطاب مراد و مکنون کتاب همچون رسیدن ذهن لطیف در حل معما و لغز و
مقصود آن و مطلوب از ان بی علو همت و خلو نیت حصول این منزلت و عروج بر معارج این
مرتبت میسر نشود بیت جناب عشق بلند است همتی باید • که شوان ز رخنا ... شدن بهمت والا • و امام قشیری رحمه الله در لطایف القرآن آورده که خدای تعالی کریمی کرد
برگزیدگان خود را بفهم لطیفه در قرآن ودیعت نهاده از حقیقات اسرار و خالص کرد ایشان را بجهت
مشاهده مضمونات اشارات و مکنونات رموزی که مخفی و مستور است از نظر عباد
و امام عبد الرحمن سلمی رحمه الله در حقایق میفرماید که حق تعالی اهل حقیقت را بخواص اسرار خود

اختصاص داد و بفهم لطایف و ودایع خطاب و کتاب خود بر ایشان منت نهاد و با این همه
هیچ یک از حقیقة الحقایق سخن نگفتند و جز بمقدار فهم خود و درک اهل زمان گوهر این بیان
نسفتند **بیت** ما بقدر قوت و امکان خود می پریم • وان همایون منزلت بالای مکان
اگر فرضا همچنین هزار عالم از مبدأ ظهور تا زمان نشور با وجود دقت استنباط معانی و نکات
و دقایق بر استخراج رموز و اشارات تمام اوقات و بحکم آیات صرف تصرف در معنی آیتی بل
کلمی از کلمات این کلام معجز نظام نمایند حقا که در کنه حقیقت جزئی از آن وقوف نیافته عجز
در گریبان حیرت و قدم مقصود در دامان غفلت خواهند کشید **بیت** اگر بحر معنی
آید کلامی آیه • دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما • سر ما نفدت کلمات الله بر شوریدگان مدعا گواه
عادل و دین لا تنقضی عجایبه بر وضوح این قضیه برهانی کامل **بیت** ما الکاوی کالذین بت ما ظ
بشتافتند • الذا آخر خویش بر کام اول یافتند • یکی از بزرگان دین میفرماید که هرگاه
طبع دقیق وصال الکمال المعرفة قرآن کریم حریق جلال الغیر شده از حرارت در خرمن سودای باید
کنجام طمعان دور باشید که عزت قرآن قدیم از آن بیشتر است که گرد قدم حدوث بر گرد بساط
قدم او تواند نشست و سرادقات قدس فرقان عظیم از آن پاکتر که دست هر ناشسته روی
اذا الرحمت آن تواند رسید **بیت** از عشق روی دوست حدیثی بدانست ما
سیدیت بی تکلف درخود نیست مات • نور رسیدگان کارگاه بشریکه غبار اذیات حدث
جفو کار ایشانرا تیره دارد از بارگاه مقدس قدم که ساحت جلالش را سمت شرعیت
وصفی لازم است چه خبر توانند داد **بیت** چون تجلی کرد اوصاف قدیم • پس بسوزد وصف
حادث را کلیم • فاشارت می بینند و نیبان • و کسی نه علم دارد و نه عیان • شرح حق پایان ندارد
هیچ هیچ • هین دهن بربند و برگردان ورق • و هرچند حقیقت قرآن کلامیست در حیز
نگنجد و خرد دوراندیش بنهایت معانی آن نرسد اما بعضی از خواص بنی نوع انسانی بفیض
فضل ربانی بر سر معانی آن مطلع شده اند و جهت مزید بصیرت مریدان و ازدیاد هدایت
مستفیدان بر اظهار آن من عند الله مأمور گشته تا جماعت اهل ظاهر بدین فکر تجلوات
جمال علوم صوری قرآن می بینند سالکان طریق باطن نیز از صبح بصیرت مطالعه شواهد
حسن بی زوال معنویات آن بگشایند و اگر کسی بخود علم ظاهر و باطن با یکدیگر مجتمع کرده
شبهه نمود دارد نمود علی بقدر ستو و ظهور خواهد نمود و مختار فتم در مقدمه
ثانیه فارسیه میفرماید که نجات در جمع بیان علم ظاهر و باطن است هر یو من
کر از مشارب و اذواق اولیا حق سبحانه و تعالی بی چاشنی باشد کر آن در تحقیق بغله

ایمانست و حقیقت ایمان بالغیب ذوق عالم غیبست بحسب فطرت سلیمه و نور عنایه فمن اشاه
من ذلک النور اهتدی و ذوق اشارات انبیا علیهم الصلوة والسلام و اذواق شاهدان ایشان که اولیا
جز بذوق ذائقه باطن که ایمان بالغیب اشارة بآن حقیقة است در نتوان یافت و فهم ظاهر این
حقیقت از حقیقت فهم آن دور است اگرچه هر کسی در فهم این سخنان نوعی خیالی بندد اما تحصیل حقیقت
فهم موقوف بر مقدمات و شرایطست **بیت** چون ندیدی شبی سلیمان را • تو چه دانی زبان
مرغان را • و جهت جامعیت این ترجمه در بعضی از آیتها اگر نقد وقت مرغان راه بوده بر سبیل نقل
دو سه کلمه نوشته می آید چه بطریق ترجمانی در ایراد آن شروع نموده **بیت**
صورتی بشنو گشته ترجمان • بجز از گفت خود چون طوطیان • گفت را آموخت زان مرد هنر
لیک از معنی همی بی بی خبر • بانگ هدهد گر بیاموزد قطا • راز هدهد کو و پیغام سبا • و با این همه شنود
و گفتن سخنان این طایفه برکات بسیار دارد و اگر کسی چو هیچ جلس آن سرمستان با هوش و خرد
زبان خاموش شوند انشا باری کم از نظاره حال و تماشای جمال ایشان محروم نباید بود **بیت**
دانم که ترا ذوق می چون من نیست • باری بتماشا گری مستان تا نی • از حضرت شیخ شهید مجدالدین
بغدادی قدس سره منقولست که در دعا میفرمود که الهی کار بهیچ نوع تعلق بعشق الذین قوم گردان تا
از نظارگیان این قوم که فهمی دیگر لطافت **بیت** گر نه ام مردان ره را محرمی • ذکر ایشان
کرده ام بس • گر نه ایشانرا از ایشان گفته ام • خوش دم کین قصه زیشان گفته ام • گر ندارم علمشان نیکو
جز نام بهر • این بس بهر که اندر کام زهر • ای خداوند کلشم دادی نشان • دستگیر و سوی آن کش
رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الآخرین وصل علی محمد حبیبک و
عترته و صحبه اجمعین • و بعد ما که از ذکر اصول و عنوانات کتاب قلم بیشتان و عنان داده بود
روی نمود عطف عنان عزم بجانب مقصود اشبانست و اولی قوله الحمد فی الاخرة والاولی
و چون سوره فاتحة الکتاب دیباجه خطاب مستطاب رب الارباب که در باب تفسیر و
تاویلش بسط بساط اطناب بجواب و جهانی در دو مکارم اخلاق کارم آفاق بقبول عذر موی
خواهند ساخت **شعر** من الکرام قبول العذر مامول • با کریمان کارها دشوار نیست
والاعتماد علی الکریم الکریم والله ذو الفضل العظیم • فاتحة الکتاب والحمد الملک العلام
علما ربانی قبل از تفسیر آیات قرآنی در بیان معانی استعاذه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و مفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحیم تبرک داشته از استعاذه کرده اند و کلید خزاین
بر آن بسمله اشتغال نمودن یکی آنکه فرموده که وظیفه ادب و طریقه حرمت اقتضای آن میکند
که اول بجاروب استعاذه ساحت قلب و شارع لسان از خاشاک وساوس نفس و هواجس

شیطان بهلاک رساند تا جمال سلطان بسم الله بر منظر دل جهره نمای شود و مماثلت این صورت
نفی و اثبات که کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله بر آن اشتمال دارد با اهل عیان روشن است چه تا
تا صیقل لا زنگ ماسوای از آینهٔ سینه نزدوده نگردد انوار جمال لا اله الا الله در وی منعکس
نشود ایضا تا مرات دل از غبار رقیب شیطان بمصقل استعاذه مجلی نیابد صورت زیبای
بسمله از نور روشن ننماید بیت صیقلی را صیقلی می‌زدند باشد آینه‌ات شود روشن
هر جمله فانی از نور زدوده شود ما بجه باقی در وی نموده شود بنابر اقتفاء آثار ائمه دین و اتباع علمای
اجله یقین افتتاح این ترجمه بمباحث استعاذه مناسب نموده و التوفیق من الله الودود المتول
فی الاستعاذه و ما یتعلق بها بدان ایدک الله العلیم که فتح ابواب تلاوت کریم بمفتاح استعاذه از
وساوس شیطان رجیم حاجت و در وقت داء نماز و خواه در غیر نماز عرض بیان آن از جمله اولویات
امر استعاذه قبل از قرائت جمهور علما استحباب است و باختیار جمعی که اکثر اوی دین بر سبیل ایجاب
در تفسیر قرطبی آورده که قول آن است که استعاذه بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و دیگر
شهوات بر واقف اقتدا کرده‌اند در آن بر سبیل سنت و بهر حال در نماز اکر بسبب بالمنخ انتها
استعاذه شرط است و در بیرون نماز سه وجه گفته‌اند بعضی نظر بر آنکه آیات قرآن از غیر آن
باخفا حکم میکنند و جمعی ملاحظه آنکه استعاذه شعار قرائت و اظهار آن سبب ظهور
شعار قرآن خواهد بود بجهر میفرمایند و طایفه اسرار عامه کنند اکر قاری تنها خواند اخفا
اولی است و اکر بحضور مستمع باشد جهت تنبیه او بر استماع قرآن جهر کردن اولی است
و برهر تقدیر در آخر استعاذه وقف مطلق مقرر شده و مطمح نظر ایشان که آیات قرآن ممتاز
کردد از غیر آن و بهمین سبب اجماع علما بر ترک اثبات استعاذه در مصاحف واقعست و از
جمله چهارده روایت مشهور که از صحابه کرام و تابعین ائمه انام در الفاظ استعاذه وارد شده اختیار
اکثر از قدما شفعوی آنست که اعوذ بالله السمیع العلیم و در احیاء العلوم بهمین نوع ذکر کرده
و مستند ایشان حدیث معقل بن یسار است و حجت کرده‌اند لفظ السمیع العلیم هست و این
حدیث عنقریب در سلسله ذکر انشاء الله خواهد آمد و نزد بعضی از خاص المختار اینست که
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم و گویا از مدلول آیهٔ استعاذه با مضمون
کریمهٔ فاستعذ بالله انه سمیع علیم چنین فهم کرده که مقتضای آیتین مجتمع باید و نزد محققان این
طایفه اختصاص همین صیغه علیم بذکر در میان استعاذه با مقارن بدان جهت است که بر آنکه حق
خداوند تعالی آگه شنوا است که بدعوت و وسوسهٔ لعین شیطان و دانا بغرض و مقصود او از آن
شنوندهٔ بیان بنده است در وقت استعاذه و دانای نیت مستعیذ و خلوص او هیچ کونه کرینه

از تطاولات رقیب شیطان بعین الحق امن و امان نتوانند رسانید و اغلب مالکی مذهبان بنا بر یک
دارند که اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم و این روایت از سلیمان سیمین و بسیاری از صحابه
الثقلین صلوات الله علیه به ثبوت رسیده و لفظ عظیم در اثنای استعاذه اعلی فیما بینها که
ضعیف از جزئیات عظمت الهی و هم چنین دشمنی قوی بس نشود و خود از آنکه که تنفیس
امیرالمومنین علی علیه السلام معنی استعاذه نقل میکند که پناه میکیرم از شر دیو کذا
قوی ذات ضعفا و ندی کدانا و المواث و بخواهیه قرش در تفسیر خود آورده که اختیار ائمه قرآن
که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم مشتمل کلمه ذات اولاً انضمام جزوی بود که حق و سلطان شفعوی
رضه الله الحق بطبع سلیم و ذهن مستقیم که نظم این کلمات بمقتضای آیه استعاذه که فاذا قرأت القرآن
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم موافق او بشهادت صحت با دامر بالله و این است که ارباب تفسیر
سنز حقق همین کلمات شده‌اند و مرویات بیکرند و نموده و مشهور ذوالحجه رضی الله عنهم اقوال ایشان که
صفات کلشن بیان نفحات آن و معطرات جهت نطف نامات مستشقان و لمعات شفاعت
میشود مصرع و دیدن نسیم شود تازه هرکه اینجانب شد اعوذ بالله میکرد بر دو نشان میخواهم و میکرد
و الخالقین ایم و میکیرم و الخالقی بالله بمعبود حق و خداوند مطلق که پناه از لیان متکاثر
بحق شمعیفان و میکشاید من الشیطان پناه میکیرم از شر وسوسه شیطان رقیب دهند که
دور رویا المیدان بعد الرجیم آن دیو که رانده شده است او وحشیان بدیدن از بعد و جمها
با رمی کشته از طبقات آسمان بواسطه شهاب درخشان یا دور مانده از ساحت قرب الهی و دور
مانع بتیه لعنت نامش کهی مراد از این لفظ رجمات یعنی از رحمت او بسیار است و آنچه اوشرا بعد
و بسیار رحمات و حصار نفحات خود نکاه دار علما تفسیر را در باب وقوع استعاذه در فلت
اول که حکم استعاذه مقارن نزول وحی بود و در تفسیر کبیر روایت مع الا کاتب ابن عباس رضی الله عنهما
منقول است که جبرئیل امین در نخستین وحی الهی بحضرت رسالت با امر باستعاذه فرمود و گفت
الفتین قرائت کرد قال الفاظ آنها ترتیب وجهات یا محمد استعذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
ثم قل بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان و الحکمی در اسباب نزول کفته
که اول وحی که جبرئیل علیه السلام بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم کفت این بود که یا محمد استعذ
بالله ثم قل بسم الله الرحمن الرحیم و در این آیت میشود که امر به تعوذ در نخستین نزول قرآن بوده قوله
آن بوده که در زمان آن باشد استعاذه از وسوسه شیطانی در اثنا نزول آیات قرآنی فجاییه در
تفسیر مذکورات که آیه مشتمل بر امر باستعاذه بعد از آن نازل شد که القاء شیطان در
نبوی و وقوع یافته بود و بیان صورت آن واقعه در محل آن معاضد توفیق ما نورت و جمع

القولین بیان طریق کذا فی [illegible] الآکید لوالتفاوت زند ممکن است که اهل معنی در باب استعاذه گفته
بیانی کنند الذی ان بجمله ارادتش کشته ان لوازم می نماید **نکتهٔ اولی** در صفت استعاذه بدانکه
استعاذه مصباح ظهور مراد است مفتاح حصول برکات و سعادت است [illegible]
بعقد قافله یقظه و انتباه است بنا بر صبح هدایت [illegible] افق الیقین الهی ظاهر شده تا ظلمات
ریب نفس و هوا از کمین کار کران شیطانه [illegible] شهاب ثاقب [illegible] ایمان
ایمان درخشان گشته [illegible] دیو دون را بشعله افتراق در کمون احتراق بسوزاند نقاب [illegible]
غیرت تا جمال [illegible] قاری قرآن بیان عجیب شده از رجیم رجم و وسوسهٔ شیطان محفوظ ماند
و صیقل انوار [illegible] آیینه سینه او از زنگ غفلت مصفی ساخته قابل انعکاس انوار
کلام کرد [illegible] مسالک منهاج قراءت را آن کمین کاه نزغات نفسانی
و همزات شیطانی بدار الامان [illegible] رساند صدای پاسبان مراقبت تا دزد دیو [illegible]
از حوالی خانه جوهر معرفت که عبارت از دل است بواسطه استماع آن [illegible] شود و از [illegible]
جاوشان [illegible] عظمت تا آن [illegible] هیبت صولت حمله ایشان [illegible]
آشنایان طوف نماید لشکر هوا و هوس که حزب شیطانند [illegible] میدان
استعاذه منهزم شود [illegible] الناس و سالوس که [illegible] تلبیس ابلیس است [illegible]
که تعویذ نشان آنست منهدم گردد هر که اعلام استعاذه در ساحت میدان توجه [illegible]
رایات غوایت آن ملعون [illegible] آفتاب [illegible]
کواکب [illegible] نجوم اعتباری مانند ستاره شرارت ثبات و قراری نداد
معرفت فنا متواری شود **بیت** چون لوای حرز در بیند شیطان [illegible]
خویش چون کرد عیان [illegible] نهان باید شدن در حقایق القرآن که اعوذ بالله کلمات
[illegible]
او پناه یابند [illegible] شفاعت [illegible] الوهیت [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] در منهاج العابدین
مذکور است که شیطان [illegible] دوستان [illegible] ارباب بدعت و ضلال در مقام
قصد [illegible] مرتبه [illegible] الشاغلین [illegible]
زهاد [illegible] عبادت [illegible]
و [illegible] دشمن [illegible]
[illegible]

هوای شیطان بقصد تو مشغول است و تو از او فارغ و دایم ترا یاد میکند و تو او را فراموش
کرده **بیت** ازین دشمن مشو غافل که ناگاه • کمین بگشوده آید بر سر راه • [illegible]
چه بد نامی که دشمن کام کردی • [illegible] حاصل کردن لازمست
و کار دین [illegible] طریق [illegible] دفع او بیندیشند [illegible] و ملازمت [illegible]
بودن و این راهی [illegible] سلوک [illegible] سالک [illegible]
زدن غافل کرده شیطان مقصود خود [illegible] حاصل [illegible] طریق دفع [illegible]
[illegible] استعاذه [illegible] شیطان [illegible]
پس چون بنده [illegible] استعاذه اشتغال نماید [illegible] شیطان پناه [illegible]
غایات [illegible] شیطان [illegible] استعاذه [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible]
العالمین و بحقیقت شیطان [illegible]
[illegible] اشتغال نماید [illegible]
بسیار [illegible]
[illegible] خیال سالک [illegible]
نمودن [illegible] پناه بردن [illegible] مناسب می نماید **بیت**
استعاذه [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] استعاذه [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
آن [illegible] اللهم احفظ [illegible]
بیت [illegible] شیطان [illegible] • [illegible]
[illegible] **نکتهٔ ثانیه** در فواید استعاذه [illegible]
[illegible] **اول** آنکه استعاذه امتثال
فرمان حق تعالی است [illegible] عظیم [illegible]
بود و آن [illegible] کلمات قرآنی [illegible] در باب استعاذه
[illegible] سبحانه

وماضی چون سبح نه ومضارع چون یسبح نه وامر چون سبح اسم ربک الاعلی همچنین کلمات منطوی باستعاذه بوجوه اربعه مذکورات مصدر چون معاذ الله ماضی چون انی عذت بربی مضارع چون اعوذ بالله امر چون فاستعذ بالله وهرآینه در بعضی این معنی بیشتر خواهد بود **دوم** اگر استعاذه سبب حمی تعرضات وبیکارات ومنتج این نکته اگر استعاذه اقرارست بانکه بیچ بنده اقرار بنقصان واعتراف بقدرت کامله ربانی متیقن شده که خود هیچ کاری نتوان ساخت وانحراف در هیچ حال مستغنی نتوان بود پس نفس خود را بعجز آگاه بمعرض داشتن وبرو دگار خود را با بقا واحتیاج موصوف شناختن وهو انکه معرفتست انجا بعضی از اسرار من عرف نفسه فقد عرف ربه وجود ایشان جمال استغنای واجب واحتیاج ممکن ازو رای نقاب والله الغنی وانتم الفقراء بجلوه نماید

بیت تا نشد آذک سلطان حسن وتمکینی • هر افراد نیازمند پسکینی

سوم انتساب لجناب بحضرت اکه دوستان حق سبحانه از کابر انبیا چون نوح ویوسف وموسی وحضرت محمد صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین استعاذه فرموده چنانچه کتاب کریم از آن خبر میدهد پس تصدی این عمل دلیل متابعت ومحبت ایشان خواهد بود ودر شبه تشبه نمودن بمین دین بزرگوار رابطه انساش ود سلسله احوال ایشان تواند بود من تشبه بقوم فهو منهم لاجرم تشیدری بمجانست معنوی که سبب تقرب می باشد باشد

بیت هرچه با خود میکشی آن یعنی هست • وان ترا هم میکشد با خود درست • جزو جمادات رو بهاسوی کلات • بلبلان از عشق ازبی کلات **و** استعاذه انبیا واولیا اکه بحکم الاعهاد که شیطان ازیشان در دست نیست جهت کسر نفس واعلای کلمه الله وتعلیم آمت وتعلیم دیگران خواهد بود والله اعلم **چهارم** آنست که استعاذه دعاییست بالجانب مقرون در احقاق آورده که استعاذه از دعوات مستجابست ولیکن دعا هرگاه که از روی عجز اعتراف اتفاق افتد که الهی اقتضای قبول آن دارد چنانچه استعاذه بنا در متمم انی اعیذها بک وقبول مقرون افتاد فتقبلها ربها وجه فایده بهتر از آنکه بنده بعجز وتبتل بمحل اجابت دارد اشتغال نماید بمفتاح تضرع وانکسار ابواب مقاصد بروی دل عزیزان بکشاید **پنجم** استعاذه سببامن شدنست از آنها بواسطه آنکه معنی التجا بناه گرفتن است بخدای سبحانه واین عمل از نهایت خشوع ونهایت خضوع می باشد ومجیب واقع اکه مخلوق را ملتجا سازد وبناه بیکی از اهل دنیا برد اگر از روی حمیت او را بحمایت گرفته ضایع نخواهد گذاشت وحسب المقدور در رعایت جانبش بمود طریقه دفع مکاره او از نفع او ایصال المنافع بدو سعی خواهد داشت ودر حراست وحفاظت او از دشمن تقصیر جود را مضی نخواهد بود پس چون بنده از روی نیاز التجا باستان کریم بندی نواز آورده رقعه عجز که عمده مانند مرقعه عرض رساند وبنیان قطع رد نکنا

صدق عقیده صورت حال بریت شوال المدعا بدیکر **بیت** جز استان توام در جهان پناهی نیست • سرمرا بجز این در حواله کاهی نیست • غالب آنست که حضرت اکرم الاکرمین او را بظل ظلیل عنایت در آورده در امان آباد عنایت جایش خواهد داد واز مخافات اعدا محفوظ ومکرامات اولیا محظوظ خواهد ساخت **بیت** خالت اکر بیند ورنی • که باز اوست دست حاجت **تکمله** **ثالثه** در خصوصیت امر باستعاذه از شیطان وآن از شش سبب ظاهر تقدیر کرده اند **اول** اکه حضرت عزت جل ذکره دوستان آن دشمنی شیطان تنبیه از آنی وانسته که ان الشیطان لکم عدو وبدشمن داشتن او حکم فرموده که فاتخذوه عدوا لاجرم اهم امور خاندان او تواند بود واکر انرا درهم وقید وسواس اکه محرک سلسله هوا ومزین مرتبه هوس است احتراز نموده معاملات نفسانی مقدمه شایع دین داری للطبیعت طلوع انواع رهنر کاری شناخته وحفی اذکر ظاهر اعلام شیطان بطریق استعاذه امیدست در عنایت وصلح وبعد از انجا نمتمه تقرب بدیر شده وانکه علامت دشمنی شیطان انان مفهوم میشود که نشانه دوستی رحمان نیز هست چه تحقیق استعاذه علامت وحشت کفته اند ودلیل توحش وتبعد دانسته واستعمال آن بحسب عادت دنیز عرفی از امور الانق شایع است چه هرکه کرکه بفعل ناشایسته یا قولی نابایسته منسوب سازند جهت برات ذمه از آن معاذ الله ونعوذ بالله وما تقدان تشک میجویند پس اینجا استعاذه که بیان بکن استعاذه از خود دور میسازد بدین عمل که ازین حرض بامتثال امر الخلاق الهی ثابت میکند بعد شغر از رسته دشمن تقرب بدوست میابد **دوم** اکه سینه انسان دل است ودل منظر حضرت لکه دار الملک حضرت ربوبیت که قلوب العباد دار ملکی وشیطان بحکم یوسوس فی صدور الناس آن السلطان الخفی وخاشاک وسواس مکدر میسازد وهرآینه چون بنده خواهد که سلطان معرفت در محکمه نزول اجلال فرماید اساس خانه را بامساخت ذلت نهد خواهد بود چه طلوع جمال سلطانی را منظر خالی باید • مرحله شیطانی

بیت دل یکی منظرست نامی • خاص جدل الخالی • وجز بجاروب استعاذه از شیطان خال الحجم واللانوج وسواس بالکلیه کرد دوید مداعات بیدانی قاده را مکاید شیطانی از حاشیه با طن فرا دکر محل شاهد انست که شیوه تیره

سوم **بیت** خصم این نوع نکر زحمت انست • جر آب کرده درست یابد تمکین

اکه شیطان راه زنیست کرباد قطعا فطار من المنظر نرونده کان اینر راه تابع لاغوینهم اجمعین وهیشان در امثال نشو وحمایت حادی لیس لک علیهم سلطان بدست نیاورد دانانت نیابد پرداخت مخافت سالم نتوان کذشت پس استعاذه آن نوفیع مخافت که شد ملعون ابلیس از زیاده بر وی نام الله الذین ومطمئن بحفظ عنایت ازلی مختص باشند

بیت من بیم راه وبیم تاکت

چون راه‌بر نه چو بر پاکست . در عصمت ایمنی حصاری . شیطان رجیم کشت باری **جهاد**
اکبر سالکان منهاج ایمان و حضرت رب العالمین دوستی است مهربان کما قال تعالی الله ولی الذین آمنوا
ابلیس لعین مر ایشان را دشمنیست ندیم نهان انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم دشمن مختفی
مندفع باید ساخت تا عظمت دوست نهان نمایان گردد و تحقیق باید دانست که دفع دشمن
نهانی جز بتضرع و عون یزدانی میسر نبود بیت
دشمن ار ظاهر بود دفعش توان کردن بجهد
لیک ایمن بودن از خصم نهانی مشکلست . بر استعاذه بنام یزدانست و بعونت غالب ان نتوان بجز عون
غایب **بحسب** آنکه ذکر شیطان و رجیمیت او که کرده شد ممیز آن از آدم ذا الرحمة ابو البشر علیه السلام
و ما حصل آنکه اما آدم و حوا زلتی که خواهی و ما دعاوی عیسی یاد کرده بود در اخراج ایشان چه مقدار
سعی‌های بجا آورد احکام اغوا و اضلال را تا بقسم مؤکد گردانید بیدانست که حال خواهد کرد **بیت**
آن عدو که بر بیابان کین کشید . سوی یتیمانش بغلطین کشید . چند جا بند آن کرده بزد
تا بکشتی در فکندش دو فکندند . این چنین کردست با آن پهلوان . تا چه خواهی کرد با این دیگران
و هر آینه هر کس که موفق بفضل الله گردد این حال به برکت تعوذ در پناه حمایت ذو الجلال والاکرام
کند حیله و عشوه ابو الحارث بر او و چون استعاذه نماید تا در امان آید و عاقبت انتقام تواند کرد **بیت**
انجم دهر سوی چه بمغان کردم رجعی . چه غم اکنون که چنین بت ملجا هو و ار
نکته رابعه در اختصاص استعاذه بوقت قراءت و آنرا چهار وجه گفته اند **وجه اول**
پوشیده نماند که قرآن منشا حسنات و منبع خیرات و معادن سعادات است بجهة آنکه چون صاحب
سعادت بمتابعت توفیق دولت قراءت دست دهد و ذوق وعد و وعید و ثواب و عقاب بروی
واضح گردد متذکر باید هر آینه رغبت او بطاعت زیاده شود و رهبت او از محرمات بیفزاید و حال الله
و نذا هو قرآن از و نعمای استار غیب بمرغ بصیرت جمع گشاید و او در سوخ بمتابعت دین
قویم و صراط مستقیم عبارات دلالت نماید و هواء و داعیه آنست که سالکان راه دین
را از شارع هدایت بوادی ضلالت و غوایت کشد لاقعدن لهم صراطک المستقیم و چون
قاری به برکت تلاوت کلام باری بر جاده استقامت راسخ میشاید بینک ساعی شیطان در تکذیب
و راه انحراف قرآن سعی کند بیشترانست و خداع و فریب در وقت توجه و عزیمت بسوی قراءت
زیاده از اوقات دیگر بر العزوم عازم تلاوت در این حال باستعاذه محتاج است تا از شرّ نزع
او برهد تعوذ که انسان فیض بیانی مترنم است منطفی گردد **وجه دوم** آنکه پیش از آنکه چنین
حالتی حاصل شده است باید درجه قرب و رتبه مکالمه با حضرت عزت داشته و صلاحیت آن
دولت محروم و بصفت دوری و مهجوری موسوم است و قاری بعد از این قراءة قرآن مرتبه تقرب

یافت و منقبت تکرم آنحضرت دست بهم دهد و بشرف منقبت اهل القرآن هم اهل الله و خاصته فایز
و مستعد میگردد هر آینه سعی شیطان که منبع حسد و طغیانست با فساد حال متوجه بقرائت
بیشتر خواهد بود و دفع آن نمایند جز بمدد استعاذه میسر نخواهد گشت **وجه سوم** در تفسیر
بخاری آورده که ابتدا بدین کلمه در وقت قراءت بجهت آنست تا بنده از حول و قوه تبرا کند و بحق
سبحانه التجا نموده بنا بر آنکه چون خواند قرآن که عنوان نامه نیکو بهاست از دیو و کید او ایمن تواند بود
و جز بفضل و رحمت او آن دفع نتوان کرد بر ایمان اعتبار گرفته دیگر کارها با مان اقبال کند و هیچ
وقت در هیچ کار بر شیطان دشمن ایمن اعتماد ننماید و از خصم قدیم دوستی چشم ندارد **بیت**
بجو بحث نام و ز دشمنان کهن . که شاخ بید کل یاسمین بار ندارد **وجه چهارم** و در مفاتیح الغیب آورده
که قاری بسبب قراءت جزو جزئیل و خبایا جلیل حاصلست و امکان ندارد که بسبب این نعمة عظمی و رتبه
بدین موهبت کبری خاطر عجب و زدا من روزگار او و یخته کلشن ثواب بسموم حرمان نظلان اعجب
و پژمرده گرداند شیطان حیله کرد بعزیسا اعجاب المرء بنفسه کفی از مهلکات ثلثه است او را در
دام بلا افکند بر حکم شدند که پیش از خواندن استعاذه نماید تا شیطان مندفع گشته نتواند که
قاری بعقیده عجب مبتلا سازد و تملکش را از بعد حسنه هبا منثور گرداند و شیطان از هیچ شیء
در و بعضی بیک مردان زیاده از عجب نیست چنانچه حجوم امر جوم بتجربه معلوم کرده که بیم شرّ آن
اثر عجب و خودبینی هزار خرمن طاعت را یک لحظه بسوزد و نابود سازد چنانچه جنید هزار
سال عبادت نموده سر بکنار عجب بدانست و از آنجا معصیتی گفته اند که تا بعد آزادی بهزار
طاعت که را بعجب آرد **بیت**
علی بدتر زینهار کمال . نیست اندنجان تواعد و ملال
از دل دانی بیرون آن شرخون بقد . تا ز تقوای محجوبی بهمه رود **نکته خامسه** در تتمه استعاذه
و آنها در صفت هفت مسئله است و جواب آنان مذکور میگردد **اول** در تفسیر قاضی
که حق سبحانه بنده را باستعاذه امر فرموده و او بلفظ اعوذ اخبار میکند بر پناه گرفتن و این خال
از دایره امتثال امر خارج است بایستی که گفتی اعوذ یعنی مرا پناه ده تا بامر الهی کار کرده باشد
و در جواب میگویند که اگر لفظ این کلمه خبر است اما معنی او دعاست چنانچه استغفر الله ای اغفر لی
و دعا بلفظ غیر واقع میشود از برای فایده چند که در علم معانی ذکر کرده اند و یکی آنست تفال بوقوع
میشاید که مراد عاقبت از باشد یعنی گویا که من استعاذه کرده‌ام و حق تعالی اجابت فرموده و مرا
در پناه آورده و خبر میدهد که حالا در پناه او هستم و تا الحال فایم و او نیز میشاید که جهة امتثال
ادب رعایت نموده باشد از صورة امر بخبر چنانچه ملوک مثلا در وقت عرض احوال با ما المساعد
میگوید که خواجه در من نگاه کند تا عنایت خود بموقف عرض رسانم و نمیگوید که نگاه کن

رعایة ادب

اگرچه قصد او این کلام دعا و شفاعت است اما چون بنده بمقتضای حرمت خبر در موقع انشا ایراد میکند
وار روی ادب کن مکن خود را در توقف میدارد **بیت** من که باشم که بدان خاطر عاطر گذرم
لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم

مسئلهٔ دوم حق سبحانه بگفت استعاذه کنید بملائکه با آنکه هر روز
یکی از ملائکه کافیست در دفع شیطان و از ایشان جمعی اتباع محافظت احوال و طایفهٔ حفظت
کتابت اعمال پیوسته با بنده میباشد پس بایستی که استعاذه بایشان فرمودی و دگر خود را از کید
شیطان نگه داری بعد جواب گفته اند حق سبحانه و تعالی میفرماید که این انس ملائکه بیننده که از خود
نخواست که کار ایشان با بنده است چنانکه گویا این ملائکه گویا بشنوند از ایشان منتظران سر را
میرساند که ای بنده تو دوست منی و شیطان دشمن منست و من نخواهم که کسی میان دوست و دشمن
من دخل کند و معنا آنکه من قادرم که شر دشمن خود را از دوست خود کفایت کنم پس استعاذه
بمن کنید که اگر دشمن شیطان رجیمست دوست رحمن رحیم است **مصرع** چه غم ز طعنهٔ دشمن چو دوست
جانب ماست. حکمت در تخصیص استعاذه باسم الله از جمله اسامی حسنی آنست بلکه اسم قادر و قوی
و مستعان و مغیث و امثال آن در نظام موافقت مینماید جواب آنست که این اسم اللغات در
نجر شیطان از سایر اسما و صفات بجهت آنکه الله آنرا گویند که مستحق عبادة باشد و استحقاق
عبادة ثابت نیست الا کسی را که قادر و علیم و حکیم بود و این سه صفت باسم مجتمع باید تا کار
حاصل آید و توضیح این سخن آنست که قدرت مجرد کافی نیست در زجر اعدا که مثلا شخصی بدزدی
قصد سرای سلطان میکند با آنکه قدرت وی بمقصود مقتصر بقتل و قطع یدش باید و بجهت آنکه از قدرت
با علم نیست یعنی سلطان نمیداند که آن سرقه از که واقع شده این زجر نمینماید اگر داننده که بدانا
و انتقام کشیدن میتواند مباشر این عمل نشدی و با علم و قدرت هر دو جمع شود بی حکمتی هم زجر
نیست چه شاید صاحب قدرت با آنکه سارق را داند تعرض بوی نرساند و نهی از منکر نکند اما حکمت
که مانع است از قبایح چون با آن دو صفت یکجا انضمام یابد زجری کامل بوجود گیرد پس استعاذه
که متضمن معنی قدرت و علم و حکمت است در زجر شیطان انسب باشد و بعضی بزرگان گفته اند که میان
خلق و اسما الهی مناسبات عجیبه است و هر یک از مخلوقات در ظل اسمی و صفتی دیگر تربیت
می یابند چه هر یکی را مشربی و مذهبی و مقصدی و مطلبی خاص است و بواسطهٔ غلبه حال از اسم دیگر
از تقدیم نمیشود و چون اسم الله جامع است جمیع معانی اسما و صفات را چنانچه شرح شمهٔ از
جامعیت آن در تفسیر بسمله محافظت ذکر خواهد شد لاجرم استعاذه بدین اسم مقرر شد تا هر شنونده
طالب را هر طلب که باشد از این اسم که هر آینه مقصد وی مشتمل خواهد بود مقصود خود محصل گردد و
هیچکس از فیض آن بحر بی پایان محروم و بی نصیب نماند **ع** هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

چهارم حق سبحانه و تعالی ابلیس را در قرآن بصفتی قبیح یاد کرده چون عزور و غاوی
و وسواس و خناس و غیر آن سبب اختیار کردن لفظ شیطان چیست جواب گویند که این اسم اقبح
اسامی است جهت آنکه او را از شطون گرفته اند بمعنی آن که دور شد و طغیان ترجمه شیطان یا با
رو بالک بود و بعد بسبب کبر از ابیحه موجب بعد و حرمان باشد احتراز نماید و اگر کردن کبر و طغیان
بحیث باشد تا مطلقا از صفت شیطنت با کشش اصلا استحقاق قرب درگاه حاصل آید
اکثر اختصار بیک اسم کرده و ذکر بجمیع ولو در پرداخته برای آنست تا موجب تنبیه شود که
ای بنده ابلیس هزار سال خدمت کرد بیک نافرمانی رانده درگاه شد بحذر باش و بر فرمان او کار کن
که اگر لحظه را ورد نافرمانی تا آتش مثل خود سازد **ع** که چون سوخته برو دیگر از مثل خود خواهد
پنجم نکته آنکه حق سبحانه از تعالیل و تعالیل شیطان که بچهار و شش نوع از آن در قرآن مذکور است
چون تسویل و اغوا و تمنیه و وسوسه و نصیحت کاذبه و مس و نزع و امثال آن هیچ کدام را ذکر
نکرد چه تواند بود در تفسیر جواب چنین فرموده که جهت آن تا استعاذه شامل همه باشد و غالبا
اسم مستعاذ بجامع وجوه قدرت باجابت مستعاذ منه بجز یا از قبایح و مضار مقید باشد
و مستعیذ را از جمیع شرور و مکاید وی ایمن باشد **ششم** استعاذه از شیطان
خوفست از غیر خدای و آن در روش عبودیت خالی از خلل نیست چه بنده باید که جز از خدای نترسد
جواب گفته اند که استعاذه موافقت با دوست است در خوف از دشمن تبرا نمودن تنازعه و از است
غیر دوست بدوست و پناه بردن بغیر حق از حق در طریق بندگی موجب کمال نسبت بنقصان
و درین معنی تمه گذشت **مسئلهٔ هفتم** در اخبار آمده که شیطان از قاری قرآن می گریزد پس
در وقت قرآن استعاذه از وی چرا باید کرد جواب آنست که محققان این حدیث را تاویل کرده اند
گفته اند که شیطان از قاری نبی بود که بعلم خود عمل کند و قرآن از روی غفلت خواند و هر قاری
این مرتبه دارد میسر نیست از استعاذه چاره نباشد و گفته اند که شیطان میگریزد اما نتیجات وی
باقیست چه بواسطهٔ اغوای او در دلهای کبر و در میان بثواب کذب و غیبت و نمیمه آن آلوده
و در سینهای ایشان تخم هوا و حرص و طمع و دنیا و غرض کشته که قرآن معنوی جهة طهارت
زبان و سینه است از آنها که ندکور شد تا زبان پاک کلام خوانده شود و معنی سخن پاکیزه را در
سینهٔ صافی جای دهد **بیت** تا نشود پاک دل عیب ناک هرگز نیابد سخنهای پاک
نکتهٔ سادسه در ایراد بعضی از کلمات محققان و لطایف ایشان گفته اند شش اشارت
کاملا آنهاست **اشارهٔ اول** استعاذه پناه گرفتن است و پناه گرفتن عمل دل باشد و نه زبان
ادای این سخن ترجمان دل باید چه قول زبان بی حضور دل صافی باشد پس از شیطان بگریزد

شیطان دور نشود لیکن از نور باطن و صفای دل و شعاع معرفت منهزم گردد چنانچه در مناهج
العارفین آورده که ابو سعید خراز رضی الله عنه ابلیس را در واقعه دید با ریش سیاه و حالی
تباه سرنگون با عصا بر فرق معشوق از قباحت هیئت و زشتی صورت او در دل ابو سعید افتاد
از دیدار نامبارک او نفار و بیقراری و وحشی و نفرت با او غلبه کرد عصا برداشته قصد
با او زدن و دور کردن او متوجه شد ابلیس گفت ای ابو سعید این قدر ندانسته که من از عصا
نترسم و از هیچ سلاحی اندیشه نکنم پرسید که ای ملعون پس از چه میترسی شیطان جواب داد که از
دل عارف و من از عرفان او ترسانم هرگاه که شهاب ثاقب معرفت از آسمان دل کامل درخشان
گردد از شعشعه آن تاب نیاورم و در عجبی و تحیّری که من از استیلای آفتاب کبریا آن گردم و حضرت
مولوی قدس سره این معنی خبر میدهد بیت شهرها نفی هیدا الاشاه ... نماند دشتها
چون نزدیک ولی الله شود آن زمان متمکن شکوه شود اشارهٔ دوم حقیقت استعاذه
بترک شهوات و لذات و ارتکاب انواع مجاهدات بکس روی نماید و تا استعاذه قولی
با فعلی جمع نگردد و دل با تمامی جوارح و ارکان موافق زبان استعاذه نکند هیچ نتیجه بر آن مترتب
نشود بیت الحذر ای غافلان ... بیت لا اعوذ لا اعوذ بالله نیست بلکه آن ... قرآن
قرآن بیت لا اعوذ بالشیطان که گویی اعوذ که لا حول لیک فعلت بود مکذب قول
سوی خویشت دعا شیطان میزند بزبانت اعوذ میخواند طرفه حالی که دزد یکانه کشته
میکند هیچ او فغان و نفیر در بدزد کو بکو که دزد بگیر تا نفس وسوسهٔ نفس که بمنزلهٔ
شیطانست بحکم اعدی عدوک نفسک قوی‌تر و صعب‌تر از آن از لوح باب خیر محو گردد
مستعیذ را از خطرات شیطانی امانی کامل حاصل نخواهد شد چه همچنانچه از نزاع شیطان
استعاذه لازم میدارند بجهت دفع شر نفس نیز پناه بحق بردن از لوازم میشمارند و حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در اکثر خطبها فرموده نعوذ بالله من شرور انفسنا از فحوای کلام کلی انام
چنان مفهوم میشود که شیطان العادی هست و بمردم علم غوایت برافراخته و بغاوت
یکدیگر در زمان آدم در بادیهٔ جفا و هاویهٔ هوا دکر نشان ساخته بیت نفس و شیطان هر دو یکتن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند یکی فرمان فرمای اقلیم صورت با ایشان بسته دیگر در مملکت
درون بر سر حکومت نشسته نفس از درون کار که شیطان است و هوادار او شیطان از بیرون
کارگر فرمای اقلیم صورت با ایشان بسته دیگر در مملکت نفس است و مددکاری او بواسطهٔ
این دو عدو نافرمان معاملات آدمی پر از خطرات و مهلکات نقصان بیت
که نفس اندرون راهت زدی نه زنار بیرون که دستی بدی دشمن اندر خانه ...

بد کرد است کی بخوابی بکین چاره ... که بدست مکر و کید این دو دشمن که ... از اطراف باتفاق در
مانع بیت نفس اندرون و دیو بیرون ... زدیم انکه این دو دشمن را بحیله چون درهم
مگر آنکه ظاهر را با داب شریعت آراسته کرده و تمام باطن از نقشهای تعلقات پیراسته شود تا آن
غایله این دو دیو غول از تن ... بیت کان بزد صدهزار ... بدرید وین تو ...
نا امید شکست ایمن تو آمده بود مستعیذ بالحاح ... عارفان استعاذه عوام آنست که از
شیطان پناه بحق جویند و استعاذه عرفا آنکه از احوال شیطان پناه بحق برند یعنی از انواع صفت
عجب که موجب طعن و لعن شد او را از اوج قرب و عزت بحضیض بعد و مذلت افکند تعوذ
نمایند و التجا کنند بحضرت ذی الجلال ... از خیال پیدا نعوذ ... بحسن جمال که نتیجهٔ آن ...
سبب اتصاف بصفات شیطنت بیت حق تعالی گفت با موسی بران ...
چون بدید ابلیس موسی را بناه گفت انا ابلیس ... گفت دایم یاد ...
تو یکی ... اشارهٔ سوم تعوذ نزد محققان احتراز است از مشاهدهٔ خلق و تطهیر
دل از آنچه مانع تابا شد از استغراق در بحر شهود حق و شیطان ... محجوبان از بصیرت
از ... صورت قدمی بفضای صحرای معنی ننهاده‌اند ... نقوش و الوان ظهورات مختلفه و تعینات
ستوده که بواسطهٔ تجلیات متکثره بلوح نمایش جلوه‌گرند مشغول ساخته تا از مشاهدهٔ نور
وحدت که در نظر ... نقش و لون کثرات ... غافل ماند ...
دفع ... استعاذه حقیقت که قطع نظر از شهود ماسوی است در وحدت نگردد جمال وحدت ...
نخواهد نمود بیت ... که تمام اوست هر چه هست یقین سالک
که بمقام تجلی افعال رسد و این نکته شهود وی گردد که هیچ فعل در صورت مظاهر ظاهر نشود الا
از فاعل حقیقی والله خلقکم و ما تعملون استعاذه وی در این مرتبه از افعالی بود که آثار تجلیات
جلالی است چون عتاب و انتقام بافعالی که نتایج تجلیات جمالی اند چون عفو و کرم و هرگاه که بر
رتبه شهود تجلیات صفاتی رسد و بر او روشن گردد که هیچ صفت ثابت نیست مگر حق را
و نسبت آنها با اهل عالم عاریتی است استعاذهٔ وی از صفات قهریه باشد چون غضب و سخط بصفات
لطیفه چون رضا و رحمت و از مقتضیات اسم المضل که ابلیس و اتباع او مظاهر آثار آنند پناه برد
باسم الهادی که انبیا علیهم السلام و اتباع ایشان مطارح انوار آنند و باز هر وقت ... گردد که
لمعات تجلیات ذاتی بر وی افکند ... کل شیء هالک الا وجهه یقین وی شود استعاذه ...
خواهد بود ... قرابین که قال الله علی لسان عبده ... استعاذه در مظهر ...
بود هم خود ... و حضرت خاتم الانبیا صلوات الرحمن علیه در استعاذه ...

مرتبه افعال فرموده در وقت تجلی انوار توحید افعال اعوذ بعفوک من عقابک و در وقت
طلوع اشعهٔ توحید صفات اعوذ برضاک من سخطک و هنگام ظهور ذات عظمت اعوذ بک
منک و لمعه این نکته شمه از رقم آن و جه ذات آنحضرت درخشان نشد و هم مستعیذ ذات
اعاظم انبیا علیهم السلام استعاذه از اجاکرده که ایشان بودند و حضرت ختم منقبت اعوذ ان
الحاکمت که فرموده همه میکفتند پناه برتو از غیر تو و آن صاحب همت در غیرت از غیر تو هم
و میکفت پناه بتو هم از تو و ببرکت متابعت که معنی تستیت بعضی از اتحاد این امت همین
حالت دست میدهد و کمینه نوبتی در ملازمت حضرت قدوة العرفا شیخ قطب الدین محمد
البرغشی روح الله روحه نشسته بودم که ایشان متوجه تلاوت قرآن فرمودند هنوز اعوذ بالله
تمام ناکفته رقت از نحاب وجد بر آنحضرت درخشیدن کرفت و آتش شوق در متاع عقل
هوش افکند بیت بیخودی ز آن منزل لیلی بدو رخشید حرص و عکر با اخرین جنون دل الله
بعد از مدتی که بمقام صحو باز آمدند این بیت بر زبان ایشان جاری بود که بیت
گفتم اعوذ و غیر تو در خاطرم نبود دیدم که هم ز تو بتو می آورم پناه رزقنا الله فهم کلمات المحققین
و اعاذنا من شر الشیاطین الانس و الجن اجمعین و بعد ما که ببرکت استعاذه از شر
شیطان رجیم ایمنی حاصل شد و تفرقه وساوس و هواجس بطرف رفت خاطر را جمعیتی
روی نمود وقت آن رسید که آفتاب عالمتاب بسمله با اشعهٔ معانی از مطلع بیان طالع گردد
بیت چون ز دیو رجیم رستی ... بسمل نقش کن به بسم الله این از دیو و مانع از شیطان
قربت حق طلب بدین قربان تاج کلامست و کلام قدیم بسم الله الرحمن الرحیم محققان گفته اند
که تعوذ احترازیست در وقت قرائت از ملاحظهٔ نفس و مشاهدهٔ خلق که محل القاء شیطان
ایشانند و تسمیه استعانتست بحضرت حق سبحانه و اسماء حسنی او بر حفظ معانی و فهم اسرار
قرآن و رعایت حقوق الهی از اوامر و نواهی پس استعانه را تالی استعاذه داشتن مناسبتی تمام
و در بعضی تفاسیر چون کشاف و کشف البیان و وسیط و معالم التنزیل و طوالع التنویر و
و فواید و عرایس الحقایق و کشف الحقایق و موجز ابو الفتوح تفسیر تسمیه را بعد از شروع در فاتحه
آورده اند و در بعضی دیگر چون تفسیر کبیر و کشف الاسرار و تیسیر نسفی و زاد المسیر و تفسیر
امام ابو اللیث و تاویلات علم الهدی و احقاق الحق و عین المعانی و بیضاوی و ینابیع قبل از خوض
در فاتحه ذکر کرده اند و حضرت خواجه قدس سره در تفسیر خود طریق ثانی شروع داشته و بنده
ترجمه متابعت ایشان نموده و در سه نکته در باب تسمیه مذکور خواهد شد که مذهب بعضی
قرا بعد از استعاذه تسمیه است در خارج صلوة خواه افتتاح از اول سوره کرده باشد خواه از میان

برائت و خواه از اوساط آن پس که قاری تسمیه را از سوره میداند فقط بعلاوه در اوایل بحث سوره برائت
و در اواسط او ایضاً مخیر است و اکثر از سوره تسمیه کرده اند در مجموع بجهت تبرک تلاوت میفرماید و بر هر تقدیر تسمیه را
تابع قرائت میدارند در جهر و اخفا و در حالت وصل بین السورتین ابو جعفر و ابن کثیر و عاصم و کسائی
و قالون مثبت تسمیه اند و باقی ائمه قراء تارک آن و جمهور بر آنکه بسمله علم و متعدد اول و یکی سوره
نمل و مکی تعبیر صحبتش آنست که بسمله معنی لطف و امانست و در مبدأ سوره مذکوره لفظ برائت
بدفع امان دلالت دارد و متنوع بثبوت امان یا بدفع آن در یک محل اجتماع نمیپذیرد و دیگر آیه السیف در آن
سوره نازل شده و تشبیه صفت بطش و قهر که کفته اند شعر و ... [illegible]
لسته بسمله از فاتحه و از اول سوره و آنکه جهت در صلوة جهر بجهر خوانند و حجه ایشان آنکه مانی
الدفتین کلام الله است و جمهور برآنند که اثبات تسمیه در مصاحف ... [illegible]
و دیگر قرآن و اعراب ... [illegible] آن سنت مطلقا بجهت
اخفا از نوشتن در مصحف منع میکنند و اکثری منع کتابت بسمله ... [illegible] در مصحف امام
مکتوب بود و احادیث بسیار بر آن بود که بسمله از فاتحه و از اوایل سوره منقولست از جمله آنکه امام
عطا بلخی در کتاب فضائل القرآن از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود بسم الله الرحمن الرحیم من ام القرآن و هی ام الکتاب و هی السبع المثانی و ابن عباس رضی الله عنه
فرمود که هر که بسم الله الرحمن الرحیم ترک کند صد و سیزده آیه از قرآن ترک کرده باشد و جمعی بر آنند که بسمله
آیتیست از فاتحه و بر وی شمار سوره برای فصل است و ابن المسیب و ابن ابی ... فرمودند و دلیل
ایشان حدیثی مشهورست که کمتر از کاتبان محدثان و صحابه آن متفق اند و در تفسیر ابو ...
آورده که فاتحة الکتاب سبع آیات اولهن بسم الله الرحمن الرحیم عالما این حدیث فهم کرده که بسمله آیتیست
از فاتحه و در سورهٔ ... چون بعض آیات ... حمل بر فصل میکنند و در دیگر آیات مستقل میدانند
اوایل سور را در هیچ سوره نمیشمرند و میگویند که در آن در اوایل سوره بجهت تیمنست و در سوره
دیگر برای فصل بین السورتین و آنکه در مصحف امام بنظر تمام نوشته اند آیات سوره
خلط نمیکنند و متوی قول خود میدانند و بعضی از علما بدین اعتقاد تفسیر و وسیط از ابن عباس
رضی الله عنه روایت کرده اند که اختتام هر سوره بر حضرت رسالت نمیشد بسمله ظاهر میشد و قاطع
وحی آمد فتح سوره لاحق و ختم سوره سابق معلوم میکشت و طایفه دیگر بسمله را بعضی از فاتحه
ادای میدانند و قدما امام شافعی و امام احمد رحمهم الله تعالی بر این بوده اند و در تفسیر کبیر از ام
سلمه رضی الله عنها نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فاتحه خواند و بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین یک آیت شمرد و امام اعظم و امام مالک در سریه و جهریه اخفا شده کوئی قبل

از فاتحه چون شافعی قطع نموده بعضی از اوایل سور دیگر گویند تکرار در اول فاتحه و در اول هیچ
سورت و حجت ایشان آنکه طریق ثبوت قرآن جز اجماع و تواتر نیست و اگر تسمیه بودن از فاتحه و سور
دیگر بتواتر ثابت شدی هر آینه علم ضروری بآنکه تسمیه از سورت است حاصل آمدی و هیچ
خلاف در میان امت متصور نبودی چنانچه در بعض آیات قرآنی که بتواتر ثابت شده اتفاق
واقع شده و خلاف ظاهر نیز معلوم شد که ثبوت آن باخبار آحاد است و خبر واحد مفید
ظن باشد و نیز با اختلاف علما قرآن ثابت نمیشود چه طریق ثبوت او یقین کامل نیست و قراءة
شاذه چون بطریق ظن ثابت گشته لاجرم منسوخ التلاوة است و دیگر در حدیث قسمت فاتحه که
بتفصیل خواهد آمد بسمله داخل نیست بقول اصح چنانچه امام محی السنه در معالم التنزیل آنرا
ایراد فرموده و دیگر حدیث صحیح در آنکه سورة الملک سی آیتست بی بسمله وارد شده که ان سورة
فی القرآن ثلاثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له وهی تبارک الذی بیده الملک و جمهور متفق اند
برین که سی آیت بی تسمیه سی آیت است و بعضی بر آنند که عقدها که جهت حضرت رسالت
بیان سحر کرده بودند یازده بود و معوذتین جهت حل آن عقدها نازل شد و بهر آیتی عقده
گشاده گشته و در اکثر تفاسیر این قصه مذکور است و مجموع آیات آن دو سورة بی تسمیه یازده
باشد و در صحیح بخاری از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکنند که گفت نماز گذاردم در عقب
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و در عقب خلفای ثلثه رضی الله عنهم بعد از آن حضرت
و مجموع ایشان افتتاح قراءة بالحمد لله رب العالمین میفرمودند و امام مسلم نیز رحمه الله همچنین خبر
در صحیح خود می آورد و در تاویلات علم الهدی رحمه الله مذکور است که نشاید که آنحضرت بسمله
جهر کرده باشد و بر جمعی که با وی بوده اند مخفی مانده باشد یا ایشان نیز بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بهمان سنت نیز قیام نموده باشند و بعد از آن بی موجبی ترک کرده یا تابعین از صحابه شنیده
و پنهان داشته اند پس نقل جماعتی کثیر از صحابه و تابعین که مردم ثقه و عدل و امین بوده اند
دلیل است بر آنکه از سورة نباشد و در مفاتیح الغیب از امام ابو الحسن کرخی رحمه الله نقل میکند
که مثل این مسئله تابعین اینان امام الائمه و استادان ما با اخفاء بسمله دلالت بر آن میکنند که
از سورة نباشد و قول صحیح در مذهب امام اعظم رحمه الله آنست که ابتداء بسمله در اوایل سور
جهت تیمن و تبرک است و این کلمات آیتی تمام نیست و لطف الهی اقتضای آن کرده که آیتی تمام
نباشد جهت آنکه بندگان در مبادی امور عظیمة الشان بحکم کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو
ابتر بذکر آن مامورند و جنب و حایض و نفسا را قراءة آیتی تمام از قرآن جایز نیست مگر بر سبیل
ذکر و دعا و در کراهت آن نیز اختلافست پس اگر تسمیه آیتی تمام بودی جماعت مذکور تبرک را

بزرگی که بی ایشان و ضوء و غسل است از تلاوت آن ممنوع شدندی و بطل آنکه بندگان مامور بوده اند
با مر و منع که جامع شدی پس حکمت الهی این کلمات را بعضی از آیتی ساخت تا ایشان بقراءة در هر حال
اقدام توانستند نمود و در آنکه شاید نیز در قرآن که جامع نشود و آیتی تمام نیست مثل آنکه
قرائت نبوده و تتمه باد در تبرک و اثبات بسمله و رد دلایل و منع براهین بکلی که قیل و قال بسیار است
و احاطه بیان جز بمطالعه کتب مبسوطه اصولی دست ندهد و بر هر تقدیر از تفسیر این کلمات
تامات گزیر نیست چه خود کلیه که مفتاح خزاین اسرار است در کیفیت قرآن نتوان کرد ه
ای نام تو بهترین سر آغاز • بی نام تو نامه کی کنم باز • ای کار گشای هر چه هستند • نام تو کلید هر چه بستند
در انا لی نمی الوابیه آمده که هر حرفی از بسمله ظرفیست من حیث تحقیق و هر کلمه صدفیست مر جوهر تقدیسی را
هر نقطه کوکبیست از آسمان هدایت تابان شده و هر حرکتی برکتی است بر مستفیدان منکشف
گشته برکت چهار کلمه او که ارکان اربعه سطوح اشعه آن گشته و بیست و نوزده حرف عمال تسعه
عشر عالم افلاک که بروج و سیاراتند با مرجلال قدیر منظم اند تا اثر شده نیز بشکل دو نجم تو
طبقه زمین و دل انسان چون دو حلقه شبه بود و مانند کلید سه نقد در ابواب حیات و انواع
آن کشود و نجات سبعه و تقویت قوای سبعه نشانه علم امامت باز افراشته کرات ستر نظر
فیضان درجات سته عالم حدثان کاشته کشتی حروف بالحق بهیات ظهور و بدو تباشیر نور
درجات سیدش نقد راست بر زبان سر اصلی بر اطلق اظهار نهاده از سر چشمه نعمت ها
معانی شریعت و مواهب طریقت و معارف حقیقت بر اراضی قلوب عرفا منشح گشته و از چها
طرح لاشرقی عذار شاهد وجود بلوایح اولیت و لوایح آخریت و لوامع ظاهریت و لطایف باطنیت
مزین شده سه الف او روی باسنی اسرار وحدت و انوار الحدیة و لطایف احدیة در اشکال ثلث
و دوایر هائیه مرکز دل عشاق بمشاهده الباطنة هویة انهوا حیالنا سوا یه و اخته ص
نای او که روی بعد نجات او و مومنان است دو بار بکرار کرده و بای شتر بهانه فواید کرم حال یه
صوری و معنوی گسترده و طاکرد امن روح بکرر سبیل نثار فتوح خود سپرده بجهت تحقظ
و دلیل بندگان نمونه حیات روحانی و جسمانی آورده حاجب در بیش که رحمة از روی عنایت هلا
در الجاود افی انوار اقبال الانسانی بمرتبه طلوع رسانیده و منادی میانش ندای جان نواز خطاب لا
باستماع نحافل ادب با اکملها عجب شنوانیده و اکر مقدسان عرصه افلاک و مشمولان
سرا پرده خاک هزار سال بقدم عقل و علم بادیه طلب بر پیمایند تا بمنزل معرفت جزوی از اجزاء
هزار جزو از معانی بای او رسند عیت عنقای عقل کامل کو درو ضای اوهام ماند
که دیدبان لا ینکر هزار سال • الحاکم باد شریف ما و فتح غرا و ست • دیدن نیا ید خیال ابو دیدیها

بسم الله کلمة سالبة للقلوب دافعة للکروب ساترة للعیوب مظهرة للغیوب کلمة جالبة
زداینده دلها بعد از آن فیض کمالش بدلهای غمهای بیکران انسان رحمت بیکرانش برده پوش
عیبها اسرار حکمت بی پایانش جمع عیبها شاهباز بیت بلند پروازند و فضای افضال لا یزال
اقبالش مرصع بجواهر کلمات ... سعود اشتداد و دون سعود ابر برکت این کلام شعشعه
ناقه همت ... بلند بدولت این سه نام است **بیت** ای نام خوشت راحت جانهای همه
یاد تو بود ورد زبانهای همه • در تیسیر آورده که اول رقمی که قلم اعلی بر صفحه لوح محفوظ کشید
نقش این کلمات لطافت سمات بود و چون مبدأ کار قلم لطیفهای ملک علام بود بحکم
کونین شرف نفاذ یافته که هر سخن که خامه و ادبی بخط فرمان پروردگار دارد باید که مقرون
بمبادی اعمال خود نا بطغرای این نام خجسته فرجام موشح سازد تا مثال کل امر ذی بال
بهوای ابتر خالی ماند بموقع قبول ... امام اجل ابو سعید احمد الحنفی رحمه الله در تفسیر خود آورده
که بسم الله الرحمن الرحیم عنوان نامه قرآنست و هرکه ... بختام ... از عنوان
هر کتابی بمضمون آن اطلاع توان یافت **مصرع** رنگ رخسار خبر میدهد از سر ضمیر
پس از فحوای این کتاب کریم عنوان ... بنام رحمن و رحیم بر سمت رحمت الهی خاطر
فیض انتساب هر واقف توان گشت و اگر در عنوان ذکر جبار و قهار بودی ...
حالا ... خطا و ... کشیدی و در ... مجلس عدل مقید ماندی ...
و کرم ... شنیدی اما چون ... صفت ... و رحمت که ظاهر و باطن موجودات ...
رسیده است مطلع کتاب مستطاب ... طلوع ... داشته است ...
سیاه نامه ... جرم و عصیان ... خواهند
رسید ... بیت
اگر ... ظلمات ... ای ...
در وقت ... بسم الله الرحمن الرحیم ...
من ... استغفار ...
... کرم و کریم ... فرستادی ...
رحمت ... عنوان ... حضرت ...
کرما بعنوان کتاب ... **بیت** ای که عنوان نامه کرمت ...
... چون ... فرستادی • ای ...
والله ... السلام ... بکم ...

بهانان کنتم خیر امة بابدین کلمات ... آیات ... احسان صلای استغنای لذات
جاودانی در داده **بیت** بسم الله الرحمن الرحیم • هست صلای ... کریم • خوان کرم کرده
کریم آشکار • کوی ... بسم الله ... • هر که بود ... خوان ... • ... آغاز بسم الله
در ینابیع آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه کلمات بسمله را بقلم قدرت
جبین ... عرش نوشت و انهار اربعه آب و شیر و خمر و عسل ... جبرئیل ...
جنت ... بیرون می آید و بکی از ... الله و سوم ... رحمن و ... الحلقه میم
رحیم و ... عرش ... از ... جبروت و ... لاهوت فیض ...
... عرش ... بهشت ... است که ...
جنات و ... آن میم ... موجودات ...
اسما و صفات ... ماده ... استانهای الله ...
اطفال ... عبودیت ... جامع است
... جمال و جلال ... الرحمن ... رحمت ... جمال و ...
ربوبیت ... مطلع انوار جلال ... شرح ... شد
که ... رحیم ظهور ... رحمت ... اهل ایمان ...
ذنب و عصیان خلاصی داده ... السلام ... عالم ...
بر اهل بصیرت ظاهر است و خاصیت ... ارباب معنی ... **بیت**
آتش ... عیش و بقا • ... داده ... •
در ... شفا • بسم الله آرام جان و دل است • رونق بازار آب و گل است •
اجلا ... فضل ... هر شکل ... کلمه ...
... نامه ... مصباح ارواح الباب
مفتاح کلام ربنا الابابت **شعر** بسم الله یفتح بالکتاب • ... الحجاب
چون لوای این نام نامه ... اعلام ... کرام ... کرده
اوهام و خیالات ... ساحت ...
خورشید عالم ... حقیقت ... کلمات ...
کان بیرون آید ... علوی و فهم ... حیرت
دهشت ... **بیت** اگر ... بسم الله • جهان ...
تمام ... • اگر طلوع کند آفتاب بسم الله • در فضایل ... ابن عباس رضی الله

منقولست که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده که چون معلم کودکی را بسم الله الرحمن الرحیم
تلقین کند چندان برکت تعلیم آن معلم پدید آید که هم در ساعت برد بیان دفترخانهٔ ازلی
مستوفیان احکام لم یزلی نافذ شود که سه برات بنویسند یکی بنام آن کودک و دوم برای مادر
پدرش و سوم برای معلم او مضمون برات اینکه مجموع از آتش دوزخ خلاص کردیم و آزاد کردیم
و دلهای همه را بدولت نجات [illegible] شاد گردانیدیم بیا مر بسم الله چنان عام است که حاضر و غایب
میرسد و معلم و متعلم را فرا میگیرد عجب نیست که بدین چهار کلمه به کسی آمرزش شود عجب است
که در شکار عجب چنین هر الف [illegible] روز قیامت با من اهتمام وی با او بسته اند و در نجات
آمده که نوزده حرف بسم الله الرحمن الرحیم امانست نوزده زبانیه دوزخ را بدین عدد که بگرداند
و از ائمه ثابت است و چهار ساعت شبانروز پنج ساعت به پنج وقت نماز داده آن نوزده حرف
نوزده ساعت دیگر که بطاعت صرف نکند هر اینه ضایع خواهد بود و گفتن این نوزده حرف
تمام اینجمله آن نوزده ساعت خواهد بود و این بر کتبه اند که هشت هزار کار عالم بحکم رب
واحد بعد الف الف هزار عالم و آن کرفته نوزده ای هر حرفی از آن حروف مربی هزار عالم است
طلبها بیت نوزده حرفست بوقت شمار • فیض رسانده بهر یکی ز هزار • و امام ابو العطا
بلخی در کتاب فضایل القرآن باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت
سید الثقلین صلوات الله علیه سوال کرد از فضیلت بسمله خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم
کرد بیان و گفت ذکر بزرگ حق سبحانه تعالی [illegible] آن مقدار که میان سواد و بیاض چشم [illegible]
انجام نزدیک باشد بجهت صحیفهٔ سینه که عنوان سطح بسط اش بلمعه این کلمات نامات منور
بود و امام جمال الائمه بغدادی که ابن المقری مشهور است در رساله ریاض الجنان فی خواص القرآن
آورده که مرتضی علی علیه السلام فرموده که من از رسول خدا شنیدم که چون در ورطه شدت
که ما شوی و مخاطره و مهلکه درمانی بگوی بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله که برکت
این کلمات از آفات و بلیات انواع تصرف شود و مصون و محفوظ مانی و هم در این کتاب آورده
که صاحب وحی از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که هر که کاغذی را ببیند که بر او
بسم الله الرحمن الرحیم روی مکتوب بود و خدای عز و جل دوست داشت نام خدای او را
خدای تعالی از صدیقان نویسد و برکات بدین و دنیا رسانید و حکایت بشر حافی در
باب درفرزده اشتهار است آورده اند که بشر حافی در بدایت حال رندی بود پرده خیال
بود و شوخ چشم و در کی نیست از حالت بشر حافی که بنده ساخته صاحب خرابات بود
صاحب خرابات روزی در آن اثنا [illegible] و از آن مشتاق فساد مینمود روزی هر شام دیر بود

ظلام جام معصیت بکام رسانیدی تا همه روح صباح از جلب خیر قامت فدای حی علی الصلوة شنیدی
بیت میکده از بر نمیشد بسر رفتی خروش • تو ز ما گوی که در دیر خرقه پوش • آب چشم تو به
بر دو عالم ریز تاب • کار دل ز تو گشته خراب از شراب • غیبت تا بد که ز ما سالها تو • طاعت و کو کجا
خاک در میکده بالین بغیب ابروی همچو حقان دین او • روزی اتفاق و چنان جان بچه عادت شام
ابر روزی هوا در بستان بود که میگذشت ناگاه در میان راه کاغذ پاره دید افتاده و بسم الله الرحمن الرحیم
بر آن نوشته چه دید چشم احترام در وی بسته حالت کرم میکردند دامن قصر فلک محمد دست
برداشت می برد دیگر برد ای بسا کرد و خدا تو بخواهد بشارت آن تبر که دست صلح کشاده داد
و بیش از این بدل غفلت فرو مکذار ای غافل بقوت کار اخرکار آنکه تو دولت بر گشتن ما در میکده
تمامست و با نفس صفات الهی حرمت کردند در مذهب مردی تو قه تو خام بیت
بر امیدان آن همه کرده ناپسند • بکلی در ما تحتی در مشتد • این نکته در دل بشر نابیشود دو دست
و از کرده آن کاغذ ای بشر دانسته بود سیده بدید و تمام الید و به قدری عطر بطیب کردانید و در
موضعی پاک نهاد و روی بخرابات آورده در کوشه مضطربه بخواب رفت لطف الهی حسن
معامله او را پسندید و خلوص نیت و صفای طویت او کار آمد شبانه خیر التابعین شیخ حسن
بصری رحمه الله که شیخ زمانه بود در خواب حق دید که بر خیز و بدان بفلان خرابات رو که فلان ...
اعتمادرستی که بنام بشارت سلام ما بوی رسان و بالفعال تمام و کرام ما کلام او را رخصت
نامرد را بحشر رده شیخ از صومعه بیرون آمد روی بکوی خرابات آورده تا مرشد ده دست
بدوست رساند بیت مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید • که ز انفاس خوشش بوی
کسی می آید • شیخ بخرابات که نشان داده رسید و حلقه در طلب بجنبانید خراباتی گفت
و شیخ روز کار دید متحیر فرو ماند از روی تعجب گفتا ای شیخ روز کار آشنایان ما یکی کار
بکار و شیخ آنک کوی مستان چه کند یا کنداری که در این کار نرجای تست مصداق این کرد
این منزل صفای تو بیت زاهد آنکه چه ز فلان بسلامت کذرد • خرابات نکند صحبت
بدنامی چند • شیخ فرمود که ای خراباتی مرا بجد آمدم اینجا که بجود رقم مستقیم آنکه مرا اینجا فرستادند
و بر بشر نام کسی که بنام رسایل مقاماتست پیام پادشاهی آورده ام که جذبه رحمت کرده تا کوشه خانه
بحر ابد طاعت میکشد و صفت عظمت بکمال تو یعنی بجاده طاعت بخصیص معصیت و ملت
می افکند بیت ای تا الله بنده باده نوش تا دم شوق • و ندانی هر خرقه بپوش انجمن تو بترسان
خواب مستی بیدار کرد و ندکر و خیر که شیخ حسن بصری بر در ایستاده تو را مطلبد بشر که نام شیخ
شنیده بود شوریده حال گفت با وی آیا شیخ پیغام عقوبت آورده است یا قلاده

تا لعن بسا کرده تو سان و از نان بیرون آمد تیغ را که چشم بر وی افتاد دست بر تیغ نهاد و تعظیم تمام
سلام داد و گفت ای بشیر بشارت ادای که حیات عالم را اسلام رسانیدی میگویند که تقفل ضلالت
بمفتاح هدایت از غیبه تو بر داشتیم و کاشانه دلت بمصباح عنایت و کرامت منور کردانیدیم بشر
بنا الله در آمد که خدایا بشر حافی را تو بنده عاصی بچه اهلیت مستحق این خلعت شدی که کرام و بسیله
لایق مرتبت ها تفی آواز داد که ای بشر دعبتا بی مرقعی نامه کاغذ نام ما را از خاک بر داشتی ما نیز نام
ترا از خاک خواری برداشتیم و طیب تا بی تطیبا که نام ما را خوشبوی کردانیدی نام ترا بخشکا
کردانیدیم بیخ هیچ نکو کار به نکاه احدیت ضایع نیست ان الله لا یضیع اجر المحسنین پس ترا
بدان بلد مرتبت داری که ز اسم حضرت باری کرد محترم و محترم هر دو سرای شکوفه و طنطنه
خمعتش در افواه و السنه افتاده مؤمن که دو بمه نشان بدل و جان این نام را میدارد در طی
اخلاص معطر کردانیده ورد دریج دل پاکیزه محفوظ بدارد بنکر که چه روح و راحت و چه شرف
و کرامت یابد در تفسیر عرایس آمده که چون نوح آمده که بسم الله کوهر قدرت است معدن هدایت
بردن آمد و خلعت شرفت در جامه خانه ولایت مهیا شد اما نا اهل آسمان و زمین را ت
و بهر قول توحید نموحدان هین **بیت** بهر قول محمد ایشان خاتم این بلغت
فتح کتاب را چاره کرده اند ختم کمالات بر و کرده اند **بسم الله** بنام خدای سنای و بخشش اول
بتخلق بخشنده بوجود و حیات بخشیدن **الرحیم** بخشاینده بایشان بیقاری داشتن
بقدرت و حکمت و از آفات محافظت نمودن بجهت تام کلام از ابتدا و آغاز تلاوت و قرعی کنند او بیکم
بنام او نیز بقیض او این کلام خبر است که مادی المراد تحضرت باری که قولوا بسم الله بنام او
افتتاح کنید و خبر بزرگ تا او جهت تا متیم شوید بنعوت ربانی و متصف کردید بصفات
سبحانی و دست بدار بدار از بسمات بشری و اوصاف جسمانی امام محمد بن علی حکیم قدس سره
و فرموده که این کلمات قسم است از حق و تدکار بدان جل شانه سوگند میخورد باسم اعظم که الله است و بصفات
رحمانی و رحیمی یاد میکند بر ما الطاف که در این سوره برای خاصان شرع ایم هر آینه در آن
خلاف نیست ان الله لا یخلف المیعاد از ادعم جهت تأکید امید زیادت میدانست تا مواعید
الطاف الهی مستظهر باشند **بیت** امیدوار باش که لطف خدای را کشتی است
سؤال که فیض است بیکران لطایف و دقایق کبراء دین در حقایق این کلمات از حد کمی لید
مواعید با عشار عشر عشیر آن بیان نیست و شمه از آنها در مطاوی سه نکته رقم ظهور می یابد
نکته اولی در لفظ بسم و انچه بدان متعلق است مشتمل بر چهار اشارت **اشارت اولی** رسم
کتابت بر مقتضی آنست که همزه را از اسم نیفکنند و خواهد در این کلمه جهت کثرت استعمال اسقاط کرد

وسر ازا بر دان از کشند و لجه بعضی گفته اند که ای انت تا عوض از همزه محذوفه باشد خالی از نوعی
نیست زیرا که خط مصحف توقیفیست و تصرف در وی مجال ندارد و در خط مصحف امام که تلقین
روح الامین و تعلیم سید المرسلین بوده هیچ سؤال و اقعست ما که مراد از این تطویل ما همین
باشد که ایشان گفته اند علی القطع معلوم نیست اما اعتقاد در این باب در امام حجری
رحمه الله در لطایف آورده که اسقاط الف را در کتابت بسم و اسقاط از هیچ علت ظاهر نیست و زیاده
کرده اند سر الف از وآن زیاده را هیچ سببی واضح و باهر نیست تا معلوم شود که اثبات و اسقاط آنهی
هر دو بی علتست هر که را قبول کنند و هر که از کرده اند عوض داد و ایشان مدخل باشد و هر که را کفکنند
مردود سازد حاجت نشود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **بیت** تو توانی که
بخشی از شاهی هر چه خواهی و هر که را خواهی خاصیت علم رد و قبول چکنند دنیا بحق
و گفته اند تطویل با بعوض حرف الف که بند آن علما ظاهر کرده ایما نیست با حجاب عزت
الهیت در صورت رحمت اشارت بقلب مرتبه تر بخلعت خلافت **ع** بپوشید دلق
آدم و اکاه بر دو آمد و سر خلق آدم علی صورته اظهار توان یافت **بیت** چو آدم را
برون جمال خویش بر صحرا نهادیم و نیز چیزی اشارت باشد بوحدت در اسنا کثرت در
توضیح این سخن موقوف بتذکره دو مقدمه است **اول** آنکه حروف بحساب جمل در قرائت واقع
شده و عاری از مرتبه کثرت باید دانست بجهت آنکه معنا تفرقه که کثرت از آن داشتن تولید
که حقیقت اوست مناف ملاحظه جهت وحدت است چنانکه مضمون لا تتخذوا الهین اثنین از این معنی
خبر میدهد **دوم** آنکه الف اشارت بذات مقدس از اشارت باید دانست جهت اولیت
و تجرد قیام همه موجودات بدو **مصرع** ما بتو قایم تو قایم بذات و کسب انفصال که از شکل
اتصال است ابتدا بحرفی از حروف هر آینه در وی اشارت بتو اند بود بتجرد و ترفع ذات از مرتبه
حلول و اتحاد که هم شرک محض و کفر صرفست **مصرع** اینجا حلول کفر بود اتحاد هم و قدر
حروف بدو که با و جیم حرف تمام نیست خواه در مرتبه اول چون با و تا و خواه در
مرتبه ثانی چون جیم و میم که یا تمام شد اند با الف و استغنا آن از ایشان اشارت بکمال غنای
ذات حق و احتیاج مخلوقات بدو والله الغنی و انتم الفقراء و چون مقدمتین یاد کرده شد
باید این لطیفه است که ما دام که حرف با بسم ملحق نشده بود جمال الف بی نقاب خفا
روشن و هویدا مینمود و چون حجاب حرف با بدو پیوست الف بپرده اختفا در کشید
خلو تخانه خفا نشست یعنی پیش از وجود موجودات سر وحدت بغایت آشکارا بود و بعد از ظهور
کثرت مراتب محجب بطون مختفی و محتجب گشت کما قال اشار الیه مد الله تعالی ظلاله العالی

[illegible]

الفاسم بیشتر از آن بود بسیار نظام و ترتیبها ، بعد آمد بدید الف در دانم ، مختفی گشت همچنانکه در
بود پیش از وجود خلق جهان ، سر وحدت چنانکه بود عیان ، حکم کثرت چو یافت وصف ظهور
سر وحدت شد از دل دانا مستور **اشارت دوم** موسسان قواعد طریقت در سه حرف
بسم گفته‌اند فرموده و بعضی از ایشان در قلم آورده که ملك بیان میشود **بیت** بسم به سه حرفست که کرده ستر
حرف نود و رد وظیفه امید و بیم ، یکی از مشایخ آورده که ای سالك حرف با اشارتست بسلوك تست
و اراو با سین که عبارتست از سر معرفت با باقی بیکران و بادیه بی پایان تصور کن و محو شدن
الف در ذات کبریای حق با کرامت و ازین آداب با بدایة این کار با الفت ایثار نگر تا ز دیده بسین سر
شناخت نشود و با سین سعادة معرفت ازین سر مستعد نگردد در دولت میم مراد راه نیابد
مصرع تا عنکبوتی بغبار ره نیابی ، و حضرت شیخ ابو محمد روزبهان قدس سره در تفسیر عرایس
آورده که با اشارتست برّ او است علی العموم و آن تعلق بعوام دارد که اهل نفوس اند و سین عبارت
از سرّ او بخصوصه و آن حصه خواص است که ارباب قلوب اند و میم نشانه محبت اوست در
مرتبه خصوص الخصوص و این بهره اخص الخواص است که اصحاب اسرار اند **مصرع**
دیگر از ادرحیم غر ایشان را [illegible] ، و در کشف الاسرار میفرماید که با برّ اوست با بندگان و
سین سرّ اوست با دوستان و میم منت اوست با مشتاقان ، سخن حضرت شیخ الاسلام خواجه
عبدالله انصاریست قدس سره که درین محل فرموده است که اگر نه بر او بودی دل بنده جای تعبیه
سرّ او بودی و اگر نه منت و فضل او بودی بنده کار [illegible] تمنای دیدار او بودی و اگر [illegible]
بین دنی شافعی [illegible] **بیت** [illegible] ، هر که که
[illegible] نشان ، و گفته اند که [illegible] اشارت باسمی از اسما حسنی است سین سمیع
میم محصی [illegible] که بصیرم [illegible] در قرائت اخلاص [illegible]
[illegible] فیض مصفا دم
[illegible] عوض آن حضور لقا
دم و در [illegible] آورده که با برّ اوست و میم معرفت او و سین [illegible] بندگان در میان
[illegible] معرفت پادشاهی در سوج آیدان خاشاك [illegible]
و خطای عاصیان [illegible] **مصرع** [illegible] ، صاحب حقایق القرآن
در معنی این سه حرف آورده که با باری آفریدگان از عرش تا فرش سین سمیع اصوات بندگان
از علا تا ثری میم مالك عالمیان از [illegible] در کشف البیان گوید افتتاح اسم باری
باسط و بدیع و باقی و بصیر و باعث و باطن است و سین مبدا اسم سمیع و سلام و سریع

الخطاب و مانند آن و میم و آغاز اسم ملك و مالك و مجید و مجیب و معید و مبدی و مصور و مهیمن
و اشباه آن در کتاب الزینه از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که این حروف اشارتست بصفات
جلال و جمال او ، و اوست و سین سنا او است و میم ملك او و بر هر تقدیر کلام قسم یاد میکند بصفات
و افعال خود که هر که بصدق تمام این کلمات بر زبان راند [illegible] از آتش فراق نسوزانم بلکه در دنیا و آخرت
دلش شمع محبت بر افروزم و در هر یك ازین حروف چندان معانی مندرجست که عشر عشیر آن
[illegible] کند و سین [illegible]
بسلوك طریق فنا مشغول گردد اندام [illegible] مشاهده رسد و جمال [illegible] منتظر نظر
گر آید **بیت** تو بجمال [illegible] منتظر نظر ، [illegible] صاحب نظر شوی
از پای تا سر [illegible] در [illegible] **اشارت سوم** در افتتاح
این کلام حقایق انجام بحرف با ، و درین باب علماء الظاهر سخنان گفته‌اند از جمله آنکه از حروف شفوی
مخرج حرف شفوی در طول [illegible] مبدا المخارج واقع شده و این حرف از بین مخرج اشتمالی زیاده از شفتی
دیگر هست چنانچه از انطباق شفتین مفهوم میگردد پس تقدیم حرف مشتمل بر مخرج اول
آغاز قرائت بمذهب مناسبتر است [illegible] المذکر حروف سه قسمت شفوی که
[illegible] مخرج این قسم ظاهر است و حلقی که قیام او بحلق و مخرج متعلق
[illegible] و مخرج این قسم مخفی است و وسطانی که لسان و اسنان را در حروف آن مدخل باشد
حلق و مخرج [illegible] متوسط است در ظهور و خفا [illegible] واقع شده هر آینه
افتتاح او [illegible] که مخرج ظاهر است [illegible] بحرف با
[illegible] اتم و کمل و اظهر است واضح است باشد و در [illegible] المذکورین مذکور است که
افتتاح کلام [illegible] بحرف با است و اختتام بحرف سین و [illegible] کوید
ای حبیب من الکوثر ما العطینا [illegible] و از [illegible] انست که این دو حرف
لغت پارسی [illegible] حکیم غزنوی رحمه الله این معنی را [illegible]
بیت کرد فرموده **بیت** اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین ، یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس
و در ابتداء کتاب بدین حرف حقایق انتساب محققان لطیفه‌هاست در تفسیر کبیر فرموده
که حرف با از [illegible] مناسبتی هست که هیچ حرف دیگر را نیست [illegible] معانی
در تمام کتب منزله الهی مودع بوده حق سبحانه مجموع آنرا در کتب ثلثه [illegible] توریة و انجیل و زبور
و دیعت نهاده و اسرار آن سه کتاب را در صد و چهارده سوره قرآن تعبیه فرموده ، و جواهر معانی
قرآن را در خزانه سوره فاتحه سپرده و حقایق آن سوره در درج کلمات بسمله درنهاده و بسمله را

[illegible]

و بلم وصفت که دلالت بر التصاق و اتصال دارد لهذا اشارت است مرا با یا الباب را که عزیزی گوید
همه علوم و معارف حقیقیه حرف باست یعنی وصول بنده برانکه قرب و مکانت بی حرف
با در مفتتح کلام مذکور و اتصال باشد و سالک بنده که آن در ترتیب مقدمات قرب و مشاهده که
قطع بوادی ریاضت و مجاهدت است سعی بلیغ نماید که عزم صادق بر بسته قدم در طریق طلب
نهد تا طواف کعبه مقصود شد دست دهد **بیت** دولت وصلش میسر کی شود بی
جوی • کو رضا الکعبه بحاجی بغیر در یا کوی • و نکته آنکه ترفع و اقتدا باین حرف در آنکه منقدر
مستکلام شده سبب تواضع و انکسار اوست که من تواضع لله رفعه الله و بجهت با وجود فتاده
بیت کثرت که دلالت بر شکستگی دارد موسوم است بشرف عند یر ام حق انا عند المنکسرة
عند المنکسرة بظهور رسید **بیت** با کدام خطها رفعت [illegible] • بر دلهایی [illegible] برفعت
گر ز نقطه گذشت و خفض کرد • بجهت نقطه خفض رسید • تواضع چو ساخت خود را
حق کرد فرش راه ترفع دست • پست شو پست المند شوی • بهر تمکین که بهره مند شوی
جمعی آنکه تقدم وی بواسطه علو همت است چه از جمیع نقاط که برای عروس کرده اند
بر یکی قبول نکرده و آنرا زیر تحت قدم همت در آورده و دولت سبقت جوید بحکم سبق المفردون
تا هر چه دارد در تحت تصرف نهد و چه خود برون به جلوه گاه قدم نیارد حصول مقصود و
وصول بمطلوب میسر نخواهد شد **بیت** تا بر نخیزی از سر دنیا و هر چه هست
با یار خود نشستن دمی نتوانی نشست • صاحب بحر الحقایق فرموده که اول لفظی که ذرات موجود
بدان تلفظ نموده اند لفظ بلی بود که در جواب الست بربکم از ایشان صادر شده و افتتاح آن لفظ
بحرف باست ایجاز ابتدا کلام بکلمه بسم کرده و آنرا بحرف با مصدر ساخت تا بنده باداء این
حرف از جواب الست یاد کند و دلالت کند قرآن عهدنامه و میثاقیست غفلت زدگان بازیچه
گاه دنیا را که با دناس تعلقات حدوث آلوده اند از عهد قدیم خبر دهد و میفرماید از
پیمانی که با ما بسته اید [illegible] بکنید و بپایید [illegible] اوفوا بعهدکم مضمون اوفوا بعهدی
کار بندید **بیت** دست وفا در کمر عهد کن • تا نشوی عهد شکن جهد کن • بحکم
شیخ اعظم قدس سره در فتوحات آورده که حرف با از طبقه اولی خاصه است و آن مقطعات
دوم خاصة الخاصه و آن حروف اوایل سورست غیر مقطعات سوم خلاصه و آن حروف
اواخر سورتهاست چهارم صفاء الخلاصه و آن حروف بسمله است بحکم عین صفا خلاصه
و آن حرف باست که رتبه تقدم دارد بر همه حروف و این جهت اول بسمله واقع شده در
هر سوره و آن سوره نیز که بسمله ندارد یعنی سوره برات مصدر [illegible] و هم ایشان فرموده اند

که یکی از اعاظم علما [illegible] گفت که شما را از توحید چه بهره باشد و حال آنکه افتتاح کتاب شما
بحرف باست که دلالت بر اثنینیت دارد من در جواب گفتم که مبدا کتاب شما نیز همین حروفست
چه ابتدا [illegible] کلمات بسم [illegible] واقع شده پس شما نیز از توحید محظوظ نباشید و حال آنست
که ممکن نشود حقیقت توحید مگر بدین حرف که [illegible] الف [illegible] افتتاح الفاتحة
[illegible] و چنین مینماید که آنحضرت درین سخن اشارت بتعین اول و ثانی فرموده اند
و شیخ المشایخ سعد الحق والدین الحموی روح الله روحه در رساله التعرف فی معنی الکشف
میفرماید که حرف با را دو جهت است یکی بحدوث و خلق تعلق دارد [illegible] البدیع و [illegible] ثبات آن
دیگر [illegible] ایشان [illegible] اشارة [illegible] جامع جهتین [illegible] افاده
جامعیت افتتاح کلام جامع بدو مناسبت دارد [illegible] اینکه [illegible] ملکوت [illegible] ملک
واقع شده که [illegible] ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین [illegible] حروف
همین کتاب که محتوی بر حقایق ملکی و ملکوتیست [illegible] حاصل باشد و در بحر الحقایق آورده
که با حرفیست عامل و متصرف در غیر خود [illegible]
معنی آن مستقلست و تکمیل [illegible]
[illegible] است که مرتبه مقتدایی دارد و مقتدا را رتبه تقدیم لازمست [illegible]
سبقت [illegible] فرموده اند **بیت** عامل اند [illegible] بسمله باست • غیر فیا [illegible]
[illegible] • از عمل [illegible] • درجات رفیع [illegible]
[illegible] • و امام حجة الاسلام قدس سره در [illegible] رساله فرموده که هر حرفی از حروف
مرتبه از مراتب موجودات موضوعست و حرف با از [illegible] ابداع مبدعات وضع کرده اند و شیخ
[illegible] در رساله قطبیه آورده که حرف با [illegible] موجودات ممکنه
کلام حقایق انتظام شیخ صدر الملة والدین القونوی قدس سره در تفسیر فاتحه [illegible] قوله
[illegible] حروف [illegible] مراتب غیبیات [illegible] مراتب شهادت [illegible] و اول درجات
ظهور [illegible] که بحقیقه مقام جمع [illegible] واو [illegible] حروف [illegible] الف که مظهر هویت [illegible] باست
نفس رحمانی [illegible] صور سایر موجودات که حروف و کلمات الهیه [illegible]
حروف و کلمات انسانیه نفس انسانست چنانچه اول موجودی که حضرت حق تعالی [illegible]
مطلق [illegible] عالم تدوین و تسطیر [illegible] قلم است همچنین اول الحروف موجوده [illegible]
که [illegible] نفس [illegible] مرتبه احدیت که الف مظهر آن باشد حرف باست [illegible] شیخ فرموده
که [illegible] حرف [illegible] اوست قلم اعلی [illegible] عقل نخستین [illegible] الظهور [illegible]

باشد صلی الله علیه و سلم کرده تقدم هر آینه انا ابن الخیرین منقولست و بحقیقت این سه عبارت
بلک اشارتست چه آن جوهری را که اول از حضرت مفیض الجود قبول خلعت وجود کرد بسبب
تعقل ذات و صفات خود و مبدع خود عقل کفتند و بجهت توسط میان حق و خلق باستفاضه
علوم و معارف از ما فوق و افاضه بما تحت قلم خوانند و بواسطه ظاهر بودن احکام و ظهور اشیا بدو
نور نام نهادند و مراد از این سه مرتبه ثانیه انسانیت کلیه که بیش از تعین تا پیش تعین در
باب انا امر موضوعست پس اختصاص این سه ذکر او را برای رتبه اول از مخلوقات وضع کرده اند
مبدا کلامی که مبین حقایق کونیه و الهیه انسانیست مینماید و از این تمهید این خطاب که صاحب
مفاحص طیب الله سره آورده که حرف با اشارت بحضرت علیت است که مبدا سلسله موجودات
از وجود بخار و من با له ظهر الوجود از این خطاب شیخ بیشید هر بس ابتدا کلام بر کر مجدی سلسله
شهودات بهمین حرف خالی از مناسبتی نیست و مراد هر بوده که حروف با دلالت بر تعین اول
دارد که معنی بحقیقت محمدیست علیه افضل الصلوات و مناسبت حرف با این حقیقت بر
جز نقاط فوق اطراف که از خصایص کریمه حضرت ختمیه شمرده اند که قیل شعر تعانقنا الاطراف
عندی و انطوی • بساط سوی عدلا بحکم السویة • در مرتبه این حرف صورة تحقق می پذیرد
برای آنکه رتبه ثانیه بحقایق کونیه غایت قرب دارد بواحدیت بعد هر دو شانست و دیگر بجامعیت
میان ولایت و نبوت پس بعشق ضدا دا شد و این صفت خاتمه آنحضرتست چنانچه از اهل
عرفان پوشیده نیست و اگر کسی با صدای لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک با ندای انما انا بشر مثلکم هر یک
رسیده باشد و جلوه جمال ازین حال بلال با کر نغمه کلمینی یا حمیرا بدین بصیرت دیده ع دلهم کرده
جامعیت حضرت • بلکه از انجای سلسله من اشکر را منطوق رؤف رحیم کردند این مذکورست
شمه از آنچه در قرب نزدیک بیان شد ع بخاطر بندکان رحمانست • و بحسب همین نسبت که یکی از
نامهای بزرگوار آنحضرت صلوات الله علیه و سلامه در صحیفه قرآن لفظ ثانی اثنین اذهما
فی الغار است بعد از آنکه تقدم حقیقت نبوی روشن است و وجه مناسبت حرف با با آن حقیقت
ثابت و معین پس افتتاح کلام منزل بر سید انام بهمین حرف مناسب افتد و السلام و طایفه
از اهل عرفان رفقهم الله که تقدم با بجهت احاطه اوست چنانچه در شمس المعارف کبیر مذکور
شده که حرف با سری محیطست و اکر ظاهر شود هر آینه برکات وجود اشیا را فرا رسد و ظاهر
سخن در فتوحات آمده که شیخ ابومدین قدس سره میفرموده که هیچ شی ندیدم مکر آنکه حرف با بر او
مکتوب بود و غالب آنست که این سخن از نقل جمع خبر میدهد و بشر فی عام کل شی فظهر را
مینماید و از خلاصه معنی و هو معکم اینما کنتم آگاه میکرداند و این معیت و اتصال را بجهت

از غیر کیفیت بی تعقلست بعقل در نتوان یافت بیت بی تعلق نیست مخلوقی بدو • آن تعلق
هست بیچون ای عمو • این تعلق را خرد چون پی برد • بسته فصل است و وصل است این خرد •
غیر وصل و فصل نه بیند دلیل • لیک پی برده نتیجه اندر غلیل • پی پیاپی میبرد دوری ناصل • مرگ
مرده تا در سوی علت مثل • اتصالی بی تکیف بی قیاس • هست رب الناس را با جان ناس انتهی
که کفته شد در کلام • کفته شد تکلیف ما لا ایلام اشارت چهارم علما ظاهر بعضی بر آنند که لفظ
اسم زایدست و معنی بی آن تمامست و آنکه لفظ مقحم است و معنی او مطلقا ملحوظ و مقصود
نیست بلکه تعظیم را و بجهت تیمن است که کلام از صورت قسم کرده اند و میان یمین و تیمن اشتباه کرده
شود و این لفظ در کلام فصحا مقحم واقع شده چنانچه ع الی الحول ثم اسم السلام علیکما • و کذا
قال ذو زید لا زال آسن الحاکم بنج اسم ربلیای سبح اسم ربک و جمعی کفته اند با اجزای کلام است بر
وفق عرف و عادت عرب چه در آن زمان نام اللات بکفته اند که تیمنا و تبرکا نیز بدین نام ابتدا کنند
بعضی محققان بر آنند که اکرچه بحقیقت لفظ اسم صلت است اما ذکر او متضمن فایده ایست از جمله تضعیف
دل چنانچه در لطایف امام قشیری رحمه الله آمده که ایراد اسم بجهت استصفاء قلوبست از
علایق و استخلاص اسرار از عوایق یعنی بنده را بانواع و اقسام او صاف انسانیکه
داری و بجلیه و تحلیه دل از اغیار و تحلیه روح با اسرار ترکیه سزاوار یاد کردن حق سبحانه کرده
باید و شاید مستعد نیست پس حضرت عزت لفظ اسم را اعجاز کرده بود تا چون بنده آن بشنود جاری
کرده و نام او که نام دوست خواهد گفت دل را مصفی و روح را متقی کرده اذ نایباطن صافی ذکر
ملک و او میتواند کرد و فایده دیگر آنکه لوث تعلق با کون نساخته و زبان را باستغفار آلوده
کردن اغیار نشسته و شوی نتهد نام حق بردن غایت کستاخی باد او کردن نهایت جرات
و بی ادبیست بیت هزار بار بشویم دهن بمشک و کلاب • هنوز نام تو بردن کمال بی ادبیست
و کفته اند حضرت حق سبحانه را علی مراتب تنزل و تقدس است و بنده خاکی را اقصی مقام تعلق
و تدنس بی واسطه از حضیض مذلت باوج عزت و جلالت ترقی نتواند نمود پس لفظ اسم را
رابطه ساخت تا در وقت تلفظ بدین کلمه قدم همت بر مصاعد رفعت نهاده بر بقاع عالیت
مشاهده انوار اسم بزرگوار از درکه غیب برون تابد و حضرت خواجه در تفسیر خود آورده که
ذکر اسم از برای بقای خلق است و اکر حق سبحانه افتتاح کلام بلفظ الله کردی تمام خلایق در
آن حقایق بکداختندی مکر آنها که محفوظ نظر ایزدی عصمت و عنایت جلت وقت آیاته •
کرنوری تو کرد دار بهر پرده عیان • انیری نبو ز تو بسوزد دو جهان • ان پرده و کذاشتن آن
بهر حیلتست • تا خلق نسوختندی پیابند امان • صاحب حقایق القرآن کوید اسم زایدست و تقدیم

تکه بالله الرحمن الرحیم یعنی بالله تکونت الموجودات وبه قامت المخلوقات زبان بیان تکبیر معنی
مشیرات که ای بندگان تکون شما از حق بوده وقیام شما بدوست واین کلام قدیم که بیرون
ما سوای او را در سویدای دل راه بدهید و آتش غیرت در خیال غیر نهید ع هرچه جز
غیر او حدث بود در هم شکن • ومقوی این قول آنکه در تفسیر نبوی از امام محقق جعفر
بن محمد صادق رضی الله عنه منقولست که حقیقت آن سخن که هرچه تمام در کتب بوده در قرآنست
ومجموع حقایق قرآنی در فاتحه وتمام معانی فاتحه در بسمله وجمیع لطایف بسمله در حرف
باست تا مدلول که بی کان ما کان وبی یکون ما یکون هرچه بود بمن بود وهرچه باشد بمن
باشد مراد وجود وظهور وقیام اشیاست بدو والله بکل شیء محیط کمی که بحر محیط اشیا
دارد ذاتکه هرچه هستند از مخلوقات ومتعینات بمنزلة الامواج بروی دریا نمایش دارند
وخود را داد از جلوه وموج چیزی نمی نماید ودر فی الحقیقه خود ایشان جز قایمات وایشان
در حد ذات بودی ع الا کل شیء ما خلا الله باطل بیت غیر او جمله سرابند که تو دیدی دارند
بو ما که بیطلبی اوست که دریای وجودات • ودر عرایس آورده که بالله ظهرت الاشیا بر حقیقت
ظهور وخفای همه چیزها بدوست ظهور بود در مرتبه واحدیت که اعتبار وحدت ذاتیه است بثبوت
اعتبارات اسمائیه او را وخفا در مرتبه احدیت که اعتبار وحدتست بشرط عدم اعتبارات
وسقوط آن بالکلیه واین جا گفته اند بیت گاهی درون پرده عزت نهان شود
گاهی برون پرده عیان شود • گاهی درون پرده جهانی بهم زند • گاهی برون تجلی جهان کند
نکته ثانیه در مباحثه لفظ الله وطرفی از رموز منطوی بر پنج اشارت اشارت اول
الله اسمیست که غایت تعالی آن از خزانه غیب وخلوتخانه لاریب بفضای وکتاب قول است
واز ساحت جان فزای قول منتظر خوش هوای قلم جلوه داد واز زبان عالی بیان قلم اعلاء
بکرن لوح منقش ساخت واز دفتر لوح با مین سر این وحی برد وبرکت نزول وحی
حاملان اعبای نوع ارزانی داشت ومبرهن تلقین انبیا وصحیفه سینه دوستان ایمان یار آ
واز سکینه قلوب مشتاقان وورد زبان عاشقان گردانید بیت نامت انیس خاطر بود
زبان ماست نه کلش بیهمتا از داستان ماست • وعلما در نکه این اسم علمست یا اسم صفت
اختلاف کرده اند بعضی علم دانند ومیگویند بحسب لفظ از موصوف که اجرای صفات بروی
کرده که نیست وممیّزه این اسم موصوف باشد وصفت واقع نشود چنانچه هو الله الاحد
وهو الله الواحد این معنی دالست بر علمیت ونکته هل تعلم له سمیا موید عدم اشتقاق
علمیت صاحب کشاف آورده که الله در الاه بمعنی معبود نقلا از اسم اشتقاق کرده اند

نه باشند مشتق وقاری رحمه الله فرموده که اشتقاق فعل از غیر مصدر معهود نیست باتفاق
اهل عربیه پس این غیر خالی از ضعفی نبود وامام ابو حاتم رازی در کتاب زینت آورده که مشرکان
اسم الله از برای بتان خود از این اسم کلم گرفته اند وبدین نام نخواندند چه خدای تعالی محافظت کرد این
اسم را از آنکه دیگری بآن مسمی گردد واین قوی الدلیل علمیت است وجمیع علما مسلم داشته اند
رحمه الله در وسیط آورده که جمعی این اسم را جامع اعلام دانند وکمینه این اسم در حق باری تعالی
چون اسماء اعلامست در حق ما وفی الحقیقه نه علم است چه علم قایم مقام اشارتست واشارت
در حق باری تعالی ممتنعست بیت جه جای بحث لفظات وعبارت • که اعیاد ذبیحه اشارت
عبارت محو شد چون رخ نماید • اشارت نیز ز استانه چه آید • وآنچه گفته اند که اسم علم شخص
از برای غیر مسمی از تشارک او دفع وحصر وشبه او در حقیقت وماهیت وحق سبحانه منزه
از تحت جنس ونوعی است که در احدی مشارکت ومشابه او نبود در جمیع وجوه فاما گفته اند که شیخ صلاح
رحمه الله در اعجاز البیان فرموده که غیشا بید که حق تعالی شانه اسمی باشد علم که دلالت کند بر او دلالت
مطابقی بحیثیتی که مفهوم نشود از آن مجرد ذات مطلق جهت آنکه حضرت ذات از حیثیت اطلاق وتجرد
محکوم علیه نمیشود بهیچ حکمی ومشاهده کرده نیز بهیچ وصفی ومضاف نمیشود بهیچ نسبتی ومقید
بهیچ اعتباری ونه متعلق بهیچ معرفتی ونیز ادراک هرچیز که متعلق گردد بواسطه امری وصفی
یا اضافی هر اینه مقید باشد ودر حق سبحانه از حیثیت اطلاق وغنای ذاتی از احوال هیچ چیز نه زانها زینت
کمی گوید اعظا خطا کرده نه بر حکم الخطاب وسلب صحیح آید ونزد جمع میان آنها وزینت انها شایعست
بیت مقال الدین معقول مقام کم است وسر این خیال بر هر ده هزار عالم مستور ومبهم
هرچه آن بر هم نهاده دست حس وعقل تم • کبریایت سلک طفلان انبیاوان ابداخته • ونیز این تعریف
چنین ذاتی متعذر باشد وضع اسمی نمودن که دلالت بر حقیقت این ذات کند بی آنکه جزو آن
محض از وی فهم نشود دون امری نادر بان امعنی احکمی اینست العبارت شیخ فریدالدین عطار
قدس سره فرموده بیت آن مرتبه که تیر شیخ نامدان • نام حق میگفت بیرون از نشان • شیخ گفت
او را که ای برتر تمام • نیست حق باد رحقیقت هیچ نام • تا که هر چیزیم خوانی آن نه اوست
وهرچه خوانی آن نه اوست • ودیگر آنکه مراد آنچه وضع اسم تعریف مسمی باشد از غیر او ودرحق ذات آن
اسم وجوب باتفاق محققان حصول معرفت کنه ذات از قبیل محالات است وجوب غیر او سوی حق تعالی
از مقوله مستحیلات پس وضع آنچه فایده دهد وآنکه گفته اند العلم للمعلوم مقوی این سخن
چه علم را دلالت جز معلومی نباشد وحضرت ذات که پیدا است ولا یحیطون به علما المحاطه
علم به صفتی که قایم اوست معلوم که نشد پس او را علم نبود پرده وی فزاید بیت

شرح و بیان بکوی فهام و نشان نه جوی . الحاکه و وحدت آمد تمام و فی نشانت اشارۀ دوم
جمعی کفته الله را اسم صفت میدانند یا انکه در اشتقاق او متفق اند در مأخذ آن مختلف اند و
مرجع اختلاف اصل این اسم است که بعضی آن را اله کفتند و جمعی اله و طایفۀ لاه و هر یک از
این جهت دیگر مشتق میدانند اما اله را انکه کیرند او به معنی مستعملست بناه بردن و واله
شدن و مشتاق بودن و اله بمعنی من یوله الیه است چون امام بمعنی من یؤم برین معنی چنین
باشد که اوست کار ساز بیکسان که ملهوفان جکر سوخته پناه بحضرت او برند یا اوست بی نیازی
که عارفان در اوصاف بی پایان او و اله و حیران کردند یا اوست بندۀ نوازی که عشاق در فراق
دیدار مجان مشتاقان او و با لقای او باشند شعر الاطال شوق الابرار الی لقائی
بحق رات با صفت مشتاق . اما اله از الاهه کرفته اند که در لغت عبادتست چنانچه
در قرات ابن عباس رضی الله عنه آمده که و یذرک و الهتک ای عبادتک یا از الهانیه بروزن
رهبانیه که آن نیز بمعنی عبادتست چنانچه در حدیث وهب بن ابی الورد آمده اذا وقع
العبد فی الهانیه الرب الخ و برین تقدیر اله بمعنی ما له باشد یعنی معبود چون کتاب
بمعنی مکتوب و فی نفس الامر معبود حقیقی اوست که عبادت جز او را نمی شاید و صفت
معبودیه غیر او را سزا نی بیت عقده بر سنتش نتوان بنظام . غیر او هست بیت تنشریح اله
یا از الرکرفته اند و او یصد با له باشد بکسر لام یا اله بفتح لام اوله به بمعنی آید نا است و دایم
بودن در شدت بجمع بکی بودن و متحیر شدن و هر یک معنی بدین اسم ملحوظ است الادایم
الی و قایم ابدی خداوندی معاوست بیت اولا و اول بی ابتدا . آخر و
آخر بی انتها . و ثانیا رجوع همه خلایق در وقت اضطراب و اضطرار بحضرت بیت
مؤمن و ترسا یهود و کبر و مغ . جمله را روی آن سلطان الغ . و ثالثا عقول و اوهام متحیرند در
بیدای معرفت کبریای او و ارواح و افهام سرکشته در طلب شناخت صفات و اسمای او ع
زعقل بس جکالی کی رسند . بی فهم عقول بجمال تو رسند . و در دوم که مصدر اله بفتح لام باشد
بمعنی مشهود است ساکن شدن و بکسی بر آسودن و از مضمون این کلمه فهم توان کرد که سکون
دلها و سکینه سینها و آرام جانها با نام اوست الا بذکر الله تطمئن القلوب و ذات او بر آنست
از مشابهت ممکنات و مماثلت محدثات و علو ذات او ذاتست و هو العلی العظیم بیت
ای و رای هر چه کفتند . آنها کفته دیدنها نهفتند . اما لاه را کرفو لوی دارند ما آن لی هات
بمعنی ارتفاع و اکر لای باشد مشتق منه لیه است بمعنی شستن و احتجاب و برین تقدیر او ل
معنی چنین بود که جناب عظمت و جلال او از آن ارفع است که بر دیده هم تیره عینا من ادنی جهان

درجات او متعالیست و رفعت مرتبه ذات او متعالی از آن اعلی که سفیر خیالی در وی متداول الطراف
آن خیال اطراف تو اند بست بیت هیچ دل با کنه او ره نیست . عقل و جان از کمال او کرنست
عقل عقلست و جان جان است او . آن که از برترست آن شان او . و بر تقدیر ثانی تو ان کفت که ذات
اقدس محتجب است با ستار عزت و صفات مقدس مستتر بحجب کبریا و عظمت نه نظر و هم بروی
آن تعلقات تو از ذات تو اند دید و نه دیده فهم او را بر اشعۀ اسرار صفات شاهد تو اند بود
اشارۀ سیوم بیت ای نور خدایش رویت در نقاب . وی تجلیات نزا زنا د بحجاب
بعضی از علما کفته اند اسم الله اعظم است و در کتاب الهی از اسما حسنی هیچ اسم بدین عدد یافته نشده
در مجموع قرآن با انجه در بیلات دو هزار و هشتصد و هفت جا ذکر یافته و مجمل اوصاف
خاصۀ الوهیت چون احدیت و صمدیت و واحدیت و کبریا و عظمت یا مفصل انچه متعلقات الحق
بشر چون خلق و بعث و رزق و اجل و الملاح و صلاح و فساد و وقوع اعمال و اقوال و احوال
ایشان بدین اسم مضاف منسوبست و در تفسیر کبیر آورده که الله را اسم اعظم داشتن بتحقیق
اقربست بسبب اختصاص او بدلالت بر ذات الهی و چون ذات حق تعالی اشرف ذواتست اسم
خاص بدو اعظم و اشرف اسما خواهد بود و امام حجة الاسلام در مقصد اقصی فرموده که این اسم
دالست بر ذاتی که جامع جمیع صفات کمال باشد و دلالت او بر شایبه ایست که هیچ اسمانرا کمالیه
در آن احاطه او بخارج نیست و سایر اسما دلالت نمی کنند الا بر بعضی از آن بر این بیان جامعیت
او را اسم اعظم توان کفت و در حقایق القرآن نیز موافق تحریر امام فرموده که از جمیع اسماء الهی هیچ
کدام مانند این کالیت نیست و مراد از کال رجوع جمیع آنست بوی و اندراج معانی مجموع در وی و اکر او را
بواسطه این کال بسبب عظمت این اسم تواند بود که همه نامها مذکورست و بیان همه علیها
شهود که کافر و مؤمن همه این نام را دانند و ملحد و موحد این اسم را شناسند و موافق و منافق بر
زبان رانند و صالح و فاسق حق را بدین نام دانند چنانچه سبحان میکوید و ربکا و ربنا الله
مشرکان نیز معترفند که آورده ما الله الت و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله و همان
نوع که مؤمنان معتقدند که مرا بحصول کرامت انا الله الت کافران نیز مقرند که بتان ما نیز
روی شفاعت با الله الت هؤلاء شفعاؤنا عند الله بیت هم ستر کفته اند هم جاحد لمن الله
الواحد . ان رباعیات حضرت مولویست قدس بیت نه بکلیسیای مقدس او بود
تر ساو یهود را تو بودی مقصود . در نیکدها نیز تحقق کردم . تسبیح بتان نیز همه نام تو بود
ریم در مطالع فرموده که جمیع قرآن تفسیر این اسم است مثلا در تفسیر فاتحه که فیه تحمید الله
و الله رب العالمین و رحمن رحیم و مالک روز جزا اوست همه را معبود و مستعان هم او نمانت

را، فاینه بصراط مستقیم و هیئت دهند را یافتکان و غضب کنند بر کمراهان و همچنین
در بعض القات و شرح کتاب لاریب به هدایت بخشند متقیان و ایمان آورندکان را
آنها که مرما عا الله است و آنها که نفقه دهند برای رضای الله است و علی هذا القرآن برین
سوال دال است و صحیح این که این اسم باشد دور تماید و بعضی کفته اند این اسم را شاید و خصیصه
کماآن خصایص با عظمت او استدلال [illegible] نمود اول آنکه جمیع اسمای حق را سبحانه بدان
دهند و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و هیچ یک از اسما منسوب بکرداند دوم آنکه در او الف و لام
از همین عوض آورده اند یعنی همان که کویند در اصل الاله و در هیچ اسم یافت نشود که الف و لام
تعریف عوض حرفی محذوف آورده باشند سوم آنکه همین این الف و لام را که از اصل کلمه است
حکم اصل داده اند تا آنکه این کلمه که از بنیه جدا نمی شود هر که منفک نشود بخلاف سایر اسما
که حرف ادات تعریف میکنند چون الرجل و رجل چهارم آنکه همزه این کلمه را در ندا قطع میکنند چون
یا الله و در غیر ندا قطع میکنند چون بالله بلکه گاهی حرف او حذف و وصل میآرند و گاهی همزه
قطع و در هیچ اسم دیگر این صورت واقع نیست پنجم آنکه بعد از تنبیه که با حرف ندا را اما معرف
داخل میکردند چون یا ایها الرجل هر که بر این اسم در می آید ششم در بین کلمه حرف ندا با الف و لام
جمع کرده اند و در کلام عرب این صورت جایز نیست مگر در شواذ هفتم حرف ندا از وی حذف میکنند
و در آخرش میم الحاق نموده اللهم میگویند و در هیچ که کرداشتن وقوع نیافته هشتم
باوجود الحاق میم [illegible] الف لام را اسقاط میکنند و لام میکنند [illegible] بوحیان در سهو بیان
صفاوی [illegible] و در شوط [illegible] کرده لام هذا خاص است [illegible] تم اختصاص و ثنا قسم چون
تالله فالا بغیر این اسم مستعمل نیست دهم خصوصیت لفظ ایم و ایمن که موضوع اند از قسم
چون ایم الله و ایمن الله یازدهم آنکه بعد از حذف حرف جار در قسم هم جایز مجرور آرند کما در نحو
الله لافعلن بوحاتم در کتاب زینت آورده که با وجود حذف حرف جار الف لام را نیز [illegible]
چنانچه لاه لافعلن ذلک سیزدهم تغلیظ لام و تفخیم آن به معنی که ماقبل او مفتوح یا مضموم باشد
چون ان الله و عبدالله چهاردهم صیانت و نگاه داشت حق تعالی این اسم را از آنکه دیگری بوی
مسمی کرده باشند تا زمان آدم تا در حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم این اسم را غیر حق سبحانه و تعالی
اطلاق نیافته و هیچ کس را حقیقت و مجازا بدین نام نخوانده اند پانزدهم آنکه اصلا تغیر نیابد
دین اسم را نیابد و تثنیه و نه جمع و نه تصغیر شانزدهم در مفاتیح الغیب آورده که از خواص
این اسم آنست که چون الف را حذف کنند باقی ماند لله [illegible] سبحانه تعالی لله الامر
من قبل و من بعد و کلام اول را حذف کنند له بماند و آن نیز خاصه اوست چه مالکیت حقیقت غیر او

ثابت نیست له الملک و له الحمد و کلام ثانیه را نیز حذف کنند هو بماند و آن نیز دلالت بر ذات دارد کل
هو الله احد و واوی که در لفظ هو می آید زاید است بدلیل سقوط آن در تثنیه و جمع چون هما
و هم پس اسمی که اورا این همه خصایص باشد اعظم اسما خواهد بود ع این همه دیدی و خلطی
بجز بینی نیست ارباب لطایف گفته اند که این اسم اعظم است بدان دلیل که اساس توحید بر او
و کافر بسبب گفتن این کلمه در اثنای شهادت از حضیض کفر بذروه ایمان انتقال می نماید و لازم
گفتن لا اله الا الله که علامت اسلامست که بجای لفظ الله لفظ الرحمن گوید با کم نه اثبات
خاص للفظ هو [illegible] که [illegible] نیامده باشد و در دایره اسلام داخل گشته پس حق سبحانه
الوهیت را بغیر ذات خود ما ثبات وحدانیت ذات خود بدین کلمه کرد و چون خواست که حبیب
صلوات الله علیه از ما سوی اعراض کند و بکلی بحضرت او اقبال نماید [illegible]
بسند جلاله و جلال صمدیه متوجه گرداند و گفت همین اسم را کر قل الله ثم ذرهم لا جرم فلاح
بندگان متعلق بذکر این نام است واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون سنت کاملان [illegible]
این اسم تمامست الذین یذکرون الله [illegible] بسم الله و اختتام دعا [illegible]
آخر دعویهم ان الحمد لله تاکید معنا [illegible] کلا اله الا الله [illegible]
بدونست که محمد رسول الله بیت الله الله چه خطر هر نام است این [illegible] تمام
هر که برین اسم [illegible] شد بود [illegible] شرح [illegible] ارتقاء
در نیم [illegible] پس بودند [illegible] حسبی الله گواه این دعوی محققان گویند که
اسم اعظم بدان معنی که اعظمیت او ثابت شده بدلالت محض [illegible]
في الاشارة الاولى نمیشاید که باشد اما او را در مراتب افعال و صفات و نسب و اضافات
و احکام الوهیت که عبارت از اعتبارات [illegible] اسماء عظام هست و اعظم همه اسم الله و شیخ صدر
الحقیقة والدین در شرح احادیث آورده که اعظمیت اسما بواسطه تعریف و دلالتست [illegible]
[illegible] گرفته اند که بمعنی علامت باشد و [illegible] هر اسم معرف مسمی بود پس هر کدام
که شمس تعریفی باشد تام از تعریف اسمی دیگر او اعظم باشد پس [illegible] آن اسم که تعریف او در
تمامت بدان درجه نیست و اما [illegible] که اسمای حق همه عظیمند [illegible] سلطان
العارفین قدس سره از اسم اعظم پرسیدند گفت شما اصغر من نماید تا من اعظم [illegible]
نامست که [illegible] عظمت تمامت هر قطره در نظر آید که از بحر محیط نه کمتر آید بیت
هر شبنمی درین ره دریای بیکرانست • در [illegible] این معنا شرح و بیان داده اشارت رابع
بعضی عرفا گفته اند اسمی جامع گفته اند و در اعجاز البیان فرموده که الله اسم جامع کلیست که

مطلقا بجهت حکمی تعیّن نیست ما سوا اسما آمری بدو صحیح فی و هر توجه و سؤال و الجا کنانه
کرده شود بدین نام اضافه آن بمعینیت جزوی مقید خواهد بود بحسب حال متوجه و سایل
و ملتجی چنانچه مریض و غریق مثلا چون یا طبیب اسم مثلا از حیثیت شفا و نجات باشد و علی
هذا القیاس و شیخ رکن الدین شیرازی رحمه الله در شرح فصوص الحکم آورده که الله باعتبار
اسم ذات است من حیث هی هی در مرتبه احدیت و باعتبار عام ذات شناسان روی که علت
بجمله اسما و صفات در مرتبه واحدیت پس اسم جامع باشد و در بعضی نموده که الله اسم جمع
بدان معنی که هر اسمی که هست تعلق بشیئی از صفات الهی دارد مخصوص به الا این اسم که تعلق
بذات دارد با همه صفات لاجرم صفت جمعیت در وی متحقق باشد و ما سوای اسم جمع منکشف نشود
الا باهل جمعیت و جمعیت اجتماع همت در حق جمع حق و فانی همه یکی از آمدن **بیت**
ما در خلوت بروی غیر بستیم ✽ از همه باز آمدیم و با تو نشستیم ✽ و هم در بیان آن در تفرقه و تحصیل
جمعیت فرموده اند **بیت** چون تفرقه دل است حاصل نشد ✽ دل را یکی بباید یک دل
و در تفسیر قاید بحاسنی که الله را اسم جامع از آن گویند که جامع نعوت کمالست چنانچه صاحب
فتوحات قدس سره فرموده که معنی الوهیت استغنای اوست از غیر و احتیاج غیر بهما و ما نقید
جلالت و ثانی بشیر بجمال فکان العبارة از هر دو صفت است که در اسم الله اندراج دارد و از
جامعیت این اسم است که با وجود کثرت جریان لفظ او بر افواه و السنه و وفور اشتقاق صور آن
بر الواح صدور و انفس هیچکس از و خبر نیافته و هیچ احدی سر او نشناخته **بیت**
ای درون جان و جان از تو بجوش ✽ از تو جهان پر است و جهان از تو بی نصیب ✽ نقش تو در ضمیر
ضمیر از تو بی نصیب ✽ لفظ تو بر زبان و زبان از تو بی نصیب ✽ و هم در بعضی آورده که از دیدنها
خبر داد از نفس خود بدین اسم تجلیات این نام مکرر او تکلم کرده بدین نام مکرر او شناخت
از این نام را مکرر او **بیت** خود بخود داد و خود گرفت سخن ✽ خود تکلم نمود و خود بشنود
آورده اند که ابو الحسین نوری نور الله روحه هفت روز در منزل خود ایستاده در خواب
منقطع شده مکرر خود می گفت و الله الله الله می گفت خبر به سید الطایفه جنید بغدادی
قدس سره رسید فرمود که بنگرید تا محفوظ علیه هست یا نه چون ملاحظه کردند فرایض او
فوت نمی شد جنید گفت الحمد لله که شیطان بر وی دست نیافت و مریدان متوجه زیارت وی
شدند چون نظر ابو الحسین آمد گفتا مرید چنان حالی دیدیم که گفتن الله الله شغل تو بود که آن
قوم التفات نمود **مصرع** شغلک لا یرید دوست نگوییم فارغست ✽ جنید فرمود
که ای ابو الحسین چه چیز تمام الله ساخته و از سر منزل سکون بوادی اضطراب انداخته جواب

داد که از گفتن الله الله و الله شدم **بیت** نام تو برم یا المغوث داکردم ✽ فی الحال زهر دو کون
یکتا کردم ✽ جنید گفت ای نوری این گفتن الله از تست یا از او اگر او خود میگوید تو در میان آن
بیش نیستی و اگر تو بدو نرسی سبب چیست و اگر تو میگویی بر حضور در مقام هستی و خود پرستی گرفتار
ای و له و حیرت جان ابو الحسین از ذکر جانی شد و گفت نعم المؤدب انت و بدین اشارت شیخ رکن
روشن شد که گوید و شنوید از انهم بجنون **بیت** لم تراجع تو کرد انت که بی
و اگر از نی ابر سپند لا کن گفت ✽ غیر دیدن باد بر جنون را نیافت ✽ خاتم عرفان که حق را شناخت
عارف و معروف تو بی بی تو عالم ✽ واصف و موصوف تو بی و السلام **اشارة خامس** یعنی از عرفان
بیچاری از حقایق که حروف از نام مقدس بر آن عرفان مشروح یافت در ظهور سایل دادند و فرموده اند
و با راده شده از آنها صحایف تقریر تبیین مینماید و الله ولی الانعام و بعد اینکه عدد حروف این اسم
بحسب ملفوظ پنج است اشاره کرده که از اختصاص عدد خمس بعدد ذکر پذیرد از نهایت طریق رسالت
دور نخواهد بود بدانکه عدد پنج را دو نوع مترتب کند که حاصل ضرب پنج باشد و از پنج نتیجه بدو
بیست و پنج بود دو دیگر باره دو مرتبه کند شش شش بیست و پنج باشد و علی هذا القیاس و حکم
رسالت صلی الله علیه و سلم ارکان اسلام را که دینی عبارة از وست بر پنج عدد و مبنی ساخته
اشاره بدین است که دین بتمام شد و نعمت شریعت بنهایت انجامید الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و بعد از این شریعت دیگر نباشد و پیغمبری دیگر بر خلق نیاید و هر یک از ارکان اسلام در
پنج از عدد پنج که حرف ها با زاء آن تعین است که از آن آفرینش و دیگر نماز که رکن دیگر است و احتمام بنا
و زیاده از پنج رکن آن پنج وقت معین گشته و تمامی ارکان و رکن پنج چیز که قیام و رکوع و سجود
و قعود است قرار پذیرفته و در وضو که مقدمه نماز است شستن پنج عضو که وجه و یدین و رجلین است
شد و در زکوة نقدین از او دویست درم پنج درم و از بیست دینار نیم دینار که از آن جمله پنج در
تعیین یافته و اقسام صوم پنج است فرض و سنت و حرام و مستحب و مکروه و روزه پنج روز
در سال حرام است عیدین و ایام التشریق و شرایط وجوب حج پنج مقرر شد اسلام و حریت
بلوغ و عقل و استطاعت و در کلام الهی صور مفتتح بلفظ الحمد لله که خاتم انبیا بود و شق
کرده در پنج آمده و سوره که در اول آن معنی امر بصورة قل ظهور کرده و قول موجب تمام و کمال
ظاهر شدن هر موجودات که انما قولنا لشیء اذا اردناه هر پنج واقع شده و در حل نظر در پنج
روح اعظم مذکور گشت که اگر کسی در وی فکر کند در مراتب شهودی کرده که بنای کلیات بر عدد
پنج است و الاجرام همچنانکه حکما آن را اصل موجود دانسته اند همین عدد است عقل و نفس و هیولی
و صورت و جسم و کمالات اجسام هم الیه اعراض که در اقصی نهایت عالم ظهور بعالم افاده نظر تحقیق

پنج است کم و کیف و وضع و انفعال که تمام آن از مقوله ذاتند و که گفته شد امهات اعراض نسبیه است که ظاهر
چنان مینماید اما محققان دانند که تأثیرشان دارد در ذات قابل و فاعل به نوع تعوری و تحقیق هست که
سایر اعراض نسبیه که محض اعتبار است والله اعلم کرد هر یک زمان و مکان که از امهات مضافات
و معینات ممکنات اند و نسبت با جمیع عددات تا اشارات الحافظه تا هفت سرایر سپهر هفت که مذکور شد
پیوسته جمله کلیات ممکنه پنج اند یکی آنکه متمکن را هیچ حاله خروج با متقالات از آن و سکون
و استقرار اندر آن و آن فلکیست که محل اجسام علویه و منحصر حرکت دوریه واقع شده و مدخل
آن از مقعر فلک قمر تا مرکز جهان پنج محال الفنا تا میکند در سلک اجلاء انتظام دارد که هر یک از
جز عنصری مخصوص بالطبع آرام گیرند و بر بی زوال در نشان نیز پنجی خالی متصورات
چه اصل زمان آن خاصیت و دایم است که انقطاع نمی پذیرد و بحسب نمایش اضلاع دوام ندارد
و بصورت چهار فصل گشته بر آمده که هر یک از آن بالطبع و الاثر شاکل یکی است از عناصر
خلاصه آنها جمیعا که انسانست یکی پنج منظر شکه خامه قدرت کامله بر لوح هو الذی یصورکم
فی الارحام بر شکل تصویر نگاشته حدود آن پنج عضو منتهی میشود در راس و یدین و رجلین
و اطراف هر یک از آنها به پنج انتها یافته در دست و پای که هر یک به پنج انگشت منتهی شده
ظاهر است اما سر که بطرف علو علاقه بیشتر دارد در ظاهر به پنج حس که عبارت از سمع و بصر و شم
و ذوق و لمس است مرتب و آماده گشته و در باطن او نیز مفرغ حس که بنطاسیا و خیال و متفکره
و وهم و حافظه است مهیا و مقرر شده و از نوادر اتفاقات بایدانست که چون ایشان نهایت
ما الیه تلک اند و معهود است که سور قرآن بدان مشحون شده به پنج اند لفظ الناس تکرار یافته
در بیان این نوع کرامت نشان آگه نی اسکه که از اشراف جماعت یعنی رسل کرام علیهم الصلوة
والسلام اینها که ما چنان شرایع اعتبر بوده اند بهمین عدد اختصاص دارند چون نوح و ابراهیم
موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و باز اشرف و اشرف رسل حضرت ختمی صلی الله
علیه و سلم که رتبه نبوت بدو منتهی شده و مختار ایوان صحابه که از چهار خلیفه بزرگوار بوده که
مجموع پنج باشند و در وقتی که مخاصمه واقع شد میان نصاری نجران و آنحضرت صلی الله علیه و
سلم در باب عیسی بن مریم و کار مباهله قرار یافت و مقرر شد که خواص جانبین بدان مقام
حاضر آیند از طرف حق همین پنج تن نبی و ولی و زهرا و سبطین که آل عبا گویند متوجه شدند
و ارباب حقیقت نیز مراتب کلیه را که حضرات خوانند در پنج منحصر داشته اند کما قیل بیت
واجب بود از کندن حضرت ذات • پنج آنها اند و او حضرات • غیب و شهاده و در وسط پنج
مثال • والخاص حقیقت ملک الحضرات • وز خاصیات این عدد اختصاص میرود و ذات چون تامل

در اینجا مذکور شد بر خاطر هوشمند که در عدد پنج دلیل نهایت و کمالست شاهد کرد داینقه فهمش آن
وقوع حروف اسم الله بعین عدد حاشیه در روا عکرا از وجه ذوق تعبیر تو آنکه در مرتبه قرار گرفته اند
و تفکر در آنکه این اسم بحروف خود تمام شد که بوضع بریع عدد دلالت دارد و همین در بسمله و فاتحه
پنج جای تکرار یافته موجب مزید بصیرت خواهد شد فمن ابصر فلنفسه و غرض اصلی بیت از تاء
آن از حروف محکم از این اسم منفصل سر عجیب منطوی در مرتبه عجیب هست بیت
پنج حرفست بر شکر فیا از اسم • جز سر کنج نهان و ذات قلیم • در رجاء الله جو شد الذ پنج • و اذکر اسما بحرف
کرو هر شیخ • دیو دا که بیما لش نوشتافت • جز بدین پنج نیز تو ان تافت • و از پنج و ما الغایت کی کنو
ظاهر و مدعوم و مطلوب مخفی کرد و عکسه عرفان کواهست بر دعوی توحید موجدان بیت
دو الف زو یا تسرق دو کواه • کرده روشن بسر وحدت راه • و دو هم لام ساکن و دیگری متحرک کرد
ملک و ملکوت همان حرکت و سکون نمونه تا نموده ابواب فیض بروی بقیمان هردو اقلیم گشوده
بیت اندو لامش گرفته فوت و قوت • آن یکی ملک دان دگر ملکوت • و اختتام ابهام
عرفست هات که بنهایت کلیات دالیست که اشاره الیه بیت ها شد که اهالی هو کیست
نیم دو عین الشهید و منها نیم • اما العین الظاهر عبارت است از مرتبه واحدیت که اعتبار وحدت
شی و ظهور بر اسماء میکند بدان که متعلق باعیان ظهور خالقیت و بادیه و اخرویه العالم مخلوقات
مرتبه احدیت که اعتبار وحدت باشد بشرط لا شیء و مخفی از غیبی حقیقی است که متعلق است باعتبار
بطون ذاتست و از آنست دلیلیات و حرکت اولی و سکون نامیه موئیدان معنوی میتوان بود و حضرت
حقایق باهمی در بنی بابه رمز بوده • بیت یکی از هو فتح باب فتوح • کرده در منظر فتح پنج
وان دیگر داده از سکون تمکین • دل دلفکار ابکس تمکین • و مصاحبه عرابر آمده که الف اشارات
بالهیه حوالت که بیان بقلوب موحدان تجلی نموده و از تخلیص دل بمعرفت آن آگاهی بغیر شرح کا
شرح المذکور دل دلها حضرت یکتا اشاید بحر مجرد از عالم تعریفات کوفرد للفرد یکتا یکتا
باشد تا یک کمی ز بی اینکه کمی نهم انجاما بر بحر من در تحقیق و دین میزان یلیش نشد کوید
عارفه بحر کان فنا ای رسیده بر سید که دنیا حقیقت نگرند همی گفت دو من عارف فنا ابوکه
کر رتین من نفر یاد کار کر نکردم و منع بحوزیم و مناسب این حکایت است این حکایات که شیوخ صغوت
بیت این یکی آمد که مرد دنیا بحود • گفت یاد بر پیکرت ای معتمد • گفت من گفتش بر و هنگام پست
بر چنین خانه بحال خانه پست • خانه را جز آتش هجر و فراق • کی بود کو وادها از نفاق • چون توقیق
هنوز از نو برفت • سوختن باید از دنیا برفت • رفت آن مسکین بسالی دیر • اتفاق با حیدر
جگر • بجمله گفت آن سوخته بی باد گشت • زحلقه بندید بیصدتر پنج عادت • ای تخلید انبیا

بالک ندا این شکر بر دو بکیستان * گفت بر دو هم تو قفای پر زبان * گفتا کو بنا چون بنام ای پرزو

بیت کجا لیش دو من تو ای * بیت سود از سر رشته دو تا * کر تو بکاهی بدین سوزن دا ای

اما الامین لام شارکی اشارت بعالم ملکت یعنی عالم شهادت و عالم اجسام و عالم خلق که محسوس

و سکون و دلیل آنکه ملک تا بحو همچکونه تصرف نیست و تا فیض ملکوتی سلسله او بحرکت در نمه

از حرکت بدو بدید نیاید **بیت** ملک فی نفسه بود ساکن * نیست جنبش درو ز روی یکی

جنبشی کافکند بر و ناید * ملکوتش در و فکند دو نماید * و اشارت بدین معنیست **بیت**

همه چون نقش دیوار عالم مجنبان میشوم آنکه * که نو نقش بند ما بر دیوار در آید * و لام بحرکت عام

اشارت بملکوت یعنی عالم الغیب بعالم ارواح و عالم امر که حس با انتها * ندارد و حرکت دلالت بر آن

دارد که ملک در قبضه تصرف او نیست و من بتعیین تا کان فضای ملکوتی تا بلی نتیکان فضا

ملکی هیچ کار نیاید **بیت** چشم را چون نیاید دانه محض الجوف نمایان شمن * سایر بخشش کن

که بود دفتر پدید * فسبحان الذی بیده ملکوت کل شی و حضرت شیخ روزبهان قدس سره آورده

که لام اول اشارت بحالت نیابی تجلال دارد این در صفت که بی بالله شناسند که روانها مر صفات

الهی اشغفه ظهور با الحق راستو تکرد این است که او صفت اول او در صفت او و بعز شناخت و آن عین

که از حضرت شهر بوده در مقام تجلی صفاتی است و هم ایشان در مقام تجلی ذاتی آورده که حرف

تجلی فرموده بلام اول تا ازلیت خود بارواح عارفان تا باز داشتغرق کشت بعد لام ثانی تجلی کرد از شاهد

جمال الوهیت با اثر ابعاد نان تا در بحر حیرت غرق شدند و قطع ایشان در دنیا بودست **مصرع**

قطع بدون یا اسباب دارد تا ایشان * و امام قشیری رحمه الله فرموده در کتاب تحفیر که لام اول

اشارت بمحو اشارات و این لام تفصیل است و تعریف در تفصیل از نتایج دارد بر حضرت حق

تعریف فرمود ذات خود را بظهور در تفاصیل اعیان ثابته در حضرت علمیت و چون این ظهور

بغایت رسید بعین بطون شد لان الظهور نهایت البطون و بطونا فی الظهور و لام ثانی اشارت

محو الحروف فی کشف المحامد این تفصیل است آن تفصیل ظهور را بعلم تعین و مراتبه در بین حال الغرض

که موجب ازدیاد ظهور است نزاده باشد و دیاد ظهور سبب کمال بطون کردد بر هر چند ظهور

می افزاید بطون نیز زیاده میشود و مسالک مکاشفت که در تفصیل اول بمرتبه محو اشارات رسیده

بود در تفصیل ثانی بانکشاف ها هویت از وی محض اشارات فانی میشود و معنی محو الحروف

بیت در فنا کم شو عطا الاینست و بس * کم شدن کم کن کمال اینست و بس * در فتوحات

مذکورست که لامین اشارتست باسم ظاهر و باطن که واقع شد از ذات الفاعل و الفاعل

و این مقام اتصال شیخ نهایت منعطف میکردد بر نهایت طرفین و دایره بهم می آید **بیت**

بر ایشان اولا آمده عین آخر * باشد بین الحق بیز ظاهر * اما حرف ها بر هویت ذات دلالت کند و از غیب

هویت کویند **بیت** ها فی هویت آمد ای حرف شناس * واقف تا بود بدان حروف اشناس

باشد که از آن حرف در امید بهراس * حرفی کفتم شکر ما کرد اجناس * در رساله فواتح الجمال آورده که

ذکر جاری بر نفوس حیوانات انفاس ضروریه ایشانست زیرا که در وقت انبساط و انقباض نفس

حرف ها کو اشارت بغیب هویتست کفته میشود اکر خواهند و اکر نه و همین حرف هاست که اصل

اسم مقدس بود و جناب حضرت شیخ مؤید جندی رحمه الله در شرح فصوص الحکم آورده که اصل در اسم الله

حرف هاست که کنایت از غیب ذات و هویت غیر متعین اوست چه ها کنایت از غایب باشد و لام ملک

بالتخصیص بوده کویند چه همه ملک اوست و مخصوص بدو که لام تعریف در آورده اند تا نفی وهم

امکان و توهم شرکت کند در کنایت غایب و ملکیت پس بحکم که علامت تعظیم است تمام اوافت

و حضرت حقایق پناهی بهمین معنی اشارت فرموده **بیت** اسم ذات او الا همین ها بود

لام تعریف و اختصاص فرموده * چون شد اشباع کرده فتحه لام * با الف شد حروف اسم تمام * صاحب

روح الارواح روح الله روحه فرموده که تحقیق خاص قیب آنها حق هویت وارد را اصلیت

حرفیت یعنی ها و واو از بنای قرار نحو نست و اصل کلمه نیست چه در تثنیه ها کویند هو

پس از نام فردیست دلیل بر فردیت با اسامی و صفات بر زبان رود و مکر هو که از میان جان آید

و زبان را با او کار نیست در کتاب البیان فی اعجاز القرآن آورده که اسم ذات حرف هاست و انضمام

او با واو برای آنست که ها از اقصی غایات مخارج آید و واو تن دیگر کلمه ایست بمبدا مخارج که شفت

و چنانچه ها اعتماد بر هیچ جزو از اجزای مخرج ندارد در وقت ظهور واو نیز همان و بنیه معتمد هیچ

جزو نیست پس ها که مبدا کلاست باید که با واو منضم شود که منتها کلمست تا دایره تمام کرده شده

لهذا در زبان مبدا و معاد تجلیه ساعت بدین اسم تشریف یافته لا یجلیها لوقتها الا هو حضرت

شیخ در اعجاز البیان آورده که در اتصال ها و واو سریست بحکم جمیع مخارج تا اجمعت که نطق

بدو متوقفست بر آن نفس بصوت در جمیع مخارج و بر دو زبان چه در تلفظ بها اولا ابتدا از

آخر مخارج کنند و بواسطه الف امتداد صوت بنهایت مخارج رسد جمعه و او ثانی و ثالث عود

نماید پس یک دوره تمام شود در جمیع مخارج در ذهاب و ایاب مرور کند لاجرم چون بحرف

ها که در اخر او احاطه بمجموع نموده اتصال یابد در جمعیت بیفزاید و در عبارت او اشارت بهمه

کرد فهو هو و لا یعرفه الا هو و امام قشیری رحمه الله در کتاب تحفیر از ابن مبارک رضی الله عنه

نقل میکند که ها از اخر مخارج آید و واو از اول مخارج که نیا اشارت میکند بر این دو حرف که ابتدا

هر حادثی از وست و انتها هر حادث بدو و یکی از عرفا فرموده که واو دلالت بر جمعیت دارد

[margin:] بخط ایشان نسخه دیده شد

در کلام عرب علامت جمع واقع میشود چه در فعل چون نصروا وچه در اسم چون ناصرون انا
حرف ها مظهر جمع است یعنی بآن واو امتزاج یافت جامع شد مر جمیع اسما وصفات را نزد
محققان که از کلمه هو غیر حق بر ضمیر ایشان خطور نکند غرض این مقدمات تعریف حرف
ها الله بود که دال بر جامعیت او مر همه اشیا محیط است وجهت توضیح این سخن باید دانست که
الف ظاهر این اشارت باسم الظاهر است والف مخفی باسم الباطن ولام اول تعریف از
نسبت ارتباط حق تعالی از حیثیت ابداعیت ودر او ایمائی باسم الاول هست ولام ثانی عبارت
از نسبت ارتباط عام بحق از جهت غایت واو اورا باسم الاخر متضمن است وحرف ها هویت
جامعه است میان این اسما اربعه ومحیط بر اسم الله مشتمل است بر اسما اربعه اصلیه
وسری که جامعیت میان ایشان واز لفظ هو که با این یکجا جمع اند ودر یک سلک منتظم جمال این
معنی بنظر بصیرت در آید هو الاول والاخر والظاهر والباطن ودر فتوحات آورده که سر این
که بدو واقع شود میان بند مخفی است وسر این نکته جز ارباب شهود ومحرمان سرا پرده
وجود نمانند **بیت** هر که شد محرم دل در حرم یار بماند ۰ وانکه این کار ندانست در انکار بماند

نکتهٔ ثالث در ذکر بعضی از حقایق اسمین رحمن ورحیم وشمهٔ از لطایف آن مشتمل بر
هشت اشارت **اشارت اول** در بیان معنی رحمت که این دو اسم از آن مشتق اند بدانکه رحمت
در لغت رقت قلب است وانعطاف یعنی مهربانی که مقتضی تفضل واحسانست بر رحمت
الله تعالی بصفت رحمت از قبیل اطلاق سبب باشد بر مسبب یعنی سببی که رحمت
مجاز بود از انعام که مسبب است واین نوع مجازات در قرآن بسیار است وبیهقی در
علم ایمانی خواهد رقت وکفته اند صفت رحمة را مبدائیست ومنتهای مبدا آن رقت
وتحنن باشد که از قبیل انفعالات ومنتهای آن احسان وتفضل که از قبیل فعلات
وچون انسان برحمت متصف شود مراد یا مبدا است یا منتها یا هر دو وچون باری تعالی
را بدان وصف کنند البته مراد منتهاست وبرین بنا که واجب الوجود عز شانه از
انفعالات منزه است در بحر الحقایق آورده که معنی رحمت اراده خیر است ودفع
شر است واکر اراده نبودی هیچ موجودان پردهٔ عدم روی ننمودی جامه وجود ایصال الخیر
وجود است بموجود ودفع شر عدم است الوجود خیر کله والعدم شر کله وتقدیر رحمة از صفات
ذاتیه کامل باشد ودر تفسیر مطالع فرموده که اکر معنی رحمت اراده خیر کیرند از صفات
ذاتیه است واکر ایصال الخیر کیرند یعنی مستحق وترک عقوبت مستحق از صفات فعلیه
امام غزالی قدس سره در شرح اسماء الله آورده که هر اسمی باز راجع بیکی از صفات سبعه اصلیه

فرموده که رحمن ورحیم هر دو ازان مشتقاتست که راجع باراده شد بتفصیل یا اطلاق ودر بصایر الکلمات
رحمت را در قرآن بر بیست معنی ذکر فرموده وازجمله سیزده معنی مناسب این مقام است یکی بمعنی
مغفرت لا تقنطوا من رحمة الله ای مغفرته دوم عافیت وسلامت هل هن ممسکات رحمته سوم
رزق وموهبت قل لو انتم تملکون خزاین رحمة ربی ای رزقه واین رحمن ورحیم بمعنی ارزاق
باشد یا عافیت دهنده یا روزی رساننده وکفته اند رحمت رحمن بمعنی روزی دادن است
که رزق عمومی ظاهر دارد بنسبت نیک وبد مؤمن وکافر ورحمت رحیم بمعنی آمرزش است
که آن اختصاص یافته باهل ایمان ودر بهره ورحمت معنی عافیت مندرج است یکی عافیت
دنیوی ودیکر عافیت اخروی ونزد ارباب تحقیق رحمة دو است یکی رحمة ذاتیه که آنرا مطلقه
امتنانیه نیز کویند وآن رحمتیست که هر چیز را فرا رسیده ورحمتی وسعت کل شیء ونتیجه او عطا
دادنست بی سابقه سؤال سائل ووسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له ونتیجه او
وجود واشارت بدین معنی فرموده اند **بیت** ای داده رایکان صد چشم مکرمت
پیش از وجود بخشش کرده عقل وهوش ۰ در عدم ما مستحقان کی بدیم ۰ که بر این جان وبرین دانش
ما بودیم وتقاضا ما نبود ۰ لطف تو ناکفته ما میشنود ۰ دوم رحمة وجوبیت مقید
نیز خوانند وکتب ربکم علی نفسه الرحمة اشارت بدانست وآن بر اثر رحمت ذاتیه فایض شده از
مقیدات بشرط جدا از اقوال وافعال وجنان کما قال تعالی فساکتبها للذین یتقون الا
وچون کتاب باصطلاح اصولیان مقید وجوبست ذهن از استماع کلام کتب ربکم مستقل
بوجوب میشود وحال آنکه وجوب این رحمة که پاداش اعمال بنده است آنرا اندوی بحوب انقطاع
زیراکه بر حق سبحانه چیزی واجب نیست بوجوب مصطلح وحقیقت این سخن آنست که
بنده را زمان بندهٔ ای خود واجب کرد از محض رحمت ومحض موهبت خواهد بود وباید دانست
که استحقاق بنده فرموده بعد از فیض وجود استعداد استفاده وقابلیت استفاضه داده وهو
المفیض الجواد **بیت** وطلب ما نیز هم از طلب تو داده ۰ که باغضان برحمه بکشاده ۰ ای خدا
تا بکی تو رحمت زلق ۰ رحمت بما ارزانی ما کرده ۰ ره **اشارت دوم** بدانکه رحمن اسمی خاص الله
ودر کتاب ومقدیم شرط است چنانچه در دعای آمده ونزد محققان مقدیم رحمن اشارت است
باستعداد رحمة وجود وبسوی بسایط ومرکبات ودیکر لفظ اند در مصحف بی الف واقع شده ودر اخبار
وارد است که آنحضرت رسالت صلوات الله علیه سؤال کرده اند که الف رحمن کجا شد در جواب
فرموده که سرقها الشیطان ویکی از دقایق این سخن میتواند بود که شیطان وهم الف رحمن
شهود وحدت وجود با کثرت اضافت آن بموجودات متجلی رحمت نمایانست وندید یعنی مخفی ساخته

وازین سبب کرده‌اند کوتاه‌نظران کثرت بآن معنی بنابیست مصرع دیدهٔ اعمی چه بیند ز آفتاب
در تفسیر امام قرطبی رحمه الله فرموده که در اشتقاق اسم رحمن بعضی گفته‌اند جامد است و بعضی گویند
واصح آنست که مشتق از رحمت دارند و از ابنیهٔ مبالغه شناسند و صاحب کشاف از ابن
زیاد معانی القرآن آورده که رحمن عبرانیست و رحیم عربی و کفار عرب مسیلمهٔ کذاب را رحمن الیمامه
گفتندی و قریش اسم رحمن در جاهلیت نمی‌شناختند چنانچه از فحوای قوله و ما الرحمن و
مضمون یکفرون بالرحمن مفهوم میشود و بدین قرینه جمعی بآن رفته‌اند که رحمن لفظ عبرانیست
و لکنه تا اینجا که عرب آنرا نشناختندی واصح آنست که رحمن لفظ عربیست اما در توریة مذکور
بوده و میان اهل کتاب مشهور بوده در اخبار آمده که عبد الله بن سلام رضی الله عنه مر حضرت
صلی الله علیه و سلم گفت یا رسول الله ما در توریة اسم رحمن بسیار خوانده‌ایم و در قرآن
کمتر می‌بینیم این آیه آمد که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن یعنی خواه اورا بنام الله خوانید و خواه بنام
رحمن که این هر دو اسم خاصهٔ اوست و او را اسماء حسنی و صفات علیا بسیارست هر گروهی
بنامی خوانند و هر جماعتی بصفتی شناسند **بیت** هر طایفه رحمت رحیمی
دانند ترا بگفت و گویی عرفان چنین بهر صباحی خوانند ترا باصطلاحی و معنی رحمن نزد
علماء دین بخشایشیست که رحمتی عامست برهمه خلایق بی سوابق خدمت و لواحق عمل
و بخشندهٔ اصول نعم است از حیات و قدرت و شهوت و نفرت باعضا و آن معنی ماکل و مشرب
ملبس و مسکن که اقطاب بقیهٔ متاع دنیا اند و با هر چه حصول این جمله بآن متوقف است
الات تحصیل منافع و اسباب کشف مضار و معارف در طریق معاش و معاد و بنزد عظماء
کشف و یقین مفیض وجود و کمالات بر کل موجودات بحسب مقتضای حکمت و احتمال قوابل
بر وجه بهایت و در اعجاز البیان فرموده که رحمن اسم کلی است از اسماء الهیه جامع و مشارالیه
در جمیع حکم و احاطهٔ او از این کلمات مستفاد میشود که رحمن اسم حق است باعتبار حقیقت
اتحاد در حضرت الهیه و این حضرت افاضه میفرماید وجود را بهر چه تابع آنست از کمالات بر
جمیع ممکنات کما قال ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا و سبب عبودیت
موجودات مر رحمن را افادهٔ وجود و کمالات ایشان اگر این افاضه نبودی همه از وجود
خبر داشتندی و نه از کمال آگاه شدندی **بیت** اگر لطفت نیاوردی وجودم از عدم بیرون
ازین اقلیم من تنها دمی هرگز قدم برون پس ماهیات و حقایق ممکنات که صور معلومات
خوانند در علم بمحض عالمیت ظاهر شده باشند و در وجود بنفس رحمانیت و رحمن متجلی است
و جمال رحمت بر جمیع اشیا که هر یکی از آن باصطلاح عارفان عرشیست عظیم والله بکل شئ علیم

و از اینجا اختصاص رحمن باستوا بر عرش معلوم توان کرد ع حق بر عرش جمله ذرات مستوی است
و هم ازینجا حقیقت نفس رحمانی رایحهٔ روح و ریحان توان شنید ع بوی جان می‌آید از باد صبا
ازین وجه بوست و رحمت رحمانیت که رحمت ذاتیه و مطلقه و امتنانیه است واسعه و سابقه
نیز گویند و در عرایس آمده که در اسم رحمن سه چیز مندرجست که جز عارفان بدان راه نبرند حلاوت
نعمت و مشاهدهٔ وصلت و محافظت حرمت و حضرت شیخ زین الملة والدین الخوافی رحمه الله در
شرح این سخن میفرموده‌اند که حلاوت نعمت ملاحظهٔ دوام عطا و بقای نعمت است نهایة النهایات
مشاهدهٔ وصلت شهود اتصال حقایق رحمانیه و انتظام آن شأنیات اند و محافظت حرمت آنست
بلکه چون شاهدان شاهد معانی الرحمن کمال رحمت مطلقه مشاهده فرمودند و از غایت
احسان و نهایت انعام بر ایشان که سبب گستاخی و موجب دلیری میفرماید [illegible] مستولی بود
[illegible] کشتند و در مقام رعایت مراسم ادب مستقیم گشته طریق حیا مرعی دارند تا [illegible] حال
از ایشان ترک ادبی صادر نگردد که عار کار سالکان بادیت **بیت** با ادب رو که طریق
عشق که هست طرق العشق کلها آداب **اشارهٔ سوم** بدانکه رحیم اسم عام اللفظ است
او را بر غیر حق سبحانه اطلاق توان کرد و معنی او بزبان اهل شریعت بخشایشیست که رحمت
خاص است بمؤمنان و موحدان و ایشان بواسطهٔ شکر کفایت [illegible] رحمت سابقه نیز
قول این رحمت گفته‌اند اما بلسان ارباب حقیقت تخصیص کمال معنوی مخصوص بنوع انسانیت
بحسب نهایات و در مطالع الشموس آورده که فیضان کمالات معنویه چون معرفت و توحید بر
اهل ایمان از اسم رحیم است و او اسم حق سبحانه باعتبار این افاضه و ازین سخن مفهوم میشود
که رحمت رحیمیت خاص است بارباب ایمان و کان بالمؤمنین رحیما و در عرایس آورده که در اسم رحیم
موهبتی خاص است مخصوصان بارگاه محبت را و قول ابن عطا فی اسم الرحیم محبت و مودة می‌شود
و هو کمال قولیست و رحمت رحیمیت آنکه رحمت وجوبیه و مقیده است مشروطه و لاحقه
گفته‌اند یعنی مخصوصه و قرینه نیز گویند که مخصوص اهل احسانست نزدیک بدیشانست
رحمة الله قریب من المحسنین واضح آنست که چنانچه در رحمن خصوص عموم معتبرست در رحیم
عموم خصوص ملحوظ باشد یعنی رحمت رحیمیت را با وجود خصوصیت بمؤمنان عام باید دانست
بر مجموع ایشان مطیعان را بقبول حسنات و عاصیان را بمحو خطیئات و هیچ یک را گویند که از کلمهٔ
شهادت بشرط حسن عقیده از فیضان این رحمت محروم نخواهند ماند [illegible]
[illegible] نزول این رحمت بر ایشان [illegible] جاری
و نیاز امیدوار بیاسایند و بزبان عجز و بیچارگی با حضرت ارحم الراحمین میگویند **بیت**

که رحمت نیست بکمونیست. رحمت کن بندگان بد کیست • چون نان قوتم الی فابالک • از دیگ
کرم بکو درین خاک **اشارت چهارم** جمعی از علما بران رفته اند که رحمن و رحیم هر دو یک معنی آمده اند
چون ندمان و ندیم و سلمان و سلیم و جمیع میان ایشان برای تاکید است چون جاد و مجد
در کتابها آورده که هر دو اسم را یک معنی است و اشتقاق ایشان یکیست اما در رحمن مبالغه
رحمت زیاده است چه زیادتی بنا دلالت بر زیادتی معنی دارد و در ابوالبیع گوید که هر دو
صیغه مبالغه اند اما رحمن ابلغ است از رحیم و در شفا آورده که هر دو یک معنی دارند
و معنی ایشان ذو الرحمة است و اکثر بر آنند که هر یکی از این دو اسم مفهومی خاص و معنی مخصوص
دارد و صاحب نظام آورده که هر دو اسم مشتق از رحمت است اما در دقایق رحمت معانی افتاده
و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که این اسما رقیقان اند که هر یکی از این دو اسم ارق است
از دیگری یعنی بسیار رحمت تا ما خطابی فرموده که این مشکلست چه اکه رفق را در صفات
الله دخلی نیست و اینجا است که بعضی گویند که این اسم رحمتان از لوی لکن چنین باشد که
اسما رقیقان دچه رفق از صفات الهی است و در تفسیر خواجه قشیری مذکور است که هر یک
از این دو اسم اتم اتفاق یکدیگرند دال بر کمال صفت حق و در فرق میان ایشان وجوه بسیار است
و در وجهی که جمهور بدان رفته اند عموم و خصوص است در لفظ و معنی ایشان یعنی لفظ رحمن
خاص است که بر غیر حق اطلاق نکنند و معنی او عام است رحمت رحمانیه بجمیع موجودات محیط است
و رحیم بر عکس آن عام اللفظ افتاده که بر غیر حق نیز اطلاق توان کرد و معنی او خاص است چه رحمت
رحیمیه جز مؤمنان نرسد و تفصیل اثبات این وجه در اثنای این ابیات اندراج دارد **بیت**
هست اسم وجود حق رحمن • باعتبار العموم والاعیان • رحمتی در کمال بسط و سعت • مستفاد
رحمتی و سعت • نیست غیر از وجود عام مفاض • بر حقایق ز واهب فیاض • اسم رحمن از ان بود مشتق
لفظ او خاص و معنیش مطلق • لفظ او بر دگر مبع ... • بر خدا باشد مقول فقط • لیک معنیش
شامل و عام است • کو نوالش خوان انعام است • عکس این است حکم اسم رحیم • باعتبار الخصوص
التعمیم • هست اسم وجود حق اما • مخصص بموجبات ثنا • بخشد انچنان رحمت الخصه طالبان
وجود را حصه • لفظش افتاده بی خلاف و شقاق • بر حق و خلق جایز الاطلاق • و امام غزالی قدس سره
در مقصد اقصی فرموده که مفهوم رحمن رحمتی است که آن مقدور بندگان نباشد مثل ایجاد و اعطا
و هدایت و اغاثت مظلومان و غیر آن از تفضل و احسان و در احیا آورده که رحمتی که اسم رحمن
بر ان دلالت میکند کثیر الکمیة قلیل الکیفیه است یعنی رحمن آنست که روزی دهد مؤمنان
و صدیق و کافر و زندیق را و این رحمتیست بنیا کمیت اما چون دنیا مستقبل الاحوال است میم

در صدد قاو د و ال ... کیفیت باشد و رحمتی که از اسم رحیم مفهوم میرسد بر عکس اوّل قلیل
الکمیت و کثیر الکیفیت افتاده یعنی رحیم آن باشد که خاص اهل ایمان است که بهشت رسانیده ...
و از فلک کیفیة مفهوم میشود اما از انکه ملک بهشت مؤبد و نعیم و لذات آن مخلد خواهد بود کمیت
کیفیت روشن میگردد و مالکه جمعی رحمت رحمانیه را خاص اهل دنیا داشته اند و رحمت رحیمیه
مؤمنان و بعضی اختصاص داده اند چنین منقوله استاد ابو الفضل رحمه الله فرموده که رحمن اسا
رحمتیست و رحیم دائم رحمت و دنیا نیست که رحمت رحیمیت با اخرت که دار بقا و دوام است مخصوص
میباید ضحاک گوید رحمتیست بر آسمان و رحمت ایمان بر توفیق طاعات و عصمت از خطیات
و رحیمیست با کان ... بارش از رسل و انزال آیات بیان است امام اجل در تفسیر فاتحه
آورده که رحمن مهربانیست که روزی دهد و رحیم آن که خواهد و بدو رسی ... بیامرزد
آنا ... که نطلبد و ان که ... بشرط ایمان و توحید بیامرزد و ابن مبارک رحمه الله
فرموده که رحمن آنست که چون از او بخواهی عطا کند و رحیم آنکه اگر از وی چیزی نطلبی خشم
کرد و در سنن ابن ماجه و جامع ترمذی به روایت ابو صالح از ابو هریره رضی الله عنه مرویست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که حاجت بخدا نبرد و از وی چیزی نخواهد خشم گیرد
لفظ ترمذی اینست که من لم یسأل الله یغضب علیه و ابن ماجه آورده که من لم یدع الله غضب
علیه و یکی از شعرا عرب هم این معنی فرموده یغضب ان ترکت سؤاله و بنی آدم حین یسأل یغضب
بیت با کلمه کسی دیگر که ... ننماید • تا بام کدای از حرص خشم آید • ان لطف که خوی غضب و تیر
بهر که گدایی ندو رنش نماید • و خواجه پارسا قدس سره از طریق امام اجل رحمه الله آورده که
رحمن است بروزی دادن جانوران و رحیم است بامرزش سیئات مؤمنان در باب روزی
اعتماد بر رحمان کن نه بر کسب خود اما کسب را مکذار تا کاهل نشوی و در مغفرت گناهان
اعتماد بر رحیم کن نه بر عمل خود اما عمل را ترک مکن تا غافل نشوی و گفته اند رحمن است که دنیا
... ابو بکر ... اسم رحمت و رحیمست که در عقبی جرم و گناه محو نماید و بمغفرت رحمن آن
که از گناه کار برحمت خود در گذراند و رحیمست که بشفاعت مصطفی صلی الله علیه و سلم از دوزخ
آمرزش دهاند رحمن است که ظاهر را به تعییر صورت بیکار اند و رحیمست که باطن را به نور
و دل را در قبضه قدرت نگاه دارد و رحمن است باصلاح طاعات هر چند آلوده باشد و رحیمست
بغفران سیئات و اگر زیاده باشد رحمن است بپوشیدن عیبها بندگان و رحیمست ببخشد
... و بماند کان رحمن آنست که بدهد و عطا کند و رحیمست که بسلامت بخشد و دفع بلا
کند و در حقایق و اسطی آمده که رحمن فیض بخش اهل تمکین است و بدان رحمت طریق استغفار

درسوخ میابند و رحیم عطا دهنده ارباب تلوینات و بان رحمت از ادیم اضطراب
انقلاب بمنزل ثبات و یقین میرسند و در لطایف امام قشیری مذکور است که رحمن آنست
که جام نعت نوشانند و رحیم آن باشد که جامهٔ عصمت بوشانند و در عرایس فرموده که رحمت
رحمان مفتاح مکاشفه است و رحمت رحیم مرقات مشاهده و در حقایق القرآن گوید که
رحمان آنست که بتجلی مکان را روشنی بخشد و رحیم آنکه بر تبدیل دوران از دیک کرد اند و گفته اند
رحمان آنست که قاصدان را توفیق مجاهده ارزانی داشت رحیم آنست که لوای حال واجد بر عرصهٔ
تحقیق مشاهده برافراخت و در کشف الاسرار میفرماید که رحمان آنست که باران مزد و روعنات
کند بر عابدان و رحیم آنست که شمع دوستی برافروزد در دلها عارفان مزد و پیوسته در انتظار
باشد تا روزی یابد عارف همیشه در صفت ما باشد و علی الدوام برتق دیدار روزنا بد

بیت مزدور حمیشه باشد از غم بجوش • در آرزوی حور تمنای قصور • عارف زتعلق دو
عالم شده دور • در بحر عیان غرق شده بر راست چه حور • و امام ابو عبدالله اندلسی ثم القرطبی رحمه الله
آورده که بعضی گفته اند که رحیم نعت حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم چنانچه در
قرآن واقع شده بالمؤمنین رؤف رحیم پس تقدیر کلام چنین باشد که بسم الله الرحمن الرحیم
ای و بمحمد صلی الله علیه و سلم الی الله و الی الرحمن یعنی بواسطهٔ رحیم که محمدست و بمتابعت او وصل بمحمد
ثواب و کرامات من و این نکته غریبست و الله اعلم بحقایق العلوم و الحکم

اشارت پنجم
وجه تقدیم اسم رحمن و رحیم تر دعلما آنست که او را خصوصیتی باسم الله و مشارکتی در اعظمیت
هست و در تفسیر قرطبی آورده که طایفهٔ از کبراء رحمن را اسم اعظم دانسته اند و مقصد
اقصی آورده که رحمن اخص است از رحیم بجهت آنکه غیر حق را بدو مسمی نکرد اند و رحیم را بر غیر
او اطلاق نمایند پس رحمن ازین حیثیت اسم الله که جاری مجری علاست تردیک باید و در
الحقایق آورده که رحمن خاص ترین اسماء صفاتست و لهذا در قرآن با اسم الله در سلک عرض
منتظم گشته که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن و از مضمون حدیث صحیح احب الاسماء الی الله
عبدالله و عبدالرحمن رایحهٔ تقویت همین سخن استشمام میتوان نمود و آنکه اضافت لفظ عباد
باسمی از اسماء حسنی جز الله و رحمن در صحیفهٔ قرآن وارد نشده کما قال عینا یشرب بها عباد الله
و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا از قبیل مؤکدات میتواند بود و دیگر خصیصه
اسم رحمن ازین نکته مفهوم میشود که در قرآن به سی موضع مذکور شده و در دینهیچ اسم دیگر
بیاغوع مکر هو انجاکه هو الرحمن الرحیم یا الله انجاکه بسم الله الرحمن الرحیم اما الرحیم ردیف چندین
اسم دیگر واقع شده چون غفور و رؤف و عزیز و رب و جز آن تعالی اسم هو و الله بیامده

اکرنه الی اسم ذاتست من حیث هو خواهد بود و بواسطهٔ اخصیت او را تقدیم کرده اند و بعضی گفته اند که
چون رحمن دلالت باصول نعم و جلائل و ظواهر آن دارد ابلغ است از رحیم که متناول فروع نعم و
دقایق و بواطن آنست و اصل در بقا الهی ظهور و عظمت او ست پس ابتدا بدانچه دلالت بر
عظایم نعم کند اولی خواهد بود و در جواب کسی که گوید طریق ترقی مقتضی آنست که از اعلی باذنی
چون عالم تجربی میتوان گفت که ترقی جای متصورست که موصوف در غایت کمال نباشد و چون حق
سبحانه غایت الغایاتست ترقی در اوصاف ذات مقدسش چه مدخل خواهد بود از تقریب و توصیف
با قصان عرصهٔ امکان مر حضرت واجب را چه کمال افزاید

بیت ذکر جمال خیالی اقصی
وصف شاها زان نیاز اخا الصرات • مدح تعریفست و تخریق حجاب • فارغست از مدح و تعریف آفتاب
و بعضی از علماء بیان ذکر رحیم را بعد از رحمن از قبیل تتمیم و ارداف داشته اند و تتمیم ترینه کاین فی
موضعه و از بعضی وجوه شایقه فارقرینی لا سیمین وجه تقدیم رحمن استنباط توان نمود و از
جمله آنکه رحمن است باهل دنیا و رحیم بمؤمنان در آخرت و رحمن است باهل آسمانها و رحیم است باهل
زمینها و تقدم دنیا با آخرت موجب تقدیم است با نقطهٔ واحد رحمن اشارتست بوحدت و نقطتین
رحیم علامت عوفهای کثرت و وحدت را بر کثرت درجه تقدم هست از جمله ملح و دقایق آمده فی لجلد الاول
سابقه را تایید میکند و قاری رحمه الله آورده که مستقر رحمت رحمانیت عرش است بنص
کلام و مستقر رحمت رحیمیت کرسی بقول مشایخ کرام و عرش بر کرسی مقدم است در عرایس فرمود
که رحمن عرایس رحمی است که مراد را بر تخت خود ایشان را مستغرق میدارد در بحار مشاهده
رحیم تربیت خاصه میکند که مرید و بر رحمت خود ایشان را مستقیم میدارد بر منهاج مجاهده
تقدیم مراد بر مرید از دایرهٔ مناسبت بیرون نیست چه بحقیقت مراد طالبست و مرید مطلوب
طلب بوجدان مقدم باشد و مطالبیت مراد و مطلوبیت مرید از مضمون یحبهم و یحبونه فهم
توان کرد

بیت میل از طرف یار پدید آمد از آن غافل • معشوق شنیدی که بعاشق نگران
و از همین مقوله است

بیت پیدا لا از دلبران جستیم کان • جمله معشوقان نشکار عاشقان
تشنگان گر آب جویند از جهان • آب هم جوید بعالم تشنگان • جنیبانست بر عطش دیجاز
ما آن ان او الیهم زان ما

اشارت ششم
در تخلق و تحلی بمعانی اسماء الهی باید دانست که تخلق
الهی تخلق کردن بمعانی اسماء و صفات و تجلی شود مکر صفتی را سمی بهره بردارد و بهره شنید
لفظ و فهم لغت و ثبوت آن معنی مر حق سبحانه را قناعت نکند چه بهره شنیدن بهایم را نیز هست
و فهم وضع لغت و معرفت آن با دیار لغوی بل اغبیاء بربری بوشیده نیست و اعتقاد ثبوت
آن مر حق را بی کشف صحیح تمام مستدعی فهم معانی الفاظ است و تصدیق بدان بر سبیل

[illegible]

تقلید و اغلب عوام درین مقام مشارکت دارند پس در طلب خطوظ دیگر باید بود و از ان خطوظ خیر امر
مخصوص باید شد و حظ مقربان از معانی اسماء صفات آنست که بعد از عرفان معانی آن
بر سبیل مکاشفه و مشاهده تا حقایق آن بر ایشان ظاهر شود بیرهانی که تطرق خطا در ان
مصون باشد و اتصاف حق سبحانه بآن ایشانرا منکشف کردد انکشافی که در وضوح جاری
مجری یقین بود که ایشانرا بصفات خود یعنی صفاتی که بشهود باطنی ادراک میکنند بلحاظ
ظاهری دوم بزیک داشت پس بایشان منکشف شده باشد از صفات الهیه چنانکه از ان استفاء
شوقی منبعث کردد ایشانرا و داعیه قوی شود باتصاف بدانچه ممکن باشد از ان صفات سوم
سعی در اکتساب بدانچه ممکن باشد از ان صفات و تخلق بدان و تحلی بمحاسن آن کما قال صلی الله
علیه وسلم تخلقوا باخلاق الله و شک نیست که باستیفاء این خطوظ بنده را صفت علماء ربانی حاصل
کردد و موجب وصول بسعادت قرب حق بامکانات باید دانست که کمال بیت
قرب نه بالا و پستی رفتنست • قرب حق از حبس هستی رستنست • کار کاه حق بود در نیستی آن
عزت هستی چه داند نیست چیست • و مولانا یعقوب چرخی قدس الله سره در شرح اسماء الله آورده
که بنده باید که از هر اسمی از اسماء الهی نصیبی خاص از ان سو محظوظ کردد و بدان عمل کند تا مظهر آن
شود و مجرد بخواندن اسم قناعت نکند چنانچه بر بعضی قدس سره فرموده بیت از هوا هاکوی
بعلم هو • ای نعوقانع شده با نام هو • هیچ نامی بی حقیقت دیده • یا ز کاف و لام کل کل چیده
و بعد از تقریر این مقدمات معلوم میشود که حظ بنده از رحمن و رحیم آنست که او کثیر الرحمة باشد
و هر که او نزدیک تر بود رحمت او به وی پیوسته باشد و اقرب با شیاء به بنده نفس اوست پس باید که
رحمت او بنفس او رسد در امور روحانی و عملی و جسمانی اما در روحانیات باینکه نفس را
بالکلیه از غلبات لوث جهل و بحلیه معرفت الله بیاراید تا و قتی که او را کشفی عیانی حاصل شود اما
اما عملیات باینکه نفس را در اخلاق نظر بتربیت او کند و امر بالمعروف نهی کند و در اعمال
اولی مراعات کند که مرکز اعتدال ثابت کرد اما در جسمانیات باینکه وی را بهمان وسط اعتدال
که خیر الامور اوسطها اقوام کند و معتاد کرداند و در ملاحظه آن خواه در امور مطلوبه بالذات
که آن مطعوم و مشروب و منکوحات و خواه در امور مطلوبه بالعرض که آن فواضل اما حواج
دنیاویست و بعد از انکه بنفس خود رحمت کرد نسبت با بنا جنس نیز درین مقام آید و رحمت
بر جنس خود بدو چیز است یکی ایصال منافع و نفع بدیشان و دیگر دفع شر و ضرر و اذی از ایشان
و این دو صفت جامع مجموع دقایق رحمت و خیر است خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس
من یضر الناس بیت تا توانی بجهان تا بتوانی • و نرنجی کسی نفع بدیشان برسان

این هر دو صفت چه کفت بشنیدستان • و در ابیوی بیت شیوا بیان • و در مقصد اقصی آورده که
حظ بنده از اسم رحمن آنست که بغافلان نظر کند و بطریق رحم کند و عاصیان را بطریق وعظ و نصیحت
از روی لطف و ملایمت ایشانرا براه راست خواند نه آنکه معصیت بنظر کنند و چنان دانکه ازو واقع
شده تا ممکن بود از آن نکند اینچنین شفقت بر انکه بنا بر تعرض سخط الهی کردند و بنا بر ان
و در میانکان بچشم رحمت کرده نه بچشم خواری و حقارت و در اخبار آمده است که روح الله علیه السلام
با جمعی از حواریان بر راهی میکذشت ناکاه که کاری بر سر راه افتاده بود از عصر بهشت بطرف ...
مشهور بود ایشانرا بدید اثر حسرت در سینه اش رو بنمود کفت ایشان خاصان خدا اند ... رفتار ...
صفای وقت عیسی و مصاحبان او را بیاندیشید برکسی بود که این کار برکت خود معاینه دید و جکر
سوز از دل او برآمد بکشید و کفت بیت یا رب بچشم رحمت سوی چشم پر آبم • جان خسته و
دل سوخته و سینه کبابم • یا مدبریه و عمر ... بجواب • از روی کرم و فضل خود پیش در بابم • پس
خود اندیشه کرد که هر چند عمر تقدیم بر غیر ... خدمت ... لایق همراهی با کان خاص ...
چون این قوم دوستان خدا اند که بموافقت و موافقت ایشان در سینه کامی بروم ضایع نخواهد شد
بیت بپرورد بعقلان بخود کیمیا است • چون نظر ایشان کیمیای حق کشاست • پس خود را
بسلک اصحاب ساخت و بعد آن جماعه بر ایشان افتاده که ... بیکی از اصحاب عیسی علیه السلام
کریهیت و آن شخص را که ... تکبری در بیکار ... شوم ... عقب اصحاب
بی آید عیسی کفت یا روح الله ما بال هذا الرجل یمشی معنا ای جان پاک این مرد دل پلید ...
همراهی ماست و بود نزد ان پلید پاک دامنان و در کدام طریق روانست ای عیسی او را دور
فرما تا ... نبادا که شومی کناهان او در ما رسد عیسی علیه السلام متامل شد تا بان شخص
چکوید و بچه نوع او را از خود براند و حی الهی در رسید که یا روح الله یا عیسی بیا ...
باکان را بکوی که هر عمل خیری کرده بودند از و صادر شده بود بیک نظر حقارت که بدان مفلس
کردانکرد مجموع آن از دیوان عمل وی محو کردیم بیت به استاذ و محانیز کریم بینی
من نه بای که معلوم نیست نشان • و آن فاسق که کار دانش ... ده که بدان حسرت و ندامت کرد
آورده در توفیق برو بکشودیم و دلیل هدایت یا رب ... هدایت نجات او فرستادیم بیت
نومیدیم مباش که رندان باده نوش • ناکه بیک خروش بمنزل رسیده اند • و حظ بنده از اسم رحیم
جانست که رحمت فاقه محتاج را بمقدار مقدور خود دفع کند و در تدارک خلل وقت فقرا و
مسکینان بقدر طاقت و قوه سعی نماید کما قال الله تعالی الکریم رحیم و اکر آن پیرامدست نیاید بدعا ...
و تسلیه خاطر ایشان و اظهار حزن و ملاک ... بر وجهی که کویا بدان ... در ... احتیاج ایشانم

شارک ایشانست و مراد اولیا و بزرگان دین مثل ابن شقیق ... [illegible] شبلی ... [illegible]
جمعی از اصحاب سلطان ابراهیم ادهم قدس سره در بیابانی بخانه فرود آمدند که درو نداشت و اثر بنا بنا
بیوفتند سلطان بیامد و بیان در گاه بایستاد و بدیدار داد که چون تیر سینه نشکافت از جلوه خانه
فرو می آمد بدل فرمود سینه من سپر بلا اوبان کرد تا روز بیان بایستاد مشغول بود بحرفی
از رحیم دلیلست بآنکه هر که بهر رحمت کار در رحمت بدار و **بیت** اگر تو فیض عنایت بخشد
ز روی لطف و کرم مشکلات بکشائی **اشارت هفتم** در جمع این سه اسم با یکدیگر باید که
با انتظام این سه گوهر شاهوار اندر سلک جمعیت مدققان احتیاج بود و ملاحظه بیان آنست از جهت آنکه
الحمد به تقسیم اول بدو قسم آلهیه ذاتیه و صفاتیه یا ذاتی اسما و صفات بدو قسم انقسام میابد خاص و عام
چون اسم ذات در تسمیه مذکور شد اسمی دیگر از صفات خاص و در دیگر صفات عام و دیگر بعام و تجرد
عام دلالت میکند و در اشتقاق با صفت خاص مشابهت داشت ایراد نمود تا بسمله جامع اقسام ثلثه
باشد و هم از سخنان علماء دین آنست که چون رب العالمین حضرت رسالت را صلوات الله علیه
کرد ایشان در زمان جاهلیت ایشان آن سه کروه بودند بت پرستان و جهودان و ترسایان ... [illegible]
از نامهای پروردگار الله پیدا آمدند و پیش از این نام میان ایشان شهرت داشت چنانچه بر زبان
الله ایشان خبر میدهد و جهود رحمن ذکر میکند بلغت ایشان رحمن بخا معجم بود ... [illegible]
و این نام در تورات بر بسیار جای مذکور بوده و در حدیث آنست که لا بن سلام که گذشت و نصاری بذکر
رحیم لغت انجیل و ... [illegible] مولع بوده بذکر البسنه ایشان بجریان داشت پس چون ارادت
سبحانه و تعالی این سه گروه را بصراط مستقیم دعوت میکرد فرمان این سه نام در میان ایشان معروف
بود لاجرم بر وفق ... [illegible] آن طایفه چنین سه نام را در ابتداء کلام آورد تا هر فرقه بحکم کلمه
ما لدیهم فرحون از استماع نامی که مطلوب ایشان باشد بهره مند شده میل استماع قرآن نمایند
شاید که ایشان را اجابت بر اسلام کشد و گفته اند حق را سه هزار نامست هزار خاصه ملائکه
مقربین و هزار بخصوص انبیا و مرسلین و نهصد و نود و نه نام از آن اسم و یکی آنست که حق تعالی آنرا
خود برگزیده و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بران اطلاع نداده فاما آن اسم عزیز در سر مکنون کرد
و از آن جمله که حصه ایشان افتاده سیصد اسم در تورات مذکورست و سیصد در زبور و سیصد
انجیل و نود و نه در قرآن و حدیث و چون امت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بهترین امت اند
وصایا و الهی بحبایت ... [illegible] شامل حال ایشان مجموع معانی این سه هزار اسم در سه اسم بجمله
بیان شتملست و دیعت نهاده و هر اسمی از آن معنی هزار اسم اشتمال داده تا بدیشان اعدادی داشته
هر بنده که این سه اسم بجا آورد حقایق آنرا بجا آورده باشد که تمامی اسماء حق را بجا آورده و انسته و از آن

بود و نه اسم که مخصوص این امتست بسه قسم منقسم گشته سی و سه تعلق بمعنی الوهیت دارد و در
اسم الله داخل است سی و سه دلالت بر رحمت ذاتیه و بمعنی رحمن مشتمل است و سی و سه
دیگر دلالت بر رحمت وجوبیه میکند و اسم الرحیم جامع آنست و عرصه تفاصیل آنرا وسع این بیان
این حاصل آنکه ما بین انضمام این سه اسم آنست که ما بیان جمیع صفات حضرت باری بهره شده کرده
بیت دهندش نه هر چیز خوشه ... باید نه هر گوشه توشه و گفته اند بدیع تا به حالت
اول آنکه معدوم بود هستی احتیاج داشت دوم آنکه هستی شد اسباب بقا حاجت دارد سوم
نعم مدکار و قیامت حاضر شود بمغفرت محتاج خواهد بود ذکر این هر سه حال میکند بجناب عزت
الله و سنت تفکر کن که ترا چگونه از کتم عدم بصحرا وجود آورد و رحمن اوست بنگر که چگونه اسباب بقا
مهیا کرد و رحیم اوست باش تا ... [illegible] که ترا در پناه عنایت آورده مغفرت بر روی گناهان تو فرو کشد
ای عزیز مکرر بینه جز محتاجی آواز غیب و آمرزش معنی الله اشارت با فرینش و ابتداء سعادت
حال و کل مفهوم رحمن دلیلست بر پرورش بعد از نعمت و ان تبکم الرحمن مضمون رحیم خبر میدهد
از آمرزش و رستگاری رحمت نبی عبادی انی انا الغفور الرحیم ای آدمی تا سابقه است و حالی و عاقبت
انعامات بیان وجود در سابق رحمن است بهمه اسباب نجات در حال و رحیمست بموهبت حسن
عاقبت و اشارت بدین معنی گفته اند **بیت** بر آن هستی نام ناول چو هیچ کرم کردی بسخل
دیگر بخشش هر چیز دادی که کلید گنج ایمان بیزدانی ... [illegible] آخر عمر بجز دیگر بخشش ... [illegible]
زمن دور ... [illegible] لا اثرانا ... [illegible] الهی بسا ... [illegible] بصفتها ... [illegible]
هر بندکار را در کار بود پس حق تعالی بکمال رحمت خواست که کار بر ایشان آسان کرداند و آنکه
از او با ایشان چیزی نکاهداد و بعلم قدیم دانسته بود که ایشان طاقت بکر وفق حفظ آن
نمی آرند و اگر بعضی بدانند در حرمت آن ... [illegible] نمانند پس معانی همه را در این سه اسم تعبیه کرد و معانی
اسما را بر این سه قسمست قسمی متناول جلال و هیبت و قسمی مشتمل بر نعمت و تربیت و قسمی جامع
و مغفرت هر چه تعلق بر هیبت داشت در اسم الله درج فرمود و آنچه متعلق است بنعمت در اسم الرحمن
و دیعت نهاد و هر چه اقتضاء رحمت میکرد در نام رحیم مندرج ساخت تا چون بدین سه اسم ... [illegible]
یاد کند چنان باشد که همه اسماء را یاد کرده باشد و گفته اند جمع این اسم بر وفق احوال بندگان است
و ایشان سه طایفه اند فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات هر یکی از گروه
از آن بهره مند میکرده اند که ... [illegible] الله مر ظالمان را توجه میدهد که من امید مغفرت رحمت
مر مقتصدان را از سابقه لطف من نوید معفرت رحیم مر سابقان را که من بدو فضل من
لقاء و رویت اسم الله ظالمان را که بیان امید کرفته و رس ... [illegible] استغفار آورد و رحمت و عنایت مقتصد

از رحمت ایشان بحصول نجات و درجات امان و سابق تجلی رحمت تربیه انعم چه هست بعد
دوست کرد از مدد دنیا و اتق و در آخرت متعلق بیت کر دینی و آخرتی یابد جهان رحمت
گرفتم که یکسر فرو دوست بگذارد · ما را هست خود مهر و رحیم · تو رحیم سیاه خود که دارد · و گفته اند
آدمی با قلبیت و نفسی و روحی تن را هوای رزق و احسانست و دل را تمنای معرفت و ایمان
و روح را داعیه رحمت و رضوان و هر یک از اینها با اسمی از اسما حظ خود می یابند دل از نام الله
ذوق معرفت و ایمان یابد و نفس از اسم رحمن برزق و احسان برسد و روح از اسم رحیم عز و جل
روح و ریحان کرد و در تیسیر آورده که نفس سیارات منقلب دو از در سرطیان و هر سه از فضا
این سه اسم بحور فاز نفس بخراب رون انست و دل در ملکوت کردن و روح با شیا تو غرق شو
و الله و رحمن و رحیم هر سه نو از نست و در مطالع و زمودة که بجمله مشتملست بر معنی الوهیت
و رحمت و چون حق تعالی وصف کرد ذات خود را بالوهیت در آسمان و زمین که و هو الذی
فی السماء اله و فی الارض اله خواست که از پی که وصف فرماید برحمت در آسمان و زمین
گفت الرحمن الرحیم یعنی رحمن انست بعلویات و رحیمست بسفلیات تا جامعه فیض الوهیت
رحمت باشد در مفاتیح الغیب آورده که مداخل و امور شیطانی در نفس انسانی سه است
شهوت و غضب و هوا از شهوت حرص و بخل زاید و از غضب کبر و عجب آید و نتیجه هوا کفر و بدعت
باشد پس حق سبحانه این سه اسم فرستاده تا سه مداخل ثلثه نموده الحمد آدمی را از سلوک با ذکر
غوایات باز دارد هر که بشناسد که الله اوست از فرمان هوا که معبود کم اهل است من اتخذ الهه
هواه سر باز پیچد هر که دانسته که رحمن اوست و ملک در قبضه اقتدار او [illegible] از غضب که
نشاء کبر و عجب است احتراز کند و هر که عارف کردد که رحیم اوست تعلق بدین صفت لازم
دانسته بواسطه تشبه تمام که سر کردان بیابان شهوت اند بر نفس خود ظلم نکند و بدم این صفت
از خود بر حرص بی نهایت [illegible] و امام اجل در تفسیر فاتحه آورده که شرع ما را امر فرمود که
بما جاء من عند الله و فرمان کرد در گرفتن احکام شرع است و کرامت و قرآن که عهد خدا [illegible]
و ظفر ای نجات [illegible] از توحید [illegible] ثلثه [illegible] دلالت دارد [illegible] الله اوست که
بنده را سعادت ایمان داده رحمن اوست که بطاعت شرع فرمان داده رحیم است که امان نامه قرآن
داده و در بحر المذکرین میگوید یا الله منم ای ما دعاها را اجابت ده [illegible]
آثار دعا رحمن منم ای درویشی طلبان روزی شما بر من است هو الرزاق ذو القوة المتین رحیم
منم ای که کارها از من شما رحمت کتب ربکم علی نفسه الرحمة که فیض الوهیت من [illegible]
بهار کاره [illegible] اضطرار [illegible] که به صفت رحمانیت من [illegible] اسباب

معیشت در ماند که ان منها نشانه بکرد ابا اضطرار در آرند و اکرایان رحیمیت من کشایند
کنه کار از ابر کرداند بسموم خزان احزان پژمرده خاک شوند بیت کر نه عهد [illegible]
کشته کر در بد هدیم شاخ · کر نیم از ناتان بر بادان کن · کلشن اقبال را ان کن · [illegible] حرمان
شاخ امیدم بوفا دیبا بیاد · و گفته اند اسماء الحسنی لطیفه الله چون رحیم یا قهر چون الله یا بسط
بینهما چون رحمن که دایرست میان لطف و قهر بجلال و جمال [illegible] ذات مقید یافته
مقتضی اقبال است که الملک یومئذ الحق للرحمن و کاه از تجلیات لطفیه [illegible] اقتضا اثبات
کند که الرحمن علم القران و همین معنی بادیه الحقایق بتصریح آورده که الرحمن متوسط [illegible] میان
قهر صرف و لطف محض پس چون دلالت الله بر بطش و هیبت ظاهرست و دلالت رحیم بر انس
سلوت واضح و باهر و قهر و لطف ضد اند لازم آمد واسطه میان این دو آن و آن اسم رحمن
اتفاق است مرج البحرین یلتقیان که دو معدن یای لطف و قهرانست [illegible]
بینهما برزخ لا یبغیان که متوسطست برزخ جامعست [illegible] یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان
کرد در جمالیه و مرجان جلالیست معلوم توان کرد و ان حقیقت [illegible] جمع اسماء [illegible]
توان شد و حضرت خواجه قدس سره در تفسیر سوره فاتحه آورده اند که در اسم الله هیبتست و در
وصف رحمن و رحیم سرور و بهجت و سالک را در حالتست بسط و قبض و انس و هیبت
چون صفت قبض غالب کرد دل التفات بغیر فرو بسته شود قل الله ثم ذرهم بیت
تا دارم سر خلق و کر دانسته خواهی · سر رحمت خویشتن هم ندارم · و در حال بسط هر دو کونین
در کوشه دل عارف فانی نبود شود بیت در فراخنای عرصه دل بیکران · تنک آمده عرصه
هفت آسمان · و دل را بجهت این قلب کویند که متقلبست در میدان قبض و بسط و مترددر
میدان انس و هیبت چنانچه قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء و این
حال خبر میدهد پس حق سبحانه و تعالی در بسمله ذکر الله کرد که موجب قبض و هیبت
است و مقرون بود آنرا بذکر رحمن و رحیم که سبب بسط و انس [illegible] دل
بیدن از تقلب خود بین الحالتین باز نمانند و چون صفت میان بسط زیاده [illegible]
خان قبض است بای ثانی باسم و بجهت او نام کرد دلالت ایشان بر رحمت تصریح و وقوع
یافته متعین شد تا انسان که مستوی از آثار انست بخلوات بسط مستانس کشته بیکانه از
سطوت قبض کوفته نکردد بیت خدایا طاقت قهرت ندارم · بلطف بیکرانت امیدوارم
بیا امید ها شاخ بر شاخ · کرم های تو ما را کرد کستاخ · و کر نه ما کدامین خاک باشیم
که اندر حوار تو بتکیه تا شیم · و جمعی برانند که تمام از برای سه طایفه مذکور شد عوام [illegible]

وسیاحان راه طریقت و متمکنان مسند حقیقت واهل حقیقت را باسم الله از ولایت
بهره میدهد که الله ولی الذین آمنوا وارباب طریقت را باسم رحمن بجهت تربیت میکند که یجعل
لهم الرحمن ودا واصحاب شریعت را باسم رحیم از رحمت شامل نصیبی کامل می بخشد وکان بالمؤمنین
رحیما و در روح الارواح آورده که الله دلالت بر قدرت سرمدی دارد و رحمن بر رحمت ازلی
و رحیم بر رحمت ابدی هر سه را بهم نظم ساخت تا بدانی که دریای قدرة ظاهر بمحیط رحمت ازلی
و لم یزل چون با یکدیگر جمع کرده … شتی فما الشدید … فرموده انا … قادر بر
لا شی کل … ورحمت چون دریای رحمت موج مغفرت بر آرد خس و خاشاک زلل و معاصی
نابود کرده زیرا که ذلت بود و مبتلا شده و رحمت همیشه بوده باشد این صفت لم یکن دارد
و این صفت لم یزل دارد مقاومت نتواند کرد **بیت** آنرا که عون رحمت هیچ کرم بر دارد
از جمله معاصی کرد عدم بر آرد ونجم کلمات بسمله باسم رحیم دلیلی روشنست بر اختتام احوال بخیر
باسم رحیم دلیلی روشنست بر اختتام احوال ایمان برحمت و مغفرت و رضوان **بیت**
جامی اگر ختم شد تحفه‌ئی بهره شد خاتمه آن رحیم **اشارة هشتم** قبل ازین در نحو …
و کلمات دو سه نکته … یافت و جمعی … منصف که برده تعصب و عناد از چهره اهل
بر داشته نظر تحقیق بعموم فیوض قرآنی … و شک نیست که دندان باب بما لغه واطناب
احتیاج ندارد و اکر بمعاند متعسف در آیه وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة تفکری شافی
نماید داند که فحوای او بروشن ترین عبارتی اشارة میکند با آنکه قرآن عظیم دو فایده کلی کرد
یکی کمال صورة و … دیگری صورت کمال تحقیق … باهل ایمان وایقان میرسد
اول شفاء ابدان که لفظ شفا … بدان دوم شفاء ارواح که کلمه رحمت عبارة از آنست
دیگری ازاله مرض جسمانی که از نوب صحت منحرف شده … اعتدال باز آرد و قوای طبیعی
را نیز از طریان ضعف و عجز … بطریق معرفت الهی نگاه میدارد پس قرآن علاج امراض ظاهره
و باطنه را متکفلست و شفاء الام وانتقام صوری و معنوی ازو حاصل و مضمون کلام
سعادت انجام انزل القرآن علی سبعة احرف کلها کاف شاف که از احادیث صحیح شمرده اند
دلالت بر آن دارد که کفایت و شفا در حروف و کلمات قرآن مندرجست و بجهة شفا علی
العموم یاد کردیم کفایت نیز عامست یعنی هر مهمی که باشد دینی یا دنیوی … میکرد
بیت مراد خویش ز قرآن طلب چنانچه توانی که زو حصول پذیرد مقاصد دو جهانی
و کیفیت انتفاع بکلمات قرآنی … تلاوت باشد یا کتابت و تلاوت یا بحصری بود که بعدد معین
خواند یا بالاطلاق که تعیین عدد نماید وکتابت نیز … و اینجا نیز … شاید و بیان تمام

انفع بود و بعضی از کتابت بجمع آن فایده کیرند بهر وجه که باشد از شدت تعلیق با لبس چون خواهد
چون تغسل صورة … و کلاب و ما تند آن وا شامیدن یا دعضوی ما لیدن و لیکن …
مجاهد رحمهما الله نقل میکند که شستن الفاظ قرآن و مریض را آشامیدن جهت شفا
جایز است و این روایة در تفسیر قرطبی آمده و از ائمه اهل بیت نیز مانند این مرویست والله اعلم
واحکم غرض آنکه چون زبان قلم اراده بعضی از خواص و منافع آیات و کلمات قرآنی نقل میکند
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که هر که در هر روز نود و نه بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم از کناهان پاک کردد و ایزد تعالی او را از هفتاد و نوع بلا
نکاه دارد که از ان جمله برص و جذام و فالج باشد و در ریاض الجنان از ابن عباس رضی الله عنه
برین وجه نقل میکند که حضرت صلوات الله علیه فرمود که از قابل این کلمات هفتاد باب از بلا
منصرف شان یکی آسان ترین همه اندوه و ملال باشد و امام عبد الله الیافعی رحمه الله در کتاب
در النظیم آورده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم بسیار بگوید او را هیبتی روزی کردد … اهل
عالم از علویات و سفلیات تا همه بنظر احترام در وی نگرند و هم ایشان نقل فرموده اند که …
حاجات و بر آمدن مرادات دوازده هزار بار باید خواند برین وجه که چون هزار بار تمام شود
دو رکعت نماز بگذارد و حاجتی که دارد بخواهد و باز بقرات رجوع نماید و بعد از هزار دیگر
نماز بگذارد بر وجه مذکور و باز بقراءة عود نماید تا دوازده هزار تمام رسد بی شبهه حاجت او
وی منقضی کردد و شیخ ابو العباس رحمه الله در شمس المعارف کبیر آورده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم
ششصد و چهل و پنج بار بنویسد … مکرم و محترم کردد و قلوب همه مردمان بمحبت او میل
نماید و در باب هر یک از اسم ثلثه در شرح اسماء الله فرموده که هر که هر روز هزار بار بگوید یا الله
یقین شود و گفتن یا رحمن بعد از هر نمازی صد نوبه بگوید غفلت و فراموشی و سختی دل
ببرد و چون هر روز صد نوبه یا رحیم گوید مشفق و مهربان کردد و از … رحمه الله مشفق
که حضرت الیاس علی نبینا وعلیه السلام … کفایت مهمات تعلیم داده و فرموده که هر که …
و ان تعیین آن عاجز باشد … روز جمعه بعد از ادای عصر بهیچ … مشغول نکرده تا ختم
تمام این دو اسم را که خاصه حق است یعنی الله و رحمن بطریق ما ذکر یاد کند تا غروب آفتاب بعد از
سر بسجود نهد و حاجتی که دارد بخواهد و در کتاب … مذکور است که اسم رحیم را …
ایمن شود از آفات زمان خصوصا از غضب سلطان و متعرض ارباب عدوان خاصیت …
و شخصی را دیدم در شهر … از دیار مغرب که از سلطان زمان خوفی عظیم داشت …
با رحیم دلالت کردم و هفت روز بدان مداومت نمود روز هشتم … آمد و بخدم سلطان …

کرفته تنها بردند چون نظر سلطان بروی افتاد بتلطف و ملایمت باوی سخن کفت و حله
خلعت یافته در سایهٔ امان الهی از پیش سلطان بیرون آمد و در بعضی از رسایل آمده
که در کلمهٔ بسمله سیصد خاصیت مجرب هست و چون میدان بیان این نوع سخنان درین
ترجمه چندان فسحتی ندارد برین قدر اختصار افتاد والله بصیر بالعباد **بیت**
چون بذکر فاتحه آمد بکف مفتاح دین • حمد ام بر زبان لله رب العالمین • بعد ازان داعی طرفی
از حقایق بسمله بافتتاح ابواب معانی فاتحه مستعد انواع فتح و مستحق اقسام فتوح تواند
شد ع والفتح من المهیمن الفتاح • و در مبدا سخن نکته از اتصال بسمله بفاتحه میباید
بآنکه جمعی از کبرای دین کرسی سلسلهٔ ارتباط بسمله بفاتحه از نحوای آن حدیث مسلسل قدسی
کرمن قرأ بسم الله الرحمن الرحیم متصلا بفاتحة الکتاب بمرة واحدة اشهدوا علی انی قد غفرت
له مفهوم شده وصیت فرموده اند و وقت قرائت فاتحه بکفتن تسمیه باول سوره دریک نفس
موصلا و در تفسیر قرطبی آورده که بعضی روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم بر رحیم وقف نمودی و ابتدا بالف مقطوعه فرمودی اما انسب و صل میم الرحیم بالحمد است
بحقیقتی میم و وصل الف و در اتصال میم کراشارت بلطایف خفیه و حضرت جمعیت بالف که
ماشعر بوجود مطلق بحرف نشبیه نیست ایمای لطیف بمعنای لا ان الزمان قد استدار
تواند یافت و واقف تواند شد بر نکته از اسرار مبدا و معاد و بطون و ظهور و الی الله ترجع
الامور اما مبدا الیقین فرا فهم و خلقته البلد فرموده که سورهٔ فاتحه اصل بنایست کنج معانی
فصل الخطابست ام الکتاب نسخهٔ بیست و صفت فتح محکمیت بر همت فتح دار الشفای
ارواحست خزانهٔ اسرارست قرانی بجای مفتاح است صیقل آیاتش زداینده زنکار رهانت
مطالع حروفش مظاهر حقایق انتمات معادن نقاطش مخازن جواهر صفات علیاست
طرب انزای اهل جماعت و کلمت مثالث و مثانی نعمه ولا دیرنش با الطاقه ولقد آتیناک سبعا
من المثانی صیاد مرغ دلست و بوی بخش کارخانهٔ آب و کلاست رهنمای نیکی و وحشت زدای
بیت طغرای کلام انیس و متبع اذا ابدیت فاتحه چون معانیش محرم کردان مجالس دیت
فاتحه کلشن مبانیش غالیه سای محافل اهل بیت تخت نشین مسند ادلت شاه نشان
ملک علم و علت مرهم دیدهٔ عالمست و روشنی فزای دیدهٔ آدمست **بیت**
نامز است بحسن خطاب یافته • مرقع نام الکتاب • فاتحه فتح و فتوح همه • آمد دل و دواحت روح همه •
خازن کنجینهٔ علم الیقین • لوحهٔ دیباچهٔ دنیا و دین • نقطهٔ پرکار کلام آمده • کار دل ازوی بنظام آمده •
غنچهٔ بنیاد نهایت نمود • بلبل خطابه نهد ازو • لاله فرو فتحی کلستان زاد • شعله فروزنده شبستان

انجمن جان ز تخم بار دنفس • فاتحه حمد خدایست و بس • عقل بدین کنج ندارد کلید • وهم بدین پایه
نیارد رسید • تا آنک عقله رسیاحت بهای فضایل و مناقب این سوره بزرکوار سر کشته وادی
دهشت و غواص فکر در سیاحت دریای تفسیر و تاویلش غریق شده کرداب حیرت **شعر**
وانجم قریحتی عن شارع الشرح وصفه • ومنقبتها الاعجاز اعلی المناقب **بیت** عقل بمعنای همه تنبیه سرای
کلیاب معنی ام الکتاب • بانکه دیده اهل هوش • عشق بیکوید بکای عاقل خموش • سعی این
خامش ممکن نبود • مثل کی توان نمود دریا بکیل • اما ما لا یدرک کله لا یترک کله از هر باب که تعلق
بفاتحة الکتاب دارد دو بطی در صحیفه ایراد خواهد نمود والرجا التوفیق من ولیه انه هو الغفور الودود
صحیفهٔ اولی در بیان بعضی از فضایل فاتحه و تعیین اسامی و تبیین نزول و عدد آیات مشتمل
بر چهار نکته **نکتهٔ اولی** در بیان افضلیت ام القرآن و شمهٔ از مناقب و خصایص آن در صحیح بخاری
و سنن ابو داود و نسایی رحمهم الله وارد است که حضرت نبوت پناه صلی الله علیه وسلم با ابو سعید
بن معلی انصاری رضی الله عنه کفت بیاموزم ترا سوره که اعظم سورها و قرآنست پس فرمود
الحمد لله رب العالمین تا آخر انکاه کفت اینست سبع مثانی و قرآن عظیم که بمن عطا کرده اند و
اعظمیت سوره که از نحوای حدیث معلوم میشود بدو جهت میشاید یکی کثرت ثواب و فضیلت
چنانچه ابو العطا ملحی رحمه الله در کتاب فضایل القرآن بعد اسناد خود از ابی بن کعب رضی الله
عنه نقل میکند که حضرت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام فرمود که هر بنده مسلمان
که فاتحة الکتاب بخواند او را چندانی از مزد عطا کنند که کوئیا دو ثلث قرآن خوانده است و چنان
باشد که کوئیا صدقه داده است بهمه مومن و مومنه را و در ریاض الجنان از ثواب الاعمال ناطق ببیت
دستور نقل میفرماید دوم بوفور معانی و اسرار چنانچه یکی از ائمه اهل بیت رضی الله عنهم فرمود
که هر چه در جمیع کتب منزله بوده از حقایق و معانی همه آن در قرآنست و مجموع آنچه در مجموع
قرآن و دیعت نهاده اند در سورهٔ فاتحه جامع آمده است و در تفسیر قرطبی آورده که دلیل بر افضلیت
این سوره حدیث انس بن مالکست رضی الله عنه که روزی حضرت مصطفی صلی الله علیه و
سلم در اثنای اسفار بمنزلی فرود آمده بود مردی که در جوار آنحضرت نزول کرده بود بازکردید
و کفت ترا آکاه کردانم بفاضلترین قرآن پس برو خواند که الحمد لله رب العالمین تا آخر افضلیت
بجهت جامعیت اوست و در جامع ابو عیسی ترمذی رحمه الله مذکور است در حدیث ابی بن کعب
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسم یاد میکند و میکوید بآن قادری که کل نفس من در قبضهٔ
اوست که فرو فرستاده نشده است نه در توریة و نه در انجیل و نه در قرآن مثل ام القرآن یعنی
فاتحه و در شرح السنه آورده که هذا حدیث صحیح و بعضی حدیث صحیح و بعضی حدیث ضعیف

وحسن باشد که درجهٔ اول از صفات ثانی یا بواسطهٔ تردد مجتهد باشد که جزم نتواند کرد بیکی از آن
پس معنی سخن این بود که صحیح است نزد قومی دیگر و حسن نزد قومی دیگر یا باعتبار اسنادین که یکی
صحیح باشد و دیگر حسن و برین تقدیر این نوع حدیث از صحیح فقط اعلی چه کثرت طرق موجب قوت
حدیث است و غالب آنست که بغوی در شرح السنة فرموده قسم ثانی مراد است والله اعلم و دیگر
در احادیث صحاح آمده که اگر این سوره در تورات بودی قوم موسی علیه السلام گمراه نشدندی
اگر در زبور بودی امت داود علیه السلام مسخ نگشتندی و اگر در انجیل بودی عیسویان در ضلالت
نیفتادندی و در این حدیث اشارت است که چنین سوره بدیشان داده اند بشارتی صریح است
و استقامت بر طریق هدایة اشارتی صحیح و امام اجل رحمه الله در تفسیر فاتحه فرموده که این امت
بزرگوار ببرکت سید مختار علیه صلوات الملک الجبار از سی امر به بیست فضیلت اختصاص
یافته‌اند اول نجم دوم طهارت سوم اذان و اقامت چهارم جماعت پنجم جمعه ششم
اوقات فواضل از ایام چون عیدین و عرفه و عاشورا و از لیالی چون برات و لیلة القدر هفتم
سنت توبه هشتم تسهیل شریعت نهم تبدیل سیئات دهم ستر معاصی یازدهم
تضعیف حسنات دوازدهم رفع خطا و نسیان سیزدهم تکفیر معاصی چهاردهم
اجر عقوبة پانزدهم رفع خسف شانزدهم رفع مسخ هفدهم رفع قذف هشتدهم
رفع حدیث نفس نوزدهم ثواب عزو بیستم سورهٔ فاتحه و این خصیصه تا مشتمل بر همه
خصایص است و فاتحه نیز بده خاصیت دارد که باقی سورها نیست اول آنکه سوره که تمامی نازل
شد او بود دوم آنکه بمکه فرود آمده و هم بمدینه سوم قسمت یافته میان خدا و بنده
چنانچه شرح خواهد آمد چهارم بقراءت در نماز مخصوص است و بدین معنی تمام آنان
خواهد رفت پنجم بکثرت اسما از سایر اسم ممتاز است و بنا شرح مبسوط خواهد شد
ششم اعظم سورتهاست هفتم افضل قرآنست هشتم در جزای قرآن معادل دو
از قرآنست نهم ثواب تلاوت هیچ سوره با ثواب تلاوت او برابر نیست و این چهار خصیصه
متوالی از فحوای احادیث سابقه معلوم میشود دهم مفتاح در بهشتست چنانچه امام
غزالی رحمه الله در رسالة الجواهر القرآن آورده و امام ابو سعید نسفی در خلاصه سخن امام را
در تفسیر فاتحه برین وجه ایراد میکند که بنای ابواب دین و مدار اقطاب عالم یقین بر هشت
معرفتست بعدد ابواب جنت اول معرفت ذات مقدس الهی دوم آگاهی از صفات کمالیه
بی تناهی سوم شناختن آنکه موجوداتست صفت وجود از فیض واجب الوجود یافته‌اند
چهارم شناختن کردهای که بر رضای او باشد پنجم دانستن کناهی که وسیلهٔ نیل

رحمت او باشد ششم آگاه شدن از آثار یوم الحساب مانند حقایق بعث و نشر و وقایع
ثواب و عقاب هفتم بازنمودن دوستان او تا اقتفای آثار او نمایند هشتم تحقیق نمودن
احوال دشمنان تا از متابعت ایشان اجتناب توان نمود و مجموع این معارف در فاتحه جمعست
الحمد لله اشارت بمعرفت ذاتست و اثبات جمیع اثنیه و محامد بر حق را سبحانه رب العالمین تنبیه
بر آنکه جمله مکونات را کسوت هستی از فیض بخشیده الرحمن الرحیم شناختن صفات ذاتیت و فعلیه
رحمت بر خاص و عام بمقتضای علم و حکمت مالک یوم الدین تمهید مقدمات حشر و نشر را
و هر چه بر آن مترتب باشد ایاک نعبد و ایاک نستعین اشارت بر کردارهاست که سبب فوز
فلاح باشد اهدنا الصراط المستقیم عبارت از کفتاریست که موجب نجات و نجاح باشد صراط
الذین انعمت علیهم نشان راه دوستان میدهد که نواختکان لطف اند غیر المغضوب علیهم
و لا الضالین بیان روش دشمنان که کداختکان آثار قهر اند و چون این هشت کونه معرفت را
که از هر یک دری از بهشت عرفان بر دل مومنان بگشاید متضمن شد لاجرم این خلعت مقدمات
ذات می‌آید که فاتحة الکتاب مفتاح ابواب الجنة و امام جار الله از حذیفه بن الیمان نقل
میکند که حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه عذاب خود را بر قومی لازم کرده
باشد و اسباب نزول آن حاضر بر ایشان معد و مهیا ساخته ناکاه کودکی از آن قوم در کلشن
مکتب عندلیب وار صدای جان فزای سوره فاتحه کرد همین که نغمات خوانندهٔ او بسامع بلند
پایهٔ ملکوت رسد حضرت عزت بفرماید ببرکت آن تلاوت چهل سال آن عذاب را از ایشان
دارد و در تحدیث بشارتیست بزرگ تا که هرگاه قراءت کودکی فاتحه را بر سبیل تعلم و تعادت
جهت تعلم و حفظ تکرار میکند این فایده می‌بخشد که مستحقان عذاب ببرکت وی ایمن میباشند
موفقی که این سوره را از روی اخلاص تلاوت فرماید اگر کرم الهی او را از عذاب قیامت مصون
مامون دارد موجب استبعاد نخواهد بود بلکه بدین مژده امیدواری توان و آرزومندی
کدایان رحمت بیکران و عنایت بی پایان قوی تر خواهد شد بیت ای نقد بدامن امید ما
و ذکر کرمت نعمت جاوید ما چون تو کشایی در جاوید ما کی بود اندیشه ز نومیدیم نکته ثالثه
در اسامی این سوره اسامی و اشارت بمعنی هر یک این اسما نامی ذکر نکته سابقه سبق ذکر یافت
که یکی از خصایص فاتحه کثرت اسمای اوست و بسیاری نام نشانهٔ عزتست و احترام چه هر یک
بر فضیلتی از فضایل مسمی میکند و از جلالت حالت و جمال تجلی لفظ بعبارات و اشارات دیگر
میدهد بیت عاشقان کز دل و جان تربیت میخوانند هر یک از شوق بنامی دکرت میخوانند
راحت جان و انیس دل و آرام روان مردم دیده و نور بصرت میخوانند و از آنجمله اسامی فاتحه

رقم زده قلم اشتهار است **اول** فاتحه یعنی کشاینده چه بحقیقت این سوره کشاینده ابواب
رحمتست بروی احوال عباد هم در تحصیل مصالح معاش و هم در کسب معارف معاد و فاتحة
الکتاب نیز میگویند که کتاب ربانی را مبدا و مفتتح و محل شروع و منشا افتتاح کتاب مصاحف
بدوست و آغاز تعلیم نوآموزان مکتب تعلیم ازو کرده اند و وجه تسمیه آنست که در نماز افتتاح
قرائت ازو کنند یا آنکه اول آنچه مکتوب شد در لوح محفوظ او بود یا آنکه در اول وحی نازل شد
بر فاتحه باقی کلام باشد در اسباب نزول آورده اند که روزی سید رسل صلی الله علیه و سلم از
جوار غار حرا [illegible] وطن مالوف نقل میفرمود ندایی برهیبت که استماع آن موجب خوف
عظیم بود بگوش مبارک رسید و بعد از آنکه بمسکن مراجعت نموده و سکون دل حاصل شده بود
مضمون حال با خدیجه کبری رضی الله عنها در میان آورده باتفاق وی با ورقة بن نوفل مجرای
ماجرا [illegible] نمود و این ورقه در ورق عبادة اصنام کلیه با ملل دین بود و در بعضی احوال ایشان
آن جفا و خطا شاهده کرده لاجرم قلم رد بر حرف بت پرستان کشیده با اهل کتاب اختلاط
مینمود و اکثر اوقات کتب منزله را مطالعه مینمود چون از لفظ سید کاینات صلی الله علیه
و سلم خبر آن ندای آن خبر بگوش هوش او رسید صدای البشارة از رکن خانه بمعارج افلاک
رسانید **بیت** مژده که فتح بابی خلوق تا مرکشای • کرد نمحرای ختن آهوی مشکین آمد
مژده بادا ای محمد که این همان ناموس اکبر و طاوس گلستان اخضرست که بر پیغمبران پیشین
از حضرت رب العالمین تحفه رسیده باشی توقف نمای و هرچه ترا از وارد غیبی خطاب [illegible]
کرده استماع نمای و چون نوبتی دیگر ندای آن آوازها بگوش محرم راز رسالت درآمد همان مقام
ذلعقبی ساکن شد گوش کشید جبرئیل علیه السلام گفت السلام علیک یا محمد حضرت صلی الله
علیه و سلم جواب داد که لبیک و السلام علیک پس جبرئیل علیه السلام فرمود که بگوی اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله آنگه آغاز الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره
و نقل چنانست که جبرئیل علیه السلام القا میکرد و خواجه صلی الله علیه و سلم میخواند تا
چون سوره باتمام رسید روح الامین بامین ختم فرمود و دلیلست برآنکه سوره فاتحه مفتتح
قرآن باشد و خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه فرموده اند که چون بدین سوره باب فتوح
مناجات و لذت آن بر حضرت سید موجودات علیه اکمل الصلوات مفتوح شد او را فاتحه
خواندند بحقیقت مفتاح گنج خزاین است و بمعنی باشد که فتح بمعنی نصرت است و استفتاح
لغت استنصار باشد قال الله تعالی یستفتحون علی الذین کفروا پس معنی فاتحه نصرت دهنده
باشد قاری خود را و ظفر بخشنده با عادی صوری و معنوی صاحب بحر الحقایق رحمه الله

فرموده که چون بدین سوره و مظهر جوامع کلم را صلی ربنا علیه و سلم فتح ابواب خزاین غیبیه مودعه
در این سوره و غیر آن از قرآن است او را فاتحه فتوحات قرآن خوانده اند امام قشیری قدس سره
فرموده که این سوره فاتحه کاینست و مفاتح اجابت و ارباب دلها شنیدام بخطاب و کتاب و نامه
و پیام [illegible] حقیقی [illegible] گفته اند **بیت** بمن رسید نامه دل
فدای نامت هزار جان گرامی فدای نام نامت • [illegible] آورده که نجما افتتاح ابواب خزاین
اسرار کتاب بدین سوره که مفتاح کنوز لطایف خطابست [illegible]
معانی قرآن از نسبه دل بطلوع مینماید و اقتباس ابواب مشاهدات دست میدهد و او را فاتحه
میخوانند **بیت** مفتاح در مغلق الغیب • مفتوحه درگاه لاریب • [illegible]
ابواب فتوحات مفتوح **دوم** سوره الحمد در تفسیر کبیر آورده که وجه تسمیه همان لفظ
حمدست در وی چنانچه گویند سوره بقره و آل عمران بواسطه وجود این لفظها در ایشان **سوم**
سورة الشکر و در این تسمیه نظر کرده اند بلفظ چه قراءت سوره که اشتمال دارد بر ثنای الهی و تعبد
در تصدیق اوامر و نواهی گویا شکر گذاریست بر نعمای نامتناهی و حمد که در این سوره مذکورست
مفتوح این قراءت و در احادیث آمده که الحمد راس الشکر و جمهور علما نیز برآنند که حمد نافرد
شکرست و در تفسیر قاری آورده که فاتحه را سورة الشکر گفتند بجهت اشتمال او بر ثنا **چهارم**
ام القرآن و ام در لغت اصل را گویند و تسمیه مادر به ام جهت منشا ولد اوست در قبول نطفه
ماده و ولادت و تبعیت [illegible] و شاید بواسطه حسن ملاحظه [illegible] ام القری
از این جهت خوانند که گسترده زمین و بسط بساط آن از زیر وی شد کما قال تعالی و الارض بعد
ذلک دحیها پس اصل زمین وی باشد و دیگر از اسباب صفت حضرت [illegible] بر امیت همین
نکته تواند بود [illegible] کامل الظهور در ایشان بوده اول ما خلق الله نوری
بیت تو اصل وجود آمدی از نخست • دگر هرچه آمد همه فرع تست • در لوح محفوظ را
ام الکتاب گفته اند برای آنکه اصل کتب کاینه است [illegible] تقدیر فاتحه اصل قرآن باشد و بعضی
از قرآن چهار جزوست الهیات و نبوات و معادیات و تقدیرات و آیات فاتحه برین چهار رکن
مشتملست آیه اول و ثانی دلالت بر الهیات دارد و ثالث بر معادیات و رابع بر قضا و قدر و نفی
جبری و قدری و بعد آن دلالت بر اثبات نبوات و چون مقصد اعظم از قرآن این مطالب [illegible]
فاتحه بر آن اشتمال دارد او را ام القرآن گفتند و بعضی اصل و اساس علوم قرآن [illegible]
حاصل علمها در قرآن بلکه محصل جمیع کتب الهی سه چیزست ثنای حضرت خداوند تعالی بلسان [illegible]
خدمت بعبادت ارکان و طلب مکاشفات و مشاهدات بجان و منشا این سوره ثنا است [illegible]

نشان عبودیت و بندگی خدا و باقی طلب کشف و شهود لقا پس اصل همه کتب باشد و اینکه گفتیم که
مقصود از جمیع علوم شناختن عز ربوبیت و ذل عبودیتست و نصف اول این سوره بیان
و نصف ثانی نشان ثانی و بدین جهت او را اصل گویند و طایفه محققان از ام معنی اشتمال
فهم کرده اند و وجه تسمیه مادر بام آن گویند که رحم او مشتملست بر اولاد و ایضا حقیقت ام سوره
فاتحه اشتمال اوست بر جمیع معانی این کتاب و شیخ نجم الدین دایه قدس سره آورده که فاتحه مشتملست
بر حقایق مراتب ربوبیت و مراتب عبودیت اما مراتب ربوبیت ده است **اول** مرتبه ذات که
آن مدلول اسم الله است **دوم** اسما و آن مفهوم لفظ بسم است **سوم** صفات و رحمن و رحیم
بیان دال است **چهارم** ثنا و الحمد عبارت از آنست **پنجم** الوهیت و لله اشارت بدانست
ششم ربوبیت و آن از رب العالمین مستفاد میگردد **هفتم** مالکیت و آن
از مالک یوم الدین معلوم میشود **هشتم** معبودیت و ایاک نعبد متضمن آنست **نهم**
هدایت و اهدنا متکفل آن بیانست **دهم** انعام انعمت علیهم شرح آنست
و مراتب عبودیت نیز ده است معرفت مراتب مذکوره و اقرار بربوبیت حق و اعتراف بعبودیت
خود و مناجات و عبادت و استعانت و دعا و استهدا و طلب دوام نعمت و استدعای توفیق عصمت
و مجموع اینها در فاتحه مندرجست و منطوی علی ما لا یخفی علی ذوی الفهم القوی و در تفسیر موجز
گفته که ام بمعنی افضل است و از آنکه مکه را ام القری گویند معنی آنست که اشرف و افضل بلاد
و قدما او را شاهجان ام خراسان گفته اند یعنی شریفترین شهرها آن پس معنی ام القرآن آن باشد
که فاضلترین سورهای قرآن و در افضلیت او حدیثی مذکور شد امام ثعلبی رحمه الله باسناد خود
از پیغمبر ائمه لغتست روایت میکند که ام در کلام عرب رایتی باشد که در لشکرگاه آنرا
نصب کنند و ام الجیش خوانند و لشکر بآن نظر دارند باشد قیام جمله از و و مفزع و پناه کار همه
پس این سوره علمیت در میدان هدایت برافراخته حزب الله شاید دولت اولیا خود شناسند
جمیع معانی قرآن را رجوع بدو نیست و تمام معارف کلام را قیام و مقام از و و هم امام ثعلبی آورده
که ام بمعنی مجمع است خوانده شد پس فاتحه بدین اعتبار مجمع مجموع علوم و حکم قرآنست و
بعضی برآنند که ام از امامست که بمعنی قصد باشد و امام مقصد را گویند قال الله تعالی فانهما لبامام مبین
فاتحه را ام گفت یعنی او مقصد ارباب حقایق است که نظر همه بر جمیع لطایف و دقایق و در
کنز المذکرین آورده که ام بمعنی امام است و امام او باشد که اقتدا باو کنند و او را رتبه تقدم
باشد بر دیگران و عرب مهتر جمعی را ام القوم گویند جهت آنکه بر همه مقدمست و مجموع تابع
او باشند ایضا فاتحه مقدم سوره قرآنست هم در کتابت و هم در قرائت و هم در نزول و باقی تابع اویند

و گفته اند ام بمعنی بزرگست راه شارع و کرا ام الطریق گویند و چون این سوره بحسب فضایل
اعظم سورهاست این نام وی را لایق باشد و موافق والله اعلم بالحقایق **پنجم** ام الکتاب در
تفسیر قرطبی آورده که در بین نام اختلافست جمهور علما تجویز کرده اند و شیخ بصری گوید که این نام
منع فرموده اند گوید ام الکتاب بخلاف حرام است کانه و قوله تعالی و عنده ام الکتاب با نامیست مر
لوح محفوظ را کما اخبر سبحانه و انه فی ام الکتاب و محققان گفته اند این قول از ایشان عجیبست چه در
حدیثی که امام ترمذی رحمه الله در صحیح خود بروایت ابو هریره آورده که الحمد لله ام القرآن و ام الکتاب
و سبع المثانی همچنان میگوید هذا حدیث صحیح پس صریح شده است بر ثبوت این نام مر فاتحه را و
حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که فاتحه ام الکتابست یعنی جمیع معانی مصحف و کتب را
در ضمن او نهاده اند و او را هفت آیه مخصص کرده و فرستاده و این هفت آیه محتویست بر جمیع آیات که
رجوع همه بدوست چون صفات سبعه الهیه که متضمن معانی جمیع صفتهاست و مرجع همه کرده اند
هر نوع تعظیمی که مر حضرت عزت را در قرآن و سایر کتب سماوی مذکور شده در الحمد مندرجست
اجمالا و جمیع الوهیت و ربوبیت تواند بود در لله و در رب مندرجست تمام مخلوقات در العالمین
داخلست و جمیع انعامات و غفران سیئات در رحمن و رحیم شامل و مراتب پادشاهی و تصرف در ملک
و ملکوت از ملک معلوم است و صفات قیامت و مواقف و حالات آن از یوم الدین مفهوم میشود
نعبد جامع انواع طاعت و عبادتست ایاک نستعین مستجمع اضافات توفیق و عصمت آنچه بکار آید
یا در طلب هدایت باید و عارف را در تنظیم شریعت بکار آید در اهدنا معینست و آنچه دریافت
و بعدیش صفت ایقان از دقایق کرامات و حقایق استقامت شاید در الصراط المستقیم موضح
و مبین تمامی انبیا و اولیا و اخیار و ابرار در صراط الذین انعمت علیهم محیط و فهم در نماید
و منکر کفار و اشرار و اهل بدعت و ضلالت در غیر المغضوب علیهم و لا الضالین روی نماید
و بیان جامعیت فاتحه ام الکتابست **ششم** سورة الحمد که حق سبحانه منت بر نزول آن نهاد
آن بر خاتم پیغمبران صلی الله علیه و سلم چنانچه فرمود که و لقد آتیناک سبعا من المثانی **هفتم**
سبع المثانی و وجه تسمیه آن گفته اند که او هفت آیاتست باتفاق و در دو بار نازل شده یا در هفت
دو بار باشد و نزد بعضی این توجیه ضعیفست زیرا که مثانی جمع مثنی باشد و مثنی دو بار در
بر باید که سبعه بار نازل شده باشد مگر آنکه اقل جمع دو را داشته اند و گفته اند هفت آیه او در هر نوبت
دو بار خوانده باشد و در ثعالبی آورده که در وی هفت لفظ است که هر یک دو بار تکرار یافته الله
الرحمن الرحیم ایاک صراط علیهم غیر لفظ لا را بجای غیر داشته اند و در شواذ و غیر الضالین خوانده اند
این قول بعضی باشد آید که بسمله را از فاتحه داشته اند و در تفسیر کبیر آورده که این هفت آیه مشتملست

بیان معنی که ضمنی از ثنا بنده است بر خداوند و ضمنی دیگر عطای خداوند بر بنده و جمعی گفته‌اند
که مجموع آیات قرآنی بر دو صفت است یکی تعلق بار رضا و الوهیت دارد و دیگری با حوال عبودیت
و اعتبارات دیگر قسمی آیه رحمت است و قسمی آیه عذاب پس آیات قرآنی مثانی باشد و هفت آیه
این سوره نیز به هر دو صفت اشتمال دارد پس فاتحه هفت آیت بود از آیات مثانی و تخصیص و تحقیق
تفصیل او است قول دیگر آنست که مثنی میشود در نمازها بسوره دیگر و امام اجل فرموده که جزای
هر آیتی از ثواب بنده و کرامتش مثنی یعنی مضاعف میگردد و گویند تثنیه بمعنی استثنیه آمده
پس این سوره را مثانی گفت پس باعتبار آنکه مستثنی شده است از سایر امم برای این امت و یکی از
خصایص ایشانست یا آنکه استثنا یافته است از مجموع کتب برای قرآن نزد و در هیچ کتاب مثل این
سوره بوده و نیز هیچ امت تا این عطیه یافته و در تفسیر خواجه قدس آمده که این سوره در مفتح
ظاهر شده بوده بر رهروان [illegible] و در سوره حجر آورده که مثانی [illegible] گرفته اند و مثانی [illegible]
عنایت از جای دیگر یعنی آنست که فاتحه عنان برتافته است از آنکه او را بغیر او از سورها برابری
دهند و حقیقت این سخن اظهار شرف و فضیلت این سوره نماید بود و گفته اند اشارت این سوره عنان
دلها از غیر حق منعطف میگرداند بجانب حق و اولی آنست که مثنی جای و تافتن عنان یکی [illegible]
سخن راجع کرده باشد که هر آیتی از فاتحه بیدا [illegible] که قارئان مضمار [illegible] هر لحظه در معطفه
دست دهد از شهود مرتبه رفیع بمشاهده درجه رفیع تا از آن و هیچ [illegible] مراتب درجات
مقید نگردند و هر زمان توسن همت بالا تدانی بمیدان بهتر طلبند **بیت**
میباش چو مستسقی که [illegible] نبود سیری ٭ هر چند شود عالی [illegible] ٭ و در تبیان آورده
که تمام معانی کلامش بدو چیز از [illegible] الحمد لله حمد دو است یکی بر صفات الهی و یکی بر [illegible]
تا شاهی رب العالمین عام دو است یکی پوشیده و دیگری پیدا و ایاک نستعین استعانت دو
یکی بر اداء امر و دوم بر تحمل قضا اهدنا الصراط المستقیم هدایت دو است یکی ابتدا و آن [illegible]
ثبات بر آن صراط الذین دو است یکی راه اهل سعادت دوم طریق ارباب شقاوت انعمت علیهم
سعدا اند و ایشان دو فرقه اند یکی انبیا دوم اولیا غیر المغضوب علیهم و لا الضالین اشقیا
و ایشان نیز دو گروه اند یکی یهود و دیگری نصاری و چون هر یک از اینها دو قسم انقسام یافته
بدین سبب او را مثانی گویند و اظهر اقوال آنست که این سوره بر هفت مثنی اشتمال دارد چون
مثنی دو دو را گویند [illegible] مثنی دو چیزاست و این توجیه [illegible] قولیست که بسمله از فاتحه باشد مثنی
اول بسم الله الحمد لله [illegible] دارد و حمد له [illegible] کمالات که مراد از آن نعم است و مبادی کمالات [illegible]
مثنی ثانی الرحمن الرحیم که بعد بسمله و بیان [illegible] و هر آینه اینجا دو رحمت باید یکی

تا الی مبادی و آن رحمتی عام باید بر جمیع موجودات چنانچه رحمت رحمانیت هست و دیگری متعلق
بکمالات و آن رحمت خاص باید با اهل کمال از خواص بندگان ایشان چنانچه رحمت رحیمیت هست پس
یکی از این دو رحمت عام است و دیگری خاص و عموم و خصوص دو نوع اند مثنی ثالث رب العالمین
مالک یوم الدین ربوبیت را بعالمیان اضافه کرده و مالکیت را بیوم الدین پس عالمیان ترتیب
یافته اند بمرتبه خلق و الله خلقکم و یوم الدین ظهور نمی یابد مگر در مرتبه امر و الامر یومئذ لله خلقیات
همه میشوند چند در عالمین و امریات باسرها منطوی بر یوم الدین و خلق و امر دو نوع اند مثنی رابع
الرحمن الرحیم که بعد از حمد الله است از بیان عالمیان و روز جزا دو رحمت بیان یکی بر عالمیان
از جهت ایجاد و رحمت رحمانیت به مبدا متعلق است و دیگری محو ایشان در وقت انتها و معاد در
رحمت رحیمیت بمعاد مضاف است و مبدا و معاد دو نوع اند و تخصیص اسم رب العالمین از تجلی
مبدا و میثاقی که الست بربکم و تخصیص اسم مالک با اهل حشر از تجلی معادی که لمن الملک الیوم
تعان کرد مثنی خامس ایاک نعبد و ایاک نستعین عبادت اقرار کرده و ترک نمود و عظمت خداوندی
و استعانت اعتراف نمود و بعجز و تذلل بندگی خود و آن عز ربوبیت همه صفات کمال استمداد
این مذلت همه سمات نقصان را شامل و کمال و نقص دو نوع اند مثنی سادس اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم اول طلب هدایت است و ثانی هدایة طالب مهتدی چون علم است
از هادی و هادی رسانند علت مهتدی یکی عالم است و دیگری متعلم و علم و تعلم دو نوع اند
مثنی سابع غیر المغضوب علیهم و لا الضالین بیان این مثنی و مثنی سابق [illegible] ظاهر است چه
مغضوب علیهم در مقابله انعمت علیهم افتاده [illegible] و لا الضالین در
مقابله اهدنا واقع شده از آن که [illegible] مهتدی و [illegible] هدایت و الهتدی بود اینجا
ضلال و اضلال است و ضلال دو نوع اند [illegible] سبع المثانی [illegible] نکتها است و
اگر حوصله [illegible] تحقیق سبع المثانی بظهور صفات سبعه الهیه
مرتبه علم و انعکاس [illegible] جامعیت انسانی در [illegible] حضرت جامعه
بام الکتاب نموده شدی اما [illegible] اشارت میباید که در حیز عبارت نمی آید **بیت**
جانها [illegible] آورد و هوش ٭ عبارت را اشارت گفت خاموش ٭ اشارت [illegible] اقتضا کرد
کسی گوید [illegible] ختم کرد **هفتم** قرآن العظیم قال الله تعالی و لقد آتیناک سبعا من المثانی
و القرآن العظیم در تفسیر قرطبی آورده که فاتحه قرآن عظیم گفت جهت آنکه متضمن جمیع علوم
قرآنست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که فاتحه قرآن عظیم است یعنی مجموع [illegible]
حاویست مر همه جزئی و در تفسیر قاری آورده که بعضی گفته اند مراد از سبع مثانی سبع طوال است

وقرآن عظیم باقی سورها و چنانچه اسم قرآن بر کل اطلاق کرده بر بعض نیز واقع میشود چنانچه
اوحینا الیک هذا القرآن یعنی سوره یوسف واین قول ضعیفست جهة آنکه این آیه بمکه
فرود آمده وقال ان نزول سبع طوال وجمعی دیگر گفته مراد سبع صحایفست که اسباع قرآنند
معنی مثانی آنکه در وی مکرر قصص ومواعظ کرده ذکر پس معنی این بود که ترا عطا کردیم کلامی که سبع
المثانی وقرآن عظیمست یعنی جامعست مر این دو صفت را واین قول نیز تامل است ومکرم هم
باشد که سبع مثانی سوره فاتحه است وقرآن عظیم ماورای آن واین سخن وسخن سابق نیز
موافق نمی افتد حدیث صحیح از ابی رضی الله عنه منقولست انها السبع المثانی والقرآن العظیم
الذی اوتیته پس حجتست که قرآن عظیم فاتحه است واعاحمل عطف صحیحست بر جمع بین
الصفتین **نهم** سوره وافیه یعنی وافیه است در دلالت وصواب وهدایة بحق وکمه اند
وهاکتند بافارسی خود در وقت در نماز که ابیغات وخلاص وامام ابو محمد الاین المعانی در تفسیر
نهایة البیان آورده است که وافیه بمعنی تامه است یعنی این سوره در نماز تجزیه نکرده و
سورهای دیگر که اگر بعضی از سوره که غیر فاتحه باشد در یک رکعت بخوانند وبعضی در رکعت
دیگر جایزست واگر بعضی از فاتحه در یک رکعتی خوانند وبعضی در رکعت دیگر روا نیست
دهم سوره الکافیه یعنی کافیست از ما سوای خود وغیر او از وی مجازی نیست ودر تفسیر
کبیر نقل میفرماید که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که ام القرآن عوض میشود از غیر
خود وغیر او عوض نمیشود از وی یعنی کفایت کند کارها را نیز هست چنانچه در تفسیر [illegible] آورده
که من باسناد درست شنیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بر خواند هر کار که فاتحة
الکتاب بخواند آن کار وی کفایة شود وتمام گردد **یازدهم** مجزیه یعنی او نیز دیگر بکافیه
در جامع قرطبی آورده از صحیح مسلم بروایة ابو هریره رضی الله عنه که هر که ام القرآن بخواند
او مجزی باشد وهر که زیاده کند آن فاضلترست ومراد از نیز قرائتست در نماز در نماز ثلاثی
ورباعی در غیر رکعتین اولیین فاتحه تنها مجزی باشد بمذهب امام اعظم واحتیاج بانضمام
سوره با فاتحه نیست **دوازدهم** منجیه یعنی نجات دهنده واین نیز در قرطبی آورده ودر لیله
دفع عذاب [illegible] **سیزدهم** سوره الاساس
اساس قاعده باشد که عمارتها بر آن بنا کنند پس چون فاتحه اول سور قرآنست بمثابه اساس
قاعده باشد که عمارتها بر آن بنا کنند پس چون فاتحه اول سوره قرآنست بمثابه اساس باشد
مر عمارتها را یا آنکه مشتملست بر اشرف مطالب پس اصل معانی ومقاصد قرآنی بود ودر تفسیر
سورآبادی آورده که شخصی از درد پهلو با امام شعبی رحمه الله شکایة کرد مر او را استعلاج نمود شعبی فرمود

که علیک باساس القرآن بر تو باد که بقراءت اساس قرآن مشغول گردی تا بنای آن [illegible] گردد
آن شخص پرسید که اساس قرآن کدامست گفت فاتحة الکتاب ومن بارها از ابن عباس رضی الله عنه
شنیدم که هر چیزی را اساسیست اساس دنیا مکه است که بساط زمین را از وی مبسوط گردانیده
اساس آسمانها عریاست یعنی آسمان هفتم واساس زمینها عجیباست یعنی زمین هفتم واساس
بهشت جنت عدنست که درجات جنان را بر وی بنا کرده اند واساس دوزخ هاویه است که بنای
غار بر وی نهاده اند واساس بشر آدمست علیه السلام که مبدا همه واقع شده واساس انبیا نوح
علیه السلام که پیغمبر اوست که بعد از وی همه انبیا از نسل وی اند واساس بنی اسرائیل یعقوبست
که اسباط اثنی عشر فرزندان وی اند واساس کتب منزله قرآنست که جمیع حقایق آنها را مجمع است
واساس قرآن فاتحه است که جامع مجموع حقایق است پس اگر بیمار شدی بر تو باد بخواندن اساس که شفا
از وی حاصل شود باذن الله تعالی **چهاردهم** سوره الشفا وشافیه نیز گویند که شفای همه
از امراض نفسانی وروحانی ودوای همه دردهاست دوای قلوب وتالیف از وی توان یافت ودر تفسیر خواجه
قصص مذکورست که این سوره بزرگوار بر سر هر بیمار که باخلاص بخواند اگر در اجلش تاخیری
بود شفا یابد ودر شرح السنه حدیثی مرسل آورده است از عبد الملك بن عمیر رحمه الله ودلیل
از اخبار بیشتر گوید که از تابعین نقل فرماید از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
یکی از صحابه چنانچه در بین صورت ابن عمیر روایة میکند که رسول خدای صلی الله علیه وسلم
فرمود که فاتحة الکتاب شفا من کل دا وهمین حدیث بروایة جابر بن عبد الله رضی الله عنه
آمده ودر آخر الحاق کرده که الا السام یعنی فاتحه شفای همه دردهاست [illegible] در اعتدال
انسانی حمایت میکند همچنین قلوب وارواح را نیز از مواقع ترقی بر مدارج رتبه که قبله
او بود محافظت مینماید وهم در تفسیر خواجه می آید که در قرآن شفاء ایمانست از بیماری
وبیماری ایمانست واز آنجا علل آن از بغداد دعام جمعیت که دار الخلافه وحدتست بیمار
عرصه تفرقه [illegible] چنانچه عارف رومی از زبان حال ایشان میفرماید
طبیبیم وحکیمیم ز بغداد رسیدیم • بسی علتیان را که ز غم باز خریدیم • طبیبان الهیم زکس مزد نخواهیم
که پاک طرفه عقاقیر ز فردوس بچیدیم **پانزدهم** سوره الرقیه ورقیه بمعنی افسون باشد
ودر شمس المعارف [illegible] آورده وقول اول اصح است بجهت آنکه در حدیث ابی سعید خدری
رضی الله عنه که در صحیحین وغیر آن وارد است بلفظ رقیه مذکور شده واصل این روایة چنین
که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم جمعی از اصحاب را بسفری روانه فرمود وایشان در
اثنا مراجعت از آن یکی از احیاء عرب بسیده در جوار ایشان نزول فرمودند واز آن قوم طلب

ضیافت کرده بحق بس جد ابرام والحاح رسانیدند وکریم بقول آن تلقی نمود قضارا بزرگ آن قبیله
از لسیب زخم مار مجروح شده بود و متعلقان او بهر چیزی متوسل گشته بودند و فایده نبود و
سیاح فکر و تدبیر ایشان از سلوک بادیهٔ معالجت به منزل نا امیدی رسید و در محل نزول
صحابهٔ کرام یعنی رضی الله عنهم در جوار آن قبیله خاطر یکی از ایشان گذشته باشد که چون جماعه
مردم قبیله از تدارک علاج این سلیم کوتاه شاید بیاید با جماعت مسافران که در منزل ما اند رجوع
کنیم شاید که نزد ایشان چیزی که سبب خلاص و علاج او تواند بود یافت شود بنابرین جمعی که
از آن حی نزد صحابه آمدند و صورت حال باز نمودند التماس رقیه ای از ایشان نمودند یکی از اصحاب فرمود
که من افسون خلاص او میدانم و از الم وجع و الم او میتوانم اما چون شما مراسم ضیافت رعایت
نکردید و حقوق صدقه و لوازم مهمانداری بجای نیاوردید تا مزدی جهت افسون معین نشود
اشتغال بدان ممکن نیست القصه قطیعی از غنم که سی سر گوسفند باشد قبول کردند و آن صحابی
بر سر این بیمار رفت فاتحة الکتاب بخواند و بر وی دمید و فی الحال از آن الم خلاص یافت و آن مار زده
بسلامت برخاست و صحابه گوسفندان را تصرف کرده روی به بارگاه آوردند و بملازمت سلطان
بارگاه رسالت صلی الله علیه وسلم مشرف شدند و صورت حال بموقف عرض رسانیدند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم افسون کننده را فرمود که و ما یدریک انها رقیة چه چیز ترا دانا کرد و اینده
از کجا معلوم کردی که فاتحه رقیه است و بعد از تحسین و تصویب آن لب مبارک بر تبسم گشوده
از آن گوسفندان طلب سهم خاصه فرمودند تا خوشدل گردند و ما یکان را
چیزی که معانی حرج بدین رقیه بر ایشان صحت شرقی شود و زیاده بی که بشر بیفزود
و کرم بخشونت این تزلق تمارک ... پذیرد و اگر کسی در این محل از تواجد حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم که در نفقه شاید استماع **بیت** فعنی رقیتی و تریاقی و نمود الذاری باید
دور نیست **مصرع** کین نا امید از حریم آن رحمت **شانزدهم** سورة النمل محسنی از نیست
بسوال بندگان و تضرع و ابتهال الثابتات **هفتدهم** سورة السعادة تغیر کبیر و یک
نیّه آن گفته اند که این سوره بدعا اشتمال دارد اهدنا الصراط **هشتدهم** سورة تعلیم
المسئله امام ثعلبی آورده که دین سوره طریق خواهش بر بندگان آموخت یعنی چون از کسی
چیزی خواهند اول ابتدا به ثنا کند و به آخر مدعی و متمنای خود را طلبید **نوزدهم** سورة
القلیل امام احمد فرموده که درین تلقین کرد بندگان را که چگونه از وی چیزی خواهند و مرجع
طلب هدایت نماید و حق سبحانه از آن کریم است که بنده را تلقین دعا کند و آخر نیز اجابت
نرساند **بیت** این دعا تو امر کردی ز ابتدای ورنه خاکی را چه زهره این بدی

چون دعا ما را تو امر کردی به خجاب این دعا خویش را کن مستجاب و آن چهار نام کرد نور الدین
شد در معنی بکیکم نزدیکند **بیستم** سورة الشرا از جناب شیخ زین المشایخ شیخ رکن الحق و الدین
رواسی رحمه الله علیه دارم که ایشان از قدوة الاولیا شیخ محمد خضر و ای معزو علی الله رتبه
که از مجاوران روضه طیبه طیبة علی ساکنها افضل الصلوات بوده انقل حقیقتش اگر نزد ایشان
کرده بر سرائه تواند بود از این سوره مرا ارباب مفهوم ما اصحاب بسر نکوهم را استفاده شد و
عبارت شیخ ابو العباس باینست و انما سمیت بالسر لان هذه السورة مقسومة بالالفین و النونین
فی من بین و معاجزا نبی عن اسمه الجدای حاصله لمنا الفی التیم و هو شهید و خلاصه این سخن بان
مقدار که بفهم این کمینه رسیده اینست که از مبادی و خواتیم نصفین مقسومین که بجای قسمت
الصلوة بینی و بین عبدی معلوم میگردد و منفرد با میان خواهند شد دو الف و دو نون
حاصل میشود در نصف اول الحمد و نون الدین و در نصف دوم الف اهدنا و نون و لا الضالین
و در آن وسط که بواسطه هذا بینی و بین عبدی شیخ آن این بین کفته الف ایاک و نون نستعین
و شیخ از الف و نون که صورت یک میخ دارد شکر فته اند و با ملاحظه نقطه و محبت شکل
اعتبار کرده که باز الحروف سین موضوع است تا انیه که برآن دو نون که مبتدا و منتهای نصفین
و این محتوی با اسم سامی و نام نامی ابو الکرام بعنوان سر آن منجلی انعکاسات انوار اسما الوهیت
جز مظهر جامع ایشان نیست حاصل آید که الف و لام و نون این بین با مجر اسم مجید و نمود
و حاصل آن خواسته هم معنوی این کلام است چه عدد مجید بحا و هفتاد و حرف بجا و هشتم
این سوره سین است و همین سین سر محمد است صلی الله علیه وسلم که بخطاب یاسین
و شمه از حقایق این حرف در تفسیر سورة یاسین بعون الله و حسن توفیقه گذارش خواهد
یافت **بیست و یکم** سورة الصلوة چه فاتحه را با تمام تسبیحات مخصوص صیغی کامله هست
زیرا که بمذهب امام شافعی رضی الله عنهم و مالک و احمد رحمهم الله قراءة فاتحه در نماز فرض
عین است و ترک بعضی بسهو و عمد موجب فساد نماز و دلیل ایشان قوله صلی الله
صلی الله علیه وسلم و از حدیث لا صلوة الا بفاتحة الکتاب نفی صلوة فهم کرده اند نفی کمال
آن و آنحضرت صلی الله علیه وسلم صلوة و بینه را بی فاتحه نگذارده است بلا خلاف و دیگر آنکه
با فاتحه نماز درست است باجماع و بدون فاتحه درست هست یا نه خلاف است و با امکان عمل
به وفاق عمل بوجه خلاف نتوانسته اذا جماعا زیرا که مکلف لحصول یقین براءة ذمت از عهده
تکلیف درین صورت است در صورت خلاف و بمذهب امام اعظم رحمه الله خواندن فاتحه
فاتحه در نماز واجب است و ترک بعضی سبب نقصان و بسهو موجب سجده سهو نزد علماء حنفی

مطلق قرائت فریضه است کقوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن و زیاده بر فرض بعضی واجب
نیست چرا که مؤدی بنسخ کتاب میشود بخبر واحد امام مسلم رحمه الله از ابو هریره رضی الله عنه
نقل کرده که شنیدم از رسول خدای تعالی که فرموده قال الله تعالی قسمت الصلوة بینی و بین عبدی
نصفین یعنی حضرت عزت گفت که بخش کرده ام صلوة یعنی فاتحه را میان خود و بنده خود به
دو نیمه یک نیمه از آن من است و یکی از آن بنده من و بنده مراست آنچه از من درخواهد پس حضرت
صلوات الله علیه فرمود که چون بنده گوید الحمد لله رب العالمین خدای تعالی فرماید که حمد گفت
مرا بنده من و چون گوید الرحمن الرحیم خداوند تعالی گوید ثنا گفت بر من بنده من و چون گوید مالک
یوم الدین حق تعالی گوید که به بزرگی یاد کرد مرا بنده من و بروایتی آمده که تفویض کرد بمن بنده من
و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین حق سبحانه گوید این آیه میان من است و بنده من و چون
گوید اهدنا الصراط تا آخر سوره خدای تعالی فرماید که این از آن بنده من است و مر وراست هرچه
خواهد از من امام اجل رحمه الله فرموده که بعضی اهل این حدیث بر فضیلت فاتحه دلالت دارد و
دلیل بر غایت منزلت بنده چه فرموده که بخش کرده ام با جبرئیل و میکائیل یا غیر ایشان از [illegible]
بلکه گفت بخش کرده ام میان خود و بنده خود و تشریف بنده که اضافه عبدی نه شریفتر [illegible]
مرتبه ما نتوان تصور کرد **بیت** بنده خویشتنم خواند که شاهی برسم بکسی یا که نگویند
دهی شاهی است **بیت و دوم** سورة المکافات امام اجل رحمه الله فرموده که این سوره بمکه
فرو آمده است و اصل این حکایت چنان بوده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
با جمعی از صحابه نشسته بود و میفرمود و ما ینطق عن الهوی چه هر آن هو الا وحی یوحی پس
ایشان شاید [illegible] و قریش [illegible] ایشان رسید و بغداد [illegible]
و تفحص اخبار چنان معلوم شد که قافله قریش از جانب شام بر سید جمعی از اصحاب بموضعی
بلند بر آمدند و دیدند که هفت کاروان با شتران آراسته و مال و متاع فراوان می آیند یکی از آن
عزم و دیگری از آن بنی نعیم و یکی دیگر از آن بنی قریظه و همچنین از آن هفت قبیله یهود
واحدی رحمه الله در اسباب نزول همین روایت میکند اما بر شیر باید که این سوره در مدینه واقع
بود و قافله اعلان به یهود قریظه و نضیر داشته که از بصری و ادرعات رسیده بودند و تمام
این سخن در مطلب ذکر ما هدایافت **بیت و سوم** سورة الوافیه این نام را امام یافعی در
کتابه در النظیم ذکر فرموده و معنی وافیه دانست چه این سوره تمامی خود را نگاه میدارد
از جمیع آفات دنیا و رعایات عقبی و ابخاتو آن گفت **بیت** اگر هر دو جهان برفته کرد
ترجمه چون نکرد از تو باشی **بیت و چهارم** مجمع الاحکام این نام ابو سعید دهستانی در تفسیر

فاتحه آورده و میگوید درین سوره از اسمهای آلهی دو نام است یعنی بتصریح مذکور شده الله و رحمن و رحیم
و ملک و بکنایه دیگر بچهار رسیده معبود و مستعان و هادی و منعم مستقیم و در احادیث ظاهر سخن
بسیار گفته اند و ثمره در دیگر که را بعد از این صحیفه بلوح بیان انتقال خواهد یافت **بیت بیستم**
سورة الثنا این نام در تفسیر حدادی آورده و گفته که ثنا ستایش به دهر خداوند را به یکافات
ایادی و نعمای آن و در حقیقت شکر و ثنا و حمد یکدیگر نزدیکند **بیت و یکم** سورة الکنز و از این نام
بحدیث ثابت شده ابن عباس رضی الله عنه گوید که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
شنیدم که گفت جبرئیل علیه السلام بمن آمد و گفت یا محمد آورده ام بتو گنجی از گنجها رحمن گفتم
که آن چیست گفت ام القرآن یعنی فاتحة الکتاب و بی شبهه این سوره گنجیست مشحون بجواهر معارف
و مملو از نقود حقایق و عوارف و این گنجی بود که ممد انبیا طالبان بود و ندا ما نصیب آنحضرت
مرحومه وی شد از جواهر معانی صحیفه چهار کتاب با آسمانی و صد و چهار ده سوره قرآنی
ودیعت نهاده اند و هرچه از درر غرر لالی معانی درین خطاب لاینالی درج بوده در درج فاتحه
مندرج ساخته اند و به بسم الله الرحمن الرحیم مهر کرده بخاتم انبیا صلوات الله علیه و علیهم فرستاد
و توضیح این سخن چنانست که صحایف آدم علیه السلام آنرا الکلیون گویند مشتمل بعلم اسما بود که
و علم آدم الاسماء کلها و صحف شیث علیه السلام منطوی بر بخششها آلهی و نعمتهای ناشامی
معنی شیث را بسیاری بخشش هبة الله مقرر کرده اند و در کتاب ادریس علیه السلام ذکر
رحمت و عنایت حق سبحانه بوده که رفعت درجه او مترتب بر آنست و رفعناه مکانا علیا و صحف
ابرهیم علیه السلام در بیان معاد و کیفیت حشر و بعث اشتمال داشته و از آنجهت طلب احیاء فی
از وی معاینه فرمود که رب ارنی کیف تحی الموتی و در تورات موسی علیه السلام احکام عبادة
تکالیف شاقه مسطور شده و الاغلال التی کانت علیهم و زبور داود علیه السلام از احکام
خالی افتاده و در شرح ثنا است و وصف مرتبه توحید مودی گشته و اکثر انجیل علیهم السلام
بر نعت حضرت احمدی صلی الله علیه و سلم و مدح دوستان آنحضرت محتوی بوده و مبشرا برسول
یاتی من بعدی اسمه احمد و مذمت دشمنان خصم پیغمبران در پیش از سور قرآن وارد شده و چون
در معانی فاتحه تامل کنند خلاصه مجموع این کتابها از قرآن یافت بسم الله از علم اسما الکلیون
خبر میدهد الحمد لله بیان بخششها و نعمتهای کتب شیث میکند الرحمن الرحیم صفت رحمت
صحیفهای ادریس مفهوم میشود از مالک یوم الدین سر معاد و صحف ابرهیم موضح میگردد از
ایاک نعبد خبر تکالیف تورات بنحضرت میرسد از اهدنا الصراط اثر توحید زبور ظهور مینماید
الصراط الذین ستایش اولیا کرده انجیل است در خاطر میگذرد از غیر المغضوب علیهم نکوهش

اعلا که در قرآنست بفهم در نمی آید و بدین سخن معلوم توان کرد که جمیع لطایف همه کتب آسمانی در
سوره است **بیت** جامع حسن و صفا گونه لطافت با تو • ای تو مجموعۀ خوبی بچه نامت خوانم •
در لطایف ابن هیصم رحمه الله مذکورست که گنجی که پادشاهان نهند یا جواهر باشد یا غیر جواهر
اما جواهر قیمتی ذخیرۀ سلاطین تواند بود و در غالب هفتست یاقوت رمانی و لعل بدخشانی
والماس کانی و فیروزۀ رخشانی و مروارید درخشان و زمرد از همه بهتر و بیجاده خصوصی نمودار
این هفت گوهر در گنج فاتحه هست کلمۀ بسم الله نمودار یاقوتست یاقوت از همه جوهرها قیمتی تر
باشد نام خداوند از همه چیزها عزیزتر آتش با یاقوت کار نکند شعلۀ دوزخ با گوینده این نام
کار نکند فایدۀ الحمد لله نمودار لعلست لعل دل را تقویت کند شکر الهی بر شاکران مزید نعمت
تربیت فرماید بخاصیت الرحمن الرحیم نمونۀ الماس است الماس همه سنگها را بشکند رحمت را بر درحت
بر همه گناهان محو کند اثر مالک یوم الدین نشان مروارید است قطرۀ باران مدتی در جوف صدف
انتظار میکشد تا روزی از نهان خانۀ دریا بساحت ظهور آید و شایستۀ تاج سلاطین گردد قطرۀ
دل مؤمن نیز در صدف سینه بی وقت مترصد میباشد تا در وقت بعث از دریای قبر بساحل
حشر شتابد و مالک روز جزا آن را منظور نظر عنایت سازد نکتۀ ایاک نعبد نمودار فیروزه است
خاصیت فیروزه فرح دل و روشنایی چشم باشد طرب دلها و روشنی دیدها در عبادت حق
سبحانه و استعانت از وست که قرة عینی فی الصلوة معنی اهدنا الصراط مانند زمردست
زمرد چشم افعی را کور گرداند زمرد هدایت نیز دیدۀ افعی هوای نفس که زهر الحاد در خم ورثت
روشنی نبیند نگذارد و فحوای صراط الذین تا آخر نمودار زبرجدست و در زبرجد دو خاصیت
یافته اند دو دهن تمند تنگی نفسا نمود با ترو نبند شر دشمن مندفع گردد گفتن صفت اولیا
و صحبت ایشان عطش طلب را تسکین دهد و تقریر مذمت اعدا و تبرا از ایشان دشمنان منکوب
و مخذول سازد و اما بخز انفر جواهر در خزاین سلاطین یافت شود در اغلب هفت چیز نفیس است
تریاق اکبر و اکسیر احمر و زر خالص و مشک اذفر و عطریات لطیف و البسۀ نیکو و اسلحۀ زیاده
گنج پر فیض بسم الله تریاقست همه زهرها بدعت و ضلالت نتیجۀ الحمد لله اکسیر نعمت برکت
الرحمن الرحیم زر تمام عیار کان محبتست سر مالک یوم الدین نفخۀ خالص بوی عنایتست نکتۀ
ایاک نعبد عطر مشام سالکان مسالک عبودیتست شعار اهدنا الصراط لباس اهل تقوی
و زهادت سر و جوش انعمت علیهم سلاح و تقویت اهل یقین و سنان غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین دفع کنندۀ ارباب مخالفت نفایس و جواهر که قرآنی چه نسبت دارد با
آن جواهر و امتعۀ فانی **بیت** که دنیاست فانی و معیوب • در وی بد نجم سلطان زاده •

گنج ما سید هدی زدر دنیاه • سوی این گنج اگر قبله یابی • تو و گنج و کونین دریابی • و گفته اند سوره
فاتحه را گنج گفت برای آنکه گنج مشتمل بر نقود باشد و بجهت آنکه ذکر حضرت عزت یست و یاد کردن
حق سبحانه غالبا برای آن هفت چیز میباشد و مجموع آن در فاتحه مذکورست تفصیلش آنکه بنده
که خدای را یاد کند یا برای زیادتی نعمت باشد یا امید مغفرت یا احتیاج از حساب قیامت یا برای
عصمت از گناه و ذلت یا امید یافتن بر ادای طاعت یا برای نیکویی دنیا و آخرت یا برای موافقت دوستان
حضرت و مخالفت دشمنان با مدد آن کتاب الحمد لله زیادتی نعمت بخشد ملاحظۀ معنی الرحمن الرحیم
امید عفو و غفران زیاده کرداند سر مالک یوم الدین سهولت حساب را شامل کند سر ایاک
نعبد از عصمت و نجات خبر دهد جلوۀ ایاک نستعین مقدمات طاعت و امداد را تمهید فرماید
اهدنا الصراط خیر دو جهان راه نماید و در آیات بر موافقت اولیا و مخالفت اعدا دلیل باشد و گفته اند
پادشاه پادشاهان را هفت گنج است که خلق از آن خبر دارند **اول** گنج نعمت که کافۀ مخلوقات از
میامن آن ترتیب یافته اند **دوم** گنج رحمت که مفلسان سرای خطا و غفلت با امید آن گنجها
آرزو بر دوخته اند **سوم** گنج عدالت که برای انعام مظلومان و انتقام ایشان از ظالمان
ذخیره نهاده اند **چهارم** گنج عصمت که اهل عبادت باستظهار آن بر منزل نجات رسیده اند
پنجم گنج هدایت که رهروان طریق ایمان و ایقان توشۀ راه نجات از آن ساخته اند
ششم گنج ولایت که خلعت نوازش دوستان در وی آماده کرده اند **هفتم** گنج هیبت که
وظیفۀ کنارش دشمنان بدان حواله نموده اند و نقد هر گنجی ازین گنوز سبعه از آیات فاتحه
توان یافت الحمد لله رب العالمین گنج نعمت الرحمن الرحیم گنج رحمت مالک یوم الدین گنج عدالت
ایاک نعبد و ایاک نستعین گنج عصمت اهدنا الصراط المستقیم گنج هدایت صراط الذین انعمت
علیهم گنج ولایت غیر المغضوب علیهم و لا الضالین گنج هیبت است گنج اول نصیب حامدان
آمد گنج ثانی بهرۀ رجاء طالبان شد گنج ثالث قسمت خایفان افتاد گنج رابع ذخیرۀ متوکلان مقربان شد گنج
خامس طالبان رسید گنج سادس حصۀ آشنایان ساخته گنج سابع بخش بیگانگان داد با زهر یکی
از اینها مشتمل بر صد هزار گنج است تا نگوی سعادت سرمدی مخفی بر نقود حقایق نیل بدین
و تا کسی مفتاح این گنجها که عبارت است از صفای جان و دل و فنای تعلقات آب و گل است بدست
نیارد از تمکن نانست این خزاین و محروم است از دغایش جز نام بهره ندارد **بیت** ای بسر در ملک
معنی گنجهاست • لیک آن گنجها پر اژدهاست • گر دم آتش فشان زهر آن • پیرهان طالبان را از آن
گنج خواهی اژدها را دور کن • جان خود را از هوا مهجور کن • اژدها چون رفت گنج آید پدید •
و فنا در گنج خواهی رسید • این فنی خود که گنج نقد است ای فتی • بو فنا الیکم نقد بقا **تکتبه الله**

در بیان نزول ام القرآن و ذکر سبب و محل آن بدانکه اول سوره که بتمامی بشرف نزول از آسمانی فرود
این سوره گرامی بود و دیباچه سامی بود و ازین جهت سوره ... نه ناسخ است و نه منسوخ احتمال دارد
مراد ایشان ذکر ناسخ و منسوخ اما از راه جامعیت معنی او مشتملست بر ناسخ و منسوخ و امام
قاری رحمه الله آورده که بعضی برآنند که فاتحه از جهت جمعیت بر ناسخ و منسوخ اشتمال دارد
مراد ایشان ذکر ناسخ و منسوخ است نه نفس آن چه صراط المنعم علیهم ناسخ است و صراط فریقین
آخرین منسوخ و بنابر این هر دو در فاتحه هست نه آنکه بعضی این کلام ناسخ باشد بر بعضی و در
تفسیر معوجا آورده که نزول فاتحه در باب اختصاص اوست و دلیل تفضیلش بر باقی سور و در تیسیر
خواجه پارسا مذکور است که فاتحه بمکه فرود آمد هنگامی که قبله از بیت المقدس بجانب کعبه تحویل
یافت تا در نماز بجای قرائت دیگر سوره فاتحه ترتیل کنند و ابتدا معلوم کرد که قرائت بدستور سابق برقرار
خود است و سبب دوم نازل شدن این باشد که نماز بی فاتحه صحیح و کامل نیست و مقرر است که
هر نوعی که آن سوره بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرود آمد دل مبارکش در معنی آن
سری دیگر دست داد بلکه هر کرتی که آنحضرت تلاوت میفرمود ایشان فهمی دیگر روی مینمود
جمال فاتحه بر دیده بصیرت آن نور باصره اولوا الابصار بشکلی دیگر جلوه میکرد **بیت**

در دیده کل لعل کرت میبینم • هر لحظه بشکل دگرت میبینم • هر بار که در طرفه چمن میگذری
از بار دگر ان ترت میبینم •

و در آنکه این سوره را جبرئیل علیه السلام فرود آورده یا فرشته دیگر
اختلاف کرده اند در تفسیر قرطبی از ابن عطیه نقل فرموده که بعضی علما گمان برده اند که جبرئیل
علیه السلام فاتحه را فرو نیاورده و دلیل ایشان حدیث امام مسلم رحمه الله که از ابن عباس نقل کرده
که جبرئیل علیه السلام نزدیک حضرت رسالت علیه صلوات الله نشسته بود ناگاه آوازی شنید
از جانب فلک بسمع ایشان رسید جبرئیل علیه السلام سر بر داشت و گفت یا محمد امروز دری
از درهای آسمان مفتوح شد که از مبدأ آفرینش سموات تا امروز در انفتاح نیافته بود ناگاه ملکی
فرود آمد و جبرئیل علیه السلام فرمود که این ملک است که هرگز از مقعد صدق
و مقر عز خود بر زمین نازل نگشته مگر امروز پس آن فرشته سلام کرد و گفت ای محمد بشارت باد ترا
بدو نور که حضرت ملک غفور بتو عطا کرده و هیچ پیغمبری را چنین تشریفی ارزانی نداشته یکی
فاتحة الکتاب و دیگر خواتیم سوره بقره هیچ حرفی نخوانی از این هر دو مگر آنکه تا بدهند
بخواهی پس ابن عطیه فرموده که فاتحه آنکه بعضی از علما گمان برده اند و این مضمون این حدیث
مفهوم فرموده آنکه فرشته در مدینه [illegible] فضلیت آن **نکته رابعه** در عدد آیات فاتحه و
حصر آن در سبعه کامله بدانکه آیات فاتحه باتفاق جمهور علما هفت است و قول جمعی که نه نیز

وصراط الذین انعمت علیهم را آیه ندانند و گویند فاتحه شش آیات است و حسن عمرو بن عبید که آنرا هشت
آیت داند و ایاک نعبد را آیتی شمرده و عدد آیات فاتحه هشت رسانده بر جهت جدا جدا بجمع
انحصار آیات فاتحه در عدد هفت ثابت شد اما دیگر باره در آن اختلاف کرده اند و منشا اختلاف
تسمیه است قرا مکه و کوفه بسمله را آیت اولی دانند از فاتحه از صراط الذین تا آخر آیتی شمرند
قول امام شافعی و اغلب اتباع امام احمد حنبل است و قرا مدینه و بصره و شام بسم الله را آیتی از
فاتحه ندانند و صراط الذین انعمت علیهم را آیتی شمرند و امام اعظم و امام مالک بر این رفته اند
و اگر کسی از اهل تقویه قول لسابق علیهم راس الایه ندانند و گوید تا سبعی که ابقی آیات فاتحه باکید کی
با این آیت نیست و آن وجود حرف مدات قبل از حرف آخر و موافقت در حرف آخر بوجود
معتبر و کافی نیست جاعلا بتتبع آیات قرآنی شاهد این معانی هست و وقوع آیتی که فاصله او غیر
مناسب باشد در اثنا آیات متناسبة الفواصل مستلزم شاذ و ذوق سلیم و طبع مستقیم است
قرآن مثل او هیچ جای وقوع نیافته بلکه ایجاز [illegible] که تعیین آیات و
اوست با اسالیب کلام فصحا و بلغا از آن جمله خواهد بود و دلیلی دیگر آنکه فاتحه بی بسمله هفت
آیه بود همان حدیث قسمت الصلوة است چه از لفظ تنصیفین چنین معلوم میشود که نصفی این
سوره تعلق بحق دارد و نصفی به بنده و هیچیک از اهل اسلام را در آن خلاف نیست که نصفه
اول خاصه حق است و آیه رابعه بین العبد والرب بعبادة و معبودیة و استعانة و اعانة
معنی هذا بینی و بین عبدی ظاهر شود پس باید که بنده را تر آیه خاصه باشد تا تقسیم نصفین
راست آید و در تفسیر قرطبی که از ابحه دلالت میکند که انا هذا تا آخر آیه میتواند بود قول
امام مالک در اخراج حدیث قسمت صلوة کی میگوید هؤلاء لعبدی و میگوید هذا امام محی
السنه نیز در معالم التنزیل بر این وجه آورده که هؤلاء لعبدی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
آورده که از فاتحه سه آیت اولی افراد الهیت و سه آیه آخر افراد عبدی و در وایاک نعبد وسط ملحق
با افراد الهی بر هر آینه نعبد و نستعین ملحق با افراد عبدی باشد و حاصل این تقسیم آنست که
را بی تسمیه هفت آیه دانند و اگرچه سوره هفت آیه بیش نیست اما اسرار هفت آسمان و زمین
کمالات اندراج یافته بلکه در هر آیتی هفت از حکمت صوری و معنوی و احکام دینی و دنیوی
و لطایف عرفانی و ظرایف بیانی و اسرار توحید و اسرار تمجید و خصوص ولایت و خصوص هدایة
و لوایح غیبات و لوامع ذوات و عجایب ملکوت و غرایب جبروت ودیعت نهاده اند **بیت**

ام الکتاب اگرچه بجز هفت آیت نیست • اسرار هفت و چار و شش و دو • منکر نظیر کمالاتش کرد عقل
چندین هزار نکته نوای خوش دویست •

و در آنکه حق سبحانه ذکر عدد آیات این سوره فرموده و لقد

اثبات سبعاً من المثانی ذکر عدد آیات این سوره نیز بهمان عدد هیچ سوره دیگر نموده هر آینه بی
خواهد بود و ارباب تفسیر و تذکیر با این باب نکتها انجمله آنکه در تفسیر کبیر آورده که ابواب
قرآن هفتاست بر صورت فاتحه هفت آیه آمد تا هر آیتی در فضیلت و ثواب تلاوت بجمیع یا سبعی از
قرآن برابری کند دیگر آنکه درکات دوزخ هفت واقع شده و آیات این سوره نیز بهمان عدد مقرر گشته
تا هر آیتی مانع دخول قاری باشد در درکی از آن و نکته اینکه فاتحه هفت آیات است جهت آنکه اسو
بدعت هفت فرقه اند که قرآن که خدا را نشناسند خوارج که بندگان از رحمت حق نومید کردانند
و دهریه که حشر و نشر را منکر باشند قدریه که خود را در عمل شریک باری دانند ملاحده که از آیات
که ظواهر شرع بعثت منحرف کرده اند فلاسفه که ارسال رسل را مسلم ندارند که راهنمایان که انبیاء اولو
محمدی صلی الله علیه و سلم بی بهره باشند خدای تعالی بدین هفت آیه رد آن میکند که او را ادع
میکنند که مرا بشناسید که مستحق ثنای لایق و پرورنده مجموع خلایق منم که الحمد لله رب العالمین
خوارج را منع میفرماید که بندگان مرا شربت نا امیدی بچشانند که بخشاینده و مهربان منم
و کار بسم الرحمن الرحیم دهریان میگوید نفی بعث و جزا را منکر شده و قیام قیامت را زکنید
که پادشاه آن روز منم مالک یوم الدین قدریان را سرزنش میکند که روی عبادت و سر تسلیم بر
تهدید استعانت و توفیق از من طلبید که قادر و مختار منم ایاک نعبد و ایاک نستعین ملاحده را
که روی از راه باطل بگردانید و منهج مستقیم شرع را لازم گیرید که نمایندهٔ این راه منم اهدنا الصراط
المستقیم فلاسفه را میفرماید که فرستادن انبیا و بعثت اصفیا را منکر مشوید و دست ارادت
در دامن اطاعت ایشان زنید که نعمت دهنده مر ایشان منم صراط الذین انعمت علیهم و دهاریه
بندید هد و تهدید میکند که ای بادیه خذلان و هاویهٔ طغیان بظلال زوال غوایت و بنا
اقبال حمایت بغیر بگریزید و حجب بنده منزا استظلال نکنید که انعام کشنده آن که
و غضب کننده بر ایشان منم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و جمعی چنین نموده اند که او
جزئیات که انسان اینست و مابها قایم باشد حسی و طبعی و نفسی و عقلی و روحی و سری و غیبی
از بهار لجزی با شسته اند که کمال او در آنست جسم را به پرورش و ادراک طبع را تحصیل
بمعرفت بندگی و آنکه دکری لذا شناختن مرتبت رافت و رحمت روح را بتحقیق آثار معاد و جزا
سر را بادراک فواید هدایت و حیات غیب را بدریافت حقایق نعمت و حکمت پس فاتحه را هفت آیه
معین کرده هر یکی از این سبعه مذکوره را از آیتی بهره مند ساخت حس را میگوید تربیت و نعمت
از من بین که پروردگارم الحمد لله رب العالمین دل را میفرماید که مدد رحمت را فضل من شناس که
بخشاینده ام الرحمن الرحیم وحس را اشارت میکند که حقیقت معاد و رجوع بحضرت من بیناست که جزا

دهنده ام مالک یوم الدین نفس را راه مینماید که بدرگاه من بندگی پیش آور و آنکه کوشش کن که بندگی
کننده ام ایاک نعبد و ایاک نستعین سر را مژده میدهد که درجات هدایت برکات عنایت از حضرت
مقدس منجوی که راه نماینده ام اهدنا الصراط المستقیم با غیب این رمز در میان می آورد که من از ازل
باقی و نعمت لذت ملاقات ابدی ثمره فضل منجوی که فیض رسانندهٔ ام صراط الذین انعمت علیهم
خبردار میکند که استدعای حرمان من کرده استعاذه شر من نمای که از زمره ضلال نجات بخشنده ام
غیر المغضوب علیهم و لا الضالین **اشارة عددیه** عدد هفت که آیه فاتحه موافق آن افتاده
عددیست کامل و معنی کامل اینجا آنست که او بر دو عدد اشتمال دارد فردی که در نفس خود تمام است
یعنی بر همه افراد مقدم افتاده است و آن سه است که نتیجه جز بان مترتب نشود خواه ذهنی و خواه
خارجی چنانچه حضرت شیخ قدس سره در فص صالحی بیان کرده و زوجی که اینه در زوجیه خود خالی از کمال
نیست یعنی اول حضرت که معدود را واقع شد و آن چهار است که فرد ثنا عدد ... و آن زوج بسیط
نهاده و مجموع این دو عدد هفتاست و بعضی گفته اند که هفت را بجهت آن کامل گویند که اقسام اعداد
جامعست چه عدد را اصل از زوج باشد که انقسام باید متساویین یا فرد که عدد منقسم نگردد و یا زوج
یا زوج الزوج بود که تا مبدأ سلسلهٔ اعداد با زواج منقسم شود یا زوج الفرد که اجزاء انقسامش افراد گشته
و مجموع این سه قسم در تحت عدد هفت هست سه و پنج فرد شده و چهار زوج الزوج و شش زوج الفرد
و دلیلی دیگر کمال هفت آنست که اول اعدادیست که عدد تام معدوم او نیست و اگر اکثر فرد اول یا زوج ثانی
جمع کنند یعنی سه را با چهار یا زوج اول با فرد ثانی یعنی دو را با پنج هم حاصل آید معنی تمامیت
و اینکه کمال الجمیع او بیت و هشت افتاده که عدد کلام عرب و راست هم انوف که ازین سری اشید بوده و تمام
ابو بکر کلابادی شرح استفلاع و اول را اعداد راجع در دو سه و ثلث ثلثه و خمسه و سبعه
شفع اثنان و اربعه و سته پس جامع باشد که ثلث نیمن عدد ... تمام این کلام در سورهٔ قرآن
فیض مهیمن علام مرجو است غرض آنکه سبعه عددیست کامل و جامع و لهذا اکثر انتظامات
عالم علوی و سفلی و بعضی از اوضاع شرعی و حکمی بر سبع افتاده و بر مجمعانان بر سبیل اجمال ایماء
میرود والله یعین عبده بالتوفیق اما انعلویات سه جز بذکر میشود **اول** اکابر ملائکه
هفت طایفه اند اول مهیمه که در شهود جمال الحق مستغرق اند نمایات اشتغال الترهبنا هد حق بجلوه
مطلع نشند و بسجود او مکلف نبوده اند دوم حجاب ارکان الوهیت و وسایط فیض ربوبیت که
در بعضا قوال انیشان روح اعظم است و در بعضا آخر روح القدس که جبرئیل علیه السلام گویند
و این دو طایفه اکروبیان اند سوم حمله عرش چهارم اهل ملکوت اعلی پنجم اهل ملکوت سفلی
این ملکوت روحانیان اند ششم سفره و بره که نویسندگان صحف مطهره هفتم کرام الکاتبین که

باشد که کتابت اعمال و اقوال آدمیان اند **دوم** آسمانها که سبع سموات باشد که عظمت آنست هفت
خلق سبع السموات و در تکمله القصص آورده که نام آسمان اول رقیعا است و حق تعالی آنرا از
زبرجد سبز آفریده دوم دقلون و آن از نقره خام است سوم قیدوم و آن از یاقوت اصفر است هفتم
عریباء و آن از نور محض است **سوم** کواکب سیاره که بحکم حکمت الهی منبع فیوض نامتناهی
هستند اول زحل رفیع المحل که پاسبانی منظر هفتم [illegible] بعونت دوم مشتری که منشور سعادت
در منظر ششم بهرام خون آشام که سیاف زمین و زمان پنجم است چهارم عالم تاب که سردار لشکر انجم
نجم زهره شهره که خاتون مجلس عشرت است ششم تیر دبیر که مستوفی دیوان خانه حکمت هفتم ماه
با جاه که در انجم شاه افلاک بقدم سیر مسیر دو هر شب در منزلی از منازل والقمر قدرناه منازل میکند و دعا [illegible]
زجر سطور میگردد اول زمینها که بساط بسیط قدرت را مهاد تمهید نفع و برکت است بحسب عدد
آسمان و من الارض مثلهن و در تکمله آورده که زمین اول رمکا است و از خراب آباد است دوم خلد
مسکن عقارب صحیح است جهنم است سوم عرقه و آن محل عناکب دوزخ است چهارم حربا و آن
آشیان ماران نزاریست پنجم هو ملتا و چهاره کروفر دو آتش دوزخ خواهند بود ابتجاب ششم حجیر
و آن دفترخانه اعمال فسق و فجور و شرک و جفاست کلا ان کتاب الفجار لفی سجین هفتم عجیبا
و آن موضع ابلیس و اشیاع و اتباع اوست **دوم** درکات دوزخ که زیر هفتم زمین است عدد
بعض کلام الله حیث است لها سبعة ابواب در که اول جهنم و آن جای گناهکاران این امت است دوم
سعیر و آن نام ده نصارا است سوم حطمه و آن جای یهود است چهارم لظی و آن مسکن مجوس
ناره دیوانست پنجم سقر و آن محل عقوبت جباران و متکبران است ششم جحیم جای مشرکان و مشرکات
هفتم هاویه و آن ادرک اسفل باشد منافقان و فرعونیان و منافقات **ششم** دریاها مشهور که متعدد
منافع و مجمع غرایب و بدایع باشد هشت است بحکم سبعة ابحر اول بحر چین که طول آن از مغرب
تا مشرق و عرضش از اقصی ارض حبشه تا انتهای زمین هند و در تفسیر کبیر آورده که مقدار آن
دریا در طول هشت هزار میل است و در عرض دو هزار و هفتصد دوم بحر مغرب که دریای محیط
و یونانیان اوقیانوس گویند و بدریای هند متصل است و طول و عرضش بتحقیق معلوم نیست
سوم بحر روم و افریقیه طولش پنج هزار میل و عرضش ششصد چهارم دریای نیطس که از لاذقیه
میکشد تا قسطنطنیه طولش هزار و سیصد میل و عرضش سیصد پنجم طبریه بزمین شام
ششم بحر جرجان که آبسکون گویند طولش از مشرق تا مغرب و عرضش سیصد فرسنگ هفتم بحیره
خوارزم دور آن صد فرسنگ **هفتم** اقالیم که مساکن عالمیان و مواطن آدمیان افتاده
هفت است و جهت امتیاز اقالیم از یکدیگر بر سه کلمه که چهار این کتاب چندان [illegible] ندارد ضروری

الذکر [illegible] ماند حکماء ربع مسکون را در جانب شمالی از خط استوا به هفت قسم کرده اند و هر قسمی را
اقلیمی گفته طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب و در عرض متفاوت شده وسط اقلیم اول شانزده درجه
و کسری عرض دارد از خط استوا و غایت نهارش سیزده ساعت است و شهرها او خانخو و خانغو
باشد از چین و سراندیب و سیلان از هند و حضرموت و عدن از یمن و حبشه و نوبه و زنگبار از
سودان اقلیم دوم عرض وسطش بیست و چهار درجه باشد و کسری و غایت نهارش سیزده ساعت و نیم
بلاد او بالجمله باشد از چین و ماچین و منصوره از سند و قنوج و کنبایت از هند و عمان و یمن
و هرموز و یمامه و طایف و مکه معظمه و مدینه مکرمه و تیم و تیما و صعید مصر اقلیم سوم عرض
وسطش سی درجه و دو ثلث است و غایت درازی نهارش چهارده ساعت و از بلاد او مولتان است و دهلی
زابلستان و سیستان و مکران و کرمان و بند و اصفهان و فارس و حلوان و بصره و بغداد
و دمشق و قدس خلیل و مصر و اسکندریه و طرابلس و قیروان مغرب اقلیم چهارم عرض وسطش سی و
شش درجه است و کسری و غایت نهارش چهارده ساعت و نیم و معظم عمارات عالم در وسط او
او اکثر آن از بلاد [illegible] اقالیم است شهرها او دار الملک ختا و ولایت کشمیر و کابل و بدخشان
خراسان و ممالک طبرستان و جلالت و ری و قم و کاشان و تمامی آذربایجان و خوی و سلماس
و حمص و حلب و طرابلس و طرطوس [illegible] بمغرب اقلیم پنجم عرض وسطش چهل و یک درجه باشد و ربع
و نهار اطول پانزده ساعت و از بلاد او خوجو و سجو باشد از ماچین و تبت و مجموع ماوراء
النهر و خوارزم با توابع آن و ممالک شروانات و گنجه و بردع و ارزنجان و سیواس و قیساریه و قونیه
و عموریه و اکثر شهرها روم اقلیم ششم عرض وسطش چهل و سه درجه باشد و غایت درازی
نهارش شانزده ساعت و [illegible] مواضع مشهوره او سرای است و بلغار و قرم از ترکستان و کفه
و قزان و قفچاق و زمین یاجوج و ماجوج [illegible] و قسمت اقالیم برین وجه که مذکور شد
در مجسطی مرقوم است والله اعلم اول ابو قبیس که تماشاگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
بود دوم حرا که آنحضرت بجهت خلوت آنجا تشریف میبردی و این هر دو کوه در مکه باشد سوم
طور سینا که مناجات حضرت کلیم علیه السلام با متکلم قدیم آنجا واقع شده و آن در حوالی مصر است
چهارم طور زیتا که بقول اکثر مفسران والتین والزیتون اشارت بدین دو موضع
و این هر دو کوه در ولایت شام باشد و مسکن زهاد و ابدال و عباد بوده است ششم جودی که
کشتی نوح علیه السلام باتفاق اکثر بر آن قرار گرفت واستوت علی الجودی و در جزیره است نزدیک موصل
هفتم کوه احد که مزار انوار سید الشهدا حمزه رضی الله عنه در دامن اوست و از دیگر [illegible]
باشد **ثامن** جواهر قیمتی که از معادن ها استخراج کنند هفت است یاقوت و لعل و فیروزه و الماس

نرجد و نمر دو مرجان **سابع** جواهر که از معادن که آن را فلزات گویند و مدار بسیاری از مهمات
بران باشد هفتست زر و نقره و مس و آهن و ارزیز و سرب و خارصینی **ثامن** از نباتات آنچه
ثمره بهره گیرند و از بیرون نیز چون پسته چهارم آنکه درون و بیرون باشد خرزه شود چون خرنوبه
پنجم آنکه غذای دوای هر دو شد چون انار ششم آنکه دوای محض باشد چون اهلیلجات هفتم آنکه مضر باشد
چون جوز ماثل **تاسع** حیوانات غیر ناطق هفت نوع‌اند اول بهایم دوم چرنده سوم پرنده ... چهارم ...
هفتم حیوانات آبی چون حوت و سرطان و در عالم انسانی چون تفکر کنند معلوم گردد که اعضای
مرکبه ظاهره هفتست سر و دست و پای و ظهر و بطن و از اعضای باطنه انچه شریفه دارند هفت
اول دل که محل حرارت غریزی که منبع روح حیوانیست دوم دماغ که مقر فهم و موضع روح نفسانی
سوم جگر که قسام غذا و مسکن روح طبیعی است چهارم انثیان که بجری منی تا استقرار نطفه در
ان چهار بعقل امر اعضای نفیسه اند پنجم شش که آلت نفس و مروحه دلست ششم طحال که
متوسطست اول انتفاع نبود هملك کیما باشد للذین احسنوا الحسنی و زیاده **ش** او را شیق
بود شراب رحیق بود یسقون من رحیق مختوم **ظ** او را ظلمت جحیم نبود ظلال نعیم بود و ظلال
و عیون **ف** او را فراق نبود فیض تلاقی باشد الی ربها ناظره انها که روز قیامت بکرامت تلاقی
فائضه به عرصه عرصات آیند در حجاب بعد و حرمان بی‌سرمایه نیستان بمانند و آنها که از
قرات او بهره‌مند و از دولت قبولش سربلند باشد در حجره خانه دار الوصال و سرمایه فضل
و افضال نشانند ... نشاط نعیم ... العنایات
شراب تجلیات جمال در قدح مثال بدیشان دهد **بیت** خوشا آن نمانی که ساقی ...
... خوشا آن نمانی که هر دم از نما ... بر قص اندر آید که ... ساقی
... **وجنابت** هر ایمانی حروف سبعه
که درین سوره نیست اشارة بمعنی است که خواننده فاتحه از ان مقدس و معراست **بیت** و
... حرف دیگر که در فاتحه آمده ... از منبعی است که قاری این سوره بدان مزین و
محلاست **ا** الفت طاعتست **ب** برکت متابعتست **ت** تمامی نعمت **ج** حقایق حکمت
د دولت و نوال **ذ** ذوق شوق جمال **ر** راحت غیبی **س** سلوت لاریبی **ص** صفای
کرامات **ض** ضیای مقامات **ط** طهارت صفات **ع** علو درجات **غ** غنای کامل
ک قوت طی منازل **ل** کمال معارف **م** لقای عوارف **ن** مشاهده صنایع جبروت
ن نظاره تطار ملك و ملکوت **و** ولایت توفیق **ه** هدایت طریق تحقیق **ی** یقین
... از شوایب شکوك و ریب ... المالك ... الملوك این همه صفات و سمات خواننده

تراند دید واز دوای حجاب ... بعد جمال ... الرشاد ... اخذ نموده
بیت بجانم زجمال معنوی تا جلوه کرد ... بجان و صوت ... نداده
خود بار کرد ساحل تقلید کم کرد ... تا سوی قلزم تحقیق ... آرد **و** در تفسیر المطالب
آورده که حروف چهار قسم است علی و اعلی و دنی و ادنی اما حروف علیه هفتست و ترکیب **صانع**
کاس مجمع اوست و اعلی هفت دیگر که لفظ **طریق سح** دال بر اوست و حروف دنیه نیز هفت
که مرکب غضب ثرو بجامع آنست و هفت حرف باقی که در فاتحه نیست ادنی است باز و کلام عربی
منتظم نشود در سوره فاتحه از ان حروف خالیست و مقطعات قرآنی حروف علی و اعلاست
حروف دنی و ادنی نیست و نزد بعضی حروف علی لاهوت ... لاجرم حروف فی که تعلق بناسوت
دارد در وی نیامد و گفته‌اند حروف مقطعات که در اوایل سور واقع شده و اسرار همه قرآن در وی
دقایق آنست از ان چهارده اند نصفی دارد و نصفی خالیست از مقطعات که خالی در وی نیامده
در قبول نصف مشابه باشد و در کتاب بیان فی اعجاز القرآن فاتحه را کلید مخزن مقطعات ... کرده
و آنکه اول مقطعات الف لام است و آخرش نون و فاتحه در مبدا و منتها بهمین حروف موافقت
دارد و مع بدین سخن توان داشت و آنکه کلمات فاتحه را با بسمله ... افتاده مطابق سوره
که فواتح آن حروف مقطعه اثباته است هم معنوی کلام سابق ... و اعجاز این هفت
که مضمار بیانیت ... **بیت** دلی ... و لیکن ... شمار
ندارم قوت گفتن ... سخن بسیار دارم **اشاره احسنه** ...
... که در شرح ... که در سوره فاتحه آمده ...
و من تمام الجود الوفا بالعهود و ... سبعست یعنی الله و رب
و رحمن و رحیم و ملك پنج صفت از صفات بندگان اعنی عبودیت و استعانت و طلب هدایت
استقامت و استدعای نعمت ... که اسما ... بر صفات ... انطباق
عبودیت ... اسم الله است و استعانت ... اسم الرب و طلب هدایت ... اسم الرحمن و
استقامت ... اسم الرحیم و درخواست ... ملك یا مالك ... بندگان
امید ... بحضرت خداوندگار ... که خدای
استحقاق ... عبادت ...
... و بخشش و عنایت ...
... طریق استقامت نگاه داشتن ...
... که خداوند پادشاه ... انعام عام خود ... که هر چه خواهم

بیت هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی • نیست با جودت امل را کوتهی • زنعم انتفعه کرکه آنها بخته از تو هر کرا الفی بود • و در تفسیر کبیر آورده که ارکان خمسه اسلام از تجلی این پنج نام روی نموده و آن پنج کو هر کرا نمایان شده نعمت بکت این نامها ظهور فرموده کلمه شهادت از تجلی اسم الله است چه بدین نام تمام نشود اقامت نماز از تجلی اسم الربّ است و تربیت ایمان بمعبود نماز باشد که علم الایمان الصلوة ایتاء الزکوة از تجلی اسم الرحمن است و در نام رحمن مبالغه رحمت است و مقتضی ایصال نفع بفقرا چه بسیاری رحمة فرضیه صوم رمضان از تجلی اسم الرحیم است که چون صائم گرسنه گردد و درد دل گرسنگان بشناسد و بحکم اسم رحیم بریشان بخشاید و وجوب حج بیت الله از تجلی اسم ملک یوم الدین است که ظهور ملکیت و مالکیت در آن خواهد بود و کاتبانا بو سعد دهستانی در مصابیح الاعوان آورده که این پنج نام با نام این پنج کلمه که باقیات صالحات اشارت بدانست و ما سلطین همه کلمات آورده آمنت یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس نام الله کلمه تسبیح است چه تسبیح تنزیه حضرت و تنزیه در معرفت ممکن نیست بحقیقت بعید الغورانست چنانچه اسم الله که آن نیز ابعد اسمات از حجت عو دقائق و دریب بمنزله تحمیدات است چه حمد مشعر است بنعمت و آن از فیض آثار دو بیت باشد و در حمن نام از کلمه تکبیر است زیرا که چنانچه کبریاء الهی در روز عرض اکبر بر خلق ظاهر گردد رحمت رحیمی نیز در آن روز ظهور نماید و ملک یا مالک نام از کلمه تحمید است بلی که این کلمه مشتملست بر تبری از حول و قوت خود و التجا بمالک ملک و با وجود ملکیت و مالکیت حق هیچکس را حول و قوتی ثابت نیست چون کوکه دیدی عظمت از فوق لمن الملک بر او و حمت بر ساحت صفات بشری انداز و برق صدمت صولت ذی الجلال انعام غیرت در خشیدن گرفته رخت بکلی اساسه را بتمامی بسوزد و نابود سازد

بیت چو عنقا برو بال خود برای جلوه بکشاید • چه باشد پشه مسکین که اینجا در شمار آید بجال جلوه کی باشد نهاده در جنان چیدن • که خورشید جهان آرای روی خویش بنماید و گفته اند دیده انها بند که از اشارات و بشارات است ای بنده تا بیافریدیم انعام بتر انواع نعمتها تربیت کردیم بر تو حق نعمت نکذاردی و عاصی شدی بیوشیدیم رحمتم بعد از آن توبه کردی و بسوی ما بازگشتی بپذیریم رحیم و اکنون ما اموال و تقیات شما را میدهم و امروز در آمد دست کیم که ملک و مالکم امام یافعی رحمه الله فرموده که در فاتحه پنج نام عظیم القدر شریف الاصل واقع شده که حروف فاتحه با باقی سور قرآن بواسطه آن نامهاست و آن اسما در اول لوح محفوظ مسطور شده چنانچه در اول قرآن مذکور است و بر سرادقات عرش نوشته و بر بسیار کتابها آن نامها پیش نموده اند جواب که حمی با بعضی الفاظ آن جواهر حیی تخلیه فرموده و اسم اعظم که سبب اجابت دعوات

[illegible]

است در میان آن پنج اسم کامی نهانست و گفته اند انسان بدنی و طبعی و نفسی و دلی و عقلی حق سبحانه و تعالی بهر یکی از اینها اسمی را که از این اسما تجلی فرموده تا آنچه کسی بهره خود از آن اسم عزیز فرا گیرد صفای روح آدمی از انوار اسم الله است تربیت بدن از برکت اسم الرب فرموده لا بد قوام الرحمن است قوه طبع از انوار اسم الرحیم است فیض عقل از لمعات اسم ملک و مالکیت و بنیان مناسبت هر یک از اینها با هر یک از اسما زیادتی این مجال را مطلب ما سطر فرموده که اهل طریقت هر گروه از ایشان هر طایفه از تجلی اسمی از این اسما بهره یافته بحذف ما فهم و بهره ارباب نکلیف از نغیرت عارفان از فیض شفقت و مرحمت رحمن مریدان از لطف و عطف رحیم منقطعان از قطع ملک و ملک عابدی مجانب از ملک و مالک و در حقایق حلیه اسمای بدین معنی هست که در مفاتیح الغیب آورده که قبله پنج است بیت المقدس و آن قبله پیغمبران کعبه معظمه و آن قبله اهل ایمانست بیت معمور و آن قبله روحانیان است عرش مجید و آن قبله کروبیان است حضرت جلال احدیت و آن قبله دل عارفانست فاینما تولوا فثم وجه الله و هر یک از این اسما از آن یکی از ین قبلها شرح این معانی را عرصه اوسع ازین باید والله فاتح بتعلیم

صحیفه ثانیه در آنچه تعلق بمعانی فاتحه و حقائق آن دارد بر مقدمه گفت لیل

مقدمه در ترجمه این سوره مکرمه و وجه نظم آیات با یکدیگر بدانکه اکابر دین بر ین سوره ترجمها نوشته اند یکی از جمله آنچه امام حقانی و عالم ربانی شیخ سعید الدین فرغانی رحمه الله در مناهج آورده مذکور میگردد **الحمد** هر حمد و ثنا که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن مر کمال **الله** مر خدای یکانه مسمی و موصوف بهمه اسما و صفات کمال را سزاست که جامع همه کمالات **رب العالمین** آفریننده و پرورنده و ترتیب کننده همه عالمها و عالمیان است بوجود بخشیدن و پیدا کردن و نیکو گذاشتن حال ایشان بهر چه بدان محتاج خواهند بود **الرحمن** بخشنده وجود باری دیگر و از بعد از فنا شدن بعد از مردن **الرحیم** بخشاینده بشفقت و تربیت مومنان بهشت در آوردن و از دوزخ خلاص دادن **مالک یوم الدین** پادشاه و حاکم و متصرف در تعیین روز جزا که کرا خواهد بقدرت در کمال فضل حاضر کرده و هر که را خواهد بحکمت مدتی در موقف بدارد **ایاک نعبد** ترا می پرستیم و بس خداوندا که غیر تو مستحق عبادت نیست **و ایاک نستعین** و از تو یاری میخواهیم و بس در عبادت و قبول آن **اهدنا** ما را راه نمای خداوندا **الصراط المستقیم** راه راست در اعتقاد و اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط باشد میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر **صراط الذین** راه آنکسانی **انعمت علیهم** که نعمت دوستی و رضا و نبوت و رسالت و ولایت و صلاحیت و شهادت بایشان رحمت و انعام کرده و بسلوک آن راه ایشان را بجود تو دلیل کرده اند **غیر المغضوب علیهم** نه راه آنکسانی که ابتدا بعرض غضب تو در آمده اند بسبب کفر و اقدام نموده اند **و لا الضالین**

و برتر باد الکتاب که بعد از وجود در راهها مختلف و سبل مختلف سلوک کرده اند و از را بعقل و
اعیان بحقیقت اسلام و ایمان کو را شرح چنین ! داود در معجم نظم ... باکه کرم علما ...
زیرا استاد امام برهان الدین نسفی در کشف الاسرار الحقایق آورده که اگر کسی در نظم آیات سوره تأمل
کند بنظر قلب و نظام بکرد که هیچ آیتی نیست الا که در وی معنی هست که تشویق میکند یعنی آرزو
میکند الذایة ثانی آخر سوره و این سخن مفهوم میشود که آیة آخر این سوره محرک ذهن است بمعنی
آیة لاحقه در تفسیر قاری آورده که وجه تلفیق آیة اول از فاتحه بسمله آنست که ابتداء بمعنی است که
حاصل نشود مکر بعون الهی و توفیق پادشاهی پس که حمد بعد از بسمله آن بغیر صواب باشد و بعض
حکمت و یکی از علما فرموده که حق سبحانه خواست که بندگان خود را بمحض جود نعمت وجود منعم
کردانید بود ادای وظایف حمد و ثنای خود تعلیم دهد کلمه الحمد لله بدیشان فرستاد و بسبب استحقاق
حمد که ایجاد و تربیت بلفظ رب العالمین انبوه در آورد تا معلوم کردند که سزاوار سپاس و مستحق
ثنای و قیاس خداوند است که بندگان را بکرم محض آفرید و بمحض کرم پرورش فرمود و چون فلاسفه [illegible]
را آفرینش و پرورش کی بی اختیار اعتقاد شود حمد و ثنا لازم نیاید ازین سبحانه سخن ایشان آیة
الرحمن الرحیم نفی کرد که چه اثر رحمت عموما و خصوصا از اختیارات و معنی سخن بدین راجع شد
که خلق و تربیت باختیار من بوده و از نعمی رحمت و تفضل واقع شده پس من منعم دیدنی کاره
هرچه خواهم قادر و مختارم **بیت** در دو جهان قدرت مطلق کراست • قدرت [illegible]
کراست • صاحب قدرت بود هر که کن • قادر مختار خدایست و بس • و چون [illegible] طوق [illegible]
منان در کردن جان فکند و زبان سپاس داری بکشایند جمیع [illegible]
بر افته و [illegible] نشی انطریق شکر کنار اعراض [illegible] حامدان [illegible]
مرضا [illegible] مالک یوم الدین [illegible] تذکر حمد [illegible] موصوف صفات
سزاوار است [illegible] حق سبحانه [illegible]
خطاب رسانیده ایاک نعبد مقدمات عبادت [illegible] و چون بسبب نسبت عبادت
بنفس [illegible] ایاک نستعین [illegible] عبادت [illegible] اعانت حق
جون نظر [illegible] بسیار است بیان [illegible] هدایة که مقصود کلی و مقصد اصلی
داعی [illegible] اهدنا الصراط المستقیم و چون جمیع راهها باعتبار آنکه موصل بحضرت
که و الی الله المصیر صفت استقامت [illegible] علی الاطلاق [illegible] هیچ شی [illegible]
بلکه [illegible] و اختلاف و طرق [illegible] جنانچه [illegible]
لاجرم [illegible] الطلب [illegible] موصل باشد بمقصود و آن راه [illegible] خلعت [illegible]

در پیشان بوشانیده اند جنانچه فرمود صراط الذین انعمت علیهم و چون بنظر تحقیق و استبصار تعالی
امر و نعمت کان اعتبار ندارد و دنیا یکسان باو [illegible] نعمت باد رضا و هدایت بوده و [illegible]
مهلکه [illegible] غضب و خطرگاه ضلالت افتاده جون المیرع [illegible] ایشان مناسب بود آیة
غیر المغضوب علیهم و لا الضالین بیان کمال نعمت فرمود تا معلوم کردد که نعمت کامله آنست که
از غضب الهی و خطر گمراهی سالم ماند و بسلامت بمنزل دار السلام رسند **بیت**
تا نشوی بار بدار النعیم • هیچ مباش ایمن از دوزخ و بیم • خواجه [illegible] در خیر نیست • عاقبت کار [illegible]
کر چیست • و محقق صمدانی سید علی همدانی رحمه الله درین باب کلمه جند فرموده و رشحه از آن نظم
آیات فاتحه با حقیقت [illegible] بعبارات خوش و اشارات دلکش باز نموده و آن آنست که قاری این
سوره باید که چون اعوذ بالله کوید [illegible] وجود تا [illegible] فیض [illegible] بسمله الرحمن الرحیم
عموم الطاف [illegible] جمال [illegible] انوار [illegible] مظاهر [illegible] بجد
الحمد لله فیضان انعام و افضال [illegible] وجود [illegible] اعیان وجود [illegible]
و جمیع عوالم ملکی و ملکوتی و علوی و سفلی باد [illegible] آثار ربوبیت که رب العالمین [illegible]
خبر میدهد [illegible] تمام و فوائد [illegible] الرحمن الرحیم شهود [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] علویات و سفلیات [illegible] توحید [illegible] بدایة [illegible]
بانهایت نقطه ابد [illegible] مالک یوم الدین از [illegible] جلوه [illegible]
حقارت حدوث [illegible] بعبودیت [illegible]
ایاک نعبد خلعت [illegible] صولت [illegible] عزت [illegible]
انوار معبود [illegible] بقا [illegible] حقیقت [illegible]
حضرت [illegible] ایاک نستعین [illegible] صدق و یقین [illegible]
آیه فاستقم کما امرت [illegible] آفات [illegible]
صواب [illegible] اخلاص [illegible] اهدنا الصراط
المستقیم [illegible] صفوف استقامت و سابقان منازل [illegible]
بهتران بارگاه [illegible] صراط الذین انعمت علیهم [illegible]
[illegible] قدم
مطرودان [illegible] شهوات [illegible] عزت [illegible]
[illegible] غیر المغضوب علیهم و لا الضالین [illegible] آید [illegible]
از [illegible] سعادت [illegible] الکتاب [illegible]

این سخنها که از عقل کل است. بو عنان گلزار سرو سنبل است. بوی گل دیدی که انجا گل نبود
جوش مل دیدی که انجا مل نبود. بو قلاوز است و رهبر مر ترا. میکشد تا خلد و تا کوثر ترا. دیگر
ان مغز ما [illegible] تا که تبع [illegible] در تاید ذ مُشام. آن بود بوی که او بو میدهد. بوی او را جانب
بعید یدهد. و چون اجمالا شمهٔ از معانی فاتحه بصورت ترجمه بلوح تقریر نقش تصور پذیرفت
اکنون خواهد تفاصیل آن سخنان که بر هر یک از الفاظ و کلمات معجز نمایش مترتبست رقم
اثبات یابد تا عنان خیال این ترجمه بجمال جمعیت اراسته گردد تا دلها اهل قبول اند و رغبت
دو چند خواهد نمود و هو الحکیم الودود و با الکل حقایق فاتحه از سرحد آن معنی تجاوز فرموده
که حیز عبارت گنجایش هر یکی از آن نتواند بود. بیت عبارت کی تواند و خبر داد
کاشارت دور رهش سر داد بر باد. بپای اندیشه نتوان ره بریدن. نشد بر کس هویدا زان نشان داد
همه جستند و گنجینه نهان بود. همه خوردند و در پا [illegible] لهم ما یشاؤن فیها ولدینا مزید.
اصل اول در انچه تعلق باية اول دارد الحمد لله رب العالمین تعلیم میفرماید که ای بندگان چون شما
برای عبادت مخلوقید که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس در مقام عبودیت که محل
قرب و مناجاتست باس که معبود بحق و خداوند مطلق نیست. بیت کو هرکان کرش
کرکان. عزه [illegible] جود وجود از نعم عام او. هر که جز او منعم ازاد او
حضرت معبود حقیقی عز شانه اگرچه ذات کامله خود را بصفات جمیله خود ستایش و حامد بود
بحمد و ثنایی که از نطوق بشر خارجست کما قال الصلام لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
خواست که بالسنهٔ اعیان ممکنات نیز محمود و ممدوح گردد در ثنا و محمدت خود با الواح اذان
واعیه و قلوب سامعهٔ ضایفه ایشان نوشت تا ذرات کاینات از ان حمد و ثنا بر اندازه
مراتب قابلیت و درجات استعداد صلاحیت خود بهره یافته بودند بلسان حال و زبان قال
بتسبیح و تقدیس او مشغول گشتند و ان من شیء الا یسبح بحمده. بیت بیکر کس هر چه در
زمانیست. و [illegible] تسبیح خوانیست. و در نهایت مراتب ظهور که خلاصه وجود کاملا
انبیا علیه من الصلوات اکملها بود صورت حمد او بسورت الحمد [illegible] جمع الحمد
حمد متصاعد گشت فهو الحامد المحمود والحمد منه بدا والیه یعود بعضی محققان فرموده اند
که حمد حق تعالی بر نفس خود عبارتست از انشاء الاشیاء [illegible] و اظهار محکمات افعالست که مقتضی حمد
موجب ثنای اوست چنانچه در معنی شهد الله انه لا اله الا هو گفته اند مراد این شهادت
ایجاد اشیا دالست بر وجود او که شواهد ناطقه اند بر صانعیت ذاتش یعنی چون رب
العزت جل ذکره بر نفس خود شهادت داد بوحدانیت الوهیت [illegible] همه اشیا را بان شهادت

بیت وقد شهدت له کل شیء بتوحیده عند اهل الشهود. بر صنع تو هر قطره [illegible] دلیل [illegible]
تو هر ذره بتوحید گواهی. و ظهور این شهادت از اخرین مراتب وجود که شخص سید المرسلین بود
علیه افضل الصلوات والتحیات هم چنانچه بقول نفس شهود لد عز شانه آمد که شهد الله انه لا اله [illegible]
محمدنا و از اثر ظهور از این مظهر کامل هم بکلام ارشد که الحمد لله رب العالمین در ثنا و [illegible]
که حمد بر ان خال ظهور کمالات و حصول غایات استار اشیا و حقیقت این حصول و ظهور [illegible]
لایق ممدوحا لایق است بحضرت خالق مبدع تا گر این خصایص و غایات در شان شد
و دیگران بمحض قدرت و عین حکمت [illegible] بفعل می آورد. بیت نظر بکشای که تا [illegible]
بگویند جز حمد الهی. وصل حمد ثنا باشد بر جمیل اختیاری از نعمت و غیر آن و مدح ثنا بود بر جمیل
مطلق چنانچه گویند حمدت زیدا علی علمه و کرمه علی حسنه [illegible] گویند و بعضی
مترادفان داشته اند و در فایق فرموده و امام قاری رحمه الله حمد ثنا بر جمیل اختیاری [illegible] دلیلش [illegible]
مقاما محمودا باشد و نکته الصبر یحمد فی مواطن کلها تقویة قولها [illegible] حمد را بمعنی [illegible]
که رفع آن شبهه کند و حق آنست که حمد و مدح در لفظ و معنی بهم قریب اند و حقیقت هر دو ثنا
بجمیل و وصف حسن است بر وجه تعظیم و تجلیل از احسان و غیر آن از فضایل ذاتیه و محاسن صفاتی
و نقیض هر دو ذم است اما میان ایشان فرقست با آنکه حمد بر افعال حسنه اختیاریست [illegible]
و مدح بران مخصوص نیست و حمد ثنا باشد لا بعد از احسان و مدح بعد از ان و قبل از ان [illegible]
میباید و مدح [illegible] بروایت حدیث مقداد رضی الله عنه که احثوا التراب فی وجوه المداحین
و حمد مامور به است [illegible] حدیث که من لم یحمد الناس لم یحمد الله [illegible] تعظیم منعم
باعتراف نعمت و اسناد آن با او شاکر قولا و فعلا و اعتقادا یعنی بلسان و ارکان و جنان بر شکر
[illegible] حمد و مدح اعم است و [illegible] متعلق که [illegible] نعمت باشد پس اخص [illegible]
در بعض مباحث تعریفات الفاظ ثلثه و فرق میان ایشان بحث بسیار است و ساحت این اوراق
احتمال گنجایش آن ندارد و انچه [illegible] آن از لوازم باشد آنست که در ایراد لفظ حمد [illegible]
اشارتیست [illegible] که معبود بحق جل شانه قادر مختار است و انعام و احسان او نیز [illegible] اختیار [illegible]
اختیار لفظ حمد بر شکر آنکه حمد عام است بر جمیع [illegible] شکر [illegible]
بحسب انعامیست که بمنعم علیه و اصل باید [illegible]
[illegible] در گفتن حمد معرفتست با آنکه الهی تو مستحق حمدی بر جمیع نعمتها [illegible]
و [illegible] ترجمه حمد [illegible] و ذکر نعمت و ثنا [illegible]
نعت بزبان [illegible] اعتقاد و عمل جوارح [illegible] نعمت [illegible] منعم دلیل [illegible]

الحمد علی قلب مخفی است و کشف او از ان اطلاع بر اعمال جوارح محتمل غیر تعظیم بر جهت مثلا ما
منعم علیه در وقت ورود منعم تمکن کرد از جهت تعظیم باشد بلکه شاید که در دل عداوت
متعذر بود بخلاف عمل لسان که آن نطق است و افصاح از هر خفی میکند و هر شبه را منجلی
و بعضی از اهل کشف گفته اند که مراد از الحمد لله سری شاهده [illegible] المدح لله والشکر له
نیست و زبان تعبیر از ان نمی تواند کرد **بیت** ای بس که شد ذکر بهر سما عشق [illegible]
کان سخن بنمود بزبان ذکرانست. الحمد لغت را تا ذکر اشتقاق حمد از حمد است و حمد آورده که
کار زبان را آتش محبت الهی بعد از مشاهده انوار نعمای الهی در دل بنده مومن بر افروزد دود
صورت آن بر زبان بصورت ثنا ظاهر کرده آن را حمد گویند تشبیها بالحمد و در عین المعانی آورده که حمد
از حمادی گرفته اند که معنی وی غایت است یعنی عواقب اثنیه مرویات و او مرجع همه سپاسها
ستایشهاست و گفته اند حمادی غایت و نهایت و در حدیث آمده که حمادیات النساء غض الطرف
ای غایتهن پس حمد را که در غایت جمله نهایه مسمی باشد و در اداء ثنای حق سبحانه و بعضی گفته اند
که حمد نهایتی ندارد و غایت مرام حامدانست چه حمد منعقد از معرفت منعم باشد و [illegible] گفته اند نعمت
نیکو نستوده و نیز منعم از ان نیکوتر بلکه هر دو نعمت که بنعمت از منعم علیه غافل کرده [illegible] از کل
قناعت کرده باشد و بما دارند که خرسند نشود **بیت** ور ای حمد از آنحضرت بهشت و حور
و لیک لباده عاشق نمی جوید نمی خواهند. یکی با باده میباید یکی با نقل این مجلس. کسی کو [illegible]
یافت نقل و می نخواهد. در تفسیر حمد را بمعنی [illegible] کما قال الله تعالی فسبح بحمد ربک ای بامر ربک
پس معنی الحمد لله این باشد که الامر لله و بحقیقت همه فرمانها اوراست که مالک الملک است
قل ان الامر کله لله و در تیسیر آورده که حمد را بچهار معنی ذکر کرده اند اول بمعنی ثنا [illegible]
حمدا علی فعل کذا پس معنی الحمد لله چنین باشد که الثناء لله دوم بمعنی شکر [illegible] حمدته علی نعمة
و بر تقدیر معنی الحمد لله الشکر لله باشد سیوم بمعنی رضا گویند حمدت [illegible] فلان ای رضیت
بها پس معنی الحمد لله این باشد که الرضا بالله ای بحکمه و قضائه چهارم بمعنی حمد [illegible]
[illegible] علی فضله [illegible] الحمد لله المدح لله و فهم توان کرد مصنف تیسیر همین چهار معنی
[illegible] آورده که ثنای خدای را سزد ذکر هر چه کند حکمت شکر او را واجب شود که از جمله نعمت
رضا بقضا [illegible] ستایش [illegible] صفات [illegible]
[illegible] **بیت**
[illegible] از ستایش [illegible] حمد در قرآن بر چهار وجه مذکور است
[illegible] دنیا آنست که حق تعالی ذات خود را حمد گفت [illegible]

جز **اول** بر ایجاد و فطرة الحمد لله فاطر السموات والارض **دوم** بر خالقیت و قدرت الحمد لله الذی خلق
السموات والارض **سیوم** بر دوام ملکت الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض **چهارم**
بر انزال کتاب با برکت الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب **پنجم** بر تقدس و طهارت و قل الحمد لله
الذی لم یتخذ ولدا **ششم** بر استیصال اهل غفلت فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
هفتم بر هدایت و [illegible] بدین هدایت و بر وفور ظاهر و باطن ایشان برحمت و نجات
و رحمت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اما محامد [illegible] سبحانه از اهل سعادت [illegible]
که روز حشر [illegible] حمد الهی را خواهند بود **اول** چون ایشان از موقف هیبت [illegible]
محاسبات [illegible] خدا را حمد گویند کما قال [illegible] الحمد لله [illegible] **دوم** چون از حساب فارغ شوند [illegible]
[illegible] آرند و قضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین **سیوم** چون تمیز کنند ایشان [illegible]
و اشقیا و اهل نجات [illegible] اصحاب [illegible] امتازوا الیوم ایها المجرمون [illegible] حمد الهی قیام نمایند
الحمد لله الذی نجانا **چهارم** چون بر پل صراط بگذرند و رایحه بهشت شنوند بلکه بهشت نگرند
وظیفه حمد ادا کنند الحمد لله الذی هدانا لهذا **پنجم** چون بروضه جنت در آیند [illegible]
تصرف در آیند بلوازم [illegible] اشتغال نمایند الحمد لله الذی صدقنا وعده **ششم** چون
بدرجات عالیات که جهت ایشان مقرر شده رسیدند از [illegible] و فزع اکبر ایمن کردند
و ثنا بارگاه عزت نمایند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن **هفتم** چون بدولت دیدار ملک الجبار
رسند [illegible] خطبه حمد خدا [illegible] و آخر دعواهم ان الحمد لله رب
العالمین اما [illegible] در لطائف القرآن آورده که ایزد تعالی از پنج پیغمبر حمد [illegible] **اول**
نوح نبی چون از کشتی در آمد گفت الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین **دوم** ابراهیم خلیل چون
[illegible] بعد از پیری [illegible] آمد الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و اسحق **سیوم**
داود و سلیمان علیهما السلام بر حصول ملکت و وصول بدرجه رفیع رسالت [illegible]
[illegible] الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر **چهارم** حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه
[illegible] اصطفا و کرامات خلعت ادای ثنای بی منتهای سبحانی پوشیدند و قل الحمد لله و سلام علی عباده
پنجم نوح [illegible] حمد سلام و سلامت یافت یا نوح اهبط بسلام [illegible] ابراهیم بیمن حمد دولت
خلت یافت واتخذ الله ابراهیم خلیلا داود ببرکت حمد نعمت مغفرت یافت فغفرنا له ذلک سلیمان [illegible]
حمد حشمت بی نهایت یافت رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد حضرت رسالت بوسیله حمد عزت و نصرت
یافت و ینصرک الله نصرا عزیزا پس حق تعالی [illegible] حمد [illegible] دنیا [illegible] زبان
[illegible] خطاب میکند که ای بنده [illegible]

آورده که همه ستایشها مر خدایراست عزّ و جلّ و مرجع همه ثناها حضرت باری تعالی است و کوی
بحسن صورت ستایند آن حسن بدیع قدرة اوست و اگر بر احسان ثنا کویند آن محسن بحسب نعمة او
علی هذا در همه اوصاف حمیده محمود اوست و بر همه نعوت پسندیده ممدوح هموست که مدح خط
و زبان مر آنکات ناسد حمد میکنند و نمیدانند پس اصحاب حجاب بخطبه حمد تا الارباب در حجب
غفلت میخواستند و محققان پرده شبهت بر انداخته ستوده و ستاینده جز یکی نمیدانند و در نقد الفصوص
خلاصة الحقائق سطورات که زبان هر ستاینده ثنای حمد و ثنای خود سراید و در لباس هر ستوده
لمعات جمال کمال خود نماید **بیت** هرچه در چشم خلقت نیکوست عکس حسن و پرتو لمعات
اوست کر زبان احسان و حسن ای حق شناس از تو روزی ده بحمد آید سپاس در حقیقت
سپاس او بوده الهی و آن لباس او بوده در تفسیر موجز از امام جعفر بن محمد الصادق رضی الله
نقل میکند که بغلی بدرش کم شد و بغایت دوست داشتی که شد ایشان نذر فرمودند که اگر کرم حق تعالی آن بکر
شده باز رساند او را ستایش کنم بمحامدی که پسندیده عتبه جلال او باشد و چون دابه
ورا زین و لجام بحضرت وی حاضر کردانیدند امام بروی سوار شد و حاضران منتظر میبودند که
محامد بلیغه و اثنیه مرضیه بر زبان حقایق بیان آن امام علوم و جامع فهوم چه کذرد که گفته
و بران هیچ زیاده نکرد یکی از کستاخان عتبه امامت پرسید که ای ابن رسول الله شما شرط کرده
که بغایت و بعدان ضا له حضرت خداوندرا بمحامدی کوییم که موجب رضای او باشد و جز کلمه
الحمد لله بمسامع حاضران نرسید فرمود که هیچ ترک نکردم و باقی نکذاشتم جعلت الحمد کله
تا بارکاه عزت وی کردم و بدان اشارت است بانکه الف لام برای استغراق جنس است و بر تحسیم
اسم الله بحمد دلالت بر تعمیم حمد میکند خصوصا که بکویی رب العالمین و رحمن رحیم اقتران یافته
جنانکه الحمد بمعنی عموم از حرکیان منعم و منعم علیه و نعمت مستفاد میشود اما منعم الله
و این اسم جمیع معانی اسماء حسنی باشد و منعم علیه عالمیانند و عالم بر ما سوی الله اشتمال دارد
نعمت از رحمت رحمانیه و رحیمیه و آن مستوعب جمیع نعم بود و این همه عموم مستدعی
تعمیم حمد تواند بود نه مقتضی تخصیص از نیم این مقوله است که گفته اند اقتران حمد باسم الله دون
سایر اسماء از منعم و خالق و محسن و رازق و غیر آن بجهت آنست که این اسم جامع معانی جمیع صفات
کمالیه واقع شده که هر صفتی مقتضی حمدیست و چون این اسم معانی همه صفات را جامع است
لاجرم جمیع حمدها بر نسبتی او راجع است **بیت** در خور ستایش بود غیر تو کس
هرجا که ثنایست تر اشاید و بس بعضی از علما گفته اند که لفظ الحمد لله از سه وجه بیرون
یا اخبارست یا امر یا انشا اگر بطریق اخبارست معنی چنین باشد که حمد جمیع حامدان و مدح جمیع

حمدی که عمّا از طوفان قیامت به پشتی کشتی نصرت رحمت من بساحل نجات رسی که لا خوف
علیکم الیوم اگر ابرهیم محمد خلعت خلّت بو شید تو نیز بهمین شرف عجبت یا ی یحبهم و یحبونه
اگر داود بستایند نغمات حمد مغفرت یافت و تو هم برابطه حمد شرف غفران
بارنماند و ما بر نعمة الحمد تو بکیم اگر سلیمان با نقاش مهر حکم سلیمان شای بکیس دل خاتم ملکت
یافت تو نیز با نظام در محامد من در سلک دا سلک جنت یا بی بمزداتت نعیما و ملکا کبیرا و اگر
حبیب لبیبه من علم نصرت و ظفر با عدا بتوقیع حمد و ثنا بر افراشت تو هم دولت ستایش من سعادت
فتح و نصرت بر دشمن قدیمی یا بی و اشارت ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ای عزیز ابتدا فرینش
موجودات از آسمان و زمین و ما بینهما حمد بود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض و اختتام
احوال بندکان در عرصه کاه حشر بحمد خواهد بود و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب و در حدیث
آمده که اول کلمه که آدم گفت الحمد لله بود و در قرآن مذکورست که آخر کلمه که اهل بهشت گویند
باشد و آخر دعویهم ان الحمد لله پس این کلمه از آغاز و انجام خبر میدهد پس یاد که چون این کلمه
زبان وافی نیست یاد کنی و بمعاد یاد کنی تا علم وله الحمد فی الآخرة والاولی شرایط حامدیت
بجای آورده باشی ستایش خداوندی که اول او آخر اوست بر وجهی یاد که تا از اول و آخر کرده
و ثنای پیر ماتندی که ظاهر و باطن هموست بنوعی باید که ظاهر و باطنت بدان ستایش کردد
حمدی که سزای ذات الله بود حمدیست که آن از دل آگاه بود حمدی که زبان کوید و دل غافل
در حضرت عزتش بکجا راه بود **وصل** در الف لام الحمد که برای استغراقست یا تعریف اختلاف
کرده اند در تفسیر تبیان آورده که هر دو وجه جایزست که استغراق که معنی چنان باشد که همه
حمدها مر خدایراست و اگر تعریف جنس یکی معنی چنین باشد که حمدهای حق تعالی است که ان حمد کفت مراورات
صاحب کشاف بران رفته که تعریف جنس است و میکوید استغراق که جمعی توهم کرده اند اعتباری
ندارد و بعد دو همی بیش نیست و بعضی از علما این سخن را منع کرده اند و مباحثات این باب بعد المنازع
الطالبین و بنای بحث بر مسئله خلق افعالست معتزله افعال عباد را مخلوق ایشان دانند و هر
فاعلی را در فعل و مختار و مستقل شناسند پس هر فعلی که استحقاق ثنا داشته باشد و جمهور
علماء اهل سنت و جماعت و محققان از مشایخ است بر آن قولند در تفسیر قاضی مذکورست
که حقیقت همه حمدها مر حق راست زیرا که هیچ جزئی نیست الا که حق تعالی رسانندهٔ آنست بیکی
کاهی بواسطه و کاهی بی واسطه و ما بکم من نعمة فمن الله و در تفسیر ایدا آورده که الله تعالی
خالق هر کمال و جمالست و هر جمیلی و کاملی آورید او و هر جمال و کمال عطا داده او پس بحقیقت
هر حامد او را شاید و اگر چه در ظاهر اضافه بغیر او نماید و حضرت خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه

ما نعمان و شکر مجموع شاکران و ذکر تمام ذاکران خدا را باید و خدا را شاید و خدا را سزد و بجز وی را
آن نبود بجهت آنکه منعم حقیقی وی است اسباب حصول و وصول نعم اوست و اگر بوجه امرات
از اضماری جاری باشد و لیکن آنست که بقول بوجه درو آن حمد با قول بجهت موضع تقدیر
افتاده و قل الحمد لله و سلام و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و قل الحمد لله الذی سیریکم آیاته پس تقدیر
چنین بود که قولوا الحمد لله در کشف الاسرار آورده که معنی الحمد لله آنست که من خود را ستایش
کنم شما مرا بستائید و ثناگوئید که من ستایش و ثنا دوست میدارم و در حدیث آمده که هیچ
نزد من خدای تعالی دوست داشته تر از حمد نیست و هیچ بنده نباشد که گوید الحمد لله الا آنکه
حق تعالی گوید صدق عبدی بنده مرا است که اگر حمد از مرا است و در جمیع محققین و مقصود
ازین کلمه تعلیم بندگان است چه بعلم اول انعام خود بر عباد و طلب سپاس از ایشان و احتیاج ایشان
بکلمه که جامع اقسام ثنا و ستایش باشد دانسته بود لاجرم در کتاب مستطاب خود کلمه الحمد لله
حمد و ثنای خود کرد تا بندگان ثنا و حمد او بآن گویند و تقریر و تعلیم
سپاس او بعبارتی که بهتر از آن کلمه نیست و اگر بسبیل ابتدا است پس هیچ انجمن ذات خود ابتدا
یاد کرده که لا اله الا انا و دیگر آن هم در توحید و متابعت نماید انجمن ذات خود را حمد گفت تا
بندگان در گفتن آن در ستم موافقت بجای آورند و در تفسیر کشف که منسوبست بحضرت شیخ
محی الدین قدس و نظام الغرایب تفسیر آنحضرت نیز آورده اند که ابتدا کرد الحمد لله تا
کردانند ما را که سزاوار ترجیح است که بیان افتتاح کند الحمد لله است و در تفسیر قرطبی معنی الحمد
بر وجه تقریر کرده که کویند حمد مر خدای را است از آنکه کسی اشتغال کند بحمد و ثنای وی
کرا زمین و دنیا را است از صادر شد هیچ علی آمیخته نیست خلاف حمد خلق که آلوده ئی بانواع علل
و اعراض بسیار بود ع حمدی که غرض ندارد آن حمد مراست • و در تفسیر بسیط آورده که حق تعالی
در اول کتاب خود تعلیم داد که بدین کلمه ثنا گویند حضرت و تا بر بندگان شکر نعمتهای او
و بحقیقت تلقین این کلمه بندگان را جهت کثرت ثواب است چه نعم الهی بی نهایت است
حمدی که الحمد لله مستغنی میکرد دیگر شاکر وی چون شاکر کند ایشان بی نهایت است
پس بگوئیم آن لطف رب الارباب است که عاجز بندگان خطاب میکند که بگوئید الحمد لله
از نعمت ما نعمت افتد بحساب شکر آن را دیم بانچه ما ضعیف اطاعت غیر شایسته است
ثواب بلیغ کلمات سرمدی عطا کنم تا از هم نعمت را شکر بهم توفیق شکر نعمت آنکه اول آمده
و هم بموتو نعمات رسانید بیت نعمتم داری و داری بعد از آن توفیق حمد • شکر نعمت بعد
نعمت نعمتی باشد عظیم • در تفسیر کبیر آورده که چون بنده ما را گفت ای امتنها در نهایت بود

بحمدی که در بین کلمه مندرج است غایت ندارد و آنچه منتهی شود در مقابل آنچه نامتناهی است
هیچ وزن نیارد و حطام فانی نیست تا کلام باقی قدر و قیمت ندارد ع جوابی نخ نماید جهت
اهل تحقیق گفته اند که خدای تعالی بندگان را بعبادت حمد امر نمود چنانچه در کتاب عادة امر کرده بعضی
گفته اند حمد چنانچه گفت و اعبد ربک تا اگر کسی اشتغال کند بکلی از ذکر او کمال مردود بکند و
مناسب این سخن مشتمل در واقعات آورده اند که شخصی که نباید و الدین قرنه خود را بصریح
چنین گفت یکی بجا بکن من باد اگر فرزند تا این الاتی نکند و لازم شود لکن بکلام که گوید که بکار نکرد
و آن عمل بجای آورده بود تا گر فرزند مطیع باشد و هر یکبار آن عمل کرده در ثواب باید و اگر نافرمانی بود
پس بی شایعه قول او الدین را به نکرده باشد و لازم است که بود اما چنانچه حق سبحانه گفت الحمد لله و تصریح
نفرمود که بگوئید الحمد لله اما درین کلام آن معنی مندرج است که کلمه الحمد لله گفتن است تا هر جا
توفیق که بگفتن این کلمه سلوک طریق حمد نماید بجزای جزیل رسد و هر که بعلت اشتغال مستغرق
بامر که نافرمانی کرده باشد و گفته اند الحمد لله تعلیم لفظ است تا تعریض باستغنا کرد بصورت تلقین
که حمد این عبارت گوئید اما در معنی بیان اوست که اگر شما حمد گوئید و اگر نه حمد مر او را ثابت است
و گوید که حمد ثابت است از لا و ابدا و استحقاق ذاتی بر همه محامد قولی و فعلی و حالی بر جمیع صفتها جلال
و جمالی در ستایش و سعادت و معاد او را ثابت • بیت سپاس حمد را نیست پای همین
که حامد نیز را مطلقا مقید و مطلق • حسین بن الفضل رحمه الله گوید حق سبحانه حمد گفت نفس خود
تا خلق بیاموزند که چگونه حمد باید گفت و اگر این تعلیم بودی هیچ کس طریقه حمد گفتن نه دانستی و
مؤید این قولست آنکه صاحب کشف الحقایق فرموده که تقدیم حمد بر ظرف بدین موضع دلالت بر
بیان دارد نیز اختصاص که اگر اختصاص مراد بودی ظرف را مقدم داشتی چنانچه در آن آیه فرموده
که فلله الحمد رب السموات چرا اینجا مقصود تعیین آنست که حمد که باید گفت و اعتماد بر تعیین آنکه
حمد بوجه و جهه باید گفت بیت شکر آن خدای را که ازو نعمت لطف و کرم • هم نعمتی
بخشد و هم شکر تلقین میکند • عجز بندگان از ادای محامد الهی بجهت آنست که اگر کثرت نعما
بانی روی قوه لا ینزاد الی مرتبة الخاصیة که هیچ عقلی بکنه آن اطلاع نیابد و هیچ عاقل بحصر
ان ان راه نبرد و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و چون و فوف بر آن بسر حد شایع رسید قدرت
بشری بر ایراد حمد و ثنا با آن آن هم از قبیل ممتنعات تواند بود دیگر آنکه حامدید الا آنست که لا محال
بشناسند بصفات کمال و معرفت جلال تا حمد بر آن صفتها و نعتها درست آید و هر چه بنده از
خاطر و خیال گذرد از صفات و جمالیه حق جل جلاله و جلال او از آن اعظم و اعلی خواهد بود
کل ما خطر ببالک فهو اجل و اعلی من ذلک بیت شناسندگان را شناخت بخرام او هیچ نشناخته

بچون و انسته شد که حمد بی توفیق برتبه اختیر محمود و معرفت او کلمه از دریح امکان لطائف
تیرادای حمد از خانید چنانچه باید و شاید دیگر آنکه حقیقت حمد و شکر آنست که منعم علیه ثنا
میکند انعام منعم را بر شاو ستایش خود و نعمتها بزرگ که حق تعالی به بندگان خود عطا کرده
چنانکه قدرت و علم و فهم و مانند آن نزینها است که حمد بنده در مقابله آن تواند آمد بجهت آنکه
آن نعمتها لاحدی و نهایتی نیست پس مقابله شد که بنده عاجز است از اتیان بحمد حق سبحانه و تعالی
دیگر انسان و قتی بحمد قیام تواند نمود که خداوند تعالی وی را بان قادر کرده باشد که داعیه حمد در
دل وی خلق کند و صادق و مساعی گفتن حمد و همچنین میرود ما لا نهایة له و این محالست و انچه
موقوف بر محال باشد محال باشد و در تفسیر بحر الحقایق گفته که حقیقت حمد الله ثنا است بر محمود و آن محمود
و شکر و مدح بستاند بود و ان ایشان هیچ مخلوقی نیست که خدا را بدین سه نوع سپاس داری
تواند نمود چنانچه حق آن باشد و مدتان قصوری و تقصیری واقع نشود اما محمد ای آنکه
شهسوار میدان انا افصح که فصحاء عالم سبق خوان درس گاه افادت او و علماء عرب و عجم
نکته آموز مکتب تلقین و افادت اویند در این میدان سپر انداخته و از روی حیرت لوای لا
احصی ثناء علیک بر افراخته و سر این معنی آنست که ثنا از هر شیء بتعریف شیء علیه است از
انجا او کمان نیست باشی علیه خواهد بود و تعریف فرع معرفت و چون معرفت کنه جناب
عزت رب سبق تعریف خواهد پذیرفت از سر حد فهم و ادراک بشری تجاوز نموده لا جرم هیچ شیء
بمفتاح نوع ناطقه ابواب اثنیه لایقه نگشوده **بیت** حمد و ثنایش نه زبان پرورست
هرچه زبان گرید از آن برترست . نطق و ثنایش چه قیاست این . عقل قناعت چه شود آست از
آنکه زدم میرند از عجز کیست . غایت ادراک بجز عجز چیست . و اما شکر بواسطه آنکه قدرت بر حق
نعمتی است و آن شکری لازم و تو نتوان شکر نعمتی خواهد بود و سپاس آن از لوازم و هم
شکر نعمت که از نو آید و باز اهر نعمتی شکری دیگر باید و این سلسله تسلسل کند و آن محالست پس
حق نعمت گذاردن هم محال بود و اما مدح بجهت آنکه مدح بعد از کمال معرفت ذات و صفات
باید تا کامل بود و چون سطوت و ما قدروا الله حق قدره در ها اطلاعات افهام را از کمال ایشان
قبل عجز و در ماندگی ورده لا جرم مفاتح عقول بحرمان سر ازده زاد تا تضرع و نیاز بحر
ما حمدناک حق حمدک تمسک نمایند و در اکتشاف آشنایی دید بحر شخا بکه لاطم امواج استغنا
و عظمتش صد هزار سفینه سکینه را در گرداب اضطراب انداخته سیاحت مینماید **بیت**
ثنا که باشد سزاوار تو . بجز تو که داند مقدار تو . که وید ثنای سزای تو کس . ثنای تو هم خود نمودی و بس
خرد نا دیده از که باید گفت . زبان هرچه گوید سزاوار نیست . زبان فصاحت ز گفتن بماند

حد بلاغت ز رفتن بماند . بکل نماند بدین داوری . زبان او ز اظهار آن آوری . و تعقد ما گردیدن
مقدمات عجز او ایشان از حمد پروردگار عالمیان معلوم شد باید دانست که خود را عاجز دانستن
از ستایش بهترین ستایشهاست در کنز المذکرین آورده که خدای تعالی سه چیز از بنده در عوض
سه چیز قبول میفرماید اول اعتراف کردن بگناه عوض توبه میدارد و آخر آن اعتراف بذنوب بهم
دوم عجز از شناخت خود حساب میکند سبحان من جعل العجز عن معرفته معرفته سوم فرو ماندن از ادای
شکر و سپاس به ثناء و ستایش محسوب میسازد در قصه داود علیه السلام مذکور است الان شکرتنی
و نقد مضمون این حکایت در خزانه کتاب الموذ بان توان یافت انجا که میگوید **بیت**
حد حمد حق نماند هیچکس . حیرت آمد حاصل این حال و بس . با خدا داود گفت ای خدای آنکه
از تمام هر دو جهان . ای بتر از زن و فرزند جفت . کی توانم شکر نعمتها گفت . چون بادی رسد
الای تو . عاجزم از شکر نعمتهای تو . یک حضرت ادش از بزد نام . کین سخن باشد تو شکر تمام
چون تو در راه این قدر بشناختی . شکر نعمتها ما از دل اختی **وصل** چون برحق سبحانه عجز
بندگان از ادای حمد و ستایش ظاهر بود لا جرم بخود خطبه محامد خود را انمود در حقایق سلمی آورده
که حلیه و اسطه عجز عالمیان انا ادای حمد بود عالمیان حقیقت این سخن آنست که چون منعم حقیقی
بعلم قدیم عجز بندگان را از حمد بر نعمتهای عظیم که بدیشان عطا فرموده میدانست زبان لطف
بر نیابت مفلسان و شکستگان برکات کرده خود بر خود حمد گفت و امام سمعانی در روح
الارواح آورده که در راه محبت از دوست نیابت داشتن شرط است که انه میفرماید که بنده من محتاج
بودی نعمت فرستادم برای تو و از حمد عاجز ماندی حمد کنم بجای تو این نعمت که تو را دادم و تو کردم
و رقمت بجه کردم بی تو کرده حمد نیز که ترا بایست آوردن من بی تو بنیابت تو آوردم ای عزیز این
در او الخالت با حق کار بر کرم تمامی نیه فرق کند است نیک اعتبار از دوستان بنیابت گوید
الواحد القهار یکی از محققان میفرماید که ذات حضرت حق سبحانه بجامعیت اوصاف کمال
و اتصاف بنعوت جلال و جمال استحقاق حمدی دارد که از شوایب علل مقدس و از معایب
معرا بود و بصفت ازلیت و سمت ابدیت و دوام حکم سرمدیت مزین و محلا و صدور چنین حمدی
از آلودگان کارخانه حدوث و فرو ماندگان تنگنای امکان که هدف سهام اعراض و علل بود
احکام هزار گونه خلل و زلل لا ممکن نبود لا جرم خداوند پاک در کلام پاک از برای را فشانی
صاحب لوایح لا تحت لوامعه کالمعت لوایحه فرموده که از دست و زبان ما چه آید که سپاس و ثنا
تا شاید تو چنانی که خود گفته نکو هر ثنای تو آنست که خود گفته **بیت** انعام کمال
کبریای تو بود . ما را چه حد حمد و ثنای تو بود . هم حمد و ثنای تو سزای تو بود . عالم همه از بحر عطای تو بود

حق سبحانه حمد را از سایر عبادات بخود اضافت کرد یا آنکه مجموع طاعتها در دار آخرت جز گفتن این
کلمه باقی نماند و آخر دعویهم ان الحمد لله و از اینجا گفته اند که الحمد لله کلمه شکر اهل بهشتست و در
حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که حمد سه حرفست ح م د حا از
وحدانیتست و میم از ملک و دال از دیمومیت پس هر که گوید الحمد لله وصف کرده باشد خداوند
خود را بیگانگی و وحدانیت و ملک و دیمومیت آن اوست و در ارشاد ابوالحکم آورده که حمد
جامع حمد مبالغ است ولهذا حضرت حق تعالی او را بخود اضافه فرموده و در فتوحات در باب
بیان حال القطب که منزل او الحمد است میفرماید که حمد عاقبت همه ثناهاست یعنی ختم اثنیه و کمال
ثنا اشتمال بوی است و ازین جهت منسوب بعواقب امورست که آخر دعویهم ان الحمد لله و انحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که الحمد لله یملأ المیزان از زمین و ادیفت یعنی اجر جزیی که
از طاعات بیرد تحمل درآید تحمید باشد و همان میزان پر کرده و در حدیث دیگر آمده که نصف میزان
بر تسبیح پر شود و نصفی بتحمید و محققان در شرح این حدیث آورده اند که معنی تسبیح نفی امرات
از ذات حق تعالی و مضمون تحمید اثبات صفات تمام او را و مجموع اهل باطل صفات ناسزا بحق
اسناد میکنند و تمام اهل حق اثبات صفات کمال بذات وی مینمایند پس کلمه سبحان الله که نفی
صفات ثبوتیه است موافقت دوستان تحقق میپذیرد و صفت قولا دیشان توضیح مییابد
و بحکم الدین هو التولی والتبری مدار فضیلت دین درین دو رکن است لاجرم بر تسبیح که علامت برات
نصف میزان پر کرده و به تحمید که نشانه تولاست نصف دیگر مملو میشود و جمعی برآنند که در قرآن و
حدیث هرجا تسبیح و تحمید جمع شده تسبیح مقدم است چنانچه فسبح بحمد ربک و ان من شیء
الا یسبح بحمده فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون وله الحمد و در حدیث سبحان الله وبحمده
وارد شده و در کلمات باقیه سبحان الله والحمد لله تقدیم یافته و اینها دلالت بر آن میکند که سبحان
الله فاضلتر بود اما شیخ ان الحمد لله بر آن سبقت کند افتتاح کلام بکلمه سبحان الله بودی و در کشف الحقایق
جواب میگوید که مقام ابدا که کلمه الحمد است بواسطه بعثت محمدی صلوات الله علی المبعوث بالحمد
الابدی که نزول قرآن مقارن آن واقع شده و دیگر آنکه تحمید متضمن معنی تسبیح است تحت
آنکه تسبیح دلالت میکند بر آنکه حق سبحانه منزه است از همه نقایص و آفات و بجهانست دلالت نمیکند
بر آنکه خدای تعالی جامع جمیع صفات کمالست و هرآینه وقتی که بجمیع صفات کمالیه آراسته باشد
که از همه نقایص پاک بود مثلا چون از بخل و امساک مقدس باشد او را جواد و کریم و محسن توان
و محسن وقتی بود که عالم باشد بجمیع معلومات و داند که هر کس را در هر وقت چه چیز لایق است و
استحقاق چه مقدار دارد از عطاها و وقتی که این صفات او را ثابت بود باید که قادر باشد بر همه مقدورات

والا کرم داند و نتواند که محسن باشد و با وجود علم و قدرت باید که غنی و بی نیاز باشد و بهیچ چیز محتاج
نبود که اگر بهیچ از وجود بدیگری محتاج شود باقی صفات برین قیاس باید کرد و چون الحمد لله دلالت دارد
بر آنچه سبحان الله دلیل آنست با زیادتی توصیف و تعریف پس افتتاح بدو اولی بود و اطلاع
و در لطایف التفسیر آورده که خداوند تعالی هیچ چیز از بیان پنج چیز اختیار فرموده و بندگان را خود
بر بیان امر کرد اول از بیان ذکرها شهادت توحید را بر گزید و گفت شهد الله انه لا اله الا هو و بندگان را
خود را بشهادت فرمود که فقل لو اشهدوا دوم از خصلتها عدل را بر گزید که قائما بالقسط و بندگان را
بیان امر کرد که امر ربی بالقسط سوم از فضیلتها حکمت برگزید که انا الله حکیم و در بیان بندگان را فرمود
که یؤتی الحکمة من یشاء چهارم از ادیان اسلام را بقرار تصریح کشید ان الدین عند الله الاسلام و بندگان را
بقبول آن فرمود که فله اسلموا پنجم از ثناها حمد را بخود اضافت کرد که الحمد لله و بندگان را بگفتن آن فرمود
که قل الحمد لله ای درویش الحمد لله مصباح اکرام است مفتاح مزید انعامست واسطه دخول جنات
و وسیله خشنودی رحمانست و در تفسیر کبیر آورده که الحمد لله هشت حرفست و ابواب بهشت نیز
عدد آمده هر که از صفاء دل این هشت حرف بزبان راند برکت آن کلمات او را به بهشت رهنمون
رساند در کتاب تحفة المذکرین بروایت عکرمه از وهب بن منبه که در بنی اسرائیل عابدی بود در از قطع
صحبت خلق در چیده و سر عزلت در گریبان خلوت کشیده **بیت** زاویه کرده سبحان
طمع گرفته زکیان • دل نکرده یان کش غم ستم • دامن خود بسته بدامان کم • چندان در قطع
و بعنایات خویش شبت کرده اند که ملائکه آسمانها او را دوست گرفتند و جبرئیل که عزم کرد
دیدن بوده از روشندی زیارت وی از حضرت عزت التماس نمود لا از دایره افلاک بر کرد خاک عود
رسید که ای جبرئیل یکی در لوح محفوظ در نگر نام وی کجا بی جبرئیل نگاه کرد نام عابد در جریده
مرقوم دید از نقش بندی قضا متحیر ماند غبار غیرت از زیارت وی بر انگیخت و گفت الهی کرد
باحکم تو طاقت نیست و شاهد این بو العجبیها را قوع نه **بیت** کی نابای شکستن و نخواند
کی بابالاتر بادی و ماندی • سر دیده در جهان و نیابی • ارادت داغان کارسازی • تن احکم
شاید سر کشیدن • نرفتن بی قضا آرمیدن • خطاب آمد که ای جبرئیل چون آرزوی دیدن وی
داشتی و صدق بود تا غم از هر تره در میع دل بیکاستی اکنون برو تا او را ببینی و از آنچه دیدی او را خبر
کن جبرئیل بصومعه عابد فرود آمد دو او را نالی ضعیف و بدنی نحیف دل از شعله شوق سوخته
و سینه از آتش محبت چون شمع افروخته کاهم قندیل و از پیش محراب طاعت سوزناک ایستاده
و نمانی بجاده صفت از روی تواضع بر خاک تضرع افتاده **بیت** گشته بدین جمع پنهان
خاک زمین صندل پیشانیش • جبرئیل بروی سلام کرد و گفت ای عابد خود را رنجه مکن که نام تو در لوح

دانش صحیفه بند بعنایت عاید بعد از استماع این خبر چون گل [illegible] طریکه از هبوب نسیم
سحری شکفته گردد لب طرب خندان کرد و چون بلبل خوش نوا که در شاهد گل رعنا نغمه شاد
سراید زبان بگفتار الحمد لله در حرکت آورد جبرئیل گفت ای برفتی با چنین خبر [illegible]
الحمد [illegible] انشاء الله میبایکرد نعره الحمد لله میزنی و تعزیت روزگار خود میبایدداشت [illegible]
تهنیت و بشارت اظهار میکنی **بیت** ترا بندی چنین بند [illegible] چون سوسن آزادی ترا کجا
چنین در باج آر چون غنچه خندانی [illegible] گفت این سخن رد کند که من بنده ام و او خداوند بنده را با
خواهش خداوند خواهش نباشد و در پیش ارادت او ارادتی نماند هرچه خواهد کند زمام اختیار
در قبضه قدرت اوست و هر جا خواهد برد عنان اقتدار در دست مشیت او **بیت**
چو خواهد که کسی ظلمت کند دور ز نور نقش فرشته مشعل [illegible] و گر خواهد شب کفر [illegible]
کشد شمس [illegible] الحمد لله که اگر در بهشت و [illegible] همه در دوزخ [illegible]
می آیم و اگر به شایسته درجات نعمت و رضا [illegible] لایق درکات دار بوار [illegible] **مصرع**
[illegible] جبرئیل باز [illegible] آمد هم چنان [illegible] بمقام خود باز رفت
زمان رسید که ای جبرئیل در لوح محفوظ نگاه کن که دبیر یمحوا الله ما یشاء و یثبت چه نقش
انگیخته و مضمون [illegible] الله ما یشاء بر روی لوح فطرت چه رنگ آمیخته جبرئیل نگاه کرد نام
عابد دید از جریده شقاوت بصحیفه سعادت منتقل شده و حجب ظلمانی رفع نموده در تتق نور
متلبس گشته جبرئیل با حیرت [illegible] گفت الهی درین قضیه که مشاهده نمودم چه حکمت است
چه بود و این تحیری از کجا روی نمود فرمان آمد که ای امین اسرار وحی و ای مهبط انوار امر و نهی
تا امید از آن [illegible] که نامزد او بود خبر کردی [illegible] چنانک نا شکیبائی [illegible] بلکه قدم
در کوی [illegible] نهاد و بحکم [illegible] قضای [illegible] کلمه الحمد لله بر زبان راند [illegible]
[illegible] کلمه الحمد لله [illegible] از فرقه اشقیا ببردم و در زمره
سعدا ثبت کردم ای عزیز حصه تو ازین حکایت [illegible] چنان که بقلم صدق بر صفحه
[illegible] دلان [illegible] شقاوت [illegible] سعادت می بخشد
[illegible] الحمد لله زنگ غم
از آینه [illegible] صفات [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] آشنایان [illegible] **وصل**
معنی الحمد نزد محققان آنست که الحمد الازلی الابدی لذاته الازلی الابدی [illegible]
[illegible]

آن منقطع نیست [illegible] حمدی که از مخلوق حادث آید ذات مقدس خالق باقی را چه شاید که زبان خلق
ثنای اوست که لایق بارگاه عزت و کبریای اوست **بیت** آدمی نیست [illegible] چون
خدای را چو خدای خود ستاید خود [illegible] در لطایف آورده که
الحمد الذی هو لی هو الحمد الذی حمدت به نفسی لا حمدکم [illegible] که سزای من [illegible] حمدهات که من
برای خود آورده ام زیرا که [illegible] زیرا که حمد مخلوق محدث صفت اوست و صفات خلق [illegible]
باشد و حمدی که مرا شاید البته حقیقی بود [illegible] حمدی که من خود را [illegible] از روی حقیقت کنم [illegible]
انکار باشد تو نیز حمد [illegible] تابع حقیقت [illegible] در تیسیر
آورده که این سخن را مثال [illegible] که ایزد تعالی فرمود که شهد الله انه لا اله الا هو [illegible]
پیش از آنکه [illegible] که شهادت [illegible] من خود شهادت آورده ام زیرا که شهادت تو تابع [illegible]
نجات از درکات معلولات و بغرض معرفت و شهادت من از همه اغراض [illegible]
[illegible] کرد و بیمن موافقت حمد محدث [illegible] حمد قدیم بپذیرد **بیت** چو گردد آب جوی [illegible]
[illegible] شود دریا [illegible] که هر که آمین او با آمین ملایکه
موافق افتد آمرزیده [illegible] هرگاه آمین تو بموافقت آمین ملایکه [illegible] حمد تو [illegible]
موافق حمد حق تعالی افتاد توان دانست که [illegible] و مکافات آن [illegible] و کرامات [illegible]
باشد کدام [illegible] از احاطه [illegible]
از هزار [illegible] **بیت** [illegible] که چو سوسن همه زبان گردی کجا ز عهده [illegible]
آن شوی آزاد محققان گفته اند که باتفاق علما هر مطلقی منصرف بکامل باشد حضرت ایزد
تعالی شانه اینجا حمد مطلق آورده و اطلاق حمد [illegible] حقیقت [illegible] کامل افراد [illegible]
کند که حمد الحمدات و آن حمدیست که حق سبحانه خود را بدان حمد گفت [illegible]
بالسنه اربعه [illegible] ذات و [illegible] و [illegible] جامعه که لسان احدیه [illegible]
مقصد آن شد و میشاید که اطلاق حمد [illegible] العبارة باشد [illegible]
نوع که ممکنات [illegible] محامد ذاتی و صفاتی و افعالی و [illegible] آن و [illegible] اشارت نیز [illegible]
[illegible] آن چنانچه گفته اند **شعر** العجز عن درک الادراک ادراک والخوض فی طلب الادراک [illegible]
حمد مطلق و مطلق حمد [illegible] اطلاق ساخته [illegible]
[illegible] اطلاق [illegible] محض الاطلاقات [illegible] حامد [illegible]
[illegible]
[illegible]

سید الطایفه قدس سره الحمد لله گفت و آن برا اختصار نمود حضرت شیخ فرموده که تمام کن و جنان
گوی که حق سبحانه گفته یعنی رب العالمین با آن اضافت نمای در معایش زبان جنان کشود
گفت عالمیان کیستند که ایشان را کسی با حق ذکر کند جنید گفت خاموش باش که چون حادث
که مقارن قدیم کرده فی الحال مضمحل گشته معدوم شود نه این کلمه بگوی و یقین دان که
چون نور فنا جانب ایشان مطلع شد به نوعی به عالمیان که ظلمت نشان مکان امکانند افکند
و تجلی آثار ایشان باشد بگذارد و غایت عزت و حدت و تحت غایش از پیش بر دارد
بار عقول و علم برداشت غیرتش همه هستی برداشت هرچه بنداره بود غارت کرد و ایجاد
هم برداشت امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که الحمد لله یعنی الوحدانیت لله یکی
مر خدا راست و این لفظ یکی که امام فرموده همان مفهوم میشود که حامد جز او نیست زیرا
که بحقیقت چون صورت وحدانیت ظهور کند از ستایند و ستایش اثری نماند و هر گاه آفتاب وجود
از افق لمن الملک طالع نمایش ممکنات ستاره وار از فروغ انوار قهاریت در تتق خفا نام و نشان
گم کرد بیت بود از دوخ برکنار کم شویم کان تماشاگهی و جوی نماحد نیست چون تو خورشید
چون پیدا شود ذره سرگشته نا پیدا خوشست وصل در عرف و عادت پسندیده باشد
که کسی خود را بستاید و حق سبحانه از تزکیه نفس نهی فرموده فلا تزکوا انفسکم این چگونه است
که خود را ستایش میکند و دیگران را به ثنای خود میفرماید و در تصانیف جواب برین فرموده که چون
سزای او بود و هیچ کس سزای او نتواند بود بشری خارج افتاده که و ما قدروا الله حق قدره و
شکر نعمتهای او بنوعی که باید و شایسته باری نعمت را شاید از دست و زبان کس نیاید بدین سبب
ایزد سبحانه خود را بستود و دیگران را بواسطه آن داری از عهده حمد و ثنا که بیان مکلف اند به
تعلیم ستایش فرموده در کشف الاسرار آورده که وی جل جلاله مستحق حمد است با استحقاق
ذاتی و دیگران این استحقاق نیست پس مستحق را وصف خود گفتن شاید و نا مستحق را مدح
خود زیبا نیاید اگر بر مخلوق تزکیه نفس خود یا جهت دفع مضرت کند یا برای جلب منفعت
و حق تعالی از هر دو صفت منزه است پیمان و ناراست که مدح خود کند به خلاف و در تفسیر کبیر
فرموده که مدح نفس قبیحست در میان خلق و ایزد تعالی مقدس است از آنکه فعل او به افعال
خلق قیاس کند چنانچه بسیار چیزها باشد که از خلق مستقبح و منکر شمارند و آن از حق سبحانه نیکو
و قبیح نباشد و در تفسیر فاری از علم الهدی رحمه الله مثل این جواب بیکند و میفرماید که تطهیر
تکبرات مثلا که از مخلوق بغایت نا زیباست و یکی از اوصاف ستوده حضرت کبریاست چه بکبر
استحقاق نیست که تکبر کند برای آنکه موجب تکبر تواند بود از فلک و رفعت و غیر آن همه کم

را ذاتی نیست بلکه عطا داده خداوند است پس او را اگر چگونه کبریا و عظمت رسد بلکه آن خاصه
حق است الکبریاء ردائی و العظمة ازاری بیت بان نوبان نیکی از جهان تا رسند حسن و نمک
تا رسد نازد که کار رسند سر بکش انجان سری کافر او نشاند که بکن بیان کسی که گزارند
در احقاق آورده که اگر کسی ثنا گوی خود را و مدح خود کفتن از روی داستی جایزاست خصوصا
که مصلحتی بران مترتب بود چنانچه یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام خود را ستوده که انی حفیظ
علیم پس حضرت عزت که صدق همه صدیقان قطره ای از دریای غایت اوست و مصالح کلیه امور
جمهور بمقتضای علم و حکمت او اگر ایشان خود را بستاید هر آینه بنیک صاحب شریعت عیب نمانند دیگر
آنکه هیچ از ممکنات از نقایص و معایب خالی نیستند و ذاتی که عیب و نقصان از لوازم آن باشد
تزکیه آن کردن نشاید پس حق را عز شانه رسد که ذات اقدس خود را که منزه او را از همه آفات و عیوب
و غاهات به دلایل عقلی و نقلی ثابت شده بستاید و دیگران از شناختن چنین ذاتی فرماید بیت
تو خود بگوی که ثنای تو چون توان گفتن که هیچ کس نشاند تا چنانچه تو نی وصل سالکان طریق
سپاس ذاتی فیاضان منبع شکر گذاری چهار طایفه باشند اول عاصیان و حمد ایشان بزبان
که گویند الحمد لله دوم مطیعان و ستایش ایشان بارکان بود اعملوا آل داود شکرا سوم ذاکران و
ثنای ایشان تعدید انعام و احسانست فاذکروا آلاء الله چهارم عارفان و سپاس ایشان نفیه صفات
و اشکر ما لایشان بعیان منعم باز ماندند و هیچ نعمت بهتر از مشاهده منعم ندانند بیت
ز نعمت هر که وا ماند ز منعم انچنان باشد که بگذارد دعا شاه و کل درخار آویزد حمد اگر برای نعمت گویند
پس محمود نعمت باشد نه منعم و اصل آنست که نعمت را منکر استحقاق ذاتی منعم باشد بمان به عکس
او نیست خود انسته لاجرم کنند و دل ایشان چنان مستغرق منعم گردد که غبار دیدن نعمت آینه
نشیند و شیخ فرید الدین عطار از زبان آن متکوار دیمعنی اشارتی میفرماید بیت
کر بحکم سرکشند ملک جهان من نگردم غاشیا عقل گرمان من جه خواهم کرد ملک و کار او ملکت
بس بود دیدار او کر بسوی هر دو عالم ننگرم یا بخود نیا شیام کار ز هر که بوی او قسارز خاک دری
کی بشود ما که و در داد سرش امام قشیری روح الله روحه در لطایف فرموده که طبقات خلق در
متفاوت شد جمعی از کتاب حمد کنند با اکرام و انعام آلهی از ایصال منافع و فواید دینی و دنیاوی
و شفا یافتن ایشان و گروهی زبان بحمد بگشایند بر لوایح عجایب لطف تا آنکه بقلوب ایشان لایح گردد
و مکونات بر تجیم و معرفان تقدیم که بر صحت ایشان واضح شود و طایفه حمد گویند در مکاشفات
صفات قدم و ملاحظات منابع عز و کرم و این گروه بتامل خصایص قدم از تطلع اقسام و انواع
نعم بار غدا ما بعضی دیگر که سر گردانان بوادی حیرت عشق اند اگر چه صورت لوازم حمد بجای آرند اما بمعنی

مستهلک باشند در آنچه دیدن ایشان جاری گردد از عبارات تحمید و آن بواسطه نطق
اسرار ایشان باشد از حقایق توحید ایشان که بحق از حق تعبیر کنند بحق گویند و با حق گویند
بحق شنوند و از حق شنوند چه مرغان که بر دار کاشته در نشیمان شکسته بالی روی رسید کانه
در مرتبه کهن سالی چه هشیار در وقت مستی و غافل بحضور در عین مستی و تا هنگام بهوشی و گویا
در حال خاموشی بیت کاش از سر هر موی سخنگوی بحق گشته تا آنکه گوینده کام و زبان نیست
چون دایره سرگردان چون نقطه قدم محکم * صد دایره عرش آسا در نقطه نهان مانی * و گفته اند
ارباب حمد سه قسم اند اول اهل تقوی که عوام اند و حمد ایشان بر نعم الهی باشد و متوقع از لطایف
با مزید نعمت است بموعد لئن شکرتم لأزیدنکم با محافظت از بحکم النعم صید والشکر قید و کرام حمد
انخواص عوام باشد و از سعادت ارادت بهره مند بود و درین مرتبه از صفای مالالوث دست دهد
و حال او بروشنایی اشتیاق مقرون گردد دوم ارباب قلوب که خواص اند و حمد ایشان بر انشراح
الطاف هدایت و اقسام اکرام و کرامات و ولایت باشد و حمد ایشان ظهور بعضی مکاشفه است
سوم اصحاب اسرار که اخص اند و حمد آن طایفه بر مشاهده تجلیات جمالیست که علی التواتر والتوالی
بر ایشان ظاهر میگردد و اگرچه صاحب این مرتبه به نیل جز اصل نیارد اما حمد او نتیجه اختصاص است
بصفات خصایص صفات و فنا بجلال ذات مراد و حمد او هر چه حاصل است و مقصود خود
قصه تکلف و تحمل با اصل ندا نیست بیت نوید که چو گدایان بشرط مزد مکن * که خواجه خود روش
بنده پروری داند * در لطایف آن بهفتم آورده که اقسام حمد شش است حمد لسانی و حمد ارکان و حمد
قلوب و حمد ارواح و حمد سر و حمد خفی و حمد حق و نیز حمد عقول تعظیم است و حمد
اسرار تسلیم است و رضا حمد هر یک چیزی دیگر است و هر حمدی را جوابی مقرر و معین است از
اقرارات و نتیجه آن نیاز دفع نعمت شمای ارکان باقتدارات و نتیجه آن کرامت سپاس قلوب با
ونیا عیان آن مقربت ستودن ارواح باعتبارات و فایده آن کثرت تحت حمد عقول باعتبار
و بهره آن ظهور حکمت شکر اسرار با استیفا ازات و حال دولت رؤیت هیچ جز در مقابله آن رحمت
و علیه و دولت بلا ریب مشاهده لقا نزد عاشقان شب جز با مقصود آنست و شنا قال ذلک
در زبان سر اوقات بیت سودای عارفان و تمنای عاشقان * جز جمع بهشت که شوق لقای
تو بعرالیس آورده که زبان حمد سه است لسانی و روحانی و نفسانی و حمدی که بزبان انسانی بود در
مرتبه نفس و طبع است که عوام از آن در گذرند و آن گفتن حمد و شکر بود یا ذکر انعام و اکرام که آن
بزبان قیل است و آن بزبان اشارات است و اما بنعمة ربک فحدث و با این حمد تصدیق قلب نیز باید که قول بیان
صدق حال بکار باید اما حمدی که بزبان روحانی گویند از منزله دل و جان است و حمد خاص بدان

را بیند و آن یاد کردن لطایف اصطناع ایزدی باشد و هم ترکیه افعال و هم در تصفیه اقوال و هم در
ترتیب احوال و فعل و قول خود را بمدد توفیق قایم دیدن و آن ذات لطف و یا آن نکته حمد اول
شنیدن و حمدی که بزبان روحانی بود در مقام سر و غیبت و اخص خواص بدان مطلع باشند
بر حقیقت آنست که سر انسانیت را ملاحظه عجایب عوارف و مشاهده غرایب کواشفه
دهد و دیده در چمن نفس بطرف مطلع عرصه ملکوت شود و دل با خشاء من افنان الحدیقه
قدس توجه کند و سیاح روح در دریای فیض و فتوح غواصی نماید و دقایق از بدو مطالع انوار
زیادت شود و چندانکه در دادای این حمد افزاید شایع و خصایص آن روی بتزاید نهد تا بجایی
رسد که تمام صفات حامد در نعوت و اوصاف محمود مضمحل و متلاشی گردد و آثار حمد و حامد نابود شود
جز محمود را در نظر شهود وجود نبود ** و لست بحامد ما دمت حامد * جذبات سطوت و تحدث
ستاند و او را از مضیق خودی او رهاند و برکات الفت قربت او را بساحت سعادت لقای شوق
رساند خود را سبکبار و نوری از انوار جمال خود بعرصه حال وی افکند و خیمه نمود سایه ثنا بالوفا
از زمین هستی مجازی بجلال بارگاه قدم سرادقه ظهور در فضای حقیقت وی برافرازد و از
منزل وجود بیرون تاخته در ملک لمن الملک بدار ملک مستقر و عزت خود سازد بیت بیدل باید که عشق جا
جان او جلوه گاه خود سازد * چون کند خانه خالی از اعیان * آنکه عشق او جا کند آنکه * و آنجا ملک
لمعه نور هویت مرتفع گشته تلاطم امواج دریای وجوب تعدیق نمایش امکان را در گرداب عدم
کان لم یکن و فانی و کرد و باذحکم سلطان غالب وجود در اقلیم وحدت رقاشی سرکشان
کثرت را مغلوب و مقهور سازد هنالک الولایة لله الحق کلام این عالی مقام اینجا للاعلام می‌انجامد
بیت جانا دل ما بری و در غم جان نشنوی * من بکار در غم تو در نهان نشنوی * که دل
بودی الحمد غمان جان * چون تو بجای جانم بجای جان نشنوی فصل در بیان الکلمات آورده
که لام در کلام عرب چهار نوع است ساکن با متحرک یکی از حرکات ثلث و ساکن را اصل کلمه باشد چون
علم یا لام تعریف چون الغلام یا لام امر غایب بشرط وصل ما قبل چون ولیعبدوا و لام مفتوح مقتضی
نوع باشد یا اسماء ظاهر چون قول سوله و مفتوح بود در تعجب و استغاثت و اضمار بکرا
متکلم و در اتباع مضموم شود چون الحمد لله بقراءة ابن ابی عبلة که لام را تابع دال سازد و همچنان
کشاف نقل قراءة ابراهیم که حرکت بنای تابع اعرابست افصل داشته از قراءة حسن بصری
رحمه الله که دال الحمد را تابع لام میکرداند و لام جار بجاری دال سنه عرب بقول ابن عصفور
و هشام و جمعی از نحات بر بیست و پنج معنی جار بیست و چیست معنی آن در قرآن واقع شده چون
تملیک و تو کید و تبلیغ و تبیین و شبه تملیک و اختصاص و استحقاق و غیر آن و علما از این جمله

لام لله را چهار معنی ذکر کرده اند اول تملیک و این لام را لام اضافت نیز گویند دلالت بر ملک دارد
چون المال لزید پس معنی الحمد لله این بود که ملک حمد ملک اوست و هر جا حمدیست مملوک خداست
و لله الملک وله الحمد دوم استحقاق و در معنی اضافت متصورات دون ملک چنانچه الباب
للدار و ویل للمطففین و بدین تقدیر معنی الحمد لله چنان باشد که استحقاق حمد گفتن مر او راست
و در آنکه وجوب حمد و لزوم ستایش مر حق را بعقل ثابت شده یا بوضع اختلاف کرده اند در تفسیر
کبیر آورده که حق را سبحانه علی الاطلاق حمد ثابت است قبل از مجی شرع و بعد از آن جهة آنکه در
اصول فقه محقق شده که ترتب حکم بر وصف مناسب دلالت دارد بر آنکه حکم معلل است بدان
وصف پس ایزد سبحانه اثبات حمد کرده برای خود و وصف فرموده خود را بعد از آن بربیت عالمیان
و رحمانیت و رحیمیت و پادشاهی و تصرف در روز جزا دلیل است بر آنکه استحقاق حمد او را بود چه حمد
بود در همه اوقات خواه پیش از ظهور اوضاع شریعت و خواه بعد از آن **بیت**
بذات خویش سزای ستایش است خدا / بگفت کس نشود مستحق حمد و ثنا سوم اختصاص و آن قطع
شرکت باشد چون الحصیر للمسجد والجنة للمؤمن و بدین معنی مضمون الحمد لله آن بود که حقیقت
حمد مخصوص است بحق سبحانه که از او تجاوز نکند و در کشف الحقایق فرموده که همچنانچه
الحمد لله بحسب لفظ دلالت میکند که مستحق حمد نیست مگر حق تعالی بحسب معنی نیز دلالت
بر اختصاص نفس حمد بحضرت عزت جهة آنکه لام برای اختصاص است و حقیقة اختصاص افراد
باشد و قطع شرکت و حق را در نعمت هیچ شریکی نیست زیرا که منعم حقیقی اوست چه اگر
داعیه انعام در ذهن منعم مجازی خلق نکند انعام از او وجود نگیرد **بیت**
گر تو ندهی کجا دهد کس / پس منعم ما توئی و بس دیگر آنکه هیچ یک از بندگان بی عوض
از طلب عوض و غیر آن انعامی نکند و انعام چون بغرضی آمیخته شد در حقیقت تمام نباشد
و صاحبش را منعم حقیقی نتوان گفت اما چون حق تعالی کاملست در ذات و صفات و
بهیچ چیز محتاج نه در انعام او از اغراض و اعراض مصفی خواهد بود و بیان نعمت از او موجود
ممکنات است و ممکنات را وجود نیست لاجرم الا از حق تعالی و چون همه از اوست پس منعم او باشد
بنگر فرموده است که نعمت کامل نباشد مگر بعد از آنکه منعم علیه ایمن باشد از انقطاع و زوال
آن مگر از حضرت مؤمنان و چون نعمت کامله از اوست پس حمد کامل مخصوص بود باشد
چهارم استیلا و قدرت چنانچه البلد للسلطان در مفاتیح الغیب فرموده که لام لله لام
استیلا و استعلاست و بدین وجه مفهوم الحمد لله این باشد که حق سبحانه واجب لذاته است
و مستولی و مستعلی بر همه ممکنات از روی حامدیه و محمودیه ایشان در صفات بیمثل اراد

اورا باوسائط از او رسانت و چون باید حمد و ثنا او را ثابت بوده و هست در همه اوقات بل استحقاق حمد

حمد و ثنا باشد مگر ذات او جل و علا **بیت** ای ذات تو لایق محامد / هست هر تا دگری ستایند
حمد همه زبان تست الحق / محمود توئی که گفت حامد **فصل** جمعی از اهل فضل گفته اند که لام چنان
بمعنی من آید چنانچه اقترب للناس حسابهم ای من الناس و بعضی آنرا بمعنی الی استعمال کنند چنانچه بان ربک
اوحی لها ای الیها پس تقدیر قول الحمد من الله باشد چه حمد نعمی عظیم است و ما بکم من نعمة فمن الله و تقدیر
تقدیر ثانی الحمد الی الله باشد چه رجوع همه محامد بحضرت اوست و بحقیقت این دو معنی بوشیخ
نظر بدین دلالت کرده که سر حمد مبدا از ازل تا نهایت عرصه ابد می رسد شاهد نمود لمعات
و لمحات اطوار مبدا و معاد را دیده باشد و بعضی اقتباس نجدی جذبه تا بی نکته منه بدا و الیه یعود
رسید **بیت** دید که هر حمد از مطالع آنست بانکه بهر بعد از جهت انس تحقیق نسبتی مرجع
عین طلوع آمد محض رجوع محققان گفته اند همه موجودات را بستگی بدو حرف است که ابجد است
کلام لله یا من را آنحال از مبدا خبر میدهد و لام مرتبه معاد بیان میکند یا عبارت از آنکه کل
و لام اشارت است بانکه الکل الیه راجع و از جمله معقولات است چنانچه حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
کرامات بیان کند و هذا شیخ ابو العباس بن العریف رحمه الله فرموده که لام از آن علامت یعنی طایفه
اختصوا با آن عرفا یعنی گروهی خاص از ارباب عالیجاه و لام را مقام اعلی اثبات کرده پس درجه
الحمد لله ارفع است از الحمد لله بجهة آنکه حمد الله در مقام بقا گفته میشود و حمد لله انما الغنا
اخبار میکند عارف که بلا محمود الا الله اثبات حامدیه خلق است و نفی محمودیه از ایشان و علم
گوید لا حامد لله الا هو این هم نفی حامدیه و محمودیه خلق است و هم حصر حامدیه و محمودیه در حق
بیت از غیر ستایش تو لایق نابد / خود غیر تو کیست تا نیابد الا از ستودن و ستایش
بیگانه است اما که ستوده روی خود نماید **فصل** رب در اصل لغت عرب مصدر است بمعنی
تربیت و تربیت رسانیدن چیزیست بکمال او بسبیل تدریج و صاحب کشاف برین رفته تقول
ربه یربه ربا و بمعنی افزون کردن و جمع ساختن و با تمام رسانیدن هم آمده است بمصدر وصف
کردن برای مبالغه باشد چون رجل صوم و عدل و بعضی بر آنند که رب نام است که صفت
رب مربوب چنانچه گویند بر ببر فهو رب مصدر نامه با او است و برین قول که نام باشد او زبه
معنی در کلام عرب با شش اند **اول** بمعنی سید یعنی مهتر بخش و حاکم و بشکار و این قول
از ابن عباس است رضی الله عنه چنانچه در تیسیر آورده قال ابن عباس رب العالمین ای سید
العالمین و نظیر این در قرآن واقع است حکایت یوسف علیه السلام در زندان مصر ساقی ملک را
میگوید اذکرنی عند ربک یاد کن مرا نزد رب خود یعنی سید و حاکم خود تنبیه کرده بعبارت
بعضی بزرگ کار باشد و هر کجا که در میان رب بمعنی سید بود مراد از عالمیان کرده در بلا ما بابد ...

[illegible]

وعطاها بعنایة او باشد و فی الحقیقة شیادة ثابتست مرحق را از حیثیت افتقار غیر او در استفاضة
وجود از او و غنای او بذات خود از استفاضة وجود از غیر بجمیع وجوه اما اعتقاد موحدان آنست که
عین اوست **بیت** هستی تو بهستی که جز ذات تو نیست • ماهیت ذات تو جز هستی نیست
و از جمله اسماء الله سید وارد شده است و در حدیث عمرو بن شعیب و در موجز ابو الفتوح آورده
که عمرو بن شعیب رحمه الله از جد خود نقل میکند و جد او از پدرش که گفت جبرئیل علیه السلام روزی که
مشرف بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد نازل شد و گفت بر گفت السلام علیک
یا محمد خداوند سبحانه مرا فرستاده و بجای تو هدیه غایت فرموده خواجه عالم صلی الله علیه وسلم فرمود
که آن چه هدیه است جبرئیل جواب داد که کلمه چند است از گنجهای عرش که خدای بر فرستادن بر تو
زا کرامی داشت و آن اینست یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لا یؤاخذ بالجریرة ولا یهتک الستر یا عظیم
العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی و یا منتهی کل شکوی
یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئ النعم قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا یا مولانا و یا غایة رغبتنا
اسئلک یا الله ان لا تشوی خلقی بالنار و امام حاکم در مستدرک خود آورده که این حدیث صحیح است [illegible]
او جمله معانات اند از اهل مدینه [illegible] یعنی سید که از اسماء الهی است مناسب باشد **دوم**
بمعنی مالک یعنی خداوند چنانچه گویند که رب الدار و رب النعم پس معنی این باشد که خداوند
عالمیان و متصرف در ایشان در کشف الاسرار آورده که مالک عالمیانست یعنی قایم بامور
ایشان بر همان منوال که [illegible] است مر اسباب و مهیا میدارد و او را کار بسیر باید بجمیز
حق سبحانه عالمیان را بر بندگی گرفته و اسباب معاش ایشان آماده ساخته و ایشان را بذکر و معرفت
و تسبیح و عبادت خود امر کرده و گفته اند مالک ایشانست یعنی آفریدگار و روزی دهنده و دارنده و نگاه
دارنده و روزی دهنده و بملاحظه معنی رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین
له ما فی السموات وما فی الارض که بلام تملیک آورده [illegible] لقمان [illegible] که معنی ربی [illegible]
فرود آوردن بغایت لایق [illegible] ایشان [illegible] که نسبت مالکیت حق بعالمیان در
نهایت ظهور است بجهة آنکه اکوان از حیثیت احاطه حق بدان خواه از روی علم و خواه بوجه قدرت
و غیر آن همه ملک وی اند و مالک با در ملک خود تصرف رسد بهرچه خواهد و بهر وجه که
خواهد قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء **بیت**
مالک ملکی و جهان زان تست • ملک تو در قبضه فرمان تست • جون تو انی که ستان ای غنی •
هرچه تو خواهی همه آن میکنی • که بدهی حکم عنایت است • وانچه دهی حکم تو بیت ... مهلت • هرچه کنی
[illegible] کیست که گوید که چرا میکنی **سوم** بمعنی مربی [illegible] که گوید رب العالمین ای مربی الخلق

قال الله تعالی الم نربک فینا ولیدا اصل رباه ربیت بوده چون از مربی را ترتیب کرد ابدال کرده
چنانچه در تقطط و تقطی و در کشف الحقایق آورده که او تست مربی عالمیان و مربی بهر و تسم است یکی
آنکه کسی را ترتیب کند برای جز منفعت او و آن تربیت خلقانست **دوم** آنکه تربیت فرماید کسی را
بجهت ایصال نفع و رعایت مصلحت آن تربیت حق است و تربیت حقیقی این تواند بود بجهت آنکه تربیت
خلق برای جزا باشد یا برای تربیت حق بغرض و عوض است چنانچه از وی بوده لا اسئلکم علیه اجرا
دیگر آنکه تربیت خلق زوال پذیرد یا انقطاع پذیرد و تربیت حق دایم و پیوسته باشد و مدد فیض او بهیچ
وقت منقطع نشود **بیت** یک لحظه نیست که تو هزاران هزار فیض • یا رب بنست بمخلوق انت
دیگر آنکه تربیت خلق مخصوص بجمعی باشد چون جمعی و تربیت حق بر سبیل عموم همه را فرا رسید در دیگر
را خود رحال هزاران هزار فیض **بیت** از تهانی خاز احسان تو هرجا که کنی • کل حزب بما لدیهم فرحون
زهی لطف عمیم • حقیقت تربیت نزد محققان آنست که عالم عبارتست از ماسوی و مجموع ماسوی الله
ممکنات که طرفین وجود و عدم ایشان مساویست و چون هیچ یک از موجودات ممکنه بوجود ذات
نیست و قابلیت عدم هست هر آینه بعطای وجود و مدد دوام آن محتاج باشد با مداد الطاف حضرت ذات
ما که آن مدد متعلق است بحکم عدمی امکانی که مقتضی نقتضای خود داشت از ایشان اثر نگذارد
دوام ترجیح حکم وجود بر عدم در ممکنات از جمله آنست که هیچ ممکن در وجود خود از آن مستغنی
و تربیت کلی اشارة بمدد حکم ترجیح دوام آنست ای عزیز باکه ما از این تربیت بودی هیچ ممکنی برده خفا
از چهره حال نگشودی چادر تربیت را فی دوام کن فیکون در بقاء ازهان آنشان عدم می بندد و نا کار
خلوتخانه علم که نشان و یک را از عین جلوه میدهد **بیت** روزی که کنی از دگر
آن ایقید که رحمت خطاب الهها رسید • دست کرم ازکو شه خلوت همه را بگرفته که با سوی
ارز رکنید **چهارم** بمعنی صاحب گویند زید رب عمر و ای صاحبه و در آنکه خدا را صاحب
گفتن اختلاف کرده اند شیخ نجم الدین کبری قدس سره در طوالع آورده که در بعضی احادیثست صاحب
فی السفر واقع شده است بر اطلاق او بر حق سبحانه روا باشد و بعضی گویند که صاحب رب بمعنی
شهید باید گرفت یعنی حاضر و معنی رب العالمین آن باشد که او حاضرست افعال عالمیان می بیند
و اقوال ایشان میشنود و احوال ایشان میداند مراد آنکه بنا و ذوی العقول باشد و مقصود
کلام تنبیه بندگان بود یا تهدید ایشان و گفته اند صاحب مدد کار آخر باشد و مدد کار بعض
مر عالمیان را اوست که خود را بعینه مدد دیگران را وابسته مدد کار می بخشد **بیت**
الطفان دیدن که او خود بنده با بیابی کند • دیگر ان را لطف مدد کار کند **پنجم** بمعنی مصلح
یعنی اصلاح کننده و اصلاح آن نزد عرب با هیچ کار اصلاح کرده باشند مربوب گویند و در صحاح آورده

بمعنى جامع تربت در لغت اجتماع است ومربى آنچه بسيار را رب خوانند مردم را كه از هر [illegible]
نيكو كه جوهرى در صحاح آورده ربربا الناس اى جمعهم پس معنى رب العالمين اين باشد كه او
جمع كننده عالميان و فراهم آرنده ايشان در دين جهان براى انتظام اسباب معاش و در ان عالم براى
استحكام قواعد معاد در عقبى و ذكر رحمن و رحيم با وصف مالك يوم الدين مشعر باين وجه است
واگر رب بدين معنى مضاف بعالميان مستوى بود وجهى مشعر بكه آنرا كه اضافت آن
بعالميان مستولى بود بدو معنى ديگر آمده كه اضافت آن بعالميان چندان مناسبتى فهم نمى‌شود
و با وجود آن در بعضى از تفاسير مذكورست اول بمعنى ثابت گويند رب المكان اى ثبت در مطلع
التنوير آورده كه بعضى مفسران از متاخران اين قول اختيار كرده گويند معنى رب ثابت [illegible]
اثبات احد حق سبحانه لم يزل ولا يزال ثابت بوده و هست و مثبت اوست و ذات اوست در اثبات غير او نبود
كه هر آن در وجود ماسوى ثابت بوده وقد خلقتك من قبل ولم تك شيئا و بعد از فناى همه ثابت خواهد بود
وهو خير الوارثين و حضرت شيخ در لمعات البيان فرموده كه ثبات ثبات حق است هم از حيثيت ذات هم
از حيثيت انبيان و از ماسوى خود بخاصه ذاتيه چون وجوب ازليت و ابديت [illegible] ساير ثبوت كه
ثابت است مر او را بهر وجه و هر حال و در هر مرتبه بلا اشتراك مع غيره وحده لا شريك له وحدت حقيقى
او را ثابت است و واحد حقيقى اوست نه از روى عدد بلكه بوجه حقيقت **بيت**
احد است و شمار از او معزول • صمد است و نياز از او معقول • آن احد كه عقل داند و فهم • وان صمد
كه حس شناسد و وهم **دوم** بمعنى دايم در احتسابى آورده كه گويند ربت السحابة اى دامت [illegible]
بسيار زمان بر كسى باشد و زود زود منقشع نشود ربات گويند پس بمعنى دايم هميشه باشد و
هميشگى خاصه حق تعالى است و صفت دوام جز ذات مقدس او را [illegible] ممكنات را نبود [illegible]
از فيض وجود واجب بر ايشان بر ابد الاباد دوام و دعوى ثبات بكار شد **بيت**
اگر هستى بغير او دايم كند • بچه رو دعوى دوام كند • دايم آنست كه بود باشد • تا ابد همچنانكه ابدا باشد
پس دوام از طريق استحقاق • ذات حق را رسد على الاطلاق • خود از لا ابد بحر قدم • قطره غير [illegible]
[illegible] • نه ابدا سوى كما يشاء **وصل** رب على الاطلاق اسم حضرت
خداوند ذات جل ذكره و از جمله محققان اسماء الله بر سبيل تمثيل [illegible] اورا جز خداى تعالى [illegible]
واورا اسماء عزوجل مكنونه گويند و در ادعيه ماثوره آمده كه اسئلك باسمك المكنون المخزون الذى
لا تعلمه غيرك تا آنكه بعضى بشناسند بعضى نه چون اسم اعظم كه علما را در آن اختلاف است جمعى
الله را اسم اعظم دانند طايفه حى و قيوم را و گروهى رب را و برخى ذو الجلال والاكرام را وحقيقت
آنست كه اسم اعظم دانند و طايفه حى و قيوم را و گروهى رب را و برخى ذو الجلال والاكرام را وحقيقت

كرد ربنا الصبغه اى اصلحتها واتممتها مناسب لحوائج [illegible] فرموده كه يكى از افعال الهى
اصلاحست چنانچه فرموده واصلحنا له زوجه و جاى ديگر گفت يصلح لكم اعمالكم هيچ صلاحى
بكمال نرسد الا باصلاح او و اگر نه آن بودى كه اسماء الله توقيفى است اسم مصلح بر حق اطلاق توان
كرد اما چون اجازت نيافته اذن و سماعت وارد الاطلاق آن نقل صحيح وارد نشد بر جارى نيست
كه او را مصلح خوانند حضرت صدر المشايخ قدس روحه در تفسير فاتحه آورده كه ممكن را نظر بحيثيت
امكان از جهت لا اول ولا ظهور به چون حق سبحانه ترجيح داد جانب ايجاد و ظهور ممكن را بر جانب
خفا و سكون و عدم در حجاب امكان و صلاح عبد در نعمت ايجادات لان الخير فى الوجود ليس
اين نعمت بهترين نعمتى باشد و منظمه صلاح كل واتم ما لمصلح هو الله تعالى و تعظم **بيت**
اصلاح تو كار ما رساند بصلاح • من فضلك ما اريد الا الاصلاح • يكى از عارفان فرموده كه حق
سبحانه مصلح اشباحست بوظايف نعم و مصلح ارواح بمواهب كرم انچه تربيت [illegible] را شايد از آلت
نعما و ملكى بايد تقويت روح را شايد از [illegible] چون موهبت حضرت او معد [illegible]
و شربت عذب مرادات خاليان شهوات طبع خسيس و ناعيان لذات عقل شريف نفيس در جام
مرام هركس از نظر تربيتش مصفا و مهيا شود **بيت** هر كسى را بخورد همت او • داده [illegible] تربيت او
علم را ذوق و آب و نان بخشى • هيچ عتابى از ان سيا و سفيد • وا كرده در نه گفت نوميد • در لمعات
آورده كه حق سبحانه زبان و دل و روح و سر و طاعت و معصيت اهل ايمان را بصلاح آورده زبان را
بگفتار شهادت و نفس را بانقياد عبادت و دل را بنور معرفت و روح را بروح كرامات و سر را
بسرور محبت و طاعت را بفور تقصير بقبول آن و معصيت را با وجود كثرت بعفو و غفران و گفته اند
رب بمعنى مصلح است و اصلاح [illegible] امور [illegible] باشد و آن موقوف بر تحمل رعايت
با متعلق باحوال عاملان بود و آن وابسته حسن كفايت [illegible] كرده
انتظام آن بحسن لطف و رعايت **بيت** يك نظر از تست و صد از رعايت
منتظرم تا كه وقت آن نظر آيد **ششم** جمعى مدبر [illegible] را كه رب گويند باعتبار آنست
كه تدبير كند كارها در دين [illegible] پس معنى رب العالمين مدبر امور العالمين باشد
[illegible] يعنى حق تعالى مدبر امور جمهور عالميانست و سازنده كارها در دين و دنيا
و اگر عنايت و رعايت او شامل احوال عباد نبودى هيچ ذره از ذرات صورى و معنوى [illegible]
وراى حجاب [illegible] **بيت** اى بكرم ساخته كار همه • بكرمت
مددكار همه • اى كرمت [illegible] • جود تو در هر دو جهان كار ساز • هر كه بكارى علم افراخته
كار وى از لطف تو شد ساخته • و معنى مدبر و مصلح از روى تحقيق نزديك يكديگر رفت **هفتم**

آنست که اسم اعظم در میان اسامی نهانست بجز خواص ارکان احدیت محرمان کارکاه اسرار صمد
را بر آن اطلاع نداده اند از اقسام اسما آنست که بعضی مخصوص سبحانست و بعضی مشترک اند و این قسم بر هفت کونه است
یا فتم یکی آنکه خاص حضرت اوست و شامل غیر او نباشد آن نام خوانند چون الله و رحمن دوم آنکه
غیر حق را بترجمان آن نام توان خواند چون عزیز و رحیم سیوم آنکه حق را بآن نام خوانند و بعضی از خلق
چون عالم و قادر چهارم آنکه بآن و صفات او توان خواند چون محیی و ممیت و معز و مذل پنجم آنکه بآن
بود و مخلوق را نشاید چون جبار و متکبر ششم آنکه غیر او را بر سبیل الاطلاق کویند و وی را جز
مقیدی نتوان کفت چون موجود و موجود حقیقی و در تفسیر کبیر آورده که موجود نیز بی قیدی
توان کفت هفتم آنکه غیر او را بر سبیل تقیید کویند و او را هم الاطلاق و هم بتقیید توان کفت چون
رب که دیکرانرا باضافه کویند چون رب الدار و او را رب مطلق خوانند و باضافه نیز خوانند چون
رب العالمین و کفته اند اسما الهی یا دلالت بر ذات دارند یا بر صفات اول را اسما ذاتیه خوانند
و دوم را صفاتیه و قسم اول یا دلالت بر ذات باشد و بس و بجای اعتبار معنی و تصور سلبی یا اضافی
مثل الله یا با وجود دلالت بر ذات اضافی با او متصور باشد چون علی که ذاتیست فوق سایر
ذوات در مرتبه یا سلبی او مفهوم کردد چون قدوس که ذاتیست بالذات از نقایص منزه شده دایم
سلب نامستوار باشد و هم اضافت را چون ملک که ذاتیست غیر محتاج بکس و همه بدو محتاج اند
و قسم ثانی یا راجع بصفات فعلیه اند یا لا ثانی دو قسم یا راجع بصفات مطلقه باشد چون علیم و قادر
یا راجع بعلم یا اضافی چون خبیر که دلالت کند بر علم و مضاف باشد بامور باطنه یا راجع بقدرت
یا اضافی چون قوی که دلیل بر قوت تمامست در قدرت یا راجع باراده است یا اضافی چون
رؤف که مفهوم او اراده احسانست و قسم دوم از قسمین یا راجع بصفات فعلیه بود بر اطلاق چون
خالق و باری یا راجع بدلالت بر فعل یا اضافی چون کریم که دلالت بر فعل کرم کند و مجموع اینها
در قسمت جا بجا امام حجة الاسلام در مقصد اقصی آورده پس اسم الرب را چون بمعنی مربی و مصلح
مدبر دانند از صفات فعلیه توان کرفت و اکر بمعنی مالک و سید قصد کنند از صفات راجع
بقدرت توان داشت و اکر بمعنی ثابت ملاحظه نمایند که حقیقتا اله و اعبیت یا دایم که فی نفسه الاولی
باقیست از صفات مطلقه باشد و اکر صاحب کیرند که بمعنی شهادت از صفات راجع بعلم
باشد و در باب استخراج تقسیمات آن سخنان دیکر هست اما این مجال کنجایش آن ندارد **بیت**
که کنجد بحر در پیمانه خرد * یک دم ابر دریا کی توان خورد * ندارد دفتر کنجایش آن * که جا کیرد درو خورشید رخشان
وصل بعضی بر آن رفته که رب اسم اعظم است بدلیل آنکه اکثر اسما انبیا الهی که منقول کشته اند
اطلاق آن بر حق تعالی بمجاز باشد و اسم رب را چون مقلوب سازند رب شود و آن نیز از اسما حسنی

ارحم الراحمین و هم در تفسیر آمده که خضر علیه السلام در حرم محترم مسجد الحرام در اثنا حکایتی فرموده
که رب اسم اعظم است و در تفسیر قرطبی آورده که کثرت دعوت داعیان بدین نام دلیل اعظمیت اوست
جا انبیا و اولیا و غیر ایشان در وقت دعا حضرت کبریا را بدین نام یاد کرده اند ربنا ظلمنا انفسنا آدم
برای هلاک دشمنان نوای رب لا تذر برداشت و جهت امر نشر علم دولت برکت این اسم دریافت رب اغفر لی
و لوالدی و لمن دخل بیتی خلیل جلیل در خانه مشاهده احیا شربت بدین نام نمود رب ارنی کیف تحیی
الموتی یوسف صدیق در اختتام احوال استعانت بدین اسم فرموده رب قد آتیتنی من الملک شعیب در
فتح و نصرت از مدد کاری این نام طلبید ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق کلیم صاحب تسلیم در وقت نیاز
و دفع حاجات خود را بدین اسم بیاراست ربنا انک تعلم ما نخفی مسیح عیسی روح الله از مائده آسمانی
خوان لطف را بیاری تقاضای این نام رسید ربنا انزل علینا مائدة من السماء محمد رسول الله است تلبیه
خود را خلعت غفران باقتضای این نام پوشانید غفرانک ربنا و الیک المصیر اصحاب کهف بتوسط این نام
بجانب غار اسرار ایشان قصد ربنا آتنا من لدنک رحمة نمودند مسیح با اختصاص این نام ربه ام خواص
یا قصد ربنا آمنا بما انزلت صحابه نبوی را اصفای آینه اندیشه بصیقل این اسم بود ربنا لا تزغ قلوبنا
بر روی تابعین ابواب فتح و فتوح بمفتاح این نام کشوده ربنا اغفر لنا و لاخواننا اکر حجاج حرم محترم
بدرقه بیان ایشان این نامست ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و اکر ساکنان مساکن علوم و حکمت روشن
چراغ بصیرت و فکرت ایشان از همین نامست ربنا ما خلقت هذا باطلا فرزندان صالح صلاح حال خود
در دعای والدین بذکر این نام دیدند ربنا ارحمهما بدان بسندید از حضرت عزت فرزندان کریم
بوسیله همین نام طلب کردند ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین از صالحات ام مادر یکی
سیم بیم صورت ندیده خود بدین نام متعلق شد رب ابن لی عندک بیتا آسیه تاکید بنای خانه
بمدد این نام با فراخت ربنا تقبل منا مقدمه اعتدای بدین نام بود کما یقید
داد ربنا ظلمت نفسی و اسلمت بر رضای دم زبان استغراق بدین نام و ای نصاب کشاد ربنا
یکون لی ولد علی عرش بدین که زبور و صحایف قدس ایشان سرمایه دعوات و اذکار ایشان این نامست
ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما مؤمنان صاحب یقین که زینت مجامع انس اند بدرایت کار و بار ایشان
همین نامست ربنا اغفر لنا ذنوبنا از رحامیقان این است که بمبالغه بهشتیان از عرفات جنان در
طلب مزید مرتبهای این نام کویند ربنا اتمم لنا نورنا و دوزخیان در درکات نیران دولت خلاص ابدی
این نام جویند ربنا اخرجنا منها و حقیقت مؤمنان که هر آینه ایمان خود را در سلک یمن این نام
انتظام دهند ربنا اننا سمعنا کار از آن نیز بنای ادای سخن و بکنه سخن خود را با استماع این نام بنهند
ربنا علیک توکلنا و شیطان نوع که شیطان در عرصه محشر طلب مواعید لطف بدین نام کند ربنا

انما وعدتنا عاصیان هم در فرج واکیر دست توسل در حبل المتین این نام زنند ربنا ابصرنا
وسمعنا جمعیت این زیاده بجهة باشد که جنانچه مظهر انوار اسم الهادی که آدمست حق تعالی بدین
نام یاد کرده که ربنا ظلمنا مظهر آثار المضل نیز که ابلیس است ملک علام را هم بدین نام خواند
که رب انظرنی و هم جنانچه سلیمان که منبع رحمات نعمت بود در ذکر خود همین نام درج فرموده که
رب اوزعنی ان اشکر ایوب نیز که مجمع نکبات محنت بود توسل بهمین نام مینمود و ایوب اذ نادی ربه
پس جون نبی و ولی و دوست و دشمن و مرتد و دنی و فرقه ندیم کافر و مؤمن و مطیع و عاصی و بهشتی
و دوزخی و آشنا و بیکانه و سلیم و سقیم حق سبحانه را بدین نام میخوانند و مرجع خود در هر مرتبه که
هستند جز او را نمیدانند بیم عجب که اسم اعظم باشد و اکر بمعنی تربیت که مفهوم ربّست اهل این
مرایه جو اندیشند در میدان شمول نعم و عموم کرم الهی جولان آرند بسر حد معنی آن رسیده
هیچکس نیست که در تکوین او را کاری نیست • هر که زانجانب ملتجی می آید • پیغمبر رد و نکته دیکر
در خصوصیت این اسم بدعا و اجابت آنست که در زبان امر بدعوت از جمیع اسما همین اسم مذکور شده
ادعوا ربکم تضرعا وخفیة وقال ربکم ادعونی استجب لکم و در وقت بشارت باستجابت اسناد اجابت
بهمین نام وقوع یافته که فاستجاب لهم ربهم و بعد از اسم الله در قرآن هیچ نام دیکر باین مقدار
مذکور نشده و در بود و جهار سوره از سور قرآن این اسم واقع است در حالت الضلالت انوصف
کنند و اکر بنفس متکلم مضاف بود بر سه طریق در عمل آرند که یا حرف ندا بود بحذف یا متکلم جون
یا رب و یا اثبات الف و ها در آخر جون یا ربا و اکر بی حرف ندا باشد بحذف یاء متکلم جون رب [illegible]
آن جون نفی و بوضع الف بیجا یا جون ربا و از این جمله نوع اول مثالک در قرآن آمده و تعنی که جمع
متکلم اضافه کنند در اغلب و جمیع مستعمل است جون ربنا فاغفر لنا و احرفنا باشد جون یا
ربنا و از خصایص این نام جمعیت انتظام آنست که حق سبحانه او را اضافه بمضمرات کرده و هم مظهرات
اما مضمرات بالغایت بالحاضر با متکلم و بهیئت لیانیز با انواع ثلث مضاف واقع شده بواحد غایب مذکر
ولیدع ربه و بواحد غایب مؤنث اذنت لربها و بجمع غایبان ربهم بواحد مخاطب مذکر واعبد ربک
بواحد مخاطب مؤنث ارجعی الی ربک بجمع مخاطبان ربکم الله بواحد متکلم ان ربی لطیف بجمع
متکلم الله ربنا اما مظهرات اول بر عموم عالم که ما سوی الله اضافه کرد رب العالمین اضافه و بجمیع اشیا
نیز مضاف ساخت رب کل شیء باعالم سفلی و علوی و بینهما را اختصاص داد رب السموات والارض
وما بینهما باز دیکر آسمان و زمین را بخصوص کرده اند فورب السماء والارض دیکر باز از
علویات عرش را خصوصیتی داد رب العرش الکریم پس مشارق و مغارب را که هر یک مسند خسف و
کری باشد بنسبت این اسم یاد کرد فلا اقسم برب المشارق والمغارب که مشرق و مغرب صیفی

و شتوی را ذکر فرمود رب المشرقین ورب المغربین و دیکر مشرق و مغرب هر روزه را که قست باعموم
خلق اظهر است یاد کرد رب المشرق والمغرب پس روشنائی صبح را با این اسم مذکور ساخت رب الفلق
دیکر از شقیلات حرم محترم کعبه را تشریف اضافه داد رب هذه البلدة و از ان شهر تا معظم را شرف خصوصیت
ارزانی فرمود رب هذا البیت پس از ثقلین انسیها جن و انس را بدین نام مضاف ساخت فبای آلاء ربکما
باز دیکر انسان را ذکر او کرد برب الناس و از جمله انسان با یافت مرجوع صد اسعاد و شقاء نانرا فرمود
وقال ربکم و از مجموع انبیا موسی و هرون را بدین اسم تخصیص داد موسی و هرون و در آخر حضرت رسالت
مرتبت را صلوات الله علیه انا شارع تشاهد انوار این نام عالی بهتر خلعت بشارت بوشانید الم تر
الی ربک ای عزیز از حق سبحانه در بشارات آفرینش دنیا بدین نام بر مجموع ایشان علی العموم تجلی نموده
الست بربکم و در منتها بر هر درجها ایشان نقطه اختر دایره وجود را که دعد برکار با طلاع و اتحاد وجود را
جود او سمت اتمام یافت بخصوصیت مظهر تجلی این نام ساخت که وان الی ربک المنتهی و از این مقاله
ناظر کامل هر صاحب دلی نخجیه آنحضرت روشن کردد بیت ای ختم بجابت تو ختم نبوت
وی کرده خاک پای تو با عرش همسری • دلیل دیکر بر اعظمیت این اسم کفته اند که حق تعالی در
وابسته بدست معنای این کلام از تعلیمی الست بربکم وارجعی الی ربک کما قلنا و اخوان خلق
واقع شده الله هم فیمان کرده و سبحان مسالک و فیض لعظمت این اسم را بدین شریف بر سر آورده اند حکمت
تعالی رحمن و رحیم را در بسمله بعد از کلمه الله ذکر کرده و در فاتحه بعد از رب العالمین اجابت هم این حرام
اسم الله که بقول اکثر اعظم اسماست در خاطرها قرار یافته احتشام این نام بحیثیت فرجام تریست المنها
متمکن کردد و دانسته که دلالت اسم ذات در عظمت مفهومی تعالی بود و حقیقت آنست که مرجع جمیع اسما
همین دو اسمست یعنی الله و رب جمعا که نزد محققان اسماء الهی بر نوع باشد باعتبار نسبت ذات
موجودات و اکر با اعیان ثابته و حقایق علمیت آن اسباب و منشا آن اسما الهیه کویند جون قادر و مرید
و اصل آن اسما اسم اله بود که اصل اسم الله ذات و اکر با اکوان خارجیه و حقایق کونیه منسوب باشند
آن اسما ربوبیه خوانند جون رازق و حفیظ و اصل این اسما اسم ربّ است پس رب اسمی جامع است
مقتضی وجود مربوب جنانچه اله اسمی جامع است مقتضی ثبوت مالوه و هر جه ظاهر شود از صور کائنات
مظهر فیض اسمی از اسما ربانیه است که حق تعالی آن صورت را بدین اسم تربیت میفرماید و همه موجودات
اکرچه در تحت تربیت الله که رب الارباب است اما هر جنس و نوع و شخص را حضرتی خاص هست از مطلق
ربوبیت که آن مربی و منعم اوست و حضرت خواجه قدس سره در این معنی فرموده اند که رب الخالق
[illegible] افعالی کمت و افضل نسبت تعلیل بمعرفت ربوبیت است که در تعظیم تبارک اسم و اکمل آن
فاعل و خالق جنانچه در تفسیر قطبی آمده که اسم ربّ اشعاری میکند بصفت خصوصیتی بیان ربّ و

مربوب کرخصوصیت مشتملست برافت و رحمت از حضرت رب بر سبیل دوام و اتصال و توفیق
واحتیاج و طلب از جانب مربوب کرده تمامی احوال **بیت** ناز طرف رحمت بغایت شامل و بحر کرم
زین طرف افلاس بی پایان و فقر از حد بیرون رحمتا بحون بر توبه محتاج افزون تر بجهد بجان تو ان
گفتن کما لطف اندر بحد نیست و جون **وصل** بدانکه مفسران ذوی بصیره در معنی رب به بسیار
لغت سخن فرموده اند در ینابیع بروایت ضحاک آورده اند که رب العالمین ای الی الخلق اجمعین و در
تفسیر ابو اللیث بمعنی مالک و داشته و غیر او نیز گفته اند و همین معنی خاص اهل طریقت نیز معنی
اسم تربیت برای معانی لغوی معانی ادا کرده اند و در حقایق سلمی آورده که رب بمعنی منطق است
رب العالمین یعنی بسخن آرنده عالمیان را بتوحید خود ای در نیش ذره از ذرات موجودات بلسان
الا که بلسان حال یا بزبان مقال نغمات توحید او سراید و ذکر دلگشای او ادا نماید **بیت**
بنگر که هر جزمی در خروش آمد که هر ذره ای دل دادند دین معنی کجوش است نه بلبل بر گلشن تسبیح خوانست
که هر خاری بتسبیحش زبانیست و گفته اند رب بمعنی ملهم است عالمیان بتسبیح و تحمید خود الهام
داده و ان من شیء الا یسبح بحمده ابو بکر واسطی رحمه الله سوال کردند که ربیه معنی دارد گفت
آورنده خلق در ابتدا و پرورنده در وسط حال بانواع غذا و آمرزنده بعد از نهان محقق که صدق الهام ماست
بحر الحقایق فرموده که رب بمعنی مستجیب یعنی اجابت کننده دعاء عالمیان چنانچه تعلیم داده
که ادعوا ربکم و فراسند رب خود را یعنی مجیب دعوات خود را و گفته اند محول عالمیان است از حالی
بحالی هر زمان عالم را تحولیست از عدم بعد بر دم و در مهار آن بعرصه گاه وجود می آورده و از خلع
و لبس گویند و حقیقت بحث در تفسیر سوره ق و تقریب خواهد آمد و امام ابو اللیث رحمه الله
در تفسیر خود تحویل چنان بیان نموده که از نطفه بعلقه نقل کرد اندوان علقه بمضغه و آخر
برین تقدیر مراد از عالمیان نوع انسان باشد و آنها که مبنا ظهور ایشان بر مقادیر شامل است
و جمعی از کبرا معنی رب العالمین آنست که صیقل دهنده و پرداز دهنده ذوات عالمیانست بجمال افعال
و صفات خود بسبیل تفصیل و ان بماید در آئینه را بصیقل تربیت میکند مقصود در مشاهده
جلوات رخسار خود است **بیت** عاشق آئینه باشد روی خوب صیقل جان آمد و صیقل القلوب
هر که دارد روی خوب با نظام طالب آئینه باشد والسلام در بحر الحقایق آمده که رب بمعنی
خالقیت و مالکیت و سیادت عامست و بمعنی تربیت خاص چه اول بحسب تفاوت انواع موجودات
تربیتی متفاوت میشود اشباح را تربیت بمواد نعمت است و ارواح را بروان کرم نفوس عالمان با حکام
شریعت تربیت یابد و قلوب مشتاقان با داب طریقت و اسرار محبان با انوار حقیقت **مصرع**
هر ره محو پا نشا جزوی دیگر است و گفته اند مربی عطا یاست با مداد توفیق و تشدید مربی عابدان با ملک

تحقیق و تائید و مربی عارفانست بانوار تفرید و توحید و در عرایس آورده که مربی ایشان نه مربیان با برکات معرفت
و مربیان مرید مسکرت بقدر مصاف مذاق ایشان تربیت سینه ایشان میکند و از ظهور شعشعه انوار الازل
و طلوع لامعه آثار سعادت بمجاز اجاشی حلاوة مناجات و ذوق مخاطبه و مبادات مشتاقان لقا
این اقبال و مشاهد حسن اتصال عالم از الجمال و فیض جلال و جلوات کشف جمال عارفان بدوام
انس و مقام انبساط بر بساط قدس موحدان با بوبیت و نعمات در عین جمع و شهود تمام در مرتبه جمع الجمع
و در حقایق حجبیه آمده که مربی ذات عالمیانست عمو ما با سباب بقا و جود ایشان از فوق ثریا التحته
و تربیت کننده ذوات انسانست بخصوص صها در عهد میثاق و مخاطبه و محاربه الست و بلی در دنیای
الارواح آورده که مربی ظاهر و باطن است ظاهر انبیا تربیت کند و باطن را بمعرفت یا رای نظام و بعد
اتصال معنی شان و باطن را بقبول دو اقبال می کند ظاهر را از عبادات اراسته شود و باطن را بمعانی
براسته کردن مکان ظاهر با سباب معیشت است و با دانی باطن بمعرفت و مشاهده امام ابو عبد
طوسی در کتاب انس التائبین آورده که خلق در تربیت سه صنف اند کافر و مومن و عارف تربیت کافر
با ر زوهای نفس باشد در دنیا و الذین کفروا یتمتعون و تربیت مومن نعیم بهشتی بود در عقبی و لکم
فیها ما تشتهی الانفس و تربیت عارف بشراب وصل باشد و در حریم لقا و سقیهم ربهم شرابا طهورا
حقیقت مستان محفل و وفا از استماع سقیهم بشارت سرخوش اند که ایشان را بمدای شراب طهور نیست
بیت از سقیهم ربهم بین جمله ابرار مست و از جمال لا یزالی هفت و مغ و جان مست نه بگو
جان بیند ما کن خاک شو تا بنگری نه ذره ذره خاک ما از خاک تو حیانست **فصل عالمین**
جمع عالمست و عالم نیز جمعیست که او را از لفظ واحدی نیست مانند انام و رهط و مانند آن و
عقیق عالم جمعیست موضوع برای مجموع الحادثه بمای احاد حقیقت او را رد صیغه جمع اکرد واحدی
اعتبار کرده ای الحادثه باشد مر اصناف و اجناس مخلوقات را دو قاف و نون بجای تغلیب اولو العلم
از ملائکه و ثقلین بر غیر ایشان و بودن عالم فاعل است که اسم آلت بود در اشتقاق او از علامت
که بمعنی نشان باشد و علم را که نشانه لشکرانست از علم گرفته اند پس عالم با سرها نشانه ایشان از وجود
حضرت باری **بیت** هر ذره از دنیا یکی از آیتست که هر ذره خدای نشان در هد نه
و جمعی گویند که عالم مشتق از علم است و هو ما یعلم به الخالق و هیچ بجهة خاص چیزی گویند که هو چه
بدو دانسته شود و تبیین معرفت جامع باشد چنان معرفتی که اهل است لال را هست یعنی
مصنوعی را ظهور بی صانع در وجود علم میکرد اند شاهد خود را بوجود صانعی که آن مصنوع ساخت
قدیم و پرداخته و فطرت اوست چنانچه هر بنائی دلیلست بر وجود بانی پس بوجود مخلوقات استدلال
توان کرد بر ایجاد و صفت او و بجز عالمیان بر قدم حضرت او بر ظهور موجودات بر هیاتی خاص بیاراست

بر اراده او و انتظام عالم بر نسق مخصوص برهانی بر علم و حکمت او و استجابت دعای بیان شده است دلیل
ربوبیت بر سمع و اجابت او و عجز بندگان از رد قضای ملک علام امر واضح بر جلال و عظمت او و نقض
عزایم و فسخ همم نشانه ایست بر قهاریت و مشیت او و انقیاد عالمیان بر قبضه تقدیر و تسخیر بر نهج
اثار غلبه و مالکیت او و حرمان مجتهدان و دولت کندن بر قبض و هیبت و نعمت حال بر فقران
خالی است از بسط و منت او مهملت کافران و فاجران و فقر حکما بر خوان عاصیان و یجانبان اشارت
بعلم و ذات او و افتقار شاه و فقیر و احتیاج صغیر و کبیر بر غنا و بی نیازی و جلالت او و هلم
جرا در هر چه نظر کند و از هر چیز باید ما تاثیری یکی از صفات کمال حضرت ذی الجلال استدلال
توان نمود پس بهمه حال هستی عالم و عالمیان دلیل ایجاد و ابداع اوست و وجود جهان و جهانیان علامت
انشا و اختراع او و هر یکی که بر ساختمان نهاد عالم نشو و نما یافته در حقیقت آیه معرفت بوده کما بر
مرقوم شده چنانچه شیخ سعدی رحمه الله اشارت بدین معنی میفرماید **بیت** برگ درختان
سبز در نظر هوشیار • هر ورقی دفتریست معرفت کردگار **فصل عالمین** در قرآن بر ده وجه آمده
اول انس و جن قال تعالی لیکون للعالمین نذیرا **دوم** ادیان قال تعالی … العالمین
سوم جماعتی که بعد از نوح علیه السلام باشند قال تعالی سلام علی نوح فی العالمین
چهارم جمعی که در زمان موسی بوده اند بعضی از بنی اسرائیل قال تعالی و انی فضلتکم علی العالمین **پنجم**
گروهی که در زمان لوط بوده اند علیه السلام قال تعالی اتاتون الذکران من العالمین **ششم**
غربا قال تعالی او لم ننهک عن العالمین **هفتم** اهل کتاب از یهود و نصاری قال تعالی و من کفر
فان الله غنی عن العالمین **هشتم** مومنان قال تعالی و لکن الله ذو فضل علی العالمین **نهم**
منافقان قال تعالی او لیس الله باعلم بما فی صدور العالمین **دهم** کل مخلوقات قال تعالی الحمد لله
رب العالمین و از انبیا خبر از نام رب العالمین یاد کرده اند ابراهیم علیه السلام بطاعت گفت فانهم عدو
لی الا رب العالمین دیگر موسی و هرون علیهم السلام بطاغی فرموده اند انا رسول رب العالمین
دیگر نوح و هود و صالح و شعیب علیهم السلام بطاغی گفته ان اجری الا علی رب العالمین دیگر حضرت
پیغمبر ما صلوات الرحمن علیه بطاغی فرموده و امرت ان اسلم لرب العالمین و از اولیا هابیل حضرت
ملک جلیل را بدین وصف ذکر کرده انی اخاف الله رب العالمین سحره فرعون بر تلقین الهام ربانی
همین نام بر زبان رانده گفتند امنا برب العالمین و از ملائکه [illegible] صفت حال
کرده فتبارک الله رب العالمین و [illegible] فرموده که مرا بدین نوع ثنا گوی الحمد لله
رب العالمین ای درویش ابراهیم خلیل بدین نام بحوالت آتش دنیا بر وی گلستان شد تو نیز متابعت
کن تا گذشتن از عالم عقبی بر تو آسان کرده موسی و هرون بمواظبت بر این نام از شر فرعون و هامان

ایمن گشته اگر تو نیز مداومت نمایی از شر نفس و شیطان و دولت امان یابی نوح از طوفان بر این نام بکشتی
نجات رسید تو نیز از فنا بکشتی بسکینه یقین و ثبات هود را بدرقه این نام باد مدینه هدایت بود
تو نیز بفوج [illegible] بمنزل عنایت فرود آید صالح حال صالح بکار [illegible] این نام بود اصلاح کار [illegible]
این ستایش است لوط از مکائد اهل مؤتفکات بنام مجید این نام رهید تو نیز از مخاوف آفات و عاهات
[illegible] برکات این نام مجزای تمام مملو شده [illegible] تو نیز از استیفاء
نقود قبول [illegible] انبیا علیهم السلام بذکر این نام خلعت فتح و نصرت یافته اند
فتوح نیز بمفتاح فیض [illegible] روی آورد [illegible] مفتوح کرده **بیت** [illegible]
[illegible] **نهم** سعادت ایشان است که گفتار ایشان ذکر رب العالمین [illegible]
ایشان الله رب العالمین است کلام منزل بر ایشان ان هو الا ذکر للعالمین است پیغمبر مرسل بر ایشان
انا ارسلناک الا رحمة للعالمین است قبله طاعت ایشان مبارکا و هدی للعالمین است مژده رحمت ایشان
و لکن الله ذو فضل علی العالمین است و در آیه اضافه کرده این اسم را بجمله مخلوقات که گفت رب العالمین
و در آیه دیگر خاص کرده است بامت محمد صلی الله علیه و سلم که فرموده ذلکم الله ربکم اول که اضافه با عموم کرد
مقتضی تعظیم ذات اوست یعنی [illegible] و موجودات همه ملک من اند [illegible]
من و دوم [illegible] که مضاف اخص ساخته تعظیم بندگان خاص او یعنی [illegible]
ظاهر و باطن شما [illegible] ربوبیت من [illegible] میگوید شما [illegible]
قدم بیرون منهید [illegible] **بیت**
[illegible] **فصل عالمین** عالمین
آسمان و زمین و [illegible] بدلیل آنکه فرعون از موسی علیه السلام پرسید
که و ما رب العالمین و در جواب گفت رب السموات و الارض و ما بینهما و گفته اند عالمین اهل [illegible]
لقوله تعالی و انی فضلتکم علی العالمین و گویند عالمیان روزی خوارانند و بعضی بر آنند که عالمین
عبارت از جماعتیست که قابلیت ربوبیت [illegible]
[illegible] گویند عالمین اهل عقل و علم اند یعنی ملائکه و جن و انس و امام محمد [illegible]
رحمه الله در شرح منظومه فرموده که رعایت تعظیم الهی اقتضا آن میکند که اضافه ربوبیت بما یعرف
کنند که اهل عقل اند [illegible] و حقیقت سخن امام محقق جعفر صادق رضی الله عنه که عالمین اهل بهشت
و دوزخ فرموده همین است [illegible]
بهشت و دوزخ باشند [illegible]
رفته که مراد از عالمین [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم [illegible]

كما قال تعالى ليكون للعالمين نذيرا و اين معنى بر اصل آنست كه ذكر قرآن براى احكام شرع و تكاليف
آن فرود آمده بر آدميان و پريان كه مكلف اند و بعد از آن بذكر تخصيص فرمود تا يقين شود
باران تكليف و اشتد كشيده و در دفع الارواح آورده كه اگر چه عوالم بسيار و عالميان بى شمارند اما
مقصود همين فرشتگان و آدميانند و ميفرمايد كه تمامى كمال و حسن جمال جهان در طايفه دانسته
اند ايشانند كه انبيا و رسل از ايشان باشند نه از غير ايشان ان الله اصطفى من الملائكة رسلا و من الناس
اى عزيز ايشان كرامت و بزرگوارى بجهة دو چيز ميتواند بود و لوازم عبوديت و لوامع محبت عبوديت صفت
خلق است و محبت صفت حق مظهر كمال عبوديت فرشتگانند و از اين سبب عبادت كامله بديشان
اسناد فرمود لا يستكبرون عن عبادته و لا يستحسرون و مطلع اشعه جمال محبت آدميان و بدين
جهت محبت شامله بديشان حواله كرده يحبهم و يحبونه چون ان مقدمه نعوت جلالى در عالم لا يزالى
باقتضاء مضمون يحبهم شراره آتش محبت بر افروخت فى الحال حرارت جانهاى شيفتگان سوخته در
عالم حدوث و امكان تعلق بمحبوبيت مظهر آن گشت • آن يكى هم در سوخته افتد جهان و گاه • جامعيت
انسان نگر كه با وجود شرف محبت از نعمت عبادت نيز نصيب دارند و آنكه در صومعه بندگى بجاروب
احرام حرم عزت عشق مى آيند ملايكه بر عتبه عبوديت معتكف بودند جابجاى زوايا خلوت
محبت نيارند بيت در طلب ذات تسلم در ملك الخاليل • ابجد در سر سوداى بنجاده ادرت
در تفسير امام زاهد هم از جعفر صادق عليه السلام روايت كرده كه مراد از عالمين همين افراد انسانست
كه هر يك از ايشان على حده عالمى اند و در تفسير لوامع نيز هست كه مراد همين انسانند چه هر يك از ايشان
از حيثيت اشتمال او بر نظاير آنچه در عالم كبير هست از جواهر و اعراض كه بدان استدلال بر وجود صانع
كنند براسه عالميت و از اين جهت كه ايشانرا نظر در آيات آفاق و علامات انفس طرح مساوات افتاده
كما قال تعالى و فى الارض آيات للموقنين و فى انفسكم افلا تبصرون نزد محققان عالم دولت عالم كبير
آن فلك اعظم باشد با هر چه در آنست عالم صغير و آن انسانست كه با وجود صغر انسان صورت عالم
انسان كبير و انسان عالم صغير مينمايد اما بحسب مرتبه عالم را انسان صغير و انسان را عالم كبير
گفتن ميشايد در نقد النصوص مذكور است كه جميع آنچه در عالم باشد مفصلا منفرد است در
نشاه انسان مجملا پس انسان عالم صغير مجمل است از روى صورت و عالم انسان كبير مفصل اما از روى
مرتبه انسان عالم كبير است و عالم انسان صغير چنين منقولست از على عليه السلام شعر
و تزعم انك جرم صغير • و فيك انطوى العالم الاكبر • اين بيت از خواجه ابو الوفا خوارزمى است بيت
اى نسخه ذات ملك الملك بخويش • از هر چه بدان شدى بجهان تويى بيش • عالم همه در تست و ليكن از جهل
بگذاشته تو خويش را از در عالم • هر چه در عالم هست در نشاه انسان هست و در نشاه انسان از نوعى

هست كه در عالم نيست بيت گل اين باغ نا شكفته غنچه • سر اين گنج نا گشوده در پوش • پرده بر دار
تا ببينى خويش • دست با دوست كرده در آغوش • در خلاصه التفاسير آمده كه عالمين عبارت از ملايكه
زمين باشد و ايشان هشتاد هزارند و با هر يك از ايشان آن مقدار از اعوان هست كه عدد ايشان
خداى داند و در تفسير قرطبى آورده كه اصح آنست كه عالم هر موجودى باشد سوى الله تعالى پس عالمين
شامل هر مخلوقى و موجودى است و در تفسير نخلج مى آيد كه عالم تمام آن جهانست كه خداى تعالى آفريده
مى آفريند در دنيا و آخرت و در تفسير قاضى فرموده كه عالمين عبارتست از هر ذى روحى كه در روى
زمين متحرك است و در تفسير تيسير آورده كه عالميان شش گروه اند ملايكه و جن و انس و جان و ابليس
با ذريه او از شياطين و آدميان و بهايم و طيور كه از دست سبحانه آفريده و ميپروريده و روزى ميدهد
ايشانند و از عطاء ابن ابى رباح نقل كرده اند كه عالميان هشت گروه اند ملايكه و جن و انس و ديو و
پرى و وحوش و سباع و بهايم و هوام و دواب بحرى و طيور و بعضى از اهل تحقيق عدد ابواب عالمين بيان
كرده اند و حقيقت در حكمت و قدرت بشر بنگنجد و ما يعلم جنود ربك الا هو بيت
عالم اعراض اين عالم و اوان عالمست • تا نه بينى عالم از زين تا بد نخاكى در سحر • بگذار بخيز نور انواع
از نفور بجهد و بتكلف خويش با كذالك تا در يابى رهنمى • در عالمها آنها را تحقيق و تفتيش و بعضى
عالم ذو دانند كه عبارت از دنيا و آخرت عاجله و آجله و اولى و دار الفنا و دار البقا اين كويند عالم
العاجله و الاخرى و دار البقا و محل الايشان خواهند و جمعى ديگر گويند بعبارات مختلفه كه مآل ايشان يكى است
چون عالم ملك و ملكوت و غيب و شهادت و نورانى و ظلمانى و علوى و سفلى و امثال آن و گويند
و الوان و اجرام و اجسام و اشباح و ارواح و خواص و اشخاص و امثال آن و گويند سيصد و شصت
عالمست سيصد و شصت پايه هيچكه از آن خود را با ندو شصت سنگ پوشيده اند كه بزرگان ايشان
در عالم آمده كه خداى هژده هزار عالم آفريد سيصد و شصت در دريا و سيصد در خشكى و اكثر ايشان خواص علما
متداول شده هژده هزار عالمست صاحب مصابيح آورده كه در هر يكى از چهار ربع عالم از شرقى و غربى
و جنوبى و شمالى چهار هزار و پانصد عالمست كه مجموع هژده هزار بود و در بعضى از آثار آمده كه تقدير
تفسير كرده كه عاليان عبارت از مكلفان باشند يعنى عالم فرشتگان و عالم پريان و عالم
آدميان بامر عالمى از عوالم مشتملست بر چندين هزار عالم اما فرشتگان انواع بسيار اند ما بيشمار
و بيشمارند و عدد ايشان در حصر نيايد و حضرت خواجه قدس سره در تفسير سوره قدر آورده كه
كه بنى آدم عشر اجزاى جن اند و بنى آدم و جن عشر حيوانات بر و اين همه عشر طيور و مجموع اينها عشر حيوانات
بحر و اين همه عشر فرشتگان زمين و تمام اينها عشر فرشتگان آسمان دنيا و اينها همه عشر فرشتگان
آسمان دوم و على هذا القياس تا فرشتگان آسمان هفتم باز مجموع اينها كه گفته شد در مقابله فرشتگان

کرسی اند و تمام اینها عشر فرشتگان نزاد قند عرش و عرش را ششصد هزار سر است و از زن
حمد در مقابله ملائکه که گرد عرش میگردند همچون قطره در مقابله بحر است و از این حد ملائکه لوح
اتباع اسرافیل علیه السلام و ملائکه سدره که جنود جبرئیل علیه السلام و علم بشر باحصاء اجناس و
اوصاف و اصناف و منع اغذار و کیفیت عبادة ایشان نرسد و در مفاتیح الفتوح در تفسیر رب
العالمین آورده که ملائکه چندین نوعند نوعی از ایشان بلا علامت مهیمه اند کروبیان و حجاب
هم از ایشان و حملهٔ عرش و سکنهٔ کرسی و ملائکهٔ سدره و ملائکهٔ هر آسمان و سفرهٔ بررهٔ و کرام
الکاتبین و ملائکه سیاح که در تحت آسمان اول میروند و ملائکهٔ هوا که سوگند با بر و رعد و برق
باران و ملائکهٔ بحار و ملائکهٔ روی زمین و ملائکهٔ هر طبقه از طبقات ارض و ملائکه که مؤمنان را
از شیاطین محافظت مینمایند و ملائکه که در حلقها ذکر و مجالس علم حاضر میشوند و ملائکهٔ
ارحام و ملائکهٔ الهام که القاء خواطر میکنند و حفظه که اطفال را نگاه میدارند و ملائکهٔ قبور چون
منکر و نکیر و اتباع ایشان و ملائکهٔ قبض که اعوان عزرائیل اند و ملائکهٔ رزق که اتباع میکائیل اند
و ملائکهٔ لوح که اشیاع اسرافیل اند و جنود جبرئیل و ملائکهٔ اهل الجنه و ملائکه که خزنهٔ بهشت اند
از اعوان رضوان و ملائکه که خزنهٔ دوزخ اند از متابعان مالک و ملائکه که جدا از اهل بهشت اند
و ملائکهٔ زبانیه که معذب اهل دوزخ اند و غیر اینها هر یک عالمی اند که عقل هیچ دانا و فهم هیچ توانا
بکنه اطوار و فهم غور احوال ایشان نرسد و ورای اینها فرشتگان اند که کیفیت احوال ایشان معلوم
نیست در کتاب نسیم الارواح میگوید که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در شب قرب و کرامت
جمعی انبوه از ملائکه دید میان عرش و کرسی افتان و خیزان و عالم و حیران سر فتند از جبرئیل علیه السلام
استفسار احوال ایشان نمودند جبرئیل علیه السلام گفت سی هزار سال باید ما که حمله عرش میروند و این
نوع ملائکه بسیار دیده ایم و اینها هر یک منشا از اصناف مخلوقات که ازین نوع دعوت نوالدر
نمی یابند بیت ∗ غمران فیض نخبت عامش ∗ لقمه خواران خوان انعامش ∗ ایضاً فیض شان
رسد بعموم که نماند هیچ یک محروم ∗ اما جنیان قومی اند مخلوق از آتش و بعد ایشان را جان
گویند چنانچه پدر ما را آدم خوانند و در تکمله آورده که حق سبحانه فرشتگان را از نور آفرید و جان را
از نار و از تقریر چنین معلوم میشود که ایشان نیز در اصل فرشته بوده که خدای تعالی حکومت
بدیشان داده و ایشان را بحکومت روی زمین فرستاد و عمل ایشان در بین عهد کرد [?] تا جان
چنانچه در اخبار آمده است که ایشان هفتاد قبیله شد اند هر قبیله هفتاد کروه و هر کروهی
هفتاد هزار لکن و در تفسیر کبیر آورده که جن اجسام هوائیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه
و ایشان را عقول و افهام است و بمباشرت اعمال صعب و اقعان در گشت ها بپای خود

بیان ایشان نیک و بد باشد چنانچه آدمیان هر کدام خیریت و نورانیه بر ایشان غالب است ظلمات
جن اند و اشرار ایشان را پری خوانند و هر کدام در عرف نظم چنانچه ظلمت و آثار واقع شود سرفیان از جن اند
و ایشان را دیو گویند و جمعی گویند شیاطین نوعی از مکلفان دون جن اما صحیح آنست که ایشان شرار جن اند
قال الله تعالی شیاطین الانس والجن جنیان نیز اقسام اند قسمی در ما وراء قاف منزل دارند خارج اقالیم
سبعه و با آدمیان نیامیزند و جمعی در پشت کوه قاف قائم اند و منزل ندارند و خارج اقالیم سبعه و با آدمیان
نیامیزند و جمعی در پشت کوه قاف ساکن اند و با اقالیم سبعه آمد و شد میکنند و با مردم مختلط نیز اند
و مساکن ایشان نیز مختلف اند که بعضی بلب انهار و مساکن نزه و بعضی بستانها و باغها باشند و قرصه دیه ها
و آب و بیرون انهار و مواضع تیره و تاریک و مجموع دیوان که اشرار ایشان اند و عزبان یا تالیس باشند و
در جزیرهٔ اخضر است نزدیک بقاف و اولاد اولاد او اعیان بسیار اند و تمامی دیوان در تحت حکم ملک
عطشانند که منزل او در وسط کوه قاف است و جانب شرقی از قاف و در قصر فرمان هر زاده او
هیطاشر است و او سیصد هزار بنده دارد که هر یک پادشاه جمعی اند از جنیان مشرق و طرف غرب
تعلق بعبد الرحمن جنی دارد که او امام عبد القادر است و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این
جنی را یمین دو نام خواند در وقت اسلام جنیان و شرح این قصه بر سبیل استقصا مذکور خواهد
شد و سی و سه هزار پادشاه در فرمان عبد الرحمن اند که هر یک از ایشان حاکم قومی اند از جن
از سلاطین و غیر آن متابع و اشرار معذب و تحریرات سراج معانی الجن چنین معلوم میشود که
نام پادشاه مسلمانان از جن ظلو حونوش است بلغت ایشان و معنی او سلیم النفس باشد و قوم او را
بغایت دوست دارد و قد ملک ترسایان از جن [illegible] گویند یعنی پرستنده دوزخ و حکم جهودان
از ایشان جلطو ماش نام است یعنی برادر عمر و در شامل شکالی گوید که پادشاه همه زنان جن
جن را ام الجن خوانند او در ظلمات نشسته بر سر چشمه که منبع او جیحون است و در شامل الطبی آورده که
ملک جنیان هند ققطس است و از پادشاهی بغایت ذو شوکت باشد و گویند ققطس برادر ملک
و خلیفه و قهرمان او و ملک او قیقطوس گویند و سند یان نیز از ملوک هند است و بلاد
شیث علیه السلام رسیده و آن عهد ها را گرفته و از ایشان سلطانان از جن ائمه هستند چون
و دستور و رباح و قیس و ابو مالک ایشان صاحب مذهب اند و از ایشان فور و مجتهد اند چون
ابو العباس و عبد الشهاب و سرداران لشکر جن بسیار اند چون عسکر و مقتدر و سمعکان و
ملک نیز باشند چون علق و سوقس و غیر ایشان و ملوک و حشیه در ترجمه صور الکلو آورده که
جن چهار قسم اند ملکیه و قطبیه و بروشیه و حیتیه و کار ایشان جهل است و اشرار اند و انسان را تصادفی کنند
و خواص منافع [illegible] آن مرتبی سازد و در کلام آنها را در مقصود مدخل حاصل [illegible] جامع عظمت

از عالمیان و بعد از ان ملائکه نیز داخل‌اند از محققان ثابت شده که پیش از آدم ده ملیون آدم آمدند پس تاملی باید
کرد که از زمان آدم الی یومنا هذا چند مایه مردم بوده از انبیا و اولیا و صدیقان و شهدا و علما و
حکما و ملوک و سلاطین و امرا و وزرا و حجاب و نواب و سپاهیان و پیشه‌وران و سیاه و سپید
و بنده و آزاد و مقیم و غریب و حضری و بدوی و مؤمن و کافر و صالح و طالح و زاهد و فاسق
و آشنا و بیگانه و عارف و عامی و صحیح و مریض و زشت و زیبا و دراز و کوتاه و خرد و بزرگ و
نحیف و وضیع و شریف و پیر و جوان و دانا و نادان و از آثار و المواد و افعال و اقوال ایشان
باید اندیشید که در کتب بچه شیوه بوده است و قصه چه سان از ابد بر آن خیال باید بست تا دانسته
شود که در فضای قدرت چه بسیار عالمهاست و در عرصه هر میدان از فارسان مراکب هستی چه
جولانهاست **بیت** بیکران قدرت ذوالجلال بین • تا نه گوشه جمع علم بر کشند • بحر لا ان ایشان
بنگر که هر یک • شوهی که خلقه بر کنند • اما از دنیا ان نیز که فهم نزدیک‌تر بود در تفسیر [illegible] از
ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند که ایزد سبحانه خلق را بیافرید و ایشان را ده جزو ساخت نه
جزو ملائکه و یک جزو دیگر را بخش کرد نه دیوان و پریان و یک جزو منقسم کردانید نه جزو از آن
یکی آدمیان و از دنیا را صد و بیست و پنج قسم کرد صد بخش از آن با قصی بلاد هند دادند مثل یاجوج
و ماجوج و غیر آن و دوازده قسم را از بلاد روم متوطن کردانید چون افرنجه و ما یتعلق بهم و
امثال ایشان و شش طایفه را بنهایت طرف شرقی فرستاد چون یاجوج و ماجوج و تتر و روس و
دیگر را بعضها بجانب غرب بنام ندکرد چون [illegible] و سقط [illegible] که در وسط عالم اند
هفتاد و سه فرقه منقسم ساخت هفتاد و دو از ایشان هلاک و یک از ایشان هالک و یکی ناجی
خداوند تعالی تربیت کننده این همه آفریدگان است و معنی عالمین شامل همه ایشان امام علم الهدی
گوید که عالم دو است یکی عالم اجسام و یکی عالم اعراض و در هر زمانی در هر محل عرضی نو می آفریند
و در یک آن چندین هزار عرض آفریده میشود یکی بیرون میرود و دیگری که در مشاعت صد هزار عالم
زیاده است که از عدم بوجود می آید **بیت** هر دمی از غیب می آید است • جوهر و اعراض
بیکرند نعت • که نمیداند یکی ز ایشان مثل • آمدن شان از عدم باشد ولی • در وجود آدمی [illegible]
میرسد از غیب چون آب روان • صد هزار انواع آمد آنچنان • از سوی غیب [illegible]
حال هر روز [illegible] • [illegible] • شاید هر لحظه از نوعی کر • [illegible]
دیگر از [illegible] در این ابیات معانی [illegible] اشارتی است بر این معنی که هست لا یخلی الله [illegible]
ایجا کند کل یوم هو فی شان بر منظر ظهور و جلوه جلا مینماید **بیت** کل یوم هو فی شان
چه شانست و چه شان • یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان • و تامل در معانی این ابیات [illegible]

تربیت بنده از معنی رب العالمین باز توان یافت الا بکنه عوالم و حصر شاکان آن نتوانند رسید
ای درویش آدمی که جزوی از اجزای عالم کبیر است از علویات و سفلیات اشتمال دارد بما لها لا یشاهد
از جهت معرفت بخشی از هزار از عشر احوال و صفات و آثار و مجات خود بیرون نیاید و واحد
هزار دانش یاد نا کشته از دقایق و حقایق نهاد خود را نبرد و بعجز و قصور معترف کردد پس چگونه
تصور توان کرد که کسی از عالمهای خدای جل و علا خبر داد بلکه اگر جزوی جزوی از آنها را کوید بحال
[illegible] چنانچه خواجه قشیری در تفسیر فاتحه آورده که در حدیث آمده است که [illegible]
عالمها را با شما گفتی و لها شمار الحاقات آن شودی و یکی دیگر ذکر کرده رحمه الله فرموده که عالمین [illegible]
کم محتاج شوم بهزار مجلد که هر مجلد از آن هزار ورق باشد و [illegible] است که [illegible]
یکی از هزار نکفته باشد **بیت** عقل عاجز کرچه فراوان تا بن • هر طرفش که شده هزار ابن
ملک خدا ست نهایت پذیر • ای خرد خام سر خویش گیر • **اصل ثانی** در ذکر متعلقات آیه دوم
قوله تعالی **الرحمن الرحیم** صفت بعد از صفت یعنی معبود بحق که متصف بتربیت عالمیان
برحمانیت و رحیمیت نیز موصوف است و این همه صفات دلیل استحقاق و اختصاص او است بجمیع محامد
و فایده اعاده ایشان بر قاعده علم اصول چنانچه پیش از این کفته شد که تعقیب حکمی بصفتی مشعر
بعلیت آن صفت مر آن حکم را اهل معانی ظاهر است و در تفسیر [illegible] آورده که هر ثنا و تعریف
اخبار متضمن آنست که مثنی و مخبر عارف است بثنا و اخبار از حیثیت کماله و مثنی و مخبر است و این ثنا
دعوی است علی الاجمال و تفصیل اثنیه و اخبار او بمنزله برهانست بر آن مدعی پس الحمد لله دعوی محامد
و صفات حسنی مفصل در عقب او بجای برهان است بر اثبات او و از جمله آن صفات رحمانیه و رحیمیه
و علما دین در فرق میان رحمن و رحیم سخنان کفته اند [illegible] کلمه غرا انکه در بسمله مذکور
شد کفته می آید و در [illegible] آورده که رحمن آنست که آثار رحمت او [illegible] است و رحیم آنکه
فوق رحمتش زیاده از حد امکان و یحیی معاذ رازی رحمه الله فرموده که رحمت رحمانیت اسباب
معاش بندکان مهیا است و رحمت رحیمیت شرب مناهج معاد ایشان از [illegible] علایق معاد [illegible]
طوالع التنزیل آمده که رحمانیت بصفت جلال و عظمت بر خلق رحمه کند تا عند سر انقیاد
بندکی نهند الا آتی الرحمن عبدا رحیمیت که بصفت لطف و کرم و احسان تام بر همه متجلی شود تا [illegible]
عام [illegible] کردند و رحمتی وسعت کل شی سری سقطی رحمه الله آورده رحمانیت بنفوس [illegible]
و حواس [illegible] است و رحیمیت بقلوب هر آینه او از بود علم و معرفت متجلی کردانید و کفته اند رحمت
مربی اشباحست بوجود نعم و رحیم مقوی ارواح بشهود لطف و کرم ابو حاتم رازی آورده که
رحمانست که اهل جهان عفو کند و رحیمست جانهای [illegible] العفو نماید رحمانست [illegible]

بیرون شد تا از شوم ... دنیا رحمت جرایم عاصیان در نکند تا فضیحت نکرده در عقبی
لیکا از سر یا رحمن الدنیا ورحیم الآخرة خبر فان یافت رحمانیت که بندگان را ایمن کرد از دیگر
محظ رحمت که انسان را برساند بدرجات موعود ثواب وگفته اند رحمانیت که چون کسی کار
کند که از او قصور ونقصان بود رسانند چون خواندن قرآن ورحیمیت که دیگر آن را باز شرایط
سازد با اینکه با آن عمل چون شنودن قرآن که القاری والمستمع فی الاجر سواء ... بوده که رحمن
بمعنی رازقست ورحیم بمعنی عفو رحق سبحانه [illegible] شرط در رفعات
وشرط مغفرت ایمان [illegible] آنست که [illegible] ذکر حق سبحانه جل [illegible] روزی از
[illegible] مغفرت [illegible] ایمانست تا [illegible] آرزده که
مفهوم رحمت رحمانی ایصال نعمت دنیاست بهمه مخلوقات علی الاطلاق ومضمون رحمت رحیمی عطا
فرمودن نعمت عقبی است باهل استعداد وما را با استحقاق ودر کشف الحقایق آمده که رحمت دو جز
دلالت بر رحمت عظیم دارد ورحیم بر رحمت عمیم ودر [illegible] اهل الکتب از ابن عباس رضی الله عنه
روایت کرده که رحمان آنست که بر بندگان انعام کند پیشتر از فقر وحاجت یکی روا کند [illegible]
رحمانیت [illegible] ورحیمیت [illegible] در بیان این سخن آنست که در احادیث صحیحه
وارد شده که حق سبحانه صد جزو رحمت یکی از آن بهمه خلایق قسمت کرده ونود ونه دیگر در خزانه
غیب ودیعت نهاده این همه تعطف وتلطف وتودد وتالف ورحمت وشفقت وفتوت ومروت و
انعام واکرام وتعهد وتربیت وتغذیه وتنشیت ومهربانی [illegible] که در عالم هست از
آن یک جزو رحمتست وآن مستفاد از اسم رحمان باشد وآن نود ونه جزو رحمت مخزون منتظر آنست
بر سر کسانی [illegible] کند وهمه با شرط ایمان مستغرق دریای کرم واحسان سازد واین رحمت از مقتضیات
اسم رحیمیت ودر تفسیر فاتحه فرموده که رحمت [illegible] کلی است و[illegible] منسوب [illegible]
آنست والخصاص [illegible] اشارت اسماء حسنی کلید که بندگان با احصاء آن [illegible]
آن مکلف ومامورند ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها [illegible] حکمی دیگرانست تا رحمت
ولطف فرستاده [illegible] که در [illegible] جامع [illegible] فرموده [illegible]
احکام آنست واحد [illegible] جمع آن [illegible] سبقت غضبی [illegible] در ازل
انا بود تا در ازل وآخر یکی کرده **بیت** [illegible] که اول وآخر یکی است کرده [illegible]
یکی است • در تفسیر [illegible] آمده که یک جزو رحمت بدنیا فرستاده اند وحضرت پیغمبر صلی الله علیه و
سلم کامل مظهر آن داده وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وحضرت صلی الله علیه وسلم از غایت رحمت
در خواست فرموده که خطاب ... گناه [illegible] شمار ایشان روز قیامت [illegible]

بیان غرض آنکه هیچکس از سالکان عرصهٔ محشر بکردار خود با ایشان وقوف نیابد آورده اند که [illegible]
بن [illegible] شخصی از صحابه وفات کرده بود وبواسطهٔ آنکه در دم تمام داشت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بروی نماز نگذارد وهمان دم در سر خطاب کرد که ای محمد دعوی آن کردی که رحمت عالمیانی [illegible]
در دم وام [illegible] نجات یکی از یاران خود [illegible] روز قیامت برای صد هزار عاصی ومجرم [illegible]
[illegible] معامله خواهی نمود که با یاران گفته میشود که ای سید [illegible]
صلاح [illegible] واصلاح کار اهل [illegible]
[illegible] رحمت کامله [illegible] عاصیان [illegible] امید [illegible]
رحمت رحیمیت از درکات عقوبت بدرجات نجات [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] • از این نوع که کار عاصیان [illegible] که فیض عنایت خود [illegible]
[illegible] که گفته اند که رحمانست در دنیا [illegible]
در آخرت [illegible] بندگان [illegible] در رحمت [illegible]
[illegible] حضور [illegible] میزان [illegible] طاعات [illegible] سیئات وقت [illegible]
[illegible] والتماس [illegible] که [illegible]
رحمانیت ورحیمیت [illegible] سبحانه وتعالی [illegible]
یعنی صورت ونظام کرده اند [illegible] رحیمیت [illegible]
رحیمیت [illegible] خلق ظاهر کرداند
ای درویش [illegible] لطف [illegible] **بیت**
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] منزله [illegible]
موقف [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] مکرمات [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible] معلوم کرده که
[illegible] **ف**
[illegible] • [illegible] •
[illegible] رحمت [illegible] **وصل** [illegible]
رحیم [illegible] رحمت [illegible]

مقید و شرح این سخن بتفصیل لایق حق سبق یافته نوری رحمه الله فرموده که رحمانیت بتحقیق
و رحیمیت بتوفیق و رحمت رحمانیتش بهدایة طرایق حقایق بار خواص خلایق ببین بیشتر از فیض
رحمتش اخص خواص را بعصمت و توفیق نشان تمام عیان میکرداند و در عرایس آورده که رحمن مقتضی
حضرت عامست برای عوام انام و رحیم رسانندهٔ دولت خاصست بخواص انام و گفته اند رحمانیت
باشراق انوار اولیا و این حال موجودی بر حیثیت باشد و رحیمیت بتجلی جلال انبیا و این صورتی که لایق
بر انس و سلوک کند در حقایق [illegible] که رحمانیت برزق ظاهر و رحیمیت برزق باطن [illegible]
ظاهر بر اقوات و روزی باطن بصفای اوقات رزق صوری ماکولات و مشروبات و رزق
معنی ظهور دقایق انتها و دقایق صفات وابسته رزق صوری [illegible]
رزق معنوی بر حضرت [illegible] مرده شکر حوصله رویت ظاهر را طالبست و [illegible]
دل طالب [illegible] عالمیان در آرزوی خواص انام در کشف الاسرار آورده که عتبه الغلام شکر کرد
[illegible] خرما [illegible] فرمود ما در عتبه نزدیک [illegible]
خرما [illegible] که ای شیخ خرما [illegible] چون خود رغبت سیفرماید
[illegible] که خلق عالم در آرزوی [illegible] باید کرد [illegible] رغبت باید نمود [illegible]
بهشت در آرزوی سلمان [illegible] فرمود که خلق عام در آرزوی [illegible]
در آرند الفقراء بالصبر جلساء الله [illegible] بمقام [illegible]
و ملازم درگاه عظمت و شوکت [illegible] دل دوستان [illegible] قدس [illegible]

بیت

جمع عبادات باید [illegible] عشق بود [illegible] باید کام سلمان [illegible] و قد روح الارواح
سیفرماید که رحمانیت [illegible] و رحیم [illegible] رحمت رحمان [illegible] عنایت و رحمت
رحیم [illegible] آفتاب کفایت از شاخ عنایت گل هدایت شکوفه و از روضهٔ کفایت [illegible]
رفیق هدایة [illegible] مطالعه [illegible] شاهد لوامع قدم کرد
[illegible] عشق [illegible] جمال [illegible] بیان عنایة و کفایت [illegible] هدایة و حمایت
[illegible] رحمن و رحیم [illegible] جمال رحیم [illegible] کمال رحمت [illegible]
خصوص [illegible] عموم [illegible] خصوص معلوم نمود کثرت مانع شهود وحدت
و شهود وحدت مزاحم نمود کثرت

بیت

گاه [illegible] گاه [illegible]
[illegible] در حقایق [illegible] که رحمانیت [illegible] بوسیلهٔ طاعات رحمت خود [illegible]
کرد [illegible] رحیمیت که رحمت خود [illegible] بواسطه [illegible] نزدیک [illegible] رحمة الله قریب

و گفته اند رحمان دلالت بر نعمت کند و رحیم برحمت نعمت را هم تمامست و اتممت علیکم نعمتی [illegible]
خاصه [illegible] و لذت آنست [illegible] تحقیق [illegible]
رحمت بتحقیق [illegible] رحمانیت [illegible] رحیمیت [illegible] باطن و ظاهر رحمانیت [illegible]
[illegible] رحیمیت [illegible] شهود لقا [illegible]
فیض از لیت و رحیم مبدأ الطاف [illegible] باعث وجود موجودات [illegible]
تا ابد آباد رحمت رحیمیه [illegible] و معنی رحمن را اسم قدم گفته اند و رحیم را [illegible]
بقا و معنی این سخن نزدیک [illegible] بقا [illegible] رحمانیت
پیش از همه بود و رحیمیت بعد از همه [illegible] ملک وجود

بیت

ای جهان [illegible] بود پیش از همه
هیچ بودی [illegible] در بدایت [illegible] در نهایت [illegible] اول او لا بدء [illegible] آخر [illegible]
هست بود [illegible] صفت رحمت [illegible] صفات [illegible]
[illegible] رحمن و رحیم بعد از [illegible] کرار [illegible] بصورت تکرار
[illegible] قرآن [illegible] الفاظ قرآن [illegible]
تکراری [illegible] نظر تفکر و تامل مطالعه [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] کمال رحمت در مبدا و معاد [illegible]
نشأه اولی خلق عالم را برحمت کامله [illegible] و در نشأه اخری [illegible] رحمت [illegible]
خواهد [illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible] رحیم بما الله یوم الدین [illegible]
[illegible] رحمانیت [illegible]
[illegible] رحمت رحیمیت [illegible] وصل [illegible]
[illegible] رب العالمین اشارة بملک
[illegible] صفت [illegible] خوف و دهشت [illegible]
[illegible] رجا [illegible] امیدی [illegible]
[illegible] موجب [illegible] و خشیت [illegible]
خوف [illegible] آیات قرآنی [illegible]
هرگاه تمهید وعدی [illegible] تقدیم وعیدی [illegible]
و تهدیدی [illegible] بوسایط لطف و وسایل عنایت [illegible]
[illegible] منقطع گشته [illegible] عنایة [illegible]
و رجای ایشان [illegible] [illegible] لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا [illegible]

ترغیب دوستان رشته کشید و کلام ایشان را بعد وضبط قواعد انتظام داد تا هم بر بشارت رجا خاطر
باشد بر ارتکاب طاعت و تامل در تمام تخوف زاجر و مانع بود از مباشرت معصیت و هم این دو
رکن کامل قاعده ایمان تمهید سازند زیرا که هیچ ایمان از بیم و امید خالی نباشد بیت
کرچه با ما عاشق از هیبت لا امن • کرچه با معصیتی از کرمش نه یاس • در تفسیر آورده که چون
بیان شود ذکر حمد فرموده و حمد مستوجب رحمت مناسب بود لیکن این دو اسم که شامل رحمت حق
و عاقبت تا یقین داشته کرده ذکر استحقاق رحمت مر اهل حمد است و شاهد این حال قصه
آدم علیه السلام که بوقت دمیدن روح عطسه زد و مقارن آن کلمه الحمد لله بر زبان راند و الحال
جا الرحیم رحمک الله بیمن سعادت بود سید الخلق مقدمان آدم را اعلام میفرماید که جا لخیر بدو
شما را بواسطه حمد خلعت رحمت بوشانید شما نیز بوسیله حمد اندر رحمت شامل بیمن کامل از آن
میدارم بیت قابل حمد دو رشته رحمت است • هر که غافل از نعمت محروم است • در تیسیر
موجب آورده که فایده تکرار تاکید رحمت است جه حق تعالی میفرماید که من صفات الوهیت و ربوبیت
که اسم الله و رب مستفاد میشود هیبتی در دلها و الحان میآید بدین سبب صفت رحمت را ردیف
آن ساخت تا دلها ساکن و مطمئن کردد و ذکر جامع که هر کرا از هیبت که از دریح صفات
لا جلالش در رحمت امن است و فضل و رحمت نزد درجه اعمال بکمالش در خشیه تا امانت در
احقاق آورده که تکرار رحمن و رحیم را فایده آن میتواند بود که دانسته شود که نسبتی از فاتحه
نسبت بآن این دو اسم در بسمله مذکورات و اکر از فاتحه بودی در فاتحه مخصص بیشان معانی
قرار دیدا معنی تکرار با اختصار مناسب بنماید و در تیسیر نیز همین کفته که یکی از فواید تکرار
این اسما آنست که معلوم کردد که بسمله از نام القرآنست و نکته التکرار این اشارتی میکند بکثرت
ذکر الهی که مرتبه محبت ثابت شود جه هر چیز را بسیار کردن نشانه محبت آن جهانست من احب شیئا اکثر
ذکره و از آنست که محبان در کار یک نفس از یاد حضرت الله غافل نشستند بیت
از یاد تو یکدم نشان غافل • یا سکیم نام تو بایم شغم • در کشف الاسرار آورده که چون حق
سبحانه وصف کرد ذات خود را بر تربیت عالمیان و تربیت تصرفست در چیزی به پرورش و تصرف
هم بلطف میباشد و هم بعنف پس در عقب تربیت ذکر رحمت فرمود تا معلوم شود که تصرف
بلطف است نه بعنف و رحمت نه بعظمت و جمال است نه بجلال یا چنین کوییم که جهت از تحقیق ربوبیت
توهم آن میشد که مقتضای تربیت آنست که مربی هر چه کند بجا آورد هرچه موافق طبع او باشد و هر چه
او کند او را انخر بکم طبیعش خواهان آن بود که ابنها تحقیق مهرا نسبت من مربوب و تربیت
بر ضرر باقی متصور نیست و چون آن حضرت رب العالمین جل شانه بندکان را امر بتکالیف شرعیه

که طمع از آن کار است صادر میشود ظاهر اشارتی نشیت میماند لاجرم ذکر رحمن و رحیم در عقب
محل مناسب بود تا معلوم کرده که تکلیف شرعی از محض رحمت واقع شده و آن سبب تطهیر ایشان
از شوائب علایق دینیه و ترقی از مضایق دنیه بمراتب سنیه و مراتب علیه و این نیز هم آنکه
که حق تعالی مربی با سر بیت و با استغنای ذاتی هیچ جز احتیاج ندارد والله غنی عن العالمین ذکر
رحمن و رحیم اشارتی بدانکه تربیت بفضل و رحمتست نه بعوض و علت و نزد یک بدین قول است که در
فاتحه اعاده کفته اند که ذکر تعبد انه که تربیت نه بعوض و غرض قیاس بر تربیت عالمیان ممکن نبود حق
آن توهم را بذکر این دو اسم مرتفع ساخت زیرا که رحمن صفت واجبست و ممکن را بدین نام
وصف نکند و اکر واجب بود اقبال او معلل بغرض نباشد و رحیم قادر را کویند چه عاجز را رحم
نکویند و قدرت کامله آنست که افعال او از روی اختیار صدور یابد نه بنا بر ایجاب و قادر مختار هم
که در کنها ازان اعتراض نرسد پس در تربیت حق مجال اعتراض است و نه علی ایشم اعراض دو در
بر الحقایق آورده که ذکر رحمن و رحیم جهت استیناس است که بر حمت الرحیم نفس عباد را بعظمت اسم
از هیبت مستانس شوند بعباده که بوسیله رحمت را الحاجات که معنی رحمت رحمن و رحیم میکرد
شده که جاذب قلوب باشد بدینکار آثار و مستدعی ارواح ابرار بجانب سبحانی ورد ابجار الیا
و بود که از لطافت در علم مرتبت را اشارتست بانکه تربیت از نتایج رحمتست جه اکر سبق رحمت
نبودی هیچکس از اکوان رایحه وجود نشنیدی و در فتوحات مذکورست که رحمتین بسمله برای عموم
صفات و خصوص آن و در تفسیر فاتحه قاری آورده که اول برای تعمیم حکم نعیم است و ثانی
تعیم حکم تخصیص و میتواند که رحمة بسمله برای استمالت قلوب عباد باشد و رحمت الهی و رحمت فاتحه
جهت طلب قرب بادشاهی و صاحب کشف الاسرار میکوید رحمت مذکور در بسمله برای تبرکست اینجا
و رحمت فاتحه خاص جهت مدح است و ثنا و اغلب محققان بر آنند که وجه نفیه که میان بسمله و حمد
واقع شد غیر رحمتیست که میان عالمین و یوم الدین واقع بود و آن نکته موعود بمحققان تواند
بود آنکه آنکه در رحمت ربوبیت و نهایت آورده اند آنست که جناب فاتحه و الا میان بسمله که
تعلق بمبادی دارد و حمد که تعلق بکمالات باشد اعنی نعم که موجب حمدست دو رحمت میباید یکی
فایض بر جمیع خلق از علویات و سفلیات و روحانی و جسمانی و خیر و شر و مؤمن و کافر چه محتاج اند
در خلق یکیاند و رحمت رحمانیت شمر است بامان و رحمت دیگر که بعضی را رسد دون بعضی چه که
خلایق در مراتب و منازل و مقالات متفاوتند و رحمت رحیمیت مخصوص ایشان را آن تا یابان نعالی
یوم الدین نیز دو رحمت ضرور تست یکی انکه فایض باشد بر عالمیان بجهت تقویت و تربیت ایشان و دیکر
که اختصاص دارد بایشان در وقت بعث و حشر ایشان و جمله تربیت عالمیان شاهد و ظاهر است نوشت

ایشان غایب بالحق و رحمت رحمانیت خاصیت بظواهر موجودات و رحمت رحیمیت اثبت
ببواطن کاینات لاجرم در عقب رب العالمین واقع شد و رحیم مقارن مالک یوم الدین
افتاده و جمعی [illegible] گفته اند که [illegible] را صفات جلالست و رحمن و رحیم از [illegible] جمال [illegible]
رحمت قبل از صفت مالکیت مناسب نمود تا مصداق حدیث صحیح رحمتی سبقت غضبی ظهور
کند نکته در قرآن دو دریای رحمت الهی غالبست بر خشم او و حضرت خواجه قدس سره در تفسیر [illegible] آورده
که رسول صلی اللّه علیه و سلم فرموده است که آن هنگام که خدای تعالی خلق را بیافرید نوشت
حکمتی که آن کتاب را بنفس خود نوشته بود و آن موضوعست نزدیک او بر عرش که ان رحمتی
سبقت غضبی اخرجه البخاری رحمه اللّه در صحیحین آمده است و [illegible] فاروق اعظم رضی اللّه عنه که اسیران را
بحضرت رسالت صلی اللّه علیه و سلم آوردند و از جمله ایشان زنی بود بچه او غایب شده و شیر از
پستان او میچکید هر بچه شیرخواره که در میان اسیران میدید میگرفت و بر کنار نهاده و [illegible]
ار فرزند که شیر میداد و بخود [illegible] میکشاد و بدین حال تا [illegible] بچه را
بیافت **بیت** [illegible] • [illegible] شرح خود نشان نمی یابم
حضرت رسالت صلی اللّه علیه و سلم فرمود که خدای تعالی رحیمترست به بندگان خود از این
زن بر فرزند خود [illegible]
[illegible] بیابان عصیان ناجی ساحل لطف
[illegible] **بیت** ای شاه رحمت تو پناه همه کس • وی [illegible] کرم [illegible] همه کس
کر نیست [illegible] • عفو تو [illegible] عذر خواه همه کس • در تفسیر قادری آورده
که خود را رحمن و رحیم نام نهاد [illegible] در کلام خود ایراد فرموده اند رحمت خود که
دارد که رحمت کند در حکایات آورده اند که روزی سائلی بدرگاه [illegible] رسید و [illegible]
داری تمام زبان سوال بگشاد [illegible] اندک چیزی بیرون آوردند درویش [illegible]
[illegible] آوردند [illegible] فرمود [illegible]
آن [illegible] که ای درویش چرا چنین میکنی گفت [illegible]
اندک لایق آن درگاه بزرگ نیست [illegible] مناسب عطا کن یا عطا در خورد درگاه ده ای درویش
اگر عطیات مخلوق [illegible] ایشان نیست رحمت خالق در خور عظمت و کبریا
او [illegible] اولین و آخرین با فضل و رحمت حق [illegible]
قطره در جنب محیط و عمان **بیت** الهی رحمت دریای عامست • وزانجا قطره ما را تمامست
اگر آلایش خلق [illegible] • بدان دریا فرو شوید بیکبار [illegible] آن دریا [illegible] روشن شود [illegible]

خداوندا مهر سرکشتکانیم • بدرگاه آمدکانیم ربنا [illegible] • چه باشد [illegible] همه هیچیم [illegible]
همه جان ما [illegible] ربنا چاره کن ما غمناکی • خداوندا در اول کتاب کریم ما را خبر دادی که رحمان
و رحیمی اگر قدم جرات در بساط معصیت نهادیم امید رحمت تست و اگر روی غفلت بر [illegible]
طاعات [illegible] امید مغفرت تو • دل با امید آن کرده افتاده در کاه • فلا تجعلنا عن وافر فضلک و عطاک
[illegible] فاغفر لنا و ارحمنا و انت ارحم الراحمین **اصل ثالث** در حقایق آیت سوم قوله تعالی
مالک یوم الدین صفتی دیگرست مر معبود حقیقی را یعنی مستحق حمد و ثنا و سزاوار مدح بحقیقت
مالک یوم الدینست که قادرست بالذات بر ایصال نفع و ضر و غیر او [illegible] ثواب و عقاب [illegible]
از استحقاق و سزاوار [illegible] یکی از بزرگان فرموده است که میتوان استدلال کردن بدین صفات
کال بر استحقاق حمد مر حضرت ذو الجلال را چه آن استحقاق یا بکمال ذاتی باشد یا به صفات کمال
صفاتی با امید لطف و کارسازی [illegible] خوف قهر [illegible]
[illegible] ذات [illegible] کاینات [illegible]
العالمین معلوم میکردد که هر موجود [illegible] صفات [illegible] پرورش [illegible]
لطف [illegible] الرحمن الرحیم ظاهر [illegible] و کریم قهر عام [illegible] مالک یوم
الدین [illegible] آن توان رسید [illegible] لایق حمد و ثنا [illegible] مدح و ستایش حضرت [illegible]
و هر جا [illegible] استحقاق [illegible] عزت و عظمت و اگر نظر [illegible] رب العالمین
[illegible] مالک یوم الدین و در حقایق التاویل آورده که بیان استحقاق ذاتی [illegible]
[illegible] **اول** بصفت ربوبیت که [illegible] روزی و حفظ و تهیه [illegible]
بقا و معاش **دوم** بصفت رحمانیت که [illegible] سابقه [illegible] افاضه وجود
[illegible] **سوم** بصفت رحیمیت [illegible]
رحیمیت شاملست [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] **چهارم** بذکر مالکیت [illegible]
احوال [illegible] اعمال دارد [illegible] صفات [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] جمال ذات
[illegible]
مالک [illegible]
[illegible]
[illegible]

وسهل ویعقوب وخلف رحمهم الله بالف خوانده اند بکسر کاف وعلما تفسیر اختلاف کرده اند در آنکه از این دو قراءت
کدام افضل است یا اکثر هر دو کافیست وشافی وبکمال معنی انهر دو وصف واند مالک خداوند
ومتصرف ملک را گویند یعنی ومالک سلطان وپادشاه مملکت ومیان ملک ومالک بکسر میم
وملک بضم آن عموم وخصوص من وجه است که یکان برای مالک فلانست ونگویند ملک او است
ونگویند این شهر وولایت ملک پادشاهست از جهت تسلط واستیلاء او بر آن ونگویند ملک او است
وگاه باشد که هر دو جمع باشد چنانچه گویند که آن دیه ملک پادشاهست ودر ملک او است ونقصی
زائد که ملک اشد است در کیفیت ومالک اکثرست در کمیت در استحقاق آورده که ملک بکسر میم
شعبه خاصست برشی بحسب تصرف که خواهد در آن وملک بضم آن قدرت حسی عامست
از اینجا معلوم شد که ملک مقتضی عموم است ومالک مؤدی بخصوص وصاحب کشاف میگوید
میفرماید بالضم نعم واکثر یخص مالک الیت گویند وملک الیت علی فرات [illegible]
ومالک مشرات تصرف واستحقاق وهرجا که ملک میکند ناظر ومستمع از آن متاثر گردد
چون نام مالک شنو تحقیق او برخاطر خطور کند ونظام آنست که هرچه لفظ از ملک گرفته
کرد ولغت شد ودر بط ووقع است وملک ومالک هر دو بیرون معانی مشتمل است ملک بواسطه شیوع
وقوع در مملکت وارتباط هم او برعیت ومالک از روی تصرف تام وقدرت تمام وقاعده احتیاجا
نسبت با مملوکات خود پس علی الاطلاق پس خداوند اتم ملک باعتبار قدرت وقوع مطلقه او لایق
ومناسبت وتمام مالک برای تصرف او در عالم وما لیان لاتم ولا ارتب **بیت**
پادشه پادشاهانست او • مالک ملک دو جهانست او • تجلی مملکت او را بحر جا طرف فرمان [illegible]
ونظهور نور مالکیت جمله را داغ بندگی بر جبین نهاده **بیت** ظاهر چو باسم مالک ملک [illegible]
برخلق [illegible] که کشید ندمی • اسم مالک الملک کرد از احب علم • در جاه [illegible] مقدم **وصل**
جمعی که ترجیح قراءت ملک میکنند دلیل ایشان انست که مملک تا مالکان ملک زیاد است جمه آنکه
مالک را بهمه جزئیات اضافه توان کرد چنانچه گویند مالک الطیور والدواب والعبید والاماء [illegible] ملک
وملک را جز تلقیه با انسان نکنند دیگر آنکه مالک الملک [illegible] چنانچه گویند
مالک الملک ومالک الملک وملک را جز بملک مضاف نتوان ساخت دیگر آنکه ما الملک ملک الماء
پادشاه بملک [illegible] مضاف کرده [illegible] مالک الملک ومالک التصرف وملک
جزئیات مضاف نمیکردند دیگر آنکه تسلط مالک اقوی از مملکت زیرا که هیچ مالک ملک را نافذ
تصرف دارد ممکن نیست که خود را از ملک اخراج تواند کرد باختیار خود وممکن است که رعیت نفس
خود را باختیار از ملک اخراج کند دیگر آنکه مملوک [illegible] هیچ تصرف قادر نیست الا باذن مالک بخلاف

رعیت که دست تصرف ایشان در امور خود مطلق است پس استیلاء مالک از ملک زیاده باشد دیگر
ملکی که داران تصرف توان کرد بر وفق تصرف در مالکیت بیشتر است [illegible] ندیم
لا تملک نفس لنفس ملک که خواست انجا لفظ بی لا نه آمده که اورا ثابت باشد دیگر آنکه مالک ملک
ومالک ما السببیع جوار ترود ووارثان رعیت پس غلبه وقهر مالکیت اغلب بود دیگر
بعد از فوت مملوک ملک را ثابت ملک که صدان فوت رعیت هیچ اثبات نیست دیگر مالک بر مملوک
غلاف ملک که رعیت را خدمت او واجب نیست که کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته دیگر مملوک تا
سفر واقامت [illegible] تبعیت مالک دست میدهد ورعیت را متابعت در بیرون [illegible] باشد پس
مطلع بودن [illegible] دیگر انکه لفظ ملک دلالت برعیت وسیاست دارد وکلمه مالک
دلیل رافت ورحمت بود وبندگان را رحمت وغایت احتیاج بیشتر است بهیبت وسیاست دیگر انکه
ملک را برعیت طمع بود وبر مملوک از مالک طمع دارد پس مالک انفع بود وملک طامع جهت انکه ملک
ممکنت که متوبان کند با رعیت وخدم وایشان را گرسنه وبرهنه دارد ومالک نفقه وکسوة مملوک
ومحافظت وتربیت او فرو نگذارد دیگر احاطه رحمت وفضل مالک کثیر از مملکت زیرا که وقتی که خصم
ودشمن بر ملک عرضه کنند اگر قوی وصحیح را جهت تعیین وظیفه قبول کند وضعیف ومعلول را
بگذارد بخلاف مالک که مملوک او هر چند ضعیف ومبتلا باشد از تعهد او [illegible] وجه دیگر آنست که
مالک بحرفی ملک زیاده واقع شده برقرائت تا بحسب ثواب بیشتر باشد پس تلاوت بحرف مالک قرآن
ده حسنه بدان مترتب یکی از مالک رحمهم الله مالک بالف خواندن اغاز کرده وآنرا اعادت ساخت
حتی دیدم [illegible] اورا گفت جاده حسنه از حسنات خود کم کردی مگر حدیث حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم نشنیده که قاری قرآن را بهر حرف ده حسنه دهند وده سیئه محو کنند وده درجه
بردارند چون متنبه شد همچنان خواند خود بر عادت کرده [illegible] ترک کرد [illegible] دیگر
[illegible] ملک [illegible] مگر قول رسول صلی الله علیه وسلم نشنیده که اقرءوا القرآن فخما مفخما ای معظما
معظما او دیگر [illegible] کالام محقق [illegible] بود [illegible] تحقیقة این مسئله
کرده قطرب [illegible] کرده مالک احسن است [illegible] که ملک یکی از مملوک باشد ومالک ملک الملوک
ودلائل جمعی که ترجیح قراءت ملک کنند اهل تحقیق گفته اند که ترجیح قراءت بر دیگری [illegible] معتبر نیست زیرا
که میان صحابه رضی الله عنهم در لفظ [illegible] وفارسین [illegible] اختلاف واقع
شده هیچ یک را بر دیگری زیادتی بر جهت نساخت بلکه احتجاج بر زیادتی معنی کرده اند
که بعضی قراءت ملک اختیار نموده اند که ابلغ واتم است در افادة معنی عظمت وقدرت وتصرف
مملکت خود وجود وایان انسب است بجناب کبریا حق سبحانه دیگر آنکه قراءت ملک انسب [illegible]

وحدیث ناطق است و در قرآن اینان بسیار واقع شده چنانچه فتعالی الله الملک الحق و قال تعالی الملک
القدوس و در حدیث قدسی آمده که انا الملک ملک القلوب الملوک و نواصیهم بیدی الی آخره و
دیگر حق سبحانه ملک روز قیامت اختصاص داده که لمن الملک الیوم لله تعالی الملک یومئذ الحق
للرحمن پس اعجاز کریم الذین میکند لفظ ملک موافق ترا است از مالک و تخصیص اسم واحد قهار که
بیان روز نمودگان قولست به وجه دیگر انصفات ملک باشد از سمات مالک و صفت
که آن را علی الاطلاق ذکر کنند بلکه گویند مالک فلان چیزهاست و ملک را مطلق گویند پس مدح ذات
بصفات مستقله و اضافه با غیر ابلغ است از مدح او بصفات مضافه با غیر چنانچه فالق الاصباح و
ذی المعارج و امثال آن و دیگر ملک را اکثر امور و اختصاص باشد بخلاف مالک که جزء ملک
وی نبود دیگر هر ملکی ملک نباشد اما شاید که مالک ملک نبود جزوی را ملکیه تاج و تخت نبود
با وجود ملکات وی دیگر مالک بسیار اند و هر ایشان نوعی مع شریفی و شاید که مالک باشد اما هرگز
ملک نتواند بود و ملک باشد مکر اشراف و اعلی و اعز ایشان و غیر ایشان رعیت دیگر ملک صاحب خزینه
و مالک را لبعضها ملک دفینه و خزینه نیست پس غلبان وی بکار از ملک بایدها نتایج بوده
که ایشان مالک دیگر در تفسیر فارسی آورده که ملک قراءة اهل حرمین است و معلوم به قاری در جهة
لغات تهذیب فیه موجب اختیار قرآنست و این بر آن گفت که ملک صفت شیخ او رای ثبوت اند
و مالک اسم فاعل و دال بر حدوث بود و اول به نسبت عزوجل اتم است و اکمل و دیگر گفته اند که ایراد
بنابر اختصاص اضافه که اشرف انواع حیوانات است قال تعالی ملک الناس و اگر اشرف بنوعی بجای آن
مالک متعین شدی و حضرت سید المشایخ در اعجاز البیان فرموده که در ترجیح قراءة ملک هر
چند که مقتضای فواید تجیدات اندراج دارد از جمله آنکه مالک در اسم رب سند رحمت پس کوی
معانی رب مالک شمرده اند و قرآن عزیز بر ایجاز و اعجاز وارد شده و از تکرار و خلل خالیست و نیز تقدیر
قراءة مالک نوعی از تکرار معنوی هست حالا که کشف تام افاده کرده در وجود تکرار نیست و
دیگر نزد محققان اختیار اولیت بالعین و ختم ایشان شبیه سوابق است بل بعض آن و فاتحه سورة
قرآن بر بنیاد الهی موده است اسماست و خاتمه این سوره ناس و جهت اسم ملک در خاتمه بدین عنایت
واقع شده که رب الناس ملک الناس پس در فاتحه نیز رحمان مثال باید و محل معرفت آخرین کرده
شد در فرق میان اسمین سخنانست و فی نفس الامر مالک را اشمل بادات و ملک را المدح بادات
و در تفسیر قرطبی از ابو حاتم نقل میکند که مالک ابلغ است در مدح خالق از ملک و ملک ابلغ است
در مدح مخلوقان خالق مالک و گویند نظر بصیغه مالک انسب است و بملاحظه معنی و ایجاز ملک
گفته اند که خواندند قرات چون بیان بنزله رسید که حال معنی از حجاب الفاظ روی جلوه کر شود

ملک خوانند اولی او مناسب تر است تا صفات صفت او را بر حد بندگی ثابت دارد و اگر همچون
بدین تربیت نرسید که مالک بیشتر از آن که ازان ثواب بیشتر امید توان داشت و در صحاح او را
کر از کلام بعضی چنان مفهوم میشود که ملک مالکیت و بدین تقدیر هر دو را یک معنی باشد و
حقیقت آنست که ملک خدا است جل سلطانه و مالک حقیقی همو است همه موجودات ملک وی
و در ملک وی هیچ ملوک نه خواجه مالکیت و رعیت را با وجود ملک دعوی پادشاهی نرسد

بیت نیست بیرون دیگر دیاری که لمن الملک ندیر خدای * کش یکی نه هر چه در وی بنگرد

بیش خوانند دعوی اوشد کنیت **وصل** ملک در قرآن بر سه وجه آمده **اول** بمعنی قادر
قال تعالی لا یملکون لانفسهم ضرا و لا نفعا ای لا یقدرون لشی فحوای آن چنین بود که او نیست
قادری که در یوم الدین قدرت شامله او از عجز دور تر است و قوت کامله او بری از ضعف و فتور و تخصیص
بیان روز جهت آنست تواند بود که مدعیان بعضی کارها در لا مکان دعوی قوت و قدرت
میکنند اما در آن روز سر عجز دیگر بر آن حیرت خواهند کشید و به ید حسرت روی ضعف
و قوع در آینه حال خود مشاهده نمود **بیت** اندر چو بافت برده غیرت بر افکند
هر جا بیست روی نجات نهان کند **دوم** بمعنی غنی قال و جعلکم ملوکا ای اغنیا و تخصیص
غنایر بیان روز ز آنکه مایه داران زر الحیوة الدنیا دست احتیاج بدیوان شفاعت گشاده و عنقا
نشان مرحمت کلوا و تمتعوا دید تر صد بر حصول لیک نوال دار نوالخوان احسان الهی نهاده و بعضا
ظاهر است **سیوم** بمعنی حاکم قال تعالی اذ جعلکم پس آن روز که از دیوان عظمت کبریا
احکام عز احکام عکس دنیا نباشد دیگر حاکم علی الاطلاق را نیست **بیت** حکم تو در روی
کو علم برکشد * هر که بود عنقود دم در کشد * حق تو کرا شد بحکومت سزا * ای تو بحق حاکم یوم الجزا
در مقصد اقصی آورده که ملک آنکس باشد که بی نیاز باشد در ذات و صفات از جمله موجودات و
تمامی مخلوقات بوی محتاجند از همه جهات پس بحکم هیچ چیز از ذات و صفات وجود و بقاء او بی نیاز
نتواند بود و او بهیچ چیز از آنها حاجت نباشد و این ملک ذات و صفت توان شناخت باستغناء
خود از خلق و احتیاج خلق بدو و بدین تقدیر ممکن نیست که هیچ یک از ممکنات ملک علی الاطلاق
نتواند بود بجهت احتیاج از لوازم امکانست و هر که از وی سلوب نکرده چنانچه گفته اند **بیت**
سیه رویی ز ممکن در دو عالم * نشد هرگز جدا والله اعلم * پس ممکن محتاج باشد و هر که محتاج بود
او را مستغنی نتوان گفت و اگر مستغنی نبود او را دعوی پادشاهی نرسید و آن نیز نیست که هیچ
ممکنی محتاج باشد که همه بکسی محتاج باشند جهة آنکه محتاج الیه را علم شامله و قدرت کامله و کرم
عام میباید تا قائم کند و همه وفا کند تا امید هند و در هیچ مخلوقی این صفتها بکمال موجود نیست

پس هیچ بنده ملک مطلق نتواند بود آری در قصه ملوک دنیا این مقدار هست که مستغنی باشند
از بعضی اشیا یعنی از ایشان مستغنی باشد بنا بر دعوی مجازی هر یک [illegible] نا توان گفت استغنا
و عدم تعلق با احتیاج بعضی بوی و ملک حقیقی آن بود که بنده و شاه و سعید و شقی با کمال [illegible]
ابالآباد همه بوی محتاجند و او از همه مستغنی **بیت** ای در دو سعید تا شقی یک بنده‌ات
فیض و علاج تو زادی و یکان نازند ✱ تو جدای یکان دادند ✱ شاه زنده از تو کشته کار ملکه
این همه و از یک کار همه ✱ وان مضمون کلام سابق که اثبات ملکیت مطلق بود مر حق را موضوع بیت
که ملک ملوک بر حقیقی سبحانه نتواند بود چه همه پادشاهان در سمات عجز و نقصان مشترکند و هیچ
یک نظر بحقیقت امکان بر دیگری تفوق و ترفع ندهند و لهذا در صحاح احادیث وارد گشته که اخنع
تسمیه [illegible] نزدیک خدای تعالی آنست که کسی را ملک الاملاک گفته باشد یعنی پادشاه
پادشاهان چه این صفت خاصه حضرت احدیت است و ما لک الملک و ملک ملوک از ازل تا
ابد جز وی نیست [illegible] قطره آرا که معدن عار و محنت و فنا باشد در ساحت عظمت الهی [illegible]
شاهنشاهی چکار **بیت** آنکه در معرض فنا باشد ✱ لاف شاهی زند خطا باشد ✱ [illegible]
[illegible] ✱ هیچ کس پادشاه پادشهان ✱ مر مالک را اگر یعنی متصرف در مملکت و اهل آن
صفات [illegible] یا سلبی یا اضافی چه دلالت دارد بر ذاتی که همه بوی محتاجند و او بکل احتیاج
ندارد [illegible] نصیب عارف از این نام آنست که از ماسوی الله مستغنی گردد و مملکت خود را که قلب است
بعبادت و معرفت آبادان سازد و جنود خود را که شهوت و غضب و متعلقان ایشانند از فساد و بیداد
منع کند و رعایای خود را که لسان و ید و عین و اذن و سایر اعضاء اند بقید تسخیر و ربقه تمکین [illegible]
[illegible] شریعت اقامت نماید و ارباب ملک مجازی و ملوک عرصه کاه [illegible] بازی عاجز و فرو
مانده اند و در هر نوع مهمی که پیش آید [illegible] التفات نمایند و روی نیاز بحضرت بی نیاز آرند
[illegible] هیبت او بر دلهای پادشاهان کار ده همه از روی عقیدت خدام او شوند و بر صدق و ثبت
بطریق [illegible] آرند که در همه حال الالتجا بحضرت ذی الجلال دارد سلاطین را [illegible] بیان
و از [illegible] درگاه ملوک قبله اقبال و کعبه آمال سازد هم از ایشان صدگونه زبان در تحسین آورده
که [illegible] رحمه الله مر حضرت مرتضی را علیه الصلوة والسلام در واقعه دید گفت یا امیر المؤمنین
مرا پندی ده فرمود که چه نیکوست تواضع و تلطف توانگران بدرویشان از بهر ثواب [illegible]
حق و نیکوتر از آن سرکشی و تکبر درویشان بر توانگران باعتبار عنایت و کارسازی حق ای درویش
روی توجه بدرگاه پادشاهی کن که شاهان [illegible] افتخار است [illegible] الفقر [illegible]
شاهنشاهی عار **بیت** ای هر گدای کوی تو شاهی و شهریاری ✱ در کوی تو گدای [illegible]

انسان بحسنات و نعم الهی ✱ انعام بیشمار تو [illegible] اظهار ✱ حیثیت [illegible] بوجود
تو [illegible] حوات عیش کردن و بوصل چون تو یاری **وصل** مالک بچهار معنی مستعمل است
اول آنکه همه مستور [illegible] باشد خداوند [illegible] قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک **دوم** ضابط
[illegible] ضابط یعنی حافظ است و شرط ضبط تصرف باشد چه بکل [illegible] آنکه ضبط
[illegible] نکنید [illegible] ضبط [illegible] امور معاد و حفظ حساب اعمال و [illegible]
[illegible] **سوم** [illegible] ملک الامر [illegible] تحدید آمده که [illegible] الدنیا [illegible]
باشد که قیام [illegible] بودست و تمام مهام [illegible] بقیام بمقتضای عدل و حکمت او **چهارم**
عادل [illegible] الطریق [illegible] ظلم و انظلام و چون وقوع این
طرفین [illegible] واقع نیست [illegible] باشد که انصاف مظلوم [illegible]
و حقوق [illegible] از ارباب مظالم استرداد [illegible] مستحق [illegible] ابن عباس رضی الله عنه منقولست
که مالک یوم الدین [illegible] بقاضی یوم الحساب تفسیر کرده و بوجوه دیگر [illegible] آورده
مقصد اقصی مذکورات که مالک بحقیقت آنرا گویند که مشیت او در مملوکات و مملکات [illegible]
باشد که هرگاه که خواهد [illegible] ایجاد یعنی قدرت او محیط بود بجمیع مقدورات [illegible]
و مقدورات در قبضه قدرت او مقهورات **بیت** قدرتش از ذات [illegible]
هر نفس آورده جهانی برون ✱ هر چه رقم یافته فطرتست ✱ ساخته خامه [illegible] قدرتست ✱ [illegible]
[illegible] ✱ قدرت و عجز [illegible] ✱ حضرت خواجه قدس سره در شرح اسماء الله آورده که ملک
و ملک [illegible] یعنی ملک دنیا [illegible] و ملک عقبی [illegible]
[illegible] عطا [illegible] سلطانی [illegible]
موجدات [illegible] مملوک [illegible] طالب [illegible] روح الارواح آورده که مالک حقیقی
آنست که ملکش [illegible] مملوکش [illegible] نبود [illegible] باشد [illegible]
و چه [illegible] باشد حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بموسی علیه السلام که انا الملک الدائم [illegible]
[illegible] قوم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] ✱ [illegible] ✱ عارف رومی [illegible]
بیت [illegible] ✱ [illegible]
درویش هر که را [illegible] **بیت**
[illegible] ✱ [illegible] ✱ [illegible]
[illegible] ✱ [illegible] رحمه الله فرموده [illegible]

ومالك على الاطلاق نمیشود انه از اتصاف بصفتی بیرون می آید و بنام این را عالی کنش تسلیم
نماید خود را از اضافتها ساقط سازد و الف و ابجد شدن پای اضافت را باتش غیرت بسوزد
بندگی بجای توحید اسقاط الاضافات میسر بود که التوحید اسقاط الیاآت محصل هر دو سخن
توحید آنست که ملك را با مالك گذارد و یا هر اضافتی که با خود میکرده از آن کردن هستی برداشت
هنالك قدانی سنجید دعویهات هرچه بنده با هست بحقیقت از آن مولاست هیچ قیدی درین
راه از گفتن من صعب‌تر نیست و هیچ نسبتی بدلالت اضافت بما و من بر فنای عزیزان سراین سخن
شوی که چشم بینم من ز کام منبع رشحات عجب و خود بینیست بخاک تواضع و نیازی و نظم هم از درون
تون که مرکز جلاد و خود نمائیست بر دار **بیت** شوی اندازه من بکلی صاف • نشود
با تو هیچ جز مصاف • هم تو فنا نمی و هم تو نکنی • نکند در بعدابات نفت سخن کنش من تلبیح من عاده من
ناکرده هر کس که از من وارست • بکن او را هر از من با باست • صد منزل ببعد سعی کردن • بر کیکا ر
زبانش من • اما نصیب عارفان این نام آنست که چون دانده گر ما لك التاو نست هر چه او را باید از
مصالح دنیا و منافع عقبی از حضرت او جوید و ما لكان مجازی که هر چه دارند عاریتیست و ز ما
تا زمانی معین باید گذاشت در طلب هیچ چیز استغاثت نماید و امام قشیری رحمه الله در حیز
آورده که بنده عارف باید که علی الدوام جمال عبودیت خود را در آینه مالکیت حق مشاهده
کند اما چون بندگان دیگر بیکند مالی من و بینا لمن یا غرمن و سرای من او حیین می گوید که هم
من مولای من انا امام صادق رضی الله عنه منقولست که وقتی در غلبات ذوق بندگی خود و
شهود لذات خداوندی حق میفرمود که من مثلی و ربنا العرش معبودی **بیت**
بنده خویشتنم خوان که بشاهی برسم • مکسی خواجه قدرمان دهی شاهیست • و هم در تحریر نموده
که یکی از امرای ذو شوکت صاحب دلی را التماس کرد که اگر حاجتی داری بر من عرض کن و کرم ادای
بخاطر بیکند و از من بجهد و باتمام آن و اهتمام در آن غایت سعی و نهایت جهد بتقدیم رسانم
درویش با نظر بر شعشعه لمعات مالکیت افتاده بود و بندگی خود را مغلوب خداوندی حق دیده
بانگ مهیب برو زد که ومن انت حتی سأل حاجتی عنك تو کیستی که مرا حاجت خویش از تو باید
طلبید و نیاز خود پیش تو بموقف عرض باید نشاید محتاج عجز و فقر موصوف بجارح بضعف
و قصور معروف • **بیت** بر کنج نهی چو افتاده باری • سرایشه شکلی چو کم کرده راهی
امیر متحیر شد و متغیر گشته گفت ای درویش این سخن موجب قوا اند گفت و بدین جرأت حکایت
در چنین عبارت چه شان توان دست و حال آنکه مراد من آنکه تو خط بندگی داده و خدمتگاری
دارم کو تو دل بخدمت ایشان نهاده خواجگان را کمترین بنده اند و کار فرمایان تو در من نیز

بجهات سر امکنند کی روا باشد که خادم خادمان خود را قبله دعا و کعبه حاجت ساخته و
از منت بادشاه بادشاهان بر منبع بر در ان امیر بپرسید که آن بندگان که من ایشان را غلام
کمانست و این دو مولی که ز اخذ ستکار ایشان بیچو و بی چه مشهور و بچه نام درویش فرموده که یکی
و هوا را بنده اند و قتا کار آن زمانیند **بیت** من نفس و هوا رو تو بنده دادم • بر هر دو امیر
تو بنده بندگان مایی • آن بنده بندگان چه خواهی • هر آینه مالک ملك و مالك جامع صفات
کلی است بجای آنکه هر که ملك را مالك باشد البته باید که قادر و حی باشد چه ملك و ملك بقدرت
میسر نیست و قدرت بی حیوة متصور نه دیگر باید که عالم باشد بمصالح ملك یا مالك خود و همچنین
سمیع و بصیر بود تا احوال مملوکان شنود و حالات مظلومان و محرومان بیند و چنین کسی هر آینه
واجب الوجود لذاته باید چه اگر واجب نبود ممکن بود و ممکن عاجز و مفتقر بود در وجود بغیر خود
و بیان تقدم او را مالك و ملك حق آن گفت لمکم ملوك و عکم الیه ذلك و ما ایجا معلوم شد
که ملك و مالك بحقیقی آنست که جامع این صفات باشد بر وجه کمال و آن نیست مگر حضرت ملك
متعال و خداوند ذو الجلال **بیت** سلطان برون زخداوند نطق • دانای نه فلکه و
دارای نه ملال • و چون مومن موقن دانست که مالك الملك و مالك بر حق او است باید که لوح
دعاوی در هم شکند و بساط هوا و هوس طی کند سودای ایشان بس نهد و از تعلق کونین
در چند قید اضافات و نسبت از خیر بردارد و مالك على الاطلاق را مالك الملك مسلم دارد
و مرادی او را بر مراد خود تقدیم نماید تا دعوی این ساحت او که در دست آید بندگی نموده که هر که
معتقد آن باشد و معتقد ملکیه حق است کوله را سمی آن توان نمود که از ذلك کردن بندگی
خود را شکند به هر و دانه و خوشه و در آید کوشه و توشه خود را الناقح غربت و رجنیق
مذلت نشکند غواص لجة هستی کرباد دریای محیط بحاد و بغواص داد و دستگیرد باشد و در
شاهوار دکوهر شبنار و تند بعوض جانانی و سر افرازی بدست آورده باشد شنیدم ذلك في
قيمة كيست دره هند و بات خرج و محققاً با اصل برگشته که هندی از عرفا آورده که عزو علا
حق را عز و جلاله ایشان متحلی بار دلال خلق ما ندرع چون بنمودی جمال عشق بیان شد ملوك • ای
درویش بنده بادشاه مجازی بعد از هیچ پیلیان خواجگان مملکت نکند بلکه نظر التفات بر مال
و متاع و عقار و ضیاع ایشان نیفکند پس آنکه حلقه بندگی مالك الملك در گوش دارد و در
شهود و عظمت کبریای او بر دو شاکر بغیر برو اکند غافلت و از خلیه تو نکر و تفویض عاری عار
و هر که ز ذوق گدایی حق در دنیا بادشاهی هفت اقلیم برتابد **ع** گدای در که او باش
بادشاهی کن • در حقایق سلمی آورده که بنده حقیقی آنست که در وقت مشاهده انوار مالك

خود انه هر ملکی که هست امام قشیری فرموده که ارباب توحید را شناسائی کرد باید که او را مالک
و ملک ایشانست بدین نکته بنا در اختیار از کمال اقتدار ایشان برون آورد چه بنده ذات که
بنده را هیچ ملک و ملک ثابت نیست و هر که را هیچ نباشد او را حکم نباشد و چون حکم نبود اختیار
نیز ساقط بود پس بنده طاقت او اعتراض نتواند کرد و نه بر حکم او اعتراض تواند نمود
و هر چه حکم کنی به وجود من حکمی بود و بعضی کسی که گوید مملوک و مملکت باید که موجود بود
تا کسی را مالک و ملک آن توان گفت چه آنکه شیء معلوم را ملک و مالک بودن محالست
پس روز قیامت تا که در حال الموجود نیست چگونه کسی مالک و ملک تواند بود این نکته گفته اند
که چون قیام قیامت امری ثابتست و خلل در بودن او جایز نی پس گوئیا که او را تا از لمنزله
قایم شد الحال میدارد و مملکیه و مالکیه آن خود را می شاید و امام ماتریدی رحمه الله فرموده
که از مرابرا شد لازال مستحق آن که وی که استحقاق خدای تعالی جمیع اشیاء خود را صفت کرده
بمالکیت نه بعضی که دوی را به خود او صفت فرمود بمالکیه و ملکیه اجرا کرده و روقت
وصف موجود نیست پس به ثبوت می پیوندد که استحقاق حق سبحانه مر اوصاف کمال را ذاتا
و موقوف بغیر نه چنانچه کریم الکل شیء فی الازل و اشیاء در ازل نبوده اند بجاز که گفت مالک
یوم الدین واین روز هنوز حادث نشده مدتی کشف الاسرار آورده که چون مالک الملک
ملک ملوک در همه احیان و اوقات حضرت خداوندست و آن روز هم دعوی مجاز نماند
کاربها و حکمها مر خدا را باشد و الامر یومئذ لله و مؤید این قولست آنکه در تفسیر خواجه
فرمود مذکور شده که خداوند سبحانه و تعالی منفردست در آن روز بحکم و قضا مجاز در دنیا
ولادت قضا حکم میکنند پادشاهان لاف فرمان دهی میزنند در آن روز ملک ملوک ذلیل
شود و امر و نهی حکام و امرا منقطع گردد امروز حق تعالی ملک و ملک بایشان داده و هر یک
بجا لعبتدار خود ملکی و مالکی نام نهاده اند و در اصحاب هر ملک و مالک داد رقم عزل کشند
و دعویها باطل ایشان در محکمه حشر ظاهر شان در علم لمن الملک الیوم در فضای قیامت
در اندازند هیبت قهاری و سطوع جباری ظهور کند آتش غیرتش در ملک و ملک بصولت عظمت
کل شیء هالک نه از ملک نشان ماند و نه از مالک **بیت** برده برانداز و بر فنای
کوس آن برده بهم در نورد عز فلک بلعلک و انمای هیچ جهان اجهان و اکشای فتح کرانه
آیه الیم زا سخ کن این صورت انجام را کرسی و فرش کوشه بهم در شکن مشهد پایه هم بر شکن
پاک کن این لوح زحرف هلال پاک کن این پرده زنقش خیال تا همه را رخت فرو دهند در عدم
نولیش کواهی دهند ای در عیش جاوید خود املک و مالک خواهد بود و امروز نیز هست برای اضافه

برای شبه است تا مؤمن مشاهد ملک و ملک او باشد در دنیا چنانچه در عقبی خواهد بود و گفته اند
این تخصیص برای تمثیل است در وعد و وعید یعنی اولیا را در ضمن این سخن وعده است که
ما مالک دنیا و عقبی را مالک و مالک هستیم اگر مملکت مراد شما بود شما را بملک عقبی عزیز کردانیم
و نفایس آن ملک را ملک شما سازیم تا بجای ما نفی و مبانی ملک را بیارایند و در آیت نعیما و ملکا
کبیرا و اعدا را وعید میکوید که فردا بر شما ظاهر خواهد شد که همه ملکها ملک ماست و انسان
انجه کرده اید تقاعد در مکافات و مجازات انجه بظهور آورده اید شما را از من و دایت فی و عذاب
منا از شما دامنی متصور نه و ابغه در عرایس گفته که در اسم ملک و مالک بجای بمقلات نیز بحو
تعبد امانت میعاد این کلام است در حقایق و اسطی مذکورست که اختصاص ذکر مالک یوم الدین برا
آنست تا از بنده در وقت تلفظ بدان اقرار بجا شده بعث و جزا و بعضی غیب در جریده نفس بود
بالغیب صفات ایشانست داخل کرده و این نیز گفته اند که تخصیص و شیء بر شیء ولالت بر نفی ما
عدای او نمیکند پس این وصف که حق تعالی را مالک یوم الدین است لازم نمی آید که و مالک ملک امام
باشد و امام اجل رحمه الله فرموده است که او هست مالک یوم الدین وما لک قبل یوم الدین و
مالک بعد یوم الدین و هیچ چیز از ملک و ملک او خارج نیست و حقیقت آنست که این تخصیص بادخل
نه فکند و مالکیت را عام داشته ای عزیز از مالک الملک بجا اکثر بشر را معلوم شده دنیاست و عقبی
دنیا و هر چه در آنست در تحت معنی رب العالمین داخلست و عقبی و هر چه مضاف بدانست
مضمون مالک یوم الدینست همه را شامل بدان معنی که امروز رب العالمین باشند فردا
مالک یوم الدین چه ملک حق تعالی بر زمانی مخصوص بلکه او نا از لی رب العالمین و تا ابد مالک
پادشاه ایشان **بیت** جهان پادشاه خدای تو است ازل تا ابد پادشاهی او راست
توئی اول و آخر جمله چیز ز آغاز وادی ز انجام نیز یعنی الجنة بنداشود هر نفس بحکم خداست
پس **فصل** یوم با اصطلاح منجمان زمانیست میان طلوع نصف جرم اوو نیز
از ابتدای آن وقت طلوع فجر تا ابتدا غروب آفتاب و ابن حامد اصفهانی در کتاب وجوه نظائر
آورده که یوم در قرآن بچهار وجه آمده **اول** بمعنی زمان دنیا از ایام سته که الله تعالی دنیا
در وی آفرید قال الله تعالی خلق الارض فی یومین وقال الله تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین و این
یوم را ربوبیت خوانند و حق سبحانه او را بشرف عندیه اختصاص داده و مدت هزار ساله این
دنیا برابرست وان یوما عند ربک کالف سنة **دوم** بمعنی روز نهایت عروجها دنیا قال الله تعالی
یعرج الیه فی یوم کان مقداره ای مقداره نزول جبرئیل و صعوده **سوم** بمعنی روز قیامت
الیوم نختم علی افواههم **چهارم** بمعنی وقت قال الله تعالی و آتوا حقه یوم حصاده وقال الله تعالی

وسلام علیه یوم وُلد و در خلاصة التفاسیر مذکور است که یوم الدین در لغت وقت باشد خواه
شب و خواه روز و اینجا که یوم الدین واقع شده مراد وقتست نه روز اصطلاحی چه در زمان
حشر نور آفتاب منتفی خواهد بود کما قال الله تعالی اذا الشمس کوّرت و در تفسیر لباب فرموده که یوم
در اصل عبارتست مر امتداد ضیاء عام را و در بعضی آورده که یوم مطلق روز را گویند و روز
که بیرون آید با نفراد از عشیه شده اورا نهار خوانند قال الله تعالی وآیةٌ لهم اللیل نسلخ منه النهار
لاجرم وقت بعث را یوم شاید گفت و نهار و نه از اینجاست که در قرآن لیل و نهار با هم مذکور شده
نه لیل و یوم و حقیقت آنست که در اصل وضع یوم را با زاء یوم زمان تعیین کرده اند قال الله تعالی
و من یولّهم یومئذ دبره و در کلام فصحا بهمین معنی بسیار واقع شده ع قیومٌ علینا و یومٌ لنا
و عمل جاهلی گویند فسلام علیه یوم خرج و سلام علیه یوم دخل معروف و عادة گویند فلان در روز
دولت خود توفیق خیرات یافت یعنی در زمان دولت این خانه شما رحم و شما در وا داشت نه روزی
که بمعنی نهار بود و لفظ یوم ایراد فرمود که ظهور بروز کمال اشیا و جنبش چشمه حیوانات در وقت
و تخصیص یوم با ضافه مالک یا برای تعظیم یوم است یا تفرد حق سبحانه بنفوذ امر در وی امام راغب
گوید برای آنکه آن روز انقضا و فنا نیست و هر چه باشد از وی نیست و در اشارات عین القضاة
آورده که شرف آن روز بواسطه انقطاع دعاوی باشد و در وجه امروز ملوک و ملاک مجازی
دعوی ملک و ملک می اعتبار ملک را به ایدا ایشان را بدایة و نهایة و ملاک را جرای احکام میرسد حال
آنکه حکم ایشان به بعضی جاریست نه همه و بر چشم نافذاست نه و بعضی از ایشان بر نفس بود نه
بر نفس و بر ظاهر نفوذ کنند نه در باطن و تا زمانی که تواند بود نه بر کامنین و در روز محکوم ایشان را
نه مرده اما در آن روز آفتاب ملایت نافذ و فرمان عالیشان حضرت باری که بر اشباح و ارواح
و جواهر و اعراض و نفوس و آفاق و احیاء و اموات جاریست تمامی منطوی و محتفی بلکه ظهور
خواهد نمود و اشعه کواکب دعوی ها مدعیان مجازی را نافق لمن الملک بکل شیئ فانی و نخواهد
بود بیت محیطست حکم خدای کلان ● بساحل حسان گشته دعوی گران ● چو از آن
دریا دآید بجوش ● ز ساحل نشینان در آید خروش ● و دین در لغت عرب بچهار ده معنی آمده
واز انجمله در قرآن یازده وجه مذکور است و سه دیگر فصحا تازی و بلغاء مجازی معروف
شهود اینجه در قرآنست توحید قال الله تعالی الا لله الدین الخالص ای التوحید الخالص
ذلک الدین القیم ای الحساب المستقیم حکم فی دین الملک ملت و طعمه انه
دینکم ای ملتکم طاعت و له الدین ای لا یطیعون جزا الا المدینون
ای مجزیون و دینا را که جزا دهند اشارات بجا اخذ کرده اند حدهم بعد شرعی

ما خذکم بهما رأفة فی دین الله ای فی حدوده ● شریعت الیوم اکملت لکم دینکم ای شریعتکم
شرک لکم دینکم ای ما انتم علیه من الشرک دعا مخلصین له الدین ای الدعاء
عید الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا ای عیدهم و از معانی دین که بجز در غیر قرآن
عادت احطل گوید اهذا دینه ابدا و دینی ای عادته و عادتی و خضوع و فروتنی
در شعار اعشی وارد شده هو دان الرباب و کانت ای خضعت و دین را از اینجا گرفته اند
که او دانو خواد و فروتن شود قهر و غلبه دانه ای قهره و هم در منظومات اعشی باشد
هو دان الرباب اذ کرهوا الدین که یعنی اکه مقهور و مغلوب و از جمله وجوه
این معنویات که لفظ دین را بحسب وضع شرعی مناسب هست و هر وجهی تفصیل بیان کرده اند
اما توحید روز قیامت را توحید گفت بجهت آنکه در آن روز کرامت و نجات و سلامت مر اهل
توحید را باشد و بس یا آنکه در آن روز ثمره توحید بکار نباید و دولت نجات جز بطاعت موحدی
نیاید چنانچه حق تعالی فرموده یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم و هر که
یکی را یکی دهد و فرو اندلیکا یکی دهد و هر که در دنیا شرک آرد تخم شرک کارد بعضی از ثمره
عمل خود جز اد لبر ندارد بیت هر که خواهد نجات و خلاص ● تخم توحید کارد و اخلاص
و روز نشاید بنا الشرک و نفاق ● حاصلش جیست غیر بعد و فراق ● اما حساب بمعنی او بشمار است
شمار آن روز بشمار خواهد بود که هیچ ذره از ذره اعمال الحیر و شر فرو نگذارند و تمام آن بطریق
و درستی بحل آرند و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین و حق سبحانه میفرماید که تمام
حساب کنند بندگان و مالک و متولی شمار اعمال ایشان و مقصود از بیوم آنست که هر که با او عوض
و معاصی کنند کالایل خجلت زده و موقوف باشد و شرمساری و رسوای از سیاه نامه را
یابند هر چند بحکم سریع الحساب عقیب حساب کردن مقتضی هیبت تمام است اندوه کارد
آکرمین و حساب نه بخود متولی شدن از مقتضای فضل و رحمت آورده الحکم رونق در
خباب رسالت مآب آمده از حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم سوال کرد که روز قیامت
تولیت حساب خلایق تعلق بکه خواهد داشت آنحضرت صلوات الرحمن علیه فرمود که حق سبحانه
بخود محاسب بندگان خواهد بود اعرابی خوش وقت شد و گفت تم بیت حساب کنده کریست
کریم چون به مکنه قادر شود عفو کند و چون به مجرم دست یابد در گذراند اقتادگان بلطف دستگیرد
دستگیرد عفو نیم کاران بکرم و نماید در پذیرد بیت هر کرا کار با کریم بود ● کرکا
او بیلم بود ● اما حکم بنابر ظاهر است چه حاکم علی الاطلاق در آن روز زمان حکم و حکم زبان از
حکام باز استانند الیوم نختم علی افواههم تمام احکام بقبضه اقتدار و اختیار حاکم مطلق رسد

امرها بامر حقیقی انکه قد الیه یرجع الامر کله سر امر ان عرصه امر به رتبه ماسوی بتر افکند
شود جلوه نمایان سطر فرمان فرماید مدبر برده حمول فرمان بید ابی مثال کرده لا امر کله
امروز هر جا حاکمی خود را در اجرا احکام مستقل میباشند و حکمش را اکثر بحور و خطا و عرض
دریا المحنه باشد مصوب صواب مستقیم میدانند فردا که در محکمه عدل بیا یاید و ان بطنان
نمای فالحکم لله العلی الکبیر با جماع اهل عرصات رسانند عز وحده خزینین ندا بحکومت او ایاد
بیارانی بد دهد و مظلوم جفا کشیده انکشیدن بار احکام حکام ستمکاران بار دهد
نیم سطوت قهار قیوم • نظام دم توانی زدند مظلوم ما عا کفته اند • حکم تو ان برده
جوانی بروند • رایت حکام شود سرنگون • چون قدرت کبری حکومت زند • کیست که دعوی حکومت
کند • نیست در احکام تو چون و چرا • حکم ترا نیست بدو فرمان ترا • اما مهلت معنی این سخن که آرزو
روز ملت چنین موجب کفته الذکر فرمات خنی کنعاده و نجات و شایع وجود جذبات
در ان روز نا عبادی بود و جنانان که بر ملت مستقیم کار بحر موجب دلخواه ایشان بود
اما طاعت معیش آنست که در آن روز نتیجه طاعت و عبادت نفع رسانند یوم لا ینفع مال و لا بنون
الا من اتی الله بقلب سلیم و کفته لذا اینجا مضاف محذوف است تقدیرش یوم الجزاء الطاعة و
تخصیص طاعت بجزا اکثر معصیت باتر بجا نا فی خواهد بود آنست که مقصود بالجزا العبادة بود
و بنای آن مخلوقات شرع الله و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون اما الجزا معنی و ... دا ترات
در ان روز ... اعمال بندگان طریق عدل لعدلستی در ایشان رسانند و به ثواب و عقاب
که لایق و موافق کردار بود حکم فرماید مطیعان را در این سخن یعنی انست بجزای جزیل ...
عاصیان را و عیدات بعذاب و بیل ... این اشارت بجانب خوشست که بیان ...
انجا که هوا و هوس بکردانند چون جزای عمل بدنیست مکافات کرد انکشیده فمن یعمل
مثقال ذرة شرا یره هر اینه غافل آن باشد که بوقت ارتکاب هر عمل اندیشه و ... آن نظر خود
از بند و ان ... و عقوبت آن بازایند و ... تامل مکافات و تفکر مجازات در هیچ کاری ...
نمایند ... کفته الدهر عمل بالمکافات ... و هر کار ... الاثر و لازم
بیت • که جه دیوانا فکند شاید دراز • باز کردد سوی او آن سایه باز • این جهان کوه است
فعل ما ندا • سوی ما آید ندا ها را صدا • جو نکه بر کردی بترس این مباش • زانکه تخمست و برویاند
اما حد عقوبت باشد ... بر حسب تکالیف معین بامر شارع ... که ... کار ... اند
و عقوبت هر کردار بد و ... ساند که ... در شرک ... کشتن ... باشد یا در معصیت
نا از مان ... انحد شرع تجاوز نمود ... تاویل ... بیت در تاویل سخن ...

حکم ملت داره و در نهایه ایشان آورده کریمه الذین یوم لا ینفع فیه الا الذین دعا آرزو ندا بود
دعا کفت و دعا در لغت خواندن باشد پس روز قیامت روز خواندن است و خواندن با حق بجا
و فعالی باشد که هر کس را به پیغمبر و کتاب او خوانند چنانچه با امت محمد و با اهل القرآن کما قال
ذکره یوم ندعو کل اناس بامامهم یا اسرافیل که اصوات لا ینفخ صور بان شکار قصور بعرصه
کا حشر و نشر خواند یوم یدع الداع الی شیء نکر یا کفار باشد که حق را خوانند و دعوت ایشان
با اجابت نرسد و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال یا اعادة و حی بدان باشد که هر کس یاد آرند
بمعاد و خلق و بازکرد که فرزا بر کار رو شن ... و مبعوث سازند و علی هذا و دیگر اکثر
در آن روز بواطن ظهور خواهند آورد و خبایای زوایای صدور ... باحت بروز و وضوح
در آن روز تبلی السرائر پس صور عادات و اخلاص هر کس بر وجهی که مقتضای آن خلق و صنعت
ظاهر خواهد شد کما تعیشون تموتون و حدیثی که معاذ بن جبل نقل میکند از حشر اصناف ...
است رده صورت که یکی از آن قرده باشد و دیگر خنازیر و بعضی قرات و در مثنوی معنوی
اشارت بدین معنی هست بیت سیر پنهان در وجودت غالب است هم بر آن تصویر حشرت
واجبست • حکم آن خود ذات کان غالب ترست • جو نکه زر بیش از مس آمد آن زرست •
روز نمیرد هر عرض را صورتیست • صورت هر یک عرض را نوبتیست • اما معنی خضوع ان نهایة
ظهور با حتیاج بشرح ندارد چه در ان روز ذم که هست ... خضوع و خشوع و فروتنی نیست
با صوات ... هیچ کس را مجال دعوی ما و منی نه اما معنی قهر و غلبه ... واضح است
که در ان روز تمام خلایق بغلبه الهی و قدرت سبحانی و صدمات قهر ... مغلوب و مقهور
باشد انبیا از صدمت عظمت الهی در داغ هست و اولیا ... بگذشته اهل ایمان
بوارق نشاء تجارت در انقطار ... ابواب کفر و طغیان از سواطع صدمات قهاری ...
و تابش قهر بر شان خلوع کرده از جلوه جلال الحقیقیه شیفته ... تکلیفنا ...
جذبه جمال الصمدیه سرکشته و آشفته با رهای بادیه غفلت و کمالات ... النجاری بی ... آب
فرو شان با ... و رحمت با ... خجلت با در ... سیاست قل اللهم مالک الملک
دامن قدرت ... بیشاند و ... با اهل الحشر ... بیت ...
تابیدای قهر و هیبت ناتند ... بعلل ادب و فصحا قبایل عرب و عجم ... سکوت ...
بهره صداع ... ان الله لغنی عن العالمین ... در دهند کلاه دولت ... تاج ...
کمر ... بر ... جباران بکشاند ... کیسان ... السماء ... فرو ...
دارغ و سبع فلک صفحه رفعت طی کرده در دامن ... آورده • بر ...

هرکل نفسه بحا هدبرید جمع برما آید یکا شود جمع شان خاکی با الاسود درطبقات نیز
افکنیم زلزلة الساعة شیء عظیم بس یوم الدین بمعنی یوم القهر والغلبه باشد و این غلبه هم
در موقف هیبت خواهد بود اما بعد از آنکه شفاعت کبرا خیر الوری علیه صلوات الله اهل
عرصات را از عقاب محاسبه در آرند دیگر امیدهای ایشان و طمع عاصیان از اهل ایمان بریده
کرده و بلسان الحال با حضرت ذی الجلال از روی تضرع و ابتهال گویند بیت

خداوندا مرا چه کار کنیم • در این هنگام چون نظار کنیم • همه کرده دوزخیم وگه بهشتی • تو میدانی که ما را چون
سرشتی • وگه خوانی وگه رانی تو دانی • تو خواهی آن وخواهی خوان تو دانی • صلاح ما تو میدانی و ما
بما مپری که حکم نشیننا وصل یوم الدینکی از نامهای قیامت است بعلما آن روز را بصد ویک
نام خوانده اند یعنی آنست که بصریح در قرآن آمده و آن سی و چهار اسم است معانی آیات استنباط
نموده اند چون یوم النشور و یوم القصاص و یوم الفراق و یوم السکر و یوم النحب و امثال آن مجموع
آن شصت و هفت است اما قسم اول که بصریح واقع شده دو نوع است یکی آنکه بلفظ یوم مذکور
یافته باشد و آن یازده است اول ساعت و آن جزوی باشد از زمان و وجه تسمیه آن روز
بساعت جهت آنست که دم بدم برسند و زمان تا زمان قائم گردد قال الله تعالی اقتربت الساعة دوم
حاقه یعنی سزاوار قال الله تعالی الحاقة ما الحاقة و معنی آنست که برسد بر هر چه سزاوار باشد
سوم صاخة یعنی بفریاد آرنده قوله تعالی فاذا جاءت الصاخة چهارم صاخة روزیست
که خلق را بفریاد آورده پنجم حافظه یعنی نشیب کننده مرکافران و بر نیسق اعزان ایشان
ششم رافعه یعنی بردارنده درجات مومنان و بربالا برنده ایشان قوله تعالی خافضة
رافعة هفتم واقعه که بسیار یعاذ وقایع در روز واقع شود قوله تعالی اذا وقعت الواقعة
هشتم راجفه یعنی لرزاننده بدنها و اضطراب فکننده بدلها یوم ترجف الراجفة نهم
رادفه یعنی لرزیده و آینده خلق را قوله تعالی تتبعها الرادفة و اصح آنست که نفخه اول را راجفه
گویند و ثانی را رادفه یا اول ام قیامت باشد و ثانی اشارة بکماله هم دلالت ورد و کرفتن و پوشیدن
بر آرنده کینه خلق است بقهر و استیلا و پوشیدن ایشان بمحن و بلا قوله تعالی فاذا جاءت
الطامة دهم غاشیه و این نیز پوشیدن نیست در نفخه با هول و عذاب او پوشیده شود کافران
با آتش عقاب قوله تعالی هل اتیک حدیث الغاشیة یازدهم قارعه یعنی کوبنده دلها باهوال قال
تعالی القارعة ما القارعة اما نوع ثانی از قسم اول آنست که با لفظ یوم وارد شده و آن بیست
سه یوم است اول یوم الاخر و آن آخرین روزی باشد مرخلق را که بعد از آن شب نرسد
قوله تعالی من آمن منهم بالله والیوم الاخر دوم یوم الازفة قوله تعالی وانذرهم یوم الازفة

سوم یوم التلاق قوله تعالی لینذر یوم التلاق چهارم مراد آنست که هر کس را عمل خود را ملاقی
کند یا اهل زمین و آسمان در آن روز ملاقی شوند پنجم یوم التغابن قوله تعالی ذلک یوم
التغابن هر کس با دو شود از غبن بدید آید و در دریای او غبن پدید آید ششم یوم التناد قوله تعالی
انی اخاف علیکم یوم التناد یعنی ندا دیکدیگر را ندا کردنست در آن روز بهشتیان و دوزخیان
یکدیگر را بخوانند هفتم یوم الجمع قوله تعالی یوم یجمعکم لیوم الجمع مراد آنست که در آن روز هم
که زاد و ریخته عرصات جمع کنند هشتم یوم الحسرة قوله تعالی وانذرهم یوم الحسرة همه کس را
در آن روز اکثر حسرت با بندگان ندامت باشد مطیعان را برای تقصیر در وظایف عبادات و چون
ثواب طاعات مشاهده کنند و عاصیان را از جهت ارتکاب جرایم و سیئات چون عقاب بر خطیات
معاینه بینند نهم یوم الحساب قوله تعالی ما توعدون لیوم الحساب شرح ان معنی حساب گذشت
دهم یوم الحق قوله تعالی ذلک الیوم الحق روزی است و درست که غبار شبهه بر دامن وقوع
او ننشیند و شایبه تردد بر دامن قیام وظهورها نگردد یازدهم یوم الخروج قوله تعالی ذلک یوم
الخروج یعنی بیرون آمدن خلق است از تنگنای قبر و زندان لحد بفضای صحرای محشر دوازدهم
یوم الخلود قوله تعالی یوم الخلود روزی که در عذاب اهل درکات مخلد باشد و ثواب ارباب درجات
باقی و موبد سیزدهم یوم عبوس که روی بهاد رو ترش کرده چهاردهم قمطریر که معنی خلو هو در
وی بنهایت رسد قوله تعالی یوما عبوسا قمطریرا و لفظ یوم اکر ظاهر است قمطریر بنسبت با دو یعنی
صفت یوم است پانزدهم یوم عظیم قوله تعالی الا انهم مبعوثون لیوم عظیم روزی بنهایت بزرگ
که حساب اجزای ذره خواهد داد شانزدهم یوم عسیر قوله تعالی یوم عسیر علی الکافرین
آن روز بکافران بسیار دشوار گردد هفدهم یوم الفصل قوله تعالی هذا یوم الفصل جمعناکم
و معنی فصل حکم کردن باشد بحق یا جدا کردن اولیا از یکدیگر هجدهم یوم القیمة بس روز
رستخیز از نهایت قوله تعالی لا اقسم بیوم القیمة وجه تسمیه قیام خلق از قبور نوزدهم یوم
المعلوم قوله تعالی الی میقات یوم معلوم حقیقت آن روز بحق معلوم است یوم
المجموع قوله تعالی یوم مجموع له الناس روزیست جمع شده در وی مردمان بیستم یوم مشهود
قوله تعالی یوم مشهود روزیست حاضر شده در وی اهل زمین و آسمان بیست و یکم یوم الوعید
قوله تعالی ذلک یوم الوعید کافران را در آن روز بیم عذاب و وعید عقاب باشد بیست و دوم
یوم الموعود قوله تعالی والیوم الموعود روزیست وعده داده شده بیست و سوم یوم الدین
قوله تعالی مالک یوم الدین و پیشتر معانی دین سبق ذکر یافت وصل یوم الدین روز جزا
باشد و مراتب جزا بغایت متفاوت خواهد بود و ابن عطا رحمه الله فرموده که در روز جزا هر صنفی را از جزا

حتا ایشان خواهند داد و سا قضا از اندل خلاق خلاق اند جدا اسفل فرستند و هر یک از کفار و
فجار بعد که دیگر که لایق کار بد سوا فق کرد از ایشان باشد لازم که کند با بایان صاحب نظران از بصیرت
از روی همت بلند به نعمت از جنه جشم از نعیم بهشت و مشاهده حوریان پاکیزه سرشت فرو
نجم برای ایشان جز تمنای جمال و لقای حضرت ذی الجلال نباشد **بیت**
هر کسی را از تو در محشر تمنایی بود • عاشقان را نیست جز وصلت تمنایی دگر • با مریدان بی‌هکین
نا کرفت • منعلات یا دین از انا تسود ای دیگر • عارفی کفته است که جزای سالکان را آن
وجه بود که متاع فانی عاریتی خود را بذل کنند و در عوض آن بهای باقی بی‌مدتی بیابند و حقیقة
این سخن آنست که سالک را محو وقتی منسلخ کرده از افعال که خود را افعال آن بیدا اند و نفی
نفس الا رجناله آن نیست مجانا اثر آن بود که او را بجلی افعال التحقق و چون عرش بدان دوست
صفات مجازی که بجوف انسان است دیما بدیمکا فات شرجها از آنکه او را بمظهر تجلیات اسماء و صفات
رسانند و در منابی که بذل کند وجود متوهم خود را واند دهمین برزخ کرده او را بوجود
حقانی بقا بخشند و آن محقق کامل دین مقام و بوده است **بیت** عشق آمد جان برداز
جانان داد • جانان ز جان خوشتر بما از جان داد • بیرنگیه یا سها که او بنهان داد • یک نکته صدهزار
توان داد • در خبر آمده که جزای اعمال عباد خان بدخول الجنات و شرف سکون در جوار
رحمت رحمن و ما دانش عشق خلق شیفتا که لیلی اخران که شهها عجر کار از اضطراب محبت الله
جز الله و آه انین و عدم مانشة الذکت عطای جمال و دفع نقاب جلال و اشتراح از شایم
شمایم کل از اقبال المکافات سرمستان میکنی عشق ازلی که از شراب شوق جمال لایزالی مخمور
افتاده اند جز مشاهده جلوات رضا دسا فی نخواهد بود چه کسی با کو بهوش از باده محبت خورد
جز وصال وی بهوش نیاید علی بن موفق رحمه الله میکوید که در خواب جنان دیدم که مرا بملک
معرف دار السلام عبور داد در وجلوه کران مناظر علوی را نظر من در آورد در خطیره قدس
وحدیقه انس بین و بالای غرفه اعلی علیین و احبس را دیدم که عرش و شید و شراب صفو
ال قلاح و از راح وجد و محبت میشو شید و بر درسرادق عرش دو وجه و مشغله آن و دیدار دید
کامون سینه را کبر افروخته و جسمی از ستیمان صوامع ملکوت و معتکفان معابد جبروت و
نظاره کرد او صف کشیده و از عرب جوش و فغان نعره ویش کف بجیب کف زده تا کاه خطاب
مستطاب از عالم و نیاز نیز بسوی ملایکه که طوافان حوالی عرش بود ند رسید که این عاشق را
کفت مطلوب را نوادید و این جهت فرشتکان که کند الکهی این فنعو معروف که خفت عنه را
این آن معروف که در زمین و آسمان بلاغ محبت تو موسوم و متوصف است ما آمد که سکرانه

من شراب عشق الا بزدی بکذارید لیکن که او برخان از شراب محبت ما اعراب از دعوی
کالات که جز در بنکاه رضای ما بیمعنی بجان فنای لقای ما بخود آید **بیت**
کسی که بجر ساقی در خرابات • شراب وصل از دشمن کارات • که از وصلش مرو تا شان لی
عالم در در وی هر شان نیابد • در تفسیر کبیر آورده که در بن عالم ظالمان بر مظلومان تسلط
یافته اند و جایز او متغلبان بر محرومان غلبه نموده و بر هر کرده اند تو انند دفع این صورت از الحد
عدالت جه هر که از ظالمی انتقام مظلوم می‌کشند و داد ضعفا بجانب از اقویا نستانند از جمل
که تنبیه انبیا است که بیتو اندا الکه بان ظالم ناصی باشد و این هر سه صفت برحق مجا
محالست بر عدل الهی مقتضی آنست که انتقام مظلوم از ظالم کشیده آید و چون در دنیا
این انتقام حاصل نشد هر آینه سرابی باید که دار الجزا باشد و هر کسی را جزا خود کرده او خود دیدند
مر اسکا فات یابد و این معنی در روز قیامت وجود خواهد کرفت که روز قصاص و مکافات
بشانه که از جهار پایان نیز قصاص کشند چنانچه در حدیث آمده که تقتص الشاة الجما من الشاة
القرنا اکر چهار پایان مکلف نیستند بدین کونه مکافات میکنند بنکر که بحال آدمیان که مرکز
دایره تکلیف اند بکونه باشد لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی
دنا از روز جزا هیچ کس را از نیکی و بدی فرو نکذارند و اکر چه بسیار اند یک باشد آنا در شمار ال
در جزا است که در روز قیامت بنده را بعرصه کاه حاضر کنند و مکافات و کم و نه جزا اعمال جزئی
و ز بر محاسبات احوال او هر حسنه مشاهده نماید مجازی از غایت و زمانه که مر بجلت در حجر کند
و د به حسرت در بهشت بای بخانمان کار در کاه • لسمی هو خیر ایر و نمی بر بهشت که بر از تجب لطف
و رحمت و بر دل که کرده منافی از لطف نا بکار که از در بحسد که این بنده نا ایده شوکه د حضرت
باز تعملی پیش بند داری که کنا نیدی بروضه رضوان آری و در بهشت جا و داری فهد از کی کرد
الهی از کدام عملت که من از ان اکاهی ندارم نه دیکسینه امید فقد ایج بی بیم نه و در بحر از عمل
مناعی لایق بجا بم **بیت** منظلم روشت دارم هیچ • کادم از اقلام شرایج هیچ • خطاب
آمد که ای بنده شبی در بالین غفلت نهاده بودی و در میان حرکت و سکون بدست قهرمان
خواب باز داده بنا کاه از پهلو با پهلو کردیدی و در اثنای آن نقلت نام الله بر زبان راندی
در جان لشکر خواب تاختن آورند این صورت بر تو فراموش شد اما جون لا تاخذه سنة ولا نوم
صفت منست تا دیدم و الله تو شنیدم و در برابر این معنی نشین بهشت آن نتقدار از عمل تو ضایع
نمیکذارم و تا بر بت قیدی نکو بیستم با بد و عاقبت خیر دان شرفش **بیت** یک دم کسی بجای
نیکی کنند بان • امر و نه عتی از بد یکی تو جزر • نه نیکی بود که بد و نیک خبر کند و ما بحکمه باشد

حقوق بر دو قسم باشد حقوق الهی و حقوق عباد مبنی حق الله بر مسامحه و مساهلت است فان الله
لغنی حمید اما حقوق عباد که عبارت از مظالم باشد حقوق بغایت مشکلست یکی از بزرگان دین
و گویند امام اعظم بوده قدری مال برگبری داشت روزی جهت مطالبه بسرای او میرفت بر در
خانه اش نعلین امام بنجاست آلوده شد بیفشاند و آن قدری بر دیوار سرای گبری افتاد و امام متحیر
فرو ماند گفت اگر این صورت بگذارم سبب قبح دیوار این گبر باشد و اگر بتراشم قدری خاک از دیوار
او کم کرده شود بعد از تفکر بسیار رایش بدان قرار گرفت که صورت حال با گبر در میان نهد شاید که
تدبیر او از عهده این مشکل بدر آید پس حلقه بر در زد گبر بر در آمد امام را دید بتصور آنکه طلب
وام آغاز اعتذار نمود امام فرمود که این عذر بگذار که چیزی دیگر مشکل از پیش آمده و حکایت
حال باز راند و التماس نمود که مرا در پاک کردن این دیوار راهی نمای مجوسی که این انصاف مشاهده
کرد گفت یا امام باری اول خود را از نجاست ضلالت پاک سازم آنگه بپاک کردن دیوار پردازم
فی الحال اسلام آورد و به برکت ورع امام یکی از بزرگان اسلام شد اینست بیان که حقیقت یوم الدین
جزا و پاداش بوده الذین سعدا الجزا بسعودها الماء مردود که از عبادات جز این شرایط بنده که جز
این همه ایامها ذکر رفت از کمال تقوی جز پی میسر دلها از ورع کامل اکنون اغلب خلق را عیان و غیر
بدست هوا و آینهٔ طاعتها آلوده زنگ ریا **بیت** نه بر ورع و تقوی بجهان رفته دو
نه ورع زهد بجهانی تو نه بره حیلت بنوا ساخته * قاعدهٔ صدق بر افراخته * و مذکور جهاد
العباد آورده که حکمت ملک تعالی بوجهی روشن بیان کرده و محصلش آنست که آدمی پنج حالت
دارد اول حالت عدم لم یکن شیئا مذکورا در کتم عدم انسان را در علم حق وجودی بود اما بوجود
خویش شعوری نداشت دوم حالت وجود در عالم ارواح چنانچه فرمود الارواح جنود مجنده
چون از تنگنای عدم بعالم ارواح پیوست او را بوجود خود و دیگر موجودات شعور پدید
سوم حالت تعلق روح و قالب و نفخ فیه من روحی چهارم حالت مفارقت روح از قالب کل
نفس ذائقة الموت پنجم حالت اعاده روح بقالب کما بدأکم تعودون و این پنج حالت انسان را
بضرورت میبایست اما در معرفت ذات و صفات خداوندی که علت غائی از آفرینش ایشانست
بکمال خود نتواند رسید و حکمت خداوندی در آفرینش موجودات که ظهور شئونات حصول
نپیوندد اما حالت عدم ضروری بود اما چون در عالم امر او را وجودی حادث شود و بهستی خود
شعور یابد که محدث خویش عالم کرده داند آنجا بقدم صانع و مبدع خود راه برد **بیت**
حادث چو حدوث خویش داند * بردن بقدیم ره تواند * اما حالت وجود در عالم ارواح چون
میبایست تا پیش از آنکه بعالم اجساد می پیوندد در مقام شهود بی واسطه باز یابد و بصفات

استحقاق استماع خطاب الست حاصل کند و بی حجاب استفاضه نموده استعداد جواب بلی
آید و بی واسطه دولت تکلم یافت حضرت عزت را بربوبیت باز داند و بصفات ذاتی چون
حیوة و قدرة و ارادت و علم و سمع و بصر و کلام بشناسد و اگر او را در عالم ارواح وجودی
نبودی بمعرفت حقیقی بذات و صفات حاصل آمدی و نه قابلیت آن یافتی که در عالم اجسام
دیگر بار بصفات روحانیت باز رساندی و آن تخم را بنهایت میبایست تا این ثمرات در نهایت پدید
آید **بیت** اگر در آب و خاک این نکشتی تخم سودایت * جواهرهای تمیز و دید نکشتی استخوان
اما حالت تعلق روح بقالب جهت آنست تا آلات کمال معرفت اکتساب کند و حق را بصفات
فعلی چون رازقی و رحمانی و رحیمی و غفاری و ستاری و منعمی و محیی و وهابی و توابی بشناسد
و روح بمدد آلات بمقام تواند رسید در معرفت که بی این دستاورد و جز بدان میسر باشد
از مشاهدات و فی مکاشفات علوم لدنی بعضی آن تا اصناف معارف که شرح آن را اطناب
زمین و اوراق آسمان بر نتابد **بیت** حرفی از آنها که در صحیفهٔ عشقست * در تحمل
کاینات نگنجد * اما مفارقت روح از قالب برای آنست تا لابشی که روح از مصاحبت اجسام
حاصل کرده است در مفارقت آن بتدریج از عالم خیزد و آنچه از جسمانیات گرفته بود
گذاشته دیگر باره بصفات روحانیه او معاودت نماید و این معنی ارواح سعدا باشد که خلاصه
آفرینش اند که بصفاتی از آلات قالب حاصل کرده بی مزاحمت تن و ساحت بدن از فیض
برخوردار میگردد و از شوائب بشریت و کدورت حلقه بر طرف رفته واسطه میگوید **بیت**
جانها بسته اند در آب و گل * چون رهند از آب و گل باز و دل * در هوای عشق حق رقصان شوند
همچو قرص بدر بی نقصان شوند * اما حالت اعاده روح بقالب بواسطه آن میبایست که کمال آن
در آنست که بخلافت خداوندی در تمام ممالک غیب و شهادت عوالم غیب دنیا و آخرت متصرف
باشد و از انواع شعات بعضی روحانیست و برخی جسمانی بواسطه آلات جسمانی تمتع
کرد پس لازم بود که قالب جسمانی در دنیا بنوعی دیگر و نوعی اخروی حشر کنند و جهت کثافت او را لطافت
بدل ساخته که یوم تبدل الارض غیر الارض از نعیم بهشتی باستیفا محظوظ خود محظوظ سازد
و روح را بعد از آنکه در صحبت قالب سیر عالم نموده اند و تاثیر نظر عنایت تربیت یافته ولایق
جسمانی و بتدریج محو گشته از فیض حق رد قیها بواسطه گرفته برد قوت و جمعین و وجدان
قوت ترقی کامل حاصل کرده باید که بر بقالب فرستند تا بسبب آلات جسمانی در همه
ممالک ملکیه و ملکیت تصرف نماید و از شعات روحانی بی وسیلهٔ آلات جسمانی بهره
وافر میابد چنانچه روح جنس آنکه بخویش شاغل باشد و جسم روح از نعیم و منافع

عنوان نامهٔ ربانی به بندهٔ انجنین باشد که من الملك الذی حی الذی لایموت الی الملك الحی الذی لا
یموت و فرق میان این دو ملك که درین مقام اکمل او سبحانه در تمام ملك حقیقی باستقلال و ابهات
موصوف بود بی احتیاج بآلت و بنده بیات و بخلاف متصوف باشد بواسطهٔ آلتها که گفته
شد حکیمی است مترتب بر ارواح سعدا که مقصود از زمرهٔ مکلفان ایشانند و معاد نفوس
اشقیا که کفار و منافقانند بدرکات نیرانی باشد و مراتب عذاب بر حسب تفاوت اقوال و
احوال و اعمال ایشان متفاوت خواهد بود و چون دلائل آیات حقانی که بر نشأتین جنانیه
و جحیمیه و لغرافیه و کتبیه و غیر آن از مواقف قیامت و حالات متفرعات است بوجهی که بر اهل
صحیح وضوح یافته مذکور خواهد شد اینجا برین قدر اختصار افتاد و الیه المرجع والمعاد وصل
رابع در دقایق آیهٔ چهارم ایاك نعبد و ایاك نستعین این آیه وسطست و واسطه نیز گویند
برزخست میان افراد الهی و عبدی و بهمین معنی بین بین هم خوانند ماخوذ از حدیث قدسی
که هذا بینی و بین عبدی و امام علم الهدی رحمه الله در تاویلات معنی این حدیث را بدو وجه
بیان میکند یکی آنکه هر یك از جملتین که آیه منطوی بر آنست بین الله و بین العبد باشد چه
در ایاك نعبد عبادت بنده برای حق و در ایاك نستعین معونه از حق برای بنده دوم آنکه
جملهٔ اول که مضمونش عبودیت متعلق به بنده باشد جملهٔ ثانیه که مفهومش معونت است از
آن حق بود و همانا اول کلمت چه مضمونش آن باشد که ای بنده از تو عبادة و از من قبولها از تو طلب
معونة از من اعانة و در نکتهٔ چهارم از صحیفهٔ اول گذشته که صاحب فتوحات هر دو ایاك را
ملحق بافراد الهی میدارد و نعبد و نستعین متعلق بافراد عبد و در تفسیر فناری آورده که
توسط این آیه اشتمال او است بر آن چیزی که واقع باشد میان مالك و مملوك یعنی ما قبل این آیه
ثنا بر اکمل کمالات و آن مر حق را ثابتست و ما بعد این آیه دعاست و طلب اهم مهمات و آن
بنده را لازم و خدمت که نسبتی تامه است میان بنده و مولا ما بین ثنا و طلب متعارفست در
اهل ادب و گفته اند اول سوره ثنا و تحمید و مدحت و آن خاصهٔ حق است و آخرش
دعا و رغبت و رهبت و آن بهرهٔ عبد است و اوساط مشتملست بر عابدیت و معبودیت و
استعانت و اعانت و از اینها بعضی از آن خداوندست و برخی از آن بنده و بعضی گویند اول
سوره افتقار محض است و آخرش افتخار محبت و او مرکب از هر دو بقول گذشته نزدیکست و
آن نیز توان گفت که نصف اول از فاتحه بر افاضه اشتمال دارد و آنرا از معنی الوهیت و ربوبیت
و مالکیت فهم توان کرد و نصف ثانی استفاضه را شاملست که آن صریحا طلب هدایت است
بطریق خاص و معنی استدعاء اندراج در سلك خاص و بناء برده از شر اعادی دین بجهاد

اصطناع و اختصاص و واسطه رابطه است میان فیض و فایض و استفاضه اگر چه رحمت
گران بار دارد اما بهانه طلبش موج می آرد بیت از ما طلب نیاز کردن * وز خود در فیض باز کردن
از ما ره بندگی سپردن * وز وی ره قهر خط بردن * از ما سوی او قدم نهادن * وز حق سوی خویش راه دادن
و نزد محققان مدار ایجاد و اظهار بر فاعلیت و قابلیت و ارتباط بین الطرفین یعنی فاعل و ایجاد
بر تثلیث بر وجه شامل و آن ربط کامل شده میان مقدمتین فاعل و قابل و از اینجاست که بنای
انتاج بر حدود ثلثه مکرر لاوسط واقع شده و تکرار بمحل وحدت ثبت بر خفا و سط جایی در نقد
النصوص و شروح فصوص وارد است پس که عارفی از روی تحقیق مقدمتین فاعل و قابل و الهی
گوئی که از ثنای مبادی و دعای خواتیم سورهٔ ام القرآن روشن است تامل نماید و بلیغ انصاف یابد
که با کمال ایاك ایاك بیان اشارة از که بحد اوسط حق هست و در حریم این نکته محرمان شرارت
را بار نیست و ظلمت نشان ویرانهای ناسوت را با ما شاهد این اوراد کامنه بیت
عشق میداند ز روی بنده و اشك که رما * قدر دزدند که شناسند قدر بنده کزنده کوی * در تفسیر کبیر آورده
که اسم مهمات عبد اشتغال قلبست بمعرفت ربوبیت و عبودیت و هر که ربوبیت بشناسد ضرورت
حق عبودیت بجای آرد و این وفای بندگیست و چون کسی لوازم عبودیت مرعی دارد فیض شوابت آن
از حضرت ربوبیت بدو رسد و این وفای خداوندیست قوله تعالی و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم
پس این سوره متضمن ذکر عهد الیه است در وفای بعهدی و او عبودیت و معونت و بعضی
گفته بینی و بین عبدی اشارة بسر جبر و قدر داشته اند و هم درین اصل شمه از آن بسر جبر خوض داشته اند
وهم درین اصل شمه از آن رقم زده خواهد آمد وصل درین آیه عدول کرده از غیبت بخطاب
و این نوع را در علم بلاغت التفات گویند و التفات در لغت و اکر ... و باصطلاح نزد جمهور عبارت
از معنی یکی از طرق ثلثه که غیبت و خطاب و تکلم باشد بعد از آنکه تعبیر کرده باشد از آن معنی
بیکی دیگر از آن طرق چنانچه از غیبت بخطاب یا تکلم روند و بعکس آن یا از خطاب بتکلم آیند و علی
العکس و نزدیك صاحب علم است از آنکه نقل از یکی ازین طرق ثلثه باشد بدیگری یا از مقتضای ظاهر
که مقتضی یکی ازین طرق باشد نقل کنند باسلوب دیگر و از اینجاست که حضرت علامة العلماء
روح الله درین محل از شرح تلخیص میفرماید که التفات نزد سکاکی بتعبیر واحد متحقق میشود و نزد
قوم بیك تعبیر تحقق نپذیرد پس التفات قوم بمذهب سکاکی التفات باشد من غیر عکس و
حسن التفات بوجهی که صاحب کشاف بیان کرده آنست که نقل کلام از اسلوبی باسلوبی دیگر
سامع را تازه گرداند و بیدار اصغای آن سخن او را متنبه سازد چه طبع آدمی از استماع یك نوع
ملول میشود پس چون کلام از نوعی بنوعی انتقال یابد موجب تنشیط خاطر مستمع گردد و بنابر آن

جماع از سر گرفته و آن فاتحه تمامست و شامل همه التفات بانواع التفاتی داده هر نوعی فایده مخصوصه
میباشد چنانچه درین آیه چون بنده باری تعالی را ذکر مینماید بیت هر جا صنم جفا کر باشد مرا
زحمت دوری جانان بیان برجانست • وتوضیح این سخن جانست که چون بنده عطای مولی خود را
که اختصاص اوست بنعمت الحمد لله وبیکی مشتمل بر قوای حواس و سایر نعمتها از منافع دنیوی
و اخروی نزد او ثابت شد که سزاوار حمد و ثنا جز او نیست پس بکمال حاضر و اعتقادی صادق
و زبانی اول در تصدیق و صفا موافق کلمه الحمد لله ادا فرموده اما الف و لام الحمد استغراق مجامد
برای وی و لام لله اختصاص ثناها و ستایشها بوی معلوم نیست هر آینه درین مقام نفع خود
در یابد که اقبال و توجه بچنین حضرتی که همه نعمتها ازوست و جمله حمدها بوی راجع لازمست
و چون انحوی ربنا العالمین بخاطرش گذشت که مربی همه اوست و در ملک و ملکوت محکم
از حیطه تربیت ربوبیتش خارج نیست آن محرک که او را بتوجه میفرمود قوی تر شد و عزم
سلوک منهاج رجوع بجناب کبریای او راسخ تر گشت و بعد از آنکه از مضمون الرحمن الرحیم فهم کرد
که تربیت حق بر عالمیان از محض رحمتست در دنیا و آخرت و ذاتیست که منعم بانواع نعم از جلایل
و دقایق آن تعلق بدنیا و عقبی بصورت و معنی داد اوست فی آن محرک متضاعف شد و داعیه
توجه روی بازدیاد نهاد که قدم صدق بنیه بر طریق اقبال الی الله و ما عزم قرب نزدیک گردانید
باز چون تامل در مفهوم مالک یوم الدین برو روشن شد که در آخرت نیز رحمت وی دستگیری
خواهد بود که پادشاها و جزاها از روی اوست و پس درین محل فی محرک بنهایت رسیده
دارنده تا اتصال نقطه مبدا ربوبیت بنقطه منتهی مالکیت را تمام نموده و داعی توجه بعزم
کامل او را از دید خلق و شهود حق رسانید و بجذب تقرب ربانی بحکم من تقرب الی شبرا تقربت
الیه ذراعا از نیم دیوار غیبت بفضای صحرای خطاب کشید لاجرم بوجه خضوع و خشوع
عبودیت و محتاجی خود را بموقف عرض برسانید ایاک نعبد و ایاک نستعین بیت
مائیم و حضرت تو و صد سوز و صد نیاز • ای عشق جان ما ز صد سوز جا بگداز • اما لطف
آورده که چون حمد حقیقی بذات معبود بحق مخصوص شد و بصفات جمیله حالیه من بعد
اخری موصوف و مذکور گشت تعلق گرفت علم و معرفت عباد بمعبودی عظیم الشان
قوی السلطان واضح البرهان و مشهود دیده بصیرت ایشان شد و بدان سبب صفت
را بشرف مناجات مبدل گردانیده از رتبه مذاکره که بود در درجه مخاطبه ترقی نمود و معلوم
مشهود خود را مخاطب ساختند و بالسنه تضرع و ابتهال بحضرت ذی الجلال این زبان
آغاز نهادند که ایاک نعبد و ایاک نستعین و امام قشیری آورده که علم تام بصفات غایب

نفسانی بیان بر وجهی که استیفای جمیع جهات کند بشرط دوام استمرار آن توجه مغایب ذاتک
میباشد در بعضی صور واقع میتواند بود چنانچه انا من اهوی و من اهوی انا دیگر نتوانست
چون الاحاطه علم بکنه صفات و نعت در توجه محیط گشتن بجمیع جهات ممکن نیست ناپاک
تا ابد بوده که گویند مذکور بدین صفات کمال از غایت محض اقبال غشاوه غفلت و غطای گمراهی
از دیده شهود ذاکر میبرد آرد تا غیبت او بحضور مبدل گشته از کم معاینت میداند خالف
می بیند پس کشف غطا حجاب و دفع نقاب در تبدیل غیبت بخطاب هم از حضرت رب الارباب
باشد بیت پوشیده چرا ز پرده برون نیآری • پرده بر دار که داریم سر پرده دری
در انوار آورده که این اسلوب اولست بر اختصاص و ترقی البرهان بعیان و انتقال از غیبت
و شهود و تبدیل علم الیقین و عین الیقین چه بنای کلام اول بر جزی نهاده که مبادی حال
عارفان نشان دل یعنی بجمله ما الحمد لله و محققان برآنند که ذکر موجب فکر باشد بیت
ذکر آرد فکر را در اهتزاز • ذکر را خورشید این افسرده ساز • پس مالک بعد از ذکر الحمد و تکرار
ربوبیت و مملکت و رحمت بر شاهد حجاب بعد از همچنین بر خیزد و در نتیجه وصول حضور
از اهل مشاهده کرده لاجرم حق را عیان بیند و با او مشافها سخن گوید در مفاتیح الغیب
مذکور است که متصل در وقت شروع نماز بکاوش مشغول شد و بحکم کل الخلق دهشت مثال
وحشی نیست لاجرم الفاظ متعالیه میگوید چنانچه شخصی مثلا سلطانی عظیم القدر را بلطف
دهشت خطاب نمیتوان کرد دیدگان یکم بینایی که تماما چنین فرموده اند میگوید سلطان چنین
حکم کرده است اما بعد از آنکه لمحه از جانب سلطان مشاهده کرده دیگر هر چه میگوید
هم مطلوب ما کرم مینماید در سبیل خطاب میتواند بود اینجا نیز بعد از ادای ثنای الحمد خطاب بلطف
آمیز بفصل دهشت زده میرسد که بنده من وظیفه حمد را کردی و با الوهیت و ربوبیت و رحمانیت
و رحیمیت و ملکیت و مالکیت من اقرار آوردی ما نیز حجاب غیبت برداشتیم و علم قرب در ساحت
حضور دولت ما بر افراشتیم بعد از این دهشت و وحشت باش گوی و هر چه میگوی مشافهه
از من جوی هر چه میجوئی بیت چون مقام قرب کردید متاحت • خوش بگو چیزی که میگوئید
و این نیز سخن امام است که احسن سوالات آنست که بر سبیل مشافهه باشد چنانچه اجابت ابوده
مثل رب ارنی کیف تحیی الموتی رب ارنی انظر الیک و رب هب لی من لدنک ذریه طیبه و مانند
آن و سبب آنست که رسول اکرم بطریق مشافهه دعا میفرمود و دیگر آنکه عبادت خدمتست
و خدمت در حضور میباید و هم در تفسیر کبیر آورده که از اول سوره تا اینجا ثنا است و ثنا در
غیبت نیز است و از اینجا تا آخر سوره دعاست و دعا در حضور اولی در وقت غیبت ثنا بر

وزن نمان مشاهدی بر ستر و گفته اند خطاب اوقات بر خصوصیت چه ضمیر مخاطبه دلالت
دارد بر ذات با جمیع صفات متعلقه بدان پس گوئیا بمنزله اسم اشارتست و اشعار میکند
با آنکه مخاطب متضمن بصفات مذکور است و متمیز بدین صفتها از ما عداه و در تاویلات
کاشفی مذکور است که چون متکلم حقیقی در نظام کلمات آیات سابقه تا این محل بندگان
عارف و روان مکاشف تجلی فرموده ایشان بدین شهود جمال عظمت و کمال قدرت مشاهده
نموده آغاز مخاطبه نمودند و چون جز وی معبودی با وجودی نبود در خطاب خود تخصیص
عبادت بدو طلب معونت از و مندرج است و استحقاق واجب عبادات با ما فیها است
اختصاص او باعانت و اعانت ممکنات با مر و لایح همه موجودات بواسطه یافتن وجود از فیض
واجب الوجود در مرتبه عبودیت شاند و برای طلب دوام و بقای آن پیوسته در مقام اشتکا
و استعانت **بیت** همه را آنکه مجد و جود. تو کشیدی بمحض رحمت و جود. لاجرم
بنده وار میسویند استعانت هم از تو میجوید. جز تو کس نیست مهربان همه. ای تو معبود و مستعان همه
در تفسیر لباب آورده که اینجا مضمر است تقدیر سخن آنکه قولوا ایاک نعبد و در تبصره نیز همین
میگوید که این تعلیمیست مر بندگان را که چون ذات ستوده کردی بجهان ربنا العالمین و در آن
عالم مالک یوم الدین پس بگوید که تراست هر دو جهان یکی میدانیم و در ساختن هر دو سرای
تو فیض میخواهیم یا آنکه خاص ترا پرستش میکنیم و بعبودیت تو تقرب بحضرت تو مینمایم که ما
بندگان تو و بظاهر و باطن قایم بفرمان تو ایم و هم از تو مدد و یاری میجوییم و در عبادت
و استعانت تو شریک نمیگوییم که و بنابخشی خدمتی شایسته و وسیله که داری بایسته بر
همه لطف و مدد و یاری تست و عنایات و عاطفت تو میجوییم **بیت**
و خدمتی لایق نیاید ز ما کسی کردی عطا. بی شوق خود بجب که حظ کمی از خطا **فصل**
ایاک نعبد ایا ضمیر منفصله است و غیبیات بکر در موضع نصب و مضاف غمشود بکاف اسم
کاف چنانچه عن رزقهم و ایاکم و الا ایاه و انشا الآن و اگر تصریح اضافت کنند ان قیل بود
باشد چون و ایا الشواب و در بعضی آورده که ایاک اسم مبهم است که متصل شود بدو جمیع مضمرات
متصله که انبرای نصب موضوعند و فایده اتصال آن مضمرات بیان مقصود و مراد است
چون کاف که مخصوص بیان زدار و به تخطاب و ها بغایت و علی هذا و بیان علما در اعراب ملحقات
ایا اختلافست صاحب کشاف میگوید ضمیر منصوب منفصل است و لواحق و چون کاف
و ها و یا در ایاک حفظ است بانکه مضاف الیه باشد و در تفسیر انسان عین المعانی آورده
بقول ایا بقول جمهور نحویانست و ضمیر با عرف معارف داشته اند با اضافت برای تعریف باشد

یا اضافت ضمیر ما بعد بیفزاید و اصل آنست که کاف را هیچ محل نه هند از اعراب چون کاف
ذلک و از این جهتست که سیبویه عدول کرد از آنکه ایا ضمیر باشد لیکن میگوید مظهر است اضافت
کرده شد بما بعد خود برای غیر اضافه نکند و در تفسیر ابا اسلم اللسان گفته و مقصود
آنست که سبب تمکن زبان میشود در ادای کاف مفعول و بعضی گفته اند تقدیم مفعول سوی تخصیص
پس چون در وقت خطاب خواهیم که بدین وجه سود انشود اگر کاف مجرد تلفظ کنیم بگوییم نعبدک
کاف تشبیه در نظر آید مثلا کنعبد چون نصرونه یا ایا مدد آورد که دفع دفعی مقصود حاصل
بود و در انوار آورده که ضمیرا فصل اند و ایا عمده است چه هر گاه ضمیر از عامل جدا ماند
النطق بر انسان متعذر باشد پس ضم میکرد استنادا بدیشان تا به سبیل استقلال متکلم
توانند شد و بعضی گویند ایا اسمیست چون نفس که اضافه میکنند بعضی حروف پس معنی
ایاک نعبد چنان باشد که نفسک نعبد و این قول خالی از ضعفی نیست و در ماخذ اشتقاقات
بیان قرات ایاک سخن بسیار است و چون در بین ترجمه تعرض آنها نمیرود بدین مقدار اختصار
نمودن اشبهست و وجه تقدیم مفعول بیان کردن بوضوح معانی تفسیری اقرب **مصرع**
و الله یعین فی حصول المطلب ایاک مفعولست و اصل آن باشد که مفعول را از فعل و فاعل
کند چه فعل اصل است و فاعل عمده و مفعول فضله چنانچه در محلش بیان کرده آید پس درین
آیت که تقدیم کرده بنا بر قاعده خواهد بود صاحب کشاف فرموده که تقدیم مفعول برای قصد
اختصاص است چنانچه اغیر الله ابغی ربا پس معنی چنین باشد که نخصک بالعباده و غیر تو عبادت
بی اخلاص معتبر نیست و اخلاص در عبادت آنست که لله باشد و غیر یاد او ان مدخل نبود و در
معنی و لا تصریح نیست مگر بقوی که ایاک نعبد دارین وجه تفسیر فرموده که نعبد عبادت
نیست جز تعظیم و معبود جل ذکره پس تقدیم ایاک مقتضای مقامست در تفسیر کبیر میگوید
که نقل عبادت موافق طبع بشری لاجرم فعلی را که دلالت بران داشت با ایاک مقصد کرد تا اینجا
بنده این لفظ ذکر دلیل ذاتست بر زبان براند و جلال عظمت در آید در دل کند اند و در ذکر
چون او خداوندی نوازند داز هر چند بعبادة شاق باشد بر وی آسان باشد **مصرع**
چون عشق جزم باشد سهلست بیابانها. و گفته اند تقدیم ذکر معبود سبب تنبیه عابد میشود تا
در شرایط تعظیم تکاسل نورزد و آداب عبادت رعایت نموده بیمین و شمال بلکه بدنیه و عقبی
التفات نکند باشد که دیده دلش از برق نور جمال بهره یابد **بیت** جسمی ز جمال او برد کان را
قطع نظر از مملکت دنیی و عقبی. صاحب مفاتیح الغیب میفرماید که ذکر عبادة در بیان نمود
با آنکه عبادتی هست ولیکن معلوم نیست که مقصود از عبادة کیست شاید که ابلیس طمع بند

کر این عبادت اصنام و غیر آن خواهد بود اما چون ایاک در مقدم کلام واقع شد تصریح
باینکه مقصود و معبود الله است و ببریدن حبل شیطان و اتباع او را رشته امید منقطع شد
روی در بادیه یاس حرمان نهید و بندۀ مخلص با عباد مخلص در حرم امن و امان راه برد
پس این صورة الفت در توحید مسلم و ابعد ایشان از شرک صورة و معنی محققان گویند
تقدیم ایاک برای آنست که چون عابد افتتاح بذکر حق مستغرق مشاهده او بجمال شود و در
وقت قیام بعبادة خود را بقدم هدایة و توفیق معبود قایم بیند و داند که عبادت بمعبود
میتوان نه معبود بعبادة سخن پیر طریقت خواجه عبدالله انصاری رحمه الله که عارف
طلب را یافتن یافت نه یافتن را طلب و بسبب آن معنی رسید نه معنی را سبب مطیع را طاعت
از اخلاص زاید نه اخلاص از طاعت عاصی بمعصیت از عذاب رسید نه بعذاب از معصیت
چرا که اصل سابقه است و خاتمه است منوط و متعلق بدو است پس جمعی انبیا نظر بر قدرت
دارند نظر بر بلای حال کانند و گروهی که بدین رسیدند در ما نستند که اول اصل است و آخر فرع
در خاتمه محصول باشد و در فاتحه نوع بیت کار عارف راست کو فی احوالت
چشم او بر کشتها اول نیست . انچه کندم کاشتند و انچه جو . چشم او انجاست روز و شب که او
کشت اصل آنست کز حق کاشتست . کشت دیگر فرع اول داشتنت . کو بگوید و رببرید صد کاه
عاقبت بر رو بیاید کشت آله . نعبد یا از عبادة مشتق است یا از عبودة عبادت پرستش است
و عبودیة بندگی و مضارع هر دو مصدر بضم عین آید اما معنی عبادة بفتح عین است و ماضی
عبودیة بضم آن و در تیسیر آورده که عبادت بندگی کردنست و عبودیة بنده بودن عبادت
ارتکاب طاعتست و عبودیة اجتناب از معصیت عبادت آنست که کنی انچه خدای پسندد
عبودیة پسندی انچه خدای کند صاحب عبادت عابد است و جمع او عباد و صاحب عبودیة
عبد است جمع او عباد اصول عبادة شش است نماز بی غفلت و روزه بی غیبت و زکوة بی
منع و ارادت و ذکر بی ملالت و محافظت از وی بی ریا و سمعت و ارکان عبودیة شش است
رضای بی خصومت و صبر بی شکایت و یقین بی شبهت و شهود بی غیبت و توجه بی فترت
اتصال بی قطیعت و گفته علامت عبادت سه چیز است اول آنکه درجات و رفعت
بیفزاید در خلق و تواضع بیفزاید دوم انکه مال و ثروت زیاده شود جود و سخاوت زیاده
کردانی سیوم چنانکه عمر میفزاید در طاعت و عبادت افزون میکنی و عبودیت نیز سه
علامت دارد اول وفاء ست چنانچه خلیل را علیه السلام بود که نقد و نعم الهی نفی نمود
الذی خلقنی فهو یهدین الاید دوم خوف خاتمه بیان شاهد که یوسف صدیق علیه السلام بود

انجا که میگفت توفنی مسلما و سیوم حمد حضرت خاتم حبیب صلوات الله علیه که بکثرت تهجد
بقدم مبارکش آماس کرده قیام و دوام کرده افلا اکون عبدا شکورا میگفت و گفته اند نشان عبادت
حفظ حدود است و امارة عبودیة وفا بعهود سر عبادت رضا بموجود است و سر عبودیة ترک
طلب مفقود اصل عبادت ترک دنیاست و اصل عبودیة طلب آخرت اهل تحقیق گویند عبادة آنست
که دنیا از دو مقدری نباشد و عبودیة آنکه از عقبی نیز در دل تاثیری نماند و فی الواقع این دو صفت
شریفست و آنکسی مجمع اسرار عبادة و مطلع انوار عبودیة شود در راه سلوک کامل است
خدا را پرستش کن و بندگی کن هر چه باید دولت زندگی . پرستش دل از غیر او بر بریدن . کسی
بندگی سوی فرمان دویدن . آنکه سبحانه ملایکه و انبیا و مومنان را بدین هر دو صفت بستوده
ملایکه را بدین نوع جلوه داد لا یستکبرون عن عبادته عبودیة ایشان را بدین عنوان باز نموده
عباد مکرمون ثنای عبادة انبیا را بدین گونه مهند ساخت و کانوا لنا عابدین اسامی عبودیت
ایشان را بدین وجه مشعر نماید و اذکر عبادنا ابرهیم و اسحق و یعقوب عبادت مومنان را فرموده
التائبون العابدون عبودیت ایشان اکنت یا عبادی لا خوف علیکم و انظر بخصوص عباد
و عبودیت حضرت رسالت صلوات الله علیه که کاکل عباد و اشرف عباد بوده فرموده عبادتش
انجا که فاعبده و اصطبر لعبادته و عبودیتش انجا که سبحان الذی اسری بعبده انچه ملایکه معبر
و انبیا مرسلین و مومنان صاحب یقین و حضرت خاتم النبیین را علیه افضل الصلوات
المصلین جدا کانه این دو صفت کرامت فرموده برای بنده در یک لفظ جمع کرده تا اکر نعبد
پرستش کری داشته آید و اکر بمعنی بندگی عبودة باشد و عبادت را حرج علی العباد المومنات
شرف عبادة انضمام یابد با عبادت یابد دولت عبودة عبادی یا عبدی عزی نهی دولت کم
کسی را طوق عبودیت در گردن جان و نقد عبادة در دامن دل باشد و بنوشته و فرماش
مولی معبود خود از صحیفه خاطر هر اشد دل شیفته را شغول بعطا المجملان نعمت
وجان آشفته را تا بیر کرده اند مشاهده لمعات محبت و مهمانان را مستغرق لذت وجود ساری
کشف هویت نادیده و بصفت قایم بالله بوده لکم وصف عابدیة و معبدیة در میان نخواهید
از تجلی بهجت رطعه خود و چون هر یکی ازین دو لفظ مأخذ اشتقاق بیشاید مناسب آنست
که در تعریف هر یک دو سه کلمه گفته اند **فصل** عبادة در کلام عرب برنج آمده و بنوع
از ان در قرآن مذکور است اول بمعنی توحید قال تعالی و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیا ای
وحدوه و جمیع رسل امم خود را بدین لفظ بتوحید بخوانده اند و لقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا
از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که هر جا در قرآن در ذکر عبادة آید بمعنی توحید است

یا ایها الناس اعبدوا [illegible] هرجا • ذکر تسبیح فرموده چنانچه فسبحان الله حین تمسون الآیه و هرجا
فنوع مذکور کرده مقصود طاعتست مثل وقوموا لله قانتین پس معنی این آیه چنین باشد که ای
خدایان ایشانکه یاد میکنم و یگانه [illegible] بشناسیم و بذات کون و مکان بر وحدت ذات تو شاهد
عقل پیامم بیت دانند [illegible] که هستا نمدرا • بوحدتا و جمیع ذات کوا • دوم
بمعنی دعا قال الله تعالی یستکبرون عن عبادتی ای دعائی پس ایاک نعبد آن بود که ترا میخوانیم و حاجات
تو میطلبیم سوم بمعنی طاعت قال الله تعالی ان لا تعبدوا الشیطان ای لا تطیعوا امام حسن بصری
رحمه الله برین رفته و فرموده که ایاک نعبد ایاک نطیع ترا فرمان برداریم و حکم ترا بجان پذیرفتیم
اما دو وجه دیگر در لغت عرب هست اول بمعنی اکرام و عزت عرب چیزی را که عزیز و گرامی
باشد معبد گویند در شعر حاتم طائی آمده ع ای المال عندنا للباخلین معبد ای مکرما و بر این
تقدیر معنی ایاک نعبد چنین بود که ترا گرامی میداریم و عزت فرمان تو بجای می آریم دوم
بمعنی تجرید در تفسیر عین المعانی آورده که امام لغت روایت میکند که عبادة تجرید است
شتر برهنه را معبد گویند عشی گوید ع یحو بالوادی کالبعیر المعبد • و بدین وجه مفهوم
ایاک نعبد آن باشد که مجرد میشویم از اندیشها [illegible] پرستش تو و بحسب واقع از ما
از ما سوی الله مجرد گردد حقیقت مناجات که المصلی یناجی ربه بروی ظاهر شود بیت
در حریم حرم دوست نگردی محرم • تا ز اندیشه اغیار مجرد نشوی • بعضی علما عبادت را در این
آیه با سید و این تفسیر کرده اند و در احقاق از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که جبرئیل
معنی ایاک نعبد با سید انام علیه الصلوة والسلام برین وجه ادا کرده که [illegible]
بیگانگی بود در تفسیر آورده که اگر نقل بصحت پیوندد آیه را تاویلی دیگر احتیاجی نه و نزد محققان
عبادة آنست که همه بر مشغول باشد دل با معرفت و روح با نوار مشاهده او و تن بلوازم
خدمتا و عبادات شکر گذاری نعمتا و در کلمات بر طریقت اشارة بخواجه عبد الله انصاری
که عبادة سه مرتبه اصلست اول رضا بقضا و آن نشان بندگیست دوم شکایات بلا و این علامت
دل [illegible] مقیدانا [illegible] شبیه است [illegible] در علم حق [illegible] وجود او لیاقت
وجود ما [illegible] همچنین در عبادة مستتر الحکم است و در مقابله
رحمات [illegible] چنانچه رحمات [illegible] مطلق است در ایجاب [illegible] همچنین در عبادة
ذاتیه نیز تکلیفی باشد [illegible] اما عبادت صفاتیه مختص است بهرچه ظاهر شود
از ذات عابد از حیثیت حکم صفات و خواص و لوازم آن و این عبادت بازاء رحمة وجوبیه است و
انجا [illegible] تحت وجوبیه را بحکم تکلیف هست فسأکتبها للذین یتقون در عبادة [illegible]

تکلیفی هست و امر تکلیفی بواسطه رسل و انبیا وقوع یابد و امر تکوینی را واسطه نبود در تفسیر
بحر در آیه فاذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون اشارتی بحقیقتست [illegible] خواهد رفت و همه موجودات
حق سبحانه را بعبادت ذاتیه عابدند و تفاوت احوال عباد در عبادت صفاتیه ظاهر شود بعضی [illegible]
نمایند و جمعی سرکشی و تمرد نمایند لاجرم عابدان بدرجات نعیم رسانند و متمردان در درکات
جحیم مانند بیت پرستش آن یکی و صد رجا • و آن دگر از سرکشی در قعر چاه • بندگی [illegible]
اعتاد • بی محل بیداشت هر یک را عیان • صاحب حقایق التاویل فرموده که عبادت [illegible]
خشوعست و آن لایق نباشد مگر کسی را که عطا کند نعم و جلایل آنست پس هر که ملاحظه
کند نعمتها [illegible] که حضرت واهب [illegible]
در روش عبادت سر بر خط فرمان نهد و آن قدر قوت که دارد بملاحظه اوامر و نواهی اختیار کند
که تا کسی از فرمان سر کشد متابعت فرمان خدای او واجب [illegible] بیت یا رضای دوست باید
یا هوای خویشتن • هوا پرست دیگرا [illegible] بیت مادام که تو هوا پرستی
دستت ندهد خدا پرستی • امام قشیری فرموده که عبادة بوستان زاهدانست محل [illegible]
راحت مریدانست [illegible] تجلی گاه دل عارفانست [illegible] نور عبادت روشن
گرداند [illegible] ایشان [illegible] عبادت ختم شود ای عزیز هر که بعین عبادت رسید سر چشمه آب حیوة
یافت هر که بر خاک پرستش نهاد بر تو مهر قبول [illegible] بیت کسی نهاد زمانی [illegible]
کرم یافت [illegible] سعادت • در عرایس آورده که عابدان چهار طبقه اند یکی گروهی
و امید بهشت خدایرا عبادت کنند و این طریقه اجراست دوم گروهی [illegible] و خوف دوزخ بر
و این وظیفه چاکرانست سوم آنکه از روی حیا و تعظیم پرستش نمایند و این داب [illegible]
چهارم آنکه از محض محبت در مقام عبادت باشد و این خاصه عاشقانست که مطمح نظر ایشان نه امید
بهشتست و نه خوف دوزخ از نوری رحمه الله پرسیدند که حقیقت ایمان تو چیست فرمود که
والله ما عبدته خوفا من ناره [illegible] جحیم باشد و نه امید درجات نعیم و این طریقه عبادت
چاکران و مزدورانست نه وظیفه عاشقان و مشتاقان بیت از خدا غیر خدا طلبید
زاهد و ما • بخدا گر بخدا غیر خدا میطلبیم • هر کسی را ز تو هست نوعی طلبی ما بهر نوع که هست
تو ترا میطلبیم فصل اصل عبادت عبودیتست و آن در لغت بر پنج معنی آید اول خواری
و [illegible] قال الله تعالی ان عبدت بنی اسرائیل ای ذللتهم [illegible] عبد گویند که در
حکم مالک خود است [illegible] مردمان بدل بندگی موسوم و مشهود [illegible]
ایاک نعبد یعنی [illegible]

نمازیم و نیازیم **دوم** تکلیف امر و نهی چون یکی دیگری را تکلیف امر و نهی کند گویند تعبّد فلان
فلانا پس بنده را عبد بواسطهٔ آن نام نهاده اند که بامر و نهی مکلف شده است و بر این تقدیر
مفهوم ایاک نعبد چنین باشد که ترا بامر و نهی بنده فرمانیم و بجز بدان تکلیف فرموده در کمال
انقیاد و امتثال آنیم **سوم** فرع و رشتهٔ جامه که بغایت کثیف باشد و تار و پود
قوی و صحیف بود عرب آنرا در عبد گویند پس وجه تسمیهٔ عبد آنست که در خدمت
سختی میکشد و تمام فرع بدل میکند و بدین معنی مضمون ایاک نعبد آن بود که بعقد
معتقد و بتا بندگی میکنیم و بامید ارتقای فرع المرود نخود را در ربطهٔ شرع بر افکنیم **چهارم**
محل بیع در بتصار آورده که عبودت کشیدن بعثت باید صحت و از ایجاب که ملکت
و بر مشتری را جهت دفع علت حرب بقطران جلا میکند و چنان بمحل برای حصول شفا
بدو میرساند نیز معبد میکوبند نیز بواسطهٔ تحمل ریاضت عهد و خدمت نیت با
خداوند خود تصحیح مینماید و علت کسالت و بطالت را از آن زایل میکرد ولذا بدین معنی ایاک
نعبد آن باشد که ترا فروتنی میکنیم و بجز غایت خضوع خشیت در حضرت تو بذل مینمائیم در
طوالع مذکورات که حق تعالی بنده را بلباس خضوع و استکانت و تضرع و مذلت بپوشید
برای آنکه ایشانرا عزت ابدی و جلالت سرمدی بدین معنی حاصل میگردد **بیت**
بندگی کن میان اشتران تو خریدار منی • در بهشت آنکه تو در هر دو جهان یار منی • بندگی کن
و فروتنی آنست که عزت و عظمت خداوند بحی او را در نظر آید و تمام کار دو بار خود در قبضه
اختیار او بسپارند **بیت** بر سر انداز عشق از دشوار آمدن • بنده باید بودن و در
بیع جانان آمدن • عبودیت بر دو نوع است یکی عبودیت عام و آن عبودیت است طوعا و کرها
آسمان و زمین و اهالی آن همه در این داخلند کما قال تعالی طوعا و کرها وقال تعالی ان کل
من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا و در این عبودیت عصیان متصور نیست و کلهم
با بجز مقر شده درکار اند **بیت** خلق همه بر در او در خویش • هست پرستنده بمقدار
دوم عبودیت خاص و آن عبودیت عبادت باختیار دولت نامزد رسیده و کشته ممکن
ان عبادی لیس لک علیهم سلطانا الا من اتبعک ای در دو بزرگ خلق را با بیعا یز بندگی آفریده
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون انبیا و ملائکه از بندگی استنکاف نداشتند لن یستنکف
المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملائکة المقربون و اولیا بمنزلت سر مباهات و مفاخرت بر
بندگی بر افراشتند لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
خود را به بندگی یاد کرد افلا اکون عبدا شکورا خداوند تعالی نیز در شب معراج بدین نام خواند

سبحان الذی اسری بعبده و در تفسیر کبیر آورده که در این محل لفظ عبد از رسول اشرف است
بجهت آنکه عبودیت انتقال است از خلق بحق و رسالت عکس آن عبودیت اعراض است از نقرها
و رسالت اقبال بدان رسول را بتکمیل مصالح است دل در بندان و بنده را بتکمیل
اصطلاح مهمات حضرت خداوند و اینست که در کلمهٔ شهادت که در تعقید نماز ادا باید نمود
عبد را بر رسول مقدم داشته ای عزیز هیچکس را در همهٔ عالم چون سیدنا صلی الله علیه
قدم در راه بندگی نهاده و بنهایه و نهایه صفت عبودیت او را قصه عام بود و قصوری نزد
صورت و معنی بندگی جهد تمام داشت و قصوری لاجرم خلعت انا ابن سامی بر قامت کرامت او را
آمد و انه لما قام عبد الله **بیت** از اد بنده که شعار تو بندگی • سلطان هر دو کون
سرا پرده دات بجا • ذو النون مصری رحمه الله را پرسیدند که عبودیت چیست فرمود آنکه در همه حال
بنده او باشی چنانچه او در همه حال مولای تست [illegible] چنانچه هرگز در هیچ حال از و بی نیاز
باید که در بندگی نیز از تو قصوری نباشد و از سید الطائفه رحمه الله سوال کردند که بنده را کی
توان گفت که او بنده است فرمود که وقتی از ما دون الله آزاد باشد **بیت** آن دل که
بندگی حق شاد بود • ز اندیشه هر دو کون آزاد بود • سمنون محب رحمه الله فرمود که نشان بندگی
آنست که لباس اختیار خود بجز کرده و زمام تصرف بدست دوست باز دهند تا هر چه
خواهد کند بشر حافی رحمه الله گوید نهایت طلب و منتج سلوک خود قسط عباد است که
بوده اند و بیان مقصد عباد و موطن نهاد توجه نموده مردی دیدم نابینا و بعلت جذام مبتلا
در گوشه بیهوش افتاده و لشکر پیش زن بنجو دوید و نهاده **بیت** زنهار و بیعا
وصلهای گوشتان زو مبرم • تدلیک وی رفتند و سرش از زمین بر داشته بر کنار نهادم و
بوده نیجوا از وی دو بکردم باز بخود آمد و گفت من هذا الفضولی الذی یدخل بین عبده
المولی این فضول کیست که میان بنده و خداوند در می آید رحم خلوتخانه وحدت بیان
عاشق و معشوق واسطه میشود **بیت** برو ای عقل نامحرم که اسب اجلال او
جان نحجر شخلوق دانم کر من جستم محرم لا اذهب ولا احرف تا دکید بود بر فضول بگذار
روحا لا بشعلهٔ آتش جگر خود که از کانون انا الفتا المومن بر افروخته است سرا پای
سرا پای بسوزانم گفتم ای بنده خدای من با تو بهر آن [illegible] و میخواستم که [illegible]
گرفتار باشی فرمود که تو را این کارها چکار بنده بیم رب ام و او خداوند و هر چه یفعل [illegible]
یشاء بگذار تا بر او هر چه خواهد کند **بیت** هر کس علاج درد دل خود کند
دم در کشیدم تا هر او چه میکند • در دست تا [illegible] عنان الذی بگذاشتم تا گرم او چه میکند

عیبی دم است مرا پیش او بکش . و اگر نظر کن کرده او چه میکند **فصل** ثمره این معنی
عبادت و عبودیت دانسته شد این نیز شناخته که استحقاق معبودیت و مالکیت حضرت
حق راست و بس و هیچکس از مخلوقات مستحق آن نیست که او را پرستند و بنده او باشند جهت
آنکه نوع عبادت و ملکیت عبودیت عطا کرده اوست پس بنا بر عبادت نباشد مگر حق
اسباب آنست و بی مدد انعام و اکرام بیکرانش بنده را دادای عبادت عاجز و ناتوان بود و در کشف
الحقایق فرموده که بنده در جمیع احوال محتاج است بحق سبحانه و هرگز از فیض و احسان او
بی نیاز نیست پس بر و لازم باشد توجه بحضرتش نمودن که محتاج الیه است و ممکن بالذات
و ممکن محتاجست بغیر هر که محتاج باشد او را از اشتغال بتحصیل حاجت خود فراغت
انجاح حاجت محتاجان نخواهد بود **ع** کی تواند خواست نوع عاجزی از عاجزی . روا شدن
حاجات از کسی توقع توان کرد که او بکس احتیاج نداشته باشد و آن الله تعالی است که غنا
لازم ذات اوست پس هر محتاجی را بوسیله و ذریعه حاجات او باید کرد و آن وسیله عبادت
و عبودیت است **بیت** دست حاجت چو بری نزد خداوندی بر . که کریمست و غفورست و
شکور است و ودود . کرمش نام تو هیچ نخواهد پایان . هیچ خواهنده ازین در نرود بی مقصود
و گفته اند عبادت تا اظهار عبودیت کردنست و معبود [illegible] بعبادت آوردن هیچ یک را از
دیگری گزیر نیست عبادت نفس کردنست و عبودیت حق را بنده بودن هیچ سالکی در راه
شریعت و حقیقت را از اتصاف بدین دو صفت چاره ندارد **بیت** حیثه را اعتقاد
خدا را بنده باش و نفس را بند . عبادت اجلال لقدس است و عبودیت اذلال لنفس اجلال لقدس
عظمت او را شاید و اذلال نفس همین در خدمت او باید و اجلال و اذلال غایت قید است
استحقاق غایت تقید عجز و را بنیست و از اینجاست که بحسب شرع سجود را بغیر حق حرام داشته
جهت آنکه موضع شریفترین اعضا که سر است بر خسیس ترین اشیا که خاک است غایت خضوع است
و آن غیر حق را نشاید **بیت** نقش الهیست نقش جبین . بر در مخلوق منه بر زمین
کو گذاری بچنان نمان . سجده بیابی که نیارد بجان . شرم نداری که چو افسر کلاه . خشت کنی بر در
دربانیدگان . دل بمردگان بتعظیم مرده دلان که از بنده انست و دلهای بنده دلان متوجه
عبودیت نیز چرا که از بندگی او بندگی دل باید لکه از دل بندگی بدین بندگی ثنا شد
بیت جامی اگر بنده دلی بنده باش . بنده این بنده آن بنده باش . بندگیش بندگی
بندگان باشد والسلام **فصل** علما در نوع تعبد و خلاف کرده اند بعضی گویند نوعی
تعظیمست ولیکن کسی نشاید که از روی تعظیم خود را بلفظ جمع یاد کند چون پادشاه مثلا

که تخصیص و احداث و میگوید ما چنین کردیم و چنین گفتیم و اگر کسی پرسد که درین محل که بنده
عرض عبادت و عبودیت میکند خود را بتعظیم مذکور ساختن چندان مناسب نماید جواب آنست
که در مفاتیح الغیب آورده که تعظیم بنده درین وقت مشعر بتعظیم خداوند است گویا الملک
اشارت بنده را که گوید که چون در خزانه نماز باشی از ما و من بگذار تا در وقتی عبودیت خود را بر
تعظیم یاد کنی تا مکان را معلوم شود که هر که بنده پرستش است او را رسد که عظمت خود بر همه
کاینات عرض کند و آن بزرگ را بما فرموده است که گفت قل انا کون عبداً ما عزت بهمین بس
که حلقه غلامی تو در گوش و غاشیه بندگی در دوش عبودیت تو بر دوش دارم **بیت**
آنکه داغ بندگیش بر جبین اوست . هر جا شهنشهیست غلام کمین اوست . جمعی دیگر گویند
که نون جمع است و مراد قاری باشد با حفظه و کرام کاتبین که بنوشته او یعنی اند و ایشان نیز
پرستندگان حق اند یا جمیع مؤمنان که حاضر باشند و گفته اند **اگر ایاک اعبد** گفتی عبادت خود
خاص کردی و از ابتداء استقلال بشام اوهام رسیدی و نزدیک بدان بود که سر رشته
بعجب و تکبر کشیدی اما چون بصیغه جمع بیرون آمده می نماید که در عبادت شریک بسیار دارد
از ملایکه و انس و جن پس بر وفق این عقیده میگوید خداوندا همه بندگان ترا میپرستند و من
یکی از ایشان پرستندگانم این صورت بجانب تواضع و تضرع بیشتر میکشد و بعضی برانند که در
صیغه اشارت غیبی و بشارت لاریب فیه هست که ای بنده چون بکلمه **الحمد لله** بر ما ثنا گفتی و
محامد دنیا و اخرت بما اضافت نمودی و خطبه صفات پروردگاری و آفریدگاری و بخشش
بخشایش و ملکیت و مالکیت بر ذروه منابر اخلاص و اختصاص ادا کردی ما نیز علم قدر تو
در عرصه رفعت بر افراختیم و منزلت تا در حضرت عظمت و کبریاء بزرگ ساختیم و کل عنایت
اجابت دعوات و بر آمدن حاجات و مهمات تو نصب کردیم اما همین باصلاح مهمات خود اقتصار
مکن و سایر مسلمانان را در دعا با خود شریک گردان تا برکت جمعیت حال تو همه جماعت نیز مراد و
مقصد فایز گردند **بیت** بکام دل چو همی خوشی حریفان را صلایی زن . چو بزم عیش سازی
دوستان را بر جای زن . و گفته اند اگر بنده گفتی اعبد همین ذکر عبادت نفس خود شد بودی
و عبادت مؤمنان [illegible] بحکم انما المؤمنون اخوة [illegible] ذکر نفر بودی
پس چون نعبد گوید ذکر عبادت برادران مومن کرده باشد و صفت عبودیت ایشان نیز بوقت
عرض رسانیده و این علامت شفقت و مرحمت بر خلق و رحمت خلق مستجلب رحمت
حق است که ارحموا ترحموا **ع** چو رحمت کنی بر تو رحمت کند . دیگر آنست که نعبد شامل جمیع
عبادت عابدانست و عبادت کنندگان انبیا اند [illegible] موجب نزول رحمت باشد

کرعند ذکر الصالحین تنزل الرحمة پس این کلمه سبب آن شود که از سحاب عنایت باران بی پایان بر
قابل او بارد و قطرات امطار مغفرت بیکران او بهره کار او باز آرد و این نیز توان گفت که آنکه
بدین صیغه عبادت خود را در تضاعیف عابدان عبادت ملایکه و اولیا مؤمنان
درج میکند و حاجت خود را در اثنای حاجات ایشان معروض میکرداند تا برکت طاعات
آن ارباب سعادات طاعت او مقبول و دعوت او مستجاب گردد پس گویا که بنده میگوید
خداوندا اگر عبادت من استحقاق قبول ندارد بسایر عبادات مقبوله تشفیع مقبول کن
و بطفیل ایشان در درجه قبولش داخل گردان **بیت** بطفیل همه قبولم کن ای اله
من و اله همه • و تاکید نماز جماعت نیز از این نکته است که برکت یک نماز مقبول سایر نمازها را
بمرتبه قبول رساند و بشرف آمین مخلص سهام دعوات دیگران بهدف اجابت واصل گرداند
چه یمن برکت یک سهیل عالمی را روشنی بخشد و دلهای سنگین را لعل رنگ رود قبول
چون عشق به لعل نگین سازد **بیت** سنگ که خاره اگر همه بود • چون بصاحب
دل رسد گوهر شود • هیزم تیره حریف نار شد • تیرگی رفت و همان انوار شد • در بعضی
استعانت دو قول است اول طلب معونت یعنی یاری خواستن و معونت باشد قسمی
ضروری که با وجود آن عبد متصف شود باستطاعت در فعل و بعدم آن متصف
گردد بعجز آن چون اقتدار فاعل و تصور آن فعل و حصول آلت و ماده که بدان فعل را
شروع توان نمود و هر گاه که این مجموع جمع شود مستجمع آن استطاعت وصف کنند
تکلیف بحصول این نوع از معونت صحیح و بغیر صحیح باشد قسم دیگر غیر ضروری و آن چیزیست
که وجود فعل بآن اگرچه ممکن است اما کاهش کند از آن صعوبتی میباشد و ادای آن متعسر
میگردد از این جهت محتاجست بمعونت تا سهل و آسان شود همچون راحله در سفر حج کسی
که بر مشی قادر باشد یا آنچیزی که نزدیک کرداند فاعل را بفعل و بر آن حث نماید و این قسم
از آن جمله است که صحت تکلیف بر او موقوف نیست و استعانت طلب این دو نوع معونت
و حکمت در آنکه نفرمود که معونت بر چه چیز خواهیم آنست که بنده در جمیع احوال باستعانت
از حضرت عزت محتاجست پس استعانت مستمر است در حقیقت و بنده بدان نیازمند
لاجرم باید که مقید نبود بچیزی تا عام بود و شامل هر چیزی که بدان یاری توان داد در
ایام و اوقات و در تفسیر کشف الحقایق آورده که اطلاق استعانت برای آنست که عبادت
اشتمال بر چیزها مختلف از فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و آنچه لوازم عبادات
و عابد در هر یکی از آنها محتاجست باستعانت در همه در نماز چیزی و شاید که در آنچه مذکور شد

محتاج نباشد و حال آنکه در تتمه چیزها در همه وقتها احتیاج دارد پس اطلاق او جهت دفع
توهم اهمال است و جمعی از علما بر آنند که اگرچه استعانت علی الاطلاق واقع شده اما بقتضای
مقام میتوان دانست که طلب معونت بر چیزی باید در نجا بر طریقی میگوید که لایق آنست که
حمل بر عمل اعانت بر عبادت و عبودیت کنند و در احقاق نیز از ابن عباس رضی الله عنه همین طریق
آورده که نستعین علی عبادتک سدی رحمه الله میگوید باری میخواهیم بر حمل امانت طاقت آن
نداریم و از ابن عیینه رحمه الله منقولست که طلب معونت میکنیم بر محاربه دشمنان چون ابلیس
و اغوای او و نفس و هوای او که ما را از عبادت و امیدارند در تیسیر فرموده که جامع
اقاویل آنست که سؤال میکنیم از حضرت حق که اعانت کند ما را بر ادای حقوق و اقامت فرایض
و تحمل مکاره و طلب مصالح و حقیقت آنست که استعانت را عام دارند چنانچه از آن گذشت
یا آنچه ما قول ثانی طلب عین که گذشت و عین لفظیست مشترک یعنی او را اطلاق میکنند بر چند
چیز مختلف بحدود و حقایق اطلاق متساوی و از جمله آن دو چیز بدین محل مناسبت
اول عین چشم است علما اطلاق استعانت را طلب عون دانسته و آن یاری جستن باشد که او
معنی طلب عین دانند و آن دیدن خواستن بود آنکه مشاهده میطلبد مقصودش آنست که او
از حضرت حق مانع قبول کرد الم که حملها الاثنان وقوع مخالفت آن نبایم یا دوم مراد که او را
آن و آنکه دیده میخواهد عرض جانست که آنکه مرتبه ندیده و دیده را عین تهیه است **بیت**
بر دیده بیستانکه بر دیده کس • انوار جمال دوست تواند دید • ذوق شاهد صفات
نتوان بود و از مطالعه انوار ذات بی دیده تا بر این توان گرفت **بیت** بعد از این نادیده
خواهیم از تو بین • تا بی شدیم از خاشاک و خس • دوم عین بمعنی معاینه آید فی الصحاح
الطلب او بعد عیان ای معاینه پس استعانت طلب معاینه باشد و معاینه سه مرتبه دارد چنانچه
در منازل السایرین مبین است اول معاینه ابصار و حضرت پیر طریقت قدس سره در بعضی
نموده اما در محل العقل الاشارة بدین مرتبه میکند که معاینه ادراک حواس ظاهر و باطن باشد
و مدرکات ایشان را روحی که شاید و باید چنانچه از آن او را که انها توجه بمبدع و موجد آن روی
نماید دوم معاینه چشم شواهد علم روی نماید سوم معاینه روح است و آن شهود او باشد
مر حق را احیانا اعضا و ارواح را که صفت ظهور داده بصفت بقا آراسته اند اول زبان شاهد
بر توحید و عزت و حدانیت است پس قایل نستعین در مرتبه که هست طلب معاینه و ادراک
حال خود مینماید و قیاس علی الاطلاق مناسب که موجود در هر مقصود بر دو کفایت
استحقاق او میکشاید **بیت** هر کسی را آنچه میشاید • آنجا ترسد هر که میباید

هر که دارد بحضرت تو نیاز نا امید از درت نگردد باز • و بعضی دیگر از معانی مبین چنین گفته‌اند
که عین الیقین معنوی باشد که باطن او مرآت حق است و هر صاحب دولتی که بمظهریت آن مستحق
شود دین اینکه گرد دباران بوسته که عبارت از قطرات برکات سحاب فیض عنایت
که علی الدوام از آسمان محبوب بر اراضی امکان میبارد و چشمه آفتاب که اشارت به
ظهور تجلی ذاتیست و امثال این و تحقیق هر یک باعبارت در تبیان برین مفوض است
باذهان صافیه اولوا الالباب والله الموفق والیه المآب **فصل** چون از نعبد مقید
چنانچه اول برای تخصیص عبادت بود بمعبود ثانی برای آنکه استعانت بمستعان مطلق
تکرار جهت دلالت باختصاص و تاکید آن چنانچه کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا لفظ کثیر که
مکرر وقوع یافته جهت تخصیص است بتخصیص حق بتسبیح و ذکر او ثانیا در انوار آورده
که تکرار ایاک نص است بر آنکه مستعان اوست لا غیر و اشارت بهمین معنی است که حضرت
محی الدین قدس سره در کشف الاسرار آورده که تکرار لفظ ایاک برای آنست که اگر و ایاک
مذکور نشدی هیچ مانع نبود که استعانت بغیرا و جایز بودی امام قشیری در تفسیر خود
میگوید که چنانچه در عبادت اختصاص لازمست در استعانت نیز تخصیص میباید و علی القطع
استعانت از غیر حق سبحانه نشاید پس گوئیا که بنده میگوید الهی از غیر تو یاری نمیخواهم زیرا
که غیر تو محتاج و عاجزند و از ایشان هیچ نیاید مگر وقتی که تو ایشانرا بر اعانت من اعانت کنی
چون معین حقیقی توئی در استعانت از حضرت تو قطع وسایط اولی باشد **بیت**
اگر تو دست نگیری که دست گیر بود • وگر تو یار نباشی که میدهد یاری • **محققان** گفته‌اند
عابد که مظهر عبادت و مستعین که مظهر استعانتست هر دو در مرتبه هوش وصحو الفرق
الهی ایاک اول عابد را از رؤیت عبادت باز داشت و ایاک ثانی مستعین را از شهود استعانت بشاهد
معبود و مستعان مشغول میگرداند تا از تحقق بحر آیند که با خود بودن منافی توحیدست
و بیخود شدن صفت اهل تقدیر **بیت** تا دین ره با خودی بحاصلی چون شوی بیخود
بجانان واصلی **وصل** در تقدیم عبادت بر استعانت نکتها گفته‌اند از آن جمله یکی آنکه از
چنین مفهوم میشود که تقدیم عبادت بر استعانت مشعر است بتقدیم وسیله که عبادت
کاملا آید که بیم هر چند خدا وندا از وسایل داعی مستغنی است اما بنده را باید که طریق بندگی فرو نگذارد
وسیله را بر طلب حاجت تقدیم دارد که رحمت دوست بهانه جوست **بیت**
تا نگرید کودک حلوا فروش • بحر رحمت در نمی‌آید بجوش • تا نباید طفلک نازک گلو • کی روان
گردد ز پستان شیر او • طفل حاجات شما را آفرید • تا بنالد تا شود شیرش پدید • و در تفسیر معالم

فرموده که اگر کسی عبادت بعد از استعانت وجه گوید پس ایستی نزخیر از ندکور شدی گویم این
مذهبی لازم آید که استطاعت بر فعل مقدم دانند و بالحمد لله تعالی که استطاعت و فعل باهم‌اند
میدارد بیرون قید و تأخیر لاجرم هر کدام که مقدم افتد و موخر باشد تفاوتی نکند و گفته‌اند استعانت
نوعی از عبادتست پس بعد از ذکر عبادت اجمالی یکی از انواع او را بتخصیص تفصیل مذکور ساخت
و در انوار آورده که تقدیم عبادت بر استعانت جهت موافقت رووس آیتست و هم قاضی فرموده
که چون متکلم عبادت را بنفس خود نسبت دارد در ذات وی نشاء عجبی ظهور میکند و نوع
عظمتی و رعونتی بوقوع میپیوندد چنین صورتی از وی سر بر زند پس تعقیب کرد این قوله ایاک
تا دلالت کند که عبادت بی‌نیاز دوست و تمام نمیشود مگر بمعونت و توفیق او بدین اندیشه از کدورت
رعونت خود بینی خلاص یافته بصفا نیازمندی و مسکنت مستعد گردد صاحب لباب
چنین میگوید که تا عبادت میکنم و ما را یاری ده بر ادای آن اکنون استعانت میکنم بر عبادت
دیگر که بدان اشتغال خواهم نمود در کشف الحقایق آورده که بنده در عبادت شروع میکند
و میداند که اتمام آن او را میسر نشود پس بعد از شروع استعانت مینماید بجهت اتمام آن
که متحقق نیست الا باعانت دیگر اگر چه بنده را قدرت شروع عبادت هست اما بر احضار قلب که
بین الاصبعین است قادر نیست و حضور قلب که کمال عبادت است بر آن موقوفست جز اعانت
الهی بوجود نگیرد دیگر آنکه عبادت بر وجهی که باید و شاید جز برعایت آداب آن ممکن نیست و بنده را
مرعی داشتن وظایف آداب در محل قیام بعبادت متعذر است و بواسطه این تعذر محتاج
باشد باستعانت و حقیقت آنست که بنده در هیچ وقت از طلب اعانت مستغنی نشد خواه در
دنیا و خواه در آخرت انتم الفقراء الی الله ای بندگان و درویشان همه درویشان و محتاجانید
و من با وجود دیگر توفیق یا نعیم کارسازی دایم و هم بنده نوازی عزیز از تو بهیچ حال مستغنی
از اعانت ذو الجلال در دنیا بر این خواهی که راه یابی دیو و در عقبی باعانت حقیقی حصول نجات
فیروزی از تیغ معصیت محتاجی بفیض رحمت در بحر کرم که لا احتیاج داری بالطف شامل
در ازاله خطایای بندگی بافاضه عطا بعد از ارتکاب جفا حاجت داری باختلاف و عام درم
نو سیمی و نحو کرمی از نعم الابقی و منا و بخشایشی **بیت** هر نفس چون نسیم در تیم مرسند
و ز نو انعام و کام دم میرسند • هم در این عالم نکو میدادیم • هم در آن عالم فرو مگذاردیم • ای وفا از تو
بر من مکین • وی عطا از تو خطا بر من مبین **فصل** در جمع میان عبادت و استعانت
امام برهان الدین نسفی رحمه الله فرموده که فرق کرده‌اند عبادت را با استعانت تا جمع کرده باشد
میان آنچه تقرب کنند بندگان بدان بحضرت عزت و میان آنچه میطلبند و محتاجند بدان از جهت

دنیا و آخرت و گفته اند عبادت از آنجمله است که امر او تمام نشود الا بقبول و قبول حاصل نشود
مگر بفضل خالق نفوس و عقول و آن اعانت است پس بضرورة الحاجة قرین استعانت باید شد
که در قبول باید دیگر آنکه عبادت امانت است و اداء امانت بی مدد اعانت میسر نمیشود و این
بزرگان گفته که عبادت اثقال است نهاد آن عزم در بستان سرو دوان شکاری تعلق خلق
بفضای سیاحت توجه بحق و اثقال الانتقال بجائی که ضد آن باشد امری عظیم و کاری صعب
و بنده را که خلق الانسان ضعیفا ضعف الحال او است آن کشیدن بدون عون بی کشش مدد
حق بیکار نگاه تا برود و کار مشتغل شدن در نهایت عسرت صاحب احقاف که بجمع کرد
میان عبادت و استعانت افتقار و افتخار را در یک سلک انتظام داده باشد چه ایاک نعبد
افتخار است از بندگی بعبادة و ایاک نستعین افتقار است هم از بندگی و طلب مدد از حضرت
و در تعبیر آورده که ایاک نعبد تذلل است و ایاک نستعین تعزز و محمل است در حقیقت آن
انما علوم باید که تذلل او مقارن تعزز است و هر که ذلیل او باشد عزیز همه است
بیت خود را بدان که حاجت رو عاجزانی • مقصود حالت که هرگز نیابی • چون عزت بندگان
از و در خواهی است • چون خوار شوی نزد او عزت یابی • ای درویش عبادت ادب است و
استعانت طلب هر دو را مجتمع کرده اند تا تنبیه باشد بر آنکه طلب باید که با ادب مقرون باشد
و خواهش باید مشتمل اقتران باید که دعای بی خضوع از اجابت دور است و طالب بی ادب
از حصول مرام و مراد محروم و مهجور بود در کشف الاسرار بحوی مذکور است که ایاک نعبد تعلق
برب دارد یعنی جای بجا ما را نگاه دارد آفرید ما را بعبادة میکنیم از اقرار است بر اینجا که تحریر ما در
شود نعبد ایاک نستعین متعلق بنعبد است یعنی در حوائج و مهمات از تو استعانت میجوییم
از اعتراف باضطرار و احتیاج عبد بحق در اینجا از البیان آورده که چون حق تعالی بندگان را
بیافرید و ایشان را بایشان از خلعت وجود و بقا کرامت فرمود ایشان را در برد وجود
بندار خود را موجودی اثبات میکنند و بنک و بوی تعیین غریب یافته لا جرم استقلال در وجود
میزنند که ایاک نعبد حال آنکه در حقیقت ایشان را وجودی ثابت نیست و استقلال از لوازم
وجود است پس بایاک نستعین از ایشان سلب استقلال موهوم ایشان نموده اند تا دانند
که عبادة او نیست تا معبودم او نیست و ایشان در خدمت دست اقراری پیش نهاده
بیت ای من و ما بهر آن برساختی • تا تو با خود نرد خدمت باختی • نقد بود این نه خبر ای
بندگی و ذل می بایست نیک • لا جرم در قالب آدم دمید • بندگی را در خداوندی کشید • خود
در بازار عالم اولکند • صد جهان در بر خداوندی نمود • از جهان بندگی بر خواست دود • در

کشف الاسرار یزدی آمده که این کلمه اثبات شارع بود که ارکان دین و دو قاعده از قواعد
صدق و یقین یکی آراستن و دیگری پیراستن ای درویش بنا دو روش دین نهادن بر بنده هم
آراستن تحلیه نفس بود بعبادة و اخلاص در عمل و پیراستن تزکیه او از شوائب ذل و عار
خلل نزد دار روباید که اول صورت و معنی را بطاعت بی نفاق و عبادت بی ریا بیاراید پس ظاهر
باطن را با کسان دارد هر چه هوای نفس بدان میل افزاید تا بدین دو صفت در صف مقربان درآید
و در صفات اهل صفا بشکار شاید در این آیت ایاک نعبد تحلیه است چه عبادت اشارت
میکند بهر چه در شرع میباید و ایاک نستعین تخلیه است چه ترک التفات بحول و قوت ایمانی
میباید بلکه در شریعت نمیشاید در طوالع آورده که ایاک نعبد اشارت بید الجمل و منتهی
ایاک نستعین باستعانه بطول و منت یعنی چون بنده رنج کشد بعبادة و طاقت فوق خود را
بجان میدهد سازد مستحق غایت فضل ازلی بطول انعام الحمد از تو دعا از عجز کرده که در سعادت
بی رنج عبادت بدست نیاید بیت بار ده رنج گنج میسر نمیشود • مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
و گفته اند دو کلمه تلقین با صنعت تعلیم استعانة دیگری میگوید بعد طاعت خود بر سفر کن
و در دیگری میفرماید که مقدار فضل من خواهش نمای در مستش اظهار عجز است و در خواهش
عرضه کردن فخر گویا در این که اشارتی بر بود که نیاز سر آنکه بنده منی و نیاز فروآنکه
در تمامی منی تا بدو پیوسته میان تقلبات خوف و جذبات رجا متردد میباشد و بیاد خون
میکند و از خارستان خذلان میهراسد و گلشن ما را تماشا مینماید و رایحه راحمین توفیق
میشنود بیت نعت تکرم عاقلم و فرزانه • نلفت بیم بجودم و دیوانه • و گوینده بر
اشارتی بدین معنی فرموده بیت در قطرهاش نسخه ایاک نعبدانست • در جلوهاش نکته
ایاک نستعین • ای عزیز کلمه چند در باب این کلمتین بر السنه محققان که خلاصه کار خانه
کونین اند جریان یافته و انتظام بعضی از آن در سلک بیان از مواهب واهب مأمول است
محمد حکیم ترمذی رحمه الله فرموده که ترا می پرستم بر نقش ما را و اگر چه شانی نیست بعز قبول
موصول دار و از تو یاری میخواهم در باب ما که مستحق اعانة نیستم یاری فرو مگذار و از شیخ ابو بکر
وراق منقول است که ترا میپرستم برای آنکه خالق مایی و از تو اعانة میجویم که مر رازق مایی و قول
شیخ رحمه الله مشهور است با آنکه مدار بندگی بر خلق و هدایة تو اندبود و وسیله حق و هدایة تعالی
عریض است و آنچه در باب آن فرموده المذکر آن تلویح تعریض در سوره طه اشارتی بعض
وقوع یافت و من الله الاعانة در حقایق سلمی آورده که ترا میپرستم با ارادت و از تو یاری میجویم
بمعرفت و بی شبهه ارادت ثمر معرفت است بیت ارادت ندی سعادت بجوی

بیچارگان خدمت توان برد گوی · و گفته اند تا پرستش بستایم برای آنکه تو ستایش و خالق و
رازقی و غنی و کامل ما ناتوان و ناداری و عمده کاری ذاتیم اینجا آنکه ما مصنوع عیم و مخلوق و مربی و
محتاج بهر حال و بعضی برآنند که عبادت تعلق بحال دارد و استعانت باستقبال یا عبادت
بعبادت امیدواری و استعانت اندوه ترسکاری یا عبادت بظاهر و استعانت بباطن یا عبادت
بتوفیق اوست و استعانت بتحقیق یا عبادت بامر اوست و فرمان و استعانت بفضل اوست و
احسان یا عبادت دلیل شکرست و استعانت علامت و ایاک نعبد نظر و فای عبودیت
و ایاک نستعین نسبت بصفای ربوبیت ذو النون رحمه الله چنین فرموده که ایاک نعبد
عبودیت و ایاک نستعین در خواست اسقاط دعویها و گفته اند ترا عبادت میکنیم که
مطلوب و مقصود مائی و ترا عانت میطلبیم که طالب و قاصدیم قاصد از مقصود و طالب از
مطلوب بنجات ندارد کمکه طلبکار اوست که شوق مطلوب اندازد که کاری آید بیت
تو چو جانی ما مثال تن ترا · نفس بستان جان شد روا · تو چو عقلی ما مثال این زبان
این زبان از عقل یابد این بیان · و بعضی تقدیر آنکه معنی نعبد توحید باشد چنانچه آنکه
معنی کلمتین این بود که تا یکتا گوئی بستایم و بر ثبات در طریقه توحید از تو یاری بخواهیم
در عرایس آورده که عبادت نشانه رویه معاملات و طلب مکافات است و استعانت علامت
جستن مزید عنایت باید بعضی از لطیفه ایاک نعبد در مقام غیبت و ایاک نستعین در
درجه رویت و حضرت شیخ نخشبی رحمه الله میفرمودند که ایاک نعبد صفت سالکانست
و ایاک نستعین سیرت مجذوبان اهل سلوک بعبادت ترقی می جویند و ارباب جذبه چون
از حول و قوت خود تبرا کردند ایشانرا با عانت تربیت فرمایند و در روح الارواح آورده که ایاک
نعبد تعلق بقوالب دارد و ایاک نستعین بقلوب تمام ایاک نستعین است ثبات و تمکین
در مقام انقیاد و در کشاف گفته که ایاک نعبد یعنی خدمت ترا باید از دو جهت چون بنده مخلص که بگوید
ایاک نعبد حق گوید هرچه آوردی قبول کردم و چون گوید ایاک نستعین فرماید هرچه خواهیم
بدهم ای درویش گفتن این کلمه آسانست اما متحقق شدن بمعانی آن کار مردانست مقید
این دو لفظ از بنده وقتی واقع شود که غیر خدا را پرستش نکند و از غیر وی چیزی نطلبد آورده
که سفیان ثوری رحمه الله قومی در نماز شام امامت میکرد چون بدین آیه رسید که ایاک نعبد
ایاک نستعین نعره زد و بیهوش بیفتاد چون باخود آمد صورت حال پرسیدند فرمود که چون
آیه خواندم ترسیدم که بازداشته شود و گفته شود که دروغ میگوئی ای سفیان بعد ازان در آن
میروی ایاک نعبدیک ثابت بود و در آن مدد بجوی ایاک نستعین چون عام باشد حضرت

خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه فرموده اند که در ایاک نعبد فعل با قول یکی است چون شایبه شرک
جلی نیست اما ایاک نستعین بدانی و آن و دیدن فعل بخلاف قولست بیت
بیرونیست در زبان بیهم اندرو وقت ورد · ای مکو فضا مری با محوان کرد یا اسیر · و ایاک نعبد
نیز بی شایبه شرک خفی و جلی آنکسی راست بود که او در این مقام باشد که رعیا الله بکل قلبه و لا ادبر
دعوی دروغ گوی بود و دروغ در شرع حرامست ای درویش در وقت نماز دعوی دروغ
کردن ایاک نعبد میگوئی شرم دار نماز گذارنده با خدای راز میگوید اهل راز آنکسی بود که بیرون
و زبان خلاف اخلاق نکند و ایشان افعال و اقوال و احوال خود باشد از سر غفلت بتجدد آید
و بطریق عادت در نماز ایستاده و بهزار اندیشه باطل و خیال مشغول بودن تکبیر هوا
و وسوسها شیطانی را قبله پرستش ساختن و ایاک نعبد بزبان با خود طرح ملازمت سلطان
و امیر و حاکم و وزیر انداختن و ایاک نستعین خواندن و آن هم خود را از اهل ایمان و محرم راز
دانستن ع بیت زهی تصور باطل زهی خیال محال · مرا غرض ز نماز تو آن بود که بناز
غم فراق ترا با تو راز بگشادم · و گر نه این چه نمازی بود که من بی تو · نشسته روی بمحراب و دل بجای
کسی که جامه بسک بر زند نماز نیست · نماز من که پذیرد که در بغل دارم · شیخ ابو عبد الرحمن سلمی رحمه الله
نقل میفرمایند از ابن شاذان و او روایت میکند از ابو جعفر فرغانی که از مشاهیر مشایخ بوده و یکی از
عظما و خلفای شیخ جنید قدس سره است اند که هر کرا اقرار کند با ایاک نعبد و ایاک نستعین
شبه از جبر و قدر و میان او شده و درین فعل آنکه هر دو از مذهب جبری و قدری مذکور کرد
حقیقت این سخن مفهوم نخواهد شد و در ملل و نحل آورده که جبریه و قدریه دو طایفه اند متقابل
بتقابل تضاد چون مرجیه و وعیدیه اما جبریه قومی اند قایل بانکه اصلا بنده را فعلی نیست و حرکات
او بمنزله حرکت مرتعشانست و سکنات او بمنزله سکون زمین که بی قدرت و بی قصد و بی اختیار حاصل
میشود و ایشان بانده فرقه اند جبریه خالص که مطلقا بنده را از اثبات فعل کنند و نه اثبات قدرت
بان و جبریه متوسط که اثبات قدرت کنند مر بنده را اما قدرتی غیر موثر و موثر قدرت و افعال را
قدرت حق سبحانه دانند و ایشانرا اهل حق میگویند این سخن باطلست زیرا که ما میان حرکت بطش و
جره و ارتعاش ایشان فرق میکنیم و می بینیم که اول باختیار است و ثانی نه پس بنده را در فعل اختیار هم
و گر اصلا بنده را فعلی نباشد تکلیف او بغایت قبیح بود و مرتبت ثواب و عقاب بران محال باشد
اسناد فعل حقیقت بوی توان کرد چنانچه گویند نماز میگذارد و زکوة میدهد و امثال این
بقول ایشان نماز گذارنده و زکوة دهنده دیگری باشد نه او و حال آنکه در قرآن اسناد عمل
بدیشانست قال الله تعالی یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و جزا هم بعمل ایشان مترتب خواهد بود و جزا

بما کانوا یعملون قال تعالی الیوم تجزی کل نفس بما کسبت و اکر خیریه کویند که ما تحقیق دانسته ایم که
ایزد تعالی بخلق ایجاد او مستقل است و جز او خالقی نیست کما قال تعالی عز و علا من خالق غیر الله
پس جبریه کویند هرکاه که بنده را بحقیقت فاعل فعل و موجد آن شناسیم لازم آید که مقدوری
واحد در تحت قدرتین مستقلتین داخل باشد و آن نشاید محققان در جواب میفرمایند که
چنانچه برهان ثابت شده که حق سبحانه خالق افعالست بضرورت دیده میشود که قدرت و اراده
بنده را نیز در بعضی افعال مدخلیت هست چون حرکت بطش و در بعضی نه چون حرکت ارتعاش پس
جمع میان این دو صورت کرده میکوییم الله خالق است و بنده کاسب صرف کردن بنده قدرت
و ارادت خود را بر فعل کسبست و ایجاد حق سبحانه آن فعل را در عقب توجه بنده خلق و اکر چه مقدور
واحد تحت المقدرتین داخلست اما بجهتین مختلفتین دخل یافته هر فعلی مقدور حقست بجهت
خلق و مقدور بنده از حیثیت کسب و ما ضافرا امری بجهت کسر از جهت مختلف مقتضی شرکت نیست
چنانچه در محلش بیان کرده اند و واضع این مذهب [illegible] بن صفوان بوده و او را در آخر بنی
امیه بقتل آورده اند اما قدری کروهی باشند که منکر تقدیر باشند که مؤثر در افعال بنده و ارادت او را دانند و هر
فاعلی را موجد و خالق فعل خود شناسند و کویند که اکر بنده در فعل خود مختار نباشد این افعال
جاری مجرای حرکات جمادات بود و چون جمادات مکلف نیستند باید که بنده را نیز تکلیف نبودی
و حکمهای قرآنی که بنده را بعمل فرموده اند چون واقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و امثال این جمله عبث
باشد و در جواب ایشان کفته است که اکر بنده را خالق افعال او دانند چند فساد لازم می آید
یکی آنکه ما حق سبحانه را خالق همه اشیا میدانیم از اعیان و افعال و اختصاص میدانید خالقیت افعال
از او منفی مینمایید پس بقول شما حضرت حق تعالی خالق بعضی اشیا باشد دون بعضی و فرموده الله
خالق کل شیء دروغ بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا دیکر افعال از اعیان بیشتر است پس آفریدها
بندکان از آفریدها خدای بیشتر باشد و برین تقدیر مخلوق بصفت خالقیت اولی بود از خالق دیکر
که چون فعل یکی از دو فاعل زیادت باشد هر آینه بمدح فاعلیت آنکس سزاوارتر بود و دیکر لازم
آید که قدرت او زیدکار از قدرت بنده کاملتر باشد زیرا که فعل تاثیر قدرتست هر جا فعل بیشتر قدرت
تمامتر و چندانچه قدرت بکمال نزدیکتر تا آثار فعل تمامتر و محکمتر پس آنکه کفت که قدری کر عمر بن
ولاحق بما نیز صفتا ما عتقاد تقدری که ذاتیست ولا یزول ولا یغنی سمتای بیت
از بخت فلجی شود دعوی قدرت . القدرة لله تعالی و تقدس . و آن کسی که معنی قدرت انکار
کرد عمرو بن عبید بود و ابو هذیل و وی شهرتی تمام داشت در شرح تعریفا آورده که روستایی
روستایی نزد وی آمد و کفت ای شیخ دراز کوش مرا دزدیده اند دعا کن تا خدای تعالی او را بمن

باز رساند و شیخ دست بدعا بر داشت و کفت یا رب خر این مسکین دزدیده اند و دزد ایشان
نخواست و ارادت تو نبود بلکه دزدان در فکر تا بدو باز دهند روستایی فریاد برکشید و کفت
شیخا از این دعا تمنا ببدر که چون نخواست که بدزدند و دزدیدند هرچند خواهد که باز دهند
باز نخواهند داد عمرو ملزم شد و هیچ نتوانست کفت ای عزیز قدری بحق دادن اول بمعزول میکند
و خود را باعمال مستقل میدانند علما در حدیث القدریة مجوس هذه الامة اتفاق فرموده اند که
هر طایفه این نام بدیکری حواله میکنند معتزله اشاعره را قدریه میدانند و ایشان این مذهب
معتزله نسبت میدهند اشعری میکوید قدری اکر آنست که حق تعالی را در فعل خود شریک
میداند و بدین جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قدریه را با ایمان کبر مطلق میخواند که از اول
هستند بلکه بر خاص مسمی کرده اند که آن مجوسیه است و کبر او را هیچ تاویل نیست و نسبت مجوس
بر جماعت بجهت آنست که مجوس به دو فاعل قایلند یکی خالق خیر و یکی خالق شر و ایشان نیز حق را
در خالقیت شریک پیدا میکنند نه یک شریک بلکه شرکا لا تعد و لا تحصی و معتزلی میکوید
قدری آنست که همه افعال را حواله بتقدیر مینماید و کفر و فسق را بارادت و مشیت حق میداند
و بنده را در هر کار مسلوب الاختیار میشناسد و با این تکلیف روا میدارد آورده اند که قدری
با اصمعی مناظره میکرد و کفت قدری تو نمایید مثلا از آنکه ما میکوییم تقدیر نیست و شما میکویید
هست پس شیء چیزی را بدین نام باید نهاد اصمعی جواب داد که چنین است که ما میکوییم تقدیر
از خداست و شما میکویید از شماست نه از خدا پس مستحق نام کسی باشد که خود را
بیان کند نه غیر را و طریق مباحثه این فریق دور و دراز است و ابو لبیه لایل [illegible]
جانب با آن [illegible] کرده در این مسئله خوض مینمایند و در مجادله و مناقشه می پیوندند
و میان ایشان تا غایت فیصلی کلی یافته از بحث و جدال در میانست هو [illegible] حقیقت آنست
که قدریه در طرف افراط مانع حق را در عمل هیچ دخل نمیدهند و تفویض همه مهمات از خیر و شر
بفاعل آن میکنند و میکویند انبیا بحکم نظام است لاجرم فاعل هر فعلی که در شریعت آمد
حدی مقرر فرموده اند فعل بنده از خداست چون ناموس رفته و سپاه دان و آن است که تحقیق
ساخت که من فاعل این فعل نیستم و بدین سخنان از خالقیت و ارادت و تصرف حق را در مخلوقات
از کامل مانع اند و جبریه در جانب تفریط مانع بنده را هیچ نوع عمل اثبات نمیکنند و بدین اعتقاد
از کسب بنده و ثواب و عقاب باز داشته اند و راه راست میان این طریقتست چنانچه از امام
جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند که لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و مذهب اهل
و جماعت اینست که هر فعل را واقع میدانند میان کسب و خلق اثبات خلق میکنند تا قدرت باشد

کسب ثابت بیان نماید چنین بودند بزرگان گفته اند سخن جبر که در مقابله قدریه خواهد
بود و صاحب گلشن نیز اشارت بدین جهت **بیت** هر آنکس را که مذهب غیر جبر است · نبی فرمود
کو مانند گبر است · غایتش این که جبریه در محل تقلید مانده اند از سر وحدت خبر ندارند و بعضی
موحدان جبر بحال قسمت جبریه مقیدان مرتبه توکل اند که نفس را اختیاری هست که او را
منبع مقصود و عبید انسان سرعت قال الله تعالی وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء و امر به اختیار بنده
واگرچه حقیقتا ایشان مجبور اند اما بمجبوریه خود آگاهی ندارند و حضرت مولوی در بیان
جبر خفی و اختیار میفرماید **بیت** در خرد جبر از قدر رسواترست · زانکه جبری
حس خود را منکرست · اختیاری هست ما را بیگمان · حس را منکر نتانی شد عیان · اینکه
فردا این کنم یا آن کنم · این دلیل اختیارست ای صنم · جمله قرآن امر و نهیست و وعید ·
امر کردن سنگ مرمر را که دید · در هر آن کاری که میلستت بدان · قدرت خود را همی بینی عیان ·
در هر آن کاری که میلت نیست و خواست · خویش را جبری کنی کین از خداست · تو نکو کن بر خیرها
کو بس قویست · تا معانی سر جبر چیست · مراد جبر آنست که موجب هر فعل ذات و
سر جبر که هر فاعلی را دانی جز یکی نیست و جمله افعال منتهی بیک فاعل حقیقی است **مصرع**
وکل الذی شاهدته فعل واحد · و آن حدیث مرتبه توحید افعال باشد و جبری که درین درجه رو
نماید جبر محقق است و چون تحقق در مقام توحید صفات و ستو شطان درین مرتبه بقا
بعد الفنا الخص الخواص را دست دهد درین مرتبه جبر و اختیار محجوب یکی باشد و بار اختیار
اختیاری بصورت پدید آید چنانچه در اول بود اما بمعنی نه چنان چنانکه در بیان کفت و
رآمد وقت منقلب بود اما در نهایت گوید و منشوره وانشدو و ورود دیگرانست و
عارف رحمه درین مقام خبر میدهد **بیت** لقد جیم عشق را نه صبر کرده · که عاشق نیست
دم جبر کرده · جبر آن اما عنی خود کامه نیست · و بیود این جبر جبر عامه نیست · این معیت با حق است و
جبر نه · وین تجلی مه است و ابر نه · بعد از وقوف برین مقدمات معلوم میشود که ایاک نعبد
دیگر است و ایاک نستعین دیگر و ادبان در اختلاف آورده که نعبد دلالت میکند بر آنکه بنده
فعل هست و جبری بنده را فعل مسلم نمیدارد و نستعین دلیل است بر آنکه بنده را استغنی
از خدای تعالی در افعال و قدری بنده را مستغنی میداند و منکشف الاسرار آورده که ایاک
نستعین استدلالست بر آن کرد بر آنکه بنده بی تقدیر و توفیق الله در هیچ فعل قادر نیست
و اگر بنده در فعل خود مستقل بودی هیچ حاجت باستعانت نداشتی پس معلوم میشود که هرکس
هرچه خواهد بکند و وقوع آن از ارادت و مشیت خود ممکن نیست و شارح معرف رحمه الله فرمود

که هرچه بنده میکند بقضا و تقدیر حق سبحانه و ارادت و مشیت اوست چه صفت بندگی قضا
آن میکند که مراد خویش تمام باشد و هرچه کند بخواست خداوند کند و الا بنده نباشد زیرا که اصل
اشتران قهر و غلبه است و مغلوب و مقهور را چه اختیار خواهد بود اگر خداوند بنده را تا زمان
موت بیند که پیاده از منازعت نرسد و اگر آزادش کند با وضع او شود ندارد و اگر بنده دیگر را
زیادت از تربیت فرماید بخصوص مقتضی باشد اگر همه نیاقامت کند بنده مستقیم شود و اگر عزم
سفر کند بنده مسافر گردد این خان لفت با بنده مخلوقات است که ایشان را هیچ اختیاری نیست
با وجود ضعف ملک و مالک ایشان که باسباب بسیار زایل میتواند شد پس بنده خالق لم یزل و علا
با قوت ملک او هیچ وجه زوال نپذیرد اختیار چون تواند بود **بیت** نشان بندگی آنست که
هستی شود یکبار از نام اختیار خود دست بگذاری · تو پنداری که دانی اختیار خود ولی
بیاوری خویش را کین پرده پنداری نداری **اصل خامس** در ذکر بعضی از فواید آیه که بر آن اشتمال
اهدنا الصراط المستقیم چون نعت بدعا بعد از آنکه تمام عبادت وظیفه اهل شریعت و طلب
مراد بعد از تقدیم وسیله طریقه ارباب عرف و عادت لاجرم حضرت خداوند عزشانه خلق را
بر سبیل تعلیم فرمود اهدنا و التلقین میفرماید که پس از تاسیس ضابطه عبادت و تمهید قاعده
باید که هیچ عون و عنایتی ورای آن نیست که بصراط مستقیم و منهاج قویم ظفر یابند از اهل هدایت
و اهتدا شوید تا بمنزل مقصود و موطن و مراد توانید رسید که بی بدرقه هدایت از وادیه
آرزو و راه بسر منزل مطلوب و مرام نتوان یافت **ع** بی ره همی جستی بجای نرسند · بس طلب القصد
کند از معبود مستعان براه راستی که موصل باشد بمطالب دینی و مقاصد یقینی و کرامت دارین
و سعادت منزلین بزودی و آسانی فیروزی گردد و شرط طلب هدایت صراط مستقیم
رعایت مقصد بر ثنای حضرت ربوبیت جل ذکره و باخلاص عبودیت و تصدیق عابد شانه
عبودیت غایت حرمت ادب است و دعا بطریق ادب و حرمت موجب قبول و اجابت پس چون بنده
شرط عبودیت بجای آورد و زبان بیان باستعانت بگشاید و گفت خدایا ان تویا بی میخواهم
هر آینه منادی لطف ربنا لا کرامه در عالم معنی این خطاب مستطاب بدو رساند که چه میخواهی
وبه کو بهرچه از مدحیات و مرادات فرموده که بشارات و بیشمار و همه
انهار بحر حیرت مستغرق شده که کدام طلب نمایم و با بین وجه تلقین کنند
بگو آن میخواهم که مرا راه راست نمائی و دولت ثبات بر آن ارزانی فرمایی قدمها ما را
قراری جو وهدنا مارا بمنشکاه آن بارگاه همی ابغه عوده بر آن نگاه داری و انجه ایم بیما
نما غایی و عنایت فرو نگذاری **بیت** توفیق تو گر نه ره نماید · این راه بعقل کی گشاید

واین معنی جهة دلالت رتبه اوست از رتبه سیدا و شیخ ابو الحسن و تابعان او باستعلا تمام
و امام البرزدوی در معالم العلوم آورده که ما استعلا شرط نمیکنیم نه علو پس باید که امر عند نفسه
بلند مرتبه تر باشد از مامور خواه فی الواقع باشد و خواه نه چه اگر بها کسی بنده خود را از روی خشوع و
تذلل کاری فرماید نیکو نباشد امر کرد میگویند درخواست نمود و این هر دو قول بدین سخن که فرعون
قوم خود را میگوید و ماذا تأمرون منتقض میشود چه قوم فرعون از وی عالی رتبه تر نبود و جواب
واقع و منه ان روی اعتقاد مکر ایشان را تاویل کنند واللّه اعلم و بهر تقدیر امر در لغت عرب بر بیست و شش
وجه آمده **اول** امر بطریق ایجاب چنانچه و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة **دوم** امر بر سبیل ندب
فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا **سوم** امر ارشاد بطریق اولی فاستشهدوا **چهارم** امر اباحت
و اذا حللتم فاصطادوا **پنجم** امر تهدید اعملوا ما شئتم **ششم** امر انذار تمتعوا فان مصیرکم
الی النار بعد از قرب تهدیدات **هفتم** امر امتنان کلوا مما رزقکم اللّه **هشتم** امر اکرام
ادخلوها بسلام **نهم** امر تسخیر کونوا قردة **دهم** امر تعجیز فاتوا بسورة **یازدهم** امر اهانت
انک انت العزیز الحکیم **دوازدهم** امر تسویه اصبروا او لا تصبروا **سیزدهم** امر تحقیر بل القوا
ما انتم [illegible] **چهاردهم** امر اخبار فلیضحکوا قلیلا **پانزدهم** امر احتقار القوا ما انتم
ملقون **شانزدهم** امر تکوین و ایجاد کن فیکون **هفدهم** امر در صیغه خبر و الوالدات یرضعن
لیس بعض [illegible] صورة سابق [illegible] صورة امر فاصنع ما شئت **هشتدهم** امر تمنی الا
ایها اللیل الطویل الا انجلی **نوزدهم** امر تادیب قال علیه الصلوة و السلام کل مما یلیک و از یمین
[illegible] **بیستم** امر [illegible] کونوا حجارة **بیست و یکم** امر تسویه استغفر لهم او لا تستغفر
لهم و این دو [illegible] تسویه معنی [illegible] **بیست و دوم** امر اثبات یا ایها الذین آمنوا **بیست و**
سوم امر ترقیه چنانچه گویند حفظ عینک **بیست و چهارم** امر بطریق التماس چنانچه
کسی با دیگری گوید [illegible] **بیست و پنجم** امر بسبیل دعا اهدنا الصراط **بیست و**
ششم دعا بطلب مطلوب [illegible] از اعیان قرب حضرت او رسیده و مرجوع مراد آدمیان [illegible]
دعا بفیض رحمة و ای درویش [illegible] الامر و مثال الدعوی که نشانه سعادتش بطغرای [illegible]
[illegible] عاجزان [illegible] بخشید که در فضای دعا [illegible] نماید
بیت کفت ادعونی دعا کن با نیاز ، تا بیازت در پذیرد کارساز ، [illegible]
کر دعا [illegible] ، بعضی دیگر از [illegible] خلیل اللّه [illegible]
من سوالی [illegible] قال [illegible] و نظر [illegible] بعطاء [illegible]
نعمات آورده [illegible]

این عقل برا کفایت از تو ، حسن ز من وهدایة از تو ، راهی عجبست و من ره بین راه ، که بر سر
تخت و کاه برجاه ، هم تو بعنایت الهی ، ابحاقدم رسان که خواهی ، طالب روح الارواح کوید
اهدنا المتقین حاجت ما که هدیه هدایت بخواستی [illegible] بکلمه [illegible] داده و بندگان خود را
تعلیم نمادی لطف ربانی میکوید عبادی دولت هدایة بشما ارزانی داشته ام و لوای اعلای
و اولئک هم المهتدون در ساحت [illegible] برافراشته کل بهجت [illegible] لا افضال [illegible] در قلوب شما
شکفته است نسیم [illegible] بحقائق صدور شما [illegible] خورشید سعادت
انا فتق رادت بهای روشنایی [illegible] شما [illegible] راه [illegible] طریق مشکل [illegible] هادی
آبادی خود بر شما سهل و آسان کرده ایم شما [illegible] عمل [illegible] و بی شما فیض ازل
کار شما [illegible] و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا اللّه [illegible] شفاعت [illegible] رسالت [illegible]
دکان جلالت صلوات اللّه علیه [illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل [illegible] شفیع [illegible]
کوید و اللّه لولا اللّه ما اهتدینا **بیت** بخدا کر کسی تواند شد ، بی خدا از خدای برخوردار
مدد لطف دوست بباید ، تا بپایان رسد [illegible] ، ورنه سعی که اهل عجز کنند ، [illegible]
کی کشاید کار ، [illegible] رحمه اللّه فرموده که اهدنا دعاست که اجابت [illegible] بدعا [illegible]
در حدیث [illegible] مذکور شد هؤلاء لعبدی و لعبدی ما سأل [illegible] طریقت [illegible]
نقل کرده الذاکر [illegible] و حضرت مولوی [illegible] معنی فرمود **بیت**
این دعا هم بخشش و تعلیم تست ، ورنه در گلخن گلستان از چه رست **وصل** اهدنا امر است
بمعنی دعا و صیغه امر [illegible] التماس [illegible] چه در هر یک ازینها معنی طلب هست اما
تفاوت در رتبه است دعا خطاب باشد از [illegible] مساوی [illegible] و درخواست کویند
چنانچه کسی [illegible] بکسی [illegible] این خط [illegible] این مکتوب [illegible]
تحقیق [illegible] آورده [illegible]
کرده [illegible] لفظ [illegible] کویند [illegible]
[illegible] صیغه امر [illegible] شفاعت [illegible] کویند
[illegible]
[illegible] منهاج الاصول [illegible] مذکور
[illegible] اعتبار [illegible]
عادت [illegible] واللّه اعلم

استجب لکم من هرگز دعا نکردمی الا چون فرمود که بخواهید من بخواهم بر طریقه رحمه الله فرموده
که دعای صوفیان از آن مذهبست که ایشان حکم سابق میکنند که هر چه بود بهانه بوده این آنست که
دعا باید کرد لیکن چیزی نباید خواست و بزبان فرمان برداری را کلمه از دعوات باید گفت و آن
آنست یا چنین کن یا چنان مکن بطرف باید نهاد **بیت** من که باشم که دل شود بر رای
کن مکن خویش بر سر خدای • بنده گر باشد قدری خاک بست • کو شود ای کاه ز بلاد است • علم کی
نفس طراز من است • حال من از نقش روشن است • مصلحت آموخت نشاید ترا • دار بدان گونه که آید

فصل اهدنا از هدایت گرفته اند از هدی در اکثر تفاسیر فرق نکرده میان این دو مصدر
و هر دو را بیک معنی آورده اند حال هدی غیر هدایتست در ترجمه حافظ الدین کبیر رحمه الله که
مستخلص آورده که الهدی راه نمودن در دین و راه یافتن در آن و الهدایة راه نمودن در هر چیزی
پس هدی هم متعدی میباشد و هم لازم و مخصوص بدین است و هدایت متعدی آید و بر راه نمودن
او عامست دلالت هدی مقید و دلالت هدایت مطلق صاحب کشاف فرموده که هدی بمعنی
بود چون سری وارد دلالتی بود در شناختن مقصود که قرب حضرت حق است بدلیل وقوع
ضلالت که موجب بعد است از رحمت الهی در مقابله قال تعالی اولئک الذین اشتروا الضلالة
بالهدی و دیگر هدی در معرض مدح واقع می شود چون مهتدی و اهتدی نیز مطاوع هدی
باشد وقتی که تعدیه کنند یقال هدی فهتدی و مطاوع خلاف معنی اصل نباید پس دلالت
هدی قدرتی باشد و پس معنی اهدنا این بود که واصل گردان ما را بمطلوب ما که آن قرب حضرت
تست راهی راست و معتزله این معنی نپسندیده اند برای آنکه اصول ایشان وصول بقرب الهی
بهدایت انزال کتب و ارسال رسل نیست است نزد ایشان اهدنا از هدایت دارد بمعنی
دلالت و ارشادات و مراد طلب هدایت باشد یا زیاده شدن آن توفیق عمل
بمان و طلب اتصال بمقصد و اتصال بمقصود که آن ز عبد بود نه از معبود و اکثر مفسران نیز از
هدایت دانسته اند و گفته اند که هدایت دلالتست بلطف و بمعنیه او را در خیر استعمال و اگر گفتی
گویند که فاهدوهم الی صراط الجحیم دلالت برین ندارد که هدایت در خیر مستعمل باشد که بر این
سبیل تهکم و استهزاست یا آنکه هدایت بمعنی پیش بردنست پس فاهدوهم بمعنی قدموهم باشد و
عرب هر چه فرا پیش بود آنرا هادی گویند و لهذا اعضای انسیمه اکبر رو که در پیش میرود هادی را
نام نهاده اند و هدایت متعدی بلام آید چنانچه یهدی للتی هی اقوم و بالی نیز باشد چنانچه وانک لتهدی
الی صراط مستقیم و متعدی بنفس نیز چنانچه اینجا واقع شد و علما معانی را شد که اینجا حرف تعدیه
حذف یا قصد برای تخفیف و حذف غیر مخل در حسن کلام می افزاید قوله تعالی و اختار موسی قومه

طریق لقا و لقای من قومه میکند ای عزیز ندهم در هر نفسی و اضماری که در قرآنست صد هزار معنی
و حقیقت نهانست نا مقرر که مخلوق را که محض خالق را نیست و آلوده شوائب حدوث را سر
کلام قدیم را آگاه بود نه مضطرب حال ناداعیه تمکن برسد علو حبسید خود شید نشود و از
مکر بنگیسته با الفنای وصول با ایشان عنقای عالی شان مناسب نمی نماید **بیت**
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست • آبروی خود میبری و زحمت ما میداری • الآیة در قرآن بر معنی
آمده **اول** توفیق قال تعالی بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان **دوم** دعوت قال تعالی
یهدون بامرنا ای یدعون لکل قوم هاد ای داع **سوم** بیان قال تعالی واما ثمود فهدیناهم ای بینا لهم
چهارم ارشاد و دلالت قال تعالی عسی ربی ان یهدین ای یرشدنی **پنجم** علم بحجت چنانچه
حق تعالی در قصه محاجه ابراهیم با نمرود میفرماید والله لا یهدی القوم الظالمین ای لا یعلمهم الحجة
ششم اصلاح قال تعالی والله لا یهدی کید الخائنین ای لا یصلح **هفتم** الهام قد فهدی
ای الهم **هشتم** تقدیم قال تعالی فاهدوهم الی صراط الجحیم **نهم** خلق فضل هتدی در بلغ
قال تعالی یهدی من یشاء **دهم** اثبات بر آن قال تعالی اهدنا الصراط المستقیم در عین
المعانی آورده که هر معنی که در هدایت گفته اند از آن میانست چه تهادی در لغت مشی متمایل را گویند
و هدیه را از آن جهت گرفته اند که میل بجانب مهدی الیه و هدیه را هدایة میل دادن باشد
راست در تیسیر فرموده که هدایت راه نمودنست و توفیق دادن و میل کردن و بیاموختن و آن
ساختن و اشارت دادن و چون بر توفیق خدا فند بیشتر معانی را متضمن باشد قاضی رحمه الله آورده
که هدایت الله تعالی متنوعست و انواع هدایت در حیز عدد نگنجد اما منحصر است در چهار جنس مترتب
یکی آنکه اول افاضه قوتها که بدان متمکن شود از استفاده مصالح خود و آن قوت عاقله
و حواس باطنه و مشاعر ظاهره و غیر آن را بحد دلالت اسب کار آید و این معنی را نحو آیه خلق فسوی
والذی قدر فهدی مفهوم میکرده دوم هدایت اعطای این قوتها نصب دلایل فارقه میان
حق و باطل و صلاح و فساد چنانچه فرموده و هدیناه النجدین یعنی طریق الخیر و الشر انا هدیناه
سوم هدایت بارسال رسل و انزال کتب هدایه بغیر آن که معنی وجعلناهم ائمة یهدون و هدا
کتب بیان احکام و اشتمال و رجحان ان هذا القرآن یهدی هدایت چهارم آنست که اسرار خود بر دل
ایشان کشف کند و حقایق اشیا علی ما هی علیه بدیشان نماید و این قسم خاص است با انبیا و اولیا
و در کار اینها آنجا است که هدیتهم فبهداهم اقتده و شرح والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا قاضی رحمه الله در تفسیر فاتحه فرموده که مراتب هدایت بیست اسلام و ایمان و احسان
و هر یک ظاهری و باطنی ظاهر اسلام انقیاد بحسب احکام شرع و باطن آن انقیاد قلبی یعنی متعاقد

احکام را بر وجهی که در قبول آن هیچ خلجان و دغدغه در خاطر خطور نکند ثم لا یجدوا فی انفسهم
حرجا مما قضیت تمام ایمان که ویدنت تؤمن بر وجهی که در حدیث وارد شده باطنش تصدیق
قلبی خاص بهر چه رسول صلوات الله علیه بیان بعوث کشته و ثبات در عمل بدان تا زمانی که
مطلع شود بر حقیقت ایمان تمام احسان کانک تراه و باطنش رتبه کشته تمه و بصیرت و این مرتبه
بر عالی است بیت لیس رج راست نیاید مکر بدان ربی • واز عبادت فکوک تقدس ترجم مظهرها
چنان مفهوم میشود که هر یک از این مراتب ثلث سه درجه دارند درجات اسلام توحید است و
تسلیم ظاهری ما نقیاد باطنی و درجات ایمان توحید احوالی قلبی است بر برهان عقلی بر عیانی
شهودی و از درجات احسان اول بجای آوردن کاریست که شاید بر وجهی که مراقبه کانک
پس مشاهده صرف بحذف کانک تا حجاب ساقط و نقاب مرتفع کرده و در دین مقام شهود
جمال ما نعی و مطالعه و بلا زوال با حاجتی و دافعی باشد • بیت همه جمال توبینم چو چشم باز کنم
همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم • شریف جدی رحمه الله در رساله نور الحقیقة آورده که طلب
و نیست لایق که حق سبحانه دل هر که خواهد بر نور آن روشن کرد و جعلناه نورا نهدی به من
نشاء ودر بحر الحقایق فرموده که هدایت سه نوعست هدایت عام و آن راه یافتن ایشانست
بجذب منافع و دفع مضار قال تعالی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی دیگر هدایه خاص و آن رابرد
مؤمنانست بدرجات جنان و منازل رضوان قال تعالی یهدیهم ربهم بایمانهم دیگر هدایت
اخص و آن سه که بانند هدایت حق چنانچه ان الهدی هدی الله و هدایه احق چنانچه و یهدی
الیه من انیب و هدایه بحق چنانچه و وجدک ضالا فهدی و این قسم هدایت خاصه حضرت ختم
نبوتست صلوات الرحمن علیه و جامع آن دو قسم دیگر نیست فهو هاد من الله الی الله بالله
بیت لمع نوحق دلمشای تمه • تا توشماح وهای همه • آن همه غیبت بسر و شهود
نه تو غایب و نه تو واقف بود • اکثر مفسران در تفسیر اهدنا از نه قول معتقدند با آنکه معنی ما را باز داده
کن هدایت ما را بر راه راست و این سه وجه بر نسبت با سه گروه اند که ظالم و مقتصد
و سابق اند مواقق می افتد اول که بمعنی ارشاد و دلالتست با صحاب بدایه که اهل ظلم و ضلالند
مناسب اند و اینکه لتهدی الی صراط مستقیم و ثانی که بمعنی رشد و ارشادات و رجال اهل
وسط الملایم تری ما اقتده الذین اهتدوا زادهم هدی و ثالث که بمعنی ثبات و رسوخ است
بحال سابقان بیشتر دارد که ارباب نهایت اند پس که هر عامی گوید اهدنا مقصودش طلب هدایتست
واکر بر زبان عالم کذرد مرادش زیادتی هدایت و دلالت باشد با حصول مرتبه دیگران و اکر
عارف کوید مطلبش آنکه خدایا ثابت دار ما را طریق سیر فی الله تا ملات ابرار ما کیل عمر کرده و

ایمان وعلاقه که از ان تمامی مرتفع شود و مبادا ما هیچ جنس ذوق • بیت آن زمان که عمر تمام ام
کاندر تو بیم دکر نبودانی • بی تو چنیکی توان رسیدن • هم از تو توان ترا بدیدن • وبا بدانست
که وادی سه معنی که مذکور شد اهدنا را معانی دیگر هست و چون این سه وجه اشهر بود
اول تحقق که بنیادها در تفاسیر معتبره و موردها فه مذکور کرده دعقدار ناره بر بیان معانی
فاتحه صفحات کلام را نیز تمام داده آید و التوفیق من الله الاحد اول ارشد نا راه نمای و دلالت
کن ما را که گویند ان سوی را بخصوص میعنی باز هست چنانچه مذکور شد پس کفار نیز را از جهت
آن جان باشد و مصلی مؤمن است یعنی راه راست فه اولئک لهم الامن وهم مهتدون
وهر که راست یافته باشد امر طلب راست کردن تحصیل حاصلست و آنرا از محالات شمرده
ودر تفسیر موجز جواب کفته که بندکان را بشارتست که دعا کنندکان را باید واشتا لادعونی
باشند چنانچه بصلوات حضرت پیغمبر صلوات الرحمن علیه مرجود و بنده میکوید خدایا تو صلوات
فرست بر پیغمبر خود چنانچه کفت ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا
علیه و سلموا تسلیما پس بحکم این آن حضرت با صلوات ثابتست و فایده آن رحمتیست که بنده ثواب
صلوات دهنده کان باید و در تفسیر کبیر آورده که بمؤمن مهتدی هدایه هم علم اینجا طلب هدایت
خاص میکند بصراط المستقیم و ان راهیست که ایشانرا از آن از ما سوی الله منقطع کرداند و بر
کلیه خود را بحق سبحانه اقبال باید نمود دل و جان و سر خود را بحق مشغول باید ساخت هم
اجزای خود را از غیر ذکر و فکر حق باید پرداخت چنانچه کفته اند بیت خرد و حیرة
هوش و دل و جان و چشم من شد • نمه جیال الخالی بجز از خیال دوست • پس این دعا هدایه بکند
برای معین علم الهدی رحمه الله فرموده که هیچ رنج از ضد هوای نفس نتواند بود چه شیطان
داعی بضلالت نمی بحات مکاران و پیوسته در کمین کاه فریب مترصد نشسته تا
سالک را در دام غوایت افکند و باز اکر دار مکفتار او را بدست دار غرض و عجب و امثال
آن در قسم زند پس ضلالت در نهان طلب هدایه محتاج است چنانچه در ابتدا بوده و اما اهل
ضلالت ایشاند و اندیل بان این بیم اند و بدین سخن نزدیکست آنکه کفته اند طرق ضلالت ای
ره نمایان فریبنده بسیار کنه نیابند بزبان میکویم یا الهی دوستان تا با هم بیجا شده شمار
نفس و شیطان را هر دیکر میکشند هر یک از اخلاق ذمیمه چون کبر و حسد و ما تعداد آن هر
بر میخوانند و طریقه دیکر بر من میکشایند و من متحیر با زمانم که کجا روم و بکدام راه سیر کنم
ره سرکشته چه دانی که کجا باید رفت • پس ره اراه نمای که از همه عالم بکزیم و بعد آن تمام و بید
کلام بسوی مقام بیت • ما همه با حجاب اوست و هر نفس • بذکر با میکشد هوس

ای بسوی دین و دنیا راه نمود اندر همی یا کم و دنیوتم و در تیسیر میفرماید ارشدنا اعطاء سببا
هر ساعت تا لحظه غافل نباشد و از راه راست بجانبی دیگر میل نکند بنیت خود را از صوب صواب
انحراف ندهد و افعال و اقوال را از ابتداء مطابقت حق بطریق مخالفت نکشد و کفته اند نجات
دین و دنیا بهدایت متعلق است و هدایت تعلق و تقلب بثبات است که یک چشم زدن از حق
تعالی نبود و از فرط انقلاب و اضطراب بر یک حال دریک آن ثابت نباشد بر الهام موجبات
الفاعود نیست بحق سبحانه تا دل را از تدبیر و ضلالت و میل بجانب هوا نگاه دارد و بحفظه محفظه
طلب این هدایت لازمست تا دل بمدد ورود و فود هدایت که بر تعاقب و توالی بشد از شیمه
جنود غوایات و ضلالات ایمن ماند و صاحب کشف الحقایق فرموده که چون بنده راه یافته طلب
هدایت میکند عرضش شکست نفس و نفی خود بینی و خود پرستی است یعنی خود را از جمله آنها
نمیشمارد که اعتماد بر اهتدای خود نموده باشد در حصن حمایت لیس لک علیهم سلطان آسوده
بلکه از جماعتی میداند که پیوسته از غوایات ابلیس و تلبیس او خایف و مستتر ند و تکیه بر اعمال
نیک و احوال صادق نکرده بقدم توکل راه بپایان میبرد بیت تکیه بر تقوی و دانش در طریقت
کافریست راه رو کر صد هنر دارد توکل بایدش • تدام هدایت را از توفیق و در لباب تفاسیر
آورده که سؤال تحت کمال الهدایة واهتدای کاملست یعنی یقین ما را ساعت بساعت زیاده کردان
و در طریق العشق بدرجه بصیرت ساز کشا نیز فرمایی و بوعده صادق و الذین اهتدوا زادهم هدی
از بوده علم یقین بحصول عین الیقین بکشا یا کمد جمال حق الیقین از روی حجاب عین الیقین
بما نمای بیت پرده صورت ز رخسار معانی دور نما • و حجاب این دیدها را روشن کن
دید را خود • وکسی را که بدین هدایت راه نمودند از کشاکش اندیشها عقول و بحراج تصور بهاد
ای فهام خلاص یافته بقدم شهود از اسفل سافلین خیالات فاسد بر اعلی علیین حقایق عروج
نماید بیت دو چشم اکر بکشادی باقتاب وصال • برا بحرج حقایق ذکر بکوی خیال
در معالم التنزیل میکوید که الطاف الهی و هدایات پادشاهی نامحصور و نامتناهیست بنده
باید طلب هدایتی میکند بعد از غایتی و عنایتی بعد از عنایتی بیت هر لحظه زینا و دیکر
می بجوی • بحسن نکرینست دیار و بجوی • بالکه چون جلوات جمال ملازم شناخت در حالی
سالک محتاج هدایتیست بس هرچند بیشتر بود شوق سالکان سیر عشق بهر قسمت آن بیشتر
بود بیت چندانکه جمیلها تر ان بیش شوق • ندا بر عاشق چهار چشم • مفاتیح
مفاتح الغیب فرموده که هیچ سوری از اقسام ممکنات نیست الا که او را دلالتی بوجود علم و
قدرت حق هست و باشد که دریافتن یکی از دلایل صحت یافته باشد بر کشتن از استدلال بدلایل

و ز اهل بود پس بدین دعا امر بمعرفت دلایل میطلبد و میکوید ما را انشاسا کرد ای تا در وقت
دیدن هر دلیلی کیفیت دلالت او بر ذات و صفات و علم و قدرت و وجود و حکمت تو و جهت دلالت
بیان نماید و هر دم نظر بدلیلی دیکر میکنند خواه آفاقی و خواه انفسی پس از آن جهت و وقت بیان
هدایت طلبیدن لازم باشد یحیی بن معاذ رحمه الله فرموده که هدایت دو است یکی تعلق باقوال
دارد و دیکری باعمال اقوال الهدایة آنست که قول را باسعاد متصف سازند تا هرچه بنده کوید
بصدق و صفا کوید کقوله قولوا قولا سدیدا و اعمال هدایت آنست که عمل را باصلاح منتسم کرداند تا هرچه
کند شسته باشد کقوله اعملوا صالحا کروه ذرفانحه هر دو نوع از هدایت هست یکی عجیبی و دیکری
ظاهر چون بنده بهدایت حقیقت کرامت ابد و بواسطه نعمای ایمان بنعمت اهتدا منور کرده بود در ذوق
سداد قول یافت تا شاد و بجا سپاس ازدید و بوجه کمال نمودی که باید تا با طلب هدایت ظاهر بقول
شدند اعطلش یقین برکات هدایت صلاح آید و قول و فعلش برهدایت صفت نزد علی تو بعمل و عون
عن بعضی از علما آنست که هدایت برهدایت خاصه خواهد هدایت عامست بر هدایت
هدایت بر هدایت خاص است اهل فتوحات دلایل قرآن از جمله بر دی ابرهیم و اصحاب کهف خبر داده
ابراهیم را کفت سمعنا فتی یذکرهم و یاران غار را فرموده انهم فتیة یه هدایت بر هدایة ایشان
ایمای میکند درباب حضرت خلیل صلوات الله علیه فرموده که انی ذاهب الی ربی سیهدین و دعای
نحو هدایت سیهدین • هدایت بر هدایت در شان اصحاب کهف فرموده امنوا بربهم و زدناهم
هدی ایمان و هدایت و زدناهم هدی کفا شاره بهدایت برهدایت مجاهدان صوری و معنوی
کرجا بمراد این است اذ و سبلاغی الاعلی که اثار جهاد مجاهدین محض بیتا بمعنی الذین
بیماز دارین معنی نصیبی داده اند ای درویش اکر معلوم کردی که هدایت بر هدایت خلعت مجاهدت
نیک در نکر که و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم جهاد مجاهدین تو فینا و ثبت و آن هدایت
لنهدینهم سبلنا هدایت بر هدایت که رحیم فیاض علی الاطلاق جمعی ضعفا را تا که بوسیله
ضعف یقین و فتور نه عمل از دولت جهاد بهره نداند و مانا از شوق مجاهدین برخوردار نداند
سیماند که کلمه اهدنا طلب هدایت بر هدایت کند تا دقتی که جا هم را ان راه از مواید فی الحکم کرامت
متمتع باشند شمارا از نوال غایت و افضال نهایت الهی بهره مند باشید از ضیافت خانه والله ذو
الفضل العظیم مصرع شاه اکر بخطون شد در دلش عمر نم نیست • بهتر مار اثبات دار و فتح
ده و راه راست دعای استقامت و استثبات است بعنا بخاز قول ابرهیم و اسمعیل علیه السلام حس
میدهد ربنا واجعلنا مسلمین لک مراد ایشان ثبات و دوام اسلام کرد دعا قلوب
ثبت قلبی عند علی طاعتک ای عزیزم اسنود تمکین است در ثبات و ایمان که انبیاء عظام علیهم السلام

اولیاء کرام علیه التحیة والاکرام از حضرت ملک علام آن طلبید که بزیادت ایمان و اسلام
بحر الملام متوجه دار السلام شوم یوسف صدیق علیه السلام توفنی مسلما بعرض مجید رسانید از بحر
فرعون سهام دعوت و توفنا مسلمین بهدف اجابت میرسید بعضی گاه دعای توفنا مع الابرار
ورد زبان داشتند و بنوبت ختم آرزوی این خاکدان بیش آمال میکاشتند جای که حال این
بیت سوال باشد کار ما گدایان ره نشین چون خواهد بود لیکن دعای ثبات برهدایت ما را لازم
است تا بکرم اجابت رسد از رفاقت ایمان دین راه در پایان عمر بمانیم و در مرصاد
العباد آورده که اگر از تصرف ابلیس و تلبیس خلاص توان یافت ما را لباس اسلام و کسوت ایمان
از تنجاریان توان بود لیکن دعای تمام و نعمتی مستدام شیخ الاسلام احمد غزالی رحمه الله
میخواند بیت گر روزن بیرون چراغ عمرم بکشی • جانی بهم برآمدت وخوش منشی •
ور جامه اسلام زتن برکشی • مرگی که در اسلام بود است خوشی • و در تفسیر بصایر مذکورست
که در نوبت خلافت فاروق رضی الله عنه مقداری از قرآن بدست رومیان افتاده بود از
علما و حکما خود را جمع ساخته مشکلی چند در آن پیدا کردند و در دست جمعی ترسایان بخلیفه
فرستادند و جواب طلبیدند یکی آن بود که معنی اهدنا الصراط المستقیم بگفت شما آنست که
بنمای ما را راه و انسان حاجت کسی خواهد که بر طریق مقیم نباشد و چون شما هنوز بر راه
نیامده اید شما را نرسد که ما را بمتابعت خود خوانید و بسلوک سبیل اسلام دعوت نمایید ما
را بر خود براه راست میدانیم و شما را نیز بدین طریق بستند میخوانیم فاروق صحابه را جمع کرد
و در جواب سؤالات رومیان از ایشان مشاورت طلبید او لکن بر این اشکال التفا کردند مرتضی علی
کرم الله وجهه فرمود که معنی اهدنا ثبتنا است ترسایان گفتند چون کسی براه راست باید ثبات
چه حاجت دارد مرتضی علی علیه السلام جواب داد که چگونه ثبات و استقامت نخواهد که بر او هر
جمعی شبهه ایست و بانا هر عقیقی تمویهی هدایت ثانیه که ثبات است برهدایت اولی آن شبهها
چه سان دفع پذیرد و بچه آن تمویهات مرتفع گردد پس ما بعد از حصول هدایت ثبات میطلبیم
یا در شکالی شبهات چون دیگران در نمانیم و ثبات بودن اقدام ما در دین راه خود را ملتزم
ما در نشانیم و از این کلام سعادت انجام معلوم شد که اهدنا طلب مزید ثبات و رسوخ بر طریق
نجاتست که آن بدرقه در سلوک این راه خطر فراوان و خوف بی پایان است بیت
بگمان راه بسر منزل مقصود نبریم • گر کشد بدرقه لطف تو همراهی ما • علما اصول لفظ اهدنا را
چند معنی دیگر فرا انجو ملک کرده که و بشرح فرو می آیند و عظمای معبر در معانی اهدنا
نکاتی که بر ایشان منکشف شده بنیادهاند و بعضی از مقالات فرقین ایما میخواهد رفت

امام راغب میگوید اهدنا یعنی وفقنا توفیق ده ما را بسلوک راه راست چه هدایت دادن مدد
عنایتست تنها درواداشتن کار باوامر شرع و اجتناب از نواهی آن استعداد و اعانت فرموده که توفیق ما
بدرقه توفیق عوض بدین طریق میسر نشود و در کفایت دلیل فیض سلوک این سبیل صورت نبندد
ای درویش از حق توفیق جوی دین راه و بیرکه او در ساختن است بهر مطلوب و ملتمس حضرت
شیخ قدس سره در مواقع النجوم فرموده که طلب توفیق دعای شاملست در همه مراتب و مقامات سبل
هر که توفیق جوید مطالب را جسته باشد و تمامی مقاصد و مرامات بوسته نیکی بی توفیق
بر راه نتوان برد و نه بمقصد توان رسید بیت گر نه بهار لطف تو بوی هدایت دهد
مرغ بباغ کی برد گل بچمن کجا رسد • بدرقه عنایت گر نکند حمایتی • جان غریب سالکان سوی وطن
کجا رسد • و هم در تفسیر امام راغب آمده که اهدنا سؤال العصمت و حراست و را خواستن
بحصار امن و سلامت اهدنا یعنی اعصمنا و احرسنا نگاه دار ما را از استغواء شبهات و در
امان آر ما را از استیلای شهوات و نه نفس الامر که همدکار بی عصمت الهی که خضر راه سرگردان
ظلمت بشریت و اصول بعین الحیوة طهارت که سرچشمه حصول مقاصد و جهان … همان امید
بود میسر نیست بیت قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن • ظلمات است بترس از خطر گمراهی
بعضی اهدنا بقدمنا تفسیر کرده اند یعنی پیش بر ما براه راست و گفته اند پیدا کردن بر ما راه
راست کر راه افتخارت و ده نشان از حدیرون ابلیس ترغیب رونبا اعوان خود بطریق بدعت
میخواند نفس با موافقت خود هوا ببادیه غفلت دعوت میکند و ما سرگردان بیابان ضلالت
بمعاونت هادی لطف کامل راه بمقصد نتوانیم یافت مگر بمظاهرت مرشد فضل شامل
بسر منزل مقصود نیابیم شتافت مصرع راه … دران منزل دور • تا قوی همتی توان رفت
و امام زمخشری معنی باهی بسنده و میگوید هدایت بمعنی بیان کرده شده است و خلق را
خوانده اند بیهود و نصاری روش حق روشنست و صراط مستقیم در روش ایشان موج
و مبین و کمال ایشان این دعا مستغنی اند و ثبات غضب و نکایت ضلالت مقید
مبتلا پس اهدنا یعنی دیگر چه باید گفت در زاد المسیر از ابن عباس نقل میکند که اهدنا
ای الهمنا ما را الهام ده براه صراط مستقیم و چون شیطان تهدید اغوای از این راه نموده
که لاقعدن لهم صراطک المستقیم پس الهام الهی از جمله ضروریاتست بحقیقت تا گر وسوسه
شیطان بر دوام فریب در راه نهندیم بقوت الهام ربانی از قید غرور او برهند و بعضی که هدایت را
بمعنی اصلاح گرفته اند چنین توجیه میکنند که اصلح حال ما را بسلوک این راه بصلاح
یعنی ما را در جاده طاعت و حسنات از مباشرت خطیات و سیئات نگاه دار که علی الاطلاق

ابقه صلاح ما و را آنست ما را کرامت کن که توانیم باصلاح ما را تا زیی ع خواجه پندارد که طالع
بندگان خویش را. قولی آنست که اهدنا ای علمنا ما را دانا گردان براه راست و بکیفیت سلوک آن
کردن و تعلیم مرشد هدایت و تلقین هادی شد و دلالت هیچ گمراهی راه نیابد و هیچ گم شده ره
باز نیابد بیت گم شدگانیم درین تنگنای * ای تو نمای که توئی ره نمای هیچ یک از ما نه که هیچ کار
جز تو بسوی تو نیابند راه. و این اقاویل که مذکور شد باختلاف انظار علما تفسیر مختلف شده
باعتبار هدایت بحسب تبیان آن و جمع میان همه صحیح است چه هیچ یک ازین معانی منافی دیگری نیست
و ارباب حقایق امام قشیری آورده که معنی اهدنا آنست که زایل گردان از ما ظلمات احوال
ما را تا مستضی شویم بانوار قدس تو از رجوع بظلال الطلب خود یعنی سایه وجود و جهد ما را
از میان بردار تا دیده ما را نور آفتاب شهود روشن شود یعنی که تا بتو بینیم نه بوجود ببین
راه تو بکشش محبت و جذبه شوق تو سپریم بیت بیخود بنشین درکوی تو تشنه
شدیم. خم زلفت بقلاب محبت بکشد ما را * و بیان سبب که هدایة در اصل لغت میل است یعنی
محققان بران رفته که معنی اهدنا آنست که میل ده ما را بسوی خود و عنان اقبال ما را بدان
صوب منعطف گردان بیت یارب بسوی خویش ره نمایم * تا با تو بجانب تو آیم که کی ازکی
نمود. که حقیقتا اهدنا آنست که ما را بنمای و بصل الحق بموجب خود که بی آن انقطاع المدالهی
بجذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین ما را از ما بستان ای درویش دعون این راه جز
بجذبه او میسر نشود که سلوک آن بطریق جاهل جذبه و مجنون مسلم باشد بیت
درین منزل لیلی که خطرهاست درآن * شرط اول قدم آنست که مجنون باشی در کشف الاسرار
زموده که اهدنا یعنی ما را بنمای راه خود پس در آن راه بپرورش ذات و اندیش رسان سه اصل
عظمت یکی نمایش دوم روش سوم کشش و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کان نیا
الاشیا کما هی روش را گفت سیروا سبق المفردون و کشش را بدین وجه بیان فرمود که جذبه من جذبات
الحق توازی عمل الثقلین مؤمنان را در آیة از هر سه نصیب بخواهند تا مکمل شوند زیرا که نه
هرکه راه دید راه رفت و نه هرکه راه رفت بمقصد رسید بس که شنیده و دیده و بس که دیده نتاخت
و بیافت ع نی هرکه قدم زند بمقصد برسد * مناسبه بعبادالعباد آورده که سالک باید که از
خص و نصیب نفس خود بیرون آید پس با توجه صادق روی بحق آورده بقدم صدق قطع مسافت
هستی واجب شناسد تا بکعبه وصال راه یابد بیت با خود منشین که همنشین نه بدت
ورخویش بر که آفت توئی تست * کمتر کردن بوستان تجدید ای دوست نه تو بپوستان من است
هرکه قدم اول از انانیت هستی برداد قدم دوم در یک گام وصال رسد خطوتین و قد وصلت

بیت هرکه درین راه نه اول قدم از خویش برید * هم باول قدم انجا که همی خواست رسید
و بهمین معنی است آنکه در لطایف قشیری که اهدنا آنست که سررشته اسباب ما قطع غیرت
از اتصال بروبه اغیار منقطع گردان و صفحات الواح ارواح ما را از ارقام طوالع انوار شرق
لوایح آثار قدس منور سازد و در عرایس آورده که توفیق ما را بر راستی گردان و بر راستی راه که متصل
بمقصود ما توفیق عطا که راستی و راست روی بمقصد توان رسید و در حقایق سلمی میگوید که
اهدنا یعنی ارشادنا ای ما را بنمای مؤمنان که بنمای راه هدایه خود تا بحق و بانو مستقیم باشیم متبع
توحید و عبادت و عارفان درخواهند که ما را بنمای راه انس و قربت خود تا مستمع و مسرور باشیم
مناجات در تفسیر امام جعفر صادق علیه السلام اهدنا یعنی اهدنا الی حبک اما امام میفرماید
که هر طایفه از خود هدایتی میطلبند تایان راه اثبات مجوس بند و عارفان طریقه معرفت میطلبند
مخلصان از دقایق استحباب میخواهند محبان تمامات اشتغال اعلام محبت میطلبند مریدان گویند
ما را راه عبادت تا دوریم با غفلت و قلوب ما بمحبت قایم گردان و لیا گویند ما را راه نمود خود
تا ما را از هستی باز غافل نشویم و هجران و وصال ازمرتبه رضا تو دور نبینیم بیت
فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب * که حیف باشد ازو غیر او تمنایی جمعی انند که
نمای ما را بعد عشق که جز بعد و پند عقل دو نبین و بعد وهم محال اندیشان راه نیز که بهتره دیده
ظهور نیابد و بعد خیالات مصلحت اندیش ایشان را هم فرو نیز در عشق و وادی کار روانست عقل
دام راه نعل ابروی خویش فرماید بیت عقل بندی ره روانست ای پسر * بند بشکن ره عیانست
ای پسر * عقل بند و هو نیست و جان حجاب * راه ازین هر سه نهانست ای پسر * بل بی که کار ان
تا آئینه عشق پیرکار روانست ای پسر وصل جمعیت نیز اهدنا برای شمول جمیع طالبان
و بجهت آنکه تنها که جمعیت بعید و نستعین گفته شد انجا نیز راست بی آید تعریض که آن
آن نموده مناسب مینماید در کشف الحقایق آورده که اهدنا دعاست و هرچند دعا عبادتست
اجابت اقرب بود چه البته از جمعی کردن دعا شامل باشد یعنی استحقاق اجابت خواهد بود بی
اجابت بدعا متصل باشد همه را شامل کرده بعضی را نور بعضی چه حاجت با خاص ایشان بر کتاب
کار جمع سایلان یکی را منع و محفوظ سازد و دیگری را خایب و محروم کرد آنند ابر رحمت هر طرف
هرکاه ببارد بیماری انتباه نگلستان و گورستان نه باره چه عجب که سحاب عنایت رب الارباب
در وقت نثار قطرات باران رحمت بر سر حبیب دعوات کافه مؤمنان را از عاصی و مطیع و شرب و
و ضیع مغفور لطیف یکسان کرده اند بیت چو باران فیض بخشش که دنیا * اند مخلوق کرد
کوه و صحرا * همی بی سوی باغ و سبزه باره * که خاک شوره را هم زان ستاره * سحاب کرم تو ز باید ذات

بدیشان فیض عامش بهره تمام داشته. بیت: ابر آذاری که دریا قطره‌ای است • کجا محروم ماند شمع و دوست
دعا بجهانیان ایشان آورده که عالم از بندگان مستجاب الدعوه خالی است و بنده هر وقت خدا را خواند جل
بندگان که دعای ایشان در بعضی هر چه بخواهند با اجابت میرسد بنویسد اهدنا صیغه جمع وارد شد
تا چون یکی از خواص که محرمان حریم اخلاص اند در زبان قرات فاتحه بنشان بندگان را اهل اینها
در دعا شریک کرد از حکم دعای او در همه سرایت نماید مفیض هدایة علی العموم بهمه را الخلق کند
هر یک از بندگان و بزبان ثبت جامعیت و حکم مشترک که میان همه هست از همه ترجمه میکند تا
دیدن از ان معنی وقوف بیشتر یابد که حقیقت شئون و صفات و نسب و اعتبارات که حقایق
همه موجود اند در حقیقت هر موجودی ساریست و لهذا قیل کل شیء فیه کل شیء در گلشن راز
اشارت بدین فرموده که بیت: دل یک قطره را گر بر شکافی • برون آید ازو صد بحر صافی
در تیسیر آورده که این دعاییست که قاری برای نفس خود و جمیع مومنان میکند تا بخدای تعالی
ثبات ایشان بمعرفت و ایمان میطلبد بنده گوییا شفاعت است پس هر مومنی را شفاعت ثابت
در حق برادران مومن و چون ثابت شد شفاعت هر یک از مومنان در حق هر یک از اهل ایمان
چرا کسی شک کند در شفاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق اهل عصیان با آنکه شفاعتی لاهل
الکبائر من امتی وارد شده و عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا که مقام شفاعت است شوی آن
گنهکاران بی طاعت و مفلسان بی بضاعت سرمایه غیر خجل امیدواری بشفاعت بیت
ما عاصیان اگرچه نداریم طاعتی • داریم روز حشر امید شفاعتی • نکته دیگر آنست که برادران
مومن را در دعا شریک ساختن و در غیبت ایشان رسوخ ایمان ایشان از خدای درخواستن
وسیله نیکوست مر سرعت اجابت را چنانچه در صحیح وارد شده که مرد مسلمان برای برادر
دعای او در ظهر الغیب مستجابست و در هر دعا که میکند ملکی با او موکل ساخته که هر گاه دعا کند
برادر مومن خود را بخیر ملک موکل او گوید آمین دعای تو در حق او مستجابست و حق تعالی ترا
نیز مثل آن که برای خواستی بدهاد و در تفسیر کبیر آورده که حضرت رسالت صلوات الله علیه
فرمود که خدای را بخوانید و دعا کنید که زبانی که از وی گناه نکرده باشید گفتند یا رسول الله این
زبان کدام باشد فرمود بخوانید یعنی از شما برای بعضی بعضی در حق یکدیگر دعا خیر کنید تا دعوه
همه زبانیکه باشد نیک که هیچ یک زبان دیگری گناه نکرده اند و بعضیان نوزدند بر برای او
دعا کردن چنان باشد که زبان او و آن زبانست که از وی نافرمانی ان ادا ظاهر نشده و ازین
سخنان معلوم شد که دعای اهدنا اثر در حق برادران مومن چون بر یافی است تا فرمانی
بر اهل عمل از تحلیه صدق و صفا فرزین و محلی بود بمراحله و سعادت استجابت اقران میباید

ابن جبیر گفته اند که از بطنان غیب نداء بی ریب بیرون شد که ای بندگان چون در اول سوره نا الحمد جمیع
حامدان را ذکر بعوقت دعا ایشان را شریک کردان تا من بفیض عام همه را بامداد و اسلام و
داعی با الشکار برخوان نوال و افضال و انعام که در مهمانخانه عنایت کشاده است و یا انعام
عام سوابغ فواید امداده **وصل** اصل صراط سراطست و او را از سرط کرفته اند که فرو بردن
چیزیست یقال سرطه اذا ابتلعه تشبیه کرده اند راه را بآنکه گوییا فرو میبرد مسافر را و از نظر
غایب میکرداند یا آنکه روندگان او را فرو میبرند یا آنکه مسافتش مطوی میسازد و راه روشن
بزرگ اسم میگویند باعتبار انتقام مادر است و بواسطه وجود حرف طاء در ین کلمه سین را بصاد
بدل کرده اند جهت آنکه میان سین را با طا مجانستی نیست بلکه میان ایشان تخالف هست در شرح
الامیه شاطبی آورده اند که سین در بیع صفت تخالف طا دارد سکون و تسفل و مخارج و
انفتاح چه طا را صفت ادلیها که قلقله و استعلا و شدت و جهر و اطباق قدم مو صوفست بلکه
رخو است و از یک کلمه جمع کردند و خواستند که سین را جهت آنکه حرف ضعیفست بحرفی که بطا
طا باشد مبدل سازند حرف صاد را یافتند که با سین متحد المخرج بوده در سکون و همس و صفیر
با وی مناسبتی داشت و با طا از جهت استعلا و اطباق موافق میشود پس سین را بصاد بدل کردند
و بواسطه این ابدال ثقل که در کلمه توهم میشود مرتفع شد و همچنین در بعضی کلمات که سین با طا
جمع میشود عمل میکنند چون بسط و مسیطر و امثال آن و گروهی دیگر طلب زیادتی مجانستی
میان مبدل و مبدل منه اشمام کردند صاد را بحرف زا که در صفیر مناسبتی با سین داشت و
جهر سین را با طا مخالف مبدل ساختند و در قرات شاذه است و در مشهور سه نوع مذکور
قنبل از ابن کثیر و رویس از یعقوب بسین میخوانند و اصل کلمه و حرف اشمام میکنند صاد را بزای
باقی بصاد خالص بی اشمام میخوانند و در تفسیر فاتحه قاری رحمه الله مذکور است که سین را سبب تسفل
و مجاورة ضعیف بود و طا بواسطه سدی و استعلا قوتی داشت چون بکجا جمع شدند و بر قوت
قوی بر ضعیف فنا دا از حضیض مترقی گشته قدم بر درجات قوت نهاده و بحرف صاد که از حروف
قوی مستعلیه تبدیل یافت و این معنی تنبیه میکند بر آنکه چون ضعیف بقوی می پیوندد ضعیف
او بقوت مبدل شده از انچه بود بهتر میگردد بیت تا زخندان باغ را خندان کند
صحبت مردانت از مردان کند • سیل چون آمد بدریا بحر گشت • دانه چون آمد بمزرع کشت گشت • دو
نقطه صراط خوان نکته بغایت نیکوست چه ضعیفان راه دین را تمامی راه دین و سالکان طریق
بنماید تقوی ابن سلوک این سبیل میسر نکرد و در غایت راه بمی و پیش فراهم نخن بسر رسد
بیت مرد رهرو دامن مردی بگیر • تا دلی رخم و زنده نمیر • دم زند او گر نفسی در یافت

گویند گوی کسی دریابد. در لغت عرب صراط و سبیل و طریق و سرب و شعب و طلق
و لاحب گویند و نهج و منهاج و مرصد و مرشاد و شارع و جاده و لقم و محجه راه را یعنی و روش را و از این جمله
بیا لفظ صراط وارد شده امام فخرالدین قدس سره در تفسیر کبیر فرموده که اختیار این لفظ جهت آنست
تا مذکر باشد از صراط قیامت چه آن راه جز بصراط مشهور نیست ای درویش صراط دو است
یکی جسمانی در جهان روحانی و آن صراط عقبی است دیگر روحانی در عالم جسمانی و آن صراط
دنیا است صراط آن جهان بر وجهی که در اخبار آمده راهیست بر بالای دوزخ از موی
باریکتر و از شمشیر تیزتر و خلایق بر آنجا انواع مختلف خواهد بود بعضی چون برق خاطف
گذرند و جمعی چون باد عاصف گروهی چون اسپان دونده و طایفه چون پیادگان روند
زمین افتان و خیزان و فرقه ملتی و خیزان اما صراط این جهان شرایع و سنن پیغمبران بوده
در هر زمان و خاتم الانبیاء شریعت کامله حضرت سید رسالت علیه الصلوة والسلام چنانچه
آنحضرت صلوات الله علیه فرموده که خدای تعالی مثل زده است راهی راست و بر دو
طرف پرده ها فرو گذاشته بر سر راه خواننده ایستاده و میگوید در آیید براه و کج مروید
پس فرمود که آن راه مستقیم دین اسلام است و پرده های محارم الله تعالی در دو جانب صراط
و آن داعی کرده کان را نبیند هدف قرآن مجید ای عزیز چون دانستی که شریعت صراط
این عالمست بدانکه این صراط نیز بمثابه صراط آن جهان دقیق تر است از موی و برانتر
از شمشیر و دوری دقایق و دقایق امور شرعیه و تجاوز نامودن از اوضاع و سنن خطاست
شریعت مقید بجهد و طاقت و محدث آن خط مستقیم که میان غلو و تقصیر و افراط و تفریط
تعطیل و تشبیه و جبر و قدر است چنانچه فرموده الیمین والشمال المضلة والجادة هی الوسطی
و روندگان این صراط را تفاوت بسیار است جمعی بقدم یقین دین را چون برق بی رنجی
و برخی کاملان هر طرف نبی امرند و فرو میمانند و یقین باید دانست که هر که بر صراط شریعت
استقامت نماند بر صراط قیامت نیز مستقیم نماند و مثل ها مر اعراب ان بر صراط موجب افتادن
در دوزخ جحیم و مبتلا شدن بعذاب الیم پس چون بنده بحقیقت صراط هائل گذشتن
خاطر یاد آرد هر آینه توجه او بطاعت بیشتر گردد و میل او از معصیت زیاده شود و بقلم
از صراط را بجای آرد تا از مزلت قدم بر آن صراط ایمن نباشد هر که امروز دین دامن پیش
فردا آن راه در ریح وی تاریک و باریک خواهد نمود و اگر اینجا قدم همت ساعی شریعت نبی
نهاده آنجا گذشتن صراط بر او آسان خواهد بود **بیت** مسوح خواهد چید انجام که ایجاد کرد
مزد خواهد یافت انجام که اینجا کار کرد **بیت** بگذار سخن فرمود ... خاطر غافل ...

محققان در باب صراط سخنی میفرمایند و از روی اشارة بدین عبارت بیان نمایند که صراط یقین
پیرو الامیان بادی و نهایتی و عارف داند که بدایة همه از کیست و نهایت همه بکیست والیه المصیر
اعجاز البیان فرموده که احاطه حق بهمه اشیا ثابت است والله بکل شیء محیط و آن احاطه وجودی
یا علمی یا اختلاف اقوال مستقیم صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما
فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور **بیت** هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود
هر گوشه که رفتیم هوای تو بود گفتیم مگر سوی دگر راهی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود
وصل مستقیم از استقامت گرفته اند و استقامت در لغت راست شدنست و در اصطلاح
پس معنی مستقیم راست شونده و راست ایستاده باشد علم الهدی رحمه الله فرموده که معنی مستقیم
که قایم باشد یعنی ثابت ببرهان و حجت بوجهی که نکند شکاکان او را زایل کنند و نه غلبه شکاکان
او را در هم شکند و در تفسیر مستقیم بروشن تفسیر میکنند و میگویند این لغت دو معنی
صراط مستقیم راهی روشن باشد و بعضی مستقیم بمعنی حق داشته اند یعنی صراط مستقیم راه حق
باشد و گفته اند مستقیم راهیست که سالک خود را بهشت رساند و در معانیع الغیب آورده که
اهل هندسه گویند خط مستقیم اقصر خطیست که پیوندد میان دو نقطه پس صراط مستقیم
اقرب راه بود که رساند بمقصود که نیافت الهی مرا تلقین میکند که از من راه مستقیم که
کوتاه تر است یعنی بحکم و خلق الانسان ضعیفا ضعف بشریة لازم است و ضعیفان را راه دراز
رفتن دشوار است پس من را راهی کوتاه دهم که ایشان پیشین راههای دور و دراز تحریر
بوده این است برکت هدایه کامله محمدی و دلالت شامله احمدی طریقی اقرب داده اند امروز
سایران طرق را بپایان برده ایشان بمنزل رسیدند اذکر نحن الاخرون السابقون **بیت**
کر بکند لطف تو راهی پدید رود بمنزل تو انده نرسید علما و جمهور صراط مستقیم بر دو وجه آورده اند
یکی آنکه آن راه مستقیم است دیگری بدان راه روشی از برهان قایمست و دوری او از اعوجاج ثابت
دایم ماهیست از است بصفت راستی دیر راستی از جهت یکی و کاستی دوم آنکه سالک و سیقت
روش نمود معوج نیست و این از قبیل اسناد مجازی باشد چون نهر جاری قال تعالی والنهار مبصرا
روز را بینا گفته و دیگران دادن بنا اذ بر صراط مستقیم خواهی یعنی سالکان او را است روی
با استقامت مقتضای درویش استقامت درجه عالیست هر کرا قدم متوجع نباشد محروم بحضر ...
در منازل السائرین آورده که استقامت روحیست که احوال خواص بدو زنده مانند و اعمال عوام بدو
زیاده شود و برزخیست میان پستیها و ترقها و بلندیها ... اهل حقیق متفق اند بانکه حاصل
کار عاشق طریقه بدو کمال یابد استقامتست و مستقیم شو در همت تا ملک بهشت مامله ...

خداوند تقصیر نکند دوم در وقت مجاهده که اهل نفوس زد سوم در زمان مخالفت نفس هیچ
جزش مانع نشود چهارم هیچ لبانرا طاعات و عبادات را وزن ننهد پنجم نیکوئی که حق سبحانه با
وی کند اگر چه اندک کند آنرا بزرگ دارد ششم داد مسلمانان دهد و از ایشان داد نخواهد هفتم
الا انکه محمد بن الفضل رحمه الله نقل میفرماید که اگر بحر کرم بود همه نیکوئیها نیکو شود و ...
همه زشتیها زشت شود استقامت الکرامة قال بالاستقامة بیت محقق جز استقامت
نخواست که بی استقامت نشد کار راست ز استقامت روای بوالهوس که ره مستقیم
صاحب حقایق التأویل میفرماید که مراد این استقامت طلب تمکین است در توحید ذات
از توحید افعال بتوحید صفات و از آن بتوحید ذات و خلاص یافتن از تلوین در مراتب توحید
و حقیقت آنست که استقامت جز در توحید نیست که رتبهٔ نهایت ولایت و مرجع همه دعوت
انّ الینا ایابهم بیت سوی او دو کو نیست و ناسوی همه ازو و بدوست از همه روی در
غزنوی از سید الطایفه قدس سره نقل میکند که طالب استقامت باش نه جوینده کرامات چه خدای
تعالی استقامت میطلبد فاستقم کما امرت و نفس کرامات میجوید و استقامت هم بصورت باید و هم
بمعنی ظاهر رعایت حدود شریعت است و استقامت باطنه نفی ما سوی الله و در حقایق ...
فارسی آمده که مستقیم صفت صراط است و مراد استقامت خاص است و در لطائف البیان استقامت
را سه مرتبه ثابت کرده مرتبهٔ صغری و استدامت عامه که مطلق است و همه را استقامت در
صراط هست قال الله تعالی وَمَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ و اگر چه در ...
تفاوت هست اما قائل نیز دارد از حیثیت مطلق اخذ بنواصی و مطلق شیء ... سوی ...
شمه اینست که اشاره با هدایت دوم مرتبهٔ وسطی که شرایط خاصه صفت مخصوصانست ...
سالکه از زمان ابو البشر تا بعثت حضرت سید البشر علیه و علی جمیع انبیاء الصلوة و السلام سوم
مرتبهٔ عظمی و آن شریعت جامعهٔ محمدیه باشد که صراط مطلوب در بنا آنست و استقامت
صراط اعتبار نیست از اعتدال و ثبات بر آن بغایت صعبست و اتفاق بر آن هر کس را میسر نیست
چه انسانرا از حیثیت نشأت مختلفه و قوی ظاهری و باطنی اشتمال دارد بر صفات و اخلاق ...
و روحانی و هر یک را طرفین افراط و تفریط هست و واجبست از آن معرفت و سلطنت و ...
جانبی بر بعضی از آیات قرآنی رعایت طریق اعتدال اشارتی هست قال الله تعالی وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ
مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ و قال الله تعالی وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و قال
تعالی ... وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا و در احادیث و اخبار
امثال این بسیار است کقوله صلی الله علیه و سلم ... [illegible]

فاروق اعظم را دید به آواز بلند قرآن میخواند پرسید که سبب رفع صوت چیست عمر جواب داد
که خفته بیدار میکنم شیطانرا از خود میرانم خواجه صلی الله علیه و سلم فرمود که اخفض من صوتک
قلیلا آواز خود را قدری پست تر ساز و بر در خانهٔ صدیق اکبر گذر فرموده آواز پست او را شنود
پیغمبر بود حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و سلم از جهت خفض صوت سؤال کرد ابو بکر گفت
یا رسول الله می شنود آنکه با او مناجات میکنم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود ارفع صوتک
قلیلا آواز خود را اندکی بلند کن ... فاروق را ... منع فرموده و صدیق را از توجه بطرف
تفریط باز داشته و مثل این حکایه در اثار بسیار است و اکثر ما حاجت است در اخلاق و احوال سید
کائنات علیه افضل الصلوات تامل فرماید ... فهم و دانش جوید که مضمون ... کلا ...
بوده اطلاع یابد و از مستفاد مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ مفهوم میشود که آنحضرت پیوسته بطریق اعتدال
ثابت بوده و از التفات بطرفین از افراط و تفریط اجتناب فرموده و ... خیر الامور اوسطها
و ... تمامی این کلام ... [illegible]
الفتاح الموفق وگفتند صراط مستقیم راهیست که ... نشود ...
و گفته اند راهیست که ... قطع طریق ... از بدایت ... عصمت و توفیق ...
آورده که آن راهیست که ... و سالک ...
ظلمات شهوات نگذارد ابو بکر وراق رحمه الله فرموده که صراط مستقیم آنرا گویند که سالک
هواهای نفس بر وی راست نکشد و بر جاده ... دارد و این همه یکی ...
و ... صراط را ... کرده اند ... اجمال ... طریقهٔ دین قویم ...
صراط مستقیم ... گفته اند ...
اسلام است که بنیاد خلق انام است و غیر آن از دین مقبول نیست و من یبتغ غیر الاسلام دینا
فلن یقبل منه و محمد حنفیه رضی الله عنه ... و علمای عربیه گویند که اگر مراد از صراط ...
باشد بر سبیل استعاره تحقیقی است و مشبه فقط مذکور گردد و مراد مشبه بوده ...
... امری متحقق الوجود ... بحسب عقل یا حس ... واقع شدن ... مقصود
ابتدا ... و آن امری معقول باشد و جامع در این استعاره آنست که وسیله
رسیدن بمقصدات است و ... بلوغ بمقصود ... مطلوب ...
... مطلوب ... ع تا دین نبود کسی نیابد مطلوب
در تیسیر آورده که ... هر کرا مقصدی و مقصودی باشد ... قطع مسافت
راه راست ... شناخت مسالک ... راه راست بدان مقصد ...

اسلام است اگرچه حق سبحانه از مکان و زمان خالی است متعالی است اما بنده قاصد
و سالک طالب صاحب مکان و وابستهٔ زمان است و محتاج باشد از قطع مسافات و
آفات و تحمل مخاطرات تا مکرم شود بمرتبهٔ وصول و موافقات تا بنزدیکی برسد چنانکه گفته اند
چگونه است جواب داده که عطفتین و قد وصلت. راه هست که بدو جمله از پیش و در
پی در عطفهٔ اول دنیا را با او متعلقات او بر پشت افکنی و در عطفهٔ ثانیه از عقبی و
مضافات او درگذری و در تفسیر فارسی آورده که دو گام بر نهایت کرده الا خطوتین و قد وصلت
یک گام از تمامی ماسوی الله بباید گذشت و گام دیگر خود را با همه هستی و پندار باید گذاشت
تا بمعبود حقیقی برسی گفته است یک قدم بر نفس خود دیگری بکوی دوست. در طوالع فرموده که
صراط مستقیم دین اسلام است دلیلش قوله تعالی و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم و در
المذکرین آورده که صراط مستقیم قرآن است و امیر المؤمنین علی علیه السلام مثل این روایت کرده
دلیل ایشان این آیه است که فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم و برین تقدیر
راست گوی تا مسلم است که تابع کلام خداست و در تفسیر کبیر آورده که اول صراط اسلام
قرآن صحیح نیست و ابدال صراط الذین انعمت علیهم منع این معنی میکند چه اگر مراد از
طایفه منعم علیه متقدمان دین اسلام و کتاب قرآن نبوده بلکه مراد طریق و حقایق
که استحقاق بهشت بدان حاصل کرده و قفال این سخن را مسلم نمیدارد و میگوید علم اسلام
میکرد که منکر است [illegible] دین که حق تعالی از اسلام انسان خبر میدهد [illegible] خلیل را
صلوات الله علیه بدین نام میخواند و لکن کان حنیفا مسلما یعقوب بنی را و لا تموتن باسلام
کرده که فلا تموتن الا و انتم مسلمون یوسف صدیق از غایة ربنا العالمین در خواست خاتم
بصفت مسلمانی فرموده توفنی مسلما جبرئیل خاندان لوط را بوصف اسلام ستوده فما وجدنا
فیها غیر بیت من المسلمین و امثال این بسیار است و مراد از قرآن معانی آن بوده تا بها که تعلق
بعقاید دینیه داشته و الفاظ قرآن رعایت سلیمان داود که بطریق علوم دینیه
دلیلش آنکه فان اعبدونی هذا صراط مستقیم و گفته اند مخالفت شیطان با موافقت رحمن
دلیل این آیه ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم
در کشف الاسرار از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که صراط مستقیم راه حج است و در عالم
سلمی از فضیل عیاض همین روایت میفرماید چه منعم علیه از انبیا و غیر ایشان حج گزارده اند
[illegible] که غیر المغضوب علیهم و لا الضالین ایشانند راه بدان بسته اند
قال الله تعالی و لا تقربوا المسجد الحرام [illegible] میگوید مراد راه بهشت است که تا روز قیامت دوام خواهد

بود که راه دوزخ و از آن خبر داده که فاهدوهم الی صراط الجحیم دیگر راه بهشت از آن خبر میکند
[illegible] الی صراط المستقیم پس صراط مستقیم در مقابله صراط الجحیم باشد در بحر الحقایق
از ابی بردة رضی الله عنه نقل میکند که صراط مستقیم راه حضرت رسالت صلوات الله علیه
و اهل بیت اوست و جامع ترین سخنی که علماء شریعت گویند آنست که صراط مستقیم راه پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و اهل بیت عظام و اصحاب کرام آنحضرت است و دلیل برین آنکه از سجاوند
[illegible] صراطا مستقیما و آل و اصحاب را که ملازم جناب رسالت
بوده اند که و هدیناهم صراطا مستقیما پس صراط مستقیم باشد که راه و روش ایشان در تیسیر
بکر بن عبد الله المزنی رحمه الله نقل میفرماید که حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم در واقعه
دیدم و از حقیقت صراط المستقیم پرسیدم فرمود که آن راه سنت منست [illegible]
بدعت و ایمان را باشد آن صراط مستقیم صفت نتوان کرد بدعت ضلالت [illegible]
ضلالت و سنت رسول الله بیت هرچه جز قرآن و حدیث مصطفی [illegible]
از کلام اولیاست جمله را حق شناس و خط بطلان کش بدان راه حق [illegible]
ذات است. بلسان اهل اشارت صراط المستقیم آنست که [illegible]
[illegible] آن شواهد [illegible] اند [illegible]
[illegible] فی الواقع [illegible] جامع است محمد حکیم رحمه الله گوید این طریق خوف و رجاست
[illegible] وصف دو بال [illegible] که بدان در هوای فضای ایمان پرواز توان کرد [illegible]
ازین دو وصف چاره نیست خوف و رجا [illegible] از رحمت [illegible] و رجاء [illegible]
[illegible] تا تاریک حالان ظلمت [illegible]
[illegible] و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون [illegible]
کارات [illegible] از روی نفس و هوا [illegible]
[illegible] و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و در عوارف المعارف [illegible]
رحمه الله نقل میکند [illegible] خوف و رجا هر دو جمع شود [illegible]
[illegible] خوف [illegible] سالک باید و پیوسته [illegible]
[illegible] و از خارستان [illegible] جمال را تماشا میکند
[illegible] شقاق توفیق و احسان شادان میکرد بیت [illegible]
در سطوع غضب [illegible] و اگر صاحب بصارت [illegible] گفته که صراط المستقیم [illegible]
که سالکان آن راه [illegible] خوف باشد [illegible] رجا [illegible] بدان مقام [illegible]

بجزوی نخواهند وازوی جزوی نیابند ع ما را بتو غیر از تو نمی‌بایست • در کشف الحقایق آورده
که صراط مستقیم افتقار و احتیاج تاویل کرده‌اند و در اخبار آمده که ابو حفص حداد رحمه الله را
پرسیدند که چه چیز میبری نزد حق تعالی فرمود که جز درویشی تحفه ندارم و درویش چه برد
غیر نظر و عجز و فقر و بیچارگی و اینجا گفته‌اند بیت چه آورم بتو چون هرچه هست جمله تو راست
مگر شفاعت و عجز و نیاز مندی و زاری • تحفه نزد سلاطین چیزی برند که در خزانه ایشان نباشد
هرگز نیاز مندی کی شد سوی تو قائم زبان عجز و دیش فاقه بیان • وگفته‌اند صراط زدن در آنست
که سالک الی الحق سبحانه بعوارد صراط و هدایت از نماید بلکه چنان در بحر معرفت هادی مستغرق
گردد که از ساحل راه و وقوف یابد و نه از کوه هدایت ع بهر چه اندر ست و اما فی بیحایت
در بصایر آورده که صراط مستقیم آنست که باطن موافق ظاهر باشد و ظاهر متابع باطن
آن کند که دانند و آن داند که کند و آن اندیشد که نماید و آن نماید که اندیشد از تجلای شود
و با او گوید برای او کند و رضای او جوید چنانچه گفته‌اند بیت حضر برای تو جویم
برای تو بویم • سخن برای تو گویم خمش برای تو باشم • در تاریخ شاد ابو الحکم آمده که اهدنا اشرح
مجمل ایاک نعبد و تفصیل اجمال آنست و صراط مستقیم پرستش حق تعالی است بشرط ایمان
اخلاص شهود معبود در مشاهده عبادت وگفته‌اند طریق زهد و توکل است و جمیع صفات
و احوال اهل سلوک را صراط مستقیم میتوان گفت و جمعی دیگر مخصوص به معرفت میدانند
و امام اجل فرموده که بحکم خلقت الخلق لاعرف علی عاینی آفرینش خلق جز معرفة الله نیست
پس حق سبحانه ملقنین فرمودند که از الرحمن هدایه طلبید یعنی راه معرفت که شما را برای آن
خلق کرده‌ام و چون نزد محققان معرفت نتیجه زهد و عبادتست پس ذکر ایاک نعبد هدایت
نزد طلبیه معرفت حمل کردن خالی از نیکی نیست بیت جان شرع و جان تقوی عارفیست
معرفت محصول زهد سالفیست • زهد اندر کاشتن کوشیدنست • معرفت آن کشت را روییدنست
آفتی نبود بتر از ناشناخت • تو بریار و نداری عشق باخت • در درون یکدانه تو دولتخانه نبود از
سلطنت معرفت خالی وقف • و در بحر الحقایق آورده که صراط مستقیم خلق عظیم سید المرسلین است
علیه الصلوة والسلام که هر که برآن رود بمقصد رسد و از حسین منصور رحمه الله نقل کرده‌اند
که از راه محبت و این سخن احتمال آن دارد که مراد محبت حق تعالی باشد یا بنده که ازو قوی محبتند
محبت بنده با حق که از محبت مضمون یحبونه فهم کرده یعنی بنمای ما راه آن محبت که با ما داری تا
نیز بوسیله آن نعمات محبت سراییم یا ارشاد کن ما را که بچه وجه بنظر تو محبت تو در دام محبت
بنده باز دوستی قابل است به حق کلیه خود و در محبت حق تا بنده از دست جزوی مخصوص یا اشیا

ربی علی الخصوص است بدو محبت خلق را نهایت هست و محبت حق را غایت نیست و از نمودن محبت
پرسیدند که محبت چیست گفت آن محبت بنده با حق میرسد یا از محبت حق بابنده و اگر سوال این محبت را
خاموش باشد که در این ساعت با خضر علیه السلام بودم و گفته اند حق باشد میگفتیم ملایکه ملکوت
طاقت استماع آن نبود ای درویش اگر شمه از حقیقت محبت پیدا کرده اهل عقول در امتزاج بحار زخار
عظمت مضمحل کردند در لوامع آورده که لوامع سریست پنهان و امری ذوقی وجدانی تا نچشند ندانند
و چون بیان بیان نتوانند بیت هرکس بوی باده عشق نشنید آنکو بجرعه رخت بمیخانه کشید
و اگر کسی کلام دل ازان میچشید • فهمش هرگز بسر آن نمیرسید • امام حجة الاسلام رحمه الله در رساله
مضمون میفرماید که صراط مستقیم عبارت حقیقی است میان اخلاق متضاده میان تبذیر و بقتیر
و عفت میان شهوت و خمود و تواضع میان تکبر و خساست و همچنین هریک از اخلاق را طرفین افراط
و تفریط هست که هر دو مذموم‌اند و میان هر دو وسطیت در نهایت تحقیق که حیدر اند به همه جانب
یا همچون خط هندسی که فاصلست میان آفتاب و سایه گویند از آفتاب توان شمرد و نه از سایه
حساب توان کرد بدان بمر اسباب سوی آن یکی است جلیه صراط مستقیم باشد مر و بشرط انضمام
نیز مستوی خواهد بود و میل با حد جانبین که مر افتادن در دو زخ باشد نخواهد بود که هر یکی
محفظ از میل و بعید از اغراف معتاد کرده هر ایشان و صفت العادة طبیعت خامسه
عدم میل او در این جهان موجب عدم انحراف او گردد در آن ع هرکرا عادت است فعل عادت
رحمت توضیح وسط و بعد آن از اطراف جانب نشان ارادکتم و این آنست که در اختلاف امری
آورده که هر فضیلتی را حدیست که چون از آن حد تجاوز نماید بجهت طرف علو و چه در جانب تقصیر
او کند بس هر فضیلتی تماره و سطیست و در آن کمال او باشد بمنزلت اطراف ماننده مرکز دایره تا
همچنانکه سطح دایره یک نقطه که مرکز است و در میان نقطهاست از محیط و دیگر نقطه که عدد آن
حصر و عد نیاید از جانب محیط وجه داخل محیط هر یک در جانب ... دیگر بود آن
مرکز همچنین فضیلت آن نیز حدی بود که آن حد از دایل در جانب ... اطراف از آن دیگر
رجانب که اتفاق افتد موجب قرب باشد و به دلیل این مراد حکما از انکه فضیلت ماننده
حرکت بود بر خط مستقیم و ارتکاب رذیلت ماننده انحراف از آن خط و ظاهر است که بیان در خط
مستقیم جز یکی نتواند بود و خطها نامستقیم نامتناهی تواند همچنین استقامت در سلوک طریقت
فضایل واقع است و آنچه در بعضی اشارات تو ابیض آمده است که صراط خدای از سوی آب یکی است
و از منتشر نیز عبارت از همین است چه وجود وسط حقیقی در میان اطراف نامتناهی متعدد بود و
بیان تعدد از وجود متعدد نیست اینجا گفته او نستای درویش و حدانیت همین میگویند که صراط مستقیم

بحقیقت مرتبه اعتدالیه توحیداتست یعنی آنکه بین التشبیه والتنزیه بود شیخ رکن الدین علاء الدوله
قدس سره در عروه میفرماید که دین بشنیدن موضوعست میان تشبیه و تنزیه و باید دانست که اکثر
اختلافات که در ملل و نحل واقع است منشأ آن همین دو مرتبه منحرف از اعتدال تواند بود چه هر که
مظهر غضب است آثار تشبیه بر صفحات مقالات ایشان ظاهر است و نصاری که مغضوب و ضالاند
ارقام شرک از اوراق احوال ایشان واضح و باهر و در تفسیر آیه آخر از فاتحه بحث شرک و تشبیه
بر وجهی لایق از منصه بیان روی خواهد نمود والتوفیق من الملک الودود یکی از اکابر در معنی
این سخن که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق فرموده که راههاء خداوند تعالی بسیارست و هر
راهی بحسب مقتضای اسمی از اسماء الهی تواند بود هر اسمی را مظهریست که تابع آن اسم مربوبست
و چون اسباب همه منتهی بیک ذات شد و اعیان وجود مستند بدان اسما و سالک بر سالک ایشان
و ایشان منتهی باسم الله پس جمله بروا بالله باشند و الله غایت طرق شده ده متکفل ایشان بود
چنانچه فرموده و الی الله المصیر و از برق آن ابیات معانی سمات که حضرت حقایق رحمت و منبع
واهب العطیات فرموده و اقتباس جمیع این معانی توان کرده بیت بهر قومی رویست ره
همه را روی سوی ساحت حق هست · همه در راه و ره میجویند · زهمان راه میکویند · مبتدی در نه توجیه
من اهدنا الصراط المنان · مبتدی در نه سجود بین یدیک · کفته کیفما الطریق ربنا الیک · قطع ره
راه جمایی که توان کرد … نهانی · جمان که طالب راهیم · ره بسوی تو ای … میخواهیم · اللهم اهدنا
هداة مهتدین ولا تجعلنا من الضالین المضلین بحرمة من هدیته بنا الیک یا ذا القوة المتین فصل
سادس در تقریر و تاویل آن شر صراط الذین انعمت علیهم چون راه بشناخت حق بجا
بود بندگان سالک را تلقین فرمود که کدام راه جویند و از کدام طریق بساحت معرفت پویند
مادکر راه نواختکان فضل و حمایت من و باریافتکان بارکاه عون و رعایت من طلبیه که آن راه
بمقصود اقربست و ضعیفان از راه نزدیک متوجه مقصد شدن انسب در کشف الاسرار آورده
که راه ضلالت بسیارست و راه راست یا انصاف راه ایمان راهها کیست که صراط مستقیم است
اما آن را نیز نسبت سالکان تفاوت هست بعضی را نزدیکترست و بعضی را دورتر …
که قومی … رود تا … و جمعی دیگر بهشت روند در اخبار وارد شده و جمعی … سالها
برخلاف … دیکتر … از طریق مقتصدان از راه ظالمان با آنکه این هر سه طایفه بحکم …
رستکارانند و چون معلوم شد که راهها متفاوتست پس مومنان آن راه میخواهند که راست
ترست و بمقصود نزدیکتر در کشف الاسرار … مذکورست که صراط مستقیم که هست مر الانبیا
نیست سلوک بر آن بلکه … از متابعتان چون … بر خصیص کرده صراط الذین انعم

خاص کرد آنست و نشانه امداد ایشان فرموده که آن توجیه آیت از این حال جواب و سوال است که با
ایشان ربوبیت در حقیقی کرده میکویند اهدنا الصراط المستقیم شد که کدام صراط میخواهید که راهها
بسیارست لسان عبودیه استدعای صراط مستقیم باز خطاب میرسد که چون غایت همه … اینها
منتهی هر ایشه هر مستقیم خواهند بود تو کدام استقامت را میخواهی دیگر بار زبان عبودیه بعرض میرساند
که راه آنکسانی میجویم که نعمت داده براه ایشان خطیب کبریا بطریق مخاطبه میفرماید که هیچ … در
عرصه وجود دیده که رحمت من بدو نرسیده و نعمت شامل وی گشته بنده معروض میکرداند
که همه موجودات را شمول نعم تو عامست و تمام مبدعات را از فیض کرم تو نصیبی اما ایشان که
میخواهم صورت و معنی ایشان از نعمت ظاهری و باطنی بیاراسته نعمت صافی از کدورت غضب
ناهی و خالص از شایبه ضلال … نعمت … چندان … محقق خواهم که
نعمت را باشد … بعد … اهل طلب آن راه خاص کرد … الذین انعمت علیهم آنست که
در دین … همراهان نیکو که در سایه دولت ایشان ایمن توان رفت بسیار بعد رفیقان کی عدد
حمایت ایشان تقدم صدق … توان … در طریق رفتن دشوار است
خصوصا کسی را که هرگز رفتن راه رفته نباشد بیت یار باشد راه را پشت و پناه چونکه
نیکو بنگری یارانست راه · ره … که تا یار نکو کند · وز همه روی تو آن سو کند · لکن تنهانست …
اندر شد · با رفیقان … نیکو نخواهد بود · حضرت خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه فرموده که راه
یافته را اقتدا باید نمود و رو به پس او نیکو باید پس انعمت علیهم برای آنست که تا یاد همراهان
سابق و یاد آوران شفیق نشاط … نام ایشان فال سعادت کیریم و بمدد همراهی ایشان
راه از پیش بردیم که هر که از همراهان سلوک شنیده … سفر … آمدی …
نامدان سلوک … در محالی رسیدن نتوانند بیت سلوک از همرهان … طریق …
بیت · بکنی دشواری منزل یاد همرهان · ای عزیز … پای طلب توان … طلب …
… تایید نظر الهی … لیکن هر که این … سعادت پدید آمد … صلوات الله
علیه و بر شیخ کامل که … آنحضرت مقتدا تا بواسطه یمن و متابعت و توسل بسلسله …
از فیض سید عالم … اقتباس تواند کرد که اخلاق ذمیمه … معمور کرده و از …
که سلوک بصراط المستقیم … اشارات انعمت علیهم بشارت …
ایشانست و هر که باختیار خود بی مرشد کامل براه رود … نبود بیت
… رفته بود · تا … رفته بود · در … پای باش · …
رود تو پای باش · هر که او … بود … سایه …

لیقاعت برکه صدلوط وطبق چشم بنا بهتر از سپید عصا چشم بشناسد که نها از عصا
ای درویش راه ظاهر بکعبه حقیقت بی راه شناسی چگونه میسر شود با آنکه روندهٔ راه صورت
هر دیده راه بین دارد و هم از نوعی قوت قدم میکذارد هم راه روشن است و هم مسافت معلوم
و معین در راه حقیقت که انبیا و اولیا و انکا ما ضینا سالها است که قدم میزنند و نشان یک
قدم ظاهر نیست چنانچه در نظام فرموده اند بیت صد قافله بیشتر درین ره رفتند
وزین که کم هیچکس نشان باز نیافت • و مبتدی اول نظر بر آن دو منزل قدم و منزل وجود که هست
و از حقیقت عدم مراحل بی پاک و بی نشان و پایان پست و دره بی پایان معین است که بی دلیل
بیار هادی در بی بخشش نتوان رفت بیت آن رهی که بارها تو رفته • بی قلاووز اندر آن
آشفته • پس رهی را که ندیدستی تو هیچ • هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ • هر که تنها نادرا این ره
هم بعون همت پیران رسید • و نیز چنانچه در راه صورت سراق و قطاع طریق بسیار اند و
بد رفیق نقش مشکل و متعذر است همچنین در راه معنی نیز مخاوف دیوی و رعایب
اهرمنی و تسویلات شیطانی و تزویرات نفسانی همه دشمن ره اند پس بی همرهی
صاحب ولایت درین راه بسلامت رفتن از قبیل محالات مینماید بیت
سایهٔ یزدان بود بندهٔ خدای • مرده این عالم بود زنده خدای • سایهٔ او چه که سایهٔ یزدانست
سایه چه خورشید چرخ سرمدانست • کیف مد الظل نقش اولیاست • کو دلیل نور خورشید خداست
اندرا در سایه ایمن نشین • آنکه نیکو گران دیو لعین • دیگر آنکه هر سالک که بقوت قدم خویش
سیر کند سالها مسافت بندیک مقام از مقامات این راه قطع نتواند کرد پس بقوت پیران از
پر کامل باید طلبید که بی امداد او بسر منزل مراد نتوان رسید بیت طفل نتواند بخود
رفتن براه • وقت مدد باید بعید تا بنکاه • و دیگر بعضی مقامات از آنجمله است که عبور
بران بطیران باید و از آنجا سیر از آنجا نیز باشد و مبتدی که هنوز قوت پرواز بی بال و پر
خود ندارد به دلالت شیخ که عنقای هوای هویت بر بندد تا سامانها بعید که بر هوا
در آن بخود قطع نتواند کرد بمدد شیخ با ملک روی کار قطع کند بیت همین براه
که برهای شیخ تا بچی عون لشکرهای شیخ • وای آن مرغی که ناروئیده پر • بر پرد در
اوج افتد در خطر **فصل** در تکرار صراط علما اختلاف است صاحب کشاف و اغلب
مفسران بر آنند که صراط ثانی بدل است از اول بدل کل و حکم در تکرار عاملست تقدیر کلام چنین
کراهدنا الصراط الذین انعمت علیهم و فایده بدل توکید باشد و تنصیص بر آن که صراط مستقیم
راه مسلمانانست و این شهادت بر صراط اهل اسلام باستقامت بر بلیغ ترین وجهی و قوع

یافته جهت آنکه در تفصیل بعد از اجمال مبالغه بیشتر است از تفصیل فقط مثلا کسی که بگوید
دلالت کنم ترا بر اکرم و اعلم مردمان فلان ابن الجمیع باشد از آنکه کوید اول دلالت کنم بر فلان اکرم
و اعلم برای آنکه در صورت اول موصوف دو بار مذکور میشود یکی مجمل و یکی مفصل پس اعجاز
صراط ثانی و تفصیل صراط اولست که بر سبیل اجمال الواقع شد و تفسیر و بیان اوست بحصلش
آنکه بر همه کس روشن است که هیچ نوع خفائی نیست که آن صراط مستقیم طریق مومنانست
فائده رحمه الله تکریر صراط از قبیل رد العجز علی الصدور میشمارد و این وقتی مستقیم باشد که صراط
ثانی در دلم فقره افتد چنانچه در تعریفات گفته اند که ایراد احد اللفظین مکررین است در اول فقره
دیگری در آخر آن کما قال الله تعالی و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه و حال آنکه بخلاف صراط در آخر
فقره دیگر است و در بحر الحقایق آورده که تکرار صراط اشارت بدانست که راه دو است یکی از بنده
بحق و دیگری از حق به بنده اما آنکه از بنده بحق است اوندیه است غایت بیمناک و در خوف
قطع و هلاک که هزار هزار قافله بادیه این راه بیابان ندیدند و در هر گوشه بی توشه سر ایشان گردن
ساخته و منادی عزت از بطنان کبریا این ندا میکند که الطلب رد السبیل سد دو بیم طریق
بکاربست برق و غبار بیست زنی از دعوی کا قعدن لهم صراطک المستقیم با و اخته و
صدای لا تینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم در انداخته و هر اینه
راه که بی مقصد نتواند رسید بیت هزار تشنه درین ره فرو شد و ندیدند • زوی
وصل نسیمی بکوی دوست نشانی • اما راهی که از حق به بنده است در وی نه خوف باشد نه بیم
نه خوف دزد و نه بیم سرکردانی سالکان او بتوفیق بدرقه سلامت سلطان در رو محفوف
کرامات رونده کان نیست با سلسله عنایات کشان میرند از نهایات تمامات بیت
که وی بکر برهم او میکشد قلاب را • میدهد این معنی خبر میدهد بیت
ای آنکه مارا میکشی بیرون نجا بامیکشی • تا ماند کوشش و بیم تا عاشق با نجا کشش
یا کوده ان کوشش کجا ان ما را قبه ما میکشی • حق بجانب صراط اول اضافه کرد بجماعت منعم علیهم
و فی الحقیقه آن راه حق است نه راه ایشان و این بجهت سالکان راه و تشریف رونده کان
آگاه هست که کاهنان را اضافه راه اداء طریق ساخته زودی مراحل قطع و منازل ادو ساکن
اخیار فرود آیند منکسر بوده است که اضافه صراط بعباده دلالت میکند بر اختصاص ایشان
بهدایت و اضافت انعام بحق دلیل میشود بر آنکه اوست خالق هدایت و بدینه و نکته چیره قدر
بطرف سیر مفتوحی و مقتدی مختلف میشود که گفته اند تعالی سه چیز را
اضافت بحضرت خود از زانی داشته و همانیز به بندکان مضاف ساخته اول بدینه او وجود

افغیر دین الله و جای دیگر گفت کلمت ربک دوم هدی را فرمود ان الهدی هدی الله دیگر
اضافه به بندگان اهدنا گفته بهم اقتده سوم صراط گفت وان هذا صراطی مستقیما و اینجا فرمود
صراط الذین انعمت علیهم نکته دیگر آنست که اینها شرع حق اند دینها نفع عبد از روی تعلق
بحق دارد و مانند نفع بر بنده یا اکرم حق که اینها فرماید کفاریت و بنده را فرمان بردار آنچه
امر فرمان مضاف بحق است و بواسطه امتثال مادامهان مضاف بعبد و محققان گفته
حق سبحانه دینها و مللها را جهت تشریف بندگان اضافت بدیشان کرد اما ابلیس قطع طمع کرد
سر حیرت در گریبان نامرادی کشید چه لجه اهل اشارت گویند که چون از حق سبحانه عزت مؤمنان را
بدین نوع جلوه داد که فلله العزة ولرسوله وللمؤمنین ابلیس گفت که بر سلب عزت حق …
قادر نیستم باری جهد کنم که عزت مؤمنان از ایشان ربایم تا در محل خواری گرفتار بود …
گرفتار بیچاره بماند حق تعالی باری دیگر فرمود فلله العزة جمیعا شیطان طمع آن منقطع
کرد انه اینجا نیز صراط اضافه بعباد کرد و قطع طریق چون ابلیس و نفس و هوا در کمین
گاه قریب نشسته قصد آن نمودند که ایشان از راه بیفکنند و در وادی نامرادی سرگشته
سازند لطف ایزدی دعوت وان هذا صراطی بعالم افکند تا در آن راه خایب و خاسر گشته
دانند که کسی را بر روان او دست رس نیست و آنکه داغ پادشاه دارد هیچ بحق و با مال
بنده خاص ملک باشد که با داغ ملک • رونها ایمن از بخته شیهان عسس **فصل** الذی
اسم موصولست و موصولات مبهمه و ناقصه نیز گویند جهة ابهام آن بر مخاطب بدون صله
و نقصان آن بی وجود صله و موصول در لغت پیوسته شده باشد و باصطلاح اسمی گویند
که جزء تام باشد از کلام مگر با صله و ضمیر عاید یعنی و صله او جمله خبریه باید که موصول بهم
و ضمیر احتیاج دارد چه هیچ اینجا موصوف نکنی و انا بجمله خبریه وصف میکنند زیرا که جمله
نیز جمله خبریه بمعنی آید زیرا که انشاء موضع نیست و صله با آنکه ایضاح موصول کند
چنانچه صفت موضح موصوفست و عاید بجهة آن شرط کرده اند که صله را بموصول ربط …
و موصول را بصله احتیاج نیفتد پس اینجا نیز الذین موصولست و انعمت علیهم جمله خبریه که صله
اوست و ضمیر جمع عاید بموصول و جمعیت ضمیر ابنا آنکه الذین اسم موضوعست از برای جمع
مذکر و بعضی برآنند که او جمع الذی است و در الذی چهار لغت است اول یاء مشدد چون الذی
و تثنیه او در حالت رفع بالف و نون مخففه آید چون ذیان و جمع بنون مشدده گویند و در
حالت نصب و خفض بیا و نون باشد چون زیدون و در شرح مصنف بر کافیه مذکورست که
اینجا الف در رفع و یا در نصب و جر علامات اعراب نیست جهة آنکه موصولات از جمله مبنیات

بعضی مواضع از اقوام آن باشد که اعراب است و قال الکها ایها صیغتها الذی موضوع از برای مجرد … و قیل مبنی
در رفع و جمع او بقول جمهور علماء در هر سه حالت رفع الذون گویند چون زیدون و اصح آنست که
یاء و نون در الذین علامت جمع نیست بل بمعنی بنا دق که لا لغت و در انسان عین المعانی گفته که
اللذان معربست و الذین مبنی جهت مشابهت او … تثنیه استعمال نمیکنند بیکی که
الذی باتفاق سوا است و در معرب است جمع مکسر معرب میشود باعراب واحد چون رجل و رجال
بخلاف تثنیه پس اینجا اقرار کردند با اعراب و این معنی تمام باشد که قائل باشند با آنکه الذین
جمع مکسر الذی است سوم بحذف یا و اکتفا بکسره ذال که و لا لغت است یا محذوفه چنانچه در الحامد اللج
هست چهارم بحذف کسره ذال و سکون آن و تثنیه او … و الذا باشد و کلمة الذاصل …
یاء مشدده بوده و کسره … الخبیث کرده … دیگر آن با تخفیف یا …
و کسره ذال اکتفا نمودند و باری دیگر حرکت ذال را نیز ساقط ساختند و در مفصل آورده که در بعضی
مواضع تمام او را حذف میکنند و بجای آن الف لام … ذکر … بیشتر چون الضارب
که حقیقت الذی صریحست و از غرایب نکات آنست که الذی و اللذان که واحد و تثنیه الذی …
کاولی العلم و غیر ایشان را ساختند و جمع که الذین باشد مخصوصست باولی العلم و بر غیر ایشان استعمال …
و قال آنست که قیاس کرده اند جمع … نای عزیز داستی که موصول بدون صله اسمی تمام
نیست پس با آنکه موجودات همه موصولاتند که صله فیض رحمانی بدیشان پیوسته و ایشان از …
وجود دست تمامی از ذات داشته و اگر موصولات از صله نبودی هنوز در کتم عدم بصفت …
نقصان موصوف بودندی **بیت** جمله بودیم نهان در عدم آباد … جلوه کردی …
در دها کم شنع بودندی رشید وجود همه را هسته فی الحال … کردی • و همچنانکه موصول جز
جمله خبری تمام نشود انسان نیز که اشرف موصولات عالمست دولت تمام نیابد مگر کسی که پیوستگی
باید جمعی که با خبر نمانند احوال مبدأ و معاد او نیز برکت صحبت ایشان از بدایت و نهایت حال خویش …
ایماما … باید که بهر که نظر کند از احوال کلی و جزئی او خبر دهد حضرت شیخ …
قدس سره در … حضرت شیخ … مخصوص بود که چون خاصیتی که …
اطلاع یابد بمان نظر … از حالات دنیوی و اخروی او خبر دادی و ازین نظر بود که چون
قطب الاقطاب شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره در طواف حرم محترم ملاقات فرمود هر دو
در هم نگاه کردند … بگذشتند بعد از آنکه از شیخ شهاب الدین روحه پرسید فرمود
رجل مملوء من السنة من قرنه الی قدمه … و سرا پای او … بخلعت متابعت
شریعت و از شیخ شهاب الدین که پرسید فرمود در بحر الحقایق … ملا مال …

معرفة ذی الجلال لعوان روایت در تاریخ شیخ عبد الله یافعی بیست و امیر حسینی در صفت شیخ مرشد
میفرماید **بیت** هر که را چون دولت ارشد مرا [illegible] بدید • طبیبی حاذقی که چون سالک
مزاج طالب را از دست انحراف بدر دو مواد ردیه فاسد از وی هر غلبه کرده بعلاجه صاحب دو ازاله
امراض و تسکین مواد کوشد و باد وی [illegible] از اقوال و افعال اصلاح حال [illegible] اصلی باز آرد
و اینکه را طبیب القلوب و علاج [illegible] طبیب روحانی خوانند **بیت** ما طبیبانیم و شاگردان حق
بحر قلزم دید ما را فانفلق • آن طبیبان طبیعی دیگرند • که بدل از راه نبضی بنگرند • ما بدل بیواسطه
خوش بنگریم • کز فراست ما بعالی منظریم **فصل** انعام عبارتست از ایصال منفعت بغیر بجهت
احسان و این قید از لوازم نعمت زیرا که رسانیدن نفع کرا از روی احسان و تفضل باشد آنرا انعام
گویند چنانچه مثلا اجیری [illegible] که بخود نفع میرساند و ایشان را دعوت میدهد تا بهر سود
سود کند این از قبیل انعام نیست و ایصال المنفعة بجهت دفع مضرت نیز باشد چون رشوت
دادن [illegible] بر ظاهر ایصال النفع که از برای جذب منافع و دفع مضار باشد آنرا انعام نتوان
گفت و بدین تقدیر منعم حقیقی جز حق سبحانه نباشد که نعمت دادن او بی غایله غرض و شایبه عوض
تواند بود [illegible] چون نعمتها همه از وست پس انعام نیز از و باشد و اگر بصورت انعامی از مخلوق وجود
گیرد در حقیقت نه از آنست که ایجاد آن نعمت کرده و اراده انعام در دل منعم پدید آورده منعم علیه
باصل استحقاق آن نعمت برسانید و اگر اینها نبودی هیچ وجه آن انعام وجود نگرفتی و این مثل [illegible]
ع تا تو نبینی که جاده تو [illegible] • جلوه دعوت لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت از این خالق
حقیقتا [illegible] **بیت** دریا بعطای تو بود کوه [illegible] • ور منع کنی [illegible]
در کشف الحقایق آورده که انعام الهی موقوف بر وجود منعم علیه نیست چه هنوز که او را وجود نبود
فیاض بعطای [illegible] انعام عمیم از تنگنای عدم بفضای وجود رسانید نعمت وجود که اصل جمیع نعمت
بعارزانی فرمود **بیت** من نبودم که نعمتم دادی • و زعدم این طرف فرستادی • وین زمان
دیدن سرای هوس • دم بدم نعمتم تو بخشی و بس • و گفته اند انعام اتمامست نقل نعمت در تمام آن
فیه و اتمه و انعام را اطلاق برد رعی العقول نمیکند لا یقال انعم علی فرسه و بدانکه نعمت را از نعمت
گرفته اند بفتح نون و آن نرمی و آسانی باشد ادجوب را جهت نرمی و نیکی نعامه گویند و انکه بعضی
بدان موسوم خوانند بر نعمت جزئیات که اوقات آدمی بدان سهل و آسان کند و معیشت روزگار او
بسختی و محنت بسر نبود و گفته اند اشتقاق او از نعمتست بضم نون و آن مسرت و بهجت و روشنی
چشم باشد پس نعمت آنرا گویند که آدمی بدان خوشدل و قریر العین بود و بعضی باشد که نعمت
کرده بماند [illegible] نامغیب نعمت را اهم میدارد از آنکه عقل آنرا پسندد و فی الواقع مکره

طبع بود چون مجاهدات و ریاضات که نعمتها اخراوتست و حق سبحانه خواص خود را بدان اختصاص
داده و بلایا و محنها که انبیا و اولیا آنرا از جمله نعماء عظیم شمرده اند چنانکه در اخبار آمده که اذا بلغ
العبد حقایق الیقین فالبلاء عنده نعمتا اشارتست بدینست با آنکه مرض طبع باشد و فی الحقیقه
عقل از آن کراهت دارد چون نعمتها را با بند آمیخته بمحنت کرده بین عالمست اما سفرها بدین
بحسب صورت لیکن از حقیقت نعمتا آنست که صافی باشد از آنکه کدورات و آمراض مطلق توان گفت
و آن جز نعمت اخروی نباشد و ما از نعمات که صاحب اخلاق فرموده که نعمت لذتیست بطریق کم
مقرون بحسب عاقبت چه نعمت که مستتبع محنتی باشد آنرا نعمت نتوان گفت لا خیر نعمت نشاید گفت **ع** لا خیر
فی لذة من بعدها النار • پس نعمت نزد محققان لذتیست صافی از شوایب محنت و رضا و خالی از کدورت
توهم زوال و فنا که اگر چنین باشد بعضی آن عاکه از عقب آید لذت نعمت اندک طلب خواهد کرد
و تخیل معنی که هیچ راحت عیش نمی‌نتغص خواهد کرد و اند چنانکه نعمتی که یاد کرد بدم و در بیت
وجود ما دید چه نعمت دنیوی مشوب بمحنتست و شربت لذت ممزوج بزهر هشت اهر پسر قی تصغیر
و ما بدیهی معنی بیت نیز بعنی دیجانیدم بر منش سبج بیحرمت تمت و من بیتا [illegible]
و [illegible] بلا [illegible] نعمان [illegible] بلا [illegible] که کانست و منه شیعا [illegible] جفا کی ما
بیت مصر [illegible] • [illegible] بچشم [illegible] • موصل [illegible]
موجها [illegible] بلا نفاق • دستم [illegible] بالسم • [illegible] • شادی او مایه غم آمدن
[illegible] الم آمدن • و هم در احقاق آمده که این نعمت با سعادت حالست بشرط سعادت ابدی
دال الحال با نعمت ممکنه که نعمت عالیست بحیثیتی که التفات نتوان کرد با آنکه صرف کند لا بد
چون علم و مناجات و امثال آن یا مراد نعمتی باشد که بمجرد نظر بعقل حاصل آید و در تفوق
از آن جملها است که تمیز نظر همی کل است و اینها همه لذات مقید اند و لذت مقید دائمه تمایله
مگر در آخرت قال الله تعالی و لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون و قال صلی الله علیه و سلم اللهم
لا عیش الا عیش الآخرة و در انوار آمده که اگر چه نعم الهی از حد حصر متجاوز بوده اما در ذات تحصر
انحصار دارد اول نعیم دنیوی و آن دو قسمت و هبی و کسبی و وهبی از دو قسم باشد روحانی چون
نفخ روح مقدس لطیف در بدن مدبر کثیف و اشراق باطن عقل بنور آن و ایچه تابع عقلست از
قوی چون فهم و فکر و نطق و امثال آن و جسمانی چون تخلیق بدن و قوی حالات در وعوه هیات
عارضه بر وی چون صحت و شباب و غیر آن اما کسبی و تزکیه نفس از تعلقات رذیله و تحلیه
اخلاق و تحلیه آن بملکات فاضله و شرایف عادات و تزیین بدن بحلی مستحسنه و ایچه بدان ماند
از جمله کسبیاتست قسم دوم نعمتهای اخروی و اصل آن غفران الهی و رضوان یاد شاهیست

و مجاهد با نفس و اعلی علیین با ملائکه مقربین تا ابد الآبدین و مراد از این نعمت کرده تا آنچه تقسیم حق
سبحانه بود و ما یحتاج و وسیله نیل آن نعمت باشد از اموال و اسباب دنیوی هم از قسم آخرت است کما
قال صلی الله علیه و سلم نعم المال الصالح للرجل الصالح بیت مال را که بهره بین با مبتنی حول
نعم مال الصالح گفتش رسول آید زکشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پشتی است نعمتی
که خاص اهل صراط مستقیم است ایشان بود که مذکور شد و ما عدای این نعمتها کافر و مؤمن در آن شریکند
صاحب کشاف آورده که اطلاق نعمت بجهت آنست تا شامل باشد همه نعمتها را زیرا که هر که را
حق سبحانه بنعمت اسلام منعم کرده باشد هیچ نعمتی ازو فائت نشده چه این نعمتی مشتمل است بر
همه نعمتها اجمالاً یعنی صاحب کشف الحقایق نیز همین وتیره سپرده با آنکه نعمت ایمان را اعظم و
اشرف نعمتها شناسد نعم دینیه را که بر خاطر گذرد مؤمن داعی با صراط مستقیم و نعمت ایمان حاصلست
پس طلب او همین باشد تا تحصیل حاصل لازم آید برهان شیخ ... و صحیح جواب گفته که مراد از
نعمت نعمتیست که مشتمل باشد بر ایمان و غیر آن از مطالب و مقاصد معین نعمت ایمان و ایر و کنه
نعمت را تعیین نفرمود از جهة تفخیم شان و تعظیم آن که گوییا عظمت و کثرت او بحدیست که در حیز
حصر نگنجد و بیرون از عد و احصا است آنرا نمی شمارد و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و غالب آنست
که مراد نعمت توفیق و هدایت است از حق تعالی که بواسطه عنایت اهل آن نعمت از اقدام و میل از
سبیل بجانب یمین و شمال از صراط مستقیم که جاده شریعتست در حیطه حفظ و حریت و عصمت
حق پیوسته اند نعیم مقیم حقیقت رجوع ما حتی و سروری و بعضی سیاله که در طرف و ...
نظرتع نعیم و محصولات نعمت را بجهت بخشش الهی باشد یا از طریق کوشش بنده در متابعت اهل
بخشش چنانچه آن بزرگ فرموده است که عنایات الله عز شانه و نشان آن دو چیز است یکی
اول با تقوی آخر و آن آنکه اول کشوف عصمت نبوت شاید که آخر شربت توبه و ثمرات نبوت شاید تا آنکه
من الذنب کمن لا ذنب له بیت عصمت اول چو شد دست گیر تو به آخر که مدد برد شیر
اول و آخر تو دایم اسید لطف کن ... علما اختلاف کرده اند که انعام الهی مخصوص
با اهل ایمانست و یا کافر و منافق را نیز شامل معتزله برآنند که نعمت الهی خاص نیست بمؤمنان
بلکه همه ایشان از اهل خیر و شر مشمول نعم ربانی اند چنانچه فرموده کنتم امواتا فاحیاکم و آخر و ذکر کرده
هست که هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا و مانند آن آیات بسیار است یا ما ایل اسرائیل اذکروا نعمتی
از کفار جماعتی بوده اند چون نمرود و شداد و فرعون و امثال آن که در دنیا علم سرکاری برافراخته
و کوس شهریاری و نامداری نواخته و این همه انعام حق است بر ایشان اهل سنت میگویند که کفار
و فجار از نعمت ربانی بهره ندارند چرا که منعم باشد با انعام الهی پس هر آینه ایشان از نعمت منعم علیهم

داخل اند و چون که در اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم استدعاء طریقه نموده باشد و این
راست شود دیگر آنکه نعمتها آنچه قدری مخصوص بر خارد چنانچه در احادیث آمده که اکثر دنیا لعنت
است قدری ... کافر از شریعتان دفعی بس آن از قبیل نعمت آخرت قدری مخصوص خارد تا
خرد از اولست و در کشف الحقایق فرموده که بحث لفظیست و محتاج بآنکه بحث نماید که این نعمت
چیزیست که خاص نعمت بمعنی یا بر عموم همه را شامل نعمت شد حقیقت آنست که مراد از نعمت در
آیه نعمتی خاص است که خاص احدیت دان اختصاص یافته اند و نعمت سایر عباد را به بعضی استدعا
آن یافته و اهل صورت رسیدن بیان آن نعمت جلا نها نموده اند و ارباب معنی در اظهار اسرار
کتمها فرموده و در وصل لاحق بعضی از در ... عبادات ... نمایان باشد که محققان
در آن سلک انتظام خواهند پذیرفت و بالعون من الله و علی التوفیق اگرچه مفهوم آیه عام است و شامل
هرکرا خدای نعمتی داده و بوجهی از وجوه منعم کرده اینجا چنانکه الذین مقتضی عموم است و انعمت علیهم
شامل نعمت مطلق و هیچکس نیست که او را از نعمت بیکران نوالهٔ بهره نداده باشند و ...
فوائد صوری یا معنوی بدو نرسانیده الا آنست که این نعمت مقید بهدایت و علامات آن دو
یکی بواسطه هدایت در مطلع دیگر ... غیر المغضوب علیهم ولا الضالین در مقطع و محققان گفته
بتقدیری که نعمت را بر الاطلاق بگذاریم چون مطلق منصرف بکاملست پس مراد نعمت کامله و
کامل نعمت آنست که ختم کار بنده بر اسلام بود چه انبیاء و اولیا اهتمام بحسن اختتام داشته توفنی
مسلما و الحقنی ... ابرار ... باید دانست که نعمت الهی بسیار است و هرکس بحسب ...
حمل کرده اند و متصوفه نیز این نعمت را بچندین نوع در حیز بیان آورده و غالب آنست که تفاوت این
اقاویل بواسطه ملاحظه درجات متفاوته منعم علیه باشد ... جماعتی ...
و نیل هر یک نعمتی که مناسب حال او باشد گفته آید ضحاک رحمه الله فرموده که مراد از طایفه منعم علیهم
مؤمنانند که در قرآن ذکر نعمت ایشان برین وجه وارد شده که یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم
و عکرمه رحمه الله نعمت را بر ثبات بر ایمان و استقامت بر آن فرموده ... اهدنا الصراط را بمعنی
ثبتنا داشته اند پس مضمون دعا این باشد که ثبات ... راه ... ایشان را دولت ثبات
کرامت فرمودی و در ینابیع گوید ... ایشان بایمان و ... ایشان را
و سبیل نگاه داشت تا از دنیا بیرون ... علم الهدی رحمه الله ...
صراط مستقیم دینست هر آینه منعم علیهم مؤمنانند که حق تعالی بنعمت دین انعام کرده است
بر همه ایشان علی العموم ... حصول ... دو وجه دارد یکی آنکه انعام کرده بر ایشان بمعرفت
و دلائل پس این نعمت قرآن باشد و دلائل مستنبطه از آن دوم آنکه منعم کرده است ایشان را بنعمت تقدم

وتفصیل جمعی مؤمنان جانچه داود و سلیمان علی نبینا وعلیهما السلام گفتند فضّلنا علی کثیر من
عباده المؤمنین حکیم ترمذی رحمه الله فرموده که منعم علیه شاکر است چه نعمت بدون شکر
باقی نماند بدین قول لئن شکرتم لازیدنکم امام واحدی رحمه الله فرموده که مراد این نعمت اذکر
درس او مراد یعنی نعمتهای [illegible] شکر کفایت فرمود که استند بیان حال ایشان بذکر الحمد لله
علی کل حال الملحق بوده اند و بجا آوردن کمال ایشان برافزون نعمت باقی بقای طاعت و ثنا حضرت شکر
واقوی کی انکه فرموده که چون شکران از حق تعالی نعمت طلبند تو توفیق شکر طلب که شکر نعمت
انعم نعمتها عظیمتر و در تحقیق شکر نعمت مقدمست بر نعمت **بیت** کرم نعمتی داد حق ای نعمت
شکر خدم ده زبانی درست • و هم در کلام خواجه خضر ثابت علیه الرحمه نعمتی کامل پایان
و قیاس • کرد همی اوله لغت شناس • نبود عصیان خود و روزی تمام • دو دکن اندیشه که
این سبب رحمه الله فرموده که منعم علیه آنها که حق تعالی نعمت طاعت و عبادت به ایشان ارزانی
داشته و معنی این حرف آنست که در تفسیر بیان آورده که انعمت علیهم بالزام الفرائض والسنن
نعمت ایشان ملازمت فرض و سنّت است و محمد فضل گفته که نعمت بر ایشان قبول فرضهاست
و قبول طاعت جز اهل عبادت را نباشد که همه بدانند که این غایت توفیق یافتگان بدر هر کار
و از لغات کلام امام راغب آورده که این نعمت تسهیلست که سلوک طریق خود را بر ما آسان
کرد ایند تا که عطا کرد انجا ایشان را راه در آورد و منع ساخت از ایشان انجا ندیفتن اما داد
و مراد از این توفیقات است زیرا نعمت توفیق کامل‌ترین نعمتهاست و هر چه خواهند از اوصاف
حمیده و اخلاق ستوده و اوصاف طاعات و انواع عبادات که فهم کلیه جز بعد توفیق میسر نیست
بزرگی ما رسیدند که آن چه جز نفاذ بود که هیچکس به هیچ حال مستغنی نباشد و بود که توفیق
نبرا که معاونت او همچنان بشر رود و به موافقت او هیچ راه بپایان نرسند و مفردات که تا در
توفیق کشاید راه تحقیق نمایند **بیت** از حضرت نخواه بجز توفیق که و فیهم نماید تحقیق
اگر توفیقت او رود جمع نمرادیش المشتاقم • و بواسطه این است که اکثر آن رفته اند که مراد
نعمت توفیق هدایت جانچه در سیاق صورت تقریر البیعت و مقتضای مقام بر همین میشود
چه در وقت است دعای هدایت ندارد است روان طریق همراهان رفیق توفیق نوال نموات
و در احقاق آورده که بنده بعد از آنکه درخواست هدایت راه سالکان صراط المستقیم نماید و ایشان را
نعمت توفیق ملکیت و تحقیق عنایت می ستاید اشارت به آنکه گویا بان بیان ضراعت بعرض حضرت
عزت میرساند که خدایا اهلیت توفیق نیارم از استحقاق ایشان نکه بمحض فضل ایشان و فقر آن بخشی
کریمی که خزاین تو از بخشش فضلی نیست و تا او عرفی که مرو کشی بخشایش ثانی هم ذات قدیمت محمد

نعمتی بیزانست و هم شرف فضل عظیم از شوائب بخل و تقصیر صفات بیان احسان علی الاطلاق
کرد و بسته عرض است به موقوف باستحقاق انعام کی بر ماجانچه انعام کرد بر یک گذشتگان
تفضل نمای بر ما جانچه تفضل فرمودی بر ایشان که اگر ایشان غایب شدند جود تو غایب نیست
از عامران ربّا بدو اگر پیشینیان مستغرق گشتند ذلل فقدان احسان بیکران تو را ناپیدا **بیت**
بخشش کرانست و مخزن تهی • جالا تو میکرد دهی • هر آنچه گنا بتدای جود • تو دی کم
احسان خواهی بوده • زدریای احسان و فضل کبیر • توان داشت یک قطره بر حقیر • یک قطره دریا کجا
کم شود • یک نحو کی از بحر کم شود • در بحر الحقایق از شیخ نجم الدین رحمه الله نقل میکنند که این
جماعت اهل بیت نبوّت کواند و اصحاب او از حضرت سید محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین که
حق تعالی ایشان را بعلم و فهم بیارایست تا از معلم مکتب و ما ینطق عن الهوی بیاموختند و آموختند
را فهم فرموده اند و از بیشتر که بعضی نعمت را بر علم و فهم حمل کرده اند یعنی علم شریعت و فهم حقیقت
و این دو صفت جمع بود هنگام ملازمان حضرت رسالت را صلوات الله علیه و ریکن کلیه نعمت علیه
کامل آنحضرت بوده که خلعت و هم نعمته علیك بر قامت باستقامت او راست آمده و ملازمان
علیه بنوعی که صورت و اتممت علیکم نعمتی را نیفاد به کمال ایشان ندیدند بدین مونسان بدو
و ما بیانات در سوخ طلبیدند بطریق متابعت حضرت مصطفی صلی الله و صحابه الاخیار و که تحقیقت
سالکان طریقت ما ایشان بوده اند و از این واد است که در ینابیع آورده که ایشان جماعتی اند که حق تعالی
منت نهاده باشند بر ایشان بمتابعت و مصاحبت سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی صحابه
که همه به یافتگان از حق بوده اند یعنی گفتار قال النبی صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
و از مالك بن انس رحمه الله نقل کرده اند که انعام کرده بر ایشان بمتابعت سید انس و جان علیه صلوات الرحمن
و سهل بن عبد الله تستری رحمه الله نعمت را بر سنت فرود آورده میگوید صفت اهل سنت و جماعت الا
فضلا من الله و نعمة و در کشف الاسرار میگوید که منعم اهل اسلام و سنت و هر دو نام بهم نظام داده
زیرا که تمام و منتظم باشد بدو اسلام بی استقامت باشد و در آثار آمده است که امام شافعی
رحمه الله فرموده که در واقعه دیدم که حق تعالی با من گفت تمنّ علیّ یا ابا ادریس یعنی تمنا کن از من آرزو
و مرادی که داری پیش گفتم امتنی علی الاسلام بعد از آن ابراهیم اسلام میزان که منتهای مراد و غایة آرزوست
مرا آنست خطاب آمد که قل و علی السنة یعنی بر اسلام و سنت با من بگو که چرا که اسلام بی سنت
درست نیست چه هر چه بی سنت باشد بدعت و کل بدعة ضلالة **بیت** چنین حقّ سنت آمد همین
کی تو ان انبیا کی آمد بدون • بقوی ان سنت شرع رسل • میکند بیش طریق جزو کل • بیرون منقول است
جماعت منعم علیه اهل سنت و جماعت باشند و ایشان آن فرقه ناجیه که در حدیث وارد شده و ان بعضا

دو فرقه‌اند که مستثنی گشته‌اند و جهت توضیح این سخن آن دو فرقه مذکوره و امثال ایشان بر سبیل اجمال
جاری نیست و آن در سلک وصل علی‌حده سمت نظم خواهد یافت ابن عباس رضی الله عنه میفرماید
که آن جماعت قوم موسی و عیسی‌اند علیهما السلام قبل از تغییر نعم الهی یعنی آنها که بر دین موسی
علی نبینا و علیه السلام ثابت بودند و تا زمان نزول انجیل از احکام توریة انحراف و تجاوز ننمودند
آنها که بر دین شرع عیسی علیه السلام استقامت داشتند و تا زمان انزال القرآن اقامت حکم انجیل مینمودند
نگذاشتند و اکثر مسلمانان را ارشد که طلب راه آنها کنند اشارت میتواند بود با که آن جماعت که بر
شریعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حکم کتاب خود ثابت و راسخ باشند چه آن جماعت بوده‌اند که منعم
و گفته منعم علیه در این انقیاد بنی اسرائیل یوشع و کالب که حق تعالی در شان ایشان میفرماید
قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما و نعمت ایشان آن بود که عهد الهی و میثاق را که در
آیه و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا مذکور است بهیچ وجه نشکستند و از نعمت
بدین نسبی با یاران رسانیدند و حق تعالی ما را بطلب راه ایشان فرمود تا همه محبت و پیمان عهود
نشکنیم و از نقض عهد که موجب رد و طرد است بر حذر باشیم و جمعی بسیار برآنند که منعم علیهم
چهار طایفه‌اند مذکور در این آیه که فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین
و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا حضرت ابو الخطاب قدس سره در طوالع آورده که لفظ رفیقا
دلالت بر آن میکند که مقصود از نعمت علیهم ایشانند چه ما را بسلوک طریق ایشان ترغیب میدهند
و در کشف الحقایق و بعضی دیگر از تفاسیر آورده که مذکور سه طایفه‌اند اهل نبوت و ارباب هدایت
و اصحاب اجتبا که در این آیه مذکورند انعم الله علیهم من النبیین من ذریة آدم و ممن حملنا مع نوح
و من ذریة ابرهیم و اسرائیل و ممن هدینا و اجتبینا و در بحر الحقایق فرموده که سیما داین نعمت
توحید و هدایت و اینها ایشان مؤمنان بوده‌اند و در تفاسیر ایشان در لباب آورده‌اند
که منعم علیه ملائکه‌اند و ملائکه عصمت خواهند بود بر این صورت تلقین است مؤمنان را که از
حضرت عزت نعمت عصمت طلبند که فرو بن عصمت از دام مکاید شیطان و حظوظ نفس و اغوان رهایی
نتواند بود با دستگیری عصمت الهی از شبیخون نفس و هوا ایمن نیست و با مرهم جلیت پادشاهی عصمت
از وساوس شیطان رجیم نرست بیت که زدور آورد کرتو یاری دهی * که گردد جو قد شکار
[illegible]
جهان آفرین که زبان دهی کند * کجا نور بر هر کاری کند * و تردد ار باب تحقیق برآنند که سه طایفه
قریب و کرامتند که نعمت ظاهر و باطن مشرف گشته‌اند و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة نعمت ظاهر
بعثت انبیا یا انشاء علما از کتب و توفیق قبول دعوت و اتباع سنت و اجتناب بدعت و انقیاد امر و نواهی و با

بلزوم بندگی و پرستند کی و امثال و عرفا را در باب نعمت باطن نیت بسیار سخنان است ...
کامل نعمان ذات و بدان بعضی از آن اوراق جداید بیان تزیین خواهد یافت بعضی با آنکه این نعمت
شناسا کرد اند ایشان را که بین کار مکاید شیطانی بر ایشان روشن ساخت و اسباب خیانات
نفسانی تا بر کیشان معرفت از مخاطرات طریق و مخافات ره که در حذر نمود بسلامت بسر منزل کرامت
نزول فرمود و گویند منعم کرد اند ایشان را بحفظ مراسم ادب در اوقات طلب و قیام لوازم حرمت
در اسلوک جاری و هیبت قهاری را نصب العین داشته ظاهر را باداب بندگی آراسته و باطن را
با صفا از غبار اغیار فرو شستند و گفته‌اند نعمت دادیم بخالفت هوا اقبال که دیدیم حضور
بدوام وفا ابو بکر وراق فرموده که نعمت دادیم باعانت بر استقامت تا در طریق مناجات
یاد ما سوی را نسیا منسیا ساخته یاد کرد حق بیارایند و تطمئن قلوبهم بذکر الله در حقایق سلمی آورده
که نعمت شهود منعم است نه مشاهده نعمت و هر که بشغل نعمت از کشف منعم محروم ماند مغبون است
واسطی رحمه الله فرموده که انعام کرد بر عارفان بمعرفت و بر ابرار بعلم و ذوق و بر مریدان بحلاوت طاعت
و بر نفوس اولیا و اصفیا بصدق و یقین و تصفا از نفس جزع و در شیم انس تحفات خلالات خود
را شناسند که هر چه بفریاد و فزع و ظهور خشم و بر جزع داغ تغییر بر جبین تقدیر نخواهند کشید بیت
قلم بلطف و تیر بجای بسر و رفتست * اگر ترش بنشینی قضا چه غم دارد * شیخ ابو العباس قصاب رحمه الله
فرموده که همه عالم را اگر خواهند و اگر نخواهند بامداد حق تعالی بخواهد کرد و لا محاله در ربح
باشند پس آنکه حق سبحانه رضا و سخط را مقدورات خود را تغییر کرد اندیشه نمایند بقضای حق
راحت تمام کسانی که اعراض نماید بورود قضا بوقت رنجید و اندوهناک باشد و هر که بر آن
خوی کند دلش در ساحت راحت جولان کند زیرا که آنچه کرد در آینه بلا جمال مبتلی میتواند
دید و آن وقت بلا بهتر از نعمت و رنج خوشتر از راحت باشد بیت ترکه شست تو آید برون
کو در سینه من چون جوی خون * در بصایر الکلمات آورده که اعظم نعمتهاء الهی بر بندگان در حیرت
یکی تعریف نفس خود بدیشان یا معرفت ایشان از بینه و رتبه که از آن نمودی بیت
ور تو بقوت میتوان یافت * بی تو بحقیقی تو میتوان برد * یکی آنکه فرموده که نعمت دادیم بارکه نعمت
کما قال ان الذین سبقت لهم منا الحسنی و انعام سیوم باید در مراحل الهدایت چنانچه فرموده ان هدیکم
للایمان و نعم خواهد کرد اندر نهایت بنجات چنانچه وعده داده و یثبت الله الذین امنوا بالقول
الثابت و گفته‌اند انعام فرموده بر ایشان بیقین تمام مصدق به تمام تا تمام صدق باشد
یقین نتواند شنید تا در بیقین بود چه مقصود تمام است و جمعی دیگر نعمت را بکشف غرایب
آثار صفات و تجلیات انوار ذات تاویل کرده‌اند و طایفه باتصاف باوصاف انسانی تفویض

تمکن بحریزید و تسلی فرمود آورده‌اند و بعضی از مشایخ شام معنی انعمت بر بن وجه ادا نموده‌اند که ایشان
بادی ایشان را بوصول منزل تا آن حد موافقت شده در راه بهیچ موقف واقف نشدند و بعضی از
اکابر عراق مقصود از انعمت این فرموده‌اند که ایشان در طریق بندگی بتحقیق حق قائم بشناختی
تا با استجلاب حظوظ خود از راه نیفتادند امام قشیری رحمه الله فرموده که نگاه داشتن رعایت
آثار شریعت و احکام آن در طریقت وقت غلبات سکر و حیرت بوده و بوده حقیقت از دایره
علم بیرون نشده و هیچ چیز از زمان شرع اخلال نمی‌کنند و این سخن که امام فرموده نشان از حال
مجذوبان محفوظ است که ایزد تعالی ایشان را از کشش طبع محروف در بر روش شرع متصف میدارد
ایشان در عین حضور و انتهای شهود سخن سعدیست رحمه الله **بیت** ز طفلی که آتش فروز
نکه دارد ش مادر بهر وقتی • برآن کو در وجد مستغرقند • شب و روز در حفظ عین حق اند
و هم از لطایف قشیریست که نعت دادی یعنی پاک کردی ایشان را از ایشان خود [illegible]
و آنکه اکثر پنداری بیم باقی مانده شدند **بیت** کی بود ما ز ما جدا مانده • من و تو رفته و خدا
و گویند نعمت آنست که دستگیری فرموده بیان و مناجات آدمیان زهره در خواست و یادی
طلب کار داشته **ع** این جرات تا آنست که خود فرمودی • و گفته‌اند معنی انعمت علیهم
آنست که ایشان را از ایشان فانی ساخته بخود باقی و قائم کردانیدی تا در راه بهیچ دام [illegible]
و مرکب همت ازان مضایق خفایای مکر و استدراج بفضای منهاج مسرت و ابتهاج رانده در
بحر الحقایق فرموده که این نعمت آنست که ارواح ایشان را در بدایت فطرت با اصابت آن نور که نور
علیهم من نوره بیان آنست منور ساخت تا از آن نور بنور در راه یافتند و از مشاهده شواهد
بشهود مشهود حقیقی شتافت شهود را شاهد شهود را شناختند و بدین علم حق را بحق شناختند که بحقیقت
حقیقت حق را بحق توان شناخت و دلیل آفتاب هم آفتاب تواند **ه** بالفتات [illegible] دیدکه
آفتاب بکجاست **و هم** در حقایق بحقیه است که منعم کردانید انعمت را ایشان اجابت و انعام کرده
ارواح ایشان را بعنایت خاص که بنوع یا اوان بحق بیخود دراه ده **بیت**
در راه خود اول ز خودم بیخود کن • تا که بخود بیخود بحق راهم ده • و در حقایق التأویل آورده که
چون استقامت مطلقه بمنیا شد سکر در طریق [illegible] ذاتیه که دین قیم و ملت حنیف که مخصوص
حبیب صلوات الله علیه و اتباع او باتباع او مأمورند آنست قل ملة ابراهیم حنیفا بر صراط الذین انعمت
علیهم آن باشد و نعمت ایشان نعمت خاصه المحبه است یعنی معرفت و هدایت حقانیه ذاتیه بمحبت
محمدیه صلوات الله علی المصطفی وعلی آله وصحبه اولی الصدق والصفا وهذا المحبة [illegible]
نعت دادی با تکمیل لمعات تجلی از ظلمات بکونات از اسرار ایشان زایل کردانیدی و بصیقل [illegible]

مرایای ارواح ایشان را روشن ساختی تا از آینه دیده‌ها و در حقیقه آورده که انعام کردی بر ایشان
بمحبت الهی ازلی ابدی در طریق غایة و نهایة اختیار محبت [illegible] ایشان ز دیگر محبتهم
بحق و یحبه من ایشان کی یحبهم هست اشارة [illegible] آری هیچ [illegible] که محب را محبوب در
کارات محبوب با مزاج محب در پایان باشد که او را [illegible] که گویند سخن خاتم [illegible]
در خلوات سکر در آن دایم هایم [illegible] لا تیأسوا من روح الله لا
تقنطوا من رحمة الله و گاه میگوید ما اکرم شأنهم [illegible] جبرئیلیم بر با الاسرافیلیم
کرده **مصرع** فمن مثلی [illegible] العرش معبودی و مقصودی • یکی از عظما فرموده که این نعمت نعمتی
خاص است [illegible]
و واسطه که آنرا [illegible] آن نعمت اسلام [illegible] و تعلق بظاهر دنیا دارد
و در وجهی ایمان و احسانست ایمان متعلق بباطن دنیا بوده و حکم احسان جاریست بر برزخ [illegible]
او باشد [illegible] که فرموده کانک تراه [illegible] شهود و استحضان در [illegible]
جائز [illegible] و حکم او خاص باشد [illegible]
ظهور نور وجود [illegible] عشق فرمود آورده [illegible]
تفسیر [illegible] حاصل این دعا آن باشد که [illegible]
ترتیم باشد و آن را حضرت عاشقان و دوستان حضرت باری تعالی است الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible] مطلوب باشد و مطلوب به عاشقان از زوال
برایت لاجرم خوف [illegible] و چون مقصود شان جز محبوب حقیقی نیست [illegible]
[illegible] التفات کرده مازاغ البصر وما طغی اشارة بدانست [illegible] الذین
[illegible] بیان حال الشیخ محمد [illegible] که هفت سال در بیابان [illegible]
تعالی دیدار [illegible] **بیت** [illegible] عرض کرده بود پیش شیخ حق
شیخ گفت [illegible] فاستقم • [illegible] هفت [illegible] در نظر • [illegible]
من از خوف سقر • [illegible]
[illegible]
فصل پیش از این بر زبان قلم رفته بیان وعده تعداد فرق اسلامیه بطریق اجمال گذشته
بود در نظر [illegible] بیان [illegible]
مقدار الکون [illegible]
[illegible]

در بیان فرق اسلامیه

و ایشان را اصحاب ملل خوانند اهل هوا و بدعت خارجیان اند از این ملت ... الذا
اصول ایشان که در کتب معتبره بحیطه ذکر در آمده جمع و فرق اند اول فلاسفه و ایشان جمعی اند
قایل بحکم عقلیت و مجتنب از طریق نقلیه و انتهاج بر منهاج منطقی دارند و از ریاضی بعلوم ریاضی
نمایند و سخن ایشان در موجودات طبیعی و ما بعد الطبیعات است و قدماء ایشان سه گروه اند
مشهور اند و هرمس الهرامسه ... و غیر خوانند اول اساطین سبعه از ملطیه و انبار
و ساما که بلاد ایشان بوده در ولایت یونان و مقدم ایشان ثالیس ملطی است و او کسی که در فلسفه
سخن گفته او بوده و آخر ایشان افلاطون الهی و دیگر اصول ایشان از قدما الحکما بوده اند و بعد از ایشان
فلوطرخیس است که طریق حکمت بعد از استشهاد یافت تا دیمقراطیس بعد از آن حکما اقاد دیگر کانسا
تصنیفا فیثون سولون شاعر که بعد از هرمس و سقراط از ... بوده و بقراط و واضع
و اقلیدس واضع هندسه بطلمیوس صاحب مجسطی و متاخران اهل حکمت یک طایفه اند
ارسطاطالیس که واضع منطق است تا اسکندر افرودیسی که شارح کتاب ارسطو است و از حکما
اسلامی حنین بن اسحق تا ابو نصر فارابی و ابو علی سینا تابع قول ارسطو اند الا آنکه شیخ الرئیس
در بعضی سخنان با او مخالفت نموده دوم صابیان و جمعی را اند که ایشان اکابر بوده اند و ان سخن
بحث پیوسته لیکن اصح آنست که ایشان قایل اند به هیاکل فلکیه و ارباب سماویه و اسلم این سه
انهار و سایل و وسایط میدانند بقرب رب الارباب و رسالت در صورت بشری منکر اند و کار
ایشان در چهار فرقه انحصار دارد **اول** اصحاب روحانیان و مقربان ایشان مر روحانیات را
جایی است که مقربان اهل شرع ملائکه و غالب آنست که ایشان ملائکه اند بی ... برای تقرب
بخدای بوساطت ایشان **دوم** ارباب هیاکل و ایشان علت والد عقل و نفس و سیارات
را هیاکل اثبات کنند بعضی بدو و بعضی مثلث و مربع و مربع و مخمس و علی هذا بحقیقت
این جماعت بت پرستانند **سوم** اهل اشخاص و مدد کار ایشان بر طلسمات است که در ساعات
مخصوص بطوالع لایقه بصور کواکب عمل کنند جمعی هر بهمی ... ایشان را جنس اصنام گویند
چهارم جرمانیه صحیح کرده از حق سبحانه را احکام کثیره باشند و ماخذ شرایع کلمات ایشان است
شاعران افقه ... دهند ... و اکثر ولایات خطا و چین ممالک این طایفه و ایشان شرایع
بر چهار جهت است ... و ... و ... و تعلم ایشان شاکر بوده و حشر و جزای اعمال در دنیا
اثبات کرده باشند و ایشان منسوب اند بشخصی که او را برهام نام بوده و بعضی گویند براهمه معتقد
ملکی که اسم او برهما است و او را وسیله و واسطه ذات کنند میان مبدع و مبدع او در اشافه
افاده و وجه تسمیه ایشان بر همین نمان انتساب است و ما بعضی عوام گویند ایشان منسوب با برهیم اند

علیه السلام یا از غلط اهل ایشان است چه براهمه با اسم هم نبوت را منکر اند و انبیا را غیر معتقد منکر اند
و فرقه از ایشان بعد ما الخاتم منکر از نبوت و خارجیان ملت است و براهمه چند فرقه اند یکی اصحاب
که گویند همیشه در عالم نبی باشد یعنی کسی که متوجه بدو باید بمان وجه او حاجت باشند و همه
منفی از وایه کرفت و طلب قرب او باید نمود و در صحاح آورده که به تقرب بت و معتقد ایشان
که اول بت که ظهور یکرد در عالم از او سالکوفی بود یعنی سید شریف و از زمان ظهور تا هجرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ... هزار سال بوده و صاحب ملل و نحل آورده صفت بدیع و حجت که
ایشان میکنند اکرام ات میگویند بحضرت خضر ... ما وقتی آید ما یکی از همان بت
در طلب مرتبه بنده و گویند بعمل ما این پایه توان رسید و آن عمل عبارت و عطا از عموم
مخالفان ایشان فکر و نیاز و بطرف نفرت از آرزوها ... او و عفت و ورزیدن و بخلوت نشستن
و انکار از اجتناب نمودن و بخیرات و حسنات میل فرمودن و کار بمذهب ایشان است کشتن
جانوران و استحلال اموال مردمان و زنا کردن و دروغ گفتن و سخن چینی و فحش و زبان
بازی و دشنام دادن و بالقاب شنیع خواندن و ... و انکار جزا از افعال ادوحسنات و از
نزد بعضی ایشان دیانت جو ورزیدن آنکه کار عفو کردن و خشم را بحلم فرو خوردن
آرزوها دنیوی را باز ایستادن و در خلاص از عالم فانی تفکر و اندیشه بنیا نمودن و عقل
بعلم و ادب ریاضت دادن و همت بطلب معالی گماشتن و در سخن با همه کس ملایمت کردن
و حسن معاشرت با اصحاب ان بمان وجه که اختیار ایشان را اختیار خود کردن و اعراض نمودن
از خلق بکلی و اقبال بر حق سبحانه و تعالی و انفکاک از شوق و وصول بجناب حق و هر که این
خصلتها را جمع تمام نماید بمرتبه بت رسد اگر چه بقرض مقالات هیچ طایفه نبود اما این سلسله
از طریق جمله مذکور شد تا عاقلان اهل اسلام را شبهه ای شد با آنکه جماعتی خارج از ملل و
اتصاف بصفات حمیده و اجتناب از اخلاق ذمیمه کوشیدند چگونه مبالغه دارند که ایشان را
در آخرت فایده نخواهد داد پس اولی آنکه سالکان اسلام این حالات را ملحوظ داشته بکنند
اینجا شاید و ترک نمایند اینجا باید **بیت** کمر که ترش نشانه خطا است * هر کجا تیر کج خورد راست
شق آن کج ز ورده درست * کمر که گر غم ما بذکیش و دست * هر که در دین کیش از وجه رفت
راست شد تا محصر رفت * ترکه در کیش کان روش بوده * عاقبتش را ب تا آتش بوده * قومی دیگر اند براهمه
ارباب فکر خوانند و ایشان مدار علم و عمل خود بر وهم نهاده اند و بدان تصرفات میکنند و در ان با
مسایل بنیاد است و یکی از شغلها وهم جادو نیست و هم غات و درجات ستاره معنی غالب
بعضی مردمان و در میان براهمه شاعران هستند که در سوخ ایشان در ان طریقه از دیگران بیشتر است

وجمعی از ایشان اهل بودخانیانند وسخن ایشان بکلام صابیه نزدیکست و ایشان نیز فرقه اند
چون باسوریه و باهو و بیمو واشال آن و شمه بعینیت بت پرستان واین گروه بسیار اند جمعی آفتاب پرست
وجمعی ماه و گروهی ستارگان وطایفه اشجار و معدنیات و فرقه اشجار و نباتات و بعضی حیوانات
و بت پرستان هند چندین گروه اند مثل کالکیه و دهلکیه و جهلکیه و مانند آن و اعراض از
تفاصیل افعال العاقل لا یلیق است و این پنج اصل که مذکور شد طوایف دیگر منشعب شوند چون
دهریه و طبیعیه و معطله عرب و غیر ایشان که شرح هر یک بغیر فرو نیاورده اند و جمیع ادیان مختلفه
و مجموع اینها خارج ملل اند اما اهل ملل یا کتاب دارند یا شبهه کتاب و اهل کتاب سه فرقه اند یهود
و نصاری و مسلمین و شبهه کتاب مجوس دارند و بس و صاحب ملل و نحل خبر نقل میکند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که مجوس بر هفتاد فرقه شدند و یهود بر هفتاد و یک
و مسلمانان بر هفتاد و سه متفرق خواهند شد چنانکه فرقه ناجیه از ایشان یک فرقه باشند
و باقی هالک قال تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و اما اصول فرق ایشان
ایمان میبرد اما مجوس دعوی کنند که دین ابراهیم خلیل الرحمن اند صلوات الله علی نبینا و علیه
آتش را می پرستند بجهت دعوی نیک که او را قبله ذات اند و وسیله تقرب با ایزد که او را میشناسند
و قواعد اصول مذهب ایشان بسیار است و هفت فرقه در میان ایشان ذکر کنند و بعضی
دیگر **اول** کیومرثیه که نسبت خود بکیومرث ثابت کرده که پدر آدم بود و نزد بعضی از ایشان آدم
خود اوست **دوم** ثنویه اصحاب نور و ظلمت که گیرند و او را نیز اصلی میشناسند مانند کیومرث
سوم زندیقیه که تابع زردشت حکیم اند و او را پیغمبر میشناسند بعد از ابراهیم علیه السلام
چهارم ثنویه که بقدم نور و ظلمت قایلند **پنجم** مانویه اصحاب مانی نقاش و او بیان
کبری و تنابیه ... اختلاف کرده و دو اصل گرفته بودند **ششم** مزدکیه تابع مزدک که در زمان
قباد بود و او شروع بالظهور رسانید و از پیروان بسیار جمع آورد و ... انوشیروان او را بقتل آورد و قصه او مشهور
هفتم دیصانیه اند که دو اصلی قدیمی سخن گویند و یزدان و اهرمن قایل شناسند **هشتم**
مرقونیه و ایشان یزدان را فاعل خیر دانند و اهرمن را فاعل شر شناسند بطبع و اضطرار و این هشت
فرقه شش گروه منقسم اند بدیده و در وی دیگر انقسام یافته پنج و مجموع هفتاد باشند اما یهود
امت موسی علیه السلام اند و کتاب ایشان توریت است و در اول بر شریعت موسی ثابت بوده اند
آخر تبدیل و تغییر در بعضی احکام و تحریف کردند و اختلافات در میان ایشان پیدا آمد و هفتاد
و یک گروه منشعب شدند و معظم ایشان پنج طایفه باشند **اول** عنانیه که اصحاب عنان بن داود اند
و او را رأس الجالوت گفتندی و ایشان بیشتر فرقه اند **دوم** عیسویه اتباع ابو اسحق عیسی اصفهانی

که لقب ایشان عیدا الوهیم گفتندی یعنی پرستنده خدای و ایشان نوزده گروه اند **سوم** یودغانیه
اتباع یودغان همدانی و ایشان از مغاربه گویند چه ظهور ایشان در جانب مغرب بوده است
و فرقه اند **چهارم** موشکانیه اتباع موشکا و عجلی شش فرقه اند **پنجم** سامریه و ایشان نیز
لغت یهود لغتیست و سعادت روی بکعبه آرند و فی الواقع مذهبی دارند که یهود و غیر آن و در اصل
یهود صرف بوده اند و پنج فرقه ایشان یافته اند مجموع هفتاد و یک باشند اما نصاری امت عیسی اند
علیه السلام و کتاب ایشان انجیل است و حکم ایشان باحکام انجیل بوده الملکانیه فی بعد از رفع
عیسی علی نبینا و علیه السلام از طریق توحید انحراف ورزیده اند و بر هفتاد و دو گروه شدند معظم
ایشان سه فرقه اند **اول** ملکانیه اصحاب ملکا و بعضی از ایشان بحلول اقنوم قایلند لا هوت در ناسوت
بیست و هفت گروه اند **دوم** نسطوریه اتباع نسطور حکیم اند و مذهب ایشان آنست که نور الله اشراق کرده
بر هوت بر عیسی علیه السلام و ده فرقه اند **سوم** یعقوبیه و ما یعقوبیه بر گویند الهیه عیسی علیه السلام
قایلند و ایشان ده فرقه اند مجموع هفتاد و دو باشند اما اهل اسلام که امت حضرت رسالت اند
صلی الله علیه وسلم و کتاب ایشان قرآن مجید است ایشان بر تفرق افتاده اند بر هفتاد و سه فرقه چنانکه در
اخبار آمده که در وجود آمده کامت من ستفرق کلها فی النار الا واحدة و باقی هالک گفته اند یکی ناجیه
گروه ناجی کدام است فرمود که آنها که بر آنچه من و اصحاب من بر آنیم و حقیقت صراط المستقیم
جامع سنت و کتاب و جماعت و مراد از اهل سنت و جماعت آنست که در حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
حاصل است که ما بر آن و اصحاب طریق سنت و متابعت آنحضرت ثابت اند و قول ایشان در دین یاد
بصدق معروف است و صفت ایشان اولئک هم الصادقون **بیت** عاشقانرا کرده اند آن سرو تحقیق
با استقامت ارادت بهانه عجز تراست شعر و تفصیل فرق اسلامیه رسایل بسیار نوشته اند و ما قول اکثر
و اصول هر یک را تفصیل متعرض گشته و مجمل آن مجموع انها صاحب الانوار امام همام فخر الملة و الدین
محمد رازی رحمه الله و ملل و نحل تاج شهرستانی طاب ثراه معروف و معتمد علیه اهل انجا اند و تفصیل
از انجا نقل افتاد و من الله الرشاد بدانکه اسلامیان بر دو قسم اند اهل اصول و اهل فروع و کلام در فرق
اسلامیه اند از ارباب اصول شش اند معتزلیه و صفاتیه و شیعه و جبریه و مرجیه و خوارج و جمعی
وعیدیه را نیز اصلی گفته اند اما دین دو کتاب که مذکور شد ایشان را داخل خوارج بیند است چه
بحث خوارج در باب ایشان در باب وعید طایفه است جانب ایشان نیاید دانست و این شش فرقه اند
اول معتزله قایلند بعدل و توحید و مذهب ایشان آنست که افعال بندگان باختیار و قدرت ایشانست
بیست فرقه منقسم میشوند **١** واصلیه اصحاب واصل بن عطا شاگرد حسن بصری و او بنا اعتزال برده و این جهاد
قاعده نهاد نفی صفات باری و قول بقدر و منزلة بین المنزلتین و عدم تعیین یکی از دو فریقین جمل

و صفین ۲ هذیلیه اتباع ابی الهذیل العلاف که شیخ معتزله بوده و در بعضی مسایل از اهل
اعتزال مخالفت کرده ۳ نظامیه و ابن نظام رئیس معتزله است و اول کسی که سخنان حکمت را
با کلام خلط کرد او بود ۴ حائطیه اصحاب احمد بن حائط‌اند و در کلام ایشان بعضی از معتقدات
نصاری و کلمات تناسخیان با نقصان یافت ۵ بشریه تابعان بشر بن المعتمر اند و او افضل علماء
معتزله است ۶ معمریه و ابن معمر سلمی را در نفی صفات رب و اثبات قدرت عبد مبالغه بسیار است
۷ مرداریه اصحاب ابوموسی ملقب بمردار اند زاهد ایشان و زاهد معتزله بوده ۸ ثمامیه و ابن ثمامة
نمیری ندیم مامون خلیفه بود و نزد او مکانتی تمام داشت ۹ هشامیه هشام فوطی پیر ایشان است
و از خیر و شر هر دو را از بنده میداند ۱۰ جاحظیه اتباع بن بحر الجاحظ‌اند و او مصنف کتاب العرب
و از فضلاء معتزله است ۱۱ خیاطیه اتباع ابو الحسین خیاط‌اند از معتزله بغداد ۱۲ جبائیه و
بهشمیه اتباع ابوعلی و ابن ابوهاشم جبائی اند و مذهب هر دو یکی است ۱۳ جعفریه تبع جعفر بن
حرب‌اند ۱۴ قضیریه اتباع قاضی عبد الجبار استرآبادی اند دوم صفاتیه و ایشان اثبات صفات
ازلیه کنند مر باری تعالی را از علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و مانند و ایشان چهار گروه اند
اول اشاعره تابعان امام ابوالحسن علی بن اسمعیل الاشعری و او اثبات صفات الهی میکند
و شر بتقدیر حق میداند دوم حنابله اصحاب امام احمد بن حنبل رحمه الله و ایشان موافقند با سلف
که تابع داود اصفهانی که در کتاب و سنت وارد است بر حق تعالی در تاویل سوم کرامیه اتباع
ابوعبدالله بن محمد کرام و او اثبات صفات میکند اما بنهایت کلام او بتجسیم میکشد چهارم مشبهه
مجسمه و سخنان ایشان از منهج ادب منحرف است سوم شیعه ایشان بامامت و خلافت امیر المؤمنین
علی علیه السلام قایلند بعد از اصحاب کرام رضی الله عنهم و امامت را در اولاد مرتضی علی ثابت میدانند
و امام را از صغائر و کبائر معصوم اعتقاد میکنند و در اصل سه فرقه بزرگ‌اند امامیه و
زیدیه و غلاة و مجموع ایشان بیست و چهار فرقه اند اما امامیه یازده گروه اند اول کیسانیه
و ایشان محمد حنفیه را امام دانند بعد از پدر و برادران اعنی علی و حسن و حسین رضی الله
عنهم دوم مختاریه اصحاب مختار بن ابوعبیده ثقفی اند و او محمد حنفیه را مهدی موعود و امام
و امام منتظر شناسند و گوید در غار رضوی یمن غایب شده و زنده است سوم هاشمیه
تابع محمد بن حنفیه اند و امامت بعد از پدر به پسر منتقل شناسند چهارم بنانیه از اتباع
بنان بن سمعان و ایشان نیز قایلند بامامت هاشم اما سخن ایشان بجانب تشبیه و حلول مایل
پنجم رزامیه اتباع رزام اند و او امامت از هاشم بعلی بن عبدالله عباس منتقل
میدانند ششم جعفریه و ایشان را واقفیه نیز گویند امامت بر جعفر صادق ختم باشد هفتم

قطعیه امامت را از صادق بر پسر او موسی قطعی و مستقل میشناسند هشتم اسماعیلیه گویند
امامت از جعفر صادق بر پسرش اسمعیل رسید و در نسل و قرابت او ماند و ایشان دهر را خالی
از امامی ندارند نهم موسویه و ایشان را مفضلیه نیز گویند موسی کاظم را امام قائم دانند و اختتام
امامت بدو نمایند و حدیث موضوع سابعهم قائمهم را سند سازند دهم اثنا عشریه دوازده
امام معصوم قایلند و محمد بن الحسن را مهدی موعود دانند و گویند زنده است و در آخر زمان ظهور
خواهد کرد و جهان را بداد و عدل زینت خواهد داد اما زیدیه ایشان شرط کنند که امام فاطمی باشد
عالم و زاهد و شجاع و سخی و بی این صفات امامت ثابت نشود بدون این صفات و ایشان سه فرقه اند
اول جارودیه امام محمد الباقر رضی الله عنه ابوجارود که رئیس این فرقه است نامی نهاده و گفته
مضمون او شیطان اغوا است و این طایفه تکفیر کنند آنها را که بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم با علی بیعت نکرده اند دوم سلیمانیه سلیمان بن جریر که متبوع این جماعت است با وجود افضل
امامت مفضول را جایز دارد و شیخین را امام میداند و عثمان و بعضی از اولاد علی طعن کند سوم
صالحیه اتباع حسن صالح مرجی اما غلاة جمعی اند در محبت مرتضی علی و اولاد او منبع اعتقاد الغراب
ورزیده و ایشان در مقابله خوارج افتاده اند و قول تعالی در تقوی علی که هلک فی اثنان محب غال و
مبغض قال الایمانی بهره و طایفه میکنند و غالیان ده فرقه اند اول نصیریان و ایشان نسبت بعلی
میکنند و ولی را در رسالت نبی شریک میدانند و از ایشان انحا که اطلاق اسم الوهیت
میکنند دوم خطابیه ابوالخطاب علی را بنی تفضیل میکنند و بمذهب ایشان که اهل بیع
رای موافق روش خویش و بر مخالف طریق حق بطلان است و لهذا گواهی همه اهل هوا در شریعت
بشنوند الا خطابیه چنانچه در نص قرآن آمده و بقبول شهادت اهل الاهواء الا الخطابیه ورد
کلمات آورده که علی را اله اکبر دانند و جعفر صادق را اصغر سوم سبائیه اصحاب عبدالله سبا
که شانه او علی کلمات لا اله و علی بقتل وی حکم فرمود او فرار نمود و بعد این نفت بعد از شهادت
آنحضرت اظهار این طریقه کرد چهارم علیائیه اتباع علیا اسدی که علی را بر همه انبیا تفضیل
پنجم کاملیه اصحاب ابی کامل که تارکان بیعت علی را تکفیر کنند ششم کیالیه اتباع
محمد کیال اند و سخنان ایشان بیان عدل شنیع نیست هفتم مغیریه اتباع مغیرة بن عجلی و منصوریه
اتباع منصور عجلی و این هر دو گروه در قول بهم نزدیک اند لاجرم ایشان را یک فرقه میشمارند هشتم
نعمانیه محمد نعمان که رئیس ایشان بوده است ملقب است بشیطان طاق نهم یونسیه اتباع
یونس قمی اند و او از مشبهه نیز یکیست دهم جبریه قایلند که بنده را هیچ قدرت و استطاعت
نیست و اینها جبریه خالصه اند و بعضی اثبات قدرت میکنند اما تاثیر مترتب نمیدانند و ایشان نیز

اول جهمیه اصحاب جهم بن صفوان و او جبری خالص است دوم نجاریه اتباع اصحاب حسین
نجار او در بعضی مسایل امام ابوالحسن اشعریست سوم ضراریه یعنی ضرار بن عمرو کلمات
ایشان چهارم به تعطیل می انجامد پنجم مرجیه گویند با ایمان معصیت زیان ندارد چنانچه
با کفر طاعت سود نکند و مرتکب صاحب کبیره در دنیا حکم بهشت و دوزخ نکنند و مرجیه قدریه هستند
و مرجیه جبریه و مرجیه خوارج و مرجیه خالص بحث ما در مرجیه خالص است و ایشان شش
گروه اند اول تونیه منسوب بابی معاذ تومنی دوم ثوبانیه منسوب ثوبان مرجی سوم
صالحیه اتباع صالح بن عمر اند و ما زنیان قدریه را جامع کرده اند چهارم غسانیه غسان
کوفی میگوید ایمان زیاده شود و کم نه پنجم عبیدیه اتباع عبید مکتب اند ششم یونسیه
اصحاب یونس نمیری گوید سبب دخول بهشت اخلاص و محبت است نه طاعت و عبادت خوارج
خارجیان آنکه گویند که بر امام حق بیرون آید و علما وعیدیه را که تکفیر صاحب کبیره کنند و تخلید
ایشان در دوزخ قایل اند هم داخل خوارج میدارند جهت اتفاق در بعضی مسایل و اعتقاد خوارج
بهر دو داماد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی مرتضی و ذوالنورین رضی الله عنهما صحیح نیست و تکفیر
ایشان و بسیاری از صحابه و اکابر دین میکنند و سخن ایشان لایق آن نیست که قلم را بسطر آن
تصدیع دهند و ایشان بیست و دو فرقه اند اول محکمه اولی و ایشان جماعتند در محکمه امیر المؤمنین
علی علیه السلام بیرون آمدند و بحرب وی از نهروان جمع شدند چون عبدالله راسبی و زید
با شیاع ایشان دوم ازارقه اتباع ابی راشد اند و ایشان عایشه و فضه تکفیر ما بیا عثمان و علی و طلحه و
زبیر و عبدالله عباس رضی الله عنهم تکفیر کنند سوم نجدیه منسوب به نجدة بن عامر
الحنفیه چهارم اباضیه اصحاب عبدالله بن اباض پنجم بیهسیه اتباع بیهس بن هیصم ششم اطرافیه که
اهل اطراف را معذور دارند در ترک آنچه نمیدانند از شریعت هفتم عجارده اصحاب
عجرد بن عامر الحنفی اند هشتم خازمیه اتباع خازم بن عاصم نهم خلفیه متابع خلف بن عمر اند
از خوارج کرمان دهم حفصیه اتباع حفص بن مقدام یازدهم حمزیه اصحاب حمزة بن ادرک اند
که در قهستان لشکر کشیده و در بعضی بلاد خراسان قتل و غارت کرده دوازدهم ثعالبیه اصحاب
ثعلبة بن عامر اند سیزدهم شیبانیه شیبان بن سلمه که رئیس ایشان است با ضیا که والی خراسان بود
در زمان مروانیه یاغی شد چهاردهم صلتیه اصحاب عثمان بن ابی الصلت پانزدهم صفریه منسوبه
زیاد بن یزید گویند اتباع زیاد اصفر اند شانزدهم عجارده اصحاب عبدالکریم بن عجرد هفدهم میمونیه
اتباع میمون بن خالد اند هجدهم شعیبیه تابع شعیب بن محمد اند نوزدهم رشیدیه رشید
طوسی ... که در آب خورده عشر ... نصف عشر تعیین کرده بودند بیستم ...

... عشر بر میخواستند بیستم یزیدیه متابع یزید بن انیسه اند بیست و یکم معبدیه اتباع معبد
خارجی بوده بیست و دوم مفضلیه و مجهولیه معلومیه و اینها را اهل سنت اصول دارند و مجموع اینها که ذکر کرده
شد هفتاد و دو فرقه اند اما اهل اصول و ارباب اصول دو قوم اند اهل حدیث که بنای احکام ایشان
بر نصوص باشد و ایشان حجازیان اند اصحاب مالک بن انس و محمد بن ادریس الشافعی و ارباب رای
که بیشتر ایشان به تحصیل وجه قیاسات و معانی مستنبطه از احکام و ایشان عراقیان اند اصحاب
امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رحمه الله و متابعان او چون محمد بن حسن و حسن بن زیاد و ابو یوسف
قاضی و زفر و هذیل و دیگر غیر هفتاد و دو که ذکر فرقه و ملکوتی فرقه دیگر که ایشان را اهل سنت و
جماعت میخوانند در اصول تابع اشعری اند و در فروع یکی از مذاهب اربعه حنفی و شافعی و مالکی
و حنبلی عمل میکنند و بحکم حدیث که فرقه ناجیه ما انا علیه و اصحابی اند و روش این طایفه بقوت و
غلام قرب نیست و ایشان نجات نسبه ادن اولی است به سعادت کارایی جماعت که منسوب به
سنت ... حضرت خیر البریه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات است و متابع سنن اهل بیت
... اصحاب و احبا و ابرار ... که انما مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح کشتی نجات و مجاهد
ره ... اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اهل دین ... کواکب رشاد و فلاح بر این یکرو
و صراط مستقیم اعتدال ثابت شده ... افراط و تفریط که فرق مذکوره را در هر جانب که
هست بجنب ... محبت خدای و رسول و خلفا و ائمه بر وجهی که موافق شریعت غرا باشد
لوح عقیده را از لوح تعصب سنت و شوی نموده اند و ما را ... تقلید محض تماشا کا بحقیقت
خالص سیر فرموده **نظم** نه تقلید و تعصب بطرف باش • نه لوح دل بخیال هر دو بر از تراش
تعصبات هوای نفس خیزد • نه تقلید آب ز روی خلق ریزد • تعصب سالکان را بند راه است •
نه تقلید هم را به تباه است • خدایا نفس ما بکش را ذبون کن • تعصب از نهاد ما برون کن • ره حق
بما سوی توحید نمای بجز از ذلت تقلید • ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
اصل سابع در تبیین بعضی از معانی و حقایق که آیة هفتم بر آن مشتمل است قال الله تعالی
غیر المغضوب علیهم و لا الضالین چون کاملترین نعمتها نعمتی که از منعم علیه منسوب بکرده
و پیوسته از آن ممتع و بهره مند باشد لاجرم غایات الی تلقین میفرماید که بعد از رای منعم علیهم
که طریق ایشان است دعا نمودند دیگر از بیان تضرع از هادی توفیق بر در خواهید که بهت
بر شما تمام کرده اند باکه شما را از نعمت بیگانگان نگاه دارد یعنی از اشقیا و بیگانگی افکنیها
سرچشمه زلال وصال بیابید و مجازات و حرمان نادارند **بیت** نه فضل و جدا چون نوالک
پس از نشان هم که او هم چون توانی کرد • در تفسیر قرطبی مذکور است که بندگان را تعلیم میدهد تا بحق

عنایت کردند که ما را راه راست نمای بپرور خواهند که ما را کمراه مکن قال الله تعالی ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا چه قفل ضلالت و کلید هدایت بقبضه قدرت و ارادت اوست بیان این شاهد که ظهور
نور توفیق از مطلع یهدی من یشاء تابانست و وزش ظلمت خذلان تیر از افق یضل من یشاء ادر حین
ایکالت کر خواهد سیه حله پوشانید خلعت را بشعله آتش قهاری بسوزد و اگر اراده نماید
تیره درد نوشان بادالات لمعه لطف و ستاری بر افروزد یک لحظه از جلوه جمال بیمار
سیاه کلیمان تاریکی کفر و شبهت را بسرچشمه آب حیات معرفت رساند و بدیهیم اکرم جلال
و زیبایی بیفید و بادنه عرصه ایمان و عرفان از درد دریای ادبار و شقاوت غوطه دهد
کریابی بعاصیان بخشش کرد. نقش کند از صحیفه هستی برد. و آن لحظه کرا دریابی کذرد.
سند زمن طاعت بمویی نخرد. در کشف الاسرار بعوی آورده که می شاید که منعم علیهم غیر مغضوب
باشند زیرا که خدای تعالی اگرچه در بعثت مستغرق بود انا از کرم رضا بر ایشان
بالرشد تامت الهی ... باز رضای پادشاهی طلبند تا اتمام نعمت و تکمیل آن بعود باشد
الحکم بدین نامنعم علیه ... طلب نعمت است مقصود آن خواهد بود که چاپخه ایشان
منعم ساختی بمحض کرم هم ایشان را بزرگی برایشان عوام مکدر طائفه نعمان و نصوامع الا ازدین
در رفع ... نعمت دنیا با نعمت آخرت با هم و چون کثرت نعمت دنیوی ... اغلب بموجب
و ما اصابک ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی و اشتغال بنعیم اخروی سبب دوری ماند از
دولت مشاهده و لهذا حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه در سبب قرب و کرامات نظر
بر جمیع جزان نعمتها آخرت نکند که ما زاغ البصر و ما طغی پس از دامن کرد نعمت را طلب
از شایبه غضب و ضلالت یعنی ما را نعمت آن مشاهده و لی النعم محروم مساز و بدین حرمان
غفلت در ورطه غضب و مهلکه ضلالت بیندازد پس کسی که در اول نعمت داد و نعمتش
باخر نعمت خاص تر چون ... عزت را ... در کشف الاسرار می کوید که خدایا
ما را آن بنما که در ... که ایشان را بخود ... تابستم هجران خسته بتیغ و حرمان دل بسته
شدند **بیت** نخود دانی بته شد کار ما را. خداوند بخود بسیار ما را. بر طریقت فرماید چه باکند
دل شکسته و چه کار آید نبع ... تا که راست کذاشته و طریق با دارات بنداشته
فرو او درخت نا امید آید ... و قاصد تعالی در آیه لمن برای و دست و تیر بیع ... دو
ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا **بیت** خواجه پندارد که دارد
حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست **فصل** عزیز کلمه آمین است چنانکه مشابه کرفتن هذه الفخر الاول
این آمین است و خاتم است و هذا اسم الانبیاء است امین است و غیرها در اصل نعمان کرفته اند

آن ورد ذات باشد چنانکه کوی عبرت علامی و رحمتی که او را بیکر بعد لکن قال الله تعالی مشتبه لا تونها
غیر که در وصف بود چون غیر پاره هر که گرا را انصات بیان کرد این بر غیر المغضوب دلالت
صفت اکر بدل کیرند و انرا نصب ابو علی است یعنی چنین باشد که منعم علیه کما فی الکشاف سالم شامل
از غضب و ترنت تقدیر غیر از معانی باشد بحسب وصف ذات معاد تقدیر کلام چنین بود که اهدنا
الصراط غیر المغضوب علیهم و اگر صفت را نکرده اند بیک یعنی مستقیم است بیان آن بود که منعم علیهم غیر
المغضوب علیهم این معنی جمع کرده اند میان نعمت مطلقه که ایمانست و میان سلامت از غضب و این
معانی باشد بحسب صفت و این صفت مخصوص منعم علیهم باشد بجهت آنکه رحمتی وسعت کل شیء
دارد در شمول رحمت مومن و کافر را و شک نیست که کفار مغضوب علیهم اند پس مطلوب هر الجمع
علیهم باشد دیگر کشاف بتقدیر آنکه کفار را منعم علیه داشت چنانچه مذهب جماعتیست در غیر آورده
کفر به و وجه آید یعنی معانی و با ربی بیرون باشد قال الله تعالی انفق علینا غیر و بمعنی لا و باربی
فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف و بمعنی الا و را بیش مکر باشد قال الله تعالی فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین
بباید که به مرتبه معنی باشد معانی و نفی و قسمی که مجرد و خواستند و ائتشان تقدیر نصب و آن در قرائه
مشهور تلاوت نیامده و آنکه غیر چگونه معرفت واقع نوازد شد اما مباحث نحویات در تفسیر خلل
مدخل ندارد صاحب کشف الاسرار کوید غیر تفسیر الدین است یعنی قال آن نواختکان که جز مغضوب
و جز ضالین اند چون دعوی و آیه سابق به وی اولیا و دوستان حضرت خدا تمنا کرده بعد از آن لا ائتم
که از روش دشمنان و مطرود ان بارکاه احدیت تبرا کند که الحکم الذین هو التولی و التبرا سلوک او ده
شریعت بصفت استقامت آراسته باشد و از انحراف و میل دو انتهاج منهاج حقیقت محظوظ و مصون
کشته که هیچکار بی مسحت استقامت بیست اعتبار نیست **ع** استقامت جوی کین آمد صراط المستقیم
و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره معنی آیه بدین وجه آورده که خدایا جمع دان نه تنها رضای خود را
ختم ما بر او آورده و ایشان فنا نتوانی وصف ایشان که رو ... تا که نسازشیم ما آن نتیجه ایم که از دستها
بیرون آمده است وسی کرد ایشان نزاکیم و بواسطه دشمنی با دشمنان وفای دوستی بجا کنیم ای در دوستی
دشمن دوست غلطست و دوسته شمن خالص چون با دوستان در آمیزی باید که از دشمنان
بکریزی لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء **بیت** دلا نسکین اجرات را انداستان. بعشانه
مکش با ایشان هم با نعمت را تراند کاست کرد. هم ترا نعمت را از زو کاست کرد. هر که با اهل تمام
بیکی بین ابتاد و عقلش ذلک شد. بدوستی اهل الکفار باش. حاله در لادی علیا باش. بد اعتبار باش
غیر باش. همین مکن بدار ای شیر باش **فصل** غضب حق بود غضب که سبب آن آثار
انتقام باشد و این حرکت چون صفت اخلاق افتاده اثر خشم او بر خشم شود در دل بنام که خون ارد

غلیان آمده و مانع و شر ایانات دخانی مظلم متکی کرده عقل بعدلی که کار فرمای وجود است بنما
دو تیره و محجوب شده افعال او روی بضعف نهد و حکما گفته اند بنیه انسانی در وقت خشم چون
تنوری باشد مملو بحریق آتش و محتبس بلهب و دخان بوجهی که از ان جز مشتعله و فریاد اثر غلیان
اشتعال و التهاب چیزی معلوم نشود و مضمون حدیث صحیح ان الغضب من الشیطان وان
الشیطان خلق من النار بر ظهور این لطایف حجتیست قاطع و برهانی باهر ساطع بیت
خشم و کین وصف سباعست و ددان ٭ هر که را خشم است و کین هست از زیان ٭ بر عنوان که معدن
این خشم گشت ٭ وصف نفسش از سبع هم برگذشت ٭ و در حدیثی دیگر آمده که بپرهیزید از غضب
که آن جمرۀ ایست افروخته شده در دل آدمی نمی بینید انتفاخ اوداج خشمناک یعنی شوریدن شدن
رگهای گردن او و سرخی گشتن دو دیدۀ آتش دل یعنی بخار شورش دم قلبیست و نتیجه آن ظاهر میشود
بنکر بد نیتیم خشم کین را و انا زحرارت دلست و شعله نایرۀ آتش او پس غضب با صلاح اهل
غلیان دم قلب و هیجان اوست در وقت ارادۀ انتقام و کشیدن و لهذا تعالی است
مکرون و منزه حضرت واجب الوجود تقدست صفاته از ان و اجب است و چون حق
صفت غضب را بر خود اسناد فرموده کما قال غضب الله علیهم ولعنهم و قال غیر المغضوب علیهم
پس غضب را وجهی تاویل باید کرد که اسناد آن بحضرت عزت صحیح باشد بعضی از علما مطلقا
بیان این نوع صفات شروع نمایند بظاهر ایمان آورند و تفتیش انها نکنند چنانچه در بطون آن
که غضب در رضا و رحمت و محبت متشابهات بر حضرت حق با که قرآن بیان ناطق و اخبار بران
وارد است هیچ ممکن باشد که تاویل آن بر دانش خود حمل کند و برای و رویت خود بیان معنی
آن کند بلکه مکلف واجب است که بیان ایمان آورند و با خدای گذارد اما جمع محققان میگویند که دین
معنی این صفات و تحقیق آن بوجهی که موافق کتاب و سنت شرع بیان نمود و معتقد اهل
که اهل عقاید را مجال شبهت باشد بنیان واضح بیان کنند و درین محل میگویند که صفت
غضب باید مراد مبدا باشد یا منتها هر دو چنانچه در صفت رحمت گفته شد و اگر حق سبحانه
بدین صفت متصف کنند منتهای آن باید که ارادۀ انتقام است بجهت آن و باین نکر فتن مبدا
پس مراد از غضب که صفت باری تعالی قرار داده شد باعتبار منتهای اوست آن نیز از حیث مبدا
لفظ منتقم در اسما حسنی الهی مذکور نیافته و لفظ غضوب و غضبان مروی نیست و معنی انتقام
عقوبت عصاتست بر اعمال که موجب عقوبت باشد و امام حجة الاسلام رحمه الله در مقصد اقصی
آورده که انتقام الهی در هم شکستن طاغیانست و سخت کردن عقوبت عاصیان و باغیان فصل
غضب هیجا که ارادۀ انتقام با کوبیدن سخن عقوبت بر اطلاق نمایند و در حدیث آمده کما الصدقه

تطفی غضب الرب در تفسیر قرطبی آورده که مراد از غضب اینجا عقوبت است بس که غضب اراده
انتقام باشد از صفات فعلیه و بر هر تقدیر غضب صفت حق میتواند بود و در تیسیر آورده که غضب
ارادۀ تحقیق وعیدات یعنی مواعیدی که در باب ایشان کفار و عصات و اردشده و فرموده که ان الله
لا یخلف المیعاد و گفت اند غضب حق سبحانه اخذ الیم و بطش شدید است قال الله تعالی ان اخذه الیم و قال
تعالی ان بطش ربک لشدید و گفته که غضب الهی دیدن بدیهات و امر بعذاب کردن بر کرده ها است
راغب گوید غضب خدا زداشتن بطش است بر مکافات و تفسیر غضب همه متقارب اند و در معنی یکدیگر
در بحر الحقایق فرموده که غضب حق سبحانه عقوبت که ضد رضا و نقطه التفاوت هر جا بعضا خمیده
شمه غضب انها را حلت کنند رضای نیز غضب جز اهل بهشت را فخر اهدنمود و خشنودی بیان
از خشم که حق بر دو منع ببرد و نیز را فیه نمود چنانچه در حدیث وارد شده که چون بهمانان ساکن
الجلال بر بساط نشیط التفات الکریم کرده در منازل علیین اخوانا علی سرر متقابلین فرکرد داعی
بطنان سرادقات کبریائی ندا رسد که لایق آن خطاب مستطاب اهل آن دار القرار در اضطراب آورد
تبدیل باشد که تمنای تماشای جمال الخطاب کنند سوده حکم برای ان مشتاقان مجیء ما خود
عرفها قصور فدا عرف کرده اند بیت اگر بر وقت در ایام ادل سوزان ٭ خیام خور بسوزد گر
دلبا ٭ مضمون ندا این باشد که یا اهل الجنة فیکار فرا دان نهاد مستمعان را بیدر که لبیک و سعدیک
والخیر فی یدیک حضرت عزت زمانیست دلنوازی و الطاف و نهایت بنده پروری و اعطاف که ای
ساکنان دار السلام و مجاوران کرام هل رضیتم هیچ راضی شدید از ما که ندید ما الا نرضی خدایا
بوده است که راضی نباشیم و حال الکرم عطا کرده ما را که غیر ما را از خلق خاد دعا الرمیض و چو ما
رهان یافتیم که ما لا عین رأت ساختی و در رفقی که مراد قمری و آورده صفات رحمت الی مادا با تمام انوار
از زمرد مرقوم که با نعمت اکبر و مرتد نوم تمیض وجه جوی چون شمع آفتاب جهانتاب درخشان شد از رشک
خوار زیادتمان نعمها را اعمال ما که ما را در میزان عمل اگر شود آن نیم که مثقال الذره وزن از دیدها
افضال الحق تقل نعمها تیره جان ساختی که در وزن با گفته میزان سپهر گران سنگ بر ارکشت
چه ماند از مرادهای کم که از ذاق نعمات کمالست ان عظایت هم که دنیا و ما فیها و کما شیء تمام تعمد
الجنة چون اهل بهشت این الا و نعما تعداد نمایند حق سبحانه که بدانید بهمه نعمتی عظیم ترو عالی
جسیم تر در خزانۀ جود هست که بدانید تا امروز شما را کرامت الهی آن نعمت بنده کرامت و آن دولت
بما را جانم خطاب رسد که البوم احل علیکم رضوانی فلا اسخط علیکم ابدا امروز خشنودی خود را
بر شما فرو دائم و سرا پرده نور ان سر بر دار النعیم را منظر تجلی رضوان من الله اکبر ساخت و طغرای
شما را توقیع شرف توشیح مختم که ابدا الابدین ان در تعدتم و سخط ماه بذا ماه و شیئ و رضا از ان

بیع و اثان و رشادات کشته باسبب خزاین غضب و جفا بی بهره و موفق تابت نکرد و چه شریف و ولی
چه زیبا معنی با شان بدین معنی فرموده **بیت** دو ولی با کسان که خشم از لب تعالی و کلمه
بشنو دعات دو عیشات و الفقر ملوک اهل الجنة یعنی باشد که غضب که میدان عاصیان باشد
بکردار رها و شناسایان و غضب الهی بعضا مومنان نرسد بلکه بکافران و عدوان لاحق کرده و درینجا
بشارتیست که مفلسان و محرومان خیر البشر را صلوات الله علیه اگرچه بعضی از ایشان روز جزا
شان بدوزخ برده و لقمه که عقوبت خواهند کرد انا المذنبت و تفزیع و سرزنش و توبیخ نام ماندن
میهمان کرده اند رها و رحمت علی نفس الانتها چه که آنست سید العباد افضل الصلوات فیغفر خواهند
ساخت چنانچه در اخبار آمده که حضرت سید انبیا علیه صلوات الملک الجبار حق سبحانه در خواست
که حسابات بدست من باشد حق تعالی فرموده سبب این در خواست چیست حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم بموقف عرض رساند که غرض از من عذر آنست که محاسبان و ملایکه و خاصرا ان موصفه نشوند
بکاهلات من الملامح یابند که اظهار آن افعال موجب شرمندگی من میشود خطاب آمد که ای شید
تو نمیخواهی که قریشان تو و سایر خلقان بجرایم و معاصی ایشان مطلع شوند من نیز نخواهم که تو بر آنها وقوف
یابی شاید بدلیل که طاقتان که ایشان یاره من بخود و سبل حساب ایشان میشوم و مگمی یا طراسیمن امر
واقع شود چه من دائم و سنت داد تو در زمان عارف بعمومی منطق الطیر فعالی این خبر و جنس این
قطعه کرم بین و لطف که کس نداد در جهان ارکامیاب نبود نشان مرحبا میخواهم ای عالکه
کرکدو شان هم تا بحجر و تو نیاز بعتاب آن چندان که استخدار رها کن با آله فزینه بار نیاز دهد کمان
استان خویش با من کرده لا برای تاکید معنی آن نفی است که غیر متضمن است چه کند غیر معنی لا
آیده من اضطر غیر باغ ای لا باغیا یعنی باشد که لا اینجا بمعنی غیر است یعنی لا است بر عطف بر لا و
جایز باشد و اکر بمعنی غیر بودی عطف بلا بر روا نبودی چنانچه ما عندی سوی عمرو لا زید نگفته اند
در تفسیر فرموده که لا زاید است تعدیه آیه که غیر المغضوب علیهم و لا الضالین اما اراد او بجهة رفع
احتمال آنست که شاید که ضالین عطف بر الذین باشد و معنی عزمحل کرده و این طایفه از انرا
میتوان نمود که راه آنان که متصفند بصفت مغضوبیة مسلط بر آنها که مستند بیت ضلالات اما
ضلال و درد اشل لغت هلاک کشت و نابود شدن و گویند فی اللبن هلاک شده و محرکت آب در شیر بهوی
معنی لغوی و در قرآن بدوازده معنی آمده **اول** لغزیدن از طریق صواب قال تعالی لهمت طایفة منهم ان
یضلوک **دوم** کفر و شرک انا الضالون ای الکافرون **سوم** زیان قال تعالی و ما کید الظالمین
الا فی ضلال ای خسار **چهارم** عشق و محبت مفرطه قال تعالی و سعیم و قال تعالی انا لنریها فی ضلال
مبین **پنجم** قال تعالی بشقاوة و الضلال البعید ای الشقاء البعید تا کهما **ششم** الجل شده قال

قال فی ضلال سعیر قال تعالی و اضل اعمالهم **هفتم** فراموشی قال تعالی ان تضل احدیهما **هشتم**
تلاشی و انزم و نجش قال تعالی لا یضل ربی انا ضللنا فی الارض **نهم** نادانستگی قال تعالی ضلوا
و انا من الضالین **دهم** نا امیدی و بی بهره ماندن قال تعالی ان المجرمین فی ضلال و سعر
یازدهم خطا کردن قال تعالی لا یضل ربی **دوازدهم** غوایت و گمراهی قال تعالی لاضلنهم
و مراد از ضلالت دین درین آیه بقول تبیین کفرانست زیرا که در مقابله نعمت ایمان در انعمت علیهم
انفتاح یافته و واقع شده و بیشاید که بمعنی خطا نیز باشد چه راه نانست با ایشان بوشیده شد
بمعنی شقاوة و در زبان تدکی و نا امیدی و گمراهی نیز مستعمل گشت و اصح آنست که این ضلالت در
مقابله هدایتست که اهدنا مفهوم شده پس اولی بمعنی هدایت حمل کردن انسبست **و دلیل**
جمعی از جمله آیه را بر عموم حمل فرموده مغضوب علیهم طایفه اند عدول نموده از منهج استقامت
افتاده از جاده هدایت بشایه که بیان عدول مستحق غضب شده اند و ضالون جمعی اند عدول کرده
از دلیل آنست مرچنان عدول بعید و نزد عدول قریب در تفسیر آورده که بعضی گفته اند ذات
مادر از آنها که بعضی و ادیه حاایشان را با کمه و نیز دادی حمد خدا شان کرامت فرموده و بیشان
مودی که استحقاق حمد است و بغیر آن نه راه مغضوب علیهم که غیر آن کنند و نسبت بعد ایشان
جز بحضرت تو که اهل و شایسته ثنا باشد و نه راه ضالین که در گفتن حمد تو شاهد حامدیم مود
ان دوبه تو تیغ جهل عاجل بمانند و در تاویلات مایتهی آورده که ذنوب بر دو مجاز است یکی کبره
غضب باشد و آن کفر است دوم آنکه مستوجب اسم ضلال بود و آن ماورا کفر است از کبایر
بر طلب راه منعم علیهم طلب اهتدایست بهدا انواع مبرات و خیرات و استثنا مغضوب علیهم و لا
الضالین تعوذ است از همه اصناف ذنوب و سیات و مدقاوی ام موده که بیشاید که مغضوب علیهم
اشارت بجنان باشد و ضالین عبارت از جهال زیرا که منعم علیهم بحقیقت کسیست که وی
باشد در جمع میان معرفت حق سبحانه لذاته و میان خیر اول عمل بآن یعنی قوت عاقله ایشان
معطل و مختل باند و از حلیه علم عاری شده مکر آنها که اختلال قوت عامله ایشان باه قوای اوا
برای عمل عامل باشد پس علی عمل فاسق و مستحق غضب چنانچه در قاتل آمده و غضب الله علیهم
محل علم جاهلیت و موسوم بضلالت قال تعالی فماذا بعد الحق الا الضلال لها آنان مستلزم بعضها
جوابی از سوالات که چرا مقبول دیدند ایشان طایفه اند مراد و طایفه چنانچه در تفسیر
آورده هم اینجا بسکو بدان آید دلیلیست بر آنکه مطلقا سه فرقه اند اهل طاعت که غضب رای
بیشاید یعنی هر کس از انها اعتراض نکند بود جونکه اکثر فرقه از ایشان تو استحقاق بحمل و بطلان حق
ضلالت متناسبت حال ایشان بیشماید و تقدیم معصیت بر ضلالت بجهت عورت و بعضی گفته اند

کرده مبتلا ساخته پس بمقتضای کتاب الهی تحت فاتحه مفصل مجملات ختم الله علی قلوبهم و ایشان کافران محض اند
و نشان مغضوب علیهم در شان ایشان صادق آید سوم مترددان میان کفر و ایمان قال تعالی
و اذا لقوا الذین آمنوا الآیه و ایشان منافقانند و بحقیقت ضال و سرگشته ایشانند پس مدعای
سایل دولت انتظام آنست در سلک اهل وفا و وفاق و توفیق اجتناب از ارباب کفر و نفاق که هیچ
بهتر از همنشینی دوستان و دور افتادن از معاندین دشمنان نیست **بیت** با عاشقان نشین و
همه عاشقان گزین. با آنکه نیست عاشق کم کن قرین. جمعی از محققان بر آنند که آدمی سه
قوت دارد اول قوت ملکی که بدان تحصیل علم و معرفت نموده طاعات و خیرات را مرتکب گردد و از ملاهی
و مناهی و تعلقات مجتنب شود دوم غضبی و آن را سبعی نیز گویند منبع حقد و کبر و ظلم و تفاخر و
امثال آن سوم قوت شهوی که بهیمی نیز خوانند و آن منشا بطالات و کسالات و خوردن و خواب و استیفای
لذات حسی بود پس آنها که قوت ملکی را در کار آورند از موائد عواید انعمت علیهم را بیشتر و این طایفه
دیگر بتقویت قوت بهیمی اند از اوج عز انسانی بحضیض ذل حیوانی که محض جهالت و عین ضلالت است
تنزل نموده اهلیت و صفت ضالین حاصل کرده اند و آن عزیز اشارت بدین سه قوت فرموده است
بیت چو غضب بر دل تو بگشاید. سد سبع در درنده بجهد آید. ور بشهوت اسیر نفس شوی
چون بهایم بخواب و خور گروی. آدمی کو بملک مانند شد. زین صفتها بهیمه در شد. و گفته اند مغضوب
علیهم کافرانند که در شرک افتاده هرگز از قید جحود رهایی نیابند و ضالین منافقان که عنان
ورود از گلستان وفاق بجانب خارستان نفاق بر تابند و بعضی گویند طایفه اول یهود و نصاری اند
دیگر که خلق را بابا الجلیل موضوعه و اباطیل مدسوسه خود دعوت کردند فریق ثانی متابعان و پیروان
ایشان که بغرور و بخیال ردی تقلید متابعت ایشان آوردند سهل بن عبدالله رحمه الله فرموده که
مغضوب علیهم اهل بدعت اند و ضالین تارکان سنت یعنی سلطان دعا میکند که خداوندا ما را در راه
شریعت و طریق حقیقت ثابت داشته از آنانکه گردان که آلوده ببدعت و از روش ایشان نگاه دار
کمال الاستعداد ... بعضی گفته اند ... ثابت
الفلاح ... ضعیف ... ابتر بوده که در
در انجمن قیامت و مجمع ... اهل ... محشر ... حساب گران
و الا در باشند آگاه ... عقل ... سعی ... مانند ... محصور
بعض محققان ... غیبت ... شرف ... شاهد ...
فرماید ... عالم ... کمال ... اهل اسلام
هر خوش وقت ... آمد ... **مه** مگر این آن کل النفس ذائقة

دین سعی سرور کل ازخان می آید. خطا البته چگونه است بدین خوبی جمال نموده و این چه کیست
بدین حسن و خوبی جلوه گر شده **بیت** این کیست این که نیست این در دین ما کار آمده این نوبت
از آن زمانه آمده. خطاب آید که این همه جمال سید ما است صلوات الله علیه هر که در دار دنیا
متابعت این سنت نموده امروز او را در بهشت اقدام من در سرا پرده عزت نهد و هر که در دار دنیا
بیگانه و بدعت هم خانه بوده دور الی الشاه او را در حضن و ... آنکه که امروز همه بیگانه است
و دانم از در بیگانه بیگانه **بیت** دین و سنت جوی تا آسوده گردی بیگمان هست. هر چه جز دین
مرد کی بهر چه جز سنت خزان. موی در چشم سنان چون سنان تیز باد. که خواهد زند کی ویلند
بی سنت **وصل** اغلب مفسران بر آنند که مراد ازین دو فریق یهود و نصاری اند از عدی بن حاتم
رضی الله منقول است که حضرت خواجه صلوات الله علیه فرمود که مغضوب علیهم یهود اند و ضالین
نصاری امام ترمذی این را در صحیح خود آورده و این بن ای انیت از حدیث طویل که منتهی باسناد
عدی بن حاتم و قد در کتاب فضایل القرآن وفات در جامع الاصول آورده و امام ابو اسحق ثعلبی رحمه الله
باسناد خود آورده که در وقتی آنحضرت صلی الله علیه و سلم اهل وادی را محاصره کرده بود یکی
رسید که یا رسول الله کیستند اینها که با تو مقابله میکنند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
جواب داد که المغضوب علیهم آن شخص پرسید که آن طایفه دیگر کیستند یعنی ترسایان خواجه
فرمود الضالین و موید این سخن آنست که حق سبحانه در قرآن حکم فرموده بغضب یهود حیث
قال من لعنه الله و غضب الله علیه و نصاری را بضلال نسبت داد آنجا که گفت قد ضلوا من قبل
از فرقه ایکاکان این دو گروه را ذکر کرد جهت آنکه ایشان بعد از هدایت مایل شدند و دنیای
فانی خسیس بر دین شریعت نفیس اختیار فرمودند و باید دانست که هر یکی ازین فرقه موصوف
بغضب و ضلال است چنانچه غضب یهود در قرآن مذکور است و غضب کذلک
نصاری نیز هست قال تعالی ان سخط الله علیهم و همچنان که اسناد ضلال بنصاری وارد
شده کاملا انتساب ضلال به یهود نیز در و یافته شد که قد ضلوا عن سواء السبیل
ما تریدی آمده که هر ضال مستحق غضب است و هر مغضوب علیه لا بد موصوف ضلالت
معلوم شد که هر یک از غضب نسبت فریقین ثابت است پس فایده تخصیص یکی از ایشان بغضب
و دیگری بضلال با وجود عموم هر دو صفت هر دو صفت را از جهت غلبه استحقاق و کثرت
هر یک از صفتین فرامود هر یک را از فرقتین با تخصیص یهود بغضب از برای علو ایشان
در تمرد و معاندت و تقصیر و مکابره و تجاوز از حدادب و حرمت جهت نسبت با حضرت تعالی
آنجا که میگفتند ید الله مغلوله و آنجا که گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء وجه نسبت اخر

علیه السلام که اظهار عداوت کردند با او و او را دشمن خود می‌پنداشتند تا حق تعالی از آن خبر داد
قل من کان عدوا لجبریل وجه نسبت با قوم آنکه تحریف و تغییر بیان را نهادند و یحرفون الکلم عن
مواضعه وجه نسبت با قرآن که آن را ساخته و بافته محمد نام نهادند و بیان عیب کردند ما لیس
هذا کلام الله وجه نسبت با حضرت بهترین عالمیان صلوات الرحمن علیه که نعت و صفات او را
پوشیدند و نخواستند متابعت او نمایند انداشتند و یکتمون ما انزل الله وجه نسبت با پیغمبران خود
که ایشان را بقتل رسانیدند و یقتلون النبیین بغیر الحق وجه نسبت با مؤمنان که دشمن ترین
خلایق بودند ایشان را لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود لاجرم در قرآن مجید ایشان
و خشم لازم میدارد فباءوا بغضب علی غضب و گفته اند خشم بجهت تکذیب عیسی و قصد قتل
او و بهتان بر مریم است و خشم دیگر آنست که ایشان احکام توریة میدانستند و آیات انجیل
میخواندند و بعضی از ایشان سورها از قرآن استماع میکردند و با وجود دلالات این سه کتاب
هنوز طریقه ناشایسته میداشتند و ما کفتا ان الله هو المسیح ابن مریم دست باز نمی داشتند
و از نعمت کرامی و نهایت بی‌باهمیت با آنکه بعضی دلیل و جمعی شنیده بودند که عیسی علیه السلام
میخورد و می آشامید و میرفت و می آمد و می آسایید همچنان در ضلال منحرف مانده بربوبیت او
قائل بودند لاجرم زبان قرآن با ایشان در ضلال ثابت میکرد قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا
وضلوا عن سواء السبیل و گفته اند یک ضلال بجهت افراط ایشانست در اقرار بعیسی علیه السلام
و یکی برای تفریط ایشان در انکار محمد صلی الله علیه و سلم و بعضی از علما در تخصیص این دو کروه
بدین دو صفت نکته فرموده‌اند که مغضوب علیهم هر که بمرتبه رضا نرسد و از آن خشم حق
در یافت نشود و بمقصد نیابد و این نسبت الحکم جهود است که هرگز سلطان نشوند و شرف
ایمان بدیشان نرسد اما کرامی امکان آن دارد که براه آید و این مناسب حالت ترسایانست که
طبعا با اهل اسلام مایل‌اند و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری و در اخبار آمده که چون
حضرت عیسی علیه السلام از آسمان در آخر الزمان نزول نماید ترسایان بدین محمدی بیعت
احمدی دعوت فرماید ایشان از ملت اسلام در آیند و جهودان سرکردانی در وادی ضلالت تمام
هدایت و دلالت کردانید بیت شادی که آن نه در دولت پناه • کر بر که کشتکان تا ابد [illegible]
تیسیر رحمه الله میکوید که مغضوب علیهم متعاندان اهل کتابند و ضالین مقلدان ایشان متعاندان
بمکابره حق میپوشیدند و در تغییر و تبدیل و تحریف سخنان در دست و زبانت میکوشیدند و
مقلدان آن اند و هوای نفس بود و دعوی ایشان میبودند و از سرکار در حقیقت حال بیخبر بودند
و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و فی الواقع اهل تعصب و تقلید بدترین تاشیرند [illegible]

متعصبان حق را دانسته نهان سازند و مقلدان نیز همانند و بدانستن نیز نپردازند لاجرم مخصوص بغضب
اند و بوان انعام اهل تعصب عناد و صادر کشته فالذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له
حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و علامت ضلال حکم جهل لم یزل بر صفحات احوال ارباب تقلید
و کار نظاهر شدند انا اطعنا سادتنا و کبرآءنا فاضلونا السبیلا و در بیش متعاندان علوم خود را سرمایه جاه
و منصب سازند و بمکر و حیله و عذر و خدیعه کوتاه نظران تقلید را در دام فریب اندازند
ای بیا علم و ذکاوات و فطن • گشته رسوا چون جمل لدن • حیله آموزان جگرها سوخته
فعلها و مکرها آموخته • ذکر جان علم و فن آموختن • هیچ جوان بدست دادن تیغ دادن [illegible]
بکر آید علم را اکر بدست • فایده علم آنست که بدان عمل نمایند و دیگران را بیاموختن و کار
دلالت فرمایند نه آنکه بتزویر و بکوشش دار دنیا برای حصول جاه و اخذ رشوه باطل را بصورت حق
بنگارند بیت ای علم آن علم را افراخته • چون ز علم انعام سر افراخته • خواستن از علم عمل [illegible]
چون علم آمد علم افراخت • علم چه پاداشت بعمل بر هیچ • دانش بیکانه بیند هیچ • ترک نفاق و مکر و تلبیس کن
علم تو زیب حجت تقدیر کی • اما مقلدان و در کیند اضطراب شیاطین اقتدا و متابعت مقلدان
نمایند و پیشوایان دور اشتباه می نمایند و همانند نابینایان دستگیر کرده در بادیه حیرت و [illegible]
جهل می پیمایند بیت ای نابینا چه بیننای راه • تا بیفتی از سر عیابجاه • کور کور چو [illegible]
درجه ارباب افتد نو [illegible] • خلق را تقلیدشان بر باد داد • که دو صد لعنت بر آن تقلید باد • و گفته‌اند
اهل عالم دو طایفه اند یا اهل دعوی اند و معنی بود یا حیثیت [illegible] بدیشان رسید دم
کشیدند ما للتراب و رب الارباب بیت من یکیستم که دعوی بود بای [illegible] • آن نفعی [illegible]
و لا دای او کنم یهود و نصاری در طریقه دعوی افتاده‌اند با آنکه از بعثتشان بهره نبود [illegible]
نحن ابناء الله و احباؤه میکشادند پس بمعنی آیه برین تقدیر چنین باشد که الحمد ثابت [illegible]
طریق اهل معنی که خلعت انعمت علیهم برای بالای همت ایشان برداخته نه برای یهود و نصاری
که دعوی بدروغ کردند و بیان سبب خار غضب و ضلال در وراء ایشان انداخته حسین
بن الفضل رحمه الله میکوید مغضوب علیهم و لا الضالین از اهل کفر و شرک نیز داخل یهود
و نصاری اند در آیه و غضب اهل شرک در قرآن مذکور است من شرح بالکفر صدرا فعلیهم
غضب من الله و ضلال ایشان نهایت معروف و مشهور قد ضلوا ضلالا بعیدا و در تفسیر آمده
که بعضی کفته اند حمل آیه بر یهود و نصاری خالی از ضعفی نیست جهت آنکه مشرکان و منکران
صانع از جهود و ترسا بالکت و بد حال ترند و [illegible] ایشان از انسب و طریق سلامت
از بت پرست [illegible] آن باشد که حمل کنند مغضوب علیهم بر هر که خطای کند در اعمال ظاهر و معنی

فاسقان وفاجران وضالين بهر كه خطا در عقيده او است چون بدعتيان ومبتدعان پس لفظ
عام است وتقييد خلاف اصل ودرين محل قاري رحمه الله در تفسير خود اعجاز البيان كه چون
از فحواي بعضي احاديث معلوم شد كه مغضوب عليهم يهودند وضالين نصاري چرا از وي
تجاوز بايد كرد وحال آنكه هرگاه بعضي از محتملات كتاب بحديث تخصيص يابد عدول از وي بمحتمل
ديگر اصلا جايز نيست والحق اين سخن وارد نيست مگر اين قدر گويند كه حديث مخصص تواند بود
كه عموم ما لم يدع به ثبوت نرسيده باشد يا در صحت وحسن او سخني بود وهم از امام در مفاتيح
الغيب آورده كه هر كه منعم عليه باشد ممتنع است كه صفت غضب وضلال بوده باشد پس فايده
ذكر مغضوب عليهم باشد ممتنع است كه صفت غضب وضلال بوده باشد پس فايده ذكر مغضوب
عليهم وضالين در عقب انعمت عليهم چه تواند بود ودر جواب ميگويد كه ايمان تمام بوجود
خوف ورجا كامل ميشود چه هريك بي ديگري موجب نقصان ديگرست چنانچه در بعضي اوراق
سبق ذكر يافته پس چون انعمت عليهم را كه موجب رجاست بسلطان استفادت كرد ذكر غضب
وضلال كه سبب خوف است تا هر دو بهم مذكور شده ملحوظ خاطر سالك باشد و
هر دو نظر كني وايمان او كريم واميد است بدين كلمه فرو گير بيت جان مست وامي كه
خبيث دل غريب · دل غرق هستيست كه ستيت خطرناك · وقشيري اين سخن را جواب ديگر
فرموده ومحصلش آنست كه منعم عليهم مومنانند كه ظاهر وباطن ايشان بنور اسلام وايمان
آراسته وايشان مخلص مجاهدند ونعمت ايشان تمام است ومغضوب عليهم جاحدانند كه
حق را نشناختند ونظام نهان پيدا نشد وضالين منافقانند كه در صورت اقرار كرده
وبباطن منكر بودند پس هر يك از طايفتين را في الجمله نعمتي هست اما نه تمام جاحدان
نعمت شناخت هست واقرار نيست ومنافقان را نعمت اقرار هست ومعرفت نيست كه باعث
داعي طلب نجات بود اكنون بيكديگر نعمت ايشان تمام وكامل است زيرا كه نعمتي دارند تمام ومانع
بدو حاصل است بيت نعمت آنست كه آراسته باشد بكمال · ني كه ناپيوند شر آفت ونقصان زوال
سلمي رحمه الله آورده كه مغضوب عليهم اشارتست فروگذاشتن راه رونده كان دركاه كه در مسالك
حوايج صد هزاري بيكد مانند وضالين عبادت ستان سرگشته كان بادية غوايت ودر
بيابان خذلان كه از منهاج معرفت وولايت ومنهج حق وحقيقت بيخبرانند وگفته اند فرق اول سالكان
در بوادي مطاوعت شيطان وفرقه ثاني دور ماندگان از شارع متابعت رحمن ودر حقايق
القرآن مذكور است كه مغضوب عليهم جمعي‌اند كه نداشته اند لوازم حسن ادب را ونشسته در
اوقات خلوت نشسته اند بخلاف حسن ادب [illegible] وضالين گروهي اند كه از اسم آداب غافل مانده نگاه داشتند

از آينه دل بمنزد ايند ودر لطايف قشيري آمده كه مغضوب عليهم بدبختاني اند بصدمات قهر
خذلان مقهور گشته وضالين بي دولتاني بلواحق مصايب حرمان از مقصد مراد دور مانده ودر
عين المعاني آورده كه مغضوب عليهم از اهل دنيا باشند وضالين متابعان هوا يا در عمل موجب سخط
وغضب الهيست ودر ديگري مصدر اين زيان كار بهمه مناهي بي‌باك از حقيقت هر عبادت كه بجا آورده يا كرده
قبول نكرده ولا يزيد بعبادته ربي احدا بيت طاعت آلوده بيا مكاه · مثل جگر بوده يا گاو
كه بزهراب شوي آب جوي · آتش دو بخ برد آن ابو دهي · هواي تو جحيمست كه معبود باطل
با ودر نظر سكان جاهل اوجلوه ميدهد واساس دوستي معصيت وميل بعطلت وغفلت
در نهاد ايشان هم او مي‌نهد الهوا ولا اله عبد في الارض بيت غباري كه خيزد ميان [illegible]
چه گويم كه هر بو سخن تا چه اوست · بيانكرد او دامن نيك وبد · ودر وعيد بلا جمله اهل خود · [illegible]
اهل هوا مبين نكته بس كه منع نفس از هوا مقتضي سبب دخول جنان وسكون در روضه رضوان است
واما من خاف مقام ربه ونهي النفس عن الهوي فان الجنة هي الماوي · كه نهي نفس از هوا نشان
كشش يافته كه بهشت آن ثمت · ودر بحر الحقايق بيان فرموده كه مغضوب عليهم آنها اند كه در طلب
شدند بعد از ظهور وورد كرده بعجت افتادند وپس از سلامتي بمراحل بر شدند وضالين گروهي اند
بعيد فسق وفجور عاقل از توبه وانابت بحضرت رب غفور وهم در حقايق تحقيقات كه مغضوب
احتباس در منازل وسلوك وانقطاع از [illegible] الملوك وضالين بمنع آن راه مقصود
وطريق از طريق غايه معبود ودر عرايس آورده كه مغضوب عليهم آنكه تد از شوارع عبادت
وضالين غافلانند از نقائص علم ومعرفت وگفته اند مغضوب منكر واستدراج اند مانده
از سلوك منهاج وضال الحجاب بانقطاع ممنوع گشته اند نفيه انوار وضال الاقوال اين جمع
ارباب تحقيق همه يكديگر را بدي گفتند ومال المجموع الي تحقيقت در نكره يكي است بيت
عباراتنا شتي وحسنك واحد · وحقيقت اينست كه مراد ازين دو فرقه رونده كان دو طريق كه
متعلقان باسما ظاهر نه تمسك باسرار باطن بي توسل باسما ظاهر چنانچه در حقايق التاويل
آورده كه مغضوب عليهم جماعتي اند بظاهر فرود آمده ومنعمت روحاني ونعيم جسماني وذوق
حسي از نماز مانع است وبواسطه اشتغال بدانها حرفه اند از حقايق روحاني و[illegible]
عقلي محجوبانند چون يهود كه دعوة ايشان همه بنعمتها ظاهر چون حور وقصور بوده وليس چون
در جنت لقاي كه عبارتست از كنه است وغايت بعيد بود ومحتاج بود واقفند هر آينه مستحق غضب
باشد اما ضالين گروهي اند بنعمت روحيت واسرار بواطن كه محجوب شده اند از ظاهر
حق وشهود انوار جمال از كل موجودات غافل مانده چون نصاري كه دعوة ايشان همه برحقايق الحق

تا قوابعالم قدس بوده اما دعوت خیر الامم کرامت من حوبه حضرت ختمیه از صلوات الله
علیه بمانع جامعیت وشهود باطن در ظاهر وظاهر در باطن ظهور دار در عین بطون
بنده وبطون در عین ظهور مشاهده نمایند چه اینجا ظهور در عین بطون است وبطون محض
ظهور در نهان انکارات ودر بیان مشهود ع نهانی از همه عالم زبس که پیدائی واینجا
گفته اند بیت ای جمله انکار و از جمله نهان در عین عیان مخفی و در خفیه نهان
الذین یجب ما ان ام ای جان جهان هم آن همه ای نه این همه آن ما از همه ما دیدنت اکنون مغضوب علیهم
اهل تشبیه اند وضالین اهل تنزیه عقلی که ایشان تنزیه مجرد میکنند عالم را ترحیه بلا تشبیه
از آنجهت که میدیدند حق مطلق است ناقص المعرفه باشد چه معتقد آن نبود که حق را از آن شریک کرده
از معرفت تعینات نور وشئونات ظهور او سبحانه وتعالی منزه ومحروم است وصفت ضلال بعید
از مرتبه جمعیت موصوف وموسوم وهمچنین مشبه من غیر تنزیه ناقص است وهمچنین مجسمه که
تشبیه محض بجا کردند وبدان سبب غضب وسخط بایشان الهی بالاتی آمده ودرویش چون دان
ومعرفت ایشان متعین بمجرد تشبیه است وانان تشبیه ایشان بمحض تنزیه وامت محمد صلوات الله
علیه وعلی هذا قالیه هاکه نعت نامه ایشان جامعیت میان تشبیه وتنزیه وهر یک را در مقام
او ثابت دانند وحق سبحانه بهره وصف منعوت وموصوف دانند ومنزه از حیث حقیقت
ذات ومجرد از نظام کاینات وتشبیه باعتبار ظهور او در مرایای اکوان نمود او در ملابس اشکال
والوان بیت گاه خورشید وگهی دریا شوی • گاه کوه قاف وگه عنقا شوی • تو در این با شی ازین در
ذات خویش • ای برون از همه ها و زیش و بیش • از قوای نه نقص با چندین صور • هم منزه هم مشبه هم بصر
نقل آمیز همچنین باد چون شاید سلاطین روزگار صورت اختتام پذیرد بتوقیع وقیع
ایشان که عبارت از مهر نشانست توشیح یابد ابحاز جهت مزید تعظیم ایشان وبشال بحق
نشان ام القرآن که صدر کتاب صحیفه فرقانی وفصل الخطاب جرید احکام ربانی است بجهت
اتمام یا فتا اختتام آن بمهر خاتم اختتام که عبارت از کلمه تامه آمین است متعین شده وروایت
ابو هریره رضی الله عنه آمده از حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین که آمین
خاتم رب العالمین واین کلمه بقول مجاهد از سورهٔ فاتحه نیست وباقی علما برآنند که از فاتحه نیست
نه از سایر سور بدلیل آنکه در مصحف امام ثبت نبوده ودیگر مصاحف نیز نوشته اند ولی چون
واگر کسی در آخر فاتحه به بیهوشی بید از محو باید کرد چه تجرید مصحف از زواید لازم است وی
اصح آنست که آمین از قرآن نیست که منزل بحضرت خیر المرسلین صلوات الله علیه جز آنکه
فرموده که تلقین کرد مرا جبرئیل علیه السلام آنکه بعد از فاتحه وکفت بگو آمین وآن چون مهر است

باد وبا لمعه از مهر نیست اما مانع زیان ونقصان هست ودر حدیث آمده که چون از شما دعا کرده
ختم کند باین چون مهر است بر صحیفه ودر خبری دیگر وارد است که ختم کنید دعا را بآمین
تا حق سبحانه دعوت شما را بشرف اجابت رساند ابو زهیر نمیری رضی الله عنه کفت شبی در خدمت
حضرت پیغمبر علیه صلوات الملک الجبار بصحرا بیرون شدیم که در نماز خیمه افتاد مردی دیدیم که
تمام دعا میکرد ودر سؤال ورطلب امال الحاح وابرام می نمود حضرت سید عالم انجا توقف نموده
او را استماع فرمود وبعد از اتمام فرمود مهر کن بآمین تا مزده باد ترا یعنی اجابت وهمچنین منقولست
فرموده که این کلمه چهار حرفست هر که این کلمه را بر زبان راند ملک تعالی از هر حرفی فرشته بیافریند
که تا قیام قیامت میگویند ای آفریدگار بیامرز هر کس که گفت آمین را ودر تفسیر امام ابو الیث
صحاک نقل میکند که هر یک از حروف این کلمه آمین جدا نیست بندگان راکه ایشان صراط بکنند بدین
بیان درها بهشت بروی ایشان بگشاید ای عزیز در دو جهان جانی در راهها گذشتن مشکل
بر راه صراط که دشوارترین راهها باشد چه جای انجگونه جون توان گذشت حق سبحانه از
عنایت کلمه آمین را بجواز راه قیامت ساخته تا بر کت آن بآسانی وهر اسانی که بدین رو بصراط
میسر گردد بیت زنفحه خط مشکین خود نشانم ده • که سیر راه محبت بدان نشانه کنم • در
تفسیر خواجه فتوح مذکورست که حق سبحانه براین امت درهای دعا واجابت گشاده است که
هیچ یک از امم ماضیه نگشوده بود ومر حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وامت را بدان کرامت را
مخصوص ودر خزانه غیب مکنون ومستور بود دست فهم هر اشیا ونیکان از تعرض ذیل معرفت آن
ونصرف در آن محروم ومصون هیچ فرشته را از آن بهره الطاف دین نبوده وهیچ پیغمبر
را بر کلام آن اسرار نداشتند بیت در کوی دلم هاتف الطاف نو بیکفت • سر یکه بتحریرالم
امیر زبنهان بود • حق تعالی از خطوط ودعای عزیز در داشت تا زمان ظهور شد علیه السلام
صلی الله علیه وسلم مجموع آنرا در صورت دعا بدین امت عطا کرد تا دیگران که ان امتها که بر آنها
هر چه یابند برکت دعا یابند وآن عطاها در حجت دعا نهان تا بدای دعا بیش اقسام عطا
وخطوط سعادات که از دید پیغمبران وامم ایشان نهان بود وفرشتگان مقرب بیان الملا
ندانستند در سورهٔ سبع المثانی که مستثنی بوده از کتب سماوی قرآن وازدرسل ولی سید
اخر الزمان وانام برای امت مرحومه ایشان فرموده وما همچنین عطیات کریمه تمام بدینا
هفت آیه فاتحه را مظهر آن ساخته بدین امت داد واختتامش بتسمیه مقرر کرده واختامش آمین معین
ساخته تا بدینا تسمیه حرف باوامع شده ونتیجه آمین حرف نون اشارت بدانکه ابتدای آن دید
باو بحق بوده ظهور شریعت محمدی ودر نهایت نوال ومقصود بخواهد بود به برکت شفاعت احمدی

علی شارعنا افضل الصلوات ذکی و شرعنا بانات **بیت** بی بعید اکان شرع تا نجم کفتم خیر ایزد علی
چون بود خیر الرسل آن محتشم • امتش باشدم خیر الامم **وصل آمین** اسم فعلست و اسما افعال
از آن کویند که معنی امر یا ماضی باشد از روی وضع و در منفصل آورده که اسما افعال دو نوعند
بعضی بمعنی تثنیه و امر چون رویدا و اسم سرعت و برخی بمعنی تثنیه اخبار چون هیهات که
اسم بعدست و غلبه اول راست بعض طرف امر بیشترست زیرا که وضع این اسما جهت اختصار
و عاملات اختصار با امر که محتاج بتکرر مخاطب بیت ملایمت بیشتر دارد و ایشان را اسما اصوات نیز کویند
تابع آورده که ذات داب ذی الجلال میطلبد با نحول و قوة حقه تبری نمود بحول و قوت الهی
متوسل میشود و در کشف الاسرار فرموده که این کلمه برای سه معنی می آید یکی ختم دعا و دیکر پیوند
تضرع بمعنی سیوم استدلال و اشتراک و ثانی یعنی آنکس که بر دعا کسی آمین کوید و هر چه دعا
کننده خواهد و اجابت کند او درین انبازست و بعضی کفته اند آمین دعاست بعد از دعا اما
دعاست و آمین دعاء دیکر و دعا عبارة از طلبست بر سبیل تضرع چنانچه تضرع بیشتر و بیمحنت
احدیه بیشتر و بلا و آفت دار تر از متضرع دورتر **بیت** ای که خواهی که از اجابت و لطف
جان نحو داد تضرع آوری • کین تضرع را رحق قدر عنایت • مال الحق کامجاب اعجاز اکجابت
در [illegible] ابو الفتوح آورده که درجه ایست در بهشت و این سخن را چنین توجیه کرده اند که کفتن
او سبب وصول است بدرجه اندر جات جنت در لطایف القرب آمده که الف آمین اشارت
[illegible] مغفرت [illegible] این کلمه که بدان [illegible] امان دهند و تاج
مغفرت بمفرق [illegible] دشوار [illegible] آسان سازند و علم [illegible] بر افرازند و کفته اند
الف آمین اشارت بالفت عارفست بذکر الهی [illegible] اشارت بمشاهده انوار الطاف [illegible]
و یای او بیقین کامل در داء دین و نون متابعت سید المرسلین و عارف را بدین چهار صفت
چهار خلعت از جانب معاد عنایت میرسانند الف الفت دولت انس با حق [illegible]
ومن انس بالله اعز الله و میم مشاهده بمقام محبت خاص [illegible]
الا [illegible] یای یقین [illegible] الیقین
و نون نور معرفت نظر سعادت [illegible]
آمین کلید در اجابتست [illegible] طغرای غرای عالم آرای فضل [illegible]
توقیع وقع سعادت افزای قبول [illegible] اقبالست [illegible] هدایت تابان شده
بارکاه [illegible] کرامت [illegible]
[illegible] رشته [illegible] لالی را انتظام از سوره فاتحه [illegible] اختتام [illegible] دعا [illegible]

محل اجابت را حلاوت داد الفاست صوب انابت **بیت** منشور حیات جاودانیست • سرچشمه
آب زندکانیست • آمد [illegible] درین کلمه مبین که کیفیت از کنجهای عرش [illegible]
فهرست جریده سعادت [illegible] عنوان صحیفه اجابت دانسته [illegible] از کنوز [illegible]
نقطه از عین الحیوة کلام ایست نفحات کلشن انس را بهیت مقدس نسمات چمن قدس
مورد نیست [illegible] فاتحه کاییست الی اصل فصل خطاب **بیت** قفل کشای کنج
صفاتست • عطر فزای کل شاخ و فاتست • غنچه از کلشن راز آمده • یا کلی از کلشن راز آمده • در تنبیه
امام ابی اللیث [illegible] رحمه الله نقل کرده که آمین را دعا قوة دهد و طلب فرمود [illegible]
آمین بود دعایست موسی علیه السلام دعا کرد و هرون علیه السلام آمین کفت و رب العالمین در
کفتار او دعا نام نهاد قد اجیبت دعوتکما اجابت دعوت را با آمین نوع خصوصیتی هست و نزد محققان
[illegible] دعا محض آمین است یعنی عین اجابت و حضرت پیر رومی قدس [illegible] چنین میدهد
[illegible] اعفر لعبد [illegible] • چون بدو آید در دعا • او در نهان آمین کند • آمین [illegible]
[illegible] دعا [illegible] • واو درون [illegible] شیرین و خوش چون [illegible] کند **وصل** فضیلت کلمه آمین
زیادتست که [illegible] مخصوصات [illegible] اندکی از بسیار آن [illegible] زید بن اسلم رحمه الله که
آمین کیفیت از کنجهای عرش [illegible] رب العالمین و حضرت خواجه [illegible]
در تفسیر فاتحه فرموده که حقیقت این کلمه نامه ایست [illegible]
که معلوم هیچ مخلوق نیست از ملایکه و جن و انس و غیر ایشان یکی از علما فرموده که تلقین آمین
حق سبحانه لطفیست [illegible] و کفتن بنده سریست مخفی که بطریق مناجات با عالم
الخفیات از زبان جان میکوید و هر کس از بزرکان دین رضی الله عنهم اجمعین در تفسیر این کلمه
حالت و مقام خود [illegible] کفته اند [illegible] محمد حکیم رحمه الله فرموده
که آمین را [illegible] اولیا [illegible] ایشان [illegible] دل [illegible]
کرده اند [illegible] مقام قرب [illegible] استجابت دانسته [illegible]
که حق سبحانه خاص کرده [illegible] کذشته [illegible] موسی و هرون
علیهما السلام داده بود [illegible] چنین عطیه که آن [illegible] اختصاص [illegible]
[illegible] حرکت آمده [illegible]
[illegible] آمین [illegible] آورده که [illegible] کلمه [illegible]
آن دانسته و حق تعالی این [illegible] بدیشان نداده بود [illegible] این کلمه [illegible]
[illegible] حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم [illegible]

ثواب گفتن آن میدانستند و چون حکم توریة بتلاوت آن الوجوب شد گفتن نمیتوانستند همه از لفظ
محروم ماندند و همه از ثواب محروم گشتند حسد بر ایشان غلبه کرد و از انس بن مالک رضی الله عنه
منقولست که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که خداوند تعالی مرا سه چیز داد که
از من کسی را نداده یکی صفوف صلوة در جماعت و امتان دیگر بدین وضع نبوده دوم تحیت
اهل بهشت یعنی سلام و امم دیگر تحیت بدین نمط نگفتندی سوم آمین و آن را بکس نداده الا
لا بموسی و هرون علیهما السلام در کشف الحقایق آورده که حدیث تلقین جبرئیل علیه السلام
مر امین را از آنجمله است که دلالت بر فضیلت این کلمه کند و چون آنحضرت بتلقین روح الامین
بعد از قراءة ام القرآن کلمه آمین میگفته اند بر تلاوت او بعد از فاتحه مشتمل باشد بر متابعت
آنحضرت و حسن اعتقاد بنده بآن حضرت و امتثال امر فاتبعونی و نشانه محبت و موافقت
ایشان و اهل البیت و اصحاب و تابعین که ایشان بر گفتن آمین مواظبت مینموده اند و دیگر
موافقت ملائکه نیز در ضمن وی مندرج است در معالم التنزیل از ابو هریره نقل میکند
که حضرت رسول صلوات الله علیه فرمود که چون امام و لا الضالین گفت بگویید آمین
که بدرستی که ملائکه نیز در آن وقت میگویند و امام هم بآن ناطق است پس هر که موافق شود
گویا آمین ملائکه را زنده شود گناهان او آنچه گذشته و لطیفه اینجا عزیز آمین ملائکه دلیل
لطایف دعای بنده است زیرا که ایشان بیگناه و صادقاند و درخواست پاکان در ایشان بیگناه
مقرونست گویا اشارتیست از زبان لطف که ای بنده فرشته را من کریم نام دعای شما آمین گویند
شمار المناسبه که بر دعای خود آمین گویید مراد از آمین تضرع و تذلل است که مقصود از دعا
همان تواند چنانچه گفته اند این دعا از ابداعی آمین است **فصل** فضل دیگر از فضایل این
کلمه آنست که او خاتم پروردگار عالمیانست این خبر در بحر الحقایق بدین وجه وارد شده که آمین
خاتم رب العالمین علی عبادة المؤمنین مهر نامه دو فایده دو مرتبه دارد یکی مانع است
از آنکه بنامه چیزی از آن بدو کس زیاده و کم شود و تصرف نتواند کرد و دیگر آنکه در مکتوبست مخفی
بماند و بر مضمون آن کسی اطلاع ندارد اینجا نیز این حضرت منع کند آفات و عاهات را از آنکه دست تسلط
از تصرف در وی باز دارد و اینجا مضمون حال بنده است از ملاهی و مناهی و عیوب و ذنوب
که ربانی پوشیده مانده تا ابلیس بر آن مطلع نشود شماتت لاعنتهم نتواند کرد و در بحر الحقایق
آورده که چون بنده در نماز که معراج اوست بتلاوت فاتحه زبان سبق و صدق نیت و خلوص طویت
تقرب بحق نماید و وظایف حمد و شکر و استغاثه بواسطه آنها از حضرت عزت اداء غایات رتبت
رسوم اثنا و [illegible] تجلی هویت خود بر قع کرم [illegible] برتبة [illegible]

داده نقد و نقش از انجام آمین مهر کند و هیچکس از عالمیان نرسد که قلم آن ختم و رقم آن
مهر تواند بود بل الملائکه نیز طمع از و منقطع سازد و بندی بمجاهات آن ختم بمقام مخلصان و دل آسمان
استثنا الا عبادک منهم المخلصین داخل کرده و این نیز تواند گفت که بسیار باشد که نامه اعمال تا آن
بنده بحضرت برند و در آن نامه هیچ چیز نوشته نباشد از طاعات و عبادات بلکه مجموع آن را بکدورات
خواست باطل کرده باشد لئن اشرکت لیحبطن عملک پس حضرت عزت از غایت عنایت که با این بنده دارد
نامه نماز ایشان از انجام آمین مهر میکند تا هیچ چیز آن را محو نتواند کرد و همچنان سر بمهر بجزا تسلیم بندگان کند
نکته دیگر آنست که آمین بر دعا را چون مهر است بنامه در حدیث تلقین وارد شده که کالطابع علی الکتاب
و گفته شد که مهر نامه را از آفات مصون میدارد و مضمون آن را از اطلاع کسان مخفی میماند و دعا را این دو چیز
ضرورتست زیرا که نامه دعا را تصعید اجابت قرین باید کرد و بسبب عروج کردن او متعذر باشد و توضیح این سخن
آنست که اغلب دعا کنند که از شرایط دعا استغفار کنند بلکه با قلب منکر و وفا و کثرت تخلیطات و
استحقاق بار الهی را عواض از جناب حق و یقین صادق دعا میکنند و دعا که از شرط عصاة صعود یابد موانع
عروج آن بسیار است چه هوا و سحاب و سیاح و شمس و قمر و نجوم و جنود ملائکه که میان زمین و آسمان
و شکان و اسمان تا حد عرش همه مطیعان حضرت الله اند و همه دعوات بندگان را از روی عنایت ناظر و
ناظرند پس هرگاه که دعا عاصیان بر مطیعان مرور کند دور نیست که از روی غیرت و حمیت بشکنند از جهت
دربان افکنند و مسدود شدن آن بجایگاه نارسیدن مرتبه که بدو ایشان آن حق باشد و در اخبار آمده
که بر در هر آسمان حاجبانند که اعمال اهل کبر و حسد و غیبت و امثال آن رد میکنند و از ایشان آن حق
و از عروج بر مصاعد سموات باز میدارند پس حق سبحانه نامه دعا بنده را بخاتم آمین مهر فرمود تا آن افساد
متعرضان مصون ماند و کسی را نیز از ملائکه بر مضمون آن درخواست اطلاع نیفتد و پاکی دعا
آلوده گی دعا باز ماندگان زمان سفلی خبر نیابند و در آن با بسطحی از زمان وجود کبریای گویا
زبان لطف میگوید ای بنده بدعا امر کردم که ادعونی استجب لکم تو امتثال کردی اما ادب دعا
نداشتی و دعا بر ادا آن شایسته درگاه نیست پس حکم فرمود که آمین گوی تا صحیفه دعای تو بمهر
مضمون آن از معترضان بارگاه عزت پوشیده ماند من بمحض کرم آنرا بعز اجابت رسانم و همچنین
مضمون دعا تو و آلودگیها آن جز من کسی مطلع نباشد مبادا که از آن شرمنده شوی و من خجالت تو
نمیخواهم و اگر کسی گوید این بحث دعا عاصیان را است امید دعا مطیعان چه گوی و از آن چه
چه حاجت باشد جواب گفتند که اصل عبادت تمها صدقست چنانچه در خبر آمده که الدعاء مخ العبادة
بر آن دست سبحانه کتاب دعای مطیعان از کدورات بشریه است که کلمه آمین مهر میکند تا از خلل مصون
ایمن ماند مهجان مختوم بدیوان قیامت آرند یا آنکه بنده مطیع باخدا و نخود نازی عجب و بازی داد

و نخواهد که کسی را از آن اطلاعی باشد • رازهایی که میان من و درویشانست • که جبرئیل امین است
بدان محرم نیست • پس حضرت عزت پیغمبر را میگوید که ای پیغمبر دعا کن و بخواه آنچه میخواهی و در همه سؤال
خود را ختام آمین مقرر فرمای تا با امانت بحضرت ما رسد و هیچکس بر آن مطلع نگردد **بیت**
رمزی که مرا با تو ترا با من هست • باید که نداند بغیر از من و تو • و در بیان خالی ازین معانی نیز دو بیت مجمل
بمضمون این کلام نا ملوات **بیت** یا رب دل خسته را مدارا تو کنی • با مفلس راه عشق سودا تو کنی
بد بسکم و تو نکرم میبوسی • اینها تو کنی بدینها تو کنی • بعضی گفته اند که آمین مخفف هر صد و دوم
مقصود از آن اهل بیت و از ائمه اهل بیت جعفر صادق علیه السلام برین رفته اند و این خیره
مجاهدان مفسران برین قول اند و تقدیرش آنست که ای امین محمد یا امین بحقنا استجب دعانا و بکثرت
استعمال حذف حرف ندا میکنند چون ربنا و ربنا انظر الیک و امام ابو العباس ابو علی فارسی جماعه نقل
میکنند که جمعی دیگر را که این اسم فعلست و فاعلش متضمن ضمیر مرفوع که خطاب با حضرت رب
الارباب است داین نام نام الله گفت زانکه کلمه ایست از اسم الله بود و اصح آنست که این کلمه در اصل بمعنی آنست
بمد و بمعنی [illegible] بحقائق آورده اکثر دعا امین است و مناجات بنده با خداوند و امین
را لطافت بود که این نوع جایجاه جبرئیل علیه السلام امین بود و بروح حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله و سلم امین بود و بانچه بوی فرستادند ازین کلام امین است و جبرئیل علیه السلام و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم امین و برکت ما است این سه امین سرهمد و الحمد لله رب العالمین
و نقلی دیگر از امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام هست که آمین تشدید میم قاصدین یعنی
اگر دعا میکنیم در وقتی که قصد درگاه کرم تو کرده ایم برای اجابت دعا و توان از کریمی که قاصد خود
را امید باز گرداند **بیت** هر کس که به درگاه تو آمد بنیاز • نومید ز الطاف تو کی گردد باز •
سید الطایفه قدس الله سره [illegible] فرموده که آمین ای عاجزین تو ثنا و تحمید و ثناء خود کرده [illegible] و ما بصفات
بشریه عاجزیم از بلوغ و در فتوحات نیز همین فرموده که اصل او مشدد است بمعنی قاصدین و تحقیق
کرده است از جهت رجعی که مطلوبست در تعیین اجابت چه خفت مقتضی اسراع باشد در اشیا و کسی که ثانی
این مقدار هست که برای ثنا [illegible] که میگوییم و جهت منا بعد از بطریق تلقی از نبی و مرکز
و نفس الامر ما انجا و حمد و ثنای تو از کجا • و گفته اند که از حقیقت آمین همین دانسته شد که
کرامت که بعضی [illegible] قرب [illegible] سالکان از وقت سیر و سلوک جویند و عابدان بدعا استعانت
طاعت خواهند و هر کس بقدر همت خود از برکات او فیض پذیر شوند و صحایف دعوات و عبادات بدو
ختم کنند و چون ختم صحیفه دعا و ثنا بدین کلمه باید بر کرامت ختام ترجمه فاتحه بدعای فتح و ختم آرد که
خاتم خجسته نشان جزو کلام را مسک الختام سازد لایق و مناسب مینماید ربنا افتح بیننا و بین قومنا

بالحق و انت خیر الفاتحین **فصل** در بیان بعضی از اسرار و فواید دعائیه که در خواص سوره
فاتحه در زمره قلم در نقش دفتر لا ریب فیه و لا ذنب و من الله سبیل ما ذهب علماء [illegible] این فن از خاصیت
برین سوره متفرع یافته اند و بعضی ثابت نموده و چون این سوره اعلم و افضل سور قرآنست و اعظم
منبع و منافع و معدن و فرقانست این مقدار خاصیتها و ذکر کردن محل تعجب نیست امام زاهد ابو الفتح
در تفسیر الفاتحه و خواص الفاتحه چندین از مطالب و مقاصد ذکر میکند و میگوید که اگر کسی
[illegible] و وصول زیادت از آنها میطلبی **شعر** ففاتحة الکتاب فان فیها • لما املت من الحاجات [illegible]
خاصیت از مجموع این خواص که بتجربه رسیده پیوسته یاد کرده می آید **اول** شفای همه دردها خاصه
در وجع [illegible] **دوم** دفع ضرر [illegible] در فضایل [illegible]
[illegible] رضی الله عنه نقل میکنند که حضرت رسالت پناه صلی الله و آله و سلم فرموده که فاتحة الکتاب
شفاء من السم و در [illegible] الاخبار مذکورست و در بیان سورة الرقیه [illegible]
آمده و بموضع رقیه که محل [illegible] است باشد یعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین **سوم**
سبب حفظ و سلامتی در سفر چنانچه در ریاض الجنان از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام
نقل میکنند که چون سفری خواهی کرد سه نوبت فاتحة الکتاب بخوان و بگو اللهم احفظنی
و سلمنی و سلم ما معی تا در آن سفر محفوظ باشی و بسلامت بمقصد رسی و در بعضی روایات
آیة الکرسی و سورة اخلاص با فاتحه منضم میکرده اند **چهارم** دفع حمی امام یافعی از امام جعفر
صادق علیه السلام روایت میکند که این سوره چهل نوبت بر قدحی آب خواند و قدری [illegible] بر آن
بر روی محموم ریزند از تب خلاصی یابد **پنجم** ازدیاد قوت حافظه در خواص تمیمی آورده
که بنویسد بمشک خالص بر جام زجاجی و بگلاب بشویند و هر روز بامداد بیاشامد یا [illegible]
حافظه بروجهی قوی یابد که هر چه شنوند یاد گیرند **ششم** دفع غل و حسد و کین از سینه
بشرط مداومت نماید بر قرائت در هر شبانروزی دویست و چهل و هشت نوبت **هفتم**
درد گوش بنویسند و بروغن گل نوشته را محو ساخته قطره از آن در گوش چکاند **هشتم**
دفع نقرس و فالج و عرق النسا و لقوه و امثال آن را بآب باران نویسند و بدهن بلسان خالص بشویند
هفتاد نوبت بر آن دهن بخوانند و بوقت حاجت بر عضو دردمند مالند **نهم** دفع دمامیل و کلف
[illegible] و سنت بامداد بیاشامند **دهم** سعت روزی [illegible]
معیشت بر وی فراخ کرد و از خلق مستغنی شود ان شاء الله تعالی و حق
استیفاء خواص و تعداد محامد منسوبات علما [illegible]
این ترجمه مذکور مقصود و مطلوب نیست [illegible]

وروشن چنانچه در حدیث آمده اقرؤا الزهراوین البقرة وآل عمران آمده وبدین واسطه محققان او را مصباح
السور گفته‌اند چه چراغ آیات روشن‌تر در میان سورها بیت چراغی روشن از نور خدایی جهان را
داده از ظلمت رهایی • در تفسیر ثعلبی آمده که جمعی بحضرت رسالت پناه صلوات الله علیه عرض کردند که
در خانهٔ ثابت بن قیس مصابیح بسیار افروخته بوده‌اند و سبب آن معلوم نشد که چه بوده حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که آن چراغ نبوده فلعله یقرأ سورة البقرة شاید که او سورهٔ بقره میخوانده و انوار آن سوره
بوده که در خانه ظاهر گشته با مفتش او برابر ساخته بعد از آنکه آنحضرت از ثابت سؤال کردند که شب چه کار
میکردی گفت سورهٔ بقره میخواندم آری نور از این سوره هم ظاهر باز افروزد و هم باطن با آنجا که کند بیت
چه دلبری تو که نام گرفته روحیت • فروگرفت تمامی در و دیوار • و از فضایل این سوره یکی آنست که رماننده
شیطانست چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که در هر خانه که سورهٔ بقره میخوانند شیطان از آن خانه فرار کند
و در ربیع الجنان آورده که حضرت صلوات الله علیه تقدیم میفرموده حافظ سورهٔ بقره را بر غیر او و در
الهادی آمده که آنحضرت لشکری ترتیب نموده بجانبی میفرستاد و هر یک از ایشان را میپرسید که از قرآن چه
میدانی و تا که آنچه دانسته و خوانده بود بعرض میرسانید آخر کار نوبه بجوانی نو رسیده رسید حضرت
بهمان سؤال از وی سؤال فرمود جوان گفت یا رسول الله فلان سوره و فلان • آخر گفت ام و سورهٔ بقره
نیز میدانم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آن سریه را فرمود که این جوان امیر شما باشد گفتند یا رسول الله
از آنکه سورهٔ بقره میداند خواجه صلوات الرحمن علیه فرمود که معه سورة البقرة و چنانچه فضایل این سوره
بی‌پایانست خواص و منافع نیز بی‌نهایت است خواجه قرآن نوشته‌اند که از جمله آنکه نوشته او
با خود داشتن مزیل ارتجاج و الام باشد و بر صبیان تعلیق کردن دافع ام الصبیان بود و هر محموم بسبب آن
صحت یابد و محتاج واسطه سعت رزق دهنی و رنددست الحجات البوفی مذکور است که برای دفع صرع
هر که این هفت بار بخواند و بر آنکه رند و گرنوشته بر مصروع و مجنون بندد فایده بسیار مشاهده
رود و یافت شمه از خواص تمام سوره و خاصیت بعضی آیات در ذیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله
اما وجه نظم این سوره با فاتحه آنست که چنانچه اول سوره که بحکم و رود آمد فاتحه است اول سوره که در مدینه
نازل شد سورهٔ بقره است و گفته‌اند اول فاتحه ثنا است و آخر دعا و اول سورهٔ بقره حروف مقطعه
که اکثر علما آنرا اشارت با سما و صفات الهی دانسته‌اند و تعداد اسماء حسنی و صفات کمالیه محض ثنا است
و آخر او دعا است مقرون با جابت چنانچه مذکور خواهد شد و در احقاق آورده که فاتحه جامع معانی
ارزوی ایجاز و اختصار و این سوره تفصیل مجملات فاتحه است صاحب تیسیر آورده که انعامی که در فاتحه
در فاتحه مذکور است حمد و عبادت و استعانت و اهتدا و ضلالت حمد بر نعمتها باشد و در این سوره تعدید نعمت
و عبادت بر انواع بود و در بقره مفصل آن عبادات استعانت بر امور باشد و در این سوره تنبیه بر آنست

بسم الله الرحمن الرحیم

این سوره را در قرآن بکرج عدد آیات نظیر نیست و در وی سایر مدنیه که امر بالابات بجز و کلام
و در این سوره ثلث و قریب با شد حکم الاحکام شرعیه و بعلما گفته دویست و هشتاد و شش
آیات و فارسی بمدینه نازل شد بجز آیه و اتقوا یوماً ترجعون که در مکه بنا شد و رود آمد و او را بجهار نامست
سورهٔ بقره بجهت ذکر بقره در وی و ترجمهٔ علما مکروه داشته‌اند سورهٔ بالفاظ سیه چون بقره و نمل و
عنکبوت را بالله بکتبیدین و جگویند که السورة التی یذکر فیها کذا و کذا و گروهی دیگر بر اضافت سوره که
آن الفاظ را سواد دست بسیار داشته‌اند بجهت کمی که بر یکدیگر بخواندم با غلو حفظ کردم و ما تدا و در آن واضح آنست که بر
هر دو وجه قرآن گفت چه در احادیث صحاح بدین دو لفظ وارد شده یافته که آیه اقرؤا سورة البقرة فان اخذها
برکة و ترکها حسرة ولا تستطیعها البطلة این حدیث در صحیح مسلم وارد است و در سوره بلفظ بقره اما
یافته شده در فضایل القرآن با ترتیب مخرج آورده که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تعلم البقرة و آل عمران
فانهما الزهراوان و در این حدیث لفظ بقره بی سوره وارد شده ۲ فسطاط سوره در دو حدیث الاخبار روایت
سنعقد نقل کرده که حضرت صلوات الله علیه فرموده که سورة البقرة فسطاط القرآن یعنی خیمه بوده این
سوره را فسطاط گفتند از برای عظمت و بسیاری احکام و مواعظ که در وی است و فسطاط در اصل لغت
باشد از شعر و شال را فسطاط گویند که فسطاط مجتمع اهل ملک بود و هر بلده که جامعه که باشد او را فسطاط
نام بلد و یکی از ابنیاء شهر مصر فسطاط است و این سوره نیز مصریست جامع احکام و حاوی معانی و مرغبات
که هرچه جویند در وی یابند بیت مالک الملک که راه دین جویند • در وی یابند هرچه می‌جویند ۳ سنام
و آن در اصل لغت بلند هرچیزی را گویند و از نیک کوهان شتر را که ارفع اجزاء بدن اوست بدین نام خوانند
و چون این سوره ارفع سورهاست و اعلی‌تر در مرتبه حصول ثواب و اجر نه که حروف او جهتی با رتبه
و بدین نام مسمی گردانیده‌اند چنانچه در فردوس الاخبار بروایت ابوهریره و سهل بن سعد آورده که حضرت پیغمبر
صلوات الله علیه فرموده ان لکل شیء سناما و ان سنام القرآن سورة البقرة ۴ زهرا یعنی درخشنده

اهتدا مثوبات رسند و بثمره آن از عمل ثمره بیابند و بر ضلالت عقوبت کشند و درین سوره اکرچه
آن نشانست ای عزیز چون بفاتحه کتاب که مفتاح خطاب بود افتتاح ابواب کلام قدیم روی نمود و ابواب
روح مشتاقان بصیقل ثنای او روشن گشته ابواب فیض و فتوح برروی دل ایشان گشوده مرآت دل
صافی قابل انعکاس انوار کلام شد بر اثنا کرده مذکور که اعزکم الم ذلک الکتاب و آنچه در سوره فاتحه
مختصر یاد کرده بود درین سوره از روی تفصیل بیقین باز نمود و مجملا نموداری از جمعی قرآن ذکر میباید
بدانکه سوره ام القرآن مشتملست بر ذکر هفت چیز الوهیت و ربوبیت و رحمت و مالکیت و عبادت و
استعانت و هدایت و صفت اولیا و اعدا و تفاصیل این جمل بروجهی که مشیت الهی اقتضا کرده در سوره
بقره مذکورست اولا وصف الوهیت بروجه آیه که از الحمد لله مستفاد شده در هفت آیه از البقره آمده
ثانیا صفت ربوبیت و دلایل صنع او از آفرینش آسمان و زمین و خلقت آدم و غیر آن که رب العالمین
از آن خبر میدهد در یازده آیه ثالثا صفت رحمت که رحمن و رحیم مخبر از آنست در سه آیه رابعا صفت
روز جزا که ظهور عظمت مالک یوم الدین در آنست در سه آیه خامسا عبادة که از فحوای ایاک نعبد
مفهوم شده سه نوع است بدنی و مالی و مشترک بینهما آنچه بدنیست یکی نمازاست و در آن باب بحث
قبله که از فرایض اوست دوازده آیه درین سوره مذکورست دیگری روزه است و ما یتعلق بها از قضا
و اعتکاف و در آن چهار آیه مسطورست دیگری جهاد و رتبه شهادة و ثواب شهدا و در آن هفت آیه
و آنچه مالیست زکوتست و صدقه و نفقه و در بیان آنها نوزده آیتست سادسا استعانت که از فحوای
ایاک نستعین حاصل میگردد یا بقول باشد یا بفعل اما قولی دعا و سوال بود و ذکر یا شده و آن در سه آیه
اما فعلی و آن عبارتست از افعالی که بیان مکلف شرع آمده و علمی که تعلق بافعال تکلیفیه دارد و نفقه
داور جهاد در کرشتمال ... ایاک نعبد شامل آنست که ذکر و سه رکن باقی یکی مناکحات
و در بیان نکاح و طلاق و عده و ایلا و رضاع و آنچه بدان منسوب بود درین سوره نوزده آیه حدود
یافته دیگر معاملات از مداینه و ربوا و بیع و مانند آن و در کیفیتها هفت آیتست دیگر حدود
جنایات و منع از اکل حرام و شرب خمر و ارتکاب میسر و قصاص و وصایا و درین باب یازده آیتست
سابعا هدایت که در ضمن اهدنا الصراط المستقیم اندراج یافته نمودن راه راستست و راه راست جز
تعلیم از علما کتاب یافت و در باب کتاب درین سوره چهار آیه نازل شده ثامنا مدح دوستان که صراط
الذین انعمت علیهم متکفل آنست و آنها انبیا اند و اولیا و مومنان درین سوره سی و یک آیت در صفت
ایشان هست ... در شان انبیا و چهارده در وصف اولیا و مومنان و دیگر ذم دشمنان که غیر
المغضوب علیهم و لا الضالین مشتمل بر آنست و ایشان چهار طایفه اند مشرکان و منافقان و یهود
و نصاری و درین سوره صد و شانزده آیه که در باره ایشانست چهارده در مذمت اهل شرک و شانزده

در منقصت ارباب نفاق و هشتاد و یک در نکوهش جهودان و پنج در باب ترسایان و چون دویست و
هشتاد و شش آیه درو تفصیل معانی هفت آیه فاتحه است لاجرم در ترتیب قرآنی بعد از وی مسطور شده بود
والله اعلم بحقایق الامور **بسم الله الرحمن الرحیم الم** و این حروف با سایر اخوات و امثال آن
و مسمیات ایشان حروفیست که کلمات از آن ترکیب می یابد و از آن باصطلاح علما حروف تهجی گویند و آنچه
جز حروف اولست آن از اسمیات بمخرج ... اسم هر حرف در مجموع تهجیات اوست و اکثر هر یک ازینها اسم است
بصورت حروف می نویسند بجهت متابعت خط امام و این حروف را مقطعات میگویند بسبب انقطاع ایشان
از سایر اخوات و اختصاص یافتن بذکر یا منقطع بودن از صفت ترکیب درین محل که واقعند علما
در یا معانی کتاب آسمانی را درین حروف مقطعات که ظروف برکات و معدن رموز و اشارات که گنجهاست
سخن بسیارست و ملخص آن اقوال یاد کرده می آید بر سبیل اجمال و التوفیق من عالم الغیب و الشهادة الکبیر
المتعال بدانکه علما را در حروف مقطعه سه قولست اول آنکه معرفت این حروف سر مجهول و معنی
مستورست غواص عقل ما درین دریا سباحت نتواند کرد و ملاح فهم ما سفینه فکر را از گرداب او
بیرون نمی تواند آورد **بیت** در بحر آن که روی بساحل برد ... ره بساحل نبرد کس
از بادیه تامل درین حروف بجانب کعبه معانی او راه نتوان یافت و در مبدای ابتدای اسلام جز قدم
دهشت نتوان شناخت و چون مراد بدو علی القطع معلوم نتوان کرد بر ظاهر او ایمان باید داشت
و نظر بدریافت حقیقت او نباید گماشت در احقاق آورده که حروف مقطعه را اضافه باصطلاح در غیر
مفهوم المراد نیست بر سر مکتوم باشد و در کشف الاسرار فرموده که این حروف از متشابهات قرآنست
و ما یعلم تأویله الا الله حق سبحانه بدانستن آن منفردست و عقل خلق از دریافتن آن عاجز و قاصر
است **بیت** عقل که کار آموز اینجا ابترست کیمیا ز جهد اثرش برترست در ینابیع آورده که خود
از معنی این حروف پرسیدند گفت کرد در وی سخن کریم متکلف انم و خدای تعالی پیغمبر خود را فرموده
بگو و ما انا من المتکلفین و اندی الثوری نیز روایت کرده از ذکر الحروف المقطعه من المکتوم الذی لا
یفسر یعنی او رحمه الله ازین حروف سوال کردند گفت سر الله فلا تطلبوه این سر خداوند تعالی است درین
راه پای طلب در دامن عجز کشید و سر تفکر در زانوی تحیر نهید که اینجا دست هوس بدامن مراد رسد و نظر
امید بجز مقصود افتد **بیت** تشریف وصال او با ثنا کر نیست اندیشه را زان عقل
بر دامان هوس نیست و اگر کسی ازین طایفه که مقطعات را مفهوم المراد نمیدانند سوال کند که چون قرآن
برای کشف حقایق و ایضاح مشکلات فرود آمده پس فایده نزول چندین مشکل که پای فهم صد هزار عاقل
در اندیشه او بگل عجز در مانده چه خیر تواند بود جواب می گویند که حق تعالی ما را ازین حروف چنانکه
اول امتحان عباد در ایمان بدان با وجود عدم تعلق علم بان نتیجه امتحان با فعال واقع میشود اقوال

بیاشد مثلا افعالی که بندگان بدان مکلف شده اند دو نوع است اول آنکه وجه حکمت آن فی الجمله معلوم
شود چون نماز که سرش نیاز و تضرع است و متصف شدن بر صفت خضوع و خشوع و زکوة که حقیقتش
سعیست در تمهید اساس شفقت و مرحمت و دفع کربت احتیاج ارباب فقر و مسکنت و صوم که فائدهٔ
آن کسر شهوتست و منقاد شدن نفس بصبر و محنت و علی هذا نوع ثانی آنست که وجه حکمت آن اکثر
عقلا در نیافته اند چون افعال حج از رمی جمرات و وقوف بعرفات و سعی میان صفا و مروه و امثال
آن و محققان متفق اند بر آنکه همچنانکه از حکیم علی الاطلاق نکو می آید بندگان را بنوع اول فرمودن
همچنان نیز نیکو می آید بنوع ثانی تکلیف نمودن چه ارتکاب نوع اول از افعال دلالت بر انقیاد کامل نمیکند
زیرا که محتملست که مامور چون وجه حکمت آن دانسته باشد و مصلحتی در ضمن آن خیال البته نظر بر آن
حکمت و مصلحت متصدی آن عمل گردد اما در اشتغال بنوع ثانی کمال انقیاد و نهایت تسلیم ظاهر است
برای آنکه عقل او را در آن کار نظر بهیچ مصلحتی نیفتاده و وجه حکمتی در مباشرت آن او را روی ننموده بمجرد
فرمان برداریست و تعظیم امر حضرت باری پس در الفاظ قرآنی نیز چنین تصور باید کرد که حق سبحانه کلامی
بندگان فرستاده که بر معانی بعضی از آن وقوف دارند و بحقایق برخی مطلع نیستند و مقصود از
انزال قسم ثانی ظهور انقیاد و تسلیم مامور باشد و دانشمندان عین المعانی فرموده که سلاطین را عادت
خود بود اعلام مهمات که کنند که کسی از رعیت که آن را نمیرسند و صدور توقیعات را بخطوط متنقش
میشان که اصلا مفهوم نمیشود و این صورت امتحانست مر رعیت را در تعظیم و انقیاد آن جمعی که در
مقام اطاعت نیستند بهانه اطلاع بر مضمون آن نقش را در امتثال امر تعلل مینمایند و بعضی که مطیع
و فرمان بردار اند بمجرد نقش توقیع بی وقوف بر حقیقت آن انقیاد و عاشی میفرمایند **بیت**
از شاه اشارتی رسیدن ... و ز بنده بفرق سر دویدن ... و مؤید این قولست آنکه در شرح تاویلات ماتریدی
آورده که این حروف علامتست بر تصدیق مؤمنین و تکذیب کافرین و خذلانست که هرچه خواهند بندگان را
امتحان فرماید بحکمی دیگر تشکیک کفار بدین تقلید ابو دزق(?) و قرطبی نیست و میگویند که دیانت اسلام را
در بعض نمازها بجهر بود پس هرگاه که حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه در نماز قرآن خواندی کفار
از روی لغو و لهو آغاز صفیر زدن کردندی و جهت آنحضرت دست بر دست زدندی و ما کان صلوتهم
عند البیت الا مکاء و تصدیة خداوند تعالی این حروف فرستاد تا چون کفار آن استماع کرده متحیر
و متفکر گشته بتاویل آن از تغلیط آنحضرت باز ایستادند و قریب بدین قولست انچه در کنز المذکرین
آورده که این حروف جهت اطفاء شغب مشرکانست چنانچه فرموده که ضرب مثل فاستمعوا له مثلی آورده
میشود استماع کنید کافران همه گوش نهادند که مثل چه خواهد بود حق سبحانه بر صریح مثلی ذکر نفرمود
بلکه بعد از میل ایشان باستماع بیان معایب الهه ایشان کرد اینجا حروف چند غیر مفهوم المراد نزل کرده بود

و بعد از توجه ایشان باستماع آن صفت قرآن و ثنای فرستنده آن مذکور ساخت تا بعد از این
شغب و جدال ایشان منطفی و حبال العناد انتسام که بر عدم استحقاق ایشان بر پرستش راه وقوف
یافته منتفی گردد دیگر ترغیب کفار باستماع قرآن چه در وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
خواستی که ایشان قرآن بشنوانند با هم گفتندی لا تسمعوا لهذا القرآن یکدیگر را وصیت میکردند از
استماع قرآن خداوند تعالی خواست که ایشان از کلام خود بشنواند تا استماع سودی با شغلع(?) کرده این
حروف مقرر گرداند تا همان منکران که مردم را از شنودن قرآن باز میداشتند این حروف شنیده از سبیل
تعجب بیکدیگر میگفتند هلموا استمعوا لما یجیء محمد صلی الله علیه بیایید بشنوید انچه محمد صلوات الله
و سلامه علیه آورده است ایشان گوش میکشیدند و بوسیله آن حروف بعضی آیات و سور میشنیدند
و جمعی بودند که بواسطه این استماع بدولت هدایت رسیدند و نزدیک بدین تخریجست آنکه در تفسیر زاد
المسیر آورده که این حروف وسیلهٔ ابلاغ بوده یعنی حق سبحانه خطاب کرده اند که ایشان بچیزی که بعضی
آن فهم میکردند تا باستماع آن اقبال عظیم نموده در استنباط معانی آن نیک جهدی تمام تقدیم
میرسانیدند چه شغف بر امثال عظیم میباشد در استخراج معانی خفیه و چون اقبال عموم استماع
آن وجوه گرفت خطاب فرمود با ایشان بچیزی که مضمون آن فهم کردند پس این حروف سبب شد
مر رسانیدن قرآن بایشان دیگر دلالت بر اختتام کلام و افتتاح و استیناف سخنی دیگر چنانچه در لباب
التفاسیر از اخفش نقل میکند که هی لابتداء کلام و انتهاء کلام دیگر حفظ قرآن امام واقعی آورده
که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانیده از زیادت و نقصان و سر بشاره الیه در آیه
انا له لحافظون این حروفست دیگر لطیفه دعوت یعنی چون حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه
مامور شد بدعوت خلایق بوجه احسن کما قال و جادلهم بالتی هی احسن حق سبحانه این حروف بوی نازل
گردانید و بدین واسطه عادت گرم بندگان را ترغیب استماع قرآن منعطف شده که چیزی که در جمله
استماع کنند بسوی خود از لطایف صنعت و محاسن دعوت دیگر آنکه در نفس کلی انکار گوید که چون
سوره مصدر شد بچیزی که خالی از غرابتی و مستتبع مثل آن کلام نشنوده همگی متوجه شده بسبب فهم
آن و القاء سمع بدان وسیله در سلک طایفه که ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع
منخرط گشت انتظام یافتند دیگر تعجیز خلق جمیع محققان بر آنند که معجز گردانید عقول خلق
در ادراک این خطاب متشابه الکمل فهم آنحضرت تا دانند که کسی بر حقایق کتاب دانا نیست و عقل هیچ
کامل از کنه معرفت کلام که از حضرت ملک علام بحضرت سید انام علیه افضل الصلوة
و السلام فرود آمده واقف نمیشود **بیت** جمله دانای جز سلطان کل ... میبادرست
ما جزی دل ... و چون بدین واسطه عجز خود معترف شدند انچه از ادراک کو(?) العجز عن درک الادراک ادراک

بیت تا بجای رسید دانش من ۰ که بدانستم که نادانم ۰ قوله ثانی آنکه این حروف اسرار قرآنست
بکه خاصه و نتیجه آن و نقل است از صدیق که لکل کتاب سر و سر القرآن فی اوایل السور و کلام امیر المؤمنین علی
که ان لکل کتاب صفوة و صفوة هذا الکتاب حروف التهجی و این قول دو گواه عادلند و چون معلوم
شد که خلاصه و سر قرآن این حروف پس باید که معرفت او خاص باشد چه هر که سری دارد در جزاء
در میان نیست و ما عمرها لایق الملاح بر آن نبود بر محرم اسرار حروف قرآن همان حریفیست که در خلوت
فاوحی الی عبده ما اوحی بکشف غطا از وجوه حقایق اشیا اختصاص یافت بیت
قصه بشنید بی میانجی گوش ۰ نکته دریافت بی وکالت گوش ۰ آنچه گفت و شنید شد باوی ۰ بر دو هیچکس
بدانجای ۰ پس دانستن سر این حروف خاص باشد بحضرت رسالت صلوات الله علیه و در بیانش آمده
که هر حرفی از این حروف سربسته از خزانه غیب که بحضرت عزت در شب معراج با حبیب خود صلوات الله علیه
در میان نهاد و پس از آن جبرئیل را برسانیدن این حروف فرستاد و جز خدای و رسول کسی را از آن
وقوف نبود و گرچه جبرئیل صورت او را فرو می آورد از معنی آن خبر نداشت صاحب بحر الحقایق فرموده
که حق سبحانه این سر را بر نبی خود صلوات الله علیه ظاهر میکرد و در وقتی که لا یسعنی فیه ملک مقرب
اشارة بدانست و الکر بزبان جبرئیل آنحضرت می فرستاد اما جبرئیل بر زبان اسرار و حقایق مطلع نبود
همچنانچه در اخبار آمده که در وقت نزول کهیعص جبرئیل گفت کاف حضرت صلوات الله علیه فرمود
که دانستم جبرئیل گفت علمت ما لم اعلم تو دانستی آنچه من ندانستم آری سری که میان دو دوست باشد
آنرا بپیغام رسانیدن چه حاجت ع ولا حجاب اسرار خفیه ۰ و داشتا آمده است که لا یطلع الرقیب
علی سر الحبیب مع الحبیب بیت ره دوست سوی دل آید نهاد نهانی ۰ تا که دل بود ذوق
آن پیام بجز دانی ۰ هر آنچه عزیزهای آن پیغام نهان باد لذت آن پیغام وقتی دریافته شود
که جانان بی واسطه گوش او شنوند یعنی جان و هوش بوی سپرده خود بر طرف رود چنانچه گفته اند بیت
ذوق پیغام من از ذات باشد ۰ که با او گوش او شنوی ۰ با خوش باو دو میان آید ۰ او حدی که تو از
میان روی ۰ در صحیفه محبت خطیست که جز عاشقان نخوانند و در دکان خانه دوستی رازیست
که جز دوستان ندانند و در گلستان عشق ابجدی رنگیست که جز والهان بی برگ نه چینند در
گلستان ابریشم شاخ بخوره قدس میوه ایست که جز بخبران بی دست و پا نچینند بیت
هر حسنی این بحر گوهر کی برد ۰ هر کسی زین جام باده کی خورد ۰ باده او را خورد هر هوش نیست ۰ حلقه او بخرد
هر گوش نیست ۰ در لطایف این هیم آمده که خطاب بهتر آن باشد که بر سبیل خطاب اول الخطاب است
سیاست و در دو متعید بلک و دوست و دشمن در آن برابر باشند چنانچه گویند خطب با سم ما کنید
و سکنه نام ما کنید مثل این خطابات حضرت رب الارباب یافت کریمه الناس اعبدوا ربکم و اتقوا

دوم خطاب لطف و کرامت چنانچه یکی را گویند تو خواجه شود دیگری را گویند تو نایب باش این خاص
بعضی نزدیکان و ملازمان باشد و مانند این خطاب و فرمان از حضرت ملک منان نیست که
انوا الزکوة و اقرضوا الله سیم خطاب رمز و اشارة و آنرا اختصاص جز بمقربان حضرت نباشد و مثل
آن حروف مقطعات قرآنست که مخصوص خاتم پیغمبرانست و جز آنحضرت صلوات الله علیه هیچکس را
بران وقوف نداده اند و در اطلاع بر حقیقت آن بمفتاح تفکر هیچ آفریده نکشادند معرفت آن خاصه حضرت
خاتمیت و شرف نطق بدان از خصایص سید اولاد آدم ع این قبا بیست که بر قامت او دوخته اند ۰
قوله ثالث آنکه این حروف مشتملست بر معانی که فهم آنها محال نیست و شاید که دانستن آن مخصوص
بیک کس باشد زیرا که حق سبحانه پیغمبر ما را صلوات الله علیه فرموده که قرآن را بتو فرستادیم تا از جمله بیم
کنندگان باشی لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین پس اگر آن فرستاده مفهوم نباشد اندار بدان
نشاید و دیگر آنکه حق تعالی امر فرموده است بتدبر در آیات قرآن لیدبروا آیاته و جمعی را که در آن تدبر
نمایند بتقریع ام علی قلوب اقفالها تهدید نموده و چون غیر مفهوم باشد امر بتدبر در و درست نباشد
در احادیث نبویه صلوات الله علیه وارد شده که اگر تمسک بقرآن کنید گمراه نشوید و تمسک
بچیزی نا معلوم نمودن محال باشد و عقل سلیم بر حکم میکند بما که مراد از کلام افهام مخاطبست
بنا مفهوم عبث باشد و دیگر آنکه تحدی واقع شد بقرآن و با عدم علم بچیزی تحدی نبود و باین وجه
مقدمات معلوم شد که این حروف را معانی هست که بفهم در آید و غایت آنکه مراد از وی بی تأمل
روی نماید بر طالبان حقایق مقطعات بحکم ع یغوص البحر من طلب اللالی ۰ غواص وار از سر قدم
ساخته اند و جهد کرده تحقیق خود را در قعر این بحر عمیق انداخته لاجرم اصداف بسیار بدست کرده اند
و جواهر زواهر اسرار را زو بر آورده بیت غوص کن در بحر تا گوهر بری ۰ تا بکاری نخم از وجود بر خوری
علم خواهی جهد و جهدی باید ۰ بی تعب مقصود رخ ننماید ۰ و پاره این طایفه را که قایلند باستنباط
معانی از مقطعات مقالات متنوعه است و از آنها یازده نوع اینجا مذکور میگردد اول آنکه این حروف
اسما الله یا ابعاض اسما و انجا جهار و جه گفته ا آنکه اسما سور است عبد الرحمن بن زید بن زید گفته
و در تفاسیر مشهوره این قول را ترجیح کرده اند و علم الهدی فرموده که حق تعالی نام هر سوره را
بهر چه خواهد چنانچه تسمیه کرده کتب منزله را بهر چه خواسته و نام نهادن بدین حروف دابب عرب
که قرآن بلغت ایشان نازل شده می باشد چنانچه سحاب را عین گویند و جبل را قاف و ماهی را نون و نحاس را
صاد و دود را حا میم و الدحار بر طایی و لام نام بوده و علی هذا و دلیل بر آنکه این حروف اسما سور
حدیث حضرت رسالتست صلوات الله علیه که ان الله تعالی قرأ طه و یس الحدیث و این معنی میان اهل
تلاوة نیز شهرت دارد مثلا کسی گوید که من خواندم یا المص تلاوة کردم فی الحال ذهن سامع متبادر شود

بعین سورة وردانوار آورده که وجه تسمیهٔ سوره بدین حروف اشعارست بآنکه کلمات این سوره از
جنس این الفاظ و امثال آن مرکبست پس اگر وحی نبودی قدرة خصم بر معارضهٔ آن مفقود نشدی
و اگر سؤال کنند که قرآن بلسان عربست و ایشان آن لغت را از دوام زیاده میکنند چون تعلیل
بحکم به اسم یا جهار یا پنج تسمیه کرده خارج است از قانون کلام عرب جواب میگویند که گر زیاده از
اسم واحد ساز ندر طریق ترکیب جایز نباشد اما غیر مرکب جدا جدا باشد شاید و سیبویه نص کرده
برجواز تسمیه بجمله یا بیتی از شعر ۲ آنکه اسما قرآنست و در معالم التنزیل از قتاده برین وجه نقل کند
و مؤید این سخنست آنکه این حروف را از دا فتح کنند کتاب و قرآن ۳ آنکه اسما الهی اند از مرتضی علی
رضوان الله علیه مرویست که در بعضی ادعیه میفرموده یا کهیعص یا حمعسق و بعضی برآنند که اسم
اعظم در میان این حروف پنهانست و در تیسیر از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که اینها اسماء
عظام الهی اند و سبط النبی حسین بن علی را رضی الله عنه پرسیدند از معنی کهیعص فرمود که اگر بیان
کنم برای شما بر روی آب بروید و قدم شما تر نشود و ابن عمر گفته فرموده است از جمله خاصیتها اسم اعظم
۴ چهارم آنکه این حروف ابعاض الهی اند یعنی بعضی نامها حق ازین حروف مؤلف شده چنانچه الر و حم
و ن و مجموع اینها اسم الرحمن است اما هر کس را قدرة بر کیفیت ترکیب باقی اسامی نیست نوع ثانی آنکه این
حروف آیتی اند تا فی اند اشارة بر معجزات و عادت عرب میباشد که از کلمه اختصار کنند بحرفی چنانچه مختصر
از کلمات کنند دلالت بر ثنای الهی میکند تعالی چنانچه ابوالجوزا از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که این حروف
قد قلت لها قفی فقالت لی قاف ای قف پس نزد بعضی هر حرفی مختصر صفتیست چون حم که حا از حمید
و میم از مجید و بنزد جمعی دلالت ایشان بر صفاتست چون الم که الف از الوهیت و لام از لطف و یا
از ربوبیت و مکر و هو گویند بعضی از و دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال چون المر یعنی انا الله افضل و
این نوع ترکیب بکرهست و مقصود بجای خود گفته خواهد شد نوع ثالث آنکه این حروف نامها مقسم به اند
و مراد بعضی حروف مجموع اینهاست و در لغت عرب روا باشد تعبیر کنند از جمله ببعضی نا آن چنانچه
مع الراکعین مراد مع المصلین است تمام ارکان نماز یکی کنایت نموده تسمیه کل باسم جزو بنا بر رده
اهل عرب و عادت نیز هست که گویند فلان لعب بالی خوانده است و مراد تمام حروف باشد یا کسی گوید
نمازی بعد از فاتحه قل هو الله تلاوت کردم و مقصود جمیع سوره بود و علی هذا این حق تعالی بحروف
تهجی قسم یاد میکند جهة شرف و عزت او چه ایشان بسایط اسماء الله اند و مبانی کتب منزله بالسنه
مختلفه و اصول کلام ام بنا هست قدر و عظمت شان این حروف از ان ظاهر هست که بر هر که دیده بصر
از زمره تقلید و سبل تعصب سالم باشد مخفی نماند ع این نه رونق است که در پرده بماند مخفی آخر
تحفه که از جناب جلال الرسل ایشان و رسل فرود آمده کلامست و شما اولی بمرتبهٔ قبول و بیان را در کمال مهم

چون این گوهر ثمین نخواهد بود بیت که بدین جوهری دراى یمن ۰ آن فرود آمدی بجای یمن و
جلوه گاه معانی کلام باشد چو مناظر حروف بنست بیت حرف آب حیاتست و بیا هر ظلماتش
هر کسی که بیانست نقش نشود حیاتش ۰ و ازین نکته معلوم توان کرد که حروف چه مقدار جلیل القدر
و عظیم الخطر هست ع در خانه کر کسست یک حرف بس است ۰ و جواب کسی که گوید که مقسم به بودی
که بحرف قسم قرآن داشتی آنست که مقترن بودی مقسم به بحرف قسم لازم نیست بلکه اراده حرف قسم بسیار
اغلبیات و قوع آن نیز باشد چون الله بکرها که یمین است مکر گویند این صورت خاصه اتفاقست
و درین تقدیر انخلاص مقطعات نیز توان داشت نوع رابع آنکه این حروف دلالت بر اعداد دارد بنقل
حساب جمل در تاویلات آمده که درین حروف غایه ملک این امت بحساب جمل واقع است اما یهود بعضی
شمردند و قدری با فرو گذاشتند و تمام این قصه در اول سوره آل عمران بحیطه ذکر خواهد آمد ابو العالیه
منقولست که این حروف اشارتست باعمار قومی و آجال جمعی است و گفته اند این حروف متضمن است عدد
ائمه و ملوک این حروف بها اشارتست بکوائن دنیا است این مسیبا از عبدالله عباس نقل میکنند که
مرتضی علی صلوات الله و سلامه علیه فتنها الهی را بنا اختلاف حمعسق و در تفسیر ثعلبی آمده که چون حمعسق
فرود آمد صحابه رضی الله عنهم از ملالی در جبین حضرت سید المرسلین علیه صلوات المصلین
مشاهده نموده سبب آن از پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند ببلاهایی که بر امت نازل شود از خسف و قذف و آتشی که
ایشان را در میان جمع کنند و بادی که ایشان را در دریاها در افکنند و رایتها و علمها بی دریغ قد بنلقد
عیسی علیه السلام و خروج دجال نوع سادس آنکه این حروف جهة تنبیه و اعلام است چه بملاحظه آن سامع
از خواب غفلت برانگیزانند و بر آن دارد که الفاظ سمع و رو حیله نماید که شاید و قول ثعلبی که در لغت امام
موثوق بهاست تایید این سخن میکند که حکم فرموده که حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الادب
تابع آنکه مقطعات مجمل مفصلات سور اند در تفسیر امام ابو اللیث محمد حکیم قدس سره نقل است
که حق سبحانه جمیع احکام و قصص که در سوره مقصود بحروف هست در آن حروف جمع کرده و ولقد
نشاند الا اهل حقیقت یا اولیا بتفهیم از ان جهت تفهیم عوام در جمیع سوره نعت تفصیل داده نوع
ثامن آنکه این حروف نامها برای فرق و تفصیل منثوراتست از منظوم امام علم الهدی آورده که این حروف
بجای تشبیبات نظم اند چه در غالب نظم تشبیبی آید و مثل این حروف در اوائل نمیکنند
تاسع مجرد استماع این حروف استدلالی کنند بر آنکه این کلام منثوراتست و از قبیل اشعار نیست قدر
دست بر کافران که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه بشعر نسبت میکردند نوع عاشر آنکه این
حروف تقدیم مقدمات تعلیمست عبدالعزیز بن یحیی گفته که اوائل حروف مقطعه و مفرده بر ایشان
فرستاد و فهمی که مؤلفه و مرکبه اند یکدیگر دیدن معتاد شده باشند و بفهم آن آشنا شوند چنانچه بنیاد

در بدایت حال مفردات آموزند چون ذهن با حروف آشنا و با حرکات تعلیم دهند و این وجه را
وفق صحیح توان دانست که این حروف اشارتی بحی ما انزل شده باشد نوع عاشر آنکه ایراد این حروف بجهت
احتجاج کفار است برای آنکه ایشان در شأن قرآن می‌گفتند ان هذا الا افک افتریه این قرآن سخنیست که
محمد صلوات الله علیه از نزد خود فرا می‌بافد و از ذات خویش انشا می‌کند لو نشاء لقلنا مثل هذا و گر ما
خواهیم مثل این سخن بگوییم رب العالمین این حروف فرستاد اشارة بآنکه این کتاب از همین حروف
تهجی است که متداول لغت و اصول کلام شما بر آن دوران دارد پس اگر می‌توانید مثل این سوره بیارید
فأتوا بسورة من مثله و اختیار ببرد و اگر دانا اهل تحقیق این قولست و انا این وجه اعجاز قرآن ثابت
میشود یعنی چون حقیقة انزلناه عرب معتقد شود که بتوقیع لاریب این حروف که اصل محاورات
بود بدیشان فرستاد و ایشان طلب کرده تا سوره که مثل آن باشد که نمودند عجز مجموع فصحا و بلغاء
عرب در مقابله آن مقرر شد پس ثابت باشد که این کتاب آسمانی و نامه سبحانی معجزیست و تنزیل آن موجود
متعدد و بر جهة اعادة تنبیه است بآنکه متحدی به مؤلف است آن و تکرر جهة تقریریست در اسماع
نوع حادی عشر آنکه این حروف دلیلست بر صحت نبوة و نزول وحی بر حضرت رسالت صلوات الله علیه
زیرا که عرب در نطق مسمیات حروف برابر بودند خواه امی و خواه اهل کتاب اما نطق باسامی حروف
اختصاص داشت بقاری و کاتب و تحصیل صنعت کتابه و ترقی بر مدارج تلاوة جز بمخالطه و معلم
تعلیم او منظور نیست پس از آنکه برتبه اقرأن روشن بود که هرگز بدرس و سبق التفات نموده
و با هیچ کاتب و قاری مخالطه در آمد شد نفرموده نطق او باسامی حروف اخبار باشد از غیب و آن
جز بوحی حاصل نشده باشد بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز
صد مدرس شد. و با آنکه صدور تکلم بدین اسما از آنحضرت صلوات الله علیه خارق عادت بود
سوره که چند عدد از این مقطعات مرعیست که هر ادیب و اریب تا که در فن خود فایق و بر اکفاء
متفوق باشد با ایشان بمثل آن عجز و قصور و اعتراف نموده بجان بیت
سوره که چنین نقش نغز کرده‌اند. والحال بعجز خویش اقرار کنند. از جمله آنکه در فواتح سوره مذکور شد
که چهارده باشد و در اوایل بیست و نه سوره واقع شده که عدد تمام حروف است بقول آنکه لام الف را
در آن داخل دارند و دیگر آنکه از هر یک از انواع حروف چون مهموسه و مجهوره و شدیده و رخوه
و مطبقه و منفتحه و منخفضه و لینه نصف تمام وار نقلقله بواسطه قلت وارا مستعلیه نیز
نقل آن مشاکل از حروف حلقیه و حلقیه بجهة کثرت وقوع آن در کلام عرب مثلثان مقصود ناقیه
دیگر مفرد و ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی آمد تا معلوم باشد بآنکه متحدی به مرکبست از کلماتی که
اصول آن مفردات است و مرکبا تنزل از اسین تا خمسه و آنکه بسه مفرد در سه سوره واقع است ص ق

ن اعلام مینماید بآنکه مفردات اصول هر سه قسم اند اعنی اسم و فعل و حرف و آنکه ثنائیات چهار
کلمه کمس پس حم جهة آنست که کلمات ثنائی چهار نوع یافت شود در حرف بی حذف چون مل وید
فعل بحذف چون قل و در اسم هر دو نوع با حذف چون دم و بی حذف چون من و آنکه در سر نه سوره
وقوع یافته اشارتست بآنکه کلمه ثنائیات در هر یک از اقسام ثلثه بر سه وجه آید بحسب اعراب
اسما چون ذو و من و اذ و در افعال چون قل و خف و بع و در حروف چون مذ و ان و من و آنکه
ثلاثیات سه اند الم الر طسم اشارتست بآنکه کلمه ثلاثی در هر سه قسم آید در اسم و حرف و در فعل
ضرب و در حرف علی و در آنکه در سر سیزده سوره واقع شده تنبیه است بآنکه اصول ابنیه مستعمل
سیزده است ده تعلق باسما دارد و سه با فعال و در آنکه رباعیات دو اند المص و المر ایما نیست بآنکه
رباعی با اصلیت چون جعفر و ملحق چون قردد و آنکه خماسیات نیز دو آمد کهیعص حمعسق
اشارتست باصل خماسی چون سفرجل و ملحق او چون جحنفل این سخنان علما ظاهر است و ارباب
تحقیق را نیز درین باب نکته‌هاست یکی آنکه مقطعات بی تکرار چهارده اند برین ترتیب ال ص
ر ک ه ی ع ط س ح ق ن طرفین او همزه و نون افتاده که حروف تحقیق است و مرکز هویت که صیغه
اشارتست یعنی تحقیق انجمن طلبی درونست با خود مطلوب عرفا و محققان آنست در بیان نفحی
اعجاز القرآن آورده که این حروف بظاهر چهارده است و در تلفظ بدو چهار حرف دیگر ظاهر می‌کند
الف و فاو ذال و واو و مجموع هجده باشد و هر یکی جامع اسرار هزار عالم بر اهل کشف بدین مجمل
حروف در سر هجده هزار عالم واقف می‌شوند حضرت شیخ قدس سره در فتوحات فرموده که حروف مقطعه
در اوایل سوره بتکرار هفتاد و هشتست نماینده اند و حقیقت آن بضع واقع شده که در حدیث آمده که
الایمان بضع و سبعون و عدد سبعون خود بجای خویشت و بضع را اسرار ایمان و رقیقی کمال دانند
که بحقایق این حروف در سر سوره عالم شود و اگر کسی گوید بضع عددی مجهول و مبهم است تا ما فوق
واحد تا تسعه پس قطع آن بر ثمانیه از کجا معلوم کردی گوییم از طریق کشف و آن رکیفیت معتمد
علیه که استاد من در تتمه علوم بآنست و گفته اند هر حرفی از آن حروف نوری اعظم افروخته و
زوایای بقعه قدس را روشنی داده و آفتابیست از مشرق حقیقت طالع گشته و روی باوج فلک تجلی
نهاده و ظلمات صفات خلقیه و کدورات سمات بشریه حجاب آن نور بر روی ظهور او نیست و تا حجاب
در پرده بر جاست طمع دریافتن آن کردن خطاست بیت عروس معنی قرآن نقاب آنگه براندازد
که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا. و حقیقت آنست که حال تحقیق این حروف در تحت مقالت
نگنجد و کنه اشارة او در میزان عبارة نسنجد به سعی خرد دوربین بقدم تأمل در آنجا شرح کمال او
یارد گذشت و نه به پیغمبر دو دو امرش بر امن سرادقات عز و جلال او تواند گشت بیت

شود که در هزار مجلد توان نوشت . یک حرف از صحیفهٔ مجد و کمال او . اگر محاسبان تخته خاک
دفترخانهٔ افلاک بر صحرای ایام و کرّ دهور و شهور و اعوام تا انقراض دور زمان نشر و استیفاء معانی آن
آن قیام نمایند هنوز از عهدهٔ یکی از هزار و اندکی از بسیار بیرون نیایند و الحق از زمان نزول
او تا امروز از لطایف اسرار و ظرایف آثار و خواطر کاشفان اسرار گذشته و بر متون صحایف
اوراق رسایل ثبت و مسطور گشته با الجمله از حقایق و نظر ایشان و در خزاین غیب مکنون و مستور
نسبت شراری باشد با حرارت مهر و قطرات سحاب بی نهایت موری با عرصهٔ میدان سپهر . بیت
هرچه گفتند در اوصاف کمال او همچنان هیچ نگفتند که صد چندان است . آیة خواص این حروف در
نورانیات گویند و از امام زهری منقولست که حفظ هرچه خواهی از اموال و امتعه و ذریه
ضبط این چهارده حرف بنویسی و نوشته را در میان آن چیز نهادی از جمیع آفات و عاهات مصون
و مامون شدی و امام حجة الاسلام قدس سره از بعضی اکابر نقل میفرماید که من دانستم که در مقطعات
قرآنی اسرار خفیه بسیار است از آن نزدیک بمخاوف و مهالک میرفتم و حصار سلامت ساختم
من بکلمات رسید و من در پناه خود ماندم و در رهایی روزی و ضیق گشاده شد و هم از حجة الاسلام
منقولست که شخصی را دیدم در موصل که مقطعات را بر ترتیب نوشته با خود نگاه میداشت چون
سبب آن را استفسار نمودم در جواب فرمود که من از اینها فایدهٔ بسیار دیده ام چون در حاجتی ایشان را
تذکر بشفاعت کردم فی الحال روا شود و در خطرها بدیشان پناه گیرم بزودی مندفع گردد
از شر اعدا و سراق و مضرت عقارب و حیات و امثال آن ببرکت ایشان ایمنم و در امان آباد عافیت
بمثابهٔ مداومت بر تلاوت ایشان ساکنم و شیخ زرنوجی میفرمود که توسل بدان اسما حسنی که از حروف
مقطعه تالیف یافته موجب حصول مرادات و قضاء حاجات است علی الفور بی تاخیر و مهلت و آن
اسما اینست الله الرحمن الرحیم . الملک المالک . السلام . المؤمن . المهیمن . القهار . المانع . العظیم
السمیع . الحکیم . العلی . الکریم . الحکم . الحلیم . الحق . المحصی . الحی . المحیی . الحنان . المنان . المقسط
المحسن . المنعم . الملیک . و ببلوغ بتجربه رسیده . و مراد در سیرت . والله میسر المرادات . اینجا از مبادی
مقطعات بر سبیل اجمال دو سه نکته و فواید بیان افتد و در سینه هر سوره از این خاصه
آن حروف باشد تتمه باز نموده خواهد آمد بعونه و فضله در الم که مفتح این سوره واقع شده هشت
پنج وجه گفته اند ۱ آنکه این حروف مفتاح این سوره اند در تفسیر حدادی از مجاهد نقل میکند
که این حروف کلید دلست و گشایش سورها را ۲ آنکه نام این سوره است ۳ آنکه نام قرآنست
۴ ربیع بن انس گوید هر حرفی مفتاح اسمیست از اسما پس الف مفتاح الله و آلاء و اوله
آخرت و لام مفتاح لطیف و میم مفتاح ملک و مؤمن و مهیمن و مجید ۵ در حقایق التاویل گوید

الربیعی انا الله الحلیم الحکیم این حروف را اول و وسط و آخر این کلمات اعتبار کرده ۶ ابی بن کعب
گوید که هر حرفی اشارت بصفتیست از صفات الهی الف الوهیت لام لطف میم ملک یعنی الوهیت
بی مثل و شریک و عمرات لطف احاطه کرده بدور و نزدیک و میم ملک و عظمت و امر مالک و
ملیک ۷ گفته اند الف آلای عمیم اوست و لام لقای کریم او و میم محبت قدیم او که آلای او در
دنیا همه را علی العموم شامل و نعمت لقای او در سرای عقبی را بخصوص واصل و فیض محبت او در
جهان و دوران بجهان اخص خواص را حاصل ۸ و در لطایف التنزیل آورده که الف آلای اوست
ابتدا و لام لقای او در انتها و میم ملک او میم در ابتدا و میم در انتها و تامل در این معانی بنده را عروج
حاصل شود بدرجات علا ۹ ابن عباس رضی الله عنه میفرماید که الف انا است و لام الله و میم اعلم
اعلم یعنی این تحریر امام ابو منصور حدادی بر دو وجه آورده یکی آنکه من که الله ام و انا الله بکمال
خود کلام را دانسته ام که حبیب من بر آن صبر و طاقت دارد که از ثقل آن طاقت ندارد چنانکه جبل قرآن
و فلان نمی شاید لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا حق سبحانه فرموده که من
بایستی اند الله اعلم حیث یجعل رسالته
علیه بنشاید . بیت
۱۰ در کشف المذکرین آورده که الف با الله است و لام با لله و میم بعلام یعنی انا الله العالم بما کان و بما
یکون ۱۱ در تاویلات نجمی مذکورست که تفسیر این حروف آنست که بعد از تحقیق ایها المرقعات
کار کرده در روی بیست ۱۲ در انوار آمده که الف از اقصی حلق است و آن اول مخارج است و لام از
لسان و آن اوسط مخارج بود و میم از شفه که آخر مخارجست این صورة اشارتست بآن یعنی
که بنده باید که بهمه حال از اول و اوسط و آخر اقوال و افعال و احوال در اوایل و اواخر بذکر ملک متعال
قیام نماید یعنی در هیچ وقت از ذکر حق سبحانه غافل نباشد و اگر کسی نظر کند در الم باول وجود از توافقه
و در وسط تربیت او بمحیا بود و در آخر بازگشت بدو خواهد داشت هر آینه در مبادی و اواسط و خواتیم
اقوال و اعمال خود بجز یکی او مشتاق نخواهد بود چه نیکو گفته است دوستان نیا درکردن دوست
بیت ای یاد تو زینت زبان همه . ذکر تو مونس روان همه . ای الحسین ورد ما قرار بوده که
دل را بیاد کردن نیکی کرده و لکن حق زنده شد بهمت فنا نپذیرد و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل
الله اموات ع گشته شمشیر عشق زنده جاوید است ۱۳ قاضی ماوردی در تفسیر خود آورده
که الم اشارتست بالم که فعل ماضی باشد از الم و آن در لغت نزدیک شدنست و معنی این بجهت التقدیر
چنین که الم یکم ذلک الکتاب ای قرب لهم انه کتاب منزل بر حبیب و قیل الا بعد در تفسیر کبیر بهمین
مسطورست ۱۴ در انسان العیون فی المعانی فرموده که الم تنبیه است یا نمونه او که الم المرقد

که لفظ الم در قرآن واقع شده با بعد از او سوعظه می آید چون الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم
یا یکی از دلایل قدرت را می نماید چون الم تر ان الفلک تجری یا بذکر اعدا حبیب خود را تسلی می فرماید
چون الم تر کیف فعل ربک بعاد یا آنحضرت سرّی در بیان می نهد چون الم یجدک یتیما و الم نشرح
لک صدرک یا از عجایب خلقت انسان خبر میدهد الم نخلقکم من ماء مهین و علی هذا ١٥ در
بسیاری از تفاسیر آمده که هر حرفی از اسماء متعلقست الف کنایتست از الف یعنی علم که فعل ماضی
است از الف که بمعنی جستن است یعنی الف گرفت محمد صلوات الله علیه بطاعت و عبادت حق
و لام اشارتست بلام که بمعنی لم که هم فعل ماضی است از لوم که ملامت کردن یعنی ملامت کردم
آشنایان را با سادات اعدا او از الف و میم ایمانیست بمیم که بمعنی بیع که فعل ماضی مجهولست از نوم و در
صحاح آورده که الموم البرسام و منه یقال لیم الرجل فهو ملیم و برسام مرضیست که بوسته صاحبش را بیهوش
و شوریده دارد اینجا معنی آنست که مبهوت و متحیر گشتند کافران و منکران در دین ظهور دلایل و براهین ١٦
در تیسیر گفته که الف کنایتست از انا و لام از الله و میم از اعلم یعنی کلمه انا از جمیع اسماء باریست ولی محمد صفات ذات
و معنی الله و معانی محیط کونی بالدین بیک کلمه مجموع ثناها گفته میشود انا یعنی انا الله انا الرحمن انا
الرحیم تا آخر اسماء حسنی و لام یعنی لی الملک ولی العظمة ولی الامور یعنی تمیز صفات کمالیه و میم یعنی
منی الاحسان و منی الغفران و منی الامتنان و ما فی نعمتها انا ناظم و فی الجمله بر قیاس و اهل اشارت
بیک کلمه الدین و بجا دا کرده اند ذکر انا الصعق کالتی ١٧ در تیسیر مذکورست که الف ایما نیست
بصورت قیام و دیگر الف لام بهیأت رکوع و میم بصفت سجود تنبیه می کند بنده را که در نماز در وقت قیام
منتصب باشد چون الف ظاهر و باطن خود را بانست دارد و بس منحنی شود در رکوع چون لام و از روی نیاز
توجه بعالم باطن نماید پس مجتمع گردد در سجود چون میم و دامن همت از هر دو عالم بر چیند بهیچ کس خود حتی
باز نکته آنست که چون روشنی دین بیانست که ابیات صلوات الله علیه در نماز بوده که و جعلت قرة
عینی فی الصلوة این سه حرف که هر یک اشارت بهیأتی رکنی از ارکان صلوتست در اول سوره
بیان با اخوان علی بیان ذوق خاص در مناجات از نطق بحروف دلالت بر تلذذ مخصوص در پایه
بلوغ بحال آن عبادت جا بخشه و منقطع عمل مشاهده بی بوده و در آیه فوایه منتظر شود در آرتا
قولکه و فعلکه مستغرق آن عبادت شده از نفس معین که مرتبه آنست منبع و حظوظ می گردد و هر که
چیزی را دوست دارد خواهد که پیوسته بدو یاد کند و مشغول بود بیت خالی از آن نمی بود
کو ایمانست • کانه طریق هوی عشق قضا دیم • و گر تو بی کیم زمانی که خاشیم • ذکر تو فی کیم بقوی که
المقیم ١٨ در بحر الحقایق آورده که الف اشارتست بانکه او را که نفس خود را نفی من باسقاط
اغراض و لام اشاره بجوارح خود را بعبودیت و منقاد کردن آن در عبادت من و ملازمت اغراض و ملاحظه

اغراض و میم محو شدن از رسوم و صفات خود را بواسطه استیناس بمشاهده انوار من و محکم و اغراض
١٩ در حقایق القرآن آورده که الف کنایتست از الله و لام از رسول و میم از معنی قسم یاد میکند بذات
خود و برسول که او دوست یعنی محمد صلی الله علیه و سلم چنانچه در حدیث آمده انا من الله و المؤمنون منی
جواب قسم اینست که ذلک الکتاب لاریب فیه شک نیست در آنکه کلام خداوند اکبر آنست و معجز حضرت
محمد صلوات الله علیه ٢٠ در حقایق سلمی فرموده که الف قرابة خدا نیست و لام لطف در ربوبیت و میم
ملک جاودانی یعنی این حروف که هر که بوحدانیت من که امی دهد و اسقاط ما سوی از توحید خاص گردد
منکر که در لطف من که امری و او را از ترقی بحقیقت بمالک عظیم رساند و ملکیت که زندگی
فرو نیاید بهیچ ما الملک و هیچ ملک ملک سبتلاتر کرده بحضرت مالک الملک ٢ بادشاهی من آنکه
بنده شود ٢١ امام قشیری میفرماید که هفت سز دادند طالب صادق که این سه حرف بنده و صفت
سخن بیان جوی وقت تکلم بالف الف اعتراف ورای حق را که سوای حق در دل و لام را لم لبی بعد
است و واجب و هنگام نطق بمیم موافقت امر ملک قدیم در انجا فرموده و بنده را با جان تکلیف
جدد بدو بابا حکام شریعه و جد در رعایت آداب طریقت ٢٢ گفته اند الف اشارتست با استقامت که ذکر
امر از آن جاری است یعنی شریعت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و لام ایماییست با فنا حاصل
از مجاهدات در راه و رسالت عمل و آن عبارتست از حفظ مراسم طریقت و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا و میم کنایتست از آنکه در نهایت کار یعنی تمام دایره محبت در رجوع بنهایت بیکاپه و بلوغ
درجه میسر شود الا فنا فی الله و این علامت رسیدنست بمقام حقیقت قل الله ثم ذرهم ٢٣ در کشف
الذکر آورده که مبادی اسماء حسنی الف است مثل الله الرحمن و خواتیم اسماء ملائکه اغلب لامست
چون جبرئیل و میکائیل بدر اسماء اکبر از اولوالعزم میم هست بادر آخر چون آدم و ابراهیم یا در اول
چون موسی و مسیح و محمد صلوات الله علیه و علیهم پس الف ماخوذ از اسماء الهی است و لام از اسامی
ملائکه و میم از اسامی اولوالعزم گویا قسم یاد میکند بجمیع صفات خود و تمام ملائکه و انبیا بر که او
کرده کتاب یعنی قرآن حق است و فرستاده از نزد حق و از حمین مقوله است آنکه گفته اند الف عبارتست
از اسم الله و لام از جبرئیل و میم از محمد صلوات الله علیه و در حقایق التاویل از بعضی بلبرین و جاد که
که الف کنایتست از ذات واجب الوجود که اول آنست و لام اشارتست بعقل فعال که مسمی بجبرئیل
واو واسطه واقع شده بیان مبدع و مبدعات او در استفاضه از مبدا و افاضه بمستفیضان و میم عبارت
از محمد صلوات الله علیه که نقطه آخرین دایره ابداع است و دوره آنکه را که ایجاد بدو تمام شده و بوجود
با جود او دایره بان و لبوت و یکی از اسباب ختمیت او همین نکته مستوان بود و اینجا فرموده الان
الزمان قد استدار کهیئته ٥ چکار جود دایره ضع میکنیند و نکته وجود تو شد عاقبت تمام

ختم انبیا بود که توحید ذاتی سبب ذات شد صحیفهٔ ابداع را ختام ٢٤ صاحب فتوحات
قدس سره فرموده که الف اشارت بذات و لام بصفات و میم بافعال الف در نسبتها هیچ حرف اتصال نپذیرد و لام که
واسطه و رابطه است میان ذات و میم شد یکی بکسر متصل اند و از این کلام حضرت شیخ چنین مفهوم می‌شود
که موجود از کرّ آثار و قدرت کاملهٔ الهی و ادراک روابط و وسایط یعنی اسامی و صفات متبرهنست و عقول و
علم هیچ یک بکنه ذات نرسد یعنی مبدا که صفت عدم المناسبة بود ذات او ثبت را هرگز **بیت**
پای عقل ناتوان در فنا بیرون راه · بعلم اندر فنا پیدا کنی تا کاه · درین ره جان [illegible] منزل نیست · بجز حیرت
کسی را حاصلی نیست ٢٥ و هم از آنحضرت قدس سره در فتوحات آورده که میم از عالم اعلی است و لام از عالم
اوسط و میم از عالم اسفل بنابر کلمه **الم** جامع است مر برزخ و عالمین و رابطه و حقیقتین را [illegible]
که مراد از عالمین غیب و شهادت است و از واسطه عالم مثال که برزخ است و از حقیقتین تعیین اول که
حقیقة الحقایق است و حقیقت محمدیه که صورت جمعیت جمیع حقایق او است و کمال التوحید ذاتی
مخصوص است بمقام جمع محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ یکی از انبیا و مرسلین آن مرتبه [illegible]
خاتم که قال ابن الفارض رحمه الله **شعر** و دونکها خصها و قضا لالی بها حاله صوا الموضع [illegible]
و شیخ عراقی از لسان حقیقت محمدی ادا میکند **بیت** بحر ظهور و بحر بطون قدم هم · در [illegible]
که مجمع بحرین اکرم · هر نور کاشکار شد از مشرق وجود · عین منست جمله و من از میان ترم · فی الجمله ظهور
جمله اسماء ذات من · بل اسم اعظم بحقیقت چو بنگرم · و مقصود از رابطه نسبت جمیلت که
تحقق و ظهور کمال اسمائی و صفاتی بود چنانچه در محلش مبین خواهد شد **ذلک** اشارت است بام
بان وجه که اسم قرآن داشته یعنی قرآن **الکتاب** نامه ایست کامل بر جمیع علوم و حکم و دلایل
و اسرار الحکم او را کتاب گویند چون است و بر ذلک اشاره غایب و بعید [illegible] ظاهر قریب [illegible]
تکلم بان کلمه واقع شده از شارع لسان که مشرق ظهور ذات اوست و بر بعد [illegible] سامعه که محل ورود آن
[illegible] اقارب گشته و در دار السلطنت [illegible] بحکم غیبت و بعد [illegible]
کرد یا انبیا من سلسله که مبدا سلسله وجود انبوت و اصل شد بمرسل الیه که ختم دایرهٔ وجود بود
مراتبه محمد بعد رسیده باشد چه بعد نقاط دایرهٔ از نقطهٔ اخیرهٔ است از روی وجود که چه اقرب
ماست بعد به مقام شهود و گفته اند قرآن منطوی بر حقایق و اسرار است که قوت بشری از ادراک
آن و اطلاع بر آن عاجز است پس اگرچه قرآن از روی صورت حاضر باشد اما نظر بحقیقت از عقول
و افهام غایب است. ای غائب از [illegible] حاضر [illegible] جمعی باشد که اشاره غایب [illegible] الیه حاضر
جهت تعظیم باشد چه متکلم خود را در مقام عبودیت [illegible] محاضر [illegible] ثابت کرده و بسوی
او تعالی [illegible] الذی لمتنی فیه [illegible] کرده که ذلک در اصل اشاره بغایب است اما [illegible]

در اشاره حاضر بکار برد چنانچه هل فی ذلک قسم و گاه هست که اشاره بحاضر است مر غایب
چنانچه ذلکم الله ربکم چه حضرت عزه تعالی شانه از صفت غیبت و حضور منزه است پس انجا [illegible]
میشاید که اشاره بحاضر و غایب بود چه کلام او صفت اوست یا مراد حاضر باشد یعنی هذا الکتاب
یا مراد اصل خود اشاره غایب بود و مقصود آن کتاب باشد که در تورات و انجیل وعده کرده بود
که بر پیغمبر آخر الزمان منزل خواهد کرد یا بندها آن کتاب که در اوایل بعثت مر حضرت را صلوات الله
علیه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا وعده فرموده بود که بر دو فرو فرستد و آنحضرت را بدان
خبر داده یا مراد آن سورها باشد که قبل از نزول سورهٔ بقره در مکه نازل شده بود و کفار انکار و تکذیب کرده
بودند و اگرچه آن بعضی از قرآن بوده اما مقداری از قرآن که بدیشان گفت چنانچه از جن
حکایت میکند که انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی و حال آنکه قدری از قرآن پیش استماع کرده
بودند یا آنکه حق تعالی خبر داده بود که قرآن در لوح محفوظ مسطور است و انه فی ام الکتاب
و امت او را دانسته بود تند پس ذلک اشارتست بدانکه این قرآن مثبت است در لوح محفوظ صاحب
علم الحقایق حرموده که ذلک اشارتست بکتاب عهد الست که در روز میثاق از بندگان قرار گرفت
باقرار ایشان بتوحید و ربوبیت در لفظ الم دلالت بران می‌کند چه الف و لام دو حرف اند از اول
کلمات الست بربکم و میم حرف آخر آن بدین سه حرف عهد الست یاد بندگان میدهد و میفرماید
که آن کتابست که در آن شکی نیست بر عهد عبودیت که بر خود کرده اید بوفا رسانید و غافل مشوید
میدان متابعت غیر من برکردانید **بیت** با دوست وفا کن که وفا و الست بر کم که تغیر و دو
ولم یعانی و بعضی مناسب افاده لفظ الم با این صورت در آیه الم اعهد الیکم یا بنی آدم در لطائف
قشیریه که آن کتاب سابق حکم ازلی بقضای لم یزلی منست هر کرا از ایشان سعادت دادم و هر کرا حکم
کار بر شقاوت کردم در آن شکی نباشد و هیچ مکر و حیله تن باحق تغییر و تبدیل جز تقدیر بالقرار
ع قضا جرى و کتاب سبق **بیت** تغییر احکام قضا را نیابد تو خواهی [illegible] خشم کن [illegible]
در حقایق سلمی آورده که این آن کتابست که بر صحایف قلوب دوستان نوشته از اسرار محبت و مهر
و رضا بموارد قضا قال الله تعالى کتب فی قلوبهم الایمان در کشف الاسرار میگوید که آن کتاب اشارت
بانکه الله تعالی بر نفس خود نوشته بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که ان رحمتی سبقت
غضبی از ان معنی بدین عبارت خبر داد کتب ربکم علی نفسه الرحمة بر زبان لطف بر سبیل اشارت
ای بندهٔ در لوح نوشتم که تو ذلک کنی و بر نفس خود نوشتم که بر تو رحمت کنم اینجا بلوح نوشتم اندلک معصیت
تغییر نمی‌باید اینجا بر نفس خود نوشته باشم چگونه رحمت مغفرت تغییر پذیرد ای عاصی فی له دیگری داری حرفت
رحمت و نیکو کاری صفت من تو از حرف خود دست باز نداری من صفت خود چگونه فرو گذارم **بیت**

از تو کند آید و تو آبی • و زمن کرم آید و من آبم • در بکو یاری تو آب خیابی • در عماری من عنیم لا ریب
هیچ شکی و شبهه نیست فیه در این کتاب نفی میکند بر سبیل استغراق و اگرچه کفار را در وی ریب
بوده از برای آنکه او از وضوح دلالت و سطوع برهان بمثابه ایست که هر که در وی تأمل کند از آن
باز ایستد و اندک شبهه را در مجال و ریبه را در محل مدخل نیست پس معنی چنانست که او سزاوار
ریب نماند بود نه خردمندان نه آنکه کسی را در وی شک و ریب نباشد و گفته اند سوق این کلام نفی
و معنیش نهی یعنی لا ترتابوا فیه و در وی شک میکنید و شبهت گمت بعضی از من خاطر جای میدهید
که از شان او آنست که در وی شک نباید کرد و اگر کسی شک کند آن عیب بدو باز گردد بیت
ای بسی باد آن حلق و دهان • کو کند تف سوی ماه آسمان • تف برو بیش از کرد دهی شکی •
تف سوی گردون نیابد مسلکی • هر که بر شمع خدا آرد تفو • شمع کی میرد بسوزد پوز او • جمعی اند
که محتملست که تقوی ریب با هدی با جمع باشد یعنی شک نیست که … مستوفیات منزلت
… مینماید که شک نیست در وی که حق سبحانه … نور اطلاع در
لطایف معانی قرآن روشن ساخته بیت از لطایفش اند صاحب نور یقین • باقی …
ظلمت وهم اند و گمان هُدًی این قرآن دلالت کننده است بر نیکویها و دلالت او …
و تبلیغ عامست بر مسلم و کافر و لهذا قال تعالی هدی للناس اما از راه حصول نفع بر خاص است
لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران که ایشان بدان دلالت منتفع شده اند و پرهیزکار کسی است که از
موجبات عذاب حذر کند و خود را شایسته نظرات رحمت گرداند حسن بصری فرموده که متقی
آنست که هر که را بیند بهتر از خود داند از جنید قدس سره منقولست که متقی آن بود که حال او …
بر از حال خود … از محمد حکیم رضی الله عنه نقل کرده اند که متقی کسیست که او را در دو
جهان خصم نباشد و بعضی تقوی را بر معرفت حمل کرده اند و گفته هدی للمتقین ای کشف لاهل
المعرفة قرآن مفتاح کشف … غیبست مر عارفان را و عرفان ثمره تقوی و طاعتست سهل بن عبد الله
رضی الله عنه فرموده که قرآن بیانست مر کسی را که تبرا کرده باشد از حول و قوه خود و از جنید قدس سره
منقولست که قرآن سبب رسیدن بوصالست مر کسی را که از اغیار منقطع شده باشد بر این
قول تقوی انقطاع بود از ما سوی حق سبحانه لا یصل الی الکل الا من انقطع من الکل •
… امام قشیری رضی الله عنه گفته که حقیقة تقوی
کسی را حاصلست که از دیدن تقوی پرهیز کند یعنی تکیه بر تقوی خود نکند و نجات جز از فضل
خود نداند بیت … تکیه بر طاعت و بر تقوی خود …
و در جایی آنکه گوید متقیان خود … هدی للمتقین مناسبتر مینماید که گفته اند …

هدایت بود و دوام آن چنانچه … گذشت … ایشان را متقی گفت باعتبار ما یؤول که چون …
متقی باشند … و مبدأ … قرآن … ذکر مؤمنان … که متقیان
ای عزیز چون دانستی که از هدایت قرآن جز متقیان بهره مند … پس …
درست کن تا قرآن ترا در راه هدایت جای دهد و بر پرده حمایت خود در آورد ان اکرمکم عند الله
اتقیکم فردای قیامت همه نسبتها … شود الا نسبت تقوی … تقوی …
… کعب الاحبار را گفت که تقوی با من بگوی
گفت یا امیر … خارستان … کرده …
آری فرمود که آنجا چه میکردی و در رفتن چه عمل بجای می آوردی گفت احتیاط تمام دامن در
میچیدم و بتامل … قدم مینهادم … کعب گفت هی التقوی …
… یعنی متقی باید که از مواقع هلاک و مواضع خطر بهمین نوع حذر نماید …
و جهد کند تا خار شبهه در دامن … گفته اند که تقوی …
… ظاهر بکار … برای خلق … باطن … با اخلاص … جمعی …
با ذکر صفت متقیان آنست که بعد از ذکر ایشان می آید و آن اینست الَّذِينَ آنکسانی که
يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْغَيْبِ بنادیده … ایمان در لغت گرویدنست و گردن نهادن
و باور کردن و در شرع تصدیق پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم بدل و باور داشتن هرچه
… از نزد خدای … آورده و اقرار کردن بدان بزبان و این قول ائمه حنفی و عامه فقهاست
و نزد محققان اهل … تصدیقست و اقرار شرط احکام اجرای شرعیه است … تصدیق
امریست باطنی … و علامت … آن اقرار زبان … ایمان اقرار …
… و تصدیق بدل و عمل بارکان … باشد …
… آن …
… جامع جمیع مغیبات که ایمان باید آورد
چون ملایکه و کتب و رسل و روز قیامت با متعلقات آن از حساب و کتاب و بهشت و دوزخ
و غیر اینها … قضا و قدر … حکم …
… بیت …
… و بعضی غیب را بر وحی حمل کرده … فلا یظهر علی غیبه …
… ایمان آورند … ایمان … و علم الهدی …
… ایمان دارند بغیب القرآن یعنی … قرآن … ایشان …

که یؤمنون بالغیب الله ایمان دارند بخدا وند و هنوز او را ندیده‌اند نه چون دیگران که می‌گفتند ارنا الله
جهرة اعتقاد کنید بغیب عیانا و دیدنا تا بخبر غایب باشد و ان افهام ایشان تا متشابهات قرآن یعنی
ایمان دارند بدان و مشغول نمی‌شوند بدریافت حقیقت آن و ثعالبی در تفسیر خود آورده که ایمان
تصدیق است و تصدیق بخبر باشد و خبر از غیب است نه از مشاهده و جمعی برآنند که مراد آنست
که در حضور و غیبت ایمان دارند چنانچه در حضور و این تعریض است بمنافقان که موافق بودند
در ظاهر و مخالف بودند در باطن و مؤید این سخنست آنکه در دعا گفته که غیبت [?]
ایمان آورده‌اند بدل نه بزبان و ایشان بر یکدیگر دل را با زبان و زبان را با دل یکی ساخته‌اند **مصرع**
ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست · در تیسیر گوید ایمان آورده‌اند بخدا غایب از ایشان بدلها حاضر
نه چون منافقان که اقرار کردند بزبانها حاضر و دلها غایب و در تفسیر امام جعفر صادق رضی الله
عنه مذکور است که المقلب غیب والرقیب غیب پس می‌فرماید که مطلع کرده‌اند غیب را بر غیب
تا ایمان آورد غیب بغیب و در معالم التنزیل می‌گوید که ایمان می‌آورند بظهر الغیب یعنی در وقتی
که غایب‌اند از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه او را نادیده اشتیاق می‌دارند و رسالت وی قبول
می‌کنند **بیت** نادیده تمام کلام تو شنیده · دل نامزد تو کرده و مهر تو خریده · آورده‌اند
که جمعی از تابعین با طایفه از صحابه چون عبدالله مسعود و غیره می‌گفتند خوشا شما که جمال ال
کمال حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دیدید و کلام مبارک آنحضرت که قوت جان و قوت
جان بود شنیدید شاد باد دیده‌ها از آن شعله آتش حکم سوخته و شما در مجلس انس بخت [?]
چون شمع برافروخته **بیت** شما بوستان عیش بوده باگلش همدم · بخارستان غم ما
بس محروم و نامحرم · ابن مسعود رضی الله عنه گفت کار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بغایت روشن و هویدا بود رخسار دلارایش می‌دیدند و کلام جانفزایش می‌شنیدند و علامات
نبوت و معجزات رسالت مشاهده می‌کردند بعد از بنها همه بآنحضرت ایمان می‌آوردند سوگند
بآن خدای که جز او هیچ خدای نیست که هیچکس ایمان نیاورده فاضلتر از ایمان بغیب انگاه این آیت
برخواند که الذین یؤمنون بالغیب و در شرح ابی الفتوح آورده که حاکم این خبر را صحیح میداند و
میگویم که ازاین فاضلتر بحجت تمام کسی که آن نزدیک ایمان او را فاضلتر را ایمان صحابه و
در روایتی دیگر لفظ عجب وارد شده مؤید این سخن است آن روایت چنانست که ابن عباس رضی الله
عنه نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از بعضی یاران پرسید که ایمان کدام
عجیب‌تر است گفتند ایمان ملائکه خواجه فرمود که چگونه فرشتگان ایمان نیارند و ایشان می‌بینند
انچه می‌بینند صحابه گفتند ایمان انبیا حضرت فرمود که چگونه ایمان نیاورند و ملائکه بر ایشان فرود می‌آیند

و با ایشان سخن میگویند گفتند یا رسول الله پس ایمان کدام قوم عجیب‌تر است فرمود که ایمان آن قوم
که بیایند بعد از شما و بمن ایمان آرند و مرا نادیده و بصحائف من بگروند و انا لفظ من ناشنیده **ه**
بصفت عاشق جمال گشته · بخبر فتنه خیال گشته · خوش حال و ابن باد که آن مرحله آخر الزمان
که قافله اخبار صفات کمال سید ابرار صلوات الله علیه از دور آرزو سمع بشهرستان دل در
آورده‌اند و متاع محبت را بنقد جان بی‌آرزو برکرده **ع** والاذن تعشق قبل العین احیانا
بیت ای نادیده کرده جمالت خریده‌ام · از گلشن صفات تو بوی شنیده‌ام · دل عاشق
کریم دولت باد در نظر غیب و حرم خلوت سرای قاصات لاریب است با آنحضرت بجاذبه فها کها
یا ایلف علاقه ثابت شده که بی منت دیده جوشته [?] از خیال الجمال الابی خورده‌اند **بیت**
من نهایت عاشق آن روی مهوشم · بی منت نظر بخیال تو خوشم · حافظ ابو حاتم بستی در صحیح خود
از ابو هریره که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فرمود که طوبی کسی که مرا دیده و بمن ایمان آورده
و هفت بار طوبی کسی را که بمن ایمان آورده و مرا ندیده و در کشف الاسرار گوید که این طایفه که حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام والتحیة والاکرام ایشان را برادر خواند و اشوقاه الی لقاء اخوانی در حق ایشان فرمود
کیم میگویند که بعضی از شیعه برآنند که مراد بغیب مهدی منتظر است که وعده نصرت او در قرآن آیة
لیستخلفنهم فی الارض آمده است و اخبار بحدیث لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد محقق شده اما آیات
پیغمبر باید که تخصیص مطلق را دلیلی عبارتیست محققان گفته‌اند بالغیب یعنی بنور الغیب ایشان
ایمان آورده‌اند بسبب نوری که حق سبحانه از غیب بدل ایشان فرستاده تا چون نظر بجمال محمد
صلی الله علیه و آله و سلم کردند جان نور صدق قبول می‌نمود و آورده‌اند آن حدیث که المؤمن ینظر
بنور الله سلطان العارفین قدس سره گوید ایمان نیارد بغیب مگر کسی که او را باشد چراغ غیب یعنی
نور بصیرت و حقیقت ایمان بغیب وقتی روی نماید که بغیبه قرآن غیب آخرت را معاینه نبیند
و بغیب غیب مشاهده از معنی نهایند که بر ایشان مطلع است در جمیع اوقات [illegible] شهود
ما سوی غایب شده بحق قیام کردند ایمان بغیب است و انچه گفته‌اند غیب مشاهده کلفت یعنی
حاشا که بهمین ای عزیز نیست این سخن جز اهل غیب که با حق حاضر و از خلق غایب‌اند کسی بکرنهد
بسند و سخن که تعلق با رباب مذاق دارد که سرگشتگان بیابان قال را مقال آن تواند شنید **ه**
با او در آرکب او میکشد · باده او بیم لب او میچشد · تا نباشد محرم اسرار او · کی شناسد نکته گفتار او
سخن دیگر منقبان اینست **ویقیمون الصلوة** و بر پای میدارند نماز را یعنی نماز را با هنگام او با
رعایت آداب و لوازم آن مراد از نماز پنج‌گانه است و اقامت صلوة اتمام رکوع و سجود آنست یا مداومت
بر آن یا رعایت حدود ظاهر و حقوق باطن آن یا ترک اعجاب بدان و غیبت از شهود آن و یقینی

کفته اند یعنی یقیمون الصلوة آنست که اقامت نماز میکنند یعنی نماز بصدق دعوی خود در ادا
بجذب و نزد ارباب عرفان اقامت صلوة حفظ حدود اوست با محافظت دل و سر از خطرات غیر
حق و ذاک جدا کردن دل و سر در وقت نماز بغیر مشغول باشد غایب بود و نماز بحضور کامل نیست
بجهت لا صلوة الا بحضور القلب بیت بشنو از اخبار آن صدر صدور · لا صلوة تم
الا بالحضور · در تفسیر خواجه محمد پارسا آمده که صلوة در لغت موضوعست بازاء دعا و در شرعیه
وضع کرده اند بازاء مجموع ارکان و هیئاتی چند قلبی و قالبی قولی و فعلی و حقیقت دعا بر وجهی
که اتم و اعم باشد آنست که بنده را بجمیع اجزای وجود قولا و فعلا و حالا لا سیما خود را حاذکر ازین
تضرع و ابتهال بجناب معبود و مسکنت او بیک نیاز کرده بجناب حق هیچ ذره از ذرات وجود او ظاهرا و باطنا از
دعا متخلف نبود و بعضی گفته اند اشتقاق صلوة از صلی است و صلی در آتش رفتن بود یعنی
وجود مصلی در صلوة بقبول انوار تجلیات صفات از غایت خضوع و خشوع و محافظت و دوبات
گو بیا در صف آن ذات و علامت ظهور آن تجلی خضوع قلبست ان الله تعالی اذا تجلی لشیء خضع
له و علامت خضوع قلب خشوع قالب باشد که شکستگی و وارستگی بجا است قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلوتهم خاشعون بیت صلوة الکمه کی بی خشوع · نزد یاران ریجود
در قوت القلوب آورده که نماز را برای آن صلوة گویند که صلت است میان بنده و حق سبحانه
سبب مواصلت بنده بلطف خداوند و در تعرفات سید الطایفه نقل میکند که قصد تو در نماز
اقامت آن باید و بس یعنی مقصد تو باید که فرح و سرور باشد باتصال بالمذکور که وسیلۀ نیست
بسوی او لا بد و یعنی مصلی حقیقی آنست که در حال الصلوة بغلبۀ نور شهود معبود جل ذکره
و تلاشی رسوم وجود از خلق منفصل و با حق متصل شده فعل خود را علت اتصال نه بیند و وسیله
میان بنده و حق نیم حرکات خود فعل بنده را کالا یعنی در هیچ عبارت نیاید مگر و تنها نعلین
که نماز را معراج المؤمن خوانند بیت حل ... کانت تحتاج یافت · انچه این کنگی معراج یافت
بیت دو کان ... رنگ درست · ... معنی ... هر کار ... و مما
رزقناهم و بعضی از انچه بایشان عطا کرده ایم و ایشان را بآن بهره مند کردانیده ایم ینفقون
نفقه میکنند در راه وفای طاعات ما انچه اخراج نموده مرغیبی فرمایند حصول رضای ما که نفقه
نفقۀ اهل و عیال مروتست و خویشان و همسایگان و دوستان از انما الخیر محفوظ ساختن
قرطبی آورده که چون در قرآن بلفظ زکوة آید مخصوص است بفرض و چون بغیر آن باشد محتمل
احتمال الفرض و التطوع دارد و چون بلفظ انفاق مذکور شود البته جز تطوع نشاید و چون بلفظ
صلوة حمل بر زکوة کند که قرینۀ اوست و در اغلب با یکدیگر مشغول میشوند چون اقیموا الصلوة

و آتوا الزکوة و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و اشتمال آن تخصیص این دو عماد دین محل ارکان
عبادات تفصیل و ترجیح ایشانست بر ما عدا چه صلوة عماد دین است و خانه دین بی ستون نماز دین
باشد بیت دین تو ایست ستون بی نماز · بهر قیاس چو ستون سر و ران · بیت ...
ز طاعت دو تاست · انچه از به ستون بیت تاست · و زکوة قنطرۀ اسلامست ...
بعبور ... قنطره امان نتوان یافت بیت ... زکات · ...
مهلکات · ... و عبادت بروی ... عمل ...
در تیسیر آورده که اظهر آنست که مراد این نفقه زکوة باشد و زکوة هر چیزی از جنس وسنخ آن
مال العوام ... ایشان زکوة عز و جاه تواضع و احسان زکوة دولت و شرف حضرت
زکوة فرزند نواختن یتیمان زکوة خانه آوردن مهمان زکوة اختیار دست گیری در ماندگان
زکوة علم تعلیم دیگران زکوة صحت بر عجز نمودن از کارها زکوة قوت جهاد کردن با کافران
آواز خوش خواندن قرآن زکوة گوش ناشنیدن غیبت و لغو و امثال آن زکوة زبان ناگفتن دروغ
و بهتان زکوة چشم نا نگریدن بر بیگانگان زکوة اسلام مخالفت شیطان زکوة ایمان خدمت
نمودن بارگاه زکوة زهد دور بودن از در سلطان زکوة فقر استغنا از غیر حضرت ملک العطا
زکوة دل تعظیم ایمان و اسلام زکوة سر مراقبت امر برو در کار جهان زکوة زندگانی فدا کردن
جان در راه رضای رحمن بیت آن درم دادن سخی را لایقست · داد نجان خود ... عاشق است
... بیت ... تا ... محققان معنی این کلمات بدین وجه گفته اند
که از آن قوتها که بدیشان ارزانی داشتیم در نفسهای ایشان از سلامتی جوارح و اعضا خرج
میکنند در راه طاعت و پرستش ما یا از آنچه عطا کرده ایم ایشان را ... قرآن آنرا می خوانند
و نفقه آن با جماع مؤمنان میرسانند یا از آنچه ایشان را آموخته ایم دیگرانرا فراخور استحقاق
آموزانند ... نموده که ... کرده ایم ... نور معرفت
افاضه میکنند بر دیگران هم از راه صورت و هم از روی معنی ... دوستان حق
خلفا ... ایشان ... صدقه ایشانست ...
چون آفتاب عالمتاب ... روشن است ...
...
او راست بیت ... چنانچه چشمه خود ...
حدادی در تفسیر آورده که حق سبحانه بنده مؤمن را سه چیز داده دل و تن و مال ...
سه چیز فرمان فرموده با ایمان و نماز و صدقه ایمان کار دلست و نماز خدمت تن و صدقه متعلق

بما لا از روی اشان می‌کرد ای بخند و لدا دمت برای شناخت من انعمه دو کون بجود شان نزد عطا
کرده‌ست در طاعه من بسوند یا صنت بکدا نوما لا انفاق داشت در راه رضای من دریا نکه
هر چه دهی بهتر از آن بیابی **بیت** خاک زمین میخ و در بهستان . سنک فیکند ارو کرمی
این روایة که کذشت بقول صاحب ینابیع در شان مومنان و یاران رسول صلی الله علیه
وآله وسلم و بهودانا سماع این روایه گفته‌اند این صنت ما شت و ما بدین خصلتها موصوف
ندعوا ایشان هام بوده در صفت مومنان فرود آمد که **وَالَّذِينَ** و آنکسانی که **يُؤْمِنُونَ**
ایمان آورند و بگروند **بِمَا أُنْزِلَ** بدانچیزی که فرستاده شد **إِلَيْكَ** بسوی تو از
قرآن و قرآن اگر چه تمام منزل نشده بود اما چون ببعضی ایمان آورند کانه که بهمه ایمان آورد
یا الکم مترقبا النزول حکم نازل داده یا تغلیب کرده منزل را بر غیر منزل اینجا اضافه از انحضرت
کرد صلوات الله علیه و در اینجا دیگر بجمع اتبعوا ما انزل الیکم اضافه با امت برای آنکه
مخاطبا ایشانند و اضافه به پیغمبر صلوات الله علیه جهة آنکه مخصوص بوحی او ست و بعضی ما
انزل الیه را کرفته اند از قرآن متلو و وحی نامتلو چون اعداد رکعات و تعیین نصاب زکوة
و حدود و جنایات چه از سنت آنحضرت هر چه گفت بتلقین جبریل و وحی ملک جلیل بود و ما
ینطق عن الهوی پس معنی این باشد که ایمان آورند بهر چه فرود آمد بتو از قرآن و غیر قرآن **وَمَا
أُنْزِلَ** و بدانچه فرستاده شد **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون توریة و انجیل
و سایر کتب آسمانی و اگر گویند ایمان بجمیع کتب با تنافی احکام آن چگونه راست آید جواب آنست
که ایمان بدان برین وجه باید داشت که جمله من عند الله است یا ایمان بدانچه اصول آن کتب بوده
از توحید و نبوة و سایر اعتقادات قلبیه دون احکام منسوخه و ایراد انزل بصیغه مجهول
جهة تعظیم فاعلست و ارباب تعظیم چون خلفا و ملوک یکی از چهار وجه خطاب کنند یا لفظ
غایب چنانچه سلطان شما را بدین میفرماید و حق تعالی امر فرموده الله نزل احسن الحدیث
یا لفظ واحد متکلم چنانچه امر کردم شما را بدین حق سبحانه میفرماید و اسئل بما انزلت الیک یا لفظ
جمع متکلم چنانچه ما چنین میفرماییم ایزد تعالی بر این وجه فرموده انا انزلناه یا بفعل ما لم یسم
فاعله چنانچه بر شما این حکم کرده شد و این قبلت انزل الیک **وَبِالْآخِرَةِ** و بسرای دیگر که دار الجزاست
یا نشاه اخری یعنی عالم از پس دنیا که قیامت **هُمْ** ایشان **يُوقِنُونَ** بیگمان باشند و دانند
که هر آینه بودنیست و خواهد بود ایقان علمیست که بعد از استدلال بهم رسد و ازین جهة حق سبحانه را موقن
نگویند و علم او را یقین نخوانند در تفسیر ابن عباس رضی الله عنه آورده که مراد از آخرة درین
آیه جنت است چنانچه در سوره ممتحنه قد یئسوا من الآخرة ای الجنة و این تفسیر انجاس مناسب نزول

کرد درین آیه تعریض است بیهود و ایشان بقرآن و بنعیم بهشت ایمان نداشتند قرآن را قبول نداشتند
محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفتند و اعتقاد ایشان بهشت آن بود که لذت مطاعم و مشارب
و مناکح و روحی که متعارف است نخواهد بود چه اکل و شرب جهة نشو و نما و جماعت و نکاح برای
توالد و تناسل و اهل جنت ازین مستغنی اند بل التذاذ ایشان بنسیم که روحانیت لطیفه و بادی
خوش بوی و سماع لذیذ و فرح و سرور و امثال آن و دوام و انقطاع نزد خلاف همی کردند پس
حق تعالی مومنان را با ایمان و ایقان در باب بهشت و قرآن بستود و تقدیم و بالآخرة دلالت
اختصاص مومنان میکند با ایقان در امور آخرة و آن سرای را آخرة گویند جهة تاخر او از دنیا
و وجه تسمیه دنیا دنو و قرب است با آخرة این سرا یعنی سرای ایمان نزدیکست اما غافلان که بفضای دنیا
و خیال آن مایل‌اند ایشان را از جهان بی‌نهایت که پیش پای و در پیش دارند و خیال الکه دین بود
آخرة قطع نتوانند که عبور بر ضرورت و خیال الکه در محض جهل و غفلت **بیت**
دنیا بلیت بکذر و در روی مکن مقام . بالای پل عمل بکون روی قرار نیست . قصر اجل بلیکه طرف اوست
سر منزل خوش است علی‌الدوام بین . عرفا گفته‌اند مراد از موقنان اصحاب قلوبند که ایقان
بامور آخرة از حساب و کتاب و بهشت و دوزخ و صراط و میزان و امثال آن درین جهان حاصل
کنند و این نوع مشاهدات بصیرتی باشد که دیده دلش ندیده ... صاحب یقین چون
اهل دل بود **بیت** این سخن خاصه صاحب دلست . انَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ
دلی را نهم انها مشکلست **أُولَئِكَ** آن گروهی که موسوم اند بدین صفات و موصوف بدین
سمات **عَلَى هُدًى** بر راه راست و نشان درست اند **مِنْ رَبِّهِمْ** از پروردگار ایشان یعنی پروردگار
توفیق او طریق صواب یافته اند و بجانب رشد و بصیرت و یقین حقیقت شتافته و نزد صوفیان
این هدی کشف و تحقیقات است در مقام تجلی انوار ذاتیه بعد از وضوح لمعات انوار صفاتیه
و تنکیر هدی اشارتست بدانکه بکنه او نتوان رسید و از غایة او خبر نتوان داد و استعلا که از
کلمه علی فهم می‌شود مشابه ترسیست و تمکن ایشان از هدایة و قرار و سکون ایشان بدان بمثابه محمل
او را اعتلا حاصل شود بر چیزی که برو ... آن و عقب و التجزا و در آید **وَأُولَئِكَ** و آن گروه
که یاد کرده شد **هُمُ** ایشانند **الْمُفْلِحُونَ** و ارستکان از عقبات عقاب و بوستکان تحت
ثواب **بیت** آنرا دین رسته رستکار بود . و ایمان رسته رستکار شده . فلاح در
معنی آید باقی بودن و ارستن و بکام رسیدن پس ایشانند باقی و دایم در نعیم ابدی و رسیده
بمرادی و ارسته از اهوال دوزخ و عذاب زمان و دل و جود رسیده بمقام قرب و رضوان
و از کشته بر آمدن حاجات و مطالب محققان گفته‌اند جمیع و عده‌ها قرآن در تحت فلاح

داخلت معنوی نزدیک میکند بدانچه استغفار کنند و برهند از هرچیزی که خوف دارند که از
اولئک تنبیه است بر آنکه اتصاف ایشان بدین صفات مقتضی هر یک ازین دو امر که هدایت و فلاح باشد
هست هم ایشانند و کافیست در تمیز ایشان از ما سوی و توسط عاطفه جهت اختلاف مفهوم
جملتین است و ایراد کلمهٔ هم دلالت بر اختصاص فلاح میکند بدیشان یعنی از طایفه که نعتهای
مذکوره مبعوث و موصوفند رستکاری خاصهٔ ایشانست سه یعنی نیکو آن روز که داوری
روز رستکاری جمعیت و لیس فی کلامه آنست که این دو آیه نیز در شان مومنانست از اهل
و در بعضی تفاسیر آنکه در شان مومنان اهل کتابست چون عبد الله بن سلام و اصحاب او که هم بتورات و انجیل
و کتب متقدمه ایمان داشتند و هم لوای ایمان بقرآن و در عرصهٔ ایقان برافراشتند و بر تعظیم
بهشتی معترف شدند با اهل ملت خود مخالفت نمودند در ینابیع آورده که چون این دو آیه از مکه بمدینه
بود عنایت بعنان ملت اسلام و سلیمان منهج متابعت سید انام علیه شرایف الصلوة و السلام
فرود آمد عبد الله بن سلام با جمعی و بعد آمده کان بجانب اسلام در حضرت نبوت صلی الله علیه عرض کرد یا
رسول الله مومنان و اخیار و انصار و مهاجرون و انصار بشیر بعث کرامت این صفت ها نوازش
یافتند اما ما که مدتی بطریق موسی علیه السلام عمل نموده باحکام توریت متمسک بودیم و حالا
بسلوک منهاج متابعت این حضرت مشغول شده بمعروف و نهی شریعت غرا و ملت حنیفیهٔ بیضا قیام
داریم از این حیثیت فضل ما و الدشت خواهد رسید بالزان دو آیه دیگر در شان ایشان نازل شد و
اول سوره تا اینجا چهار آیه است که اول دو در صفت مومنانست ظاهر و باطن مستعمل بوایسته عمل و نعم
و آیه بجا شریعتی که شبهه ایشانند و روز بوته دارد در توجه حافظه ... بیفزاید و نفس را دید
فلبعلم قوت در خلوتات دل در علم و معرفت حاصل آید و الله اعلم بالحقایق کلها و بعد از آنکه بجهت
مانو و منافق مومنان از امتیاز اهل کتاب و دو اوصاف ایشان فرموده و نعتها کرد ان الطاف
ربوبیت بدیشان ارزانی داشته بود در ضمن چهار آیه یاد نمود دو آیه دیگر معایب خصال و
شمایل احوال و مساوی اقوال و افعال کفار و مشرکان بیان میکند و بعد از تقدیم ذکر اولیا
و سند کار اعدا کرد که اهلیت مقام قرب دارند و عنایت توفیق و تایید شامل حال ایشان شده
هدایت منتفع شده اند بحال آنکه اعتماد ایشان از اهل شرک و عناد که ایشان از هدایت قرآن نفع
نمیکند و وجود و عدم کتاب و انذار رسول صلوات الله علیه و سکوت آن نزد ایشان یکسانست
اشارت میفرماید و میفرماید ان الذین بدرستی که آنکسانی که کفروا بپوشیدند و انعام
نعمت خدا کفر در لغت پوشیدن شیئی است و بواسطهٔ پوشیدن شب را اشیا بتاریکی کافر
گویند کافر نیز پوشنده است حق را بباطل و چنانچه دانسته شد که ایمان عبارتست از تصدیق

آنچیزی که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرو آمده از نزدیک خداوند تعالی هر آینه دانسته
شود که کفر تکذیب آنست و کفر چهار نوع باشد اول کفر انکار که حق را بدل نشناسند و بزبان نیز
اعتراف نکنند دوم کفر جحود که بدل شناسند اما بزبان معترف نباشند سیم کفر عناد که بدل دانند
و بزبان اقرار کنند اما بدین ایمان نشوند چهارم نفاق که بزبان مقر باشند اما بدل منکر باشند
در معالم التنزیل آورده که هر کفر یکی ازینها بقیامت آید او را عذاب امر زش نیست ان الله لا یغفر
ان یشرک به اغلب مفسران برآنند که مراد درین آیه کفر انکار است و حق سبحانه میگوید آنها که بپوشیدند
حق را چون ابو جهل و ابو لهب وحدانیت الله اقرار نکردند و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم باور نداشتند
و بزبان شرع را کردن ننهادند چون ابو جهل و متابعان او و بروایت کلبی از ابن عباس رضی الله عنه
کفر جحود است یعنی آنها که حق را شناختند و بپوشیده داشتند علمای قرار و اعتراف و کذا شتند
چون حی بن اخطب و اصحاب او از یهود مدینه که عوام را در جدال و عناد تشید عالم ملکوت
علیه میکوشیدند و ایجد در نعت و صفت او از توریت میدانستند از روی حسد می پوشیدند
سواء علیهم یکسانست بر ایشان و مساویست نزد ایشان ءانذرتهم ایشانرا بیم غایب کنی
کنی از عقاب خدای ام لم تنذرهم یا نترسانی و از عذاب کاهی بیم کنی و انذار اخبار است با خوف
هیبت حالیه نه تبشیر که خبریست با سرور و بهجت و اقتضای دین یا بیم دادن یا بشارت کفایت
که تاثیر او در نفوس بیشتر باشد و طبایع را اهتمام بدفع ضرر از جلب نفع زیاده بود بر هر کدام که بر
ایشان فایده نمیکند بشارت بطریق اولی اهل معانی گویند نظم کلمه استخبار است و معنی او خبار
و عدول از مصدر بفعل جهت ملاحظه معنی تجدد یعنی هر لحظه بیم کنی و اگر نکنی لا یومنون
ایمان نمی آرند و تعمیم کرده نه تاکید و قول سابقست که حضرت رسول الله صلوات الله علیه قطع طمع
کند از ایمان ایشان و دل را از فکر ایشان از غم و تفرقه فارغ گرداند چه حرص آنحضرت بر ایمان خلایق
تا غایتی بود که حق تعالی فرموده ای محمد خود را از غم ایمان ایشان هلاک خواهی کرد فلعلک باخع
نفسک پس بحکم الیاس احدی الراحتین او را از اندیشه فراغت داد و گفت خاطر از غم ایشان
آسوده دار و دل از بند دفع ایشان بیرون آر که ما در ازل رقم شقاوت بر ایشان کشیده ایم
شایعا خذلان و حرمان ایشان حکم فرموده چهره حال ایشان نه چنان تیره است که بمشعلهٔ انذار
روشن گردد و لباس بخت ایشان بمثابه سیاه که بآب دعوت سفید شود بیت
باب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه محققان از این آیه استدلال
بر منع حال حضرت رسالت صلوات الله علیه میکنند با کمال حق سبحانه و تعالی بعد از
نجات سال با نوح پیغمبر علیه السلام گفت انه لن یومن من قومک الا من قد آمن در دعایت حال الخ

کفت که لا یؤمنون تا خاطر عاطرش مطمئن کرده و دیکر اثبات اعجاز قرآن نیز هست که از غیب
خبر داد و بیان کرد که ابو جهل و اتباع او عدم آن دولت متابعت ملت تو نخواهند یافت و روی از عبادت
اصنام باطله خود بنخواهند تافت یا هرچند وظایف لطایف قرآن بدیشان رسانی و آیات
وعد و وعید و عدم و ایشان فرو خوانی از احکام محرف تورات دست باز نخواهند داشت و تمسک بحبل
المتین شرع میز نخواهند کرد و جواب سخن که کوید چه حکمت در دعوة کروهی که چون امتناع از حق
و اصرار ایشان بر باطل و بما لعله دانسته و معاندی جز از ایشان متوقع نباشد این کفته اند که دو وجه
فایدهاست یکی آنکه حجت بر ایشان قایم شود و ایشان را مجال عذری نماند که کویند پیغمبری بما نیامد
و ما را بحق نخواند اکر رسولی بما فرستادی و از حقیقت احوال ما را خبر دادی متابعت
میکردیم لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک دوم آنکه پیغمبر را صلوات الله علیه ابلاغ و انذار آیات
و برکات جهاد با ایشان و صبر بر جفا و عناد ایشان او را ذخیره باشد و ازین سبب سواء علیهم کفت
چه آنحضرت را بدین دعوة فضل انذار ثابت است لکن تا بعثت پیغمبر صلوات الله علیه بر عموم باشد
و فرمان عالیشان وی بهمه کس متوجه کردد و اکر دعوة خاص باشد بجمعی که منتفع میشوند بدان
پس بعثت عام نبود و حال آنکه آنحضرت مبعوث بهمه است وما ارسلناک الا کافة للناس و جواب
معترض که کوید خدای تعالی خبر داد از عدم ایمان کفار و ما می بینیم که بعضی کافران ایمان می آورند
آنست که اکرچه ظاهر آیه اقتضای عموم میکند اما معنی او خاص است بجمعی چنانچه در اسباب نزول
آمده که این آیه در شان ابو جهل و غیر او از خویشان اوست یا در یاران یهود مدینه چنانچه سبق ذکر
یافت و کفته اند در شان کشتکان بدر است از کفار و حق سبحانه از آیه ما قبل از قتل ایشان در [?]
وقوع رسانیده و خبر داده که ایشان کافر کشته خواهند شد و در ینابیع آورده که در حق کسانی است که حق
دانسته بر کفر خواهند مرد و در [?] عین المعانی فرموده که احتیاج بتخصیص نیست بدانکه هر که
ایمان آورده و خواهد آورد در یؤمنون بالغیب داخلند پس باقی نماندند مکر آنهاکه هرکز ایمان
نیارند و در لباب میکوید که لا یؤمنون دعاست نه خبر یعنی اشارتست که هر که ایشان را ایمان مبادا و در
بحر الحقایق معنی آیه [?] بر حقیقت بین و حریان میفرماید که آنها که کافر شدند یعنی قرار عهد الست
را منکر کشتند و حسن استعداد فطری را بکسب صفات سبعی و بهیمی و شیطانی بپوشیدند
ایشان را استماع مبشرات و عدم منذرات وعید یکسانست روزنه دل ایشان که بعالم غیب
داشته حالا بحجاب حجب [?] مسدود است و روشنایی آشنایی میثاق و روز [?] تلاقی ازانست
مفقود در دیوان ازل بانقطاع ایشان حکم فرموده اند و احوال ایشان بادبار و نکار در روی حال ایشان
کشوده بیت هر که با ادبار توام آمد از آغاز کار ۰ تا ابد کر بد کو مقبل نمیکردد بجهد ۰ [?]

افتاده چون از نطق محروم آمدست ۰ کر چه دارد ده زبان قایل نمیکردد بجهد ۰ امام قشیری فرموده که
هر که در ظلمات دعوی ماند و حرفی از صحیفه معنی نخواند بنصیحت مرشدان کامل و فریب مقلدان
باطل نزد او یکسانست نه آنکه باز ماندن او در مرتبه دعوی صفت تمیز را از او سلب کرده و محل
شناخت و مزاوات امتیاز از دست او بیرون برده لاجرم حسن از قبح و فاسد از صحیح نشناسد
بیت تا روکر داری پسر تا [?] زنده کس ۰ یکی قلبی [?] که زر دارد قلب
روی نبود که چه تماشی دارد اما چون محک آید شد عیار او پنهان نماند بیت خوش بود کر محک
تجربه آید بمیان ۰ تا سیه روی شود هر که درو غش باشد ۰ و بعد از آنکه حق سبحانه اعلام فرمود که
کروه ایمان نیارند تعقیب نمود آنرا بچیزی که جاری مجری سبب باشد ایمان ایشان را پس کفت ختم الله
مهر نهاد خدای علی قلوبهم بر دلهای کافران و بپوشید آنرا تا بیان حق فهم نکنند و خبر درست
و راست در نیابند که آیه در شان یهود است معنی این باشد که پوشیده کردانید دلهای ایشانرا
بجزای آنکه در قبول حق قصد توریة بغیر حق سرکشی کرده بجحود آن لا فتح [?] که بما فتح الله علیکم
حق سبحانه در مقابله آن فتح ایشان را بختم [?] کرده و [?] کردها ایشان نیز بمهرات و [?]
ایشان را بظلمات انکار و تکذیب پوشیده و مستور بیت زنک کار بر آینه هر دم لیکن
از ترکیبش چه کس روشن شد ۰ اشاعره بر آنند که ختم عبارت از آفریدن داعیه در قلوب کفار و معتزله
کویند علامتیست در دل که چون ملایکه دلی را بدان علامت بینند دانند که صاحب او اهل آن
نیست برای وی استغفار نمایند بلکه در لعنت و نفرین وی افزایند ابن عطا کفته که ختم اهانت
اثریست بر دل و آن داغ هجرانست و این بر دلی که بداغ هجران مبتلا کرده دریغ آنجانی که بوی وصال
جانان بوی نرسد بیت از فراق تلخ میکوئی سخن ۰ هرچه خواهی کن و لیکن آن مکن ۰ تلخ [?]
فرقت تو هیچ نیست ۰ بجز ایام جور و سامان مکن ۰ علماء دین سخن کفته و سخن بسیار است
اهل حق بر آنند که این ختم عقوبتیست از حق تعالی که منع میکند از ایمان بطریق جبر و او دو کفر
نیاورد آن دعوی کرده بلکه بنابر آنکه عذاب او سزای تمادی بکفر و مکافات اصرار بر [?] و معاصی
کفته که ختم یعنی حکم کرد خدای تعالی بر ایشان بکفر چه در ازل دانسته بود که ایشان از دین
ایمان را نخواهند رسید عین المعانی کوید که دعاست چنانچه قاتلهم الله و کفته اند که تشبیه عمل ایشانرا
بمهر دلهای ایشان کردانیده قال الله تعالی طبع الله علیها بکفرهم چه هر جا مهر نهند از برای آن باشد که مانع
کردد از دخول چیزی در وی و خروج چیزی از وی بر قلوب کفار را مختوم کردانید تا روشنایی آشنایی
در آن نبود و تاریکی بیکانکی بیرون نیاید از دلها ایشان را مهر کرد تا [?] که [?] باقی ماند
و روز قیامت بنظر ایشان در آرند تا چون جزای مهر بدیشان رسند دانند که مستوجب آنند محققان

باشد که دل کافر را محل مهر کردانیده و دل مؤمن را محل مهر انجا که مهر است میگوید ختم الله علی قلوبهم
انجا که مهر است میگوید و زینه فی قلوبکم یکی را مهر بیگانگی بر دل نهادند تا در زها و بند کفر بر کردانت
و یکی را مهر یگانگی و مودت و الفت کند تند در دو نهاد بر سوق چون جانان شد آن بواسطه مهر کرت
شعلهٔ قهر شوند و این بواسطه مهر معرفت در حجلهٔ لطف نازنان **بیت** آن یکی خوش دلکه
یادم دیرانست وین دکر حیران که چشم بود است **وعلی سمعهم** و مهر نهاد بر کوشهای ایشان تا سخن
حق نشنوند و در موضع سمعت قلوب را جمع آورده و سمع را واحد صاحب کشاف مصابیح تفنگی کند
و علی حواس سمعهم و کویند سمع مصدر است و از اثنیه و جمع نکنند یا انکه سمع هر یک مراد باشد
در موضع آورده که دلها را جمع یاد کرد جهة انکه دلها را هم و مقاصد متفرقه بود هر یک در دل
مقصدی و مقصودی دیگر داشتند و سمع را یکی آورده زیرا که در استماع سخن حق بر وجه انکار همه
متحد بودند و هر یک کوش می شوند ندو **علی ابصارهم** و بر دیدها ایشان **غشاوة** پوشش است
نه چنانکه بر آن داشت تا چشم پوشیده مانند و راه حق نه بینند ابصار جمع بصر است و آن ادراک
عین باشد و بمجاز بر قوت باصره و بر عضو نیز اطلاق کنند اداوت دانش و دولت و سمع و بصر و دل منبع
معرفت و علم اند سمعت که مدرک آن کوش بود یا اعتباریکه مطلع بران چشم باشد از مهر
بحجم و تغشیه مبتلا کردانیده مکافات ایشان را و در حقیقت مهر و پوشش نیست بلکه تمثیل میکند
دل و کوش و چشم ایشان را که بجان در اغراض دینیه انتفاع نمیکیرند و بر حهای بفتن بسیا نفع که آن آهنکه
و بپوشند تا کسی از آن نفعی نگیرد و تخصیص ختم بقلب و سمع برای آنست که جهت ادراک آن متعدد نیست
یعنی فعل خاصه دل دریافتن است و آن کوش شنیدن و این فهم و سماع بیک جهت اختصاص دارد
بلکه هر جهتها داران متساوی اند لاجرم در منع دل و سمع از فعل ایشان لفظی آیت که از همه جهت
مانع شد مخصوص بجای بود و آن ختم است که منع دخول میکند و مختوم علیه از جمیع جوانب اما بصر
بصر از یک جهة مقابل باشد و بس در منع او از فعل خاص وی غشاوه کافیست و تقدیم قلب که معدن
کاهست بر سمع و بصر که جاسوسان و کارکزاران وی اند موجه است و سمع از نظر شرفست
بواسطه انکه از بصر اشرف مقدم بر و مذکور شد و شرف او آنست که سمع شرط نبوت باشد بخلاف بصر
جه بعضی از انبیا علیهم السلام بعدم این قوت مبتلا بوده اند چون شعیب علیه السلام و دیگر انکه نطق
بسمع مترتبست و هر که در اصل از شرف سمع محروم باشد البته از نعمت نطق عاری خواهد بود چنانچه
کرمادرزاد را مشاهده میرود و درین معنی کفته اند **بیت** بند شنو تا که بری منفعل و فتح
کلید باشد آخر آن کرا ولخلقت کرست **ولهم** و مر ایشانراست بی امر استحقاق و ایجاب کوید
یعنی حق ایشانست از وی **عذاب عظیم** عذابی بزرگ عذابی آنرا کویند که ایشان را درد دهد

اندازد و از راحت باز دارد و صفت عذاب بعظیم جهة آنست که آن عذاب ایشان نام دردی بوده
تقلیل پاسر و غارة و هم در دانش خواهد بود با نواع عقوبة و شدة و کفته اند عظمت را آنست که چون
یک موی بوده همه اعضا را اجزا انسان متالم کرده و حقیقت آنست که آن عذاب را انتها نیست
عظیم میتوان کفت یکی انکه جاوید باشد مر ایشان را و از ایشان منقطع نگردد و ما هم بخارجین من
النار دوم انکه تخفیف نیابد و هر چه در ملت دیدند باید لا یفتر عنهم العذاب سوم انکه زمان بزمان
زیاده شود و لحظه فلحظه افزون کرده عذاب زدناهم عذابا فوق العذاب در احقاق آورده که عذاب
بزرک دوری است از لذت ذکر حق و در دی مهجور و مردود از دولت لقای او و در حقیقت نزد محققان
عذاب بزرک عبارة از فراقست و مهجوری بود از سعادت تلاق و از پنست که وصال دو فراق است
دوزخ کویند **بیت** دیکران تا هم حدیث دوزخ و جنت برند • دوزخ ما هجر است و محل ما
جنت • و چون حق سبحانه پس از مدح مؤمنان که موافقت در ظاهر و باطن ذم مشرکان که مخالف
حقند بصورت و معنی باز نمود بعد از ان ذکر جمعی میکند که مترددند میان قسمین موافقت دارند با
طایفه اول بظاهر با کروه ثانی بباطن و ایشان منافقانند و بعضی از علما منافق را از کافر اصلی تحتر
داشته اند جهة انکه منافق قصد تلبیس و فریب دارد و کافر زمان نه بر طرف و منافق دروغ میگوید
و کافر باعتقاد خود دروغ نمیگوید و منافق کفر خود را باستهزا ضم کرده است و کافر اصلی آن نکرده
لاجرم جای ایشان در دوزخ فروتر بود که مقرر شد ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
و با انکه در اول سوره بقره در شان کافران دو آیه نازلست در معنای ایشان سیزده آیه فرود آمده و
جهة اشتباه امر و تردد حال و خبث عقاید ایشان سخن دراز کشیده و دامن آیه بالاشا
وقوع یافته و از این آیات صفات ذمیمه ایشان بچهارده صفت که اصل است دعوی باطل
فریبندکی و جهل و بیماری دل و دروغ و افساد و سفاهت و طغیان و استهزا و ترک هدایت و زیان
کاری و کری و کنگی و کوری و از بنجمله دعاء باطل ایشان آغاز نموده میکوید **ومن الناس**
و از آدمیان ناس لفظیست موضوع از برای جمع و واحد او انسانست بغیر قیاس و ناس را انوس
کرفته اند که بمعنی حرکت و ثبوت هر دو آمده و هر یک این دو حالت وجه تسمیه می شاید یا از نسیان
که بدایت آن آدم علیه السلام وصیت حق را در باب اکل شجره فراموش کرد فنسی و لم نجد له عزما
ایشان رقم نسیان بر جبین عهد ایشان کشیدند **ع** وسمیت انسانا لانک ناسی • و کفته اند
انسان از انس مشتقست یعنی ایکرفتی بیشاهدت یکدیکر و مستانس باشند و بعضی کویند ما خذ او
ایناس است که بمعنی دیدن باشد و وجه تسمیه ظهور ایشان و مرئی شدنست بخلاف جن که
از بصر پوشیده اند و لفظ جن را از جنان کرفته اند که بمعنی پوشیده شدنست پس مفرمایند که از

ایشان مَن یَقُولُ کسانند که میگویند آمَنّا بگرویدیم ما بِاللهِ بخدای وَبِالیَومِ الآخِرِ
و بروز بازپسین یعنی قیامت و آن روزیست که پس از وی شب نباشد یا آخر اوقات محدوده آست
که وقت را بعد از آن حدّی نبود این گروه که ایمان از مؤمن باول و آخر یاد کرده‌اند که مقصود اعظمست
یا ادعای آنکه احاطه کردند با ایمان از جانبین و تکرار حرف با اشارت با آنکه هر یک از ایمانین بر صفت صحت
واستحکامست حق سبحانه نفی سخن ایشان میکند و میفرماید وَمَا هُم و نیستند ایشان که این
سخن میگویند بِمُؤمِنِینَ گرویدگان و راستگویان در ایمان خود بخدای و روز قیامت
مقید نکرده حق تعالی و در اطلاق فرمود که ایشان مؤمن نیستند یعنی مطلقا ایمان ندارند بهیچ
و بروز آخر و نه بغیر این و در اثبات ایمان ایشان جمله فعلیه مذکور شده که دلالت بر تجدد و
حدوث میکند و در نفی ایمان از ایشان جمله اسمیه وقوع یافته که بر دوام و ثبات نفی دلیل است تا ابلغ باشد در انتفاء
ایمان ایشان بدین آیت استدلال کرده‌اند بر آنکه ایمان بمجرد قول زبان بی تصدیق دل ایمان نباشد
و هم بدین آیت اعجاز قرآن ثابت باشد چه منافقان اظهار ایمان و اضمار کفر میکردند و این آیت خبر داد از
آنچه در دلها ایشان نهان بود و اخبار از غیب معجزاتست و دلیل است بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم هست که مخصوص شده باطلاع بر غیب و حق تعالی میفرماید فلا یظهر علی غیبه احدا
الّا من ارتضی من رسول و باید دانست که اکثر علما تفسیر برآنند که این آیه و ما بعد او تا یا ایها
الناس اعبدوا در شان منافقانست چون عبدالله بن ابی و جد بن قیس و اتباع ایشان و در تفسیر
امام سهل دیباجی از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که در شان یهود نازل گشته بر توجیه
اول نفی ایمان از منافقان ظاهرست که بزبان اقرار داشتند و بدل باور نمیکردند و بر قول دوم
نفی ایمان بالله کرد از یهود زیرا که در مرتبه تشبیه بودند و عزیر را علیه السلام پسر خدای گفتندی و
ایمان ایشان بروز قیامت نیز درست نبود چه بهشت را خالصه خود میدانستند و عذاب را
در دوزخ قایل نبودند والله اعلم و باتفاق علما و قدر مؤمنین لازمست جا کرد و منکر گشته یعنی
چنین باشد که نیستند ایشان مؤمنان که خداع کنند با خدای و رسول و بدین تقدیر صفت
موصوف هر دو منتفی کرده و مراد نفی ایمان و اثبات خداع است پس این جمله دیگر است که حق سبحانه
میگوید یُخادِعُونَ اللهَ مکر میکنند و فریب میدهند بزعم خود خدای را وَالَّذِینَ آمَنُوا و کسانی
را که ایمان آورده‌اند از نهایت جهل و اضمار اخفای کفر دلیری میکنند بر خدای و خدای ایشان را مهلت
میدهد لاجرم گمان میبرند که با خدای خداع کرده‌اند بو حنیفه میگوید ظاهر میکنند خلاف آنچه در دل
پوشیده دارند و خداع در اصل لغت پوشیدنست و خزانه را که نفایس در و مخفی باشد مخدع گویند
و خداع ایشان آن بود که بزبان کلمه توحید میگفتند تا جان و مال از دهان آن نگاه میداشتند

و در ضمن آن غرضها و دیگر مندرج بود چون شرکت در غنایم و اطلاع بر اسرار مؤمنان و امثال آن
و بجان می‌پنداشتند که خدای همچو منافقان را می فریبند قولی دیگر آنست که چون با رسول خداع میکنند
چنانست که با خدای تعالی میکنند و بعضی این سخن بر وجه استفهام است یخادعون ای ایخادعون فریب
میدهند و میتوانند داد حرف استفهام حذف کرده‌اند چنانچه در آن آیه که هذا ربی فقد جاء حیث
آنکه گوید مفاعله بین اثنین میباشد و خداع از صفات الهی نیست پس یخادعون چون راست
گفته‌اند ما درین فاعل کلی نیست بلکه اغلب آنست که بین اثنین باشد و معنی آنکه در عالجت نعل
لیجان بود چون عاقاه الله وسافر فلان و نه از تعالی فرقا بینهما بالمجاز بهمانست وَمَا یَخدَعُونَ
و نمی فریبند و ما یخدعون که قرّاء مشهور آمده بهمین معنی است در مفاتیح الغیب فرموده که اهل
لغت میگویند خادعت فلان وقتی که در خداع خود عاجز شد و گویند خدع وقتی که مکر او کار کرده
اینجا چون خداع ایشان فایده نیافته و در قصدی که داشتند مقصود حاصل نشد آنرا خداع گفت
و چون ضرر و فریب ایشان بدیشان رسیده پس در حق نفس ایشان خدع باشد یعنی بحقیقت نمی‌فریبند
ایشان إِلّا أَنفُسَهُم مگر نفسها خود را و بال مکر و فریب ایشان بدیشان باز گشت حق سبحانه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و مؤمنان را بر نفاق مطلع گردانید تا در دنیا رسوا شدند و در عقبی
مستوجب عقوبت گشتند مراد از نفس ذات ایشانست یا روح یا دل چه نفس بر اینها اطلاق میکنند
وَمَا یَشعُرُونَ و نمی‌دانند که چنین است و چون توانند که بدانند که بدانند و دانستن معلوم نیستند
نمیدانند که فریب آنست که ایشان میدانند یعنی استدراج الهی را شعور نکردند تا ایشان را فرود آورد
ایشان را در مرتبه حمار که حس و دراک ندارد و گفته‌اند معنی آنست که نمیدانند که خدای بر ضمائر ایشان
و هر کرده مقام خداع باشد با کسی که از سر باطن آگاه است خود را فریب داده باشد خلق چون بر اسرار
یکدیگر اطلاع ندارند امکان دارد که همدیگر را فریب توانند داد اما آنکه نهان داند کسی او را فریفتن
چون تواند بیت کیرم که مزوّر خلق را بفریبی * با او چه کنی که باطنت میداند پندکی فرموده که
ای آنکه عزم کار در دولت محققت آنکه دل آفریده میداند که دروغ جهت بسیار نکوئی تا از غم کفر
بیرون نکنی پوشیده داند با او چون کنی مکر آنکه آن عزیمت از دل بیرون نکنی بیت بگفته فکر
کو محالست که از خیال * در دل نهان ز عالم اسرار کند آگاه بید نهفتی معنی لا یشعرون تا ذات فرود آورد
کز نقش نگیرید بما این خود جهة علی که در دل ایشانست بیت ایشان گویند دل علی ایشانست
کر آنان در حق شناسی آیتیست حق تعالی ازین معنی خبر میدهد فِی قُلُوبِهِم در دلهای
منافقان مَرَضٌ بیماریست و آن شکست در دین و چنانچه مرض بدن را ضعیف میکند
شک نیز موجب ضعف دین میشود یا آنکه شک حالتیست میان قبول و رد چنانچه بیماری حالتیست

میان موت و حیات در لطایف آورده که حق سبحانه کافر را مرده خواند جهت آنکه از کتاب حیات
حقیقی که عبارة از شناخت الهی است بی نصیبند انک لا تسمع الموتی و مؤمن را زنده گفت بل احیاء
الکه بحیات ابد رسیده بل احیاء عند ربهم و منافق را بیماری وصف کرد که مترددست میان
زندگی و مردگی و گفته اند مرض دل پوشیدن و داشتن بدیهاست و گویند بیمارگی و تاریکی
و ظلمت لیلة مرضیة ای مظلمه و بقول ابن عباس که مراد از آیت یهود اند بیماری دل ایشان غم و ملال
بود بسبب ظهور اسلام و نصرت مؤمنان و تفوق شریعت. صاحب کشاف گوید استعمال المرض فی
القلب شاید که حقیقت باشد چنانچه گویند فی جوفه مرض ای الم و شاید که مجاز بود و بمعنی اعراض
قلب راجع بود از غل و حسد و امثال آن استعاره کرده بمرض چنانچه استعاره کنند صحت و سلامة
در نقیض اینها مثلا گویند فلان سلیم القلب یعنی دل درستی دارد و در آن غش و کینه نیست
بزرگان گفته اند حقد و حسد است که ایشان را بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و بر اتباع
او بود و مرض حسد بدترین امراض است چه صاحبش خود را بکشد و سنان بیان ندارد چون
که بعد از تضاد ان هیچ نبود دامی مجوز تا هیچ نماند بیت بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست
که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست. در موضح آورده که چنانچه مریض از غذا لذت نمی یابد از
دل منافق نیز حلاوت ایمان ادراک نمیکند بیت حرص ذایقه که باشد خلل چه شناسد
چاشنی طعم عسل فزادهم الله پس زیادت کرد خدای تعالی مر ایشان را بسبب کار ایشان مرضا
بیماری شک و نفاق و زیادتی چنان بود که هر چند آیات قرآن فرو می آمد شک و شبهه ایشان
می افزود و گفته اند مرض ایشان با نزول الفرایض و حدود زیاده شد چه منافق با تکلم بکلمه
شهادات صعب بود اما زمانی که وظایف عبادات و عقوبت جنایات بدان زیاده شد اضطراب
و تردد و ارتیاب ایشان افزون گشت و نزد بعضی این کلمه بر وجه دعاست یعنی زیاده کناد خدای
تعالی در دل ایشان تاریکی شک و تیرگی نفاق و دعا بد کردن در اغلب از عاجزانست مثلا کسی انتقام
از کسی قادر نیست و او را نفرین میکند اما اینجا بر عجز حمل کردن نشاید بلکه تعلیم است مؤمنان را
داشته که دعا بد و نفرین بر منافقان روا است و لهم و مر ایشان را یعنی منافقان یهود را
عذاب الیم عذابی دردناک که الم آن انقطاع نباشد و مرجع آن بحطاء ایشان که حاصل شک و شبهه
رسد و آن عذاب بجهت چیزی باشد بما کانوا بدانچه بودند یکذبون که دروغ گفتند و کرم
تشدید خوانند معنی این بود که تکذیب کردند خدای و رسول را و حق ایشان با ورد داشته
سلمی گوید مرض دل غافل بودن او است از عیب و غایت دور بودن از امداد توفیق و عنایة
از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند که آن مرض حالیست که با وجود آن حال لقاء

برایمان آوردن و گفته اند که در دلهاء ایشان بیماریست یعنی محبت دنیا که سر همه گناهانست و میل
بمتاع فانی آن و اعراض از نعیم جاویدان پس خدای زیاده کرد مرض ایشان را بدینسان و آفات و هموم و غموم
علایق و عوایق بر ایشان گماشت تا حدی که از فراغ اهتمام با مور دینی نماند ایشان از اعتنا بامر آخرت
محجوب و مشغول شدند و بدنیاء باقی بر عیوب غافل ماندند بیت وای آن دون همت دنیا طلب کو شب
روز هست در تبع و تعب. مقصد و مقصود او دنیاست بس. در ره دین و نیاز دیده کس. صاحب بحر الحقایق
التاویل فرموده که در دلهای ایشان بیماریست یعنی نتیجه الی النفاق و محال الشیطانی که بواسطه آن محجوب
مانده اند از تجلیات صفات حق و در بحر الحقایق آورده که مرض دل ایشان التفات بغیر حق و کر
دل ایشان از بیماری حق بالوجود و حیات نیستی ما سوی الله ملتفت گشت و جمال حق مشهود ایشان نشد
مستغرق در بیماری محبت بودند و هیچکس که محبت مرض بگیرد ساخته دل ایشان نماند پس جوهر مرض
التفات تغیر یعنی از خداع و دعوی و مکر ایشان زیاده شد و لهم عذاب الیم یعنی حرمان از وصول
هجران از رضا المبتلاء شدند این بیماری که اعدا را بود و محبت و ایشان دردی که اعدا در مانی فی
طریقت فرموده که زنار مذاق تو منافق کیست که از ازل تا ابد در بیماری نیست مرز و در عذاب بیمانی
فرداء در حسرت جاوید افتد و زنگار درد از اندرون بی فرداء نهان در حجاب دار خدای بیت
کار ترا عجز حکم خدای نیه. وانجا که کشش ذره بار نیه. از سستی جمل امید هشیاری نیه. و در دفتر آیند
جزای نیه. و اذا قیل و چون گفته شود لهم مر منافقان را گویند مؤمنان که تذکر ایشان کنند
لا تفسدوا افساد مکنید و تباهی مگزینید فی الارض در زمین بکفر و معصیت و ترغیب مؤمنان
و میل بکافران قالوا گویند انما نحن جز این نیست که ما مصلحون هیچ کس نیستیم صلاح
کار خود با طلعت و خبر جمهور بر آنند که چون گویند منافقان که خیانت و مداهنت که مؤمنان و
ترک کنید گویند ما شایسته کارانیم مراعات دیانت و حفظ امانت بر عنایت کنند چون گویند بخود را
که افساد مکنید در مدینه و تحویل آن منع مردمان از متابعت دین محمد صلوات الله علیه و آله
کافران بر قتال با اهل ایمان گویند ما مصلحانیم و بتحقیق میکنیم که حکم فیه تجاوز نمی نماییم و در سایع
فرود یکرقاده نقل میکند که خواهل آخر الزمان اند که او بجود فساد خود را صلاح و مصلح دانند نیز
فارسی مرویست که این آیه در شان قومی آمد که هنوز نیامده اند و ایشان که موجود باشند که چون ایشان را
گویند فساد مکنید در زمین بالمعاصی و بتغییر سنت گویند ما مصلحانیم با اداء وظایف و نکاح
ملت امام راغب فرموده که معنی قول سلمان انه یجئ بعد این جمع باید که حال ایشان شبیه بحال
این جمع باشد نه آنکه مطلقا این آیه در شان ایشان نازل شده بما قبل الحق بما قبل بر ظاهر است
و خدای تعالی از منافقان خبر میدهد که گفتند انما نحن مصلحون انما کلمه حصر است و چون تازیها

تعریض حاصل میشود که حصر صلاح بر ما است و غیر ما یعنی مؤمنان مفسدانند قال الله تعالی جواب
میگوید از مؤمنان و اثبات میکند افساد بر منافقان و میفرماید أَلَا بدانید ای مؤمنان که این کلمه
تنبیه است إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان یعنی اهل نفاق هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشانند تباه کاران و به
فساد رسانندگان خود و کار خود را که دشمنی حق تدارک کرده اند و فتنه و تحصیل فساد در میان و کیسه
آیه اقتضای آن میکند که جز منافقان کسی دیگر تباه کار نباشد و حال آنکه مفسدان بر انواع اند اما
مراد آنست که در مقابله افساد منافقان که دشمن نهانند فساد دیگران هیچ بر نیاید جهت آنکه از
دشمن ظاهر حذر توان کرد و از دشمنی و فساد منافق احتراز نتوان نمود زیرا که دشمنی کاو ظاهر نباشد
ظاهر و سخت است و آن دوستی را اعتماد نشاید و باطن دشمن است و این کامل ترین نوع دشمن
روی نماید **بیت** حکیم گفت ز آنکس حذر نمای که او ٭ ز یار بیل جهت است و به دشمن یک ده ٭ سخن کوته
افعال ایشان نا موافق است با افعال ایشان و تحقیق اقوال ایشان وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ و لیکن نمیدانند
که ایشان مفسدانند به مدد غفلت چشم بصیرت ایشان بوشیده است و بدین دانند که کار ایشان از بد و صلاح
فساد نمی شناسند بن شیء علم او ما بر اختیار ایشان باشد که بدین اقوال و افعال مستحق چه نوع عذاب
و نکال اند وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمْ مر این منافقان را که آمِنُوا بگروید بظاهر و سر را
علانیه راست دارید كَمَا همچنانکه آمَنَ النَّاسُ گرویده اند مهاجر و انصار بظاهر و باطن یعنی
گویند که ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه ایمان آورد عبد الله بن سلام و اصحاب او قَالُوا
گویند منافقان با خود یا در میان قوم خود بر سبیل علانیه أَنُؤْمِنُ آیا ما ایمان آریم استفهام
بوجه نفی یعنی نیاریم كَمَا آمَنَ همچنانکه ایمان آورده اند السُّفَهَاءُ جاهلان و بی خردان
سفیه سبک سار و بی عقل باشد و جاهل بمصالح امور و عاقل کسی که دعوت کارها اهل باشد آنکه
بیدانسته اند که مؤمنان نعقلاء نباشند ایشان را سفیه گفتند جهت آنکه خود را از ایشان احق و اعلم
اعتقاد کرده بودند یا آنکه جاه و مال داشتند و صحابه را اکثر درویش و محتاج می دیدند بجانب دوست
دنیه بین بصیرت ایشان را پوشیده فقر را که پادشاهان بهشت اند بنظر خواهند بود دیدند و حقارت
از روی تحقیر بدین نام خواندند و از آن معنی غافل که **بیت** بس کس که بر هر خلقان کلید
که بمعانی جاه و جان زیبد * آنکه درویش که دلی آمد * بر و آنار جهان عزیز دوست * و بقول بعضی آن یار
بود بر سبیل تجلد و دفع شماتت مر ابن سلام و اصحاب او را سفها گفتند و در قصه بر وجهی که در کتاب
اخبار و ارد شده چنانست که در سال اول از هجرت عبد الله بن سلام که یکی از احبار یهود و دروشان
عظما ایشان بود بمجلس سید انام صلوات الله علیه آمد و سوالی چند که جز دانا به نوع جواب آن را
نتوانستی که بعد ورود نماید و جوابهای موجهی که موافق نص توریة بود استماع نموده فی الحال طوق اسلام

در گردن انقیاد و اهتمام افکند پس گفت یا رسول الله من بهتری قوم ام و یهود قومی دروغ گویند اگر
چون خبر اسلام من بدیشان رسد بعد از آن میکنند و حق من بهتانها گویند پیش از آنکه اسلام مرا
معلوم شود حال مرا از ایشان استفسار نمای پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یهود آمدند یهود
بیامدند و عبد الله پنهان در خانه رفت و بعد از آن ایشان را گفت عبد الله در میان شما چه کس است گفتند
امام ما و پسر امام ما و بهتر و بهتر و سرور و سرور ما و عالم و پسر عالم ما و عالم تر یهود است بکتاب توریت و در دوره
شریعت موسی علیه السلام از ود الله (؟) حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که اگر وی ایمان
آرد شما چه کنید گفتند او چنین نکند هر چند آنحضرت در این باب مبالغه نمود آن جماعت بر سخن
در انکار افزودند و گفتند ممکن نیست که ابن سلام اسلام قبول کند حضرت پیغمبر صلوات الله علیه گفت
ای عبد الله از خانه بیرون آی و مکنون ضمیر خود را اظهار نمای ابن سلام بیرون آمد یهود گفتند ای
مولای ما توجه میکنی بر کدام طرف یعنی و عبد الله گفت یا اعداء الله بدانستی که در توریت
این آن پیغمبر است که ورد نعت او بچندین موضع می خوانید این آن محمد است صلوات الله علیه که
وصیت موسی به اتباع او و در باب گرویدن بدو بیان میکند من گواهی میدهم که خدای یکیست و محمد صلی
الله علیه و آله و سلم پیغمبر اوست یهود چون این سخن از وی شنیدند گفتند که بد ترین ما است و بد ترین ما و پسر بد ترین
ما است و دروغ گوی و جاهل ترین سفهای ایشان آمد که چون گویند یهود را ایمان آرید چنانچه
عبد الله سلام آورده گویند آیا ما ایمان خواهیم آورد چنانچه سفیهان و جاهلان آورده اند یعنی ابن سلام
و اتباع او بهودی عناد و حسد ایشان را سفها خواندند یا آنکه میدانستند که سفاهت از ایشان
دور است پس حق سبحانه سفاهت را با ایشان رد کرد و فرمود أَلَا بدانید ای مؤمنان إِنَّهُمْ
بدرستی که منافقان یا جهودان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند بی خردان و نادانان که نظر بر عاقبت نکنند
و نه فکر مصلحت آخرت خود کنند وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ و لیکن نمیدانند که بی خردی و نام سفیه ایشان را
باید از آنکه هیچ نمیدانند بالغرات در جهل ایشان چنان که خانه و باد و خود را با ایشان با آنچه
از اتم و ضلال و اعظم لیکن و حکایت در جهل مرکب گویند **بیت** آنکس که نداند و نداند که نداند
در دام جهالت ابد الدهر بماند ٭ این آیه بر غایت الهی رسیدن حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه
استدلال توان کرد چه گفتار قوم هود علیه السلام مر او را إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ حضرت
هود خود جواب ایشان باز داد یَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ و منافقان یعنی از ملازمان عتبه دولت
خاتم النبیین را بسفاهت نسبت کردند حضرت عزت بجای جواب ایشان فرمود و سفاهت را تاکید
تمام بما کرد و شقاوت و فرجام منسوب ساخت دیگر در این آیه اشاره است که گویی خبر است
زبان طعن بر ایشان گشاده و طرح و قبحت و تعنت را انداختند و خواهند که اینها طاهر فی احوال ایشان

بغبار تهمت نیکو گوهری تیره سازند بمانند تیکوکی بیابد شد ما ما ملال که کلام مجرد راه بنا یابد که تا باید
دلالت او به نفاق روشن با یان مقید ایمان بسفاهت نسبت می‌دادند و بزبان جفا بعرض و
ناموس ایشان دست می‌کشیدند **بیت** کر از دست جویند با نهایت. اگر خود نمایست کو
خوبیست **بیت** یان الحق گفته است که هیچکس خود را نگفت و لکن مردمان نکار می‌توانند داشت
چون نفعدار باید که احوال الغفلا. اقوال الحکما یان باشد **بیت** تو نیکو روش باش تا بد سکال
بنقص تو گفتن نیابد مجال **وَإِذَا لَقُوا** و چون بر خورند منافقان و در وی برو ملاقات کنند
الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که ایمان آورده‌اند از کبار صحابه **قَالُوا** کویند از روی نفاق **آمَنَّا**
ما نیز ایمان داریم همچنین با یمان شما در ترجمه اسباب نزول آورده که روزی جمعی منافقان بعبد الله
بن ابی کرسرکشکان بیت خذلان در رتبه مطاوعت او بودند با طایفه از مجاورت او غفلت
کن نفاق و خلوق نیشان ذاتی بر حسد و نفاق سرداهی نشسته بود از اکابر صحابه صدیق و
فاروق و مرتضی علی علیه الصلوة والسلام از دور عبور شد بدند ابن ابی یاران خود را گفت شما
کنید که من چگونه با ایشان بر خورد آیم و رایشان بعضی بروی با لوسا ایشان در پرده
ناموس نکاه میدارم آن مخذولان نظر و کرد دیکیش گفتن مردود نفاق با او اتفاق داشتند تا
و ترهات او را قبول کرده لوای شاکوی با فراشتند و ان منافقان بر استهزا و محو بر اکابر دین و خلفا
راشدین دقیقه فرو نکذاشتند آن ملاعین با ایشان اقبال نموده بطریق استقبال پیش آمدند
ایشان بوجه خدمت بوسه داده گفت مرحبا بصدیق اکبر و از همه به یمن برکت حضرت
رفیق کشته نفس و مال **بیت** شریعت را نخستین قرة العین • رفیق مصطفی در ثانی اثنین
آن بتکار را لعزای کردکاه قیصر کا دین روی عمر آورده گفت آفرین و مرو دین عدی و در تم کشف
قاطع چون تو بدی محتسب ولایت شریعت مظهر دین و ناصر ملت **بیت** امیر خطبه شرع از خطا
جراغ هفت خلد و شمع اصحاب • حق سبحانه ما اتقیه ره عهای امت دار دو با زروی بعلی کرده کل نیک
دین جگیس فقوی شماو جوانیاد اسلام از خشمه تیغ آبدار تو تازه کشت ابن عم حضرت رسالت و
بنی هاشم ما خلا رسول الله **بیت** سوار دین بر سرع جمیر • چراغ شرع و مصلح جوش کوثر
بنیاد احکام اسلام بمسای اهتمام تو آباد باد مرتضی علی گفت ای عبد الله از خدا بترس و بنای
نفاق را در هم شکن که منافقان بدترین خلق خدایند ابن ابی گفت یا ابا الحسن چنین سکوی و نقار
منافقت مفرمای که ایمان ما چون ایمان شما مومن و مصدقیم مجموعی کلام ختم شد و صحابه روی بانشان
آوردند عبد الله اصحاب را گفت دیدید که ایشان را چگونه بفسون استهزا از راه بیرون بردم و تو
رنکین و کلمات شیرین در بند اموختم کدم منافقان دیگر سر استحسان می‌جنبانیدند و گفتند

بی معنی و دعوی بی دست او بی برهان بیند حق سبحانه از مکر آن بی نمک ساده و مکر آن دغا بازی بجز خود
صلوات الله علیه خبر داد و مقصود صحابه نزدیک حضرت باد سیف ان آیه فرستاد که ایشان منافقان
بهت مومنان را که کویند ایمان داریم مثل ایمان شما **وَإِذَا خَلَوْا** و چون باز کردند و خلوت کنند
إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ با دیوان خود یعنی پیشوایان دیو سار و سرکشان دلاور در صحیح بخاری از مجاهد
نقل میکند که مراد اصحاب ایشانست از منافقان و مشرکان ایشان را بنام شیاطین بجهت آن خواندند
انتساب مذموم است بجهت تغییر قلوب ایشان چه شیطان نام دیو متکلی نیست و فعلی اخرش فیهم
میتوان کرد در بعضی از ابن عباس رضی الله عنه شیاطین ایشان کاهنانی بودند در زمان نبی فالله
و با هر یک از کاهنان دیوی بودی که او را بر بعضی اخبار و احوال اطلاع دادی و که شیاطین ایشان
پنج تن بودند در قبیله کعب بن اشرف در بنی اسلم ابو برده و در ابو جهینه عبد الدار و در بنی اسد
عوف بن عامر و در شام ابن السود او بر تقدیر چون این جماعه خلوت کنند با روسا یا کاهنان خود
قَالُوا کویند از بی معتقد دل **إِنَّا مَعَكُمْ** ما با شما ایم یعنی در دین شما و موافق آیین شما و چون از ایشان
کر پرسید در سخن ها ایشان مرید و با ایشان ملاقات میکنید کویند **إِنَّمَا نَحْنُ** جز این نیست
کر ما **مُسْتَهْزِئُونَ** فسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با ایشان با اظهار موافقت و موالات
در ظاهر و اخفای مخالفت و معادات در باطن چون ایشان سخن استهزا در میان آوردند حضرت
ربانی بجهت دفع ملال مومنان از اخبار استهزا ایشان خبر داد **اللَّهُ** خدا و ند جزا دهنده **يَسْتَهْزِئُ**
بِهِمْ جزا عقوبت استهزا ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل ازدواج و شاکله
باشد چنانچه و مکروا و مکر الله امام علم الهدی رضی الله عنه آورده که بعضی از علما جایز داشت
اضافه استهزا بحضرت خداوندی چه بعضی مفتیها هست که خلق را نشاید و از خالق نیکو آید
که بعضی خلق را ذم است و حق را مدح پس استهزا استخفاف است و خلق را که اشکال و امثال
همدیگرند روا نبود که با یکدیگر استخفاف نمایند و چون حق تعالی از شکل و مثل منزه است
او را جایز باشد و او هر چه کند و با هر که کند چنان باید و چنان نشاید **بیت** با بنده هر چه
خواهد کند عین حکمت • کس را مجال نیست که کوید چرا و چون • و جزای استهزای ایشان آنست
که هر چند که بیشتر کنند نعمت بر ایشان زیاده کند تا مشغول بدان نعمت ایشان از رویت منعم
دور اندازد یا اسباب تنعم ایشان مهیا کرداند تا بدان مغرور شوند و ناکهان عذاب الهی ایشان
فرا کیرد حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة این خود در دنیاست در عقبی یک در بهشت را
بکشایند غرف و قصور و غلمان و حور و حدائق و اشجار و انهار دار القرار بدیشان بنمایند و
کویند بیایید و در آمدن تعجیل نمایند ایشان رغبتی تمام داده آتش را بر نمایند و بمقتضی بی عنایت

حضیض دوزخ برآیند چون نزدیک در بهشت رسند فی الحال آن در بروی ایشان دربندند
و باز ایشان را در حفرهٔ جحیم افکنند تا تعبیه دنیا طی آورده کر روز قیامت مومنان را برای جواز بر
صراط بقدر عمل ایشان نور بخشند و منافقان را نیز همان مقدار که اظهار ایمان کرده اند نصیبی
از نور بدهند و هر دو گروه باتفاق قدم بر صراط نهند نور مومن با او بماند تا بمساعدت آن بر صراط
مرور کردن نماید و نور منافق منطفی شود فی الحال بدوزخ درافتد و ابتدا استهزا که ایشان را جزا
دهند که تمام نباشد و انان نفع نکیرند و استهزا ایشان جمله اسمیه آورده که دلالت بر دوام آن
فعل دارد از ایشان و در جزای آن جمله فعلیه که دلیل تجدد و حدوث یا تنبیه باشد بر آنکه نکایت
استهزا و نکالهای آن زمان بزمان بدیشان خواهد رسید و فعل مستقبل نیز مؤکد اینست
ویمدهم و مهلت دهد و فرو کذارد و زمان دراز دهد ایشان را **فی طغیانهم** در کراهی و بیراهی
و در کشی و بجهل و تکبر و از حد در کذشتن ایشان تا در آن حالها **یعمهون** متحیر باشند محققان
کفته اند سبب طغیان نفس حرص انسانست بر دنیا و طلب زیادة از آنچه ضرورتست بهر آن زیادتی موجب
استغناست و هر چند استغنا بیشتر شود طغیان و عصیان زیاده کردد ان الانسان لیطغی ان
رآه استغنی **بیت** هر کجا سرکشی پدید آید غالبا از توانکری زاید **اولئک** آنها که اهل این
صفت اند مسند الیه را باسم اشاره آورد جهت تنبیه بر آنکه این طایفه بدین اوصاف ذمیمه متمیزند
از ما عدای خود **الذین** آنکسانند که **اشتروا** بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند استعمال
کرده است اشترا را بر اعی استبدال چه اشترا اعطای بدلست و اخذ دیگری و این لفظ از اضدادست یعنی
خریدن و فروختن هر دو را آید هر چه حرف باء درو داخل کرد ثمن است و دیکری مثمن پس ایشان خریدند
الضلالة کمراهی را **بالهدی** براه یافتکی یا کفر را با ایمان یا شک را بیقین یا جهل را بعلم یا نفاق را
باخلاص یا دنیا را باخرت یا هلاک را بنجات یا دوزخ را بهشت یا امن را بخوف یا سنت را ببدعت
یا فرقه را بجماعة یا دعوة انبیا و ارشاد اولیا را بموافقت نفس و متابعة هوا یا استعداد فطری را بابطال
و تضییع آن یا شناخت پیغمبر صلوات الله علیه بانکار و تغییر نعت او و این قول خاصه یهودانست
فما ربحت پس سود نکرد و نفع نرسانید **تجارتهم** بازرکانی ایشان را اسناد ربح بتجارت
اسناد مجازیست یعنی پس سود نکردند ایشان در بازرکانی خود و دیکر باید دانست که اشترا استعاره
وارد است و آن بذکر ربح و تجارة ترشیح استعارة چه استعاره مرشحه آنرا کویند که چیزی ملایم مستعار
منه مذکور کرده در اینجا اشترا یعنی استبدال الضلالة بالهدی بر وجه استعاره و ذکر ربح و تجارت ملایم
مستعار منه یعنی خریدن و فروختن **وما کانوا** و ایشان نبودند و نیستند و نخواهند بود
مهتدین راه یافتکان بطریق تجارة و سود کردن در آن [illegible] بازرکانی باشد که اکر سود نکند

باری راه معامله دانند و شناسند ایشان نه سود کردند و نه راه سود کردن باز یافتند مقصود از تجارت
حفظ راس المال است و زیادتی سود بران و هر دو اینجا مفقود است نه سرمایه ماند و نه سود حاصل
شد **بیت** مایه شد محو و نیامد سود دست عین زیان نیست کنون هر چه هست [illegible]
[illegible] بود بی خبر از کردن سود وا سود حق سبحانه بعد از ذکر بعضی صفات منافقان [illegible]
نمود آنرا بضرب المثل جهة زیادتی کشف و تبیین و تخلیه غایب در صور محسوس و تصویر معانی معقوله
و تجلیه بصور محسوسه و محققه پس فرمود **مثلهم** ماننده ایشان یا صفت ایشان **کمثل الذی**
ماننده یا صفت کسیست که **استوقد** بر افروزد در بیابانی شب تاریک منع مالک **نارا** آتشی جهت
خود تا ازو آسایش یابد یا جای قرار خود بشناسد و از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود کفته اند
الذی بمعنی الذین است چنانچه خضتم کالذی خاضوا یا قبیل جمع بواحد باشد و بعضی بر آنند که
اکر چه الذی [illegible] اکرچه محتمل جمع هست اما جهت تشبیه حالتی بحالتی واحد و جمع درو
یکسانست و بمعنی تقدیر قوم یا فوج کرده اند **فلما اضاءت** پس آن هنکام که روشن کردانید آن
آتش **ما حوله** کردا کرد آتش افروزنده را و پیش از آنکه فعل لازم باشد یعنی آن وقت که روشن شد اماکن
و مواضعی که بر حوالی مستوقد است **ذهب الله بنورهم** ببرد خدای تعالی نور آتش ایشان را اثر نور است
و حرارت چون روشنائی بود همین نور نیز ماند و در عرض آمد که نور [illegible] چون [illegible]
دارد و کفته اند ببرد نور بصر ایشان تا [illegible] از حال بنور آتش منتفع باشند [illegible]
خوف و ظلمت نیز باشد **وترکهم** و فرو کذارد ایشان را **فی ظلمات** در تاریکیها یعنی تاریکی
ظلمت [illegible] **لا یبصرون** نه بینند که راه خود را [illegible] بعضی جانوران [illegible]
در تاریکی چیزها [illegible] ایشان آن بینا [illegible] نیز باشد این مثل منافقانست که [illegible]
[illegible]
و خوف باطن [illegible] ایشان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی [illegible]
اهل اسلام ایمن شدند [illegible] نور اقرار ایشان منطفی کردد و سوزش [illegible]
بدیشان بماند [illegible] در تاریکیهای [illegible] باطل کفر و نفاق یا ظلمت سخط و عقوبت
الهی [illegible]
کر قبل از بعث مصطفی صلوات الله علیه محبت آنحضرت در دل داشتند و بروشنائی آشنائی او
فرح میکرده اند بعد از هجرت آنحضرت بمدینه انکار نمودند و [illegible] نور آتش محبت ایشان
فرو مرد و در ظلمت کفر و کین بماندند **صم** ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قول حق
[illegible] **بکم** کنکانند از کفتن حق چون حق [illegible]

ما فی الضمیر نمیگویند و دل گویا از ایشان سلب فرو بسته گوییا سخن نمیگویند و خطاب حق تعالی را
معترفست با کلام که در نعت حضرت رسالت صلوات الله علیه بر وجهی که در توریة شنیده
عُمْیٌ کوران اند بدیده بصیرت هر که چشم بصیرت ندارد و اورا از داشتن بصر چه فایده **بیت**
آنکه فهم ندارد نظر چه سود کند * بصیرتی چو نباشد بصر چه سود کند * تشبیه کرد ایشانرا بکران
گنگان و کوران چه ایشان از ادوات فهم محرومند و این ابلغ انواع تشبیهات است حرف تشبیه
و مشبه مذکور نیست و مشبه به از کرچه در حکم منطوقست اما بظاهر گفته نمیشود **فَهُمْ** پس ایشان
لَا يَرْجِعُونَ باز نگردند از صفت کری و گنگی و کوری یعنی چنانچه در دنیا بدین صفت موصوف
بودند در عقبی نیز بدین عقوبت مبتلا خواهند بود و نحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا و بکما
و صما چون امروز سخن حق نگفتند و نشنودند و بآیات قدرت حق تفکر نکردند فردا از سلام خدای نشنوند
و با خدای سخن نگویند و نه دیدار خدای بینند و گفته اند رجوع نکنند بهدایت پس از آنکه بعوض خرید
و از نکردند از ضلالت بعد از آنکه خریدند در حقایق التأویل آورده که چون دل عاقلان از نور
عقل فی قانون مجانبت لاجرم گوش دل ایشان سخن نشنود و زبان دل ایشان سخن حق جاری
نشود و دیده دل ایشان مشاهده جمال حق مشرف نگردد **ع** دل که مومن نباشد نابینا کور است
و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی بعضی محققان گفته اند که گوش هوش ایشان از
دعوت حق بصمم غفلت گرفتار و زبان اسرار ایشان بحرص هوا و هوس محروم از مناجات پروردگار
دیده بصایر ایشان بشهود جمال حق نابینا لاجرم از بادیه تمادی رجوع نانموده راه بجناب کبریا
دعائی نیاید **بیت** سرگشتگان بادیه غفلت و غرور * از قافله بسر آمد و از منزل افتاده دور
در کشف الاسرار فرموده که این مثل کسیست که بدایتی نیکو دارد و در ابتدا نیکی عمر میگذارد و روی
در خدمت بکار آخته و دل با معرفت پرداخته روزی چند در آن آشنائی رفته و از ان روشنائی
گرفته ناگاه دست قهر از کمین گاه غیب در آید و اورا از خلوتخانه زهد و عبادت در بادیه
قناعت بظلمت حرص مبتلا کرده طمع جافی بر جای ورع صافی نشیند روزگار در غلبه حطام
بسر برده تا لوده خطرات و شبهات شده مالی از حلال و حرام جمع کند چون اسباب معیشت
در هم زند آن مسکین دل بدان خوش کند ناگاه موکل اجل رسد که هین رخت بربند که وقت
نشستن نیست **شعر** خیز و وداع کن ایام را * از سر امس فکن این دام را * آن بجان آمده را از
دل بدرد دمی آرد و اشک که مرا از دین محمدی فرو میبارد و بزبان حسرت بر روزگار خود این نوحه
میکند **بیت** کلها که من از باغ وصال تو چیدم * در هاکه من از دو لب لعل تو شنیدم * آن گل
همه خار گشت در سینه من * وان در همه اندر دیده من فرو باریدم * آنگاه حق سبحانه حالت منافقان

دیگر باره فرموده بلیغ تر از مثل اول تا بر سبیل تدریج که از هایل یا هول بعوضه چیزی مثل آنرا
هول و هیبت و دهشت و حیرت بشرات و تشبیه با کیفیات بعد از کشف و ایضاح و ایضاح
ایضاح فرمود **أَوْ** یا مثل ایشان او برای تخییرست یعنی مثل ایشان یعنی قصه منافقان یا مضمون
این دو قصه مساوی است مثل اینست و اگر بگویند بعضی واوست یعنی مثل ایشان چون آن افروزنده
كَصَيِّبٍ مانند اصحاب باران بزرگ قطره که بغم نمایند **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان و گوئیم
از آنکه عرب سحاب را سما میگویند و بعضی گویند صیب بارانست و قید من السماء جهت آنکه تعریف آفاق
الجهات سحاب کنند چه جمیع آفاق را **فِيهِ** در آن باران یعنی در آنجا با ریدن آن با مدان بار
محیط جاذب بیاد و با لیل کاینست جز مذکور نعت است که در آن ابر **ظُلُمَاتٌ** تاریکیها باشد
از تراکم و تیرگی شب **وَرَعْدٌ** و آواز صعب که شنوده شود از ان ترده که حدوث رعد از
اضطراب اجرام ابرها و اصطکاک آنست بر یکدیگر و علما شریعت گویند ملکی است که ابر را براند
چنانچه حادی شتر خود را بازهر جا که خواهد و گفته اند که رعد فرشته ایست در خدمت حق سبحانه
تسبیح حق سبحانه بقدرت کامله چنین آوازی عظیم بالای جثه حقیر ارزانی داشته **وَبَرْقٌ**
و روشنی که از ان لامع شود برق باصطلاح اهل حکمت آتشی است که در وقت اصطکاک ابرها
از میان ایشان بیرون جهد و نزد مفسران نام ابرازیست از آتش که ابر را بدان راند یا روشنائی
روی آن فرشته که رانند ابر است و در تیسیر از مجاهد نقل میکند که برق فرشته ایست با چهار
روی یکی مشابه روی انسان و یکی شبیه شیر و سیوم مانند گرگس و چهارم شمایل گاو و چون
بالها خود را حرکت دهد آنچه برق و درخشندگی ظاهر شود **يَجْعَلُونَ** در می آرند اهل آن باران
ازیم و هراس این جمله مستانفه است گوییا کسی سوال میکند که چگونه است حال این مردمان
با چنین ابر و باران میگوید بدین نوع که می نهند **أَصَابِعَهُمْ** انگشتان خودرا مراد سر انگشتانست
ذکر کل کرده واراده جزء چنانچه فاقطعوا ایدیهما و دیگر آنکه ذکر اصابع بجای انامل غایت مبالغه است
در احتیاط و احتراز یعنی چنان میترسند که گوییا تمام انگشتان خودرا می نهند **فِي آذَانِهِمْ**
در گوشهای خود **مِنَ الصَّوَاعِقِ** از بیم صدای صاعقها که بدیشان رسد صاعقه آواز سخت
هایلی که با او آتشی باشد لطیف و التهاب و دخان که هر چه رسد بسوزد و گفته اند اجزای لطیفه
ارضیه که متصاعد شود از دخان گویند و اجزای لطیفه مایه را که تصاعد کند بخار و اندرج
این هر دو با یکدیگر می شوند کما اخته شود در غایت حدت و حرارت و فرود آید در نهایت تیزی و تندی
و بر هر چه کند بسوزد و سوراخ کند و بزمین فرو رود تا بجائی که بآب رسد حرارت او انطفا یافته
متوقف گردد و گویند جوهر نار صیقلی آتشست و نزد اهل شرع هر عذابی که از آسمان نازل گردد صاعقه

خوانند خواه آتش باشد چنانچه در قصهٔ بنی اسرائیل فاخذتهم الصاعقة وخواه باد صرصر چنانچه
در قصهٔ مثل صاعقهٔ عاد وخواه صیحه چنانچه در قصهٔ ثمود فاخذتهم صاعقة العذاب
شهری خوش گفته که ملکی که در اثنای سحاب است چون غضب او اشتداد یابد شرارهٔ آتش از دهن
او منفصل گردد صاعقه آنست و بهر تقدیر این مردمان انگشتان در گوش کنند حذر الموت
یا از بیم مرگ نگاه داشتن خود را از هلاک و بیم مرگ والله محیط خداوند تعالی بعلم احاطه کننده
بالکافرین بکافران یکان یکان و احوال و اقوال ایشان بروی پوشیده نیست هر آینه مجازات و مکافات
ایشان بروجهی که باید بدیشان رساند یا بحکم عاملت با انواع آفات و بلیات صلوات
در موضعی اظهار کرده اند تا در یغ امثال شوند احاطه تام انسوی علم باشد و بر نجته قدیم و بدنکا
آورده که احاطه حق سبحانه بکافران مجازیست مراد عدم فوت ایشان باشد از حق یعنی همچنانکه
محاط از محیط بیرون نتواند شد ایشان نیز بحقیقت از حق فوت نمیتوانند شد چنانکه از
از حیطهٔ تصرف حق بیرون رفتن محالست هر جا روند در عرصهٔ ملک او باشند و در قبضهٔ ملک او
مصراع بکجا روم که زند سر بگریزم کجا ندارم • و آنچه در صحیح بخاری از مجاهد نقل میکند که
اتی جامعهم مؤکد این قولست و گفته اند احاطه یعنی هلاک کردن است قال الله تعالی واحیط بثمره
و الا ان یحاط بکم پس معنی این باشد که او هلاک کنندهٔ کافرانست باری برکت
مذکور میشود در جواب آنکه پرسند که حال این مردمان با صاعقها و هولها چون میگذرد
میگوید درین سوال که یکاد البرق نزدیک باشد که روشنائی برق یخطف بر باید
ابصارهم بینائیهای ایشان را یعنی پرسند که ایشان در وقت ظهور چنین برقی چه میکنند
میفرماید که کلما اضاء لهم هرگاه که درخشد برق و روشن شود یا درخشیدن او روشن کند
راه را لهم برای ایشان مشوا روند ایشان فیه در آن روشنی واذا اظلم و چون تاریک
تاریک گردد راه علیهم بر ایشان بواسطهٔ خفای نور برق قاموا همانجا بایستند متحیر باشند
ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لذهب بسمعهم که ببردی شنوائی ایشان را بآواز رعد یعنی
آواز رعد را زیاده کردانیدی تا کر شوند وابصارهم و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن
برق یعنی در نور آن افزودی تا نابینا کردند جواب لو محذوف است تقدیرش اینکه هر اینه ببردی
ان الله بدرستی و راستی که خداوند تعالی علی کل شیء برهمه چیز یا بر هر چیز که هست
قدیر توانا است و قدرت او از شائبهٔ عجز و ضعف منزه و مبرا است • قدیری که لایزال لزوم
صفت عاجزی محال بود • هرچه بود است و هست و خواهد بود • قدرتش آرنده عدم بوجود • حق
تعالی درین مثل تشبیه میکند منافقان را بگروهی مردمان که در شب تاریک در دنیا بازمانده

باراني تحت واری بر که ایشان را فرو گرفته و در آن شب بواسطهٔ آن ابر تاریکیها بحقیقتی باشد که
رفتن بآن از حیز امکان خارج افتد و از غریدن رعد و درخشیدن برق هر دو بر طرفی افتاده
و از هول آواز صاعقه انگشتان بر گوش نهاده و میخواهند که بدرستی بسیاری خطر ایشان را هلاک کند خطر
مرگ بر ایشان آید و حالتی دیگر آن باشد که در آن ظلمت و وزما جاده بر ایشان پوشیده شود
هرگاه که راه آن در خشیدن برق هویدا گردد قدمی چند بروند و بازگرد نور برق در گذشته تاریکی
روی نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه کرده اند که باران سبب زندگی
جات زمین است و اسلام واسطهٔ زندگی و خرمی دلهای اهل یقین و ظلمات اسلام اشیا که
بر ایشان نفاق چون تکالیف صوم و زکوة و صلوة و ترک ریاست و جهاد با اقربای خود و دست
باز داشتن از ادیان قدیم و رعد تخاوف و شدائد که در جهاد آید و برق غنیمتها و فتح و ظفر که روی
نماید منافقان که نظام اسلام قبول کرده اند چون ذکر حدود و قصاص و غیر آن نازل شود
خوف بر ایشان مستولی گشته که مبادا بلی بر ده اندروی کار برداشته گردد و حکم بقتل و اجلاء
ایشان از دیوان رسول صادر و بآن گوش از استماع قرآن بربندند و گاه فهم ذلک بدان رسند که
رقه دلایل روشن اسلام بحق ایشان بجانب خود نکشد تا نظر بر قبول آن نکنند امان از نفاق
انکه کر برنام محروت و رجام ایشان نوشته شود انان مانع گردد و هرگاه که برق کرم و سال
و حسن حال و یافتن غنیمت و حصول عافیت بر ایشان درخشان شود دین اسلام را می پسندند
تعریف حضرت رسالت صلوات الله علیه کرده و من متابعت دیرکه موافقت و شرح میدهند
و چون تاریکی محنت و بلیات و ذهاب مال و عافیت پدید آید در دین متردد و متوقف شده در
اسلام را انشاء و نظیر منتسبی بیان ذحال کالاکثر مثل حوصلگان در هر روزگار در
بوده و هست که در زمان نعمت دوست مدح گوی و در وقت محنت دشمن و عیب جوی باشند
بیت این دغل دوستان که می بینی • مگسانند گرد شیرینی • پس با وجود این حال اگر خدا
خواهد بر دسمع و بصر ظاهر ایشان را چنانچه اسماع و ابصار باطن ایشان ازبرده است که کرد
برای بهود باشد اشهر اقوال آنست که آن باران که در مثل وارد شده اشارت بقرآنست باران نعمات
فرود آید و حیات شهادار لطیفه است و قرآن از آسمان نازل شده زندگی جانها را واسطه است
ظلمات او ذکر متشابهات و مشکلات درو یا شرح کفر و شرک و بیان فتن و اهوال و انجر نوعیه
کرده چون زواجر و نواهی و مخوفات و وصف دوزخ و عقوبات آن و رعد لمانده که وطهارات
جای بر دو انجر بو عدل بخامد چون دلایل و نور و شفا و هدی و بشارات و صفت بهشت و نعیم
مشابه برقست که شاه راه امید را روشن کند مواعظ قرآنی که هلاک منافقان تیم ایشان

آن بود صاعقهاست که و هرچه اقتدا نا شایسته بود هر گاه که مومنان قرآن می خواندندی
گوشها کرفته اصغا نمی کردند تا زمانرک میترسیدند گفتند بادا که دلهاء ایشان میل کند بقرآن و از معنی
مؤدی شود بایمان بمحمد صلوات الله علیه و منع ایشان از ایمان بان حضرت صلوات الله علیه
بود و کفر برکشت قال الله تعالی و من کان میتا یا آنکه بشنودن قرآن راغب بودند جهة آنکه اعجاز
شان ایشان فرود آمده از لغت و تحفظ نشنیدند و گفته اند این صورت کنایه از تصامم است تزیّن
بوبکر قرشان قرآن اسماء نهاده تا ایشان را بکلی تمام کرده اند کو بود کبود باشند هر گاه که نور آیة
محکمات قرآن برشاختی دل ایشان تا فی قصد کردندی بآنکه اعیان آیند و چون متشابهات
روی نمودی در ظلمت شبهت متحیر گشتندی تا آنکه هرگاه که رسول را صلوات الله علیه بر کافران
نصرت بودی چنانچه در غزو بدر بود اعتقاد کردندی و گفتندی و الله که آن بمعجزاتست که موسی
علیه السلام را بود و نشان داده بود و چون هزیمتی لاحق شدی چنانچه در جنگ احد واقع شد
تردد شان در وادی شک آوردندی و گفتندی که این آن پیغمبر موعود است پس حق تعالی تهدید
میکند که اگر خواهد خدای ببرد اعیان اسماع و ابصار ایشان را چنانچه منافع آن از ایشان سلب
کرده تا چنانچه سخن حق نشنوند هیچ چیز نتوانند شنید و بچشم نظر که راه حق ندیدند هیچ چیز
نتوانند دید **بیت** آن کو سخن که جز حق شنود کر شود اولی * وان دیده که جز حق نگرد کور شود
حق سبحانه بعد از بیان احوال فرقه ثلثه بطریق التفات که موجب مزید اصغاء سامع است کرده
آدمیان را خطاب می کند و وسایط از میان برداشته بخود دعوت میکند کافه را بتوحید و دلایل توحید
و نبوت و معاد که سه رکن بزرگ اند از ارکان ایمان در ضمن مخاطبه عالیه اقامت مینماید و می گوید
یا ایها الناس ای مردمان از ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده اند که یا ایها الناس در
قرآن هر جا که هست خطاب با اهل مکه است و یا ایها الذین آمنوا با ارباب مدینه چه مردمان
مکه در آن زمان بشرک بوده و مدینه دار الایمان و ابن عباس رضی الله عنهما میگوید که خطاب عام است
و شامل آنها که بالغ باشند و عاقل از اهل کفر و ایمان و دیگر مردم تا خطاب با هر سه گروه باشد
یعنی مومن و کافر و منافق محمد را میگوید **اعبدوا** پرستید و بندگی کنید **ربکم** پروردگار
خدای خود را که مستحق پرستش اوست [illegible] عبادت در حق مؤمنان طلب ثبات و دوام آنست
ایشان را اللیقین میکند که بر فرمان برداری و طاعة ثابت بوده قدم بر جاده اسلام و شریعت استوار
دارید و در باب کافران توحید و انقیاد است ایشان را دعوت میکند که یکتایی الله را [illegible]
انداز منافقان بود باشید و در شان منافقان اخلاص و اعتقادات بر طایفه راجعه
میفرماید که در عمل اخلاص ورزید ظاهر و باطن باهم راست دارید لفظ ربنا بیان می کند

بذکر وسایط ایجاب عبادت آفریننده و پرورش اوست چه پرستش آنکه بیافریند بقدرة و پرورد
بحکمت لازم است و چون مشرکان اسناد ربوبیت معتقد بودند و ارباب نام می نهادند حق سبحانه
جهة دفع آن ابهام صفت موضحه ممیزه رب حقیقی و برخی از دلایل قدرة او بیان میفرماید با آنکه
بعبادت تمام کردد و عبادت موقوفست بر معرفت وجود معبود و علم بوجود معبود استدلال لاجرم
به پنج دلیل اثبات وجود او میکند دو انفسی و سه آفاقی اما انفسی یکی آفریدن ایشان و دیگر آفریدن
پدران و متقدمان بر ایشان چنانچه میگوید **الذی** آن آفریننده که **خلقکم** بیافرید شما
را از نیست هست کرد بدانید خلق نفس ایشان را تقدیم کرد بر دلایل دیگر جهة آنکه هر کس میداند بضرورت
که او پیش از این موجود نبوده و هر که بعد از انتفا و عدم متصف بوجود کرده او را از موجد ناگزیر
است آورده اند که بعضی از زنادقه امام جعفر صادق علیه السلام را پرسیدند که دلیل چیست بر هستی
صانع فرمود که روشن ترین دلیل بر هستی صانع هستی منست زیرا که هستی من یا از من است یا از غیر
من که از من است محال است زیرا که بیرون نباشد یا من آنرا خود را هست کرده ام که هست بوده ام و این
محالست زیرا که تحصیل حاصل لازم می آید یا آنکه هست کرده ام که نیست بوده ام و این نیز محالست
که نیست چیزی را هست کند پس محقق شد که هستی من از اندیگریست و او هستی ببایدکه نیستی را بعد از او
باشد **بیت** هست وی نیست تا کاه ره نمیفت * تو وجز او آن نباید گفت **والذین** و پیدا آورد
آنکسان که بودند **من قبلکم** پیش از شما در ذکر متقدمان سه فایده نظامیست [illegible]
قدرة تامه است که قادر علی الاطلاق نه همین ایشان را آفرید و بس بلکه پیش از ایشان بقدرة کامله
از عدم بوجود آورده دوم تکرار نعمت یعنی چنانچه بر شما انعام فرموده و لی نعمت پدران شما نیز
هست و گفته اند خلق اصول محض انعام است بر فروع سوم تنبیه از خواب غفلت تا تامل نمایند
در انقضاء اعمار و انتهاء دول و عدد آنکه چنانچه آفرینش [illegible] است سر انجام است و بر چون کار ایشان
رفته است شاید که بعد از تامل برسند از آنکه نباید که بنوعی که آنها را برای کفر و تکذیب کار
رسول هلاک کرد ایشان را نیز در ورطه هلاک گرفتار کنند نابود که یاد آنکه نتیجه امر ایشان را می فرماید
و میگوید شما را بعبادت فرمودم **لعلکم** تا باشد که شما **تتقون** بپرهیزید از خشم و
عذاب من تا در سلک متقیان داخل شوید و پناه از عذاب اندهید در این کلمات اشارتست
بآنکه عبادت حق تعالی را مرتبه تقوی میرساند تقوی پرهیز کردنست چون کسی بندی برهم کند
تا هر باشد و چون بنعیم عقبی نیز ملتفت نکرده [illegible] رفیع بود بعد جهة تقوی وقتی بکمال رسد که
از انانیه و هستی و بندانه وجود خود بپرهیزد و از خویش بیکانه کردد تا با حق آشنا شود **بیت**
آشنای حضرت و آنکه کیست * زین جهان و آن جهان بیکانه نیست تعداد آنکه کرد دلایل انفسی ذکر دلایل

آفاق میکند و آن سه قسمت علوی و سفلی و مشترک میان هر دو است اما سفلی پیغمبر میفرماید که
کرد بحال زمین دانا و شناسا از احوال آسمان و در بیان زمین میگوید الذی آن خداوندی که
جعل گردانید بقدرت خود لکم از برای نفع و فواید شما الارض زمین را فراشا
بساطی گسترده جهت آرام دادن و حرکت بر روی آن یکی از دلایل قدرت آنست که زمین را متوسط آفرید
میان نرمی و درشتی که اگر بغایت سخت بودی چون سنگ بوم رفتن بر وی موجب مشقت و الم گشتی و اگر
بنرمی میل داشتی چون ریگ روان خواب و قرار دشوار بودی دیگر آنکه طبع خاک آنست که در آب
غائص باشد اما بخلاف طبع بیالای آب بداشت و با آنکه مکان طبیعی نبود او را بر زبر آب ساکن
گردانید تا مسکن جانوران تواند شد و دیگر او را کثیف و تیره ساخت تا نور شمع و ستارگان
قبول کند و از آن انتفاع گیرند چه اگر لطیف و شفاف بودی انوار آفتاب و سایر کواکب ساری
شدی و بیان تقدیر از سختی بی بهره افتاده افسرده گشتی و قرار نتوان بر وی حاصل بودی ای
عزیز حق سبحانه زمین را فراش گفت و فراش مظنه عجز و غفلت چه در وقت مرض یا خواب
بدان احتیاج می افتد شیمه می کند بر آنکه بیماران علت حرص و امل و ستوه کاران بازیگاه بطالت
و کسل را این فراش آرام گرفته سر از بالین غفلت بر ندارند ای سپیداران عرصه محبت و قوی
مرغان میدان معرفت شما باری از فرش زمین روی بعرش برین آرید و از گوشه زندان سفلی
بتماشای بوستان علوی متوجه گردید بیت خواهی که جان بنقطه سعادت برود برین
بگذر ازین حضیض محنت قرای خاک • جز حادثات حاصل این تنگنای چیست • ای تنگ حوصله
چکنی تنگنای خاک • و در فواید فرموده که این آیت دلیل نمیشود بر آنکه زمین مسطح است نه کروی
چه کرویت شکل آن با عظم حجم و اتساع جرم مانع فراش بودن نیست و نزد حکما مبرهن شده
که مواضع مرتفعه که در زمین واقعست از کوهها و پشتها مانع کرویت او نیست زیرا که نسبت
اعظم جبال دنیا که ارتفاع او دو فرسخ و ثلث فرسخی باشد با کره ارض که دور او هزار و هشتصد
و … فرسخ قطر اوست تقریبا نسبت جرم … بعرض شعیره است با کره که در قطر او
ذراعی باشد … و چهار اصبع رای متاخران و این مسائل بتمامها در محل مبرهن شده
والله اعلم پس بعد از ذکر زمین متعرض بیان آسمان شده گفت والسماء و گردانید آسمان را
بناء سقفی بر افراشته و بقدرت کامله او را بی علاقه و ستونی نگاه داشته و بمصابیح و قنادیل
نورانی نگاشته و ذکر سما را تقدیم فرمود بر … جهة آنکه آن … متولد
از سما و ارض … باشد و آن … و انزل و فرو فرستاد من السماء
از آسمان یا از ابر ماء آبی که آن را باران گویند قطرات او متواتر و نزول او متوالی هر قطره در شکلی

جم بقطره دیگر نزدیک نه در وقت فرود آمدن بهم ممتزج گردند و مزاحم وجود سرعت در مسیر هوا
یکدیگر دور نباشد ذلک تقدیر العزیز العلیم و می باید دانست که بعضی از متشرعه بر آنند که باران از آسمان
آید بدلیل این آیه که انزل من السماء و سحاب را واسطه داشته میان باران و زمین در تفسیر
وهب ابن منبه از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که در زیر عرش دریاییست که روزی …
از وی بدین فرو می آید هر گاه که خدای خواهد آن بحر را فرمان دهد تا آب خورد آن مقدار که اراده
ربانی بدان تعلق گرفته باران از آسمانی با آسمانی تا با آسمان دنیا منتهی شود پس از آن بابر فرمان
آید تا آن آب را در جوف سحاب بما کند غربال سازد و سحاب را حکم فرماید که قطره قطره بزمین بریزد
تا حیوانات و ما فیها از غرق ایمن باشند و نباتات نیز بتدریج آب خورند چه اگر آن آب یکبار از آسمان
فرود آید طوفان شود چنانچه در زمان نوح علیه السلام بود و ایزد تعالی میفرماید ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر پس نزد این طایفه سما بمعنی خود است و حکما گفته اند اجزاء رطبه یعنی بخارات
از اعماق زمین بجانب آسمان تصاعد میکنند و چون بکره زمهریر که شعاع آفتاب بدیشان منقطع
گردد منعقد گشته سحاب میشود و اگر آنجا هوا بغایت سرد باشد باران از آن بخارات یخ کرده قطره قطره
فرو آید و پیش این طایفه سما بمعنی سحابست چنانچه در لغت آمده و اگر بمعنی خود دانند گویند
مضاف محذوفست تقدیرش من جانب السماء و در انوار آورده که من الاسباب و … حکیم
اسباب سماوی که اشعه کواکب … است تا ابخار … متصاعد گشته برطوبت
بدان نوع که گفته شد باران بیارد فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب و باران حق تعالی
قادر است بر انشاء هر چه خواهد بی اسباب و مواد چنانچه در ابداع مواد و اسباب بوده اما
انشاء اشیا بسبیل تدریج و تقلب از حالی بحالی حکمتهاست که اهل عبرت و خداوندان فکرت
ببعضی از آنها اطلاع یافته اند بیت خلقت طفل از چه رو در نه مه است • تا که
تدریج … این شده است • خلقت آدم چرا چل صبح بود • کاندران کل … می فزود •
ور نه قادر بود کو در یکدم • صد زمین و چرخ آید از عدم • و در این آیت منافع شما را با فواید ارض
متصل گردانید با وجود بعد مسافت میان ایشان و بر وجهی رابطه اتصال بینهما مستحکم نمود
که هیچ گاه از زمین بر نتواند مگر بسببی بجز از آسمان بدو فرو آید تا دانند که آفریدگار
آسمان و زمین یکیست و اگر خدای آسمان چنانچه زعم کافرانست دیگری بودی و خدای زمین دیگری
اسباب منافع اتفاق نیافتی ارض و سما انتظام نیافتی پس معنی آسمان تمام منفعتی زمین است
که بیرون می آورد بسبب آب آمیخته با خاک من الثمرات از انواع میوه ها که اکوان و نباتات …
ثمره در اصل فضله نباتی است جاری میان چوب و پوست درخت که قدرت ربانی آن را یکجا منعقد

هیأتی مخصوص و اشکال مستدیره و مستطیله و غیر آن بجواهر نباتی پیدا آرد و بیک لون باشد
از الوان مختلفه منصبغ ساخته بطعمی خاص از طعوم لذیذه اختصاص میدهد و منافع کلیه
از غذا و دوا بدان متعلق گردانیده و در حبی چند از آن حبها مشتمل بر روغن و دیعتی مینهد
یکی از عجایب آنست که با وجود رطوبات کثیره که در قشر ثمره هست مغز او را روغنی است منافی رطوبت
فی الحال آن مغز و آن هر دو یک آب میخورند و از غذای واحد بهره میگیرند اینجا از شراب وجد
و فکر کرده‌اند لطیفه هست که جز اهل معرفت درنیابند ع عاشقان دانند در عاشقان انگیزه
که بیرون آورد از بعضی میوه‌ها رزقا روزی ساخته پرداخته لکم برای شما که نیا خوریم
زبان لطف می‌گوید که این همه برای شما کردم برای من چه کردید این سؤال را که جواب گوید
جواب تواند گفت شیخ شبلی رحمة الله روزی بموعظه مشغول بود و سوز سخنش در دل مستمعان
اثر کرده اهل مجلس می‌نالیدند و از روی حسرت و ندامت چنانچه دأب مجرمان و عاصیان باشد
بدرد دل تمام می‌زاریدند قضا را ابوالحسین نوری رحمة الله بدان مجلس رسید شبلی را سخن گویان
و اهل مجلس را نالان دید یکی از جای جامه میدرید و دیگری از گوشه فریاد میزد نوری گفت ای شبلی
این همه طول و عرض که در سخن چیست و با اینها دو سخن بیش نخواهد گفت خطاب می‌آید که من شما را
بودم شما کرا بودید امروز یکی سلطانی و یکی شیطانی یکی در بند دوزخ است و یکی خواهش بهشت
یکی آب و نان است و یکی سود و زیان است کیست که حق را گوید تو مرا بودی و من ترا بودم از همه
این سخن ذات باید که عاشق مجرد زبان بدین جواب بگشاید بجز آن ذوق مراد که جز ایشان کسی
سلوک این راه نتواند بیت مردی باید سوخته صاحب حال فارغ شده از ذیب محال
وصال نی وهم این حقیقت مجال نی فکر و معرفت نه کشف و نه خیال و چون دانستید
که آفریننده و پرورنده و روزی دهنده اوست فلا تجعلوا پس مگردانید لله مر خدای را اندادا
همتایان و انبازان در عملها و کسانی که آفریدن نتوانند و نه با آفرینش دیگری روزی ساخته
اندادی که کافران پرستش آنها می‌کردند یا علوی بود چون نیرین و باقی کواکب و ملائکه یا سفلی
بوده اگر گفته اند اجرام زمینی و آن به سه قسم منقسم می‌شد جمادی چون بتانی که از سنگ تراشیده
بودند و از فلزات ساخته و نباتی چون اصنامی که از چوب می‌تراشیدند و حیوانی چون ناس
و عجل و غیر آن پس حق تعالی در این آیه فرمود که علویات و سفلیات همه آفریده منند و اجرام علوی
و سفلی بحسب قهر من از عدم بوجود آورده پس ایشان همه مملوک منند بخدائی مگیرید و هر که
مالک ایشانم پرستش نمائید وانتم و حال آنکه شما تعلمون میدانید که مرا مثل نیست
و نشاید که باشد یا بدانید که آسمان و زمین آفریده الله است نه مخلوقات ایشان امام قشیری

رحمه الله میگوید که میدانید که انداد شما محتاج اند و شما نیز احتیاج لازم است و تعلق محتاج
بمحتاج و تمسک ضعیف بضعیف نه نفع رساند و نه ضرر باز دارد در حقایق سلمی مذکور است
که حق سبحانه در این آیه سلوک راه فقر بسالکان تعلیم فرمود و میفرماید که زمین شما را فراش
و آسمان سقف سرای شما است و آب جهة آشامیدن و گیاه رسته برای خوردن کفایت
پس نظر مگیرید مر خلق را یعنی دیگری را برای دنیا پرستیدن و تملق دنیا بخدمت مخلوق کردن مگیرید
بیت پیرو در مخلوق بودن عمر ضایع کردن است کان زیان بود که با حق آورد دست
صاحب بحر الحقایق آورده که فرو فرستاد از آسمان عزت آب مبارک قرآن بر اراضی قلوب مستعدان
و بیرون آورد بسبب آن ثمرات هدی و تقی و نور و برکت و یمن و سعادت و موعظه و حکمت و علم و حلم
و شفا و وفا پس مگیرید مر فرستنده قرآن را همتائی که در محبت او شریک باشد که الجنسیه دوستی حق
را از دل بگذارید بمیل اعیان و رضا فی دار تا در وادی شرک بادیه خذلان سرگردان نگردید بیت
در محبت طرح شرکت نیک نیست دوستی با دو کس نمی‌گنجد ولیکن آنست در محبت غالب آید آخر زیان
رخت بربند در محبت همزبان میان چون محبت فارغ از ما و من است هر که او را دوست خود داد
و چون آیتی که در اثبات توحید حجت بود بر کافران مذکور شد آیتی دیگر که در اثبات نبوت دلیل است
بر ایشان و بر جهود که بر منافق نیز فرمود وان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شکی که از کتابی که بر
معانی آن محقق بود که از آنکه حرفی نرسیده است و موجب تردد در اینکه در خلاف نظم حجت صحیح
دلایل اعجاز قرآن و بودن آن در فصاحت و جزالت بحیثیتی که ریب را در او مجال نیست الا ریب
فرض محال لعکته انداز بمعنی اذ است چنانچه وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین یعنی چون هستید
شما در گمان مما نزلنا از آنچیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج از آیات و سوره قرآن فاما
اختیار تنزیل بیکبار از آن است که مواقع زینبا تا آن بود که این کلام بطرز سخن بلغا و شعرا متفرقه
فرو میآید اگر کلام حق سبحانه بودی بایستی که بخلاف عادت یکبار نازل شدی وقالوا الذین کفروا
لولا نزل هذا القرآن جمله واحده حق تعالی فرمود که اگر شک دارید در آنچه ما فرستادیم سوره و آیه
آیه فرو می‌فرستیم علی عبدنا بر بنده خاص که محمد است صلوات الله علیه
اشاره تنبیه بآنکه آنحضرت را از دیگران بکمال عبادت و طاعت اختصاص بوده بود اضافه تخصیص
آنحضرت است بمدح و دیگر اشعاریست بآنکه او بنده است و بنده را اختیار در فرود کلام مولی
بهیچ نوع که بر و نازل کرده بر شما میخواند که شما او میگوئید که قرآن نه سخن حق است
بلکه ساخته و افترای اوست فاتوا پس بیارید شما نیز که اهل لغت و فصاحتید بسورة
مقداری سخن که در بلاغت و اخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن

ورای تاکید است تحقیق آن مثل اثبات میکند بزعم ایشان واکرنه او را مثل و مانند نیست
بجا مثل القدر بدیع خیال آید. چون در جهان مثلی دانا بر وصلی. وکفته اند ضمیر عاید بعبد است
ومعنی آنکه بیارید سوره از مثل بنده من که محمد است صلوات الله علیه چه اعتقاد شما آنست
که قرآن او خود میسازد پس بیارید یکی که وی امی باشد و حسن معاش و دیانت مانند او باشد
نخوانده و نه نوشته در هیچ کاری از استادی سبق کرفته و هیچ قصه از قصص کذشتکان
از راوی استماع نکرده و در جهل و دنیا دعوی [illegible] ما کنت تعلمها انت ولا قومک
من قبل هذا سوره بیار دل بلیغ است در قطع حجج ایشان و نکته دیکر آنست که [illegible] باید که همه شما
باتفاق بیارید چنانکه آورده **وادعوا** و بخوانید و آواز دهید که بمدد [illegible]
شهداءکم حاضران محافل خود را از خطبا و شعرا و کویندکان تا ایشان شهادت میکنند که بخوانید آنچه خود
بمدد کاری در آوردن سوره مثل قرآن **من دون الله** جز خدای اشارت است با آنکه قادر نیست که [illegible]
بر سوره جز خدای تعالی استمداد و استظهار بجمادات که محض [illegible] کفت در معانی [illegible]
قرآن که معجز است بر سبیل تهکم و تبکیت ایشان تواند بود و اصنام با شهدا کفت [illegible]
آن بود که [illegible] الله کواهی خواهند داد که بر پرستندکان ما بر حق بوده اند وکفته اند [illegible]
من دون الله یعنی بدون اولیا الله که اولیا شما جز خود آرند از مومنان تا کواهی دهند که شما
مثل قرآن آورده اید این [illegible] از قبیل مساهله و ارخاء عنان است و اشعار بآنکه در میان شما [illegible]
[illegible] معاندان و جاحدان [illegible] از انصاف [illegible] تابع شوند آنکه چنین کواهی ندهد
و بعضی شهدا [illegible] معاون کرفته اند و کواه معاون مدعی است در اثبات مدعا [illegible]
در معارضه قرآن بمدد آرید [illegible] معاونت [illegible] استعانت کنید [illegible]
واقامت [illegible] مثل این [illegible] **ان کنتم** اکر هستید شما **صادقین** راست کویان که
که این کلام بشر است [illegible] خطاب [illegible] که در قرآن شک داشتید و میکفتید
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] اکر قرآن کلام حق بودی [illegible] یکبار [illegible]
پس معلوم میشود که [illegible] محمد صلی الله علیه وآله و سلم حق تعالی فرمود که اکر شک دارید در آنکه
[illegible] قرآن [illegible] بیارید سوره [illegible] توحید [illegible] با قرآن [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] میکوئید که قرآن [illegible] موافق [illegible] **فان لم تفعلوا**
پس اکر معارضه نکردید در زمان [illegible] سوره بیاورید [illegible]
این آیه در اثبات نبوت [illegible] معجزه [illegible] قیامت [illegible]

کردید از ظهور او کوتاه کرده اند قرآن [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم مشهور بود
نزد کافران بناختن و بر یافتن قرآن اکر او را در خود شکی بودی با لغت تمام ایشان بمعارضه
و مقابله [illegible] از خوف آنکه مبادا معارض شوند و بنای دعوی او [illegible] معارضه در هم
شکستند و دیکر آنکه زمان زمان فصاحت بود و هیچ در جزیره عرب آن مقدار از فصحا و بلغا جمع
نبوده اند که در زمان فضیلت نشان آنحضرت جمع در آن وقت از خطبا [illegible] ساعده ایادی و اکثم
بن صیفی بوده اند در فصاحت علم تفوق بر افروخته و کوی بلاغت از میدان براعت ربوده و منشآت
بلیغه ایشان در بعضی از تواریخ و سیر مذکور است و از شعر مشهور امرؤ القیس و طرفه و لبید و زهیر
و عنتره [illegible] اشعار ایشان بر صحایف ایام باقی مانده [illegible] ارباب عربیه و اصحاب لغت
[illegible] وجود قومی باشد در حمیت و انفه [illegible] و ناموس از اصناف خلایق در پیش
خصوصا قبیله قریش که بذهن و ذکا و حدس و فطنت در میان عرب باشتهاد داشتند و با این همه
چون عاجز شدند از تصدی جواب قرآن بعد از وقوع تحدی بدان معلوم شد که قرآن معجز است
و امر [illegible] بر صدق حضرت رسالت صلوات الله علیه در دعوی نبوت کواهی ظاهر و حجتی باهر [illegible] اعجاز
قرآن اخبار است از عجز ایشان در معارضه قرآن چنانچه فرمود **و لن تفعلوا** و هرکز نتوانید
معارضه کردن یعنی چنانچه در زمان ماضی قادر نبودید در اتیان بمثل اقصر سوره از قرآن در
زمان آینده نیز شما و هیچکس دیکر از انسان [illegible] و منکر [illegible] سورت قدرت نخواهد بود در این جمله
اعتراض الکلام قبل التمام است و این صنعت بغایت مقبول طباع سلیمه واو را از محاسن
شمرده اند و فایده او اینجا تاکید تحدی است [illegible] شرطیه فهم میشود جمله معترضه قطع امید
این معنی ظاهر کرده که چون از معارضه عاجز شدید و هرکز بر آن قادر نخواهید بود پس از روی
معاندت تکذیب پیغمبر [illegible] و کلام ما باور نکرده متابعت لازم دانید تا مستحق عقوبت
نشوید اشارت بدین معنی این کلمه است که **فاتقوا** پس بپرهیزید بوسیله ایمان بخدا و رسول
و قرآن **النار** از آتش دوزخ [illegible] از اثبات نبوت و تحقیق آن شروع کرده در باب معاد و
نتیجه امور معادی حصول ثواب و عقاب است که محل آن بهشت و دوزخ خواهد بود و اینجا ابتدا
بذکر دوزخ نمود که موجب هیبت و مخوفست [illegible] ترهیب در حق غافلان انفع و ابلغ است از
ترغیب و ذکر نار در [illegible] اثبات نبوت ساخت تا ایما و اشعار کند که مخالف صاحب نبوت را استحقاق
آتش ثابت است **التی** آن آتشی که مثال آتشهای دنیا نیست **وقودها** آتش کیره آن
الناس مردمانند یعنی کافران و شاید که مراد کفار جن نیز باشد آتشی است [illegible] که ایشان
وقود آن باشند [illegible] میکوید [illegible] آتش [illegible] مردمانند **والحجارة** و سنگها [illegible]

آن صعب‌تر و تیزتر است و بوی آن ناخوش‌تر و عمق آن بیشتر و در قول آنکه از سنگها دیگر خواسته‌اند
و است حجرا جامع جحیم تر و در آتش تیزتر و این قول اکثر مفسران است ابن مسعود رضی الله عنه
میگوید حق سبحانه سنگها آفریده است در آسمان دنیا که همه دوزخ را شاید روز قیامت
بفرماید تا آنها را بر کرده در دوزخ اندازند تا آتش دوزخ را گرفته آثار حرارت بر روی ایشان
برسد و بعضی برآنند که معذبان باشند و گفته‌اند که کوههای دنیاست که فردا الکندن کافران در آورند
تا هر چند آتش بیشان را بالا افکند ثقل آن سنگها ایشان را باز زیر فرو برد و بعضی برآنند که این
سنگها آن بتانند که از سنگ تراشیده می‌پرستیدند و در مصحف آن بتان و بت‌پرستان همه
دوزخ باشند انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم حکمت در دین بجز آنست که معبودان خود را
در میان و مبتلا ببینند و ادخال اصنام در دوزخ برای عذاب نیست بلکه برای تعذیب پرستندگان
چه ایشان در دنیا معتقد بودند که بواسطه بتان از عذاب خلاص یابند این زمان خود ایشان را
بجای عذاب می‌کشند و چه که آتش را همیشه دوزخ سازند و بیان سوال که آتش دوزخ بهمه چیز
می‌سوزد آتش دوزخ از آن سنگها التهاب زیاده گردد و عذاب بر اهل آن بیفزاید و جهت
تا بخیلان را با آتش در آرند و که کرده پیشانی و پشت و پهلوی ایشان را بدان داغ میکنند یوم
یحمی علیها فی نار جهنم الآیه بما بجهت سبب راحت خود تصور میکردند موجب رنج و مشقت
ایشان گردد **بیت** گفتم ز تو راحتی بیابم ۰ خود مایه رنج من تو بودی ۰ دل کجا بیآورد
کرچه آنکه زر ذهب و فضه است که جهت عذاب بخیلان به دوزخ برند زر و نقره را شاید که
باعتبار آنکه اصل ایشان با عمل پرورش ایشان سنگست سنگ دلگی باید کرد لعدن سنگ
بند دسنگ ناز برای سنگستن تر باشد از دوست ساختن و پرستیدن ناروا است ای دل
سرشت بگلوخ آلوده دنیا فرو میار در این سنگ فریبنده از راه بر دار **بیت**
بر سیم و زر مرو از جا و لنگر بیش آنکه کی را مدار این سنگ بار برگرانست ۰ بعضی گفته
که چون اهل دوزخ از تشنگی و حرارت بیطاقت شوند نالها و زاری در گرفته از حضرت عزت
جزی که دفع عطش و گرما کند در خواست نمایند مقارن دعای ایشان ابری سیاه در هوای
دوزخ پدید آید و ایشان بفرح و سرور دانسته و انگشته تصور کنند که آبی بر آتش ایشان خواهد
داد همه سر بالا کرده متوجه آن ابر شوند فی الحال از آن ابر بر ایشان سنگها باران گردد چون
سنگ آسیا و ما بر آتش بدانها بیشتر شده دوزخ از غم و غصه بیفزاید زدنا هم عذابا فوق العذاب
محققان برآنند که ذکر حجاره شایسته بجهت آتش را یعنی آتش دوزخ چنان آتشیست که در سنگ
اثر میکند چه آن آتش دنیوی در همه چیز اثر کند اعنی با آتش **أُعِدَّتْ** آماده کرده شده است

لِلْكَافِرِينَ برای گروندگان و اگرچه عزای ایشان از فاسقان و مستحقان عقوبت که کافر
باشد عذاب خواهند بود اما چنین آتشی نصیب ایشان نباشد بلکه این نوع عذاب خاصه مشرکان
بود و مجرمان اهل ایمان را عقوبتی بوجهی دیگر باشد و مؤمنان صالح را خود بجای بیم عذاب بشارت
ثواب رسد چنانچه فرمود **وَبَشِّرِ** بشارت ده مامور بدین بشارت حضرت رسول است صلوات
الله علیه یا عام هر عصری و گفته‌اند هر که صلاحیت خطاب دارد می‌شاید که مخاطب باشد
و در این معنی مؤذنست بآنکه عظم این امر و فخامت شأن و علو قدر او این اقتضا میکند که هر کرا
رساننده بشارت باشد باید که بشارت دهد **الَّذِينَ** آنکسانی را که **آمَنُوا** گرویدند بقرآن و بدین
محمد پیغمبر صلوات الله علیه **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و بجای آوردند کارهای نیکو که مراد از فعل
اجتناب محارم است جمهور محققان عمل صالح از آن داند که مشتمل بر چهار چیز باشد علم و نیت و صبر و اخلاص
سهل تستری رحمة الله علیه فرموده که عمل صالح آنست که موافق سنت باشد اعمال مبتدعان در ترک
صلاح داخل نیست مضمون این بشارت جیست **أَنَّ لَهُمْ** آنکه بدرستی که هست مر ایشان را آخرت
جَنَّاتٍ بوستانها که در دو همه نوع میوه‌ها بود و بسیار درخت جنان باغی را گویند مشتمل بر انواع ثمرات
باشد بهشت خوانند و هر چند باغ و بوستان درختهای ثمر و در نظر آیند تا در آب روان نبود ملذ
سرور و افروز بهجت کامل دست ندهد چه گلشن بی آب روان نشاط بهشت تمام ایجاد روح و
روان نبخشد بنا بر این جایها که در قرآن ذکر جنات می‌آید ذکر جریان آب در عقب مید هد بدین وجه که
تَجْرِي میرود **مِنْ تَحْتِهَا** از زیر درختان با تحت غرفها و منظرهای آن **الْأَنْهَارُ** جویهای
با لادر اسناد جری بانهار مجازیست جری در حقیقت آب راست اسناد جوی بانهار از قبیل اسناد مجازیست
چون طریق سایر و گفته‌اند من تحتها ای تحت قصورها یعنی زیر قصرها بهشتیان انهار و بلندی بهشتیان
انهار می‌افتد و آب را برین وجه دیدن بغایت خوش آینده است و جمعی برآنند که تحت بمعنی آن است
چنانچه و هذه الانهار تجری من تحتی بمعنی این باشد که جویهای بهشت هرجا که بهشتی
باشد جویها نزد او حاضر است بلکه با او روان باشد هر جا که رود و بر بام کوشکها و منظرها او را
غرفها و ایوانها **كُلَّمَا رُزِقُوا** هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان یعنی طعام دهند ایشان را
مِنْهَا از آن درختان **مِنْ ثَمَرَةٍ** میوه **رِزْقًا** روزی ساخته و طعامی پرداخته **قَالُوا**
گویند این روزی داده شدگان **هَذَا الَّذِي** این آن میوه ایست که **رُزِقْنَا** داده شده
خورانیده بودند ما را **مِنْ قَبْلُ** پیش از این یعنی مثل آنست و مقدم ذکر مثل جهت استحکام
مشابهت باشد یعنی گویا ذات این ذات آنست چنانچه گویند فلان مرد حاتم است و فلان
انوشیروان از حذف حرف تشبیه مبالغه در مشابهت بیشتر مفهوم گردد پس چون میوه‌های

بغات شبیه باشد بثمرات دنیا بهشتیان گویند این مانند آن میوه‌ها بود که ما در دنیا خورده‌ایم
و اگر مثل تقدیر کنند معنی چنین باشد که این آنست که وعده داده بودند ما را در دنیا که بما
پیغمبر ما صلوات الله علیه که از این میوه در بهشت بما خواهند داد و رزق قائم از آن گفت که وعده
صدق محمدی رزق معنوی یافته است و گفته‌اند چون بهشتیان را بامدادان میوه‌ها دهند گویند
این بود که شبانگاه بما داده بودند و در شام گویند این همین بود که بامداد تناول کردیم اگرچه در
روز و شب نخواهد بود اما علامتی که بدان مقدار بامداد و شبانگاه دنیا معلوم شود چنانکه
ولهم رزقهم فیها بکرة و عشیا **و اتوا به** و بیارند پیش مؤمنان از میوه بهشت **متشابها**
مانند میوه که پیش از آن آورده باشند و جمهور برآنند که مانند میوه دنیا باشد در رنگ
و صورت اما بطعم مختلف قولی آنست که موافقت در نام بیش نیست نیز اگر میوه بهشت بنگرند
از میوه‌های دنیا نگشتاف از مسروق نقل کرده است که خوشه انگور بهشت دوازده ذرع
و در تفسیر آورده که اعرابی از حضرت رسالت صلوات الله علیه سؤال از خوشهای انگور بهشت
کرد آنحضرت صلوات الله علیه در جواب فرمود که اگر همه خلایق بر یک خوشه انگور بهشت
جمع شوند همه را سیر گرداند از بسیاری و بزرگی اشهر آنست که آن میوه‌ها مشابه میوه
دنیا باشد بصورت اما در معنی متفاوت بود دیگر میوه بهشت از درخت رسیده بیرون آید
و هر طعمی خوش و بوئی که خواهند در وی موجود باشد در کشف الاسرار فرموده که
سیبی از درخت بچیند برنگ سیب و بشکل آن بود که ما چون تناول فرماید من میوه‌ها
در وی باز آید دیگر بچیدن آن هیچ تکلیف نیست قطوفها دانیه درخت خود سر فرو
آید تا مؤمن میوه می چیند هر میوه که از درخت باز کنند فی الحال بجای آن دیگری مثل
او بیرون آید و اگر میوه‌های بهشت با مشابه میوه دنیا نزد مؤمنان آید برای آنست که انس
با مألوف و معهود بخود از بیشتر دارد و طبع از چیزی که هرگز ندیده تنفر مینماید و دیگر آنکه چون
که بیشتر دیده و چشیده و حال آنکه مثل آن نمی بیند و نمی چشند و در میان تفاوت کلی می یابد
موجب زیادتی تعجب و وفور سرور و بهجت او از مشاهده این مزیت و تفاوت عظیمت
انگه حق سبحانه فرموده که هر گاه ایشان را از این میوه بدهند همین سخن میگویند که هذا الذی
رزقنا این همانست که پیشتر میخوردیم و این جا نشانها از وی در دنیا یافتیم و آن جمع که متشابها
حمل بر میوه بهشت میکنند میگویند ثمرات جنت همه متشابه یکدیگرند به نیکوئی و پاکی
و بی عیبی و هیچ کدام با دیگری تفاضل نیست بخلاف میوه‌های دنیا که بد و نیک می باشد
و بعضی گفته‌اند میوه‌های جنت متماثل اند یعنی در همه اوقات شبیه یکدیگرند بخلاف میوه

دنیا که وقتی خام باشد و وقتی پخته چه در بهشت زمستان نیست که سرما اعتدال مزاج
هوای او را مشوش سازد تابستان نیست که از حرارت و لطافت آنجا بخار نهاد شهره آفتاب گویند
نضج میوه بحرارت او متوقفست ماهتاب فی که بندارند تنک ثمره بشعاع او متعلق است **بیت**
بیا اثر را طراوت جاودانی ◆ بهار بی زیان باد خزانی ◆ ریاحین تازه چون جان خردمند ◆ هوا بی اعتدال
چون مهر فرزند ◆ گلستان چون کمال اهل مانی ◆ گلش بی آب زلال زندگانی ◆ آری درویش اصل میوه‌های
جهان از آن جهانست اما عفونت هوای دنیا او را از منهج صفای اصلی منحرف ساخته امام نجم الدین
عمر نسفی در بحر العلوم آورده که چون آدم بدنیا فرود آمد خدای تعالی او را سی صنف از آن میوه واد
میوه‌های بهشت او را توشه ساخت و این میوه‌ها همه از میوه‌های بهشت الا آنکه میوه بهشت تغیر نیابد
و این میوه‌ها با اسباب تبدیل و تنزل الدنیا باشد و حضرت مولوی قدس سره در مثنوی اینجا که شیخ نجار
از بعد بهشت میکند همین معنی باز مینماید که از سر جادوئی اصل که در بهشت جاریست نهرها
در عالم بید آورده اند اما آنها پاک است و مطلق و اینها آلوده و مقید **بیت** جوی شیر و جوی خمر و انگبین
زان جهان وقت تکلیف کنند ◆ تا بجوید اصل آن را این خسان ◆ خود بدین قانع شدند این ناکسان
و چون معلوم شد که میوه‌های دنیا همان میوه‌های جنت است که بواسطه هوای عالم افزایش و تغیر
و رطوبات تبدیل و تعفن گشته بدین فرع آلوده قانع نشوند و شرع طلب اصل باید کرد و قوی باید
کرد که آن ثمرات بواسطه آنکه در دیار قدس اختلاف اوقات و صروف آفات نیست همیشه بر یک
منوال بصفات کمال آراسته از شمت عیب و زوال ممتاز است **ولهم** و مر ایشانراست یعنی اهل بهشت
فیها در بوستانهای بهشت **ازواج** زنان از حور عین و انسی و جنس زنان از هر کمال و زینت
حور خواهند بود جمعه آنکه جمال حور عطائیست و جمال مؤمنات ثمره عملی و هم حور از بدین آیه سیاد
کرده اند که همه مکرر در بهشت عزب نباشد و هر یک از بهشتیان را جفتی باشد **مطهرة** پاکیزه یعنی
صفا و جوهر نیکو منظر خواهد گردید و اگر زنی از زنان بهشت بشان ایست که اگر قطره از عرق ایشان بدریا
رسد همه اطراف جهان معطر گردد و اگر لمعه از جمال زیبای ایشان بدین عالم افتد آفاق و اقطار
دنیا منور شود **بیت** بشیریها نکه کر بر سر ◆ بهمه کلها ابری شکوه نشرند ◆ بهمه بجمال زیبا سحری
فرود آن تا زلف ماه ◆ و از آفتاب ◆ برید مهاو بها لا حد ◆ باد و کافور هیچ کس کنند ◆ لب انار دنداند
زبان انظر نهد شکر زیر ◆ شکر ممتنع از آن جون فرشکر ◆ لطیف و خوش منظر و شیرین و تر ◆ و
گفته اند پاک باشد از عیبها و آفتها که زنان را در دنیا هست چون حیض و نفاس و حمل و زادن و بول
و فضلات و تغیر اسنان و خبث نکهت و قبح هیات و هر چه بنقص و قصور ازو ذکر کرده و گفته اند مراد
پاکیزگی اخلاق ایشانست از بخل و حسد و بدطبعی و فساد و اعراض و اعتراض و نشوز و بد خوئی

بدخوی و مکر و کید و رشک و حسد و حقد و دشمنی و فسق و بدمعاملگی و مانند آنها که اغلب زنان
دنیا بدان موصوفند و این حال زنان اهل بهشت خواهد بود که ایشان را از آن پاک ساخته‌اند
و لفظ مطهره تزیین دلالت میکند و اگر وصف خود بودی طاهره گفتی نمودی و ائمه دقایق تفسیر
معالم از حسن بصری رحمة الله علیه نقل میفرماید که این طاهرات شما اند از قاذورات دنیا
مؤید این قولست و بعضی برانند که مراد خود اند و مطهره صفت ابدان ایشانست یعنی در اصل خلقت
ایشان از منی و حیض و غیر آن بیرون آمده اند پس ایشان از این چیزها پاکند
بیت ای تمام جمله لطفی که مرا است داری · نیست پاک تن جان و دل تو ناب و کلی پرست
در معالم حدیثی آورده بروایت مرتضی علی علیه السلام که در بهشت بازاریست که در وی بیع و شری نیست
بلکه صورتهاست از صورتهای زنان و مردان هر که آرزوی صورتی باشد فی الحال بجان در آید
و مثل آن بر آید و این بازار یجتمع حور العین است و ایشان باوازی که هیچکس از زنان نشنود
باشد خوانند و ایشان میگویند ما نیم که همیشه باشیم و نابود نشویم و ما نیم که تغیر نپذیریم
و خشنود شدگانیم که خشم نگیریم خوشحالی کسی را که ما او را باشیم و ما او را باشیم و ترمذی این
حدیث را غریب گفته است و جمعی از مفسران گویند که مطهره یعنی از جمیع ثمرات یعنی بهشتیان
و ازان میوها زنان پاکیزه چنانچه در روایت آمده که دانه انگور بهشت مثل دوری شاهد از کوهی
در رخسار است چون انگور بیرون آید فی الحال مشکافد و حوری از آنجا ظهور نماید که نور روی او
بر آفتاب غلبه کند و در بعضی اخبار وارد شده که بهشتی در قصری از قصور بر سر مندی بر تخت زرد
ابدی تکیه زده باشد با حوری در مقام معانقه و ملاعبه آمده ناگاه فرشته از نزد حق
سبحانه بیوی مثل سیب با او بر سبیل تحفه بخش آورده تا مومن آن را از دست گیرد بدو نیم شکافد
کرده و از آنجا حوری بغایت زیبا روی بیرون آید و قصه در دست گرفته و بر آن نوشته که عبدی
شتغلت بالحور ما القصور و نسیتنا الملک الغفور یعنی مومن بتماشای قصور بهشت و تفرج حوران
پاکیزه سرشت مشغول شدی و از تقاضای رضا لقای جمال ملک غفور بغفلت فراموش کردی شرط محبت
نه اینست و رسم عاشقان نه چنین هر که را شوق شهود جمال یار است کلهای عالم در نظر همت او
جز نغز میگوید **بیت** با یاد یکی از دو عالم بهکرد ری · بیکل نظری که دیده ای تو بر جز جی
ولدار من کفت که شرف یاد دار و رخسار من از نظاره تو در کل نکری **وَهُمْ** و بهشتیان **فِيهَا** در آن
بوستانها **خَالِدُونَ** جاوید باشند که جاوید جزای اوست که نعمت وقتی تمام باشد که انقطاع
زوال بدو راه نیابد عزیزی میفرماید که نعمتی باید زوال نباشد و کمال نباشد و دیگر آنکه اکر این نعمتها
عظیم از مساکن طیبه و مطاعم لذیذه و مناکح پاکیزه مقرون بدوام و خلود نباشد همچو نشئه

بهشتی را از بیم زوال لذات ابدیه نبایستی بود و در بهشت ترس و اندوه نیست **لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ** محققان در تحقیق این آیه آورده اند که مضمون او مشتملست بر بشارت و در و رود و بشارت
اندراج یافته بشارت عوام را بنعیم مؤجل که در ریاض جنات است و مژده ایست خواص را بنعیم معجل
که در گلستان جانست آن بهشت مؤجلست و آن روضه قربست آن جز نزهت و این گلشن لذت
آن حدیقه اقبالست و این حقیقت وصال آنجا رفع درجاتست و اینجا روح مناجات آنجا لطف
عطاست و اینجا کشف غطا در آن لطف ملاحظه نوال و افضالست و درین کشف شاهد
انوار جلال و جمال از سلطان العارفین قدس سره نقل کرده اند که در دنیا بهشتی است که هر که در وی
در آید مشتاق بهشت آخرت نشود و آن بهشت معرفت هر که حق را شناخت بغیر او کی ملتفت
گردد و در روح الارواح از بو علی دقاق رضی الله عنه روایت میکند که بهشت و دوزخ را تماشا کاه
دیگر دیده اند ما در مشغول بحضرت پروردگار بهشت سروی باطن ما جز شاهد وصال نیست
تنها دیدار یار چه گوید آن بهشت · هر که شیرین جوی شد با جوی شیر شی کار نیست · در بحر الحقایق
میفرماید که خواص را بهشتهاست ناشته با بجاده توکل و یقین و انهار صدق و تقوی و ثمرات
آن مکاشفه و مشاهده و معاینه و اشارات و بشارات و اسرار و انوار و مانند آن از مواهب
عنایت پروردگار هر زمان میوه دیگر از نهال احوال ایشان بیرون آید و در هر آنی آثار احوالی
دیگر روی نماید و هر چند حال لاحق از راه صورت مشابه حال سابق بود اما از روی معنی بوجهی
دیگر خواهد بود **لا يتجلى الله في صورة مرتين** و این بهشتیان خاص یاد دست آورده اختصاص از واحد
از ابکار غیب باکره از ملابسه اغیار **لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ** یعنی معانی و حقایق ایشان
قابض انسی نرسیده و دیگران در بیان کرده بلکه بمحض موهبت الهی از حضرت عزت بی
واسطه ملکی و بشری بدیشان رسیده در فتوحات نام بو یزید بسطامی قدس الله سره نقل کرده
که شما علم فرا میگیرید مرده از مرده و ما دانش خود فرا میگیریم از زنده پاینده و در حدیث آمده است که علمی
پوشیده هست که نمی شناسد آن را جز علما بالله و چون بیان آن بموکول کنند انکار نکنند آن را الا مغرور بحق
از مرتبه انبا و این علمیست که آن را لدنی و وهبی گویند و چون از روی مشاهده و عیان بیان کنند
آن را ذوقی و کشفی خوانند **بیت** کو کی حدث بخوانی بلکیب · علمهای آدمی یابی نجیب
شدند جیب آن که مومنی شوند ایشان · کان فرو آید ز ملا آسمان · همچو موسی بود کو را بد نجیب
بجز استاد و شاکرد کتب · بعد از آن که معاد که یکی از مومنهاست نکته از قضا و قدر بتمه الجلال
و هدایت بیان میفرماید مرتب باعتراض که جهال کفره بر قرآن نموده بودند و آن چنان بود که چون
موافق وعید کافران که اتش کیر در دوزخ خواهند بود و مناسب وعده مومنان که در جنات بهشت

خواهد دید نتایج آن چنانکه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و ذره در لغت
مورچه خرد باشد سفها قوم گفتند ذکر مورچه چیزی لایق عظمت الهی نیست و امثال همچنین مثل را خود کی آید
پادشاهی رد ایشان این آیه نازل شد که ان الله لا یستحیی خدای تعالی فرو نگذارد از بیان کوچک مثلها
و گفته اند چون حق سبحانه دو مثل زد در باب منافقان چنانچه در اول سوره گذشت ایشان طعنه
زدند که این سخن خدا نیست چه بزرگواری حضرت باری تعالی از آن زیادت است که باستیقاد نار
و نزول امطار مثل زند خدای تعالی این آیه فرستاد و گویند سبب نزول آن بود که چون در قرآن
ذکر مگس و عنکبوت شنیدند جهودان زبان بگشادند که میگفتند این سخنها بکلام خدای چه ماند
حق تعالی بذکر عنکبوت و مگس چه کار و مگس را چه حاجت دارد در جواب ایشان این آیه
فرود آمد پس بدین آیه یهود دست یا منافقان یا کافران و در تفسیر کبیر آورده که میشاید که
نسبت بهر سه طایفه داشته باشد جهت آنکه این هر سه قوم در اول این سوره مذکور شده بودند و گرانکه
ایشان با تفاوت در مقام ایذای سید انام علیه الصلوة والسلام بوده اند و بر تقدیر این سخن را از روی
عناد گفته اند چه یقین دانسته بود که ضرب المثل در میان عرب رکنی اعظمست و هم امثال ایشان
مثل الطیور و حشرات و هوام واقع شده بود چون اجمع من ذباب واطیش من فراشه واضعف من بعوضه
و مانند آن چنانچه در کتب و رسایل ذکر کرده اند لیکن تمثیل بحقرات اشیا استغراب مینمودند
جهت جهل بود بحقیقت آن زیرا که تمثیل از برای مستدعی حال ممثل له در عظم و حقارت که مثل لهم
باشد ممثل به نیز مثل او باید چنانچه و لله المثل الاعلی و چون خدای مجوز مثل اعلا تمثیل الهه
باطله ایشان را مثل ادنی خواهد بود و بدین سبب تمثیل ایشان را بعبادان معبودان باطل در وهن
و ضعف و بیچارگی بعنکبوت تشبیه کرده و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت و بنا نجا مر ایشان
در ضعف و خسارت مگس خوارتر باز نمود و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه و بیان
و نمود که چون این مثلها حقست پس ان الله بدرستی که خداوند تعالی لا یستحیی ترک
نکند حیا تغیر و انکسار نیست که بر انسان طاری شود از خوف آنچه بدان عیب و مذمت بدو باز دارد و
خدای تعالی از تغیر و ترس و ذم مقدس و منزه است و حیا لا که حیا صفتیست از صفات او چنانچه در حدیث
آمده ان الله حیی کریم پس توجیه این سخنان چنان خواهد بود که امثال این صفتها را مبادی و
غایات هست و صفات الهی محمول بر غایاتست چنانچه در صفت رحمت و غضب گذشت که مجاز
مبدأ است که آن تغیرات از خوف اسباب قبح بر تکب آن و غایت که ترک آن قبیح است مراد مجاز ترک از
از حق و گفته اند حیا صفتیست حق را که کیفیت آن معلوم نیست و بر ما باید کرد و طلب چگونگی او
نکنیم تا ایمان و یقین ذالک هم محکم باشد و دانش ادراک کنه صفات حق میسر نیست بیت

بدلیل عقل و فکر بیتیم که شناسد صفات و ذات قدیم • وصف خود خود بخود توان گفت • ای که را
خرد نمی رسد • و در کشاف آورده که استحیا بر سبیل مقابله و انطباق جواب سوال آنست که در
کلام کفره برین وجه آمده بود که اما یستحیی رب محمد ان یضرب مثلا هکذا پس جواب مطابق سوال لفظ
نازل شد که لا یستحیی و در حقایق لا یستحیی بمعنی لا یستبقی باشد از حیات که بمعنی بقاست
کما قال تعالی و یستحیون نساءکم یعنی باقی میگذارد و حق تعالی ضرب المثل هر چه خواهد و حقیقت
که اطلاق استحیا بر حق تعالی استعمال اسم در ترک مبالاة و تأثر او مفهوم آنکه خدای را که از
ان یضرب آنکه بیان کند مثلا ما مثلی هر چه خواهد و برای هر که خواهد ضرب اینجا بمعنی بیان
کردنست و ضرب المثل روشن کردانیدن اوست پس حق تعالی مثلها بیان میکند برای اهل اعتبار
و اگر چه باشد متمثل به بعوضة پشه خرد بعوضه عطف بیانست مر مثلا را و ما زاید بود برای
تأکید و ذکر بعوضه با وجود ضعفا و محقر تقویت دلها ضعیفانست بالاظهار غرایب قدرت و عجایب
فطرت در او چون ضعفا بر حیات او و با هر پشه با خردی جثه بر صورت فیل آفریده شده است با وجود کوچکی
او بیک در خلقت او زیادتی بر هست زیرا که در اعضاء ظاهر از سر و قوایم و خرطوم و ظهر و بطن
و اعضاء باطنه مانند دل و جگر و معده و امعاء و آلات هضم و ادوات نفس و حواس چون سمع و
بصر و شم بیان ویرا مثل فیل مساواتست و او را دو بال زیاده بر ان بخشیده اند و امتداد او بان عجیبه تر
استدلال کرده اند از ین معنی بر آنکه خداوندی که پشه ضعیف نهاد را همان اعضا و اجزا که پیل
قوی هیکل را هست ارزانی داشته قادرست که معلوم کند تا عمل را بفضل همان عطا دهد که زاهد
بسیار عمل را بعدل میدهد چه بجا ناظر بعمل بلکه بر سابقه لطفست آنکه ما ید با ان را
طاعت را لطفا تا بعد کامل انظلت و خت برفق آید شاید که زبان بندگان سر کوچ نخلت
ترفیض ان نار فضل شامل درنگای دهشت و ناکامی بگذارد بیت بندگان که نظر و عمل
فقیرانیم بفضل میدوارند • و از این نکته که پشه ضعیف را بر فیل قوی مسلط کردانیده اند
دلیر و ار در ساقه او میرود و بیاک ندارد تسلطی که مظلوم را بر آخر ظالم ست چنانه دست
داده معلوم توان کرد یوم المظلوم علی الظالم اشد بیت ما از زار ضعیفان زخم بلا بانک
نغمها پشه بلرزه داده رست • ربیع ابن انس گوید که ضرب المثل بعوضه عبرتست مر اهل
دنیا را چه پشه مادام که گرسنه باشد زنده است و چون سیر شود بمیرد همچنان در دنیا تا
معیشت قانع اند از حق اند و برخوردار باشد و چون اسباب غنا و استغنا مهیا شد هلاک
و طغیان ان افتد ان الانسان لیطغی بیت نفس طاغی شود چو گشت مال
زمال الگز ویفی • حاصلی عمر نصف فانقی • تشتغی اد رسد که از پس هیچ جز حالت

در آوردن پشه و عنکبوت چه حکمت است جواب داد که همین نه بس که نمرود یاغی را به پشه هلاک کرد
و حضرت مصطفی را صلوات الله علیه در غار به عنکبوت از نظر دشمن بپوشید پس معلوم شد که
جانوران خرد را فواید بزرگ هست و هر آینه بدیشان مثل زدن مبنی بر حکمتها کلی خواهد بود و بعضی
در سورهٔ الانعام گفته‌اند که در انجیل مذکور است بر مثل عارضه و نحاله و انواع محقرات مثل زده از جمله میفرماید
که [illegible] مکن که آن مانند شود [illegible] سوراخ زنبورات و دیگری گوید چون
آیه نازل شد که آیه یا کریم برون ده هیچ [illegible] ما را [illegible] حکمت میگوید و علی
غش در دل [illegible] بسیار است در قرآن نیز میفرماید که مثل بحکم پشه را فما
فوقها و [illegible] آن باشد [illegible] کلمه فوق از اضداد است نزد کبر و خرد تر را شامل
بود و حقیقت آنست که فوق مستعمل غالبا در زیادت بر چیزی الا آن زیاده گاه در جهت نقص و
گاه در جانب کمال و اینجا هر دو قسم [illegible] اول آنکه ضرب المثل به پشه واقع شود و بالای
یعنی [illegible] در جهت [illegible] مگس و عنکبوت [illegible] که [illegible] میکنند در مثل
بدین هر دو [illegible] پشه مثل زد و به [illegible] یعنی در قلت و حقارت چنانچه گویند فلان را دل
و اندک [illegible] یعنی [illegible] و بخت و این [illegible] بالغ بود و بعضی جانب
صغر را [illegible] مقصود آنست که حق سبحانه [illegible] تمثیل به چیزهای
حقیر [illegible] آن باشد که مذکور [illegible] تا کلام [illegible] که هر چند چیزی خردتر
بود [illegible] باشد [illegible] نهایت صغر است جز علم الهی بدان احاطه نکند پس مثل
بدان قوی بود در دلالت بر کمال حکمت [illegible] چیزی بزرگتر باشد و در جواب یکی گوید که بجهت
[illegible] پشه مثل زدن [illegible] در صغر این گفته‌اند که جناح [illegible] و حضرت رسالت
صلوات الله علیه [illegible] حدیث که اگر دنیا را نزدیک خدای [illegible] پشه وزن
بودی هیچ کافر را از وی شربتی آب عطا نفرمودی فاما الذین اما آنکسانی که آمنوا گرویده‌اند
بخدای و رسول [illegible] که آن کلام حق است فیعلمون پس بیقین میدانند که انه آن مثل
یا ضرب المثل الحق درست و راست و [illegible] حکمت [illegible] من ربهم
از نزد پروردگار ایشان و اما الذین و اما آنها که کفروا [illegible] فیقولون
پس میگویند [illegible] ماذا چه چیز اراد الله خواست
خدای بهذا بدین که گفت مثلا [illegible] لکن
[illegible] من عند الله [illegible] خدای تعالی [illegible] مثل
[illegible] یضل گمراه کند به بدان مثل کثیرا بسیاری [illegible]

و منافقان نادان تامل نکنند و حکمت آنرا در نیابند و بمجرد عناد و جهالت محض مثلا گفته‌اند ع
[illegible] ویهدی و راه نماید به بدان کثیرا بسیاری از مؤمنان که
[illegible] تفکر نمایند و بدان سبب راه یابند که ایشان [illegible]
مؤمنان [illegible] بعقل و صف کرده چنانچه فرموده و قلیل ما هم و قلیل من عبادی الشکور
و اینجا ایشان را کثیر گفت جهت آنکه اهل هدی فی نفس الامر بسیارند و [illegible] ایشان از بعقل و صفت کرده
قیاس با اهل ضلالت است که [illegible] ایشان بیشتر [illegible] اندک مؤمنان در صورت [illegible]
در حقیقت چه هر یکی از ارباب هدایت عالمی است از فضل و درایت [illegible] بیت
تو یکتنی بصورت و لیک عالمی بلطف [illegible] دیگران تنند و جواب آنکه گوید [illegible]
با بعضی [illegible] ایشانرا بکثرت موصوف سازند لا بحال فرقه ثانیه از اهل هدی بود و انجام
فرقه [illegible] کثیر گفت [illegible] حیثیت عدد [illegible]
با فکار [illegible] شاعر گوید ع قلیل اذا عدوا کثیر اذا شدوا بیت
[illegible] ومایضل و گمراه نکند
خدای تعالی به بدان مثل که زده الا الفاسقین مگر [illegible] فرمان بردن
فسق در لغت خروج است [illegible] الذین [illegible]
[illegible] ینقضون [illegible] عهد الله پیمان خدا را [illegible] من
بعد میثاقه [illegible]
[illegible]
[illegible] سوگند خوردند [illegible] واقسموا بالله جهد [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] بواسطه شقاوت [illegible]
[illegible] ما زادهم الا نفورا [illegible]
شان منافقانست نقض عهد ایشان احتیاج بشرح ندارد [illegible] اسلام [illegible]
هر آینه عهد خدا را بتوحید و عبادت [illegible] منافقان که اظهار اسلام نمودند
شرایط او قیام نمی کردند عهد اسلام [illegible] عهد آنست که [illegible]
با ایشان بسته بود [illegible] بیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الرحمن علم رسالت [illegible]
خدای [illegible] موافقت نمودند [illegible]
با دشمنان [illegible] عهد را ناچیز [illegible] عهد [illegible]

ای عهد شکنان تو کرده دیانت وفا • و گفته‌اند از آن میثاق است که حق سبحانه خبر میدهد که وَإِذْ
أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا إِيَّاهُ و نزد محققان مراد عهد روز میثاق است که با جمیع
فرزندان آدم بسته شده باقرار بربوبیة و در قرآن چندین جای بوفای آن عهد مبالغه فرموده که
بِعَهْدِي أُوفِ و أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ و نقض کافران و منافقان علی العموم آن عهد را بایمان نبردن
و بر جهالتی که بسته بوده نقض کردند و در تفسیر میفرماید که خدای تعالی ایشان را ادراکی که بدان
بیان حق و باطل تمیز کنند و چون عقل و سمع و بصر عطا کرد تا ایشان آن را در انجر آیات کار فرمایند
و میثاق فطرت را نقض کرده بجهان استعداد و قابلیت را بایمان نبردند ع بمانند شکستن عهد گرفته
و یکی دیگر از و منافی صفت ایشان آنست که وَيَقْطَعُونَ این قوم قطع میکنند و میبرند آن را که
أَمَرَ اللَّهُ بِهِ خدای فرموده است به بدان چیز أَنْ يُوصَلَ که آن را به پیوندند یعنی رحم را که از
رحم بیغمبر باز دشمنی میجستند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت صلوات الله علیه قرابتی داشت
و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت صلوات الله علیه قرابتی داشت و یهود نیز قطع رحم
میکردند چه میان آنحضرت صلوات الله علیه و ایشان خویشی بود جهة آنکه و کیلان نسل اسمعیل
بود و ایشان از نسل اسحق و هر دو علیهما السلام برادران بودند و منافقان را حکم شد که وصل
کنند حبل خود را بحبل مؤمنان ایشان از اهل ایمان منقطع گشته بکافران پیوستند یا آنکه مأمور
بودند بقول و عمل ایشان و همین بر اظهار بقول بایستادند و عمل را بجان نپیوند دادند یعنی برانند
که مقصود از این جماعت اهل کتابند یهود و نصاری که حق تعالی در کتاب ایشان فرموده بود که تصدیق
بیغمبران بیکدیگر پیوسته دارید و بعضی از این طایفه منکر و تکذیب این دو کرده بودند که ایمان
و تصدیق به جمیع کردند یهود عیسی و محمد را منکر شدند و نصاری حضرت مصطفی صلوات الله علیه
انکار نمودند غافل از آنکه انبیا علیهم السلام در اجتماع بر کلمه حق متحد دارند و در حقیقت در نظر محقق
چون نفس واحد المؤمنون کنفس واحدة اگر اختلاف هست در میان مظهرات که یکی دیگر
بنا بسته و لا حقیقتا اهل حق صفت کتاب جا بجنب مثنوی معنوی میفرماید مثنوی
در چراغ ار حاضر آید در مکان • هر یکی باشد بصورت غیر آن • فرق نتوان کرد نور هر یکی • چون بنورش
روی آری بی شکی • گر تو صد سیب و صد آبی بشمری • صد نماید یک بود چون بفشری • تفرقه در روح
حیوانی بود • نفس واحد روح انسانی بود • جان گرگان و سگان هر یک جداست • متحد جانهای شیران
خداست • جمع گفتم جانهاشان من باسم • کان یکی جان صد بود نسبت بجسم • همچو آن یک نور خورشید سما
صد بود نسبت بصحن خانها • لیک یک باشد همه انوارشان • چون که برگیری تو دیوار از میان • صفت
دیگر از صفات نکوهیده فاسقان آنست که وَيُفْسِدُونَ و تباه کاری میکنند فِي الْأَرْضِ

در زمین یعنی کافران رهزنی میکردند و در میان مسلمانان و ایشان فتنه میکنند و اشاعت
بخن حق میجوی را اهل ایمان بیرون می آوردند و بغضا و فسادی که در همی بود ایشان میان اند
یهود مردم خویش را از اسلام باز میدارند و ضعفاء مسلمانان را در شک و در غلغله می افکنند و مقصود
مراد المنعمان یهودند که صفت بیغمبر را صلوات الله علیه بوشیده عوام را از تصدیق او مانع شدند
وافساد هیچ کرده را آن از نیست در عالم اگر بنگرد از علمای چه دیگران بدیشان اقتدا کرده در شرع
ضعیف اعتقاد شوند و کذا شکار از همین صورت تفقد نموده در حق ایشان بدکار کرده دین
دو صفت ایشان او در نهایت الغوایة و مضایق ضلالت افکنده نعوذ بالله من الغوایة بعد الهدایة
آورده که قانون هیچ شرعی بهم زده نشده اساس هیچ ملتی بعنی با انهدام نهاده مگر وقتی که افعال
علمای ایشان بسبب جاه پرستی و طلب افزونی و متابعت هوای نفس نخالف اقوال بر خلق ظاهر گشت
ای دو عیش بیت علماء نمای راحت اند • شرع را ذیب و ملک را نسوانند • تا بود قول و
فعلشان یکسان • بستوان رفت بر پی ایشان • ور بسوی فساد میل کنند • ره نمایند گشته‌اند ره زنند
ره نمایان چون فتنه کار • دیگران را چه شان نمایند • أُولَئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوف
هُمُ ایشانند الْخَاسِرُونَ زیان زدگان که زیان کردند در دنیا و عقبی چه وفا بنقض و پیوند
و وصل را بقطع بدل کردند و فساد را بر صلاح اختیار نمودند علماء بیان گویند که کلمه هم
مقتضی آنست که خسران همین مقصور بر ایشان است زیان کافران خود ظاهر است برای آنکه کفر همه
اعمال را نابود میکرداند یا آنکه اطراف ایشان در کفر جهة آن بود که لذات عاجله از ایشان فوت شود
و خدای تعالی بیغمبر خود را صلعم امر کرد بجهاد تا بنای حظوظ ایشان در هم شکست و از مقصود خود
بازماندند بآنکه از مستلذات دور افتادند و زیان منافقان آنکه بظاهر اعمال المؤمنان بجای آوردند
و بواسطه نفاق از ثواب و جزای عمل محروم و مهجور شدند و زیان یهود آنکه شریعت خاتم الانبیا
علیه صلوات الله ناسخ احکام شرع ایشان بود و ایشان از آن دست باز داشتند و بر عمل ایشان
هیچ اجری و ثوابی مترتب نشد ع کار بسیار و هیچ مزد نه • بعد از آنکه در دلایل توحید و نبوت و
معاد و نفی ان بیان نعمت میکند که همه مکلفان را علی العموم شامل است و آن نعمت عام و کامل
اول نعمت حیوة و تقدیم او بجهت آنست که اصل جمیع سایر نعمتها متفرع بر وی است پس او اعظم نعمتها باشد
تا واسطه آنکه چند نعمت عظیم تر بود عقوبت نافرمانی منعم بیشتر باشد حق سبحانه بر سبیل تعجب و تعنیف
میفرماید كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر میشوید و بچه وجه کافر توانید شد بِاللَّهِ بخدای و بیهمتا
یگانه و دانای و توانا بودی وَكُنْتُمْ و حال آنکه بودید شما أَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسامی که آن را
حیات نبود چون عناصر و اغذیه و اخلاط و نطفه و علقه و مضغه فَأَحْيَاكُمْ پس زنده کرد بایجاد شما را

نفخ روح در اجساد شما بعد از آن تصویر آن **ثُمَّ يُمِيتُكُمْ** پس باری دیگر بمیراند شما را در وقت
انقضاء آجال شما **ثُمَّ يُحْيِيكُمْ** پس زنده کرداند شما را در قبر بجهة سؤال منکر و نکیر یا بنفخهٔ
ثانیه شما را زنده سازد برای حشر **ثُمَّ إِلَيْهِ** پس بسوی او **تُرْجَعُونَ** باز کردانیده شوید از قبرها یا
بعد از حشر برای مجازات اعمال و یعقوب ابی بکر ترجعون را بصیغهٔ معلوم خوانده معنی آن باشد که شما
باز خواهید کشت و بعد رجوع شما بحق خواهد بود در این آیه دو موت و دو حیات ذکر میکند
در تفسیر کبیر آورده که این خطاب با عامه است در سبیل تغلیب و اکرنه بعضی مردمان دانسته
و سه حیات است چون عزیر یا امثال او چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فاماته الله مائة عام ثم بعثه
و ذوالرشاد او الحکم گفته که خطاب با مؤمنانست خاصه چه ایشان را در وقت معتقد میراند و زنده
کردانید کما قال ثم بعثناکم من بعد موتکم و در تفسیر قرطبی میکوید که بعضی گفته اند فرزندان آدم را
پنج موت و پنج حیوة است و لکن پیش از آنکه پیش آدم مرده بودند ایشان چون هبا موجود کرداند
دوم بار بمیرانیدند و در صلب آدم جای داد و بیان از ظهر آدم بجهة اخذ میثاق بیرون آورد دوم زنده کرد
سیم بمیرانید و باز بصلب آدم برد پس نطفهها را زنده میکرداند و بوجهی بیرون آورد کرت چهارم در دنیا
بمیراند و در قبر زنده کند چهارم بار در قبر بمیراند و روز قیمة زنده کرداند این پنج موت و حیات بنی
ابناء آدم است و علما بر آنند که امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم موت و حیوة ذکر هست چنانچه در
صحیح مسلم رحمه الله بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه مذکور است که حضرت رسالت صلوات الله
علیه فرموده که جماعتی از اهل دوزخ باشند و مستحق آن یعنی کافران و منافقان در دوزخ
موت و حیات است [illegible] بواسطهٔ گناهان بدوزخ در آورده باشند یعنی از عصاة اهل
ایمان از امت محمد صلوات الله علیه حق تعالی ایشان را بمیراند یعنی تا آن هنگام که چون
انگشت شوند پس در باب ایشان دستوری شفاعت صادر باید بیرون آرند شان از آتش و بر
کنار انهار بهشت پراکنده نهند و فرمان رسد اهل بهشت را که بر ایشان در ریزند از آب آن چون
نابره رویند چون روییدن دانه که در حمیل السیل میرویند و از آن کابستان زنده کردانیده ایشان
بر صفت حبة حمیل السیل [illegible] که بر کنار مجری سیل جمع شود و چون دانه در آن موضع
رسیدی بروید محققان این موت را حمل بحقیقت کرده اند چه در حدیث تاکید اماته بمصدر واقع شده
و این جهة کرامة پیغمبر صلوات الله علیه خواهد بود و بعضی کویند اماته عبارتست از غایب ساختن
ایشان از الم عذاب و نه الحقیقت موت نیست و الله اعلم بالحقایق و کفته اند این خطاب با مؤمنانست
و معنی کفر پوشیدن یعنی چکونه میپوشید نعمت خدای را و حال آنکه شما مرده کان بودید یعنی فرمان
نشان [illegible] موت را بجای خمول ذکر استعمال میکنند و حیات را بمعنای شهرت یعنی شما در میان مردم

بودید و کمنام شما ناپدید بود پس شما را زنده کردانید یعنی مشهور ساخت برکت این پیغمبر که بشما آمد تا
اکنون شناخته شدید و ذکر شما بیکدیکر محققان کفته اند مرده بودید بجهل [illegible]
شما را زنده کردانید بایمان یا یقین یا علم یا اخلاق سلمی رحمه الله علیه فرموده که مرده بودید بجان نفس
شما را زنده ساخت باماته آن و احیاء قلوب ابو بکر شبلی رحمه الله منقولست که مرده بودند [illegible]
کردانید بحق و امام قشیری رحمه الله آورده که مرده بودید بمحل خود شما را زنده ساخت بشناخت خود
پس بمیراند شما را از مشاهدات شما و زنده سازد بحق و آنکه رجوع کنید بدو بحفظ احکام شرایع
مراعات حقایق و کفته اند رجوع شما با او باشد یا شما نباشید و همه او باشد کل شیء هالک الا
وجهه **بیت** جمله نابود من بجز او نهند • ملک ملک او ست ملک او را دهید • ملک ملک
او ست او خود مالک است • چون ز کل شیء هالک کذشت • در بحر الحقایق فرموده که این خطاب تهدید
مر کافران عموما و تنبیه مؤمنان خصوصا و تشریف انبیا و اولیا را اختصاصا تهدید کفار آنکه
بیان کرده شد اند و موت و دو حیات و تنبیه مؤمنان آنکه شما مرده بودید یعنی [illegible]
در صلب آدم شما را در روز میثاق زنده کرده اند و خطاب الست شنوانید پس بمیرانید شما را رجوع
با صلاب بعد از آن در دنیا [illegible] بعالم طبیعت انسانیه پس زنده کردانید ببعث رسل و انزال کتب و تبع
دعوت حق پس رجوع شما با حضرت او ست یا بملاک [illegible] هادیان راه دین برسید [illegible] اما
تشریف انبیا آنکه شما مرده بودید پس در کتم عدم شما زنده کردانید [illegible] در عالم الارواح باری دیگر
بمیرانید بمفارقت آن شهود [illegible] بعالم اتصال بقید حس و خیال پس زنده کردانید انبیا را بوحی حق
کما قال و لقد اوحینا الیک روحا و اولیا را بنور ایمان کما قال و ایدهم بروح منه پس باز کشت [illegible]
بدو خواهد بود انبیا را بعروج تا مقام قرب با ایشان و اولیا را رجوع تا مرتبهٔ رضا و لقا و فتح [illegible]
کارجعی الی ربک راضیة مرضیة صدای ارجعی چون آواز طبل سلطانست که کوش باز رسد هر
باشد متوجه ساعد شهریاری کردد **بیت** بشنیدم از صدای تو آواز طبل باز • باز آمدم که
ساعد سلطانم آرزو ست • آب محیط چرخ چو سیلست بر فنا • من ماهی نهنکم و عمانم آرزو ست
بعد از بیان نعمت اول که حیات بود ذکر نعمت ثانی که اسباب معیشت و زندکانیست میفرماید که
هُوَ الَّذِي او آن خدائیست که **خَلَقَ** بیافرید و از عدم بوجود آورد **لَكُمْ** برای نفع کرفتن شما
مَا فِي الْأَرْضِ آنچیزها که در زمین است **جَمِيعًا** همه از کوه و دریا و هر چه در انست از جواهر
و معادن و چشمهها و جویها و نبات و حیوان پس زمین شما را بنا معیشتست و جواهر دریا
مشارب منفعت و [illegible] مناظر نزهه کل و ریحان طیبه مجالس مسرت و کشتیها مرکب
تجار و بعضی حیوانات از برای رکوب و زینت و ثیاب بعضیه ملابس عزت و جواهر و حلی [illegible]

وزنبور و نقره شن مایهٔ معاملات و لحوم طیبه رکن موائد عشرت و حبوب و ثمار روزی بی منقصت
و عقاقیر بعضا دوی معالجت و اسباب و حجرات شواهد عبرت قوله فی الارض دلالة
و هلم جرا آنچه در زمین آفریدیم برای آدمیانست و آفریدن آدمی برای حصول مرتبهٔ عرفانست حق
نفرموده که شما را آفریدیم برای آنچه در زمینست بلکه میفرماید که آنچه در زمینست برای شما
آفریدیم تا همه از آن تو باشد و تو از آن ما ای درویش غافل مشو از آنکه تو از آن منی مشغول باش به آنچه از آن
یعنی و به نعمت از مشاهدهٔ منعم محجوب مشو که هر که منعم را دارد همه نعمتها طفیل اوست ع
چون تو داریم همه داریم دگر هیچ مباد • و اگر کسی گوید که در زمین چیزهاست مشتمل بر مضرت بسیار
چون سمومات و حیوانات موذیه و مطلقا آدمی را بدان انتفاع ممکن نیست و حق تعالی میگوید
همه را برای شما آفریدیم فایدهٔ آفریدن آنها چیست جواب آنست که هر یکی از آن اشیا که ظاهرا
ضرر دارد هست انواع خاصیتها دارد که در آن انسان را نفع است یا جزئی که انسان بدان منتفع شود
چون زهر که هر مشاکه محمود در حیات و حیوان از زهر را منتفع میگردد و از تریاق زهری حاصل
می آید که انسان را فایده میرساند و دیگر انواع آورده که استنفاع بما فی الارض است بواسطهٔ نعیم
و اسطه نباشد هر چه حیوانات موذیه اند بواسطهٔ ایشان نفع میتوان گرفت چون افعی مثلا
بجهت تریاق فاروق و عقرب در معجون عقربی و مانند آن و ادویهٔ مفرده را اگر که در آن سمیت هست
بواسطهٔ ترکیب آن با مصلحات موجب نفع کلی و در الحاق گفته که جانوران درنده و گزنده
هایل و مهیب برای عبرت ند چه هول و هیبت ایشان از عقوبت دوزخ یاد میدهد و حقیقت آنست که
آنچه در زمین آفریده شد بعضی که منفعت آن شاید بدان منتفع باید شد و باقی را بنظر اعتبار
از آن بر وحدانیت و قدرت آفریننده استدلال باید کرد چه هیچ ذره از ذرات عالم نیست که آن را
بر قدرت حق دلیل نتوان ساخت **بیت** بنگر بچشم عقل که آثار قدرتش • چون آفتاب در
همه ذرات روشن است • یا بدو نیست ذره کون و مکان که آن • رهنی بجانه دلیلی معین
بعضی ملاحده آیه را حمل بر اطلاق و انجمله کرده که گویند خدای تعالی همه را برای همه آفرید بر هیچ
اختصاص بچیزی روا نیست و بعد این قول میدانست که در آن زمان قاید دانی شیروان بیرون
آمده میگفت مال و خواسته همه کس بهمه کس حلالست و باحیان ایشان بغث همین مذهب کرده
این میگویند و بدین آیه مستدل میباشند و حال آنکه آیه دلالت میکند بانکه همه برای همه است
هر یکی برای هر یکی چه مقابله کل بکل مقتضی مقابله فرد است بفرد چنانچه جعلوا اصابعهم فی آذانهم
بر اختصاص یعنی آنچه در زمین است بعضی جهة وجود اسباب شرعیه مستوانند بود **ثم**
پس از آنکه زمین و آنچه در آن بود بیافرید **استوی** قصد کرد در معنی استوا سخن بسیار گفته اند

و در هر محل همه که از آن خواهد یافت در بدایع آورده که استوا از مخلوق بمعنی آمدن است بچیزی
و از خالق آفریدن حد آن گویند استوا یعنی بالا رفت فرمان او و قول مشهور آنست که این لفظ
الی و علی تعدیه میکند چون متعدی بعلی باشد معنی او استعلا است و چون بالی تعدیه کند
مفهوم او قصدست چنانچه اینجا میگوید قصد کرد بارادت **الی السماء** بسوی آفرینش آسمان یا چنان
وقت آسمان بوده **فسوّیهنّ** پس راست نهاد آنرا **سبع سموات** هفت آسمان و چون سما جمع
جز آن ضمیر جمع آورده و تسویه آسمان تعدیل خلق اوست و خالی بودن از فطور و اعوجاج ... اند
چنان فهم میشود که آفرینش زمین پیش از آسمان بوده باشد و آیهٔ دیگر که والارض بعد ذلک دحیها
چنان معلوم میکرده که زمین را بعد از آفرینش آسمان بگسترانید صاحب بصائر دفع این شبهه
برین وجه میکند که آفرینش زمین پیشتر از خلق آسمان بوده و گستردن آن بعد از آن **وهو** و اوست
یعنی خداوند تعالی **بکل شیء** بهمه چیزها **علیم** نیک دانا یعنی دانا که هر چیز چرا آفرید بحکمت آنها
جا کرد اند و تسویه آسمان پیش از زمین چرا کرد و مصلحت در بین اوضاع چه بوده و شیاد قضا
لیکن همه را بجا کرد باکمال علمیت اندوده از زمین ما یا فر بدیر و جوی که شاید و آسمان را از جای خود
نوعی که باید **بیت** که بفهم چه در جهان شاید • انجنانش کنی که میباید • کار سازی که کار
همچنین کند ذات توی • چون لمعات انوار بجات و تهیهٔ اسباب زندگانی یعنی نعمت اول که
بنظر ارباب بصیرت جلوه داد بعد از نفحات نسیم نعمه سیم که خلق آدم صفی و اکرام و احترام اوست
و تفصیل او بر ساکنان ممالک ملکوت از روی جامعیت وجود ایشان بر او بجهة تعظیم و فخر
همه تمام عارفان میرساند و این نعمت که در نفس الامر انعامیست عام بر جمیع اولاد ابو البشر علیه السلام
جزء من وجه میدهد که **واذ قال** و یاد کن ای محمد چون گفت **ربک** پروردگار تو و دین ...
تشریف عطا فرمانیدهٔ انت **للملئکة** مر تمام فرشتگان آسمان و زمین را ویدها للملک عظمت
جمع کرده خطیب نیت را فرموده تا مبر قضا منشور خلافت در شی جانان ارواح بالا خواند
و بعضی گفته اند خطاب با ابلیس بود و جمعی فرشتگان که ساکنان عرصهٔ زمین بودند بعد از قتال
اجلای بنی الجان و ملخص این قصه چنانست که پیش از آنکه ذات خلافت آدم در عرصهٔ عالم بر افراز
و ساحت گلشن زمین را بدین گلهای حقایق آراسته سازد حکومت خطهٔ ارض تعلق
بجماعتی داشت که ایشان را جن گفتندی و نفرت بدان جان بودند و جان اسم پدر جن است چنانچه آدم
نام پدر انس و گویند نام او شوما بوده و جان لقب اوست و خداوند تعالی او را از زبانهٔ آتش دوزخ
آفریده بود و خلق الجان من مارج من نار کعب الاحبار رحمة الله علیه از توریت چنین نقل
میکند که ایشان قبیله بودند از فرشتگان که ملک تعالی ایشان را شهوت داد و بحکومت زمین فرستاد

متوالد و متناسل هفتاد قبیله شدند هر قبیله هفتاد هزار کرت و هر کرت سی بعد هفتاد هزار
همه حق را مطیع و فرمان‌بردار بودند مدتها میان ایشان حدث در بسته و بر شارع امتثال اوامر الهی
و اجتناب از ارتکاب مناهی نشستند **بیت** سالها بوده از غایت فرمان‌بری • آمده
مشغول به سجده‌گری • روی تعبد بر زمین داشته • فرق تعبد به افراشته • و چون مدت سکون
ایشان در تنگنای زندان دنیا دراز کشید و طایر طول امل در آشیانه نهاد ایشان بیضه از حرص
نهاد سموم شقاوت از مهب خذلان وزیدن آغاز کرد و قاید قضا سلسله ادبار و حرمان ایشان در
حرکت آورد اتفاقا روزی یکی از زهاد آن قوم بر کناره بیشه میگذشت شاخ گیاهی تر و تازه دید از
زمین رسته و در شادابی بجرم او اوراق به قطرات شبنم شسته **بیت** نهالی که بود تازه و باغ
تر و تازه [illegible] برشت • جلوه آن گیاه در نظر او نیکو نمود از آنجا درگذشت و بعد از مدتی
باستفسار احوال آن گیاه بدان موضع آمد نهالی دید ممتد قوی تنانیده بالا کشیده و شعبه اغصان
باطراف و جوانب رسیده خوشها الکو چون لآلی منضود در سلک بکمال انتظام یافته **بیت**
ز انبار بچه آید جواهر پدید • و لیکن بدین ابدایی کم دید • دانه از آن باز کرده و در دهان نهاد و چون
دید که ذوق حلاوت و نشو ذایقه با چاشنی تمام داده خود اندیشید که از شیره شیرین این میوه از خود
علامت نارسید گفت شاید که بار دیگر بدین موضع رسیدن من از دواری متمانع باشد قدری از آن بغیر در این
در ظرفی کرده بموضعی که لایق بود بگذاشت و برفت و ما انا ذلک فرصتی با جهای آن شیره لذیذ دست
کشته بدان ظرف که سربسته نهاده بود گذری کرد و از آن ابکره در جوش آمده دید حیرت
بدو مستولی شد و اندیشه نمود که در ضمن این حال حکمتی خواهد بود **ع** آخر این جوش بیجا که
رازی دگر • عاقبت از آنجا درگذشت و دیگر باره معاودت نموده آزاده دید آنچه جوش فرو نشسته و صاف شده
گشته قدری از کشیده و در آنجه سبب حلاوت آن عزارت متبدل شده باشد نادانگ گشت
مقارن این حال شوق شراب در دماغ کرده مقداری دیگر تناول کرده و مست شده بیهوش بیفتاد و بعد
دیگر از ذوق مستی حریفان اخبار داد و بالذات وقتی رسم شراب خوردن در میان ایشان ظاهر شد و ام
الخبایث در میان ایشان رسید فسق دزدند و فرزند یکدیگر را گرد کردند و کارها نزد [illegible] الفعاد
مجاورت صومعه ملازمت میکرد بدل شد و بجای غلغله مناجات نعره مغخرابات پدید آمد
اگر در صومعه تسبیح نگه نهادی • در خرابات مغان بی قدح باده بدست • آخرالامر بواسطه
شربخانه خود و خدای بیخبر شدند و سرانجام ایشان به کجی و بیکاری کشید **بیت**
بجز آن مخور که چیزی چشید • کز قلم بجز خرد و کشید • ابلیس که در آن وقت حارث نام داشت در
میان ایشان و بقول اعلی علما از ایشان و بیحوده دید که قوم جن در بادیه شرک و فساد سرگردان شدند

که هوا در اشتیاق ابنا الطلب دو گفت اجوالی این جمع برایشان کرده و رطب شقاوت افتاده اند شاهد سجاده
ساعت بساعت حلول العذاب متوقع بلای مصاحب متوقع است من بعید بودن مانا از طایفه مناسب
نمی نماید **ع** در میان گرچه ابه که کاری بکرید • القصه با امر او تبی تا ایشان را عزلت گرفته بوجات
عبادت و مراسم طاعت قیام میکرد پس زمین از بسیاری فسادی الجان بخداوند تعالی بنالید که
الهی این قوم را با لند اهلاک کن که بعنایت دلیر و بیباک شده ملک تعالی گفت ای زمین یکی از صفات من
حلم است بعقوبت عاصیان شتاب نکنم تا وقتی که برایشان حجت گیرم اگر بصلاح آیند و در توبه فاما
برگشایند رحمت دریغ ندارم و الا بحجت ایشان تحکیم بر بعجالت دعوی کرده که از قوم خود رسولی برم
تا ایشان را بحق دعوت کند و بمغفرت من امیدوار ساخته از عقوبت من بترساند پیغمبری از ایشان
گرش کان بود و دیگر چنگان بود که آیند حارث یکی را از ایشان که نام او سلهوث بن سلاجیث بود
نزدیک ایشان فرستاد تا ان گمراهان را از راه باز خواند و شرط تحذیر و تبشیر بر ایشان
اعاظم جن بر مضمون قصه مطلع شد فی الحال العذاب بقتل رسانیدند و حارث بفرمان الهی دیگری
فرستاد و او نیز از ایشان نرسید جنانکه الحقه ایشان بشنیدند و او را نیز شهید کردند
رسولها که آخر فرستاده بکتکلیه آورده که نام او یوسف بن یاسف بود و او را نیز قتل کرده اند
که هر یک نام داشت بخواری تمام در دیک و بعضی بجوشانیدند و زمین دیگر باره بفریاد آمد حق
سبحانه از آسمان دنیا گروهی فرشتگان فرستاد تا با ایشان مقابله کنند و ابلیس با همه آن لشکر
گردانید ملائکه با جن محاربه نمودند اغلب ایشان را کشتند و معدودی چند را از عرصه زمین اخراج
کرده بشعاب جبال قاف و جزایر بحر محیط افکندند و فرمان در رسید که ابلیس با این ملائکه مجاور
جن ساکن شوند و در بعضی اخبار بدین وجه آمده که ابلیس در میان جن خرد سال بود چون ملائکه
بر ایشان ظفر یافتند او را اسیر گرفته بنیان خود بردند و در خیل مقربان بر رو و شرافت و در هر تقدم
قدمی راسخ داشت در عبادت و تحقیق و ریاضت و مجاهدت هفتصد هزار سال در
زمین عبادت کرد و از بسیاری طاعت او فرشتگان آسمان دنیا از حق تعالی درخواستند تا
او را بآسمان دنیا بردند و انجا نیز بدقایق قصور و فتور بپرستش مشغول شد تا حدی که فرشتگان
آسمان دوم مشتاق دیدار وی گشتند و ملک تعالی او را باسمان دوم برد و همچنین تا هر هفت
بگذشت و در هر آسمانی او را نامی خواندند در آسمان اول عابد و در دوم زاهد و در سیم [illegible] و در چهارم
[illegible] در ششم شاکر در هفتم مطیع بر حق تعالی او را ببهشت رسانید و اهل
بهشت او را عزازیل گفتندی یعنی عزیز خدای و یکی از نامها عزازیل و آن بود که خازن بهشت گردانید
نقل آورده که ملک تعالی ابلیس را ملک الارض و سما و خزانه بهشت عطا کرده بود گاهی در زمین

زمین بسجاده عبادت بیاراسته بود و زمانی دیگر بر طارم آسمان قندیل طاعت می افروخت وقتی در دست
ملایم خدمت بجای می آورد و احیانا در ذروه سرادقات عرش پرستش می کرد با خود عجبی درو پدید
آمد با خود اندیشه کرد که من اکرم ملائکه و افضل ایشانم که مرا چندین گونه ملکی بدان داشته اند
و لوای علای من در عرصه ممالک علوی و سفلی برافراشته عاقبت شومی آن تخم عجب در مزرعه دل او رنج
کوشش او افتاد و هرچه در مدت عمر حاصل کرده بود بباد بی نیازی برفت شیخ ابو سعید خراز قدس سره
که هیچ طاعتی باز نیستد که بکمال طاعت خود بر ضد آن که خود در مستی با خدای بر بستی جمع بیاید
هر که خود دید بت پرستش خواه ・ هر که او مست گشت هست تباه ・ بجز بان جهان دوست یکی
خویشتن بین و بت پرست یکیست ・ آورده اند که چون نوبتی در بهشت بگذشت بر حلقه در نوشته
دید که ما را بنده باشد از جمله مقربان دولت و از خاکسار حضرت بعلو رتبه سر افرازند و برفعت درجه
از ابنا جنس خود ممتاز ناگاه بجهت کاری فرمایم و در ان تقصیر کند و شرایط امتثال و فرمان بجای
بجای نیاورد من که خداوندم بر ان عاصی غضب کرده ان درگاه عتاب رانم و خرقه طاعت بی ابادی
بیاد بی نیازی برداده بر و لعنت کنم ابلیس گفت خداوندا امروزه منشور دیده تا بر و لعنت کنم اجازت باشد
و هزار سال لعنت می کرد بر آنکس که پای از حد فرمان بیرون نهد و عنان نفس بدست عصیان باز
دهد بعجائب نهادت که آخر ان لباس کمال و وبال در و پوشاند و آنگاه رجیم نام مخذولان معلوم شد

بیت معرور بی پرده بنداردش ・ می پندارد که در کفش جوهر هست ・ چون پرده ز پیش
کار او برداند ・ بیند که بجز باد ندارد در دست ・ در دوایتی آمده است که اسرافیل علیه السلام روزی
در لوح محفوظ می نگریست همین قصه نظر وی در آمد و زار زار بگریست فرشتگان آسمانها نزدیک
وی در آمدند و پرسیدند که ای صاحب صور محرم لوح مسطور ترا چه رسید که چندین زاری می کنی
و ما را اندک رسیدن که او این خود حزین ملانعوها از انسانی اسرافیل گفت ما را من ایام بود که بر سری از امر
الهی مطلع شدم و قصه آن مقرب درگاه قدس فرا خته بارگاه انس که با خواجه محرومی و مهجوری
دلش خسته و طوق لعنت ابدی و رقبه مهجوری دیگر دلش افکنده باز از اندوه و خروش ان ملائکه
خواست و هیبت جلال و خوف عظمت لایزال بر ایشان غالب شد گفتند تدبیر آنست که با اتفاق نزد
عزازیل روییم که امروز از همه ملائکه اعظم و بر تمام مقربان مقدم اوست در خواهیم تا دعایی در کار ما
کند و برکت دعای او این بلا از ما باز کرد بر جمیع فرشتگان با اتفاق نزد عزازیل آمدند و شرح حال باز نمودند
التماس دعا کردند ابلیس از سر نخوت دست بمناجات برآورد و گفت خدایا این فرشتگان از قطعه ای که با
هم داده گفت ما را خوف و بیمی که داشت خود را در دعا فرو گذاشت حق سبحانه دعای وی را در باره ایشان
مستجاب کرد ایشد و در فرشتگان در صحیفه بود که انجزین کار او باز و کشید و در باب معرور گرمی اند

بیت ای که دل از علم بحق خود فرا داشت ・ با علم تو نبود عمل تو باد دست ・ معرور و شوکه در
پرده غیب ・ اسرار عجایب قضا بسیار است ・ از حسن بصری رحمة الله علیه مرویست که ابلیس مدت
هفتاد و پنج هزار سال الحلی پرستید در آسمانها و زمینها و در تاریخ آورده که ابلیس از بنی الجان بود
بلکه از جمله فرشتگان بود که ایشان را جن گفتندی و آن طایفه اند که ملائکه ایشان را تعلیم جنت خلیفه تا
ملائکه را و ایشان را تحیت بهشت می باشند و ابلیس از ایشان بکثرت طاعت گذاری و فرمان بردارى
بود تا حدی که از حضیض مرکز زمین تا اوج قبه سپهر برین هیچ موضعی نبود که در انجا خدای را طاعتی
نکرده در زمین عرش او را بر کرسی کرامتی می نشاندند و ملائکه را آداب عبادت تعلیم می داد و سلطان
فرشتگان آسمان بود چون قبیله جان در زمین فساد و فتنه آغاز کردند فرمان آمد تا ابلیس با
هفتاد هزار از آسمان بزمین آمد و بر هر یکی هفتاد هزار فرشته و مفسدان را از روی زمین بیرون
کردانید بحکم الهی بر دست کم هم در زمین آرام گرفتند سلطنت روی زمین نیز با ابلیس مفوض
شد و اهل عالم علوی و سفلی متفق گشتند که بهترین مخلوقات عزازیلست و زبان قضای ازلی میگفت
ببر کم ・ ع ・ هیهات کز و برکنی نیست ・ چون سیصد سال برین حال بگذشت و ملائکه بود
در ساحت زمین خوش آمد و عبادت بر ایشان آسان شد بادی آرام گرفتند فرمان رسید که
چون دل بدنی نهاده و وقت رحلت ・ بیت ・ چه بندی دل بدین کاخ دلاویز ・ که تا جا کرم
کردی گفت برخیز ・ کسی کو دل بدین کلزار بندد ・ چو گل باشد بشیر گرید که خندد ・ پس بدین نوع با
ایشان خطاب کرد که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً بدستی که من خواهم که تا آفریدم در
روی زمین بکسی واضح آنست که مطلق زمین باشد بیش از قوم بنی الجان یا کسی که در
زمین و عبادت ربنا العالمین خلیفه شما باشد و در اظهار حق و اهانت باطل خلیفه من و خواهد
این سخن با ملائکه بر ای آن گفت تا دل بر عزلت نهند و تهیه اسباب صعود بآسمان نمایند و این
ولایت که مرادان ملائکه فرشتگان زمین باشند اما آنکه خطاب با عموم فرشتگان است وجه
اظهار این کلام بندگان را تعلیم مشاورت داده در هر کاری قبل از اقدام بر ان با وجود استغنای
حق سبحانه از آن یا رحمت آنکه بپرسند بحث خواهند و در جواب آن حکمت استخلاف بدانند یا برای
عجایب که در خلقت این خلیفه بوده تا ملک متوجه شوند و این مخلوق را که مشتملست بر حقایق ملک
و ملکوت بنظر تعظیم نگرند یا ملکه چون ربنا العزة آدم را بجای اولاد او را بر ایشان تفضیل خواست نماید
تا ایشان را بجهت خلیفه خواست فرمودن شرف اعلام شان با ارزانی داشت و از ین قضیه قبل الوقوع
آگاهی داد تا چون بر سر بیش آید با خود قرار داده باشند و دلهای ان نهاده با بکه چون خبر باید رسید
که خلیفه از حکمت است تونی کو اوراست برخلاف آن آرام بگیرد و دا که دخول این خبر برای مخلوقست

باخدای خواست که عجز فرشتگان از احاطه بعلم و حکمت و وقوف بکنه و اسرار بقدرة او ظاهر کرد
و حقیقت آنست که درین قول اظهار شرف و کرامت آن خلیفه و بیان تعظیم شان او و ارتفاع مکان
اوست چه حق سبحانه مناظره کرده بر زینت بهشت با ایشان فرموده و تشریف خلد برین و منازل علیین
بر کشیده و نه گفته انی خالق جنة انهار سلسبیل و رحیق و تسنیم و ظلال اشجار جنات النعیم جاری
گردانیده و نفرموده که انی خالق انهار عرش رفیع و کرسی وسیع را از تنگنای عدم بفضای عرصه وجود
آورده و نگفته انی خالق عرش و کرسی الطباق سموات را بعقد ایشان صوامع افلاک و سبحان معانقه
مشحون ساخت و بدین کلام متکلم نشد که انی خالق حیات و ملکا فرش مهد اغبرا ان نهایه جوانب
اقدام باکرام قالبها ملکت وجود کرده و در جایت نفرموده که انی خالق رضا و مهد انوار سیارها
که بر عالم ظاهر و موالید افاضه انوار می‌نماید مشاعله نور و شمع مجلس سرور کرده‌اند و بدین کلام
متکلم نشد که انی خالق شمسا و قمرا که بیاده روی از سرحد بیابان عدم روی بمنزل وجود
نهاد بلکه ندا و منزلت صفت خضوع و خشوع ستاده بمحبت نطیفه او عشق و درد
حرقه او باشاه سوا از ان نبدان تسبیح و تهلیل این نوع مخاطبه در نبوت که انی جاعل فی الارض
خلیفة بچه معنا دانی که از من از روز الجا حاضر بود می که حق سبحانه ملائکه را خبر میداد که
انی جاعل فی الارض خلیفة فریاد کردی که خدایا دانستم که چه گفتی و در آن گفت ای بیچه داننده
گفت چون سخن آدم گفت بصورة خبر بود و بمعنی فضل ابو البشر شنیدند که فضل انکار معلوم کردی
جواب داد که از انجا که ایشان ملائکه گفت یعنی رسولان و فرستادگان چه لفظ ملک را که در اصل
ما لألوكه را الوکه کرفته اند که بمعنی رسالت و آدم را خلیفه خواند و آن از خلافت که بنا
و آل باشد در نیابد امور و رسول آن باشد که پیغام ملک بجای برد و خلیفه نایب ملک بود و بجای
او حکم راند انجا فضل آدم بر ملائکه روشن شود بیت و اذا نکر که او خبر است
که از بیان تا بجان چه مقدار است . وقد ذکر هو آنی که بر ایشان بر خلیفه گفت ایشان فضل و شرف
اوست خلیفه در لغة آنرا گویند که از پس دیگری آید و قائم مقام وی باشد و اصل او خلیفت بود تا
برای مبالغه بود چون علامه و نسابه و جمع او بنظر باصل خلفا باشد چون عظیم و عظما و باعتبار
لفظ خلایف چون لطیفه و لطایف امام راغب گوید لفظ خلیفه بر واحد اطلاق کنند و هم بر
جمع و اینجا جمع مرادست چه مقصود ازین خلیفه آدم است و اولاد او نجاد او و در تعبیر آورده که خلیفه
اولاد آدم اند از جهة آنکه ایشان از پس آدم آمدند و همچنین بعضی از پی بعضی و گفته اند مراد آدمست
و فرزندان او و اما بذکر آدم مستغنی شد از ذکر اولاد چنانچه بذکر ابو القبیله اکتفا کنند مانند هاشم
و مضر و سدی رحمه الله بر آن رفته که خلیفه آدم است بخصوصه و خلاصه سخن این که او است خلیفه

من یعنی قائم بفرمان من و هر تیغ بری خلیفه خدا است در زمین کما قال یا داود انا جعلناک خلیفة
فی الارض و تخصیص خلیفه بزمین بجهة آنست که محل ظلم و فساد زمین است پس اینجا کسی باید که
مانع ظالم و مفسد باشد و اشارتی بکتاب الله تعالی لا ابرح در تعبیر آورده که اگر گویند خلیفه کسی
که غایب یا عاجز باشد و هر صفت بر حق سبحانه محالست جواب آن باشد که هیچ چیز از خدا
نیست اما کارها او در خزانه غیبیات و بندگان از روی ان اطلاع ندارند پس انبیا را خلفا ساخته تا
اسرار غیب که بوحی با ایشان ظاهر کرده به بندگان اورسانند و چون باعجز بندگان ما حادث معرفة
حقوق معبود بندگان عاجزند لاجرم خلیفه باید که ایشان را آگاه کند و بعضی برآنند که اضافه خلیفه بخدا
اضافه تشریف است چون ناقة الله و بیت الله نه اضافه حقیقی چه آن موهم است بجز که لائق عظمت
کبریا الهی نیست و محققان را در بیان خلافت انبیا لطایف و حقایق بسیار است از جمله یک بیت مثنوی
مناسب این مقام افتاده بیت چونکه شد از پیش دیده وصل او . نایبی باید از او مان یادگار
چونکه شد خورشید و ما را کرد داغ . چاره نبود بر مقامش از چراغ . چون خدا اندر نیاید در عیان
نایب حق اند این پیغمبران . نی غلط گفتم که نایب با منوب . گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
نی دو باشد تا توی صورت پرست . پیش آن یک گشت کز صورت برست . آری در بعض خبر است که انسان کامل یعنی
متصف بصفات حقانی و متخلق باخلاق ربانی خلیفه خدا است در زمین یعنی واسطه است میان
خدای و بندگان تا فیض را ایشان بکمال رساند و چون شما را گردانند بر ایشان فقالوا الحمد لله که در
بقدر استحقاق و قبول ایشان افاضه میکند که بحر الحقایق آورده که چهره کشایان اسرار قدم و نعت
سرایان کلمات حکم در اطلاق اسم خلیفه بحضرت آدم صلی الله علی نبینا محمد و علیه و سلم در معنی گفته
یکی آنکه از انجمن عرصه جبروت و مجموعه معانی ملک و ملکوت مجمع غرایب و منبع عجایب عالم
شهادت است خلاصه انجمه در عوالم روحانی و جسمانی و سماوی و ارضی و دنیوی و اخروی باشد با آن
و جامع حقایق همه هم بیت آدمی چیست برزخی جامع . صورت خلق و حق دره واقع
متصل با دقایق جبروت . مشتمل بر حقایق ملکوت . صورت نیک و بد نوشته در او . سر هر روح
سرشته در او . پس خلیفه باین معنی باشد که خلافت از جمیع موجودات و همه مکونات با جمیع
خلفا دنیا است و بود چه قندیل قابلیت مظهریت اسما و صفات جمله بر پیش طاق صفت صفوة او نهادند
و خلعت جامعیت دقایق علوی و دقایق سفلی جز بر بالای والای او ندوختند لباس فضل که خیاط صنع
بر بالات . چو نگاه بعین بر قد تو آمده است . دوم آنکه خلیفه الله است صورة و معنی اما اندر
صورت وجود او دلیل و حدانیت موجد اوست چنانچه بنادیل آنکه ذات ممکن علامت ذات واجب
و صفات محدث دلیل بر صفات قدیم حقیقت و وحدانیت خلق وحدانیت حق دان و صفتها بر حق بود

وعلم وقدرت وارادت وسمع وبصر وکلام برین قیاس کن از انقیاض تیرگی که سلطان ولدست فرمود
که حق تعالی چون آدمی را بنیاد فرمود قابلیت آن داد که او را بشناسد پس از هر صفت وی پایان خود
اندک ذره تعبیه فرمود تا انسان از اندک آن بسیار وبی نهایت را تواند فهم کردن چنانچه از مشتی گندم
انباری را وا کوزه آب جوی را بینای دانا معلوم شود که بنیای چه چیزاست وهمچنین شنوایی وگویایی
ودانایی وتوانایی الی ما لا نهایة له **بیت** خلق را حق چو ساخت در ظلمت · نور شان ریخت
برسر از رحمت · اندر ایشان نهاد گوهرها · از صفات قدیم وعلم وبقا · تا ازو خود صفات او بینی
ور صفتها ز ذات او بینی · هیچ عطا که بدهم ایشان · آورد در دکان ده یا ز دان · اندکی آورد نمونه
همه دانا ور دیکباره · گرچه در طبلهاست داند · عاقلی زان بداند آن بی شک · هست دکان حق ت
انسان · آمده نوش صفات الرحمن · پس تو در خود ببین صفات خدا · گرچه اندک بود بمان زصفا
گرچه اندک شد آن صفات ممیز · سیر کن زین قلیل سوی کثیر · زین صفات قلیل رو سوی اصل
که اندر ایشان هر دو لطف وفضل · وصاحب سلسلة الذهب حضرت بدین ارشاد اشارات بدین معنی کرده
بیت یک صفت نیست از صفات خدا · که نه در ذات او بود پیدا · هم علیمست وهم سمیع وبصیر
متکلم مرید وحی وقدیر · هم چنین از حقایق عالم · همه چیزی در او بود مدغم · پس آدمی خلیفه حق باشد
از روی صورت ومعنی اما آنکه گفتیم خلیفه است بدان جهت تواند بود که در عالم هیچ مصابیح که از نور
مستغنی باشد تا انوار صفات عظمت وجبروت مظاهر ظواهر وبواطن را عکس پذیر گرداند
مگر مصباح سرا انسانی که مستعد قبول فیض صمدانیت مصباح سر نیت با قبله حتی در زجاجه قلب
وزجاجه قلبش با زیت روح در مشکوة جسد بکار د زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار **بیت**
ای چراغ خدا درین مشکوة · مظلم تر بدان · تا نسوزی نبود کم نگر کمال تو که تمسسه نار · وحقیقت این کلام روحی
که لا ریب مقام باشد آنست که در نقد النصوص فرموده که حق سبحانه وتعالی در آئینه دل انسان کامل
که خلیفه اوست تجلی میکند وعکس انوار تجلیات از آئینه دل او بر عالم فایض میگردد وبی وصول آن فیض
باقی نماند وتا این کامل در عالم باقیست استمداد میکنند از حق تعالی تجلیات ذاتیه ورحمت رحمانیه
ورحیمیه بواسطه اسماء وصفاتی که این موجودات مظاهر ومحال انست از آن آید پس عالم بدین استمداد
فیضان تجلیات محفوظ میماند مادام که این انسان کامل درو هست پس هیچ معنی از معانی از
باطن بظاهر بیرون نیاید مگر بحکم او وهیچ چیز از ظاهر بباطن در نیاید مگر بامر او اگرچه این کامل بر حال
غلبه بشریت نداند وبعد از آنکه خود نداند دیگران او را چگونه دانند · **بیت** ذات تحقیق که
در جهان بخودنانی · جهان در هر جه دروهست صورت وتو جانی · ای عزیز این خلیفه را صورت
جسمانی ومعنی روحانی جسم از عالم خلق است وروح از عالم امر لاجرم ذو جهتین باشد

بیت با عقل تو در محیط وحدت غرق · ظاهر شو خشک لب تا حال ورق · ای محجة نشاء
از حق سبحانه وتعالی فرا میگیرد وبخیر وعطای مملکت عالم را باید وبحیث نشأ جسمانیه بدیشان میرساند
دو جهت امر خلافت حق تمام میآید وبر هر فردی از افراد انسان را این خلافت نصیبی هست که بقدر آن
تدبیر ابحر بدو متعلقات قیام مینماید چون تدبیر سلطان در مملکتش وتدبیر صاحب منزل در منزل
وادنای آن تدبیر متعلقات در بدن خویش وآن نصیبها فرزندان آدم را بطریق وراثت از والد اکبر
حاصل است وخلافت عظمی ایشان کاملان راست **بیت** از ثنایت پادشاهی جو تنجز ملک
ملک ابدی جوی تا بی نوا چرا باشد · تو گوهری نهفته در دکان تکبر شده · گوهر بخور ز کل نشو ای خوش
وبعد مراد حق سبحانه از آفریدن این خلیفه اظهار اسماء وصفات خود بود وهر آینه ظهور عنقاریک
نشأه کاری باید ملائکه را از آن معنی معلوم نبود زبان طعن بآدمیان گشادند وبنشاه
وزیری که واهی در آن آغاز نهادند **قالوا** گفتند فرشتگان که مخاطب بودند بظاهر حق اقتضای
آن میکند که قائل لشکر ابلیس بوده باشند چه حکم آنکه کدورت وحجب وظلمت ایشان بقدر حجت
در هر یک اثر کرده بود وهم گفت آن تا بر حجاب وغربت شده در آن حال از نهاد هر یک اثر کرده
بود وهم گفت آن تا بر حجاب وغربت شده ودر آن حال از نهاد هر یک نوع بیداری سر بر زدن گرفت
با بر جهت آنکه عداوت بر ایشان اساس بود در ضمیر نحن نسبح ذکره بعمل خود کشیدند با آنکه ریاست
وحکومت محبوبست بالطبع ونحن لا نعلم علم کمال اندکی و خون ذکر خلیفه شنیدند گفتند **اتجعل**
آیا میآفرینی **فیها** در زمین **من یفسد** کسانی که فساد کنند **فیها** در زمین فساد بجا
آورند از جمیع معاصی با **ویسفک الدماء** ویریزند خونها اشارت کردند بآنکه بغیر حق
سفک دماء را از معاصی تخصیص کرد بر جهت عظم جرم او وگفته اند مراد از فساد کفر است ملائکه
جانها ادمیان دو چیز را دانسته بود که هر دو از تنبیع حق تعالی است دیگر سفک دما وآن جایز بود
در حق خلق ما بین دو جای بر دیگر تصویر شوان کرد وبرین قول این ملائکه در مقام طعن آدمیان
بوده باشند درین باب ولایت علم الهدی مذکور است که بعضی گفته اند غرض بدین قول ایشان گریه
گرچه کلام با هم جماعت مذکور شده وآن عادات خوب هست که واحد را خطاب کنند ومراد جماعت
باشند وبر عکس نیز هستند وبعد این سخن اگرچه مشهور نیست اما ارکان دو رقت نیز که ملائکه
ذات معصوم وپاکیزه اند با عباد مکرمون لا یسبقونه نوع کتابی باید واگر این سخن ایشان گردد
باشند جایز قول جمهور است زیرا که بوجه طعن وحسد وعیب وغیبت بود ند اعراض از حکم داشته
بر اعتراض وحکمت بلکه اندروی استکشاف واستعلام بوده یعنی خواسته که وجه خلاف بر این
نوع کنان بر ایشان منکشف گردد یا بر سبیل تعجب بوده یا استعلام برای عمارت ارض وصلاح آن

آید و چون مفسد باشند از ایشان صلاح و اصلاح نیاید یا متعجب بودند از استخلاف اهل معصیة
بجای اهل طاعت و گفته اند ام محذوفست تقدیر من الکلام اتجعل فیها کذا و کذا ام لا تجعل خلیفة
صفتش آن [illegible] و حقیقت آنست که این سؤال از ملائکه طلب حکمت خلافت
بود و سؤال از حکمت جائز است چنانچه از داود علیه السلام نقل کرده اند که لم خلقت الخلق [illegible]
از ضعفاء صحابه رضی الله عنهم خبر میدهد که گفتند لم کتبت علینا القتال نه بر وجه اعتراض گفتند
که خدا را [illegible] که فیما لکتیم بلکه طلب رفع حجاب از حکمت جهاد و فواید آن میکردند اینجا
نیز این مسئله فرشتگان را مشکل بود و اگر از حکیم مطلق نیز پرسیدندی انکه سؤال کردند ع
غیر از تو کسی حل کند مشکل ما. وحال آنکه [illegible] ایشان را از لفظ خلیفه معلوم شده بود نصب خلیفه
برای سیاست باشد و سیاست برای دفع اختلاف و اختلال رعیت و منع اختلال ایشان از [illegible]
حال این میکردند که چون [illegible] در زمین چون کسی اهل اشتغال داشته باشد [illegible] بودند که
ایشان را دولت عصمت حاصل است و هر آرزو که غیر ایشان باشد بدین صفت موصوف نبود الا
ما شاء الله یا بعضی ملائکه صورت معصیت آدمیان را در لوح محفوظ مطالعه کرده بودند و [illegible]
گفته و اصح اقوال آنست که ملائکه از حق تعالی پرسیده بودند که این خلیفه را ذریتی خواهد بود و
خطاب ربانی آمد که آری او را اولاد باشند و بعضی از ایشان فساد کنند و حسد برند و
یکدیگر را بکشند ایشان درین وقت گفتند اتجعل فیها [illegible] و در بعضی آورده که چون ایزد تعالی آتش
بیافرید فرشتگان از آن بترسیدند [illegible] ایشان را ایمن کرد [illegible] گفت من برای این آتش
جمعی خواهم آفرید در زمین که ایشان بفسق و فساد مستحق سوختن باشند اینجا که آفرید
در زمین با ایشان در میان نهاد [illegible] که اینها آن طایفه موعوده اند این سخن ایشان
سرایت کرده [illegible] حق تعالی ایشان را بدین سخن [illegible] تا ادب ایشان [illegible] صفات ذمیمه
طینت ایشان مودع است و در جبلت ایشان مرکوز [illegible] و بصفات وقت [illegible]
نکردند و صدور اعمال صالحه که خلاف مقتضای طبع ایشان است [illegible] توفیق الهی باشد
از بعضی که با وجود این صفتها [illegible] خلاف [illegible] ترک کردن جان
نکنند یا آنکه چون معلوم کردند که آن شخص که خواهد بود [illegible] متضاد [illegible] مختلفه دانسته
که منبع اضداد و مخالفت [illegible] صفت [illegible]
آدمیان باز گفتند و در مقابله آن در صفت پسندیده خود را [illegible] تزکیه نفس بلکه بر سبیل
نعم که آن مقوله شکر است [illegible] عرض دار آوردند که **وَنَحْنُ** وحال آنکه ما فرشتگانیم **نُسَبِّحُ**
پاکی یاد میکنیم ترا **بِحَمْدِكَ** [illegible] که موجب حمدانت [illegible] بستوده حمد و گفته

[illegible]

لفظ الکتابت با او [illegible] بذکر تو و کلمه سبحان الله و بحمده [illegible] **وَنُقَدِّسُ لَكَ**
و ذکر میکنیم ترا بقدس و آن پاکی باشد از هر ناشایستی و بعضی لام را زایدست و در بحر الحقائق
آورده که معنی لک لاجلک است یعنی از برای تو دلهای خود را از شرک و [illegible] خود را
از معصیت **قَالَ** گفت خدای تعالی با این ملائکه **إِنِّي** بدرستی که من **أَعْلَمُ** میدانم
در آفرینش این خلیفه از حکمتها و مصلحتها **مَا لَا تَعْلَمُونَ** آنچه شما نمیدانید و بیان [illegible]
حق تعالی را وجه حکمت که ملائکه طالب آن بودند درین حال با ایشان بیان نکرد و سر خلافت
حقیقت آن بر ایشان منکشف نساخت زیرا که آن سر غیب بود و اسرار با هر کس در میان ننهند [illegible]
از مصالح مملکت آنچه [illegible] در روح الارواح گفته که ملائکه
بندگان بودند و آدمیان دوستان اسرار با دوستان در میان نهند نه با بندگان **بیت**
ای آدمی [illegible] • کاندر دو کون محرم این [illegible] • [illegible]
بیت تو ای نتیجه کون و عالم قدس • [illegible] • [illegible]
بیان علم الاسما چه دانی • [illegible] • حدیث آدم و [illegible] • و گفته اند اعلم یعنی
عالم چنانچه [illegible] اکبر یعنی کبیر آمده و ما در موضع نصب است [illegible] معنی این کلام دانای
آنم که شما آنرا نمیدانید و جمهور برآنند که اعلم فعل مستقبل است بدین معنی که میدانم و ما [illegible]
نحوی یکیست علما تفسیر را در معنی انی اعلم وجوه است یکی آنکه میدانم از آدم توبه و از ابلیس
معصیت و شما این را نمیدانید یا میدانم که مصلحت شما ای ملائکه در آنست که در آسمان باشید
بعبادت و در زمین مشغول بطاعت یا میدانم که در میان ایشان مفسدان هستند اما انبیا
و اولیا و صلحاء و متقیان نیز خواهند بود که یکی از ایشان بر صد هزاران [illegible]
کبیر [illegible] یا میدانم که در میان شما کسی هست که [illegible] مقدمه کفر و فسوق
یعنی ابلیس و در ایشان کسانی باشند که اساس [illegible] شرع و [illegible] را استحکام دهند یعنی انبیا
علیهم السلام یا میدانم که شما را عملست و ایشان را علم خواهد بود و علم از عمل افضل است چه علم بی
عمل بکار آید [illegible] علم چیزی [illegible] تفسیر [illegible] فی اعلم را برین وجه آورده که ملائکه
دانسته بودند که مدار کار این خلیفه بر سه قوتست [illegible] رای و [illegible] و تمیز [illegible]
افعال و آثار [illegible] قوت [illegible] معقولات و تمیز میان مصالح و مفاسد اعمال که آنرا قوت عقلی
و قوت نطقی نیز میگویند دیگر قوت شهوی که مبدا جذب منافع و طلب ملاذ از مأکل و مشارب
و مناکح و غیر آن اوست سیم قوت غضبی که مبدا دفع مضار و اقدام بر اهوال و شوق تسلط و
ترفع باشد پس بهر یک از اینها علی سبیل الانفراد نظر کردند و گفتند خدایا وجه حکمت در استخلاف

این گرچه هست و خنا الا آنکه باعتبار قوت شهوی و غضبی که صفات بهیمی و سبعی که فساد و سفک
دما از آثار و آفات آنهاست تولد کند ایجاد این کس بمقتضای حکمت نیست تا با استحقاق خود برسند
و باعتبار قوت عقلی که او در آن فی هیئت مابا قات ابجد متوقع آن از آن قوت چون شهوت و غضب
و مادام آن قوت از معارضه آن دو قوت دیگر سالم است حق تعالی فرمود که من میدانم آنچه شما آن
را نمی دانید یعنی غافلید از تفضیل مرتبه این دو قوت وقتی که مهذب شوند و بفرمان عقل آیند
چون عفت و شجاعت مرتفس بهیمی و سبعی را و می بایند که ترکیب مفید احاطه بجزئیات است و
استنباط صناعات و استخراج منافع کائنات نوع بفعل و مقصود از استخلاف اینها باشد
و شما از مجموع بعضی دانسته اید و بر خوردید ع حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء . جمعی از ارباب
تذکیر گفته اند معنی انی اعلم آنست که میدانم که ایشان گنه کارند و من ایشان را آمرزگارم یا میدانم
که شما را طاعتست و بدان مباهات و افتخار و ایشان را معصیتست و با آن عجز و تضرع و گریه
و بر در درگاه بی نیازی من معصیت با عذر بهتر از طاعت با فخر یا میدانم که از میان شما یکی بیرون آید چون
ابلیس و از میان ایشان شخصی ظهور کند چون مصطفی صلوات الله علیه ابلیس بر باد ملکت رد
علیه علی و محمد صلوات الله علیه سلطان عالم عنایت و مقبولی مرتبه تحیتی روی بمجد آرد و ...
ذم و لعن متوجه ابلیس کرد و لعنة الله ای شما از میان شما این خیانت بس که از میان شما چون ابلیس
گمراهی بیرون آید و ای ز میان شما این فخر و نیک نامی تمام که از نسل شما چون مصطفی شاه ...
بیت خوشا ملکی که سلطان تو باشی . خوشا جانی که جانان تو باشی . خوشا روحی
که در روی تو باشد . خوشا چشمی که انسان تو باشی . یا میدانم که طاعتهای شما دائم است و بسیار و اعمال
ایشان کاهست و اندک اما پرستش شما بی تکلیف و مجاهده است زیرا که شما را موانع نفس و هوی
و غیر آن نیست و آن بیچارگان بعرصه هوی و وسوسه نفس و اغوای شیطان و رخنه دنیا در ...
و با وجود این عوایق فرمان برداری میکنند و مراسم بندگی و لوازم آن که کسی بجای آورند و طاعتی که
با چنین تکلیف صدور یابد چه قیمت دارد با طاعتی که در آن هیچ رنج نکشد یا میدانم که در تسبیح و
تقدیس شما اظهار خصایص و فضایل شماست و در عفو از معاصی و زلات ایشان اظهار کرم و
عنایت من و سرادق عظمت الوهیت ما از تعدیه طاعت مطیعان استغنا دارد به تسبیح شما احتیاج
مدح شما ظاهر گردد و در مغفرت و رحمت ما استحقاق و محامد ما ثابت شود یا میدانم که در ...
مطیعان و عاصیان و مراد و غرض آنست فضل و عدل می خواهم که با مطیعان مجازات کاملم را
منتها کرده و عاصیان را بعفو و تجاوز دست گیرم تا فضل من آشکار شود یا میدانم که شما فرمان
می برید و می گوئید سبحان و ایشان عصیان می ورزند و می گویند ... و هر که عاصی باشد ...

دو سر بستان آنکه مطیع بود و ما از خود گوید یا میدانم شما جوارح ایشان و شما نمیدانید محبت دل
ایشان و محبت دل شفیع گناه اعضا و جوارح است شعر واذا الحبیب اتی بذنب واحد
جاءت محاسنه بالف شفیع بیت اگر از دوست یک گناه آید . صد شفیع از محبتش باید
یا میدانم که گناه میکنند با ایمان و دل آن گناه اند و شما طاعت می کنید بدان و بدل بدان اعتماد دار
و بسیار وقت آنکسی که تکیه بر عمل خود کند تا کسی که اعتماد بر کرم من دارد بیت
تکیه بر گوشه محراب کند زاهد شهر . گر کند تکیه چرا بر کرم او نکند . یا میدانم که شما خود را به
طاعت آراسته اید و من ایشان را بزینت مغفرت آراسته ام و آرایش که مغفرت من بهتر است از
آرایش طاعت شما یا میدانم که ایشان بکثرت بلا روی خدمت از من نگردانند و من هم ...
روی رحمت از ایشان برنتابم محققان گفته اند که سر انی اعلم آنست که میدانم صفای عقاید ایشان
در عالم غیب و یا کرم ... ایشان در حفظ عهود مودت و با این ظهار ... بواطن هرچه
ظواهر ایشان بدنس معصیت آلوده باشد ... چون نور دل ایشان ...
را فرو زد هر خس و خاشاک گناه ... سلطان العارفین قدس ...
میگوید شعله ... شنید ... افتاده و ...
گشته و جمعی تماشا کران نظاره ایستاده ناگاه مادر کودک از گوشه در دوید و خود را در آن
محل افکند ...
محبت نیاید و معصیت یا برادر ای ملائکه شما جفای ظاهر می بینید ما صفای باطن می نگریم شما
بما لفت اعضا و جوارح مینگرید ما موافقت قلوب و جوانح می بینیم شما را دیده بر کردار ...
ما را نظر بلطف ربوبیت شما آلایش صورت نظاره میکنید ما آرایش معنی شما لباس ...
ما حلیه جان و دل شما را لباس طاعت پوشانیدیم ایشان را کسوت رحمت شما در ربا من عبادة ...
ایشان در رحمت ... شما دست در عصمت خود زدند و ایشان چنگ در رحمت ما زدند عصمت شما
با چه خطر اگر قبول ما با آن نپیوندد و معصیت ایشان را چه ضرر چون عفو ما در انتقام دربندد
شما ایشان را مفسد گفتید من صالح می کنم ... عبادی الصالحون شما ایشان را بخون ریختن
توصیف کردید من با ایشان ... لا تثریب علیکم و اعینهم تفیض من الدمع ... برعایت
ربانی با این ... معلوم ... که کار بعنایت داده بیت عنایتی کن و طاعت
بکار ما مگذار . که کار ما همه موقوف بر عنایت تست . ای درویش ... انی اعلم اشارتست
مقرر بشارت ... اولاد آدم ... که استعداد امری عظیم و استحقاق شأنی جسیم دارند ...
... که ملائکه را از آن آگاهی نداده اند ... که لفظ آن ... ملائکه

گفته‌اند بیت: جلوه گری کرد رخش دید ملک عشق نداشت ٭ عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد
و آنکه در تحقیق این آیه فرموده‌اند که راست گویم عشق را ندیدمی و نیست و فرشته را نبود لاجرم چون
شعلهٔ عشق از مقدحهٔ اشراقات انوار تجلیات محبوب ازلی ظاهر شد در جان سوختهٔ آدم و آدمی
گرد و درد محبت در افتاد بیت: اثر عشق نبود در خم چرخ و هر کس ٭ همه را سوی که مستند باید کرد
حقیقتا فی اعلم آنست که من میدانم که آدمی جام جهان نمای حقیقت است و جز چنین کس مطلع انوار ما
نشاید بیت: جام گیتی نمای او ماییم ٭ که نما هرچه هست پیدا شد ٭ هم ازینجا آن آدمیان از تنگ
غیب ظهور ما کرد عکس انوار جلال و جمال همراه احوال ایشان می‌تافت بیت: زان پیش که
جان در تن تو غیب نهان بود ٭ عکس رخ دلدار در آیینهٔ جان بود ٭ بعد از آنجا که چون قدرت الهی
به ایجاد آدم تعلق گرفت و وقت اختیار ماده ترکیبش بر خاک پاک افتاده بیت: که بجز خاک هیچ
نیست مظهر کل ٭ خاک شو خاک تا بروید گل ٭ اول جبرئیل را بفرمود که از جمیع اجزای زمین یک قبضه
خاک جمع کن که خشت قالب آدم از آن خواهد بود جبرئیل امین از طارم آسمان روی بخطهٔ زمین
نهاد و خواست تا مشتی خاک برگیرد زمین گفت ای فرشته که کیفیت حال را واقف شد برخود بلرزید
و گفت ای محرم وحی ربانی و سرخیل مقربان روحانی صدق شد که بی سر حادثات و لگدکوب آفات
گشته‌ام و هر گوشه من چنین واقعه حادث نشده و درین گوشه حادثه واقع نگشته هیچ دانی
که مهندس تقدیر را ازین تدبیر چه مقصود است جبرئیل فرمود که ما را نیز در سر شان این کار سررشته
مکر آنست رفته اما این قدر میدانم که از عالم فطرت مسافری خواهد رسید که بر ان سواطع
قدس بلرید او باید شد و از شیئیت طفیل و وجود خواهد آمد که مفتیان مدارس انس را
معید مجلس او باید بود و وجود باجود او منبع رشحات تشریف باشد و هم مطلع لمعات تکلیف
چنین می‌شنوم که مادهٔ ترکیب و سرمایهٔ ترتیبش تو خواهی بود زمین استغفار نمود گفت ای جبرئیل
روا مدار که از من کسی آفرینند که مرجع ثواب و عقاب و نشانهٔ سهام تکلیف و خطاب بود و از
رتبه منقولست که زمین از هیبت بار تکلیف بگریه در آمد و از آن روز باز این چشمه‌ها
روان چشمه‌ها که روانست عارفان دانند که این گریه از غایت فرح و مسرت بوده نه از روی
ملال و مضرت و گفته‌اند زمین جبرئیل را سوگند داد که هر آینه که طاقت قرب خادم و تاب هیبت
جلال و شعلهٔ جمال ندارم من نهایه بعد از آن اختیار کردم تا از سطوات قهر ایمن توانم
بود که مرتبهٔ قربت را خاطره تیسارات ع: و قرب البحر محذور العواقب ع: ترکیکان ما چون بودیم
جبرئیل چون قسم بنام الهی کنایات روی از وی برتافته بحضرت بازگشت و گفت خداوندا تو دانایی
که خاک یقین کار دین و دنیی دهد میکائیل را فرمود که تو برو او نیز رفت و زمین با نواع ضراعت و الحاح

شفاعت او را تو یاد کرد باید اسرافیل را بفرستادند زمین با او همان معامله و مجادله پیش آورد
چون نوبت به عزرائیل رسید حکم شد که تا قبضهٔ خاک نیاری باز نیایی عزرائیل فرود آمد و زمین
خواست که عربده آغاز کند قابض ارواح بانگ زد که زبان دراز مکن که من بکام خود نیامده‌ام
و به رضای خود نیامده‌ام مرا بدین جای حکم او فرستاده که تا حکم بجای نیارم برنگردم پس از نعمی قبضه
از جملهٔ زمین برگرفت و نقل نمود که هر جزوی از اجزای او بر محلی که برداشته باشد بهتر و زیباتر
باز رسانید منها خلقناکم و فیها نعیدکم در روایت آمده که بر آن یک قبضه مقدار چهل ارش خاک
از تمامی روی زمین برداشته میان مکه و طایف برخت و قولی آنست که با آسمان برد و در فضا
که میان دو بهشت بود توده کرد اول شرفی که خاک آدم را بود آنست که چندین رسول بزرگوار بحضرت
بمجوا اندند و از آن ملایکه درین حالت انگشت تعجب در دندان تحیر بماند که آیا درین چه سر
که خاک ذلیل را از دوری اعزاز بحضرت عزت بدینگاه که را می‌خوانند و این افتاده را در توجه باز
جلال این همه عز و کرامت میکند بیت: ما نقوانیمکی تا زجهان تا رسند ٭ حسن و عشق
زاید تازه که کار درد شد ٭ زمان حکمت روحیت بشر ملایکه فرو ماندند که شما چه دانید که ما را بای
خاک چه کارهاست و با نارها در جراتست خشک زاهدان صومعه نشین را که مردان خرابات
عشق چه جز ملامتیان سلیم خوی را اندوه و حالت ملامتیان بالاجوی بیت: هر جاشنی
درد دل آغشته دردمندان داشند ٭ ز خوش منشان و خرم خندان داشند ٭ اسرار قلندری چه داند
سرپسته درین شیوه که رندان داشند ٭ تو روزی چند صبر کنید تا برین مشتی خاک دستکاری قدرت
بیابیم و نیکنا رنقش خلقت را از جوهر آیینهٔ فطرت او بزدایم چون شما درین آیینه بنگرید خود را دانید که
در چه کار بوده و رتبهٔ او را دانسته که در چه مقدار است ع: با من ابره‌ای ازین سر نهان برخاک
القصه چون آن نقطه در آب خلافت را که نطفهٔ صلب قضا بود در قرار مکین بطن نعمات
بنداشتند مبدع بی زوال و صانع بی کمال قطعهٔ سحاب با دا یا الاهی آن بقعهٔ خاک بارات
و چنان نعیین فرمود که چهل روز باران خاک ببارد در هیچ نوع سیلاب ازمن آن برنبارد پس از آب
بفرمان ایزدی سی و نه صباح از ابر آن اندوه و تعب و غم یک روز از ابر شادی و طرب بارید و انتهی
خاک ببارید که زحمت غم و هموم و قلت نشاط و انبساط آدمی بدین سببست بیت:
و حکمتی عجب و حدیثی عجیبست ٭ شادی بکیمان و غم جاودان ما قوی جان قول که از آن خاک را
در بنگاه بر ابستان بهشت ریخته در تکلیه آورده که هفتاد هزار فرشته را امر شد تا از چشمه
رحیق و سلسبیل و تسنیم و زنجبیل آب می آوردند و بیان خاک میریختند و در فرم صا و مسکون
که درین منشا رکم با باد بخت بر خاک آدم میبارید تا آن خاک را بآب محبت گل کرد و دست قدرت

دهقان کل گل دل پدید آورد **بیت** از شبنم عشق خاک آدم گل شد . صد فتنه و شور در جهان
حاصل شد . سر نشتر عشق بر رگ روح زدند . یک قطره از و چکید و نامش دل شد . پس حضرت
عزت بیمامن لطف و رحمت عهدی خود طینت آدم را تخمیر فرمود و چهل صباح که عبارت از چهل هزار
سال باشد بصنوف فضل و کرم و الوان علم و حکمت آن خاک را میسرشت و تخم معرفت و بهار محبت
دهقان ازل و کل یوم کنت **بیت** دانه دعا از کرم [illegible] آن تخم را کرد که گل آدم سرشت
تو بپخی بیک خاک آدم را این بود که خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا [illegible] بیان آب و گل
میکرد معلوم که در آنجا چه نقشها مینساخت و در آن خاک چه گنجها مینهاد بزرگان گفته اند هر
ذره که در گل میکرد آن را بنظر عنایت می پرورد از حقایق تحفه است که چهل هزار سال ما آب
و گل آدم از کمال حکمت دست کاری قدرت مرتبت و بنای صنع بر بیرون و درون او مناسب صفات
الهی اینها ساخته که هر ایشان مظهر صفتی را شاید تعبیه میکرد تا هزار و یک آینه موافق هزار و یک
[illegible] و در هر آینه که در نهاد آدم می نهادند آن آینه جمال [illegible] جمال بی مندرج می ساخت
[illegible] بود تا آن آینه [illegible] صفت خود را ببیند آدم [illegible] کند
در [illegible] حاصل الامر که هر جوهری لطیف و گوهری
شریف که در خزاین غیب معادن شهادة بود همه در آب و گل او دفین کردند و چون نوبت بدل رسید
گل دل را از ملاحظ بهشت آورده و باران رحمت ابدی بر او باریدند و تابش آفتاب عنایت بر وی تافته و منظور
نظر حق گردانیدند و بعد از آنکه کار دل بمرتبه کمال رسید گوهری از نفایس [illegible] که از نظر
خازنان گنجهای ملکوت و گنجهای خزاین دقایق جبروت پنهان داشته بود و خود بخداوندی
خزانه داری آن کرده بود آن را در خزانه دل ودیعت نهاد آن چه بود گوهر محبت که در صدف امانت
تعبیه نموده بر ملک و ملکوت عرض یافته بودند و از همه کس استحقاق خزانگی و خزانه داری آن طلب نمود
[illegible] در صندوق دل آدم محفوظ ساخته از انوار جمال صمدیت تعالی قدر و وسعت او محبت
بیت چون تن آدم ز گل آراستند . قالبی از بهر دل آراستند . حقه دل [illegible]
کز صدف کون و مکان در [illegible] . چندین هزار سال الطاف عنایت در عالم غیب
شهادت با آب و گل و جان و دل آدم بپرداخت و هیچ ملایکه مقربان بارگاه عنایت دان محرم [illegible]
و ایشان از آدم را بوالعجبی [illegible] آدم [illegible] میگفتند [illegible]
که میکارند و این چه صورت غریب که [illegible] آدم میگفتند [illegible]
[illegible]
القصه صورت بدن آدم ترتیب یافت در تفسیر قرطبی از [illegible] امام [illegible] نقل کرده است که

سلام از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام کیفیت خلق آدم پرسیدند حضرت ختمیت پناه
صلوات الله علیه جواب داد که روی وی را از خاک کعبه آوردند و سینه و ظهر را از زمین بیت
المقدس و دستهای وی [illegible] از خاک مصر و قدمین از زمین حجاز دست راست
از خاک مشرق و دست چپ از زمین مغرب و در تفسیر [illegible] ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده
که سر آدم از خاک بیت المقدس بود [illegible] و موی از خاک بهشت [illegible]
[illegible] بود و در تکمله آورده که جگر [illegible] از زمین موصل آوردند [illegible] از خاک حجاز [illegible]
از زمین طایف [illegible] از خاک کعبه عورت از زمین بابل معا و احشا از [illegible]
از جای اجون خاکها مختلف بود [illegible] متفاوت آمدند اختلاف الوان و الاشکال و الاحوال
[illegible] موجب تفاوت احوال و طباع [illegible] آدمیانست هر چند اصل همه خاک
است اما بواسطه آنکه کیفیت هر جزوی خاک [illegible] دیگر افتاده [illegible]
[illegible] در طبایع و صور بشر واقع است [illegible] و اختلاف التشکل و الاحکام آثار قوی
و کیفیات ماهیات [illegible] صفحات و جهات [illegible] عقول [illegible]
آن [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] آدم تمام [illegible] ابلیس [illegible]
آن گل [illegible] نقص [illegible]
[illegible] آدم میگفت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] آدم [illegible] ابلیس [illegible]
که در طینت هر بقعه [illegible] معلوم کند [illegible]
که بر حقیقت اطلاع یابد هر جا که میرسید از زمزمه تسبیح و تحمید و ولوله تهلیل و تمجید میشنید که
غلغله آن بارتفاع عالم ملکوت میرسید ابلیس متحیر شد [illegible]
[illegible]
[illegible] آن کالبد [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] شغول بود
[illegible] آن کالبد [illegible] دست [illegible]
آن [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] آن کعبه مقصود طواف [illegible]

مدخلی میبود تا گاه دروازهٔ دهان گشاده دید گفت این مشکل را کی گشاید فهم باشید تا
بدرون اندرآییم و گرد مملکت نهاد او برآییم پای در حجرهٔ نهاد آدم نهاد خطهٔ دید از انواع عجایب
آراسته بقعهٔ یافت بانواع غرایب پیراسته گوئیا نمونهٔ شهرستان علیین است یا نشانهٔ منزلگاه
خلد برین **بیت** شهری چو بهشت آنکه وی · چون باغ ارم بتازه روی · هرچه در غیب
شهادت و ملک و ملکوت از دقایق خلق و دقایق امر مشاهده کرده بود در این مجمع دید گرد محلات
جوارح و اعضا بقدم حیرت میگشت و بدیدهٔ عبرت نظر میکرد تا باستقبال راحت صدر رسید
پیشگاهی عریض و میدانی وسیع دید که از میدان گوشکی رفیع ساخته و منظری بدیع برافراخته
روی بدرون آن قصر دل نهاد شعلهای آتش سودای عشق دید که از وی زبانه میزد دود و دخان آن بدماغ
برآمد چون انگشت تصرف او بحوزهٔ دل رسید چون انگشت مرد بر جای فرو ماند چندانکه جهد
کرد تا قدمی فراپیش نهد از ترتیب میسر نشد نتوانست که آنجا رود گفت هرچه دیدم سهل بود مشکل که
هست اینجاست که ما را درین کرم وقتی آفتی خواهد رسید ازین موضع متصور است و اگر چیزی باشد
قالب مرکب را بیست با عقبیه دارد درین محل متربص باشد هزار اندیشه خاطر و مخلوق را بدرد
از کشت و نکته درین آنست که دل آدم او را از کرد تا الحجر مردود نظر حق شد و اینجا گفته اند که
هرکه مردود دل شد بتر ازو کی دل باشد از تمام دلها بیرون افتاد **بیت** تو جهد کن
که بجای خویش در دل مردم · که دل نظرگه حقست تا ندانی تنظر افتی · اگر بعرش رسد افتی ز رتبت
هزار بار ازان که اندک تو تو تو فتی · چون دید بیرون صورتی برون آمد اصحاب را گفت اگر کند که
چه دیدی گفت کمی نیست مختص بمعرفت و بعد احتیاج خواهد بود بمواد شهوات در نهاد او
پدید خواهد آمد زود زود در مجاری این خطهٔ تصرف بتوان کرد با انا در بارگاه سینهٔ او حجرات
در بسته و مخفی با اسرار بسته هر چند سعی کرده تحقیق آن نرسیدیم و درون آن حجره را
ندیدیم مخوف آنانیم من استیلا یافته شما را این کر چگونه خواهد بود ملائکه گفتند
اگر ما را بروی کار نظر برد شفقتی روی داریم و اگر او را بر ما امر باشد مطاوعت و فرمان برداری
بجای آریم ابلیس لعین نشان بهانه با خود گفت من باری بر زیانست کرفته ام که اگر بر او مسلط شوم
هلاکش کنم و اگر بحکم او را باشد تمرد نمایم و تن بزبونی در ندهم **ع** من آدم کر بتوحی کنم ارجح فی
القصه چون تسویهٔ جسد آدم بغر تمام یافت مقارن آن صورت نفخ روح و جود گرفت و در
آورده که چون روح را الرشد بدن آدم در آید روح انعام بود و سیر بود که اذا فی
آن موضع بر سید تا بر سد حرکت جهان ملک تعالی مر بود گر دو ای بکراهت بیرون
ای بکراهت بوقت در آمدن چندین مبالغه میبایست تا در وقت بیرون رفتن نیز میمایست

کی بازاری محققان گفته اند کاشانهٔ بدن آدم ظاهر المظلم میبود و روح نورانی از منزل دار
منزل الظلمانی بیرون آمد و اثر شمع شمع نور حضرت رسالت پناه محمدی علیه صلوات الملک الکریم
در کوه پیشانی آدم برافروخت تا در وایای آن متمکن بر برق آن نور روشن شد و در فی الحال روح
روان شد از طرف فوق در آمد و بطون دماغ ازان تاثیر روح آگاهی یافت چون بچشم رسید خانه
کوشهٔ مردم تر و کر گرد چشم بکشود نظرش بر ساق عرش افتاد کلمات ثابتات لا اله الا الله محمد رسول الله
بان نوشته دید پس بمهمان روح فرمان کوش فرو آمد هوش سامعه ظهور نمود بعد از آن که زکرد
عطسه از طرف بینی گشاده شد در وقت عطسه از روح بزبان رسید بود در حلق سکرخای
زبان شکر گویان شد و زد الحمد لله رب العالمین حق آورد تا از حضرت احدیت در بان او
کر ظاهر کرد جواب یرحمک ربک و لذلک خلقک صدور یافت تا ای سبقت رحمتی غضبی داده
کرد ما کفتر انکر تو نخست تو نعمت را خود و گفتی الحمد لله من کان آگر فره گفتم یرحمک ربک توحید
نکر بحضرت ما فرستادی نعمت در مشاهدهٔ ما تحفهٔ رحمت نزد تو فرستادیم معصیت در میان نه
علی هذا او بفتح جمیع اطراف و جوانب ظاهر و باطن آدم را از ریاض خوش بهار کن
معین شد از حرارت سه روح مفاصل هفت اندام او را حرکت آورد آدم برخواست تاج عزت
مروحوّاج کرامت در برش حق تعالی هفتاد هزار فرشته را بدیعه فرستاد با سریری از بهشت که
آنرا هفتاد هزار قایمه بود تا زینده آدم را باحترام تمام بر آن سریر نشانیدند ملائکه با هاد سریر بر
دوش نهادند با آسمان بردند و اگرچه اجتماع شی دیگر بود در آدم را اما حق سبحانه خواست که
او را صفتی بملایکه جلوه دهد که ایشان از مقابلهٔ آن عاجز آیند بر بود علم بیان را ست و اگر نه
خزانهٔ قدرت جوهری از علم شریفتر بودی آرایش این خلیفه بدان گوهر فرمودی و گفته اند که
در وقت خطاب انی جاعل فی الارض خلیفة با یکدیگر گفته بودند که هر خلقی که حق تعالی خواهد
آنرا مادانا تر و فاضلتر نخواهد بود و حق تعالی برای رد دعوی ایشان آدم را در مکتب ادب و تربیت
حکمت بعلم اسما داکرد اینجا بجز فر بود **وعلم** و بیاموخت حق تعالی **آدم** مرادم را او ادم
بلسان عبرانی و ادام بلغت ایشان بحاکر کویند و اغلب آنند که عربی الاصل است بروزن افعل و
بجهت آنکه او را از ادیم زمین یعنی روی ظاهر او خلق کردند آدم نام نهادند و بعضی گفته اند اشتقاق
او از ادمه است و آن رنگ گندم گون باشد در انسان فراگرد معنی آدم سلعت و آدم و سیله
اجتماع فضیلت و گویند مشتق از ادم است یعنی جمع و خلط و آن اجتماع طبایع مختلفه و صفات
متفاوته باشد در و گفته اند معنی او الفت است یعنی مؤتلف کردانیده میان وی و حوا با جمع کرده
میان وی و کرامات و عطیات و در تبیر آدم را بمعنی اخبا شته واین وجه نیز رفاه و شرف

از نوعی دیگر و کنیت آدم ابو البشر است قرطبی از سهیلی نقل کرده که کنیت او در زمین ابو البشر
بود و در بهشت ابو محمد صلی الله علیه وعلی جمیع الانبیا و چون تصرف و تمیز بعاقلة معتدله و توفیق
بر مراتب استعدادات و تقدیر حقوق و تنظیم امور که مصالح استخلاف بر آن مبتنی باشد موقوف
بر دانستن اسما و شناختن مسمیات فرمود که شناسا کردانید آدم را و بیاموخت الاسماء
نامها خلقان را که تا قیامت بیایند نامها فرشتگان بروی آموخت و هیچ فرشته پیش از آن
نام خود ندانسته بود یا اسماء ذریة او یا جمیع لغات مختلفه که فرزندان او بدان متکلم اند از عربی و
فارسی و ترکی و هندی و انچه تا نفخ صور بدان تکلم نمایند یا همه حرفتها و پیشها در کشف الاسرار
از عطیة بن بشر نقل کرده که حق سبحانه وتعالی آدم را هزار پیشه در آموخت و اصل آنست
که لفظ را حمل کنند بر اسم ما کان وما یکون برای آنکه حق تعالی فرموده که در آموزانید بدو نامها
کلها همه آن یعنی نام هر چیزی که نامی دارد از جمادات و نباتات و حیوانات و علویات و سفلیات
و جانی و بیرانی در تفسیر دیلمی فرموده که آدم بدین تعلیم همه نامها را دانست و این مبتدای
شریعت بود زیرا که تا کسی نام چیزی نداند حکم حلال و حرام و خبیث و طیب که متعلق بدان باشد
نشناسد صاحب لباب گوید این تعلیم عامست هم حقایق اشیا و خواص و افعال را اسما آنرا
برای آنکه هر چه نامی دارد تعلیم نام از تعلیم مسمی منفک نتواند بود زیرا که اگر کسی هیچ چند داند
و مسمی را نداند هر گاه که ایشان را بیند بدیشان عارف نباشد و معرفت مجرد آن اسم او را سودی
نخواهد نمود و دیگر آنکه فضیلت در معرفت حقایق اشیا زیادتست نه معرفت اسما و اما تعلیم
الهی مر آدم را مستلزم اظهار فضل اوست و موجب مزید فضل دانستن اشیا و نعوت و خواص آن
باشد نه همین مجرد معرفت اسامی آن سلمی گوید بیاموخت آدم را اسماء معروفه خود و آدم علیه السلام
بدانستن آن همه اسامی یاد انست و مؤید این قول است آنکه در فتوحات میفرماید که مراد از
اسماء الاسماء الالهیه است که اکوان از آن موجود شده اند و ملایکه از آن اسماء خبر نداشتند حقیقت
آنست که هم اسماء خالق بوی آموخت و هم نامها خلایق پس آدم بشناختن اسماء علویات
از ملایکه ممتاز شد و معرفت اسامی خالق سری بود میان وی و حق تعالی که فرشتگان بران
اطلاع نیافتند و شمه از آن اسامی در این ابیات سامی مذکور داشت بیت
اسم حق پیش صاحب عرفان ۰ نیست لا حقایق الاعیان علم آدم الاسماء کلها ای حقایق الاشیا
داد اسما تمام تعلیمش ۰ کرد او مظهر ذات تفهیمش یعنی او را جامع جمیع اسماء و مشتمل بر تمامی
صفات و نسب ربوبیت کردانید چنانچه در بیان خلافت شمه از آن مرقوم گشته اما به تعلیم
آن گفته اند که خداوند تعالی بر او الهام داد و در دلش افکند که هر چیزی چه نام دارد و هر چیز

میشاید ماند و چه کار آید علم الهدی رحمه الله علیه فرموده که تعلیم میشاید که بارسال ملکی
بوده باشد بغیر از آنها که ایشان را در معرض امتحان خواسته اند آورد ثم پس از آنکه آدم را نامها
مسمیات در آموخت عرضهم عرض کرد اشخاص مسمیات را علی الملائکة بر فرشتگان
که قایل اتجعل فیها بودند فقال پس گفت و امر کرد از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر
عجز ملایکه فرمود که انبئونی خبر دهید مرا باسماء هؤلاء بنامهای اینها که معروض شده اند
بر شما ان کنتم اگر هستید شما صادقین راستگویان در آن دعوی که از ما داناتر نخواهد
آمد یا بر طعن در استحقاق خلافت آدم و خیال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست یا در اظهار فضل
بر آدم به تسبیح و تقدیس و معین است که فضل بمجرد اینها نیست زیرا که ذرات موجودات پیوسته
بتحمید و تسبیح حضرت عزت عز شانه مشغول اند و ان من شیء الا یسبح بحمده بلکه فضیلت بعلم است
زیرا که طاعت صفت خلق باشد و علم صفت حق و آدم هم مطیع است و هم عالم و شما طاعت دارید و
علم نه زیرا که او را صفت حق و خلق هر دو باشد افضلست از آنکه موصوف بصفت خلق بود و بس
یکی تا نه ای را خلافت و شما نماید بیت این نه آن سریست که از دیو و ازدر کسی
و زنه مجوی کاندر ره فتن تو انده هر خسی پس فرشتگان بعد از ظهور عجز و نادانستن اسما قالوا
گفتند بزبان اعتذار سبحانک المنزه پاکیم ترا از جمیع عیبها و نقصها تنزیه کردنی و تقدیس
شفا گفته که این نه ذات سبحانه او را ظاهر ع ای پاکی تو را که تو نیز او کی لا علم هیچ دانشی
نیست لنا مارا الا مگر ما علمتنا آنچه تو آموختی ما را در قصه ذریة آدم تمام اکنون
وارد به اتجعل فیها در عالم افکندیم دانستن ملایکه را دانستن نام بتعلیم حق بود و انکه را
که چیزی نمیدانند از جمله نادانان نیست بلکه از دانایانست بیت کر تو دانی که [illegible] است
این نه نادانیست عین دانایی است ۰ یکی از علما بر منبری بر آمد و عظی میفرمود از و مسئله پرسید
بلا ادری جواب داد جمعی بوی گفتند فرود آی که اینجای کسی نیست که همه چیز داند گفت آنکه همه چیز
داند از جای مرتفع است آمده اند که از شعبی سوالی کردند گفت نمیدانم نادانان ملامت آغاز کردند
که تو مفتی جهان و عراق باشی و گوئی نمیدانم چگونه تواند بود فرمود که ملایکه کرام علیهم السلام میگفتند
لا علم لنا شعبی که باشد که گوید ما ملایکه انچه گفتند نه از عین عقد بود و این که از آن موختی جز
دادند محض شکر بیان آن کردند رجوع کردند بر حق را بر علم و حکمت ستایش نمودند و گفتند انک
انت بدرستی که تو توفیق و تقدیم العلیم دانای آموزگار بی آنچه دانی که کرا بر تخت خلافت
نشانی الحکیم محکم کار در صواب کردن یا حکم کننده و حکمت ورزنده در آفریدن هر چند
ای عزیز حصول فعل بر سبیل استحکام وجود نگیرد الا بعلم تمام و از اینست که حکمت متناولست

علم را بوجهی کرد باید و عمل را بطریقی که شاید پس حکمت منتهاء علمست و علم مبدأ حکمت و هیچکدام
بی دیگری بحد اتمام و صفت اختتام نیابد بدین جهت اینجا هر دو را جمع کرده و علم را که مبدأست
تقدیم فرموده و از جمله مصدرات بحرف تحقیق و تأکید و ضمیر فصل متوسط شد میان مبتدا
و خبر با تاکید لم کرده دلیل حصر علم و حکمت بحق سبحانه و تعالی که داناست بانچه امر و نهی فرموده
و استوار کننده است در آنچه بر ان التقدیر فرموده انکه چون فرشتگان اظهار عجز نموده تمهید
مقدمه معذرت کردند حق سبحانه و تعالی بفرمود تا سریر از نور آوردند و آدم خلیفة الله
علیه السلام را بر تعظیم تمام و تکریم لا کلام بران اجلاس کرده فرشتگان در صحن آن منبر برپای
ایستادند پس از آن حضرت عزت عز شانه و جل سلطانه و عم الائه و کبر کبریائه قَالَ گفت که
و ابطه يَا آدَمُ ای خلیفه مکتب علم و حکم أَنْبِئْهُمْ خبر ده این اعتراض کنندگان را و در سؤال آن
ملائکه که مقام هیبت بود گفت مرا خبر دهید اینجا که مرتبه رحمت و عنایت فرماید که تو ای آدم
خبر کن بِأَسْمَائِهِمْ بنامها اینکه ترا که حاضرند فَلَمَّا پس آن هنگام که أَنْبَأَهُمْ خبر کرد آدم
ملائکه را بِأَسْمَائِهِمْ بنامها مخلوقات و منافع و خواص موجودات که فلانست و فلان چیز را
شاید و این فلانست و به فلان کار آید قَالَ گفت حق سبحانه ملائکه را بر سبیل عتاب أَلَمْ أَقُلْ
آیا نگفتم انکار که بر نفی در آمد افاده تقریر میکند و فایده تاکید میدهد چه نفی نفی اثبات
معنی این باشد که گفتم لَكُمْ مر شما را ای فرشتگان إِنِّي بدرستی که من أَعْلَمُ میدانم
غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالْأَرْضِ و آنچه مخفی است از احوال
زمین امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که میدانم خفایای خلق زمین و آسمان وَأَعْلَمُ
و میدانم مَا تُبْدُونَ آنچه شما ظاهر کردید در گفتن اتجعل فیها من یفسد فیها وَمَا كُنْتُمْ
و آنچه بودید شما که تَكْتُمُونَ پوشیدید از کراهت معزول شدن از حکومت زمین یا
آنچه انکار کردید از طاعت و فرمان برداری مر آدم را وقتی که ابلیس از شما پرسید که با او چه
نوع سلوک خواهید کرد و شما در مقام متابعت او و فرمان شدید این صحیح است ملائکه کرام
و آنچه پوشیده بود یعنی ابلیس که در میان شما بود پوشیده از عصیان و هلاک آدم در ضمیر خود
و این مذمت و وعیدات ابلیس را بود دیگران برای اظهار ما فی الضمیر ابلیس بر همه فرشتگان
ناپاکی طینت و خبث سیرت و قبح سریرت او ظاهر کرد در حضرت حق عز و علا شانه امتحان کرد ایشان را
بسجود آدم علی نبینا و علیه السلام چنانچه فرموده وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای پیغمبر حق و مقتدای
مطلق چون گفتیم ما ایراد ضمیر جمع برای تعظیمست لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگان را که اسْجُدُوا
سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را و این سجود عبادت نبوده جهت انکه سجده مر غیر خدا را کفرست

و در شرایع اسلام حرام گشته اند این سجود عبارت از تواضع و التحیات است نه نهادن روی بر
بر زمین اما معنی فقعوا له ساجدین نه این معنی میکند و انکه سجود را بمعنی خضوع داشته
و اقرار کرده اند که آدم صفی مهتر و فاضلتر از ایشانست حکم قول سابق دارد در ضعف و انکه گفته اند
ملائکه کرام سجده خدا را کردند و آدم قبله بود چنانچه عبادة مر خدا راست و کعبه قبله است
خالی از وهنی نیست جهة آنکه صلیت القبلة نمیگویند بلکه صلیت الی القبلة میگویند پس اینجا اسجدوا
الی آدم بایستی گفت و اگر گویند لام بمعنی الی آید چنانچه در شعر حسان وارد شده مصراع
الیس اول من صلی لقبلتکم وجهی دیگر توان گفت که در قبله بودن آدم فضل او بر ملائکه کرام
معلوم نمیشود و همین وجه علامه رازی رحمة الله علیه در تفسیر کبیر آورده که حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه و علی سایر الانبیاء بجانب کعبه نماز میگذارد و کعبه از او افضل نبود
قول صحیح آنست که اگر قبله آدم بودی ابلیس از سجده ابا نمودی و بهانه ءاسجد لمن خلقت طینا
پیش نیاوردی و آن قول لیزکه [illegible] نمودند آدم و ایشان و آدم همه خدا را سجده کرده اند ضعیف
تر است که در این صورت هیچ فضل و شرف حضرت آدم است صلی الله علی نبینا و علیه و سلم بسجود امامت فضیلت
او ثابت نمیشود پس معلوم شد که سجده مر آدم را بوده بوجه تعظیم و تکریم و چنانچه تحیت بعضی
امم سالفه سجود بوده است ممکن که تحیت آدم علیه السلام نیز برین وجه بجای آورده باشند چنانچه
حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از قصه برادران حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام که وخروا
له سجدا و حالا در شریعت پیغمبر ما صلوات الرحمن علیه این عمل منسوخ شده و سجده مر غیر حق را حرام
و گفته اند آن سجده بطریق داشت طریق عبادت مر حق سبحانه و تعالی بطریق تحیت مر آدم را
چنانچه نماز جنازه با دو جهت است شفاعت و دعا مرده را و جهة عبادة مر حق را [illegible]
تیسیر رحمة الله علیه در تفسیر خود آورده که امر بسجده بیان استغنا بوده از عبادت ملائکه که
گفتند و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك میفرماید که مرا حاجت بعبادت و طاعت شما نیست اینک
خدمت کنید بسجده بنده را از بندگان من ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه فرموده که ملائکه
چنین دانسته بودند که مهلت نواخت و قرب خدمت و تسبیح ماست و بعد بما التفات نخواهد
کرد ما مطیعیم و ایشان عاصی پس گردن [illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible] ایشان نمود که
نوازش ما بفضل ماست نه بوسایل طاعات و ذرایع عبادات و این بود که توانگران مملکت
ناکسی [illegible] بطاعت داشتند حکم شد تا آدم [illegible] سجده کنند و آنها را که روی [illegible]
منطقه خدمت بر میان بسته بفرمود تا پیشانی بر خاک [illegible] روی بادم آوردند و بهترین همه خدمتها
که دو روی آمد قریب [illegible] سجده بود [illegible]

می آورد که با وجود این عزت اعظم و اقبال اتم با جناب آدم ملک ما را هیچ نقصان و مالکیت
و ربوبیت ما را هیچ زیان نرسید اگر همه خلق عالم بیکبار از عبادت ما روی بگردانند ما همان
خداوندیم و اگر جمیع موجودات روی به پرستش مخلوقی آرند از همان بندی انت **بیت**
که جمله کاینات کافر گردند • بر دامن کبریاش ننشیند گرد • و در بحر الحقایق آورده که ای ملائکه شما
سجده میکردید خدا را به طبع ملکی و روحانی این زمان سجده کنید آدم را بخلاف طبیعت لیکن
جهة انقیاد فرمان حضرت عزت و هم اینجا گفته اند اسجدوا لآدم ای لاجل آدم یعنی برای آدم سجده
کنید یعنی بنیابت آدم خود را اثنا دارید و این معنی موافق است با این آیه که و یستغفرون
للذین آمنوا که ملائکه استغفار داشتند برای مؤمنان بنیابت ایشان پس گفته شد که سجده کنید برای آدم
و ثواب سجده بوجه هدیه به آدم علیه السلام دهید که در تعلیم اسما معلم شما بوده و هدیه دادن
معلم را شرفست و هم در حقایق سلمی آمده است قدس سره که آدم را سجده کنید جهة تعظیم شان
خلافت و تکریم فضیلت مخصوصه بوی که آن معنی بر ابنا است یعنی تجلی حق در آینه جمال
از جمیع صفات کمالیه اشارت بدین معنی گفته اند **بیت** سر وجود درو شد بلطافت دیدند
دور کامل خلافت رسیدند • کنوز اسماء الهی گرفت • مملکت اسما همی گرفت • بر مقاد بر در تاره
بر درو تافت • هر کار از هر چه طلبکرد یافت • آینه شد که بدو چشم کشن • چون نظر انداخت خدا دیدش
لیکن نبود از دل اطلس ذاتی • شاهد و مشهود در وجه خدای • و بر این تقدیر هر که او را سجده کند
حق را سجده کرده باشد ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله در حقایق سلمی آورده که حق سبحانه
در آینه آدم صفات قدم ظاهر کرد ایشان تا خضوع مر او را موجب قرب بود بحق و استکبار موجب
بعد باشد از حق و بیان حقیقت این سجده و حقیقت آدم و حکمت خلافت در این حدیث شریف
حضرت مولوی بیان فرموده و این بیان زیبات **بیت** چون مراد و حکم یزدان غفور • بود در قدمت
تجلی و ظهور • چون بضدی ضد را نتوان نمود • آن شه بی مثل را ضدی نبود • پس خلیفه ساخت صاحب
سینه ای • تا بود شاهیش را آیینه ای • خلق را چون آب دان صاف و زلال • واندر آن تابان صفات ذو الجلال
علمشان و عدلشان و لطفشان • چون ستاره چرخ در آب روان • جمله تصویرات عکس آب جوست
چون بمالی چشم خود خود جمله اوست • عکسها را مانداین و عکسریست • در مثال عکس حق بنمود جست
قبله وحدانیت دو چون بود • خاک مسجود ملایک چون شود • چشم دل را هین گذاره کن ز طین
این یکی قبله است دو قبله مبین • ور مکو بود و دو مسجود و مسجداه • بیدل داد و خیا حل خود مسجودان
و چون امر در باب سجده ملایکه شرف اصدار یافت **فسجدوا** پس همه فرشتگان ملا اعلی
سجده کردند و اول کسی که بسجده مبادرت نمود مطاع ملکوت جبرئیل امین بود و بجهت این مبادرت

و بشرف کرامت این مسابقت اختصاص یافت بامتثال وحی انبیا و مرسلین علی نبینا و علیهم
الانبیا الصلوة والتحیة والثنا و بعضی گفته اند اول سجده کننده اسرافیل بود و جهة آن شرف
داشت بر من مسابقت در امتثال فرمان حضرت سبحان تمام قرآن بر لوح پیشانی او مکتوب
بود حاصل الامر که مجموع ملایکه کرام علیهم السلام شرف سجده آدم خلیفة الله علیه سلام الله
در یافتند **الا ابلیس** مگر عزازیل استثنا متصل بقول جمعی که او را از ملایکه دانند و اکثر گویند
از جن بوده استثنا منقطع شناسند صاحب کشاف رحمة الله علیه فرموده که هر چند ابلیس از
جن است استثنا متصل ایراد است چون یکی از جن در میان صد هزار ان هزار فرشته مقرب مغمور
بوده و بدین سبب تغلیب کرده اند ملایکه را بر وی و بر به شومی نافرمانی و استکبار نام عزازیل که
مشتمل بر عزت و بزرگواری بود از و خلع کرده ابلیس لقب دادند و معنی ابلیس انست که از رحمت
دور مانده و محروم و نا امید شد انه رحمت حضرت ارحم الراحمین عزیزی گوید ملایکه آدم صفت
دیدند سجده کردند ابلیس صورت دید **ابی** سر باز زد از سجده آدم **واستکبر** و تکبر نمود تعظیم
کردن و بزرگ شمارد او را و مباهات نمود با صل طینت خود را خود را از او بزرگتر شمرد که او را از حدیث
خاک فرماید **وكان** و بود ابلیس در علم خدای **من الكافرين** از جمله ناسپاسان و نا گرویدگان
و آن نجا گفته اند که او کافر بوده و از روی نفاق اظهار ایمان و طاعت میکرده چنانچه معلوم شد
که در دفع آدم و هلاک کردن او خیالها داشت و دیگران را بعداوت او میفرمود و بعضی کان بمعنی صار
داشته اند یعنی بدین اباء و تکبر از زمره کافران گشت و سبب کفر او قبول ناکردن امر بود نه مجرد
ترک فعل و بیرون در لباب آمده که ملایکه صد سال یا بروایتی پانصد سال در سجود آدم بودند
و ابلیس ایستاده در ایشان مینگریست و از امتناع آدم میشد با خود جنون سر بر داشتند ابلیس
دیدند در مقام تکبر ایستاده و فرمان نا یافته بجای ناورده آثار خذلان بر ناصیه او پیدا و ترکی
عصیان بر جبین حال او هویدا دست شقاوت بالشوق لعنت در گردن وی افگنده و تاج کرامت
بکلاه ادبار و ملامت مبدل شده صورتش مسخ و عقد طاعتش فسخ گشته چون ملائکه آن زوال
از صورت و نشان و هراسان بودند شکرانه آنرا که قطعیت حال ایشان شد دیگر باره بسجده
افتادند سجده اول بحج جالیت که تبرک ازمان هفتصد هزار سال از روی دولت مخصوص گشت
و لعنت بوی افکند و بمبارزت بیع ما خان هفتاد سال عمر یافته تا از نکبای شقاوت بفضای
سعادت برسانند در ینابیع آورده که ابلیس بجهة طاعت عمر ابلیس هیچ ستو کرد
چه بعد از آنکه هفتاد سال سجده طاعت معاصی و جرایم ما معفو و مغفور گردد در حدیث صحیح
که چون آدمی آیه سجده بخواند و بسجده بیفتد حضرت ملک علام را سجده کند شیطان با کمال

میکردید مکرمید ما را بلاء بجا آدم را بسجود فرمودند و فرمان بجای آوردند و بهشت جای ارث
و مرا بسجود امر کردند نافرمانی کردم و در دوزخ ماوای مذمت آوردند اذکر چون نوح نبی علیه السلام
در وقت ظهور طوفان بر مرکب سفینه سوار شد ابلیس را دید در دنبال کشتی جای گرفته آن
لعین گفت ای شیخ المرسلین مرا حاجتی است در زمان تو بجای آورم نوح علیه السلام فرمود که آن
چه توبه همی بجای میدهد تا جز تا به و بازگشت بحضرت عزت دعا فی نجی با یام بیا و انا اعرف الاصلاح
آدمیان بطرف شد توبه و ندامتی جز آن رو آوردی اعتذار بجای کاری خود اقرار کنی که بحکم لا
شفیع انجح من التوبه آبروی کار رفت باز آید بیت توبه کن تا رضای حق یابی • که بر توبه
نیست هیچ شفیع • ابلیس گفت و لعنت معلوم کن که مرا توبه هست بار نوح از حق تعالی درخواست تا او
توبه ابلیس بپذیرد خطاب آمد که قبول توبه او آنست که قبر آدم را سجده کند ابلیس بخروشید و
گفت هیهات هیهات آن زمان که آدم خلعت حیات پوشیده ذات من او را سجده نکردم این دم
که خرقه حیات او پوشیده است هرگز نباشد این صورت خواهم شد نوح گفت الهی این لاهی همچنان
در مقام عناد و استکبار است ع این نمی آید از او کار ده گره از ماکتش • در لطایف حکایت آمده
که عارفی از ابلیس سوال کرد که چرا آدم را سجده نکردی گفت زیرا که من از او بهتر بودم از سجده او
مرا ننگ آمد عارف گفت چه بد بخت کسی که تو بودی نداری از آنکه دو کس را بر حرام جمع میکنی و میان
زانی و زانیه قیادت میکنی و باز سجده آن کس که خدای تعالی بدست قدرت خود تخمیر طینت او کرد
ننگ داشتی آدم را انکار کردی کشتی تو بنقصانی میرسید و توان بکبر خود میدید که سفلی رسید بیت
بود همکبر جهال حضرت پاک • اگر ابلیس نرد بود چه پاک • کر زیرا بود و جهد باقی بود • از چه رو شد قرین
با سجود • و در آنکه ابناء آدم و سجود فرشتگان در زمین بود یا در آسمان اختلاف کرده اند
اما در بردن آدم باسمان اختلاف نیست و در آوردن حوا نیز اختلاف نیست بقول کعب الاحبار
در و بجا فرمی شد میان ملکوت و طایف و با آدم او را بر سریر کرامت نشانیده باسمان بردند و بعضی
گویند برد بهشت مخلوق گفت و ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما بر آنند که این صورت در
روی نمود و آن چنان بود که چون آدم بگلشن بهشت در آمد هوایی و فضایی دلکش یافت
میوها لطیف و شربتهای ظریف آماده دید اما المحکم اکبر بیت هر ایشان شیرین و میوه شهود
چنان معینه باشد که بوی صحبت یار • از چنین خود الیق و جز نمی مطلبید که خاطر با غمامی احباب
انس دهد و جلیسی و انیسی صحبت کاستان دارد و غمگساری با او در میان نهد ع گل و سکون هم
هم هست و یار نیست چه سود • از آنکه کرده کل از بهشت لاجرم از آن حور مقصورات بنظر او فی
در آمد نه ذکر کرد بن اثر دیده جمال خمیازه شده و در خواب ناز استراحت از پهلوی چپ او حوا

کرده اند و در تفسیر طبری آورده که آدم میان خواب و بیداری بود زیرا که در بهشت خواب نباشد
و حکمت در آنکه این حال بین النوم والیقظه واقع شد آنست که اگر آدم بیدار بودی رنج بسیار
رسیدی و حوا را دشمن داشتی و اگر در خواب گران بودی ندانستی که حوا را از او آفریده اند و با او
مهربانی نورزیدی اینجا عجب نکته ایست آدم صفی بار در اما که چنان نظر بجمال نازنین حور عین
افتاد و از آن حسن بکمال متحیر شد چون لطافت و طراوت ایشان بماند قدرت بار از نقش نفس او
حوا را که در زیبایی و شکل گل رخساران باغ بهشت بود بدید آورد اشارت بدانکه ای آدم مقصود
هم باشد تا نظاره هم در عالم وجود خود باید کرد که جمله مقاصد هم از تو حاصل است بیت
اندر شکر بیابی ذوق نجات عشق • ای چاشنی هم از لب و دندان خویش جو • مقصود هر دو عالم و خلق
هر دو کون • از آن روی بجوی هم از جان خویش جو • القصه آدم سر بر داشت حوا را بر بالین خود
دید با روی آراسته و موی پیراسته روی که ماه شب چهارده عمره اقتباس انوار جمالش
شبیه با روز دوش کرد گیسوی مویی که چند بنفشه تر بسیل البناس از تفایح روی ناله او
چون با خوش بوی تا بکلبه عطار ساختی بیت رخش بر بنفشه گل انداخته • بنفشه
کجبان کل ساخته • قدی چون سرو سهی دلربای و خدی چون گل برگ طری جان افزای دایه فطرت
او را بحلی و حلل بهشت آرایش داده و شعله رخسارش آتش داغ حسرت بر دل نازنینان آن منزل
نهاده بیت ز رشک حسنت شاهدان خلد را • بر کار رنگ سوخته • چون آدم را
شاهد آن جمال کمال و مطالعه جلوه آن مظهر عجیب و دلال دست داد زبان حال بمضمون
این کلام ناطق گشت بیت گوی که شکر ببخوق سرتا قدمت • برقالب آرزوی ما ساخته اند
حاصل که چون بحوا نعایت لا دام بود دل بعبارت آدم با او آرام گرفت متقاضی طبیعت حلقه در نیم
بجنبانید گفت ای کیستی از بجار حجره حوا پدید آمد جبرئیل در رسید که ای آدم این را قبض تا ق
می بینی جفت تست و برای آن آفریده اند تا مونس و یار و محرم و غمگسار تو باشد آدم قصد او کرد جبرئیل
گفت که اگر در بند حوایی از در بند نکاح درآی و تدبیر کابین کن که از خوبان مهر چین بی مهد و مهری بی
داشت وصل سلک نیونجان فی کابین که آن نتوان یافت آدم گفت ای برادر تو میدانی که هنوز از
ولایت عدم میآیم بکدام نقد ادا او در عقد توانم آورد در کلمه مذکورات که جبرئیل گفت ای آدم
هم آفریدگار کابین نه آن اند در دهند تو از دم ده فرزند ارجمند تا که در آخر الزمان شرف
اختصاص محبت از ذات ای خواهیم فرمود ده بار بر وی صلوات فرست تا حوا بر تو حلال شود ای عزیز
ببرکت صلوات محمد صلی الله علیه وسلم نعیم بهشت بر آدم حلال شد اگر بمیمنه درود آن حضرت آتش
دوزخ بر آدمی حرام کرده عجب نیست بیت میکرد دو دو جهان وصالت که آن درود

منهای حصول سعادات سرمدی است. کو لقمهٔ زنخوان درود بی بهوی. آنانکه از نعیم نعمت خلد
بر خواص ملایک ملکوت و صدرنشینان بارگاه جبروت را در مجلس انس حاضر کردانیدند حضرت
عزت بولایت الوهیت که الله ولی الذین آمنوا حوا را با آدم داد و بکمال عنایت خود تولی خطبه نکاح
ایشان باسماع ساکنان رفعالای قرب رسانید و عقد ازدواج و رابطهٔ امتزاج میان ایشان
استحکام پذیرفت آنگه هر دو را بسکنی در بهشت امر کرد بدین وجه که وَقُلْنَا يَا آدَمُ و گفتیم ما با
آدم که ای منظور نظر کرم اسْكُنْ ساکن شو أَنْتَ تو وَزَوْجُكَ و جفت تو یعنی
حوا الْجَنَّةَ در بهشت گفته اند اسکن دلیل بودن آمد نه تا بهشت به سکنی ملک نباشد
بلکه دلیل عاریه بود مثلا اگر کسی کسی را گوید داری لک سکنی از عاریه باشد و تملیک منفعت
در بهشت که بسکون آن مامور شدند اختلافست بعضی برآنند که در زمین بوده بارض فلسطین
یا میان فارس و کرمان و در ما رشاد ابی الحکم گوید بوستانی بوده در هندوستان مشتمل بر نخل
و عود و صندل و مانند آن و بقول این جماعت هبوط که بعد از این ذکر آن بیاید انتقالست از
بقعه به بقعه و دلیل ایشان آنست که هر که به بهشت آن سرای در آید او را بیرون آمدن نیست قال
تعالی وما هم عنها بمخرجین و جمهور علماء سنت برآنند که بهشت مذکور دار الثوابست که الآن آنجا
جای اوست و آنکه کسی از آن بیرون نباید وقتیست که برای جزا داخل شود باشد که خازنان بهشت
درون میروند و بیرون می آیند و شب معراج حضرت رسالت نیز صلوات الله وسلامه علیه بجهت
تماشا بوی در آمده و بازکشته بیرون آورده بیت چون تماشا کرد بستان بهشت. روی عرض
آورده جنت را بهشت. و چون آدم و حوا در بهشت ساکن شدند دیگر باره فرمان رسید که
وَكُلَا بخورید و تناول نمایید مِنْهَا از بهشت یعنی از نعیمهای او رَغَدًا خوردنی بسیار
با سعت و رفاهیت که دل شما بدان خوش شود و گفته اند خوردنی حلال که آنرا حساب نباشد
حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید و بهر نوع که اراده کنید از هر گونه لباس بپوشید وَلَا تَقْرَبَا
و نزدیک مکردید هَذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را تعلیق نهی بقرب که از مقدمات تناولست
غایت مبالغه باشد در اجتناب از اکل چنانچه ولا تقربوا الزنی اشارتست بتحریم آن فعلت بر الجمع
و تعیین شجرهٔ منهیه نزد علم الهدی و متابعان او لازم نیست ما اغلب بزبان عرض کرده اند
متولی درخت گندم بوده و لهذا خدای تعالی بدو قسم یادی کند یا انکو که چنانچه آدم را دو رقعه
اهل اختلاف لا دا و درین مقول دارد ما از مرتضی علی علیه السلام شجره کافور منقولست و بعضی
حنظل گفته اند و بروایتی شجره خلد که فرشتگان از آن خوردندی یا درختی که خوردن آن موجب
حدث بوده یا شجره علم دو سط فردوس که جامع الوان لطیفه و طعوم طیبه بودی و هر که از

بخوردی نیک و بد را بشناختی و باشهر اقوال شجره گندم است و بدین سبب اولاد او بلای ما ز مبتلا
شده اند بحق تعالی حکم فرموده که درخت گندم مگردید که اگر بدین شجره نزدیک شوید فَتَكُونَا
پس باشید شما مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفسهای خود یا نقصان رضا تمکن بر جای خویش
راحت و نعمت دنگله آورده که درخت گندم از شجره بخار بهشتی نیز بار میخورد و هر حبه که مر
داشتندی در بعه موجود بوده هر جا که آدم و حوا می نشستند فی الحال در نظر ایشان آن درخت سر سبز
ایشان روی بطرفی دیگر میکردند و بجایز از زمین سر بر شت و بیار در حال میکفت بیت
مکن دیدن جمع تر بجود دروی. جا بجا بودم سید هند سرویم. القصه آدم و حوا
بهشت آرام کرفته بودند آن وقت شیطان از دخول بهشت محروم بود و بواسطه آنکه دوری بجویی
او از حضرت قرب بسبب نافرمانی در سجدهٔ آدم واقع شد عداوت ابو البشر در باطن او متمکن
گشته میخواست که بهر حال که تواند بمکار رخنه در ایشان مدخل سازد و سلک تفرقه در سمر که جمعیت
آدم و حوا اندازد و چون خزانه داری بهشت تعلق بر ضوان داشته و اهل بهشت و ابی
گاه گاه بر حوالی بهشت کذشتی و از شنایان حال آدم استفسار نمودی تا خبر یافت که آدم از خوردن
گندم ممنوع شد ابلیس را ترشیح حیله دست آمد و با مار و طاوس بحکم محبتی قدیم که داشت
مشاورت کرده در دخول بهشت ایشان استمداد نمود و بهمراهی آن دو بطریق دام ادرشت
از آفت خزینهٔ بهشتان کاه شد بیرون کردن بجانب شافته فرمان رسید که دستانه
را بیکدم در حمص این کار بخا را تراپی حد و شمار است و در قصهٔ مار و طاوس علما قصص و اخبار
حکایات بسیار دارند و صورت این حکایات در دست رو راست و نموداری از دمعنی که
اشارتست بغضب و شهوت که شیطان بمدد ایشان باد میان دستی یابد و حکیم سنائی بدین معنی
اشارت نموده آنجا که فرموده بیت خشم و شهوت مار و طاوس تو اند در ترکیب تو. دیو را این
نفس را این دستیاران. اما چون ابلیس را خاطر از معامله اخراج جمع شد آدم میکفت و وسوسه
جانان بهشت تا دقیق آدم بخت دولت نشسته بود و حوران و غلمان کرد کرد وی کمر خدمت
بسته اهل را تخاد مرتبه و زلال بر نحو درختان در مقام تحیا کوی
زبان آدم گذشت که ما الطیبا حیوتی و معیشت بهشت
اینان خلد اکر دو خلود در تحویه ساکنان مملکت و کشبی بودی واقت فرصت
بکمال شد ابلیس این سخن شنیده دانسته با شکل مجهول بدر آدم آمد و در دیده
توحه کنان و فریاد آدم
گریه کنی و نوحه ابکنی ابلیس گفت نشنیم

و نثار قضا بساط دولت و حشمت نهاده بود و بدیع الدهر کاردانان قدیم بنای کامکاری و کامکاری
نهاده و تمکین آفتاب کمال اقبال اشتها بمغرب تعالی الله ... و این ملک ... و درجه رفیع
از جمله دیگری انتقال نموده **بیت** بکن دل از این جای که تا دیگری همی کرانه دو وجود
ساخته اند آدم را استماع این کلمات و حرکت انگیز نفرت او بر فکره دور و در آن افتاده چون
ابلیس دید که زینت و کار دگرکون بطریق نصیحت گفت هل ادلک علی شجرة الخلد چه میخواهی که دلالت
کنم ترا بر درخت جاودانی که چون از میوه آن تناول فرمائی مشهود دولت ابدی بنام تو توقیع
یابد و جاودان در این مسکن دلگشای و منزل جانفزای بمانی آدم این سخن با حوا در میان نهاد
و هر دو راضی گشته باتفاق نزد ابلیس آمدند و او دیگرباره بقسم تاکید نمود و قاسمهما انی لکما لمن
الناصحین ایشان نام حق سبحانه شنیدند بحسن ظن تنکر اهی و قبول کردند و بسوگند مغرور شدند
دل بر اتباع حرص او نهادند ابلیس گفت ای آدم اگر خواهی که در این دولت بمانی و صاحب ملک جاودان
گردی از درخت گندم دانه چند تناول کن آدم با اندیشه در افتاد و تخطیط ان اسباب بعد از چون
مقدمه طول امل جز نتیجه غفلت نمیزاید و این صفت غافل جز حسرت فروشی نمی آید ایشان را دو غلبه
کرده از معامله نهی غافل شدند اعتقاد صحیح آنست که انبیا معصوم واند و قصه آدم علیه السلام
حمل بر نسیان نمایند کما قال الله تعالی فنسی و لم نجد له عزما یا از زمان نهی از وقت تا کل شجره باشد
فاصله بوده و اکر درین مدت چیزی فراموش شود عجب نباشد یا انکه آدم نهی را نهی شفقت دانسته بود
نه نهی تحریم یا نهی را راجع بشجره معینه میدانست و گمان اختصاص میداد از علی العموم بر جنس او
حمل میکرد و بر هر تقدیر چون آن درخت بخورد آدم و حوا معلوم کردند که جواب اسباب بعقوبت تقدیر خواهد آمد
کرد و در دمید قوت قرب بیابد آمد آدم را از خیانت حلاوت آن بچیدند و چون قصد حوادثه دامن
بخورد و حق تعالی ازین قصه خبر میدهد که **فازلهما** بلغزانید از جای برتر آدم و حوا را
الشیطان آن سرکش نافرمان یا دور ساخت از رحمت و رضوان **عنها** از بهشت و گفته
از طاعت که بتر منکورند است و گویند برکاه و ذلت را شایسته از آن شجره و یعنی بسبب شجره عن بمعنی
با آید و قال الله تعالی وما فعلته عن امری و اکثر اهل علم اند البته شجره را نماید بحسنی آنکه از بمعنی تا
ایشان از الکل کرد اینده و دور ساختند از بهشت و بر ایشان نیز آن لاکراه آوردند **فاخرجهما** پس بیرون
کرد ایشان را اسناد اخراج به شیطان مجازست یعنی بیرون کنند الله تعالی است و چون سبب آن
شیطان بوده بوی گوید بعد آورده آدم و حوا را **مما** از آنچه **کانا** بودند ایشان **فیه** در آن
جز کرامت و نعمت الهام است و وجه تعظیم یعنی آنچه ایشان را میسر بود از بهشتان از جمله نعمت که
در وصف آید آدم سلطان دار الملک بهشت بود و حوا ملکه ... سلیمان محله کرامت ... و نعمات و در

مقام خدمت رضوان و حوران را بپای ملازمت حکم ایشان بر بهشتیان روان بعد از خوردن
آن دانها فی الحال تاج کرامت از فرق عزت ایشان در افتاد و حلل حلی بهشت از بدن ایشان بجست
رفت و مانع بحال خود نظر کرد یستند بجانب هر درخت که می رفت قند از ایشان دور می شد و از
هیچ برگ نوالی بجای نمی یافتند آدم از خجالت بر هیچ طرف نگریستن نمیرفت ناگاه خطاب ربانی الاتری
در رسید که فرار است یا آدم ان ما بیکر ای آدم در جواب گفت بل حیاء منک یا رب مکر بجستن
تو ممکن نیست **بیت** بکجا روم که غیر از در تست پناه جائم جز آستانه لطفت که رجوع کا
از خجالت و پشیمانی موجب تفرقه و پریشانی است عاقبت به انگیز خود در ایشان را شاید که دو فرمان الهی
در رسید که از بهشت بیرون روید آدم دست حوا گرفته اند از میان بهشت روی به بیرون نهاد چون
آدم بدر بهشت رسید بکلمه بسم الله الرحمن الرحیم از بر زبانش جاری شد جبرئیل گفت ای آدم کلمه
بزرگ گفتی زمانی باش شاید که از این فرض اعمه صبح صلح ظاهر شود خطاب آمد که ای جبرئیل
بگذار تا برود جبرئیل گفت الهی تا ایشان چه حکمت در بیرون کردن که حکم مالک تعالی فرمود که
رحمه کم نیست و از رحمت کردن اندوه و غم ... اکر امروز بر وی رحمه کنم بلک تن رحمه کرده
باشم ... آدم روی بهشت نهد و فرزندان عاصی نیز رنجهای باوی ... بر ایشان رحمت کنم
تا نعمت رحمت من بر همه کس ... ذکر و علما گفته اند که حکمت در اخراج آدم از بهشت تمیز اهل حق
و باطل است چه در صلب آدم وقت انبیا و اولیا و نیک و بد و خبیث و طیب بودند و شریفان را کدر
در بهشت جای بهشت بر بدی آمدند تا خبیث از طیب جدا شد و نیک از بد متمیز گشت آنجای
بالا برای پاکان و نیکان متمیز کرد و بالا برای بحد به آدم باقی است تا اندیشه نماید که بدوها را
با وجود صفوت و معرفت و خلافت این آثار از بهشت بیرون کردند تا مآل حال ما با چندین
جرایم و معاصی بکجا خواهد کشید یا تمهید اعتذار دیگر گاه ... که کرد بیان ملامت بر قضا
بگشاید قصه بد خود را بجز اندازم خود تواند ساخت **بیت** من نه آن بردم که هر سوی
بدر افتادم و بس بدم تر بهشت انجا از من دست بهشت. یا اظهار عزت آدم است چه بجز در روح
الارواح آمده که از مخلوقات همین آدم بود که قیمت بهشت بر کفه او نهاد و هشت باغ خلد را
با آن قدر نعمت به دو دانه گندم داد ای جان از دکر خود را بهشت روی و بگوشه چشم در دل بوی
یاد نکر یعنی نعمت از بهشت قاصر بهما شکر چه بدست آمد از اینجا گندم بفروخت چه کری کند که سر همه
و وجود از شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره باید **بیت** آدم بهشت را بگندم بفروخت
حاکه این کرد و میل بجو بفروختند. در بحر الحقایق آورده که آدم را بعد از بهشت عهد خود
کرد با عشق در آمیخت و عشق را دار الملام باید نه دار السلام عشق خانه ستار اهل ملامت نه سالمان

سلامت بیت ای مرد ز عشق بگریز اول ملامت است · یا در کشد آن عشق بر ویش سلامت
و تحقیق این سخن آنست که آن شجره که آدم ممنوع شد از نزدیک شدن بدان شجره محبت بود و فی
نفس الامر آن اسم برای آدم کاشته بود چنانکه یحبهم و یحبونه سبب نهی آن آن بلوة و بلا محبتی
بود که حسن و جمال آن کمالی با بدایا تحریص و ترغیب طالب بدان که الناس حریص علی ما منع و
نیکی که اکر نهی بدان متعلق نشدی آدم را استیفاء مرادات نفسانی و استکمال اللذات بروای
میوه محبت بودی چه محبت غذای روحانیست و اکر درخت جسم باز ماند چه محبت غذای روحانیست
و اکر بنیت جسم باز ماند فراغت بپرورش روح ندارد لهذا حکم شد که ای آدم که فراغت مطلبی
اینک بهشت بخور و بیاشام و کرد شجره محبت مکرد تا استجلاب محبت محبت نجله ستمکاران نباشی
و بنفس خود زیرا که نور محبت ... نیست محبت و محبت ستلازم بلاشد و بلا و ولا توامان
البلاء للولاء کاللهب للذهب بیت دوستی چون شعله بلا چون آتش است · کافرهم
در دل آتش خوش است · عشق چون دعوی جفا دیدن کواه · چون کواهت نیست دعوی شد تباه
عاشقان از بلا صید باخت · که محبت ... کر محبت است · از سلطان العارفین قدس سره منقول
که پیش از ظهور آدم عشق و محبت مظهری میجست و چون ملایکه را استحقاق مظهریت او نبود
که فراغتی بجودند تا ابلیس بدین طاعت در ملک و ملکوت افکند عشق خواست تا دست
کم بود اصلت ... سلطان غیرت ... که حریف شناس باش عشق دیکر ... در بحاله
نشست تا چون آدم ... عدم ... بفضای ... عشق را در صورت شجره با آدم نمودند فاله
جمال او شد خواست تا ... عقد ... بند کفتند این معنی در سرای خلد راست
نیاید ... این کار ... بهشت ... بهشت
... ... آدم بهوای محبت ... بهشت
دنیا آمد از ساحل سلامت روی بکرداب ملامت نهاد از کلشن ... کلخن ... شد
کلستان ... ... کلبه ... قرب
... ... درکات ... اختیار کرد ... کلی
ماکن خرابات بدنامی شد زیرا که عشق ... نیاید بیت ... کرد
در دم ... کم نام ... عاشقان نکشت · آمدیم بر آن سخن که حکم شد بهبوط
آدم ... بخودی خود فرمود چنانچه میکوید
وقلنا و کفتیم ما اهبطوا همه فرو روید از بهشت ... آدم دست حوا کرفته
کفت یا آدم ... تنهایی ... جبرئیل کفت ای

آدم دستان حوا ... یکدیکر ... آدم ... است و هر ...
... آورده اند آدم می کریست ... حوا ... ملایکه ... ایستاده ...
... حوا ... آدم میکریستند و ابلیس و مار و طاووس ... هبوط ... شد آدم بزمین
... فرود آمد ... نام ذات و حوا ... است ... کرد است
... بارج الهند و مار ... اصفهان یا سجستان و ... شیطان ... اختلاف
که ابلیس ... بیسان ... در تفسیر ... لبنان فرود آمد از ... و
و محققان کویند ... مسکن ... ابلیس ... وسوسه ... در جمیع اطراف ...
جهان ... کرده ع ... هیچ بقعه نیست که ... است · و چون ایشان ... کفت
بعضکم ... لبعض ... عدو ... دشمن ... آدم است
ابلیس را دشمن ... و مار ... دشمن ... آدم است ... آورده
که حضرت ... فرمود ... مار ...
با ماران ... ایشان ... بهشت ... فرمود
ولکم و مر شما راست ... آدم و حوا فی الارض در زمین مستقر موضع ...
... امام ... معنی مستقر ... قرار ...
... کما قال الله تعالی ... الاحیاء و الاموات ومتاع و دیکر شما راست
زمین ... منفعت ... الی حین تا هنکام ... شدن اجل
و انقضاء آجال ... آورده اند که چون آدم ... هند ...
قدس ... و انا بن عباس رضی الله عنه مرویست که ... آدم
یاد بهشت ... بهوش شدی ... بهشت ... شوق خداوند
بود این همه ... بیت هوای یار ...
بکرد ... فتلقی آدم ... پس فرا کرفت آدم ... من ربه از خداوند خود
کلمات ... آدم ... کلمات ... آنست که فرا رسید
آدم را ... خداوند ... ربنا ظلمنا انفسنا ...
مسعود رضی الله عنه ... کلمات ... مقبول شد آن
اینست که سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک لا اله الا انت ظلمت نفسی
فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و ابن عباس رضی الله عنه کلمات ... فرود آورده که آدم

گفت یارب نه بدست خود آفریدی مرا جواب آمد که بلی گفت خدایا نه بمن روح خود دمیدی
خطاب رسید که بلی گفت الهی نه پیشی گرفته است رحمت تو بر غضب تو ندا آمد که بلی دیگر باره گفت
خدایا نه حکم کردی که مسکن من در جنت و بهشت را مسکن من ساختی حق سبحانه گفت بلی آدم گفت
خدایا اگر توبه کنم و کار خود را اصلاح آرم مرا باز به بهشت بری خطاب آمد که نعم و جمعی دیگر گفته اند
وحی کرد خدای بدو که هر که مرتکب صغیره یا کبیره شود پس پشیمان گشته و بمقام اعتذار در آید
عذر جرم کند ما بکرم [illegible] آن گناه [illegible] من توبه او قبول کنم آدم این کلمات از حق تعالی فرا
گرفت و بدین عمل کرد امام یحیی رحمة الله علیه گوید ابن عباس را رضی الله عنه پرسیدم از کلمات
فرمود که خدای خانه فرستاد بدنیا از یاقوت سرخ میفرمود تا بجای خانه کعبه که حالا هست
وضع کردند و آدم را امر کرد تا بطواف خانه رود چون آدم بنواحی خانه رسید حوا را باز یافت و
جبرئیل مناسک حج و آداب عمره بدیشان آموخت و بعد از آنکه مراسم حج باتمام رسید خدای تعالی
وحی کرد که توبه شما بپذیرفتم و گویند توبه آدم بسه چیز شرف قبول یافت حیا و بکا و دعا اما حیا
چنان بر وی غالب بود که سیصد سال سر بالا نکرد و اما [illegible]
از شرم گناه و بکاء وی بمرتبه بود که در اخبار آمده که اگر جمع کنند گریه تمامی اهل زمین [illegible]
دهند بگریه داود علیه السلام بکاء وی بیشتر باشد و اگر بکاء اهل عالم و بکاء داود [illegible]
نوح علیه السلام بنگرند بکاء نوح زیاده بود و اگر گریه عالمیان با گریه داود و نوح جمع آرند بکاء
آدم از همه بیشتر باشد چون آدم بدنیا آمد بقول صحیح دویست سال گریست چندان باران
[illegible] بر زمین [illegible] که در درختان و جویها پدید آمد و [illegible]
روان شد مرغان هوا از [illegible] آدم میخوردند و با یکدیگر میگفتند [illegible]
[illegible] آدم [illegible] مرغان این سخن از روی طعن میگویند [illegible]
بحضرت [illegible] گفت بار خدایا چنان شدم که مرغان [illegible]
[illegible] خطاب آمد که ای صفی [illegible]
ماهیچ جوهری [illegible] بیت کو هر [illegible]
[illegible]
[illegible] آماده [illegible] بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
و گفت بار خدایا بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مرا بیامرز حق سبحانه رسید که ای آدم محمد را چگونه
شناختی گفت الهی بر ساق عرش نام نامی او با اسم سامی تو قرین دیدم دانستم که گرامی ترین خلق تو است
نزد تو آنکه بود پس چون آدم بحضرت خاتم صلی الله علیه و سلم استشفاع نمود توبه او بعز قبول رسید

بیت چو آدم کرد روی [illegible] شفیع آدم آمد [illegible] که او را [illegible]
با خورشید چنین [illegible] بود. در حقایق آورده که آدم فرا گرفت از خدای تعالی معارف و علوم
و معانی که سبب تقرب او شد بحضرت عزت و حقیقت آنست که آن کلمات را [illegible]
سبحانه آن را سر بسته گفت و بتفصیل در نیاورده تا اسرار [illegible] اهل [illegible]
بیان [illegible]
بوقت وداع [illegible]
ما را فراموش مکنی ع فراموشی شرط دوستان نیست. در فتوحات آورده که کلمات اعتراف بود از
آدم بگناه خود در مقابله سخن ابلیس که گفت انا خیر منه و خدای ما را [illegible] ابلیس
مقابله او تا از [illegible]
در دعوی کبر [illegible] فتاب علیه پس خدای تعالی قبول کرد [illegible]
توبه او را و توبه حوا در تحت آدم مندرج است [illegible]
[illegible]
ذکر [illegible] انه بدرستی که خدای تعالی هو اوست التواب توبه دهنده
و قبول [illegible]
که رجوع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]
و چون هبوط آدم [illegible] قلنا گفتیم ما دیگر باره اهبطوا فرود آیید
منها از بهشت جمیعا همه [illegible]
[illegible]
[illegible]
بود و هبوط [illegible] انی جاعل فی الارض خلیفة

وقوع یافت وحوا برای تناسل فرود آمدند اما هبوط ابلیس برای عقوبة بوده وآن موجب خذلان
وعقوبت **فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ** پس اگر بیاید بشما **مِنِّی** از نزد من **هُدًی** دلالتی وهدایتی
وبیانی ونشانی وکلامی وپیامی که در اکثر بحرف شك آورده وایتان هدی بی شك کائن است
آن گفته اند که در نفس محتملست وعقلا غیر واجب پس اگر بحرف شك بنود دیگران متمسك
بودند در بعثة الخلائق وجود بوده که دیدن آیه بشارتست مادم را که گرچه از بهشت دور افتادی اما
الهام ووحی من لاینقطع بتو خواهد رسید وما در ذریه تو نیز بواسطه انبیا واصفیا کتب پیام
سعادت من انقطاع نخواهد داشت وهر اینما دم بیرون شدن وبشارت در گوشه زندان دیگر
بتو افت بود [illegible] بوی الطف بتمام توجام زیم شد وریحی کمی ایمان بکجا مانده
دوری منتها فی **فَمَنْ تَبِعَ** پس آنها که متابعت کنند وانچه بعد **هُدَایَ** دلالت ونشان
مرا دمثوا آورده که تکرار لفظ هدی وعدم اضمار بجهة آن باشد که مرادی ام اشان اول اجر آخرت
که پیغمبر شرع ومقتضای عقل باشد وچون شارع چنین چیزی باشد **فَلَا خَوْفٌ** پس هیچ بیمی
نیست **عَلَیْهِمْ** بر ایشان از تخیل حلول مکروه بدیشان **وَلَا هُمْ** ونیستند ایشان که
یَحْزَنُونَ اندوهناك شوند از تحقق فوت مراد از ایشان ودر کلمات نفی عقاب واثبات ثواب
مومنان ونعیدان وعده ایشان وعید بی هدایت کافران ومیگوید **وَالَّذِینَ** وآنکسانی که **کَفَرُوا**
پوشیدند حق را وهدای ما برهی ننهادند **وَکَذَّبُوا** وتکذیب کردند **بِآیَاتِنَا** بدلایل وعلامات ما
بیاور نکنند قرآن را وتکذیب نمایند پیغمبر آخر الزمان را صلوات الله علیه که کفر بدل باشد وتکذیب
بزبان **أُولَئِكَ** آن گروه یعنی اهل کفر وتکذیب **أَصْحَابُ النَّارِ** اهل آتش اند وملازم دوزخ بحقیقة
ایشان را مصاحب نار بحقیق وعبادات چه ایشانرا در لحوق جز دوزخ مقری نخواهد بود پس گوئیا
مالك ومصاحب آتش اند **هُمْ** این طایفه نه غیر ایشان **فِیهَا** در آتش **خَالِدُونَ** جاوید مانندگان
ذکر جاوید ماندن برای زیادتی تهدید است وتهویل دوزخیان وقطع طمع از خلاصی ونوید از
انقطاع عذاب اعاذنا الله من سوء المآب وسوء الحساب انه هو الکریم الوهاب بعد از ذکر ایتان
هدی ومتابعت آن که دعوة عامه بود ابتدا کرد بدعوة خاصه وخطاب متوجه ساخت با اهل
کتاب که ایشان حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم میشناختند باذکر انعامات عامه
کرد ذکر نعم خاصه که اسلاف یهود را ارزانی داشته بود تا باشد که بتذکار این نعمها از لجاج
عناد باز آیند ومعینی قول جماعت یهود را که اولاد یعقوب علیه السلام که در زمان حضرت مصطفی
صلوات الله علیه بمدینه ونواحی آن بودند میگوید **یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ** ای فرزندان یعقوب اسرائیل
لقب یعقوبست ومعنی آن بلغة ایشان برگزیده خدای است او ویعقوب را دوازده پسر بوده

عقب داشتند وایشان با مجموع اعقاب بنی اسرائیل خوانند وبعضی از نصاری وتمام یهود از ایشان
واینجا خطاب با یهود است ایشانرا میفرماید که **اذْکُرُوا** یاد کنید بزبان وبدل بجای آرید
نِعْمَتِیَ نعمتها مرا لفظ واحد است ومعنی جمع چنانچه قرآن وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ذکر
نعمة منکرات دروه وقیام بشکر او وتذکار آن برای استعظام واعتداد بر آن **الَّتِی** آن نعمتها
أَنْعَمْتُ که انعام کردم بدان **عَلَیْکُمْ** بر پدران وگذشتگان شما از فرستادن موسی وهرون
بدیشان وانزال من وسلوی بر ایشان نیکوئی بجای پدران نیکوئی باشد بجای فرزندان نیز که
شفقت آن وفخر ومباهات بدان ایشانرا حاصلست وگفته اند یاد کنید نعمتی که بشما ارزانی داشتم
وآن دریافتن زمان سعادت نشان حضرت محمدست صلوات الله علیه که در تورات بوجود
ظهور او شما را بشارت داده بودند پس این نعمت را غنیمت شمارید وفرصت ملازمت او مغتنم دارید
ایشان گذشته را یاد کردن نعمة فرموده وازین آیه مراد که نعمة ذکر کرد فاذکرونی اذکرکم نعمة کرد
نعمت باز نمانده واین عالی ایشان مرکب عزم بمیدان متابعت منعم دادند ایشان گفت نعمت مخصوص
مکید ایشانرا گفته مرا فراموش کنید ایشانرا نعمت داده ونعمت را خود داده اند ایشانرا از نعمت داده ودر
نعمت با خوبیدات که کدام نعمت در مقابله محبت باید کدام انعام در دولت شهود ملك علام شاید
[illegible] در جه عالم گر آگاهی نه توجه دانی که آن نخواهی اند **وَأَوْفُوا** ووفا کنید
بِعَهْدِي بپیمان من وآن پیمانها بوده که در وقت فرستادن نقبا اثنی عشر بتقریر جاهل ان بنی
اسرائیل بسته بودند ولقد أخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا یا آن میثاق که
لا تعبدون إلا الله وبالوالدین احسانا آنرا گرم بیدهد واضح آنست که عهدی بود که دروی
با ایشان بسته بود در شان پیغمبر امی علیه السلام که از نسل اسمعیل علیه السلام بیرون آید و
متابعت او بر ایشان لازم گردانیده ودر فصل تاسع از سفر اول تورات ویازدهم وبیستم از سفر خامس
ودر بیست ودوم از کتاب شعیا از قدوم وی بشارت داده پس معنی آیه آن بود حقیقت این باشد
من دراتباع محمد صلی الله علیه وسلم **أُوفِ** تا وفا کنم **بِعَهْدِکُمْ** بعهد شما یعنی بجزای وفاداری
رسالت واغلال واصار یعنی تکالیف که در تورات مقرر کرده بودم از شما بردارم یا وفا کنید باداء اوامر
ونواهی تا وفا کنم باعطاء مغفرت وثواب یا تا شاهی با استقامت ودر نیه بر صراط مستقیم تا
وفا کنم شما را بنعیم مقیم وبزبان اشارة وفا بعهد المیثاق میگوید وفا کنید بعهد روز میثاق
تا وفا کنم بما بحسب نیز فته اند از بشارة ونجات یوم التلاق خلایا با بن عهدها قولا تشعروکم
عهد کم بنده را وفا بیستانه خرسشمانه در برابر آن عطا فرات پس تاویل آیه برین وجه تواند که کرد
توریان مرزبجای آید در برمشق تا باید شما وفا کنم در دار زش بگشاید بر روی نفس خویش درها

مجاهده تا مفتوح گردانم بر دلها ابواب مشاهده بجای آرید اخلاص را تا بیارایم شما را به
اصلاح ظواهر با قیام نمایید بخدمت تا قبول کنم بمنت با پیش آیید بصدق محبت تا برسانم شما را بحریم
قرب و وصلت باز گشت کنید بمن تا نعمت کنم بر شما با استدامت عرفان و وجود تا ادامت نمایم
احسان چند با رعایت کنید آداب طریقت تا هدایت نمایم باسرار حقیقت با اخلاص گوید یا رب
تا از روی اختصاص گویم عبدی عبدی با آن کنید که من گفتم تا آن کنم که شما گویید در زهرة
المواعظ آورده که سلطان ابراهیم قدس سره بر کنار دجله نشسته خرقه طهارت می کرد ناگاه سوزنی از وی
در دریا افتاد ابراهیم گفت خدایا ناگاه از دریا مردم معلق ماهیان هر یکی سوزنی از زر در دهان آوردند
گرفته گفت ای ابراهیم چه کردی که دولت بدین روزی می شود جواب داد که هر چه او
گفت چنان کردم لاجرم هر چه من میگویم او چنان میکند من کان لله کان الله له **بیت**
هر که رو در وی حق دارد باشد ما نیز روی لطف او داشتیم **وَإِيَّايَ** و از من نه از غیر من
فَارْهَبُونِ بترسید در نقض عهد و شکستن میثاق بعهد وفا کنید و ترسید و تقوی آن بر شرع
آمده خوف و آن نصیب تا بنات و حصار ایمان و سلاح مومنان تخافون يوما تتقلب فيه
القلوب والابصار و جل و آن بهره علما است انما يخشى الله من عباده العلماء و وجل از اخلاص ربانی
بیکنا و اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و رهبت صفت ناهيا است لای علیش بود و مر دار از خلق برید هم
و رهبا و رغبا خشیت خاصه علما است هر که را خود حیات پیدا در دل بوده نام عظمت
شده انما يخشى الله من عباده العلماء اشفاق ادبای عارفان است ترس کشتن و هلاک کشتند با
و تا ندای لا تخافوا و رسیده ایام یا بدر من خشية ربهم مشفقون هیبت نصیب صدیقان است یعنی مرد
عیان و ویحذرکم الله نفسه جان مرتبه هیبت بر دل تا بد تر کالبد او را قوت و مرغان را طاقت
ماند و حضرت عیسی متحمل مقامات **بیت** حون با فزود آتش هیبت
بیکران تا بآن کباب شود مهر قمر را که بارد سوزنی عرصه کون و مکان خراب شود امام ابو
منصور معمر در نهج الخاص نکته آورده که رهبت ظاهر و آن بعد از علم و عید شرعی
بود و هیبت باطن آن متفرع بر معرفت تقلب قلب بود و رهبت غیب و آن از تحقیق سبق
یعنی حکم قضا و قدر تولد کند و نیز از علم و معرفت و مقصود از وفای عهود و وجود حال الله تعالی
بالغه در باب وفا میگوید **وَآمِنُوا** بگروید ای اسرائیلیان **بِمَا** بانچه **أَنْزَلْتُ** فرو
فرستادم از قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم **مُصَدِّقًا** در حالتی که آن فرو فرستاده
تصدیق کننده است و موافق **لِمَا مَعَكُمْ** مر آنچه با شماست یعنی توریة قید کرده ترا بانکه
مصدق کتاب ایشان است یعنی قرآن وحی نازل شد که در توریة منعوت و موصوف بود و باطل

آنست در قصص و مواعید و دعوت بندگان بتوحید و امر بعبادت و عدل و نهی از فحشا و ظلم و
معصیت و اگر مخالفتی هست در جزئیات احکام بسبب تفاوت زمانست و محافظت مصالح بندگانست
بر عیسی کتاب بگروید **وَلَا تَكُونُوا** و مباشید **أَوَّلَ كَافِرٍ** اول کروهی یا کروهی از اهل کتاب **بِهِ** بقرآن
و سزاوار آن بود که شما اول مؤمنان باشید بمحمد صلی الله علیه و اله و سلم و قرآن چه شما با اشارت
ایشان شناساتر و حاصل بودید دیگران از تفصیل آن غافل بودند یا مباشید مثل اول کروه که کافر
بود یعنی مشرکان عرب یا شوید مقدم کافران از جماعت خود و سر دفتر شکان ترقه تا جمع کثیر
کافر باشد بلحاظ مصدق آنست که گفت هم کافر بوده **وَلَا تَشْتَرُوا** و بدل مکنید **بِآيَاتِي** با ایتها کتاب من که
توریة است **ثَمَنًا قَلِيلًا** بهای اندک این خطاب با علمای یهودانست که علمای ایشان از محصولات زر
خود و ظیفه میدادند تا رخصت تخفیف در عبادات بفتوی می نوشتند و مقتدای ایشان کعب بن اشرف
حیی بن اخطب بود و ایشان را هدایا و صلات می فرستادند تا آیات توریة را تحریف و تبدیل نموده و امر محمد
صلوات الله علیه را می پوشیدند و غرض کلی در آیت مذکور آن بود که علمای یهود را در حق تعالی خطاب
داده در نفس میکند که کتاب مرا بمفروشید با اندک چیزی و حظوظ دنیا اگر چه بسیار باشد اما با متاع
بهبهای آخرت که از شما فوت می شود نهایت اندکست آورده اند که روزی کعب بن الاشرف و حیی بن اخطب
رسید که چه میگویید در کار این مرد که دعوت نبوت میکند یعنی محمد صلوات الرحمن علیه جواب دادند
که ما را معلوم شد که او پیغمبر موعود است کعب از روی حسد گفت اگر این میگفتید شما را از من صله
و هدیه آماده میبود آن خبیثان طمعا در هدیت و انقطاع طامعه در حرکت آمدند گفتند ما این سخن
از روی فکر و بفتویه نگفتیم و قول بحکم ما گفته اند صحیح را بیندیشیم و اکنون بکار رسیم اگر
دعوی او توریة رجوع نمودند از حقیقت این کار را خبر دار سازیم روزی دیگر بطمع هدیه باز آمدند و
نعت سیدعالم را صلی الله علیه و سلم بصفت دجال ابتر بدل نموده گفتند ما غلط کرده بودیم این
آنکس است که ما را دعوت نمیتواند و اشارت داده اند و مطابعه او میثاق فرا گرفته کعب این سخن را
بشنود و ضیافت نمود و هر یک را از ایشان ما حاجت بجهاد دکر کرده و ایشان کتاب جلیل الله را بقیمت
قلیل فروختند **بیت** سود ایشان حلقه جمل است کالحزین بسیار دم الله الدنیا فروختند
تمام دنیا دین الهی نیست متاعی باشد بغیر متاعی و هبا ای بود مر اخبار را انست باد دنیا
واله قلت بود پس حق تعالی امر بایک مفرو شید بر بیفتید و بر وکر بین چیزها که ما کلام من
با اندکی از اندک **وَإِيَّايَ** و از من خدای **فَاتَّقُونِ** بترسید و از حطام دنیا که حلم ایمن چیز
تفعی یعنی بدنیا بر نحمل کرده اند که مستاجد بر تعلیم آیات ما مزدی بنا بر وی و در توریة ازین
تعلیم نهی کرده بود و فرموده که بیاموزید بی مزد چنانکه **وَلَا تَلْبِسُوا** و مپوشید **الْحَقَّ** سخن راست

ودرپوشید حق را که بیان صفات محمد است صلی الله علیه وآله وسلم **بِالْبَاطِلِ** بناحق که شما
بدست خود نوشته‌اید از وصف دجال یا نعت و توریة را که حق است بتکذیب قرآن که باطل است
تباه مکنید قولی آنست که قوم یهود میگفتند که محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبریست بحق و لیکن فرستاده
است [illegible] اسمعیل است و ما نیستیم که ... ایمان آریم [illegible]
شما حق است و آمیختن باطل آن حق را بآن باطل [illegible] و در تفسیر کبیر فرموده که اگرچه این صورت خاص
در صورت عامست در معنی بزبان اشارت همه علما را میگوید حق را بصورت باطل بیارایید و باطل
در صورت حق جلوه مدهید سهل تستری رحمة الله علیه فرموده که مامیزید کار دینی را با مرام عقل که
هرگز چنین کنند آن را دور باید **بیت** تا که دنیا کمر بخدمت دهند . آن دو را [illegible]
دهند . ای دوست [illegible] حظ نفس و اعدای دل با هم مخلوط شاید کرد [illegible]
مناجیه [illegible] نفس مشغول باستیفاء حظ هوا [illegible] دینی [illegible]
نفس [illegible] مجتمع نشوند **بیت**
یا دوست [illegible] **وَتَكْتُمُوا** و مپوشید حق [illegible]
الْحَقَّ حق را که صفت مصطفی است صلوات الله علیه **وَأَنْتُمْ** و شما **تَعْلَمُونَ** می‌دا
نید [illegible] جاهل [illegible]
بحال [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] . صاحب بحر الحقایق فرموده که نفس خود را [illegible]
دل [illegible] حق را [illegible] و شما دانید که [illegible]
بیت [illegible] . [illegible]
وَأَقِيمُوا و بپای دارید **الصَّلَاةَ** نماز مسلمانان را یعنی [illegible] ایشان میگذارند **وَ**
آتُوا و بدهید **الزَّكَاةَ** زکوة مال [illegible]
از جمله ارکان شرع [illegible] اعظم عبادات [illegible] اعظم
عبادات مالیه [illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
فضیلت [illegible] **بیت** زکوة [illegible]
[illegible] **وَارْكَعُوا** و نماز کنید [illegible]
[illegible] **مَعَ الرَّاكِعِينَ** با رکوع
کنندگان [illegible] یعنی مسلمانان [illegible]

کند در نماز جماعت [illegible] حدیث صحیح فضلت [illegible] نماز تنها به بیست و هفت درجه [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] که در جماعت [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
و برکت آن [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] طاعت [illegible] عمل [illegible]
[illegible] اهل جماعت [illegible] شفاعت کند [illegible]
استحقاق قبول [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
در لطایف قشیری [illegible]
[illegible] **بیت**
حاصل آن [illegible]
بت پرستان **أَتَأْمُرُونَ** آیا امر میکنید **النَّاسَ**
مردمان را **بِالْبِرِّ** به نیکوئی **وَتَنْسَوْنَ** و فراموش میکنید [illegible]
أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را [illegible]
تصدقه [illegible] صدقه [illegible] و اعتصام باحکام توریة
[illegible] تحریف و تغییر [illegible]
یعنی [illegible] در دین اسلام [illegible] احکام شریعت
مصطفوی علی واضعها افضل الصلوات [illegible]
در طریق محمدی علیه الصلوة والسلام [illegible] **وَأَنْتُمْ**
و حال آنکه شما **تَتْلُونَ** میخوانید **الْكِتَابَ** توریة را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
اول نفس [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
آمده [illegible]

[illegible] **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** [illegible]

جبرئیل را پرسیدم و جواب بداد که جمعی خطبا اند از امت تو که دیگران را بخیر فرمایند و خود بجای
اشتغال نمایند ای عزیز مرد آنست که نکو گوید و بجد انکه نکند و بگوید خدا از مردی بخیلی خار دید بیت
باید اول ادب اندوختن • پس دیگران را ادب آموختن • چون بساط عمل بود پای بی عمل از عمل
عمل با یکسر ده هزار دیگر کار کرد تا تعلیم دیگران با یکسر و اینجا نکته است که هر که وعظ بعمل کوید کلام
ضایع گردد و هر که بعمل پند دهد سهامش بهدف نفاذ رسد در انوار آورده که مراد از این بحث
بر تزکیهٔ نفس و اقبال بر آن تکمیل آن تا چون قایم باشد دیگری را اقامت تواند کرد نه منع از وعظ و
نصیحت زیرا که هم عمل مامور به است و هم وعظ و اخلال با حد الامرین که مامور به اند موجب
اخلال بدیگری نیست واستعینوا و یاری خواهید اکثر علما تفسیر بر آنند که خطاب با اهل
کتابست و گروهی گفته‌اند مومنانند ایزد در ضمن آن تعلیم آفات شرایع هست می فرماید که استعانت جوئید
در تحصیل مطالب و دفع نوایب ذکر مفعول نکرد تا متناول باشد هر چیزها را که در آن استعانت
باید جست و گویند یاری جوئید از حق تعالی در تکمیل دریافتات یقین بالصبر بشکیبائی بر اداء
طاعت یا صبر نمودن از ارتکاب معصیت یا روزه داشتن صوم را صبر گفته که حبس نفس است
از مفطرات و لهذا رمضان را شهر الصبر خوانند والصلوة و دیگر یاری جوئید بگزاردن نماز یعنی
یاد کردن اهل نعمت که مراد نماز است یا انکه عرب اقامت صلوة فرموده دیگر بار ذکر آن بجهت
تاکیدست و گفته اند که مراد از نماز جمع آنست که ارکان اسلام مستلزم اکثر عبادات است
چه ستر عورت و تهیهٔ اسباب طهارت و حضور بذل نماز وجود نکرد و آن مناسب زکوة است و نماز جز
روی بکعبه ... آن بجای حج است و در نماز امساک از اکل و قول باید و آن بجای روزه است
و دفع لشکر وساوس نفسانی و مجاهده با جنود خیالات شیطانی مشابه جهادست و انسلاک در
مکانی مخصوص شبیه اعتکافست و ذکر حمد و درود و تحیات و شهادت محض است با وجود
وجوب قرات و رکوع و سجود و غیر آن و نیز از حیث انا مستولی دین و مشار ایمان خوانده اند و در
تفسیر حدادی آمده که در خبر چنین آورده اند که ملک الموت در اوقات پنج گانه نماز بر مردم بنگرد
هر کرا در مسجد حاضر بیند و بنماز مشغول در وقت قبض روح با با نقد فرشته او را کلمهٔ لا اله
الا الله تلقین کند و این آیه استدلال توان کرد برانکه در وقت هجوم بلا و عنا التجا بنماز و نیاز
کردن بغایت مفیدست و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چون کاری صعب پیش آمدی پناه بنماز
بردی حق تعالی دو چیز را از جملهٔ عبادات بر ذکر فرمود روزه و نماز اقتضا کرد زیرا که مانع ایمان دو چیزست
در دنیا یکی شهوت و کبر بود حرص که در طلب زیادتی و کل شهوت بنماید و کبر دست ان
رسوخ و تعدیه بیاشتندی و نخوت نفس کرد و خود بخلیفة الجبارت ...

گرفتن بنماند که لاجرم ایشانرا بروزه فرمود که روزه در شهوات را بر بندد و از حرص بقناعت
خواند و بنماز امر کرد که نماز نماده کبر را قطع کند و از دست رعونت خلاص دهد و هم زاهد گردد
از دنیا بترک لذات و شهوات و بر صلوة راغب شد و باخرت اندر روی تواضع و مسکینی و فروتنی
از صفت عجب و خودبینی و ترک آن دو عادت نکوهیده جز بدین عبارت پسندیده ممکن نبود
وانها و هر آینه آن دو تعالی کنایت است یا استعانت بنماز و روزه یا مراد هر دو باشد و تخصیص صلوة بضمیر
بجهت تعظیم شان او یا جهت عموم او کما قال الله تعالی یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
وکشته المذهبر با جمع است و جمله اجابر ایمان و نهی از آن و دین است و بعود با لفته و آن هفت
وینه ... است تا ... پسکوی را این جمله که در آن فرموده‌ایم و از آن نهی نموده‌ایم لکبیرة بزرگ بود و دشوار
گران است الا مگر علی الخاشعین بر ترسکاران و آرامگیران و فتنه کاران یا طاعت که مومنان اند
و جهت آن بر ایشان گران نیست که نفسهای ایشان بعبادات مرتاض شده و دیگر آنکه در مقابله
ریاضات تضرع رنجها از فاضات حق مشاهده کرده اند که حقیر می نماید ایشانرا بسیاری مشقتها
در برابر آنکه انان کرامتها عزیزی میسر بود که هر که در نیم مترو دماشد نگاه رحمت ایشان و ایکه در
وقوع اجر مستیقن بود کار بروا ... بیت جهد کن تا نور تو رخشان شود • تا سلوک
خدمتت آسان شود • کودکان از بسری مکتب روند • زانکه هستند از نوید چشم کور • چون شود واقف
بمکتب می دود • جانش از رفتن شکفته می شود • جهد کن تا نور طاعت در رسد • بر مطیعان
الکمت آید ... نعقد از ادهم کسی بطاعت • لاجرم شکیبد از روی ساعتی • آن لحظه و همی
فی الصلوة و نجای معنی روشن توان دید و برابر از ... یا بلال ... تا یکشن ...
توان یافت و حلاوت طاعت جهت دیدن ... خاصه خاشعانست الذین یظنون آنانکه
یقین میدانند انهم که ایشان ملاقوا ربهم رسندگانند بجزای پروردگار خویش یا بیعن
رویت الله و گویند ملاقات رب بمجاز است از موت که سبب اوست و این بر سبیل اطلاق سبب
باشد بر مسبب بر خاشعان لحظه بعد لحظه موت مستحق است و هر که چنین باشد هر کار ... جمع
بود و پیوسته بر ... اقبال نماید و تهیهٔ اسباب سفر آخرت اندر دقیقه مشتغل کرده
تا هر وقت که حکم مفارقت او بعقاد یابد بی تردد تن اندر رفتن و بهیچ چیز باز نماند بیت
جان وقتی دست آزندمانند که گر گویند رو کردی به اعظم آن ... بیدا تدین بیقین که ایشان
الیه بسوی او عقدد که دو جهت پاداش گرفتن راجعون باز گردندگانند آخر
هر یک بدیشان رسانند بدین آیه تعریض بوده است که اگر ایشان از در رفتن مکافات بر جوع
بحضرت خالق البریات یقینی بودی تحریف تورات و تکذیب سید کاینات علیه اکمل الصلوات

اشتغال نکردندی یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای پسران یعقوب اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نیکوییهای
الَّتِي آن نعمتها که أَنْعَمْتُ بدان انعام کردم عَلَيْكُمْ بر پدران و جدان شما
تکرار این حال از برای تو کید است یا اول ذکر نعمتی بود که بر پدر ایشان ارزانی داشته بود و این دوم
ذکر نعمتها میکند که بر اسلاف ایشان واقع شده وَأَنِّي و آنرا یاد کنید که من فَضَّلْتُكُمْ
تفضیل دادم اجداد شما را و فضل نهادم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان که در زمان ایشان بودند
امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که فضل تفریح بنی اسرائیل را بر ایشان نموده که وانی فضلتکم
علی العالمین و فضل حضرت خود را مشهود این امت ساخت که قل بفضل الله و برحمته فبذلک
فلیفرحوا محققان دانند که هرچه بمقدار فرقست که کسی مشاهدهٔ فضل خود کند یا الکه مشاهدهٔ فضل
پروردگار خود نماید بنده که فضل خود را بیند در مهلکهٔ اعجاب نشست و اگر فضل حق را بیند در
وریطهٔ اعجاب بیت تو درین جام باده ببین و در میش (?) من درد و عکس چهرهٔ ساقی وَاتَّقُوا
و بترسید و پرهیز کنید يَوْمًا از عذاب روزی که در آن روز لَا تَجْزِي حق گزاری نکند و بجای
نَفْسٌ هیچ نفسی مؤمنه عَنْ نَفْسٍ از نفسی کافره شَيْئًا اندک چیزی از حق و مکافات
یا کفایت نکند هیچ کس از هیچ کس چیزی از عذاب یعنی هیچ شخصی بر دفع عذاب از شخصی دیگر قادر
نبود وَلَا يُقْبَلُ و پذیرفته نشود مِنْهَا از نفس کافره یعنی برای او شَفَاعَةٌ خواهشی در
خواستی بیان تقدیر که شفیعی یارد برای خود وَلَا يُؤْخَذُ و فرا گرفته نشود مِنْهَا از نفس
کافره عَدْلٌ فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب وَلَا هُمْ و نباشند ایشان
یعنی کافران که در آن روز يُنْصَرُونَ یاری داده شوند یا بازداشته کردند از عذاب خدای
همه اسباب خلاص را نفی کرده است تا ایشان بهیچ خلاص دست ندارند کما ان با شفاعة شفعا باشد
یا بقبول فدا یا بنصرت اولیا و انجاح هر سه باب بسته شد و نومیدی کلی حاصل آید که کافرانرا
و مؤمنانرا دیدن … بحضرت ایشان موعود است انا لننصر رسلنا والذین آمنوا
و شفیع ایشان صاحب مقام محمود شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و هر روز مؤمنی که از گور بیرون آید
و تشنه چنانچه در اخبار وارد است و ذکر دفع شفاعت درین آیه قول بعضی است که گفته
ابا ما را شفاعت خواهند کرد پس بعد از ذکر نعم اجمالی بیان تفاصیل آن میکند تا ابلغ باشد
در تذکیر و اعظم بود از روی حجت و اول آن نعمتها نجاتست که میفرماید وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید چون
برهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را است و نسبت بفرزندان نهاد که حصول اولاد بسبب آبا باشد مِنْ آلِ
فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون آل هر کسی گروهی باشند که رجوع بدو باشد یا در نسب یا در دین
و آل فرعون گروهی بودند که هم در نسب ساقط و هم در کیش باطل او بوی نسبت داشتند و فرعون لقب

ملوک است از عمالقه که بقایای قوم عاد بودند نام او ولید بن مصعب بن ریان و پادشاه عمالقه
فرعون گویند چنانچه شاه عجم را کسری و سلطان روم را قیصر و حاکم چین را خاقان و والی
یمن را تبع و وهب ابن منبه گوید اهل کتابین برآنند که نام فرعون قابوس بوده و گفته اند همان فرعون
یوسف است و اصح آن باشد که فرعون یوسف ریان بن ولید است و میان این دو فرعون چهارصد
سال بوده و مهتران زمان فرعون موسی قبطیان بودند از اولاد قبط که پسر حام بن نوح بوده و ایشان
با فرزندان یوسف و برادران او که بنی اسرائیل اند بجهت حکومت یوسف علیه السلام
در مصر و سلب اختیار از ایشان در زمان دولت او کینهٔ عظیم داشتند لاجرم درین وقت
مجال استیلا یافته بتعذیب و تعنیف ایشان مشغول می شدند چنانچه میفرماید يَسُومُونَكُمْ
عذاب میکردند شما را آل فرعون یا میچشانیدند سُوءَ الْعَذَابِ سخت ترین و بدترین عذابی چون
خدمت ستوربانان و پاک کردن منازل و غرس و زراعت و بنای عمارت و مانند این مدت صد سال
این نوع زحمتها می کشیدند و گفته اند بدترین عذابی آنست که ایشان يُذَبِّحُونَ میکشتند أَبْنَاءَكُمْ
پسران شما را در طفولیت وَيَسْتَحْيُونَ و باقی میگذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را برای خدمت
یا زنده میگذاشتند و آن برای کشتن پسران بود در شفقت شما و گویند استبقاء بنات شاقتر
بالخصوص بعد از ذبح ابنا وَفِي ذَلِكُمْ و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران بَلَاءٌ
محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ یعنی نهایة و گفته اند
رهانیدن شما از آل فرعون نعمتی بزرگ بود شما را لفظ بلا از اضداد است متناول نعمت و محنت
باشد محققان گفته اند بلا از ابتلاست و آن هم در نعمت باشد و هم در محنت و در حال ابتلا
ضر اکرم هر دو پدید آید چنانچه گفته اند بیت ای برادر دولت و محنت محک مردم است
جوهر اصلی ایشان درین محک پیدا شود • گر عیاری باشد قیمت بیفزاید ز خلق • ور غشی دارد
مردمان رسوا شود امام قشیری رحمة الله علیه فرموده که هر چه در نظام بلا و محنت نماید در حقیقت
عارفان نعمت و کرامتست زیرا که ایشان نظر بمبلی دارند نه بر بلا ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا
بیت هر بلا کز دوست آید نعمتست • وان بلا باز دلم صد منتست • هر بلا کز دوست آید
عطاست • ای خوشا جانی که در خورد بلاست • و سبب کشتن فرعون فرزندان بنی اسرائیل را
آن بود که منجمی ندما و جلسا وی حکایت می کردند که خدای آسمان مر ابراهیم را که دوست وی بود
وعده داده است که از نسل او پیغمبران و پادشاهان برون آرد فرعون از استماع این سخن
مند شد که مبادا از اولاد ابراهیم علیه السلام او از ... عجمی پدید آید و میدانست که بنی اسرائیل
نیز از اولاد ابراهیم اند درین باب با وزرا و ارکان دولت مشاورت نمود و رای همه برین قرار کرد

نفی حامله از ایشان که پسر زاید بکشند و دختر را که استحقاق بنوع و شایستگی سلطنت نیست
بگذارند و گفته اند شبی فرعون بخواب دید که آتشی از جانب بیت المقدس بیامد و در کوشک وی
بیفتاد و از آنجا بهمه نواحی مصر سرایت کرد و رخنه و هیبت و بلندی که در مملکت او بود تمام سوخته
شد و خدمتکاران او یعنی قبطیان تمامی هلاک شدند و بنی اسرائیل را از آن آتش هیچ آفتی نرسید
از هول آن خواب بیدار شد و تا روز با اضطراب گذرانید و بامداد صورت واقعه با کاهنان و منجمان
تقریر نمود و ایشان بدین وجه تعبیر کردند که از قوم بنی اسرائیل کسی بیرون آید که هلاک قبط
و خرابی ملک تو بدست او باشد و گویند شبی از آسمان آوازی شنید که ای فرعون ایها الکبر
میکیری زود باشد که از ایشان شخصی ظهور کند که هلاک تو و قوم تو بدست او بود و ملک و
دولت از تو انتزاع کند و بنی اسرائیل دهد و بدین سبب فرعون بکشتن پسران بنی اسرائیل حکم کرد
چون مدتی بر آمد امرا و قبط گفتند عجب حالتی است که مشغول این قوم را میکشند و کار ایشان
زود باشد که از ایشان در مدینه نماند و ما بی خدمتکار بمانیم حکم شد که یکسال بکشند و یکسال
باقی گذارند در آن سال که نمی کشتند هرون علیه السلام متولد شد و آن سال که بر کشتن بود
موسی علیه السلام ظهور آمد و قصه ولادت موسی در سوره قصص بتفصیل بیاید ان شاء الله
و ببرکت موسی و ولادت او که بجهان کشند آن پسر که عدو مملکت تست متولد شد فایده کشتن
اطفال جهت ترک قتل ابناء ایشان کردند و ایشان از آن بلیه نجات رسید و این نعمتی بزرگ
بود مر ایشان را نعمتی دیگرست که میفرماید **وَإِذْ فَرَقْنَا** و یاد کنید آن را که بشکافتیم و جدا کردیم
بِكُمُ از بهر شما با بمعنی لام است یا بسبب شما و گفته اند بشکافتیم بشما **الْبَحْرَ** دریای قلزم را
یعنی شما بر فتید و دریا از رفتن شما شکافته میشد **فَأَنْجَيْنَاكُمْ** پس برهانیدیم شما را از غرق لشکر
دشمن **وَأَغْرَقْنَا** و غرق کردیم **آلَ فِرْعَوْنَ** کسان فرعون را اقتصار کرده بر ذکر آل او
بجای آنکه هر کس را که از آن فهم را نجیه تمام دلالت میکند داد که او از همه سزاوارتر بود باغراق و عقاب
و گویند مراد از آل فرعون شخص اوست چنانچه از حسن بصری رحمة الله علیه نقل کرده اند که او
میگفت اللهم صل علی آل محمد ای محمد و بدین تقدیر بذکر فرعون از ذکر اتباع او استغنا حاصل
باشد **وَأَنْتُمْ** و حال آنکه شما **تَنْظُرُونَ** مینگریستید بجز گیجونه شکافته میشد و بغرق ایشان
نگاه میکردید و هلاکت ایشان را معاینه میدیدید یا نظر میکردید بجثهای ایشان وقتی که آب
ایشان را مرده برابالا می آمد و تفصیل این قصه سوره شعرا ان شاء الله ایجاز بما بیاید
تا آن تعبیر آیه بهم بستن توان بود آورده اند که چون حق تعالی موسی را بفرعون فرستاد تا وی
او را بخدای دعوت کرد معجزه عصا و ید بیضا بنمود فرعون در عناد و طغیان افزود و تکلیفها

که بنی اسرائیل را میکرد مضاعف کردانید قبطیان همه روز سبطیان کارها بحث فرمودندی
و شب هنگام کرسنه و تشنه رها کردندی تا کار بر ایشان بر تنگ آمد **بیت** بر تنگ آمده از محنت
چه روز و چه شب کار ما ز دست این . نه روز آرام و نی شب چه نوع کار و بار است این . آخر بعرض موسی
علیه السلام رسانیدند که در وقتی که تو مبعوث نبودی مار الم بما میرسید و این زمان که علم نبوت
برافراختی محنت ما چندان نوع دیگر افزونی تا رو محنت زیاده شد **بیت** مرهمی بطلبیدیم که
بدین ریش نهیم . مرهم ریش شد و نمک بر ریش نهادند . موسی علیه السلام اندیشه فرمود و حق تعالی
بوی وحی کرد که ای موسی عمر محنت که هلاک فرعون و قوم او نزدیک رسید در فلان شب بیرون بر
بنی اسرائیل را بجانب قلزم تا عجایب قدرت من مشاهده کنی موسی بفرمود تا بنی اسرائیل از قبطیان
پیرایها و جامها بجهت عاریت عید گرفتند قبطیان گمان بردند که ایشان بعید مشغول اند و هم
در آن شب که حکم شده بود ایشان را از مصر بیرون آورد و متوجه شد بطرف دریای قلزم که آن بحر الحم
مرکوبند و او حیلی است ششصد هزار و بیست هزار مرد بودند بیرون عرض مقدمه بیل
روز دیگر فرعون واقف شد با هزار هزار و هفتصد هزار مرد از بنی اسرائیل تعاقب کرد و ایشان ششصد
بیست هزار مرد کاری بودند بغیر از اطفال و زنان چون مقدمه لشکر موسی لب دریا رسید
مقارن آن مقدمه سپاه فرعون پیدا شد لشکر ایشان بشکست بنی اسرائیل مضطرب شدند
گفتند ای موسی از پیش دریا و از پس فرعون را سپاه هیچ چاره ندیدیم . تا عاقبت چگونه شود گفت
موسی علیه السلام کلا ان معی ربی سیهدین خدای با ماست بحکم وحی عصا بر دریا زد که شکافته شو
بحر قلزم آورده اند که در آن زمان برفت و حی آمد که ای موسی بگشای که بچنان موسی گفت
شکافته شو بامر الله الخالد بفرمان خدای بیندازد بشکاف دریا و در میان آمد و ورد
فرمان رسید تا بر قعر دریا بشکافت و باد را امر شد تا زمین دریا را بود و خشک کردانید بنی
اسرائیل دوازده سبط بودند دوازده راه پیدا شد هر سبطی براهی بدید کفتند ای موسی باید
که برادران ما هلاک شده باشند موسی علیه السلام با دیگر عصا بر دیوار زد
دیوارها شکافها پیدا شد تا اسباط دیگر را مشاهده نمودند و تا مقدمه لشکر موسی که
هرون بود از آن طرف دریا بر آمد مقدمه سپاه فرعون که هامان بود از این جانب
رسید توقف نمود فرعون با خواص و اعیان دریا مشاهده کرد فرعون دریا را بدان صفت
دید بخدمتکاران خود کرد و گفت بینید که دریا از هیبت من چگونه شکافته است
که ایشان را قریب داده در پی ایشان در دریا کرد و ماجرای هلاک وعده بود
تدبیر با قضا و تقدیر نیاید و جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته بود از پیش فرعون گذشت

وبدریا درون رفت اسب فرعون بوی مادیان شنید سر در کشید و بدریا در آمد و چندانکه
فرعون خواست که عنان بتابد میسر نگشت **بیت** تو سر خود شدند سالار آنجا نه کرد توان
کشیدن عنان . **القصه** جبرئیل از پیش میرفت و میکائیل از عقب لشکر فرعون را میراند تا چون
تمام لشکر بدریا در آمدند فرمان در رسید که ای دریا ایشانرا فرو گیر و آب بهم در آمد و
اجل در کمین بود و هیچ از ایشان بیرون نیامد و همه غرق گشتند و در
بحر الحقایق مشابهت میدهد این قصه را با احوال سالک و میگوید چون موسی دل و قوم او که
جنود اند متوجه مقصد اقصی حقیقی شدند کید ایشان بر در راه دنیا افتاد و فرعون نفس اماره و
تابعان او که ذمائم اخلاق اند بجهت مطلوب ساختن دل در طلب ایشان کامل بجد تمام میرسید و موسی
دل عصای نعمان نمای کلمه لا اله الا الله بر دریای دنیا زد تا بی الا الله عبور یافت و غایت
موسی دل و اهل او از دریا گذشتند و فرعون نفس و اتباع او در آب بحر دنیا که لذات و شهوات آنست
مستغرق گشتند و دل با سلامت نجات یافت منظر نظر کبریا شد و تشریف قرب یافت فرموده
تعالی شکا فتیم دریا که تو موسی نمانی **بدان** نقای منه دکر نقی مصطفای **و بعد از غرق**
اهل ضلال بنی اسرائیل خواستند که فارغ بال کتابی کند که او مبنی بر حکم ... باشد که خدای تعالی در باب
کارها فرستد و ما را با امر و نهی خود معزز کرداند تا بشکرانه خلاصی از فرعونیان ... اشتغال نمایند
در آن ... موسی بر این باب با رب الارباب مناجات کرد و حکم شد که چهل روز روزه داری و بعد از آن
خود بحاضر شوی تا الواح تورات بتو فرو فرستیم و حق تعالی آنرا بر بنی اسرائیل میسر کند **واذ واعدنا موسی**
یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی با انزال و دادن کتاب ... بوعده داد ما را آمد و تجلی
طور ... که بیان ... امر بود و از موسی ... گفت که وعده باشد و آن
با دوستان و معنی و عدنا این آنست که چنین ساوعده دادیم موسی را **اربعین لیلة** چهل
شبانروز یعنی بعد از انقضاء آن تعبیر بلیالی بجهت آنست که شب مهود قربت و ابتداء آن
اربعین باشد و کشف الاسرار فرموده که وعده دین چهل روز و ... و فرمودند چنانچه در
ساقطات نکند که اربعین یوما گفتی روز معروف بود از مفهوم ... یعنی بیستان روز
و افطار شب ... و در بحر الحقایق آورده که نکته در عدد چهل آنست که اهل عدد تر تیب حساب
چهار بنا داده اند آحاد و عشرات و مأت و الوف و عددی که در قرآن بکمال متصف شده عشر است
قوله تعالی تلک عشرة کاملة و ده را در چهار ضرب کنند چهل حاصل آید که کمال است و ایام
تخمیر طینت آدم همین عدد بوده و در احادیث صحاح بروایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد شده
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین یوما

جمع میشود خلقت هر یک از شما در مرتبه نطفه در شکم مادر چهل روز است و در علقه و مضغه نیز
همین عدد ذکر کرده اند پس هرگاه که انعقاد نعمت و طلسم جسمانی بر وجه کمال نوعی مخصوص بعدد
اربعین بوده لاجرم آن نیز بهمان عدد اختصاص دارد و ای عزیز حضرت مولوی با موسی جهت
طلوع لوامع الواح چهل شب وعده داد و وحی اجر عالم صلی الله علیه و آله وسلم ظهور چشمهای
حکمت را از دل بزبان با اختصاص اخلاص اربعین صباحا مقرر فرموده و در عدد اربعین عجبت
برده آب عقل بر روی جان و دل آدم بچهل بعد بوی شید خبر لا ... که اشای حضرت تعریف
عالم وجود بر وجود وجود ایشانست بدین عدد مذکور گشته محدثان بر آن اند که در جمع کلمات
احادیث مصطفوی علی مصدرها افضل الصلوات برین عدد مواظبت نموده اند و مشایخ را
بمقاومت بر یدان و مستفیدان در بنیاد ایای خلوات همین عدد فرموده اند **بیت**
عدد سال تا بچل نرسد . نرسد آدمی بحد کمال . ابجد چهل روزه دشت غیب نهاد . در کل آدم زده
الجمال . بچهل صبح منکشف کرده . بر دل عارفان صلاح حال . **در تفسیر** شفا آورده که موسی
علیه السلام بنی اسرائیل را گفته بود که چون از مصر بیرون رویم شما را کتابی آرم از نزد حق
تعالی که بیان دین شما در آن باشد ایشان بعد از عبور بحر ... شدند خصم تقاضا
آن کتاب کردند و خدای موسی را گفت چهل شبانروز روزه دار تمام ذی القعده و ده از ذی
الحجة آنگاه بطور حاضر شو موسی بنی اسرائیل را چهل روز وعده داد و هرون را بر ایشان خلیفه
ساخته بطرف طور شتافت بنی اسرائیل بعد از چهل شبانروز عدد شب را علیحده شمار کرده
چون بیست شبانروز گذشت گفتند موسی وعده خلاف کرده و یا مرده سامری که از
قوم موسی بنی اسرائیل را گفت شما پیرایه فرعونیان بحرام گرفته اید و تا باز ندهید حق تعالی
بیان شما نفرستد ایشان گفتند ما با آنکه دهیم سامری گفت بیارید تا بسوزم و اثر آن
بیان شما نماند پس آن پیرایها نزدیک سامری آوردند تا آتش کند و بعد ... که نزد فلیسون و ... ایشان بامید
در تاختیا بیفکندند که حلیها سوخته شد و باز گفتند سامری ... آتش ... و از آن شکل گوساله
ساخت و از آن خاک که از سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة گفتندی بکار برده بود در دهان وی نهاد و
و سامری ... بود که همراه داشت آن خاک را در دهان صورت گوساله ریخت ... گردید
زنده شد و آواز ازوی بر آمد سامری گفت خدای شما و موسی اینست و موسی فراموش کرده است
و محل تفصیل قصه سامری و کیفیت ساختن عجل و سوختن آن و مال کار آن و عاقبت سوره طه
خواهد بود و التوفیق من الله الودود و ایشانرا که حق سبحانه میگوید **ثم اتخذتم** فراگرفتید شما
العجل گوساله را بخدایی **من بعده** بعد از رفتن موسی بطور یا بعد از آنکه ملک تعالی شما را اباد

دشمن نجاة داده بود ازان خطر دریا بعبادت **وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ** و شما ستمکارانید بوضع حق
عبادت در غیر موضع او نزد حقایق سلمی آمده که عجل هر انسانی نفس اوست هر که او را متابعت
کند یعنی مخالفت هوا و مراد او مرتکب شود در زمره ظالمان داخل نیست و گفته‌اند عبادت
عجل مشابهت بآنکه شخصی هوای نفس را که قایم برخاسته نفی خدا روی طلب بهر ایذا نماید و ملت
بخدای گیرد قال الله تعالی افرایت من اتخذ الهه هویه **بیت** هوای خود بخدائی گرفته شود از
خداپرست شو از خود هواپرست مباش . **ای** در تعیش بین که چه فرقهاست از امت موسی تا امت
محمد صلوات الله علیه موسی چهل روز از میان امت برفت بالکه معجزات او دیده بودند در یک روز
وبعضی بکوشش چون هرون در میان ایشان بود گوساله را بخدائی گرفتند هشتصد و هشتاد
سالست که حضرت رسالت صلوات الله علیه سر در نقاب خاک کشیده از سر گذشتگان
آخر الزمان تجمال با کمال او را ندیده و معجزات آنحضرت را مشاهده نکرده همچنان بر صراط مستقیم
ایمان ثابت قدم اند و در طریق یقین بتوحید وی رسالت قوی و مستحکم و هذا بفضل الله
جل جلاله **ثُمَّ عَفَوْنَا** پس عفو کردیم و در گذرانیدیم **عَنْكُمْ** از شما بعد از توبه شما و هلاک
نکردیم شما را یعنی مستاصل نساختیم **مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ** از پس آنکه چنین عملی منکر از شما
شد عفو ازبرای آن بود که **لَعَلَّكُمْ** مگر شما **تَشْكُرُونَ** شکر گوئید خدای را بر عفو او
عرض بهر عفو از جرم عظیم دلیل حقارت قدر و بی اعتباری معفو عنه است بنی اسرائیل کردن
عالم محبت الهی قدری بیاخ نداشتند چنان که هیچ بزرگ را بنودی عفو کردن اما الذین امنت که
و کرمینه ایشان بعلو و رفعت آراسته بود در نمی گذرانید و مقدار ذره فرو نمیگذاشت
ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره بکار رانده چند کار بزرگ بودی و اگر کند و از آشنایان باز گیرند
اول بیحد چنانچه مشهور نسخ که بدرو ثبت برای کلی گفته **وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى** و یاد کنید
که ما دادیم مر موسی را **الْكِتَابَ** توریت **وَالْفُرْقَانَ** و فرق کند میان اسمی (?)
میان حق و باطل یا ... فرق میان حلال و حرام یا بیان معانی توریت یا ده صحیفه که پیش
از توریت بموسی فرستاده بود تورات و منزوی پیش بود برحسب واقعات بنی اسرائیل یا شکافتن
دریا **لَعَلَّكُمْ** تا مگر شما **تَهْتَدُونَ** راه راست یابید بدان کتاب و فرقان **وَإِذْ قَالَ مُوسَى**
و یاد کنید آنرا که گفت **لِقَوْمِهِ** مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند **يَا قَوْمِ**
ای گروه من بدرستی که شما **ظَلَمْتُمْ** ستم کردید **أَنْفُسَكُمْ** و نفسها خویش را از تعالی
حسنات ظالمان یعنی آنکه گوساله پرستی شما حق را هیچ نقصان نیست بلکه شما کم کردید بهره
خود را از ثواب **بِاتِّخَاذِكُمُ** بفرا گرفتن شما **الْعِجْلَ** گوساله را بخدائی **فَتُوبُوا** پس باز گردید

بتضرع و زاری **إِلَى بَارِئِكُمْ** بسوی آفریدگار خود و رجوع کنید از عبادت عجل و ذکر باری تعالی
بغایت جهالت و نهایت حماقت ایشان که ترک عبادت خالق حکیم و فاطر علیم نموده بپرستش گوساله
که مثل است میان مردم در بلادت و غباوت اختیار کرده‌اند و هر که حق نعمت نشناسد سزاوار است
بآنکه آن نعمت را از وی بازستاند کند پس حق چون نعمت حیوة که از نفیس ترین مجاری ایمان ایشان
جاری بود نشناختند حق تعالی آنرا از ایشان مسلوب کرد ایشد و حکم شد که **فَاقْتُلُوا** پس
بکشید **أَنْفُسَكُمْ** نفسهای خود را یعنی نه آنست که خود را بدست خود بکشید بلکه آن کسان که
گوساله را نپرستیده‌اند بکشند کسانی را که پرستش از چون موسی علیه السلام ایشان را بتوبه دعوت
کرد و گفت بطاعت با نکردید و از معصیت عذر خواهید گفتند یا موسی بچه عذر گناه ما ازالت
شود یا موسی گفت شما را نیز شرع آمد بعبادت عجل و حکم ما در آن قتل است پس تسلیم شوید و کشتن
ذَلِكُمْ این کشته شدن **خَيْرٌ** بهترست از زندگانی در دنیا **لَكُمْ** مر شما را **عِنْدَ بَارِئِكُمْ** نزدیک
پروردگار شما بجهت آنکه این قتل شما را از لوث شرک پاک ساخته بحیوة ابدی میرساند که آنرا
فرمان کردن نهادند و حکم شد تا بر در بها سرای خود نشستند و گویند بقصد بیرون شد که چون
در آمدند سرها در پیش افکندند و هرون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده باید
و منادی ندا کرد که این قاتلان آمدند با تیغها برهنه از خدای بترسید و صبر کنید و چون کرد
پس نا بود نشسته بجز نگاه مکنید و هر که از جای برخیزد یا چشم بر قاتل اندازد یا بدست و پای
خود را از خود دفع کند در لعنت خدای باد گفتند آمین و دل بر قتل نهاده و پیشها فرو تستند
تا سر تسلیم نهادیم تا تقدیر چیست . **هرون** با اتباع خود بقتل عبده عجل مشغول شدند از
بود تا وقت اسلن حق تعالی غباری بمجاری فرستاد که یکدیگر را نمی دیدند و برادر و فرزند
خود را میکشتند تا هفتاد ازیشان بقتل رسید موسی را بعد از مشاهده آن حال طاقت
طاق شد گریه در آمد و زاری کنان گفت خدایا فرزندان یعقوب هلاک شدند البقیه البقیه
خداوند تعالی دعای موسی را مستجاب کرد اینک فرمان دادند از قتل باز ایستادند و موسی چه
گشتگان بغایت دلتنگ بود خطاب رسید که ای موسی راضی نیستی که هم قاتل و هم مقتول را بهشت
بر کشتگان را درجه شهادت دهم و از باقی مانده کان عفو فرمایم آیت کریمه الفرقه گفت **فَتَابَ**
عَلَيْكُمْ چون فرمان حق قبول کردید پس توبه شما پذیرفت **إِنَّهُ** بدرستی که او ست او
هُوَ التَّوَّابُ پذیرنده توبه از عاصیان یا آنها که گشتند **الرَّحِيمُ** مهربان و بخشاینده
مرقه کاران یا آنها که کشته شدند ای عرض توبه بنی اسرائیل بقتل بود و توبه این امت بمقرت
ندامت ایشان بقتل والم راضی شدند تا مغفرت یابند و قوم در قول و ندم تقصیر مکن تا کرامت او ورد

بکار آورده که قومی بکوسالهٔ زرین توجه کرده از عبادت ملک تعالی باز ماندند تا از جان و دل
آن کار شد قومی با کمر و دو سیم تا از آن شرع از عقوبت حق تعالی سرکشی می‌کشند بهشت که ایمان زود
سر آن کار درود در لطایف قشیری آمده که توبه بقتل نفوس منسوخ نیست الا آنست که توبه بنی
اسرائیل بقتل نفس بود با شکار او توبهٔ خواص این امت آنست که نفس را بکشند به نهانی از آن شقت
کشتن بکار کشیدند و بانوی نشستند یا نه در مخالفت هوا و محافظت قلبست در حقایق سلمی آمده
که قتل نفس ظاهر هم مومنین توانند کرد اما قتل نفس از باطن جز بتوفیق ربانی میسر نشود
و کشتن نفس بقطع ارادتها و مرادها باشد از آن با [illegible] خود و ترک شهوات [illegible]
و بیرون آمدن از خصیص دعوی با [illegible] **بیت** نفس خود را کشتی جهانی زنده کن
خواجه را کشتست او را بنده کن ٭ تو طمع داری که او را بی جفا ٭ بسته داری در وفا و عهد وفا ٭
هر چه این تمام کرده شد ٭ موسی یاد کرد از ندها کنند **وَإِذْ قُلْتُمْ** و یاد کنید آنرا که چون گفتید
یعنی اخیار قوم شما گفتند **يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ** یا موسی ما تصدیق نکنیم و استوار نداریم **لَكَ**
مر ترا **حَتَّى** تا وقتی که ببینیم **نَرَى اللَّهَ** ببینیم خدای را **جَهْرَةً** آشکارا و روی با روی
موسی علیه السلام از بزرگان بنی اسرائیل هفتاد تن برگزیده بود و بجهت اعتذار عبادت عجل ایشانرا
بکوه طور برده تا بیان بنی اسرائیل موافقت عرض رسانند و کلام حق را بانعام و اکرام قوم خود
استماع کنند چون بپای کوه رسیدند موسی ایشانرا بگذاشت و بالای طور بر آمده مناجات
کرد که خدایا این جماعت میخواهند که کلام تو بشنوند خدای تعالی دستوری داد تا بکوه در آمدند
و حجاب الغمام میان موسی و ایشان در آمد که بر ایشان بدیدند اما این سخن شنیدند که انی انا الله
لا اله الا انا من خداوندم بکرام یعنی بشمه یکه برون آوردم شما را از زمین مصر بقوت تمام بر
بر شنید و تعجب را عبادت مکنید پس از آنکه از آن قوم موسی نزد ایشان آمد و گفت شنودید
گفتند بحقیقت ما رسید اما ما تمام که گوینده آن که بود و وقتی تا تصدیق کنیم که بعیان حق را
ببینیم که آن بزرگند که رویت حق مثل رویت احسام است در جهت و چیزی که مقابل رائی باشد
نمی‌دانستند که آن رویت منزه است از کیفیت و مومنان را خواهد بود در آخرت صاحب بصائر
که نادیدن را دو سبب است یکی آنکه بیننده در حجاب باشد و دیدنی مکشوف یا بیننده محجوب
دیدنی در حجاب و ایزد تعالی هیچ چیز محجوب نیست فاما خلق در حجابند قوم موسی دیدار خواستند
و ندانستند که حق تعالی در حجاب بشرالتماس کردند که حجابها برخاستن تا به بینیم از ین جهت مستحق
عقوبت شدند یا آنکه عقوبت ایشانرا بدان رسید که تصدیق موسی را تعلیق کردند بدیدن حق
بر استحالهٔ رویت و عقوبت آنست که میفرماید **فَأَخَذَتْكُمُ** پس فرو گرفت خیانت شما را بدین گناه

که کردند **الصَّاعِقَةُ** آتشی که از آسمان فرود آمد **وَأَنْتُمْ** و شما یعنی آن مردم شما **تَنْظُرُونَ**
می‌نگریستید بدان آتش و گفته اند صاعقه مرگ است و شما میدیدید اسباب مرگ را و گویند صاعقه
آوازی بود که از آسمان بیامد شنیدن آن همان و مردن همان یکشبانروز مرده افتاده بودند موسی
بجهت ایشان مینگریست عاقبت گفت خداوندا قوم بنی اسرائیل با ما آن اخلاق رسیده و از ضمار
ندیمه کرد اند میعاد من با ایشان چگونه و کرم کویند اشراف قوم ما را هلاک کردی بحر جواب
دهم خدایا ایشان زنده کن دعوت موسی اجابت فرمان یافت حق سبحانه بقدرت کامله ایشانرا
زنده کردانید و آن مرگ عبرت بود نه مرگ فنا چه پس از آن دیگر بار مکلف بودند و بیان زندگی
حق سبحانه منت نهاد بر ایشان و گفت **ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ** پس شما را برانگیختیم و زنده کردیم **مِنْ بَعْدِ**
مَوْتِكُمْ بعد از آنکه مرده بودید بصاعقه **لَعَلَّكُمْ** تا باشد که شما **تَشْكُرُونَ** سپاس
داری کنید مر حق را در زنده کردن شما که حیوة انسانی نعمت است و زندگی سرمایهٔ حصول
سعادات باشد بسبب زیادتی عبادات ای عزیز سود از سرمایهٔ حیوة بکسی رسید که اوقات
زندگانی صرف عبادت ربانی نموده و الا آنچه از عمر که لا ابالی وار نقد عمر خرج بازار هوا و
هوس کرده باشد چون در نگری از سودای خود جز زیان هر دو جهان حاصلی ندارد خسر الدنیا
و عذاب الآخرة **بیت** عمر که سرمایه ما بود رفت ٭ مایه ما بیشتر از سود رفت ٭ مایه
سود نیامد بدست ٭ غیر زیان نیست کنون هر چه هست ٭ دیگر از نعم ذکر بعضی نعمتها که بر بنی
اسرائیل داشته بود میفرماید یکی از آنها سایه ابرست بر ایشان و آن چنان بود که چون قوم
موسی از دریای خطرناک بسلامت بگذشتند و دشمنان خاکسار ایشان از دریا آب آتش
دوزخ رسیدند فرمان آمد که بنی اسرائیل باید که بارض مقدسه روند از ولایت شام که آن
فلسطین و اریحاست ایشان گفتند ای موسی ما از مصر شکر کرده بی علف و آذوقه بیرون
آمده‌ایم نه خیمه داریم و نه سایبان از آن گرما چه کنیم فرمان بیابان تیه را چگونه طی توان کرد
و با این بی برگی با داشتن توان رسید وحی آمد بموسی علیه السلام که ایشانرا بگو غم محور که
بفرمایم تا برایشان ترنجبین بارد و باد را بگویم تا بایشان سلوی بیارد و سنگ را حکم کنم تا ایشانرا
آب دهد امروز در ایشان نمانم تا بر سر ایشان سایه افکند بنی اسرائیل بعضی برین نهادند
دیگر روز که آفتاب ارتفاع یافت و از حرارت آن تظاهر شد سایه ابر بر مفارق ایشان پدید
آمد کما قال **وَظَلَّلْنَا** و سایه بان ساختیم **عَلَيْكُمُ** بر سر شما **الْغَمَامَ** ابر را تا از حرارت
آفتاب متضرر نگردید و آن ابری بود سفید با ملائم لشکرگاه ایشان و بقول اصح مسافت
معسکر بنی اسرائیل دوازده میل بوده روزها در سایه میرفتند و شبها عمودی از نور فرو می‌آمد

روشنایی آن از زمین با آسمان پیوسته تا در شعاع آن سیر میکردند **وَأَنزَلْنَا** و فرو فرستادیم
عَلَيْكُمُ بر شما **الْمَنَّ** ترنجبین را از آسمان می بارید چون برف سفید و شیرین چون عسل از صبح
وقت طلوع آفتاب و هر یک صاعی از آن صرف می کردند گفته اند ترنجبین در درختی بودی چون صمغ
ساق و برگ گرد در وقت سحرگاه بران درخت پدید آمدی با طعم چون شهد مصفی و بقول
زنجبیل بوده و از ان [illegible] گویند من آنچیزی است از روزی که خدای تعالی بریشان منت نهادی
بی رنجی و مشقتی بدیشان میرسانید **وَالسَّلْوَىٰ** و دیگر فرستادیم مرغی بشکل سمانی و آن گاهی
باشد [illegible] هر روز باد جنوبی میآمد تا ایشان می آورد و بعضی گویند
میگرفتند [illegible] آورده که [illegible] آمدی و از آن ابر مرغان [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] تفسیر میکرد از مرغان [illegible] شدی
[illegible] بر داشتندی که با دبر ایشان [illegible] ایشان [illegible] بنی اسرائیل بود
مرغی بودی [illegible] استخوان با من [illegible] بخوردندی
سلوی بلغت [illegible] سلوی از تسلی باشد یعنی فرستادیم
که موجب تسلی دل شما باشد [illegible] باشد و هر [illegible] فرستادیم
من و سلوی گفتیم **كُلُوا** بخورید **مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** از پاکیزها آنچیزی که روزی کردیم
شما را و گویند [illegible] گفته اند یا اکثر [illegible] بدیشان دادیم و گفتیم
حاجت [illegible] بخورید و برای فردا ذخیره منهید و در هیچ روزی [illegible]
ادینه که [illegible] ایشان فرمان ما را خلاف کرده طعام برای فردا ذخیره
میکردند لاجرم [illegible] و در حدیث آمده که اگر بنی اسرائیل نبودندی طعام
تباه نشدی [illegible] **وَمَا ظَلَمُونَا** و ستم نکردند بر ما [illegible] ظلم که ایشان
شاد و شد **وَلَٰكِن كَانُوا** و لیکن بودند [illegible] **أَنفُسَهُمْ** بر تنهای خود **يَظْلِمُونَ**
ستم می کردند [illegible] اعتماد [illegible] است [illegible]
[illegible] حال [illegible] البقره [illegible]
[illegible] حکایة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] کرده که [illegible] خالی نیست و در مثنوی
معنوی حقیقت آن [illegible] **بیت** نقل آن کار رفت و آن [illegible]
[illegible] آن که [illegible] طلب هیچ
[illegible] هیچ روزی [illegible]
[illegible] مستقبل [illegible]
در تفسیر امام جعفر صادق علیه السلام آمده که [illegible]
[illegible] من و سلوی [illegible]
[illegible] و طیبات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طیبات طعام [illegible]
[illegible]
بیت [illegible]
[illegible] **وَإِذْ قُلْنَا** و یاد کنید آنگه که گفتیم مر شما را که **هَٰذِهِ**
در آیید **الْقَرْيَةَ** در این دیه [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible] فلسطین [illegible]
[illegible]
[illegible] یوشع بن نون [illegible] علیه السلام [illegible]
خلیفه موسی بود [illegible] بنی اسرائیل [illegible] **فَكُلُوا** پس بخورید **مِنْهَا** از وی
[illegible] **حَيْثُ شِئْتُمْ** هر جا خواهید و هر چه خواهید **رَغَدًا** خوردنی [illegible]
[illegible] **وَادْخُلُوا** و در آیید **الْبَابَ** [illegible]
[illegible] باب الحطه [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
سُجَّدًا [illegible]
[illegible] **وَقُولُوا** و بگویید **حِطَّةٌ** [illegible]
[illegible] حطه [illegible] توحید [illegible]

ایشان ار شد بگفتن لا اله الا الله و گفته‌اند بسم الله الرحمن الرحیم و در احقاق از ابن عباس
رضی الله عنه نقل میکنند که استغفر الله و بر هر تقدیر بگفتند این کلمه بگوئید نغفر لکم بیامرزیم
تا بیامرزیم مر شما را و یجوز بصیغه واحد مجهول خوانده‌اند که بیامرزیده شود یعنی این بود که
خطایاکم گناهان شما بسبب دعا و سنزید و زود باشد که زیاده کنیم یا فزونی دهیم
المحسنین نیکوکاران را در ثواب ایشان لفظ سنزید را از صورت جواب اخراج کرد بوعده
تا اشعار باشد که اهل احسان را استحقاق زیادت ثواب هست هرچند امتثال این امر نکنند و گفته
که بگفتند و بی شک بگفته‌اند در احقاق شاه دقیقه می آورد که مراد از قریه مرتبه ولایت و مد وجه
خواست جه قریه محیط مردم باشد و آن مقام مجمع فیوضات و دخول در قریه بمحافظت رتبه
ولایت و وجه بیشی بعد از آن سجده و احسان فبدل پس بدل کردند الذین آنانکه ایشان
ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز سخنی
قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را که گفته بودیم که بگوئید حطه یعنی فرو داشت خواهیم
آنچه منم کاهان را و ایشان از روی استهزا گفتند حطا حمقا تا معنی این لغت بطی گندم سرخ
باشد تبدیل کردند توبه و استغفار را بطلب مشتهای خود و اعراض نمودند فانزلنا پس فرو فرستادیم
بر آنکه ایشان ظلموا ستمکاری کردند بکفر و تغیر قول و اینجا وضع مظهر در موضع مضمر
در تقبیح امر ایشان و اشعار بآنکه صفت ظلم بر ایشان غالب بوده و ما بر آن ظالمان فرستادیم
رجزا عذابی و عقوبتی من السماء از آسمان و آن آتشی بود که فرود آمد و آنکه فرو گرفت ایشان را
و تعالی این عذاب بدیشان بجه چیز بود بما بدان چیزی که ایشان کانوا بوده‌اند که ما ذکر یفسقون
بیرون میرفتند از حد فرمان و بجای بجه قول را تبدیل دادند و فعل را نیز تغییر دادند در صحیح بخاری
مذکور است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که بنی اسرائیل را گفتند در آئید بدین در
سجده کنان ایشان در آمدند با عجاز خود یعنی بر نشین میخزیدند چنانچه کودکان
را گرفتن عادت است و این بود که عذاب بدیشان فرو آمد و بسوختند و گفته‌اند طاعون در
میان ایشان پدید آمد و اصح آنست که نوعی بود از طاعون که آنرا شستان کویند و در یکساعت
بیست و چهار هزار کس مردند و اصح آنست که هفتاد هزار کس را مفاجات مرگ رسید محققان
گویند توبه بزبان اشارت ما من شریعت است که هر که بدو در آید ایمن باشد از خذلان
و مستقر نظر عنایت الله هر که آن در با ادب بوجه خضوع و ضراعت در آید بمقصد برسد
طبیعت نفس در آید و هر که حکمی از احکام شرع را قولا و فعلا تغیر کند یا صفتی از صفات
ضد آن تبدیل نماید مستحق رجز گردد و از حرمان نشان در زوال با هجران

علی الذین

بیت
آن وفای او که در بیابان ضلال * محروم بماند از گلستان وصال و اذ استسقی
موسی و یاد کنید آنرا که چون موسی آب خواست از ما لقومه برای قوم خود که بعد از خوردن
من و سلوی تشنه شده آب می طلبیدند فقلنا پس گفتیم ما موسی را که ای موسی اضرب
بزن بعصاک بدین عصای خود و ذکر عصا و تعریف آن در سوره طه انبات است اما اینجا
باید دانست که اصل آن عصا که موسی داشته از چوب مورد بهشت و طول آن موافق قد
موسی علیه السلام بوده یعنی ده ذراع و آنرا علیق کفندی با نعم و در وقت استسقا حکم
شد که بزند بدان عصا الحجر سنگ معین را و آن سنگی مربع بود
تعالی فرموده بود موسی را در تیه بکوه آنرا بردار و موسی بفرمان حق تعالی آنرا
نهاده با خود می برد و گویند سنگی بود که حق تعالی آنرا از بهشت فرستاده بود یا سنگی بود که موسی
در روز میقات بر بالای طور بقدم بروی داشت یا سنگی بود که جامه موسی را برداشته می
و موسی بر عقبش برهنه میدوید تا بمیان قوم بنی اسرائیل آمد و آن وقتی بود که جهال قوم
آنحضرت را عیبی منسوب میکردند و حضرت عزت میخواست که بر ایشان روشن کرد که موسی
از آن پاکیزه است و بجای تمامی این قصه سوره احزاب خواهد بود و در ینابیع آورده که سنگی
نبود بلکه عصا بر هر سنگ میزد آب میداد و بنی اسرائیل گفتند که اگر ما را گذر بر بیابانی
باشد که سنگ نبود موسی سنگی برداشت چهار سو مکعب و گویند از رخام بود
که هر روی دو چشمه و چون عصا بروی زد فانفجرت پس گشاده شد منه از آن سنگ اثنتا
عشرة عینا دوازده چشمه بعدد دوازده سبط که ایشان بودند هر سبطی از نسل یکی از اولاد یعقوب
علیه السلام و سبط در بنی اسرائیل همچنان باشد که قبیله در عرب و خانواده در عجم و هر چشمه
نامزد جمعی بود از ایشان پس آن چشمه در جوی روان شدی تا بمیان آن سبط در آمدی
قد علم بدرستی که دانستی کل اناس هر یکی از آدمیان یعنی از اسباط بنی اسرائیل مشربهم
آبشخور خود را و چون میان ایشان منازعت بود هر یکی از چشمه دیگری آب نخوردی و بعد از
آن از من و سلوی و اظهار نعمت و انهار گفتیم ایشان را کلوا بخورید از من و سلوی و
اشربوا و بیاشامید من رزق الله از روزی که خدای تعالی بی رنج شما داده و لا تعثوا
و از حد در مگذرید فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که شما تباه کار باشید یعنی
تمادی مکنید در افساد و مبالغه منمائید در آن آورده‌اند که جمعی از بنی اسرائیل گفتند که
عصای موسی گم شود ما از سنگ چگونه بیرون آید خطاب رسید که سنگ را بعصا مزن و
با او سخن گوی تا فرمان برد موسی گفت ای حجر بار الله روان شد

تفسیر مستقصی در فصول آورده که آن حجر جذب آب می‌کرد از زمین و بترشح آن را بیرون می‌داد
در تبیان گوید که چون می‌شاید که درخت از زمین آب بجذب کشد و آن را از ساق و شاخ و برگ او
رسد چرا نشاید که سنگ از زمین آب کشد و بکامها خود بیرون دهد برای معجزهٔ موسی
علیه السلام و در انوار آورده که انکار امثال این معجزات از غایت نادانیست و قلت تدبر در عجایب
صنع ربانی چه هرگاه حجری آفریده که جاذب حدید است چون مقناطیس چرا نشاید که سنگی
آفریند جاذب آب از زمین و تحقیق آنست که این صورت را از معجزات کبیره نبای
معجز بی خرق عادات شماری و بیرون آمدن آب از سنگ چندان عجیب نیست در فضای
از زبان انامل اصابع دست دریا نوال سید اصفیا و خاتم انبیا علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات تامل کن تا عجایب بینی جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت می‌کند که در یکی از غزوات
از فرجهٔ انگشتان خلاصهٔ موجودات صلی الله علیه و آله و سلم چندان آب بیرون آمد که
هزار و چهارصد کس که حاضر بودند سیراب گشتند و اگر صد هزار بودندی همه را کفایت بودی
و اینجا فرموده است **بیت** بحر کرم موج زنان شد ز تو . منبع آن فرجهٔ انگشت تو .
گرسنه و تشنه هزاران هزار . گشته از آن بحر عطا کش و لقمه خوار . محققان گویند حق سبحانه
قدرت بر بحر وجود بشر زد و دوازده دانش که آب جویست از آن منفجر گردید
و علی که هر یک را مشربی خاص و فهمی مخصوص است سالکی که بمشرب هر کس انجات کند باید او را فرود
آورد که باید نفس است مشرب او خبر خشم مکدر دنیا نیست و اگر باید که مشرب بحر توجه
برای عقبی باید سر بر بهشت رسانند و اگر باید که روح از مشرب سلسبیل چشانند چون اله
حق باشد مشرب روح جز ینبوع قرب نخواهد بود که **و سقاهم ربهم شرابا طهورا** **بیت**
بیا عیکن ما که ساقی تو خود . دهد شراب طهورت ز ساغر توحید **وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى** و یاد کنید
از آنکه گفتید ای موسی **لَنْ نَصْبِرَ** ما هرگز صبر نتوانیم کرد **عَلٰى طَعَامٍ وَاحِدٍ** بر طعامی که آن یعنی
شکیبائی ننمائیم بر خوردن یک نوع از طعام هر چند طعام دو بود اما هر روز دائم سرشته
یکی بیشانستند بجهت عدم اختلاف و تبدیل آن را یکی گفتند و گفته اند در یک وقت سلوی فرو
نمی آمد بشومی مخالفت ایشان و بقولی دیگر همه را ممیزیست که یکسان است در خوردن و اشتباه
و یکی با آنکه نمی حاجت باشد ما را کشاورزی می باید تا بعضی که صنایع باشد تعوق
حاصل آید بر آنکه بر نوع نمانند **فَادْعُ** پس بخوان **لَنَا** از برای ما **رَبَّكَ** پروردگار خود را
و در خواه از وی تا بقدرت خود **يُخْرِجْ** بیرون آرد و پیدا کند **لَنَا** برای ما **مِمَّا** از آن چیزی
که آن **تُنْبِتُ الْاَرْضُ** می رویاند زمین که نبات زمین بجای آنست چه سبزیها اند بحقیقت

چون خوب نیست **مِنْ بَقْلِهَا** از سبزیها و تره‌ها خود **وَقِثَّائِهَا** و از خیار و بادرنگ او **وَفُومِهَا**
و از گندم او و گفته اند فوم سیر است **وَعَدَسِهَا** و از عدس او **وَبَصَلِهَا** و پیاز او ای عزیز هیئت اختلاف
قوم موسی با بعث طلب ایشان من بقلها و قثائها است عیسی خوان نان جستند تا نزل علیها مائدة
من السماء و این امت کار خود را بحضرت عزت تفویض کردند و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله
حکم شد تا برای ایشان امر برش طلب دعا استغفر لذنبک و للمؤمنین و چون خدای تعالی آن دو
پیغمبر را در اجابت قوم طلبی بوده‌اند و ایشان از خود در خواسته اجابت کرد سؤال حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم که امرا است همانا به اجابت اولی خواهد بود **بیت** ای تو داده بی تکاپا منطقها
هر دعا مقبول هم حاجت روا . چون ما بیچارگان در خواست کن . کار ما جمع کدایان راست کن .
از تو کشادن مجلجهان زبان . و رضا کردن اجابت رب زمان . و بعد از آنکه بنی اسرائیل ذات
دیگر است و نعمت صبر نتوانستند نمود و با وجود طعامها نفیس چیزها ادنی و خسیس در خواستند
قَالَ گفت خدای تعالی در گوئید موسی علیه السلام فرمود **اَتَسْتَبْدِلُوْنَ** آیا بدل میکنید و عوض
توبیخ و تقریعست از روی ملامت و سرزنش میگوید چرا عوض میکنید **الَّذِيْ** آنچیزی دیگر
واقع **هُوَ اَدْنٰى** او فروتر و خوارتر است چون سیر و پیاز **بِالَّذِيْ** با آنچیزی که فی نفس الامر **هُوَ**
خَيْرٌ او بهتر و نیکوتر است چون ترنجبین و مرغ بریان و اکنون که چنین کردید **اِهْبِطُوْا** فرود
روید **مِصْرًا** در شهری از شهرها از بیت المقدس یا در آن مصر که جای فرعون بود **فَاِنَّ لَكُمْ**
پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست **مَا سَاَلْتُمْ** آنچه خواستید از بقول چه بودن این نوع
چیزها در دنیا یاران معهود نیست یا در لفظ مصر وجه آنست که آن دون همتان از عزت بمذلت و
از راحت بمشقت میل کرده‌اند پس گوئیا از درجهٔ عالی بدرکهٔ سافل فرو رفتند **وَضُرِبَتْ** و زده شد
یعنی لازم گشت **عَلَيْهِمُ** بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت **الذِّلَّةُ** خواری
و رسوائی بجزیه دادن و گفته اند ذلت یهود آن بود که از نظر بیا که نظام عزت بود نتیجه اند
وَالْمَسْكَنَةُ و درویشی ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را از
عاجزان و فرو مایگان نمایند و گفته اند ذلت جهت که همیشه بخیل خوار و بی‌معنا باشد و مسکنت
حرص تمول و حرمان و خذلان موسوم بود **وَبَآءُوْا** و باز گشتند از بیابان **بِغَضَبٍ** بخشمی
مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی او را گشتند خشم خدا را بجهت عدم رضا من و سلوی و طلب بقل و
قثا ای عزیز ترنجبین جوهری لطیفست و در اصطلاح اهل اشارة نیست حلاوة و لطافت
ذوق عقلی را ده و مرغ بریان هیئت خفت و غلبهٔ عروج بر و مناسب قوای روحانی هست و معنی
زمینی مشابه لذت قوتهاء جسمی پس هر که تخسیس طبع که از جانب درجات قوتهاء عقلی در کج

با ما قبل و نکات قوای حیوانی و بهیمی پاک کرده هر آینه مستحق غضب الهی باشد و ارتکاب چنین
امری خود عین غضبست **بیت** کو یکی کرا خدای کرفت بغنیق از نفس تو خوی چون
گرفتاری نیست **ذلک** آن خواری و گرفتاری و خشم خدای مر ایشان را **بانهم** بآن بود که
ایشان **کانوا** بودند که از جهل **یکفرون** منکر میشدند و نمیگرویدند **بآیات الله** بآیتهای
تورات یا بنشانها و قدرت که با عجاز انبیا بر ایشان ظاهر میشد **ویقتلون** و میکشتند **النبیین**
پیغمبران چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام **بغیر الحق** بناحق و ناواجب اگرچه قتل پیغمبر
جز بناحق نباشد اما این قید اشعارست بقباحت فعل ایشان یعنی میدانستند که انبیا
مستحق قتل نیستند و معهذا ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود و لفظ
نبی اگر بی همز خوانند از نبوة باشد و آن مکان مرتفع است و وجه تسمیه رفعت درجه
ایشان و با همز از نبا بود که خبرست و برین تقدیر معنی نبی خبر کننده باشد **ذلک** آن کفر و
قتل ایشان **بما عصوا** بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای **وکانوا** و بودند که از
روی عناد **یعتدون** از حد در میگذشتند و از دایره اعتدال و انضباط قدم بیرون مینهادند
و از ینجا معلوم میشود که شآمت عصیان و تجاوز نمودن از حد فرمان ادا میکند بکفر و
حرمت انبیا هر چند معصیت بیشتر کند قدم نفس در تنها و یه هوا و بادیه جفا پیشتر رود
بیت هر که ره تکیت بر آرد دل . دل شود زین ننگها خوار و خجل . چون نیاد تکیت
دل از ترکی . نفس و تمامی فزاید خیرکی . بعد از آنکه حق سبحانه در اثنای قصص بنی اسرائیل و حکایت
احوال ایشان قصه کلیه ایراد میفرماید و ترغیب کنندکان بایمان و عمل صالح و این از قبیل
تفننست در کلام عرب و التفات از جنسی بجنسی جهة توجه سامع بدان و استعانت از بعض
آن وقایع باینجا اهتمامست بتکمیل نفس و تحلیل فضایل و آن قصه اینست که میگوید **ان الذین**
بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق **امنوا** گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند بتوحید
منافقان زمان پیغمبر یا آنها که ایمان آورده بودند بانبیاء زمان گذشته و حضرت پیغمبر را
تصدیق نکرده **والذین** و آنانکه **هادوا** یهودی شدند در آمدند بجهودی از انکه گرفته اند از
دولت حرکت و ایشان در وقت قرائت تورات تحرک میکردند بعد آورده یعنی و گفته اند
یهودا که بزرگ ترین اولاد یعقوبست علیه السلام و نام او را شاهی منسوب بود ایشان
والنصاری و ترسایان ایشان را بدان سبب نصاری گفتند که از ده ناصره بودند و آن ده
مریم و عیسی بود **والصابئین** و آنها که از دین بدینی گراییدند و ایشان قومی بودند از اهل کتاب
که میان جهودی و ترسایی و ایشان بیهودی و مجوسی دینی دیگر نهادند و گفته اند که قومی بودند

اخذ کرده ملایکه را پرستیدند و بعد بوده میخواندند و روی بکعبه نماز میگذاردند و پرستاره
بودند و طایفه از اهل نقد با امانویان که تابع مانی نقاش اند در کشف الیان میگوید که از قوم
منقوص شده اند و ازین و از ایشان جز حق تعالی میگوید **من امن** هر که ایمان
آرد ازین طایفها باخلاص و تمام **بالله** بخدای و صفات ثبوتی و سلبیه **والیوم الاخر** و بروز
قیامت و متعلقات آن **وعمل** و بکند **صالحا** عملی شایسته **فلهم** پس مر ایشانراست **اجرهم**
مزد کار ایشان **عند ربهم** نزد پروردگار ایشان **ولا خوف** و نه ترس و بیم طاری باشد
علیهم بر ایشان روز محشر که محل ترس کناهکارانست از عقوبت **ولا هم** و نباشد ایشان که برفع
ثواب **یحزنون** اندوه گین گردند در وقت مجازات امام واحدی در اسباب النزول آورده که چون
سلمان فارسی بعتبه نبوة آمده خلعت اسلام پوشید و حلقه انقیاد او امر و نواهی قرآن در
گوش رضا کشید روزی بحضور حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله از یاران خود اصحاب
دیر عالم اخبار ایشان حکایتی باز میکفت در اثنای آن بعرض رسانید که یا رسول الله
در طلب شما ملازمت صحابه بسیار کرده ام و ایشانرا دیده ام نماز میگذاردند
بیان میگذاردند و بصدق باعتقاد درست میداشتند و ترا برسالت تصدیق میکردند و ملازم
اشارت رسالت ترا صلی الله علیه و آله و سلم باوصاف ستوده می ستودند چون سلمان از
مدحت آن جماعت و تزکیه حال ایشان فارغ شد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هم
من اهل النار سلمان بعبارت اخرها کفت و گفت لو ادرکوک لصدقوک و اتبعوک ای
اگر ایشان خدمت شما را دریافتندی هر آینه دم تصدیق زدندی و قدم در طریق متابعت نهادندی
مقارن همین حال جبرئیل آمد و این آیه فرود آورد و خبر داد که بانبیاء گذشته گرویده اند و باید
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت ایمان آورده چون قس بن ساعده
و بحیرا راهب و ورقه بن نوفل و امثال آن و موسویان که از طریقه انحراف نمودند و عیسویان
که بر دین عیسی ثابت قدم بودند و فضا مانان که در کار خویش استقامت داشتند هر که از ایشان
بمن اعتقاد از دنیا برود تد از حق تعالی مزد داده و ابن عباس رضی الله عنه گفته که تفسیر
منسوخ شد الله میگوید که حکم این آیه جاری نمی نماید که عمل صالح از یهود و نصاری و صابیان
مقبول و بهشت ایشانرا موعود اما چون آیه و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه فرود آمد
این منسوخ شد و محکم و تفسیر اول که گفته شد آیه محکم است و هیچ نوع منسوخ
نیست **واذ اخذنا** دیگر باره قصه یهود آمده میگوید یاد کنید آنرا که ما فرا گرفتیم از شما
میثاقکم پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام تورات این قصه در زمان موسی علیه السلام

بوده وقبل از امر بدخول قریه ایحا و بعدا از آن ذکر میکند جهت آنکه مراد ازین تحقیان تعداد
نعمتهاست بریشان پس مراد تذکیر قصه است نه ترتیب آن و این صورة چنین بود که یهود بعد از
نزول توریة ابا نمودند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوارست ما مسلم میداریم که
حق است اما عهود و اوامر او را کردن نمیتوانیم خدای تعالی امر کرد بکوهی از کوههای فلسطین که آن را طور
گفتندی و در تفسیر قرطبی گوید که منسوب بود بطور این اسمعیل تا از جای برخاست و بمقدار بر سر
ایشان باندازه لشکرگاه بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخته بدید آمد و در عقب ایشان
دریای شور پدید آمد و فرمان رسید که اگر شریعت توریة قبول کنید کوه را بر سر شما فرود آرم و
اگر از پیش بگریزید درین آتش که افروخته غضب منست شما را بسوزم و اگر بقفا بازگردید سفینه وجود
شما را درین دریای غرق سازم ایشان چون گریزگاه ندیدند از غایت دهشت بروی در افتادند و یک نیمه
روی بزمین نهاده بنیمه دیگر مینگریستند که مبادا کوه بر ایشان فرود آید و ازینست که ایشان در
نماز یک نیمه روی که تعبدین حال الحکم توریة را قبول نمودند و گفتند ای موسی طاعة کردیم و
اگر التعن کوه و خوف آب و بیم آتش نبودی فرمان نمیبردیم آنست که حق تعالی میگوید یاد آرید شما
که گرفتیم **وَرَفَعْنَا** و برداشتیم **فَوْقَكُمُ** بر زبر سر شما **الطُّورَ** کوه را تا این پیمان بستید و گفتیم
خُذُوا فرا گیرید و بپذیرید **مَا آتَيْنَاكُمْ** آنچه عطا دادیم شما را از نعمای شرع **بِقُوَّةٍ** بجدی و جهدی
تمام **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید و بخوانید و تکرار آن مشغول شوید یا یاد کنید پیوسته **مَا فِيهِ** آنچه
که در توریة است از ثواب و عقاب **لَعَلَّكُمْ** باشد که شما **تَتَّقُونَ** پرهیز کنید و در لطایف صادقیه
آمده که طور عبارت است از ظل عنایة الهی و بدان ظل مستظل نشود الا کسی که متقی بود یعنی پرهیز کند
از غیر خدای و ولخود را بر دارد التفات بما سوی ع حیث کرد لعیزه لله ابد هی **ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ**
پس روی بگردانیدید از فرمان من **مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ** از پس میثاق و عهدی که کردید یا بعد از آنکه معجزه
رفع طور بدیدید **فَلَوْلَا** پس اگر نه **فَضْلُ اللَّهِ** فضل خدای و بخشایش او بودی **عَلَيْكُمْ** بر شما
وَرَحْمَتُهُ و بخشش او و نسبت بشما **لَكُنْتُمْ** هر اینه میبودید شما **مِنَ الْخَاسِرِينَ** از جمله زیانکاران
و بی سرمایه شدگان و محجوبان از شما که اعراض میکنید از حکم **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ** و هر اینه بدرستی
دانسته اید شما و شناخته **الَّذِينَ** آنهارا که ایشان **اعْتَدَوْا** از حد فرمان در گذشتند
مِنْكُمْ از قوم شما در زمان داود علیه السلام و نافرمانی کردند **فِي السَّبْتِ** در حکم روز
شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی در وی و مجمل این قصه آن بود که خدای حکم کرده بود که روز
شنبه از کارها و مکاسب دنیوی اعراض نموده خود را در کار دین مستغرق دارند جماعتی از ایشان در
شهر ایله که بر ساحل طبریه بود در زمان حضرت داود علیه السلام ساکن بودند و قوت ایشان

ماهی بود چون شنبه در آمدی ماهیان هجوم کرده بلب دریا آمدندی و در دیگر روزها از بیم ایشان
پنهان شدندی و آن مردم حیله انگیختند و حوضها و آبگیرها بساختند که از آن متصل ساختند تا روز
شنبه که در زمان غلبه ماهیان بود در ایشان درآیند ایشان راه ها سد نموده ساخته در یکشنبه
بگرفتند ایشان مشغول میشدند و تمامی این قصه در سورة اعراف مذکور کرده انشاء الله تعالی
و آنها که این حیله کردند بعذاب الهی گرفتار شدند چنانچه میفرمود **فَقُلْنَا** پس گفتیم ما **لَهُمْ** مر
آنها را که حیله ساختند و حرمت شنبه بر انداخته بودند **كُونُوا** باشید از نخیر و تحویل یعنی
شوید **قِرَدَةً** بوزنگان **خَاسِئِينَ** خوار شدگان یا خاموشان نحو آنها که گوید از مسخ قلوب
بوده نه مسخ ابدان بلکه مثلیت در شان ایشان چنانچه جایی دیگر میفرماید کمثل الحمار خلاف
ظاهر است چه مسخ این طایفه بحد شهرت رسیده و در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وآله وسلم یهود را بدین نوع خطاب کردندی که یا اخوان القردة والخنازیر و معنی ولی صورت از نوعی
عظیم ترست از اشیاء آن عنصر که صورت بوی طاری شده بر هر که با تبدیل جوهر و اختراع عرض جائز نیست
دارد انقلاب صور و تبدیل اعراض را مسلم خواهد داشت ای عزیز مسخ قلوب بدین است
مسخ ظاهر عقوبت بوده و اخرو نمایان علامات و مسخ باطن است و در کشف الاسرار آورده که سلطان
این منشیند و از مسخ الهی ترسید که رب العالمین بر ایشان بیکره خشم میگرفت صورت ایشان
میگردانید و چون برین امت العیاذ بالله خشم گیرد سیرت ایشان بگرداند که صورت کل آنها را تغیر
میکرد صفوه دل اینها را سیاه میکند و این معنی در مثنوی مذکور کاست **بیت**
نقض توبه و عهد آن اصحاب سبت ٭ موجب مسخ آمد و اهلاک و مقت ٭ پس خدا آن قوم را بوزینه کرد
چونکه عهد خود شکستند از نبرد ٭ اندرین امت نبد مسخ بدن ٭ لیک مسخ دل بود ای ذو الفطن ٭ مسخ
ظاهر بود اهل سبت را ٭ یا پدید خلق ظاهر گشت ورا ٭ از ره سر صد هزاران دیگر گشت اندر شکست
خوار و خجل **فَجَعَلْنَاهَا** پس ما کردانیدیم آن عقوبت و مسخ را بقرده یا جماعت مسخ شده را یا
ایله را که محل این جماعت بود **نَكَالًا** عذابی و عبرتی که بند کننده باشد و بازدارنده اهل اعتبار را
از اقدام بر مثل این افعال و یا شبیه این صورت عبرت بود **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا** مر کسانی را که
پیش ایشان بودند یعنی در آن موضع حاضر شده ایشان را دیدند **وَمَا خَلْفَهَا** و آنها را که از پس ایشان
آیند و قصه ایشان شنوند و گفته اند ما بین یدیها است ساکنان این بقاع را
وما خلفها موضعها از زمین که از پس آن دیه بودند یعنی حال اهل ایله محل اعتبار بود مر اصحاب ساکن را
وَمَوْعِظَةً و گردانیدیم آن را نصیحتی و پندی **لِلْمُتَّقِينَ** از برای پرهیزکاران از قوم ایشان و هر
متقی که بشنود یا متقیان از امت محمد صلوات الله علیه و سلامه تا مخبری باشد یاد و عظی

ابو موسی قصه برای اشتراک است و آنرا که کفت ما زروی وعظ و نصیحت حصه ابرار است و آنرا
موعظه متقیان الحولا و ائمه محمد صلوات الله علیه که منشور سعادت بنام ایشان توقیع یافته
بالسعید من وعظ بغیره بیت نیکبخت آنکسی بود که دلش · از جهان نیکی در وی بپذیرد
دیکر از الحو پند داده شود · اول از آن تنبیه و بکیرد وَاِذْ قَالَ مُوسٰى و یاد کنید آنرا که کفت موسی
لِقَوْمِهٖ مرکوم خود را اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يَأْمُرُكُمْ میفرماید شمارا اَنْ تَذْبَحُوْا
اکه بسمل کنید بَقَرَةً کاوی و سبب نزول این آیت آن بود که مردی در بنی اسرائیل که او را عامیل بن
شراحیل کفتندی مال بسیار داشت و دختری جوان در حبالهٔ او بود دو پسر عم درویش ابا در داد کا
کرو داشت و این ایشان با بخشا داشت قصد مال او و قتل کرده و او را بجانه مهما فی بعضی ازدو مقتل
رسانیدند و بتلبیسی که ابلیس ایشان را آموخت بمیان دو دیه که آنجا او را داده و ساخت کشتندی
و دیکر روز بتظلم پیش موسی علیه السلام آمدند برای نفی تهمت و توقع دیه و مردم آن دو دیه
جمع کرده موسی بر بود تا از مبین ما بر بجود و بیک دیه کرد دیکر آمد اهل آن دیه دیگر قصه
بجای تن از ایشان سوکند دادکه ما نکشتیم و قاتل او را نمیدانیم و دیه بر ایشان لازم کرد باید و سلسه
دیه و قسامه در شریعت موسی علیه السلام همچنان بود که در شریعت ما هست ایشان کفتندی
ما دیه میدهیم اما التماس آن داریم که از خدای در خواهی تا بر ما ظاهر کرداند که او را که کشته است
آن بود که حضرت موسی را بود که حکم خدای آنست که بقره بکشید قَالُوْٓا کفتند یا موسی اَتَتَّخِذُنَا
آیا ما را میکیری هُزُوًا اهل فسوس از اقامت مصدر است بجای مفعول یا ما را نفس فسوس میکیری
ازغرط استهزا و بدین سخن استبعاد می کردند و استخفاف می نمودند که ما از تو میپرسیم که عامیل
کشته است و تو میکویی که کاوی بکشید این را آن محرم است که با ما بیکنی قَالَ کفت موسی
اَعُوْذُ بِاللّٰهِ پناه می کیرم بخدای اَنْ اَكُوْنَ از آنکه باشم مِنَ الْجٰهِلِيْنَ از نادانان و افسوس
کنندکان بجهل یا دو معنی است یکی نقیض علم که نادان را جاهل کویند و دیکر نقیض حکمت که بی خرد
بجهل نسبت دهند هر که بر حسب این جواب تواند کفت نادان باشد و هر که جواب بصواب
دیکو بیهوده بود و افسوس و سخریه تجهیل حمل تا چون نماند بسخریه میل کند یا از نوبران نبود
بهزل و سخنان بیهوده که این هر دو ناشایست و پیغمبران از آن پاک باشند پس چون بنی
اسرائیل دانستند که این کار بجد است و امثال آن باید کرد بتفتیش احوال بقره مشغول شدند
و چنان بهمی آسان از دشوار کرفتند لاجرم خدای تعالی بر ایشان دشوار کرفت قَالُوا کفتند موسی را
علیه السلام اُدْعُ بخوان و سوال کن لَنَا از بهر ما رَبَّكَ پروردکار خود را يُبَيِّنْ
تا بیان کند و روشن کرداند لَنَا برای ما مَا هِيَ که آن کاو را صفت چیست و حال او چکونه

سال او چند است سوال بما هیت جهت آنست که هر کز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از
جنس بقره این صورة متناهی متولد شد پس او را لحاری و مجری چیزی داشتند که کویا حقیقة آن ایشان را
معلوم نیست و نفس الامر سوال از ما هیت بود لاجرم در جواب ایشان بعضی از صفات مذکور
شد که خارج است از ما هیت نه اجزای و مقومات آن چنانچه میفرماید قَالَ کفت موسی اِنَّهٗ
بدرستی که میکوید خدای اِنَّهَا آن کاو که شما میطلبید بَقَرَةٌ کاویست لَا فَارِضٌ پیر و
از کار افتاده که زادن و شیر دادن نتواند وَلَا بِكْرٌ و نه جوان که هنوز کشن با او نشاید عَوَانٌ
میان است بَيْنَ ذٰلِكَ میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فَافْعَلُوْا پس بکنید مَا تُؤْمَرُوْنَ
آنچه شما را فرموده اند قَالُوا کفتند بار دیکر اُدْعُ لَنَا بخوان از برای ما رَبَّكَ آفریدکار
خود را يُبَيِّنْ لَّنَا تا پیدا کند و هویدا سازد برما مَا لَوْنُهَا که چیست رنک آن کاو قَالَ
موسی کفت اِنَّهٗ يَقُوْلُ خدای من میکوید اِنَّهَا آن کاو بَقَرَةٌ کاویست صَفْرَآءُ فَاقِعٌ زرد در
غایت زردی لَّوْنُهَا رنک او وهب بن منبه کوید چون کسی آن کاو را بدیدی خیال کردی
که شعاع آفتاب از پوست او ظاهر میشود و از مجاهد منقولست که سم و شاخ او زرد بود و بعضی
رنک زرد میشمردند و صافی بود و معالم آورده که آن بقره را سنف کفتندی یعنی زرد از رو
از زردی خوش رنک و تَسُرُّ شادی کرداند آن کاو از رنک خود و شکفتکی آرد النّٰظِرِيْنَ
نظر کنندکان او را و در کشاف آورده که مرتضی علی علیه السلام ازین آیه استنباط کرده که آنرا که هر که
نعلین زرد بپوشد غم و ملال او اندک بود قَالُوا دیکر بار کفتند اُدْعُ لَنَا بخوان از
بهر ما رَبَّكَ خداوند خود را يُبَيِّنْ تا آشکارا کرداند لَّنَا برای ما مَا هِيَ که آن
چه کاویست کارکننده یا در صحرا چرنده اِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که کاوان موصوف بتعریف و
صفرت یعنی میانه سال زرد رنک بسیارند و بدین جهت تَشٰبَهَ مشتبه شده اند عَلَيْنَا
بر ما و هر یک بدیکری مانند و ما نمیدانیم که کدام را بسمل کنیم وَاِنَّآ و بدرستی که ما اِنْ شَآءَ اللّٰهُ
اکر خواهد خدای لَمُهْتَدُوْنَ از جمله راه یافتکان باشیم بدین کار و از جهت ذبح تا امر قاتل
عامیل بر ما مخفی نماند و از حضرت صلوات الله علیه نقل کرده که کر بنی اسرائیل ان شاء الله نکفتندی
هرکز آن کاو را نیافتندی قَالَ کفت موسی در جواب ایشان اِنَّهٗ يَقُوْلُ بدرستی که خدای
من میکوید اِنَّهَا بَقَرَةٌ آن کاویست لَا ذَلُوْلٌ نه رام کرده و نرم شده تُثِيْرُ الْاَرْضَ
که بشوراند زمین را و شد یا کند جهت کشت وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ و نه کاویست که آب کشد جهت
زراعت لا ثانیه مزیده است و فایده او تاکید لا اولست مُسَلَّمَةٌ درست باز داشته شده
از همه کارها و بسر خود چرا میکند یا از عیبها و تمام خلقت لَا شِيَةَ فِيْهَا نیست هیچ رنکی که مخالف

زرد زردی باشد فیها دو وجه بنی اسرائیل این نشانها شنیدند قالوا گفتند الآن اکنون
که این صفتها بیان کردی جئت بالحق آوردی راستی یعنی صفت تمام روشن باز گفتی پس
در طلب چنین گاوی بشتافتند و آن نزد جوانی صالح نیکوکار یافتند آورده‌اند که یکی از
مردان بنی اسرائیل را پسری خرد بود و از متاع دنیا گوساله داشت چون اجلش نزدیک
آمد گوساله را ببرد و در مرغزاری رها کرد و گفت الهی این را به تو سپردم تا بزرگ شود و بهار زندگانی وی
بخزان نهاد بیت خیمه بر حیطه بالیمن لاله گون دم شد و سبزه سپید ریخته
دندان آسیم نکام وامدح ایام شبابم بشام روح من از تو بیم بخلت شدم دست اجل قوی زرده
تو بجال ایزدمن دانا تری و بدین طفل از من بماند تو میراث من پسر را همین گوساله است او را
امانت بتو دادم تا چون پسر من بزرگ شود بوی رسانی که این گوساله‌ها از مرغزار بیرون آمد
پرورش می‌یافت و هر که قصد وی کردی روی بدشت بیابان و سبع داشت و بطفل بود مدتی بر آمد
آن کودک از ایشان بسید جوانی نیکو سیرت آمد و برکت هر دو از بحر ابیرون رفته و بهشته خبر
آورده بهر دو حصه و نیمه از بهای آن بمادر صدقه دادی و نیمه دیگر بمادر نفقه کردی
هر شبی که مادرش خفت بالین او نهادی آن پسر بالین بیان و شبی ازان بخفتی و بیخ
هلیل کفتی و ثلثی نماز کذاردی و ثلثی خواب کردی روزی آن جوان مادری بشنید در میان آن
که ما را گاوی بدین صفت کرامت تا به بهای گران شد بخریم بر آن خانه آمدند آن حکایت عرض نمودند
رسانیدند مادرش گفت تا ایشان چه کنید که مرا آن همین صفت که می‌جویند میراث مانده است و در آن
فلان مرغزار بچرا دیرو رو که خدای نصیب تو کرده باشد بیا و بعزم چون بفرمان مادر بان مرغزار
رفت و آواز داد که یا منعب با بچه نام خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب که و گاو چون
آواز وی شنید شتابان شتابان بیامد در پیش وی بایستاد جوان گردن او گرفت و میکشید در
معالم التنزیل آورده که آن گاو بفرمان الهی در سخن آمد و گفت ای جوان من سوار شو تا بار کشتن
تا ایشان باشد جوان گفت مادرم مرا بدین امر نفرموده و گفته که گردن او گیر بیاورد گاو گفت بخدای
بنی اسرائیل که اگر مرا سوار شدی شبی ای ابوترا بیکردم و تا ابد بر من دست نمی یافتی و در کشف
بیان میکوید که ابلیس در صورت شبانی بر وی ظاهر شد و گفت ای جوان من شبانی بقره و گاو
من درین صحرا بچرا بوده بود که آن خود آرزومند شدم و از متاع خود یکی از گاو آن
سوار شدم می آمدم و در اثنای راه بحاجتی از وی فرود آمدم آن گاو متاع مرا ببرد بدین کوه در آمد
مرد دست من نادم و بی نفس خود از هلاکت مترسم چه شود که مرا بر این خود سوار کنی و اگر من
منزل من آیی تا دو پیش بدین صفت بتو دهم وان خدای تعالی مرد و شکر ی بود منان نیاید جوا

با کرد و گفت من از نزد مادر خود بدین فضولی نامور نیستم تو قدم تو کل در راه تسلیم بنهادی که
یقین خود تا ای تا در وراحل بمقصد رساند بیت بنا دو در احله و امانی و عاقل ...
که نادر او بجان تو کلت دیقین جمعاً بجز ابلیس ما الغم کرد بجان پسید آخر بقره را از پیش
وی دست برد و ندید بر بیابان نهاده از نظر وی غایب شد جوان روی بکرد تحیر دربیابان که رفته
بنگریست و با خدای ابراهیم مناجات می‌کرد و می‌گریست ناگاه بقره بیامد گفت ای جوان آن
شخص ابلیس بود و چون مرا دیدی بود ملکی از نزد حق تعالی بیامد و مرا از دست او خلاصی داد
چون برسانید جوان او را نزد مادر آورد و مادر گفت ای مادر بیا ازار ببر و به سه دینار بفروش
بشرط رضای من و آن زمان قیمت آن گاوی همین مقدار بود روزی دیگر جوان بقره را
ببازار آورد و خدای ملکی را از روی امتحان بصورت آدمی پیش وی فرستاد تا نیکوکاری و وفا
داری او با مادر بر خلق ظاهر گرداند آن فرشته گفت این بقره را بچند میفروشی گفت به سه دینار
و بشرط رضای مادر گفت شش دینار بستان و با مادر مشاورت مکن جوان گفت که هم
سنگ وی ذر بمن دهی بی رضای مادر نفروشم القصه برفت و صورت حال با مادر بازنمود
مادرش گفت بشش دینار بفروش بشرط رضای من جوان باز آمد و ماجرا با ملک تقریر کرد ملک
گفت دو ما نده دینار بستان و احتیاج رجوع مادر نیست جوان نشنود و باز نزد مادر آمد
قصه باز گفت مادرش دانست که صورت حال چیست گفت ای پسر فرشته ایست برای امتحان
تو آمده برو و با او بگوی که مرا اجازت بیع بقره هست یا نه جوان باز گشت این سخن با فرشته
بگفت جواب کرد با مادر بگو که حکم آنست که این بقره را بموسی عمران فروشی و بهای او آن باشد
که پوستش او زر کند القصه چون بنی اسرائیل این گاو را بدیدند بعد از گفت و شنود بسیار بگه
بها پوستش پر زر کنند بخریدند فذبحوها پس بکشتند او را و گفته‌اند که در کشتن بقره
آن بود که ایشان بقره پرستیده بودند و دوستی بقره در دل ایشان متمکن شده بود دفع
نمود که شود ای به پرستش این نوع حیوان و مهر آن از سر بیرون کنند که ایشان قابل ذبح اند
وما کادوا ونزدیک نبودند که ایشان یفعلون بکنند آن کار را بسبب گرانی بها و استقصا
و شنید بسیاری طلب چه در بعضی روایات آمده که چهل سال بدین صفت گاو می‌جستند
تا یافتند یا از بیم آنکه مبادا کشنده ظاهر گردد و سبطی که او از ایشان باشد بدنام شود و اذ
قتلتم اول این قصه است میفرماید که یاد کنید آن زمان که کشتید نفسا یکی را که آن عامیل
بود در حسبی آورده‌اند که این دو آیه که اول قصه است بعد از آیات سابقه نازل شد و این چنین
که حق سبحانه آن کلام را که مشتمل بود بر مجازی و مشاوره بود بنای تعلیه حضرت رسالت پناه

و نو فرستاده یعنی اگر ایشان از بنی اسرائیل را تکذیب می کنند ملول مشو که اسلاف ایشان پیش از این
با شما با انبیا می کردند و در امثال و زمان سابق مثل این عمل نمودند و استقصاء در سؤال
و جرم از ایشان صادر می شد و چون صحابه این بها شنیدند از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
پرسیدند که ایشان چرا بذبح چنین بقره مامور بودند این آیه آمد که **وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا** چون
نفسی را ناحق بکشتید **فَادَّارَأْتُمْ** پس اختلاف کردید **فِيهَا** در بیان نفس مقتول یعنی کشتن
او و هر قوم آن خون را از نسبت خود دفع نموده حواله به سبطی دیگر می نمودند **وَاللَّهُ** و خدای
مُخْرِجٌ بیرون آورنده است و ظاهر کننده **مَا كُنْتُمْ** آنچیزی را که هستید شما که آن را **تَكْتُمُونَ**
می پوشیدید و پنهان داریدش از قتل ناحق و در اخفاق میکوشید که از نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فَقُلْنَا پس گفتیم ما **اضْرِبُوهُ** بزنید شما آن کشته شده را سوی از خون تا که بحر خون
شود بنفس خود و مباشر این امر گشت و ایشان را فرمود که مقابل زنید **بِبَعْضِهَا** بیان از آن
گاو هر پاره که باشد گویند آن را زبان است بود یا جدم یا دنبان یا گوش یا ایشان دو شانه و ...
تقدیم چون بزدی زدند زنده شد و خون از رگ کردن او بریخت پس گفت مرا این دو کس کشتند
و هم در حال بیفتاد و بمرد و کشندگان او را کشتند **كَذَلِكَ** همچنانکه این مرده را زنده
گردانید **يُحْيِي اللَّهُ** زنده کرداند خدای **الْمَوْتَى** همه مردگان را **وَيُرِيكُمْ** و می نماید شما را خطاب
با آن جماعت که در مجلس احیاء عامیل حاضر بوده اند و میشاید که منکران زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم می گوید انکار حشر میکنید که آخر خدای شما نماید **آيَاتِهِ**
دلایل قدرت خود را در زنده کردن شما روز قیامت و اصح آنست که بنی اسرائیل را گفته که حق
سبحانه مینماید شما را علامات و حجت خود **لَعَلَّكُمْ** مگر باشد که شما **تَعْقِلُونَ** فکر کنید
و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی به احیاء همه نفوس قادر خواهد بود در بحر
الحقایق آورده که بزبان اشارت آن قتیل قلبست و بقره نفس هر که خواهد که دل کشته او زنده
کردد بقره نفس را بکارد مجاهده ذبح باید کرد تا نفس کشته نگردد به تیغ مجاهده دل زنده نشود
شاهد **بیت** گر نفس به تیغ عشق مقتول شود ٭ دل در دم او زنده و مقبول شود
در تحفه خواص تیمی آورده که این آیه را که فقلنا اضربوه ببعضها تا آخر آن روز جمعه وقت طلوع
آفتاب بر جهل نوبت بر شاخ چوب توت خوانند و هر که را جانوری گزیده باشد یا سبعی زخم زده
هفت نوبت چوب مذکور را بدان موضع زنند و هر بار آن دهن را بر آن زخم مالند به گردد بعون
خدای تعالی **ثُمَّ قَسَتْ** پس سخت گشت **قُلُوبُكُمْ** دلهای شما **مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ** از پس زنده
شدن عامیل و در اخبار آمده است که کشندگان عامیل بعد از مشاهده اینچنین معجزه انکار کردند

قتل او را پس این خطاب با قاتلان اوست و اصح آنست که مخاطب جمیع یهود ند میفرماید که دلها
شما غلیظ و سیاه و تباه شد از پس آنکه لطایف حکمت و عجایب صنعت را دیدید از احیاء عامیل
و رفع طور و انفجار انهار از حجر و انزال من و سلوی و تحویل صورة اهل ایله و بدون اینها
موجب مزید لین باشد و دل شما از شهود این دلایل سخت تر شد **فَهِيَ** پس آن دلها که شما
راست **كَالْحِجَارَةِ** همچون سنگست در سختی و درشتی **أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً** بلکه سخت ترست در قساوت
و غلظت از سنگ یعنی می شاید که او برای تخییر باشد یعنی هر که چنین دلی بشناسد اگر خواهد دل
او تشبیه کند به سنگ و اگر خواهد مشابهت دهد بچیزی که از سنگ سخت تر است اهل معانی
گویند که این استعارتست در وصف قلب جهت عدم تاثیر او از مواعظ او و نصایح و گفته اند
قسوة دل آنست که از رحمة و رقت تهی باشد و با عمال خیر و کارهای پسندیده مایل نشود و بر
چنین دلی سنگ خاره را تفضیل داد و بتفضیل بیان فرمود که **وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ** و بدرستی
که از بعضی سنگهاست **لَمَا يَتَفَجَّرُ** آنچه کشاده می شود و لام تاکید است یعنی هر آینه روان
می گردد **مِنْهُ** از او **الْأَنْهَارُ** جویها بزرگ چون دجله و نیل و فرات و سیحون و جیحون
که منابع همه ایشان کوههاست و گویند مراد آن سنگست که موسی عصا زد و دوازده چشمه
روان شد **وَإِنَّ مِنْهَا** و بدرستی که از سنگهاست **لَمَا يَشَّقَّقُ** آنچه هر آینه بشکافد
فَيَخْرُجُ پس بیرون آید **مِنْهُ الْمَاءُ** از او آب و اگر چه جوی بزرگ نباشد مانند چشمها و
جداول و نزد بعضی این سنگ اشارتست بدان کوهها که با داود در تکبیر و نماز اتفاق کرده
وَإِنَّ مِنْهَا و بتحقیق که هست از سنگها **لَمَا يَهْبِطُ** آنچه فرود آید از بلندی به پستی که اینچنین
از مکمن خود منقلع شده به هامون افتد **مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** از ترس خدای تعالی یعنی مراد کوه طور
که در وقت تجلی پاره پاره شد جمعی گویند که این خشیه بشرط آنست که خدای او را فهم دهد و
الهام نماید و دراحیانا کردد و گفته اند طبیعت حجر با رب و بجهت مخلوق کرده که میل او بزیر باشد
و خدای آن تصوف نیست پس خشیه مجاز است از انقیاد حجر مر امر خدای یعنی از هر چه
سخت تر بهم هست سنگ منافع می نمایند و دلها سنگین منع است و فرمان تیز دوره دلهای
ضمیر منها ثابت را راجع بقلوب می دارند یعنی که چنان دلها سخت هست دلهایی باشد که هم
شود یعنی متواضع و ساکن و مطمئن گردد بذکر خدای و آن قلوب مومنانست و در تفسیر
کوید وصف هبوط لایقست بحجاره نه بقلوب پس هر دو را تاویل باید کرد و تاویل هبوط او لی
از تاویل خشیة ای حجر بحجاره را صفت خشیه نص این آیه ثابت شد ایمان بدان و لیکن
چگونگی آن را دانستن لازم نیست چه در بیان تسبیح و نطق جمادات نصوص و روایات وارده

ودر نطق وفهم ایشان اخبار و آثار بسیار گشته در معالم از صحیح مسلم حدیثی آورده که حضرت
رسالت فرموده اند که من سنگی را می شناسم بمکه که پیش از بعث بر من سلام می گفت و حالا نیز او را
می دانم و ابن جبان [illegible] ثابت و در کشف الاسرار آورده که یکی از انبیا صلوات الله علیهم
سنگی کوچک دید که آبی بزرگ از وی روان بود از شرع بایستاد و تعجب کنان می نگریست که آن آب
بزرگ چند سنگیست بدین کوچکی حق تعالی آن سنگ را با وی بسخن آورد تا گفت یا نبی الله
از آن وقت باز که شنیدم که آتش که هیزم دوزخ سنگ خواهد بود من از ترس آنکه نباید که آن سنگ
من باشم زاری می کنم و این آب نیز از آن اشک منست آن پیغمبر را دل بر آن سنگ بسوخت
حق تعالی درخواست تا او را از آتش ایمن کند وحی آمد که وی را از دوزخ ایمن کردم آن پیغمبر
گذشت و بعد از مدتی دیگر که بر آن سنگ بگذشت همچنان گریه او و آب را یافت گفت
تو دیگر چرا سنگ با او بسخن آمد که یا نبی الله با وجود ایمنی من از آتش این گریستن شکر
که گریه اول از ترس و حسرت بود و این گریه شادی و شکر نعمتست بطریقت گفته اند که در سر سودای
گریستن دارم در آن مقام که آن حضرت کریم یا زاری با همه حال گریه می باید که بحث بسط بعد
[illegible] قبض آید ای عزیز دل سنگ از ترس [illegible] می گریه بعیب زاد و دوزخ سنگ دل از خوف گریه
وزاری ندارد بیت از سنگ گریه بین و مکن کان تر نه خاست * انگور را ندانستن و دیدنست کار
آنچه حق تعالی از تفجر و انشقاق و هبوط حجارة درین آیه ذکر فرموده دلیل آنست که جمادات را تا ثیری
هست و بعضی از محققان در جواب کسی که میگوید حق سبحانه دلهای ایشان را سخت تر از
سنگ گفته و معلوم چنین است آن گفته اند که این سخن باعتبار استعداد حجر و نباتات یعنی
هر نوعی را از موجودات مزاجی خاص و استعدادی خاص که بدان توجه بکمال الخاص خود تواند نمود
ارزانی داشته پس هر که از توسط حال بنی نوع در گذشته متوجه حد ترتیب گردد بجانب کمال
شود باشد و هر که از آن فرود آید بطرف نقصان و هبوط باز گشته و همچنین کسی که بجسب نوع
کامل و افضل بود اما فی نفسه از آن قاصر تر خواهد بود از آن دیگری که میل از فوق او دور شده است
که کمال انسان مخصوص است بدانکه مخصوص باشد باجزا ارض و مشکل و بشکل طبیعی و نوعی حجر
پس هر گاه که سنگ از مرتبه حضیض به مرتبه معین واقع شود و هر آینه متجاوز باشد از توسط احوال
نوع خود بطرف ترقی اما انسان که ارشاد او آنست که بحر علم و منبع حکمت باشد چون بحضیض
هست که منبع جهل و ضلالت و افتاده بظلمات بهیمی و سبعی بازماند و بر جمله از خواب غفلت
بیدار نمی گردد حکمت نگیرد و موعظه از ارتکاب معصیت باز نماند هر آینه زیان بینی نوع برود تا آنکه
موسوم شود باشد بحسب آن توان گفت که دل این انسان سخت تر از سنگ جهان است بلکه اقصی از آن

آن عزیز باعتبار این معنی گفته بیت سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست * از آدمی که در او نیست
منفعتی بیت ● پس آن سخن را تهدید میدهد که وَمَا اللّٰهُ و نیست خدای بِغَافِلٍ غافل
عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید اگر بغیبت خوانند یعنی سخن با مؤمنانست و قدح و طعن در
جهودان یعنی حق تعالی با مؤمنان می گوید که خدای غافل نیست از آنچه جهودان می کنند در این آیه
گذشته از بعض فضایح اقوال و افعال اسلاف جهودان خبر داد بعد از آن از قبایح اخلاف
یهود که در زمان خاتم پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین در مدینه و حوالی آن بودند همچنین ذکر
می کند و اول پیغمبر را و کلام خدای در این صورت با مقدمه یاس مؤمنان می سازد از ایمان
ایشان ومی فرماید أَفَتَطْمَعُونَ آیا طمع در بسته اید ای مؤمنان و امید میدارید که یهود
أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ تصدیق کنند و اشتوار دارند یا ایمان آورند مر شما را در آنچه کوید بعمره و مال
ایشان را قساوة قلب بدان مثابه بوده که دانستید و اولیاء ایشان آورده اند که چون حضرت
رسالت صلوات الرحمن علیه بمدینه آمد یهود را باسلام دعوت فرمود و داعیه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که ایشان بعز اسلام در آیند و جماعتی از انصار نیز که با ایشان
آشنایی یا نسبت رضاعی ثابت داشتند طمع در اسلام ایشان بسته بودند و برای قبول حق
ایشان سعی بجد مظهر بودند بر حسد اعتقاد نشسته ربنا العزة این آیه فرستاده که طمع از آن
ایشان قطع کنید که از اغلب ایشان تصدیق ایمان نیاید وَقَدْ كَانَ و حال آنکه بودند فَرِيقٌ
گروهی مِنْهُمْ از اسلاف ایشان که بی واسطه يَسْمَعُونَ شنیدند كَلَامَ اللّٰهِ سخن خدای
و آن هفتاد تن اند که موسی علیه السلام با خود بطور برده بود و ایشان کلام حق تعالی را بی جهت
تمام شنیدند ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس بگردانیدند آن سخن را چون بیابان قوم آمدند و گفتند که
ما کلام حق شنیدیم و امر و نهی را استماع کردیم اما خدای با ما در آخر سخن گفت که اگر این کارها که
فرمودم نتوانید بکنید هر کرا باشد از آن قادر نباشید مکنید و بالاتفاق بدین روایات المنیر آورده که
نسبت بصاحب تو اداده و آن محمد بن حکیم است قدس ابن قول را انکار نموده میگوید مخصوص بوشیح
کلام الهی همین موسی بوده و بس اولی آن باشد که گویند مراد از این فریق احبار زمان سید ما
صلوات الله علیه که تحریف کردند حکم رجم را برای آنکه خاطر اغنیا ایشان خوش شود و تغییر
دادند نعت پیغمبر را تا آنکه شوکت دنیای ایشان برسد و سماع ایشان مر کلام خدای یعنی توریة
را بواسطه باشد یعنی تورات شنیدند و تحریف کردند مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ از پس آنکه دانسته
بودند آنرا و دریافته و ایشان را در آن شکی نمانده یعنی این عمل نه بغیر اوستی و خطا از ایشان صادر
شد بلکه عمد محض بود وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانستند که افترا میکنند و باطل میگویند و خیانت اند

مستحق عذاب و چون اخبار و کبار ایشان این حال بوده از سفله و جهال ایشان چه طمع توان
داشت در لطایف قشیری آمده است که هرگاه ایشان کلامی ذکر بی واسطه شنیدند تحریف نه
تبدیل نمودند و جنایات در آن روا داشتند بدان کلام که بواسطه رسولی بدیشان میرسید چگونه
شنوند و بدان ایمان آرند و بصیرتی که بعد از عیان بر ایمان سرامت محمل باقی ماند که
بر آن تصدیق خواهند کرد **بیت** چشمی که ندید روی روشن چیزی از دو شب تار چه خواهد دیدن
از قبایح ایشان نفاقست بیان آن آنست که **وَإِذَا لَقُوا** و چون برسند یهود **الَّذِينَ** آنانرا که
آمَنُوا ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم **قَالُوا** گویند **آمَنَّا** ما نیز
گرویده ایم و با شما در ایمان متفقیم **وَإِذَا خَلَا** و چون خلوت کنند **بَعْضُهُمْ** بعضی از
ایشان **إِلَىٰ بَعْضٍ** با بعضی از ایشان چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب **قَالُوا** گویند آن
ایشان که **أَتُحَدِّثُونَهُمْ** آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را صلوات الله علیه
بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بدانچه گشاده است خدای تعالی ابواب آنرا **عَلَيْكُمْ** بر شما یا حکم کرده است
در توریة که محمد صلی الله علیه وآله وسلم حق است در تیسیر آورده که بعد از حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه فرمود که بعد از این یهودان در مدینه نیایند که اندر آمدن ایشان
فتنه ظاهر میشود بعضی از یهود که جنان منافق بودند [illegible] به مدینه در آمدندی
که ما مسلمانیم همچون شما و با مسلمانان میگفتند نعت و صفت حضرت رسالت علیه
الرحمن در توریة هست و چون آخر روز باز میگشتند نزد رؤسای خود رفته صورت
حال تقریر میکردند ایشان را سرزنش میکردند که شما ایشان را از آنچه در توریة خبر میدهید
لِيُحَاجُّوكُم تا مخاصمه کنند و حجت گیرند بر شما **بِهِ** بدانچه گرد دانسته باشد **عِندَ رَبِّكُمْ** نزد
پروردگار شما روز قیامت و گویند خود دانستید و [illegible] و متابعت نکردید **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**
آیا چرا درنمی یابید این معنی را که انسان [illegible] در میان نباید نهاد یا مؤمنان نباید گفت
تعقل نمیکنید حال این طایفه را از جهل ایشان تعجب مینماید که کار برده اند و باک
اناوا دکترات [illegible] [illegible] که پنهان دارند مؤمنان بر ایشان حجت باشد حق سبحانه
میفرماید بر ایشان حجت ثابت است **أَوَلَا يَعْلَمُونَ** آیا نمیدانند این جهودان که **أَنَّ اللَّهَ** بحقیق خدای
تعالی **يَعْلَمُ** میداند **مَا يُسِرُّونَ** آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول صلی الله علیه وسلم
و اصحاب **وَمَا يُعْلِنُونَ** و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه
نفاق یا پنهان میدارند از اعتقاد و آشکارا میکنند از اقرار در عرایس عارفان اشارتی کرده
باشد چون ربنا العالمین فرمود پنهانها نظم و اسرار نهانی و پنهانی آنچه در نهاد ایشان مخفی

از عذاب اعتبار باک ساخته و خانه باطن را از خس و خاشاک فانی پاک نساختند **بیت**
خانه دل پاک کن تا در رو موکب اقبال شاه آید فرود آینه هرچند روشن تر شود جلوه صورت
در وی بهتر بود و چون فرمود که من با شکارا دانایم و با فعال ظاهر و ظاهر افعال بیا ایشانرا
در ظاهر با خلق خدای راستی بجای آوردند تا تخم نفاق که کشته دم آن عقل معیشت گویند از
لوح خاطر محو کردند و اینجا گفته اند ثمره علم ما یسرون دوام مراقبت است میان بنده و خدای و
وما یعلنون صدق معامله بنده است با خلق و در حقایق و ضاد دقیقه آمده است که علانیه
بنا بر کرامت است در خلوتگاه وصلت هر که ظاهر با شریعت دارد کند بر بساط کرامات بار یابد
اکثر باطن بحقیقت نیارایند در خلوتگاه وصلت و قربت محروم باشد که هر کدام عزیز هر که مضمون این
آیه دریابد که هر زینه از هرچه بصورت و معنی ناشایست و ناپسندیده باشد دور کند و در بعضی از کتب
منزله است که ای بنی آدم کرم نمایی که تا می چه خود را دایمان تو خلل است و کرم بنا بر کرم بنشانم
بهر چه با مرام خواه ترین نظرگاه است که از آن میداری یعنی عملها بر خود و از نظر جمیع کرم بپوشی تا پاک کرم
می بینم جهیع آید بشنه و حکیمی الم یعلم بان الله یری صاحب روح الارواح در شرح اسم الرقیب آورده
که چون بنده دانست که حق جل جلاله نگاه بان اوست باید که لباس مراقبت در پوشد و در حفظ
احوال و اقوال و اعمال خود مشغول شود ان علیکم لحافظین ورد روزگار خود سازد و ما کانا عن الخلق
غافلین نقش نگین یقین خود کرده آلقه آورده اند که بمکه شخصی بود فاخته ما صورت تقدیر تحقیق
در بجای گیرد است با جمعی درنشان شرط بست که طاوس بسان انداز پرد و طاوس در دو کبوتر
روی فان آنسته ظاهر بعد آن نیت با مدد خود در جلوه داد طاوس گفت صبر کن تا وقتی که تقاضا
ابراهیم باشم با سیحی کوی چون طاوس بدان مقام آمد تن و سوسه و ضلال اعانت بنهاد و طاوس
بخود دعوی کرد طاوس گفت سمعا و طاعة هرچه فرمودند در دین مقام میسر نمیشود که من جا بود بکر
تمام دن گفت سبحان الله خلق چنین بسیاری مینگرند بدان کار تو چگونه توان کرد شیخ گفت ای
غافل اندرین سبکان که مخلوق قدیمی هر سیکی و آنچنین سوی که خالق است احتراز نمی نمایی آن بخن
بری بود که آن کلمات مخلص ندر دیده لمان دل ان زن برسید شهقه زد و بیهوش گشت و چون بهوش
آمد توبه کرد و یکی از مقبولان درگاه شد **بیت** هوا ترا دست بکشا دی نمیدانی که نمی
خود را دید پر بشتی بمی بینی که می بیند کسی پنهان دانش و پیش خبر دارد که چون میدان نیز تم عیب
بر تیز رنج دور نشیند **وَمِنْهُمْ** و از یهود **أُمِّيُّونَ** جماعتی اند نانویسنده و ناخوانند این قسم
با مسلمانان یعنی این کس با ما در بر ذات مطلق و از مفارقت نکرده تا ملایان تورید ندارند
آموخته یا هیچ امانت که از انتساب دمتولد شد چرچی نمیدانند با کار تعالی امر اوفر با شد و کنگ

نه اند منسوب بام است یا منسوب‌اند بام که اصلست یعنی خلقت و معنی آن باشد که ایشان بر
همان خلقت‌اند که در روز ولادت بوده و بتعلیم ترقی نیافته‌اند ابو عبیده گوید اینجا امیون
خوانندگان را گفت [illegible] منسوب بام الکتاب ای عرب‌اند [illegible] یاد کرده و امی بودن
حضرت رسالت را که النبی الامی الذی یؤمن بالله بطریق مدح و منقبت و حقیقت معنی امی بودن
سوره اعراف رقم ایضاح خواهد یافت انجا بعد از ذکر علما یهود که تحریف ایشان بر
توریة مذکور شد معایب عامیان که مقلد ایشان بوده‌اند یاد می‌کند و می‌فرماید که گروهی
گرانند روی تقلید **لا یعلمون** نمی‌دانند **الکتاب** توریة را و نمی‌شناسند که در وی چیست
الا امانی مگر آرزوها خود یعنی آن توریة همان دانند که موافق هوای ایشان بود
ایشان باشد یا وعدها دروغ که از علما خود می‌شنوند یا آن معنی که بهشت خاص ایشان
خواهد بود و بجدان ایشان را شفاعت خواهند کرد [illegible] تلاوت چیزی مانند
و از احکام شرعیه و امور دینیه که در آنست و دانستن آن برایشان لازم [illegible] باشند
ظاهر حرف سند شوند و از معانی و دریافت و دقایق و فهم آن محجوب و محروم مانند و آن دو قول
اخیر با وصف [illegible] چندان مناسبتی نیست [illegible] بقول ابو عبیده **وان هم** و نیستند
ایشان یعنی مقلدان **الا یظنون** مگر آنکه گمان می‌برند [illegible] موصوف می‌کنند
بوصفت یعنی ایشان [illegible] در ستگاری [illegible] افاده [illegible] بقضای [illegible]
حق و یقین نتواند رسید و ظن ایشان آن بود که بتصدیق موسی علیه السلام و قبول توریة
یا تکذیب محمد صلوات الله علیه و در قرآن رستگاری یابند [illegible] باطل [illegible]
بعد از ذم اهل تقلید جزای ارباب تحریف بیان می‌کند و می‌گوید **فویل** [illegible] معنی
ویل عذابست یا اندوه یا [illegible] القطیعت که در وقت وقوع در [illegible] گویند و اصح آنست که
او کلمه عذابست و در دعا علیه مستعمل است چنانچه ویح کلمه رحمتست و در دعا له بکار
برند اهل مفسران گویند وادیست در جهنم که صدید دوزخیان در انجا رود [illegible]
و مروده که کوهیست از آتش و در احادیث آمده که وادیست در دوزخ که چهل سال باید تا کافر
بقعر آن رسد [illegible] وادی ویل اندازند [illegible]
و حرارت او و اینچنین جایی آماده است **للذین** مر آنانرا که ایشان **یکتبون** می‌نویسند
الکتاب نوشته محرف را یا انچه از تاویلات فاسد بخاطر ایشان رسیده **بایدیهم** بدست
خویش و ذکر ید تاکید است چه کتابت در غالب بدست باشد یا آنکه خود بدست خود نوشته
و بدیگری نفرموده **ثم یقولون** پس می‌گویند **هذا** این نوشته **من عند الله** از نزد

خدایست و چرا چنین میکردند **لیشتروا** تا استبدال کنند **به** بدان نوشته **ثمنا قلیلا**
بهایی اندک را علما یهود جهت اخذ رشوه صفت مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم که در توریة
بدین وجه بود و مردی نیکو روی جعد موی گندم گون میانه بالا تغییر کردند بدین نوع که
شخصی دراز قد ازرق چشم سفید موی [illegible] و این صفت دجالست پس
[illegible] غافل بودند بدین قول باطل [illegible] هدایت عاطل ساخته
در بادیه غوایت سرگردان کردند و گفتند در اوصاف این مرد نظر انصاف بکنید تا هیچ صفت
بدان ماند که خدای تعالی در کتاب شما یاد کرده است عوام بیچاره در آینه جمال محمدی مشاهده
صفات جمال نبی کردند و می‌گفتند این آن پیغمبر موعود نیست [illegible] علما
یهود با ایشان سبب تغییر کتاب ایشان بود و دیگر باره می‌فرماید **فویل لهم** پس وای مر ایشانرا **مما**
کتبت از انچه نوشت و تغییر داد **ایدیهم** دستهای ایشان بخلاف نص توریة **وویل**
لهم و دیگر باره وای بر ایشان **مما یکسبون** از انچه کسب کردند از رشوه و ماکول حرام
[illegible] یکسبون بصیغه مجهول [illegible] آنست که هر که از آن وقت تا قیامت [illegible]
ایشان بعد از تغییر و تبدیل [illegible] لفظ کتب [illegible]
افعال ایشانست [illegible]
تغییر [illegible] فویل
[illegible] صلوات الله علیه [illegible]
خدای [illegible] حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] منکر و نکیر [illegible]
وادی [illegible] آخر الزمان [illegible]
[illegible]
[illegible] بعث [illegible]
[illegible] نوع ثالث [illegible]
[illegible] خواهد کرد [illegible]
خواهد بود **و قالوا** و گفتند یهود [illegible] **لن تمسنا** نرسد و ما را مس نکند **النار**
آتش دوزخ **الا ایاما** مگر هفت روزی چند **معدودة** شمرده شده [illegible]
[illegible] آتش دوزخ [illegible]

تا دا جه غم کر عذاب ما جندانی نخواهد بود در اسباب نزول آورده که بروایت ضحاک از ابن عباس
رضی الله عنه که یهود گفتند ما در تورات یافته ایم که از کرانه تا غیر جهنم او وادی سقر مقدار چهل
روزه راه است و کسی از ما بخلاف مذهب اسلاف نکار نکرده آن قدر در عذاب خواهد
بود و در زاد المسیر آورده که جهودان و مشاخ ایشان میگفتند ما در یافته ایم که مسیر فیما بین
طرفین دوزخ چهل ساله راه است و ما سیر هر سالی را بروزی قطع خواهیم کرد و از دوزخ بیرون
آمد و قول آنست که گفته اند که مدت عمر دنیا هفت هزار سال است و ما بجای هر هزار سال
یکروز عذاب خواهند کرد پس مدت عذاب ما هفت روز خواهد بود بعضی دیگر گفتند
تفسیر یاد کنند ایشان میگفتند که ما را عقاب بچهل روز که قوم ما گوساله پرستیده اند
عذاب خواهند بود پس آن بیز نحلة قسمت کرد که خدای تعالی سوگند یاد کرده که ایشان را عذاب کند
چون این مدت بگذرد و سوگند وی راست شود ما از دوزخ بیرون آییم و جمعی دیگر گفته
تا شنیده اند اشارة با صحاب بدر گواه کرده اند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
کلا بل انتم خالدون نه چنین است که شما میگویید بلکه ابد الآبدین بعذاب خواهید بود
هیچکونه عقوبت شما پایان نخواهد رسید و درین محل این آیه فرود آمد که قُلْ بگو ای محمد
صلی الله علیه و آله و سلم مر ایشان را أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللَّهِ از نزدیک خدای
عَهْدًا عهدی و پیمانی که از برای شما میگویید زیاده عذاب نخواهد کرد و اینجا عهد مجازی
بجای خبر و وعده است چه خبر حق سبحانه از تعهدی که ربع بقسم که نزدیکان صدور دارد
تاکید بشارت است و گفته اند عهدی از خدای فرا گرفته اید بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
تا شما را عذاب نکند علم الهدی رحمة الله علیه می گوید که هیچ عمل صالح دارید که شما را بدان
وعده کرده باشد و اگر چنین وعده هست فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ پس خلاف نکند خدای تعالی
عَهْدَهُ وعده خود را و پیمان خود را چنین نیست که شما گمان برده اید أَمْ تَقُولُونَ
بلکه میگویید افترا میکنند عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید در اخبار آمده
که چون جهود را از دوزخ در آن کنند هفت روز یا چهل روز که مدعا ایشانست بگذرد
گویند ای دشمنان خدای نقض العهد بقی الابد عددی که مقرر کرده بودید بگذشت و عذاب
ابدی باقی ماند بیت شاخ عمل که کاشته بودی بری نداد و آن آرزو که داشتی آخر
روا نشد بَلَى آری دما قبلست و اثبات ما بعد یعنی نه چنانست که ایشان میگویند که عذاب
را انقطاع خواهد داشت بلکه مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آورد وَأَحَاطَتْ
و فرا گیرد گرد او را خَطِيئَتُهُ گناه او یعنی بروی مستولی شود تا در کفر و شرک میرد و خطایا که

خالدون

خواه از جمع خطیئات است فَأُولَئِكَ پس آن گروه مشرکان أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ و
ساکنان آن اند هُمْ فِيهَا ایشان در آتش جاوید مانند کاشند و جا یکه کافران میر باد نیز بود
آمده در حقایق تفسیر آورده که هر که کسب سیئه نماید بقدر آن بر مرآت دل او زنگی پدید آید
اگر بصیقل توبه آن را محو سازد فبها و اگر بر ارتکاب سیئه کند آن زنگها می افزاید تا وقتی که
تمام آیینه دل تیره گردد و نور ایمان و روشنی طاعت در وی نماند و حزن بها اعمال صالحه او بباد فنا
تلاشی شود خطایا و جرایم بدو احاطه کند و بدان تقدیر در آتش حسرت و ندامت جاوید بماند
و نزد شیخ ابو عبد الرحمن سلمی رضی الله عنه کسب سیئه رؤیت افعالست و احاطه خطیئه نظر
بکیفیات و قرب و سالت عمل بوسته می آید هر که از سالکان بدین صفت مبتلا گردد در دوزخ بعد
و حرمان بجای او است و اهل یقین دانند که واسطه نجات ایشان عملست بلکه موهب فضل ایزدیست
بیت فضل خدا اگر نه بفریاد ما رسد بیچاره بود که کوشش ما بکار رسد پس بعد از ذکر عذاب
و عقوبت کافران و اهل درکات بیان تا ابد نعمت مؤمنان میکند و درجات تا قاری و سامع قرآن
درین دو آیه از صفت خوف و رجا بهره مند گردند از عقوبات کافران و خشم الهی بر ایشان خوفی
هیبت دردل پدید آید و از وعده رحمت و نعیم بهشت گاه رجای داشته باشد تا هم رضای
ایشان با آیات لطف و رحمت در ساحت صدر قرار گرفته نعیم بهشت از حق دریابند چنانچه
منقولست از صهیب رومی رضی الله عنه که وی همه شب بیخواب بودی تا از بسیاری بیداری
اثر ضعف و بیماری بروی ظاهر گشت و در مردم خبر او نقل بود آن زن گفت ای صهیب قد
علی نفسک وقت خوابت همین بود و از خدمت من باز ماندی او گفت که صهیب چه
شب جهت خواب بود که شب وقت طلوع عشاقست چون خلوتگاه شب ندیم کاهی خیال
جمال بهشت بدر می آید شوق فی و هول تکلیف دوزخ بدید پیما اذا ذکرت الجنة طال شوقی و اذا
ذکرت النار طار نومی در جنة شوقه امی امراند و فکر دوزخ خواب را می برایند تا وقت شاقرد
شتاقان خواب بکجا از بر بیداری زنام و در سکان از خواب غفلت باشند بیت
وقت عیان آنچه غفلت از آن دارد که برو بی کیمی که خوب بود بقربانی نه سزایست باید وَالَّذِينَ و
آنانکه بگرویدند آمَنُوا که پیغمبر خدای و بخدای ایمان آورده است وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارها
نیکو و کرد و بجای آوردند أُولَئِكَ آن فرقه أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مستحقان بهشت
برین و مجاوران ریاض علیین اند هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا در بهشت خَالِدُونَ
جاوید باشند که اند اهل عرفان گفته اند آمنوا اشارتست بما کمال ایمان و نشان آن دو ده دل
مؤمنان و عملوا الصالحات عبارتست از تنعیم ما غصان و شکوفه های آن اصحاب الجنة کلمست

از ثمرهٔ شاخ اخلاص و شکوفهٔ شعبهٔ ایقان و تیره دیدهٔ محققان عمل صالح عدم نتیجهٔ صالح اعمال
جز ایشان است دلیل و برهان بلکه بحسب کشف و عیان ظاهر گشته که ثمرهٔ عابدان از حقیقه
معبد مقصود موسوم است از ادراک سر معبود که برسم عبادت و عبودیت حاصل آید و معبود بحق
ما عبدناک حق عبادتک شاهد این حال و مؤکد این مقالست **بیت** آنها که کردم از طاعت
و زحسن عمل خجه بر افلاک رسید ٭ شرطی سبک که بدیشان نما ٭ تا عرفت نحن ما عبدناک نشد
بر اهل جنت و نار اهل اعتبار بر مکارم اخلاق که مفاتیح دخول جنانند تحریض میفرماید
و در قبل آن که سبب خلود نیرانند تحذیر میفرماید و منع میفرماید و هم در تنبیه و قصص بنی اسرائیل
بصورت عهد و پیمان ایشان باز مینماید **وَإِذْ أَخَذْنَا** و یاد کنید آنرا که ما فرا گرفتیم یعنی در توراة
مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان بنی اسرائیل را و گفتیم **لَا تَعْبُدُونَ** نپرستید شما **إِلَّا اللَّهَ** مگر
خدا را که او سزاوار پرستش است این خبر است در معنی نهی و این ابلغ باشد از نهی صریح چه در اراد
امر و نهی بلفظ خبر نهایت اعتنا و اهتمام ظاهر است و تحریص مخاطب بر رغبت و مسارعت و مبادرت
در امتثال آن ما اشعار است که گویا مخاطب بشتاب تمام به آن تکالیف و اجتناب از مناهی تا آن را
خبر میکند و جمعی گفته‌اند که معنی آنست که و در اول آن ایشانرا ما عهد کرده‌ایم که پرستش نکنند بجز خدا
وَبِالْوَالِدَيْنِ و دیگر پیمان ستدیم از ایشان که نیکوئی کنند به پدر و مادر و بپدرها **إِحْسَانًا**
نیکوئی کردنی یا وصیت کردیم ایشانرا در باب پدر و مادر بمهربانی و فرمان بردن و رعایت حق ایشان
و الدین را بعبادت خود مقرون داشته و رضا خود در رضاء ایشان بازبسته تعظیم لله و رضاء
الوالدین در تفسیر کبیر آورده که حق سبحانه و تعالی اصل در وجود فرزند بحقیقت و ایشان را حد
بحسب عرف و ظاهر و پدر و مادر را در ظاهر حقیقی و منشاء تغذیه و پرورش کند و بنیکوی ایشان امر کرد و
بیشتر نعمتهای ... که حاجت الذی نیکوئی کرده دیگر آنکه حق تعالی
شکر است و ... و ایشان سبب ظاهر وجود او بوده
و انعام حق سبحانه بر انعام بنده عظیم ... ایشان
مکافات ... مقتضای طبیعت و ... قبح
کافر بوده و ... که انعام ... چنانکه باشد از حکم عقل
بعبادت حکم فرمود باحسان با ایشان و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نیکوئی با والدین آنست که محبوب ایشان را ...
اکرم ایشان ... رضی الله عنها ... که هر کس بعد ...
طریقهٔ احسان ... ایشانرا ...

جمیل حق است و احسان عبارتست از اقامت آن حقوق و ایشان و آنچه بمحو متعلق است در دیده
بنابر آنچه بدل و به بمال اما آنچه تعلق به بدن دارد خدمت کردنست و محبت داشتن و بهرچه
فرمایند مامور بودن و آنچه نهی کنند باز ایستادن و بی رضاء ایشان بسفر نا رفتن و در
آمدن ایشان استقبال کردن و در رفتن مشایعت نمودن و در راه بر ایشان پیشی نا گرفتن
و چون بخوانند اجابت شتافتن و در ساختن مهمات ایشان تقصیر و تاخیر ننمودن و امثال آن
اما آنچه متعلق بزبانست با ایشان بلطف سخن گفتن و ایشان را بالا بلند از ایشان برداشتن و
گستاخ وار با ایشان سخن نا کردن و ایشان را بنام نا خواندن و بکنیه نیز خطاب نمودن و سخن
بر ایشان قطع نا کردن و بر گفتهٔ ایشان اعتراض نمودن و با مرد بی با ایشان سخن نا گفتن
سخن بزرگ و سخت محترز بودن و در سعی ایشان اف نا کردن اما آنچه تعلق بدل دارد آنست که
بر ایشان عشا یعنی ایشان را دوست دارد و بشادی ایشان شاد شود و بغم ایشان غمناک گردد
و بر در ایشان ملازم بود و از ترسیدن کفتن ایشان بترسد نیاید و بجفای ایشان خشمگین نشود
و آزار ایشان ترسد و چنانکه خلاف قول و فعل ایشان از رضاء دلش و هر چند
ضعیف و فرتوت باشند فیدکافی ایشان دعا نخواهد اما آنچه متعلق بمال بود آنست که
جامهٔ ایشان به از جامهٔ خود خواهد و طعام جهت ایشان نیکوتر از طعام خود بزد و در وقت
خوردن آنچه بهتر باشد پیش ایشان نهد و آنچه آرزوی ایشان باشد و تواند سرانجام نماید
و آنچه از معیشت ایشان ضروری باشد با قامت آن اشتغال نماید و با ایشان بمال و متاع
دنیا مضایقه نکند و دست تصرف خود بمال دنیا گشاده دارد و احیاناً جهت ایشان تکلف
نموده دعوتها با کبرا سازد و خویشان و دوستان ایشانرا بمهمانی بر قاعده کند و چون
بیمار شوند صدقه دهد و بعد ایشان صدقه صحت ایشان طلبد و هر که این حقوق بجمل که ایشی
فرو گذاشت نماید احسان او در باب ایشان تمام نباشد **بیت** اکر مت ان اجارت
قطرهٔ رحمه بجوان او نبت ٭ خدمت او کن که بجائی رسی ٭ بر که دهش بنوا و برسی **وَذِي**
الْقُرْبَىٰ و دیگر ایشانرا فرمودیم بنواختن نزدیکان و خویشان و پیوستن بدیشان ای
عزیز صلهٔ رحم از واجبات اسلامست در عمر بیفزاید و روزی را فراخ کرداند و در احادیث
قدسیه آمده من رحمانم و اشتقاق رحم از اسم منست هر که آنرا پیوند کند من او را بر رحمت
خود واصل سازم و هر که آنرا ببرد از رحمت خودش منقطع گردانم و حی کرد خدای عز و جل بموسی علیه السلام
که با اقربای خود نیکوئی کن موسی گفت الهی چه حکم که موافق رضای تو باشد خطاب آمد که احسان
نمای با غایبان بدعا و با حاضران که فقیر باشد بصله و عطا و گرتوانگر اند بزیارت و ثنا **بیت**

بخوان کشاده تنعم و منّت خویش . تمامی رحمه پیش باشی وان رحمه پیش **والیتامی** و دیگر یتیمان
یتیمان یتیم از آدمیان آنرا گویند که پدر نداشته و اسم یتیم تا زمان بلوغ برو اطلاق کنند نواختن
یتیمان و نیکو داشتن با ایشان از اموال ایشان سبب نجاة و موجب رفع درجات و در اخبار آمده
که عرش عظیم بلرزد از گریه یتیم در ماهمی از گریه . بیت . چو بینی یتیمی سرافکنده پیش . مده بوسه
بر روی فرزند خویش . مبادا بگرید که عرش عظیم . بلرزد چو بگرید الیتیم **والمساکین** و
نیکوئی کن با بیچارگان و درویشان وکرم فی الجمله چیزی و بدانید اما معاش ایشانرا کفایت نیست **وقولوا**
و دیگر ایشانرا وصیت کردیم که بگویند **للناس** مر همه مردمانرا و بقولی خاصه مؤمنانرا
در مخاطبه و معامله **حسنا** سخنی که آنرا نیکو باشد یا نفس حسن بود بر سبیل مبالغت و
بعضی که بفتح حا و سین خوانده اند معنی آن سخن نیکو باشد و آن امر معروف و نهی منکر است سلمان
فارسی رضی الله عنه گوید افشا سلام است و گویند قول حسن سخن راست باشد عبر ما که
ما گفتیم بنی اسرائیل را که سخن راست و درست بگوید مردمانرا یعنی آنچه در کتاب شما است نعت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و وصف و منقبت او هست بخلق رسانید و در زاد
المسیر از امام محمد باقر علیهما السلام نقل میکند که با مردم چنان سخن گوئید که دوست دارید
که شما گویند ابو العالیه رحمه الله علیه گوید که این خطاب بصورت خاص و بمعنی عام است همه
مردم را با نیکو گفتاری میفرماید که قول حسن در قبول دلها سرمایه تمام است و در وصایای
لقمان آمده که ای پسر با مردمان سخن نیکو گوی و تازه روی و خوش خوی باش تا بخود ساز
تا دوست تو باشند از آنکه زر و سیم بدیشان میدهند و بدادن آن منت بدیشان مینهند
سخن خوش بی مؤنت حکیم . بهتر آمد ز بخشش زر و سیم . و در اخبار آمده است که ما لم تسعوا الناس
با همه خلقان وفا نمیکند و بخشیدن مال را امکان ان بخشش که محتاج شود هست اما
مقال نیکو همه کس را قادر بر سند و گویند سخن خوش هرکرا نگفتن تنگ دست نشود . بیت
از خوش سخنی هیچ لبی ریش نشد . با خوش سخنان کسی بداندیش نشد . گفت کلام خوش که گوید
چندانکه کرم نمود درویش نشد . در احقاق آورده که قول حسن دو است اول رفع ورد انداله الغرض
حقد و حسد از قلوب اعدا و تطهیر بواطن ایشان از غل و غش خصوصا سخن نیکو که از نفیث
آن کین کشته شود . بیت . لطایف سخن از سینه کینه برد . زبان لطف ز روی حزم
چین برد . و امام قشیری در معالم الغیب فرموده که بر کلمه ادب دین و دنیا راشتملت سخن
یا امر دنیا یا در امور دینی باشد یا در مهمات دنیوی یا کرد در کار دین یا دعوت کفار بود با ایمان
و در آن لفظ قول لین کلام بکار آید فقولا له قولا لینا یا توعیب فساق باشد بطاعت و در آن

سخن ملایم یا ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و در کارها دنیوی خود الفر
معلوم است که در توصیل اغراض و مقاصد خوب زبانی و خوش سخنی را فایدۀ بیشتر بود از
خوب رفتن شک نیست . بیت . شیرین زبانی و لطف و خوشی . توانی که پیلی بموئی کشی . و
دیگر ایشانرا این بود که **واقیموا الصلوة** و نماز را بپای دارید بهنگام آن و شرایط و حقوق
آن بجای آرید چنانچه فرموده ام **وآتوا الزکوة** و بدهید زکوة بر وجهی که در تورات حکم کرده ام
پس از طریق التفات از غیبت بخطاب می گوید یا آل عهد نشکسته یا آنها که دردند ما را بعهد
بودند ای یهود که **ثم تولیتم** پس روی گردانیدید و عهد را فراموش کرده بید بعد از آن شما
پیمان را شکستید و نیکو روی برتافتید **الا قلیلا** مگر اندکی **منکم** از شما مراد بدلا
ایشانند که پیش از بعثت تورات استقامت داشتند قیل از نسخ آن یا آن دو سبط و نیم اند و آن
سبط که عبادت عجل نکردند **وانتم** و حال آنکه شما **معرضون** اعراض کنندگانید در سخن
بدان خود که حکم تورات بگذاشتید و از فرمان او که در باب محمد صلی الله علیه و آله و سلم صادر
شده بود بگذشتید تمام مضمون این عهد و میثاق که مذکور شد در دو کلمه که مجمع سراجعه هم
الکلم فرموده مندرج است التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله فرمان خدا را تعظیم فرمودن و
بخلق خدای شفقت نمودن و حقیقت عبودیت صدق است با حق و رفق با خلق و در این آیه سابقه
حث نمود بر اخلاق پسندیده و در این آیه لاحقه منع است از رذایل نکوهیده و بر جانب دیگر
میثاق که فرموده بین معنی بیمار ای شد کما قال تعالی **واذ اخذنا** و آنرا که یاد کنید که گرفتیم
میثاقکم پیمان اسلاف شما را و بایشان عهدی بستیم که **لا تسفکون** نریزند **دمائکم**
خونهای اقربا و همدینان خویش را **ولا تخرجون** و بیرون نکنند **انفسکم** کسان خود را از خانه
و نیستم **من دیارکم** از خانه و دیار خویش **ثم اقررتم** پس اقرار کردید یعنی قبول کردید یا شما
و پدران ایشان بدید شما می اقرار کردید که این عهد حق است **وانتم** و شما **تشهدون** گواهی
میدهید بر تاکید آنست که او وجود اقرار بر نفس خود گواهی میدهند یا خطاب با یهود مدینه است
که شما گواهی میدهید که با آنها شما این عهد را قبول نموده اند **ثم انتم** پس شما **هؤلاء** آن گروهید
که بر بیان شیطان میثاق شکستید و حق تعالی ایشانرا در این میثاق از سه چیز نهی کرده
بود قتل با حق و آواره کردن مردم از دیار ایشان و هم پشت ظالمان بودن یعنی معاونت
ستمکاران نمودن و بیک چیز فرموده بود بخریدن اسیران بنی اسرائیل و آزاد کردن ایشان
بدین فرمان کار می کردند و از منهیات احتراز نمی نمودند چنانچه حق تعالی خبر میدهد که شما **تقتلون**
انفسکم میکشید همدینان و کسان خود را **وتخرجون** و بیرون میکنید **فریقا** گروهی

مِنْكُمْ از قوم خود مِنْ دِيَارِهِمْ از سرایها و منزلها ایشان در کتاب العین آورده که دار جمع است
سر عرصه و بنا و محله را و در هر موضع که قومی حلول کنند آن دار ایشانست و دیار جمع دار است
تَظَاهَرُونَ هم پشت شدید و تشدید در هیچ معنی دارد عَلَيْهِمْ بر آن قوم مغلوب شده اینها
مظاهرت و معاونت شما نه بر خیر و صلاح بود بلکه معاون یکدیگر شدید بِالْإِثْمِ بدانچه
کردهاند از کبایر و معصیتهاست وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی یا افراط در ظلم بقول اکثر
این آیه در شان اهل قریظه و نضیر است و ایشان دو قبیله بودند از یهود و در مدینه دو قبیله
دیگر بودند از مشرکان قبل از هجرت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان را اوس
و خزرج گفتندی و همواره میان این دو قبیله منازعت قایم بودی قریظه با اوس یکی شدند
بنی نضیر با خزرج اتفاق کردندی و چون میان اوس و خزرج حرب قایم میشدی یهود نیز حاضر میشدند
و هر فرقه که غالب میشدند دیگری را قتل کرده در خانها و سرایها ایشان که شکستندی تا جلا
کردندی و چون از ایشان کسی اسیر گشتندی باتفاق فدا دادندی و او را باز خریدندی چنانچه
میفرماید وَإِنْ يَأْتُوكُمْ و اگر بشما آیند أُسَارَى اسیران بنی اسرائیل و اسری که خوانده اند جمع
اسیر است و میان این دو معنی فرقست و گفته اند اساری آن اسیرانند که ایشان را بند باشد
و اسری گرفتارانند که ایشان را بند نبود و بر هر تقدیر چون اسیری می آید تُفَادُوهُمْ ایشان را
فدیه میدهید یعنی اسیری دیگر بدل میکنید و تفدوهم خواند ابن کثیر و ابو عمرو یعنی که اسیر را باز
میخرید وَهُوَ مُحَرَّمٌ تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار بیرون کردید و حال آنکه حرام کرده
شده است عَلَيْكُمْ بر شما بحکم میثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ
آیا می گروید شما بِبَعْضِ الْكِتَابِ یعنی از احکام توریة که فدیه اسیرانست وَتَكْفُرُونَ و کافر
میشوید بِبَعْضٍ به بعضی دیگر که قتالست و اخراج و تعاون بظلم و دین بعض شعاری نیز
هست با آنکه تمسک به نبوت موسی علیه السلام کردند و تکذیب محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمودند
توریة مامور بودند بمتابعت موسی علیه السلام و تصدیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس گویا
که بعضی را مقر بودند و بعضی را منکر عقدا زیرا مومن ندو عقدا زیرا کافر فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ
پس نیست مکافات و پاداش آنکس که میکند ذَلِكَ اینچنین را از مائی مِنْكُمْ از گروه شما إِلَّا
خِزْيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرای یعنی خواری این عالم
درین جهان مذلت بجزیه دادن و گفته اند این خزی آنست که مسلمانان غلبه بر بنی
قریظه را قتل نموده زنان و فرزندان ایشان را بنده گرفتند و بنی نضیر را از خانه و مان آواره ساخته
با ذرعات و اریحا از ولایات شام فرستادند و مسلمانان زمینها و اموال ایشان بتحت تصرف گرفتند

این خود عذاب دنیاست وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستاخیز يُرَدُّونَ باز گردانیده شوند از
عرصه محشر إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت‌ترین عذابی که عذاب جهنم است و یکی از علامات
شدت دوام آنست پس تاکید وعید را میگوید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل نیست ای عهد
شکنان تعریض است بغفلت ایشان و دخول با برای تاکید نفی است یعنی البته خدای بیخبر نیست
عَمَّا تَعْمَلُونَ از انچه ایشان میکنند و اگر بخطاب خوانند معنی آنست که حق تعالی غافل نیست
از انچه شما میکنید در نهان و آشکارا از نیک و بد هر چند در دعوی ظاهر خطاب خاص است
اما اراده معنی وعید عام است ای غافل مپندار ممکن که خدای آگاه نیست از تو جراءت نمای
که حق سبحانه ذالتست ای برادر اخلاص پیش آر که خدای غافل نیست ای جاه خواه و دست کشی
که حساب در پیش است در همین محل که خدای غافل نیست صد هزار مجلس وعظ شده و حجت
اما گوش پند شنوا باید تا نصیحت در وی کارگر آید ع چو گوش هوش نباشد سخن چه سود کند
أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی خریداری اشْتَرَوُا خریدند و بدل کرده اند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
زندگانی محقران سرا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاودانی آن سرای یعنی دار الغرور را بر سرای سرور
اختیار کرده اند و منزلت رفیع را بمنزل وضیع عوض ساخته و این سودای ایشان چنانکه حکیم گفته
بود لقمان حکیم پسر را گفت ای پسر دین آخرت را بدنیا مفروش که در هر دو زیان کنی و دنیا را بآخرت
بفروش که در هر دو سود کنی بیت دین با کس بدنیا مکن مفروش اگر تو دین بیاد دهی
مال دنیا بی دولت عقبی نستان که نمی سود که نمایه دین شود ای است ع و بواسطه آنچه
بی حاصل که آن زیان دارندگان غافل کرده اند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ
الْعَذَابُ از ایشان عذاب خدای در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش حقیقت آن
گفته اند چون ایشان دین بدنیا فروختند ادمی که دنی هر ساعت بواسطه جمع مال و حرص
جهان و طلب جاه و افزونی آن عذابی دیگر دارند و حرص و شره ایشان هیچ نیست تا از رنج
خفیف دید آید بیت حریصان دنیا طلب ... اسیر ... دایم رنج و تعب
دنیا را که سودای سیم و زر داشت همه عمر در دل فروزانست وَلَا هُمْ و نباشند
ایشان يُنْصَرُونَ که یاری داده شوند بدفع عذاب از ایشان در محشر و در دنیا بسبب مال
ممنوع نشوند از آفات و عاهات چنانچه در حق ایشان میگوید مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ مصرع
دستم نگرفت مال و جاهم مال شدم ای عزیز حق تعالی بنی اسرائیل را دو چیز عطا کرده بود کتاب
و رسل از معامله ایشان در باب کتاب خبر داد که تحریف کرده بودند و بعضی را که در آن
بود بجای نیاوردند پس از معامله ایشان با انبیا خبر میدهد که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى بدرستیکه

و عطا کردیم موسی را **الکتاب** تورات جمله را یکبار فرستاده و باهر آیتی فرشته
نازل کردانیدیم تا بیان کند ملایکه بر حمل آن قادر نبودند پس بهر حرفی فرشته امر کرد و هم بر داشتن
نتوانستند موسی را علیه السلام امر کرد و توفیق داد تا بآسانی بر داشت **وقفینا** و از پی در آوردیم
من بعده از پس موسی **بالرسل** پیغمبران فرستادگان یکی از قفای دیگری که میان موسی و عیسی
هفتاد هزار پیغمبر بوده و باصح روایات چهار هزار و از مشاهیر ایشان یوشع است و اشمویل و داود
و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و الیسع و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلام **وآتینا**
و عطا کردیم **عیسی ابن مریم** عیسی اگرچه عبری بود و نام او بسریانی ایشوع است یعنی مبارک
بعبری ایشا یعنی بنده و معنی مریم خدمتکار باشد و ذکر او بتصریح باسم در قرآن نام هیچ
صریح نمیکوید بجهت رد قول نصاری است که او را صاحبه حق سبحانه می دانستند که اگر تعقل کنند
که صاحبه بودی در مجامع نام او محو یا کردی بلکه او کنیزک خدای بود و پسر او بنده خدای
پیغمبر او که دادیم او را **البینات** نشانها روشن و معجزات هویدا چون ابرا اکمه و ابرص
احیای موتی و اخبار از غیب و مانند آن و هر یک از آنها در محل خود بحث توضیح خواهد یافت **وایدناه**
و نیرومند کردانیدیم و قوت دادیم او را **بروح القدس** بجان پاکیزه یا آن روحی بود که از نفخ جبرئیل
در مریم دمیده شد و عیسی بآن نفخ شد و در کشف الاسرار آورده که قدس خدا است تعالی و
روح عیسی را بخود اضافه کرده از جهت تخصیص و تکریم کما قال تعالی فنفخنا فیه من روحنا و گویند
روح القدس جبرئیل بود علیه السلام و او در همه حال قرین عیسی بودی چه در سفر و چه در حضر
مددکار او می‌بودی و از ابن عباس منقولست که در دنیا بمقدار ساعتی جبرئیل از عیسی مفارقت
نکرد و چون ده هزار کس از جهودان بر قصد قتل او جمع شدند جبرئیل او را از میان ایشان بر
داشت و بآسمان برد و بقولی روح القدس اسم اعظم است که حق تعالی بوی آموخت و برکت آن مرده زنده
کردی و غرایب معجزات بظهور آوردی و بقولی دیگر روح القدس انجیل است و خدای تعالی انجیل
روح خوانده بهمان معنی که قرآن را روح گفت چه حیات دلها و زندگی جانها بمیامن نام و فیض کلام اوست
بیت دل تازگی از مطلع نامت دارد ❊ جان زندگی از نفخ کلامت دارد ❊ و چون یهود ذکر
عیسی شنیدند گفتند ای محمد اگر راستی یکی از معجزات عیسی را بنمای حق تعالی گفت **افکلما**
همزه توبیخ است میان فاو متعلق او متوسط شده و معنی این که ما دادیم پیغمبران شما را [illegible] دادیم
پس هر گاه که [illegible] **جاءکم** آمد شما را **رسول** فرستاده **بما** با چیزی که **لا تهوی**
انفسکم دوست ندارد نفسهای شما یعنی چون پیغمبری آمد و سخن او موافق مدعا و بر حسب دلخواه
شما نبود **استکبرتم** تعظم کردید و کردن نهادید **ففریقا** پس گروهی را از ایشان **کذبتم** تکذیب

کردید چون محمد و عیسی علیهما السلام **وفریقا** و گروهی را **تقتلون** بکشید چون زکریا و یحیی
امثال ایشان در بعضی اخبار آمده که یهود یک روز سیصد پیغمبر را شربت شهادت چشانیدند و از معاودت
بتماشاگاه بازار آمدند و هیچ تغیری در ایشان نبود یعنی هیچ باک نداشتند از قتل انبیا و نکته در آنکه حکایت کرد
با لفظ مستقبل آورده استحضار آنست در نفوس چه امری بغایت شنیع و بهتی بسیار فضیح است یا
فواصل آیات را دلالت بر آنکه هنوز در صدد قتل انبیا هستند چه که بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم دست می‌یابند فی الحال بقتل رسانند و لهذا یهود بنی النضیر قصد کردند که سنگی از بام
بر سر آنحضرت افکنند و جمعی در خیبر طعام زهرآلوده بوی دادند **وقالوا** و گفتند **قلوبنا غلف**
دلهای ما در غلافهاست یعنی پوشیده و باز داشته شده است از قبول آنچه تو میگویی در معنی [illegible]
سخن را امید میکردانیدند حضرت پیغمبر صلوات الله علیه را از ایمان خود و اگر غلف را مخفف
غلاف دانند بضم لام معنی این باشد که دلهای ما اوعیه حکمت و محل اسرار است و هر چه بدان رسد
علم را نگاه دارد یا هر چه دیگری داند که سخن تو دریابد از آنست که بصفت راستی و درستی آراسته
ما لا جرم التفات [illegible] بدلهای ما بر شد اسرار و کلام تو در دو چیز دیگر نمیکنجد خدای تعالی
رد عذر ایشان میکند و میگوید نه آنست که ایشان [illegible] گفتند و نه دلهای ایشان بمعانی
کوری یا در فهم نکنند بحسب خلقت و فطرت **بل لعنهم الله** بلکه خدای ایشان را از لطف خود
گذاشته و مدد لطف از ایشان باز داشته **بکفرهم** بسبب آنکه گرویدند ایشان **فقلیلا**
ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان می‌آرند و اندکی [illegible] چون ابن سلام و اصحاب او یا با اندکی
میکروید [illegible] معنی آنست که ایمان نمی‌آرند [illegible]
نوع چهار [illegible] انکار است بعد از اقرار [illegible] محض عناد باشد و ذکر آن در بیان آن آیه
ولما جاءهم و آن هنگام که بدیشان می‌آید **کتاب** نامه نوشته یعنی قرآن **من عند الله**
از نزدیک خدای **مصدق** استوار دارنده و گواه و موافق **لما معهم** مر آن کتاب را که با ایشان است
موافقت نامه در اصول دین از توحید و اثبات نبوت و حشر و قضا و قدر و [illegible] در اخبار و قصص انبیا
و امم سالفه جواب این شرط محذوفست تقدیرش آنکه چنان کتاب را قبول نکردند و عمل بدو
گذاشتند **وکانوا من قبل** و حال آنکه بودند این گروه پیش از نزول این کتاب که در وقت [illegible]
یستفتحون طلب فتح و نصرت می‌کردند بدین کتاب و بکسی که این کتاب بدو فرود آید یعنی محمد صلی
الله علیه و آله و سلم **علی الذین** بر آنانکه **کفروا** نگرویدند از مشرکان عرب در اسباب نزول
آورده که یهود خیبر با هر سالی در با غطفان و آن قبیله بزرگ بود از عرب کارزار بودی و هر
در اثنای حرب خیبر را [illegible] شدی که غطفان [illegible] خواهند بود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

شفیع آورده‌ندی و ببرکت آن استفتاح از استیلای غطفان و بلای سایر خصمان ایمن شدندی
و یکشفنا الاشرار میفرموده که هرگاه کفار عرب بجنگ یهود که ساکنان مدینه بودند عزیمت نمودندی
ایشان در پیش قلاع محکم و حصارها استوار داشتندی با ایشان مقابله و مقاتله میفرمودندی و اگر
کار بر ایشان برتنگ آمدی پناه بقلعه‌ها داوندی و چون عرب محاصره کرده حال ایشان بهلاکت
نزدیک شدی دست بر داشته گفتندی بار خدایا بتضرع میخواهیم از تو بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم
رسول آخر الزمانست و ببرکت آن شفیع ظفر یافتندی و ایشان را گمان آن بود که آن آفتاب عالم تاب
از افق بنی اسرائیل طالع خواهد شد **فلما جاءهم** پس آن هنگام که آمد بدیشان **ما عرفوا**
آنکه پیغمبر که شناخته بودند و دانسته ما یعنی مرآنست پیغمبر را از دیدن و شناختن **کفروا به**
کافر شدند بوی **فلعنة الله** پس لعنت خدای یعنی راندن او و دور کردانیدن **على الكافرين**
باد بر آن کافران که بیان آن خود کافر کرده و وضع مظهر بجای مضمر اشعار است بآنکه لعنت ایشان
کفر ایشانست و عناد ورزیدن در باب ختم پیغمبران علیه صلوات الملک المنان سلمه رضی الله
عنه که از جمله اهل بدر بود روایت میکند که یهودی در همسایگی ما خانه داشت و ما با او الفت
و خوانستی کردیم روزی گفت اظلکم زمان نبی الحرم روزگار پیغمبر آخر الزمان در آمد و وقت
بیرون آمدن وی نزدیک رسید **بیت** ابر بنید راه هین که بکار میرسد • مژده دهید
باغ را بوی بهار میرسد • نزدیک شد که از مواهب لطف ازلی و میامن فضل لم یزلی **بیت**
بهری ظهور کند که جمال او • خورشید انور بکیرد همه روی زمین پس قومی از اوصاف و اخلاق
او بیان کرد و ما گفتیم ای سلمه تو او را در یابی گفت از کودکی فرصتی در خورشید بطحا از برج مغرب بمد
و بهمان نشان که آن یهودی شنیده بودم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بشناختم
و بدو ایمان آوردم قضا را روزی آن جهود را دیدم و گفتم **بیت** ای که محل ضلالی تو بکجا تا کی ماندت
و ای که شهری بعشق جانانه دل است بنت • ای که او خبرهای خوانی بجهانست بعشق • جا کرانش مهرما
نظر است دانست • جهود گفت ای سلمه تو ان که من گفتم اما من از دین جهودی دست باز نخواهم کرد
ای عزیزم کار رعایة ازلی دارد اینجا که مرد عنایت چه جای حیله علم و دانش است جهود از معرفت
و دانش بود چون فیض ازلی ایشان از وی کذاشت آن علم و دانائی وبال و سبب عقوبت و نکال
ورد و ویشان شد دلیل آن صحابه دیگر در درس و سبقتی بدین پیغمبر آوردند چون الطاف ازلی
همراه بود کار ایشان بجایی رسید که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدیشان از خدای فتح و نصرت
میخواست و کان صلعم یستفتح بصعالیک المهاجرین یعنی آنکه عالمان بی عمل بدو استشفاع میکردند
در و ویشان امی بود که استفتاح میجود چه آن داریش بعقد و ایشان بنیش آنها در تحسین افتادند

و ایشان دریقین آن معرفت دانش خیال پرستیده بو بوستان بخشند و این سر خوشان جام الست دنیا
دوست کی بخشد **بیت** وقت نجیمی که کرفتار خود شدند تا طایفه که بسته پای خود
بئسما اشتروا بد چیزیست که ایشان فروختند **به** بدان چیز **انفسهم** حظ نفسها خود را و
ثواب آیات دست باز دادند **ان يكفروا** آن که کافر میشوند **بما انزل الله** بدانچه خدای فرو فرستاد
از قرآن و این کفر ایشان برای چه بود **بغيا** برای شدت طلب بطریق تطاول یا از جهت حسد
یعنی رشک میبردند **ان ينزل الله** بر آنکه فرو فرستد خدای بتدریج و اگر تحقیقت خواهد یعنی
آنکه پیکار منزل ساخته **من فضله** از فضل خویش که کتاب و وحی است **على من يشاء**
بر آنکس که خواهد **من عباده** از بندگان خود که مر او را آن باشد مدعای یهود آن بود که این
کتاب بیکی از اولاد اسحق باز گردد و چون خدای او را بفرزند اسمعیل فرو فرستاد این معنی
حسد بردند و همان است که الله اعلم حیث یجعل رسالته ای عزیز حسد آفتی عظیم است بنای
بی ایمان دور حاصل عز از حبطه ساز در هر که حسد بیفکند هیچ طاعة او در بن بازار آرد الجبس افکند
حسد بود عبادت چندین هزار ساله او را از مضیق لعنت بیرون نتوانست آورد الحسد یأکل
الحسنات کما تأکل النار الحطب حسد ببطلان حسنات چنانست که آتش در احراق **شعر**
حسد الذی یاکل الحسنات • و ان اعتاد کسبها نسوات • اف دیو حسد یه مدانست • رمد دین بود
حسد انست • از حسد دین • شد کور • و هر سعد دین حسد بی نور • و ایما الطبیعت فایده
چه معتمرض بود ها بند • و نیز **فباءوا** پس باز گشتند
جهودان **بغضب** بخشمی از خدای مستحق گشتند بخشمی دیگر که
علی تعقیق مر آنست یعنی سزاوار شدند بد خشمی باخشمی یعنی بجهت عبادت عجل خشمی دیگر
بتحریف عیسی یا انکه عیسی و انجیل منکر شدند و صلوات الله علیه و قرآن کافر گشتند یا تحریف
توریة و کتمان نعت پیغمبر علیه افضل الصلوات یا عداوت جبرئیل و حسد بر فرزندان اسمعیل
نقضت آنست که مستحق غضب متوالی متواتر گشتند که آن را انقطاع و انفصال نباشد
وللكافرين و مر کافران راست **عذاب مهين** عذابی خوار کننده در لباب آورده که صفت
ستا ما جون بسبب عذاب و اقع شدن اسناد اهانت بدو کرده و ا زمند لوالی کلمات
میکرد دکه عذاب کافران برای اهانت است و اگر مومنان را عذابی شود برای کفارت خواهد
بود نوع خامس از صفات ذمیمه یهود دعوی دروغست چنانچه فرمود **وإذا قيل لهم** و چون
کویند مر یهود را **آمنوا** بگروید **بما انزل الله** بدانچه خدای فرو فرستاده است از انجیل و قرآن
قالوا ایشان کویند **نؤمن** ما میگرویم **بما انزل علينا** بدانچه بر ما فرستاده اند یعنی توریة

فرستاده بهر چیزی فرستاده بعد از آن نیز هست وَيَكْفُرُونَ و کافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ
بانچه جز کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ و آن ماورا درست و راستست مُصَدِّقًا در حالتی
که مطابقت و موافقت دارد لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتابی که با ایشانست و از اینجا کفر ایشان
بتورات نیز لازم می آید چه کفر بانچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه
در جواب آنکه گویند بتورات ایمان داریم فَلِمَ پس چرا تَقْتُلُونَ میکشید أَنْبِيَاءَ اللَّهِ
پیغمبران خدا را مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی پدران شما میکشتند هر چند ایشان قتل پیغمبران کرده
بودند اما چون اولاد و اخلاف ایشان این صورت صادر شده بود و ایشان بدان راضی بودند
که در قتل شریک آنها هستند چنانچه آمده که هر که در مجلس معصیت حاضر باشد و آنرا کاره
باشد حکم آنها دارد که از آن مجلس غایب باشد و اگر در غیبت آن مجلس معصیت راضی باشد حکم
جمعی دارد که آنجا حاضر بود پس میفرماید که چرا پدران شما انبیا را کشتند و شما راضی شدید إِنْ
كُنْتُمْ اگر هستید مُؤْمِنِينَ گرویدگان بتورات چه در تورات قتل انبیا و رضا بدان کفرست
و از این علامات شد که دعوی شما در باب ایمان جز دروغ محض و کذب صریح نیست وَلَقَدْ
جَاءَكُمْ مُوسَى و بدرستی که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزها و آیات روشن و نشانها
که احکام الواحست یا نه آیات که در سوره اعراف بیاید ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ پس شما فرا گرفتید الْعِجْلَ
گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بکوه طور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکارانید
بر نفس خود جهت وضع حق در غیر موضعش وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ
پیمان شما را وَرَفَعْنَا و برداشتیم بقدرت فَوْقَكُمُ بر زبر شما الطُّورَ کوه را و گفتیم خُذُوا
فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه بشما داده ایم یعنی تورات بِقُوَّةٍ بعزمی درست و جدی تمام که اینجا
حکایت بنای تأکیدات و ذرای توبیخ و تهدید با آنکه اینجا امری نیز هست و اینست که
گفتیم وَاسْمَعُوا اطاعت کنید و فرمان برید طاعت و اجابت بلفظ سمع آوردند که سبب اطاعت
اراده مسبب قَالُوا گفتند ایشان بانکار سَمِعْنَا شنیدیم و گوش فرا داشتیم و بهانه
میگفتند وَعَصَيْنَا نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و نافرمانی کردیم بدل و گویند زبان
ظاهر ایشان گفت سمعنا و از زبان معامله ایشان استماع افتاد که وعصینا وَأُشْرِبُوا
و در خورده شده است یا در آورده اند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای ایشان الْعِجْلَ دوستی گوساله
یکی از عادات عرب آنست که چون خواهند که از آمیزش دوستی یا دشمنی با دل تعبیر کنند چنین
کرشمه است بر مرعت نفوذ با قاصی اعضا چنانچه حکما گویند الاشربة مطیة الاغذیة و جهت آن
تمام بطریق استعاره بیان کنند چنانچه اینجا واقعست و گویند تشبیه کرده است تخلل حب عجل را

دوستی ذات ایشان تخلل صبغ در جامه و مکان شراب را که در لطافت نار ایشان بیان کرده اند مفهوم
کرده اند از استقرار حب عجل در قلوب ایشان و سرایت آن بجمله اجزا که تابع دلند و مضاف را که حب
محذوف کرده اند تا مبالغه بیشتر باشد چه گوییا صورت عجل در قلوب ایشان بعد از غیبت آن
کالنقش فی الحجر ایستاده بود و متعلق آن فرع اوست و گویند چندان دوستی گوساله در دل
ایشان نهاده بود که بعد از آنکه آنرا بسوختند سوده خاکستر آنرا در دریا ریختند ایشان از سر
جان در خواست خود را بجدیا نماختند تا از آن آب می خوردند و هر که از آن آب آشامید دوستی
عجل در دل او متمکن شد چون بنمالی که اثر آب با بدو عروق آن در زمین استحکام پذیرد پس بیان علت
اشراب میکنند میگوید این صورت واقع شد بِكُفْرِهِمْ بسبب جحود و انکار ایشان یا بواسطه
اعتقاد تشبیه و تجسیم در ذات مقدس حضرت ملک قدیم قُلْ بگو بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بد
چیزیست آنچه میفرماید شما را بآن چیز که کفر است بقرآن و بمحمد صلی الله علیه و سلم بِهِ إِيمَانُكُمْ ایمان شما
اسناد امر با ایمان و اسناد ایمان بدیشان بتهکم است و استهزا با ایشان و ایمان ایشان إِنْ
كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان بخدا و انبیا علامت مؤمنان نمی نماید چه هر که بر
خدای گرویده باشد ایمان او او را بدین نوع چیزها نمی فرماید و گفته اند ایمان نافرمانست یعنی نبودید
مؤمنان و اگر بودید چه پرستش عجل نمی نمودید چه آنکه بخدا ایمان دارد دعوی توحید بغیر او نیارد
الحمد لله مجتمع در یاقته دل که بعند بد رحیم حسان ما سوای امر و بند بیت
جان و ما بی تو مستغرق گردادم نیست کر بر قرار تعلق بنحو ایست یا قیری نوع ششم آنکه
بود آنست که لقاء الله را کاره بودند و از آن کسب آنست که شریعی از ندای عزت جهود از یار
این مرسول او میگفتند بهشت جز جای ما نخواهد بود که پیران و دوستان خدایم خداوند
فرمود که قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم در جواب این دعوی ایشان إِنْ كَانَتْ
لَكُمُ اگر هست مر شما تقدیم بجهت اختصاص است که بخصوص شما راست الدَّارُ
الْآخِرَةُ سرای آخرت و نعیم بهشت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او خَالِصَةً
پاکیزه و خاصه تاکیدی دیگر است مر اختصاص را مِنْ دُونِ النَّاسِ بیرون دیگر مردمان یعنی
کسی را با شما در آن شرکت نیست فَتَمَنَّوُا پس آرزو کنید الْمَوْتَ مرگ را و مرگ را در خواهید
از خود إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه بهشت از آن شماست
پس هر کسی که یقین شناسد که بهشت مخلد با نعیم مؤبد از آن اوست هر آینه موت را که سبب
رسیدن بدان بعضی از آن و محل لقای حق است آرزو کند و بدل خواهان باشد تا از زندان
محنت و مضیق دنیا رهیده بآن بوستان راحت و سرور برسد ای و عمل تمنای مرگ علامت

هرکرا اشتیاق لقا بیشتر بود آرزوی مرگ در دل او زیادت باشد من احب لقاء الله احب الله
لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه یکی پیش از بیمار آمد و گفت مرا چنان نمود که مرگ سال
دیگر بتو خواهد رسید که ترا رفتن بدان ماده باشی شیخ آهی برد و برکشید و گفت بود کار
دو روز دیگر بنزد یار نهادی تا یک سال دیگر بار هجران که تواند کشید و درین مدت تحمل فراق
چون توان چشید بیت نا لمان بگذشت آمد طاقت ندارم بیش ازین مهند
ای جان و جهان در انتظارم بیش ازین مرغان هوای عشق که نظر با شیانه قدس افتاده
قفس با انتظار مانع می بینند خواهند که بزودی آنرا در هم شکسته و بیرون پرند با شیانه
وصال یار نگرند بجناح سرعت مرتبا لکعبه طهور می کنند بیت شد هوای عمر ای طوق
صادقان کز جهود از بدایت دم امتحان چون تمنوا الموت گفت ای صادقین صادقوا
با افشانم بدین مرا بشیر کشت و قفل بن شما چون قفس شکستن برین مرغ را ولن یتمنوه
رضی الله عنه تمنوا معنی دیگر گفته اند که ادعوا بالموت علی الکاذب الفریقین جهودان
نیکو دیدا کرده اند که شما می گویید بر ما دعا کنید تا از قوم ما و شما هر که دروغ گوی است
مرگ در ورشد جهودان ابا کردند و در حدیث آمده است که اگر دعا کردندی یک جهود بروی
زمین باقی نماندی ولن یتمنوه و آرزو نکنند ایشان مرگ را ابدا هرگز تاکید نفی است
بما قدمت بانچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم با آنکه دانسته اند که او است و وصف خواسته نیز
کبیره ما مله مختص است با نسان و اکثر قدرت او ست در صنایع و بدعت حدث و خوا کش
منافع بیرون از نفس بود تغییر کردند یعنی که ایشان کارها کرده اند که اگر پیش فرستاده
بسیاری انکر دار بعو کتاب جهود و در شان محمد صلی الله علیه و آله وسلم والله وخدای علیم
دانا است بالظالمین بستمکاران حق تعالی همه کس و همه چیز دانا است و تخصیص ظالمان
تهدید است مر ایشان را و ایراد مظهر تنبیه بر آنکه ظالم اند در دعوی آنچه که ایشان را نیست
آید دلیل بیان اعجاز است چه اخبار می کند از عدم تمنای ایشان مرگ را و آخر کسی نقل کرده
که از معاندان آن زمان و جاحدان نبوت در وقت محاجه کسی آرزوی مرگ داشته باشد و اگر
گویند این تمنا امریست قلبی چه گونه بر کسی ظاهر شود که این کس آرزوی آن دارد یا نه جواب می گوییم
این صورت بوجه محاجات و ایشان طلب اظهار تمنا می کردند بزبان هر که تمنا کند
که بقول ظاهر شدی و این مسئله بعینها چنان است که کسی بزن خود بگوید که تو خواهی
طالقی پس آن طلاق متعلق با اختیار باشد نه باضمار او هر چند دل آن زن نخواهد تا بزبان نگوید

که بحکم طلاق واقع نشود ای عزیز کراهت مرگ و عدم تمنای آن جمعی راست که نادان بخدا بیند
از ذوق شربت وصال آگاه نیستند اما مشتاق جمال با همه وقتی انتظار مترصد اند که کی گوش
جان ندای ارجعی شنود و با استماع صدای فادخلی فی عبادی سرافراز شود بیت
دانسته جان در سر کردیم تا کی نکند آواز کم کی بیا شادیانه تا آن دولت آواز سازیم و ام جان در
محجات الانس این طریقه فقیر نقل می فرماید که شیخ نجیب الدین هر که روزی باشد بگوید وای
تا آن روزی که خود بیرون آید و کی که متیرس از ارحم الراحمین بر روی و بوطن خود میروی
این جهان کردن را دولت بعد یعنی که آن بودن عار بی اینجا بهار است روزی
که جهان را دو کنند و در حقیقت با شوده مرده بن زندگانی جاودان سند کی از کاربند
بخشید و چون شیخ بشنید دست جان یکی بود سال است که در دعا گوی و حالی می کشا
طربه بمعجب رهای کی باشد ع بود در وصل آمد که محجبم بجان زیبا لطها ای عاشقان اشوق علی
لقای بجلی اسم الممات بیت چون جان تو می ستانی چون شکر است مردن با تو
شیرین شیرین تماشا می دن از جان نجات کرد زهر که گفت جان شیرین با کام جا شکر کان ندهد
چون بخوریز لعبت الدسوی خود دست کشاند چون جنت رفتن چون گوهر است مردن ولتجدنهم
و هر آینه یابی تو ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم یاد آرم جهودان را احرص الناس حریص ترین
مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا تنکیر حیوة دلیل است بر نوعی از حیوة که متطاول باشد
یعنی زندگانی دراز می خواهند و دنیا از همه آدمیان حریص ترند ومن الذین اشرکوا و از آنکسان
که شرک آورده اند یعنی گبرها عرب و اصح آنست که مشرکان اینجا مجوس اند که بنور و ظلمت و
باهر من قایل اند و هیچ کس از زندگانی دوست تر ایشان نیست برای آنکه بحشر و نشر اعتقاد
ندارند و گویند ع با امروز مدت بنشت جوی فردی و بدین سبب از مرگ تنفر می نمایند و طول
حیات می طلبند یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی گبران لو یعمر که کاش
عمر داده شود الف سنة هزار سال و ازینست که تحیت مجوس چون بهم برسند آنست
که هزار سال بزی وما هو و نیست آن یکی بمزحزحه که رهاننده و دور کننده او باشد
من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر عذاب را از او دفع
نکند والله وخدای بصیر بینا است بما یعملون بدانچه می کنند و جزا دهد
ایشان را برکرده ایشان ای عزیز بیان ازدیاد حرص جهود بر زندگانی دنیا از مشرکان توبیخ
مر ایشان را است که اهل شرک بواسطه انکار بعث و نشور دنیا زندگانی همین دنیا می بینند
و بدین جهت حرص دنیوی بایشان نند اما اهل کتاب که دعوی اعتقاد بحشر و نشر دارند چه جهت

حریص‌تر باشند بدنیا که فی الحال که معاد را معترف نیستند هر آینه بر آن او یرا ملامت بیشتر
عظیم خواهند بود زیرا که هر که معتقد بعث باشد و بیماران خدای و نعیم جاودانی امید دارد
عمل دوزخ دوری بیش گیرد و پیوسته مشتعله موت باشد که سبب رسیدن بآن نعیم و لذت است
و واسطه رسیدن بحظ و راحت و کرامت و نشست بیت هر که شکمه دوست دار نام او
آن کیست که او بمرگ شادان بود امام قشیری رحمة الله علیه میگوید دوستی زندگانی دنیا
نتیجه غفلتست از حق تعالی پس هر که شقاوة غفلت بیشتر دارد با دمحبت حیوة دنیا در دل وی
جای گیرتر باشد بیت ای غافل از آیین خود دور مشو و ز حرص مثال و مال مخمور مشو
دوربش مگر این اهل دور دور و نان کوتاه عمر بین و مغرور مشو همه از خصال آنکه هیچ چیز
عداوت مقربان ملائکه است چه ایشان جبرئیل را علیه السلام دشمن میداشتند چنانچه در
اسباب نزول آمده که ملک فدک ابن صوریا که یکی از علمای ایشان بود با حضرت علیه افضل
الصلوة والسلام بلجاج و اخلاج بیان نمود و سخن آمد و چون حضرت رسالت صلی الله علیه
ببرهان قاطع و حجت ساطع صدق نبوت خود ثابت کرد باینه آن جهود از سر بجهلت و تعلل بر
کرانیدن ملائکه که امین نبوت بر در حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آرنی
وحی من مطلع مکین یعنی جبرئیل امین است ابن صوریا گفت که بجای او میکائیل را بود بفرستاد
تا ترا دعوت تصدیق میکردیم زیرا که جبرئیل دشمن ماست و اسلاف ما را از و زحمت بسیار آمده
و از کارها او بجبر ما غت بر ما و هلاک ما از نزد دیگر بود آنست که آمد که بخلیل یکی از انبیا
بنی اسرائیل وحی فرستاد که شهر ایلیا و مسجد اقصی که بیت المقدس خراب بدست بختنصر
نام خراب خواهد شد و از بخت و ولادت و شهر و آمدن بنشان هیئت و بیان سیر او بعد از آن [illegible]
[illegible]
فرستادند تا بهر نوع که توانند در دفع و [illegible] ایشان بعد از آن ... و بقصد قتل او تیغ کین
اطفال را در صحرا دیدند بصفتی که علامة معرفة او بود بشناختند و بقصد قتل او تیغ کین
بر او آختند جبرئیل بصورة ناهدی در میان ایشان رسید و محابات و سخن آغاز کرده گفت که این
مردانست که تقدیر الهی چندین خراب و تباهی نمود و چون آنچه خود دفع قضای آسمانی بحیله
انسانی ممکن نیست بیت چون قضا رخ نمود بنماید هیچ کاری بحیله نکشاید
و اگر اینست در خون بیگناهی سعی کردن چه وجه دارد قاصدان ما از این سخن معقول عنان
گذاشته بجای خویش باز گشتند و کار بختنصر بتدریج بجا رسید که بیت المقدس را خراب
کرد و ملوک و امرا و ائمه و علمای بنی اسرائیل را دستگیر و قهر او کشتند و بدین سبب ما او را دشمن گرفته ایم

و مقاتل گوید که یهود گفتند خدای جبرئیل را فرمود تا پیغام و الهام بصالحان بنی اسرائیل رساند
او را غلط کرد از نهج حق و نمط صدق بیرون نهاد و از این جهت عداوت ما با او قرار یافته
و این وجه فرموده که سراج و هاج است و نگاه از منهاج سلة اعدل احاب عمر بن الخطاب
بمدارس اجار یهود که محل درس توریة بود در آمد و گفت شما را سوگند میدهم بخدای که توریة
بموسی فرستاد و بعضی آیات او که شما در مقام مناجات میخوانید که در کتاب خود نعت و صفت
حضرت رسالت صلوات الله علیه چنانکه اوست دیده اید یا نه و بنزدیک شما نبوت
او را حقیقتی هست یا نه ایشان خاموش بودند و بواسطه سوگند اعتراف کردند که ما را بحکم توریة
و اخبار احبار نبوت او محقق است عمر گفت فاذا هلکتم پس شما از هالکانید که میدانید
و دعوی او را متابعت نمیکنید گفتند ما فرشته را که موکل انتقام و عقوبت است یعنی جبرئیل
دشمن میداریم و دیگری که فرشته رافت و رحمت یعنی میکائیل بدوستی گرفته ایم و
صاحب این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل است و او بعجلت و عذاب نازل گردد و
عم خاران و نبات و نعمت و شادی و آسانی فرود آید ما بوی ایمان می آوردیم فاروق گفت
مرا از منزلت جبرئیل و میکائیل نزد خدای خبر دهید گفتند جبرئیل بر یمین عرش است و میکائیل
بر یسار آن و میان هر دو عداوت است حضرت فرمود که با آنکه ایشان را در حضرت چنین قرب
و منزلتست چگونه یکدیگر را دشمن باشند بهیچ وجه بی فرمان خدای با شما دشمنی کنند باری
گواهی میدهم که هر که دشمن جبرئیل است خصم میکائیل است و هر که عدو جبرئیل است دشمن میکائیل
و هر که این هر دو را دشمن دارد خصم و ملک جلیلست پس فاروق از آن مجلس بمسجد رسول صلی
الله علیه وآله وسلم آمد تا صورت ماجرا با حضرت خیر الوری تقریر فرماید رب العالمین پیش از
آمدن عمر رضی الله عنه بر وفق قول وی این آیه فرستاده بود که قل بگو ای محمد من کان
هر که باشد عدوا دشمن لجبریل مر جبرئیل که امین وحی است فانه پس بدرستی که او
نزله فرود آورد قرآن را کنایه از غیر مذکور بود لیلت و جلالت شان و عظمت امر و جه کونیا التعین
و فرط شهرت بسبق ذکر احتیاج نداشت و چون گفت فرو می آورد آنرا بهمه کس بهوش می شود که آن
قرآنست علی قلبک بر دل تو که محل و لیت وحی و جای فهم و حفظ تواند بود فرو می آرد
آمدن و آوردن او باشد باذن الله بفرمان خدای و دستوری او و این نفی سخن یهود
که میگفتند بپیغام غلط کرده و در وجه ترتیب این جمله بر ما قبل علما را اقاویلست بعضی بر آنند
که جواب شرط را محذوف کردانند فانه نزله را که علت آنست بجای او ایراد فرمود و در کشف
الاسرار آورده که جمعی از علما معنی آیه برین وجه گرفته اند که چگونه او را دشمن میگیرند و ما دحی

یا نه بواسطهٔ او می فرستیم یا آنکه جبرئیل را دشمن اند بواسطهٔ آنکه وحی می آرد بتو و او بنده مأمور است
وحی از ذات خالص ما بدخویش می آرد تا او را دشمن گیرند یا آنکه اگر کسی جبرئیل را دشمن دارد
بغیر توجهی نباید که قرآن آرد قرآن را مصدقا در حالتی که تصدیق کننده است لما بین یدیه
مر آنچه را از کتب که پیش از فرود آمدن وی با ایشانست چون توریة و زبور هدی راه نمای
بسوی حق و بشری و مژده دهنده للمؤمنین مر مؤمنان را بنعیم بهشت هدی و گفته اند هدی و
بشری صفت جبرئیلست رد قول یهود را که می گفتند او فرشته ایست که بعذاب فرود می آید
کلام او بوحی ما ازلی می شود که سر ما بر عمر نیکویها و لطفهاست و با وجود آن بشارت دهنده
مؤمنان ببهشت من کان هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدا را و ملئکته و فرشتگان
او را و رسله و فرستادگان او را و جبریل و میکال و این دو فرشته مقرب را تخصیص
ایشان از ملائکه بجهت تفضیلست با آنکه سخن یهود در شان ایشان بوده و در اخبار آمده که مهتر
ملائکه چهارند جبرئیل که خازن وحیست و میکائیل که ملک ارزاقست و اسرافیل که صاحب
صور و حامل لوح است و عزرائیل که ملک الموت و قابض ارواحست جبرئیل ششصد پر دارد
هر پری از آن هزار ریشه است مکلل بدر و یواقیت بهشت و تقدیم او بر میکائیل بجهت آنست
که او وحی به بندگان میرساند که حیوة ارواحست و میکائیل وکیل رسانیدن رزقست که سبب
پرورش اشباحست و غذای روح از طعام جسم چندان راه هست که اندر وغ زبان تخصیص
عمارتی بیت تا بدانی بدن را ذکاست غذای روح از لذت معانی
آن دو نام عبرانیست یا سریانی و بعضی تقدیم جبر و میک بنده است و ایل نام خداست و گفته اند معنی
جبرئیل عبدالله است و آن میکائیل عبیدالله در نام جبرئیل یازده لغتست و در نام میکائیل
پنج و چون این لفظها را تعریب کرده اند لاجرم هر قومی بحسب استعمال خود در آن تصرفی نموده
و بعضی متکلم اند و سخن همدیگر نیست ای عزیز هر که یکی از اینها آمد کو شد دشمن دارد کافر
و این جمله بعضی را و بعضی را گرفته اند و گروهی بر آنند که سبب جمع ایشان در یک آیت مطابق
حال یهود باشد و اظهار تقبیح ایشان و تشنیع بر ایشان چه ایشان دشمن همه بودند تا آنکه
بدانکه هر که جبرئیل را دشمن دارد میکائیل را هم دشمنست که هر دو مأمور اند و هر که دشمن ایشان
باشد با جمله فرشتگان بر هست که مجموع یک جنس اند و هر که پیغام رسانند را دوست ندارد
منکر پیغام است و انکار پیغام دهنده بود و چنین کسان کافر اند و این نیست که
جواب شرطی که گوید فان الله پس بدرستی که خدای عدو دشمنست للکافرین
مر دشمنان ملائکه و رسل را و اظهار در موضع مضمر اشعار است با آنکه عداوت ملائکه و رسل

کفر است یا خدای ایشان را برای کفر دشمن میدارد ای عزیز حق سبحانه درین آیه پیغمبران و فرشتگان را
بر یک زده و در تخصیص بخطاب شرف ایشان می کند و میگوید که هر که او را دشمنست ما نیز او را دشمنیم
در حق اولیا نیز همین میگوید که من اذی ولیا من اولیائی فقد بارزنی بالمحاربة هر که غبار آزار بدل یکی
از اولیاء من رساند بی شبهه محاربه من آشکارا کرده باشد و بجنگ من کمر کین بر بسته و چون اولیا
خدا بنقاب عزت اندر قباب غیرت نهانند و در نقاب عزت متواری از اهل جهان پس از ایذا و آزار
همه کس احتراز باید جست مبادا که اهل جفا یکی از اولیا رسد و جفا کشان دعوای انتقام
کرده بیت تا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد نوع هشتم از احوال
ذمیمه جهودان کفر است بقرآن چنانچه آورده اند که ابن صوریا اعور با انقات بر وجه عرضی
معنی خویش عاجز شد نتیجه قاطعهٔ قرآن و براهین معجزات آن ملزم گشت گفت یا محمد تو چیزی
تقریر نکنی که ما را دل بدانجا بفائده فرو نیامد که در دستی کارت دلالت کند تا ما بصحت
احکام آن اعتقاد نماییم ایزد تعالی رد سخن او نمود و گفت ولقد انزلنا و هر آینه ما
فرستادیم الیک بسوی تو آیات بینات نشانها از انست و درست که قرآنست و انواع
معجزات در وی پیدا و هویدا و آن وجه اعجاز آنست کاسبقت الاشارة الیها یا اخبار قاصه که
جز اخبار ایشان بر آن اطلاع نداد یا علامات واضحات بر صدق پیغمبر یعنی معجزات واقعه چون
شق قمر و تسبیح حصا و امثال آن با جواب سوال ابن صوریا و ما یکفر بها و کافر نشود بدان
نشانها روشن الا الفاسقون مگر بیرون رفتگان از شریعت موسی علیه السلام یعنی منکران
محمد صلی الله علیه وآله وسلم چه ایمان بحضرت رسالت صلوات الله علیه و پیغمبری وی دین موسی
شرایع موسی بوده چون یهود اباء نموده از جاده پیروی وی بتافتند لاجرم از دائرهٔ شرع موسی
خارج باشند و در حقایق تحفه آورده که بیرون رفته اند از نور روحانیت بسوی ظلمات بشریت و
اضطرار قلوب ایشان پوشیده شده از ادراک حقایق تحفه تا در میان روز روشن آفتاب را
نمی بینند با وجود علامات نشاند که بر صفحات احوال محمدی صلوات الرحمن علیه لایح بود و
آیات بینات را منکر شدند بیت در میان روز گفتن روز کو خویش رسوا کردنست ای روز جو
بهم از اوصاف مذمومه یهود نقض عهد و شکستن میثاقست چنانچه میفرماید اوکلما عاهدوا
همزه انکار است و او عطف و این جمله معطوفست بر جمله محذوفه تقدیرش اینکه کافر شدند
بآیات و هر گاه که عهدی کردند و پیمانی بستند بشکستند سبب نزول آیه آن بوده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم یهود را گفت که خدای تعالی تصدیق من و قبول شریعت من بر شما از
شما ستده چرا بعهد خود وفا نمی نمائید مالک ابن الصیف آن را منکر شد گفت بر ما در کار محمد

هیچ عهدی نگرفته‌اند و از نماز در قبول شرع و دین و هیچ پیمان نبستند حضرت عزت برای تسلیه
حبیب خود صلوات الله علیه می‌فرماید که همین در عهد تو از ایشان نقض عهد و عقد واقع نیست
بلکه هر گاه که عهد کردند با موسی علیه السلام عَاهَدُوا عَهْدًا عهد کردنی نَبَذَهُ بیفکند
آن را فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان و از احکام توریة روی بگردانیدند بلن بعض آن قوم را
که فریق مذکور شاید که اندکی باشد از ایشان می‌گوید بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بسیاری از ایشان لَا
يُؤْمِنُونَ نمی‌گروند به توریة و نقض مواثیق را که هو عید است ندانند کی از ایشان به وفای عهد وا زنند
و دست در دامن متابعت صاحب شریعت صلوات الله علیه زدند چون ابن سلام و اصحاب وی
وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که آمد به ایشان رَسُولٌ فرستاده‌ای مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدا
یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در تیسیر گوید رسول بمعنی رسالت و مراد از آن کتاب
یعنی چون آمد به ایشان کتابی مُصَدِّقٌ باور دارنده و موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آنچه با ایشانست
نَبَذَ فَرِيقٌ بیفکندند گروهی مِنَ الَّذِينَ از آنان که أُوتُوا الْكِتَابَ عطا داده شده‌اند توریة
یعنی علماء ایشان بینداختند كِتَابَ اللَّهِ توریة را یا قرآن را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس پشت خود
کنایت از استخفاف بدان و ترک عمل بدان و گویند توریة را در پیش روی داشتند و لیکن بدان عمل نمی‌کردند
گویند توریة را در حریر و دیباج می‌پیچیدند و به زر نقش بر آن می‌کردند اما حلال و حرام آن را رعایت
نمی‌نمودند كَأَنَّهُمْ گوییا که ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی‌دانستند که تهدید است یعنی می‌دانستند
که قرآن کتاب الله است و محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر مبعوث در آخر الزمان اما تجاهل می‌کنند
و از روی حسد و عناد ... و هر که چیزی داند و بر آن کار نکند حکم کسی دارد که نداند
جاهل باشد بیت از من بگوی عالم تفسیر گوی را، گر در عمل نکوشی نادان مفسری، بار درخت علم
ندانم بجز عمل، با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری. نوعی از علماء ایشان بدین بعد متابعت سحرات و عملیات
جانب پیغمبر باید وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند یعنی بیا که کتاب خدا را پس پشت انداختند و پیروی کردند
... آنچه که متابعت نمودند مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ آنچیزی که می‌خواندند شیاطین جن
یا انس یا هر دو طایفه و آن چیز سحرات که ایشان تلاوت می‌کردند عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ در زمان
پادشاهی سلیمان علیه السلام علی بمعنی فی آید یعنی فی زمان ... علی عهد فلان ای
فی زمانه یا بمعنی آنست که علی ... ملکه ... الملک سلیمان و
ایشان از قید ... یعنی ... سلیمان
قوام ملکت ... واسطه سحر بوده ... اختلاف روایات و اضطراب اقاویل
و ... صحیح ... آنست که در زمان عهد سلیمان با ... از میں ساکنان ربع

آسمان کلمات فرا میگرفتند و یک سخن راست را با هفتاد دروغ در آمیخته به جمع کاهنان میآوردند
میرسانیدند و کاهنان به تصنیف و تألیف آن اشتغال نموده بقید کتابت در میآوردند حضرت
سلیمان بر آن حال وقوف یافته آن نسخه‌ها را بعنف از ایشان بستد و در زیر کرسی خاص خود دفن کرد
و سدی گوید شیاطین الانس که جماعتی بی باکان و ناپاکان بنی اسرائیل بودند و مطابع ایشان
محافظت حدود شرایع اتفاقی نبود شعبدها و ... کهانت ... و مینوشتند
و بدعات ... ایشان ... مشغول میبودند چون سلیمان بر خبث عقیدت
و مکروه نیت ایشان که به وسواس شیطان آن اساس نهاده بودند اطلاع یافت بفرمود تا آن
نوشتها را بحضرت آوردند و در صندوق نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت خود مدفون کرد
چون نوبت نبوت و مدت پادشاهی او متناهی شده بساط سلطنت او مطوی گشته منشور ملک
بنام دیگری ... یکی از مردهٔ جن خود را در صورت انسانی بر ... بنی اسرائیل
عرضه کرد و گفت ... شما را بگنجی دلیل باشم که مثل آن نیابید ... و ...
مردمان تا هیچ یابند ... هم جنس او بودند آن سخن را ... قبول
اصغا نمودند ... آن دفینه را از زیر تخت سلیمان بیرون آورده ...
و ... که سلیمان را خاتم مملکت از دست رفته بود و ملک ... واسطه فقد تمکین در ...
تمکین ... آن را در خانه یا خلوتخانه زیر زمین مخفی کرده‌اند و چون نوبت سلیمان باخر رسید
و صحیفه حیات او مطوی شد دیوان آن نسخه را از زیر تخت او بیرون آورده میان بنی اسرائیل
... و آوازه بر آوردند که ... دولت و قرار مملکت سلیمان علیه السلام بدین علم بوده و در میان خواص
... افکندند ... گفتند معاذ الله که سلیمان بدین ... نموده باشد بلکه انتظام
ملک و قوام پادشاهی او بتایید وحی و الهام الهی بود اما ارذل بتعلیم و تعلم سحر اقبال نمودند
آن را علم سلیمان نام نهادند و نیرنجات در میان اوباش بنی اسرائیل فاش شد ... سحر سلیمان
در باطن ... و جوان تمکن یافت و بعضی از یهود که در زمان حضرت پیغمبر صلوات الله علیه بودند
بهمان منوال متابعت اسلاف نموده سلیمان را ساحر می‌دانستند و چون سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم او را در میان پیغمبران یاد کرد زبان طعن بگشادند که عجب است از محمد صلی الله علیه
و آله و سلم که پسر داود را پیغمبر میداند و او نبود مگر ساحری ... حق سبحانه حبیب خود را خبر داد که
از ... و هر چه یهود بدو نسبت میکنند پاکیزه و بری است وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و کافر نشد سلیمان
یعنی جادوئی نکرد که کفر ... اما چون یهود ... عمل سحر منسوب میکردند ... کفرات
کافر ... کافر گفته باشند یا تعبیر کرده از سحر بکفر و آن از قبیل اطلاق سبب باشد بر مسبب

وَلٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ و لیکن دیوان زمان او كَفَرُوا کافر شدند يُعَلِّمُونَ النَّاسَ در آموختند
مردمان را یعنی مخذولان زمان او را بعد از سلیمان السِّحْرَ جادویی و آن در لغة عبارت
از چیزی که در آن دقتی باشد و سبب آن خفی بود و در اصطلاح گویند سحر چیزیست که انسان در
اتمام و اظهار آن مستقل نتواند بود و در تحصیل آن محتاج باشد بتقرب شیاطین و لهذا
کار تمام نشود مگر کسی را که در شرارت و خبث نفس مناسبتی با دیوان جز تناسب در تعاون
شرطست و معتزله برآنند که سحر اصلی نیست مگر شعبده و تخییلات و در نفس الامر حقیقتی ندارد که
ملکه نمودیست بی‌بود و لا مشتبه شود بمعجزه و دلیل ایشان قصه سحره فرعونست که در خیال
مردم چنان نمودند که عصا و رسن ایشان مار شد و یُخَیَّلُ إِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى و نزد اشاعره
سحر را حقیقتی هست بظهور آثار و تأثیر او بر این خرق عادت در عقیب اعمال سحر و تأثیر سحر در حضرت
رسالت صلوات الله علیه که یهودی لبید بن اعصم و دختران او کرد و نزول معوذتین جهة دفع آن شاهد
این قولست و اقسام و فصل و وجوه که امام در تفسیر کبیر آورده هشت است اول سحر کواکب و آن
منسوبست بایشان که بمعاونت کواکب در اوقات معینه خواتیم میسازند و بخواندن
دعوات کواکب و سوختن بخورات مناسب و توجه تام بود در اظهار آثار سحر میکنند
دوم وهم و آن مستندست باصحاب اوهام و ارباب نفوس قویه و چشم زخم و تعریضات بکه
قتلها که اهل هند را میباشد از این قسم است سوم عزایم و آن تسخیر جن است که میدیند اما آن از استعمال
چیزی حادث شود و رقیه و دخنه نیز از معاونات اوست چهارم تخییلات و چشم بندی و آن
شعبده باشد و بنای این باب بر غلط بصر است چنانچه در بعضی اوقات قطرات نازله
خطی مینماید و نقطه جواله مشتعله دایره تصور میکنند و علی هذا پنجم طلسمات و حدوث
آن از ترکیب آلات باشد یا بر نسب هندسی یا ضرورت خلا یا اسبابی دیگر چنانچه از جعاب نوعی
در هیکل او و شکل یحیی تخاذ نموده ساخته و از این قبیل در دیار مغرب بسیار بود ششم استعمال
بخواص اشیا از ادویه و احجار و غیرها و از این قسمت نیرنجات و شمومی قاتله و ترکیب مدهشه
هفتم تعلیق قلب و آن تصرف مدعی سحرست در قلوب ضعیفه باظهار معرفت اسم اعظم و
ادخال خوف در خاطرها ایشان و پیدا کردن ذوذان در لهجه و امثال آن از این جمله است هشتم
مکر و فریب و آن سعی کردن باشد بنمامی و سخن چینی و انواع تضربات از وجوه خفیه لطیفه
میان دوستان دشمنی افکنند و جماعتی را از دوستان جمعیت بجای رسانند تفرقه اندازند و این
خود در میان اهل بود کارد شایعست و تعمیه جمعی سحر همین قسم ثانی باشد از این اقسام و الله
اعلم وَمَا أُنْزِلَ و دیگر متابعت کردند یهود آن چیزی را که فرو فرستاده شد یعنی تعلیم داده شد

مردم را جادوی خود و آن سحری که قوی تر از سحر ایشان متروک گشته است عَلَى الْمَلَكَيْنِ
بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل و آن بلدی بوده است بقرب کوفه و گویند از نصیبین است
تا رأس العین و بقولی بکوه دماوند هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته
بر یافی و نزول سحر بر ایشان جهة آن بوده که در زمانی که ایشان در زمین بودند جمعی از سحره
دعوی نبوت پیش گرفتند چیزهای غریب بقوم مینمودند که در نظر ایشان صورة بین را بظهور آن غرایب
فریب میدادند حق تعالی بالهام یا بواسطه یکی از انبیا ایشان را کیفیت این علم در آموخت تا جمعی
دیگر را تعلیم دادند و آن شعلان بر کیفیت سحر و حقیقت آن اطلاع یافته معارض مدعیان نبوت
کنند و ایشان را در معارضه منفعل و منخجل زده ساخته سایر خلق را باستخفاف با ایشان رهی
ساختند و گویند نزول ایشان از آسمان بزمین برای همین بود اما انجه در اکثر تفاسیر مذکورست
و میان خاص و عام مشهور آنست که چون قابیل هابیل را بقتل رسانید و چنان امری شنیع
فعلی قبیح از فرزندان آدم علیه السلام بظهور رسید معترضان ملایکه که در بدو آن تفلت
لا تجعل فیها من یفسد فیها زده بودند دلیر وار در موقف مناجات گفتند خدایا کریم
این گروه چنین عملها از این کتاب خواهند نمود و خاکیان بی ادب را سان خطر فرمان خواهند
داشت از حضرت کبریا خطاب رسید که ای عزیزشدگان ندای عبادت و طهارت و عصمت خود
فریفته مشوید و زبان ملامت در حق عصاة بنی آدم مگشایید که گر شما از آن بواعث شهوات
و دواعی فتن و آفات که در نهاد ایشان نهاده ام و در ذات شما بودی آن و دیدی از آن که از ایشان
مشاهده نمودید از شما صادر شدی بیت .... زبان می قدحی بخورده معذوری
که دعوی پاکی و مستوری ملایکه گفتند معاذ الله اعتقاد ما آنست که با وجود قوی
غضبی و شهوی ممکن نیست که از ما مثل این عملها سرزند گفتند ما را آزمایش کنید در نوع اصفیا
و فرمان تا اختلاف کنیم حق تعالی فرمود که پس از میان خود جمعی را اختیار کنید که از همه در
خضوع و عبادت زیاده باشند تفسیر آورده که ملایکه جبرئیل و میکائیل را اختیار کردند
و ایشان تضرع کنان از حضرت عزت استغفار نموده معاف گشتند و ملایکه دیگر از این
اهل ملکوت اعلی هزار فرشته برگزیدند و آیشان صد تن را در اختصاص برکشیدند از
صد دوازده را نظر قبول بشنیده شدند و از آن دوازده سه تن را که در خضوع و نیاز از همه
پیش بودند گزیدند عزا و عزایا و عزائیل و این اسامی بفتح عین و تشدید زای و
دیگر عین و تخفیف زای آمده بر حضرت عزت با ایشان خطاب کرد که من شما را از صفت
و آنچه که بنی آدم راست بهره عطا فرمودم بحکومت زمین میفرستم و بعبادت و اقامت حدود فنی

کرده از قتل حرام و شرب خمر و زنا و سایر مناهی نهی میفرمائیم بروید و امر و نهی مرا پاس
داشته قدم از حد فرمان برداری بیرون منهید ایشان قبول کردند و حق تعالی طبع آدمیان
بر ایشان داده ایشان را بعرصه زمین فرستاد ایشان از ذروه افلاک بمرکز خاک تحول
کرده برنگ آدمیان بر آمدند و در اکل و شرب و سایر شهوات شریک ایشان شدند روزها
بر مسند حکومت میان مردم داوری کردندی و شبها بقوت اسم اعظم بآسمان رفته در صوامع
عبادت خود بسر بردندی تا آن زمان که صیاد قضا بدام بلا ایشان را ابتلا کردانید بیت
اول که بسیر باغ و بر بگشادیم . گفتیم که از قید بلا آزادیم . صیاد ازل کرشمه کرد بما . ما نیز بچشم کیان
بدام افتادیم . آورده اند که چون بزمین رسیدند از روی خوش دل ایشان بدید آمد چون
اکل و شرب اتفاق افتاد تغیری در خود مشاهده نمودند عزائیل دانست که آن مقدمه نتیجه نیکو
نخواهد داشت روی نیاز بدرگاه حق آورده گفت الهی خطا کردم خطا کردم که رخت از
ساحت لاهوت بمضیق ناسوت آوردم بیت الهی ظلم کردم با تن خویش . وز این عجز
خجلی دارم ز خویش . رهایی ده ز زندان نمودم . بیا عرصهٔ دار السرورم . فضل ربانی
ضراعت او را بمحل قبول رسانید و طبع آدمی از و زائل کردانید و او بجای خود رفته بسجده
شکر در افتاد گویند چهل سال در سجده بود و بعد از آن در پای ایستاده و تا قدرش لمحه ساخته
در هیچ کس نمیکرد پس هاروت و ماروت در زمین حکم میکردند و شب در آسمان بطاعت بودند
می آوردند هنوز یکماه تمام از هبوط ایشان نگذشته در چاه شهوت افتادند و آنچنان بود
که روزی در اثنای اشتغال برفع مهمات زنی بمحفل ایشان در آمد بیت از عنایت
فریبنده لبانی . و زین زاهد کشی شوخ بلایی . نهالی لولو ز لعل خوش آبی . لبی خوشتر ز آب زندگانی
ملاحت را ز حسنش رنگ بر روی . حلاوت را ز لعلش آب در جوی . گویند ملکه بود از اهل
لطف تقریر و حسن تدبیر آراسته و دران روزگار بحسن و جمال نظیر خود نداشته از شرق حسن
چون رخسار آبدارش خورشیدی طلوع نکرده بود و بر جویبار خوبی چون زلف تابدارش
سنبلی ظاهر نگشته و از غایت خوبی او را زهره گفتندی و نام شهر پارسی ناهید بود و بفارسی
بیدخت و گفته اند همین ستاره زهره بود که بر صورت زنی از آسمان بزمین آمد جهت امتحان
ایشان و باز باسمان رفته در معالم آورده که زنی بود جمیله و با شوهر مخاصمه داشت بمحکمه
در آمد و بروی نگین و زلف مشکین و کلام شیرین دل ایشان را بغارت و یغما برد بیت
بدل جوی و عشق ساز و شوخ چشم و غمزه زن . خوبرویی کاینچنین باشد بلای جان بود . فی
الحال جادوی مهر او بجان یکی او رخسار دل افروز و دل آتش سود افکند و طره طرارش دل دیگری از

ره برد و پیکان محبت جانها ساخت بیت یکی را پای در گل مانده از عشق . دگر را
دست بر دل مانده از عشق . القصه هر دو باتفاق مرافعه مهم او را تا آخر افکندند و چون مجلس
خلوت شد ما فی الضمیر بیکدیگر ظاهر کردند و هر دو را معلوم شد که در آتش عشق حریق اند و در
قعر دریای ناپیدای شوق غریق بیت یکی گفتا که دل ما را ربود . دگر گفتا
بر من آفت جانهای عشق . بعد از آن هر دو باتفاق آمده ایشان اظهار طلب وصال او کردند
از مضمون آن غمهای بر سخن کم ع عاشق تبعی تو ایم از تو چه پنهان داریم . معلوم فرمان کرده
امر اظهار کرده اند و دیگر تمنا خوبی و صحیح ندانی که بمعوض جواب داد که مطلوب شما ما یسر است
که انصاف من از شوهر ستمکار بستانید و برای من بحکم کنید یکی گفت من میترسیم که عذاب عشق
حق بسیار است دیگری گفت مکر نمی دانی که عفو و رحمت حق بسیار است القصه بخواهش حکم
فرمودند و بعد از آن راضی شد گفت وقتی از شما کام دل برآید که بت پرستید
اقدام نمایید و طواف کعبه مجاورت ... کرده و کیا ... قبله پرستش ...
و آن هنگام در کلش بر خورد ... خصم ... آن زن ...
را قسم بکشید ایشان ابا میکردند ... که گفت
تو ایم کردید شرط ... ایشان تامل کردند که عبادت
غیر حق کاری بسیار عظیمست و قتل ناحق بسیار شنیع و شرب را ... بیت
... کمترین مجمع الفسادات ... الخبائثات
بر کسی کز خمر ... کند . لاجرم ام الخبائث ... کند . کس بهشیاری کردد ...
... القصه ... عقل ... کرده
و کرشمه ساقی شیرین کار با آتش شراب ... عقل ... کرد
را ده چنان آتشی بر فروخت . که همی خواد کار دلدار ... سوخت . بعد از ظهور ...
سدهای زهره بود از ایشان وجود گرفت و مست و بیهوش افتادند بیت عشق ...
کرد مست و کند . حق تعالی ... کند . حق سبحانه در ان حال ... هفت آسمان ...
اطلاع داد تا ایشان صفت نیکان و در کردکان خود دیدند و از آن وقت باز انضاف آدمیان
دریغ استغفار نکاه کار ان زمین میکنند آورده اند که آن زن اسم اعظم از ایشان تعلیم
گرفت و بقوت آن اسم بآسمان رفت و خدای او را مسخ کردانید صورة او بصورت کوکبی تحویل
یافت و آن زهره مشهور بود ... و اکثر علما بر آنند که مسخ شدن آن زن منسوب نیست
اما این قول که آن زهره ... کرد تعالی وقتی که آسمان آفرید کواکب ...

و زهره یکی از سبعهٔ سیاره است و دو شن ترین کوکبی از خمسهٔ متحیره که خدای قسم بآن
یاد می کند فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس بلکه خدای تعالی آن زن را مسخ کرده بصورت
شهاب و بر آسمان معذب است با چون سایر ممسوخات رجوع او با آتش شد و انکه دلالت
کرده آنکه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه زهره را دیدی گفتی لعن الله
الزهرة فانها فتنت ملکین بجهت توافق اسمین است القصه هاروت و ماروت روز
دیگر با هوش آمدند حال خویش بر منوال ایام گذشته یافتند درود خجلت و ندامت دل
ایشان با تیره ساخت و شعلهٔ حسرت و غرامت در دل ایشان برخیزد شد بیت
گفته بودی که سرانجام روی در سر عشق • آه و درد او درد که جان بخاید • خواستند
که بمقعد خویش باز روند نتوانستند و پرو بال خود را شکسته دیدند با شتداد کرده ایشان
را از خجلت حالا و گریان چون کار دو آن دیدند که نزدیک ادریس علیه السلام که پیغمبر
زمان بود رفته التماس نمودند که برای ایشان استشفاعه کند ادریس دعا کرد و حق تعالی ایشان
مخیر کرد ایند میان عذاب دنیا و عقوبت عقبی در تکمله آورده که جبرئیل علیه السلام فرشته
دیگر به زبان را بر نزدیک ایشان آمد و خبر داد که اسم شما تغیر یافت هاروت شد و نام
ماروت و شما مختار بد میان محنت این سرا و مشقت آن سرا ایشان بمشاورت جبرئیل عذاب
این جهانی راضی شدند و حالا در چاه بابل محبوس شدند و معلق آنند که ایشان تا با انتها هفین
مر شد در معالم آورده که کسی بجهت تعلم سحر بایجا رفت و معتزل ما دید سر نگون آویخته چشمها
ازرق و رویها سیاه و از زبان ایشان تا آب چها انگشت فاصله بیش نبود از تشنگی
فریاد میکردند آن شخص از مشاهدهٔ این صورت متحیر گشته کلمهٔ لا اله الا الله بر زبان
راند ایشان پرسیدند که چه کسی گفت یکی از آدمیان گفتند از کدام امت گفت از امت محمد
صلی الله علیه وسلم ایشان چون نام محمد شنیدند بر سبیل مبالغه سؤال کردند که مگر
بعث محمد آفتاب جمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم از افق بعثت طالع شد و ماه ...
بیکال انشراق مطلع ظهور کامع گشت گفت آری گفتند الحمد لله علی بعثته بیت
نشده ای بخان سم دید که جانان آمد • دل بعد دل ز نو در دل جانان آمد • آنگه گفت بشارت
بما تحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه جراحت گفتند از آن سبب که او پیغمبر آخر
زمان است بعثتی او نزدیکی قیامت و وخته اخه بعثت او بر قرب قیامت دلیل باشد و چون
وقوع انقضاء عذاب ما قیام قیامت است و آنحضرت که فرشته از قرب آمدن ظاهر گشت امید وار
میباشیم که نزدیکی ما از این عذاب رهائی روی نماید در بعضی تفاسیر آورده که ذکر ایشان

گاه واقع نشد اما قصد آن کردند و بعجز قصد نام ایشان تغیر یافت و در بابل محبوس با
بعذاب و عقوبت و جمعی بر آن رفته اند که ما در وما انزل علی ما فیه است جهت اضافه سحر
بسلیمان و ملکین می کردند حق تعالی ایشان را از آن تبرا کرده اند و در بیان سلیمان گفت وما
کفر سلیمن و در بیان ملکین گفت وما انزل علی الملکین یعنی فرستاده نشد بر دو فرشته
جادوی و قول اول اشهر است وما یعلمان و نیاموختند آن دو فرشته جادوی من احد
حتی یقولا هیچ کس را تا گویند پیش از آموختن انما نحن جز این نیست که ما فتنة آزمایش
خلقیم از خدا یعنی هفت بار گویند فلا تکفر تو کافر مشو با اعتقاد کردن که بر عمل سحر کاهی
مترتب نیست یا آنکه میاموز که چون آموختی بخود ایمن نیستی که بدان عمل کنی و بعمل کافر شوی
و تعلیم فرشتگان بمعنی اعلامست چنانچه مثلا کسی نزد فقیهی آید و پرسد که ربا و در ما چگونه
و فقیه در جواب گوید ربا و طرز نکریت ... بر ... بعضی ... تعلیم ... کنی
چنین کن بلکه تنبیه و تحذیرات و این جا معلوم شد که علم سحر و بکرشت و عملش کبر جانیست
شروع کرانست و از کتاب آن دو کرد و تلطف لاحزار آورده که هیچ کس بشناخت سحر کافر نگردد
تا عمل نیارد هیچ کس شناخت نتی فاسق نشود تا ارتکاب آن نکند و گفت اگر کسی گوید من سحر
میدانم اما آن را نیک خدانم و دانم که حرامست و بالصحة آن اعتقاد ندارم دیگری نیاموختم و نیاموزم
بر وی هیچ نباید زیرا که آموختن کاتب معالجه جهت حرام نیست در مجلس فاروق اعظم
کسی با تم ... فلان می ... و هیچ ... الله حد یان یقع فیه لکیه
نگوی با شناسم تا تو تم سیل مکرده • بر ... یتعلمون پس می آموزند
از آن دو ملک و بقول ثانی که ما نافیه گرفته ضمیر ... راجع بکفره ... یعنی می آموزند سحر
کفر ما یفرقون به آنچیزی که جدائی افکنند بآن بین المرء و زوجه میان مرد و زن آن سحر
هم و است بین الزوجین که فرزکی از ندم چون ... بواسطه ... باشد میان ایشان و قول اول صحیح
که آن هاروت و ماروت سؤال سحر میکنند ایشان بر سبیل اعلام سائل را الزام خبری ...
مشتمل بر موعظه و نصیحت و در کیفیت تعلم از ایشان خبری جامع در مسند حاکم ابو عبد الله
و عمان ... در بحر الحقائق آورده که از هشام بن عروه رحمه الله از پدرش از عائشه رضی الله عنها
که بعد از وفات حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات زنی از اهل دومة الجندل
نزد من آمد و چون کلش سحر و از آن کلش روحش اصطفاء ... صدق و صفا حال ...
قطرات حسرات از فواره چشم روان کرده چنان بود که گریست که من بر وی رحم آمد بیت
از دیده ماه ... کی ابوان ... • ... آن سرو ... • ... که ...

همین میگفت که وا ویلاه من شرّهم بر حال خود میگریست که از خوف هلاک شوم عائشه صدیقه
رضی الله عنها میفرماید که از غایت اضطراب آن زن باستیفاء قصه او اهتمام نمودم گفت یا ام
المؤمنین شوهرم غایب شده و من در فراق وی عمری تنگ کامی میآمدم ع عجوزه مرا پدید بود
که [illegible] روزی عجوزه بخانه من در آمد و از شکایت روزگار خود حکایتی با او در میان نهادم
گفت اگر بفرمان من کاری کنی چنان کنم که او بمن آید تا بی مقصود تو حاصل گردد و مطلوب بحصول
واصل شوی من آن سخن را غنیمت شمرده عنان اطاعت بقبضه ارادت او سپردم و آن شب هنگام
بیامد و دو سگ سیاه و [illegible] کوید دو سگ سیاه همراه آورده من بر یکی سوار گردیدم و
خود بر دیگری نشسته بانک [illegible] بر بابل رسانید بجاه [illegible] دیدم بپایها آویخته گفتند چرا
اینجا آمدی گفتم جهت آنکه سحر بیاموزم گفتند ما فتنه مردمانیم از کفر بگرد و بخانه خود بازگرد
ابا کردم و گفتم **بیت** ای آنکه پند میدهیم از بلای عشق ٭ چندین مدم که آتش من تیزتر کنی
گفتند چون سخن ما نمی‌شنوی برو و در آن تنور که مقابل است ادرار بول کن پس بتنور آمدم هول
من مستولی گشته باز گردیدم و گفتم آنچه فرموده بودید بجای آوردم گفتند چه دیدی گفتم هیچ
ندیده بودم گفتند تو راست نگفتی باز دیگر گفتند برو بلا در خود [illegible] از کفر و عصیان در گذر دیگر بار
مبالغه کردم و نمی ایمان علمی [illegible] بودند چون پس بتنور آمدم لرزه بر اعضاء من افتاد و ترسیدم
ولیکن باز گشتم و گفتم آن عمل کرده شد دیگر چه میباید پرسیدند که چه علامت دیدی گفتم
چیزی بنظر من در نیامد گفتند پس آن فضل از تو [illegible] رفته است باز گرد بمکان خود و کار
شو من سخن نشنودم و بار سیم آن کار فرمودند و رفتم در تنور بول کردم سواری دیدم که
از آهن بر سر نهاده از نهاد من بیرون آمد و سوی آسمان رفت از نظر من غایب شد باز پیش
ایشان آمدم و صورت واقعه تقریر کردم گفتند راست گفتی آن ایمان تو بود که بیرون آمد
رفت من آن عجوزه را گفتم این همه رنج کشیدم و ایمان بر باد شد و ایشان با من هیچ نگفتند
و حالا میگویند باز گرد آخر چیزی نیاموختم چون بازگردیدم پیرزن گفت هر چه بخواهی اکنون هر چه
مراد تست چنان میشود تعلیم همین بود که شنیدی مجازی آوردی پس مشتی گندم بمن داد
گفت تخم بپاش بگو تا بروید من آنرا بکشتم و گفتم سبز شو سبز شد گفتم شاخ و برگ بیاور فی
الحال آنها بروی آشکارا گشت دیگر گفتم پس رسید تمام شو فی الحال شد گفتم آرد شو شد
بدان صورت بر آمد گفتم نان شو فی الحال نان گشت چون دیدم که هر چه میخواهم حاصل
میشود پشیمان شدم بخدای یا ام المؤمنین هرگز هیچ عمل نکردم برای هیچ کس و هیچ نیز نکرده و ما هم
و هستند جادوان یا شیاطین **بِضَآرِّينَ بِهِ** هیچ یک را زیان رساننده **مِنْ أَحَدٍ**

إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بقضا و قدر خدای **وَيَتَعَلَّمُونَ** و می آموزند **مَا يَضُرُّهُمْ** آنچه ایشانرا ضرر کند
و زیان رساند در دین سرا و در آن سرا **وَلَا يَنْفَعُهُمْ** و سود نکند مر ایشانرا نه در دنیا و نه در عقبی
مکر آنست که ضرری باشد که فی الجمله نفعی در و متصور بود و این که ایشان تعلیم میگیرند از آن
عین نافع **وَلَقَدْ عَلِمُوا** و هر آینه یک دانسته بودند آن که **لَمَنِ اشْتَرَاهُ** هرکه عوض بخرید
به پسندید و بیاموزند و کار بندد در این سرا بی برانت **مَا لَهُ** و نیست او را **فِي الْآخِرَةِ**
در آن سرای **مِنْ خَلَاقٍ** نصیبی و بهره از نیکوئی **وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا** و بد چیزیست که فروختند
بِهِ بدان چیز **أَنْفُسَهُمْ** نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند و کتاب خدای را پس پشت
افکندند و این کاریست بغایت قبیح که از ایشان صادر شد **لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** اگر هستند
ایشان که دانستند بان این سودا را چنانچه دانستند ضرر سحر را ولیکن ندانستند دانا و بسیل
توکید نفی اثبات علم که در مر ایشانرا و در آخر نفی میکند که لو کانوا یعلمون و نکته آنست که
علم برای عمل است چون علم ایشان بر پیروی عمل آراسته نشد گوئیا که متبلع گشتند از علم و نیز
بصائر کوئیم انتد که این عمل موجب عقوبه آن جهانیست اما تفصیل عذاب آخرت را نمی دانستند و
گفته اند ایشان در عرفه بودند بعضی عالم متعاند و جمیع اهل عقل آنرا میگویند دانستند که
عمل شنیع است و ایشانرا میفرماید که اگر چیزی دانستند قباحت این امر بر ایشان مخفی نماند و خواص
نیمی آمده که این آیه بر طشتی از مس بکیرند بی قلعی بنویسند بآب ظاهر باک و باطن پاکیزه و بعصا با
سحر نموده بآب قراح بشویند تا سحر از وی زایل گردد و اگر در خانه باشند سحر اهل آن خانه کارگر نشود
باذن الله تعالی **وَلَوْ أَنَّهُمْ** و اگر این جهودان **آمَنُوا** گرویدندی به محمد صلوات الله علیه
و قرآن را تصدیق نمودندی **وَاتَّقَوْا** و پرهیز کردندی از سحر و کیش جهودی **لَمَثُوبَةٌ** جواب لو
و تقدیرش آنکه لاثیبوا مثوبه هر آینه پاداش یافتندی پاداشی **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزدیک خدای
خَيْرٌ بهتر از آن رشوت که میستاندند بکتمان نعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فعل را حذف
کرده و باقی را جمله اسمی ساخته تا دلالت کند بر ثبات مثوبه و جزم و بجزیه آن **لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**
اگر باشند که بدانند که در این کلمات تاکیدات و مبالغه دارند که علم که بدان عمل نکند از جهل
اقبح است برای آنکه بر عالم حجت شود که دانستی و کار نبستی **بیت** دانشت هست کار نبستی چو
حجت هست صفت نکشی کو ٭ محققان در قصه هاروت و ماروت گفته اند یکی آنکه گروهی
نظری و عقلی اند که همچون ملکین اطاعت کنند و هر دو را که عبارت از قوه شهویه است در چاه بابل
شقاوت محبوس و معذب بماند و در بحر الحقایق آورده که مثال این حکایت است حال هاروت
روح و ماروت قلب که از عالم علوی روحانی به زمین عالم جسمانی آمدند از برای اقامت و احد

حق وحقیقت و از هاویهٔ اسم بطلان و نکرت بس مغتش شده‌اند زهرة الحیوة الدنیا
و در دام فریب شهوة افتاده شراب غفلت از جام حرص در کشیده و بت هوا را می‌پرستند
با لذات حتی نفسی از مید ندلاجرم بجاه و مال جد و سکون او نجد بدین ملتفت بمقبلات
و معرض از طاعات بعذاب بعد و عقوبت حرمان معذب و معاقب‌اند ع والکرم جانا که
چنین آید بیش ‌ و چون ذکر حالات بعضی از بنی یهود که قبل از بعثت واقع بود بآیات قرآنی
شده بود فرمود چند کرد بعد از بعثت مرتکب آن شده‌اند از طعن بپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و قدح
در دین و کید و تخلیط و امثال آن بیان میفرماید و از جمله قصد ایذای آنحضرت بوده صلوات
الله علیه و سلامه است و حقیقت این سخن آنست که عرب در جاهلیت اصطلاحی داشته که
در وقت افتتاح سخن مخاطب را گفتندی راعنا یعنی مراعات کلمات ما کن و گوش بسخنان ما
دار مؤمنان نیز بهمین طریق در مجلس رسالت خطاب با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همین عادت مسلوک می‌داشتند یهود بدین نکته وقوف یافته غنیمتی شمردند و از استماع این کلمه
بغایت خوش وقت گشتند چه لفظ راعنا در لغت ایشان دشنام فاحش و قدحی عظیم بود با یکدیگر
گفتند تا غایت این کس یعنی محمد را صلی الله علیه وآله وسلم در سر دشنام میدادیم بعد از این در
علانیه او را بدین لفظ تکلم کنیم و از فصحاء عرب کسی بدین مطلع نخواهد شد پس [illegible]
سید انبیا صلوات الله علیه آمدندی و در قاعده زبان [illegible] کرده گفتندی راعنا یا محمد صلی الله علیه
وآله وسلم سعد عباده رضی الله عنه که از سابقان انصار بود [illegible]
دانسته بدقایق لغت عبری وقوفی تمام داشت [illegible]
کرد و گفت یا اعداء الله بر کینه کنید این کلمه که بعد از این از هر که بشنوم گردنش را بضرب شمشیر
از کشیده باد سر فارغ سازم ایشان گفتند ای سعد [illegible] این زمان کلمات که شما هم
بآن خود میگوئید [illegible] در حال این آیه فرستاد و مؤمنان را ادب معامله تعلیم کرده
از آنچه توهم قدحی داشته بپرهیز فرمود بدین وجه که یا ایها الذین ای کسانی که از روی
صدق امنوا ایمان آورده‌اید لا تقولوا راعنا مگوئید لفظ راعنا که یهود گفتند تا شما
را دست آویز ساخته این کلمه می‌گویند و در لغت ایشان دشنامی بود مشتق از رعونت یا بدین معنی
میگفتند که راعینا یعنی راعی غنم ما و محققان گویند معنی راعنا بعربی آنست که گوش بما دار تا
من گوش تو میدارم و این صورت مودی مساوات است و توقع برابری با فضیلت پیغمبر از ادب
دور باشد و مسلمانان در مخاطبه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بادب مأمور بودند
لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس مؤدب بعنایة در مکتب هدایة ایشان را مؤدب

ومهذب گردانید که رعایت آداب موجب زلفت و قربتست بیت بی ادب گفتن سخن با خاص حق
دل بمیراند سیه دارد ورق ‌ آن که [illegible] ادب [illegible] و چون
نهی کرد از گفتن این کلمه با دادن لفظی دیگر که مشتمل بر خضوع و نیاز بود امر فرمود وقولوا و بگوئید
انظرنا بنگر بسوی ما یا مهلت ده ما را در قیام بدانچیزی که فرمودی تا ما نیز بتعظیم آن اوقات
نمائیم واسمعوا و بشنوید یعنی بگذارید بسمع طاعت و قبول نه چون سماع یهود که گفتند
سمعنا و عصینا یا سخن حق بشنوید و دیگر آن کلمه مگوئید تا یهود را مجال قصد این تلفظ با
نماند وللکافرین و مرکافران راست یعنی آنرا که بر سبیل سب و قدح این کلمه گفتند [illegible]
بجای [illegible] تهاون انبیا [illegible] عذاب الیم عذابی دردناک
که هرگز انقطاع نیابد و دم بدم فزون گردد ابن السماک رحمه الله علیه فرموده که اگر عذاب دوزخ
چون عذاب دنیا نوع گذشتی هر آینه آسان بودی و اما چون الیم گفت یعنی الم او آنست که [illegible]
[illegible] از آن ضرب هیچ [illegible] آید و آن در دوزخ
مضاف کرده [illegible] منقطع می‌شود نعوذ بالله
من عذاب الله بیت یا رب از هیبت عذاب الیم ‌ [illegible] و دل [illegible] از عذاب
خودم رهانی ده ‌ بجناب خود امانی ده ‌ وانقبایح احوال یهود بعد البعث معاداة مؤمنانست و
معاندت با ایشان آورده‌اند که جمعی از مسلمانان انصار که میان ایشان و یهود در
جاهلیت عقد مواخات و مصاحبت و عهد موالات و مجالست واقع شده بود تالیف قلوب
ایشان میکردند یهود را از روی آشنائی و صحبت قدیم در خلا و ملا بپذیرفتن اسلام و انقیاد احکام
شریعت دعوت می‌کردند و ایشان از روی عناد و عداوت میگفتند که ما در ابطال کیش یهود
و قبول دین محمدی صلوات الله علیه خیر دینی و آخرتی خویش نمی‌بینیم هر آینه آنرا اختیار کرده
صلاح هر دو جهان از دست می‌دادیم [illegible] ضمایر و مکنونات سرائر ایشان
آشکار کرد تا در میان اصحاب و احباب فضیحت شد و دروغ ایشان بر آشنا و بیگانه
ظاهر شد و فرمود که ما یود دوست نمیدارند الذین کفروا آنانکه حق را پوشیدند من
اهل الکتاب از آنها که اهل کتابند چون یهود ولا المشرکین و نه مشرکان یعنی ایشان
نیز خوش نمی‌دارند جمع کردن میان یهود و عبده اصنام چه هر دو بر کفر مجتمع‌اند [illegible] یکدیگر
خواهند بود و هیچ کدام از ایشان نمیخواهند ان ینزل آنکه فرستاده شود علیکم بر شما
من خیر هیچ نیکوئی من ربکم از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه خیرهاست
[illegible] نعمتها [illegible] دنیا و آخرت [illegible] و کرامت وحی است و یهود و مشرکان [illegible]

ضلالت و عظما بجامع جهالت بودند بواسطه میل بدنیا و عناد و رغبت بجاه بی اعتنا بایشان آ
از نزول علوم سماوی که خلاصه مفهوم آن منع استماع نجب مال و متابعت جاه با لطبع کراهت
داشتند و نمی خواستند که مسلمانان بسعادت تلاوت کلام ربانی و دولت استماع و اتباع آیات
سبحانی مستسعد باشند و گفته اند یهود دعوی میکردند که ما دوستان خدائیم و او باید که پیغمبری از ما
تمنای آن بود که پیغمبری بولید بن مغیره و نعیم ثقفی بسد حق تعالی رد کرد بر ایشان ما
میفرماید والله یختص و خدای اختصاص میدهد و بر میگزیند برحمته برحمت خود وحی و دین
اسلام من یشاء هر کرا او میخواهد نه هر کرا ایشان میخواهند والله و خدای ذو الفضل
العظیم خداوند فضل بزرگست بهر که او خواهد داده و در صفت فضل بعظمت اشعار است
باینکه حرمان بعضی عباد از بعضی فضل نه کمی آنست بلکه هر کرا که حکمت و مصلحت دان
بهانست در بحر الحقایق آورده که اکر حق سبحانه بجای الرحمه بعالمیان افاضه نماید و جمیع کرم
ایشان بمعنی فضل و عطایا و کرم دند در بحر افضال او بمثقال ذره نقصان پدید نیاید نه بیکه
بیت فضل او فضلی است افزون از عدد . لطف او لطفیست بیرون از شمار . دیگر از مقابح
یهود طعنست در نسخ آیات قرآن چنانچه در اخبار وارد شده که آن هایمان بوادی جهل و
طغیان در صدد اعتراض و طعن آمدند با یکدیگر بطریق عیب و استهزا می گفتند نمی بینید این مرد را
که دعوی رسالت میکند و قرآن که ساخته و پرداخته اوست و نشان داده خدای میگوید یعنی
محمد صلی الله علیه و آله و سلم امروز یاران خود را بچیزی امر میکند و فردا از آن نهی میکند و امروز
و از گفته وی پشیمان شده امروز ضد آن حکم میفرماید اگر این کلام خدای باشد تغییر و تبدیل
در وی چه نقص روا دارد و در احکام الهی تناقض و تنافی چگونه خیال توان بست حق تعالی گفتار
باطل و سخنان بی حاصل آن قوم را بر ایشان رد فرمود و بیان فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم که میگفتند قرآن را از خود اختراع میکند بلکه ایشان فرمود و بواسطه جبرئیل امین حضرت
سید المرسلین را صلی الله علیه و آله و سلم حجت قاطع تلقین کرد و گفت نسخ آیتها احکام اسماوی
نه بهوای نفس است نسخ آیات و تبدیل آن بجهت مصالح بندگان از حضرت ما صادر گردد ما ننسخ
هر چه منسوخ گردانیم من آیة از آیه قرآن بر وفق مصلحت خلق و مقتضای زمان و اگر بعضی
بود و کسی نسخ تعدد انفاق ناسخ باشد و آن از مرتبت بنسخ یعنی جبرئیل علیه ما تا آن را
منسوخ گرداند یا بکر اعلام کند بحضرت علیه الصلوة و السلام بنسخ آن او ننسها یا فرو
گذاریم آن را از دلها ببریم ابو امامه رضی الله عنه گوید یکی از صحابه شبی نماز خواست و سوره
از قرآن که حفظ داشت یاد گرفته بود خواست که بخواند بر تلاوت آن قادر نشد و دیگر با مرحمت الله

دست داده باتفاق بمجلس حضرت صدر رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و صورت حال
تقریر نمودند حضرت فرمود که آن سوره شب منسوخ شد بلی ننسها نوعی از نسخ باشد که
ننسأها نیز خوانده اند بفتح نون و سین یعنی این باشد که واپس افکنیم یعنی از حفظ تو و تقدیم
یعنی هر دو قرائت بحقیقت یکی باشد و گفته اند در تاخیر افکنیم و منسوخ نسازیم قول اول است
در آیه تقدیم و تاخیری تقدیر باید کرد و محصل معنی آنست که هر چه حکم آن منسوخ سازیم یا
لفظ آن از دلها ببریم نأت بخیر بیاریم بهتری منها از آن آیه منسوخه و فراموش شده
یعنی سهل تر و مزد آن بیشتر چنانچه حکم مصابرت یکی از ده باین یا دو تن منسوخ ساخت
باوردن مقرر کرد و عدت زن شوهر مرده را از یکسال با چهار ماه و ده روز آورد او مثلها
یا بیاریم مانند آن که نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چنانچه تحویل قبله
از بیت المقدس بکعبه و چون مباحث اقسام نسخ و فواید آن در مقدمه این ترجمه بر سبیل
گذشته باجمالی قدر اختصار میرود امام قشیری رحمة الله علیه میفرماید که بیان اشارات
خطابست با حضرت رسالت صلوات الله علیه که ما نگردانیدیم ترا از حالی بحالی الا که حال دیگر
نیکوتر یعنی احوال تو ساعت بساعت در ترقی و تزاید است و کوکب شهود تو بر سپهر یقین
لحظة بلحظة در ترفع و تصاعد سلوکی که نیست ازهر مقامی که بردیم بمرتبه بلند تر از آن بر آوردیم تا
بمحلی ادنی که اعلی از آن درجه متصور نباشد مراد مقام قاب قوسین او ادنی است بیت
عالم جان حضرت اعلای تست . صدره فی منزل ادنای تست . نیز هم کان که فرستاده الی
جز تو کرا سر دنی داده اند . در بحر الحقایق میگوید که تحقیق این تبدیل حال اهل عنایت در تمامی
منازل سلوک و ترقی ایشان است تبدیل آثار عبادت بانوار عبودیت و نسخ انوار عبودیت بطلوع
اقمار شواهد ربوبیت بیت منسوبان منصب رفیع تو انست . هر زمان آیت نسخی کرا
تا آن زمان که تمامی از صفات بشریت منخلع گشته و در بحر معرفت الوهیت مستغرق گردد بیت
هر که در دریای وحدت غرقه شد . تا ابد نام دارد بی نشان الم تعلم آیا نمیدانی خطابست
با حضرت رسالت صلوات الله علیه و استفهام بمعنی تقریر یعنی میدانی یا با مجادل آن حضرت
در نسخ و استفهام منزله بمعنی توبیخ و تهدید یعنی میدانی و تکوینا نمیدانی ان الله بدرستی
که خدای علی کل شیء بر همه چیزها از زدن و بردن و محو و اثبات و تبدیل و تغییر و نسخ
و انشا قدیر توانا یست بکمال الم تعلم تکرار برای تاکید است و در انوار آورده که مخاطب
حضرت مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و مراد او امتند و افراد از جهت اکرام و اعلمیت پیدا
علم ایشان بنزد او واضح آنست که خطاب کرده با هر که صلاحیت خطاب دارد جهت اکرام آنست

شاملست و مشتمل شدن مر ورا از جمله ضروریات پس هر مکلفانرا در خطاب دخل باید
دادن و این تقیت که استفهام بمعنی امر باشد یعنی ای مخاطب بدانکه **أَنَّ اللَّهَ** بتحقیق خدای
که **لَهُ** مر وراست **مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پادشاهی آسمان و زمین پس هر چه خواهد تواند
و هر حکمی که اراده کند بر مملوک خود براند [illegible] و [illegible] آید کرد
بر حوالبات و نسخ و تبدیل او اعتراض و [illegible] که تمامی بمصالح العباد باشد **وَمَا لَكُمْ** و
نیست مر شما را **مِنْ دُونِ اللَّهِ** جز خدای عز و جل **مِنْ وَلِيٍّ** دوستی که متولی امر شما باشد
و از و نفع بشما رسد **وَلَا نَصِيرٍ** و نه یاری که دفع ضرر از شما بکند تکرار نفی برای منع بود
هر که بتان از ولی و نصیر ای عزیز نمی گوید دوست و یار شما [illegible] بسیار اند دوست باشد که او قوت
یاری دادن نبود و یاری دهنده بود که دوست نباشد پس دوست یاری دهنده بحقیقت اوست
و از دوستی منصوص اوست که دین او دوستان از شهود ملک بمشاهده ملک میکشد
از نفی آیات بمرتبه کشف صفات میرساند و از درجه مکاشفه صفات بمقام معاینه
انوار ذات میبرد **بیت** عاشقات را [illegible] • [illegible] • دیگران
اوصاف نا ستوده یهود اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و آن چنان بود که بعضی از
علماء یهود با مشرکان [illegible] شد گفتند محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بگوئید که [illegible]
یکبار چنانچه موسی آورده بود تا بتو ایمان آریم خطاب بدیشان آمد که **أَمْ تُرِيدُونَ** یا میخواهید
أَنْ تَسْأَلُوا که سؤال کنید **رَسُولَكُمْ** پیغمبر خود را **كَمَا سُئِلَ مُوسَى** همچنانکه سؤال
کرده شد بود موسی و سؤال [illegible] کرده بودند **مِنْ قَبْلُ** پیش از این و بعضی
نزول این آیت گفته اند که گروهی از [illegible] قریش از سید رسل صلوات الله علیه التماس
نمودند که از خدای بخواه تا کوه صفا را زر سازد و زمین مکه را از سنگلاخ [illegible]
بر قیس خالی سازد تا صحرا بطحا فراخ تر شود و چشمها آب زلال در میان شهرها روان سازد
تا بتو ایمان آریم یا مسلمانان درخواست کردند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان را
ذات انواط باشد چنانچه مشرکان را هست و آن شجره بود که کفار آنرا پرستش میکردند و [illegible]
و شرب سلاح خود را بروی می آویختند یا عبد الله بن امیه مخزومی گفت که [illegible]
این کتابی [illegible] آسمان و زمین [illegible] نوشته باشد که محمد [illegible]
علیه صلوات الله فرستاده منست [illegible] الکلام [illegible]
سادات عرب [illegible] ایمان آرند [illegible] اما قول اول که
خطاب با یهود کرده بسیار [illegible] انسب است و با قول دیگر خطاب با مشرکان یا مسلمانان بود

وَمَنْ يَتَبَدَّلِ و هر که بدل کند و برگزیند **الْكُفْرَ** ناگرویدگی را **بِالْإِيمَانِ** بگرویدن و تصدیق
کردن یعنی هر که اقتراح کند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سؤال او را تعنت باشد بعد
از آنکه دلایل حق بر وی آشکارا شده **فَقَدْ ضَلَّ** پس بدرستیکه گم کرده است **سَوَاءَ السَّبِيلِ**
از میان راه راست و جاده حق و منهاج صدق منحرف گشته **بیت** آنکه [illegible]
جدا افکند چیست • و آنکه [illegible] کیست • دیگر از اخلاق ذمیمه
ایشان کید است در ره مسلمانان و از غایت حسد در صدد آن کوشیدن با ایشان و آنچنان
بود که فنحاص بن عازورا و زید بن قیس از یهود بعد از واقعه احد حذیفه و عمار را
گفتند دیدید که در دین واقعه با شما چه رسید [illegible] هزیمت و شکست بر جانب شما افتاد اگر
شما حق بودی این حال بر شما وارد نشدی بیائید در دین ما که [illegible] بهتر و کیش [illegible] از
کرد عمار گفت که در دین شما شکستن پیمان و خلاف عهد چگونه باشد گفتند [illegible] تمام
[illegible] عمار گفت که من با محمد صلوات الله علیه عهدی بسته ام که تا زنده ام از وی روی
نکردانم و از دین و آئین وی تغیر نکردم **بیت** [illegible] • [illegible]
[illegible] • آن ایشان [illegible] گفتند اما هذا فقد صبا [illegible]
[illegible]
[illegible] فقد رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] کعبه [illegible] مؤمنان [illegible] کیش من [illegible]
گذشتگان [illegible] • [illegible] بخدای موسی که [illegible] دوستی محمد
در دل ایشان [illegible] کسی منقلع کردد [illegible] حذیفه و عمار
نزد سید مختار علیه صلوات الملک الجبار آمدند صورت واقعه بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که
اصبتما الخیر و افلحتما [illegible] حق تعالی [illegible] ایشان فرستاد **وَدَّ**
كَثِيرٌ دوست میدارند [illegible] بسیاری **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** از اهل توریة یعنی یهود
لَوْ يَرُدُّونَكُمْ اگر کردانند شما را [illegible] لو بجای [illegible] **مِنْ**
بَعْدِ إِيمَانِكُمْ از پس ایمان شما **كُفَّارًا** ناگرویدگان یعنی جهودان میخواهند که شما را از ایمان
بگردانند [illegible] **حَسَدًا** از روی حسد [illegible] تمنای [illegible]
بود بر اهل ایمان ناشی شده **مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ** از نزد نفسهای ایشان یعنی ایشان [illegible]
نفرموده بودند بلکه بمقتضای طبع و نهاد خود دست برده اند و دوستی ایشان [illegible]

نه از روی تدین و نیکخواهی بلکه از روی حسد و تباهی بود من بعد ما تبین از پس که روشن
شده بود ایشانرا لهم مر ایشانرا الحق آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و صحت دین اسلام بنعوت باکره و صفات مذکوره در تورات آورده اند
که بعد از وقوع این قصه مسلمانان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دستوری
طلبیدند در کشتن یهود که بامید و کفر مسلمانانرا بر انگیخته بودند این آیه آمد که فاعفوا
پس در گذارید ای مسلمانان و بگذرید از مقاتله ایشان واصفحوا و روی بگردانید و اعراض
کنید از جواب آن بدکیشان حتی یأتی الله تا بیارد خدای بامره فرمان خویش در حکم
بقتال یا الزام جزیه یا قتل و سبی قریظه و اجلای بنی نضیر یا اسلام بعضی و اصطلام جمعی و در تیسیر
نقل آورده که کعب بن اشرف یهودی که از دانایان شعرای عرب و بلغای ایشان بود مکتب تلقین
بوهب بود زبان بهجاء شاه رسل و سالکان سبل او گشاده آنچه در ذات خبیث خود
از عیب و حقد و حسد میدید بآن پاکیزه ذات طریق سعادت و پاک معاشان عالم قدس نسبت
میکرد و کفار قریش را در خلال اشعار بقتال او و کار زار مسلمانان تحریص مینمود حق سبحانه
رسول خود را بر کفتار و کردار او بصیر فرموده و حکم بعفو و صفح او تا ... مقتول شد
اکبر را بی شائبه مومنان کفته ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزی
از تعذیب و انتقام قدیر تواناست مکافات دشمنان شما را فرو نمی هلد کذا فی بحر حکم
کرد اهل ایمان را بانتظار فرج و اشتغال بعبادات واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را و کفته
مواضع از قرآن نماز مومنان را بلفظ اقامت اختصاص داده در ده جا امر واحد چون اقم الصلوة
و در ده جا جمع چون واقیموا الصلوة و در ده جا ماضی چون واقاموا الصلوة و در ده جا مستقبل چون
و یقیمون الصلوة و در ده جا اسم فاعل چون والمقیمین الصلوة و هر جا که ذکر نماز منافقان کرده اقامت
از آن را انکرده و فرموده فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یا تنبیه باشد مر مومنان را
که کار نماز با قامت وابسته است نه بمجرد صورت و حقیقت اقامت آنست که در نماز دل خود را
متوجه حق سازند و همکی خود را بحق سپرده از اندیشهای کونا کون باز آیند تا از فیض حقیقت
مناجات که المصلی یناجی ربه بهره توانند یافت و هر که در وقت نماز انکشتری از دنیا بر ضمیر آید
نماز او را صورت هست و معنی نه بیت اگرچه روی دل از خود بسوی دوست دارم ... نماز خویش
نمازی شمارم و آتوا الزکوة و بدهید زکوة مال خود را در اغلب آیات زکوة با صلوة مذکور شده
که هر دو قرینه اند ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که هر که نماز بپای دارد و زکوة ندهد نماز
وی بجان برود فلا صلوة له وما تقدموا و آنچه از پیش میفرستید لانفسکم از برای خود

من خیر از مال دنیا بر سبیل صدقه و نفقه و ضیافات و انواع مبرات تجدوه بیابید
آنرا نوشته در کتب حفظه یا بیابید ثواب و مکافات آنرا عند الله نزدیک خدای تعالی یعنی نماز
از نیک و حق بیابید جزای آن بهشت آن که فرستاده اند در کشف الاسرار آورده که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرموده که هیچ کس صدقه ندهد الا که حق تعالی آنرا بیمین خود فرا گیرد و پرورش دهد
چنانچه یکی از شما اسب کره و شتر بچه را می پرورد پس در کف تربیت رحمن بزرگ میشود و زیاده
میگردد تا وقتی که از کوه بزرگتر شود ای عزیز هر که در آن سرای بچیزی محتاج خواهد بود که خود
از پیش بفرستد که دیگران آنجا نخواهند فرستاد بیت برگ عیشی بکور خویش فرست
کس نیارد ز پس تو پیش فرست. در اخبار آمده که چون کسی بمیرد مردمان در تفحص آن افتند که از
چه باز مانده و ملائکه تحقیق آن کنند که چه از پیش فرستاده در تفسیر عتابی مذکور است
که بر در بهشت نوشته اند وجدنا ما قدمنا وخسرنا ما خلفنا کویا حکایت احوال بعضی بهشتیانست
که التفات کرده اند یعنی آنچه سود کردیم آنچه پیش فرستادیم و زیان کردیم در آنچه وا پس گذاشتیم
بیت هیچ پیرایه حسرت ز این بیشکاه نکند کس که زر ز قیامت ز پیش نفرستاد ان الله
بدرستی که خداوند تعالی بما تعملون بآنچه شما میکنید از خیرات و صدقات بصیر
بیناست این تاکید باشد در باب مکافات یعنی چون هیچ چیز بر وی پوشیده نیست لاجرم جزای
هیچ عمل از او فوت نشود و کفته اند این کلام ترغیبست بخیر از حیثیت آنکه بر قلیل مجازات
میدهد چنانچه بر کثیر و تحذیر است از شر یعنی با ذره عمل ... ع
بنگر که چه میکنی که حق می بیند. و یکی دیگر از خویهای ناپسندیده یهود تخلیط ایشانست و القاء
در قلوب مسلمانان و در این تخلیط ترسایان نیز ایشان شریکند چنانچه میفرماید وقالوا
و گفتند جهودان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید به بهشت الا من کان مگر کسی که باشد هودا
یهودی هود در اصل یهود بوده الف کرده او وحدت و گفته اند جمع هاید است بمعنی متحرک
چه یهود در وقت قرات تورات متحرک میشوند او نصاری یعنی ترسایان کفتند در بهشت
نرود مگر آنکه نصرانی باشد حقیقت این قول بدین تفصیل نه آنکه همه مجتمع بودند بر دعوی
دخول الجنة ... اعتماد بر فهم سامع و شهرت تعادی و تباغض یهود و نصاری میان ایشان
محل نادره هم چنین است و اجمال کرده تلک این دعوی از هر طایفه ایشان امانیهم
آرزوهای ایشانست و غرور و شیطان را بر آورده در نهاد ایشان متمکن شده صاحب کشاف
فرموده که امانی را جمع آورده تا مشیئه ایشان بمعنی دخول جنة بوده و تلک را اشاره باید کرد
بامانی ایشان که در دین آیات مذکور شد مثل تمنای آنکه چیزی بمومنان فرو نیاید و تمنای آنکه

اهل ایمان امر تمد ساتند **قل هاتوا** این سخن متعلق بدعوی ایشانست و تلک امانیهم معترضه
باشد یعنی چون دعوی دخول جنة و اختصاص آن بدیشان دارند بگو ای محمد صلی الله علیه و
آله وسلم که بیارید برین دعوی **برهانکم** حجت خود را و نمایید دلیل سخن خویش **ان کنتم**
صادقین اگر هستید راست گویان در قول خود ای درویش هر مغروری که دعوی حصول
نجات و نیل درجات دارد تا از اعمال ظاهر و احوال باطن برهان اقامت نکند دروغ گو
نیز کاین راه بقدم پندار نتوان پیمود و کار طریقت بمجرد خیال دکان ساخته نگردد [illegible]
امتان [illegible] که سرمایه نبود کار ایشان جز خیال محال و تمنای باطل [illegible]
انوار احوال حقیقت و تحلی باسرار احوال طریقت چه خبر **بیت** [illegible]
انکو [illegible] مقصود [illegible] **بلی** رد قول مدعیانست که می گفتند بهشت جای [illegible]
بود حق تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند هیچ [illegible] بهشت [illegible]
بر صفت ایشان بیان میکند **من اسلم** هر که تسلیم کرد **وجهه** همه خود را **لله** برای
خدای تو جه بدو خواهند و آن اشرف [illegible] باشد باسم اشرف اجزا و گفته اند وجه از حیث
آنکه معدن حواس و فکرات شریفترین اعضا بود و چون اشرف انقیاد نماید [illegible]
بانقیاد اولی باشد یا اعظم عبادات که در رتبه اقتراب و [illegible] باشد سجود است و آن [illegible]
وجه میکیرد [illegible] وقت ذکر طاعت [illegible] و گویند وجه بمعنی دین است [illegible]
مسلمانان در دین [illegible] پس معنی این بود که هر که خالص سازد دین خود را و بمعنی قصد [illegible]
[illegible] پس بیکی همه که با کینه [illegible] نیت خود را از عبودیت غیر حق **وهو محسن**
و او نیکوکار بود دیگر داند گفتا یعنی تواضع و تعبد او بر جوی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که خود را برای معبود بکشند [illegible] احسان کند [illegible]
نفس [illegible] احسان اینست [illegible] و [illegible]
و [illegible] محققان احسان [illegible] باشد یعنی عبادت [illegible] که [illegible]
که تو خدای [illegible] و نهایت [illegible] باشد که [illegible] گویا تو خدا را
می بینی [illegible] احسان را میگوید **فله اجره** جواب شرطست یعنی هر که مخلص و
محسن باشد پس مر او راست مزد او **عند ربه** نزد پروردگار او [illegible] و عارفان عندیه
را [illegible] قرب و درجه [illegible] میدانند **فلا خوف علیهم** و هیچ ترسی نباشد
بر ایشان یعنی [illegible] که در وقوع آن [illegible] باشند **ولا هم یحزنون** و نه ایشان
[illegible] باشند [illegible] که آن نعمتیست [illegible] جامع اسباب سعادت

اهل جنت [illegible] چون یکی [illegible] مکر نکردد و در حقیقت محب باشد [illegible]
دار محبت نیست در لطایف قشیری آمده که هر که روی آرد بالتزام طاعت و محسن بود در قیام باداء
خدمت [illegible] ور [illegible] عظمه الهی حظ امان
یافته باشد از آفت تباهی **بیت** [illegible] ایزد وری [illegible]
چون در آیه گذشته سخن نصاری با کلام یهود در یک جا [illegible] در آیه این کلمات یهود [illegible]
[illegible] هر دو گروه انضمام داد تا معلوم شود که [illegible] یک مشرب [illegible]
[illegible] از [illegible]
که [illegible] نجران [illegible] نصاری بمدینه آمدند [illegible] یهود که ساکنان [illegible]
مدینه بودند با ایشان بمقام مجادله و مناظره در آمدند [illegible]
[illegible] کفر و ضلالت [illegible]
یهود می گفتند دین شما یعنی باطلست [illegible] علیه السلام جادو
و مضل [illegible] است [illegible] شریعه
[illegible]
در ایشان [illegible] که [illegible] احکام توریة [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام
انبیاء خدا را [illegible]
[illegible] مثالب یکدیگر [illegible] حق تعالی [illegible]
و [illegible] سلطان [illegible] علیه افضل الصلوات [illegible]
کرد [illegible] در مجلس آنحضرت صلوات الله علیه بود و حق تعالی
در باره ایشان فرمود **وقالت الیهود** و گفتند جهودان **لیست النصاری** نیستند
گروه ترسایان **علی شیء** بر چیزی از دین حق **وقالت النصاری** و گفتند ترسایان **لیست**
الیهود نیستند جهودان بر چیزی که معتد به باشد **وهم** و حال آنکه همه
ایشان **یتلون الکتاب** میخوانند کتاب خدا را یهودان توریة میدانند که ترسایان بر باطل
[illegible] ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بر حاصل [illegible]
حضرت عیسی [illegible] هر دو گروه [illegible]
[illegible] **کذلک** همچنین که اینها میگویند **قال**
الذین گفتند آنکه **لا یعلمون** هیچ نمیدانند یعنی [illegible] کتاب [illegible]

مثل قولهم مانند این کفتار یهود و نصاری هم در زبان ایشان یعنی جهودان و ترسایان حق پیوسته
یا امم کذشته چون عاد و ثمود و امثال ایشان انبیاء خود را همین کفتند یا مشرکان عرب بنسبت بحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم این جرات می نمودند ای عزیز انظام اهل کتاب با وجود علم و در سلسلهٔ جاهلیت
و بت پرستان توبیخ عظیمست مر ایشان را بمکابره و تشبه با اهل جهل و جواب بکند کو پیدا ایشان
کفتند جهر شی یعنی [illegible] معتد بهی نیست پس مستحق توبیخ جهال شدند آنست که قصد ایشان
ازین بوده بلکه هر یک در ابطال دین دیکری می کوشیدند و انکار نبیهم و کتاب می کردند فالله
یحکم پس خدای داوری کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستاخیز و حکم
فرماید بحق فیما کانوا در آنچیزی که هستند ایشان فیه یختلفون که در آن جز اختلاف
میکنند از حق و باطل ای خدا تعالی میان ایشان نماید که فرقه حق کدامست و مرجع ایشان با کیست
کروه باطل کدامست و حاصل ایشان چیست و کفته اند حکم آن باشد که همه را تکذیب کند و از
دعوی عدل نبود و نزد فرستد و اهل تصدیق را که مومنان اند تا داخل نماید در فضل بهشت حواله کند سو
عدالله تعالی است حضر کاه فضل او لطفه است دوستان آی عزیز بحق سبحانه در بین جون
انفصلیح قبایح یهود و جهان ذکر نموده بود که بطلان دعوی ایشان که لن یدخل الجنة الا من
کان هودا یعنی کرد نشد اما نصاری یعنی دعوی بر بناهات با فراخته زبان خال
میکنند در بین سورة ما در آنچیزی که مانع دخول ایشانست به بهشت یاد کرده اند خدای تعالی از
ستمکاری و تکبر و ایعا ایشان اخبار داد و جزین التنبیه کرد بر آنکه افعال ایشان مرتب
سوال را شده خبال ادخول بهشت مر ایشان را جزینا و باطلست و من اظلم کیست ستمکارتر
ممن منع از انکس که منع کند و باز دارد مساجد الله مسجدها خدایرا ان یذکر از آنکه یاد
کرده شود فیها در آن مساجد اسمه نام خدای یعنی نکذارد که در مساجد خدا یاد کند
و بر ستش نمایند صیغت تفضیل در سیاق استفهام دلیلست بر آنکه منع مساجد از ذکر حق
در دو فاحش ترین انواع ظلمست معنی استفهام انکار کنند یعنی ظالم تر از وی نیست و آنکس طیطوس
را با اصحابش نصرانیست که پادشاه روم بود و این قصه بر سبیل اجمال آنست که بنا سرایت
المقدس را که داود علیه السلام طرح بنا افکنده بود و سلیمان تمام کرده معتکف و متعبد
خود ساخته بود چون لوامع دعوت عیسی علیه السلام از افق نبوت طالع شد و فوق بر کذهد آثار
او تیر کی جهالت بر مشرق دلالت رسید یهود از غایت تقلید و تعصب بقصد قتل عیسی علیه السلم
کمر ترغیب دربسته خواستند که تمام متابعان او را بکشند و در هدم بنیان شرعیتش با قصی الغایات بکوشند
خداوند تعالی عیسی را باسمان برد و نصاری بعد از آن حوالی بیت المقدس محال اتفاق نمانده بطیطوس

که ملک روم بود معتقد دین عیسی بود برده داد و با شیطنها ترسایان لشکر بسیار جمع کرده
بقصد بجا نشر اهل کفر بیت و در استیصال علما و امرای ایشان مبالغه نمود و هر جوده را [illegible]
اسفار توریة را که بعود از صحف ابرهیم بود بسوخت و مسجد اقصی را که فروغ آباد انوار انبیا
بودی ویران ساخته منبع خانه کردیده و کویند این کرنجا النصر بوده که بسبب جهودان رفته
بیت المقدس را خراب کرد و در عایت عطا از ابن عباس رضی الله عنه آنست که مراد مشرکان اند
که مصطفی را صلی الله علیه و سلم از حج باز داشتند و از عبادت در مسجد حرام مانع شدند کما
قال تعالی و صدوکم عن المسجد الحرام پس خدای تعالی میکوید کیست ظالم تر از مشرکان که باز
دارد مسجدها را از یاد کردن خدای دروی و سعی و شتاب نماید فی خرابها در ویرانی
مسجدها با انقطاع ذکر یا هدم بنیان او عمارت مسجد بعبادت جهت متعبد انان باز دارند
و در دوه که ویرستش نمودن خراب کرده انکه متعدد ذکر مساجد را بلفظ جمع آورده با آنکه یک مسجد
بوده بیت المقدس یا مسجد حرام آنست که هر موضع از آن بقعه مسجدیست یعنی محل سجده یا
بر سبیل تعظیم و تشبیه چنانچه در حق جبرئیل علیه السلام میفرماید که فنادته الملائکة یا حکم
عامست که هر چه سبب خرابیست مثل آنکه کسی بنای صالح را آزرده باشد و دیکری میکوید کیست
بدتر از آن ازین صالحان ای عزیز چنانچه خرابی مسجد ستمکاریست عمارت آن موجب رضا حضرت
ربانیست و هم بین نکته در فضایل بانیان مساجد کافیست که صدر حضرت صلوات الله علیه
فرموده که عمارت کنندکان مساجد همسایکان حق اند یعنی در جوار رحمت و مغفرت او و فرو آمده در
پناه حمایت او ای انکه معاهو الدین و معتقی ایمن شده هر که شرف آن دهد همسایکی او بهر ایشه بساختن
خدای رغبت نماید ع تا نماز تسازی آنجوی حصاری اولئک آن کروه که در منع ذکر و خرابی
مساجد کوشیدند ما کان لهم نیست مر ایشان را و نمی سزد ایشانرا ان یدخلوها که در آیند
در آن مسجد الا خائفین مکر ترسکاران از خدای یعنی روا نبود آنرا که بمسجد در آیند مکر بر سبیل
خضوع و خشوع تا بدین کستاخیها چه رسد یا اکمینست ایشان از حکم خدای که در لوح محفوظ
نوشته که درین مساجد در آیند مکر ترسان چنانکه آورده اند که بیت المقدس بعد از خرابی طیطوس
ویران بود تا زمان خلافت فاروق و چون باشارت وی معمور کشت دیکر ترسایان از خوف رغبت
مسجد نبود مکر بدستوری مسلمانان و آنکه مراد مشرکانند ایشانرا بعد از فتح مکه ممنوع کشتند
از دخول مسجد الحرام لقوله تعالی فلا یقربوا المسجد الحرام و فقهاء را اختلافست در آنکه کافر مسجد را
بامر امام اعظم تجویز میکند و نهی را حمل بر حج میفرماید و میکوید منع ایشان از مساجد تغیر
ایشانست از اسلام و امام مالک نظر بظاهر این نهی بهیچ وجه روا نمیدارد و امام شافعی در غیر مسجد

خوار و رسوا باید کرد لَهُمْ ایشان راست فِی الدُّنْیَا در این جهان خِزْیٌ رسوائی و خواری
و خوی دادن یا فتح قسطنطنیه که در ضمن آن استیصال ایشانست یا خروج مهدی از اهل بیت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که قومی را از ایشان بکشد و گروهی را اسیر کند یا زدن مشرکان از
سر استیلای [illegible] وَلَهُمْ و مر ایشانراست فِی الْآخِرَةِ در آن سرای عَذَابٌ عَظِیمٌ
عذابی بزرگ و امام در مفاتیح الغیب آورده که حمل آیت بر یهود اولیست که تحویل قبله بر ایشان
شاق آمد منع کردند مردم را از توجه بکعبه و سعی میکردند در تخریب مسجد رسول صلی الله علیه و سلم
تا رو متوجه بقبله نماز نگذارند و در حقایق التأویل آورده که مساجد الله قلوبست و منع آن
تعصب و تقلید باشد و این دو حجاب غلیظ ترین همه حجب و کثیف ترین آنست اثر تعصب جهل
دانش را بسوزد و دود سیه تقلید دیده فهم را تیره سازد بیت اگرچه روی بحقیقت ندارد [illegible]
مقلد و متعصب جهانجو کرد بیخبر در لطایف قشیری آورده که کیست ظالمتر از آنکه در طرق عبادت
کند نفوس عابدانست بشهوت خراب کند و بقعهٔ معرفت را که قلوب عارفانست بحظوظ آرزو خاموش
کرد آنکه مسجد محبت ذکر ارواح واجدانست بتمنای حظوظ خویش و کعبه مشاهده را که اسرار
موحدانست بملاحظهٔ اغیار ویران سازد صاحب عرایس الحقایق آورده که این مساجد اشارتست [illegible]
نفس و روح و قلب و سر و خفی و هر مسجدی را ذکری است مناسب او ذکر مسجد نفس طاعات و
عبادات است و منع ذکر در وی بعدم الحسنات و ارتکاب سیئات و ذکر مسجد دل توحید و معرفت
مانع ذکر وی تعلق بشهوات و ذکر مسجد روح شوق و محبت است هر که جانب بغیر
از نعیم هر دو جهان گراید هر آینه ذکر را از این مسجد مانع است ذکر مسجد سر شهود و منع او التفات هم که
نظر بکرامات و قربات کار دارد این مسجد را از وقوع ذکر و مکان باز دارد ذکر مسجد خفی بذل وجود
و ترک وجودات و منع ذکر در وی التفات باشد بمکاشفات و باز ماندن بمراتب مشاهدات پس
هر که برین مسجدها اقدام نماید آن تعمیر سعی در خرابی این مساجد کرده باشد و او را که وی از نظر [illegible]
برین مساجد در نیایند مگر بگام خوف و خشیت بادیهٔ ریاضت و مجاهدت بر پیمایند که بی کلفت
مجاهدات اثر نکبت مشاهدات محظوظ نتوان شد بیت تا قطع بوادی ریاضت نکنی
اندر حرم وصال راحت نزنند آی درویش بلحم این سخنان منع سالکان بود از خرابی مساجد
ایشان کرکسی عیاذا بالله و تخریب مسجدها قلوب عباد الله سعی کند آن ستم بغایت و آن ظلم
بنهایت است و الیه اشار المولوی فی المثنوی بیت جاهلان تعظیم مسجد می کنند در جفای
اهل دل جد می کنند آن مجاز است این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران
مسجدی کان اندرون اولیاست سجده گاه جمله است آنجا خداست دیگر آن حق سبحانه برای تسلیه

مومنان

مومنان میفرماید که اگر نصاری مسجدی خراب کنند یا مشرکان شما را از دخول مسجد الحرام مانع
آیند یا یهود بر توجه شما بجانب کعبه طعنه زنند غم مخورید که اینها مانع طاعت شما نیست زیرا که
مالک مشارق و مغارب همه از آن شماست وَلِلَّهِ و مر خدایراست لام اختصاص دلالت بر آن
دارد که مالک و خالق اوست و موجود است الْمَشْرِقُ جای بر آمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای
فرو رفتن آن مراد ناحیهٔ زمین است یعنی همه روی زمین از آن اوست همه زمین مکانی دون مکانی بر شما که
این موضع ممنوع شد بساط بسیط زمین مسجد شماست جعلت لی الارض مسجدا از جابر بن
عبد الله رضی الله عنه منقولست که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم سریه فرستاده و من در آنجا
ایشان بودم روزی بموضعی نزول کردیم و چون خورشید از ایوان نزد فشان بخلوت
سرای غروب مخفی گشت و جمال جهان افروز در نقاب شب تیره پنهان شد بیت
روز چو در پرده پوشید [illegible] شب ظلم روی بنمود و ظلمات [illegible]
ترکی شب [illegible] بیت [illegible] ز ظلمت چشم انجم [illegible]
که ابر [illegible] سمت قبله بر ایشان معلوم نشدی در حجاب سحاب پنهان شد
بیت شب بود [illegible] ماه جهت قبله بر کرده
شده بعضی بسوی شمال توجه نمودند [illegible] بعضی قبله آن طرف نماز خفتن گذاردند و بعضی
بجنوب آورده آن [illegible] صواب پنداشتند و هر گروه جانبی [illegible] خطی نشان کردند
تا بامداد علامت قبله از آن باز شناسند چون صبح عالم آرای از مطلع افق طالع شد و [illegible] طلیعه
طلوع مهر در اقطار جهان منتشر گشت بیت [illegible]
چهره لمعت جهان آرای [illegible] خطوط محاریب خود را از سمت قبله منحرف
و از جهت کعبه منصرف یافتند از سفر چون عود نموده اعادهٔ قضاء آن نماز از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم التماس خواستند و این آیت نازل شد که همه جهانات از آن اوست و بهر جانب که روی آرید
کارسازان و قبله گاه نشان او [illegible] بیت [illegible] ظاهر انوار [illegible] می بینم [illegible]
می بینم [illegible] و گفته اند این آیت
عبث جویان [illegible] در شان قبله تحری [illegible] سید سادات علیه افضل
الصلوات از مسجد شامی بکعبه [illegible] روی آورده بود فرح میکردند و آن چنان بود که چون
رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد [illegible] و انصار قریب شانزده ماه روی
بجانب شام [illegible] بطرف کعبه نماز میکرد [illegible] حکم الهی بتحویل قبله شرف صدور ارزانی
داشت جناب [illegible] مذکور کرده [illegible] اعتراض کرده گفتند این جماعت [illegible]

متوجه مسجد اقصی نماز می‌گذاردند روی ایشان بمغرب بود و پشت بمشرق و حالا که توجه بکعبه
مینماید روی بمشرق دارند و پشت بمغرب اگر استقبال مغرب حق است پس امروز [illegible] باطل باشد
اگر استقبال مغرب باطل است پس امروز باطل باشد و بهر تقدیر خطائی لازم می‌آید حق تعالی
ایشان را جواب داد که مشرق و مغرب از جهات است **فَأَيْنَمَا** پس هر کجا **تُوَلُّوا** روی آرید **فَثَمَّ** پس
آنجا **وَجْهُ اللَّهِ** وجه خداست وجه و جهت هر دو یکیست چون وعد و عدة و وزن و زنة و در تبرق
اضافه برای تخصیص و تشریفست چون بیت الله و معنی سخن آن باشد که هر جا روی آرید آن جهت
و عبادتست ابن عمر رضی الله عنه مرویست که حکم این آیه در صلوة نافله است که در راحله سوار
بود نفل بان تطوع توان گزارد و وجه یعنی رضاست کقوله تعالی انما نطعمکم لوجه الله و در عرف
نزهت گویند کار برای روی فلان میکنم یعنی بجهت رضای فلان یعنی آن باشد که هر جا روی آرید
طاعت انجا رضای خداست و این قبل از تحویل قبله بکعبه بوده باشد در تیسیر از علم الهدی رحمه الله
نقل میکند که این وجه از آن حق اوست و معنی آنکه هر جا روی آرید انجا خدای را شمائلست و ذکر کرده در
کشاف شمائل غایت علماء دین گویند این آیه نفی تشبیه و تجسیم میکند زیرا اگر حق را جهت و مکان بودی متعدد
در معیتی بطول و عرض و عمق و هر چه چنین باشد قسمت پذیر بود و آنچه قسمت پذیرد مرکب بود [illegible]
مرکب با اجزا [illegible] پس محتاج باشد از موجد و خالق که او باری تعالی است و خالق [illegible]
بمخلوق [illegible] لازم آید که حق سبحانه از جهت منزه است و دیگر آنجا تولوا دلالت میکند [illegible]
جسم و جسمانی نیست و اگر طلب و مخصوص بجائی معین بودی **ع** [illegible] بود [illegible]
یکی را اندرون ایشان پرسیدند که این الله بانک بزد که ما بین فی [illegible] غلب بوده
حاضرانست [illegible] **بیت** ای که [illegible]
[illegible] اکراوست عین العین تحفی در حضور [illegible] الطایفه [illegible]
کرد [illegible] **بیت** آنکه در زمین و آسمان [illegible]
جانی [illegible] و محققان از در تحقیق این نکته [illegible] بیان حضرت حقایق
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] یعنی آن سوکه روی قصد [illegible] کذاری [illegible]
باشد انجا سوی [illegible] هیچ جا را که داستنا [illegible] عارف [illegible]
که بهر سو کر دیده بکشاید یند انجا جمال حق بیند [illegible] و این معانی [illegible]
جلوه گر گردد که [illegible] ملاحظه ما سوی پاک [illegible] مشاهده [illegible]
[illegible] عم [illegible] بنهاده [illegible] جمال الا [illegible]

محیط انوار ای حجاب تعینات در جلوه میدان حقیقت **وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ** در هر جهه روی توجه
داری با وی باید **بیت** تو محیطی و دیگران مرجی همه دار و بتو ستاد مجه روی با مرجهی
هر نفسی همه جا آن کرد دوست یار دیگر تا بر بود [illegible] تو بر جاست [illegible]
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای **وَاسِعٌ** بنده [illegible] و بسیار عطائی گویند کشاده کردا
شریعت و آسان [illegible] **عَلِيمٌ** دانا بمصالح احوال [illegible]
[illegible] یعنی کشاینده [illegible] توسیع [illegible]
کیفیت خود که لا یسعنی ارضی ولا سمائی و انما یسعنی قلب عبدی المؤمن [illegible]
[illegible] نظر رحمت و عنایت او [illegible]
تابان [illegible] قطره با امواج محیط و کران **بیت** [illegible]
[illegible] در سعه دل گنجد آن همه چون قطره [illegible]
هر گنجد [illegible] و چون حق [illegible] سجد اقصی
[illegible] مسجد حرام [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
حضرت احد که لم یلد و لم یولد صفت اوست مشرکان که اهل جهل‌اند باتفاق [illegible]
با کان از یهود و نصاری و مشرکان که **اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا** [illegible] فرزند یهود [illegible]
[illegible] نصاری [illegible] مسیح را ابن الله [illegible]
فرزندی [illegible]
بالله تعالی اطلاق [illegible] والد [illegible]
و حضرت [illegible] صاحب [illegible]
قائل [illegible] کلام [illegible]
[illegible] ذات مقدس خود [illegible] **سُبْحَانَهُ** پاکی و بی‌عیبی اوراست **بَل**
[illegible] ایشان [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] **لَهُ** مر او راست **مَا فِي السَّمَاوَاتِ** [illegible] **وَالْأَرْضِ** [illegible]
همه [illegible] و ملایکه [illegible] ولد [illegible]
[illegible] صانع [illegible] مالک [illegible]
[illegible] ملک و ولادت [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible] **كُلٌّ** [illegible]

وقالوا

آسمانست له قانتون مرو واو فرمان بردار اند و در قبضه تسخیر او افتاده اند بهر نوع که
خواهد در ایشان تصرف نماید و ایشان از مشیت و تکوین او امتناع نتوانند کرد و هر که مر قوم
ربهم تکوین کرد و سکون نخود را مجاز نتواند بود چه مجانست میان والد و ولد لازمست و جمع
و بدین جهت تغلیب عقلاست که طاعت و انقیاد را بجا آورند ایشان باشند و گفته اند لفظ ما
و معنی خاص و مراد بها الذکر ایشان را بالوهیت گیرند یعنی همه ایشان مرحق را مقرند بالوهیت
و خود را معترف بعبودیت و اگر قنوت بمعنی پرستش گیرند تخصیص عزیر و عیسی و ملائکه باید داد که
پرستندگان حق اند و بر سبیل عموم نیز شاید بدان معنی که سایر ممتنعات سجود میکنند
و اگر بمعنی دعا باشد هم راستست زیرا که دوست و دشمن و آشنا و بیگانه در وقت درماندگی
دست نیاز بحضرت او بجد آرند و در دفع نوایب و کشف بلایا از کرم او امیدوار اند بیت
همه هستکام آنکه دیدنما شد • یا بدو بنما نکان نزاد اند بدیع السموات والارض انشا کنند
آرنده و پدید کننده اینها و در بی نهایت این حجتی دیگر است بر نفی ولد تقریرش آنکه والد عنصر ولد است
یعنی اصل او و منفعل گردد با نفصال ماده ولد از و و الله تعالی مبدع همه اشیاست و فاعل علی
الاطلاق و منزه از انفعال و قابلیت پس او را ولد نباشد خداوندی که اختراع کند چیزی را از هیچ
دفعه و قتی الی و قالب هر اینه اتخاذ ولد لایق عظمت و کبریای او نیست و اذا قضی و چون خواهد
یا تقدیر کند امرا کاری را و اراده آفرینش او نماید فانما یقول له پس جز این نیست که
گوید مر آن چیز را کن بیاش فیکون پس پیدا شود در این سخن تقریر یعنی ابداع است و در تنبیه
آورده که مراد گفتن کلمه کن نیست چه اگر خطاب بگیرند خالی از آن نباشد که خطاب با معدوم
بود یا با موجود معدوم خود صلاحیت خطاب ندارد و با موجود تحصیل حاصل لازم می آید
و از این جهت علم الهدی گفته است که اذا قضی امرا یعنی چون حکم کند خدای بهلاکت و
استیصال القوم گوید که این استعاره است یعنی تاخیری در امر طاری نشود و تغیری بوی راه نیابد
و از قوم متناسل کردند و موید این قول است آنکه در تفسیر کبیر آورده مراد سرعت نفاذ قدرت
در تکوین اشیا باسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه دیگر آنکه کن مرکبست از کاف و نون
بشرط تقدیم کاف بر نون پس موثر یا یکی از این دو حرفست یا هر دو اگر یکی باشد بعض مرتبه این
کلمه را اثر نبود بلکه همین یک حرف موثر باشد پس اگر تاثیر از هر دو حرف بود نیز محالست
در وقت حصول حرف اول حرف ثانی نیامده و در زمان ادای حرف ثانی حرف اول در گذشته
پس غرض از این امر بیان سرعت نفاذ امر است و این نیز حجتی دیگر باشد در دفع اتخاذ ولد چه ولادت
با امتداد زمان دست دهد و بحمل و ولد احتیاج باید و فعل حق تعالی از این مستغنی است

هذیل گفته که این کلمه علامتیست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد
و بعضی بر آنند که این امر حاضر است در تحویل موجود از حالی بحالی و بعضی معنی این برین فرود آرند
که چون خدای خواهد که فرزندی بی پدر بیافریند بقدرت خود او را متکون سازد و این رد عقلی
ترسایانست که گویند عیسی فرزند اوست پس بی پدر متکونست و نزدیک حضرت شیخ محی الدین و تابعان
قدس الله اسرارهم آنست که امر الهی دو گونه باشد تکلیفی و آن امریست که بواسطه انبیا و رسل
تعلق بنده گردد صیغه امر که مفعول شی افعل کذا باشد برای آن مقرر است و مخالفت آن ما مور را ممکن
هست دوم امر تکوینی و آن امریست که بی واسطه از حق سبحانه با عیان ثابته رسد و آن را امر اراده
نیز گویند و متعین است که کلمه کن که متعلق گردد بشی معدوم معلوم و در این صورت مخالفت
ما مور را که تکوین خواهند متصور نیست چه تخلف مراد از اراده حق سبحانه ممتنعست پس گفته
محققان لفظی دالست بر تعلق صفت اقتدار بشی مراد و کیفیت تکوین آنکه مفهوم تکون
از حیثیت قبول آن شی است مر کون را و استعداد مظهریت آن چاکوکون در وی کامن و معدوم
العین است اما استعداد آن کون هست لاجرم چون امر الهی ظاهر شد و اراده موجد بظهور
او متعلق گشت آن کون که در غیب القوم پوشیده بود بالفعل ظاهر گشت پس مظهر آن کون حرکات
و قابل آن کائن و صاحب نقد النصوص خلد ظل حقایقه فرموده که اگر گویند اشیا پیش از
وجود معدوم اند چه گونه متصف شوند باشتقال قبول امر و انقیاد این معانی جز حاصل نمی
شود مگر از آنچه او را وجود باشد و نیز چگونه ممکن بود تکوین چیزی که وجود نه استعداد این تفرقات
بنفس خود جواب گوئیم که اشیا موجودند بوجود علمی الهی ازلا و ابدا و اگر چه نیست بوجود خارجی
معدوم اند و این صفاتی که مذکور شد همه از لوازم وجود خارجی نیست بلکه از لوازم وجود
مطلقا پس اشیا در حالت اتصاف بوجود علمی نیز بدین اوصاف موصوفند غایه ما فی الباب ظهور
این صفات بحسب عوالم مختلف باشد چون تفاوت لطافت و کثافت در اعیان بحسب عوالم
ارواح و اجسام اما سر نسبت تکوین با عیان که کنه تحقیق آن آنست که اعیان از آن روی
که از حیثیت حقیقت عین حق اند ایشان را ظهور و اظهار نفسه در جمیع مراتب وجود هست
بواسطه اتصاف بصفات الهی لاجرم بیت نیست فعل و اقتدار ما همه از آن روی
بود کوشا شد • وز تعین معنی همیز نماید بیت کو قدرة و فعل هست ما را نه زما
زانست که او بما پدید آمد • بایکدیگر از جهل اهل عناد باز مینماید و میگوید وقال
الذین و گفتند آنانکه لا یعلمون نمیدانند و انحی که ایشان را قایم کنند چون یهود و نصاری
یا نمیدانند خدا را و کتب دانا نیستند چون مشرکان مکه لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیگوید

بما او تأتینا آیة یا بیاید بما نشانی بما بنماید یعنی که خدای تعالی با ما سخن کوید
وبخودی خود ما او بشنویم که محمد صلوات الله علیه فرستادهٔ منست یا نشانی فرستد که مؤید
وی حجت باشد تا که مرهوی ایمان آریم کذلک همچنانکه این مشرکان میکویند قال الذین
کفتند آنکسانی که بودند من قبلهم پیش ازیشان از یهود و نصاری یا جاهلان یهود و
نصاری میکویند کفتند ایشان کذشته با پیغمبران خویش مثل قولهم مانند کفتن ایشان
و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات تشابهت بیکدیکر مانند شد قلوبهم
دلها ایشان در کفر و قساوت و سوالات از روی تعنت قد بینا الآیات هر آینه بیان
کردیم ما نشانها و هویدا کردانیدیم سخنان خود را در توریة و انجیل لقوم یوقنون برای
کروهی که از شان ایشان آنست که موقن باشند نه متردد یا طالبان یقین اند یا در ایقان
حقایق از منفذات عقاید ایمن اند فصل بیان که بیان الزام و رفع شبهه عامست اما انتفاع بها
خاص است بموقنان و اسطی کوید من با شما سخن کفتم وقتی که خطاب خود بر شما فرو فرستادم
اما شما فهم نکردید و کدام آیة اشرفست از محمد صلی الله علیه و آله وسلم و برای شما او را ظاهر کردانیدم
و شما ندانستید بیت ناداند که آید بکند کاه . چه بود که بناشد که کند
کرکسی کوید که از اینها که مشرکان عرب و غیرهم در خواست کردند بمنزل شد تا بکرویدندی
با ایشان انبیا نبودی در جواب کوییم که سنت الهی بدان مطرد شده که هر امتی که آیتی خواستندی
و مدعای ایشان حاصل شدی که بعد از آن با عموده بقبول دعوة مسارعة ننمودندی عذاب
بر ایشان لازم کشتی و ایزد تعالی حاضران زمان محمدی را علیه افضل الصلوات وعده داده که
ببرکت وجود آنحضرت در میان ایشان تا باشد معذب نکرد که و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم
دیکر آنکه التماس ایشان از هوس نفس و وسوسه شیطان بود و آنها را نهایتی نباشد و حکمت الهی
ملتفت در آنکه ایشانرا رخصت دهد دیکر آنکه آیات الهی برای الزام حجت است جهت اظهار
مصلحت و انچه بدین دو غرض متعلق باشد منکشف شده بود و زیادت از آن احتیاج نماند
انا ارسلناک ما فرستادیم ترا یا محمد بالحق براستی و درستی یا با نکه بهوده و کفت
مع الحق یعنی با قرآن یا با دین اسلام بشیرا مژده دهنده آشنایان و دوستان و آنرا که موفق
بآیات الهی بنعمت جنان ونذیرا و بیم کننده دشمنان و بیکانکان و آنرا که غافل اند از علامات
قدرت بی تناهی بحضر نیران ولا تسئل و تو پرسیده نخواهی شد فردا عن اصحاب الجحیم از
ناکرویدکان که مستحق آتش اند سوزنده و بنیاد این بر مقاتل که بیمود نی می بود زبان سنده عالم
کذشت که کرخدای دری اند ... جهود عذاب بکشاید و از محط خویش بدین ادمکار و بعضی

کفتی که یکلمنا الله میکویند بما ایدهم این جمله از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند و از خوف
سیئات ثنای دین مسلمانی اختیار کنند خطاب آمد که ما ایشانرا اندیشه ترس آوردیم و تو فرود آ
نخواهیم رسید که چرا ایمان نیاوردند و چه کناه کردند تو ادای رسالت کن و بر ما حساب اهل
ضلالت علیک البلاغ و علینا الحساب و بعضی و لا تسئل خوانده اند بر سبیل نهی بر خطاب نبی
عدد فرموده که مصطفی را صلی الله علیه وسلم تمنای آن بود که بداند که پدر و اجدادش بعد از وفات
چه کرده اند و مهم ایشان در سرای آخرت بچه قرار یافته این آیه آمد که از کیفیت حال اهل ضلال سوال
مکن و تصور علامه عذاب کمن است چنانچه مثلا کسی که در مهلکه عظیم و واقعه صعب افتاده
بپرسد و دیکری جواب میدهد که از حال فلانی مپرس یعنی در حالتی است که پرسیدن و دانستن
آن نتوان یا مجیب نتواند که از قباحت آن بیان تکلم نماید و درین کلمات فارسیان در این
تابعت چنانچه شاعر کوید بیت دارم از زلف سیاهت کله چندانکه مپرس . که چنان
ندشد ام بی سر و سامان که مپرس . و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بشیر و نذیر بود
هر اینه طریق بشارت اقتضاء ملاطفه مینمود بر احبار اهل کتاب نرم زبان لطف سخن کفتی و یهود
و نصاری را بامید اسلام ایشان نوازش کردی این آیه آمد که و لن ترضی و هرکز خشنود نکردد
عنک از تو الیهود و لا النصاری جهودان و ترسایان هرچند در استرضا ایشان سعی
نمایی و در اسباب تألف آورده و کران آیه بعد از آن فرود آمد که قبله از بیت المقدس بکعبه تحویل افتاد
و یهود و نصاری که تمنای آن داشتند که بشر و بعضی از بکلمات ... ایشان فریفته شود
طریق پیروی اخبار نماید و مسلمانان که از ... ثابت قدم ... بر اهتداء
و سواوس ایشان مغرور کردند بواسطه قرار کرفتن قبله بکعبه از موافقت نبی و صحابه کرام
قطع نمودند خدای تعالی فرمود که ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم چند بجد بود در رضا ایشان سعی
خواهی نمود از تو راضی نخواهند شد حتی تتبع تا آنکاه که متابعت و پیروی کنی یعنی اینها تو را مقام
المعانی کوید در هر فعلی که وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جایز نیست چون
صورت خطاب با آنحضرت باشد مراد امت است چنانچه انجا میکوید یهود و نصاری خشنود نکردند
از تو تا پیروی نکنی ملتهم کیش ایشان ملة در لغة راه روشن و در شرع انچه خدای
تعالی بر زبان انبیا برای بندکان مشروع کردانید و کویند مراد قبله ایشانست قل بکوی محمد
صلی الله علیه وسلم و معنی که ایشان کیش خود را ... و شما را بان دعوت مینمایند و قدر
ستین شما را بان طعن بکشایند و بکو ان هدی الله بدرستی که راه نمودن حق یعنی اسلام
هو الهدی آنست راه راست بمبالغه کرده است در تعظیم دین اسلام با آنکه آنرا هدی نام کرده اند

بجز دین ما [illegible] داشته باشند و [illegible] هدایت محصور کرد [illegible] محصل نحو آنکه
دین اسلام که نفس هدی است و مخصوص بخدای تعالی اختصاص آن دارد که او را هدی گویند و هدی که
نزد او مکرر هرچه جز وی است هوا است **ولئن اتبعت** و اگر متابعت نمائی **أهواءهم** آرزوهای
ایشان را در باب تغییر قبله و دل بسته بودی خوش آمد ایشان را **بعد الذي** از پس آنچه که
از حق تعالی **جاءك** آمده است بتو **من العلم** از دانش که نبی اعلام حق است در حقیقت اسلام و
بطلان کفر یا در حکم کعبه قبله دانسته **ما لك** نیست ترا **من الله** از عذاب خدای **من
ولي** دوستی نگاه‌دارنده **ولا نصير** و نه کسی یاری دهنده. **بیت** یاری ز او جو که جز او یار
نبود آن یار وفادار نیست. چون صفت معاندان یهود و نصاری تقریر یافت مدح مؤمنان
و منصفان از ایشان میگوید **الذين** آنکه **آتيناهم الكتاب** عطا کردیم ایشان را کتاب روایت عطا
از ابن عباس رضی الله عنه آنست که این آیه در شان اصحاب سفینه نازل شد و ایشان چهل تن
بودند از افاضل قوم عیسی علیه السلام سی و دو تن از حبشه و هشت از شام که با جعفر طیار رضی الله عنه
از دیار حبشه بطیبه آمدند تا با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بشرف اسلام [illegible]
اهل سفینه اند ذکر میکند که ما ملاحان اند قلزم صلاح و فلاح که جعفر ابن ابی طالب و اصحاب او بوده اند
در کشتی نشسته اند تا [illegible] بحر عمیق کفر و ضلالت که کشتی [illegible] بوده
گفته اند که گویند در شان علمای یهود است که بحضرت سید الثقلین صلوات الله علیه ایمان آوردند
چون ابن سلام و اسد و اسید [illegible] و اصحاب ایشان و بقول قتاده متابعان حضرت رسالت
پناه اند یعنی مؤمنان و بقول اول کتاب انجیل باشد و بقول ثانی تورات و بقول ثالث قرآن [illegible]
ما ایشان را کتاب دادیم و ایشان **يتلونه** متابعت کردند آن کتاب را **حق تلاوته** چنانچه
حق متابعت آنست یعنی امر و نهی او را ایستاده شوند و از وعد و وعید آن متاثر شوند و بحلال و حرام و
محکم و متشابه آن ایمان آورند یا خوانند کتاب را بوجهی که حق خواندن آنست یعنی بی تحریف و تغییر
أولئك آن گروه **يؤمنون به** ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند تعریض یهود است
ومن يكفر به و هر که کافر گردد بکتاب یعنی تغییر دهد احکام آنرا و نگرود بانچه مصدق قرآنست
فأولئك پس آن گروه **هم الخاسرون** ایشان اند زیان‌زدگان شیخ حسن بصری رحمة الله علیه
میفرمود اگر کسی از ما متاعی [illegible] بدست [illegible] زیان زده گویند کسی که ملک آخرت
رستگاری جاوید بمتاع ناپاینده دنیا بفروشد چگونه زیان زده نباشد [illegible]
فروشند و دنیای فانی خرند [illegible] از سر دنیا برخیزند دین بدست آورند **بیت**
دینی بقا [illegible] [illegible] [illegible]

و چون فضایح یهود بسمت اتمام یافت بهمان آیه که قصه ایشان افتتاح کرده بود اختتام نمود
و فایده تکرار آنست تا دریابند که چون زمان عظیم بود تعظیم آنرا باز گفتن شرط باشد
گفته اند در اول تذکیر نعمت بود و اینجا برای تخویف عقوبت **يا بني إسرائيل** ای فرزندان یعقوب
مبرات ایشان را باحسن تمام تجدید خطاب مبالغه بوده در تبلیغ و اظهار حجت **اذكروا** یاد کنید
نعمتي نعمتهای بی نهایت مرا **التي** آن نعمتی که من **أنعمت عليكم** انعام کردم بر شما و بر اسلاف
شما و شما بجز متابعت و ترک مخالفت آبا و اجداد خود را دانسته اید **وأني فضلتكم** و من بر دادن
شما را تفضیل دادم **على العالمين** بر عالمیان زمان ایشان بمعجزات و کرامات که بیان کرده ام
واتقوا و بترسید از عذاب **يوما** آن روز که از هول و هیبت **لا تجزي** کفایت نکند **نفس
عن نفس** کسی از کسی **شيئا** چیزی از عذاب **ولا يقبل منها** و قبول کرده نشود از هیچ نفسی
عدل فدای او [illegible] از عذاب رها شدن نتوان
[illegible] **ولا تنفعها** و سود نکند هیچ نفسی را **شفاعة** شفاعت خواهندگان
شفاعت کنی در باب نفسی کافر قبول نیابد [illegible] شفاعت حق است شفاعتی لاهل
الکبایر من امتی **ولا هم ينصرون** و نباشند کافران که منع کرده شود از عذاب یعنی ایشان را
سودی نکند یاری هیچ یاری کنندگان. اما اهل ایمان منصور باشند که حقا علینا نصر المؤمنین ای
عزیز چون ذکر بنی اسرائیل ادعا آن میکردند که بر ملت ابراهیم اند حق سبحانه قصه ایشان را بحکایت
ابراهیم علیه السلام متصل کرد تا دروغ و فروغ ایشان در دعوی حال ایشان معلوم کرده یا گوییم
و نصاری در باب قبله مبالغه بسیار داشتند حق تعالی خواست که [illegible] بیان کند آغاز کرد
بذکر فضیلت امامت ابراهیم که بانی آن بوده وگفت **وإذ ابتلى إبراهيم** و یاد کن ای پیغمبر زمانی که
بیازمود یعنی امر کرد ابراهیم را **ربه** پروردگار او تقدیم مفعول برای اختصاص است [illegible]
[illegible] سریانی است [illegible] بمعنی پدر [illegible] رحمت
یعنی پدر مهربان و گفته اند بمعنی [illegible]
بحضرت ملک علام و ابتلا در اصل لغت آزمودنست [illegible] برای اظهار
چیزیست که نداند [illegible] اظهار چیزی که دانسته است چنانچه بعلم قدیم
ابراهیم صفتهای پسندیده دانسته بود و در اظهار نمود **بكلمات** بسخنانی یعنی اوامر و نواهی
فأتمهن پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا یعنی قیام نمود بحقوق آن بوجه اعتدال بی میلان
بطرف افراط و تفریط و بقولی کلمات مناسک حج است و اتمام ادای آن یا خصال عشره [illegible]
[illegible]

فرق کردن موی سر یعنی بشکافتن و دوم نیم تراشیدن و مضمضه و استنشاق و مسواک و موی
لب باز کردن و پنج در بدن که قص ناخن و دور کردن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجاء
باب و اتمام عبارت از عمل کردن باشد امام محمد حکیم رحمه الله فرموده که از کلمات سی و دو خصلت
که اسلام را بران بنا کرده‌اند ده از آن در سوره احزاب ان المسلمین و المسلمات تا آخر آیه و ده در سوره
رعد افمن یعلم انما انزل الیک تا عقبی الدار و شش در اول سوره قد افلح و شش در اول سوره معارج و
در کشاف سی نهم گفته از شرایع اسلام ده در سوره برائة التائبون العابدون الآیه و ده در
احزاب و ده در مؤمنون و معارج در تفسیر کبیر میگوید ده در اول مؤمنون و ده در اول
معارج که مجموع چهل باشد و اتمام متصف شدن است بدان و گویند کلمات مجادلت
با قوم باثبات حجتی که الذی خلقنی فهو یهدین تا آخر آیه یا کلمات اربع سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الا الله و الله اکبر یا تکلیف ماله و تطهیر و دفع قواید یا شاید و بعضی گویند که ابراهیم را پیش آمد حسن بصری
رحمه الله گوید او را بهفت چیز ابتلا نمود و اتمام آنکه چون ابتلا نمود در نهفتن بیرون آمد اول به هفت
کرد و بار روی درخشان و منظر تابان بنظر وی در آوردند دوم بماه که در شب چهارده چون
طبق سیمین بر خوان آسمان بری نمودند سوم بخورشید که از طارم چهارم اختر زر درخشان
در جهنم درخشان بر وجلوه دادند و او پشت دست رد بر جبین همه زد و بیش رویت زبان
نعره لا احب الآفلین برزد چهارم بر سایه چهارم بآتش نمرودی و او بران صبر کرد پنجم
حق بآزردن عجم هجرت از وطن خود بولایت شام و دادن برین کیانی شرکت کرده شیم بذبح قبیل
و اینها اهلک قربان کردن وی نمود هفتم بختان و در نهضتاد سالگی بقول صحیح خود را
کرد و در تیسیر آورده که کلمات یعنی اعاجیبات و هذا عجیب الکلام کفته که قصه او عجیب
ایجاز هر کاری که ابراهیم را بدان ابتلا نمود عجیب است از عظیم و عجاب است و در حقایق سلمی
فرموده که عظیم چیزی که خلیل را بدان ابتلا نمود حمل اثقال الخلت و طلب صحیح شرایع آن بود
شرط صحت خلت تخلی باشد از ما سوی الله ظاهرا و باطنا ابراهیم آنرا اتمام رسانید یعنی از عهده
ادای لوازم خلت بیرون آمد یکی از کبرا فرموده که ابتلاء خلیل بموجبات خلت بود که آن بری
باشد از ما سوی حق و رفع وسایط و در تحقیق ماده ابراهیم هردو صفت ظهور یافت اوله بیزاری
با ولی بحث ما سوی و ادرم شک کرد که انی بری مما تشرکون دوم چون از روی محبت بآتشکده
نمرودی می رفت و جبرئیل در میان خود و دوست راه نداد و از نسبت بوی سبب آورده که
اما الیک فلا ای در نعمت هر که بسته خلوتی باغیار ان جهت که سبب ایشان امید ندارد
اینکار بینه سیب باغبان کی بود دل ریشها جهان هر که با دوست باشد دل خوش دیگر دل ما اشاره

چون بدیا آمده و صلش رابطه فی نسبی یا دیش فی واسطه ای عزیز که بیان خلیل قول
میکند که حق تعالی با ابراهیم بعد از اتمام کلمات چه گفت و نظم کلمات وا فی جواب میدهد قال
گفت خدای که ای خلیل چون در مقام دوستی درست آمدی بجازات آنرا انی بدرستی که
من جاعلک گرداننده توام للناس مر مردمانرا اماما پیشوای دین که همه
شایستگان و نیکان بعد از تو بتو اقتدا کنند و حق تعالی انجاز این وعده بحضرت مصطفی صلوات
الله علیه فرموده که اتبع ملة ابراهیم حنیفا و امت حضرت نیز بهمین امر کرده که ملة ابیکم ابراهیم
اهل جمیع ادیان و ملل که حالا در دنیا اند در صحت انتساب خود با ابراهیم سخن میگویند چه در زبان
چون عربی و عبری و چه در کیش و ملت چون اثر پرستان و براهمه و یهود و نصاری و از جمله
دعوی مسلمانان صحیح است که دعوی خود را بگواهی متابعت ثابت می سازند در بحر الحقایق
میگوید تا پیشوای تها ساختیم که دعوی محبت و خلت می کند تا در ابتغا آن نموده اند و بجان آن
وفا کرده ایشان نیز در ادای حقوق آن بتو اقتدا کنند بیت بیای سالکان اینجا گفته اند
کر بدار الملک معنی دعوی خلت کنی همچو ابراهیم میگو لا احب الآفلین و شیخ الاسلام احمد جام قدس سره
بیت خلیل وار دفع بتان بر زدان زهر چه هست بغیر خدا تبرا کن و چون ابراهیم
امامت نوا نشر فرمودند دعوی شفقت که بر اولاد خود داشت قال گفت یا حق تعالی ومن
ذریتی و از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن ابراهیم با ولاد قبل شفقت بجای آورد
که در شب معراج بتحفه سلام و تحیات حضرت ما اختصاص یافت متابعان ملت و محبان
امت خود را و بکمالات و عارف و عامی و مطیع و عاصی و مخلص و مقبل بحکم الهدایا مشترک
دعا داد هدیه شریک ساخت بیت چو کرده وعدها لطف بکوش مکن ده بیت زیان
فراموش دعا یکی که در رحمة شنید ازان سو خواند وزین سو دید و علم الهدی گوید که ابراهیم
خواست که رسالت پیوسته با ولاد او باشد تا میان رسل فترت و انقطاع پدید نیاید و چون
در میان فرزندان او مؤمن و کافر و عادل و ظالم خواسته بود قال گفت خدای لا ینال
نرسد عهدی عهد من یعنی رحمت یا امان و بقول اصح رسالت یا امت مسلمانان الظالمین
ستمکاران را چه پیشوا برای دفع ظلمه باید چون خود ظالم باشد کار بر رعیت دشوار کرده
شبانی رمه از شیر دفع کرگ است دریغ از آن رمه کرگی یکی شبان و ظالمین بعموم
گفته اند نه و غیر آن تا ابلغ باشد در مقصود چه سلب عام مستلزم سلب خاص است بطریق
اولی یعنی هر که ظالم باشد اند نه هر که هست نیل عهد نخواهد معتزله گویند ظاهر آیه مستکت
در نفی صلاحیت امامت مر فاسقان و ظالمان را چه شهادت ایشان مقبول نیست پس حکومت ایشان

نامزد باشد ما اهل بیت ظلم را که هر که ظلم کند که بزرگترین ظلمها شرکست ان الشرک لظلم عظیم
بعد از بیان امامت ابرهیم شروع نمود در ذکر خانهٔ کعبه که ساخته و پرداختهٔ او بود و فرمود که
وَإِذْ جَعَلْنَا و یاد کن آنرا که گردانیدیم **الْبَيْتَ** خانهٔ کعبه را بیت من آن داخله الا کما غالب
چون نجم ثریا را **مَثَابَةً** جای بازگشت یا موضع ثواب **لِلنَّاسِ** مر آدمیان را یعنی حاجیان را
که هر سال بوی بازگردند و هر چند بیش آیند عطش ایشان بآمدن بیشتر گردد نیز که حرم کعبه
المکارم مشتاقانست و بوستان دلها دوستان شوق احباب بملازمت آستانهٔ دوست نهایت
پذیر نباشد و هر چاره کش چندبر کوی یار دل ما حل کرده **بیت** گرم بر قصه صد ره بچار برید حیف
کرد لیکن بکوی تو بسکه خو کرده ام **وَأَمْنًا** و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی یعنی که بیاد و بودکشته
کاه کار که پناه برده دهد تا برون نیاید متعرض وی نشوند و میان عرب رسم بود که اگر کسی کشته
بود یا بدر خود را در حرم یافتی هیچ نگفتی ارباب معنی گفته اند که لفظ امنا مبالغه یعنی معهود
میگردد یعنی امنیت در خانه عشا به ایت که گوئیا نفس امنست و نیز مصدر را بمعنی اسم مفعول
میتوان گرفت پس معنی این بود که مأمونست از تسلط جبابره و هیچکس خانهٔ حرم محترم بکند هم
عرضهٔ هلاک گردد یا اسباب امنیت مر سکان حرم را چه حق الشان عرب حرمت ایشان نگاه
داشته اهل الله میگفتند و غیر بعضی بدی نمیتوند و ما اهل یعنی است هر مسیدها را سلمی گوید که
اشارتست بحضرت رسالت صلوات الله علیه یعنی شریعت او که هر که بجان ایمان آرد و بدو اقتدا نماید
آید در حقایق صادقه آمده که حرم کعبه عهد حضانت در زمین که هر که بدو درآید بعهد خدا
آمده باشد و هر که از و تخلف ورزد از عهد الهی تخلف ورزیده باشد صاحب بحر الحقایق آورده
که کعبهٔ دل مرجع نقاد صدق طالبان حضرت و مأمن سالکان از تصرفات شیطان و مکان
او هر که بحرم حریم دل گردد از وسوسهٔ نفسانی و شیطانی ایمن شود **بیت** نیست در کا
کاه کون و مکان عزیز دل بار کاه امن و امان مجرم دل دلا دو قدم یابی دولت قرب پادشه یابی
و چون ما این خانه را مرجع و مأمن خلق گردانیدیم پس تعظیم آن بجای آوردند **وَاتَّخِذُوا** و فراگیرید
مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ از مقامی که منسوبست بابرهیم **مُصَلًّى** نمازگاهی و بعضی صیغه امر خوانند
و معطوف بمحذوف داشته تقدیر آنکه چون بشرف حرم رسید رجوع بدو کنید و مقام
ابرهیم را جای نماز و دعا خود سازید در اخبار آمده است که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم دست فاروق اعظم بدست گرفته بمسجد درآورد و مقام ابرهیم بدو نمود فاروق گفت الا
نتخذ مصلی یا رسول الله فرمود که مأمور نیم مقام ابرهیم نمود دعا و تمنی موضع نماز و دعا خود
حضرت فرموده که هر آیینه تفرموده اند هنوز آفتاب غروب نکرده بود که حکم واتخذوا من مقام ابرهیم

مصلی فرود آمد ابن عباس رضی الله عنه گوید مقام ابرهیم همه حرمست و بقولی مکه و منی و
مسجد حرام یا خانهٔ محترم یا موضعی که مقابل در خانه است و آنچه اکثر مفسران بر آنند اصح آنست که
مقام ابرهیم موضعیست که آنجا حجری که اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر آن بوده موضوعست
و آنجا دو رکعت نماز باید گذارد بعد از طواف و در آن حجر اختلافست بعضی گفته اند آن سنگی بود که در وقت ارتفاع
کعبه که دست ابرهیم بدان موضع نمیرسید حجری بیاورد و بر آن ایستاده و بعضی گفته اند آن حجر است که در وقت اعلام خانه
حجت بخروج اولاد آدم بیان مناسک فضل و کرم قدم بر وی نهاده خلق را بطواف خانه خواند و اذن
فی الناس بالحج و مقام این بحث در سورهٔ حج بحیطهٔ ذکر خواهد آمد یا سنگیست که پای بر وی نهاده و خاک
اسمعیل موی مبارک او را شسته و این قصه در سورهٔ ابرهیم مذکور خواهد شد در حقایق آورده
میفرماید که مقام ابرهیم مقام مشاهده است موحدان را تعلیم میدهد که مشهد ابرهیمی را موطن
صلوة تحقیقی سازید تا از دیار مشاهده بمواهب مواصله واصل گردید در بعضی خاصات آورده که
مقام ابرهیم توقف بعنی و جهت که از ابرهیم الذی وفی پس از آن موضع دعا کرد و ایشان را خواست حضور
رتبهٔ خلت نماید در بحر الحقایق مقام ابرهیم مرتبهٔ خلت را گرفته و می گوید چون بکعبهٔ
دل رسید بمقام ابرهیم که در حجر خلت قبله توجه سازید یعنی همچون خلیل با ما معامله
اعیان را باز دار و نگوئید که وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض **بیت** خورشید را نمی
ماه را نخواهیت که تو خلیل وقتی از هر دو زیان کند **وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ** عهد اعتما معنی
یعنی ابرهیم و اسمعیل را فرمودیم فرمانی که در دو ما قبت بجای عهد شان بود که آنرا بجای
أَنْ طَهِّرَا آنکه پاکیزه کنید **بَيْتِيَ** خانهٔ مرا از اوثان و انجاس و
خباثت و معاصی و طواف جنب و حایض و انگه لا تزغ بودی خدای و ان نباشد یا
دور ان تطهیر کنید یا آنحضرت تطهیر او باشید **لِلطَّائِفِينَ** برای طواف کنندگان که از اقطار
عالم بدو روی نمایند **وَالْعَاكِفِينَ** و برای مقیمان و معتکفان که اهل مکه و مجاوران
حرم اند **وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ** و برای نمازگذارندگان از جمله ارکان نماز این دو رکن را که مشتمل
خضوع و تخشع بود ذکر فرمود در خبر صحیحست که حق تعالی هر شبانروز صد و بیست رحمت
فرو فرستد شصت ازین طواف کنندگان خانه و چهل از برای نمازگزاران در حرم و بیست
نظاره کنان بجمال کعبه و این از جمله خصایص خانه است که مجرد نظر کردن در وی ثمرهٔ نیکو
در بحر الحقایق آورده که این خانهٔ مکرم چون بیت کرامت است تا یعبد و مساجد معنی انشا یافته
نخستین خانه ایست موضوع از برای عبادت و قدم اکنه تعیین موضع میکند که خیر المواضعست
جبرئیل علیه السلام بوده موضع خانه پیش از آن بدو هر سال آورده اند سینه ابرهیم حکم

شد کرین عمارت را بدست خود ساختیم چهارم مبارکست بر زایران و مجاوران بجهت سبب هدایه
عالمیانست ششم حرامست که صید او نگیرند هفتم مامنست که گناهکار در آنجا در رود باشد متعرض
نشوند هشتم قبله عالمیانست که هر جا باشند روی بوی آرند نهم حج وی که بحج او کنند از ارکان اسلامست دهم
حرام الحرمه و معتبر آنست برای طایف و مصلی هر جا که گذشت یازدهم طواف و عبادت و موجب
رحمتست دوازدهم نظر در وی عبادتست سیزدهم جوار او بجوار حضرت عزتست چهاردهم محل
آیات بیناتست پانزدهم بلیغان دو ده برابر هزار بار در عرفات از مواضع عبادتست شانزدهم
ترجیع و معاد خلقست که چون از وی باز گردند بمعاودت با او مشتاق شوند هفدهم مشاعر
و علاماتست که خلق از مناسک تعیین بیابند و بیان نمایند هجدهم حرمان هوا حرمت نگاه داشته
با اهل وی وفا نکنند نوزدهم در همه وقت معظم و محترم بوده چه در جاهلیت و چه در اسلام بیستم
حج او ذکر عین الله فی الارض است موضوع در دیوان داوت و چنین کراستها دیگر هست که سخن
در آن دراز کشد و اولوا الالباب را اشارتی درین باب کفایتست و ببرکت خطاب انا
میسر شاید بیت السلام ای بارگاه حضرت حق السلام • قبلة الناس و حصن الخلق امنا
تحکمه کبریا الله کنز این جهانست • سجده گاه انبیا الله کهف این جهان • حکم و لیطوفوا قرینه فی
فیه آیات آیتی در شان این عالی مقام • بجهة اسلام دار یو مستبر عقد بکعبه دو جهان • رشته سبع المثانی
نادره در انتظام • باز جاه تو از معالی رفع رفیع • خطه ملک امان تو تفتیش وی متسلم
این عالی و اتحاد یقین • هم ملک هم سر و خشم در یقین هر خاص و عام • محققان
در تحقیق این بیان اشارت کویند همچنانکه ابراهیم و اسمعیل در دو جهان بیت از دارند
دل از ادناس تعلقات کونین برای طایفان که واردات و بیان و الهامات و اشارات سبحانی
و اسرار حال الله لطف که تلامیع انوار و طوالع اسرار و بوسایل احوال سنیه و بجهت عاکفان
تو معرفت و محبت و تجرید و تحرید دل بیقین کنند از حقایق صفات و اخلاق و برای بیشتر کرات
که رکع و سجود اند نمایند باشد و آن صفات دل بطهارت از انارادت و تضرع و اخلاص و اختصاص
و خشوع و خضوع و خوف و رجا و صفا و وفا و صدق و رضا و امثال آن لوازم عبودیت است
تطهیر بیت ان ادناس واو آیاید و تطهیر دل از ملاحظه اجانب و اغیار و مشاهدای ...
حقایق و دقایق و آیه را نهایتی نیست یک طرف از اضافه بیتی که در خلعت کرامت اولوهیت است
هزاران هزار منقبت در و سفید خشتی که بنا از حجر دارد اما اضافه علیه کرده در بیکانه
میکرد جز سنگ و کلوخ چیزی در چشم او در نمی آید سه که از خورشید جز گرمی نبیند کور
دوست کاه میکند از وراء حجاب و هجر بیت از تخصیص و اضافه مشاهده مینماید بیت

تا ای که نظر حجله در و دیوار دیدی • من از هر خشتش خانه رخ معشوقم دیده بی دیده پا دیر
دیدم بیان عزیز در دست بود دین صندوق کشاد معطا فندکو در دست چون و الحان برست
بخوانیدم باخود تیمی میکرد و مضمون این بیت را میخواند بیت نظری کن ز سر لطف که قربت کرمیت
در بیابان تمنای تو بسر کرد دام • گفتم ای درویش از کجا می آیی و چند وقتست که راه میپیمایی گفت
هفت سالست تا از وطن خود بیرون آمده ام جوان بودم درین راه پیر شدم و هنوز از مقصد
نشانی نیافتست بیت عمر بیست که ره از بادیه میپیمایم • بیدر رفتن ره دمی نمی آسایم •
معلوم نمادم که بکجا خواهم رفت • مفهوم نشد که از کجا می آیم • آی عزیز جی تا تیکی که خانه کرمم
اشتیاق وی و اشتیاقی درانی بلا میکشید تا بطواف آن توان رسید با ان رضا عن رجاه که ما رات
اسان ناسان بمشهد رضا لعزیز لم یزل و لا یزال الحکمة توان رسید بیت ولا جان کرمی
جانانست • کر بجانان جانان در نکشد • اکرجانی کرد جان عطا • در آن خلوت که جانان
در نکشد • پس از دعای ابرهیم کرد دخول کاب حرم که خبر بیت میگوید و اذ قال وقال
کرانکه گفت ابرهیم یعنی دعا کرد ابرهیم رب و بعد که رب اجعل ای پروردگار من بگردان
هذا این مکان بلدا آمنا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل او ایمن در وی
جون متغلبان محققان گویند این دعا ظاهری دارد و باطنی ظاهر آنست که هر که در وی ایمن
باشد و بیاطن آنکه دل این رب و از بلا و آلام خویش و دشمن ما بر وی مسلط مسازان را معنی حیاتست
که هر که درین شهر آید او را از عذاب خود ایمن کن و دلش را از آتش قطیعت مسوزان وارزق اهله
و روزی ده اهل این بلد و مقیمان او را من الثمرات از میوه ها این جهان و میوه ها که ثمرات
هر محصولی که از زمین و اشجار برون می آید پس این سوال الطعام و فواکه باشد علی العموم و گفته
در حصول غذا کرانست چه طعام در همه موضع باشد اما میوه در بعضی اماکن عزیز بود و در آن
آورده که خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد اند و حکم فرمود تا جبرئیل دیهی از دیهها
فلسطین که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقلع کرد اند و هفت بار آنرا بر حول خانه
طواف داده و در زمین تهامه بر منزل گاه وضع کرد و آن موضع را بدین جهت طایف گویند که
خانه نموده و التماس ابرهیم بنعمت دینی در لجه آن بوده تا بدان استعانت جویند در کار دین و قوه
بندگی در عبادت چه وجود ایمنی و حصول ارزاق موجب فراغت دل باشد در پرستش پس
تخصیص میکند بدعای مؤمنان و میگوید من امن بدل شماست از اهله ولیکن عموم گفت
بعد ازین اهل این بلد را بخصوصیه گفت هر که ایمان آورده منهم از ایشان که در وی
شهر باشند بالله بخدای والیوم الآخر و بروز باز پسین که قیامتست و در آخرت

اختصاص رزق مؤمنان جهت تعلیم کفارات باسلام بالکه تعظیم آنرا که چون کافران
تناول کند سبب فتح ایشان شود وان قوم را بفسق و فجور تصرف نمایند یا آنکه چون حکم تطهیر
بیان برای اهل ایمان بود سؤال سعت رزق نیز برای ایشان واقع شد یا چون در سؤال امامت
تعمیم کرده بود و هیبت مؤمن لا ینال عهدی الظالمین مشاهده نموده اینجا ادب نگاه داشت و خواهش
عام را فرو گذاشت **قال** گفت خدای **ومن کفر** و هر که کافر شود من روزی دهم او را در
دنیا و متاع آن او را در حضرت من قدری و قیمتی نیست انشار بکافر را ان نصیبه ثم ولقد خوان
دنیا اگر دریغ خانم **بیت** لو عدلت رخوان رخوان مدام · ابلهی اگر بکم خوان
نعمت دنیا چون بنعمت دین نیست یعنی امامت کان تجربی امان واشیائی ان رسد اگر بیگانه بود **فامتعه**
بر او را برخورداری دهم **قلیلاً** برخورداری اندک یا اندک زمانی برخوردار باشد و گر تخفیف
خوانند معنی این بود که او را بخوار قدر متمتع کردانم در ایام عمر او که بحقیقت زمانی اندک است و کفته اند
مهلت دهم او را تا وقت خروج حبیب من که محمد است صلی الله علیه و آله وسلم آنرا ایمان آرد او را
باقی دارم و بدو مسکن بگذارم و اگر انکار نکرده بقتل و جلا عقوبت کنم **ثم اضطره** پس آن کافر را
بد و بجا بکی و ناکامی بدارم و بسختی و کراهت و ضرورت ملحق گردانم **الی عذاب النار**
بعذاب دوزخ بعضی نقیبان ذکر اضطرار دلیلست که ایشان را بطریق اکراه و اجبار بدوزخ برند که
بطوع و رغبت رو نهند یوم یدعون الی نار جهنم دعا **وبئس المصیر** و بد بجهت دوزخ و رود حاق
بجنت آمده که ابرهیم دوزخ انیبوند کادند خود درخواست که بلد ... کعبه وارو دوستان
کردان از تصرفات هوای نفس و عنقای اغوای شیطان و اهل این بلد اگر قوی و شاعر دارد
عوته بسعت رزق محظوظ و اختصاص دده آنرا که امروز تمنی ان ایست خطاب آید که هر کرا
ایشان در حضیض جحود و انکار باقی افتند و ران تمتعات جسمانی و لذات حیوانی دوست تر دارد
متنعم مادام که بجان و ارش اثر قطیعت در دوزخ حرمان بسوزم **بیت** هر که بی وجه عشق
ند نفسی بی تکلف برای سوختنست · بعد از این دعا ذکر دعاء دیگر میکند که ابرهیم و اسمعیل فرمود
و چون آن بعد از فراغت بنای خانه بوده اولیا ان بوضعت آن سیما بصد میفرماید **واذ یرفع**
و یاد کن آنرا که چون بر داشت و ظاهر کرد **ابرهیم القواعد** اصلها و اساسها یا دیوارهای دار
من البیت از خانه کعبه ایضاح بعد از ابهام دلالة بر تفخیم شان خانه دارد و میشاید که مراد از
رفع قواعد بجهت آن باشد که ابرهیم رفعت داد مرتبه خانه را و شرف و ظاهر کردانید بتعظیم و تکریم
و خواندن خلق بزیارت آن **واسمعیل** عطفست بر ابرهیم و در معالم گوید وجه تسمیه او باسمعیل
آنست که ابرهیم از خدای درخواست تا او را فرزندی از زنی دارد و می گفت اسمع یا ایل یعنی اجابت کن ای

خدای چون اسمعیل متولد شد بهمان تسمیه او را مسمی کردانیدند بعبری اسمعیل گویند معنی آنست
که اسمعیل نیز در رفع قواعد شریک ابرهیم بود که سنگ جمع می آورد و بدست پدر میداد و گویند هر
طرفه از خانه میساختند به نوبه کار میکردند و قصه ساختن خانه بروجهی که بعضی تو بیانند
آنست که خدای تعالی پیش از آنکه بساط بسیط زمین را بگسترد ابد بعد هزار سال القطعه خاک
پاک شکل کمی سپید بر روی آب پیدا فرمود پس وقت آن آمد که تکلیف میکرد باید تا عقد نجانه کعبه شد
بر وی فرشتگان او را نشان داد که گرد او طواف میکرده هفتاد تا زمین را از تحت آن بیرون آورد و بهشت
بیشوسط آن موضع مطاف ملایکه بود تا وقتی که آدم از بهشت مهبط افتاده برکوه سرندیب که در
هر کاه از شنیدن آن تسبیح ملایکه ذکر روح قدس یاد کردی بگریه در افتادی و بعد از آنکه گریه و زاری در بیت
الاحزان عمر و سوکی او رده بسته کرد **بیت** چون بشکر کرد ... غفر الله
که بعد بعد بکی آخر نهی · غلام مرد آن جشنم کرد لیاقه هی دل · هر اد فطره بیاد حقنقد دل نه
جبرئیل امین شرح تا الخواطر و تفرقه باطن آدم بموقف عرض رسانید و فرمان رسید که
از یکان یا قوت سرخ که صنع نام او بیت المعمور لقب جلال لطف او است نه از غیب بجهان
زمین برده بنقطه وسط که بنای کعبه معظمه خواهد بود وضع کرد و آدم را که امر فرمود تا از
آن خانه قدم صدق در نهاد و شوق بیحد و بی عد آن منزل پاکیزه بر بست که کوی از قصور بی قصور
بهشت دل شکیب را شکیبی دهد **ع** ای کل بو خرم شدم قد بعد کسی · تنزیح القدس
ز روز و خانه معین را بکار معلوم رسانیده دکن حجر که یاقوت سفید باشعاع بود از بهشت
آورده که الفص فی الخاتم در موضعی که حکم بود استوار کرد و سه قندیل طلا از قنادیل بهشت
خانه بیاویخت و دو در از زمرد سبز در جهت شرقی و غربی ترتیب داد و ابوالبشر را خطاب رسید که بود
زیارت خانه من را بجا آر مشاهده نموده که ملایکه در حال حول عرش طواف میکنند تو نیز گرد
طوف نمای پس آدم بهمان موضع آمد جبرئیل و ارکان مناسک حج و آداب عمره در آموخت و آن شغل
عظیم بتلقین روح الامین دیگر تمام یافت و ملائکه استقبال و مشایعت نموده میگفتند
حجّت ای آدم حج تو مقبول باد و ما پیش از تو این موضع را بدو هزار سال پیش از تو طواف کرده ایم القصه
آدم چهل بار حج کرد و هر نوبت پیاده از زمین هند بمکه آمدی و در بعضی آورده که چون آدم وفا
کرد آن خانه که جنت کرامت و بر زمین آورده بود خدای بفرزندش شیث علیه السلام در آن موضع خانه
و اشهر آنست که آن خانه در زمین بود و انبیا و اولیا آنرا زیارت میکردند تا زمان طوفان نوح حق
فرمود تا آنرا بآسمان بردند و در محاذات خانه کعبه باشند و جبرئیل حجر الاسود را در کوه ابو قبیس
پنهان کرد و خدای تعالی که ... فلسطین او را نشان داد تا بر بالای زمین مکه نشسته

اشرار

سیاه دل

تا این عذاب بدو رسید عارفان از اینجا اشارتی اخذ کرده اند آنجا است که مؤمن باتفاق
علما اندرین کعبه فاضلتر است چون کرم و رافت و اغاثت که آب عذاب بدان خاک رسید آن بحل
پوشید چه عجب که از بند خاکی اثر عذاب باز دارد و او را بر درگه فیض ازل بپوشد بیت
مکر بسته کرم عیب ما بپوشانی ۰ و کرنه حاصل ما خجالت و حیرانی ۰ و در قصص چنان آورده
که بعد از قضیهٔ طوفان موضع خانه از نظر کم بود و آن بلندی که بشکسته شد تخم و خلق آن را زیارت می کردند
و بجهة آن طواف می نمودند تا زمان ابرهیم و چون رسید و اسمعیل بسن بلوغ رسید آن کرد تا آمد هاجر
وفات کرد ملک تعالی وحی فرستاد با برهیم که برای من خانه بنا کن برابر آن موضع که بیت المعمور بود
ابرهیم با اسمعیل گفت ای پسر خداوند تعالی مرا کاری فرموده است تو چه می گویی اسمعیل جواب داد که
افعل ما امرک الله فرمان حق را کمر اطاعت بربند و هر خدمت که فرموده اند بجان قیام نمای خلیل گفت
ای پسر مرا بران خانه می باید که تو مرا باری رسانی گفت سمعاً و طاعة بیت
تا بهم سر بفرمانت بنهم گر بفرمایی ۰ ما عبد آن تو باشیم که فرمان نهاده کردیم ۰ پس باتفاق یکدیگر
ساختن خانه را تصمیم دادند و حق سبحانه سکینه را با برهیم فرستاد تا بموضع خانه اشارت کند
و سکینه بادی بود که جان در وقت هبوب و دو سر داشت مشابه سر حیه بیامد و بر موضع خانه
بپیچید و در تفسیر چنان آورده که بید بپیچید کرد زمین کعبه چنانچه عنکبوت تند بر بنیان کعبه
افتاده دیگر این نقالی یا کن خانه را در بر ابر و در تاریخ آورده که بادی بیامد و اثر وادی مکه بنمود
بدست گرفته نشان اساس خانه پدید گشت و ابرهیم بر آن علامت بنا می نهاد و اشهر آنست که از زمین
و بعضی از خانه در هوا بایستاد و آواز داد ای بدید آمد که بنا را بر سایه من واقع آنست که جبرئیل
بر اساس خانه دلالت کرد و پدر و پسر بعمارت مشغول بودند و حق تعالی هفت فرشته بمدد ایشان
فرستاد اول قاعده خانه را از سنگها کوه حرا آوردند و فرشتگان از جهار کوه دیگر که کوه سینا
و طور و کوه جودی و لبنان بود سنگ می کشیدند اسمعیل بدست بدو می داد و ابرهیم بدیوار بنا می نهاد
ابو بکر قطان رحمه الله آورده که ابرهیم بزبان عبری سخن می گفت و اسمعیل بعربی و هر یک زبان دیگری
اما بکلم زبان لغه قادر بود ابرهیم بگفتی هبلی کابنی یعنی سنگ بمن ده و اسمعیل می گفت هاک الحجر فخذها
سنگ بعد از بنیاد خانه باتمام رسید و در موضعی که حالا حجر اسود است موضع سنگی
بیایست که از آنجا ابتدای طواف باشد ابرهیم گفت ای پسر سنگی نیکو صورت بیاور تا هیئات باز نماید آنجا
بنهم چند انکه اسمعیل سنگی می آورد ابرهیم از آن نیکوتر می طلبید تا جانب کوه ابو قبیس آواز داد که ای ابرهیم
ودیعتی از آن تو نزد من است بیا و بستان ابرهیم آنجا رفت حجر اسود بیرون آمد و گویند جبرئیل از بهشت
محل از بهشت آورده و در یک اثر از امام جعفر صادق علیه السلام نقل بکنند که چون ذات وی آدم را

حق اقرار کرده در حق سبحانه بهر چه خیر رسیده بر او از عمل و نعم و آن را سنگ جاری کرده باید و قلم را او را بود تا بخیان
عمل اقرار از دیما بنوشت و بنوشته را در حجر اسود پنهان کرده بودیم فرستاد و استلام حاجیان که
حجر الطهارت است می از ادات و آن سنگ که سیاه بود در بهشت بود بواسطهٔ لمس حیض جاهلیت
در جاهلیت سیاه شد ای عزیز جوهری از جواهر جنت بیک لمس محتاج اهل معصیت سیاه می شود
دل که مجاهد سالها بنگار نگاه می دهد که اگر از صفای اصلی چون بتغیر باید عجب نیست اما معتوه
تا امید دی و ورد دنیا که اگر بعد دوری تقدیم عقل نوبت و از تنبه آید دیکر این ذلت غفلت از
آینهٔ دل مجو شد روشنی طاعت روی مینماید بیت هر دل که کلام نکته گفت الا بة صیقل
پذیر شود ۰ و انکه در معصیت قاتل زیان نوبه اثر نبود در سنکی شود ۰ محققان گویند ابرهیم خلیل
در ظاهر کعبه ساخت جان خلیل در باطن کعبه بنا کرد دلها در ساحت سینه نمود آن کعبه است
در درون سنگ کعبهٔ خلیل از محارت کعبهٔ جلیل اساس است آن کعبه شالودهٔ اساس است این
کعبه محل استینا ساست این کعبه قبله مؤمنانست این کعبه نشانه نظر رحمن است آن کعبه مطاف
امنان مغاد یقینست این کعبه مطرف کاه الطاف خالق است آن کعبه مقصود خلق است این کعبه
منظور بخوالنستان آن کعبه قبله مکان نفسان است این کعبه محل مشاهده است آن کعبه بنای خلیل
این کعبه ایوان مجامله است آن کعبه بیت الحرمت این کعبه بیت الکرم است آن کعبه درگاه عزت
و عظمت است این کعبه بارگاه لطف و رضا سلطنت آن کعبه مقصد نقا دنیا است این کعبه مشهد توحید
آن کعبه حرم ظاهر است این کعبه حریم طاهر است آن کعبه مأمن تست از فتنه این کعبه ام بیت
از اندیشهٔ اغیار آن کعبه بوادی غیر ذی زرع است این کعبه بگلستان عقل و بوستان ادراک است
آن کعبه در یک طرف دریای تجارت است این کعبه را در یک طرف هزار دریای اسرار است آن کعبه
بادیه خون بحو اندر راه هست این کعبه را در راه وادی یقظه و انتباه است اینجا مقامات اینجا تصفیه
اوقات است آنجا غسل احرام است اینجا فیض الهام است آنجا تجرید از لباس است اینجا تفرید از ملاحظه
انواع و اجناس است آنجا مسجد الحرام است اینجا مشهد کرامت است آنجا عرفات است اینجا معرفات و کرامات
آنجا مروه و صفات است اینجا مروت و صفا است آنجا مشاعر و شعائر است اینجا تحف و بشائر است آنجا مقام
قدم خلیل است اینجا مقام کرم جلیل است آنجا آیات بینات است اینجا رایات تجلیات است آنجا سقایت حاج است
اینجا هدایت محتاج است آنجا ختم زمزم است اینجا فتح الطاف دمادم است آنجا حطیم است اینجا حرم رحیم
آنجا زیارت است اینجا زیارت اجابت است آنجا حج مبرور است اینجا سعی مشکور است آنجا اداء عمره است اینجا صفا
همه عمر است آنجا عاکف و طایفست اینجا معارف و لطایف است آنجا رکن حجر است اینجا شهود وجد
وجود است آنجا رکن یمانیست اینجا کنز معانیست آنجا حجر اسود است اینجا سرّ سویدای سینه دل است آنجا

اعلام مناسک است اینجا اعلام ملایکه است اینجا نعره لبیک است اینجا و محل سلام علیک است اینجا
الهام است اینجا منظر الاکرام است اینجا السلام مجرا است اینجا احرام تطهیر است اینجا کوه منا است اینجا
نفی مروه است اینجا [illegible] است اینجا مشعر معرفت است اینجا [illegible] است اینجا [illegible] است اینجا
اینجا [illegible] است اینجا [illegible] است اینجا [illegible] است اینجا [illegible] است اینجا
اینجا [illegible] است اینجا [illegible] است اینجا [illegible] است اینجا [illegible] اینجا تقصیر
کرده است در روی اینجا تقصیر کرده است یکی بر روی اینجا طواف وداع است اینجا [illegible] است اینجا
شبانروزی [illegible] جهد رحمت اینجا [illegible] نظر کرامت و عنایت
اینجا [illegible] است بیت کعبه هرچندی که خانه برّ ماست · از ره معنی [illegible]
[illegible] و ازین خانه بجز آن خبر رفت · طایفان کعبه عشق [illegible]
و ایشان قبله جمال [illegible] مقصد جان [illegible] ایشان [illegible]
صفای [illegible] بیت [illegible] معرفت [illegible]
عرفات [illegible] باشد · بحق آن کعبه [illegible] باشد · [illegible]
زمزم [illegible] باشد · القصه چون حرم محترم [illegible]
[illegible] کفتند ربنا ای
پروردکار ما تقبل منا قبول کن [illegible]
علیه [illegible]
[illegible] انک انت السمیع [illegible]
[illegible] العلیم [illegible]
تاکیدات [illegible] و علم [illegible] علم حقیقی [illegible]
[illegible] کفته [illegible] دعا کفته
جبرئیل [illegible] این دعا [illegible] ایشان [illegible]
ربنا ای خداوند ما واجعلنا و کردان ما هردو را مسلمین ثابت بر اسلام و استسلام [illegible]
موحد [illegible] شرایع اسلام لک [illegible]
[illegible]
ومن ذریتنا و کردان از فرزندان ما امة کروهی مسلمة لک کردن نهاده و منقاد [illegible]
تخصیص [illegible]
کرایند [illegible]

علم و عمل مشغول شوند کروهی دیکر از ایشان بعمارت دنیوی و تهیه اسباب معاش اشتغال نمایند تا نظم
امور ظاهر خلل نپذیرد لولا الحمقی لخربت الدنیا اکر سعی احمقان و جد و جهد ایشان نبودی
[illegible] بعمارت دنیوی [illegible] سوی [illegible] آورده
[illegible] و عاشقان دینی [illegible] مهمات این سرای مشغول شده
[illegible] تا آن مخلصان که از محبت دنیا و هوای نفس و تصرف شیطان خلاص یافته
[illegible] مشغول باشند [illegible] بیت
[illegible] دنیا [illegible] · [illegible]
[illegible] · خواجکان [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]
[illegible] طاعات و عبادات [illegible] واقع شود [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اولاد انبیا علیهم السلام [illegible]
[illegible] طاعات [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و اسمعیل علیهما السلام ذریه خود را دعا کردند [illegible] کفتند وارنا و بنمای ما را
مناسکنا یعنی [illegible] افعال حج [illegible] میقات برای احرام و عرفات
جهت وقوف [illegible]
[illegible] افعال حج چون طواف و سعی [illegible] دعای [illegible] جبرئیل
[illegible] ایشان [illegible] و
تب علینا [illegible]
[illegible] انک انت التواب [illegible]
الرحیم [illegible] دعا را ختم کردند [illegible] تمام شود
یعنی [illegible] مصالح دنیای ایشان [illegible]
مهمات دین [illegible] ربنا [illegible] وابعث فیهم [illegible]
[illegible] رسولا [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]

حضرت است بر ملك و بشر الله يصطفي من الملائكة رسلا ومن الناس و ملائكه بيان خداوند را
خلق را بمثابت طوطی اند که داعی عزیزند چون طوطی با آدمی الفتی نیست که از وی تلقین تواند گرفت
استاد حکیم آینه در پیش وی میدارد تا صورت خود در آن مشاهده کند و خود در پس آینه سخن
میگوید تا طوطی تصور کند که آواز از جنس خودی می شود بهمان الفاظ متلفظ گردد حق تعالی
معلم طوطی صفتان را مرآت روشن بشر یعنی معتاد و مستفید ان بداشته از پس آینه تلقین میکند
تا ایشان سخن از جنس خود استماع نموده تعلیم میگیرند **بیت** از پس آینه می آموزدش
ورنه ناموزد چو از جنس خودش • او گمان دارد که میگوید بتش • وین دگر سریست او زان بی‌خبر
پس صفت آن فرستاده می کند و میگفت الکتاب قرآنست و حکمت یا علم و حقایق آن [illegible]
حکمت مواعظ قرآنست در انواع آورده که حکمت آنست که نفوس بدان کمال یابد از معارف
و احکام **يتلوا عليهم** بخواند بر ایشان **آياتك** کتابت را یا بیان کند آیات وحدانیت ترا
ويعلمهم الكتاب و بیاموزد ایشان را قرآن **والحكمة** و معانی قرآن یا بیان کند [illegible]
حلال و حرام و شرایع و احکام ای عزیز ایشان را برای تحصیل معارف و تخلق باخلاق الهی [illegible]
و معارف بر دو قسمت یکی که علم بدان محتاج باشند نظم هر شرع چون بیان ذات و صفات
الهی یا احکام شرعیه و کتاب اشارت بدینست و هنا این نوع با شرایع مختلف نگردد و دوم [illegible]
که را یحکام علم الذکر بدان راه یابد بر حکمت عبارت از نیست و ان وجه هیست که بدان در یابند
[illegible] **ويزكيهم** و پاک گرداند ایشان را از [illegible] ایشان
بگیرد خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها یا تزکیه و تعدیل کند ایشانرا روز قیامت آن
هنگام که بر صدق پیغمبران گواهی دهند و مقام این سخن عنقریب خواهد آمد محمد حکیم رحمه الله
گوید ایشانرا [illegible] الحال هر یک در بوستان شرع بحد کمال رسد و حقیقت
که نفوس ایشانرا از رذایل و نقایص پاکیزه سازد تا مرتبه تحلیه باخلاق الله حاصل توانند کرد
بیت نفس پرستان عرب بکری • از تو سپید شدند بی بوذری **انك انت العزيز**
بدرستی که تو توانا و غالب و قادری بر اجابت دعای ما و بعث رسول **الحكيم** دانای محکم کار
که حکمت تو مقتضی آن باشد که این رسول راه نماید عباد را بمصالح معاد و معاش و از جمله حکمتها
قرآن آنست که [illegible] منزل اول [illegible] لتبلیغ رسالت آنست که
کتاب خدای بر امت خواند و بعد از آن حقایق و معانی کتاب ایشانرا بیاموزد تا در یابند و بدان
عمل کنند و آنکه به علم و عمل بحکمت رسند و بحکمت پاکیزه گردند [illegible]
خدای تعالی این دعا را به عز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم

این قوم مبعوث گردانید و در حدیث صحیح آمده که انا دعوة ابی ابراهیم و بدین سبب که خلیل از
برای حبیب علیهما السلام دعا گفت و این امت را مسلمان لقب نهاد حق تعالی صلوات محمدی را
مقترن بصلوات ابراهیمی گردانید تا امت [illegible] پیوسته میگویند اللهم صل علی محمد و علی
آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بدین دعا قضای حق [illegible] و در اخبار آمده
که ابراهیم و اسمعیل [illegible] بعد از فراغ عمارت و ادای مناسک طواف و زیارت باتفاق [illegible]
حرم آغاز نیاز کرده ابراهیم امت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد و گفت یا رب هر که از ایشان
[illegible] خانه را طواف کند [illegible] خطاب آمد که دعای ترا اجابت کردم
اسمعیل دست برداشت که الهی هر که از جوانان امت مصطفی صلوات الله علیه حج این خانه بجای
آرد بوستان بهشت نصیب او گردان این دعا نیز [illegible] استجابت یافت [illegible] سوال که دعا
[illegible] توقیع اجابت [illegible] حق تعالی [illegible] صلوات الله علیه
که چون ابراهیم [illegible] دعا [illegible]
حق [illegible] موجب مزید نعم و دوام آنست [illegible]
خدا نعمت زیاده می کند **ومن يرغب** استفهام است [illegible] یعنی کیست که اعراض کند **عن ملة**
ابراهيم از کیش ابراهیم علیه السلام و دین او **الا** مگر **من سفه** کسی که خوار کرد و بیند
نفسه نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و نادان خود سازد در نفس خود [illegible] گویند این آیه
در باب مهاجر که برادر زاده عبد الله سلام بود نازل شد که عبد الله سلام دو برادر زاده داشت سلمه
مهاجر بود هر دو را باسلام دعوت کرد و گفت ای عزیزان [illegible] محمد است صلوات الله علیه که ما
در توریة [illegible] که وی آخر الزمان [illegible] اسمعیل نام و احمد [illegible]
است خود را از طرف [illegible] مستقیم با ایشان [illegible]
انقیاد [illegible] مهاجر [illegible] سرگردان [illegible] خدای تعالی در شان
آن [illegible] ابراهیم [illegible] نفس خود را [illegible]
از مضمون و فی انفسکم افلا تبصرون [illegible] من عرف نفسه فقد عرف ربه [illegible]
بود **بیت** آن قوم که خود را نشناسد بتحقیق • [illegible] خدا را نشناسد
و در معالم آورده که خدای تعالی وحی کرد بداود که نفس خود را بشناس [illegible] داود گفت
الها یا نفس خود را [illegible] شناختن [illegible] طریق [illegible] خطاب
آمد که بشناس نفس خود را بضعف و عجز و فنا [illegible] قوت و قدرت و بقا [illegible]
[illegible] نقل می کند که هر که نفس خود را شناسد [illegible] که مخلوقیست [illegible]

و در نهایت بی‌جهت با ضعف و عجز حضرت خدای را بشناسد بدین صفت که خدا لعینست با حول و قوت و ذات
با قدرت و منت او مرد بشناسد و در نکته که تحقیق ما رحمتست و مرد و باشد که رحمان است و
علیمی و قرار دیا رحمالا بریت با حی اختیار پیرود ؛ بیت ؛ سمیع و بصیر و علیم و حی و قادر است ؛ شدید
در نهاد این شی جهالت . تا جهل بخود اندکی کرده فهم کند . اینست صفات حضرت ابراهیم ؛ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ
و هر آینه مبارک کردیم ابراهیم را فِي الدُّنْيَا در دنیا بر سرای کرم و فتوح یا اسلام و تنوع عبادت و خلت
یا وفا و نعمت یا کمالات یا بجاه و جلالت وَإِنَّهُ و بدرستی که او فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ
الصَّالِحِينَ از جملهٔ مقربانی با فکاکات صلاح یا بدان شایسته خوشی تا در مرتبه علیین درجات
علیین تر باشد میکند منکر او ملت ابراهیم را بغلط ایشان تا بجمیع ساز و برای که هر که در رتبه
صفوت باشد در دین سر و مشهود او باستقامت و صلاح در نهاد العقاد سر و ما آنست که ثابت
وی گشته تعالی دعوی کرد و انبدیکر اکر بسفاهت موسوم باشد ؛ بیت ؛ ای دل فرح و عیش
بی عمل در عشق . آخر این کی کجا خواهد یافت . انکه روح اصطفا بیان میکند إِذْ قَالَ
یاد کن آن وقت که گفت مر ابراهیم را لَهُ رَبُّهُ پروردگار او أَسْلِمْ گردن بنه فرمان مرا یا
مستقیم باش بر اسلام یا تسلیم شو و هر چه انجاری قضا بر تو جاری کرده و یا خالص کردان دین
خود را برای من تا ثابت ذمن عرفا گوید اختیار رب العالمین جمله اشیا برای وثوق یا انجه دیگر
بدو دادای که هر که ماننده خواهد باید که جمله دار کرد و تا سر رشته ازین داشت بشری و معارضات
تغییر ما خویش یا فرو است تا نکو شنه معنی که بیش سا خنه عریض گشتن ؛ بیت ؛
تا الحاقی خویش بشستن دست بشری . خود را بکذار انکی مار امی قَالَ گفت ابراهیم أَسْلَمْتُ
تسلیم کردم خود را و هر چه هر چه است سلمی کوید بغیر ما را اول بود که خالص کرد ان سر خود ناکرد موضع
اطلاع منت از تو ابراهیم فرمود که تسلیم کردم سر خود را لِرَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان
تا سر بر اخلاص مانند باوی من کاو رضا و او رنجست عزت از من عرفا گوید اختیار رب العالمین از جمله
اشیا برای وثوق و رنجست چه خداوندی که محض لطف و تربیت عالمیان میکند مصالح مسلمی مخلص
منافع محافظه کند ذات تکیه بجا او داشت شاید با چنین و جمع محصل و بسیر خواهد بنا ختاری
و دمعیلش ابراهیم را بجهان بجز آن داده بود نفس و ما العقد خود در نفس ما و و درا . و وفای آن کرد
و ما الحاجة رضای دل بیمهمان نفقه فرمود و فرزند برای اقیاد حکم اعدو صرف و قربان آورد
دل را وقف معبود فا طاحیت که او را یاد کرد لاحرم بفرق تقدیش یاد الکودیه القد جمود رو بجهت تو اد عالم
خالص بر وی آورد و ما لشرها یکت داده جدای و دعوت خان خلیل با خاطر خوامر و معلوم اند است
تا از زمان آنحضرت تا غایت که قریب بجا هزار سالست حق سبحانه بوی بر و و ندا ساخت چندین روزی

خوار ان از سایق که مر او میر ساند و معرفت خود لشد در را بخدا رسانند صدف که هر یوم بجدی سلوک
علیه کرد باینده منتظر دل شریراب برابر معرفت و در نمود خلق یاد است منظور نظر محبت ساخته تعلق
شود که کس در نشود با او زبان نکرده ؛ ع ؛ کز نیز تو زبان نکرد و من هم نکنم . آنجا که حکایت ابراهیم
گفت تسلیم جواب داد که اسلمت و پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم گفتند فاعلم و حکمت علت برای آنکه از
ابراهیم تسلیم خواستند و آن کار مبتدی است غایة آن مبتدا و حدیث معلوم او در مقصد جواب
آمد آنحضرت پیغمبر ما صلوات الله علیه علم طلبیدند و آن از خواست نهایت آن نامدید و حد است
مفهوم ما ان جواب نداد و گفت اذا ابراهیم در معرض دعوی آمد که جوابش داد لاجرم بلاها بروی کما
کرو اذا بتلی ابراهیم و مصطفی صلوات الله علیه بساط دعوی در نوشت که هیچ نگفت بدین
در کنف حمایت محفوظ ساخت که والله یعصمک من الناس محققان می‌گویند که حضرت رسالت
علیه الصلوة والسلام بخود جواب نداد رب العزة اینجا وی جواب گفت که آمن الرسول بما انزل الیه
و این حال از حال جبرئیل علیه السلام گفت زیرا که خود جواب گفتن از عین تفرقت است و جواب
انبیا در نقطه جمع بود از خود رسته و بحق پیوسته و قطره او در قلزم احدیت غرقه شد لاجرم
انجا او را بایست گفت حضرت متکلم حقیقی برای وی گفت و این سخن در مرتبه است که از غایت عظمه
وی نشان نتوان داد ؛ بیت ؛ بای تا سر کر زبان کردم . شرح آن نکردم ؛ وَوَصَّى وصیت
کرد و او صیت بدین معنی است بِهَا إِبْرَاهِيمُ بملت خود ابراهیم یا بکلمهٔ اسلمت لرب العالمین بَنِيهِ
پسران خود را و ایشان هشت تن بودند اسمعیل از هاجر و اسحق از سارا و مدین و مدیان و دیگر از
قطورا که کنعانیه که بعد از سارا بعقد نکاح در آورده که در تلفظ و صیت دو نام می اشعارست
با آنکه وقتی قریب اجل باشد و در دین و قت احتیاط انسان در بابت دین اشد و اتم است و اختصاص
فرزندان و تعمیم ایشان دلیلست با آنکه شفقت بر ابنا اکثر است از شفقت بر غیر و چون ایشان را
حاضر کرد باید در آخر عمر بدین و صیت هیچ سخن دیگر با آن نیامیخت غایت اهتمامست در کار دین
وَيَعْقُوبُ و وصیت کرد یعقوب بفرزندان خود را و مضمون تعضیت هر دو این بود که يَا بَنِيَّ
ای پسران من إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ بدرستی که خدای برگزید لَكُمُ برای شما الدِّينَ دین مطلق
مرضی شروع ما مور که اسلامست فَلَا تَمُوتُنَّ پس ممیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر که شما مسلمان
باشید نهی انجامیست چه آن بقدرة و فعل بنده متعلق باشد اما معنی آنست که ملازم اسلام
باشید و بر سبیل ابن مداومت کنید تا چون مرک برسد شما از اسلام باشید پس نهی از ترک اسلام
مراد بود در اخر آمده است که لا تصلی الا و انت خاشع نهی از نماز نیست که از ترک خشوع است
فضیل عیاض رحمة الله علیه میفرماید که مرک و فتی که شما نیکو کمان باشید بحق سبحانه و ...

معالم التنزیل آورده که بروایت جابر بن عبد الله که از حضرت رسالت علیه افضل الصلوات
شنودم که بسه روز قبل از وفات که میگفت باید که نمیرد از شما کسی الا که گمان نیکو برد بحق تعالی
زیرا که قومی که گمان بد بردند هلاک شدند انا عند حسن ظن عبدی بی در کشف الاسرار آورده که یحیی
بن اکثم را بخواب دیدند پرسیدند که خدای با تو چه کرد گفت مرا در موقف سوال بداشت و گفت ای
پیر بد چه کردی که چنین هراسی عظیم بر من مستولی گشت و بی اختیار بر زبان من جاری شد که
خداوندا اینچنین خبر ندادند خطاب آمد که چگونه گفتم الهی حدیث کردم عبد الرزاق از معمر از زهری از
انس بن مالک از حبیب تو محمد صلوات الله علیه از جبرئیل از تو خداوندا که گفتی من با بنده آن کنم
که از من چشم دارد و من گمان بردم که بر من رحمت کنی حق تعالی فرمود که معمر راست
گفته و جبرئیل راست گفت و حبیب من راست فرموده و انس نقل درست کرد و زهری روایت
راست کرد و عبد الرزاق راست بحدیث نشاید و تو راست میگویی برو که ترا آمرزیدم و بر تو رحم
کردم و یحیی پیوسته در مناجات می فرمود که فاغفر عنی بحسن ظنی بیت قادرا هر چند
بدکارم ولیک دیده دارم گمان نیکت نیک این بدیها من ز نفس کاهلی جمله در گفتار گمان نیک
یهود چون ذکر یعقوب شنیدند بمحضر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند ای محمد
تو از وصیت یعقوب بیخبری که آخر دینی که چون او را انقضاء مدت حیات نزدیک شد
و بمقتضای اجل دامن عمرش بقبضه قبض کشیدند گرفت پسران خود را در دین یهودی بنا
فرموده آیه آمد که ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید اذ حضر آن هنگام که آمد یعقوب
الموت یعقوب را یعنی اسباب آن تقدیم مفعول بجهت اهتمامست در دفع بودن
کرده و فرزندان او را تشابهی کرده که گفتند اند درین لفظ یعنی انکار است یعنی حاضر بودید
پس چرا گواهی میدهید بچیزی که مشاهده نکرده اید دیگر واقف هستید یا داده اید
اذ قال که گفت یعقوب لبنیه مر فرزندان دوازده گانه خود را که بزرگتر ایشان
روبیل و خردتر ایشان بنیامین بود کلبی گوید که چون یعقوب بمصر آمد و اهل آنجا دید که
می پرستیدند بتان را و او را حقاً دعوه ترسید چون وفاتش نزدیک رسید ایشان را جمع کرد
در آن وقت فرزندان و نبیرگان هشتاد تن بودند و بمقتضای وصیت و بجهت امتحان ایشان را گفت
ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید ما بمعنی من است و نکته در آنکه لفظ من نیاورد
آنست که میخواست که ایشان را امتحان کند و اگر کلمه من گفتی مانند تعلیم بودی و ایشان را
ایشان هم موحد بودند چون یعقوب پرسید که را خواهید پرستید من بعدی از پس
وفات من قالوا گفتند بروجهی که تسلی دل یعقوب بدان حاصل شد که سالها بر تو مسلول

خواهیم داشت نعبد الهک میپرستیم خدای ترا و اله آبائک و خدای پدران ترا ابرهیم
و اسمعیل و اسحق ابرهیم را که جد یعقوب بود بدان گفت که جد حکم پدر دارد و لهذا قال الله تعالی کما اخرج ابویکم
من الجنة و اسمعیل که امام اعظم ساقط میکرد از اخوة و اخوات اعیان با علاتی در بعضم میگوید
جد بحکم این آیه بمنزلة الاب است پس جد با اب انتقال ایشان میکند جد برسقط باشد و اسمعیل که
عم بود هم پدر خواندند زیرا که عم پدر است که بمحرمت وجوب حرمت بجای آید و خبر ما اصلح
علیه و آله و سلم در بیان عباس فرموده که ردوا علی ابی ناظر بر اتحاد اصلیت و اولاد یعقوب
جواب اجداد خود را بستودند و در عبادت ایشان اظهار متابعت نمودند و گفتند عبادت میکنیم
آنرا که این بزرگان عبادت کردند الها واحدا خدای یکی که یگانه است و یکتاست بدلست
از الهک و فایده ذکر ابدال اثبات صفت که واحد است جهت رفع توهم جمال باشد که در بیان ذکر الهیت
در میان ایشان و او عاطفه که موهم مغایرت باشد شاید حمل ایشان کذشته باشد
در اله میکشند پس ذکر واحد قطع آن تصور و توهم فرموده و نحن له و حال آنکه ما مر او را
مسلمون منقادیم بطاعت و ثابت بر جاده عبادت با خلاص در قول و عمل نیت و مقصود
استقبال را بصفت حال بیان استند تا متضمن ثبات و دوام بود تلک اشارت است بابرهیم
و یعقوب و اولاد ایشان یعنی این جماعت امة گروهی بودند قد خلت که در گذشتند
اما کن ایشان را از ایشان خالی ماند لها ما کسبت مر ایشان راست جزای آنچه کسب کردند و لکم ما کسبتم
و مر شما را باشد جزای آنچه کسب کردید ایشان و شما را بر عملها پاداش خواهد و لا تسئلون و پرسیده
نشوید شما عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند یعنی شما را بعمل ایشان
مواخذه خواهند کرد و نه ایشان را بکردار شما خواهند گرفت اعتقاد یهود آن بود که پدران ایشان را طاعت
انبیاء با نواب دهند و بکرم ایشان معاقب نسازند در آیه تعریض است که ایشان در دین درست
طریق راست رفتند و اکنون نوبت بشما رسیده شما را بر اتباع دین حق باید کرد تا کی مفاخرت
میمود ند با او بزرگی ایشان اعتماد نموده تمنای نجات و درجات بیدا شتند حق سبحانه
ایشان را باطل میسازد و میکوید هر کسی را کسب او است ایشان را جزای هر چه کردند یا فتند و شما
نیز پاداش اعمال خود خواهید یافت بیت هر کو بجهان نیک و بد گیتی کار ورد بجز خود مگیر
دانست ٭ و چون علم ذکر ابرهیم و لوای شرف و علای او بر سبیل تعظیم در میان اهل اسلام بر افراشته
شد دیگران بسلسله اتباع یهود و نصاری در حرکت آمدند هر یک از ایشان مسلمانان را بدین خود
دعوت کردند و بر حقیت کیش خود و بطلان روش دیگری اقامه حجت نمودند و دین خود را افضل ادیان
و کتاب خود را اشرف کتب دانستند از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده اند که ابن صوریا مر حضرت

مصطفی را صلوات الله علیه گفت ای محمد ما را متابعت کن تا راه راست یابی و نصاری نیز
همین نوع جرات می‌نمودند این آیه آمد که وَقَالُوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را کُونُوا
هُودًا باشید از اهل جمع یهود و ملت حنیفه را بگذارید أَوْ نَصَارَىٰ و گفتند ترسایان که
ترسا شوید تَهْتَدُوا تا راه یابید کلمهٔ او فایدهٔ تنویع میدهد یعنی مقالهٔ ایشان یکی این
بود قولست قُلْ بگو بَلْ نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابرهیم را یا میباشیم از اهل ملة او حَنِيفًا در حالی که آن ملت مایلست
از همه کیشها براه راست یا ابرهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام و در فتوحات آورده که ابرهیم
مایل بوده در همه احوال از حق بحق از روی مشاهده و عیان یا از نفس خود بحق بواسطهٔ القاء
قربان وَمَا كَانَ و نبود ابرهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان تعریض بیهود و نصاری
که ایشان دعوی متابعت ابرهیم میکنند و بواسطهٔ پرستش عیسی و عزیر مشرک اند پس حق تعالی
مؤمنان را تعلیم داد که اعراض کنید از سخن ایشان و بگوئید نحن من ثمار الملقین یکم یا در جواب
آنکه گفتند کونوا هودا او نصاری پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم گفت قل بل ملة و استر
فرمود که قُولُوا بگوئید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بالوهیت و وحدانیة حق و میشاید که
خطاب با کافران باشد یعنی گر میخواهید که بر حق باشید بگوئید ایمان آورده‌ایم بخدای وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بانچه بما فرود آمده است یعنی قرآن که نازل است به پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
وَمَا أُنْزِلَ و بانچه فرو فرستاده است إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بسوی ابرهیم از صحف وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ و بپسران او وَيَعْقُوبَ و نبیرهٔ او وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب یا
نبیرگان او و در کشاف آورده که سبط نبیره است و هذا حسن و حسین را رضی الله عنهما سبطی
رسول صلوات الرحمن علیه میگویند ع و سبطا رسول الله و خلا و لیته . ای عزیز انکه جز بر
اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط کتابی فرو فرستاده نبود اما چون متعبد باحکام صحف بودند
گویا که آن بر ایشان نیز منزل است چنانچه قرآن منزل بر ما است با آنکه منزل آنحضرت و کتاب میشاید
که علم و حکمی بایشان نازل شده باشد در منام یا در بیداری بوحی و الهام وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ
و ایمان داریم بانچه داده اند موسی و عیسی را از توریة و انجیل و سایر دلایل افراد موسی و عیسی
علیهما السلام بجهت آنست که نزاع یهود و نصاری در ایشان بوده وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ
و بانچه داده شد انبیا را از کتب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد خداوند خود اگر گویند که
ملل و ادیان بحکم منزله مختلف است پس ایمان واحد بهمه آن با وجود اختلاف چگونه تصور
توان کرد جواب آنست که ایمان تعلق باصول دین دارد و آن در همه ملتها متحد است یا انکار

دارد که همه حق است و فرستادهٔ خدای یا آنکه مؤمن است بدانها و بدین نیز که شرایع انبیا و احکام
کتب منزله در ازمنهٔ ایشان حق بوده و بعضی از آن بشرع سید المرسلین علیه صلوات الرحمن
منسوخ گشته لَا نُفَرِّقُ هیچ فرق نمی‌کنیم و جدائی نمی‌افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی
از ایشان یعنی بهمه ایمان داریم تعریض بیهود و نصاری است که ایشان بعضی میگروند چون
موسی و داود و غیرهما و به بعضی انکار میکنند چون عیسی و محمد علیهما السلام یا جدائی نمی‌کنیم
ایشان را از یکدیگر بدان معنی که همه متحدند در اصول دیانات و دعوت بتوحید بیت
گر تفاوت بود اندر صورت لیکن ٭ چون بمعنی نگری دعوی همه یکسانست ٭ اضافهٔ بین
با احد که در سیاق نفی واقع شده و فایدهٔ عموم میدهد جایز است یا معنی آن باشد که بین احد
منهم و الاخر وَنَحْنُ لَهُ و ما که محمدیانیم مر حضرت حق را یا دین اسلام را مُسْلِمُونَ مخلصان
و گردن نهادگانیم بعد از نزول این آیه جهودان عیسی را منکر شدند و بنبوت وی اقرار نکردند
و ترسایان در غلو و تعصب افزودند و او را از پایهٔ نبوت بمرتبهٔ الوهیت بردند حق تعالی این آیه
دیگر فرستاد که فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان دارند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ
بمانند آن چیز که شما ایمان آورده‌اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آینه
راه یافته‌اند که ایشان را به بهشت رساند یا قتاده در جواب آنکه گوید اسلام را مثل نیست
بمثل آن حکمه زائد است گفته‌اند که سخن بر سبیل تبکیت است یعنی اگر حاصل کنند دینی دیگر که مثل
دین شما باشد در صحت و استقامت ایمان آورنده راه یابند و معلوم است که چنان دینی
یافت نیست پس اهتدا بغیر دین اسلام محال باشد و در لباب آورده که قرآن مثل نبوده است
در اصول دین و اخبار ماضیه و شما بدان ایمان دارید پس اگر ایشان ایمان آرند بمثل آنچه شما
ایمان آورده‌اید یعنی قرآن و بعضی مثل را صله داشته‌اند و معنی آنست که ایمان آرند بآنچه شما
ایمان آورده‌اید و بعضی گفته‌اند با زائد است بر مصدری که محل گشته معنی این باشد که
ایمان آرند مثل ایمان شما از اقرار و تصدیق راه یابند بحق وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر بگردند و اعراض
کنند از چنین ایمانی فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِي شِقَاقٍ در مقام خلاف
و عداوت اند و تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از عداوت ایشان مندیش و از مخالفت و معادات
ایشان اندوهگین مباش و کار خود را بخدا تفویض نمای که ملازمان تابعین معنی
نصرت و ظفر خواهند بود و صدق آن آیت فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای کفایت
کند یهود و نصاری را و شر ایشان از تو باز دارد و این وعده انجاز یافت بوقت آنکه
جهود مدینه بقتل و جلا و هم نصاری نجران بقبول جزیه کفایة شد و دین ایشان اغبار رفت

و آن از جمله وجوه اعجاز قرآنی باشد **وَهُوَ السَّمِيعُ** و اوست شنوا مر مقال موحدان و کافران را
باقرار و انکار مؤمنان را بآن گفتار ثواب بسیار دهد و مشرکان را از آن مقال بعذاب نکال
گرفتار کند **الْعَلِيمُ** داناست باعتقاد هر دو گروه و هر یک را بحسب عقیده و نیت او جزا خواهد
داد این آیه هم بر وعد مشتملست و هم بر وعید و در کتب خواص قرآنی این آیه را آیة الحرز گویند و در
او بوقت ملاقات دشمن فایدها عظیم دهد **بیت** ای امان هر دو جهان از کلام تو
کرد حمایت او هر که دعا گوی تو شد — یهود بعد از نزول این آیات از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و صحابه کبار رضی الله عنهم بر ایشان قطع طمع کردند و ترسایان نیز نومید شده ایشان بعرض
حرمان گشته با مسلمانان آغاز مباهات و مفاخرت نمودند که ما را صبغه هست و شما را
نی و صبغه ایشان آن بود که چون یکی از ایشان را فرزندی متولد شدی او را بعد از هفت روز
در آبی که بلغت ایشان معمودیا بودی یا معمودیه و بغیر این نیز گفته اند غوطه دادندی و اعتقاد
ایشان آن بوده که آن آب پاک کننده مولودات از غیر دین مسیحا و این قایم مقام ختان کما
میبردند و میگفتند صبغنا بالنصرانیة این مولود را بترسایی رنگ کردیم و گونه ترسایی
شد حق تعالی در مقابله آن رنگ بحر ایشان بطریق مشاکله میگوید **صِبْغَةَ اللَّهِ** بگویید
ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که دین حنیفست و در قرآن مجید نامها خوانده و از جمله آن
هشت نامست بلفظ الله مضافست هدی الله و صراط الله و فطرة الله و نور الله و حبل الله و کلمة الله
و دین الله و صبغة الله معنی هدی الله از قریب گذشت و دین این آیه که قل ان هدی الله هو الهدی
و صراط الله از آن گفت که آنرا بنده را بالله رساند صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی
الارض و مفهوم فطرة الله آنست که هر مولودی بر فطرت اسلام زاید فطرة الله التی فطر الناس
علیها و نور الله یعنی روشنی آشنائی خدای که در دلها مؤمنانست یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم و حبل الله برای آنست که هر که بدو مستمسک گردد از حضیض چاه غوایت بذروه رفعت
هدایت رسد واعتصموا بحبل الله جمیعا و معنی کلمة الله ظاهرست که از همه اعلی و بر همه غالبست
و کلمة الله هی العلیا و دین الله برای آن گفته که همه را بایمان متدین باید شد یدخلون فی دین الله
و صبغة الله برای آنست که چنانچه علامت رنگ بر همه کس ظاهرست سیمای طاعت و عبادت
نیز از جبین مبین اهل دین باهرست سیماهم فی وجوههم من اثر السجود یا صبغه علامتیست که متمیز
میشود بآن ثوبی از ثوبی دیگر چون اصفر که بصفرة ممتازست از احمر و ابیض از اسود و علی هذا
همچنین دین اسلام نیز نشانه آنست که بدو امتیاز یابد شخصی از شخصی دیگر در سعادت و شقاوت
و گفته اند صبغة الله ختانست و آن تطهیر باشد مسلمانان را چنانچه غسل در آب معمودیه نصاری را

وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر **مِنَ اللَّهِ** از خدای تعالی **صِبْغَةً** از جهت دین و تطهیر
تطهیر مؤمنان از رذایل و تحلیه ایشان بفضایل **وَنَحْنُ لَهُ** و مائیم مر او را بواسطه متابعت ملت
ابرهیم و اتباع صبغة الله **عَابِدُونَ** پرستش کنندگان نه چون شما که شرک آورده اید در احقاق از انجیل
نقل کرده که [illegible] رنگ کی شما
را بروح القدس رنگ کند پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم [illegible]
و معرفت [illegible] تکلیفست خارج از فطرت ما توحید و ثنای حق [illegible]
او [illegible] رنگ محمدیان که لونیست مستقیم و صحیح و ملایم فطرت امام قشیری رحمه الله
فرموده که صورت ظاهر را از ابد کل صبغه دیگرست و حقیقت باطن را از جان و دل رنگی دیگر
اشباح و ظواهر را آثار توفیقست و صبغه ارواح و سرایر انوار تحقیق امام جعفر صادق علیه السلام
گوید صبغة الله [illegible] ولایت و مدرجه محبتست هر کرا [illegible]
در حقایق التأویل آمده که صبغة الله نوریست که هر که بدو منصبغ گردد [illegible]
ای [illegible] اصحاب مذاهب معتقدات ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
نظر شهود [illegible] **بیت**
[illegible] صبغة الله [illegible] در فتوحات معنی صبغة الله [illegible]
[illegible] اراده ایجاد شی کند [illegible]
[illegible]
عالم عدم [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] صاحب کشف الاسرار [illegible] که صبغة الله [illegible]
[illegible] صبغة الله [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** صبغة الله [illegible]

بکجا یکرنک کردند اذشعر چون بکرنکی بکی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد چون بی رنگی
که کان داشتی موسی با فرعون در آشتی • در بحر الحقایق آورده که کفر را رنگی است و دین را رنگی
رنگ دین اسلام و باقی رنگ کفر و معانی صبغة الله یعنی رنگ نفس و خرابست و صبغة الکفر
یعنی رنگ آن و این که خلق شده ومن احسن من الله صبغة اینست که رنگ تکلف جوید جانب
رنگ آن یکرنگ کرد که تبدیل و تغییر نیابد و هر چیزی که او دارد از اثر صبغة
صبغی هست به جسم و قوالب ماست با احکام دینیه و حظ قلوب تقیید معارف بعمل
یقینیه نصیب روح شهود انوارات دینیه صدق و صحت اسما تلونات بصبغه خلق و بقاء
بکون در صبغه حق **بیت** بست رنگ یار و آن تا جلد • دیده ادبی یکجا رنگ
ورنگ برتو بنشانی انچه رنگ کجا بخرابی آید چون رنگ برانست • همه رنگی در بعد بهار است
ایجا انطهود هویة الوهیت در صور اعیان موجودات بر صبغ استعداد ایشان که هست
حرزبان اشارة مذکور رنگ کرده **بیت** بعت باحتجاب بما تحتجب بمظاهر علی صبغ التکوین
بیت بیا ای عشق خوش صورت چه صورتها ... که صورتکم ندان رنگ که بی جست
چو صورت اذلی تو چه خوب و جان فزایی تو • چو صورت را دها کردی جان نقشی جان فزدی ای
در این خلاصه مسائل در ویشان نعادی عبادات و اشارات ایشان بیان معنی بر صبغه
و بس و حقیقت آن الذین راعی که صاحب لوایح خلاصه حقایقه بر الواح افهام مستعدات
نقش کرده فرموده هم بیان کرده **بیت** ... رنگ بار دیکر ای دل • قائم نشود
رنگ ناکاه ای دل • افکند رنگ از آن بی رنگ نیست • من احسن صبغة من الله ای دل • رنگ ز آن
یهود و نصاری از تعریضات قرآنی و تابیدات متواتر مسلمانان در وحشت بعثت تمام که
ابناء الله و احباء ما کشرف ... حق سبحانه حاصل است بوی سر اولاد
انبیا وحی اهل کتاب اول و ادیا علم قدیم ... نفضل شایسته
عند ایشان ... که رسول از نبیا ... را مبعوث کرده و هر که طالب حق بود طریق و وصول بود
از ما طلبد حق تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که **قل** بکو مر ایشان را جواب
ایشان **أَتُحَاجُّونَنَا** ایا محاجه میکنید و مجادله میدارید با ما **فِي اللَّهِ** در دین خدای
او لویت و در انتسابیعنی **وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ** و حال انکه او پروردگار ما و شما است و خدای او مقید
لازمست و اقرار او و منکر او ایمان با او واجب و چون همه در عبودیت یکسانیم پس او
بطاعت وی و تصدیق رسول وی خواهد بود **وَلَنَا أَعْمَالُنَا** و مر است پاداش کردار اعمال ما
وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و شما راست مکافات عملهای شما **وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ** و ما مر او را خالصانیم در

و عمل ای عزیز مدار شرایع بر سه چیز است اقرار بوجود معبود و عمل کردن برای وی و اخلاص
ورزیدن در عمل پس درین آیه میکوید که ای محمد ایشانرا بکو که اکر در اقرار و عمل با ما شارک
باشید ما با اخلاص منفردیم و شما در آن شریک نیستید و کار با اخلاص دارد و بنای دین بر آن است
و حق تعالی از بندکان خویش اخلاص خواسته است در دین و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
بیت کر نبود هیچ اخلاص در عبودیت • این در که جویی تو محروم نیست • و اخلاص آنست
که عمل از خلایق مخفی و از علایق صافی باشد در کتب احادیث بطریق تسلسل این حدیث وارد
که هر راوی میکوید از استاد خود سوال کردم که اخلاص چیست و او جواب داد که من از شیخ خود
پرسیدم تا حذیفه بن الیمان رضی الله عنه و او میکوید از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
از اخلاص سوال کردم فرمود که من از جبرئیل امین پرسیدم و او جواب داد که من از حضرت عزت
این سوال کردم خطاب آمد که اخلاص سریست از اسرار من که آن را ودیعت نهاده ام در دل هر که او را
دوست میدارم از بندکان خود **بیت** در دل هر که سر اخلاص است • و یقین دان که بنده
سید الطایفه رحمه الله فرموده که اخلاص سریست میان خدای و بنده که ملک بر آن مطلع نیست
تا بنویسد و شیطان را آن راه ندارد تا تباه کند و هوا بوی پی نبرد تا تغییر دهد ای درویش
معنی خلعه ملکوت و منبع عالم جبروت علیه صلوات الملک الودود درین معنی خبر داده که ان الله
لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و احوالکم نظر الهی در عالم ارواح طبیعیه
فرو نیاید و مرقد عماری جناب بعد در زاویه حدوث نکنجد نظر بجانب علت بر جانب صورت اعمال
نیست بلکه مشرف قلوب و نیات و احوال است مخلصان مودود و مقبول اند و آنانکه اخلاص ندارند
مردود و مخذول **بیت** کر تو را اخلاص جز ... نیست • ... ای ... روی
هر کرا دود ریا بر چهره طاعت نشیند دیکر در خانه دل انوار و شفافی آشنایی رخ ننماید حضرت
فرموده که اخلاص آنست که بجان مخالی کنی و بجان باشی که مفتانی **س** ای که تو دوری و ...
مشغول ریا و خود نمایی • آخر بنکر که در چه کاری • اظهار مکن جز انکه داری • ای عزیز محاجه
مجادله اهل کتاب با حضرت سید سادات علیه افضل الصلوات در دو چیز بود یکی بحث توحید
و ربوبیة دوم حقیقت و بطلان دین و شریعه در آیه سابق بحث اول را تمام کرد که ما و شما
بندکان ایم او را و خدا و ند دین آیه دیکر بحث دیکر را بیان میکند و میکوید **أَمْ تَقُولُونَ** یا شما می کوئید
مخاطب همین جماعت مجادله اند و کر غیبت خواند حق تعالی اعراض کرده باشد جهت توبیخ و تهدید ایشان
خطاب ایشان و معنی این بود که میکوئید یهودان و ترسایان که **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ**
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ و معنی که این پیغمبران و پیغمبرزادکان **كَانُوا هُودًا** بودند بر دین جهودی

این قول یهودانست أَوْ نَصَارَىٰ یا بر کیش ترسایی و این سخن نصاری است قُلْ تو بگوی أَأَنتُمْ
أَعْلَمُ آیا شما داناترید بادیان انبیا أَمِ اللَّهُ یا خدای تعالی که ایشان را بدین مبعوث کرده است
و معرورست که گویند خدای داناترست پس تو بدین حجت بر ایشان غلبه کن که خدای داناتر است چنین
خبر کرده که ایشان بدین نبودند که بدیشان نسبت میکنید بوده اند ما کان ابرهیم یهودیا و لا نصرانیا
و شما هم میدانید و می پوشید وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر از خود مِمَّن كَتَمَ از کسی که بپوشد
شَهَادَةً عِندَهُ گواهی که نزدیک او حاصل و ثابت باشد مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی یعنی نوشته
کارخانه ایشان باشد تعریض است اهل کتاب را بکتمان شهادت و آن چنان بود که پیدا نیستند که
پیغمبران مذکور یهود و نصاری نبوده اند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر بحق است پس بپوشند
آن گواهی را تهدیدی کند بر سبیل وعید میگوید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بیخبر و غافل
عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه ایشان میکنند از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد صلی الله علیه و آله و سلم
تِلْكَ أُمَّةٌ تکرار این آیه برای تاکید و تقریر است چه ایشان تفاخر بآبا و اسلاف خود بسیار کردندی
ایزد تعالی بدین آیه ایشان را از آن باز داشت یا آیه گذشته راجع با برهیم و یعقوب و فرزندان
ایشان بوده و رجوع این آیه بر جدان یهودانست یا این محاجه در غیر آن زمان و مکان بوده و
چون مواطن هیچ مختلف بود تکریر او برای تذکیر نیکو آید و در آورده که آن آیه تحذیر اهل
کتاب بوده و این آیه تنبیه است مومنان را تا اعتقاد کنند از اقتدا بدیشان و دانسته که آن گروه
و معاندان قَدْ خَلَتْ بتحقیق گذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ و مر ایشان راست جزای
که خود کسب کرده اند وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ و شما راست نفع خواهید کرد بجای عمل کنید وَلَا تُسْأَلُونَ
و سئوال نخواهید کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه که دیگران کرده اند هر کسی را از عمل او پرسند
یا دانش کرد او می بود ساختند ع هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت. و چون ذکر ابرهیم
بیان شرف خانه توجیه مقدمه تحویل قبله بود که یهود و نصاری دستاویز ساخته بجانب تحویل
حال سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم استدلال خواستند نمود لاجرم قبل التحویل قبله آنرا
و زبان درازی ایشان اخبار فرمود و فایده آن توطین نفس است بر آن و آماده ساختن
و علم بچیزی قبل از وقوع آن اقل باشد از اضطراب و دیگر اخبار از غیب معجزات و دلیل
رسالت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و خبر آن بود که سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که گویند کم
خردان و سبکساران مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی مشرکان مکه و یهود و منافقان [illegible]
که همه ایشان اعتراض میکردند و اطلاق سفاهت بر آن جماعت جهت آن بود که دعوی فرزندی
ابرهیم داشتند و از قبله او اعراض نموده بر اهل اسلام طعنه میزدند که مَا وَلَّاهُمْ چه چیز باز

گردانید ایشان را عَن قِبْلَتِهِمُ از قبله ایشان جهت توجه یا قبله از آن گویند که در نماز مقابل
واصل شده بود و مهمان مستقبلست الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا آن قبله که بر آن بودند یعنی بیت المقدس
و گفته اند این سخن بعد از تحویل قبله بود که دوستان یهود چون رفاعه و کنانه و غیر او
زبان طعن گشوده می گفتند این حرکت را که ملتجی به آن می دارد که قبله نماز میکرد اشتیاق
آن ولدیت خویش آمد طبع خویش بسوی کعبه می گشتند از جهت بیت المقدس که مخصوص است
انبیا را [illegible] حق سبحانه این آیه فرستاده و فرموده که قُلْ بگو در جواب ایشان که لا نسلم که آن
جهت را اختصاصی باشد بخدای بلکه لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدایراست همه جهات هم مشرق
که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده پس بیکی
خود را بهر طرف که توجه فرماید لازم است که فرمان برند و از حکم الهی در نگذرند اعیان
دارد نه خصوصیت مکان و گفته ایشان که گویند سلمنا که جمیع جهات خدایراست پس چه تخصیص
کرده جهت کعبه را بقبله بودن سایر جهتها جواب اینست که يَهْدِي خدای راه مینماید
مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابرهیم
و این راه رونده تا بمنزل مقصود میرساند وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه شما را ای مسلمانان بصراط
مستقیم راه نمودیم یا قبله شما را افضل قبلها ساختیم یا بر آن سو که ابرهیم را که بود ملت
بگزیدیم جَعَلْنَاكُمْ شما را هم که گردانیدیم أُمَّةً وَسَطًا گروهی عدل بعضی گزیده
تلخیص آورده که جهودان معاذ بن جبل را رضی الله عنه گفتند قبله ما قبله انبیاست و
پیغمبر شما از روی حسد توجه بدو نکرد و گرنه پیدا نکرد ما افضلیم و دین ما بهترین
معاذ گفت حاشا که شما را از عدالت واسطه باشد بلکه بنای دین ما بر خیر و عدالت
حق تعالی تصدیق او را آیه فرستاده که ما شما را امة وسط گردانیدیم عرب بهترین هر چیز را
خیار [illegible] وسط در اصل اسم مکانیست که مساحت جوانب بوی مساوی باشد و آن را برای
آن بهتر گویند که اطراف در معرض آفت است و اوساط محمیة الاکناف [illegible] نقل کرده اند از برای
خصال ستوده که همیشه میان افراط و تفریط میباشد بعد از آن اطلاق [illegible] متصف
بآن صفات و مسلمانان را از جهت آن امة وسط گفت که تابع محمد صلی الله علیه و سلم و آنحضرت
باصول اخلاق که اوساط آنها آراسته بود صفت شجاعت داشت و آن میان جبن و تهور است
بصفت قناعت متصف بوده و آن میان [illegible] حکمت متوسط میان سفه
و بله و عدل متوسط میان ظلم و انظلام [illegible] جود متوسط میان بخل و اسراف و حیا
وی میان وقاحت و خوف و سایر صفات [illegible] آنحضرت ۳ اشارتی بصفات کمال مصطفوی

و دران کلام که خیر الامور اوسطها . و این اعتدال این امت آنست که افراط نکنند در باب انبیا چون
اعتقاد نصاری در باب مسیح و تفریط نیز قایل نباشند چنانچه یهود را بود در قدح و جرح وی
دیگر شریعت ایشان متوسطست میان افراط که اصرار و اغلال یهودست چه هرگاه که گناهی کردندی
بعضی از مستلذات اطعمه بریشان حرام شدی حرمنا علیهم شحومهما و میان تفریط که تحلیل
محرمات نصاری ولاحل لکم بعض الذی حرم علیکم لیکن این شریعت بر نهج اعتدال
کما قال بعثت بالحنیفیة السمحة و دیگر این امت چون موسویان قایل معاد جسمانی و سعادت
جسمانیه نیستند و مثل عیسویان حصر بر معاد روحانی نکنند بلکه جامع اند میان هر دو و علی
هذا در تشبیه و تنزیه و ظهور و بطون بجمعیت و اعتدال اتصاف دارند لاجرم قبله ایشان نیز
بر وسط ارض قرار گرفته و باز شهادت که توسطست میان خصمین بر سبیل یکی از نتایج آن
حوالت شد چنانچه فرموده **لتکونوا** تا شما امت که واسطه اید تا باشید **شهداء**
گواهان برای انبیا **علی الناس** بر منکران بر نوع تبلیغ رسالت رسول لام تقدیم شهادت
بر صله دلیل اثبات آنست با مم عنایت الهی که جمع از شهادت ایشان خبر میداد وصف
عدالت را بر شرف داشته تا معلوم گردد که گواهان عدل اند و تا اکنون بعدالت ایشان اخبار کرده بکرم
فرموده که **ویکون الرسول** و باشد فرستاده ما یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم **علیکم**
بر استی شما **شهیدا** گواهی معدل و مزکی تقدیم صله بر شهادت دلالت بر اختصاص شهادت
رسول دارد بدیشان آورده که روز قیامت که حضرت عزت با انبیا و رسل خطاب کند که آیا
احکام ما به مردم رسانیدید ایشان گویند ما رسانیدیم و امتان در مقام انکار آمده فرمایند
ما جاءنا من بشیر ولا نذیر بیارند حاکم محکمه عدل ابدی اقامت حجت از انبیا گواه تبلیغ طلبد
امت محمد علیه صلوات الله برای پیغمبران بادای رسالت گواهی دهند امم ماضیه زبان
معارضه گشوده گویند شما که در زمان ما نبودید از کجا معلوم شد که انبیا ما را بر حق
دعوت کرده اند احکام الهی بما رسانیده ایشان جواب دهند که اگر ایشان و شما را معاینه نکرده ایم
اما در کتاب خدای خوانده ایم و از پیغمبر خود شنیده ایم که ایشان پیغام حق رسانیدند و شما تکذیب
خطاب عزت در رسد که ای امت حبیب من شما راست میگویید اما بجهت زیادتی الزام ایشان
کسی باید که شما را تزکیه نموده بعدالت گواهی دهد حضرت سید انبیا علیه التحیة والثنا بر گواهی
و راستگویی ایشان شهادت با قامت رسانند و در صحیح بخاری این قصه از قوم نوح علیه السلام
روایت میکنند و مجملش مذکور خواهد شد ای عزیز بدین آیه استدلال کرده اند بر شرف امت
بواسطه وسطیت و اضافه جعل آن بحق تعالی و شهادت برای انبیا و شهادت رسول صلی الله علیه و سلم

بریشان و علم الهدی رحمه الله فرموده که بدین آیه مستدل توان شد بر آنکه اجماع امت حجت است
چه خدای تعالی وصف کرد ایشان را بعدالت و عدل لایق ادای شهادت و شهادت او مستحق
قبول پس چون بچیزی مجتمع شوند بعیان اقامت شهادت نمایند قبول آن لازم باشد لا تجتمع امتی
علی الضلالة گواهی است بر آنکه امت هادی راه دین و دلیل سبیل یقین چه کار رشت و در حدیث مدح
که هیچ امتی نباشد الا که بعضی از آن در دوزخ باشند مگر امت من که در بوستان جنان مکرمات
من که همه ایشان با من اعلی علیین و جنات فردوس بهشت برین در آیند و آن نیز از برکت حضرت خواهد بود
بیت بعصیان نماند کسی در گرو · که دارد چنین سیدی پیش رو · چو باره بنا و ...
چراغ دم از گیرد نا امید **وما جعلنا** و نساختیم قبله عبادت ترا **القبلة التی** آن قبله را که **کنت**
علیها تو بودی بر آن یعنی صخره را که داشتیم تحویل قبله را که تو بر آن بودی یعنی کعبه **الا لنعلم**
مگر برای آنکه دانیم حق تعالی بعلم قدیم دانسته بود اما شامل اینها باعتبار حالات یعنی علم ما تعلق
بدیگر تا در حالت وجود و آن علم است که جزا بدو متعلق باشد یا استقبال یعنی ما ...
مادانیم که تحویل قبله سبب هدایت فرقه و ضلالت طائفه خواهد بود و مستقبل یعنی ماضی
کما قال تعالی فلم تقتلون انبیاء الله من قبل یا مراد آنست که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بداند علم
بجهة تشریف و تعظیم اضافه بخود کرده چنانچه فلما آسفونا و ابن عباس رضی الله عنه علم را بمعنی رؤیت
حمل کند چه هر یک بجای دیگری مستعمل میباشد و بعضی بمعنی تمیز کرده چه تمیز بعلم واقع میشود
یعنی این بود که ما قبله را تغییر دادیم مگر بجهت آنکه تمیز سازیم و جدا کنیم **من یتبع الرسول** آنکس
که پیروی رسول میکند و در امر قبله حق را قبول میکند **ممن ینقلب** از آنکس که باز میگردد **علی**
عقبیه بر پاشنهای خود مثلست در آنکه باز گردد کسی از دین اسلام و عدول کند بغیر آن و ملخص معنی
آنست که ما متوجه قبله بیت المقدس ساختیم تا چون روی از آنجا بقبله دیگر آری معلوم شود که
موافق و مخالف کیست **وان کانت** و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن یا تولیه جانب
لکبیرة بزرگ و گران و دشوار **الا علی الذین** مگر بر آنکه **هدی الله** خدای راه نمود ایشان
تا پیروی رسول کنند و تحویل قبله را حق دانستند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرتد نشدند
بخلاف یهود که بعد از تحویل قبله متحیر گشته شبهه دیگر پیدا کردند و یکی آن بود که اگر قبله حق
کعبه است پس آنکه بسوی بیت المقدس نماز گزاردند و آنها که پیش از تحویل قبله وفات کرده اند بر ضلالت مرده
باشند کلبی گوید اسعد بن زراره و براء بن معرور و دیگران از اکابر اصحاب بودند قبل از تحویل قبله بجوار
رحمة الهی پیوستند و بعد از شبهه یهود اقارب ایشان بخدمت سید انبیا علیه صلوات الرحمن
آمدند و استدعا نمودند که یا رسول الله مآل آن جماعت که روی بمقصد اقصی سفر میکرده

ونیز از تحویل قبله روزه ونماز وخیرات ایشان بر مذلک احول رسید که آگاهی دهد که در عالم آخرت آن
طاعتها در کفهٔ میزان ضایع نباشد یا مجرّد قبول فرو آید خدا تعالی آیة فرستاد که وما کان الله
و نیست خداوند تعالی که خواهد تا بکند لیضیع ایمانکم تباه کند ایمان شما را که به بیت المقدس
داشتید یا نماز شما را به آن طرف که گزارده‌اید نماز را ایمان گفت جهة وجوب آن بر اهل ایمان یا قبول
آن از ایشان یا بکم دلیل ونشان ایمانست چنانچه در خبر آمده که علم الایمان الصلوة و در تیسیر
آورده که جهود نماز را ایمان می‌گفتند این سخن مناسب متعارف ایشان فرود آمد و حقیقت آنست
که ایمان وابستهٔ اعتقادات و نماز نیست بهیچ وجه و جمعی که حکم متعلق بزمان بردار تست گفتند
عمل شما باشارة صاحب شرع علیه افضل الصلوات بوده هرآینه ضایع نخواهد شد و مشتق
بقیات مشاهده خواهید نمود خطاب از ذکر آن کرد و مراد نماز زندگان و مردگان است و ایشان را
تغلیب واحیا بر اموات بر سائل مخاطب شدند که سؤال از صلوة غیر بوده جهة آنکه حکم
نمازها دران باب یکیست بر جزوی صلوة سائلان ضایع نیست تا آنکه سؤال ایشان نیز ضایع نخواهد بود
ان الله بدرستی که خدای تعالی بالناس بمردمان لرؤف مهربانست که صلاح ایشان
فرو نگذارد رحیم و بخشاینده است و ایشان را ضایع نگرداند یا رؤفست بتضعیف اجر کردنها
و رحیمست بتخفیف امر و در ماثنی رؤف و رحیم در نامهٔ مشروح بود کار را بمعنی رحمة آورده که
ومهربانی بر بندگان از روی اقتضاء لطف است و در رحمة خاصه که دفع مکروهات و ازالهٔ ضرر باشد و رحمة
اعمیست جامع بیان و عجز آنرا از انعام وافضال بس رؤف ابلغ باشد و رحیم اعم و تقدیم رؤف که
ابلغ است وقاعدهٔ رتبه اقتضاء تأخیر اوست جهت محافظة فواصل خواهد بود ای عزیز یکی از
دلایل رأفت الهی و رحمة نامتناهی آن بود که بندگان خود را توجه بقبلهٔ خلیل خود فرمود و این
دوستیست که ایشان با موافقت دوستان می‌گردد ع که دوستان همه هر یک یکی کردار باشند. آورده‌اند که
سید عالمیان علیه صلوات الرحمن تا که مقیم بوده در مکه هنگام گزاردن نماز توجه بکعبه فرمودی و بعد از
هجرت فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گزارد یا حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
مخیر بوده بین القبلتین و خود مسجد اقصی را اختیار فرموده جهة الف خاطر یهود تا چون قبلهٔ طاعة
خود را با اعراب عبادة نبوی متحد ببینند باسلام و تصدیق پیغمبر رغبت نمایند اما ایشان از
بتکثیر آمده و بان توافق صوری شادمانی نمودند گفتند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم دین
ما دارد باری روی بقبلهٔ ما نماز میگزارد یا میگفتند که اگر نه ما بودیم او و اصحاب وی را بقبله می بردند توانستند
ایشان را دلالت نکردیم جهة قبله دانستند این بخاطر آنحضرت این سخن ملول شد و میل همت بران
معروف داشت که علی سبیل التحریم قبلهٔ او کعبه باشد که قبلهٔ ابرهیمست و اقدم القبلتین و موافقت

عرب در توجه بدان میل بیشتر داشت و بحالت الفت اغنا بیشتر بود و حضرت آن مسند جنت بر علی الدوام مترصد
آن فرمان عظیم الشان میبود و اشارة تحویل و تبدیل قبله را انتظار میبرد تا روزی جبرئیل فرود
آمد و سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم آن آرزوی دل با او در میان نهاد بیت
ای صبا محرم حال دل عشاق توئی . با تو گر حال دل از آن نگویم بکه گویم . جبرئیل گفت ای سید من
بنده مأمورم و نتوانم در حضرت کبریای عزّتم چیزی درخواست و قربت تو بیشترست تو ازوی بخواه
که بتو تقف بدهد حضرت مصطفی صلی الله علیه شرط ادب بکار فرموده زبان بدرخواست
نگشود ع چه حاجت حال دل گفتن چو میدانم که میدانی . جبرئیل متوجه مقام خود شد و سید کاینات
علیه افضل الصلوات هر لحظه متابعت روی با سمان میکرد و منتظر نزول وحی میبود تا
تا روح الامین فرود آمد بایه آورد که قد نری بدرستی که ما می‌بینیم تقلب وجهک گردانیدن
روی ترا و منتظر تر ا فی السماء در جهة آسمان برای انتظار وحی و بحقیقت تقلب وجه بجهة
سو و علو بوده بما یقتضی طبیعت اکراهت توجه بر بیت المقدس فلنولینک پس متوجه سازیم
ترا قبلة ترضیها بآن قبله که تو میخواهی و می‌پسندی ای عزیز تفضیلت محمدی علیه صلوات
ازین آیه فهم میتوان کرد که حق تعالی میگوید بجهة رضای تو در دانست ترا کرامت کردیم مطلوب
رضای ما بات و ما خشنودی ترا می‌طلبیم بیت همه عالم رضای ما طلبند . لیکن ما طالب رضای
عزیزیکانکان بهمه حال آشنای توئیم . ای دو عالم کرده خشنودی خدای تو خشنودی
او طلبد سید الطایفه رحمه الله فرموده که سالها گذشتست وحق سبحانه خلاف با توجه مراد ما
نکرده بیان این سخن آنست که چون ارادت بنده در ارادت حق فانی گردد و ارادت قدیم بجای ارادت
حادث بنشیند مراد بنده همان مراد حق خواهد بود و اشارت بدین معنی فرموده است بیت
چون قضای حق رضای بنده شد . حکم او را بنده خواهنده شد . هرکجا الرقدیم را سکیت
زندگی نی در کی بهر نکیت . بنده کی خواهی مخصلت این بود . وی جهان بامر و فرمانش بود
فول وجهک پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است جهة توجه قبله بتمام بدن باید نه روی
و بس شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام که محیط است بحرم و چون آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بوقت این خطاب در مدینه بوده ذکر این مسجد دون کعبه اشارتست بانکه مراعات
جهة بعید را کافیست چه استقبال عین خانه حرج است بر و بخلاف قرب واضح آنست که خانه
قبلهٔ اهل مسجد است و مسجد قبلهٔ اهل حرم و حرم مکه قبلهٔ اهل عالم ای عزیز تخصیص حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بدین خطاب جهة تعظیم است و چون انعبه بدان خواسته
مفهوم شد که معنی آیه بنا بر اشارة است که بنده متوجه مسجد شو و بدل روی بحق آوردند مسجد

که قبله قلوب با اوست بیت ای قبله که روی دل ما بر تست · هر جا که رو کنیم توجه بروی تست
و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم و تأکید امر قبله و تحریص بر متابعت آن فرمود که
وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ و هر کجا باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز
گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ پس بگردانید رویهای خود را شَطْرَهُ بسوی مسجد مذکور و گویند این آیه
در وقت نماز پیشین نازل شد روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت و خواجه
عالم صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که حکم تحویل قبله
نازل گشت و تتمه نماز روی بجانب کعبه کرد لیکن [illegible] متوجه شد و آن مسجد بذی القبلتین نام
یافت ای عزیز در تعیین قبله [illegible] جهات بجمله آنکه مقصود از صلوة حضور دلست مراد حضور
حاصل نشود الا [illegible] و ترک التفات و این صورت میسر نشد مگر باستقبال جهتی واحد علی التعیین
و دیگر جهتی [illegible] دوستی و موافقت مؤمنان و الفت ایشان با یکدیگر که هر یکی در وقت
پرستش حق بجهتی دیگر متوجه باشد موهم اختلاف ظاهر است پس بتعیین یکجهت مر ایشان توجه
بیان بنابر مصلحت اتفاق و ائتلاف باشد و دیگر امتحان انقیاد بندگانست تا بفرمان برداری حق
اصلی ایشان ظاهر گردد و نکته در تخصیص آن بکعبه آنکه [illegible] خدای تعالی خلعت شرف
خانه باطراز اضافه بیاراسته که طهرا بیتی و کسوت دولت [illegible] بسعادة اضافه معلم
گردانید که یا عبادی و چون بنای هر دو اضافه بر تخصیص و تکریمست کانه میگوید که ای بنده
من و کعبه خانه من و نماز خدمت من پس توجه کن ای پرستنده من در وقت پرستش من بخانه من
یا آنکه کعبه مرکز ارض و وسط زمینست [illegible] در وقت توجه بوسط ارض تا اشارت
باشد بآنکه خدای عدل [illegible] جهت عبادت که محل محمدی
و ساوس شیطانست [illegible] و تشبیه ایمن باشد یا در بیان صورت
اظهار دوستی محمد باشد [illegible] حکم فرموده [illegible] منشاء
آنحضرت و محتد مبارک او [illegible] تعظیم و تشریفات و لهذا آنرا قبله اهل [illegible] گردانید یا چون
سبب ظهور دولت [illegible] تحویل قبله [illegible] اسلام [illegible]
موافقت با یهود در قبله ایشان [illegible] بجانب مغرب روی آورده بود مقصود ایشان تعظیم
آن جهت آن بود که موسی [illegible] اختصاص [illegible]
و نصاری بطرف مشرق توجه کنند و غرض ایشان تکریم آن صوب بود که مریم در وقت
جان شرف نفخ روح در یافت من اهلها مکانا شرقیا [illegible] کعبه آنکه
قبله خلیل الله و مولد حبیب الله است محققان گویند [illegible] رجوع او

بوده است و نصاری بمشرق متوجه شدند که ظهور انوار از وست حضرت خاتم علیه صلوات الله
مامور شد بتوجه بجانب وسط که محاذی خط نصف النهار حقیقتست و تمه انوار [illegible]
نهایة طلوع با او باشد و مبدأ غروب باو بود یا در [illegible] وسطیه اشارتست بآنکه آنحضرت
مرکز دایره موجودات و اصل الباب [illegible] مکونات است و این جهت در منقبت وی گفته اند
بیت نقطه خط اولین پرکار · خاتم آخر آفرینش کار · لیکن دفع طعنه یهود که میگفتند
محمد صلوات الرحمن علیه قصد قبله از پیش خود ساخته میگوید وَاِنَّ الَّذِینَ و بتحقیق آنانکه
اُوتُوا الْکِتَابَ ایشانرا کتاب توریة داده اند لَیَعْلَمُونَ هر آینه میدانند که اَنَّهُ الْحَقُّ این تحویل
باو جهه درست و راستست مِنْ رَبِّهِمْ و حکم آن از پروردگار ایشانست چه در توریة
خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بر آن نماز کند کعبه است و در
کتاب شعیا دیده اند که صاحب القبلتین بجهت رغم مشرکان بمسجد اقصی نماز گذارد و برای
خلاف یهود روی بکعبه معظمه آرد وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل نیست عَمَّا یَعْمَلُونَ
از آنچه ایشان میکنند از انکار قبله و اگر ضمیر مخاطب باشد معنی اینست که خدای بیخبر نیست
از آنچه شما میکنید از متابعت پیغمبر و توجه بکعبه اگر بغیبت خوانند یعنی وعید بود
اعدا باشد و اگر بخطاب خوانند وعده و تأمیل اولیا پس جهت تسلیه میگوید وَلَئِنْ اَتَیْتَ
و بخدای که اگر بیاری تو ای محمد الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ برای اهل کتاب از جهود و ترسا
بِکُلِّ آیَةٍ بهر معجزه و نشانی یعنی بیاری هر حجت و برهانی که خواهند در حقیت توجه بکعبه
مَا تَبِعُوا قِبْلَتَکَ پیروی نکنند ایشان قبله ترا بجهت آنکه مخالفت ایشان از عنادست نه از شبهه
که بحجت مرتفع گردد آورده اند که یهود بعد از تحویل قبله میگفتند که اگر بر قبله ما ثابت میبودی
ما امید داشتیم که تو آن پیغمبر موعود باشی و غرض ایشان ازین سخن فریب پیغمبر بود تا
بقبله ایشان رجوع نماید پس قطع طمع یهود را می فرماید و تو نیز تابع قبله ایشان نخواهی شد
زیرا که قبله تو حقست و دین [illegible] باطل [illegible] منسوخ نخواهد شد
توحید قبله ایشان بآنکه دو بود و جهت مخالفت در بطلان وَمَا بَعْضُهُمْ و نیستند بعضی
از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پیروی و متابعت کننده قبله بعضی یعنی هر چند ایشان
مخالفت تو در قبله باهم موافقت دارند اما در قبله مخالف یکدیگرند چه هیچ یکی [illegible]
از آن دیگری [illegible] ممکن نیست وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی خطاب
با آنحضرت و مراد امتست [illegible] بر سبیل فرض و تقدیر اگر متابعت کنی اَهْوَاءَهُمْ آرزوهای
ایشان که در قبله دارند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ از پس چیزی که آمد بسوی تو مِنَ الْعِلْمِ از دانش

وَمَا اَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ

قبله ابرهیم حق است إِنَّكَ بدرستی که باشی تو إِذًا آن هنگام که رعایت نمایی ایشان را لَمِنَ
الظَّالِمِينَ از جمله ستمکاران تغلیظ تهدید جهت حسم مواد طمع یهود است وایجا وقتی که
لازم باشد تا ما بعد او و بنظام صفت ظالمان نماید تا که آن در شان موفقات جهت
مذمت منکران اهل کتاب منقبت معتقدان از ایشان می گوید چون از سلام واتباع او که نعت
وصفتی که در کتب سماوی خوانده بودند ایشان را شناخت حضرت پیغمبر صلوات الله علیه حاصل
شده بود چنانچه میفرماید الَّذِينَ آنانکه آتَيْنَاهُمُ دادیم ایشان را الْكِتَابَ توریة يَعْرِفُونَهُ
میشناسند قرآنرا یا تحویل قبله را واصح آنست که پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم کنایه غیر مذکور
دلیل تعظیم شان آنحضرت واشعار باشتها وعدم التباس وسیاق کلام نیز برین دلالت
کند كَمَا يَعْرِفُونَ همچنانکه می شناسند أَبْنَاءَهُمْ پسران خود را در میان کودکان مراد
جلیات یعنی حقیقت نبوت سید آخر زمان چون نسبت بنوت فرزندان برایشان ظاهر باشد و
تخصیص ابنا جهت آنست که مشهورترند و در اغلب اوقات با پدر باشند و قلوب با ابنا بدیشان
میلان بیشتر بود در اسباب نزول آورده که عمر روزی از عبد الله سلام پرسید که معرفة شما به
حضرت رسالت صلوات الله علیه که خدای ازان خبر داده که چیز معرفة فرزند است بچه وجه
باشد ابن سلام گفت من بحقیقت رسالت مصطفی صلی الله علیه واله وسلم متیقنترم ازانکه
بصحت نسب پسر خویش چه این را از توریة دانسته ام و آن معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند
رضی الله عنه گفت خدای توفیق رفیق تو کرداد ای عبد الله فقد اصبت وصدقت وَإِنَّ
فَرِيقًا مِنْهُمْ وبدرستی که گروهی از ایشان تخصیص معاند است واستثنا مومن ولیاست
معنوی باشد یعنی همه اهل کتاب او را میشناسند اما فرقه از یهودی متکبر و معاند لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ
هر آینه میپوشند نعوت و صفات حضرت را که در توریة است و اثبات نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وتحویل قبله وَهُمْ يَعْلَمُونَ وایشان می دانند که می پوشند یا بعقوبة کتمان عالمند الْحَقُّ یعنی
با تو کفتیم از کار دین و قبله حق است یا آمده بتو حق مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو یا الحق ثابت
و راست است از خدای تست فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مخاطب حضرت است مراد امت مِنَ الْمُمْتَرِينَ
از شک کنندگان در آنکه امر قبله من عند الله است و در آیت نهی رسول صلی الله علیه وسلم
نیست از شک که از وی حقیقة چنین صورت از ان حضرت متوقع باشد بلکه برای تحقیق امرست
وانکار بر حق بحیثیتی که ظاهر شده که شک را در وی مجال نمانده یا امر صیانت را و کتاب معانی
که از ان شک کند بدو جا الملم و امام قشیری رحمه الله فرموده که بعد از طلوع آفتاب یقین
ممکن نیست ظلمات تجویز تخمین و تخمین کاینجا که یقین است کار از عین است وَلِكُلٍّ وهر گروهی

از خدای پرستان یا انبیا که از ایشان شرایع اندیام متوجهی باو وِجْهَةٌ جهتی است وقبله هُوَ
مُوَلِّيهَا که او روی آورنده است بدان یا خدا روی او را بدان کرد آنیده است و آنکه مولیها
میخوانند ضمیر را عاید بکل میدارد معنی آنکه ایشان مولای آن جهت اند یعنی روی ایشان ازان
کرده اند یا بخذلان روی اهل باطل بوجه ضلالت کرده و بتوفیق وجه توجه ارباب حق
بقبله هدایت آورده بر طریقت گوید یکی بایه مسجد خوانی و دیگری باعکن
دعا نی و آنرا جهتی نی فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس شما ای مسلمانان پیش گیرید بدیکران یکی
که یکی ازان توجه بکعبه است وآن توجه مشتمل باشد بخیر دنیا که تشرع است بقبله ابرهیم و بخیر
آخرت که رسید نست بنعیم مقیم در کشاف آورده که سبقت کنید بجهات فاضلات که سامت کعبه
باشد صاحب بحر الحقایق فرموده که هر چیزی را از انسان قبله ایست که روی توجه بدان دارد قبله
بدن جهت حواس خمسه لذت باشد از ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات
امثال آن و قبله نفس دنیا غدار است و زینت متاع ما یا بدان آن قبله دل آخرت و نعیم و در جت قبله روح قرب و زلفت و شوق و ذوق و محبت قبله سر توحید و معرفة ربانیت و
حقایق و اطلاع بر معانی در کشف الاسرار آورده که هر کس روی بجایی آورده اند و بقبله دیگر توجه
کرده ای موحدان شما ما را باشید و روی از ما متابید بیت از خط من سر بیچ وزره من برنج
بدون خاک شو تا شوی زنده باب ای درویش هر کسی بخیالی روی از حق تافته و هر کسی
نفس و هوای ایشان بود از نر والفت یافته ما جوانمردان طریقت دین انما سوی الله فرو نگذاشتند
واگر همه بهشت سر راه گیرد بنظر همت در و ننگرند زیرا که هر چه جز دوست حجابست یعنی بود از نعیم
درجات نعیم و بر جحیم ظلال جنت درکات جحیم بیت عاشق بی عشق جانان ببرامد کی بود
از بهشت یاد شاید یکی از اکابر محققان فرموده که هر یک را از شما عاره و مقصدیست بحسب
استعداد وی که در ازل نام زد او شده و آن قبله کمال اوست که بهیچ وجهی توجه بدان جهت حال
نا رد بیت هر کسی را روی راهی کرده اند وز نهاد ره در تر بوده اند و حقیقت
که کم نهادی جیزی سر بر زده و در هر طبیعتی بصورتی ظهور کرده که قبله او است چون حب مال و طلب جاه
تفاخر بعلم و عجب در عمل و مباهات بطاعات و هر یک روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی
باز می مانند جز محرمان حریم حرمت که هر بی سرا پرده توحید که روی از قبله فثم وجه الله نکرده اند
بیت قبله شاهان بود تاج و کمر قبله ارباب دنیا سیم و زر قبله صورت پرستان آب و گل
قبله معنی شناسان جان و دل قبله اصحاب منصب مال و جاه قبله اهل سلوک اسباب راه
قبله نعامه هر ابلی قول قبله مدبر از کار فضول قبله تن پروران خواب و خورش قبله

بدانش بر عرش . قبلهٔ حرص و امل آرزو هوا . قبلهٔ قانع توکل بر خدا . قبلهٔ عاشق وصال الهی و
قبلهٔ عارف جمال ذی الجلال **اَیْنَمَا تَكُونُوا** هر کجا که باشید و بهر قبله که آرید شما ای اهل کتاب **یَأْتِ**
بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدای همهٔ شما را و جمع کند روز قیامت برای جزا دادن و محو از منقلب جمعا
کرده یا بهر جا که شما ای اهل اسلام روی آرید بجهات مختلفه که آن را مسامته با کعبه است
باشد خدای جمع کند نماز شما را و چنان گرداند که گویا بجهت واحد بوده **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدا
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از احیا و اماتت و احضار و مجازات یا جمع صلوات در سلک
قَدِيرٌ توانا است بر نماز و کامل در بعضی آورده که جهود با جمعی از صحابه گفتند تا شما در مدینه
باشید تعصب ما قبلهٔ او کعبه است و چون ازینجا بروید قبله بیت المقدس خواهد بود آیه آمد که
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر جا که بیرون روی برای سفر چه مدینه و چه مکه **فَوَلِّ وَجْهَكَ**
بر گردان روی خود را در وقت نماز گذاردن **شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** بسوی مسجد الحرام گفته اند
که این خطاب بجهت آنست که بجا ذکر رفته بود که هر صاحب حقی را قبله ایست که روی بدان آرد
تو که در طریق و بحال الله بشر و اعیانی کعبه قبلهٔ تست روی بدان آر و لهذا درین نوبت
با امت خطاب نرفت **وَإِنَّهُ** و بدرستی که تحویل قبله بکعبه **لَلْحَقُّ** درست و راست و ثابت
و فرو آمده **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ** و نیست خدای بیخبر **عَمَّا تَعْمَلُونَ**
از آنچه شما میکنید خطاب با دوستانست و وعده بشارت بکرامتها و اثبات اولیا که تعقیب خود
سخن با دشمنانست و وعید و بشارت بعقوبتها و عذابها و چون اول جزئی تا موسی عیسی که در قوم
نسخ ایشان امر قبله بود و اهل کتاب درین باب سخن بسیار میگفتند قطع حجت و دفع خصومت
ایشان را نوبتی دیگر میفرماید **وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ** و از هر مکان که در هر زمان که بیرون آیی ای محمد
فَوَلِّ وَجْهَكَ روی خود را بگردان **شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** بطرف مسجد محترم **وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ**
و هر جا شما باشید ای امت **فَوَلُّوا** بر گردید **وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ** همگی خود را بسوی مسجد الحرام
جهت بدن تابع رویست بذکر روی اکتفا کرده تکرار تغلیبیه سه فرد بر خصوص و دو کرت بر عموم جهت
تأکید نسخ و تقریر آنست در نفوس مسلمانان تا بشبهه یهود که نسخ را علامت جهل و پشیمانی [illegible]
زینت نکنند و گفته اند تکرارات ثلث که مخصوص بحضرت نبوتست اول برای نسخ توجه بمسجد
اقصی بوده و دوم برای اعلام با آنکه حکم او در تمام امکنه یکیست و سوم برای اتحاد حکم در تمام ازمنه
یا اول برای حکم در مساجد مدینه و ثانی جهت مواضعی که خارج مسجد باشد برای خارج بلده
و این جمله مبالغه در امر قبله وقوع یافته **لِئَلَّا يَكُونَ** تا نباشد **لِلنَّاسِ** مر یهود یا مشرکان را
عَلَيْكُمْ بر شما در باب توجه بمسجد اقصی **حُجَّةٌ** خصومتی و جدالی و مراد از حجیت که بدان [illegible]

با اثبات ملتها کنند اما چون ایشان سوق آن در مساق حجت می کردند بدین لفظ مذکور شده حجتی
چون آن بود که میگفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم دین ما را منکر است و قبلهٔ ما را معتقد
و مشرکان طعنه میزدند که محمد را صلوات الله علیه حیرت شد که روی از قبلهٔ پدران خود بگردانید
پس بتحویل قبله بکعبه که گر راه شما حجتی نماند **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا** مگر آنها که ستم کردند بر نفس خود
بعناد و مکابره **مِنْهُمْ** از جهودان بدیشان [illegible] مکه جهود طعنه میزدند که [illegible]
خود را برای میل او با قبلهٔ ما بگشت و بقبلهٔ ایشان متوجه شد و مشرکان میگفتند محمد
صلی الله علیه و آله و سلم دانست که ما را حجتیم و دیگر بار بقبلهٔ ما باز آمده و بعضی الا را بمعنی لکن است
و [illegible] سخن این باشد که مردم را با شما حجتی نیست لکن ستمکاران جهود و کفار بشبهه در موضع
حجت متعلق میشوند **فَلَا تَخْشَوْهُمْ** پس مترسید از ایشان در اعراض بجانب کعبه **وَاخْشَوْنِي** و
بترسید از من بمخالفت فرمان من **وَلِأُتِمَّ** معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی
بر شما حجت نباشد و دیگر تا تمام کنم **نِعْمَتِي** نعمت خود را که هدایتست بقبلهٔ ابراهیم و اختصاص
بملت حنیفیه **عَلَيْكُمْ** بر شما و می شاید که عطف بر جمله محذوفه باشد تقدیرش آنکه [illegible]
تا شما را نگاه دارم بعنایت و نعمت بر شما تمام گردانم بحفظ و حمایت **وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** و مگر شما
یابید شرایع و احکام دین نکته تا نعمت بر شما تمام می کنم در آخرت **كَمَا أَرْسَلْنَا** چنانچه در دنیا
بار رسالت رسول کردم و فرستادم **فِيكُمْ** در میان شما **رَسُولًا مِنْكُمْ** فرستاده هم از شما
هم زبانی و هم نسبی بسبب الفت و مودت و اتحاد کلمه کرده و محققان بزبان اشارت گفته اند [illegible]
و استظهار باشد بیان مرو شما [illegible] از نفس شما نیز فرستادم و آن [illegible] است که محل [illegible]
معنوی [illegible] جامعیت شده [illegible] آیینه جمال پادشاهی گردد تا شما [illegible]
[illegible] قبول فیض توحید [illegible] لوامع وحدت [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
رسولی که می کند [illegible] **يَتْلُو عَلَيْكُمْ** میخواند بر شما **آيَاتِنَا** آیتهای ما که قرآنست **وَيُزَكِّيكُمْ**
و پاک می گرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناهان پاک شوید یا شما را گواه
عادل [illegible] تا موجب تزکیه نفوس شما شود **وَيُعَلِّمُكُمُ** و می آموزد شما را **الْكِتَابَ**
قرآن **وَالْحِكْمَةَ** و حلال و حرام آن و در دعای ابراهیم تعلیم بر تزکیه تقدیم کرده و اینجا از [illegible] موخر
آورده جهت آنکه تزکیه دو نوع است یکی در نهایت و آن طهارت دل است [illegible]
[illegible] تعلیم [illegible] معرفت [illegible] کتاب و حکمت و [illegible] نظر ابراهیم
در دعای خود [illegible] بود [illegible] تکمیل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

بابت ما را تطهیر است ظاهر است وقبول اسلام و تمییز میان احکام شرع تا بدین سبب استعداد
تعلم کتاب و حکمت حاصل آید و در بن آیه مرا بابت و دعا فی بعض الحکمة رحمه الله [illegible]
وَيُعَلِّمُكُمْ و بیاموزد شما را **مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ** آنچیزی که نیستید شما که آنرا بخود دانستید از علوم
سنیه عالیه که طریق معرفت آن جز بتعلیم وی میسر نشود و بکرار یعلمکم دلیل آنست که هر کتاب
حکمت چیزی دیگر می آموزاند و آن علمیست که خلاصه کتاب و نقاوه حکمت تمام ادراکش بود **۹**
هر علم که در سر دسته حاصل کردیم کارهای کرات و معنوی کاری کرات است • بعد از خطاب با
جمله عالمیان عموماً اختصاص میدهد مومنان از فرق مخاطب وی میگوید **فَاذْكُرُونِي** مرا یاد کنید
أَذْكُرْكُمْ تا شما را یاد کنم سفیان عیینه رحمه الله گوید در اخبار وارد است که حق سبحانه
وتعالی فرمود که بندگان خود را چیزی دادم که گر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ
بر ایشان تمام کردمی و آن اینست که فاذکرونی اذکرکم و در لطایف التفسیر آورده که جزای هیچ
چیز در قرآن بهمان دو چیز مذکور نیست در تعلق با دنیا و آخرت و هشتم پرورد کار عالمیان
بجزای آدمیانرا نمیت سیئه سیئه و جزای سیئه سیئة مثلها اعتدا با اعتدا فاعتدوا علیه بمثل ما
علی کرد را بجز خوارست در برابر دشمنانست مکر و مکرکم و مکروا و مکر الله استهزا یستهزئ الله
بهم و شش انبرای دوستان بنده من احسان کنی با تو احسان کنم هل جزاء الاحسان الا الاحسان
جهد من ره گی جهد تا بو قادر شانم انفعا تجهدی اوفی بعهدکم مرا نصرت کنی ترا ید دهم ان تنصروا الله
ینصرکم مجلس بنی بجز بها فصح لیجی و ببست تا فسحت دهم فافسحوا یفسح الله لکم مرا دوست داری ترا
داریم یحبهم و یحبونه مرا یاد کنی ترا یاد کنم فاذکرونی اذکرکم جزای ذکر بذکر مقابل شده
و بنا است دل و تفسیر ثعلبی آورده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آیت
که یاد کنید مرا بطاعت تا یاد کنم شما را بمغفرت و در تفسیر منیر فرموده که حقیقت این یاد کرد ما روایت
بعد از فراموشی است پس یاد کرده ان محض بود تشبیه دری بسیط آورده که سعید بن جبیر رحمه الله در جواب
مکتوب یکی از حکام نوشت که ما را ذکر بر سبیل تیجی باکند ذکر طاعت خدایست هر که او را فرمان برد
ذاکر باشد و اگر چه زبان ذکر کند که مرد را کنا زمانی که داخل ذاکران نیست و اگر چه تسبیح و تهلیل
بسیار بر زبان او جاری شود و از شیخ الاقارب یکی از اکابر است **بیت** ذکر که تعنی همه آن نیست که گوی
ذکر آنست که هرگز یاد کنی وقت کار • صاحب لباب میگوید حق در بن آیه بیان کشته اند و حاصل همه
راجع است با آنکه مرا یاد کنید بفرایض و سنن و آداب تا شما را جزا دهم بثواب و کرامات در دار الثواب
جزای ذکر را بر سبیل مشاکلت ذکر گفت چنانچه در ارباب عربیست و اگر بحقیقت معنی آنست که ای بنده
تو یاد کردن ما نمی بیاد او شیکر ولات را شاد کردن **بیت** و هیچ میزان از نیر اخلاص

تامات میدهم مواهب خاص • ای عزیز بجه منذکران در معنی این آیه از کلام و حدیث استنباط
کرده اند بیست و دو وجه است **۱** یاد کنید مرا بعمل نیکو و خالص یاد کنم شما را بانواع مواهب
خصایص انا لا نضیع اجر من احسن عملا **۲** یاد کنید مرا بصبر یاد کنم بکار دم اجر انما یوفی الصابرون
اجرهم **۳** یاد کنید بشکر نعم یاد کنم بزیادت کرم لئن شکرتم لازیدنکم **۴** یاد کنید بفرمان
بردن یاد کنم برحمت کردن واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون **۵** یاد کنید بجهد و جهاد یاد
کنم بهدایت و رشاد والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا **۶** یاد کنید بتقوی یاد کنم بدفع
بلوی ومن یتق الله یجعل له مخرجا **۷** یاد کنید بدعا و ضراعت یاد کنم بقبول و اجابت ادعونی استجب
لکم **۸** یاد کنید بندم از کناهان یاد کنم بمحو و تبدیل آن یبدل الله سیئاتهم حسنات **۹**
یاد کنید بانابت یاد کنم ببشارت وانابوا الی الله لهم البشری **۱۰** یاد کنید بتوکل تام یاد کنم بکفایت
مهام ومن یتوکل علی الله فهو حسبه **۱۱** یاد کنید باستغفار یاد کنم بمغفرت و آمرزش استغفروا
ربکم انه کان غفارا **۱۲** یاد کنید در نعمت و رخا یاد کنم در شدت و بلا فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه
۱۳ یاد کنید بعمل شایسته یاد کنم بحیوة طیبه ایشانه من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن
فلنحیینه حیوة طیبة **۱۴** یاد کنید بتوبه صادق یاد کنم بقبول آن وهو الذی یقبل التوبة عن
عباده **۱۵** یاد کنید بصدقات و خیرات یاد کنم بانواع خلف و عوض وما انفقتم من شیء فهو
یخلفه **۱۶** یاد کنید باستواری یاد کنم بامرزکاری لا تقنطوا من رحمة الله **۱۷** یاد کنید
باستالی امور یاد کنم بتلقین صواب در قبور یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت **۱۸**
یاد کنید مرا در شبانروزی یاد کنم شما را بفلاح و فیروزی واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون
۱۹ یاد کنید بشکایت در بلا یاد کنم بفرج از مهلکه عسا الصبر مفتاح الفرج **۲۰** یاد کنید
بشوق و محبت یاد کنم بقبول و قربت من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا **۲۱** یاد کنید مرا در
میان کروهی از دنیا یاد کنم شما را بخیر از روی مقربان من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم
۲۲ یاد کنید بتضرع و ابتهال یاد کنم بتفضل و استقبال من اتانی یمشی اتیته هرولة ای بنده
اینه عجب بشارتی است زیبا اشارتیست که دام کس در راه حق قدمی برداشت که دلیل لطف
ازل شرط همراهی با او فرو کذاشت **بیت** که قدم زد بره او که بمقصد نرسید • که بعنایت
او ناوفت که مقصود نیافت • اذکرونی علت ذکر بوبیت نیست که اثبات صفت معبود
زیرا که صنع قدیم از لایق علت حادث مقدس باشد ذکر ما انیست اما ذکر او مقدم ما ست
یعنی ما بخوان و دل از دست غیر فاقستان که ذکر من خود اماده است تو جمع بحضرت ای که
ایجا منع نیست وعلی التحقیق باید دانست که ذکر بنده نتیجه ذکر حق است زیرا که فاذکرونی

قدیست حق تعالی بیش از وجود ایشان ایشان را یاد کرده و یاد کردن که در علم ازلی حاضر بودند خطاب
فرمود امروز همان مخاطبان در میدان ذکر علم جولان بر افراشته اند و ذکر ایشان ثمرهٔ آن
نهالست که روز ازل در زمین استعداد ایشان کاشته اند و در اینکه فرمود که با فاء تعقیب صادر
شده اشارتست بنهانی بلکه اذکرکم فاذکرونی و در بعضی از کتب سماوی آمده که بندهٔ من نشان نهانی
من بجوی ام اذکرک قبل ان تذکرنی همین ترس که نخست ترا یاد کردم تا تو توانستی که مرا یاد کنی و
لذکر الله اکبر یاد آنست که از پیش جانان است **بیت** یاد فرمودی و گفتی که سلامات عباد
من کرامتم که بدین لطف مرا یاد کنی ✿ ای در ره بر ذکر دیدی بگذار که همه ذوق و فرح و دست یاد خلق
مکن که در حضر آن غفلت و نفورانست ذکر بهشت بهوس جود و قصور انست و ذکر دوزخ از هول و بل
و شهوانست ذکر او دوست که همه سرور و حضور است و بهترین لذتی شاهد حضرت مذکور
زیرا که ذکر بود و شهود مذکور در ذکر بود دار نور علی نور **بیت** یاد او کاینهٔ دل بینست
دیده از خود روشنی دیده روشنیست ✿ ذکر مفتاح است گشاید دری ✿ تا بر وی دیده لقای خود دلبری
در کشف الاسرار فرموده که اذکرونی یاد کنید در سرای محبت بزبان فاقت تا نسر فرماید ذکرکم شما را
یاد کنم در مقام قرب بلسان عنایت از روی عزت و گفته اند یاد کنید بشرم و حرمت تا یاد کنم بتفضل
و رحمت یاد کنید بصدق ارادت یاد کنم بمزید سعادت ای درویش عبارات علما و عرفا درین دو
کلمه بر حد بسط انجامیده و قول جامع آنست که خطاب با هفت طایفه است عاصیان و مطیعان
و عابدان و مریدان و سالکان و عارفان و محبان و با هر یک نوعی از مذاکرات در میان آمده
عاصیان را می گوید یاد کنید مرا بترک جفا یاد کنم شما را بحفظ وفا از شما انابت از خطا از من افاضهٔ عطا
از شما آوردن توبه از من عفو کردن حوبه از شما ندم از من کرم از شما معذرت از من مغفرت از شما بیزاری
از من آمرزش از شما تذلل از من تفضل از شما انکسار از من محو اوزار از شما بکا و ضراعت از من لطف
و عنایت یاد کنید مرا بعزم ترک گناه یاد کنم شما را بمدد توفیق درگاه و بیگاه ✿ ذکر مطیعان را می گوید
یاد کنید مرا بانقیاد یاد کنم شما را بامان از دوزخ و عذاب ای مطیع از تو عبادت از من افادت
از تو نور اسلام از من حور و کرامت از تو ثبات ایمان از من نثار عرفان از تو طهارت از من بشارت
از تو استعمال طاعات از من کمال کرامات از تو ادای صلوات از من رفع درجات از تو شروع در صیام
از من مزید احسان و انعام از تو دادن زکوة از من پوشیدن هفوات از تو ادای حج و عمره از من عفو
ذنوب صغیره و کبیره عابدان را می فرماید یاد کنید مرا باخلاص نیت یاد کنم شما را بتحقیق امنیت یاد کنید بسوال
یاد کنم بنوال یاد کنید باهتمام در خدمت یاد کنم باتمام نعمت یاد کنید بجهد و عنا یاد کنم بجود و عطا
یاد کنید بنفوذ حلال یاد کنم بثبوت جلال یاد کنید باخلاص تمام یاد کنم بخلاص از ملام یاد کنید بدل

وفا یاد کنم بنیل صفا یاد کنید بمقدمات صدق یاد کنم بمتممات رفق یاد کنید بدوام مناجات
یاد کنم بحصول کرامات یاد کنید بواجب رهبت یاد کنم بدواعی رغبت دیگر مریدان را می گوید که یاد کنید
مرا بارادت یاد کنم شما را بافادت از شما کوشش از من کشش یاد کنید بی غفلت یاد کنم بوصلت یاد
کنید بتبدیل اخلاق یاد کنم بفیض استغراق از شما خوف از من کشف از شما نیکو کردن اخلاق
از من آشنا ساختن بحقایق از شما حفظ حیا از من رفع غطا از شما جهاد نفس از من اظهار
انس از شما مداومت عادت از من معاونت سعادت از شما دوام ریاضت از من تعالی اقامت
دیگر سالکان را می گوید یاد کنید بتوفیق شما را یاد کنم بترقی یاد کنید بتوکل یاد کنم بتقبل
یاد کنید بتسلیم یاد کنم بتعظیم یاد کنید بصدق طلب یاد کنم برفع تعب یاد کنید بدوام سیر یاد کنم باتمام
خیر یاد کنید بنیل مجاهدات یاد کنم بنیل مشاهدات یاد کنید بخوف و رجا یاد کنم بامن و بقا یاد کنید
بجمعیت خاطر یاد کنم بصفای باطن و ظاهر یاد کنید بقطع علایق یاد کنم بوصل حقایق یاد کنید
بتصفیهٔ سر یاد کنم بتوفیق بر دیگر عارفان را می فرماید یاد کنید بشهود قلوب یاد کنم بروی
مطلوب از شما ترک طامات از من اختصاص دادن بعلو مقامات از شما قبول ملامت از من
حصول کرامات از شما اخفاء اسرار از من اظهار انوار از شما لوامع شوق از من لوایح ذوق از شما
کمال الیقین از من جمال الفضل مبین از شما صفای روح از من بقاء فتوح از شما غلبات خوف از من
جذبات قربت از شما صفت تجرید از من قوت تایید یاد کنید مرا علیه ادا کنان یاد کنم شما را علیه
شهود مکون از نعمی ایقان دیگر با مقربان مذاکرات خاصه در میان می آید و می گوید یاد کرد
یاد کنید مرا بشرط تفرید یاد کنم شما را بضبط قاعدهٔ توحید از شما غوص در بحر فنا از من بخشید
گوهر بقا از شما ترک حظ خود از من قیام ساختن شما را بحق خود یاد کنید مرا بمحو وجود یاد کنم شما را بمحض
شهود خود از شما محو رسوم و ... از من اثبات مواجید و اسرار از شما محاضره کامله از من مسامره شامل
از شما یاد کنید بشهود طوالع اسرار صفات یاد کنم بظهور لوامع انوار ذات یاد کنید بفقر از کاینات
یاد کنم شما را بغنا از مکونات یاد کنید برابطهٔ محبت یاد کنم بلامعهٔ قرب و وصلت یاد کنید بی درد
حال تا شما را یاد کنم در همه حال ای درویش ترددد دوام مذاکره سر لیست نهانی و بحقیقت ثمرات
شجرهٔ انسانی در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی
بجز دوام ذکر عشق است و مراد از ذکر زبان نیست که ذکر دل و جان است در نهایت حال از سلطان
العارفین قدس سره پرسیدند که از شما ذکر زبان کم می شنویم فرمود که زبان بکار است در
میان نگنجد واسطی گوید که حقیقت ذکر بنسیان ذکرست و قیام بمذکور در کلمات پیر طریقت
گر چون دوست یاد کنی یاد کن که خود را آزاد کنی ✿ ما را خواهی خط غلام در کش ✿ یاد خدا با یاد ...

نزد محققان اندر سوم شرك وعادات مشركانست فاذكروا الله بنسيان ما سوا اين همه كه كفته شد
بشارت دوستان بود ودرين كلام خراش دشمنان نيز هست از عيينه مرويست كه وحی كرد خدای
بموسی علیه السلام كه ظالمانرا بكو تا مرا ياد نكنند زيرا كه من ياد ميكنم آنرا كه مرا ياد كند وياد كردن من
ظالمانرا بلعنت است يا اذكرونی بالتوحيد اذكركم بالجنة [illegible] وسپاسگزاری بيت
عدل واحسان تو امان رحمتند اهل عرفان مستغرق نعمتند. بعد از امر بذكر حكم ميفرمايد بشكر واشكروا لی
سپاس داری كنيد نعمتهای مرا ولا تكفرون وناسپاسی مكنيد كه جزای شكر نعمت مزيد نعمتست
ازكفران اما جمع ميان اين دو كلمه آن فايده دارد كه كسی كمان برد كه شكر نعمت بمقتضای امر كافی
نيست بلكه در هر آن شكر منعم واجبست واكر در آن تقصير كند بكفران موسوم باشد وتقديم ذكر
بر شكر برای آنست كه شكر تعلق بنعمت دارد وذكر بمنعم شكر وظيفه اهل عبادتست وذكر شعار
ارباب محبت ودر لطايف قشيريه آمده كه شكر از قبيل ذكرست ونهی از كفران امر بشكر باشد
آن نيز ذكرست پس درين آيه تكرار امر بذكر واقع شده وآن مودی بكثرتست وكثرت ذكر علامت محبت
كه من احب شيئا اكثر ذكره پس بحقيقت اين آيات بمحبت اشارتست وبعد از ذكر وشكر وچون ختم كرد آيه
را بشكر افتتاح نمود آيه لاحقه را بصبر اين دو صفت جامع جميع خصال ايمانست لهذا فرمود
كه يا ايها الذين آمنوا معنی اين كلمات بحقيقت اينست كه ای گرويدگان استعينوا ياری جوييد
بر قيام بحقوق شكر كه باركان مودی شود بالصبر بشكيبايی كه از فوت ميباشد در دشوارها و
الصلوة وبنمازی كه در [illegible] شفای [illegible] ان الله بدرستی كه خدای مع الصابرين
با صابرانست بحفظ وعنايت ونصرت ودر غايت فايح ايراد جمله تاكيديه الطيبان اهل بلايست
چه موقع بلا ومحنت مظنه جزع وقلق [illegible] بود ومبتلا در وقت اضطراب محتاج تثبيت هست پس تاكيد
وعده منتظر شدن بجانب شك نكرايد وبنتيجه فرج وظفر كه لازم معيتست مترصد ومنتظر
باشد ومعيت بحسب ذات وزمان متصور نيست بلكه بحسب مناسبتست كه تخلق باخلاق
ربانيست چه از جمله اسماء حسنی يكی صبورست چنانچه در حديث صحيح وارد شده ودر ذكر
معيت اشارتی هست كه هر كه خدا با او بود زود بنتيجه مقصود فايز شود بيت
آنرا كه عنايت تو همراه كردد. بنوبت همه كارها ميسر كردد. بعد از ذكر صبر تعريف مجاهدان ميكند
كه بنای كار ايشان بر صبرست وبحيات جاويدی ايشان حكم مينمايد واز اعتنا با ايشان نهی كرده
مفهوم عامست از آنكه قوت وفوت نعت بتيغ ميفرمايد ولا تقولوا ومگوييد لمن يقتل
مر آنكس را كه كشته شود فی سبيل الله در راه خدای يعنی در جهاد اموات كه ايشان
مردگانند جهاد در راه خدای كفته كه [illegible] ثواب خدای نزول آيه در شان شهدا

بدر بست وايشان چهارده تن بودند از اكابر صحابه شش مهاجری وهشت انصاری كوتاه نظران
كافر [illegible] كرامات وفواخر تشريفات شهدا در بساتين عليين ودرجات جنات بی خبر بودند
ودر ميان يكديگر در سبيل تحقير ميگفتند كه جان فلان [illegible] اعلای اعلام دين جان شيرين داد ودريغ
كه فلان مرد واز نعمت حيات ولذت نعيم دنيا محروم شد حق سبحانه اين سخن را نپسنديده
توعيد فرمود كه شهدا را [illegible] بفرمايد كه ايشان اموات نيستند چنانچه ديگران بل احياء
بلكه ايشان زندگانند در حضرت ما از حيوة دنيوی رسته بزندگانی ابدی پيوسته ولكن لا
تشعرون وليكن شما نميدانيد كيفيت آن حيات را چه ادراك آن بعقل متعذرست
ودر جواب يكی كه [illegible] ارواح جواهرند قايم بنفس وبعد از موت ايشانرا بقاء وادراك هست تخصيص
شهدا بحيات جواب آنست كفته اند كه ايشانرا اختصاص هست بقرب الهی ومزيد بهجت وكرامت و
زيادتی لذت كه غير ايشانرا نيست چنانچه در حديث آمده كه ارواح شهدا در درون مرغان سبزند
وآن مرغان از ميوهها وانهار بهشت ميخورند وشب بقناديل نور كه از عرش عظيم معلقست
باز گشته [illegible] ميگيرند وكفته اند ارزاق ايشان بر ارواح ايشان عرض ميكنند وبعد از آن
روح وفرح بايشان ميرسد چنانچه آتش دوزخ بر ارواح آل فرعون عرض ميشود والم
بايشان ميكردند يا الحيات الذكر جميل نزد اهل ايمان ونام نيكو را حيات ثانيه كفته اند
قد مات قوم وهم فی الناس احياء بيت سعديا مرد نكونام نميرد هرگز مرده آنست كه نامش بنكويی
در حقايق [illegible] است كه هر كه از اهل جهاد بكشد تيغ هيبت جلال در سبيل فنا فی الله
شد مرده اش نخوانيد كه اگر اوصاف وجود ايشان نماند اما بشهود موجودند واز اشباح
ايشان منقطع شده اند كه ارواح ايشان بحق سبحانه متحقق است كه اشباح فانی شد فی الله
اما ارواح باقيست بالله ايشان از آن باز ماندند [illegible] بيت
كر كشته شوم مرا مكوييد بمرد. كوييد كه او زنده شد ودوست ببرد. پير طريقت فرمود كه هر كه
زنده شد بدوست ميتوان كفت كه زنده جاويد اند [illegible] اين زندگی بی كشتن د
[illegible] كشته تيغ [illegible] بهشت [illegible] كه مقتول شمشير عشقست
قياس كن كه چه كرامتها خوانند بيت با كشته دشمن ار كرامات كردند. بنگر كه چها كنند
با كشته دوست. پس مومنانرا ميكوييم كه كدام از شما كه بدولت شهادت فايز نشوند ايشانرا
برای زيادتی اجر بانواع بلا ابتلا كردانيم ولنبلونكم وهر اينه می آزماييم يعنی معامله آزمايندگان
ميكنيم [illegible] اخبار قبل از وقوع برای تهيه اسباب صبرست و
نفس را برای موطن ساختن تا چون بلا برسد مضطرب نگردد وآن ابتلا بچيز باشد بشیء

بچیزی اندک تقلیل کرد بلای مؤمنان را به نسبت بلاها که مخالفان ایشان را خواهد بود در
آخرت چه دهیم ایشان را اندک چیزیست مِنَ الْخَوْفِ از بیم دشمن در غزا وَالْجُوعِ و گرسنگی
بقحط و تنگی یا صوم رمضان وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات
رود یا بحجر بکره دهند و آن بصورت نقصان مالست وَالْأَنْفُسِ و نقصان در نفسها
بیماری و ضعف و پیری یا آزاد کردن بندگان و آن نقص نفس ایشانست به بردن و کشتن از
دار مملکت وَالثَّمَرَاتِ و نقصان میوها بآفات سماوی و ارضی یا مراد فرزندان که ثمره
باغ دلند چنانچه در حدیث آمده است که چون یکی از بندگان خدای فرزندی وفات کند
حق سبحانه ملائکه را گوید قبض کردید فرزند بنده مرا گویند آری گوید گرفتید
میوه دل او را گویند آری حق تعالی پرسد که چه گفت بنده من گویند خدایا و ثنای تو حمد و ثنا
تو بجای آورد و کلمه استرجاع بر زبان راند خدای تعالی گوید بنا کنید برای بنده من خانه در
بهشت و آنرا بیت الحمد نام نهید ای عزیز چون این آیه در شان محنت زدگان است جهة تسلی ایشان در
اول آیه اسناد ابتلا بحضرت خود فرمود که وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ تا اشارت بجمال مبتلی باشد و آینه بلا مشاهده
نموده قوت صبر ش بیفزاید زیرا که چون عشق زیادت شود بلا را بر آن نعمت شمارند بشکر آن قیام نمایند
در بازار بغداد میگذشتم یکی را صد تازیانه زدند و آه نکرد بعد از آن شوریده خوانند بروندم و گفتم از
بی وقتی در اثنا راه بمجال سخن یافتم گفتم ای جوانمرد این همه زخم از بهر چه خوردی گفت شیفته
و آشفته عشق بودم و لهذا عاشقان از خوان بلا مزه برگرفته اند **بیت** عاقلان بند که از بیم بلا آلا بند
عاشقان تو بلا را بدعا میطلبند • گفتم در وقت تازیانه خوردن چرا ناله نکردی تا تخفیف کردندی
گفت معشوق در نظاره میکرد و من شاهد او بودم و جان مستغرق بودم که پروای ناله داشتم و نه مجال
زاری گفتم اگر نظرت بر جمال دوست حقیقی بودی که حال تو چه بودی گفت از میدان استغراق توحید
بنهایت تماشی آن جمال را دیدن چون آن بر حجاب عشق مجازی جمال محبوب را نمی نموده قدم
و بنای نعره زنندی و جان نثار کردی **بیت** چه خوش باشد دلا که عشق او میرانی میری • ز آب خنجر
و در کام و ناش بدندان میری • در آن ساعت که بنماید جمال خود بعید بود • که از حیرت سر انگشت تحیر
در دهان میری • و آخر آیه بترحم بشارت میکند وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ خطاب با محمد است صلوات
الله علیه میفرماید که از صبر کنندگان را بشارت ده و می شاید که خطاب با شد هر کرا نشان او آید که
بشارت ده و هدیه فضیلت صبر بسیارست و صاحب دستم الحکم هر کس صبر او باشد و مبشره محمد
تا هر نوع کرامتی که خواهند بحضرت او و صبر جمال العارفین و گویند جهة و اعانت دلیل آیتی که
خواهد آمد الَّذِينَ آنانکه إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسید ایشان را مُصِيبَةٌ دشواری در تحمی

هر حادثه که بکره هند که بر تن رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قَالُوا
گفتند إِنَّا لِلَّهِ ما همه از ان خداوندیم اقرارست بعجز بندگی و ضعف بشریت و انقیاد حکم قضای
الصاف تسلیم و رضا یعنی که هر مصیبت در نفس ما واقع شود ما راجع نرسد که بندگانیم و تکیف کرد
بمال و اولاد واقع شد ع والعبد وما له لمولاه وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و ما بسوی حق باز گردندگانیم
اعترافست ببعث و نشور یعنی رجوع ما با او خواهد بود اگر بقضا او راضی باشیم مستوجب ثواب
ابد گردیم و اگر بقضا او راضی نباشیم مستحق عذاب مخلد شویم ابو بکر وراق گفته انا لله قرار است
بملک و انا الیه راجعون اعترافست بر نفس ما بهلاک و گفته معنی انا لله آنست که امر و نهی ما
از قضاء او و مفهوم انا الیه راجعون آنکه ما هیچ نخواهیم داشت از اختیار هر چه هست در حال
و ما الحضرت ذو الجلال راجع است و از ان ما بی تسلیم و رضا هیچ نیست بس مضمون این کلمه مشتملست
و او کلمه استرجاع گویند سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که هیچ یک از امم ماضیه در مصیبتها
عطا نکرده اند که امت محمد را یعنی استرجاع که اگر بیکی از پیشینیان داده بودندی بایستی که یعقوب
علیه السلام بودی داده فقد یوسف بجای یا اسفی انا لله گفتی و در حدیث آمده است که هر که استرجاع
کند نزدیک مصیبت خدای تعالی جبر مصیبت او کند و عاقبتش نیکو گرداند و او را خلفی صالح کرامت کند
خشنود گرداند کرامت فرماید و عکرمه نقل میکند که شبی چراغ آن شمع ملت صلی الله علیه و آله و سلم
منطفی شد گفت انا لله و انا الیه راجعون پرسیدند که یا رسول الله این مصیبت است فرمود که آری هر چه
انرا آزاری بمؤمن رسد مصیبت بود ای عزیز صبر ممکن گرد در مصیبتها کلمه استرجاع بر زبان رانده
بلا با یاد اندیشید که خلق برای رجوع با حق آفریده اند و همچنین از بین کریمه الیه مرجعکم جمیعا
و چون بدانکه بازگشت بدوست همه ناکامیها عالم در جنب آن بی وزن باشد و بر امید رضای او همه رنجها
تلخ قضا خوش نکوار کرده **بیت** گر با تو شبی دست در آغوش توان کرد • بیداد تو بهشت
فراموش توان کرد أُولَئِكَ آن گروه که در مصائب صبر کرده رجوع بکلمه استرجاع نمایند عَلَيْهِمْ
برایشانست بتقدیم صله فائده اختصاص میدهد صَلَوَاتٌ رحمتها مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار
ایشان وَرَحْمَةٌ و نعمت و گفته اند بهشت و تسمیه بهشت برحمه تسمیه محلست باسم حال و اما
الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله و گر رحمه را بمعنی خود گیرند مراد وحی باشد بعد از رحمتها و فایده
ارداف آنها بیان آنکه رحمت بر ایشان انقطاع نکرده در مدارک گوید صلوة حنو و تعطفست و آنرا در
موضع رافت وضع کرده و با رحمه مقترن ساخته کقوله فی موضع آخر رافة و رحمة و گفته اند صلوات رحمت
در پی رحمة تکمیل آنست بمغفرت در آخرة وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ ایشانند نه غیر ایشان الْمُهْتَدُونَ
راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیمست یا در دنیا بقول صواب و در آخرة

بنعیم و ثواب وفا بود و چون این آیه خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمة و نعم العلاوة
ونعم العلاوه یعنی اهتدا و خوش صحابت صلوات به مصیبت ماضیه و رحمت برای حالیه و اهتدا
آینده و این سه فضیلت برای صابرانست و اجر ایشان زیاده از شرح و بیانست ع للصابرین اجر بغیر حساب
بیت صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست • چاره عشق احتمال شرط محبت وفاست • و چون
بعضی از مصائب کراهتی باشد و در زمان حضرت رسالت صلوات الله علیه اکثر مسلمانان
طواف صفا و مروه کراهت داشتندی بعد از بیان مصائب ذکر مروه و صفا میکند إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ
بدرستی که صفا و مروه یعنی طواف بدیشان مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای حج خانه خدایست صفا سنگ
سپید سخت صاف را گویند و مروه سنگ سیاه نرم را و این دو لفظ علم دو کوه است بمکه در انجا
آمده که چون آدم و حوا را بجهان فرستادند آدم بکوه صفا آمد و حوا بر مروه فرود آمد لاجرم آنرا باعتبار نزول صفی
بر صفا گفتند و آنرا بجهت سکون مرأة بر مروه نام نهادند و چون سعی میان ایشان نشانه عهد
جاهلیه و شعار کفار عرب بود بسیاری از اهل اسلام از آن پرهیز میکردند یا اهل مدینه قبل از اسلام
چون بحج رفتندی اول زیارت منات بجای آوردندی و آن بتی بوده است بقدید نزدیک میقات احرام
ایشان و اقتضای رسوم جاهلیت آن بود که هر که زیارت منات کردی او را طواف صفا و مروه حلال
نبودی چون نوبت دولت اسلام در رسید حکایت حال بحضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم
عرض کردند این آیه نازل شد و گویند سبب کراهت آن بود که بتها میان صفا و مروه مجمع
شده بود و اساف و نائله نام داشت و گفته اند و شیاطین ایشانرا بدین جنس فریبها داده که این از راه
برده بود تا باشد آن رغبت ایشان در پرستش اساف و نائله زیاده گردد در روایه از عباس رضی الله عنه
آنست که بر صفا بتی بود مسمی باساف بصورت مردی تمام خلقت و بر مروه زنی نائله نام و گفته اند بالاوثان
دیار و اهل کتاب چنین گفته اند که ایشان در خانه کعبه زنا کرده اند و از عظمت بیت الله غافل مانده
حق عز و علا ایشانرا مسخ گردانید و در حال حضرت محول الاحوال ایشانرا بشکل کرده اند تا
دیگران را عبرت باشد و چون مدتی بر آمد اهل عالم هوس با کرده پس اهل آن دو کار برای اعتبار داعی الاحیا
یکی را بکوه صفا و دیگری را بر بالای مروه وضع کردند و چون روزگاری بر آمد و مدتی بر سعی میان
احداث ... عرب کافر گشت سفله و جهله اساف و نائله را در اعتقاد کرده می پرستیدند
در زمان جاهلیت اجلاف عرب بکرد ایشان طواف کردندی و در موسم حج تعظیم ایشانرا لازم
دانستندی چون مقدمه احکام شرایع شایع گشت و اعلام اسلام بکارها فتح و نصرت معلم شد
بیت ز بوستان شریعت نسیم لطف وزید • بنو بهار حقیقت گل مراد شکفت • ابطال
باطل ... انصار گشته امارت مکه و زیارت کعبه بر ... حضرت سید انام

علیه الصلوة والسلام فرا گرفت و مسلمانان از طواف صفا و مروه که شعار کفار بود در آمد حق سبحانه
بدین آیه طریق حجاب ایشان باز نمود و فرمود که صفا و مروه از علامات تعظیم و شعایر حج است و
حاجی که در طلب آب میان ایشان سعی نمود و محل تمام این سخن سورهٔ ابرهیم خواهد بود فَمَنْ
حَجَّ الْبَيْتَ پس هر که قصد خانه خدای کند باعمال مخصوصه در حالت احرام أَوِ اعْتَمَرَ یا عمره
زیارت کعبه شود بعملهای مختصر بدان وقتی که محرم بود فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست
أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا در آنکه طواف کند بایشان و سعی نماید میان ایشان و این سعی مذهب شافعی
مالک و بروایتی از احمد رحمهم الله فرضست و از جمله ارکان و نزد ایشان آن بهیچ وجه بعوض هیچ چیز جایز
آن نباشد و نزد امام اعظم رحمه الله از واجبات حج است نه از ارکان و تدارک آن بجای آوردن اینست
ای عزیز صفا و مروه چون در جوار خانه محترمه واقع شده اند حتی که نشانه تعظیمست میان
مقرر شد و الجار یکرم لاجل الجار دقیقه ایست اگر نظر دولت صاحبدلی در دلی بحجر بود لیک که جلو
نظر کیمیا اثر است بپاره سنگ شد که غیرت دو سرای مقبول همه خلق خدا شوی بیت
هر که در معنی خبری یافت • از دل صاحب نظری یافت • بدرقه قافله مقبلان • نیست بجز
همت صاحبدلان • صفا اشارت بصفوت دل دوستانست در مقام معرفت و مروه عبارت از مروت
نفس عارفان در راه خدمت و سالکی گویند روح را بواسطه صفوت او از کدورت مخالفت صفا گفتند
و نفس را برای نکوداشت رسم مروت در مرتبه خدمت مروه خوانند و این صفوت و مروت در نهاد
بشریت از نقشهاء فضل الحیث بازند و الا آن گوهر شریف نفیس در این صدف کثیف خسیس از
کجا آمدی ای درویش ذات را نظر بصدفست و عارفان سبحانی را بگوهر شرف ذو النون رحمه الله
گوید که در بادیه دیدم که ظاهری شوریده داشت و باطنی آرمیده دل بولایت آگاهی بینا و در نظر اهل
صورت او تنفر می نمود و من میان خواهش دل و نکوهش نفس متالم بودم که ناگاه آن جوان مرد در من
نگاه کرد و گفت اذا النون نفست را بگوی که الدر در داخل الصدف صدف بشریت را چه می بینی در تماشا
محبت و معرفت را بین بیت بگذر بتماشاء صدف کان خسیست • بنگر بگهر که و صدف را شرفست
در بحر الحقایق فرموده که صفا و مروه از شعایر حج است در ظاهر و صفا و مروه از شعایر حق در
باطن صفا اشارت بسر است و مروه بروح و سالک عارف میان هر دو بقدم سعی در طلب فتوح
طواف مروه مروت روح میکند بمراقبه احوال باطن و مزاولة احوال الظاهر و گاهی طواف صفای
سر مینماید بقطع تعلقات از مکونات و صیرورت توجه بحضرت ذات و گفته اند طواف سر بتعظیم امر الله است
و طواف روح بشفقت علی خلق الله و اتصاف بدین دو صفت عین صفوتست و مروت مصرع
و آنکه صفا نیست مروت نبود وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا هر که بطوع و رغبت خویش عملی نکو بجای آرد زیاده

طواف یا ادای نوافل از حج و عمره بر سبیل تبرع و هر آینه آن شکر نعمت باشد فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که خدای شَاكِرٌ جزا دهنده شاکر است عارفان معنی شاکر چنین گفته اند که گاه بنده را نیز
در کرده اند و طاعت خود را بقبول بزرگ کرده اند عَلِيمٌ داناست بعمل نیکوکاران با برکت ساعیات
صفا و مروه و اهل تطوع و هیچ چیز بر وی مخفی نیست پس اقامت شعار دین کنید و حق را بپوشید و صفات
کر که کتمان حق موجب لعن و طرد است چنانچه احبار یهود را که در شان ایشان آمده إِنَّ الَّذِينَ
بدرستی کسانی از علما و رؤسای یهود که از روی حسد يَكْتُمُونَ می پوشند مَا أَنزَلْنَا آنچه
فرو فرستادیم ما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از نشانهای روشن در توریة چون حکم رجم وَالْهُدَىٰ و دلالت [illegible]
نعت و صفت محمد صلوات الله علیه و این پوشیدن ایشان هست مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ از پس آنکه بیان
کرده ایم آن را و ظاهر ساختیم لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریة یعنی ما هویدا کرده
وایشان تحقیق بپوشانند یا روشن ساختیم برای مؤمنان در قرآن که احبار یهود می پوشند و در
اخفای آن میکوشند اگرچه مورد آیة خاص است اما بعضی علما حکم را عام داشته اند در بیان هر کس
که نزد او علمی باشد از علوم دینیه و آن مستحق بپوشد ع ومن منع المستوجبين فقد ظلم · از ابو هریره
رضی الله عنه مرویست که مردمان می گویند ابو هریره حدیث بسیار نقل میکند و اگر نه خوف این
آیة بودی که [illegible] حدیث نقل نکردمی أُولَٰئِكَ آن گروه که پوشندگان حق اند يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ
ایشان را خدای [illegible] از رحمت خود دور میکند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعن میکنند ایشان را لعنت
کنندگان یعنی ملایکه و همه آدمیان [illegible] یا پرستندگان خدای تعالی و لعن لاعنان [illegible]
لعنتستان جز برین وجه که اللهم العنهم در کتمان ایشان آورده که هر گاه یکی لعنت کند آن لعنت
باسمان متصاعد شده [illegible] لعنت [illegible] بازگردد و اگر او نیز
مستحق لعن نباشد بیهود رجوع کند که ایشان در شبهه استحقاق لعن ثابت است و هم این طایفه
بر ایشان لعن [illegible] آنها که بازگردند از شرک بایمان و از معصیت بطاعت یا توبه کنند از کتمان نعت
حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند کارها تباه شده را در مقام
تدارک ما فات باشند وَبَيَّنُوا و بیان کنند از نعمات حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
آنچه پوشیده میداشتند یا توبه خود بر مردم ظاهر کنند تا نام کفر از ایشان برخیزد فَأُولَٰئِكَ
پس ایشان کسانی که سبب توبه و اصلاح أَتُوبُ عَلَيْهِمْ باز گردم بدیشان برحمت و از گناهان
در گذرم وَأَنَا التَّوَّابُ و منم قبول کننده توبه بندگان الرَّحِيمُ مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت
ایشان در بعضی [illegible] آیة جمعی یهود [illegible] اسلام آوردند و باز
[illegible] بکفر باز گشتند و گفتند از [illegible] خویشان و دوستان خود مستغنی نیستیم آیة

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا

آمد که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند از یهود بجحود نبوت محمد صلی الله علیه و آله
وسلم وَمَاتُوا و مردند [illegible] وَهُمْ كُفَّارٌ و ایشان کافر [illegible] حق أُولَٰئِكَ
آنها آنکه عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ بر ایشان است لعنت خدای یعنی که قبل ازین ذکر کرد لعنتی بوده بر ایشان در حال
حیات و این لعنت بعد از ممات وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت مردم همه
مراد ازین ناس مؤمنان اند که انقطاع ایشان [illegible] ثابت است و گروهی گویند در قیامت همه
کافران را خدای و کافر لعنت کنند [illegible] فرشتگان و همه مؤمنان حتی که کافران نیز کافران را لعنت کنند
ویلعن بعضکم بعضا جاوید باشند در لعنت یا در آتش ذکر آتش نکرده شده پس اضمار قبل الذکر
آتش [illegible] باشد یا اکتفا کرده بدلالت لعنت بر آن چه لعنت مؤدی بآتش است لَا يُخَفَّفُ
سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ زیرا که انقطاع ندارد بلکه هر دم زیاده
[illegible] العذاب وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ و نه ایشان [illegible] مهلت داده شود [illegible]
[illegible] یا منظور نشوند بنظر رحمت خاص و گفته اند ملایکه رحمت در دوزخ در ایشان
ننگرند و بعد از وعید [illegible] ذکر توحید و دلایل آن که موجب [illegible] میکند
وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا و یگانه و احدیت در ذات [illegible]
[illegible] یکتایست در صفات [illegible] از نظیر و شبیه [illegible] در افعال [illegible]
احتیاج ندارد و احدیت در استحقاق [illegible] هیچ [illegible] باشد
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ [illegible] معبود [illegible] مستحق عبادة [illegible]
که شما را الهی باشد [illegible] که هیچ معبودی نیست مگر او الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ [illegible]
[illegible] اصول و فروع [illegible] و ما سوی او [illegible] علیه [illegible]
عبادت [illegible] یکتای [illegible] لطایف [illegible] و الحکم [illegible]
[illegible] الوهیت [illegible] وجه لطف [illegible] اضافه [illegible] اسم [illegible]
که مستجمع جمیع صفات کمالست [illegible] جلال و اوصاف جمال [illegible]
[illegible] آدمی [illegible]
[illegible] اضافه [illegible]
[illegible] اضافه [illegible] حقایق [illegible] کعبه [illegible] اضافه [illegible]
خود تخصیص کرد مسجد [illegible] اضافه خود با ایشان اختصاص [illegible]
مسجد [illegible] آیت [illegible]
[illegible] آیت [illegible]

خالدين فيها

یا بدیع السمٰوات و الارض آن کو نشان این اضافت تمام وی بوشیده کرده اما از غایت اکرام و نهایت احسان
و انعام در بارهٔ خلق عالم این عطا و عنایت فرمود که والهکم هنوز نه عالم بود و نه آدم نه نام حدوث
و نه ذکر قدم نه رسوم و ارکان و نه آثار و اعیان که او کار ساز و مهربان تو بود و ترتیب مقدمات
آشنایی و شناسایی تو می فرمود تو هنوز در عدم بودی که او در قدم دولت برتو می کشید تو هنوز
در خواب نابودی غنوده بودی که او تربیه دوستی تو می پسندید **بیت** ما نبودیم در سرای وجود
که تو از غایت عنایت وجود کار ما را تمام میکردی بنده خویش نام میکردی بر طریقت درین مناجات
فرموده که الهی شادی بدان نعیم که تو بودی و ما نی تو کار ما را می ساختی و ما بندگی خدا را هر چه [illegible]
بما دادی بما سزاوار و ما با تو ممکن و از ما بجا ازین کجای ما کردی تعجب ما از ما بار ندار المحمد [illegible]
بی نیاز الحمد خود کشتی افتاد این بار در کشتی که خود کردی آب ده کشتی که ما کردیم فرا آب ده **بیت**
کریمان که خوی بخشش کشایند جو بخشیدند کردش بنمایند تو با جندان کرمها توشان زمغلس
کی مستانی و باز دار در معالم از اسماء بنت یزید روایت کرده که شنیدم از رسول خدای صلی الله علیه
و آله و سلم که اسم اعظم درین دو آیت است یکی والهکم اله واحد و دیگر الم الله لا اله الا هو الحی القیوم
و امام امعی رحمه الله آورده و در تفسیر بعضی نوشته است که چون آیه والهکم نازل گشت خاتم نقش
و فتح کرده بود نقش کند هر که نقش خاتم او آیه ظفر و نصرت و شوکت و عزت
قرین حال او شود و در عمرا و آید **ع** والله بکل عبد اواب آورده اند که انصت و شعائیه الهوی
بکعبه و گرد وی بنده و ایشان سیصد و شصت بت در کعبه و حوالی آن نهاده می پرستیدند تعجب
کان گشتند ما چندین معبود داریم و محمد صلی الله علیه و آله به تنها را است [illegible] اصناف
خلایق را چگونه بسند ختال [illegible] ملکوت آسمان و زمین و ملکی بنها جز [illegible] نشان کنا تو اند داشت
و کر محمد صلی الله علیه و آله و سلم راست می گوید باید که نشانی نماید و حجتی که دلیل وی تو اند شد
بیارد ما آن ملوک کدام است ساطعین دو معبین [illegible] آیه فرستاد و در و هشت نشانه
از دلایل قدرت بیان کند **ان فی خلق السموات** بدرستی که در آفرینش آسمانها **والارض** و
در آفرینش زمین **واختلاف اللیل والنهار** و آمدن و رفتن شب و روز در پی یکدیگر بر سبیل
تعاقب و تناوب یا اختلاف ایشان در طول و قصر **والفلک التی تجری** و در کشتیها که می رود
فی البحر در دریا **بما ینفع الناس** بنفع مردمان یا بجزی که ایشان را نفع رساند از تجارت و
مکاسب **وما انزل الله** و در آنچه فرو فرستاد خدای **من السماء** از آسمان یا ابر **من ماء**
از آب باران **فاحیا به الارض** پس زنده ساخت بآن که زمین را با آن آب **بعد موتها**
از آنکه مرده گویا بود **وبث فیها** [illegible]

و روفر ستادان باران و زکی [illegible] کرده در زمین **من کل دابة** از هر جنبنده و می ستاکه [illegible]
بر کاحیا ره جه نشو و نمای دواب و تعیش ایشان با آب و کیاه ظاهر است **وتصریف الریاح** و در گردانیدن
بادها با نه جهت **والسحاب المسخر** و دیگر در ابر نگاه داشته و رام شده از جنبانیدن با
بین السماء والارض میان آسمان و زمین و گفته اند مسخر با دست تا بهر طرف که حکم خدای عز و جل
او را برد **لایات** علامات است یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع
بدایع فطرت سبحانی و لطایف نعمت الهی و عجایب قدرت نامتناهی **لقوم یعقلون** مر گروهی که خرد
دارند و حق در یابند در بعضی اخبار آمده که وای بر کسی که این آیه بخواند و در وی تفکر نکند و تفکر درین
آیه استدلال است بدین هشت نشان بر یکی مبدع آن و اغلب بسبیل اختصار در باب هر یک دو کلمه
گفته می آید اما آسمان طاق بست اند و سقفی معلق نه بر ستون و نه علاقه بر هوا معلق باشد
رفع سمکها فسویها سمکی بان ریک و شوکت بر هوا از نازکی و لطافت حصاری بی قطور بنا
و تویی صانع قدیم و فاطر حکیم که تواند کراورا انا اختلاف و اعوجاج نکاه دارد و چراغ جهان تاب
آفتاب و شمع شب افروز قمر با بعضی از مستلیح کواکب و قنادیل ثواقب که سبب هدایت ظلمات
و مجر بعضی در خشان ساخته **بیت** فلک بر بای دار و انجم افروز خرد را بی میانجی حکمت
و انغریوی حکمت بحرکت دوری افلاک مستدل توان شد بر قدرت ایزد پاک **بیت** [illegible]
کبی کردوه بکاریست دبین کرده که مکی نه اختیاریست اگر کردون کردان نباید محبتی دارد
کرداندن باید بلی در طبیع هر داندن هست کمان کردون کرداندن هست اما زمین بساطیست
مبسوط و مهادی مضبوط حامل اثقال جمادات کفات احیاء و اموات بر و کوههای شامخ و جبال بود وبرحها
بجواهر و لالی **بیت** بسالهای صدف ستادانسته بسالهای بابان شان کرد لخراشته دو
احجار زر با مختلفه که در رنگ و بوی و صلابت و رخاوت بیکدیگر نمانند و از هر یک کاری آید
و درو انواع کلها چون طین مختوم و ارمنی و ایمن کرم لیجری با شامها با خاصیتی و لطیفه
باد زهر و مقناطیس و امثال آن علی هذا نباتات با منفعتی را چون حیوانات خا زمرد و لعلجادی مثمر [illegible]
فی معدن فلزات چون زر و سیم که مدار معاش بران نهاده اند و نت و مخارن جواهر و قیمتی [illegible]
و یاقوت و فیروزه و در و مانند آن بخاطری و فکر بوسته نحوی که مشاهده است استدلال تواند کرد
بحدوث وی و احداث آن جز بعلم و قدرت و ارادت مدبری قدیم و قادری حکیم صورت نبندد
بیت کوی زمین ورخ چوکان اوست کوشه انهجه ز میدان اوست اما اختلاف
لیل و نهار جهت ابتلاء آدمیان و امارات عالمیانست وقتی که شاه زنگبار بحجابت مشکین برقش
ایوان آسمان فرو گذارد و سلطان روز مسند فرو نهاده جزین قلم برده ظلام در سر کشند

بیت جهانی بهد دو بار دامکا . بخواب اندر ابشد تو بپیروزشاه . و درین معنی که هندوی
تیره‌رای تاریک درون شب رخت رحیل از خطهٔ زمان بر دارد و خورشید خاور بجای نور آفتاب
بلوغ بی رخشان از ان بهایان نماید بیت عالمی را جذبهٔ حرص و امل . در تکاپوی از دلیل
بر تفاضل لیل و نهار متعین حصول مصالح خلقست و از نتیجه کسب معیشت و شبانه برای آرام
و راحت و انتظام مصالح جز بحکمت بالغه و رحمت واسعهٔ مبدل الاثار و محول الاحوال نتواند بود ولیا
کشتی برین آیت که و مدد کاری بالتی به و سرد که و دو شتابی پای یا بپیاده باذن ملک نماید
قطع کند بیت بادبانی آب رفتاری که دانند بی‌خبر . اب با ادم رکاب و باد را اوهم عنان
ارکان قدرت و تراند میان داد و معلم میرود و حمل به برات دست جمله تر از تکان . آنرا و خود کرانی
بر آن لطیف دوالت و بادی ترم و سبک باشد آن ای عزیز آفرین الاست و ادوات کرد ترکیب کشتی
از آن ممکن باشد و رقت و کثرت آن که چنان سفینه بر متصور بود و تعیین بادی مخصوص معین
کار و از تحریک کند و تقویت دل را که کرانی که بسته شد جز بقدرت آفریدکار و حکمت پرورد
صورت پذیرنیست و در بعضی از استدلالکشتی قصهٔ دریا نیز مشهد مجت که ملاح قدرة ازلی
ساختهٔ تا کشتی بر آسان کذرد و ما آن بعد کرانی را بالای و قرار یکرد و تخصیص فلک بذکر برای آنست
که سبب مزدود دریا اوست و بعد بر بعضی از عجایب دریا اطلاع توان یافت و در یا ستواست
خروشان و آشفته ایست جوشان از شور و تلخی کف بر لب آورده و نیز ده دلی چین در ابرو افکنده
بیت نمونه آتشی از باد خروشان . نبرد دیده دودی دایم خروشان . مراجش چون زنفخا
سفله بر قدم که بزد در زیر با خاشاک بر سر . صاحب امواج متلاطم موصوف بزخار و مموج جواهر
از اصداف و جواهر بلولو و مرجان نکانی بدایع اوراد از حیوانات عظیمهٔ هایله و شاماتهٔ
نا ملف بایان فی کرد ده موجهٔ مملو حیث کارام و اضطرابش تامل کنند و اقف توان شد بر تحیر ای
صانع قدیم و فاطر خبیر را بیت که در یا بسته فرمان عالیشان اوست . اخرانه ترا بر این
ابن همه بر تحریجیست . اما ابر باران و در ذات خود صفتی چند دارد از دقت و لطافت و دو طعوی و
عذوبت که هیچکس بایجاد آن قادر نباشد لا حق سبحانه و آمدن آن اب بصورت قطره جهت انتفاع
از صعوبات بر هیچ عاقل جرده داند پوشیده نیست و در آن کار آنست که دست قدرت نقلم مشتهٔ د
هر قطره نوشته است که کجا فرو آید و بجانب کدام تشنه رسد یا کدام کیاه بیان تر شود و کدام
قطره بدریا افتد و کوهر کردد و ظهور نبات و حصول اقوات و ارزاق حیوانات با اختلاف صور
و هیات و تفاوت الوان و طعام و لذات و ظهور هر یک در وقتی مخصوص در حین بعدوت الهی متولد
بود و احیاء زمین مرده بدو بر هر که را محکمه فهم مشام طبعش وسیع معنی نمانند ای عزیز و دوست

زمین دمن افسرده و پژمرده باشد تر سبز اثر دانش و نمایی که کلشن بزرگ و نوای عروسان
از کاخ شاخ در افتاده و سر از ان تا بجاه دعوی نتعلع و انتعا انس بنهاده بیت
سبزه‌ٔ تحیل اغباری شده . دستهٔ گل بستهٔ خاری شده . چون فصل ربیع برسد و دمی نامیه
پس پرده عمل چهره کشاید مرضعهٔ سحاب را اشارهٔ رسد تا آنچه اندک در داماي وسع و رفعای
کهنه از ان در تیار داشته دو اوج هوا بی علاقهٔ اعتصام و مدابطهٔ ارتقام ایستاد کی نماید و لطفا
مهد وجود نعمتی نبات نامکران صدمات زمهریری که آمد و بر ایشان خشک و نهال
طراوتشان ثمره است بخلع اصطناع نان و سیراب کرداند یا کثرت لطافت و خلعت نضارت
سر از معالت خاک تیره بر آورده و زبان حال بذکر انما نظر و الی آثار رحمة الله کشاید بیت
بنا کان زمین خرم زمان کشته . سبحان هو اما نظر و الی آثار . اما بث دوابه و ایشان جهان صنف
باشند سکان آب از حیوانات بحریه و متوطنان ما تحت الارض از حشرات و هوام و سکان فضای
زمین از سباع بهایم و سایر ان ساحت هوا از مرغان و در هر یک از اجناس و انواع و اصناف
و اشخاص ایشان صدهزار اعجوبه ظاهر است از اختلاف شکل و صورت و آواز و هیات و حرکات
و سکنات و هر یک از ایشان مطلع اند با کمک غذای خوبش چون بدست آرند و بیکانه را خود ننگی
نکاه دارند و مقام خود را که بیچ سوال نشانند و جهت خود بچه نوع شناسند و مانند دشمن
خود بچه حیله بر هیز کنند و این الهام نیست جز تعلیق ملک علام بیت مخزن فیض ازل
بکشاده . هر کسی را بچه بایده داده . اما تصریف ریاح بر قدرت خالق الارواح و فالق الاصباح
دلیلی روشنست اگر کسی در مبادی و کیفیات انشای ایشان تامل کند و نظر تفکر صفاتی که ایشانرا
هست از تلقیح و تبدیه و ترویح و تبرید و تخفیف و اختلاف سنن و اثار الرئیح و غیر آن تامل
نماید و در هبوب مبشرات و ذاریات و ناشرات و لواقح که ریاح رحمت بود و بختی صرصر
عقیم و قاصف و عاصف که ریح عذاب بود و عذاب اندیشه نکرد فرما ببیند که در میان از نشانه
یکی چنان شدی آید که درختان در دم شکسته و بنیادها درهم شکند و یکی چنان نرم می وزد که نیج
بیفزاید و غبار اندیشه از آینهٔ دل زداید بیت نکویی یاد می آید نسیم باد نوروزی
از ین باد ار مدد خواهی چراغ دل بر افروزی . هر آینه از تفاوت هبوب ریاح از جوانب و اطراف و اختلاف
احوال ایشان در لطف و عنف استدلال کنند بر آنکه ایشان اسیر سلسلهٔ تقدیر که مسخر حکم
خداوند قدیر اند . اما سحاب مسخر چه عجیب اثری باشد چون بر ذره تراز کاهی تو بلی بچشم قدرت
آفتاب می پوشد و کاهی نقاب تجلی بر روی رخ درخشان کرده دست میکند به سقایی بیدان زمین و آ
می دود که ایمان نکند و قطرات لطافت از بر ساحت خطه غبر افشاند بیت

سحاب را شمال میوزد تا پیوندد. نعیر خرده کافور برزد. با آنکه ابرها گران در هوای المعلق ایستاده و
قطرات امطار در وی ودیعت نهاده نه بر زمین فرود آید و نه بر هوا منکشف گردد با آنکه طبع او
مقتضی یکی از این هر دو است و یکی از دلایل تسخیر او آنست که اگر دایم باشد و بار دهد ضرر بسیار
در آن ممکن است و اگر بکلی منقطع گردد مضرت دیگر از آن مترتب شود پس تا باید بقدرة الهی در وقت
حاجت او را می آورد و بوقت مصلحت میبارد و بعد از حصول منفعت می برد بیت
وا از قدرت در ترده بعرصه هوا . بی شقه طناب سرا پرده سحاب . ای عزیز از آیات آفاقی بود
که بیان بوحدانیت استدلال قرآن کرده بدین وجه که اینها مصنوع و مخلوق اند و مخلوقات و
مصنوعات را از صانعی و خالقی چاره نیست و آن صانع واحد باید جهت ثبوت زیادة از واحد
موردی تمانع مصنوعات است یعنی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اما اگر عارف
در آیات انفسی نیک متامل گردد براهین قدرت بر وی ظاهر خواهد شد و اگر بر تدبر تامل آنکه
که نفس ناطقه را مثابه آسمان داند و بدن را بمثابه زمین اختلاف لیل و نهار ماننده اختلاف
نفس و بدن فلک دیگر بجودارد قلب در بدن از منزل اشارت بعلم احیاء ارض که هی بواسطه
معارف بث دابه انتشار قوی عصبی سبعی و شهوی حیوانی و نطقی انسانی و در همی شیطانی
تصریف ریاح توجیه ارواح ثلثه طبیعی و حیوانی و نفسانی سحاب مسخر عموم مشتمل بر
امور لسوی نقول عدنا اله در دماغ بوبان انشکم و این آیات ما با آیات ظاهر تطبیق
کند و این مفردات را بر وجه مقتضای ذهن سلیم ترکیب نماید دور نیست که از نتیجه معرفت
شهد جمعی پیدا کرده بیت در آفاق چیزی که دیده باختد . در انفس عزیز از آن ساخته
که از صنع تو شرحی بعضی حبری . در سر مایه معرفت سر خوری . ای عزیز در آیات آفاقی عموم خلق
را بحق دلالت میکند تا در عجایب آسمان و زمین و غرایب بحر و بر بنگرند و صانع مصنوع شناسند
با آیات انفسی خصوص یا بنشانی که در خود دلالت میکند تا از صفات بموصوف راه برند و ذات
را بصفات بدانند اما الخص او دایم بدو شناسند بغیر او وی بوی بنگرند از غیر او
بیت حق را بحق شناس که در تعلق عقول . در می کند نهنگ تحیر مرو تراد . و با وجود
وضوح این آیات بینات که دلالت بر صانع حکیم و مبدع قدیم مخفی نیست بعضی مردمان
اتخاذ انداد میکردند و در توبیخ ایشان میفرماید ومن الناس من یتخذ و از مردمان کس
هست که فرا میگیرد من دون الله فرو خدای اندادا همتایان و شریکان مراد بتانند که اهل
کفر دوست میدارند ایشان را کحب الله چنانچه الله را دوست باید داشت یا چنانچه شما ای
مومنان دوست می دارید خدا را یا بر آن مثل که کافران دوست میدارند یعنی تسویه میکنند

یحبونهم

میان محبت خدای و بتان و گفته اند چون بتان خود را در معصیت خالق فرمان میبرند بدین
که فرمان حق میبایدبرد والذین آمنوا و آنها که ایمان آورده اند اشد حبا لله ایشان ثابت
و قوی ترند در محبت خدا را یعنی دوستی مومنان خدا را بیشتر و قوی تر است از دوستی کافران
بتان و مقدار اینها که دوستی کفار اصنام را از روی تقلیدست و محبت مومنان ملاعلم
را از روی تحقیق و در جنت تا با قناب تحقیق چراغ بی فروغ تقلید روشنایی ندهد دیگر جب
مشرکان عین است می چندد و دوست میدارد بودو دوستی مومن عین است نادیده دوست گرفته و باید
دیدن عرض میکذارد دیگر هر چند کافر تا یا بد معبود دیگر در دو سنگ جو بهتر از وی چون
دستکاه یابد انتد و سیم سازد اگر دوستی ایشان حقیقی بودی انهد دیگری نقل نکردندی که
دوست را بدل نیست مومن میگوید لیس لله عوض ولا منه بدل و در اخبار آمده که اهل جی
داشتند از خرما و پنیر ساخته در سال القحط آن بخوردند فرقتنا معبودی که بخوریم اند و در وی
دهد تا معبودی که او را بخورند دیگر بود قیامت مشرکان از دوستی بتان تبرا جویند و مومنان
محبت الهی را ابدی دانند ابن جبیر رحمه الله گوید بعضی مشرکان در دنیا خود را بمحبت متهم میشوند
چون هنود و مجوس چون قیامت قایم کردد حق سبحانه بفرماید تا ایشان را با اصنام معبودات
حاضر کرد اند و حکم کند تا اصنام را در دوزخ افکنند و ایشان را گویند با معبود خود بدوزخ
در آیید ایشان بواسطه آنکه دانسته باشند که اگر بدوزخ در می آیند بیرون آمدن محالات
ابا نمایند حق تعالی فرماید که بحکم آن دوستی شما با ایشان پس مومنان خطاب رسد که
اگر شما دوست میدارید بدوزخ در آیید تا کار آن دوستان صادق خود را بدوزخ افکنند
منادی اندر عرش ندا میکند که والذین آمنوا اشد حبا لله دیگر حب کفار مشترکست بدل دل
چندین معبود باطل را دوست میدارند و دوستی مومنان غیر مشترکست و در دل جز یک دوست را
راه نمیدهند بیت دل جای یکی بود و آن نیکو تر است . یک دل که یکی بود برابر یک دوست
دیگر حب مشرکان بوسواس شیطانست و حب مومنان بفرمان رحمن و بیان وسوسه شیطانی
و امر رحمانی فرقیست بی پایان دیگر مشرکان در وقت بلا از معبود خود اعراض نموده روی
اضطرار بدرگاه پروردگار می آرند فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله و مومن در سرا و ضرا و شدت
ورخا بغیر او پناه نمیبرد ع ای آنکه بجز تو نیست ما را دگری . دیگر کافر رب را مصنوع خود می
دانند و مومن حق را صانع خود میداند و بندگی میکند و چه نسبت بر ستش صانع
خود را با عبادت مصنوع خود دیگر کافر مشرک حاجت بری دفع کند و وفا نشود روی به دیگری
آرد و اگر مومن صد سال حاجت طلبد مراد نیابد روی دیگر نیارد و در گستاخی حق تعالی قطع نکند

بیت اگر یابم مرادی ور نیابم · بخاک آستانت رو نتابیم · دیگر مشرکان بت را بطمع تقرب
پرستند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله و مؤمن حق را خاص بخالص برای وی عبادت کند
مخلصین له الدین یکی از بزرگان فرموده که من از خدای شرم میدارم که او را از خوف دوزخ
پرستم همچون بنده کاهل طبع که اگر نترسد کار نکند و از عبادت شرمنده ام که بامید بهشت عبادت
کنم چون مزدور بد که تا مزد نبیند بکار مشغول نشود بلکه من او را بی سبب برای آن
میکنم که مستحق معبودیت اوست بیت برای عبادت نبود دادنوا غیر تو ایست بوی معشوق
دیگر حب کافر طبیعت که رسته باشد باهوای طبع بر نشیند و دوستی مؤمن عقلی که از روی دلیل برخیزد
کند دیگر محبت کفار بحیثیت فانی فنا شود و دوستی مؤمنان محبت باقی باقی و حقیقت دوستی
خدا آنست که اول خدای ایشان را دوست داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست داشتند که یحبونه
پس دوستی ایشان مر خدا را بدوستی خداست مر ایشان را ای درویش اگر در شان دوستان
خدای همین یک آیت آمدی کفایت بودی حضرت دوست بر دوستی ایشان گواهی میدهد و تا
دوست دار محبت دوست تاکید بیشتر باشد پس بهیچ وجه معلوم شد که محبت مؤمنان از خدا
بیشتر است از محبت کافران انداد را و آورده اند که اهل ایمان بهیچ وجه از حق بر نگردند و از محبت
نتابند و سنگ اگر بر کردند چنین دوستی دیگر بیابند ای بجان خدا را چون تو بیند بنیاد
اما تو چون او خداوندی نداری شبلی گفت نصر آبادی شکی کوه کرد و فتی بر در سرای
بود خداوندی بی بیرون آمد و او را براند دیگر بار بازآمد بار دیگرش براندند تا سه نوبت شبلی گفت
کرمی کجا ای سگ چو نفس خسیس داند که هر چند او را براند باز می آید رب العزة آن حلقه بحجز
آورد تا گفت ای شبلی کجا روم که خداوندم اینست بیت از دوست بهتر چو جای دگر ندارم
و در دوری بتابم بر آن و دوست نیایم ولو یری الذین ظلموا و چون برینند و بیابند آنکه ترک
ستم کردند باتخاذ انداد و اگر بخطاب خوانند معنی این بود که اگر تو بینی ظالمان را اذ یرون العذاب
آنگه ببینند ایشان عذاب دوزخ را در روز قیامت معاینه و در قراءتی که بضم یا خوانند معنی چنان
بود که بدیشان نمایند عذاب را و جواب لو محذوف است علمای عربیه گفته اند هر کجا که لو را در جای
استعمال کنند که مشتمل بر تشویق یا تخویف باشد غالب آنست که جواب نیاورند تا خاطر سامع هر
چیزی که مناسب آن مقام بود در دل بهر جهت در خیال تواند بست توجه کند و بجای تقدیر جواب
اینست که ببینند مضرت اتخاذ انداد را ایشان ان القوة لله جمیعا که همه قوت و غلبه مر
خدا راست و در تقدیر خطاب جواب آن بود که بینی در سوائی عظیم ایشان را یا حالی که منه قوت
از آن خدا است و گران بگیرد چه اینند جمله تسا نغمه باشد وان الله وانکه بشنا بند که خدای شدید

سخت عقوبتست بر ایشان شدت عذاب در دوام آن و عدم مهلت معلومست وگفته اند حق
سبحانه شدید العذابست اذ تبرأ آن هنگام که بیزاری کنند معنی مضارع بلفظ ماضی یاد
کرده از معنی قرار گرفته و بیقین دانسته که واقع خواهد بود یعنی روز قیامت بیزار خواهند کرد
الذین اتبعوا آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند من الذین اتبعوا از جماعتی که متابعت
ایشان نموده اند ای عزیز روز قیامت که زبانه آتش عذاب ظاهر کردد پیشوایان عرصه شرک
مهتران معرکه کفر از ضعفا و سفله که امروز پیروی ایشان میروند بیزاری کنند و گویند ما شما را هرگز
براه نبرده و نشناسیم شما را بیک بگوئید ایم یا شیاطین از آدمیان بیزار نموده گویند ما در اغوا و اضلال شما
نکوشیدیم ورأوا العذاب و ببینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وتقطعت و
بریده شود بهم الاسباب از ایشان سببهای نجات یا اسباب وصلها که در دنیا داشتند از
عهود و مواثیق و رحم و دوستی و صحبت و هر پیوندی که باشد همه یکبار منقطع کردد سببی
که در آن اسباب اعمال کافرانست که بدان ایشان را توقع تقرب و نجات بوده همه را یکبار فرو گذارد
ویران مردی مرتبت شود فجعلناه هباء منثورا وقال الذین اتبعوا و گویند آنها که متابعت
میکردند یعنی چون تابعان بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لو ان لنا کرة
کاشکی باشد ما را و ایشان را بازگشتی بدان جهان فنتبرأ منهم تا ما بیزاری کنیم از ایشان آنجا کما تبرؤا
منا چنانچه ایشان بیزاری کنند از ما اینجا کذلک همچنانچه بیزاری کردند جمعی از جمعی
چنانچه عذاب بدیشان نمود یریهم الله بنماید خدای بدیشان اعمالهم کردارهای ایشان را
حسرات علیهم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان و آن اعمالیست که بدعم ایشان حسنه بود چون
مواسات محتاجان و اقامت مراسم ضیافت و حج و عمره و ختان و امثال آن که در لحظه ساختند
و سبب حسرات ایشان کردد و حسرت تمام قلب و انقطاع از آن مولد اعمال سیئه که مباشر آن شده
از قتل و دفن بنات و استحلال محرمات موجب مزید حسرت شود یا اکثر بر متقربان بر است
خدای میکردند آن بود و چون از حمایت معبودان نا امید شوند حسرت ایشان را تیز کرد سدی گوید بهشت
را بنظر ایشان در آورند و قصرها و حالها و غرفها را زینها بدیشان نموده گویند اگر فرمان بردار بودید
اینها از آن شما بودی لیکن شما را خدا است مؤمنان را میراث میدهیم و در این محل حسرت ایشان زیاده کردد
و ایشان را از هر حسرت بدوزخ آرند وما هم و نیستند تابعان و متبوعان بخارجین
بیرون آیندگان من النار از آتش دوزخ که برای آن آفریده شده اند بجمله ایشان ساکن آیند و تا در آنجا
مخلد کنند و امید نا امیدی از خلاص و قطع طمع از ترحم بدیشان رسد و ایشانرا که لو ان لنا
کرة در وسیط از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که عدم خروج دوزخیان است که حضرت

صلوات الله علیه از مکه اخراج کردند بعد از بیان اعمال سیئه کافران که حسرت می‌کشند مقدمهٔ
اعمال صالحه که موجب حسرت و ندامت نباشد ایشان در میفرماید و آن اکل حلال است که عمل شایسته
جز بدو میسر نشود پس میگوید **یا ایها الناس** ای مردمان **کلوا** بخورید **مما فی الارض**
بعضی از آنچه در زمین است زیرا که همه آنچه شاید در زمین چیزی قابل خوردن نباشد که در
محکمهٔ شریح قاضی پیش آنکه کل معنی بر جرح شهادت کردند شریح پرسید که تو چرا کل میخوری
گفت خدای فرموده است که کلوا مما فی الارض شریح گفت ما فی الارض را حلال کرده است نزول
این آیه در شان کنانه و ثقیف و غیر ایشان از مشرکان عرب بود که چیزها را بر خود حلال و
حرام میکردند چون بحیره و سائبه و اقسام حرث و شرح هر یک بجای او بیاید حق تعالی فرمود که
بخورید از آنچه در زمین آفریدیم **حلالا** آنچه خوردن آن مباحست **طیبا** پاکیزه که در وی
شبهه نیست و گفته‌اند حلال آنست که در وی شبهه نبود و طیب آنکه مستلزم تبعه نباشد یا حلال
آن بود که از دست رسان عقوبت نبود و طیب آنکه از خلقان در آن منتی نباشد یا حلال آنست که
حق بران حجت نگیرد و طیب آنکه خلق را بران خصومت نبود **ولا تتبعوا** و پیروی مکنید
خطوات الشیطان گامهای ابلیس را یعنی ویرا پیروی مکنید در تحلیل حرام و تحریم حلال که گام
او منهیه است خطوات آثار او [illegible] یا طرق او [illegible] در دعوت معاصی یا محقرات ذنوب **انه لکم**
بدرستی که شیطان مر شما را **عدو مبین** دشمنیست آشکارا یا آشکارا کننده دشمنی و علامه
عداوت او آنکه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و معنی آنکه شما را بفریب غوایت [illegible]
[illegible] جهت **انما یامرکم** جز این نیست که میفرماید شما را **بالسوء** بدی **والفحشاء** و
کار زشت استعاره کرده است امر را برای وسوسه و تزیین شیطان و تشبیه نموده او را در تسلط
بر آدمیان بامر مطاع و ایشان را مانند کرده در قبول وسواس وی بمامور مطیع تا این صورت [illegible]
داشته‌اند تبع و مترجم کرده‌اند **بیت** شرم بادت که تو با این کمال در رخ ابلیس شوی پایمال
سوء لفظیست عام مر قبایح را و فحشا آنست که در قبح از حد گذرد و گفته‌اند هر معصیتی که فاعلش
بران حدی واجب نشود آنرا سوء گویند و چیزی که موجب حد باشد چون زنا و سرقه فحشا خوانند
یا سوء گناهان نهانیست و فحشا عمل آشکارا یا سوء چیزیست که بحظ ما دل نشود و فحشا گناهی
بعد وقوع پدید آید سوء آنچه عاقبت او بندامت کشد و فحشا آنچه شرع و عقل بقباحت او حکم کند
بحر الحقایق گوید سوء مختص است بانچه نفس را در وی حظی باشد و فحشا اختصاص دارد بانکه
از ان حظوظ کرده‌اند امام قشیری فرموده که سوء میل است بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوا و نزد
حکماء الهی سوء رذایل قوه غضبیه است و فحشا نقایص قوه شهویه و حقیقت آنست که سوء و فحشا

است او بلند جمیع معاصی را از صغایر و کبایر و شیطان آدمیان را بدان میفرماید **و ان تقولوا**
و دیگر امر میکند که بگویید یعنی بدروغ قایل شوید و افترا کنید **علی الله** بر خدای در تحلیل
محرمات و تحریم طیبات **ما لا تعلمون** آنچه نمیدانید حقیقت آن را از حلال و حرام پس عدول
کرد از خطاب متابعان شیطان تا دلیل بود بر ضلالت و حمق ایشان و آنکه اهلیت و استحقاق
خطاب ندارند که نیا التفات نموده بعقلا میگوید بدین احمقان نگرید جواب ایشان
بشنوید **و اذا قیل لهم** و چون گویند مرین طایفه را که قاعده حلال و حرام ایشان بر طبیعت
نه بر شرع **اتبعوا ما انزل الله** پیروی کنید آنچه خدای فرو فرستاده در قرآن از حلال و حرام
قالوا گویند بجز آن عمل کردیم **بل نتبع** بلکه پیروی میکنیم **ما الفینا** آنچه یافته‌ایم **علیه**
بر آن چیز **آباءنا** پدران خود را این سخن کفار بنی عبد الدار گفتند و عکرمه گوید که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم یهود را باسلام دعوت کرد و بشارت ترغیب و تحذیر بجای آورد رافع بن خارجه
و مالک بن عوف گفتند ما [illegible] پدران ما اعلم بوده‌اند و [illegible] ایشان بهتر بودند
حق تعالی فرمود **اولو کان آباؤهم** آیا متابعت پدران میکنند اگرچه بوده باشند پدران ایشان
لا یعقلون شیئا که نمیدانستند و فهم نمیکردند چیزی را از امور دین **و لا یهتدون** و راه
یافته نبودند پس عیب است بر این مقلدان که سخن حق را اتباع نمیکنند و آنچه استماع میکنند حقیقت
آن در نمی‌یابند و مثلی می‌آرد و میگوید **و مثل الذین کفروا** صفت پند دهنده کافران **کمثل**
الذی ینعق چون صفت کسیست که بانگ میزند **بما لا یسمع** بچهارپایی که نمیشنود **الا دعاء**
و نداء مگر خواندن و آواز و هیچ از آن فهم نمیکند دعا در طلب فعل استعمال کنند و ندا
جهت جواب یا دعا برای قریب است و ندا از جهت بعید یا دعا در سر است و ندا در جهر یا دعا مخصوص بمعین
ذات و ندا غیر معین را و معنی آنست و وجه تشبیه آنکه شکل کافر که پند دهنده را شنواست
که گوش [illegible] در حقیقت از چهار اند **صم** ای کران
کر اند از شنیدن حق **بکم** گنگان اند از گفتن سخن حق **عمی** کوران اند در دیدن راه راست
فهم لا یعقلون پس ایشان در نیابند آنچه [illegible] بدیشان آورده اگرچه فی نفس الامر عقل داشتند
اما چون [illegible] استعمال نکردند ایشان در مرتبه بی عقلان فرود آورده در خطاب [illegible]
خوردن بعضی اطعمه حلال [illegible] میکردند و ایشان را امر کرده [illegible] عبد الله بن سلام و اتباع او از
مومنان از ان [illegible] اجتناب می‌نمودند برای ایشان این آیه آمد که **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه
گروندگان **کلوا** بخورید **من طیبات ما رزقناکم** از حلالها آنچه شما را روزی دادیم
محققان گویند چون سابقا ندای عام باعوام خلق بود [illegible] ایشان خطاب فرمود

در اکل حلال و بهمه مباحات را تقدیم نموده چه از حرام محض نهی کرد تا نیا اهل خصوص را
مخاطب میسازد تا در تناول مباحات توسع نکنند بلکه از آنها حلال محض گزینند و از حلال
محض طیبات رزق اختیار نمایند و دوام نمودن درین امر دو فایده است یکی آنکه تا آن فضل او راشد
از طمع و بعین صفت از حیوانات ممتاز گردد و از مضیق ظلمات طمع بفضای دلکشای انوار شرع
آیند دوم آنکه ثواب دهد ایشان را بامتثال این امر چنانچه مثاب میشوند بر آنکه بامر صلوة و
زکوة و در احادیث وارد است که مومن را مزد میدهند در هر چیز حتی لقمه که در دهن خود نهد
و بروایتی در دهن امرأت خود و امر باکل طیب برای آنست که از لقمه پاك عمل پاك زاید ان الله طیب لا
یقبل الا الطیب و حضرت رسالت صلوات علیه سعد وقاص را در جواب آنکه میگفت یا رسول الله
از خدای در خواه تا دعای من اجابت کند چنین فرمود که ای سعد اطب طعمتك تستجب دعوتك خوردنی
خود پاکیزه ساز تا تیر دعای تو بهدف اجابت رسد ای عزیز لقمه بمثابه قطره باران است که چون در صدف
بدن در آید و جواهر اعمال بظهور آید هر چند آن قطره را صفا بیشتر باشد گوهری که از او منعقد
میگردد درخشنده تر بود بیت قطره باران تو چون صاف شد گوهر دریای تو شفاف شد
لقمه که در اصل نباشد حلال زان نتیجه بود همه مکر و ضلال و چون نتیجه اکل طیبات باعلم آنکه
رازق اوست معرفت شکر خواهد بود لاجرم در عقبش امر نمود بدان حلال میفرماید که واشکروا
لله و سپاس داری کنید مر خدا را بروزی دادن و حلال کردن طیبات بر شما ان کنتم
اگر هستید شما که از روی صدق ایاه تعبدون مر ورا می پرستید چه عبادت تمام نشود الا
بشکر و بعد از امر بتناول محللات بیان بعضی از محرمات که کفار آنرا حلال اعتقاد میکنند
انما حرم جز این نیست که حرام کرد خدای علیکم بر شما المیتة مردار و آنچه بخود میرد که
او را ذبح نکنند هم خوردن آن حرامست و هم بدان نفع گرفتن والدم و خون روان و بحدیث
صحیح دو مردار یعنی ماهی و ملخ و دو خون یعنی جگر و سپرز حلالست و بعضی علما خون
را که بر جگر کرده باشد خوردنی دانند و لحم الخنزیر و دیگر حرام کرد گوشت خوك را اگرچه حکم
حرمت شامل جمله اجزای خنزیرست اما خاص کرد گوشت را که اعظم اجزاست یا مقصود با کل لحم
و شحم نیز تابع لحمست و ما اهل به و حرام کرد آنچه آواز برداشته شد بدان در وقت ذبح لغیر الله برای
غیر خدای یعنی بتان خود را نام برند چون مشرکان باسم المسیح گویند چون ترسایان چه آن نیز حکم
مردار دارد فمن اضطر پس هر که گردد درمانده و بحاجت کرده بخوردن آنها یا اکراه سنگی و بیم جوعی که خوف
تلف نفس یا اعضا باشد غیر باغ درحالتی که ستمکار نبود یا طالب معصیت نباشد یا قاطع
طریق یا بیرون آمده بر امام و لا عاد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شاهر سیف بر اهل

بر عبدالله گوید باغی مفارق جماعت و عادی تارك سنت و چون چنین بحال از آنچه حرمت
آن مذکور شد بخورد فلا اثم علیه بر وی هیچ گناهی نیست در تناول آن امام شافعی رحمه الله
رخصت ندهد عاصی و ظالم مضطر را باکل میته و گوید رخصت رحمت است و آن بعاصی نشاید اما
امام اعظم رحمه الله او را رخصت میدارد بخوردن آن و میگوید قتل نفس خود حرامست پس او را
برای بقای نفس تناول آن روا باشد بعضی از علما حمل کرده اند باکل و تصرف در آن و قبول آنکه باغی
آنست که زیادت از قدر حاجت خود یا بر مضطری دیگر ستم کند و عادی آنکه ذخیره نهد یا
بدیگری فروشد و چون باشد توانگر بخورد ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده
مرکسی را که عند الضرورة خورد رحیم مهربانست به بندگان برخصت دادن ایشان در
تناول محرمات و همچنانچه بزبان شریعت اینها که مذکور شد با اهل ظاهر حرام است بلسان
طریقت نیز بارباب تقوی حرام کرده اند اما هر یك از اینها اشارتی بچیزیست مراد از جیفه دنیاست
که کرکسان هوای حرص و آز بیخته اند و در روا نکنند و دم شهوات نفسانیه که یجری من ابن آدم مجری
الدم بیان آنست و لحم خنزیر هوای نفس و تشبیه نفس بخنزیر از جهت حرص و شره و خبث و نجاست
ظاهر و باطن بغایت لایق و موافقست و آنچه بنام غیر خدا ذبح کنند طاعات و عبادات بدنی
و مالی است که از حلیه اخلاص عاری باشد پس هر که در ماند بضرورت حاجات نفسانی و غیر باغ
بود یعنی حریص بر جمع دنیا و مولع بر شهوات و متوجه باستیفاء حظوظ نفس یا عادی نباشد
یعنی از سر حد قناعت در نگذرد و بقدر سد رمق و سد جوع کفایه کند این چنین کس را گر حرج
نماید تحرمات بقدر کفاف بود در حقیقت حرج نیست و بزرگی درین باب گفته است بیت
آن مایه بدو که خوری یا پوشی معذوری اگر در طلبش میکوشی باقی همه رایگان نیرزد هر دو
تا عمر گرانمایه بدان نفروشی در تیسیر آورده که کعب با تعبد ان نعول و تبع ایشان با استحلال
محرمات رجوع باحبار نموده میپرسیدند که شما را معلوم شده که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
پیغمبر است و آنچه از حلال و حرام بیان میکند سخن خدایست ایشان حق را پنهان داشته گفتند
نبی آخر زمان نیست و سخنان او ساخته اوست نه فرستاده حق تعالی آیه فرستاد که ان
الذین یکتمون بدرستی که آنکه میپوشند بجهت اخذ رشوت و حرص آمد اغنیا و موافقت
رضا و هوای عوام ما انزل الله آنچه فرو فرستاد خدای من الکتاب از نعت و احکام
آن اگرچه سابقا ذکر کتمان ایشان گذشته اما غرض از آن تبیین شرع و اینجا تعیین غرض و
تعیین علت کتمان آورده است یعنی و نحوه که و یشترون به و بدل میکنند باز کتمان
ثمنا قلیلا بهائی اندك از رشوت و غیرها اولئك آن گروه ما یاکلون نمیخورند

قیامت **فِي بُطُونِهِمْ** در شکمهای خود **إِلَّا النَّارَ** مگر آتش و ذکر شکم تاکید است چنانچه گویند
بچشم خود دیدم یا آنکه اکل را در غیر شکم استعمال میکنند چنانچه گویند فلان کس مال من بخورد و فیمی کشت
کرده باشد پس اینجا ذکر بطن دلیلست بر آنکه مراد آتش خوردن مکافات و مجازات آنست که امروز
میخورند یا کار ایشان آنکه آتش در درون ایشان باشد چنانچه بیرون نیز هست تا بظاهر و باطن
میسوزند یا مراد ملا بطون ایشان باشد و گفته اند ذکر نار مجاز است از باب اطلاق اسم مسبب
بر سبب یعنی انچه میخورند موءدی بنار است پس گوییا که آتش میخورند و در بحر الحقایق آورده که هر
عملی و فعلی و قولی که خلاف شرع ازین صادر شود شرری از نار سعیر در دل او پدید آید و گر اینها
بموجب شریعت و مقتضای احکام حق حقیقت صدور یابد شرری از آتش محبت در کانون دل ش
ظاهر گردد و چنانچه در شب بی چراغ دق نهانست که چون آدمی تناول نماید آن حرارت در مزاج پدید آید
مطعومات و اخلاق را تغییر کرده اند شعله آتش محبت الهی نیز که از صلوات طاعات تولد میکند حجاب
افعال و ذمایم اخلاق را بسوزد و اگر چه انفسرد خیال ما سوی را بکلی سوخته گرداند و همچنین از
تیزی شهوات و خلاف لذات حسی نیز چراغی در دل ظهور کند که حسنات و اخلاق پاکیزه را در دین
آخرت بسوزد و بحکم جنسیت صاحب آن شرر را باصل او که سعیرست باز برد که کل شی یرجع الی اصله
بیت کاولا چون جنس آتش آمدند لاجرم همخانه آتش شدند **وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ** و سخن نکند
خدای با ایشان چنان سخنی که خیری و نفعی بدیشان آن بود **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** چون ایشان امروز سخن حق گفتند
سخن حق نشنوند و گفته اند عدم تکلیم کنایت از غضبست چنانچه در عرف گویند فلان با فلان سخن
نمیگوید یعنی بر وی خشم گرفته است یا اشارتست باجابت ناکردن دعای ایشان **وَلَا يُزَكِّيهِمْ** و پاک
نکرد ایشان را از اعمال خبیثه یعنی که ایشان سوخته شود بآتش و بدین سبب هرگز از عذاب
خلاص نیابند یا ثنا نگوید ایشان را و تزکیه نکند و هر که از ثنای الهی محروم بود هر آینه معذب باشد
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ** آن گروه آنانند که **اشْتَرَوُا**
الضَّلَالَةَ بخریدند گمراهی را که مخض کتمان صفاتست **بِالْهُدَىٰ** بایمان و معرفت و آنچه معامله
دنیاست **وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ** و بخریدند عذاب را بآمرزش و این سودای آخرتست **فَمَا أَصْبَرَهُمْ**
چه چیز ایشان را شکیبا کرده است یا چه شکیبا اند ایشان **عَلَى النَّارِ** بر آتش دوزخ که ابد الآبدین
در آن بمانند تعجبیست از حال ایشان در ارتکاب موجبات نار با چه چیز ایشان را دلیر ساخت
بر اعمالی که بآن آتش باشد **ذَٰلِكَ** این عذاب مر ایشان را **بِأَنَّ اللَّهَ** بسبب آنست که خدای
نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد کتاب یعنی توریه را براستی و ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان
نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کوشیدند یا قرآن فرستاد و ایشان متابعت آنرا فرو گذاشتند

وَإِنَّ الَّذِينَ و بتحقیق آنانکه **اخْتَلَفُوا** اختلاف کردند **فِي الْكِتَابِ** اگر لام جنس است همه
کتابهای منزله مراد باشد و اختلاف در آن آنکه بعضی ایمان آوردند و برخی کافر شدند چون یهود
که جحود نمودند بانجیل و قرآن را انکار کردند و اگر لام عهد که مراد توریه است و اختلاف
در آن تحصیل دنیا و حب احکام و تحریف و تبدیل آن یا قرآن و اختلاف آنکه آنرا سحر گفتند یا شعر
یا افسانه پیشینیان و اما آنکه انکار خلاف و اختلاف از ایشان صادر شد **لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ**
در خلاف و عناد و ستیزه دورند نفاق فتاده اند با ضلالتی دور از هدی که در آن امید عود
باز گشت که دین ایشان دو چیز است یکی قبله دوم رفتار که در توریه و انجیل تحریف کرده اند
برای جلب منفعت دنیا و دیگر مخالفت و مناقشه با ما زاند و ایشان از تحویل قبله
این آیه کفتند ما در ضلالت و خلاف نیستیم بلکه بجای ایمان داریم و عنادی که ایم
که بیکوی همین نیست که نماز کنند و گفته اند سئل از اتر التحویل قبله کس بسیار گفتند
در هم بجمع بکعبه و بسا لغه بی شمار میشنود و گفتار ان اصول بر دین شمرند یا بعد از
تحویل رجوع بجانب مسجد الحرام یهود همچنان بعادت خود رو بطرف مغرب میکردند و نصاری
متوجه صوب مشرق میشوند و مدعای هر یک آن بود که نیکی و نیکوی همین است که ما برانیم حق
ایشان کند بیکرد و در مود که **لَيْسَ الْبِرَّ** نیست نیکوی عظیم که از شما بآن ثواب جمیل اقتضاء
باید کرد **أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** آنکه بگردانید روهای خود را در نماز **قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ** بسوی
مطلع آفتاب و مغیب آن چه این قبلها منسوخ است و توجه بقبله منسوخ از قبیل اثم باشد از
مقوله بر گویند در بدایت اسلام هر که کلمه شهادت گفتی و بهر جانب که خواستی نماز گذاردی
اگر بدان حال از دنیا رحلت کردی بجای می گفتند از گزیدهای بیکو و بجای آورده و بهشت اورا
واجب شد بعد از آنکه حضرت مصطفی صلوات الله علیه هجرت فرمود و بعضی فرض شد و قبله
بجانب کعبه قرار یافت ایزد تعالی این آیه فرستاد تا کسی گمان نبرد که نیکوی و دینداری همین آنست که نماز
گذارند بلکه نماز خصلتیست از خصال نیکوی و نیز احمیت جامع بر همه طاعات و اعمال خیر
که بدان تقرب کنند بحضرت حق و اکابر گفته اند بر تحقیقت دو قسمست اعتقادی و اعمالی و هر دو را
در این آیه بیان میکند اولا اعتقادی که ایمانست بخدای و ملایکه و کتب و رسل و دوم نفقاتست
شرح میدهد و میگوید **وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ** بحث قبله از فروع دین است و امکان نسخ دارد آن بر کلی
نیست و لیکن بر یعنی خداوند بر **مَنْ آمَنَ** لکن اینست که ایمان آورند یا بر که مصدرست یعنی
بار آمدن باشد و تسمیه بمصدر سبیل مبالغه بود چون زید صوم یعنی گوییا از کثرت روزه
روزه شده است یا تر بلکه نیست که بر کرد **بِاللَّهِ** بیکانگی و یکتائی و کردگاری و بنده کمواری خدای

نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرکت دهند وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت
و آنچه در وی است از بعث و حساب و میزان و صراط هم تعریض اهل کتابست چه یهود دخول
بهشت را بخود اختصاص میدادند و نصاری معاد جسمانی را منکر شدند پس ایمان ایشان بوی
طایفه نبود و با یقین نبود چنانچه شاید نبوده باشد وَالْمَلَائِكَةِ و بگرود بفرشتگان و ایمان
و بجمله که همه اجسام اند و پدید آیند و بنفخه اولی بمیرند و بنفخه ثانیه زنده شوند و همه را دوست
دارد نه چون یهود که با بعضی دشمنی ورزند چون جبرئیل و دیگر اعتقاد کنند که ملایکه
دختران خدای اند و وی چنانچه گفته تعالی و یجعلون لله البنات سبحانه وَالْكِتَابِ
و ایمان آرد بهمه کتابها و وی یا بقرآن و ایمان بقرآن ایمان باشد بهمه کتب نه چون اهل کتاب که
اختلاف کرده در کتابها وَالنَّبِيِّينَ و بگرود بهمه پیغمبران از آدم تا بخاتم نه چون سؤال
که همه را بخلق مبعوث شده داند و وعد ایشانرا صادق داند نه چون یهود که در
صدد قتل ایشان شدند و نه مانند نصاری که در تکذیب کردند بعضی را از ایشان ای عیسی را از جمله
مومن بر این پنج چیز یاد کرد ذکر ایمان بمبدأ و معاد و آنچه در وسط باید از مصالح و
یعنی الارسالات و اتمام امر رسالت به جبرائیل و وحی که عین کتابست و آنچه وحی کند ملایکه
و مطرح اشعه وحی که انبیا اند و در حقایق التاویل گوید که بر حقیقی یعنی مرتبه کمال التوجه
عالم ارواح و عالم اجسام نیست چه این هر دو مقید و محجوب اند مرتبه تنزیه و تشبیه است
لیکن بموحدان توحید است بحق و ایمان بمبدأ و معاد در مقام جمع که تعالی الطرفین است
بیانست و ترجمه این با اهل جمع نتوان کرد بیت کسی یاد در ره عشقست
که باشد آخر همین اول. چو خفی نادان پنهان. نشد اسرار باطن بر تو ظاهر آنگاه قسم ثانی
شروع میکند و آن عمل است که انکه موافق آن سرایت بدیگران کند دوم آنکه منافع آن مخصوص
متعبد بود و قسم اول را بجهت تعدیه نفع مقدم داشت چنانچه فرموده وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال
خود را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی مال یعنی خرج کند در محبت خال با محبت مال و در حدیث صحیح
آمده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند که اجر کدام صدقه بزرگتر
فرمود آنکه صدقه دهی و تو تندرست باشی و بخیل و گفته اند بر دوستی ایتا یعنی عطا دهد
با آن عطا خوش دل باشد و دوست دارد که این صفت صادر گردد و حقیقت آنست که بر
دوستی خدای و کسی که بمحبت خدای مال دهد هیچ چیز را نگیرد چه دوستی حق سبحانه در دل
با دوستی مال جمع نشود و این حال صدیق بود رضی الله عنه که هرچه داشت جمله براه دوست
باد و چون پرسیدند که برای عیال چه گذاشتی گفت خدای و رسول او را بیت

اگرم هیچ نباشد نه بدنیی نه بعقبی. چو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید. وَآتَى الْمَالَ کرا دهند
ذَوِي الْقُرْبَىٰ خویشان در ویش را و حق ایشان بر همه حقوق مقدم است امام ترمذی رحمه الله
در حدیثی آورده که صدقه بر درویش یک صدقه است و بر خویشاوند دو صدقه یکی صدقه و
یکی صله و این حدیث را حسن گفته وَالْيَتَامَىٰ و دیگر بدهند بی پدرانی که خرد باشند یتیمان بعد
ترین خلق اند زیرا که در کمی لازم یتیمان است که از جمله اقربا هیچکدام را مهر پدری نباشد وَالْمَسَاكِينَ
و درویشانی را که محتاج باشد و سؤال نکنند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذری را که هیچ در دست
ندارد و گفته اند مهمانست و مهمان هدیه باشد از نزد یک خدای در احادیث صحاح
وارد است که هر که بخدای و روز قیامت ایمان دارد گو مهمان را گرامی دارد و بعضی از علما گفته
آنست که مقدم مهمان را عزیز شمرد و هرچه بهتر است برای او خرج کند و بخود خدمت او را
کردد و از ریا و تکلف و تصنع محترز بود هرچه بجای آرد نظر بران در رضای خدا باشد نه
رخوش آمد نفس و متابعت هوا وَالسَّائِلِينَ و بدهد خواهندگان را که تصریح خواهند کرد
تعریض چه حرمان ایشان ممنوع است و اما السائل فلا تنهر بیت بلطف از در سایل درآید
زمحتاجی خویشتن یاد کن. در حدیث آمده است که للسائل حق و ان جاء علی ظهر فرسه و با العمر
مای آنست تا حق سؤال ضایع نشود در کلمات عیسی علی نبینا و علیه السلام آمده که هر که سائلی
نومید کرد از یک هفته فرشتگان رحمت در خانه وی نروند سفیان ثوری رحمه الله چون سائلی
دیدی گفتی اهلا بمن جاء یغسل ذنوبی الان آمده اند که گناهان ما را بشویند نقلست از امام شافعی رحمه الله
که در حال وفات وصیت فرمود که چون در گذرم فلان را بگوئید تا مرا غسل دهد در حین وفات
امام آن مرد غایب بود چون باز آمد و بر صورت حال وقوف یافت دفتری از امام را طلبید و
هفتاد درم وام وی باز داد و گفت غسل من امام را این معنی بوده وَفِي الرِّقَابِ و بدهد مال
بردگان مکاتب که بر عهد کتابت طلب معونت کنند یا در عتق بندگان که بخرند و آزاد کرد استدلال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اعتق نفسا مسلمة کانت فدیته من جهنم بشارتیست که
آزاد کنندگان را با نادی از آتش دوزخ یا در خلاص کردن اسیران از دست اعدا اما قسم ثانی از
اعمال خیر وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بگذارد نماز معروضه را وَآتَى الزَّكَاةَ و بدهد زکوة مفروضه
مراد از ایتاء اول آنکه نوافل صدقاتست و اعانت ایشان مکوة با اعطایا ان مصارف بود و بعضی
بادی آن وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ و صاحب ایمانها اند که وفا کنندگان باشند بعهدهای خود
إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و این عهدیست با حق میثاق که اوامر و نواهی و بود و هم با خلق
که عقود و امانات و ودایع و امثال آن باشد و در حقایق سلمی گوید که نشانه وفا بعهود ملازمت

حقوق و حدود سنّت و در صفا بوجود و عسر بمفقود **والصّابرین** نصب او بر مدح است جهت
اظهار فضل صبر بر سایر صفات یعنی یاد کن از مؤمنان و وفا کنندگان بعهد شکیبایان اند
فی البأساء در فقر و فاقت و در وقت طاعت و عبادت ایشان بیفزایند و از آنچه بعضا
و عصیان که نتیجه توان کرد پشیمان باشند و این صبر مخالفت قوة شهوت است **والضّرّاء**
و در بیماری و محنت و درین محل شکر و دعای ایشان بیشتر کرده و رجوع ایشان بدرگاه حضرت
الله زیادت بود و درین صبر قمع قوة غضبیه مندرجست **وحین البأس** و هنگام جهاد
مقاتله با اعدا و این صعب ترین اقسام صبر است چه بجان مفارقت حیات صابر باید بود و درین
صبر قوت وهمیه ضعیف کرده در بحر الحقایق آورده که صبر در بأسا صبر از ملاحظات حقوقست و در ضرّا
مخالفات حظوظ و حین البأس فنا وجود در لقاء شهود یعنی چون سطوات تجلی صفات جلال
ظاهر شود صبر ایشان محو شده بحق صابر گردند دانا و بصفات خود فانی گشته و بصفات جمال الٰهی
دل داده اند و وصلت لقا دریافته جان بذل کرده بجانان رسیده اند
اولئک آن گروه موصوف بدین صفتها **الذین** آنانند که بتحقیق **صدقوا** راست
گفتند در دین یا در دعوی نیکی یا در طلب حق و اوامر آمدند دنیا که گفتار را بکردار یار
واولئک و آن طایفه **هم المتقون** ایشانند پرهیزکاران از محارم مستجمع این صفات
بصدق و تقوی موصوف گردانید چه انواع صاف دو قسم بود اعتقادی و اعمالی بنای سلامت
عقیدت بر صدقست و اساس صحت عمل بر تقوی و در وسیط فرموده که شرط با آنست که جامع این
همه صفتها باشد و کلمه بکی ایها اخلاء کند استحقاق مدح بتمام مستلزم نیست محققان
گفته اند که کمالات انسانیه با وجود کثرت شعب آن منحصر در سه چیزست صحت اعتقاد و
حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سایر مؤمن باست و حسن
معاشرت مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا و
صبر پس این آیت جامع کمالات انسانی باشد و لطفا[illegible] نقل کرده اند که من عمل بهذه الآیة
فقد استکمل الایمان و بعد از ادای حقوق ربانی بیان حقوق بندگان میکند و اعظم آن
حق دم است و محافظت آن بقصاص باشد که بنا مصالح کلیه بروست چه آدمی از حقد و حسد
خالی نیست و این صفت بر بعضی بان مثابه غلبه میکند که جز بقتل محسود و محقود علیه تشفی
نمی یابد پس که هیبت قصاص باشد هر کس بهر که دست یابد با دنی کینه بقتل او شتابد
و این معنی منجر شود بخرابی عالم و وقوع هرج و مرج در میان عالمیان پس حق تعالی در
آیت اساس قصاص که ازجمله حکمهای تامه و سیاسات کامله است در نظر مصلحت تقدیر نهاده

داده میگوید **یا ایها الذین آمنوا** ای مؤمنان و گرویدگان **کتب علیکم** فرض کرده شد
بر شما **القصاص** مماثله و مساوات در تعدی و تجاوز **فی القتلی** در کشتگان یعنی بجنایت
وفقی که بعمد باشد جمیع مؤمنان را بقصاص خطاب کرده با آنکه همه را در قصاص مجتمع شوند تیسیر
پذیر نیست پس سلطان را قایم مقام خود دارند در اقامت قصاص در اسباب نزول آمده که
پیش از اسلام میان دو قبیله از عرب کارزاری بود و آن گروه که از نوع تر بودند بعدت و شوکت
زیاده داشتند سوگند خوردند بخویش بان قبیله که نازل نسب تر بود و در شمار کمتر بودند حکم کرده
که اگر بنده از ما کشته شود آزادی از شما بقصاص آن باز کشیم و اگر زنی بحسام انتقام مقتول
گردد مردی در بدل آن بقتل آریم و چون زنی از قبیله ما بقتل رسد مردی را بعوض هلاک سازیم
تلف سازیم و قصاص جراحات مضاعف باشد یا اگر ما جبر و شریفتریم بعد از ظهور دولت
اسلام صورت واقعه بعرض حضرت رسالت منقبت علیه صلوات الرحمن رسانیدند این
حکم فرود آمد **الحرّ بالحرّ** آزادی بآزادی **والعبد بالعبد** و بنده ببنده شافعی و مالک رحمهما الله
آزاد را بای بنده نکشند نظر بمفهوم آیه و امام اعظم رحمه الله این حکم با آیه النفس بالنفس منسوخ
دانسته و تفاضل را در نفس اعتبار نکند **والانثی بالانثی** و زن را بزن امام شافعی رحمه الله
بنابر اجماع قتل مرد بزن روا داشته و امام مالک این را مطلقا تجویز نفرماید و امام اعظم بحدیث
المسلمون تتکافی دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کرده ای عزیز حکم قصاص برین نوع که مذکور شد
شریعت ما در بارهٔ ما [illegible] هم جان بقصاص باید داد و هم معلوم کن که [illegible]
همه در بازی باخته در شریعت هر کشته را یا قصاص است بر قاتل یا دیه و در شرع محبت
هم قصاص باشد و هم دیه در طریقت که بدین [illegible] کشته دوستی قصاص است چون
زکریا [illegible] این معامله تا با خاص الخاص است صاحب بحر الحقایق فرموده که بجهانچه بر شما
شد قصاص برای کشتگان شما بر نفس خود نوشت رحمت برای کشتگان سیوف [illegible] فرموده
هر که مرا دوست دارد او را بکشم و هر که او را بکشم خود دیت او باشم **بیت** گر برکوی عشق
ما کشته شوی شکرانه بده که خون بهای تو منم **فمن عفی له** پس هر که عفو کنند و بگذرند قاتل
را و در گذارد [illegible] واجب را که قصاص است در قتل عمد **من اخیه** از قصاص برادر دینی که مقتول
شیء چیزی اشارتست که عفو بعض از ورثه یا عفو از بعضی دم مسقط قصاص است
کشته را برادر کشنده گفت تا معلوم شود که عصمت اسلام رشته اخوت ایشان قطع نمیکند
و الحضر از بین و جه که ذکر کرده شد آنست که اولیای کشته قصاص بخشند و بر دیه صلح کنند
و اگر عفو بمعنی بذل گیرند معنی آن بود که هر که بدل داده شود از خون برادر او یعنی دیه قبول

که او ولی اوست چیزی هرچه باشد فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ پس بروفت متابعت نیکو بجهت طلب
صلح بمجامله وحسن معامله و بقول اول بر عفو کننده است که بنیکوئی قاتل را باشد و آن طوع و رغبت
در دادن دیه وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ و اداکردن وجه دیه بوارث مقتول به نیکوئی و زود دادن
مطل و بد خوئی ذَٰلِكَ این عفو کردن قصاص و خواستن دیه تَخْفِيفٌ سبکی است
مر شما را مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایشی اند در تسهیل امر و تحصیل
نفع امت محمدیه خاصه این امت و هیچ یک از امم ماضیه را حکم بدادن دیه نبوده در توریه
بقصاص فرموده بی عفو و در انجیل بعفو حکم کرده بی قصاص و در قرآن هم عفو است و هم دیه
و هم قصاص فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که ظلم کند و از حد در گذرد بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنکه عفو کرده
باشد و دیه ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند
و بعد از آنکه کشته و دیه داده دیگری هم بکشد فَلَهُ پس مر او راست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی درد ناک یا در دنیا او را بکشند و دیه از و قبول نکنند وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْقِصَاصِ
در حکم قصاص حَيَاةٌ بقا و زندگی جمله بیان [illegible] بر آنکه این کلامیست در غایت بلاغت
و جمال و مثل او یافت نشود با قلت لفظ و کثرت معنی چه عرب را درین معنی الفاظ بسیار
واقع شده چنانچه قتل البعض احیاء الجمیع و دیگر اکثروا القتل لیقل القتل و امثال این و احسن
الفاظ منقوله از ایشان درین باب اینست که القتل انفی للقتل و لفظ قرآن را از ان افصح شمرده
وجه اول آنکه ظاهر این کلام مقتضی آنست که شی سبب انتفاء نفس خود باشد و آن محالست
اما فی القصاص حیوة نه چنین است چه مذکور نوعی از قتلست که قصاص باشد و آن سبب
نوعی از انواع حیات دوم کلام ایشان چهارده حرفست و کلام الهی بحسب عبارت که ایجاز [illegible]
بود ده حرف یازده و کلام اوجز با اشتمال بر معانی بسیار افصح است از غیر آن سیم مراد از نفی
قتل حصول حیوتست که مقصود اصلی اوست و تنصیص بر غرض اصلی اولی است از تنصیص بر
او چهارم در سخن ایشان تکرار لفظ قتلست و کلام ربانی سالم است از تکرار که در عیوب مخل
می افتد و امام رحمه الله در تفسیر کبیر آورده که تکریر لفظ قتل موجب دفع است از نقل و قصاص
مفید دفع است از آنها غرض کلی پنجم در کلام ایشان کلمه نیست که دلالت کند بر دوری
متلاصق [illegible] شده باشد الا در آن موضع دیگر هم اسباب خفیفه اند [illegible] واقع
و آن منافی بلاغتست و کلام الهی بدین عیب نیست ششم در سخن ایشان از تقدیر محذوف
چاره نیست چه اسم تفضیل مستعمل نمی باشد الا با اضافه و لام نیست پس تقدیر چنین باید
کرد بر این وجه که القتل انفی للقتل من ترکه و کلام ربانی مستغنی است از تقدیر حذف هفتم قول

ایشان مطرد نیست زیرا که قتل که نفی قتل میکند قتلیست که بر وجه قصاص باشد چه قتل
بظلم باعث قتل میگردد و آن نافی قتل نیست بلکه سبب زیادتی قتلست اما قصاص مطلقا سبب
حیاتست پس این کلام مطرد باشد هشتم درین آیه جمع کرده بین الضدین که حیات و قتل
و از صنعت طباق باشد و این کلام از این خالیست نهم قصاص را که تقویت حیاتست محل
او ساخته با دخال الحرف فی و کلام عرب بدین مبالغه مشتمل نیست دهم تنکیر حیات
افاده تعظیم میکند یا نوعیه اما تعظیمش آنکه شما را در قصاص حیاتیست و چه حیات عظیم
آورده اند که در جاهلیه غیر قاتل را بقصاص مقتول میکشتند و جماعتی را برای واحدی بقتل
میرسانیدند چنانچه در اخبار عرب آمده که مهلهل برای برادر خود کلیب از بنی بکر چندان کشته
بود که در حیز شمار نیامدی و هر آینه این صورت موجب هیجان فتن و حروب می شد و دولت
امان از میان خلق مرتفع میگشت خدای تعالی این نایره را بحکم قصاص منطفی گردانید تا
خلق را سعادت نجات حاصل باشد اما نوعیه آنست که چون کسی قصد قتل کسی کند بخوف
قصاص از آن عزیمت باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و خود از قصاص ایمن شود
پس قصاص سبب حیات دو نفر باشد و این نوعی از حیاتست مغایر نوع متعارف چه این
باز مانع حاصل شود و آن بحلول روح است در بدن و درین آیه نکتهای عربیه بسیار است
قدر اختصار افتاد و خطاب ولکم عامست از روی حقیقة اما تخصیص بارباب عقول
میکند و میگوید یَا أُولِي الْأَلْبَابِ زیرا که خداوندان عقل وجه حکمت قصاص در می یابند
اند بعد تفکر که آن استبقاء ارواح و حفظ نفوس است لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که پرهیز کنید
شما از قتل بناحق بجهت خوف از قصاص یا پرهیز کنید از عقوبت آخرت بسبب اجتناب از ارتکاب
کردن از قتل بناحق است یا عمل اهل تقوی کنید در محافظت قاعده قصاص و حکم آن و
برین تقدیر خطاب مخصوص باشد باهل زمان باشد در حقایق بخیه آورده که قصاص
حق بقصاص خلق چه ما اذ بحاقنا تخصیص است و اطا حیات دایمی و بقای رب الثقلین
فانی شود از علایق وجود خود بمشاهده حقایق جود واجب الوجود او را حیات حقیقی حاصل
آید و به بقاء ابدی واصل شود و حیات بروح قدس بهمه وجه تمتع از بقا نفس و تخصیص
کرد بدین خطاب خداوندان الباب یعنی اهل عقول لطافه را و عز بود لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ مگر پرهیز کنید
از شرک وجود بدل قرب روح انسانی [illegible] شهود جمال صمدانی و جلال وحدانی فانی شود
شوید طلب روح ربانی کما قال و انتم برزخ منه ای درویش عاشقان بقا خلف حرمت
از ابجد تلمذ شدند چه اگر جان سید [illegible] مرسند شبلی وقتی بصحرا بیرون شد [illegible]

دیدار عاشقان سوخته ومشتاقان کداخته دران صحرا بیجا بی وزاری فتاده وهریك
خشتی در زیر سر نهاده ودر درد فراق با سوز اشتیاق جان داده غیرت تو هزاران برده
بعالم فنا. بس سر کوی عاشق کشته بر تیغ ابتلا. شبلی را رقت جنسیت اثر کرده کریه کنان کفت
الهی بار درد بر دل درویشان می نهی وآتش عشق در خرمن ایشان میزنی وعاقبت کار بتیغ
غیرت کشته میسازی وبهزار مذلت بر خاك ادبار می اندازی بر شبلی ندا کردند که ای شبلی
آری ایشان را میکشیم اما چون کشتیم دیت میدهیم شبلی پرسید که دیت ایشان چه باشد ندا
رسید که هر که کشته شمشیر جلال ما باشد دیت او مشاهده پرتو جمال ما بود بیت
کر کشته تیغ را دیت دینارست. مر کشته عشق را دیت دیدارست. بعد از بیان حکم موت
مخصوص که قتلست ذکر هر موت که باشد می کند ومی کوید کتب علیکم فرض کرده شد بر شما
اذا حضر چون حاضر شود احدکم یکی را از شما الموت اسباب وعلامات مرك
ومقدمات آن از امراض وآلام ان ترك خیرا اکر بکذارد مالی یا مال بسیار دست
از مرتضی علی علیه السلام نقل کرده اند که یکی از موالی او میخواست که وصیت کند وهفتصد
درم داشت مرتضی علی او را منع فرمود وکفت خدای میکوید ان ترك خیرا وخیر مال بسیارست
وترا هیچ مال نیست واینجا مفهوم میکردد که خیر مال کثیر را کویند وتنوین دلالت بر تعظیم
میکند در بصایر آورده که مال را خیر خوانده جه خیر دنیا جز مال نیست وخیر آخرت جز عمل صالح
نی خیر دنیا عین مالست وخیر آخرت بعون مال الوصیة وصیت کردن مفعول کتب است
وتذکیر فعل بواسطه فصل باشد ملخص آیه اینست که جون کسی بمرك نزدیك شود واورا
مالی باشد وعلیه الدین واقربا باشد بعضی فرضست وصیت فرمودن للوالدین برای
بدر ومادر والاقربین وبرای خویشان دیکر وکویند اقربین اولادند وحکم وصیت
برای والد وولد بوده است بالمعروف بانصاف یعنی وصیت کنید بانکه جمیل باشد در
عرف شما وکافی در اجتهاد حقا نوشته شد این وصیت نوشتنی بحق وثابت
علی المتقین بر پرهیزکاران از خویشان والدین واقربا در اول اسلام این حکم فرض
شد جهت آنکه اعراب بعادت جاهلیت در باب بیکانکان بحکم ریا وسمعت وصیت میکردند
وخویشان ونزدیکان خود را از نعمت الخود مهجور ومحروم میساختند حق سبحانه
ایشان را از آن عادت منع کرد ووصیت ابنیه والدین واقربا فرض کردانید وحکم این آیت
بآیات مواریث منسوخ شده بمیراث قرار کرفت واکثر علما برآنند که حالا وصیت
فضیلت است نه فریضه وآن نیز در باب درویشان باید نه توانکران وشاید که بثلث مال

بیفزاید

بیفزاید در فتوحات آورده که مختص مالك ثلث است از مال عشر ولهذا وصیت او در
زیادة ثلث نافذ نیست بر اشارت شارع عرف تقادار بنا بی داشت که از ان ثلث نیز وصیت نه
آید تا جنانچه از اولیتی دست آمد بآخر نیز فقیر مفلس نمید باد دست تهی بحضرت الهی باز کردد
بزبان حال کوید بیت خدایا مفلس کار آمدیم. تهی دست عطای بعطا آمدیم. ای عزیز
وصیت توانکران از مالست ووصیت درویشان از حال ولفظ خیر که در آیه واقع شد بحقیقت
اعمست از مال ومعصیت عام تر از آنکه بمال باشد یا غیر آن از مواعظ ونصایح در اقوال و
افعال بر اکر اهل دنیا بمال وصیت میکنند ووصیت ارباب دین بمحافظت عهد ازلست بترك ما
سوی ودر کشف الاسرار آورده که توانکران باخر عمر از ثلث مال بیرون آیند ودرویشان
از همه احوال واعمال بکذرند وآن را بر درکاه کبریا وعظمت هیچ وکمتر از هیچ شمرند وجز تحفه نیاز و
نیازی بدرکاه حضرت نبرند شیخ ابو سعید ابی الخیر را قدس سره بوقت نزع کفتند ای شیخ
قبله سوختکان وکعبه افروختکان تو بودی ومقتدای درویشان وپیشوای خویشان
تعلق بتو داشت حالی که عزم رحیل فرموده در در سینه ما را وصیتی کن وبر سبیل یادکار بما
کلمه بکو شیخ آهی سرد از دل پر درد بر آورد واین بیت ادا کرد بیت بر آینه دیدم وبر آتش جکرم
بر باد دو دستم وبر خاك سرم فمن بدله پس هر که تبدیل کند امر وصیت یا قول موصی یا هر که
باشد از اولیا واوصیا وشهود بعد ما سمعه بعد از آنکه شنیده باشد ودر وی متحقق کشته
فانما اثمه جز این نیست که کناه تغییر وتبدیل باشد علی الذین یبدلونه بر آنکه تبدیل اینها
میکنند ووصیت از بری بود ومنع ظاهر در موضع معتبر دلیلست بر آنکه سیاتم و
وعید تبدیلست ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست مر کلام موصی وقول مبدل را
علیم داناست بنیت موصی وتبدیل وصی وهریك را موافق عمل ایشان جزا دهد بعد از تهدید
مبدل بیان آن میکند که هر تبدیلی موجب اثم نیست جه شاید که مبتنی بر صلاح واصلاح باشد
فمن خاف پس هر که بداند ویا بداند وارث یا وصی یا امام یا قاضی من موص از وصیت
کننده جنفا میلی از حق بغیر قصد یا عدول از ذوی القربی او اثما یا بر کاری بعمد
یا وصیت بزیادت از ثلث یا با بجه شرعا نشاید فاصلح پس اصلاح کند بینهم میان موصی
لهم ومیان ورثه اکر جه ذکر ایشان نرفته اما توصیه دلالت بر آن میکند وکفته اند این در حال
حیات موصی وموصی له بوده وبر هر تقدیر هر که در صدد اصلاح آید فلا اثم علیه پس هیچ
وبالی بروی نیست ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر وصی را جون بحق باز کردد
رحیم مهربانست بوصی که در اصلاح امر کوشد در آیات سابقه احکام واجبه مکتوبه را بیان

کرد از قصاص و وصیت آن حق خلق بود و حکمی که این مکتوبات که حق اوست بخصوص بعنی صوم
که صفت اختصاص آن بحکم العموم فی نظائر است ذکر جمع نماید و میگوید یا ایها الذین آمنوا
یا حرف نیست موضوع ندای منادای بعید و منادی متقابل اهرچند نزدیک باشد نازل منزله بعید
داشته جهة تنبیه چون حرف ندا کنند و اکبر ندای قریب مغالطین بکار برند برای تاکید خدا
بود تاکیدی که موذن باشد بانکه مضمون خطابی که تالی این نداست اهتمام بشان او و بنیاد ذات
حدث است و اینجا که یا الله و یا رب ندا کنند با وجود آنکه نکته و نحن اقرب در شانست بسبب آن
بود که داعی استبعاد میکند و نفس مدنس خود را از بارگاه مقدس دور میدارد و حقیقت
چنین است که آلوده بشوایب حدوث را با حضرت قدم تا هست رقم نسبتی نیست ما للتراب و
رب الارباب بیت من کیستم که دعوی سودای او کنم ۰ یا آرزوی روی دلارای او کنم
ایمم ز بس که در جز جان بصد جمال ۰ چون بگذرد ز ندو تماشای او کنم ۰ ای لفظیست که سبب وصل
میشود میان حرف ندا و منادی که با الف لام باشد و ای لفظیست مبهم و موضع میشود با اسم جنس
یا اسم اشاره و درین که تدرج میکند از ابهام بتوضیح تاکیدی عظیمست و ها کلمه تنبیه است و
برای معاضدت ندا آید و چون ای لازم الاضافه است عوض مضاف الیه باشد و ندای این
همه بالعز و تاکید و دقایق باشد که آن در معلیت که ایشانرا بکاری بزرگ مخاطب میسازد
در بصایر الکلمات از ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که ای بنده موحد هرگاه از زبان
قرآن ندای اهل ایمان برآید بغره یا ایها الذین آمنوا بگوش هوش تو رسد بخاطر حاضر و دیده
ناظر باش و فرمان دهی را بسزا از ان منتظر که بر اثر آن یا امری باشد که جاز الاستقبال
امتثال آن باید بشتافت یا نهی بود که بدل از ارتکاب آن اجتناب باید نمود یا متضمن معنی امر و
نهی بود و پادشاه عالم تعالی و تعظم درین منشور علم و محکم بهشتاد و نه جای مومنانرا بحرف
ندای لطف و کرم مخاطب ساخته در بیست سوره و از جمله چهل و شش خطاب مشتمل بر امر
و بیست و هشت منطوی بر نهی بسبیل تصریح و پنج متضمن معنی امر یا نهی بطریق تعریض و تلویح
و از مجموع خطابات یازده در سوره بقره واقع شده و از ان هفت امر است یکی آنکه بصبر و صلوة
التماس طلبید تا مدد و توفیق و تایید دریابید یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة دوم
لقمه حلال خورید و بقوت آن طاعت ذو الجلال کنید یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما
رزقناکم سیم همگی خود را بدایره اسلام در آرید و بخطوات دوستان پیوسته از متابعت دشمنان
برید یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة چهارم از داده ملجری خود راه ما عاد هید تا برکت
تصدق از حضیض ادبار بخل و اسالت برهید یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم پنجم آنکه

حلال صدقه دهید و برای آخرت ذخیره نهید یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما
کسبتم ششم فاصر تقوی کار دارید و آنچه از مال ربا باقی مانده بگذارید یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا هفتم در وقت مداینه و معامله قبالها و تمام بنویسید
یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه و دو نهی است اول که بعضا ما میگویید
لفظ راعنا مگویید یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا دوم در وقت احسان ارید و صدقه را
بسبب منت زیان میارید یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی و دو متضمن
یکی که ای اهل اختصاص نوشته شد بر شما قصاص رعایت اقامت آن بکنید یا ایها الذین
آمنوا کتب علیکم القصاص دوم ای مجاوران حرم اسلام بر شما فرض کرده شد عبادت صیام
ادای آن قیام نمایید یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام بعضی از بیان تکلیف ثنانی
بندگان از ادا و وقایت و فی واسطه ایشان خطا کردند و بزرگان گفته اند لذت ندا آمان کلفت
تعبیت و عناء را بطایف التقریر آورده که پس ندای دلنشان ندای رحمت ها ندای سرت
میگوید ای دل بحضرة انس تا بود حضور یابی ای جان بمقام اسرار سرود تا بسجای سر می برد
انس تا دیدار ملک غفور رحیم یابی بیت دیدار می نماید و مشتاقانست کو مشتاقی بیاید
صاحب کشف الاسرار فرموده که یا ندای کالبد است و ای ندای دل و ها ندای جان میفرماید
که ای تن که طمع و تره داری و میخواهی که رخت بجنت کشی محبت آن تغیر جنانت
کردار یکی از احوال و اعمال دنیا باد تا متغلمین شوی که غایت ما بعد از فلاحی تا خرید ای
حسن خطابه در باز معاملات عبادات سود ابدی سرمایه اصول بملک مخلد دست آری
ای عزیز حق سبحانه با اهل ملت ها دیگر که در قرآن خطاب میکند واسطه در میان می آرد حضرت
رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم میگوید ای سید قل یا ایها الکافرون قل یا ایها الذین
هادوا قل یا اهل الکتاب تعالوا چون نوبت بخطاب این امت رسید بساط وسایط طوی
شده خود میگوید یا ایها الذین آمنوا حق تعالی این امت را در قرآن به پنج نام خوانده است سه
عام و دو خاص اما آن سه عام است یکی یا ایها الناس دیگر یا ایها الانسان سیم یا بنی آدم و
این سه ندا انکه است و نواخت خالی از عموم تمه ما بحق اند و آن دو که خاص است باشارات
یکی یا عبادی دوم یا ایها الذین آمنوا این ندای قبول و کرامت است و گواهی دادن برای بنده
بایمان و عبادت و از اینجا گفته اند یا ایها الذین آمنوا هم نداست و هم گواهی هم نداست نشانه
آشنائیست و گواهی آن باشد که ایمان بنده عطائیست رب العزة چون خواست که بنده را
محکوم تکلیف کند نخست ایشانرا بندای کرامت بنواخت و بوجود ایمان گواهی داد تا منت

این اعتقاد نتوانند که حاصل آن یاد کرده و حکمی که تعالی [illegible] واقع شده اینست که **کتب** نوشته
و واجب کرده شد **علیکم** بر شما ای گروه [illegible] **الصیام** یعنی روزه داشتن صیام
مصدر است چون قیام و اصل او در لغت امساک است از چیزی و ترک آن و از این جهت ممسک
کرا [illegible] را صوم گفته حیث قال انی نذرت للرحمن صوما و در شرع عبارتست از امساک
خاص یعنی باز ایستادن از جمیع مفطرات از وقت طلوع صبح ثانی تا غروب شمس و بعض القضاة
در تعبیرات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت عبارت
از خوردن طعام و شراب [illegible] ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و [illegible]
معنوی خواستند [illegible] صوم جز عارفان [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] شراب . [illegible] . دایم او در [illegible] مستغرق
[illegible] یطعمنی . [illegible] یسقینی . و در فتوحات مکیه مذکور است که صوم
یعنی رفعت [illegible] اذا ارتفع و روزه را بسبب آنکه در جمیع [illegible]
از رفعت صوم گفتند رفعت او بواسطه نفی مثلیه او چنانچه نسائی رحمه الله در صحیح خود از
ابی امامه رضی الله عنه نقل میکند که بخدمت رسول خدای صلی الله علیه وسلم آمدم و
گفتم یا رسول الله مرا کاری [illegible] فرمود که بر تو باد بروزه فانه لا مثل له و بسبب
این صفت که او را [illegible] سلب میکند و [illegible]
که الصوم لی و یکی دیگر از نشانهای رفعت این عبادت آنست که [illegible] خود اختصاص
داده که انا اجزی به و بعضی گفته اند [illegible] آنست که [illegible]
بیت [illegible] . نامه کرخوش انا اجزی به است . ای درویش
خلعت [illegible] الصوم لی [illegible] مضمون انا اجزی به [illegible]
جمال [illegible] **بیت** [illegible] . چون رسیدت لذت الصوم لی هر [illegible]
شرح [illegible] . از همه حرف انا اجزی به است . و چون میدان فسیح الارکان روزه مجال
جولان [illegible] از فضایل و فوائد آن [illegible] اهتمام [illegible] عبادت [illegible]
از دایره مناسبت خارج [illegible] اقوال اکابر [illegible] نکته [illegible]
اول صاحب شریعت صلی الله علیه و آله وسلم صوم را بفضایل [illegible] بخصایص
[illegible] اختصاص داده و از جمله [illegible] برای صیام [illegible]
[illegible] بصوم [illegible] روزه [illegible]
آورده که الصبر نصف الایمان و الصوم نصف الصبر ۲ باب عبادت [illegible]

کاملا [illegible] لکل شیء باب و باب العبادة الصوم هر که از در روزه بخلوتخانه عبادت
خرامید ذوق پرستش [illegible] و او محظوظ گردد ۳ شکستن سورت شهوت چنانچه در حدیث
آمده که ای گروه جوانان هر که از شما [illegible] اسباب نکاح قادر است باید که [illegible] تزویج کند
و هر که استطاعت آن ندارد [illegible] روزه دارد که صوم مر او را [illegible] است از [illegible]
شهوت **بیت** شهوت از خوردن بود کم کن خورش . یا نکاحی کن [illegible] ۴ زکوة
است لکل شیء زکوة و زکوة الجسد الصیام و زکوة پاکی باشد و مقرر است که بروزه تن از [illegible]
پاک شود و نفس از رذائل اخلاق پاکیزه گردد و محمد حکیم ترمذی [illegible] در اثبات العلل زکوة را
بمعنی برکت و افزونی داشته و فرموده که نفس [illegible] بواسطه آرزوها میل [illegible] میکند و دنیا
[illegible]
از حق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۵ منبع الصوم [illegible] ۶ [illegible]
الصوم جنة من النار [illegible] **بیت**
[illegible]
چون [illegible] ۶ عبادت قدیمست از زمان فطرت آدم تا وقت ظهور حضرت
خاتم صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء وسلم هیچ شریعتی ازین عبادت خالی نبوده و الدلیل عموم
فیض اوست [illegible] نصیحت [illegible]
۷ مخصوص است بشرف اضافت که الصوم لی و حافظ ابوبکر ابن العربی رحمه الله در شرح الاربعین
آورده که همه عملها از آن خدای تعالی است و تخصیص صوم باضافت برای [illegible]
[illegible] الصوم لی [illegible] و هو یطعم ولا یطعم
پس روزه دار [illegible] موافقت [illegible] در محبت موافقت [illegible]
روزه [illegible] از اعمال شریعت ممکن نیست که [illegible] پوشید
[illegible] الا حق تعالی [illegible] عبادت خاصه [illegible]
هیچ [illegible] اصنام و طواغیت بدین عبادت پرستش نکرده اند و گفته اند [illegible]
[illegible] خصمان [illegible] قیامت خصمان در مقام [illegible]
آیند [illegible] طاعات و عبادات [illegible]

این اقتصاد نموده اند که حاصل آن یاد کرده و حکمی که تا الی این غایت واقع شده اینست که کتب نوشته
و واجب کرده آنچه شد علیکم بر شما ای گروه مؤمنان الصیام روزه داشتن صیام
مصدر است چون قیام و اصل او در لغت امساک است از چیزی و ترک آن و از این جهة صمت را
که امساک از کلام است صوم گفته حیث قال انی نذرت للرحمن صوما و در شرع عبارتست از امساک
خاص یعنی از ادای اشیاء ثلثه یعنی جمیع مفطرات از وقت طلوع فجر ثانی تا غروب شمس و بعضی الفقهاء
در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت
ناخوردن طعام و شراب است الطعام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و چه شراب و از حضرت
معنوی خواستند این صوم جز عارفان نا دانست ذوق هید بیت می جهار فنجوا فقت لذت رب
تا کالش کش کند تر ببرب . اکل و شرب بیجا است دار شرعی . دایم او در حزانت مستغرق
لهوا ز خوان یطعم یقی . شرب از جمیع ما ن یسقین . و در فتوحات مکیه مذکورست که صوم
بمعنی رفعت نیز می آید چنانچه صام النهار اذا ارتفع و روزه را بسبب آنکه درجه او از سایر عبادات
ارفعست صوم گفتند رفعت او بواسطه نفی مثلیة اوست چنانچه نسائی رحمه الله در صحیح خود از
ابی امامه رضی الله عنه نقل میکند که بخدمت رسول خدای صلی الله علیه وسلم آمدم و
گفتم یا رسول الله مرا کاری فرمای که از آن منتفع گردم فرمود که بر تو باد بروزه فانه لا مثل له و بسبب
این صفت که او را ان نفکان با وجود تعبد بدان سلب می کند و بجود شریف اضافه می بخشد
کالصوم لی و دیگری بکار از تنافها و رفعت او از عبادت آنست که بجای آن مر حضرت خود اختصاص
داده که انا اجزی به و بزرگان گفته اند مفهوم ما ادنی اشارت درین عبارت آنست که انا جزاه
بیت روزه کم نامه روزی ده ماست . نامه که حرفش انا اجزی به است . ای درویش
خلعت بشارت الصوم لی در بر قامت هر کس راست آید مضمون انا اجزی به روزه داران صورت و
جمال لقاء دید بیت با لمت او نفرجوا لله . چون رسد از لذت الصوم لی هر چه بدان
شرع بشارت ده ماست . انچه حرف انا اجزی به است . و چون میدان فسیح الارکان روزه محل
جولان سمند بیانست که شمه از فضایل و فوائد آن نوشته اهتمام در سلک عبارت انتظام
از دایره مناسبت خارج نمی نماید و خلاصه چهار قول اکابر در سیه نکته یاد نموده می آید که
اول صاحب شریعت صلی الله علیه و آله وسلم صوم را بفضایل بسیار بعضی را بخصایص
شمار اختصاص داده و از جمله بیست منقبت در برای صیام و در بجهت صایم حمت یاد میباید
اما آنکه تعلق بصوم دارد یکی آنست که روزه ربع ایمانست صاحب عوارف قدس سره این حدیث
آورده که الصبر نصف الایمان و الصوم نصف الصبر ۲ باب عبادتست این در بیان که

کامل دانا بتوان یافت لکل شیء باب و باب العبادة الصوم هر که از در روزه بخلوتخانه عبادت
خرامند اذوق پرستش بحقیقی و از محظوظ کرده ۳ شکستن سورة شهوت چنانچه در حدیث
آمده که ای گروه جوانان هر که از شما بر تهیه اسباب نکاح قادرست باید که بدان تمتع یابد
و هر که استطاعة آن نعمت نیست همان بر که روزه دارد که صوم مروا ایمان دارد که انساب زنا مع
شهوت بیت شهوت از خوردن بود کم کن خورد . یا نکاحی کن بجز از شور و شر ۴ زکوة
است لکل شیء زکوة و زکوة الجسد الصیام و زکوة پاکی باشد و مقررست که بروزه تن از آلایشها
پاک شود و نفس از رذایل اخلاق پاکیزه گردد و محمد حکیم ترمذی قدس سره در اثبات العلل زکوة را
بمعنی برکت و افزونی داشته و فرموده که نفس بر برکت بواسطه آن روزها میل دینی میکند و دنیا
مشغول ضد حق است پس باعتقاد آنکه نفس بروزه دیگر شود از مرتبه قرب الهی دور افتد و روزه
از حق برکت را زایل کرداند و کمی و کاستی در ظاهر و باطن پدید آید اما چون بواسطه روزه
کم شود منع عادات و نفی شهوات بحق متوجه گردد هر آینه از آن دوری منقطع شود
و هرچند انقطاع بیشتر باشد قرب افزونتر بود و بجهت آن برکت و نشو و نما در صورت و معنی
ظهور نماید و اینجا گفته اند ۵ منبع الصوم برکة البرکة ۶ سپر ما نیست از آتش دوزخ
الصوم جنة من النار سپر دفع ضرب تیغ و تیر میکند و روزه منع شر دوزخ و سعیر بیت
شعله دوزخ چو شود تیغ زن . باش سپرش ناوک خذلان فکن . روزه که آمد در حدیث
چون سپر او تکند در نیت ۶ عبادت قدیمست از زمان فطرت آدم تا وقت ظهور حضرت
خاتم صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء وسلم هیچ شریعتی ازین عبادة خالی نبوده و دلیل عموم
فیض اوست که رحمت ربانی اقتضای آن نموده که شد کان این خوان دعوت عام بی نصیب نمانند
۷ مختص است بتشریف اضافه که الصوم لی و حافظ ابوبکر بن العربی رحمه الله در شرح الزاب
المریدین آورده که جمله عملها از ان خدای تعالی است و تخصیص صوم باضافه برای تشریفست
چنانچه ناقه الله بیت الله و گفته اند که الصوم لی یعنی الصمدیة لی من لم یطعم ویطعم و هو یطعم ولا یطعم
پس روزه داران از روی صفت موافقت مینمایند که ولی باید در محبت موافقت با احکم
روزه مراست یعنی علی انسانی من جمیع عملها اعمال الشریعة ممکن نیست که توان پوشید
لا روزه داران وقت اخفا کسی بر آن مطلع شود الا حق تعالی یا از عبادت خاصه منست
هیچ یک را اصنام و طواغیت بدین عبادة پرستش نکرده اند و گفته اند که روزه را
خود کرد تا دست خصمان از آن کوتاه شود آورده اند که فردای قیامت خصمان در مقام تظلم
آیند و بران ظالم گرد کردن تتبع از طاعات و عبادات او برند چون نوبت بروزه رسد خصم

عزت روزه دار را در خزانهٔ لطف ودیعت نهاده که بدان از ان منت و شمار او بدین دستی بیت
بی‌عاقبت ثواب آنرا بر بنده باز دهد و گوید روزه را که بخود اضافت کردم برای آن بود و کرم بی‌حد
بلقای ذاتی بی‌نیازم انقطاع ستیغان و عبادت عابدان بیت بی‌نیازی بین و استغنا
خواه مطرب باش و خواهی نوحه‌گر ۸ مخصوص مجازات حق چنانچه مضمون انا اجزی به
ازان خبر میدهد یعنی من بخود متولی مجازات روزه دارانم و ملک و غیر او در ان دخل نیست
۹ بی‌مثلیات روزه را کلا چنانچه در حدیث ابی امامه گذشت که لا مثل له و بی‌مثلی صفت
کمالست لیس کمثله شیء بیت بچه نسبت کند جان که شدست در وی حیران بحق
هیچکس نماند و هیچ کس نمانی ۱۰ سبب اجابت دعاست که ثلث لا ترد دعوتهم سه تن اند که دعا
دعوات ایشان بهدف اجابت و بعرض استجابت میرسد یکی ازان جمله بندهٔ روزه دار خصوصا
در حالت افطار که نفس را شکستی بحصول آرزوی خود باشد و او بخلاف نفس دعا و عادت
دعا بر داشته مستوجب بارگاه کبریا گردد هر آینه تیر آن دعا را تا مصعد قاب قوسین راه است
اما آنچه متعلق بصائم است یکی آنکه خواب او بعبادت محسوب میگردد که نوم الصائم عبادة
۲ خاموشی او در دیوان عمل بحساب تسبیح برداشته شود که و صمته تسبیح ۳ دوزخ را
از دوزخ دور می‌افتد چنانچه در حدیث است که هر بنده که یک روز برای خدا روزه دارد حق
جل و علا او را بعدد یک روز هفتاد ساله راه از دوزخ دور گرداند و در معجم الطبرانی آورده
که میان وی و دوزخ هفت خندق پدید آید که میر عرض هر خندقی پانصد ساله راه باشد
۴ در های بهشت برای دخول وی متعین گردد و در این باب حدیث صحیح آمده که از جملهٔ درهای
بهشت دری باشد مسمی بریان که جز روزه داران ازان در بهشت در نیایند ۵ حق سبحانه
بوی مباهات کند و با فرشتگان گوید نظر کنید به بندهٔ من که او را بخود بدن وا شاید دین
کردانیدم و انواع شهوات و اصناف لذات را بر وی مسلط کردم و او بجهت رضای من از آن
خود گرفته ترک طعام و شراب لاجلی ۶ بوی دهن او نزدیک خدای از بوی مشک از دو
خوشبوی تر باشد لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک بیت
ساز چونامه شکم خوبتر خشک بو کرد دماغ از نفحت بوی مشک نکهت روزه نه لب روزه دار
بر بود از نافه مشک تتار مراد ازین بوی خانست که بشامه ظاهر احساس توان کرد بلکه مراد اینجا
رایحه طاعتست که جز بشام باطن ادراک نتوان کرد در ذخیرة الملوک مذکورست که حق جل
و علا بکمال حکمت دو نوع ادراک در وجود انسان تعبیه فرموده یکی ادراک صوری بقوت
سمع و بصر و سایر حواس و این نوع احساس ممزوج لطایف عنصرات دوم ادراک معنوی

بقوای قلبی و روحی و عقلی و سری و آن نتیجه آثار حقایق حضرت قادر ذات و هر قوه را بحسب
خاصیت آن شاهدی مدرکات خود لذتی و الم هست مثلا در صورت لذت و الم قوه با صره مشاهده
شاهد کمال حسن و قبح صور و الوانست و لذت و الم قوه سامعه بحسب جودت و رداءت
آواز و لذت و الم قوه شامه بحسب خوشی و ناخوشی روایح و علی هذا در همه قوی با صوری و لذات
و الام قوی معنویه نیز همچنین است بلکه زیاده تا ببین وجوه قلب و روح و مرکز قوای معنویه اند
هر یک ازین قوی از لذات متعالیه المدحات عظمت بهره که از مدرکات معنویه لایق حضرت
آمد شهود آن سبب لذت آن قوی گردد و هرچه مردود حضرت صمدیه شد سبب الم و عذاب
ایشان باشد و مقررست که صفات صائم در دوره مجاهده تصفیه صوم مصفا میگردد و شرح
انقطاع از لوث لذات حتی برهان بر بوده و حریم از نجاسات شهوات مطهر میگرداند و اثر ابتلاء الله
از موجبات کدورت عود و جود مؤمن را بر مجرا متشمی میسازد و فوایح عطر تخلقوا باخلاق الله
که سر ارادت حضرت موجد از ایجاد که موجودات است بجانب عز کبریائی و اصل میشود ای عز خط
حق آنست که آثار طاعات را عطریست که روایح آن مرغوب ملائکه کرام و هرچه مرغوب مقربان
باشد مقبول آنحضرتست و آثار معاصی را نتیجه است که ملائکه از ان حجاب آن متنفر میشوند مرتا
که آثار صفای آن در باطن مطیع قوی تر است فوایح عطر آن بطبقه اعلا از ملائکه که حاملان عرش
جلاله اند متصل باشد و چون هیچ نوع عبادت زاد تنویر و تصفیه باطن آن تاثیر که صوم
را هست جا ازان عبادات آینه دل عابد را از زنگار شهوات جلا میدهد و شراره از دوزخ و سایط
و تدبیر سایر اسباب را نیز رها نماید و اتصاف صائم بصفة صمدیة حقیقة او را بساط قرب و مقعد
صدق میرساند پس بحقیقت تعلق بر تت استعداد صائم که عبادت از بوی دهن اوست بحضرت
صمدیه بهتر از بوی مشک باشد چه آن بوی آشنائیست و در آشنائی هر بوی آشنائی بیت
بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید از یار آشنا سخن آشنا شنید ۷ روز قیامت در اکل و
شرب بعد کسی شایسته باشد چنانچه در دیوا و حل الذکر بیا آورده که روز قیامت چون روزه داران
سر از قبور بر آورند فرشتگان با خوانها آراسته از مهمانخانه جنان و از بریق لکین رابر ایشان
حاضر بیاض رضوان باستقبال ایشان آیند و گویند بخورید ازین مواید که شما در دنیا
با ترجیح و سوختید و دیگران نفس را در مطبخ نعیم مینمودند و شما اسیر حاشا در دنیا
بحق سلسبیل که شما در گرما تشنه بودید و سایر نشیان از شربتها تحلل میشود که کلوا
واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیه ۸ ملائکه در وقت تناول طعام عضو صائم
بر او صلوات میفرستند چنانچه در حدیث صحیح وارد است که چون نزدیک صائم چیزی خورند و

می‌کرد ملایکه بر وعده روزه‌داری فرستند تا وقتی که بر دهان او اکل فارغ شوند ۹ روزه‌دار وقت
مقرب باشد چنانچه در تنبیه الغافلین آورده که بلال رضی الله عنه بمجلس حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در آمد و آنحضرت بتناول طعام مشغول بود بلال را صلا زد که الطعام الطعام
بلال گفت یا رسول الله من روزه دارم حضرت فرمود که ما خالی روزی خود را میخوریم و رزق بلال فی
الجنة ۱۰ روزه‌دار را اختصاص هست بدو فرحی یکی در وقت افطار و دوم دیگر در وقت لقاء ملک
جبار در عقبی بیت دولت شرف لقاست باقی همه هیچ روزه‌دار را بدان دولت باقی هست
۲ نکته از انجمله باب تذکره و فواید روزه بقلم همه رسیده تقریر و تحریر فرموده اندیشه
فواید مذکور میکرده و از انجمله اول خفت عذاب که روزه‌دار در حساب روز جزا اقتصار بر
عطا کرده در طلب دنیا رقت میکرد و اوقات عزیز خود بتردد ای [illegible] حاصل یعنی تحصیل اسباب
معاش صرف شده لاجرم حساب در آخرت سبکتر باشد و در ثنا قیمت محاسبه او کمتر بیت
چون گران جانان بسختی میروند هم سبکباری و چستی خوشتر است ۳ تکمیل ثواب که هر چند
از لذات دنیا کاهند در نعیم عقبی بیفزایند آنها که در این سرا چند غرور بر بهره و ستمکشی
داد و معارت میدهند بعده باستیفاء اللذات این جانی در نعیم جاودانی ایشان نقصان خواهد
بود اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا بیت با وجود نعم دنیوی بکسی عیش آن جهان
این مثل در زمانه مشهور است هر که این دهند آن ندهند ۴ پاکی نامه عمل از خطایا چنانچه در
تفسیر کتب آسمانی آمده که حق سبحانه کرام الکاتبین را وحی فرماید که بعد از نماز دیگر روز
روزه‌دار را هیچ گناه منویسید ۵ تذکر حال اهل دوزخ که از جوع و عطش فریاد کنان بهشتیان
میگویند افیضوا علینا من الماء پس روزه‌دار [illegible] یاد کند که با گرسنگی و تشنگی
که در معرض فنا و زوال است طاقت ندارد از مجاعت و عطش زنان جهنم که مخلد و مؤبد خواهد
بود یاد کن و احتراز از اعمالی که موجب وصول باشد بدان لازم دان ۵ حصول ثواب بی
نهایت چه روزه صبر است و اجر صابران نزد دانان بی‌پایان است که مستوفیان دفترخانهٔ افلاک
و محاسبان محکمه‌خانهٔ [illegible] انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ۶
تطبیه بدن [illegible] آورده که خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ آدمی
پر نکند وعائی بدتر از شکم خود و در اخبار وارد است که خدای تعالی شکم پر را دشمن دارد
بیت گر تو از نان دهان خالی کنی پر کنی [illegible] آنگه [illegible]
یکی گفت [illegible] شکم پر شود فکرت صافی [illegible] غفلت [illegible] حکمت
بعلت [illegible] بیت

بهای کلو و طبل شکم چند باشی بخجلت غصه دژم ای خالی است و طبل تهی چند زنی طبل شکم
تا تو این نای با [illegible] تنک لیس دیدهان بلند آهنک ۷ تمیز انسان از حیوان چه ایشان در چرا
گاه و ما یتعلق العلف انکم وقت خوردن و آشامیدن بی اختیارند هر گاه انسان نیز در هجوم اکل نیز
کما تاکل الانعام سر رشتهٔ اختیار از دست بگذارد در دایرهٔ حیوان بلکه فروتر از ایشان باشد
روزه زمام خواهش ایشان در دست خود بقبضه اقتدار و اختیار گرفته تا بدین صفت از سایر جانوران
ممتاز گردند بیت دین خود [illegible] اندک اندک باطنی کان غذای خر بود این زان [illegible]
۸ منصب امارت یعنی اعضا و جوارح که رعیت مملکت وجود محکوم روزه‌دار شده با امتحان
حاکم بر [illegible] خود حکم میکند لیکن ایشان تمام [illegible] روزه این منصب
دهد ۹ تحصیل اعانت باستعانت گرد صوم میسر است کما استعینوا بالصبر والصلوة ۱۰
اختصاص بمرتبات [illegible] و الطاف خفیه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما
کانوا یعملون و در احیاء العلوم و غیر آن از کتب معتبره آورده [illegible] عمل صوم
طاعت نهانی [illegible] گواهی میدهد ع دیدهان بگشاید که کرآن راه نماید ۱۱ ظهور رقت
و رحمت در دل بسبب آنکه قدر گرسنگان [illegible] گرسنه ماند هر که سیر باشد [illegible] گرسنه چه
دارد ع تو قدر تشنه چه دانی که در کنار فراتی حضرت یوسف علیه السلام در زمان قحط
پیوسته گرسنه بودی [illegible] جلد و غیر آن از صفحه حالش هویدا بود
گفتندی صاحب خزانه کرم مصریان [illegible] خوان نوال تو [illegible] گرسنگی [illegible]
تو با وجود خزائن بر شکم [illegible] بیت
مرا [illegible] آن لقمه چون [illegible] که یکدو
خون میخورد در حکایات آمده است که شخصی در نفقه اسراف میکرد و بعلاقه آشنا [illegible]
[illegible] شفقت [illegible] خانه [illegible] طعام و شراب [illegible]
[illegible] گرسنگی خورده [illegible] آمد دست قضا
بر کشاده [illegible] گرفت گفت ای عزیز عجبست که [illegible]
حاصل شد گفت عجب [illegible] گرسنگان [illegible] اکنون که
گرسنگی [illegible] نفقه [illegible]
کار گرسنگی [illegible] بیت خاطر محنت زدگان شاد کن
روز محنت زدگی یاد کن ۱۲ امتحان اغنیا و فقرا [illegible] گرسنگی [illegible]
بوظایف شکر قیام نماید [illegible] صبر [illegible]

ونماید ۱۳ ظهور تواضع ومسکنت چه سیری بطر وغفلت آرد وگرسنگی شکستگی وعاجزی
روی نماید اگرچه نفس فرعون بنیجز مجاعت بسته بودی هرگز کلمهٔ انا ربکم الاعلی نشنودی این
وهزار چنین از شکم سیر عزب **بیت** نفس فرعونست هان سیرش مکن . تا نیارد یاد
از آن کفر کهن . گرسنه خود لاف الوهی نزد . کاتش از بخت انهزم مرد ۱۴ ادراک آفات یعنی
روزه عبادتیست که جز حق سبحانه کس را بدان اطلاع نباشد پس وقوع آن از صایم داعی ادامت وثواب
بی اجرای حسنات ۱۵ معالجه بعید یعنی چون بدون وارث بدون کند عهدی باشد که را عنا
تعالی می بندد و بدون داشتن بعید نقطه کرده بود ۱۶ وصول بگنج قناعت بجمعی صوم خرسندی
باشد یک غذا ودولت خرسندی گنجیست که پایان ندارد القناعة کنز لا یفنی **بیت**
آلوده مشو بهر چون بجز آن . مردانه بیا بر قناعت گذران . هر گنج که او خرج کنی کم گردد .
گنجیست قناعت که کمی نیست در آن ۱۷ فراغت اوقات چه روزه دار از کار خورد ابعث
گذرانده و تواند که بتعلم و عمل پردازد که طعام زیاده می خورد بسی اوقات بسبب تهیهٔ اسباب
آن از خریدن وساختن وپختن و خوردن و بخلا رفتن ضایع می شود و اگر حضرت خوردن
همین بخلا رفتن باشد تمامست در آنکه ابراهیم فرموده **بیت** مزبلی مزبله و مطبخ ای مرد .
دل نگرفت از این دو ودو مطبخ ای مرد . چند انبر درون در مطبخ آیی . زنیک دمنج بدیگر دوزخ آیی .
۱۸ سخاوت یعنی چون نکوئی نفس مستولی شد و از حرص خوردن و شره بر آن […] برکت
بصدقه دادن و ایثار کردن و کرم ورزیدن قادر گردد و واقعه که هر چه خورده شد فوت اشتهاست
وهر چه در راه حق دادند غذای ارواح وار بعضی علی علیه السلام منقولست که غذای بدن طعام
و غذای روح الطعام **بیت** چو خوردی تن از وقوع بدیست . چو دادی روح را از وی
۱۹ صحت وسلامت در احقاق این حدیث آورده که صوموا تصحوا واین نیز مرویست که المعدة
بیت کل داء والحمیة راس کل دواء اطبا بر این متفق اند که سر همه دواها احتمات ومفردات که
از استفراغ بکلی ودوام آن فضلاء که مستعد فساد باشند تولید می کند اگر از آن شاد که شد هاضم
استیلا یافته از آن فضلها هرچه قابلیت غذا دارد بکار برد و دافعه بعضی را […] سازد و برون
خفت و نقاوی حاصل آید و یم حکیم […] قدسی روح الله روحه میگوید اگر فضله فاسد را از
بدن استخراج نکند غذاها را از جنس خود ساخته فاسد گرداند و اگر استخراج کند یا بوقت
وآن بدماغ و حواس مضرتست یا بادویهٔ مسهله وان نیز از جنس سمومات باشد و عرتیل فضلات
فی نفس الامر خالی از خرف نیست پس خدای تعالی از کمال الحکمت صوم را مقرر کرده تا افاضه
نموده سبب ترویح قلوب و شفاء ابدان و نجات از امراض گردد و کیمیای سعادت آورده که

حکمای دین اتفاق دارند که هیچ چیز نیست که منفعت باشد و در وی ضرری متصور نبود مگر
کم خوردن **بیت** کم خور و بسیار بدا خته کن . بیش خوری بیش چو اخته کنی . گرسنگی […]
ملالت کشد . آخر سیری بندامت کشد ۲ اختصاص بحسن خطاب و کدام فایده از این
واعظم باشد که از حضرت کبریا بجا کار نبی شرعیه الی خطاب مستطاب صادر کرده که یا ایها
الذین آمنوا کتب علیکم الصیام و در تورات بتمکان خطاب این بود که یا ایها المساکین و در
انجیل بنی وجه بیشتر نموده که یا ایها […] الطیبین و در کتاب کریم […] امامت چنین که
که یا ایها الذین آمنوا خطاب با اهل ایمانست مومنان که در اول این خطاب با ایشان بشارت
خبر ثابت که اول ولایت بخشا الله ولی الذین آمنوا دوم مظفر و نصرت حقا علینا نصر المؤمنین
سیم منت و عزت ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین چهارم لطف و رحمت وکان بالمؤمنین
رحیما پنجم بفضل و مغفرت وبشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا ششم بدولت شفاعت
وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق هفتم باستغفار ملائکه مقربین ویستغفرون للذین
آمنوا هشتم بامرش خواستن انبیا و مرسلین واستغفر لذنبک وللمؤمنین نکته مراحل
تحقیق که دین بغیرت ایشان بعضی از حقایق انبیا باشند بیی لطایف حکمت در باب […]
زبان اشارت بیان فرموده اند و این مجموع آن بیت حکمت است نموده می آید حکمت اول تنبیه
از غفلت چه مثل البطنة تذهب بالفطنة مشهور است و نکته الجایع للعقل طایع میان ارباب
بصیرت معروف و مذکور دای عزیز چون غفلت متواتر گردد عادت و طبیعت شود آدمی با جاهلان
و بیخبران لاحق گرداند و مضرت غفلت در دنیا و آخرت بسیار است پس بدون معرفت هیبت الحق
که بر سر کشکان تیر حجابات را انخراب بطالت بنیاد ساخت و معرفت مر الحصول نجات
و درجات می کرد اند امام حجة الاسلام رحمه الله از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل میکند
که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که پیوسته در بهشت بکوبید تا در بان باز کند گفتیم
یا رسول الله بچه چیز بکوبیم فرمود که بگرسنگی و تشنگی ۳ قطع هوا و شهوات اهل عقل و نقل واتند
که هلاکت دو سرا در متابعت هوا و تصور است و درون هر چه گشاده خود هوا است و سیری سلسلهٔ
شهوات نفسانی را تحریک دهد و انوار عقل را که از معاصی زاجر است ضعیف کرده […]
رحمه الله فرموده که هر گرسنگی و شایستی […] الا که مباشرت معصیتی یا عزیمت بر آن از من صادر
شد ۴ سد مسالک شیاطین جناب آن بزرگ دین فرموده که هر کسی را میدانی که در آن
جولان کند و میدانی که جولانگاه شیاطین محل تردد ایشان باشد وجود آدمی شهوات وقوت
شهوات شکسته نشود مگر بریاضت صوم پس طالب سعادت آخرت را حولی میدان ضد دکم

خاطر ملکی و الهامات ربانی است از ظلمات وساوس شیطانی و غبار شهوات نفسانی صیقل
جوع و عطش پاکیزه و مصفا نگرداند قابل تجلی انوار حضرت صمدیت نگردد چنانچه در حدیث
آمده که اگر نه آن بودی که دیوان گرد اماکن مشغول گشته اند بر دلها فرزندان آدم هر آینه ابرار
ملکوت آسمانها را مشاهده کردندی بر خاطر جمعیت و دوری است که راه شیاطین که مانع از مشاهده
می‌بندد و مجاری سلوک ایشان تنگ کرده اند و در حدیث وارد است که ضیقوا مجاریه بالجوع
والعطش بیت مصطفی گفت بر وی دشمن شیطان . هیچ خوش در مجاریها نشان . تا بدانی که تنگی
در جهان . تا نشد بر تو آن مجاری تنگ . چون شود معده از طعام تهی . زان لعین مقصر
عز میل خلوت و عزلت چه بود دل با مخالطه با خلق نخواهد و انکه ... شود به ... آید
صفت ... بودی ... نعمت که من اختار العزلة فالعزلة بیت عزلت آمد علاج رنج وجود
عزلت آمد کلید گنج شهود . اندر و عزلت که شملت . ان لت نفس ... جان در دلت ۵
مخالفت عادات در تابعات العلل فرموده که نفس مجبولست بر طلب غذا و عشا هر روز در دنیا
مشهود است و هم در آخرت بیان آن سوال که موعود است و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا بر مقام
فطام و ... این عادت ... ماشیه یا ... غدا حرام و عشا حلال بوده و این
هر دو حلالست لا انکه ... و ... زمان ... و بدین سبب طبیعت
این ... است و ... طبیعت ... ثمرات و ثمر برکات است بیت
هر چه خلاف آمد عادت بود . قافله سالار سعادت بود ۶ اندوه عادت ... وقت ... آدمی
... سبک ... طاعت میل ... دوام ... و ... و ... عادت
... یحیی علیه السلام ابلیس را دید ... گرفته بر ... پرسید که این چه چیزهاست
جواب داد که این شهوات است که آدمیان را بدان صید کنم یحیی علیه السلام فرمود که مرا درینها هیچ
نصیبی هست ابلیس گفت ... نه ... شکم ... وقت سیر ... تو ...
ساختم ... یحیی علیه السلام گفت شرط کردم که تا باشم سیر نخورم ابلیس گفت
من نیز تا باشم ... نکنم ۷ ذوق مناجات ... آواز ... وقت ... از ...
خالی ... موجب ... لذت ... شیء ... دل
غافل ... مناجات ... سید الطایفه ... در مناجات خود ...
... جواب فرمود که ... خود و خدای ... طعام نهاده لذت مناجات چگونه در
یابد بیت اندرون از طعام خالی دار . تا در او نور معرفت بینی ۸ سیاحت در
عالم ... السائحون الصائمون تفسیر کرده اند ... الانس آورده

روزه داران سیاحت کنند در بهشت هر جا که خواهند و در عوارف فرموده که سیاحت کنند
بقدم جوع و عطش در سیر الی الله ۹ تزکیه نفس ... سر همه سعادتها آنست که نفس
زبون شود و منقاد گردد ... قد افلح من زکیها ... و
جوع را هم توان ساخت ... گرسنگی ... ریاضت ... نفس ...
... جوع ... نکردد ... نفس ... معنی ...
... بیت الف ... سیر ...
... گی ... بود ...
۱۰ ... فهم ...
اکثر ... موجب کثرت ... ملخ ...
... الکلام ... حکمت ...
... حضرت شیخ سعد الدین حموی ... اقلها
آورده که هر که شکم را ... و ... فهم ...
دماغ ... در ... عقل ... بیت ... گرده
دماغ جان ... ۱۱ ...
... جان ...
... جان ...
... علیه السلام ... آنجهت ...
... الطبع ...
جاعت ... الاجساد ... تعالی ... جان ... و ...
... بیت ... و کران ... کل ...
... کل عدد ... ۱۲ حصول تقوی و کرامت
... حلال ...
... تقوی آدمی ... کرامت ... ان
اکرمکم عند الله اتقیکم ۱۳ ... اعمال ... بریاضت ...
... ۱۴ ... ملکوت ...
آورده که دل متوسطست میان ملک و ملکوت ... ملک ...
ملکوت ... دیگری ... الله ... حرکت

قوی بلکه ضعیف شوند و مادامی که روح تقویت نیابد کار دلاجرم چون ادب او قوی شد و پرواز در
فضای عالم ملکوت نتوان ساخت ۶ دست خوردن بر نمدای جان که بکشاید بالا هو تشنه
بعضی ایشانرا که ایشان طعام و شراب نخورند و غذای ایشان تسبیح و تهلیل باشد و چون کسی
طائفه متشبه کردد و ما ان ایشان نخورند من تشبه بقوم فهو منهم ۱۶ اظهار سر انی اعلم در
حقیقت این سخن آنست که حق سبحانه وتعالی چون ملائکه آسمان را کفت انی جاعل فی الارض خلیفه
در زمان خلقت آدم کفتند و نحن نسبح بحمدك ونقدس لك صحیفه تسبیح ما بخوانیم و قرعه
تقدیس ما میکوبیم چون نهاد آدم فساد کنند و خون بریزند و من در جواب شما کفتم انی اعلم ما لا
تعلمون امروز سر آن ظاهر شد چندکاه من ذکر و تسبیح شما را با شما شریک کند و شما با خوردن
غذا از ایشان ممتاز بودید اینک بعضا ایشان بکوید اکر شما نخورید بسبب آنکه بدان محتاج نیستید
ایشان نیز نمیخورند با آنکه بغذا احتیاج دارند و با وجود ناخوردن میخورند بعبادت مشغول
هستند کار خود بصلاح می آرند چون تجربه شد و اعمال خویش از دو نفع می آید حضرت شیخ نجم الدین
قدس سره در مرصاد آورده است **بیت** آن بود که دو خوی مراد ایشان وجود ماکنند بطعنه در بدم
خو رنیا تا جمیکی در عالم ملخونه ای بیرنی رکی از خلق وجود ۱۷ تذکر عهد ادامهم نفوسهم
العبادور بوده که چون روح را باد آید عهد ازلی که متصف بصفات ملکی در عهد ذکر
جلوه میکرد و هنوز محجوب بصفات حیوانی از حضرت قرب محجوب نبود شاید متذکر کشته متنبه
این دام کا مغرور نکردد و از اوج فلك ملکیه باکرفت خود را در حضیض حیوانیت روا ندارد ۹
تو برطعام قدسی ندیم مجلس انس ۰ دریغ باشد اکر تو بدین مقام باشی ۱۸ تخلق باخلاق الهی که
و هو یطعم ولا یطعم و ضد این سعی بسوی ذکر یافته ۱۹ شهود شعشعه جمال جلال ذوالجلال
آنکه کر با عیسی بخوری تو غذا **بیت** کرسنگی کار از رسد از حق بعالم کرسنه شو تا بجمال
حکمت بیتی که از بنای علوم رجوع است و تجربه جمع رجوع سلطان العارفین با کفت بدانکه
اعلم با قوی و بر بوده که کرسنگی کرسنه در زن بعضی **بیت** کرسنکی طعمه خوان رضاست نشد
اول شرب جام صفاست ۰ و اکر در جوع مبین یک قایم باشد که آدمی را از تو ده مطبخ بر زانغ
می باید که باشد و در باب نفس بودن آن شکم پرست کفته اند **بیت** شکم از خوش دلی و تو از
کاه بیمیکند که خالی ۰ فارغ از خلد و ایمن از دوزخ ۰ جای او نیز دست با مطبخ ۰ یحیی معاذ رحمه الله
سیری را ابوالکفر کفتی و از کلمات با برکات ایشانست که جوع طعام حضرت حق سبحانه وتعالی است
در زمین که صدیقان را بدان بهره ور میسازد و علی بن عثمان گنابادی از الثوب التصوف آورده که یکی از
مشایخ صوفیه را دیدکه میکفت الجائع شیع کفت در رفع می کی جوع بسر بستانش ازو آکمو می کند

در خوان غیب آنرا بکسی که فاش کند نمید هند **بیت** جوع مرخاصان حق را داده اند تا شوند از
جوع شیر زورمند ۰ جوع هر جلف کدا را کی دهند چون علف کم نیست پیش او نهند کاشته ماکاسه
و خوان برخوان طعام اندر ای این شکم خوار ان عام تو تر فان نانشان عز نکرتا دارند هر چون
تو نان و چون در بعضی تو نان این همه فضایل و فواید و حقایق مندرج بود حق تعالی اندر وی رحمت
و رافت بندکان خود را بدین عبادت دعوت فرموده و کفت ای مومنان بر شما نوشته شد
کما کتب همچنانکه نوشته شده بود **علی الذین من قبلکم** بر آنانکه پیش از شما بودند و در دست
در تو انست یکی آنکه عاید باصل ایجاب صوم دارند یعنی از عبادت همه انبیا و امم واجب بوده و
فایده این کلام آنست که صوم عبادتیست شاق تجمع نفس بر طریقه آن میکوید شما را تنها نکرده ام
بان عبادت بلکه هیچ امتی نبود که از طاعت آزاد نبوده اند و در مثل آمده است که البلیة اذا عمت
طابت و قول دوم آنکه از تشبیه عاید باقدر صوم و وقت اوست یعنی همین روزه رمضان بر یهود
و نصاری فرض کرده بود یهود ترك کردند و در سالی بر هیئه روزه کرفتند و نصاری بجهت
آنکه رمضان در کرمای کرم و سرمای سرد افتاده در فصل ربیع وضع کرده ده کفارت این جرات ده
ده روز اضافه نمودند و در ملك از ایشان بیماری شروع نذر کرد نذر کرد که بعد از صحت ده روز افزاید
بر یکی هفت روز تعدیل کرد که ته بود در لكرد دو بنجاه روز روزه کرفتند حق تعالی خبر میدهد
که روزه رمضان بر شما فرض کرده شد چنانچه بر یهود و نصاری **لعلکم تتقون** شاید
که شما پرهیزید از افراط نصاری و تفریط یهود در باب روزه یا پرهیز کنید از طعام و شراب و جماع
در حال صیام یا متقی شوید بشروع در صوم که موجب کسر شهوات است یا اجتناب کنید از معاصی
صایم را احتراز از آن که الزم است یا داخل شوید در زمره متقیان که صفت صوم شعار ایشانست
در تفسیر عالمی آورده که این ندای صحاب قلوبست یعنی آنحضرت رب الارباب خطاب مستطاب
بر سلطان هلال شاهد در اقطار سموات غیوب و بر خلق که مزاج قلوب و مفرح کروبیان است
میکوید ای اهل یقین وای سالکان منازل تمکین فرض شد بر شما امساك از جمیع مکونات
چرا که شما در طلب شاهد ابد و متوجه اید این مطلوب را صوم و اجتناب از مالوفات طبیعت
در مقام عبودیت کما کتب همچنانکه نوشته شد بر انبیا و مرسلین و اولیا و عارفین پیش از شما تا بان
رسیدند از حجب قربت و واصل شدند بمقام مزوقة و بی شبهه تا گلشن روشن دل از خرخ
خاشاك طبیعت و خار و خاره هوا و بدعت و شوك شوکت رسم و عادت پاك نشود در یاحین وجه
و ازهار اغصان شاهد جمال از چمن جان بظهور نیاید **بیت** تا نروبیم رخاشاك هوا
کوشه کلشن ما منزل سلطان نشود ۰ و کفته اند خطابیست از حضرت عزت بسوی قوی امنه

سالک مذکر یعنی ای قومی مؤمنه بعبادات ما روات قد ستیر که در طاعت و انقیاد در صوم تمام
دارید بدانید که مکتوب گشته است بقلم فطرت از مبدأ فطرت بر شما در جعائل صوم حقیقی یعنی
امساک از دید غیر حضرت ما و در بحر الحقایق فرموده که اجزاء انسان از جسمانیات قبل از ترکیب
صایم بودند بعد از آنکه روح ببدن تعلق گرفت جسمانیه مستدعی حظوظ حیوانیه شد و از ترکیب
بفروع حواس مستدعی مشارب مختلفه گشت پس میگوید مکتوب است بر شما نوشتیم روزه در حالت ترکیب
چنانچه نوشته شده بود بر اجزای شما در حالت فردیت تا باشد که پرهیز کنید از جمیع شهوات و رکنید
و مستعد شوید بافطار از شرب عیان قرب بما عبادالله در حقایق سلمی آورده که این خطاب اولیاء
سر و دل و روح است و هر یک از ایشان ایمانیست میگوید ای دلی که ایمان آوردید بانوار مکاشفات
ای روحی که گرویده بانوار مجاهدات و ای سری که مؤمن بانوار مشاهدات روزه بر شما نوشتیم ام روزه
دل امساک کنت از التفات بمعقولات روزه روح انقطاعست از ملاحظه روحانیات روزه
سر عدم التفاتست بغیر حق و امام غزالی نوشته که در احیاء العلوم صوم را بر سه درجه
قرار داده صوم عموم و آن نگاه داشتن بطن و فرجست از قضاء شهوات و صوم خصوص و آن
منع چشم و گوش و زبان و دست و پای و سایر جوارحست از ارتکاب آثام و خطیات و صوم خصوص
الخصوص و آن روزه دلست از هموم دنیه و صوریه و معنویه و اعراض از ماسوی الله بالکلیه
قل الله ثم ذرهم **بیت** دو بحر از دید ماسوی دربند · پس از جمله عید روزه بود · دیگر
بدان انکه تکلیف تخفیفی میفرماید و میگوید روزه دارید **ایاما معدودات** یعنی چند شمرده
که بیست و نه باشد یا سی که مراد رمضانست و برخی مفسران بر آنند که این روزها ایام البیض است
از هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه ماه رمضان بر امت فرض بوده و بصوم رمضان منسوخ گشت
درین کلمه بشارتیست که ایام طاعت محدود و روزه نیز روزی چند معدودات اما
ثواب و عطای من در حیز حد و عد نیاید تا دانی که تکلیف بقدر عجز میفرمایم و تشریف خود
کرم و عنایة خود ارزانی میدارم · ع · در خور خود کنی دنیا در خور خویش · بانزال
امور بندگان میفرماید که **فمن کان منکم** هر که باشد از شما **مریضا** بیماری که قوت
روزه ندارد یا می ترسد که مرضش بسبب روزه زیاده شود **او علی سفر** یا راکب سفری بود
که در آن قصر باید کرد و آن نزدیک امام شافعی رحمه الله مقدر بشانزده فرسخ است و نزد
امام اعظم مسافت سه شبانروز سیر وسط که سیر ابل و مراحلست و چنین مریض و مسافر چون
افطار کنند **فعدة** پس روزه است بر شما آن روزها که افطار کرده روزه داشتن **من ایام اخر**
از روزها دیگر و اگر در مرض یا سفر روزه دارد روا باشد · نیست چه حکم افطار در مرض و سفر

بقول اکثر رخصتست نه عزیمت **وعلی الذین** و بر آنانکه **یطیقونه** توانند که روزه دارند
و خواهند که ندارند **فدیة** فدا دهند و آن چه باشد **طعام مسکین** خوردنی درویش
هر روزی نیمی صاعی طعام بمذهب شافعی و نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم که دو مد
باشد و مد نزد فقهاء حجاز رطلی و ثلثی است و نزدیک عراقیان دو رطل پس صاعی بقول شافعی
هشت رطل باشد هر رطلی نیم و بیست استار باشد و هر استاری چهار مثقال و نیم که یکصد و
هشتاد مثقال بود و بقول حجازیان صاعی پنج رطل و ثلثی باشد و بباید دانست که این حکم
در ابتداء اسلام بود که هر کس مخیر بودی در صیام و اطعام و بعد از آن منسوخ شد و گویند اینجا
لا مضمرست و تقدیر لا یطیقونه و مراد پیران از کار افتاده که مطلقا قادر نباشند
فدیه باید داد و برین وجه حکم آیه منسوخ نباشد بلکه حکمی ثابت مجمع علیه باشد **فمن تطوع** پس هر که
بطوع و رغبت زیاده کند **خیرا** نکوئی را از مدی یا دو مد بیشتر طعام دهد یا زیاده از یک
مسکین بدهد یا هر دو را جمع کند میان صیام و اطعام **فهو** پس آن تطوع **خیر له** بهترست
مر او را بسبب بسیاری اجر **وان تصوموا** و اگر روزه دارید ای مطیقان یا گویندگان رخصت
در افطار **خیر لکم** بهترست مر شما را از فدیه و افطار و قضا **ان کنتم تعلمون** اگر هستید
که دانید فضیلت صوم را و بر غیر آنکه این حکم قبل از نسخ بوده **شهر رمضان** این روزها که بر شما
روزه دارید ماه رمضانست بقول بعضی نام خداونداست و دلیل ایشان حدیثیست بروایت
انس بن مالک که لا تقولوا رمضان ولکن انسبوه کما نسبه الله و در فتوحات فرموده که رمضان
اسمیست از اسماء الهی یعنی الصمد و خبر نبوی علی مصدره افضل الصلوات درین معنی وارد شده
روایة ابو هریره که لا تقولوا رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی پس حضرت شیخ فرموده
میفرماید که دیدیم اسناد خبرش که علماء آن را ذکر کرده صحت منحط ساختند اما چون ما در
قرآن دیدیم که حق تعالی شهر رمضان فرموده نه رمضان و بعد ازین میگوید فمن شهد منکم الشهر
و نمیگوید فمن شهد منکم رمضان این معنی را حمل بر تقویه حدیث کردیم و دیگر آنکه صوم حق
وصفیست مخصوص بحق و هر آنچه او را بدان ماهی ورز کرده باید که مسمی باشد بنام او و جمهور علما
برانند که رمضان نام این ماهست چون رجب و شعبان که هر یک نام ماهیست و در اشتقاق
این لفظ اختلاف کرده اند بعضی گویند از رمض گرفته اند و آن ریگ تافته است از آفتاب وجه
مناسبت آنکه در وقتی که عرب اسامی شهور را از لغت قدیم بلغت جدید نقل میکردند بعضی ماهها
را در هر زمان که واقع می بود بنام آن زمان نسبت میکردند چون ربیعین و جمادین پس این ماه
در وقتی واقع شد که آفتاب بشدت الی احوال ایشان رسیده بود و در عربیان تاب و حرارت سخت

و دیگرها بیابان از شعاع خورشید درخشان شعشان گشته و گویند وجه تسمیه آنست
که درین ماه از حرارت موعظه دلها را تاثیری هست چنانچه ریگها را از تابش آفتاب یا حکم
عطش بوقت روزه گرم میکردند یا آنکه بندگان بواسطه روزه سوخته میشوند خداوند ها
دانست که این امت گناه بسیار کنند و بواسطه کثرت معاصی بتطهیر محتاج گردند و تطهیر
عاصیان با تش است و ضعیفان امت که طاقت شعله آتش ندارند هم دانسته بود ایشانرا بعد
رمضان امر کرد تا حرارت گرسنگی گناهان ایشان بسوزد و گفته اند الحرارة بالتی فراقایمین شوند
خود سوخته باشند گر بتوان سوخت. و خلیل بن احمد رحمه الله گوید که ماخذ اشتقاق رمضان
رمض است و آن بارانی باشد که در آخر تابستان بیارد و روی زمین را از غبار پاک کند
ماه رمضان گفت که فیض عنایة از ان سپاه گناه را از الواح خطیات پاک میسازد
و غبار هوا و هوس ایشان از باب ریاضت فرو می‌نشاند امام قشیری روح الله روحه فرموده که
سوزنده است تاب مغفرت گناه قومی میسوزد و بشعله آتش معرفت دسوم جمعی سوخته
ای عزیز بازگرد دو بر شوق عجب بعضه جنت درآید و انکه دوستش سوخته کرد دو دمی تند فریب
از همه برتر آید بیت کسی که کرد از شعله شوق سوخت. تاب القیامه اش بفروخت
فضایل رمضان و مناقب روزه داران او دادن است الا این مجال شرح دادن متعذرست اما کما
ما لایدرک کله و لا یترک کله دو سه کلمه بر وجه اختصار مذکور میگردد در احادیث صحاح آمده
کراذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء چون ماه رمضان درآید درهای آسمانها بگشایند قدسی وطاق
جلو نمای رخ منفذ از اهل عالم را در کشف ظلال الا الحجاب تاب شعله معصیت حمایت
درهای آسمانها از جهة بگشایند و درهای دیگر آنست که درهای بهشت را در دی براحت
مفتوح سازند و غلقت ابواب جهنم و درهای دوزخ را دربند کنند و سلسلة الشیاطین و مرده
شیاطین دیگر جوز ملاعین اند مقید بسلاسل و اغلال کرده اند و هر شبی در وقت روزه گشا
شصد هزار بنده عاصی را که استحقاق جحیم داشته باشند از آتش دوزخ برات آزادی بخشند
در لطایف التقرب آورده که رمضان میدانیست موید شعله مصابیح در پای استر
تا ایج فرح ازی بخته اخری شیطان بندی فرح کشادی پاک سرشتی لکن لقای معصیت
گذاری عاصی نوازی هالی منظری مشتاق بعد دو عمر زدای آسوده با فی دیوان او در در هراس
متعان او در وسواس عاقلان از رجال و شادی عاصیان از برکت و آزادی مطیعان از
بو بید جه مؤمنان از بو اسید مغفرت دلها عاملان او در جمن نعمت جانها عارفان بنیاد
در گلشن راحت چون جمال شریف این ماه آشکار گردد شب محنت عاصیان را صبح اقبال پدید آید

بایة اقلکم شهر عظیم در میدان رحمت و منصوبست و در قهراوله رحمة و اوسطه مغفرة و
آخره عتق من النار در بار و وارد دولت و مکتوب بیت این همه فیض آمد و اللتیخ رحمة
صد چشمه های دل هر تشنه روانست. این مه به فضلت و نیم و فرح و انس. این مهر شفای دل
هر خسته روانست. این مه هوای انزوی بیرائزو بهشت. این مه همه آرام و آسایش جانست
دیگر آنست که چون هلال رمضان بجلوه جمال دیده عالمیان از وی بخش رو شود کرامی قمیلابکه در
اهتزاز آیند و گویند طوبی لامة محمد آفتاب سعادت از برج غایت بر امت محمد صلوات الله علیه
طلوع نمود خوشا ایشان را که این برکت و کرامت دانند بر آفتاب و ماه و منکاه ایشان خواهند
کواکب ثواقب باستغفار ایشان راغب شوند سیاحان لجه دریا و سیاحان عرصه هوا یعنی
مرغ و ماهی ایشانرا آمرزش طلبند متاحان ساحت بیدا از هوام و حشرات و جمله مخلوقات
مگر شیاطین بطلب مغفرت ایشان از حضرت ملک منان زبان حال بکشایند و فرمان
حضرت کبریا بمقربان آسمان رسد که ملایکه ثواب صلوات و تسبیحات و اذکار تهلیلات
خود را که درین ماه آرید نثار روزه داران رمضان سازید بس آخر ماه جمله اوراد عبادات
سموات در سرکار امت محمد کنند داد ایشان مومن باشند امام ظهیر الدین ولوالجی رحمه الله در امالی
خود آورده که خضر را علیه السلام سوال کردند که هیچکس از انبیا علیهم السلام دیده ی
بقا خواست یوسف صدیق میگفت توفنی مسلما موسی کلیم درخواست میکرد و توفنا مسلمین
توجه بقا طلبیدی و با ان نکاف دنیا بیا بسیدی فرمود که از جهت آن تا دریغ کرامت امت
محمد صلوات الله علیه شریک شوم که هیچ امتی دیگر را نبوده اول گفتن صلوات دوم امید
شفاعت سیم جماعت نمازها پنجگانه چهارم تلاوت سوره فاتحه پنجم روزه ماه رمضان ای
خضر از حق سبحانه بقا خواست تا بعیاس این کرامات معزز گردد تا که خواسته بدیر کرامت
مکرم و محترم ساخته اند غنیمت دار و وظیفه شکر گذاری و سپاس داری بدین نعم جلیله فرو
مگذار ع فکر شاکر اقضه عمر نوالد. و یکی دیگر از فضایل رمضان آنست که موسم و صول آیات
فرقان و میقات تعلیمات قرآن است چنانچه فرمود الذی آن ماهی که انزل فرو
فرستاده شد فیه القرآن در وی قرآن و اگرچه در بعض درین فرود آمد اما بقول جمعی ابتدا
تعلیم در وی بوده و گفته اند تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ با سماء دنیا فرود آمد
و از انجا بوفق مصالح بندگان آیة آیة و سوره سوره تنزیل گشته و حسین بن الفضل رحمه الله
فرموده که در حق او قرآن فرود آمده یعنی در ایجاب صوم او ای عزیز بر ولی شرکت سماوی در
رمضان اتفاق افتاده صحف ابراهیم در سیم رمضان نازل شد و توریة در ششم و انجیل در

سیزدهم نازل شد و زبور در هجدهم قرآن در بیست و چهارم در تفسیر کبیر فرموده که چون حق تعالی از ماه‌ها
روزه مخصوص کردانید بدین کلمات بیان علت تخصیص میکند یعنی چون این شهر را خاص کردانیدیم
با نظر الهامات ربوبیه که آن انزال القرآنست در وی پس عجب نباشد که اختصاص دهیم بنوعی عظیم از
انواع عبودیه و آن روزه است یعنی دربن ماه این کلمات که غذای ارواحست بشما فرستادیم
پس از غذای اشباح که مطعومات و مشروباتست امساک لازم دانید بیت بربند دهان
از نان که شکر کردند • دیدی هنر خوردن بنگر هنر روزه • فاضلترین پیغمبران محمدست
صلی الله علیه و آله و سلم و شریفترین کتابها قرآن پس تعلیم ترین کتابی بر بزرگترین پیغمبری در
فاضلترین وقتی باید و آن رمضانست و از بهر فضل این کتاب اکمل این عبادت شامل همه ایام
ماه نیکوترین امتی باید و آن امت محمدست صلی الله علیه و آله و سلم ای درویش رمضان را
با قرآن خصوصیتی هست بنجه در جمله سال نازل شد و بودی حضرت رسالت صلوات الله
علیه دربن ماه با جبرئیل علمه شدید القوی خواندی پس هر که دعوی محبت میکند موافقت
شرطست فاروق در اول رمضان میفرمود که اتاکم شهر رمضان فاعرفوا الاحسان وتلاوة
القرآن حاصل این ماه رعایت کنید باقامت قواعد احسان و حقوق نیکو دارید بتلاوة آیات
قرآن از سلف صالح رحمهم الله یکی بوده است که چون رمضان در آمدی مقدسان از کمی بر کرفتی
کتاب التبیان واندرش کتاب الرحمن ختم قرآن در ماه رمضان سبب ختم عمرت با ایمان در
نور آید آمد که مرا است محمد را صلی الله علیه و آله و سلم دو نور دادم تا از دو ظلمت خلاص یابند
نور قرآن دادم تا ظلمت قبرشان نباشد و نور ماه رمضان بدیشان عنایت کردم تا از
ظلمت قیامت برهند ع آنجا که نور باشد ظلمت چه کار دارد پس در صفت قرآن میکوید
هُدًى لِلنَّاسِ فرو فرستاده شد قرآن در حالتی که راه نماینده است مردمان را باصول ایمان
وَبَيِّنَاتٍ و دلایل روشنست مِنَ الْهُدَى از حلال و حرام و حدود و احکام هدی اول
حمل بر اصول دین کرده‌اند و ثانی را بر فروع یا هدی دو قسمت یکی جلی و غیر آن و قسم اول افضل
پس بعد از ذکر هدی که جنس است عطف کرد بر نوع بین را بجهت تفضیل چون ملائکه و جبرئیل
وَالْفُرْقَانِ عطفست بر هدی یعنی قرآن آیات واضحاتست از شرایع دین و احکامی که جدا کننده
باشد میان حق و باطل و گویند فرقان نصرتست کما قال تعالی یوم الفرقان و در روز بدر نصرت
بعد و باطل یعنی هوای نفس فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شما ای مکلفان
یعنی مقیم بلد بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ باید که روزه
دارد شهر را امری حتم است و حکم تخییر که در آیه سابق بود منسوخ شد اما آنکه کرده‌اند از شما

شهودی و حضوری حاصل شود باید که روزه دارد از همه اشیا امساک کند بشرب مشاهده لقا
در لطایف قشیری آمده که امر بصوم هم اهل ظاهر را شامل است و هم اهل باطن را صوم ظاهر
آنکه باشد و آن امساکست از مفطرات اما صوم باطن پس آنست صوم دل و آن صیانت اوست
از آفات دل و روح و آن امساک اوست از التفات بما سوی الله و صوم سر و آن رعایت
او باشد از نظر بغیر با اغیار در کار و بیکار و گفته‌اند شهود شهر موجب صوم لله است و
شهود خالق شهر سبب صوم بالله است آنچه لله باشد واسطه مثوبت است و آنچه بالله باشد
رابطه حصول قربت صوم لله تحقیق عبادتست و بالله تصحیح ارادت لله صفت عابدانست و بالله
نعت قاصدان لله امساکست از حیثیت عادات شرعیه و بالله امساکست از حیثیت اشارات حقیقت
صوم لله چنین باشد و صوم بالله بدان بود که بنده گرسنه دارد روزه دل کار دیده ات
تن باز داشتن آسان بود و دل باز داشتن حال عارفانست خلق از طعام نکاه داشتن
عجایب آید دل از حرام باز داشتن پیشه جوانمردانست صوم لله رتبه عامه خلقست و صوم
بالله درجه خاصان حق صحت صوم عوام مشروط است بمحافظت بطن و فرج از مفطرات یعنی
ادنی مرتبه صوم اینست و احکام فقهیه و مفتی دربن مرتبه بحث فرموده اما صوم خواص دو
نوعست یکی صوم صلحا و ابرار و شرط صحت صوم ایشان حفظ اعضا و جوارحست از اعمال
ناشایسته و افعال نابایسته هر عضو را بدان که تحقیق روزه ایست تا روزه تو روزه
بزرگان بود قدوه همین معنی میفرماید بیت روزه خاصان نه همین است و بس
بلکه بریدن بود از هر هوس • هرچه نباید که بجوئی مجوی • هرچه نشاید که بگوئی مگوی •
چشم مکن باز بنادیدنی • گوش بر آواز نشنیدنی • دست منه لای بشغل و غل • پای مرو جای
براه امل • علم و عمل با ز دنیا بکن • بلکه دل از غیر خدا پاک کن • دوم صوم مقربان و صدیقان
شرایط صحت صوم این طایفه محافظت ایشانست از خواطر نفسانی و ترک ادراکات
جسمانی و باز کشیدن عنان التفات از هرچه غیر حق است بدوام مراقبه و سد طرق شواغل
غیبت نفسیه تفاصیل موجودات بملازمت آداب محاضره و این کار هر کسی نیست بیت
مردی باید مجرد از هر دو جهان • فارغ ز وجود و عدم و سود و زیان • نه فکر و نه اندیشه
دنیا و نه زبان • بی دیده و بی دهان نه یقین و نه گمان • سلمی گوید شهود شهر موجب صوم شهرست
و شهود رب موجب صوم دهر عاشقان از بامداد تا شام روزه دارند و عارفان از اول عمر تا آخر
صایم باشند یکی بمجلس شیخ شبلی قدس سره در آمد درویشان طعام میخوردند شیخ فرمود که
با یاران موافقت کن گفت روزه دارم شبلی گفت آن نیکو باشد که روزه با یاری و در رسید

کر آن چکونه باشد شبلی گفت که همه عمر خود را یکروزه شماری و بود آن بعد از اغیار روزه و بر که
روز عید العمر که هر یوم و للخواص فیه صوم روزه کر از غیر باشد حق بدیدار یابد فتان کشود صوموا
لرویته وافطروا لرویته اهل حدیث بروید ماه تاویل کرده اند حکمه حدیثا اهل دل شارات اینجهانی
این حاصلست که چون حق را ببینا سر دیدند از اغیار روزه کیرند و ما آنرا نهان که جهت
دیدنایند روا دید سر پوشیده روزه بکشایند داود عزیز در تفسیر آورده که روزه داران
سه کروه اند اول الصایم که بطعام و شراب نکراید دوم قایم که از طاعات نیاساید سوم هایم
که جز بخدا نیاید صایمان از صبح تا شام روزه دارند که از آنیج بهشت و زلخنا کل و شرب
یابند قایمان از محل بلوغ تا وقت مرگ روزه کیرند که اما رحیت نبی خلاص الطافت بلذت عقبی
رسند اما روزه هایمان از آن وقت و وجود حق بر ایشان کشف و اضا نمی‌شود تا جمع ایشان شد
تا آنروز که حکام دیدار بود ایشانرا محل افطار بود در شانح آورده که عوام را ابتدا طلوع
صبح تا غروب شمس صایم باشند و خواص را ابتدا لمعان انوار صبح ازل تا وقت ظهور علامات
ابد از ما سوی الله روزه کیرند در اخبار صوفیه آمده است که مرقع پوشی شکر چه میکفت
حرارت عطش بر باطن استیلا یافته بدر خانه رسید و آواز داد که قدحی آب از حوض کوثر که
محمود به تزکیر استخلاک که حالا بدر و ریش خشک لب تشنه جکر وهند مخروم ان از اهل حرم
با خود اندیشه کرد که عجب تجارتیست تان معامله من یکم بر خواست و قدحی آب بر روزن آورده
و بسایل داد و چون او وادر رنگ دیر و تبسم کرد و شکر ایشان دید اند دوری تعجب برو زان
دا انکر و العجب ایها صوفی بدر رب النهاد این یحی بزری بود که از شست قضا و قدر چکر درویش آمد
قدح آب از دستش بیفتاد و ذکر کرد بعد هر روزه صرف کند ساقی الطاف متعال قدحی آب
زلال در کام جان صوفی ریخت تا نشت مشرب وصال دید از شربت آب فراموش کرد بیت
آن تشنه را که ساقی لطف تو آب داد از جام خضر و چشمه حیوان بکر نیاد آری درویش شاد
صایمان متفاوتند اکر از طعام روزه داشت فردا شربت سلسبیل و شراب زنجبیل دهند
و اکر از ذنوب و آثام امساک کرد جام رحیق مسلوک تسنیم در ریاض نعیم بر کف نهند و اکر
از فکر انام و ملاحظه خاص و عام صایم بود شراب طهور در جام نور بدست ساقی وحدت
بدو فرستند وسقیهم ربهم شرابا طهورا بیت از آن بخورد دیدنی کن ترک دعا شق
بر بوی آن شراب که کوثر طهور خوانند ومن کان منکم مریضا وهرکه بیمار باشد او علی سفر یا در سفر
بود افطار کند فعدة من ایام اخر پس بروی است قضای آن روزه بعدد آن روزها ایام
دیگر چون تخییر مقیم بحکم این آیه منسوخ شد تخییر مسافر و بیمار را باقی آوردند تا معلوم شود که ایشان

رخصت افطار باقی است محققان کویند سفر و مرض شقند و روزه شقی و یکر شد خواهد
از کرم نمی‌خواهد که بنده را در مشقت باشد در دیدنی بر از نمود رحمت کی روا دارد که در آخرت
بچندین مشقت مبتلا کرداند یرید الله میخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی ولا یرید
ونمیخواهد بکم العسر بشما دشواری بکرد دین اسلام را الطاف و اعطاف جهات کرد ولتکملوا
تا تمام کرد و روایات کوامرو ذکر یا ایها الذین آمنوا و فرض کردن روزه را بر زایت باز فرم کردن
بر امم کذشته مقرون ساخت تا نفوس از اختصاص بدان کوفته نکردد و وجه حکمت روزه
که حصول تقوی است بیان فرمود که لعلکم تتقون اکر روزه نبودی حصول تقوی میسر نه
و بحود تکرحی روزه را بر روزی چند مختصر کردانید ایاما معدودات کم اکر همه سال بودی
مشقتی عظیم بودی نمودی و روزه را خاص کرد بروز دون شب تا کار بر بندکان آسان باشد و
مخصوص ساخت روزه را بماه شریف رمضان که محل تنزل قرآنست تا ثواب بیشتر بود و بسا
و مریض را رخصت افطار داد تا حال ایشان بسختی و صعوبت نکردد ولتکملوا العدة و میخواهد
که شما شمار تمام کنید روزها رمضان را آنکه روزه بعذر بیماری و سفر افطار کرده باشید از ارکان
اسلام را بعد پنج که نهایت است کما سبقت الاشارة الیه بشمار رسد ولتکبروا الله و تا
بزرکی یاد کنید خدا را یا تکبیر کوئید در شب فطر از وقت رؤیت هلال تا روز عید و از نماز
تا وقت ادای نماز عید علی ما هدیکم بر آنکه راه نمود شما را بصوم یا بکفت قضا ولعلکم
تشکرون و بیکه شما شکر کوئید بر نعمت تیسیر و رخصت یا برای ایجاب ثواب ای عزیز چون
نفس را مستعد قبول انوار عرفان میسازد بر او دیاف کرد آنرا بحبت یسی باشد از مقام قدس
و کشف قناع کند از وجه انس و آنرا مرتبه قربست و اما آن حال بر سئوال خبر داد که واذا سالک
و چون بپرسند ترا یا محمد عبادی بندکان من عنی از من یعنی صفت من یا از قرب
من بایشان در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم بعلم و اجابت و این آیه وقتی نازل شد که
بعضی از صحابه پرسیدند که یا رسول الله خدای خود را چکونه بخوانیم آیا سوال کرده اند که این نزدیک است
او را بی استقصا کنیم یا دور است تا او را بآواز بلند
خوانیم یا یهود کفتند ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم زعم تو آنست که میان ما و آسمان دنیا پانصد
سال راه مسافت و غلظ هر آسمانی همین مقدار باشد پس خدای تعالی دعا ما چکونه شنود یا در اول
حال که حکم صوم نازل شد بعد از نوم میل بمنظرات حرام بودی و از بعضی صحابه آن حال
وقوع یافت و از کیفیت توبه و رجوع بحق سوال کردند و حاد بی دیکر چون این آیه آمد که ان رحمت الله
قریب من المحسنین عاصیان از اثر حرمان می سوختند که چون رحمت حق نزدیک بنیکوکارانست

پس ما سیاه امکان بناه کاه دل جمعی شد این آیه آمد که اگر چه من با شما در یک مرتبه مکان
امید دادند بکم ای عزیز نجاکه اینست معنی فرض بکه اگر جهلت عاید آمد که اندر اش کرده طبیب
بدو فرستد کاف است و اگر مرض بیشتر باشد حضور طبیب شرط است تا بحضور تشخیص مرض
و دفع آن غایت جهد مبذول دارد اینجا طبیب دانشمند است رحمت کفایت میکند ان رحمت الله
قریب من المحسنین اما چون علت عاصی بشنیا باشد و جز بحضور طبیب علاج او نتوان کرد
لاجرم میفرماید فانی قریب و نزد عطا فی قریب قبل انت من کل العلم حتی العلاج اینما یقولوا الله
افعال و احوال ایشان بحال کسی که تردید باشد که چی و بهر چه انقصد دوری باید مطلع
بود یا قبیل مرعد اجابة دعانست بمعنی که قرب با مکان بود کجی بهان حیثیة که جواب بجواب الذی
فی الحال اجابت هید و مراد از قرب ظاهر نیست بلکه قرب معنوی حقیقی که هیچ قریب قیاس بان
قیاس نتوان کرد چه هر نوع قربی که بر صحیح خیال صورة پذیر شود حق سبحانه از آن اقربست
وادنی بواسطه علیکه علاوه سر ما یه بعد و حرمانستان شاهد آن قرب محروم مانند چنانکه
برفعی فرماید بیت نتوشمغول بجنوده لیسبا عمر ما · جز پرسیده نترب لکه فتاد قرب
او فی · در مفاتیح الغیب فرموده که این قرب بجهة و مکان نیست بلکه بعلم و حفظ است چه هر ممکن
بود مفتقر بغیرباشد و مفتقر بغیر ممکن لذاته بود و حق سبحانه واجب الوجود لذاته است و چون
لفظ قریب دلیل عدم مکان و جهتست نیا که خود را قریب گفت علی الاطلاق گر در مکان
باشد نزدیک بهمه نبود بلکه نزدیک بعرش تر دیک باشد و از غیر ایشان دور چه هر که بعرف
قریب بود هر آینه از عرف بعید باشد و چون این آیه دالست بر آنکه حق قریبست بهمه معلوم
شد که او قرب بعلمست بجهة بیت امکان آفرین مکان چکند · آسمان گر آسمان چکند
و عقل چون بسته مکانست تعقل قرب خارج از مکان نمیتواند کرد و شیخ نظامی روح الله
روحه فرموده بیت جان که او جوهریست و در تن ماست · کس نداند که جای او بکجاست
تو که جوهر نداری بجای · چون رسد در تو عقل شیفته رای · موسی علیه السلام با حق
مناجات کرده که آلهی دوری تا ترا بخوانم نزدیکی تا بنا زگویم جوابی آمد که یا موسی انا جلیس من ذکرنی
حدی مقرر بکرد نیا که هر که کس بدان برسد نزدیکی را محدود نساخت زیرا که کس نهایت ندارد
پیر طریقت قدس سره فرموده که آلهی از نزدیک نشان میدهند و برتر از آنی و از دور میپندارند
و نزدیکتر از جانی در عین پنهانی پیدا و از غایت پیدائی پنهانی بیت ای درد ز دوره جانم
جان من پنهانی · آخر پنهان چرائی چون در میان جانی · ای عزیز از حضرت رسالت بهار چیز
سوال کرده اند که جواب آن در قرآن نازل گشته هشت از آن در سوره بقره است و هفده دو بشت

سوره که مذکور میگردد اول و اذا سألك عبادی ۲ و یسئلونك عن الاهلة ۳ یسئلونك
ماذا ینفقون قل ما انفقتم ۴ یسئلونك عن الشهر الحرام ۵ یسئلونك عن الخمر والمیسر
۶ یسئلونك ما ذا ینفقون قل العفو ۷ و یسئلونك عن الیتامی ۸ یسئلونك عن المحیض
۹ و یکی در سوره مائده یسئلونك ماذا احل لهم یکی در سوره اعراف یسئلونك عن الساعة
و همین سوال بعینه در سوره نازعات یکی در سوره انفال یسئلونك عن الانفال یکی
در سوره بنی اسرائیل یسئلونك عن الروح یکی در سوره کهف و یسئلونك عن ذی القرنین
یکی در سوره طه و یسئلونك عن الجبال سوال هر کس از خور حال او نمیتوان بود و قومی که
از صفت حضرت عزت سوال کردند ایشان احسن بود با جمعی که استفسار حال انتقال
هلال کردند و این سوالها بعضی اصولیست چون سوال الروح و ساعت و بعضی فروعی چون
سوال الیتامی و نفقه و اجوبه این اسوله بر سه نوع آمده اول بواسطه و بی حرف فا و آن در
ده موقع موضع است چون قل هی مواقیت للناس و قل الروح من امر ربی و غیر آن دوم بواسطه
و با حرف فا و آن در یک محل است فقل ینسفها چه این مسئله اصولیه است از حدوث و قدم
که هنا میپرسند فاء تعقیب بود در آمد یعنی ای محمد متعاقب سوال ایشان بی تاخیر بگو
ینسفها تا بواسطه تامل توکسی را خدشه که موجب ریب باشد در خاطر خطور نکند و نیکن
در این صورة که زیانست سوم با رفع واسطه و وجود حرف فا و آن در این سوالست که و اذا
سألك عبادی عنی فانی قریب ای محمد چون بندگان خاص و محرمان بارگاه اختصاص مرا
که بانب درگاه عزت و حاجب صفت ها بکرامتی تصفت و معرفة من میپرسند که چه هم تو را بجا آ
باید آید کو میان من و بندگان سفیری اما این جواب بزبان تو نیست و تو نتوانی گفت فانی قریب
پس من رفع حجاب نموده خود میگویم عبادی شما را من میرسید من نزدیکم چرا باشد که
شما دور و وقت اداء ۶ همین دوری شوکه با این قربت نگوید دفع واسطه اشارة بانست
که ای بنده تو محتاج بوسایط هستی در غیر وقت دعا و مناجات اما بهنگام خواهش و عرض
حاجات هیچ واسطه میان من و تو حاجت نیست خوش بی تکلف بیا و بگو انچه میخواهی و
بجزاء انجز میپیوندی بیت هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو · تا نه کبر حاجب
و دربان در این درگاه نیست · یا رفع واسطه کرده تا دل داعی بغیر وی مشغول نگردد و حقیقة
آنست که بی رفع وسایط قرب کلی حاصل نیاید و کرسی ترک علایق و تجرید از عوایق خلوت
وصال او را نیابد بیت تعلق حجابست و بی حاصلی · چو پیوندها بگسلی و اصلی ·
اهل اشارات گفته اند که کاف خطاب که در اذا سألك واقعست اشارة باشد بمحمد و مثریف عنصر

لطف سید ولد آدم صلی الله علیه وسلم و یاء اضافه عبادی عبارت است از آن لطف که
ان اضافه و عبادی میان این هرد و مفتقر رحمت و محتاج شفاعت آن لطف و نمی کرد شفاعت
یعطیک ربک فترضی جلوه جمال امی نماید آن دیگر جانب نگاه میکند که عبادی فانی انا الغفور
الرحیم نقاب از چهره می کشاید نهایة فضل و افضال الملک المتعال این که عاصیان را حکم کرده
منتظر بیان دعوا نخوانند از رحمت نا امید مکرده اند ع رحمه نکتفا از چه نومید شود
ای درو بعید بود اضافه عبادی نکتها است و نسبت عبودیت امر که آنست تا بنده خود خواند
که مصالح دو جهانی تو را بسته عنایت او است آن خواهی هر چه خواهی که تو رسم نباشد بنده را از
خواجه خود چیزی خواستن دیگر معلوم کی کرد که تو در حمایت او یی بغیر او پناه نبری که بعد از تو
بنده را بغیر مولی خود التجا کردن وجهی نداشت که بنده کسی را بجز خواجه که عبودیت باشد
که بنده را با سلطان محبتست که از ارکان دولت کسی را شرکت ندارد و دیگر اینکه چون بنده
او را از کار دیگران روی بکرد او که بنده کسی کاری دیگری تواند کرد حق سبحانه خانه کعبه را بخود نسبت
کرد که طهرا بیتی ما من انامت و قتل و غارت درو حرام شد بحکم مضاف ساخت تا از غارت وسوسه
شیطان بحصار امن و امان در آید که ان عبادی لیس لک علیهم سلطان بیت
غافل مشو ای بنده که تو آن منی نومید مباش چشم که من آن توام لفظ عبادی در میان آورد تا معلوم
شود که بنده آنا داد و ثست که غافل نکرد و معدم از نداشت خوف بیرون بنهد کلمه فانی قریب منزل
کرد باید تا نو شکر کند که او از آن بنده است تا امید شود و معنی از طریق رجا کرد اند فرمود که
من بر بنده نزدیکم و نکفت بنده بمن نزدیکست زیرا که بنده از حقیقت امکان پنده که لازم او است در
مرکز عدم و حضیض فنا است و اوج کبریا بارگاه قرب تقاعد میکرد باشد اما حق سبحانه قادر
که بفضل رحمت بنده نزدیک شود و دکشفنا الاخرانه فرموده که معنی آن بلسان اشارت اینست
که من به بندگان نزدیکم تو دیکار دوست دارم که دعا خوانان را اجابت آدم طالبان ارحود دارم تا
در قرب بلوغی مستقربان برکشایم بنده بمن نزدیک شو تا تو نزدیک شوم من تقرب الی شبرا تقربت
الیه ذراعا قربان بنده بخدمت است و از حق تعالی برحمت از بنده بتوبه و ندم از خداوند بلطف
و کرم از بنده آنکه خود را دعا از حق تعالی اکر او را بخود بخواند این سر تفنیس که ازو قرب
طلبی ایشان را دیعنی که مطیع اند که عاصی که را فانی اند که عاصی که قایم اند و که قاعد کرد
و اکر بحضد بند حال که ایشان هستند من ایشان قریبتر بایشان و حقیقت آنست که اهل
ان اضافه بندگان قرب خاص دارد باز اهل قرب بعنایت با دوستان بولایت با طاعت
بهدایت با طالبان بحمایت با مطیعان بوافر با عاصیان برحمت و مغفرت با داعیان باجابة دعوة

جنانچه فرموده اجیب اجابت میکنم تقریر معنی قربت دعوة الداع خواندن خواننده را
اذا دعان چون مرا بخواند اقتران اجابت بدعا و تقدیم او بر و دلیلیست روشن بر تحقیق آنکه
وقوع آن بی مظنه ریبت ای عزیز حق تعالی خبر میدهد که دعا داعیان را اجابت میکنم و بظاهر
می بود که بعضی دعوات در حجاب تعویق و توقف میمانند از اقتران بعز اجابت محروم اند و حیرت
حسنت بس توجیه آن حکمت بود با که علماء شریعت دین با چند وجه گفته اند یکی اینکه اجابت را
بمعنی سمع آمدست و عرب سماع را که اجابت مترتب بر وست مجاز اجابت گوید کما قیل ع ادعوهما ان شئت
پس بمعنی اجیب باشد که میشنوم دعاء داعیان را و بحکم در آیة سابق الخبیر را تقریب کرده اند مؤید این
قول میتواند بود بجهة ظاهرا قریب دلالت بر سماع میکند نه باجابت دوم آنکه اجابت بوقت دعا حاصلست
محصول دعوه کاین اما اعطا مراد و قضاء حاجت شاید که در حال باشد و شاید که در مستقبل
نماید با تقدیر محدود وقف میکند سوم آنکه اجابت میکنم اکر خواهم یا سؤال او محال نباشد یا خلاف قضا
شود یا خیر او در آن باشد دعا نیز الاین یا دعا بمعنی توحید و ثنا باشد و اجابت بمعنی قبول یا مراد از دعا
توبه بود چنانست که خدا را بخوانند بوقت رجوع او و اجابت قبول آن توبه یا مراد دعا اجابت بود چنانچه
در حدیث آمده که الدعاء هو العبادة و اجابت ثواب دادن بر آن کما قال و یستجیب الذین آمنوا و عملوا
الصالحات یا شرط اجابت دعا اخلاص بنده باشد در دعوه اکرم اجابت خواهند چنانچه بعد ازین میکوید فلیستجیبوا
و خلاف ان اجابت موجب فوت یا اجابت یا انکه در احادیث صحیحه وارد گشته که هر بنده که دعا
کند و دعوت او مشتمل بر قطع رحم و گناهی نباشد خدای تعالی او را یکی از سه کار کند یا در دنیا حاجت
او مستجاب کرداند یا در آخرت رحمة او ذخیره نهد یا مثل آن بدعا از وی دفع کند و دکشفنا الاخرابه
جا از قضا بعضی اقصه حدیثی آورده که حق تعالی روز قیامت بنده را بموقف طلب کند و کوید
عبدی من ترا فرموده بودم که مرا بخوان و دعا کن تا اجابت کنم مستظهر ساختم تو دیدی دعا میکردی
نعم یا رب خدایا من موجب فرموده دعا میکردم و قرار نیازی تمام میخواندم خطاب آید که دیدی آنرا اکر سخا
بعضی از دعوات تو که قبل اجابت ظاهر شده و بعضی دیگر تعویق افتاد کو یاد آری حلو و حال
سؤال بوده باشد بنا بر دلنواز برسند که بعز و جلال من که هر مرتبه دعا که از کان نیاز بجانب ما داشته
لکن بهد قبل اجابت رسانیدم اما بعضی دردی بسبیل تعجیل تو سیده بود بهای ذخیرة آخرت
تو بمنت تاخیر افتاد یاد داری که فلان روز فلان حاجت از من طلبیدی روا کردم و در فلان وقت
فلان دعا کردی موقوف ساختم و عوض آن در بهشت چنین و چنین لذت و نعمتی برای تو آماده
کرده ام همچنین یک یک دعای بنده میشمارد در تعجیل اجابت یا تاخیر مثوبة آنرا منظور وی در می آرد
تا جایی که بنده در آن موقف تمنا کند که کاشکی هیچ دعای من در دنیا باجابت نرسیدی و هیچ

من در سرای فانی روان شدی تا اینجا نعمت و کرامت و ملک و بهجت من بیشتر بودی *بیت*
آخر دنیی همه نومیدیست ❁ نعمت عقبیست که جاویدیست ❁ عیش فانی که نهادت درجهان ❁
فیض باقی بخشدت در ملک جان ❁ و عظماء طریقت فرموده اند که بحکم خبر هر آینه دعا باجابت
میرسد اما موقوف باستکمال آداب و لوازم و رعایت شرایط وی لازم است و دعای کسیکه مستکمل
شروط بود بی توقف مستجاب گردد در بحر الحقایق آورده که از ابراهیم ادهم قدس سره سؤال کردند که
سبب این چیست که ما دعا میکنیم و باجابت نمیرسد فرمود که بجهت آنکه شما حق را میشناسید
و طاعت وی نمیدارید و رسول را میدانید و متابعت سنت او نمیکنید و قرآن میخوانید و
باوامر و نواهی او عمل نمیکنید نعمت خدا میخورید و وظایف شکر بجا نمی آرید و درجات بهشت
شناخته اید قدم در راه طلب آن نمی نهید درکات دوزخ را دانسته اید از شر و شرار وی نمی گریزید
از فریب شیطان آگاهید و با او محاربه نمی نمایید و از هجوم مرگ خبر دارید و باستعداد و تهیه
مرگ کار آن نمیکنید و هیچ اعتبار نمی گیرید عیوب خود را فراموش کرده بر عیب جویی دیگران
مشغولید با وجود این خصالها دعاء شما از کجا ترقی بمصعد قبول و دولت تصاعد بمرقی اجابت
چگونه یابد دعا را از زبان پاک و دل صاف و همت عالی و سری از ذمایم صفات خالی باید تا
حق سبحانه در اجابت بر دل وی بگشاید *بیت* باجابت قرین نخواهد شد ❁ هر دعا که از سر زبان آید ❁
لیک بی شبهه مستجاب شود ❁ آن دعا که ز میان جان آید ❁ ای عزیز شرایط دعا بر وجهی که کبار دین
ایراد فرموده اند و از نص قرآن و حدیث استنباط نموده بسیار است ۱ تقدیم ثنا در دعوات
امام محمد هیصم رحمة الله از فضل الدین عبدالله رحمه الله نقل میکند که حضرت رسالت صلی
الله علیه مردی را دید که از نماز فارغ شد ابتدا دعا کرد بی آنکه ذکری و تحمیدی بگوید سید عالم
روی بیاران آورده فرمود که عجل هذا این کس تعجیل کرد و شتاب زدگی نمود چون یکی از شما خواهد
که دعا کند گو افتتاح بتحمید الهی و ثنای پادشاهی کن بعد از آن بهر چه خواهد گو بخواه ۲ صلوات فرستادن
بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم الدعاء موقوف ما لم تصل علی هیچ دعا نیست که
میان وی و آسمان حجابیست و چون درود رسول خدای فرستند آن حجاب مرتفع شود و دعا بمقام اجابت
برسد ۳ برداشتن دست در وقت دعا که حضرت مصطفی صلوات الله علیه بوقت دعا هر دو دست
برداشتی و گاه بودی که آباط مبارک ظاهر گشتی و بطن کف با آسمان باید داشت نظر آنکه عادت
معهودست و در خبر آمده که چون دعا تمام شود روی را بدان مسح کنند ۴ الحاح و ابرام کردن
یعنی در آن مواظبت و مداومت فرمودن و اگر زود اجابت نشود دست باز نداشتن ان الله یحب الملحین
فی الدعاء یکی از ائمه فرموده که دعا کردن شبیه است به تیر انداختن بهر سو بباید انداخت تا یکی

رسد *بیت* اثری کاید از دعا کرده ام ندادن ❁ باشد که بر نشانه یکی کارگر شود ❁ ۵ دل از ما سوی
یکی داشتن و بغیر صافی و دل بغیر او نا کردن ❁ در بعضی کتب منزله وارد است که ما میخوانید و سر دل با بطلب
شما با غیر ما مشغولست پس چگونه امید اجابت میدارید ۶ از سر نیاز و تضرع و خشوع و رقت
دعا گفتن که هیچ کاری بیاز نیست و هر چه گشایند از بیچارگی گشایند امن یجیب المضطر اذا دعاه ۷ سؤال
کردن بجد و عزم نه از روی تردد امام مالک رحمه الله در موطا آورده که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که باید که دعا کننده از شما نگوید اللهم اغفرلی ان شئت بلکه بطریق عزم خواهد
۸ تعمیم در سؤال یعنی برادران مؤمن را با خود در آن شریک کرداند ۹ تقدیم عمل صالح بر آن
بر آن دعا او نیست و العمل الصالح یرفعه و حقیقت منبه کرده است که هر که دعا میکند و عملی نه
همچون کسیست که میخواهد تیر اندازد از کمان بی زه یکی از امرا ذمی بود که در مجلس او پایه تقرب داشتی
مدتی از خدمت او اعراض کرده بمهم خود اشتغال نمود و عاقبة الامر احتیاج افلاس و ادبار از رفت
که رقعه بامیر نوشته التماس انجاح حاجتی کرد امیر بپشت رقعه او نوشت که پای از خدمت کوتاه
کردی زبان را از حاجت کوتاه کن ۱۰ در وقت خوردن احتیاط فرمودن و آن اصل کلیست در اجابت
صحیحه آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرد مردی را که سفر دراز در پیش گرفته
یعنی از این شهر بان شهر میرود و بتقاضای خیر را زیارت میکرد و ژولیده موی گرد آلوده روی دست
بآسمان برداشته یا رب یا رب میگوید و طعام و شراب و لباس او حرامست و بدن او بحرام پرورده
یافته فانی یستجاب لذلک دعای چنین خواهند دعا که اجابت کند ۱۱ اخفاء دعا و در سر حاجت
خود عرضه داشتن نه آواز بلند ادعوا ربکم تضرعا و خفیة ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید با
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از سفری می آمدیم چون صحابه بنزدیک مدینه رسیدند
تکبیر گویان آواز بلند برداشتند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای مردمان شما کسی را نمی
خوانید که اصم باشد تا بلند باید گفت یا غایب بود تا ندا باید کرد آنرا که میخوانید شنوا نیست نزدیک است سمیع قریب
۱۲ تقدیم صدقه بر دعا در اخبار آمده است که یکی بمجلس پیغمبر صلوات الله علیه آمد و در خلوت
کرد یا رسول الله مرا دعائی گوی حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هل اتیت بجناح الذل
ربع الربع دعا آورده یعنی صدقه جناح نجاح طایر دعاست که او را بمصعد اجابت و الشان
استجابت میرساند ۱۳ اخلاص و اساس دعا اخلاص است دعوا الله مخلصین له الدین بنده که
چون داعی با اخلاص با افلاس جمع شود گویا حاجت دعا او تواند و افلاس بحکم انجا یکی و افتقار
در لطایف حقیقیه آمده که کر که خواهی با بازی که دعا اهیچ تمام چون افلاس نیست یکی اعتبار ندارد
حال داود و بیادش بصیرت بکشاید که مثلا یکی بنده که از تعالی ... بکمینه بقایای

تو از وی بدهد که گفته دیبای ترا نتوانست ما کرد دست حاجت پیش دارد بقال تا نعد زبیان نهاد
بر چیزی بر کف آن دعا و نهاده خشنود شد تا بکار روان کند بدرگاه بی نیازی حق سبحانه بعینه همچنین
میدان که چون بنده دست بکیمیای طاعت برد تا از وی عمل در میان آید و کر بتعلیم و ادب شیخ
امید بسؤال بگشاید هرچه خواهد بدو ارزانی فرماید **بیت** تا هدایت گر نبخشد طاعت گر
مفلسان را خزانات ملک از تبدیت **١٤** آنکه شریفه و افضل آن مساجد جماعات خصوص
مسجدهای قدیم و آن اماکن مرجوع مجالس علما و سر مزارات اکابر یکی از بزرگان که ویند احمد حرب را
رحمه الله بعد از وفات او بخواب دیدم گفتم خدا با تو چه کرد فرمود که مرا بیامرزید و زیادت اکرام
هدیه داد گفتم آن هدیه کدام است در جواب فرمود که حق تعالی ضمان کرد که هر مسلمانی که بر سر
تربت من دعا کند دعوت او را اجابت کند **١٥** از ازمنه فاضله چون شهور عبادات اعنی رجب و
شعبان و رمضان و ایام برگزیده چون عیدین و عرفه و عاشورا و اربعین و استفتاح و لیالی جمع
چون برات و قدر و امثال آن و از جمله اوقات سحر با دعا خصوصیتی هست و المستغفرین بالاسحار
آورده اند که در وقت سحر ادای نعمت عزت بر سایلان درگاه عظمت و دو دعا و نیاز و ذکر و
طاعات ایشان بحضرت پروردگار کریم باز خواهش و هدیه فرستند **بیت**
مراد بر تو طاعات نکرده خلق نکرد . بیا از نیم شبی بود و باد سحری . دو نکته آخر شب از پی لطف و دست
دعا بکند که ای آشنا بخیر که بیگانگان هر یک بچیزی مشغول اند میدان خالیست و درها گشاده
تا در دعوت کشیدن نقل و عطا نهاده بجز صفا شراب انس در ساغر قدس آماده بجوی هر چه
میجوئی بخواه هر چه میخواهی که درین وقت راه دعا مفتوح است و سینه داعیان بنور عنایت مشرح
بیت بیا و مددان درکمینگاه دعا . انکار سپاه طاعت باشد مستجاب . مستجاب
باید شدن در باغ اوکر شاخ و نهال . هر کی کار یکند بی خار باشد مستجاب . و در وقت تلاوت
و کفتن اذان و آمدن باران و التقاء صفین بهنگام جهاد و بعد از ادای فرایض اجابت دعا رجی
و اقرب حسنه دعوة المضطرین . صاحب مجمع الحقایق فرموده که شرط کلی در اجابت دعا تکیه داعی است
اول بدانکه باید که از ذنوب و اوزار و تعلق بحرام و الا باید ساخت تا زبان پاک دعا کفته شود اکم
نفس را از وضاعت بجمله و اخلاق ردیه که قاطعان طریق دعا اند پاک کنی باید که باید تا از اجن
صفت پاکی سر بر کند بر دل را از دین تعلقات نفسانی و زنگ عموم جسمانی و رو دهانی مصفی
باید کارد با وی و انوار اخلاق سبحانی محلی باید کرد تا قبول فیض با قابل کرد و مشرب روح را از شوب
تعلق بما سوی و التفات بغیر الله محافظت باید نمود تا متعرض نفحات الطاف حق شود و ساحت
سر را از وصمت شرک خفی صیانت باید کرد تا توجه بجانب غیر او بجو بد **٢** که حیف باشد او غیر او طلب

و دعای چنین داعی بی شبهه مستجاب است و بعضی محققان آنست که دعا بلسان حال و استعداد
باید تا دولت اجابت روی نماید و بعضی ثمال و استعداد و سؤال بالحال و بالقول و اقسام آورد
آیه ادعونی استجب لکم از مواهب فیاض حقیقی با مولستای عزت اجابت را مقید بدعوت مطیعان
و ناهدان و متوجهان نساخت بلکم فرمود که اجابت میکنم دعا بندن خواهند داهم کرا شده و عوا
باشد در آن تکویم که کریم ابدا کرد اهل دعا نیست ما اهل اجابت هستیم بدرگاه ما نا له و زاری با
مقبولیت و لطف بی علت ما را با زاری کنندکان بازاری بد درخبرست که مردی در مسجد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم دعا میکرد و آنحضرت در وی مینگریست و تبسم میفرمود و چون سبب
تبسم پرسیدند جواب داد که عجیب است از دعای این مرد که پیکار کفت یارب حق سبحانه بیکار کفت لبیک
بر دعا بکفت یارب بنده و با نجواب آمد که لبیک سه بار یا رب گفت و حق تعالی سه بار لبیک گفت
از لبیکم مرا حتی آمد تبسم کردم **بیت** ای خلق آن که نکوکاری کرفت . نعو در کذلک نمی
چون بنا الله وی شکر و کله . اقتدا در هر دو عالم غلغله . هر دو شر مند ما مه صدیک از خدا
یا رب نوشت لبیک از خدا . ای در پیش اول اجابت دعوت از حق تعالی وقوع یافت بی واسطه
سابقه از وی تا معلوم کرده که اجابت دعا فضلیست از حق سبحانه ابتدا و هیچ متعلل بطاعت و عبادت
نیست بس آن که دعا اجابت میکند بی سابقه طلبی قادر است که کار ها ان یا مزد و بوسیله دعا
لیکن بمقتضای لطف و رحمت ان الله بالناس لرؤف رحیم و این نکته دیگر است که میفرماید .
فلیستجیبوا لی باید که بندگان مرا اجابت کنند یعنی چون ایشان کار بی فرمایم انقیاد نمایند
ای بنده تو مرا استجابت کنی و من ترا اجابت کنم اجابت کن ما را کمال افتقار تا قی بر دعا تو لبیکی
بشنوی تا غایة فقر و افتقار دی بایکه بر دعوت ما رضا دهی محققان کفته اند اجیب تسهیل تحقیقت
فلیستجیبوا لی تشدید و تکلیف و تقدیم تخفیف نشانه کرمیت و تشریف غایة دلالی تکرم که
تکلیف پی تشریف بیمه نماید تا بنده را امید خلعت تشریف محبت تکلیف تقاد کشید و در فتوحات
فرموده که اجابت دو نوعست امتثالی و آن اجابت خلقست مر حق را در دعوة او و امتنانی و آن اجابت
حقست خلق را در دعای ایشان و نکته در نسبت استجابت که از اجابت ابلغ است بربنده آن تواند
بود که حق را از اجابت هیچ مانعی نیست اما انسان را موانعست از نفس و هوا و شیطان و دنیا
و لهذا سین استجابت بایشان اشارت و دلالت بر طلب عون است میکند در ارتکاب اجابت از حضرت
عزت و حق سبحانه بعد از امتثال عامه و ثبات و استقامت ازو میفرماید **و لیؤمنوا بی** و
باید که بایمان بمن ثابت و دایم باشند تا و ثوق ایشان باجابت متحقق باشد **لعلهم یرشدون**
شاید که راه راست بیابند در احقاق ازکلی بر دعا کرده که استجابت آنست که بنده بعد از نعماء

گوید لبیک اللهم لبیک لا شریک لک وایمان آنکه گوید آمنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت
وعدک حق ولقاؤک حق واشهد انک احد فرد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد واشهد ان
الساعة آتیة لاریب فیها وانک باعث من فی القبور ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بعد از
نزول این آیه در عقب هر نمازی برخواندن این کلمات مداومت کردم ودرین مدت تا لحال از مرادات
امری واقع نشد الا که برآمد اگرچه لفظ عباد وداعی که گذشت عموم دارد اما بعضی علما بر آنند که مراد از
عبد وداعی صایم است که دعای صایم را وعده اجابت هست در اخلاق آورده که از اشتمال آیات صوم
ما قبل وما بعد این آیه تا کلمات آن بر وجه اکمل که باب روزه داران رمضان است چه قبل ازین آیه حکم
روزه مذکور شد وبعد از حکم شبهای روزه بیان میشود با آنکه در بدایت حال مسلمانان در شب
تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت از طهارت مفطرات بود چون نماز عشا گزاردندی یا خواب
کردندی قبل از نماز خفتن دیگر ایشان را تناول طعام وشراب وارتکاب مباشرت مباح نبودی
جمعی اکابر صحابه واقویا ایشان بر شدت توقان صبر نتوانستند کرد ومباشرت را در وقتی که
بر ایشان حرام بود مرتکب گشتند روزی دیگر بوجه شکایت نفس حکایت حال خود با سید عالم
عرض کردند وجمعی از ایشان فاروق بود حق سبحانه آن جنایت ایشان در گذاشت وفرمود أُحِلَّ لَکُمْ
حلال کرده شد مر شما را لَیْلَةَ الصِّیَامِ شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت که منتهی
کردن إِلَىٰ نِسَائِکُمْ با زنان خود شب را بصیام اضافه داد وشب طعام را باشد نه صیام را
نیت اگر چه در اول شب نیت کنند در عداد روزه داران داخل شوند ویکی از خصایص روزه
کرده عمل خیر که میکنند تا نیت در عمل تر بودند ثواب عمل حاصل شود ودر روزه چون بوقت
افطار نیت کرده عقد روزه فرموده است هر چند آن شب طعام وشراب خورند وبا حلال العاشره
از جمله روزه داران شمرده ثواب میبرد هیچ نقصان نرسد هُنَّ ایشان یعنی زنان لِبَاسٌ
لَکُمْ پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ وشما پوشش ایشانید کنایت از خصوصیت
اختلاط والتصاق چنانچه لباس را با بدن باشد یا اشارت است به رسیدن مرد وزن بیکدیگر
وجامه که یکدیگر در وقت التصاق واعتناق بر یکدیگر بپیچد چون ثوب ملبوس است یا آنکه هر دو
ستر یکدیگرند از آنچه ناپسندیده شرع باشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای دانا أَنَّکُمْ که شما
کُنْتُمْ تَخْتَانُونَ بودید که خیانت میکنید أَنْفُسَکُمْ با نفسهای خود وستم مینمایید بر ایشان بجماع
در وقت آن فَتَابَ عَلَیْکُمْ پس رجوع کرد بشما برحمت که رخصت داد بر ارتکاب مفطرات در
شبهای روزه وَعَفَا عَنْکُمْ وعفو کرد از شما آنچه پیش از رخصت صادر شده بود فَالْآنَ
پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام مراجعت وَابْتَغُوا

مَا کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزندی مراد
که غرض اصلی از نکاح با حکمت بقاء نسل باشد نه مجرد مباشرت والتذاذ وجان یا طلب کنید آنچه شما
حلال کرده است از نتیجه وطلب هیچ ولد از نو در نمیکند زیرا آنچه بعد از استیفاء حظ نفس
ثواب تهجد وبیداری شب یا طلب شب قدر کنید در لیالی صیام رمضان وَکُلُوا وبخورید
وَاشْرَبُوا وبیاشامید خدای تعالی آنست که طباع بندگان با اکل وشرب ومباشرت مایلست
امر کرد ایشان را در وقت طمع ایشان تا آنچه از ایشان صادر گردد بطریق امتثال فرمان الهی شده باشد
نه بسعه ما جز نکرده اند مفسران گفته اند سبب نزول این حکم حال ابو قیس صرمه غنوی بوده که روز
رمضان کشاورزی کرده بود شب بخانه آمد وپیش از آنکه طعامی خورد از غایت ماندگی بخواب رفت
زن طعامی مهیا ساخته او را بیدار کردانید وچون بعد از بیداری تناول طعام حرام بود ابو قیس
انحال الفت شرع احتراز نموده روز بروزه بگذرانید روزی دیگر در نصف النهار از نهایت ضعف
مدهوش بیفتاد قصه را بحضرت مصطفی که طبیب بیماران وشفاء ما فی الصدور بود صلی الله
علیه وآله وسلم بر آن ضعیفان بای قتاده رسید وتخصیص مرض او نموده بر کیفیت واقعه
اطلاع یافت مقارن حال این فرمان رسید که بخورید وبیاشامید در شبهای روزه حَتَّىٰ
یَتَبَیَّنَ لَکُمُ تا وقتی که روشن شود مر شما را الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ رشته سفید که کنایت از سپیده
روز است مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که عبارت از تاریکی شبست وتشبیه بخیط
جهت امتداد است ودر صحیحین آمده که بعضی از صحابه رشته سفید وسیاه بر پای بسته بمطالعت
اشتغال نمودندی تا وقتی که میان بیاض وسواد ایشان فرق پدید آمدی تا آنکه که مِنَ
الْفَجْرِ بیان خیط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور روز صبح است ومقصود از نهی
خیط ... است چه در فجر اول طعام حلالست ونماز فرض حرام ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیَامَ پس تمام کنید
روزه را إِلَى اللَّیْلِ تا شب چون شب در آمد روزه بنهایت رسید وقتی بیری کشف روزه
دار را رخصت افطار شد که طعام خورد وبگذرد ومصطفی صلوات الله علیه وقتی مواصلت روزه
طعام نخورده دو روز وسه شب دیدم پیوسته جبرئیل علیه السلام آمد که مواصلت قبول شد
وامت را این صورت حلال نیست وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ ومباشرت مکنید با زنان وَأَنْتُمْ وحال
آنکه شما عَاکِفُونَ معتکفان باشید فِی الْمَسَاجِدِ در مسجدها این نهی در شان جمعی
از اصحاب که باعتکاف می نشستند وچون ایشان را منی وشوق پیش می آمد از مسجد بیرون رفتند
با اهل خود صحبت میداشتند بعد از غسل بمسجد باز آمدند تا نظر بر اعتکاف الزام می کردند
یاد کرد که جماع موجب فساد اعتکافست وتمام ما آنک تلذذات که معتکف حرام میدانند

اعتکاف در لغت مقیم شدنست و در شرع اقامت در مسجدی که جماعت در وی قایم باشد به
نیت طاعت و قربت و نزد امام اعظم رحمه الله معتکف را روزه لازم است و پیش امام شافعی رحمه الله
مستحب و باتفاق علما اعتکاف رمضان را اجری عظیمست در حدیث آمده که هر که ده روز آخر رمضان
معتکف شود مانند دو حج و دو عمره باشد یعنی در ثواب و در خبرست که چون معتکف بعد از
اتمام اعتکاف از مسجد بیرون آید ملائکه گویند از کجا میروی ای جوانمرد دنیا آن بود که از ما دور دری
ای دوست بس معتکف چنان فرا مینماید که من از جهان کرانه گرفته ام و به تبارک و تعالی خلوت با ملائکه
آمده و آستان خدمت را ملازم گرفته که این صورت فی نفس الامر مطابق واقع نباشد اعتکاف
او را خو افتاد بجاده انصاف شیخ ابو بکر واسطی گوید اعتکاف حبس نفست و حفظ جوارح
مراعات وقت و چون این سه شرط بجای آری هر جا که باشی معتکف خواهی بود نوری گوید در
اثنای اعتکاف بدیری در آمدم و چون وقت نماز در آمد راهب را گفتم مرا ببقعه پاک دلالت نما
تا نماز گذارم گفت دل خود را از ما سوی پاک کن و هر جا خواهی نماز گزار **بیت**
از آن محراب ابرو روی مگردان • اگر در مسجدی یا در خرابات ابو عثمان مغربی گوید اعتکاف نگاه
داشتن جوارحست در زیر امر و نواهی صاحب بحر الحقایق معنی آیه برین گونه فرموده که شما
مکروه باید دلها را بحظوظ معاملات و ارواح را بمشرب ارواح از مواهب مکاشفات و اسرار را
باستظهار لوایح مشاهدات وقتی که در مساجد قربت و معابد وصلت مقیم باشید و در حظایر
قدس و مجالس انس مجاور گردید و بدین که درین مقام هر چه از احوال پیش آید حجابست و تعلق بدان
موجب بعد از مرتبه اقتراب و نفس تعلق خود حجابیست که بی رفع آن نظر بجهت مقصود نتوان
بیت تعلق حجابست و بیحاصلی • چو پیوندها بگسلی واصلی **تلک** اینچه گفته شد از
اوامر و نواهی و احکام **حدود الله** اندازهائیست که خدای در دین خود مقرر فرموده **فلا تقربوها**
گرد آن اندازه‌ها مگردید مبالغتست در منع و این لفظ از لا تعتدوها ابلغ است چه وقتی که قرب
بدان واقع شود تجاوز از آن خود محالست **کذلک** همچنانکه تبیین این احکام فرمود **یبین**
روشن میکند و بیان میکند خدای **آیاته** نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید
للناس برای منفعت مردمان **لعلهم یتقون** شاید پرهیز کنند از تجاوز حدود و دوری کنند از
تخطی الهی پرستند و مخالفت نکنند یا دانند وقت و در بیان اسباب حصول تقوی ایشان تمام
کرده و از جمله این حدود یکی اینست که میفرماید **ولا تأکلوا** مخورید **اموالکم** مالهای که
بینکم در میان شماست یعنی مخورید مال یکدیگر **بالباطل** بنا شایست چون دزدی و قمار
خیانت و غصب و عقود فاسد و مانند آن یا مخورید مالها خاصه خود را بنا مشروعات

یعنی صرف مکنید بناء و شرب و انواع فسق و گفته اند مراد ودایع است و کفالت یا نجات در ازی نزاع
دروغ یعنی اموال یتامی را نجات منمایید **وتدلوا** عطف بر فعل منهی است یعنی و مکنید بدو القا
مکنید **بها** بمال مالها **الی الحکام** بسوی حکم کنندگان جانب امر داشت که بعضی ایشان
مالها بستدی بعید رشوت و حکام بدنا **لتأکلوا** تا بخورید بتحاکم یا حمایه ایشان **فریقا** بعضی
من اموال الناس از مالهای مردمان **بالاثم** بظلم و ستم یا بسوگند دروغ که بخورید
یا گواه زور که بگذرانید این آیه در شان کسیست که مالی بر ذمه وی باشد و چون صاحب حق طلب
نماید با وی در مقام مخاصمه آمده بهم بمجلس قاضی و حاکم افکند و گواهان دروغ بگذراند یا سوگند
دروغ خورد و گویند که مراد کسیست که حاکم شرعی آمد امرؤ القیس کندی و ربیعه حضرمی بعضی
عبدان گفته اند دو به جهتی باهم آغاز مخاصمه کردند ربیعه که مدعی بود گواه نداشت چون امرؤ
القیس خواست که سوگند خورد فریاد بر کشید که یا رسول الله سوگند وی مال من ازدست میبرد
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آیه ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا بر امرؤ القیس
خواند تهدید بر آن وعید نازل گردید و سوگند نخورد و زمین را بربیعه گذاشت و این آیه نازل شد که
مال یکدیگر بنا حق مخورید و یمین فاجره و بینه کاذبه حق مسلمانان مبرید **وانتم تعلمون**
و حال آنکه شما میدانید که دعوی شما باطلست یا دروغ آنرا میشناسید و ارتکاب معصیت با علم
قبیحتست و صاحب توضیح و تفریع اهل حق را میدانید که آن مال شما را حلال نیست نقلست
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دو خصم را که بمحکمه علیه بنوبه حاضر آمده بود گفت
من بشری ام و شما اختصام بمن می نمایید و شاید که یکی افصح باشد بحجه خود از دیگری و من برو حکم
از روی شنوم و برای وی حکم کنم پس هر کرا من حکم کنم برای وی بچیزی از حق برادر مومن او یعنی بشرط آنکه
اندر آن حق نبود باید که آنرا فرا نگیرد که من حکم کرده ام برای او قطعه از آتش دوزخ حدیث صحیح
و از شیخ قاضی نقل کرده اند که بر علی یکی حکم میکرد گفت لا افتک الا ماکان نیزهم که تو ستم کنی
بر خصم خود و بواسطه بینه حکم ضرورتست نسبت اما حکم من حرام را بر تو حلال نمیکرد و آمده
چنانچه کل اموال مردمان و منع اموال الذاء را بآن جایز نیست تا حرام حقوق خود را نجا الا آنکه
نباشد و مواقیت حال را از اهله شناسند لاجرم ذکر اهله وارد و بیان این حکم ساخت **یسئلونک**
و سوال میکنند ترا **عن الاهلة** از ماههای نو معاذ جبل و ثعلبه که از دو جهه و معارف انصار
بودند با استاد از رسالت آمده گفتند یا رسول الله چه بود حال هلال اول باریک پیدا شود و در ان
مثل الله بعد الحنا به پر باشد و باز به حد باید که بر یک حالت نمی ماند که هر ماه که ای کامل
فوق چون طغرای مناشیر سلاطین با کمال اتا بروی تا نیز بحالی تا با ایدرجیین امد بلکه بصورت

بود او تمام شود بشکل مستدیر که افضل اشکالست مستتر میشود و دیگر باره روی بتناقص
نهاده از درجهٔ بدریت برتبهٔ هلالیت میرسد حق سبحانه جواب این سؤال فرستاد و چون بعلم
این زیادت که ایشان را حکمت نقصان و کمال هلال از آن نتیجه نیست بلکه معرفت فایدهٔ آن اهم
بود بدین وجه فرمود که **قُلْ** بگوی ای محمد **هِيَ** هلالها که هر سر ماه مینمایند **مَوَاقِيتُ** نشانهای
هنگامها و وقتها اند **لِلنَّاسِ** برای مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت
حمل و رضاع و غیر آن و امثال این نشانها بتخصیص شرطها و این حقوق خلق است و حقوق الله نیز بدو
معین شود چنانچه گفت **وَالْحَجِّ** و این نشانها نیز علامت اوقات اند برای حج که موسم آن بدو شناسند
و اگرچه روزهٔ رمضان و فطر و حول زکوة نیز بدو شناسند مقرری شود اما تخصیص ذکر حج برای
آنست که او اشق عبادات واقع شده و اهتمام ایشان او بیشتر از سایر عبادات است یا چون عرب نسی کردندی
و آن تأخیر ماهی بود بماهی چنانچه در سورهٔ توبه بشرح مذکور خواهد شد [illegible]
حج در مواقیت داخلست و آنها که ذکر حج را موکد کردانید تا دانند که حج مقصورست برماهی که خدای تعالی
معین کرده و نقل او از آن وقت بوقتی دیگر روا نیست اهل اشارت گفته اند معنی آیه بلسان حقیقت
آنست که اگر پرسند از آثار طوالع که وقت اشراق نور روح بر دلها از افق صدق دمانند هلال
انکشاف آن نوری بنماید بگو که آن میقاتیست مر آنها را که از آن نشانه محظوظ شوند از جهت وجود
معامله در راه شریعت و عزیمت سلوک بر طریق عزیمت که عبارت از طواف حرم دل باشد و وقوف
بعرفات معرفت **بیت** حاجی بود کعبه کرد در کاه جلال یار و حرم دل که نظرگاه جمالست
و چون از اهله مواقیت حج معلوم شد سخن منتقل گشت بذکر حج بعضی تغیرات که در او موجب وقع
شده بود بیان وجه که انسان او بر وجه خروج بموسم حج بجهت او جای کرده بودند که در ایام احرام ببیوت
و خیام از ابواب معهوده در نیایند بلکه فرجهٔ خیمه و شکاف خانه را مدخل و مخرج ساختندی و آن را بر
نام نهاده در محافظت و تقصیر میکردندی از اهل مدینه در آن ایام اندری که معهود بود
در آمدی و او را بتغیر عادت توبیخ و تعییر کردندی آیه نازل شد که **وَلَيْسَ الْبِرُّ** و نیست نیکوئی **بِأَنْ
تَأْتُوا الْبُيُوتَ** بآنکه در آئید بخانها **مِنْ ظُهُورِهَا** از پشتهای آن و گفته اند در عهد جاهلیت کسی که
بحج و عمره احرام کردی اگر از تودی خیام بودی اندر و خانه در آمدی بلکه اگر از اهل مدر بودی از دیوار در
آمدی یا بر پشت دیوار رسای فرجه ساخته محل در آمد و بیرون شد او بودی و اهل وبر از پس خیمها
در آمدندی و این حکم عموم عرب را علی العموم شامل بود مگر حمس و ایشان چند قبیله بودند چون
قریش و کنانه و خزاعه و ثقیف و جشم و بنو عامر و این قوم را حمس از آن گفتندی که در دین و امر خود
صلب و ثابت قدم بودندی و ایشان را روا بودی که در وقت احرام از در خانها گشتندی در آمدندی

و بیرون شدندی روزی که در ایام احرام حضرت پیغمبر صلوات الله علیه از دری بیرون آمد و رفاعة
او قطبة بن عامر یا رفاعة انصاری هم از آن در عقب بیرون نهاد مهاجر و انصار بیکبار او را
او را فاجر گفتند و در حضرت نبوی از جرأت او شکایت کردند خواجه صلوات الله علیه او را خطاب
کرد که این دلیری چرا نمودی و چون داب تو نبود از این در چرا بیرون آمدی گفت یا رسول الله دیدم
که قدم مبارک از آن در بیرون نهادی و چون من در متابعت پیغمبر قید نبوده ام در دین تو اقتفا آثار تو
نمودم خواجهٔ عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که من احمسی مرد بودم و تو غیر احمسی گفت
ای سید عالمیان اگر تو احمسی منم احمسی دین من دین توست و این من از من [illegible] در حال آیه آمد که
شما این نوع در آمدن بخانها از نیکوئی نیست و این نه ترتیب **وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى** ولیکن نیکوکار کسی
باشد که او پرهیزکار است که از خشم خدا بپرهیزد یا از این عمل که عادت جاهلیت است پرهیز کند **وَأْتُوا
الْبُيُوتَ** و در آئید بخانها در حال احرام و غیر آن **مِنْ أَبْوَابِهَا** از درهای آن [illegible] فرموده
که این نه چیزیست که طلب نیکوئی کنی از غیر اهل آن یا از در در آئید یعنی هر کاری در معرفت که آن
را از در آن در آئید یعنی مباشر امور شوید **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای در اوامر و نواهی
یا متقی باشید بطهارت بتکلف و زیادت و از آخر کلمات ذکر تقوی کرده تا معلوم گردد که از تقوی
باید در آمدن که سبیل نجات و طریق نیل درجات است بر این در در آئید **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** شاید که
از عذاب الیم رستگار شوید و بنعیم مقیم فایز گردید **بیت** تقوی است که [illegible]
و لکاه [illegible] باعلی الدرجات [illegible] دیگر [illegible] گردد [illegible]
یعنی منع کردن و باز داشتن حاجیان و زایران از طواف کعبه چنانچه آنحضرت را صلی الله علیه
و آله و سلم که بنیت عمره بمکه میرفت سفهای عرب و مشرکان از وادی بیاندخول مکه مانع شدند
صلوات الله و سلامه علیه شتران که بعلامت هدی و قلاید آراسته بود کرد نحر قربان کرد و از حدیبیه
عزم فرمود و میان اهل اسلام و اهل شرک صلح شد بر آنکه سال آینده مشرکان سه شبانروز مکه
خالی کنند تا مؤمنان شرایط زیارت بجای آورند و بر سنن شریعت و سنن طریقت اقامت نمایند
بعد از آن قصه در سورهٔ فتح انشاء الله تعالی بیاید حضرت مصطفی صلوات الرحمن علیه صحابه را
بکردن احرام بنیت عمره اشارت فرمود و یاران متامل بودند که مبادا قریش نقض صلح کرده
و عهد و پیمان بطرفی نهاده طرح جنگ افکنند و در شهر حرام و بلد حرام کارزار لابد گردد پیغمبر را
حق سبحانه آیه فرستاد که **وَقَاتِلُوا** و جنگ کنید و کارزار کنید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه رضای
خدای یا در طریق طاعت او **الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ** آنها که با شما کارزار میکنند و لا بد که در
کعبه فرود آمدن بود و حکم شد که هر که با شما جنگ کند با وی جنگ کنید **وَلَا تَعْتَدُوا** و از حد در

مکه ذبرید و ستم مکنید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز کنند حکم این آیه
بآیه سیف منسوخ شد و نزد مجاهد محکم است و نهی از اعتدا آنکه ترک قتال مکنید یا زنان و کودکان را
مکشید یا ذمی و معاهد را بقتل مرسانید یا قبل از دعوت باسلام مقاتله مکنید إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را و بعضی گفته اند
ناسخ آیه مقدم این آیتست که وَاقْتُلُوهُمْ بکشید مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هرجا که
دست یابید در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشان را مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را
بیرون کرده اند یعنی مکه و ذکر اخراج بعد از قتل اینست از آنکه خروج از وطن سخت تر از قتلست
بر سبیل مبالغه چه کربت غربت الیمست [illegible] که مسکن و وطن و شوق احباب و اقارب شعله
جگر سوزع غریبان را غمی و هم دردی نیست وَالْفِتْنَةُ و عذاب کردن کافران یعنی ایشما
کافران اسلام باز آیند یا احصار شما از زیارت خانه یا شرک آوردن ایشان یعنی شما أَشَدُّ
سخت تر است در نار بشید یعنی مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما ایشان را در حرم یا عذاب آخرت
ایشان ابدیست [illegible] خواهد بود از قتل در دنیا و فتنه یعنی عذاب آید قال تعالی ذوقوا فتنتکم
و گفته اند اخراج شما از وطن سخت تر است از قتل زیرا که محنت قتل بیک حال زایل شود و الم جلاء دایم
و نقص از نعم آن پیوسته بنام بود بیت در دولت غریب [illegible] که در دنیا اثر نیست
دردا که هیچ یا یاد اثر نیست امام قشیری رحمه الله فرموده که محنتی که بر قلوب وارد شود از [illegible]
[illegible] از اندازه شناسان شفقت که بنفوس رسد چون بدل از روح [illegible] قوت حیات
قلوب بهمه حال صعب تست از فوات حیات نفوس زیرا که زندگی دل به محبت حق است و مردن دل
که [illegible] محبت کردند مرده باید شد چراغ دل بی سوز محبت مرده است و ساحت سینه بی شعله
عشق افسرده بیت زندگی دل به جز سوز دماغ مرده بود هرچه نسوزد چراغ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ
و قتال مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرمست حَتَّىٰ
يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان قتال کنند با شما فِيهِ در حرم و هتک حرمت نمایند فَإِنْ
قَاتَلُوكُمْ پس اگر ابتدا کنند بجنگ شما فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را [illegible] که
حرمت حرم بر طرف نهاده اند ابتدا بجنگ کرده كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش
کافران که جزای ایشان آن است که مسلمانان بیشان همیند فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از شرک
فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده است آنچه گذشته از کفر ایشان
رَحِيمٌ مهربانست که برکت اسلام ایشان را از آلودگیهای گذشته پاک کند یا اگر ترک کنند کارزار شما
خدای آمرزنده و مهربانست بشما در ترک قتال ایشان بقول مجاهد این آیه محکم است و تا کفار در حرم

ابتدا بقتال نکنند مسلمانان را نباید با ایشان کارزار کردن و بقول قتاده و ربیع منسوخ است
بآیه سیف یا بدین آیه که وَقَاتِلُوهُمْ با مشرکان قتال کنید حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه
نباشد یعنی شرکی یا کافری که مسلمانان را برنجاند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر
خداوند را و ظاهر او در شد و بدین آیه حکم کافر حربی یا اسلامست یا قتل فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر
مشرکان باز ایستند از شرک و قتال فَلَا عُدْوَانَ پس ستمکاری یعنی جزای آن و جزای عدوان
عدوان نیست اما بطریق مشاکله مذکور شد و معنی آنست که اگر کافران از کفر بیرون آیند قتل
و نهب [illegible] إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران که ابتدا کنند بمقاتله شما در حرم
[illegible] از قصه حدیبیه و باز داشتن ایشان از عمره منع کردند الشَّهْرُ الْحَرَامُ
ماه حرام یعنی ذوالقعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی بدل ذوالقعده
ماضی که شما را منع کردند و گویند معنی آنست که اگر جنگ کنند و مترسید و جنگ کنید که ایشان
در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنند بعوض آن و مال از
دست کار ایشان برآیید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه
بدلست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند با ابتدای قتال
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ شما نیز بروی ستم کنید این بر سبیل مشاکله است و مراد آنکه جزای ستم او بدو
رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ بمانند آن چیزی که بر شما ستم کرده اند و بیش ازان حق خود انتقام
مکشید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در زیادتی کردن وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّ اللَّهَ
آنکه خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت آورده اند که چون حضرت رسالت
صلوات الله علیه حکم فرمود که بعمره قضا بیرون آیند جمعی از اهل مدینه گفتند ما توشه
نداریم و آنها که داشتند [illegible] ما چیزی نمی‌دهند آیه آمد که وَأَنْفِقُوا نفقه کنید از مال
خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که جهادست و اصل آنست که عام گیرند در همه نفقات که در
رضای حق سبحانه میکنند وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید بدستهای خود خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ
بورطه هلاکت با مراد از ایدی انفس است یعنی خود را بواسطه ترک انفاق در هلاکت میفکنید
بخل را هلاکت گفت زیرا که چون ترک نفقه کنند غازیان از دفع خصم عاجز شوند و دشمن غلبه کرده
بهلاک باشد و اگر بحسب معنی گیرند هلاک دل از بخل [illegible] عقلا روشنست البخیل بعید من الله
بعید من الجنة بیت بخل و بخت مرد را [illegible] کند بلکه در چاه هلاکت فکند ابو ایوب
انصاری گوید این آیه در شان ما فرود آمد که دوست میداشتیم در خان و مان خود ساکن بودن
و جهاد را فرو نهادن و بدین تقدیر لا تلقوا نهی باشد از ترک غزا که سبب هلاکت است در احادیث آمده که

هر که بمیرد و غزا نکرده باشد یا با نفس خود حدیث غزا نداشت نیاورده یعنی عزیمت نموده باشد بمرگ
هر آینه بمیرد بر شعبهٔ از نفاق ای عزیز اگر با دشمن ظاهر جهاد نکردی و نمی توانی باری با دشمن ترین دشمنان
که نفس است غزا میکن که حضرت رسالت صلوات الله علیه این را جهاد اکبر گفته بیت
ای شهان کشتیم ما خصم برون ۰ ماند از وی خصمی بتر زو در درون ۰ قد رجعنا من جهاد الاصغریم
با نبی اندر جهاد اکبریم ۰ کشتن این کار عقل و هوش نیست ۰ شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست ۰ قوت از حق
خواهم و توفیق و لاف ۰ تا بسوزن برکنم این کوه قاف ۰ و گویند در محلی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ایشان را بانفاق تحریص فرموده قومی گفتند اگر ما نفقه کنیم درویش و مفلس مانیم و در اوقات
حال معاش ما چگونه گذرد و بروزی دهندهٔ خود گمان بد بردند خدای ایشان را نهی کرد که بگمان فی
و نومیدی از حضرت کرا ان الرزاق ذو القوة المتین صفت اوست خود را در هلاکت مینداز
و احسنوا و نیکو سازید گمان خود را بروزی دهنده یا بسعت رزق در دین جهان و غزا از
دران سرای زید بن اسلم رحمه الله گوید که جمعی با غازیان بیرون میرفتند و ایشان را نه زاد و نه
بود و نه راحله و نه زاد جمعی دیگر تا سلاح راهها باز میماندند و فقیه دیگر من دنیا از جهت کفایت مؤنة
خود دریغ میکند حق تعالی میفرماید که اگر دارید چیزی نفقه کنید و لشکر خود را در مهلکه
جوع و عطش میفکنید پس توانگران نیکوی احسان کنید با درویشان یا درویشان را امر فرمود
که احسان نمایید با نفسهای خود و در تلف آن مکوشید و گویند تهلکه نا امید بودن از رحمت
خدای عاصیان را میگوید که با وجود کثرت معاصی از فضل و کرم من نومید مشوید و نیکو کردار باشید
گمان خود را بمن و دائم توبه کنید کاران با نفس خود را بمعصیت در هلاکت میفکنید و نیکو
سازید اعمال خود را ان الله بدرستیکه خدای یحب المحسنین دوست دارد نیکوکاران را
و پاداش نیکوی نیکوی دهد ایشان را ای عزیز محققان در معنی آیه گفته اند که توانگران را حکم
شد که نفقه کنند و درویشان را نیز همین نوع فرمان رسید اما نفقه توانگران آنست
که مال از کیسه بیرون کنند و از آن درویشان آنکه میل توانگری از دل بیرون افکنند که
مال العاریة و ادنه تو با این جهانی یابی دل از هوای توانگران و تمنای توانگری خالی کن تا بدولت
جاودانی رسی در لطایف قشیریه آمده که انفاق اغنیا باموال است و از آن عابدان بنفوس و
از آن عارفان بقلوب و از آن محبان بارواح و از آن موحدان باشهاد و توانگران مال بدهند تا
از عذاب دوزخ برهند و عابدان قوت نفس بطاعت خرج کنند تا سرا پردهٔ نعیم در ساحت
جنة عالیه بزنند و عارفان دل با حکام حق در بسته ترک ما سوی نمایند تا بر درجات عالیا
مکاشفات حقانی برسند و محبان ارواح را بر سر کوی محبت در باختند تا در کمند مقربان درکان

تلفه لله کان خلفه بالله در تمام نده موحدان است خود را از هر چه بدنک تعلق دارد برداز
یعنی خیال ما دون الله را باثر غیرت بسوزند و بتیغ احدیت اغیار را بمشاهده یار بنشانند
بیت تا چشم بر نه دوزند از ما سوای کلی ۰ در خلوت رضا اش محرم نمیتوان شد ۰ و گویند
تهلکه نزد اهل حقیقت غفلت است از حق سبحانه و خشنودی سالک بدانچه دارد و باز ماندن از
ترقی و در تیسیر الحقایق گوید تفریط است در حقوق ربانی و افراط در حظوظ نفسانی و هر که در
ادای طاعات ربانی تقصیر روا دارد و در متابعت لذات نفسانی توفیر بجای آورد در مهلکه
خطر و تهلکه ضرر گرفتار گردد و گفته اند تهلکه موافقت نفوس است و مخالفت نصوص از راه
تزکیه نفوس غفلت از تجلیه قلوب یا ملاحظه اعمال و استحلا احوال یعنی از عمل خود حساب
بر دارد و احوال خود را شیرین و دلپذیر شمارد و احسنوا احسان بزبان اشارت ترک جمیع
آرزوهاست یا عبادت بر غفلت یا پرستش بوصف مشاهده و در حقایق سلمی مذکور است
که احسان کنید با نفوس خود بنگاه داشتن آن از ترک شهوات و با دلها خود بمحافظت آن از تعبیات
و زنگار غفلات و با ارواح خود بمحافظت آن از حجب تعلقات و با اسرار خود بصیانت آن از
ملاحظه مکونات و گفته اند احسان هم با خلق است و هم با حق با خلق بدفع اذیات و ایصال
خیرات و با حق بعبودیت و انقیاد بما مورات و منهیات تمام نیکویها در جهان و دین در کلمه
مندرج است با خلق که بجا حد شفقت نمای و بدرگاه حق کمر بندگی بانیت بر بعض طاعت بر
زمین نه بیت گر گوش کنی سخن از این بیرون ۰ خیر دو جهان بگویمت در دو سخن
با حق بادب باش و بعادتی ورزن ۰ با خلق بخلق کوش و احسان میکن ۰ و چون آیات سابقه
در اختصاص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود بعد از ذکر آن بیان حکم احصار میکند
و میفرماید و اتموا الحج و العمرة و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و شرایط
و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجای آرید و گویند تمام احرام است از خانه خود یا افراد هر
برای هر یکی از حج و عمره بالمجرد از اغراض دنیوی و اهل بصیرت گفته اند که حج و عمره تمام بجا
اول توبه کرده و رد مظالم نموده با نفقه که از مال الحلال باشد قدم در این راه نهید که با وجود
مظالم و نفقه از مال الحرام و شبهه هم نقصان حج بود نه کمال العقائم آن لله برای خدا یعنی
بحج و عمره کاری و مقصودی دیگر پیش مگیرید کافران در طواف و تلبیه نام بتان میبردند
بر وجه که ایشان را از خداوند مسلمانان را امر شد که شما حج و عمره لله کنید و گویند مر اولی شرایط
مناسک حج در لغت قصد است و عمره زیارت و حالا غالب شده است بر قصد خانه و زیارت
آن و استعمال ایشان برای تمکین معلومین در معانی مجهولات است که استعمالات و نجم

اعیان ودر وجوب حج بر مستطیع اجماع است اما عمره بقول جدید امام شافعی وعند
امام احمد رحمهما الله واجبست وحج اصغرش خوانند وامام اعظم وامام مالک رحمهما الله سنت گویند
وگویند حق تعالی او را با حج یاد نکرد در فرضیت حیث قال ولله علی الناس حج البیت واگر فرض
بودی بایستی که با حج درین محل مذکور شدی ای عزیز نزد جمعی از محققان حج مرتبه توحید
ذاتست وعمره مقام توحید صفات واتمام ایشان باهتمام تمام باشد در سلوک بر جمیع مقامات
ومنازل در سیر الی الله وفی الله واین محل مقتضی تفاصیل این سخنان نیست مصرع
هر سخن وقتی وهر نکته مکانی دارد وحقیقت آنست که تمام حج وعمره بآن باشد که سالک از طریق
منزل هستی خود قدم بیرون نهد تا قصد او من الله والی الله وفیه وبالله بود بیت
ره بدو سو بگاه وتوان بردن قصد او هم بدو توان کردن فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید
به بیماری وخوف ومانندگی وگم گشتن توشه وگم شدن راحله نزد امام اعظم رحمه الله واصحابه
وبقول امام شافعی رضی الله عنه منع است بجهت دشمن یا سلطان قاهر چنانچه حضرت مصطفی
صلوات الله علیه در حدیبیه واقع شد پس بر هر تقدیر چون احصار بوجود گرفت فما استیسر
پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی اعلاه آن شتریست واوسط بقر وادنی
گوسفندی وبقول امام اعظم رحمه الله آنرا بحرم باید فرستاد که محل ذبح آنست وامام شافعی
رحمه الله گوید همانجا که احصار دست داده قربان باید کرد چنانچه حضرت رسالت علیه صلوات
الرحمن در حدیبیه کرد ولا تحلقوا رؤسکم ومتراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید
حتی یبلغ الهدی تا آنگاه که برسد قربانی شما محله بمحل وی پس بر قولی که مناسب مسند محرم را
بر احرام اقامت باید کرد ومواعده با آنکه هدی را بحرم برده درمیان آورده تا آن روز موعود در آید
گمان برد که هدی را ذبح کردند از احرام بدر آید وبر قولی دیگر هر جا سبب باشد در حل وحرم
قربان باید کرد چنانچه گفته شد فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار در وقت
احرام او به اذی یا باشد او را رنجی من رأسه از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه
نبات درود که بوستین کشند شبه کلیماتند وموش شبانه ونو عزیاران ومغیران ورشحان
وبدین سبب ضرورت گردد او را سر تراشیدن ومتراشد ففدیة پس بر وست فدا دادن
در اسباب نزول آمده که کعب بن عجرة انصاری را خنگان روی بوی آورده بود چون
مردم قحط دید در کاشانه سر شراقتاده حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بقصد آن
حضرت ضالت اطلاع یافته او را بتراشیدن سر وستردن موی رخصت فرمود وگفت گوسفندی
بکش یا در دو ... گفت یا رسول الله بیان دست رس ندارم این آیة آمد وحکم صادر شد

که فدا دهد من صیام از سه روز اینجا مجملست وبحدیث مفصل شده که سه روز روزه
دارد او صدقة یا صدقه وآن طعام دادن شش مسکین باشد هر یکی را نصف صاع که بقول
امام اعظم رحمه الله دو من است او نسک یا قربانی وادنای آن شاة است وفدا دهنده
مخیر است میان ذبح وتصدق وصیام فاذا امنتم پس چون ایمن شدید از خوف عدو یا از مرض
وامان را دید بعضی مفسران استعمال میکنند چنانچه الکلام امان من الجذام وبر هر تقدیر چون
ایمنی حاصل شد قضا کنید حج را یا عمره را یا هر دو را که احرام اینجا تمام شده وگویند معنی آنست
که چون احصار زائل شد ومحرم متمتع است ووقت حج باقی حکم او آنست که درین آیه می آید
وحکم متمتع غیر محصر نیز همین است ومبحث وقوف بمضمون آیه از ایراد مقدمه چاره نیست بباید دانست
که حج وعمره را سه وجه است یکی افراد که اهل احرام بحج کرده وبشرایط آن تمام شده واز احرام بیرون
آمد بعد از آن از تنعیم یا حدیبیه بود وبعمره احرام گرفته اعمال مخصوصه وی بجای آرد ونزدیک
امام مالک وشافعی رحمهما الله این افضلست دوم قران که هر دو را بهم بنیت کند ودر احرام
گوید لبیک بحج وعمرة معا پس باعمال حج اقتصار کند که عمره خود در وی مندرجست چون
در غسل وضو نزد امام اعظم رحمه الله قران قسم فاضلترست سوم تمتع که چون در موسم حج بمیقات
رسد احرام بعمره کند وبمکه در آید واز اعمال عمره فارغ شود واز احرام بیرون آید ومتحلل
محظورات متمتع گردد تا آنگاه که روز ترویه در مکه احرام گیرد بحج وبدان مشغول شود وامام احمد رحمه الله
این قسم را اختیار فرموده ومکی که بدین وجه عمل کند او را متمتع گویند وتمتع برخورداری باشد
یعنی این کس از دو عبادت در وقتی واحد وسفری واحد برخوردارست وحق تعالی حکم تمتع
بیان میفرماید فمن تمتع هر که برخورد بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان حج وعمره در
سفری واحد بطریق تمتع فما استیسر پس بر وست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی که
آن که قربانی ... است در جمع میان این دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن
قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس بر وست روزه داشتن سه روز پیوسته یا گسسته
فی الحج در ایام حج یعنی وقت اشتغال المتمتع باعمال الحج بعد الاحرام وقبل التحلل والافضل
آنست که روز عرفه روز نهم باشد مقدم بر ترویه روزه دارد ودر داشتن این روزه در ایام تشریق
وسبعة وبر وست هفت روز دیگر اذا رجعتم چون باز گردید بوطن خود وقبل از
رجوع جایز نیست بمذهب شافعی وبقول حنفی رجوع فراغت باشد از اعمال الحج
واهالی تلک این ایام که سه وهفت بود عشرة کاملة ده عدد است تمام یکی از مواضع
طعن ملاحده قرآن را آنست که لفظ کامله موهم است بآنکه عشره غیر کامله باشد یا آنکه عشره

بود و دیگر آنکه این جمله مرموزانست که ثلاثة وسبعة عشرة بود پس ذکر او از قبیل ایضاح واضحات
وتحصیل حاصلست وعلما درین دو جواب گفته اند که این بطریق تاکید است و تاکید نظیر بسیار دارد
در کلام عرب قال تعالی ولا تخطه بیمینک وقوله تعالی ذلک قولهم بافواههم ومثال این آنست
یا آنکه خطاب با عرب است وایشان اهل حساب نبوده اند پس ذکر کامله قاطع ریب ایشانست
درین عدد یا آنکه واو در سبعة بمعنی او باشد وغرض کی این دو عدد وقوله تعالی مثنی
وثلاث یا آخر بمعنی او باشد یعنی فکلوها یا مراد آنکه این عشره کاملست در جزا یا در اقامت
بجای هدی وحقیقت آنست که مجرد از صیام ثلثه ایام در حج ودون سبعة ایام بعد از رجوع
بیت درینان آنکه این طاعت کامله باشد ترتیب نزد خدای تعالی آنکه کامله ذکر فرموده دلالت
کرد بر آنکه این عبادتیست در غایت کمال چه صوم مختص است بتشریف اضافه الصوم لی و حج و عمره نیز
اختصاص یافته واتموا الحج والعمرة لله پس این عبادت را مزید خصوصیتی باشد یعنی بجای آنکه
چون بعد از ادای حج و عمره که عبادت خاصه اند بصوم فرمود که طاعتی مختصه است هر آینه
کثرت ثواب و رفعت درجات خواهد بود و درین تقدیر لفظ کامله ضرورتست تا دلیل کمال
وتعظیم حال این عبادت باشد ذلک این حکم واجب از هدی یا صیام یا آنکه تمتع وقران
لمن لم یکن اهله مرکسی راست که نباشد اهل او حاضری المسجد الحرام حاضران مسجد حرام
یعنی مکی نباشد وآنکه بمسافت قصر دور باشد درین کلام بسکون اهل او مکه
داد چه ظاهر آنست که مسکن ایشان اهل اوست و بدین آیه فهم شد که آفاقیان بهره و عبادت
حج و عمره متمتع میتوانند شد در اشهر حج و اهل حرم و غیر ایشان حج افراد یعنی میتوانند کرد
واتقوا الله و بترسید از خدای در اوامر و نواهی خصوصا آنچه در باب حج صادر شد محافظت
نمایید واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی شدید العقاب سخت عقوبت است بر ترک
اوامر و ارتکاب مناهی الحج زمان حج اشهر معلومات ماههای شناخته شده مشهور است
و آن شوال و ذوالقعده و ده روز از ذی الحجه تا شب نحر تا وقت صبح بمذهب امام شافعی
رحمه الله اما امام اعظم رحمه الله روز نحر نیز در شمار آورده بدین دلیل که اشهر صادق آید از اقامه
بعضی است در مقام کل یا اطلاق جمع بر ما فوق واحد و مالک تمام ذی الحجه را از اشهر حج دانسته
و این توقیت عدم انعقاد احرام است در غیر آنها بمذهب شافعی و کراهت آن نزد حنفی
نفس آبادی فرموده که حق تعالی وقت عبادت تعیین کرد تا بنده پیش از رسیدن آن ساعت
و آداب عبادت متعبد شود و وقت معرفت متعین نساخت تا بنده بر خود در آن نظر هیچ
حالی بگذارد و اوقات عزیز خود را مغتنم دانسته مراعات نماید که بهیچ چیز صرف نفرماید بیت

سر مقصود را مراقبه کن ❁ نقد اوقات را محاسبه کن ❁ باش در هر نفس ز اهل شعور ❁ که بغفلت
گذشتن است با حضور فمن فرض پس هر که فرض کرد لازم کرد بر خود فیهن الحج درین ماهها حج را به
تلبیه و سوق هدی بقول حنفی و به نیت و احرام بمذهب شافعی فلا رفث نیست سخن فحش
یعنی باید که از جماع و مقدمات و تعریض آن بمواضعه و مواعده پرهیز کند یا سخنان نافرجام و کلمات
بیهوده نگوید ولا فسوق و از حد شرع خارج نشود و هیچ محظوری را ارتکاب نکند و گویند
فسوق قذف است و نام نهادن بالقاب و در حدیث صحیح بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده است که
هر که حج خانه خدای بجای آرد و رفث و فسوق از وی نبیند پاک از گناهان خود بیرون آید چون روزی که
مادر او را زاده ولا جدال و باید که جدال نکند با خادمان و رفیقان و خصومت نورزد
فی الحج در ایام حج و غرض جدالیست که مفضی باشد بزوال تالف و ایقاع کینه در سینه
اما جدال بر وجه نظر در امری از امور دین بدلایل و براهین حظری نیست و گویند قریش با یکدیگر خصومت
میکردند در منا و هر یک میگفت حج من تمامتر و بکار آمدنی تر [illegible] حال ایشان نهی میشود و
امام مالک رحمه الله در موطا آورده که جدال آن بود که قریش در مشعر الحرام وقوف میکردند بغیر عرفه
در موضعی که قزح گویند و سایر مردمان بعرفات می ایستادند و هر یک میگفت آنچه ما بر آنیم صواب
و بصلاح اقرب است ایشان را ازین مجادله منع کرده فرمود وما تفعلوا و آنچه میکنید
من خیر از نیکوئی یعنی از نیکوکاری بطاعات یا اجتناب از منهیات یعلمه الله میداند آن را خدای
در ضمن این سخن وعده است بپاداش تمام و جزای کامل چنانچه در عرف گویند که فلان کار بد تو
میکنی میدانم یعنی دانم که با تو چه باید کرد وتزودوا و توشه برگیرید سبب این امر آن بود
که قومی از اهل یمن بی استعداد زاد و راحله قصد حج کردندی و متوکلیم گفتندی و چون بمکه آمدندی
و در مکه احتیاج خویش پیش حاج رفع نمودندی زبان سؤال بگشادندی و بغصب و فسوق
وسالوس هتک ناموس کرده مقامات و کرامات نابوده خویش را اهل موسم خواندندی و استعداد
زاد و راحله بدان حیله حاصل کردندی حق سبحانه فرمود که زاد بردارید تا بر دیگران
گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین زادها تقویست یعنی پرهیز از سؤال و طمع کاذب که
صاحبش را در ورطه خواری افکند و مضرت او بر رفقا و غیر ایشان تعدی کند مخلص معنی آنکه
توشه ها آنست که شما را باز دارد از سؤال مردمان و پرهیز فرماید از تشویش دادن ایشان عرفا
گویند بعد از آنکه بهترین زادی زاد سفر آخرت است بهترین زادی هم آماده باید
و اشارتیست با آنکه زاد بتقوی بتشریف نسبت امام قشیری رحمه الله علیه گوید
تقوی عوام دور شدنست از گناهان و تقوی خواص بیگانه گشتن از ما سوی الله

الام بپرهیزد بروضه رضوان شد علیکم از اغنیا اجتناب کند بمشاهده لقا مشرف کرده ای عزیز
توشه راه دنیا طعام و شرابست و توشه راه آخرت تقوی و اجتناب از دنیی برای بقاء آنها
وزاد عقبی برای صفاء ارواح توشه دنیا از عذاب سموم منقطع کرده فانیست خلاص دهد
توشه عقبی از عذاب معلوم دائم که محنت جدائیست نجات بخشد در زاد دنیی لذتیست ممزوج
بالام و آفات در زاد عقبی نعمتیست خالص از شوائب کدورات توشه دنیا سالکرا برساند
بمقصد فانی و توشه عقبی سالکرا واصل کرداند بعز ابدی با زاد دنیی ازان عوامست و توشه
تقوی ازان خواص اما خواص را زاد دنیی جز یاد دوست نیست ع کفا المطایا بذکراک حادیا
ای سعادتمند توشه درد در راه عشق بر توان بردن بی زاد شوق در مرحله محبت طی نتوان کرد ب
زاد راه عاشقان درد دلست و سوز دل. راه این کوی است بس الله کم دارد عزم راه. و اگر کسی
گوید تقوی امری عدمیست یعنی اجتناب از محظورات و خطیات پس چگونه زاد توان شد
و توشه چیزی موجود باید جواب آن گفته اند که اگر چه تقوی امری عدمیست اما مقتضی فیوض
وجودیست چنانچه صیقل زنگی از آینه بزداما روشنی پیدا آرد و آینه هر گاه متجلی شود هر صورتی که
محاذی آن افتد در و متجلی کردد و فیض صور از جهت محاذات انقطاع نیابد پس برهمین قیاس تقوی
صیقلیست که اگر چه زنگ از آینه دل میزداید اما او را مستعد قبول صور معانی میکرداند در
صیقل ازان روی منکر که ترکی بانیست میسازد اما ازان وجه ملاحظه کن که روشنائی را وجود
مینهد بیت جان من بی نور تقوی روشنی دل مجوی / زانکه گر صیقل نباشد تیره ماند آینه
واتقون و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقل خطاب با عاقلان کرد
بکه هر که عقل ندارد نترسد و متقیان یا اهل قشورند یا ارباب لباب تقوی که وقف اول مجاهده
تکالیف و منزلات و تبدیل آن بطاعات و مبرات و تقوی طایفه ثانیه مجانبت از لذات و شهوات
خود و قیام بصفات حضرت احدیت محققان اتفاق کرده اند و قایلات و مجال المتقی اند بر ...
یا خود را وقایه حق کرداند یا حق را وقایه خود سازند و حقیقت این سخن بروجهی که صاحب نقد النصوص
خلوت خلال بیانات معلی مفارقة ارباب الخصوص بتحقیق فرموده آنست که افعال و اقوال آدمی ...
در محامد و مذام پس متقی آنست که در نسبت محامد حق سبحانه را وقایه خود سازد و در اضافه مذمه
فضایل و کمالات بحضرت او کند تا سلوک مسالک ادب و انتهاج مناهج علم بتقدیم رسانیده باشد
و در نسبت محامد بحق از ظهور انانیت و تقید بقید هستی خلاص یافته و در اضافه مذام خود را
وقایه حق سبحانه کرده اند زیرا که توحید اگر چه مقتضی اسناد خیر و شر است بحق سبحانه اما اگر سالک
پیش از طهارت نفس هر دو را بحق اسناد کند بیم که در وادی اباحت هلاک شود و اگر بعد از آن ...

نماید بالملائکة تادیب موسوم کرده و معنا از تصوف بر ادابست ع طرق العشق کلها آداب
و حضرت شیخ قدس الله سره در بعضی از مواضع فصوص متقی را کسی داشته اند که حق تعالی
وقایه خود کرفته باشد در ذات و صفات و افعال یعنی افعال او در افعال الحق فانی شده باشد
و صفات او در صفات حق مستهلک و ذات او در ذات حق مستتر ع لنزیه عن دهری بظلها
ع عشق تو مرا نهفت در سایه خویش والی هذا المعنی اشار بیت گم شدن در گم شدن دین منست
نیستی در هستی آیین منست گم شدم چون سایه اندر آفتاب با وجودی کل در اجزای کل
و بجهت دقت معنی تقوی بوجهی که جز عقلی که از شوائب هوا مصفی باشد روشن نکردد لا بد
را کار باب عقول الخالصة مضاف اند چه لب هر شیء خالص اوست تخصیص داد بدین خطاب والله
اعلم بالصواب و بعد از امر بتزود حاجیان را حل متاعی بایدبرد جهت تجارت و معامله مباح کرده
و فرموده لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه طلب کنید در
موسم حج فضلا روزیی من ربکم از پروردگار خود بواسطه معاملات و وقوع
ازدحام در تجارات یعنی از خرید باحوال که بحج آمدند می گفتند داج لاحاج داج آنرا گویند که
سود و مال دنیی حاصل حق سبحانه فرمود که سود و معامله ایشانرا از فریضه حج بهره نمیبازد
و از وقتیست که مقصد اصلی و مقصود کلی او حج و زیارت باشد نه بیع و تجارت و گفته اند در
جاهلیت بازارها عکاظ و مجنه و ذو المجاز اهل حجاز و حاضران موسم حج را جای تجارت بود چون
بنا نوار اسلام بر خاص و عام تافت و عالم در رسم شرع را باهتمام سید انام علیه افضل الصلوة
والسلام نظام و انتظامی پدید آمد معاملات سود ای دین کراهت شمردند از کجا دانستند
در اقامت آن بازارها بر قرار نماند پس از بیوع و تجارات که معهود ایشان بود رجوع کرده گفتند
در آنست که وقت ادای حج در ضمن تجارتی که در آن سود آخرت نباشد مشغولی نمودن و اعمال بر
منافع دنیوی ممتزج و مختلط نکرده حق سبحانه بحکم کرم آنرا بر ایشان مباح کرده رخصت تجارت
داد و مصطفی صلوات الله علیه ایشانرا وعده مغفرت فرمود چنانچه در احادیث آمده است
که حق سبحانه در روز عرفه حاجیانرا خالص بیامرزد و در شب مزدلفه حاجیان خواهنده
خلعت آمرزش پوشانند و برون زمناسترها از اهل فرع مغفرت بدار آرد و در جمع عقبه کمایابند
و خواهند که تا از آنها بعفو عمیم بهره مند کرداند و در بین موقف هیچ کس از گویند کان لا اله الا الله
حاضر نشود مگر او را بیامرزند فاذا افضتم و چون بکردید من عرفات از موضعی که آنرا
عرفات خوانند و وجه تسمیه آن گفته اند که آدم و حوا یکدیگر را آنجا شناختند یا جبرئیل علیه
آدم را آنجا مناسک شناسا کردانید یا ابراهیم علیه السلام تعریف آن موضع کرده بودند

و چون حد بدید شناخت یا امر فرمان ازدهان موضع تعارف حاصل آید یا حاجیان انجا که افتاده
خود اعتراف کنند یا عرفات موضع بلندست و اغلب بلندیهاست که در فرمان بآن روند و در بعضی
اخبار آمده که بسیار گناهان باشد که هیچ کفارت آن نبود مگر وقوف بعرفات و هیچ وقت
نیست که شیطان نومیدتر باشد در زمانی حقیرتر از آن وقت که حاجیان در عرفات بایستند از
بسیاری رحمت و فضل خدای که بر سر ایشان باران کرده در کشف الاسرار آورده که جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و خضر علیهم السلام هر روز عرفه در عرفات حاضر آیند جبرئیل گوید ما شاء الله لا قوة
الا بالله میکائیل گوید ما شاء الله کل نعمة من الله اسرافیل گوید ما شاء الله الخیر کله بید الله خضر گوید
ما شاء الله لا یدفع السوء الا الله و در بعضی روایات آمده که هر که روز عرفه بعد از نماز دیگر این کلمات
را صد بار گوید در هر یکی کرامتی مخصوص و رحمتی که رب العزة بر اهل عرفات ظاهر کرده است دعوی
با ایشان است و واقفان عرفات بعد از فرو شدن آفتاب روی بمنا آورند و حق سبحانه
میفرماید که چون بگردید از عرفات **فاذکروا الله** خدای را یاد کنید بتهلیل و تلبیه **عند المشعر الحرام**
نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست که امام آنجا ایستد میان دو کوه میان جبلین مزدلفه تا بموقف قزح
مگر محسر [illegible] مشعر الحرام و متد [illegible] فاضلتر باشد و مشعر حرام نزد محققان حرم
دلست که بوصول باشد اطمینان بغیر یاد حق الا بذکر الله تطمئن القلوب **بیت**
ای یاد تو حل کننده مشکل ما • وی یاد تو آرام خاطر دل ما • ای عزت سعادت تا ابدی و دولت سرمدی
بحمد و ذکر خدای [illegible] تعالی و تقدس و جلال [illegible] اسرار [illegible] وجود
انسان [illegible] واقع شرح قدرت [illegible] نهایت لطف و کرم ایجاد بواعث [illegible]
ذکر [illegible] غافل شود [illegible] باشند و [illegible] بواعث [illegible] انعام او ضعیف شد
[illegible] باشد [illegible] چون اوقات صلوات و صباح و مساء و ضحی یا
اسبوعیه چون جمعه و خمیس و اثنین یا شهریه چون غره و ایام بیض یا سنویه چون رجب و
شعبان و رمضان و عرفه و عاشورا و ایام معلومات و معدودات و امثال آن اما مکانی
مساجد بلاد باشد و معابد متبرکه و از آن همه فاضلتر خانه کعبه است و مسجد الحرام و مرقد النبی
و مسجد مدینه و مشاهد [illegible] که عرفاتست و مشعر حرام که مزدلفه است اینها مذکر است و لهذا حق
فرمود که در مزدلفه ذکر گوئید و دیگر بار امر کرد که **فاذکروه** و یاد کنید او را یاد کردنی نیکو **کما**
هدیکم همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج یا اول بتوحید یاد کنید خدا بجهت شما را بهدایت
یاد کرده مکرر از ذکر برای مبالغه است یا مواصلة ذکر یعنی ذکری متعاقب ذکری یا ذکر اول صلوة مغرب
و عشاست که با هم جمع کنند در مشعر الحرام و ذکر ثانی [illegible] در موقف مزدلفه کنند

یا ثانی بمعنی شکر است او را فرمود که خدا را یاد کنید بحمد و ثنا او را و شکر گذارید بر آنکه شما را راه
نمود بذکر خود و رفع مظنه آنکه ذکر مخصوص بدین بقعه است یعنی چون ذکر را مقید کرد بمشعر الحرام
و دیگر بار فرمود که یاد کنید او را در همه مکانها و زمانها در مزدلفه و منی **و ان کنتم** و بدرستی
که بودید شما **من قبله** پیش از هدی یا هادی که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم **لمن**
الضالین از جمله راه گم کنندگان بعبادة و مذکر ارکان شرایع **ثم افیضوا** پس بازگردید
یکجا [illegible] خطاب با قریش و حلفاء ایشانست که همه عرب با وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه
واقف شدندی و گفتندی ما اهل حرمیم و عرفه از حل است تعظیم آن بر ما لازم نیست و بدین
صورت ترفع کردندی بر خلق و استنکاف نمودندی از مساوات موقف [illegible]
انگشتندی باز آنکه ما خاصه این شهر بوده سکان و مجاوران حرم با دیگران چگونه همراه توانیم
شد حق سبحانه ایشانرا نهی کرد و فرمود که همه بجمع باز گردید **من حیث افاض الناس** از آنجا که باز گردند
همه مردمان یعنی سایر عرب یعنی آنست که افاضه از عرفات رسمی قدیمست تغییر مدهید و
گفته اند مراد از ناس ابراهیم است تنها چنانچه [illegible] دیگر گفته ان ابراهیم کان امة و مقصود
ازین اشعار قریش باآنکه افاضه از عرفات طریق ابراهیمست شما نیز بدان روید و در بعضی تفاسیر
ناس آدمست و لکه در شاذه ناسی [illegible] خوانده اند مؤید این معنی است [illegible] و اجتماع در عرفا
و وقوف بجهة ازالة اختلاف نفوس و اتمام ایتلاف قلوبست و منع قریش از تعظم جهة سلطان
[illegible] و دیگر اقامت رسم جمعیة که الجماعة رحمة و یکی از فواید [illegible] در موضع جمع
اجتماع نفوس کثیره [illegible] صورت تا هر یکی از دیگری فایده گیرد و کیفیت
کسب فضایل از بعضی دست دهد و جمع [illegible] که لازم تعارف روحانی است حاصل آید
و در حقایق [illegible] گوید مراد از ناس حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم و جمیع معرفان
بارگاه کبریا از انبیا و اولیا و معنی چنین است که ای طالبان انوار جمال و جلال و متعطشان زلال
وصال که بسعی تمام و جهد لا کلام دولت وقوف بعرفات عرفان و سعادت وقوف بر [illegible]
یافته اید چون از عرفات معرفت افاضه نمائید باید که بطریق خاص [illegible] باشید که [illegible]
حقوق ربانی [illegible] استیفاء حظوظ نفسانی و بعد [illegible] طریق تحقیق [illegible] ع
زآنکه تنها رفتن اندرین بغایت مشکلست **واستغفروا الله** و طلب آمرزش کنید از خدای بر مخالفت
که کرده اید در سنن ابراهیم **ان الله** بدرستی که خدای **غفور** آمرزنده است گناهان گذشته شما را
رحیم مهربانست با کسی که حج گزارد اهل اشارة گویند [illegible] اشارة بعلم [illegible] است [illegible]
[illegible] نامه سیاه و هر که [illegible] گذارد حرم خود را جای حلم خداوند [illegible] بدان کرم

اگر چه گناه کردی اما چون پناه بدرگاه رحمت من آوردی عفو نمودیم تو جرم آمد از من حلم آید تو آن
کردی که سزای تو بود من آن کنم که شایسته من باشد این تو نابکاری از من آمرزکاری از تو خطا
از من عطا تو جنایت از من عنایت از تو دم از من کرم بیت ای که کار از تو آن آمد که درخور
تو بود ورمن آن آید که باشد لایق فضل لطفم وَإِذَا قَضَيْتُمْ چون بگزارید و بجای آورید
مَنَاسِكَكُمْ کارهای حج ولوازم آنرا فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید و ثنا گویید خدای را كَذِكْرِكُمْ
همچون یاد کردن شما آبَاءَكُمْ پدران خود را رسم جاهلیة آن بود که اشراف قبایل عرب بعد از
فراغ مناسک در بیشتر حرم یا مابین مسجد منا و جبل الرحمة بایستادند و برفعت نسب و شهرت
حسب پدران مفاخرت کردندی و بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف ایشان مباهات نمودندی
آیت آمد که همچنانکه پدران خود را ذکر میکنید خدای خود را ذکر کنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا بلکه فراوان تر
و بزرگتر از آن یعنی یاد نعم خویش را افزایش دارید و ذکر عظمت و کرامت آفریننده خویش بیشتر کنید که
پدران شما را چون مناقب و مآثر اختصاص داده بر ایشان جهد در ثنا نمائید اولی باشد از ستایش
و بالجمله کرام و بزرگ حضرت سبب نجات و انتفاع کرده و ذکر را استحقاق موجب نجه و کبر و دلال
بود و این از آن ملکا است که در مجبه حمد کرد که هلاکت است و زد انوی عز و عرض از اراد ذکر پدران
مبالغه است که ذکر ایشان چه گونه ملول نمیشود از ذکر ایشان دوه و غالب احوال او را یاد میکنید بر خود
میفرمایند که او را یاد کردن من ملول مشوید و پیوسته یاد من باشید یا آنکه آباء را بخطاب و غیبت
یاد میکنید در وقت غیبت با افتخار و هنگام خطاب با افتقار من اتر برین وجه یاد کنید که افتخار
بندگی من سبب دولت دارین است و افتقار بدرگاه بی نیازی من موجب حصول سعادت
نزد آنان یاران وجه که آباء را بمفاخر نسبی و مالی و جاهی یاد میکنید من را بمآثر عظمت و کبریا و قدرت
و عزت و صفت کنید همچنانکه پدران را بیکانگی میستایید و انکه کس را از شما بدر بعد انساب کند
با خیر شوید مرا بیکانگی بستائیش نمائید و بانساب شریک بمن رضا مدهید یا آن معنی که
اقرار دارید بوجود آباء و سبب بودن ایشان در ظهور وجود خود اقرار کنید بهستی من که واجب الوجود
و موجد من باء و ابناء یا آنکه اگر کسی پدر شما را سخنی بی ادبانه گوید بر وی خشم میگیرید بلکه
که زبان جرات گشاده انساب که عقوبت کند من سبکت غضب کنید یا چنانکه پدران از زمان مهد
مراقب زمان وطفولیت کند یا آنکه از احسان پدر میکنید و او را مربی خود میدانید و حال آنکه
که او واسطه آلتی بیش نبوده محسن حقیقی مرا دانید و مربی خود مرا شناسید پدرها مادر
چه میباید آنکه تو نشینید من از نعمت و اسباب آنچه تامی باید و جمعی که شاید بتو میرسانم پدر
بحفظ تو قیام مینمود و گاهی نیز از تو غافل بود و اهل خوش و من همیشه نگاه بان و حفیظ تو بوده ام

بنده دعا کردن حاجات تو فهمیده ام و من بکمال کرم دعا میکرده ام پدر در دفع غموم
و هموم از تو عاجز بوده و من کشف کروب تو می نموده ام پدر در وقت نافرمانی بر تو خشم میگرفت
و من با وجود عصیان روزی بتو رسانیده ام بلی احسان و تربیت مرا یاد کردن اولیست باید که
که چنانچه از پدر گستاخ وار چیزی طلبید بکرم من نیز اعتماد نموده در وقت سوال انبساط نمائید
که من خواهم که کار او دوست میدارم در اخبار آمده است که موسی را علیه السلام هر چه بد
بودی حق ملجی که در ذلک فکند از حق تعالی درخواست یا چنانکه اطفال رجوع به پدر
میکنند و جز او دانند دیگری را در مصالح خود نمی دانند و صلاح کار خود با او میگذارند شما نیز کار خود
بحضرت من نموده کار دین و دنیای خود بمن تفویض کنید مصلاح دو جهانی بکرم فلاح خود
از من طلبید یا چنانچه اول باری که طفل زبان می گشاید یا اب یا اب میگوید شما نیز چون زبان
بگشایید یا رب یا رب گویید بهر باری که طفل یا اب گوید از پدر نفع ختمی یابد شما نیز بهر باری که
زبان بر یا رب بگشایید حق سبحانه بنوازد شما را و دعا بر او فرماید بیت انکس نفسی یاد حق
نیاید الا که در نه حق بر وی بگشاید ذکر دیگران مکن با یاد خدا یاد دیگری کنی کو نماید و تقی
تخصیص ذکر آبا بدو نام آنست که ذکر آبا از روی تعظیم و احترام و اهتمام باشد و ذکر الهی نیز
و نیز شاید بر خدا را بتعظیم تمام یاد کنید مانند خداوند رضای او مطلبید بخلاف آنکه اندکی از
حث بر طلب تو فیق و آورد ندجنانچه میفرماید فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان مَنْ يَقُولُ
کسی هست که از حق تعالی متاع محقر دنیا مطلبد و میگوید رَبَّنَا پروردگارا ما آتِنَا بده
ما را فِي الدُّنْيَا در دنیا فلان نعمت و فلان چیز و ذکر مفعول نکرد زیرا که مطلوب ایشان استحقاق
آن ندارد که بذکر آن التفات کنند بعضی آرند که اینها مشرکان بودند که شتر و گوسفند میخواستند
و برده می خواستند و چون ایشان را بعث و نشر اقرار نبوده نظر بر دنیا مقصور داشته اند
گویند جمعی از اهل ایمان بودند که مطمح نظر ایشان دنیا بود و این از ایشان خطائی عظیم شمرده
که بحطام دنیا از نعیم عقبی مشغول گشتند لاجرم در آخرت بحرمان موسوم شدند چنانچه گفت
وَمَا لَهُ و نیست کسی را که دعای بدینها خواهد فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ
نصیبی و بهره اگر این دعا گویان مشرک اند خود ایشان را مطلقا از نعمت و کرامات بهره نیست و اگر
مؤمن اند بهره چنانچه دیگر اهل ایمان را است نباشد وَمِنْهُمْ و از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی
که گوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا در این سرای حَسَنَةً
نیکوئی یعنی توفیق طاعت وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای حَسَنَةً نیکوئی یعنی تحقیق
وَقِنَا و نگاه دار و بازدار ما را از عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ آن دعائی است جامع من

جمیع مطالب دنیا و آخرت را و از انس رضی الله عنه منقولست که اکثر دعا حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم این بودی در تفسیر کبیر آورده که انس بن مالک رضی الله عنه گفت
بسیار دعا کن این آیت خواند گفتند در افزای همین آیه اعاده کرد بار با مبالغه نمودند که زیاده کن گفت
دیگر چه میخواهید خیر دنیا و آخرت برای شما در خواستم ای عزیز اند میان اخوان دو سرای جای بیت
چون حسنه هر دو سرای یابند نهایت عطا رسیده باشد و علما در دین و حسنه سخنانست
امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه نقل کرده اند که حسنه این جهان زن صالحه است که مدد معاد
و سبب صیانت باشد و حسنه آن جهان حور است رضیه مرضیه که دیدن جمال او روشن کرده
وعذاب النار حقیقتا شایسته نابایسته که ازو نکو و در دنیا خوی او پیوسته آدمی در عذاب
بود بیت زن بد در سرای مرد نکو ۰ هم درین عالم است دوزخ او ۰ زنهار از قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار ۰ و گفته اند حسنه این جهان قناعتست و آن آن سرای شفاعت ۰ یا
محمد ارفع راسک ۰ ایجا رفعت رتبه کرام ۰ ایجا طیب معیشت ۰ ایجا نعیم بی مشقت ۰ ایجا سعت روزی
ایجا فوز و فیروزی ایجا رزق حلال ایجا فیض جلال ایجا عافیت ایجا عفو از خطایا ایجا اولاد ابرار
ایجا مصاحبت اخیار ایجا فرح جنان ایجا دخول جنان ایجا تلاوت قرآن ایجا روح و ریحان ایجا
استقامت بر ورش سنت ایجا کرامت وصول بدرجات جنت ایجا اخلاص در اعمال ایجا خلاص
از اهوال ایجا ثبات بر ایمان ایجا وصول بروضه رضوان ایجا تسلیم ایجا جنة النعیم ایجا رضا
ایجا توفیق عمل ایجا صحبت صالحین ایجا مرافقت انبیا و مرسلین ایجا شهود انوار ایجا روح ایجا
ایجا علم و عبادت ایجا حسنی و زیادت ایجا توفیق خدمت ایجا تحقیق معاملت ایجا حلاوت عبادت
ایجا ذوق و لذت و مشاهده ابو القسم حکیم فرموده که حسنه این سرای حیات با سعادتست و مرگ
بشهادت و حسنه آن سرای بعثت با خبر بشارت و جواز بر صراط بسلامت در لطایف قشیریه
مذکورست که حسنه که تمام حسنات دینی در ضمن او مندرج باشد حفظ ایمانست و حسنه
که مجموع حسنات آخرت را شامل بود غفران و در بحر الحقایق آورده که حسنه دینی نعم ظاهر
و آن شامل باشد همه سعادات را خواه روحانیه چون علم و عمل صالح و خواه جسمانیه چون صحت
و جمال و خواه خارجیه چون جاه و مال و حسنه آخرت نعم باطنه است چون اصناف کشوف
مشاهدات و انواع قربات و مواصلات و عبور بر مقامات بتعاقب جذبات و ترقی
این جهان اعراض انسانست و حسنه آن جهان ترک اشتغال بجان و عذاب النار آرزوی دنیا
و آخرت و عرفا برآنند که حسنه دنیا آنست که ترا از تو برهاند و حسنه عقبی آنکه بشهود جمال الله
وعذاب النار آتش هجران و حرمانست که عظیمترین و سوزنده ترین همه نیرانست بیت

وز دوزخ ترسی ای زاهد من از سوز فراق ۰ ما قرین هجر از آن آتش بسی سوزان ترست
ای درویش اگر کسی دنیا خواست بعطا پیوند او اگر دید عقبی هر دو طلبید از در دریغ نداشته
و هر که حقیقت رضا شناخت خواند و وقت سئوال و مطلب را خود بر هیچ میل کرده
روی طلب بمعنی آورده خلعت عطیه افضل ما اعطی السائلین بر قامت همت ایشان راست
آمد بیت مردان ره عشق ترک دنیی کردند ۰ دنیی چه بود که میل عقبی نکنند ۰ ناخواسته هر
دو سرا را بدیشان دادند ۰ وز دوستی بجز دوست تمنا نکنند ۰ اولئک آن گروه که خیر دنیا و آخرت
طلبند لهم مر ایشان راست نصیب بهره مما کسبوا از آنچه در خواست کردند دعا
کسب گفت بلی اگر علت و اند عمل کسب تفسیر کشاف ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مردی
نزد رسول خدای صلوات الله علیه آمد و عرض رسانید که پدرم شربت کل نفس ذائقة
الموت چشیده است و حج اسلام نکرده او را [illegible] اگر از وی حج بگذارم چگونه باشد حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آن صورت را بپسندید و تشریف اجازت ارزانی داشت دیگری
بازی معروض گردانید که یا رسول الله مادر من هیچ حج نگذاشت او را آمد که هر اینه ایشان
از آن عمل نصیبی خواهند بود در کشف الاسرار آورده که هر که بنیابت حج گزارد اجر آن میان وی
و میت مشترکست و در تشویق الحرمین از جابر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت صلوات الله
علیه فرمود که هرکه از پدر و مادر حج بگزارد حج ایشان مقتضی کرده و او را فضل ده حج باشد
و تبدیل خدای تعالی از ابرار نوشته شود والله و خدای تعالی سریع الحساب زود شمارست
بمقدار لمحه شمار همه خلقان بکند با وجود کثرت عدد و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرت
و گفته اند اعلام کند ایشان را بما لهم و ما علیهم بدان معنی که در یک آن علم ضروری بیافریند که
مقادیر اعمال و کیفیت جزا و حساب آن را بشناسد یا کشف غطا که ینظر فی العین بامر کرد
بنما کار خود دانا و بینا کرده و اذکروا الله و یاد کنید خدای را فی ایام معدودات در روزها
شمرده که بقول اکثر ایام تشریقست و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و مراد از ذکر آنست که در دبر
نمازها [illegible] تکبیر گوید بسم الله والله اکبر و بقول اصح تکبیر است بعد از نمازها
و محل گفتن آن بمذهب امام مالک و امام شافعی رحمهما الله بعد از ظهر یوم النحرست تا بعد صلوة
صبح روز آخر ایام تشریق و نزد امام اعظم بعد از نماز صبح روز عرفه تا بعد از نماز دیگر عید که مجموع
هشت نماز باشد و بقول صاحبین که حالا فتوی بر آنست از صبح روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق بیست و سه
[illegible] تکبیر یک بار گوید و شافعی سه تکبیر [illegible] بعد از آن تهلیل و دو تکبیر و تحمید
فمن تعجل پس هر که شتاب کند و نماز [illegible] فی یومین در دو روز [illegible] دوازدهم

ذی الحجه **فلا اثم علیه** پس هیچ گناهی مر او را در تعجیل رفتن هست **ومن تأخر** و هر که
تأخیر کند و سه شب در منا باشد هیچ بزهی نیست و بعضی اعراب در جاهلیت تعجیل
آثم میگفتند و جمعی تأخیر را حق سبحانه فرمود که بر هیچ کدام وزر و وبال نیست و مطلقاً گناه
نباشد **لمن اتقی** مر کسی را که پرهیز نماید از صید کردن تا ایام تشریق منقضی شود یا آنرا که
در حج پرهیز کرده باشد از افعال ناشایسته یا نفی گناه مر کسی را ثابت که بعد
از ادای حج تقوی را شعار خود سازد و مرتبه المرء [illegible] کفارت حج او را حاصل شود تا
آخر عمر نگاه دارد **بیت** حاجی باید که چون [illegible] آید [illegible]
هر کاری که از طریق تقوی دور است البته [illegible] و موید این قول آنست که میگوید
واتقوا الله بترسید از خدای در بقیه عمر خود **واعلموا** و بدانید **انکم الیه تحشرون**
بسوی او محشور خواهید شد و [illegible] مجازات و [illegible]
جمع خواهند کرد [illegible] ظاهر و باطن خود [illegible]
صفت نفاق [illegible] منافق [illegible] چنانچه [illegible] **ومن الناس** و از مردمان
هست **من یعجبک** کسی که خوش آید ترا ای محمد یعنی ترا عجب نماید **قوله** سخن گفتن او و آن اخنس
ثقفی بود که بحضرت رسالت صلوات الله علیه آمده و مردی شیرین سخن خوب صورت بود
ظریف منظر و [illegible] در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم خوش آمده و حرکات [illegible]
او [illegible] اسلام [illegible]
کثیر و [illegible] خدمت [illegible] اطاعت [illegible] سوگند یاد کرده خدای را گواه
و چون باز گشت [illegible] مدینه [illegible] زراعت [illegible] بسوخت و چهارپایان
مسلمانان [illegible] حق سبحانه این آیه فرستاد که کسی هست از مردمان که ترا در عجب افکند
سخن که میگوید **فی الحیوة الدنیا** در مصالح دنیا یا آنکه در دنیا از سخن او محل تعجبات [illegible]
در آخرت [illegible] از خوف حساب [illegible] **ویشهد الله**
و گواه می آورد خدای را برای تقریر صدق خود **علی ما فی قلبه** بر آنچه که در دل اوست یعنی
میگوید دل و زبان من یکیست **وهو** و حال آنکه او **الد الخصام** سخت ترین و ستیزنده ترین
دشمنانست [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] **واذا تولی** و چون برگردد از حضرت تو این منافق **سعی**
[illegible] **فی الارض** در زمین **لیفسد فیها** تا تباهی کند در آن **ویهلک الحرث**

[illegible] کند [illegible] **والنسل** و هلاک کند چهارپایان را **والله** و خدای **لایحب**
الفساد نمی پسندد معصیت و تباه کاری را لفظ فساد در نهایت فصاحت افتاده چه تباهی
خرابی باشد و قیام دنیا بحرث و نسل است چون هر دو در معرض هلاک افتد دنیا خراب
گردد [illegible] اهل ریاست که خود را بخلق نیکو نمایند و بر محک حقیقت
تمام عیار بیرون نیایند [illegible] منافقانست چه اعتبار عموم لفظ دارد نه خصوص
سبب [illegible] شامل است [illegible] تهدید [illegible] باشد [illegible]
[illegible] منافق [illegible] حکم کردند [illegible] فساد [illegible]
[illegible] منقطع [illegible] هلاک [illegible] نسل شود
چون منافق [illegible] القاء شک و شبهه در
دلها [illegible] **واذا قیل له** و چون گویند بدین منافق
اتق الله بترس از خدای **اخذته العزة** بگیرد او را حمیت جاهلیت [illegible]
[illegible] **بالاثم** [illegible]
[illegible] ابن مسعود رضی الله عنه [illegible] از خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] فاروق [illegible] عمر [illegible]
[illegible]
[illegible] **فحسبه** پس بسنده است مر او را **جهنم** و آن نام آتشیست [illegible]
[illegible] **ولبئس المهاد** و هر آینه بد [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] حضرت رسالت
صلوات الرحمن علیه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حق سبحانه [illegible]
حکم [illegible] خضوع و خشوع [illegible] آیت [illegible]
[illegible] آیت [illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] بر [illegible] صلوات الله علیه
[illegible] اسلام [illegible]
قواعد ایمان و اسلام و شرایط صلوة و صیام [illegible] حضرت [illegible] فرمود جمعی را

تا من دهد که بقبیلهٔ ما آیند و مسلمانان را شرایع و احکام دین تعلیم نمایند حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
ده نفر را از میان اصحاب اختیار فرمود و عاصم بن ثابت را بر ایشان امیر ساخته ببلاد هذیل
روانه ساخت و ایشان برجیع رسیدند بکام کروهی کفار بر ایشان افتادند و هشت تن را شربت
شهادت چشانیدند زید بن دثنه و خبیب بن عدی را اسیر گرفته بمکه بردند و بعوض [illegible]
که در دست مکیان داشتند بدیشان داده اسیران خود را باز ستدند و اولاد حارث بن
نوفل خبیب را گرفته محبوس ساختند و خبیب از اولیا؛ کبار بوده و از وی خوارق عادات مشاهده
کرده اند القصه روزی که او را می‌کشتند التماس کرد تا او را فرصت دهند بکذاردن دو رکعت نماز رخصت
یافت بخضوع و خشوع تمام آنرا ادا کرد بعد از آن بر دارش کشیدند و در آن حال کافری
سلامان نام با مدد نیزه بر سینه وی نهاد خبیب گفت اتق الله آن کافر را عرق جاهلیه در حرکت
آمد نیزه چنان بفشرد که سر سنان از پشت خبیب بیرون آمد و در ینابیع آورده که چون
خبیب را بردار کشیدند آتش شوق جمال محمدی در دلش شعله زدن کرفت رو بدیار [illegible]
فرستاد و گفت ای [illegible] قدوة جبرئیل [illegible]
شوق خبیب [illegible] مسافت منقطع کشته خبیب از بالای دار
مبارک سید مختار را مشاهده فرمود و تحفهٔ سلام نثار خیر الانام نمود و مهتر عالم صلی الله علیه
و آله و سلم خبیب را بهمان حال دید جواب سلام کفت و وی را بار السلام بشارت داد بیت
دار خبیب دیدی و کردی بر او سلام • وان دار از سلام تو دار السلام شد • اما در اکثر کتب
سیر چنان آورده اند که خبیب بر بالای دار با حضرت عالم الغیب مناجات کرد و گفت
خدایا کسی ندارم که سلام و پیام من به پیشگاه نبوت رساند این کار بحضرت تو تفویض کردم تا سفیر
کرم را بفرمایی که این مهم باتمام رساند ملک جبار تعهد کرد که خبیب بر دار انشا کرده بود مضمون
که اینست شعر ابلغ عنی الآلهی بر حمته • رسول الله ما من سلامی و مقتعی بیت
پیک در کوی خدا الکومه بنما ناهانه • که حضرت نبوی ما سلام من برساند • و بعد از قتل خبیب بن
عدی مطهرش بر دار واکذاشته جهل کافر را بمحافظت آن کماشتند تا آیند و روند آن حال را تماشا
نموده آوازه باطراف و اکناف برند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از آن حال وقوف یافته
فرمود که آن کیست که خبیب شهید را از دار فرود آرد و من ضامن که او را در روضهٔ رضوان
مسکن و مقر معین و مقرر کردد زبیر عوام و مقداد اسود این کار را قبول کرده بمکه رفتند
هنگامی رسیدند که آن جهل پاسبانان از در خواب مستی از عالم بیخبر افتاده بودند بر آن جسم کرامی از دار
فرود کرفتند و با آنکه چهل روز از قتل او گذشته بود خون از تن او تازه می‌چکید و نخوشی شد

از آن میدیدند زبیر او را بر اسب خود بار کرده باز گشتند کفار خبر دار شده هفتاد سوار
فرستادند زبیر چون دید که لشکر رسید خبیب را بر زمین نهاد و فی الحال زمین او را
چون مادر مهربان در رحم رحمت جای داده اندیشه دوست و دشمن نهان ساخت و خبیب
بدین سبب بلیع الارض یعنی فرو برده زمین لقب یافت و کافران در محاربه بر صرفه ندیده
باز گشتند و حق سبحانه در شان این دو یار که جان در معرض تلف نهاده بودند آیه فرستاد
که ومن الناس و از مردمان هست من یشری نفسه کسی که می‌فروشد نفس خود را
یعنی بذل میکند جان را ابتغاء مرضات الله مر طلب خشنودی خدای یعنی مرضای حق
سجاله باشد ای شراء نفس بذل اورد و داه خدای والله و خدای رؤف مهربانست
بالعباد بر بندکان خود که ایشان را تکلیف عبادة میکند تا تشریف سعادت یابند جمعی
مفسران کویند این آیه در شان صهیب بن سنان رومی نازل شد و او از کبار صحابه است
عربی الاصل از قبیلهٔ عمر بن قاسط و در صغر سن بطریق غارت بدست رومیان افتاده بود
و در میان ایشان نشو و نما یافته بدین سبب رومی مشتهر شد و او بمکه افتاده چون حضرت
سید صلوات الله علیه هجرت فرمود او را خواهش شد متابعت آن حضرت در آن داشت که بنهان
از مشرکان هجرت کند کروهی از آن خبر یافته از عقب وی رفتند و در اثنا طریق بوی رسیدند
آغاز محاربه نمودند صهیب پیاده شد و تیری چند که در ترکش داشت پیش خود ریخته کفت
میدانید که من از همه شما تیر اندازترم اکر تیری بدست من است هیچ یک از شما بمن
عرض من نخواهد رسید و بزخم هر تیری یکی از شما را اسیر اجل خواهم ساخت و چون تیر نماند
بشمشیر تیز آهنین مقاتله خواهم انداخت و چون این نیز شکسته شود همه چاره عاجز کردم
توانید هر چه دست یابید پس ایشان کفتند ما را دلالت کن بمالی که در مکه نهان داری تا خود
از تو جدایی بجویی بار خود صهیب خبر کاه را نشان مال ایشان داد و رضای خدای و رسول را
بجهت او را تمام الجرید بیت بر در وصلش از بیستی و بحر • که وصلش عزیزانست و کار
هفتو صهیب بمدینه رسید جبرئیل این آیه فرود آورده و صورت ماجرا با سید المرسلین
باز کفت چون صهیب بملازمت حضرت رسالت رسید خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم
از روی مرحمت او را بکلمت خطاب فرمود که یا ابا یحیی ربح البیع سودای تو سود مند بود
و بدین مبایعت سرمایه راحت بدست آوردی پس آیه بر وی خواند و بدین تقدیر شری بمعنی
خریدن باشد یعنی مال بداد و نفس خود از کفار خرید در تلخیص آورده که آیه در باب آمر
معروف و ناهی منکر است که دل از جان بر دارد و کلمهٔ الحق اظهار کند و در حدیث آمده که

جهادی آنست که کسی سخن حق با پادشاه جور کند تا نگوید و او را از بیداد و ظلم کم راه و علویت
بر سر نزول عذاب الله که طرفه حکایت دلالت نماید آورده‌اند که حجاج بن یوسف بخدمت
شیخی مستجاب الدعوه رفت و گفت مرا دعائی خیر کن درویش گفت خدایا جانش بستان
بر دار او را و مظلومان را از وی حجاج برآشفت و گفت این چه دعاست که میکنی درویش
فرمود که این دعای خیرست ترا و همه مسلمانان را بیت بچه کار آیدت جهان داری
مرخنبه که مردم آزاری و در تفسیر امام ثعلبی و غیر آن آورده‌اند که این آیه در شأن
مرتضی علی علیه السلام وارد شده که در شب غار جان فدای سید ابرار کرده بر بستر وی خفته
گرفت و تفصیل این قصه در سورهٔ توبه بیاید و بعد از ذکر اهل نفاق ایشان را بخلوص و وفاق
امر میفرماید و میگوید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید بظاهر ادخلوا
در آیید فی السلم در اسلام کافة همه یکجا و گفته‌اند خطاب بامؤمنانست
که بر اسلام ثابت باشید و حدود و سهام آن رعایت کنید حذیفة بن الیمان رضی الله عنه
در این آیه فرموده که سهام اسلام هشتست نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و عمره و امر بمعروف
و نهی از منکر و هر که یک سهم ندارد بی بهره است و اگر معتزلی این باشد که مخاطبان سلام دو
ایمان آورند که با سلام تقرب نموده از مصاحبت ... بجهت تمیز ندو وجود آن
شریعت محمدی صلوات الله علیه شرایع توده از اضاعت ضیافت میکردند تعظیم روز
شنبه فرو نمیگذاشتند و تناول شیر و گوشت شتر مکروه میداشتند مسلمانان از این
صورت ناپسندیده میبودند این سلام سکنت توریة که کتاب خداست و ما از کلام بحروف
بوده ... آمد که چون زبان باقرار نبوت حبیب من میگشایند باید که بالکلیه در اسلام
در آیید و گفته سلم بفتح سین خوانند یعنی صلح باشد و مآل هر دو سخن یکیست چه هر کس سلم
باشد با اهل اسلام در مقام صلح است امام قشیری رحمه الله فرموده که مؤمن باید که از همه
کس صلح کند الا با نفس که هر که با او صلح کرد از شرف مجاهده محروم ماند و بدین سبب بدو
شاهد نرسند محققان گفته‌اند سلم رضا بقضاست یا اتباع اوامر و اجتناب نواهی یا تسلیم
اختیار بمالکیت و در حقایق قرائه گوید سلم مرتبت از صفات ذمیمه یا از اغتیار ... دنیا
و آخرت و بعضی خطاب با اهل کتاب داشته‌اند که ایشان را بعضی از کتب مؤمن بودند و برخی
کافر میگویند ای مؤمنان بتورات و انجیل ایمان آورده‌اید بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم و قرآن نیز
بگروید تا بیکبارگی در اسلام و استسلام داخل باشید ولا تتبعوا و مروید خطوات
الشیطان بر پی گامهای شیطان در افاتت و اسم نفاق یا از تخلیط بواسطه وسوسه

یا بالعمر احکام منسوخهٔ توریة یا اقتضا بین یهود و نصرانیه انه لکم بدرستی که شیطان شما را
عدو مبین دشمنیست آشکارا فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جادهٔ شرع و احکام قرآن
من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات آمد بشما احکام حلال و حرام فاعلموا پس بدانید
ان الله آنکه خدای عزیز غالبست و عقوبت تواند کرد مخالفان دین را حکیم محکم کار
انتقام نکشد الا بحق در این آیه وعید است و بعد از این تهدید میکند هل ینظرون که انتظار نمی
کشند ایشان که بکلی در دائرهٔ سلم داخل نمیشوند الا ان مگر آنکه یأتیهم الله بیاید بدیشان
خدای یعنی عذاب او یا عز آمدن و رفتن در حق الله تعالی محالست چه هر که برو اطلاق ذهاب
و مجیء کنند از حرکت و سکون منفک نباشد و این هر دو محدث‌اند و عدم انفکاک از محدث دلیل
حدوثست و چون بحافظه ظاهر آیه دلالت بر اتیان میکند محرّر این اشکال خالی نیست و لهذا بعضی
از سلف جانب سکوت گرفته‌اند تاویل که شاید علی غیر مراد الله واقع شود اجتناب کرده‌اند و گفته
هذا من المکتوم الذی لا یفسر ابن عیینه رحمه الله فرموده که تفسیر مثل این آیه قرائت آن
و خاموش بودن ازو و مستقست و بعضی تاویل کرده گویند اسناد اتیان بالله تعالی از قبیل
مجازیست مراد اتیان یا امر یا عقاب اوست و فایدهٔ این اسناد تعظیم وعید و تهویل آن باشد که
این امر امریست که منع کردن آن ممکن نیست یعنی بیارد خدای بدیشان عذاب فی
ظلل در سایه‌ها من الغمام از ابر سفید رقیق و جمع ظله ... یعنی اگر رفته‌اند یعنی
خدای بیارد بدیشان سایه‌بانها از ابر مشتمل بر عذاب چنانچه قوم شعیب را علیه السلام بود عذاب
یوم الظلة و در این سخن تاکید تشدید عذابست زیرا که ابر مظنهٔ رحمت باشد که باران ازو بارد چون
ازو عذاب رسد سخت‌تر و اثر کننده‌تر بود والملائکة و بیارد فرشتگان که موکل‌اند بعذاب
یقبض روح در دنیا یا بعذاب ایشان در عقبی و بقول بعضی که هر جا آید معنی آن بود که
بیارد بدیشان سایبانها ابر و ملائکه عذاب که از خصم قدم تا کعب ایشان باشد ...
وقضی الامر و گذارده شود کار یعنی پاداش مؤمنان و کافران بدیشان رسانند و صیغهٔ ماضی
در موضع مستقبل جهت تاکید وقوعست یا مکر درد از حکم شده است بمعاقبت کافر مکر
والی الله و بسوی خدا یعنی بجزای او ترجع الامور باز گردانیده شود کارها و کرم معلوم
خوانند یعنی از بود کارها همه بدو باز گردد که نیست در دار امر و احکام ... که اهل دنیا بر یکدیگر
دعا میکنند ... قیامت آن همه باطل گردد و امر و فرمان جز خدا را نبود والامر یومئذ لله
یا ارواح بازگردد بوی باشد که قال الله تعالی ... الانفس ... قال النبی ...
... بعد از ... آنرا بیان میکند ... من حق است ... بعض

واگر جهانرا شبهه هست از بنی اسرائیل که اهل کتابند بپرسید **سل** خطابست با هر احدی و این
سؤال تبکیت باشد مبتنی بر دو فایده یکی آنکه ثقه صحابه رضی الله عنه بیفزاید چون از علمای بنی
اسرائیل موافق خبر پیغمبر خود سخنی شنوند دیگر زیادتی حجت بود بر آنها که ایمان نیاورده اند
ازیشان و گویند خطاب با پیغمبرست و مراد امت اوست زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه باعلام
الهی بیان حال عالم بودی او را حاجت دانائی نیست میگوید بپرس ای محمد **بنی اسرائیل** یهود مدینه را
خویشان بنی اسرائیل را **کم آتیناهم** که چند دادیم بپدران ایشان را **من آیة بینة** از نشانهای
روشن و [illegible] آن تبعیضها یکی ذکر شاه محمد صلوات الله و سلامه علیه و نعت و صفت
با معجزات بیضا و کرامات هویدا از عصا و ید بیضا و فلق بحر و من و سلوی و امثال آن و قوله
بیان و کلام او و نعمت **و من یبدل** و هر که تبدیل دهد و بگرداند **نعمة الله** نعمت خدایرا
من بعد ما از پس آنکه **جاءته** آمد بدو و آن نعمت نعتیست که در توریت بدیشان داده بود از
نعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آن شریفترین نعمتیست چه بدان بنعیم جاودان توان رسید
محققان گفته اند تبدیل نعمت ظاهر باستعمال آن در معاصی کفرانست و تغییر نعم باطنه که
اسباب هدی و روابط نجاتند باکدرت و سائط ضلالت ساختن کفر و عقوبت کفران نعمتها
کفران صحبت است لاجرم پیغمبر باید که هر که تبدیل چنین نعمتی کند **فان الله** پس بدرستی که
خدای **شدید العقاب** سخت عقوبتست بعد در دنیا بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب و [illegible]
و عقوبتی بدتر از حرمان لقا نیست **بیت** هر چه خواهی از عقوبتها بکن • وز جمال خود
محروم مسازمان • اندرونتها جنت فاقعم • که توان نعیم بی وصل خود توان • و در فتوحات آورده
که کریمه من یبدل شرطیست اما در وی اشعار استفهام هست یعنی کیست که تواند که نعمت الهی را
بعد از آنکه بدو آمد بهیچ تاویلی تبدیل تواند کرد چه نعمتها همه از آن حق است و حاکم و متصرف
و نیکان اوست هر کرا خواهد هر چه داده همان باید و جز آن نشاید بتغییر آن ارادیه بحث
تبدیل پذیرد **ع** قضا جوی و کتابت سبق • و چون تبدیل نعمت جهت آن بود که جز متاع دنیوی
کشتها تفتیشنی و تخمیه تدبیر دانان خریدند **زین** آراسته کرده اند **للذین**
کفروا برای ناسپاسان و پوشندگان حق **الحیوة الدنیا** زندگانی دنیا نقیض
آخرتست بمعنی اقرب یعنی سرای نزدیکتر از دنیا دنیا و دنیا حقارت و خفت بوده که دور شد که
او را مشتق گیری از دناءت باسقاط همزه یعنی خوار و بدین جهت او را دنیه گویند **شعر**
یا طالب الدنیا الدنیة انها الشرک الردی • شبلی رحمة الله بیکی از معارف بغداد نوشت
که چیزی که از دنیا خود تو بدیگر ما فرست از کس نعمت فرستاد که سل دنیاک من موالات الجهاد

دنیا بیچ اهل از جناب کبریا و فی خواه شبلی بر ظهر رقعه او ثبت کرد که دنیا دونست و تو دون
دون را اولایند فی طلبیم باد سلوجیدی مرطل حرم **بیت** تا جو طلب غنی دنیا هد عشق
عارف ز خدا جز خدا مطلبید • ازانست دنیا حق تعالی است که اشیا عجیبه آفرینده
بیان عالم را بیاراسته **انا جعلنا ما علی الارض زینة لها** و گفته اند آراینده این عروس رعنا
دیو مردم فریبست یعنی **زین لهم الشیطان** ابلیس بتلبیس کشته بر او خوش بیمرت دنیا در دید
کوتاه نظران چون شاهدی زیبا صورت جلوه میدهد و اگر پرده او ازوی کار دنیا بی اعتبار
چون فریفته دید چیزی نیست هیچ خواب مختلم و در خواب بخیالی مشغول میسازد و آن بخیال
چون بیدار شد جز ندامت و حسرات حاصلی ندارد **بیت** گنداک که شاهد دنیا تو
دنیا بخواب کردی با دیو عشق باخته اند • در بعضی آورده که بعضیان دنیا را برای فریفتن
بیاراستند بدین وجه که کاریزها بیرون آوردند آنها روان کردند و باغها ساختند نهالها
نشاندند و باغها و عمارتها از قلاع و مدارس ترتیب کردند و اسباب تنعم و معیشت فراهم آوردند
فزین لهم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و گفته اند آراینده دنیا هم نفس آدمیست **الهاکم التکاثر**
الهیکم بخیالی از جمالی خرسند شود بنقشی از نقش راضی گردد و هیچ از مرحمه بگذرد
عاجل را با جل و مجاز را بر حقیقت اختیار کند با معمودا به نعره او بنقد از نسیه و بحال از مآل
قناعت نماید **بیت** نمانم چه بی همت آدمی • که بیشی گزارد دو و درد دکمی • دلا [illegible]
جاودان برکند • بلذات حسی قناعت کند • و گفته اند تزیین همانند و شاها کار بود که دنیا
در چشم تابعان آراسته کرد تا ایشان بر طلبات آن و حرص در جمع آن ایشان اغراض نمودند
تا بسبب حرکت توقع طامعه نعوت حضرت رسالت را صلوات الله علیه بپوشیدند مطلقا
از امر حق فراموش کردند و اگر مراد آیه مشرکان باشند معنی آنست که مشرکان را بتابعان
چنان فرا می نمایند که جز دنیا منزلی نیست و قالوا ان هی الا حیوتنا الدنیا لاجرم بدان فریفته
شده از متاع دنیا حساب می میدارند **و یسخرون** و سخریه میکنند و افسوس میکنند
من الذین آمنوا از جماعت مؤمنان حقیقی با افسوس کنندگان کفار قریش بودند که بر
درویشان صحابه چون بلال و عمار و صهیب در انام مکتوم می خندیدند و بطریق سخریه میگفتند
در کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنگرید که میگوید با این گدایان کار جهان داشت گیرم
اساس عظمت اشراف عرب و سادات و رسوم ایشانرا در هم شکسته و دین نو و آئینی تازه نهم
و اگر کار وی دانست بودی با اینی که سادات عرب و اماثل قبائل تبع وی بودندی علما گفته
الذین واقف لازم کرده اند زیرا که ما بعد او مبتدا و خبرست و اگر وصل کنند فهم طرف

سخره میکردند یا حال از فاعل آن و معنی منعکس کرده **والذین اتقوا** و آنانکه پرهیزکاری
کردند یعنی این گروه ایشانند که ایمان و نیکی ایشان کوبند و ذکر تقوی دلالت دارد بر آنکه سعادت
کبری مؤمن متقی راست مراد متقیان **فوقهم** زبر ایشان باشند یعنی بالای ایشان برترند
یوم القیمة روز رستاخیز و این فوقیت بحسب مکان باشد که مؤمنان در درجات اعلی باشند
از فردوس علیین و کافران در سجین سجین در درکات اسفل سافلین و اما فوقیت مکانت نیز شاید
یعنی حال اهل ایمان بالاتر باشد از حال ارباب کفر و طغیان که ایشان در منزلت باشند یا
در دار الهوان و گفته اند در شان رؤسای یهود فرود آمده که با جوانان عرب بیکو که شما
اندیار عمار و اصحاب اتباع نموده اید و مقاتل گوید در شان منافقان نازل گشته که با ضعفاء
مؤمنان استهزا میکردند و مفاتیح الغیب آورده که هیچ مانعی نیست که در شان همه نازل شده
باشد **والله** و خدای **یرزق من یشاء** روزی دهد هر کرا خواهد از بندگان خاصه خود
در دنیا و آخرت رزق صوری و معنوی **بغیر حساب** بی اندازه یعنی از حد شمار بیرون یا فی
حساب یعنی بی تنگی و بآیات خواست نباشد یا حق تعالی عطا دهد و کسی را نرسد که از وی حساب
آن باز خواهد و حقیقت آنست که این لفظ دلالت بر کثرت عطا میکند چه هر چه در حیز حساب
داخل گردد در قلت بود و آن کشد یکی از کابر طریقت فرموده که رزق بی حساب روزی
اشباح و حظوظ نفسانیست که آن اگر چه بسیار باشد آخر بنهایت رسد بلکه رزق ارواح است و
عطای ازلی که بیدایت است و غایت ندارد و آن دو چیز تواند بود استغراق دل در ذکر حق و اشتغال تن
از نظر حق **بیت** که نصوری جانب معنی بندی یا بی از حق نصیبها معنوی و چون شاهد
و بگذار در هر زمان بهیم مکان میبوده اند و بعد از اجتماع بر حق جانب اختلاف میل مینموده
بیان آن میفرماید **کان الناس** بودند مردمان یعنی آدم و اولاد او **امة واحدة** گروهی یکتا
بر یک ملت تا وقتی که قابیل هابیل را بکشت اختلاف میان اولاد آدم پدید آمد یا بودند همه یک گروه
بود ند بر دین حق قرار کرده و زمان حمل و زمان شیث بعد از آن از صلب آدم روی بفرزندان خود
آوردند در دوره اختلاف افتادند **فبعث الله** پس برانگیخت خدای **النبیین** پیغمبرانرا همچو
شیث و ادریس علیهما السلام و غیرهما **مبشرین** مژده دهندگان اهل طاعت را به ثواب
ومنذرین و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب **وانزل** و فرو فرستاد **معهم**
با ایشان **الکتاب** کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین بود چون صحف شیث و
ادریس **بالحق** براستی و بعضی گویند در زمان نوح علیه السلام که پیغام آورد همه غالبا
بر ملت کفر بودند یا بعد از طوفان اهل سفینه بر یک ملت که خدای پرستی بود اتفاق داشتند

بعد از آن مختلف شدند و خدای پیغمبران فرستاد چون هود و صالح یا در وقت رسالت ابرهیم
صلوات الرحمن علیه همه بر کفر متفق بودند پیغمبران برانگیخته شدند چون ابرهیم و اسمعیل و اسحق
و لوط و کتاب همه صحف ابرهیم بود یا در زمانی که حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم مبعوث شد
همه خلقان بر ضلالت بودند هر کس را در گوشه هنی بوده و بر لوح سینه هر یک از کفر و شرک رقمی
هر یکی از نادی و در هر کوچه بت انگاری هر چند دین ایشان مختلف بوده بعضی یهودی بودند
و جمعی نصرانی و فرقه مجوس و طایفه وثنی اما دایره کفر بر همه مشتمل بود و صفت کفر و یکی همه را
شامل الکفر کله ملة واحدة و مراد از نبیین پیغمبر ما باشد صلوات الله علیه در بنا بیع آورده که پیغمبر
ما را بلفظ جمع یاد کرد از روی تشریف و تعظیم چه هر چه جمله پیغمبران داشتند او را حاصل بود
با زیادتی که ایشانرا نداشتند و کتاب قرآن باشد که خدای براستی فرستاد **لیحکم** تا حکم کند حق
بکتاب حکم میکند بر سبیل توسع تو آن گفت که کتاب حاکمست یا خدای حکم کند که احکام الحکم
اوست یا هر نبی کتاب خود حکم کند و اگر بجمع مل خوانند معنی این باشد که تا حکم کرده شود **بین**
الناس میان مردمان **فیما اختلفوا** در آنچیزی که اختلاف کردند در آن **وما اختلف**
فیه و اختلاف نکردند در حق یا کتاب یا امر دین یا در شان محمد صلوات الله علیه که پیغمبر
مذکور و جهت آن آورده که هر که را از روی دانش و فهم بیشتر دل در سبیل علم بود جا صلت ورد
باز او خلاف نکردند **الا الذین اوتوه** مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بود از یهود و نصاری
و ایشان بسبب کتاب که رابطه ازاله اختلاف بود در مخالفت افزودند بتحریف و تبدیل **من**
بعد ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان **البینات** معجزات روشن و دلایل هویدا بصدق
کتاب و خلاف ایشان نه از نادانی بودی بلکه **بغیا بینهم** از جهت حسدی که در میان ایشان
یا از روی ستمکاری که ایشانرا بر یکدیگر واقعست و تکذیب کتاب و رسول بعد بجد میکنند
فهدی الله پس راه نمود خدای **الذین آمنوا** آنانرا که ایمان آورده اند **لما اختلفوا** بآنچیزی
که اختلاف کردند **فیه** در آن **من الحق** بیان مختلف فیه است یعنی خدای راه نمود
مؤمنان را بحق مختلف فیه **باذنه** بعلم و ارادت و امر خود و این اختلاف در امر قبله بود که بعضی
روی بمشرق میکردند و بعضی بمغرب و خدای راه نمود مؤمنان را بکعبه که وسطست یا در روزه
جمعی افراط کردند چون نصاری که سی روز دارند بخلاف رسانیدند و گروهی در طرف تفریط افتادند
چون یهود که از سی روز بیک روز اکتفا کردند و حق تعالی این امت را توفیق داد تا میان این امر
روزه داشتند یا مخالفت کردند در روزی که افضل ایام هفته است یهود آن شنبه نگری
و عیسویان یکشنبه را حق سبحانه هدایت کرد این امت را بجمعه که از روی تحقیق افضل روزها

باختلاف کردند در ابرهیم علیه السلام که یهود است یا نصرانی ایزد تعالی مؤمنان را خبر داد که
این بود و نه آن ولکن کان حنیفا مسلما یا اعتقاد کردند در عیسی بعضی بتولد او از خدای و بعضی
بالوهیت و بعضی بعبودیت او خدای مؤمنان را الهام کرد تا گویند وی بنده آن ملک است و اعتقاد کنند که عیسی
روح الله و کلمة الله بود یا اختلاف نمودند در کتب و رسل که بعضی ایمان آوردند و بعضی را
منکر شدند خدای سبحانه ایشان را توفیق داد تا بجمیع گرویدند یا خلاف ایشان این بود که
آیا آن یهود است یا نصاری حق تعالی با اهل اسلام گفت که بهشت از آن مؤمنان و مخلصانست
پس برای دفع سؤال این تخصیص میکند که **والله یهدی** و خدای راه مینماید **من یشاء** هر کرا
میخواهد **الی صراط مستقیم** بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست و منتهی این راه ارض
محبت و ولایت چنانچه وهب منبه خبر داده که در بعضی از کتب سماوی دیدم که ای فرزند آدم
چون راه بلا بر تو گشاده شود چشم خود را بشادی روشن ساز که آن طریق انبیا و رسل و هادیان
سلف است و مراد از صراط مستقیم راه بهشت باشد و چون براه بهشت بی احتمال شداید و محن
نتوان رسید محنت کشان [illegible] را باین آیه تسلی میدهد در اخبار آمده که چون مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم بمدینه هجرت کردند مال و منالی که در مکه
داشتند تاراج کفار رفت و در مدینه نیز جهودان دشمنی ظاهر کردند و بعضی از معارف و اعیان
مدینه جمعی که بنفاق و شقاق موصوف بودند در سر با جهودان یار شده بودند و جهانی [illegible]
و مان گفته بود [illegible] شوری و فکر غربت در سینها نهفته و جگرها از تاب هیبت آلوده
تن در بوته ریاضت و مجاهده گداخته منافقان زبان طعن بر ایشان گشادند که این محنت
خواهید کشید تا در غزوه خندق که مسلمانان بانواع مشقت مبتلا بودند یا بعد از احد که جهود
شماتت میکردند که اگر پیغمبر شما حق بودی بقتل و هزیمت ممتحن نگشتی اهل ایمان محزون و متغیر
بودند حق تعالی برای تسکین دل ایشان این آیه فرستاد که **ام حسبتم** آیا می پندارید
که ای مسلمانان **ان تدخلوا الجنة** که ببهشت در آیید **و لما یأتکم** و نیامده بشما **مثل
الذین خلوا** مانند محنت آنکه درگذشتند **من قبلکم** پیش از شما یعنی انبیا و اولیا
ملخص آیه آنست که می پندارید که [illegible] بهشت [illegible] آنچه بمؤمنان سابق
رسید و آن چه بود **مستهم البأساء** رسید بدیشان سختی فاقه و درویشی **والضراء** و رنج
و شکستگی [illegible]
[illegible]
[illegible]

و طغیان بلا [illegible] الاقلین [illegible] صلوات الله علیه بخلاف این بود
رضی الله عنها گوید هرگز روزی و شبی نیامد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible] بلایی نرسید گفتند یا رسول الله این همه رنج و بلا از کجا
روی بتو نهاده گفت آنچه کر بلا باندازه ایمان باشد هر کرا ایمان تمام تر بلای وی بیشتر چون
ایمان ما بر همه بیشتر بود بلای ما نیز از همه زیاده آمد ما اوذی نبی مثل ما اوذیت **بیت**
عقد محنت با محبت بسته اند • لاجرم هر دو بهم پیوسته اند • هر که در راه محبت پیشتر • بر دل
او بار محنت بیشتر • آن بلاها کانبیا برداشتند • نان بلا سرها خود افراشتند • و قدمات
بوادی اضطراب [illegible] محنت بگلزار رحمت و عزت و کرامت
نتوان یافت هیهات هیهات حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات [illegible]
و خیال المحال [illegible] شمع [illegible] سوختن [illegible] و شمع [illegible]
و تو [illegible] متصور نه **بیت** [illegible]
چون [illegible] • [illegible] **و زلزلوا** و
[illegible] **حتی یقول الرسول** تا آنکه گفت
پیغمبر ایشان [illegible] خلیفة الناس علیه السلام
[illegible] **والذین آمنوا** و گفتند آنکسان که ایمان آوردند بوده
معه با آن پیغمبر [illegible] **متی نصر الله** کی باشد یاری دادن خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] **الا ان نصر الله** [illegible] **قریب**
[illegible]
[illegible]
و طلب [illegible] الا ان نصر الله قریب [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم [illegible]
بیان نفقه [illegible] **یسئلونک** می پرسند ترا **ماذا ینفقون** که چه چیز نفقه کنند
[illegible] آیت [illegible] عمرو بن جموح انصاری [illegible]

وبخداوند مال بود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که پیر شده‌ام و پیر عجز
پیش از آنکه سررشته اختیار از دست برود کار دار العقار می‌ساخته شام مالی چند دارم
چه نفقه کنم خدای تعالی فرستاد که **قُلْ** بگوای حبیب من **مَا أَنفَقْتُم** آنچه نفقه می‌کنید
و اخراج می‌نمایید **مِّنْ خَيْرٍ** از مال **فَلِلْوَالِدَيْنِ** پس برای پدر و مادر باید سؤال از نوع نفقه
بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به است
که بموضع واقع آید و گفته‌اند اگرچه در سؤال ذکر مصرف بصریح نیست اما نفس انفاق مستلزم
آنست و از جمله مصارف نفقه والدین را مقدم داشت که سبب ظهور و لد ایشانند و بعد
رعایت حق اقربا در حقوق ایشان او جب است **وَالْأَقْرَبِينَ** و دیگر برای خویشان که وارث باشند
چه آن صله رحم است و محافظت اتصال نسبی انجمت والدین و اجداد یا آنکه خویشاوند هرکس
جاری مجری جزو بعض است وانفاق بر نفس اولی بود از انفاق بر غیر **وَالْيَتَامَىٰ** و برای یتیمان خرد
که قادر نباشند بر اکتساب نفقات **وَالْمَسَاكِينِ** و درویشان که جهات معیشت خود نتوانند
وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان و مهمانان از مصارف را اختصاص کرد و بعد از آن برسبیل
عموم فرمود **وَمَا تَفْعَلُوا** و آنچه بکنید **مِنْ خَيْرٍ** از نیکوئی بامر کرده شده **فَإِنَّ اللَّهَ** پس
بتحقیق خدای تعالی **بِهِ** بآن نیکی **عَلِيمٌ** داناست و بر آن فاعل را جزا دهد **بیت**
چون هر چه کسی کند جزا خواهد یافت . خوش حال کسی که در ره خیر شتافت . بعد از نفقه مال
تحریص میکند بر نفقه جان در صف قتال ای عزیز مال باختن نیکوست در راه شریعت
جان در باختن زیباست در طریق محبت یکی میپرسد که انما الجهد دیگری سؤال میکند که
جان بچگونه نثار کنم **بیت** مال و زر و سیم را بکان باید باخت . چون کار بجان رسید
جان باید باخت و اشارت بجان باختن اینست که میفرماید **كُتِبَ** نوشته و فرض کرده
شد **عَلَيْكُمُ** بر شما **الْقِتَالُ** کارزار کردن با دشمنان بقول بعضی حکم بر صحابه است چه
ایشان را ده سال بمکه ممنوع شدند باعراض و صفح از کافران فرمود بعد از آن بقتال
مقاتل ماذون گشتند بر در آیه وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة حکم بر تعمیم صادر شد بی وجوب
انگاه بسبب از دیاد شوکت مشرکین بر اصحاب و طایفه ظاهر آمد اگر فتند غزو بر همه مسلمانان
واجب شود **وَهُوَ** و آن قتال **كُرْهٌ لَّكُمْ** مکروه است بطبع شما و شاق است بر نفس
شما و این کراهیت نه آنست که فرمان خدا را کاره بوده اند اما طبع بشری را این کار نفرت
باشد چه مال در معرض تلف است و جان در مخاطره هلاک و اگرچه در اول صحابه را کراهتی بود
از قتال چون ثواب جهاد شنیدند کراهیت بطاعت بدل شد و نفرت برغبت تغیر یافت و در حدیث

آمده است که حضرت صلوات الله علیه فرمود که بدان خدای که نفس من در قبضه قدرت او است
که دوست میدارم که کشته شوم در راه خدای و باز زنده گردانند و باز شربت شهادت
بچشم و باز مرا لباس حیات پوشانند و دیگر باره بکشند و بلیران زندگی بخشند و باری دیگر در
کارزار کنند بقتل رسم **بیت** از بهر نثار راه آن جان جهان . یک جان چه بود هزار جان
و این مبالغه محبت آن بود که آنحضرت بدیده بصیرت لطائف کرامات و شرایف درجات که برای
شهیدان در غیب آماده کرده بودند دید و بتأکید هرچه تمامتر آنرا دوست بودی بعد از آن دید
و چه که مذکور شد بظهور رسانید **بیت** قطع بیابان چه خوش آسان بود . بهر تماشای
جمال حرم **وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا** و شاید که شما مکروه دارید **شَيْئًا** چیزی را که آن غزوست
وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ و آن نیکوئیست مر شما را هم بجهت آنکه ظفرست و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم
اخروت که رتبه شهادتست و غیره دار البقا و درجات علیین **وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا** و شاید دوست دارید
چیزی را که تخلف است از جهاد **وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ** و آن بدی باشد مر شما را هم در دین بسبب تحمل ذل و غلبه اعادی و
تخریب دیار و هم در آن سرای بحرمان از ثواب غزو و محروم ماندن رتبه شهداء ابرار **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای
میداند مصلحت کار شما **وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** و شما آنرا نمیدانید پس مرد زیرک کسی است که مقصود اثر خود و کال
علم الهی را داند و یقین شناسد که خدای تعالی او را بغیر ما یجب الاجری که صلاح حال او ماله
در آنست هر آینه از روی صدق و اخلاص امتثال او امر را التزام کند خواه مأمور به مکروه طبع باشد
و خواه نه آنچه از علیم حکیم صادر شود باید بمحض خیر و عین نفع است **بیت** اگر آوازه از گنجست را
هر چه پیش آرد صلاح کار تست . بعد از آن قتال که عام بوده در همه از منه حکم نفی قتال اعظم
بوده در شهر حرام قتال کردن چه در جاهلیت از آن صورت امتناع کلی مینمودند لاجرم باستفساد
اشتغال فرموده از مفتی مدینه وما ینطق عن الهوی حقیقت آنرا سؤال کردند **يَسْأَلُونَكَ**
می پرسند ترا مسلمانان **عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ** از ماه حرام **قِتَالٍ فِيهِ** یعنی از قتال در وی آمده
در تفسیر کبیر است که سائل اهل اسلام بوده‌اند و بعضی برآنند که این پرسش از جانب کفار بصورت تعنت
یافت که اگر آنحضرت صلوات الله علیه حکم کند که حلالست ایشان بقتال وی مشغول شوند و اصح
روایات آنست که این آیه در واقعه بطن نخله نازل شد و آن قصه چنان بوده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم سال دوم از هجرت در اواخر ماه جمادی الاخر هشت تن را از دلیران و شجعان
کاران مهاجر چون سعد وقاص و واقد تمیمی و عکاشه اسدی و غیر ایشان که بسایر ان معرکه
جدال و صف آرایان میدان حرض المؤمنین علی القتال بوده‌اند بسفری نامزد فرمود و عبدالله
بن جحش را امیر و صاحب تدبیر ایشان کرده نامه مکتوب بوی سپرد و مقرر بر آنجمله که بعد از دو

دو روز مکتوب را بخوان و بمضمون آن عمل نمود هیچ آفریده را باکراه با خود نبرد عبدالله بعد از
دو روز نامه را سر کرده بود آن مکتوب بعد از بسمله فرموده در ضمن کلمات بابرکات این
حکم اندراج داشت که بعد برکت نام خدای و تایید نصرت او با جماعتی که متابع تو اند در بطن
نخله که میان مکه و طایف است متوجه گشته بر قوافل قریش باش که غنیمتی از ایشان بدست
آید رفقا را ازین حال واقف ساخت باتفاق متوجه گشتند و دو تن از اصحاب در راه بار زمام
شتر گم کردند و در منزل نزول کردند قضا را مقارن نزول ایشان کاروان برسید و عمرو بن حضرمی
و چند نفر دیگر با کاروان عرب همراه بودند چون چشم ایشان بر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم افتاد
باسی و هراسی که نهاد ایشان پدید آمد عکاشه دریافت و فی الحال سر تراشید و در صورت
سیدی حال کمینه خود بکفار نمود و ایشان بخیال آنکه این گروه قصد عمره دارند و ایشان را
تعرض نرسانند بی تشویش و خوف بار از شتران بنهادند و مشغول طبخ و ترتیب
گشتند عبدالله جحش گفت که امروز از ایشان تعرض کنیم فردا ماه حرام یعنی رجب در آید و جنگ
مناسب نیفتد عرب تنگ دل شده در آن آخر روز بر ایشان حمله بردند و واقد تیری که کار رها کرد
را کشاد تیر از شست جلادت بر عمرو بن حضرمی زده او را بکشت و تمام احمال ایشان
بدست آمد و دو تن را اسیر کردند و از غنیمتی که اهل اسلام رسید این بود صحابه با ظفر و غنیمت
روی بمدینه نهادند و نوفل بن عبدالله که از کاروانیان بود گریخته بمکه رفت و از اختلال
احوال رفیقان قریش را خبر داد کفار ازان کار در کشتن اطراف و نواحی جهان نعره بر آوردند
که محمد صلی الله علیه و سلم ماه حرام را حلال کرد و خون ریختن و شور انگیختن در ماه رجب جایز
خود را فتوی داد ازان مقال باطل و قیل و قال لاطائل شورشی در قبایل افتاد و مستضعفان
اهل ایمان که بواسطه ناتوانی و بی استعدادی در مکه مانده بودند هجرت نداشتند سرزنش
صادق و لایق نام نهادند و چون زبان دعوی کوتاه نظران رسید عبدالله جحش و
سایر اصحاب او را عتاب فرمود که من شما را بقتال ماه حرام کی گفتم و اسلام محرم و معظم
بود اجازت نکرده این جراحت گفتند یا رسول الله ما عمرو بن حضرمی را وقتی کشتیم
هنوز آفتاب روی عالم افروز در شفق نهاده نکرده بود و جمال جهان آرای بحجاب غروب محجوب
نشده و چون حرب تمام شد شمشیر انتقام بایام رفت هلال رجب نظر نهاد در آمد ما نمیدانیم
که آن روز بقیه جمادی الاخر بود یا غره رجب حق سبحانه عذر کردار و صدق گفتار ایشان آیه
فرستاد که چون سؤال کنند از قتال ماه حرام **قُلْ** بگو **قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ** کارزار کردن در وی
بزرگ است چه هنوز قتال در شهر حرام حرام بوده و حرمتش بآیه السیف منسوخ گشته

تمام شد اکنون سدا کرده میگوید **وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** و باز داشتن مردمان از ایمان **وَكُفْرٌ بِهِ**
و ناگرویدن بخدای و او را مستحق عبادت و باعث رسل و قادر بر بعث ندانستن **وَالْمَسْجِدِ**
الْحَرَامِ و کفر بمسجد یعنی منع مردمان از طواف آن و نماز در آن یا مضاف محذوف است تقدیر
وصد المسجد الحرام و گویند عطف است بر سبیل الله و برین وجه اراده و کفر به قبل از معطوف جهت اهتمام
کفر و صد است اندوری یعنی **وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ** و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
از مکه و یاران او اند از عقوبه قتال در رجب **وَالْفِتْنَةُ** و شرک بخدای و اخراج رسول و **أَكْبَرُ**
مِنَ الْقَتْلِ بزرگتر است از قتل حضرمی بعد از نزول این آیه عبدالله جحش بمؤمنان مکه نوشت که
اگر شما را مشرکان سرزنش کنند بقتال در ماه رجب شما نیز ایشان را طعنه زنید بکفر و اخراج پیغمبر
صلی الله علیه و سلم از مکه و منع مؤمنان از زیارت بیت الله که آن کارها کرده اند و عقاب آن
بیشتر است پس حق تعالی از عداوت و عصبیت ایشان خبر میدهد برین وجه که **وَلَا يَزَالُونَ** و همیشه
باشند مشرکان که بجهل و ستیزه **يُقَاتِلُونَكُمْ** با شما جنگ کنند **حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ** تا شما را باز گردانند
عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلام است بطریق کفر **إِنِ اسْتَطَاعُوا** اگر توانند و قادر شوند استبعاد
یعنی نتوانند و در عرف متداول است که در محل انکار و استبعاد میگویند اگر توانی چنین کن و
و ثقت بآنکه مخاطب نتواند و استعمال کلمه ان درین موضع بعین جهت تحکم است و بنا بر ظن فاسد
ایشان **وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ** و هر که برگردد از شما **عَنْ دِينِهِ** از دین خود یعنی اسلام **فَيَمُتْ** پس بمیرد
وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی مانده تا مردن **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه مرتدان
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای ایشان **فِي الدُّنْيَا** درین سرای که امان نماند ایشان را و بحکم
مال الغنیمه و میراث ایشان مسلوب گردد **وَالْآخِرَةِ** و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند
چه عقاب رده حادثه ازاله ثواب ایمان و اعمال سابقه کند **وَأُولَٰئِكَ** و آن گروه **أَصْحَابُ**
النَّارِ ملازمان دوزخند **هُمْ فِيهَا** ایشان در آتش **خَالِدُونَ** جاویدان باشند
و چون نزول این آیه اهل آن سریه را از اندوه بیرون آمد دیگر باره توقف نمودند و گفتند یا
رسول الله حال ما که آن مشرک را در ماه قتال کشتیم چگونه باشد و از ثواب جهاد ما را نصیب
رسد یا نه آیه آمد که **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بتحقیق آنها که گرویدند بخدا و پیغمبر و رسالت او **وَالَّذِينَ**
هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کرده اند از اوطان خود و از اسباب و علایق و اقربا بریده اند و دور شده
وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کرده اند در راه خدای با دشمنان دین بکوشیده **أُولَٰئِكَ** آن گروه
يَرْجُونَ امید میدارند **رَحْمَتَ اللَّهِ** رحمت خدا را بر سبیل تحقیق گفت و امید از بهر آن
که ثواب ایمان و عمل بر حق تعالی واجب نیست یا آنکه وصول به رحمت موقوف بر موافقت

میان رجا و اغترار فرق آنست که چه راجی و مغتر هر دو طامع اند در مستقبل اما طمع راجی در
طمع است و آن از آن مغتر در غیر مطمع راجی تخم کشته و آب داده و طمع محصول دارد و مغتر نه تخم
کرده و نه نهال نشانده و امید دارد بداشتن ربیع و بدست آمدن میوه بسته بیت
آن غافل بی خبر که ناکشته نهال ٭ دارد طمع میوه خیال است محال ٭ تحقیق طمع جنت و رحمت
بی سبب عمل صالح اغترارست ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا اما مومنان مهاجر مجاهد
در سبیل اعزاز طمع رحمت پروردگار دارند والله و خدای غفور آمرزنده است اهل
ایمان و هجرت و جهاد را رحیم مهربانست بر ایشان این جزو آیات سابقه مشتمل بر ذکر جهاد
بود و قوام جهاد بمال و تظاهر برجال و الفت است و در میان عرب دو چیز که سبب مال و
وقوع تنافر قوم باشد شایع بود یکی خمر و دیگری میسر لاجرم جمعی از کبار صحابه چون عمر خطاب
و معاذ بن جبل رضی الله عنهما بحضرت پیغمبر صلوات الله علیه آمدند و گفتند یا نبی الله چنین در
واقعات مشکله که ایشان را روی نمودی هدیه فتوح از روی مطهر تو می طلبیدند ما را که سعادت
اهتدا بواسطه اقتدا بانوار تو روی نموده است درین معنی فتوی ده که خمر مزیل عقل و رشاد است
و دلیل راه شر و فساد و قمار سبب سلب مال و موجب اختلال احوال و رابطه عربده و جدال
حق تعالی فرستاد **یسئلونک** می پرسند ترا **عن الخمر والمیسر** از تناول خمر و مباشرت قمار
قل فیهما بگو که درین هر دو **اثم کبیر** گناه بزرگست و اگر بثاء مثلثه خوانند گناه بسیار
و در آن وقت که این سوال کردند خمر حلال بود باجماع و مسلمانان میخوردند و این جواب که آمد بعد
تحریم معلوم نشد بلکه بعد از این دو آیه دیگر در باب او نازل گشت یکی یا ایها الذین امنوا لا تقربوا
الصلوة و انتم سکاری و دیگر یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر الایه و حکمت در تدریج حرمت
خمر آن بود که طباع آن قوم بوی الفت داشت و فطام مالوف بغایت شاق می باشد جمعی از علما
این آیه را دلیل تحریم گرفته اند چه می گوید خمر مشتملست بر اثم و در آیتی دیگر اثم را از محرمات
گرفته قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم یا آنکه اثم عقابست یا چیزی که بآن
مستحق عقاب شوند و بر هر تقدیر بدو وصف نکند الا چیزی که حرام باشد جمعی از علما
مانع کرده اند و صحیح آنست که تحریم خمر بآیتیست که در سوره مایده واقعست و اینجا کیفیت واقعه
تحریم دقیقه ذکر خواهد یافت و درین آیه از بزرگی و بسیاری گناه خمر و میسر خبر داده و گفت درینها
اثم کبیرست **و منافع للناس** و منفعتها مر مردمان را و منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتعال
حرارت غریزی و هضم طعام و تسلی محزون یا خلقی چون تواضع متکبران و جرات بد دلان و سخا
بخیلان یا مالی چون ارباح بسیار در بیع و شرای آن و فقرا در میسر توسعه بوده و درویشان

چه در سهم بوده که زر قمار بدین مساکین قسمت میکردند یا در میسر شتران میکشتند و بفقرا
میدادند سلمی رحمة الله علیه فرموده که اثم کبیرست در تناول ایشان و منافع للناس در ترک ایشان
و اثمهما و گناه خمر و قمار **اکبر** بزرگترست **من نفعهما** از منفعت ایشان بعد از نزول
آیه قومی احتراز نمودند و گفتند آنچه اثم آن از نفع بیشتر باشد ارتکاب آن ناکردن اولیتر است و قومی
فرموده که بر تقدیر که خمر حرام نشدی هم بایستی که ذو العقول بدو میل ننمودندی زیرا که شرف
آدمی بعقلست و خمر زایل کننده اوست هر که از مرتبه دانش خبری دارد مستغنی است از چیزی که
او را بمقام بیخبری در آرد **بیت** که خبرت باید بیخبری مخور ٭ کز همه خیرست که بخشد خبر
مست مکن عقل ادب ساز را ٭ لعمرک بخشش شد باز را ٭ می که حلال آمده در هر مقام ٭ دشمنی عقل
ترکرده بر حرام ٭ خمر را با سفاهت بگشایند و دوست را دشمن کردانند و دشمن را دلیر سازند و
مال را که صلاح هر دو جهان در آنست پریشان کنند و پرده حیا از پیش بردارند و لشکر جوارح که
جنود عقل اند از طاعت او بیرون برند عباس بن مرداس را در جاهلیت گفتند چرا خمر نخوری تا در تو
جرات بیفزاید گفت من جهل را بدست خود بجوف خود در نیارم در تفسیر ثعلبی آورده که جبرئیل
علیه السلام حضرت مصطفی را صلوات الله علیه گفت یا رسول الله خدای تعالی جعفر طیار را
رضی الله عنه شاکر شده بر چهار خصلت که در جاهلیت داشته و در اسلام نیز آنست رسول
صلی الله علیه و سلم صورت حال با جعفر باز گفت و از آن خصال پرسید جعفر رضی الله عنه
فرمود که یا نبی الله اگر نه آنستی که حق تعالی ترا بر آن اطلاع داده کسی را از آن من خبر نمیدادم
اول آنست که هرگز شراب نخوردم زیرا که از آن عقل زایل مشاهده کردم و من میخواستم که عقل
زیاده سازم نه زایل دوم بت پرستی نکردم چه دانستم که ازو ایصال منفعت قادر نیست و نه
بر دفع مضرت سوم زنا نکردم تا از من واقع نشد بغیرتی که بر اهل خود داشتم چهارم دروغ نگفتم که
آن سبب رذالت و مذلت باشد و در کشاف از مرتضی علی علیه السلام نقل کرده که اگر قطره از
خمر در چاهی افتد و بعد از آن نکال بر کرده و بجای آن منار نصب کنند من بر آن اذان نگویم و اگر در
بحری ریزد و خشک شود و از آن زمین گیاه روید چهار پایان خود را در آن جا نچرانم
عبدالله عمر رضی الله عنه فرموده که اگر انگشت من بخمر آلوده شود آنرا ببرم و ابن عثمان از نکال
خمر تهدید و وعید اشارت نموده خمر همین حدیث کفایت که شارب الخمر کعابد الوثن چه در
تهدید خوف عاقبت یعنی ممکن است که می خواره بعاقبت از ایمان در ماند و باتفاق علما شرب
خمر موجب سقوط عدالتست چه باجماع شهادت شارب خمر مقبول نیست و قمار نیز حرامست
و سبب آن لا کلام حتی جوز و کعب که کودکان بازند و نرد نیز باتفاق حرامست و شطرنج نزد امام

اعظم رحمه الله حکم قمار دارد ای درویش بدان که خمر گویند که عقل را بپوشد پس هرچه
بپوشند عقل باشد از حب مال و جاه داخل خمرست بحسب حقیقت و قمار لعب باشد پس هر حیله
که کسی با ایمان بازی دهد و ما را جز منفعتی کند از قبیل قمارست در لطایف قشیری آمده که گرد
عشقان شراب باشد و رشتست بغفلت که آدمی را از کار آخرت بی خبر سازد و قمار موجودات در
اکثر معاملات اهل غفلت که طریق حیل و مکر بکار دارند و بدو دغا [illegible] شیرین
خلق را بانداز بند و گفته اند خمر حب دنیاست و قمار متابعت هوا و محقق عجب در طاعت
دانش و غیر آن شرابست که هر که ازان مست شد تا نمیرد بهوش باز نیاید **بیت**
هر که از جام عجب مست شود ‌ خویشتن بین و خود پرست شود ‌ بحقیقت کی است عجب و
هر دو بی حاصل و تعب مست ‌ آن نیز که استماع افتاد که شراب حرص زیاده اکثر [illegible]
کشتن تو نست و شکر حرص شوریده حال اوست که خمار آشفته روزنکار برده [illegible] کفته اند
مستی حرص و امل از مستی می بدترست ‌ هر که مست حرص شد شوریده و مفتون شود ‌ نشاه
مستی شنیع [illegible] بعد از ان هوش آید و مستی حرص بهوش شود ‌ ای بس مست شراب [illegible]
اندرون جهل تا بوقت مرگ هر دم مستیش افزون شود ‌ شراب اهل غفلت را صفت و شرابخانه
این بود که گفته شد اما خطابی که [illegible] شراب معرفت و می پرستان ساغر باده
محبت هر چند که از حقیقت آن شراب در میکده دنیا جز بوی نیست و لیکن بسیاری از مخموران
خرابات شوق را بدان بوی تسلیست **بیت** ساقی چه حاجتست کشادن سر سبوی
کز باده مست شود عالمی ببوی ‌ و در کشف الاسرار آورده که شوریده بکلی خمار شده و درمی
داد که مرا شرابی ده که خمار کشت شراب [illegible] شوریده گفت من [illegible] آشفته روزنکارم و طاقت
شراب خام [illegible] قطره دردی اندر [illegible] تا بوی بمشام من رسد و نظاره کن تا چه [illegible]
و چه شور [illegible] در خرابات می افکنم **بیت** اگر باده عشق تو بنوشم بوفی ‌ دل [illegible]
زمان هیا هوی ‌ این حال مبتدیان [illegible] است لیکن **بیت** [illegible]
خوش [illegible] ‌ خمخانها تهی کرده و مستی نکند ‌ [illegible]
فرو [illegible] آن درد نوشان مصطبه توحید [illegible] که خم [illegible]
جام و سبو کار نکشاید **بیت** که به جرعه زنان درینجا دریا نیست ‌ [illegible]
جرعهای جام و سبو نیست ‌ و چون اعراب در میسر و شراب نفقها بی وجهی کردند و [illegible]
تهیدستان [illegible] اکر [illegible] ساخت دیگران برسیدند که از مال خود
چه چیز نفقه کنند جواب فرمود **ويسألونك** و می پرسند ترا **ماذا ينفقون** که چه چیز نفقه

کنند گفته اند این سؤال عمرو بن جموح است و اگرچه هر دو سؤال بیک صیغه مودی شده
اما از اختلاف جواب معلوم میشود که مدعا اول از سؤال جهت بوده انجا ذکر مصرف کرده اینجا
بیان کمیت میفرماید گویا ایشان حال عمرو گفته که یا رسول الله دانستیم که صدقه بکه می باید داد اما
نمیدانم که چند دهیم جواب آمد که **قل العفو** بگوی انچه فاضل آید از نفقه خود و عیال یا از
قدر حاجت پس مجاهد [illegible] خال از مکتسبات خود بیرون آمده و [illegible]
تصدق میکردند تا آیت زکوة فرود آمد و این حکم منسوخ شد و گویند منسوخ نیست و مراد صدقه
[illegible] نکرده و [illegible] تعیین مقدار نکرده و برای مخاطب مفوض ساخته [illegible]
نفقه در سبیل تطوع بوده و گفته اند عفو [illegible] اسراف
[illegible] معاش کما قال
تعالی خذ العفو [illegible] واصل الباب [illegible] پس مامور شده
باتفاق از مکارم اخلاق که همه عالم را فرا رسد بخلاف انفاق مال [illegible] باید شود
[illegible] فاضل آید [illegible] هرچه [illegible] امام قشیری
فرموده که خواص آن دهند که از حاجت ایشان زیاده باشد و اخص آنکه [illegible] محتاج باشد ایثار
کنند و [illegible] زیاده از حاجت [illegible] دهند [illegible]
على انفسهم ولو كان بهم خصاصة [illegible] زیادت کرم کنند اهل [illegible] اکرم [illegible]
زیادتست **بیت** [illegible] خاص بر حق [illegible] **كذلك**
همچنین که احکام خمر و قمار و انفاق بیان کرد **يبين الله** بیان میکند [illegible]
لكم الآيات [illegible] **لعلكم تتفكرون** باشد که شما تفکر
کنید **في الدنيا والآخرة** [illegible]
[illegible]
آخرت آنست که ایشان [illegible] **بیت** [illegible]
سبیل ایشان [illegible] چون مامور شدند [illegible]
ایشان بود [illegible]
ويسألونك [illegible] **عن اليتامى** از کیفیت معیشت با یتیمان در سبب
نزول آورده اند که چون [illegible] **ولا تقربوا مال اليتيم** و
جای دیگر **ان الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما** [illegible] معاملات و تجارات
تصرفها [illegible]

حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم رسانیدند و درین وجه جواب آمد که قل
اصلاح لهم خیر یعنی اصلاح آوردن حال و محافظت مال ایشان خیر است بهتر است از تجنب
و تحرز از ایشان آوردند که جمعی جهة آنکه بواسطه اکل مال الیتیم بعذاب الیم در عقاب افتند
یتیم جدا بخت بدی و از جلوس بر فرش ایشان احتراز نموده بهیچ نوع با مخالطه نکنندی
حتی که از مناکحات نیز با ایشان پهلو تهی کردندی حق تعالی فرموده که و ان تخالطوهم و اگر ایشان
را آمیزید و طعام ایشان با طعام خود خلط کنید یا مصاهرت و مناکحت ایشان میل نمایید
فاخوانکم فی الدین برادران شما اند در دین و اکنون ایشان شما اند یعنی یتیمان
برادران دینی باید که با یکدیگر معاشرت نیکو کنند از برکت مروت نسبت اخوت باقی ماند که در اشارت
آمده است که من حق الاخ ان یغار و لا یحار در آن خبر برادر مومن غارت نباید و خیانت نشاید
بلکه در حق او بی شفقتی روا مدار و طریق یاری و مددکاری فرو مگذار و الله یعلم و خدای
میداند المفسد تباه کننده مال ایشان را من المصلح از اصلاح دهنده کار ایشان در
احادیث آمده که بهترین خانها خانه ایست که در وی یتیمی باشد و با او نیکویی کنند و بدترین
خانها خانه ایست که در وی یتیمی بود و با او بدی کنند و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لاعنتکم
هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ کردی و آنکه حرام کردانیدی مخالطه با ایتام
ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست و قادر بر اعنات حکیم و دانا در آنچه کرد از ترک
اعنات و چون حکم شد بمخالطه و نکاح ایشان بعضی از صحابه بودند که بزنان مشرکه گرویده
و مایل بودند و اشتند بدیشان رغبت میکردند حق تعالی نهی کرد ایشانرا از نکاح مشرکات جاهلیه
و فرمود و لا تنکحوا المشرکات نکاح مکنید و مخواهید زنان مشرکه را اگرچه مال و جمال داشته باشند
که ایشان ملحق اند باموات کما قال تعالی او من کان میتا و مخالطه با مرده رسم نیست و گویند
آیت در شان مرثد غنوی است و او مردی قوی و دلاور بود رسول خدای صلوات الله علیه او را
بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کافران بیرون آرد و مرثد
چون بمکه رسید زنی از مشرکه عناق نام که در حسن و جمال چون ماه تمام بود نزد وی
آمد و چون در زمان جاهلیت با هم سر و کاری داشته بودند خلاف پیمان سلسله مودت
دادن مرثد ابا نموده گفت ای عناق اسلام میان ما حایل شده ممکن نیست که بوجه نا مشروع صحبت
میسر گردد عناق گفت پس مرا بزنی کن مرثد جواب داد که موقوفست بر اجازت حضرت پیغمبر
صلوات الله علیه و اگر شرف اذن ارزانی فرماید این کار موجب دلخواه میسر گردد و چون
مرثد بمدینه باز آمد بعرض رسانید که یا نبی الله دیریست که بشمشیر هوا کشته زنی گشته ام

و وسواس آرزوی او مرا اغیال الات فاسده تموج میکند اما اعزاز اسلام حجاب آن ارتکاب
شده بود که اگر فرمان کرد دستوری باشد او را بعقد نکاح در آرم فی الحال الامین وحی فرود آمد
و اهل ایمانرا از نکاح ارباب سفاح و عقد خبیثات مشرکات باز داشت و گفت ایشانرا
نخواهید حتی یؤمن تا انگاه که خدای یگانه و محمد را رسول الله صلی الله علیه وسلم بحقیقت
گیرند و هم درین اوقات عبدالله رواحه کنیزکی سیاه داشت بواسطه تشویش و بدخویی طپانچه
بر روی او زده و ازان ستیزه و عربده وی فریاد کنان و داد خواهان بحضرت نبوت آمد پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم بطریق لطف از عبدالله تعرف حال آن کنیزک فرمود عبدالله گفت یا رسول الله نماز
میگزارد و روزه میدارد و خدای و رسول را تصدیق میکند اما نافرمانی و ستیزه کاری است
حضرت فرمود که پس او مومنه باشد او را نیکو پی کن عبدالله ویرا آزاد کرد و بجهت جماعتی دیگر
باب زنان و فتنه بگشادند که ابن رواحه کنیزک خود را در عقد آورده و نکاح او مباح داشت
و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود خواستگاری میکردند حق تعالی آیت فرستاد که و لامة
مومنة و هر آینه کنیزکی مومنه خیر من مشرکة بهتر است از زن آزاد مشرکه و لو اعجبتکم و اگر
چه شما را خوش آید آن زن بسبب نسب یا مال یا جمال و لا تنکحوا المشرکین و مدهید از مسلمه
بمردان مشرک حتی یؤمنوا تا وقتی که بگروند بخدای و رسول او و لعبد مومن و هر آینه بنده
گرونده خیر من مشرک بهتر است از مردی آزاد مشرک آورده و لو اعجبکم و اگرچه شما را در عجب
افکنده صورت یا ثروت یا نسب او اولئک آن مشرکات و مشرکین یدعون الی النار بخوانند
بسوی آتش یعنی بچیزی که ارتکاب آن موردی بدوزخ است و مضمون آنست در مقام ملزوم و این
دعوت می شاید که لفظی باشد چه هر دینی ملتی بطریق خود دعوت میکنند بعد ترغیب و ترویج آن
دادند یا طبعی باشد جهة موافقت دوست یا بطول صحبت و سرقت طبیعت دست دهد و حکمة
طبع آدمی از اخلاق و اوصاف مصاحب چیزها میدزدد و بی آنکه او را در آن اختیاری باشد و اینجا
که از مصاحبت تباه کاران و بدکرداران نهی کرده اند چنانچه صاحب روشنایی نامه فرموده

بیت
بپرهیز ای برادر از لئیمان · بیاکن خانه در کوی کریمان · زنیکان نیک گردی و ز بدان بد
ز دونان دور شو ویرا نکن خانه · ز دونان رحمت جنس پیکرند · ز نیکان و دونان الغلاف پرهیز

بعد از تنفیر مومنان از قبول دعوت مشرکان ترغیب میکند باجابت دعوت حضرت الوهیت و میگوید
و الله یدعوا و خدای میخواند بالسنه رسل یا اولیاء خدای میخوانند حذف مضاف و اقامت مضاف
الیه در مقام او دلیل تعظیم شان اولیاست الی الجنة و المغفرة بسوی عملها که موجب بهشت
و آمرزش باشد باذنه بقضا و ارادت یا توفیق و تیسیر خود و یبین و بیان میکند خدای آیاته

احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند
پذیرند و حظ یابند و چون از نکاح مشرکات باجتناب امر فرمود که ایشان را نجاست شرکست از
زنان مسلمات نیز وقتی که با نجاست حیض باشند نهی نمود درین آیه که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند
ترا عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان آورده اند که عادت یهود آن بود که چون زنان ایشان را عادت
معهود ظاهر شدی چشم بر روی ایشان نیفکندندی و خوردن طعام با ایشان حرام داشتندی
و نصاری بعکس این مباشرت می کردند و در مخالطه می افزودند ثابت بن الدحداح گفت یا رسول الله
ما در حال حیض ایشان با ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد قُلْ هُوَ أَذًى بگو که آن مکروهی
که نفس آدمی را از آن نفرت باشد و حیض خونی بود غلیظ و شدید الحمرة و کریهة الرائحة که از رحم
آید و اقل حیض بمذهب امام اعظم رحمه الله سه شبانروزست و اکثرش ده شبانروز و هر چه
کمتر از اقل مدت یا بیشتر از اکثرش بود استحاضه بود و آن دمی است اصفر و رقیق که از عروق
منفجر شود و نه از رحم آید و بمذهب امام شافعی و احمد رحمهما الله اقل مدت حیض یک شبانروز باشد
و نزد امام مالک رحمه الله یک دفعه گویند اقل حیض است هر چند که کم باشد و نزد هر سه امام
اکثرش پانزده شبانروز بود و بقولی از امام احمد نوزده شبانروز و اقل مدت طهر پانزده
شبانروزست و اکثرش را حدی معین نیست و حایض از پنج چیز ممنوع باشد اول هر چه از آن
بغسل و طهارت محتاج بود چون نماز و طواف و مس مصحف و قرائة قرآن اما قضاء نماز وی
واجب نباشد دوم روزه و قضاء وی لازم بود سیم اعتکاف چهارم مجامعت در فرج و آن
منهی عنه است لقوله تعالى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دور باشید و یکسو گردید از زنان فِي الْمَحِيضِ
در حالت حیض ایشان صحابه بعد از نزول این حکم زنان را از خانها بیرون میکردند تا آنکه جمعی
از اعراب بعرض حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه رسانیدند که سرما سخت است و پوشیدنی
اندک و زنان حایض را از خانها بیرون کرده ایم اگر جامه بدیشان دهیم ما سرما یابیم و اگر ندهیم ایشان
برنج افتند و [illegible] حضرت صلی الله علیه
و سلم فرمود که شما را امر کرده اند باعتزال از مجامعت ایشان نه آنکه ایشان را از خانها اخراج کنید
چنانچه مجوس و یهود میکنند ای عزیز این یکی از علامات اعتدال الشریعة کامله محمدیست علی
واضعها افضل الصلوات که همین از مباشرت حایض مجتنب باشند و بس و بطرف تفریط یهود و
مجوس که از دیدن و تکلم و ملاقاة ایشان مطلقا احتراز کردندی میل نکنند و از جانب افراط نصاری
که درین وقت بیشتر از اوقات دیگر با ایشان در آمیختندی و از مجامعت و معاشرت باک نداشتندی
محترز باشند بلکه بطریق وسط سلوک نمایند یعنی با ایشان در آمیزند و مباشرت نکنند وَلَا

تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید درین باب دو صیغه تاکید
کرده است یکی امر باعتزال و دوم نهی از قربان و این مبالغه جهت آنست که هر یک از دو چیز
را علیحده ایست پس امر و نهی دفع هر دو خواهش فرمود و سخن را موکد ساخت که البته
مجامعت کردن ایشان مکنید حَتَّى يَطْهُرْنَ تا وقتی که پاک شوند و چون [illegible]
معنی این باشد که غسل کنند و از طاعت و عبادتی که ممنوع بودند [illegible]
که گفت [illegible] که چون زنان در اصل خلقت عاجز [illegible] و ضعیف [illegible] و ملول
طبع واقع شده اند بدین سبب ایشان را طاقت دوام خدمت نیست حق سبحانه بکرم عمیم ایشان
معذور داشته [illegible] در بعضی اوقات که [illegible] طاعات ایشان [illegible] ایشان تخفیف باید
و بعد از ان ایشان را بکرامت آرزوی خدمت تازه کرده و بعد از منقطع شدن تکلیف متوجه شوند
فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کردند فَأْتُوهُنَّ بیائید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از جائی که
خدای امر کرده است یعنی در حال طهر [illegible] باید که نه صایم باشند و نه معتکف و نه محرم
یا بدیشان رسید از قبل نکاح نه بطریق فجور إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای دوست
دارد توبه کنندگان را از آنچه نهی کرده است وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست دارد پاکیزگان که از
نجاسات پرهیزند و خود را از خبث و حدث پاک سازند تا بوظایف عبادات قیام توانند نمود
در بحر الحقایق آورده که چنانچه زنان را حیضیست در ظاهر که ایشان بسبب آن از نماز و روزه
باز می مانند بعضی از مردان را نیز همین حالت در باطن که ایشان را از حقیقت نماز که مناجات
با حضرت قدوس است و از حقیقت روزه که امساک است از آرزوها طبائع و نفوس باز میدارد و آن
هوای نفس است پس درین آیه اشارتست بآنکه دوری جوئید از نفوس در وقت غلبه هوای ایشان
تا وقتی که فارغ شوند از قضاء حوایج ضروریه مثل ماکول و مشروب و منکوح و چون پاک شوند
و [illegible] غسل کنند تصرف کنید در ایشان بامر الهی [illegible]
[illegible] در تفسیر امام جعفر علیه السلام می گوید حیض [illegible] سه چیزست خلاف
وعده و دروغ در قول و نقض پیمان [illegible] ایشان [illegible] وقتی که توبه کنند [illegible] خدای
دوست میدارد [illegible] موافقت طبع [illegible]
عزیزی درین آیه میان توبه و طهارت جمع کرده است [illegible]
نظر بر آن [illegible] هر کتاب [illegible] منازل شریعت [illegible]
و [illegible] منازل حقیقت نظر اهتمام بر تصفیه آن [illegible]
[illegible] وجه مناسبت آنست که [illegible] فضلات جسمانیه [illegible]

جنایات و ارتکاب خطیئات نیز خالی نتواند بود الا من عصمه الله بفضله و هرگاه ازو حدثی
واقع میشود باستنجا و تطهیر مشغولست و از کثرت آن و دوام بران ملول نمیگردد پس باید
که در طهارت از الوث گناه نیز چنین شد و چنانچه با آب تمامی نجاسه را بدن چیزی از نجاست باقی
نگذارد در باب توبه و پشیمانی نیز ارقام آثام از نامه عمل پاک سازد و چنانچه جنابت صورة جنابت دارد
و هر دو را زایل کرده شنا یکی را با آب چشمه پاک سازند و دیگری را با آب چشم بیت
غسل داشتن ندم کاهل طریقت گویند پاک شوا ولی و پس دیده بران پاک خاد آبی دارد و نیز
نجاست دو قسمت صوری و معنوی و صوری دو بخش است یکی عینی که مطلقا بشستن پاک نشود
چون مردار و یکی وصفی که در اصل پاک بوده باشد و بملاقات نجاستی نجس شده و آن دو نوعست
خفیف که بیک بار طهارت پاید و غلیظ که بشستن آب و خاک پاید دست تا پاکیزه گردد و نجاست
معنوی نیز دو قسمت یکی عینی و آن شرک باشد که نجاست آن هرگز زایل نشود و طهارة مغفرت
بدو راه نیابد ان الله لا یغفر ان یشرک به دوم وصفی و آن خبث معصیتست که طهارت پذیر
باشد و آن باز دو نوع باشد یکی صغیره که بمجرد ورود در آتش دوزخ پاک شود و آن بنکم الا واردها
دیگر کبیره که متعلق در آتش باید بود تا تمام بسوزد اما نه بسبیل خلود چنانچه کفار را هست که
نجاست شرک ایشان عینیست و ازالة آن محال بود پس اگر کسی درین سرای لوث گناه را کرده
منظلم باشد با آب توبه و حسرت بشوید هر اینه پاک گردد و اگر این طهور را بعادت نهد ناچار
با آتش نیز شستنی الا ماشاء الله پس امروز آتش حسرت در باطن بر فروزد و گناهان خود را بشعله
خجلت و ندامت بسوزد بیت کاتش توبه بجو سوزد خاشاک گناه را بسوزد آی عزیز لوث
معصیت جز آب توبه و آتش حسرت پاک نتوان ساخت درین کار تقصیر مکن تا برکت توبه رو
طهارت خلعت محبت یابی که یحب التوابین و یحب المتطهرین و بدانکه علما در باب تواب و متطهر
عباراتست از جمله آنکه تواب ان اند از گناه و متطهر آن صغایر یا تواب از کفر و متطهر از عیب یا تواب
از اتیان نساء در حیض و متطهر از ادبار زنان یا تواب از گناه و متطهر از عیوب ان یا تواب از نهیات
و متطهر از ارتکاب مامورات یا تواب از بدعت و متطهر از آنچه آنست یا تواب ان ذلت و متطهر از علت
و در فصول عبد الوهاب آورده که تواب اصحاب حضرت پیغمبر اند صلی الله علیه و متطهر
اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله آمده که تواب آنست
که گناه کرده و بخدای بازگشته و متطهر آنکه گناه نکرده و گروهی گفته که از گناه بر وی گاه بعد
کرد خوابانست که بجهت ان تا بنده تا یک بار از رحمه نا امید نشود و آنکه متطهرست بر گناهی خود
معجب نگردد بیت مغرور مشو به بیگناهی کآلوده بسی شدند باهی و سر فاطمه در خبر

این دو طایفه عبارات ذوق آمیز و اشارات شوق انگیز هست سلمی گوید تواب ان تقصیرها اند
و متطهران از رذایل اخلاق و صفات یا تواب ان از افعال و متطهر از احوال یا تواب ان از ذنوب
و متطهر از عیوب قشیری فرماید تواب ان از زلات و متطهر از توهم آنکه نجات بر توبه باشد یا تواب
از ارتکاب محظورات و متطهر از مساکات و ملاحظات یا تواب ان از دوستی متاع دنیا و متطهر از
میل نعیم عقبی یا تواب ان توبه یعنی شهود آن که موذی عجب باشد و آن گناهی دیگرست و متطهر
از طهارت یعنی مقید شدن بدان و از طهارة خود حسابی گرفتن در بحر الحقایق آورده که تواب اند
از اوصاف وجود و متطهر بقا شهود و حقیقت توبه بازگشتن است بحق از ملاحظه ما سوی و طهارت
پاک ساختن سر از مشاهده اغیار و درین معنی گفته اند بیت عام را توبه ز کار بد بود
خاص را توبه ز دید خود بود گفت پیری ادبی از بهشت توبه کن از هرچه آن غیر حقست و چون
بیان حکم حیض چون دان ساذی و مقبو ض گشته زبان طعن گشادند که با زنان در حالت حیض
اختلاط کردند و سورت عم و المنت والقا شبهات کردند از جمله این که هر کس در وقت مباشرت
ظهر زوجه بجانب او باشد فرزند ش احول آید مسلمانانی که بر آن نوع اقدام کرده بودند حکایت
حالی بعرض حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله رسانیدند و حضرت عزت رد اقوال یهود
فرستاد که نساؤکم زنان شما حرث لکم موضع کشت و زرع شما اند و منبت اولاد فاتوا
حرثکم پس بیایند بکشت زار خود انی شئتم هرچگونه که خواهید بنظر بر اقبال و ادبار و
استلقا و غیر آن چون ماتی واحد باشد و حرث خود اشارة بدانست چه غیر آن موضع حرث
باشد نه محل حرث و اشارت دیگر هست بآنکه غرض اصلی طلب نسل باید که حاصل زرع است نه
قضاء شهوة که تخم افشاندنست و بس و قدموا لانفسکم و برای خود فرا پیش فرستید چیزی از خیر
و سید یعنی در وقت مباشرت تسمیه کنید در خبر آمده است که چون کسی خواهد که با اهل خود
رسد باید که گوید بسم الله اللهم جنبنی الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا اگر خدای تعالی
کرده باشد که ایشان را فرزندی بود شیطان رنجی بدو نتواند رسانید و گویند تقدیم طلب ولدیست
که موجب باشد و سبب کثرت امت گردد اگر رشید خلفی صالح باشد و اگر بمیرد شفیعی قایم بود و گفته اند
نیت خالص است یا تقدیم حسنات تعنی از حرام یا عمل برای خدای واتقوا الله و بترسید از خدای
در ارتکاب مناهی و یا از مقاربت نسا در حالت حیض یا از اتیان در غیر ماتی واعلموا انکم و بدانید که
شما ملاقوه رسنده کانید بدانچه از پیش می فرستید یا بآنکه می پرسید یعنی هنده کانید
و بینی ش در دنیا و بچشم سر در عقبی و گفته اند مراد از ملاقات عرض بنده گانست بر خدای تعالی
و عرضوا علی ربک صفا و آن چه زمانی پر تشویش و خجالت خواهد بود حدادی گوید در خبر

کسی را در وقت عرض و زمان حساب چندان شرم و خجلت پیش آید که گوید بار خدایا مرا از
مقام برهان و اگر بدوزخ فرستی روا است **بیت** عذاب النار با انواع خواری . بلی آسانترست
از شرمساری و هم در تفسیر میر آورده که بنده را بهشت برند بعد از آنکه در شمارگاه در برابر حق ما
و او بهشتیان از احوال خود خبر میدهد و از اهوال و مخاوف که بروی رسیده شرح میکند گوید
بوقت عرض باز داشتند تا چندان عرق از من رفت که هشتاد شتر تشنه خورده تشنه از عرق
من سیراب شدندی نعوذ بالله من فضیحة القیامة ومن تغابن یوم الحسرة والندامة **بیت**
خدایا در آن روز خوارم مکن . میان کسان شرمسارم مکن . و چون این کلام موجب خوف
تمامست بعد از آن جهت تسلیة بندگان بشارتی در پی آن میآرد و میگوید **وبشر المؤمنین**
و مژده کافی ده مؤمنان را بهشت و چون در آیة سابق امر کرد بتقوی و جمعی از صحابه بهانه سوگند از
طریق تقوی کرانه میکردند میفرماید **ولا تجعلوا الله** و مگردانید نام خدا را **عرضة** بهانه ورد
آویزی **لایمانکم** مر سوگندان خود را یعنی بخبر دادن سوگند خورده اند محلوف علیه را یمین
گفت جهت تلبس آن بیمین گویند نزول آیه در شان عبدالله بن رواحه بود که از شوهر خواهر خود
بشیر بن نعمان برنجید و بنام اعظم الهی سوگند یاد کرد که بار دیگر بخانه وی نرود و در حق وی نیکوئی نکند
و او را با خصمان او صلح ندهد و بهیچ باب بخانه وی در نیاید رب العالمین آیه فرستاد و او را
از آن حال منع فرمود و گفت مگردانید ذکر خدا را مانع **ان تبروا** از آنکه نیکوئی کنید با اقربا
و اجانب **وتتقوا** و از آنکه پرهیز کنید از مروت **وتصلحوا** و از آنکه اصلاح کنید **بین الناس**
میان مردمان **والله سمیع** و خدای شنوا است سوگند **علیم** و دانا است بما فی الضمیر سوگند
خورنده عبدالله رواحه بعد از استماع آیه از سر آنچه گفته بود در گذشت مقاتل گوید صدیق
اکبر رضی الله عنه سوگند یاد کرده که با پسر خود عبدالرحمن نیکوئی نکند تا بعد از آن نبود و اسلام
عرض نکوید تا آنکه که مسلمان شود حق سبحانه این آیه فرستاد و صدیق از آن در گذشت **لا یؤاخذکم الله**
نگیرد شما را خدای یعنی عقاب نکند **باللغو** بیهوده که واقع شود **فی ایمانکم** در سوگندان
شما امام اعظم رحمه الله گوید لغو سوگندی آنست که کسی بچیزی قسم یاد کند و چنان داند که یقین
راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمه الله لغو آن دانسته که بی اختیار از زبان کسی
بیرون آید بشتاب یا عادت کرده باشد لا والله و بلی والله و مراد از آن قصد و عزم سوگند نبود و
فایده این خلاف آنست که شافعی در این قسم که مذکور شد کفارت لازم نمیداند و در آنچه امام اعظم
فرموده بکفارت حکم کند و امام ابو حنیفه رحمه الله بعکس این و بقول ابن جبیر رحمه الله لغو در یمین
آنست که سوگند خورد بر ارتکاب معصیتی یا ترک طاعتی و کفارت این نوع سوگند ترک است از آن

و از مرتضی علی علیه السلام مرویست که آن سوگندیست در حال غضب بی اختیار و قصد که خدای
شما را بدان عقوبت نمیکند **ولکن یؤاخذکم** و لیکن شما را میگیرد **بما کسبت قلوبکم** بآن چیزی که
عزم کند دلهای شما و بعمد سوگند خورید بکاری و دانید که دروغست و علما این چنین سوگند
را یمین غموس گویند و آن سبب عقوبتست و در عقوبت آن حدیثی آمده که هر که سوگند
دروغ خورد تا بدان مال مسلمانی ببرد بخدای رسد روز قیامت و خدای برو خشمناک باشد
و دیگر غموس از کبایر است و دیگر بصحت پیوسته که یمین فاجره خانها را ویران سازد و شهرها
را خراب و بیاب گذارد و سوگند بر سه قسمست یکی لغو چنانچه مذکور شد دوم سوگند ما
بعینه کاری گذشته سوگند گر اکنون گفته است چیزی واجب باید و اگر دروغ بود جزای او
آخرت آتش دوزخست و در دنیا بدان چیزی لازم نه سیم سوگند مستقبل که چنین کنم اگر بخیر
سوگند خورده کرد که کند بسبب این است بدان وفا باید کرد و اگر خلاف کند کفارت بدهد و حدیث
صحیحست که هر که از شما بر چیزی سوگند خورده و بهتر از آن چیزی بیند که آن بکند که بهتر است و کفارت
ده از یمین خود و کفارات آنان که در مذکور است یا ده مسکین را طعام یا کسوت دادن یا سه روز
روزه داشتن و تفصیل این در سوره مائده بیاید **والله غفور** و خدای آمرزنده است یمین
لغو مواخذه نکند **حلیم** بردبار است در سوگند عمد و قصد بتعجیل عقوبت نماید و چون ایلا
یکی از ایمان خاص بوده ذکر آن از تتمه بیان ایمان کرد باید و ایلا آن بوده که در جاهلیت چون مردی
را از زن با نیستی و رغبت داشتی که شوهری دیگر کند سوگند خوردی که دو سال یا بیشتر گرد وی
نگردد و کنار نکند و او را در آن حیرت بگذاشتی تا نه بی شوی بودی و نه آنکه خدای با شوهری خدای تعالی
ایشان را بسبب هاجرات بخشوده آن را وقتی معین فرمود چنانچه گفت **للذین یؤلون**
مر آنان را که سوگند خورند **من نسائهم** از زنان خود دور شدن فاعده ایستادن است **تربص**
اربعة اشهر انتظار و درنگ کردن است چهار ماه و در این مدت از جهة شرع مطالبه نرود
متوجه نکرده و تعیین چهار ماه جهت آنست که مدت نهایة صبر زنان از ازدواج همین مقدار بود
و در این باب حکایتی هست مضمونش آنکه فاروق اعظم رضی الله عنه شبها محلات مدینه را
طواف کردی در زمان خلافت و از خلالات واقعه استفسار نمودی در لباسی که کس او را نشناختی
شبی در کوچه میگذشت از خانه آواز نغمه بیرون آمد که جدده له سوز جگر میبرد در فراق محبوب
و از حدت شدت اشتیاق مینالید **بیت** چگونه کر فراق جمال ای دوست جگر بود
دل بر جمال ای دوست . و در آخر گفت یا خلیفه خبر دار از سوز دل من و غیبت شوهر که مدتی
شد تا بغزو فرستاده و مرا تنها گذاشته عمر را رضی الله عنه دل بر وی بسوخت و چون روز شد

بجای مدینه را طلبید و پرسید که زنان از شوهران چند وقت صبر باشد گفتند دو ماه گفت
اگر سه ماه باشد گفتند صبر کم شود پرسید که اگر چهار ماه باشد جواب دادند که صبر نماند
فاروق رضی الله عنه کس بلشکر فرستاد و حکم کرد که هر که زن خود را از چهار ماه زیاده معسکر
بمدینه باز آید فان فاءو پس اگر باز آیند فان الله غفور پس خدای آمرزنده است مر شکستن
سوگند را رحیم مهربانست که مباح کرد شکستن سوگند و کفارت دادن و حکم شرع
آنست که اگر مولی باز آید در میان این ایام و مانند تنگی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز باشد
بوعده نکاح ثابتست و بر وجه کفارت سوگند نیست بمذهب امام اعظم و قول جدید امام
شافعی رحمه الله بشرط که سوگند بخدای بوده باشد و اگر مدت بسر آید و بی عذری مقاربت
این صورت نزد امام اعظم رحمه الله طلاق بائن است و قول امام شافعی رحمه الله آنست که زن
را رسد مطالبه کردن که یا ابا طلاق بده و بر حاکم شرع باشد که مولی را وقف کند و بعد از طلاق
فرماید پس اگر امتناع نماید حاکم زن را از و طلاق دهد وان عزموا الطلاق و اگر قصد کنند رها
کردن زنان فان الله سمیع پس خدای شنونده است قول مولی را بلفظ طلاق را علیم داناست
ترک فی الیعزم مولی در این محل در تاویلات علم الهدی از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که عزم
طلاق انقضای چهار ماه است یعنی مدت ایلا [illegible] که طلاق اهل جاهلیة بوده
شارع حق بطلاق و اشت بیان طلاق میفرماید والمطلقات و زنان رها کرده یا بعد
بجهت حامله نباشند یتربصن انتظار برند در صورت خبر برای تاکید و اشعار بانکه
واجبست تلقی آن بر سبیل مسارعت امتثال الامر پس گوئیا که فرموده اند و ارتکاب آن واقع
شده است و این مبالغه است در آن که زنان مطلقه باید که منتظر باشند بانفسهن بنفسهای خود
بهیچ است بنفس چه نفوس زنان مطمح نظر بردار است و زنان را نیز نظر هوس بر مشاهده ایشان
ثلثة قروء سه قرو بمذهب شافعی و مالک رحمهما الله طهر هست و نزد امام اعظم و قول امام
احمد رحمه الله حیض و این لفظ از جمله اضدادست چون سیاه و سفید و شب و صبح و شک و یقین
و چون صریم و ظن و امثال آن در جز آخر از فتوحات مذکورست که شیخ قدس سره میگوید که حضرت
رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در واقعه دیدم سنه تسع و تسعین و خمسمائة و گفتم یا رسول الله
خدای تعالی فرموده است که والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و قرو نزد عرب بمعنی
آمده هم بر حیض الطلاق میکنند هم بر طهر و تو شناساتری بدانچه خدای بر تو فرستاده با جمال اراده
هر دو کدامست آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که اذا انقرع قرؤها فاقرعوا علیها الماء و کلوا مما
رزقکم الله یعنی زن چون از قرو فارغ شود آب بر وی ریزید و بخورید از آنچه خدای تعالی روزی شما

کرد این من گفتم پس قرو زن نقد بر حیض باشد خواجه علیه صلوات الرحمن همین الفاظ را تکرار
فرمود تا سه نوبت و این کشف موید قول امام اعظم است که عزیز علما شرع را در این لفظ اختلاف
چنانچه گفتیم بعضی جانب طهر گرفته اند و بعضی طرف حیض و هر یک را [illegible]
دلایلست و فایده خلاف در معتدن ظاهر میشود که چون در حیضه ثالثه شروع کرد عدت
منقضی شد بقول کسی که قرو طهر را گیرد و بقول آنکه حیض را گیرد انقضاء عدت بعد از انقطاع
حیضه ثالثه است و عدة در قرآن پنج است والعدة زنی که بحیض نرسیده باشد و عدة
زنی که از حیض نومید شده باشد و زنان عدة هر یک سه ماه هلالیست سیوم عدة زنان
شوهر مرده و آن چهار ماه و ده روز است چهارم عدت مطلقات که حایض شوند و آن سه
حیضست یا سه طهر پنجم عدة زنان حامله و آن وضع حملست اگر زنی را طلاق دهند و شوهر
بمرد و بعد از آن بیک ساعت بار بنهد فی الحال تزویج او با دیگری جایزست و در جاهلیت
آن بود که چون زنی را طلاق دادندی اگر حامله بودی شوهر را برجعت او از دیگران احق دانستی
و اگر حامله نبودی تا آنگاه که شوهر دیگر کردی پس اگر زن شوهر اول را دوست داشتی حمل
پنهان کردی و گفتی باردار نیستم تا تواند که بشوهر دیگر رسیدن حق تعالی از آن نهی فرمود
و گفت ولا یحل لهن و حلال نباشد زنان را ان یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه
بیافریده است خدای فی ارحامهن در رحمهای ایشان از فرزند تا حق رجعت مرد را
باطل گردانند و در این صورت دیگر هست که الحاق ولد باشد بغیر پدر و گفته اند که مراد از آنچه
در رحم آفریده شده حیض است و در کتمان آن ابطال حق الرجعة باشد مثلا چون مرد خواهد که
رجعت کند زن گوید که حیضه ثالثه منقطع شده و مدت رجعت بسر آمد یا حیض سیوم رسید
عدة تمام نماند و غرض آن باشد که مرد رجعت نکند پس خدای فرمود که ایشان را روا نیست که حیض
را پنهان دارند ان کن یومن اگر هستند که ایمان دارند بالله والیوم الاخر بخدای
و روز قیامت غرض آن نیست که این نهی مشروط با ایمانست بلکه غرض تعظیم آنست و تنبیه بر آنکه
مومنات بر مثل آن اجترا ننمایند و تخصیص ایمان بالله برای آنکه عالمست بما فی الارحام و روز
آخر بجهت آنکه همه نهانها در آن روز آشکار شود یوم تبلی السرائر که انجا قیامت که از خلق بیرون
انجا کرده از نعوعکار (؟) ایشان برداشته کرد و چه حیله کنند بیت امروز اگر کنی پس
پرده نهان . فردا چه کنی که پرده ها بردارند و بعولتهن و شوهران ایشان احق سزاوار
ترند بردهن برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان تربص و انتظار ایشان
ان ارادوا اگر خواهند بان رجعت اصلاحا بصلاح آوردن کار در زنان نه ضرر رسان

بود تا بنگند بدیشان در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک می‌شد که
عدت بسر آید رجعت میکردند و زن را باز خود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان ازین
تعذیب بود نه اصلاح و تقریب **وَلَهُنَّ** و مر زنانراست بر مردان از حقوق **مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ**
مانند آن حقی که مردانراست بر ایشان هست **بِالْمَعْرُوفِ** به نیکویی و خوبی معیشت و حسن معاشرت
حضرت خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است که خیرکم خیرکم لاهله بهترین شما آنست
که با اهل و عیال خود معاش نیکوتر کند و مراد بمماثلة بین الحقین مماثلة عمل نیکوست بعمل نیکو
فعل یعنی که هر یک از زوجین را فعلی خاص باید تا حق گذاری آن دیگری کرده باشد اما حق
مرد بر زن آنست که در خانه او بنشیند و بی دستوری او بیرون نرود و با همسایگان مخالطه و
محادثه نکند و از شوهر جز نیکویی باز نگوید و بانچه شوهر دارد قناعت کرده ناسپاسی ننماید
خدمتی که بدست خود تواند کرد فرو نگذارد و اصل آنست که ناموس شوهر نگاه داشته از دایره
عفت قدم بیرون ننهد و دل بغیر شوهر خود ندهد **بیت** عصیان ز ابهام خیالت
جلوه حرامست مگر با حلال ۔ هر که بغیر جفت حلالت بود ۔ رخ ننماید بمحالت بود ۔ و حق
زنان بر مردان آن باشد که با ایشان زندگانی بوجه احسن کنند و ایشان را نرنجانند و برنج
ایشان احتمال نمود بر محال کوفی و ناسپاسی که لازم اکثر زنانست صبر و شکیبایی نمایند
و احیاناً ابواب مزاح و طیبه بگشایند بدان مرتبه که هیبت و سیاست را زیان دارد و
ایشانرا بطریقه تقوی و طهارت تحریص کرده آنچه از علم دین بکار آید در آموزند و اصل
آنست که نفقه ایشان از حلال سازند که هیچ جفا صعبتر از آن نیست که کسی عیال خود را
بحرام پرورش دهد **ع** کاحرام ترا بغیر نتوی بخورد **وَلِلرِّجَالِ** و مردانراست **عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ**
بر زنان فزونی با آنکه مهر بایشان است و نفقه ازیشان یا بمیراث که مرد را از دو بهره است و طلاق
یکی یا بطلاق و رجعت که سر رشته اختیار آن بدست مرد است یا بامامت و امارت و جهاد که
زنانرا در آن نصیبی نیست یا بعقل و دین که زنان ناقصات عقل و دین اند دلیل نقصان عقل
آنکه شهادت دو زن برابر یک مرد است و علامت نقصان دین ترک نماز و روزه در حیض و بیان
این تفصیل برای آنست تا زنان در خدمت شوهران که بجهة تربیت ایشان رنجها دارند
دقیقه از دقایق سعی فرو نگذارند در معالم باسناد آورده است از معاذ جبل رضی الله عنه
که در غزوه که رسول صلی الله علیه وآله وسلم او را فرستاده بود گروهی از دهقانان دید که اکابر را
سجده میکردند چون بازآمد صورت آن حال عرض رسانید و حضرت رسالت صلوات الله
علیه فرمود که مخلوق را نشاید سجده مخلوق کردن و اگر من فرمودمی که کسی کسی را سجده کند هر آینه

زنانرا امر میکردم بسجده شوهر مر وی را زیرا که نهایت تعظیم فیما بین ایشان در حقایق تحقیقیه آمده که فضل
مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند
و از زنان گذشته دو تن کامل شدند آسیه زن فرعون و مریم بنت عمران و فضل عایشه بر زنان
چون فضل ترید بر سایر طعام **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدای غالبست عزیز میکرداند مردانرا بدین فضل
زنان **حَكِيمٌ** داناست و بحکمت حکم میکند بر بندگان **الطَّلَاقُ** طلاق شرعی که در آن رجعت
باشد **مَرَّتَانِ** دو بارست بعد از ظهور دین متروک رسم جاهلیت آن بود که چون از نفقه زنی
عاجز آمدندی وی را طلاق دادندی و بعد از آنکه مدت انقضای عدت نزدیک شدی بوی رجعت کردندی
تا خلل با انقضاء عدت راه یافتی و میان طلاق واقع شدی و عده دیگر باز رجعت نمودی و تصرف در آن نمودندی
و عدد طلاق در مذهب ایشان مقرر نبوده و اگر صد طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی
روزی زنی بخدمت عایشه رضی الله عنها آمد از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد
و برای اضرار رجعت میکرد شکایت کرد عایشه حکایت شکایت آن زن بسمع علیه نبویه رسانید
آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بارست و بعد از دو طلاق **فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ** باز خود گرفتن
رجعت **أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ** یا رها کردن به نیکویی یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و جدا
شود و بعد از آن اگر خواهد بنکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد چنانچه کبری حاصل آید
تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد وی را مر حلال نشود **وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ** و حلال نیست
شما را ای شوهران **أَنْ تَأْخُذُوا** آنکه فرا گیرید **مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا** چیزی از آنچه داده اید زنان
خود را **إِلَّا أَنْ يَخَافَا** مگر آنکه ترسند زن و مرد از خوف یعنی علمت و اگر بضم یا خوانده
باشد که بمعنی ترسانده یعنی ترسانیده شوند زن و مرد از خویشان تا بایست و عطا ننمایند
أَنْ لَا يُقِيمَا آنکه بپای نتوانند داشت **حُدُودَ اللَّهِ** احکام الهی را در صحبت و معاشرت **فَإِنْ**
خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام زیرا که فرمان از خطاب کرده که امر باخذ و اعطا فرموده که
چون شما را معلوم شد **أَلَّا يُقِيمَا** که آن زن و مرد اقامت نمیتوانند کرد **حُدُودَ اللَّهِ**
حکمهای خدا را **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا** پس هیچ بزه و باکی نیست بر ایشان **فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ** در
آنچه زن فدا دهد بشوهر یعنی از آن خود را باز خرد گویند تا ثابت بن قیس انصاری را عقد بسته مهر زن
خود جمیله بنت عبدالله داده بود زن وی را نمیخواست و آن حدیقه را بدان کابین خود را باز
خرید و این اول خلع بود که در اسلام واقع شد و این آیت در آن محل نازل گشت **تِلْكَ** این احکام
که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع و غیرها **حُدُودُ اللَّهِ** اندازهای خدایست که برای
صلاح بندگان مقرر فرموده **فَلَا تَعْتَدُوهَا** پس از آن در مگذرید **وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ** و هر که

در کذرند و تجاوز کنند از اندازها خدای فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند
ستمکاران بر نفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را
و مفارقت میان ایشان بجامع دلیل با ایشان است و بین تقدیر مجمل اولی باشد و رجعت
کار رجعی نباید فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس آن زن حلال نباشد مر آن مرد را مِنْ بَعْدُ بعد از طلاق
ثالثه حَتَّى تَنْكِحَ تا وقتی که نکاح کند زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری دیگر را جز او و زوج ثانی
بوی رسیده و او را مباشرت نموده آورده‌اند که دختر عبد الرحمن قرظی خواست که با شوهر پیشین
آشتی کند و شوهر دوم وی عبد الرحمن بن زبیر بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک و عسیله اسم جماعت ماخوذ از عسل و تشبیه
کرده‌اند ذوق مباشرت را بحلاوت عسل فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی مر او را
بعد از آنکه بهم رسیده باشند فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و
مطلقه بوده وی أَنْ يَتَرَاجَعَا اگر باز گردند بیکدیگر بنکاح جدید پس از مدت عدت که از
شوهر دوم می دارد إِنْ ظَنَّا اگر امید میدارند یا گمان میبرند أَنْ يُقِيمَا اگر اقامت کنند
حُدُودَ اللَّهِ احکام خدایرا و حق یکدیگر بشناسند وَتِلْكَ و اینها که گفته شد از تحریم
و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای احکام الهی است که خدای تعالی يُبَيِّنُهَا روشن میکرداند
آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانستند از پیش معانی و بیان بکروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
و چون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ و برسند بنزدیک مدت و مشرف شوند بر آنکه
بآخر کردند با انقضاء عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ مراجعت کنید با ایشان به نیکوئی یعنی بطریقی که
بر وجه اضرار نباشد أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا رها کنید ایشانرا به نیکوئی تا عدت ایشان منقضی گردد
مالک نفس خود شوند آورده‌اند که ثابت بن یسار زن خود را طلاق داد و سه روز مانده تا عدت
بسر آید با او رجعت کرده باز طلاق داد همچنین در ترتیب سه طلاق داد و سه بار رجعت نمود
این آیه فرستاد و ازان معنی نهی کرد چنانچه فرمود وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشانرا یعنی مراجعت
مکنید با ایشان ضِرَارًا از جهت رنج رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان بدراز کردن
مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که چنین کند و مرتکب رسانیدن ایشان فَقَدْ ظَلَمَ
نَفْسَهُ پس بیداد کرده است بر نفس خود که او را در معرض سخط الهی و عقوبت نامتناهی آورده است
ای عزیز آزار دل رسانیدن بر آن صاحب شریعت ملعون است کما قال صلی الله علیه و سلم ملعون من
ضار مسلما او ماکره هر که مسلمانی را ضرر رساند یا با او مکر و فریب پیش آرد دور شده است
از رحمت آفریدگار و مهجور مانده از عنایت پروردگار در اخلاق محسنی آورده که در راه نبوی

هر کرا خواستندی کردهای بد کنند گفتندی بمکر در او بایزانک هر چون کسی از اندیشه کهنه نبود
بورطه هلاک افکند بیت که هر چه مردم نباشد بدتش فتنه کسی کو بد کنیک افتدش
شرا کنیم هم درس شرر بوده چه کرده که اخذ که نبوده وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید آيَاتِ اللَّهِ
حکمها خدایرا هُزُوًا بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمائید بعمل بآن گویند
این حکم در شأن جماعتی بود که نکاح و طلاق را سست فرا میگرفتند و می گفتند از ما بیکدیگر
رضا العون فرمود که چنین مکنید که حدیث شرع بازی و کار دین مجازی نیست و در حدیث آمده
که سه چیز است که جدّ آن جدّ است و هزل آن نیز جدّ است طلاق و عتاق و نکاح و رجعت و نذر
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدایرا که بر شما انعام کرد از عموم ما در جمله
انعامات و خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه حکم چنان صادر شده بود
که هر جنایتی هیچ کس زیاده از یک زن بعقد در نیارد و انجا بجهان رجوع در عقدی واحد خیار
و کر آنها زن را طلاق دادندی مراجعت با او حرام بودی و ابجاد و است و ما دام که زن مطلقه
زنی بودی مرد را حلال نبودی تزوج بغیر او و در دین شریعت حلال است و ان ایشان هر که خواهی
بردی زن او را با دیگری نکاح تواند کرد و در دین مدت بعد از انقضاء عدت تواند که بعقد
در آرد پس حق تعالی این نعمتها منت بر ما نتیجه میدهد و میگوید یاد آرید این نعمت را وَمَا أَنْزَلَ
عَلَيْكُمْ و دیگر یاد کنید آنچه بر شما فرستاد مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام
و حدود آن يَعِظُكُمْ بِهِ پند میدهد شما را بقرآن از ضرار و اتخاذ هزو و غیر آن و تخصیص
این نعمت که از الکتاب و حکمت جهت تفضیل و شرف است بر نعمتهای دیگر وَاتَّقُوا اللَّهَ و
بترسید از خدای و عاصی مشوید در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیزها از اعمال شما دانا است و بر آن شما را جزا خواهد داد وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
و چون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ و برسند بانتهاء مدت عدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ منع مکنید
ایشانرا و باز مدارید أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ اگر نکاح در آیند شوهران پیشین خود را نقلست
که معقل بن یسار خواهر خود را بعبد الله بن عاصم داده بود و او وی را طلاق کرده و بعد از
در آمدن مرد پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت اقررت عینک کرامی
جشم نه انجام کرامی خود روشن کردم و تو طلاق دادی و باز آمدی تا رجعت کنی بخدای که هرگز او
بتو نیاید و تو چون نشنی خدای این آیه فرستاد و حکم فرمود که منع مکنید زنانرا از رجوع بشوهران
پیشین إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ چون تراضی باشد میان ایشان و مهر دهند بِالْمَعْرُوفِ
بنکاحی حلال و مهری جایز و قبول احسن معاشرت و بعد از نزول آیه معقل گفت حکم خدای و رسول

اورا انست پس خواهر را بگذاشت تا شوهر را او رجوع کرد و خود کفارت سوگند بداد ذلك
خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم یا با هر احدی یعنی این نهی از عضل که کردیم
یوعظ به پند داده شود بدو من کان منکم هر که باشد از شما ای امت که از روی اخلاص
یؤمن بالله بگرود بخدای والیوم الآخر و بروز رستاخیز که باز پسین همه روزهاست تخصیص
کرد مؤمنانرا زیرا که آینه سینه کفار در زنگار کفر تیره رقیه که بصیقل موعظه
از روشنی در وی پیدا آید اما چون مرآت دل مؤمن روشن است قابل انعکاس صورت
نصیحت در وی جلوه نماید ع وارد … ذلکم این پند که نهی شما از منع
… ازکی لکم پاکیزه ترست مر شما را از روی معاشرت … دیگر
و شناخته پس رجوع ایشان با یکدیگر بهتر بود از مواصلت با کسی که ندیده و نداند باشد
واطهر و پاکتر از آنکه … و منکر … یا آنکه … خدای شما را سود مند
ترست اندر دین برکت و پاکیزه تر مر دلها شما را در قبول … والله یعلم و خدای میداند
که زن و مرد هر دو خواهان یکدیگرند یا میداند صلاح شما را وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید
و ایشان را از رجعت منع میکنید یا مصلحت خود نمی شناسید ای عزیز هر که بیقین داند که حق
تعالی مصلحت بندگان را از ایشان بیشتر داند باید که تمام اختیاری که از روی بنده تصور کند
که … بمقتضای ارادت الهی … و هر چه دوست … بجمله امر … پسندیده
خود داند و در هر چه از حق سبحانه در آید سر تسلیم در خط فرمان نهاده انقیاد نماید بیت
با … تیغ کشد سینه سپر باید ساخت جان عاشق … چه باشد تسلیم. تعداد ذکر طلاق که
باب رضاع که بر شخصی واقع باشد موذی به اعقب بین الزوجین بیان حکم ارضاع و اشیر ضاع
میفرماید و میگوید والوالدات و مادران یعنی زنان که مفارقت افتاده باشد میان
ایشان و شوهران و طفلی شیرخواره در میان بوده خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه
بعد از آن حکم آنست که یرضعن شیر دهند اولادهن فرزندان خود را لفظ خبرست
و معنی امر بر سبیل استحباب چه ایشان سزاوارترند به تربیت اولاد خود جهت آنکه ولد نشو و نما
در بطن ام یافته و … مادر بدن او دوست پس شیر او موافق خواهد بود از لبن اجنبیه اگر
والدات را محبت و محنت و مهربانی … ولد صغیر … تربیت و مدت
کلفت … و بیداری شبها … و وقوع نجاسات و امثال آن
که جز مادر تحمل آن ندارد پس بعد اولویت در ارضاع بر ایشان کشید و مدت رضاع تعیین کرد که
حولین کاملین دو سال تمام تا در این مدت … طفل ضعیف غذای او شیر باشد که

مطبوخ و مهضوم است و گفته اند این مدتیست مقرر که بعد از آن … اجرت رضاع
بدهد و مادر نتواند که از این زیاده کند و اجرت رضاع طلبد و نزد فقها این تعیین است که
دو سال حکم رضاع انتشار حرمت ثابت میشود و بعد از آن نه بمذهب امام شافعی و صاحبین
رحمهم الله اما مالک دو سال و یکماه و امام اعظم دو سال و شش ماه و زفر سه سال تعیین
میکند و دلایل هر یک در کتب فقه مسطور است و این حکم که رضاع در حولین کاملین باید
لمن اراد مر کسی راست که خواهد ان یتم الرضاعة که تمام کند شیر دادن فرزند خود را
ای عزیز اگر مادران در مهربانی فرزند مثل است حق سبحانه مواهب رحمت فرو … دیگر
فرزندان و دو سال تمام شیر دادن وصیت میکند تا معلوم کرده که مهربانی او بر بندگان از همه
مهربانان بیشتر است آورده اند که وقتی رسول خدای صلوات الله علیه بر زنی بگذشت که نان
میپخت و طفلی شیرخواره در کنار داشت چون زن معلوم کرد که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله وسلم میگذرد فرا آمد و گفت بیت ای شرف گوهر آدم بتو روشنی دیده عالم بتو
شرع بحکم تو مؤید شده هر چه قبولت نشد رد شده یا رسول الله از زبان مبارک تو شنیده
ام شاید که خدای عالمیان بر بندگان خود مهربانتر است از مادر بر فرزند مصطفی صلوات
الرحمن علیه فرمود که آری چنین است زن شادمانه شد و گفت یا رسول الله مادر هرگز نخواهد
که فرزند خود را در تنور گرم افکند تا بسوزد پس حق سبحانه سزاوارتر که بندگان را با آتش دوزخ
نسوزد حضرت رسالت صلی الله علیه بگریست و گفت ان الله لا یعذب بالنار الا من ابی
ان یقول لا اله الا الله هر دستی که حق تعالی عذاب نکند با آتش دوزخ مگر کسی را که سر باز زند
و گردن کشد از گفتن لا اله الا الله و چون بنای این آیه بر رحمتست بعد از تعیین رضاع حکم
نفقه میفرماید بشفقت بر مرضعات وعلی المولود له و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند
رزقهن روزی زنان شیر دهنده یعنی طعام و خورش ایشان زیرا که مولود را شیر میدهند و بی
غذا حصول شیر ممکن نیست وکسوتهن و جامه و پوشش ایشان نیز تا … و سرما محفوظ
مانند و … ایشان هم از آن ضرر بواسطه پوشش ایمن باشد … لفظ مولود له دون والد بجهت
آنست که وقت باشد که نفقه و کسوه بر والد لازم نباشد بلکه بر مولود له بود چنانچه مثلا کنیزکی
را از شوهر آزاد فرزندی آید نفقه بر مالک ام است که مولود له اوست نه بر والد … و …
آزاد فرزندی متولد کرد نفقه بر مالک آن … است بجهت آنکه … ملکی ثابت نیست و در دین
که خورش و پوشش شیر دهنده متعلق باشد بمولود له اشارتست بآنکه چون مرضعه بخدمت
بچه متعلق بود و از دیگر مشغولست که بآنکه خدمت او میکند لاجرم رعایت او از نفقه و کسوه لازم بود

بالمعروف بطریق انصاف و اقتصاد یعنی باید که از افراط و تفریط که اسراف و امساکست محترز
باشند و صاحب کشاف کوید تفسیر بالمعروف اینست که لا تکلف نفس تکلیف کرده و
رنج یافته نشود هیچ نفسی الا وسعها مکر آنرا که کنجایش و توانائی آن دارد یعنی مولود
بیان مقداری که تواند بغایت مرضعه کند و این حکم از آثار رحمت حق تعالی است بر والدین چه هم
مولود و والده بود و باری در یک جهت تمام نعمت و کمال رحمت تاکید میفرماید که لا تضار والدة
باید که رنج رسانیده نشود هیچ مادری بولدها بفرزند خود که او را شیرخواره از خود جدا کنند و به
دهند یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را برضاع اکراه نکنند و کر قبول
کند انچه باید و شاید از نفقه و کسوه او را باز نکیرند و لا مولود له و باید که ضرر رسانیده نشود مولود
بولده بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارکی از مادر باز ستانند بعد از انکه با او خوی کرفته
باشد و الفت بدو کرفته یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعنی نفقه زیاده بروی
و کسوه نطلبند یا با وجود استیناس او با مادر و یا بعد از تعیین مرضعه تکلیف نکنند و این معانی
که کفتیم بشرطیست که لا تضار بفتح را خوانده چه اکر برفع باشد اخبار است در معنی نهی و جز اضافه
ولد یکبار بوالده و دیکر بار بمولود له برای استعطاف ایشانست بجنبانیدن و تنبیه برانکه ولد
آنست که بر اصلاح حال و اشفاق بر وی متفق باشند فکیف که ضرری بدو رسانند و علی
الوارث و بر وارث مولود له چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اکر رضیع بمیرد
وی وارث باشد لازمست مثل ذلک مانند آنکه بر مولود له بود یعنی در بانی وی شفقت
نماید و در کار او مسارعت کند و رنج بوی نرساند و نفقه و کسوه والدات دهد و وارث را
بر جای قیم نا معلوم شود که در شیر او را تنها بقوامت جهت شفقتی که ایشانرا هست بخلاف
بیکانکان و این وارث بقول سفیان ثوری رحمه الله عصبه است و بمذهب امام اعظم رضی الله عنه
رحمهم الله ذو رحم محرم و بقول امام احمد رحمه الله مطلق وارث و امام مالک و امام شافعی رحمهما
را آنکه مراد ازین وارث صبی است یعنی کر پدر متوفی کردد و وارث همین رضیع باشد و باید
اجرت رضاع او بر مال اوست که مال دارد و الا اجبار کنند مادر را بر تضلع و استیجار ام جهت
رضاع مادام که زوجه باشد یا معتده از نکاح بمذهب امام اعظم روا نیست و بقول امام
شافعی جایز است و بعد از انقضاء عدت بهمه مذهب شاید چنانچه درین آیه کذشت و آنچه
بعضی کفته اند که مراد از والدات همه مادرانند خواه مطلقه و خواه غیر آن نزد بعضی علما
معتبر نیست زیرا که این آیه از تتمه آیات سابقه است که حکم طلاق در و مبین شده و دیکر نفقه
و کسوه بر مولود له دلیلست بر انکه زوجه باقی بودی وجوب آن بسبب زوجیت شایستی

فان ارادا پس اکر خواهند پدر و مادر فصالا جدا کردن فرزند از پستان مادر پیش از
دو سال تا تمام حولین توسعه است بعد از تحدید یعنی بریشان کشاده و آسان کردانید که اکر
فطام خواهند فصال ایشان دهد عن تراض منهما از روی خشنودی هر دو یعنی والدین و تشاور
و مشاوره کردن با یکدیکر که رضاع مر طفل را کفایتست و در فطام ضرری بدو لاحق نمیشود فلا
جناح علیهما پس هیچ کناهی و وبالی نیست بریشان از جهت فطام و ان اردتم و اکر خواهید ای
پدران و کسانی که ایشان را کفالت احتیاج است ان تسترضعوا اولادکم آنکه دایه کیرید جهت شیر دادن
فرزندان شما خواه مادر را مانعی باشد از ان و خواه نه نظر بانکه ایشان بخدمت ازواج مشغول اند
و فراغت حضانه کما ینبغی ندارند فلا جناح علیکم بر شما هیچ تنکی و حرجی نیست در دایه کرفتن
اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایکان ما آتیتم انچه اراده کرده اید دادن آنرا و این بعینه همچنان
باشد که اذا قمتم الی الصلوة یعنی اذا اردتم القیام یا انچه التزام کرده اید چه تسلیم شرط جواز و صحت
نیست مکر اولیت اعطا بمعنی التزام آید چنانچه حتی یعطوا الجزیة عن ید مراد التزام آنست زیرا که
امان از قتل بالتزام و قبول جزیه باشد نه بحقیقت ادا و اکر تقصیر خواسته معنی آن باشد که انچه
ایشان احسان یعنی ادا کنید بطریق نقد بالمعروف بنیکوئی و خوش خوئی بی رضا بعقد و
بنا بالغه صله سلمتم است واتقوا الله بپرهیزید از خشم خدای در آنکه فرمود منهی دوران
یا بالغه است در محافظت شرایط اشفاق در امر اطفال و اعلموا و بدانید ان الله آنکه
خدای بما تعملون بانچه میکنید از شفقت و مرحمت و غیر آن بصیر بیناست ای مطیع
عبادت تا فردای که حق بینات جزای تو بیفزاید ای عاصی از معصیت بپرهیز که خدای می بیند مبادا
کر در غضب بتو بکشاید بیت ای بیخبر از خویش بغفلت منشین هش دار که هر چه میکنی می بیند
و چون عدت طلاق در آیات سابقه بیان کرده بود اینجا ذکر عدت وفات میکند والذین یتوفون
منکم و آنانکه میرند از شما و یذرون ازواجا و بکذارند زنان باید که زنان ایشان یتربصن
بانفسهن درنک کنند و انتظار برند بر تن خویش اربعة اشهر چهار ماه و عشرا
و ده روز مکر حامله باشند که عدت ایشان بوضع منقضی شود یا کنیزک که عدت او نصف آن است
پس از ادان غیر حامل چهار ماه و ده روز از خانه بیرون نیایند مکر بضرورت و زینتها بکذارند
جامه رنکین نپوشند و بوی خوش بکار نبرند و خضاب نکنند و در انوار فرموده که شاید
مقتضی تقدیر این مدت آن باشد که جنین در غالب امر بسه ماه در حرکت می آید اکر ذکر است و
چهار ماه اکر انثی است پس اعتبار اقصی الاجلین کرده و ده روز در افزود چه شاید که در مبادی
حرکت جنین بواسطه ضعف آن محسوس نشود پس غرض از تعیین این مدت آن باشد که زن

است تا اثر آن ظاهر گردد و انکه عدم اِما بین تعبد و مقرر شده جهت آن فواید بوده که غالب
عقد ایشان برای قضاء شهوت یا اقامت امور خانه نه طلب ولد **فاذا بلغن** چون برسند
زنان شوهر مرده **اجلهن** بپایان عدت خویش **فلا جناح علیکم** پس بر شما ای امت یا حکام
یا ای ورثه و اولیاء ازواج متوفی شده هیچ بزهی و وبالی نیست **فیما فعلن** در انچه آن زنان
کنند **فی انفسهن** در شأن خویش از شوهر کردن چه بعد از انقضاء مدت عدت علاقه زوجیت
انقطاع یافت پس توانند که متعرض شوهری دیگر شوند **بالمعروف** بنیکوی یعنی بموافقت
شرع مراد صیغه ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول **والله** و خداوند تعالی **بما**
تعملون بانچه شما میکنید ای مردان و زنان **خبیر** داناست در پنهان و عدت و هم
وعید هم هست و هم امید ای نیکوکار چون دانستی که میداند خوش دل باش که مکافات
نیکی بتو رساند ای دل آزار چون معلوم کردی که حق داناست بترس و دست از جفا بدار تا از
عذاب ایمن توانی بود **بیت** هر که دانست که در همه وقت • حق تعالی بحال او داناست
همه کردارهاش باشد خیر • همه گفتارهاش کرده داست • و چون خدای تعالی بعلم قدیم دانسته
بود که چون زن متوفی عنها زوجها با مال و جمال باشد مردمان در وی رغبت خواهند نمود
حق تعالی حکم کرد تا تعریض بخطبه کنند یا پنهان دارند در زمان عدت و مطلقا بیان تصریح
نمایند تا عدت بگذرد و جناح نگفت **ولا جناح علیکم** و بر شما گناهی نیست **فیما عرضتم به**
در انچه تعریض کنید بان و تعریض سخن سربسته گفتن است و شنونده را بطریق کنایه از چیزی خبر دادن
پس بگوید که باک نیست اگر تعریض کنید **من خطبة النساء** از برای خواستاری زنان معتده
یعنی کلامی گویید که موهم باشد بانکه شما راغب نکاح آن زنید مثلا بزن و بگوید که تو زن شوهر دوست
نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی میباید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و گفته اند او را تعریف کند
بجمال و عفت و بصارت و کفایت تا داند که او را رغبت صحبت اوست یا خود را وصف کند بحسن
خلق و خوبی و نیکاری و احسان با اهل و عیال تا زن را بدو رغبت پدید آید و تصریح با کمتر کلیم
کم و رونق بخواهم و امثال این احتراز لازم است پس باید که سخن بتلویح گویند **او اکننتم** یا انکه پوشیده
فی انفسکم در دلهای خود **علم الله** خدای میداند **انکم** انکه شما **ستذکرونهن** زود باشد
که یاد کنید آن زنان را بترویج بر سبیل مشافهه پس یاد کنید شان بنیکوی **ولکن لا**
تواعدوهن ولیکن وعده مدهید ایشان را **سرا** بعملی که آنرا پنهان میکنند کنایت از نکاح
یعنی ایشان را بکثرت مجامعت وعده مدهید که زشتست در معامله و دور از طریق مجامله یا
بپنهانی وعده مدهید که مواعده سری در اغلب بچیزها منکر است پس بر این وجه وعده مدهید

الا ان تقولوا مگر آنکه بگویید **قولا معروفا** سخنی نیکو برمز و تلویح نه بطریق تصریح **ولا**
تعزموا عقدة النکاح و قصد مکنید بر عقد بعقد نکاح ایشان در زمان عدت **حتی**
یبلغ الکتاب تا برسد کتاب یعنی انچه خدای نوشته و فرض کرده است از عدت **اجله** بغایت
خود و مدت او منقضی گردد **واعلموا ان الله** و بدانید که خدای میداند **ما فی انفسکم**
انچه در دلهاء شماست از عزم بر چیزی که جایز نیست **فاحذروه** پس بترسید و حذر کنید از عقاب
او و عزم نکاح مکنید و پنهان وعده مدهید **واعلموا ان الله** و بدانید که خدای **غفور**
آمرزنده است آنرا که از عقوبت حذر نماید و پناه بتوبه و انابت آورد **حلیم** بردبار است بعذاب
عقاب تعجیل نکند یا توبه انکه بنده گناه او رجوع نماید در پذیرد و حقیقت آنست که تا در پذیرد
توفیق توبه بخشد **بیت** کالطف تو یاری ننماید نخست • هم عهد شکسته است و هم
پیمان سست • چون توبه باشد پذیرفتن رست • تا توفیق بذرمی بود توبه درست • آورده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تهدید کرد آنها را که طلاق بسیار میکردند فرموده که ابغض
الحلال الی الله الطلاق مسلمانان گمان بردند که هر که زن خود را طلاق دهد تبعه کار شود در
العزة جهت تسلی مردمان و دفع هراس از ایشان فرموده که **لا جناح علیکم** هیچ وزر و وبالی
نیست بر شما **ان طلقتم النساء** اگر طلاق دهید زنان خود را **ما لم تمسوهن** مادام که مس نکرده
باشید ایشان را و مس نزد شافعی رحمه الله کنایت از جماعت و هذا بواسطه خلوت مهر لازم نشود
و پیش امام اعظم رحمه الله بمعنی لمس است پس خلوت صحیحه را موجب مهر دانند بشرط عدم مانع
او تفرضوا لهن یا فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان **فریضة** مهری مقرر پس
طلاق دهید **ومتعوهن** و برخوردار سازید ایشان را بچیزی بدهید سبب نزول آیت آن
بوده که مردی انصاری از بنی حنیفه زنی خواست و در عقد نکاح مهری برای وی نام نبرده قبل
از دخول طلاق داد این آیت فرود آمد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود متعها
و لو بقلنسوتک و حکمت در ایجاب متعه جبر و کسر فراق و تدارک وحشت طلاقست و متعه
بعد ما الطلاق دهند باید **علی الموسع قدره** بر مرد توانگر اندازه توانایی وی **وعلی**
المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دسترس وی و تقدیر آن مفوض برای
حاکمست ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اکثر متعه خادمیست و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم
رحمه الله که آنست معجری و جادری یکی نصف مهر المثل او از ین کمتر باشد پس متعه دهید
ایشان را **متاعا** متعه دادنی **بالمعروف** بروجهی که شرعا و عرفا شاید و بمذهب امام
اعظم و امام احمد رحمهما الله متعه واجبست بر این مطلقه را و مطلقات دیگر را مستحب

حقاً صفت متاعست یعنی متعه واجب یا مصدر فعلی محذوفست یعنی انکه خدای حق
کردانید این متعه را واجب کردانیدنی علی المحسنین بر نیکوکاران که بر مطلقات به متعه
دادن نیکوئی کنند تسمیهٔ ایشان بمحسن جهت ترغیب و تحریض است و چون این آیه در حکم مطلقه
غیر مدخول بها و لا مهر و بعضی لها مشتمل بود ارداف کرد آنرا بحکم مطلقه مهر و ضعیفها غیر مدخول بها
و فرمود و ان طلقتموهن و اکر طلاق دهید ایشانرا من قبل ان تمسوهن پیش از انکه مس کنید
بشهوت وقد فرضتم لهن فریضة و بدرستی که مقرر کرده باشید برای ایشان مهری فنصف
ما فرضتم پس بر شماست ادای نیمهٔ از انچه فرض کرده اید پیش از نزول آیة کوئی که زنان را قبل از
مسیس طلاق دادی نیم مهر چیزی بوی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سورهٔ
احزاب حکم شد که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیه حکم آن آیه منسوخ شد و نصف مهر لازم
کشت الا ان یعفون مکر انکه عفو کنند آن زنان که اهل عفو داشته باشند از بلوغ و
رشد و عقل او یعفو الذی یا انکه عفو کند انکه بیده عقدة النکاح بدست اوست عقد
نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رحمه الله و این وقتیست که زن بکر و نارسیده باشد
او را ولی بود و اصح آنست که مراد ازین کس شوهرست که در کذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد
و این مذهب امام اعظمست رحمه الله و موید همین قولست انکه شوهر را ترغیب میکند بکمال
مهر جهت تمهید قواعد مروت و تاسیس معاقد کرم و فتوت و میفرماید که و ان تعفوا و اکر در
کذارید شما که شوهرانید و در تیسیر کفته که اظهر و اشهر که خطاب با ازواج و مفوضات باشد
مردان را میکوید تمام مهر بدهید شما را بر باشد تا زنان میباید که انتقاط کنید که آن صورة اقرب
للتقوی نزدیکترست بپرهیزکاری از نابدادی و لا تنسوا الفضل بینکم و فراموش مکنید با
زنان مکرم و تفضل با در میان یکدیکر یعنی مرد اندیشه کند که این زن محبوس بود بعقد من و از من
وصال نصیبی نیافت باری بمهر مستحق او را دلشاد کردانم و زن نیز تفکر نماید درین که این مرد بمن تن
و از مواصلت من بهره نکرفت ولی انکه از و هیچ بکیرم کویند جبیر بن مطعم زنی خواست و قبل از
مسیس طلاق داده صداق او را تمام و کمال تسلیم نمود و کفت خدای فرموده است و ان تعفوا من
بعفو سزاوارترم ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بصیر بانچه شما میکنید از افضال
وجود بیناست ای جزا دهد شما را بدان یعنی حق خود بانکه که لازم شناسی عفو کنی و این مقام
مروتست و درویشان طلبان پس فرمود و لا تنسوا الفضل حق یاران بر خود بشناس و هیچ کس را بر خود
فضل نه و انهر که جوید حقی بود رشدان و عقدخوا این مقام فتوتست و طریق صدیقان بیت
هرکه او ... ما خار دی نهاد خار او در دا ... از کل زیاد شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس

سره در فصول آورده که شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره در آخر عمر یاران را جمع کرد و کفت که از من
قبول میکنید که مضمون دو بیت عمل نمائید تا من مقام خود بدو تفویض کنم یاران استفسار آن
کردند حضرت شیخ فرمود که اینست بیت عاشق خواهی که تا بپایان بری. بس که بپسندید
باید تا پسندید. زشت باید دید و انکاشت خوب. زهر باید خورد و انکارید قند. همه یاران کفتند ما را این
این کار بر نیاید مکر ابو طاهر که فرزند عزیز و محبوب حضرت شیخ بود بر پای خاست و کفت که بمن
حواله کنید من بهمت شما قبول کنم شیخ او را بنواخت و در میان اصحاب قایم مقام خود ساخت
پس معلوم شد که با عدوان فضل آنست که کس را نرنجاند و از انکس نرنجد بیت قفا خوریم و
ملامت کشیم و خوش باشیم. که در طریقهٔ ما کافرست رنجیدن. بعد از بیان حقوق خلق ذکر
و مهر و زن دادن ذکر ادای حقوق دین میکند و امور نفسانیه را با امور جسمانیه در باقتضای حکمت
روحانیه ارداف میفرماید تا معلوم کردد که غرض و غایت از آفریدن خلق نه همین آنست که از جهت دکر
ازدواج و اولاد کذشته و بواسطهٔ دلبستکی بدیشان امکان اضاعت صلوات هست محافظت
بران امر میفرماید و میکوید حافظوا محافظت کنید و ایستادکی نمایید علی الصلوات بر
نمازها فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن و محافظت جز بحفظ ارکان و آداب نماز نبود
و بعضی کویند محافظت آنست که چون از نمازی فارغ شود دل او متوجه ادای نمازی دیکر باشد
و بعد از کذاردن آن توجه نماید بدیکری که تالی اوست و چنین کس پیوسته نماز میکزارد یا قصد
کزاردن آن دارد و نزد محققان محافظت در صورتست و معنی شرط محافظت صوری از مضمون
این دو حدیث صحیح مفهوم میشود یکی انکه عباده بن الصامت رضی الله عنه نقل کرده است که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که پنج نمازست که خدای تعالی بر بندکان فرض کردانید
هر که در طهارت آن نمازها احتیاطی کامل کند و آنها را در اوقات مستحبه با آداب مسنونه
ادا نماید و رکوع و سجود آنرا تمام بجای آورد و بیچارکی و شکستکی خود را در ان مراعات کند او را
عهدی بود نزد خدای عز و جل که او را بیامرزد یعنی آن طاعت بحضرت صمدیه وسیلهٔ آمرزش
او کردد و هر که این شرایط را در نماز رعایت نمارد در برابر درحق سبحانه هیچ وسیله نبود اکر خواهد
بفضل او را بیامرزد و اکر خواهد بعدل عقوبت کند حدیث دوم انکه در احیاء العلوم آورده
که رسول صلوات الله علیه فرموده که هر که نماز کزارد در اول وقت و وضو آن نماز کامل سازد و
رکوع و سجود آن تمام رعایت کند بعجز و بیچارکی خود را ان نماز بحضرت پروردکار عرض کند آن
نماز را بدرجات قرب برآرند و او سپید و درخشان باشد و بزبان شفقت مصلی را می کوید
خدای حافظ و معین تو باد چنانچه مرا محافظت کردی و هر که نماز کزارد نه در وقت مستحب و در

طهارت احتیاط نکند و سجود و رکوع و خضوع و خشوع آنرا بجای نیارد آن نماز بیرون میشود
سیاه و تاریک و میگوید ضایع کردی مرا خدای ترا ضایع کناد و میرود تا آنجا که حق جل و علا
خواسته باشد پس در هم پیچیده شود چنانکه جامهٔ کهنه و آنرا بر روی وی زنند و از سلطان
ابراهیم ادهم قدس سره منقولست که چون نماز گزاردی دستها بر روی باز نهاده از مسجد بیرون
جستی و گفتی میترسم که این نماز بر روی من باز زنند تعلیمی بود که غافلان بیدار شوند و هوا و هوس را
میدان تاختن نه کرده‌اند که چون نماز چنان بزرگواری که دلش بروشنی حضور آراسته بود امکان
رد هست نمازهای تیرهٔ ایشان بمحل قبول چگونه رسد **بیت** حاضر اگر چون چنین رد هست بود
غایبا را حال بنگر چون شود. ای نماز تو خالی از ذوق خضوع. نی سجودت لایق حق نی رکوع. و ازینجا
معلوم شد که محافظت در ظاهر رعایت حدود نماز و مراعات ارکان آنست اما شرایط محافظت
معنوی آنست که بنماز در آید بنعت دهشت و هیبت و در نماز باشد بوصف تعظیم و حرمت
و از نماز بیرون آید بصفت خوف و خشیت که تقصیر در خدمت پیوسته و دل در حقایق وصلت
بسته روح را روح مناجات آرام گرفته سر در مقام حضور از نور مشاهده بهرهٔ تمام یافته
حضرت رسالت صلوات الله علیه از همین مقام آن نشان داده که از سر تیز نماز فرموده که وجعلت
قرة عینی فی الصلوة روشنی چشم من در نماز است زیرا که نماز هنگام عرض راز با حضرت بی
نیاز است کسی که دیدهٔ دلش در وقت نماز بانوار جمال دوست روشن نشود نماز او نماز نیست
محراب ابروی تو اگر قبله نبودم. کی بر فلک برند ملایک نماز من. ای عزیز محافظت بر این باشد
بر محافظتی که درین آیه مذکور شد با ایشان بنده و بیرون و درد کار است میگویند نگاه دارید نماز
تا نگاه دارد نماز شما را و در حدیث آمده است که احفظ الله یحفظك یا نیاز نگاه دارید
صلوة یعنی نگاه دارید نماز را از ملاهی تا نماز شما را نگاه دارد از مناهی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
والمنکر یا محافظت کنید نماز را از خطاها تا نماز شما را محافظت کند از بلاها واستعینوا
بالصبر والصلوة و بعد از محافظت بعموم صلوات فرمود **والصلوة الوسطی** و بخصوصه شرایط
محافظت بر نیت صلوة وسطی رعایة کنید و در وسطی را معنی افضلیت ملحوظ است یا وسطیت
اما بمعنی فضلی باشد چون اوسط که بمعنی افضلست مراد نماز فاضلتر باشد و مراد آن و عطف
بصلوات جمعا افضلیت او بود چنانچه قاعدهٔ تخصیص بعد از تعمیم هست و آن نماز فاضلتر آن است
که بجماعت گزارند و در حدیث آمده که نماز بجماعت بر بیست و هفت درجه از نمازی که تنها گزارند
فاضلترست امام ابو نصر حدادی رحمه الله آورده است که در خبر آمده که ملک الموت علیه السلام در
هر وقت نماز بمردم نگرد هر کرا در مسجد بجماعت حاضر بیند بوقت قبض او دفع بلا با او نصد فرشته او را

تلقین کند بگفتن لا اله الا الله و در عین المعانی گوید مراد از فاضلتر نماز جمعه است که فضیلت
او دا یابان و کرامات در آن بیشتر از مقاتل رحمه الله نقل کرده اند که اگر مؤمنان از ثواب که جهت نماز
جمعه ایشانرا حاصلست خبر یابند دنیی و هرچه در وست بگذارند و نماز جمعه را دوست بدارند
والجمعة الی الجمعة کفارة لما بینهما من الذنوب و اگر ملاحظهٔ وسطیت نمایند معنی این باشد که نماز
میانگی و درین دو قولست یکی آنکه این نماز غیر معین است و حکمت در اخفاء آن اقبال نفوسست
بر شناخت و سعی کامل در طلب و دریافت آن یعنی چون حکیم علی الاطلاق جل ذکره خواهد که بندهٔ را
بارتکاب خیرات و حسنات تحریص کند و در اقدام بر آن در توفر جان و انداز فکر و اندیشه در آن
آنرا پوشیده سازد تا باستدلال آن باقامت هر قیام نماید شیخ ابو بکر وراق رحمه الله فرموده که
اگر خدای خواستی که صلوة وسطی معلوم شود هر آینه تعیین کردی بعد از آن تعیین نساختست تا همه
نمازها محافظت نمایند و این بعینه چون اخفاء شب قدرست در لیالی تا همه شبها بوی در
بطاعت گذرانند و چون ساعت اجابت دعا در شبانه روز جمعه تا همه ساعاتها و لحظه را
ضایع نکرده باشند و چون اولیاء را اخفیا در میان خلق تا بچشم حقارت هیچکس ننگرند و علی هذا
ابن سیرین گوید از شریح قاضی پرسیدم که صلوة وسطی کدام است گفت بر همه نمازها مداومت
کن تا آنرا دریافته باشی علم الهدی رحمه الله در تاویلات فرموده که مراد همه نمازهاست لا علی التعیین
جهت آنکه نماز شعبهٔ وسطی است از شعب ایمان و حقیقت این سخن آنست که در حدیث آمده که در
ایمان هفتاد و اند شعبه است بلندترین شاخها شهادة ان لا اله الا الله و فروترین آن دور کردن
اذی از طریق مسلمانان و صلوات مکتوبه از توحید فروتر است زیرا که نماز بعذر ساقط میشود و توحید
بهیچ چیز ساقط نگردد و از اماطة اذی بالاتر است زیرا که معراج بندهٔ مؤمن است و مناجات با
حضرت مهیمن بی واسطه باشد بین الطرفین و گفته اند در ضمن وسطی اشارتی بعدد نمازها
فریضه که آن پنج باشد هست در تیسیر فرموده که وسطی عددی باشد که دو عدد متساوی از دو
طرف بوی احاطه کنند و اقل عددی که این صفت او را حاصل بود پنج است که عدد میان او وسطی
باشد جهت آنکه از هر طرف دو عدد بوی محیط اند و سبب آنکه نزد محاسبان بقول اصح واشهر یکی از
اعداد نیست پس او ازین تعریف خارج افتد و در تفسیر کبیر آورده که صلوات دلالت بر ثلاثه
میکند که اقل جمع است و صلوة وسطی دلیل چیزیست زاید بر ثلاثه و الا تکرار لازم آید که اقل عددی
واین باید که چهار باشد زیرا که وسط ندارد پس لابد است از انضمام عددی دیگر تا آنرا وسط
عددی رسانند که آنرا واسطه تصور توان کرد و آن دو است که چون با سه منضم شود پنج گردد قول
ثانی آنکه نماز وسطی معین است و یاران درین خلاف کرده اند از خلفاء راشدین فاروق و مرتضی رضی

وانا کابر صحابه ابن عباس بروایتی ابن دینار و انس بن مالک و معاذ بن جبل و جابر و ابو امامه رضی الله
عنهم و از مفسران مجاهد و زید بن اسلم و عکرمه و از ائمه دین امام شافعی و امام مالک رحمهما الله
برآنند که نماز بامداد است و او را وسطی گفت زیرا که نمازیست که او را میان سواد لیل و بیاض
نهار میگزارند یا وقتش متوسطست در احوال خلق میان سکون و انتشار یعنی زمانی که نماز
در وجود می‌پیکرد در خاتمهٔ اوقات سکون و آرام خلایق است و فاتحهٔ زمان حرکت و ترددشان
یا میان طلوع صبح و طلوع آفتابست یا ما بین دو نماز لیلی و دو نماز نهاری یا میان دو صلوة جهر
و دو صلوة اخفاتیه یا میان دو نماز است که در آن تقصیر واقع آید یعنی ظهر و عشا و تخصیص او بجهة
آنست که او در دیوان عمل لیلی و نهاری مکتوب میشود و مشهود ملایکه شب و ملایکه روز
از کرام الکاتبین کما قال ان قرآن الفجر کان مشهودا و دیگر نمازیست که در و قصر نباشد و با نماز
دیگر جمع نشود و او را تاکید او خصوصیت از سایر صلوات زیرا که ادای آن بر اغلب مردمان صعبست
چنانکه در وقتی گذارند که الذ اوقات نومست و عرب خواب صبح را عسیله گفته‌اند یعنی بیاد
لذت آن و در فارسی نیز شکر خواب گویند بیت می صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند
از این معامله غافل مشو که حیف خورده‌ای. و دیگر انسان چون از خواب بیرون آید بمثابه معدومی
که موجود شود یا میتی که حیات یابد و این وقت بسبب مشاهدهٔ این اثر قدرت یعنی بیداری بعد
از خواب که مماثل بعث حیاتست پس اگر گزیر تمامات یا مشابه ظهور انوار بعد از تیرگی ظلمات لیل
بعبودیت از اوقات دیگر اما ابن عمر و زید بن ثابت و اسامه رضی الله عنهم گفته‌اند نماز پیشین است
وجه وسطیه آنکه او را در وسط نهار میگزارند یا اوسط صلوات نهاریه است یا بین البردین
ادا کنند یعنی برد غداة و برد عصر و وجه خصوصیت آنکه اول نمازی که فرض شد در شریعت او بود
نمازی که در و تحویل یافت قبله از بیت المقدس بکعبه او نست و او ست نماز جمعه که افضل صلوات
و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در هاجره گزاردی و در آن وقت ادای او بر
صحابه بغایت دشوار بودی یا آنکه این نماز در وقت اشتغال بمهمات گذارند و خطر فوت دارد
تخصیص بتوکید کرده شد اما از خلفای رسول صلوات الله علیه عمر و علی بروایتی و از امهات مومنان
عایشه و ام سلمه و حفصه و از بزرگان اصحاب ابن مسعود و ابی بن کعب و ابو هریره و ابن عباس
بروایت عطیه و ابو سعید خدری رضوان الله علیهم و از مفسران عطا و طاوس و ضحاک و قتاده
و مقاتل و از تابعین حسن بصری و سعید بن المسیب و از ائمه اسلام امام ابو حنیفه و امام
احمد رحمهم الله بر آن رفته‌اند که صلوة عصر است و در احادیث آمده که روز حرب خندق چون نماز
دیگر از وقت در گذشت حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که شغلونا عن صلوة الوسطی

صلوة العصر ملا الله قلوبهم و قبورهم نارا و در زهر الحقایق آورده که مردی در مجلس عبد العزیز
بن مروان حکایت میکرد که من خرد سال بودم صدیق و فاروق رضی الله عنهما من بحضرت
پیغمبر صلوات الرحمن علیه فرستادند که از صلوة وسطی پرس من بجانب حق رفته و گستاخی
نموده گفتم یا رسول الله نماز وسطی کدامست آنحضرت صلوات الله علیه بنصر مرا گرفت و فرمود
و گفت این صلوة فجرست پس خنصر را منقبض ساخت و گفت این صلوة ظهرست و بهمین منوال
در قبض ابهام گفت این صلوة مغربست و در فراگرفتن سبابه فرمود که این صلوة عشاست آنگاه بر من
که کدام انگشت باقی ماند گفتم وسطی گفت کدام نماز در شمار باقی ماند گفتم عصر فرمود که هی العصر
و او را وسطی بواسطهٔ آن گفت که دو نماز روزانه از یک جانب دارد که در یکی قصر هست و در دیگر
نی چون ظهر و فجر و دو نماز شبانه از طرف دیگر همان وجه که در یکی قصر باشد چون مغرب و در
دیگری واقع گردد چون عشا و تخصیص با سبب آنست که ساعت ادای او بهترین ساعات است و وقت
گزاردن او خوشترین اوقات در اخبار آمده که افضل ترین ساعتها شبانروز ساعتیست که در وی
اقامت صلوة عصر کنند و لهذا حق سبحانه بحق گزاردن آن قسم یاد کرده که والعصر و دیگر چنانکه
ملایکهٔ لیل و نهار در فجر مجتمع میشوند ملایکه نهار و لیل نیز در عصر اجتماع میکنند و تاکید او
چنانکه مردمان در آخر روز با تمام مهمات مشغولند و تصور فوات آن هست و در فوت
آن حرمان عظیم و بر ترک آن تهدیدی بزرگ واقعست چنانچه از مضمون این حدیث که در صحیح
بخاری آورده من ترک صلوة العصر حبط عمله مفهوم میگردد و در فتوحات فرموده که خصوصیت
صلوة عصر از سایر صلوات بتعظیم و تشریف جهت آنست که از تقیید و تحدید بجز اوقات
اول صلوات اربع محفوظ است اما از آن عصر غیر محدود و اگر چه حدی تقریبی دارد اما تحقیقی ندارد و مختلف
فیه نیز هست بخلاف دیگر اوقات چه اول فجر محدود است به بیاض معترض که در افق مستطیر شود
و اول ظهر بزوال شمس و وقت زوال و اول مغرب بغروب آفتاب و اول عشا بغیبت شفق و این همه
امور محققه محسوسه اند و در تعیین اول وقت عصر امری محقق محسوس نیست پس از قید و حد
منزه باشد و بسبب تنزه از قید او را مناسبتی با هویت مطلقه که از حد و رسم و تحقیق و تقلید و
اطلاق و تقیید منزه و مقدس است ثابت باشد و لهذا حضرت رسالت صلوات الله علیه بتعظیم
قدر او اخبار نموده و حضرت عزت جل ذکره او را از میان صلوات تخصیص فرموده اشارة بمعنی
معنویست والعاقل یکفیه الاشارة ع اهل دل از رمز بین یک نکته بس. اما جمعی چون قبیصه
بن ذویب و ابن عباس بروایتی گفته‌اند صلوة مغربست و او را میانه نمازست در تعداد بجهة آنکه
رکعات در بعضی چهارست و اقل دو و او ما بین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفاتیه

ودو صلوة جهریه است یا میان بیاض نهار و سواد لیل گزارده میشود یا اوقات ادای او میان
اوقات حرکت و سکونست یعنی تردد و آرامش مردمان و بجهان قول لیتر که اول نمازی که فرض شد
آن نماز شد فطهر نیستا و اوسط صلوات باشد و تخصیص او بسبب فضیلت اوست و در بحر حقایق
از هشام بن عروه از پدرش از عایشه صدیقه رضی الله عنها نقل میکند که حضرت رسول الله
صلوات الله علیه فرموده که فاضلترین نماز نزد خدای تعالی نماز شام است که افتتاح نماز
شب بدوست و اختتام نماز روز بدو و تاکیدش بجهت آن باشد که وقت افطارست و زمان او
تنگ دارد و بفوت نزدیک اما طایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی داشته اند که میان دو صلوة
جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشانست و قصر بهیچ کدام راه نمی یابد
میان شفعی و وتری است و خصوصیت او بجهت آنست که ادای او با قیام شب در مقام موازات
جانبه در حدیث صحیح بروایة ذو النورین رضی الله عنه وارد است که هر که نماز خفتن بجماعت
گزارد چنان باشد که شب در طاعت بروز آورده و تاکیدش باسبابی گفته اند که زمان غلبه
نومست و میل طبع با سایش و آرامش و درین وقت کسالت غالب باشد و آدمی براحت و راحت
راغب و نزد محققان نماز دو است نماز بدن و نماز دل و صلوة وسطی نزد ایشان دلست
و او را وسطی بجهت آن گفت که دل فاضلترینست از همه اعضا چه سلطان عالم بدن اوست یا سریر
او در وسط مملکت تن وضع کرده اند یا واسطه است میان روح و جسد و مرهم تقید و نماز دل عبارت
از نمازیست که مقرون بدوام شهود باشد ای در وقتی تا تن در نمازست حفظ صورت ارکان
صلوة میکند اما چون از نماز بیرون آید حافظ صورت آن نتواند بود و او را فوق و قابلیت کلمه
حفظ ارکان معانی و حقایق نماز توانکرد نیست بلکه این کار دلست که محافظت کند بر نماز بصفت
شهود و حضور و این بجانست که در صفت ارباب قلوب فرموده فی صلوتهم دائمون بیت
پنج وقت آمد نماز رهنمون • عاشقان را فی صلوة دائمون • نه بپنج آرام گیرد آن خمار • باشت کو بهٔ
بصد فی صدهزار اند وقوموا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لله برای خدای قانتین در
حالتی که فرمان برداران باشید یعنی نماز گزارید بفرمان برداری و بپرهیزگاری نه چون ادیان
دیگر که هر کسی برسم ملت خود نماز کند و با آن نماز نافرمانی و عصیان ایشان را افزون شود و گفته اند
قنوت سکوتست در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرموده که هر یک از ما در عهد رسول صلی الله
علیه و آله و سلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت تا حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت
شدیم و بعضی قنوت خضوع و خشوع است یا اخلاص یا توجه تام بحق یا فراغت از خلق و حقیقت
تا کسی در وقت نماز خود را از حالی که در خارج نماز داشته باکره نسازد و حضور دل که کالنعا

جز بدان متصور نیست حاصل نکند از سر مناجات که المصلی یناجی ربه بهره مند نخواهد شد
صدیقه میفرموده که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم با ما سخن گفتی و مزاح کردی چون وقت
نماز در آمدی چنان حال بروی متغیر شدی که گوییا هرگز ما را نشناخته است و ندیده و هیچ آشنا
نداشته بیت خواهی که آشنای جانان شوی • باید که زهر دو کون بیگانه شوی • از امام
زین العابدین علیه السلام نقل کرده اند که چون نماز برخواستی رنگ رخسار او متغیر گشتی و
حال بروی گشتی می پرسیدند که ای فرزند رسول خدای این چه حالتست جواب میداد که هیچ میدانید
که در حضرت کدام ایستم و با که سخن میگویم لو یعلم المصلی من یناجی ما التفت الی غیره اگر نماز گزار
بداند که با که مناجات میکند التفات بغیر او نکند و ساحت دل را از خس و خاشاک اندیشه
ما سوای او پاک دارد بیت تا نگرد دل تهی نور لقا نایدت • آینه نا صاف بود روی
نماید درو • در خبر است که حق جل و علا وحی کرد بموسی علیه السلام که چون یاد حضرت کبریای
ما کنی چنان باش که در آن حالت همه اعضای تو از هیبت لرزان باشد و جوارح خود را ساهد
نموده با ذکر ما آرام گیر و در وقت یاد کردن جای زبان باز از دل و دل را یعنی غفلت و پریشانی
از خود دور دار و لکن اول زبان را از لحن کوی پس زبان سر و چون بر بساط عبودیت بایستی چون
بندۀ ذلیل ایستاده شو ای عزیز این نوع عبادت تا کسی متصور نیست که جمیع هموم خود بهم نهد
آخرت باز آرد و دل را از هر اندیشه که او را از حضرت صمدیه مشغول میسازد خالی سازد و یقین
باید دانست که تا یک ذره میل باطن بمحبت دنیا باقیست طمع آن داشتن که در نماز لذت مناجات
محظوظ گردد تصور باطل و خیال محالست در ذخیرة الملوک آورده که هر کرا روشنی چشم بدیدار زن
و فرزند و خدم و حشم بود و شادی دل بجمع اسباب مال و جاه باشد هرگز ذوق شربت از طاعت
بکام جان او نرسد و در مقام عبادت لذت روح مخاطبات و ذوق مناجات در نیابد و علاج
این مرض مهلک که در بواطن اهل روزگار ریشه سخت و اصول آن در دلها خلق رسوخ یافته
جز قطع ماده دوستی زن و فرزند و قلع شجره محبت مال و جاه نیست و این علاج بغایت دشوار و درد
سخت تلخ است و از صعوبت این علاج بود که بیشتر مردمان و بزرگان امت هر چند سعی کردند که دو
رکعت نماز گزارند که در آن غیر حق بر خاطر ایشان خطور نکند از آن عاجز شدند نتوانستند تا
سالکان سعادت شوق توان کرد بیت چون حال مقربان چنینست • من خود چه کنم
زمن که گوید • اما فان لم یصبها وابل فطل اگر آن دولت دست ندهد باری جهد کن تا صفای الجنی
از نماز از وساوس شیطان و هواجس نفس بسلامت ماند تا از آن جمله باشی که خلطوا عملا صالحا
و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم بیت بند چشم بگل و سوی عالم دل

بیان قدر که توانی نظر دو نوع نماز فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید از دشمن یا مجاهر یا از سبع ضاری یا
حضرات موذیه فَرِجَالًا پس پیاده نماز کنید در وقت رفتن اگر وقوف ممکن نباشد علی مذهب
امام اعظم اما امام شافعی رحمه الله بهر حال تجویز کند در وقت مشی نماز گزاردن با وجود عدم
أَوْ رُكْبَانًا یا سوار نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا نه و بیان و حضرت
رسالت صلوات الله علیه سه نوبت صلوة الخوف گزارده اند و محل شرح آن سوره نسآء است و غرض
درین آیة تاکید است که بهیچ نوع در نماز تاخیر و تقصیر مکنید اگر اندیشه از ان می ترسید که وقت
نماز در گذرد بترسید و خدمت او بجای آرید فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس آنگاه که ایمن شوید فَاذْكُرُوا اللَّهَ
نماز گزارید بآن تعالی اکثر علما مراد از ذکر نماز است و بعضی آن گفته اند که همه آنها ذکر خدا
نیست و در تیسیر آورده که حق سبحانه نماز را در قرآن بر یازده نام یاد کرده ۱ صلوة قال تعالی
يقيمون الصلوة ۲ تسبيح قال تعالى فسبحان الله حين تمسون الآية ۳ ايمان قال تعالى وما
كان الله ليضيع ايمانكم ۴ قرآن قال تعالى وقرآن الفجر ۵ حسنات قال تعالى ان الحسنات
يذهبن السيئات ۶ قنوت قال تعالى يا مريم اقنتي لربك ۷ ركوع قال تعالى واركعوا مع
الراكعين ۸ سجود قال تعالى انما الليل وهم يسجدون ۹ امانة قوله تعالى انا عرضنا
الامانة ۱۰ استغفار قال تعالى والمستغفرين بالاسحار ۱۱ ذكر قال تعالى فاذكروا الله و
گفته اند مراد از ذکر درین آیة شکر است یعنی چون ایمن شدید از دشمن شکر گوئید خدایرا كَمَا
عَلَّمَكُمْ همچنانچه در آموزانید شما را از شرایط و آداب نماز مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبوده
شما که آنرا دانید یا تعلیم داد شما را کردن نماز در حالت خوف بعد از آن بالغه و تاکید بر ادای نماز
تتمه احکام عدت و طلاق بیان میفرماید وَالَّذِينَ و آنانکه يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وفات کنند از شما وَ
يَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنانرا رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند
و جامه کهنه میپوشیدند و قاعده زینت و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدد بودی در
خانه با اولیاء شوهر بسر میبردی یا اولیاء زن جهت وی خانه بهمان منزل بنا کردندی و اهل
بلا سر خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه بیرون نیامدندی و
نفقه بر اولیاء شوهر لازم بودی اما اگر از خانه متفرقه بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت
رسالت صلوات الله علیه بمدینه آمده دی از طایفه که نام و در صحایف سعادت
در گذشت و او را نه پسر بود نه دختر و بدر و مادر بمانند حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
ترکه او را بولاد و والدین قسمت کرده و زنانرا نصاب بعضی نداده حکم کرد که یکسال از ترکه
نفقه بدو دهند و در ان محل این آیة نازل شد و حکم فرمود که چون حیوان

باز نماند وَصِيَّةً وصیت کرده خدای وصیت کردنی و اگر برفع خوانند نوشته شده وصیتی یا بر ایشانست
وصیت کردن لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادن بنفقه و کسوه و مسکن
اند تا که شوهر إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ بی بیرون کردن وی از مسکن معهود
یعنی ایشانرا از انجای عدت بیرون نیارند بی طوع و رغبت ایشان و اگر خود بیرون آیند ایشانرا
نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
نیست بر شما که ای میت یا اولیا شوهر فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ در انچه ایشان کنند از نفسها
خود از زینت و طلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از انچه که بروفق شریعت باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ
و خدای انتقام کشنده است از کسی که خلاف امر وی کند حَكِيمٌ صواب کار است در انچه
حکم کند و حکم این آیة بمیراث که ربعی یا ثمنی از ترکه باشد منسوخ است و عدت یکساله بچهار ماه
و ده روز آمد چنانچه در آیة متقدمه گذشت و آن آیة اگرچه در تلاوة مقدمست در نزول
مؤخر بوده و باشارة حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برین ترتیب قرار یافته کما سبقت
الاشارة الیه فی صدر الکتاب والله اعلم بالصواب و چون در آیة سابقه بیان متعه زنانی
فرمود که قبل از مسیس طلاق یافته بودند اینجا حکم میکند بمتعه زنان مطلقه بعد از مسیس
و میفرماید وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و زنان طلاق داده شده را مَتَاعٌ متعه ایست که بان برخوردار
شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکوئی و اعتدال یعنی چون مطلقه بدرد فراق مبتلا شده دلش
را بچیزی از متاع دنیوی که مطمح نظر اکثر زنان آنست تدارک کنید حَقًّا و سزاوار کرده
خدای تعالی این را سزاوار کرده است عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران ابن زید رحمه الله فرموده
که چون در آیة سابقه حقا علی المحسنین نازل شد یکی از مسلمانان گفت خدای تعالی این متعه
بر محسنان واجب کرده است من اگر خواهم متعه دهم و اگر خواهم ندهم که این حق بر محسنانست
نه بر عموم مسلمانان حق سبحانه درین آیة فرمود که حقا علی المتقین و مراد متقیانند از شرک یعنی
همه مسلمانان كَذَلِكَ همچنانکه این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ دیگر بیان میکند
خدای برای شما آيَاتِهِ احکام خود را بجهت بیان محتاجید در معاش و معاد لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن استعمال کنید پس بعد از بسیاری احکام
از برای تنشیط خواطر اصحاب این قصه میفرماید که او را با آیات گذشته مناسبتی هست
چه در آنها ذکر طلاق و ... بوده و آن سببیست مر قطع شهوت را و مقاتله کردن با نفس اماره که
دشمن باطنست و این قصه متضمنه قتالست و کارزار کردن با کفار که عدو ظاهر است
قصه برین وجه بوده که یکی از ملوک بنی اسرائیل ایشانرا بقتال بعضی از اعدا امر کرد و مقاتلی

بخبری که نام او حزقیا یا حزقیل بود ایشان را بکارزار دشمنان دین فرمود و چون علم مقاتله برافراخت
و متوجه کارزار گشت ایشان خیمه بر صحرا زدند بسبب ضعف یقین با کراهت مرگ از خروج پشیمان
شدند صفت کاهلی و سستی بر دلهای ایشان مستولی شد بیت ناز کار العشق
و بنیدن تریدبجان من . شیرمردان بلاکش باید این صحرا شدن . بعد از وقوع ندامت بهانه
بر انگیختند که هوای آن موضع که مقصد ماست متعفن شده و اهل آن دیار ببلای وبا
گرفتار اند چون معلوم کردند که هوا از غبار عفونت صافی شده مردم از بلیه طاعون خلاص
یافته اند ما نیز توجه نموده روی بکارزار نکنیم تا آنکه حزقیل مناجات کرده که ای اله یعقوب و موسی
بنافرمانی این عاصیان بنیای ایشان نام و جعلهم اثر ایشان را آیتی نمای تا دانند که فرار از حکم
نمیتوانند خدای تعالی ایشان را بمیرانید و بعد از هشت روز باز بدعای آن نبی زنده کرد اینقدر
روایات آنست که سدی گوید در محل واسطه بودند که آنرا داوردان گفتندی در آنجا طاعون
پدید آمد جمعی بایستادند و طایفه بیرون رفتند حکم ربانی اقتضاء آن کرد که اکثر باز ماندگان
مردند و بیرون رفتگان جان بسلامت بردند و بعد از انقطاع طاعون باز آمدند سالی دیگر
که بلای طاعون معاوده کرد همه اهل ده بیکبار از ترس مرگ فرار نمودند از آن مقام رخت
سفر بربستند چنانچه حق تعالی میفرماید الم تر ایا نمی بینی بچشم عقل و نشنیده ای از کار قصه
شنیده و دانسته باشد از اهل کتاب و از ارباب تواریخ و اگر نشنوده و ندانسته ای این بیان
نوع خطاب کنند چه این کلمه مثلث در باب تعجب و گویند این دو لفظ دلالت که علم باشد یعنی
ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده الی الذین خرجوا بسوی آنکه بیرون رفتند من دیارهم
از منزلها و سرایها خود وهم الوف و ایشان هزاران بودند و در اینجا اختلاف است هشت
هزار بوده اند یا سی هزار یا چهل هزار یا هفتاد هزار و در غریب سجستانی گوید الوف جمع الف است
چون قعود و قاعد یعنی بیرون رفتند حال آنکه ایشان با یکدیگر الفت گیرندگان بودند و در
کشاف گوید این از بدیع تفاسیر است بلکه ایشان گروهی بسیار بودند که از مسکن خود بیرون
آمدند حذر الموت از جهت ترس مرگ و احتراز کردن از وبا و همچنان میرفتند تا بوادی
وسیع میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله پس گفت مر ایشان را خدای موتوا بمیرید
تسخیر است و در معالم و تیسیر آورده اند که خدای تعالی دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی
و یکی از اسفل آن ندا کردند که بمیرید بیکبار همه بمردند و چهار پایان ایشان نیز بجای خود مردند چون خبر کشته
مردمان از اطراف و جوانب بدفع ایشان فراهم آمدند و از آن عاجز گشته دیوارها در گرد ایشان
کشیدند مدتی بر ایشان بگذشت گوشتها از روی استخوان فرو ریخت بندها و پیوندها از هم افتاد

از عرصه جمعیت روی بباد تفرقه نهادند بیت تنها که شعر بود در بند بیان بود
کو لشکر در بیابان خاک دشت استخوان منی . روزی یوشع بن نون و اشهر آنست که حزقیل بن بوذی
که ثالث خلفاء موسی علیه السلام بود و او را ابن العجوز گفتندی بقول اصح و ذو الکفل و
حکایات و درسوق مرخواهد آمد بر ایشان بگذشت و توده استخوان ایشان بدیدگان مشاهده
نمود دست نیاز بدعا بر داشته گفت الهی چنانکه از هیبت بدین عاجزان میدان دین نمودی نظر رحمت
بر ایشان افکن و ایشان را بکر این سنت قدما را جهاد را از مهمات چشانیده تشریحات
بوشان حق سبحانه بوده وحی فرستاد که چنین و چنین سخن بگوی تا ایشان زنده شوند حزقیل
بکلامی که مامور بود متکلم شد و بیکبار گوشتها اخلاف شده بصورت اصلی باز گشته بر روی
عظام در آمدند و از نضا لحم و مفاصل و اعصاب و عروق بجای خود رفته بقدرت ربانی باز
زنده گشت و ایشان بر خاستند این کلمات بر زبان میراندند که سبحانک اللهم و بحمدک لا اله
الا انت و آن مرگ ایشان مرگ عقوبت بود بمرگ تنبیه ، موت بانقضاء اجل تا معنی این آیه دلالت
آید که لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی و گویند در استیفاء اجل بودندی دیگر در دنیی زنده نشدند
و حق تعالی میفرماید ثم احیاهم پس زنده کرد ایشان را تا بقیه عمر ایشان بگذرد و دورا دل تعبیر
آورده که احیاء ایشان معجز پیغمبر زمان ایشان بود و آیات انبیاء علیهم السلام از موته اوفی مستثنی
ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند نیکوکاری و نواختست علی
الناس بر مردمان یعنی جمع مردگان ایشان را زنده کرد و در دنیا مهلت داد تا توبه کردند
و توبه ایشان قبول فرمود ولکن اکثر الناس و لیکن بسیاری از مردمان لا یشکرون
سپاس داری نعمت خدای نمی کنند چنانچه میباید بعضی مفسران گویند قصه قوم حزقیل اینجا تمام شد
و غاین قصه اینجا حجت است بر یهود که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد ایشان را از چیزی که
آن نزد ایشان محقق و معلوم بوده و هر آینه این معنی جز بوحی الهی نتوان بوده و دیگر جماعت
بر آنکه این حکایت بعث بوده چون مضمون این حکایت بر تشجیع اهل اسلام بر جهاد و تحریض ایشان
بر توکل و تسلیم شدن تبدیل حیات قضا اشتمال داشت از دل پس کرد این قصه را بامر مسلمانان بجهاد
کافران و فرمود وقاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای برای اشکار کردن
راه خدای و چون قوم حزقیل از مرگ میگریزند که گریختن از مرگ شما را سود ندارد ای عزیز عقل
ناقص آدمی را بیندارد که از مرگ احتراز کند که حذر از وی ممکن است و کمال عقل او معنی آگاه
میکند که اقتضای الهی بر آنکه حکم کرده باشد حذر از آن در حیز امکان نگنجد و اگر قضا رسیده باشد
حذر چه باشد مرتضی علی علیه السلام در این معنی رباعی است که ترجمه آن بدین وجه نظم افتاده

بیت از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست ・ روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود ・ روزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست ・ جماعتی ایشان را
ممات وگفته‌اند این آیه تتمه وصیت است خطاب راجع به آنها که خدای ایشان را زنده کرد یعنی
محققان معنی آیه را به زبان اشارت بدین وجه ادا کرده‌اند که آنان سالکان‌اند که از مساکن عادات و
رسوم بیرون آمدند و از دیار مألوفات طبع و نفس خارج شدند و بوادی ریاضات را در طلب
منزل حیات حقیقی با قدام همت طی کردند و با سیر و سلوک الفت گرفته از موت جهل و وقوف
در مهاوی طبع حذر فرمودند و چون زندگی دل جز به موت نفس امکان ندارد ندهد نادی هدایت
و داعی ارشاد صدای موت را بایشان رسانید و این موت عبارتست از فنای [illegible] و صفات
و محو اخلاق ذمیمه که موجب بعد و فراق است از مقام قرب و چون به موت ارادی مردند دیگر
بار ایشان را بحیات فاضله فایضه از وجود دایم زنده کردانید که فاحیاهم تا بعد از انخلاع
از علایق وجود مجازی بحقایق وجود موهوب حقانی قایم شدند از انشا در مرتبه فنا و بقا با
خبر کردند **بیت** ز حیات بایدت نشان ای لباب ・ مرگ را بگزین و برون آن ز حجاب ・ ز جان مرگی که
کو زی زهی ・ مرگ تبدیل کرد و زنو زی زهی ・ و بعد از آنکه فوز بدین مرتبه جز بقهر نفس و هوا و
شیطان که اعدا اند ممکن نیست همه سالکان را بدین مقاتله حث میکند و میگوید که قاتلوا
کارزار کنید با نفس و شیطان در راه رضای رحمن **واعلموا** و بدانید **ان الله** آنکه خدای **سمیع**
شنواست مر قول متخلفان از جهاد را **علیم** داناست با سرار و ضمایر ایشان و امیشوند از [illegible]
که در طریق سلوک از شوق وصول باز مانده‌اند و میداند که سایران سبیل محبت در چه حالند امام قشیری
رحمه الله میفرماید که لفظ سمیع علیم موجب تسلی سالکانست و سبب سهولت حال ایشانست
بیت میکشم رنج غم عشق و بدین نکته خوشم ・ که تو دانی که من از بهر تو این رنج کشم ・ و بعد از
امر بقتال چون تهیه اسباب آن موقوفست بمال لاجرم اغنیا را بر نفقه تحریص مینماید و جهت
تأکید استحقاق ثواب و تنبیه بر عدم اضاعت جزای آن صدقه را بلفظ قرض ذکر کرده میفرماید
من ذا الذی کیست آنکه بخلوص نیت **یقرض الله** وام دهد خدای را یعنی بندگان او را چه
درماندگان را طعام خواهند و بحدیث ثابت شده که ثواب قرض از صدقه زیاده است ابو امامه رضی الله
عنه از مصطفی صلوات الله علیه روایت میکند که بر در بهشت نوشته دیدم [illegible] که قرض به
هجده است و صدقه به ده و [illegible] اشارت آنرا جزای هر یک بیان میکند و مکافات قرض را از
صدقه زیاده میسازد و نکته در آن گفته‌اند که وام خواه از روی احتیاج قرض میستاند اما صدقه
بمستحق و غیر مستحق میرسد و بین قولکم گفته شد بندگان او را وام دهند در آیه مضاف مقدرست

این که یقرض عباد الله اما محققان برآنند که اینجا حذف و اضماری نیست و از قول الله تمثیل [illegible]
عمل کسی را که بآن طلب ثواب میکند بدادن وام که بی شبهه اعطای عوض لازمست یحیی بن معاذ
رحمه الله میفرماید که عجب دارم از آنکسی که او را مال بماند و حال آنکه رب العزت استقراض میکند
در حضرت کرم حق سبحانه و تعالی میگوید که کلام از ثمار قرض [illegible] آنکسی را که عدوم و ظلوم نیست
نه درویش و نادارست که از باز دادن درماند و نه ظالم و ستمکارست که بر [illegible] ندهد خوشا
حال صاحب سعادتی که چنین مستقرضی را وام دهد **قرضا حسنا** وام دادنی نیکو و قرض اینجا
اسم معطی است نه مصدر و بعضی برآنند که مصدرست بمعنی اقراض و بودن مصادر ثلاثی بدین
معنی آید چنانچه در آیه والله انبتکم من الارض نباتا واقعست و قرض حسن آنست که وام دهنده
طالب عوض نباشد یا در دادن آن تعجیل کند یا از خلق پوشیده باشد یا هر چند بسیار باشد آنرا حقیر شمرد
یا بعد از دادن آن منت ننهد و ایذا نکند یا از مال حلال قرض دهد یا خالص از برای خدای این عمل ازوی
صدور یابد یا بطیب نفس اعطا کند یا نیت درست سازد و از روی غفلت بر کار نکند تا جزای
کلی یابد چه حق سبحانه چون وام داران دنیوی را نان دهد بلکه میفرماید که کیست که خدای را چنین
قرض دهد **فیضاعفه** تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر قرض را **له** از
برای او و اگر بتشدید خوانند از تضعیف باشد که دلیل تکثیرست و گفته‌اند مضاعفه آنست که مثل
چیزی یا با چیزی اضافه کند تا دو چندان شود حق تعالی میفرماید که مضاعف سازم جزای
بنده را نه آنکه یکی با یکی اضافه کنم بلکه زیاده کردانم **اضعافا کثیرة** ضعفها بسیار بعضی برآنند
که یکی را تا به هفتصد رسد چنانچه فرموده فی کل سنبلة مائة حبة و محققان بر آنند که این را بیم
کنایت است یعنی اضعاف کثیره از حیز شمار بیرون تصور کنید و رغبتش بخیرات بیفزاید و گویند
حکمت در مضاعفه آنست که بنده بدو چیز احتیاج کلی دارد یکی مکافات تحت و دوم زیاده دیگری فی
جنت در عقبی و حصول این دو چیز بعبادتست و بنده عاجز از عبادت بمثابه که هر وردی
باشد نیست بر وجهی که بسبب اشتغال بعبادت دیگر از او فوت شود و از آن بی بهره ماند حق سبحانه عمل
او را مضاعف میسازد تا اصل عمل بمکافات تحت حساب کند و آنچه خود زیاده کرده بر من
جنت برود و یا اگر بنده را خصمان باشند که روز قیامت جهت مظالم اعمال خیر او را طلبند
آن زیاده خدای تعالی فرماید که اصل عمل که از آن بنده است بر ایشان ده و زیاده از آن منست در آن
دخل مکنید پس آن زیاده برای بنده بماند تا بکلی محروم نماند **بیت** کرم دوست نگر کز کرم
بار را حساب ・ نگذارد که شود بنده مفلس محروم ・ آورده‌اند که چون این آیه فرود آمد یهود طعنه
زنان گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میخواهد و مسلمانان بر جهل حق تعالی واقف شدند

در معامله مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله
خدای غنی است و ما فقیرانیم این قرض چرا میطلبد حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که
میخواهد تا شما را بآن واسطه در بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستان
و بهترین جمله نام دارد اگر آنرا قرض دهم شما ضامن بهشت میشوید سید عالم صلی الله علیه
وسلم فرمودند که من ضامنم که حق سبحانه دو چندان در دنیا عوض آن بتو ارزانی دارد گفت
ای سید بشر طفلکی فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه فرمود که آری چنین باشد پس
دست بدست رسول صلوات الله علیه نهاد و جنینه را در راه حق صدقه داد و فی الحال بخرم
خرماستان آمد مادر و فرزندان در انجا بودند گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم
انکه در بهشت دو چندان بستانم و تو و کودکان با من باشید زن گفت بارک الله لک فیما اشتریت
خوش سودای کردی و دنیا بوستانی خرید خدای تعالی را دادی برکت دهاد برین فی الحال از باغ
بیرون آمد و خرما از آستین و دهان کودکان بیرون میکرد و میگفت با ایشان که این نه آنست
شما است بلکه از آن خدا است پس آن بوستان را با ششصد بن خرمای بار آور بامانی و بخرمی
برای خشنودی خداوند تعالی در کار درویشان کرد و بشارت حضرت رسالت صلوات الله علیه
در باب او بدین وجه صادر شد که کم من عذق دوّاح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح بسیار
کران بار و سرابها گشاده خوش همی که در ریاض فردوس از برای آسایش و آرامش ابو الدحداح
اماده و مهیا است بیت لم یذهب فانی معیوب کرده · الذد عوضش باقی مرغوب دهند
سعدی قدم سعی زلذت بخرات · تا بعد جزا راه بمطلوب دهند · ای عزیز بعد معنی قرض خواستن
الهی بدو نوع شد بحث یکی تو انکران که از ایشان قرض میخواهد و یکی درویشان که برای ایشان
قرض میخواهد اما تو انکران درویشان پیشتر و کاملتر است چنانچه در بعضی آثار آورده که جمعی از
فقرا و اغنیا در مجمعی حاضر بودند یکی از تو انکران بر سبیل مباهات و مفاخرت بر درویشان
گفت خداوند تعالی چه بلند کرده است درجه ما را که از ما قرض طلبید درویشی از آن میان فرمود
که بلکه درجه ما را بلند تر ساخت که برای ما قرض خواست از شما پس دوستان قرض خواهند ما برای
دوست قرض نگیرد و ام از بیگانه طلبند اما از برای آشنا وام بگیرند والله یقبض و خدای
را میگیرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان آنست و
یبسط و گشاده میکرد اند بر کرم هر روزی ایشان بتدبیر و قسمت خود و مصلحت و منفعت
ایشان در آنست بدان این کلام از برای تسهیل امر اقراض است چه هر گاه بنده دانست که حق تعالی
قابض است و قادر بر انکه مال از بنده فرا گیرد و در دست او نگذارد از خوف قبض فرصت غنیمت شمرد

و چیزی در راه او صدقه دهد و چون نزد او محقق شد که باسطست و میتواند که روزی بر وی
فراخ گرداند صدقه دادن بروی آسان گردد و باید انکه اگر چیزی از دست بود حق تعالی عوض
خواهد داد و بدادن صدقات دلیر شود و گویند قبض میکند از ممسک بتلف و بسط میکند بر منفق
بخلف یا قبض میکند از دست اغنیا تا ایشان را از اجناس بخار دنیا پاک سازد و بسط میکند بر
فقرا تا بر تقوی ایشان معاون باشد امام قشیری رحمه الله فرموده که قبض میکند صدقه را
از اغنیا بقبض قبول و بسط میکند ثواب را بر ایشان بسط خلف یا قبض میکند روزی را بر فقرا
تا در بوته بلا گداخته جوهر صبر ایشان ظاهر گردد و بسط میکند بر اغنیا تا در میدان راحت
علم مسرت برافراخته جلوه شکر ایشان هویدا شود محققان گفته اند که معرفت قبض و بسط
یاد دان مقام آرد که بکلی دل از دنیا برداره و نظر بعنایه و حمایه مولی گمارد در بحر الحقایق
فرموده که فرا میگیرد از اغنیا تا داند که ستاننده اوست منت بر فقرا نهند و بسط میکند در فقرا
تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جز او نه بیند باسط
اوست تا بصر بصیرت فقرا جز او مشاهده نکند سلمی گوید قابض است که ترا از تو بستاند باسط
که ترا بمقام خاص رساند بعضی ترا از خود داری قبض کند و بما بخود دارد بر تو بسط کند قبض
برای مرادات بسط از برای مراد قبض از روی قهر و سطوت و بسط از راه لطف و منت قابض آن
که قوی یاد از مقام خوف بگدازد باسط آنکه لوای مت جمع و در عرصه رجا بر افرازد قابض
که سینه شان با تش شوق بسوزد باسط عارفانست که در خلوت دل ایشان چراغ وفا بر افروزد قا
که خواص را از نفیه کرامات مستوحش کرد اند باسط انکه اجابت را بر وفیه کرم مستانس ساز
عارفی گفته که قبض آنست که فعل تو بتو نماید بسط آنست که ابواب مشاهده فضل خود
بر تو بگشاید انکه بفعل خود بنگرد در زندان قبض بماند آنکه فضل حق بیند بر بساط بسط آرام گیرد
یکی را بتجلی قابضیت دل از شناخت تنگ سازد دیگری را بتجلی باسطیه دل از نور بر روی جان
یکی از قهر قبض هراسان یکی بر بسط نازان یکی را قبض در زندان خودی گرفتار کرده یکی را بسط
از خود رهانیده و متوجه شهود خود ساخته پیر طریقت گفت الهی هر گاه بخود نگرم گویم از من
زکیست چون بتو نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست بیت گاهی که بخود در نگرم پست شوم
گاهی که بتو نگرم بدوست شوم · صاحب روح الارواح فرموده که مراد از قبض و بسط شادی دل
و خوش دلیست یا نه هر دو بحکم ازلی و تقدیر لم یزلی است که دل را در قبضه قبض نهد تا سلطان
جلال ما را از وی بر آرد و گاه بر بساط بسط نشاند ... دهد تا فیض انعام بحکم نوال
و شرط مرد ... آنست که در قبضه قبض مهذب بود و بر بساط بسط مودب باشد در

قبض یا اعتراض کند زاید و کدر بسط از اعراض روی دل بگرداند بیت چونکه قبضی آیدت
ای راه رو. آن صلاح تست آیس دل مشو. چونکه قبض آید تو در وی بسط بین. تازه باش و چین
میفکن بر جبین. آی در و پیش تقدیم قبض درین آیه دلیلست بر آنکه بسط نتیجهٔ اوست پس در
سلوک از تحمل غم و الم ملول مباش که حصول شادی و فرح بعد از ظهور تعب و محنت و غم
شوی میسر باید بیت غم چو آیینه است پیش مجتهد. کاندرین ضد می نماید روی ضد
فکر غم گر راه شادی میزند. کارسازیهای شادی میکند. میفشاند برگ زرد از شاخ دل
تا بروید برگ سبز متصل. غم زند دل هرچه بریزد یا برد. در عوض حقا که بهتر آورد والیه
و بسوی او یعنی بپاداش او ترجعون باز گردید خواهید شد تنبیه میفرماید که ای توانگر هم
امروز تا از خود جدا خواهی ماند خالی و فرصت فوت مکن و پیش از آنکه همه از دست برود چیزی
از آن دست در آغاز و چون رجوعت با حق خواهد بود قدری از آنچه خود که تو داده
بوی ده و اضعافا مضاعفة عوض بستان بیت یکی بده و هفتصد بستان
جان های خوش تا ابد می ستان. آی فقیر تا که دست چون دم بدم رجوعت با حضرت او خواهد
بود بر مقامات شدائد شکیبا باش که تحمل محنت عقبی میعادیست تحمل محنت دنیا است بیت
هر که اینجا بغم انجام رست. هرچه اینجا رنج انجام رست. بعد از استقراض که اسباب جهاد و
غزات بدان مهیا کرده دار از قصهٔ جمعی میفرماید که از پیغمبر خود التماس تعیین ملکی کردند که عهد
با کفار مقاتله نمایند و چون ملتمس ایشان با جابت مقترن شد مخالفت نموده از جهاد تخلف ورزیدند
و درین قصه تنبیه بر تحریض صحابه را تا در امر قتال بدین سؤال سلوک نکنند الم تر آیا ندیدی
یعنی دانستی و علم تو منتهی نشد الی الملاء بجمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل
از گروهی که فرزندان یعقوب بودند که بدیشان چه رسید من بعد موسی بعد از وفات موسی
علیه السلام در معالم آورده که چون حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام دعوت حق را لبیک
اجابت فرمود و طوطی قدس آشیان روح مقدس از شکار قفس ناسوتی بفضای خوش هوای
ریاض لاهوتی پرواز نمود ع یعنی آن شهباز سوی ساعد شه باز رفت. یوشع بن نون را
خلیفه کرد تا میان بنی اسرائیل اقامت احکام تورات نماید و چون یوشع بن نون بقضاء
اجل بدرود نمود مهام شرعیه بعهدهٔ کالب بن یوفنا بود و بعد از وفات او حزقیل که بدعای او
شهود دست تهیه ما سیم درین قیام نمود و پس از وی بنی اسرائیل عهد خدای فراموش کردند و دست
توجه بر سنگ اصنام آوردند حق سبحانه الیاس را بدیشان فرستاد و بعد از وی الیسع را
نبوت داد و چون بعد از الیسع پیغمبری بود بنی اسرائیل را تخط فرمان برداشته پای در بادیهٔ

طغیان نهادند خداوند تعالی قومی را که عمالقه گفتندی و در تواریخ عمالقه و جبابره مشهور اند
بر ایشان مسلط گردانید و مهتر این جماعت جالوت نام داشت و قوم او از بقایای عادیان بوده
همه مردمان قوی هیکل تن آور بلند بالای سخت روی تندخوی بیت دلیران پیل افکن شیرگیر
خروشنده با تیر و تیغ و تبر. و چون کسی را در حرب با ایشان طاقت مقاومت نبود بنی اسرائیل و ولایت
و دیار ایشان استیلا یافته بعضی از ایشان را بقتل رسانیدند و قومی را از دیار و مساکن بیرون کردند
و گروهی را اسیر گرفته بغل ذل و قید رقیه مقید ساختند سالی عقول بقایای بنی اسرائیل گرد
اضطراب در افتاده متحیر و متفکر فرو ماندند و پیغمبری داشتند که حال خود بعرض او رسانیدندی
و نه پادشاهی که بمعاونت او با دشمن جنگ کردندی و از سبط نبوت جز زنی آبستن نمانده بود و امید داری
تمام بفرزند او داشتند اشراف آن قوم آن زن را از ترس آنکه چون رغبت خلق بفرزند خود متعلق
داشت حبس کردند که مبادا دختری آید و پسری بدل کرد تا آن زن در حبس دعا کرد و در خلوت
که خدای او را پسری بخشد دعاء اخلاص اثر بشرف اجابت رسید و پسری نامی و فرزندی گرامی متولد شد
بیت کوهری درخشنده از برج نبوت رخ نمود. اختری تابنده بر اوج رسالت در علم. مادر او را
اشمویل که بعربی اسمعیل باشد نام نهاد و معنی این کلمه آنست که خدای دعای من شنید یعنی مستجاب
گردانید پس اشمویل را شیخی از علمای بنی اسرائیل بفرزندی برداشت چه پدر او در علقه تا وفات یافته بود
چون بسن بلوغ رسید و بقولی بسی ساله شد جبرئیل بدو فرود آمد و پیغام حق سبحانه رسانید که ای
اشمویل ترا به پیغمبری برگزیدم برو و تبلیغ رسالت کن و خلق را بعبادت و جهاد دعوت نمای اشمویل پیغام
قوم آمد صورت حال باز گفت جمعی از روی عناد و عصبیت گفتند استعجلت النبوة ای اشمویل تعجیل
کردی و هنوز وقت نبود که خبر نبوت آوردی و گروهی گفتند اگر راست میگویی برای ما پادشاهی تعیین کن تا با سلاطین و
دشمنان دین جهاد کنیم و تعیین آن ملک نشانه نبوت و معجزه رسالت تو باشد حق سبحانه ازین حال خبر
میدهد اذ قالوا چون گفتند اشراف بنی اسرائیل لنبی لهم مر پیغمبری که ایشان را بود یعنی اشمویل
و این قول اشهر و اصح است و بعضی گفته اند که آن نبی یوشع بود یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند
ابعث لنا برانگیز برای ما از میان ما ملکا پادشاهی با عانت تدبیر عالم کبیر و حمایت رای مهام
ادای او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت و قوم او و محققان گفته اند
که بحسب واقع ملک و دین یکدیگر متعلق اند چنانکه از نبوت و شوکت پادشاهی متمشی شود حکمی گفته
بنی اسرائیل با وجود اشمویل التماس ملکی کردند یعنی بی استواری قصر دین از استحکام اساس ملک
سلطنت و پاسبانی خزانه ملک بحراست و حفاظت احکام دین مرتبط و مضبوط بیت
شه و بخت شاهی بود دین پناه. شه و دین بود پادشاهی بجای. آن دو شه را بنگر که حاکم عجم و حکیم عالم بوده

بدین معنی ایما فرموده که الملک والدین توأمان در درجه نبوت و رتبه سلطنت دو نگین اند در خاتم
انتظام مهام انام مرکوز گشته و شرف ربنا التباع ایالت دو گوهرند در عقد تنظیم امور جمهور منتظم
شده **بیت** زدخود شاهی و بحری • چون دو نگین اند و یک انگشتری • گفته اند اساس ملک را
کین دو و نیک اصل و نسب نداده اند • بعد از مبالغه قوم در استدعاء ملک **قال** گفت آن پیغمبر
هل عسیتم هیچ شاید از شما و نزدیک هستید **ان کتب** اگر نوشته شود یعنی فرض کرده شد
علیکم القتال بر شما کارزار را **الا تقاتلوا** که شما مقاتله نکنید و روی از حرب بگردانید
قالوا ایشان گفتند **وما لنا** چیست و چه چیز ما را باز میدارد **الا نقاتل** که ما قتال نکنیم
فی سبیل الله در راه خدای **وقد اخرجنا** و بدرستی که بیرون کرده شدیم ما **من دیارنا**
از مواضع و مساکن ما **وابنائنا** و مهجور شدیم از فرزندان ما در خبرست که جالوت از اولاد
ملوک ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود مخصوصا که بنی اسرائیل تعجیل قتال کردند
بجزیرکه ذاعج بحظوظ نفس ایشان بود لاجرم مخذول شدند از سعادت شهادت باز ماندند و اگر
گفتندی که جهاد کنیم تا ایشان در خدای عاصی شده اند و بلاد الله را خراب کرده اند و عباد
قتل رسانیده اند توفیق جهاد محروم نمیشدند **فلما کتب** پس آن هنگام که فرض کرده شد
علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن **تولوا** برگشتند و اعراض نمودند از کارزار بکذشتند
الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند **والله علیم** و خدای داناست
بالظالمین بستمکاران یعنی متخلفان از جهاد وضع ظاهر در موضع مضمر دلیلست برآنکه
ترک جهاد و تعهد از قتال ظلم باشد و چون اشمویل با ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید
جواب دادند با حق تعالی مناجات کرد که الهی پادشاهی برای این قوم تعیین نمای و ان دیوان توتی
الملک من تشاء منشور ایالت و طغرای جلالت بنام صاحب دولتی که حامی بعالی و داعی بعالی تو
بود رقم فرمای حق سبحانه عصایی و ظرفی پر از دهن القدس بوی فرستاد و حکم فرمود که هر کرا
تو در آید بعضی درین ظرف غلیان نماید و عصا بالقد او برابر باشد پادشاهی این قوم را او
بدین روغن سر و موی او را چرب سازد و علم سلطنت او در میان قوم برافرازد اشمویل بفرمان
ملک الجلیل در منزل خود آرام گرفت و هر یک اکابر و اعاظم بنی اسرائیل با نخاث در آمد شد میسود
نه روغن بجوش می آمد نه عصا را با قامت او مساوات پیدا بود تا روزی مردی سقا و گفته اند دباغ
و بعضی گویند مسکاری که او را شاول نام بود و بواسطه طول قامت طالوت گفتندی از سبط
بنیامین بخانه وی در آمد و در بعضی تفاسیر نسب او چنین ضبط کرده اند شاول بن قیس بن
ابرار بن انس بن بحرف بن بنیامین بن یعقوب علیهم السلام و سبب آمدن او نیز با اشمویل آن بود که

ازان پدر او کم شده و پدر او را با غلامی بطلب آن فرستاده و ایشان در اثنای طلب بدر خانه
اشمویل رسیدند و اطراف بارگاه نبوت از اشراف و اکابر مملو بود طالوت از غلام پرسید که
بیت این چه جایست این که اطراف حریم حرمش • پادشاهان را ملاذست و فقیرانرا پناه •
غلام جواب داد که خانه اشمویل پیغمبرست طالوت گفت بیا تا در آئیم و از وی استدعا نمائیم تا در باب
ما دعایی فرماید شاید که برکت نفس مبارکش این مهم بسر آید پس به توفیق دولت قدم
در حرم اشمویل نهاد و مقارن دخول او جوش در دهن قدس افتاد اشمویل برخاست و عصا را با قامت
او قیاس کرد هم بدان مقیاس دیگری بود **بیت** چون قدش را قیاس کردم • با سرو سهی برابر افتاد •
اشمویل تبسم کنان فرمود که بشارت باد ترا بپادشاهی بنی اسرائیل **بیت** مژده که ایام بکام تو شد
خطبه اقبال بنام تو شد • پس بر روی او آب کشید و بدهن القدس چرب کرد و آنگه طالوت گفت
یا نبی الله تو میدانی که سبط من فرو ترانساب بنی اسرائیل اند مرا بریشان حکومت چگونه دست دهد اشمویل
گفت ای طالوت مملکت ازان مالک الملک و ملکوتست بهرکه خواهد دهد و از هرکه خواهد بستاند
بیت ملک ده و ملک ستان اوست بس • با وی نکند کار هیچکس • طالوت گفت مرا
درین باب نشانی باید تا دل من بدان تسلی یابد اشمویل گفت نشانه آنست که چون بخانه باز رسی پدر تو گم
کرده را یافته باشد و طالوت بخانه باز آمد و صدق اشمویل را مطابق واقع یافت دل بسلطنت نهاد و
حکومت بنی اسرائیل با خود قرار داد و اشمویل اشراف قوم را طلبیده از پادشاهی طالوت
خبر داد و کردانید چنانچه حق تعالی میفرماید **وقال لهم** و گفت مر بنی اسرائیل را **نبیهم** پیغمبر
ایشان **ان الله** بدرستیکه خدای **قد بعث لکم** بتحقیق برانگیخت برای شما **طالوت ملکا**
طالوت را پادشاه فرمان فرمای **قالوا** گفتند از روی استبعاد **انی یکون** چگونه باشد و
از کجا باشد **له الملک** مر طالوت را پادشاهی **علینا** بر ما **ونحن احق** و حال آنکه ما
سزاوارتریم **بالملک** بپادشاهی **منه** از وی که از سبط مملکت نیست و در آن زمان
ملکت در اولاد یهودا بودی که یوسف علیه السلام در حالت وفات او را در مصر بجای خود تعیین
فرموده و گفته اند که چون میان یعقوب و یوسف علیهما السلام بعد از طول مدت مفارقت
اتفاق ملاقات افتاد احوال گذشته از جانبین باز می گفتند یوسف در اثنای سخن از دو برادر
شکر گفت و فرمود که چون برادران قصد من کردند و من از تشنگی نالیدم چون غلبه عطش
بهلاکت نزدیک رسانیده بود لاوی پنهان از ایشان شربتی آب بمن داد و یهودا از ان مهلکه بیرون
آورد و وقتی که بر قتل من اتفاق کرده بودند یهودا ایشان را منع کرد یعقوب علیه السلام دعا
فرمود که نبوت در نسل لاوی باشد و مملکت در سبط یهودا پس درین محل که حق سبحانه طالوت را

رتبهٔ سلطنت را نه از داشت ولادت بود گفتند ما از وی احقیم بپادشاهی او و از وی نزدیکتریم
وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا نکرده‌اند سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا تا بآن استعانت
بنا بر عادت گفتند چه ملک یا بنسب باشد یا بخزانه و چون او را نه نسب عالی است و نه مال
بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیهٔ اسباب جنگ تواند کرد
قَالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید عَلَيْكُمْ بر شما
چون انکار تملک او کردند جواب بجملهٔ تأکیدیه گفت و تقدیم کرد مسند الیه را بر فعل جهت تخصیص
و تأکید یعنی خدای او را برگزیده است نه غیر او و معتبر در پادشاهی اصطفای الهی است وَزَادَهُ
و افزونی داد او را بَسْطَةً کشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش که بتدبیر قضایا و بعلم حرب
که ملوک را از آن چاره نباشد دانا تر بود و گفته‌اند عالم بود بامور سیاسی و ترتیب معاش
وَالْجِسْمِ و در کلیه بزرگی داد او را در جسم آورده‌اند که طالوت بطول ترین مردی بود و با جمال بود و بیان
کرده‌اند که اهل زمان او تا دوش او بودی حق سبحانه او را بدو صفت بستود و بدو سعادت مستعد
گردانید یکی دانائی که علت و دیگری بزرگی بدن که زیاده قوت و شدت بنیه است و سلاطین را این
دو صفت چاره نباشد چه علم عون عظیمیست مر ایشان را در تمشیت مهام سیاست که اساس
ریاست بر وی است لولا السیاسة لبطلت الرياسة و جسامت بدن مر هیبت ... تا بر دشمنان
وی غالب باشد و در مباشرت حروب و مقاومت با اعدا تواناتر بود و بی شبهه
مردم جاهل و بدنان را در دل ... و در نظر خلق هیچ وقع و مقداری نیست وَاللَّهُ و خدای که مالک
الملک علی الاطلاق است يُؤْتِي مُلْكَهُ میدهد ملک را که از آن اوست بهر که میخواهد مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد و می‌بیند که او را صلاحیت سلطنت داری هست ... تا ملوک انکار
بدان مغرور نشوند و چون دانند که در دست ایشان ... وَاللَّهُ وَاسِعٌ
و خدای بسیار فضلست تمام اقتدار قبض و بسط امور آدمیان بدست هر کرا خواهد دهد
عَلِيمٌ داناست بمواقع اصطفا عنان اختیار حل و عقد مهام عالمیان در قبضهٔ
هر که خواهد نهد کس را چون و چرا نرسد و اعتراض بر آن نباشد بیت
کسی را چون و چرا دم کجا تواند زد. که نقش بندی قدرت ورای چون و چراست. آری دیگر چون بنی اسرائیل
جان بجدال با ایشان بود از طریق الحاح و ابرام در افحام کوشیدند گفتند ما را بر اصطفای طالوت
حجتی و علامتی نمای تا دلهای ما آرام گیرد و طمعها بطوع و رغبت فرمان او را در پذیرد حق سبحانه
باشمویل وحی فرستاد که حجت پادشاهی او آنست که تابوت سکینه که بنی اسرائیل را از آن
تابوتی بود از چوب شمشاد ... شده که طولش ... گز ... خدای تعالی بآدم علیه السلام

فرستاده و در او تصاویر انبیا بوده از فرزندان وی یعنی تمثال هر پیغمبری خانه و در آخر همه خانهٔ پیغمبر آخر
الزمان صلوات الله علیه ما دام الرحمن از یاقوت سرخ و در آن صورت آنحضرت ... که در نمازی
در و معجزه مانندی بیت صورت بی هیچ و تجزان معنی ... تا جمع حقیقی ... و گر در نهایت
در کشف الاسرار آورده که صورت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بآن وجه بود که گوئیا
نماز ایستاده است و مردی دست دیگری بپا و دست ز ... وی ... پیشانی او نوشته که
هذا اول من تبعه من امته و آن صورت صدیق بود رضی الله عنه و بر جانب چپ وی مردی
باقوت و مهابت و بر جبین وی نوشته که لا یأخذه فی الله لومة لائم و آن صورت فاروق بود
و در عقب وی مردی با حیا و وقار ... دیدم در حجر ... و بنی امیه ... کشته
باد من البرره و آن صورت ذو النورین بود رضی الله عنه و در پیش وی جوانی شمشیر حمایل کرده
که خدمت بر بسته و بر لوح جبین وی مسطور شده که هذا اخوه و ابن عمه و آن صورت مرتضی
بود علیه السلام و پیرامن وی اعمام و خلفا و نقبا و لشکری عظیم از مهاجر و انصار رضوان الله
علیهم اجمعین احاطه نموده چون مه که کواکب گرد کرده باد یا اعاظم امرا و وزرا بر حوالی شاه
بیت شهوار حسن ... هر ... آن ... صد ... انجم او ...
و همچنین صورت هر پیغمبری و خلفا و خواص و مقربان وی در آن تابوت بود و وقتی بآدم علیه السلام
فرود آمد که از شیث علیه السلام در محافظت نور محمدی صلوات الله علیه ... کرفت
نزدیک حوض اعظم بحضور ... القدس و گروهی ... از ملائکه و آن عهدنامه ... باقوت
و مداد نور بر ... از حریر بهشت نوشتند و بشهادة ملائکه ... قرار دادند که شیث
علیه السلام در نکاه داشت آن نور و از ... کامل ... که شیت و آن ...
تفاوت ... عالم ... پس آن عهدنامه در تابوت سکینه نهاد و بحضرت شیث علیه السلام
تسلیم نمودند و مقرر شد که از اولاد هر کدام مظاهر آن نور باشند بطنا بعد بطن عهدنامه را
بدان تابوت مضبوط دارند و تزد انبیا و اوصیاء ایشان در هر قرنی می‌سپارند پس از نوح
شیث تا زمان اسمعیل بن ابرهیم خلیل علیه صلوات الجلیل از بنی نبی ... و هر که مظهر نور
محمدی صلوات الرحمن علیه واقع شدی حافظ تابوت وی بودی چون قیدار که فرزند اسمعیل
بود بیلوغ رسید حضرت ذبیح الله آن عهدنامه ... و تابوت ضبط فرموده تسلیم وی
کرد بعد از وفات اسمعیل اولاد اسحق با وی آغاز خصومت کردند گفتند نور محمدی صلوات الله
علیه باشماست و ما از آن محرومیم باری باید که تابوت با ما بود قیدار ... و از غصه
و دعا ... کفتند که تابوت ... یعقوب علیه السلام تسلیم نمای قیدار حکم ...

یعنی آن کار بتقدیم رسانید تابوت نزد یعقوب برد و آن در دنیا بعد از زمان وی بود تا بوقت
موسی علیه السلام و موسی بوقت وفات آن را بیوشع سپرد و بعد از یوشع قوم بنی اسرائیل از جادۀ
استقامت منحرف شده دست عصیان از آستین طغیان بیرون کردند و پای وفا از منهج
صفا بیرون نهاده انبیا را بانواع جفا می آزردند رب العزة عمالقه را بر ایشان مسلط ساخت
تا بعضی را بکشتند و برخی را باسیری بردند و آن تابوت نیز بدست ایشان افتاد و بنی اسرائیل
در حسرت آن می زاریدند و بر فوات آن نعمت کبری اشک حسرت از دیده می باریدند بیت
انجمانی کم شد کز آن سلیمان کم شدی · بر سلیمان هم بسی ماهی نکر بستی · بیت
زمانی که ایشان حجت سلطنت طالوت می طلبیدند خدای تعالی پیغمبر ایشان را از وصول
تابوت بدیشان خبر داد وقال لهم و گفت مر ایشان را نبیهم پیغمبر ایشان یعنی اشموئیل
ان آیة ملکه بدرستی که علامت پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت آنست که بیاید بشما
تابوت سکینه که سکون دل و آرام جان شما بدانست و این مجازیست چه تابوت نیاید
بلکه او را آرند و هکذا قوله تعالی واذا عزم الامر فیه در آن تابوت سکینة من ربکم
سکینه است از پروردگار شما یعنی چیزی که شما را بدان تسکین خاطر باشد ابن عباس
رضی الله عنه گوید سکینه جانوری بود بمقدار گربه و در روایت مجاهد آنست که روی او
گربه مانند داشت و او را دو چشم بود چون دو مشعل افروخته که کس را طاقت نگریستن بوی
نبود و هر که آن چشم را دیدی خوف بر وی غالب شدی و وجه تسمیه آن بسکینه آنست که
سکون دل بنی اسرائیل بدو بودی و امید ایشان بفتح و ظفر و غلبه و نصرت از جهت وجود
او تابوت را در پیش صف بداشتی و مادام که تابوت در پیش لشکر بود بر عقب او رفتندی
و چون بمحل فتح و نصرت رسیدی تابوت بایستادی و سکینه از درون تابوت بانگ برآوردی
بانگ تابوت بیرون کرده دستها را حرکت دادی و آوردی فتح در لشکر دشمن افتاده
بهزیمت رفتندی و از امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که روی سکینه چون روی انسان
بود و دو بال داشت و مانند بادی که سخت جهد بوقتی که کارزار در آن تابوت بیرون آمدی
دشمن را بدیدی و ایشان را متفرق ساختی و گفته اند سکینه طشتی بود که دلهای انبیا را بدان
غسل می داده اند و در زاد المسیر گوید وحی بود از خداوند تعالی که سخن گفتی و هرگاه
بنی اسرائیل در چیزی خلاف کردندی نزدیک تابوت آمدی سخن خود القا میکردند و سکینه
ایشان را جواب می داد و دفع شبهۀ ایشان نموده بطریق صواب دلالت میکرد و بقیة
و دیگر در تابوت باقی چیزیست مما ترک از آنچه بگذاشته است آل موسی و آل هرون

یعنی موسی و هرون آل یعنی نفس او باشد کما قال تعالی اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم ای نفسه
و در حدیث آمده که من مزامیر آل داود مراد نفس او است پس بجهة آنست که در تابوت
چیزیست که موسی و هرون در وی گذاشته اند و آن نعلین موسی و عمامۀ هرون و عصای او بود
و ریزهای الواح تورات و پارۀ از من که در تیه بر ایشان می بارید و حالا آن تابوت با عصای
موسی در بحر طبریه است و قبل از قیام قیامت ظاهر خواهد شد تحمله الملئکة بردارند ملائکه
آن تابوت را و بشما آرند و از اخبار آمده که چون عمالقه تابوت را بولایت خود بردند و در بتخانه
گذاشتند دیگر روز آمدند بتی را که بزرگ ایشان بود سرنگون دیدند [illegible]
و ایشان را بتی بزرگ بود آن را ساخته و بجواهر مرصع کرده بودند تابوت را بجای تخت در زیر وضع
روز دیگر که برای پرستش اصنام بطرف بتخانه شتافتند بت را در زیر تابوت دیدند بر پا افتاده
تعجب ایشان زیاده شد بت را بر بالای تابوت نهادند و پایهای او را بمسمار آهنین بر تابوت
دوختند چون بامداد در بتخانه آمدند دیگر بیت کر بتا گشت تاج شاه [illegible]
بر بت فرو نگون بخت شود · [illegible] · خادمان و مجاوران در دیدن آن اصنام
بگشادند دست و پای بت را بریده و تابوت را بر زبر او نهاده دیدند حیرت و اضطراب ایشان
حال [illegible] که در میان ایشان بود گفتند و جواب داد که بنی اسرائیل این تابوت را بیشان
فرستاده تسکین شما جای او نیست و اگر اینجا باشد [illegible]
ایشان تابوت را از بتخانه بیرون آورده در حوالی بیرون کردند و خدای اهل آن دیر را هلاک
گردانید از آنجا بجای دیگر نقل کردند و اهالی آنجا [illegible] در افتادند همچنین اهل
بواسطه تابوت [illegible] کشتند و گفته اند در حوالی مزبله مدفون ساختند
[illegible] شد تا خلق بیرون بلا هلاک شدند و چون وقت رسید
زشتکاران را فرستادند [illegible] که بمیان بنی اسرائیل در آمدند و پس قول ملائکه
[illegible] ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم هر آینه حجتی
شما را بر صدق قول پیغمبر شما در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین که هستید شما باور دارندگان
[illegible] تابوت دلست و سکینه آنچه در وی می آید از صفات پسندیده و تابوت
دل [illegible] طالوت نفس اماره یعنی هوا [illegible] دلیل ذلت و مغلوبیت
[illegible] که اولاد یعقوب بود [illegible] چون این تابوت بامر خود آید علامت سلطنت
طالوت نفس مطمئنه است [illegible] که آن امانت با سکینه در تابوت بود
و این امانت را [illegible] هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین آن تابوت با فرشتگان تعالی

بودند که تحمله الملائکة واین تابوت را لطف شامل حق سبحانه حاملست که حملناهم فی البر و
البحر اعدا. یعنی با ان تابوت دست نبود و در لین الاصبعین است که دشمن دین بدو دست
نیابد ان عبادی لیس لک علیهم سلطان بلکه غیر حق هیچکس از ملک و بشر درو مدخل نکند
یحول بین المرء وقلبه و در بحر الحقایق آورده که در ان تابوت یعنی از الواح مقدسه بود در دل مؤمن
و اسرار قرآنست در اخاص و انبیا بوده و درینجا خلوتیست که کس را دران گنجایش نیست لا یسعنی
فیه ملک مقرب صاحب فتوحات روح الله روحه فرموده که آیات بنی اسرائیل در ظاهر بود و آن
ما در باطن است و بجای هر ظاهری شود میان ورثهٔ حضرت خاتم و ورثهٔ سایر انبیا علیه وعلیهم السلام
چه ورثهٔ انبیا در علوم شان اختلاف بحسب ایشان ظاهر میشد از علوم دیگر پیران در آیات
کرده و ورثهٔ محمدی صلوات الله علیه در خصوص شان بیشوند بعلم حال و ذوق که در باطن
ایشانست و این علم ساعت بساعت زیاده میشود و عزت زیاده میشود عمل اشارة بیت و آن
علم جان همه علمها در روح همه دانشهاست جان زحق بدان علم تنها نکردد ودل جز بدان نور
روشن نشود بیت علم آن باشد که جان زنده کند . مرد را باقی و پاینده کند . والشیء
گر اصلش نیابی مزن دست . ز انکه هر فرع با اصلی بسته است . القصه چون تابوت بمیان بنی اسرائیل
باز آمد حکم طالوت را انقیاد نموده بپادشاهی او رضا دادند و طالوت اسباب جهاد مهیا
کرده روی بجنگ دشمن آوردند و اکثر تقاسیر معتبره آورده اند که طالوت قوم خود را گفت هر
که با من بیرون آید کسی که عمارتی آغاز کرده و دلش باتمام آن متعلق است یا عزیز کرده عهد
و هنوز ناشده و کسی تشنه خود را بتجارت مشغول کرده و تاجری که متاع تجارت همراه دارد و خاطرش بحر متاع
آن متعلقست یا ولع داری که دغدغه ادای دین از لذت فراغت و در دل او گذاشته بلکه جوانی با
نشاط تمام قوت فارغ دل بیرون آیند که رشتهٔ تعلق ایشان از همه چیز بریده باشد و مقابله با اعدا در
کشیده باشند و حال خیال اهل و خانه و اندیشهٔ خویش و بیگانه از دامن همت ایشان دور باشد
برین دستور هفتاد یا هشتاد هزار مرد جنگی که داد داشته و پیراسته کرد و بجنگ جوی چون آتش
حمله کرا بوده اند و درشت و در دل چون خالک باید بیت درشت و شوخ مقدور داده
دلیر و عدو بند و کشور کشای . بر تندی چو آشفته پیلان مست . و تمه بر ز و گرز و خنجر بدست .
در موکب دولت طالوت روان شدند و خروج ایشان بحرب در فصل تابستان اتفاق افتاد
و هوا در ان محل بغایت گرم بود که آهن از تاب آفتاب نرم میشد و سم در دل معدن از تابش
شعاع خورشید چون سیماب گداخته میگشت بیت فلک را شمع کافوری فروزان .
زتابش خلق چون پروانه سوزان . شرح خون از حرارت مدک خشک . چو نافه غزالان ختن مشک .

فلما فصل طالوت چون بیرون آمد طالوت بفرمان اشمویل از شهر بیت المقدس بالجنود
با آن لشکر که همه کار را ساخته و حرب را پرداخته بودند و مسافتی قطع کرده تشنگی بر ایشان
غلبه کرد و آتش عطش زبانه زدن گرفت گفتند ای طالوت هوا بغایت گرمست و ما را چندان آب
که کفایت باشد نیست از خدا درخواه تا جویی آب پدید آرد تا ما عطشها را ازان قطع کنیم بار دعا
کرد قال گفت طالوت باعلام اشمویل بروی یا بطریق الهام یا بوحی بقول جمعی که او را نبی داشتند
ان الله بدرستی که خدای مبتلیکم آزماینده شماست بجوی آب تا شما را بیازماید که
فرمانبر و خلاف کننده کدامست و آن جوی بود که میان اردن و فلسطین ظاهر شده و گویند آن
جوی واقع بود و حق سبحانه ایشان را بدان بیازمود و طالوت گفت فمن شرب منه هر که بیاشامد
ازین جوی فلیس منی از من نیست یعنی بر مذهب من یا با من نیست و بدشمن من رود وقت جنگ
ملحق یعنی آنکه هر که ازین جوی آب خورد زیاده از آنچه حکم کرده شد در صف قتال جنگ
کند و از سعادت جهاد محروم خواهد ماند ومن لم یطعمه و هر که نچشد و نیاشامد آب آن جوی
طعام یعنی شراب آمده کما فی قوله تعالی جناح فیما طعموا اهل لغت گفته اند لم یطعم منه گفت
تا دفع آن توهم شود که اگر در نظر نه کند و بیاشامد داخل تحت النهی باشد چنانچه مذهب امام اعظم
رحمه الله آنست که اگر کسی سوگند خورده که ازین جوی آب نیاشامد بر دهن کند و بخورد حانث
نیست برای آنچه یعنی آنست که هر که ازان آب نچشد بیت پس او از منست و در جنگ همراه من
الا من اغترف مگر آنکه برداشته از غرفة بیده کفی آب بدست خود یعنی بر یک دست
ونفع بر کشیدن آن باشد یکبار اگرچه این کلام متعلقست بقوله تعالی فمن شرب اما جمله
ثانیه را بجهت اهتمام بدان بران تقدیر کرده و چون آن لشکر بدان جوی رسیدند در هوای گرم
و عطش غالب خود را در جوی افکندند فشربوا منه پس بیاشامیدند ازان آب بیادی با گرفته
الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند براء بن عازب رضی الله عنه
روایت میکند که حضرت رسالت صلوات الله علیه روز حرب بدر با ما گفت که شما امروز بعدد
اصحاب طالوتید که عزم نبرد کردند در اخبار آمده که بغیر از مرسلین بدین عدد بوده اند بر حرج
ایشان ما قوت دل و آرام جان و ایمان تمام داده اند که با اخصاص کرده و آن یک غرفه کافی بود
ایشان را چه بمقداری ازان غرفه سیراب شدند و بعض ازیشان را از بقیهٔ آن غرفه رشد و
آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند و الحال لبها ایشان سیاه شد و تشنگی بر ایشان غلبه کرد
هرچند بیشتر آب میخوردند تشنه تر میشدند و بر کنار جوی بماندند بقتال دشمن نرسیدند و قومی آمدند
که اکثر ایشان در یک فرمان بمردند اگر طالوت نبی بوده این صورت از معجزات وست و اگر ولی بوده از

کرامات اولیا اعظم در تیسیر آورده که چون تجرد حلاوت کردن و آشامیدن آب حلال کرده بود
می شوند و آخر کار بهلاکت می انجامد تا حال کسی که او وجود تعالی است حلوای محض خورد و بال نه دارد
چون خواهد بود و مال کار او بکجا خواهد کشید سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در حق این
قصه مثلی فهم کرده اند از برای دنیا و اهل آن قوم طالوت را که اند متوجه مقاتله لشکر
نفس و هوا شدن و آن جوی آب مال و متاع دنیا است هر که با آن بیارامد و بزیاده از انچه ضرورت
معاش است میل نماید بعلت استسقا حرص گرفتار شده هرچند بیشتر خورد تشنه‌تر آرد رغبتش
بجمع آن افزون گشته لطفیان نیابد بیت کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع
نشد پر در نشد . وچنین گویند که لب هر دنیا مانع اند از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است اما هر که
از دنیا بغرض عاید بمقدار عادی از خورش و پوشش که آدمی را از آن چاره نیست خرسند گردد در وقت هیجا
او را بقدر حیات شربی مهیا کرده اند و بمعنی مستغنی سازد بیت قناعت توانگر کند مرد را
خبر کن حریص جهانگرد را . سلمان بحر الهند چنین مردی باید دامن دل از گرد تعلقات فضولی
فشاند و نیها الموعظة لا تغرنکم الحیوة الدنیا در حدیقه احمال اعمال خود نشاند بیت
نخل ان غرت دنیا بلقمه قانع . نخل آنه حتی یقطع خرسند فلما جاوزه پس آن هنگام که
از جوی عبرت کرد و بگذشت هو طالوت والذین آمنوا معه وآنکه با او کرا ایمان آورده بود
و خلاف فرمان ناکرده ولیکن تشنه بودند با اخبار متواتر یا مشاهده و ملاقات از کثرت
عدد اصحاب جالوت و عظم اجسام و وفور عدة ایشان خبردار شدند قالوا گفتند آنها که
خلاف کرده عبرت نموده بودند یا ضعیف یقینان از اصحاب طالوت مقاتل گوید لشکر او
هشتاد هزار بودند و ایشان چهار هزار از نهر عبرت کرده شصت و شش هزار ایشان بماندند
و اینجا که لشکر جالوت بنظر در آمد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن منافق شده گفتند
لا طاقة لنا الیوم نیست ما را طاقت و قوت امروز بجالوت وجنوده بجالوت و لشکر او پس
در جواب ایشان قال الذین یظنون گفتند آن گروه یقین میدانستند انهم ملاقوا الله
که ایشان ملاقات کننده اند حکم خدای را بموت یا جزای او را بدرجات المتقین اند
او را در آخرت و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن از اهل یقین و تمکین که گفتند
کم من فئة قلیلة بسیار گروهی اندک از اهل ایمان غلبت غالب شدند علی فئة کثیرة
بر گروهی بسیار از ارباب کفر و طغیان باذن الله بعون و نصرت خدای و مددکاری او پس شما
نیز که چه لشکر با استظهار الطاف حضرت حق صبر کنید والله مع الصابرین و خدای با صبر کنندگان
باشد بعون و تقویت و نصرت منافقان از استماع این سخن باز آمدند و مخالفان خود را لشکر

نهر فرمان نبرده بودند طالوت با آن سیصد و سیزده تن در برابر جالوت و لشکر او صف کشیدند
و سپاه جالوت بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار بود همه شمشیر زن و نیزه گذار بیت
خونخواران لشکری بعدد چون ستارگان . صفها کشیده بر صفت راه کهکشان . بگذاشته
چار کم کلاه کاشته جبات . برداشته حسام و برافراشته سنان . و خود مردی بود عظیم الجثه
و شدید الشوکه و خودی که بر سر مینهاد سیصد رطل آهن بود و تنها با صد هزار سوار برابری کرد
و او را جالوت جبار زین میگفتند که در میدان حرب جولان بنیاد می نمود و لجه در باب
عظمت خود آهنین و سلاح او با صد هزار در ترغ نقل افتاده از تیسیر است و آن در تفسیر کشاف
در غایت اشتهار و اعتبار و امام صفی و فخر الدین عمر نسفی رحمه الله که از آن جمله بوده که
تحقیق او نموده در کتاب خود ایراد فرموده و امام حدادی در تفسیر آورده که وهب منبه گوید که
جالوت در باغ بود بر باغ اهل آن زمان و میان دو کتفش هجده بدست و اسلحه او هزار رطل
بودی سیصد رطل خود وی و سیصد رطل جوشن وزره و سیصد رطل عمود و نیزه و شمشیر
صد رطل باقین و ساعدین و زیاده از این نیز تعریف جالوت در کتب قصص هست و چون در این
روزگار مثل این صورتها از نوادر است شاید عقل ضعیف که دیده بصیرت او بمشاهده عجایب
مبتلا گشته از ادراک تاب آفتاب قدرت کامله بجز ناموسوم است در اینجا استبعاد کرد و
الا ارباب اهل یقین که نظر دوربین ایشان عجایب مصنوعات و غرایب مبتدعات را قطره از بحر قدرت
دیده است الا این احوال را شبه نخواهد بود بیت هرچه دشوار و هرچه آسانست
پیش قدرت جان یکسانست . لکی از قدرت فطرت او چه شناسد کمال قدرت او ولما
برزوا و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و قصد قتال کردند لجالوت وجنوده
از برای جالوت و لشکرهای او که بر میمنه و میسره بودند و چون باتفاق علما ام نهار التقاء
صفین وقت اجابت دعاست قالوا گفتند مومنان از روی نیاز در خواست از خداوند
خویش که ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبایی استوار که کالا
آکار یعنی شکیبایی بسیار در ما افاضه کن وثبت و نگاه دار و پاینده خود اقدامنا قدمها
ما را در حرب گاه تقویة دادن دلها ما را وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین
بر گروه ناگرویدگان امام قشیری رحمه الله فرموده که اول حق حق طلبیدند که صبر بود بعد از
حظ خود خواستند که نصر بود و نصرت که طلب کردند برای انتقام بود بلکه برای کسر لشکر جالوت که
بود و علاوه ایشان با حق و چون قیام ایشان در دین حق لله و بالله بود لاجرم بر دشمن ظفر
یافتند فهزموهم پس بشکستند مومنان لشکر کافران را باذن الله بامداد و توفیق خدای

وقتل داود جالوت وبکشتن داود علیه السلام جالوت را مفسران آورده اند که چون اشمویل
طالوت را بحرب جالوت بیرون فرستاد با حق تعالی مناجات کرد که الهی حال لشکر طالوت بجایی
رسید که سرانجام مهم لشکر ما با او بچه خواهد کشید حق سبحانه بوی وحی فرستاد که او ورد
اندرزنان ایشان گفته خواهد شد ایشان بزرگی بود از ابنای یهودا هفت پسر داشت و کوچکترین
ایشان و خرد ترین همه داود بود علیه السلام و پدر بواسطه آنکه مقتدای ایشان بود او را بمواشی
و در مقامات و مصری و در رعی او زدقتی بود او را در میان مردم نمی آوردند و شبانی میفرمود و
حق تعالی اشمویل را امر کرد که چون فرزندان ایشان را ببینی و آن ظرف دهن القدس که با تست
بر یک یک می نه بر فرق هرکدام که ظرف دهن عمل کرد و بر روی او سیلان نکند بلکه چون
اکلیل بر سر وی مجتمع شود او داود باشد که کشنده جالوت است و بعد از آن خلعت نبوت
حوالة بدو اشمویل بخانه ایشان آمد و ایشان مقدم او را محترم داشته و مغتنم دانسته از روی
نشاط تشبیهات این سرتاند لخیم برکشید **بیت** بخانه که چنین میهمان فرود آید •
همای سدره دران آشیان فرود آید • **بیت** شرایط خدمت ولوازم ضیافت کما ینبغی بتقدیم رسانیدند
واشمویل بعد از سه روز عزیمت رفتن نمود و فرمود که ای ایشا من بعوض این اکرام که در باب من
رعایت کردی میخواهم که فرزندان ترا بخیر و برکت دعا کنم ایشان را نزد من حاضر کن ایشا فرزندان
خود یک یک را بخدمت اشمویل می آورد و اشمویل ایشان را دعا میگفت و بر وجهی که مذکور شد
ازمایش مینمود دست طلب بدامن مقصود نمیرسید تا نوبت بجوانی رسید که از حیث آمد با قامتی که قیامت
اعتدال بود و بنهایت حسن و جمال **بیت** سروی که گل بقد و رخش خیره بوده است •
دیدگلش لطافت و در بوستان حسن • اشمویل را در خاطر گذشت که مگر آن شخص مطلوب
او خواهد بود بعد از دعا برکت چون محل آزمایش در میان آمد نقد آن جوان تمام عیار
نبود اشمویل ملول شد حق سبحانه بوی وحی فرستاد که ای اشمویل تو بحسن صورت می نگری و نظر
بر علت ما بر طهارت دل و خوبی سیرت است و لکن که ما ترا گفته ایم در این مجمع حاضر نیست اشمویل
گفت ای ایشا دیگر پسر داری گفت آری خرد ترین همه جوانیست شبانی میکند و قابلیت صحبت
و قوت در آمدن بمحافل و محاضر ندارد اشمویل فرمود تا او را آوردند و رعایت آنست که مرعی کوسفند
وی مشغول کرد و بجهت دستور شد در اثنای طریق بدو دختر رسید داود ایشان را دید که دو دو کوسفند
را داشته در آب میرفت و از آن طرف وادی بدین جانب می آورد اشمویل گفت الله اکبر بچشم شفقت
این جوان بر بهایم بدین شایان است که ایشان را در آب نمیراند و خوف آنکه ناگاه ضرری برایشان رسد
کرده بر هر اینه مرحمت او نسبت با آدمیان از حد حساب بیرون خواهد بود و او سزاوار آنست که

حق سبحانه همه لشکر را بر رعایت او بگذارد و منشور خلافت ولادائم را بنام او در توقیع بکشد
بیت و لایق دولتی ازین جمله فقط • دولت ندهد خدای کس را بغلط • پس
داود را طلبیده با نچه مذکور شد آنرا تیز نموده نقد او را بمعیار امتحان کامل یافت
دست مبارک بر روی فرود آورد و علی که بود از اکتشاف و داود بجمالی که بود بر عمود و فی
اختصاص یافت پس اشمویل او را بشارت بنبوت و ملک و ظفر بر دشمنان ملت داده و ایجاد ذکر
آن محامد و شهادت بر دشمن در مقام جهاد بر ایشان نهاده و از آن کشته مقام خود آمد طالوت بر
محاربه جالوت روان کرداند و در وقت رفتن نزدیکی بوی داد و فرمود که حق تعالی مرا خبر داده
که جالوت درین حرب کشته گردد بدست یکی از اصحاب تو پس این زره برقامت هرکه راست
آید از لشکریان جز کسی را نکه کشنده جالوت خواهد بود طالوت زره بستد و نوبت بنوبت
بر همه ایشان پوشانیده بر هیچ کس راست نیامد پس خود را بامعیه فرستاد چون از ملیشان چند بودند که
ایشان را بجانب فرزندان کشید داود را بمحافظه گفت ای پسر ای نباید با اندیشان توقف کنی و
بصحبت ایشان مشوش است که خواهی همه خود را بمحافظت بسیار بنمود که خود را بمعسکر رسانید
رسانید ایشان خبری بیار داود فرمان والد را امتثال نموده روی براه عجز حفاظت
الهی بنهاد و قبا متعدی به شدت و فلاخن در میان بسته و توبع در کردن افکند و عصای
در دست گرفته روی براه آورد در اثنای طریق بسنگی بگذشت سنگ آواز داد که ای داود مرا
بردار که من آن سنگم که هرون بن عمران من فلان دشمن را بقتل رسانید و کشتن جالوت
من خواهم بود داود او را برداشت و در توبره نهاد بسنگی دیگر رسید او نیز ندا بر کشید که ای داود
مرا فرو مگذار که من آن حجرم که موسی علیه السلام من فلان لشکر ظفر یافت داود او را نیز در توبره
افکند نظرش بسنگی دیگر افتاد او را آواز داد که ای داود من سنگم یحیی بن زکریا هیم و ابوب
من فلان خصم را دفع کرد و مرا در کار آرد داود او را نیز برگرفت و روی بلشکرگاه نهاد و زمانی
رسید که هر دو لشکر صف آراسته کرده بودند و میدان قتال از تاثیر سطوت هیبت و از نظر
ابطال چون دریای آب در تموج و اضطراب آمده بود **بیت** ز ماه تا فقا بر فرق بخشیدند
ز تیر کشته هم بالا و هم زیر • ز دو لشکر بدو هم دیگر ستاده • صدای مرگ در عالم فتاده • سیصد و
سیزده تن لشکریان طالوت و دیر جانب هشتصد هزار سوار جالوت چون قطره در جنب قلزم بحار
مینمود و جالوت از هزار رطل آهن اسلحه بر خود راست کرده فریاد میکرد و در نعم که چوگان
بسان میطلبید **بیت** چو شیران آهن و الماس جنگ • چو گرد کان بدکوه آشفته رنگ •
چو برق در خشنده اندر میغ • همی آتش فروریخت از گرز و تیغ • داود قدم در لشکرگاه طالوت

نهاده و آواز منادی شنید که از زبان طالوت ندا می‌زد که هر که بحرب جالوت بیرون رود و سر او را
پیش من آورد دختر خود را بحباله وی در آورم و نصفی از مملکت بنی اسرائیل با وی گذارم
داود نزد برادران آمد و گفت ای برادران این منادی میشنوید گفتند آری فرمود که مگر هیچ کس از شما
هوس دختر پادشاه و سودای سلطنت بنی اسرائیل نیست که بحرب بیرون نمی‌روید گفتند ای پسر
تو مگر نمیدانی که مبارزت با کرامی کرد که هر کجا حریفی این مرد دست کرد در میدان بزد جولان میکند
و چون شیر ژیان و ببر بیان نعره میزند **بیت** سری پر تکبر و دلی پر ز کین • چنان ... آمد
سنان آتشین • چو بر جوشد از خشم چون تند میغ • در آبا ... تیغ • آنچه برادران
زهره مردان بحکر با دار هیبت این ... و ... و در تن دلیران از صولت این
پیلتن مرد افکن تاب و توان نمانده اگر حمله کند نزدیکست که ... مردم را لشکر
ما القصه چون ... سرکردان ... **بیت** چو در دشت ناورد گردان شود
بلای دلیران و کردان شود • چو شمشیر هندی بیازد بدست • بصف هزبران در آید شکست
حالا ما هیچ نوع حیله نداریم مگر کرم و عون و نصرت که اشمویل نبی داده امیدواریم **بیت**
مگر لطف خود دستگیری کند • وگرنه کسی چون دلیری کند • و در تفسیر حدادی آورده که داود
فرمود که اگر صلاح باشد من بحرب او روم برادران حمل بر جنون کرده روی در هم کشیدند و گفتند
ای برادر حرارت آفتاب دماغ ترا خشک ساخته و شبانی و صحرا نشینی ترا از جاده خرد منحرف
گردانیده این چه سخن بود که بر زبان تو گذشت و این چه خیال بود که در خاطر تو خطور کرد گنجشک
ضعیف بال را طاقت مجادله با عقاب سخت چنگال چگونه باشد و کبک پر شکسته را قوت
مقاومت با باز بلند پرواز چه سان میسر گردد **بیت** گوزنی که در شهر شیران شود
برای خود شکار دلیران شود • داود دید که برادران سخن او بسمع قبول اصغا نمیکنند بنزد طالوت
آمد و گفت دستوری ده تا بمیدان روم و شر این کبر را از سر مسلمانان دفع کنم طالوت گفت
کر باره سخن ... پیران ... رسیدند و گفتند ای ملک این برادر ما دیوانه است گفتار
او اعتباری ندارد طالوت فرمود که شما باشید تا من او را استفساری کنم و نقد سخن او را بمحک
امتحان زنم پس گفت ای داود مبارزت با جالوت کاری صعبست و مخاطره عظیم دارد تو خود را
هیچ باد ... از کارزار آزموده گفت آری یک نوبت گرگی که در جبل فلان ... و خود شدی و ...
سهم از صولت او در ... دلیران کشتی **بیت** چو خود بوقت خشم دندان • شدی
از آن زخم تا بن آب بستدان • گوسفندی از گله من برد و من از عقب رفته گوسفند از وی
بستدم و هر دو فک او گرفته حلق و دهانش از هم بدریدم طالوت گفت این نیز کار ...

که الحکم ... داود او را ... خطری نیست زیاده این کار کرده گفت آری نوبتی دیگر شیری
در بیشه عظیم هیبات که سباع از نهیب صولت او پای اندیشه در بیشه نتوانستندی نهاد
و مرغ آسمان ... زمین از نهیب پنجه او فوق الثریا و تحت الثری دم نیارستندی زد **بیت**
چو بر خار ... ز خشم و نبال • فکندی شیر چرخ از سهم چنگال • بزور پنجه کین از پای فکندی
سر شیران بچنگال از تن بکندی • در دمه من ... دو دست من بروی برآویخته ... گفت
طالوت گفت این کاری صعبست ... گفت ای ملک ... او احساس کرد که از
گوسفندی خود را بدست شیر باز دهد داود گفت گله گوسفند امانت پدر بود نزدیک
من و من در دین ... محافظت امانت کرده و حق دین نگاه داشتم این زمان که بمصاف میروم حق
خدای نگاه میدارم و میخواهم که ضرر دشمن را از دوستان او دفع کنم و همچنان بحق سبحانه
در حق کاری پدر بیمار خود مرا رعایت کرده امیدوارم که در حق کار دین خود نظر عنایت از من باز نگیرد
طالوت روی برادران وی کرد و گفت بخدای موسی که این سخن بحق ... که ... و من
او را ... اشمویل امتحان کنم ... آن زره که اشمویل بوی داده بود بر قد هیچ یک از مبارزان
وی راست نیامد و داود پوشید بر قامت با استقامت او راست آمد **بیت**
ای لباس دلبری بر قد زیبای تو راست • چون تو سروی از گلستان لطافت برنخاست • طالوت
فرمود تا اسب و سلاح آوردند و داود سلاح پوشید سوار شد و باز از مرکب فرو آمد و گفت
ای ملک من با سلاح خو نکرده ام و در سواری ... و تکبری در پا ... یمین
تا ... فلاخن بحرب او روم اما شرط اینست که بعد از قتل او دختر تو در حباله من درآید و نیمه ملک
با شم طالوت برین وجه شرط کرده بقسم موکد گردانید و داود بدان صورت که مذکور شد روی بمیدان
نهاد جالوت نگاه کرد پیاده دید نمدی پوشیده و ... فلاخنی در دست
گرفته پرسید که ای غلام اینجا بر سر چه کاری آمده داود گفت از لشکر گاه طالوت میروم
بحرب تو می آیم جالوت بخندید و گفت باز گرد که تو مرد میدان من نیستی و تاب حمله و طاقت
حرب من نیاری **بیت** تنی ... بمیدان ... • گوزنی که با شیر
بازی کند • بخون ریز خود ترکتازی کند • داود فرمود که محل مقاتله است نه زمان مجادله اگر ترا
اعتماد بر قوت خود است مرا امیدواری بمدد کاری حضرت صمدیست تو کمر کین بر قوی
بر بسته و من دامن دین بر میان زده ام **بیت** تو آن جوی که بنیاد وفاداری ...
من آن خواهم که عالم از جفا کاران بپردازم • جالوت گفت این سخنان در گذر ... که مرا
برو رحم می آید ... میدانم که تو ... کشته شوی داود گفت بعون خدای من تو ... کشته

خواهی بُنه جالوت گفت با من بجنگ چون خواهی کرد داود گفت که بسنگ و فلاخن جالوت گفت
که داود تو مگر با چون من پادشاهی بسنگ جنگ کنی داود گفت آری سگ را بسنگ کشند
جالوت را آتش غضب مشتعل شده گفت بیا تا چه داری داود هر سه سنگ که ذکر آن
گذشت از توبره بیرون آورده در فلاخن نهاده و خدا را یاد کرده گرد سر بگردانید و بجانب جالوت
افکند یک سنگ بطرف جالوت افتاده بر خود او آمد مغز در کاسه سرش پریشان شد
و از قفا بیرون کرده قلب لشکر را بهم زد و سنگی بجانب میمنه افتاده صف سواران
آن طرف را زیر و زبر کردانید و سنگی دیگر بمیسره رسید صف جمعیت مبارزان آن صف
بهمت تفرقه مبدل ساخت و گفته اند هر سه سنگ باهم پیوسته یکی گشت و بر سر جالوت
آمد و باز گسسته شد و روایتی آنست که آن سنگها در هوا مثل الحصا شد هر کجا
سنگ ریزه سواری کشته شد و غیر از این نیز روایتها هست اما مختار علما این بود که در
ذکر شد فی الجمله رایت شوکت کفار ازان شدت نگونساری یافت و کلاه جمعیت
نصرت اهل اسلام بر بلند گرفت نسیم عنایت او بوزید والله یؤید بنصره من یشاء و از بو نوید
دست تقدیر ابواب کامیابی بمفتاح نقد نجا کلید الفتح بر روی بنی اسرائیل گشاد بیت
صبح ظفر از مشرق امید بر آمد. و اصحاب غرض از شب تیره بر آمد. فهزم جالوت را
اهل خیر و رخسار امید بیرون شد عزیمت هزیمت را غنیمت شمردند و دلها بفرار قرار داده روی
بگریز نهادند و داود خود را نزد جالوت افکنده و برخاک میدان افتاده بود سرش از تن جدا
کرده نزد طالوت آورد و لشکر را که هزیمت کرده بودند در صحرا مغناطیس افتاده گرفتار گشتند
و اغلب بقتل رسانیدند غنیمت بسیار از اسب و سلاح بدست بنی اسرائیل افتاد و سالما غانما
بوطن مراجعت کردند و داود طالوت را تقاضا وفا بعهدی که کرده بود نمود و او پشیمان شده از آن
اباء نمود و بملامت و نصیحت اشراف بنی اسرائیل دختر بداود داد و بعضی از مملکت با او گذاشت
و بالاخره بر آن نادم گشته قصد قتل داود کرد و خدای او را از خطر نگاه داشت و طالوت
کشته گشت تمام ملک بدست داود افتاد و تفصیل این قصه در سوره ص ایراد کرده خواهد
شد انجا بدین مقدار اختصار افتاد و حق تعالی از پادشاهی داود خبر میدهد وآتاه الله
الملک و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت الملک پادشاهی تمام بنی اسرائیل چه مجموع
دوازده سبط ایشان بروی مجتمع شدند پادشاهی او در گردن نهادند و پیش از داود هیچ پادشاه
نکرده بودند بلکه هر سبطی را حاکمی جداگانه بودی و دیگر از انبیا گذشته هیچکس را نبوت
و ملک با یکدیگر جمع نبوده مگر داود و سلیمان را و در نبوت ذوالقرنین که صاحب ملک بود خلاف

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوت بود و هم رسالت هم فقر بود و هم مملکت هم
بود و هم رفعت هم تواضع بود و هم هیبت هر چه همه را احتیاج بود نزد آنحضرت جمع آمد ع
آن نقد کجا است که در گنج تو نیست والحکمة و دیگر حق سبحانه داود را حکمت داد که نبوت
و گفته اند کتاب زبور و علمه و بیاموزانید داود را مما یشاء از انچه خواست و آن علمی است
که حق سبحانه به پیغمبران آموزد و گفته اند علم سیاست بود چه داود ملک بمیراث نیافت بلکه از
شبانی بسلطنت رسید و احتیاج بعلم ضبط ممالک یا علم دین بود یا الحان طیبه که هر گاه
زبور خواندی مرغ و ماهی استماع نمودندی و کوهها با او موافقت کردندی یا صنعت زره گری
و دیگر پولاد در دست مبارکش نرم شدی تا حلقه حلقه کرده در هم فکندی یا دانستن سخن
مرغان و مورچگان و از ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیه آورده اند که حق تعالی داود را
سلسله داده بود یک طرف آن در مجره بسته و طرف دیگر بصومعه داود پیوسته و هر گاه که در
ظهور حادثه بودی آن سلسله بحرکت آمدی و از صدا او ظاهر شدی که داود بر کیفیت وقوع
آن حادثه و کیفیت حدوث آن واقعه اطلاع یافتی و هر بیمار که دست بوی رسانیدی فی
الحال از داء الشفا و عنایه شربت صحت بوی نوشانیدندی و هر محنت زده که بدو متمسک
شدی در زمان از جامه خانه رعایت کسوت دولت در وی پوشانیدندی و چون دو خصم
نزدیک آن سلسله رفتندی محق را دست بوی رسیدی و مبطل بگرفتن آن قادر نبودی
و بعد از داود بروزگاری دراز بر جای بود و تمیز متداعیین در راست و دروغ و حق و
باطل بوی کردندی تا ظالمان و اهل بطلان از ان زمان ترک آن نه حیلها ساختند و مکرها
انگیختند و آن سلسله مرتفع شد و یکی از حیل ایشان آن بود که شخصی جوهری چند قیمتی نزد
دیگری نهاده فانکر وقت باز خواستن آن جوهر منکر شد و رجوع بسلسله کردند منکر
عصائی را ایشان تهی کرده جوهرها در وی تعبیه نموده بود و در دست گرفته چون خواست
که دست در سلسله زند نخست آن عصا بصاحب جوهر داد که این را بدست من ده تا من دست
بسلسله زنم خداوند جوهر عصا را که جواهر او در درون آن بود بستد و آن محیل غدار دست
بسلسله زده گفت خدایا اگر میدانی که آن جوهر بصاحب وی داده ام سلسله را بمن نزدیک
گردان فی الحال سلسله فرود آمد تا دست در آن زد و رب العزة روز دیگر آن سلسله
از میان ایشان برداشت ولولا دفع الله الناس و اگر نه بازداشت خدای تعالی باشد مردمان را
بعضهم ببعض بعضی از ایشان بر بعضی دفع کردن جالوت بداود و یا دفع مشرکان بمؤمنان
لفسدت الارض هر اینه زمین تباه شدی و منافع او باطل گشتی و ظلمت کفر همه روی زمین

فرو کرفتی و بسبب آن عذاب الهی نازل شدی همه جهانیان نیست و نابود شدندی یا بدروی
زمین کفر غالب شدی ای عزیز مدفوع و مدفوع به در آیه مذکور نیست و مدفوع عنه نیز و آن شرّ
و شرور دیاوی باشد چون کفر و فسق و آنچه دلیل بر کمال این هر دو نیست دافع کفر انبیا اند باظهار
دلایل و براهین و دافع معاصی امران معروف و ناهیان منکر علما و ائمه دین باد نیوی هرج و
مرج و فتن و دافع آن هم انبیا و ائمه اند بمدد سلوک دین دار و سلاطین کامکار که بحسن عقیدت
و خلوص نیت معاقد قواعد دین و ملت و مبانی مغانی ملک و ملت را از تطرق و صمت اختلال
و تعرّض صدمت استیصال بتازیانهٔ قهر و سیاست و تیغ بی دریغ الملت و دیانت بظهور
حمایت و حراست مصون و محروس دارند و عیاذا بالله اگر سایهٔ معدلت ظل الله از سر جهان
و جهانیان مرتفع کردد خلل تمام و تزلزل لا کلام بمناظم استقامت احوال عالمیان و لوازم انتظام
امور آدمیان راه یابد لولا السلطان لاختل النظام و تساوی الخاص و العام **بیت**
کر تیغ سلطنت نکند جلوه دم بدم . کس را بکارها ز حوادث امان نبود . دفع فساد وقت و رفع
و ابتنهٔ سیاست شاه زمان بود . و گفته اند شر ظالمان را بظالمان دفع کند و کذلک نولّی
بعض الظالمین بعضا یا دفع میکند بلا بواسطهٔ عابدان کاران ازان تباه کاران و ببرکت روزه
داران از روزه خوران و بمین زکوة دهندگان از بخیلان و اگر جمعه خلا توبرکت کان
اسلام تعالی کتند یک طرفة العین ایشان را مهلت ندهند و در حدیث آمده است که اگر نه پیران
رکوع کننده نباشندی و طفلان شیرخواره و بهایم چرنده هر آینه فرو ریزد بر شما عذاب فرو ریختنی
و در هم شکند شما را در هم شکستنی امام قشیری رحمه الله گوید که بفضل اولیا و خواص نیکان
راه خدا و برکت اقوال ایشان بودی که دست مفسدان میگیرند و مانع معاصی و ملاهی را
میدارند که ارنه زمان تباه شدی **ولکنّ الله** ولیکن خدای تعالی **ذو فضل** خداوند فضل
و رحمت است بیان دفع **علی العالمین** بر عالمیان و اهل هر زمان **تلک** این قصها که از
معجزات و اضحات بود از حدیث الوف و اماته و احیا ایشان و تملیک طالوت و نزول تابوت
و غلبه کروهی اندک از ضعیفان بر لشکر بسیار از جباران و قتل پادشاه بزرگ جو جالوت
بر دست شبانی خرد سال **آیات الله** نشانهای قدرت خداوند است **نتلوها علیک** میخوانیم
آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما **بالحق** براستی و بر حق که مطابق واقعهٔ اهل
کتاب و ارباب تواریخ است و دادن شک نیست **وانّک** و بدرستی که تو **لمن المرسلین** هر آینه
فرستادگانی بهمه جهانیان و کافه خلایق است تو را یعنی امت دعوت و بلید انت که امت
بر سه قسمت اول امت دعوت و این قسم کافر و مومن را شامل است و دوست و دشمن در داخل

کما قال تعالی **کذلک ارسلناک فی امّة** در این آیه که فارد است وی بجز اینکه معلوم شود که همه
جهانیان از آن روز باز که مایه دعوت بکسترده و بجبریل ایشان بعثت وی آورده تا روز قیام
همرا اختلاف کیشها امت دعوت وی اند یعنی خواهند که بدین اسلام در آیند امت اجابت
وان هذه امتکم امّة واحدة و دین امت هم مومن باشد و هم منافق هم تبع و هم مبتدع هم
صالح و هم طالح سیوم امت متابعت و آن جماعتی اند که دوی اخلاص برسالت محمدی صلوات الله
علیه کواهی داده و بصدق یقین او را پیشوا و مقتدا کرفته هر چند در کزاردن حق متابعت
تقصیر دارند اما در عقیدهٔ ایشان مطلقا قصوری نیست کرچه جانی کناه آلوده مشابه الف که
در سلوک سبیل اتباع کامل کمالی دارد اما عقل ما فی کم نقابی کارخانهٔ جان و دلست
در انتهاج منهاج اعتقاد صحیح دقیقهٔ فرو نمی کزارد **بیت** جز مقصر مراد دولت ملامت
ولی خلاصهٔ جان خاک آستانهٔ تست **تلک الرسل** آن پیغمبران و فرستادگان که در این سوره
ذکر ایشان کرده شد یا آنها که علم پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدیشان حاصل است یا آنان که
مرسل بودند برای دفع فساد دین **فضّلنا** افزونی دادیم **بعضهم** برخی را از ایشان
بخصایص و فضایل **علی بعض** بر برخی دیکر و این تفضیل ما ورای رسالت چه انبیا علیهم السلام
در آن مساوی اند لا نفرّق بین احد من رسله همچون مومنان که ایشان در صفت ایمان
مساوات هست و در مراتب طاعات و قربات متفاوت اند در احقاق آورده که تفضیل انبیا یا نه
باشد که معرفت آن جز بحکم شارع و اعلام او حاصل نکردد یا عقلی که باسباب تفاضل بنده لا
بکثرت فضایل کشد و در این آیه مراد قسم ثانی است که افضلیت بعضی بر بعضی ثابت میشود چنانچه
آدم مخصوص بود بکرامت خلقت و نوح باجابت دعوت و ابرهیم بشرف خلت و علی هذا امام مجاهد
رحمه الله بر آنست که لازم باشد بلفظ بعض وقف کردن تا توهّم آن نشود که جائز مجرد وصفت
بعضی است چه بر آن تقدیر بیان فضل رسل بجز بعض شود و موسی علیه السلام از جمله
مفضل علیه غیر کردد و حال آنکه مفضل علی غیره است چنانچه حق تعالی میفرماید **منهم**
از این پیغمبران **من کلّم الله** کسی بود که خدای با او سخن کفت بی واسطه و ترجمان و آن موسی
بن عمران است قال تعالی و کلّم الله موسی تکلیما و کفته اند خداوند سبحانه بی واسطه با سه پیغمبر سخن
کفته اول آدم را کفت اسکن انت و زوجک الجنّة دوم موسی را فرمود انّی انا ربّک دیگر آنکه
حق سبحانه با موسی صد و بیست و چهار هزار و سیزده کلمه کفت و موسی استماع نمود سیوم
پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که فاوحی الی عبده ما اوحی و آنچه با دیکران کفته
رصفات ظهور در قرآن اشارت داده و آنچه با آنحضرت در میان آورده دهن ضعیفان غبار ذره

بمهر کتمان مختوم ساخته مکتوم گردانید بیت آن راز که با تو در میان است مرا
از غیر بقای دوست پنهان است مرا . و چون از تفضیل بعضی بر بعضی همین اثبات فضل لازم
آمد و اینکه تفضیل بدرجه واحد بود یا بدرجات کثیره معلوم نشد بس جهت آنکه جمعی را بنا
بر جمعی جهت افضلیت بدرجات بسیار ثابت بود فرمود ورفع بعضهم وبرداشت برخی را
از ایشان درجات به پایهاء بلند و سبب این تفاوت آن گفته اند که حق سبحانه بعضی را از
استعداد وی تمام از برای قبول آن نور که در حدیث نبوی علی مصدره افضل الصلوات
که فمن اصابه من ذلک النور اهتدی اشارتی بدان واقع است عطا فرموده بود و جمعی را
استعداد قبول نور مذکور بدان مرتبه ارزانی نداشته بر افضلیت بعدد اشراق آن نور را
و قبول صاحب استعداد مر آن را و لهذا حضرت پیغمبر ما صلوات الرحمن علیه از تفاوت
مراتب انبیا که در شب معراج دید بدین نوع خبر داده که آدم را در آسمان دنیا دیدم و عیسی و
یحیی را در آسمان دوم و یوسف را در سیم و ادریس را در چهارم و هرون را در پنجم و موسی را
در ششم و ابراهیم را در هفتم و خود از سدرة المنتهی بر گذشته بمقام او ادنی رسید
در آن شب که مرکب طرب بانگ کرد سوی روضه قدس روان کرد . هم از جمله پیغمبران درگذشت
هم از قاب قوسین بر گذشت و جمعی از علما تفاوت را بر آن حمل کرده اند که بعضی از ایشان
مبعوث بقومی از آدمیان بوده و بعضی باکثر ایشان یا بتمام نوع انسان یا بمجموع جن
و انس و گروهی را در خواب پیغمبری داده و جمعی را در بیداری و نزد بعضی مفسران مراد
از رفع بعضهم ادریس است که او را بمکان بلند داده و رفعناه مکانا علیا صاحب کشاف
فرموده که ظاهر آنست که از بعض پیغمبر ما باشد صلوات الله علیه که مفضل بر انبیا به
فضایل فی غایه و خصایص بی نهایت و لیکن بصریح ذکر او نکرد جهت اشتهار او و است بفضیلت
یعنی آن مفضل بر همه و افضل از همه بمرتبه علم است و متعین بدین وصف که بر هیچکس
مشتبه نشود بیت من نگویم ولیک داند عقل . کین طراز لباس دولت کیست
ای عزیز محققان بر آنند که بحکم این آیه میان انبیا و رسل تفاضل واقع است اما تعیین
فاضل و مفضول مشروع نیست چنانچه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
که لا تخیروا بین الانبیاء مگر حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم که فضل وی بر سایر
انبیا بنص حدیث ثابت شده از جمله آنکه انا سید ولد آدم و لا فخر و چون سید متبوع باشد
همه تابع و او سید همه اولاد آدمست پس متبوع همه پیغمبران و بزرگتر از ایشان بود و بعد از
سر رشته بیان بفضیلت سید آخر الزمان علیه صلوات الرحمن کشید عنان اختیار

از دست رفته جواد قلم میخواهد که در مضمار سخن گذاری جولانی نماید بیت
حمام دائم با دیگران سخن گفتن . بجا حدیث تو آید سخن دراز کنم . هر آینه گونه گنجکم نهم کرد
رهوکه آن بنوی است تکرار کنم . و از خصایص آنحضرت که موجب افضلیت خصیصه چند
مذکور میگردد بعضی مجملی نقل میشود بر حسب ارشاد عقل صحیح و مبین اما آنچه بشهادت
نقل ثابت شده دو نوع است یکی آنکه اثبات آن بنص قرآن باشد دوم آنکه بحدیث صحیح ثبوت
پذیرد و از قسم اول که استیفاء آن از جمله خصایص وی است بیست وجه تقریر او میباید ۱
آنکه حق سبحانه ذکر او را رفیع گردانید و رفعنا لک ذکرک یعنی نام آنحضرت را با خود در کلمه
شهادت تا قیام قیامت قران داد و اولا بنای دین اسلام که مرضی اوست بر آن نهاد
سر توحید از نبوت شد متکمل لا جرم . در شهادة نام او با نام حق باشد قرین ۲ شب معراج
او را بمرتبه ترقی ساخت و بدرجه متصاعد گردانید که قدم اندیشه هیچ پیغمبر بر او نرسد
آن نکته بود فکان قاب قوسین او ادنی ۳ او را بکافه آدمیان مبعوث گردانید
وما ارسلناک الا کافة للناس هر یک از پیغمبران تا چند را در مکتب دعوت تعلیم معالم
شریعت داده اند و این همای هوای بعثت الی کافة الامم سایه دعوت بر مفارق تمام اولاد
بنی آدم بلکه بر مجموع جن و انس افکنده همه را بزیر ظلال بال اقبال بی زوال خود میخواند
۴ بنبه ختمیت انبیا بوی ارزانی داشت که و خاتم النبیین که ال رسالت و منهم انقطاع
پذیر دیم پیغمبری نهاد و منادی جلالت او بر سر بازار اقتدار و ندای لا نبی بعدی در داد تا لاجرم
بعد از وی طریق نبوت مسدود است و جمله دعوتها الا دعوة او مردود بیت
باز از بعثت تو بدست کمال لذت . شمار نسخ کرد دکان انبیا ۵ طاعت او عین طاعت خود
نام کرد و من یطع الرسول فقد اطاع الله ۶ صحت دعوی محبت خود را مشروط باقامت
شهادت متابعت او ساخت ان کنتم تحبون الله فاتبعونی ۷ رضای خود را با رضای
او قرین کرد والله و رسوله احق ان یرضوه ۸ در مرجع حکم او را داخل محکمه عزت
و کبریا گردانید فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ۹ بیعت او را بیعت خود
خواند ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ۱۰ اجابت خود را با اجابت او قران داد
استجیبوا لله و للرسول ۱۱ نفی و اثبات فعل از مقام قرب وی اخبار فرمود و ما
رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ۱۲ او را بعین خطاب اختصاص ارزانی داشت مجموع
انبیا را بنداء علامت مخاطب گردانید یا آدم اسکن یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض
یا موسی انا ربک یا داود انا جعلناک خلیفة یا زکریا انا نبشرک یا یحیی خذ الکتاب

یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی چون نوبت خطاب آنحضرت رسید او را بندای کرامت خواند
یا ایها النبی انا ارسلناک یا ایها الرسول بلغ ع کل اسم نادی الحبیب له * یقال یا ایها
بالرفع والعظم ۱۳ بندگان وی قسم یاد کرد لعمرک انهم هرکه بحق آفتاب حیات نبود نه
سینه او به سائمه دل افتاده باشد او را این قسم قسم او نه در نصیب او وفا زهی فضیلت آن سید
سرور معلوم و مفهوم خواهد شد بیت بجان یار خود سوگند خوردن * بجان تو
کسو گند عظمت ۱۴ او را به نام از نامها حق خود مسمی کرد اید خود را عزیز گفت ان الله
لقوی عزیز او را بهمین نام خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز خود را نور خواند الله نور
السموات والارض از فضیلت و برای برین نام روشن کرد اید قد جاءکم من الله نور خود را
ولی گفت الله ولی الذین امنوا در حق وی فرمود واجعل لنا من لدنک ولیا خود را نصیر خواند و
نعم النصیر او را بدین اسم تسمیه فرمود واجعل لنا من لدنک نصیرا خود را اول گفت هو الاول
او را بدین نام نهاد و انا اول المسلمین خود را حق خواند فتعالی الله الملک الحق او را گفت قد جاءکم
الحق خود را نام شهید خواند و کفی بالله شهیدا در باب او فرمود وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا
خود را هادی گفت وان الله لهادی او را بدین نام جلوه داد ولکل قوم هاد خود را رؤوف و رحیم
خواند ان الله بالناس لرؤوف رحیم و او را بهمین دو نام بستود بالمؤمنین رؤوف رحیم بیت
از آن داد نام خودش کردگار * که آن نام نامی شود نامدار * زمین و زمان خرم از نام اوست
بدین توسنی آسمان رام اوست ۱۵ او را رحمت عالمیان کرد اید وما ارسلناک الا رحمة
للعالمین و آن حضرت از آن جهت که رحمت ایشان بود همه را بطریق نجات دعوت میکرد و در
تحصیل درجات ترغیب مینمود ۱۶ مؤمنان را بصلوات وی فرمود و خود با ملائکه بروی
صلوات فرستاد ان الله وملائکته یصلون علی النبی آورده اند که چون این آیه فرود آمد حضرت
خواجه صلوات الله علیه فرمود که هنوز مرا تهنیت کنید که آیتی بر من نازل شد که دوستر
دارم از دنیا و هرچه در اوست بیت کو بجان درود بی با او شکان * ای بندۀ خدای
هر اتفاق کن * نقل درود از شکرستان مصطفی * طوطی روح داده و شیرین مذاق کن ۱۷
حوض کوثر بوی عطا فرمود انا اعطیناک الکوثر تا تشنگان بادیۀ شوق را از آن جام زمزم
بیان زلال شوق آمیز سیراب کرداند ۱۸ مقام محمود را مستقر کرامت او ساخت عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا بیت ای ذات تو در دو کون مقصود وجود * نام تو محمد و مقامت
محمود ۱۹ نام او را از نام خود مشتق کرد اید محمد رسول الله ع فذو العرش محمود وهذا محمد
در بصائر الکلمات آورده که حق سبحانه حمید است و معنی حمید هم ستوده بود و هم ستاینده

ستوده است بمحامد اسما و صفات و ستاینده است بندگان را بر ادای طاعات و عبادات
معنی احمد نیز ستاینده است و از آن محمد ستوده کونین از آن غایة زبان میگوید ای سید جو
خلق مرا ستاینده تو احمدی و محمود من بندگان ستایم تو محمدی همه عالم ستاینده و ستایش تو از هم
بیش است لاجرم من تمامی ستایم و ستوده که تو از همه در بیش است بیت در ستایش جمله
پیشکردی * لاجرم از همه ستوده تری ۲۰ در کلام مجید مکرم از سر تا قدم آن حضرت را ذکر کرده
از غایت صفات صوری و معنوی او خبر داده سر آن سرور که زینت افسر کرامت بود در لفظ
لعمرک یاد نموده [illegible] خود [illegible] که چشم فلک بجمال روشن شدی در روضه ولا تمدن
عینیک نشو و نما داده صدف گوش او هوش را که مخزن جواهر اسرار حقیقت بود در معرض ما کان
قال [illegible] جای قرار مقرر فرموده آفتاب روی دلفروزش را بر اوج عنایة قد نری تقلب وجهک
اشراق داد زبان مأمون که مفتاح زبان گوهربار بود در درج عزت فانما یسرناه بلسانک تصرف
طبع و نفس محفوظ و مصون شرح سینه وی که گنجینه اسرار بود در فتح الم نشرح لک صدرک مذکور شد
و نظر در صحیفه نزل به الروح الامین علی قلبک مرقوم و مذکور ذکر دست که بحر محیط از رشک
سخاوت او کف [illegible] داده است در آیه ولا تجعل یدک [illegible] ذکر کمر بسته [illegible]
[illegible] نقض ظهرک [illegible]
[illegible] انک تقوم [illegible] بیت
ای [illegible] چون تو [illegible] آدمی * دیگر کلام مجید
انجام و کتاب اعجاز انتساب بحرفی صفات و زیبایی سمات و کثرت مناقب و رفعت مناسب
و حسن افعال [illegible] اشارات شریفه و کنایات لطیفه دارد و دایه گرداری و خدمت
کاری مقتضی آن است که شمه از آنها بر لوح بیان نگارد و نیاب روی و موی وی والضحی واللیل اذا
سجی دلربایی جنت وجود [illegible] ولسوف یعطیک ربک فترضی آیه عزت و لکن رسول الله و خاتم النبیین
رایه حشمتش وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بیان حلولش انا سنلقی علیک قولا ثقیلا
نشان حلولش [illegible] لیلا طویلا تحقیق حالش و وضعنا عنک وزرک تعریف
کمالش و رفعنا لک ذکرک انجاح حاجتش فلنولینک قبلة ترضاها اصلاح دعوتش لو انفقت
ما فی الارض جمیعا [illegible] فبما رحمة من الله لنت لهم قدر عظیمش عفا الله عنک لم اذنت لهم قوت
عزمش فاذا عزمت فتوکل علی الله علو صبرش و ما صبرک الا بالله دنو مرتبتش ثم دنی فتدلی علو
منزلتش فکان قاب قوسین او ادنی پاکی جامه اش و ثیابک فطهر کرمی هنگامه اش و ربک
فکبر ثبات قدمش ولا تکن کصاحب الحوت رفعت همش و توکل علی الحی الذی لا یموت منشور

قرن

واصبر

فالیتش لیظهره علی الدین دستور کاملیتش وتقلبک فی الساجدین شرح لشکر آرایش
تبوء المؤمنین مقاعد للقتال رتبه بینایی ودانائیش انظر کیف ضربوا لک الامثال اشارت
متصل برسالتش انا ارسلنا الیکم شهادت مقرره سعادتش لیکون الرسول علیکم شهیدا
کشتکان راهش بل احیاء عند ربهم یرزقون ملازمان بارکاهش وانا لنحن الاولون
روشنایی بصیرتش فبصرک الیوم حدید آشنایی موعظتش فذکر بالقرآن من یخاف وعید مولد
میمونش لا اقسم بهذا البلد مقدم همایونش یاتی من بعدی اسمه احمد کمال بعثتش ماودعک
ربک وما قلی جمال موعودش وللآخرة خیر لک من الاولی حوض موعودش انا اعطیناک الکوثر
دشمن مردودش ان شانئک هو الابتر قوت بازوش جاهد الکفار والمنافقین علم وقتالش
ولقد جاءک من نبا المرسلین میدان داوری وحدتش وکفی بالله [illegible] کار کردی [illegible] ماکذب
الفؤاد ما رای لمعه چراغش وسراجا منیرا جلوه بلاغش شاهدا ومبشرا ونذیرا شرع شریفش
شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا وحی منیعش وکذلک اوحینا الیک روحا نطق دلپذیرش
وما ینطق عن الهوی شرح داوکیری علمه شدید القوی سر سیادتش یس والقرآن الحکیم
سیر سعادتش وانک لتهدی الی صراط مستقیم تمهید اساس شریعتش فی الامیین رسولا تاکید
جلالتش کان علی ربک وعدا مسئولا ونور عقل کاملش ما انت بنعمة ربک بمجنون ظهور اجر
شاملش وان لک لاجرا غیر ممنون دفع کردنش لیس لعقوبتک باقطارهم دعوت ابلیسدش فلعلک
باخع نفسک علی آثارهم حلاوت تلاوتش ورتل القرآن ترتیلا کرامت نعادتش وتبتل الیه
تبتیلا خلق نیکوکاریش وانک لعلی خلق عظیم لطف بی شمارش بالمؤمنین رؤف رحیم جهد
واذا فرغت فانصب توجه دوامش والی ربک فارغب تعلیم دراستش اقرا باسم ربک الذی خلق
تعویذ حراستش قل اعوذ برب الفلق سبب اغنا نمادش فاصفح عنهم [illegible] مجادله اهل انکارش قل
فاتوا بعشر سور [illegible] اولیتش وانا اول المسلمین حکم اولویتش النبی اولی بالمؤمنین صحیفه
احکامش تنزیل من الرحمن لطیفه اخلاصش الرحمن علم القرآن معراج کرامتش سبحان الذی
اسری تسهیل امتش سیجعل الله بعد عسر یسرا مسجد بنا بودش لمسجد اسس علی التقوی من اول
وحضورش سنقرئک فلا تنسی استعدادت تهجدش فتهجد به نافلة لک استقامت تعبدش
فاستقم کما امرت ومراتب سمعت قیام عبادتش فصل لربک وانحر [illegible] نادش فاترتله علی قلبک
وعده رجعتش لرادک الی معاد سلوت خاطرش لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد تاکید
صدق واقعه اش لقد صدق الله رسوله الرؤیا تمهید موعظه ناصحاش وما یدریک لعله
یزکی لغت فصاحت شعارش من المنذرین بلسان عربی مبین نسب کرامت دنادش للذین

وهذا النبی حسن مشاهده اش دالی من آیات ربه الکبری تمکین مجاهده اش ما زاغ البصر وما طغی
مصباح دعوتش [illegible] مفتاح فتوحش نصر من الله وفتح قریب تحمل محنتش فاصبر صبرا جمیلا
تحمل تهجدش قم اللیل الا قلیلا طرح یتیم نوازش فاما الیتیم فلا تقهر شرح کار رسانیش
واما السائل فلا تنهر غرامت علمش وعلمک ما لم تکن تعلم سلامت نفسش [illegible] وربک الاکرم
حصه حکایتش نحن نقص علیک [illegible] بلغ ما انزل الیک سیای ارشادش نزلنا علیک
القرآن تنزیلا وظایف اورادش واذکر اسم ربک بکرة واصیلا [illegible] نام سعادة [illegible]
طه لدی انکلام دولت استظهارش فیم انت من ذکریها دین پسندیدش ان الدین عند الله
قبله بکزیدش فول وجهک شطر المسجد الحرام اعراض [illegible] اعراضش فتول عنهم فما انت بملوم
اقبال [illegible] انقاضش ومن اللیل فسبحه وادبار النجوم نوازش [illegible] حضرتش واخفض جناحک
للمؤمنین کمادش اعدای دولتش فذرهم فی غمرتهم حتی حین پناه حمایتش من [illegible] الرسول الحی
جاشاکان راه هدایتش کنتم خیر امة اخرجت للناس دیباجه دعوتش ادع الی سبیل ربک
حرمت اهل بیعتش اذ یبایعونک تحت الشجرة اصحاب برکزیده اش من المهاجرین والانصار رفیق
شفیق نیکوکاریش ثانی اثنین اذ هما فی الغار دعوت دینش ومن اتبعک من المؤمنین اقامت عسکرش
وان اقم وجهک للدین محمد لشکرش [illegible] قیام اللیل تعبیه عسکرش ما استطعتم من
قوة ومن رباط الخیل داماد عالی قدرش [illegible] شرح صدرش افمن شرح الله صدره
خاندانش ویطهرکم تطهیرا سخاوت وجودش ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا هدایت
جلوانش ویهدیک صراطا مستقیما تحف صلواتش صلوا علیه وسلموا تسلیما بیت
ای کشته لطف حق بوجود تو خود ثنا . ما انکه ومدح وثنای تو انجا . ما خود کرام تا ان ثنای تو دو جهان
در معرض [illegible] لولاک [illegible] والضحی . لطف خدای جمله کمالات خلق را . یکجا [illegible] شقفی
قسم ثانی از اختصاص فضیلت آنحضرت صلوات الله علیه که باحادیث صحیحه ثابت شده چون درج
این قسم ترتیب [illegible] استیفاء آن از حد شمار بیرون است و محاسبه خرد [illegible] عشر
عشیر آنان [illegible] لاجرم [illegible] وجه [illegible] بوده اختصار نموده ۱ اکثر موجودات
اشیا او بوده اول ما خلق الله تعالی نوری هنوز حضرت واجب الوجود بمقتضای کرم وجود
[illegible] در صفحه ایجاد [illegible] بود وقابله [illegible] اطفال [illegible] عدم را از ارحام قضا
[illegible] کلک [illegible] جناح در هوای هویت طیران میبود
بیت کلک عنایتی چو بنقش [illegible] آغاز کرد ۲ اکثر [illegible]
نسبت [illegible] کنت نبیا وآدم بین الماء والطین بیت ای [illegible]

وآدم هنوز بوده میان ما و طین. در احادیث صحیحه مذکورست که از آنحضرت صلوات الرحمن
علیه سؤال کردند که متی وجبت لک النبوة چه وقت بود که منشیان دیوان عنایت طغرای
نبوة را بنام نامی تو موشح کردانیدند و در جه نشان دیران دبیرستان هدایت منشور
رسالت را باسم سامی تو رقم زدند خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وآدم بین الروح
والجسد آن بود که در جامه خانه غیب خلعت پیغمبری را بالای والای ما میدوختند هنوز آدم
سر از بالین خاک بر نداشته بود و دست قدرت رایت نفخت فیه من روحی برافراشته بیت
شد کشاده در نبوت او پیشتر ز آدم و ابو تا او. چون نا احمدش ما زبت فطین کل آدم هنوز بود
قد در شواهد فرموده که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم در عالم شهادت اگر چه آخر پیغمبران بود
اما در عالم غیب اول ایشانست کما قال علیه السلام کنت نبیا وآدم بین الماء والطین و بیان
این آنست که حضرت ذو الجلال والافضال در ازل الآزال حیث کان الله ولا شیء معه اول تجلی
که بر خود کرد فی الحقیقه بی وجود غیری در میان باشد بصورة شانی بود مطلق کلی جامع جمیع شئون
و آیات بعضها ببعض و صورة معلومیت آن شان با تعین اول و حقیقت محمدی که مبدء جمیع
شئون موجودات همه اجزا و تفاصیل آن حقیقت اند و تجلیاتی که بصور آنها واقع شد
در غیب علم انتشا و انبعاث انتجلی بصورة آن حقیقت یافته است و صورة وجودی آن حقیقة
اولا در مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع صلی الله علیه وسلم تاره از آن بعقل و تاره
بقلم و تاره بروح یا بنور تعبیر کرده است حیث قال صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله العقل
واول ما خلق الله القلم واول ما خلق الله روحی و نوری و شک نیست که اختلاف عبارات
مبنی بر اختلاف اعتبارات است زیرا که در مرتبه اولیه جز یک جوهر با معنی نه بود و صورة وجودی
سایر حقایق منتفی از صورت وجودی آن حقیقت مرتبه بعد مرتبه یا منتهی میشود
صورت جسمانی عنصری انسانی که اول افراد آن آدم است علیه السلام پس آدم و سایر انبیا
علیهم السلام مادام که بصورة جسمانی عنصری انسانی در عالم شهادت ظاهر نشدند بنبوت
موصوف نکشتند بخلاف پیغمبر ما صلوات الله علیه که چون بوجود روحانی موجود شد
زاده و اعلام کرده آمد به نبوت بالفعل بیت صدر نشین اوست درین پیشگاه
کنت نبیا بود آنرا گواه. بودند نخ ختم نبوت فرود. واین نیز کل آدم هنوز ۳ اکثر بهتر همه
فرزندان آدم است چنانچه در حدیثی که سابقا در سیادت اولاد آدم مسطور شد مذکورست
در تفسیر کبیر و کتاب فضایل الصحابه که امام محیی السنة بیهقی رحمه الله تالیف فرموده نقل میکنند
که روزی مرتضی علی علیه السلام از دور پیدا آمد حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه فرمود

که هذا سید العرب عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت الست سید العرب خواجه عالم در
جواب فرمود که انا سید العالمین وهو سید العرب و چون ثابت شد که آنحضرت سید عالمیان
بر فاضل‌تر از همه ایشان باشد ۴ اکثر کرامی‌تر بن اولین و آخرین است کما قال صلی الله علیه وسلم
انا اکرم الاولین والآخرین علی الله ولا فخر و هر که اکرم بود افضل باشد ۵ اکثر عالم بطفیل وی از
کتم عدم بصحرای وجود آمده بیت هست بمهمان سرای هستی عالم و آدم طفیل خوان محمد
در ریاض المذکرین از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که روزی حضرت صدر بارگاه رسالت
از حجره طاهره بیرون آمد اثر بهجت بر صفحه جبهه مبارک ظاهر بود و قمر مسرت از لوح جبین منیع
لایح و ما هر گفتند یا رسول الله ما حضرت را بغایت مبتهج و مسرور می‌بینیم فرمود که نعم جبرئیل امین
بر من فرود آمد و گفت حق سبحانه ترا سلام میرساند و میگوید لولاک لما خلقت الجنة ولولاک لما خلقت
الدنیا اگر تو نمی‌بودی سرو بوستان بهشت در ساحت وجود بظهور نمی آمد و اگر نه بواسطه
تو بودی … بقدرة اساس مجره سدره دنیا نمی‌کندند و از مضمون این حدیث مفهوم می‌شود که
مرتبان ابداع همه عالم را بر سر خوان اختراع بطفیل این مهمان مجره ایت عندند و صلای
دعوت وجود داده است بیت من اجله قبة الافلاک قد خلقت. لولاه ما اقتضا الافلاک
بکوینا واقعا گفته اند بیت یا که ما بدع لطف کرد کار جهان را. تو مهمانی و عالم در پی
طفیلی ۶ اکثر حق تعالی او را حبیب خود خوانده و این حدیث در نوادر الاصول است که حق سبحانه
ابراهیم را خلیل گرفت و موسی را نجی و مرا حبیب پس فرمود که بعزت و جلال من که کزیدم حبیب خود
بر خلیل و نجی خود ای عزیز اگر ابراهیم خلیل بود واتخذ الله ابراهیم خلیلا آنحضرت حبیب بود خلیلا
و میان حبیب و خلیل فرقهاست خلیل را بعد از ابتلا خلعت خلت داد و اذ ابتلی ابراهیم حبیب را
از اول لکسوت محبت بیاراست و ربک یخلق ما یشاء ویختار و ملکوت آسمان نظرگاه خلیل
ساخت وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات نظرگاه خلیل را قدمگاه حبیب کردانیدند فکان قاب قوسین
فتدلی خلیل بخود دست در کعبه وصال شد انی ذاهب الی ربی حبیب بی خود [illegible] خلیل را
یا من اسری بعبده لیلا خلیل طالب هدایت کرد سیهدین حبیب را بی طلب و قلت هدایت داد
یهدیک صراطا مستقیما خلیل طمع مغفرت بیش آورد والذی اطمع ان یغفر لی حبیب را بی طمع
مژده فرستادند لیغفر لک الله خلیل بدعا درخواست که روز جزا او را رسوا مکردان ولا تخزنی
یوم یبعثون حبیب را بی خواست او همین بشارت رسید یوم لا یخزی الله النبی خلیل طمعا
بجز اضافه کرد فمن تبعنی فانه منی حبیب عاصیان را در پناه رحمت آورد شفاعتی لاهل الکبایر
خلیل منادی حج و … بود واذن فی الناس بالحج حبیب منادی شرع و ایمان بود سمعنا

شادیانه کی داری خلیل عدا سوکند خورد تا اشهد لا که پدر فدای حبیب قسم یاد کرد لعمرک انهم لفی
سکرتهم خلیل از خلت مقام خدمت یافت واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی حبیب از محبت رتبه
شفاعت یافت ولسوف یعطیک ربک فترضی دیگر اگر موسی معجزی بود و عصا اژدها گشت مرتبه حبیب
انور معجزه و معجزه او دست بود چون ماه تابان تخرج بیضاء حبیب را دلیل بود چون خورشید انشق القمر
مثل بود که کف کوی معجزه عصا ابان سنگ بیرون آورد فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا حبیب
چشمه حیات از میان اصابع روان شد چنانچه در قصه حدیبیه مشهور است معجزه رضای حق
طلبید وعجلت الیک رب لترضی حق سبحانه رضای حبیب خواست فلنولینک قبلة ترضیها
معجزه او شرح صدر طلبید رب اشرح لی صدری حبیب را بی آنکه طلب کند این سعادت عطا کرد
الم نشرح لک صدرک معجزه به دنیا موید در احکام شریعت سخن گفت وکلم الله موسی حبیب را در
قبه نور به سر حقیقت اطلاع داد فاوحی الی عبده ما اوحی و در این باب فرموده است بیت
شنید بحکم کلامی بی نه با اوان معانی در معانی با ندر زبان. لباس فهم در الا او ارتک. ممه عقلی
صحرای اولنک. نکفتن بر تن است آن وز شنیدن. زبان نیز کفت و کوی بریدن ۷ اکمه میان
دو کتف مبارک مهر ختم نبوت پیدا است چنانچه در حدیث جابر انصاری رضی الله عنه آمده
که رایت الخاتم عند کتفه مثل بیضة الحمام الحدیث وآن برنشان دادی بود از خالها بشکن کرده
خزانه نبوت را بدان مهر کردند بیت ذات وی شد تمام مهر نبوت تا نجر بود. مهر شد یعنی که در
بر در بیغوری. و آن نشان داغی وجود بود که بدو محبت تمام یافت یا کردیا منه که دهاعشا دلیل الحسنه
آن در سلسله محبت آورده بیت تو فی که مرغ دل عشق یا تمام. بمهر مهر نبوت فکنده در دام
۸ اکمه جوامع کلم یعنی سخنان جامع کلمات اند و متضمن معانی بسیار بود بوی عطا کرده
اوتیت جوامع الکلم ۹ اکمه او را برای تمام مکارم اخلاق مبعوث کردانیدند ان الله بعثنی لتمام
مکارم الاخلاق و کمال محاسن الافعال و اگر نور بعثت او بظهور رسیدی لوای تکمیل مکارم
ارتفاع نیافتی و بنای تتمیم محامد اخلاق سمت تمهید نپذیرفتی ۱۰ اکمه دین متین را بوجود
جود او تمام کردانیدند در صحیحین آمده است که مثل من و انبیاء پیش از من چون مثل مردیست
که خانه بنا کند و به نیکو وجهی آن را ساخته و آراسته کرد الا موضع یک خشت از زاویه خانه بگذارد
مردمان می آیند و آن موضع را طواف می نمایند و از آن بنا متعجب گشته می گویند چه خوب بودی
اگر این خشت بجای او بودی تا اسم تمامی بر بنا اطلاق توانستی کرد پیغمبر فرمود صلی الله علیه
وسلم که من آن خشتم اشارت بآن که بنای نبوت بمن تمام شد و چه زیبا گفته است بیت
جل دو دانان سبک کل آدم برشته بود. تا قصر دین بخشت وجودت شود تمام ۱۱ اکمه

بسیط زمین را مسجد عبادت وی ساخت و ذکر کردانید جعلت لی الارض مسجدا و دیگران را
جز در معبدی خاص عبادت نتوانستی کردن ۱۲ اکمه خاک پاک را جهت طهارت وی بمنزله آب
طهور ساخته تا بجا طهور را تیمم در هیچ ملت مشروع نبود ۱۳ اکمه وی را بالقاء ترس در دل
دشمن منصور کردانیدند نصرت بالرعب و انبیاء دیگر را قوت چندان بیش نبود که بدوی
با دشمن مقاومت کردندی و به ثبوت پیوسته که هنوز میان آنحضرت و لشکر دشمن مسافت
یکماهه راه بود که ترس بر ایشان کاشته عزیمت هزیمت را تصمیم می دادند ۱۴ اکمه مال حرام که از
غنیمت حلال وی ساختند واحلت لی الغنایم و بر پیغمبران دیگر حرام بود ۱۵ اکمه مقربان ملک
با فضیلت اقامت شهادت نموده اند از جمله اکمه در ریاض و ازهار آورده است که حضرت
رسالت علیه السلام فرمود که جبرئیل علیه السلام با من گفت ای سید المرسلین مشارق و مغارب
زمین پیموده ام و طوایف خلق را امتحان نموده و قبیله بقبیله آزموده هیچکس را از تو فاضل تر ندیده ام
و هیچ خاندانی را از خاندان تو بزرگوار تر نیافته شعر العرب خیر الناس ثم خیرهم. محمد فهو خیر خیرهم
بیت همه را دیده ام زخوبتر نیافته. جمله و شد زتر اچو تو کوهر بنا مد ۱۶ اکمه
اول کوهری که سر از صدف خاک بر آرد وی باشد انا اول من تنشق عنه القبر ۱۷ اکمه روز قیامت
لوای حمد بدست وی بود و آدم که ابو البشر است با سایر انبیاء در زیر لوای کرامت وی باشند آدم و من دونه
تحت لوائی شعر آدم و من دونه تحت اللوا. آمدی چون تو لوا افراخته ۱۸ اکمه امام پیغمبران
و خطیب ایشان روز قیامت وی خواهد بود کنت امام النبیین وخطیبهم ۱۹ اکمه اول کسی که
بشاهد جمال او در بهشت بکشایند او باشد نحن اول من یدخل الجنة ۲۰ اکمه رایت شفاعت
کبری بکف کفایت او باز داده اند واعطیت الشفاعة ای عزیزی که مرهم امید شفاعت تدارک دل ریش
دلها کند کار آن کردی بیاید که حال خستگان بیمارستان جرم و عصیان بکجا کشیدی
بیت حمد را از کنه شفیع تو فی. اصل جمعیت جمیع توفی. کرچه اندک بضاعتی داریم. از تو
چشم شفاعتی داریم. اما آنچه مقتضای عقل در باب فضیلت توان گفت بسیار و بی شمار است
و از آنجمله آنچه مقتضای وقت باشد لوح بیان را رقم پذیر می سازد بدانکه فضل کمال انبیاء بر دیگری
یا بمعجزه معینست یا بکثرت امت یا بکمال معرفت یا بوفور ذکر و شهرت یا بر بنیاد معجزات یا به احکام
احکام شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم در این ابواب از همه کاملتر بوده و در میدان
امتحان از جمله ایشان قصب السبق ربوده اولا جماعت علماء شریعت روشن شده که هر معجزه
داشته اند حضرت خواجه ما صلوات الله علیه جامع آن بوده و او بعدد این خصیصه چنانچه
مذکور شد بر ایشان تفوق نموده و در تفسیر کبیر آورده که آنچه حق سبحانه حضرت مصطفی را صلوات الله

فرمود که فبهدیهم اقتده یعنی پیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشان را پیروی نمای اشارتست بآنکه
وصف و سیرت هر یک مطلع شرح آن جود و احسن آن را اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر با
دیگر انبیا مقبول نیست چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شریعت
ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات ستوده سنیه و حالات
پسندیده علیه هرچه با همه ایشان متفرق بود نزد او تنها مجتمعست پس از همه افضل و اکمل باشد
بیت هرچه بخوبان جهان داده اند ـ قسم تو نیکوتر از آن داده اند ـ و نیز دیگر آنکه حقیقت نبوت
پیوسته که اصل و منشا و مبدا جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است یعنی حقیقت محمدی بود
احمدی جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واضع میزان مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی
آنحضرتست عالم و عالمیان صورت و اجزا تفصیل او و آدم و آدمیان ظاهر برای ظهور مرتبه تکمیل او
و سر آدم و من دونه تحت لوائی اشارت بدینمعنیست بیت آنچه اول شد پدید از جیب غیب
بود نور جان او بی هیچ ریب ـ بعد از آن آن نور مطلق زد علم ـ گشت عرش و کرسی و لوح و قلم
یک علم از نور پاکش عالمست ـ یک علم ذریتست و آدمست ـ نور او چون اصل موجودات بود
ذات او چون معطی هر ذات بود ـ واجب آمد عزت هر دو جهانش ـ دعوت ذرات پیدا و نهانش
و آن آیات مختصه بمحامد خصوصا بحیثیت آخرین بنهایت جمعیت و علیت جامعیت معلوم و مفهوم
ارباب علوم و فهوم است دیگر کثرت امت او نیز ظاهرست که هیچ یک از انبیا را آنحضرت صلوات الله
علیه مبعوث بتمام جن و انس نبوده و هر پیغمبری در ارشاد صلحا و عبادات امت او ثوابست پس ثواب آنحضرت
از همه بیشتر باشد و کثرت ثواب موجب زیادتی فضلست و بم انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة ایما
چون فضیلت محمد حکیم ترمذی قدس سره گوید با استعداد امارت هر امیری بقدر رعایا و سکان
که قریه در دیار فرمان او باشد باقتدار او و فراخور آن خواهد بود و آنکه شهری را حاکم و فرمان
فرمای بود اسباب حکومت لایق آن شهر خواهد داشت و همچنین سلطان اقلیمی را ادوات سلطنت
از مال و جاه لایق حال آن اقلیم است و آنکه همه اقالیم در تصرف او بود هر آینه خیل و حشم
و طبل و علم و جنود و عساکر و نقود و جواهر و دفاین و خزاین فراخور حضرت او تصور توان کرد
پس هر پیغمبری که بطایفه مبعوث شد مقدار کنوز توحید و جواهر معرفت لایق حال قوم او بود داد
و کسی که رسالت به همه اهل شرق و غرب بلکه مجموع انس و جن هر آینه از گنجهای حقایق و ذخایر
معانی و وفور فیض کامل وجود و فضل شامل چندان بود عطا کرده اند که مناسب قدر دعوت
و قدر رعیت و ملازمان عزت حضرت او باشد پس نسبت پیغمبر ما صلوات الله علیه با سایر انبیا
علیهم السلام چون نسبت سلطان همه ممالکست با حاکم یک شهر یا پادشاه یک مملکت بیت

همه انبیا در پناه تواند ـ تو شاهی و ایشان سپاه تواند ـ تو همچو مهری همه اختران ـ تو سلطان ملکی همه لشکرند
و از چون امت او خیر الامم است باید که او افضل انبیا باشد چه فضیلت خیر از امت بواسطه متابعت
آنحضرتست و فضیلت تابع موجب فضیلت متبوع بود و آن همین بابت که جمعی از امت او بعضی
انبیا و رسل مشابهت انتظام یافته اند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و آن نیز که حضرت رسالت صلوات الله
علیه فرموده که در او ده پیغمبر آرزو کنند آن بزرگ که از امت من باشد مؤید این قولست دیگر کمال معرفت
بدانکه حقیقت این صورت بدین عارفان جلوه گرست که بحکم المعرفة راس مالی سرمایه شناخت
الهی در خزانه اوست و هر که انا اولهم و آخرهم ناوید دلیل او چراغ معرفت تا بی روشن بوده کی خواهد
بود اقتباس نور از لوامع برکات آن شمع شبستان انا اعرفکم بالله نمود و نخواهد نمود بیت
هر که درین شبستان درآمد ـ مایه فیض گرفت کرده ام ـ هر که در داغ طلبی سوخت ـ گرم روی از
تو در آموخت ـ پایه عرفان ز تو شد سربلند ـ حالت عارف بتو شد دلپسند ـ مایه معرفت ز حضرت
آن ز این مرتبه در شان تست ـ و از اینست که هر مقدم معرفت کرد دنا فتدلی زآن حقیقت بیگانه است
از انت هیبت تاج ابراز اتحاد و سرمایه سود ایشان حلقه فنا داست و حضرت خواجه آفاق
وارث مناصب لا اولیانا الا استحقاق که امروز مظهر آیات و مجمع کرامات و علامات طبقه خواجگان
و رابطه التیام و واسطه انتظام سلسله شریفه ایشانست قدس الله ارواحهم بیت
چو فخر المذکوره شاهی آمد ـ بتدبیر عبید الهی آمد ـ کسی چون او بلوح ارجمندان ـ زد نقش بدیع نقش
بندان ـ مقام خواجه برتر از کمالست ـ بیرون از حد تقریر و قالست ـ و در بعضی از رسایل فرموده اند
که اتفاقست مجموع محققان را که معرفت حاصل نمیشود بی متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نعت
کردن او موقوفست بر دانستن آنچه که متابعت در آن میباید کرد پس معلوم شد که پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
ولایت و فعلی و حالی قولی و تعلق بزبان او دارد و فعل و تعلق بظاهر او و حالی و تعلق بباطن او
و تعین از کلمات قدسیه الصفات در تفسیر آیه ان کنتم تحبون الله فاتبعونی مذکور خواهد شد
و جای دیگر فرموده که این مقام تجلی ذات و صفاتست عبور از این مقام هیچ کس را مسلم نیست مقام
تا ابلاغ برکات حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مقام فنا و بقا چنانکه میل
مقامات جمیع پیغمبران بی متابعت و صلوات الله علیه غرض آنکه هر کرا در مسلک طلب از
باده عرفان ظرف قدری بیمانه پر گشت آن ساقی بزم ازل و حریف محفل لم یزلست بیت
تو ساقی حقی که رحمان در جهان ـ ز فیض تو باشد شراب معانی ـ پس کسی که منشأ و اصل همه معارف
در باشد هر آینه در عرفان از همه انبیا اکملست و معرفت و حقایق موجودات را اشمل بیت
خرد را قدر تو نشناخت از کم ـ کز خدا را همچو تو نشناخته ـ دیگر وفور ذکر و شهرت آنحضرت کس

آنحضرت است چه حق سبحانه جمیع کتب آسمانی را بذکر نعت کمال و وصف جمال او مشحون کرده اند
و با انبیا شرح حال و ذکر عز و جلال او باز نموده میثاق محبت و ایمان متابعتش از همه فرا گرفته و نام
در صحف شیث مذکور بود و اخلاقش در صحایف ادریس مرقوم و مزبور با وراق صحف ابراهیم بذکر
تعظیمش مزین و در الواح تورات کلیم شرح تجلیل و تکریمش مبین و بورد داود دقایق محمدتش [illegible]
و صحیفه حقوق بحقایق مکرمتش مشتمل کتاب شعیا مطرح اشعه انوار مناقبش و انجیل
عیسی مطلع اهله آثار مراتبش سیما [illegible] جوامع کلم آیات قرآن جامع و مفاخر
اوصاف و احوالش از مطالع اغلب کلمات فرقان طالع **بیت** سوره والشمس وصف چهره
رخشان اوست . ذکر واللیل اذا یغشی شکل افشان اوست . سر سبحان الذی اسری لیلة
[illegible] اوست . قاب قوسین ابرو و مازاغ چشم دلفریب . [illegible]
ندنی جلوها حسن بی پایان اوست . هر چه او در صحیفه قرآن رقم زد دست غیب . از کمالات
فضایل جملگی در شان اوست . و کثرت اسماء آنحضرت که در هر کتابی بنامی مذکور بوده و هر طایفه
باسمی مشهود بوده برهانی است بر غایت اشتهار و دلیلی لایح بر نهایت اقتدار و اعتبار و ذکر آن
اسامی سامی در تفسیر آیه و ما محمد رسول الله از مدد توفیق واهب المواهب مسطور است [illegible]
دیگر بنیاد معجزه ای عزیز چون معجزات دلایل صدق انبیا و اسباب تصدیق اثبات نبوتشان
بیشتر ظهور نماید خلعت افضلیت بر قامت مظهر و مظهر آن راست آید و جمهور متفق اند
بر آنکه معجزات حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از معجزات انبیاء مقدم اکثر و افزون بوده
در مفاتیح الغیب مذکور است که معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] و دیدن ترجمه بعضی ازان با در محل خود مسطور خواهد آمد
و اینجا جهت اتمام کلام از ایراد دو سه کلمه بر سبیل اجمال ناگزیر است بدانکه از معجزات آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعضی آنست که در نفس نفیس وی بوده و برخی آنکه در آفاق [illegible] در
شرع و معجزات آفاقی یا علوی بوده چون شق قمر و [illegible] شمس در اطباق سموات یا سفلی آن
در جمادات بوده چون تسبیح حصا یا در نباتات چون حنانه و انقطاع نخل از موضع خود به
اشارت وی یا در حیوانات چون شهادت ظبی و ضب بر رسالت وی و تکلم حیوانات با حضرت
وی و آنچه تعلق بنفس مقدس وی داشته یا علمیت [illegible] اخبار است از غیوب چون
خبر قتل صنادید قریش و هلاک کسری و اشارت فرمودن بشهادت فاروق و ذو النورین و
مرتضی رضوان الله علیهم و خبر دادن از محاربه مرتضی با ناکثین و قاسطین و مارقین [illegible]
آن و دیگر اعلام [illegible] احکام تورات و انجیل و سایر کتب منزله بی تعلیم و تعلم و مجالست اهل

کتاب و همچنین بیان حکمتها و حکم و سیر و [illegible] ام ماضیه و ضرب الامثال و تمهید قواعد
سیاسات و این همه از تادیب مکتب علمه البیان بر وجهی [illegible] یافته که طاقت بشر را [illegible]
آن نبوده **بیت** لوح تعلیم نا گرفته ز بر . [illegible] . اما وصفی چند
اوصاف آنحضرت وارد است از حلم و حیا و عفو و سخا و صدق و صفا و مروت و وفا و عفت
و شجاعت و تواضع و عدالت و صله رحم و امانت و زهد و ورع و قناعت و حسن معاشرت
با خلق و شفقت و رافت و رحمت با فرزندان و غیر آن از مکارم اخلاق و محامد اوصاف چنان
بحد کمال واقع بود که از قوت بشری خارج میشود و گفته اند هر عضوی از اعضاء آن حضرت معجزه
بود [illegible] سایه از مرحمت بر
سر آن خورشید اوج حشمت انداخته تا [illegible] رخسار آن لایح الانوار [illegible] آفتاب [illegible]
نرسد **بیت** چتری از ابر فوق سحاب . سایه نشین چتر تو آفتاب . [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] بر کشیده اند . [illegible]
[illegible] معجز دیدن [illegible] چنان دیدی که از مقابله دیده و دید
او در تاریکی و روشنی یکسان آورده اند که آنحضرت در شب تاریک [illegible] ستاره می دید و [illegible]
بیان شش ستاره می بیند **بیت** دیده تو هم ز پس و هم ز پیش . دید چو چشم همه
عالم به پیش . [illegible] . در نظرت هست یکی پشت و روی . شمع وجود تو
رسد جمع را . [illegible] شمع را . معجز گوش با هوشش آنکه در خواب چنان میشنیدی
که در بیداری و هر چه شنودی فراموش ننمودی و استماع صداهای وحی [illegible]
[illegible] آنحضرت را [illegible] کمال بوده **بیت** هست اندر محیط فضل و شرف . [illegible]
گوش او [illegible] صدف . پر گرفته در آن صدف ماوی . [illegible] . معجز روی
آنکه با کمال ملاحت صباحتی داشت که دیده را تاب لمعات آن نبودی در شواهد مذکور است
که شب چهارده در ماه نظر میکرده [illegible] در رخسار مبارک [illegible] دلبری بودی [illegible]
حسن ماه جهان آرای در مقابله روی جهان افروز او ناقص میشود **بیت** مه تمام [illegible]
[illegible] نمی آید . که از مقابله پهلو تهی کند شاید . آورده اند که عایشه رضی الله عنها در حجره چیزی
گم کرده بود و نمی یافت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بحجره در آمد خانه از شمع جمال او [illegible]
روشن شد که عایشه گمشده خود را باز یافت **بیت** شبی که ماه دلفروز من بحجره در آمد
جهان بنور بچشم که آفتاب بر آمد . معجز زبان اعجاز نشانش آنکه بر هر چه حکم فرمود آن
محکوم خلاف حکم او متصور نبود . در ریاض آورده که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم

یکی از بت پرستان از اعدای پیغمبر دعوی کرد و او بستش جز که داشت نیکنداشت و میگفت
یا محمد دل از عبادت تا برنیت و رغمی بر تو ام داشت حضرت فرمود که اگر بت تو با من سخن گوید ق
بوحدانیت حق و رسالت من کما هی و عقدتا فی که شمع ایمان در سراچه دل برافروزی و میخ
کفر که سرمایه بازار شیطانست بشعله ندامت بسوزی گفت یا محمد نجاه سال شد که از سر تحقیر
او دم زده ام و در روش عبادت او قدم نهاده ام . امروز سخن بگفته تو که بمحال التفات و فرمانی ولاد
عبادت او منع می نمائی چگونه با تو سخن گوید حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که اگر
سخن گوید تو ایمان می آوری گفت آری اگر این صورت مشاهده کنم دلیل صدق مقال او برهان
کمال رسالت و مراتبه از روی تحقیق بر تصدیق آن بایدکرد سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
زبان شکربار که گوهرنثار بگشاده گفت یا ایها الصنم من کیستم از اندرون آمد که انت رسول الله
حقا و ان کافر بعد از شهود این معجزه ایمان آورد و آنکه در باب دعوت و در شمن هر دعا که بر زبان
مبارک گذشتی بعز اجابت پیوستی هم از قبیل معجزاتست آورده اند که سعد بن ابی وقاص رضی الله
عنه دعا کرد و گفت اللهم استجب لسعد اذا دعاک سعد مستجاب الدعوة شد و تیر دعا که از کمان
امکان می افکندی فی الحال بهدف اجابت میرسید ای عزیز آنان زبان که بشهادت و ما ینطق عن الهوی
هرگز سخنی مخالف رضای خدای بر و جاری نشد و صد هزار تشنه بیابان طلب بزلال بیان که از
چشمه سار تعقید برش بر تفسیر فانما یسرناه بلسانک مترشح بود سیراب شدند امثال این و صد هزار
چنین هکرانست بیت بدرمانوکه فصاحت شکر بود شربیان . طوطی شکرستان علم
القرآن تو تی . معجز لسان که مرتنا نش که برین صفت از بیان در هلال سخن گوی طلوع نمودی
آنکه چون سخن گفتی روشنائی سیدیدند که از میان آنها بیرون می آمد بمثابه که چشم از آن خیره می شد
بیت بدهان برده دلگاه تبسم . لب بخشیده جان وقت تکلم . معجزات دهان که بر لب
چشمه حیوان بود آنکه دیدم از مدینه علی کرم الله وجهه بیان تکحل الجواهر شفا یافت و چشم پرورت
قتاده قتاده انصاری از آن درستی بذیرفت بیت غبار رقیه کحلا قلیل قتادة . باعین بلا لمو
علی بارشد . دیگر آنکه در هر چاه که قطره از آن سلسبیل جان فزای ریختند آب شورش در عذوبت
و لطافت رشک تسنیم جنات النعیم شدی و هر نخ درخت که رشحه از آن عین الحیوة رسیدی
در طراوت و نضارت باشدرة طوبی لاف برابری زدی بیت نشان آب حیوان که لبانت ببین
بر حشم . دهانت سید هدایت بزیر لب نشان ما با . معجز دست دریا مثالش آنکه چشمه زلال از
اصابع آنحضرت چشمه از آن در قصه حدیبیه سبق ذکر یافته روان شد بیت
صد تشنه لب آب رو بود آن کف و آن جو . از فیض انگشت او شد آب جوشان چشمه سار . معجز کف

معجز نمایش آنکه سنگریزه بزبان تسبیح گفت چنانچه همه حضار مجلس شنودند و بآن یک قبضه از
خاک که بادبود روی دشمنان بخاک کشاند معجز از ین جمله است بیت سنگ سینه در کف تو
سبحه سنج . دل بیمار نشد آن سبحه رنج . قبضه دیگر که فشاندی زکف . شد بصر و بصر از تعدد
معجز انگشتش آنکه بوقت دعوت قرص ماه را بر سبزخوان فلک بمجرد اشارت دو نیم کرد تا دفطر بر قطع
قیام قیامت داغ دار او نماند بیت شق گشت ماه چادره بر لوح سبز چرخ . چون خامه
تیغ بنان تو . معجز پای عرش فرسایش آنکه جابر انصاری رضی الله عنه در خانه چاهی بود آب آن
تلخ تا آنکام ناطقان تحت کشیدن و شور تر از اشک بیماران ستم رسیده شکایت عطش بجناب
نبوت آورده صورت شوری و تلخی آب بجناب نبوت عرض کرد و حضرت رسالت صلوات الله علیه
پای مبارک در طشتی شسته آب آن تا بوی داد تا در چاه ریخت و بیرکت قدم معجز حضرت خاتم آب آن
چاه رشک چشمه حیات و شیرین تر از شربت نبات شد و دیگر پای مبارک بر پشت هر مرکب که در
آوردی تیز رو شدی و بر امثال خود سبقت گرفتی و از پای که در مقام عبادت اقامتش بجد نوم
میکشید و متوقع هزار چندین از معجزات متصور نیست بیت ز پا چرخ برین را پایه داده
بقدم عرش را پیرایه داده . معجز قامت با استقامتش آنکه با وجود اعتدال بر همه بلند قدان یک
سر و گردن تفوق داشتی و هر چند کسی با داعیه شدی که در بالای آن سرو ریاض نبوة فتدلی
برابری کند شمشاد خرامان قامت دلپذیرش از و بر سر آمدی بیت هزار سرو که در حق
اعتدال بپاید . بقامتش نرسد گر هزار سال بپاید . و گفته اند که آنحضرت را در شش و هفت معجز
بوده ۱ آنکه سایه او بر زمین نیفتادی زیرا که از سر تا قدم همه نور بود و نور را سایه نباشد
بیت سایه خاکی بود نور پهی . در که تو خود سایه نور الهی . و صاحب تحفة البحار
مرهما پا فیضه در نظم بگفته بیت سایه ندیدست زمین هیچ کس . نور بود تا
خورشید و بس . جان تنها لا ایش تن پاک بود . سایه نیفکند برین خاک نود . یا آنکه پا نهادی
زمین نا پاکیها باشد حق سبحانه جهت تکریم آنحضرت صلوات الرحمن علیه روا نداشت که سایه
او بر مکان ناپاک افتد بیت بهر تعظیم او نشست کایزد پاک . سایه اش را نها که بر خاک
یا آنکه عدم ظل آنحضرت اشارت بود بآنکه بعدی زمین که مشتای ظلیت سالکان مسالک ماله
جاه تصرف در وی حکومت نرسد که رای آن نکند که جسم من سایه التفات بران افکند پیش از
بآنروح مقدس من بدین مرداری اعتبار محاصیل خواهد داشت بیت وقتی که جسم تا
نیفکند بر زمین . جان از بد هوای تو جسم کجا بود . یکی از عزیزان فرموده که خواجه عالم از روی
سایه خود نگاه داشت که بر زمین نیفکند تا از دار و عاصیان افتد . سایه خود را که او فرش

داشته از نور خورشید حشر • تا چو ابر بود نیم در آن آفتاب • خود فکنی سایه برا اهل عذاب • و گفته‌اند
که در سکه قدم کفار و منافقان بخاک اندر ام می‌رسید و اگر ظل آنحضرت بر خاک افتادی موطی اقدام
آن جماعت شدی و حرمت آن خواجه از آن بیشتر است که سایه وی در زیر پای آنان توانستی شد و از
جمله سخنان که در بی‌سایگی آنحضرت فرموده‌اند این ابیات دلاویز لطافتی هست بیت
خوانمان سرو وی از سایه آزاد • جهان از سایه سرو وی آباد • ز سایه بود در تبه پایه او • زمین و
آسمان در سایه او • تنش را بود بجا نام الله مایه • نبود از جان کسی بر خاک سایه ۲ آنکه ختنه کرده
آمد تا چشم بیگانه بعورت وی نیفتد و غیری متولی تطهیر او نکرده تشریف آنکه که خلق وی را پاک کرده اند
قاذورات از بلوغ و بعده رفعت آنکه حق او را پاک ساخته ۳ آنکه از ناف بریده متولد شده و در انقطاع سره
او از احشای مادر اثابت است یا آنکه او را از خلق انفصال او بعجز انقطاع است ۴ هرگز محتلم نگشت
زیرا که احتلام لعب شیطانست و شیطان که از هیبت او پیوسته در گریز بود چگونه برو دست
توانستی یافت بیت نه شیطان همین از درش می‌گریخت • که از سایه‌اش جا گرش می‌گریخت ۵
آنکه هرگز مگس بجسد اطهر او ننشسته زیرا که مگس بر نجاسات نشیند و وجود با جود او منزه است زیرا که آنحضرت
عین لطافت و محض طهارت بود و جای نجاست آلودی مگس و وجود آن شکرستان عالم قدس رفیع
مناسب نمی‌نمود بیت شکر از چند بعد غمهای مگس جان ندارد • مگسی نیز تحمل که کند
۶ آنکه اگر چشمش در خواب شدی دل او همیشه بیدار بودی زیرا که نوم نشانه غفلت و
طریان غفلت بر دل مبارک آنحضرت که بحکم ما کذب الفؤاد ما رای محل مشاهده بود نشایستی چه
دل آن حریم محرم غیر حق بار نبوده بیت بصر در خواب و دل بیدار بودش • بدن در کار و
دل بیکار بودش ۷ آنکه عرق او را بویی بوده که هیچ شامه خوشتر از آن رایحه نشنوده انس گوید رضی
الله عنه که هرگز نبوییدم هیچ عنبری و مشکی و هیچ بویی خوشتر از بوی آنحضرت صلوات الله علیه
آورده‌اند که هیچ کس با وی مصافحه نکردی مگر که همه آن روز بوی خوش آن را شنیدی و در ذکر
المذکر آورده که مادر انس مقداری از عرق جبین مبارک وقتی که در خواب بود جمع آورده و با طیب
بیامیخته زنی را بدان تطیب نموده تا آخر حیات آن طیب با او بماند و هر که از نسل وی زاد طیبه
می‌آمد و آن جماعت در مدینه با اهل بیت عطار بن اشتهار یافتند و این سخن بغایت شهرت دارد که گلاب
مخلوق از عرق رخساره پر انوار آنحضرتست و در این باب گفته‌اند بیت خلق گلاب از گل رخ
تو و گلاب ز گل انگیخته • ای عزیز آثار معجزات انبیا بعد از فوت ایشان از صفحه ظهور محو شد چند گاه
باقی ماند و قوی ترین معجز آنحضرت که قرآنست تا انقضای دوران زمان جهة هدایات در دنیا
و اشارة بدین معنی گفته‌اند بیت چو برهان خطش توقیع حسن آمد محقق شد

که تا باشد بر وی هرگز غبار نسخ ننشیند • ذکر استحکام احکام شریعت اگر کسی در قضیه نسخ شرایع
متقدمین بشریعت مطهره آنحضرت تامل کند دوام اساس شرع قویم و بقای بنای طریق مستقیم و
بر وی مخفی نخواهد بود زیرا که ناسخ باید که افضل و اکمل باشد و نسخ فاضل بمفضول نزد ارباب عقول
قبیح است و چون بعد از ثبوت نبوت جز باعتبار شرع مقرر من عند الله نیست و چون نبوت آنحضرت صلوات الله
علیه قبل از انبیا بمقتضای کنت نبیا ثابت شد پس همه شرایع شریعت اوست و در آنها حکم وی را بود
اما بدست انبیا و رسل که نواب وی بودند بخلق رسیده است چنانچه در عالم شهادت امیر المؤمنین
علی علیه السلام و معاذ بن جبل رضی الله عنه بنیابت وی به یمن رفتند و تبلیغ احکام کردند و لکن
که آنحضرت بوجود جسمانی عنصری ظاهر شد نسخ آن شرایع کرد بحسب ما اقتضا کرده بود حکم وی بود
زیرا که اختلاف امم در استعدادات و قابلیات مقتضی اختلاف شرایع است و چون دین مبین [illegible]
با وجود او تمام شد لاجرم تا قیامت از سمت نسخ مصونست و از صفت تغییر و تبدیل مامون ۲
تا قیامت مصون بود ز تزلزل • دین قویم قوی اساس محمد • یک سر مو از حقش جدا نشناسند • هر که
شد ام و ز حق شناس محمد • این بود کلمه چند در بیان افضلیت آنحضرت و چون درجات علیه
حضرت رسالت پناه و موقوفات سنیه مدایح شاه بارگاه لطف اله علیه صلوات الله [illegible]
والمند ترست که تقدم و تبرید در بالخیال دور اندیش بر مصاعد [illegible] قرآن تصاعد و ترقی
نمود مقتضای ادب سبقت گرفت بر خط خیر نهاده است و دست تصلف در آستین تعجلت کشیده
در اوج که خورشید لرزان بود • مجال دقت را نارسیدن بود • بجایی که دریا نماید سراب • بگوی شرف
چه خیزد ز یک قطره آب • و بعد از آنکه اولا بر سبیل اجمال از تفضیل پیغمبران خبر داده تا بیان جهت رفع
بود که منکر نبوت عیسی علیه السلام بوده‌اند و در باب انکار دعوی ایشان لغوه عظیم میشوند از انبیا
انبیا با عطای آیات تخصیص فرموده گفت وآتينا و دادیم ما عیسی بن مریم البینات
عیسی بن مریم را معجزهای روشن و هویدا چون احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص وایدناه و نیرومند
گردانیدیم او را بروح القدس یعنی بپاک که جبرئیل در ماده وی رسید یا قوت دادیم او را برافقت
و معاونت جبرئیل ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما اقتتل الذين من بعدهم اختلاف نکردندی
با یکدیگر آنکسانی که از پی انبیا بوده‌اند اختلاف را بلفظ اقتتال آورده ذکر مسبب یا شده
اراده سبب و منع قتال سبب خلافست و ایراد این کلام جهت تسلیه سید انام علیه الصلوة و
السلام بوده که از سرکشی و شقاق اهل کفر و نفاق ملول و محزون می‌شد حق سبحانه میفرماید
که ای سید از عناد و خلاف ایشان اندوهگین مباش که احوال امم رسل با امم ایشان بر این جمله
بوده که بعضی از امت فرمان ایشان میبردند و جمعی در حیات و جمعی بعد از وفات ملکر اختلاف

میکرده‌اند مِن بَعدِ مَا از پس آنکه جَاءَتهُمُ البَیِّنَاتُ آمد بدیشان نشانها روشن بر نبوت پیغمبر
ایشان وَلکِنِ اختَلَفُوا ولیکن اختلاف کردند بمقتضای مشیت فَمِنهُم پس از ایشان کسانند
مَن آمَنَ که گرویده‌اند یعنی با ایمان خود ثبات ورزیدند و دین پیغمبر خود را ملازمت گرفت
وَمِنهُم مَن کَفَرَ و از ایشان کسی بود که اعراض کرد از دین و جاده حق را بگذاشت تعریض است
بر یهود و نصاری که از طریق راستی انحراف ورزیدند وَلَو شَاءَ اللهُ و اگر خدای خواستی مَا
اقتَتَلُوا اختلاف نکردندی تکرار از برای تأکید است یا تکذیب کسی که گمان می برد که ایشان بغیر
خود این کردند نه بقضا و قدر الهی وَلکِنَّ اللهَ ولکن خدای تعالی یَفعَلُ میکند مَا یُرِیدُ آنچه
میخواهد از خذلان و عصمت هر کرا توفیق دهد از نداء فضلست و هر کرا فرو گذارد از روی عدل
بیت فضل هر بیت ببسیم جمال * عدل بقیست از سحاب جلال * فضل دربها لطف (کشاید)
عدل در سوی قهر بنماید * همه خلق را زین تحیر * مانع در دام این دو وصف اسیر * فضل
بالا کند دهد افسر * عدل نیرا فکند دهد خنجر * نیز را لا یفعل خوانش بدان * یفعل الله ما یشاء
بخوان * بعد از ذکر اختلاف امم تحریض میکند مومنان را بر انفاق و چون یکی از نشأة‌های (موافقت)
انفاق مالست تو انگران بود و ایشان را در آن باب مبالغه تمام میفرماید و میگوید یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان أَنفِقُوا بیرون کنید و نفقه دهید مِمَّا رَزَقنَاکُم از آنچه روزی
کردیم شما را عطا کرده‌ایم مراد انفاق واجبست یعنی زکوة جهت اقتران او تا انضمام الوعید بدین کلام و وعید
آیت که میگوید مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ پیش از آنکه بیاید یَومٌ روزی که صفتش اینست لَا بَیعٌ
فِیهِ خرید و فروخت نباشد در وی تا خود را از عذاب باز خرید وَلَا خُلَّةٌ نه دوستی باشد تا کسی
از نفقه واجبه در ذمه شما مانده یاران با شما بجای آن مسامحت نمایند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درد
خواستی برای شما در وقت حلول عذاب چه شفاعت در زیادت فضل است نه در فرو گذاشتن
واجب وَالکَافِرُونَ و نا گرویدگان یعنی تارکان زکوة اطلاق کفر بر ایشان برای تغلیظ
چنانچه در این آیت دیگر میفرماید وَوَیلٌ لِلمُشرِکِینَ الَّذِینَ لَا یُؤتُونَ الزَّکَاةَ پس این زکوة ندهندگان
هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای را از مستحق ای عزیز اگر چه طلب راه
که انفاق هر آینه متأملست واجب و مندوب را و ذکر عدم بیع و خلت وعید نیست بلکه میگوید
حاصل کنید منافع آخرت در دنیا که در روز قیامت بیع نیست تا تدارک مافات نموده
آنچه نفقه باید کرد بخرید یاری و دوستی نیز نیست که کسی از دوستی بهر او دیگری را دست
گیرد بلکه همه بخود مشغولند لِکُلِّ امرِئٍ مِنهُم یَومَئِذٍ شَأنٌ یُغنِیهِ و شفاعت نیز نیست که
کسی تقصیر شما را عذر خواهد الا باذن الله و مراد از کافران مشرکانند و ظلم ایشان آنکه مع

عبادت دیگری موضع کردند یا آنکه نا گرویدگان بدین روز ستمکارانند بر نفس خود عطا
فرموده که خدا را شکر نست یا آنکه گفت وَالظَّالِمُونَ هُمُ الکَافِرُونَ علی ما فی کفته اند انقطاع
ظلم کرده در کافران بتوسط فضل و تعریف جمع و معلومست که ظلم عام باشد از کفر پس ترجمه اجماع
اقسام ظلمست نزد ایشان یعنی ظلمی که میان او و نفس اوست و آنچه میان او و دیگری نوعست
و آنچه بینه و بین الله است در کشف الاسرار آورده که لا بیع اشارتست بدان مبایعت که ان الله
اشتری الآیه و آن منزلت مقتصدانست که خدا را بامید بهشت پرستند و لا خلة ایمانیست
بدان محبت که والله یحب المحسنین و این منزلت سابقانست که خدا را بدوستی و شوق پرستند
و لا شفاعة تعریضیست از حالت ظالمان و منزلت ایشان که از درجه مقتصدان و سابقان
باز مانده و در عبادت تقصیر کرده‌اند اما دل از شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم که شفاعتی لاهل الکبائر برنداشته پس حقیقت آیة آنست که این سه منزلت در دنیا
بدست باید کرد در سرای کسب و عمل از این مقامات باز ماند و یکی از این سه منزل نرسد در
قیامت که حصول آنها ممکن نیست از همه دولت‌ها باز مانده‌تر باشد بیت
کار اینجا کن که تشویر است در عقبی * این بازار که در وی بی شور و شر است * و چون در [illegible]
جز آشنایی با معرفت حق سبحانه دستگیر و ابواب نجات جز بمفتاح توحید گشاده نگردد درین آیه
مشتمل بیان وحدت و عظمت و کمال قدرت که دلیلست بر اثبات الوهیت و آن سید آیهای قرآنست
یعنی آیة الکرسی و تسمیه او بدین وجه جهت ذکر کرسی است در وی و اختصاص بدین وجه که کرسی در هیچ
آیه دیگر مذکور نشده و آن ذکری که در سوره ص و القرآن آمده از آن سلیمانست علیه السلام و
گفته اند که کتاب ربانی مشتملست بر سه چیز توحید و احکام و قصص و حق تعالی آنها را بالکلیه کرده
آمیزد و هر چند آیه که بر یکی از آنها اشتمال دارد مقارن هم یاد میکرده‌اند و رعایت این طریقه لیقه
از مقتضای رحمت بی نهایتست بر سامعان قرآن زیرا که طبع انسانی در مداومت بر یک چیز ملال
حاصل میشود و مواظبت بر حالی واحد موجب ملال و کلال میگردد پس حق سبحانه منتقل میسازد
کلام را از نوعی بنوعی و ایرادی میفرماید سخن را اسلوبی بعد از اسلوبی تا سینه سامع بدان منشرح گردد
و دل شنونده را از آن فرح افزاید و در استماع هر نوع او را جانی نماید که گویا از تفرج بوستانی بتماشای
گلستانی دیگر میآید بر عندلیب فکرتش از شاخسار حکمت بدین نغمه ترنم آغاز کند که بیت
مردم از این باغ بری میبرند * تان تا دیتان تری میبرند * آنجا بعد از قصص که دلالت بر جهاد داشت
حکم فرموده بانفاق در جهاد و چون جهاد برای اعلای کلمه توحیدست بیان توحید ذات و
عظمت صفات خود میکند و میگوید اللهُ خدای سزای عبادت لَا إِلهَ هیچ معبودی نیست

از خلق را إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق معبودیت او راست الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان
و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قایم به تدبیر و حفظ مخلوقات
لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد او را سِنَةٌ نه مقدمهٔ خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ
و نه خواب لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا
فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه او
يَشْفَعُ درخواست کند عِنْدَهُ نزدیک وی در روز قیامت إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر به دستوری وی
که کسی را اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل عالم
و در پیش ایشانست از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن
جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند آفریدگان بِشَيْءٍ بچیزی مِنْ عِلْمِهِ از معلومات او إِلَّا
بِمَا شَاءَ مگر بدان چیزی که او خواهد که ایشان بدان محیط شوند وَسِعَ و فرا رسیده است
و گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ کرسی و گفته‌اند علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها را وَ
الْأَرْضَ و تمام زمین را وَلَا يَئُودُهُ و بر او گران نیاید و او را در رنج نیفکند حِفْظُهُمَا
نگاهداشتن آسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از حد اوهام الْعَظِيمُ بزرگتر از
اندیشهٔ افهام ای عزیز این آیه شریف‌ترین آیتیست از قرآن و سخنان علماء شریعت و کبراء طریقت
در بیان حقیقت معانی این آیه بسیار است و در این ترجمه شمه‌ای از ذکر فضیلت و بیان سیادت
و اشتمال او بر اسم اعظم و تفسیر و تأویل کلمات وی و عقد تبجیل و تکبیر و خواص تلاوت و کیفیت
در مطاوی شش نکته بیان نموده می‌آید و من الله العصمة والتوفیق نکتهٔ اول در شرف
این آیه و فضیلت او ابی بن کعب رضی الله عنه روایت می‌کند که حضرت رسالت صلوات الله علیه
مرا گفت یا ابا المنذر کدام آیه در کتاب خدای بزرگوارتر است گفتم خدای و رسول او داناترند
باز این گفتار تکرار نمود پس من گفتم الله لا اله الا هو الحی القیوم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم دست مبارک بر سینهٔ من زد و گفت هنیئاً لک العلم یا ابا المنذر تا بشارت علم گوارنده
باد و این مژده دلالت بر تصدیق سخن ابی رضی الله عنه میکند و در بعضی نسخها تتمهٔ حدیث
بدین وجه آورده‌اند که بجان خدای که جان من در قبضهٔ قدرت اوست که این آیه را زبانیست که
تقدیس میکند خدای را نزدیک ساق عرش و در تفسیر کبیر از مرتضی علی علیه السلام نقل میکند که
فرمود که از پیغمبر صلوات الرحمن علیه شنودم و او بر اعواد منبر بود که هر که بخواند آیة الکرسی در عقب
هر نماز فریضه مانع نبود از دخول جنت او را مگر موت و مواظبت ننماید بر تلاوت این آیه مگر صدیقی
یا عابدی و در تفسیر [illegible] مذکور است که فاروق اعظم رضی [illegible] رفته بود کسی را دید در مسجد الحرام که

و نقاب روی کذاشته مردمان از وی سؤالها میکردند و بطریق صواب جواب میگفت و کسی ندید
که او کیست عمر بدان حلقه رسید و پرسید که ای گوینده کدام آیه از آیتهای قرآن فاضل‌تر است جواب
داد که آیة الکرسی دیگر پرسید که کدام آیه از اوامر و نواهی با جامع‌تر است فرمود که ان الله یامر بالعدل
والاحسان الایه باز سؤال کرد که کدام آیه امیدوارتر است گفت قل یا عبادی الذین اسرفوا دیگر باره
گفت کدام آیه بیمناک‌تر است گفت من یعمل سوءا یجز به عمر گفت که والله که این بکلمات ابن مسعود میماند
بعد از کشف حجاب و رفع نقاب معلوم شد که گوینده عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بوده
صاحب ینابیع آورده که در وقت نزول این آیه هفتاد هزار فرشته متابعت نموده‌اند و از این پیمبر
بزرگوار بر زمین آمدند و قطب الکبرا شیخ نجم الدین دایه قدس سره در بحر الحقایق باسناد خود
می‌آورد تا امیر المومنین علی علیه السلام که رسول خدای صلوات الله علیه
مرا گفت یا علی آیة الکرسی فرود آمد از گنجهای عرش و در وقت نزول او بر روی در افتادند تمام
بتانی که در مشرق و مغرب بودند تا ابلیس از آن صورت بترسید و گفت در این شب حادثه
بغایت بزرگ که موجب نگونساری اصنام شد پدید آمده است اتباع لشکریان خود را گفت مرا انتظار
برید تا در اطراف مشارق و اکناف مغارب بشتابم و برای شما خبری که این اثر بر او متفرع شده بیارم
که بعرصهٔ زمین را بقدم تفحص بپیمود تا بخطهٔ طیبهٔ مدینه با کرامت یثرب رسید و شخصی
او را پیش آمد ابلیس بصورت پیری خود را بدو نمود و گفت دوش در شهر شما هیچ واقعه حادث شده
و در این روز یا شب مقدم بر وی هیچ حادثه واقع گشته آن شخص گفت آری پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
ما را خبر داد که آیتی بروی فرود آمده که مهر کرسی بود انگاه هیبت آن بر وی در افتاد انگاه ابلیس
بسوی یاران خود باز گشت و گفت حدث بیثرب اعظم الحدث در یثرب بزرگترین فتنه‌ها حادث
گشته و عظیم‌ترین حادثه نازل شده بر حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که هر که خواند این
آیه را در هیچ سرایی الا که شیطان سه روز در آن درون نیاید و هیچ ساحر و ساحره بدو نزدیک
نتواند یا علی تعلیم ده فرزندان و خویشان و همسایگان خود را این آیه که از این بزرگتر فرو نیامده
بیت: افضل الای آیة الکرسی ۰ یا الحارث سید الاوراد ۰ کن مقیما علی قرائته ۰ دائما بالعشی والابکار
بهترین آیه اندر بزنی کرسیست آیة الکرسی نکتهٔ ثانیه در بیان سیادت این آیه صاحب
فضایل القرآن باسناد خود از ابوهریره رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلوات الله
علیه فرمودند که سید آی القرآن آیة الکرسی در کشاف آورده است که روزی صحابهٔ کرام رضی الله
عنهم ذکر فاضل‌ترین آیات قرآن میکردند و هر کس اشارتی بآیتی که فضیلت آن نزد ایشان محقق بود
میفرمودند چون نوبت سخن بطوطی شکرستان ولایت مرتضی علی کرم الله وجهه رسید فرمود که این

عن آیة الکرسی شما از ذکر آیة الکرسی بگذارید و از بیان فضیلت آن ساکت چرا اید چه دُستی که رسول
خدای صلی الله علیه و آله و سلم با من گفت که یا علی سید بشر آدمست و سید عرب محمد و لا فخر یعنی
این سخن از روی مفاخرت و مباهات بلکه نفس الامر چنین است که میگویم یا مامورم بگفتن
بگویم و سید فارسیان سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید کوهها طور
سینا و ... سید درختها سدره و سید روزها جمعه و سید سخنها قرآن و سید قرآن بقره
و سید بقره آیة الکرسی پس سیادت این آیه بحکم حدیث صحیح ثابت شد تا ما وجه سیادة امام حجة الاسلام
قدس سره در جواهر القرآن فرموده که سید آنرا گویند که متبوع و مقدم باشد و وجوه اتباع و قلوب
ایشان بوی متوجه بود یعنی همگان مقصد و مقصود او را دانند و مجموع در حصول مطالب
و مآرب رجوع بدو نمایند و چون غایة و نهایة مقاصد آیات قرآنی و غایة فواید علوم آن سه چیز است
معرفت ذات و شناختن صفات و دانستن افعال و چون این آیه بر مطالب ثلثه مشتملست
و غیر این سه در وی مذکور نیست پس بصفت سیادت لایق باشد و هم امام فرموده که الله اشارتست
بذات متعالی لا اله الا هو مشیرست بتوحید ذی الجلال الحی القیوم صفت جلال و عظمت
این ذاتست و اثبات اوصاف کمال و نعوت لا تأخذه سنة و لا نوم تقدیس و تنزیه این ذاتست از
اوصاف حوادث له ما فی السموات و ما فی الارض خبر میدهد از جمله افعال او که مصدر همه است و
و مرجع مجموع هم اوست من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه بیان انفراد اوست در حکم یعلم ما بین
ایدیهم و ما خلفهم صفت تفرد اوست بعلم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء سبب آنست
که هر که را علمیست داده اوست و هر که از دانش بهره دارد عطا کرده اوست وسع کرسیه السموات و
الارض شرح عظمت و سعت مملکت اوست و لا یؤده حفظهما صفت کمال قدرة و قوت اوست و
و هو العلی العظیم در واصل بدان نکتست تا اصول صفات الهی مشتمل بر دقایق و حقایق ذات است
مجموع این معانی که مذکور شد در یک آیه از آیات قرآن یافت نشود چه شهد الله مشتمل بر توحید
و بس و قل اللهم مالک الملک شرح افعال کمال قدرت را شاملست فقط و سوره اخلاص همین
توحید و تقدیس نشان میدهد سوره فاتحه اجمالا بدین صفتها ایمایی میساید و با این
آیات سوره بتر متعدد داشت اوایل سوره حدید و اواخر سوره حشر اگر چه در معانی بدین ...
اما تعدد آیات مانع جامعیت پس هیچ آیه در جمع مقاصد و احتوا بر فواید چون آیة الکرسی نیست
لا جرم بر همه آیتها منصب سروری دارد و هیچ آیه در این باب با او تاب برابری ندارد بیت
تو پادشاه حسنی و کس را نمیرسد. از جمع دلبران تو لاف برابری. اینست مرا که گذارند دیگران
آری آن تو ان ز همه خوبان نکوتری. در احقاف آورده که این آیه مشتمل بر سه مقصدست یکی تما

حقی که مبنی باشد از ذات موصوف بکبریا و عظمت دوم صفاتی که اسناد آن لایق است بحضرت
ربوبیت سوم بیان قدس و تنزه او از آنچه نسبت آن سزاوار نبود بعلو الوهیت اما اسماء حسنی ثابت
اول الله و آن اسمیست خاص بحضرت حق سبحانه دوم حی و آن خبر میدهد از موصوفیت
حق بصفت حیات حقیقی سوم قیوم و آن اشارت میکند بوصف قیام حق بذات خود و قیام
دیگران بدو چهارم علی و آن خبرست از برتری و نفی مساوات میان وی و یکی از مخلوقات پنجم عظیم
و آن مشیرست بصفتی که خاصه او باشد چه عظمت علی الاطلاق او راست و اتصاف دیگران
بدین صفت جز بر سبیل اضافت نخواهد بود بیت هر زیبا است لاف بزرگی زدن کسی
بزرگی خدای جهان راست بس. اما صفات نیز پنجست اول بیان وحدت بخوبترین وجهی باظهر
الفاظ آن که لا اله الا هو ست دوم اختصاص بتمام عوالم علوی و سفلی بملکا و ملکا و
ایجادا و ابداعا و اختراعا له ما فی السموات و ما فی الارض سوم هیبت سکینه و عظمت بحیثی
که صالح و طالح بسبب آن حق انقیاد و اذعان بجا می آرند و هیچ یک از ایشان نتواند که بر مراد
نفسی برآرند من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه چهارم علم بالغ شامل که محیطست باحوال سالفه
و آتیه و منطوی بر غیوب واقعه صادقه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم پنجم سعت ملک قدرت
و اضافه جود و کرم وسع کرسیه السموات و الارض اما تقدیس و تنزیه درین آیه سه است یکی نفی
انفعالات بشریه که ربوا اختیار بر مدرکات ظاهره غلبه کند چه چشم آفتاب دانش را بسحاب فتور
و غفلت بپوشاند چنانچه آدمیان را واقعست و ذات متعالی او از آن انفعال مقدس و منزه لا
تأخذه سنة و لا نوم دوم عدم احاطه علوم علما باسرار او مگر بمقداری که او بخواص حضرت
و مقربان مرتبه عزت بارباب اطلاع دهد و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء سوم تنزیه ذات
از ملالت و کلالت و تعب و ماندگی که لاحق خلق میشود در وقت حمل اثقال و کلال ذات اشیا و لا
یؤده حفظهما پس چون مؤمن متفطن بدین معانی که مقصود از علوم کلیه در باقی آیات
مطلع گردد هر آینه دیده سرش بر سیادت آیه را دیده از خارستان شبهت بگلزار حقیقت
نبوی راه برد و بمدد توفیق از بادیه گمان بسرچشمه یقین رسد و محققست که جز بصیرت ...
این حال دست ندهد بیت از دیده دل نظر کن ار صبح خواهی. کر تیره دو کون باشد تا کاهی
ای درویش مذکور بدین آیه ذات و صفات و افعال حضرت عزت و کنایه از وی بکر نیست بلکه
که مشتمل بر ذکر او باشد اشرف آیات و از شرف در اقصی غایات و ابلغ نهایات خواهد بود و صاحب فتوحات
قدس سره آورده که تمام آیة الکرسی اسما و صفات حق است و غیر او از آیات جامع این اسما و صفات
نیست و این آیتیست که مجموع او یکجا کلمه و با وجود آن حق سبحانه در شانزده موضع از آن مذکور

وان صورة در ماسوای این آیه وجود ندارد ودریغ موضع اخص ظاهر نشست الله حی قیوم علی
عظیم ودر باینده بجا ضمیر از ان ضمیر ظاهر و باز ذکر عین آن بر منصه بروز نیامده هو لا
تاخذه له عنده باذنه علمه کرسیه یؤده وهو ودو ضمیر باطن ومستتر که عین ایشان
ظهور ندارد ودر حجاب فعل نهانست ضمیر یعلم وضمیر شاء وعدم اظهار ضمیر درین دو چیز
که علم ومشیت است اشارة میکند باختصاص آن بحضرت صمدیه والکه کسی را بجز در علم
شئ او نیست مگر بعد از ظهور آن معلوم ومراد والله بصیر بالعباد ارباب تذکیر وجه سیاد
را آن گفته اند که این آیه رد اصناف کفره وبغی واهل بطلان وزنادقه است وایشان ده طایفه اند
دهریه که مبدع وصانع اثبات نکنند ثنویه که دو اصل قدیم یعنی یزدان واهرمن قائل باشند
یهود که استراحت وآسایش بر حق سبحانه روا دارند صابیه که بهستش نجوم ودعوت هیاکل
میکنند وثنیه که بروز کار باشند شفاعت اصنام کذاباند فلاسفه که حضرت عزت را بجزئیات
عالم دانا ندانند وقایکه دعوی معرفت بالکنه بشر کرفته لا من اطلاع بر حقیقت الهی نسبت دعوای
ربوبیت که بتاج ابتهاج وتخت بخت نادان شده سر از ربقه بندگی وفرمان بردار بیرون
برند سامریه که دفع وراحت ودریغ ومشقت بذات مقدس حق تعالی وتقدس اسناد نمایند
ترسایان که ابواب اثبات کفو وولد گشاده زنار عبادت ثالث ثلثه بر میان ضلالت
بندند پس حق تعالی بلوامع حقایق این آیه آتش خجلت در بنیان معتقدات ایشان می افکند
وبتیغ متین معانی ودقایق آن اساس کفر وقواعد عدوان ایشان در هم میشکند دربیت
وجه که کلمة الله معرکه بر اصل دهر با ابراهیم بر نهیب لا اله الا هو تیغ سیاست حواله
ثنویان میکند مفهوم لا تاخذه سنة ولا نوم از غفلت یهود نشان میدهد مصرع له ما
فی السموات وما فی الارض خط بطلان در دفتر صابیان میکشد مضمون من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه دست رد بر پیشانی تمنای مشرکان می نهد منطوق یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم
بنای مدعای فلاسفه ویران میسازد سطوت ولا یحیطون بشئ من علمه زنادقه را از نشکا
دعوی باد بر جهان می اندازد بر وسع کرسیه السموات والارض مدعیان ربوبیت را
تعلیل خشیمض نذلل می افکند باشاره ولا یؤده حفظهما تفرد وبالبه صفوه خیال سامریه
سر وهو العلی العظیم ترسایان بیهوده گوی را سواد خجلت ده میکرد اما ای دهری طبیعت
از استقلال در علم عبر ولکن که فطرکا بیات ومبدع موجودات الله است ای ثنوی از نحیه دو
غلبت بکذر که آفریننده ایشان یکیست واستحقاق عبادت جز ورا ثابت نیست لا اله
الا هو ای یهودی فتور وخواب در ربنا لا اذنیا با سناد مکن که آن نشانه غفلتست وقدوه کاملی

باغفلت

باغفلت جمع نشود لا تاخذه سنة ولا نوم ای صابی چرخ وکوکب را در معرض افعال العظمون
مستقل مدان که ایشان مسخر امر وفرمان خالق اند له ما فی السموات وما فی الارض ای وثنی دل در
شفاعت بتان مبند که آن بجا صلاح زهی در خواست نیست من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
ای فلسفی دانش جز او نقصان نسبت مده که علم او بکلی وجزئی محیطست یعلم ما بین ایدیهم وما
خلفهم ای زندیق دم از معرفت بحاصل خود مزن که کس را اطلاع بر کنه حق ممکن نیست ولا
یحیطون بشئ من علمه الا بما شاء ای مدعی ربوبیت بکوشه از ملک خاقی واندکی از اسباب
کامرانی که داری مغرور مباش که ملک اینست وسعت مملکت مر ما الک الملک را بابن وسع
کرسیه السموات والارض ای سامری صاحب قدرت را بطریان مشقت منسوب مساز که
ذات مقدسش از ماندگی ودرماندگی منزهست ولا یؤده حفظهما ای نصرانی در ورای محال
خدا لای ابد مجوی مثنوی که حضرت اجماز اتخاذ صاحبه وولد مبرا ومنزهست وهو العلی
العظیم شعر هو الذی لم یکن کفوا له احد . ذاته ووصفا ولم یولد ولم یلد بیت
ای شرف روح مقدس زتو . فی نور ذکر زاده وفکر زتو . ذات تو صورت بی بدل
نو بکرو کرن تو ما تدل . در لطایف التنزیل آورده که سید ثنا آیه درآنست که تمام ازمدح
وثنای خدا وبر جها نشسته ای عزیز بعطف کردن آیه بر وجه ثنا کوی در مقابله آن بر یاد کرد تو
ثنا بر کند تو کوی الله ای خدای من او کوید لا اله الا انا الله ای دوست با وفای من تو
کوی لا اله الا هو خداوند یکانه من او کوید انت واحد بندی یکانه فرزانه من تو کوی
الحی ای زنده وجان او کوید فاحیینا ای بنده بنور عرفان تو کوی القیوم ای بمیشه
پاینده من کوید دیانا قیما ای بدین راست از دنده تو کوئی لا تاخذه سنة ولا نوم تو هی
منقسم را او کوید فلا یضل ولا یشقی تو کرا او مدیحه نشری تو کوی له ما فی السموات
وما فی الارض هفت آسمان وزمین در فرمان کبریای تو او کوید سخر لکم ما فی السموات
وما فی الارض آنها همه آفرینش ام از برای تو تو کوی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه زهره
آن نیست که بدرگاه تو سخن کسی آن تواند گفت او کوید لا یملکون الا من اذن له الرحمن تو از اجله
بسی که سخن تو تو آن گفت تو کوی یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم در صحیفه هزار عالم
دانی تو کوی او کوید یعلمون انه منزل درعه جهان اهل علم وعرفان تو کوی تو کوی ولا یحیطون
بشئ من علمه الا بما شاء هیچ کس از غیب تو آگاه نیست او کوید یلکه انک علیهم سلطان
دشمن را بخانه معرفت توراه نیست تو کوی وسع کرسیه السموات والارض کرسی تو از
هفت آسمان وزمین بزرکتر او کوید ورحمتی وسعت کل شئ رحمت من بر تو از عرش وکرسی

بشته تو کوئی فلانی وَلَا یَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا از داشتن آسمان و زمین تا رنج و ماندگی نه او کوئی یوم
لا یخزی الله النبی والذین آمنوا در عرصهٔ محشر از رسوائی و درماندگی تو کوئی و هو العلی
ای از همه مخلوقات برتر او کوئی و اَنتم الاعلون ای از همه دشمنان بلند تر تو کوئی العظیم
ای خدای بزرگوار او کوئی فاالذین هم محسنون ای بندهٔ نیکوکار لطف ربانی و عنایت سبحانی
که بنده را ثنای خود آموزانند و توفیق ادای آن دهند و باز در مقابله هر ثنا از وستایشی
بهای او از رانی فرماید ع ذهی کا لکرم لا اله الا الله **نکتهٔ ثالثه** در اشتمال این
آیه باسم اعظم ابو امامه رضی الله عنه از حضرت مصطفی صلوات الله علیه روایه کرده
که اسم اعظم در سه سوره است از قرآن بقره و آل عمران و طه بزرگان گفته اند آن اسم
الحی القیوم است که این اسم مقترن در هر سه سوره واقع شده اند در طه و عنت الوجوه
للحی القیوم و در آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و در بقره الله لا اله الا هو الحی القیوم
و این دو اسم باهم در غیر این سه سوره مذکور نیست و چون این دو اسم دیگر اسماء الهی که درین سور
ثلث وارد شده اند در بعضی از سورها دیگر هستند و بدین قول استدلال توان کرد که
اسم اعظم این باشد و در تفسیر کبیر از مرتضی علی علیه الصلوة والسلام نقل میکند که
روز بدر بقتال اهل ضلال و کافران رجم کفار مشغول بودم و حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم در عریش بود بعد از زمانی که مقاتله نمودم شعلهٔ شوق جمال
شمع مجلس نبوت در کانون دلم بر افروخته شد خود را پروانه وار بجانب عریش رسانیدم
تا ببینم که خواجهٔ عالم صلی الله علیه و سلم در چه کار است دیدم که پیشانی در زمین افتاده میگفت
یا حی یا قیوم از ذوق مناجات آنحضرت چاشنی یافته بار دیگر بحرب آوردم و دیگر باره
بعریش آمدم جناب نبوت مآب را همچنان سؤال یافتم سر مبارک بر زمین نهاده و زبان
گهر فشان بذکر یا حی یا قیوم گشاده همچنین چند نوبت آمدم و رفتم و نظر میکردم و استماع
مینمودم حال بدین منوال بود تا زمانی که آفتاب فتح از مطالع دولت لشکر اسلام طالع
گشت و ماه جاه مشرکان بر سر چاه بعد با فرنگیت و زوال غروب نمود **بیت**
شوکت دین هدی فوق الثریا زد علم ・ پرچم کفر و ضلالت شد نگون تحت الثری ・ در دین
نوبت که من باز آمدم آنحضرت سر از سجود بر داشته بود و رایت بهجت در ساحت مجاهدات
الهی بر افراشته درین محل امام علامه فخر الدین قدس سره فرموده که مضمون این روایت که حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله در آن روز که وقت دعا و طلب نصرت بود جز بدین اسم مداومت
نمود و در ذکر خود اسمی دیگر بدین نیفزود دلیل عظمت این اسم است این است برین بدلایل واضحه

باهین قاطعه ثابت شده که حق سبحانه یکیست واجب الوجود لذاته و هر چه ماسوی او
باشد ممکن لذاته است موجود بایجاد واجب الوجود و این واجب لذاته موجود است لذاته و بذاته و مستغنی
در وجود و ایجاد از همه ما سوی و ما سوی از همه مفتقر در وجود و ماهیت بایجاد واجب قایم
بذاته باشد و سبب تقوم ما سوی خود در ماهیت و وجود و معنی قیوم اینست که قایم بذاته و
مقوم لکل ما عداه و همه از وستا ثر و او در همه موثر و چون تاثیر با بعلیه و ایجاب باشد یا بفعل
اختیار لفظ الحی که مضمون آن ادراک فعالست از آن توهم که حق سبحانه موثر بر سبیل ایجاب
باشد مسماید بر حی دلیل عالم و قادر باشد و قیوم دلیل آنکه متقوم است بذاته و مقوم ما عداه
جمیع مسایل معتبره در توحید منشعب از این دو اصل نتیجه سبیل الخاطه بجزی از آنچه تعلق بعلم
الهی دارد بیرون نیست الا آنکه دانسته شود که حق سبحانه حی و قیوم است و برین تقدیر دور نباشد
که اسم اعظم بود و گویند اصف برخیا احضار تخت بلقیس از مسافتی بعید در طرفة العینی
بقوت این دو اسم نمود ع با فیض نام او صد از اینها عجیب نیست ・ در تحقیق بحر ثبته آنکه مراد
از اسم اعظم درین آیه حی و قیوم است چه اسم الحی در جمیع اسما و صفات اشتمال دارد ذیراکه قدرت
و علم و سمع و بصر و کلام و ارادت و غیر آن از لوازم حیات است و اسم القیوم مشتمل است بر تعلق
جمیع مخلوقات بوی چه قیام ایشان بدوست در وجود و ماهیت نه بذات ایشان پس هر گاه
که حق سبحانه بصفت الحی بر بنده تجلی نماید مشاهد شود معانی جمیع اسما و صفات چه اسم حی
منتها الجامع است کما اشیر الیه و چون بصفت قیوم بر وی متجلی گردد مکاشف گردد بفنای
همه مخلوقات زیراکه گفته شد که قیام همه بقیومیت حق است نه بنفس ایشان فاینجا الحق و
زهق الباطل **بیت** در شهر کوی تا تو با شی ایمن ・ شوی ناپدید کار علامت بقدرت
پس درین حال که شعلات انوار وحدت خس و خاشاک کثرت محترق شود و لمعات انوار
وجود آثار ظلمات تعینات مندفع کرده و سالک مکاشف را جز حی قیوم منظور و مشهود در نباشد
هر آینه این دو اسم نسبت حال متجلی له اسم اعظم خواهد بود و چون از دیک شهود عظمت و معاینه
بدین اسمین ذکر کرده ذلما نعیان وحدانیته نه بزبان بیان انسانیته بحقیقت ذکر این اسم آن
است که اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطی ای دعای پیش یقین بدان که ذکر در وقت غیبت
از عظمت وحدانیته بهر اسم که خدا را بخوانند با صفت غیبت آن اسم اعظم نخواهد بود
و در زمان شهود از عظمت بهر اسم که حق را یاد کند جز اسم اعظم نخواهد بود چنانچه سلطان العارفین
را قدس سره از اسم اعظم سؤال کرده فرموده که آنرا حدی معین و لفظی معین نیست اما فرد دل از اراده
نزول سلطان وحدت کن آنگه بهر نام که خواهی حضرت واحد را میخوان **بیت**

انس شد خلوتگه کوه قاف · رو برد جانب مشتی رباه · بنزد در آینهٔ هر اسم گران · بمشتری بی نزد وی عیان
باشد آن اسم اعظم جامع · خواه القهار خواه النافع · راه خوب آن رهنمای مفرد · که رساند ترا
سوی مقصد جهد کن تا رسی بکعبهٔ ذات · راه خواهی نشیب و خواه فراز · و تبیین از مباحث اسم
اعظم در تفسیر بسمله گذشت بتکرار محتاج نیست اند **نکتهٔ رابعه** در تفسیر و تاویل
کلمات این آیهٔ عالی درجات **الله** در بدایت این آیت خود را بستود و بخود بر خود ثنا گفت زیرا که
اوهام خلایق بکنه اشراقات انوار جمال او نرسند و افهام ارباب حقایق راه با دراکات کمال او
نبرد **بیت** زکوی یار خاموش و هشیار و مست · کسی را بر اسرار او نیست دست · بجز ذات
ناپیدا ز هیچکس · خداوندی مطلق او راست بس · و با اسم جامع که مشتمل بر جمیع اسماء حسنی و صفات
علیاست خود را یاد کرد و بصفت وحدانیت و سمت یگانگی خود را ستایش فرمود که **لا اله**
الا هو یعنی هیچ معبودی نیست مر خلق را مگر او که آنرا یگانه دانیست انما اثبات ذات اوست و
لا اله الا هو نفی الوهیت از غیر او و این کلمه خود مرکبست از نفی و اثبات لا اله نفی است الا هو اثبات
و اثبات بعد از نفی ابلغ باشد چه تاکید لا خلیل الا خلیلی بیان از یاد داشتن ان کم گوی است خلیلی و
توحید بدین نفی و اثبات تمهیدی یا جلا اله تحفهٔ فرمت مرکب بیت تشنه تیغ غیرت
بر میان وحدت بسته تا هر که با نشان غیر بیند از دعوی غیرت سر بریده دارد تا سلطان الا هو در
دل بوجز احتیاج با غیار نکند که آری بهر بیگانه که یکی از سلاطین را داعیهٔ نزول باشد
اول پیش باید آن منزل را پاک و پاکیزه ساخته خار و خاشاک دور کنند مسند سلطنت بنهند فرش
مناسب بیفکنند تا چون موکب سلطان برسد کار ساخته و منزل پرداخته باشد همچنین سلطان
عزت الا هو چون خواهد که ساحت سینه را دار السلطنه سازد او لا فرّاش لا اله آن عرصه را
بجاروب تجرید و تفرید بروبد و خس و خاشاک بشریه را از آن ساحت نیست کند آب رضا بر و
ریخته فرش رضا بیفکند عود صفا در مجمر تسلیم سوخته مسند سعادت بنهد تا سلطان حق
بر سریر دل بر نزول اجلال ایشان آید **بیت** مجرمان غیر بیرون را نکه مهمان آمد · دل بیگانه تهی ساز که مهمان آمد
ای درویش لا اله الا هو ذکر عاشقانست که از نفی غیرت تام مطلوب بصریح نکویند و از کنایه
لذت بی نهایت یابند و درین کلمه بیان لفظ الله و هو فرقست محصل لا اله الا هو نفی الوهیت از
ما سوی حق سبحانه و اثبات آن مر او را این توحید عوامست و بعد از مداومت برین کلمه و مواظبت
برین ذکر چون برتو نور هویت و ظهور هستی حق سبحانه بر باطن ذاکر تافته هویت جمله اشیا
از نظر بصیرت او دور کرده از وجه هویت حق سبحانه در دیدهٔ شهود او نماند معنی لا اله الا هو
هو الا هو شود و این توحید خاص است · لا هو هو در نفی و اثبات باشد · نا فی غیر و مثبت ذات

چند این غافلی و گمراهی · لا هو میزند خود کی ای لا هی · تا دهد لا هو هوت قوت و قوت · بر زبان راند
بمعنی او هو بیرون دین لا تمنی · تا بلا نگذری بهو نرسی · هر که اهل کشف لا هو کند بی لا اله که نهنگ
وار دهان فرو گشاده است کند باید کرد تا آن نهنگ تمام صفات و انانیت و معاصی و طاعات فرو
شاید که در قعر این بحر عمیق بگوهر تحقیق تواند رسید و هم انا تغافل مبتر که حضرت حقایق پناه
خلد ظلال المعارف فرموده **بیت** لا نهنگیست کاینات آشام · عرش تا فرش در کشیده بکام
هر کجا کرده آن نهنگ آهنگ · از من و ما نه بوی ماند و نه رنگ · و تمام در بین معنی گفته اند
لا را از نو رها یی میدهد · با خدایت آشنایی میدهد · لا چو الا گشت در راه یقین · اولی
آخری کرده بیین · در لا را قلم درکش تمام · تا هم الله حیّ قال السلام · بعد از نفی الهه باطله و
معبود بحق او را دو صفت وصف میکند تا کمال یکی بخلق قرار داشت و صفات کمال وی بیان
پوشیده بود یا خود منان که بو خدا پرستی درگیرد بوده و بر حی نسمه شها وی نشینه بر دانسته که
اوست **الحی القیوم** زنده که پاینده باشد معنی حی زنده است و زندگی حق بجانه ازلیست
نه بجای که موت صفت آن باشد ای عزیز حیات حق سبحانه نه چون حیات دیگرانست بلکه در دنیا
این دو حیات نقوی بی پایان است و زنده ایست زنده کشته نما زنده زنده کشته او زنده که زندگی او
بمدد روح باشد ما زنده که زندگانی ما بی اعانت روح میسر نگردد او زنده که آفت بدو راه نیابد
ما زنده که هزاران آفات بجانب ما شتابد او زنده که عنا بموت بر دامن جلال او ننشیند ما زنده
که متقاضی اجل دامن حیات ما از ساحت بقا بیچیند او زنده که قوت از طعام و شراب
نگیرد ما زنده که چراغ حیات ما بی فروغ اکل و شرب بمیرد او زنده که زندگی همه از اوست ما
زنده که زندگی ما بر وست **بیت** او بخود زنده است پاینده · زندگان دگر بوی زنده · زحیات
بروح و نفس و تنست · بلکه او زنده هم بخویشتنست · اما معنی قیوم پاینده است بی انتقال و زوال
یعنی دایم الوجود که زوال تغییر حیرت گرد او الا او بیند و هر کرده نجوم بر بساط عظمت جلال
او نشیند · لکم تغیر تبدید تو یا صیغه مبالغه قایم است یعنی بر پای قیام کنندهٔ بتدبیر
امور خلایق آورده و روزی دادن و بایان آوردن و مکتبها را شمرده و کارها ختم
وان آفات نگاه داشتن حق عز جلاله قیوم است نکنند
باز دست و بساحت تعلق خود کارها را با او گذاشت و در حمت بهود و خود را ایمان
بر داشت **بیت** دل دانیشها چاره بیت · کار با حق گذارد و وا رستی · و نزد محققان
معنی قیوم آنست که بقای همه اشیا بدوست در قیوم جان آن در زده که گر بجهت صفت قیومیت او
باشد لحظه عالم را بقا نبود و تاکید قیومیت آنست که **لا تأخذه سنة و لا نوم** که فی

باشد در سر و چشم که قبل از خواب پدید آید و نوم حالتیست که عارض شود حیوان را از استرخاء
اعصاب دماغ بواسطه رطوبات ابخره متصاعده بحیثیتی که حواس ظاهره از احساس باز مانند
و گویند سنه آفتست که چشم را فرو گیرد و نوم آنکه بر دل و چشم مستولی گردد هر که را چشم و دل هر دو
در خوابست نایم گویند و آن را که چشم در خواب شود و دل بیدار بود وسنان خوانند و حضرت عزت
ازین هر دو منزه است چه کسی که او را سنه و نوم دریابد محالست که قیوم تواند بود و چون ذات
شد که سنه غشیه خفیفه است که بر دماغ وارد شود و نوم غشیه ثقیله که بر قلب عارض گردد
و او را از معرفت اشیا مانع باشد کشف اگر کسی گوید نفی سنه دون نوم برای نفی نوم کفی که گوید
سنه که ضعیفست حق را نگیرد شاید که نوم قوی ثقیل بر وا استیلا یابد پس بیان هر دو جمع کرد
تا نافی هر دو باشد و گفته اند حرف لا مکرر داشته و مؤکد نفی سنه و نوم است یا اکثر محصل کلام آن
باشد که چون او را سنه نیست پس نوم نخواهد بود ای جز نوم موجب غفلتست و غفلت سبب
اختلال مملکت پس حق تعالی که قیوم ممکنات و قایم بامر جمیع محدثات هر آینه او را خواب
نباشد تا امور مخلوقات مختل نماند در اخبار آمده که قوم موسی علیه السلام در وی پرسیدند
که ایسلام ربنا ای صفت نوم را در بارگاه عز و جلال پروردگار ما راه هست موسی بجناب ال
قوم را بر بعضی از ملائکه عرض کرد و حق سبحانه با ایشان وحی فرستاد که موسی را سه شبانروز
بیدار دارید و حواس پس خواب را که سراپرده دیده اوست گرد او مگذارید و فرشتگان بر آن امر اقدام کردند
و بعد از گذشتن این مدت وحی آمد بموسی علیه السلام که این دو شیشه بگیر و هر یک را در دستی
نگاه دار و حاضر باش تا نشکنی موسی علیه السلام شیشها بدست گرفت و ملائکه که مانع
بودند بصولت طاقات خود باز رفتند خواب بر موسی غلبه کرد و دست از قوت محافظت
باز ماند شیشها بر هم آمد و بشکست خطاب آمد که ای موسی تو در خواب شدی از دو شیشه
نگاه نتوانستی داشت که در خواب روم محافظت آسمان و زمین که کند پس معلوم شد که قیوم
از سنه و نوم مقدس و مبراست دیگر خواب مغیر احوالست و ورود تغیر بر ذات منزه واجب
الوجود محالست و نوم قاهرست و مقهوریت بر حق روا نی و نوم آفتست و حلول آفت بر حق جل شانه
نوم استراحتست و حق را تعب و تکسر نیست تا براحت محتاج باشد نوم توأم موتست و حق در زمع جنبه
کرم ایست چنانچه روایت میکنند که از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله سؤال کردند که اهل بهشت را خواب هست
فرمود که خواب برادر مرگست و بهشتیان را مرگ نباشد پس چون حق را قیاست خواب نیز نبود و
ازینجاست که عاشقان بجهت موافقت و تخلق باخلاق حضرت عزت شبها را ... غفلت
و پهلو بر بستر خواب و استراحت ننهند تتجافی جنوبهم عن المضاجع بر روی میدوم ... بیداری ...

بیت ٭ برای حق لطیفی که شب نمی خسبند ٭ موافقت کن و دل را بخوب یار مخسب
هزار شب تو برای رضای خود خفتی ٭ یکی شبی چه شود از برای یار مخسب ٭ و چون شرط محبت موافقت
عین از کسی که دعوی دوستی حق سبحانه کند و چون شب در آید بدین دلیل خواب مکحل سازد
عجبا للمحب کیف ینام ٭ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ هر چه در آسمانها و زمینها باشد همه ملک
اوست هیچکس را در آن مجال شرکت نیست و نه قوت منازعت مملکت خود را بلفظ ما یاد کرد
زیرا که کلمه من چه مراد اصنافی ما سوی است بعضی از جهت مخلوقیت و اغلب مخلوقات ذوی العقول
نیستند پس بر سبیل تغلیب اکثر را حکم کل داد و گفته اند ما فی السموات خزاین مطرست و ما فی
الارض انواع نجوم و ثمرات در آسمانها بهشت و در زمینها دوزخ و بهشت و جز این جمله منتهی بر شادی
دوستان و بیم دشمنان باشد ای مؤمنان بیائید که بهشت را آن منت مطیعان است و خوانده
ای منکران بترسید که دوزخ در هوا از محنت سرکشان با بتر او کجا ایم و گویند در آسمانها
ملائکه و نجوم سیارات و ثابتات و در زمین جن و انس و سایر حیوانات عمران ما او
آنست که امر کرده هر چه درجات افلاک و طبقات خاک بیان مشتملست مجموع را آن او
و اسیر تسخیر فرمان او ٭ بیت ٭ هر چه هستند از بلندی و پستی ٭ که در آمد بجیب هستی
همه در بند امر و فرمانند ٭ جمله مقهور حکم سبحانند ٭ پس بیان عظمت و کبریا مالک بما ملک الملک امر
و نهی میکند و میگوید مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ کیست که این استفهام است بمعنی انکار
یعنی نیست چنان کسی که تواند در خواست کردن کسی را نزد درگاه جباری او در عفو گناه او را
که میگفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله حق سبحانه میفرماید که مطلوب کافران در حشر برنیاید بی وقف
خواهند ماند چه هیچکس را در قیامت در هیچ شفاعت نیست مگر بدستوری او و بتان را در شفاعت
بت پرستان اذن نیست بلکه در آن روز همه معبود باطل از عابد خود تبرا کند اذ تبرأ الذین اتبعوا
الآیه بعضی ازین سخن را دلیل اثبات شفاعت ساخته اند شفعا را انبیا و شهدا و امثال ایشان
بدستوری حق تعالی چه اگر مراد نفی شفاعت بودی مطلقا باذن و بغیر اذن پس استثنا لغو نمانی
و نزد اصولیان آنست که چون مطلق یا مقید در یک حادثه وارد شود حمل باید کرد مطلق را بر
مقید در بحر الحقایق میفرماید که استثنا راجع بحضرت مصطفی است صلی الله علیه و سلم که حق
سبحانه او را مقام محمود وعده داده و هم تفسیر آنحضرت مقام محمود مرتبه شفاعت است و احادیث
صحیحه در باب شفاعت بسیار است و ارباد بعضی در تفسیر مقام محمود موعود والتوفیق من الله
الودود و ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت میکند که پیغمبر ما صلوات الله علیه فرمود که مرا
مخیر گردانیدند میان شفاعت و میان آنکه نیمی از امت من بهشت در آیند من شفاعت اختیار

کردم که آن عالم ترتست ای عزیزا که رهای هوای شفاعت محمدی صلی الله علیه و سلم که بنا زدگان
بیابان ذنب و عصیان را در زیر ظلال بال اقبال خود از تاب آفتاب عتاب ربانی حمایت کردی
مرغ دل شکسته بال این ضعیفان را از چنگال عقاب عقاب چگونه خلاصی روی نمودی
بیت نهال حالت ما خشک کرده از نوزده. نسیم رحمتی از گلشن شفاعت او. مکان
عجب که باز ارحش شود کند. کسی که باید شفاعت بود بضاعت او. و که ید مراد او ذات
شفیع را بعد از قیام در مقام شفاعت لا بد است از اعانه توفیق و تمکین دادن تا شفاعت
کند و این جمله وابسته بمشیت حق است پس بی مشیت او شفاعت ممکن نباشد یعلم ما بین
ایدیهم وما خلفهم میداند بعلم ازلی آنچه در پیش ایشانست یعنی اخرت که روی بآن دارند
و آنچه از پس ایشانست یعنی دنیی که پس پشت کرده اند یا مراد که در ابد خلوات میداند آنچه کرده اند
معلوم دارد آنچه خواهند کرد یا میداند آنچه در نزدیک ایشان میرسند و آنچه بعد از مرگ بدیشان
خواهد رسید یا داناست آنچه آشکارا میکنند و آنچه پنهان میدارند یا میشناسد حکمت آنچه
ایشان که واقع شده و خاتمه معاد ایشان که وجود خواهد گرفت یا میداند آنچه ایشان از بهر
دری یابند و آنچه بعقل ادراک میکنند ملخص این کلام آنست که حق سبحانه عالمست باحوال
شافع و مشفوع و استحقاق ایشان مر ثواب و عقاب را و آنها که گفتار بدیشان امید شفاعت
دارند عالم نیستند باهل شفاعت و استحقاق ایشان بلکه خود را نیز نمی‌دانند پس چگونه شفاعت
دیگری کردن توانند مثل ثبت العرش ثم انقش اینجا راست می آید که کسی که خود را از عذاب نرهانیده
شفاعت دیگری چون باید بیت تا دست بسته عجز کند. چه سان بسته را گشاید
بند ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و احاطه نمیکنند شافعان و مشفوعان و غیر
ایشان از آفریدگان بچیزی از معلومات وی امام ابواللیث رحمه الله گوید یعنی دو شکاک که
بعضی در تعریب پستش ایشان را شناخته میکشند این قوم را شعور کلیت وی بغیب
مطلع از حق تعالی میفرماید که نه چنین است که ایشان گمان میبرند بلکه ایشان نمیدانند هیچ چیز
آنچه معلوم حق است مگر آنچه خدای خواهد که ایشان را آگاه کند چنانچه بعضی از انبیا
بر بعضی از مغیبات شرف اطلاع بارزانی میدارد تا دلیل باشد بر رسالت ایشان قال الله تعالی
عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ای عزیز علم اینجا بمعنی معلوم
چنانچه قدرت بمعنی مقدور آید که گویند این قدرت خداست یعنی مقدور او و در این سخن
تنبیه تمامست بر عدم اطلاع برکنه باری تعالی چه هرگاه علوم آفریدگان از احاطه معلومات
حق سبحانه قاصرست احاطه بذات مقدس چگونه تواند بود قال الله تعالی و لا یحیطون به علما ای

در وی بسر از ادراک کمی و باعتبار کنه ذات و تجرد از ملابس تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر
حق را که لا یعرف الله غیر الله بیت کنه ذاتش برون سوال بیست. عقل حیران و نطق لال
میان حق سبحانه و ما سوی او بهیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توان کرد در
معرفت بی مناسبت از طریق محالاتست ما للتراب و رب الارباب و ما للطین و رب السموات و الارضین
دن خاک از کجا حضرت پاک از کجا. قد دین آب و گل بوده بیت ای که اند چشم شور بیت
تو چه دانی شط و جیحون و فرات. دود گلخن کی رسد در آفتاب. چون شود خفاش کشته از
خود نباشد آفتابی را دلیل. غیر نور آفتاب مستطیل. سایه که بود تا دلیل او بود. سایه
هر چند نیز روشنتر در نور آفتاب سد و با وجود قرب بجوید در غایت بعد از وی بود شیخ فرید
الدین عطار قدس سره فرموده بیت ز عقل و جان حضرت جاوید شد. فی قدح
بمقتضای امید رسد. دیده روی سایه که راستاد دست. هر که تواند بخود رسیده
وسع کرسیه السموات والارض گنجایش دارد کرسی او آسمانها و زمینها را یعنی هفت آسمان و هفت
زمین در درون کرسی میگنجد حق سبحانه کرسی را در زیر عرش و در بر آسمانها آفرید از
و گویند از مروارید آفرینش و بعد از آفرینش عرش بوده بهزار سال و گفته اند سدرة
المنتهی زیر کرسی است و میان شده و کرسی حجب بسیار است و بعضی گویند هفتاد حجاب
و دیگر میان عرش و کرسی نیز حجابها. فراوانست از نور و ظلمت و غیر آن غلظ هر حجابی پانصد
سال الله راه و اگر آن حجب نبودی جمله کرسی از نور حمله عرش بسوختی و هفت آسمان در
جنب کرسی چون هفت درم باشد در سپری بزرگ و کرسی نسبت با عرش همچون حلقه
صغیر باشد در بیابانی و از حسن بصری رحمه الله نقل کرده اند که کرسی همان عرش است
واصح آنست که عرش سقف بهشت است و کرسی وراء آن چیزیست و طول هر قاعده از
مثل آسمانها و زمینهاست و گفته اند خدای تعالی عرش را از نور خود آفرید و کرسی را از
نور عرش و کرسی با سعت و عظمتی که دارد در جنب عرش خردتر چیزیست و اند حسن
اربعه که صاحب کشاف در باب کرسی میگوید یکی آنست که صفت کرسی در غایت سعت و
بسطت تصویر عظمت حق تعالی و تخیل آنست فقط نه کرسیست و نه قعودی و نه قاعد
چنانچه والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه اینجا نه تصور قبضه
توان کرد و نه توهم یمین بلکه تخییل عظمت شان اوست و تمثیل حسی و نکته در این آنست
که وهم ناقص معقول خالص را انقیاد نمی کند بدان وجه که محسوس ظاهر را منقاد است پس
حق سبحانه جهت شناخت معقولات حقیقیه بامثله مجازیه میکند تا بدین وسیله

پس جدا ادراک آن نتوان رسید و امام در مفاتیح الغیب آورده که این سخن اکرچه مثبتست
اما بر ظاهر حمل کردن اولیست بدان جهت که ترک ظاهر بی دلیل روا نیست در تقریر
فرموده که مخاطبه حق سبحانه مر بندگان را بجهت خود را بدان و متعارف کرده بر حسب
فهم و ادراک ایشانست و در آن طریق معامله ایشان با ملوک مجازی مرعیست مثلا کعبه را
خانه خود خوانده و تعظیم و طواف و زیارت آن امر کرده بهمان منشا که اهل دنیا بارگاه
سلطان را تعظیم مینمایند و حجر الاسود را یمین الله فی ارضه گفته و موضع تقبیل ساخته
بهمان وجه که رعیت تقبیل ایدی سلاطین میکنند و برین تقدیر میشاید که خدای را عرشی
باشد که عبارت از تخت و سریر است چنانچه پادشاهانرا می باشد و کرسی که ما دون عرش است
مشابه پایه تخت و مرقاتی که خلق را سریر موضع جلوس است و کرسی موضع قدم و حق را جلوس
بر عرش و وضع قدم بر کرسی ممتنع است پس روز قیامت که روز فصل قضاست عرش
و کرسی را بخلق نمایند چنانچه عادت سلاطین و ملوک باشد که در روز بار تخت و کرسی را
جلوه دهند بی آنکه حق تعالی موصوف شود بتمکن و استقرار بدان پس صورت عرش و
کرسی ثابت باشد بی احتیاج بتاویل و حکما فلک ثامن را که فلک ثوابتست کرسی میدانند
و فلک تاسع را که فلک اطلس است و محیط بسایر افلاک عرش میخوانند و بعضی از
عرفای ایشان برآنند که میشاید که کرسی عالم نفس باشد و عرش عالم عقل و بر هر تقدیری
تحقیق ما علمناست و تصویر عظمت او سبحانه نسبت بما سوی نتایج کوید خدای تعالی داناست
بحقیقت کرسی و ما را همین مقدار معلوم میشود که او از جمله مخلوقات بزرگست در کشف
البیان آورده که کرسی اعظم است از ملایکه و اضافت او بحق جهت تخصیص و تفضیلست چون
ناقة الله و بدین نکته تنبیه میکند بندگانرا بر قدرت و عظمت خود یعنی کرسی از مخلوقات
منست آسمان و زمین را فرا میگیرد شما را ادراک حال او کما ینبغی میسر نیست پس چگونه
عظمت خالق را توانید دید و چه نوع بکنه صفت عزت او توانید رسید **بیت**
جل عن الفکر ان یحیط به ❊ سبحانه لا اله الا هو **بیت** از وهم اندیشه راه ذل در شرم مانده
یقین هم در کمان خویش مانده ❊ کمالش برتر از اندیشه ماست ❊ خرد در اثبات این
نکنجد. و گفته اند مراد از کرسی علمست که همه آسمانها و زمینها بسبب مصالح امور
اهالی آن را امیدانند و افعال و اقوال و احوال مجموع قاطنان درجات آسمان و ساکنان
طبقات زمین را می شناسد و علم را کرسی گفتن از قبیل تسمیه شئ است باسم مکان
کرسی جای عالمست یا آنکه تشبیه کرده علم را بکرسی بدان سبب که علم امری معتمد علیه است

و کرسی چیزیست که بر او اعتماد کنند و آنکه علما را کراسی گفته اند از جهت آنست که در امور دین
معتمد علیهم اند و آنکه صحیفه را که در آن علمی نوشته باشد کراسه گویند ازین قبیل است و گویند مراد
از کرسی ملکست که آسمان و زمین را احاطه کرده و این هم تسمیه شئ باشد باسم مکان چه کرسی
جای ملوکست و قدوة محققین میفرماید که اصل در ایجاد آسمان و زمین اوست و محیطست بهمه مقدورات
و عرب اصل هر شئ را کرسی کویند چنانکه کریم الکرسی در حقایق تحقیقیه و آورده اند که حق سبحانه
در عالم صورت هیچ چیز را نیافرید الا که در جهان معنی نظیر او پدید کرد و در صحیفه آفاق چیزی رقم
ابداع نساخت که نمونه آن بقلم کرم بر لوح انفس انسانی ثبت کرده اند پس مثال عرش صورت
در عالم معنی دل انسانست که محل استوای روح اوست و مثال کرسی سر انسانست که بحسب جامعیت
معدن جواهر اسرار زمین و آسمان و مخزن نقود حقایق ملک و ملکوتست **بیت**
ای سر تو مجموعه آثار وجود ❊ روشن ز تو شد بر تو انوار وجود ❊ شد از تو مکونات انوار تمام
زیرا که توئی مرکز پرکار وجود **ولا یؤده حفظهما** و در رنج نمی اندازد او را نکه داشت آسمان و زمین
زیرا که بقوت قیومیت آنها را قایم می دارد پس خدای را او میشاید که ندید دنیا نه دیده فرو ماند و کار را
بسازد همه چیزها بی آزار ساختن و پرداختن بر دیکران باید تعب بواسطه ضعف و عجز بانسانی
روی نماید اما در قوی را با عجز و ضعف چه کار بلکه قدرت کامله او را حاجت مدد کار نیست و کار رحمت
شامله او ضعیفانرا دست کیرد و لطف او **و هو العلی العظیم** بیان تعالی ازل و عظمت بی کمال حضرت
ذی الجلالت و تقدیم هو دلیل حصر و اختصاص این دو صفت بخدای و تقدیم لم یزل و لا یزال در تیسیر
فرموده که این دو اسم جامع معنی کمال توحید اند چه علی متعالی باشد از همه صفاتی که سزاوار او نیست
و عظیم موصوف بود بهمه صفتی که لایق او هست ای عزیز علی در لغت بلند باشد از روی شرف و علو
انکه بمعنی اراده در جهت اول از علو مشتق است و مصدر او علاء است و ثانی از علاء بعلو
مصدر او علو است پس حق سبحانه علو ابیست از جهت صفت نه از روی جهت چه اکر علو بمکان
و جهت کند خالی از آن نیست که متناهی بود یا غیر متناهی و بعد غیر متناهی را بدلایل یقینیه باطل
کرده اند و چون متناهی بود جهت هر آینه جهت فوق باید چه نعت علو با تحت ذات نیاید چون
تناهی جهت فوق اعتبار کنند پس آن چیز مفروض فوق از و بلند تر باشد پس بر آن تقدیر او را اعلی
از کل ما عدا نتوان گفت بلکه غیر او اعلی باشد و علو علی الاطلاق مر ورا تعالی شانه ثابت نیست
لیس مراد از علو آن باشد که او برتر است از تحت عقول و اوهام و عالی تر از ادراک علوم و افهام تعالی
لما علیه فی کبریای او دل انها لی **بیت** اوصاف علوش که ز نقصان پاکست ❊ بالاتر از ادراک
هر ادراکست ❊ اما عظیم بدانکه عبارت از عظمت نه حجم قدر و مقدارست نه بمقدار حجم خلقت

چه ابعد عظیم مقدار باشد یا غیر متناهی بود از کل جهات و آن محالست یا متناهی باشد از جمیع
و برین تقدیر احیانا که بدین تناهی محیط اند و اعظم باشند پس او عظیم علی الاطلاق
و حق سبحانه از همه اعظمست پس مقصود ازین عظمت شانست باقتدار و نفوذ سلطان که هیچ
چیز او را عاجز نسازد و معلومات و مقدورات او را نهایت نباشد آفتاب عقل و نوش رای در فضای
هوای ادراک عظمتش ذره محقرست و خاطر و وهم تیز پای در بادیه شناخت کبریا و عزتش فرو
مانده بی پای و سر **بیت** تعالی الله زهی بی مثل و مانند که خواندندش خداوندان خداوند
یکی دارنده بالا و بیرنگ کزو هستی او جمله هستی، تصرف با صفاتش لب بدوزد خرد کرده ز تید
حالی بود **نکته خامسه** در ترتیب جمل این آیه بیکدیگر بدانکه این آیه ده جمله است و
وقف در آخر هر جمله [illegible] ثابتست چهار جا وقف مطلق است که ابتدا بما بعد او مستحسن
می افتد و شش جا وقف جایز که هر یک را از وصل و فصل را وجهی هست و در تفسیر احقاق
آورده باسناد متصل از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که درین آیه ده جا وقف فرموده
و این وقف دلالت میکند بر آنکه هر یک از جمل ده گانه مستقل است در ادای معنی ربوبیت و
الوهیت و مستغنی است در بیان از غیر خود و با وجود این حال بر یکدیگر مترتبست خطاب
کشاف فرموده که ترتیب این جمل بیکدیگر بی حرف عطف از برای آنست که هیچ جمله نیست الا
که وارد است بر سبیل بیان مر جمله متقدمه را و بیان با مبین متحدست و اگر عاطفی در میان
بودی چون دخول بیگانه در میان دو آشنا بودی ای عزیز این ده جمله اولی بیان توحید
ذات بی زوال او ثابت و محدثست الله لا اله الا هو ثانیه در اثبات صفات کمالیه که حیات
و قیومیتست الحی القیوم ثالثه در بیان قیام بتدبیر خلق که منزه است از ان و غافل نیست
از ان لا تاخذه سنة و لا نوم رابعه منطوی بر آنکه مخلوقاتی که از ننه تدابیر ایشان بقبضه
قدرت اوست همه مملوک او یند له ما فی السموات و ما فی الارض خامسه مشتمل بر آنکه متصرف
در ملک او مهوست و دیگری را در ان نوع تصرف نیست من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
سادسه محتوی بر آنکه متصرف او در مملکت از روی علم و دانشست یعلم ما بین ایدیهم و ما
خلفهم سابعه ایمائی میکند بآنکه آن دانش که او راست کسی بکنه آن نرسد و لا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء ثامنه مخبرست از آنکه عدم احاطه بمعلومات و مقدورات او جهت
آنست که سعت و عظمت بعضی از ان ولایتست وسع کرسیه السموات و الارض تاسعه مشعرست
بآنکه چنین مخلوقات عظیم را بی آنکه رنجی بدو برسد محافظت مینماید و لا یؤده حفظهما
از عاشره آنکه ایشانکه مذکور شد همه دلیلست بر جمال الحلو ذات و کمال عظمت صفات او و هو العلی

العظیم و گفته اند که در آنکه بعضی جمل اسمیه اند و بعضی فعلیه و با واو و بی واو سر هست
آنست که هر جمله که بر ثبوت الجمله سابقه مفتوح شده و می شاید که صفت او باشد یا بدل یا بیان
حاجت بواو ندارد مثلا چون جمله ثانیه و در غیر آن با واوست و آنجا که دلالت بر معنی مستمر
دارد اسمیه آورده چون جمله عاشره و الا فعلیه و آن ترا کر با اعتبار ده مفروعست بصیغه ماضی
وارد شده چون جمله ثامنه و اگر تعلق بمستانف دارد بصیغه مضارع چون جمله سابعه
و علی هذا القیاس و اگر بتفصیل هر یک از جمل و شرح نکاتی که بر اراده هر یک بوجهی خاص متعلق
است اشتغال رود بتجاوز کلام از حد اقتصار منجر شود و لیکن آنکه بوجهی جامع که ماخذ آن کلمات
با برکات علماء دین و معارف عارفان و لطایف کبرا صاحب یقین باشد اختصار رود ع
و ما التوفیق الا من ولیه. ای عزیز چون بنای این آیه بر معرفت ذات و صفات الهی است پس افتتاح کرد
آیه را باسمی که شامل جمیع صفات اوست یعنی الله که اسم جامع است و اگر چه این اسم اجمالا بر جمیع اسما
و صفات اشتمال دارد اما چون فهم بشر را از وقوف بر ان و احاطه بتفاصیل آن صورت نبندد جهت
اندیاد شناخت ایشان اراده تبعضی از صفات و سمات مناسب نموده و اصل همه شناخت او توحید
لاجرم ابتدا کرد بنفی اضداد و انداد از خود بکلمه لا اله و باثبات هویت مطلقه مر ذات خود را
بکلمه الا هو و بعد از توحید ذات وصف کرد خود را ببعضی از صفات کمالیه و چون از اول
صفات و کمل آن حیاتست و اول بود که مستلزم سایر صفات لازمه است ایراد اسم الحی فرموده
این اسم را از ائمه سبعه که اصول اسمای الهی اند و مدار ایجادی که مطلوب حقیقی یعنی کمال جلا و
استجلا بان مرتب باشد بدین اسما موقوفست امام الائمه گفته اند و بعضی از ان اسم الحی را
از ذات کرد با وسع صفتی و تمامتر حسنی که قیومیتست و گفت القیوم و این اسم را مستلزم صفات
لازمه و متعدیه هست برای آنکه دلالت دارد بر کمال غنای حق و افتقار غیر او بدو و چه گفته
شد که معنی او قائم بذاتست و مقوم ما عدا و این دو صفت قیام و تقویم شامل جمیع صفات
لازمه و متعدیه را و دیگر که قائم بذات مقتضی وحدتست و مستلزم نفی کثرت و سوی که صفت
حیاتست پس ایراد او موجب توکید ما قبل اوست و جمله ما بعد او تاکید او یعنی چون دانسته
شد که صفت قیومیت مر حق را ثابتست باید دانست که آن صفتها که نقص قیومیت کند در حق
او منفی است و یکی از ان جمله غفلتست که موجب آن سنه و نوم باشد پس گفت لا تاخذه سنة
و لا نوم یعنی قیوم را باید که غفلت نبود تا از قیام بتدبیر امور غافل نشود و اختلال بافعال و
اقوال او راه نیابد و بعد از آنکه قیوم را صفت غفلت نیست در تقویم اشیا و تقوم ماهیات
همه بتقویم اوست و حصول وجود ایشان بتکوین او پس لازم باشد که ما سوی او در ربقه تسخیر

وتملیك او باشد یا چون غنا لازم ذات اوست وغیر او همه بدو مفتقرند امکان دارد که اهل
هوا او را توهم آن بدید آید که غیری که محتاج بدوست شاید که مملوك او نباشد یا غیری را هم در
مالکیة شرکت بود اثبات مالکیت خود کرد على الاطراد وفرمود له ما فی السموات وما فی الارض
وشك نیست که تقدیم ظرف نشانه تخصیص است وچون مالك مطلق را مانند وندیری که تدبیر ملك
بدو نسبة اهتمام او باشد یا شفیعی که او را از انفاذ قضا واجرا بعضی احکام باز دارد نفی کرد وتقریر
دیگری را در مملکت خود وگفت من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه هیچکس را حکم نرسد مگر
او و تصرف در ملك او محال بود الا باذن او وچون طمع محال انداختن را اندیشه آن جنس می آید که
سبحانه پادشاه و وزیر در ملك وی شیرست و بتدبیر خود کار میسازد و هیچ بیم مشاورت غیری
نمی پردازد شاید که چیزی بر وی پوشیده ماند یا سهوی و خطائی بر احکام او عارض شود دفع کرد آن
خیال را وگفت یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم وچون میشاید که بعضی از محکوم علیهم
احکام حکام دانا را شناسند و بچیزی از علوم ایشان احاطه نمایند نفی ساخت احاطه غیر
بمعلومات خود بقوله ولا یحیطون بشیء من علمه وچون کمال علم و نفاذ حکم او با آسمان و زمین مستخر
شد و محو را دفعه الحکم مکر ملك ومملکت ومیمن باشد هست رفع خدشه او نمود با آنکه گفت
ورای بعز و سلطان الملك بی نهایتست واز جمله یك مخلوق او که کرسی است بدین دو مملکت که شما
میدانید محیط واقع شده وسع کرسیه السموات والارض وچون زمین و آسمان محسوس
ورفعت وعظمت وسعت وبسطت بها مشعر بود ومعتقد از روی عیان شاید که خیال الخیال
حافظ آن نعتی بجزان ضعف یقین را شوش باشد آن اثر منتفی ساخت بدین کلام که ولا یؤده
حفظهما وجهت آنکه ذهن کوتاه نظران از استماع صفت سعت وعظمت کرسی بدان متعلق
که علو مخصوص بر انست یعنی علو فوق و عظمت مخصوص بحیز موجودی سلب این دو صفت کرد از
و اسناد نمود بخالق و مبدع آن و فرمود وهو العلی العظیم و بر ارباب ذهن سلیم پوشیده نیست
که تقدیم هو مفید حصر و اختصاص است **شعر** فهو العلی علی القدر والقدر وهو العظیم عظیم
الشان والخطر **بیت** خدایا نسبه بکی و عزت و جبروت که او بود ملك ملك و مالك الملکوت
ذکر جلالش مقربان مدهوش در سطوت صفتش اهل معرفت مبهوت **نکته سادسه**
در بعضی از خواص این آیه تلاوة مکابره صاحب حقائق خاصیت این آیه مبالغه بسیار
ومیکوید در آثار آمده است که درین آیه شفا است از مرض وامان از خوف ونجات از غم و کربت
میکند کلماتی که در وضع میمون و مبارك است و فواید بی نهایت ازین کلمات که اشتمال بر برکت
معرفت ذات و صفات و افعال الهی دارد که منافع مشاهده نمایند و اکر اشتیاطینه می

در تقویت قلب وچشم بکار میرسد بدین کلام که مشام دل بدو معطر نست بس از ادراك که روح و بدن را
قوت دهد وهم این تقویت روح وتشفی مجروح بنام و کلام حق هلال بن حیدر رحمه الله نقل
میکند که ربیع بن خثیم را قسم دیدم که آیة الکرسی را عرجی خواند و فی الحال در زمان شد و کر کرد
را بنیا خواند در دم بینا گشت در کشف البیان از امام محمد باقر علیه السلام نقل میکند که هرکه
یکبار آیة الکرسی باخلاص بخواند خدای تعالی از وی هزار مکروه از مکاره دنیا
که فروتر آن فقر و تنگدستی باشد دفع کند واز وی هزار مکروه از مکاره آخرت که آسانتر
آن عذاب قبر و هول منکر ونکیر بود در خواص شیخی آورده که چه بسیار دیده ام که این آیه
بدکه درست نفع و خاصیت آن هر که در عقب هر نماز بخواند از وسوسه ابلیس و مکر نفس ایمن
دیوان ایمن کرده و از مضیق فقر واحتیاج بساحت غنا و ثروت رسید من حیث لا یحتسب
مروی است که ابی بن کعب رضی الله عنه کفت یکی از جنیان را دیدم کفتم چه چیز مارا از شر شما
شما نگاه میدهد گفت آیة الکرسی شما را محفوظ میدارد خواب داد که تلاوت آیة الکرسی
با بعرض صدد مستند هدایه صلوات الله علیه رسانیدم فرمود که راست گفته است وهم درین
معنی صاحب کشف الاسرار آورده که خبر درست است از ابو هریره رضی الله عنه که مفتاح بیت
الصدقه در دست من بود روزی در بگشادم دیدم که از خرماهای صدقه چیزی برداشته
بود و نقمه را نشان کرده روزی دیگر باز آمدم و معلوم شد که دست تصرف غیری بدان در رسیده
صورة ما جرا بعرض سید الوری رسانیدم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر خواهی که
بر سر بیت الصدقه در آی بگوی سبحان الذی سخره لمحمد صلی الله علیه وسلم تا آن شخص که در
تو تصرف میکند بدین کلمه بر تو اشکار کردد روزی دیگر که ابو هریره در بگشاد و این تسبیح
بگفت شخصی را دید پیش وی ایستاده ابو هریره گفت یا عدو الله این چرا تو کردی گفت از بی مرکردم
ومن ترک کرده تم برای قومی از درویشان جن واز تو بپذیرفتم که دیگر باز نیایم ابو هریره دست از وی باز
داشت بکس باری دیگر باز آمد وابو هریره رضی الله عنه قصه را بجناب نبوی معروض کرد و باید
بر سوال الناس فرمان رسید که همان تسبیح بگوی تا او را بقید در آری ابو هریره درین نوبت او را
بگرفت دیگر باره نیز بهانه آمد و عهد کرد که من بعد بر حوالی بیت الصدقه نگردد ابو هریره او را
رها کرد و او باز خلاف کرد و باز آمد بعد دستها ابو هریره گرفتار شد وابو هریره گفت این بار از
من خلاصی نداری تا ترا نزد رسول خدای صلی الله علیه وسلم برم جان گفت اگر مرا گذاری ترا
تعلیم کلمات ینفعك الله بها دست از من بدار تا ترا چیزی بیاموزم که خداوند تعالی ترا بدان سود
کند ابو هریره گفت که آن چیست گفت چون بجامه خواب روی آیة الکرسی بخوان که نگاه باقی

از حضرت عزت به محافظت تو نامزد شود و شیطان نتواند که بتو نزدیک شود تا روز ابو هریره
او را گفت آنست و بامداد غلام من نشانه از سال التماس آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ما فعل اسیرک چه کرد آنکس که در دست تو گرفتار بود ابو هریره صورت واقعه تمامی
باز گفت خواجه عالم صلوات الله علیه گفت و با تو راست گفته و حال آنکه او دروغ گوست
ای ابو هریره دانستی که در این سه شب با که سخن میگفتی او شیطان بود ای عزیز از مضمون این حکایت
مفهوم میشود که این آیة جهت دفع شیاطین حصنی حصین و ملجأی رکین است و در حدیث
ابی رضی الله عنه آمده که آنحضرت صلی الله علیه هر شب در وقت خواب این آیة خواندی و تعجب
کردی قرائت او در وقت رجوع بمضجع دافع منامات مزعجه و مانع واقعات مدهشه است
امام یافعی رحمه الله بروایة عثمان رضی الله عنه آورده است از پیغمبر صلوات الله علیه
هر که آیة الکرسی کتابه کند به زعفران بر کف دست راست و آنرا بزبان بلیسد هر که را او دیگر
فراموش نکرده و در ریاض الجنان از فردوس الاخبار حدیث نقل میکند بروایة ابو هریرة رضی الله
عنه که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که آیة الکرسی بزعفران بنویسد بر کف
چپ دست راست هفت نوبت و بزبان بلیسد قوت حافظه او بحدی رسد که هرچه بشنود از
بر وجه الحفظ قرین باشد در خواص آیات شافیه آورده اند که شخصی با ابن عباس رضی الله عنه از
درد شکم شکایة کرد فرمود که بنویس آیة الکرسی بزعفران و بشوی و بیاشام اکنون چنان کرده
شفا یافت و این عجب نیست که قرآن مجمع صفا و منبع شفا است **بیت** علاج خود بخواه از
جوهر قرآن چه که بی شبهه · درین دار الشفا یابی دوای درد پنهانی · و از اینجه تجربه رسیده
و تیمی غیر او در رسائل خود آورده اند که آنست که نوشتن او بر سفال آب نارسیده و در آن
غله نهادن موجب دفع شپشه و موش است از رسیدن باد بر خیر و برکت در آن و دزدی
کتابت نمودن و در عتبه خانه دفن کردن دزدان را از خانه باز دارد و او نوشته در میان متاع
نهادن آنرا از تلف و غارت و تاراج و سرقه ایمن سازد آورده اند که فضیل عیاض رحمه الله
در بدایت حال با جمعی دزدان راه زدی روزی کاروانی را بزدند و مال و متاع ایشان
در وقت قسمت بسته قماشی بکشادند در ضمن آن رقعه بود آیة الکرسی بر آن نوشته فضیل
آنرا باز بست و بر داشته نزد خداوندان متاع آورد و بسلامت تسلیم کرد یاران گفتند
ای فضیل مالی بس فراوان بود که از دست دادی و ما را محروم ساختی فضیل در جواب
جواب ادا کرد که مظنه من آنست که صاحب این قماش را اعتقاد شدید باشد که آیة الکرسی
نوشته در میان هر قماش که نهند دزد بر دوان کس ازروی اعتقاد نوشته در درون نهاده

خود تعبیه کرده است که مال او را بیگیرم اعتقاد او بشکنم و خلل بیقین او و در دین وی
قصور پدید آید و ما آمدیم که راه دنیا بزنیم نه راه دین و شک نیست که این اندیشه که فضیل کرد
داد هم از خاصیت آن آیه بود و برکت این احترام که نسبت بقرآن رعایت کرد از آن عمل بتوفیق توبه
یافته بدرجه ولایت رسید و هر که حرمت قرآن بداند و شرایط تعظیم آن فرو نگذارد ثمره انجام
کار او بحصول مراد و مرام کشد و حرمت و تعظیم این کلام برعایة اوامر و نواهی و تصدیق فضایل
و فواید آن تواند بود **ع** والصدق فضل لا اخفاء له **بیت** تصدیق کلام حق بتحقیق
باشد صفت ولی صدیق · و چون نبذی از منافع و خواص این آیة به صحفه بیان رقم زده بیان
شد عنان عزیمت بتفسیر باقی آیات منعطف ساختن انسب است و احری و التوفیق من
ربنا الودود ای عزیز بعد از ذکر آیه که دلالت بر کمال عزت و کبریا و عظمت میکند بیان شرف
دین متین و عز ملت و شرع مبین میفرماید و بیان آنکه دین اسلام را استحقاق آن هست
که بطوع و رغبت متابعت او نمایند نه باکراه و درجهت چنین میفرماید **لا اکراه** هیچ اکراهی
نیست **فی الدین** در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را
از اهل کتاب و مجوس و صابیان اگر جزیه دهند بپذیرند و اکراه عرب بسبب آنکه امتی امی بودند و ایشان را
کتابی که بخوانند نبود و منش ایشان عیسی که باحکام آن قیام نمودند لاجرم از ایشان جز دین اسلام را قبول
نبود اما جمعی را که اهل کتاب اند با ایشان قتال با یکرده تا مسلمان شوند یا جزیه بپذیرند را سبب
نزول آورده که حکم این آیه پیش از قتال منسوخ است و سبب نزول آیه آن بود که ابو الحصین انصاری
دو پسر داشت یا ذکری در میان عرب موصوف و بوفور فضایل برد اهالی قبایل معروف درینهدت
اخلاق به درجات عالی رسیدند و محاسن اخلاق ایشان و امثال بر سر آمد تا کامترسا فی از شام
بمدینه آمدند این دو جوان را با او اختلاطی پیدا شد شامت صحبت آن بی دولتان ایشان را دریافت
بیت ای فغان از یار ناجنس ای فغان · همنشین نیک جویید ای مهان · و ترسایان چون
ایشان را در غایت تعلق و دلجویی بدیدند و افسون و افسانه در کار کردند بدین مسیح دعوت کردند و آن بخت
برگشتگان اجابت نموده همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلوات الله
علیه دستوری خواست تا در عقب ایشان برود و باکراه براه شرع باز آرد آیة آمد که هیچ اجبار
اکراهی نیست در دین اخبارست بمعنی نهی یعنی اکراه مکنید بر قبول اسلام کسی را که سعید بدین
شده است **قد تبین** بدرستی که روشن شد و ظاهر و متمیز گشت **الرشد** راه راست
و طریق صواب **من الغی** از گمراهی و سبیل خطا یعنی کفر از ایمان و حق از باطل پیدا شده
بدلایل واضحه **فمن یکفر** پس هر که کافر گردد و منکر شود **بالطاغوت** یعنی بهر چه معبود ساخته

خدای شیطان و خواهشان و خواه کهنه و ساحران لفظ طاغوت بقول اصح مصدر است
چون ملکوت و رغبوت و رهبوت و این لفظ هم بر واحد اطلاق کنند قال تعالی أن یتحاکموا إلی الطاغوت
وقد أمروا أن یکفروا به و هم بر جمع قال عز و علا أولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم و هم مذکر آید چنانچه
أن یکفروا به و هم مؤنث قال تعالی اجتنبوا الطاغوت أن یعبدوها و تحقیقش آنست که هر چیز
که سبب طغیان شود و در ینابیع آورده که معبودیست مذموم فی نفسه تا عیسی و عزیر و ملائکه
در معنی او داخل نشوند و در زاد المسیر گوید مراد اهل کتابند و معانی ما نان ایشان بود و در حقایق
صادقیه مذکور است که طاغوت هر کس نفس اماره اوست که او را از راه می برد و طاغی میگرداند
پس مؤمن حقیقی کیست که برای هوای او و رضای مولای خود فرو نگذارد و کم چیز آنست که متابعت
هوای او داشته باشد و در بحر الحقایق آورده که طاغوت عوام آنست که بدون خدای می پرستند
إنکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم و طاغوت خواص هوای نفس است أفرأیت من اتخذ
إلهه هواه و طاغوت خاص الخاص ما سوی الله است قل الله ثم ذرهم سالکی که بدو هر چه از خدای
دارد طاغوت است هر که کافر شود بطاغوت و یؤمن بالله و بگرود بخدای فقد استمسک پس
بدرستی که چنگ در زده است بالعروة الوثقی بدست آویزی محکم و سر رشته دولت دو جهانی
بدست آورده و وثاقت آن مستمسک بمثابه ایست که لا انفصام لها انقطاع و گسیختگی نیست آنرا این
سخن بر سبیل تمثیل است مانند میکند چیزی را که معلوم باشد بنظر و استدلال با چیزی که
محسوس است تا سامع تصور کند که مگر آنرا می بیند بعینه پس اعتقاد او بآن معلوم میفزاید
و عقیده او بآن عقدی شده که اصلا شبهه آنرا نگشاید ای عزیز هر که میخواهد که چیزی که
دارد بعروه او در چنگ آورد تا از دست برون نرود همچنین هر که خواهد که بدین حق مستمسک
گردد تعلق بدلایل واله بر وی باید کرد تا زوال و اختلال بایمان او ره نیابد و چون دلایل اسلام اقوی و
اوضح دلایلست آنرا عروه وثقی گفت و بقول بعضی عروه وثقی قرآنست یا کلمه شهادت یا اتباع
یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم در خلاصه میگوید
که موصل بنده باشد برضای خداوند و مستند جمیع آن عروه حضرت رسالتست صلوات الله علیه
که تمسک باذیال متابعت ثمره دولت دارین و منبع سعادت منزلین است **بیت**
خطا کرد و متابعت خاتم رسل • هر که گوی بعالم معنی نبرد او • در حقایق القرآن فرموده که عروه
وثقی ایمانیست مؤید بروح یقین که حق سبحانه مؤمنان را بدان داشته کما قال کتب فی قلوبهم الإیمان
و أیدهم بروح منه سلمی آنست که عروه وثقی توفیق است در بدایت و سعادت حال در خاتمه و
نهایت و در جمله حقایق بخیه است که عروه وثقی عوام را توفیق طاعت است و مر خواص را

عنایات بحث و اخص خواص را جذبات ربوبیه که ایشان را از ظلمت وجود فانی گردانید با نوار
اخلاق واجب الوجود باقی سازند و معروف که انفصام و انقطاع بعد از آن نیابد چون جذبه الوهیت
نیست نیابد که قوت استحکام انبطش حق اشد از انبطش خلق ان بطش ربک لشدید پس شیخ ما
سر میگوید این نکته را دریاب و غنیمت شمار که بعد از ترک دنیا و صدق در ملازمت مشایخ
بودن و قرب بجناب ایشان یعنی نشستن این بشارت بسر در قصه مقدسه شیخ ابو احمد فاستانی
قدس الله روحه در حوالی هراة بمن لایح شد که آن دست آویزی که مطلقا گسیخته نگردد
جذبه الهیه است جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین **بیت** ذره جذبه عنایت به
از هزاران کوشش طاعت است • و از کلمات مقدسه حضرت خواجه آفاق است خلد مبارکه
رهانیدن مرغ لاهوتی که محبوس قفس ناسوتیست بی تاثیر جذبه که لازمست مقام محبوبی را که آن
بسته بمتابعت مصطفویست میسر نگردد فعلیک باتباعه صلی الله علیه و سلم ای درویش
بی فیض جذبه پی بپیروی حضرت نبوی رسیدن از محالاتست و بی سلوک بر منهاج مطاوعت او
وصول بمنزل رضا از ممتنعات پی بیعانه که بجای نمیرسد جمعی از محققان عروه وثقی وجود
ذاتیه است که وثوق و استحکام او بنفس خود است و هر جا وثاقی ظهور دارد منوط بفیض او
ممکن با واجب الوجود وجود محض شد که هر که وجود دارد بدو موجود است و بی او معدوم پس
با وجود قطع نظر از واجب آن موجود در نفس خود چیزی نباشد و انفصام لازم او بود اما انفصام
کلی که وجود او عین ذات او باشد ممکن نیست و برین تقدیر چون کسی بما سوی الله کافر شود و در
کنا فی وجوده تا اثر ایشان گشت و بخدای ایمان آرد إیماناً شهودیا حقیقیا هر اینه متمسک شده با
وجود ذاتیه که زوال انفصال بوی راه ندارد و از کلام اکثر آن صفت انفصام و سمت انفصال مقدس
و منزه است **بیت** ذات او در سرادقات جلال • انا زلنا ابدیک منوال • در معانی
حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق و الدین المشتهر بنقشبند قدسنا الله باسراره در کلام
انکلمات قدسیه ایشان مذکور است که در بین طریق طاغوت ما سوی حق است کفر بود که
یحیی در هر قدمی شرط لازم سالکست و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که الهوی عند الله ابغض
من جمیع الآلهة بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشانست أفرأیت من اتخذ إلهه
هواه یعنی بینای محمد آنرا که هوای خود را بخدایی گرفته است و آن بیچاره می پندارد که او بنده خدا
ع خواجه پندارد که دارد حاصلی • در حدیث صحیح وارد شده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد
الزوجة در هلاک گشت بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند هر اینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستد
بیت هر چه که اندر دو جهان بسته آنی • آنست تا در دو جهان مونس و معبود

پس بالضرورت از همه چیزها ببرید و بحق سبحانه می باید پیوست تا بشت [illegible] فقد استمسك
بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع وخدای تعالی شنوا است قول کسی را که کلمه شهادت
کند و سخن آنرا که کلمات کفر بر زبان راند علیم دانا است به نیت خالص و اعتقاد پاکیزه مومنان
و بر ضمیر کج دل و عقیده خبیثه کافران و منافقان پس صفت حال این دو گروه و مال کار ایشان
بیان میفرماید مومنان را بمژده توفیق و رحمت می نوازد و منکران را بشعله حرمان و ندامت
میگدازد و میگوید الله خدای ولی الذین آمنوا دوست ایشان است که از روی صدق
بوی بگرویده اند و متولی کارهای ایشانست در راه نمودن صراط مستقیم یاد نصرت
و ظفر بر اعدا یا در تولی ثواب و مجازات یا اولی است بحق ایشان از پدر و مادر که دو معبود
ایشانست از حق تعالی و کس را نباید جاهلی بفهمد که چنانکه [illegible] عاجز ضعیف
که کسی قاصد مال او است و قوت دفع ندارد پادشاه عالم گفت بنده من تو هستم ضعیفی و جاهل
الانسان ضعیفا و هم جاهل انه کان ظلوما جهولا تا ما را معرفت و سرمایه شهادت داده
و تو بجهل و غفلت میکنی و ابلیس قصد آن دارد که آن تو بستاند پس من ولی تو ام که هر خود را نگاه
با تو معرفت و بضاعت طاعت تو را نگه دارم تو بجهل از دست دهی و ابلیس [illegible] ظلم
از تو سلب کند و [illegible] ولی را معنی حافظ گرفته اند مطیعان را
در میان آن خوف نگاه می دارد تا بعمل خود معجب نشوند عاصیان را در جانب رجا
نگه دارد تا [illegible] نومید نگردند [illegible]
میل نماید [illegible]
در تربیت محافظت [illegible]
اعتقاد محفوظ و مصون بیت که دوست مددکاری و یاری نماید ببدات
کار از خلق چه بند چه گشاید • و چون دوست و یار و مددکار مومنانست یخرجهم بیرون
می آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکیهای کفر و ضلالت الی النور بروشنای ایمان
و هدایت یا از ظلمات دنیوی بروشنای عقبی یا از تاریکی قبر بنور بهشت یا از نکرت بمعرفت
یا از جهل بعلم یا از شک بیقین یا از معصیت بطاعت یا از شکایت بعدل بقضا یا مکافات
فضل یا از ظلمت نفس بنور دل یا از ظلمات صفات بشریت با نوار صفات ربوبیت یا از دید
افعال بشهود منت و افضال یا از وحشت بعد و فرقت بانس وصلت و قربت یا از تیرگی
احتجاب بما سوی بروشنی رفع حجاب و تماشای لقا یا از ظلمت وجود ایشان بنور وجود
خود در بحر الحقائق فرموده که علم مومنانرا از ظلمت ضلالت بنور هدایت آورده و الذین

اهتدوا زادهم هدی و خواص ایشانرا از تاریکی صفات نفسانی بروشنائی اخلاق
روحانی و تطمئن قلوبهم بذکر الله و خواص الخواص را از تیرگی حدوث خلقت بروشنی تجلی صفت
قدم کما قال تعالی و ربطنا علی قلوبهم امام قشیری رحمه الله گوید ایشانرا از ظلمت تدبیرات
بانوار شهود تقدیر برساند و سایر خواص نفسها ایشان از ایشان دفع کرده بظل تجلیل [illegible]
و حمایت خود در آورده تا لاجرم ایشانرا از اعتماد بر اعمال اماند و از استناد باحوال همه اندو [illegible]
بکلی بعین شهود همه او بینند بیت دیده حق بین نبیند غیر دوست • کو زعالم مغز بیند
نی پوست • دیگران از قربان [illegible] در حجاب • او نظر افکند بر لب لباب • مجاهد گوید اخراج از ظلمات
بنور در شان قومی است که ایمان آورده بودند بعیسی علیه السلام و چون با عقاید قائل میشدند
ظلمت کفر بدیشان اختلاط کرده بود پس بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند و از ظلمت اعتقاد
اتحاد بنور شهود وحدت رسیدند و گفته اند هر کافری که بمحمد صلوات الله علیه ایمان آورده
معنی آیه او را شامل است بعضی محققان اخراج را بمعنی دفع گرفته یعنی که حق تعالی بنده را از
توفیق محروم کرد از هر آینه در ظلمت افتد پس توفیق الهی سبب دفع ظلمات بود و استعمال
اخراج بمعنی دفع در کلام عرب واقعست والذین کفروا و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی
باهل ارتداد و اصح آنست که عام گیرند در جمیع کفار اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت
طاغوتند یعنی یهود یا کعب الاشرف و حیی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستان اصنام [illegible]
الهه باطله و اندر برگشتگان شیاطین یخرجونهم این معاندان و بتان و دیوان بیرون می آرند
کافرانرا من النور از ایمان میثاق الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمانی که [illegible]
داشتند بجانب تکذیب آن یا از اعتقادی که ایشانرا به پیغمبر آخر الزمان بود بطرف تغییر و تبدیل
آن و کتمان نعت و صفت او یا اهل ارتداد را از دین اسلام بطریق ردت و بر این تفسیر که گفته شد
اخراج بمعنی دعوت است لقوله تعالی ان اخرج قومك ای ادعهم و گویند اخراج بمعنی منع
یعنی ایشانرا منع میکنند از آنکه در نور مدخل نمایند و در عرف اخراج بمعنی باز داشتن می آید
کسی را که در کاری دخل نمیدهند بدین لفظ میگویند که ترا از این مهم اخراج کردیم ای عزلناك
بدین آیه استدلال کنند بر آنکه کفر از خدای نیست چه اسناد بطاغوت کرده نه بخود و شاعری
جواب گوید که این اسناد مجازیست چه با ظهار لفظ اگر مراد از طاغوت حکم است و اضافه اضلال
با اصنام مجاز باشد قال تعالی رب انهن اضللن کثیرا و مراد آنکه ما میگوئیم اضافه کفر
بحق سبحانه بحکم خلق و فعل کفر است بنده که فرموده است که اگر حمل بر حقیقت اخراج کنند بر اخراج
طغاة بنسبت آنها که اول مومن شدند بعد از ایمان دعوت باشد بکفر و حمل ایشان بر خروج از ایمان

باسباب و اخراج اصنام هم بطریق تسبیب تواند بود و نسبت اینها با اصنام کافران اخراج بمعنی
منعست چنانچه مثلا گویند ذوی مالدخول دارا گویید اخرجتنی من ثیابك و حال آنکه او هرگز داخل
نبوده قال النبی صلی الله علیه و سلم انی ترکت ملة قوم حق سبحانه از یوسف علیه السلام خبر میدهد
که من ترک کردم ملة بت پرستان و حال آنکه هرگز در ملت ایشان نبوده ایجاز اهل شقاوت
را نوری نبوده که ازان بجانب ظلمت نقل کرده باشند پس مراد منع ایشانست از دخول در نور و در بحر الحقایق
میفرماید که این جوابها خالی از تکلفی نیست اگر کافران در نور ایمان کسبی نبوده در نور ایمان فطری
بوده که ایمان میثاق اقراریست کل مولود یولد علی الفطرة و قوله تعالی فطرة الله التی فطر الناس
علیها و گفته اند طاغوت نفس و شیطان کافرانرا از نور دینی که حقیقت ایشانست بظلمات جهنم
میخوانند یا از نور روحانیت و ایمان فطری بظلمات صفات نفسانی بهیمی و سبعی و شیطانی
دعوت میکنند اولئك آن کافران با ایشان با طواغیت اصحاب النار ملازمان آتش
دوزخ اند هم فیها و ایشان در آن آتش خالدون جاوید مانندگانند و چون در آیت
فرمود که خدای ولی مومنانست و متولی امور ایشانست در آیه تالی بیان تولیه میکند و میفرماید
که دوستان را بحجت و برهان بر دشمنان غالب میگردانم چنانچه ابرهیم را علیه السلام بر نمرود
بمناظره ظفر دادم الم تر آیا ندیدی و بچشم بصیرت نگاه نکردی تعجب از محاجه نمرود و جمات
او و خطاب با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در این قصه تسلیه میدهد او را که
اگر کفار با تو مجادله میکنند [illegible] با جمعی اینها که بیشتر از تو بوده اند همین کرده اند آیا
تو نشنیدی و علم تو منتهی نشد الی الذی بسوی کسی که از روی عناد حاج ابرهیم حجت
جست و مخاصمه کرد با ابرهیم فی ربه در دین خدا و یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت
پروردگار او و تعلق ضمیر هم با ابرهیم شاید و هم بمجادل که نمرود بود و این مجادله که کرد ان آتاه الله
الملك بوقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی یا این جرات چرا نمود برای آنکه خدای تعالی
ملک بوی عطا ارزانی داشته بود و همه روی زمین بتصرف او در آورده لا جرم بنظر سلطنت و غرور
کامرانی او را از راه برده و بوسوسه شیطان دست تعدی از آستین طغیان برون آورده مسند
تجبر در پیشگاه عصیان و تکبر نهاده مجاهد که بیچاره جهانداری نمود که تمام بسیط زمین بقبضه
تصرف و تسخیر ایشان در آمد دو تن از مومنان سلیمان و ذو القرنین و دو از کافران بخت نصر و
نمرود و این نمرود از نسل سام بن نوح بود و صاحب تیسیر نسب او برین وجه آورده که نمرود بن کنعان
بن سنجاریب بن نمرود بن کوش بن سام بن نوح علیه السلام و امام ابو جعفر بخاری [illegible] نام او در
نون تصحیح نموده و باتفاق علمای اخبار او اول جبابره [illegible] اول کسی که تاج بر سر نهاد و

صرح در بابل ساخت و سودای محاربه حق سبحانه با آسمان رفتن از سودهای او سر بر زده بود
خداوند کرد او بود و در بعضی تفاسیر آمده که نمرود دعوی حضرت آفریدگار نداشت بلکه منکر بود لیکن
دعوی جباری میکرد بطریق حلول چنانچه بعضی نصاری در حق عیسی علیه السلام آن اعتقاد
دارند و مذهب حلولیان آنست که باری عز و علا با شخاص فرود آید تعالی عما یقول الظالمون
علوا کبیرا و قولی آنست که او هم آفتاب و ستارگان را می پرستید و هم تا تابع ستاره پرستی نمود و هم
خلق را بعبادت خود میفرمود و غیر ازین اقوال دیگر هست و بعضی گویند مراد از ملك منصب
نبوت و مقام امر دعوت و ضمیر آتیه عاید با برهیم یعنی نمرود با ابرهیم مجادله کرد بسبب آنکه خدا
او را مملکت نبوت عطا فرموده بود و این مجادله بعد ازان واقع شد که ابرهیم بتهای نمرودیان
بتان ایشانرا شکسته بود و بتبر همه را [illegible] کرده و او را محبوس ساخته بود نمرود محل فصل
آن شوری اعیان سپرد نمرود در باب او با مدبران امور مشاورت کرد و رای اعیان مملکت بران
قرار گرفت که ابرهیم را علیه السلام بسوزانند قالوا حرقوه پس از حبس بیرون آورده پیش تخت
نمرود حاضر کردند و آن لعین پرسید که بتهای ما را عیب میکنی و از اساس ایمان ایشان را در هم
میشکنی داعیه تو چیست و معبود که او را کیست ابرهیم علیه السلام فرمود که خداوند من آنکست
که عنان اماتت و احیا در قبضه اقتدار او و زمام اعزاز و اذلال بدست اختیار اوست بیت
هر چه آن کردنی تواند بود قدرتش آرد از عدم بوجود روایت آنست که در زمان قحطی
بوده بود که روی شایسته [illegible] آدمی آدمی را بخوردی هر باده [illegible] در متاع حیات غارت کردی
سپهر بریان بام تا شام بقرصی قناعت میکرد و آنرا نیز بدو ابر می پوشید تا از طمع گرسنگان
مصون ماند داغ تنور دل او هم شکسته می آرزد و بپرده غمام مختفی ساخت تا از زخم چشم
توانگران چشم زخم نیابد بیت زخوانش تنگی ایجان ندیدا که آدمی چون ستون خود اد
تنك دل شد جهان از نان تنگی یافت نان عزت از مسك شنگی القصه درین وقت نمرود طریق
احتکار و غله چند که ذخیره داشت بمردم می فروخت و هر که بطلب غله آمدی از وی پرسیدی که من
کیم او را باینی گفت تا معبود ماست او را بجای پایینی آوردی تا غله بدو فروختندی حضرت
ابرهیم را صلوات الرحمن علیه بمقداری غله احتیاج افتاد و بجانب نمرود آمد نمرود
ازو پرسید که من کیم گفت بنده [illegible] خدای [illegible] ابرهیم گفت من خدای جمیع
میکنم و روی عبادت جز برای معبود که ان بجهد بر زمین طاعت نمی نهم نمرود گفت پروردگار تو
کیست ابرهیم جواب او باز داد که خدای من زنده کند و بمیراند و حق سبحانه ازین مناظره خبر
میدهد اذ قال ابرهیم محاجه کرد نمرود وقتی که گفت ابرهیم ربی الذی پروردگار من آنکست

کراندرون قدرت **یحیی** زنده کرداند و از عدم بوجود آرد **و یمیت** و میراند و از سر حد
بقا بوادی فنا برد **قال** گفت آن جبار **انا احیی** من هم زنده کنم **و امیت** و میرانم که دو زندانی
را که روشته اشتداند که فی قتل کرده بود طلبید و آزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری
که طلب نمود بقتل رسانید و گفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد آن ستمکار نادان این بود
که احیا بعفو است و اماتت بقتل و نمیدانست که احیا و اماتت خلق حیوة و موت است در اجساد
آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و برحضار مجلس خود تلبیس میکرد اما چون
ابراهیم علیه السلام در مقام نصیحت بود نه در حضور مجادله و فضیحت رعایت شرایط جدال نمود
و فساد مدعای او ذکر کرد رعایت وضوح بود متعرض نکشت و از اعتراض بر معارضه فاسد او
اعراض فرموده حجتی دیگر آورد و از مثال احیی بمثالی روشن تر انتقال کرد و از صحایف مقالات
الهی نکته فرو خواند که غیر حق از آن بیان عاجز باشد **قال ابرهیم** گفت ابراهیم **فان الله**
پس بدرستی که خدای **یاتی بالشمس** می آرد آفتاب را هر روز **من المشرق** از افقی که محل طلوع
اوست **فات بها** پس تو بیار آن را یک روز **من المغرب** از جانبی که محل غروب اوست
محققان گفته اند نمرود اعتقاد کرده بود از روی بطر و حماقت یا از اعتقاد حلول که هر چه
خدای کند او تواند کرد ابراهیم اساس تصوّر باطل و بنای خیال محال او را در هم شکست و گفت
خداوند من هر بامداد سپر قرمزی آفتاب را از جانب مشرق از افق سیمابی بر می آرد و شعاع
تاج گوهر نگار او را از تیغ کوهسار بعالمیان می نماید تو اگر دعوی قدرت میکنی یک روز آن
جمشید خورشید را در ساحت میدان مغرب بر افراز و زورق زرین مهر را از ساحل محیط
غربی بطرف محیط شرقی روان ساز **بیت** نه شرق از مغرب پیش رانده کشتی تو ام فر
روان کن ز مغرب **فبهت** پس مبهوت کردانیده شد **الذی کفر** آنکه کافر بود
یعنی نمرود در حجت او منقطع گشت و انقطاع حجت او بعجز حضرت خلیل بود و اگر گفتی که
تا من از مشرق می آرم هم بر قوم او پوشیده نماندی و اگر فرضا نمرود دعا کردی که خدای خود را
بگو تا از مغرب برآرد الله جنان واقع شدی امام حسن بصری رحمه الله فرموده که حق سبحانه
تصدیق نموده ابراهیم را قبل از قیام قیامت امر کند بطلوع آفتاب از جانب مغرب تا همه عالمیان معلوم
کردد که قادر بر آن اوست **بیت** عجز را سوی قدرتش ره نیست هیچ دانا ز حکمتش آگه نیست
ای عزیز عدول ابراهیم از حجتی بحجتی از عجز و ضعف نبود بلکه چون دید که او تیره خواص محفل خود
ملزم شد امثله روشن تر از علوم و مشاهده عمل بنی اعتقاد ایشان با احیا و اماتت بنداشتند حجتی
از آن نقل فرمود تا الزام او زیادت کرده و جنانچه پیش خواص رسوا شد فضیحت او بعوام نیز

نمود و در روح الجنان ابو الفتوح گوید چون ابراهیم پیش نمرود شد و مناظره کرد و دید که دو تن را طلبید
و یکی را آزاد کرد که این احیا است بخود نبوت داشت که دیگری را بجاه دهد گفت که این قتل است پیش
از آنکه آن کس مقتول شود از غایت شفقتی که انبیا را بر خلق هست مبادرت کرده و حجتی دیگر پیش آورد
در قسطاس مستقیم فرموده که دعوت انبیا بر سه وجه است و از آن جهت که حجتی را راه حق تر است
رحلت دعوت باید کرد و بعضی را از روی موعظت و برخی را بوجه مجادله چون خلیل علیه السلام
دانست که آن سخن مناسب فهم او نبود کلامی مناسب از آن انتقال فرمود در مجادله آورده و گفتند چون
نمرود قضیه احیا و اماتت را بر شبهه و جمله ملتبس گردانید قوم او اکثر بعلم نجوم دانا بودند و حرکت
خاصه کواکب از مغرب بمشرق ایشان را معلوم بود و حرکت شرقیه علی الدوام محسوس بود ابراهیم
علیه السلام هم از علم ایشان بر ایشان حجت گرفت و گفت پروردگار من آفتاب را بخلاف سیر
سیر میدهد و آن دشوار است که تو بر وی دکار حرکت او را بر وفق سیر خاصه او که از غرب
برآرد چه آن اثر باشد از حرکت قسری که بخلاف جهت سیر او واقع میشود یا انکار ایشان تعظیم
آفتاب میکردند حضرت خلیل بدین دلیل اشارت فرمود با آنکه آنچه معبود شماست مسخر پروردگار
منست و امام در تفسیر کبیر وجهی دیگر آورده و فرموده که این سخن تتمه دلیل اول است چه روی
ابراهیم علیه السلام احتجاج کرد با حیا و اماتت نمرود چون بر قواعد فلسفه با خبر بود گفت که اگر
این احیا و اماتت که کردی بلا واسطه است آن را نمیدانیم و بدان راه نمی بریم و اگر بواسطه میگویی
از حرکات افلاک و نظرات کواکب حاصل میشود نظیر این مذهب که احیا و اماتت است از قبیل بود
انکار نه بر جهت پس خلیل در جواب گفت چنان انگار که حصول موت و حیات بوسایط حرکات
افلاک است آن حرکات را چه میگویی که بتقدیر پروردگار منست و بی آن تغییر آن قدرت
بند خداوند من حرکت میدهد آفتاب را از جهتی بجهتی تو بخلاف آن جهت تحریک ساز
تحریر مبهوت فرو ماند و در فتوحات مذکورست که سبب تحیر او آن بود که میدانست که هر جا
از و شارق شود مشرق خواهد بود پس شروق او از مغرب چگونه تواند بود تامل کرد که این معنی
باعیان حاضران با قصور ادراک ایشان نتوان رسانید و این معجزه ابراهیم بود صلوات
الرحمن علیه که از حجتی روشن عدول کرده بحجتی که پوشیده بود فی نفس الامر بر سامعان طالع
آمد و کافر بدین اعجاز مبهوت شد که با آنکه نقل از اوضح با خفی بود حاضران را اول اخفی و آخر اوضح
نمود **والله** و خدای **لا یهدی** راه ننماید بطریق احتجاج یا بسبیل نجات **القوم الظالمین**
گروه ستمکاران را و گویند هدی بمعنی معونت است حق سبحانه کافران را یاری نکند اما مؤمنان را
نصرت دهد که وکان حقا علینا نصر المؤمنین چنانچه درین صورت ابراهیم را علیه السلام نصرت

آن جبار متمرد خلاص داد و پشه لنگ را بعرصهٔ دماغ او فرستاد تا مدت مدید او را تعذیب
داشته آخر جان در سر آن کرد **بیت** نیم پشه بسر دشمن کافیست • در سر او جان بسر صدها اثر
و اتمام قتل نمرود حواله بتفسیر سورهٔ انبیاست و بعضی از اهل تحقیق بزبان اشارت گویند ابراهیم
روح را با نمرود نفس محاجه افتاد نفس گفت که من احیا میکنم دو صفت از صفات نباتی
حیوانیه که مخصوص است بمن طبیعت اذیکی را اطلاق کرده و دیگری را اعدام تا قوای نفسانیه که نیم
احیا باشد ابراهیم روح اشارت کرد که بنور دل که درین آفتاب افضال از مشرق جمال طالع گشته
و از عکس آن عالم دل را تلألؤ انوار الهیه روشن میسازد که تو میتوانی از مغرب جلال لامع
گردانی نمرود نفس مبهوت گشته سپر معارضه بیفکند و سر حرمان در گریبان خذلان کشید
ع کشتی نکرد ما دیدی پای بحر تش • و چون درین آیت ذکر دعوی احیا و اماتت نمرود بود در آیه
بعد از بیت نقض دعوی آن مردود کرده میفرماید که احیا من چون احیا نمرود نیست بلکه من
احیا عزیرست که بعد از صد سال او را زنده کردم میفرماید قصه وی است **اَوْ كَالَّذِي** این بحر
مترتب بر آیات آیا ندیدی قصهٔ محاجهٔ ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس که او **مَرَّ** بگذشت **عَلٰى**
قَرْيَةٍ بدیهی **وَهِيَ** و آن دیه **خَاوِيَةٌ** افتاده بود **عَلٰى عُرُوشِهَا** بر سقفها خود یعنی
اول سقفهاش افتاده شده بود پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابی است یا علی بمعنی مع است
و خاویه خالیه و عروش ابنیه معنی آنکه آن دیه با تمام ابنیهٔ خود از مردم خالی بوده خشتی از
دیگری جدا آمده شده کردی و بر بعضی بر وجه و باقی از خاک خالها اش از دهای بکشش خراب
خرابه بوده خالها اش از دیدها خیره ستمکاران بی ابر **بیت** و هو اسم منع و دفعتی
ز بیدش سری عمل بی • بسی دیده آنجا بچشم عیان • که بود ست هرگز آبادان **قَالَ** گفت
آن گذرکننده وقتی که آن دیه را ویران و اهالی آن را مرده دید **اَنّٰى** از کجا و چگونه **يُحْيِي**
زنده کند **هٰذِهِ اللّٰهُ** این دیه را یعنی اهل این دیه را خدای **بَعْدَ مَوْتِهَا** بعد از مرگ
ایشان یا چگونه آبادان سازد این قریه را بعد از خرابی ایشان صاحب کشاف گوید ظاهر
کلام آنکه گفتن بمجرد و نشر کافر بوده اند و بحر حکی آنکه با نمرود در یک سلک انتظام یافته و دیگری
کلمه انی که برای استبعاد آورده و اغلب مفسران برآنند که این مرد در کتب مسلمان بوده و در بعث
و حشر شبهه نداشت لکن بمجرد ایجاد گذشت که او را از دنیا رحلت کند از نسل هرون
و این عزیر گفت و اشهر آنست که آن عزیر بن شرخیا بوده و در نبوت او اختلافست جماعه بر آنند
بعضی ذو القرنین و خضر و ذو الکفل گفته اند و حکایت مرور وی بر این قریه بقول اکثر که
ارمیا بوده چنانست که خدای تعالی ارمیا را مقابل بنی اسرائیل کرد او را ناشیه بر آموخ کرد

و بسیار دانا او را راه راست دعوت فرموده اما از تکاب ملاهی و مناهی باز ندارد و ملت
و قوم او طریق تمرد پیش گرفته عناد ورزیدند و استحلال محرمات پیشه ساخته امر و نهی الهی را
بنهادند حق تعالی وحی فرستاد بارمیا که من داران فتنه بدین قوم بیارم که سفیه و حلیم در آن
متحیر شوند و که کشتی نجات ابیارم گرفتن و شر بدید برقید و عقوبت نافذ بر بختنصر بابلی
بر ایشان گماشت تا بیت المقدس را خراب کرده هفتاد هزار از کودکان بنی اسرائیل اسیر گرفت و از جمله
آنچه بقید بندگی گرفتار شدند حساب نداشت از جمله هفت هزار از اولاد داود علیه السلام
بوده و عیار داریم قصه شرح و تجار در سورهٔ بنی اسرائیل نمودیم غایت بتحلیل متوقع است القصه ارمیا
در وقت ورود جنود بختنصر بمصر رفت و بعد از آن بمدتی متوجه بیت المقدس شد بعد از کوچ
حوادث شرح بدیهی رسید که سابق آبادان گفتندی و در اصل تا بود آباد بود و اکنون دان کم الوف
خوف و با انحیرون رفته بودند چنانچه گذشت یا قریهٔ عب بر دو فرسخی بیت المقدس و بر هم
چون بدان دیه رسید موضعی پر زیران دید اما درختان او میوه دار بوده فقد بعا انجیر چید
باغ انگور را بگردید و در سایهٔ دیواری قرار گرفت انجیری چند تناول فرمود و باقی در سله نهاد و انگور
بفشرده مقداری بیاشامید و بقیه در حکی بریخت و در انکوش خود را فرو بست و تکیه بر دیوار
کرده نظر عبرت در آن دیه میکرد و میگفت آیا چگونه آن دیه آبادان کردد و اهل این قریه
زنده شوند و کلمه انی برای استبعاد است لکن اعتراف بعجز از معرفت طریق احیاست نه
قدرت محیی بیچون است که حضرت احیا در معاینه بیند چنانچه ابراهیم علیه السلام از حق سبحانه بمعاینه
درخواست که رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتٰى و بقول اکثر که عزیر بود قصه او چنانست که از جمله علما
بنی اسرائیل که بختنصر اسیر گرفته ببابل برد یکی دانیال بود و دیگری حنانیا و یکی عزیر و این عزیر تورات را
بود و خدمت اخبار کرد و گویند در آن وقت که خدا شد بوده و پیری هفتاد ساله دانسته
ببابل رسید خدای تعالی عزیر را از قید کفار خلاصی داد و عزیر دانسته حب وطن مشام دل
رسید و عزیمت بیت المقدس تصمیم نمود **بیت** غم و ملالت غربت چه گونه تا بمشام جود
نعیم شهریار خود باشم • بود در آن کوچه سوار شد و می آمد تا بدیه هارا نرو گویند دیر هرقل از بر
کار دجله است میان واسط و مداین و بهمان طریق که مذکور شد مبنی بجوید و شیره بیاشامید
و تکیه بر دیوار زده در آن دیه می نگریست و تعجب میکرد و میگفت حال آبادانی این قریه بعد
شدن اهالی آن چگونه خواهد بود خدای تعالی خواست که هم در نفس او بیانیه بوی نماید
فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ پس بمیرانید او را خدای تعالی **مِائَةَ عَامٍ** صد سال او را از طعام و شراب و حیات
او را دین مدت ای دیها مردمان در پرده حمایت خود محفوظ ساخت **ثُمَّ بَعَثَهُ** پس انگیخت او را

بهمان شکل و صورت که بود و با همان عقل و فهم که داشت آورده اند که چون از نزول او هفتاد
سال برآمد بختنصر هلاک شد ملک تعالی ملکی را یکی از ملوک فارس فرستاد که او را نوشک
گفتندی و حکم کرد که تو با قوم خود بارض مقدسه رو و بیت المقدس و ایلیا را از آنچه بیشتر بود
معمورتر ساز آن ملک با هزار قهرمان که هر یک را سیصد هزار مرد در تحت تصرف بود بدینجا آمد
آن ولایت را معمور کردانید و اجزا قوت کرد. با اقامت من روضات را در نشو و نما بکذارد تا کرد که
ترمیم آبادان آن دیه که ذکر او انجمه در روایت بود آبادان تر شد پس حق سبحانه بعد از معموری عزیر
را زنده کردانید و گفته اند چاشتگاه بود که او را بمیرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب
غایب نشده بود در آن حال فرشته یا جبرئیل **قال** گفت مر او را و گویند از آسمان ندا آمد که
کم لبثت اینجا چند وقت که درنگ کردی. سؤال بطریق استعلام نیست بلکه بر سبیل اعلام است
قال گفت عزیر **لبثت یوما** درنگ کرده ام اینجا روزی و چون بنگریست هنوز آفتاب
غروب نکرده بود گفت **او بعض یوم** یا پاره از روزی **قال** گفت جبرئیل یا منادی **بل** نه چنان
که تو گمان بردی **لبثت** درنگ کردی اینجا **مائة عام** صد سال العدد بحساب المرة بودی
در ینابیع از امام قشیری رحمه الله نقل میکند که جبرئیل در آن وقت او را گفت خدای ترا سلام میرساند
و میگوید یکی که فرق کند میان صد سال و بعضی از روز او را با قدرت من چه کار است که میکوید
از یحیی بن عزیر در دریکر بیت و ضلع آن موضع را بر نحو دیکر یافت و بیان نمود او در منه جنان
دید **بیت** درختش نطو بی ز لاویز تر — کاهش ز سوسن زبان تیز تر — ز روزه دوانها جو
ورزه در وبادها سوینی — بهر کوشه دلکشا منزلی — بهر جانبا نزد مان محفلی — عزیز بخشم تعجب
بنگریست که دیگران با او گفتند **فانظر** پس نگاه کن **الی طعامک** بسوی طعام خود یعنی
انجیر که در سله نهاده بودی **وشرابک** و بنگر بشراب خود یعنی آب انگور که در خیک ریخته
بودی هیچ تغییر نکرده آن عصیر و گویند مراد طعام و شراب بود اما اکتفا باحد المذکورین نمود یعنی
که در رشته ها را اصلی میدانند از آن تغییر نکرده و آن تغییر سته بر ور سنین پس معنی آن
باشد که بگذشتن سالها بر و متغیر نشده و آنان که ها را اصل میکویند آن را نفی میکیرند که هم
بمعنی تغیر است و در اصل تسنن بوده که یکی از نونات را یا کرده اند چنانچه در تظنن و تظنی
هست و تمطط و تمطی نیز از این قبیل است و بر هر تقدیر خلاصه سخن این باشد که انجیر و عصیر او در مدت
آنکه بود هیچ آفتی بدان نرسیده و باد تغییر و تبدیل و عفونت بدان نو بنویت بار دیکر باز رسید که
وانظر و بنگر **الی حمارک** بسوی دراز گوش خود که چگونه مرده است عزیر بدو بنگریست استخوانها
سفید دید افتاده مفاصل از یکدیگر منقطع گشته پوست و گوشت خاک شده اجزا و ذرات

اعضای او صفت تفریق و سمت تمزیق یافته **بیت** شهر بند قالب مجموع ازهم ریخته
استخوانها مانده و آن هم بحال آمیخته. ای عزیز درین صورت رد مذهب طبیعیات است چه اگر
این امر مفوض بطبیعت بودی بایستی که انجیر و انکور بمرور زمان متعفن شدندی و قالب
و نهاد حیوان برقرار بماندی چرا که حیوان با کثافت جسم چنان تغییری یافت و میوه با لطافت
جرم از تبدیل ایمن ماند معلوم شد که مغیر اجسام و مبدل اجرام و مقدر آجال و محول احوال
دیگریست بس خطاب آمد که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو و در طعام تو بینی
ولنجعلک و دیگر تا کردانیم ترا **آیة** نشانه و عبرتی **للناس** ابنای مردمان را **وانظر**
و نگاه کن **الی العظام** بسوی استخوانها چهار خود تا ببینی که بقدرت و علت **کیف ننشزها**
چگونه آنها را حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی مرکب میسازیم و اگر بحرف را خوانند یعنی
آنست که ایشان را نشر میکنیم و زنده میسازیم و مقولا تولید ... نشوات که عظام را با هم ترکیب میدهیم
ثم نکسوها پس می پوشیم مر آنها را **لحما** لباسی از گوشت آورده اند که عزیر در استخوانها
بنگریست که ناگاه منادی شنید که ایتها العظام البالیة اجتمعی ای استخوانهای ریزیده و فرسوده
با هم آییند ای گوشت و پوست و اجزا متفرق جمع شوید که از جانهای این حیوان اشما قرار خواهیم
ساخت فی الحال استخوانها جنبیدن آغاز کرد نداق استخوان قدمها درست شد و عظام ساق
بدو پیوست ساق با ران اتصال یافت استخوان ران بعجز متصل گشت و ستها با شانه مرکب شد
مهره های پشت بیکدیگر چسپید و عظام اضلاع بدان ملتصق شد فقرات گردن بهم آویخته
بر آمد و عظام جمجمه بهم ملتئم گشت و اسنان در استخوانهای فکین استواری پدید آمد و چنین
دندانها را استحکامی پدید آمد عمود پس از آن مرکب بحبایل اعصاب و عروق مرتبط و منضبط گردید
خون در مجاری [illegible] حیوان گرفت برابر گوشت بر بدن او پیدا شد بعد پوست بر بالا
آن پوشید و رسته شعرات در ساحت میدان جلد صفت برکشیدند و بعد ما که قالب
سمت اتمام گرفت فرشته بحکم الهی بیامد و روح در بینی وی دمید جان بجسد آن حیوان در آمد
فی الحال از جای برخاست و بر خود بنازید و نعرات نعری و شهیقی بر داشته بعلف خوردن
مشغول شد عزیر اینجا که حشر اجساد بعینها مشاهده کرد حضرت مبدع را بحمد و شکر بجای
آورد و در نقش الاسرار این واقعه دلیلی روشن است بر حشر کردن اجسام و در مثنوی معنوی
میفرماید **بیت** هین عزیزا در نگر اندر خرت — که بپوسیدست و ریزیده برت
پیش تو گرد آوریم اجزاش را — آن سر و دم وان دو گوش و پاش را — دست نی و جزو بر هم مینهد
پاره ها را اجتماعی میدهد — در نگر در صنعت پاره زنی — که همی دوزد کهن بی سوزنی

چشم بگشاد خر را بدید پس . تا نماند شبهات در یوم دین . و بعضی بر آنند که مراد از عظام
عظام بدن عزیر بود چه حق سبحانه اول چشم او را زنده کردانید و روشنی داد تا خلق سایر بدن
خود را بیند و دلیلی با آورده که احسن آنست که گویند دل و دیده او را زنده ساخت تا به دیده
بشناسد پس عزیر بدر خود مینگریست و التیام اجزای خود را میدید و در ذکر خود را زنده یافت
همچنان که بسته بود و این عظیم آیتیست که حیوانی صد سال بی آب و علف زنده ماند و بعضی
اول الحیات جهت خطاب و جواب معنا فی این رعایتست و کلمه ثم بعثه دلیل آنکه احیا و بعث
با هم بوده و بر هر تقدیری فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن شد برو آثار قدرت
الهی در احیا موتی از روی معاینه قَالَ گفت أَعْلَمُ من میدانم حالا بعیان چنانچه
بودم باستدلال و اگر بطریق اولی خواست خطاب باشد او را تقریر یا خطاب از حضرت رب
الارباب است و معنی آنکه بدان و بر دانش خود ثابت باش أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بهمه چیز از احیا و اماته قَدِيرٌ توانا است و هیچ چیز او را عاجز نکرداند بیت حاشا که عاجز
عجز هر که بود من قدرتش نشنید . آورده‌اند بیان روایتکه صورت این سیاق واقع شد نقل است
که بعد از مشاهده این حال روی به بیابان نهاد و خدای تعالی او را عمر داد و جمعی بر آنند که
خضر علیه السلام اوست و بروایتی دیگر که اسناد این حال بعزیر کنند تتمه قصه او آنست که بر
مرکب خود سوار شد و به بیت المقدس آمد و متوجه محله خود شد نه مردم او را شناختند نه
او مردم را میدانست همچنان غریب وار می آمد تا بموضعی که مظنه او آن بود که منزل وی باشد
برنی دید نابینا و بر جای مانده و آن خود کنیزک عزیر بود صد و بیست سال از عمر او گذشته
و در زمان غیبت عزیر بیست ساله بوده و عزیر را بسیار دیده و دانسته شب و روز (?)
بودی و بر در خانه او ملازمت نمودی عزیر گفت یا امة الله هذا منزل عزیر این جای عزیرست
کنیزک گفت آری و بگریست عزیر سبب گریه پرسید گفت ای سایل نام کسی گفتی که صد سالست تا
غایب شده و درین مدت کسی از وی نشان نداده و نام او از دلها بیفتاده است و یاد او بر دلها
فراموش گشته جز من بیچاره که کنیزک او بوده‌ام و در مدت فراق او از محنت غم سوده ماه و سال
یاد او زده ام و شب و روز با خیال جمال او گفت و شنید کرده بیت یاد روی تو کز یاد تو هم
نام خالی . نشود بر عنت گرچه فراموش کار بیفتادم . عزیر گفت ایشری مژده باد ترا که من عزیرم
حق تعالی صد سال مرا میرانیده بود و این زمان بفیض کرم زنده کردانید کنیزک گفت سبحان الله
چگونه کسی این سخن باور کند که یکی بعد از صد سال باز بمیان قوم خود آید اگر تو راست میگویی که
عزیری عزیر مردی مستجاب الدعوه بود حق سبحانه بیماران را بدعای او شربت صحت می نوشانید و علیل

بلا را بیمن نفس او لباس عافیت می پوشانید دعا کن تا حق تعالی بصر من بمن باز دهد تا ترا ببینم
و بشناسم عزیر دعا کرد و دست بر چشم وی مالید و از اثر دعا بحدیقه حدقه شکفته گشت
و بقبه عینیه منفتح شد شعاع با مرد جهان تاریک بر وی روشن کردانید کنیزک در وی بگاه
و جمال با کمال عزیر مشاهده کرد گفت أَشْهَدُ أَنَّكَ عُزَيْرٌ گواهی میدهم که تو عزیری پس عزیر دست او گرفت
و گفت برخیز فی الحال بپایهای او درنگ و آفت برخاست و چون بلبل که بر مشاهده عذار گل بنما
دلاویز کشد بخوش شدن آغاز کرد بیت تو قیام بر من بی خیال در نظرم که من طالع
خود همی کردین کمان نبرم . پس آن کنیزک روی بمحلات نهاده نعره می زد که ای بنی اسرائیل مژده باد که
عزیر با خلعت نبوت و منصب جلالت رسید بیت خورشید ضالادی (?) بجهر بردید
تا دیگر شب رفت و جراغ سحر آمد . مردمان گفتند ای دل تراچه شد که از خرد دور ماند بود
پس بردی جهل و غباوت مستور اخی نام عزیر صد سالست که از روی دفتر ذکر سترده آمد و او را
درین مدت از لشکر اموات غیر احیا شمرده کوینده عزیر را پسری بود صد و هجده ساله و پسران
او پیران بوده‌اند و چون خبر شنید باستقبال آن زن رفت و گفت تو کیستی و چه می کویی
جواب داد که من فلانه ام کنیزک شما عزیر دعا کرد بینا و روا شدم و او صد ساله مرده بود و الحال
زنده شده پس عزیر مردمان روی بوی آوردند پس پیش آمد و پدر را نشناخت چه عزیر را
موی سر و محاسن سیاه بود و پسران پیر بودند پس بعضی بالا کرد و گفت پدر مرا
علامتی سیاه بود بشکل هلالی میان دو کتف عزیر جامه از تن دور کرد و بعد از شهود علامت
او را بشناختند و از شادی اشک باریدن گرفت و دو هما از غایة مسرت طیبه آغاز نهاد
زبان زمان بدین مژده مترنم و لسان حال بدین مقال متکلم گشت بیت
مژده ای بخت که مقصود دربار آمد . مردم چشم جهانی بنظر باز آمد . لله الحمد که از وصل مسیحا نفسی
بر تن خسته دلان جان دگر باز آمد . عزیز برسید که توریة را چه کردید گفتند بخت نصر بسوخت
و ما امروز مانده ایم که در کتاب ما نیست عزیر بر فقد توریة بگریست و ملک تعالی ملکی با آنای آب
بوی فرستاد و فی الحال که آن آب بخورد تمام حروف و کلمات توریة بر لوح سینه
وی منقش گشت و از ظهر القلب خواندن توریة آغاز کرد جمعی منکران درآن که متلو او توریة
باشد یا متردد شدند و یکی از بزرگان قوم گفت پدر من از زمان جد من گفت که بوقت تارات
بختنصر توریة را بفلان موضع دفن کرده ام جمعی باتفاق رفتند و بیرون آوردند و بمجلس حاضر
و با نسخه عزیر بخواند مقابله نمودند بمقدار یک حرف تفاوت نیافتند و این معجزه عزیر بود
چه در خبریست که از زمان نزول توریة هیچکس آن را غیر عزیر از ظهر القلب نخوانده و در بعضی

چنانست که هرون رشید علیه السلام این معنی دست داده بود پس گروهی از نجا مرتبک گشتند
خدای تعالی توبه ایشان را بکرم شد و از دم دم بخت دوند لکن بهمه منکر گشتند پس فرمود تا
جرات نمود عزیر بن الله گفتند و تمام این قصه حواله بسوره توبه است بعضی محققان گویند
که کسی نفس متکلمه را بنا بر عزیر بداند تا مل در احوال اعضا و عدم بقای آن بی آنکه او متخلل
بود مانند هیچ مرو سر قریه خاویه و استبعاد نشر اعاده اجزاء متحلله با چون استیجاب او تحیی
و انغماس نفس اماره در مقتضات غضب و شهوت چون اماته مائة عام و رقبة نفس او وقع
غفلت نموده بعث و تصور معنی لبثنا ساعة چون نوم اماته یوم او بعض یوم و روحانات
معارف و ملکات ندید بلکه خود را عدم تسنه طعام و شراب و بدن شبیه حمار و اخلاق و غذا
بدل ما یتحلل مثل نشر عظام و کسا لحم شمرا زحکمت بی برد و اعتراف نمایدیما ان الله علی کل شیء قدیر
این معنی هیچ معتدلکا نیست ور کتب خاص قرآن منافع این آیه بسیار ذکر کرده اند از جمله
آنکه در ساعت هجم از روز یکشنبه بر ورقا هو نویسند و در حرقه یا کرده بچیند و بر اسثار بر گیرند
یا حمام یا انسیا یا دکان که معطله باشد دفن کنند ابنده در منا در باشی معمور و حمام آباد ان و بنیا
دایره دکان با رونق گردد و کرباب آن که زعفران و در حل کرده باشد بسه نوبه بنوشد
و مایه آن صافی نشسته ان آبدار صولا بشجار قلیل الحمل بریزد و بر فروع و شعب آن باشد
یا بر بنیاد ریزد از آفات سالم ماند و کثرت قوت او بر ای آن لا اشتا و بر قلب و او زیاد قوت
حافظه مجربست والله اعلم و چون این آیه دلالت بر وجوه حشر میکرده متعاقبا آیتی دیگر آورد
که آن نیز بر صحت بعث دلیل باشد و آن قصه ابرهیمست و طلب احیا موتی کما قال عز و علا وَإِذْ
قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت ابرهیم رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای که بقدرة کامله
كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده میکردانی مردگان را خلیل ادب سوال نگاه داشته اول ثنا گفت
پس دعا کرد لاجرم با مدارک وقت بزنور استجابت بر صحیفه دعوتش کشیدند و سوال عزیر که از تعجب
حالی بود و در بینما احا لکلمة انی یحیی بکلم بود بعد از صد سال تعریف جواب یافت تا محقق
گردد که رعایت آداب موصلست برتبه اقتراب بیت هر که بصورة ادبش بشتن معنی او
مه در چشتن جمهور محققان اتفاقست که این سوال نه برای شهود کیفیت احیاء موتی بود نه آنکه
ابرهیم را صلوات الله علیه در اصل احیا شبهه بوده باشد و سوال وصف بعد از اثبات
اصل دلیل ثبات او کار نیست قَالَ گفت خدای مر ورا که ای ابرهیم أَوَلَمْ تُؤْمِن آیا تو
ایمان نیاورده بدین که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی تقریر و اعانت یعنی نه تو
بودی که ایمان آوردی باحیا و اماته من و با عزم رکفتی ربی الذی یحیی و یمیت قَالَ گفت ابرهیم

بَلَىٰ آری بار خدایا ایمان آورده ام و بکمال قدرة تو گرویده وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ و لیکن این
سوال کردم تا یارامد و ساکن شود قَلْبِي دل من بمعاینه چگونگی آن حق سبحانه دانا بود برسوخ
ابرهیم و کمال حال او در ایمان اما شاید در خاطر جمعی که این دعا از ابرهیم شنیدند خلجانی بوده
باشد که مکر او را شبهه هست حق تعالی بسؤال اولم تؤمن با ابرهیم عتاب کرد تا او در جواب
این عرض لیطمئن قلبی جبر دهند و سامعان دانند که مراد خلیل از دیاد یقینست نه شک در
قدرة رب العالمین ای عزیز در سبب این سوال علما را اختلافست بعضی گفته اند حضرت
ابرهیم را علیه السلام علم باحیا از روی استدلال حاصل شده بود خواست که بر کت مشاهده
علم او بعین رسد و چون غبار شبهه که متطرق استدلال بالیات بر اساس دامن ضرورت
نمی گرد و در خواست که او را علم ضروری که مطلقا از خلجان شکوک و شبهات معرا است
آید در احقاق آورده که قوت وهمیه مقصرست از قبول انچه آن را محسوس نبیند و قوت
عقلیت را قابلیت قبول آن هست و بدین سبب میان عقل و وهم تخالف متین افتد و طبع
از آن مشوش شده کار دل با ضطراب میکشد پس ابرهیم علیه السلام از حق تعالی در خواست
که قوت حسانیه مراد آه احیا با قوت قابله مضاف کرداند تا مشوشات طبع زایل گشته دل
ساکن و مطمئن شود و هم در آن تفسیر زاهدی آورده که حضرت خلیل بنفس احیا مطمئن القلب
بود اما در کیفیت آن تامل میفرمود چه صورت احیا باطوح مفکره بچند نوع تصویر میکرد
یکی را بیان سوال کرد در حینی مشاهده میرود دیگر بیان نوع که در دار اصطفی میته با یام ربیع
وقوع می یابد و اشارة آنکه بنیز سوال لفظه احیا با ضافه کیفیت احیاست و انکه در بدعا لفظ
کیف آورده و آرنی احیا الموتی نکفته موید این غرض انکه خواست تا چنانچه بذات احیا
مطمئن القلبست بچگونگی آن نیز دل او مطمئن شود و تردیلی چنین قولست آنکه در فتوحات
آورده که وجوه احیا متنوعست چنانچه وجود خلق نیز هست چه بعضی از مخلوقات را بکلمه
کن موجود ساخته و برخی را بید و گروهی را بیدین ایجاد کرده چنانکه ابتدا بوجود آورده
و طایفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود کرده و چون ابرهیم تنوع وجود خلق را دیده بود و دانسته
که احیاء خلق بعد از موت وجودی دیگر است و آن نیز متنوع می تواند بود پس در خواست که احیا
بکدام نوعست تا چون مر از علم بیان حاصل آید دل من ازان شر بر و بحصول این وجه از فرح
زیاده گردد ع و القلب بالحقیقة یسلو و یطمئن صاحب تلخیص گوید انچه اشعار
از طریق خبر بپادشاه مملکت وجود که دلست میرسانند چنان نیست که سفیر باصره از راه نظر
عرض میکند چه خبر را احتمال صدق و کذب هست و انچه تطرق هیند درو غلط راه نیست سمع

دریابد هم حق توانند بود و هم باطل و آنچه نظر او ادراک کند جز حق نیست چنانچه در مثنوی معنوی
بیت: کرد مردی از سخن دانی سؤال • حق و باطل چیست ای نیکو خصال • گوش را بگرفت و
گفت این باطلست • چشم حق است و یقینش حاصل است • چند گوئی گر که گوش در حجت بود • انچه باطل
بود و آن در حق شود • گوش دلالت و چشم اهل وصال • چشم صاحب حال و گوش از اهل قال
هر جوابی که آن از گوش آمد بدل • چشم گفتا من شنو آن را بهل • پس خلیل خواست که آنچه بگوش
شنیده بچشم ببیند و گویند این سؤال از برای حظ عین بود نه جهت دفع ریب و در بعضی
بیانات است که انسان چیزی را بیقین میداند و دوست میدارد که ببیند چنانچه مؤمنان را
داعیه رؤیت لقای خدا و تماشای بهشت هست با وجود ایمان بدان و یقین کامل دارند بلکه
هرچند شوق بیشتر بود یقین کاملتر بود و بعضی فرموده که رتبه ایمان دیگرست و مقام ایقان
دیگر و درجه ایقان از ایمان ارفع است و آن موعود در حق ابرهیم علیه السلام شرف ایقان
بود چنانچه فرموده و لیکون من الموقنین و ابرهیم احیا موتی را بایمان قبول کرده بود خواست که آنرا
بطور ایقان بر تحقیق کرد اند و قال محمد ابن یحیی رحمه الله آنست که چون میان خلیل و نمرود دلیل مناظره
و آن مردود نمود و در محکمه جابری دعوی و یحیی انا احیی و امیت آغاز کرد و چنانچه مذکور شد
در صورت عفو بحلق نمود حمقی را ایمان بوادی غفلت آنرا قبول کرده پنداشت که حقیقة احیا جز
نیست پس ابرهیم علیه السلام از حق سبحانه درخواست که کیفیت احیا بمن نمای تا این بی خرد کم
عقل را احیا امتیاز نکرده اند و تمییز و تلبیس نمرود و فریفته شده را آنکه نزع کردن است
که معبود میکنند انکار از نمرود واقع می شود و درین صورت الطمینان راجع بقلب قوم باشد
و انا الله شک از ایشان و مصالحی مقتدا باید یعنی لیطمئن قلب قومی و در غرایب الاقوال آمده
که خلیل را دوستی بود قلب نام و در حالت بعث و حشر تردد پیدا شد ابرهیم گفت خدایا
مرده زنده کردن بمن نمای تا دوست من بیان آمد و از حضیض گمان باوج یقین خرامد و در تبیان
آورده که بعد از آنکه نمرود دعاوی را ذکر کرد و گفت انا احیی ابرهیم علیه السلام معارضه نمودی
شد و گفت این احیا نیست که تو کردی احیا آنست در جسمی که روح نیست چنانچه پروردگار من میکند
نمرود گفت هل عاینت ذلک تو این صورت بچشم خود دیدی ابرهیم نتوانست که گوید آری بدلیلی
دیگر انتقال کرده کار او را مبهوت ساخت و بعد از آن از حق تعالی درخواست که بکم مرده زنده
کن تا دل من مطمئن گردد و در وقت احتجاج از مشاهده خبر توانم داد در تفسیر کبیر فرموده که
حضرت خلیل علیه السلام احیا نمرود را مسلم نداشت آن مرد و گفت بگوی خدای خود را تا زنده
بان وجه که میگوئی زنده کند و اگر نه فرمایم تا ترا بقتل رسانند و در آن باب تاکید بی حساب کرد

پس ابرهیم علیه السلام گفت رب ارنی احیا بمن نمای تا دل من مطمئن شود و نجات از قتل نمرود
و هم امام در این تفسیر میگوید مراد او در خاطر چنین میگذرد که چنانچه از هر پیغمبری در انکه
آن پیغمبر در دعوی رسالت بر ایشان تمام کرده معجزه میکند که از نوع مشاهده نمایند هم
بیند در وقت نزول ملکی بود و وصول خبری بدو مشتاق تماشا شد به معجزه که بر دست او ظهور
کند تا معلوم گردد که آن آینده از نزدیک حق تعالی بدو فرشته ایست نه دیو ابلیس و در نسخه
حضرت خلیل در وقت نزول ملک بمطلبا این معجز کرده باشد و گفته رب ارنی تا دل اطمینان
یابد که از ملک است نه شیطان رجیم و هم ایشان فرموده اند که شاید ابرهیم علیه السلام در
صحف خود مطالعه فرموده باشد که حق سبحانه بدعای عیسی علیه السلام که از اولاد اوست مرده
زنده خواهد کرد او نیز اشتیاق کرده باشد که بدعای من مرده زنده کن تا دل مطمئن شود که
من در حضرت کبریا کمتر از فرزندم عیسی نیست و هم بعض ایشان گفته اند که متصوفه گویند مراد از موتی
کار انوار مکاشفات و تجلیات محجوب باشد و احیا عبارتست از حصول تجلی انوار الوهیت
و چون جمعی غافلان در زمان خلیل بسبب محجوبیت دل از مایع دعوت او بی بهره بود خلیل
خواست که دلهای ایشان بنور تجلی و مکاشفه زنده کرد گفت رب ارنی احیا دلها مرده این
مستوران بمن نمای تا دل من بحصول این تجلی آرام گیرد و دایم که ایشان از اینه بعد بصدد مشغله
رسانیدی و گویند چون خدای تعالی ابرهیم را بذبح اسمعیل علیه السلام فرمود و خلیل فرمان
خلیل را امتثال نموده بمقدمات آن اقدام کرد بعد از آنکه تسکین فدا و خلاصی اسمعیل دروقت
یافت نمود عرض رسانید که الهی مرا فرمودی که زنده را بی جان سازم بدان اشتغال نمودم
من نیز درخواست میکنم که مرده را جان دهی تا مشاهده نمایم و چون این سؤال از نهایت محبت
و اعتماد کرد که الخلت بین الطیبان قلب عابد بود با آنکه دانم که از خواص دوستانم و ملتمس مرا قبول
ایجاب افزایی می باید که موجب دلیلی بر دوستی باشد قبول التماس دوست و روا کردن حاجات و رغبة
مراد آن دوست و جهی دیگر آنست که چون همه خلایق روز قیامت حقیقت حشر و بعث روشن خواهد
شد خلیل دعا کرد که امروز زنده کنی تا نشان احیا موتی بمن نمای تا دلم اطمینان پیدا آید که
اختصاص یافته قبل از قیام قیامت تمیز این شرف کرامت در تبلیغ آورده که ابرهیم علیه السلام
متأمل بود در آنکه آیا در زنده شدن خلایق ایشان از شقی برسند چنانچه در وقت زنده شدن
و غالب ظن آن بود که در وقت آمدن جان بیدن قیاس بیرون رفتن روح از جسد فی
المی و تعبی نیست پس فرمود رب ارنی تا معاینه ببینم و دل من مطمئن شود که وقت دخول
روح ببدن هیچ نوع محنتی نخواهد بود و این سخن خالی از غرابتی نیست از ابن مبارک رحمه الله

منقولست که ابرهیم علیه السلام خواست که امت خود را از شرف و منزلت خود با خبر سازد تا
کمال حال او را شناخته بوی ایمان آرند و ظهور این معجزه از حق سبحانه استدعا نمود تا انجماعت را
معلوم کرده که قرب خلیل بدرگاه جلیل بچه مثابه است و از اجابت دعای او آگاه شده بقبول
دعوت مسارعت نمایند و دل او نیز با ایمان قوم آرام گیرد و در معالم آورده که چون خدای تعالی
ابرهیم را خلیل گرفت و آوازه خلت او بمجاوران حظایر قدس و معتکفان صوامع انس رسید
از جمله ملائکه کرام و مقربان منازل کرام عزرائیل علیه السلام از حضرت عزت دستوری
خواست که آن بشارت بابرهیم رساند بعد از تشریف اجازه بخانه ابرهیم فرود آمد و ابرهیم مردی
غیور بود چون از خانه بیرون رفتی درها را محکم ببستی و با قفال و مغالیق در را استحکام آن
کوشیدی قضا را در ان وقت در خانه نبود چون باز آمد و یکی را در سرای خود نشسته دید از
غضبش برافروخته خواست که او را بگیرد و بپرسد . فرا پیش آمد گفت ترا که دستوری
داد که بسرای من در آیی ملک الموت فرمود که من باذن خداوند این خانه درینجا در آمدم و قاید
او بود این گستاخی کردم ابرهیم دانست که آن فرشته است بعد از خواهی در آمد و گفت
راست گفتی نام هر چه مراد است از آن خداوند ماست بیت من که ام تا بخود هست و را
العبد و ما له لمولاه . تو چه نامی و از فرشتگان کدامی ملک الموت گفت بیت
بشارت باد کامد دولتی بیرون ز اندازه . نسیمی می‌وزد کز وی دماغ جان شود تازه . منکه من
عزرائیلم و از حضرت کبریا بشارت آورده ام که تا خلعت خلت پوشانید و صدای و اتخذ الله
ابرهیم خلیلا باسماع اهل آسمان و زمین رسانید ابرهیم مراسم حمد بتقدیم رسانید از عزرائیل
سؤال کرد که علامت و دلالت بر خلت کند چیست جواب داد که علامت این مدعا آنست که دعای تو مستجاب
کرداند و بعد خواست فرمود زنده کرداند ابرهیم از غایت شوق و شعف که تحقیق مهم خلت دارد
فریاد بر کشید که رب ارنی تا دل من مطمئن شود و دانم که خلت وجود گرفته و مؤید این روایت
انچه امام جمال الدین شاهی رحمه الله در عرایس از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده
که خداوند تعالی بابرهیم علیه السلام وحی کرد که در صدف صلب تو گوهریست که عقد نبوت
آخر الزمان به تو ظهور او انتظام خواهد یافت یعنی که آن فرزند تو که نامش محمدست صلی الله
علیه وسلم شعشعه خلت من بر ساحت نبوت تو خواهد تافت خلیل گفت بار خدایا کوکب
دولت از سپهر سعادت در چه زمان طلوع خواهد کرد و تا شب صبح خلت انوار فروغ آن
من بکدام وقت ظهور خواهد نمود علامت اتخاذ خلت نشانه و وقوع آن دولت چیست فرمان
آمد که هر گاه مرده را زنده کنم تو بدو سؤال کنم گرفته ام چون مدت انتظار دراز کشید

خلیل طاقت نیاورده زبان نیاز بگشود که ارنی کیف تحیی الموتی تا دل مشتاقان من آرام یابد که حق
مرا خلیل گرفتی و گویند اغلب آیات ابرهیم علیه السلام عقلی بود و انبیا دایم آیات حسی باشد
چون عصا و ید بیضا و هم آیات عقلی پس ابرهیم خواست که او نیز جامع آیات عقلی و حسی باشد
در خواست که ارنی کیف تحیی الموتی عبد الله عباس فرموده که سبب سؤال ابرهیم علیه السلام
آن بود که روزی بر ساحل بحیره طبریه عبور میکرد جیفه دید بر کنار بحر افتاده بوقت مد که
امواج امواج دریا بالا نهادی ماهیان و جانوران دریا بیامدندی و وظیفه روزی خود
از ان بخوردندی و هنگام جزر بحر که آب بمرکز اصلی خود باز گشتی سباع متوجه شده قدری از ان
بکار بردندی و بعد از ان مرغان شکاری حصه طعمه خویش از ان برداشتندی ابرهیم ایستاده
نظر تعجب در ان میکرد و با خود میگفت یقین دانم که حق سبحانه قادرست بر زنده کردانیدن
این مرده جیفه قدرت بی زوال او قوت بر کمال او بشایبه عجز و ضعف نیامیخته بیت چون قدرتش
علم کن مکان برافرازد . ز نیستی سوی هستی کشد جهانی را . فاما چگونگی آنکه لحوم متفرقه و اجزای
متفرقه این جیفه که متداخل اعضا و ابعاض لحوم و دماء ماهیان دریا و ددان صحرا و مرغان هوا
گشته باشد چگونه جمع شده زنده شوند نمی دانم پس زبان سؤال بگشاد که ارنی کیف تحیی الموتی و
گروهی بر آنند که آن دکان دار بی مایه هوا و هوس و کینه پرداز مار مکر و دغا یعنی ابلیس
تلبیس با سری پر از سودای خذلان و سینه مالامال از غصه های طغیان بر لب دریا بگذشت
نظرش بر شخصی افتاد از نعل حیات معزول گشته و سلطان روح از ملک قالب مفارقت
کرده ماهیان مردار خوار اجزا و امعای او را بمنقار در فضای هوا می پرند و درندگان بر جنگ
لحوم و شحوم او را بدندان پاره میکردند آن دزد راه روان و صید کار بحر ظلام و عوان سلطانی
در ان نگریست و با خود گفت خوش دام حیله یافتم رشته مکری برهم میتوان تافت و جمعی
نظارگیان سبک ساران طبع را فریب میتوان داد که اجزای اجزاء متفرقه را که اطراف عالم جمع
میتوان کرد و این اعضا پراکنده را از حواصل طیور و اجواف سباع بچه سان در سلک انتظام
صفت نظام توان داد و فرمان خداوند تعالی بابرهیم علیه السلام رسید که بکنار فلان دریا در
که دشمن من دام مکری گسترده است و سر رشته دزدی بدست آورده میخواهد که بندگان مرا
بقید کید گرفتار سازد و بحیله و غرور در چاه ویل و ثبور اندازد تو آنجا حاضر شو تا عجایب
قدرت ما را مطالعه کنی و بدیع بدایع حکمت و علت ما بنگری خلیل بفرمان جلیل بشط آن
بحر آمد ابلیس را متحیر و متامل ایستاده دید گفت ای ملعون چه فکر میکنی و نقش کدام مکر
در لوح اندیشه رقم میزنی ابلیس گفت ازین شخص زنده روح دزدیده که کدام معمار این سرای خراب را

عمارت تواند کرد و آن بنا کجاست که این خانه درهم افتاده را که از سقف و دیوار بر اثر آن فرو
نمانده بکمال اصلی باز تواند برد خلیل علیه السلام زبان برگشاد که الهی چه محل تجربت همان کرم
او را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده بود قادر است که اجزای متفرقه او را از خلوتخانه
تفرقه بساحت جمعیت و آنکه ذرات نیست او را از نیست هست کرده بعد از آنکه آن ذرات
باشد جزا الجمع کردن عاجز نماند بیت کون را کو کون را بشکند چون بخواهد باز
قایم میکند. الحمد را بیکون کردن زان نخست. چه عجب گر ما را شکسته درست. پس ابرهیم
زبان سوال بگشاد که ای مبدعی که احیاء اموات اثری از آثار قدرت تست و اماته و احیا الهی اذا
عظمت تو آن پس برده ابداع لطیفه صنعی ظاهر کردان و از عجایب انشا و اختراع بارقه حکمی لامع
ساز تا این طامع باغی بلند گردد و دل من بالزام او الهیا در تمام بابد در فصول آن امام حسن
بصری رحمه الله نقل میکند که ابرهیم در مطاوی صحف خود مطالعه فرموده بود که مرغان
در هوای بهشت طیران کنند و ناگاه بهشتی را آرزوی گوشت ایشان که و لحم طیر مما یشتهون اشارت
بدانست پدید آید فی الحال باری از همه عزت بودند و سر و دم و به مرغ از وجدا کرده و بریان
شده بر طبقی از نور نهاده بنزد بهشتی حاضر آید و چون آن مقدار که خواهد تناول نماید دیگر
باره استخوانهاء او مجتمع شده و لباس پرهم مکتسی گشته بال و پر و دم و سر خویش بجنبانند و
در فضای بهشت پرواز آغاز کنند مرغان دیگر ابرهیم علیه السلام خواست که در دنیا مثل
آن مشاهده نماید گفت ربنا ارنی کیف تحیی الموتی و چون ابرهیم ربانیان بیارگاه مبدع کاینات
فرستاده دعوتش بعز اجابت رسید لوح سوال او را بقبول رقم کشیدند قال گفت خدای که
ای ابرهیم اگر مشاهده این حال آرزو داری فخذ پس فرا گیر اربعة من الطیر چهار عدد
از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس یا بط و خروس و کرکس و طاوس یا بط و زاغ و خروس
و طاوس عطا گوید بط سبز بود و زاغ سیاه و کبوتر سفید و خروس سرخ و چون این مرغان
بگیری فصرهن پس جمع کن ایشان را الیک بسوی خود یعنی ایشان را بدست گیر
و در اشکال و هیات ایشان نیکو تامل نمای و دقایق هر یک را از نظر تدقیق باز بین تا بعد از
زنده شدن بر تو مشتبه و ملتبس نگردد و یا مجتمع ساز اجزاء ایشان را با یکدیگر بعد از آنکه پاره
کرده باشی و اگر بکسر صاد خوانند معنی آنست که اعضاء ایشان را متفرق ساز و بران تقدیر الیک
صله محذوف باشد یعنی پاره کن پس جمع کردان نزدیک خود و گوشت و استخوان و پر و بعضها
و پر ایشان را با یکدیگر بیامیز و سرها ایشان بدست خود نگاه دار ثم اجعل پس وضع کن
علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها بر و توانی نهاد چه قسمت این اجزا جمع

جبال متعدد نشده این از قبیل اراده عام باشد و اراده خاص کما قال الله تعالی و اوتیت من کل شیء یعنی
از آنچه که بر هر کوهی که نزدیک تو باشد و توانی نهاد ثم ادعهن پس بخوان مرغان متفرق ساخته با یکدیگر
آمیخته جزءا باز ثم ادعهن پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده یأتینک
بیایند بسوی تو قدم می شتابند سعیا شتافتنی و گفته اند مراد آنست که ایشان می آیند و ذات
ظهر سعیا و تو از طیرها متشابه میکنی در التیام ایشان واعلم و بدان از روی یقین بار علم خود
ثابت باش و یقین خود را زیاده ساز ان الله بآنکه خدای عزیز غالبست عاجز نشود
از آنچه تو طلب میدری یا مستقر است تا بآنکه را دعوت کند حکیم خداوند حکمت بالغه است در
هرچه میسازد و یا در تدبیر اشیاء بمقتضای حکمت محکم کار دست ای عزیز بدانکه از مجموع مفسران
ابو مسلم بر آن رفته که این قصه تمثیلیست در باب احیا نه آنکه ذبح و احیا واقع بوده باشد یعنی چون
ابرهیم از حضرت محیی قدیم جل ذکره طلب احیا کرد حق سبحانه او را اشارت نمود که بیان کیفیت احیا
موقوف باید فرمود که چهار مرغ مختلف فرا گیر و ایشان را با خود رام ساز و رام کردن در لغت عرب صر
بمعنی امالت می آید یعنی گوش کن خوانند را اجابت میکنند تا چنانکه عمر تو مشکوید پس معنی این بود که
ایشان را آموخته کردان بحیثیتی که هرگاه بخوانی اجابت کنند و چون اجابت معتاد شدند هر یک را
بر سر کوهی بنه و ایشان را بخوان تا بتو بیایند غرض از این سخن اشارتیست بمحسوسات در عود ارواح با جساد
بر سبیل سهولت یعنی چنان بنرمیکه مرغان آموخته بندای آموزگار بی نمی آیند بی مضایقه
با الله طیور ارواح ترک دستان آموز قدرت نمود هرگاه که داعی اراده ایشان را بخواند فی الحال اجابت نمود
بی تردد و تقید و مستوجه قفس تن شوند بیت مرغ دست آموز را چند انکه کردی دور افکند
با نشاط باز آید با نجوری که چنی با. در مفاتیح الغیب آورده که این سخن را که اجماع جمهور ارباب
تفسیر متفق اند بر ذبح طیور بود دیگر صورت ساختن مرغ اختصاصی با ابرهیم ندارد و هم کس با آنکه هم
می بی متیر است [illegible] مفهوم نگردد و دیگر ابرهیم از حق سبحانه درخواست مشاهده
کیفیت احیا نمود و ظاهر آیه دلالت بر آن دارد که حق تعالی سخن وی را اجابت کرد و بر این قول اجابت
متحقق نشود دیگر منهن جزءا دلیلست که این طیور مجزی شده اند و آن بعد از قطع و خلط می تواند
بود و اگر چه احتمال آن دارد که مراد جزوا تا اربعه باشد یعنی واحدی از آنها الا [illegible] اجزاء
ایشان اظهر است پس روشن شد که این قصه بی شبهه واقعست و اگر پرسند که در داو [illegible] ابرهیم
علیه السلام وقوع یافته در تفسیر طبری میگوید که [illegible] این واقعه یک سال بیشتر [illegible] اما اصح
آنست که صاحب شفا فرموده که در آن وقت ابرهیم نود و پنج ساله بود و بیست و پنج سال بعد از آن
با سحق بشارت داده اند و صد ساله بود که اسحق متولد شد و [illegible] نکرده اند [illegible]

این قصه بر سبیل اختصار آنست که چون خلیل از حق سبحانه وقوف بر کیفیت احیا طلبید حکم
که چهار مرغ بگیر و در وجه حکمت در آنکه امتحان بر طیور واقع شد آن بوده که هر مرغ بر آنست
که در هوا پرواز نمایند و چند انچه تواند بلند تر پرند ابراهیم نیز که شهباز بلند پرواز هوای
کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات بود همت عالی داشت و میخواست که از آشیان مضیق فضا
بشریت پرواز نموده خود را بفضای وسیع انی ذاهب الی ربی رساند پس معجزه او را از آنها کرد
قصد بجانب علو مناسبتی با او داشتند بدین نمود یا آنکه اغلب هر چه حیوانات را هست
هست و زیاده بر آن طیران فائدند پس احیاء ایشان از احیاء سایر حیوانات بغرابت اقرب
گفته اند حیوانات یا ترابی اند یا آبی و مرغان هم آبی میباشند چون بط و امثال او و هم خاکی
هستند چون قطا و آنها که بر زمین آشیانه کنند و هوایی بودن خاصه ایشانست پس اجابت
ایشان از جانوران دیگر زیادت باشد و احیاء ایشان بکمال قدرت واضح تر بود و جمعی
تخصیص طیر آن گفته اند که مرغ الطف حیوانات است و حیات الطف اشیا پس چون سائل
از خداوند لطیف شاهد الطف اشیا طلبید لطف عمیم اقتضای آن کرد که این صورت در الطف
حیوانات واقع شود تا وجه مناسبت مرعی باشد و بقول حسن بصری رحمه الله که سؤال بجهت
احیا مرغان بهشت بود اتخاذ طیور بغایت ظاهر است در تفسیر کبیر آورده که مقصود از
احیا و اماته تحیی انی و احد حاصل بود اما ابراهیم بر قدر عبودیت خواست و خدای بر قدر
ربوبیت بدو نمود ع تو لایق خود خواهی من در خور خود بخشم و یکی از حکمتها تخصیص
بدین عدد آن گفته اند که این سؤال مبنی بر طلب حیات بود و ارکان بنیه حیوان که خداوند
حیات است چهار باشد که عناصر خوانند و اسطقسات نیز گویند یعنی اصول و آن آتش و باد
و آب و خاکست و در بدن هر حیوانی چهار خلط بود متکون از اغذیه که مرکبست از عناصر
اول خون و غایت او تغذیه بدنست دوم بلغم و آن پیوسته اعضا را ترطیب میکند تا بکثرت
حرکت جفاف بر آن غالب نشود سیم صفرا و آن خون را لطیف کرداند تا در مسالک ضیقه نفوذ
تواند کرد چهارم سودا و یکی از فواید او آنست که چون جزوی از وی بمعده بریزد اشتهاء طعام
برانگیزد و دیگر هر جانوری که هست از اعضای رئیسه که مبادی و اصول اند مر قوتها ضروری
جان ندارد و آن نیز چهار است دل و دماغ و کبد و انثیان سه عضو اول اصل قوی است
بحسب شخص و انثیان مبدا آنند بحسب نوع و دیگر حیوان را چهار قوت طبیعی متصرف
در ان تصرف در شخص کند بجهت تغذیه و تنمیه و ایشان را غاذیه و نامیه خوانند و دو
برای نوع در تولید و تشکیل و ایشان را مولده و مصوره گویند و دیگر چهار قوت طبیعیه خادم

دارد که غاذیه را از خدمت ایشان گریز نیست جاذبه که نافع را جذب کند ماسکه که آن مجذوب را
جهت طبخ امساک نماید هاضمه که آن نگاه داشته را پخته سازد دافعه که فضله آن را دفع
کرداند و این چهار قوت خادمه محتاج چهار کیفیت اند حرارت و یبوست و رطوبت و برودت
و ترتیب انتفاع او نیز چهار است دو متحرک که باعثه و فاعله خوانند و دو مدرک یکی در ظاهر و یکی
در باطن پس چون مدار کار حیوان بر چیزهایی که هست هر یک از ان بعدد چهار اختصاص
ابرار این عدد در وقت اظهار آثار حیات مناسب نمود القصه ابراهیم مرغانی را که من عند الله
مقرر شده بود بگرفت و ذبح کرده اجزا و ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و قوائم و اجنحه
ایشان را منفصل کردانید با یکدیگر می آمیخت و در بعضی روایتها آنست که در هاون نهاد و کوفت
تا با یکدیگر اختلاط تمام یافت و هفت قسم ساخته بر سر هفت کوه نهاد و در عرائس ثعلبی
از تفسیر تلخیص نقل میکند که ده بخش کرده بر ده جبل وضع کرد و اصح آنست که بچهار قسم
منقسم کردانید بر چهار کوه که در جانب شرقی و شمالی و غربی و جنوبی بود بنهاد ای عزیز
خلیل آنجاست که قدرت حق بر جمعی از امت اظهار کرد حق سبحانه بوضع اجزاء طیور بر جبال
حکم فرمود که آن از جمیع اجزا ابعض اظهرست و دیگر آنکه اغلب اعاظم انبیا را بر کوهها خلعت
فیض پوشانیده اند بتلقی نبه آدم بر جبل عرفات ثمره قبول یافت و روشن شد سفینه باسکینه نوح را
قرارگاه بر کوه جودی مقرر گشت اجابت دعوت واذن فی الناس بالحج مر ابراهیم را بر کوه ابو قبیس
دست داد و ملت جلیل فدای اسمعیل را بر جبل منا فرو فرستاد موسی کلیم دولت تکلیم بر ذروه
طور یافت لمعه شریعت عیسی از اوج ساعیر بر اقطار جهان تافت نغمات داود در امواج جبال
اوبی معه از کوه بود کوکب عنایات احدی با حضرت احمدی از افق کوه حرا طلوع نمود و چون
جبال این همه برکت داشت خلیل را در معجزه احیا بوضع اجزا بر آن حکم رفت ابراهیم بموقف
فرمان آن جزوها بر کوه وضع کرد و سرهای مرغان بدست گرفته آواز داد که ای طاوس و ای
خروس و ای زاغ و ای کبوتر بیایید بجانب سرهای خود باذن الله تعالی در تیسیر دیدن حال
که ما لی از آسمان در رسید که ای اجزای متفرقه جمع شوید که حق سبحانه روح شما را می فرستد
و شما را از دام نیستی خلاصی داده باشباه هستی باز می آرد بیت بیایید ای گرفتاران که
مفتاح نجات آمد نجات بر لب کوه رفت و هنگام حیات آمد مقارن این ندای احتراز
جنبش در ان اجزا پدید آمده قطره خون بر قطره خون دیگر از پوست آغاز کرد و هر عظمی
با عظمی و هر پری با پری ملتئم شد عروق و اعصاب متفرقه در سلک اتصال و اجتماع
منتظم و انتظام یافته للحال ابدان مرغان درست شده بسوی سرهای خود بدویدند

کرفته و حکمت در در بریدن و در بریدن آن بود که این صورت با لعنت در حجت و دوری
از شک و شبهت چه در بریدن تو هم می شد که شاید این مرغان نه آن مرغان باشند اما چون
کر امکان آن که ذکر ایشان ایشان و درست نشان باشد و دیگر آنکه ادراک باصره مرکبات مجموع را
در وقت مشی بهتر تواند که آن در حال طیران پس آن بدنها می آمدند تا نزدیک ابراهیم
انجار و از خود متوجه سرها خود می شدند و هر کاه که بدنی یکی از روس نزدیک سر بسیار رسید که
سر او بود پیش رفته بدان متصل میشد و اگر نبود بان پس آمده بجانب سر دیکر میرفت در تکمله
آورده که حضرت خلیل علیه السلام سر غراب را نزد بدن طاوس برد آن تن قبول کردن خود را
بپیچید و قبول نکرد تا وقتی که سر او را پیش آورد همانکه بدو پیوست و همچنین ابدان سایر طیور
بروس خود متصل کشته پرواز کنان و آمدند **بیت** مرغان آشیانه قدسی بعید نیاز
دام بکرد کوی تو پرواز میکنند . و کویند چون ابراهیم علیه السلام اجزاء ایشان از جبال الاربع
وضع کرد چهار بابکه هر یک منسوب بجهتی بود کذاشت به قدرت وز همه کرفته اجزاء و اعضا را
با یکدیگر پیوند میداد و ابراهیم ایستاده در آن آثار قدرت نظاره میکرد خطاب جبار قدیم
در رسید که ای ابراهیم باش تا قیامت آید و رایح هیبت را بفرمائیم تا از چهار جهت زمین
در آمدن جمله اجزاء و ذرات خلایق را بحرکت آرند و ما هر جزوی را بجزوی باز پیوند دهیم تا از چهار
زاویه عالم همه اجساد حیوانات بحکم از طرفة العین بر بساط محشر جمع شوند و چنانچه این مرغان
از چهار کوه مجتمع کشته یک تن شدند هیچ ذره ایشان غایب نشد انجا نیز ذرهای ادیم و رفات بنی
بنات آدم و حوا را از روی دفتر قد علمنا ما تنقص الارض منهم برای حساب جمع کنیم که ذره از آن
فوت نشود **بیت** هر که از شربت فنا آدم . سوی بحر عدم فرستادم . بازش آرم بشاهد
هستی . بمبلند تر جوانم از پستی . ای عزیز از ارباب تذکیر را در تخصیص این طیور نکته‌ها
بزینت در فصول آورده که ای ابراهیم طاوس را بکیر و آن را نثار لو فتنه آدم را در بهشت یاد کن
و زاغ بکر که از حرص او در رغبت آدم بر خوردن کندم شد و همه بهای کبوتر را به ترین و از الفت
و انس که آدم را با ریاض فردوس بود شناس خروس را بدشنام آرد و از شهوت او وصلت آدم را با حوا
بخاطر بکذران و چون این مرغان را بکشتی ماده ساخت کلشن بقا بعضی کمی فنا درافتادند در
آدم تفکر کن که از بوستان دلاویز بهشت بزندان جهان فرستادی در این جهان بر
جهان بدل شد سر انجام رغبتکار رحمت جمع کشید بجای نور ظلمت و وحشت دوری نمود
نعیم و وصلت بعذاب الیم محو و فرقت تبدیل یافت باز دیکر که ایشان را زنده میسازیم
نکته بلوح ضمیر تصور کن که دیگر بار آدم را زینت نور بنیاد انشته رحمت و طاعت زیاده کردانید

و با یاد خود العنبر داده بدولت وصلت جاوید رسانیدیم و فایده فکر در این قضایا آنکه چون
حال آدم معلوم کردی به تو محقق شد که احوال آدمیان تر منقلبست نه عشرت دایمی
مقرون عزت را بقایی بپیش نه مواهب نعمت را قراری و نه نوائب نکبت را اعتباری
بیت آدمی با هر چه پیش آید بنکو و نیکی . اندرین دار الغرور به محنت بکذرد نه فی
نعمت و راحت شادمان بود و آن شکر بجای آرد از محنت و شدت ملال و رو دادن مراسم صبر فرو
مکذارد **بیت** ای که شادی از محنت و ما خرسند در طلب . کین همه اندوه و غم در نیم ساعت
بکذرد . وی که مستانه بدولت پیش این شادی مکن . چشم بازکن که اقبال و دولت بکذرد
در تفسیر کنز العلوم بجای کبوتر بط آورده و فرموده که حکمت در فرمان بکشتن این مرغان
آنست روی ایشان که طاوس با آدمی می ماند در حسن و جمال چنانچه طاوس مخصوص است در میان مرغان در
جمال انسان بجمال نیکو در همه حیوانات چنانست لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
و خروس بعزت شهوت آنست چنانچه ملک از همه اصناف موجودات بیشتر ذکر کرد و خروس
از انواع طیور بیشتر و کرکس بیشتر بود بط را بآدمی مناسبتی هست بحرص تا وقت قحط
ظهور کند وقتی که کرد بط تر کاه و بر سطح آب بر نیاید و کاه در قعر آن پوشیده شود و زاغ
بجهت لون سیاه و طول عمر و قباحت فعل با دیو مناسبت بر حکمت و علت بزبان اشارت
میکوید ای خلیل بوقت کشتن طاوس را تصور کن آدمیان یاد کن و در زمان ذبح خروس
قطع نظر و فکرت ساز هنگام قتل بط در قفای حیاء اندیشه نمای و چون زاغ را بسمل کنی
شیاطین را ملاحظه فرمای و چون این چهار مرغ بقدرت من زنده کرده تنه شدند آن
طایفه بر اندیش همان خدای که اجزای متفرقه این طیور مختلفة الاشکال و الالوان را مجتمع کردانید
بکسوت حیات می آراید قادر است که اعضای پراکنده این جماعت متباینة الاحوال و الاوصاف
از خاک تیره بر انگیخته رونق زندگی ارزانی دارد اما مع هذا لوهاب رحمه الله در فصول آورده
که هر یک ازین طیور را صفتی نیکو بود که ابراهیم باکتساب آن صفات مامور شد ای خلیل طاوس
حسن خلق است تو حسن خلق پیش آر خروس بیدار سحرخیزست تو نیز در شب وظیفه ذکر و ورد
مکذار و بط بصفت طهارت و نظافت موصوف تو هم ظاهر و باطن خود را پاکیزه ساز
زاغ بعزلت و انقطاع دوست دارد تو نیز خاطر از اندیشه غیر و خیال ماسوی بپرداز **بیت**
مناسب نیست بیکجا جمع کردن . هوای یار با سودای اغیار . ای عزیز از اعجاز صاحب خلق عظیم
شنیده که از نواضع ملت نکته استماع کن که معجز خلیل چهار مرغ زنده شدند و معجز حبیب
که کرد بدعوت او صد هزار دل مرده زنده کوشان یافتند و در دین شفاعت او هزار هزار

مرده دلکان که در حیات نجات خواهند یافت در عقبی مرغان ابراهیم بخون آلوده بوده‌اند و مع
کثرت ذنوب و نهایت برکت دعوت خلیل و تقدیر خلیل که هم بوستان الارض پاکیزه شده‌اند و
پاکیزه‌اند که با دسته هم پیوسته همچنین حامیان افتاده و بقیامت نفر برایند و بعد از شان
حال و شکسته بال و بی‌برکه خاطر و شوریده ظاهر شفاعت احمدی و رحمت احمدی هم بوده
تا مفلسان سیاه نامه از آن آلودگی و غرور دکی مخلص و مخلص بریاض رضوان تمنا را بجا
رسیده‌اند بیت ذلیل جانب عنایتها بی حد · زدی گر برو شفیعی همچو احمد · فقیر از انوار
نو بدانست که خوش باشید که بر جای ایدلست · ای درویش اگر حضرت عزت در درود دعوت
این اسم المحیی تجلی فرموده خلیل را مظهر این صفت کردانید در شب قرب و کرامت جمیع اسما و
صفات بر حبیب متجلی شد او را لذات جامع یعنی اینه ذات ساخت که اللهم ارنا الاشیا کما هی
در مقام مناجات خلیل گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی حبیب در وقت عروج بیاد از حضرت
مجیب درخواست که ارنا الاشیا کما هی بمعونت اسرار کرده دانستان اشیا مکتوم و مکنون
کردانید که ماهی عیان ما ... تا از مطالع لوامع آن اسرار حظ وافر یافت و حقایق جبروت برجان و دل
ما نا پان کردد بیت گفتند مکن بر فلک حسن که ماهی · برداشت نقاب از رخ و بنمای که ماهی
خلیل در مشاهد احیا خود را خاص کرد که رب ارنی این صورت بمن نمای حبیب عالی حبیب
بکر که فاین ما ... مکاشفات تنها از برای خود نخواست و ملازمان عتبه شریعت را در آن
مدخل داده گفت ارنا حقایق اشیا نظر ما در ارزانی دار و تحقیقات که در بزم حقیقة بمن حواله
میرود جرعه بر خاک نشینان آستانه متابعت من ریز ع وللارض من کاس الکرام نصیب
از آن حضرت بر جان مهمان بود که بطفیل بر خوان وجود او نوال جود نوالهٔ برداردا
وصول بمرتبه قرب و قبولات ظلوم جهول را ارزانی دارد بیت لاجرم آن شب که بخشش
باز داد · امت خود را بدعا کرد یاد · اصحاب تحقیق بعد از تصدیق صورت این قصه و اعتقاد
بوقوع آن در ظاهر چنانچه در اخبار مذکور بود و در آثار مسطورست بلسان الشارة در باطن
آیه خوض فرموده حقیقة معنی آن را چنین بیان مینمایند که خلیل در طلب رویه کرد چه عاشق
مشتهام کرد در عشق بی قرار و آرام است ... جلال و دلال معشوق ... نهاد در نفوذ
... رقم فرو گذاشته بکذر که دیده را با نور آفتاب
جمال ... آی درویش آلوده شراب محبت را با حضرت مقدس قدم نسبتی نیست تا
تماشای جمال او تمنای وصال او ... تا عاشقان مشتاق که حجت صبوری ... شو
[illegible]

آرزو و نقش با صفحهٔ اندیشه کارد تا شاید یکی از آن نقاب احتجاب از سرادقات عز و جلال
باز کند بیت که بر سر کوی او ندوم بنشینم · کاهی ز دهش خاشه و خس برچینم · هر لحظه بهانه‌ دگر
آرم پیش · باشد که یکی بهانه روی‌اش بینم · تا کمی از محبوبی کتابت و خواهد که در بحال او
روشن کردانده که بیار روی کیف تحیی بمن نمای که جگر نمی نویسی و خامه مسکیه الشمائه
بر لوح صحیفه کافوری سلسله شاه بیراقی در این مقام عرض رویه کتابت نمی مشاهدهٔ
کابی خیال العاشق آنست که شاید محبوب بیلواذ بر رقع نام برانداخته و بی حجاب از در اعتقا
عزت بر در آید تا حضرت این خطاب دلکشای جان افزای چه ر ساند که انظر کیف کتب تا عاشق
بیمار مشاهدهٔ صنع در صنایع نکرد انخیری مخاطبه المر ترالی ربک کیف مد الظل همچنین سر
مکتوم ارباب وجدان مفهوم آنست که از ابراهیم را احیا متوفی بجان شهود محیی بوده چون
خلیل لقا بر من و اشارت وقوع یافت جواب آن نیز پوشیده باز داد که اولم تومن و کریمه
باعث خلیل بر سوال الهی بین استماع این کلام بود چه معاتبه دوست با عاشقان ذوقی دارد
که تا بخشند نداند سلی که دید که چون خطاب با عتاب اولم تومن بخلیل رسید جواب داد که
بلی ایمان دارم اما مشتاق خطاب تو بودم با وجود یقین تمام که مرا داده نفس خود را بجای
اهل کمان پوشیدیم تا این جواب شنوم و دل من آرام یابد که محل عتاب توام ع و یبقی الود
ما بقی العتاب · آورده‌اند که در دوشی در دام عشق شاهزاده افتاد و خرمن عقل و هوش
با دمیرت و بیخودی برداد و مشاهدهٔ استغنای سلطنت خود را لایق دولت وصال
نمی دانست و از غایت عجز و نامرادی اظهار حال خود با کس نمی توانست چون دمان دیدگه خود
در درون تودهٔ خاکی که هدف تیر دلدار بود پنهان شاند و با پیکان خدنگش از دل شک
در میان آورد عاقبت سینه هدف سهام تلف ساخته بمیان آن تودهٔ خاک مختفی گشت
شاهزاده بعادت هر روز بمحو آمد تیر دلدوز در کمان پیوست و شست دوست کرفته
جانب نشانه که آن خاکی نهاد دروی پنهان بود در تا بکرد قضا را تیر دلکشا در سینهٔ عاشق
رسید و پیکان از خون دل او چون لعل پیکانی رنگ گرفت بیت عاشقش از خاک سر بیرون
کرد سر · جمله آن خاک از خون کرد تر · شاهزاده کان بدید از دور جای · باز می‌نشناخت از
غم سر ز پای · سوی عاشق رفت و گفت ای شوخ رد · اینچه کرد و هر کر این که کرد · گفت
این کار کردم بر یقین · تا تو گویی چرا کردی چنین · بعضی بر آنند که مقصود سوال ابراهیم طلب
حیات دل و طمانینه بود سرچه پیداست که تا دلی زنده نباشد طمانینه در آن قرو نیاید و الجب
دست نهد دل بغایة مقصد عارفان که شهود در دوام است نرسد بعد از این درخواست کب

آمد که طیور طبیعت را بکش و به بال هوا و هوس بنه کن تا حیات دل حاصل شود که وفا
ببقا توان رسید و بی قطع بال دیو طبع در هوای معرفت پرواز نتوان کرد بیت
گفتمش چون ذبح کردی مرغ ابراهیم را · گفت بر و بال بکن بعد از آن پرواز کن · در فوائد آورده
که هر که خواهد که نفس خود را حیات ابدی دهد [illegible] باید که قوی بدنی را بتیغ ریاضت
بسمل کند و بعضی را بعضی بیامیزد تا سورت ایشان شکسته منقاد فرمان گردند پس ایشان را
بداعیهٔ عقل و شرع بخواند تا بطریق مطاوعت شتابکنان با او آیند در تفسیر کبیر گوید مراد
که طیور اربعه یعنی ارکانی که ترکیب بدن حیوان از آنست متفرق گردد مرغ روح از قفس
طیران و ارتفاع بهوای ربوبیت و فضای عالم قدس دست دهد بیت · تا کند غنچه جان سر برون
بر پای [illegible] · اندر قفس تنگ جهان جای [illegible] · بدر شکن [illegible] تا بعد سیر کنان · آن زمکه
قدس که ماوای [illegible] · اما تعلق که بباطن آیه آنست که خلیل مامور شد باینکه چهار صفت
در نفس خود به کارد [illegible] ابدی ذبح کند و آن صفتها در صورت چهار مرغ باو نمودند طاوس
اشارتست بزینت و بهجت دنیا و کرکس اشارتست بآرزوی طول امل و درازی عمر و غراب بحرص
وطلب محرمات و خروس اشارت بشهوتست و اتباع مرادات ای خلیل و له [illegible] دنیا که هیچ
اعتبار ندارد امل دور و دراز [illegible] مگیر که بر عمر اعتماد نشاید که کار این جهان حریص [illegible]
که حرص جهان نتیجه ندهد متابعت شهوات مکن که هر که در دام آرزوی نفس افتاد [illegible]
زهد و گفته اند کبوتر را بکش و [illegible] طاوس را ذبح کن و از دنیای [illegible]
جاه دنیا [illegible] یعنی صفت حرص را بکشد و خروس را بسمل [illegible] خود را از
بند شهوت باز رهاند [illegible] که هر که بتیغ مجاهده سر چهار سوی طبیعت بموافقت فرمان [illegible]
این چهار صفت را بتیغ آرد حیات ابدی [illegible] سرمدی یابد که [illegible] این چهار صفت است که
از طبایع چهار ارکان در آدمی پدید آمده و ذبح آن بتیغ مخالفت لازمست اول صولت کبر که
نتیجهٔ آتش است دوم داعیهٔ شهوت که ثمرهٔ هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم
تیرگی امساک که صفت خاکست و حکیم سنائی اشارتی بدین معنی مینماید بیت
چار مرغست چار طبع بدن · جمله را سر ببر ز بن کردن · پس با ایمان و عشق و عقل و دلیل ·
زنده کن هر چهار را چو خلیل · صاحب حقایق التاویل میفرماید که معنی ربنا ارنی آنست که خدا
مرا از مقام علم و ایقان بمرتبهٔ کشف و عیان رسان جواب آمد که فخذ اربعه صفت نفسانی
[illegible] طاوس عجب و خروس شهوت و زاغ حرص و کبوتر تعلق [illegible]
جمع کن [illegible] یعنی [illegible] تا از طلب لذات خود [illegible]

بمجاهدهٔ ایشان را ذبح کن و بمقرعهٔ ریاضت [illegible] و اما بقای ایشان را در هم شکن و نفوس
ایشان که عبارت از اصول آن صفات است محافظت کن و بر چهار ارکان بدن یا اعضا [illegible]
منقسم شان [illegible] ایشان [illegible] تا فرمان انقیاد فرمود · باز آیند ای خلیل در آن وقت که ایشان
[illegible] بحیات طبیعی بودند تمامی آرزو [illegible] حکم ترا قبول نمیکردند تو بر میدند و با تو نمی آمدند
این زمان که بحیات حقیقی و هبی زنده شدند مطیع امر و منقاد حکم تواند هرجا بخواهی ایشان را
کاری میفرمای [illegible] که صلاح می دانی با ایشان سلوک مینمای و [illegible] درین مقام خبر میدهد
بیت · مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم · دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
گفت که با العبری من [illegible] · در هوس [illegible] شدم · گفت که تو زیرکی
خیال و شکی [illegible] شدم و [illegible] شدم · گفت که تو شمع [illegible]
شیخ نیم [illegible] شدم · و هم حضرت مولوی در اول دفتر پنجم از مثنوی میفرماید
چار وصف [illegible] · چار مرغ عقل [illegible] · چار مرغ معنوی راه زن
کرده اند اندر دل خلقان وطن · [illegible] · جاه چون طاوس و زاغ [illegible]
تو خلیل وقتی ای خورشید هش · این چهار اطیار ره زن را بکش · ای خلیل الله [illegible]
سر بریشان تا رهد پاها ز سد · [illegible] زاغ [illegible] · هست عقل [illegible]
[illegible] · سر ببر این چار مرغ شوم بد · بازشان زنده کن از نوع دگر ·
بعد از آن نبود ازیشان ضرر · [illegible] کاشفان رموز تحقیق جمال مخدرات معانی [illegible] نظر طالب
راغب که طالب اشارات و لوایح اند [illegible] ابراهیم روح [illegible]
[illegible] وارادت مکاشفات [illegible] که صفات بشریت
[illegible] حیوانیه را [illegible] فلنحیینه حیوة طیبة موصوف [illegible]
کرده مقام مجاهدات [illegible]
[illegible] آمد که طیور صفات اربعه را بتیغ [illegible] بحر الحقایق
که بطیور اربعه اشارت بصفاتیست که از عناصر اربعه تولد میکند [illegible]
او دو صفت متولد میشود از خاک و آب حرص و بخل و از آتش و هوا غضب و شهوت ای ابراهیم
روح این صفتها را ذبح کن بروجهی که بانواع ریاضات عقلیه و شرعیه انهدام قواعد ارکان
و انمحاء شواهد آثار کلیه حاصل آید و چون صولت سطوت این صفات منکسر شد و لوازم
طباع ایشان تمامی محو گشت بر چهار جبل نفس که انسان بر آن مجبولست نامیه و [illegible]
و انسانی تقسیم کن [illegible] حضرت حق سبحانه بصفت المحیی متجلی گشته آنها را بنور محبت زنده کرده

تا بصفات حسنه حیات یافته برمضمون کنت له سمعا و بصرا بحلیه آید **بیت**

بمیغ عشق شدم زنده در مقام فنا چنانچه زنده بدست خلیل گشت طیور * خموش کردم ازین
پس این سخن مطلب که نکته ایست دقیق و عقل عشق بحث غیور * ای عزیز آیات سابقه دلالت
بر کمال قدرت باری داشت و بعد از آنکه دیده بصیرت مؤمنان بواسطهٔ ملاحظه معانی
آن بعقیدهٔ کامله بینا شد حق سبحانه ایشانرا تحریص فرمود بر دادن نفقه و صدقه تا امل نمود
دانند که چنانچه حق تعالی قادرست باماته و احیا بر ثواب انفاق و اخلاف آن نیز قادر خواهد
بود و سبب عمل بقید توکل بر جمله و عوام بواسطهٔ عدم اطلاع بر تعلق قدرت حق سبحانه بمجازات
و مکافات بغایت متعسرست بر ایشان آسان کرده یا آنکه حکایات گذشته بزبان اشارت تنبیه
میکند که ای بنده حق تعالی ترا از عدم بوجود آورده و باز چون عمری زندگی کردی و رجعت بود
باشد پس برای معاد ذخیره بنه معاد به صدقه حاصل توان کرد یا آنکه چون ازین قصص بموجب تصدیق
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم که موافق کتب سالفه بود دین و تعلق آنان خبر میدهد پس
ترغیب میفرماید که بیقین دانستید که پیغمبر ما صادقست پس که نصرت وی بر خاص و مجاهدت
بذید و در اعلاء اعلام شریعت و لوازم ساعی شوید و مال دارید و چون تقویت دین بجهاد متفرع میشود
و تهیهٔ اسباب جهاد بمال تواند بود از ثواب نفقه فی سبیل الله خبر میدهد یا آنکه آدمی را
معاشیست و معادی و اهتمام او گاه بدین باشد و گاه بآن پس چون قصهٔ عزیر و ابراهیم از سر
معاد آگاهی داد و معلوم شد که حق سبحانه قادرست بر بعث اموات و احیا ایشان بعد ازین بیان معاش
میکند و چون انتظام معاش بمعاملاتست و آن یا انفاق و هبات باشد یا بربیع و معاملات
همه اقسام آنرا ایراد میفرماید و بجهت شرف انفاق آنرا تقدیم نموده میگوید **مثل الذین** مثل
نفقهٔ آنکسان که بی شایبه اغراض و غائلهٔ اعراض **ینفقون** بیرون میکنند و صرف مینمایند
اموالهم خواسته خود را **فی سبیل الله** در راه خدای بر غازیان و مجاهدان اخرج
میکنند آنرا بر مرکب و سلاح خود برای غزا ای عزیز جهاد را سبیل الله بسبب آن میگویند که ثمرهٔ
دین داعیه قتال مسلمانان بعز موده شیطانست و در آن حال ماسلک سبیل او میشوند و الذین کفروا
یقاتلون فی سبیل الطاغوت پس مؤمنان که برای دفع شر و بال ایشان قدم در طریق جهاد نهاده
سلوک جادهٔ متابعت احکام الهی مینمایند هر آینه برراه خدای باشند الذین یقاتلون فی سبیل الله
و نزد جمعی همه ابواب البر راه خدایست و مثل نفقه کردن در راه او **کمثل حبة** همچون مثل
حبه ایست که در زمین صالح و در زیع طیب بکارند آن دانه را **انبتت** برویاند **سبع**
سنابل هفت خوشه از آن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر هر شعبه خوشه

بود یا سنابل ثمه مجازست و آن از قبیل اسناد با سبب باشد چنانچه انبت الربیع البقل حقیقت
رویانیدن حق تعالی است اما به تعدیهٔ خود از یک دانه هفت خوشه بیرون آرد **فی کل سنبلة**
در هر خوشه **مائة حبة** صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد چنانچه دانه ذرت و غیر
آن موجودست و فی الحقیقه غرض این تمثیل تصویر اضعافست از آنکه بدین وجه وقوع یابد
ملخص سخن آنکه گویا با عرب نموده انکارند و هفتصد عوض از دو هر آینه باری بچند باید نه خواهد
و بواسطهٔ انها البکان منفعت و در زراعت خواهد افزود پس چنین کسی را که نظر بر مزد نفقه فنا
پیوسته و تطلب اجر آن که یکی را هفتصد است سعد و اشتغال خواهد داشت **بیت**

اگر بشارت بمودت میدهند دانه یکی هفتصد میدهند * گویی گفت این آیه در شان دو کس از اعزه
منزه فرود آمده ذو النورین و عبدالرحمن عوف رضی الله عنهما و صورت واقعه آنست که
در محلی که حضرت رسالت رتبت صلوات الله علیه با ستعداد جیش عسرت و تهیه اسباب
غزوهٔ تبوک مشغول بود و خاطر اشرف باتمام و انتظام امور لشکریان التفات تمام داشت عبدالرحمن
چهار هزار درم برسول صلی الله علیه و آله و سلم آورده گفت یا رسول الله مرا
هشت هزار درم بود یک نیمه برای نفقهٔ عیال و تهیهٔ اطفال ذخیره کرده و نیمه دیگر
صدقه میسازم نفقه میکنم حضرت ختم الانبیا دست دعا بر داشته فرمود که و بارک الله لک فیما
امسکت و فیما اعطیت خدای برکت دهاد در آنچه نگاه داشتی و در آنچه بذل
کردی باری که ببرکت دعوت نبوی مال ابن عوف بجائی رسید که حصهٔ زنان وی از
او بعد از فوت او صد و شصت هزار مثقال طلا بود بعد از آن عثمان سیصد شتر و بروایتی
شتر با ساز و جهاز بعسل اللیل داد و هزار مثقال طلا در دامن سید عالم ریخت و آنحضرت صلوات
الله علیه دست در آنها میگردانید و میگفت ما ضر ابن عفان ما عمل بعد الیوم زیان ندارد
بر عثمان هر عملی که کند بعد از امروز و ابو سعید خدری رضی الله عنه میفرماید که رسول خدای
علیه صلوات الرحمن دیدم که دست برداشته عثمان را دعا میکرد و میگفت خدایا من از
عثمان راضی شدم تو نیز از وی راضی باش و جبرئیل علیه السلام این آیه آورده مشتمل بر ثناء
کسانی که در راه جهاد نفقه میکنند یکی را هفتصد جزا خواهند یافت ضحاک میگوید
در مقام روئی هفتصد یابند و در آخرت مضاعف خواهد بود چنانچه فرمود **والله یضاعف**
و خدای زیاده کرده الدر مضاعفه را از هفتصد بهفت هزار و بیشتر **لمن یشاء** برای هر که
خواهد از منفقان نه برای همه ایشان چه اعمال بسبب نیات مختلف است و اختلاف عمل بسبب
اختلاف نیاتست پس نیت و علوهمت و رتبه دانش کامل تر جزای آن بیشتر و اجر شامل تر

عمل یاد جزا دهند و دیگری را بمقصد رسانند و هر یکی دیگر اضعافا فامضاعفه مقرر کرده
محقق و مزبور است که هر عملی که از متابعت شیطان و موافقت نفس دور تر بود مکافات آن نزد
خدای تعالی موفور تر باشد **بیت** دلا با یار شیطان مکار تا از یکی هفتصد آید ترا
والله واسع و خدای تعالی توانا بعطا و فراخ بخشش است لا جرم برای هر که خواهد مضاعف
کرده اند **علیم** دانا است بمقرون نیتها و میداند استحقاق هر کس را برای مضاعفه در لطائف
علیم تهدیدی مشعر است یعنی خود دانا است به نیت نیکو باید تا در عوض آن جزای جزیل فرماید
ای درویش رمز انکه کان در به در دنیا نفقه که عاشقان و مشتاقان از سر دل و جان بجز ند
جزای هر منفقی را جزی حال او است کما الدنیاه جهاد نفقه کند جزای او جنات نعیم است
و انکه جان را به محبت دهد باید که فان لقای کریم هر که مال صرف کند ثواب یابد و هر که روح
بار تمنا نرید رب لا یاب و شد که نان دهند در عوض آن خوان نزد هند انکه جان دهد در
مجازات آن رضا و لقا انزد هند **بیت** تا جان ندهی وصل جانان ندهی تا در ذرو بالیند
بدرمان نرسی از ظلمت نفس ع بنایی بیرون حقا که بسر چشمه حیوان نرسی و چون در آیه گذ
صدقه دادن فرموده آید در آیت بعد از علامه آداب آن بیان فرموده **الذین ینفقون**
انکسانی که نفقه کنند **اموالهم** مالهای خود را **فی سبیل الله** در راه جهاد و سایر وجوه
لا یتبعون بر اثر در دنیا در ندهند **ما انفقوا** آنچیزی که نفقه کرده اند **منا** یعنی
سنت کسی نهند در صدقه دادن که منت نهادن مر او را مخلوق نیست بلکه منت آن را سکه و
همه نعمتهاست المنة لله تعالی و تقدس دهنده صدقه باید که منت دارد نه منت نهد که
منت مر او نیکو ای باید داشت که او را اسباب اعطاء ما کرده است و موانع بخل و امساک ا
زایل ساخته و هم از درویش ممنون باید بود که سبب ظهور چنین عملی شده و اگر درویش نبود
تو انگران مظهر صفت جود و کرم نتوانند شد **بیت** ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا
که گدا پیش تو آیینه زیبا داری هست در بحر الحقایق آورده که لولا الفقراء لهلک الاغنیاء یعنی
درویشان وسیله توانگرانند در توسل بحق سبحانه بصدقه و انفاق و اگر آینه فقر نباشد
جمال جود و نوال ایشان در ورای نقاب احتجاب مختفی خواهد ماند و اگر امت اند و سعادت
بی مدد فقیر کرم نخواهند یافت و لهذا بعضی گفته اند که آن دعا که در حدیث وارد شده که
الید العلیا خیر من الید السفلی دست فقیر است چه دست فقیر از دنیا می ستاند و آن دست
و بر آخرت می دهد و آن علیا است **بیت** سودی شود ای گدا با ثاکر ای خواجه که تو مال
دهی و ملک بدستانی ای عزیز من ظاهر اشان بی حد که انست یکی انکه آخذ صدقه را بحشت که

بثل خود محتاج شدن دل و بعایات شکسته است بادمنت که بر کردن جانش نهد شکسته دلتر
شود **بیت** من از اول شکسته دل بودم غم آمد تمام تر بشکست و دیگر اظهار منت
نفس دیگر ارباب حاجات چه بی مروتی که منت نهادن در وقت صدقه دادن مشهور شده
دل درویشان از تصور وی مکدر و بدین جهت از دولت سخاوت محروم ماند و از دل کسته از من
در لغت قطع و نقصان است یعنی بریدن و کوتاه کردن قال الله تعالی و ان لک لاجرا غیر ممنون ای غیر
مقطوع پس منت قاطع خیر باشد و نقصان رساننده بدان و هر که منت و منت جمع شود بلکه
بخل و منت در میزان اهل بصیرت برابر اند بیسان من من و من ظن هر که بعطا نت نهد لیم
نه کریم **ع** لیس الکریم اذا اسدی بمنان چون نشأ العرب می آید کر چه در لا تمنن لان الفائدة الیک
عائدة بخشیدن و بخشیدن منت منت که آن بر تو عاید است و فایده آن هم نزا بر صوابست و
منت ماحی خیرات و مثبت ام روض **بیت** درخت کرم هر کجا بیخ کرد گذشت از فلک شاخ
بالای او گر امید داری که کی بر خوری بمنت منه اره بر پای او **ولا اذی** و از پی در نیاورند
صدقه خود را آزاری یعنی فقیر را نرنجانند بزبان که او را بر فقر سرزنش نمودن یا در دنیا وقت
منسوب سازند و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین افکنند عزیزی میفرمود که احترام
کن که کنان او بی بر کار او روا نباشد القدر نباید داشت **بیت** روا شود بای خود در
از خوان ازین دنیا کرا و رنج کاهها نحلوای ترش رویان و گفته اند اذی آنست که احسان خود را
کرده با فقیر کرده باشند یاد کنند چه شاید درویش بدان صورت کربه و از روی کاه او برگردانند
رانعی بیاشد کسی از آن کار بر خود را مصیبتی میفرمود که چون کسی را چیزی داده باشی و دانی که گر
سلام میکنی بر وی گران می آید سلام خود از وی باز دار و آشنایی با او مورد کار اگر که ثواب آن از دست
نیاد گفته اند که غرض از سلام حصول سلامت است و سلامت او در عین شنید که خال او است
آورده اند که شخصی بنزدیکی آمد و گفت جمعه بر اندیز داردم و میرهی خواهم که خاص از برای
جهاد بود تا بدو دهم که این مجاهدان که می بینیم همه بجز خوش نمی روند بیع کردن آن بزرگ
بر آشفت و گفت لا بارک الله فی جعفتک هنوز چیزی بدیشان نداده ای همه بر ایشان منت
ع مراحق بر و نیند نیست بر بر ایشان ای عزیز فاین صدقه اسماء المتقلوبت و تالیف آن
با اهل احسان و رفع احتقاد و اظهار مرحمت با عباد پس فقیر که بصدقه منتفع گردد باید
دوست دار متصدق شود و چون منفق منتی بر وی نهد آن آزاری بوی رساند هر اینه درویش متصور
کشته آن محبت بعداوت مبدل خواهد شد و کینه در تخت سینه کشیده بنای الفت در هم خواهد
شکست و در آن حال که نفع وهم بآن منفق بسائل رسیده که با ذمیه و قوع پیوند نیست مر او

بیارزد یا نفع زیاده نیست یا صحبت نبود تقدیر و لعمل بیهوده کرده است چنانچه کسی مثلا درنگی نکند
وددی از دو بستاند مضرت و منفعت شعار بعضی که او کار او ضایع گشته اگر وقت خاره اجر خواهد
واگر ضرر زیاده بود در وقت حاصلست واجر باطل واگر نفع بیشتر بود آنانچه بوده بود
تا نقص نهاده و اندک تضاعف فیمه مانع نیز بهمه وجه صیانت احسان از باطل شدن
لازمست **بیت** آنچه دهی بیش و پیش منه * وآنچه بازاده همچو هم منه * بر سر نعم
کرمی منت و آزار دهد و راه خدای نفقه کنند **لهم** مر ایشانراست **اجرهم** مزد صدقه ایشان
عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان که در روز معاد خلاف نیست **ولا خوف علیهم**
و نه ترسیست مر ایشانرا از آنکه ثواب اجر ایشان کم کرده یا گرفتن حرص منتظر بعد از و خانه
کرده نیست **ولا هم یحزنون** و نیست ایشان که اندوهگین شوند از فوت نعمت خود چه میدانند که
بطلقات بخواهد بود **قول معروف** سخنی نیکو و وعده جمیل مر درویش را که نزدیک بکرم
دستیم باخدا میرسانند یا مت دایم و امثال این **ومغفرة** و در گذشتن از درشتی سخن سائل
و خشم ناگرفتن بالحاح و ابرام او چه درویش که بی حصول آنچه آن گردد امکان صدود بخیل
بهوده آنچه مراد از مغفرت عفو کرده نست از ابو پوشیدن حال سائل فقیر بود به روی خود
او عفو و گذاشتن **خیر** بهتر است مر مسئول را در نفع **من صدقة** از آن صدقه که در پیست
بسائل **یتبعها** از پیوند آید آنرا اذی و آزاری از سرزنش و غیر آن و وجه خیریت آنست که کلام
خوش سبب تفریح و ترویح روح باشد و سخن سخت و منکر موجب کلال و ملال دل و نفع صدقه
عاید است بعد از مرد کاه که آنچه واسطه نفع جسد است با آنچه وسیله انده دل و رنج روح
آمیخته شود هر آینه فسادی بجان راه خواهد یافت زیرا که نفع بدن در مقابله رنج روح
که علو روح را نقل جمیل حاصل آید نیست با آنکه صدقه از طاعتست و اذی که تابع آن باشد
اضرار بدیعون انتقاء و اضرار مجتمع کرده شاید ثواب آن با عقاب آن بسمت مساوات باشد
علی حفظه بما ذکر ما ذکر در قول معروف ایصال سرور است بدل کسی و این تعاقب بی اضرار
از آن نوع صدقه که مشتمل بر نفع و ضرر است بهتر خواهد بود و گفته اند رعایت قول معروف
باید که سائل را بعجز و بحوی تسلی نماید و طریق مغفرت سائل را شاید که عذر مسئول ملاحظه
قبول فرماید و بعضی برآنند که این سخن در باب معامله فقرا نیست بلکه میفرماید که اغنیا
مر درویشان که نیکشود علی سکتی از آنکه مرایان ثواب صدقه یا بیت بجای آید و ان دو چیز نیست
یکی با مردم بنرمی و ملاطفت سخن گفتن یا ایشانرا بدعا دان مومن نه بحضور ایشان دعا کردن
دوم بجای ذات جرایم آنها که نسبت بمعاذیشان خاتم صادر شده باشد با طلب مغفرت برای

اذی

ما مسا داتست در آنهایا بهترست از صدقه که ستبع آزار بود **والله غنی** و خدای بی نیاز است
از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را بمن و خاسان من و اذی میکدر سازند **حلیم** بردبارست
تعجیل نکند در عقوبت موذی و منان **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گرویدگان **لا تبطلوا**
تباه مسازید و نیست مکنید **صدقاتکم** مزد صدقهای خویش را **بالمن** بمنت نهادن بر درویشان
چه ما لا نال ان حقست و نو تو انگر حمال آن چیزی نیست منت صاحب مالرا نیست زحمال را
باطل میکنید خیرات خود را بمنت نهادن بر خدای **والاذی** و رنج رسانیدن بدرویشان نقلست
و فضلا آورده اند که عایشه و ام سلمه چون چیزی برای درویشان فرستادندی خادم را وصیت
میکردند که یاد گیر تا او چه دعا میکند تا ما او را همان دعا مکافات کنیم و صدقه ما خالص ماند
ای درویش تا نکنی که اهل اخلاص در تصدق عیبها فقیر را منی بوده اند تا آن دعا عوض خیرات
نشود و بجزا از خدای خواستندی تا بمنت نهادن و آزار رسانیدن چه رسد دون همتانی که
نعمتی حق سبحانه و تعالی بنام خود را صاحب نعمت پندارند از ایشان دور نیست که کام جان
بمو الذت آلوده کنند زهر قالت تلخ سازند **بیت** حلاوتها نعمت را مذاق کهتری باشد
چو حنظل تلخ گشت آنکه بمنت قید نگردد. در بحر الحقایق گوید که چون بر فقیر منت نهاد عجز
از طلب حق واعراض کرده باشی زیرا که اگر قصد تو در صدقه طلب حق بودی منت بلکه
از و منت داری که سبب وصول تو شده است بطلب رضای پروردگار سلطان ابراهیم ادهم قدس
سره در زمان سلطنت میفرموده که خوش کسانی اند این سائلان بر در ما که ما را می آیند و میگویند
هیچ ذخیره دارید که برای شما برداشته بعالم آخرت بریم وانچه اضعافا مضاعفة بشما باز رسانیم
بیت درویش اگر بپا فزاید بیت بر نکو * او کار ما سازد بیت نه تو کار سازاو * پس
نظر بر تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت باطل مسازید **کالذی** همچون
ابطال آنکس که از روی نفاق **ینفق ماله** نفقه کند مال خود را **رئاء الناس** برای نمودن
بمردمان و این منافق است که برای توهیم مومنان که او را داخل اهل ایمان دارند صدقه میدهد
ولا یؤمن و بحقیقت نمی گرود **بالله** بخدای **والیوم الآخر** و بروز بازپسین چه اگر بخدای ایمان
داشتی صدقه برای او دادی نه بمنت دیگران و اگر بقیامت گرویده بودی معامله برای مجازات
کردی نه بوجه مرایات و گویند مراد عمل کافرست که آنرا در روی صورت خیری نماید چون اطعام
مساکین و اغاثت مظلومان **فمثله** پس مثل او در صدقه کافر یا منافق **کمثل صفوان** همچون
مثل سنگی سخت خارا هموار **علیه تراب** که بر آن سنگ خاک نشسته باشد **فاصابه**
پس رسید آن سنگ را **وابل** باران تند بزرگ قطره که سیل از آن دو بپا رخیزد **فترکه**

پس بگذاشت آن خاک را از سنگ و بگذاشت آن را **صلدا** تهی و پاک از گرد و خاک ای عزیز صفوان
مثل کافر است و خاک عمل که در صورت خیرات نموده میآید و باران حجت کفر او و چنانچه باران
اثر خاک بر سنگ همچنان نمی‌گذارد کفر نیز ثواب عمل کافر را باطل میکند یا صفوان مثل منافق است
و تراب ثنای مردم که بر وی میکنند چون باران مرگ بدو فرو ریزد در قرآن ثنا را بصفوان تشبیه
کرده بی بهره و نا امید بماند و حقیقت آنست که تراب ثمای تخم عطا و اهل ریاست که بر روی روزگار
ایشان نشسته می پندارند که از کار خود حاصلی دارند چون قطرات باران عدل از سحاب هیبت
رب الارباب فرو بارد غبار غرور و پندار ایشان نتایج احوال ایشان فرو شوید سنگ بی حاصل
با ایشان بماند **بیت** عجب تخمیست کان مغرور کارد • که جز بی حاصلی حاصل ندارد •
تا نا گزیر ثنا دنیوی چه آید • که با فروختن تخم نشاید **لا يقدرون** قادر نباشند این نفقه
کنندگان مرایی و موذی و منان **على شيء** بر ثواب چیزی **مما كسبوا** از آنچه تصدق کرده
باشند بریا یا بمنت باشد و لهذا یعنی چنانچه کسی قادر نیست بر جمع اجزاء آن خاک که آب باران
چو املس پاک کرده اند و در اطراف جبال و جوانب بوادی متفرق ساخته منافق و مرائی نیز قدرت
ندارد بر حصول چیزی از ثواب عمل خود در عقبات زیرا که بدنیا داده [illegible]
کبروا و زینت [illegible] من اعمال اهل ریا بر ایشان [illegible] وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلنا
هباء منثورا **والله** و خدای **لا يهدي** راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل ایشان نکند **القوم**
الكافرين گروهی که ناگرویدگان بوده اند در علم وقت الحجة الله فرموده که اعمال عباد [illegible]
ایشانست در روز معاد بر عمل مخلص چون زراعت که تخم در زمین طالع طیب افکند
لاجرم مزروع او را هر دم نشو و نما زیاد شد تا روز حشر که وقت حصاد آن در آید و از محصول
خود نامی کرد و عامل منافق چون دهقان بی وقوف که تخم بر روی سنگ خاک آلود ریزد
اگر چه خاک را تخم عملش از نظر خلق می پوشد اما چون سیل باران یوم تبلى السرائر بهار رسد
سنگ خاک را ببرد و تخم خالی بماند از نشو و نما باقی بلکه متعفن و ضایع گشته **بیت**
در زمین ریا تخم عمل • چه بروید بغیر مکر و دغل • از ریا دور شو چو میدانی • که ریا هست
شرک پنهانی • بعد از ازاله مثل جهت منفقان مرایی و منان مثلی دیگر جهت متصدقان مخلص
بیان میکند **ومثل الذين** و مثل نفقهٔ آنها که با اعتقاد صافی **ينفقون اموالهم** بیرون
میکنند مالها خود را و بدرویشان میدهند **ابتغاء مرضات الله** برای طلب خشنودی
خدای بی آنکه منت و اذی از پی در آرند **وتثبيتا** و از برای تحقیق و تیقین صادر شده **من**
انفسهم از نفسها ایشان یافتن ثواب کرد خود یا تصدیق بنموده ها ایشان [illegible]

الهی در ثواب عمل مخلص تبعیض انفاقات که ثواب آخرت را تصدیق کنند نه باکه ما لجزا ایمان
دارند در مفاتیح الغیب فرموده که غرض مومنان درین نفقه دو امرست یکی طلب رضای حق
و دیگری تثبیت نفس یعنی رام کردن آن برعایت صفت جود یا علی الدوام در حفظ قاعده از عادت
ستوده و عبادت پسندیده کوشیدن عتابی آورده که مراد از تثبیت تامل است یعنی تفکر کردن
در مالی که نفقه میکنند تا از حلال هست یا نه و نظر نمودن در حال سایل که استحقاق احسان
انعام دارد یا نه و گفته اند نفقه یعنی از تثبیت نفس حاصل نه تمام آن و فایده ایراد من که بعض
تبعیض است اند که میتوان نمود اینست ای عزیز نفس در موقف جود به سعادت احراز ثواب تام
مستعد نگردد مگر وقتی که تربیت مجاهده یافته و بمدد صولت ریاضات تقویت پذیرفته دست
الفت از هر چه محبوب اوست بتیغ ایثار قطع نماید و انچه نفس که از اهل عالم امکان مالک نفقه مطلق
و معشوق ایشانست حیاتست بی وفا لاجرم حصول تثبیت که مرتبهٔ یقین است بی انقطاع از این
دو محبوب صورت نبندد پس هرگاه که بتدریج انفاق مال مکلف شد نفس بر کرت بعضی از دو چیز
مقهور گشته یعنی از تثبیت او را حاصل شود و چون به بذل روح نیز تکلیف کند نفس از همه
روی مغلوب شود بکلی از تعلقات خلاص به بیرون آید و تثبیت تمام بسمت اتصاف و صفت
اتمام یابد و چون درین آیه تکلیف باخراج مالست و بس لاجرم برخی از تثبیت نفس را ثابت باشد
و کمال تثبیت در آن حکم است که وتجاهدون باموالکم وانفسکم • نفس [illegible] که بر ثواب
کین راز اوست الله اشترى • پس مثل نفقهٔ طالبان رضا و تثبیت **كمثل جنة** مانند مثل
میوه بوستانیست **بربوة** بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و از ریاح لواقح بهره
بیشتر گیرد و با بری دیگر آنکه از آفت معمور شدن در آب دورتر بود و گفته اند مراد بربوه زمین
مرتفعه است یک زمینی است صالح که زیاده باشد نما در وی محصول او را [illegible] فروریزد
آید لقوله تعالی اهتزت وربت وانبتت و آن باغ مذکور که در چنین زمینی واقع شده **اصابها**
برسیده بود **وابل** باران بزرگ قطره **فآتت** پس بیاورد به آورد **اكلها** میوهٔ خود را
ضعفين دو برابر یعنی یک سال چندان بر دهد که حاصلها دیگر بدو سال دهد و نیز گفته اند
ضعف یعنی مثل آن شده که ضعف زاده و برابر دادند چنانچه لغوی آورده پس ضعفین چهار
برابر بود **فان لم يصبها** پس اگر نرسیده باشد آن باغ را **وابل** باران بسیار قطره **فطل**
پس رسیده بود باران ضعیف و آن نیز او را کافیست و همان مقدار باران چندان ریع دهد
که باران بسیار میرسد یعنی از باران ضایع نمیکند و بکم و بیش آن ثمرات بیرون می آرد
والله و خدای **بما تعملون** بدانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا **بصير** بیناست

این لفظ مجید برستان زیبا و مشتمل بر ترغیب با خلاص و مقصود از این مثل حصول اجر ای
مخلصانست که انچه برای رضای حق سبحانه صدقه دهند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن
صدقه اندک باشد و خواه بسیار در قلت و کثرت در نسبت با ما تفاوت هست اما چون در خزانه
کرم گشاده شد اندک پذیرد و بسیار بخشد القلیل عند الله کثیر بیت بزرگان کار
طرح کفایت نهند. بپذیرند بسیار و اندک دهند. بزرگی تر اینجا بی و نظیر. که بسیار بخشی باندک پذیر
و بهر وجه ثمره باغ این منفقان ضعفین باشد یکی برای طلب رضای ربانی و دیگر بجهت تثبیت
نفس و تخلق او باخلاق سبحانی و در بحر الحقایق گوید در تخلیص ما تند آن بوستانست بر زمین
مرتفع یعنی مرتبه عالی که عبارتست از قربت و نسبت بجناب لایزالی و ابل اشارتست بواردات حقایق که
سر بجمال الحقایق کشاید و طل عبارتست از الهامات ربانی که روح را دمانیر معانی نماید پس که دل
مؤمن از ثمره واردات رسد ضعفین از ثمرات مواجید و کشوفات برو ظاهر میگردد و گرابل
الهامات بر وی رود می ابطهور رسد از وی ضعف از اخلاص و یقین ستر قیست و گفته اند که آن
ضعفین حظ دلست از نعیم حقایق ایمان و دیگری بهره روح از نسیم ریاض ایقان و عرفان
یا یکی نعمت فردوس برینست و دیگری دولت رضای رب العالمین یا یکی در دنیا است از ثمرات کشوف
و مشاهدات و دیگری در عقبی از نظرات غایب و تماشای تجلیات یا اینجا استماع بکلام او و
انجا استماع سلام او یا درین جهان توفیق ادای ثنای او و در ان جهان تمتع از مشاهده لقای او
بیت اندرین جهان ثنای تو برشته. و در نعمت آن جهان لقای تو برات. تعلق
تمثیل صدقه مخلصان تقریر مثلی دیگر میکند از برای نفقه مرائیان و میگوید أيود آیا دوست
میدارد أحدكم یکی از شما همزه انکارست یعنی دوست ندارد أن تكون له آنکه باشد مر او را
جنة بوستانی من نخيل اند درختان خرما و أعناب و انگورها تکون جنة از نخیل
و اعناب نیست بلکه در آنها اشتمال دارد اما انجا بسبیل مبالغه از غایة کثرت بجای درختان
باز می نماید که گویی باغ از آنها متکونست تجري میرود من تحتها الأنهار از زیر درختان
او جویها. اب و این تعریف بکمال لطافت آن باعث چراغ از آب نشو و نما و نفو و نما و نمی آبدار
رفان در حسن و لطافت بوستان می افزاید له مر صاحب باغ راست فيها در آن
بوستان من كل الثمرات از همه میوها همین خرما و انگور و تخصیص آنها جهت تفضیل
ایشانست بر فواکه دیگر المراد از ثمرات منافع و فواید باشد یعنی کسی را باغیست و از ان باغ همه
نوع منفعتی ورد حاصل وأصابه الكبر و حال انکه فرا رسید خداوند باغ را پیری و بزرگ
و از کسب معیشت و کار و طلب باز ماند وله و مر ورا است در حال این پیری و ضعف

ذرية ضعفاء فرزندان خرد و ناتوان که نه تهیه اسباب معاش کنند و نه بدر را در ترتیب امور
معیشتی مددکار باشند و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستانست فأصابها پس برسید
بوستان را اعصار بادی گرم و گویند گرد بادست فيه در ان گرد باد نار آتشی
عظیم الالتهاب و چنین باد را سموم گویند فاحترقت پس بسوخت آن باغ بواسطه آن سموم
و صاحب باغ متحیر و مهموم و فرزندان حیران کی نظر حسرت در حال این مدبر محروم نگرد و در تحیر
و تحسر و خذلان و بدبختی افتاد تا فی فرمایه توانایی انکه شر سموم را از باغ خود دفع کند
قوت و قدرت انکه دیگران بیخ کشد و درخت بکارد نه فرزندان در ان پایه که پدر را بکار آیند
و درین فروماندگی بنوعی اندوه و اغانه نماید نه چراغ زندگانی را با فروخته که تا آن از
ظلمات ناتوانی بیرون توان آمد نه از محلی دیگر وجه معیشتی مهیا که بدان امیدوار توان بود در
چنین وقتی که حاجت او بدان بوستان بیشترست و امیدش بمنافع آن زیادت از زمان پیشتر او
نومیدی که فرزند و بهار امیدش بخزان حرمان مبدل شد بیت در ان چمن که دیدی گل بار دیگر
خزان در آمد و سر سبزی بهار ببرد. این مثل عمل منافق و مرائیست که فردای قیامت که در شهادت
از همه یاران و دوستان او بریده گردد و پرده های از روی کردها خاص و عام برداشته آید
ایشان بثواب اعمال خود محتاج شوند در جویبار نکار با رخود نگریسته شاخ عملی که درخت دنیا
بدان توان زد نیابند و اور حیا بماند و از کار خود و فرزندان خوش که در امید بان نواخت کشید
نرسند بیت نه کاری که کار آید بدی بران. نه حالی که بیند نقصی زیان. نابود بدراه توفیق خود
همه کشت اعمالشان سوخته كذلك همچنین بیان کرد شما را صدقه و جدا داد روی و عجب
و تر هیب کرده شد يبين الله بیان میکند خدای لكم برای شما الآيات نشانها و الطاف
احسان خود را یاد و لا اینکه در توحید بدان محتاجید لعلكم تتفكرون شاید شما در آیات تفکر
تفکر نمایند و دیگری با ذر عبادت با او شرایط تفاصیل و جمع اعمال الحسنه خود را بعنا ریا گر
عملت فیح نکرده اید دنیوی را سبب فنا دعوی دیدن است و چون بنا عمود دنیا نان عمل
کرده از درجات حقیقی بیبهره مانند و محققان را تفکر در آیات در اعمال نفعه فتح و تمرکت عمل
با الله که رخار و دنیا درد امر آدمی آورد و نقد عمر از نیو بوستان معرفت بخار دستان نکرت اندازد شده
انس رضی الله عنه روایت کند که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم گویان دیدیم و بجوت
کرم بپرسیدم فرمود که من برات خود میبرم گفتم یا رسول الله العبدون ثمرا و قمرا یا آینه جبین
ایشان زنگار بر ستمش مراة ماه روشن ندو تیره خواهد شد یا دینه فرزندان ایشان تاب بجاذبت
آفتاب جهان تاب نیز نخواهد گشت جواب داد که فرزندان که شیفته عمر و قمر و رفیعه خروج کردند

ولکن یراؤن فی اعمالهم که عمل بود دوا بر چهره طاعات ایشان نشیند و فی الحقیقه شرکت
شرطیها الد اقدر چندان باشد که خلاصه اخلاص در دوستان ما چون جفاء جفا یعنی خاشا
باید بپوشد که ریا بقیعه غایتی دارد اما بر ود شی ندارد که در مجلس ابن مسعود رضی الله
عنه گفت دوش سورة البقره خواندم ابن مسعود فرمود که نصیبه تو از ان عبادة همین بود
چون اظهار کردی ثواب آن باطل شد **بیت** بندگان عبادت چنان کرده اند
که از چشم خود هم نهان کرده اند • عمل کز ریا یافت فرسودگی • صفا بر دل شد با لودگی • عبادت ز
آلودگی پاک دار • که چون کرده آلوده باید بکار • در بحر الحقایق آورده که این مثلیست از برای نفع
انسانی جنت باغ دل است ثمرات استعداد جمیع کمالات آراسته انهار هدایت در زیر اشجار عنایت
جاری شد کبر سن ضعف انسانیه ذریت ضعفا صفات بشریت اعضا عملها که هوای نفس را
در ان مدخل بود ان شعله عجب و ریا که موجب اعدام ثواب عمل باشد سوختن باغ باطل شدن
استعدادات و فوت قابلیت کمالات و تبدیل اخلاق روحانی باوصاف نفسانی و تغیر صفات
ملکی بصفات شیطانی و انا علی علیین و قرب باسفل سافلین طبیعت افتادن در بن مثل تنبیه
غافلان و تحذیر عاقلان است تا زمام اختیار بدست هوا نگذارند و عنان کار و بار بقبضه ریا
نسپارند شاید بوستان دل ایشان از صاعقه خذلان سالم ماند و از ثمرات حقایق منتفع شوند
شده گفته اند این مثل برای جمعیت که در بدایت کار اعمال صالحه از ایشان در وجود آید اما
حال ایشان بفسق و فساد و فجور و عناد و بدعت و الحاد گراید تا لاجرم در عالم ملکوت جولان نموده
و بقدم فکر تا جناب جبروت ترقی فرموده بهشت دل ایشان بنخیل محبت و اعناب معرفت آراسته
انهار شوق و عهد صفا بمجاری اسرار در تحتها نهار کرده بود گفتار ایشان ... بکر عجایب آثار
در یافته بذریت ضعفا یعنی یاران هوا وفی و دوستان هر جانی و حریفان بد اندیشه و ظرفا
خمار پیشه مبتلا شوند اعضا آثار صحبت آن نابکاران روی با کار دو حرکت آتش انکار قطیعت کرده
خرمن آن مصاحبت اندراج داشت باشتعال در آمد جنت عرفان ایشان بعد ز شامت مخالطه نا
از اوج معرفت بحضیض نکرت افتاده مساعی ایشان همه هباء منثورا کرده و انچنت که کار
کرگیان دل بدست غولت داده اند و دامن همت از صحبت بیخردان خر و سفله طبعان نا کرده
کشید **بیت** ای چو گلت جیب بجنگ خسان • دامن صحبت بکش از ناکسان • گرچه
ز آغاز کشادت دهند • عاقبت الامر بیادت دهند • هر که نه مشغول بمشرب است • غول ره است
خدا که دانست • پای وفا بر ره غولان منه • روی بجوله شهها فکن • بعد از ان ترغیب باخراج صدقه
و تحذیر از ریا در نفقه بیان آن میکند که انفاق از کدام مال می باید و تصدق از چه نوع خواست

می شاید **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه مؤمنان **انفقوا** نفقه کنید در راه حق **من طیبات**
ما کسبتم از پاکیزها و برگزیدها آنچه کسب میکنید به بضاعت و تجارت اکثر مفسران کسب را بتجارت
حمل کرده اند چه بهترین مکاسب آنست بشرط آنکه با صدق و امانت مقرون باشد در احادیث
آمده که التاجر الصدوق الامین مع النبیین و الصدیقین و الشهداء امام ابو عیسی ترمذی
رحمه الله این را از احادیث حسان شمرده • **و مما اخرجنا** و دیگر انفاق کنید از پاکیزها آنچه بیرون
آوردیم **لکم** برای شما **من الارض** از زمین چون حبوبات و اثمار و غیر ان بعضی گویند امر بر سبیل وجوب
مراد ازان انفاق زکوة و بعضی گفته اند که امر استحباب و نفقه
صدقات تطوع ... جایز دارند که گویند خواه در زکوة و خواه در صدقه شرط آنست که از جود و
الطیب مال ادا کنند در اسباب نزول آمده که اغنیاء انصار در بستان وقت رسیدن خرما انچه
رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان از یکدیگر جمع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه
نهادندی تا فقرا مهاجر که بر شدت فقر و محنت فاقه صابر بوده اند از ان بقدر حاجت تناول نموده
روزی یکی از دنیا داران مال دوستان انجا کرد ... صاعی از ان متاع کرم
و باران ... نخریدی و اگر ما هی ... افتاده بودی ... قحط زده ... کشیدی یا آورد
و در میان خرماها ... خبیث خود را از ... اگر ...
انکه در میان این همه خرماهای رسیده بشنید این چه من آورده ام نخواهد نمود و کسی ازان
اعراض و باز خواستی نخواهد بود حق تعالی ازین معامله نهی فرمود و گفت ... اموال را نفقه
کنید و در انفاق الطیب اموال ده فایده است ۱ شرف قبول لزدی نیز اکه حق سبحانه تعالی
و هر چه پاک باشد مقبول حضرت او است ان الله طیب لا یقبل الا الطیب ۲ رعایت جانب حق
بتعظیم چه امر او را امتثال نموده و بزرگ داشته و تعظیم امر الهی مامور به است کما التعظیم لامر الله
۳ وفور شفقت و مرحمت بر مساکین و ایشان نیز فرموده اند که الشفقة علی خلق الله ۴ نگاه
داشت خاطر فقیر بدانکه بهترین چیزی بدو بخشیده دل او بدست آورده است ۵ مراعات ادب
چه اخذ صدقات بحقیقت حق سبحانه و تعالی است پس لوازم ادب اقتضای آن میکند که انچه
افضل و اعز اشیا باشد ادا نماید ۶ وضوح خلوص نیت و صفای ضمیر زیرا که هر چند نیت صاف
تر است عمل وافی تر است ۷ اظهار علو همت چه همت عالی بانفاق چیزهای دنی سر فرو نیارد
خواهد که هر چه زیبا تر و عزیز تر است بمخلوق رسد ۸ کمال محبت حق سبحانه یعنی باید که
بنده را دوستی خدای بر دوستی همه چیزها غالب باشد چون بهترین اموال انفاق کنی الامر محبوب
اکثر طباع است بر فنا کردن محبوب مجازی برای دوست حقیقی دلیل محبت کامله خواهد بود

رتبه محبت حقیقیه باشد چه انچه کریم است آن را از خود باز داشتن و بغیر دیگری دادن ایشان نیستند و آن
بهترین نوعیست از انواع سخاوت و اهل ایثار ستوده حضرت پروردگارند و یؤثرون علی
انفسهم ۹ حصول بر و رحمت زیاده از ثواب نیکو که ثواب باد و چیزی از انفاق حاصل نشد
و تحصیل بر با انفاق واجب موقوفست لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون ۱۰ اند یاد تصدیق
چه مال المتصدق در ادای صدقه چون حال مزارعست در وقت زراعت هر گاه زارع تخم افکند بیقین
بکه تخم او بر نیکو خواهد شد هر تخمی که بهتر است میکارد همچنین منفق نیز که ایمان او بمجازات صدقه
و مکافات نفقه کاملست هر اینه از مال خود هر چه بهتر و خوشتر میداند در راه رضای حق
نثار میکند ۱۱ حسن جزا نیز اگر انچه احسانست تبدیل او از برای حق بذل میکند بحکم هل
جزاء الاحسان الا الاحسان هرچه تبدیل حق احسن و احسن خواهد بود بعوض خواهد داد ۹
اگر بهشت دهی بهتر ستانی • در افشانی عوض گوهر ستانی • چو خواهی میوه زیبا فشاندن • نهال نغز
باید فشاندن • ای عزیزان سخن نیست آنکه بنا دانست که مال ایشان دارند و با انفاق هر نوع از
طیب و خبیث و جید و ردی قادرند اما درویشان که از شدت فقر دست ایشان بچیزی نمیرسد
و شدت و نسر آن برخواسته بذل کنند با بیشتر دی از طایب اموال اغنیا برتر است چنانچه در باب
منبل بعضی رضی الله عنه وارد شده که خیر من الدنیا و ما فیها ع تا نوبت فقیر به که خوانی
و گفته اند طیب بمعنی حلال است بر مرتبه با ینکه از مال الحلال صدقه دهد که انچه از غیر حلال صدقه
کند ثوابی بران مترتب نیست و چنانچه مزارع تخم اگر در زمین پاک نیفکند ضایع او توجب
نکوی حاصل نیاید صدقه دهنده نیز تا از مال الحلال با اهل استحقاق نفقه نکند او نور ثمره
نیابد بیت دانه شایسته بباید بخشت • تا گل خوشه کند آید درست • ای مؤمنان از
حلال صدقه دهید ولا تیمموا الخبیث وقصد مکنید بمال الحرام یا چیزها بد و ناخوش که
از روی عادت و رذالت منه از انچه ینفقون نفقه کنید تقدیم ظرف بر فعل از جهت
تخصیص یعنی دوستی مال و بخل نفس اقتضای آن میکند که اختصاص دهید بچیزها خسیس
بانفاق ولستم وحال آنکه شما نیستید باخذیه وگیرنده آن چیزی که بشما دهند حقوق
شما الا ان تغمضوا مگر آنکه چشم فرو خوابانید فیه در آنچیز و مسامحه و مساهله نمائید آنکه
هدیه بشما دهند چیزی بواسطه حیا از صاحبش یا دفع انتقال او قبول نکنید یا اگر دیوان دوود
چیزها ناقص بخوردن آن راضی نشوید پس چگونه می پسندید برای حق انچه برای خود نمی پسندید
وظیفه ایمان و تصدیق آنکه دیگر برین عمل اقدام نمائید واعلموا و بدانید ان الله آنکه خدای
غنی بی نیاز است از صدقه‌ها شما حمید ستوده است در بی نیازی خود و یا ستاینده است

شما را بانچه پاک و پاکیزه دهید در راه وی و اگر چه اندک باشد در حقایق القرآن آورده که
مکتب پاکیزه بهشت که مؤمنان آن را بجزای اعمال الصالحه بدست آورده اند بر حق سبحانه و تعالی مگر
مرخواص بارگاه قرب و محبت خود را که ایشان با ایمان شهودی بهره‌ای که ید محبت آن مکتب
پاک را که دنیا و خجالت از دار الملک دل بیحثیتی که دل را هیچ نوع تعلق با آن نماند چه ان نماند
بهشت حجابیست نورانی که مانع آید از شهود جمال سبحانی چنانچه سلطان العارفین قدس سره
گفته اگر خدای خواهد که بایزید را عذاب کند روز قیامت هر اینه او را ببهشت و نعیم آن مشغول
سازد بیت بهشت و دوزخ نیامای در دیدار ذات • بهشت ما بحقیقت جمال جانانست
یکی از مقامات ان علی اهل الله اشارت بدین معنی میتواند بود و دلیل بر وی آنست قول آنکه
که دنیا طیب نیست بلکه جیفه ایست مذمومه و صفت خبثا در قرآن و حدیث بسیارست
و انچه از زمین بیرون می آید انشرو و لا دند از خاک دنیا مخلوق شده که منها خلقناکم میگوید
ایشان از ترود و خلوتگاه دل را مدهید و خس و خاشاک محبت اهل و ولد را از سراچه سلطان
کده دار الملک بیرون افکنید و قصد خبیث مکنید یعنی بدنیا میل مفرمائید و اگر متاع
دنیا چیزی دارید نظر التفات بر وی مفکنید بدست خود نفقه نمائید بلکه سر با هم میکنید
تا هر که خواهد بر دارد و مبادا که اگر در دو نگاه کرده دست تصرف در وی دراز کنید آن غدار با جادو
بعشوه و دلال و فریب خط و خال شما را مغرور سازد و فریفته شما ای محققان از جمله که
گزیده دین را جهت آنکه خبث و فساد و لجاج و عناد او شما را معلوم است مگر آنکه بقدر ضرورت
باشد که دندان چشم همت بر بالاید و بدان ضروری روزگار دگذرانید والضرورات تبیح المحظورات
بیت نو درد دین بمعنی و بصورت • مکن دخلی زیادت از ضرورت • که تا بیم تو ورون از
حاجت تو • نباشد جز بلا و محنت تو • ببو دین بدیی دار یکداد • ندو بینید ذهن کفا در کجا
و چون انفاق مال الخبیث خسیس از نتایج وساوس شیطان و هواجس اللینات در آیت دیگر روی
که اضعاف سخن شیطان رجیم مکنید و از تخویف تهدید شد که دوم عنه فرو تفتیه
الشیطان دیو و در مانده یعنی غار بل و در تفسیر کبیر گوید که از شیاطین انس و جن ینا
نفسانان یعدکم الفقر میترساند شما را در وقت انفاق در درویشی و میگویند اگر
مال خود صدقه دهید محتاج و درمانده شوید گفته اند وعده فقر او باشد که طول امل و آرزو
کار دو اسباب حرص را تقویت دهد تا بنقد صحیح الحریص محروم جز نصاب حرمان نصیبی نیابد با
مواهب فضل الهی را که از مبدء عمر واقع بوده بر خاطرش فراموش کرداند تا مطلقا دیده
بصیرت او از مشاهده نعمایی نیست [...] که مدتی متمادی از حضرت در رسیده [...] نماید از ادراک

حقیقت نکته بیت لقد احسن الله فیما مضی کذلک یحسن فیما بقی بغفلت موسوم کرد
یا آنکه دل او را بروابط و وسایط متعلق سازد تا از استیلاء نوبه اسباب بی ملاحظه قدرت
مسبب بترساند و یأمرکم و میفرماید شما را بالفحشاء بخل و امساک و منع صدقات یا رغبت
دنیا و اهل آن یا متابعت شهوات نفس و موافقت هوای طبع یا ایثار حظوظ خود بر حقوق حق
یا بکار نیکو بجای خصوم شما در باب رزق مقابل فرموده که هر جا در قرآن ذکر فحشا آمده زناست
مگر اینجا که بخلست و منع زکوة ای درویش بخل خصلتی نکوهیده و صفتی ناپسندیده است و
آفتی عظیم تر از وی در راه سالک نیست زیرا که تا بنده بدو گرفتار بود از رستگاری دور
دور است و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون امام زاهد رحمه الله در فصول شعبی
آورده که روزی رسول خدای صلوات الله وسلامه علیه حرم کعبه را طواف می کرد دیگری را دید
دست در حلقه کعبه زده و میگفت خدایا بحرمت این خانه که گناه من بسیار است حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که گناه تو چیست گفت یا رسول الله نتوانم گفت که بس [illegible] زیرا که بس
عظیمست گفت گناه تو عظیم تر است یا آسمان جواب داد که گناه من دیگر از وی پرسید که گناه تو اعظم
یا عرش گفت گناه من حضرت فرمود که بحق گناه تو بزرگتر است یا رحمت خدای اعرابی گفت الله اکبر
و اعظم گفت [illegible] که خود را ذکر کن و گناه خود [illegible] از دار الشقاء رحمت بگوی اعرابی گفت یا نبی
الرسل ما لیسار دارم و هر گاه سائلی از دور بینم [illegible] بیندازم آتشی است که در من خواهد افتاد
حضرت رسول صلوات الله علیه گفت تنح عنی دور شو از من تا مرا باتش خود نسوزانی بحق خدای که
مرا براستی بخلق فرستاده که اگر میان رکن و مقام هزار سال نماز گذاری و چندان بگریی که از آب چشم
تو جویها روان گردد و درختان بروید چه بمیری و بر بخل بمیری جای تو جز دوزخ نخواهد بود البخیل
بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار بیت آتش بخل چه برافروزد [illegible] سینه
سازد که بعد بسوزد کف به جود شاخ و ثمرست ابر نیسان بطلب صرتست بخل ورده شیطنت
وامیست [illegible] او کشته هر کجا حاسدیست درامثال آمده که البخیل [illegible] الجاهل [illegible] او حج
چون مذمت بخل از کثرت خلق ظاهرست شیطان نمیتواند که باول وهله بخل را در نظر ایشان سازد
اول بفقر میترساند تا بند بجمع دنیا حریص گردد و توکل گرفته فو لحون که هو الرزاق ذو القوة
ترک بگیرد و فضل الهی را فراموش ساخته کفران نعمت پیش آرد پس بسبب سوء ظن او را [illegible]
نموده بر عجز او اقبال نماید و نسبت با مواعید حق که در باب خلف و جزا واقع شده متشکک گرداند
آنکه تخم محبت دنیا در دل او جای کرد و بوقت جهل بر یخ و فروع غفلت متشعب سازد تا آن زمان که
میوه بخل بار آورد [illegible] شیطان لا [illegible] استحقاق آنکه همیشه دوزخ تواند شد حاصل

وازینجه که گفته شد ثمره وسوسه شیطانست مرد باید که از وعید او که بیم فقر میدهد نترسد
و بوعده الهی که بشارت فضل بر ساند مستظهر گردد چنانچه فرموده والله یعدکم و خدای وعده
میدهد شما را بجای صدقه دادن مغفرة منه آمرزشی از خود مر گناهان شما را در عقبی
وفضلا و افزونی بود دنیا بخلف و مکافات در دنیا مال را وعید فقر او وعده فضلست و در
یاد ایشان بخشد او بشارت مغفرت و ازلطف و نشر فیض بجنت و نکته در و اهتمام بظهور مغفرت
جهت تقویة رجای عاصیان و تحقیق مدعای راجیان و تنکیر مغفرت نیز دلیل کمال آمرزشست
و کفارت گناهان ایشان صدقة تطهرهم و تزکیهم بها در مفاتیح الغیب لطیفه آورده که شیطان
وعده فقر میکند در دنیا و رحمن بشارت مغفرت میدهد در عقبی شیطان میگوید صدقه
مده که فردا درویش شوی و رحمن میگوید تصدق کن تا فردا مغفور گردی و فردای دنیا مشکوکست
تا بود یا نبود و فردای عقبی مقطوع بهست که بی شبهه ببینی و اگر بفردای دنیا رسی ممکن که
هدف سهام حوادث یا باقی باشد یا نه و در فردای عقبی مغفرت موعود بی نهایه باقیست و
نقصان جان را هیچ بعد بتقدیر بقای مال دنیا تا بعد انتفاع توان گرفت یا نه و انتفاع
مغفرت علی سبیل الیقین حاصلست و با وجود انتفاع از مال لا بد آن نفع نتیجه مضرت
خواهد بود چه در دنیا هیچ نوش بی نیش مضرت نباشد و مغفرت که منفعت اخروی
است شوایب مضار و رخالیست و نیز همه مال که آنرا نماید راحت و محنت میسر گردد تا آخر زندگی
بپایان آید و زوال نعمت نماید اما نفع مغفرت را انقطاع نباشد و پیوسته اشعه فواید او بر
ساحت حال مؤمن تابد بر لایحات بندها را از وعده شیطان متنفر و بوعده رحمن امیدوار
و مستظهر بود که مفاتیح شرع بوی و مقالید کرم کشتی در قبضه اقتدار و اختیار
اوست والله واسع و خدای بسیار فضلست بر منفقان با واسع العفو دست قوامیر
امانیایشان علیم دانا بحجمیع کار استحقاق سعت فضل و مغفرت دارند در توریه آمده
کو بنده من نفقه کن از رزق من تا بر تو گشاده گردد درهای فضل من و بانساء در دست داد
ابو هریره نقل کرده که رسول خدای صلوات الرحمن علیه فرمود که حضرت عزت بنده
خود را میگوید انفق انفق علیک بنده ای من نفقه کن تا من نیز بفضل خود بر تو نفقه کنم
تو که با عجز خویش درویش من میدهی ما بالحمد بهره درویش از من اولی که با تو تا بی مزد
فا خود خویش و چون اجتناب از مکاید شیطانی و اتکال بمواعید رحمانی جز بعلم و حکمت
میسر نشود تعالی این آیت میفرماید یؤتی الحکمة خدای میدهد حکمت و دانش من یشاء
هر کرا می خواهد یعنی حکمت انفاق تا دانند که چه می باید داد و بکه میباید داد و چه کند بحکمت الهی

کند و دیگر متصف بصفت حقانیه باشد یا دانش بخشد هر که را خواهد که بدان میان القاء
رحمانی و ملمهٔ شیطانی تمیز نماید و ابو عثمان مغربی رحمه الله اینجا گفت که حکمت نوریست مفرق
میان وسوسه و الهام و گفته اند حکمت نبوتست حق سبحانه میگوید که منصب نبوت و شرف
رسالت و سعادت قرب و درگاه عزت آنرا دهم که خود خواهم بهتران عرب و صنادید قریش میگفتند
کار کار دلیری و دیری و مهتری داشت آید و مدعای ایشان آن بود که هر که بصورت و ثروت بزرگوارتر
نبوت وی داشتن اولیتر تا حدی که ولید مغیره میگفت که او بهتری حق است و نه یتیم محمد صلی الله
علیه واله وسلم که ساخته است بایستی که بر من یا مسعود ثقفی فرود آمدی رب العالمین فرمود که اهم
یقسمون رحمة ربک و گویند حکمت علم قرآنست و معرفة ناسخ و منسوخ و امثال و قصص و اخبار
آن یا علم فقه و شناختن مسائل فرض و سنت و حلال و حرام و حدود و احکام و دین الله
که گویند حکمت کتاب سنت که نقد آثار و حفظ اخبار و ابنیه اوست و بقول دیگر موافقت امر ...
که جاده موصل بنعیم جاودانی است یا متابعت سنت چه یکی از کرامتها بعد از ما ... صلوات الله علیه
این نوا بذبود که هر که بر منهج مطاوعت و سلوک نماید بمنزل نجات رسد یا فهم است و اصابت
در قول و حق سبحانه فهم را حکمت خوانده فی قوله و لقد آتینا لقمن الحکمة یا تحقیق علم و ایقان
عمل و بحقیقت حکمت را اطلاق توان کرد جز بر علمی وافی آراسته بعملی صافی و بقول صاحب تلخیص
میگوید حکمت علمیست شود منسد که عمل بدان موصل برضای خدای باشد و نوی دانست یا خیرات
داعی بصلاح و سداد و زاجر از بغی و فساد یا ترس خدایست چه در خبر آمده که الخشیة راس کل
حکمة نشان خشیة آنست که از صفات سبعی و بهیمی که غضب و شهوت و خورد و خواب
بی مقدار مقدور مجتنب شود با خلاق ملکی و صفات ملکی متخلق گردد حاتم اصم رحمة الله میگوید
که حکمت بچهار چیز است بقلة الطعام و قلة المنام و قلة الکلام بیت خواهی که قواعد ...
معنی شود ... وز خانه دل غبار غفلت رفتن * آراسته دار خویشتن را به سه کار * کم خوردن و
کم خفتن و کمتر گفتن * یا ورع است یعنی پرهیز کردن بظاهر و باطن از هر چه نا شایسته و ناباید
و هرآینه چون دل ازان آلایش پاک شود و اعمال بصدق و اخلاص قران یابد قطره عین عجزیست و محض
عجز حکمت یا معرفة الله چه سرجمله دانشها جز شناختن حضرت رب العزة نیست و بقول علمای
علم الدقایقست و اطلاع ... حضرت ذی الجلال بنده خود را در جمیع احوال یا تجرید سرست از
غوامض تعلقات برای ورود و فود الهامات و مکاشفات امام قشیری گوید شایق است یا ...
علت که بدان سالک صاحب فطنت برجاده استقامت ثابت قدم ماند از تزلزل و انحراف ایمن
باشد صاحب بحر الحقایق می فرماید که مومن بایستد از انوار صفات حق سبحانه که بدان موید ماند

عقل هر که را از بندگان خود خواهد تا از قران این دو چیز بود از نور علی نور بتجلی آید و گویند
حکمت آنست که رعونات بشریه بر کسی حکم نتواند کرد بلکه نفس را محکوم خود سازد چه هر که زمام نفس
خود حاکم نیست از حکمت هیچ بهره نمازد در فواید السلوک آورده که الحکمة سلم الی معرفة الباری
حکمت نردبان است ... بسوی معرفت آفریدگار جلت قدرته هر که آنرا گم کرد بقرب رحمت و جوار
مغفرت او نتواند رسید که صعود بر معارج آن پایه بلند و عروج بمراتب آن رتبه ارجمند جز
نردبان حکمت میسر نیست بیت بحکمت کوش که هستی خردمند * برآ از جهل و با حکمت ...
که حکمت مرترا خاص هدده * که یابی قرب درگاه شهنشاه * کلام زبان بر حصر فضایل حکمت قادر
نتواند بود و کلام بیان بایراد مناقب آن وفا نتواند نمود و کلام ربانی آنرا ستایشی بدین صفت
میفرماید و آرایشی بدین لطافت میدهد که و من یؤت الحکمة و هر که حکمت داده شد یعنی از
جامه خانه عزت خلعت این کرامت بوی عطا کردند فقد اوتی پس بدرستی که دادند او را
خیرا کثیرا نیکویی بسیار بکثیر چیزی اوجود و صف کثرت دلیل عظمت شان حکمتست امام ابو اللیث
رحمه الله فرموده که اهل علم باید که قدر خود بشناسند و قیمت جلالت مرتبه علم بدانند چه حق تعالی
مال و متاع دنیا را بقلت وصف کرده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت موصوف
ساخته که خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را تواضع نکند و دل بخدمت ایشان بر جبین ملازمت
نکند بلکه بدین شرف و حکمت بر ایشان مفاخرت و مباهات کند که او را خیر کثیر داده اند و آنها را متاع
قلیل و زبان ولایت نشان حضرت مرتضی علی علیه السلام ازین حال خبر میدهد بیت
رضینا قسمة الجبار فینا * لنا علم وللاعداء مال * بیت علم دادند با دیر و بقا بود ...
شد یکی فرق جان و دیگری تخت تملک * و بقول که حکمت را بقرآن تفسیر کنند خیرا کثیرا دلیل فضیلت
اهل قرآنست و حقیقتش آنکه هر کرا علم قرآن دادند عطای او افضلست از عطای جمیع اهل
کتاب که علم توریة و انجیل و زبور میدانستند زیرا که حق سبحانه جماعت را میگوید و ما اوتیتم
من العلم الا قلیلا و در حق این طایفه میفرماید که اوتی خیرا کثیرا و ما یذکر و در نیابند و پند
نگیرند بدین مواعظ الا اولو الالباب مگر خداوندان عقول یعنی حکما که بزینت علم و زیور
عمل مزین و محلی گشته خردها خود را از دواعی هوا صافی و از فتنه نفس و غوغای طبع خالی
ساخته اند عقل را لب گفت زیرا که شریفتر چیزی در انسان عقل است همچنانکه نفیس تر
اجزاء ثمر لباب است و نزد محققان اولو الالباب کسانی اند که بقشور عقول انسانی قانع نا
شده در طلب لباب آن قدم بر جاده متابعت انبیا علیهم السلام نهادند و برکت اقتباس از مشکوة
نبوت ایشان چراغ فهم بر افروخته از ظلمات قشور و شکوک آن بانوار لطایف و حقایق رسیده

وتا عقول جزئیه را اقتفا آثار انبیا و اولیا که مظاهر انوار عقل کل اند بهره مند نکرداند
از رتبهٔ قشریه بدرجهٔ لبابیه نرسند **بیت** مرترا عقلیست جزئی در نهان کامل
العقلی بجوی اندر جهان عقل تو از عقل او کلی شود عقل تو بی نفس پر تعلی شود دیگر آن خرد
وبنده که فهتکا نا در باب جزای انفاق تاکیدی میفرماید و میفرماید **وَمَا أَنفَقْتُم** و آنچه بیرون کردید
ای مومنان **مِّن نَّفَقَةٍ** از نفقه اندک یا بسیار بسر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع اندک
ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن **أَوْ نَذَرْتُم** یا آنچه بر خود واجب کرده اید **مِّن نَّذْرٍ**
از نذر معین یا غیر معین بشرط و بغیر شرط در طاعات و قربات یا در معاصی و سیئات
پس بدرستی که خدای [illegible] میداند آنرا و فراموش نمیکند بلکه نگاه میدارد تا بر آن ثمار
جزا دهد اقامت سببیت در مقام مسبب جهت مجازات تعبد از علم بجان وقوع جزا ای عزیز
آنست که انسان بنفس خود آنرا واجب کرداند و برای خدا الزام کند از فعل خیری یا ترک شری
درة از خیر و فعل شر راست باید و اگر کسی بمعصیتی نذر کند وفای آن بروی نیست و کفارت بر وی
لازم باشد و در مباحات که نذر کرده باشد حکم مخیرست در کشف الاسرار آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم کسی را دید در آفتاب ایستاده پرسید که این را چه حالت گفتند یا
رسول الله این کس نذر کرده که از آفتاب بسایه نرود و ننشیند و با کسی سخن نگوید و روزه
دارد رسول صلوات الله علیه فرمود تا بسایه رود و بنشیند و سخن گوید اما روزه نگشاید از
روزه منع نکرد چه آن از امهات طاعاتست و بدان چیزها دیگر نذر مود که از مباحات **وَمَا
لِلظَّالِمِينَ** و نیست مر ستمکاران را که نفقه ریا کنند یا از حرام صدقه دهند و نذر بمعصیت
کنند یا نذری را که بطاعت کرده اند بوفا نرسانند **مِنْ أَنصَارٍ** از یاری دهندگان در آخرت
که عذاب خدای از ایشان باز دارد و چون در باب انفاق تاکیدات متوالیه وجود گرفت صحابه
کبار از سید ابرار صلوات الله و سلامه علیه پرسیدند که صدقه سر فاضلترست یا علانیه اکنون
پنهان دادن درویشی را خوارند قبول بهتر باید یا آنکه آشکارا بفقیری دهند آیه آمد که **إِن تُبْدُوا
الصَّدَقَاتِ** اگر آشکارا کنید صدقهای خود را **فَنِعِمَّا هِيَ** پس نیکو چیزیست تا دیگران
بدان رغبت کنند و بر بخل تهمت لازم نشود و محاسن اهل ملت و مکارم اخلاق ایشان ظاهر
کردد و قلوب بیگانگان بدین حرص کنند و سبب افتخار اهل اسلام باشد **وَإِن تُخْفُوهَا**
و اگر پنهان دارید صدقات را **وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ** و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه **فَهُوَ**
پس آن اخفا **خَيْرٌ لَّكُمْ** بهتر است مر شما را چه از آفت ریا و سمعه بعیدست و تعلیق حق
از شوب حظوظ اولیٰ بعضی گویند حکم اخفا عامست در فرایض و نوافل و اجبه در زمان حضرت

رسالت صلوات الله علیه منفقان در اخفا مبالغه می کرده اند خواه در نفقه فرض و خواه
در صدقهٔ تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافلست و در فرایض اظهار اولیست چه در
زمان کرامت نشان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بنوشتن کان بدنمی داشته اند و درین زمان
از سوء الظن خالی نیست پس بجهت آنکه کسی از راه تهمت برخیزد و مسلمانان که مانع زکوة اند
زکوة باید داد همچون نماز که بجماعت افضلست و دیگر اظهار زکوة دلیل مسارعتست بامر حق
و در اخفا توهم ترک التفات باداء واجب هست و آن فایده نیز دارد که چون جمعی آنرا که زکوة
بدیشان واجبست از کسی این حال مشاهده نمایند ایشان نیز رغبت بدادن زکوة بیشتر شود
و اقتدا بدو نموده باداء واجب کنند و این حال سبب مزید ثواب او گردد و جمعی از علما بر آنند که
اگر کسی مال داری مشهور نیست او را در زمان ما اخفاء زکوة فاضلترست تا ظلمه و عوانان
از مال او خبردار نشوند و بمحالات نامرضیه و نامشروع دمار از روزگار او بر نیارند
عوانان ستمکاره در اخذ اموال [illegible] اما از جهت آنکه هر جا که بوی برند تمام
زهم ببرند اما در تطوع بر حال افضلیت اخفا زیادتست مگر آنکه مراد متطوع از اظهار آن
اقتدای دیگران باشد چنانچه از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صدقهٔ سر در تطوع افضلست
از علانیه بهفتاد مرتبه و در باب اخفای صدقه احادیث نبوی علی مصدرها افضل الصلوات
بسیار وارد است و گر همین یک حدیث فرمودی که صدقة السر تطفی غضب الرب عاقلان را در
ترغیب بان کافی بودی و حدیثی دیگر که بصحت از متفق علیه کی آن هفت تن که روز قیامت
در سایهٔ عرش باشند یکی خواهد بود که صدقه دهد بروجهی که شمال او بر انفاق یمین او مطلع
نگردد و علما مبالغه ها کرده اند در اخفا و طرز بعضی آن بوده که صدقه بدست اعمی بیداده اند که
نمی بیند تا او سخن نمی گفته تا با او از نشناسد و برخی در راه فقرا می افکنده اند و در موضع جلوس
او می نهاده اند بروجهی که آنرا ببیند و معطی نظر او در نیاید و در جیب فقیر بوقتی که در خواب بوده
وضع می کرده اند یا بدست غیری بدو میرسانیده و غرض از این همه مبالغه احتراز بوده است از ریا
و سمعت یا آنکه صدقه از شایبهٔ منت چه اگر فقیر معطی را داند امکان الزام امتنان هست
یا او را از انتهاد و ثنا یعنی متصدق چون شهرت یابد از مدح و تعظیم مردم که بحقیقت
مهلکست فارغ باشد یا دفع عار از سایل و ملاحظهٔ آنکه منت لئیم بدو لاحق نشود یا فهم نفس
و هوا محمد حکیم رحمه الله فرموده که انسان عمل خیری میکند مخفی از خلق و سودای نفس آنست
که خلق بران اطلاع یابند و شیطان نیز در کار او ان مدد کار نفس است پس پنهان کردن خیر سپر
با نفس و شیطان محاربه می نماید و بخلاف ایشان آن عمل از روی صدق و دعوی بدو [illegible]

اعظم است نیز که هم مجازات انفاق و هم مکافات جهاد بهره مند می گردد و یکی از نظر فا گفته
که فایده کلی در اخفای صدقات خلاصی از مطامع کثیره است زیرا که اهل طمع بسیار اند بعضی
مستحق و برخی نا مستحق و منظر عطا محرک سلسله اطماع است و چون مطامع در حرکت آید
هر اینه آن شخص هدف سهام طمع خواهد شد و حال از دو بیرون نیست یکی آنکه جمیع طامعان را
خشنود باید ساخت و این محالست چه هر چند مال بسیار باشد حوصله طمع گدایان شوخ
چشم پر نخواهد گشت و عاقبت کار بملال و ناخشنودی خواهد کشید دیگر آنکه از ترضاء
خاطر جمعی باید گذشت و دست رد بر جبین سؤال طایفه باید نهاد و آن نیز موجب آزار دل و وقوع
کینه و حصول بد نامیست پس بهر حال الاخفا اولی باشد ع ظاهر مکن کرم که گدایان غلو کنند
در فتوحات آورده که اخفاء صدقه شرطیست در نیل آن مقام عالی که بدان سبعه مخصوص اند
و یکی از وجوه اخفا که مذکور است بفقیر نرسد آنست که عامل سلطان صدقه بعزت و غلبه می ستاند
نه بذلت و مسکنت و چون به بیت المال رسید ارباب استحقاق نیز از سلطان که وکیل حق است به
عزت و بی منت بستانند زیرا که حق ایشانست پس آخذ صدقه علی التعیین خداوند تعالی است و الهی داند
و معطی صدقه بر فقیر بی داد که صدقه او فرا گرفته بعینه نمی شناسد در این صورت نه فقیر آنکه
منت نهد و نه درویش را ذلت و انکسار رسد و از این نکته که در حدیث آمده لا تعلم شماله ما تنفق
یمینه در بعضی آورده که شیخ الحرمین محمد خدادی فرموده که من صدقه میدهم چنانچه بر کرام
الکاتبین که رسم من می کنند و اقوال و افعال من در جرائد ایشان مثبت است پوشیده می ماند
و چون از کیفیت این حال سؤال کردند جواب داد که یکی را می بینم متاعی کاسد دست گرفته و جهت
بها به بیع و فروختن آن متعلق است هیچکس بخریدن آن رغبت نمی کند و آن بیچاره مضطر و
فرومانده حیله نمی بیند پس من آن را از ایشان بگران با وجود عدم احتیاج بدان میخرم و ثمن آن را نقد
و سره بی مکاس و مضایقه بدو میدهم ملائکه آن را در جریده معامله من بیع و شری ثبت میکنند
و آنکه دانای سر است میداند که من صدقه داده ام بیت خیر پنهان کن که دانای نهان
فیض پنهانت کند بر دل عیان • و چون صدقه سر اولی بود از سر حد تجاوز نموده حق تعالی
فرمود که اگر اخفا کنید در صدقه شما را بهتر باشد ﴿و یکفر عنکم﴾ و خدای بسترد و دور کند
از شما ﴿من سیئاتکم﴾ بعضی از گناهان شما یعنی آنها که در آن تبعه خلق نباشد و اگر من زائده
گیرند حاصل معنی این باشد که در صدقات شما همه سیئات شماست کما قال ان الحسنات یذهبن
السیئات و بعضی گفته که من بیان است خوانده اند بر وجه تعظیم ﴿والله﴾ و خدای ﴿بما تعملون﴾
بانچه میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن ﴿خبیر﴾ داناست و در بین استحقاق بلکه دانا بیشا

یا شکار او دانا است پنهان و چون از این آیه معلوم شد که صدقه بر چه وجه میباید داد در آیه دیگر بیان
میفرماید که بکه میباید داد امام واحدی رحمه الله آورده که نخست سید عالم صلی الله علیه و سلم
صحابه را فرموده که لا تصدقوا الا على اهل دينكم يعني زكوة و صدقه بمسكيني دهيد كه هم دين شما
باشد خدای تعالی این آیه فرستاد که لیس علیک هدیهم حضرت فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان
حکمت آنکه رخصت داد تا صدقه دهند بهر درویشی که باشد خواه داخل ملت اسلام و خواه خارج
از آن و قولی آنست که انصار بعضی از اسلام بر یهود بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان
ثابت بود نفقه میکردند بعد از اسلام و استماع کلام سید انام علیه صلوات الرحمن کاره شدند
آن نفقه کردن را صورت حال بحضرت رسالت پناه عرض کردند آیه آمد که ﴿لیس علیک﴾ نیست بر
تو ای محمد ﴿هدیهم﴾ راه نمودن ایشان یعنی یهود و کفار بهدایه توفیق بلکه بر تو هدایه دعوت
که و انک لتهدی هدایه توفیق از خصایص شان مولای رحمان منت است بر تو همین ارشادت بطریق
سداد و علم بمحاسن معارف و نهی از مقابح و مناکر بایست بر تو حساب ترک اهتدای ایشان ای
سید قبیله اولین و آخرین و سلطان دار الملک ملت و دین اما اقتدار تو الی بود ﴿و لکن الله﴾
و لیکن خدای تعالی بعنایت خود ﴿یهدی﴾ راه نماید بایمان ﴿من یشاء﴾ هر کرا خواهد در کتب
دلائل سالکه سید انبیا احرام عمره قضا بسته جانب مکه رفت اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها
و عم ایشان را دیدن را بطوع خویش صدیق بود چون بمکه در آمدند مادر او قتیله و جده او
نزد دیدن ذات النطاقین آمدند از فاقه و دین شکایت نمودند اسما فرمود که شما دین ما ندارید بشما چیزی
دادن نشاید و مجوز بی دستوری ملجأ حضرت رسالت صلوات الله علیه از من بشما چیزی
نیاید ایشان نا امید بکلبه ادبار خود باز آمدند و اسما متوجه جناب سید مختار شد بعد از
عرض صورت حال از حضرت ذی الجلال این آیه نازل گشته که تقدیم حسنات و انفاق صدقات
بر بیگانه و خویش مطیع و عاصی هیچکس ضایع نیست و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر
مسلم جایز است و در واجبات اختلاف کرده اند امام اعظم رحمه الله صرف صدقه فطر باهل ذمه روا
میدارد و بدین قول از سایر ائمه منفرد است ای عزیز خیر کردن بود نیکان کسی را بهچه میدهد آن امین
که بکه میدهی در آن نظر کن که برای که میدهی بعضی از علما گفته اند که نفقه بر بدترین خلق دهی
ثواب خود خواهی یافت نه بر خود را وصیت میکرده که همه کس را ولیمه پیدا را و خدمت خود بیخ
دریغ مدار که تا کاه هیچ کس ترا پیدا نیست بهدف مقصود رسد و یکی از اولیا انظر قوله توقف کند ع
خوردی بیگذشتن کلک و حام کهو نبات فتد بها ویارم جوهر کوشه تریندان کفکی • بناکام
هیچ کس مبتدی کنی ﴿و ما تنفقوا﴾ و انچه نفقه میکنید ﴿من خیر﴾ از مال ﴿فلانفسکم﴾ پس آن

برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد و خواه مسلم وما
تنفقون خیرات یعنی شما که مؤمنانید نفقه نمیکنید الا ابتغاء وجه الله مگر برای طلب
ثواب و خشنودی خدای یا نفی بمعنی نهی است یعنی نفقه مکنید مگر برای وجه الله و وجه در
قرآن بهشت وجه آمده است ۱ بمعنی ذات که مرکز سمع و بصر و شم و نطق است یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه ۲ بمعنی دین وجهت وجهی ای اخلصت دینی ۳ بمعنی طاعت من اسلم
وجهه ای اخلص عمله ۴ بمعنی دل فول وجهک ای قلبک ۵ بمعنی اولیة و بدایة انزل
علی الذین آمنوا وجه النهار ۶ بمعنی ذات کل شیء هالک الا وجهه ای الا هو ۷ بمعنی رضا یدعون
ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ۸ بمعنی ثواب وما آتیتم من زکوة تریدون وجه
و درین آیه بمعنیین آخرین موافقت محققان گفته اند یا دو وجه اشرفست در ذکر مثلا اگر گوی
فعلته لله و فعلته لوجهه نیک کلام ثانی ادل است بر تحقیق اخلاص و دفع وهم اشتراک بیشتر از
اولست وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه میکنید از مال خود ما شرطیه است جزا یکرد یوف
الیکم توفیه مزد آن میکند برای شما یعنی پاداش آن تمامی بشما میرسانند وانتم و شما
لا تظلمون ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما چیزی کم نمیکنند و بعد از آنکه بخبری روز
صدقه دادن بهمه درویشان باز تخصیص میکند جمعی را از فقرا که استحقاق ایشان اتم و اکثر
و بیشتر باید للفقراء یعنی آن انفاق که این همه تأکیدات در بیان او واقع شد برای درویشانست
یا لام متعلق بفعل محذوف باشد تقدیرش اینکه تعاهد کنید مر فقرا را الذین آنانکه
احصروا باز داشته شده اند فی سبیل الله در طاعت خدای یا در بنا جهاد لا
یستطیعون نمیتوانند بواسطه مشغولی بغزو یا بدوام ذکر و عبادت ضربا سیر کردنی فی
الارض در زمین برای تجارت و طلب رزق بعضی گفته اند آیه در شان جماعتیست که در جهاد ازیشان
جراحات رسیده بود و بسبب آن معذور مانده دیگر باره قدرت رفتن بغزو نداشتند و اصح آنست که
در شان درویشان مهاجر فرود آمد چون ابن مسعود و عمار یاسر و بلال و امثال ایشان رضی
وایشان قریب چهارصد تن بودند که ایشان را در مدینه مسکنی و منزلی که در آن شب بسر بردندی
تا با سباب و صباح چه رسد و بذکر و طاعت چنان مستغرق بودند که پروای کسب نداشتندی
و بسؤال و طلب روزی نپرداختندی مسکن ایشان بشب صفه مسجد رسول صلی الله علیه
وآله وسلم و بروز ملازم آنحضرت بودندی و در سفر و حضر یکدم از خدمت حضرت سید عالم
غایب نبودندی و در سویدای دل نقش فل ایشان جز سودای محبت خدای و رسول نی و بر ضمیر منیر
آفتاب تأثیر شان بلند اندیشه مدح و ذم خلق و پروای رد و قبول نی ایشان را اصحاب صفه

و صعالیک المهاجرین میگفتند در اخبار آمده است که صدر رسل صلوات الله علیه ایشان را
میگفت که مژده باد شما را ای گروه صعالیک مهاجر بنوری تام و در روشنی تمام روز قیامت و شما
بریاض بهشت در آئید قبل از اغنیاء امت من بپانصد سال و ابن عباس رضی الله عنه روایت
میکند که روزی حضرت رسول صلوات الله علیه بر ایشان نگریست و فقر و محنت و اجتهاد
ایشان در عبادت و خوشدلی ایشان را با آن بی نوایی مشاهده فرمود گفت ابشروا یا اصحاب الصفة
هر که از امت من بماند و صبر کند را بدین نعت و صفت که شما هستید و خشنود باشد از حال
خویش بروز قیامت در منازل کرامت از رفیقان من بود و فضایل اصحاب صفه از حد و عد
و احصا متجاوز است خوشحال آن صوفیان صفه صفا و مجاوران صومعه صدق و وفا
معتکفان خانه خدا متوکلان خدمت مصطفی با اهل دنیا میزشتی از تعرفهای خلق بگریخته با
سودای عشق حق درآمیخته برای طلب شان در دام و دست همتشان از کونین کوتاه ایشان بودند
سیاحان دریای حقیقت سیاحان بیدای طریقت که روان راه تجرید با لب نان کهن و تر بید
با اشک خزان بسیار نماز اشک ریزان با سوز و گداز بیت راه نوردان شکسته قدم
باز کشایان فروبسته دم - معتکفان حرم کبریا - شسته بدل صورت کبر و ریا - باده پرستان
شراب الست - ورقدح بیخودی افتاده مست - شاه نشانان بساط قدم - بار نشانان بساط عدم
دیده ز کون و مکان در نظر - بالله دهر و جهان بیخبر - ملک نه و نوبت شاهی زده - تخت
ایوان الهی زده - یحسبهم الجاهل می پندارد ایشان را نادان و بیخبر از حال ایشان اغنیاء
که ایشان توانگر اند من التعفف از جهت باز ایستادن از سؤال و استغنا از خلق تعرفهم
می شناسی ایشان را ای محمد که سر دفتر ملازمان بارگاه کبریایی و تمام انبیا و ملائکه مقرب
رسیده اند با خطابت بالطاف الهی که راه معرفت احوال ایشان باشد بمیز باید که اهل
تا ایشان مقربان درگاه الوهیت کما هی او نظر بکشای تا بشناسی ایشان را بسیماهم بنشان
و علامت ایشان که زردی روی است و تاریکی بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک و سوختگی
بیت عشق را نشانه بسیار بود - اکر و اشک سرخ و روی زرد - کی تواند بود در عشق
دل غرور - و فغان و ناله و زاری و سوز - علامت دیگر مر ایشان را آنست که از بلندی همت
لا یسئلون الناس سؤال نکنند بمردمان و چیزی نخواهند از ایشان الحافا از روی الحاح
و ابرام و بغیر آن ترجمه ایشان موصوفند بعفت که ترک سؤالست یعنی ایشان خود مطلقا
سؤال نکنند تا بدان الحاح باشد یا الحاح چنانچه عادت اهل سؤالست و این ترک سؤال از غایت
فرط شفقت و غایت مرحمت بر ایشان که ناگاه رد سؤال کنند و از رستگاری باز مانند قطع

مَن ردّ السائل وگفته اند ایشان سؤال نمی کردند اما نه بطریق الحاف یعنی چون وظیفهٔ شام
بودی راتبهٔ چاشت نخواستندی و چون غذا میسّر شدی طلب عشا نکردندی در کشف
ایشان از ابو ذر رضی الله عنه نقل میکند که شنیدم از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم
که هر که سؤال کند و او را چهل درم باشد از اهل الحاف است و در وسیط آورده باسناد صحیح از زبیر
رضی الله عنه که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه گفت هر آینه اگر فرا گیرد یکی از شما رسن
خود را و بیارد پشتهٔ هیزم بر پشت خود و بهای آن باز دارد روی خود را از خواری بهتر از آن
باشد که سؤال کند از کسی چیزی طلبد خواه منع کند خواه بدهد **شعر** یقول الناس لی فی الکسب عار
فقلت العار فی ذل السؤال . یعنی مردمان مرا میگویند کسب کردن ننگ است اما ننگ در حقیقت
هست آن عار و عفا موسمی باشد و کسب ایشان آن بود که با جمعی از چاه آب میکشیدند و بخرما
خرما میدادند بس میفرماید که میگفتم که عاری هست در خواری سؤالست و هیچ عاری بتر
از آن نیست که کسی از کسی چیزی میطلبد و اگر سؤال لازم بود که آن خود غایت خواری و نهایت بی عاری
باشد سؤال را بمرض تشبیه کرده اند و دوا آن را بترک در احادیث آمده است که استعفف عن
السؤال ما استطعت یعنی تا مقدور است که طاقت داری اینکه چیزی بخواهی که سؤال از خلق کریه است
از حق جوی همت خسیس که روی از حق بگردانند و دست حاجت پیش خلق برد دارد و حکما گفته اند
هیچ شفقی سخت تر از احتیاج بخلق نیست و درین باب نیکو فرموده اند **بیت**
ز جام دهر زهر قهر خوردن . بتلخی جان شیرین را سپردن . بدست خویشتن خون دل خوردن . بتر نزد
در پیشه کردن . زمستان در بیابانهای مهلک . چو آب از شدت سرما فسردن . بتابستان
گرما بها مفرط میان بادیه تشنه مردن . بسی چندین بتر نزد اهل تحقیق . که از حاجت بر خسی خواهش بردن
حق سبحانه اهل صفه را درین کلمات بشش صفت بستوده اول دوام افتقار بحق چنانچه لفظ الفقرا
ازان خبر میدهد و فقر ایشان بحق بود نه بمجرد فقیر حق بودند نه فقیر خلق و درویش جانان بودند
نه گدای آب و نان درویش بوالله گدای کوی تست و نیاز فروش آب روی **بیت**
ماهی خاکی بود درویش آن . شکل ماهی لیکن از دریا نشان . مرغ خانه رسته نه سیمرغ هوا .
او غذا نوش شد از خدا . دوم حبس نفس در راه احصروا فی سبیل الله یعنی حبس کرده اند نفس
بر طاعت و محققان گویند احصار کردند نفوس را بر اداء عبادت و قلوب را بر تمنای معرفت
و ارواح را بر حصول محبت و اسرار را بر وصول بمرتبهٔ مشاهدت با سلسلهٔ شوق مقید گشته
و سلطان حقیقت همه راهها بر ایشان فرو بست تا از هیچ جهت راهی نیافته بس طریق مجاهده
بر ایشان بگشاد تا از آن راه بدرگاه شتافته **بیت** اگر او بر تو به بندد همه درها و گذرها

در پنهان بگشاید که کس آن راه نداند . سوم تعذّر مکاسب لا یستطیعون ضربا فی الارض
کسب دنیا را خراب کرده اند و بازار تجارت حاصل و که سود شده ایشان و زیان قرض بی بازار تسعیر بانزداد
بگذاشته و سودای محبت دوست داشته مایهٔ معاملات ساخته خود را در حلقهٔ عاشقان
باز ارزی افکنده اند **بیت** عاشقان را چو همه مایه و بنا در قلبی . غیر سودای غمت نیست ز سر ...
چهارم اخفاء فقر از دیده نادیدگان تا بسبب تعفف پی بسر ایشان نبرند یحسبهم الجاهل اغنیا
آری فقر که جنتست مملو از نفایس معارف و مشحون بجواهر حقایق سبحانی ایشان از غیرت نپسندند
که دیگری بدان مطلع شود ع هر بیگانه نمی شاید حدیث آشنا گفتن . پنجم سیمای صلاح که از
ظهور معرفت ایشان بودی تعرفهم بسیماهم و آن خوشدلی بود بمحبت و تا آن روی نازو
استقامت احوال که در تحمل شدت و خوش خوی در آن و صبر در موارد بلا و محسن بر رضا
در وقت هجوم سهام قضا و اثبات بنجه داشتند از طعام و شراب با وجود کمال احتیاج و غایت
اضطرار و اضطراب و بعضی گویند سیما غیرت ایشان بود بر فقر چه جوهر فقر را بحقیقت شناخته
بودند و کردند از آن بدین و بعضی از ایشان خریدندی هر گز بیان بیع بها زر ندی یکی از مشایخ
درویشی را دید زنده بر دوش انداخته و بیان آن از آن درهم بسته بر سبیل مطایبه گفت ای درویش
این جامه را بچند خریدی جواب داد که بهمه دنیا خریده ام و یکی ازیشان بهمه نعیم عقبی بفروشند
و بهای آن جز خلعت وصال نیست ع محنت فقر ما بهر دو عالم ندهم . و گفته اند سیما اثر
نور معرفت بود که از جبین مبین ایشان لایح میشود و آن را بنور دانش و بصیرت دید نه بچشم
انسانی **بیت** سیمای پاکبازان هر بی بصر نبیند . اسرار عشق و رندی هر بی خبر نداند .
ششم بی نیازی از خلق و توکل بر حق لا یسئلون الناس الحافا همت ایشان نگذاشت که رفع حاجت
جز بحضرت قاضی الحاجات نمایند **بیت** روی حاجت چو نهی بر خاک درگاه کسی نه
که در لطف عمیمش سعادت مرادی بر نگردی **وما تنفقوا** و آنچه نفقه کنید بر اصحاب صفه یا بر هر
که از مستحقان تنکیر و ما تنفقوا برای تاکید و تقریر است یا هر یک از نفقات مخصوص است
بجزای یا اختصاص دارد بمعنی خاص از ذکر اسباب و استحقاق و غیر آن و بر هر تقدیر هر چه
را خرج میکنید **من خیر** از مال دنیوی **فان الله** پس بدرستی که خدای **به علیم** بدان دانا است
میداند که بکه میدهید و برای چه میدهید و فردا مناسب آن جزا خواهد داد و چون معلوم
شد که صدقه بکدام باید داد دیگر اکمل وجوه نفقات را بیان میکند که آن دوام است بر تصدق در همه
اوقات و حالات **الذین** آنانکه در راه حق برای مستحق **ینفقون** اخراج میکنند **اموالهم**
خواستهای خود را **باللیل** بشبها ظلمت نشان **والنهار** و بروزها نور فشان **سرا** در

نهان کردن بهان راه برد **وعلانیة** و باشکارا که هرکس اندانا کاه شود غرض استغراق جمله
اوقاتست باعطای صدقه واخراج نفقه و در سبب نزول این آیه مع قوله تعالی للکم چون آیه
للفقراء الذین الخ فرود آمد و صحابه دانستند که استحقاق ارباب صفه در غایت کمالست حضرت صلی
علیه السلام در دل شب نهان از نظر مردمان مقداری خرما برای ایشان برد و عبد الرحمن عوف
رضی الله عنه در میان روز باشکارا دیناری چند بدیشان داد حق سبحانه در باب صدقه هر دو
این آیه فرستاد ابن عباس رضی الله عنه میگوید دوست داشته ترین این دو صدقه نزدیک
خدای صدقه علی بود و تقدیم لیل بر نهار و سر بر علانیه بدین معنی مشیرست دوم در اسباب
نزول آورده که مرکز دایره مناقب ابوالحسن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه از متاع دنیوی چهار درم
داشت از نجوم لامع خویش یاد گرفته بدرویشی داد یکی بظاهر و یکی در سر یکی بشب ظلمانی و یکی بروز
نورانی حق تعالی این آیه فرستاد و علی را بتشریف این خدمت تعریف کرد و بتقدیم این عمل بر تحقیق
جلوه داد مصطفی صلوات الله وسلامه علیه پرسید که ای علی ترا چه بر آن داشت که برین نوع
تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون از این چهار صورت ندیدم جهت طلب رضای
ربانی جمیع آن طرق را التزام نمودم و تمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یابد قته بموقع رضا مقصود
من که خشنودی معبود منست حاصل آید حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود الا ان ذلک
ای پس ابو طالب آنچه مطلوب تو بود یافتی سیوم صاحب کشاف فرموده که فرود اهل صدق
ابوبکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و ده هزار
مقدار در شب و بهمان منوال در روز حق تعالی این آیه فرستاد و صدقات صدیق را بستود
چهارم گویند تعلیه در رباط الخیل است و علف داده ستوران که در راه غزا بسته باشند در شب
روز و نهان و آشکارا نفقه میکنند قول اعم آنست که آیه را عام دانند و گویند نزول او در حق
تحریض است بر خیر یعنی هرکه محتاج بیند فرصت غنیمت شمرده تدارک خلل و ملاء فی زلل او قیام
نماید و در آن باب تعلل را نموده شب و روز نهان و آشکار اهتمام او در کفایه فرمایند و در وصایا
هو شنان آمده که تا کل اقبال در باغ دولت و شکوفه مراد در چمن ثروت شکفته دارد قضای
حوایج محتاجان وانجاح مطالب مستحقان غنیمتی بزرگ و موهبتی عظیم شمارد که فرصت چون برق
و باد میگذرد و حسرت بعد انفوات فرصت سود نمیدارد **ع** اذا هبت ریاحک فاغتنمها
خیرکن ای دم که مجالیست هست • حیف بود فرصت دادن زدست • موسم زرعست و بغنیمت کار
تا نشوی روز درو شرمسار • خیرکن از دوجود ای امان • فرصتا فردو نبرد امکان • والکم
فرصت خیر مغتنم شمرده در سر و علانیه در روز و شب صدقه دهند **فلهم** پس مر ایشانراست

وقوع فا در خبر جهت آنست که ما الذین را درین محل بمعنی من گیرند و متضمن معنی شرط دارند یعنی
هرکه که برین نوع تصدق مداومت نماید ایشانراست **اجرهم** مزد نفقه ایشان **عند
ربهم** نزدیک پروردگار ایشان و گویند مزد آنست که ایشان را در مقام جنة فرود آورند فی
مقعد صدق عند ملیک مقتدر **ولا خوف علیهم** و خوف نباشد ایشانرا **ولا هم یحزنون**
ونه اندوهگین باشند یعنی نعمت دنیا آنچه ترس ز زوال او دارند فانستا ما نعیم آخرت را خوف
انقطاع و حزن فوات نخواهد بود و بهشتیان از اندیشه این دو صفت که اسباب تشویش دلند در
خاطر خطیر خطور نخواهد فرمود و چون ذکر انفاق و مواهب سبیل استیفا کرده شد بیان
بعوارض میکند و تقدیم ربوا که در بیع جهت آنست که ترکیه بر تحلیه مقدم باید الکه چون در
آیات گذشته حکم بود با آنکه مال خود را بفقیر دهند که ثواب ابدی بران ترتب دارد اکنون
میکند آغاز این حکم که مال غیر با خود ستانند که عقاب کلی بران مترتب باشد و در تفسیر کبیر آورده
که مناسبت تضاد هست میان صدقه و ربا چه صدقه عبارتست از تنقیص مالست بسبب امر الهی
و ربوا طلب زیادتی آنست با وجود نهی پادشاهی و نقصان صدقه موجب زیادتی مالست
زیادتی ربوا سبب نقصان آن پس حکم ربوا عقیب صدقه مناسب نمود و در بیو فضیلت
خالی از عوض بود تا جمیع اهل دو دستان و کار اخذ ربوا ضیا رسته معرفی و قمر معنی جهمانکه
در سر سخن خود آورده اند ابن عباس رضی الله عنه گفت شد بیان شرح و بوستان افروده
و اندر وقع شفاعت خواه ارباب کبایر بیرون آرند از مضمار صلی الله علیه وسلم فرمود که
در آن شب که مرا بکاه جاه مراد در فضای قرب دنی فتدلی بر افراشتند و بساط بقعه او ادنی بسیط
قاب قوسین او ادنی بگستردند در اثنای مطالعه عجایب و مشاهده غرایب جمعی دیدم که شکمهای
ایشان بر اندامهای ایشان شکمها ایشان پر از ماران کرده که از بیرون می توانست دید
گفتم ای جبرئیل اینها چه کسانند که شکم ایشان پر ماردست و دلهای ایشان بدین بلا گرفتار فرمود که
هؤلاء اکلة الربوا اینها ربوا خوارانند که از مردمان سود زر ستانده ای عزیز بدانکه ما الدر
عالم جان بصورت مار بنمایند و انکه شنیده که هر چه ما لست بانسان او ماردست ایشان چه جمعی
میتوان بود حکیم الهی فرموده است **بیت** گر از دوزخ هراسانی بما کر شو مایل که این طوطی
مالست و اینجا شکل اژدرها • و علامت که اهل ربوا در عرصه محشر بدان شناسند آنست
که ایشان همچون دیوانکان باشند چنانچه خدای میفرماید **الذین** آنانکه **یاکلون الربوا**
میخورند ربوا را یعنی معامله میکنند و فرا میستانند از برای خوردن و نگاهداشتن تخصیص
اکل بجهت آنست که اعظم منافع مال و اشهر مقاصد آنست و این ربوا خوارند که ان **لا یقومون**

بیخبر از فزعهاء خود برای بعث ونشور الا کما یقوم الذی مگر ما نند کسیکه برخیزد که
کو يتخبطه الشيطان بزند بيفکند اورا ديو تا بدو دیوانه شد من المس از سودن مراد
صرع وجنونست يعنى عرب آن بود که جن مس انسان نموده عقل اورا مختلط ودماغ او را مخبط
میسازد پس حق تعالی بر وجهی که متعارف ایشان بود بیان میکند ومحصل سخن آنست که ربوا
خواران روز قیامت بشکل مجانین باشند واهل عرصات بدین نشانه ایشانرا بشناسند دوم
آنست که جمله خلایق که از گور برآیند بجانب محشر دوان وروان باشند کانهم جراد منتشر مگر
اهل ربوا که افتان وخیزان روند چون دیوانگان وپیش مردمان شوند واین بجهت آن باشد که
شکمهاء ایشان بزرگی چون کوهی شده باشد وحمل آن بار ایشانرا گران رفتار ساخته در تفسیر
کبیر آورده که شیطان پیوسته آدمی را از لذات وشهوات میخواند ومیخواهد که ایشانرا از عبودیت
حق مشغول گرداند وچون کسی اجابت دعوت او کند ودر طریق اتباع او قدم زند حال اینکه دایم
دین مضطرب گشته بواسطه وساوس او وهواجس نفس که او بود مدد گار او گشته متردد
افعال مختلف خواهد گشت ویکی از علامات تخبط ومبلغ اضطراب او بود واختلاف افعال او ذات
پس کل ربوا که شیطان اورا پیوسته مس نموده از بسیاری خبط متهالک گشت در حب دنیا
ومفرط در آرزوی جمع آن چون برین حال میرد بحکم کما تعیشون تحشرون خبط دیگر آخرت خواهد
بود ودیوانه وار بسلسله خواری مقید شده در صحرای محشر رسوائی وشرمساری خواهد کشید
ذلک آن عذاب نازل بدیشان بانهم بسبب آنست که از روی جهل قالوا گفتند انما
البيع جز این نیست که بیع مثل الربوا ما نند ربوا است که از آن یکدرم بدو درم بیع میکردند
ومیگفتند این حلالست بجهت آنکه ربوا نیست بیع است باعتبار معاملات ایشان واقع میشد بوقت
حلول اجل وزمانیکه ادای دین نتوانستی مفلس بود صاحب حق در اجل میفزودی وبجهت
ایشانرا میگفتند این ربواست جواب میدادند که چون در اول بیع طلب ربح روا است در آخر
که وقت حلول است جایز وا باشد واین بیع مانند است بربوا اصل ودین سخن آنست که ربوا را بیع
بیع گفتندی چه مدعا آنست ما عکس کردند این مبالغه فهم میرود که گویا ربوا را اصل نهاده
وبیع را بران قیاس کرده وندانسته که فرق میان بیع وربوا ظاهر است چه هر که درمی بار آن بکده
دهد یکدرم ضایع کرده اما آنکه کالای که بیکدرم ارزد بدو درم خرد شاید وقتی احتیاجی
داشته باشد در اقامت مصلحتی یا دران امیدوار باشد وتوقع منفعتی یا تمام آن مصلحت
توقع سود جبران غبن وتدارک خلل میکند بخلاف زیادتی که در ربوا که هیچ نوع فایده در وی متوقع
نیست وبدانکه علما وقف بر لفظ الربوا وقف لازم کرده اند تا ما بعد مقوله قول کفار دانسته نشود که آن

انکار تسویه وبطلان قیاس کافرانست یعنی چگونه بیع با ربوا مساوی باشد واحل الله
البيع وحال آنکه حق سبحانه حلال کرده است بیع را وحرم الربوا وحرام ساخت ربوا را ودر
تحریم آن فواید کلیه است از جمله آن تعدی رحمت ومصلحت والفت ومحبت اما تعدی آنست که ربوا
اخذ مال انسانست بغیر عوض ومال المؤمن که سبب حصول حاجات وواسطه انتظام مهمات
اوست حرمت بسیار دارد حرمة مال المؤمن کحرمة دمه وچون فرا گرفتن چنین چیزی که نظم
امور متعلق بان متعلق باشد بی عوض وبدلی از قبیل ظلمست حق تعالی آنرا حرام کرد تا ظلم وتعدی
مرتفع گردد اما رحمت آنست که غالبا مقرض غنی ومستقرض فقیر میباشد وتجویز ربوا تمکین اغنیا
تا از فقیر ضعیف مالی زیاده گیرند واین نا مهربانی تمامست پس تحریم ربوا سبب وقوع رحمت باشد
بر فقرا اما مصلحت آنست که ربوا مانع است از اشتغال بمکاسب چه شخصی که معتاد شد بکسب
معیشت بی کلفت وزحمتی هرآینه تحمل مشقت کسب والزام محنت وتعب حرفتی نخواهد آمد
واین معنی مؤدی با نقطاع مصالح ومنافع خلق است چه سنت الهی بران جاری شده که نظام
متعلق بتجارات وحرف وصناعات باشد پس حرام شدن ربوا جهت بقاء مصلحتست اما
الفت آنست که ربوا قاطع معروف واحسانست از میان مردمان پس اگر ربوا حلال بودی جمعی
دادندی وزیاده ستاندندی ودر هنگامی که از محتاجان ... الفت با ایشان بطرف ماندی
بلکه نهال کینه ایشان در زمین سینه مترسخ گشته ثمره عداوت بار آوردی پس ربوا حرام
گشت وبجای آن قرض حسنه مقرر شد تا هرچه دهند مثل آن باز ستانند وصورت الفت
میان مردمان باقی ماند اما محبت آنست که حق سبحانه درویشانرا دوست میدارد ومیخواهد
که اغنیا از راه احسان ونیکوئی با ایشان مبالغه میکند وآیت ذا مقربة فی مخمصة والمسکین ذا متربة
اشفاق بر ایشان نکوهش میفرماید بلکه ترک اطعام ایشانرا یکی از اسباب وصول بدوزخ
وعذاب آن ساخته ولم نک نطعم المسکین پس هر که مال خود بفقیران ندهد مستحق
عقوبت گشت که مال فقیر را بوسیله ربوا از دست وی بیرون کند نقصان حال وافزونی
نکال او در نهایت خواهد بود پس ربوا حرام شد تا کسی بران اقدام ننماید ودوستان حق را
که درویشانند بقرض حسنه بنوازد وبهر که دوستی ایشان او نزد دوستان آید از
محبت حق بهره مند گردد ودر اثبات ابطال فرموده که حق تعالی میگوید ولا تأکلوا اموالکم بینکم
بالباطل چون کسی درمی بدهد ودو بستاند آن فضل باطلست یا چون بنقد دینار اشیاء بنسیه
بمعقد اداء آن دار الاجل فاضلست بی ثمن در دست وی بماند وباطل باشد پس تحریم ربوا
جهت آنست تا مال مؤمنان بباطل خورده نشود وحضرت شیخ صدر الدین قدس سره در شرح اربعین

فرموده که مدار کار در باب ربوا بر سه اصلست یکی اضافه یکی از زمان و دیگر ربوا از هر دو حیثیت
حرامست اما در اضافه بجهت آنکه اشیاء ربویه چون زر و نقره و گندم و جو و خرما و غیر آن
اجناس اند که جوهریت یافته و اعراض ایمان لاحق گشته و علو مرتبهٔ جواهر بر اعراض که در
وجود تابع آنست نزد اهل علم و عرفان عیانست پس این اشیا از حیثیت ذوات متماثل اند و از
حیثیت صفات مختلف و هر گاه که در مبایعهٔ این مذکورات شرط مساوات مرعی نباشد آن زیادهٔ
ذاتیه در مقابله وصف عرضی خواهد بود چنانچه مثلا مدی از گندم سفید بدو مد از
گندم سرخ دهد آن مد زاید عوض بیاض است و این ظلم محض باشد که در شرف میان جواهر و
اعراض تسویه کنند و اما از حیثیت زمان آنکه مقرض مثلا صد دینار بصد و بیست دینار
میعاد یکساله میدهد پس آن بیست دینار زیادتی در مقابله آن مقدار زمانست و یکسال
یکساله از زمان بر بیست دینار فروخته و آن زمان نه موجود است و نه مملوک مقرض که
تواند فروخت و شرط در بیع و شری وجود مبیع و قدرت بر تسلیم اوست پس آن معامله باطل
باشد عزیزی نیکو فرموده که چه شقی کسی که قدری از عمر شریف میدهد تا اندکی از مال خسیس فی العاجل
بستاند **بیت** خواجه که جوهر شریف بزیان نمود · عمر زیان شود و مال سود · بهر دو
دانک بروی بود · منتظر ار که سوی کی بود · کی دهد آخر دل و عقل سلیم · یکه عمر ابدی یک دانک دنانیر
فمن جاءه هر که بیاید بدو یعنی برسد **موعظة** پندی **من ربه** از پروردگار وی که
او که نهی از ربوا و تحریم آنست **فانتهی** پس باز ایستد از آن و بنهی خدا از وی احتراز کند **فله**
پس مر اوراست **ما سلف** آنچه گذشت ابو منصور رحمه الله فرموده که هر چه علیه بوده
شد کما قال الله تعالی یبدل الله سیئاتهم حسنات ملخص این سخن آنست که هر که از ربوا باز ایستد
گناهان گذشته او معفو است یا هر چه قبل از نزول تحریم خورده بروی نیست که رد کند **و**
امره و کار او در ستیز گناهان **الی الله** مفوض است باراده الله اگر خواهد عفو کند
و اگر خواهد عذاب کند یا تمام زمان مستقبل او در قصه ربا بتدبیر خواهست و با ثبت
بثبت وی یا خارس عصمت را بفرستد تا از ارتکاب این کبیره او را محافظت نماید یا قاید
عدل را امر کند تا او را بوستان امتثال اوامر و اجتناب نواهی بگلزار اشتغال آنها کند **ومن عاد**
و هر که بازگردد با استحلال ربوا پس از آنکه خدای تعالی حرام کرد آن را **فاولئک** پس آن گروه
مستحلان ربوا شوندگان امر و نهی **اصحاب النار** ملازمان آتش دوزخ اند **هم فیها**
خالدون و ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن ربوا کفرست و
کفر موجب خلود باشد در دوزخ **یمحق الله الربوا** کم و کاست کرداند خدای مال ربوا یعنی

هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران کشد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ
از آن مال صدقه دهد یا در راه حج و غزو نفقه کند بپذیرفته نشود و بجهت قبول نرسد و برکت
از قرآن برود و این کار بنقصانست محققان گفته اند این محق هم در دنیا میباشد و هم در عقبی
اما در دنیا آنست که مال آکل ربوا بفقر و احتیاج انجامد و اولاد و احفاد او را نتیجه بد دهد
و فرضا اگر مال از نقصان نیابد باری نزد خلق بنحوست و مذموم گردد و در دل ایشان او را دشمن
بدارند و اهل طمع بوی متوجه شوند و ظلمه و اعوان دزدان قصد بروی تیز سازند و تبعات
آن بسیار است و هم در آخرت آنست که مال از دست رفته باشد و تبعه در گردن بماند و خیرات
و صدقات مردود گشته و امید او بخیبه و نا امیدی مبدل شد **ویربی الصدقات** و افزون
کرداند خدای صدقهها را و آن نیز هم در دنیا باشد و هم در آخرت اما در دنیا آنکه بدعای ملکی که
اللهم اعط کل منفق خلفا نعمت و برکت در مال وی پدید آید و اسم و رسم او در دنیا در میان مردم بخیر
و ذکر جمیل و در افواه افتاده محبوب و مرغوب طبعها گردد و آثار دعای فقرا و صالحان بحال وی
روزگار او ظاهر شود اما در آخرت چنانکه حق سبحانه صدقات قبول کرده می پرورد از برای صاحبش
تا وقتی که لقمه برابر کوه احد کرده تسلیم وی کند یحیی بن معاذ رحمه الله فرموده که نمیشناسم
حبه که گرانتر باشد از کوههای عالم در دنیا مگر حبه که صدقه دهند پس بعد از حکم
محق تغلیظ میکند در امر ربوا و تحلیل آکلان اثم و کفران و میگوید **والله** و خدای
لا یحب دوست ندارد **کل کفار** هر ناسپاسی را که مستحل ربوا باشد و مصر بر تحلیل
محرمات بعضی گفته اند اشتقاق کفار از کفرست نه از کفران تا ایمائی باشد بدانکه این عمل
فعل کفارست و دیگر دوست ندارد **اثیم** تباهکاری را که در ارتکاب ربوا غالی و مصر باشد
بیت ز امر خدا ای بجان مستقیل · ز ارتکاب ربا منفعل · و بعد از ذکر آنها کرده مؤمنان
نیکوکار را صفت جمعی میکند که ایشان را دوست میدارد **ان الذین امنوا** بتحقیق آنکه گرویده اند
بخدای و امر و نهی وی قبول کردند **وعملوا الصالحات** و در عمل آوردند نیکوئیها موجبه ثواب
نیک یا آورده که ایمان تصدیق وحدانیت است و عمل صالح گرویدن بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم **واقاموا الصلوة** و بپای داشتند نماز را به جماعت **وآتوا الزکوة** و بدادند
زکوة مفروضه را عطف نماز و زکوة بر اعمال صالحه با آنکه در آن داخلند جهت شرف و فضیلت
و آنکه خبر بعضی این عبادات شرفی اند **لهم اجرهم** مر ایشانراست مزد ایشان **عند**
ربهم نزدیک لقای خداوند ایشان یعنی روز قیامت **ولا خوف علیهم** و ایشان را ترس
نیست از آنچه پیش فرستاده اند **ولا هم یحزنون** و اندوهگین نیز نشوند از آنچه در دنیا گذاشته اند

دایم الحقایق گوید اشارت بمؤمنان مصدق محقق است که بقدم عبودیت بر وفق امر ربوبیت
از ظلمات طبع بانوار ارکان شرع آمدند وچون متابعت هوا و میل بهوا از خصایص طبع بشریست
بر ایشان اقامت صلوات و تاریکی اتباع هوا از مرتبه قرب مولی برده در نور حضور مستغرق
شدند وعلاج محبت دنیا و الفت با آن مادامی که نموده از مألوفات منقطع گشتند بر حکم
عنایات از حضیض عندیت بشریه ایشان را بذروه عندیت ربوبیه ترقی وتصاعد داد تا لا جرم حق
نماند از رجوع بظلمات طبیعت و اندوهگین نیستند از وصول بانوار شریعت **بیت**
جوا این گشتم از هجرت جار نشان شوم دیگر · چو شادی وصفا آمد چرا اندوهگین باشم چون
آیت ربا نازل شد جمعی که قبل از نزول تحریم ربوا خرما بسلف داده بودند بهنگام حلول اجل
باز طلبیدند جهت تهدید ایشان این آیت فرود آمد که **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گروندگان
اتقوا الله بترسید از عذاب خدای **وذروا** ودست بدارید **ما بقی من الربوا** بحقایق
مانده است از ربوا **ان کنتم مؤمنین** اگر هستید شما باور دارندگان حرمت ربوا اگر ایمان
شما کامل و صحیح است زیرا که دلیل صحت ایمان امتثال امر الهی است قول عبد الله عباس رضی
آنست که این آیت در معامله بنی عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی نازل شد که ربوا یکدیگر معامله
داشتند چون روز فتح مکه ومکانات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر قریش ظاهر
شد و ثقیف گرویده بشرطها بعادت کارهایی که خویش و متابعت آنحضرت در دین سر بر خط انقیاد
نهادند و مفتی شرع بحرمت ربوا فتوی داد و بنی ثقیف بشرط آنکه ربوا ایشان بر دیگران ثابت باشد
و ربوا دیگران از ایشان موضوع صلح کردند ودر وقت طلب ربوا از بنی مغیره که بر ایشان حق
گرفتند بنی مغیره فریاد برکشیدند که چه بدبختانیم ما که ربوا از همه مردمان وضع کرده
و ما هنوز بدان مأخوذ گرفتاریم پس قصه عتاب بان رسید که حضرت مصطفی صلوات الله علیه وسلم
احکام ملک و دین بکف کفایه او نهاده بود و ایالت حرم و سیاست اهل جرم وستم منشور
بدو داده حکایت شکایت خود بانکه عتاب صورت ماجرای ایشان را بسفارت کتابت بحضرت
رسالت رسانید این آیت فرود آمد وحکم شد که از ربوا دست بدارید **فان لم تفعلوا** پس اگر نکنید
و بقیه ربوا را ترک ننمایید **فأذنوا** پس بدانید وآگاه باشید از اذن است بمعنی علم و کرهمه خوانده
از ایذان یعنی آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید **بحرب** بجنگ کردنی **من الله**
ورسوله از خدای ورسول او گویند حرب خدای آتش است وحرب رسول شمشیر [illegible]
لکن اگر چنین کو... بکنید دین جهان رسول را فرمایم بمقاتله ومحاربه شما ودران جهان
عذاب کنم شما را ای عزیز تنکیر حرب برای تعظیمست تهدید میکند این جماعت را که اگر از تیکید

تحریم ربوا دست باز ندارید از بقیه ربوا این یکدیگر را اعلام کنید بنوعی عظیم از حرب که سبب
انحقاق گوید حرب جمع محاربست چون سفر که جمع مسافر باشد یعنی آماده باشید که حرب
کنند کار از که بفرمان خدای و رسول با شما محاربه نمایند ودر اخبار آمده که روز قیامت
ربوا خواران را گویند خذ سلاحک للحرب سلاح خود فرا گیر و جنگ را آماده باش **وان تبتم**
واگر توبه کنید از ربوا دادن و اعتقاد حلیه او و حکم خدا را بپذیرید **فلکم** پس مر شما راست
رؤس اموالکم سرمایها شما **لا تظلمون** نه شما ظلم کنید بر مدیونان که زیاده از راس المال
طلبید **ولا تظلمون** و نه بر شما ظلم کنند که از سرمایه چیزی کم کنند وچون این آیه نازل گشت
بنو ثقیف گفتند ما را طاقت حرب خدای و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی
شدند و از عذاب ابدی و عقاب سرمدی برستند و بباید دانست که خدای تعالی آکل ربوا
را در این آیات بهفت عقوبت تهدید کرده اول تخبط که روز قیامت خوار و بیمقدار و
زایل العقل باشند یتخبطه الشیطان من المس دوم توعید بخلود فی النار هم فیها خالدون
سیم محق یمحق الله الربوا و آن ذهاب برکت از مال و آن مال را که از مخالفت حق حاصل کرده باشد
بی برکت خواهد بود چهارم عدم محبت پنجم تعریف بکفران و اثم والله لا یحب کل کفار اثیم ششم
تردد در ایمان ان کنتم مؤمنین هفتم حرب با خدای ورسول فأذنوا بحرب من الله ورسوله و
در احادیث صحیحه نیز تهدید این جماعت بسیار است از جمله آنکه ربوا هفتاد و اند بابست یعنی هفتاد
ابواب شرور و ادنی باب از آن آنکه با مادر خود زنا کرده باشد **بیت** زیانی که از سود دنیا
بمانم که از هیچ شر نرسید · ربوا خوار خون بشر میخورد · بتر جمع کرده بتر میخورد · آری بخورد
ربوا از همه مکاسب کار بد خالی از [illegible] پنج وجه ۱ آنکه هر کاسبی در کسب خود خالی از توکل
نیست چون تاجر و زارع وصاحب پیشه و ... چه قبل از اکتساب تعیین روزی خود نکرده اند
محصول و مکتسب خود را پیش از حصول متعین نساخته و چون اندازه ایشان معلوم نیست
بر اهل توکل اند اما ربوا خوار مکسب و رزق خود را تعیین میکند و بسبب تحریم شرع
از مسبب غافل میکند و خود را در رزق خود متصرف میداند و این عین جهل و محض
غفلت است ۲ اکل ربوا مرتکب همه معاصی میشود زیرا که هر طعامی تولید آن در اعضا
افعالی کند که مناسب او باشد از لقمه حلال و پاکیزه عمل صالح و نور اوقات بر آید و از مکروه و شبهه
مانند آن عملی آید پس لقمه ربوا خواران که حرام محض است در وی تولید داعیه خواهد کرد که
او باشد بهمه نحوها حرام ۳ آنکه در طلب مال صفت سبعیه بروی غالب شده بقسارت قلب
و وقاحت وجه وقباحت فعل موصوفست و عنان حال از نصیب اتصاف برحمت وشفقت دور

والثانية معروف ع سبب آن میشود که مدیون فقیر خواه بی نقد اکر کذد و سو نستر بعکر
ادای وجه او مشغول شد از فراغت مهم دین و دنیا بر طرف باشد ه دزد یا دو مالی کوشد
وانديادہ مال اداء دعقلا اثر بتیاد و خطر بیشمار است چون غلبه خاسیدان وکثرت طامعان
وقاصدان و منازعت اخلایق و دل مشغولی بانواع علایق تا از دیم باشند محافظت آن بزحمت
دروقت اجل کذاشتن بحسرت و ندامت و فیه التحقیق ربوا واسطه تفرق ذات البین است و
رابطه فسخ عقد انتظام و سبب زرع احقاد در صدور و موجب برانگیختن دشمنان است
و در دفع لوازم محبت و دوستی و زوال المراحم الفت بدو وصفی دکر این همه مذمتلازم باشد
که مظهر او واقع کردد هر اینه شخصی بود حریص و بی باک و خسیس و ناپاک و بی رحم و تند خوی و
سخت دل و درشت خوی و بسیار در شرف او کوی و بموانعداد و بعضی همعتقاد **بیت**
هرچه انواع مذمت واقع است ذات او مجموع آن جامعست • مفسران کویند چون این آیه
سرمایه خود را که بدان راضی شده بود نداند بی بخیس طلب نمود ندایشان ازعقبه سلف بستی و
الاحمرات التماس تاخیر کرده تا دامان از ذلک بشما دهمان میسر باشد و مقرضان در تحصیل آن تعجیل
نمودند ما نهاد التاجیل اباء می کردند حق سبحانه بر مسکنت و عجز غرما بخشود و حکم فرمود که
وَإِنْ كَانَ واکر باشد **ذُو عُسْرَةٍ** با دشواری و مفلسی یعنی قادر نبود بر نقدی که ادای
دین کند و متاعی نه که ازبهای آن وجه قرض حاصل شود نداد **فَنَظِرَةٌ** پس حکم آن مهلت
دادنست **إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ** تا وقتی که توانگری بدید آید و با سانی بهای خود با زتواند دادکرچه مورد
آیه خاص قرضست ربوا اما حکمش عمومی دارد در همه انواع حقوق و آن نیز متفاوتست که حق لاند
که بعوض واجب شد چون کرفتن وام و خریدن متاع دعوی اعسار و افلاس ازغریم مسموع نیست
تا وقتی که باقامت بینه ثابت کردد چه در دین صورة اصل آنست که و بی جان وام و متاع موسر بود
واکر حقیست که بعوض ثابت کشته چون مهر و ضمان شخصی بلا ایجا اکر دعوی اعسار کند قول
جا مثل دارد می قبلست و نا توان مکر صاحب حق بینه اقامت کند بر یسار وی ای عزیزا نظار معسر
را ثواب بسیارست در صحیح مسلم آورده که سید انبیا صلوات الله علیه فرموده هرکه وام دار
مفلس را مهلت دهد یا کرتواند با ازو ام خود دار اندر بیدارد حق سبحانه آن بنده را از تب و سختی روز
قیامت نجات بخشد و در خبری دیکر آمده که هرکه آسان کرد از بر معسری خدای تعالی آسان کرداند
بر وی کار رها او را هم در دنیا و هم در آخرة **وَأَنْ تَصَدَّقُوا** واکر تصدق نمایید و بخشید به معسر دا آنچه
بدو بخشید **خَيْرٌ لَكُمْ** بهترست شما را از مهلت دادن ایشان **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** اکر دانید شما که
ببخشد خدای شما را بدان میسر باید صلاح دارین را متکفلست و بر منافع دینی و دنیوی وقوف

و معنوی مشتمل ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت میکند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
با ابی بن کعب رضی الله عنه بکذشت و او وام دار خود را ملازم کرفته بود کفت یا ابی آن چه مردیست
ابی کفت یا رسول الله وام دار منست آنحضرت فرمود که یا ابی احسن الیه با او نیکویی کن و در کذشت
چون باز کشت دیکر باره ابی را دید پرسید که چه کردی با وام دار خود ابی کفت ای سید عالم من که
با شم که کردن از به قه و فرمان حضرت پیرون برم من با احسان فرمودی من ثلثی مال خود از بهر خدای
بکذاشتم و ثلثی از بهر رسول خدای و ثلثی به نیت آنکه حق سبحانه وعده او اتوکر کرد ان حضرت رسالت
صلوات الله علیه تبسم کرده و فرمود که نیکو کردی یا ابی پس بعد کا بعد آمد که آن مرد تونکر
کشت و اضعاف آنچه ابی ویرا داشت باو داد و برکت آن تصدق هر دو توانکر کشت امام قشیری
رحمه الله فرموده که حکم خدای در حق مفلسان دنیا چنین است که توانکران بر ایشان رحم کنند
کاه میبری که خود بر مفلسان عقبی که از سودای اعمال منقطع و بصدق اقتقار بجناب کبریای
او متوجه باشد رحمت بکند امید آنست که بجاه کان مفلسان را از نظر عنایت فرو نکذارد و
حاجات ایشان بکمال کرم و بتمام نوازی بر آرد **بیت** خدایا کرد درین ره و یکسانیم •
ز نقد خیر و طاعت مفلسانیم • ولی خاتم که مفلس نوازی • مهمها به نیکوئی بسازی • در آثار
اثنان و بعد از امر تصدق تهدید میکند آنرا که عمال ما مال او از مال العرض باشد یا هرد و با هم
معامله ربوا کرد با آن اصحاب شیعه وکلات برود و بر زید در حق وعید احتیاج داشته
وَاتَّقُوا بترسید **يَوْمًا** از عذاب روزی که همه شما **تُرْجَعُونَ** بازکردانیده شوید
معنی فعل معلوم آنست که باز کردید **فِيهِ** در آن روز **إِلَى اللَّهِ** بحساب خدای با جزا که
مقرر کرده از ثواب و عقاب مناسب اعمال شما **ثُمَّ تُوَفَّىٰ** پس تمام داده شود **كُلُّ نَفْسٍ**
هر نفسی را **مَا كَسَبَتْ** جزا آنچه کرده باشد از نیک و بد **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** و ایشان یعنی
باز کردیدکان بر ستم کرده نشوند یعنی از جزا عمل کسی کم نکنند و کسی را بکناه نا کرده عقوبت ننمایند
اکثر مفسران بر آنند که آخر آیتی که از آسمان نازل شد این آیتست و حضرت رسول صلی الله علیه
آله و سلم بتلقین جبرئیل علیه السلام فرمود که وضع کنید این آیه را بر راس دویست و هشتاد
آیه از سوره بقره و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این آیه هفت روز یا بیست و
یک روز یا هشتاد و یک روز بزیست و در بسیط از ابن عباس رضی الله عنه آورده که این آیه پیش
قبل از وفات رسول صلوات الله علیه نازل شد و فرموده که این دانیا تا آیه ربوا و دین روزیست و کفته
آیه آخرین لقد جاءکم رسول بود و نزد بعضی یستفتونک و بقول جمعی الیوم اکملت لکم و کذ بحر الحقا
و بسیاری از تفاسیر بتفصیل آخر ما نزل من القرآن فرموده اند درین وجه که چون آیه انک میت و

ایشان نمیتوان فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بشارت وصال مستبشر گشته و
بمژده خلاصی از قید الدنیا سجن المؤمن مبتهج شده فرمود که لیتنی اعلم متی یکون ذلک کاشکی
دانم که این صورت کی وقوع خواهد یافت و در چه زمان عنقای روح از مضیق [illegible] قاف
قرب خواهد شتافت بیت ای خوش آن روز کزین منزل ویران بروم . راحت جان طلبم
و از پی جانان بروم . بعد از نزول سوره نصر فرود آمد و امر شد که فسبح بحمد ربک آن حضرت
بر زبان مبارک تکبیر احرام و قراءة می فرمود ذکر سبحان الله وبحمده استغفر الله واتوب الیه جمعی
سؤال کردند که یا رسول الله این تسبیح قبل از اشتغال نمی فرمودید گفت آری [illegible] خبر
آخر شدن ایام و مرگ [illegible] ندای فانی استماع نموده بیت نامه [illegible] سیدا نازنینا
بهر راجعتیم . عزم رجوع میکنم رخت [illegible] میروم . تیر [illegible] کریستی تخت [illegible]
که ای [illegible] میکنید با وجود آنکه مغفور لیغفر لک الله [illegible] شما [illegible]
فان هول المطلع فان ضیق القبر کجاست هول جان دادن و امانت روح را بان [illegible]
تنگی جای قبر و تاریکی حفرة لحد در چه [illegible] از فزع رستخیز و شدت قیام [illegible]
و [illegible] بیت [illegible] . [illegible] عدم [illegible]
بعد از نزول آیه لقد جاءکم رسول شرف تعلا [illegible] داشت و بعد از [illegible]
که عزیمت حجة الوداع فرموده بود آیه یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة نازل گشت و در روز
عرفه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد [illegible] فرود آمد و آیه آخرین این بود که واتقوا یوما
ترجعون ابن عباس رضی الله عنه فرموده که ختم کرد قرآن [illegible] آیه و [illegible] وصیت است بتقوی
و وعید عظیمست مر اهل هوی و غفلت و بدعت را [illegible] تعالی [illegible] فرمود و یاد کرد
این روز [illegible] ذکر طول امل [illegible] آید و طول امل [illegible] حرص [illegible] و [illegible] بخل کرد
بخل محبت دنیا آرد و محبت دنیا از عبادت باز دارد پس [illegible] که قرآن را بدان ختم کند
ذکر یوم الجزاست تا در کار عقوبت [illegible] خاطر داشته [illegible] درکات [illegible]
را [illegible] کرداند [illegible] آیه [illegible] جمیع اقسام [illegible]
[illegible] کردن [illegible] یعنی [illegible] که در آن روز
واقع خواهد بود و [illegible] از خطرات [illegible] معاصی و سیئات و مباشرت
طاعات و عبادات در حقایق آورده که حق سبحانه خلاصه آنچه [illegible] قرآنست در این آیه
جمع کرده و وحی [illegible] تمام [illegible] قرآن [illegible] و خاتم [illegible] هر چه از [illegible]
فرستاده اند بپیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم ختم [illegible] نیز [illegible] وشرح [illegible] دنیا [illegible]

این آیه خاتمه آیات قرآنست و مشتمل بر هر چه قرآن متکفل بیان آنست و فایده آیه که نسبت با
ایشان دارد فایدتست بر وجه اول نجات از درکات سفلی و آن هفت است کفر و شرک و جهل
و معاصی و اخلاق ذمیمه و حجب اوصاف و حجاب نفس و دوم فوز درجات بدرجات علی که هفت
معرفت و توحید و علم و طاعات و اخلاق حمیده و تجلیات حق و فنا انانیت خود و بقا بحق
و لفظ اتقوا اشارت بنجات از این معانی که متعلق باشد بسبب اتقاء و حقیقت تقوی
اجتناب از [illegible] دوری کردن از خدای و ما سوا [illegible] که [illegible] تعالی
خروج از درکات سفلی و عروج بدرجات علوی در تحت تقوی داخل شده و هر طایفه را تقوی
فراخور حال ایشانست اما تقوی عوام بیرون آمدن از تنگنای کفر بفضای ملک معرفت
و از زندان شرک ببوستان توحید و از بوادی جهل ببوادی علم و از ظلمات معصیت بنور طاعت
و از درکات اخلاق ذمیمه بدرجات اخلاق محموده . سیر عوام اینجا منتهی گردد و نهایت
غایت جد و جهد سالکان همینست و بعد از ین تقوی خواص که مجذوبانند روی نماید و جذبه
لنهدینهم سبلنا ایشان از حجب اوصاف بشریت بدرجه تجلی صفات حق رساند و در مقام
سیر سلوک ایشان منتهی گردد و در ظل شجره سدرة المنتهی که جنة المأوی است [illegible]
اذ یغشی السدرة ما یغشی متنعم شوند اما تقوی اخص الخواص جذبه [illegible] که بمقتضای
مازاغ البصر و ما طغی از سدرة المنتهی و صفات بشریت بقاب قوسین که نهایت حجاب نفس و کدورت
انوار قدرتست رساند و اینجاست که من عرف نفسه فقد عرف ربه ای درویش در ین وقت یعنی
اتقوا این باشد که بمقدار جهد و طاقت مجاهده کشید از برای دفع آنکه شمار الجذبات
ما دام وجذبه شروع از [illegible] بود که یوما [illegible] ترجعون فیه رجوع بود باشد که ترجعون فیه اول وجود
تقوی و آخر رجوع جذبه و دوران رجوع هر نفسی [illegible] مکتسبات خود نماید اولیا را
وعد است و بشارت لطف و احسان و اعدا را وعید و اخطار ست بقهر و خذلان یکی را بیم و
و یا دیگری با شید [illegible] امام قشیری رحمه الله فرموده که رجوع دو است یکی بعد و آن [illegible]
خواهد بود مر نفوس را دیگری نقد و آن امروزست مر قلوب را که در هر نفسی بحکم قلبها کیف
یشاء دلها را [illegible] ایشان [illegible] دلها را [illegible] نزد [illegible] بیت
ابروکل [illegible] بیت گفتم عزیز دلم [illegible] گفت . آن [illegible] . بعد از
ذکر [illegible] ایشان [illegible] کرد در معاملات [illegible] دیگری [illegible] کرده
سلم [illegible] کرد در این باب فرود آمد اطول آیات قرآنست و شرح [illegible] احکام
دعوی [illegible] واقع شد و [illegible] میکردند که مراعات حقوق خلق واجبست و احتیاط

در اموال که قوام مهام وابسته بدانست لازم و لازب و این آیة را آیة مداینه خوانند صد و سی و اند
کلمه است و مشتمل بر چهارده حکم کلی که از هر یک چندین حکم دیگر منشعب میگردد چنانچه
بتفصیل بیاید یا ایها الذین آمنوا ای جماعتی که گرویده‌اید اذا تداینتم چون معامله کنید با یکدیگر
بدین بوامی یعنی عقدی ببندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد قید بدین برای
آنست که تداین بمعنی تجازی و تقاضی می‌آید تا معلوم شود که مراد معاملاتست نه مجازات یا
برای تاکید باشد یا جهت عموم یا هر دینی که بود اندک یا بسیار در وی داخل شود و ضمیر کتابت
که بعد ازین واقع است بدو راجع گردد یعنی فاکتبوه که احسن است از فاکتبوا الدین یا آنکه باعث بر کتابت دین
آنکه ظاهر شود بحق تنویع دین باجل و حال گویند که اینجا مقصود دینی است معین الی اجل
مسمی تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنه و شهر نه بزمان حصاد و رجوع حاج و امثال
آن که وقتی معین نیست و هرگاه که چنین معامله کنید فاکتبوه پس بنویسید آنرا در صحیفه
مشتمل بر صفت معامله و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید چه این صورت
سببی است باستحکام معاملات و موجب ایمنی از نسیان و انکار و لیکتب و باید که بنویسد
آن وثیقه را بینکم در میان شما کاتب نویسنده بالعدل بداد و راستی یعنی
کم و زیاد نکند در مال و اجل و عالم بود بشرایط کتابت تا آنچه نویسد متفق علیه باشد چه اگر از
خلافیات بود توهم آن هست که چون بقاضی رفع کنند مخالف مذهب خود بیند ابطال کند
و بدان جهت حقی ضایع گردد و دیگر از الفاظ محتمله که موجب تنازع تواند بود احتراز نماید چه کتابت
برای دفع تنازع و لجاج تعیین یافته ولا یاب و باید که سر باز نزند کاتب هیچ
نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و در این کتابت چهار قول است ۱ آنکه فرض
کفایت است ۲ آنکه فرض عین است بشرط فراغ کاتب ۳ آنکه فرض بوده و منسوخ
گشته بقوله تعالی ولا یضار کاتب ولا شهید ۴ آنکه بر سبیل استحباب است یعنی
اولی آن باشد که ابا نکند و بنویسد بعد از آنکه او را التماس کنند ان یکتب آنکه بنویسد وثیقه
معامله را کما علمه الله همچنانکه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرع بدان وارد
شده یا چنانچه الهام داد و بنوشتن و توفیق ارزانی فرمود تا از نعمت کتابت بهره‌مند گشت و این
فضل بر نکتبان حق سبحانه نهاده وی پس باید که شکر این نعمت بگذارد و نفع آن از دیگران باز
ندارد و احسن کما احسن الله الیک ع با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد . فلیکتب آنکه از
امتناع کتابت نهی فرمود دیگر بار جهت تاکید امر میکند و میگوید فلیکتب پس باید که بنویسد
ولیملل و باید که املا کند بر کاتب الذی علیه الحق آنکه بر گردن وی است دین و بدان اقرار کند

بر خویشتن ولیتق الله و باید که بترسد املا کننده از خدای ربه که پروردگار اوست ولا
یبخس و کم نکند در وقت اقرار منه از آن حق شیئا چیزی را و گفته‌اند که کاتب باید که از
خدای بترسد و از حقوق کم نکند در کتابت فان کان پس اگر باشد الذی علیه الحق آنکه
حق بر ذمه اوست سفیها جاهل بی وقوف یعنی بالغ غیر رشید که در مال خود تبذیر کند
و از تضییع آن نمی‌اندیشد یا مجنون که سخنان نامعلوم میگوید او ضعیفا یا عاجز باشد ناقص
یعنی عقل یا کودک یا زنی کم خرد یا شیخ فانی او لا یستطیع یا آنکه مطلقا نمیداند
و نمی‌تواند ان یمل آنکه املا کند هو او که مدیون است جهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه عجز از
تکلم یا لکنت در زبان آید یا آنکه زبان لغت که متعارف قوم بود نداند یا محبوس باشد و غایب بود که
حضور در فرمودن کاتب میسر نشود فلیملل پس باید که املا آن حق کند ولیه ولی که اینها که گذشت
یعنی متولی امر او و آن قیمت کند مدیون صبی و مختل العقل باشد و وکیل و مترجم اگر غیر مستطیع بود
و باید که این ولی اقرار کند از قبل وی بالعدل براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند و [illegible]
که معتبر باشد [illegible] بعضی گفته‌اند که ولیه یعنی ولی حق که ولی اینست املا
بر کاتب چه او بحق خود از دیگران داناتر خواهد بود و این سخن بعید است زیرا که اگر قول مقر له معتبر بودی
حق سبحانه باستحکام امور معاملات امر نفرمودی و حال آنکه در آخر آیت تاکید فرموده
[illegible] بنهاده یکی کتابت و دیگری اشهاد و استشهاد بیان میکند و میفرماید واستشهدوا
و گواه خواهید بر معامله خود شهیدین دو گواه را چه در معاملات گواه گرفتن مستحب
است و در مناکحات [illegible] امام مالک رحمه الله در نکاح اعلان
شرط است نه اشهاد و امام ابو منصور رحمه الله در تعیین عدد دو گواه معاملات حکم از ارشاد
فرموده که انسان مطبوع است بر سهو و غفلت و چون گواه یکی باشد ممکن است که از آن معامله
فراموش کند و حقی ضایع گردد پس دیگری او را متذکر گرداند اما هر یک متذکر صاحب خود باشد و حقی
ارباب استحقاق وصول یابد و هم ایشان گفته‌اند که گواهی بقدر [illegible] است یعنی در امور
اگر امری عظیمست چون زنا چهار گواه باید و اگر چیزی سهلست چون استهلال بوقت بیرون آمدن بچه
یک گواه شاید و آنچه میان این دو است چون معاملات و مناکحات گواه دو کس محل
قبول باشد و چون دین آیت اشهاد بر مداینه است حق سبحانه فرمود که دو گواه گیرید من رجالکم
از مردان شما یعنی اهل دین شما که بالغ باشند و آزاد خطاب یا ایها الذین آمنوا دلالت دارد بر آنکه مومن
و منها الکفر دلیلست بر بالغ و بلفظ [illegible] باشد لا [illegible] ما التشاهد [illegible]
باشد فان لم یکونا پس اگر نه دو گواه نباشند رجلین دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد

گواه شوند فرجل پس یک مرد وامرأتان و دو زن گواهی دهند و شهادت زنان بی مردان
در بکارت و ولادت و عیوب نسا در مواضعی که مردان را بر آن اطلاع حاصل نشود مسموع است
با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق خواه مالی و خواه غیر مالی
چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبولست بمذهب امام اعظم رحمه الله
و نزد امام شافعی رحمه الله شهادت نسا با رجال در اموال و توابع آن چون اجارت و کفالت و امثال
و مانند آن پذیرفته است و معتبر در همه حال گواه باید که پسندیده باشد چنانچه حق سبحانه فرموده که
ممن ترضون از آنکسان که پسندیده و راضی باشید من الشهداء از گواهان یعنی عادل و ثقه
و امین باشند و گفته‌اند معنی آنست که در بطن و فرج مطعون نباشد یا حسنات او بر سیئات غالب
بود یا از کبائر اجتناب کند و بر صغایر اصرار ننماید و بعضی فقها کبائر را آن گویند که شرع بران حد
مقرر باشد [illegible] یا نص قاطع و وعیدی بران ثابت بود و در عتیق و اصح آنست که هر چه میان مسلمانان
شنیع بود و در وی هتک حرمت دین [illegible] شرع مقصود [illegible] و شرایط رد و قبول
شهادت در کتب فقهیه مذکور است پس بیان علت اعتبار تعدد [illegible] میکند یعنی چون بحث
غلبه برودت و رطوبت بر امزجه زنان صفت نسیان بر طبع ایشان غالب است پس دو زن
برای آن باید ان تضل تا چون فراموش کند احدیهما یکی از آن دو زن صورت معامله
که بر آن گواه بوده فتذکر پس یاد دهد احدیهما یکی از ایشان الاخری آن دیگری را
و تذکیر از نسیان آن زایل گردد و اجتماع دو تن بر نسیان از بعد است در عقل [illegible]
از [illegible] و از اینجا معلوم شد که اقامت دو زن در مقام یک مرد برای حفظ شهادتست
[illegible] که تذکر بمعنی مذکر گردانیدنست [illegible] در شهادت گویا او زن را
میکرداند یعنی این دو گواهی بجای شهادت یک مرد [illegible] و این قول [illegible]
تعابیر میگوید ولا یأب الشهداء و باید که سر باز نزنند و باز نایستند گواهان از شهادت
اذا ما دعوا چون خوانده شوند برای ادای آن و ادای شاهد سه نوعست اول آنکه مطلق گواهی دهد
دوم آنکه گواهی دهد اما تقصیر کند در ادای آن و بنا بر گواهی فایده مترتب نشود سیم آنکه نفس خود
از معاصی [illegible] سبب [illegible] الشهاده [illegible] و گفته‌اند منع باید در
تحمل شهادت نیست و قتاده گوید که [illegible] طواف کردی و اهل آن را بتحمل شهادت خواندی
و یکی از ایشان اجابت آن دعوت نمودی حق سبحانه این آیه فرستاد که باید سر باز نزنند از قبول
شهادت [illegible] و چون مبنای کار معاملات بر کتابت
شهادت [illegible] ذکر کرد دیگران [illegible] کتابت را می‌گوید که ولا

تسأموا و ملول مشوید و تنگ دل مگردید ان تکتبوه از آنکه بنویسید حق را صغیرا
در حالی که خرد باشد آن حق او کبیرا یا بزرگ یعنی کاهلی نورزید که آن صفت منافقانست
و در کتابت حقوق اندک و بسیار آنرا بنویسید الی اجله تا مدتی که مقرر شده با قرار معاملین
ذلکم این کتابت اقسط راست‌تر است عند الله نزدیک خدای واقوم و محکم‌تر
للشهادة مر گواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود است و اگر شاهد تکیه بر حفظ کند ممکن است
طریان تغیر و اشتباه و نسیان و اگر بنا بر نوشته خود نهد معتمد علیه است چون ایمن باشد
از آنکه تقلید خط او نتوان کرد وادنی و نزدیکتر است کتابت ان لا ترتابوا آنکه بشک نشوید
در مقدار حق و اجل و تعیین شهود چون رجوع بکتاب نمایند الا ان مگر آنکه تکون
باشد معامله تجارة حاضرة یا نقد یا حاضر تدیرونها که میگردانید آنرا بینکم میان
یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فلیس علیکم پس نیست بر شما جناح گناهی
ان لا تکتبوها که ننویسید آنرا از کتابت در معاملات که اجل معلوم کرده [illegible]
مقادیر حقوق [illegible] در معاملات نقد احتیاج بکتابت نیست و چندان فایده در آن
نتوان کرد و اگرچه کتابت نکنند اما گواه باید گرفت که مؤنت آن کمترست و احتیاط آن بصواب نزدیکتر
جانب [illegible] و اشهدوا و گواه گیرید اذا تبایعتم چون خرید و فروخت کنید نقد و گویند
این حکم راجع بهمه است در همه مبایعات و این صورت احوطست و گفته‌اند حکم این آیه منسوخست
بآن قول که فان امن بعضکم بعضا الآیه ولا یضار و باید که ضرر رسانیده نشود کاتب
نویسنده یعنی گواه [illegible] کتابت [illegible] مشغول باشد تکلیف [illegible]
ولا شهید و نه گواه [illegible] گواه شدن چون مجال تحمل شهادت نداشته باشد [illegible]
و گفته شده [illegible] مجهول باشد [illegible] آنست که باید
کاتب [illegible] نویسد [illegible] کتابت [illegible] و گواه [illegible]
[illegible] گواهی [illegible] حقوق گواهی ادا نماید وان تفعلوا و اگر کنید
[illegible] معاملان [illegible] نویسنده و گواه را [illegible] ضرر رسانید [illegible]
شهید [illegible] شهادت [illegible] فانه پس بدرستی که آن [illegible] فسوق
بکم [illegible] محققان گفته‌اند [illegible]
کتابت و کتمان شهادت که موجب ابطال و تضییع حقوق می‌شود [illegible]
واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای [illegible] ویعلمکم الله و می‌آموزد
خدای مر شما را مصالح دین [illegible] شما والله و خدای بکل شیء بهمه چیزها [illegible]

حال بندگان عَلِیمٌ دانا است باینکه در این آیت کیفیت معاملات به بندگان در آموخت و راه
احتیاط و طریق [illegible] ایشان نمود و هر آن ذات قلم و گواهان عدول با ارباب حقوق
کماشت تا شوایب خصومت و دواعی نزاع از میان عباد منقطع و مرتفع گردد و مبانی الفت
و وداد و معاقد موافقت و اتحاد مشید و ممهد ماند صاحب بحر الحقایق قدس سره گوید مضمون
این آیت اهل بصارت را تنبیه است تا نیک بدانند که حال بندگان با یکدیگر که آن احتراز است
از مخالفت و توسل بحسن موافقت دوم حالت بندگان با حق سبحانه و آنچنانست که چون با وفا
امور دنیویه فانیه را بر مدت با امور اخرویه باقیه در وقت کتابت مبایعات [illegible] آنکه ان
الله اشتری من المؤمنین الایة و کتابت آن را مسیر در محل الاسود [illegible] آورند و در نشان اشهاد
رخرید و فروخت دینی اشهاد ملایکه را بربیع و شری عهد الست فراموش نکنند سیم حال حق سبحانه
با بندگان که آن اظهار آثار لطف و غایت عنایت است در حق ایشان که طریقه حکومت و معاملات
بدیشان تعلیم میدهد تا حقد و خصومت که سبب تنغیص عیش است در میان ایشان نماند و دنیا که
بی تفرقه دل و بی پریشانی میسر شود **بیت** چون دل از غبار دعوی صاف شود روشن گردد
طریق انصاف **وَإِنْ كُنْتُمْ** و اگر باشید شما **عَلَىٰ سَفَرٍ** این علی بمعنی فی است **وَلَمْ تَجِدُوا**
و نیابید **كَاتِبًا** نویسنده که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافت نشود
فَرِهَانٌ پس وثیقه باشد گروها **مَقْبُوضَةٌ** ستده شده که آن ابلغ است در احتیاط از
کتابت و اشهاد و اغلب ائمه رحمهم الله بدین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه رهن بی قبض درست نباشد
و نزد مالک رحمه الله تمامت آن بایجاب و قبول است و بی قبض صحیح است [illegible] ظاهر آیت اقتضا آن
میکند که رهن در سفر شاید بوقت عدم کاتب و مجاهد برین رفته اما عامه فقها متفق اند بر
آنکه ارتهان در همه حال می شاید در سفر و حضر با وجود عدم کاتب و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه با وجود کتاب درع خود را نزد ابو شحم یهودی گرو نهاد
فَإِنْ أَمِنَ پس اگر ایمن دارد **بَعْضُكُمْ بَعْضًا** بعضی از شما بعضی را یعنی [illegible]
او و بسا امانتی که مدیون را نزد یک [illegible] باشد او را وام دهد و وثیقه نگیرد و شهود
نکند **فَلْيُؤَدِّ** پس باید که ادا کند **الَّذِي اؤْتُمِنَ** آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون
أَمَانَتَهُ وام او را و انکار حق نکند و وام را امانة گفتن [illegible] خیانت نیندیشد
در آن و نفس الامر [illegible] مقتضی آنست که چون دائن با کسی
معامله کند که او را معتمد علیه شناخته [illegible] وثیقه از کتاب و استشهاد و ارتهان
مطالبه ننماید [illegible] تشویش و تنغیص بدو رساند [illegible]

باحسان مقابله کرده باشد و از عهده حق گذاری بیرون آمده **ع** فرو مکن از کرم در نکوی
با نکوکاران و گویند این سخن در باب امانت است یعنی چون کسی کسی امین شناخته چیزی بوی
امانت دهد باید که آن مؤتمن بی خیانت بصاحبش باز رساند جمعی برآنند که ضمیر در امانته عاید
بالذی است امانت را نسبت بمؤتمن میدهد از روی حفظ یعنی باید که در محافظت آن چنان
باشد که گوییا از آن اوست و بوقت طلب باز سپارد **وَلْيَتَّقِ اللَّهَ** و باید که بترسد از خدای
رَبَّهُ که پروردگار اوست و حق را منکر نشود یا در امانت خیانت نکند لا ایمان لمن لا امانة له
مرد کو نباشد دیانت برد دست ندهد امانت مرد دزدی کو حبل امانت بود از شهود دوزخ [illegible] بود
و چون کتمان شهادت نوعی از خیانت در عقب از ادا امانت نهی میکند از پوشیدن شهادت
و میگوید **وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ** و مپوشید گواهی دادن را که پوشیدن آن یکی از کبائر است و در
خبر آمده که پوشیدن شهادت مشابهت بگواه دروغ و گواهی دروغ در جهت با شرک [illegible]
از هر دو اجتناب فرموده و این دو کبیره را در آیتی بسلک انتظام داده حیث قال فاجتنبوا الرجس من
الاوثان واجتنبوا قول الزور و عایشه صدیقه رضی الله عنها از کتمان شهادت پرسید گفت
الساکت عن الحق کالمتکلم بالباطل از سخن حق خاموش بودن و بسخن باطل تکلم نمودن یک حکم
دارد **بیت** کمان دلستی لیبه بندد کسی بتر باشد از قول باطل بسی **وَمَنْ يَكْتُمْهَا** و هر که
بپوشد گواهی را **فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ** پس بتحقیق که بزه کار است دل او [illegible] که کسی
گوید که چون زبان ادای شهادت نکند اسناد اثم بدو مناسبتر است که ما جواب گفته اند که
دل اضمار شهادت میکند و زبان را اجازت اظهار آن نمیدهد پس بحقیقت مقترف این خطیه
او باشد نه زبان که ترجمان اوست و دیگر آنکه اسناد هر فعل بجارحه که آن عمل بدان کنند [illegible]
چنانچه دانسته یعنی [illegible] چون کاتم قلب است اثم نیز [illegible] محققان گفته اند
کاتم شهادت بحکم خود اثم است اما اثم را بدل اضافت کرده تا بداند که اصلیت کار با اعضا
بدو متعلق اند [illegible] افعال الجوارح شعبه و اعضا مشعب از آن
و برین تقدیر گویی که دل همه اعضاست چنانچه در حدیث آمده ان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح بها سائر الجسد
و اذا فسدت فسد بها سائر الجسد دیگر آنکه دل رئیس اعضا و اصل نباتات چنانچه مذکور شد بدین
اسناد اثم بدو ایماء میدهد که گناه در نفس کاتم شهادة بمثابه متمکن شده که شریف ترین محلی
که دلست فرو گرفته با چنین گویم که اعمالست با انکه کتمان شهادات از کارها متعلقه بعقاید
چون کفر و نفاق و امثال آن با انکه اثم متعلقه باعضاء ظاهره سهل و خفیف [illegible]
کرد اما اثم قلبیه اشد و اغلظ باشد و در [illegible] ذلیات [illegible] معلوم شد که [illegible]

آثم قلبه تنبيهی تمام است مر وعيدی عظيم مر كاتم شهادة را در وسيط آورده كه حق سبحانه
بكتمان شهادة نوعی از وعيد فرموده كه ساير كبائر را نيست وآن اثم قلبيست واثم قلب سبب مسخ او
ومسخ او موجب بيماری ... نفاق ودوى بنفاق او را استحقاق طبع وختم پديد آيد چنانكه آينه دل از
تيرگی زنگ نمايد **شعر** ومن كتم الشهادة ليس يخلو حشاه من اشارة النفاق **والله** وخدای
بما تعملون بدانچه ميكنيد از اظهار شهادات وكتمان آن **عليم** داناست واسرار خلق و
افعال ايشان بر وی مخفی نه زيرا كه همه از آن اوست **لله** مر خدايراست **ما في السموات** آنچه در
آسمانهاست از ستارگان وفرشتگان واو داناست بعوالم روحانية كه اسرار غيوب در عالم صفات
وما في الارض وآنچه در زمينهاست از مواليد ثلثه يا عوالم اجسام كه مظاهر احكام ومظاهر افعاله
وان تبدوا واگر آشكارا كنيد **ما في انفسكم** آنچه در دلهای شماست **او تخفوه** يا پنهان
سازيد آنرا **يحاسبكم** شما را بكند حساب با شما **به الله** بدانچه خدای تعالی يا جزا دهد شما را آن
تا دانيد كه دانای سرّ وخفا ... شماست الذكر حق سبحانه روز قيامت اعمال بنده را
تمام بر وی احصا كند از گفتار زبان وكردار جوارح واندیشه دل **فيغفر** پس بيامرزد
بعد از آن **لمن يشاء** مر كسی را كه خواهد بفضل **ويعذب** وعذاب كند **من يشاء**
هر كرا خواهد بعدل **والله** وخدای **على كل شيء** بر همه چيز از غفران وتعذيب
قدير تواناست بعضی از مفسران برانند كه اين آيه منسوخست بقوله تعالى لا يكلف الله نفسا
الا وسعها وعن قريب مذكور خواهد شد وجمعی گويند محكمست زيرا كه قول اصح نزد ارباب اصول
چنانست كه نسخ در احكام متعرض شود نه در اخبار واين آية خبر پس منسوخ نشود بلی ورود
لا يكلف الله بعد از اين بيان آنست كه مواخذه در خطره نخواهد بود زيرا كه در وسع نيست دفع
اين طايفة تا كه باحكام آية قايل نبودند وقولست عموم وخصوص وجمعی خاص ميدانند ومخصوص ميشمرند
راجع باقامت شهادت وكتمان آن وابن عباس گويند مخصوصست بقصه موالاة كفار كه گروهی
مؤمنان بموده ايشان مايل بودند وباشتد ... ايشانرا از نهی اهل ايمان بمحبت مشركان در غير دل
مينگاشتند حق تعالی فرمود كه اگر آشكارا كنيد آنچه در دلهای شماست از دوستی كافران يا پنهان داريد
از غير ويا في مؤمنان ... پس بگفته ... اظهار اسلامست واضمار نفاق وجمعی گويند
حكم آيه عامست در جميع معاصی وگويند خدای تعالی حساب خواهد كرد ونزد اهل تحقيق
محاسبه آنست كه اطلاع دهد خدای تعالی بنده را روز قيامت بر آنچه در نفس خود پنهان
داشته باشد وخواسته كه در عمل آرد تا بنده داند كه هيچ چيز بر حق سبحانه پوشيده نبود لا يعزب عنه
مثقال ذرة في الارض ولا في السماء **بيت** نهانها بر علمش پوشيده نماند بعلم قديم تو ... نهانها

محققان گفته اند كه اين آيه بيان محاسبه جزئيست كه در خاطر خطور كند نه ذكر مغافرت بآن وحجة
صحيح آنست كه هر چه در تحت قدرت بنده داخل باشد مثل خطرات واحاديث نفس اولی آنكه ... موا
خذ خواهد بود وآنچه مقدور او نيست يكسب او چون عزيمات واعتقادات بدان مواخذه خواهد شد
زيرا كه عزم كفر كفرست امام شمس الائمة حلوانی رحمه الله در احكام القرآن فرموده كه مخطی بكبيره اما
بعزيمه مواخذ گشته وبدان حساب هست وغفران وتعذيب در مشيت حق ... آورده كه مواخذه
بعزم كاری خواهد بود اما عقوبت عزم نه عقوبت فعل ووبال آنست كه آن عقوبت در دنيا باشد چنانچه
ضحاك از عايشه رضي الله عنها نقل ميكند كه آنچه نفس حديث كند وآن انديشها خدای حساب
ميكند وآنرا بنده ياد دهد در دنيا بود به بلا واندوه برو وود در آخرت نرازو بر سد عقوبت آن كند
در تفسير كبير گويد عايشه رضي الله عنها معنی اين آيه از رسول خدای صلوات الله عليه پرسيد
وبي وی فرمود جواب شنيد ای عزيز يعنی آيات را دلالت بر مواخذه خواطرهست چنانچه ...
بما كسبت قلوبكم وديگر كل اولئك كان عنه مسئولا وبعضی از احاديث صادر شده
عفو لامتي ما حدثت به انفسها وديگر فرموده كه هر كه قصد حسنه كند بعمل درنيا ورد او را حسنة
نويسند واگر عزم سيئة نمايد وترك كند برو ننويسند ودو روايتی ديگر هست كه آزاد نديوانه عمل او
يك حسنه ثبت كنند وتلفيق ميان مواخذه وعفو در تحقيق خواطر صورت نبندد ودر اين بكواد
اكابر فرموده كه دل بمثابه آينه ايست كه آن را در موضعی كه ميز ... صور مختلفه باشد نصب كنند
وهر لحظه صورتی بعد از صورتی در آن نموده شود پس در مرآت دل هر نفس از خواطر ظاهر شود ومظهر
صورتی ديگر نمايد وبدل ... آن حالی بحالی ميگردد ودر آن اثری از آن صور پديد می آيد وآن
صور منعكسه در قلب را خواطر گويند پس خاطر چيزيست كه بر دل عارض شود بطريق تجدد واز
تذكر واول او حركت دهد بر عشبة دل يا بنفرت از آن آنچه بمجرد ... شود حديث نفس گويند وآنچه
بتذكر باشد ميل طبع وبعد از خطور آن نفس بتأمل شود در كردن ونا كردن وآن را ... گويند
اگر بر وقوع جازم گردد همت عزيمت بدفع صوارف ومنع معارض منبعث گردد وآنرا عزم وقصد گويند
پس مر اين را اول وثانی كه حديث نفس وميل طبعست مواخذ نباشد زيرا كه در تحت اختيار بنده
اما ثالث كه رای است بايد ديد اگر موذی بدان تقصير نيست در خيرات يا رغبت بر سيئات بايد
مواخذ نيست والا لا اما جازم كه عزمست جز ما ... ان مواخذ خواهد بود مگر آنكه از خوف خدای
بفعل نيارد وبدان قصد نادم گردد ودر اين محل همانچه بر وحسنه بنويسند جهت جهاد او با نفس
امام قشيری رحمه الله فرموده كه در اين آيه تنبيه ميكند سالكانرا تا مواضع دل نمايند از هجوم
خواطر متفرقه چه بنای كار بر نفی خواطرست وشرح آن در محلی جلوه تقرير خواهد نمود انشاء الله تعالی

از تحفه نامه اختصار میرود. بیت: بی فکر دلی که هست خرم دارش ـ نقد دو جهان جمله مسلم دارش
در هر که غم اندیشه درو ـ دریای حقیقت محکم دارش. محمد حکیم قدس سره فرموده که
اشکار کنید از اعمال ظاهر یا پنهان دارید از احوال باطنه محاسبه خواهد بود عابد را بافعال
عارف را باحوال و در بحر الحقایق گوید اگر ابدا کنید صفات بهیمیه و سبعیه و اخلاق ذمیمه
شیطانیه را بمعاملات نفسانی فعلا و قولا یا اخفا کنید بنفی آن و ترک عمل بدان هر آینه حق سبحانه
شما را محاسبه خواهد کرد و خواهد آمرزید بنفی و ترک و عذاب خواهد کرد بقصد و فعل یا اگر اظهار
کنید انچه در انفس شما مودع است از انوار اخلاق روحانی باعمال شریعت در ظاهر و یا اخفا بحقیقت
در باطن یا اخفا نمایید آن انوار را باظهار انچه در نفوس شماست از ظلمات اوصاف نفسانی بمخالفت
شریعت در صورت و تمنوافقات طبیعت در معنی شما را حساب خواهد کرد بطهارت نفس که از
اشعه انوار اخلاق روح مستفیض کردد یا بتلوث روح که بظلمات نفس و اوصاف تدبیر او
میل نماید و غفران تنویر نفس مطهرست بانوار قرب و تعذیب حبس نفس ملوث در درکات
بعد و در لطایف قشیری ابدا را حمل بدعای وی میدارد و اخفا را بمطالب یا بعبادة و اراد
یا بحرکات و سکنات و خطرات و فکرات و میفرماید که حقیقت آیه اشارتست باستدامت مراقبت
و استصحاب محاسبت و ضایع ناکردن اوقات و خلو دل از نعوت آفات و انفاس خود را با مر شنیع
و خیالات بد نکنی تا در وی گذاشتن و هم از انفاس نفیسه شیخ فرید الدین عطار قدس سره
بگذر زخیال آن و این کار اینست ـ بکشا نظر بجمال این کار اینست ـ چون جمال یافت در جان تو جای
در بیم مراقبت نشین کار اینست ـ ای درویش در کلمه یحاسبکم تنبیهی عظیمست که در دل روشنان
و در سر آشنایان وارد یعنی چون اینه خبر بیالانان صورة این معنی عکس پذیر شود که فردا خطر
و عزیمه در حساب خواهد بود هر اینه امروز حساب خود بگیرد و حرکات و سکنات و گفتار و کردار
خود را محافظت کند حاسبوا قبل ان تحاسبوا و در کریمه بوی امید داری تمامست مر عاصیان و مفلسان
دنیا که بنای محاسبه کریم بر ملاطفه است نقل است که اعرابی از حضرت رسالت صلوات الله علیه
پرسید که فردا حساب من که خواهد کرد آنحضرت فرمود که متولی شمار بندگان خدای تعالی خواهد
بود و گوئی بنا خاسین اعرابی بانگ بشادی و بهجت و میگفت از اول تا این هنگام من رسته
نجات بدو بستم که حساب من با کریم افتاد ع والکریم اذا قدر غفر. بیت: چون بحساب کریم
افتاد کار ـ خاطر از اندیشه آسوده دار. دیگر اشارة عارفانست که سر و کار ایشان با مطلوبست
قدر این کلمه شبلی قدس سره میدانست که میگفت بار خدایا چه باشد که گناه همه عالمیان برگردن شبلی
نهی تا فردا در حسابگاه یک یک گناه از من می شماری و من میگویم که تو میگوئی و از تو می شنوم

بیت: خواهم که زسر تا بقدم گوش شوم ـ تا تو سخنان گوئی و من می شنوم. و چون بدین
سورت ذکر ایمان و ایقان و بعث و نشر و حشر و بهشت و دوزخ و صلوة و زکوة و صیام و حج و جهاد
و صبر و تقوی و وصیت و قصاص و نکاح و طلاق و عدت و رضاع و نفقه و یمین و خلع و ایلا
و نذور و صدقات و ربوا و بیع و دین و رهن و امانات و قصص انبیا و معجزات ایشان و حکایات
دشمنان و امثال آن گذشت و حضرت پیغمبر را صلوات الله علیه و مؤمنان همه را قبول داشتند
حق سبحانه سورت را بر تصدیق ایشان ختم میکند و برسید انبیا و امت با وفای او ثنا میگوید که
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون و بعضی وجه نظم بدین نوع بیان کرده اند که چون
کمال نبوت ثابت و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که معجزه حاصل کما قال الغزالی و انه
لما قام عبد الله یدعوه چون در آیه متقدمه ذکر ما کتب و علم و قدرت که دلیل کمال نبوتست
در این آیه ذکر کرد که کمال معجزه حضرت رسالت صلوات الله علیه نشان میدهد و میگوید آمن
الرسول گرویده و اعتقاد کرد رسول علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بما انزل بانچه فرو
کرده و فرستاده شده است الیه بسوی او من ربه از پروردگار او که آن آیات قرآنست
و احکام دین و حقوق شرع و در تفسیر آورده که پیغمبر را علیه صلوات الرحمن قبل از بعث مؤمن بود
بخدای و بوحدانیت او و بعد از انعام او با ایمانست بقرآن چه نخستین و لان بود و کار ایمان بوجه دانسته
باشد ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی ایمان بکتاب و بعد از ایمان رسول که ایمانست
اجابتی کنند که والمؤمنون یعنی او نیز و نیز آنکه از امتان او تبرجان مترتب بر آن اقرار آورده
تصدیق کردند اما ایمان رسول علیه الصلوة والسلام بتحمل و تبلیغ بود و ایمان مؤمنان بالقرار و
تصدیق ایمان وی از نوی [illegible] از رواه اسند لال او بود و اسطه جمال الایمان
دین و انبیان بوسایط الحکام و معارف و بوسیله ایمان و رسید ایمان ایشان بحجت و برهان
آنحضرت عیان [illegible] ایمان امتان بحکم و متابعت و ایمان پیغمبر بحق و حقیقت [illegible]
بحکم مؤمنان را جمع کرده میان پیغمبر و ایشان و فرمود کل یعنی همه ایشان از نبی و متابعان
آمن گرویده اند بالله بخدای یعنی بوجود ازلی ابدی و اسما حسنی و صفات جلال و افعال
متقنه و احکام کامله و وملائکته و بفرشتگان وی که مقربان حضرت کبریا اند و رسانندگان وی
و رسل اند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل و بعضی اتقیا و بشری از ایشان
[illegible] وکتبه و بکتابهای منزله وی که همه حق است و صدق و بسفیر مخلوق و کرکار
خواندن احتیاج باشد با قرآن و ایمان بقرآن ایمانست بجمیع کتب ورسله و بفرستادگان وی
که همه معصوم اند و [illegible] رسانیدن [illegible] ضرورات ایمانست

ای عزیز تا ثابت نشود که عالم را صانعی هست که عالم باشد بهمه معلومات و قادر بود بجمیع مقدورات
تصدیق انبیا معلوم نگردد پس اصل شناخت الله است بدین سبب او را در ذکر تقدیم فرمود و بعد از
معرفت حق سبحانه و اسما و صفات او تعریف ملائکه است و انبیا را از وحی چاره نیست و سبب ایصال
وحی بدیشان ملائکه اند پس ملائکه را که متوسط وحی اند در مرتبه دوم یاد کرد و کتاب بدانکه عبارت
از وحی منزل است در مرتبه سیم و انبیا را که مهابط انوار وحی اند در درجه چهارم و در ترتیب این مراتب
اربعه علم بعض از اسرار و بدایع حکم بسیار است و خردمند با هوش را این قدر کفایه باشد ع
تو عاقلی و اشارة بس است خواهد بود و چون یهود و نصاری بعضی از رسل ایمان نیاورند بجای موجب
همه ایمان می آرند تاکید ایمان ایشان میکوید لا نفرق ای یقولون لا نفرق معتقد نیست یعنی میکویند
جدایی نکنیم در ایمان بین احد میان هیچ یک من رسله از فرستادکان خدا
بلکه بهمه کرویده ایم زیرا که ادله قائمه بر صحت دعوی نبوت ظهور معجزات است و مثل انبیا در صحت
این دعوی و اظهار براهین بران هیچ فرقی نیست بلکه همه در آن مشارکند و مشارکت در دلیل موجب
مشارکت در مدلول است پس ما همه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی تعنت و حسد
و حقد و عناد با وجود مساوات دلیل مسلک تفرقه در میان آن جماعت جمعی انبیا را از دایره تصدیق
بدیشان خارج ساختند مخفی نماند که لفظ احد چون در سیاق نفی واقع شود فایده جمعیت دهد
قال الله تعالی فما منکم من احد عنه حاجزین و دخول بین بر وی بجهت معنی جمعیت است پس تقدیر کلام
این باشد که لا نفرق بین جمیع رسله و جمعی احد را بمعنی خود دارند و کویند تقدیر چنین است که لا نفرق
بین احد من الرسل و بین غیره منهم فی النبوة چه در وجه اول توهم آن هست که [illegible]
[illegible] میان تفرقه کنند وقالوا و کفتند مومنان سمعنا شنیدیم قول ترا یا سمیع
قول و اطعنا و فرمان بردیم امر ترا برغبت و اختیار پس بعد از ایمان و قبول حکم الهی
دل ایشان [illegible] از اوج [illegible] روی از مکونات برتافتند و بطریقه التفات
حضیض غیبت [illegible] خطاب [illegible] کفتند غفرانک [illegible]
[illegible] معنی خود را [illegible] در قرآن یاد کرده
غافر الذنب و ربك الغفور و اولئك يغفر الله لكم و استغفروا ربكم نغفر له [illegible]
پس مومنان [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
کلمه ربنا [illegible] توحید [illegible]

پس اذکر [illegible] تا الا [illegible]
باو لقیت کردی با خر بر توقع اتمام آن میدادیم ع و ما الانعام الا بالتمام و چون ذکر
دلالت بر مبدا احوال آدمی دارد و بعد از آن [illegible] بمعاد نیز اعتراف نموده کفتند و الیک
[illegible] المصیر بازکشت همه خلقان در قیامت و کفته اند [illegible]
حصول [illegible] ع
مبدا جمله [illegible] بازکشت همه بجانب تست ای عزیز آدمی را مبدائیست و وسطی و معادی
و قرآن مشتمل بر علوم این سه مرتبه است و درین آیه که کذشت شاید بدین مراتب [illegible]
امن الرسول تا لا نفرق بین احد من رسله بیان علم مبدا است و قالوا سمعنا و اطعنا ذکر علم وسط و آن
معرفت احوالیست که انسان بدان عامل باید بود در مدت حیات و مجموع آن در سمع و طاعت مندرج
و الیک المصیر خلاصه علم معاد و من الله الهدایة و الارشاد و بباید دانست که در نزول این آیه
تا الی [illegible] کرده اند [illegible] آنست که بمدینه فرود آمد و سبب نزول آن بود که چون آیه
وان تبدوا ما فی انفسکم [illegible] نازل شد صحابه کرام و بزرکان دین از تامل در مضمون آن متالم
کشتند و صدیق و فاروق و معاذ جبل با قومی از انصار رضی الله عنهم نزد سید انبیا صلوات
الله علیه آمدند [illegible] عرض رسانیدند که یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق [illegible] تکلیف
کاری کرده که قوت کشیدن بار آن نداریم [illegible] طاقت استماع آن نمی آریم
یا سید الرسل عنان دلها در قبضه اقتدار ما نیست [illegible] خاطر [illegible] و احیانا
اندیشه معاصی [illegible] و خیال [illegible] خاطر خطور میکند [illegible]
[illegible] حق تعالی میفرماید یحاسبکم به الله [illegible]
شود [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که مکر شما
میکویید [illegible] کفتند سمعنا و عصینا [illegible] ایشان
بکویید سمعنا و اطعنا [illegible] سید انام [illegible] تمام [illegible]
و بصدق عقیدت و خلوص نیت کفتند سمعنا و اطعنا حق سبحانه [illegible]
کرده اند و این آیه نازل شد [illegible] کذشته [illegible]
آیه [illegible] سمعنا و عصینا [illegible]
[illegible] حکم [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم [illegible]
انقیاد [illegible] بکفتند سمعنا و اطعنا [illegible] حق سبحانه [illegible]
[illegible] کفت که امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المومنون [illegible]

وَاَطَعْنَا و بعد از اذعان و اطاعت مؤاخذه وساوس و احادیث نفس را منسوخ ساخت چنین
فرموده که لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ در هیچ تکلیف نکند خدای و نخواهد و نفرماید نَفْسًا هیچ تنی را بهیچ کاری
إِلَّا وُسْعَهَا مگر بقدر طاقت او و این جمله مستانفه است و تحقیق آنکه تتمه کلام مؤمنان است
تقدیرش آنکه ما شنیدیم و فرمان بردیم و چرا چنین نکنیم و حال آنکه خدای تکلیف نکند بنده را
مگر بموسوع و مقدور او و اصح قول اول است که حق سبحانه جهت تخفیف مؤمنان می گوید که چون
گفتید سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا هر آینه بعد ازین گفتار بپای عمل در دامن کسل نخواهید کشید و بعد از فرمان
بردن و طاقت کاری بتقصیر نخواهید نمود پس اگر سهو از شما تقصیری واقع شود و بعزم موجب
قصوری صادر گردد مترسید که خدای تعالی هیچ نفس را تکلیف ما لا یطاق نکند و با او جز باندازه عمل
ننماید لَهَا مر نفس را باشد مَا کَسَبَتْ آنچه کند از نیکوئیها وَعَلَیْهَا و بروی باشد مَا
اکْتَسَبَتْ آنچه بجای آرد از بدیها تقدیم لها و علیها برای تخصیص است یعنی ثواب و عقاب
هر عملی خاص است بعامل آن و بغیر او بکار ثواب و عقاب نگردد [illegible] کسب و اکتساب
و مغایرت در لفظ اعتبار است در معنی و برین تقدیر نسبت اکتساب بشر جهت [illegible] افتعال
زیادتی تکلف در فعل مفهوم میشود و ارتکاب گناه بی جهد و تکلف نیست و در بیان آورده
کرد اکتساب بمعنی کثرت هست نیست اکتساب از در معاصی استعمال میکند که وقوع آن
اکثرست و در انشاد عین المعانی میگوید که ذکر اکتساب که مبالغه در فعلست بجهة
تهویل نفس باشد تا شاید متنبه شده از شر آن باز ایستد و بعضی بر آنند که کسب آنست که برای نفع
دیگری کند و اکتساب آنکه برای خود سازند و فایده خود خواهند پس آنکه بجود مشغول است
اشارة مر شکر علیه الخطاب آنکه نفع دیگران میکوشد بشارة میدهد که له الثواب
بکوشش آن نفعی رسند که هر که سود رسانند بان نخواهد کرد و جمعی بر آنند که این آیتها
مکتسب در شب معراج فرود آمده و در تیسیر مذکورست که شیخ حسن بصری و ابن سیرین
مجاهد روایتی از ابن عباس رضی الله عنه بر آنند که تمام قرآن را جبرئیل علیه السلام بسید انام علیه
الصلوة والسلام فرود آورد مگر آیات آخر بقره که شب معراج بواسطه بحضرت مصطفی صلی
علیه واله وسلم نازل شده و در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد است که حضرت
رسالت صلوات الله علیه در شب معراج سه چیز عطا فرمودند یکی نمازهای پنجگانه دوم خواتیم
سوره بقره سیم آنکه گناهان مهلکه مؤمنان امت بیامرزند یعنی کبائر کسی را از امت
عالی همت آنحضرت که صدف سینه درج گوهر ایمان ساخته باشد و ساحت دل از لوث
کفر و شرک بپرداخته با بغفران از دیگر عمل محو گردانید و این حدیث مؤید کلام سابق است امام

ابو اللیث رحمه الله فرموده که این دو آیه در قصه معراجست و از نفحات کلمات صاحب تاریخ
چنین فهم میرود که چون صدر نشین مسند امامت را بر براق کرامت سوار کرده از حرم خانه معظم بحرم
بیت مقدس بردند و سید اصفیا انجا بامر انبیا علیه وعلیهم الصلوة والسلام بمقتضای خطاب
وَاسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا مکالمه فرمود از انجا قدم بر معارج احترام نهاده بر سلالم
اجلال و اکرام بر آمد و از اقطار سفلوت متوجه ارکان ملکوت بیت زمین را بزیر قدم در
نیکدم سوی بام گردون گذشت . معتکفان افلاک و مجردان عالم ادراک از مناظر افلاک بنظاره جمال
آرایش بر شارع انتظار نشسته ساکنان حظایر قدس و مجاوران منازل انس احوال بهشت و جمال
پاکیزه سیرت بتماشای دیدارش بر شاه راه امید سر زده بیت حور بر داشته چشم بسا
کشته بر دیدن دم افشان زراه . سدره و طوبی سوی جدی جنان . مجموع کان در شب قدری
بر خواجه کاینات صوامع سموات و مجامع کرات دایرات و غرایب سیرات کواکب و مجاری
حرکات [illegible] تفرج فرموده و درجات بوستان قرب و عزت محرکات زمان بعد و قدحبث
و اصناف [illegible] اهل وفاق و انواع عقوبات ارباب شرك و نفاق را مشاهده نموده مه
علم بر بام چرخ اطلس کشید . قلم در جهات سدره کشید . آورا بهر مکانی تمانی میداد
و بهر منزلی منزلتی از انواع کرامت میفرمودند و نرگس دو چشمش که در چمن ما زاغ البصر و ما طغی
پرورش یافته بود نظر التفات بان نمی افکند و بمجابست از هوای شهود سر معبد نمیگشت
و براق برق کام را بتعجیل تمام میراند تا بجائی که روح الامین از بغایت طریق موافقت باز ماند
بیت چو جبریل از رکاب او باز گشت . عنان زد بمیکائیل و بگذشت . سرافیل آمد و بر پر
بر هودج خانه بفرق رسانیدش . القصه عنان مرکب همت باز نکشید تا وقتی که بذروه قاب قوسین
رسید و از سر حد جهت تجاوز گشته بادراك او ادنی مترقی شد بیت خیمه برون زد ز حدود
جهات . پرده او شد تتق نور ذات . ترك همه تعلقه و درکشت . پرده گی پرده آن نور گشت .
خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب در رسید که ای مطلع کواکب رسالت و ای معدن
جواهر عزت و جلالت چندین بوادی و مراحل طی نمودی و بسیار از مقامات و منازل قطع فرمودی
عجایب دیدی و غرایب نادیده دیدی مساکن سفلی و بخادمات علوی تماشا کردی تحفه بارگاه
کبریا و هدیه درگاه عز و علا چه آوردی سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم زبان بیان برگشاد که
الهی از کارخانه حدوث چیزی آورده ام در آن و پرانه تحفه که آنحضرت را شاید نیست ع دست تهی
بدعا و ثنا می رسد . خطاب خطیب عزت در رسید که ای مالك ممالك فصاحت و سالك
مسالك بلاغت چون قدم مبارك ترا تارك منبر پایه افلاك نهادند منبر الخطیبه ثنای ما جاری

کردان خواجه گفت الهی اگر من در میان فصحای عالم و بلغای بنی آدم دعوی انا افصح کرده ام اما
درین مقام جز مهر خاموشی بر دهان نهادن شانان نیست لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک چون خواجه ادب نگاه داشت لطف بیکران او را فرو نگذاشت گویند او را جبرئیل
بدو رسید که ثنا گوی خداوند خود را با در وقت مفارقت وصیت کرده بود به ثنا گفتن و امحت
که الهام الهی دل مطهر پیند شد رسید این کلمات عالی نشان بر زبان معالی بیان ترجمان آیات
که التحیات لله والصلوات والطیبات بازای این ثنا تشریف نوازش یافت که السلام علیک ایها
النبی ورحمة الله وبرکاته شاه قرم نبوت انجم این مقام اکرام سرخوش شد خواست که منقلبان
که خمار زدگان خرابات دنیوی بودند از فیض این مجلس بی بهره نمانند جرعه عنایت بر خاکیان
ریخته فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین دیگر بار خطاب آمد که ای محمد آغاز
بکار کیست که مرغان را در میانه حیث گفت الهی امتی ضعیف بال و پریشان حال دارم اگرچه بعضی
از من غایبند اما بعضی را من حاضر میخواستم که از ایشان فراموش کنم امشب چون ترا دیدار کرم
کرده است میخواهم که همه آن مفلسان ساخته شود از حضرت عزت بشارت فضل و خوی و لطف
بیمثل دلبند رسید و مقربان ملایکه از ملاحظه رحمت احدی و مشاهده شفقت
محمدی زبان ثنا خوانی گشادند گفتند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
پس حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که امن الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلی الله
علیه وآله وسلم مساجاتی کرد دعوی بکنه اشارت این ثنا فی نت کو از من نیست آن خود که از جهان
جهت تسلیه دل همه جهانیان امتش یاد دار حق وی بستود از ایمان و ایقان ایشان کاهی خواهد
و گفت والمؤمنون کل امن بالله وملائکته الایه ابن عباس رضی الله عنه فرموده که این کلمات
که ارحم الراحمین عذاب نکند قومی را که ایشان ثنا گفته و در روایتی دیگر آنست که حق سبحانه پرسید
که یا محمد امت تو در قبول حکم چگونه اند مصطفی صلوات وسلام علیه فرمود که خدایا ایشان را
درجات اطاعت و اجابت دیدم و گفت سمعنا واطعنا پس خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کنم
لا یکلف الله نفسا الا وسعها کار فرمایم بقدر طاقت و فرمودن عدالت من است و از زیادت
دادن فضل پس دیگر باره آواز روح الامین شنید که سل تعط بخواه تا بدهیم بیت
بخشش تو اکرمت در خواه حاجت برای هرکه خواهی وگویند حضرت رسالت پناه را بالهام الهی
الهی دعا آغاز کرد و گفت ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا
اگر فراموش کردیم عملی نیکو را و از ما فوت شد او اخطأنا یا خطا کردیم و بی قصدی بر گناهی
شدیم یا فراموش کردیم عهد الست را و خطا کردیم در عمل برای ما سوی تو ای عزیز یعنی از باب ثنا

الذکر یعنی اینکه نیشابت شده مواخذه از الجمله انست و گفته اند اینجا مواخذه بر اینکه است بکار معنی
کرده کار و بعمر از کسیست که اعانت میکند مواخذه خود را بکار بکتاب معاصی و در تفسیر
گوید چون حق سبحانه مواخذه کند مذنب را بکار و بعقوبت مذنبه گوئیا متمسک بعفو عظیم
کریم میگردد دست بعنایت الهی کریا مجرم گرفته بزبان مظهر میکند و دست امید
دامن عفو گرفته توقع تجاوز میکند پس چون هر یک اخذ بجزی دارد لفظ مواخذه مناسب
بود در اخبار آمده که بنی اسرائیل چون از ماموران چیزی فراموش کرده یا خطا و سهوی از ایشان
صادر شدی فی الحال از عقوبت ظهور میکردی و چیزی از طیبات بر ایشان حرام گشتی حق سبحانه بحرمت
کرامت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مهربانی یافت و وی شب معراج او را الهام داد تا از مواخذه
نسیان و خطا از حضرت واهب العطایا درخواست که گفت خدایا مواخذه مکن ما را بفراموشی و خطا
کاری یعنی بگناهی که از این دو جهت از ما صادر شود و بعد از ذکر نسیان و خطا که عذر آن از اخلاق
سیر یعنی خطا را بعد حمل کرده اند ربنا دیگر دعا کرد که ای آفریدگار ولا تحمل
ای مکن علینا بر ما اصرا بار گران یعنی کاری که گرانی کاری سوزد یا محنتی که ما را دربلا
و فتنه افکند چون قتل نفس که بنی اسرائیل را امر شد که کردی یا بریدن موضع نجاست و در دست بکی
و جمالا از جهات گرامی بادی و کشف حال یا ضعیفان منه کما حملته همچنانکه بار کردی
آنرا که آن علی الذین من قبلنا بر کسانی که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری فقال گوید
شدائد شریعت موسی یا حکم بادا از عرض عمل یاد باشد که یهود و نصاری از غلبه دشمنان قوی
چون جالوت و بختنصر و غیر هما و نصاری دایره واقع شد از اختلاف و تفرقه کلمه تا بوقت ایشان
یکدیگر را و صحیح آنست که تکالیف شاقه چنانکه طباع غلیظه ایشان جز بدان نرم نشدی
قد یفلح الحدید کما قتل الحدید در اخبار آمده که یهود را بادای زکوة ثمان فریضه فرموده
و اخراج ربع ... مامور بودند و ان قدر نجاست از جامه ایشان زایل نشدی مگر بقطع
با بسی وقتی ایشان از کار توبه شدند بکشتن [illegible]
دور نیست که برخی [illegible]
و نصاری بدستیاری [illegible] از جمله آنکه حق سبحانه در شب رفع عیسی علیه السلام
با ایمان حکم کرد و حواریین که یکی از ایشان الحاح نماید تا شبه عیسی بروی افتد و یهود او را بر دار
کشند و دیگر آنکه هر روز تدلیک حیوانات و سایر ریاضات و مجاهدات ایشان بسیار است
بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حکم ویضع عنهم اصرهم [illegible] ایشان
ایشان از معصوم [illegible] الحنیفیة السمحة البیضاء [illegible]

امام قشیری فرموده که چون بنی اسرائیل را حاجتی بودی بواسطه از حق تعالی میخواستند
چنانچه موسی را گفتند ادع لنا ربک و چون نوبت بدین امت رسید رفع وسائط فرموده
ادعونی استجب لکم آنکه امت چون گناهی کردندی بایستی که متعلق شدندی تا توبهٔ ایشان
مقبول گردد و این امت چون معصیت کنند ندامت روی نماید تائب باشند کما قال الندم توبة آن
ان منبع توحید سیراب است [illegible] بنی اسرائیل گفتند اجعل لنا الها [illegible]
انوار توحید اختصاص داده اند که [illegible] اسرائیل را [illegible] مرایات
مجلی نبود واجد نمی باشد ع صورتی نیست آینه که صفا ندارد باش محققان گویند که
افعال و صفات بشریه است که [illegible] محبوس [illegible] و هیچ باری [illegible]
گران تر نیست بر طالب توحید رفع نقاب ثانیه و کشف حجاب هستی موهوم خود [illegible]
مانند مؤمنان حقیقی بحقایق توحید بینا گردند چون یهود و نصاری نظر [illegible]
صفات محجوب شوند ربنا دعای دیگر است یعنی ای خداوند ما **ولا تحملنا** تحمیل مکن
بر ما **ما لا طاقة لنا به** آن چیزی که طاقت نیست ما را بدان یعنی قوت ما بحمل آن و مانند
عدم طاقت نیست اصلا چه تکلیف ما لا یطاق واقع نیست [illegible] طلب کنیم مراد آنست
که دشوار باشد بر ما مداومت بران و در عرف هست که طاقت شنیدن فلان سخن ندارم یعنی
بر عدم طاقت لیکن مقصود کراهت آن است [illegible] و بعضی در باب تحمیل طاقت
نیست سخنان گفته اند [illegible] آن یعنی [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند که [illegible] آن [illegible] چنانچه امم متقدم
را بود و بعضی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] و [illegible] شهوات که شیطان
[illegible] شیطان شهوت [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] یوسف مصری
[illegible] که [illegible]
[illegible] شهوت [illegible] خلاص [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] طاقت [illegible] عاشق [illegible]
معاد رازی رحمه الله فرموده که اگر خدای تعالی [illegible] خلق [illegible]

هیچ عاشقی را بکام عشق صاحب حکم نرسید که جواب داد که محبت که کاهی مضطر نیست
اختیاری و خدای تعالی اهل اضطرار معذور داشته نوید رحمت و مغفرت میدهد فمن اضطر فی
مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم یکی از مشایخ گفته که از شیخ یحیی را سید بدیم باو
مخاصمه میکردیم که عشق را بکام گفته و عشق را بکام نیست که کام و وحدت دریای الحقایق آورده
که از کلمهٔ ما لا طاقة لنا به عشق گفته اند که مراد عشق مخلوق است و لا از دعا عاشقان حقیقی آن
سلو محبت که با آن طاقت نیست عشق را اغیار دریغ دریغ است و بار ایشان ذکر عشق بکران
و ایاست و عشق نسبت بکمال حال عشق را فانی بی نصیب کند عشق را باقی ندانکه ابد بخشد
عشق آن ذبح کند مگر که حق است و رجالها را [illegible] دانکه عشق مرد کار را [illegible]
تا کمر که رسوی ما آیند نیست هر چه جز عشق خدای احسن است گر شکر خواریست آن جان کندن است
و بهترین محبتی که علمای ظاهر درین باب گفته اند آنست که ما لا طاقة لنا به آنست که سبب لغزش قدم
بنده باشد از صراط مستقیم دین و ولایت ما از دین آمده که ما لا طاقة لنا به جزئیات که مشغول
گرداند بنده را از اثبات المزید فی اول کتاب عبادات بر کونیه کاین دعا عصمت محققان که بنده
تعجیز از طاقت باشد هجران محبوب نیست و حرمان از وصال المحبوب بعضی کرام دین قدس سرهم
در دعا میفرموده اند اللهم مهما عذبتنی بشیء فلا تعذبنی بذل الحجاب بهر عقوبت که خواهی عذاب کن
اما با تش هجران مسوزان بهر عقوبت که شاید مبتلا سازی ولیکن شربت تلخ دوری بچشان
هیچ محنت نیست از دوری بتر هر چه خواهی کن ولیکن آن مکن طاقت دوری ندارم چشم انت
بشر ای بشر و سامانم مکن در مناجات یحیی بن معاد است رحمه الله که الهی تجنبنی التلاق
و لا تمتحنی بالفراق بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم این حاجتها خواست و نعمت توقیع اجابت
توقیع یافت و گناه امت بحیثیت آورده گفت **واعف عنا** و عفو کن و در گذار از ما خطاها و زلتهای ما
واغفر لنا و بیامرز گناهان ما را **وارحمنا** و ببخشای بر ما بقبول طاعتها ما اما بر زیادت
عذر تقصیرات ما در عبادت تو **انت مولانا** تو یگانه دارنده و دوست و پادشاه و کارسازنده
و یاری دهنده ما پس **فانصرنا** پس یاری ده ما را چنانچه خواجگان بندگان خود را یاری کنند
علی القوم الکافرین بر گروه کافران با ردیعان که موسوسه کنند ما را از راه پرزنیم اند لاد
نصرت باحقیقت ظفر است بر کافر را اظهار حجت بر ایشان آورده اند که چون معاذ جبل این سوره را
ختم کردی آمین گفتی و در بعضی روایات هست که حضرت صلوات الرحمن علیه این دعا میکرد و ملائکه
آمین میگفتند حق تعالی اجابت میفرمود ای عزیز در ضمن این کلمات هست دعا مندرج و حاجت
همه محقق قبل دعا خواسته ما از نسیان و خطا مواخذه مکن خدای تعالی قبول فرمود و بخشید

صلی الله علیه وآله وسلم ایشان خبر داد که رفع عن امتی الخطاء والنسیان و چون گفت با کرامت یدما
شه بجا نماز باج آمده و در مقابله تحمل ما لا طاقة لنا به سهولت موجود مقرر شد بر کلمه
بکلم التشریح عفو طلبیده شده و یعفو عن السیئات رسید چون مغفرت خواست و عفو
ان الله یغفر الذنوب جمیعا روی نمود و طلب رحمت نمود بشارت و کان بالمؤمنین رحیما در داد و نصرت
وجوی نصرت را بطغرای و کان حقا علینا نصر المؤمنین بیاراست و بعضی گفته اند عفو کن یعنی از
ما در گذر و از محو کردن ثم ماز و مغفرت نمود و رزی کن یعنی در پرده رحمت خود نگاه دار
زمین و ضمیر و ما غش یعنی ما را در میدان دوری محجور خرمان مشکنا محکم کردان یا عفو
تعالی ذلک بمیزان شرع مستقیم نیست یا یا مرزا قوالی که در حضرت تو بلند [illegible] نیت و عیش
و عقاید و مضرات در میانه آمیز و هم نیات فته اکنی را عفو کن کار ما و بیامرز صغار ما و رحمت
کن بر ما بر ثقیل میزان باوجود افلاس و خسران یا بعفو دستگیری ما کی کرد با ساحل و فیتم
تو مغفرت دریغ مدار و قوی که ظلمت تجدد گرفتار شویم و مدد رحمت از ما مگردان در موقف قیامت
تا بکلالت لطف تو در آمده ایم بطریق امن و سلامت از باب حقایق گویند عفو کن یعنی محو گردان آثار
وجود موهوم ما و مغفرت از ذات ما یعنی بپوش ما را با نوار وجود حقیقی تو و رحمت کن بر ما
با که غایب سازی ما را از ما تا در وقت شهود حق تا خلاص یابیم از شرک وجود خود به برکت ظهور
وحدت وحدت وجود حق ع ندی چمای وجود خودم از ادیدن یا عفو کن با علم اسنار انانیه
بشریت از ما و بیامرز ما را با ظهار انوار هویه خود بر ما و رحمت فرمای بدفع بقیه و سلب بقایا
الثنینیه که تو کار ما از ذره در محو وجود ما بی حد رفته و در نیل مقصود بر سایه ما را بجذبات
عنایه و در دفع که خیالات دوگانگی که مانع ادا مشاهده جلوات یگانگی یا عفو فرمای سیئات
افعال و صفات ما را که حجاب افعال و صفت تو اند و بیامرز کار وجودات ما را که بر چه تکرار
وجودی ذنب لا یقاس به ذنب و رحمت کن بر ما بوجود موهوب حقانی بعد از فنای رسوم
و لوازم نفسانی و چون تو متولی امور مانی پس نصرت ارزانی فرمای ما را بر قوی نفس اماره
و صفات آن و ظفر بخش بر شیاطین اوهام و خیالات که ظلمات اندیشه های اصل و بنا اشتباه
ام و جهه ما را محجوب میسازند از حضرت تو و بکفه کثرت چی مانع اند از ایمان بصفت وحدت
و وحدانیت تو یا محو کن صفات مد فر ما را بصفات مطهره مقدسه خود و بپوش ان تجاری ما
بشعشعه تجلی ذات حقیقی خویش و رحمت کن بر ما سو ینه فانی ما بنور لطف لاهوتیه با وجه
بجذبه احدیه ما را از ما بستان و بر ظهور سر صمدیه دل از تو تم [illegible] بنما ارحم بر بهان [illegible]
رحمت من یشم بدین بندان و حتی کن ما نکلف تکذار ای درویش بدین دو آیه اسرار [illegible]

و بدان نتوان که سوره فاتحه را صفت جامعیت هست این دو آیه نیز جمعیت دارند و لهذا
با فاتحه در یک سلک انتظام یافته اند چنانچه در حدیث امام مسلم در فضیلت فاتحه گذشت
که ملکی مقرب حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم مژده رسانید که خدای تعالی ترا دو نور
عطا کرد که هیچ پیغمبر را نداده یکی فاتحه و دیگر خاتمه سوره بقره و لهذا [illegible] حاجات جمیع
که این خاتمه متضمن آنست بر معانی آیات سبع که فاتحه مشتمل بر آنست ملاحظه نماید شاید
که بر تو بعض از لوایح حکمت اجتماع فاتحه و خاتمه در عقد یک حدیث بر ساحت فهمت تابد و بر [illegible]
اثر تو دین لمزید تمامی قبلک بقدر قابلیت خود دریابد و آنکه داعیه طلبش هوس اقتباس لمعه زین
انوار دارد رجوع بمطالعه مطالع [illegible] مناسبت و لا بد والله اعلم بالحقایق در معالم
التنزیل با سناد آورده است از حضرت رسالت صلوات الله علیه که حق سبحانه کتابی نوشت پیش از آفرینش
آسمانها و زمینها بدو هزار سال و نازل ساخته دو آیه که سوره بقره را بدان ختم [illegible] نکرده اند بر خانه
شود این دو آیه در سرای سه شب و شیطان بدان نزدیک آید یعنی در هر خانه که سه شب متوالی
این دو آیه تلاوت نمایند شیطان نزدیک آن خانه نگردد و در بحر الحقایق گوید بحدیث متفق علیه
آورده است که هر که در شب دو آیه از سوره بقره بخواند کفایت کنند قاری خود را یعنی آفات
از و باز دارند و مهمات او بسازند و در روایتی هست که قرائت این دو آیه در شب مجزی است
از قیام تمام آن شب و در دقائق القلوب آورده که نبی علیه الصلوة والسلام والتحیة والاکرام
نقل کرده است که نمی پندارم و گمان نمی برم کسی را که خرد و کمال باشد و شب بخسبد پیش از آنکه دو
آیه آخر سوره بقره بخواند و در تفسیر وسیط از احادیث ابو هریره روایت میکند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم فرموده که دو آیه است از قرآن که همه مرضها را شفا میدهند و دوستان خدای [illegible]
دوست میدارد آمن الرسول تا آخر سوره و در کشف خواص آیات و سور آورده که هر که [illegible]
بر تلاوت این دو آیه لیلا و نهارا [illegible] شود و شر ظلمه از وی دفع کرده شود
خواند و بمعتاد کرده [illegible] شده و [illegible] یابد و حق سبحانه حسن یقین [illegible]
بخشد و اگر [illegible] بنویسند و با آب [illegible] بشوید [illegible]
محو کرده آن را بنوشد [illegible] حافظه زیاده کرده [illegible]
بحمد الله و حسن توفیقه [illegible] من المتقین [illegible]
المرزوقین بشرف لقائه [illegible] الخالص من اولیائه
ما الضعیف من اولیائه و عباده
من اهله ارحمه و سمانه
ع

سوره‌ای بزرگوار است متضمن بر احکام و اخبار منطوی بر حقایق و معارف بسیار و باتفاق مفسران
مکرمه این سوره بمدینه نازل شده بعد از سوره انفال و قبل از نزول احزاب و سوره دویم است از سبع طوال
و سوره دویم از مجموع چهارده در ترتیب نزول از سور مدینه و بقول کسی که حمد را اول سوره مدینه داند مجموع
بقول الله گویند دویست آیه است و اول آیه که از این سوره فرود آمد این بود که هذا بیان للناس و هدی و
موعظة للمتقین و تسمیه او بآل عمران جهت ورود آن لفظ است در وی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله این سوره و سوره بقره را زهراوین خوانده چنانچه در حدیث ابو امامه وارد است
که بخوانید زهراوین سوره بقره و سوره آل عمران بدرستی که ایشان بیایند روز قیامت چون دو ابر
دو سایه بان یا دو طایفه از مرغان صف زده و بر هم پیوسته و حجت گویند از برای خوانندگان
و حجت آرند صاحب خود بعضی اهل تحقیق گفته اند که غیابان روی از نار و هر دو بعضی الاخبار آورده که
بقره و آل عمران که ایشان دو سوره‌اند درخشنده و روشن بخشنده الله و روز قیامت بیایند بصورت دو مرغ
شفاعت کنند صاحب خود را و خبری که جهت در آن دو در دنیا از الجنان هم نکاب فردوس نقل میکند که هر که
سوره آل عمران در روز جمعه تلاوت نماید خدای تعالی بر وی صلوات فرستد و ملائکه برای وی صلوات
استغفار کنند از حین تلاوت تا وقت غروب آفتاب و در ختمات بوی آمده که این سوره را روز جمعه با آن
بسیار... تا حد داوری بعنایت نافع است و با قرب اوقات و التزام مودی کتنه... تمام
آید و برکت در اسباب معیشت روی نماید و ابن عباس اهل قاهره انجالند در این سوره ترغیب نمودی
القاری محمد بر مداومت تلاوت آن و صحبت فرمودی و امام رکن الدین در رساله خواص السور نافع
و وقایات و فواید بی نهایت در قرائت این سوره مرتب ساخته و محقق است که در حصول مقاصد کتاب
کریم اهل بصیرت را شایسته نیست ای خاطر تخم اهل گفت **بیت** مقرر است که مطلوب خود...
کوی که کرد توجه باستان کریم. و وجه انتظام این سوره به سوره بقره آن است که افتتاح بقره بسوره قرآن
و اختتام آن باوصیه فاتحه و خاتمه این سوره بر این هر دو اشتمال دارد و در منافع لغت آورده که
بنده این سوره بقره مسایل اربعه اصولیه که در توحید و نبوت و معاد و قدرت است سابق تقریر یافته
قصه موسی علیه السلام و مذمت یهود بیان میکند اعجاز را دو قصه عیسی علیه السلام و قدح نصاری بعد از

بیان نمایان جمال این سوره کرده است الله لا اله الا هو تمهید قواعد توحید است نزل علیک الکتاب
ترتیب مقدمات نبوت و لهم عذاب شدید تاسیس بنای معاد و یصورکم فی الارحام کیف یشاء تمهید
معالم قدرت و تحقیق آنست که در آن زمان آنحضرت مواجه سه فرقه بود یهود و نصاری و مشرکان
و در سوره بقره غالبا دعوت یهود است با اسلام و مضمون سوره آل عمران دعوت نصاری و مشرکان
پس اراده این سوره بعد از آن نمود و الله الهادی الی المقصد و المقصود. بسم الله الرحمن الرحیم
مباحث حروف مقطعه عموما و ابحاث معانی و اشارات متعلق بدین کلمه از خصوصا در سیاق
استفاده در مطلع سوره بقره سبق ذکر یافته تکرارش مودی باطناب باشد و در حقایق سلمی مذکور است
که حروف مقطعه رمزی است از اشارت بصفت وحدانیت و فردانیت و دیمومیت حق سبحانه یا رمزیست که
وقیام او بنفس خود و استغنا از ماسوی بقا و فنا و الله الغنی و انتم الفقراء از ابن عباس
رضی الله عنه منقول است که این حروف دلالت بر معانی که از آن و وضع الفاظ کرده بدون
معانی رمز معانی و معارف است مثل قدرت و علم و مانند آن و چون متشابهات راجع بمتشابهات است و
که هر او بر آن مطلع نیست این حروف بعضی از آنها اشارت میکند لا یعلمه الا هو و نزد علما
اشهر چون در قرآن است که انا الله اعلم و معنی آن در این محل چنین باشد که منم خداوند که میدانم
اقوال نصاری و سؤالات و اختلافات ایشان و دانش من محیط است بآنچه و حل مشکلات آن
بقول امام تمدی تعبیر و غنا بعد اوست الف مشیر بلفظ الله است و لام که اسم اول لا اله الا
هو و میم اشارت بالحی القیوم و در حقایق القرآن مذکور است که الف از احدیت است و لام
از لطف و میم از ملک یعنی منم احد عالم احدیت من از شوب علت مصفا و منم لطیف و لطف
من خصیت با اهل معرفت موصوف و منم ملک و ملک من مقدس از تصور ابتدا و منزه از توهم
انتها امام قشیری قدس سره میفرماید که الف قیام حق است بکفایت مهم بندگان و دعوت
احوال ایشان و لام بقلم عقل که قرار ما اقامت بطریق رشاد و صلاح خود در منزله لطف
خفی است و میم مستولی سلطان که تجلیات الطاف اصناف اعطاف از حضرت کبریا بایشان
میرسد و از آن عجز بدو میم موافقت جریان تقدیرات بمتعلقات طلبه اولیا و منهیات که
محو و اثبات در آن از ذات حضرت دایشان که بحقیقت همان ارادة الله تعالی شده میم از ایشان منقول
که و از شرعیت نبات وی بدین سه حرف که تخاطب بها بخلاف عادة مردمان است خاص است موهومات
و متعارفه از ساحت سینه مستمع مرتفع بود تا ابتدا دل او از نکار فکر و اندیشه پاک و کرم گشت
و بجهت سرانه غبار الخصوص معتاده و معهوده متجلی شود صورت اسم الله در آن جلوه جمال نبوت که
تا مرآت روشن باشد صورت مطلوب در آن نتوان دید **بیت** گفتم توان جمال تو دیدن ...

کرده اند الم را ایه با حق هر ایه الم الله اسم مقدس است و در حروف او لطیفه اندرج
دارد مضمون آنکه الف اشارة بالاء حق است و لام اول بلطف و ثانی بلقاو ها دلالت کند
بر تنبیه سیفرماید که بیدار باشید و بدانید که هر که بلقاء الله رسید هم بلطف و آلای
الله رسید و اکنون لطف او حجاب هیبت از میان برداشتی زهی تمنای وصال و دولت
تماشای جمال که داشتی مطلع مرا کجا بود این دولت وصلت هوس تماشا با تمنای لقای چون تو کرد
با شاه را ـ معتقد اهل تحقیق آنست که ما خدا را هر چند شناسیم یعنی تا ربنا العزة بنور او
توفیق شناسا ساخت هم بعنوا احد صفات قدیم بدیع شهودی در دنیا و در عقبی بمرتبه
معرفت رسید والله لولا الله ما اهتدینا مصداق قول از قرآن ایست و ما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله ع خدا را بیاری خدا جز خدا ـ جمهور مفسران در سبب نزول صدر سوره
آل عمران چنین گفته اند که شصت با هشتاد نصاری نجران بحضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم آمدند تا هر یک بطریق بطریق مباحثه روش ثالث ثلثه روشن سازند و به
کلمات ابطال و هذیانات باطل خود برهان نمایند و این گروه زمام اختیار بدو که کنایت
نهاده بودند یکی عاقب که عبد المسیح گفتندی و امیر و صاحب تدبیر بودی دوم سید که
او را ایهم و ثانی ثامتی و امام خیر و شر ایشان بدو متعلق ذاتی و سیم
علم او ابو حارثه بن علقمه که احبار گراف کوی و دانش و لان هر چه در دل ایشان
احکام انجیل الخاص با فقه هر قسیس و جاثلیق رجوع بوی کردندی و قیاس سید علم و
اول الحرام تمام عمود ندی و در کنیسها بدعا تا استجاب ما ثمه و اشهاد ناموس و کنیسها ابند
و در مختاری القصه این جماعت بظاهر لباسها فاخره آراسته بمجلس صدر رسل صلی الله علیه
و سلم در آمدند و بتعظیم تمام مراسم تحیت رعایت نمودند و بعضی صلوات الرحمن علیه نماز کرد
کی او فتحه بود ایشان نیز روی بمشرق نماز خود ادا کردند و سید و عاقب جواد کلام در میان
آوردند مجادلان در آوردند حضرت خواجه ما صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که احکام اسلام
قبول کنید و خود را بمتابعت این دین بسیار اما زنهار عیسی ابن مریم را هر و اسم الجزء گیرد
کنند تا پیش از ظهور دعویه جادلت و دعوی باطل تو تا شیر اسلام در دل و حلقه قبول ابراهیم
در کوش داشته ایم حضرت جواب داد که شما را بخوردن لحم خنزیر و عبادت صلیب و حضرت الوهیت پسر
و فرزند از سلوک راه دین و انتهاج منهاج حق و یقین باز داشته که شما در نسبت وز
عیسی علیه السلام مختصیم و اگر عیسی پسر ایزد نیست پسر کیست رسول خدا صلی الله علیه و سلم
فرمود که در زعم شما این هست که مثل خدای عز و جل نمایندی نیست و دعوت الهی روح تمام

منه است و عیسی علیه السلام هر آینه شریک خدا هند و شبیه و لباس که یکی تن علیها فان مع
بپوشید و دیگر شما سید ابنه که خدا فرینه و نکاه دارنده و روزی دهنده است و عیسی
قدرت محافظت عالم خلق و امر نیست و وقت روزی ادن چون او را بوده و جست و نصاری پیدا
فتیح قول این بحث مرتبه نمود و دیگر از حضرت نوع پناه پرسیده که شما اعتراف میکنید که حق
خلق و نکاه داشتن صورة مسیح در رحم مریم بتقدیر او بوده گفتند آری فرمود که در سه
خوردن و حدث کردن اشتباه نیات حضرت پروردگار بوده که از آن کرده گفتند نی فرمود که مسیح
و هم را شاید و بخلاف مجای بمرفت و نهی بر حامله بوده و عیسی علیه السلام حامله شما را بد خوردن باشند
اول او را دیدن که بدکر ان باید و در تربیت مریم در ایام رضاع بر و دیش و قوت بعد از فطام
و طعام اشتیاع میکرد کفتند بلی دیگر از حضرت فرمود که خدا را بعز ما ندان صورة پیدا شده عیسی
بصورة آدمی بود گفتند آری بر گشت شما میدانید که ذات خداوند را صورة نیست و
عرض و جوهر مبرا و طبایع مختلف ترکیب نیافته و از قوی جوارح تربیت نپذیرفته ترسایان
ساکت شد و دانستند که آن دلایل و احتجه براهین لایحه از عالم غیب آنحضرت لایح میکرده
صلاح در صلح دیدند جزیه بخود کرفتند و منکوب و مغلوب معزل و مستغرق جوار کشته
رفتند و بحث دوام ایشان را از اول این سوره نازل شد چون منازعت ترسایان نا در الوهیت
عیسی علیه السلام بود و نام دو ذات محمد صلی الله علیه و سلم لاجرم مراوله لیل الوهیت فرستاد که
لا اله نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش الا هو مگر خداوند تعالی که ذات او از عوارض تغییر
بخلاف عیسی علیه السلام که صفات تغییر از صفات حالات او ظاهر بوده الحی زنده که مرک
هر گز و ازو نیست القیوم پاینده که قیام هر چیز بدوست اشارت است که عیسی علیه السلام مرده
بود و عیسی فانی بود و بنا است پس الوهیت نشاید امام ابو اللیث آورده که بحی الحی القیوم
در توریت اهیا اشر اهیا وارد است و این دعاء اعلا بحر باشد که چون از غرق شدن ترسند
این دعا متوسل شوند و شمه از خواص و فضایل این دعا هم در تفسیر آیة الکرسی تقریر یافته
و بعد از ایراد دلیل بر توحید که الوهیت و حیو و قیوم ثبت بیان اثبات نبوت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم میکند بدین کلمات که نزل فرو فرستاد بر رسیل تدریج علیک بر تو که محمد
الکتاب و ان الحق براستی یا اخبار و رستی وعد و وعید و الا نخود با صواب و حکمت الغد
مصدقا در حالتی که موافق است مر کتاب را لما بین یدیه مر آن کتابها که پیش از وی
بوده و آن موافقت در توحید و نبوة و بعضی از احکام شرعیه باشد و انزل و فرو فرستاد
یکبار التوریة تورات را بر موسی علیه السلام و تمام آن صد و یک هزار آیت است و لفظ

سری وجمعی بطریق کشف گویند معرب است واو را از توریه که بمعنی آنکه روشن کردن باشد
معنی او روشن است توریه نام روشن گفت زیرا که آن کتاب روشنایی‌ها بود کما قال الله تعالی
وضیاء وذکرا وگویند اشتقاق از توریه است که بمعنی پوشیدن باشد ووجه تسمیه آنست که اکثر
کلمات معاریض است ودر وی تصریحات کمتر واقع شده مگر در احکام واکثر مدار روش ومعرفت
ایشان بسوی رمز وتشبیه است چنانچه در تفسیر خاتمه واعظ گذشت سوفیان معنی توراة بوده
والانجیل وفرو فرستاد هم پیش ازین انجیل را بر عیسی علیه السلام وتمام آن هشت هزار وچهار صد
بیت آمده است وآن لفظیست سریانی وگفته اند بطریق افعیل تغلیون واکلیون گویند ومعنی او
کار آنکه سلطنت بدو باشد وزینت شریعت عیسی علیه السلام بر بیرون بوده وتکلفا برانکه ماخذ
اشتقاق او نجل است وآن اصل بود پس معنی انجیل آنست که اوراصل بوده در دین عیسی وعلم
او وبعضی از نجل گرفته بمعنی گوهر که آن اسعد است چه حق سبحانه ایشان را بواسطه انجیل از ضیق
آثار واغلال توریه بسعت سهولت وساحت راحت رسانید واکثر نصاری از ضیق تنگی
توریه رانرع اندا بیمان قول میکنند وفرستاد این دو کتاب بر ایشان **من قبل** پیش از فرستادن
قرآن بود بر تو وحق سبحانه انزال کرد این دو کتاب را **هدی** راه نماینده **للناس** مر آدمیانرا
بطریق حق ودین ودر کتاب نفی هر معبود پست ما سوی الله وهر آینه بدین نفی باطل شود قول
یهود ونصاری ودر ابطال نسبت عیسی وعزیر میکنند **وانزل الفرقان** وفرو فرستاد کتابی را
که جدا کند میان حق وباطل یکی فرقان بعد از کتب ثلثه جهت آنست تا شامل باشد معانی را
از کتب ثبت داود بیلی وصحف ابراهیم ونبور داود علیهما السلام امام علامه رازی فرموده که از فرقان
مراد آیتست که مقارن انزال کتب بوده ودعوی کاذب وصادق میان متمیز میشد یا فصل میان
حق وباطل ودر امر عیسی علیه السلام وفتی که قوم او اختلاف کردند وآن فضل قرآنست پس فرقان
قرآن باشد وذکر او در ما بیتی بنهایت جهت آنست که در فضل مقدم بوده ودر نزول مؤخر وگفته
اند تنزیل وتانزل از انزل اولی جهت اشارتیست بنزول او از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمد
او از بیت العز بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه آیه آیه وسوره سوره بقدر مصلحت
تا دریافت کرده شد آسان باشد ومحافظت بر سبیل سهولت میسر شود وتکرار اتفعیل است با ظهار فضل
وشرف وتعظیم وتکریم او بر سایر کتب یا آنکه در تنزیل مشارک توریه وانجیل است تمیز میشود
که فارقست میان رات وفارات وگفته اند در آن تقدیم وتاخیر هست یعنی هدی للناس
تعلق بفرقان دارد که اوست نماینده مؤمنان **ان الذین کفروا** بدرستی که ایشان که کافر شدند
بآیات الله بنشانهای خدا که قرآنست کما قال تعالی بل هو آیات بینات یا کتب منزله یا الیما

که هر آینه ایشان علامتی اند وبطریق اهتدا یا دلایل وحدانیه حق که در آفاق دیدند و انفس
بدان رسیدند وچون از نعمتهای خدا پوشیدند **لهم** مر ایشانراست **عذاب شدید** عذابی
دایم که بآن طاقت نباشد ایشانرا ابو سعید خراز فرموده که شاید مراد ازین آیات کرامات
اولیا باشد که منکران آن رامی پوشند وحق الله تعالی بحث میداده یعنی عاجز میکند انکار
مثل آن **والله عزیز** وخدای غالبست وقوی ما عزیز کردانیده است انبیا را بظهور معجزات واولیا را
بآنکه کرامات **ذو انتقام** خداوند عقاب وبطش از برای کافران یعنی مکافات کنند ایشان بشرک
وطغیان وآن وعیدی بزرگست که بعد از تقریر توحید وتمهید نبوت عنوان است در اثبات نبوت
از انزال کتب بیان میکند داعی بود بمتابعت آن ومانع از اعراض ازو وچون نزول
آیات مباحثه نصاری بود وایشان دعوی ثالث ثلثه میکردند وبر الوهیت عیسی علیه السلام
بعلم او که اخبار از غیوب بود بقدرت او که در صورت احیاء موتی ظهور میمود استدلال
در آیه گذشته لفظ الحی القیوم که صفت الوهیت است وعیسی را ثابت نبوده بنای تثلیث ایشان
در هم شکست وبدین آیه دیگر آن دو شبهه که گذشت ایشان بود دفع میکند وقوله میفرماید
که **ان الله** بدرستی که خدای **لا یخفی** پوشیده نبود **علیه** بر او **شیء** چیزی که کاین
باشد **فی الارض** در زمین از سوافل ومرکبات **ولا فی السماء** ونه در آسمان از بسایط وعلویات
یعنی علم الهی محیط است بهمه معلومات وعلم عیسی علیه السلام ببعضی از مغیبات حاصل بود
وآن نیز بتعلیم ربانی بود پس چنانکه علم او قاصر مستدل نتوان شد بر ربوبیت او وعلت کثیر الذکر آسمان
وزمین جهت آنست که ایشان بر نسبت با مخلوقات اعظم اند واز ایشان در وی بدرجات اند
وگوینده اراده احاطه علم حق است بهمه عالم اما چون حس از آسمان وزمین تجاوز نمیکند
ذکر اختصاص داده وتقدیم ارض جهت ترقیست از ادنی باعلی وچون ثابت شد که علم عیسی دلیل
الوهیت او نتواند بود دفع شبهه ثانی ایشان که قدرتست می نماید ومی فرماید **هو الذی**
آن خدای که عالمست بجمیع معلومات متکرات که بقدرت کامله **یصورکم** تصویر میکند شما را
وصورت میبخشد **فی الارحام** در مستقر شما از بطون امهات **کیف یشاء** هر چگونه که
میخواهد از کوتاه ودراز وکرفاتی سیاه وسفید وناقص وکامل وزشت وزیبا وشقی وسعید
قدرت عیسی برین وجه نبوده چه حق سبحانه برای اظهار معجزه او را آن مقدار قدرت داده که بعضی
مرده را زنده کرد ایشان چنین قدرتی مستفاد که احاطه او ببعضی از مقدورات بوده
پس خدای بود وحمل صریح است بعد بکرکه حق تعالی عیسی را در رحم مادر بنگاشت چنانچه خواست
وهر نگاشته مرکب باشد ومرکب ... وتغیر را از احوال بحالی وچنین کس خدای نباشد

ودیگر عیسی علیه السلام بی شبهه مصور بوده در رحم وهیچ مصور مصور خود نتواند بود
زیراکه مصور مخلوق بوده ومخلوق محتاج است بخالق وخالق همه اشیا است لا اله الا هو تکرار جهة
تقریر وحدانیت العزیز اوست بی همتا وبی مانند وکامل القدرة الحکیم دانا ومحکم
کار وکامل العلم واین دو اسم بطریق لف ونشر واقع شده بر غیر ترتیب ای عزیز بیان کیفیت
استقرار نطفه در رحم وانتقال او از حالی بحالی ودر هر حالی بصورتی خاص اختصاص
یافتن تا وقتی که بحسب لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم صفت نمایش وبصورة وصورکم
فاحسن صورکم نعت آرایش یابد مجملی در وجود دانسته ومحلش بعد کاری توفیق یاری
خواهد شد اینجا باید دانست که اینجا در یوم التصویر از خیال حسن وقبح ودلایل خیر وشر بر صحیفه
صورة وبحر ما سیرت هریک رقم زدند تا آثار تغییر چند وغبار تبدیل بر آن نشیند بیت
نقشها را که خامه قدرت. میکشد بر صحیفه فطرت. قلم عقل وکلک تدبیر. نتواند داد لوح تغییر
در معالم التنزیل فرموده که بعد از استقرار نطفه در رحم محل وروز اجل وهیچ روز ملکی بیاید
وکوید یا ربنا شقی ام سعید وروح الله [illegible] که ماده وجود او در رحم [illegible] تبلیغ شقا
[illegible] ساخته نام او در جریده سعدا ثبت سازم یا جبین صفتش را بداغ شقاوت
متسم گردانیم تا نامش در صحیفه اشقیا نویسیم بر هر حکم که از دیوان عدل بیرون آید یدبر الامر
من السماء الی الارض نفاذ یابد [illegible] ملک [illegible] نامه حال او ثبت نموده دیگر بار برکند
یا ربنا کدام [illegible] در سلک [illegible] خواهد بود از زمره الرجال قوامون علی النساء
معدود شود یا در جمله انوثت [illegible] خواهد بود از فرقه هن ناقصات العقل والدین محسوب
گردد اینجا نیز هر جواب که از حضرت رب الارباب صدور یابد بهمان منوال بود فتبارک الله
[illegible] ودیگر عمل که از وی واقع خواهد شد [illegible] خواهد ماند وکیفیت رزق
کیفیت اجل ومقدار آن بر صحیفه نوشته آن در [illegible] ودیگر نقصان وزیادة بدان راه نیابد که
[illegible] دخل یابد خوشا حال مقبلی که در [illegible] در خامه خانه غیب خلعت سعادت
واحسان بر قامت استعدادش [illegible] وقت در [illegible] احوال [illegible]
وحرمان [illegible] بیت چه دانم کرد از اقبال [illegible]
[illegible] ناز [illegible] کار خود دادند [illegible] اختیار [illegible]
استماع احادیث [illegible] عرض کردند فرمود [illegible]
واقعه [illegible] روز [illegible]
[illegible] ولا ابالی [illegible] ولا ابالی [illegible] آدم [illegible]

کرد آن دم در دیان کدام کروه بوده ام دوم روز تصویر که ملک الارحام پرسید که اشقی ام
سعید خاتم که جواب چه منوال بوده ام سوم در کدام صحیفه رقم ثبت یافته سیوم که ملک
الموت بقبض روح من اشتغال نماید معلوم نیست که بعد ایام از غارت شیطان ایمن
باشد یا نه چهارم روز قیامت که ندای وامتازوا الیوم برآید عاقبت کار از فریقین فریق فی
الجنة وفریق فی السعیر کدام یک باشم کسی را که غم این روزها در جان آید که شب وروز
کریه نماید شاید ای عزیز روز وشب بغفلت مگذار که [illegible] روز تو شب شد تو خبر داری
بیت روز تو شب شد طلب نور کن. پرده غفلت ز نظر دور کن. بار صفت چند توان داشت
خبر که خود شیب آمد بلند. بعد از ذکر تصویر جسد وتنویر او بعقد بیان تصویر روح میکند
بعلم وتربیت او بمنازل وسیر نماید هو الذی اوست آنکه بجهت تکمیل ارواح وقلوب انزل
فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو که حبیب اوئی قرآن منه بعضی ازین کتاب آیات محکمات
نشانها روشن وآیتها مفصل مبین است که در لفظ ومعنی او هیچ اشکال نباشد [illegible] ادراک
معانی وی قابلیش [illegible] احتیاج نیفتد هن آن آیات ام الکتاب اصل ومعظم قرآنست
یا اصل هر کاری که خدای تعالی بر انبیا نازل کرده اند آنست [illegible] لفظ بجای امهات بجهة آن تواند بود
که جمیع محکمات در تقدیر شئ واحدند ومجموع تمام ام اند علی الانفراد واخر وایتها دیگر
متشابهات مانند یکدیگر در ظاهر ودریافت آن بی تامل وتفکر دست ندهد ای
عزیز حق تعالی در سوره هود قرآن را محکم خوانده است کتاب احکمت آیاته ودر زمر متشابه
گفته احسن الکتاب متشابها ودرین سوره بعضی را محکم گفته وبعضی را متشابه آنجا که
گفته مراد آن باشد که همه او حقست ودرو هزل وعبث نیست وآنجا که همه را متشابه خواند
مقصود آنست که همه با در راستی ودر [illegible] وبلاغت وفصاحت متشابه یکدیگرند وانجا که بعضی
محکم وبعضی متشابه گفت علما درین اختلاف کرده اند که هر یک کدام تواند بود ودر عنوان المعنی
از اصل ثالث بیان محکم ومتشابه بر وجهی که اصولیان گفته اند مذکور شده ومحصلش آنکه
کلام واضح که در افاده معنی بغایت واضح باشد ومتشابه آنکه اصلا کسی بمدلول او راه نیابد وبعضی
گفته اند که نص وظاهر محکماتست ومجمل ومأول متشابه وگفته اند محکم آنست که احتمال یک وجه
دارد ومتشابه آنکه محتمل وجوه باشد یا محکم آنست که مستقل باشد بنفس خود در افاده معنی و
آنکه رد باید کرد او را بغیر او تا فایده دهد یا محکم آنست که الفاظ او مکرر نباشد ومتشابه آنکه
الفاظش مکرر باشد یا محکم آنست که علما معانی آنرا دریافته اند بلفظ ومعنی آن ایمان آورده
ومتشابه آنکه راه معرفت او ندریافته اند وباعتقاد حقیقت او مأمور گشته یا محکم آنست که مراد

اند و تحقیق استحکام یافته که بهیچ وجه رد و دفع نتوان کرد و متشابه آنکه نقل در وی مخالف
عقل باشد بجهة اشتباه در لفظ یا محکم آنست که حق سبحانه واقف گردانیده است خلق را بر
معنی آن و متشابه آنکه علم او را اختصاص باشد بالله تعالی و کس را بر آن اطلاع نبود چون
اشراط الساعة و در تاویلات ماتریدی آمده که محکم آنست که عقل بیان او داند و در معانی
او خوض بود ... و متشابه آنکه بعقل ادراک آن نتوان کرد مگر در فهم آن مددکاری نقل باید
یا محکم آنست که هیچ او را بخود دلایل واضح باشد و متشابه آنکه جز بفکر و نظر از وی فهم معانی نتوان
نمود و بعضی از این وجوه که مذکور شد در حقیقت یکدیگر متقاربند و گفته اند که محکم ناسخ است
که بدو عمل کنند و متشابه منسوخ که بدو ایمان آورند و عمل نکنند یا محکم آنست که مشتمل
حلال و حرام و حدود و فرایض باشد و متشابه باقی آیات از قصص و امثال و اخبار و مانند
آن و بعضی گفته اند که محکمات اخبار انبیاست با امم ماضیه تا اعلام از خلق نمایم و رموز ...
و الیاء و امانه و متشابه وعده مومنانست بنصرت و ظفر و وعید کافران بنقمت و تغییر نعمت
موجب ابو الفتوح آورده که محکم آنست که کفار بدان اقرار میکردند از خلق آسمان و زمین و امثال
آن و متشابه آنکه ایشان را در آن شبهه بود چون بعث و نشر و مانند آن و گویند محکم قصص انبیا
و متشابه الفاظ مختلفه در آن جا بجهة در قصه نوح علیه السلام جایی میگوید قلنا احمل و در محلی
دیگر میفرماید فاسلک فیها و در قصه عصای موسی یکجا میفرماید فاذا هی حیة تسعی و جای دیگر
میگوید فاذا هی ثعبان مبین یا محکم فاتحة الکتاب است که نماز بی او تمام نیست و متشابه باقی
یا محکم سورة الاخلاص است از جهة اشتمال او بر توحید و بس و باقی قرآن متشابه مقاتل گوید که محکمات
پانصد آیت است از قرآن که از وی استنباط معانی کرده اند و باقی متشابهات است ابن عباس رضی الله
عنه فرموده که محکمات سه آیت است در سورة انعام قوله تعالی قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم تا آخر آیات
که اصل همه کتب و شرایع آن بوده و در هیچ شرعی منسوخ نبوده و منسوخ نگشته و باقی آیات
متشابهات و قول جامع در این باب آنست که احکام دین و فرایض شرع بر دو قسم افتاده یکی آنکه در
مراد بان و بر هر زمان و بر زبان همه پیغمبران در ضمن هر کتابی بر یک منوال باشد و بهیچ وجه
هیچ وقت کم و بیش و پس و پیش در آن روا نبود چون اثبات ذات و صفات صانع و رسانیدن
مومن بر وفق قواعد کلیه از قضایای شرعیه که مجموع انبیا منطوی بر تعظیم امر خدای است و شفقت
بر خلق خدای و قسمی دیگر فروعات شرایع است که باوقات و ازمنه مختلف میشود چون نماز
و روزه و مناکح و امثال آن قسم اول محکمات است که اصل کتب آسمانی باشد و نظام عالم و صلاح
حال بنی آدم بدان متعلق بوده و هر کتب الهی متضمن آن باید کرد و خلاف آن در هیچ نباید آورد

دوم متشابهات که فروع احکام شرع بدو متعلق دارد و رای و قیاس را در آن مجال دخل
در عین المعانی از ابو فاخته روایت کرده است که محکمات فواتح سورند که حروف قرآن از آن
استخراج توان کرد و باقی قرآن متشابهات است و اکثر مفسران بر آنند که محکمات همه قرآنست و
متشابهات حروف مقطعه که متشابه شدند بر یهود و این قصه بر وجهی که در تفاسیر معتبره مذکورست
بر آن منوال بوده که گروهی از یهود که بعناد و جحود معروف بودند و بانکار رسالت حضرت مصطفی موصوف
بودند بیت دل برکرده ز سر عهد ... تن بر طرف و بند ... نموده بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند ای محمد شنیدیم که کلمه الم بر تو منزل شده است پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که آری این کلمه بالهام از حضرت خالق الخلایق فرود آمده گفتند پس
استدلال کردیم بر که ملک امت تو هفتاد و یک سال باشد بجهة حاصل این حروف بحساب جمل همین
مقدارست و ما صحیح ... ایم که این نوع هیچ دیگر نازل شده است یا نه حضرت فرمود که
آری المص هست گفتند این درست تر ... باشد چون المر شنیدند گفتند این درست تر ...
یک ... بدین محل ... ایشان بحرکت آمد فریاد بر آوردند که ای محمد حساب کار تو بر ما
مشتبه شد نمیدانیم که عدد اقل گیریم یا اکثر و ما بدین نوع کلام که موجب شبهه است ایمان نمی آریم
و بعضی ... اند که این اشتباه مر نصاری را واقع بود ... کلام الهی است چه نصاری
که مدعی بنوت عیسی علیه السلام بودند و بمزخرفات و تمویهات تمهید قاعده تثلیث مینمودند
چون ... از مطاوی کلام ربانی صفت و روح منه شنودند ... بعضی تعبیر حمل کرده گفتند این
حق دلیل و برهان مدعای ماست و از نحو ... خلقنا ... حضرت احدیت ... تعظیم
لفظ جمع ایراد کرده بود بنای تثلیث را استحکام دادند و ... و چون این کلمات
را ایشان مشتبه بود حق تعالی این آیت فرستاد که کلام من منطوی است بر محکم و متشابه
اما آنکسانی که از جهة تقلید و تعصب فی قلوبهم در دلها ایشان زیغ میل است از حق
از طریق استقامت یا شک ... چون نصاری که کلمات قرآنی ... مراد خود حمل میکنند یا چون یهود
که حروف مقطعه را منشأ استخراج بقای دولت ... مدت ملک ... میسازند ...
کلمات ... مجمل ... اخراج که از آیات قرآن استنباطات ...
... قتاده رحمة الله چون این آیت بخواندی گفتی ...
و ... خارج ...
... دلهای ایشان ... فیتبعون ... ما تشابه ...
لفظا و متشابه معنی و مشکلاتست منه از کتاب یعنی تمسک بظاهر آن میکنند ...

حقیقتا آن تعامل مینمایند ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن
یا تلبیس بر جهال یا تقریر شبهت در قلوب یا تهییج مخالفت بین النفوس وابتغاء تأویله
و دیگر اتباع متشابهات میکنند جهت طلب تأویل آن بر وفق مدعا و متمنای خود و جمیع
طالبین داعی ایشانست باتباع باهر یک از آنها بر سبیل تعاقب و گویند مطلوب ایشان [illegible]
معرفت مدت این شریعت بوده و چون انقضای او از آن وابسته بقیام ساعتست و هیچ کس را [illegible]
رسل و ملک مقرب در دانستن قیامت دخل نیست میفرماید که وما یعلم تأویله
تأویل آن متشابهات را ایشان از طلب ملت امت محمد صلی الله علیه وسلم [illegible]
متشابهات را بر وجهی که مراد الله باشد الا الله مگر خدای که مراد آنست امام بخاری فرموده
که مذهب اهل سنت و جماعت وقف بر الا الله لازمست چه اگر وصل کنند چنان بفهم رسد که
راسخان نیز تأویل متشابه [illegible] حق سبحانه هست و بحقیقت چنین نیست زیرا که الفاظ
متشابه چون وجه الله و ید الله و تجلی ربک و امثال آن هر معنی که بحسب وضع لغت خواهند
آن مراد نیست و جواب کسی که گوید فایده نزول متشابهات که مراد از آن علی القطع غیر معلومست
چه تواند بود آنست که ممکن شاید امتحان بندگان [illegible] با آن با وجود عدم تعلق علم بدان و کلام در
مقام [illegible] در اوایل سور [illegible] از حروف مقطعه بحث میرود [illegible]
[illegible] ظاهر شود [illegible] متشابه [illegible]
مقام [illegible] در آمدن بحث [illegible] آن مشغول شوی [illegible] ادب بندگی [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقتا [illegible]
محکمات [illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت عقل [illegible]
عقل [illegible] و چون سخن اینجا تمام شد والراسخون [illegible]
فی العلم [illegible] یقولون میگویند
آمنا گرویدیم بما بیه [illegible] که آیتها علم تأویل متشابهات
که گویند [illegible] سر تسلیم نهاده ایم [illegible] علما برالا الله وقف کنند [illegible]

والراسخون نه بر لفظ الله عطف داشته که تأویل متشابه خدای داند و راسخان علم [illegible]
[illegible] قرطبی رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه نازل نکرده باشد چیزی از قرآن مگر از برای نفع
بندگان [illegible] که متشابه را غیر خدای نداند [illegible] باشد که گویند این سخن
حضرت پیغمبر [illegible] و معنی آن ندانست [illegible] که آنحضرت تأویل متشابهات عالم بود
[illegible] که بعضی از صحابه کبار رضی الله عنهم بآن دانا بودند [illegible] و قول ابن عباس رضی الله عنهما
که انا من الراسخین فی العلم [illegible] مجاهد فرموده [illegible] تأویل متشابه
[illegible] متشابهات [illegible]
ترجیح یکی بر دیگری بغایت دشوار [illegible]
[illegible] قیامت [illegible]
[illegible] راسخان علم [illegible] تأویل آن [illegible]
کلامیست مشتمل بر مجازات و کنایات و اقسام استعارات [illegible] راسخان علم [illegible]
هست و در تخصیص اولوالالباب [illegible] ایشانست [illegible]
[illegible] استخراج کنند [illegible]
[illegible] عالم و جاهل [illegible]
[illegible]
اجتهاد در طلب حقایق [illegible] در استنباط لطایف و دقایق [illegible]
تعالی [illegible] عبادات تکلیف کرده [illegible]
ذکر و خواندن قرآن و بعضی [illegible] نظر کردن در آثار قدرت [illegible]
و برخی [illegible] تفکر در آیات کلام [illegible] محکم و متشابه [illegible]
در متشابهات و استخراج آن [illegible] محکمات [illegible]
[illegible]
که قرآن دو قسم است یکی ظاهر روشن و آن متعلق [illegible] یکی غامض [illegible]
متوجه [illegible]
دیگری مشکل [illegible]
[illegible]
متشابه را در پرده [illegible]
[illegible] بیت

روکرد سراپرده اسرار مکرر. گوشش چه گوهر نیستی در دید. مردی باید نهد بر دو عالم شرع قدم

تا در دیده مرد دوست تواند خورد. آما راسخ در علم کیست که دائر بخود دارد و عمل را با ادب

مجلس برکت علم با آمد ع علم کو بر عمل بود آن شاخ بی برست. و حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه راسخ علم آنرا گفته است که سوگند او بر نیت و راستی آراسته باشد و دنا انزل علیه بسته

چیاسته دل خود را در مقام استقامت راسخ دارد و عفت و پارسائی و امانات و پرهیزکاری

بطن و فرج فرو نگذارد و گفته اند علماء راسخین سه تن اند ... و خواری کشان در طلب

رضای حق ... خود ... و تعظیم سپرند و دنیا دون خویش ... حقانی نگردند و گویند

نشانه این طایفه آنست که با وجود علم ایشان چهار صفت باشد اول پرهیزکاری میان ایشان و

خدای یعنی ... خود بخوف و خشیت ... نتیجه پرهیزکاریست بیت

کسی ... پرهیزکار. کاملترین ... پرهیزکار. دوم تواضع میان ایشان و خلق چون آن

دلیل ... رغبت دنیا و آخرتست و علما که ورثه انبیا اند ... صفت تکبر که

... دشمنان ایشانست باشد بیت فرعون ... موسی تواضع ...

سوم زهد میان ایشان و دنیا بحقیقت ... محبت دنیا ... و طلب ... ارزد

... دل ... قدم در طریق ... که اجتماع علم و مال ... دست

لا تعلم و لا تغفلا ... چهارم مجاهده میان ایشان و نفس ... جهاد و اجتهاد

... کمال ... والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ... حکیم

... شرع ... حکیم الهی ... بیت

باش ... عالمان ربانی ... وصل ...

کرده ... لطف ازل ... علم ... آن آمد که با رواح خود

الغیب راسخ اند ... قدم ... کامل ... دریا

... جواهر ... آورده ... و در بر هر حرف

هزاران ... بر روی ایشان کشایند و از پس پرده هر کلمه صد هزار

جلوه ... عز و جلال ... نمایند بیت علم ایشان ز عالم ... کرامت

فکرت و نظرات ... علم القرآن و بر هر ... سخن

علم ... کل همه آن یعنی جمیع محکمات و متشابهات ...

... ربنا ... بی عیب ... حمد

... ایمان داریم و ما یذکر و یاد ... نشوند الا اولوا

الالباب مگر خداوندان عقول ... مظهر ... ربانی است ... اعمال الباب

ما ایشان را در بحر الحقایق آورده که علم توحید بر کون ذات در جمله انسانی ... که ذات

ابو البشر ... تجلی صفت ربوبیت در عهد الست بربکم ... خطاب الست بلی گفت

و بود ... و علم توحید ... دارد و آن ... ایشانست ... آوردن

از علوم مندرج باشد و جز بواسطه ریاضات و قطع تعلقات ... حجاب ... تواند بدید

و بوده است که اکر سالک بتجلیه و تصفیه مشغول گردد ... علوم لدنی ... رد آن

بدید آید و در حقیقت که از علما ... درجات ... بیت

... عطار ... که ... جام ... سر ... کردون

... هر چه ... سال ... نظر

قول ... کرده ... لا تزغ ... قلوبنا ... دلهای ما را

ورای استقامت ... صواب ... بعد اذ هدیتنا ...

... قرآن و ایمان آورده ... متشابهات آن ... اسباب

... ابتغاء الفتنه ... آورده ... بعد ... اشراف

... عشق که اعظم آن ... ایمان ... بعد

... صادقه ... اعدای ... مجلس

مجمع ... ما ... تعلقات ... مقصود

جلوات نور ... اصحاب ... حضور ... التاویل

که ... ماسوای حق ... علم ولایت ... ماسوای

ماسوای خود و هب لنا و بخش ما را من لدنک از نزد خود رحمة جذبه که بسلسله

شوق ما را سوی تو کشد و زنجیر تعلقات ماسوای ... بطون عشق

در هم مصرع تا با تو ... مفسران گویند ... رحمت توفیق است تنبیه

... ورحمت ... العذاب ...

کرده اند و محققان گفته اند ... من لدنک رحمة ...

... اعظم ... دو قسمت یکی عوض طاعات و اعمال و یکی ...

عوض از روی تفضیل ... من لدنک ... گفته ...

روی فضل و کرم ... استحقاق عوض ندارد بیت طاعت ما نقص ...

داعیم کرم و دهاست عطیات نبود **انک انت الوهاب** بدرستی و راستی که توئی بخشنده هر عطیه و
بارده هر حاجتی آن وهاب برای تاکید است و حصر چه هبه تملیک شی باشد بی عوض و آن
جز آن مالک الملک متصور نیست زیرا که تملیک مخلوق محتاج بی بدل نباشد و اگر چه در هبه
مردمان ظاهرا بدلی نیست اما بحسب حقیقت هست یا ثواب آجل یا ثنای عاجل یا طلب رضای
موهوب او یا امثال آن پس هبه حقیقی از حق سبحانه صدور یابد که توقع عوض و بدل در آن
متصور است **بیت** نه در بخشش اشتباه عوض نه عطایش بمنت بغرض **ربنا**
پروردگارا مائیم که تو **جامع الناس** فراهم آرنده مردمانی بعد از مرگ ایشان
لیوم برای حساب یا جزای روزی که نیست مر آن را **لاریب فیه** هیچ شکی نیست در وقوع
او و اجتماع موعود است در میان نشر و حشر و میزان و شمار و بعضی امام قشیری فرموده که جامع
دنان روز جمع خواهد کرد امروز نیز جمع میکند اما امروز جامع لبابات بر بساط اقتراب و
جامع همه خلق است برای ثواب و عقاب امروز جامع اسرار است برای کشف جلال و جمال
جامع اخبار و آثار ارادت جهت شهود اهوال امروز جامع اولیاست در مجمع کرامت
حاضر گردانیده و شمرات در بهشت کامیابی هرکرا امروز جمعیت حضوری بود
تفرقه محسوس خواهد بود **مصروع** مجموع توام پریشان نشود **ان الله** بدرستی که خدای
لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده یا آنکه در ازل از سعادت و شقاوت
رقم زده است در آن خلاف نخواهد بود زیرا که قول او حق و وعده او صدق است **فلا تحسبن**
بغیبت جهت تعظیم موجودات و اقتضای الهیه مر حشر و نشر را که وقت اتصاف مظلومان
از ظالمان و افاده معنی شان میان الوهیت و خلف میعاد خلاف و مجیء عجز
حد تواند بود و حضرت کبریا ازین صفات مقدس و منزه است بعد از بیان خواص آورده
که این سه آیت ... هو الذی انزل علیک الکتاب و اختتام لا یخلف المیعاد است
حفظ آن را ... انتقال ذهن مقصود و کل لغات و قرائت نظیر ...
در ساعت ... زعفران و گلاب ... خضر ... جمعه ذکر
... تا ... دو دو روز از کل ... مجعوه ...
... نماید ... حصل کرده ... هفت نوبت ... اعاده ... آنکه ...
... الله ... آیات ... ان الذین کفروا بدرستی آنکه کافر شدند
... **ان الذین کفروا** ... کافر ...

پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بدو دعوی میکردند و آنکه بپرسیدار و طعنه میزدند و باموال و
اولاد خود مکاثرت و مفاخرت مینمودند حق سبحانه فرمود **لن تغنی** دفع نکند و باز ندارد
عنهم از ایشان **اموالهم** مالهای فانی که بدان می نازند **ولا اولادهم** و نه فرزندان که بجود
ایشان علم مباهات برمی افرازند **من الله** از عذاب خدای **شیئا** هیچ چیز در دنیا که
بحق و الحق دو مانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جحیم رانند و گفته اند که ... در شان
... نجران که میگفت که من میدانم که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رسول
خدایست و لیکن اگر بدین اسلام در آیم از فواید ملوک روم محروم می مانم ... آیه
... که هلاک ... حق تعالی این آیه فرستاد تا ... اشارت میکند ... مال و فرزند
... ایمان ... بسیار ... ایشان را ...
تحصیل ... نفع و منفعت ... باشد ... مال ... ما
... بیت ... بکم ... هر کس ...
... **بیت** جان ... درد
مال و فرزند ... عاقل ... طفلان ... در بحر الحقایق ... که ایشان ... شده
انوار ... روحانیه ... اتصاف بصفات شهوانیه ... اموال
و اولاد ایشان **هم وقود النار** ... ایشان ... آتش ... بقول محققان از صفات ... ایشان
... آتش ... و قطعت ... آتش دوزخ ... سوزنده ... شعله ... سوز ...
... عقاب ... **بیت** ...
... دوزخ ... معاذ الله ... دوزخ ... باشد ... عادت کافران ایشان
... در تکذیب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و کفر بوی **کدأب آل فرعون** مانند
عادت ... در تکذیب موسی ... **والذین** ... بودند
من قبلهم ... قوم نوح و عاد و ثمود ... فرعون ... باشد
یعنی ... آل فرعون بودند **کذبوا بایاتنا** ... داشتند ... معجزات ...
... ایشان ... معجزات ... توحید ... آفاق و انفس ...
کرده ایم **فاخذهم الله** ... ایشان را خدای **بذنوبهم** بگناهان ایشان ...
... ایشان ... کلام ... تعظیم ...
... ایشان حضرت ... تعالی ...
کرده میگوید **والله** و خدای **شدید العقاب** سخت عقوبت است کافران ... الذین ...

که پیوسته کینهٔ دل را بنقش کینهٔ پیغمبر صلوات الله علیه منتقش داشتند کلی که چون روز
بدر علا الحال اسلامیان روز افزون بنظر جهود در آمد و ماه جاه مشرکان در محاق شقاق شد
کردند و بر ایشان روشن شد که تایید الهی اهل توحید را بمزید نصرت مدد نموده ارباب شرک را
مهلکهٔ ادبار افکنده رایات دولت کفار نگونسار شد و نسیم عنایت ملک علام برایات ظفر آیات
لشکر اسلام وزیدن گرفت جمعی کفار گفتند زنهار دل در آن نبندید و برخی [illegible] تیغ و سنان را
کر بخشند **بیت** خصم از نهار سر بجست جهان جهان • بکذاشت این جهان بدیگر جهان
علما ایشان در خلوت با یکدیگر گفتند این آن پیغمبر است که موسی علیه السلام ما را بعث و بشارت
داده و در تورات نعت او [illegible] کرده است و پیوسته منصور باشد و عاقبت کار و خاتمهٔ امر او بهیبت محمود
بود صلاح آنست که اتفاق نموده متابعت و مطاوعت او را وسیلهٔ نجات دنیا و ذریعهٔ درجات
عقبی سازیم بس چون خواستند که [illegible] بالطاف الهی [illegible] کعب بن اشرف
که مهر بخشش در شقاوت گرفتار بود گفتند [illegible] تدبیر [illegible] در ظلمات [illegible]
[illegible] آوردند آن قوم [illegible] از منزل مقصود دور افکندند [illegible] واقعهٔ
[illegible] و مهلکهٔ عظیم در پیش است [illegible] واقعهٔ [illegible]
[illegible] تا زمان [illegible] متوجه از جای مدینه خواهند شد [illegible]
شایع [illegible] که حضرت [illegible] بفتح و نصرت [illegible]
دین او [illegible] واقعه برخلاف آن بود [illegible]
[illegible] چون حرب احد بدید آمد و خبر شهادت اسلام و غلبهٔ [illegible] اصنام [illegible]
[illegible] کعب بن الاشرف [illegible] متحیر گشته [illegible]
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در میان آورده بودند [illegible]
[illegible] قوم خود [illegible] با ابوسفیان و اتباع او قرار [illegible] مدینه رجوع نموده
منتظر آمدن لشکر کفار [illegible] حق تعالی برای تقریع و توبیخ ایشان این آیه فرستاد **قل**
بگو ای محمد آنکسانی را که کافر شدند [illegible] اگرچه شما ما را شماتت کردید در واقعهٔ احد
اما **ستغلبون** زود باشد که مغلوب شوید در دنیا [illegible] بر شما **وتحشرون** و جمع کرده
شوید **الی جهنم** بسوی دوزخ در عقبی [illegible] خطاب [illegible] و اگر [illegible]
این باشد که [illegible] بود [illegible] کفار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مغلوب و مقهور [illegible] بعذاب دوزخ
گرفتار آیند بعد از نزول این آیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای [illegible]

مالکم و تحشرون الی جهنم و آیه دلیل روشنست و صدق قول پیغمبر [illegible] واضح [illegible]
قرآن که خبر داد در وقت ضعف مسلمانان وقوع آن از غلبهٔ ایشان [illegible]
که فرمود رعایت عکرمه آنست که چون رسول خدای از غزوهٔ بدر مظفر و منصور باز آمد
یهود و بنی قینقاع [illegible] ایشان [illegible] کار [illegible] از عذاب [illegible]
تا ایشان را آن رسد که بقریش رسید ایشان گفتند ای محمد مغرور مشو [illegible]
حرب و لوازم طعن و ضرب نمی دانستند که ترا [illegible] ما اقوامی که [illegible]
و [illegible] کار زار [illegible] حق سبحانه رد [illegible] ایشان این آیه فرستاد [illegible]
که [illegible] مغلوب و مقهور شوند و در آخرت بسوی جهنم حشر شوند **وبئس المهاد** و بد آرامگاهیست
دوزخ [illegible] در بعضی [illegible] عظمت [illegible] اهل ایمان با وجود قلت عدد
ایشان [illegible] از [illegible] و در ضمن این سخن تاکیدی عظیم [illegible] مغلوبیت یهود [illegible]
[illegible] که پیغمبر خود را صلوات الله علیه [illegible] ایشان [illegible] ضعیف و سلاح [illegible]
[illegible] غالب میکرداند [illegible] کفار [illegible] مغلوب [illegible]
دین و مقهور [illegible] صاحب یقین سازد **[illegible]** و حزب الله فان الذین غالب [illegible]
با یهود و [illegible] میفرماید **قد کان** بدرستی که بود **لکم** مر شما را **آیة** علامتی
نشانی **فی فئتین** در دو گروه که روی بیکدیگر **التقتا** هم رسیدند و دیدار شدند **فئة**
گروه لشکر پیغمبر صلوات الله علیه هفتاد و هفت مهاجر و دویست و [illegible] انصار که برای
نصرت دین باری **تقاتل** کار زار میکردند **فی سبیل الله** در راه رضای خدای **واخری**
و گروه دیگر **کافرة** کافر به خدای که ابوجهل بود و لشکر او **یرونهم** می دیدند مسلمانان
ایشان را یعنی لشکر کافر را **مثلیهم** دو برابر خود بدیده **رای العین** دیدنی آشکارا که [illegible]
[illegible] برابر بودند اما حق تعالی [illegible] بود مسلمانان [illegible] غالب شوند
[illegible] ایشان [illegible] کفار [illegible] ایشان [illegible]
روی [illegible] که [illegible] مشرکان یعنی لشکر کفار مومنان را دو برابر خود [illegible]
[illegible] که [illegible] قال المومنان [illegible] کافران [illegible] در جنگ دلیر شدند
در اثناء حرب مومنان [illegible] ضعف لشکر [illegible] ایشان غلبه کرده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] چشم اهل ایمان [illegible] نمودند [illegible]
ابن مسعود میگوید [illegible] نظر کردیم لشکر مشرکان دو برابر خود دیدیم دیگران [illegible]
ایشان را [illegible] نظر کردیم [illegible] بسیار [illegible] نظر [illegible]

یکی یا کفتیم که ایشان هفتاد تن باشند اکثر کفت تا صد و بیست و بعضی کفت نه تن و بعضی کفته‌اند که مخاطب مسلمانان اند یعنی ای مؤمنان فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ شما ایشان را ضعیف خود میدانستید و در وسط کو بدای بودید شما کافران را دو برابر مسلمانان ضلیح معالم میفرمایند که جمعی این بوده در قتال بدر حاضر شدند بودند تا بینند که غلبه در کدام جانب خواهد بود ایشان مشرکان را ضعف مسلمانان دیدند و با وجود آن نصرت در جانب اهل اسلام دیدند امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که یهود بجنک بدر نیامدند اما جاسوسان بجهة تحقیق حال فرستاده بودند شاید که مراد از رؤیت علم باشد چه ایشان دانا بودند با حال فریقین و بعضی گفته‌اند که جمعی از کفر کو بسیار غلبه کردند و این صورت علامت صحت نبوت بود و در تأویلات مذکور است که این آیه حق تعالی فرمود که قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ غلبه مسلمانان بود با وجود ضعف بدن و قلت عدد بر کافران با وجود قوت ایشان و کثرت عدد یا آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بیش از حرب که این موضع مصرع فلان و این محل جای قتل فلان خواهد بود و دیگر اخبار آنحضرت و وقوع آیات معجزه واضح و این لایح است بر شما کسانیکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشتی خاک برداشته بروی کافران بیخت و کفت شاهت الوجوه تمامی چشمهای ایشان پر خاک شد و بکوری و کبودی هزیمت کردند یا فرق ابو جهل که در نقیل اجنک دعا کرد که خدایا هر کدام ازین دو کروه که دین ایشان درست تر و صله رحم ایشان بیشتر غالب کردان بر آن طایفه دیکر و آن دعا در حق مسلمانان باجابت پیوست یا اعانت حق تعالی مسلمانان از ملکی ملائکه که از ایوان افلاک بمیدان خاک آمدند غبار کار زار بر انکیختند و کرد ادبار بر مفارق کفار خاکسار بیختند و کفته‌اند که این آیه تقویت قلوب مؤمنان بود با وجود بی استعدادی و برضاء حال استظهار بوعد فتح و نصرت از حضرت ذی الجلال وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوی مددکار میدهد بِنَصْرِهِ یاری کردن خود یا موفق کردانیدن بملازمت سنت و ترک بدعت مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین تقلیل کثیر و تکثیر قلیل یا درین که کردن نصرت مؤمنان و خذلان کافران لَعِبْرَةً هر آینه اعتبار است لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بینایها را یعنی آنها که هر دو لشکر دیدند و بحقیقت مراد ازین بینایی دل است که بصیرت کویند یعنی اولوا الابصار اهل عقل و علم باشند که دیده ایشان روشن است بیت

علم خارا آشنایی میدهد ٭ چشم دل را روشنایی میدهد ٭ در حقیقت بیخرد اعمی بود ٭ ور چه ظاهر روشنا بود ٭ ای عزیز چنانچه در ظاهر ذکر دو کروه میکند از مؤمن و کافر در باطن نیز دو لشکر ظاهر از روح و نفس که پیوسته با هم در کار زار اند مادام که در مقام کیر و دار کاهی سلطان روح

بلد صفات انسانیه غالب کردد و کاه نفس اماره بقوت شهوات حیوانیه دار الملک سینه را فرو کیرد صاحب حقایق التأویل آورده که شما را ای سالکان آیتی و علامتی است که دلالت کند بر حال شما در دو کروه که ملاقی شدند یکی فئه قوی روحانی که اهل الله اند و جنود بافرده و دیکر لشکر نفس ایشان و اعوان شیاطین که مجهز بنداد شهود حق و یقین و میبیند و فتا انقاد ... بدن و فرقه ثانیه فئه اولیا با قلت عدد دو برابر خود بجهت تأیید ایشان بنور توفیق و تحقیق و خذلان فئه دیکر با انقطاع ایمان از کید و تصدیق و حق تعالی مؤید حزب خود است بنصرت حق أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ بیت بحز فتح و ظفر دیگر چه باشد ٭ سپاهی را که نصرت یار باشد ٭ و چون کفته شد که یهود با اموال و اولاد نازش تمام میکردند و نصاری بحظوظ دنیوی که از ایشان میرسید مغرور بودند و مشرکان بمتاع دنیوی مفتخر کشته حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بدرویشی عیب میکردند حق سبحانه درین آیه اشارت میکند که حاصل دنیا که چون نقش دیوار بجز نمایشی ندارد خبر میدهد تا اهل خرد دیده صورت بین از تماشای جلوه‌های غرور او نیز و عشوه‌های فتنه انکیز عروس دنیا باز دارند و نظر همت بر حصول حقیقت و وصول بنعمت حقیقت خدا بکارند و بدانند که زینت دنیا بی‌بقا بفریبد ... که اطراف وزر بود و متاع او بازار ... در آینه دل غافلان و غیر ایشان بیت از بجاب طفل و نیازی یا بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند ٭ برو بود زُيِّنَ آراسته شد و زینت داده کفت لِلنَّاسِ برای یهود یا نصاری یا مشرکان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات اند ارا که تشبیه کرده باسم مصدر تا سبب ترغیب کرده از جهت که شهوت مسترذله است و مذموم پیش حکما و عقلاء که هر که متابعت آن کند بر نفس خود بر بهیمیه کواهی داده باشد کوییدارین بر سبیل مبالغه است و ایمانی بآنکه ایشان بنوعی منهمک اند در محبت مشتهیات که شهوت آنرا نیز دوست میدارند و زینت دهنده این محبوبات الله تعالی است نیز اکر خواهد که ... روا عمی او ست و تزیین او جهة امتحان بندکان باشد تا مؤمن بعد عصمت او بر متابعت ... پا اید و دیکران بواسطه خذلان در کرداب تعلق بان مستغرق شوند یا اسباب بدو کرد ... و بقای نوع بدینها متعلق است و ادبی در سرای دنیا از آن لا اینجابان و اکرچه اکثر ... ندارد و کفته‌اند تزیین شیطان است چه آیه در معرض ذم فرموده است و مراد از تزیین آراستن دنیاست در چشم حرص ایشان تا با لطبع مایل شوند بدین مشتهیات مِنَ النِّسَاءِ از زنان خوشایند ... که زنان را تقدیم کرد که التذاذ بدیشان بیشتر است و استیناس بصحبت ایشان تمام ... و اکثر ... حبایل شیطان اند و ... ابتلای مردان در حکم لعابته آورده ... الخ

نسوان احتراز باید کرد که الحاظ ایشان تیر تهیه دوزاست و الفاظ ایشان زهر جگر سوز گویند
صیادی حکیمی را دید که با زنی در حکایت بود گفت ای صیاد بر حذر باش که در دام نیفتی که
دام شیطانست زنان ای پیرمرد گو در این دام شکار امکن مکن . در کشف الاسرار آورده که
دام اندو شیطان دام نهند و عجب آنست که الله تعالی کید دام نهنده را ضعیف گفت ان کید
الشیطان کان ضعیفا و کید دام را عظیم خواند ان کیدکن عظیم و این از بهر آنست که کید شیطان
چون با رحمة الله مقابله کنند بغایت ضعیف بود و کید زنان چون در برابر تدبیر مردان آرند بسیار
عظیم باشد در اخبار آمده است که چون ابلیس علیه اللعنه را مهلت دادند و تمام لاغوینهم
اجمعین در کمال اقتدار او بنهاد تعالی حق سبحانه اسباب اضلال او درخواست کرد و هیچ چیز از آن
آن بدوی زنان شعف نمود بیت چو کمک حوف زنان با او بود که ز نیرنگ زنان عقل و صبر او برود
بپرید … تا برقص اندر فتاد که … والبنین و دیگر پسران که مجبول
طباع اند و امداد از برای دفع و دستیاری گویند بنین جمع ابن و اینه است و تغلیب از برای تذکیر
کرده اند لیس مراد از بنین همه فرزندان باشند ذکور و اناث والقناطیر المقنطرة
و قنطارها گرد کرده بانهاده بعضی بر بالای بعضی یا دفینه ساخته یا مضروب یا منقوشه من
الذهب والفضة از زر و سیم قنطار در لغت … کاو مرکب …
قنطره گویند مالا کثیر که … قنطار خوانند آن سبب غنای مردمانست
و با حوال ایشان بگردد یکی با ذلک خود را مستغنی بیند و دیگری تا مال بسیار جمع نکند خود را غنی
نداند جمعی دیگر از علما قنطار را حدی پدید کرده اند و گفته اند … واجب شود
قنطار است یا دوازده هزار درم یا هزار دینار که دیه مردی مسلمانست ابن جبیر گوید
صد دینار و صد رطل و صد مثقال و صد درم یا هشتاد هزار یا هفتاد هزار درم …
کاو وی پر باد درم و گویند بزبان افریقیه هشت هزار مثقال زر است … و جمعی بر آن
بر هزار و دویست اوقیه است هر اوقیه چهل درم والخیل المسومة و دیگر آراسته
در طبایع دنی بر بستان دوستی اسبان علامت دار و آن علامت یا در جرب رو بند یا
ساحتی بران شناخته کرده یا در ذات او بود که عیب و هنر … و گفته اند
بچرا گذاشته است یا آراسته با تمام خلقت … بهشت
خیل جمع است که از لفظ خود واحد ندارد و در معنی … چون رکب
راکب … گویند که … صاحب خود …
جهت تمکن … آید و از روی اختیار جولان می نماید …

دایب و شهر از شرف اسب و خواص و منافعش در محل خود مذکور خواهد شد … سخن
سید کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات که الخیر معقود بنواصیها الخیر بر فضیلت
او تمامست والانعام و دیگر چهارپایان آراسته شده است در نظر کسان که آن ازواج ثمانیه
از شتر و گاو و میش و بز والحرث و کشت زار یا زمینها برای زراعت … چهار نوع
از اموال که ذکر کرده شد هریک صنفی از مردمان متمول اند ذهب و فضه سرمایه تجارت و خیل
از آن ملوک … اهل بوادی و انعام مفتخر بدان ارباب قری کشت و زرع مستظهر ذلک این
که یاد کرده شد متاع الحیوة الدنیا چیزیست که بر خورداری یابند از آن در دنیا که بازی گاه معرضیست
بیت عرصه این جهان بر گذران هست بازیچه گاه بیخبران . از متاع غرور او بگریز
در نعیم مخلد آویز . ای عزیز آنکه اینها که متاع دنیاست کمی آن از تحصیل سعادت آخرت مانع
آن زمان وسیله نعمت دار البقاست نه متاع غرور دنیا چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم اشاره میفرماید که نعم المال الصالح للرجل الصالح مؤید این مقالست بیت
خوشست مال و متاع جهان که در ره حق کنی نثار و بجان آخرت بدست آری . نه آنکه جمع کنی بطلوع
حلال و حرام . روی بگور و میراث خوار بگذاری . پس بجهت تاکید تزهید در دنیا و ترغیب
عقبی و تحریض بر استبدال لذات فانیه بمستلذات طیبه باقیه می گوید والله خدای که
بحق اوست عنده نزد اوست حسن المآب نیکویی بازگشت تقدیم ظرف دلیلست بر آنکه
حسن المآب مخصوص است بشرف عندیت و حسن مآب جز در قرب رب الارباب تصور نتوان کرد
بیت چند گردی … هوس . بیش … از حسن المآب . بعد از ذکر آنچه بهره کار
بود درین جهان بیان میفرماید حصه مؤمنان از آن جهان و میفرماید قل بگو ای …
ارکان کبریا … ءانبئکم آیا خبر دهم شما را ای درویشان مهاجر و ای فقرا
ز دکان صابر بخیر بهتر و فاضلتر من ذلکم از اینها که گفته شد للذین اتقوا
مر آنها که پرهیز کردند از شرک که عامه مؤمنان باشند یا بگذشتند …
… و … استقامت ورزیدند در متابعت حضرت رسالت پناهی که مهاجر و
انصار بوده اند یا دست بداشتند متاع دنیا را و بشوق لقای …
درویشان صحابه اصحاب صفه و امثال ایشان … عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
آن کدامست جنات بوستانهاست که … دنیا و آنچه در وست …
ابو هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا وما فیها … چیزی
… بوستانهای کامل … بوستانها است که تجری

میرود من تحتها از زیر قصور و اشجار آن الانهار جویهای آب و شیر و خمر باشد که چشم را
سود دارد و روح را راحت افزاید خالدین جاودان باشند متقیان فیها در آن
بوستانها ذکر خلود جهت آنست تا منت دخول بخوف انقطاع منغص نگردد وازواج
و دیگر مر ایشانراست جفتهای حوری و انسی مطهرة پاکیزه از قاذورات که نساء دنیا را
باشد یا پاکیزه در خلق و خلق ... اهل بهشت مطهرند از عیوب ...
بذکر ازواج جهت آنست که زنان دنیا بانواع ذمایم آلوده اند رفع آن شبهه را بیان پاکیزگی ایشان
میکند و رضوان و دیگر ایشانراست خشنودیت من الله از خدای و این از بهشت و نعیم او
بهتر است و گفته اند در بهشت چند چیز است نیکوتر از بهشت یکی خلود چه هر چند موضع نیکو
بود بیم انتقال از وی عیش را تیره سازد در سکون با او دیگر رضوان که سرمایهٔ نعمت جاودانیست
مطلوب عاشقان و مقصود طالبان بحقیقت همان بیت وصلت رضای تو ... روضهٔ
بهشت مطلوب من ز دینی و عقبی رضای تست دیگر لقا که غایت مآرب و نهایت مطالب
بیت هرگز ز تو در دو کون چیزی طلبند من بر تو دیدار تو میخواهم و بس دیگر قرب
جوار سید اخیار صلی الله علیه و سلم و صحبت بزرگوار اهل بیت علیهما السلام و صحابه کبار
رضی الله عنهم و معتبر است که هر چند خانه خوش هوا بود بی همسایگان نیکو دلگشای نبود الجار
ثم الدار محققان گفته اند در بیان ما هو الخیر چهار چیز ذکر میکنند برای آنکه محبت دنیا یا برای
لذت بطن است یا بجهت شهوت فرج یا برای دوام و بقا یا بجهت حصول ثواب و ثنا پس میفرماید
که ای بندهٔ اگر تن پرور و شکم خواری اینک جنات مشتمل بر انواع ثمرات و اگر عشرت جوی
شهوت پرستی اینک ازواج شایسته و همسران بایسته و اگر نظر بر بقا و خلود داری اینک وقع
بقای جاودانی و اگر ثواب ابد و درجات مجد میخواهی اینک رضای ربانی که بهترین نعمتهای
بزرگترین دولتهاست بیت دنیا بگذار و زیر عقبی چه روی از هر دو گذر امین رضای حق
در حدیث صحیح آمده که حق تعالی با بهشتیان خطاب کند یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا و
الخیر فی یدیک پس میفرماید آیا من خشنود هستید گویند خدایا چرا خشنود نباشیم و حال آنکه
بخشیدی ما را آنچه بهیچ یک از مخلوقات نداده خطاب کبریا در رسد که بهتر و فاضلتر از همه چیزی بشما
کرم کنم گویند یا رب از این عطیات که بما ارزانی داشته چه چیز فاضلتر تواند بود حق سبحانه و تعالی
احل علیکم رضوانی بر شما فرود آرم خشنودی خود را تا ابد الاباد هرگز بر شما خشم نگیرم ذلک هو
عظیم و رضوی هو الفوز العظیم محقق فرموده که بدین دو آیت تنبیه میفرماید بر همه نعمتهای ادنای آن
متاع دنیا و اعلای آن رضوان الله و اوسط آن بهشت هر که برای دنیا عمل کند در هر دو سرا

شرمساراست و هر که برای بهشت طاعت کند مزدور کار است و هر که معامله برای تحصیل
رضای الهی کند محرم حرم دیدار است روز قیامت منادی ندا کند که هر که عمل بامید بهشت کرده با
رجای مخلوق نیست و هر که برای عبادت از خشیت دوزخ سلوک کرد معامله از خوف مخلوق نیست
این العاملون لله الوجه الکریم کجااند آنان که مخلصانه کار از برای حق کرده اند ای در حقیقت
یدعون ربهم خوفا و طمعا آنست که خوفا منه و طمعا فیه بیت بهشت و دوزخ هر دو
کمین هر دو قدم برفرق دوزخ نه که در جان در کش والله و خدای بصیر بینا است بالعباد
بر بندگان و عمل ایشان که برای اغراض است یا خالی از شایبهٔ اغراض و اندکی عنایت و آیت
اغراض و غایات تراکیف و مستوجب کمال عذاب و مستحق کرشمال عقاب داند که آرا از دید
این وا گذارد بیت ...
پی در حق متقیان که از لغات ایمان و ... در صفت عبادی که بصیرت
باحوال ایشان ... ایشان میفرماید الذین یقولون ایشان آنند که میگویند ربنا پروردگارا
ما انا امنا ... ایمان آوردیم ایم ما عاجز فرموده که جان بکوشید
شواهد توحید ... فاغفر لنا بس بیامرز ما را ذنوبنا
گناهان ما از روی خطا که در صحیفهٔ عصیان ما کشد وقنا و نگاه دار ما را از عذاب النار از
و فی الحقیقه این طلب و قایه است از شهوات و ذنوب ... یعنی ما را در پناه حمایت خود
نگاه دار و ...
ازایشان و وقایهٔ ارواح مقدسهٔ ایشان از عقاب نار که لازم سوزش غضبیه است ...
التأویل معنی آیت برین فرود آورده که خدایا ایمان آوردیم بانوار افعال و صفات تو
مغفرت ... وجودات و ذوات ما کن یعنی بپوشان آنرا بنور وجه قدیم و جلال ذات
و نگاه دار ما را از عذاب هجران که بواسطهٔ وجود بقایای صفات ...
عوالم از آتش دوزخ ترسند و خواص از مشعلهٔ هجران و سوز فراق همی ترسند بیت
چند ترسانی از سوز دوزخ ای واعظ ... دوزخ از سوز فراق ...
اهل تقوی ... ایشانرا بیان میفرماید ...
بیان ... حقیقت ...
بیت ...
... راه ...
... ذکر میکند الصابرین ... و استغفار ایشان ...

برادای واجبات و مندوبات باشکیبااند و در ترک شبهات و محظورات با صبراند و بر کاه [illegible] ذات
دین و ملت باسکون اند در وقت هجوم بلا و محنت با صبر و ارتند در بأساء و ضراء و نکبت جز آنکه [illegible]
تنکی و دشواری **والصادقين** و دیکر راستانند در قول و فعل و نیت و در اخبار [illegible] راست
روایت در عقاید و نیات و ارکان ایشان آراسته براست کاری است و در اوامر و نواهی طاعات و ترک
ایشان متضمن راستی که چیست در همه احیان و اوقات **والقانتين** و دیکر فرمان بردارانند و خاضع
جز نهان و چه آشکار اند در طاعات ایشان قصور نیست و [illegible] در عبادات و خدمت تقوی **و**
المنفقين و نفقه کنندکانند اما الحلال [illegible] و رضای حضرت ذی الجلال بنعمت [illegible] بر وفق
فرمان الله صرف نمایند و اموال بحقوق واجبه [illegible] با مستحقان [illegible] ادب [illegible]
بکذارند و شفقت بر کافه انام بجای آرند هیچ دقیقه از دقایق خیرات و مبرات با اقارب و اجانب
فرو نکذارند **والمستغفرين** و آمرزش خواهندکانند **بالأسحار** در سحرها که آن اوقات مظان
اجابت دعوات است و کفته اند مستغفرين بالاسحار نمازکذارانند [illegible] که آنها [illegible]
جماعت ادا نمایند و از امام صادق علیه السلام منقولست که هر که در سحر [illegible] نماز کذارد و
بعد از فراغ هفتاد نوبه استغفر الله بکوید از این کروه باشد که میفرماید والمستغفرين بالاسحار
ای عزیز حق سبحانه درین آیه بندکان خاص خود را به پنج صفت ستود [illegible] و بزرکان کفته اند [illegible]
خمسه اصول اوصاف سالکانست [illegible] که این پنج حصر کرده است مقامات اهل
سلوک را بر احسن ترتیب چه معامله سالک با حق سبحانه [illegible] توسل است با مطلب تا توسل با نفس
باشد و آن بر دو وجه باشد یکی منع او از ارتکاب رذایل و دیکری حبس او بر تحصیل فضایل [illegible]
شامل این دو صفت [illegible] بود و آن [illegible] نوع است یکی [illegible] صدق [illegible] عمل
چون قنوت که ملازمت طاعتست یا بمال باشد و آن انفاقست در سبیل خیرات [illegible]
استغفار [illegible] مغفرت اعظم مطالب بلکه جامع همه مقاصد و مآرب [illegible]
[illegible] این صفات [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] آراسته باشد [illegible] شامل [illegible]
اول این صفتها صبر است و تقدیم [illegible] که بنای شرع [illegible]
[illegible] جمیع صفات حمیده
و خصال [illegible] کفته اند که [illegible] صبر [illegible] جمله مکارم
اخلاق [illegible] محاسن اوصاف [illegible]
[illegible]

صباحت صبر است بر مفارقت مال و شجاعت صبر است بر خطر جان و اقامت وظایف عبادات
صبر است بر رنج تن و حلم صبر است بر حق نا آمدن خشم و علی هذا از هر خلق که بحث کنی نتیجه صبر او
بیت اصل جمله خوبیهای بی‌کران . صبر باشد نیز و سوی صبر ران . صبر بنیاد ترا محکم کند
بر حریم عزت محرم کند . فاصبر کما صبر اولوا العزم و از کلمات عیسی علیه السلام است که انکم لن تنالوا ما
تحبون الا بالصبر على ما تكرهون و صبر على الاطلاق مستحسن نیست بلکه صبر از معاصی که منع
باعث آن بود محمودات و از محاسن که شرع واضع آن باشد مذموم و مردود و نزد وی صبر در
مواقع بسندیده است الاشری که از دوست باشد در وقتی بر شبلی قدس سره آمد و کفت کذ
کدام صبر بنیاد تر است کفت که شیخ [illegible] الصبر فی الله در ویش کفت نه صبر عادت
حق عظمت شبلی فرمود که الصبر مع الله در ویش کفت نه [illegible] شبلی [illegible] که تو بکو
کدام صبر اشدست در ویش جواب داد که الصبر عن الله شبلی نعره زد و بیهوش شد [illegible]
این بیت میخواند **شعر** الصبر يجمل في المواطن كلها . الا عليك فانه مذموم **بیت** هر چیز که
کنی بشنوم ای یار عزیز . صبر از دوست مفرمای که نمی‌توانم . صفت دوم صدقست و صدق فارق است
میان حق و باطل که بواسطهٔ او خبیث از طیب جدا شود و صحیح از فاسد ممتاز کردد و اوصاف رحمانی را
از اخلاق شیطانی جز بقوت صدق تمیز نتوان کرد و عادت عام آنست که [illegible] اوصاف
اکر بمحک صدق تجارب شد معیار کمال و مقدار نقصان صاحب دل و صاحب نظر پدید آید و از صفات
مقامات تا نهایت احوال هیچ درجه ارتفاع نکیرد مکر بدین صفت و در ویش هیچ دانسته که
مقعد صدق کاهی کند طایفه که هم قدم صدق در شان ایشانست **بیت** راستی انجا که علم بر زند
یار ... دست بهم بر زند . سیوم قنوت و آن دوام طاعتست و مواظبت بر عبادت [illegible]
که بهترین عبادات آنست که بر آن مداومت نمایند اکرچه اندک باشد [illegible] کما قالت [illegible]
لوازم آنکه [illegible] دلیل دوستی بود که [illegible] من احب شيئا اكثر ذكره و مقصد اصلی و مطلب کلی [illegible]
صفت محبت نیست **بیت** عالم طفیل دوستی شد شد موجود . آدم ز بهر محبت آمد بوجود . چهارم
انفاقست که نتیجهٔ کرمست و بنای اسباب سعادات هر دو سرا بدو مستحکمست دولت دین و رفعت
دنیا بجود و سخا باز بسته است اما فایده او بسیار است قال الله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
هر که در راه مخلوقات که چنین حال نیاز احتیاج دارند [illegible] موسوم است از سر جود و بخود [illegible]
ایثار است خیر و مکافات نیکو بحال این نیاز مندان صاحب دولتی برای کرم الاکرمین و ود [illegible]
رضای ارحم الراحمين این خدمت بجای آرد هر آینه توقع جزا بیش تر خواهد بود **بیت** کر
خاک در الکی دهی که باش . هر کس که داد هست دهد باداش . کر زر دهی تو خاک باکرم الاکرمین [illegible]

اما نتیجهٔ او در دنیا محبت و قبول او ست در دلها از ان سبب که کرم دانه ایست که بدو مرغ دلها رام
دوستی آید چون دل که سلطانست در قید محبت افتاد قالب بر تبعیت صاحب تحت کرده در رکب فرموده
که توقیع دوستی خدای بر خلق جز جوانمردی نیست زیرا که مال را خلق دوست دارند و دنیا را
خدای دشمن دارد چون مال بخشی خلق ترا دوست گیرند و چون دنیا باشی خدای ترا دوست
دارد العالم ارباح جوانمردی همه سودا است و عاقبت جوانمردی در دنیا و آخرت محمود
بحر بکردم نهر اندیشه · نیست نکوتر ز خانه · خاص نهر کرم آمده دم · بر که نعاقبت نیک کرم
نجم استغفار و تخصیص آن بوقت سحر آنست که در سحر وقت عبادت صافی تر باشد چه آن زمان
نفس از مشاغل فارغ شده دل از علایق خالی و روح براحت آسوده است و سر بصفوت حالی
تهذیب آورده که نبندد و بدان وقت بجهان ابالش نهر برداشته است و لذت خواب و آسایش
را پس گذاشته و عبادت درین حال بر نفس دشوار است لاجرم اجرش بسیار و فیضش بیشمار
داود نبی از جبریل امین علیهما السلام پرسید که در شب کدام ساعت فاضلترست فرمود نمی
ولیکن هر شب بوقت سحر عرش عظیم اهتزاز آید و شمیم نفحات روحانیان افتد و درهای
فتوح بگشایند و عاشقان درگاه بنالند و در آیند و در وصایای لقمان علیه السلام آورده
که ای پسر باید که نباشی خروس عاجزتر باشی که سحرگاه فریاد می‌زند و تو بر
غفلت نهاده خواب میکنی بیت ای هر سحر کشیده نعره و دلت جدا از خواب برداشته
کو کوش هوش دار که هر صبح نیک بشنو · او را ده مرغ و ماهی تسبیح کن و دریا · خدای باد دست که
وقت سحر از نسیم عزت بر عاشقان درگاه وزد و عطایای او را در کار ایشان با تمام رساند
صوامع قدس رسانند و عزیزان ساقی محبت شراب انس در جام بیخبران ده جمال لطف تقرب
ردیف بیداران سحرگاه جلوه کند بیت پرده بردارد سعادت هر سحر از رخ
آن نمایند که بیدار باشد صبحدم · زینگان کفته الذکر الهرائن بنا ما زین وختن چه
از خوردن کم آنها از اجتناب نموده تناول الطعام از خاشاک بکند اند و شب جمله
سحر بوی جنوب مشرق آورده دمی که صبح صادق بدمد بخود در کشند که آن دم درد
هر آهو خوردنی که باشد مشک کرده و در الهی نامه گوید بیت از آن دم مشک ناف آید پدید
و زان دم کرده خلق جز باد · چو خوردنی مشک کردند آدم باک · شود ممکن کر
بلی چون نو دلی تن حال نیک جان در باید · اگر تو کیمیا سازی چنین
ولی این کیمیا در راه دین است · اگر تو مشک میخواهی درین راه · بباش از آهو فکر در سحرگاه
در لطایف التنزیل آورده که آدمی را زنانی باشد و دل و دوستی و صحو بصحف و دین حقیقت

آدمی با توان شناخت برای ایجاد انرذان که حق سبحانه و تعالی ایشان را ستایش کرده است
بدلها یعنی آنرا بمقتضای دوست باطن شناخته اند و صادقند بارواح یعنی بقید جانهای
صدق باخته اند و قانتند بنفوس یعنی شمع بدن با بر پروانه فاعبدوا الله انابا اتر بدا
یکبار اختیار نمنفقون اند باموال یعنی با هجه دست رس ایشان بوده کار بقیران باخته اند مستغفرون
بزبان چه سعادت جاویدان در بازکشت بحضرت او شناخته اند بدل تبکیا الذیر کناره دو عز
او بروح ناکت روند در حفظ و عهد بیمان او برتر مقیم اند و جمعیت خفت بما لا ست
افتاده اند بطریقه محبت بزبان آورنده خاصه اذکر والهی و تحفه مغفرت طلبند بوسیله
بالاسحار کاهی و گفته اند الصابرین آنانند که صبر کردند بر بلیت و تکدر نشدند از رنج و تنگلی و غنی
روی از نعم بر تافتند از دولت و صالحین بالجلال در باقتدا الصادقین صفتها نهاد که در آن
کشتند از اه بر ایشان روشن شد و پانند رفتند با دیوار بیرون خواست و ذات خویش
تا بمقصد رسیدند القانتین جماعتی اند که ملازمت بر آستانه فقر و نیاز آورده و جهد بخشش
بر تنها اقتراب بحث اصحاب و مصاحبت احباب کرده و المنفقین آنها الذکر کاهی از مال
بکذرند و کاهی از جان بکذرند که جان اکر مال است در راه او نثار نمایند و اکر جان است
راه او ایثار فرمایند تن را در طلب او هدف تیر بلا سازند و جان را در وقت مشاهده او در بازند
بیت از تو درخ نمودن و بنواختن · و ز من بجان و دل در باختن · و المستغفرین
بالاسحار کروهی اند که چون صبح یکانکی از افق تجلی بدمد از شواهد صفات سابقه چون صبح
صدق و بخز آن استغفار کنند و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة درین مقام است یعنی
تا از معرفت نکذرند بمعرفت بدرستی تا قید صفت از بنیاد نشاهد موصوف کنند
تا از رتبهٔ دوستی ترقی نمایند بجوهر وصل دوست در نیایند شیخ الاسلام قدس سره در
که عاشق از دوستی بمنزلت و دوست و طن ناشناخته آرام بکرد تا بشناختن قال الله تعالی
وان الی ربک المنتهی بیت اکر دروش بابد تا نتهای · فان الی ربک المنتهی · در حقایق
سلمی مذکور است که صابر بحکم الله در موارد قضا و صادقند در طاعت حضرت مولی و قانت
یعنی ملازم در سرا و ضرا و منفق اند یعنی بیرون کننده ما سوی خدا از دار الملک دل و مستغفر
از هر چه ایشان را باشد در وقت ظهور بعذر حقیقت کامل امام قشیری فرموده که صابرند
فرمان بردار و صادقند در عهود خدمتکاری و قانتند با استقامت در راه محبت و منفق اند
مر ارواح در طریق مجاهدت مستغفر از اقوال و افعال خود جهت رؤیت تقصیر خدمت و
کفته اند بنا این صفات بوجود و تحمل شغل نفس خود را در راه حق فدا کرده اند ترک حظوظ

ما بله و اجله و آن صبرست دیگر و لحود تا وقت سرکوی یقین ساختند نوعی اخلاص و آن
صدقست بر بدن خود را ملازم عتبه فرمان کردانیدند بمداومت بر اعمال و آن قنوتست
اگرچه داشتند مال و متاع دنیوی در باختند بی طمع اعواض و آن انفاقست و چون
بانبیر صبح و تحدثان اقطار جامعیت ایشان برایشان روشن شد این همه رجوع بحضرت العزت
نمودند و آن استغفارست و گفته اند که ایشان صابرند در چشیدن شربت ریاضت و جهاد
در انتهاج منهاج ارادت و ثابت اند در سلوک الی الله و السیر فی الله و فی قنوت و تخلق
انوال و الحول و الصفات و نفاتدان روی محبت و مستغفرند از ذنوب قلوب که توجهات بغیر
حق در اسحار انوار تجلی [illegible] طوالع انوار ذات لایزالی کما آمد شهود ما سوی
این نوع کما استغفر الله ای عزیز صبر بهما سلوکست و صدق تحقق باخلاق مالک الملوک
و قنوت [illegible] نفس [illegible] الفضول و انفاق ترک کل ما [illegible] قبول و مراد از استغفار فنا
توحیدات و [illegible] سالک در مغرب فنا متواری شود خورشید بقا در مطلع فیض ازل طالع
گرداند و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور نفحات [illegible] میدهد که چون شواهد
قدس جبروت به هیاکل ملک و ملکوت مستعل شد شب وجود [illegible]
گشته صبح شهود [illegible] از افق حقیقت روی نماید و سر کلام امام [illegible] علیه الصلاة و السلام
کر الطفاء السراج فقد طلع الصبح [illegible] کشاید بیت لمعة نور قدیم تافت ز کوی
جمله مرادات محدثات برآمد صبح رضا [illegible] بر همه آفاق هر طرف [illegible] بر آمد
و چون حق سبحانه ستایش کرد این طایفه را و تعلیم ستایش ایشان بآنست که بر توحید الهی ادای
شهادت می نمایند بیان شهادت می کند و قاعده خود و ملائکه را جهت تاسیس مدح ایشان قبل
از ذکر شهادت ایشان تمهید میدهد و می گوید شهد الله انه لا اله الا هو باید دانست که این آیه
مجید هم [illegible] سورة آل عمران و [illegible] آیة الشهادة خوانند علما و عرفا را در وی دقایق و حقایق بسیار
و بعضی از آن در حیطه بیان خواهد آمد در اسباب نزول آورده که چون سید المرسلین صلی الله علیه
و سلم از حرم محترم مکه هجرت نموده بر طیبه طیبه نزول فرمود دو تن از احبار شام بجهت
ملاقات آن صاحب سکینه متوجه مدینه شدند چون چشم ایشان بسواد یثرب که چون سواد
چشم منبع نور بود روشن شد با یکدیگر گفتند چه ماند است این شهر بآن بلدی که جای [illegible]
و النضر پیغمبر آخر الزمان خواهد بود و ایشان در توریة خوانده بودند که [illegible] خاتم انبیا موضعی است
دلکشا و محلی راحت افزا فروغ صفای [illegible] پرتو نور بر آئینه سپهر انداخته و انوار صفوت [illegible]
شعله مهر اقتباس روشنایی نموده بیت سواد او [illegible] سپهر مبارک هوای او بصفت چون نسیم

برآید [illegible] بفضای لطیف [illegible] بر تعریض کرد از اوراد
الواح مطالعه نموده بود [illegible] آن شهر بشارات [illegible] یافته روی توجه به یثرب که جانب
با کثیر بقای اهل مشرق [illegible] آورده اند و بعد از آنکه قدم در مسجد سید اخیار علیه الصلوة
الملک الجبار آوردند جمال حضرت رسالت پناه که [illegible] مهر و ماه بود بنظر ایشان در آمد بعث
سفیری که از صحیفه نورانیت [illegible] دانسته بودند که حبیب حق و محبوب مطلق است شناخته و از [illegible]
و نهایت [illegible] گفتند تو یی که اسم سامی تو محمد و نام نامی تو احمد است [illegible]
[illegible] آدم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آری [illegible] گفتند ای سید ما [illegible]
سوالی [illegible] استماع آن [illegible] دانیم که هرچه بگویی [illegible]
طوطی شکرستان و ما ینطق عن الهوی فرمود که [illegible] سید [illegible] بواسطه و جبرئیل واسطه
الهام از حضرت ملک العلام [illegible] کلمه [illegible] شهادت [illegible]
کدامست این آیه نازل شد و هر دو یهودی [illegible] اسلام [illegible] آنحضرت [illegible]
عقیدت گواهی دادند ابن جبیر رحمه الله فرمود که [illegible] و حوالی آن سیصد و شصت
بت بود که کفار عرب پرستش آن [illegible] خود داشتند چون این آیه نازل شد مجموع بتان [illegible]
خود [illegible] گشته خدای را سجود [illegible] صاحب فردوس الاخبار آورده که
هر که این آیه بخواند [illegible] او بر آتش دوزخ حرام گردد و [illegible] قرائة [illegible]
تمام [illegible] امام ابو عبید [illegible]
برین وجه آورده که چون [illegible] جبرئیل [illegible]
نموده [illegible] شش هزار [illegible]
آمده [illegible] قطرات [illegible]
کتاب [illegible] استغفار کند [illegible]
ذات [illegible] زمین [illegible]
ملاقات نمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و این [illegible] بیت [illegible]
کرم [illegible] ابو اللیث [illegible] رحمه الله فرموده [illegible]

ودر جواهر اعمش رحمة الله که امام عصر و محدث زمان بود نقل کرده شبی از شبها شنیدم که
این آیه می خواند تا الحکیم و در آخر آن میگفت وانا اشهد بما شهد الله به واستودع الله هذه
الشهادة فهی لی عند الله ودیعة ان الدین عند الله الاسلام با خود گفتم که اعمش از آنجا
بنیت که این کلمات در آخر آیة الشهادة میگوید ما را که در این باب چیزی شنیده باشد
او رفتم و گفتم در شب آیة الشهادة می خواندی و در آخر این کلمات گفتی که من هرگز نشنیدم ازو
ملاحظه می کردی گفت یا ابن قطان در بیان این حدیثی بمن رسیده است بیان نمیکنم گفتم
روا باشد که مدتی شما را مجاورت اختیار نموده و اکثر اوقات در ملازمت تو می بوده مرا
از آن خبر نکرده فرموده که علم عزیز است و هر چه او را تعلقات عزیز باشد بیخ و عقب بگشت
باید بخدای که از امروز تا یکسال دیگر اگر حدثه عنه من یکی تا الان بنزد تا کامیکردیم تا قصد
شناسی که هر کس قصد تو شناسد متاع بیکاو ابوالقطان گوید که من کارهای خود را تمام کرده
بر سر راه بوده و بعد از استماع این سخن بارها کشوده در آستانه او نیت اقامت کردم و چون سال
تمام شد گفتم یا ابا محمد سال بسر آمد و موضع اتمام رسید و گفت که مرا از فضیلت این کلمات
خبر ده گفت حدیث کرد مرا ابو وایل از عبد الله یعنی ابن مسعود رضی الله عنه که او فرموده که از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که هر که این آیه بخواند و در آخر این کلمات بگوید روز قیامت
خواند که این را بیارند و رب العالمین فرماید که بنده مرا عهدیست نزدیک من و کیست سزاوارتر
از من بوفاء عهد داریدین بنده را بر این بهشت و در کشف الاسرار آورده که مرد عابدی این آیه خواند
انکار گفتی خدایا این ودیعت منست نزدیک تو تا روز حاجت بمن باز دهی پس بوقت وفات
آن مرد که سفینه حیاتش ... ابا جل افتاده و شربت ... سکرات بپای شد ...
جاری گشته این شهد الله برخواند و آن کلمه شهادت بر زبان راند ... در گذشت ... آواز
شنیدند که ... ودیعتک ... الیک ... تا بابت ...
شهد الله گواهی داد خدای ... ایمان ... اعلام ... داد که انه
او ست خدای ... از روی تحقیق لا اله هیچ معبودی ... پرستش و مستحق عبادت
نیست الا هو مگر او ... و ... آورده که گواهی
حق ... قول ... کلامی قدیم و قول ... سلیم ... مجاز
و ... آن ... صفت ... حدوث ...
و ... حروف ... و بعضی گویند که شهادة بکتابت بوده ... در
محفوظ ... که انی انا الله لا اله الا انا ... بر ساق عرش که لا اله الا انا ...

عبد الوهاب آورده که این دو بیت بر ساق عرش مکتوب است شعر شهدت بشهادة لا احد
ان الله لیس له شریک وان محمدا صلی علیه بین الخلق رسالة الملیک و این قول تعالی از غایت
و گفته اند این گواهی بقولست و نه بکتابت بلکه این شهادة دلایل و آثار قدرتست که هر ذره از ذرات
مخلوقات بزبان حال الخطیب وحدانیت او میخواند و دلالت الوهیت و ربوبیت او را باز باز
میرساند شعر وفی کل تحریکة وتسکینة شاهد ابدا ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
بیت در حکمت قدرت اگر نیک بر سند بر ذات تو هر ذره بحقیق گواهست در لطایف
عیانیه آورده که زندیقی از عاقلی ... گفت دلیل چیست بر هستی پروردگار جواب داد که بعرات
ساقطه دلالت میکند بر وجود بعیر و آثار اقدام نشان می دهد از وقوع مسیر ... آسمان
با برجهای عجیب و زمین بسیط با راههای عزیب و دریاهای زخار با انواج امواج ...
باشد که دلیل باشد بر وجود خداوند ... او ... شاهد ... انعقات ...
او و صفت ... آورده که دو طبیب ... هرون الرشید آمدند ...
بفرمای ... رسالت ... که از روی طبیعیات ... که ...
هرون ... که ... از کجا ... طریق ...
من ... که ... جانب ...
... که این ... و ...
... دیدم که ... و ... معلوم
کردم که ... طبیعت ... فاعل مختار است که ...
خواهد کند ... بیت
یکی ... ژ ... حکم
خداوندی ... از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که دلیل هستی صانع
جلیل چیست فرمود که بزرگترین دلیلی بر هستی صانع هستی من است زیرا که هستی من یا از نفس
یا از غیر من که هستی من از من باشد حال از دو بیرون نخواهد بود یا من خود را در وقت
هست کردم که هست بودم و این محالست زیرا که تحصیل حاصل باشد و اگر آنکه هست کردم
که نیست بودم این نیز محالست که نیست را قدرت هست کردن نبود پس معلوم شد که هستی
از غیر منست و هست کننده من هستی ایست که نیست بیت
بدان هست که ... کز جمله ... هست وگفته اند ذات وصفات
حق که ... بوحدانیت ... بصفات کمال ... منزه ...

وزوال بر صفات قدم دلیل ضروری باشد بر آنکه او خداوندیست قدیم و بی مثل و محتاج آنکه
بصفات حدوث استدلال کند بر آنکه نفس حادثست و محتاج بابداع و انشا و از پنجا گفته آند
من عرف نفسه فقد عرف ربه امام رازی قدس سره آورده که درین سخن دو قولست یکی آنکه
معرفت نفس دلیل معرفت حق است اندراه مخالفت و دیگر آنکه از شناخت خود راه بشناخت حق توان آ
بطریق موافقت و ما قول اول اختیار کرده می گوییم هر که خود را بشناسد بآنکه محدث است خدای
خود را بشناسد بآنکه قدیمست چون خود را بامکان موسوم داند معلوم کند که او واجب
خود را محتاج بشناسد او را بکمال و جلال و این بر همین منوال توان شناخت خود را بزوال
و فنا حق را بدوام و بقا خود را بانواع جفا حق را باصناف وفا خود را بذلت و خطا حق را برحمت
و عطا خود را بندیم بر قال حق را بکرم لایزالی خود در بحرمان کامل حق را باحسان شامل و هم
جراحات حدوث را بمجرد نسبت باید دید و صفات قدم را بآیات مقدس او اسناد باید کرد
هر چه روی نقص دارد آن نماست حق صفتهای کمالی اثبات است از ابن عباس رضی الله
عنه پرسیدند که آن گواهی دادن که بود گفت پیش از آنکه خلق را بیافرید بدو هزار سال اجماع و هم
از وی مرویست که حق تعالی گواهی داد بخود برای خود قبل از ایجاد عالم بچهار ده هزار سال و حق
سبحانه و تعالی روز و هر روزی هزار سال و کتب آنکه حق سبحانه ارواح را بیافرید قبل از آن
بچهار هزار سال و ارزاق مخلوقات را مقرر کرد پیش از آفریدن ارواح بچهار هزار سال
و گواهی داد بوحدانیت خود قبل از تعیین ارزاق بچهار هزار سال در کشف الاسرار فرموده
که حق حق را گواهی داد که او حق است در وقتی که نه نام عالم بود و نه نشان آدم نه میدان
و نه ایوان سپهر نه زحل و نه عرفان نه امکان و نه حدثان نه ظلام و نه ضیا نه وفاق و
اتفاق نه اجتماع و نه افتراق بیت در درج رخشنده دروانه نه در شکر طرح نشانه
زونقا بلطف بدریا هنوز سیمرغ انجمنا بحراهنوز نامده کا وجود افق نامده در نافه
گواهی داد یکتایی و یکتایی خود را امروز هم آنست که بود و جاوید همان باشد که هست و بعضی
بر آنند که این شهادت در روز میثاق بود تقویت قول الست که گویند که ازل گویند گواهی داد که
بقوله انا الله رب و تجنیز و دعا آدم بمتصف اله و توقیع و براهین در حقایق التاویل گفته
چون لوح وجود آفاق و صحائف انفس تطبیق نمود نشانهای خود بیان ذات خود گواهی داد و درمقام ج
جراینجا شاهد و مشهود غیر او نبود و در مقام تفصیل بنفس خود بوحدانیت خود گواهی داد
والملائکة و فرشتگان نیز برین وجه گواهی دادند یعنی چون ملائکه بمعنی ذات الله
و رجی انوار عظمت مشاهده نمودند بتوحید الهی معترف گشته باقرار وحدانیت او دلی

نمودند **واولوا العلم** و خداوندان دانش نیز همین گواهی میدهند ای عزیز حق تعالی شهادت
ملائکه و اولوا العلم تایید شهادة خود میکند بلکه بشهادت خود اقوال ایشانرا تقویت
میکند و احوال ایشانرا تعریف مینماید که چون شهادت توفیق یافته اند بمشهود کاری
او بمعرفت وحدانیت او شتافته اند و علما را درین محل اختلافی هست بعضی گویند شهادت
خدا و ملائکه و علما یک معنی است زیرا که شهادت یا اخبارست یا اظهار اگر بمعنی اظهار
گیرند شهادة حق اظهار کردانیدن دلایل شناخت وحدانیت است بافریدن مخلوقات کا
اشراله و شهادت ملائکه بیان کردن آن دلایل و شهادة اولوا العلم روشن کردن آنها بر
خلق و اگر بمعنی اخبار حمل کنند هم ظاهرست زیرا که حق سبحانه از کتب منزله از وحدانیت خود
خبر داده و ملائکه انبیا را از آن خبردار ساختند و علما نیز خلق را از آن خبر میدهند و بعضی
بر آنند که این شهادت مختلفند شهادة حق تعالی نصب دلایل و الهاست بر توحید و انزال آیات
ناطقه بآن و از آن ملائکه اقرار بوحدانیة و اعتراف بلوازم الوهیة و از آن علما ایمان بآن
و احتجاج بر آن و تشبیه میکند این صورة را در کشف و وضوح بشهادة شاهد در توضیح
مدعای مدعی و تقریر آنکه بر شهادتین مختلفند از روی معنی و متفق اند از جهة لفظ چنانچه
آیة صلوات میفرماید ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا
تسلیما هر سه صلوات را یکجا جمع کرده و حال آنکه صلوات از خدا بمعنی رحمت و از
ملائکه بمعنی استغفار و از مؤمنان بمعنی دعا ای درویش شهادة خدای حقست و شهادة
دیگران رسم و رسم را با حق حقت مساوات نتوان داد سلمی از ابن عطا رحمهم الله نقل میکند
که حق تعالی بنفس خود بر وحدانیة و فردانیة و وحدانیة و ابدیة خود گواهی داد بر خلق اظهار
و بیان این کلمه تکلیف کرد ایشان را بآن بعبادت او کنند نعمدا و تحقیقا و بزه هیچ موصوف
هیچ و اصفی در کنه صفت او نرسند و بتوحید هیچ موحدی از عین وحدت او خبر ندهند
آن کوه هر پوشیده به بیجا نرسیده دشوار بدست آید و آسان نرسند سر از براه و دست از پای
کن راه بر پای تفکر پایان نرسند ای عزیز علما تفسیر بر آنند که اولوا العلم مؤمنان اهل کتاب
یا جمع مهاجر و انصار یا علما امت اند و خدای تعالی درین آیة فضیلت علما باز نموده که شهادة
ایشانرا با شهادة خود اقتران داده و گفته اند اولوا العلم مراتبست جمعی عارفان احکام حلال
و حرام اند چون فقها و ائمه دین بر نوع عالم اخبار و سنن سید المرسلین چون اهل حدیث و
طایفه دانا بتفسیر و تاویل قرآن و بر سر آنند که دقایق و لطایف و گروهی بیان کنند صفات
و نعوت ربانی و روش سازند بحجج و دلایل بر توحید سبحانی چون متکلمان و فرقه دیگر از علما

باشد که ایشان را بر بعضی اسرار خود اطلاع دهد تا از علم بعین آیند و بی مفتاح در بر و کرم
ابواب علوم لدنی بر روی طالبان حقایق بگشایند علما در حال بعض سخن گویند و ایشان در بیان
معانی در طریق ترکیب پویند و ایشان در دنیا کشف کلام آنها زاده نقل یافته باشد و سخن ایشان
نتیجهٔ عقل صافی و در این باب گفته است **بیت** گلشنی که ز نقل بدمیدست . گلشنی که عقل بدمید
گلشنی که کل دمیده در بها . گلشنی که زد ل صد گلزار جان . علمهای اهل دل اشروبات . زان گلستان یک دسته
گلدسته دان . زان نبودیش این دو سه گلدسته‌اند . کز در گلزار بر خود بسته‌اند . نزد جمعی آنست
که هر کسیکه گواهی دهد اولوا العلم باشد پس بر این قول همهٔ مومنان اولوا العلم شوند
کافی آورده که حق تعالی ملائکه را با اسم علانیه ذکر فرموده و مومنان را که اولوا العلم گفته باسم کنایه
یاد کرده و تقدیم ملائکه بر ایشان دلیل تفضیل نشود چه تقدیم در ذکر بسبب سبق باشد در فعل
کقوله تعالی فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ و مبحث تفضیل ملائکه و بشر در اواخر سورهٔ بنی اسرائیل
موجودست و در فصول آورده که حق سبحانه در هفت جا مومنان را با ملائکه و نفس خود نام برده در مراتب
و عزت و ولایت و طاعت و اعانت و صلوات و شهادت و از جمله در چهار موضع واسطه رسول
اول در مرتبه فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ دوم در عزت وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ
وَلِلْمُؤْمِنِينَ سوم در ولایت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا چهارم در طاعت وَأَطِيعُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ و در یک موضع جبرئیل بخصوصه واسطه است و آن اعانت است
فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و در دو موضع ملائکه بعوضها واسطه اند یکی صلوات
إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ دیگری شهادة شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ حق تعالی شهادة ملائکه و مومنان را در شهادة خود ثبت
تا موافقت آن فوز کبری ای عزیز در حدیث آمین گذشت که هر که آمین او با آمین ملائکه موافق افتد
گناهان گذشته و آینده او مغفور گردد پس هر که شهادت او با شهادة حق موافق افتد بنگر که
چه شرف و عزت و جاه و حرمت یابد و بکرر تاکید فضیلت مومنان و اهل دانش دلیل کرده قَائِمًا
یعنی اولوا العلم گواهی دادند در حالتی که هر یک از ایشان قائم بودند بِالْقِسْطِ بعدل و داد
و گفته اند که گواهی داد خدای بوحدانیة و او قائم بود بعدل یعنی حکم کننده براستی
بدرستی امید بر امور و متولی اسباب مصالح جمهور لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار این کلمه جهت تاکید است
و مزید اعتبار مر فخر ادله توحید و گفته اند اول بصفت و تعریف است و آخر بحکم و تعلیم یا اول اشارت
بوحدانیت و قبل از خلق و ثانی اخبار است از وحدانیة او بعد از خلق یا اول بجای دعویست و آخر
حکم بر ثانیه [illegible] که کلمه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ بعد از ذکر شریعت [illegible]

که مستحق پرستش نیست مگر او و ثانی بجهة اکمال تا اشاد شد که قائم بعدل او است و حقیقة آن که
اول شهادت است و ثانی از زبان تحقیق [illegible] چنانکه گویی اشهد ان الشمس طالعة الحال
اشهاد اعراض بوده از روی تحقیق صورت واقعی یا گویند الشمس طالعة خواه کسی آن را تصدیق
کن و خواه مکن و گفته اند مکرر ادای آنست که تا این دو صفت بیان متفرع کرده الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ معنی عزیز اینجا آنست که ممتنع است از آنکه لاحق شود بعد بر توحید موحدی و وصف
واصفی مگر بوجه امر چه همه ماموراند با ظهار کلمه توحید و حکیم دانا باشد در شهادت
بوحدانیة خود إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین معروف که آنرا ملت و کیش گویند یا دین
صحیح پسندیده عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای الْإِسْلَامُ دین اسلامست نه یهودیت و نصرانیت
در بعضی تفاسیر آمده که مشرکان می گفتند هیچ دینی نیست بهتر از این دین که ما داریم و
قول ایشانرا این آیة نازل شد که دین مرضی اسلام است که آنرا مرجح و مختار کرده اند و بعضی
قرا کسائی آنرا بفتح همزه خوانده اند وجه قرائت ایشان آنست که گواهی داد خدای آنکه درستی
اسلامست وَمَا اخْتَلَفَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حقست و محمد صلی الله علیه
و سلم پیغمبر بحق است الَّذِينَ آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند ایشان توریة که یهود
و بعضه و نصیرند یا اختلاف نکردند در آنکه حق آنانکه انجیل بدیشان عطا کرده اند یعنی
نصاری إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش بیقین در حق
محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا علم بحقیقت امر اینکه گفت آیات و حجج در حقیقت دین اسلام و حقیقت
آن و در وسیط آورده که مراد از علم حضرت پیغمبرست صلوات الله علیه که معلوم ایشان
بود و این تسمیه مفعول باشد بمصدر چون مکتوب و کتاب و گویند علم قرآنست که بدیشان
فرستاده [illegible] مصدق کتب ایشان و اختلاف ایشان بعد از آمدن علم بدیشان نه از جهة
شبهه و اختفاء امر بود بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد بود که در میان ایشان بود و طلب
استعلا بظلم یا میل ریاست و بزرگی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ و هر که کافر شود بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن یا بمعجزات
محمد صلی الله علیه و سلم فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است
در ضمن این سخن تهدید بوده است یعنی زود باشد که از این عالم بروند و خدای ایشانرا جزا دهد
بر کفر و انکار ایشان از ربیع رحمه الله منقولست که چون موسی علیه السلام وفات نزدیک
آمد هفتاد تن از احبار بنی اسرائیل را طلبید و توریة بدیشان ودیعت داد و یوشع را خلیفه کرد
قرن اول و ثانی بطریق استقامت سلوک نمودند و در قرن ثالث اختلاف پدید آمد در [illegible]
افزودند و این اختلاف که حق سبحانه بیان فرموده از فرزندان آن هفتاد تن بود که احبار آنجا [illegible]

با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مجادله و مخاصمه نمودند و خدای تعالی پیغمبر خود را
گفت فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت او
نجران در مقام جدال باشند بواسطهٔ عیسی علیه السلام فَقُلْ پس بر سبیل اعراض کن از مجادله
صدق قول خود قبل از این اظهار حجت کرده بگو ایشان را أَسْلَمْتُ تسلیم کردم و فرا سپردم
وَجْهِيَ روی خود را یعنی خود را [illegible] کردار و گفتار و نیت و دل خود را تسلیم کردم لِلَّهِ مر خدای را
یا دین خود و عمل خود را خالص کردم برای خدا وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کنند مرا از مهاجر و انصار یعنی
گردند کسی [illegible] و بر تو حجة الله فرموده که اسلام آن است که همه خود را تسلیم خدای کند و هیچ کس
در آن شریک نسازد ای عزیز چون مقرر شد که دین کامل اسلام است در دین کلام از حقیقت اسلام
خبر میدهد [illegible] وقتی بکمال اسلام رسد که بهمگی تسلیم حق شده از غیر او برید
و غیر او را [illegible] حق اعراض کند و از حق اعراض نماید بیت اصل اسلام [illegible]
و آن بود شوم حق بقلب تسلیم وَقُلْ و بگو لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنها را که کتاب بدیشان
داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگوی مشرکان عرب را که کتاب ندارند ءَ
أَسْلَمْتُمْ ای اسلام آوردید یا بر کفر مانده اید استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید
[illegible] بلفظ استفهام تقریر است بمعاندت و ترجیح بعدم انصاف چه هر گاه که حجت
بر منصف روشن شود هیچ نوع در انقیاد حق توقف نکند اما معاند بعد از ظهور حجت
ادعا [illegible] توقف اقدام کند فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر گردن نهادند مر حق را و انقیاد کردند فَقَدِ
اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود و نفس خود را از بادیهٔ ضلالت بمقصد هدایت رسانیدند
در خبر آمده است که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این آیه برایشان خواند گفتند
صلی الله علیه و آله یهود را گفت گواهی میدهید که عیسی علیه السلام بنده و رسول خدای
گفتند معاذ الله عیسی رسول نیست پس نصاری گفت اقامت شهادة می نمایید بر آنکه عیسی بنده
خداست گفتند حاشا نه بنده نیست ربنا العالمین فرمود که وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند
و از اسلام برگردند ترا هیچ ضرر نخواهد بود فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام
رسانیدن است تو تبلیغ رسالت کن [illegible] قبول آن هیچ کار نداری این حکم آیه قتال منسوخ شد
وَاللَّهُ و خدای بَصِيرٌ بیناست بِالْعِبَادِ باحوال بندگان آنها که تصدیق میکنند و
آنان که در مقام تکذیب اند [illegible] حضرت پیغمبر است و تهدید کفار و اهل انکار پس از زمان اهل
ایشان خبر میدهد و میگوید إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی که آن گروه که کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ
بقرآن و محمد صلوات الله علیه را بحجتهای روشن که بر وحدانیت و فردانیت حق سبحانه و تعالی

دلیلهای روشن [illegible] آفاق و انفس و در تاویلات آورده که آیات نشانهایی است که [illegible] باشد
حق چون مخلوقات که دلیلست بر وجود خالق و سمعی چون اخبار رسل از ذات و صفات حق
و عقلی و آن حجتی است که موصل باشد بمعرفت توحید و رسالت و جماعتی که کافر شدند بدین نشانها
اکثر مفسران یهودند و نصاری و دیگر صفت ایشان آنست که وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشند
پیغمبران را اگرچه بدان ایشان نکشتند اما رضای ایشان بکار آن همچنانست که گویا ایشان
انبیا را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن بر ایشان باشد این سخن برای تاکید است چه قتل بحق نبود
و ایشان میدانستند که بغیر حق است و این صورت زشت تر است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند
ابوعبیده رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم پرسیدم که عذاب [illegible]
سخت تر باشد روز قیامت فرمود که هر که پیغمبری بکشد یا کسی که امر معروف و نهی منکر میکند
این آیه برخواند و فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند
صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان انکار ایشان امر معروف و نهی منکر کردند پس ایشان را نیز
روز بکشتند چنانچه خدای میفرماید وَيَقْتُلُونَ و میکشند ایشان [illegible]
يَأْمُرُونَ میفرمایند ایشان را بِالْقِسْطِ بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی
انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر کن ایشان را بعذابی دردناک یعنی وعده ده ایشان را بجای بشارت
است که اعلام ایشان بعذاب ابدی قایم مقام بشارت [illegible]
استهزاء ایشان کرده ایشان را مستحق عذاب و مستوجب نکال کرد [illegible]
در اخلاق ایشان را بعذاب أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه یعنی اجلاف و اسلاف آنانند که [illegible]
حَبِطَتْ تباه گشت و نیست شد أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا در این سرای [illegible]
ایشان را از ان نمی ستاید وَالْآخِرَةِ و در آن سرای دیگر که ثواب بر آن مترتب نمیشود وَمَا لَهُمْ
مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را روز قیامت یاری که عذاب را از ایشان دفع کند ای عزیز اعمال ایشان
آن بود که میگفتند که ما [illegible] احکام توریتیم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم حق سبحانه
میفرماید که این دعوی که ایشان میکنند باطل است این اقوال و اعمال ایشان در جهان [illegible]
و نه در آن جهان اثری بکار آید بیت [illegible]
انجام [illegible] برای بطلان دعوی ایشان که میگفتند حکم توریت [illegible]
داریم این آیه دیگر [illegible] از شریعت موسی علیه السلام بیان فرمود و بر سبیل تعجب گفت أَلَمْ
تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنان از علمای یهود أُوتُوا نَصِيبًا داده
شده اند بهره مِنَ الْكِتَابِ از توریت تنکیر نصیب محتمل است بر تعظیم و تحقیر یعنی [illegible]

وانستند از تقدیم تو ریت آنکه تمام تو ریت را الا معدودی چند از بعض احکام انستند یا انکه بسیاری
از احکام تو ریت دانسته بودند و با وجود آن چون در وقت مباحثه یُدعَونَ خوانده
میشوند إلیٰ کتابِ اللهِ بسوی تو ریت و گفته اند بحکم قرآن و قول اول اصح است چه در اسباب نزول
آمده که روزی میزبان مشایخ خانه شریعت که عالمیان در مهمان خانه ایجاد طفیل خوان احسان
او بند جمعی از مشاهیر احبار یهود را بمتابعت اسلام دعوت میکرد نعمان بن ابی اوفی گفت
محمد من با تو بحث نکنم جز برین مناظره میکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که ابجد حکم قدم در صحیفه تو ریت از نعت و صفت من رقم زده است بیار جهودین تحکم
آن حکم نمایند ایشان این قول را منکر شدند و آیات تو ریت را میان نیاوردند این آیه نازل شد
بقول کلبی در قصه یهود خیبر است که حکم رجم را منکر شدند و آن قصه در سوره مایده مذکور
خواهد شد و در روایت عکرمه از ابن عباس رضی الله عنه آنست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم بمدارس یهود در آمد تا در سر آنجمع ایشانرا بخواند و از دین حق سبحانه آگاه کند
را ضلالت باعث شد تا وارث ملت ابرهیم را بتقدیم کلمات شنیع مطیع مذهب خویش سازند
بر گفتند تو بر کدام دینی و مقتدای ملت تو کیست خواجه عالم صلی الله علیه و سلم فرمود
که من بر ملت ابرهیم خلیل الله ام فرزاد بر کشیدند که او یهودی بوده است پیغمبر علیه الصلوة و السلم
فرمود که تو ریت مخزن حکمت الهی است بیارید تا ببینید که بر شما گواهی دهد ایشان دانستند که
از آن کتاب لعالی کتابی بجزاء ایشان عذاب بر نیاید بدان رضا ندادند این آیه فرود آمد که
یهود دعوت میکنند بتو ریت معتقد صحت و معترف بر حقیقت او هستند لِیَحکُمَ تا
یا خوانند بآن کتاب که محمد است حکم کند بَینَهُم میان ایشان ثُمَّ یَتَوَلّیٰ بر روی گردانیده
فَرِیقٌ مِنهُم گروهی از ایشان که رؤسا یهود بودند وَهُم مُعرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند
یعنی روی میگردانند و دأب ایشان آنست که روی بگردانند و گویند تولی برگشتن است بتن
بازگشتن و اعراض بگلی روی بگردانیدنست و نزد جمعی هر دو بیک معنی است و تکرار از برای تاکید
انکار و عناد ایشان است و صاحب المسیر گوید تولی میکنند از داعی و اعراض مینمایند از مدعو الیه
امر اول بابدانست و اعراض بقلوب یا تولی از علما و رؤسا واقع شود و اعراض از سفله و اتباع ایشان
ذٰلِکَ این اعراض از حکم تو ریت ایشانرا بِأَنَّهُم قَالُوا بر آنست که تقریر خود تمیز چند تسهیل عقوبت
و میگویند لَن تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَیَّامًا مگر بمقدار روزی چند
مَعدُودَاتٍ شمرده شده که آن هفتست یا چهل چنانچه در سوره بقره گذشت وَغَرَّهُم
و فریب داد ایشانرا فِی دِینِهِم در کیش ایشان مَا کَانُوا یَفتَرُونَ از چیزی که بربافتند

یعنی دروغ ایشان ایشانرا مغرور ساخت و از مفتریات ایشان یکی این بود که نحن أبناء الله
و أحباؤه و دیگری آنکه خدای تعالی با یعقوب علیه السلام وعده کرده است که اولاد او را
عذاب نکند مگر بمقدار قسم فَکَیفَ پس چگونه باشد حال ایشان یا چگونه سازند و چه حیله کنند
إِذَا جَمَعنَاهُم آن هنگام که ما گرد آوردیم ایشانرا لِیَومٍ از برای قضاء روزی که اهل ایمان را
لَا رَیبَ فِیهِ هیچ شک نیست در بودن آن یا در وقوع حساب و در آن معنی لا ریب فیه آنست که
این روز را استحقاق آن هست که شامل متصف باد در و شک نباشد یا بر سبیل نهی است که شک مبارید
در وی که آن روز ثابت کرده از روی کار وجود برآید و غرور ایشانرا بر ایشان منکشف سازد
وَوُفِّیَت و داده شود تمام و کمال کُلُّ نَفسٍ هر نفسی را مَا کَسَبَت جزا آنچه کسب کرده است
عمل در آورده وَهُم لَا یُظلَمُونَ و اهل محشر ستم دیده نشوند به نقصان حسنات و زیادت سیات
این سخن تهدید یهود است ایشانرا بر ساند بروز رستخیز که حیات را از اول موجودات تا آخر
دور مخلوقات بیک نفخه اسرافیلی از خاک بر انگیزند و عیبهای پوشیده و باطنهای آلوده را
ظاهر کنند بیت باش تا از صدمه صور قیامت بنگری • صورت خوب نهان و سیرت زشت آشکار
ای شده مشغول ظاهر باطن خود را نیک کن • تا چو باطنها شود ظاهر نگردی شرمسار • بعد از
ذکر معاملات یهود پیغمبر خود را امر میکند بدعا و ثنائی که دلالت دارد بر مبالغه طریقه آنحضرت با
ایشان و میفرماید قُل ای سید روی عارض … بگو دان و زبان بخطبه ثنا …
و بگو اللَّهُمَّ بار خدایا بصریان گویند این لفظ الله بوده حرف ندا از وی افکنده اند و میم مشدد
عوض حرف محذوف در آخر وی آورده … جمع شود مگر بر سبیل ندرت و کوفیان بر آنند
که اصل او یا الله أمّنا بخیر و مباحث طرفین و دلایل هر یک بر مدعا خود بسیار است
علما صاحب عرفان گویند حقیقت آنست که این صورت از خصایص اسم الله شمرده اند و در آخر
میم را محیط … ابو رجا عطاردی فرموده که …
سبحانه در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که گوید اللهم …
با او … که خدای را بهمه نامها یاد کرده باشد و در اخبار آمده که روزی داود علیه السلام
در مناجات خود میگفت یا اله یعقوب …
ای داود …
که … اللهم …
گویی چنان باشد که مرا بهمه اسما یاد کرده باشی و از کثرت فضیلت که او را اسم اشرف گفته اند
و نزد بعضی اللهم اسم اعظم است و از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که فرمود من

رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که اسم اعظم در سورهٔ آل عمران است آیهٔ الملک و این
آیه را فضیلت بسیار و منفعت بیشمار اثبات کرده اند و در خواص تحریر آمده که تلاوت این آیات
در عقب نماز فریضه و نافله و نزدیک شام و در وقت قیام موجب سعت روزی و نزول [illegible]
و برکت معاش است خبری درست است از ابن عباس رضی الله عنه که گفت معاذ بن جبل
از ملازمت مسجد بازمانده بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم او را در راهی دید و پرسید
یا معاذ چرا از مسجد باز ماندی و مجلس ما را نمی بینی معاذ گفت یا نبی الله یوحنا یهودی را بر من دینی است
و من از ادای آن عاجزم و تقاضا می آید و بر سر راه مترصد من می نشیند ترسیدم که مرا ببیند و [illegible]
نگذارد و از دولت ملازمت تو باز دارد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا معاذ خواهی
که حق تعالی وام ترا بگذارد و کار فروبستهٔ تو بگشاید قل اللهم مالک الملک تا آخر هر دو آیه بخوان
معاذ گفت بعد از آن بر این آیه مواظبت نمودم و بامدک زمانی دین من موذی شد و کار من بر وفق
جمعیت نهاد و در بعضی روایات آمده که با آخر آیتین گوید یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمها تعطی منهما ما تشاء
و تمنع منهما ما تشاء اقض عنی الدین واغننی عن العیلة و در وصول بعلوم غریبه چون کیمیا و
سیمیا [illegible] و الاطلاع بر کنوز دفاین و تسخیر روحانیات این دو آیه آثار غریبه و خواص عجیبه
و در احادیث صحاح وارد است که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک
رتبهٔ شفاعت یافته اند نزدیک خدای و میان ایشان و حق سبحانه حجابی نیست و چون رب
العالمین خواست که ایشان را نازل کند از عرش عظیم متعلق شدند و گفتند الهی ما را بجایی میفرستی
که در و دولت معاصی میکنند و [illegible] فرمانی سر بنهند [illegible]
فرمود که من سوگند خورده ام که [illegible] بندگان من بعد از هر نمازی [illegible]
ماوای او [illegible] باشد از گناه کاری او را بحظیرهٔ قدس فرود آرم و هر روز هفتاد
حاجت او را سازم که فروترین آن حاجات آمرزش گناهان او باشد و فضایل این آیات بسیار است
برین قدر اختصار افتاد **بیت** که چه بشارت قول [illegible] زیرکان نکته یابند
اما در سبب نزول این آیه دو قول بمرتبهٔ اختیار رسیده و بدرجهٔ اشتهار طلوع کرده اول
روایت انس بن مالک رضی الله عنه که روز فتح مکه صاحب فتح مبین علیه افضل الصلوات
والمصلین امت را بعد از خود بفتوح روم و فارس نوید داده میگفت این ستارگان [illegible]
چون آفتاب ذات عالی صفات تو در مغرب یثرب نهان شود تا شعشعهٔ صبح دولت من در شام
ظاهر شد قصر قیصر روم که قبهٔ خرگاه نخوتش با وجود مرفع آسمان لاف برابری میزد خادم
سبیل اذیال لشکر اسلام بلرزه در آید خسرو عجم [illegible] کام دولت سوار شد و [illegible]

مضمار حکمش [illegible] برق وش بلکه از ایام می [illegible] سیاه دین عنان اختیار از دست
بیت سپاه من لجا کر عز آورند. علمها بمیدان رزم آورند. عنان مخالف نماند بدست
بصفهای ایشان در آید شکست. منافقان گفتند عجب حالتی است که هنوز [illegible] عرب در
[illegible] زمین نجد و تهامه [illegible] هر زمان طایفه از عرب [illegible] تازی یکسند و در [illegible]
جمع کردن کشان لاف سرافرازی میزند محمد صلی الله علیه وسلم یاران خود را بفتح روم و عجم
مید هد و ولایت شام و فارس میفرماید بمکه و مدینه قناعت نا نموده هوای ولایت قیصر و هوس
مداین کسری میکند شوکت ملوک عجم و سطوت سلاطین روم زیاده از آن است که دست استیلای لشکر
محمد صلی الله علیه وآله وسلم بدان تواند رسید حق سبحانه در قول ضعیفان ایشان این آیه را فرستاد
قول ثانی در روایت عمرو بن عوف است که سید اولو الالباب در غزوهٔ احزاب که روح اصحاب را بحفر خندق
اشارت فرموده و هر چهل گز زمین را بده کس قسمت کرد و در این قسم که [illegible]
و سلمان و حذیفه بن الیمان و هفت تن دیگر از اخیار انصار ناگاه در میان خندق سنگی سخت
متین مبین [illegible] بسیار برو کار نکردی بدید آمد و بعد از فرو ماندگی ما سلمان بخدمت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم رفت و آنحضرت در خیمهٔ ترکی که بر حضیض خندق زده بود [illegible]
[illegible] نشسته بود [illegible] غاشیهٔ خدمتش بدوش و [illegible] حلقهٔ طاعتش در گوش
بیت ملک اسلام در زمان او. شرع در سایهٔ رعایت او. از [illegible] داده مسند شاهی صیت
زمانه تا ماهی. چون سلمان در آمد حضرت سید آخر الزمان از صورت حال استفسار نمود
سلمان [illegible] شد و دشواری کار [illegible] بعض عرض رسانید سید عالم صلی الله علیه
وآله وسلم برخاست و بدان موضع آمد [illegible] دامن بمیان استوار کرد و متین بدست مبارک
گرفته بقوت روحانی و تایید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنگ سخت بصدمهٔ آن
میان باره شکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست راوی گوید که از بارقهٔ آن آتش
کوههای مدینه روشن شد و بجد مداین رسید کنگرهای ایوان اکاسره بنظر حاضران
در آمد نوبتی دیگر بضربت آن حضرت قدری از آن شکسته شد نوری پدید درخشید که [illegible]
آن صفا یمن ظاهر شد نوبت سیم بهمان طریق روشنی ظهور کرد که قصور قیاصره مرئی شد
صحابه تکبیر گفتند و حجارا ز خندق بر آمد سلمان گفت یا رسول الله چیزی دیدم که هرگز
مثل آن مشاهده نکرده بودم مرا از حقیقت آن خبر ده رسول صلی الله علیه وسلم روی مبارک
بدیگران آورده گفت شما نیز همان دیدید که سلمان دید گفتند آری دیدیم و بگفته آن رسید
حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مرا جبرئیل خبر داد که زود باشد که [illegible]

ظفریافته کوشکهای جرم را بتصرف خود در آرند تا آثار صولت اهل اسلام و سیاست سطوت
ایشان باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقۀ رایت شریعت تو سایۀ یمن و دولت بر مفارق اهل
یمن افکند بیت بگیر و صیت جیل تا کرد در زمین خالص باید مفتی حکم ترا انقیاد تابع
مؤمنان مبتهج و مسرور گشته مراسم شکر بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزا و سخریه
افکنده با یکدیگر میگفتند عجب کاری که این جماعت را که از خندق میکنند و مدینه را حصار
میسازند و بجهت آن از ترس لشکرهای اندرون فراغ ندارند و فتح روم و فارس و یمن معزز و مسرور
گشته سودای ممالک عالم در سویدای سینه دارد حق سبحانه این آیه فرستاد و سید عالم را
امر فرمود که دعا کن تا مفاتیح بر ولایات و ابواب سایر اقالیم بقبضۀ تصرفات تو در آریم و بگوی
بار خدایا **مالک الملک** ای بازدهندۀ پادشاهی و خداوند مملکت **تؤتی الملک** عطا میکنی پادشاهی را
من تشاء هر کرا میخواهی **وتنزع الملک** و میستانی ملک را **ممن تشاء** از هر که میخواهی
ای عزیز حق سبحانه مالک مملکت تصرف می کند در وی و بجز هیچ احدی نمی تواند تصرف مالک
ملک خود ولکن امانۀ مالک در ملک کرده است نه مملوک و نه با سمان و نه بزمین و نه بجمع
مخلوقات جهت آنست که مالک او دایم البقاست و آنچه مذکور شد در جهت تلف و فنا لاجرم ملک
او لابرای استغراقست و افادۀ عموم میکند در یافتن رای ماهیتی که حاصل شود بوجود
آن از بر هر و مر خواص باشند و مفسران را در آن اختلافست بعضی گفته اند که ملک آدمیین پادشاهی
ظاهرست که بکمال و جاه و اختیار و اقتدار و کثرت حشم و خدم و نفاذ امر و طلق قدرت اشتمال دارد
حق سبحانه زمام جهانبانی و مملکت داری بقبضۀ تصرف هر که میخواهد میسپارد و عنان
حکومت از کف هر که میخواهد بیرون می آورد بیت مفتاح اقتدار بدست قضای اوست
از هر که خواست بستد و با هر که خواست داد یا خلافت عرصۀ زمین که بادم و فرزندان او عطا
کرد و از ابلیس و اتباع او انتزاع نمود یا ملک نبوت و رسالت که بخلیل داد و از بنی اسرائیل بازستد
یا پادشاهی بنی اسرائیل که منشور کفایت آن بنام داود علیه السلام موشح کرد و آن خط عزل در
اختیار طالوت کشید یا لایت ملکا از تصرف جابر بیرون آورد و بقبضۀ اقتدار بیخ
و قوم او باز داد یا سلطنت ممالک روم و فارس تعیین که سد سوم سینه نبوی را بدان
بخشید شعلۀ ادبار در خرمن اقبال دولت قیاصره و اکاسره و تبابعه انداخت یا ملک
که مؤمنان از آن بهره مند میگردند که و ملکا کبیرا و تخم آن از یلحین سعادت
ایشان تمام هیچ کافر بهره نسازد ان الله حرمهما علی الکافرین یا ملک عقلست که زنبار
عقلا در عمر کس ربا انست و خرمن جهال سبب کدورت دل و ظلمت روان و درد

کرا العقل یهدی الی درجات الملک والجهل یهوی فی درکات الهلک بیت لمعۀ عقل اگر از رخ او
شعلۀ جهل بخت جان شود سوخته یا ملک علم که هر که بر سریر آن تمکن یافت هیچ ملکی گردن از
حکم او نتواند تافت ع العلم فیه المهابۀ والجلالۀ بیت نقد دانش هر کرا آید بدست
بر سر ملک جاودانی نشست و اکثر انواع اشرف ملکات جون بعضی از پیشینیان
یا ملک توفیق که هر کرا عطا کرد بمال برداشته و بوا ختر شد و از هر کرا باز گرفت انتشار داد
ورکذا یا ملک معرفت که بهر که خواهد دهد و از هر که خواهد ستاند جون ابلیس
بلعم باعورا یا ملک قناعتست که هر کرا این ملک مسلم شد سر بهیچ سلطانی فرو نیارد و هم
بدین مقام راه نیابد از انکه فرهیچ لذتی ندارد عبدالله مبارک را از یقین نوعی رحمهما الله
بر پرسید که آدمی کیست فرمود انکه در دنیا قناعت کند و تحصیل علوم دینی مایل باشد من تبع
شیع بیت عزیز من قناعت پادشاهیست حریص بنده کوه و بر سیاهیست یا ملک عافیت
که هیچ کس قدر آن نمی شناسد و عافیت عبارت از صحت و فراغت و در احادیث آمده که من
اصبح معافا فی بدنه آمنا فی سربه وعنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها و در
این کلام گفته اند رباعی اکنون که بهر بیم نانی دارد و زبهر نشست آشیانی دارد خادم
گر بود نه مخدوم کسی گو شاد بزی که خوش جهانی دارد در تفسیر ثعلبی از ابو سعید
رحمه الله نقل میکند که در طواف کعبه از بعضی زاهدان یمن شنیدم که این ملک شب خیز
که هر کرا دولت بیداری شب و زاری سحر دادند در سلطنت بی نهایه بر روی وی کشادند
بیت چشم صاحب دولتان بیدار باشد صبحدم عاشقان را الهای ناز باشد صبحدم
و هر کرا از طواف حریم تتجافی جنوبهم عن المضاجع باز داشتند در مضیق غفلت و حرمان
از نظر رحمت و احسان فرو گذاشتند مصرع خفته ماند اینا بود دولت به بیداران رسید
یا ملک کرامت که هر کرا حق سبحانه بدان اختصاص داد مطیع خالق و مطاع خلایق گشت
و اکثر از شاهدۀ این مرتبۀ کرامات اولیا موسوم و یخذل من یشاء
احمد حرب رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضۀ قدرت خداوند که
هر کرا مقبول قلوب سازد بنظر صاحبدلان ترشیوازد و هر کرا مردود دلها گرداند بمهاوی
نکبت مبتلا گرداند بعضی از محققان گویند ملک محبتست بهر مقبول که خواهد از
خواص بارگاه احدیت دهد و از هر مردود که خواهد جون و تارقنا اللیل و امثال
ایشان باز گیرد ابو بکر وراق رحمه الله گفته این ملک قهر نفس است و استیلا بر هوا و هر کرا
آنچه پادشاهی ظاهر بوده هنود او اسیر هوای نفس باشد از حقیقت پادشاهی بهره ندارد

بحقیقت آنست که هوای نفس را در زیر قدم آرد و سیاست بر نفس اماره فرو گذارد —
چه بر نفس اگر ظفر یابی . من الله عالم عشق یابی . گر تاب بدعوی آشنایی . از بند فرعون نفس خود را
ده رهایی . و گفته اند این ملک عبارت از ملکات فاضله و اخلاق حسنه است چه بجوی نیکو
کار کاری زیادت و هم بر دستکاری عشقی بیت خوی نیک از یاد دستاره هیچ مکن
مباش . جان من خلق حسن از هر چه گویی خوشتر است . من حسنا خلاقکم گر نیست از دانای سبل
علیه الرحمه فرموده این ملک آنست که کس مستغنی باشد از کونین و مکونین یعنی چنانچه داود که پادشاهان
پادشاهان و مارتغ جهان و جهانیان او است بهیچ نوع از کاینات ملتفت نشود و همه را
محتاج بارگاه عزت دانسته رفع احتیاج بهیچ محتاج نکند و چه نیکو گفته است بیت
حاجت خویش بمحتاج دگر عرضه مکن . که فتاده دگری دست نتواند گرفت . آرد و اسطی رحمه الله مضمون
که چون انا ادریق مملوک عالم را بملک مستظهر و بتاج و تخت مباهی و مفتخر گشته
از نواختن کوس عزت و برافراختن رایت نخوت بخود مغرور شده نخست سجاده در آید
بود که ملک در دست ملوک عاریت است و رتبه سلطنت نزد سلاطین با عظمت بیشتر است
مصرع ولا بد من رد الودیعة یوما . علی الدوام مفتوح جهانبانی بزمان پلک کس توقیع
نبی بزید و روز بروز دیگری بر تافته یاد دیگری آرام می گیرد و لایة عزل و غضب در دست
منشا از کجا خواهد تاج حکومت بر سر وی نهم و آن را که خواهد منشور عزل بدست وی دهد مرصع
دنیا حکم شود و ملک مخلد نیست آورده اند که هرون الرشید از بهلول موعظه در خواست
بهلول گفت ای خلیفه همین حرمت بس که این ملک که در دست تست بدیگری هم انتقال کرده و بوده
باشد که از تو نیز بدیگری منتقل شود — چنانچه دست بدست آمده است ملک بتو . بدستهای
دگر همچنین بخواهد رفت . آیه عزیز دین آیه اشارتی بکمال قدرت الهی هست چه قادر بر کمال
آن باشد که با نا و توانا جمع کند میان هر چیزی و ضدوی یعنی هر یعد را خلد بهم
آوردن آن توانا بر هان و جه کرد انسی کرا ولی ثابت بر آنکه ملک دهد و بر ستاند
این نیز بیان که قادر است بر آنکه عزیز سازد و خوار گرداند چنانچه فرموده وتعز وارجمند
سازی من تشاء هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و متابعان
او وتذل وخوار و بی مقدار گردانی من تشاء هر کرا خواهی بکفر و بکرت چون ابو جهل
و رفقاء او عزیز کردانی بفتح و نصرت چنانچه مهاجر و انصار و خوار سازی بقتل و هزیمت
چنانچه سرداران عرب که در روز بدر بعلامت اقبال ایشان بجاه ادبار دو رفت و آفتاب
اهل اسلام از مطلع احترام بر آمده یا مراد عزت این امت باستیلا بر دیار روم و عجم و ذلت

اهل فارس و روم و عجز ایشان از انکه امم با عزت مومنان بظفر بر یهود و نصاری و ذلت
ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزیز کرداند براه نمودن مخلصان صادق بطریق
هدایت و ذلال و خوار سازی بر کردان ساختن منکران منافق در بادیه غوایت و
ضلالت . مذکرا برانند که عزت بتوفیق طاعتست و ذلت بارتکاب معصیت یا عزت باتباع
منهاج رضاست و ذلت بسلوک سبیل جزع در وقت جریان احکام قضا یا عزت باستمداد
از مواد اخلاص و صفا و ذلت با استبداد در متابعت امام سمعت و ریا یا عزت بجمعیت جلالت
میدان دانشوری و ذلت بر ساعت همعان در بیابان جهالت کبری و هر که بر مسند علم جای
عزیز بود و جهالت و اکر عنان هوس میدان جهل افتد در خارستان خواری سرگردان
بیت بیاموز علم که گردی عزیز . که بی دانش انسان بزرد بنیز . قیمة کل امری ما یحسنه
بیت هیچ عزت ورای دانش نیست . دانش آموز تا گرامی شی . یا عزت بتر و قناعتست
از دونی مفر رسته و مقتد گشته خرسند گشتن و ذلت بحص حرص است و بواسطه آن
اهل از روش تفویض و توکل در گذشتن ای دنعه بر استغنای قناعت فقیر از بر مسند تمکین
بعزت جای بخشید و کاب و حرص پادشاهان را در صف نعال بخواری باز دارد در تفسیر بصائر آورده
که سلطان محمود غازی در وقت حریمه سومنات بزیارت خواجه بتری عزیزی که در زمان خود
قطب الاولیا بوده رحمة الله رفته و استدعای فاتحه نموده و همچنان در صف نعال ایستاده
و نمود که ان تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء تنیم با کویند خواجه قدس سره جواب داد که
زیرا قول لیه معنی از این آنست که با هزار ابو عصفند بیل جنگی و پنج هزار و شتک و لا
و صد هزار سوار مکمل برای طلب پیش و حشم نیا ... هیچ من کدای آرده در صف نعال بازداد
و مرا با این گلیم کهنه و پای بر هنه ملک قناعت بخشید و در صدر آزادی جای داد و بر زبده بنیت
گفته است بیت اگر ز قناعت آشنا شد . از فیض تعز من تشاء شد . و اگر بحرص و آز همی
مفهوم تذل من تشاء شد . و گفته اند عزت اهل طریقت الیقظة بحب و وفات و ذلت
شیمه ذمیمه صادر و تقاق یا عزت بعبادت عدل و وفات و ذلت بنقایص جور و جفا یا عزت
بحول اهل اعانت در حرمت با دعلیین و ذلت بیکون ار باب کفر و طغیان در سجن
یا عزت بشهود لقا و کشف عظات و ذلت بحجاب حرمان و توان داشتن عطا یا عزت بورید
نسیم قبول تا ارب بهب عنایة الهی و ذلت بر سیدن سموم رد از وادی قهر پادشاهی که
آن بر آید که طوالع سعادت از مطالع قبول طالع گشته خاکساران شارع اطلاس و ادی
بیکاه لا تیأسوا من روح الله بر سند و هو الذی یقبل التوبة عن عباده نشاند و خواری

ازان بدتر که او شوارقه هر نوعی بمغارب خذلان متواری شود صد نقشبان بدرگاه عزت
و بندان ازواج ایطمع کل امری منهم ان یدخل جنة نعیم و حیل بینهم و بین ما یشتهون در افکند
بعزت هر که را خواهی زخاک راه بر داری • ورت باید بذلت در چه ادبار بگذاری • عزیزان تا بر و تاج
سرافرازی • ذلیلان تا بر پای دل بند نگونساری • ای عزیز در دمحققان عزت بطوالع انوار است
و ذلت بطوارق نفس چون سالک بر پای فرش رسد مشام جانش از نسیم عزت معطر است
چون در بوادی نفس افتد در هر دمی و قدمی جراحت و بی مقدار تر باعزت بشد نطاق محنت کار
و ذلت بنفی از بساط عبادت باری یا عزت بملاحظه اسرار غیبت و ذلت بمساکنت با حوادث
شلث یا عزت بسقوط احکام نفس تابع انست و ذلت بغلبات وساوس شیطان سخکار یا
در دولت اقبالست بدرگاه الوهیت و ذلت در وحشت اعراض است از آستانه عبودیت یا عزت
شرف قرب نازنینست و ذلت صفت بعد از حضرت سبحانی بر طریقه کو بد چه عزیز کسی که او را
بخود نزدیک سازی و چه خواری آنکس که او را از خود دور اندازی این قرب و بعد بصورت نیست
بصفت کسی در یابد که از خواص اهل معرفت بیت هر کو زتو دور ماند افتاد بیت
و انکو بتو نزدیک شد از خود دور افتاد است • امام قشیری قدس سره فرموده که عزیز آنست که او را
بخود مشغول کردانی تا عزیز تو در دین شهود دوری نیابد و ذلیل آنکه او را از خود مشغول سازی
تا روی نیاز بعتبه این و آن نهاید یا عزت کسی راست که بر بساط بسط جای داده و ذلت نصیب
کرد لیکه قبض بر جبین حالش نهاده یا عزت کسی را بخشی که لطف خود را مونس او کردانی و ذلت
بآنکس دهی که او از روضه انس بیخار و بیخ وحشتش نشانی یا عزیز آنرا ساخته که دل او از هر
خودی پرداخته و ذلت آنرا داده که هوای این و آن در جانش نهاده یکی از عظمای تحقیق میگوید
عزت لبس ستر محبت و ذلت محجوری کرت هر که را از لباس محبتم جرعه رسید بنقد تقریر من
بر کشش بنهد و آنکه در حجابات و ان الکافرین لا مولی لهم بیارمید در مجادله و تذل من تشاء در
خلاف کشید و دهند بیت او را که مجعتر تو شاید فالحال الباسر عز تر تو شاید و از که
میکرر آتشش بود • ان جام مذلت همه بهوشانند • شیخ المشایخ رحمه الله گوید الهی عزیز کسی که
خواهی بمواهب فضل و کرم خاکی را بیجا استحقاق عزت و ذلیل کردانی هر کرا خواهی بلوازم عدل
کرا زهر که لوامع و اعراض و فرمان حضرت بیت یکی ز فیض فضل شاملت برسد عزت
یکی ز حکم عدل کاملت در دو نظر خواری • نه هر علم و زهی قدرت ترا سید بهمتا بانی • زهی حکم زهی
حکمت ترا شاید جهانداری بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل هر نیکویها
از ملک و اعطاء نصرت و غنیمت و عزت یا ولغزت در دست غیر تو این حصر منافی خیر است

بر زوال باشد بدانکه جمیع خیرات از ذوقیت و بر تکوین و ایجاد و ابداع او ای عزیز اکر چه شر نیز چون
خیر و ازلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بحسب مقام است چه آنسیاق و لحاق آیه معلوم است
که کلام اشارت دارد بر بشارت اهل ایمان و وعد ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرد
باحد الضدین و از وضد دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا آنکه چون رغبت اهل
بجانب خیرات و طلبه طالبان بجز نیکوئی نیست پس انچه مرغوب و مطلوبست میر مانیا ایشان
دیدن و طلب ایشان کرد ایندیا آنکه صادر نشود از حق سبحانه الا خیر زیرا که افعال الهی از ابتدا یا ملک
و نوع آن از لوازم و لاکل و بحران از عین حکمت صدور می یابد و آن محض خیرات یا آنکه شر
خالص رعا لومیت نیز آنکه هرچه شر است اندر جوی خیرست و از وجهی دیگر بیطلان اطلاق شر بر بعضی
صحیح باشد و در مقصد اقصی در عروه وثقی و غیر آنها اندر سایل عدها مذکور است که شر مطلق
موجود نیست زیرا که حکمت اقتضای آن نمیکند و الیه اشارة فی المثنوی بیت
بد ببت نیک باشد این بدان • پس بد مطلق نباشد در جهان • زهر مار آن مار را باشد حیات
نسبتش با دیگران باشد ممات • یا تنبیه میکند بر مراعات ادب در خطاب چه لسان شرایع ما
ناطق است که هر چه روی به شر و نقص دارد اضافه بخلق کنند و انچه بیت کمال و خیر مقترن است
بحق سبحانه مضاف سازند چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود که و اذا مرضت فهو یشفین و در بعضی
از ادعیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که الخیر کله بیدیک و الشر
لیس الیک و در این حدیث سری غریب هست که بیان آن جز بزبان اهل تحقیق نکند شیخ نظامی
نقد الخصوص خلد الله علی مفارق اهل الخصوص در نعت حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه
و آله و سلم بیان سر ایمانی میفرماید آنجا که سر میکند بیت بلبل شاخسار باغ بلاغ • شاه باغ
تیغ بیمثل ما زاغ • داشت چشم سر بشر بند بیش • روشنائی نگاه نفس جون نظاره جهانی
هر بد و نیک را که دید شناخت • کالخیر بیک از خصایص قدم است • و انچه بدان نقایص عدم ست
کفت الخیر کله بیدیک • لکن الشر لا یعود الیک • ای درویش در ما لوح الیقین آورده که وجود
عین خیرست و عدم عین شر و شر از اعتبارات و نسبت خیزد بیت وجود آنجا که باشد محض
خیرست • و کر شری بود در وی ز غیرست • ز من میکوی این تشنونه قرآن • تفاوت نیست اندر خلق رحمن
و تحقیق این مسئله بر وجهی که در لوایح مذکور شده آنست که چون صفات و افعال و احوال
که در مظاهر ظاهر است فی الحقیقه مضاف بحق ظاهر در مظاهر است پس کر احیانا در بعضی
از آنها شری و نقصانی ظاهر باشد از جهت عدم تا مری دیکر بوده بود زیرا که وجود من حیث
هو وجود خیر محض است و از هر امری وجودی که شر متوهم میشود بواسطه عدم است یا وجود

دیگرست نه بواسطهٔ آن امر وجودی من حیث هو امر وجودی **بیت** هر نعت که از قبیل خیر
کمال باشد نعوت ذات پاک متعال هر وصف که در حساب شریست و وبال دارد بقصور
قابلیات مآل حکما در آنکه وجود خیر محض است دعوی ضروری کرده اند و از برای توضیح
مثالی چند آورده اند و گفته اند که برد مثلاً مفسد ثمار است و شرارت نسبت با ثمار المانع
او نه از آن جهت است که کیفیتی است از کیفیات زیرا که او ازین جهت کمالیست از کمالات بلکه
از آن جهت که سبب شرّ بر عدم وصول ثمار را بکمالات لایقهٔ خود و همچنین مثلا قتل
شریست شرّی او نه از جهت قدرت قاتل است بر قتل یا قاطعیت آلهٔ قتل یا قابلیت عضو مقتول
مر قطع را بلکه از جهت زوال حیات و آن امریست عدمی الی غیر ذلک من الامثلة **بیت**
هر جا که وجود کرده سیر است ای دل میدان بیقین که محض خیرست ای دل هر شر ز عدم بود عدم
غیر وجود پس شر همه مقتضای غیرست ای دل **انک** بدرستی که تو خداوندا اندر وی اختیاد
علی کل شیء بر همه چیزها از نفع و ضر و خیر و شر و اعطا و منع و اذلال و اعزاز **قدیر**
توانائی و چنانچه اندر وی قدرت یکی به تختگاه دولت بر نهی از آن توانائی دیگری داده
بکثبت بادشاهی نشانی و یکی دیگر از نشانهای اقتدار کامل تو آنست **تولج اللیل** در می آری
شب تیره روی را **فی النهار** در روز عالم آرای یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطهٔ انقلاب
شتوی تا زمان حلول او بنقطهٔ انقلاب صیفی از اجزاء شب میکاهی و در اجزاء روز می افزایی
تا روزی که در اول جدی اقصر ایام است اول سرطان اطول ایام می شود **وتولج النهار** و در
می آری روز کافوری عارض را **فی اللیل** در شب مشکین شمامه یعنی از زمان وصول
موکب جمشید خورشید بساحل بحر سرطان تا دخول آن در مربع جدی از اجزاء روز کم می کنی
و با اجزاء شب زیادت میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی
میشود و بعضی گفته اند مراد از ایلاج ایجاد هر یکی است بر عقب دیگری وهو الذی جعل اللیل
والنهار خلفة یعنی عروس رخشنده روی آفتاب بحکم تقدیر تو تغییر نقاب از نقره گون
رخسار جهان آرای نماید زلف عنبرآمیز شب را از عذار سمن سیمای روز بر داری و چون
سیمرغ زرین بال مهر عزم آشیانهٔ مغرب کند عقاب سیاه بال شب را در قضای هوا بپرواز آری تا
در ساحت بارگاه روز اسباب معیشت انام انتظام پذیرد و در خلوتسرای شب لوازم
آسایش و آرامش روی نماید **بیت** کاسیاره روز وقت کسب و کوشش عاشقان شب
زمان جست و جوی و در حقایق التاویل آورده که داخل میگردانی و غلبه میدهی ظلمت
نفس را بر نور قلب تا از تجلی اسم المضل ظاهر گشته کاشانهٔ دل اهل ضلالت ظلمانی شود و در

و غالب میسازی روشنی دل را بر تاریکی نفس تا از اثر تجلیات اسم الهادی ظهور نموده زاویهٔ
سینهٔ ارباب هدایت منشرح گردد امام قشیری رحمه الله فرموده که غالب گردانی سلطان
صفای توحید تا از آثار نفس و ظلمات او چیزی باقی نماند و مغلوب سازی بهار معرفة
ظلام شام نکرت تا ... دل ... گردد و چون بیاید نوری که انوار بهار
ظلمات لیالی نفسانیه را مغلوب ساخته روزهای عالم وجود سالک با آفتاب جمال ازل
گردد **ع** ... که از جمال الله نظر باشد و بعضی بر آنند که تاریکی نفس ...
غلبه کرده خانهٔ دل او بظلام شقاوت ... **ع** چه لایق شبستان که سیه روی ...
ای ... تا آفتاب ... بعد از آن ... بود و از نکبت ...
عقبه ... سعادت که ... عرفان مخصوص ...
و بعد از آن ... و صال ... و فراق و دل ... هجران و داغ فراق مبتلا کند **بیت**
دی روز بهار عیش و کار وصال امروز خزان هجر بنیاد ملال عارفی گفته است که اگر کسی
بصیرت ... وجود حق و حقایق موجودات مرکب یکدیگر را تامل ... نماید هر آینه از
شهود حق و تجلی او باسم الظاهر که وصول بدین منزل خاصهٔ دعا العینات حقیقت تولج اللیل
فی النهار ... منکشف شود ... شهود خلق و تجلی حق باسم الباطن که ...
... العقلا ... تولج النهار فی اللیل ... از آن بحکم ...
... بیت الحاکم ...
... **وتخرج الحی** و بیرون می آری زنده را چون ...
... **من المیت** از مرده که آن نطفه است یا ... مرغ را از بیضه و درخت را از دانه
وتخرج المیت و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه **من الحی** از زنده که
آن حیوان و مرغ و درخت و گفته اند طیب را از خبیث و خبیث را از طیب بیرون می آری
کافر را چون کنعان از مؤمن که نوح بود علیه السلام و مؤمن را که ابراهیم است علیه صلوات
الرحمن از کافر که آزر بود و تشبیه مؤمن و کافر بزنده و مرده بنا بر ظاهر است فمن کان میتا
فاحییناه و مؤید این قول می تواند بود آنکه در اخبار آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
یکی از حجرات طاهره درآمدند ... هناة ... و چون از احوال او استفسار فرمودند
... آن خالده بود دختر اسود بن عبد یغوث ...
علیه افضل الصلوات ... کلمات جاری شد که سبحان الذی یخرج الحی من المیت ... زن ...
... بایمان و عمل صالح آراسته بود ... پدرش که در بادیهٔ کفر و طغیان سرگشته ...

میرفت نام هر چه بروی اطلاق کرده گفته المراد از ین اخراج بیرون آوردن حکمت از دل کافر و ظاهر کردن سقطه از زبان عارف و بعضی این کلام را بالجمله بر مقدم استاز الولج اللیل فی النهار و یا آنها کرده آیه شابق مذکور شده از ایجاز ترجیح و الحاق و الالا از قبیل لف و نشر و لشامر و معنی آن برین وجه بر صحیفه بیان نگاشته که ای مالک ملک شهود و حقیقی هر که را خواهی و او را ابشار نا ختان آن عزیز گردانی و شب ظلمات نفسانیه اش را معقود نور نهار روحیه خود مجلی حقیقی بدنه العرش نار نجد و بستانی ملک معرفت از هر که خواهی و او را استعلام ازین رتبه ذلیل گردانی و نور روشن احوالش را مغلوب ظلام شام نفس شوم گردانی و حی حبیب ایوانش سلب کنی **و ترزق** و روزی دهی از خزانه رحمت واسعه **من تشاء** هر کرا خواهی **بغیر حساب** بیشمار یعنی بشماره که خلق عدد و مقدار آن ندانند اگرچه عند الله معلوم آید در بصایر گفته روزی بیشمار در بهشت خواهد بود زیرا که حصر بر یابان الجاهل هذا بود دهم بیشمار دار و نگار بای بایکه بسیاری نعمت اعطی ذلک بکار بیاید **ع** من یلیم دیجین کار کیکار ای عزیز چون درین دو آیه مبین گشت که مالک ملک حضرت اوست و همه مقدورات داخل در ربع قدرت اوست هر آینه ملازمت خدمت عتبه او و مجاورت سده محبت دوستان کردن ناهنگام تعلق فضل او باشد و مفارقت از توجه بغیر درگاه و مهاجرت از موافقت دشمنان و یاد او کرد که اشکان بحق عدل الله لازم و لایق و لهذا درآیه تالی منع نموده میفرمایند که از دوستی با دشمنان و نهی میکند از آشنایی با بیگانگان و میفرماید **لا یتخذ المؤمنون** باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستان منا اند **الکافرین** کافران و بیگانگان **اولیاء** دوستان و متولیان امور خود **من دون المؤمنین** بیرون مؤمنان یعنی دوست نگیرند جز مؤمن را باید المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض و با کافران که دشمن خدا و رسولاند دوستی نشاید لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء در اسباب نزول آمده که جمعی از یهود و اعیان انصار با جماعتی از یهود روی آورده طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان ایشان و ترویج یهود بود که چون معامله منافقه و تعاهد مخالطه با اصحاب سوگند و مهد کرده ایشان از کلمات حق خود را که بر کوی خواهند بجهت اصحاب از نتایج آن تنگ آیند را از امیر خود و باعث و اقوام خویش که هوا از قبیل اشکال الحروف آن را از طریق توجیه بصوب صلاح رسانند و از راه شوق و فریفته شاه از صحبت آباد بهشت بوحشت سرای کشت کشند این جبیر با کرده هم از اهل خیر با یاران خود را از دوستی دشمنان ملامت کرده از فاقت دنیا و عزلت عقبات تحریف نمود که ما تیجو نشان او او را کانتم اتخاد بشان طامئنین تشدید و تمهید یافته بود مشکل ان بیان کلمات التفات نمود که فرمود که

حال از نزول این آیه ایشان را از مصادقه یهود منع کرد و بعضی گویند که آیه در شان منافقان چون ابن ابی و اصحاب او نازل شده است که در مقام تزلزل و تردد مضطرب و متحیر می بودند و جهت استظهار مهاجر و انصار با یهود و مشرکان را بر ایشان مطلع ساختند تجسس و تفحص میشود و نقل دیگر آنست که عباده بن الصامت را با تنی چند از یهود سوگند و عهد که بدان تاکید امر محبت کردندی در میان بود و روز احزاب که کار بر اصحاب بر تنگ آمد عباده در جناب رسالت پناه عرض نمایند که اگر شرف اجازت ارزانی فرماید با پانصد تن از حلفای یهود که همه دلیران کارزاری شیران کارزاری باشند بیاری رایت نصرت لشکر را با استظهار ایشان قوی شود و سواد اهل اسلام زیاده گردد و چون آن گروه درین کار زار با ما یار شوند ممکن است که ترس و هراس بر قلوب اهل استیلا یافته از معرکه ستیزند و بهلکه گریزند و نهند بنفسها الحمد که برین امر اقران بیافت و سطوت سوط نهی درین آیه عنان عزیمت اصحاب از صوب این اراده بر تافت و حکم شد که مؤمنان با بیگانگان دوستی نکنند چه قاعده محبت و مودت معاونت یکدیگر است بر طریق وصول الفاظی که بر ای آن از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود آمده اند تا با اتفاق و فاق که کیکه الطریق ثم الرفیق نشان میدهد متوجه یک مقصد شوند و اشارت بدینست **بیت** بر وی همرهان لازم نجات هر که را باشد کسی گر پیاده کردن آن اگر تنها دود هم ابحر شود باز رفیقان سیر او مسدود شود **بیت** اسرار و آثار و منازل مؤمنان و کفار مختلف افتاده مر افقت طریق و مسافت حقیقی میان ایشان چگونه تصور توان کرد **بیت** من بجاز عالم او سوی عدم میبرد و دیگر اگر کسی لشکر و سپاه شیطان و محل حرص و هوا نفسانی مدد کار اهل یقین باید و چون کسی با ایشان همراهی باید که بلا است خود را ایشان از منهاج صدق و صواب منحرف گشته و بمحض فریب ایشان از گروه که لذات حسی و متمتعات نفس را در نظر آرزوی شما لکن می آید فریفته شد بمهاری مسلات در افتد و لهذا از ان حکمت نشان انبیاء و اولیا از مجالست با ارباب شر و فساد منع کلی نموده ایاک و مجالسة الشریر فان طبعک یسرق من طبعه و انت لا تدری طبع آدمی که اصل او هوس است عناید و دزد خاکی گرفته اند چون کسی با اهل هوا مجالست نماید هر آینه طبع او کم اصلی کار در آورده از طباع ایشان اکتساب صفات ذمیمه کردن اساس وست خواهد نمود انکس ازین حال خبر ندارد تا وقتی که دیگری خود را از ایشان یابد **بیت** زینهار مرنه با بدکان در آمیز که از نکو و بد ستری بد جگر ایا مرجون کرده مصاحب بلیدم نان که سیری مثل یابد **بیت** دیگر راضی شدن بصحبت مفسدان دلیل بطلان انیجاد مخلصان و چون صحبت بر جنیت نیست نه هر که خود را در سلک خیث طینتان دار آیا که

وازدایرهٔ پاکیزه دوستان خارج باید شد مفاد سرّ الطیبات للطیبین ورمز الخبیثات
للخبیثین برجبههٔ نهاده‌اند بیت بجنس خود کند هرجنس آهنگ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ
بجنس جوانب ... میل هرجنس ورشته ازرشته الشی بالشی ومن کل ... کفار آنست که محبت
با ایشان وجود نگیرد مگر بعد از رضا باقوال وافعال ایشان ورضا بکفر کفر است
کفرات وازنجاست که بعد از نهی موالات با ایشان بدین وجه تهدید میفرماید که ومن
یفعل وهرکه بکند ذلک این فرا گرفتن دشمنان بدوستی فلیس پس نیست من الله
از دین خدای فی شیء درچیزی یعنی از دین حق مفارقت نموده است یا نیست از دوستی خدای
درچیزی که صحیح باشد نام دوستی بر آن اطلاق کردن زیرا که گفته‌اند دوستی دو دشمن یکجا نشود
یعنی موالات دوست با دوستی عدو منافی است بیت دوستی دو دشمن
دوستی دشمن عدو عین بود در حقایق التأویل آورده که خدای تعالی نهی کرد مؤمنان از موالات
کافران بجهت آنکه محبت اصلی مناسبت و مجانست در صفات معنوی وقوع نیابد که ثبوت آن
نسبت دعوی دوستی کند آن دوستی باشد مصنوع ومجعول آمیخته بنفاق وتصنع وآلوده بریا و
تملق پس که ثبوت آن جماعت از اهل ایمان که با کفار دوستی میکنند در صفات علیه متفق
هرآینه دوستی ایشان مبتنی بر نفاق وریا باشد و این خصلتها حجب ظلمانیه اند ومانع از سلوک
طریق حقانیه واگر عیاذا بالله مناسبت ایشان در صفات مذکوره ثابت هرآینه در ایشان طلبی
جز مناسب حال کفار نباشد باشد پس بر هر تقدیر هرکه با ایشان دوستی نماید از محبت خدای
بیزار گردد وبوطا بقی خالص که از آن مناسبات با حضرت الهیه ثابت نمی‌بود اما ضعیف تقیه
استاد میفرماید جز کنند وانهمعنی وان یمسسک الله بضر تا قول استثنا دین باب رخصت داده که
که چون دوستان دشمنان از دین خدای بیندیشند پس ایشان را بدوستی بگیرید الا ان تتقوا
مگر آنکه بترسید وپرهیزید منهم از ضررهای کافران که باعتقاد شما ایشان مستقل اند
در ایصال آن تقیة ترسیدنی وپرهیز کردنی تقیه وتقیه بیک معنی باشد وحکم تقیه
بیک ... بعضی در ابتدای اسلام وقبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه در
دارالحرب نیست در کشف الاسرار از یکی مؤمنان روایت معاهده کافران ومؤلا ایشان
مگر وقتی که کفار بر مسلمانان غلبه کنند یا مردی مسلمان تنها در میان کافران باشد و از ایشان
بر نفس ومال خود ترسان بود او را رخصت که با ظهار کلمه حق خود را در مهلکه نیفکند که
طرح معاهده انداخته در زبان با ایشان موافقت کند الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان و در
باب شرط آنست که استحلال حرمات نکند وکفار را بر عورات اهل اسلام مطلع نسازد صاحب

معالم التنزیل آورده که تقیه روا نیست مگر با خوف قتل وسلامت نیت وبا وجود آن اگر صبر کند تا کشته
گردد هرآینه اجر عظیم خواهد یافت ونزد حنبل تقیه رخصت است وعزیمت ودر تفاسیر ایشان
مسطور است که کسی از باب تقیه سؤال کرد وگفت اگر شمشیر بر کسی عرض کنند ومارا باید تقیه
کردن گفت اگر عالم باشد تقیه نکند زیرا که چون عالم بپوشد وجاهل چه نمی‌داند پس حق چگونه
روشن گردد مرد مخلص آنست که در اعلاء اعلام دین متین از تیغ اعدا ودوستان آتش را یدوی نگرداند
ودر اظهار کلمهٔ حق جان فشانی را وسیلهٔ حصول دولت جاودانی داند بیت
کر تیغ کشد دشمن ورگ طعنه زند دوست قطع از تو وسودای تو قطعا نتوان کرد در تبیان آورده که
دو مؤمن تر دوستی مسیلمه کذاب حاضر کردانیدند یکی را گفت که گواهی میدهی که محمد صلی الله علیه وآله
وسلم رسول خداست گفت آری یگراه برسید که ما قامت شهادة می‌نمایی بر آنکه من هم فرستادهٔ
خدایم بجان برسید وگفت آری او را رها کرد دیگری را پرسید که برسالت محمد صلوات الله علیه اقرار
داری گفت آری بار دیگر سؤال کرد که مرا نیز پیغمبر میدانی تحض را غیرت دین دامن گیر شد جواب داد
که مرا دو دین وقت صمم عارض شده وسخن تو نمی‌شنوم مسیلمه سه نوبت بر واعاده کرد آن مرد هم
نوبت کری بهانه ساخته بمدعای او اقرار نمود اصحاب مسیلمه باشارهٔ او آن عزیز را شربت شهادت
نوشانیدند جان چه مست که بهر تو فدا نتوان کرد این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
رسید فرمود که آن یکی تر زبان شده برخصت الهی رفت و هیچ کرفتی نیست اما آن مقتول از ارکان
صدق ویقین رتبهٔ شهادة قبول کرد و ترقی بر درجه فضلت او حاصل شد هنیا له که از دنیا
بامر او داد تعالی که نصیبه او آنست بیت خوشا حال شهیدان سر کوی عشق که خویشتن را
بدو بپوشند در حقایق بجهته تأویل این آیت تنوات کرد که مؤمن باید که نفس وشیطان
هوا ودنیا را دوست نگیرد تا از نظر رحمت خاصه بی بهره نماند مگر آنکه از هلاک مرکب بدن
که سیر این طریق بدو میسر است بترسد و در آن وقت بحکم نفسک مطیتک فارفق بها او مولانا
باید نمود تا از سیر فرو نماند ای درویش سالوز را از عهده مرکب بر نمی‌آید که حرور باشد جان
اما همه عمر صرف پرورش مرکب کردن ورا نارفتن ممنوع است شیخ فرید الدین عطار قدس سره
میفرماید بیت طریقت نیست راه شرع وشرع دیدن تو مرکب بمرکب از نمی‌نماید چه مرکب جان
بر آن مرکب مکر خود را بمنزل انگنی تا بجا کر که مرکب فرو ماند تو پی مرکب فرو مانی ویحذرکم
الله ومی‌ترساند شمارا خدای در این کتاب سماوی نفسه از عقاب نفس خود یعنی عقابی
که صادر باشد از ذات یگانه حق سبحانه بی واسطهٔ غیری وهرآینه از اعظم انواع عذاب وعقاب
وضرر آن در مقابله ایمان فی که کفار بشمار نیاید بیش از حساب وکفته الذعر بنفسه عقاب

بر لغات ذات یعنی از نفس خود شما را می ترساند امام در تفسیر کبیر آورده که لفظ نفس وارد است
در قرآن و حدیث بچندین موضع قال تعالی تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک وقال کتب ربکم
علی نفسه الرحمة وقال صلی الله علیه وآله وسلم در مناجات کما اثنیت علی نفسک وفی حدیث
آمده فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و چون نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او
پس هر جا که لفظ نفس در شان حق تعالی آید مراد ازو ذات او باشد و درین تقدیر معنی آیت این بود
که خدای می ترساند شما را از خود سلمی گفته که این خطاب با اکابر است که رفع وسایط نموده اند
از نفس خود تحذیر میکند و در خطاب با اصاغر وسایط را مدخل هست چنانچه فاتقوا النار
یوما ابن عطا فرماید که این تحذیر مر کسی راست که حق را شناسد و کسی که آن شناخت حاصل
باشد این خطاب با نعوذ بالله آورده اند که حق سبحانه بموسی علیه السلام وحی فرستاد که ای
موسی بترس از من هیچ کس مترس هیچ جز از نفع و ضر تو اند رساند و بهیچ کس من هر چه خواهم توانم
بیاد آر من ... بیت ... این و آن چه ... تو
... امید ... پس تهدید عظیم میکند در مخالفت
احکام و مصادقت خصام و میگوید **و الی الله** و بسوی جزا و پاداش خدای تعالی است
المصیر بازگشت شما و منع مظهر در موضع مضمر متضمن وعیدی شدید است و دیگر باره تاکید نهی
از موالات کفار سرا و علانیة یا محض بیان تحذیر بر سبیل تتمیم که حکم اقامت برهان دارد بر مکمل
میفرماید **قل ان تخفوا** بگو ای مبلغ وحی که اگر پنهان دارید **ما فی صدورکم** آنچه در دلهای شما است
از موالات کفار یا عدم تصدیق سید مختار علیه صلوات الملک الجبار اقامت صدور در مقام
قلوب از قبیل تسمیه حال باسم محل **او تبدوه** یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را **یعلمه الله**
میداند آن را خدای تعالی تقدیم اخفا بر ابدا تنبیه است بر آنکه الله تعالی بعمل نیت ما بینا قبل از
اظهار او عزیز و در آخر سوره بقره ابدا را تقدیم کرده و اینجا اخفا را مقدم آورده تا دانسته شود که دانستن
هر دو او را یکسانست **بیت** هر چه پیدا و هر چه پنهانست پیش علم خدای یکسانست
و یعلم و میداند خدای **ما فی السموات** آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات **و ما**
فی الارض و آنچه در زمین است از انواع سفلیات پس کسی که در آسمان و زمین هیچ چیز
بروی پوشیده نباشد چگونه از ضمایر و نیات شما بی خبر بود **و الله** و خدای که علم ذاتی
او محیط است بجمیع معلومات **علی کل شیء** بر همه چیزها **قدیر** قادر است بقدرت کامله
که احاطه کرده است بر همه مقدورات و ذکر الله با آنکه موقع موقع اضمار است اشارتست بکمال علم
و قدرت دارد پس چون دانستند که حق سبحانه ذاتیست بدانچه از شما صادر گردد و عقوبات

را که سزا و جزاء عمل شما است بشما رساند باید که بنافرمانی او دلیری نکنید و بترسید **یوم تجد**
روزی که بیابد **کل نفس** هر کسی از عمل کنندگان **ما عملت** آنچه کرده باشد و بجای آورده **من خیر** از
نیکویی **محضرا** حاضر کرده ابد حق یا نزد خود یا آنکه جزای آن را کرده باشند یعنی ببیند صحایف
حسنات او و گفته اند جزای اعمال او را و حقیقت آنست که آنچه از آدمی قولا و فعلا صادر گردد در صحایف
کرام الکاتبین منقش میشود و نفس ایشان نیز بدان متاثر گشته نقشی و هیاتی در وی بدید آید و هر
کار از قول و فعل مکرر گردد هیات راسخه و نقوش ثابته در نفس پیدا شود اما شواغل حسیه
و عوایق و موانع فکری نگذارد که بملاحظه آن باز داشته بخود مشغول گرداند پس آن از اندیشه او
روز که مخفیات ظاهر و موانع مرتفع گردد بر صور اعمال و اقوال خود مطلع گردند لقوله تعالی
اللهُ و نسوه پس آنچه از نیکوییها موجب لذت و سرور او شود **و ما عملت** و آنچه کرده باشد **من سوء**
از بدی **تود** دوست دارد و آرزو برد نفس **لو ان بینها** اگر باشد میان او **و بینه**
و میان آن عمل بد **امدا** از زمانی **بعیدا** دور یعنی چنان دور که آن را نتوان دید و بدو
نتوان رسید چنانچه بعد المشرقین و بعضی گفته اند خواهد که با عمل خود را بیند **و یحذرکم**
الله نفسه تکرار تحذیر برای استحضار مطلوب است تا از آن غافل نشوند تا اول تحذیر کرد از آنکه
باحوال او متوجه باشد و مشغول بوده از حق و از ما سوی باز مانده اند و اکنون مشغول بغیر او گردند ترس
شعور آن شرح عبادت خالص فرق و کار او در فتوحات آورده که هر تحذیر شما از آنکه در ذات او
تفکر کنند و درین تاکید دفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق **ع** چه نسبت
خاک را با عالم پاک و بعضی بر آنند که حق سبحانه از حیثیت حقیقت خود محجوب بعزت
و عظمت محجوبست و میان او و ما سوای او هیچ نوع نسبتی متصور نیست که کنه ذات و غیب هویت
مطلقه او تعالی شانه در یابند و دست ادراک از دامن او دراز کند رسیده در پای خیال عجز اول
منزل نتوان گذشت **ع** خیال او بگنجد تو خیال خود مرنجان غایت کار رساندن این بادیه و
مقام ونشانیست و نهایت همه شهسواران میدان طلب حیرت و سرگردانی **رباعی**
دریا که در او هیچ کران نرسید جانم بلب آمد نجات او نرسید دی بی خبری عمر بپایان آمد
و افسانه عشق او بپایان نرسید و چون این تکریر تحذیر تاکید وعید مفهوم میشود و سایه
خطاب و عیدی که موجب هول است مقارن آن رحمت شد تخفیف ما ال ابعادانا از نرسید که **و الله**
و خدای **رءوف** مهربانست **بالعباد** بر بندگان خود و از رافت او یکی آنکه مبالغه کرد در تحذیر
ایشان تا عنان اختیار بدست نفس ندهند و گفته اند درین کلمات قرآن برین نسقست گاهی بازار
بر اندگاهی عرض دهد و بعضی ازین هر دو مراد است که از مقصد و مقصود بازماند

ویقول محققان که عبارت از تفکر ذات است هیچ زاهد از آن زیاده نباشد که بنده کار را بی حق
از سعی و طلب چیزی که ممکن الحصول نیست و هیچ سایر و طایر را بر این مطلوب امکان وصول
نی بیت وهم تیز پای تک فرو شد . از دو از دست تیز پایی گشت . عقل در آمد که طلبکار دوش
زلف ادب بود ادب کرد دوش . بعد از تحذیر و تخویف از دوستی هر نا قبول التحریض میکند بر محبت خدا
متابعت رسول وی گوید قل بگو ای حبیب من با این غایبان محبت که ان کنتم اگر هستید
شما که از روی اخلاص تحبون الله دوست میدارید خدا را فاتبعونی پس پیروی کنید مرا یحببکم
تا خدای شما را دوست دارد که متابعت من که او محبت شما است خطاب با یهود و نصاری
که در جواب سید صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که کعب بن اشرف و اصحاب او را از رسول
یهود نیز با ابتهاج منهاج اسلام دعوت می نمود و عاقب را از نصارستان [illegible]
دین متین دلالت می فرمود گفتند نحن ابناء الله و احباؤه و در اخبار آمده که مومنان بعد از
این کلام زبان اعتراض گشوده گفتند که خدا این منوالت [illegible] لعنت و غضب
شما توقیع جاودانی کشیده اند که [illegible] خشم کرد دوستان دوست [illegible]
مهربانی و محبت آمده و شفقت یاری ظهور کرده فراق به وصال و [illegible]
و صال آن که روی نبرد و خشم الهی تخطئات اهی متوجه شما است ایشان فرو ماندند و در این
این آیه فرستاده و در اسباب نزول آورده که روزی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مسجد الحرام
در آمد اکابر قریش را دید [illegible] بتان بجواهر و لآلی آراسته هر ساعت پیش بتان
بر زمین ضراعت می نهادند حضرت خواجه صلی الله علیه و آله و سلم غیرت دین در حرکت آمد
فرمود ای معشر قریش عیش از خویش باد که ملت پدر خویش را مخالفت میکنید و در مقام ابراهیم
نا فرجام را تعظیم و تکریم می نمایید گفتند ما ایشان را برای خدای دوست می داریم و شفاعت ایشان
نزدیک خدا [illegible] سید عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بدین سخن [illegible]
که ساخته و هم بر دانسته طمع شما است امید [illegible] و توقع برخورداری چنان داشتا کرد که
سعادت دعوی محبت خدا دارید گواهی آنست که متابعت کنید مرا که فرستاده آن حضرتم در دعوی
تبلیغ رسالت بر حق سبحانه تصدیق سخن حبیب خویش را این آیه نازل کرد و قول حسن بصری
رضی الله عنه آنست که جماعتی نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند گفتند ای سید ما [illegible]
خویش را دوست میداریم جواب نداد که اگر در سخن راست گویید بر متابعت من کنید و احکام [illegible]
کردن که تا خدای شما را دوست دارد و بر متابعت من راسخ باشید و یغفر لکم و بیامرزد شما را
ذنوبکم گناهان شما و الله غفور و خدای آمرزنده است [illegible] گناهان که در متابعت من راسخ

باشند و رحیم مهربانست بر ایشان در عقبی بجهت خاصه ای عزیز یحببکم الله متضمن اعطاء
ثواب است و یغفر لکم متکفل ازالة عقاب و غایة مطالب و نهایة مآرب عقلاء همین دو چیز
و انا حسین عفو و رحیم که مؤکد اسم مغفور و مشید مبانی رحمت اند و در آنکه اثبات ذنوب
میکند جماعت مجاز ایمانیت بدانکه محبت نه معلوم است و نه مکتسب نه بتحصیل طاعة
بدست آید و نه باجتناب از معصیت این نکشاید بلکه محض فضل و موهبت او روی نماید بیت
نعمت بجهد کار آید [illegible] . فتحت چه زیان دارد که نیل بسر الهامی . بجان توفیقند
هم صالح و هم طالح . سرگشته تقدیرند هم عارف و هم عامی . و دیگر استدلال کرد که کار
از مرتبه دوستی بر تر بود مشهور است که نعمان انصاری را چند نوبت جهت خوردن خمر حد زدند
او را [illegible] یکی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم او را لعنت کرد فرمود که برو
مکن که او خدای و رسول را دوست می دارد بیت اگر از وی خدمتی ناید همینم بس که او
دوست دارم جمعی از متکلمان بر آنند که محبت نوعی از ارادت است و تعلق ارادت [illegible]
باجماع بر تعلق آن بذات و صفات الهی محال می شمرند و میگویند که دوستی بنده مر خدای را محبت
خدمت و طاعت و احسان و انعام اوست و محبت خدای با بنده ایصال خیر و منفعت بدو و این
قول نزد محققان ضعیف است بلکه باعتقاد ایشان محبت از حق و راحق وقوع می یابد [illegible]
و قرآن و حدیث بر ثبات حقیقت آن [illegible] ظاهر ناطقست و باید دانست که میدان محبت تا بی نهایت
وسیع است که بشمه بیان و در شرح بعضی از آن جولان توان نمود و ایوان دوستی از آن رفیع
تر است که بکمند خیال [illegible] پای ادراک بر آن صعود توان نمود بیت [illegible]
بر عقل [illegible] خبر نتواند داد همین نکته [illegible]
الظهارات فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف محبت جلوات تجلیات اسمائی و صفاتی
ذات مقدس خود فرمود محبت [illegible] محبت اصل و مبنای همه [illegible] ای عزیز علما نیز
و عظما حقیقت [illegible] محبت [illegible] و در بیان دوستی حق و محبت بنده
حقایق هر یک از آن دقایق [illegible] جمال بعضی از آنها [illegible]
و ابحا [illegible] رسالت [illegible] محبت حضرت الهی باشد لایق [illegible]
و اضح است شرف پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم را از مضمون او راه بفضل حبیب بر خلیل علیهما
صلوات الملک الجلیل توان برد چه قول خلیل علیه السلام اینست که فمن تبعنی فانه منی و سخن
حبیب چنین که فاتبعونی یحببکم الله پس میان محبت و خلت همچندان فرق باشد که میان این دو
کلام هست خلیل گفت که هر که پیرو ما است از ما است و حبیب فرمود که هر که پیرو ماست دوست

خدات هر که متابعت خلیل کند مطلوب جلیل است و هر که متابع حبیب گردد محبوب حضرت
جلیل بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بحسن عجب آن شد که محبان تو محبوب
ای درویش صفت محبوبیه مرتبه ایست که بدو امر حاصل شود یکی محبت خدای که ان کنتم تحبون
الله و دیگر متابعت رسول خدای که فاتبعونی یحببکم الله پس اتباع معتبر آنست که باعث
بر آن محبت الهی بود چه اگر متابعت بغرضی دیگر آمیخته گردد آن متابع را از محبة حق هیچ
نصیبی نیست و گفته اند هر که در مرتبه محبت تمکن یافت هیچکس را با خود در آن شرکت ندهد
مگر متابعت و لهذا گفت ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بل فرمود که فاتبعونی [illegible] عدویه
قدس سرها پرسیدند که محبت تو با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چه مقدار است
که دوستی من با انحضرت از حد وصف بیرون و از هر چه گمان بری فزونست اما دوستی حق
مرا از دوستی مخلوق مشغول میگرداند بیت سودای حق آن کار بسر کرد که کنجی سودا
دگر کجاش بگنجد درس ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه ع یک دوست بسند که یک دل
داری. ای عزیز اگر بر مایه محبت طفیل باشی در [illegible] دوست بر حقیقت
یکی بود روزی که آکورنه باغ ولایت و نو باوه بوستان هدایت سبط نبی مختار و الحسین بن علی
علیهما السلام [illegible] علیهما الصلوة و السلام پرسید که مرا دوست میداری جواب
داد که چرا [illegible] قواعد السلطنین و حاصل مرج البحرین فرزند شایسته تو [illegible]
[illegible] که ای پدر ترا با برادرم حسن علیه السلام محبت هست فرمود که چرا
[illegible] اقبال الداهر [illegible] ایست نامی و نهال
[illegible] فرمود که مادر [illegible] دوست
[illegible] و وجود [illegible] فاطمة بضعة منی [illegible]
[illegible] دوست دار ایشانم که نجوم فلک یقین و رجوم مرده
شیاطین [illegible] دین حق [illegible] اصحابی کالنجوم [illegible] که ای پدر
دوست میداری گفت ای قرة العین جدت سید کونین و صاحب مسند قاب قوسین است
چگونه او را دوست ندارم [illegible] نظر انوار اوست و [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] و چون آفتاب جهان آرای تیغ [illegible]
دشمن [illegible] لن یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده [illegible]
دیگر فرمود که [illegible] دوست [illegible] شمشیر [illegible] لا فتی [illegible]
[illegible] گفت ای پسر هیچکس [illegible] که سزای دوستی باشد [illegible]

و رنج دوستی او [illegible] بر سوی [illegible] نکرد محبت او جای کرده و جان [illegible]
بدان بر طمع دوستی او سر فرود آورده بیت دوست دارد که دوست [illegible] تا ابد ور نه
[illegible] حسین گفت ای پدر [illegible] چند کس را دوست میداری امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب فرمود که من یک دل بیش ندارم [illegible] گفت پس این دوستیها چیست جواب
فرمود که ای پسر دوستی تو و برادرت بر وجه شفقت است محبت مادرت [illegible] مودت است
بجهة انتظام صحبت دوستی جدت بحکم شریعت دوستی خدای از روی حقیقت است [illegible]
تا آفتاب محبت حقیقی [illegible] انوار آن محرق [illegible]
خود او بیند که [illegible] مرتبه [illegible] بیت چون محبت [illegible]
غیر محبوب [illegible] در کشف الاسرار آورده که [illegible] این آیت زبان اهل طریقت [illegible]
[illegible] تحبون الله [illegible] یحببکم الله که [illegible] حقیقی [illegible]
[illegible] الحقیقة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وجود [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] آوازه عشقی [illegible]
[illegible] شهادة آورده [illegible] حسن و جمال
خود ساخت [illegible] تمام [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
آری همه در سوخته افتد آتش. پس معلوم شد که محبت [illegible] و محبت خدا اصل
و غایة قصوی و مقصد اعلی از همه مقامات محبت الهی است و حصول آن [illegible]
محبت با حق [illegible] متابعت سید کاینات صورت نبندد سید حسینی [illegible]
مستقیم فرموده که فاتبعونی [illegible]
[illegible] محبت [illegible] محبوب [illegible]
در دعوی صادق [illegible] ع ان المحب لمن یحب مطیع
و باید [illegible] محبت و محبوب را [illegible] هست [illegible]
انقطاع [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] محبوب [illegible] محمود [illegible] آدم صفی علیه السلام

در نهایت مرتبهٔ محبوبی بود تا مر صفوة کائنات مهتر عالم صلی الله علیه وسلم در نهایت مرتبهٔ محبوبی
بمقام محمود رسید نحن الآخرون السابقون یعنی مصرع بمحبوبی بمحمودی رسیده
و آنرا نهایت که در بدایت حال ملائکه را که محبان بودند گفتا که در محبت متابعت محبوب را
سجده کنید چون کار بنهایت انجامید محمود را گفت که این طایفه را که دعوی محبت ما می کنند
بگو اگر راستی گویید متابع من شوید تا سید آدم و مقتدی بود ما محبوب گشتیم چون تو متبعی
شدی سخن تو سخن ما گشت نیز اگر سخن تو سخن ما است و فرمان تو فرمان ما من یطع الرسول
فقد اطاع الله دو ین کلمه رمز مقام او ادنی سند رحمت نیز اگر هیچ مرتبه اقرب و ادنی از آنکه کسی
را امتثال و محبت در محبوب تصور نتوان کرد اگر گفته است ع انا من اهوی و من اهوی انا
هنوز در مقام خودی بوده سخن بزرگوار اینست که حضرت قاسم انوار قدس سره میفرماید
زمن تو ام نه تو من هر چه هست جمله تویی که جمله جان من متحد باتحاد باشد و چون بنا بر سخن
محبت نزدیک شد که سر رشته اختیار در کف اقتدار تعالی او آنست که عنان بیان بتحقیق
شرح اتباع معطوف گردد یکی از اکابر فرموده که تطلب محبت متابعت هر که از متابعت
بی نصیب افتاد او ز محبت ترقی بهره است بیت بی بهره بیابان عشق نتوان بردن پی
عارف کامل نتوان بود پس اگر کسی متابعت آنحضرت بوجهی نماید که حق آنست یعنی هیچ سنتی
از سنن شرایع فرو نگذارد و در جلایل امور صوری و معنوی و دقایق آنها از طریق اتباع
منحرف نشود هر آینه دل و سر او را با قلب مقدس و سر مطهر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مناسبتی تام پدید آید و چون باتفاق مظهر محبت کامله اتحبیب کامل است متابع را
نیز بقدر متابعت نصیبی از محبت الله تعالی برسد و چنان بواسطه از محبت و محبوبیت بهره مند
گردد و چون ترک متابعت دلیل ظاهر است بر مخالفت باطن تارک با باطن مقدس حبیب
الله علیه صلوات الله لاجرم غیر متابع هم از صفت محبت دور افتد و هم از صفت محبوبیت
استعداد قابلیت دارد و نه قابلیت مقبولیت بیت آنکه فیضان الطاف محرومیست
نه قابل فیض است و نه مقبول فیض و آنچه در باب متابعت از کلام حقایق اعلام حضرت
امام غزالی قدس الله روحه الحقایقه علی مفارق الانام مفهوم میشود از آن قلم [illegible] و فرموده
بود آنست که حضرت نبی صلی الله علیه وسلم در قول و فعل و حال او متابع باید بود قول او تعلق
بزبان دارد و فعل او بظاهر و حال او بباطن او بیر فرموده اند که متابعت آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در قول آنست که بر زبان آنچه خلاف شرع اوست نرود مثل غیبت و دروغ
و سخنی که سبب ایذاء مسلمانان باشد و غیر آن و اگر گوید چیزی که [illegible]

کرده مثل قرآن خواندن و ادعیهٔ ماثوره که ثابت شده است از حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم و ترغیب کردن بندگان خدای را بمتابعت شریعت او و متابعت در فعل آنست که
ظاهر خود را مزین بشریعت او گرداند و ترک سنن و آداب او نکند و به آن مقدار که ترک متابعت
کند او را نقصانی واقع میشود و باطن او را صلی الله علیه وآله وسلم مراتبست از نفس و دل
و سر و غیر این و در هر مرتبه از این مراتب او را حضرت حق کمال عطا کرده است مناسب آن مرتبه
و متابعت او مر او را صلوات الله وسلامه علیه در این مراتب حاصل نمیشود ما دام که تمیز آنکه
در چه چیز متابعت می باید کردن نکرده است مراتب معنوی نبی صلی الله علیه وآله وسلم علی
حسب الکمال در وسع هیچکس از انبیا و اولیا نیست لیکن هر کس را بمقدار متابعت او مر ظاهر
نبی را از این کمالات نصیب است و متابعت او در نفس نبی علیه الصلوة والسلام در مرتبهٔ نفس
آنست که مخالفت هوای او کرده شود و باز داشته آید از آنکه میل بچیزی کند که خلاف شرع
و چون مداومت برین کرده شود نفس متابع را بنفس او صلی الله علیه وآله وسلم مناسبت حاصل
شود و بقدر مناسبت از صفات نفس او نفس متابع بجذب کند همچنانکه فتیله که دود داد
و او را بواسطهٔ دود با آتش مناسبت است بواسطه مناسبت آتش را جذب کند و بمقدار آنکه
از صفات او جذب کند بآن مقدار از درجه تقلید ترقی نماید و علی هذا القیاس در هر مرتبه
که متابعت کند او را بقدر متابعت مناسبت بآن مرتبه حاصل است و بقدر مناسبت بآن
مرتبه از کمالات آن مرتبه او را نصیب است و چون متابعت بکمال رسد بحکم فاتبعونی یحببکم الله
حضرت حق او را دوست گیرد و محرم اسرار خود گرداند اگرچه در حقیقت این دوستی از نتایج محبت
محمد صلی الله علیه وآله وسلم نیز اگر دوست داشتن حق او را بواسطه اتصاف بصفات نبوت
اگرچه استعداد اتصاف او محض فضل و کرامت و چون نیک در نگری حضرت حق جل و علا در
از مراتب جز خود را دوست نداشته است بیت یحبهم و یحبونه چه قرار است [illegible]
مگر خویشتن را خریدار است ای عزیز چون مرتبه عالیست مقام محبت و جز جمعی از خواص را که
[illegible] ضعیف حالان شک حوصله را بارادت که علم تمام است از محبت دعوی
نمایند [illegible] نماید که قل ای سید بگو مر قومی را که ایشان طریق سلوک و بال شکستگان هوای
طلب را که اگر استطاعت متابعت حبیب ندارید در اخلاق و احوال اطیعوا الله فرمان برید
خدای را در احکام شرع و چون طاعت خدای تمام نشود کسی را جز بفرمان برداری حبیب او صلی الله
علیه وآله وسلم نیز فرموده که والرسول و فرمان بردار شوید رسول او را در آنچه فرماید [illegible]
و نواهی و در تفسیر کبیر آورده که چون آیه قل ان کنتم تحبون الله نازل شد [illegible] منافقا

که تابع وی بودند زبان اعتراض برگشادند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم ما را بدوستی حق میفرماید بر وجهی که نصاری عیسی علیه السلام دوست میدارند این آیه دیگر نازل شد تا معلوم شود که غرض من فاتبعونی فرمان برداری خدای است و اگر نه بجای آن فاحبونی بایستی گفت **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر بر گردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول یا از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و محبت او **فَإِنَّ اللهَ** پس بدرستی که خدای **لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ** دوست نمی‌دارد کافرانی که روی از محبت و ارادت می‌کردانند و ضع مظهر برای وضوح دلالت است بر آنکه تولی کفرانست چون در آیه سابق تعلیق کرده محبت خود را بشرط متابعت حبیب خود صلی الله علیه وآله وسلم پس هر که ترک او کند هر آینه خدای تعالی او را دوست ندارد ع آنرا که تو را نمیخواهد نبود ما
و بعد از نزول این آیه که اطیعوا الله والرسول جهودان در محکمه تصلف دعوی می‌کردند که ما فرمان بردار خدائیم و چون بیدان خود را که ابرهیم واسحق و یعقوب بدا طاعت می‌نمایم و بدین ایشان ملازمت گرفته بفرمان همیشه کار عمل می‌کنیم و در دین آیه از اصطفاء انبیا و اختیار ایشان خبر داد و زبان اشارت بیان می‌کند که برگزیدن پیغمبران بسبب فرمان برداری ایشان مر احکام خدایرا اتمام تا مطیع حکم الهی نشوید تا از صفوت ایشان نصیبی بشمار نشد **إِنَّ اللهَ اصْطَفَى** بدرستی که خدا و ند تعالی برگزید و اختیار کرد برای دین خود **آدَمَ** آدم را که پدر بشر است و گویند اصطفاء او به پنج چیز بود که خاصیه او بود یکی آنکه او را در احسن صورة آفرید و صحیفه کمال او را بخط و خال جمال بیاراست لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم دوم او را در مکتب ادب بسبق و علم آدم الاسماء کلها اختصاص داد تا طلبه مدرسه و نحن نسبح بحمدک در مجلس امتحان بحضور او درس اعلم ما لا تعلمون اگرکردند سوم ملائکه را که تحت نشان بار کاه لا یعصون الله ما امرهم بودند بسجود وی فرمود که اسجدوا لآدم فسجدوا چهارم ملکت را که مطلع انوار بقا و مطرح اشعه لقاست باقطاع او مقرر وی ساخته محل سکون و مستقر او کرد اسکن انت و زوجک الجنة پنجم منشور ابوة انبیا و اصفیا و سایر بشر از سعدا و اشقیا بنام نامی او توقیع سعادت کشید و هیچ یک دیگر از پیغمبران از این خصایص نصیبی نداری که بدین عدد خصایص و فضایل آدم صفی با پیغمبر خاتم و شاه تفضیل ثابت شود اگر آدم حسن خلق بود خاتم بحسن خلق که ی شرف از ایشان فضیلت در بود و انک لعلی خلق عظیم آدم از علم اسما و حروف یافت خاتم از اسم و مسما باخبر بود و علمک ما لم تکن تعلم آدم را همین ملائکه سجده کردند و پس ظاهر حضرت خاتم خدای و ملایکه و مؤمنان درود فرستند و نشان ان الله وملائکته یصلون علی النبی الآیة آدم بملک بهشت سرفرود آورد خاتم بکونین

چشم همه برو نظر کرد ما زاغ البصر وما طغی آدم ابو البشر بود خاتم ابو الارواح آمد آری اشباح نعت و امداد این ارواح مقدم ساختند لاجرم بآن مرتبه عرش پایه اش نزدیکی بیان منقبت و بزرگی او میکوید بیت واني وان كنت ابن آدم صورة فلى فيه معنى شاهد بابوتى اگرچه در عالم صورة پس پیشوم آدم را و لیکن او را در آدم که او هست از عالم معنی که بر ابوت من گواهی شهادة مینماید بیت هرچند بصورت پسر آدم لیکن در اصل بمن بود که جستی و ازو **وَنُوحًا** و دیگر بر گزید نوح را که شیخ المرسلین است و بچند چیز شرف اختصاص ارزانی داشت اول آنکه او را عمر دراز بخشید و در آن مدت متمادی توفیق حسن اعمال رفیق احوال او کرد اند فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما دوم برای وجود او وجود اوکرخت القصید رسالت بود سفینه نجات ترتیب داد که اصنع الفلک باعیننا و وحینا سوم اول پیغمبری که خط نسخ بر صحیفه شریعت تقدم برو کشید او بود و اگر کسی بار تو تامل در فضایل سید ما صلی الله علیه وآله وسلم بمساحت اندیشه تا بحدی الحال بقوه طبع سلیم و اعانه ذهن مستقیم دریابد که عمر نوح علیه السلام اگر طول داشت اما در میدان عرض که یک طرف بعرصه اول ما خلق الله نور روی منتهی و دیگر جانب بسر حد بعثت انا والساعة کهاتین متصل است چه نماید و اگر سفینه نوح از الواح حفت ترتیب سفینه نوح این حضرت از اهل علم و ادب مرتب شد مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و قصه نسخ خود توقیع بر بیان مناشیر خود را محقق است که چون خمه المنقب قدم رسالت بر منبر تقدم نهاد آثار ادیان و شرایعها متقدمان بیکبار روی باندراس آورد ع لم یجمع من نیلها الا القلیل و چه خوش فرموده است بیت المرتشح آینه دین او * و آینه روشن از آیین او * جو نمود آینه این تاب * شد آینه انبیا در حجاب * چون در خانه شرع بگشاد دست * کتب خانه انبیا در بست **وَآلَ إِبْرَاهِيمَ** و دیگر رقم اصطفا بر ابرهیم کشید آل اعنی نفس و ذات و اصطفای ابرهیم بسه چیز بود یکی آنکه جمال خلت او بعالمیان عرض داد و اتخذ الله ابرهیم خلیلا دوم آنکه جوهر وجود او را از قوت ولد که بآتش نمرود و بسلامت بیرون آورد یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم سیوم منشور کرامت و شهادت او را بتوقیع ایالت و امامت موشح ساخت انی جاعلک للناس اماما و اگر صاحب بصیرتی بمیزان ذهن وقاد مفاخر محبت حبیب را با مآثر خلت خلیل علیهما السلام تمام بسنجد هر آینه از رجحان که در محبت و رتبه فهمد بجمال اصطفا مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم روشن کرد دو نکته بجد دو دقت بیان حبیب و خلیل در آیه تفصیل بسبب تفصیل او مقررات او عزیز که اگر آتش نمرود بر ابرهیم که لباس خلت پوشیده بود سرد شد جنان تعجب نیست بزند شعله آتش جهنم بر متقلبان امت حضرت حبیب بغایت غریب و عجیب است نصیبا من نار

کقضیب ابرهیم من نار نمرود لاجرم هر یک از اهل ایمان چون قدم بر صراط نهند آتش زبان بگشاید
گوید جز یا مؤمن فان نورک اطفا لهبی ع نور تو ظهور کرد و ما محو شدیم . و این خصیصه امامت
ابرهیم با طایفه که امام النبیین و خطیبهم در مقام مقابله آمده ع راست چون قصه خوبست نیز
سها خواهد بود . و گفته اند مراد از آل ابرهیم فرزندان و نبیرگان و خویشان وی چون اسمعیل
و اسحق و یعقوب و لوط و انبیاء بنی اسرائیل اند که اقربا و متعلقان او باشند تا بر طرف لفظ افتد
و بر بعضی نیست و نسب باهم ایشان حمل که بر فحوای اتباع الکویند و اگر چه نسب ثابت شد
انه لیس من اهلک و با دولت متابعت آل خوانند و اگر چه نسبت نسب منقطع بود السلمان منا
اهل البیت چنانکه کل تقی آلی که بیان زده . عالمیانست نقاب خفا از جهت میگشاید و لهذا
بعضی بر آنند که مراد از آل ابرهیم مؤمنانند وآل عمران و دیگر برگزید آل عمران که موسی و هرون
بودند و این عمران پسر یصهر است از اولاد لاوی بن یعقوب و بعضی بر آنند که مراد از آن
عمران پدر مریم است و او پسر ماثان بن الیعازار است از اولاد رحبعم بن سلیمان بن داود
و از اسباط یهودا بن یعقوب و آل او مریم است و عیسی که حق تعالی ایشان را برگزید علی
العالمین بر عالمیان زمان ایشان و بقول اشهر حمل کلام بر عمران بن ماثان که جد مادری
حضرت عیسی بود و بعد از این سررشته سخن بدختر او مریم خواهد کشید اولیست و در مجمع
از اهل تواریخ بیان این دو عمران هزار و سیصد سال بوده ذریة و همچنین برگزید فرزندان
بعضها برخی از ایشان من بعض از جهت دین و شرف بعضی اختیار کرد اولاد کرام را از
نسل پدران پسندیده والله سمیع و خدای شنواست باقوال باطله یهود که گفتند که ما بر دین
ابرهیمیم و نحن ابناء الله و احباؤه یا بمزخرفات نصاری که نبی عیسی را ابن الله گفتند علیم
داناست بمواضع فاسده ایشان از این مقالات و چون نزول اوایل این سوره بجهت احتجاج
بر نصاری و دفع شبهه الوهیت حضرت عیسی بیان حال مادر وی میکند و کیفیت قصه
ولادت او ابتدا از سبب فرمایند اذ قالت امرأة عمران یاد کن ای محمد آن وقت را که گفت زن
عمران بن ماثان و گویند عمران بن اشهم بن امون و این زن عمران حنه بود دختر فاقوذ
از اکابر بنی اسرائیل و در تفسیر طبری مذکور است که در بیت المقدس جماعتی عباد و زهاد
بودند و ایشان را حبر گفتندی و از نسل هیچ پیغمبر نبود که عزیزی بودان موضع اختیار کا
و مؤدو محرر بدو لغت عرب خالص باشد و بعرف فقها بر نام زاهدی اطلاق کرده اند که آزاد
بود از قید بندگی دنیا و بخلوص تمام بتو مشغول بود . مجمع مؤلی ان جمله ایشان ذکریا کس
بکثرت طاعت و وفور عبادت سمت امتیاز داشتند یکی زکریا علیه السلام که پیرانه آمد بن مسلم

بود و بچهار واسطه بداود علیه السلام میرسید و دیگر عمران بن ماثان هم از اولاد
داود علیه السلام که قوم او بهتر اقوام بنی اسرائیل بوده اند و خود خطیب و امام بیت المقدس بود و زن
عمران که از جمله عابدات زنان بپیرایه عفاف و زیور محامد و صاف تحقق داشت دختری بود
و گفته اند خواهری از او ایشاع نام زکریا را در حباله عقد خود در آورده بود و متمنای ایشان گذشته خدای
تعالی ایشان را فرزند نداده و حنه را خود پا در شیب که انقضای عقد دوم و انقضاء عهد سلوت
را سپیده عیش از شب سواد شباب که واسطه حصول بهجت و رابطه وصول به مقاصد است
استیلا یافته بود و روزگار جوانی که ریحان بوستان امانی و موسم نضارت ریاض زندگانیست
روی بر تافته مطایای ایام ولیالی بساط عمر را بپیمانها استوالی نزدیک و صبح الشیب که
از مشارق و مفارق زن و شوهر دمیده بیت نوبت پیری چو زد که مری وده . دل شو
از خوشی دل و عیش برد . که زخشان بی رزدی نهند . آتش معده دم سردی زند . دردنش عم
در آید شکست . رنگ کندبای نسوق چه دست . سوی سعیدان اجل آرد پیام . بیشتر خوان ایشان را
سلام . در چنین حالی که درخت وجودش از حمل ثمرات فرو مانده بود و نهال امید اثنی بجهت
برآمدن شکوفه ها از ظهور شکوفه ها مراد نا امید شده روزی در سایه درختی استراحت
داشت ناگاه نظر حنه بر مرغی افتاد که بشاطر بالجهه جوجه خود را نفقه میداد حنه را آرزوی فرزند
خلوتخانه ضمیر سر بر زد و تمنای لسند پدید آمد سر تضرع بر خاک نیاز نهاد و از جناب مجیب الدعوات
فرزندی که دیده امید بدو روشن و خارستان محنت بپری تماشای گلزار عذار او گلشن گردد
استدعا نمود بیت از آستان لطف تو جویم مراد خویش . کان کعبه اجابت حاجت روای ما است
باز دعای حنه که اختصاص بصدق و اخلاص واضح بود سلسله قندیه در حرکت آمد و نطفه
از فطش برو برپیا رگشت و بعد از وقوع طمع عمران او را اتفاق مقاربت افتاد و مقارن آن حنه
علامات حمل در خود مشاهده کرد و خواست که آن فرزند را که نقاش تقدیر رقم تصویر او در
لوح تدبیر میکشد بصفت تحریر آراسته ساخته در جمع محرران داخل کرد اذ گفت رب
ای پروردگار من انی بدرستی که من نذرت لک نذر کردم مر ترا و واجب گردانیدم بر خود
که گردانم ما فی بطنی آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا
خاص از پرستش و خدمت مسجد و نکند کار بنی اسرائیل در آن زمان بنیک میداشتند
مسجد قدس او فرزندان بر آن کار خدمی کردند تقربا الی الله و در شرع ایشان بر فرزندان
فریضه بود طاعت داشتن و گردن نهادن فرمان والدین را و در مثل این نذرها و این نذر وقت
کودکی تا زمان بلوغ بعد از آن ایشان اختیار داشتندی در خدمت مسجد و ترک آن ورد

بسیار آورده که روزی حنه بر بیت المقدس بگذشت و معموری باطن محرابها دید که دیده از ماسوی الله بر دوخته اند و اساس توجه بغیر با آتش غیرت سوخته دست تصرف از دنیا کوتاه ساخته و بسوی طلب براه رضای مولی آورده **بیت** یاد حق از خلق بگریختن جان مست ساقی که می ریخته. همه تنها خاک در آشتی. نبود او جانان ریان مشتغل حنه آرزو برد که از ایشان یا خادم ایشان باشد اما چون در حکم شوهر بود از آن دولت محروم ماند پیوسته این مراد در ضمیر خطیر وی می بودی که اگر حق سبحانه او را فرزندی دهد بدان کار نامزد سازد تا وقتی که از عمران حامله شد نذر کرد تا فرزندی که در شکم است محرر کرداند یعنی آزاد از کارهای این جهانی. در حقایق صادقیه آورده که محرر بنده باشد خالص که هیچ چیز او را از خود نکرده اند و مقرر است که هر بنده که خالص حق باشد از ماسوی آزاد خواهد بود **ع** بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم. **سلمی** گوید محرر آزاد است از ارادات و متابعت شهوات یا فارغ از اشتغال بمکاسب و تهیه اسباب و در کشف الاسرار گوید بزبان ارباب معرفت محرر آنست که در ازل آزاد آید شد نزد دست تعلق دنیا دامن همتش گرفت و نه بجلوه نعیم عقبی فریفته گشت نه مقید شواهد و رسوم شد نه وابسته و ار رستگی خود گشت **بیت** ای کش بعد کون لذت شادی یافت که هر چیز بجز خدا است آزادی یافت. در حقایق القرآن آورده که حریت اعلی مقامات اولیاست در عبودیت و اهل اباحت در استماع این کلام از مشایخ بغلط افتاده اند و گمان برده اند که مراد حریت نفس است از قید عبودیت بارتفاع تکالیف نعوذ بالله این باطل است که آن هوای نفس در نظر ایشان می آراید بلکه مراد از حریت کمال عبودیت است از روی صفا و خلوص نیز که ایشان آزادان بندگی کنند و بندگان آزادی دارند **ع** بنده خویشتن خوان که بشاهی برسم. و چون حنه این نذر کرد عمران گفت و یحک این چیست که کردی شاید که این بچه در شکم تو دختر باشد و او را صلاحیت خدمت خانه و ملازمت اهل الله نبود حنه ملول شد تا خدای آن نذر او را قبول کرده بود و چه در وقت نذر در بیانش جاری شد که **فتقبل** پس قبول کن برضا و بپسند که خود دار خدایا **مني** از من آنچه نذر کردم **انك انت السميع** بدرستی که تو شنوایی مرسخنی را که گفتم و نذری که برخود لازم ساختم یا اجابت کننده دعای **العليم** دانایی بقصد من در این نذر که جز رضای تو نیست در اثنای این احوال عمران بجوار رحمت الهی انتقال نمود و حنه با سیده عجوزه روزگاری گذرانید تا محل وضع حمل نزدیک رسید **فلما وضعتها** پس آن هنگام که نهاد بار خود را ضمیر عاید بنذور است باعتبار آنکه گفت

بر سبیل اعتذار و تحسر **رب** ای پروردگار من **اني وضعتها** بدرستی که من نهادم آن بار را **انثى** ماده و حنه چون اینست که خدای جهان عالم است ما عادة بدان جاریست که چون ایشان چیزی عجب مشاهده کنند بدان متکلم شوند و حکایت کردند که آن نیز او را دیده بود و دانسته **والله اعلم** و خدای داناتر است **بما وضعت** بآن چیزی که او بار نهاد این قول خداوند تعالی است و بعضی گویند که بضم تا خوانده اند بر صیغه متکلم تتمه کلام حنه باشد یعنی خدای داناتر است بدان بار که من نهادم و این از قبیل تسلیه نفس باشد و با خود دلالت آورد که خدا را در این صورت سری عجیب هست ای عزیز عادة انبیا و علما آن زمان چنان بود که پسر از اولاد مسجد قدس نامزد کردندی نه دختر از آنکه ایشان ناقص عقل و دین باشند و دیگر آنکه حیض ایشان را مانع از خدمت مسجد بیت المقدس میشود ما در مریم منتظر آن بود که پسر زاید چون دختر آمد بطریق اعتذار در آمد که خدایا دختر زادم و تو میدانی داناتری **وليس الذكر** و نیست فرزندی نرینه که من طلب کردم برای خدمت کنیسه **كالانثى** همچون فرزندی ماده که من دادم چرا که شایستگی تحریر ندارد بجهت لزوم حجاب و عوارضی که لوازم اوست و احتیاج او بحفظ و حراست **واني** و بدرستی که من **سميتها** نام نهادم او را **مريم** و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدای گویند خادمه و واضح آنست که عابده میگویند در او پرستش نام کردم تا فعل او مطابق نام باشد **واني اعيذها** و بدرستی که من در پناه می آورم او را **بك** بحضرت تو **وذريتها** و فرزندان او را **من الشيطان الرجيم** از اغوای دیو رانده شده از منازل قدس یا از تبودن شیطان مرین فرزند و ذریه او را برکت دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسید و از مس شیطان محفوظ ماندند در حدیث آمده است که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد بر کشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ایشان از صورت محروس بودند در تفسیر ثعلبی آمده که چون عیسی علیه السلام متولد شد ابلیس لعین دیوان را که اعوان او بودند جمع کرده با تفاق آمدند تا عیسی را ممسوس خود کردانند اما بواسطه آنکه ملایکه گرد اگرد پسر و مادر فرو گرفته بودند فرصت مساس نیافته خایب و خاسر باز گشتند **فتقبلها** پس فرا پذیرفت مریم را **ربها** پروردگار او و بپسندید او را بعوض پسری بجای آن محرر که حنه نذر کرده بود **بقبول حسن** بپذیرفتن و پسندیدنی نیکو جهة خدمت خانه و حال آنکه مشروع محرر بود که پسر بود نه اناث چه ذکور را استمرار خدمت هست بخلاف اناث که موانع خدمة مسجد دارند دیگر رجال قوی تر اند از نسا در کشیدن بار محنت و مذکر عیسی لاحق او نشود در اختلاط

بامردم وتهمتی که متوجه او است ذکورد آنیست وبا این همه خدای تعالی اورا بتحریر قبول
کرد وهیچ زن دیگر این دولت را روی ننمود امام قشیری گوید بقبول حسن تولی حق تعالی است امر
اورا بر وجهی که عالمیان در آن متعجب شدند وچون در باب تقبل تکلف هست قبول سیر انتقال
اختیار کرد **وانبتها** وبرویانید اورا یعنی نشو ونما داد پس او رسته ونشو ونما یافته شد
نباتا حسنا رستنی نیکو انباتا گفت زیرا که غرض عود حسن است بمریم نه بانبات ونبات
حسن اشارتست بترتیبی نیکو که مصلح او بود در جمیع احوال وهر آینه بنائی که تخم آن روح الله
باشد احسن نباتها خواهد بود ودر اکثر تفاسیر هست که مریم در روزی چندان بالیدی
که مولودی دیگر در سالی بالیدی **بیت** چو ماه نو که او روی شب افروز . بود در نایدم نور
روزنا روز . وگفته اند نبات حسن عصمت وی بود از شیطان یا اقامت در مقام مذکوری
در صلاحیت محرر با پرورش او قرین بصلاح وسداد ومعرفت وطاعت تا در خبر آمده است
که چون بسن نه سالگی رسید بفیض فضل لایزال در صیام ایام وقیام لیالی بر علما احبار غالب
شد وگویند مراد از انبات بر نبات حسن تخلق وی بود بر اخلاق ربانی یا استقامت در طاعت
یا اختیار کردن رضای سبحانی بر هواهای نفسانی ودر لطایف قشیری آمده است که علامت
قبول حسن ونشان انبات حسن همین بس که پیغمبری بزرگوار چون زکریا علیه السلام کفالت
وی نامزد شد وصورت این قصه بر آن منوال بوده که چون مریم متولد شد حنه اورا
در خرقه پیچیده برداشت وبسوی بیت المقدس آورد سدنه واحبار را گفت دونکم هذه النذیره
فرا گیرید این نذر کرده شده را که امانت خداست اهل بیت المقدس بقبول وی رغبت کردند جهة
آنکه حقوق پدر وی که خطیب وامام ایشان بود بجهت طلب تولیت او خواستند پس اول زکریا که حبر
ایشان بود وخدای اورا باهل شام برسالت فرستاده خواست که اورا در پذیرد گفت ای جماعت
من محرم این کودک دختر عم من است وخواهر او در خانه من است پس پرورش او بمن اولی تر است احبار
گفتند اگر اورا بتربیت خویشاوندان بایستی گذاشت کسی از مادر او بدان سزاوارتر نبودی لکن
ما قرعه میزنیم تا بنام هر که فال سعادة برآید بتربیت این کودک مستعد گردد پس بیست وهفت
تن بایست ونه از احبار وعلما که مجاور بیت المقدس بودند قلمها که بدان کتابت توریة کردندی
برداشته بکنار نهر اردن آمدند وقلمها که داشتند در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس
که بر روی آب بایستد پرورش مریم بدو متعلق بود همه قلمها بزیر آب فرو رفت وقلم زکریا بر روی
آب بایستاد ودر بعضی معتبرات بعکس این گفته اند وبهر تقدیر قرعه آن دولت بنام زکریا
برآمد **مثنوی** کشادم فال او بخال عشق ورنیده خوات شد . خوشم کین قرعه دولت بنام من برون آمد

پس زکریا اورا در حجر تربیت خود در آورد چنانچه حق تعالی فرموده **وکفلها زکریا** فرا پذیرفت
تعالی مریم را بزکریا واگر بتخفیف خوانند معنی چنین بود که فرا پذیرفت اورا زکریا ولفظ زکریا بفتح
تا وکسر فا وتشدید یا افصح لغات او است وبمد وقصر آمده ومعنی این لفظ بعبرانی دایم الذکر است
پس چون کفالت مریم بزکریا قرار گرفت اورا بخانه خود برد وبجهت ارضاع او دایه مقرر فرمود
وچون از حد طفولیت در گذشت اورا بمسجد آورد ووقتی که آنحضرت گران او جا لاورا ملازم مسجد
کرد باید وبر هر تقدیر غرفه در بیت المقدس از برای او ترتیب داد که جز بنردبان صعود بدان میسر
نبودی وچون زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم بستی کلید با خود داشتی
وبر هیچ کس در باب او امین نبود ولیجه غایت محافظت ونهایت احتیاط وحراست باشد در باب
او رعایت مینمود تا وقتی که بزرگ شد وتوریة از روی در آموخت القصه در اثنای این تفقدات
وتعهدات ارقام ولایت از صفحات حال مریم میدید وآثار کرامات بر وجنات اوقات او واضح
میکرد از جمله آنکه **کلما دخل** هرگاه که در آمد **علیها** بر مریم **زکریا المحراب** زکریا بغرفه متبرک
که وی آنجا بود بمحراب که در اصل لغت جای بلند باشد قال تعالی اذ تسوروا المحراب یا اشرف مجالس
آن جای نشست مریم بود حاصل کلام آنکه هر وقت که زکریا بخانه مریم آمد **وجد** یافت **عندها**
نزدیک او **رزقا** روزیی وچه روزی نیکو ورزقا دلالت بر تعظیم حال رزق دارد وگفته اند آن
میوه تابستانی بود که در فصل زمستان در منزل او حاضر می یافت چند نوبت که این صورت مشاهده
دید **قال** گفت زکریا **یا مریم** ای پرستنده خدای **انی لک** از کجاست مر ترا **هذا** این میوه بر سبیل
سؤال که او نمیکرد دریافته میدید ویقین میدانست که غیر او کسی بر کفایت مهمات مریم قیام نمی
نماید وچون زکریا کیفیت آن حال استفسار کرد **قالت** گفت مریم **هو** این رزق که می بینی
من عند الله از نزدیک خداست آورده اند که جبرئیل علیه السلام از بهشت بدو می آورد ودو ربها
کرد هر وقت نزد مریم ظاهر شدی جهة نفی تهمت بود وجهی دیگر بخاطر زکریا وغیر او خطور نکردی
مگر که کسی از اهل آن دیار متعهد حال اوست [illegible] در زمستان وتر در صیف
وقتش مفقود بود [illegible] وآن نبود جز کرامات مریم [illegible] از دلایل اهل سنت وجماعت در اثبات
کرامات اولیا این آیت است ونشاید که کسی حمل بر معجزه زکریا کند چه اگر معجزه وی بودی آن سؤال
نفرمودی واگر از روی امتحان پرسیدی بایستی که مریم در جواب گفتی [illegible]
من عند الله **ان الله** بدرستی **یرزق** روزی میدهد **من یشاء** هر کرا میخواهد از خلق خود
بغیر حساب بشمار از جهة کثرت یا بغیر استحقاق بر بنده بلکه از محض کرم وموهبت محتمل است
این جمله هم از نقل مریم باشد وهم از زبان اشارت بیان میکند که هیچ عجیب نیست کما [illegible] الذی رزق

رسید چه حضرت خداوند دارندهٔ روزی دهنده است بیت از وی خواه روزی که بخشنده
رساننده روزی هر بنده است. مهیا کن روزی مار و مور. اگر چند بی دست و پایند و زور.
چنان پهن خوان کرم گسترد. که سیمرغ در قاف قسمت خورد. آورده اند محققان که حضرت
عزت مریم را بقبول حسن در پذیرفت و علامت حسن قبول آن بود که او را پیش پیغمبر بعقبه
فرود آورد و زکریا که از اهل زمان او بود متعهد حال او نامزد کرد این همچنان است که بداود
علیه السلام وحی فرستاد اذا رأیت لی طالبا فکن له خادما و با آنکه زکریا را کافل مهمات او ساخته
بود از ابرار خانه وفی السماء رزقکم روزی وی فرستاد تا عالمیان بدانند که حق سبحانه تعهد
خود را نگاه می دارد و کار ایشان بدیگری باز نمی گذارد در اینجا تنبیهی است مر توانگران را که تعهد
حال فقرا می کنند تا بدانند که ایشان در تحت رفق فقرا و اولیا الله بوده اند و فقرا در رفق و نواخت کبریا
بیت دگر مگوی که درویش در پناه کسیست. که پادشاه جهان در پناه درویش است
آنچه توانگران را از برکت خدمت درویشان میرسد زیاده از آنست که درویش را از نعمت توانگر
رسد و از کلمات قدسیة الشمات حضرت خواجه است قدس سره که معاونت کردن برادران را موجب
بدست و سایر جوارح در چیزی که ایشان محتاج بآن چیز باشند بود و صفات علی الخصوص
معاونت طایفه که ایشان علی الدوام توجه بجناب او سبحانه کرده اند که در هر حال دل ایشان آئینه
جمال نمای اوست و ایشان را بواسطه بشریت توجهی باکل و شرب و مسکن و لباس واقع می شود
و در این حال بمقدار تعلق غباری در آئینه دل ایشان ظاهر می شود و بقدر غبار از شهود
آن جمال دور می افتند هر آن صاحب دولتی که حضرت حق سبحانه توفیق آن دهد که محتاج
الیه ایشان را کفایت کند او را از معانی ایشان نصیبی تمام است زیرا که چون محتاج الیه ایشان
بدست آید دل ایشان را رجوع بحال خود می شود پس گویا همچنان است که دل ایشان را متوجه بحق
کرده است و صاحب سعادت ترجمه فرمایند که وقتی این ضعیف در خراسان جمعی درویشان
بخلوت نشانده بود و هر درویشی را بخدمت ایشان نصب کرده و بعضی کاشفات بچنان می دید
که از حضرت خداوندی الطاف بلیات خلوتیان فرو می آید و از هر خلوتی نصیبی خاص بدان
درویش میرسید بیت گر توانگر فهم آن معنی کند کو را چه شان. از کرم با بینوایان هر
نفس کال جیب بحر خدمت ایشان بنهد دو نوکف. جز رضای خاطر ایشان نجوید ماه و سال
و دیگر کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا باز می پرسید که انی لک هذا از آن می پرسید که
مبادا دیگری بر وی سبقت کرده در تعهد حال مریم و وی هنوز قرب و منزلت او را در حضرت عزت
ندانسته بود و می خواست که بر سابقهٔ طاعتی و وسیلهٔ عبادتی که در اعلوم تعیین ...

الهی و غایت نا متناهی از غیر توجید او را جواب داد که هو من عند الله روزی و نواخت او را بسابقه
و سابقه در کاری نیست از نزد خود فرستد و بمشیت خود عطا کند یرزق من یشاء بغیر حساب
در حقایق التأویل آورده که ممکن است که مراد ازین رزق رزق روحانی باشد از علوم و حکم
معارف و حقایق که فایض می شد بر وی از حق سبحانه و اختصاص عندیة دلیل است که آن روزی
اعلی و اشرف ارزاق بدنیه بوده بیت قوتی که از وقوت تن بیفزاید. در حضرت خدای جان بکار آید
در بعضی تفاسیر بروایت جابر انصاری علیه رضوان الباری وارد است که وقتی پیغمبر را دعوع
سرای ایست عند ربی چند وقت از خوان دنیا لقمه تناول نکرده بود و پرورده شراب یطعمنی و یسقینی
با محنت جوع بیمین بسر برده چون رنج گرسنگی از حد و از اطعام گذر شد و مشقت جوع نهایت کمال
رسید جناب رسالت مآب چون ماه بجانب برج جمال برسانی انوار طیبات ادا خاست که زیارت کرده
طاهرات را بخسار بدر انور زینت درجات علیین ساخت بیت دوشیزه از و کلبه ما شاه
کاشانهٔ درویش بر از خلد برین بود. قضا را در هیچ خانه از خوردنی اثری و از خوردنی چیزی بود تا
کرامت بر حضرت خاتون قیامت آمد و گفت یا فاطمة هل عندک شیئ هیچ خوردنی نزدیک تو
فاطمه بنت با سایر اهل بیت از مایدهٔ جعلکم الصدیقین چاشنی گرفته بودند آن دعی اعتذار
گفت لا والله یا رسول الله حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم قدم از خانه فاطمه بیرون نهاد و
آنحال یکی از همسایگان دو گرده و مقداری گوشت پخته برسم هدیه پیش وی فرستاد فاطمه
چون اسباب مهمانی مهیا دید آن را در جفنه نهاده و سر پوشید حسن را بطلب جد بدوان
کرد آن شاهزاده حسن از پی سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روان شد و از آن زمان تا جوع
کونین حجرهٔ مادر سلطین بنور حضور مع الغر المرود بیاراست ع رسید صبح سعادت که آفتاب
باز آمد. و چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر مسند حشمت قرار گرفت فاطمه جفنه
طعام پیش آورده برسم خدمت بایستاد همین که انگشت ماه شکاف آن آفتاب بدر صافی
از روی جفنه برداشت نظر فرمود بدیدند انباشته ظریف و مملو از گوشتهای لذیذ لطیف فاطمه از
مشاهدهٔ آن حال متحیر شد و دانست که وقوع آن صورت جز از برکت الهی و یمن حضرت رسالت
پناهی نیست و وظایف حمد احد و مراسم درود احمد بتقدیم رسانید طوطی شکر خای و ما ینطق
عن الهوی بدین عبارت شیرین سؤال کرد که یا فاطمة انی لک هذا عندلیب زبان زهرای
علی الغور بر شاخسار قول بترنم این جواب ظاهر شد که هو من عند الله ان الله یرزق من
یشاء بغیر حساب گل خندان آن حضرت از شادی بر افروخته فرمود که لوازم شکر و ثنا
مر خدای را که او را داد فضیلت تا بستن زنان بنی اسرائیل ما تقدم بهم کرده اید که در کار حضرت

اورا روزی فرستاد و زکریا از و پرسیدی که این از کجاست مریم جواب داد که هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
پس رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا علی و حسن و حسین را حاضر کردانید
و مجموع از آن مایدهٔ مبارک تناول نموده و سیر شدند نصیب هر یک از ازواج طاهرات نیز
فرستادند راوی گوید تمامی اهل بیت و متعلقان از آن خوردند بحظوظ کامله محظوظ شدند
هنوز خنبر بحال خود بود پس فاطمه همسایگان را نیز از اقسام وافیه بهره مند گردانید و فایدهٔ آن طعام
با غلب از خاص و عام رسید بیت از مقدم مبارک سلطان کائنات ・ اضعاف اینچنین کرامت
غریب نیست ・ روایة تمام عمر آنست که در بنی اسرائیل قحطی افتاد و زکریا از تعهد حال مریم عاجز
شد اشراف بنی اسرائیل را جمع کرده از ضعف حال و قلت مال خود خبر داد و التماس کرد
که یکی از ایشان متعهد حال او گردد و چون هیچکس بواسطهٔ قحط و غلا آن کار نمیکرد
عاقبت قرعه زدند بنام یوسف نجار که پسر عم او بود بر آمد یوسف از تکفل مریم مضطرب شد
و بتول عذرا از روی یقین کامل او را ملامت کردن آغاز کرد که ای یوسف احسن الظن بالله
کار نیک بر کن بحکم اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ بندگان خود را روزی میدهد بیت هر که بیقین
توکل برشت ・ برکه الرزق علی الله نوشت ・ هر روز یوسف بکار خود کسب کردی و نزدیک مریم آوردی
روزی دیگر دو چندان پیش او میدید قصه باز گرا ... و چون زکریا استفسار حال کرد
و کرامات مریم بر و ظاهر شد میوهٔ تابستانی در زمستان میدید با آنکه درختان بر نهال وجود
میوهٔ فرزند آن بحال پیغمبری زبان بدعا خواست بکشود چنانچه حق تعالی فرمود هُنَالِكَ در آن
وقت که زکریا ... در هنگام آن بیدا کرد پیش از آن عالم بود که دشوار ...
اما بوقت ... عادات ... تقوی ...
و چون هنالک ظرف مکان است و تاویل آن ... جمعی گفته اند
همان بر معنی ... در همان مکان یعنی در محراب مریم که نشسته بود
دَعَا زَكَرِيَّا بخواند زکریا رَبَّهُ پروردگار خود را از روی ضراعت قَالَ گفت رَبِّ
ای پروردگار من هَبْ لِي ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزندی پاک
از آلایش یا عطا کن مرا از نسل ... فرزندی شایسته ... کرامت کردی ...
عجوزه عاقر بود و مریم را ... از ... پیری ...
فرزندی چون آن بخت روشن ... من لدنک بالکرم ...
جهت آن ... اسباب ظاهری ... حصول ولد ...
کبر زکریا و عقر ... ایشان ... استعداد آن ...

و فضل الهی تصور توان کرد لاجرم زکریا چنین فرمود که مرا از نزد خود فرزندی بخش اِنَّكَ
بدرستی که تو سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده دعا و اجابت کننده آنی فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کردند زکریا را
و زن اجابت شد و ندا کرد ... جمعی از فرشتگان و گویند همین جبرئیل علیه السلام او را ندا کرد
حق تعالی از جبرئیل بجهت تعظیم بطریق جمع یاد کرده است قال تعالی ینزل الملائکة بالروح ای جبرئیل
بالوحی و در عرف هست که از یک کس که مهتر قوم بود بلفظ جمع یاد کنند چنانچه الذین قال لهم الناس
و از یک کس پیش بود و در تیسیر فرموده که چون جبرئیل با جمعی شدی غالب آن بود که جمعی
ملائکه با وی بوده اند پس چون جبرئیل تنها کسی را ندا کرد مجاز است که گویند نادته الملائکة یعنی
جبرئیل و هر که با اوست و از قاریان ... تکلیم فصل کرده نظرش بر همین بوده که مراد جبرئیل است
و در اخبار ... وارد شده که زکریا صاحب مذبح بود و قربان بدست خود کردی و چون مذبح
در آمدی ... صف کشیدندی و تا زکریا اجازه اذان ندادی ... کسی
در آمدن نبودی روزی زکریا در مذبح بکشاد و در پیش محراب سجده ... بنماز ایستاده چنانچه
حق سبحانه و تعالی فرموده که وَهُوَ یعنی زکریا قَائِمٌ ایستاده بود يُصَلِّي و نماز میگذارد فِي
الْمِحْرَابِ در محراب که جای حرب است با نفس و هوا و علمای بنی اسرائیل بر حوالی مذبح انتظار اجازت
میکشیدند که ناگاه جوانی از روی روشن و جامهٔ سفید بر زکریا ظاهر شد زکریا در نگریسته روی
دید با هیبت تمام و شوکت لا کلام آثار عظمت از بشرهٔ او پیدا و انوار حشمت از جبین مبین او هویدا
بیت رخی چنانکه ز خورشید و ماه نتوان کرد ・ خطی چنانکه ز مشک سیاه نتوان کرد زکریا
کرا آن جمال و کمال مشاهده نمود و بی اجازت ... آمده بود ترس بر دل او مستولی
شد آن جوان گفت ای زکریا ... خوف ... امن و مسرت ... که من پیغام
آورنده خدایم و من جبرئیلم اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُبَشِّرُكَ مژده میدهد و بشارت
میفرستد ترا بِيَحْيَى بفرزندی که نام او یحیی است و در یحیی گفته که رحم عاقر بدو زنده گشت
یحیی از حیوت است و حیوة حقیقی حیات دل است و حیوة دل بنبوت و ایمان باشد و یحیی با هر دو بود
یا دین بعد بدو زنده کرد یا اخلاق فاضله و افعال مرضیه بدو زنده شد یا ... نام او بود که ...
حق تعالی او را یحیی نام کرد زیرا که بعلم قدیم خود دانست که از دنیا شهید بیرون رود و شهدا
در معاد زنده اند کما قال تعالی احیاء عند ربهم واضح آنست که زنده دل او را بنور معرفت و حضور ...
تا در همهٔ عمر خود نه گناه کرد و نه اندیشهٔ گناه نمود ... یحیی ... زکریا بیحیی علیهما السلام ذاکر
مُصَدِّقًا در حالی که باور دارنده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی علیه السلام
که او کلمه ایست مِنَ اللّٰهِ از حضرت خدا ... آورده ... او اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد

یحیی بود و یحیی به سال یا بشش ماه از عیسی مهتر بود و در اخبار وارد است که چون عیسی علیه السلام
متولد شد بنی اسرائیل تهمت بر صحیفه حال مریم کشیدند و در استفسار آنکه این فرزند از
کجا آورده مبالغه از حد در گذرانیدند و خدای تعالی الهام کرد تا عیسی زبان بیان بگشاد
بقوله انی عبد الله آتانی الکتاب [illegible] در آن محل یحیی علیه السلام
حاضر بود و چون عیسی سخن تمام کرد او با وجود صغر سن زبان برگشاد که اشهد ان عیسی
روح الله و کلمته بنی اسرائیل را تعجب زیاده شد و منکر [illegible] عیسی بر داشته [illegible]
نهادند و بعضی مفسران آنست که در آن ملاقات که ایشاع مادر یحیی حامله بود و مریم بعیسی
علیه السلام حامله شد و هیچکدام از حمل آن دیگری وقوف نداشتند روزی مریم بدیدن
خواهر آمد و ایشاع بعد از اقامت مراسم حرمت گفت ای مریم خبر داری که من حامله شده ام
دعاء زکریا که هب لنا من لدنک ولیاً اجابت مقرون یافته است مریم [illegible] در پرده
وگفت ع مرا غنچه کوبید از نسیم کرد . ایشاع را مرغ دل در پرواز و طایر روح با ذوق
آمد و [illegible] گفتا ای خواهر ارجمند خود را در بند غصه مدار و مشکلی که داری با من در
میان آر ع چو مجرم باش پنهان مکن راز . شاید که چون بر درد تو وقوف یابم تدارک
علاج تو تمام کرده و اگر خللی حال افتاده باشد بطریق اصلاح آن تمام آورده مریم فرمود که ای
مهین حال [illegible] ما حمل ترا سببی هست [illegible] ما نه از هیچ سبب حمل [illegible] کرده که جبرئیل
[illegible] روح القدس [illegible] نفخی [illegible] اما هر کس این سخن
راست نیابد و سر انگشت تفکر هر ناقص خرد و عقده این بهم نکشاید سر انجام کار من
بجائی خواهد بود یا لیتنی مت قبل هذا ع مردن اولیتر که این شرمساری بینم
ایشاع که این سخن استماع کرد گفت بیت جانا غمین مباش که جانان رسیده است
دل کام تشنه چشمه حیوان رسیده است . بشارت باد که بر تو آن رسول است که مادر تو
بان مژده داده اند [illegible] ای مریم مژده باش که پسرت بعد چندی مرده زنده
خواهد کرد هم ازین سخنان تسلی یافته زبان حال مترنم این مقال بود بیت
عیسی ظهور آمد من مرده چرا باشم ایام بهار آمد پژمرده چرا باشم . و تقریر دیگر که ملاقات
کردند ایشاع گفت ای مریم فرزندی که در بطن تست فاضلتر از فرزندیست که من دارم و مرا
[illegible] بود که حقیقت این حال از کجا معلوم کردی ایشاع گفت [illegible] هر گاه که ملاقات میکنیم بچه
شکم مر است خدمت میکند بچه در شکم تست و من بعیان واقف میشوم و در بعضی از
کتب قصص آورده اند که یحیی سجده میکرد مر عیسی را در شکم مادر و در مثنوی معنوی حضرت

مولوی فرموده بیت مادر یحیی که حامل بد بعد . بود با مریم نشسته دو بدو . گفت ای مریم [illegible]
من شهی است . کز اولو العزم آمد و رسول آگهیست . چون برابر اوفتادم با تو من . کرده سجده حمل
من ای ذو الفطن . این جنین مر آن جنین را سجده کرد . کز سجودش در تنم افتاد درد . و این
سجود را حمل بر سجده تحیت میتوان کرد و بهمه تقدیر تصدیق یحیی مر عیسی را ثابت است و [illegible]
مصدقا بکلمة آنست که یحیی [illegible] در کمال القدرة و حسن فطرت که آهسته عیسی بی
پدر زاده و بعضی کلمه را بمعنی کتاب داشته اند [illegible]
این باشد که یحیی ایمان آورنده است بکتاب نازل از خدای یعنی انجیل مصدق [illegible]
که و سیدا مهتری که بشرف سیادة آراسته شرط سیادت سه چیز است علم و حلم و تقوی
و حضرت یحیی بدین سه صفت موصوف بود و در عین المعانی آورده که سید شریف است یعنی
در نفس خود بزرگوار یا کریم [illegible] حضرت پروردگار و گویند که سید کسیست که بنیکو خوئی
پسندیده خلق باشد چه ابواب بزرگی [illegible] بمفتاح نیکو خوئی کشاده نکردند و اسباب نامداری جز
بمساعدت حسن خلق آماده نشود بیت هر که بزرگی بود او را هوس . خوی نکو باید از آن
کار و بس . و بقول [illegible] سید آنست که غضب بر وی استیلا نیابد و در وقت غلیان خشم بجانب [illegible]
و حلم شتابد و بعضی گفته اند که سید فائق تر باشد بر قوم چنانچه یحیی علیه السلام بعصمت
اقران بلکه بر مجموع عالمیان متفوق بود [illegible] خبر وارد است که لم یعمل
و لم یهم بها و گویند سیادة فقه است [illegible] احکام شرع چنانچه مرویست که الانبیاء
قادة و الفقهاء سادة و علم و حکمت یحیی علیه السلام [illegible] و آتیناه الحکم صبیاً معلوم
توان کرد سفین ثوری رحمه الله فرموده که سید آنست که از حسد بری بود که الحسود
[illegible]
لا یسود بیت با حسد هر که [illegible] . [illegible]
[illegible] سیادة سخاوت [illegible] در حدیث آمده که سید [illegible]
و در اخبار [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از بنی سلمه پرسید که سید شما کیست
گفتند جد بن قیس الا آنکه او بخیل است [illegible]
بخل باشد بلکه سید شما عمرو بن الجموح است و او مردی کریم بود بیت [illegible]
[illegible] . کزین بجود و کرم مهتری مسلم نیست . [illegible] رحمه الله گفته که سید آنست که [illegible]
بقضاء ربانی [illegible] تسلیم کند [illegible] ابن عطا نقل میکنند که سید
آنست که متحقق بحقیقت حق [illegible] اخلاق ربانی

یا بود نکریا در ان حال صد و بیست ساله بود و اصح آنست که نود و نه ساله و زنش نود و هشت
ساله و در کشف الاسرار آورده که زکریا گفت خداوندا این فرزند همراهی نده باشد که بعد از آنکه
پیری با من بسر برده و یا آن فرزند بکر جوان شاد دهند که همراه من نده باشد نیها اگر چون درد
انفراد هر دو با هم بود یا اکنون که زمان انس و اجتماع است با دیگری بود و شرط نباشد و اصل
آنست که سؤال زکریا از روی استعظام غایة زاری بود و عرب را که منصب عظیم روی بو
گوید من لی کدام من بگجا و این مرتبه بکجا و من چه اهل این منصبم اینجا زکریا سگی بیند و بنموده
راجعا استحقاق این دعا اجابت رسانی و فرزندی بدین شایستگی کرامت کنی و اکرمشیت
فضل تو باشد — مصرع — پیدا بود که کوشش ما تا بکجا رسد آری در عیش اگر کاهی حال ما با عمل
کنند وای بر وزگار ما و اگر فرا خور کرم خود در ما نظر کنند بخت یار ماست و کار کار ما طریقت
گویا الهی چون در عمل خود می‌نگرم دل در نا امید جان در خروش است چون بلطف ازلی می‌نگرم
دریا هاء رحمت بجوش است فضل بین که از کرامت و فضل و بخشش تو بس فراخور خود کم دید
خود بیش — بیت — یارب بکرم در من در عیش نکر وز لطف دین خسته دل ریش نکر از عمل
همه فضل ایمان من همه جرم در من منکر در کرم خویش نکر — قال — گفت خدای یا جبرئیل کذلک الله
رهمین حال که هستید شما زن و شوهر خدای تعالی یفعل میکند ما یشاء انچه میخواهد
بر وفاق عادت و خلاف آن تا کمال قدرت و نفاذ مشیتاو بر همه کس ظاهر و باهر گردد — قال —
گفت زکریا ای پروردگار رب اجعل لی بگردان برای من آیة نشانه که من از
حمل اشیاع با بولد خبر دار سازد تا در مواد شکر گذاری و عبادت افزایم — قال — گفت جبرئیل که حق
سبحانه میگوید آیتک نشانه تو الا تکلم الناس آنست که قادر نباشی بسخن گفتن با مردمان
ثلاثة ایام سه شبانروز الا رمزا مگر باشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا ابرو بعبیت
نو یسی در قصص مذکور است که چون زکریا طلب علامت کرد و فرمود که شرط آنست که با اهل خود
مباشرت نکنی در حال الطهر و اجماع که در نشان حمل است سه روز اگر سخن تو کفت نکران
بل که سخن و غرض مباشرت نطق طاری شد با شد یا اگر کفت نا سخن لسان عقوبه از سوال ات
کذا یکون لی غلام یعنی بغایة واهی خواهد بود و این حال لائق رتبه انبیا است بل که اعتقاد
چنان باید کرد که این سؤال از کریا اجابة بود و این حبس لسان عقوبه بل که فایده منع از کلام آن بود
که آنچه دارند زمان الخالص بذکر حق سبحانه کذا اند ورد زبان جز ادای شکر نعمت یاران نعمت که
او را از نانی داشته جاری نکرد و محققان گفته اند این حال از بان اشاره آن بود که من فسل
فرزندانست که شده در وقف زبان دو از سخن با مردم کوتاه کنم تا همه دانند بیان ... باشد یعنی ...

وگویند سید آنست که ترک حرص را باب قناعت منطقی و غایة آن عامل با صفت حق متخلق
متنفی سازد یا کسی که قدم در طریق توکل و تفویض نهد و از مدعیه ملاحظه اسباب و وسائط
باز رهد یا آنکه از تعلق کونین دامن او واخس درچیند و در آینه توجه جز پرتو جمال مکون نبیند
سلطان العارفین قدس فرموده که سید حقیقت که مطلقا دنیا و متاع آن بخاطر او خطور نکند
بلکه ماسوی الله از دل او تقدیر و وجود نباشد — بیت — هر که که خاک نشینان کوی
حصول له همه کون نیک بیچی نخرند. و دیگر صفت یحیی علیه السلام وحصورا باز ایستاده
زنان یعنی فاعل است یعنی مبالغه کننده نفس از شهوات یا بمعنی مفعول یعنی محصور است
و منع باز داشته از زنان بواسطه عصمت الهی و گویند حصور آن باشد که خود را از لهو و بازی باز دارد
آورده اند که جمعی کودکان یحیی را علیه السلام گفتند بیا تا بازی کنیم گفت ای یحیی بیا تا بازی کنیم
فرمود که ما للعب خلقنا ما را از برای بازی نیافریده اند بیکبار چو ای میدان غفلت و ترا ای
کاشانه بطالت تا نهند آن که بیک گریز جانمرد از طریقت موعظه شنوید — بیت —
عمر با زیچه بسر میبری . باری از اهل بدر میبری . و گویند حصور آنست که متمتع باشد که
دنیا فیها و ما ناد بود از یعنی بجمیع حق که از قیدا نامکرده اند هدا امام قشیری فرموده که حصور
معتقف از شهوات و مناهی و مکیفیت کارها بشریه او بمحبت غلبه الهی بهوده آورده
و معنی نبه شود روشن نبیا و دیگر خبری نا شی من الصالحین از شایسته خدا
نزدیک خدا عی چون نکریا و آبا او و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق باسر وجهی ادا کند
کما باید و شایدای عزیز مرتبه شوق بالاتر از مرتبه صالح است ما صالح آنرا گویند که متحقق متوجه
باشد در هیچ وجه متعرض غیر نکرد و در هیچ اصلاح غیر غیر است و لهذا اکثر انبیا در آخر کار از ندانسته
استغفار جسته سیل صلاح بوده اند مناجات خلیل جلیل آنست که رب هب لی حکما والحقنی
بالصالحین و دو خواسته صدیق بالتحقیق که توفنی مسلما والحقنی بالصالحین از معوذات
اربعه القصه چون زکریا بالحجین فرمود که صفات کمال مذکور شد بشارت داده
برسبیل استعجاب گفت — قال — رب ای پروردگار من خطاب کرد با خدای و گویند رب یعنی ...
مخاطب با جبرئیل بود و فرمود که انی یکون لی از کجا باشد مرا غلام پسری وقد بلغنی
و بدرستی که فرا رسید الکبر پیری بغایت پیر شدم و امرأتی و زن من بمعنی اینکه
عاقر نازاینده است و استفطع کرده اند از دن زکریا علیه السلام صحبت که وجه تامل
مانده گیفیت آن بشناسند که اشیاع را با ما الحاق خواهد بود یا هم در پیری این صورت
خواهد نمود چه سید بکست الهی برین سوال الجوابان با قته که ارد بر عیدن عاقر فرزند بدید

دهم کروی را از علایق دنیا و امثال آن باخلایق منقطع کرده نمود لا و از امتوجه خود ساز و تا
قبلهٔ همت جز حضرت ما نماند **بیت** جز کوی تو کعبهٔ صفا نیست مرا جز روی تو قبلهٔ دعا نیست
در بحر وشنا یمت آمد بجز غرقه شدن پروای شود ما سوا نیست مرا و گفته اند بیان ذکر یا بجز
دنیا جاری نمیشد ما بجز این خواستی که تسبیح یا ذکر گوید دران هیچ کنه مانعی نبود بزرگی
که چون طلب آیتی برای شکر بود او را گفتند آیت تو آنست که زبان تو بسته شود الا از شکر و مؤید
این قول آنست که او را فرمودند **وَاذْكُرْ** و یاد کن **رَبَّكَ** پروردگار خود را **كَثِيرًا** بسیار
ای عزیز فیضان مواهب ربانیه متعلق است بتزکیه و تحلیه و درین آیه اشارتست بهر دو صفت
هست اصل تزکیه اعراض است از خلق و با ایشان گفت و شنود کردن و اصل تحلیه اشتغالست
بیاد حق و روی دل بقبلهٔ توحید آوردن لاجرم زکریا را گفتند با خلق سخن مگوی و بذکر یا
اشتغال نمای و چنانچه زکریا را بخصوص بکثرت ذکر فرموده اند ما را بعموم بهمین صورت
امر نموده اذکروا الله ذکرا کثیرا اخیار انبیا را یاد کنید [illegible] عزیز در خدمت و طاعت می کنند اید
اگر در سازید یاد کرد و بهغام او در سازید و اگر بنازید بخشان و نام او بنازید **بیت**
اگر حدیث کنی جز حدیث ما نکنی وگر بشاخ روی جز بیاد ما نخوری حرام باد اگر جز کلام ما شنوی
دریغ باشد اگر جز بروی ما نگری **وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ** و پاکی یاد کن خدای خود را در طرف شبانگاه
وَالْإِبْكَارِ و در طرف بامداد عشی از زوال آفتابست تا غروب و گویند از وقت غروب تا
مقداری گذشته از شب و ابکار بمعنی بکر است جمع مصدر بمعنی اسم آید قال الله تعالی فالق
الاصباح و نزد عرب از وقت آفتاب بر آمدن تا چاشتگاه بکر است مراد از عشی و ابکار
نهارات و تخصیص این دو وقت جهت شرف ذکر است دران و گویند غرض دوام ذکر و
اقامت عبادتست [illegible] چون خلق درین دو زمان بمهمات دنیا از اوقات دیگر مشغولتر
دارند آنرا خاص کرده بذکر یعنی چون درین وقت که محل مشغولی خلقست بذکر و تسبیح
باشی در ازمنهٔ دیگر که علوم اخصست بطریق اولی که ذکر و تسبیح فرو نگذاری بعضی بر آنند که
تسبیح بمعنی صلوتست زیرا که صلوة مشتملست بروی قال الله تعالی فسبحان الله حین تمسون و
حین تصبحون الآیه و تسبیح و تهلیل اشتمال دارد بر تسبیح بمعنی نماز باید گفت تا عطف [illegible]
او نباشد اینجا قصهٔ زکریا که معترضه بود در میان قصهٔ مریم با تمام رسید و باقی حالات یحیی
علیه السلام در سورهٔ مریم در نظر که خواهد یافت و اکرها الباسا [illegible] خواهد که مطالعه
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم جز در یابد تشبیه کند [illegible]
[illegible] که متولی است [illegible] العالمین یحیی علیه السلام

که متولد از سده کرو هر کرامت و اجابت انتظارها در استشاح داری که مولودی بصلاح عمل باشد بعقاء
زکریا و آیه دالهٔ بر حصول غرض را با انقطاع از غیر و اشتغال بذکر و تسبیح با اشارة دالة بالکه
واسعهٔ دایمهٔ التی و لست تعلق نتود من بمستعدی کر متوجه بحق باشد و منقطع از ما سوی
وجوه درین تشبیهات تأملی بیش ازوی بود بسی از معارف ارجمند در باب جامعیت انسان بر تأمل
منکشف شود والله الموفق والمعین **ع** بهادی توفیق بدین ره توان رفت باز قصهٔ
مریم آغاز کرده میگوید **وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ** و یاد کن آن زمان که گفت جبرئیل یا گفت جمعی از فرشتگان
با مریم بطریق مشافهه و آن کرامت مریم بود یا معجزهٔ زکریا یا معجزهٔ عیسی قبل از خروج او چنانچه
ما صلی الله علیه و آله و سلم پیش از ظهور بچندین معجزه بود اما واضح مذهب اهل سنت و جماعت
آنست که مریم ولی بود و اولیا را کرامات ثابتست و یکی از کرامات مریم آن بود که ملائکه شفاها
باوی گفتند **يَا مَرْيَمُ** ای مریم پرستار خدای **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ** بدرستی که خدای برگزید ترا
یا از برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا بآنکه روزی از بهشت داد بحیث یا ترا را سکونت
وعصمت یا کلام ملایکه شنوانید یا از کدورات ماسوی مصفی کرد اند **وَطَهَّرَكِ** و پاک ساخت
ترا از لوث شرک یا از قاذورات زنان مثل حیض و نفاس یا از مساوی اخلاق ایشان و گفته اند
تطهیر وی آن بود که هرگز هیچ مرد بوی نرسید و او را بتول از آن گویند که منقطع بود از عزاب
نسوان یا از مخالطت با ازواج و نزد محققان آنست که پاک کرد ترا از خصایل ذمیمه و عادات قبیحه
از مقالات یهود در مذمت ایشان و حقیقت آنست که مریم را پاک کرده اند از هر نایت زنان
هر در صورت و هم در معنی **وَاصْطَفَاكِ** تکرار از برای تاکیدست یا آنکه اصطفا اول اطلاق
و ثانی بتوکید ذهن انتقال کردی یا آنکه مکرر اصطفا برجال ای نر هست و دیگران جهت بیان مزید
که خدای برگزید ترا **عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** بر زنان عالمیان تا فرزندی داد بی شوهر و بعضی
گویند بنفخه جبرئیل و مراد از عالمیان آنان بودند که در آن زمان بودند و زجاج متفرد است بر
قول که مریم را بر همه زنان عالمیان اصطفا ثابتست جهت خصایصی که او را بود از دو قرحت
و قبول برای محرز و ولادت بی پدر و غیر آن امام ابو منصور رحمه الله در تاویلات فرموده که
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چهار خط کشید پس فرمود هیچ میدانید که این چیست گفت
الله و رسوله اعلم گفت افضل زنان بهشت چهارند خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه زن فرعون
و از انس بن مالک رضی الله عنه منقولست که بهترین زنان عالمیان چهارند مریم دختر عمران
و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه بنت محمد رضوان الله علیهم اجمعین **يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي**
ای مریم فرمان بردار باش **لِرَبِّكِ** مر پروردگار و آفریننده خود را یا مداومت نمای بر طاعت

دهم کروی را انعلاق دنیا وار امش با خلایق منقطع کرد انموده لا ورا متوجه خود ساز د تا
قبله همت جز حضرت ما نداند بیت جز کوی تو کعبه صفا نیست مرا جز روی تو قبله دعا نیست
در بحر شناسایی بجز عزت شدم پروای بجو دو ما سوا نیست مرا و گفته اند زبان زکریا از سخن
دنیا جاری نمیشد اما چون خواستی که تسبیح یا ذکر گوید دران هیچ گونه مانعی نبود و زکریا
که چون طلب آیت برای شکر بود او را گفتند آیت تو آنست که زبان تو بسته شود الا از شکر و موید
این قول آنست که او را فرمودند واذکر ربک و یاد کن پروردگار خود را کثیرا بسیار
ای عزیز فیضان مواهب ربانیه متعلق است بتزکیه و تخلیه و درین آیه اشارتیست بهر دو صفت
هست اصل تزکیه اعراض است از خلق و با ایشان گفت و شنود کردن و اصل تخلیه اشتغالست
بیاد حق و روی دل بقبله توحید آوردن لاجرم زکریا را گفتند با خلق سخن مگوی و بذکر یاد
اشتغال نمای و چنانچه زکریا را بخصوص تکثیر ذکر فرمود این آیت را بر عموم بهمین صورت
امر نمود اذکروا الله ذکرا کثیرا اخیار ابسیار یاد کنید و عمر عزیز در خدمت و طاعت صرف کنید
اگر در سازید با ذکر و بغمام او در سازید و اگر بنازید بدین نشان و نام او بنازید بیت
اگر حدیث کنی جز حدیث ما مکنی و گر بشر ابخوری جز بیاد ما نخوری حرام باد ترا گر جز کلام ما شنوی
دریغ باشد اگر جز بروی ما نگری وسبح بالعشی و پاکی یاد کن خدای خود را در طرف شبانگاه
والابکار و در طرف بامداد عشی از زوال آفتابست تا غروب و گویند از وقت غروب تا
مقداری که گذشته از شب و ابکار بمعنی بکرست چه مصدر بمعنی اسم آمده قال تعالی فالق
الاصباح و نزد عربیان از وقت آفتاب بر آمدن تا چاشتگاه بکره است مراد از عشی و ابکار
نهارست و تخصیص این دو وقت بجهت شرف ذکرست دران و گویند غرض دوام ذکر
اقامت عبادتست اما چون خلق درین دو زمان بمهمات دنیا از اوقات دیگر مشغولتر
دارند آنرا خاص کرد بذکر یعنی چون درین وقت که محل مشغولی خلقست بذکر و تسبیح مشغول
باشی در ازمنه دیگر که محل فراغتست بطریق اولی که ذکر و تسبیح فرو نگذاری بعضی برانند که
تسبیح بمعنی صلوتست زیرا که صلوة مشتملست بر قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون و
حین تصبحون الایه بر تسبیح و تهلیل اشتمال دارد پس تسبیح بمعنی نماز باید گرفت تا عطف شی بر
او نباشد اینجا قصه زکریا که معترضه بود در میان قصه مریم با تمام رسید و باقی حالات یحیی
علیه السلام در سوره مریم در قرآن خواهد یافت و اگر طالب اشارات حقایق خواهد که سر مطابقه
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم جری یابد تشبیه کند که قوت نفسانیه مدد کرد زکریا را
بحرکه را با ایشاع که متولدست از مددکه اورا مزدوج است با ارواح الصالحه از یحیی علیه السلام

که متولد از مددکه و مجر کرامت و اجال نظرها در استنتاج رای که موذی بصلاح عمل باشد بقفاء
زکریا و آیت دال بر حصول غرض را با نقطاع از غیر و اشتغال بذکر و تسبیح با شارت دال بانکه در
واسعه دایمه التی ولست ما تعلق نشود بس بمستعدی که متوجه بحق باشد و منقطع از ما سوی
وجوه دیگر درین تشبیهات تامل بس ابود بسی از معارف را چند دریابی جامعیت انسان بر مسایل
منکشف شود والله الموفق والمعین ع بهادی توفیق بدین ره توان رفت بار قصه
مریم آغاز کرده میگوید واذ قالت الملائکه و یاد کن آن زمانی که گفت جبرئیل یا گفتند جمعی از فرشتگان
با مریم بطریق مشافهه و آن کرامت مریم بود یا معجزه زکریا یا معجزه عیسی قبل از خروج او چنانچه
ما صلی الله علیه و آله و سلم بیش از ظهور بچندین معجزه بوده است و اصح بمذهب اهل سنت و جماعت
آنست که مریم ولیه بود و اولیاء را کرامات ثابتست و یکی از کرامتها مریم آن بود که ملایکه شفاها
با وی گفتند یا مریم ای پرستار خدای ان الله اصطفاک بدرستی که خدای برگزید ترا
یا از برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا بانکه روزی تو فرستاد از جنت یا ترا اسکو
وعصمت یا کلام ملایکه شنوانید یا از کروه ماسوی مصفی کردانید وطهرک و پاک ساخت
ترا از لوث شرک یا از قاذورات زنان مثل حیض و نفاس یا از مساوی اخلاق ایشان و گفته اند
تطهیر وی آن بود که هرگز هیچ مردی بوی نرسید و او را بتول از آن گویند که منقطع بود از عادات
نسوان یا از مخالطت با ازواج و نزد محققان آنست که پاک کرد ترا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه
از مقالات یهود و تمایم ایشان و حقیقت آنست که مریم را پاک کردانید از هر ناشایستی و ناباب
هر در صورت و هر در معنی واصطفاک تکرار از برای تاکیدست یا آنکه اصطفاء اول اطلاق
و شایستی که ذهن انتقال کردی بآنکه مگر مصطفا بر رجال نیز هست دیگر بار جهة بیان فرمود
که خدای برگزید ترا علی نساء العالمین بر زنان عالمیان تا از تو بی پدری و بی شوهر بوجود
کردانید بنفخه جبرئیل و مراد از عالمیان آنان بودند که در آن زمان بودند و زجاج متعز داشته بر
قول که مریم را بر همه زنان عالمیان اصطفا ثابتست بجهة خصایصی که او را بود
و قبول او برای تحریر و ولادت بی پدر غیر آن امام ابو منصور رحمه الله در تاویلات فرموده که
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چهار خط کشید پس فرمود هیچ میدانید که این چیست گفتند
الله و رسوله اعلم گفت افضل زنان بهشت چهار اند خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه زن فرعون
و از انس بن مالک رضی الله عنه منقولست که بهترین زنان عالمیان چهار اند مریم بنت عمران
و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد رضوان الله علیهم اجمعین یا مریم اقنتی
ای مریم فرمان برداری کن لربک مر پروردگار خود را یا مداومت نمای بر طاعت

اوباد و مان دیگر قیام باد در نماز او را عمی گویند پس بعد از این مرجندان در نماز قیام کرد که قدمهاء او متورم شد و گویند مراد از قنوت اخلاص است امام قشیری گوید یعنی قنوت آنست که ملازم بساط باش و در استدامت خدمت تقصیری مکن تا چنانچه حق تعالی ترا افزاد کرد از زنان عالمیان بمقام اصطفا تو نیز یگانه زنان و یگانهء جهان باشی در مرتبهٔ طاعت و وفا از خدای و از تو خدمت از وی مواهب پرورش از تو مراسم پرستش از وی چراغ دل تو برافروختن و از تو چون شمع در مقام ریاضت سوختن ای درویش هیچ سالك را دولت افروختن بی محنت سوختن دست نداده **بیت** شبی که آتش عشق تو جانم سوختن کرد چراغ دولتم آن شب افروختن کرد **وَاسْجُدِي** و سجود کن خدای را **وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ** و رکوع آر با رکوع آرندگان تقدیم سجود را جهت آنکه در شریعت ایشان سجود بر رکوع مقدم باشد یا تنبیه است بر آنکه واو برای جمعیت ترتیب یا آنکه اهتمام ایشان بسجود بیشتر است زیرا که سجود واسطهٔ ایست کلی مر قرب حضرت باری کما قال اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد و رکوع شکر است کما قال **اعملوا آل داود شکرا** ای شاکرا پس مریم را امر بنماز و سجود و شکر و در حقایق التاویل آورده که جمعی از بنی اسرائیل که ایشان از سراة کفندی در نماز خود رکوع بجای نمی آوردند از بیم آنکه از پشت خم ساختن استنکاف می کردند و باقی مردمان رکوع کردندی حق سبحانه مریم را امر کرد که از آن جمله باش که نماز ایشان مشتمل بر سجود و رکوع است جمعی گفته اند که این حکم بود که مریم نماز بجماعت گزارد با احبار بیت المقدس و از آن جهت راکعات نگفت و بر تقدیری که نماز زنان بجماعت گزارد نیز چون بلفظ همان می گزارند هر آینه در وقت اجتماع ایشان با رجال تغلیب راکعین با بد گفت نه راکعات و بعضی بر آنند که معنی سخن چنانست که انتظام ده خود را در جملهٔ نمازگزارندگان و در عداد ایشان باش نه در عداد غیر ایشان **ذَٰلِكَ** آنها که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث زکریا و مریم و یحیی **مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ** از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز تو **نُوحِيهِ** وحی میکنیم آنرا و میفرستیم بزبان جبرئیل علیه السلام **إِلَيْكَ** بسوی تو که محمدی تا دلیلی روشن باشد تراب صحت نبوت چه خبر دادن از چیزی یا مشاهده آن چیز باشد و تو در آن زمان نبودی یا بقراءت کتب و تتبع رسایل آنرا معلوم توان نمود و تو خواننده و نویسنده نیستی یا تعلیم از استادان و دانایان فرا توان گرفت و تو بدیر نشسته که حاضر نشدی و در هیچ معلمی از بشر سبق نخواندی پس معلوم شد که اخبار تو از اینها جز بوحی الهی نیست **بیت** عجب بود که از علوم اول و آخر کسی که در سکاءِ علم القرآن سبق کرد **وَمَا كُنْتَ** و نبودی تو ای محمد **لَدَيْهِمْ** نزدیك آن جمعیت که کار بیت المقدس بودند **إِذْ يُلْقُونَ** آن هنگامی که می انداختند از برای قرعه **أَقْلَامَهُمْ** قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند **أَيُّهُمْ** که

کدام از ایشان **يَكْفُلُ مَرْيَمَ** پایندان شود تعهد مریم را ای عزیز اخبار الاقلام بوده و اهرام را از لام لاجرم اقلام مباح آمده و از لام حرام گویند اقلام هر از نی بود و شرط چنین کرده بودند که هر که کفالت مریم او را باشد قلم او بر آب رود و باقی در روی آب بماند قلم زکریا بر روی آب رفت و دیگر قلمها بالا آمد و گفته اند همه قلمها از آهن بود و شرط بر عکس کرده بودند که هر که مریم را شاید قلم او بالا آید و باقی غرق شود قلم زکریا بالا آمد و اقلام دیگران بته آب رفت **وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ** و نبودی تو نزدیك آن فرقه در زمان **إِذْ يَخْتَصِمُونَ** آن وقت که مخاصمه می کردند از برای کفالت مریم با آنکه انجا نبودی اما آن قصه خبر میدهی تا اهل بصیرت انتظار دین معنی افتد که ملقن و معلم تو حضرت عزت است و علمك ما لم تكن تعلم **بیت** به بستوخ از او اولو الغوای علمه گفت رشید القری زان الملك کتاب لقیت عقل کل آموخته لوح ادب **إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ** و یاد کن آنرا که فرشتگان واضح آنست که جبرئیل گفت **يَا مَرْيَمُ** ای خادمهٔ خدای **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خداوند تعالی **يُبَشِّرُكِ** مژده میدهد ترا و این حالت در وقتی بود که مریم در مغتسل خود غسل کرده و جامه پوشیده بیجوی که پیرون آید جبرئیل علیه السلام بصورت بشری در غایت زیبا فرو پیدا شد و مریم از آن صورت زیبا ترسان شد و در کریا اضطراب افتاد جبرئیل گفت لا تخافی ای مریم من رسول خدای و مرا فرستاده تا بشارت دهم **بِكَلِمَةٍ مِنْهُ** بکلمه از وی مراد حضرت عیسی است علیه السلام و عیسی را کلمه از آن گفته که بکلمهٔ کن حاصل شد بی پدر و اگرچه هر مخلوقی بواسطهٔ این کلمه کون یافته اما آن سبب متعارف و آلت در او مفقود است چون عیسی علیه السلام لاجرم اضافه حدوث او بکلمه کن اولیتر باشد و در تفسیر کبیر آورده که بر این وجه تاویل میتوان کرد که گویا او نفس کلمات است همچنانکه کسی را که سخن کریم و جود برو غالب باشد بر سبیل مبالغه می گویند فلان جود محض و عین کرم است و گفته آورد کلمه حق اند برای که قبل از او آن حکم سخن گفت که **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ** و آن کلمه از خدای بود او را خدای در نبوت او کلمه گفته بود در باب ولادت عیسی علیه السلام از بتول عذرا و در بین قرآن فرموده که این آن کلمه است که وعده داده بودیم و بلکه او دانست یا بجهت آنکه بکلمة الحق از غوایت باطل بهدایت میرسید یا آنکه کلام تنبیه میکند بمعانی و عیسی نیز ارشاد می نمود بحقایق ربانی **اسْمُهُ** نام آن کلمه ضمیر مذکر آورد جهت آنکه مسمی به مذکر است **الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** مسیح لقبست و اسم عیسی علیه السلام و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گویند المصطفی محمد ای عزیز اسم عبری عیسی یشوع است و او و لغت سریانی یشوع بوده یعنی ظاهر مجتبی شهور بجهت مسیح لقبست و بعبری مسیحا بوده یعنی مبارك و ابن مریم صفت است بآنکه خطاب با مریم بود نسبتم بدو کرد جهت آنکه در عرف نسبت اولاد بآبا کنند چون دانستی

ان وجوه فنا شاو با ماده منتسب ساخت و دیگر تتمیه است به رو انما اندکه او زاهیر عبری
بوده از شهر عبری واگر کسی گوید که بظاهر این کلام مقتضی آنست که این هرسه کلمه اسم باشد جواب
آن گفته اند که اسم علامتیست که مسمی بان شناخته شود و ممیز گردد از ما عدای خود
پس گوییا معنی چنین باشد که اینچه سبب معرفت و امتیاز عیسی علیه السلام می شود از ما سوی
مجموع اینهاست اما معنی مسیح یا برکت داده شده یا صدیق که مبالغه صادق است یا ملك
ذو شوکت یا مرد بزرگوار و از آنها که گویند که مشتق از مسیحست بمعنی مفعول
واند یعنی ممسوح ببرکت که هر جا میرفت قدم او مبارك بود یا ممسوح بدهن قدس متولد شد
یا ممسوح القدمین بود که اخمص نداشت یا ممسوح بجمال بود یعنی نفیس ذات متحلی باخلاق
جمیله و اوصاف حمیده یا ممسوح بود بجناح جبرئیل علیه السلام که از مس شیطان او را
محافظت میشود و دو دیگر آن منقولست که علی وجهه ملك وهو الجمال و بر خود یعنی فاعل از آن یعنی
ماسح که هر بارص بود و ایشان ببرکت مسح دست شفا یافتند از مرض بری میشدند یا ماسح
زمین بود بسیاحت دوران و دجال را که دشمن عیسی است هم مسیح خوانند و گفته اند که
او بکسر میم است و تشدید سین کما قیل ان المسیح قتیل المسیحا و اگر مسیح گویند بمعنی
مفعول میتواند بود چه او ممسوح است بلعنه یا ممسوح العین است یا بی چشم مطلقا مانده
و جای او شکافته نیست و یا بچشم دیگر هم چو انگور یست بر بالای آب یعنی بیحرکت
و از موضع خود بدر آمده و بمعنی فاعل نیز میشاید چه او ماسح همه روی زمین خواهد بود
و با ملك زمانی تمام زمین را بسیاحت خواهد کرد الا مکه و مدینه و بیت المقدس که در
این سه موضع ممسوح قدم نامبارك او نخواهد شد و قصه ظهور دجال و قتل او بر دست
عیسی علیه السلام در بیان اشراط ساعت مذکور است پس بصفت دیگر عیسی را علامة
میشناید و میفرماید وجیها یعنی روی شناس و تمام قدر و با جاه و منزلت فی الدنیا
در دنیا بطاعت یا به نبوت یا بتقدم بر خلق یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع بآسمان یا بمعجزات و آیات
در آخر الزمان برای نصرت دین محمد صلوات الله علیه یا بقتل دجال والآخرة و در آخرت
بشفاعت یا بعلو درجه یا بآنکه روز قیامت خلق را از اتهامات نفی کند
شود ومن المقربین و از مقربان نزدیك کرده شدگان که دست بثواب خدای و کرامت او یا نزدیکان
بدرگاه پروردگار بحکایت مرتبکان و گفته اند از جمله مقربانست که او را بآسمان بردند بنزدیکی
عزیز هر که قرب الهی طلبد از زمین تعلقات که حضیض جهالت و مضیق بطالت است
بیان اقبال اعراض خلاص متوجه آسمان تجرید که مصعد سلامت و مرتقای کرامت است باید

شد که او وجوده گویند در دنیا سخن عروج بر آید و از علو عارض جمله کمالات است سخن بزرگ
بیت چند گردی در زمین بی پا و سر چون آسمان * اندرین کل گر برآسمان می بایدت
در جهان قدس اگر داری سبك روحی طمع * بر جهان جسم دایم سرگران می بایدت * بار عیسی
بر جبیل باری بر وان * ور نه در گلخن نشین کو استخوان میبایدت * ویکلم الناس و سخن گوید
این فرزند با مردمان فی المهد در گهواره که بجای مهد باشد اولی از زمان صغر او دست یعنی
در آن هنگام که شایسته گهواره بود از خردی بزرگان گفته اند عجب نیست در بزرگ گفته
که چون حق سبحانه بعلم قدیم دانسته بود که ترسایان در حق او غلو کرده تهمتان گو
بروی کنند و یرا در حال طفولیت بسخن آورد و اول این کلمه بر زبان وی جاری ساخت
که انی عبد الله یعنی چنان نیست حال من که نصاری خواهند گفت بلکه من بنده خدا ام آتینی
الکتاب و جعلنی نبیا الخ و نیز منقولست که در وقت حمل مریم بعیسی علیه السلام
هر گاه که مریم در خلوت بودی عیسی با وی سخن گفتی و من باری حدیث کردی و چون کسی
من شدی او در شکم مریم بتسبیح اشتغال میکردی و من میشنیدم وکهلا و دیگر سخن گوید
در وقتی که کهل باشد و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت یا آنکه چه خبر درکودکی
گفت انی عبد الله و وقتی که کهل باشد همان گوید و این از قبیل احتجاجست بر الزام نصاری
یا در هر دو حالت کلام وی کلام انبیا باشد بی تفاوت از طفولیت که زمان سبکساری
حال و قلت دانش است یا کهولت که وقت استحکام بنای خود و غلبه تمیز و وفور رای است
و بدین معنی استدلال توان کرد برکمال الحال الذی و گفته اند این بشارتست بمعرفت
عیسی بر خلق و مژده کافی اوام زندگانی او و در رسیدن بکهولت یا دلالت بر تقلیب احوال
او و انتقال از مرتبه طفولیت بدرجه شباب رسیدن و از آنجا مایل بمقام کهولت بودن تا با دیگری
طرق بر حالات را معلوم کرده که هر که این همه انقلاب با حوال او راه می یابد او هیچ الوهیت را نیز
نیست و الثابت بر بوبیت و کردن روا نی خدایی را کسی شاید که از تغییر و انقلاب منزه است و
از تبدیل و اضطراب معتدل سبحانه و تعالی و تعظم و تقدس بیت نه همی کان خدا را نیست که او را نیست قبل
تغیرات ذات او را تبدیل * ای عزیز اگر طلوع عزیز تا دمی ناید ذات برا بجه می باید حفظ
از خود عزیز و آن در اول عمر باشد تا سی سال آراستن تو نمی خواهد و گر نه ناید
و آن سی تا چهل آراستن وقوف گویند و تمیز زمان شبابست و اگر نه ناقص بود بی ظهور
ضعف و آن از چهل است تا شصت آراستن کهولت نامند و بعد از آن شیخوخیت است
چون بنقل مشهور از عمر عیسی علیه السلام سی و سه سال و ماهی چند گذشته بود که

بآسمان بُرده اند پس ذکر کهل از برای آنست تا معلوم کرده که بزمین خواهد آمد و بعد از آن
کهول شده میان او و لغو اهند دید با ایشان کفت و شنود خواهد نمود و دیگر صفت عیسی ع
ومن الصالحین او از انبیا شایسته است یعنی چون نوح و ابرهیم و موسی و صلاح اسمیست
جامع همه خیرها و کفته اند بالغه در وصف اکرم پیمبر دانسته که او را بصفت صلاح موسوم
سازد چنانچه در وصف اکثر انبیا علیهم السلام وارد است قال الله تعالی وزکریا ویحیی وعیسی
والیاس کل من الصالحین و دیگر لوط را می فرماید انه من الصالحین و داود و سلیمان و ایوب
واسمعیل و ادریس و ذا الکفل را می کوید انهم من الصالحین و دیگر ابرهیم و اسحق و یعقوب
را چنین وصف می نماید که وکلا جعلنا صالحین اهل اشارت می کویند که قوای روحانی
مژده داد نعمی پیر نفس را که بعد از آن کتاب سیاحات بشارت تست مر ترا از نزدیک خدای کلمه
ذلکه فایض است از حضرت عزت و مسیحی یعنی ممسوح بنور وجه وجاهت و حی دار در ایل
جزئیات و تدبیر مصالح معاش اند و بعد اعتدال و وجیه آخرت و بدر یافت معانی کلیه و
قدسیه و اقامت تدبیر معاد بر وجه کمال و از جمله مقربانست در بارگاه ربانی بجهت جامعیت
و کثرت قابلیت تجلیات سبحانی و مکاشفات حقایق سخن کوید در مهد آن باستعداد
و وقتی که کهل باشد یعنی نزدیک بطور بهمه وح و در ملاحظه اسرار توحید و او راست الیکی
مقام معرفت و صلاحیت مظهریت اسم الجامع بواسطه کمال جامعیت بیت دل عیسوی کرده
زنده شوی • در مملکت صفات زنده بر ایشان شوی • القصه چون مریم بشارت مقدم عیسی شنید
قالت کفت از روی استفهام یا بطریق استعظام رب ای پروردگار من و کفته اند جبرئیل
را کفت ای سید من انی یکون اینجا و بر چه وجه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی و حال
آنکه امس نکرده است بشر هیچ بشری و این خارج عادتست که بی شوهر آبستن شوم قال
کفت جبرئیل کذلک الله بر چنین حال که تو هستی یا کذلک یعنی مرکه خلق ولد است و در قدرت
بشر خدای تعالی یخلق می آفریند بقدرت کامله ما یشاء آنچه می خواهد خواه مطابق عادت
خواه مخالف آن تقیید است مریم را که چنانچه شاهد کردی در باب روزی که بی مرد دیدم
بنقض عادت و دلان شبه خارق دین نیز مشکل نباشد که بنقض عادت ... بشر
و زنده توانم کرد و محققان در بیان آنکه حق سبحانه در قصه زکریا فرموده که یفعل ما یشاء اینجا
میکوید یخلق ما یشاء چنین کفته اند که اینجا فرزند دادن بر وجه خارق عادت که میان مرد و زن
اناجماع نه مختص لا جرم لفظ فعل لایق تر است و اینجا که فرزند از زن بی عادت بلکه بطریق ابداع
محض بود لفظ خلق موافق تر برای آن ازین بر آید بنظر بصیرت شعر بمن کوید اذا قضی چون خدای حکم

کرد اذا قضی امرا کاری را فانما یقول پس جز این نیست که کوید له مرآن چیزی را که معلوم اوست و اراده وجود
علی وارد خطاب را میشاید پس چون حق سبحانه موجود بوجود علی الخطاب ساخته کوید کن باش
فیکون پس باشد حقیقت این سخن آنست که چون خواهد که چیزی باشد و تعالی لله تعریف و تاخیر
تکوین در آید و لفظ کن اخبار است از سرعت تکوین اشیا تکوین او یعنی هست کردن خلق بعد شواهد
نیست بر مرور زمان ... و معونت کسان آنچه خواهد بآن وجه که خواهد بی امر
قادر است بخلق اشیا با اسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان دفعه بی سبب و ماده
و بحث کلمه کن که جز استان ... بسبیل استیفا کذا اشت بیت
حرفیست کاف و نون ز طومار صنع • و ز قاف تا بقاف بر آن حرف کشته دال • و دیگر بیت دل
مریم و ازاله هموم و غموم او ز ملامت حساد و دفع طعن اهل فساد صفت عیسی علیه السلام
و کمال حکمت و تبلیغ رسالت و اظهار معجز او می کند و می کوید ویعلمه الکتاب و خدای بیاموزد
او را کتابها ... و قیل ... سبیل التعظیم است و آن بطریقه
التفات باشد از غیبت بتکلم ... علیه السلام و تنبیه بر اختصاص او بتعلیم
یعنی ما تعلیم دهیم او را کتاب والحکمة و علم حلال و حرام که حکمت شریعت یا علم تهذیب
اخلاق و اصح آنست که کتاب بعبارت تنها بدست و حکمت بیان کردن او بزبان او عیسی
علیه السلام پس از انواع خط نوشتی و در تیسیر آورده که از همه اهل روزگار بهتر می نوشت
والتوریة والانجیل و دیگر بیاموزیم او را توریة که کتاب موسی بوده و انجیل که کتاب اوست
تخصیص ایشان از کتاب بمنزله جهة تفضیل است ورسولا و کردانیدیم او را فرستاده بسوی الی
بنی اسرائیل بسوی کروهی که فرزندان یعقوب اند نقل بعضی آنست که بعثت عیسی علیه السلام بسوی
ایشان بوده و جمعی بر آنند که این سخن جهة رد است بر یهود که می کفتند که او مبعوث بغیر ماست
و صحیح آنست که اول پیغمبران بنی اسرائیل یوسف علیه السلام بوده و آخر ایشان عیسی علیه
السلام انی پس بسخن کوید عیسی با ایشان بلکه من قد جئتکم بتحقیق آمدم بشما بآیة بعلامتی
که اختصاص دارد من من ربکم از پروردکار شما و آن علامت که هست بر رسالت من از آن
آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند انی اخلق در جواب کسی که کوید این آیه
چیست میکوید آنکه می سازم و تصویر میکنم لکم برای شما خلق بمعنی ابداع و اختراع نیست
آید و بر آن تقدیر خالق جز حضرت حق سبحانه نیست و بمعنی ساختن و اندازه کردن باشد و اینجا
بر آن حمل باید کرد که بسازم من الطین از کل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ پس بدمم
نفس خود را فیه در آن کل که بشکل مرغ ساخته ام فیکون پس کردد آن کل مصور طیرا مرغی

رنگ پروانکی تکلم طیران جنس است برواحد و جمع واقع شود امام نافع طیرا بی خواند و ابوجعفر نیز بر آن رفته پس و بود که آن طین مصور مرغ شود باذن الله بامر خدای و بخشایش او و درعین المعانی کوید اسم اعظم او و کفته اند تعلیق و تکوین او این سحر بر اعاز الاشبه کفت و نیز با لکمن تصویر این مرغ می کنم اما حیات او از تو دیدیک خالق و مکون اشیا است ای عزیز چون نفخه جبرئیل علیه السلام مدد وجود عیسی شد بود روح محض است لاجرم دم عیسی علیه السلام سبب حیات می شود و کفته اند نفخ عیسی در نفس عیسی مخفی بود کرد هر چه میدمید و کفت واضح آنست که خلق حیات در آن جسم از حق تعالی بوده مقارن نفس عیسی علیه السلام از برای معجزه او و جعل او خلق حق فاطر کاینات نیست قال تعالی خلق الموت والحیوة بیت همچو عیسی بر تو بی بد لطف که تو شدی همدم مسیح ظاهر که تا شدی زنده مر ترا احیاء عیسی بهانه بود و تو بودی حیات بخش احیا الرمیم من اثر الروح من امات در اخبار آمده است که چون عیسی علیه السلام دعوی نبوت کرد و کفت بر صحت این دعوی از آیات ظاهره و معجزات باهره اقامت شهادة می نمایم جمعی از یهود از روی تعنت کفتند که برای ما خفاش آنکه بساز تا چه دعوی ترا مسلم داریم عیسی بر فرمان الهی از کل خفاش چیزی بساخت و نفس برو دمید فی الحال بقدرت ربانی طیران آغاز کرد و کرد در میان زمین و آسمان پروان آمد و هیچ که مادام که در نظر مردمان بود می پرید چون از نظر مردمان غایب میکشت مرده بر زمین افتادی مشهور اینست که از مرغان چیز صورت خفاش می ساخت و لیس و قراءة نافع مؤید اینست و نزد جمعی همه انواع مرغان ساختی و قراءة باقی ائمه معاضد این قول میکشد و تخصیص خفاش از سایر طیور برآنست که او عجیبتر است در میان مرغان زیرا که همه ایشان بجناح طیران می کنند و او بغیر بال طیران میکند طیور بیضه مینهند و او میزاید دیگران منقار می خوردند و او بدندان مضغ میکند ایشان در هوا مرتفع می شوند و او قوت ارتفاع ندارد مرغان را بول و حیض نیست و او را هست و خنده و گریه دارد چون انسان و در روشنایی روز و تاریکی شب هیچ نبیند و صید او در دو ساعت بیش نباشد یعنی بعد از غروب شمس و پیش از زوال الشفق یکی دیگر بعد از طلوع فجر و قبل از اسفار روز و ماده را از مرغ وی پستان هست و شیر دهند و بچه نیز از شیر خود خورند و هر جا که روند بچه خرد ایشان بر ایشان چسبیده باشند تا وقتی که بزرگ کردد و مجموع این نوادر بیه و در یکی از خطب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام شمه از بدایع خلقت خفاش و لطایف صنع الهی در آفریدن او

مذکور است و این کلمات بابرکات از آنجاست یقبضها الضیاء الباسط لکل شیء و یبسطها الظلام القابض لکل حی فسبحان من جعل لها الجناح من لحمها تعرج بها عند الحاجة الی الطیران کانها شظایا الآذان غیر ذوات ریش و لا قصب الا انک تری مواضع العروق بینة اعلاما لها جناحان لما یرقا فینشقا و لم یغلظا فیثقلا تطیر و ولدها لاصق بها لاجیء الیها یقع اذا وقعت و یرتفع اذا ارتفعت لا یفارقها حتی تشتد ارکانه و یحمله للنهوض جناحه و کر مستعدی را داعیه اطلاع بر بعضی از عجایب احوال خفاش باشد از مطالعه آن خطبه و تامل در معانی کلمات مرتبه بر صحت مقصود توان رسید بیت هر کرا ذوق ثقلی است کو تماشا آن کلستان کن القصه چون خفاش از سایر مرغان بچیزی چند اختصاص داشت متعنتان یهود از عیسی طلب تصویر و احیاء او کردند و آن معجزه بر وفق مدعا ایشان پیدا شد بود و آن قول از علامات رسالت او بود و علامت دوم و ابرئ الاکمه و بری میکردانم کور مادرزاد را واضح آنست که نابینا مادرزاد را کویند و قتاده کفته که صاحب تیسیر است می کوید که مطموس العین است که شکاف بصر ندارد و بعضی کفته قتاده و دیگر است بدین صفت موصوف بوده و بحقیقت باید که اکمه مثل این جز باشد اشفاء او از قبیل اعجاز تصور باشد که تا امید علاج عارض چشم شود از شبکوری و بیاض و سبل و مانند آن زایل شدن ممکن است بخلاف اکمه جبلی و خلقی یا آنکه سبق و الابرص و بالاء ممسوس را شخصی که مبتلا شد به برص است از بقایای آنست که برص و مرض باشد که اکمه قابلیت علاج دارد و آن وقتی که علت هنوز استحکام نیافته و علاج آن باشد که بر آن موضع موی سیاه برویند در وقت شباب و اکر در آن محل عروق ابرص کند خون بیرون نیاید دلیل آنست که مطلقا علاج پذیر نیست و آن وقتی باشد که علامتین او پیدا شده مراد اینجا قسم ثانی است و تخصیص این دو علت بجهت عسر علاج است و حیرت اطبا در مداوات آن و ابراء ایشان صعب را معجز باشد چه در زمان او علوم طبیه مروج و رایج بود و بسیار از حکما و اطبا معاصر وی بودند بلکه چون حکما معجز عیسی علیه السلام هم از آن نوع ساخت که اهل روزکار بدان مهارتی داشتند تا علاج این دو مرض که با وجود حذاقت دقیق از معالجات او عاجز بودند قبل معجزه دانسته بقبول دعوی نبوت سرافراز شوند و این بعینه چون غلبه دعاوی فصاحت زمان بلاغت نشان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و درهم شکستن معجزه آن اساس بدعوی سخن وری و فصاحت کستری شان که قالوا سورة من مثله بیت پیش از این داشت بهتر کوشه که بی حوصله رونق بودی و هنگامه ایشان شکسته کی بیدو بودی که عیسی علیه السلام در دار الشفاء مرحمت بخانه هزار بیمار را چون بنی عیان و بیجان و امثال آن مداوا کردی و هر کرا استطاعت آمدن نبودی و عیسی

مبارک صبر با الیمن او بحشم فرمودی — بیت — گر برش بیمار خود آید بعیادت . مستفیدان المایده
بیمار نقان بود . و معنای قرآن و جبه بودی که دعاء شفا خواهد شرط ایمان و قبول دعوت
دست برهان فرود آوردی و محقق شده است که روح الله بیمار از این دعا ساداء میکردی که
کشف الاسرار آورده که دعاء وی این بود اللهم انت اله من فی السماء واله من فی الارض
لا اله فیهما غیرک الحی انت جبار من فی السماء وجبار من فی الارض لا جبار فیهما غیرک وانت حکم
من فی السماء وحکم من فی الارض لا حکم فیهما غیرک قدرتک فی الارض کقدرتک فی السماء
وسلطانک فی الارض کسلطانک فی السماء اسئلک باسمک الکبیر ووجهک المنیر وملکک القدیم
انک علی کل شیء قدیر علامت چهارم واحیی الموتی ودر این محکم مرده کان زنده باذن الله مرتهان
مکرر این کلمه برای دفع توهم الوهیتست زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و گویند
مراد اسم اعظمست در تفسیر کبیر از شعبی نقل میکند که دعاء عیسی در احیاء اموات این بوده که یا
یا قیوم و در تیسیر آورده که در وقت احیا خدایرا بر هفت نام یاد میکرد یا حی یا قیوم یا دایم یا فرد
یا وتر یا احد یا صمد و نزد محققان عیسی مظهر اسم جامع المحیی بوده و او را روح الله بجهت آن
گفته اند که روح ابعد صفات الهی صفات روح واقع شده مقربات که ارواح مهیمه که عقل
کل با یکی از ایشان شمرده اند ارواح افراد که کل محمد بدیلک صفات موجود شدن از خدای بی واسطه
و وسایط و چون روح عیسوی فایض از حضرت المثیه بود بی واسطه اسمی از اسماء و بی واسطه روحی
از ارواح چنانچه گفت و روح منه لاجرم بوجود خارجی متصف بصفت احیا شد و لاهوت
او بر ناسوت یعنی روحانیتش بر جسمانیتش غلبه کرده احیا موتی میکرد باذن الله اشارت بآنست
که نفخ از عیسی بود و احیا از حق چه صفات کمالیه با صالة از حق راست و تبعیت عرض چون بالمرتبه
نفس الامر اصل و تاثیر نیست مخصوص متبوع جل ذکره و همه مبدعات بر مثال آلات و ادوات خارج
زیرکه در مرتبه توحید افعال فرموده — بیت — آنها که عقد حجه در هر کار ند . خود را همه
کار گیر بیکار ند . غافل شده از آنکه فاعل حق است . وایشان همه بر مثال دست افزار ند . اگر خبر
اتفاقست که عیسی علیه السلام چهار مرده زنده کرد و از آنها سه تن متفق علیه اند و یکی مختلف
فیه یکی از آنها که بران اتفاقست عازر بود و عیسی علیه السلام بسیار او را دوست داشتی
وقتی عازر بیمار شد و از وطن او تا منزل عیسی علیه السلام سه روزه راه بود خواهر خود را نزد
عیسی فرستاده استدعای حضور موفور السرور روح الله نمود — بیت — ما فرح رفتاد
نادم که آیاد نزدیک تر آید قدمی دور نباشد . قضا را همان روز که خواهر شاخواهم ملازمت
عیسی علیه السلام رفت ساق قضا از ساغر فاجیهم اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة

ولا یستقدمون درد کام حیات عازر ریخت — ع — الموت کاس وکل الناس شاربه . اقربا عازر
یک روز انتظار بردند و چون از خواهرش خبری نیامد او را دفن کردند از آن جانب حضرت
عیسی با ملازمان کرده بعیادت عازر متوجه شدند و چون عیسی علیه السلام برسید او را
مرده و مدفون کرده یافت خواهر عازر از اضطراب دل فغان برکشید و در سوز فراق اشک گرم
از دیده میبارید — بیت — بجا جابز بنا لم هر آن نطفی بچشم . مرا که برق فراق از شرار تحسر
عیسی بر آن غمگین رحم آمد باتفاق جمعی از اهل وفاق و نفاق بر سر قبر او رفت و بعد
اداء دو رکعت نماز از روی اخلاص و نیاز این دعا بر زبان مبارک یاد کرد اللهم رب السموات
السبع ورب الارضین السبع انک ارسلتنی الی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک واخبرهم انی احیی
الموتی باذنک فاحی العازر در حضرت عزت بدعاء عیسی علیه السلام عازر زنده شد گرد لبید وله
سر از خاک برون کرد و بعض آن مویش بجکید بر عیسی سلام کرد و مدتی بعد از آن زنده بود
متاهل شد و او را فرزندی پدید آمد دوم از آن سه تن ابو العجوز بود در اخبار مذکورست که
رفیقی را پسری مرده بود و او را بر جنازه نهاده بگورستان میبردند ناگاه بر حضرت عیسی علیه السلام
بگذشتند در عقب جنازه جمع و فزع بسیار و بیقراری و ناله و افغان میکرد — بیت — یعنی و مانده ز
داغ تو لم باد کار نماند . صد حسرتست تو مرد لابند وار نماند . عیسی را شفقت آمد گریست و
گفت ای عجوزه غم مخور که من از خدای در خواهم تا این مرده را زنده سازد و در وقت آنکه بود
جمال القرة العین روشن کرد آنگه دعا کرد مرده در حال زنده گشت و بیجان کفن دروی
پیچیده از جنازه بیرون آمد و جنازه خود را برداشته بسوی خانه روان شد سوم سام
بن نوح است و حکایت احیاء او آن بود که منکران عیسی علیه السلام گفتند که تو مرده زنده می
کنی قریب العهد است که آن سکته گرفته باشد که باز با خود آید اگر مرده کهنه را
لباس حیات بپوشی تصدیق تو کنیم پس باتفاق بر سر قبر سام بن
نوح آمدند و در بحار القصص آورده که در ناحیه نصیبین پادشاهی بود در آنجا و فرمان داد
عیسی و مادرش را از شهر بیرون کنند و تحقیق بنظر کرده ایشان در دلهای رعایا کاشتی تا هیچ کس
هیچکس در ان ولایت نام عیسی علیه السلام نتوانستی برد و چون بصورت مدتی یاد وی نکرد
که حق تعالی بقدرت بر عالم خواست که حلقه انقیاد عیسی در گوش رعیت کند و عاشقی
و متابعت او بر دوش رعایای آن مملکت افکند عیسی را امر کرد که برو و فلان پادشاه را
دعوت نمای و ابواب هدایت و دلالت بمفاتیح تبلیغ احکام رسالت بر روی وی بگشا
عیسی علیه السلام با حواریان روی بدان شهر نهاد چون نزدیک رسید ملازمان خود را گفت

از شما کیست که بدین شهر کند آمدن منادی کند که اینک عیسی که بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست
بشهر شما بشیر شد. بیت: مژده که گردون مه خورشید پیکر رسید. زند شاهی بر تو دولت
کاینک مسیحا بر رسید. یعقوب با نجاریان اختیار کرد که من این کار بکنم و صدای قدوم مبارک
شما بدین شهر افکنم عیسی علیه السلام فرمود که برو و اول کسی که از من برگردد تو باشی دیگری
کاورا تو امان ندهد دعا شد عاقبت چو دیگران الطاف فوقا همراه یعقوب برو. عیسی گفت برو که سلامت
در مانی شمعون برخاست که یا روح الله اگر در مانی من ثالث ایشان باشم عیسی علیه السلام
دستوری داد و شمعون دیگر بار بموقف عرض رسانید که مرا شاذن ارزانی فرمای
کردن که تو هر چه وقت قضا کند بگویم عیسی علیه السلام او را در آن مجال رخصت ساخت
و هر سه باتفاق روی بشهر نهادند شمعون آن دو یار را از پیش فرستاد و گفت شما بکار خود
اشتغال نمایید که من متفحص حال شما باشم اگر بلایی بشما رسد دفع آن بهر حیله که توانم جهد
خود در آن مبذول کنم اما یعقوب و تومان بشهر درآمدند و خبر آمدن عیسی علیه السلام
بمردم شهر رسید و بودند طریق حرمت برطرف نهاده بودند و زبان بفحش و مذمت گشاده
بودند و یکجا با ایشان آواز برکشیدند که ای قوم مجهول لوای مردمان سرگشته. بیت:
بیایید بیایید که گلزار رسیدست. بازین بنیاد که آن یار رسیدست. اینک حضرت روح الله
بمقدم شریف این خطه را زینت بخشیده است و با روی دلفروز و نفس جانبخش بدینجا
رسیده زود استقبال نمایید و بدین متین او درآیید مردمان بعد از استماع این سخنان
یکجا بر ایشان هجوم کردند و گفتند که بیرون این سخن از شما کراست یعقوب با نحو عام
ترسان شد با خود سودای خام بحث آغاز کرد و در قرب انداز که پیش عیسی بر صغیر حال خود کشید
جان از ابتلا استان و رطهٔ هلاکت بیرون آورد و تومان از فرط یقین و غیرت دین بدین یار دل
نهاد همان سخن را تکرار نمود هر چند از اطراف و جوانب در منع کوشیدند بجایی نرسید و چندانکه
جفا و آزار بر او روا داشتند از قول خود برنگشت. بیت: ای عاشقان را کار باد دستت
هر چند جور بیش بخت زیاد گشت. القصه او را نزدیک ملک بردند و درد اعتراف از خانهٔ دست
عیسی علیه السلام سخن فراوان کردند و چون از طرفین او جز التزام طریقهٔ مسیحا چیزی بظهور
نیامد حکم شد که دست و پای او ببرند و دیدها برکنند و در زندان افکنند شمعون اثر این حال چون
یافت بسبیل استعجال بیامد و در محلی که ملک با اکابر قوم تماشا ایستاده بودند و دست
پای او را بریده و دیدها برکنده بودند رسید و از مشاهدهٔ آن صورت متغیر شد و حیران
در حلقهٔ ایشان افکند رسید که این بیچاره چه صادر شده است که مستحق این شکنجه

این عقوبت گشته اهل شهر مردی غریب دیدند از روی غضب بالله بیرون آمده گفتند. مصرع:
ترا با این فضول بیهوده کار نیست. شمعون روی عالم و متابعت خود دیده از سلک خواص ملک نظام
داد و گفت ای بزرگان من مردی مسافرم که بتجربت گشته و ملک شما بجرات چنین دیار
مجاوران مرحبا فرمان. بیت: درمیت قدیم و حاذق مهور نیست. و من چون اینجا رسیدم و مرد
حال این مبتلا دیدم خواستم که بر کماهی قصه اطلاع یابم از سبب این خواری و گرفتاری با خبر گردم
و اگر در شهری دیگر از من استفسار این واقعه نمایند علی بصیرة اینان الخبر دهم و هیچکس جز
من جز بجفا و آزار نعاد هیچ شخصی داد که بتوکار من درمانده رسید. بیت:
شب تنبیه بر زبان همه حاشیه کردهست. چه شکایت قاعده در شهر شما نیست. ملک را سخن
او خوش آمد گفت نزدیک آی تا من جواب تو باز دهم و نقدی که مطلبی بود در دامن تمنای تو اندازم
شمعون دلیر وار نزدیک رفت و از سبب تعذیب آن شخص استفسار نمود ملک گفت این کس
عیسی را پرستاید و ما دشمن اوییم هر که پرستش خصم ما کند سزا و جزای او اینست شمعون پرسید
که چه کس است و موجب دشمنی شما با او از چه جهت ملک گفت که شنیده ایم که شخصی دعوی میکند که
من بی پدر حاصل شده ام و عقل کجا باور کند که بی ترتیب مقدمه نتیجه بظهور آید و ما همه این
سخن بر کذب مادرش حمل میکنیم و با این همه میخواهد که دین عدت شارد و مردمان از ترسولی
تعطیل از دارد شمعون گفت برینتر عیسی را نشریع آید و بجوده از و سخن نشنیده ام اگر صلاح باشد مرا
اجازت دهید تا از همین بیمار و خبری بتحقیق باز دانم ملک دستوری داد و شمعون با او بلند آواز
که ای جوان بلا کشیده سخن تو جست و امان آواز شمعون شنید و خوش وقت شد و بحث خود
و اکوش کرده فرمود که من میگویم که عیسی عبد الله و روح الله و کلمة الله و رسول الله است شمعون
گفت عجب دعوی میکنی و بد محکمه دعوی کسی که بی حجتی بدوش و گواهی عادل مسموع باشد
تو بر دعوی خود هیچ برهانی داری تومان گفت آری بیمار را در آندم عیسی شفا میبخشد و کور مادرزاد
را علاج میکند شمعون گفت اطبا حاذق نیز مثل این کارها میتوانند کرد غیر از این هیچ حجتی
فرمود آری مرده را احیا میکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت این مبتلا دعوی عظیم میکند و حجتی قوی پیش آورده و کار زنده گردانیدن مرده کسی قادر باشد که
[illegible]

دهد او را ساحر و کذاب شمرد آن گفت **بیت** ساحر بود گر و افعال خدا گوید · سامری
با ید بیضا چه تواند کردن · پس دیگر باره شمعون بجهة تأکید کلام و ابرام خود از جانب عیسی علیه
السلام توانائی گفت ای شاه اگر عیسی عاجز شود درین چه تو گفتی ملک را روا باشد که هر چه خواهد
با او و اصحابش تو کند اما ان گفت آری اگر عیسی علیه السلام اینچه گفتیم ظاهر شود ملک را در آن
من و هر که بدین پیغمبر باشد اختیار است **ع** کار این سخن خلاف بود [illegible] شمعون
گفت ای ملک چه شود که عیسی را بخوانی تا اینچه ما میگوییم از وی سؤال کنیم اگر انکار کند این سخن باید
تا دروغ بر صاحب خود [illegible] واگر اقرار نماید [illegible]
موفق در آن تقدیر هر چه از جفا با وی و متابعان او بکنیم کسی را بر ما اعتراض نرسد [illegible]
باز ده مرده زنده می شود بدعای وی آنگاه انصاف اقتضای آن میکند که ما همه بوی ایمان آریم
و دامن متابعتش از دست قبول نگذاریم **بیت** دامن دولت جاوید و گریبان امید
حیف باشد که بگیرند و [illegible] ملک را سخن شمعون مقبول افتاد کس بطلب عیسی [illegible]
و چون حاضر شد حضرت احدیة او را برداء هیبت ملبس ساخت تا ملک و اتباع او از مشاهدهٔ
حشمت عیسی حیران ماندند **بیت** رخ نمودی و [illegible] دل از دست برفت گفت
[illegible] ملک بشمعون اشارت کرد که با عیسی سخن گوی شمعون گفت
ای عیسی این مرد مبتلا دعوی میکند که تو رسول خدایی عیسی گفت در دعوی خود صادقست
[illegible] بنده و فرستادهٔ ویم شمعون گفت میگویند هر معلول و معیوب که دست تو بدو رسد
صحت یابد عیسی علیه السلام جواب داد که همچنین است و اگر میخواهید تجربه کنید شمعون
گفت ملک شرط میکند که اگر این صورت اتفاق واقع نشود ترا و اصحاب ترا بقتل رساند [illegible] خلق
عالم را از فتنه [illegible] عیسی علیه السلام بدین شرط رضا داد و خاطر [illegible]
گفت [illegible] ابتدا بار خود کن که چندین علت مبتلاست عیسی بنام خدای افتتاح نموده دست
بروی و چشم [illegible] از جای خود نهاد و دعای صحت برخواند فی الحال اعضای وی [illegible]
[illegible] برخاست و [illegible] آنحضرت سلام کرد [illegible]
ان سلطان فارسی نقل کرده اند که در آن شهر هیچ بیماری نماند الا که [illegible]
و برکت دم روح اللهی صحت یافت شمعون التماس کرد که خبر دهد ما را که شب چه خورده ایم
و [illegible] ذخیره کرده ایم عیسی علیه السلام ملک را با هر یک [illegible]
[illegible] خبر داد و شمعون قصهٔ مرغ گل در میان آورد و آن [illegible]
گفت دیگر باره شمعون آغاز سخن کرد و گفت ای عیسی امری عظیم و مهمی خطیر مانده و آن احیاء

موقوف است و دران باب چه میگویی عیسی علیه السلام فرمود که آری خدای من قادرست که
بدعای من مرده زنده کند شما کرا میخواهید که از لشکرگاه اموات بساحل میدان حیات جولان
نماید و ملک با قوم او در قرای [illegible] سام بن نوح علیه السلام کشیدند و باتفاق بسر قبر وی که از قرن
دهور و کرور سنین و شهور در وی [illegible] نهاده بود آمدند عیسی دو رکعت نماز گذارد و از
حضرت بی نیاز درخواست که سام را زنده کند تیر دعا بهدف اجابت رسید خاک شکافته شد
و سام با محاسن سفید سر از قبر بر آورده گرد از فرق خود می افشاند **بیت** بوی مسیح گر
بر خاک [illegible] گذرد نه عجب باشد که زنده شود عظم رمیم · پس روی بجانب عیسی علیه السلام
آورده مراسم تحیت بجای آورده بطرف ملک و رعیت التفات نموده گفت ای مردمان این عیسی
روح الله پسر مریم صدیقه است بدو ایمان آرید و متابعت او فرو مگذارید بعد [illegible]
و بیکار ملک با قوم خود دین عیسی علیه السلام قبول کردند و بیک ساعت هفتاد هزار کس [illegible]
صدق ایمان آوردند و در خبر آمده است که عیسی سام را گفت چرا موی سر و محاسن تو سفید است
و در آن زمان که تو بودی کسی بعیب شیب مبتلا نمیشد و سواد شعر [illegible]
بر بیاض آن که مقدمهٔ لشکر ناتوانیست تبدیل نمی یافت سام جواب داد که یا روح الله چون آواز
تو بمن رسید گمان بردم که قیامت قایم شده است از هیبت آن مویم سفید شد یوم یجعل
الولدان شیبا **بیت** [illegible] زان روز که [illegible]
دیگر باره عیسی علیه السلام سؤال کرد که چند سالست تا وفات کرده سام گفت از چهار هزار [illegible]
میگذرد عیسی علیه السلام گفت میخواهی که از خدای درخواهم تا ترا در دنیا باقی دارد [illegible]
[illegible] رسید که سر انجام کار چیست عیسی گفت مردن [illegible] ودیعت حیات بمقتضی اجل باید سپرد
بیت این جام بلی جرعه هر کس چشید · صد [illegible] خمارش بیاید کشید · سام گفت یا روح الله
چهار هزار سال شد که مرده ام و رخت اقامت بمنزل قیامت برده ام تلخی مرگ در کام منست
و دیگر باره تحمل چشیدن آن جرعه و طاقت کشیدن آن غصه ندارم دعا کن تا حق سبحانه
با همان حال برد که داشتم عیسی دعا کرد و سام بقبر فرو رفته خاک بر وی [illegible] و جماعة
[illegible] خلاف کرده اند و قول بعضی آنست که عیسی علیه السلام [illegible] داشت [illegible]
[illegible] ارتحال نمود [illegible]
[illegible] عیسی بعد از یک روز زنده گشته روزگاری دیگر بماند و گفته اند پسر ملکی بود
از ملوک ولایت مصر که بالتماس پدرش او را زنده کرد و بعضی ازان قصه شمه مذکور خواهد شد
و در تفسیر [illegible] قصهٔ [illegible] احیاء عیسی علیه السلام میکند مضمونش آنکه حضرت روح الله

طلبیدن بما مزاج دارد که سهل باشد جمع کردن و وفا از ایشان چشم داشتن جهان بکام
بالکل در آتش کفر کشتن و وفاداری کامل العقل با ایمان ناقص عقل وفاداری نیاید **بیت**
رسم وفا چشم مدار از زنان • نیست مروت صفت این زنان • هر که از این قوم وفا چشم داشت
دانه امید بصحرای کاشت • القصه عیسی پسر ملکزاده رفت و نصیحت آغاز کرد و او را از آن
ستم صریح منع فرمود و بعتاب زن مشغول شد و او را بعقاب الهی تهدید نمود و گفت ای ستمگار
غداری که بر زاری شوهر تو رحم کرده از خدای در خواستم تا او را زنده کرد اکنون در مقابل
وفاداری او طرح جفاکاری انداخته از حلال خود می گریزی و در حرام می آویزی زن صورت
موت و رجوع را انکار کرد و با آنکه در وقت زندگی پسر عیسی علیه السلام داشته بود که
مرده بود بین زنان مرتد شد و بدعای عیسی هلاک گشته بی ایمان بجهان دیگر رفت عیسی فرمود
که سبحان الله این مرد برگزیده مرده بود زنده گشت و بشفاعت تا سلام رسید و این زن با سلامت
زنده بود و نیکی یافت و برگزیده این نکته از سر قضا و قدرت و هم در این واقعه بحول و تعالی
از این قصه عبرت **بیت** آنرا زنکوی بد نگه بد نمود • وین را ز صومعه سوی دیر معان
الجحیم بها حکم قضا و قدر تبدل است • بخلیای و هم و خرد کی توان رسید • آمده ام با سر علامت
که دلیل رسالت عیسی بود دعا و لکنه از گل صورت مرغ بساخت و زنده کرد گفت دلیل شعبه آنست
چون ابراء اکمه و ابرص واقع شد گفتند این غایت حذاقت است چون مرده زنده کرد آنرا سحر حمل
کردند گفتند اکر راست میگوئی ما را خبر میباید داد از آنچه شام خورده ایم و آنچه برای چاشت ذخیره
کرده ایم عیسی علیه السلام فرمود **وَاُنَبِّئُكُم** و خبر میدهم شما را **بِمَا تَأْكُلُونَ** بآنچه شما میخورید
وَمَا تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره مینهید **فِي بُيُوتِكُمْ** در خانهای خویش پس هر یک از ایشان اخبار داده که
شب چه خورده اید و برای روز چه آماده کرده اید و گویند اخبار از ادخار بعد از نزول مائده بود
بحکم خدای بران وجه صدور یافت که از آن خان خورند و ذخیره ننهند جمعی خلاف کردند
بادخار میل نمودند و عیسی علیه السلام ایشان را از آن آگاه فرمود و مشهور آنست که وی در مکتب
کودکان گفتی که ای بهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند ایشان بخانه
آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی و گاه بودی که گریستن آغاز نهادندی که
شما فلان چیز تناول کرده اید و بخش ما از آنچیز نهاده اید و بود مادر چه از نهان کرا ایشان
بکجا برین قضیه مطلع شده اند و ورده اند که چون آن گروه را معلوم شد که اطلاع ایشان بر
حال از اخبار عیسی است کودکان را از مکتب باز گرفتند و گفتند این ساحر نشست و خواست
میکند روزی دیگر عیسی بمکتب آمد از رفقا اثری ندید بطلب ایشان بوثاق رفت و بدان کسان

روزی بگورستان میگذشت جوانی تازه روی که کشته بود و کلبرگ عذار را بقطرات
سرشک شسته چون چشمش بجمال عیسی علیه السلام منور شد از جای برجست و فریاد کنان
ناله از فلک برآورد و دیده کل را بآب داد • و در نگ روح پرور ما الم عتاب داد • عیسی را بروی
آمد و گفت ای جوان این ناله و فغان تو بسبب چیست و این همه گریه و زاری برای کیست گفت
یا رسول الله حلیله داشتم که مونس روز کار و آرام دل بیقرار من بود در بهار جوانی بهار زندگانی
بخزان ناتوانی مبدل شد و مستوفیان قضا نامش از دفتر احیا بیرون کردند این زمان در حضرت
تنهایی با رحمت بی کسی در ماتم او ام و دامن از نقد عشرت و سرمایه مسرت افشانده **بیت**
سخت دشوار است تنها ماندن اندر لذت خود • با که کویم حال خود تنها ماندن دشوار خود • یا روح الله
طبیب دردمندان و حبیب مستمندان تویی درد خود با که کویم و درمان خویش از که جویم
رحمی کن ای رحیم که جای رحمت است • عیسی علیه السلام فرمود که مرا بقبر یار خویش ارشاد
ده جوان از غایت نشاط و نهایت انبساط قبر دیگری بعیسی علیه السلام نشان داد و آنحضرت
از حق سبحانه دعا التماس احیای صاحب قبر را زنده کرد از دعا بالجمله مقترن شد و قبر شکافته شخصی با
روی سیاه و حال تباه بیرون آمد عیسی از وی پرسید که چه کسی بچه جان شما را احوال خود
باز گفت قضا کافری بوده که صد روز کار در پرستش بتان صرف کرده و عمر باز پسین در
ظلمت شرک و ضلالت بپایان برده از وقت مرگ تا این ساعت در چنگال عقاب عقوبت بوده
و طرفة العینی از شکنجه عذاب و نکال نیاسوده چون عیسی علیه السلام بر حال وی
اطلاع یافت و الدین حق دعوت فرمود و عنایت حق سبحانه حمایت نموده از شورستان
پر حسرت بهدایت رسانید کلمه شهادت بر زبان راند و آخر کار در دین حق و ایمان بشرع
القصه چون فراق زنده بعرض رسانید که غلط کرده ام و قبر یار خویش نشان داده ام عیسی
علیه السلام تبسمی فرمود و بسر قبر او آمد و بدعا او زن آن جوان زنده شد سر از گور
برآورد و زن و شوهر دست مواصلت بهم گرفته روی بشهر آوردند در راه ملکزاده نظر زن بر
افتاد و دلش بران مایل شد و شوهر را گفت که این زن را بگذار که مرا از تو است چون
مضایقه نمود و زن قول ملکزاده را تصدیق نموده با او بطرف شهر روان شد هنوز
عیسی در گورستان بود که جوان آمد و صورت حال باز نمود و از بیوفایی آن زن خالی نبود
بر فرقت نیکنامی تو چه قدر **رح** ذکرهن فالحزن و فاء بجر فجع حالها ان بعث کشتن
و جهر این معنی که **مصرع** از زن طلب وفا خیالیست محال • در آینه کردار ایشان غلط
نبین انتظام گفته اند عهد ما را و فایی و وفای ایشان را بقایی نباشد و زنان حسن عهد

ایشان حاضر نیستند عیسی را بوحی معلوم شد که در کدام خانه اند بدر آن خانه آمد و گفت بر
درین خانه کیانند ایشان از روی جهل و عناد گفتند اینها خوکانند گفت برای کشتن آورده اند عیسی
علیه السلام فرموده که چنین باشد بعد از آنکه در خانه کشادند همه را بصورت خنازیر دیدند و
بنی اسرائیل ثائر شده و قصد قتل عیسی علیه السلام کردند پیر او بر داشته بسوی بلاد مصر نهاد
اخبار از غیب بدین وجه که عیسی میفرموده معجز است نه بران وجه که اهل رمل و نجوم در
استخراج خبی میکنند چه ایشان انواع سوالات و ترتیب مقدمات هست و باوجود آن
خطا اکثر و غلط بیشتر است و اخبار عیسی نه باستعانت آلتی بوده و هر اینه آن صورت جز بوحی
بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین نوع معجز لَآيَةً لَّكُمْ هر اینه علامتیست شما را دلالت
کننده بر صدق مدعی من و توحید آن حجت تقریر مدل علیه است یعنی نبوت حضرت عیسی علیه
إِن كُنتُم اگر هستید شما مُّؤْمِنِينَ باور دارندگان که دلالت معجزه بر صدق رسالت دعوی
کوید این جمله مستانفه ایست از قول خدای و خطاب با یهودیست که در عصر حضرت رسالت
پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بودند ایشان را میگوید که در دیباچه ذکر کردم از قصهٔ عیسی علیه
السلام لیتست بعضی مر شما را اگر هستید باور دارندگان بانکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم
رسول او است یا عیسی بن مریم و کلمهٔ او اهل اشارة بر آنند که حضرت احدیت عیسی را لدکا بعلوم
لدنیه و حکم شرایع و معارف و هیات در آموخت و از معارف توریة ظواهر و لطایف انجیل
بواطن او را بهره مند ساخته و برسالت جانب مستفیدان روحانی فرستاده تا بتربیت و تزکیه
و حکمت عملیه تصویر کرده از طین نفوس مستعدان کرد در حضیض نقصان مانده بودند و
مرغی کرد در هوای قدس پرواز تواند کرد و از نفث علوم الهی و نفس حیات حقیقی در ایشان دمید
تا زنده گشته بال شوق و جناح عشق در فضای هویت پرواز آمدند و بینا ساخت آنان را که از روی
حق محجوب مانده دیدهٔ بصیرت ایشان بستر و خدع کشاده بود و شفا داد آلودگان [illegible]
لوث هوا که برص و رذایل عقاید فاسده معیوب بودند و زنده کرد اینهمه کار که [illegible]
جهل و ضلالت بحیات علم و عرفان و خبر داد حریصان دعوت خانه هوس و آرزو را بر غیب [illegible]
آن بودند از مباشرت شهوات و لذات و انچه ذخیره مینهادند از دواعی و بنیات و درین علامات
که عیسی اول را هست عبرت لایح و دلایل واضح است مر طالبان حقایق را که در مظهر لوامع
الهام ربانی و مطرح لوامع پیغام سبحانی **بیت** عزت المراد الهی ولیت شمع تبریزی [illegible]
دلت ساخت دل برهمه بی متشابهات . جلوه کرد که کرامات . که تو را ز اعجاز دل اگر بشوی
کشف شود بر تو دم عیسوی . پس عیسی علیه السلام بعد از اظهار معجزات که دلالت بود بر [illegible]

که حجت و برهان شما باشید که من رسول خدایم وَمُصَدِّقًا و باور دارنده لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه در پیش
کشیش از من بود مِنَ التَّوْرَاةِ که آن کتابیست موسی علیه السلام و مقرر شبهات آنم و نگاه دارنده
از تحریف و تغییر وَلِأُحِلَّ لَكُم و دیگر بیامده ام تا حلال کنم مر شما را ای بنی اسرائیل بَعْضَ
الَّذِي بعضی از آن چیزها که در شریعت موسی علیه السلام حُرِّمَ حرام کرده شده است عَلَيْكُمْ
بر شما از حکم توریه چون لحوم و البان شتر و شحوم که گفتند و بعضی مرغان و ماهیان که [illegible] تعظیم
شنبه را کرد گویند تحلیل بعضی از محرمات توریه با تصدیق مناقضی نیست جواب آنست که تصدیق
عیسی مر توریه را آن معنی است که هرچه در آن مذکور است درست و راست بوده اما چون در آن
کتاب حکم تابید احکام شرعیه نیست پس تحلیل با حرمت مناقض تصدیق آن نباشد چنانچه نسخ
از قرآن مر بعضی را دلیل تناقض و تکاذب نیست وَجِئْتُكُم و آمده ام شما را بِآيَةٍ بنشانی مِّن رَّبِّكُمْ از حق
پروردگار شما مراد معجزات و دلایل است و ایراد بلفظ یستبرآنکه همه را در دلالت حکم یک آیتست
و چون اخراج نوع انسان از ماالوف و معتاد ایشان بغایت دشوار است اعاده ذکر آیات و معجزات
کرد تا دلها از استماع آن متأثر گردد یا چون عزم معتاد بوده ند بخوارق عادات بتکرار این کلام موجب
تقریر و تمکن آنها باشد در نفوس و قلوب یا مراد آیتی دیگر است که مراحیای [illegible] شما گویم
فَاتَّقُوا اللَّهَ بپرهیزید از خدای در مخالفت آن آیه وَأَطِيعُونِ و مرا فرمان برید در قبول آن که همه
حق است و همه رسل بران اجماع کرده اند و فارقلیطان ساخته آنست بر آیه را بیان میکند
که إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خداوندیکه ذات و جامع جمیع صفات کمالست رَبِّي پروردگار منست و خدا و
آفریدگار من است وَرَبُّكُمْ و پروردگار و آفریدگار شما نیز هست اما درین کلام برین وجه او کلام [illegible]
از انکه کفتن من بنده در لفظ رب اظهار تواضع و خضوع است و اعتراف بعبودیة و در ضمن این
سخن برآنست از مقالات ترسایان در باب وی یعنی که از من احیا موتی مشاهده کردند آنرا حجت
که حق بجانب ربوبیت [illegible] رسالت من بمن عطا کرده و من بنده و پرورده او [illegible]
حمد شمات فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را و عبادت [illegible]
و اجابت محققان که گفته اند ان الله ربی و ربکم اشارت باستکمال قوت نظریه بتصحیح عقاید
و قواعد اصول دین از باب توحید است فاعبدوه عبارت از استکمال قوت عملی و آن بملازمت
طاعت باشد و محافظت اوامر و نواهی و سالک طریق شرع را ختم این دو امر لابد که طریقت
باستقامت و از اینجا گفت هَٰذَا یعنی جمع میان توحید و عبادت صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ راهیست
راست و منتهی است بمقصود ع هر که برین راه رفت نبود منزل رسید . آن آیتها شاهد
بر نبوتست و واقع قصه از حمل مریم و ولادت عیسی علیه السلام و ملامت یهود و کلام مسیح در صغر

مریم مذکور است وچون از فحوای این مژده بعضی حالات که مبادی امور عیسی علیه السلام بود
معلوم شد بیان بعضی از خواتیم کار او میکند ومیفرماید فلما احس عیسی پس آن هنگام که
دریافت عیسی علیه السلام احساس ادراک گفتن [illegible] است تحقیق وابتدا
آنرا تشبیه کرد بعلمی که از حواس حاصل شده باشد یا آنکه عیسی علیه السلام بحاسه سمع شنود منهم
از یهود الکفر کلمه کفر کلمات میکردند [illegible] ایشان وآن مشاورت آنجماعت بود در قتل عیسی علیه السلام
در تفسیر کبیر آورده که چون عیسی متولد شد یهود دانستند که مسیح مبشر به در توریة اوست
وبودن ایشان منسوخ خواهد شد [illegible] حال در حق او ومادرش آغاز مذمت کردند وطالب
قتل واستیصال ایشان میبودند وگفته اند که چون عیسی اظهار دعوی رسالت فرمود گروهی یهود غدر
وعناد پیش آوردند در قتل وی اهتمام نمودند ومکرها وحیلها انگیختند وعیسی علیه السلام بطریق [illegible]
[illegible] از ایشان مختفی شده با مادر روی بسفر آورده [illegible]
[illegible] مصر رسیدند در خانه [illegible] دیه نزول فرمود بیت [illegible] شهر وبهر بقعه [illegible]
خرم آن شهر وخوش آن بقعه ومعمور آن ده . [illegible] بود [illegible] ایشانرا در خانه
نگاه داشت وتمام مراعات ولوازم ملاطفات هیچ دقیقه فرو نگذاشت هرگاه که [illegible]
عیسی علیه السلام در آمدی تازه روی وخندان لب بودی ویکی از آداب میزبانی آنست که با مهمان
در بساط انبساط نشیند ودامن از اعراض وانقباض در چیند بیت پیش مهمان [illegible]
[illegible] . القصه میزبان روزی بخدمت صدیقه مریم
آمد وبخلاف معهود بغایت مهموم ومغموم بود مریم از [illegible] او پرسید که [illegible] آثار
ملال بر جبین حال او پیداست وغم بر صفحه جبهه او هویداست [illegible]
کرد آن مرد [illegible] جواب داد که ملک این ناحیه [illegible]
واجب کرده اند که ملک [illegible] با جنود واعوان او مهمانی کند وحالا نوبت [illegible]
[illegible] که از عهده [illegible] این مهمانی بیرون آیم و[illegible] حیله کردن وجان از ورطه هلاک
بیرون بردن نیز تنگ است ع [illegible] روی سفر کردن ونه پای اقامت . مریم چون بر مضمون [illegible]
اطلاع یافت وبر موجبات ملال [illegible] وقوف تمام حاصل کرد عیسی علیه السلام گفت ای
نور دیده صاحب این منزل [illegible] بسی [illegible] است تا [illegible] رعایت جانب ما تقصیر نکرده است
حالا چنین بلیه وغائله روی بدو آورده از خدای در خواه تا [illegible] کفایت کند [illegible]
[illegible] عیسی فرمود که [illegible] عالم سوز [illegible] آشوب در ضمن [illegible]
واقعه مندرج است مریم فرمود [illegible] ادای بعضی حقوق [illegible] طریق حق گذاری [illegible]

[illegible] رعایت فرمای باقی هر چه خدای خواهد له الحکم والیه ترجعون عیسی میزبان را
طلبید وگفت چون وقت ضیافت نزدیک رسد دیگها وخمها که داری پر از آب صاف کن وبعد
[illegible] آن جوانمرد بفرموده بجای آورد وعیسی علیه السلام دعا فرموده نفس بر آن دمید دیگها
از اطعمه لذیذه پر شد وخمها از خمرهای [illegible] وشرابهای خوش بوی مملو گشت ملک بمنزل وی آمد
تناول کرده بعد از فراغت طعام شراب طلبید وچون قدری بیاشامید [illegible] روزگار شراب آن
[illegible] بود از میزبان پرسید که این شراب از کجا آورده [illegible] گفت [illegible]
کردم ملک مسلم نداشت فرمود که [illegible] دیده ام [illegible]
[illegible] گفت [illegible] دروغ [illegible] بالای [illegible]
[illegible] گفت بیت ملکا دولت [illegible]
[illegible] کریم [illegible] ضیافت [illegible]
[illegible] هر چه از خدای [illegible]
فی الحال [illegible] وهر دعا که [illegible] بیت هر [illegible] دعا [illegible]
سوی [illegible] اجابت آید . چون شنیدم که ملک [illegible] استطاعت [illegible]
[illegible] آب [illegible]
شراب [illegible] پسری [illegible]
کشیده ملک [illegible] شراب [illegible]
کرده [illegible] عیسی را طلب فرمود [illegible] مراسم تعظیم [illegible]
نمود عیسی علیه السلام فرمود ای ملک [illegible] دعا [illegible] شریف عظیم [illegible]
ملک فرمود [illegible] بیت [illegible]
در [illegible] کو زمین وآسمان [illegible] . عیسی فرمود [illegible]
[illegible] ملک [illegible] عیسی علیه السلام
آن [illegible] اهل مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible] قصه عیسی [illegible]
[illegible]
پایان نهادند بیت چون [illegible] کرد . [illegible]

در اثنای آن سفر گذر ایشان بر ساحل دریا افتاد جماعتی دام در بحر افکنده بودند و در انتظار
شکار نشسته عیسی علیه السلام فرمود که شما چه کسانید گفتند صیادانیم و کار ما شکار ماهی
باشد عیسی فرمود که بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم ایشان پرسیدند که آن کدام نوع است
جواب داد که نفس خود را بدام عبادت در آریم و جیش از کمر ابلیس و از حبائل الشهوات صید
کنیم با رشتهٔ حبل المتین شکار نشاط مرغ دل خود را از هوای انقلاب و تردد بحبس
عزیمت تفرید در دام ثبات و تمکن افکنیم لکن ایشان که دام ماهی می‌کشیدند در راه توحید آمدند
بیارانا الاحتیاء کما هو کیم و در معالم آورده که عیسی علیه السلام فرمود که بیایید تا مردم را
صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند
در بعضی تفاسیر هست که شمعون طلب معجزه کرد و او بزرگ مهتر آن قوم بود و نام شمعون
آنکه شبکه در آب نهاده بود و هیچ ماهی در آن نیفتاده عیسی گفت شبکه از آب بیرون کش تام
از کار ما غم دار یعنی تمام شمعون شبکه بر کشید و عیسی بنام خدای در آب افکند چندان ماهی
بشبکه در آمد که بیم بود که بدرد ایشان متحیر شدند و همه ملحق شدند ایشان بر عیسی علیه السلام
گرویدند و در سلک حواریان در آمدند و از متابعان او شدند بعد از آن **قال** عیسی علیه السلام فرمود
که **مَنْ أَنْصَارِي** که اند از شما یاران من **إِلَى اللَّهِ** تا توفیق کنند حضرت الهی و در رسانیدن دعوت
بخلق پیشتر نزدیک عیسی تمام مامور بود که احکام انجیل برساند و تبلیغات و ملاینات کلی
اشتمال داشت و در یکی از آیات انجیل مذکور است که هر که آزار تو دهد با وی در آمیز و بعد تو هر که
طپانچه بر رخسار تو زند جانب دیگر نیز فرا پیش دار **بیت** هر که بی‌جنت نمود در بحثش
و اگر دست بر دستت بحثش هر که زهر بت دهد بدهد بقند و کمان تو بر دشمن
که تیر بر انداز و رعیت برای حمایت بود از مکر یهود یا جهت تمکن در دلها نهی با برای اعتقاد
متوافق و مخالف و گویند عیسی علیه السلام این سخن در آخر کار گفت که یهود او را بگرفتند و اعیه
صلب و قتل داشتند و او مژده آسمان شنیده بود فرمود که کیست یار من یعنی ظهور
دعوت و تقوی شریعت در حالت ذهاب من الی الله و رجوعی الی الله یعنی لازم باقی و بیدار بدرد یعنی
چنین باشد که گفتند یاران من برای حمایت دین خدای **قَالَ الْحَوَارِيُّونَ** گفتند حواریان
و ایشان این جماعت حیاد را اشتند که یاد کرده شد و بعضی برآنند که حواریان جمعی از ملوک بوده‌اند
و صورت متابعت ایشان عیسی علیه السلام بر آن منوال ذکر کرده‌اند که عیسی در ایشان سیر
بموضعی رسید که ابناء ملوک در آن مقام داشتند و مقاربت نمود لیکی از ایشان طعامی آورد
بر دو مردم را بمهمانی بطلبید چون عیسی را غریب دیدند مهمانی قاعده طریقت او را تیز ملازم شد

با مهمانان دیگر بر خوان نشاندند کاسهٔ طعام پیش وی بنهادند و بتناول مشغول شدند کاسها
دیگر خالی شد و از آن عیسی همچنان بر حال اول مانده بود چنانچه تناول همی نمود و طعام دیگری
سیاد هیچ نقص در آن کاسه راه نمی‌یافت کیفیت این واقعه در آن مجلس حاضران روشن
شد و این خبر بجانب ملک بزرگ رسانیدند او را طلبید و پرسید که چه کسی عیسی علیه السلام
واقعه خود را گفت ملک چون این کمال بر کمال عیسی بدید و کلام هدایت اعلام وی شنید ترک ملک
گرفته و بخدمت عیسی با سرمایهٔ سلطنت جلوه وی شناخته با جمعی کثیر از اقربا بوی ایمان آورد
و ملازمت آن حضرت اختیار کرد **بیت** بر خاک در تو دولتی حلالی بودن از ملکت هر جهان
خوشتر است **قول** آنست که حواریان رنگ رزان بودند و کیفیت حال ایشان بر آن منوال بود که
چون عیسی علیه السلام از آن دیه که قبل ازین سبقت ذکر یافته بیرون آمد و با مریم روی براه
نهاد بعد از قطع مسافت بسیار و تحمل آفت بسیار بشهری افتادند نامش بیت المقدس که یکی
درین خطه بحرفی اشتغال نمای و پیشه بیشتر کرد تا نام تو با ان صنعت ناشتها باشد و کسی دیگر
بعنوان دیگر نشناسد شاید که دو سه روزی تجانس یهود باشی و محفوظ توانم بود عیسی گفت
فرمان تراست و در اکثر تفاسیر آورده‌اند که مریم او را بچند پیشه داد و آخر الامر بکار خانه رنگرزان
آورده و بمهتر ایشان سپرده روزی چند بگذشت روز استاد او را کاری سفری ضروری پیش آمد
جامها بسیار که بجهت الوان مختلفه بروی جمع شده بود در پیش نهاده عیسی علیه السلام
طلبید و گفت ای پسر این جامها است که هر یک را برنگی باید و هر یکی را اسباب دیگر باید که
این صنعت را دانسته و رنگ هر لونی را شناخته من ده روز بجانی می‌روم و اعتماد بر تست
خواهم که هر یک بر نگی که برای او رنگ تو آمده‌ام من هر یکی بخط ما بر بال آن نوشته که برآن
ملون سازی عیسی قبول کرد و چون استاد رخت سفر بر بست همه جامها را در یک خم نهاد
قضا چنان شد که سفر استاد میسر نشد و فی الحال عود نموده بدکان آمد و چون نظرها
در دیدار عیسی برسید که ثیاب که چنین ساخته تو بردم در دو تلوین آن مبالغه کرده بودی
عیسی علیه السلام او را شارت نمی‌کرد که همه در اینجا جمع اند استاد فریاد بر کشید که او را بلاء
تو کشتم که هر یک برنگی دیگر بایست این چه بیت که کردی و جامها مردم ضایع کردی عیسی
علیه السلام فرمود که خاطر جمع دار و هر جامه از آنها برنگ که مطلوبست از من طلب کن
القصه هر جامه بهمان رنگ که میبایست از آن خم بر آمد رنگ بر متعجب شد همه کارگران
طلبید و مجموع ایشان مشاهدهٔ آن معجزه نمودند بعیسی علیه السلام ایمان آوردند ای
درویش مختلف را در بیرون آمدن رنگهای مختلفه از یک خم حقیقت تعینات فرقی شونات

ظهور حق سبحانه با وجود صفت وجهه ذاتیه بر خاطر نگذرند و آن انصباغ وجود با آثار و احکام
الهی قیام یابند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً **بیت** این خم یک رنگی عیسی ما بنگر
[illegible] یک [illegible] هست بو یکی اصول رنگها [illegible] باشد [illegible] وجوه در تفسیر
صبغة الله اهل یقین [illegible] بیت [illegible] انفاس حضرت مولوی
قدس سره اختصار می‌رود **بیت** [illegible] یک رنگ شوی چون مسیح [illegible] برای
انا نخر یک رنگ و نکته القرانی جماعت کازران بودند که عیسی علیه السلام بدیشان
[illegible] شما را بقصارت [illegible] که [illegible] شود [illegible] باشد و چون [illegible]
آن قصارت نفس است [illegible] و شستن دل [illegible] تعلق با ما سوی الله [illegible]
کس بودند یعنی علیه السلام ایمان آورده و بمصاحبت دولت و [illegible] سعادت
و ملازمت وی اختیار کرده چون آتش گرسنگی [illegible] ایشان مشتعل گشت گفتند
یا روح الله عیسی علیه السلام دعا کردی و الله تعالی برای ایشان طعام [illegible] فرستادی
چون [illegible] تشنگی [illegible] ایشان [illegible] عطشنا [illegible]
[illegible] ایشان بعرض عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] ساقی [illegible] جستند [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] هست [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کشتند [illegible]
کار [illegible] مشغول شدند [illegible] ایشان بحواری اختلاف است بعضی [illegible]
جامها سفید می‌پوشیدند [illegible] اصل لغت عرب [illegible]
و حواری گویند [illegible] قصاران [illegible]
یعنی [illegible] محقق [illegible]
ظاهر بود [illegible] ایشان [illegible] مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ
آنکه ایشان [illegible] اشارة بنقاء قلوب [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] حواری [illegible] خلافت [illegible]
دوازده تن [illegible] عیسی [illegible] و حقیقة آنست که حواری [illegible]
موضوع برای کسی که خاصه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حواریه [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
آمد که هر پیغمبر را حواری [illegible] قتاده نقل می‌کند که

حواریان خواجه ما صلی الله علیه وآله وسلم هم دوازده تن بودند همه از قریش علی مرتضی
علیه الصلوة والتحیة و ابو بکر و عمر و عثمان و حمزه سید الشهدا و جعفر [illegible]
و ابو عبیده امین و عثمان بن مظعون و طلحة بن عبید الله و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص
و عبد الرحمن بن عوف رضوان الله علیهم اجمعین القصه چون عیسی علیه السلام فرمود
کیانند یاران من [illegible] جماعت گفتند **نَحْنُ** ما که ملازمت تو اختیار کرده‌ایم **أَنْصَارُ اللَّهِ**
یاران خدائیم [illegible] دین او را نصرت [illegible] انبیا و اولیا او [illegible] ای عزیز
حواری که [illegible] آن بود که گویند نحن انصار الله [illegible] ایشان [illegible]
و متابعت عیسی [illegible] **آمَنَّا بِاللَّهِ** گرویدیم [illegible] **وَاشْهَدْ**
و گواه باش ای عیسی [illegible] که انبیا بر قوم خود گواهی دهند [illegible] شهادت
[illegible] **بِأَنَّا مُسْلِمُونَ** [illegible] دین خدا [illegible] حواریان [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتند **رَبَّنَا** ای [illegible]
[illegible] **آمَنَّا** ایمان آوردیم **بِمَا أَنْزَلْتَ** [illegible]
[illegible] **وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ** [illegible]
[illegible] **فَاكْتُبْنَا** [illegible]
[illegible] **مَعَ الشَّاهِدِينَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]

حق را در این تحقیق [illegible] از شهود است مراد از شهادت یعنی [illegible] شهود
حضور [illegible] در حجاب غیرت و غفلت [illegible] غلبات [illegible]
روشن بنا بر بصیرت ما را بملاحظهٔ ظهور کمال [illegible] در هر مظهری [illegible]
بر [illegible] ما رایت شیئا الا و رایت الله فیه [illegible]
[illegible] بیت آن [illegible]
ومکروا و مکر کردند و حیله انگیختند تا که او که عیسی علیه السلام [illegible] ایشان [illegible] کرده بود
و مکر ایشان آن بود که چون عیسی [illegible] اختیار نموده بود [illegible]
اختیار نموده بود که [illegible] ایشان بقصد عیسی برخاسته [illegible] کردند که هر جا عیسی
علیه السلام [illegible] ایشان در آید ناگاه او را بکشند ومکر الله و خدای جزای مکر ایشان
مکر از آن حیثیت [illegible] حیله [illegible]
مکر بر سبیل مشاکله [illegible] الله یستهزئ بهم و گفته اند [illegible] حیله [illegible]
استدراج [illegible] ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مکر الهی است [illegible]
وگاه [illegible] حق سبحانه [illegible] نعمت [illegible] ایشان [illegible] مستغرق [illegible]
عقوبت [illegible] حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة [illegible] ابو الدرداء
رضی الله عنه [illegible] ابو الدرداء گفت بار خدایا [illegible] وما العیش [illegible]
دار [illegible] هر عاقل [illegible]
[illegible]
بیت ای باسباب دنیوی مشغول [illegible] هر که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مکر [illegible]
[illegible] ومکروا ومکر الله [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible]

دین عیسی میکوشیدند و جان می خواستند که این او محفوظ ماند و هیچ از عیسی و شریعت
او [illegible] حق سبحانه [illegible] مکر ایشان [illegible] شرع [illegible] ظهور [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] دوم [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و [illegible] آورده [illegible]
که مکر یهود آن بود که بعد از رفع عیسی بتعذیب حواریان مشغول شده [illegible] ایشان
[illegible]
[illegible] آن [illegible] وجود [illegible] زمان [illegible] یهود [illegible]
سلطان [illegible] یهود [illegible] ولایت [illegible]
معجزات چون احیاء موتی و [illegible]
او [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
جهان [illegible] ملک روم [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام
[illegible] ایمان آورده [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
یهود [illegible] نصاری [illegible] وصیت فرموده [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] حواریان [illegible]
[illegible]
بیت [illegible] عیسی علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی [illegible] حق سبحانه [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]

تا او را بگیرند هرچند فریاد کرد که من آن نبودم که شما را به عیسی راه نمودم کس سخن او نشنود
نمود و بعضی از صبح بردار کشیدند بیت هر که چاهی فرو برد در راه . چون ببینی به چه خود
افتاده باشد . من حفر بئرا لاخیه وقع فیه و بر این قول مکر ایشان قصد قتل عیسی علیه السلام
و مکر حق تعالی خلاصی او از ایشان خلاص دادن او به آسمان بردن و بر حضرت قتل او و ایشان
وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم اشارت بدان است و در آن آیت که عیسی بن مریم علیه السلام مامور شده بکر
یکی از ملوک بنی اسرائیل که نام او هردوس بود با اسلیکیا ... دعوی کند
فرمان داد که نزد یک وی آمد و عهد و وعید وبیم و امید با وی عرض کرد آن جبار بر کشتن
عیسی ... و به جوار آن ... علیه السلام ...
و او را به انواع حیل به دست آورده در خانه ... کرد ... شغول شد جبرئیل
در آن شب که لیلة القدر بود او را از روزن آسمان برد و چون بامداد شد ... اشراف
یهود شاد ... به آن خانه آمدند ... یهودا ... کشته ...
طیطوس ... و معتمد ایشان ...
کرد تا آن خانه رود و عیسی را بیرون آرد یهود ... آمد و هر چند طلب کرد عیسی را نیافت
خداوند تعالی شبه عیسی علیه السلام ... چون بیرون آمد ... که عیسی ...
نیست ... هر چند استغاثه کرد که من فلانم ... فایده نداد
... به غایت ... رفع شد ...
دیدند ... بیت ...
... مضطرب ...
عیسی ... بنی اسرائیل ...
و مکافات ایشان ...
حرب کردند ... کشته شدند ...
بدیشان رسانیدند والله و خدای خیر الماکرین ... ای
یا قوی ترین ... اذ قال الله یا عیسی انی
متوفیک ... آسمان ...
دست ...
تمام ...
او را ... آسمان برد ...

الذی جوهر فیکم بالفعل صاحب کشاف ... بر رفته که ... در نوم ...
با آسمان برد ... عیسی علیه السلام ... در آسمان
دید از جمع آفات و مخافات ... تمامی و چون محل نظر قرآن ...
هست که عیسی روح عیسی علیه السلام را به آسمان بردند با روح و جسد ... لفظ فوق
رفع آن ... بدو ... روح و جسد ...
متوفیک ... از آسمان ... در زمین
جانب ... و محققان ... معنی آیت ...
نفسانیه که ایشان ... ملکوت ... جبروت ...
مرتفع کرده ... بیت ریشه ...
سیران سوی ریاض قدسیان ...
ملکیه ... ب
رافعک ... الیّ ...
جانب ...
بوده ... عیسی علیه السلام ...
و عیسی ... بیت المقدس ...
...
او را به آسمان بردند ...
او را رفع کردند و قول اول ... عیسی علیه السلام را به آسمان بردند
بجای او یهودا را ...
رب العالمین عیسی علیه السلام را ... عیسی ...
فراق ... بیت مرا کار از غم ...
اگر از سینه ...
داده ... عیسی علیه السلام ...
تماشا ... بیت ... عیسی را شناخت
از تو ... کفت ... عیسی
علیه السلام ... به آسمان برد ...
فرود آورد ...

عیسی را بعد از هفت شب که رفع کرده بود حکم فرمود که بزمین فرود آید و در منزل مریم مجدلیه
نزول نماید و مجدلان دیهی است از دیههای انطاکیه و مریم از آن دیه بود مجدلیه صلاح
عفت آراسته و در حجله خدمت و عبادت پرورش یافته **بیت** برای تعلم و تعلّق
در گوشه انزوا نشسته. اشراف بنی اسرائیل بخواستگاری او رغبت میکردند و با هیچکس
سر فرود نمی آورد و مدام در این معنی با حلی بترفع و تعظیم می نمودند و حال آن بود که او زحمت
دایم داشته بدین نوع مرض خود از خلق می پوشید و در اخفاء آن علتی کوشید چون
خبر ظهور عیسی از افواه و السنه بوی رسید و آوازه صحت معلولان و شفاء بیماران
گوش زد شد و قدم عیسی علیه السلام و وقوع یافتن استماع کرد امید شفا روی بعتبه ملازمت
نهاد آورد و چون بخدمت عیسی رسید از هیبت وی دهشت یافته بازگشت و از عقب
مسیحا درآمده دست بر پشت وی نهاد حضرت عیسی علیه السلام فرمود که خداوند علی
نیکی دست بر پشت من رسانید خدای تعالی از زمان الشفاء کرم خود او را صحت کامل بازانی داد
در دم استحاضه مریم منقطع شد و طهارت ظاهر و باطن حاصل کرده بمنزل خود بازگشت
و چون خبر قتل عیسی علیه السلام بوی رسید شرار نار حسرت رخت شکیبائیش بسوخت و صد
سره چرغ جراغ زندگانیش منطفی ساخت **ع** تا این خبر شنید کسش بخز ندید. بعد از
هفت روز حق تعالی حکم کرد تا عیسی علیه السلام نزدیک وی آمد و در وقت هبوط وی نوری
عظیم بر حوالی و نواحی آن موضع لامع شد **بیت** یک لمعه ز آفتاب جمالت ظهور کرد
پرتو نگشت از آن در و دیوار کاینات. مریم دیدار مبارک عیسی علیه السلام دید اکثر بسیار گریست
عیسی او را تسلی داده بطلب حواریان فرستاد تا ایشان را در تمشیت معالم شرع و تمهید قواعد
دین وصیت فرموده بار دیگر جانب اطراف عالم روانه ساخت و حق سبحانه او را لباس نور پوشانید
و از هوای مطعم و آرزوی مشرب رهائی داد بال اقبال بجناح نجاح ارزانی داشت تا با ملائکه
پرواز نموده بآشیانه خود باز رفت و بصحت پیوسته که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه
علیه شب معراج او را در آسمان دوم دیده و بتحقیق در آخر الزمان نزول خواهد فرمود و دجال
را در دمشق بقتل خواهد رسانید و شرح این واقعه در محلش از موهبت فیاض علی الاطلاق
مامولست اهل تحقیق گویند رافع توام یعنی بر آرنده ام از حضیض نعوت بشریت باوج تعلق
اخلاق ربوبیت «ومطهرک» و پاک کننده و نجات دهنده ام و رهاننده تو «من الذین کفروا»
از قصد و مکر آنکسانی که پوشیدند نور رسالت ترا یا مطهر توام از لوث ارادت تو یا کلی
از ارادت خود بیرون آئی و در لطایف قدسیه در آئی که مطهر قلب توام از مطالعه اغیار …

کند … از مطالعه ماسوی و در جمیع احوال … تمام … از تعلق بغیر من
کرد و مجرد ساختن از علایق … باشد بر درجات حقایق «وجاعل الذین اتبعوک» و گرداننده ام
آنکسانرا که متابعت تو کردند یعنی نصاری «فوق الذین کفروا» بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود
و این تفوقیت را یعنی که غلبه کردند نصاری بر یهود بحجج در اثبات رسالت عیسی علیه السلام
یا غالب شدند ایشان بشمشیر بواسطه … قیاصره و از زمان عیسی علیه السلام تا
ظهور سید انبیا علیه و علیهم الصلوات والسلام نصاری بر یهود غالب بودند و تا این غایت
… ایشان … تسلط هست و در میان ایشان سلاطین
ذو شوکت باشند بخلاف یهود که ایشان بر هیچ دیار مستولی نیستند بلکه … مقهور و …
… گفته … متابعان عیسی علیه السلام
ایمان دارند … خدا و رسول او … ثالث ثلاثة قائلند زیرا که این قول
مخالفت عیسی است … موافقت و متابعت … و …
آورده که کاف انتم الخطاب با پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم و معنی این باشد که …
که عیسی در طریق تصدیق تو تابع تو یافته اند و بتحقیق همراه ایشانند که در بعثت عیسی
درست کرده رسالت و معبود … اقرار دارند و هر آینه این جماعت یعنی امت تو غالب خواهند
بود بر کافران هم بشمشیر و هم برهان «الی یوم القیمة» تا روز رستاخیز «ثم» پس «الی» بسوی
منست یعنی بمجازات و مکافات من «مرجعکم» بازگشت شما ای جماعات یعنی عیسی علیه السلام
و متابعان و منکران و تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب و مراد آنست که رجوع همه شما
ایشان بمن باشد «فاحکم» پس حکم کنم «بینکم» میان شما براستی «فیما کنتم» در آنچه که هستید
شما «فیه تختلفون» که در آن خلاف میکنید مختلفان در دین … که میگویند
… و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و علی جمیع الانبیا فرستادگان او یند یعنی
دوم یهود که موسی علیه السلام را رسول بحق دانند و حضرت عیسی و محمد را منکر باشند سوم
نسطوریان که المسیح ابن الله گویند چهارم … که معتقد ایشان آنست که ان الله
هو المسیح ابن مریم پنجم ملکانیان که … ان الله ثالث ثلثة منسوب بدیشانست پس حق
… حکم و تفصیل آن میکند و میفرماید «فاما الذین کفروا» پس
آنکه کافر شدند یعنی یهود و آن سه فرقه از نصاری «فاعذبهم» پس عذاب کنم ایشانرا «عذابا
شدیدا» عذابی سخت «فی الدنیا» در دنیا بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری … «و
الآخرة» و در آخرت بعقوبات گوناگون و خلود در آتش «وما لهم» و نیست مر این کافرانرا

تا بصیرت از دیار دل و مضطرب و دهشتگاه ... چه گفت که این عذاب الیم مر او را کمال آن دو سرای ...
وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و اما آنکسان که گرویده‌اند بمحمد و عیسی و موسی علیهم السلام و آنها که مؤمن‌اند ...
است وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملها بصلاح کرده‌اند در بیان عمل صالح بحقیقت ...
آنست که عمل صالح ... که در ... صلح باشد ... عملی که ...
باصلاح آرد و کسانی که بعد از ایمان بشرف صلح و اصلاح آراسته گشتند فَيُوَفِّيهِمْ پس تمام
بدهد خدای و کوتول خواهد ... تعظیمات یعنی ... أُجُورَهُمْ مزد عملهای ایشان
در دنیا باعلاء اعلام ... بود در آخرت بدخول جنات و حصول رضوان بلکه بلقای حضرت
شان که مطلوب ... و مقصود ... جز آن نیست بیت
ای جناب دوست ... عاشق ... لقای دوست باید وَاللَّهُ و خدای
لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست ندارد ظالمان را ... ستم ... ظالم است که خود ...
بکند ... الحقایق ... حکم ... عیسی روح
که مظهر انوار فیض و فتوح است ... صفات ... که ...
بپوشیدن ... توحیدات ... تقلید کفی من النصاری ...
... سلوک در طریق حق قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند ...
عالم اختصاص ... نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ... اهل ...
حق ... ایم ... از جمیع ماسوی ... تسلیم ...
... طاعت ... رشاد ... آمنا بما انزلت ...
... متابعت ... [illegible] ...
... فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ... شواهد جمال
و شاهد ... بیت ... عکس روی ...
و مکر ... [illegible] ...
روح الله مکرها ... [illegible] ...
تجلی نموده ... وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای ...
کند ... إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ... روح ...
... صفات ... وَرَافِعُكَ إِلَيَّ ...
... [illegible] ... بیت
کرکسی ... [illegible] ...

بجانب بالا ... وَمُطَهِّرُكَ و پاک سازم ترا از اخلاق ذمیمه اهل کفر و نفاق و آنها
که تابع تو باشند در حقیقت ... ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی
ماست بازگشت شما ای دوستان و دشمنان بعضی را در بوستان جمال ...
جای دهم و برخی را بزندان جلال ... فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا ...
... باطل ... حق ... هوا و هوس ...
عذاب ... بحجاب غفلت محجوب ساخته ...
و در آخرت ... سوخته ... وَأَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا ... توحید ...
معرفت آورده ... انوار ذات و صفات در مظاهر
کائنات ... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ و خدای دوست ندارد ...
توجه ... وضع شی است در غیر موضع
... بیت ...
ذَلِكَ این قصه عیسی و مریم و زکریا و یحیی ... نَتْلُوهُ ... عَلَيْكَ ...
مِنَ الْآيَاتِ از علامات ... وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ و آن ذکر ...
یعنی لوح محفوظ ... قرآن ...
که قرآن ... احکام ...
... قرآن محکم است یعنی ممنوع از تطرق
خلل ... لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَلَا مِنْ خَلْفِهِ بیت ...
... تعداد ... عیسی
علیه السلام ... نصاری نجران ...
... عیسی ...
علیه و آله و سلم ... عبد الله ... عیسی ...
خدا ...
... إِنَّ مَثَلَ عِيسَى ...
عیسی ... عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای ...

در آفریدن انسان بی پدر کمثل آدم همچون صفت آدم است وچون شما تصدیق کرده اید
که واجب الوجود آدم را بی پدر و مادر از آب و خاک در وجود آورد او را بنده میدانید [illegible]
که از مادر بی پدر موجود شود چگونه او را پسر خدای می گویید مشهور است که نسبت سلطان
[illegible] مباحثه میرفت سلطان پرسید که چرا عیسی [illegible] ترسا جواب داد که برای آنکه پدر
ندارد مسلمانان گفت پس آدم اولیست که نه پدر دارد و نه مادر ترسا مبهوت شد در جواب [illegible]
الحق یعلو ولا یعلی ع برق حق کشت ظاهر ظلمات باطل نماند ای عزیز مماثلة مشارکت است در بعضی
اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم است یا در آنکه موجود است خارج از عادت
مستمره و چون قصه آدم غریب تر است تشبیه کرد غریب را باغریب جهت اسکات خصم و قطع
مواد شبهات او و در کشف المذکرین آورده که وجه مماثلت میان آدم و عیسی بسیار است یعنی هر دو
بجز خدا فرستاده کار حق و هیچکدام را استحقاق معبودیت نیست یا آنکه هر دو بنده خدا اند
و روا نباشد بنده را خدای که مثل ایشان اند در صورت و ترکیب و اجزا و ابعاض و هر که مرکب از
بود و از اجزا [illegible] محتاج باشد و محتاج ممکن است و ممکن را واجب الوجود نتوان گفت یا آنکه
ابلیس بسبب طعن بر آدم طوق لعن در گردن افتاد یهود نیز بواسطه انکار عیسی علیه السلام
ملعون ابد و مغبون سرمد گشتند یا آنکه آدم را از خاک پاک آفرید عیسی را از ریح طیبه خلق
کرد یا آن سوال که نفخ روح آدم بخود اضافه نمود که و نفخت فیه من روحی نفخ روح عیسی علیه السلام
نیز بخود مضاف ساخت فنفخنا فیه من روحنا یا آنکه آدم را بآسمان برد عیسی را نیز بآسمان فلک
برآورد یا آنکه بعد از صعود جهت عمارت عالم بزمین فرستاد عیسی را هم بعد از عروج براحیای
شریعت خاتم بخطه خاک فرود آرد یا آن وجه که آدم بتعلیم ربانی اختصاص داشت وعلم آدم الاسماء
عیسی را نیز بتلقین حق مخصوص ساخت که ویعلمه الکتاب والحکمة یا آنکه چون آدم زنده گشت عطسه
زد و ملهم شد بگفتن الحمد لله عیسی نیز که متولد شد و بهر نطق زند ملهم گشت بکلمات انی
عبد الله یا آنکه آدم شربت تلخ اجل در کشید عیسی نیز از این جام جرعه خواهد چشید امام قشیری
گوید تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور و ممر اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور
هر دو [illegible] است بقدرت بی وجه خرق عادت بر بیان ایجاد آدم میکند خلقه بیافرید خدای تعالی آدم
با تقدیر و تسویه او کرد من تراب از خاک و حکمت در آفریدن او از خاک آن گفته اند که خاک در مقام
تذلل است آدم را از وی آفرید تا متواضع باشد و شیخ سعدی بدین معنی فرموده بیت
زخاک آفریدت خداوند پاک • پس ای بنده افتادگی کن چو خاک • حریص و جهانسوز و سرکش مباش
ز خاک آفریدت آتش مباش • و دیگر حکما گفته اند خطه خاک نامزد شد بود که انی جاعل فی الارض

خلیفة لایق آن بود که از خاک باشد تا طبع او با زمین آرام پذیر بود یا در این قضیه اظهار قدرت
کند ابلیس را انا خیر که دعوی ترجیح عناصر لطیفه بظلمت ضلالت و غوایت مبتلا ساخت و آدم
را از خاک ترجیح که کثیف ترین اجرام است در وجود آورده و بنور هدایت و ولایت عطا کرده ثم
قال له پس گفت خدای بعد از تقدیر قالب آدم را له مر آنکه قدار را که بحکم من کن یا شو روح
فیکون پس بود [illegible] مستقبل است بمعنی ماضی و فایده [illegible] استحضار این حالت عجیب
و در این کلمه تنبیه میکند مر سامعان را که از قصه عیسی علیه السلام متعجب شوید که همچنانکه
خاک را گفتم آدم باش او گشت عیسی را [illegible] کامله سبب را در آفریدن بی پدر و مادر
چه حاجت بیت قادری که بیافرید سبب • بی سبب آفریدنش چه عجب • و نزد بعضی علما
آنست که سخن آدم اینجا تمام شد که خلقه من تراب و ضمیر له عاید است به عیسی علیه السلام یعنی
خدای او را گفت باش و بود و موید این قولست آنکه در بعضی از نسخ انجیل آمده که ای عیسی
[illegible] که عرش مجید است [illegible] قدم بروز تنهاده بود
حکم کردم تا بوزید و جبرئیل آنرا فرا گرفته در جیب مریم [illegible] دمید و چون آن ریح طیبه از نسیم
مادرت [illegible] نظر رحمت بر تو افکندم و گفتم کن پس تو موجود شدی و در شکم مریم
تکلم کردی بکلمه لا اله الا الله عیسی روح الله و گفته اند که فیکون در این آیه اشارت بنفخ روح
و تنبیه بر آنکه روح از عالم امر است [illegible] و مادت [illegible]
قصه تولد عیسی علیه السلام بی پدر [illegible] و از ابرار بعضی [illegible] در کشف
الاسرار آورده که آن خدای که خلق کرد آدم را از خاک قادر است بر آفریدن عیسی علیه السلام
از مریم و این خود بمعقولات قریبست چه تولد حیوان از دمی که در رحم او مجتمع باشد نزدیکتر
است از آنکه تولد کند از خاک [illegible] علی الاطلاق
واقف در خلق انسان [illegible] بوجود آورد چون آدم علیه السلام
یا با ابوین چون اغلب اولاد آدم یا از مذکر بی مونث پیدا آرد چون حوا یا از مونث بی مذکر
کرد چون عیسی [illegible] و اعتراض [illegible] در قضای او مدخل [illegible]
[illegible]
چون [illegible] فقیه ابو اللیث در تفسیر خود آورده [illegible]
علیه السلام در جیب مریم دمید [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
و بعضی [illegible] که عیسی از نفخ جبرئیل مخلوق [illegible]
[illegible]

کرده‌اند اکثر آن فرزندان مخلوق خواستند شد بعضی در اصلاب آباء ایشان و بعضی در ارحام
امهات قرار داد ایشان هر دو اسم جمع شوند جنین از آن متکون گردد بر قدرت باری ...
اقتضا کرد که هر دو ایشان که مادهٔ وجود عیسی علیه السلام بود در مریم ودیعت نهاد بعضی در صلب
و بعضی در رحم او و نفخ جبرئیل برای تهییج شهوت مریم بود که تا هیجان شهوت باشد ایشان از صلب
زود و فی اجتماع مائین در رحم فرزند بوجود نگیرد پس نفخ روح القدس شهوت مریم هیجان ...
و ایشان از صلب او در رحم آمدند و هر دو آب مختلط شد و عیسی علیه السلام از آن مخلوق شد و در
کتب حکما ثابت است که متکلمان و حکمای اسلام را امکان این صورت که فرزند بی نطفه پدر در رحم
مادر موجود گردد در اهیین هست متکلمان میگویند که ترکیب و تالیف اجسام و وجود ...
حیوة و نطق را شده ممکن است و ما ثابت کرده‌ایم که حق تعالی قادر است بر جمیع ممکنات پس ایجاد
چنین جنین بی نطفه پدر قادر باشد و چون مخبر صادق صلی الله علیه و سلم ما را از وقوع این
واقعه یعنی حصول ولد بی نطفه پدر خبر داده اعتراف بدین واجب است اما حکما برآنند که امزاج
عناصر بر هر چه فرض کنند در حیز امکان هست و از جمله ممتزجات یکی مزاج انسانیست و هر گاه
که چنین مزاجی حاصل گردد لا بد است از تعلق نفس ناطقه بوی پس حدوث انسان بی اب و ام معقول
و تولد بسیاری از حیوانات بی اب و ام مشاهد میشود و چون حصول فان ارند و حدوث ...
آن شعر تعقل و تولد عقارب از باد روح و ما تدان بسیار است پس هر گاه که وجود حیوان در رحم
رحم ما تغیر مبنی ممکنات است پس حصول ولد در رحم از منی با امکان نزدیکتر است و چون مجادلات ...
بر اکثر اتدرع امور طبیعت است چنانچه مثلا تصور حصول شانی موجب حدوث کیفیت ...
و آن سیاحات سحرة عظیمه در بدن پس چرا نشاید که تخیل صورت جبرئیل علیه السلام که فرشته
علوق ولد باد در رحم مریم یکی از عظما در تفسیر خود آورده است که میان من و طبیبی نصرانی
در همین قضیه مباحثه میرفت و در اثنا انکار این قضیه را بطریق عقل اثبات میکردم تا گفت

ع من معترف از ایشان پرسیدم جواب دادم که ابن سینا این صورت را ممکن دانسته چه در کتاب شفا
ثابت کرده است وقوع انسان تولدی خاصه در وقت انقطاع نسل و اطبا و حکما انکار این معنی
کرده و حال آنکه با اصول ایشان این صورت ممکنات است با امکان اکثری ... بمذهب بقراط در منی هم
قوت فاعله و هم قوت منعقده که بمثابه شیر بود موجود است و حرکت منی مراة از وی طالع آن رحم
و وقت تخیل امر و امکان قریب دارد و استقرار آن نیز در رحم از ممکنات است و چون منی که مشتمل است
بر قوتین عاقده و منعقده در رحم مستقر شود تصرف قوت مصوره در صورت که بدو مکان ...
از امور محققه است پس قول او به چه استبعاد از این سخن در نظر او ذکر کرده از قول الشیخ

نبوده بگفتار إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ اقرار کرده و اگر گویند که حصول ولد بی وجود نطفهٔ مرد امکان ندارد
زیرا که حرارت تامه که شایسته تولید باشد در زن نیست جواب گفته‌اند که چرا نشاید که حق سبحانه
که روح الامین بر مریم ظاهر شد چنین حرارتی که صلاحیت تولید داشته باشد بحکم إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ
رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ با نطفهٔ مریم افاضه کرده باشد و باید دانست که اطبا استاد ذکورت و انوثت ولد
بقوت حرارت و برودت کرده‌اند تا حدی که گفته‌اند که اگر منی رجل از جهت یمین نازل شود در بطن
رحم مستقر گردد مولد صبی باشد که کمال رجولیت و بر عکس آن فرزندی آید در کمال انوثت و در
جنین بین بین بود و بلوغ مزاج مرأة بحدی از حرارت که مناسب مزاج مردان باشد مستبعد نیست
حصول یعنی مستولی حرارت تامه در بدن مرأة ممکن باشد و در جواب آنکه گویند منی رجل بمثابه بذر است
پس وقتی که معدوم باشد حصول ولد ممکن نیست گفته‌اند از اینجا معلوم شد که بذریت منحصر است
در منی مرد و منی زن را در بذریت مدخل نیست و همچنین بعدم آن دلیلی نگفته‌اند بلکه در وجود
آن سخن بسیار گفته چه نفس هر یک از زوجین را قوت تولید مثل هست غایة ما فی الباب که آن
قوت در نفس رجل بیشتر است پس که مزاج زن قریب بمزاج مرد افتد و خصوص مرأة که مرآت تجلی
الهی باشد و موصوف بصفات نزاهت هر گاه کار او چنین صورتی فرماید بعید نباشد از او هر آنچه قصد
او تاثیری بدید آید و آنچه مطلوب است بحضرتش وجهی بوی نماید چه هم عالیه را از ... کلیت
بیت دلها فی وجه همت بکار دارد ... نشاخ برگ تر برآرد ... و در حقایق التاویل آورده که منی رجل
الحرارت است و منی مرأة و در وی قوت عاقده بیشتر است و در منی زن قوت منعقده و هر گاه که هر دو منی
جمع شوند عقد و انعقاد بحد تمام باید و چون این مقدمه معلوم شد باید شناخت که مهر
زن را مزاج ذکوری قوت عاقده چنانچه در بعضی زنان مشاهد میشود منی که در کلیه یمنی او
متولد شود بجهت مجاورت کبد بشرطی که صحیح و قوی الحراره باشد که منی حکم بمثابه منی رجال
و آنچه در جانب یسر تولد کند یسیر الحراره باشد بمثابه منی نسا و چون مرأة بدین صفت متکلم
باشد صورت ذکوری جمال او در نوم یا یقظه بسبب اتصال روح او بروح قدسی ملکی
بیکر و صورت متخیله در لوح حس مشترک منطبع که قال الله تعالی فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا در آن وقت منی
از کلیتین متوجه رحم شوند آنچه از جانب راست رحم ریزد قوت عقد او اتم باشد و آنچه از جانب چپ
باشد قوت انعقاد او اکمل باشد و با اجتماع منیین عقد و انعقاد که موجب تکون جنین است
گردد و صورت پذیر در این باب سخنانست و عیسی علیه السلام را مخلوق باشد از ماء محقق و جا
متوهم و شرح این کلام در آیتی چند از سورهٔ مریم که مشتمل بر قصهٔ نفخ و ولادت است لایق می‌نماید
والله والتوفیق من الله و هو المولی الحق این خبر که از عیسی علیه السلام گفته شد در دست و راستی

رسیده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک آرندگان یعنی
بر زیادتی ثبات یعنی بر ترک امتراء خود ثابت باش و اصح آنست که اگر چه بظاهر خطاب متوجه به پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و سلم اما مقصود خطاب بعموم امت است یعنی شما که امت محمدید مباشید از جماعت
که بشک باشند در آنکه مثل عیسی همچون مثل آدمست و در کار بی‌پدری همچون ترسایان که در
بر کجی ظن و تخمین که ترسا شده بدون تأمل بر قول این تمثیل را شناختند نکرده‌اند بیت تا شک یقین
مومن بخوانند بزمان کافر را تحویر نانند و چون با نصاری مجادله بطریق قیاس واقع شد و تولد
در طبایع ایشان از تربیت طبیعی و جمادی در طینت ایشان سرایت و لادی کرده این نکته در فوق
طریق لذا الذی بر ایشان بسته شد و خاطر قاصر ایشان وجه معقول را قبول نکرد و فرمان رسید که با
ایشان محاجه از روی اعجاز می باید کرد و ایشان را بمباهله و ملاعنه می باید خواند فَمَنْ حَاجَّكَ
پس هر که خصومت کند با تو از جماعت ترسایان و حجت آرد فِيهِ در باب عیسی علیه السلام یا در امر او
که حقست از پروردگار تو مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه بتو آمد از خدای تو مِنَ الْعِلْمِ از دانش
عیسی علیه السلام که بنده و رسول اوست یا از دلایل عقلیه که مذکور شد یا از بیانی که موجب علم
فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگوی ایشان را که بیایید تا از برای مباهله نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ
پسران ما و پسران شما را وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ و زنان ما و زنان شما را وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ
و نزدیکان خود و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع و دعا و طلب لعنت کنیم
بر یکدیگر فَنَجْعَلْ پس کنیم لَعْنَتَ اللَّهِ لعنت خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغگویان یعنی گوییم که
نفرین بر اهل کذب باد چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم وفد نجران
طلبید و آن روز بیست و یکم بود از ماه ذو الحجه در سال دهم از هجرت و فرمود که ای اهل عناد حق
در حسم مواد شهادت تمامی کوشیدیم شما در منازعت می افزایید و مادام در دعوای مخاصمه
بادیه هوس می پیمایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب محقق از باطل
گردد نصاری در ابتداء حال ایمان را راضی شدند و محمد تمهید قاعده آن قضیه زمانی و مکانی
مقرر ساختند و بعد از آنکه بخلوت با عقلا و علماء خویش مشاورت نمودند عاقب که مقدم
این کار تاملی بسزا نمایید و خود را بفریب و وسوسه شیطانی مغرور مدارید ترسایان یاری
سید هیچ شما یقین می دانید که محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر بحق است و آنچه در حقیقت حال
عیسی علیه السلام بیان می کند راست می گوید و هیچ قومی با پیغمبری مباهله نکردند الا که
هلاک بر ... حال ایشان گشته شد بر آن جماعت از مباهله پشیمان شدند صلاح کار خود در
صلح دیدند و دیگر روز علی الصباح حضرت سید انبیا حسین را بر داشته و دست حسن بر دست مبارک

گرفته و فاطمه زهرا از عقب و علی مرتضی علیه السلام بعد از او روانه شدند و خواجه عالم صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که چون دعا کنم شما آمین گویید از آن جانب چون اسقف حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم را با اهل بیت بدید فریاد برکشید که ای یاران از مباهله این بزرگواران
پرهیز کنید بخدای که من رویها می بینم که اگر از خدای درخواهند که کوهها را از مواضع آن زایل
گرداند و بعین الیقین می گویم که اگر طرح مباهله افکنید یک ترسا در روی زمین زنده نماند
پس روانه شدند به رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و عرض نمودند که ما مصلحت خود در آن دیدیم
که ترک مباهله نموده تو بر دین خود مستقیم باشی و ما بر کیش خود ثابت قدم و قدیم حضرت
صلوات الله علیه فرمود که اگر از مباهله می گریزید در دین اسلام آیید تا شما را باشد آنچه
و بر شماست آنچه بر مسلمانان ایشان از قبول دین اسلام باز گشتند دیگر بار خواجه هر دو سرا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون ترک قبول دین اسلام می کنید پس جنگ را آماده
کارزار باشید گفتند ما را طاقت محاربه تو نیست اما صلح می کنیم بآنکه هر سال دو هزار حله
بدهیم و سی زره بستد بیت تسلیم سالانه تمام بدین موجب صلح نامه نوشتند و بسوی منازل خود
باز گشتند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بدان خدایی که جان من در قبضه
قدرت اوست که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی الله تعالی ایشان را مسخ کردی و آتش
فروزندی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفها و منازل ایشان هلاک شدندی و عدم مباهله
انبیا با اهل دین عالم تاثیری عظیم است و سبب آن اتصال نفوس ایشان است بروح القدس
که نفوس ایشان با دوی تعالی الموثرات در عالم عنصری و انفعال عالم العناصر از او همچون انفعالات
از ارواح جهات و اراده بر ایشان مثل حزن و سرور و غضب و خوف و تحرک اعضا وقت حدوث
ارادت و غرایب و ما شابه و انفعال النفوس بشری از وی چون انفعال الحواس و قوای ما است از
ارواح ما پس چون نفس قدسی باید قدسی متصل شود بروح القدس تاثیر آن نفس از جنبه
اتصال بعینه چون تاثیر روح قدس بود در اجرام عناصر و نفوس بشری هر نوع تصرف که خواهد تواند
کرد و از این بود که نفوس نصاری قبل از مباهله از نفس مقدس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
منفعل شدند و خوف بر ایشان طاری گشته بطلب موادعه و قبول جزیه میل نمودند و اگر مباهله
کردندی از شکست مخالفت بسخت‌ترین عذابی و تمامترین عقوبتی درمانندی بیت
گر کجا با تو بیک جو مخالفت که کند زمانه خرمن عمرش چو خاک دهد بر باد. محققان گفته اند این سورت
دلیل روشن است بر نبوت حضرت خاتم انبیا صلوات الله و سلامه علیه چه اگر بر صدق مقال خود واثق
کاذب بعالمان اعتمادی تمام و وثوقی کامل نداشتی ... اهل را ... با اکثر با اهل

ری و مکتبان وی بود در معرض مباهله بیاورد و بی‌شبهه ابنا و نسا با نفس خود اکر لاشنه
تقدیم غرض بر احوال خویش و صاحب کشاف آورده که تقدیم ذکر ابنا و نسا تنبیه است بر قرب
و دلیلی واضحست بر فضیلت اصحاب کسا و از عایشه صدیقه رضی الله عنها منقولست که روزی
سید کاینات علیه افضل الصلوات بیرون آمد و بروی ازاری بود از شعر اسود با فتر بشکل گلیم
پس حسن و حسین و فاطمه و علی رضوان الله علیهم اجمعین بزیر آن گلیم در آورد و گفت انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و در کشف الاسرار فرموده که آنگاه
که رسول صلی الله علیه وسلم بمباهله بیرون آمد و آن چهار تن را با خود گرفته گلیم بر ایشان
پوشید و گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی در آن حال جبرئیل علیه السلام فرود آمد و فرمود که ای
سید و انا من اهلکم چه باشد که مرا بپذیری و بشمار اهل بیت خود در آری رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که انت منا ای جبرئیل باز گشت در آسمانها بر ملائکه فخر میکرد و ناز میفرمود و
میگفت کیست در آسمان چون من که در آسمان طاووس فرشتگانم و در زمین از اهل بیت پیغمبر
و اینجا گفته اند شعر آل العبا خمس لا خمس لهم بین البرایا و روح القدس سادسهم ای درویش
جبرئیل امین در تصحیح نسبت قربت با رسول رب العالمین میکوشد تا در میان ملا اعلی بآن
مفتخر است تو که نسبت متابعت و پیروی سنت آنحضرت و داخل بودن در دایره امت اجابت
قدر شرف و عزت خود بدان و بدان مباهات کن بر سایر ادیان که چاکری آن سرور به از پادشاهی
هفت کشور بیت هزار منصب شاهی بنیم جو ندهم اگر بر اکی اینجا کرا خود شمری
سلاطین نظر نرسند اگر بچشم عنایت بسوی من نگری ان هذا بدرستی که اینها از قصه عیسی
بتو عیسی علیه السلام بتو کردیم لهو القصص الحق هر آینه آنست خبر راست و درست
در لغت خبریست مشتمل بر معانی متتابعه و بعرف متشرعه کلامی باشد مشتمل بر خبر ده نماید بنده را
بسوی دین و ارشاد کند بطریق حق و ملزم نماید بطلب حق وما من اله و نیست هیچ خدای بحق
الا الله مگر الله که استحقاق معبودیت او راست و این رد قول نصاری میکند در تثلیث ایشان
وان الله و بتحقیق خدای تعالی لهو العزیز الحکیم اوست غالب و قوی و محکم کار در بیان
کرده‌اند این آیه با لغات و تاکیدات در اثبات توحید و نفی شرک بسیار است و جون زیادة من
افاده معنی استغراق و تاکید در نفی و دخول آن و اظهار اسم الله و توسیط هو برای فصل و ادخال لام
و تعریف عزیز و حکیم و اکر عزت یعنی غلبه و قهر مخصوص باشد و غیر او را از آن نصیب
و قهر او نیز از روی حکمت است بر حسب مشیت او و بطه قهر بندگان موحد را از سطوع قهاریت
ایمن دارد ع او و ای برا کسی که مقهور او شد ای درویش خدای عزت لهو العزیز کلام

عزیز است و الحکیم کتاب عزیز و رسول او عزیز است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز
الا الله اشارت باینست که بیشتر گفته‌ام عزیز است امام است و اکر رسول او عزیز است شفیع
و اکر سر عزیزیم آوردن و عزیز کنند تو هو ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین در عزة من
ترسایان نقصان ... بعد از حضرت رسول ... قرآن خلق ظاهر گشت در عزت
کتاب من ... در نقصان ... و در عزت تو ... و سوسه شیطان و هواجس نفسانی
هیچ نقص روی نخواهد نمود بیت آنرا که منشور عزیز کرده ایم کس نتواند که خوار سازد هم
ارباب تحقیق گفته اند جواب شبهات نصاری در اسم عزیز حکیم مندرجست چه ایشان
کلی دو دلالت بر الوهیت عیسی علیه السلام میکردند یکی قدرت و دیگری علم میگفتند عیسی
قادر بود بر احیاء موتی ... و اسم عزیز ... میکوید اعتقاد از ... که
در الوهیت ... خدای ... باشد غالب بود و عیسی ... که کسی او را دفع
تواند کرد و عیسی باین صفت نبود ... از یهود ... و از خوف ایشان در ...
اقامت نمیفرمود و دیگر میگفتند که عیسی ... دعوی خبر داد ... حکیم ...
که این قدر دانش دلیل ... کفایت نکند ... که خدای با حکمت ... که ... و علم کلی
معلومات را احاطه نماید و عیسی ... مطعومات و مدخرات اخبار میکرد پس عیسی
علیه السلام را خدای نتوان نامید ... حکیم نبوده فان تولوا پس اگر برگردند
و پشت بگردانند از مباهله یا اعراض کنند از اقرار بوحدانیت و تنزیه حضرت احدیت
فان الله پس بدرستی که خدای علیم داناست بالمفسدین بفساد کنندگان و مطلع بر اغراض
فاسده ایشان و قادرست بر عقوبت و مجازات مفسدان و وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است
حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید بیت هر که برون تاخت ز توحید پی هر که
از این رخ تافت روی ... بعد از دعوت بمباهله و با نصاری قول جزیه جون
حرص و شعف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بر ایمان ایشان بیشتر میکرد
باداء ... که عقول سلیمه و طباع مستقیمه ... کلام صادق
انصاف ... ترک جدال و اعتساف ... قل یا اهل الکتاب خطاب
و سیاق کلام ... بقول قتاده یهود مدینه ... خطابه ...
خطاب ... تعالوا بیایید الی کلمة سواء بسوی سخنی راست با انصاف بیننا و بینکم
میان ما و میان شما یعنی کلمه که مردم ... یکسان باشند ...
بجواب آن ... که گفتند یا محمد تو میخواهی که ما ترا ... ترسایان ...

وجواب آن نصاری که طعن میکردند که ای محمد تو اراده آن داری که ما ترا [illegible] کنیم
که یهود در باره عزیر گفتند خدای تعالی فرمود که بگو این دعوی نیست بلکه شما را میخوانم بکلمه
عدل که [illegible] کتاب منزل و [illegible] هیچ پیغمبر مرسل نیست ای [illegible] کلمه را حقیقت
حقیقتش آنکه لفظ باشد دال بر معنی مفرد بوضع و مجازش کلامی است که بعضی از آن ببعضی
متصل بود خواه طویل و خواه قصیر و اینجا کلمه سه چیز است الا نعبد یکی آنکه نپرستیم ما همه
الا الله مگر خدای را که سزای پرستش است تعریض نصاری و یهود است در عبادة مسیح و عزیر
که ایشان استحقاق عبودیت نبود ولا نشرک دوم آنکه شرک نیاریم و شریک نسازیم به
شیئا چیزی از شرک نصاری ظاهر است که قایل باقانیم ثلثه بودند که اب و ابن و روح القدس و محصل
آنست که اقنوم کلمه مندرج شد بناسوت مسیح و اقنوم روح القدس بناسوت مریم و اگر این دو
اقنوم در ذات خود مستقل بودندی مفارقت ایشان از ذات اب و تدرج بناسوت مریم و عیسی
روا نبودی پس در ذات ثلثه ثابت باشد و این معنی از ایشان عین شرکت و سر شرک بود هم
بر سبیل عزیر استدلال [illegible] نمود ولا یتخذ سیم آنکه فرا نگیرد بعضنا بعضی از ما بعضا
یعنی دیگری را اربابا خدایان من دون الله جز خدای اتخاذ ارباب نصاری آن بود که احبار را
سجده میکردند و اعتقاد چنان داشتندی که هر که در ریاضات و مجاهدات بکمال رسد
حلول لاهوت در ذات او ظاهر گردد همچون عیسی علیه السلام و احیاء موتی و سایر معجزات
قادر شود پس هر چند بظاهر لفظ رب بر ایشان اطلاق نمیکردند اما بحقیقت معنی ربوبیة مر ایشانرا
ثابت میساختند و اتخاذ ارباب یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم و اتخاذ ارباب
از نصاری نیز همین بود که قول رهابین خود در حلال و حرام بسمع قبول اصغا میکردند
کما قال الله تعالی اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله اگر گویند که این سه چیز که
کلمه آنست ثالث [illegible] ثانی و اول [illegible] که اتخاذ ارباب همان شرکت و شرک است
پس [illegible] یکی [illegible] باشد و فایده ایراد [illegible] سه صورت چه تواند بود جواب
گفته اند که این سه چیز مشترکند از وجهی و مختلفند از وجهی دیگر اما وجه اشتراک آنست که هر یک
از نفی آنکه غیر خدا را مستحق عبادت دانند یا استقلال او [illegible] یا بواسطه و وجه
اختلاف آنکه اول نفی [illegible] عبودیت غیر خدا باستقلال [illegible] عبادت خدا و دوم نفی آنست
فرا گرفتن شریک در الوهیت بآنکه غیر حق با خالق داند و در عبودیت با او دیگری را [illegible]
بر سبیل شریک [illegible] و سیم نفی [illegible] و سایط و مخصوصان [illegible] که کلمه سواء عبارت
و آن لا نعبد الا الله تعلیم [illegible] تعبد یعنی در وقت اشتغال بعبادت باید که ما سوی را بنظر

تو [illegible] مشهود تو باشد ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا [illegible] آنست که [illegible] و هر دو متفق
و [illegible] من اتخذ الهه هواه [illegible] حاجتی [illegible] شود [illegible]
و [illegible] هر چه [illegible] آن [illegible] بیت
چون [illegible] هر چیز که هست [illegible] امام
قشیری [illegible] عدم اتخاذ ارباب [illegible] ظاهر شود [illegible]
از [illegible] ایشان [illegible] منقطع گردد [illegible] ماسوی الله [illegible]
[illegible] الا کل شیء ما خلا الله باطل [illegible]
علیه [illegible]
[illegible] باتخاذ ارباب [illegible] حاجت [illegible] مخلوق [illegible]
از خالق [illegible] بیت حاجت از خالق طلب کن نه مخلوقان [illegible]
آوردن [illegible] فان تولوا پس اگر برگردند اهل کتاب از چنین کلمه عدل
فقولوا اشهدوا پس بگویید شما ای محمد صلی الله علیه وسلم و ای جماعت مؤمنان مر ایشانرا که گواه
باشید یا اعتراف کنید بآنکه شما [illegible] بانا مسلمون بآنکه ما [illegible]
[illegible] یا اهل الکتاب این خطاب [illegible] یهود و نصاری است
ایشان در باره ابراهیم علیه السلام خصومت کردند مدعای یهود آن بود که ابراهیم [illegible]
دین ما [illegible] و نصاری نیز همین [illegible] رب العالمین دعوی هر دو طایفه
کرده [illegible] لم تحاجون چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید و حجت می آرید فی ابراهیم در
دین ابراهیم [illegible] وما انزلت التورية و حال آنکه [illegible]
که یهود بشریعت او عمل میکنند والانجیل [illegible] نصاری [illegible] الا من بعده
مگر بعد از زمان ابراهیم [illegible] ابراهیم پیش از موسی علیه السلام بود [illegible]
از عیسی [illegible] تقدم بوده باشد [illegible]
[illegible] افلا تعقلون آیا در نمی یابید که [illegible] شما [illegible]
باطل و حجت شما [illegible] شما [illegible] ابراهیم [illegible] اسلام بود [illegible]
اسلام [illegible] ظاهر شد [illegible] میان شما و کتاب [illegible]
که قرآن [illegible] ابراهیم حنیف مسلم بوده و در توریة و انجیل نیست که او یهود و نصرانی [illegible]
[illegible] ظاهر شد [illegible] ایشان گویند [illegible]
[illegible] ها انتم [illegible] بیدار باشید [illegible] شما هؤلاء ای آن گروه که

حاججتم خصومت کردید و حجت آوردید فیما لکم در آنچیزی که مر شما را به آنچیز علم دانش
هست یعنی بعثت محمد صلی الله علیه وسلم که در توریة و انجیل خوانده اید یا گفته شریعت هر دو کتاب
ما عدا النسخ یعنی قرآنست چرا که در محاجه خود بدان احتجاج کنید فلم تحاجون پس چرا احتجاج میکنید
فیما لیس لکم در آنچیزی که نیست شما را به آنچیز علم دانشی یعنی قصه ابرهیم که در کتاب شما
نیست که او یهودی بود یا نصرانی و میگوئید شریعت او هم مخالف شریعت محمد است صلوات الله
علیه والله یعلم و خدای میداند که ابرهیم بر دین چه کس بود وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید کیفیت
حال او را و آن دین نجات است که من بر گویم ما کان ابرهیم نبود ابرهیم علیه السلام یهودیا جهود
ولا نصرانیا و نه ترسا ولکن کان ولیکن بود حنیفا بالکل موحد و مایل از عقاید دیه
مسلما مخلص و مسلم گشته و نزد بعضی آنست که مقصود از مسلم آنست که ابرهیم بر ملت
اسلام بوده باشد بلکه مطیع و مستسلم حق بوده و جمعی برانند که بر ملت اسلام بوده و کار بمان
اویم که قال الملت ابیکم ابرهیم و در تفسیر کبیر آورده که اگر کسی پرسد که آنکه میگوئید ابرهیم بر دین
اسلام بوده مراد موافقت در اصول یا در فروع اگر در اصول غرض کنیم این مخصوص بدین اسلام نیست
بلکه بر این تقدیر تو ان گفت که ابرهیم بر دین جهود بود یا بر دین نصاری چه انبیا در اصول مخالف
یکدیگر نیستند و اگر فروع مراد است لازم آید که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم صاحب
شریعت نباشد بلکه مقرر بوده بر شریعت دیگری و با الضروره معلوم است که تعبد بقرآن که بر
ابرهیم نبوده منسوخ است و در قرآن مذکور است که ابرهیم نبود جواب گوئیم که مراد از آن
در اصول الدین یهود و نصاری دعوی موافقت در اصول دین ابرهیم میکنند زیرا که ابرهیم قایل به
تثلیث نبوده چون ترسایان و مذهب تشبیه نداشته چون جهودان بلکه حنیف بود موحد
مسلمانان هستند و میتوانند که گویند ما موافقت در فروع دین او آن فروع که دین ابرهیم داشت
زمان موسی منسوخ شد و عیسی علیه السلام فروعی دیگر آورد و شرع موسی را منسوخ کرد و بعد
فروعات شریعت عیسی علیه السلام بشرع محمدی صلی الله علیه وآله وسلم منسوخ گشت و فروع
این دین موافق فروع دین ابرهیم واقع شد و مخالفت در آن که چون تعبد بقرآن و ما مثال آن
در حصول موافقت قادح نیست وما کان و نبود ابرهیم من المشرکین از شرک آرندگان
تعریض یهود و نصاری است که مشرک شدند باعتقاد الهیت عزیر و عیسی با وجود دعوی آنکه ...
مخالفت با ابرهیم چگونه دعوی موافقت او توانند کرد ... نکو نیست که ابرهیم
مایل بود بمرتبه ... تا مرتبه روح که نصاری بدان معتقد ...
بلکه مایل بود بتوحید و استقامت ... طریقه توحید و گفته اند تشبیه یهود و ... نصاری

کرده بود در مقام جمع میان التنزیه والتشبیه که صراط مستقیم است ... بود وجه ... کرده بود
مصرع ... الامرین ... ابرهیم با جمع مقامی توحید و سالک ... ما سوای
بود ماده ... خلیل الله ... کرفت ... بر اختیار کرده ... لا احب الآفلین
یهود و نصاری و مشرکان در دعوی ... که ما بر دین ابرهیم ایم ... گوینده
بر ... قاعده ... کان الله له بیت ... حق ...
... تغدالاً نفی یهودیت و نصرانیت از ابرهیم اثبات خصوصیت ... اوکی
ایشان ... بخلت ... ان اولی الناس ... نزدیکترین کسی و اولاتر بودن ...
و نزدیکتر بابرهیم بدین ابرهیم للذین اتبعوه هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان
او وهذا النبی و دیگر این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم و قول بعضی مغیرانست که ...
معروفان یهود و نصاری که بفصاحت و بلاغت موصوف بودند و بلطافت بیان ... از
قوان ... بودند ... در مقام مباحثه و مجادله آمده گفتند ...
از شما جزانست که او یهودی و نصرانی بود و محمد صلی الله علیه وسلم ... بدانست که قایل
بدین ابرهیم شود ... آیة در جواب نازل شد ...
و دوم ... النجاشی ... آمده ... قصه ... در ...
رجعی از صحابه که ... اسلام ... قریش ...
... مردم ... اعداء ... که شکسته ...
... صدیق ... حکایت شکایت ایشان و ...
بحضرت سید عالمیان صلوات الله علیه ... و ...
... بیت ...
... و در ... صدیق
... و ... حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ... اشارت ...
... اصحاب ... هجرت ساخته متوجه شدند ... ولایت ... پادشاهی بود
... و نجاشی لقب ... بوده ... قیصر و خاقان و کسری ... اهل
روم و چین ... بود ... و نجاشی پادشاهی بود ... حبشه ...
... ساخته و ... آرزوی ...
... و ... آمده ...
... بیت ... خود ...

خرم شوی کرده که چنینها برون برده از سینها کینها • دو لفشان چو خورشید مدد کام نور • مرفشان
چون شمشیر در آورده دم • چون اصحاب بحبشه رسیدند و نجاشی ایشان را در ظل امان فرود آورد
و در کنف حمایت گرفته در خور حال اقامت منزل و ما یحتاج مقرر کرد و مدتی در زمان آن جماعت
آن طایفه در سایه رعایت ملک عادل با دل با طراف رخاء و لا حرب رسیدند و مکان انقراض
ایشان در آن دیار بعاطفت و تعطف نجاشی با ایشان در اثنا الليل و اطراف النهار خبر اقامت
بعد از آن فقه بند و وقعه بحث قریش بیت الحبش کفار و منهزمان بعرصه کار ...
بمشاورت جمع آمدند و قیاس یتیم و دفع مهاجران حبشه را ایشان اندکی از ایشان گفت که گر تدارک
این خلل و تلافی این کار اشتغال نکنید حدوث واقعه عظیم و وقوع حادثه ... مقصور است ...
شاید صحت ایشان در نجاشی اثر کند و حبشیان را مالک خود بمقام وفاق و اتفاق آمده سلطان
و لشکر داشته بحرب ... عرب شوند در آن حال بیجاست که دفع مقاومت ایشان کرد
و طاقت مخالفت بحبشیان حبشه که آرد و شما میدانید که دلیران حبشی در میدان جدال از شیر
بلنگ تیغ کشی نا بندد و رستم دستان ... در جنگ آوران هم ... خود ...
بر کینه آهو خون ... بنیانه و بجانبازی ... کردن مباهات می نمایند • بیت
دلیران ... تیغ زن • ... نمایان لشکر شکن • خروشان به هیبت چو ابر سیاه • بجنگ
اندرون همچو برنده تیغ • القصه رای ایشان بر آن قرار گرفت که رسولی بکوی که ما هدایا و تحف
بسیار بنجاشی ... فرستاده ... آن جماعت ... که ... برانگیخته اند ... آن ...
کرده ... کسی ... بدربار ... رسالت و سفارت ... بدیشان آورده ...
نظر ... عبد الله بن ربیعه و دیگری عمرو بن العاص و ایشان در رای و تدبیر ...
مکر و تزویر ... اقران و مسلم زمان بودند و ایشان را تحفه‌های که ... مکتوب ... مشتمل
بر ملتمسات بجانب حبشه فرستادند بعد از وصول بجانب ولایت هر یک از ارکان دولت ...
حضرت را تحفه لایق ... کرامی خوشنود ساختند و انواع اصطناع و اصناف الطاف ...
در مرتبه استعطاف آوردند تا در ... ملک ... معاونت ... و طریقه حمایت ...
... خاصه ملک ... توقف ... تا ... سپردند ...
و تخت مملکت ... نواب ملک تحف رسولان ... بتوقف عرض رسانیدند بعد ... مکاتبه
... عرض کردند مضمون ... چنین بود که طایفه ... از دین آبا و اجداد
انحراف ... ورزیده ... دینی ... احداث کرده اند ... بصوب ... آن دیار آورده
... کسند ... دعوت ... خود ... ولایت ... زمان ملک

اندک خدشه در ضمیر اجزوی دغدغه در خاطر باشد با فسون و افسانه احوال ایشان مشوش سازند
و خیال الا ... بمدارج اختیار و سودای اعتلا بر مدارج اقتدار از سویدای ایشان بر زنند
هم آن هست که بتعیه آن فتنه و غایله آن حادثه عیاذاً بالله ملک که عمار ملک سرمایه ... بزرگان
صاحب حزم گفته اند • بیت • سرمایه بود شمن خود بند • از آن بیشتر کوشد سر بلند
ملتمس آنست که ملک کوشش کرده سروران عرب را متقلد طوق منت و حلقه عطیت خود سازد
آن مخالفان بود ... فرستند تا صیت بزرگواری و آوازه نام داری آنحضرت
در اقطاع ربع و اطراف ... شایع و منتشر گردد چون قرائت نامها باتمام رسید بطارقه و اساقفه
بر موجب ... رسولان ... آغاز حمایت کردند و هر یک ... فصلی ...
تقریر حال ایشان ... و خلاصه در ... آن بود که تفحص کرده ...
... ایشان ... نجاشی ... معنی ...
... سلطنت و شهریاری ... ظلم ... کیا دشاه
... نیدعی انصاف ...
و محروم ... • بیت • ملک بان داد ... کان • تا ... باید • ...
دولت باقی ... آنست ... • ... جهان و سلاطین زمان ... علیه عقل
... بر طریق عدل باشد ... خود ...
عقل بود ... معامله و اطلاع بر کیفیت دعوی ... ایشان
... تقریر ... تا آن ...
... کلام ... عقل ... ایشان را ... ایشان
باید داشت ... طغیان می آید ... قول خود ...
... ایشان شروع ... نمایند ...
تا سلطان ... جعفر ابن ابی طالب علیه السلام برقت
مباحثه ... ملک ... این طایفه که ...
ایشان فرستاده ... دعوی ... ضعفا ...
... ابن عم خود ... ولایه فرستاده ...
و گواه ... آنست که چون ... بارگاه ... خدمت
تا ... بجان ... ملک ...
آوردند ایشان در بر ... رفیقان ... ایشان دار القرار و ...

نعم عقبی الدار بدرگاه ملک رسیدند و جعفر طیار که با اقبال آشنا و جنوح رسیده بود و بخاص و عام در هوای تربت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بربی بهمدا و بحق ثنوآگاه دیگر کشیها الملک بیشاذن علیکم حزب الله لشکریان توحید و سپاه عرصه تسبیح و تمجید بدید بارگاه هند دستوری درآمدن هستاد از نغمه کلام جعفر غلغله در بارگاه نجاشی و ولوله در دل خدم و حواشی افتاد و نجاشی از آن کلام هدایت انجام متاثر شد و آواز داد که ایها القائل صح من قائل ای مخبر زندن چه شود که بار دیگر آواز دهی و منت بر سامعان نهی که از این آواز بوی آشنائی بمشام جان میرسد **بیت** چرا ما میز بدین مطرب مقام شناس که در میانه غزل قول آشنا آورد ٭ جعفر دیگر بار اجازت طلبید و بدستوری ملک بیار گاه درآمد مجلسی دید آراسته باسباب سلطنت و محفلی یافت خاص بارکان دولت و مقربان حضرت ساقه نفار انجیل گشاده و بطارقه باسلاح همه تمام در صف ملازمت ایستاده رهبانان عمامها سیاه بر سر بسته و سولان (؟) قریش بر حاشیه بساط نشسته جعفر بر ملک سلام کرد و بجای که مقرر کرده بودند قرار گرفت سکان بجا بحن یافته طعنه زدند و گفتند که اینک نشان بی حرمتی که از سجده ملک عار داشتند و طریق اکرام و احترام پادشاه عالم پناه فرو گذاشتند جعفر جواب داد که سجده جز خدای جهان و آفریننده جهانیان را روا نیست و ما تحفه سلام که تحیه اهل بهشت است ملک را اختصاص دادیم نجاشی این سخن را بپسندید و داشت و گفت آری این سخن در انجیل هست و من بدین سلام بر سلامت حال خود فال خیر گرفتم **بیت** گفتی سلام و ذوق سلامت بدل رسید ٭ وین خانه از سلام تو دار السلام شد ٭ پس روی بجعفر آورد که سبب مفارقت شما از اوطان و موجب مهاجرت شما از جهت خلان چیست و جهت اعلام مطالعت بار فقا خود بر افراشته اید و بچه جهت دین آبا و اجداد را بگذاشته جعفر طیار فرمود که ای ملک ما با ایشان گروهی بودیم از جهلاء جاهلیت بر جاده ظلم و اثبات کفر در افتاده و عمر بزندرت برستی و معاندت سیری و شرب خمر و کسب و زنا و مردم خواری خوار بوده بار بودیم و به قطع رحم حریص شده قطع عار از فرا حمی نمودیم بر زنان و عرض نام ایشان بی بردیم و مال الضعاف هم را بقهر و غلبه می بردیم و از خدای غار الغیری و از متابعت هیچ پیغمبر ما اثری نا گاه عنایت الهی از نیّات ما پیغمبری بیرون آورد که نسب و حسب و علم و حلم او بر همگان واضح است و دیانت و صیانت و صدق و امانت او بر همه یگانه و آشنا ظاهر و لایح **بیت** پایه قدرش آسمان بیوند ٭ سایه نورش آفتاب بلند ٭ درة التاج کن فکان نفس ٭ قرة العین انبیاء و ملائکه روشنائی ده و چراغ یقین ٭ نور بخش بین و شمع از بس ٭ پس این رسول عالمیان حق دعوت نمود و صلاح حق و فساد باطل را برای ما بیان فرمود دیگر ما نمود و نیز هم روزه و زکات کرد و فرمود

احکام حلال و حرام بنظر ما در آورد ما آنچه بر ما معقول قبول کردیم و جون مقبلان روی توجه بدین قبله اقبال آوردیم این جماعت شکسته دل تیغ حسد بر پشت شکست ما نهادند و علم جفا بر یک جنگ ما افرازکشان کمان بدر بهدف تلف ما گشادند طاقت مقابلت و قوت مسالمت ایشان نداشتیم قدم همت در راه بسوی عازم درگاه بر داشتیم تا در پناه ملک روزگار گذرانیم و بحمایت حامی دین خود از تعرض ایشان نگاه داریم **بیت** ما برین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم ٭ از بد حادثه اینجا بپناه آمده ایم ٭ نجاشی پرسید که این پیغمبر سخن آنچه می گوید جعفر فرمود که از آن کتاب که حق سبحانه بوی فرستاده بواسطه جبرئیل که هم موافق توریة است و هم مصدق انجیل نجاشی گفت ای جعفر سخنی بر ما لعله خو ونزول سخنی ادا کردی پس بفرمود تا اسقفان و جوانان شر در آوردند و بوادی قسیسان و رهابین حاضر کردند و گفت سوگند میدهم شما را بخدای با آنکه فرستاد توریة بر موسی و منزل انجیل بر عیسی علیه السلام که شما را معلوم هست که میان مسیح و قیامت پیغمبری مبعوث خواهد شد گفتند آری مسیح ما را بر بعثت فارقلیطا که پیغمبر آخر الزمان است بشارت داده و گفت دائمه اید که برو کتاب نازل خواهد شد گفتند آری کتاب و بجو و دستش بحکم برو داعی بعبادة الهی و زاجر از کار بساط ٭ مناهی پس نجاشی روی بجعفر آورده پرسید که هیچ از آن کتاب یاد داری گفت دارم نجاشی التماس تلاوة آیتی چند نمود جعفر رضی الله عنه قراءتی شروع نمود که یمحی الی الله تعالی الرحمه بر کشا و دو سعادة یعنی حدیث در سالة الله نزل احسن الحدیث رحمت اخلاص گرفته روی بنیاز تلاوت نهاد و حوالی اسرار آن آخر سوره عنکبوت و اول سوره روم و بیان شاهکرد دیگ سینه نجاشی از آتش شوق کلام ملک علام در جوش آمد و اشک از دیده وی روان گشت **ع** چون جوش بر آورد دریا بر رود دیگر بار گفت ای جعفر روح دلهای ما که مطرح اشعه انوار معرفة شد بقراءة قرآن زیاده گردان جعفر سوره الکهف تمام ادا کرد نجاشی چندان بگریست که محاسن او از آب چشم تر شده گشت و اساقفه بگریستند که مصاحف ایشان را آب دیده تر شد و بزبان حال الانقات شوق و نهایة ذوق میگفتند **ع** چشم کز مهر دوست تر داریم ٭ کو شود چشم دوست تر داریم ٭ زیختیم آب چشم و تشنه نشد ٭ داغ عشق کز حکر داریم ٭ و حق تعالی از بن قصه در سوره مایده خبر میدهد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع تعد از آن نجاشی گفت بخدای که این نور از همان مشکات که موسی از و بیرون آمده و منشاء این هر دو یکیست ما چون عمرو عاص دید که نجاشی بسلسله قرآن شد و بخن جعفر و زوار و بر قلم کرد خواست که نجاشی از اسلام آن نجاشی بدید آید گفت ای ملک ایشان در حق مریم و عیسی علیه السلام سخنان بد میگویند و هر دو را بکلمات نا شایسته یاد میکنند جعفر گفت حاشا اما در حق ایشان و مادر آن میگوییم که خدای ما گفته است انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله

وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ پس سورهٔ کهیعص آغاز خواندن کرد و چون بقصهٔ عیسی و مریم
رسید نجاشی خاشع شد و درونش ذلت فرمود والله که انچه این کس میگوید با انچه عیسی فرموده است
[illegible] این چوب بارغ تفاوت ندارد پس رسولان مکه را مردود الهدایا و مبغوض البرایا ساخت امر
داد و جعفر و یاران او را کفت در دیار من بجوار عصمت زندگانی کنید که شما را آمنی و مخافتی نیست
و هر که شما را بیازارد از سیاست پادشاهانه که شما را انتقام کند لا تخافوا و لا تحزنوا [illegible] اليوم على
حزب ابرهیم عمرو عاص کفت ای ملک حزب ابرهیم کیانند نجاشی فرمود که این گروه و پیغمبری که ایشان
از نزد وی آمده اند و آنها که قدم در راه متابعت ایشان خواهند نهاد مشرکان را این سخن خوش
نیامد و آغاز دعوی کردند که ابرهیم از ما بود و ما اولی تریم بوی پس رب العالمین قول نجاشی
در حجت کفته بود و تقویت او این آیه فرستاد که سزاوارتر بابرهیم دو طایفه اند تابعان زمان او
و این پیغمبر که محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و بحمد الله تا وَالَّذِينَ آمَنُوا و خدای وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ
مومنانست بنصرت و معونت یا بتوفیق تایید یا بلوغ ایشان که بمرتبه که ارفع از آن نباشد یعنی
محبت که بالاترین درجات و برترین مقامات است [illegible] لا یبقیها الا الرجل واقف
بیت هر که بر نطع محبت راه یافت ‧ هیچ و پیزی دست جو شاه یافت ‧ بعد از بیان آنکه
طریقه اهل کتاب [illegible] خود و اعراض از قبول آن دیگر باره خبر داده که بمسلمانان [illegible]
کربالقای شبهات در اضلال و اغوای مومنان می کوشند و یکی شبههٔ ایشان آن بود که
عجبا از محمد صلی الله علیه وسلم که بموسی علیه السلام اقرار دارد و خود نیز دعوی نبوت می کند
[illegible] که موسی علیه السلام ما را خبر داده است که شریعت او منسوخ نشود و دین او تا انقراض
زوال نپذیرد حق تعالی بجهت شبههٔ مومنان تا کلام تمام بود تعریض ننمود فرمود که وَدَّتْ
آرزو می برند طَائِفَةٌ گروهی مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ اگر شما را کمراه کنند
[illegible] علما الخطاب بحذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت نمودند
چنانچه در سورهٔ بقره گذشت و خواستند که از راه راست بیفکنند وَمَا يُضِلُّونَ و کمراه
نمیسازند یا هلاک نمی کردانند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مکر نفسهای خود را چه وبال اضلال
بدیشان عاید است یا بقصد اغوای غیر خود را مستحق عقوبت می کردانند و نفس خود را از منهج
هدایت به بیدای ضلالت می افکنند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که این زیان بخود میرسانند
یا آگاه نیستند که خدای مطلع است بر اسرار ایشان و بر نیت ایشان عمل خواهد کرد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
ای کروه یهود و ترسا لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن یا بیان نعت محمد
صلی الله علیه وسلم که در تورات و انجیل خوانده اید یا آنکه ابرهیم حنیف و مسلم بود یا آنکه [illegible]

هر دو کتاب هست که الدین هو الاسلام وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَشْهَدُونَ کواهی میدهید بحقیقت
که تورات و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست یا اداء شهادت میکنید بطلان خود بر حقیقت
قرآن و بر دعوی انکار [illegible] و گفته اند چرا کافر میشوید بمعجزاتی که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله وسلم مینماید و شما مشاهده می کنید و معاینه می بینید يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود لِمَ
تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا می آمیزید راستی بِالْبَاطِلِ بکجی یا راستی با ناراستی که منزل من عند الله
[illegible] ساخته و نوشته اید یا دین اسلام را بیهودیت یا تصدیق [illegible] که آیات تورات را تکذیب
بعضی [illegible] که صفت پیغمبر آخر الزمانست یا اقرار بدانکه قبل از بعث حضرت پیغمبر صلی الله علیه
[illegible] انکار [illegible] بعد از ان [illegible] که بموسی و [illegible] که شما را بمحمد صلی الله
علیه وسلم هست [illegible] تلبیس بود یکی از سه چیز [illegible] تحریف حق تا در صورت باطل نمایند
یا باطل تا در صورت حق جلوه دهند یا خلط حق با باطل [illegible] هر سه [illegible] که یکی با دیگری
مکرر [illegible] حق تعالی فرمود که چرا تلبیس میکنید وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا میپوشید حقیقت
که صفت حضرت مصطفی است صلی الله علیه وسلم تقدیم تلبیس بر کتمان [illegible]
[illegible] کتمان عبارتست از اخفای حق و در تلبیس با وجود کتمان حق تقریر باطل نیز
وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَعْلَمُونَ میدانید که آن را می پوشید و در اخفای آن میکوشید یا
پوشیدن خود را میشناسید که از روی عناد و حسد است یا معلوم دارید که عقوبت این عمل
[illegible] یا میدانید که کتمان حق [illegible] آفتاب حقیقت مخفی نخواهد
شد و بنفس پر [illegible] عنایت الهی است منطفی نخواهد کشت يُرِيدُونَ أَنْ
يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ بیت [illegible] هر آنکه پف کند ریشش بسوزد
[illegible] میخواستند تا ضعفای اهل اسلام را در صحت دین [illegible]
[illegible] میکنند [illegible] الحق [illegible]
[illegible] بدین محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] تا اهل کتاب [illegible]
[illegible] بطلان دین [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] اهل کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] از طریق تصدیق [illegible]

از بیت المقدس با کعبه کردانید کعب بن الاشرف که قبلهٔ اهل صلاة الیهود دشوار آمد با قوم
خود چون مالک بن الصیف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان مقرر کرد که با محمد صلی الله علیه
وسلم بامداد روی بکعبه نماز کنید و بدان قبله اقرار آورده این حکم را تصدیق نمایید و در
آخر روز بوی کافر شده روی بصخره آورید که قبلهٔ شماست تا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم را
در کار دین حیرت مضطرب کردند با خود تامل نموده کویند ایشان بعلوم اولین داناترند
قبله بریشان شسته نخواهد بود شاید که دین کان روی از قبلهٔ قرآن و کعبهٔ ایمان بکرد
مخبر صادق از نیت آن فاسق مؤمنان را آگاه کردانید و فرمود وقالت طائفة وگفتند گروهی
من اهل الکتاب از یهود که دوازده تن بودند بقول اول و کعب الاشرف بقول ثانی که گفت
متابعان خود را آمنوا ایمان آرید یعنی زبان اقرار کنید بالذی بدان چیزی که در باب قبله
وغیر آن أنزل فرو فرستاده شد علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده اند بخدا یعنی محمد
صلی الله علیه وسلم و اتباع او وجه النهار در اول روز یعنی در مبتدای صباح ایمان آرید و
هر چیزی اثر تفاوت و بقول دوم مراد صلوة صبح است واکفروا و کافر شوید بدان آخره
در آخر روز آن چیزی که در اول روز بدان اقرار کرده اید لعلهم شاید که مؤمنان
بواسطهٔ انکار شما بعد از اقرار یرجعون باز کردند از تصدیق بدین محمد و عمل شما را بر
حقانیه حمل کنند ولا تؤمنوا و تصدیق مکنید تتمه قول یهود است که بطریق وصیت با
یکدیگر میگفتند یا جهودان خیبر یهود مدینه را نهی میکردند که اسرار مدار را بخاصه
در امر قبله الا لمن تبع مگر کسی را که پیروی کند دینکم دین شما را که یهودیت است یعنی
هیچ بغیر ایمان میارید مگر کسی که شریعت شما قیام نماید و قبلهٔ شما را نگاه دارد قل بگو
ایشان را إن الهدى بدرستی که دین حق هدى الله دین خداست از جمله معترضات
میان قول یهود و مراد در قول ایشانست یعنی چون سخن باطل گفتند خدای تعالی پیغمبر خود را
فرمود تا در مقابل ایشان این سخن بگوید پس باز تتمهٔ کلام یهود بیان میکند که مر یکدیگر را
میگفتند تصدیق مکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید أن یؤتی احد آنکه داده شود
هیچ کس را مثل ما أوتیتم مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت و کرامت أو یحاجوکم
و اینرا نیز تصدیق منمایید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عند ربکم نزدیک پروردگار
شما زیرا که دین شما ابرح است و حجت شما اقوی بود و بعضی از علما برانند که جملهٔ ان یؤتی
نیز سخن خدای است و تابع این مقوله که ان الهدى هدى الله مؤمنان را میفرماید که بجهود
بگویید که بنا بعناد اهل دین خود میفرمایند که مبادا که دین ایشان کامل تر باشد

شما را و مگنید که هیچ کس را مثل آن دینی داده باشند که شما را داده اند و تصدیق مکنید که
یهود را بر شما حجت باشد روز قیامت و در کشف الاسرار آورده که بعضی مفسران بتحقیق
آنند که خطاب با این امت است تا بدانند که دوری با امامت مؤمنان و بهارک حجت با خواص اهل عرفان
اول آنست که ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم یعنی یا معشر المسلمین با مؤمنان هم کیشان
دوستی مکنید و راز و کار کان و دینی بدان کار کنید که کمان مبرید که کسی با آن دهند که شما
را داده اند که کمال ادیان دین اسلامست که آن بنام شماست اشرف کتب منزله قرآنست که در
دین امام شماست کامل ترین رسل حضرت مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم و دولت شما در
میان متابعت و بر او آنچه اذا مولی ترین قبله ها کعبهٔ معظمه است از اعراب عبادة شما
بهترین روزها آدینه است از ابنیا اختصاص داده الله بخوبترین ماهها رمضانست در
فضل بر شما کشاده الله مر شما الشرع شما و فتح با ثمه عقدها بعقد شما ست فتح
آیهٔ الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی بکمال الشریعة وجمال الطریقة وجلال الحقیقة شما را ثابت
شهادة نموده حرمت این نعمت کبری بجا آرید و شکر این موهبت عظمی فرو مگذارید ع
والشکر فیها لشکر یقدم النعم و هم دیگر حالتست که ای عارفان و محبان راز دوستی جز با دوستان
مگویید سر فقر با هر با اهل دنیا مگویید جمال الحقیقة را بحجاب عزت از دیدهٔ هر نامحرم
نهان دارید ع کن تحت سینة ارباب کنه محرم راز آری معتران حضرت احدیه و محضوصان
بارگاه صمدیه هیچ کس را از آن عطا ندهد که شما را داده ام لباس اختصاص از جامه خانهٔ فضل
بوشیده اید و شراب نایب محبت از دست ساقی لطف من نوشیده خوشا حال اصحاب میکدهٔ
صفوت و صل از آن خمار و جرعه بیت همه را خوش بدین لطیفه خبر همه را تو ترزبان
زبان که موعشق داند ساقی کاسه خمر و بحیلتا لیا فی قل بگو ای محمد صلی الله علیه
وآله وسلم متابعان خود را إن الفضل بحقیق برتری و مهتری که شما راست بید الله
بدست قدرت خداوندیست و بقول اول چون مدعا یهود آن بود که کس را مثل کتاب و رسول
ایشان نداده اند و نخواهند داد حق سبحانه میکوید ای سید ایشان را بگوی که افزونی در علم
حکمت یا در مرتبهٔ نبوت و هدایت بقبضهٔ قدرت اوست و قادر است بر اعطای آن پس از روی
تفضل یؤتیه میدهد آنرا من یشاء بهر که میخواهد والله و خدای واسع بسیار رحمت
یا در رنده در معیشت علیم دانا است باهل استحقاق بر هر کرا بفضل خود اختصاص دهد
از کمال علم و قدرت باشد یختص تاکید قول سابق است یعنی که حق تعالی اختصاص میکند
شایسته میسازد برحمته یعنی باسلام یا بقرآن یا بنبوت یا ولایت یا عصمت من یشاء هر کرا میخواهد

و میداند که استحقاق آن دارد و جناب محمد را صلی الله علیه وآله وسلم یعنی این مناقب
نفیسه که غیر او را نیست اختصاص داده محققان گویند اختصاص برحمت آنست که خواص
عباد خود را بحقایق و لطایف کلام خود دمبدم عوده تا بنظر تعظیم دران نگریستند و لیسمع حقیقه
استماع نمودند و بزبان اخلاص تلاوت فرمودند و بدیع جمال متکلم در آینه کلام مشاهده
کردند واسطی گوید رحمت آنست که ترا از توفی بان ستاند و آثار انوار هویت خود مقام کرداند
امام قشیری رحمت را بنعمت تأویل کرده میفرماید که حکم از لطف خاص میکند بعضی را بنعمت
ارشاد و بعضی را بنعمت اخلاق و جمعی را بنعمت عبادت و گروهی را بنعمت ارادت و آنرا بنعمت توفیق طاعت
جواد و این را بنعمت تحقیق سرائر مشرف سازد عوام را بنعمت عطاء ایشان دهد و بعد خواص نعمت
لقاء اسرار منت نهد و نکته در ابهام الفعل من یشاء آنست که امیدواران را از منهاج رجا بازگرداند
و ترسکاران از طریق خوف انحراف نورزند تا جوانب هر دو گروه در بین حال مستوی شود حضرت
ذو الجلال اندیشه جان رحمت و یخافون عذابه بیت خوف و رجا بال و پر سالک است
مرغ کی با بال شود هالک است خوف دل گرم کند در دو روش جان تو باید که جا پرورش
والله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان او و بر عزیز بود دو چیز
آنکه گوینده که چون را از مناسبت آیه مثل ما اوتیتم و اذ حق سبحانه اثبات کذب قول ایشان
میکند در آیه لا تؤمنوا ایشان خائنند و خیانت نزدیک بما باب دیان مستحقست
پس ایشان از دین صحیح و معتقد باطل باشند ومن اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تأمنه
کسی باشد که او را امین سازی بقنطار بسیار بود دویست اوقیه از زر و بود که قنطار
در اول این سورت گذشت یؤده ادا کند آن مال را الیک بتو که امانت دهنده و آنکه عبد
سلام بود مکه که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داد و او بی سلام آن امانت را
بشرط ادا کرد و گفته اند مراد از من امانت نیها باشد که مطلقا خیانت در روش ایشان روا نیست
ومنهم و از ایشان باشد من ان تأمنه کسی که او را امین کردانی بدینار بیک دینار زر لا یؤده
الیک ادا نکند بتو آنرا الا مادمت مگر آنکه مادام باشی تو علیه برسر وی
قائما ایستاده بتقاضا و مطالبت بالحاح و خصومت و آن فنحاص بن عازورا بوده که یک دینار
بودیعت بوی دادند و در آن خیانت کرد ذلک این خیانت بآن رسیدن کار او بانهم
بسبب آنست که گفتند لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در باب خیانت با عرب که قومی اند
خوانند و ناخوانندی سبیل گناه و عقوبتی در آخرت یا عرب بار بما قدرت مطالبت و الزام
نیست معتقد بود آن بود که هرکه بر توریة نباشد مال او بر ما حلال است

چند وجه یکی بفتوی علماء ایشان که حکم میکردند بقتل مخالف توریة و اخذ مال او دیگر میگفتند
نحن ابناء الله ما پسران خداییم و خلق همه بندگان ما اند اگر خواجه مال بنده بخورد در وی حرج
نیست دیگر ادعاء آن داشتند که توریة روا داشته است که خیانت با غیر اهل حق سبحانه رد قول
ایشان فرموده ویقولون و میگویند علی الله الکذب بر خدای دروغ چه بر هر ملل و شرایع اداء
امانت حکم رفته آورده اند که این آیه فرود آمد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که دروغ
گفتند دشمنان خدای یعنی یهود هیچ چیز در جاهلیت نبوده الا که در زیر قدم منست یعنی شریعت
و محو شده مگر امانات که از ابرار و فجار ادا باید کرد وهم و حال آنست که ایشان یهود یعلمون
میدانند که خیانت حرامست معلوم دارند که خائن عظیم است و بران عقوبت کلی خواهد
یافت بلی رد کرد برایشان و گفت بلی بر شما گرفت هست در خیانت با عرب من اوفی هر که وفا
کند بعهده بعهدی که خدای تعالی با وی بسته در توریة از اداء امانت و ترک خیانت یا عهدی
که ایشان با خدای بسته اند در زمان عیسی علیه السلام از ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم و اهل
اشارت گفته اند خدای را در حق انسان عهدیست و انسان نیز در حق خود عهدی با ملهم خدای
در حق انسان دو چیز است که اشارت از ابرار آن آمده که علم یتنزل الامر بینهن لتعلموا و دیگر عبادة
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و عهد انسان نیز در حق بدو چیز است یکی ارتکاب خیر
و دیگر اجتناب از شر پس من اوفی بعهده راجع بهر دو میتواند بود وفا بعهدین لازمست
بر هر که وفا کند واتقی و پرهیزد در باب حرام و حلال الا برهد از حظ حضرت ذوالجلال
فان الله پس بدرستی که خدای یحب المتقین دوست دارد پرهیزکاران را وضع مظهر
در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه تقوی موجب محبتست با آنکه وفا نمایند بعهد متقی است و
برین تقدیر عذر نکنند فاجر باشد بیت نقض میثاق و عهود از احمقیست * حفظ ایمان
و وفا کار تقیست * جز عهد بر خاک وفا اکسیر که ریخت * کی توانی صید دولت زو که ریخت * آری
جمیع طاعات در دو چیز محصورست تعظیم امر خدا و شفقت بر خلق خدا و صفت وفا بر هر دو
اشتمال دارد زیرا که خدا بوفا فرموده پس ارتکاب آن تعظیم امر وی باشد و دیگر سبب منفعت
خلقست پس رعایت آن محض شفقت بر آفریدگار بود و وفا و تقی معتبر است که از روی اخلاص و
تقوی بر آید چه حق ناظر بر قلوب و نیاتست و تطهیر دل و تصحیح نیت جز بتقوی و خلوص طوع
دست ندهد ع غیر تقوی نبرد زنگ ز آئینه دل * و چون ذکر خیانت بود که گذشت ذکر
ارباب تمشیت خیانت شو که بدروغ در آیه دیگر بیان ایمان کاذبه ایشان میکند ان
الذین بدرستی که آنکسان یعنی جماعتی که از دانات یشترون میفروشند یعنی

بدل میکنند **بعهد الله** بعهدی که با خدای بسته اند و آن ایمانست برسول صلی الله علیه وسلم
و پیمان باداء امانات پس میفروشند آن بعهد را **وایمانهم** و سوگندان بدروغ خود را **ثمنا قلیلا**
بهای اندک و آن رشوتست که برای کتمان نعت نبوی میستانند و اسباب نزول آورده که بعضی از
علمای یهود که دانستن توریة و حفظ عشر آیات مستحق بودند در قحط سالی از ولایت شام بمدینه
رفا قرزدنه روی بطلبت آوردند کعب الاشرف آوردند و در منزل او حاصل او نزول کرده و از
نوائب تنگروی نوای شکایت بسیار کردند کعب از ایشان پرسید که شما ابتر دقایق احکام
و حقایق آیات او رسید ایم حکایات این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر چه وجه
و بچه نوع دید اید گفتند بابن الاشرف ع بکمال نتوان روی آفتاب استود. تو هم دیده
که او فرستادهٔ معبود و پیغمبر موعودست کعب را آتش در سینه برافروخته و مشعلهٔ حسد
در دل بر عطش افتاد گفت بدین اقرار که بر توریة کردید دارواح سلف اشرف ما یاز زدید خوید
از فواید بسیار محروم و بدرجهٔ نعمات و بهتان و دیات موسوم کرده اید پیداست در خاطر بود که
بود تا امیر بازی کرده مدعا شما با ایشان در میان آرم و از اصحاب نصیبی که آمال و اماني اقتضا
آن کند بشما دهم حالا طریق آن خیال بسته و ناموس آن اندیشه شکسته شد **مصرع**
کری باز از رفت و فکر آن سودا نماند. آن بدبختان از عاقبت از متاع حقیقی که امید داشت
بسته بودند قطع طمع نتوانستند و بحاجت آن کار دیگر از کار بعد از اقرار رو بتحریف بعد از
ما نتوانستند که تا مشابهٔ هست قول و عمل او را معاینه در نظر آرد و نعت و صفت او را که
در کتب دیده ایم مقابله کنیم پس از آن هر چه روی نماید بحضور اعیان بنی اسرائیل در گفت آید
پس چند روز در کلبه بوار و زاویهٔ ادبار خلوت کردند و بر صندلی که در توریة بود صفت خواجه
صلی الله علیه وسلم بیرون آوردند که کعب اشرف از مقالات بیهودهٔ ایشان خوشنود
شد و بر آنجزا تلقاء نفس خود نوشته بودند سوگندیاد کردند که این از نزدیک خداوند است
و آن دو نامه دین را بچیزی که از متاع دنیا خشنود ساخته بجانب شام باز فرستاد و در نقلی
دیگر آنست که روزی ابن مسعود رضی الله عنه بحضور بعضی از صحابه کرام این حدیث از سید عالم
نقل میفرمود که من حلف علی یمین هو فیها فاجر لیقطع بها مال امرئ مسلم لقی الله وهو علیه غضبان یعنی
هر که سوگند دروغ دلیری کند و نام آفریدگار را بهر خلاف راستی در میان آرد بر نیت آنکه حق
کسی باطل شود سرمایهٔ دروغ او زیاده گردد آنکس بخدای رسد و او از خود خشمناک باشد یعنی
چون شعلهٔ قهرای تعالی که حایل و حاجب لقای بخانی انداز میان برخیزد و در عرصهٔ مواقع
جمالی که حاجز و طال و اتصال بعالم روحانی اند مرتفع کرده آن فاجر غادر صورت حال جواب

در آیه اختلاف است شاهدی نماید و نظر روح را از مطالعهٔ جمال حق دور دارد حجاب آمده
در بین محل اشعث بن قیس که از رجال العرب و ابطال کین طلب در میان اصحاب امتیازی داشت بخبر
آمده گفت این حدیث که ابو عبد الرحمن یعنی ابن مسعود روایت میکند در مخاصمهٔ من و یکی از یهود
شرف ورود یافته و آنچنان بود که من در قطعهٔ زمین بر آن کس دعوی داشتم چون مرافعه بمجلس
علیهٔ نبویه صلی الله علیه وسلم بردیم خصم مدعا مرا انکار کرد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
از من گواه طلبید چون بر طبق دعوی گواه نداشتم حضرت پیغمبر فرمود که خصم سوگند دهم گفتم یا
رسول الله او یهودیست باکی ندارد که سوگند بدروغ بخورد و حق مرا باطل کند آنگاه **ان الذین یشترون
بعهد الله** تا آخر فرود آمد و گفته اند در قضیهٔ امرء القیس و ربیعه از آنکه نیز بجانب مخر دو سوره جمع
گذشت و برین قول عهدنا لزوم طاعت و ترک معصیت باشد **اولئک** آن گروه که عهد شکنند
و سوگند بدروغ خورند که ان **لا خلاق** هیچ نصیبی نیست **لهم** مر ایشان را از ثواب **فی الآخرة** در
سرای آخرت **ولا یکلمهم الله** و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل شوند بلکه ان
گوید که موجب زیادتی ملال ایشان شود چنانچه **اخسئوا فیها** **ولا ینظر الیهم** و بنظر رحمت با ایشان
نگرد **یوم القیمة** روز رستخیز **ولا یزکیهم** و پاک نسازد ایشان را از لوث گناهان یا ثنا نگوید
چنانچه بر دوستان خود میگوید این عمل شایسته که مذکور شد بعمل ایشان نرا ستایش میکرد
میکوید **ولهم** و مر ایشان راست روز رستخیز **عذاب الیم** عذابی دردناک و بعضی گفته اند که یهود
بیوفایی و پیمان شکنی مذمت کرده در آیه تالی با افترا و دروغ نکوهش میکند **وان منهم** و بدرستی
که از جهودان **لفریقا** گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حیی و امثال ایشان که از روی
ازراستی **یلوون** برمیتابند **السنتهم** زبانها خود را **بالکتاب** بخواندن کتابی که نوشته
ورا با تحریف اخبار ایشانست چنانچه مذکور شد حق بجانب برده او در یکی که ایشان برایکند
میگوید که زبان خود را میل میدهند از تنزیل بمحرف و مفتریات خود و تلفظ عربی بیجا نند
لتحسبوه تا شما بپندارید که آن بر دیگر که آن مفتریات ایشان **من الکتاب** از توریة است
وما هو و حال آنکه نیست آن ساختهٔ ایشان **من الکتاب** از توریة **ویقولون** و میگویند
هو آن محرف **من عند الله** از نزدیک خدای تعالی است این سخن تأکید قول لسان بود است که
بالطبع ان قوم خود میگفتند از توریة است یا کسی که بتوریة عالم بود چنین نوع بر ایشان نمود که
این از نزد خداوند است که فرود آمده در کتب دیگر چون صحیفهٔ شعیا و کتاب ارمیا و حبقوق
وما هو و نیست آن در هم بستهٔ ایشان **من عند الله** از نزدیک خدای و در هیچ کتاب فرو
نفرستاده **ویقولون** و میگویند این فاجران و معاندان **علی الله الکذب** بر خدای دروغ

می‌گویند که غیر سخن او را سخن او میدانند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند
پس دیدن ایشان دروغ مستعد نباشند چه آن [illegible] بلکه بقصد و عمد ایشانست و هر آ[ینه]
عقوبت ایشان بزرگتر و دشوارتر خواهد بود و در امثال آمده که الاثم علی قدر الاثام ع
[illegible] ... کرد ادهند. و چون تحریف و دروغ عادت اهل کتاب بود یهود تبدیل [illegible]
را قول بعضا دیان تحریف یهود افترای نصاری را که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت
کرده و قوم را بعبادت خود امر فرموده شرح میدهد و رد سخن ایشان میگوید مَا كَانَ هرگز
بوده و نتواند بود لِبَشَرٍ مر آدمی را یعنی عیسی علیه السلام أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ که
بدهد خدای او را کتاب یعنی انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری این سه چیز [illegible]
[illegible] مذکور شد [illegible] کتاب باید پس از آن فهم دقایق آن که حکمست دیگر تبلیغ آن [illegible]
بخلق که آن نبوتست و نشاید که کسی را بدین فضایل اختصاص دهد ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ پس گوید
[illegible] خود را كُونُوا باشید شما عِبَادًا لِي بندگان پرستنده کان مِنْ دُونِ اللَّهِ جز
از خدای [illegible] عیسی علیه السلام میکند یعنی او خلق را [illegible] دعوی نکرده و بقول
بعضی [illegible] بشر محمدست صلی الله علیه وسلم و از کتاب قرآن [illegible] ابو رافع قرظی
[illegible] نجران پیغمبر را صلوات الله علیه گفت یا محمد تو میخواهی که ما ترا پرستیم [illegible]
[illegible] معاذ الله که من بجز [illegible] شوم [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] حسن بصری رضی الله عنه میگوید که بعضی از رجال [illegible]
که ایشان [illegible] صفای [illegible] حاصل بود بعرض رسانیدند که یا رسول الله [illegible]
سلام [illegible] اهل اسلام [illegible] زیاده بر سلام [illegible] اختصاص دهیم
رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] کردن [illegible]
[illegible] صاحب کتاب و نبوت هرگز دعوی ربوبیت نکند [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
نظری و عملی [illegible] علوم و معارف حقیقت کامل باشد [illegible]
[illegible] معلوم شد که [illegible]
[illegible] ظاهر باشد [illegible]
[illegible] ولایت باشد [illegible]
[illegible] الله سبحانه [illegible]

[illegible] خلق را بخود دعوت نتواند کرد زیرا که دعوت [illegible] مقام خودی [illegible]
[illegible] دعوت بحق [illegible] هیچ نبی نگوید که مرا پرستید وَلَٰكِنْ كُونُوا و لیکن
گوید که باشید متابعان من رَبَّانِيِّينَ [illegible] بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنکه
باشید شما [illegible] اخلاص تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ [illegible]
[illegible] وَبِمَا كُنْتُمْ و بآنکه باشید شما [illegible]
تَدْرُسُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله بن عباس رضی الله عنهما [illegible] محمد بن الحنفیه [illegible]
الیوم ربانی هذه الامة [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] حکیم و متقی و مصلح و مخلص [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]
[illegible] علم و عمل [illegible]
[illegible]
علم و عمل [illegible] مقتضای علم خود عمل نکند و جاهلی که عمل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تماشا نمایند فالرضيع بالسيف لا رحم فان الا [illegible]
[illegible]
[illegible] شرع علم [illegible]
[illegible] علی مرتضی علیه الصلوات [illegible]
[illegible]
[illegible]

در مفاتیح الغیب آورده که بحکم این آیه تعلم و تعلیم موجب آنست که آدمی بآن فخر کند بر هرکه آن نداشته
بعلم و تدریس برای این مقصود کند یعنی اهل طلب و عرض صنایع و مجادلت و مثل اینها کند
کرده و چون نیکو هیئات بنشاند و منظر آن تعجب کشته از ثمره اش منتفع نگردد و لهذا حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم فرموده که اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع بیت علم کز اعمال التأثیر
کالبدی دارد و جانش نیست • عالم بکاری تا بدی بری • کرچه بصد حیله بر آورد سری • سوزن بی
دوز دو کم • صدقه سر بر کند بار بر • ای درویش تا بیان بیان اهل معرفت بجر اند قدم
سر دو کیتی زده و در صحبت توکل بغیر حق طلعت نداشته بجهان نکبیر و صفات نفس پرهیز کرده
و روی از خود بر تافته و دعوت آورده بیت بیخبرا ازان عرفان ازان حجاب بیکرانست
نقش حرف غیر از صفحه بشان • در حقایق القرآن آورده که ربانیان آن حرفند که کمال عبودیت
و تخلق با خلاق ربوبیت بنا بر مجاهده سر شوق بالسماع ارواح مطهره و معدن الحقایق
اشیاء بالسرار منصافیه مظهر انوار تجلیات جمالی بو الحسن کفته قشیری گوید ربانی آنست که از بقایه
غوایت نفس بر بود بتاه و بقطع غایة معبود در ده باشد و گفته اند ربانی کسیست که در شریعت بحق
تعبیر نکند و در طریقت دل بحق بند و بعد وقایع منزل بشنه و در حقیقت سر خود را از همه
ماسوی پاک کند یا کسی که تصاریف اقدار با اختلاف اطوار و استار بشناسد بلکه در وقت ورود قضا
و ورود تفرقه و رضا باشد یا کسی که هیچ چیز را بر خدا و نحو دیگر نبیند و از خود را از هر چه که غیر حق
مکون نرهید یا کسی که ظهور صفت باری استقامت او را آنجا برد و هیچ صفت فرق جمع او را
با ما الحق ذکر یاد یا کسی مخصص شده بخدای با هیچ واسطه در مقام التفات نیابد و از سعد مقامات
کشت سعد و صحت اقتباس انوار دانش نماید و از علما گفته اند که ربانی علم از حق فراکیرد بطریق وهب
کشف که و علمناه من لدنا علما و قول امام صادق رضی الله عنه مؤید آنست که ربانی از حق شود
و حق گوید ای درویش وسایط و روابط را در علوم ربانیان مدخل نیست سلطان العارفین
بدین معنی اشارت میفرماید که اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت
بیت علم کان نبود ز هو بواسطه • بی باید همچو زنگ ماشطه • دانش بایدکه ذاتی بود تمام
نیفزاید آنکه آفاق بود • تیز رو اعلی پا سوزی بود • کز بیاید سینه دانا نشود • هرکه در خلوت بینش
اوز دانشها بحق بد نشکا • هیچ بوی بو ندکوید حبیب • حرف استاد و شاگرد کتب منطق
کو دو حرف بوان نهادت • هیچ شاکر دعوا و رد هادات • و هم از لطایف قشیریست که ربانیان
دانایان باشند بخدای و بر دو باران در راه خدای قایم باشند بالله و فانی از ماسوی الله شوند
ایشانرا نوشت و گفتن ایشان بود • بالوکرشتا بجا نمی شوند • سلکی فرموده که ربانی کسی که

حقایق از مرتبه انقیاد آب و خاک بر درجه اتحاد محبت خالق پاک مرتقی باشد و شیخ ابوبکر واسطی
ایجاز فرموده که فرزند از لا ابد بوده یا از انکه بغیر نفع آب و کل فخر نموده سید الطایفه قدس الله
کرجذبه حق سبحانه ربانی را از دایره اکوان بیرون برده تا نیست خود با تصاف بصفات حق درست
کرده و در کشف الاسرار می گوید که ربانیان را اختصاصیست بالله تعالی که بآن نسبت او را یعنی ذات
آن تخلقات باخلاق الله بعضی از اهل عرفان بر آنند که طالب را از مرتاض میباید شد بعلم و عمل او
که علم ربانی بروی اطلاق کنند و آن بدان تواند بود که صفات ربوبیت بروی مستولی شده نعوت
بشریت مسلوب کردد و شیخ ابو القاسم کرکانی قدس سره فرموده که ربانی در بند تحصیل معانی و صفات
الهیات هنوز در راهست تا مقید معرفه است از معرفت خبر ندارد تا در طلب محبت از محبوب
بازمیماند بیت تا عاشق و عشق بجز دو نشان • معشوق نکرد از پس پرده عیان • بر نکرد کند
علامت رسیدن بنده بمولی چیست فرمود آنکه طلب در سر مطلوب رود و معرفت در مطلوب
کشت این سخن را شرح کن کفت دانش ربانی را مانند جاری یاد او از دل آنکه شایی مانند سوختن شعله
و دادا و دید نبینند و علمه دین بما ند جمع نباشد اما شوند باقی بود و لغت بیان در هیچ جا نیک
بجانان بازکذارد دامان عزم با ما کفته است بیت محبت همه در نهاد آب و کل ماست • بیرون
دل که کلید بود آن حاصل ماست **و لا یأمرکم** و نفرماید شما را خدای یا محمد خطاب با سلامت
بقول اصح **أن تتخذوا الملائکة** انکه فرا کیرید فرشتکان را **و النبیین** و پیغمبران را **أربابا** خدایان
ملاك و وجه آنست که این جماعت حکایت نکرده اند الا عبادت ملایکه چنانچه بعضی از قریش را
بود و عزیر و مسیح عیسی علیه السلام که یهود و نصاری است **أیأمرکم** آیا میفرماید خدای یا پیغمبر او
استفهامست بمعنی انکار یعنی نفرماید شما را **بالکفر** بپوشیدن حق و شرک آوردن **بعد**
إذ أنتم بعد از آنکه هستید شما **مسلمون** کردن نهادگان مر دین اسلام را در حقایق سلمی آورده
که نفرماید خدای مر شما را بملاحظه هیچ علوی هرگاه که راه بدو برده باشید آیا میفرماید
بدانچه وسیله را نشاید در حقایق القرآن مذکور است که آیا امر میکند شما را باحتجاب
مشاهده انوار جمال الاوها با بسلاخ از اوصاف حقانی بعد از اتصاف باخلاق ربانی یا انقطاع
از مرتبه انس بعد از اتصال بحظایر قدس یا برجع بمقام ناسوت بعد از ارتقا بعالم لاهوت
امام قشیری که کفت آیا میفرماید شما را باثبات خلق بعد از شهود حق یا بعد از آنکه لایح شود در
الواح اسرار شما انوار توحید شما را امر کند بمطالعه اشکال یا بعد از آنکه طالع کردد در آفاق
شما شموس و اقمار شما را میفرماید بمطالعه ما العیهات هیهات بعد از امر بعروج بر عصاه
عزت چگونه فرماید بهبوط در مهاوی مذلت **شعر** تعالوا کفت تا بالا بیایی • و زین پستی بکلی برایی

اگر بیمخواست تا منافع نه نبتی. تمکنست که بالا آی و رستق. دیگر این جمة تقریع اهل کتابست که
توریة را منکر بودند پیغمبر خود را بمکر میثاق اعظم می فرماید و می گوید **وَإِذْ أَخَذَ اللّٰهُ** و یاد کن برای
این منکران آنرا که فرا گرفت خدای **مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ** پیمان و عهد پیغمبران او که جدا زاستاینا
گرفته بود اما چون امم تابع انبیا باشند که اصل کرده و فروع خود تبع است و گویند اولاد پیغمبران
یعنی بنی اسرائیل و بحذف مضاف در کلام عرب بسیاری شایعست چنانچه می گویند بکر بن وائل و میخواهند
که دو مراد اولاد او بند یا مراد از نبیین بنی اسرائیل باشند و این نام ایشان از سبیل تهکم است چه
ادعای آن داشتند که ما از محمد صلی الله علیه و سلم سزاوارتریم به نبوت زیرا که انبیا از قوم ما بوده اند
از قبیله وی و بعض از کشاف می فرماید که اضافه میثاق به نبیین اضافه بمعمول است یعنی میثاق
علیه برما دیه است که انبیا امت خود بسته اند و اشهر آنست که این میثاق گرفت که از همه ایشان
خواسته که شما و امت شما بمحمد صلی الله علیه و سلم ایمان آرید و از مرتضی علی علیه السلام و
السلام منقولست که هیچ نبی نبود الا که حق سبحانه ازو و از قوم او عهدی فرا گرفت در شان ایمان
بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و نصرت او و در بعث آن حالت خبر میدهد که فرا گرفت عهد
از انبیا و خطاب با ایشان فرموده که **لَمَا آتَيْتُكُمْ** هر چه بدهم شما را **مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ**
از کتاب منزل و فهم آن بنگاه دارید و حق آن بگذارید و حلال و حرام آنرا رعایت کنید و بکلام الهی
دارید که فرا گرفتم پیمان برای محمد بشما دادم از کتاب منزل مقرر و حکمت که وحی وارد است بتکالیف
مفصله که کتاب بر آن اشتمال ندارد و بعضی که آیتیکم بجمع خوانند بر سبیل تعظیم
اهل کتاب گفت بدان معنی که خلق را باحکام آن میخوانند اگر چه بر ایشان منزل نباشد
انبیای بنی اسرائیل از زمان موسی تا عیسی خلایق را به توریة دعوت می کردند **ثُمَّ جَاءَكُمْ** پس بیاید
بیاید بشما اراد لفظ ماضی بجای مستقبل جهت تحقیق وقوع است یعنی خواهد آمد **رَسُولٌ**
فرستاده از نزد من که آن محمد است صلی الله علیه و آله و سلم **مُصَدِّقٌ** باور دارنده **لِمَا مَعَكُمْ**
مر آنچیزی را که با شماست از کتاب و حکمت **لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ** هر آینه ایمان آرید بوی **وَلَتَنْصُرُنَّهُ**
و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را
بیاری او امر فرمایید **قَالَ** گفت خدای مر انبیا را **أَأَقْرَرْتُمْ** آیا اقرار کردید **وَأَخَذْتُمْ** و فرا
گرفتید **عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ** برین وجه که گفتم **إِصْرِي** عهد مرا بر وجهی که بدان وفا کنید **قَالُوا أَقْرَرْنَا**
گفتند اقرار آوردیم و میثاق پذیرفتیم در ایمان بدو و یاری کردن او **قَالَ** گفت حق سبحانه برای
اقرار ایشان **فَاشْهَدُوا** پس گواه باشید یعنی بر اقرار بعضی و این توکیدات و تحذیر از
رجوع و گفته اند شهادت را دو طرفست تحمل و اداء در وقت تحمل علم است و در زمان اداء اعلام

ایجاد از طرفها و قولست پس بیاید بیان کنید برای خاص و عام تا همه دانند و کسی را در جهل ایشان
عذری نماند و بعضی برآنند که خطاب با ملایکه است که گواه باشید بر اقرار انبیا **وَأَنَا** و من که خداوندم
مَعَكُمْ با شما **مِنَ الشَّاهِدِينَ** از گواهانم این سخن مشتمل بر غایت تاکید و تقویة الزامست یعنی چون
خدای و ملایکه و بعضی از شما بر بعضی این گواهند پس هیچ از این اقرار رجوع نتوان کرد و گواهی حق
خود درین باب بسنده است و کفی بالله شهیدا ع حاجت بر بشر نباشد چون گواه من توئی
ای عزیز حق سبحانه از دو عهد و پیمان خود یاد کرده یکی آنکه از همه آدمیان فرا گرفت بر اقرار بربوبیت خود
که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و دیگر آنکه از همه پیغمبران فرا گرفت بر ایمان و نصرت
پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم که و اذ اخذ الله میثاق النبیین و این غایت تشریف و تعظیم
و کمال تفضیل و تکریمست چه هر دو میثاق بزبان اشارت تاکید میکند که اقرار بر ربوبیة احدیت و اقرار
برسالت احمدیت
در دار ضرب شرع نقود موحدان بی سکه رسالت او
ناروا بود. در بعض الکلمات آورده که مواثیق مذکوره در قرآن هشت است **اوّل** میثاق ربوبیت
از برای الزام حجت و اذ اخذ ربک من بنی آدم **دوّم** میثاق آدم در اخبار از ترک اکل ولقد
عهدنا الی آدم من قبل **سوّم** میثاق مومنان در متابعت احکام شریعت و میثاقه الذی واثقکم به
چهارم میثاق خلقان با یکدیگر در وفا بحسن معامله و لا ینقضون المیثاق **پنجم**
عهد نکاح که مشتمل است بر ود و شفقت و اخذن منکم میثاقا غلیظا **ششم** عهد خدای با بنی
اسرائیل از بهر توحید عبادت و اذ اخذ الله میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله **هفتم**
هم عهد خداوند با ایشان در نهی از قتل و غارت و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم
هشتم عهد حق سبحانه با علمای ایشان در باب مصطفی علیه صلوات الله و بیان کردن نعت
و صفت آنحضرت و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس **نهم** عهد خاص
با اولوا العزم در صدق دعوت و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح **دهم** عهد عام
با تمام انبیا علیهم السلام در شان حضرت رسالت پناه و محافظت قاعده ایمان و نصرت و اذ
اخذ الله میثاق النبیین و این میثاق آخرین میثاق اعظم خوانند **فَمَنْ تَوَلَّىٰ** پس هر که بر گردد
از امم کنند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی **بَعْدَ ذَٰلِكَ** بعد از فرا گرفتن میثاق او
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه متعرضان **هُمُ الْفَاسِقُونَ** ایشان بیرون رفتگانند از دایره ایمان از
مقام عهد و پیمان ای عزیز اعراض و تولی در این عهد و میثاق از انبیا متصور نیست پس وعید
راجع بمنکران باشد از امم ایشان و چون بحکم میثاق بعد انبیا و امم لازم شد ایمان بمحمد صلی
الله علیه و آله و سلم پس هر که از این صورت کراهت دارد طالب دینی باشد که از غیر دین حقست و نمالک

راهی بود که به طریق وفا وصفا است پس ازین جهت پیغمبر باید **أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ** آیا بجز دین
خدای **يَبْغُونَ** میطلبند دینی دیگر را قول ابن عباس رضی الله عنه آنست که یهود و نصاری
در مذهب یکدیگر بحضور پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه گفت وگوی کردند بامید آنکه شاید
برادیان طایفه حکم فرماید و بر منهج او بموافقت ملت ابرهیم و مطابقت صراط مستقیم راه
نماید حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ابرهیم علیه السلام از طریق یهود و نصاری
بیزار است آتش خشم در نهاد ایشان برافروخت گفتند ما بحکم تو راضی نمیشویم
دا گفتند یا ابوالقاسم ما بقضای تو رضا نمیدهیم و متابعت دین تو نخواهیم آیت آمد که آیا
کسی غیر دین الهی دینی دیگر میجویند و اگر بتا خوانند هم خطاب با یهود و نصاری است و با غیر ایشان
از کفار نیز میشاید و نکته در تقدیم مفعول آنست که انکار متوجه بر مفعول دارند که غیریست یعنی
معبود که غیر دین الله است پس میگوید چرا طلبه میکنند غیر دین حق میکنند **وَلَهُ** و حال آنکه مر خدای را
أَسْلَمَ گردن نهاده است **مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ** هر که در آسمانهاست **وَالْأَرْضِ** و هر که در زمین است
طَوْعًا وَكَرْهًا برغبت و بنفرت یعنی همه آسمان و زمین را اگر خواهند و اگر نه سر بر خط فرمان
او باید نهاد و آخذ ناصیه خود را انقیاد باید کرد و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها **بیت**
روی جمله خلق عالم را بر آید که جمی خواهند و گر نی سوی اوست وگفته اند انقیاد مینماید احکام
او را اهل آسمان برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت در کشف الاسرار آورده که علم
آسمانیان بوحدت حق تعالی ضروریست و علم زمینیان استدلالی و جمعی را شاید اکراه میکند و قول
حق انا برئ کلی مذموم نیست محمودست یعنی انکه مراد اسلام روز میثاق است که همه قول الست
را بلی جواب دادند بعضی از سر زبان و برخی از میان جان یا همه طوایف معترفند که خالق ایشان و
مدبر معبود را کافر شرع نیز یک قایل میشوند با مومنان متفاوتند در زمان امن و صحت و کفار
انقیاد میکند بکراهت نزدیک که آن ایمان بایشان است یا مومن اتباع احکام کند بطوع و رغبت
و منافق متابعت نماید از خوف سیاست و گویند در ایجاد تعریف سلطانان و تعریض بیوه زنانست
مخلص آنکه اهل اسلام قرآن را بطوع قبول کردند و یهود احکام توریة را بکره پذیرفتند آن وقتی
بود که کوه بر بالای سر ایشان بداشته بودند کما قال ورفعنا فوقکم الطور و در لباب گوید اسلام ملک
و انبیا بطوعست و از آن باقی بکره یا اهل جزیه و انصار طایع بودند در قبول دین و عبد القیس وا قبایل
کاره صاحب حقایق التاویل فرموده که انقیاد ما عدای ثقلین بطوعست و از آن ایشان بکره
و گویند طوع بولادت بر اسلام و کره بشمشیر یا سجود مومن مر ظلال او سجود ظل کافر بطوعست
و سجود کافر بکره و در اقیم مآید که طوع امید ثوابست و کره بیم عقاب و حقیقت آنست که طوع

نعت صفت جماعتیست که چون لطف ازلی ایمان بدست رحمت در دل ایشان
کرد و زینه فی قلوبکم و کراهت و نفرت سیرت طایفه که هیبت قهر لم یزلی خذلان در مزرعه
نفس ایشان کاشت ختم الله علی قلوبهم لاجرم در مجموع دل ایشان از آفات شبع علی
جمالش چرا غهاست و در سینه اینها از شعلات سطوت آتش جلالش داغها **بیت**
یکی را از رده لطف و کرم نهاده یکی را اولاد قهر بر جگر کرده بفضل این را برین خوانده
بعدل آن را زده و بر حسن نهاده بر آن زخمی نهد که از نیست شاید برین مرهم نهد کین در خور نیست
وَإِلَيْهِ و بسوی او **تُرْجَعُونَ** باز گردانیده خواهید شد خطاب با جمیع مکلفانست و بر قرائت
خواندن غیبه باید باشد با کلمه من در تفسیر امام ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که چون
چهار پای سرکشی نماید در گوش او این آیه افغیر دین الله تبغون تا ترجعون در گوش وی خوانند رام گردد
و آن خوی بد از وی زایل شود و در کتاب فردوس از انس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول الله
صلوات الله علیه فرمود که هر که بدعلت سوء الخلق [illegible] انسانی باد این دعا آیت را خواند
حالش بصلاح بازآید و در خواص قیمی هست که این دعا آیت جهة تسکین خفقان مجربست چون بر کاغذ
جلید نویسند و در آب باران یا آب چاه شیرین که آفتاب ندیده باشد بگذارند و پیمان آن آب بخورد
شفا یابد ای عزیز بعد از آنکه کسی در باید که تامل در معنی آیتی نوبت نفس سرکش را بلکلام انقیاد احکام
رام میتوان ساخت چه عجب که خفقان اضطراب از دل متشککان بیرون میتوان برد و برو ظاهر خواهد
شد که قرآن هر یکی صورت داشتست و هر دو معنی باد و اسامع الفاظ او اعتبار سطح ظاهر بهره
برای آیاتست و مواهب معانی بزرگوارش باطن داخوشتر است نماید **بیت** بهار عارض خطی بخط
دلربا جان تازه میدارد بلطف اصحاب صورت بیاری ارباب معنی را و چون شرط آن رسول که خدای
میثاق از ایمان بود و واقع شد آن بود که مصدق انبیا گذشته باشد پس برای ظهور صفت تصدیق
آنحضرت پیغمبر را باید که **قُلْ** بگو **آمَنَّا** ایمان آوردیم ما با او بلفظ واحد گفت و اشارت بدین آنست
که من با تو بلفظ وحدانی خطاب کردم اما تو با قوم خطاب بلفظ جمع کن چنانچه عظما میکنند یا آنکه
خطاب وحدانی آنست که دلالت کند بر آنکه مبلغ این تکلیف نیست مگر او و بعد از آن میگوید تا
معلوم گردد که لازمست همه مومنان را که گویند ایمان آوردیم **بِاللَّهِ** بخدای که یگانه است در ذات و
بی همتا در صفات **وَمَا أُنزِلَ** و گرویدیم بدانچه فرو فرستاده شده است **عَلَيْنَا** بر ما که
قرآنست چون قرآن هم بجهة منزلست بر رسول خدای صلوات الله علیه بواسطه همچنین
تبلیغ او بدیشان و منزل علیه خود را مقدم داشت بر منزل علیه انبیا از آنکه مومنان این را شناخته
دیگر آنکه قرآن معیار منزلات دیگرست پس در ذکر بر ایشان مقدم باید با آنکه کتاب ما جامع جمیع

حقایق کتب دیگرست وکالاو درمراتب افاده وارشاد این والظهر اینطریق نحن الاخرون السابقون آنرا تقدیم کرد انکه گفت **وما انزل** وایمان داریم بانچه فرستاده شده است **علی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط** بر ابرهیم ودو فرزند وی نبیره کان او وکتاب ایشان همان صحف ابرهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بوده اند و بر سبیل توسع اطلاق انزال بر ایشان کرده اند چه انچه در ابتدا بعلیا گفته شد **وما اوتی موسی وعیسی** وانچه داده شد مرموسی وعیسی را علیهم السلام که توریت وانجیل است **والنبیون** وغیر ایشان دیگر پیامبران چون شیث وادریس وداود که حقوق وشیما کار ایشان کتب بوده ند وصحایف بر ایشان نازل شده بود **من ربهم** از پروردگار ایشان **لانفرق** بهمه ایمان داریم وفرق نمیکنیم **بین احد** میان یکی از ایشان یعنی بر همه ایمان می آریم نه بعضی دون بعضی چنانچه یهود گفتند ونؤمن ببعض ونکفر ببعض یا آنکه جدا نمی کنیم ایشانرا از یکدیگر ونمی گوییم که هریک براهی دیگر رفته اند وسلوک سبیل علی حده کرده بلکه می گوییم همه ایشان در دعوة الهی وتبلیغ اوامر ونواهی بر دین واحد بوده اند **بیت**

هر یکی دهر ولی را سلکیست ۞ لیک ناحق سیر جمله یکیست ۞ مؤمنان معدود ولیک ایمان یکی ۞ جسمشان بسیار لیکن جان یکیست ۞ چونکه حق دشت علیهم نورَه ۞ مفترق هرگز نگردد نور وی **ونحن له** وما مر او را که خدا وندست تعالی مخلص برای او تعالی یعنی از اغراض مالی واهمی **مسلمون** گردن نهادگانیم یعنی امر او رضا دادیم ونجانب حق ومجانبت او بر آییم بخلاف کما یکه موعو محید العلما ولیا اقرا وما بانبیاجه آنست که حکم دین را گردن نهاده ایم چون یهود که طلب غیر دین الله می کنند ای عزیز این سخن از مسلمانان از راه خود عنایت وبه طریق خرد ستایی بلکه از انجملاست کی اما بنعمة ربک فحدث وهر اینه محدث بنعم شکر باشد یا آنکه آنچه بدین کفتار ان کافران متمایز گشتند وحق از باطل متمیز شد حتی یمیز الخبیث من الطیب وجه روشن گشت که دین خدای وکیش حق اسلام است میگوید **ومن یبتغ** وهر که بجوید **غیر الاسلام** جز دین مسلمانی که توحید است **دینا** دینی دیگر را **فلن یقبل** پس پذیرفته نشود آن دین وپسندیده نباشد **منه** از آنکس **وهو** واو بواسطه ترک دین اسلام **فی الآخرة** در آن سرای **من الخاسرین** از زیانکاران باشد وچه زیان زندگی از آن بدتر که فوت سرمدی از وی فوت شود وبعقاب خواری معیوب شد ما ذیا آنکه نقد فطرت سلیم را از دست داده سرمایه عمر بسودای فاسد در باخته واوقات نازنین را که هر نفس او وجهانی ارزد در بازیگاه **انما الحیوة الدنیا لعب ولهو** ضایع ساخته ۞ **ع** ۞ بکذشت حیات وکار نا ساخته ماند ۞ در کشف الاسرار آورده که اسلام باید آراسته هست هر دین که نه اسلام است باطل وناقبول ونافرجام است وهر

عملی که نه باتباع سنت است تهمت ندامت وسرمایه حسرت هرکرا از سنت نصیبی نیست از اسلام نصابی نمانده شافعی میگوید که در خواب بحضرت حق سبحانه را دیدم که گفتا زمن آرزو بخواه گفتم امتنی علی الاسلام آن می خواهم که مرا با اسلام بمیرانی وآن خلعت کرامت که بفضل ازلی در من پوشیده باز نستانی فقال عز وجل قل وعلی السنة حق تعالی فرمود که چون اسلام تمنا کنی سنت را فرو مگذار وچنین گوی که مرا با اسلام وسنت بمیران که اسلام بی سنت بکار نیاید وهر اعتقاد که به پیرایه سنت آراسته نیست در قبول نیاید **بیت** کرد سر انب سلطان شریعت طاهر شهرستان ۞ تا شود نور الهی ادوچشت مقترن ۞ هر شمع درچشم وی همچون سنانی کو سنانی نیکی خواهد نمانو بی سنن ۞ ای عزیز با اسلام استسلام باید چه اسلام حقوانیست استسلام حقیقت وهیچ حقی بی حقیقت نیست ولکل حق حقیقة اسلام شریعت واستسلام طریقت چراغ اسلام ساحت سینه را روشنی بخشد وشمع استسلام بارگاه دل را نور دهد کلمه از شرک بر رستن است ودر ایمان پیوستن استسلام از خود رستن است وبحق پیوستن واکمل اسلام عامه خلایقست ودوم اسلام ارباب خصایص وحقایق **بیت** اسلام عوام شرک انکه شرع درسینه بنا العرف کاشتن است ۞ اسلام خواص نفی بجزحت ومسوا ۞ یعنی که دل از دو کون برداشتن است ۞ بعد از توبیخ طالبانی که بغیر دین اسلام سر فرود آیند تهدید جماعتی میکند که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز دارند ومیفرماید **کیف** تعجب وتعظیم است که چگونه وچرا **یهدی الله** راه نماید خدای که گویند استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای **قوما** گروهی را که ایشان **کفروا** کافر شدند وبظلمت کفر در بادیه ضلالت افتادند **بعد ایمانهم** بعد از آنکه بنور ایمان راه هدایت یافته بودند بعضی مفسران برانند که آیه در شان مخصوص نازل شد از بنی عمرو بن عوف که از دین اسلام برگشته روی بمکه نهاده وبعد از آن بعض آشنایی که داشته کینش ترسایی گرفت واشهر آنست که دوازده تن را اشتراک باعث آن شد که از مسلمانان روی بر تافته بدار کفر پیوستند ومدام اختیار بدست نفس بدکار داده عهد اسلام بشکستند از مشاهیر ایشان حارث بن سوید بود وطعمه بن ابیرق ومقیس بن ضبابه حق سبحانه آیه فرستاد که چگونه راه نماید خدای چنین گروهی را بهشت که بعد از ایمان کافر شدند وقول بعضی آنست که مراد ازین قوم یهود ند که قبل از مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بروی ایمان داشته وبعد از آن رقم کفر وعدوان بر جریده حال خود نکاشتند **وشهدوا** وحال آنکه گواهی دادند **ان الرسول** بانکه فرستاده من یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم **حق** حقست وقول او صدق **وجاءهم البینات** وآمده بود بدیشان آیتهای روشن در توریت مشتمل بنعوت وصفات

اورا کو نزول آیة در شان اهل رده باشد بس بینات آیات قرآنست و معجزات پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم روشن بحقیقت توحید احد و حقیقت رسالت احمد و مقصود آنکه بینات اینها
هدایت یعنی چگونه مستحق هدایت باشند جماعتی که بعد از وضوح دلایل و ثبوت براهین از
سر منزل تحقیق و یقین روی بتیه بیابان ظن و تخمین آرند چه این غایت تباهی و نهایت ظلم که ایشان کرده‌اند
وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِینَ راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع
ایمان أُولٰٓئِکَ آن گروه که بدین صفت موصوفند جَزَآؤُهُمْ پاداش ایشان و مکافات آن
عمل که کفرست بعد از ایمان أَنَّ عَلَیْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللّٰهِ لعنت خدای
و آن دوری است از رحمت او وَالْمَلٰٓئِکَةِ و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان
وَالنَّاسِ و لعنت مومنان و آن مذمت کردنست مر ایشان را أَجْمَعِینَ تاکید است یعنی
همه مومنان و ملکه دعوی کرده‌اند که ایشان از دنیا لعنت کنند بر آن گروه و گفته‌اند مراد از
ناس همه آدمیانند و مراد آنست که در روز قیامت مومنان بر کافران لعن کنند و هر گروهی از کفار
نیز بر یکدیگر لعن میکنند کما قال الله تعالی وَیَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضًا خٰلِدِینَ و این ملاعین جاویدان
باشند فِیهَا در لعنت یعنی همیشه لعنت کنند ایشان را ملائکه و مومنان هم در دنیا و هم در
عقبی و مراد خلود آنست در اثر لعنت که عقوبت باشد و گفته‌اند ضمیر فیها راجعست با آتش دوزخ و اگر
چه ذکر آن نگذشته چه کلام بر آن دلالت هست و بحقیقت خلود در لعنت همان خلود است
در دوزخ لَا یُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ بلکه
هر زمان زیادت کرده شود زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که
مهلت داده شوند از برای رجوع با دنیا یا در تاخیر عذاب یا روز قیامت تا وقتی اعتذار کنند و بعضی گفته‌اند
مرتد غلیظ ترست از کافر اصلی و عقوبت وی صعب‌تر چه این همیشه در تیرگی ضلالت بوده و آن
از روشنی ایمان بتاریکی کفر رسیده بوده بیت چه محرومی که از کلّ الایمان * شود مایل بظلمات
طغیان * تمام نقص کرد و زکشته نازل * کند در قعر چاه تیره منزل * آورده‌اند که حارث بن
سوید بعد از ارتداد پشیمان شده تمام روی داد و آن غایت که سبب خلاصی از غرامت قیامت
بود او را ازان داشت که برادر خود جلاس پیغام فرستاد که از طبیب دار الشفاء وَنُنَزِّلُ مِنَ
الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَآءٌ سوال کن که علت گناه مرا هیچ علاج میسر هست و جراحت شقاوت مرا هیچ مرهم
راحتی متصور هست یا نی بیت بپرسید از طبیب دردمندان * که درد عشق را درمان بگفتم
برادر در مقام استعلاج از راه احتیاج ودل تحقیق حال آن بیمار میکرد که از دارو خانه
رحمت این نسخه که مداواة شکسته حالان بیمارستان جرم و عصیان در و مذکورست

تا از لکنت ورزیده داد که همه اهل ارتداد در لعنت جاویدانی و عذاب آتش آن جهانی باشند
إِلَّا الَّذِینَ مگر آنانکه از روی صدق تَابُوا بازگردند بحضرت ربوبیة مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ
از پس آنکه روی بکفر آورده باشند وَأَصْلَحُوا و بصلاح آورند آن چیز را که در ان فساد کرده‌اند
یا داخل شوند در صلاح یا استقامت ورزند بر توبه یا باعمال صالحه قیام نمایند و حقیقت آنست
که بواطن را بمراقبات اصلاح کنند و ظاهر را بعبادات و چون کار خود را بر اثر توبه و صلاح
بیارایند فَإِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده است توبه ایشان قبول
کند رَحِیمٌ مهربانست بر ایشان بفضل خود رحمت نماید پس جلاس این آیه بود نشتابی که
فرستاد حارث بعد از تمام وی آیة فرستاده داد گفت که من هرگز از تو دروغ نشنیده‌ام و
برادر ما از آنجمله نیست که نسبت رسول خدا اقرار کند و آنحضرت جان شده است که دروغ
بر خدا و نخود بندد و خدای از همه راست گوتر است پس من جواب نامه سید بجانب حق
هیچ باز آن نیست که از دست ساقی الله شراب تاب توبه بچشم بیت شراب صافی توبه
کریم ورمی مخمور * چه لازمت که دور دست خمار کشم * پس بمدینه باز آمد و عهد اسلام را تجدید
کرده شرف قبول توبه یافت آورده‌اند که حارث در وقت رجوع از مکه مبین آیة تا نزدیک آن
با ده تن از رفقاء او که غریق گرداب خذلان و حریق آتش حرمان بوده‌اند فرستاد تا باشد که
از شمایم گلستان رحمت نفحات قبول بمشام ایشان رسد لکن شقاوت شامل حال ایشان بود و دکات
ایشان را از استنشاق آن روایح محروم ساخته جواب دادند که حالا ما در مکه طرح اقامت
داریم و آن که بخایل اقبال از صفحات احوال محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود یا الفضل
اعوان او بدست خصمان مغلوب و مقهور کرده انتظار میبریم تا بنگریم که با نیش المنون
پس اگر مطلوب ما عنقریب بپرده تعویق از جهت برداشته فهو المراد والا چون خواهیم که بکذرد
باز گردیم توبه ما نیز چون توبه حارث پذیرفته خواهد شد حق سبحانه در شان ایشان آیة
فرستاد که إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بتوحید و رسالت بَعْدَ إِیمَانِهِمْ پس از
گرویدن ایشان بهمان ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند
بر آن یا هر آیتی که فرود آمد بدان کافر شدند و آن افزونی کفر است بر کفر لَنْ تُقْبَلَ هرگز
پذیرفته نشود تَوْبَتُهُمْ بازگشت ایشان وَأُولٰٓئِکَ و آن گروه باقامت بر کفر موصوفند
هُمُ الضَّآلُّونَ ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت بعضی از
مفسران این آیة را منسوخ داشته‌اند و گویند وعده الهی آنست که تا آفتاب از جانب مغرب طلوع
نکند در توبه بسته نشود پس حکم عدم توبه که از فحوای این آیه مفهوم میشود از منسوخات باشد

واضح آنست که نسخ برین آیه طاری نیست فتأویلش برین وجه کرده اند که توبهٔ ایشان در وقت
یأس مقبول نخواهد بود یعنی که چون حق تعالی خبر میدهد که ایشان توبه نخواهند کرد مگر وقتی
که بر هلاک مشرف شوند و آن توبه نفع نمیرساند فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا الخ
از عدم توبهٔ ایشان بعدم قبول تعبیر فرمود یعنی ایشان را توبه نخواهد بود پس قبول او چگونه باشد
اگر واو اولئک را واو حال دارند مضمون آنست که در حالت ضلالت توبهٔ ایشان قبول نکنند
چه توبه و ضلالت ضد یکدیگرند و الضدان لا یجتمعان و مراد ازین مراد توبه باشد از روی
نفاق و گفته اند هر توبه که در وی شرایط صحت مرعی بود هر آینه قبول یابد و یک شرط کلی در آن
اخلاص است سلطان ابراهیم ادهم قدس سره نقل کرده اند که توبه رجوعست با حق سبحانه بصفای سینه
بی شبهه تا دل از کدورات معاصی صفا نگیرد و برق ندامت آتش در خرمن اندیشها فا
نزند و آب حسرت و حیا چون جرایم از چشمهٔ چشم جاری نگردد تمامی توبه بقبول آراسته نخواهد
شد بیت هر کسی با توبه اندر دست نیست ذوق توبه نقل هر مستی نیست
تا بعلی توبه را شرط شد برق و سحاب توبه را آتش و آبی باید بهم توبه را واجب آمد برق و ابر
تا نباشد برق دل و آب چشم کی نشیند آتش تهدید و خشم امام حسن بصری رضی الله
عنه بر آنست که این آیت در شان یهود نازل شده که کافر شدند به انجیل و عیسی بعد از ایمان
و موسی علیه السلام پس زیادت کردند کفر خود را بقرآن و محمد صلی الله علیه و سلم و علی جمیع
الانبیا و عدم قبول توبه و وجود حصول ضلالت ایشان از آنکه بر کفر مینهند تا کار هر که بر
کفر میرد اینست که میفرماید ان الذین کفروا هر آینه آنان که کافر شدند و ماتوا
و بمردند و هم کفار و ایشان کافر بودند فلن یقبل پس قبول کرده نشود من احدهم
از یکی از ایشان ملء الارض ذهبا پری روی زمین زر و لو افتدی به و اگر چه فدا دهد
آن همه را یعنی اگر کافری آن مقدار که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد
تا جان از عذاب دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود در ینابیع آورده که روز قیامت کافر را
در موقف عرض حاضر کرده اند و گویند اگر همه روی زمین پر زر بود آن همه زرها در حوزهٔ تصرف
و قبضهٔ تملک تو باشد فدای خود کنی گوید آری پس او را گویند ای نادان کار تو خاکسار در دنیا
آسان تر ازین از تو میخواستند و آن کلمهٔ شهادت بود چرا نگفتی و خود را از عذاب ابد نخریدی
اولئک و آنها که کافر میرند لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک این سخن با
در ناامیدی ایشان جز شاید که از کسی فدا نگیرند اما بفضل از روی عفو کنند یا بجا از اخلاف
وعدهٔ وقوع عفو و ما لهم و نباشد مر ایشان را من ناصرین هیچکس از یاری کنندگان که

از ایشان باز دارد و چون ازین آیه معلوم شد که دادن مال هر کافر را نفع نمیرساند در آیت
لاحق مؤمنان را کیفیت دادن مال بر وجهی که سودمند باشد تعلیم میدهد و میگوید لن
تنالوا البر هرگز نیابید نیکویی را و بدانچه طلب میدارید کالجنة نرسید حتی تنفقوا
تا آنگه نفقه کنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال مجاهد
این آیت را بآیت زکوة منسوخ میداند و در تفسیر کبیر فرموده که این سخن از مجاهد عجب است
زیرا که ایجاب زکوة منافی ترغیب در بذل محبوب نیست و اصح آنست که این انفاق غیر واجبست
زیرا که در وی ایجاب آن احب و اشرف مال لازم نباشد و محققان از علما گویند که این انفاق عام
و شامل هر واجب و مستحب و از مما تحبون نیز اعم است چون شاید که مال باشد که جان بر فقرا صدقه
نمایند یا جاه که جان معاونت در ما نگارند یا بدن که قوت آن را بطاعت مبذول سازند یا دل که
آن را وقف محبت الهی کرده اند یا جان که آن را در راه رضای حق صرف نمایند که آن را از ادراک
ما سوی الله بپردازند بیت مال اندر چه دوست تر باشد هر چه بود دل کان محبت قطع
سر آینه آنست که صدر دینش شود عکس لمعات نور توحید وجود و گفته اند هر که محبوب خود را
کرد در دنیا هر آینه مطلوب خود را بیابد در عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی در گذرد بحضرت
مولی پی برد بیت تحفهٔ وحدت کسی نوش کرد کو دنیا و عقبی فراموش کرد نقل است که چون این
آیه ابوطلحه انصاری بجناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال
و احب آن نزد من بیرحاست هر جا که خدای تعالی حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت خوبی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گاه گاه بدان در آمدی و از آب و میوهٔ آن تناول فرمودی
پس در جواب ابوطلحه فرمود که بخ بخ این مالیست رابح یعنی سود بسیار و گفت ذلک مال رابح
و رابح قریب المسافة تا شد و آن باغ در پیش مسجد آنحضرت بود آنگه فرمود که من آن را میبینم که آن را
خویشان خود تقسیم نمایی ابوطلحه گفت فرمان خدای و رسول او راست پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه او را میان اقربا و بنی عم او قسمت کرد و ابن دغلوب روایت میکند که درویشی بدر خانهٔ ربیع
ابن خثیم آمد و سوال کرد فرمود که اطعموه شکرا گفتند که این گرسنه نان میباید او را شکر چه
کار آید فرمود که کام آرزوی او را شکر شیرین کرده اند که من شکر را بسیار دوست میدارم و حق
میفرماید که حتی تنفقوا مما تحبون و گویند روزی دیوانه برای ربیع آمد فرمود تا از برای او
شکر سفید با لوده ساختند یکی گفت دیوانه چه داند که این پالوده شکر است گفت که او نمیداند
اینکس که برای او شده میداند و امیر خاتون نقل کرده اند که مصحفی داشت بزر
آب بر ورق نوشته و بانواع جواهر قیمتی مرصع کرده و گویند هشتاد الف خرج آن نمود

روزی پیران مصحف قرآن تلاوت میفرمود بدین آیت رسید با خود اندیشید که هیچ چیز من
ازین مصحف عزیزتر نیست فی الحال بفرمود تا دیگر انرا بخواندند و آن بها را در وجه غزا و کشاده
تمام بفروخت و از بهای آن حوضها و چاهها در بادیه بساخت تا هر سال چندین آفرین
از ان بخانی آشامیدند و او را دعای خیر میگویند و زبیده بدین یک نوع احسان سود میکند که
که مستوفیان افلاک و محاسبان تحقیقات از حساب آن عاجز آیند **بیت**
بکن نیکی که در نیکی زیان نیست ・ وزین سودی نکوتر در جهان نیست ・ ای عزیز بدانکه قرآن
بهشت و چهار نوع است اول تقوی ولکن البر من اتقی دوم طاعت والذین ...
سیم ترک ذنوب ان الابرار لفی نعیم چهارم طاعت الهی و تعاونوا علی البر پنجم متابعت
رسول علیه صلوات الله و سلامه علیه تأمرون الناس بالبر ششم ایمان ولکن البر من آمن بالله
هفتم صله رحم ان تبروهم و تقسطوا الیهم هشتم جنة لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
جنت خاص گفت بجهت آنکه جزای برّ است پس معنی آیه چنین باشد که بروضه بهشت نرسید
تا وقتی که دوستترین اموال خود صدقه ندهید در فواید و زواید آورده که اینجا بمعنی تقوی
از تنبیه نیست یعنی کمال التقوی حاصل نشود جز بصدقه دادن و بمعنی طاعت نیز بیشاید یعنی
حقیقت طاعات شما رتبه کمالیت نیابد مگر وقتی که عزیزترین اشیا بدل کنید و متابعت
نیز وجهی هست حقیقتش آنکه کمال متابعت مخصوص در انفاق احب اموال است و در فصول آورده
که حلاوت ایمان در نیابید مگر آنکه کام آرزوی خود را بجاسی که مشرب شان نفقه انجا
مکدر نساید که در آخرت رتبه شفاعت نرسید مگر در دنیا بانچه دل شما بدان مایلست بکنید
اینجا نکته اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة بر ضمیر صافی جلوه گر میشود **بیت**
میشود **بیت** بدنیا هر که نیکی شد شعارش ・ بعقبی جز بنیکی نیست کارش ・ و گفته
مراد از برّ ثواب و رحمت و رضای الله تعالی است و بی شایبه شبهه انفاق خالص منتج این مرتبه
بود ابو بکر وراق رحمه الله گوید حق سبحانه سالکان طریق طریقت را بدین آیه راه فتوت مینماید
و میفرماید که دولت بر خاص در نیابید مگر برعایت عام یعنی وقتی با خلق نیکوئی کنم که شما با من کرم
لوازم نیکوئی بجای آرید و آنچه محبوب شما است از اموال و غیر آن بر بندگان و آفریدگان من
ایثار نمایید **بیت** کسی نیک بیند بهر دو سرای ・ که نیکی رساند بخلق خدای ・ آنکه
بپرسید که مرا کدام است جواب داد که هر فعلی که فاعل آن بدولت قرب حق سبحانه رساند
و تقرب بدان حضرت ممکن نیست مگر به تبرا از ما سوی پس هر که چیزی را دوست دارد از مال
و غیر آن هر آینه بدان از حضرت سبحانه محجوب گردد و بمقدار تعلق محبت بدان چیز در حضیض بعد

گرفتار شود پس مرشد لطف ازل برین وجه راه خلاص بسالکان مینماید که بدوستان آنچه
شما دوست داشته اید از ما سوی الله و سبب بعد شما ها است بانفاق یعنی باخراج آن
از دل تمنای قرب بحضرت کنید یعنی بترک اسباب بعد قدم توجه بجانب قرب توان نهاد و درین
معنی گفته است **بیت** دامن کشیدن از همه سر و از کل و سمن ・ آنگاه دست در بر آن
دلنواز کن ・ صاحب حقایق القرآن فرموده که بر صفت بر است وان الله هو البر الرحیم
پس حقیقت آیت این باشد که اتصاف بصفات ربانی و تخلق باخلاق سبحانی شما را میسر نشود
تا هر چه دوست میدارید از مشتهیات دنیا و متمنیات عقبی همه را بخشید و انسان را دوستتر از همه
روح است تا پروانه صفت طایر روح را بشعله شمع محبت بر دوا النفوس فدا اتیانا از اشعه قرب
الهی تخیالت ما سیما بر تجلیات لطف در مقام بعما الجلال **بیت** از همه چیز اگر تو بگذاری
شمع جمال یار پروانه شوی ・ تا خانه خود تمام ویران نکنی ・ با دوست بحالت که همخانه شوی
امام قشیری فرموده که بعضی علما معنی من تبعیض فرو آورده اند و جمعی از ارباب تبیین فرموده
پس هر که طالب بر است بعضی از آنچه دوست میدارد در باید و اهل اشتیاق را آنست نعیم
بر خیز بود در حقایق سلمی مذکور است که سبب وصول بر با انفاق بعضی محبوبات است و وسیله
قرب بحضرت ما تخلی از جمیع مخلوقات و گفته اند معنی آیه آنست که ذوق شناخت من در نیابید
تا کلی از خود و مرادات خود بیرون نیایید و قول بعضی آنست که بحق نرسید تا از خلق جدا نشوید
شیخ جنید قدس سره فرموده که جرعه از جام محبت نخشید تا نفس خود را در راه رضا بذل نکنید
او بخشید هر که مال داد بجان رسید و هر که جان در باخت بجانان رسید **بیت**
مال بخشی نعمت جنت بری ・ جان دهی از وصل جانان برخوری ・ امام ابو منصور میفرماید که
خطاب باکرمت بلند در دست کوتاه بود ان تصدق و هر چیزی عاریت داشتند و می پنداشتند
که بانفاق اشیای حقیر چندان جزای مرتبه خواهند بود حق تعالی فرمود که **وما تنفقوا**
واینچه نفقه میکنید و صدقه میدهید **من شیء** از چیزی خواه اندک و خواه بسیار از محبوب
اموال و خواه از غیر آن **فان الله** پس بدرستی که خدای تعالی **به علیم** بدان چیز داناست
بر حسب نیت شما را جزا خواهد داد ای عزیز اندک که برای خدای دهند به از بسیاری که بریا
تصدق نمایند القلیل عند الله کثیر اشارت بدین است در لطایف آورده که بعضی نفقه برای
جلب عطا کنند و گروهی بجهت دفع بلا و نظر طایفه که خاصان این راهند بر حالت که او میکند
و میرسند **بیت** چون طاعت که من دارم مکافاتی نمیخواهم ・ مرا این بس که میدانم که میخواهی
جنید ذو النون مصری قدس سره میفرماید که روزی بصحرا بیرون رفتم در دو فتی که بر فضای این بود

وار یمین چون دست ذا الاسیم راشیدن **بیت** زمین را در بر از قاقم زبر بوشد
فلک را قرطهٔ سنجاب بر دوش . کبری دیدم دامنی پر از زر کرده و در صحرا می پراکند او را گفتم
در چه کاری این هیئت که در مزرعهٔ عمل بیکاری گفت شیخا بیا طرف روی زمین نابود
و دانها که قوت مرغان است باید از نظر ایشان نهان ماند و این سرگشته کار اوفق آنکه در قسمت خود
دیگر بدست آرم و هیچ از این دانهای ازرن بروی زمین می‌ریزم تا مرغان بخورند شاید که
یزدان بدین وسیله بر من رحمت کند ذوالنون فرمود که اگر صدهزار ایچنین از تو در وجود
آید امکان پذیرفتن نیست زیرا که تو بیگانهٔ و دوستی و قبول متعلق بآشنائیست کبر گفت اگر
نپذیرد باری عمل می‌بیند گفت بلی می‌بیند و میداند کبر به نیازی تمام گفت ای ذوالنون من بهمان
راضیم که می‌بیند **بیت** کر علم نی بعطای تو نرسانت . انکه خدای نکردم عطات من حل خواری کنم
ننه وار . انچه خدا خیست بام چکار . ذوالنون [illegible] ساالاو را سفر حج دست داد
در طواف کعبه همان کبر را دید که بخانه طواف در آمد سیمای کرامت بر جبین او واضح و علامت
بر صفحهٔ حالش لایح چون دید اثر بر ذوالنون افتاد گفت ای شیخ فرمود که بیند و لیکن نپذیرد چون
می بینی که هم دید و هم بپسندید آن تحفهٔ حقیر از من فقیر قبول کرده کبر بیکانهٔ را از بیانم یکتا
بیگانگی خودم را شناخته تاج آشنائی بر سرم نهاد ذوالنون [illegible] آمده و بیخود [illegible]
آنگهی پس از آن فریدخی چهل ساله کبری را بیک مشت ارزن در سرش نها کرده ندا کای ذوالنون
بدانسته که هر که روی بدرگاه ما آرد دست رد بر پیشانی و عمل نمیزنیم و هر که مفلس وار بجهتی
ما با الله تقدم ادرده داسن آرد و پیش نهیم **بیت** کدام سوخته دل عرضه کرد حاجت خویش
در این جناب که پروانه مراد نیافت . و چون آیات سابقه در الزامات وارده بر اهل کتاب ارشاد
بعد از جواب شبهات ایشان بیان می‌کند و یک شبههٔ محرفان تورات آن بود که می‌گفتند که ادعا
محمد صلی الله علیه وسلم آنست که انتهاج منهاج ابرهیم صلوات الرحمن علیه می‌نماید و حال آنکه
ابرهیم و انبیا که سابق بر و شریعهٔ رسالت نوشتند و آنها که بعد از وی خلعت نبوت پوشیدند
گوشت و شیر شتر حرام بوده و در تورات این سخن مذکور است پس ایشان که اگر محمد صلی الله علیه
در دعوی متابعت خلیل صادقست از اکل و شرب آنچه بر ابرهیم محرم کرده اند اجتناب نمودی
کذب مقال ایشان را باز نمود و فرمود که **كُلُّ الطَّعَامِ** همه انواع خوردنیها طیبه یا همه آن مطعومات
که متابع فیه است میان سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم و یهود **كَانَ حِلًّا** حلال بوده مر
لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را که از کلمه آنست که چون قرآن بیان آن کرده که
بنو بی ظلم و معصیت بنی اسرائیل بعضی از طعامها که حلال بر ایشان حرام کردانید **فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ**

هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ یهود دانای این سخن آمد بود و حجت یکی آنکه بنای مذهب
خود بر آنکه در نسخ نهاده اند و تحریم چیزی بعد از آنکه حلال بوده باشد مقتضی وقوع نسخ است
دوم آنکه مضمون این دلالت دارد بر آنکه با ایشان مر قبایح افعال و فضایح اعمال اهل برید است
منکر شدند تحریم ایشان را در تورات و گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق سبحانه این قول را
تکذیب کرد و فرمود که خوردنی همه طعامها پاک بر ابرهیم و اولاد او حلال بود **إِلَّا مَا حَرَّمَ**
مگر آنچه حرام کرد **إِسْرَائِيلُ** یعقوب پیغمبر که برگزیدهٔ خدای بود **عَلَىٰ نَفْسِهِ** بر تن خود
عباس گوید یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی وی را شفا بخشد محبت
نفس هر طعام و شراب که دوست دارد بر خود حرام سازد پس چون از آن شفا یافت
چنانید که گوشت و شیر شتر که آن را از همه مطعومات و مشروبات دوست داشتی تقربا الی الله تعالی
بر خود حرام ساخت اشهر اقوال آنست که یعقوب متوجه زیارت بیت المقدس بطریق نذر بر زبان
راند که اگر حق سبحانه مدد توفیق ارزانی دارد که در زمان صحت و عافیت بحرم محترم و در آید
فرزندی آخرین خود را قربان کند و چون حق تعالی نیخواست که آن صورت وجود گیرد فرشته در صورت
مردی قوی هیکل نیکو هیئات بر راه وی فرستاد و یعقوب نیز توانا و کامل القوی بود و کشتی گرفتن
میل داشتی فرشته گفت یا اسرائیل آمده ام تا با من کشتی گیری یعقوب برخاست و از روی دست
با یکدیگر در آویختند و هیچ یک دار دیگری ظفر نبود آخر الامر فرشته دست بر گوشت ران یعقوب
فرو زد فی الحال علت عرق النسا بروی پدید آمد و درد مندی عظیم بدانست یعقوب گفت این چه
کردی خود مشاهده میکنم و مو جب این دیدم توانا بود فرشته خود را بر وی ظاهر کرد و گفت
ای یعقوب غرض از این مصارعه نه آن بود که ترا بیفکنم بلکه فرمان الهی بیان وجه شرف تعالی
کرد را در بند کرده ام و چنین بجا در بیت المقدس رسانی تا فرزندان قربان نباید کرد بر یعقوب
بود و آنکه حق سبحانه بدین درد او را از مضیق آن نذر بیرون آورد مراسم شکر بتقدیم رسانید
شب تا روز از آن درد میناله و دیگر بار نذر کرد که اگر حق سبحانه او را ازین درد شفا دهد
طعام و شراب نخورد بعد از صحت گوشت و شیر شتر نخورده و اولاد او هم آن تتبع کرده از خوردن آن
اجتناب نمودند و قول ضحاک آنست که یعقوب را عرق النسا پدید آمد و اطبا او را گفتند از اکل
و شرب شیر شتر پرهیز کن یعقوب باجتهاد واضح آنست که با اذن الله بر خود حرام کرده بود پس
متابعت او از شاه آنها اجتناب کرده گفتند در تورات محرمست اینها حکم فرموده است حق سبحانه
و چنین است که ایشان می‌گویند بلکه این تحریم از جهت یعقوب بود **مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ** پیش
از آنکه فرو فرستاده شد تورات بر موسی علیه السلام و چون ایشان بجان بر لکام العنان میکرد

حق تعالی بجهت الزام ایشان با پیغمبر خود فرمود که قُلْ بگوی این منکران اگر تحریم لحوم و البان شتران بتوریة حواله میکنند فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ بیارید توریة را تمامی فَاتْلُوهَا پس بخوانید آن را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در این سخن او عزیز این قصه بهود در آوردن توریة چون قصه نصاری است در باب مباهله اینجا که ترسایان ترک مباهله کردند دلیل واضح بود بر صحت نبوة حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و اینجا که جهودان ابا نمودند از آوردن توریة برهانی لایح گشت بر صدق مقال آنحضرت و افترای بهود بر خاص و عام روشن شد لاجرم آیه مشتمل بر مذمت مفتریانست فَمَنِ افْتَرَى پس هر که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ یعنی نسبت دهد تحریم خلق را با حق مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه ظاهر شد که تحریم هم از یعقوب واقع شده بر نفس او فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه افترا کنندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که از نفس خود انصاف نه دهند و بعد از وضوح حق و الزام حجت مکابره کنند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست ع واظلم بخلق الله من لیس منصفا

بیت

انصاف بده که بی تکلف شود ظلمی بتر از طریق نا انصافی. آنگه تعریض میکند بتکذیب بهود و میگوید قُلْ صَدَقَ اللَّهُ بگو راست گفت خدای و هر چیزی که یاد کرد در حل و حرمت محض صدق و صدق محض بود و آنچه شما گفتید دروغ بیرون آمد فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم را حَنِيفًا بیان حال ابرهیم میکند که مستقیم بود بر دین اسلام مایل از غیر آن و محصل معنی آنست که پیروی ابرهیم کنید تا از بهودیت که جهت ضرورت ایشان آن الزام تحریف و مکابره و تحریم طیبات می نماید بیرون آیید وَمَا كَانَ و نبود ابرهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان بخدای پس شما نیز شرک میارید و مگویید عزیر ابن الله و بوحدانیت حق اعتراف نموده بر آن استقامت ورزید که بی مفتاح توحید افتتاح ابواب نجاح میسر نیست

بیت

ایمن باید تا نشوی ره زن کیش. سوی امان خانه ایمان کن زد شرک بجوار فتنه بار دنفس قلعه توحید پناه تو بس. شبهه دیگر بهود در واقعه تحویل قبله بود که میگفتند مسلمانان از آن بر آن داشت که روی از بیت المقدس بر تافته متوجه خانه کعبه شدند و حال آنکه کعبه خانه ایست بنا کرده جرهمیان و عمالقه و بیت المقدس ساخته و پرداخته داود و سلیمانست علیهما السلام و کعبه در وادی خطرناک و وادی غیر ذی زرع واقع شده و بیت المقدس در ارض مقدسه که بارکنا فیها للعالمین صفت آنست مبنی گشته کوهستانی که کعبه در وسط آن واقع گرم هوا است و زمینی که بیت المقدس بر وست جای انبیا و محشر انام و چون سخن بهود مشتمل بر ذم خانه خدا و مدح مسجد اقصی بود با اهل اسلام در

مقابله کلام ایشان از فضایل بیت معظم و وجوه تفضیل آن حرم محترم شمه بیان کردند و کار بین الفریقین بمخاصمه انجامید حق تعالی بتقویت سخن مؤمنان را فضیلتی چند که بکعبه اختصاص داشت و بیت المقدس را از آن نصابی نصیبی نبود فرمود برین منوال که إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وُضِعَ کرده و ساخته شد لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنرا زیارت کنند و متعبد خود سازند لَلَّذِي بِبَكَّةَ آن خانه ایست که در بکه واقع شد یعنی خانه کعبه و در بیت اولیت دو قولست یکی آنکه او بنا ایست بر روی زمین و در سوره بقره گفته شد که موضع کعبه بدو هزار سال قبل از بسط بساط زمین مطاف ملائکه بود و بعد از هبوط آدم بیت المعمور را بر آن موضع فرود آوردند و آدم بیارت آن مامور گشت و در وقت طوفان آن خانه بآسمان بردند و در محاذات موضع کعبه بماند و بعد از مدتی ابرهیم را بنا آن خانه حکم فرمودند او عزیز بهود بنای بیت المقدس با داود و سلیمان نسبت داده علم مفاخرت می افراختند حق تعالی میفرماید که بانی این خانه ابرهیم است و درجه خلیل حمن در کثرت ثواب و رفعت مراتب اعلی و اعظم است از درجات داود و سلیمان پس کعبه از جهت شرف بانی اشرف باشد و گفته اند دعا برنبای شریعتا آنکه کعبه نو آذیبودی زیرا که آمرش ملک جلیل بوده و مهندس حضرت جبرئیل و بانی ابرهیم خلیل و مزدور اسمعیل نبیل فهی شرف تمام و زهی علو کلام مقامیست که خاک او بوی مشک کند. مطلوب و ملاذ بس معظم مشام. علیست برقندات البروج مکانیست خوشتر ز دار السلام. قول دیگر آنست که اول خانه که موضوع شد از برای عبادت این خانه است که در بکه ساخته شده است و بکه اسم بلدیست و مالک بر آن رفته اند که بکه اسم همان بقعه ایست که کعبه در وست و در اخبار آمده که در آن زمان که قریش خانه را عمارت میکردند چون اساس آن بدید آمد سنگی بزرگ سیاه دیدند بخطی بعید بر آن نوشته که بکه. بکه و جمعی بر آنند که بکه اسم زمین خانه و حوالی آنست از مسجد الحرام و ماورای این موضع را بکه گویند و از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده اند که مکه از فج است تا شعیم تا منحوبکه از بیت تا بطحا و برین قول مکه تمام حرم باشد و بکه همین شهر بلی و مشهور آنست که مکه و بکه یکیست و تفاوت میان با و میم بجهت قرب مخرج در کلام عرب بسیار است شایع چون لازب و لازم و راتب و راتم و غیر آن و در تشویق الحرمین آورده که بکه نام مکه است و مکه چهار ده نام دارد اول مکه قال الله تعالی ببطن مکة و وجه تسمیه آنست که مک در لغت زایل کردن باشد و مکیدن شیر از پستان و کم شدن آب پس گوییا که آن شهر زایل می کرد اند گناهان حجاج را و جذب مینماید بخود میکشد خلق را از جوانب عالم چنانچه طفل بجذاب شیر میکند از

بستان مادریان میں همه آب را بخود کشیده است جهت آنکه وسط الارض واقع شده و
چشمها از تحتا و نابع میشود وقلت آب او را سبحین است دوم بکه قال تعالی للذی ببکه
وبك در لغت شکستن وفرو کوفتن باشد این شهر نیز گردن سرکشان میشکند وسر گردن
کشان از فرو میکوبد هیچ جباری بنیت قصد ان خانه نزین بر قوس جفا ننهاد الا که عنان
ازدست رفته چون درکتاب با جمال ادا رشد بیت که درنح و کشید از تحت سا
که بزرگ کتابانیم زانشان شده یا رب آن کرقینا بنکه ارحام ما بنو هیبت و ابنو هی خلق ولاده
ایشان بجو سیم ج ولادت شهنها مرکت سوم بلد قال تعالی لا اقسم بهذا البلد چهارم
بلد الامین قال تعالی وهذا البلد الامین امین بمعنی امانده است یا امان دهنده پنجم قریه
آمنه که اهل خود را از غارت امان داده است ششم قریه مطمئنه که ساکنان در منزل عزاه
آرام از انتقال بار نیک داشته است و این هر دو نام در آیه مذکور است وضرب الله مثلا
قریه کانت آمنه مطمئنه هفتم ام القری قال تعالی ولتنذر ام القری ومن حولها
دیبهای خوانده جهت آنکه تمام زمین کستر ده از تحت اوست هشتم بلد حرام قال تعالی هذه
البلدة الذی حرمها و بعضه از ذکر جرمت او عن غریب مذکور خواهد شد این هشت نام در قرآنست
نهم صلاح مثل قطام قال الشاعر ع ابا مطر هلم الی الصلاح . و او معدول است از صالح یعنی
بقعه شایسته دهم باسه در غریب ابو عبید میگوید که باسه باعتبار آن گویند که هلاک
کننده است مرکسی راکه در و قدم از طریق ادب بیرون نهد یازدهم حاطمه یعنی شکننده
جباران و در ورطه هلاک افکنندهٔ ستمکاران دوازدهم کوثا و گفته اند کوثا نام شهر کوفا
سیزدهم کوسا این نام در تفسیر کبیر آمده و غالبا لغتیست غریب چه معنی او معلوم نیست
چهاردهم ام رحم در معالم فرموده که مکه را ام رحم جهت آن گفت که رحمت در وی نازل میشود
بر طایفان وعاکفان هر محتاجی که با تحفه افلاس روی بیابان بدین ما من امان آورد
خزاین لطف وعنایت نقد ارا ز نقود رحمت که دامن امیدش با گنجایی آن باشد بدو
میدارد کدام مفلس بدین درگاه آمد که نقد مراد بر کفش ننهادند کدام بیچاره سر عجز بدین
آستانه نهاد که درهای مقاصد بر وی نگشادند بیت کدام بنده بدین آستانه نهاد
که لطف خواجه در بر روی او نگشاد دری . و بقول ثانی که اولیت با بر وضع عبادت حمل کرده
خداوند تعالی باشد نزدیکی بدین محل فرموده که عوام روی بموضع آورند و خواص رو
بمعرفت واضع کردند بیت حج زیارت کردن خانه بود . حج رب البیت مردانه بود .
خواجه پارسا قدس سره فرموده در کتاب مناسك ابو عبدالله محمد بن فضل البلخی رحمه الله نقل

میکند که عجب دارم از آنکه در دنیا خانه وی طلبد چرا در دل مشاهده وی نطلبد عجب دارم از
کسی که بادیها و دریاها قطع کند تا بخانه رسد که در وی آثار انبیا و ولی چرا بادیه نفس و دریا هوا
نبرد تا بدل خود رسد که در ان اسرار مولای وی است عجب دارم از آنکه بهوای خود بخانه وی رود
وزیارت کند چرا قدم بر هوای خود ننهد تا بدوست رسد و مشاهده لقای وی نماید و کذا
حقایق صادقه مذکورات کرد و عجبا از کسی که بسوی کعبه گل مسافرت میکند تا ذکر و مقام
چرا بمجاورت کعبه دل نکند تا انوار تجلیات ملك علام بیند بیت طواف کعبه دل کن
اگر تو دل داری . دلست کعبه معنی تو گل چه پنداری . کما از اهل تحقیق فرموده است که لا
آیه بر اولیت در فضل و شرفست چه مقصود ترجیح اوست بر بیت المقدس و این بفضیلت
ثابت شود نه بنا غایتش آنکه ثبوت اولیت بسبب فضیلت منافی ثبوت اولیت از جهت بنا نیست
و از علی رضی الله عنه علیه التحیة والثنا سوال کردند که آیا کعبه اول خانه ایست که برای بر ساخته
ساخته اند فرمود که وی پیش از آن نیز بیوت عبادات ومواضع طاعات بوده اما اول خانه
که حق تعالی مبارك کرد اینست برای مردمان و سبب رحمت وهدایة عالمیان ساخته کما قال
مبارکا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر وفواید و خیرات وعایدات با اهل حج و عمره
وارباب طواف و اعتکاف و زایران و ناظران آن مطاف الطاف عزیز برکت دو معنی دارد
نمو و ثبات اگر بمعنی نمو دارند زیاده شدن و بالیدنست کدام برکت زیاده از آنکه نماز در
حوالی خانه که مسجد الحرام است برابر باشد با هزار نماز در ماسوای آن و بمجرد نظر کردن خانه
کعبه و طواف و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود و در حدیث آمده
که جزای حج مبرور نیست مگر بهشت و معلومست که برکت هیچ چیز برابر آنچیز نتواند بود که جالب
رحمت و جاذب مغفرت و موجب جنت باشد و اگر بصورت نظر کنند برکت نمو منبع از تحقق
یجبی الیه ثمرات کل شیء فهم توان کرد چه هر جا در همه عالم تحفه نفیس عجیبه و متاع ثمین
غریبست در موسم حج آنجا توان یافت و مطعومات و ثمرات که در آن مواضع حاصل نمیشود بسیار
بدست می آید و یکی از عظما فرموده است که هر صاحب بصیرت که اندر وی تفکر صافی و تامل
شافی خانه کعبه را چون نقطه مرکز فرض کند و صفوف که گرد نماز متوجه بدان صفوف
چون دوایری که محیط باشد بمرکز توهم نماید هر آینه داند که صفوف محیطه بدین مرکز در عالم
بوقت اشتغال بنماز نیستان نعد نصر صفی چندین بنده روی به ستیز بحضرت معبود دارند
و شك نیست که از این بندگان بعضی باشند که ارواح ایشان مجاری بدایع قدس را شده
قلوب سایر منازل انس را مطمح ایشان لمعات انوار محبت ربانی منور و ضمایر صافیه

ایشان از آن تابصفات نفسانی مطهر **بیت** چون در پرده طاعت نوازشان بجلالی
درخلوت کنند پس وقتی که چنین صاحب دولتان بارواح زاهرة متوجه کعبه جلال
باشند وباجساد طاهره بجانب کعبه حسیه توجه نمایند بی شك هر که مجاور دیار حرم محترم
باشد لمعه از انوار ارواح ایشان بدو خواهد پیوست و بوزانیدن روح او زیاده شده
استفاضه آثار انعام قدسیه مضاعف خواهد گشت ولشو ونمای کرد روح را موجب
شاغلین تعلقات بمشاغل کونیه ترقی نمود باعلی علیین بجرد متصاعد گردد در این محل
خواهد بود و این تمامی برکت و نهایت جمعیت **ع** مقصود اهل جهان خالق...
و اگر برکت را بمعنی دوام وثبات فرود آرند آن نیز ظاهر است که هر که کعبه از لطایف و عاکف و زاید
با طواف خالی نیست و در تشویق آورده که تا مهندس حکمت طرح آن عمارت انداخته و معمار عالم خلقت
آن خانه را تمام ساخته هر گز بی طایفه از طایفان نبوده با جمعی از ملایک کرام اجازت طواف
آن مطاف کرام یافته یا گروهی از دمیان بقدم نیاز بیان طواف کاه ارباب راز شتافته
یا زمره از جنیان بجهت زیارت عزیمت بصوب آن بارکاه عزت تافته **ع** والمنزل العامر
کثیر الزحام آری دیر بتا لمعه آن آفتاب عالم افروز فناناتر میکه طالع شد وز هوا دار گرم
وتا جهره آن شمع جهانتاب دلکش حرم برافروخته پروانه جان گرم بوده **بیت**
هر چند رخ شمع برافروخته ت پروانه سوز شوق سوخته ت و در تفسیر کبیر آورده که چون
زمین کرویست پس هر افقی که از زمان فرض کنند صبح جمعی بود و ظهر قومی و عصر طایفه
و مغرب جماعتی و عشا گروهی پس کعبه هر گز از توجه قومی بوعات برای اداء نماز خالی نباشد
بیت دل لیستکی تمام دارم باقی بکدم ز علی الدوام دارم باقی **وهدی** و این خانه خداوند
هدایت است **للعالمین** مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را هتدی میسازد یا راه نماینده
سبیل نار ایهشت جراده نمازی که بدان متوجه بوی باشد موجب دخول جنات و کرامت
هر که بجهت عالی قصد زیارت خانه کند هادی برکت آن مقام او را بمنزل مقصود و مرام رساند
قول دیگر آنست که این خانه دلالت میکند بر وجود صانع مختار یکانه حقیقی که در وی واقعست از
عجایب قدرت و بدایع حکمت چنانچه فرموده **فیه** در این خانه **آیات بینات** نشانهای روشن
و دیا طلی که یدان آیات مناسك حج اند بر معنی چنین بود که در حج این خانه شعایر و مناسك است
و بعضی گویند فیه یعنی در حرم کاید غیر مکه است و استدلال کرده اند با نکه یکی از آیات آنست
که حی گوید **مقام ابرهیم** و آن ثمر بخانه که در حرمست یعنی مقام ابراهیم بدلستانه آیات
بدل بعضی از کل و اگر عطف بیان داد ندهم راست جمع آیه مقام ابرهیم نه یک آیه بلکه بچند آیت

اول از قدم خلیل علیه السلام دران صخره صما که سنك تراشان با ادوات لما بر فعل
بسیاری از زمان اندك نقشی ازان نتوانند انگیخت **دوم** غوص کردن قدم آنحضرت تا کعبین
دران بی آنکه خللی بقدم مبارك وی رسیده باشد **سوم** متاثر شدن این صخره از بیان
صخرها آن جز بحکمتی از حکم باقی نبوده **چهارم** باقی ماندن نقش آن قدم بر صفحات آثار
آثار سایر انبیا علیهم السلام **پنجم** محفوظ بودن آن سنك چندین هزار سال با وجود کثرت
اعادی از اهل عناد و جدال و در سوره بقره سه وجه اجمالی در باب این سنك مذکور
و تفاصیل آن در سوره ابرهیم علیه السلام وحج موعودات و این صخره یاقوتیست از
جنات عدن بیرون آمده چنانچه در حدیث وارد است که رکن و مقام دو یاقوت اند از یواقیت
بهشت **مصرع** جز بدان کان نتوان یافت چنین گوهر پاك و از جمله خصایص کعبه است که
چنین مقامی در وی واقع است و نماز در آن از شرایع و شرایط زیارت او عبیتا المقدس رانیز
نیت و یکی دیگر از فضایل خانه آنست که **ومن دخله** و هر که در آید درین خانه **کان آمنا** باشد
ایمن از قتل و غارت یعنی گناه کاری که پناه بدین بیت معظم آرد بحرمت الحرام بیت مادام که
خانه را بنا ساخته از تعرض ایمن است و این صورت در اوقات جاهلیت عمل بوده و در
زمان دولت اسلام نیز چنین است فتوی حنفی برین وجه صادر شده که هر که قتلی بروی
روی دهد یا قصد یا غیر آن لازم کرده و پناه بخانه دهد متعرض قتل وی نشوند اما بر خروج کراه
کنند و بقول بعضی که مراد حرمست درین مسئله اختلافست دیدار المسیر آورده که اجماع
منعقد است بر آنکه جانی حرم را امان ندهند زیرا که هتك حرمت حرم کرده و بدین جهت
امان از وی بر خواسته است بر حکم آیه خاص باشد بجمعی که در خارج حرم از ایشان خیانتی
کرده پس کسی که بیرون حرم خیانتی کند که بران حد باید زد و پناه بحرم برد پیك روایت از احمد
حنبل آنست که اگر بر وی قتل یا قطع ید یا حد زنا لازم شده باشد اقامت آن حدود در حرم
نشاید اما با او مبایعت و مکالمه و امثال آن نباید کرد تا بضرورت از حرم بیرون رود و دیگر
آنست که فیما دون القتل اقامت حد کنند و مخفی نیست دیدن روایه متفق است مالك و شافعی
اقامت جمیع حدود کنند بر وی خواه در نفس و خواه ما دون النفس و نزد ایشان نیز همه در
اقامت حد جایز نیست تا حدی که در مسجد الحرام بقصاص میفرماید ای عزیز و من دخله
اینست و بعضی این جمله ابتدائیه است و هیچ تعلق بما قبل ندارد و نیز بعضی شرطیه است
حیثیت معنی معطوف بر مقام ابرهیم یعنی بعضی از آیات بینات ایمن شدن داخل خانه
از تعرض خونی و گویند صورت کلام خبر است و معنی امر یعنی ایمن گردانیدن داخل بیت را

از تعرض بدو بجا نجا از حصن حمایت و حصار سلامت و در عین المعانی آورده که اول جماعتی که بنا مجرم آوردند ماهیان خورده بودند که در زمان طوفان نوح از خوف ماهیان بزرگ بزمین کعبه پناه گرفتند و کشتی اسید ایشان برکت آن مقام بساحل مراد رسید بآستان رفیعت کسی که برد پناه ز آفت دو جهانست فی امان الله و گفته اند معنی آیت آنست که هر که در سال عمرة القضا با حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بحرم در آمد ایمن بود از ضرر کفار کما قال تعالی لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین قولی دیگر آنست که هر که بحرم در آمد بحج اداء حج و عمره خالصا برای رضای خدا بی آلوده کردن ثواب بغرض دنیا امروز ایمن باشد از گناهانی که پیش از حج مرتکب آن شده یعنی از کشیدن مکافات آن و عقوبت بران و فردا ایمن گردد از اهوال قیامت و آفات حسرت و ندامت ابو النجم صوفی رحمه الله که شبی طواف میکرد وقت من بغایت خوش بود گفتم الهی و سیدی تو فرموده که و من دخله کان آمنا داخل حرم ام چه چیز ایمن باشد هاتفی جواب داد که ان من ایشان جعفر صادق رضی الله عنه فرموده که هر که بخانه در آید از طریق صفا اورا امانی بخشند چون امان اصفیا این ز آن امان اصفیا از بیم فراقست که هیچ بلا و آفت از فرقت و قطیعت زیاده نباشد بیت

بدان خدای که کس را جز او خدای نیست، که از فراق بتر در جهان بلائی نیست. ای عزیز جمعی از علما که مقام ابرهیم دلیلی آیه و من دخله کان آمنا آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو آیت را ذکر کرده باقی منطوی ساخت تا دلالت کند برآنکه آیات بسیار است و ذکر آن مجملات از جمیع شمار و بیان و معتبران برخی از ان آیتها را ذکر کرده اند و از مجموع آنها جهل و چهار آیت درین محل بقرآن مبایدت و هشت آنجمله که بخصوصها تعلق بخانه دارد و شانزده اکه برکت خانه در زمین حرم ظاهر است و آثار آن در حوالی و نواحی حرم معظم باهره قسم اول دو نوعست یکی آنکه بر خواص و عوام پوشیده نیست دوم آنکه بر ارباب وجدان کشف و الهام ظاهر شده نوع اول چهار رده آیت است اول آنکه برکت و یمن حرم محترم شده که خارا ودل تدرو نمود در خت و دانه افکند و صید او را تنفیر نکند و در حرم آن بقعه بحدیست که هر که بسیل از حل بحرم در نیاید تا لخار حرم بر اجزاء آن او بحرم آمیخته نگردد و ابن عباس رضی الله عنه مکروه داشتی که خاک و سنگ از حرم بحل برند و شافعی برین قول عمل کند دوم هیچ مرغ بر بام خانه نشیند مگر بسبیل ضرورت و گفته اند هر طایری که علتی عارض شود بالهام طبیب حکمت ربانی پناه بدان دار الشفای عنایت آرد تا برکت مس اعضای او با اجزای خانه آن علت زایل و صحت کامل حاصل گردد سوم چون مرغان با اختلاف

انواع ایشان هر گاه که در فضای هوا صف کشیده بالای شهر مکه پرواز کنند البته بموازات بیت الحرام رسیده منحرف گردند و بر یمین و شمال خانه متوجه شده اصلا زبر خانه طیران ننمایند و بکرات این صورت مشاهده شده چهارم هر مجبر و گردن کش و متکبر که قصد مقصد اهل آزار و دیار کرده از صدمه صولت جباری و سطوت هیبت قهاری حق بازوی تجبر ش شکسته و گردن تذلل بر فرق تکبر ش نشسته شد و قصه ابرهه که با فیلان کوه پیکر رخ بر بساط انبساط آورده میخواست که برده حرمت از پیش جمال حرم بردارد عاقبت رقعه طاقت بر افشانده در فرزین بند عقوبت افتاده و قمام شاه و حشم از اسب نشاط پیاده مانده بحری بازی عظیم اپیل مات شده بعید و قاین مدعی گواهی میدهد بیت

کج روی که رخ بتابد از شاه، در بیشاط مات باید چون پیاده خویش طاده بای پیل

پنجم آن خانه را با وجود حقارت حجم و صغر ارکان و قلت بهات قیمت در دیده دلها رفعتی است که بناهای رفیع و عمارتهای عالی را آن حالت نیست ششم هر سخت روی سنگین دل و هر خیره چشم تیره روزگار که چشم بر جمال کعبه افتاد البته دلش نرم و دیده اش اشکبار گردد و بسی بر همن که بقساوت قلب مشهور بودند این معنی را انکار کرده بعد از مشاهده خانه بصدق این دعوی اقرار آورده اند و بخواجه را با قسم دیگر بمناسبت از خصایص بلدان نقل میکنند که هیچ کس جز بدان خانه الا که بخانه یا بکرید هفتم هر گز از طواف کنندگان خالی نبوده و یکی از سلف فرموده که مدتها انتظار آن میکشیدم که خانه را از طایفان خالی بیابم تا در آن خلوت بمراد دل خود مراسم نیاز بجای آرم که گاه روزی از آن روزها که آفتاب با تاب بجای که اثر اهل مکه در سیر بود و خوف شدید لا از فروغ آن زوار در روی زمین کشیده بیت

تابیدم آهن آب کشته، کرانان سیم چون آب گشته

با خود گفتم اگر خانه را برای طواف بی مانعی از طوافی خواهم یافت چندین وقت متصور نیست بیامدم و مطاف خالی بود بذوقی تمام متوجه شدم و چون نزدیک تر آمدم دیدم که ماری عظیم سر برداشته طواف خانه میکرد هشتم هیچ بنده در حرم که در قبه است بند دقیقه باشد بالای خانه برنیاید الا که بواسطه آن از شرف از حضیض بندگی بدروه آزادی متصاعد گردد و عزت کرامت با منزلت عبودیت جمع شود نهم اگر کسی بجهت علت خانه گردد آب حیات استشفا نماید دفع جمیع امراض و ازالهٔ تمام اعراض باد و دوایست نافع کامل و علاج شامل دهم قبلهٔ عالمیانست که هر کس با هر جا که باشد در وقت نماز توجه بوی باید فولوا وجوهکم شطره یازدهم حج وی رکنی از ارکان اسلامست دوازدهم مجاوران او را اهل الله گویند و همسایگان خدای خوانند و همیشه این خانه معظم و مکرم بوده در زمان

جاهلیت مأمن آدمیان و در دولت اسلام مرجع و معاد عالمیانست دوم هر خاطر که طالب
زیارت آن مقام میل تمام دارد و گفته اند میل قلوب بدان خانه از چهار وجه میتواند بود
یکی آنکه اخذ میثاق ببطن نعمان بوده که یکی از مواضع عرفاتست و انجا ذرات ذریات را
از صلب آدم بیرون آورده اند و بخطاب الست بربکم مخاطب ساخته و ایشان باقرار بلی جواب
داده و مضمون آن اقرار در صحیفه حکمت نوشته شده بحجر الاسود سپرده اند لیس قطع اهل
آدمیان انجا بوده و کشش طبع بوطن اول واگر چه آن آشنا شدن فراموش گشته جلی است دوم دعاء ابرهیم
علیه السلام که از حق درخواست که قلوب خلایق را بدین خانه و اهل او مجذوب سازد فاجعل
افئدة من الناس تهوی الیهم سیم اجابت مقناطیس ارواحست و جذبه شوق ارواح
را بسوی خود میکشد و اجسام تابع ارواح اند چهارم در اخبار آمده که حق سبحانه در شبهای
شعبان بخانه کعبه نظر کند و چون کعبه منظور حق شد دل مؤمنان نیز منتظر نظر اوست
که ولکن ینظر الی قلوبکم لاجرم بخصیصه دلها بخانه مایل باشند و در خصایص البلدان آورده
که افضل آیات بیت و اعظم علامات او بخدا یا فتدع عقلاست بدو که باوجود حجت وطن و دلیل
مسکن و شعف صحبت اصحاب و اخوان و غلبه شوق بعشرت با ارباب و اقران و امثال
از غبار تعلق می افشانند و بتیغ تجرد رشته محبت چندین محبوب قطع نموده متحمل اعباء
مکاره و شدایدی که میشوند و چون وصال حرم میسر شد آن همه مکروهات از صفحه خیال محو
بناسک و شعایر قیام می فرمایند و بعد از رجوع بوطن تا آخر عمر هر روز هوای آنکه دیگر باره ادراک
آن دولت و احراز آن سعادت دست دهد میباشند چهاردهم سر آنکه خانه را حال عجیب
و نهایتی غریبست در لطایف بخاری آورده که کعبه قبله عابدان و مقصد خدای پرستانست
با آنکه قصرهاء رفیع و بناهاء عالی که در تزیین و تحسین آن مبالغه نموده اند بسیار است
للذی ببکة مبارکا نام دارد و از حلیه هدی للعالمین بی بهره است ای درویش اگر بمکه مبارکه شوی
بودی مشتمل بر آبهاء روان و محتوی بر اصناف باغ و بوستان و خانه را در روضه ساخته بودی
و در حوالی انواع ریاحین شکفته و در نواحی او از هر گونه گلها و لاله و نرگس آمدی **بیت**
درختان زیاد در اطراف باغ • رخ افروخته هر گلی چون چراغ • نسیم و گل و سایه سرو بید •
بدل داده از باغ جنت نوید • و مردم بتماشای او رفتندی و بتفرج او از اطراف جهان توجه
نمودندی چندان عجیب نبودی سنگی چند بر هم نهاده و در وادی غیر ذی زرع افتاده و چندین
هزار دزد خونریز و دیوان پر ستیز برای قطع طریق در کمین گاه غدر و فریب نشسته اند یک جانب
دریاء زخار و از اطراف دیگر بادیهاء خونخوار و هر روز شعله آتش عشق مشتاقان تیزتر آید

و ذوق طلوع ساییان از سیل اخلاص و در مناهج اختصاص و طرب انگیز تر **بیت** جمال کعبه
چنان میبرد دل از کرم روان • که خار بادیه شان زیر پا گلست و حریر • زنفی سکینه نام از آثار بزرگان
جنت ما استطلع صفت کعبه و خصوصیت اضافت او بحضرت الوهیت مشتاق زیارت آن مجمع
دلها گردانید کان بر دکم میکند جاوی خوش است و کعبه منزل لکن بقیاسی که ارباب صورت
بیان فرموده اند چنان تصور کرد که خانه کعبه قصری عظیم با سرای رفیع باشد و در وی مرجع بها
و در رها آن قصر و گلشنها مرتب کرده و خداوند خانه بر تخت نشسته و جن و انس و ملک
و سایر اشراف موجودات گرد برگرد صفت خدمت داشته کرده هر یک از ارباع و منازل
میکرد و خطاب از خرگاه و بارگاه و خدم حکام میگرفت چون حجاج متوجه حج شدند
استعداد تمام بنا اختیار ایشان در مرافقت موافقت نمود چون از حدود عمارات بگذشتند
و آبادانیها را قطع نموده ببادیه رسیدند آن عزیز در تکریت بیابانی دید بکرانی و بیکنار
بی پایان ربنا فی در فضای بیابان آن از صورت عطش جان میداد و بنا تیز هوا آن را
صعوبت آن در صحرای آسمان طریق سیر کرم میکرد **بیت** از هول این خبر همی شد چشم و هم
در فضایش بلکه سیکرد عقل و دین • اطراف طریقش سر تا سر خار و خس فرو گرفته و در آنجا
تلال العوالی کرده و غبار از جوانب و جهات برخاسته از هیبت هوای آتش بارش دو هر
گوشه بی توشه افتاده و در هر منزل بیدلی جان داده بیچاره بصد هزار مشقت خود را
بمکه انداخت کوهستانی دید بی خلق انبوه کردان و بیابان یاس و پار هند در رجوع شدم گفت
چه خالقست که می بینم باغ ملکانه کجاست قصر پادشاه پادشاهان و بیکجاست آب روان
کجا باشد گلشن در درجه موضع یافت شود گفت ندای مجنون غلط کرده این خارستان عشقست
اینجا آب روان سرشک عاشقانست و گل سرخ خون جگر مشتاقان بیچاره •
در بادیه عشق تو هر جا خاریست • آغشته بخون عاشق غمخواریست • اینجا را خار غم در باید
ساخت و تماشای گل و چمن نباید پرداخت **بیت** تا خار غم عشقت آویخته در دامن
کوته نظری باشد رفتن بگلستانها • چون محرم در آمدند و قدم در مسجد الحرام نهادند
بر زین خانه دیده خالی فرهاد بر کشید که خداوند خانه کجاست میزبان گرامی از مهمانان
گفت ندای غیرت بگو دیده ممای و راه آرزو مپیمای هر چه شنیده همه نهانست
خانه نشسته اند و بتهمت استوا بر عرش نهاده و حضرت عزت از این همه منزه و مبراست و ذات
مقدسش از تصرف زمان و تعلق مکان مستغنی و متعال • با مکان آفرین مکان که کند
عرش و فرش [illegible] لا و جنی از قوت شته تر [illegible] جگر و داغ دل در ساخته نام عرش

قربت و مرهم راحت بر بندد **بیت** خستهٔ تیغ عشقش اگر بود مرهم طمع • درد عشق او درمان
کجا دارد امید • نکته • سکینه چون این سخن بشنید سر بر گشت و در دامن شادی حرم افتاده
خروش از نهاد او برآمد و می گفت واویلاه این چه سخن است که از نسیم در گلشن قرب لوایح وصال
وزان شاخ آرزو کام دل چیدم این بر راه بناز بحجب چه بودم و این همه رنج را برای چه تحمل کردم
خداوندا بعزت احدیت و بحرمت وحدیت تو که سر از این آستان بر ندارم تا بجز دم راه تمنای
از جهت مراد بر بیفتند و مقصود من در پس حجاب خفا نماند چندان بضرع غم انگیز درد آمیز
و فریاد جگر سوز محنت اندوز کرد که هیچکس را دل طاقت گرفتن و سر طواف کردن نباشد
بیت اگر کبر قریش را همه در موج خون کنم • ور نامه عرش را همه زیر و زبر کنم • در اثناء
این حال حجاج از زحام عوده‌اند و خلایق بر زبر یکدیگر افتادند و مجاوران درین کعبه کوفته
و با خشم و خدم او خود نهاد بعقوبت بشتابید هو و حضرت سدرة المنتهی رسید بود و در آنگاه
استراحت در گلشن دار القرار بفرمود شیخ ذو النون مصری قدس سره آن سال بحج آمده بود
و در آن مجمع حاضر شد پس برسیل مباسطه که ای ذا النون چندین سال است تا آشنایی آن آشنا
راه شوق ما میطلبی یک یک کشتگان معرکه عشق و شهیدان میدان شوق در آستان
عاز افتاده است برو و بر و نماز کن که ابطال حج تمامت حاجیان برکت قدوم ... نمودن
بپذیرفتم که ما ... چنین دارد و عاشقان ... ایشان ... **بیت** تو اعاشقت
تیغ خونفشان • عاشقان را جان چنین باید نهاد • عاشقی را گر بر آید جان ز غم • سهل باشد تا دل
معشوق باد • آیات نوع دوم از قسم اول که جزء بودن ... انبیا و اولیا و علما • در این جلوه
و دیگران بطفیل ایشان • فوائد ازین خوان احسان یافته‌اند هم چهار دانسته **اول**
شریفترین موضعیست در زمین آورده‌اند که چون ملکوت آسمانها و زمینها بنظر ابرهیم علیه
السلام آوردند و اغمض خلعت مرتبت داد بر حقایق علویات و دقایق سفلیات اطلاع داد و
در وقت مطالعهٔ ملکوت ارض چون بر عرصهٔ زمین نظر افکند و سطح کرهٔ خاک ...
فرمود ... اختیار ... موضع کعبه افتاد ملائکه گفتند یا خلیل الله حرم خدای اختیار کرده
و اشرف بقاع را در چیز اعتبار آوردی لیس اشرف منه علی وجه الارض **دوم** محل اجابت
الاعترافات و نام مرکز وجود نگیرد تشکل یابد صورت نبندد پس موضع خانه ... اجزاء
اصل باشد و همین جزو مکرر موضع اول ... اوکرها ...
تلقی فرمود و ثانیا آن جزوی که محاذی اوست از آسمان با او اتفاق نمود **سوم** این خانه
موازی بیت المعمور است که اهل آسمانها آن را قبلهٔ خود دانند و جار الله در فایق از مجاهد نقل کرده

کبر از خانهٔ کعبه که در هر آسمانی خانه‌ایست و در هر طبقهٔ زمین نیز در موازات او خانهاست که
اگر این چهارده خانه بفرض بیفتند همه در یکدیگر افتند **چهارم** سنگهای بنای خانه از پنج
ارتفاع یافته از پنج کوه معتبر آورده‌اند یکی طور سینا که مهبط انوار تجلی و محل مناجات موسی
علیه السلام بوده دوم طور زیتا که گویند عیسی علیه السلام بران ماوا داشته سیم جودی که
کشتی نوح علیه السلام بران قرار گرفته چهارم لبنان که همگی از اولیا و زهاد و عباد خالی نبود
و پنجم حرا که خلوتگاه پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم بوده است **پنجم** هفتاد هزار فرشته
مامور شدند تا که کعبه را با جنحهٔ خود محفوف سازند و علم استغفار جهت طایفهٔ زوار کعبه
بر افرازند و از آن وقت باز که لوای وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ نصب کرده‌اند این ملائکه
گرد اگرد کعبه در آمده بر آمرزش و دعای مؤمنان مشغولند **ششم** انبیای عظام و اولیای
عالی مقام بزیارت آن مجمع اکرام و مطلع انوار احترام توجه نموده‌اند و بطواف آن سعادت نموده
الطاف و معدن جواهر اعطاف رغبت فرموده • آدم صفی علیه السلام هفتاد بار از زمین هند
پیاده حج گزارد و ابن هشام نقل میکند که بعد از ابرهیم علیه السلام هیچ پیغمبری نبوده الا که حج بجای
گزارده • و در اخبار آمده است که موسی علیه السلام بر شتری سرخ موی نشسته بود و طواف
کرده و سعی میان صفا و مروه بجای آورده • و در محلی که لبیک میزد از آسمان آوازی شنید که لبیک
عبدی انا معک موسی علیه السلام هم با خلیفتی دو سر بیجون نهاد صاحب فتوحات روح الله
آورده که این جا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر زیارت کرده‌اند و هیچ نبی و ولی نبوده الا که
او بدین زیارت متعلق شده و هم چنین بزرگان همراه او خواهد بود **بیت** هم از نجا که
نظرها کنند • خوار مدار کش که از ها کنند • الخضر و الیاس علیهم السلام هر سال بطواف خانه
آیند و در عرفات با یکدیگر ملاقات کنند **هشتم** اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند
چنانچه از عبدالله صالح رضی الله عنه مرویست **نهم** در فتوحات از جمعی محققان نقل کرده
که هر یوم در وقت غروب آفتاب یکی از ابدال خانه را طواف میکند و در زمان طلوع شمس یکی
از اوتاد بطواف آن اشتغال دارد **دهم** جنیان بطواف اطراف خانه را موجب توبه است ...
بطواف آن میل بسیار نمایند ابن الزبیر رحمه الله نقل میکند که من و عبدالله صفوان نزدیک خانه نشسته
بودیم که از باب عراق جنه‌ای در آمد و هفت نوبه گرد خانه طواف کرده حجر الاسود را استلام نمود
عبدالله گفت ای جنی طواف خود بجای آوردی و ما از کودکان خود بر تو میترسیم بجای خود
باز گرد جنه از آسمان در گذر آمده بود بیرون رفت **دهم** سایهٔ خانه شریفترین ظلال اشخاص
که در این عالم هستند چنانچه در آثار آمده که جمعی با سعید بن جبیر در ظل کعبه بودند فرمود که شما

دیگر ای زین سایاید ولیس علی وجه الارض بقعة اکرم من هذه الکعبة یازدهم مجرد نظر کردن بخانه
بی آنکه داب طواف بجای آرند یا دیگر فعلی آن نماز گزارند عبادتست دوازدهم ودر حدیث
صحیح آمده که حق سبحانه هر روز صد و بیست رحمت بخانه نازل کرده است شصت بهره از آن
طواف کنندگان و چهل برای نماز گزارندگان و بیست برای آنها که نظر بخانه افکنند سیزدهم
شفاعت دهند روز قیامت و یاد در حجاج و آسودگان در جوار دولت او از اهل ایمان در
تفسیر ثعلبی از وهب بن منبه نقل میکند که در صحیفه توریه مذکور و در عشر آیات دیدم
عز و من بود است که حضرت عزت در روز قیامت هفتصد هزار فرشته امین را هفتصد
هزار سلسله زرین از عالم قدس بسوی کعبه فرستد و فرمان لازم الانقیاد و الاذعان
برین وجه صورت نفاذ پذیرد که بیت الحرام را بدین سلسله تمام کرده بصحرای محشر کشید ع
بوی پای حریفان کشید با نثار ملایکه کرام مضمون فرمان ملک علام را کار بسته سلسلها
در ارکان کعبه افکنند و ملکی مقرب ندا کند که یا کعبة الله سیری ای حرم محترم و قبلهٔ مقبلان
عالم روان شو بجانب محشر و عرصه کاه نشور تا بجمال دلارای خود بیارای بیت
پرده بردار که در لوصل تا بیطلبد. طاق ابروی تو محراب دعا میطلبد. کعبه بزبان فصیح
میگوید لست بناری تا وقتی که وعدا … الاخلاء … نقضه ادر درامن آرزوی من نهد
و فیاض نی علی کام سوال مرا بشربت اجابت شیرین نسازد ازین مقام فراتر نروم و طرفه می
رعی بنادم فرشته دیگر بحکم ملک اکبر آواز دهد که سل تعطه و مدعای خود بعرض رسان
که مطلوب حاصل است و سهم امل بهدف مقصود واصل ع بخواه هر مراد است که …
کعبه گفت یارب شفاعت ده مرا در مسلمانانی که نظر جوار من در آمده اند … و حوالی
مدفون شده حضرت عزت این مامول را بشرف اجابت مقرون ساخته بفرماید تا موقف
محشر با یا دوی بها روشن از نور فهار نکره خدمه را کرد اکرم و عظم لبیک زنان بیارند و دیگر
بار فرمان رسد یا کعبة الله سیری بهمان و تیره که شما بقا گذشته جواب دهد و باز
ناعید بانجاح مآرب مستوفی کرده و بعد از تحفه ملایکه بخری ندای او آن باشد که از
دیوان کرم برات شفاعت حاجیان طلبد و گوید خدایا کرومی اینکه ان تو با روی بها کرده اند
و دلها در آلوده موی ژولیده و حال بشولیده راه دور و دراز در پیش گرفته اند و وداع
وطن و مسکن و مهاجرت احباب و اتراب بر دل نهاده ترک اهل و ولد کرده اند و کربت غربت
و عسرت مهجوری اختیار فرموده روی بطواف من آورده امروز چنان میخواهم که ایشان را از
فزع اکبر ایمن سازی و در زیر لوای حمایت و ظل رعایة من جمع کردانی فرشته ندا کند که

خانهٔ خدا و مطلع انوار بهبود و فا بعضی زوار تو بعد از مراجعت با وطان خود مرتکب کناهان
شده اند و کشتی اعمال را در کرداب خطیئات افکنده و امروز بسبب ارتکاب آن کناه مستحق
عذاب و لایق عقوبت و عتاب اند کعبه زبان نیاز بکشاید که الهی من اصحاب کناهان بزرگ را
درخواستی کنم و برای مغفلان زیان زده از در کرم سرمایهٔ غایة مسیراهم بیت
بطاعت تا ز دان که نامایه ز دارنست. ولی مفلس بحق انبیه وا رست. اکر تو ما یه دار از شوی آن
کامشاد و مفلسان را چاره کار حضرت عزت تعالی شانه تمامی مقاصد ان مقصد هر کار
بعز حصول و وصول ساخته بفرماید تا منادی کند که هر که بشرف زیارت آن بیت محترم
شده باید که از نشان خلایق کنار گیرد و دست اعتصام در ذیل الجلال و انستار حرام …
زند بر همه از آن بیت الله با رویها نور انی آمر از عقوبات نیرانی و مستظهر بنعم جاوید
گردند خانه دیگر آمدن است کویان بجانب محشر روان شوند اما قسم ثانی از آیات که تعلق بمتعلقات
خانه دارد آن نیز بر هشت قسم اول دو نوع افتاده یکی بر عموم خلایق ظاهر و واضح و دیگری
در خواص اهل علم ساطع و لایح و اول از آن هشت آیت اول ساکنان آن حرم لازم التعظیم
از زمان حضرت ابرهیم علیه السلام الذی قال رب اجعل هذا … با وجود کثرت اعدا از نهب و غارت …
و مصون بوده اند و در نواحی آن بلده هیچ موضعی دیکر از قتل و اسر محفوظ نمانده اولم یروا
انا جعلنا حرما آمنا و یتخطف الناس من حولهم دوم مکه بلدیست … شده
شده و باوجود آن مملو است از میوهای خوش و طعامهای دلکش و برکات بسیار و تحفهای
هر دیار یجبی الیه ثمرات کل شیء سیوم در زمین حرم سباع در چنگال با صیود صعیف
حال مخالطه نمایند و یوز با آهو در یک کام و باز با تیهو در یک آشیانه بسر برند و اگر …
یک چشمه آب خورند و نزاع با یکدیگر مصاحب شده در یک مقام چند حاصل از بیان آن …
بحرمت آن حرم رسم عناد بر خواسته و شیر با سر ماع … ساکنش بصفت آرام و سکون آراسته
بیت در ملک تو شیر قصد آهو نکند. با مور ضعیف مار نیرو نکند. در عهد تو باز کهیچ …
از بیم تو آرزوی تیهو نکند چهارم اگر در زمین حل یکی از نهان شکاری با سباع ضواری متوجه
شده باشند و آن صید بحرم در آید ناگاه الحال ترک وی گرفته باز پس گردند و مطلقا متقاضی
و چنکال آزار او را بعد غیر نسازند تفسیر حدادی آورده که یکی از آیات بینات ایست که جانور
بر زمین حرم پناه میگیرند و اگر کسی متعرض ایشان گردد متوجه حرم شده تظلم مینمایند …
در وقتی از اوقات جمعی از آهوان هر روز بر سر کوه می آمدند و روی بخانه آورده بیکبار …
میکشیدند چند روز برین منوال بگذشت و فریاد و فغان ایشان کم گشت یکی از کبار …

بغرابت دانست که ایشان انکس تظلم می‌کنند و برای دفع ظلم و تعدی استغاثه می‌نمایند بعد از
تفحص بسیار معلوم شد که کبوتری را که ایشان دام ساخته بودند و بدان حیله ایشان را می‌گرفتند
اهل حرم به دفع آن اشتغال نمودند و آهوان در کمال فراغت آرام گرفتند و از آن خروش و فریاد
کردند **چهارم** طیور نادر آن موضع بالای استقبال می‌باشند و بر جوانب آن بوقت طواف
با وجود کثرت و ازدحام خلق بخلاف طبیعت خود که نفرت و وحشت باشد در می‌آیند شیخ
ابو الولید رحمه الله فرموده که در بیست و هفتم ذی القعده سنه ست و عشرین و [illegible]
مجرد هجرتیه یکی از مرغان دریایی را دیدم که در وقت طلوع آفتاب بمسجد الحرام در آمد و در میان
مردم از حجاج و غیر هم در طواف بودند چون مقابل رکن حجر رسید بر دوش یکی از اهل حرم
نشست و پرهم طواف می‌کرد ندیده‌ام مرغی که بر آن نشسته و بر جوانب شاهد شده‌ام می‌گریست
و قطعا آن مرغ نمی‌پرید که امتحان دست بوی بردند تا عاقبت بعد الطواف السابع ثلاثه با تمام
انکاه طیران نموده بجانب قیقعان که کوهستان مکه است رفت **پنجم** بحجر رسیده که هرگاه
واتش بجانب رکن یمانی آید در ساحت زمین را آب زند در آن سال اهل یمن را آب روی
کار باران آید و از قحط و تنگی ایمن باشند و هرگاه در جوانب آن ناحیه بر موجب عام امر و باران خاص
شود خصب و رفاهیت کنند اند و اگر اقطار امطار بر صوب رکن شامی پیوسته باشد بر صوبت
صورت که سحاب کرامات از افق زمین شام طلوع کنند و اگر عراقی هم بر این قیاس و اگر باران
علی العموم بر همه ارکان خانه بارد دلیل بر خصب جمیع بلدان و عموم اقالیم را شامل باشد **ششم**
چندین هزار سال است که در هر سال چندین هزار مرغ هر یک هفتاد سنگ رمی می
می‌کنند و همانین جمرات در منا الی یکی آخر بر یافت شود که حجاج زدان شما ابی امکنند
آن موضع سیل آب و هب ریاح عاصفه نیست و در تقدیر کثیر آورده که در آثار رمی اگر
هر که حج او مقبول است جمرات او را ملائکه مرفوع شود **هفتم** استشفاء بآب زمزم که در کتب
خانه معظم است در احادیث وارد شده و الحکم کرسنه را سیر کردانیده تشنه را سیراب سازد و مجرب
پیوسته و اند هیمن سنه منقول است که کویی نفر زو را در کتب انبیاء گذشته بدین نوع مدح
کرده اند که طعام طعم و شفاء سقم و ابن جریج رحمه الله گفته اند خیر ماء فی الارض ماء زمزم
و اصل ظهور آن از بشر جبرئیل از باشه اسمعیلست **نهم** سرچشمه حیات روان بر
نهرست و ما آن چه سرچشمه ایست که دریای اعظم است نوع دوم از قسم ثانی که شاهد
آیات اختصاص بخواص فا در هم هشتست **اول** مسجد الحرام که نماز بر در آن فاضلتر از
از هزار نماز در غیر آن و از جابر رضی الله عنه نقل کرده اند که یک نماز در مسجد الحرام فاضلتر از

از صد هزار نماز **دوم** حجر الاسود که حجر عرب است از جواهر بهشت و در خبر آمده که حجر را بگیرید
روز قیامت و او را دو چشم باشد که بدان ببیند و زبانی که بدان سخن گوید و گواهی دهد
هر که بصدق استلام او کرده باشد **سوم** رکن یمانی از حسن بصری رضی الله عنه منقول
که نزدیک رکن یمانی در بیست از درهای بهشت است و عمر نقل می‌کند که بر رکن یمانی دو فرشته اند که
کار ایشان آمین گفتن دعای مومنان **چهارم** ملتزم و عن ابن عباس رضی الله عنه
آنست که ملتزم میان حجر الاسود است و باب خانه و هر که در آن موضع ملازمت شود از
احدی چیزی طلبید بی شائبه شبهت حاجتش برآید و بنا بر اعتقاد کلش آن تقریر آمده دلالت
اجابت دعوات دل خواهان که اکثر مردمان بیان کرده اند حکایات عجیبه واقع است قصه
عبد الله زبیر و برادرش مصعب و عبد الملک مروان که در آن محل دعا کرده یکی حکومت
طلبید و دیگری خیال تولیت عراق داشت و ثالث استدعای پادشاهی و عراقین و حرمین
کرد و عاقبت مقاصد ایشان بحصول موصول گشت و که بندهای صورت نزدیک بکرده
اتفاق افتاده **پنجم** تحت المیزاب که آن نیز محل اجابت دعاست نقل امیر المومنین رحمه الله از
اصحاب خود را گفت هیچ نمی‌رسد که انکجا آیم گفتند یا امیر المومنین بحیک بالسعاده
السلامه از انکجا آید فرمود که مدتی بر در بهشت ملازمت کردم و حالی از انجا روی
بشما آوردم چون تفحص کردند تحت المیزاب ایستاده بوده است و دعا می‌کرده سوال
عطا ابن ابی رباح رحمه الله روایت کرده اند که هر که تحت المیزاب ایستاده دعا کند دعوتش
بغز اجابت مقرون شده انچه که مانند گناهان بیرون آید که روز ولادت از مادر عبد الله عباس رضی الله
عنه فرموده که در هیچ شهری نماز که زیر ابرار و مصلی اخیار باشد جز در مکه معظمه و
از تحقیقات این در جزء ... که زیر ابرار ... و مصلی اخیار تحت
المیزاب **ششم** قبور انبیا علیهم السلام در حوالی خانه بسیار است و در تشویق الحرمین
آورده که از اکابر رسل علی نبینا و علیهم الصلوه و السلام نوح و هود و صالح و شعیب در
مسجد الحرام آسوده اند و قبر ایشان میان حجر الاسود و میزابست و از ابن عمر رضی الله عنه
منقولست که مابین رکن و مقام و تا حجر الاسود هفتاد و نه پیغمبر مدفونند
آمده و در حرم ملازم شده و در هم انجا در گذشته اند و بعضی سیصد گفته اند و قبر اسمعیل
علیه السلام مابین میزابست و باب غربی **هفتم** هر روز رحمت جنت و روح آن مکه در
کرده و از طایفه خانه هر که اشامه ها از انکاه خوش باشد استشمام آن
و نکهت فیض آن مشتاقان نمود **هشتم** از شمیم زلف معطر شده که آشنا باید کرده

آشنایی بشود ششم بام کعبه که آنرا مستجار گویند محل اجابت دعوات است و گفته اند که در مکه
حوالی خانه شانزده موضع است که دعای سایلان در آنجا مستجاب می آید و سؤال داعیان بمحل اجابت
میرسد طواف گاه که دایره محیطه بدان مرکز کرم یعنی بیت معظم است و نزدیک باب و تحت
المیزاب و در درون خانه و ظهر الکعبه و خلف المقام و ملتزم و نزدیک رکن یمانی و قریب چاه زمزم
و حوالی بئر زمزم و صفا و مروه و منی و مزدلفه و عرفات و محل رمی جمار اینست برخی از آیات
حرم محترم که در حریم رقم تقریر بپیوست و اگر قوت عاقله مدت الایام و الشهور در شرح فضایل
کعبه معظم از منهاج تفکر نماید و طوطی ناطقه علی ممر السنین و الدهور بوصف
بیامن آن حریم مکرم نغمات کشف و بیان سراید قیام بوظایف آن نتواند نمود
ان نوع بفعل نیاید و هم سبك سر نماند سیر این طریق بجز اعتراف بعجز و حیرت نشاید **بیت**
مکر ضای دلبر خجلا للزاپنبت . ونکا لنشش بر جزدکا هیت . محققان در تاویل
ان اول بیت فرموده اند که تعیین خانه که در مکه معبد و افشان جهت منظوریه موضوع
شده است و چنانچه کعبه را مبارك گفت از حیثیت که قبله جهانیانست کعبه دل را ...
سیدان نیز بیا که محل ایمان و عرفانست خانه کل را که آدمیانست و خانه دل منظور نظر
عالمیان است ظاهر واسطه هدایت امت است باطن واسطه ...
در بحر الحقایق آورده که جمیع اجزاء وجود برکت دل ... بندد هر کاه اشعه لوامع انوار
تجلیات ربانی بر دل افتد ... و انوار انشراح ... وجه الارج
کردد و بصفت سعت ... قلب عبدی متصف کشته مظهر ...
شود و هر آینه در این وقت تمام اجزاء ازین شعله شعله هدایت روشن است و اگر خبر
میخواهید درین محل صورت نکته ان فی الجسد لمضغة اذا صلحت صلح بها سائر الجسد در آینه
فکر جلوه نماید و در نفحات و لطایف قشیریه مسطور است که دل خود را متعلق بسازید
که اول موضع کرده اند در ظاهر بلکه سر خود را افراد کن برای یکانه که هم اولست و هم آخر اولست
خانه او موضع اضعفست و اولیه حق بحسب واقع **بیت** ای اول تو ورای اول
حیران ز تو انبیای مرسل . **فیه آیات** در خانه دلالات و اضحاتست که عقلاء استدلال
بدان بر وحدانیت خداوند جهان کما قال تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون صاحب بحر الحقایق
میفرماید که در خانه دل علامات روشن است که طالبان ... مطلوب خود استدلال کنند
و قاصدان ازینها بسر منزل مقصود خویش میرسند و مقام ابرهیم که از آن آیتهاست محمد حکیم
ترمذی قدس سره فرموده که مقام ابرهیم بدل لفظ و فرزند و مال است در راه رضای ذو الجلال و ...

نظر بران موضع افکند در صورت که آنرا مقام ابرهیم میگویند و در معنی بحلیه بذل
محبوبات خود در طریق رضای دوست متحلی گردد و هر سفر ... باطلست و هر سعیش
ضایع و عاطل شبلی رحمه الله گفته که مقام ابرهیم خلتست و هر که بمقام خلت در آید از
همه آفتها ایمن گردد و گفته اند مقام ابرهیم تسلیم است **و من دخله کان آمنا** هر که قدم در
حرم تسلیم نهد و زمام اختیار بقبضه قدرت بپرورد کار باز دهد از دغدغه هواجس
شیطانی و وسوسه علایق نفسانی ایمن باید و قول بعضی آنست که چون کسی بوصف
ادب و حرمت در مقام نیاز و خدمت آید از آفات صوری و عقوبات معنوی مامون و
مصون خواهد بود و حقیقت آنست که چون سالکی قدم صدق در دار المحبت نهد از
التفات بکونین و فتنه تعلق و تقید بغیر ایمن شود چه دخول او در رتبه دوستی خدای
جز بخروج از مقام خودی میسر نشود **بیت** یك قدم از خودی خویش برون نه تا
بدیگر قدم اندر حرم دوست رسی . خطوتین و قد وصلت و در کشف المحجوب مذکور است که
حرم بمعنی حرم خوانند که در وی مقام ابرهیمست علیه السلام و محل امن است و ابرهیم دو مقام
دارد یکی مقام تن و یکی مقام دل هر که قصد مقام تن وی کند قصد الحج بجای آرد باز چون
کسی قصد مقام دل وی کند از ما لوفات و لذات و راحات اعراض باید کرد و از ذکر اغیار
معرض شد و التفات بکونین محظور باید داشت و بمعرفت معرفت حاضر گشته از آنجا قصد
زلفت باید نمود و سنگ هواها و خاطرهای فاسد را بمنای امانی و اماخته نفس را در مجر کاه
مجاهده قربان باید ساخت و از انجا سر را بطواف حرم تنزیه حق سبحانه و تعالی باید فرستاد
تا بمقام خلت رسد دخول مقام صورت امان بود از شمشیر دشمن و دخول مقام خلت
ایمن باشد از تیغ قطیعت دوست **بیت** برتیغ کرز بی باکی نهادم . بر مجرامن کشی طاقت ندارم
بعد از بیان شرف خانه معظم و ذکر آیاتی که سبب تفضیل آن باشد بر سایر بقاع عالم
میفرماید بتعظیم و احترام و قصد زیارت او بتاکیدی تمام و میکوید **ولله** و مر خدا راست **علی
الناس** بر مردمان **حج البیت** قصد خانه کعبه برای زیارت بر وجهی مخصوص ...
چون حضرت عزت خلیل خود را فرمود که مردمان را بحج آواز ده **و اذن فی الناس بالحج** و ابرهیم
صلوات الرحمن علیه در ندای خود بر ین وجه خطاب کرد که **یا ایها الناس حجوا بیت الله**
لاجرم ذکر خانه و حج در اکثر مواضع از قرآن مقترن باسم ناس است کما قال تعالی **و اذ جعلنا البیت
مثابة للناس** و قوله **و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس** حج البیت از ذرکی سؤال کردند که
چون حق سبحانه خانه را مضاف بخود ساخته است که **وضع للناس** ... اضافت ...

جواب فرموده که اصل آنست که خانه از آن اوست اما زبان اشارة غنی بیان میکند که من بخانه
محتاج نیستم از برای دیگران وضع کرده ام که پناه و قبله گاه ایشان باشد و دیگر وجوه
که دوستی بجد خانه دوستی رسد صاحب خانه از روی محبت خانه خود را بعد اضافه کرده یعنی
کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست. آنجا به حضرت دوست عز شانه دوستان
الله را بطریق غایة میفرماید که این خانه برای شماست بیایید بصدق نیت و صفای طویت
زیارت نمایید و چون بی نفس الامر مشقت حج از زیارت کالیف شرعیه زیادت است عموم مسلمانان
تکلیف نموده و اهل استطاعت را از لفظ ناس بدل آورده و فرموده که حج خانه من واجبست در
آدمیان مَنِ استَطَاعَ هرکه توانایی دارد اِلَیهِ بسوی بیت برای حج سَبِیلًا از جهت راه
که حج بدان واجب شود علما را خلافست بقول شافعی زاد و راحله باید و بقول مالک صحت بدن
و مشی و کسب است سبب وجوب را بقول حنفی مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت گویند
و قول جامع درین باب آنست که شیخ سعید الدین فرغانی قدس سره در مناهج آورده مضمون آنکه
استطاعت دو نوعست یکی استطاعت مباشرت دوم استطاعت نیابت اما استطاعت مباشرت
به چیز متعلق است یکی بنفس و آن صحت بدنست و بمذهب حنفی آن شرط در ایجاب معتبر است
تا با وجود ما له دو معاون و قاید بروی حج فرض نیست بخلاف غیر او دوم بمال و ما لعلق بدان
و آن قدرتست بر زاد و راحله وی و بمذهب مالک قدرت بر راحله شرط استطاعت نیست اگر
قوت پیاده رفتن دارد و بمذهب غیر مالک موافق اوست اگر مسافت میان کعبه و او کمتر
مدت قصر باشد سیم متعلق است بغیر نفس و مال و آن امن طریق بود از تلف مال و نفس
نوع دوم که استطاعت نیابت گویند دو قسمست یکی آنکه کسی را مرضی مزمن باشد که بسبب
آن از آن ممکن نبود و مال دارد بروی واجب بود که کسی را باجرت گیرد تا برای وی حج کند و بقول
محمد بن حسن واجب نیست و این اجر بمذهب شافعی و احمد که معصیت از ترکه او بستانند
و یکی بدهند تا از برای او حج گذارد و بمذهب ابو حنیفه و مالک در دست او عاید و اگر وصیت
او نباشد بی رضای وارثان از ترکه او نستانند برای حج و امام قشیری رحمه الله فرموده که
استطاعت بر انواعست بعضی مستطیع اند بنفس و جمعی بمال و گروهی بغیر و انجاز امرت
از آن غافل شده اند و آن استطاعت بحق سبحانه و جمع محققان نظر برین استطاعت دارند
و در کتاب منازل السائرین ابن عطا رحمه الله نقل میکند که استطاعت دو چیز است حال و مال
حال را اصل مینهد و مراد از آن توقع بالطلب است و توکل دوست و گفته اند استطاعت بضاعت
و قناعت هر که او سرمایه قناعت هست بی زاد و راحله آن و هر که انبارهای قناعت بی بهره است

با همه دنیا فقیر و بی نواست و گفته اند استطاعت حال المحبت هر چند محبت قوی تر شود
پیشتر و چندان که شوق غالبتر باشد راه کعبه بر راه روان سالک با شوق را کوتاه است و راه کوتاه نابینا
بی شوق طول دارد و هر که طریق وصول را بقدم شوق طی کند نزد از نشیب اندیشه و فراز
فراز و نشیب راندیشه وان کوه بر سر کم پیش مرد و هوا کوه و دشت یکسانست اگر او بشوق
پیاده رود و اگر شتر نیست بقدم سیر کند و سیر قدم با سیر دل برابر باشد بیت
اگر بپا سیر کرد راه بکوی تو یافت. و اگر بدل پای ساخت راه بسوی تو یافت. و گفته اند که زاد
خواص تقویست و راحله ایشان توکل نعم الزاد التقوی و نعم الراحلة التفویض الی المولی
عام بنفس رفتنست و سفر خواص بدل اگر بنفس سفر کند قدم قدم رود و اگر بدل سیر کند عالم
سازد و ما و از نفس از وطن بغربت رود و سایر زار تعنیت ببهمال رسد بحق بر هر آنچه قسم
با آنست که بیت عوام بنفس روند و خواص بنفس. دو رفتن از راه چون نگه کنی آنها که بقدم
گل روند در و دیوار بینند و آنها که بقدم دل روند پرتو دیدار بینند عوام قصد حج کرده و خواص
روی بحج آورده اند یکی قاصد کوی دوستست و یکی عاشق معبود دوست یکی برای او دو دوست
یکی برای او بیت حاجی براه کعبه و عاشق برای دوست. تن در هوای کعبه و جان در هوای
جمعی بفضل نظر آن او براتند که چون صدر این آیات الله بر بندگان مستطیع حج واجب شد حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم ارباب ملل را جمع کرده بالای منبر بر آمد و خطبه بلیغه
مشتمل بر ثنای الهی و محتوی بر محامد نامتناهی ادا فرمود و در اثنای سخن مستمعان از آنجه
حج آگاه کرد و بلند گفت اِنَّ اللهَ کَتَبَ عَلَیکُمُ الحَجَّ فَحُجُّوا ای بندگان خدای تعالی بر شما زیارت کعبه واجب
کرد باید بس بقصد طواف آن قدم اخلاص در راه نهید و قدم قدم در طریق قربت با دای
مراسم حج بجهد یک طایفه که مسلمانان بودند بقبول این امر مبادرت نمودند و اهل پنج ملت
دیگر یعنی یهود و نصاری و صابئین و مجوس از این حکم ابا کرده بکفر و انکار زبان گشادند حق سبحانه
فرستاد که وَمَن کَفَرَ و هر که کافر شود بفرضیة حج بالبیت یا آیات بینات که در دوست فَاِنَّ الله
پس بدرستی که خداوند تعالی غَنِیٌّ عَنِ العَالَمِینَ بی نیازست از همه عالمیان ای عزیز این آیه مشتمل
بر انواع تاکید و تشدید در باب حج و آن تاکیدات از قبیل انجازاتست بر قولی که اعجاز را
راجع بفصاحت مفردات و بلاغت نظم قرآن و لطایف مبادی و ظرایف مقاطع آن دارند
چگونه معجز باشد آیتی که هر کلمه را از وی لمحی خاص است در باب تاکید اول لام لله مفید علیک
و مقتضی ایجاد و دوم ادای این امر مقدس هم تشویق و ترغیب است و هم تهدید و ترهیب تا
راه بذوق استماع این نام مشقت حج که تکلیفست جامع میان کسر نفس و اتعاب بدن و صرف

مال العجز تاز شهوات بجان استقبال نمایند و متکلفان از هیبت سطوع الوهیت ترسان
شرع متصدی این شغل خطیر کردند علی الناس علم دعرف مشعر عدلالت بر ایجاب دارد چنانچه
گویند لزید علی عمرو حق پس ایجاب وجوب حج بدو نوع که مقتضای لام و علی باشد ثابت میشود
حج البیت حج قصد بیت مخصوص و در معنی غلبه و ظفر بر مطلوب هست یقال حجه اذا غلبه
بالحجه و حجت برهانی باشد روشن پس کسی که بشرف حج اختصاص یابد برهانی بر نفس و شیطان
خود غالب من استطاع بدل است از ناس و در وعد و وعید این تاکید و قوع دارد یکی تکرار ابدال
مقصود و تکریر انست و المکرر هو المقرر دیگر ایضاح بعد از ابهام و تفصیل بعد از اجمال اراده
مراد از صورتی مختلف شوق و رغبت باشد تقدیم الیه و تنکیر سبیلا اشارت است که حج
نوع راهی باشد نزدیک یا دور بشرط اختصاص اشیای و نگاهداشتن نفس او و من کفر بجای لم یحج
وجوب و تغلیظ تارک حجست و لهذا از حضرت رسالت پناه در تهدید جمعی که با وجود شرایط
سر بر خط این فرمان ننهند احادیث وارد شده از جمله آنکه هر که حج نکند تا حلقه زادی باشد که او را به
خدای برساند و بسعادت حج مستسعد نگردد خواه یهودی میر و خواه نصرانی و این غایت
مبالغه و تهویلست و اشارتست بعظمت شان حج که وی از ارکان اسلامی است تمام نیابد بیت
دین تو را نشود ارکان تمام • روی از آن خانه برکن و مقام • هر که نه مایل بسوی وی شود • سوی خود
راه بآن گم شود • فان الله کرر اسم الله درین محل جهت کمال عظمت و جلال الوهیت است و تحقیر
تارک حج غنی ذکر غنای الهی دلالت بر سخط و غضب دارد نسبت بتارک حج که من کفر اشارت
بآنست عن العالمین قائم وضع مظهر در موضع مضمر و اراده اسم عام آنست تا مشار آن
مفرد خاص باشد یعنی من کفر بسبیل کنایه ایمائیه و نکته در تخصیص عالمیان بذکر استغنای
کاملست و از آن عظم سخط مفهوم میگردد در کنایه تلویحیه و درین صورت تحقیر مسخوط
علیه نیز هست که گویا از عدم اعتداد بوی و قلت التفات بسوی او قابلیت آنکه در زمره مغضوب
علیهم داخل باشد ندارد و این همه مبالغه در باب حج مخصوص آنست که هیچ یک از عبادات
کردن مال و نیت و تعرض نفس با تمامها مدخل باشد مگر حج و مباشر این عبادت کریمه
وهجر از لباس راحت و تبدیل عزت بعبرت و اختیار نوایب محنت بر لوازم صحت و تنهایی
مساکن و اوطان و موادعت اقربا و اقران و صرف امتعه و اموال و تکلف شدید و اهوال عظیم
بسیار و زحمت بسیار رسد و هر آینه نفس را از مباشرت چنین تکلیفی رمیدن و تحاشی کردن
از حیز کمال است بهمه زبان خود سبحانه از جهت تقضی از عهده این کار تاکید و مبالغه تمام
در تحریص آورد و که تکالیف عبادت در شریعت بر دو قسم است یکی آنکه اصل این معقولست اما

تفاصیلش را بعقل ادراک نتوان کرد چون نماز که بنای آن بر تعظیم خالقست اما کیفیت
اعداد رکعات و ارکان و ابعاض و هیات او بفهم در نیاید و اصل زکوة دفع حاجت فقرا و نگاهداشتن
و کیفیت و کمیت اموال مذکوره معلوم نیست و اصل صوم قهر نفس است و وجه اختصاص او به
شهری معین که یعنی مفهوم نه اما حج سفریست بموضع معین و برهانی مخصوص که عقل
توان شناخت و نه کیفیت و حقیقتش توان رسید و از تکالیف این نوع از عبادات ارکان
عبودیت و خضوع و انقیاد و خشوع از نوع اول دلالت بیشتر است چه انجا عجز دانی
تصور نتوان کرد و در قسم اول چون اکثر معقولست مباشر از عقل فواید و منافع درک
میکرد انست پس هر آینه ایجا احتیاج بمبالغه بیشتر باشد و حجه و عادتی این محل تا عاملی کرامت
و اکثر وجه فایده این عظیمتر باشد که جزای حج مبرور بهشت الابهت صاحب مجمع البحرین در
اول کتاب حج آورده که منفعت اجتماع مسلمانانست و آن جمعیت موجب نزول رحمت است
کالجماعة رحمة نماز که وظیفه یومیه است بجماعت مشروع شد تا همسایگان و اهل محله در
شبانروزی پنج بار بمقام خدمت و مسجد جماعت حاضر آیند و چون حصول اجتماع اهل یک
مسجد هر روز بدین نوع تعذری داشت در هفته یک روز مامور شدند که باقامت نماز جمعه در
جامع جمع کردند و بعد ازانکه اجتماع اهل سواد با ارباب امصار و قری بحرکات بدو ایشان
با جماعت حضار هر روز و هر هفته متعذر بود تقریب این جمعیت را سالی دو بار یعنی در
عیدین وظیفه اجتماع مقرر شد و چون جمعیت شامله اجتماع اهالی و لایات و ساکنان
اقالیم ربع مسکونست و این صورت در هر بلاد و قبیله ای متعذر بود پس برای این آنکه وقت
و ادراک آن سعادت در مکه مبارکه مجمعی ترتیب ساختند و آن وظیفه همه عمریست و اهل
اسلام بیایند ازین جمعیتها بمضمون ید الله مع الجماعة منصور گردند و به تحقق پیوندد بعضهم
بعضا بشنوند و منشور بیت لو حشر الله جماعت یاران • در زمره جذب عشق هم کار آن
زین جماعت کجا اقتد • در خستین قدم زیاد اقتد • فایده دیگر در سفر حج تذکر سفر آخرت
و درین سفر منازل و مقامات آخرت بنظر عبرت مشاهده توان کرد اول وداع اهالی و احباب
نشانه سکرات است و بدمحنت خویش و بعد کشیدن و عقبات و خطرات طریق نمونه
اهوال قبر و سوال منکر و نکیر احرام تشابهی باحال محشر الناس یوم القیامة حفاة عراة
طواف خانه با توجه خلق بعرش عظیم و تحرم بر انصار در آن شبیه است و اجتماع خلق در عرفات
با جمعیت ایشان در عرصات محاسبه و بوانی درین قیاس باید کرد و بکرار افراد فواید عاده عقبا
حج یاد کردن وطن اصلیست و از خانه اجعت فراز مرجعکم با خبر شدن و در مصادر العباده

کرچه اشارت می‌کند بمراجعت بحضرت عزت و بشارت میدهد بوصول سالک بمقام قرب
حضرت یعنی ای فقیر که رفته در شهر انسانیه و مقیم در اوطبیعت حیوانی کشته و از کعبهٔ وصال
قبلهٔ جمال الهی بی‌خبرمانده چند درین منزل بهیمی مقام کنی و پای بستهٔ صفات ذمیمهٔ شیطنت
باشی و دست دیگر دل و جان ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم آری و بمزخرفات نعیم
در جوالغرور شیطانی شوی برخیز و مرد راه این همه بندی باشد در هم کسل و زن و فرزند
و پیوند و خان و مان او را وداع کن و آیهٔ فانهم عدو لی الا رب العالمین بر همه خوان و روی دل
در راه فتوحات بصدق توجه و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض بای طلب در راه و اعتقاد
بالذات ای ذاهب الی ربی سیهدین بیار و قدم از منازل و مراحل خویش آمد هوا و طبع بیرون
نهاده بادیهٔ نفس انسانی را قطع کن و چون باحرام کاه دل رسیدی باب ایتار غسل از ادناس
کدورت بشریت مجرد شده احرام عبودیت در بند و لبیک عاشقانه بر داشته بعرفات معرفت
درآی و بر جبل الرحمة عاطفه رآی و قدم در حرم حریم قرب بنه و بمشعر الحرام شعار بندگی قایم
کن و از آنجا بمنای آمن نفس بهیمی را در منحر فنا بشمشیر قربان ساز اکنون روی بکعبه
وصال لما آر که وقت ترک نسک و تعال و چون رسیدی طواف کن یعنی بعد از این مصرع
کرد ما کرد و کرد خویش مکرد و با حجر الاسود دل که یمین الله است عهد ما تان ساخته و از
آنجا بمقام ابرهیم آی یعنی بمقام روحانیت خلت رو و دو رکعت نماز تحیت مقام بکذار یعنی عبودیت
از بهر بهشت و دوزخ مکن چون لامز دوران بندگی ما از اضطرار عشق کن چون عاشقان
بی‌بدل کعبهٔ وصال لما آی و خود را چون حلقه بر در میمان و بجود هدای که خوف و رجا
از خودی خیزد و امن و وصول از بیخودی لکه آیهٔ و من دخله کان آمنا بر خوان بیت
ای دل بید لستر دان دلبر ده . در بار که وصال الا بی سر ده . تنها زهمه خلق جز و فی‌کرد
خود را بدر دوعا بی و الکه در ده . ای عزیز بین محققان میکویند عزدان کعبه دلست که طوف
آن زسالکان رسیل واجب بود تا در تیشها الان حقایق کمال و جلال را لائم و لائق بنت
عین القضاة قدس سره در تمهید آورده که قلب المؤمن بیت الله ع دل طلب کن که حج دلست
دایم که کوی که کوی اینجا که قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن ای عزیز حج صورت کار
همه کس باشد اما حج حقیقت کار هر کس نیست تا در حج صورت در درسیم باید افتاد تا
در راه حق جان و دل نثار باید کردن می بینی که این کر اسلم باشد که از بند جان برخیزد آری
من استطاع الیه سبیلا ای عزیز بر کرد بهمه عمر چو دیکار حج روح اعظم کرده که الحجة
حج المساکین در ویشا که بشریت تمکند از که کعبه تا عزت و سیم و بشریت تمکند اردکه بدوبت

رفت بصحرای صورت شد هر که تر د کعبهٔ کل رود خود را بیند و هر که بطواف کعبهٔ دل رود
خدا را بیند بیت طواف کعبهٔ دل کن میسرت کرده . تمام حج بشیند درجهان تا انت
جمعی برانند که کعبهٔ عارفان دلست و کعبهٔ دل عرش اعظم الله که عرش نیست بکه حضرت خدای
تعالی او تعظیم در شرح تعرف مذکور شده که کعبهٔ مقابل عرش است نفس انجا رود عرش از آن
او را راه نیست و عرش قبلهٔ قلبانست قلب تا انجا سیر کند و زیادت تا آن او را دستوری
عرش قبلهٔ دلهاست در آسمان کعبه قبلهٔ تنهاست در زمین تن بخدمت قصد کعبه کند او
نزکعبه باشد بلکه خداوند کعبه دل بقربت قصد عرش کند اما نه عرش باشد بلکه خداوند
نفس ظاهر و کعبه ظاهر ظاهر را بظاهر مشغول کرده دل غیب و عرش غیب غیب را بغیب او
اما سر ایشان را بهیچ چیز از مخلوقات مشغول نکرده اند بهر آنکه ایشان از شغل حق عز و علا خبر
کرده اند که بهیچ چیز بر او زند شعر الیک تقصدی لا البیت و الحجر و فیک طوفی لا فی الرکن
بیت حاجی بسوی مکه حج میسازد . عاشق از حق بکس محبت دارد . ای بدو دیش
سوی بیت دانستی که کعبه دو است یکی بر داخته خلیل و یکی ساخته ملک جلیل کی کعبهٔ دل
و یکی خانهٔ دل دیکر بدان که هر صاحب دولت که طواف کعبهٔ کل کند و بشعایر حج کما ینبغی قیام
نماید برضای خدا و تعالی رسد و هر سوخته نیازمند که توفیق طواف حریم دل یابد و میان جبل
صفای روح و مروهٔ جسد سعی نماید بلقای دوست البیت مشرف کشته فریاد بر آرد که بیت
ای قوم بحج رفته کجایید کجائید . دلدار همین جاست بیایید بیایید . معشوقه همسایه دیوار بدیوار
در بادیه سرکشته شما در چه هوائید . اینجا نظر اخبار ان جلوه آن حدیث قدسی که ما وسعنی
ارضی و سمائی و لکن یسعنی قلب عبد المؤمن شاهد میتوان بود بیت
کجی که بکون در نکنجد . انده دل شاه عاشقان بحوی . در سفر هاشم از فتوحات سطوری
که چون سماع رعایه ربانی دل بنده خود را خانه ساخت بزرگوار و حرمی کرد ایتغا مدار
واو را بیعت و کنجایش که آسمان بعظمت زمین با بسطت ان نداد و هر سند علی القطع دانستیم که
دل مؤمن از خانهٔ کعبه شریفتر و عزیزتر است بیت دل بدست آور که حج اکبرست
و زهزاران کعبه یک دل بهترست . حضرت خواجه قدس سره در مناسک آورده که دل محل نظر
و بیوسته نظر حق سبحانه با اوست بر او بنده کوار تر باشد از کعبه که قبلهٔ خدمتست و حج
نظر بنده کار بحدود کعبه از آن سنکی که در سالی بدو نظری باشد و فریضه است دل که نقد
بدو سیصد و شصت نظر رسد بزیارت سزاوارتر بود تا مراد از دل عارفان بود در نقد
النصوص فرموده که مراد از قلب قلب عارف بالله است چه قلب غیر عارف را در معرفت قلب

بکوینلمکر بخاز بیت دل یکی منظریست ربانی خانهٔ دیو را چه دل خانی اگر دل نام کرده بجان نفس پیش سکان کوی انهان ودل عارف بالله قیدکرد چه دلی که عارف بغیر الله
از اسما او واسعست ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن بیستای عزیز نام الله جمع جمیع اسماء الهیست
پس هر دل که شناسای آن شد شناسای همه اسما شد بخلاف سایر اسما که از شناسائی ایشان الله
لازم نمی آید پس صحت و بیجای که مذکور شد ثابت باشد که دلی که عارف بالله باشد و در شان
چنین دلی گفته اند بیت این که هر بحر آشنا نیست نه دل سر چشمهٔ فیض کبریا نیست نه دل
القصه بطواف حق دور کنید مجموعهٔ اسرار خدا نیست دل آمدیم بشرح دوات شرع
و حقیقی حج عمی مشتمل بر شعایر و شاعریست که در کتب فقه مشروح شد حج حقیقی محتوی بر
قواعد و شرایطیست که در رسایل فقر موضح گشته شیخ رکن الدین علاء الدوله روح الله
در فصول الاصول بعد از بیان شرایط و آداب حج ظاهر میفرماید که حج حقیقی آنست که
کعبهٔ دل قدم از خانهٔ دنیا بیرون نهد و علایق دنیا و بجواهش نفس و هوا را وداع کرده
روی دل بر آدرعتبار آورده و در ذات العرق جان کفن بی اختیاریه در پوشید بعرفات عرفا
بر آید و از الخارجی بمنای محبت آورده سنگ رد بر روی مرادات بشریه زند و خون مافی
نفس بوقت قربانی بر زمین منای صفا روان کند و بوقت عمکه وجود کرده قدم در حرم صدق
نهد و در بحاذات سویدا که قایم مقام حجر اسود دانست بر در کعبهٔ دل بایستد پس طواف آن
کعبه بجای آورده شرایط بتقدیم رساند تا مقربان حضرت در رسند و مفتاح و مغنی مفتاح
الغیبان مقام عنایه که عالم جبروت اشارت بآنست بیابند و در کعبهٔ دل گشاده از الباب
عالم جان در آیند و از مشاهدهٔ جمال الجانان برخوردار شوند آنند بیت
خوش کعبه روی که لطف الله از بحر وجود خود شهدهد ناله از وادی هستیش بهاند
بخود بسوی خود رساند در بحر الحقایق آورده که یکی از ارکان حج احرامست و آن نزد
محققان اشارتست بآنکه بیرون آمدن از دایرهٔ رسوم و عادات و طی نمودن بساط مالوفات
و مانوسات و تجرد از علایق دنیاء دنیه و تطهیر از شوایب اخلاق ردیه سعی اشارتست
بسعی میان صفاء صفات و مروه ذات و وقوف بعرفات عبارتست از وقفه بعرفات معرفت
فاطر کاینات عکوف بر جبل الرحمه ملازمت نمودن در کاه رحمانیست بصدق التجا و مجاورت
بارگاه رحیمیه بحسن عهد و وفا و حقیقت خلوت آنست که آثار عبودیه را بانوار الوهیت محو نماید
سر طواف خانست که از اطوار بشریه خارج شده بحوالی کعبهٔ ربوبیت طوف نماید و رای
وقوف براسرار حج ارادة دسیه بیتی از تحفة الاحرار بغایت مناسب مینماید بیت

بار بیماد بعید دستان رخت بمیقاد عزد رسان رشتهٔ تدبیر سوزن بکش خلعت تجرید
زده از تن بکش هر چه باز پخته ندیم او وصال آی بدون زان همه سوزن شاله بانگ زد
زده جامه خوی بوکه را بحیه نفند بعی لبیک بافتن کام را نعرهٔ لبیک زن احرام را
سوی اشواق و زمزم کرده ناله سینه خالی شوی و دل لدد ناله روی بحرم کن که دیان حرم
هست سیه پوش نکار حریم صحن حرم روضهٔ خلد برین او بعیان حق مرتبع نشین قبله خوبان
عرب روی او بجمع شوخان عجم سوی او باوجودهٔ امنش آویخته غالیه در جیب جهان ریخته
یار شکن دامن شب زلف او دیدهٔ جان سرمه کش از سنگ او سنگ سیاهش که از آن کوه ناب
دست تمنا تست یمین الله است چون تو از آن سنگ شوی بوسه چین بوسه زن دست کرامت یمین
از لب نعره شنو این نغزمه کردم مان نرخ دل لندن نعمه سوی قدمکاه خلیل الله آی پا بحریم
بر کیش دین سای باعرق بسوی مروه زن جمع صفوت بصفا جلوه ده تا نشود دعوتت
و قوف کی شود از لب نجات وقوف کش حق آینا برخود نقش دویی را برفاکن ز نوک
سنگ بد ستان آن ندیم جمان دیو هوا کو ازان سنگسار آی بدویش اسرار اهل تحقیق
بیاب بحج تینا دلت نحاز بن مقدار اختصار اقتدا کرده است که بر چیزی که تفسیر آیت
و اذن فی الناس بالحج مرقوم رقم تقریر کرده و من الله الاجابة و الیه المصیر علماء دین که مجاری
خطا از حجج و ترتیب آیات و سور بر داشته اند و دین محل لوای کلام حقایق انجام در فضای
اخبار و هوای اعلام بدین کونه بر افراشته اند که آیات فضایل کعبه را از سوره تو بحج
بود و حقیقت وجوب حج بر اهل استطاعت دانسته اما از روی حسد و جهالت حجی
انصاف را بحجاب کتمان و لمعهٔ آفتاب عدل را بر کاه کل شیء شید حق سبحانه بعد از ذکر
فضیلت خانه بر ده انکار با منجا ایشان بر داشته میفرماید که قل یکوای محمد با علما یهود
که یا اهل الکتاب ای اهل تورات ایشان را اهل کتاب گفت بر عم ایشان برای احتجاج و الا ایشان
اهل کتاب نبودند چه اهل کتاب تابع آن باشد چنانچه در بیان امت اهل القران کو نیند مطابقه
که اهلیت آن ندارند و قول بعضی آنست که ایشان اهل کتاب بند و گر بمقتضای کتاب عمل کنند اکر
ز این لقب کاه بر سبیل مدح باشد چنانچه و من اهل الکتاب امة قائمة و کاه بطریق ذم چنانچه
اینجا میگوید ای اهل کتاب لم تکفرون چرا کافر میشوید و منکر میشوید بایات الله آیتها
که در وجوب حج ورود آمد و شما میدانید که حق است یا چرا میپوشید آیتها تورات را که در
نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده یا چرا کافر میشوید بقرآن یا بمعجزات
آخر الزمان یا با آیات سمعیه و عقلیه که دلالت بر صدق قول محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارد

وحال آنکه خدای شهید مطلع است وگواه علی ما تعملون بر آنچه شما میکنید از کفر با آیات
تورات و قبول لجبر آخر الزمان و چون ایشان متصف بدو صفت قبیح بودند یکی کفر بآیات و
دیگری منع کردن از دین مسلمانی درین آیه ذکر کفر ایشان کرد و در آیه لاحق بیان صفت
مینماید و جهت مبالغه در تقریع و نفی عذر ایشان و اشعار بر آنکه هر یک از این دو صفت
مستقبح است خطاب را مکرر ساخته میگوید قل ادخال واسطه بجهت اهانت ایشانست
و ایمائی بآنکه ایشان از قابلیت خطاب رب الارباب نیست یا اهل الکتاب گفته اند اهل کتاب
عرفت یعنی ای اهل کتابی که آنرا بدست خود تحریف کرده اید و از روی عناد تغییر داده پس این ندای
مذمت باشد مر ایشان را و هم دلیل ذمت ایشانکه بعد ازین میگوید لم تصدون چرا منع میکنید
باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که خلایق مامورند بسلوک بر آن و آن دین اسلام است
من آمن کسی را که گرویده است بخدای و دین حق را قبول کرده است مراد عمار یاسر است و رفقا
او که ایشان را بکیش خویش میخواندند حق سبحانه سرزنش ایشان را بر سبیل استفهام که درین محل
مقتضی تعجب است میفرماید که چرا خلق را از راه خدا باز میدارید تبغونها میطلبید برای آن راه
عوجا کجی و انحراف یعنی در آنست که آن راه کج بنمایند تا راست درین طریق مستقیم طالب عوج
بودند و حال آنکه کجی و ناراستی بهیچ وجه نتواند شد ایشان درین راه ابجد کجی میجستند
نمی یافتند اما از روی تلبیس عبده کاری و سالوس تلبیس مر ناز در کار میکنند که در
دین عوجی هست گاهی این حیله می انگیختند که شریعت موسی علیه السلام منسوخ نشود
وگاهی با این تزویر بر روی عوام جهودی تدبیر میکردند که این آن پیغمبر موعود نیست و تغییر
صفت آنحضرت و تبدیل نعت او میکردند حق تعالی میگوید چرا چنین میکنید وانتم وحال آنکه
شما شهداء گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلامست یا میدانید که در تورات مشتمل
بر نعت سید انام علیه الصلوة والسلام است یا میشناسید که باز داشتن از راه خدای
ضلالت یا شما شهدا و معتمد علیه در میان قوم خود و همه ایشان بقول شما واثق اند پس این
شما را لایق باشد که بباطل اصرار نمودن و از طریق حق انحراف ورزیدن از وجوه منکر
ایشان که در آیه سابق مذکور شد کفر بود و ایشان در آن مجاهر بودند ختم آیه بر شهادت
مناسب نمود و درین آیه ذکر صد مومنانست و آن امریست مخفی لاجرم اختتام آن بر عدم غفلت
کرد وما الله ونیست خداوند تعالی بغافل بیخبر عما تعملون از آنچه شما میکنید وعیدی
تمامست هر که بیقین داند که حق تعالی از اعمال و اقوال او غافل نیست بی شبهه از خواب غفلت
بیداری یابد و از مستی شراب غفلت هشیار گردد بیت غافل مشو ای دل که جهان [illegible]

غافل منشین بر لب دریا که وقت سفر است در بحر عمر بیاد بودی که وی جزر نیست [illegible]
بعد از توبیخ یهود بر منکراتی که از ایشان صادر میشد منع مینماید مومنان را از متابعت
ایشان و میفرماید یا ایها الذین آمنوا و درین خطاب رفع واسطه کرد برای اظهار تعظیم
و اشعار باکرام ایشان از استحقاق آن هست که با ایشان خطاب کند و مضمون خطاب اینست که
ای مومنان ان تطیعوا اگر فرمان برید فریقا گروهی را من اهل الکتاب از یهود که خود را
اهل کتاب میدانستند آورده اند که شاس بن قیس و اصحاب او بودند و این شاس شخصی بغایت حقود
حسود بود شب و روز کوشیدی در میان اهل ایمان برمیان فتنه و در تفحص عیب جوئی بود که ایشان
بر شارع اتحاد نشسته بهم آمیخته اند که میان مسلمانان احداث فتنه کند و سلک تفرقه در
مجمع یکجهتان انصار افکند عاقبت بر تدبیر از کار آن آورد که خدا تا زهد فرمانی مقصد
آن قاصد شد در مقصد اصحاب خیر البشر مختل گشت ع بد خواه کسان هیچ بمقصد نرسد
در اسباب نزول بروایت عکرمه وارد شده که پیش از ظهور دولت اسلام همواره میان اوس و
خزرج که دو قبیله بزرگ بودند در مدینه دواعی حرب قائم بود و هر یک از قبیلتین
همگی همت بر انتقام دیگری گماشتی ببرکت مقدم سید عالم صلی الله علیه وسلم آن عداوت بمحبت
جفا بوفا مبدل شد و مقلب القلوب دلهای همه را با یکدیگر مهربان ساخت چنانکه ذات خویش تالیف داد
یهود خواستند که میان این دو قبیله عقیله عداوت تازه کرد و دو لمعه حرب قدیم تجدید
پذیرد تا رابطه الفت و واسطه اتحاد که با تایید الهی تاکید یافته از میان برخیزد و بعضی از
رسوم جاهلیت تجدید نماید بفرستاد شاس بن قیس که پیری بود کهن سال قبیح الفعال
را از ایشان یهود که بغایت فصاحت بصفت وقاحت اشتهار داشت بر آن آورد که چون میان
جوانان اوس و خزرج بنشیند از واقعه بعاث که آن نام حصنی است از حصون اوس و در آنجا
آن حرب عظیم بوده میان القبیلتین سخنی در میان اندازد و بعضی از قصائد کنایه آمیز که در ایام
گفته اند حمیت جاهلیت ایشان را از آن شنیده [illegible] چون ابیات قصیده که مشتمل بر ذم خزرج
بود بمسامع ایشان رسید آتش غیرت مشتعله غضب بر نهاد ایشان افکند از غایت تعصب
رهیجا او ساختند و ایشان نیز بر عزم پیکار بر باد سنگباری بر داده زخمه کاری
و [illegible] التباس در کار کردند سر انجام کار ایشان از گفتار بکارزار رسید
از مقاوله و مناظره بمقاتله و مشاجره انجامید دلیران طرفین مضمار مقابله و میدان
بر آراستند و سلسله [illegible] جانبین از سر جان عزیز گذشته [illegible] بود در برخواستند با آن
حسام از سحاب کلیها بارات لمعات سیوف چون بارقه صاعقه رخشان و درخشان گشت

بيت نيك خاب كرده‌ي د نه برباد زد يكر سوي جنبي آلك معاناد بداناد و بجد
نيز غزان · بكر دو بيش و شمشير زان · و لما الحرب‌ل بدين آية نازل شد و خبر كاذب داد ايشان
سيدان بجاهد الكفار در شايند شاهسوار مضمار و ادع الى سبيل ربك بالحكمة عنان
عزيمت بصوب معركه ايشان انعطاف داد و در ميان دو صف قرار كرفت اين كريمه را آيت
بكه تا الى اوست برايشان خواند در ينابيع آورده كه جابر رضي الله عنه فرموده كه ظهور رسول
خداي در آن ساعت بر ما مشتاق آمد از آنكه داعية انتقام عظيم داشتيم اما چون آن سرور
دين و كل كلبن بقيت الحمن مدار ابقات با استقامت و رخسار فرخ آثار نمود اثر خلد برين تا
چون سوسن با صد زبان خاموش كشتيم ع زبان نطق ببستي چو روي ما كشادي
خواجه دريا دل بدست كرم فشان اشارت فرمود كه از جنك باز ايستيد تيغها از نيام
از دست رفته ترك جنك كرفتيم و سيد كاينات عليه افضل الصلوات فرمود كه يا رجودا كه كر
در ميان شما باشيد داعيه رسوم جاهليت داريد و پس از آنكه خداي شما را كرامي كرده بطريق ياري
فرو بكذاريد بشنويد كه خداي تعالى چه ميفرمايد پس اين آيتها بر خوانده اشعه لمعات كلام الهي
و پرتو لمعان حضرت رسالت پناهي ظلمت جهالت را مرتفع ساخته ساحت سينهاء ما
كلشن بهشت روشن شد دانستيم كه آن سوره نزعات شيطاني و هوسات نفساني
و آن بحث تا كه زعي و فتنه آميزي از تلبيس ابليس و شوايع ... بعدي نبوده في الحال استغفار
كنان سلاحها بيفكنديم و اشك ريزان يكديكر را در كنار كرفتيم و در هيچ زمان دو مرد و زنحا
و كرو را دو نا رجان روزي كه اولش مشتمل بر غايت وحشت نفرت و آخرش منطوي بر نهايت محبت
و الفت بوده مانند نديدم و آن از غايتهاي رباني بوده كه دشمنان از دوام مكر دشمنان خلاص
داد و فرموده كه بفرمان دشمنان مباشيد كه اكر اطاعت ايشان كنيد يردوكم باز كردانند شما
و ابكر آرند بعد ايمانكم پس از كرويدن شما كافرين ناكرويدكان در عناد كه قولي بايست
قتل مسلمانان و سركشي از فرمان پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم اي عزيز ايمان را بدايتست و نهايتي
بدايت آنكه بني آمنك ايمان كند و قدم در راه نهد و نهايت آنكه بمرتبه اذا ذكر الله وجلت قلوبهم
رسد و درين آيه مراد بدايت ايمانست و اكرنه هركه بكمال ايمان رسيد عالمستكه او را باز نتوان آورد
و از ينجا كفته اند ما رجع من رجع الا من الطريق بيت كسي كو ره بسر كوي آشنا ببرد
اكر سرش برود باي از آن برون ننهد · ديكر بار بر سبيل استبعاد و تعجب ميكويد و كيف تكفرون
و چكونه و چرا كافر ميشويد و انتم و حال آنكه شما اينكه ميخوانده تتلى عليكم خوانده ميشود
بر شما آيات الله يعني قرآن كه مشتمل است بر وعد و وعيد و فيكم و در ميان شما است رسوله

فرستاده او و چون تلاوت آيات و حضور سيد كاينات عليه افضل الصلوات اسباب مجموعند
بايمان و موجب صرفنا از كفر و طغيان پس شايد كه شما كافر شويد ... آيت اسند الا كه
كه فيا مدين بكتاب خداي و سنت رسول و كفته بيت ز ابمنزل مقصود راه نمايد
مكر كتاب خدا و رسول و معجز و من يعتصم و هر كه چنك در زند بالله بدين خداي يا كتاب
فقد هدي پس بدرستي كه راه نموده شود الى صراط مستقيم بسوي راه راست ...
دعوتنه كه بر خاطر كذرد از آنكه اعتصام شايد مكر بعد از هدايت و مفهوم اين كلام حصول هدايت
بعد از اعتصام بدان آيت توان كرد كه و الذين اهتدوا زادهم هدي كه اول بمعني استعداد است
و ثاني بمعني توفيق يا مراد ثبات باشد بر آن كه در تفسير ام القرآن و بعد از تحذير و تخويف مومنان
از اضلال و اغواء كافران از آنكه ايشان را بمجامع طاعات و معاقد خيرات و چون اصل نمه
اعمال الخير بهمه كار بايست آن را مقدم داشت و فرمود كه يا ايها الذين آمنوا اي كروهي از اوس و خزرج
كه بوحدانيت احد عز شانه و رسالت احمد صلى الله عليه و آله و سلم كرويده ايد اتقوا الله بترسيد
از خداي حق تقاته چنانچه سزاي ترسيدن است اين آيه عظيمه است از عظائم آيات قرآن كه حضرت
عزت بندكان را بحق خود و سزاوار احديت خود مطالبه ميفرمايد و از ين بود كه مسلمانان از هيبت
اين خطاب در تافته فرياد بر آوردند كه اداي اين حق مقدور هيچ مخلوق نيست و كه تواند كه اداي
حق الله كما ينبغي بر وي آيد حضرت الوهيت بمقتضاي فضل و رحمت بار اين مشقت از ايشان
رفع فرموده ناسخ اين آيت فرستاد كه فاتقوا الله ما استطعتم يعني بر هر كاري كنيد بما مقدار
كه مقدور شما باشد و از محققان آن منقولست يا آنكه مقاتل ميكويد در سوره آل عمران
همين آيه منسوخست و بعضي برآنند كه درين آيه نسخ نيست و معني برين وجه فرموده اند
كه بر هيزيد از آنچه بر شما واجب كرده اند و در قرآن بر چيزي تكليف شما كرده اند از اين
مالك رضي الله عنه فرموده كه هيچ كس حق تقوى بجاي نياورد تا وقتي كه حرف زبان ...
حرف باطل ... و ابن مسعود رضي الله عنه از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و سلم
نقل ميكند كه حق تقوى آنست كه كليات طاعت بجاي آورند و از عصيان با كي باشد و آنرا شكر
ميكذارند و ... فراموش نكنند و ... از لوازم انسان منهدم نشود و كفته اند حق تقوى
آنچه موجب سخط و مورث مقت باشد ... نداشتن طاعات از التفات ... يا توقع
بجان با پرهيز كردن ... مغاير و دور بودن ... الاعمال آورده كه حق
تقوى حفظ جوارحست يعني از ما لا يعني نكاه داشتن و شمردن انفاس يعني عمر عزيز ... غفلت
ناكذاشتن ... بظاهر حفظ حدود است و بباطن خلوص نيت در خدمت معبود ...

وبدین دام از بای حیات هیچ یك از افراد انام نکشاده ع الموت کاس وکل الناس شاربه

پس باید که چون متوکل اجل در یابد شما را بر حالت اسلام یابد اینجاست کما تعیشون تموتون باز توان

یافت وچون تقوی سبب اعتصام بحبل متین اسلامست ردا می‌کند اول را بثانی ومیکوید

واعتصموا هم خطابست باوس وخزرج است یعنی ای انصار دین چنگ در زنید **بحبل الله**

بدین خدای که حبل المتین امتست **جمیعا** همه شما دست در چیزی زدن کنایتست از اتباع و

استقامت وعلماء عربیة گفته اند واعتصموا احتمال تمثیل واستعاره دارد اما تمثیل بانکه مورث

حال ایشانرا در اعتضاد واستظهار ووثوق بحمایت الهی واتکال برکرم نامتناهی با تمسك بحبل الکه

که امکان مرتفع فرو می آید وبحبل وثیق مستمسکست تا از انقطاع ایمن باشد اما استعاره بانکه

حبل را برای عهد یا کتاب استعاره کرده واعتصام را مرشح آن کرده اند جهت مناسبت والحبل

حبل الله اینجا قرآنست که سبب پیوند بحق آنست وذکر ایمان الله مانند مذکور در ان سلمی رحمه الله

فرموده که این حبل موافقت حضرت رسولست پیغمبر باید که همه مجتمع شوید در اعتصام بدین حبل

اوثق که بعید است از وصمت انفصال وانفصام وبر ظاهر وباطن وسر وعلانیه چنگ در دامن

متابعت او زنید تا بمقصود رسیدن توانید **بیت** حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی

بمنزل مقصود ره نیافت • در عین المعانی از جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که نحن حبل الله

اهل البیت ای درویش اعتصام سه نوع است اول دست در حبل وثیق توحید زدن فقد استمسك

بالعروة الوثقی دوم سررشته فرمان گرفتن واعتصموا بحبل الله سوم بچنگ اخلاص در دیل

فضل الهی آویختن واعتصموا بالله ای عزیز اعتصموا بحبل الله خطاب عامست واعتصموا بالله خطاب

خاص در بحر الحقایق آورده که اهل اعتصام دو طایفه اند یکی ارباب صورت که ساکنان مساکن

اعمال اند ودست تعلق بدامن اسباب زده وسایط را اعتبار کنند خطاب با ایشان اینست

که واعتصموا بحبل الله دوم اصحاب معنی که سالکان مسالك احوال اند وایشان دیده از دیدن

اسباب بردوخته مسبب را مشاهده نمایند بیان حال ایشان چنین است که ومن یعتصم

بالله وا اینجاست که سید الطایفه قدس سره فرموده که اعتصموا بالله عن الاعتصام بحبل الله کار کسی

که بواسطه وابسته باشد واعتصام بالله کسی را میسر است که بحق پیوسته از خود رسته باشد

ولا تفرقوا وپراکنده مشوید ای اوس وخزرج اندین خدای یا از خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

یا از فرمان برداری شرع ای عزیز رب العالمین انصار دین را نهی میکند از مخاصمه ومعادات

که در جاهلیت داشتند وپیغمبر باید که تفرقه بحال خود راه مدهید وپراکنده دل وپریشان

روزگار مباشید با نهی است از اختلاف در دین یعنی خلاف مکنید در طریق حق چنانچه

اهل کتاب کردند که حق یکیست و هرچه غیر آن باشد باطل خواهد بود فماذا بعد الحق الا الضلال
یا از ولایت آنچه موجب تفرق و تفرقت و میل الفرق الفت باشد چه تا الف و اجتماع سبب نظام
ایمانست و استقامت امور عالم موقوف بر آن ای عزیز آدمی را در حیز خطه وجود بقا از صحبت
با ابناء جنس خود گزیر نیست چه حکمت الهی جمله آفرینش را بسلسله قربت بهم باز بسته است
و هماجنس اهل ایمان را بخصوص هم در مقام وفاق و موقف اتفاق بیکدیگر بسته [illegible]
المؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضا **بیت** در همه آفاق نیز باور از همچو گل زاد
دار دیگری چون نتوان دامن صحبت گذاشت. باید تا نیشه صحبت گماشت. و فواید
مصاحبان صادق و منافع موافقت دوستان خالص هم در دنیا حاصلست و هم در عقبی
روزگار ایشان واصل الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و در کتاب مکارم
از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام نقل میکند که هر که دوستی دارد حقیقی و برادری
دینی از عقبا باخرة در شمار آنانست می بینی که حق تعالی از زبان اهل دوزخ حکایت میکند
که روز قیامت گویند فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم **بیت** دامن دوستان بدست
آر. که فرح بخش جان غمگین اند. مرد را دوستان صاحب دل. زینت پایدار بود و شنید
واذکروا و یاد کنید ای گروه انصار نعمت الله علیکم نعمت خدای بر شما که آن اسلام است
یا هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بشهر شما اذ کنتم آنرا یاد آرید که بودید شما یکدیگر را
اعداء دشمنان که پیوسته حرب یکدیگر کردید و سبب حرب میان ایشان قتل حاطب
بود [illegible] و مضمون این قصه بروجهی که از تاریخ عرب مفهوم میشود چنانست که اوس
و خزرج برادر بودند این دو قبیله برادر اعیان یکدیگر بوده اند مادر ایشان قیله [illegible] حارثه
بن ثعلبة یمنی و این دو برادر در میان عرب بمادر مشهور شدند و فرزندان [illegible] اوس
خزرج ابنا قیله می نویسند و فرزندان ایشان مدتی متمادی با هم در مقام وداد و الفت
میگذرانیدند تا دست حوادث در فتنه بروی حال ایشان بگشاد و دور روزگار از
برای حسد خرمن جمعیتشان بباد شوم برداد **بیت** مشو مغرور جمعیت که شور انگیزی
[illegible] بهر جا مجمعی بیند کند آخر پریشانش. حمیر بن زید بن مالک [illegible] عمرو بن عوف [illegible] حاطب
بن [illegible] که حلیف بن مالک بن عجلان خزرجی بود بقتل رسانید و بسبب خون
او بین القبیلتین رسم محاربه قایم گشت و مدت صد و بیست سال آتش این حادثه منطفی
[illegible] حرب و قتال مشتعل شد و این دو طایفه در ظلام انتقام و تاریکی اختصام مانده بودند
تا آفتاب انا فتحنا والضحی از افق ام القری طالع شد و سایه دولت بر زمین یثرب افکند شام تفرقه

آن تیره حالان بصبح جمعیت و الفت مبدل گشت و غبار آن فتنه بآب رحمت فرو نشست
ظلمت وحشت بنور الفت تبدیل یافت **بیت** رفت شب ربخ و صبح عیش بر آمد. روضه شادی
خوش دلی بر آمد. حق تعالی این نعمت را بیاد ایشان میدهد و میگوید آنرا یاد کنید که شما
یکدیگر بودید فالف پس خدای پیوند داد بین قلوبکم میان دلهای شما باسلام و مهربانی
برداری سید انام علیه الصلوات الملک العلام فاصبحتم پس گشتید شما بنعمته بنعمت او
اخوانا برادران یکدیگر بر صفت اخوت مجتمع و متحد و قواعد مروت و مراسم فتوت را متکفل
متعهد **بیت** همه چون آینه یک روی با هم. نه چون صبح منافق از صفا دم. بعد از
ذکر نعمت دنیویه که ایتلاف و محبتست بیان نعمت اخرویه میکند که خلاص و نجاتست [illegible]
و میگوید و کنتم و بودید شما بواسطه جهالت و ضلالت علی شفا حفرة بر کناره مغاکی
من النار از آتش دوزخ یعنی مشرف بوده بر وقوع در آن آتش و اگر مرگ دریافتی
در یافتی هر آینه بدوزخ میرفتید فانقذکم پس شما را باز رهانید منها از آن حفره یا
از آن آتش که خلعت اسلام در شما پوشانید و شربت متابعت حضرت نبوت بشما نوشانید
بر کنار دوزخ بودید وقتی که اعمال خود را واسطه نجات میدانستید حق تعالی شما را از آن
باکه فضل او را وسیله خلاص خود میشناسید و نیز فعل از مقدمات عقوبت [illegible]
فضل از موجبات مغفرت **بیت** خداوندا بفعل ما مکن کار. زفضل خویش [illegible]
کذلک همچنین که بیان کرد احوال شما را از عداوت و نفرت قدیمی و محبت و الفت جدید
یبین الله بیان میکند خدای و روشن میگرداند لکم برای شما آیاته دلایل وحدانیت
خود را لعلکم تا باشد که شما تهتدون ثابت باشید بر راه هدایت و محققان در تاویل
این آیه آورده اند که واعتصموا بحبل الله جمیعا یعنی مجتمع باشید در حال استقامت بر توحید
وقتی که [illegible] فرق [illegible] ولا تفرقوا و متفرق مشوید بواسطه احتجاب بتفصیل
از مشاهده جمع زیرا که تفرق بر ظهور صفات نفس و اخلاق و اهواء آنست و موجب
وجود و هیجان فتنه و نفس [illegible] شود و حق [illegible] از تفرقه بر طرف خواهد بود واذکروا و یاد کنید
آن نعمت را که هدایت شماست بمنزل توحید اذ کنتم اعداء آن وقت که شما دشمن هم بودید
بجهت احتجاب بحجب نفسانیه و تعلق هر یک بمقاصد جزئیه و دوری از نظر بکلیه فالف
پس تالیف داد دلهای شما را بمحبت الهیه که از سرچشمه یحبهم و یحبونه مترشح شده بود فاصبحتم پس شدید
شما بر کناره آن محبت برادران دینی و دوستان یقینی و کنتم و بودید شما بر کناره مغاک طبیعت
که دوزخ حقیقت [illegible] آتش حرمان فانقذکم پس برهانید شما را جذبه محبت او از آن حفره [illegible]

داد بمقام روح وجنت لقا و وصول بحضرت کبریا کذلک و بمثل این تبیین که مر آیات
توحید اجمالاً و تفصیلاً واقع شد خدای بیان میکند آیات را تا شما باشید که شما از راه
بدو راه یابید که فی الجمله نتوان رسید بیت عراقی تو هم بدو راه جوی که راه کسی
بدو راه نیست ای گروه اهل کتاب را در آیات سابقه بدو چیز سرزنش کرد یکی کفر با آیات خدا
دوم منع کردن از راه خدای ایمانست را در برابر آن بدو چیز فرمود یکی بتقوی که قال الله
تعالی اتقوا الله حق تقاته دوم بدعوت خلقان براه خیر چنانچه میفرماید ولتکن
و هر آینه باید که باشد منکم از شما که متابعان حبیب مند امة گروهی که ایشان یدعون
میخوانند مردم را الی الخیر بسوی نیکوی یعنی باسلام یا بکثرت طاعت و در تفسیر کرده
بر اسلام مومنان را بکمال که بر این تقدیر خیر آنها باشد که بین الناس را صلاح کنند یعنی
گویند ایشان موحد باشند که خلق را بعبادت دعوت نمایند و یأمرون و میفرمایند بالمعروف
بر شکر یعنی چون علما ناصح و ینهون و باز میدارند عن المنکر از عمل زشت و ناشایست
چون سلاطین و مجاهدان ... دعوت بتغیر دائمی هست در حکم تکالیف
شرعیه و امر معروف و نهی منکر مخصوص هستند پس عطف خاص بر عام موذن است بتفضیل
چنانچه حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی یعنی ... امر معروف ...
داشتن از منکر معروف و منکر ... بخلاف عادات گویند حق و باطل صلاح و فساد
... معروف توحیدست و منکر کفر و گفته اتباع حضرت رسالتپناه صلی
الله علیه وآله وسلم معروفست و بعادت جبت و طاغوت که روش بت بودند منکر و بکفتند الاوراد
آورده که بزرگترین معروفی کلمه شهادتست و زشت ترین منکری تکذیب حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنچه باین دو اصل
مخالف بود ... معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس امام قشیری فرموده که معروف
آنست که هر چه داری برای حق ایثار کنی و منکر آنکه حظ نفس خود بر حق اختیار نمایی یا آنچه ترا بحق
نزدیک کند معروفست و آنچه ترا از حق محجوب سازد منکر حضرت پیر رومی قدس سره میفرماید
بیت هر آنچه دور کند مر ترا ز دوست بدست ... بهر چه روی بتوبه ... کفرست بدست
و تحقیق آنست که چون لفظ معروف و منکر مطلق وارد شد بی دلیل تخصیص باید کرد و هر
مستحسن شرعی آنرا معروف باید دانست و هر آنچه مذموم و ناپسند شارع آنرا مستقبح داشته
منکرات باید شمرد و آنرا نهی کرد پس همه طاعتها معروفست و مجموع معصیتها منکرات
بعضی کفته ... منکر هست ای معین داشته اند و مقالهٔ ایشان آنست که همه ...

خیر و امر بمعروف و نهی منکر باشد اولا در نفس خود و ثانیا در اهل و اتباع خود پس این خطاب
عام باشد و کلام پیامبر انجام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم موید این سخن است که کلکم
راع و کلکم مسئول عن رعیته و اگر چه این سخن از حیثیت معنی مستقیم است اما ظاهرش آنست که
من تبعیض است چه از همه کسان باشد که ایشان را اجرای اوامر و نواهی قدرت باشد چون عاجز
نتوان و کوری که میان خیر و شر فرق نتواند کرد پس این کار خاص باشد ببعضی و دون بعضی و در فصل
الخطاب آورده که کلمه من در این آیت برای تبعیض است و امر معروف و نهی منکر فرض کفایه که
بعضی از دیگران ساقط کرد و در دیگر معنی تبعیض در این آیه آنست که امر معروف و نهی منکر کار هر کس
نیست کار کسیست که معروف را از منکر باز داند و مراتب مشروع و نامشروع را بشناسد و ترتیب
امر و نهی را نگاه دارد و تا بزی مقصود حاصل شود در شی کند و نیت او طلب رضای حق سبحانه و تعالی
خدای باشد و از غضب و طمع و انواع شوایب طبع خود را دور دارد و چون اذیتی مر او را
رسد تحمل کند کما قال الله تعالی وأمر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما اصابک چه صبر
برای دوست ... این صبر لقای اوست بیت ز بلا روی مگردان و صبر کن ای جان
که بر از صبر تو او بر صد ده شاند در تصار آورده که امر معروف و نهی منکر یکی است از ارکان
دین که نظام عالم و صلاح دین و دنیا بدانست و اگر کسی از آن روی بگرداند و کوید که من از کار خود
وا پرداخته و مهم دین خود بکمال ساخته دیگری را چون کن ... او آنجمله است که دین خدا را
خراب میکند و شیطان رجیم با عوان او را از تو خشنود میسازد آورده اند که حسن بصری در
ابتدا که بر منبر رفت اول سخنی که گفت این بود که ای قوم اگر شما منتظر کسی میباشید که ... نکند خواهید بود هرگز
خواهید یافت و اگر جز سخن عالم عامل نخواهید شنید از استماع مواعظ محروم خواهید ماند ای
شما که کردار دیگران سود ندارد و گفتار دیگران نفع نمیرساند سالها من کوشیدم تا کردار خود را با
گفتار خود نزدیک رسانم نتوانستم و اگر اکنون در گفتار توقف کنم زیانات باشد پس من شما را
بخدای میخوانم و جدکار از حق تعالی میترسانم بلکه شما را ... از رحمت او مژده میدهم و از هیبت
... بیم میدهم ای قوم چون من در آینهٔ گفتار خود نقصان شما بشما مینمایم شما قبول کنید و در
روی خود در آینهٔ مقابله من نقصانی که باشد بنظر من در آرید تا من نیز باصلاح آن مشغول شوم و
بحکم المؤمن مرآة المؤمن همه آینهٔ هم باشیم و مثل ما مثل دو دست آلوده باشد اگر هر دستی خواهد
خود را بشوید و دیگری دست نمدد نقصد هر دو آلوده بمانند پس باید که دستی در یاری کرد اینست
دستی دیگر بجو نماید تا هر دو پاک شوند و اگر کسی گوید من کار خود ساختم بعیب دیگری نپردازم
و لا تزر وازرة وزر اخری بهمان ... کرده سلامت اختیار کنم ع و رند خود بخلوتی یک گوشه دوم

جواب او آنست که حال الغیبان نماند که دو کس و تنها یک کس را فتنه اندوهی کدام را عجز برای
معیبات یکی از ایشان در مجمع خود تحفه نکند نباید که آن دیگر بدین راضی شود و کوید
چه غم عجز من بسلامت است و من تحفه نمیکنم هیچ تامل نمیباید کرد که آبان حجم یکسی در آید
هلاک میشوند در اخبار آمده که حق تعالی به یوشع بن نون علیه السلام وحی فرستاد که من صد هزار
کس از بندگان ترا هلاک خواهم ساخت و صد هزار دیگر از نیکان ایشان در ورطهٔ هلاک خواهم
انداخت یوشع بن نون در مقام مناجات استدعای وقوف بر سر آنکه سبب هلاک نیکان چیست
وحی آمد که نه آنست که چون نیکان بر معصیت بدان خشم نگیرند و بر ایشان روی ترش نکرده اند
روی مداهنت شیرین زبانی میکردند تا آنجا که زندگی بر ایشان رسید ای عزیز شرف انسان
با حترازست از مداهنت در کلام و آفات رسوم مواعظ با جمیع انام خواه مستمع بقبول آن مبادرت
نماید و خواه در سواد انکار واستکبار افزاید **بیت** قول حق کفتن بر اصحاب نصیحت لازمست
کر بهر ذاتست سامع را و کر میل قبول **امام غزالی** رحمه الله در احیاء العلوم آورده که امر بمعروف و نهی
منکر را چهار رکنست اول محتسب که اقامت آن امر و نهی است دوم محتسب که آن افات منکر
میکرده سیم محتسب علیه و آن شخصی باشد که امر و نهی بوی تعلق کرده چهارم محتسب فیه و آن عمل
علیه بوده ای عزیز علمای دین هر دو کن با این ارکان اربعه شرایط مقرر کرده اند اما شرط احتساب
کرملاحظهٔ درجات وی کنند و اورا نخود درجه است اول التعریف و آن شناسا کردانیدن باشد یعنی
باید که محتسب علیه شناسا کرداند بحقیقت آن امر یا نهی یا انکار بسبیل وعظ و نصیحت
اکر اقدام عوام بر منکرات بواسطهٔ جهلست بحقیقت آن یا از لسبب مباشرت معارف بیت المال
ثواب و فضیلت آنست و یکی کی چون از کاهی آن معروف آگاه باید هر کز بر عزم برزک آن آنرا
نباید و اکر از حقیقت آن منکر خبردار کرده دیکر اندرون تحقیق مرتکب آن نشود و نزد عقلا محقق
کرا ابقاء مؤمن و بصرورت محظور است پس در از لحال از نوعی نصیحت احتساب کردن اولی است
دوم تعنیف و آن در لغت ملامت کردنست یعنی چون فاسق بر طریق لطف و ملایمت منع نکرده
او را بعنف درشت و کلام ملامت آمیز و دشنامی که فحش نباشد مثل ای جاهل ای بیخبر و امثال این
منع کند و درین مرتبه استحقار نکارد و اظهار غضب بر ایشان واجبست سیم تخلیف و آن در لغت
ضایع کردن مالی کی باشد و اینجا عبارتست از تغییر منکرات بدست چون کسر آلات ملاهی و ریختن
اوانی خمر و خلع جامهٔ حریر از ابدان رجال و درین درجه بقدر حاجت اقتصار باید کرد مثلا چون
آلات ملاهی را شکستن باطل میتوان کرد و نسوزد و اوانی خمر را اکر صلاحیت آن باشد که در جای
دیگر توان نشکند و نزد اکثر فقها حفظ آلات الملاهی آنست که بعد اصلاح آن مانع است تا

برابر بوده درجهٔ چهارم تخویفست و آن بلغت ترسانیدن باشد یعنی چون فاسق بضایح منزجر
نکردد و بعنف و غلظه ممتنع نشود او را بوعید ضرب و قتل بترساند و تا حدی که ممکن باشد تا اقتضا کند
در انکار و تهدید مبالغه باید نمود پنجم تطریفست و آن در لغت کار زار کردن باشد با طراف
لشکر و اینجا عبارتست از مباشرت ضرب یعنی چون فاسق بتخویف باز نه ایستد که تهدیدات سابقه و
با نه ایستد دزاد او لازم کرده و درین درجه باید که از حدود در نکذرد و بر قدر حاجت اقتصار کند
مکر بر حدود و معینه اما شرایط دو است اول اسلام چه کافر را اهلیت احتساب نیست چه
امر معروف و نهی منکر بقول بعضی علما از اصول دین است چنانچه در اخبار ذکر کرده و انکار اهل
دین بر طرف باشد این کار از وی درست نباشد دوم تکلیف چه بر کودک از رسیدن اقامت امر
لازم نیست اما اکر کودکی ممیز انکار منکری کند از عجایبات و منع او تعالی با کر بمعروف نماید
اما او را ثواب باشد باعتبار آنکه فرمان حق چون بسمع رسید لازم الاذعانست و آنجا نظر بحقیقت باید
نه بر صورت **قال لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال** **بیت** تو عز و را کر کرها اثر نیست که از
منکر **سیم عقل** چه بنای این کار بر تمیز میان حق و باطلست و جز امام مجتهد این کار را تعقل نباشد
چهارم قدرتست تا اقامت این مهم تواند کرد و عاجز الحال چون بر اقامت این امر قادر نیست کرد و بزبان
حق کوید و بر قوم بدان ملتفت نکردد و بر مرحمت اهلبیت و سیئات کتابت خطیئات نامعین
کرد و پنجم عدالت بقول جمعی یعنی محتسب باید که عادل باشد و قصد عدالت عبارت از اجتناب از کبایر و
عدم اصرار بر صغایرست بالعلیه سواب بر خطایا التفات از افعال الخسیسه که دلالت بر عدم مروت
کند و این طایفه که عدالت از شرایط احتساب دارند دلیل ایشان آنست که حق سبحانه تعالی ذکره
میکند جمعی را کر بمعروف فرمایند و خود بمباشرت آن نمایند کما قال الله جل ذکره **اتأمرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم** و جای دیگر سرزنش میکند که **لم تقولون ما لا تفعلون** جرا میکوئید
چیزی که در عمل نمی آرید و در صحاح احادیث وارد شده که شب معراج حضرت دیدم که لبهای ایشان
بمقراض آتشین می بریدند و خبر میدادند که اینها کسانی اند که مردم را نیکی میفرمودند
و خود در مقام انقیاد بدان نمیشدند و بزرکان کفته اند مجتهدین علما آنست که بکند و بکوید کمتر
بقول خود عمل کند و عمل خود بقول آرد و از سیاه روانست **بیت** بی عمل از علم رخ خود را زینت
کفتار حرکه ادب نیست و دیکر آنکه تکلیف بر دو قسم است فرض عین و فرض کفایه
و امر معروف و نهی منکر از قسم فرض کفایه است چه اکر فرض کفایه بقیام یکی از ایشان از دیکری ساقط میشود
و فرض عین نمی شود و نهی نفس خود از معاصی فرض عین است و نهی دیگران از فرض کفایات بر بعضی
آوردن نفس خود لازم باشد و اصلاح احوال دیکران مهم و اذاهم و اشتغال بهم علامت جهل

۱۰۳۴

پس عدالت در محتسب شرط باشد پس متاخران بر آن آمده‌اند که شرط نیست و فاسق نیز باید که
منکر را منع کند مثلاً لابس حریر دارد که شارب خمر است و فی ذاته نهی کند چه شرب خمر و
لبس حریر کبیره است و شارب خمر را اجازت بلکه واجب که خدم و حشم خود را از شرب خمر
منع نماید زیرا که ایستادن از منکری واجب است و نهی کردن دیگران نیز از آن واجبی دیگر
از او دو واجب آید و اجبی دیگر لازم نمی‌آید و با ارتکاب معصیتی ارتکاب معصیتی دیگر مباح نمی‌شود
پس ثابت شد که ترک امر و نهی بموجب هم نیست ششم علم باید که محتسب عالم بود بمسایل
و منکر و معروف را شناسد و بر آنکه انکار می‌کند آن منکر با مذهب وی محقق نماید شاید که
آن امر منکر نباشد در مذهب محتسب علیه منکر باشد چون اکل ضبع شافعی مذهب را
و نکاح بلا ولی به مذهب حنفی و علی هذا هفتم شفقت باید که محتسب مشفق بود تا نخست
منع کند و تدریج بمرتبه ضرب رساند و چون محتسب علیه از مباشرت منکر دست باز دارد
انکار نشود و تجسس منکرات نکند و هرچه مخفی و مستور است هیچ آن در حجاب بگذارد
... منکرات ... و اولی آنکه اهل منکر ...
کرده هشتم ورع باید که محتسب با ورع و پرهیزکاری باشد و در تقلیل طامع کوشد تا از طمع
دور افتد و هر محتسب که نهال الطمع از تمین ذل بکند هرچه گوید و کند مقبول حضرت
... در رضح الملوک آورده که محتسب باید که جانب عز ...
... متابعت هوا رعایت کند و منع ...
... تلبیسات و تزویرات ...
... طمع دین ...
کلت و کار حق تو ادا نکرد **بیت** طمع بدر و حقت بشوی طمع ...
که طامع ... نهم حسن خلق چون محتسب نیکوخوی ...
هر آینه بلطف اصلاح امور ... و عنف از اصلاح ...
و عاصی بلطف و رفق از ارتکاب معاصی ...
انکار ... عنف محتسب ...
... منکرات ...
... بمعصیت ...
... شرع ...
... محتسب بمثابه طبیبات ...

بیت علاج این دو لیمار ... که هر درد ... طبیب ...
... اخلاص و بنای کار بر رعیت هر کار که مبنی بر اخلاص باشد در حضرت عزت مقبول افتد
و آنکه عملش بشرب ریا آمیخته کرده جز محروم و مخذول ... حاکم نیز شرط کرده‌اند
اجرای این امر به دستوری حاکم ... و قضا را ... و امر حکام ... تا ... این مهم
تسکین تعصبات عوام است و بر خلاف این قول ... حدیث نبوی علی
صاحبه افضل الصلوات که من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم
یستطع فبقلبه معلوم می‌شود که ... استحقاق ...
شد و امام حجة الاسلام فرموده ولا یشترط فیه التولیة والاذن و حقیقت آنست که محتسب
در مرتبه ضرب و تغییر اذن حاکم نیز شرط است و در باقی درجات الحساب ... شرط محتسب
فیه آنست که منکری باشد متفق علیه و جمیع معاصی از کبایر و صغایر باتفاق منکرات است و باید
که آن فی الحال موجود بود زیرا که بعد از فراغ فاسق از آن منکر ... معصیت
منقضی گردد جز حاکم شرع ... اقامت حد و تعزیر کردن ... معاصی که فاسق عازم است
ارتکاب آن در زمان مستقبل ... محتسب ...
... نصیحت ... منکرات ... احتساب ...
... ظاهر باشد ...
اظهار آن روانیست و ... لازمست **بیت** ...
... اما محتسب علیه هر که باشد از ...
... صبی و مجنون باشد ... تکلیف ...
... معصیت ... احتساب ...
... طالعه ...
... احتساب ... معروف ...
... معروف واجب باشد آن نیز واجب بود ... منکر علی الاطلاق واجب
... منکرات ...
...
...
... مجموع ایشان ... معروف ...
... علیه ... حضرت رسول صلوات الرحمن علیه سؤال کردند که

۱۰۳۴

بهترین امتان گشت فرمود که اکنون که فرمایند و ترا شد بمعروف و باز دارند از منکر
رای خدای پیوند کنند یعنی بجمیع این طایفه بهترین موصوف بودند و صلاح
فرمود **وَأُولَٰئِكَ** و این گروه که داعی خیر و امر بمعروف و ناهی منکرند **هُمُ الْمُفْلِحُونَ** ایشانند رستگاران
مفلح کسی است که بیابد بمقصودی جیشه رسد بعد از امر امت بزرگترین چیزی که آن جمع
خلق است بخیر یعنی یکدیگر را ایشان از عظیم تر چیزی که اختلاف و تفرقت در دین **وَلَا تَكُونُوا**
مباشید ای مسلمانان **كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا** مانند آنان که متفرق شدند بعد از حق چون یهود و نصاری
که دشمنان هر یک از ایشان فرقها پیدا شدند و با یکدیگر دشمنی ورزیدند **وَاخْتَلَفُوا**
کردند در دین خود چون یهود بعد از موت موسی علیه السلام به فرقه شدند مختلف الحال شدند
ترسایان بعد از رفع عیسی علیه السلام بر سه فرقه شدند و مخالفت مجموع
ایشان در توحید و تنزیه و احوال آخرت بود که آن کم بیرون نرفت ای عزیز یعنی تفرقه و اختلاف یکی
نزدیک است لا آنکه تفرق و اجتماع استعمال و اختلاف کنند که باعتبار ایمان باشد و اختلاف
مستعمل در حالات و اقوال باشد اینجا هر دو جمع کرد که استدلال کنند بر آنکه غایت مخالفت
اعتبار یهود و نصاری بوده است چه یهود و ایمان مستغرق شدند در بلاد شام و نواحی
مغرب و ترسایان در دیار روم و حوالی فرنگ و هر یک در موضعی خود را مقتدا و پیشوای قوم
دانسته مخالفت با آنکه در موضعی دیگر بود آغاز نهادند و مدعای هر یک دعوی آنکه حق با اوست
و دیگران بر باطل اند و این دو گروه اختلاف و مکر کردند **مِنْ بَعْدِ** از پس آنکه **مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ**
آمد بدیشان آیات و حجج در کتاب ایشان یا متفرق کلمه شدند در شان محمد صلی الله علیه
آله و سلم و اختلاف کردند در نعوت و صفات او بعد از آیات روشن که در تورات و انجیل
خوانده و دانسته بودند بقول جمهور مراد این آیت حروریه اند از خوارج و گفته اند جمیع مبتدعه
و تفرقه استخراج تاویلات فاسده است از نصوص ظاهره و اختلاف نصرة کردن مذهب
باطل خود را ای عزیز حق سبحانه نهی فرموده است ما را از اختلاف که در اصول دین واقع شود
زیرا که مقصد حق یکیست و در دو چیز یکی حق باشد هر آینه دیگری باطل خواهد بود فماذا بعد
الحق الا الضلال پس هر که مقصد او معرفت است گو راه مشرق پیش گیرد هر گروه مقصد ...

بیت: ترمی نسوی کعبة الاعرابی · کین ره که تو میروی بترکستانست · قال تعالی ولا
تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله پس اختلاف در اصول اختلاف در مقصد باشد و آن درست
نیست اما اختلاف در فروع خالی کوشی روی بیک مقصد دارند اما راههای ایشان مختلف
یعنی بود و بعضی نزدیک و مقاصد آن هر چند در روش مختلف اند اما در مقصد یکجا مجتمع میشوند

این اختلاف رحمت یعنی رحمتی از خدای بر خلق تا کار دین و راه شرع بر ایشان تنگ و دشوار
نکرد و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ای عزیز بدین بیان بدانکه تفرق برانکه یکی اصحاب طریقت
و اختلاف تفرقه ارباب شریعت با تفرق آنست که نظر خلق کنند و اسباب را سبب سازند
و اختلاف خصومات خلق است با اهل سبب و بعضی این طایفه از اسباب و محقق است که از
اسباب بی اراده مسبب کاری نیاید چنانکه دانا یان الطاف مسبب باید نه که ای سبب هیچ کار
بیت: دل در سبب مبند سبب رها کن · بگیر دل نخلق مراد از خدا بخواه **وَأُولَٰئِكَ**
و آن گروه پراکندگان و اختلاف کنندگان **لَهُمْ** مر ایشان راست **عَذَابٌ عَظِيمٌ** عذابی عظیم
یعنی سخت و دایم و وقوع این عذاب بر ایشان کی باشد **يَوْمَ** در آن روز که بحکم الهی **تَبْيَضُّ**
وُجُوهٌ سفید گردد رویها **وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ** و سیاه شود رویها علما الدین بیاض بسواد ...
یعنی حمل بر حقیقت نموده اند و بعضی بر مجاز و گفته اند که علامت اهل حق سفیدی روی و نامه
درخشندگی شرع است و احاطه نور از جهات و امارت اهل باطل اضداد این و این سفیدی
و سیاهی وقتی باشد که سر از قبور برآرند هر که را ایمان رفته باشد و روی او نور ایمان چون
آفتاب تابان کرده و هر چه کافران از ظلمت کفر و عصیان تیره و بقبح بدر آید بر هر که را روی
سفید باشد متیقن گردد بخلاص از درکات بلا و وصول بدرجات علی و هر که سیاه روی
اقتد یقین داند که مستحق زندان عقوبت و لایق بوستان عزت یاد در زمان نامه
چون مؤمن در مطاوی صحیفت خویش اعمال نیکو بیند و جزای خیر بر آن مترتب یابد و کیفیت
قبول طاعات و تجاوز سیئات بدو رسد روی او از عطاء ربانی و مژده وصول بهشت
جاودانی سفید گردد و چون اهل کفر و نفاق در نامه خود بدیها و زشتیها بیند و دانند که
مکافات آن اعمال جز درکات جحیم و عذاب الیم نخواهد بود رویهای ایشان سیاه شود یا در حالتی
که میزان عدل نصب کنند و کفه طاعت مطیع بر معاصی او بچربد و کفه معصیت عاصی ...
اوراج آید یکی از بهجت سفید روی و دیگری از محنت سیاه روی شود یا در ساعتی که خطاب
وامتازوا الیوم ایها المجرمون در رسد و گمراهان بوادی عزلت در آن منزل نشیبا رسیده
هدایت جدا کرده بزندان نیران فرستند و آشنایان ماشین امتیاز از بیگانگان سوطر طغیا
امتیاز داده بوستان جنان نازل کنند بر جمع دوزخیان ظلمت غم بد آید و از جبهه
بهشتیان نور شادی روی نماید و گفته اند چون روز قیامت باشد فرمان کبریا در رسد
که هر کس با معبود خود یکجا مجتمع شوید کافران با معبودان باطل در درکات دوزخ افتند
مؤمنان با اهل کتاب و منافقان در فضای محشر بمانند دیگر این خطاب آید که عبادی معبود

شناکهانست مؤمنان کویند معبود ما اللهست آفرینندهٔ جای بی‌در جای ونه بر جای **بیت**
کی کو جای را افکند بنیاد . کجا اورا اجابت توان داد . آنها را کویند که اورا بر چند نشانها
مؤمنان کویند که او را نشناسا نکند او را توانیم شناختن و اکرنه **مصرع** ما ازکجا و
این کار ازکجا . حق سبحانه حجاب از دیدهای ایشان بردارد تا خدا را بیچون و بیچکونه ببینند پس سجده
افتند و دران سجده رویهای ایشان سفید کردد منافقان و اهل کتاب بر خیزند و سجده
کردن نتوانند چهرهای ایشان از غضب سیاه شود قول آنست که سفیدرویان مخلصانند
سیاه رویان منافقان یا فرقهٔ اول صحابه کبار اند از مهاجر و انصار که در مقام وفاق و اتفاق
بودند و فریق ثانی جمعی دیگر اند باعتبار از تفرقه و تطیر که دم بدم در مواد خلاف و شقاق می‌افزودند
با سفیدی رخسار ما کار نباشد [illegible] سیاهی چهرهٔ سر کردانان با دیدها
[illegible] و لطایف [illegible] منکرانست که صدیق در تفسیر این آیه فرموده که چهرهٔ اولیاء
حق چون [illegible] صادق [illegible] باشد و روی منکران [illegible] چون [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] چون آفتاب بود و وجوه اشقیا ظلمت
[illegible] فرود آورده که روشن باشد رویهای احباب [illegible]
رؤیة ربنا الارباب [illegible] وجوه دشمنان [illegible] حجاب [illegible]
علی [illegible] علیه الصلوة والتحیة والثنا [illegible] تقریر و صورة این تفسیر [illegible]
[illegible] افضل الصلوات [illegible]
[illegible] امام قشیری رحمه الله فرموده که سفید کردد [illegible]
[illegible] اصحاب دعاوی [illegible] اخلاص [illegible]
هرکه [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] در تفسیر وسیط ابو امامه نقل میکند که حضرت رسالت
صلوات الرحمن علیه فرمود که سفید شود وجوه الخوارج [illegible] ظاهر کردانید
[illegible] سیاه [illegible]
کما قال تعالی [illegible] [illegible]
[illegible]
ظاهر کردد پس سواد و بیاض وجه اشارتست بغم و شادی و امام راغب رحمه الله فرموده که
[illegible]
[illegible] سیاه رویان [illegible]

جبین [illegible] سفید چهرکان [illegible] جلال [illegible] صفحهٔ جبهه [illegible]
لون بیاض و سواد است [illegible] سینه [illegible] و دل [illegible] و نزد محققان سفیدی
روی [illegible] روشنی قرب و وصلت و سواد وجه [illegible] ظلمت عداوت [illegible]
[illegible] سفیدی روی [illegible] نظرات بحضرت ذی الجلال و سیاهی [illegible]
حرمان و احتجاب از مشاهدهٔ لوامع آن جمال [illegible] اهل کشوف [illegible] اشراقات انوار
احدیه سفید کردد و چهرهٔ اصحاب حجاب بغلبهٔ ظلمات صفات بشریه سیاه شود [illegible]
هرکرا امروز دل [illegible] فردا رخسار او [illegible] سفید خواهد شد [illegible]
[illegible] ظلمت تعلق [illegible] دران جهان چهرهٔ او [illegible] سیاه
[illegible] تحقیق [illegible] وصف عاشقان [illegible] علامت [illegible]
[illegible] و مشاهدهٔ جمال ذی الجلال [illegible] جبین [illegible] الغافلان [illegible]
[illegible] نور شهود [illegible] آنست که سفیدی [illegible] دل [illegible] نور شهود [illegible]
باشد و سیاهی [illegible] ظلمت تعلق بغیر پدید آید **بیت** هر دل که یافت ذوق شهود [illegible]
[illegible] رخسار چو آفتاب . وان دل که [illegible] سیاه کرد [illegible]
[illegible] حجاب . [illegible] بیاض و سواد [illegible] آن روز قیامت ظاهر کردد [illegible]
[illegible] احوال [illegible] حسین بن الفضل رحمه الله فرموده [illegible]
سفیدی آینهٔ روی بصیقل قناعت [illegible] و سیاهی آن [illegible] طمع [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] جهاد [illegible] روی سفید شود [illegible]
سیاه شود [illegible] مخلوقات [illegible]
الحاجات [illegible] انواع تفویض و تسلیم سفیدی یابد [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] سیاهی [illegible] **بیت**
سیاه روی [illegible] آب و [illegible]
التاویل فرموده که بیاض [illegible] دست [illegible]
[illegible] طریق [illegible]
اشارتست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت**

فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ پس آنانکه سیاه شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان حق تعالی بطریق
توبیخ و تعجب ایشان را گوید أَكَفَرْتُمْ آیا کافر شدید بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از ایمان خود
مراد یهودند که بعد از ایمان بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که قبل از بعثت داشتند
گشته طریق انکار پیش گرفتند یا منافقان که بزبان اظهار ایمان می‌نمودند و بدل در انکار
یا مرتدان که بعد از استعداد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان شدند یا مشرکان
که در تحریم و تحلیل بر خدای دروغ گفتند و تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة یا کافران
بر عموم که بعد میثاق بوحدانیت و ربوبیت اقرار کردند و در دنیا کافر شدند در ینابیع آمده
که این جماعت مبتدعانند که روز قیامت با ایشان عتاب رود که بعد از ایمان بخدای کافر شدید
بواسطهٔ بدعت که انکار بصفات الله کردید و در تشبیه بر ذات مقدس او حق تعالی کشیدید
قول بعضی آنست که خوارج را گویند بعد از تمسک بسنت در ورطهٔ بدعت افتاده کافر شدید
فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ بانچه بودید شما که بعد از ایمان
تَكْفُرُونَ کافر شدید وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ و اما آنانکه سفید شود وُجُوهُهُمْ رویهای
ایشان فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدای عز شانه و سیاق کلام مقتضی آن میکرد
که چون ذکر سفیدی مقدم است سفید رویان را نیز تقدیم کند اما خواست که بازل و اختتام
شروع مؤمنان از حلول دهد در ابتدا علامت و علامت ایشان که بیامن و مبرات باز نموده
انتها نتیجهٔ کفتار وکردار ایشان بیان فرموده تا اول موجب سرور طبع لطیف و آخر سبب انشراح
صدر شریف ایشان ذکر رحمت واسعه رحمت ربانی اقتضای آن کرد که چون افتتاح آیه بشارت رحمت
که یاء و حی است واقع شد اختتام کلام نیز برحمت باشد تا از حسن مطلع و لطافت مقطع آگاه شد
کنند بآنکه سیدی و ستی محفوف رحمت بی منتها خواهند بود و حق و سعت کل شیء فرموده
از رحمت دین آیه جنت مراد است بقول تفسیر محل باشد یا اسم حال یا نتیجه است باینکه کرم تمام
مؤمن مستغرق طاعت شود و وصول بهشت جز بفضل و رحمت حق سبحانه نیست و عرفا گفته اند رحمت
دوزخ و رضا لا انست و شهود جمال هُمْ این سفید رویان فِيهَا در رحمت خَالِدُونَ
جاوید باشند که اینجا ذکر بلفظ فی رحمت نکرده معنی آنست و نیستیه و برای اشتمال رحم مر ایشان را
ثمره صفت خلود دانسته و گفته الغرفات اعز یعنی در آیه انواع تأکیدات در باب رحمت است
و اشعار بغالبیت آن چون افتتاح و اختتام آیه بذکر اهل رحمت واقع فرموده که رحمت بجز
دوزخ عذاب و ذکر خلود در جانب رحمت و ثواب و تقلیل عذاب بفعل کافران و ایراد رحمت بجنس
فضل و احسان تِلْكَ اینچه گذشت از اول سوره تا اینجا اینچه ترا وعده کرده بودیم از کارها

مشتمل بر مآل ابدی باشد آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خداوند است که وارد شده در وعد و وعید
انذار و بشارت و مصرع اخبار نَتْلُوهَا میخوانیم آنرا یعنی بواسطهٔ وحی فرو میفرستیم عَلَيْكَ
بر تو بِالْحَقِّ برسان درستی و راستی وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا بیداد
از نفس خود لِلْعَالَمِينَ برجن و انس یعنی بر ایشان ظلم نکند و بجرم عقوبت نفرماید تنکیر ظلم
و ذکر عالمین اشارتست بآنکه هیچ جزوی از ظلم هیچ یک از عالمیان نخواهد بجهت ظلم از حق تعالی محال است
زیرا که بر وی چیزی واجب نیست تا بترک آن ظلم کند و کسی او را از کاری منع نکرده که بارتکاب آن ظالم
باشد ما ظلم بشکان تنگیک بارادت و مشیت اوست بر رضا و امر او فرق میان امر و ارادت آنست
که امر بعضی آنست که امر ذکر آنچه خواهد بکند و اکرچه نزاقا اراده غیر بعضی آنست یکی اینجه خواهد
بکند و خدای چرا ظلم کند و ما لک علی الاطلاق اوست وَلِلَّهِ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
اینچه در آسمانها است از ملائکه و نجوم و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و اینچه در زمینها بود از عوالم
ارکان همه مطیع فرمان او و مسخر قدرت اویند وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای بقهر بانسام رجعت
بانجه شرکان باشند که او هیچ آراستاست که بجز تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردد همه کارها یعنی کارها
همه دال باشد و بر مقتضای وعد و وعید هر کاری را جزا و سزا مقرر فرماید بیت
بدهد انجا بجز بیناید بکند انچه آنکه میباید و چون مضمون آیات سابقه منطوی بدان
که این است مرحومه بایکدیگر در مقام وفاق و اتفاق آمده از تفریق و خلاف که عادت یهود
اجتناب نمایند بلیغ حسد در بواطن نا پاک جحودان که موطن خبث و فساد بود مشتعل شد
غضب ایشان بر اهل اسلام بیفزود تا روزی بعضی از اشراف اهل کتاب چون مالک بن صیف
و وهب بن یهودا که قطاع الطریق طریقت و راه زنان شارع شریعت بودند با جمعی از اخیار صحابه
چون ابن مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل رضی الله عنهم ملاقات نموده ابواب مقال
بیهوده بگشودند و ملت یهودیه را بر دین اسلام ترجیح داده لاف تفضیل و تکمیل آغاز نهادند
و چون مدعای ایشان این بود که دین ما از دین شما کاملتر است و ما نزد خدای از شما افضلیم
حق سبحانه رد قول ایشان را آیه فرستاد که ای مؤمنان دل تنگ مدارید که اگر یهود میگوید
با متن بهودین ما فاضلتر پس که خداوند می کویم و قول اصح حق است که كُنْتُمْ شما بودید
و هستید خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از خلوتخانهٔ غیب أُخْرِجَتْ بیرون آورده
شده است لِلنَّاسِ از برای مردمان ای عزیزکان و دلالت میکند بر وجود شیء در زمان
ماضی با اعتبار مضمون و آن ناقصه است یا بی اعتبار و آن تامه است بر کلی اینجا ناقصه
دار نخیر نامه خبر باشد و معنی آنکه شما بودید بهترین امتی در علم خدای و فی کون و مکان

زمین و زمان بنا فرمع بود و در ایجاد و ابداع بر صفحات ممکنات نکشیده شما را در علم
خود بصفت خیریت دانست و تایید این سخن میکند قول ابن عباس رضی الله عنه که گفت که
شما بودید بهترین امتی در شان بر علم و شما را در آخر امم بیرون آورد تا از موخران سابق باشید
و حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه اشارت بدین صورت فرمود که نحن الآخرون
السابقون یا در لوح محفوظ بدین نعت و صفت مذکور بودید آورده اند که بعد از آفرینش
قلم که مفسر [illegible] حکم [illegible] بود با وی این خطاب رفت که اکتب علی اللوح ما هو کائن و ما
سیکون الی یوم القیامة ای قلم رقم هر چه هست و خواهد بود بر صفحه لوح ثبت کن قلم بنان
[illegible] بر سر ارادت بر خط فرمان نهاده بنوشتن بود بهما اشتغال نمود چون بدو
زمان کتابت قصه آدم بقتل هابیل بجفای قابیل رسید باستاد خطاب آمد که بنویس من اجل ذلک
[illegible] کما معظم من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس
جمیعا و چون استعداد زمان نوح علیه السلام و استکبار قوم وی بنوشت توقف نمود خطاب که
رسید که بنویس که آن [illegible] بلای طوفان گرفتار ساز [illegible] آب بر آتش [illegible] اغرقوا
فادخلوا نارا [illegible] القصة هود پیغمبر علیه السلام و هلاک قوم عاد بباد صرصر و حکایه
صالح و معجزه ناقه و عذاب رجفه و دعوت ابرهیم و انکار نمرود و تسلط پشه و رسالت شعیب
و استکبار اهل مدین و عذاب یوم الظله و نبوت لوط و سرکشی قوم و نگون ساختن موتفکات و
معجزات موسی و طغیان فرعون و ذلیل و غرقه شدن [illegible] و ظهور عیسی و نزول مائده از
آسمان و مسخ شدن منکران و علی هذا [illegible] هر پیغمبری بنوشت [illegible]
میکرد و در [illegible] خاص بنام ایشان میکاشت چون نوبت کتابت ایام دولت سید انام علیه افضل
الصلوات و السلام رسید [illegible] فرمود و معاصی و آثام [illegible]
و جرایم امت آنحضرت را بنوشت پس متوقف شد انتظار آن میداشت که کیفیت عذاب ایشان را
بنویسد ناگاه از دیوان رحمت شفیعی بیرون آمد پروانه و لسوف یعطیک ربک فترضی [illegible]
گرفته بر فرمان کبریا بقلم رسید که بنویس امة مذنبة و رب غفور انتهی [illegible]
خوشا حال این امت [illegible] فضل و کمال و رحمت بیت [illegible]
با این رقم که [illegible] کشید لوح و قلم [illegible] عاصیان خط غفران کشید
یا در کتابها بدین صفت مذکور و در میان امم سالفه بصفت خیریت مشهور بودید و از [illegible]
علیه السلام منقولست که بودید در روز میثاق بهترین امتی که شما را از زمین آدم خطاب کرده
در جواب الست بربکم [illegible]

حال یا بمکرفت یعنی موجود شدید شما در حالتی که بهترین امتی بودید و کان بمعنی صار [illegible]
جائحة فکانت هباء منبثا بر این تقدیر محصل سخن آن باشد که شما گشتید بهترین امتی که [illegible]
بوده اند بواسطه ایمان [illegible] و کان بمعنی هو [illegible] من کان فی المهد
صبیا [illegible] باشد [illegible] آورده که عرب [illegible] کان [illegible]
و مثل این در کلام مجید واقع است [illegible] من العالمین [illegible] این کلمات [illegible]
شما اید بهترین امتی [illegible] آورده [illegible] کلام عرب [illegible]
مستعمل [illegible] بر نحوی این کلام آن باشد که شما [illegible] بهترین امت [illegible]
[illegible] آنست که درین کلمه معنی دوام هست [illegible] کان [illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] باعتبار [illegible] موجود باشد [illegible] لازم [illegible]
الله غفورا رحیما یا قبیل [illegible] کان الانسان کفورا [illegible]
کان بمعنی بود و هست و باشد [illegible] معنی آنست که شما بودید و هستید و خواهید بود
بهترین امتی خطاب با اهل [illegible] آنست که مخاطب [illegible]
صلی الله علیه و سلم [illegible] سعادت [illegible] صدق و صفا
[illegible] علم [illegible] مقام توحید [illegible]
[illegible] حلم و حیا [illegible]
[illegible] من ادکونه [illegible] شد [illegible] الله [illegible]
[illegible]
شهادت [illegible] الله هو العلی [illegible] بیت
[illegible]
کرده [illegible] همه [illegible]
[illegible] رضی الله عنهم [illegible] مطلق [illegible]
آیه [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابر سازد و این منافع کلیه است و آخر باران بر فصل بهار باشد جهان بر خرمی ده [illegible]
نه بینی چون روضه ارم شود کان ... و ریاحین با هزار رنگ و آیین آشکارا کرده و نظیر این
ظاهر گشت هم چنین اول این امت صحابه و تابعین بودند که در رونق اسلام سعی فرمودند و بنای
شریعت بدیشان مبسوط و سامر دین از ایشان منضبط گشت که اعلام احکام حلال و حرام
... رجال برافراختند اسرار طریقت و معارف حقیقت برای طالبان حقایق موضح و مبین
ساختند آخر امت اینانند که سید عالم صلی الله علیه و سلم تا دیدن جمال ایشان شوق داشته و
تابعان به مباهات می افرازند **بیت** قاصری بودی تا دیدن دلالت باد چه عجب
... بخت و جاه بعد عشقبازان آخر الزمان خوش با کرم مرکب شهادت در میدان محبت
... تاختند و کوی حقیقت در میدان صدق ... و بعد از نهصد سال دست ارادت در
... سید کاینات علیه افضل الصلوات زده از روی نیاز آن خواجه کار سازان میگویند
بیت ... ما از غم ... جمله طفیل ... قایم ... آفتاب
... سایه دارد ... پادشاه ... قایم ... آشنا ...
... سعادت و دولت که آشنای قایم ... آفتاب عتاب ... روز
... قایم اگرچه ... سیاهیم و ... امیدوار ... عطای ... در تفسیر
از زجاج نقل میکند که کنتم خیر امة در صورت خطاب بالاصحاب رسول صلی الله علیه
اما در معنی عامست و شامل تمام امت را و باید دانست که این آیه دال است بر آنکه
شریعت که بهترین امم باشند و در اخبار آمده که تمام اهل بهشت صد و بیست صف اند
هشتاد از این امت من خواهند بود صاحب معالم التنزیل به اسناد خود از حضرت رسالت
صلوات الرحمن علیه نقل میکند که در تفسیر این آیه خطاب با این امت فرمودند که شما هفتاد
را تمام ساختید یعنی شما این عدد را تمام رسیده و بهترین و گرامی ترین همه نزد خدا شمایید
... آیه در ... بر این وجه وارد شده که شما ... و علما ...
حاکم ... شعار امت مرحومه آن باشد ... اسلام کنند
... خدای ایشان را ... ایشان در ... انبیاء بنی اسرائیل
و خدای حکم کرده است که همه ایشان بهشت روند و ایشان را بهترین امتی بیرون آورده است
برای مردمان در ... الفتوح ... عیسی ... روح الله
... آری ... احمد صلی الله علیه و آله
... برکات و انوار آثار ایشان ...

آن امت سامی جهات درخواست فرمودند و حضرت عیسی علیه السلام برین وجه باز نمود که
ایشان علما و حکما و حلما و ابرار و اتقیا باشند و از خدای با ذلک روزی خشنود گردند و خدای
با ذلک عمل خشنود باشد و ایشان را بشهادة لا اله الا الله بهشت رساند کعب الاحبار میفرماید
که در یکی از کتب سماوی دیدم که ثلثی از امت عالی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
با عمال خود در بهشت روند و ثلثی برحمت خدای ناموز ریاض خلد شوند و ثلثی بشفاعت رسول
صلی الله علیه و سلم بقرب قبول یابند یحیی بن معاذ قدس سره فرموده که این آیه در مدح امتست و خدای
که مدح کوید اینست که عذاب نکند **بیت** جانت ستیدم که احسان کنی ... داشتی مکنی
آی عزیز اکرمراد از خیر امة صد او ... جا ... کلام ... مفهوم میشود
تا امر با فرقات باشند و معنی چنین باشد که ایشان را برای مومنان بیرون آورده اند تا امر
معروف و نهی منکر اقامت نمود مجموع را بطریق استقامت رسانند ... مومنان
اطلاق کرده است در ... آیه که والملائکة والناس اجمعین و اکرمراد همه امت باشند
و ایشان را امر کنند اما کان الناس قد جمعوا لکم و معنی بر این بود که مومنان ...
کفار بیرون آورده اند تا ایشان را باسلام دعوت نمایند و بعد از ابا و امتناع با ایشان مقاتله
فرمایند یا مراد از ناس انبیاء اند و این آیت ظاهر کرده شود در قیامت برای انبیا که ...
خدای تعالی انبیا را امر کند ... لتکونوا شهداء علی الناس ... امر اهل مکه ... قال الله تعالی
اکان للناس عجبا و معنی اخراج کرده اند این آیات را برای اهل مکه تا با ایشان قتال کنند ...
آنست که ناس اهل مدینه اند و برین تقدیر مخاطب مهاجران باشند و مفهوم آیه آن بود که شما
اخراج کرده شدید از مکه برای اهل مدینه تا ایشان برکت صحبت و میمنت دعوت شما از ...
بروضه رضا رسند و اصل آنست که ناس بر عموم حمل کنند چنانچه یا ایها الناس اعبدوا
و محصل سخن این باشد که این امت اظهار کرده شده اند در هر عصری برای اهل آن عصر مشهور
و معروف گشته اند بواسطه تعریف انبیا از دوام ایشان آیات کرامات ایشان در صحایف
انبیا مسطور بوده است و علو مقامات ایشان در محافل اعلام اصفیا مذکور **بیت**
بار کشاده کی از دلف ... در هیچ حلقه نیست که ذکرت نمیرود در تفسیر آورده که خیر
تفضیل است بر این امت افضل امم اند بطاعة آن همه ... و خیر و صحت ...
و افضلیت این امت به سه چیز است که بعد از این ذکر میکند اول **تامرون** میفرمایید بالمعروف
بانچه شرع ... دوم **وتنهون** و باز میدارید **عن المنکر** از آنچه شریعت
آن را مستقیم می شمارد سیم **وتؤمنون** و ایمان حقیقی دارید **بالله** بخدای و ایمان بخدای

متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بدان لازمست چه ایمان بخدای و غیر آن [illegible]
باشد که بهرچه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند و ایمان بالله و الامر بمعروف و نهی منکر
اخبر کرده تا ذکر آن بعد از امر و نهی استدلال کند بر احکام و نهی ایشان از روی تصدیق [illegible]
و مدعای ایشان جز تمشیت امور دین مبین و تقویت احکام شرع مبین نیست یا در ایمان [illegible]
و امر و نهی بر وجهی که الخصوص اولی و انسب باشد یا آنکه ایمان تحلیه است و امر و نهی تکمیل [illegible]
و تحلیه مقدم باید و امام قفال این سوال یاد کرده که خیریت بحسب ایمان و امر و نهی است امم گذشته
نیز حاصل بوده بدین وجه جواب گفته که امر و نهی [illegible] آنست که آن مقاتله باشد یا کفار
و بایذا انست که القا نفس در مخاطره قتل از اعظم خلالات و اعرف معروفات ایمانست بتوحید
بنبوة و انکر منکرات کفر بخدای و رسول پس جهاد دیدن ارتکاب اعظم طاعات برای ایصال [illegible]
باعظم منافع و تخلیص او از اعظم مضار و چون نظر جهاد در شرع ما از سایر شرایع قویترست
این صورت موجب افضلیت این امت باشد و آنکه بعضی از امم سالفه بهتر از طایفه این امت
باشند لازم قادح خیریت نمیکند جهت آنکه اعتبار جمله من حیث هو جمله است و بنا بر آن [illegible]
تواند بود و آن جهت متوجه الیها و شریعت متفق علیها است در کشف الاسرار بروایت مجاهد از ابن
عباس رضی الله عنه آورده است که خیریت این امت آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
کرد و قتال کند تا ایشان را بکره در دین اسلام آرد [illegible] نخارستان بت پرستی را بعزت شریعت
[illegible] گلستان حقیقت کشد و آنچه صلاح کار و حال این پریشان روزگاران است اشارت الا
کرده طوق منت والزمهم کلمة التقوی در گردن جان مجموع افکن ای عزیز از دور آدم تا عصر خاتم
هیچ امت را این شرکت و بیعت نبوده که ایشان را بسلسله قهر از نمونه کفر پس جنت اسلام
کشند و عجبتر آنکه چنانچه امروز بسلسله هیبت بدین آورند فردا بسلسله لطف و رحمت
در بهشت برند عجب ربک من قوم یقادون الی الجنة بالسلاسل بیت من مرد خرابات نبودم اما [illegible]
[illegible] کشان جمعی بکرم کشیده اند که پیغمبر ما صلوات الله علیه خیر الانبیاست بجهت آنکه او [illegible]
و افعال او اختیار کرده چنانچه تمام انبیا در [illegible] رقم یافته [illegible] متابع آنحضرت [illegible]
و تابع تمام بحکم شرع دارند که چون آنحضرت بهترین پیغمبرانست بالضرورت امت او بهترین امت
باشند شعر لما دعا الله داعینا لطاعته. باکرم الرسل کنا اکرم الامم بیت چون بخدا آن
داعی ما را دعوت خوانده است. افضل پیغمبران باشیم ما خیر الامم. در لطایف قشیری آمده است
که چون مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از [illegible] خود [illegible]
[illegible]

ایشان آخرین اعصارات که [illegible] از وقوع انتظار نیست بس آخرین همه خلق در وجود آمدند
تا مکث ایشان در زیر خاک بسیار نباشد و هر چند زودتر به نزد فرخ نهاد رسند در اکثر [illegible]
ایشان از ترغیب بجنتیم و بجنت بخایتر رسید و هر که [illegible] شوق [illegible] آرزوی جمال [illegible]
کامل تر و شوق برو کمترین مقامیست مر عاشقان از بهر آنکه چون شوق حاصل شد از همه چیز [illegible]
آرزوی دیدار دوست بیت شوق در جان آتشی افروخت. که غیر از هر که دید بسوخت
یوسف و صل را که بخرید. که بر او دو کون را بفروخت. و گویند خیریت این امت بسه چیز است
خصایص مناقب و رفع آفات و نوایب و وقوع رخص با مواهب اما خصایص مناقب است که هیچ
امتان سابقه را نبوده و بسیار است از جمله تسهیل شریعت و تضعیف طاعت [illegible]
جمعه و جماعت و بقای شریعت و دوام ذکر تا قیامت اما رفع آفات آنست که انواع عذاب
را بوده از ایشان برداشته اند چون خسف و مسخ و قذف و حرق و هدم و فضیحت [illegible]
طعام با آثام و امثال آن اما وضع رخص چنانست که از آنست [illegible]
بوده چون طهوریت ارض و تیمم و مسح بر خفین و قضاء صلوة و کفارت صوم و افطار [illegible]
مریض و وصیت بخود و تلو التقی [illegible] خیریت بسه چیز است یکی [illegible]
حال ایشانست ان الذین سبقت لهم منا الحسنی دوم باضافت که سبب مفاخرت [illegible]
و اذا سألک عبادی عنی سیم بولایت که بزرگ اعظم آنست و هو ولیهم یا خیریت ایشان [illegible]
بشرح اختصاص یافته اند اول خیر الانبیا که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و خیریت
اوست که نبوت بر حضرت او ختم شد دوم خیر الکتب که قرآنست و خیریت او آنکه علوم اولین [illegible]
آخرین در وی و دیعت نهاده اند سیم خیر الشهور یعنی رمضان و کدام خیریت بالاتر از این [illegible]
ساعتی از ایام و لیالی او [illegible] هر ابنیع عاصی را عذاب الهی برد [illegible] خلاصی و آزادی [illegible]
چهارم خیر الایام که جمعه است و علامت خیریت او آنکه هیچ جماعت [illegible] مکرد [illegible]
خیر اللیالی که شب قدر است و شانه خیریت او آنکه در فضیلت از هزار ماه افزونتر است ششم
خیر الائمه که اصحاب پیغمبرند صلی الله علیه و آله و سلم و دلیل خیریت ایشان آنکه متابعت ایشان
لازمست الزموا سنتی و سنة الخلفاء من بعدی در لطایف [illegible] آورده که زبان [illegible]
میگوید ای بنده چون تو بهترین آخرم هر چه بهترست نامزد تو کرده ام از عطاها معرفت
حق که اعلی ترینست سزاوار تست فبذلک فلیفرحوا هو خیر از قسمتهای رحمت شامل ترینست
دوزکاه رفت و رحمة ربک خیر از حضرت رحمت جای [illegible] قل ما عند
خیر از عطاها روزی تو جنت بهترینست سرمایه با زاد تست و رزق ربک خیر از شبهات قدر

بزرگوار دوست زمان توبه و استغفار است لیلة القدر خیر ... فی غرس علی عل
خوای کرد و دست اصحاب الجنة یومئذ خیر و بهتر از آنکه خدا از همه بهتر است فضل او و جزیات
الله خیر و ابقی **بیت** حق الهی کرد و داد عاهر چه بهتر است * وین بهتر انعمات که خود ...
ان نعمات * در حقایق سادقیه و جد خیرات بدین نوع مذکور است که ایشان از ...
دین شد الذی وسایر انام از تو عدل و مآل فضل از روی حقیقت هم بفضل باشد و بعدلیة ...
امر بعدل کند بس حسا بایام سابقه در دیوان خانه عدل خواهید دید و بر روش مرغان ...
الیوانات در آشیانه فضل **ع** بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا * و در حقایق التاویل ...
... رحمة محبوبیت است که بمتابعت حبیب حاصل میکند که فاتبعونی یحببکم الله شان دیگر ...
بود و الذین ... مشاکره ... خدا دو وجه دیگر محبوبند بصورت طالب و بمعنی مطلوب ...
... طالب و عاشق و معشوق و طالب * مطلوب را که دین طلبکار آمد * در روضة الواعظین ...
کر فضائل ابراهیم ... و به بخود دو اشارات است و اما علق مناسب
ایشان ... و از جمله آنچه در آنجا ... قرآن و اثبات آن الحاق شهادة میشاید آنست که بدید
و ما شعبه صلوات الرحمن علیه از بارکات ما هب العطیات ... در خواست نمود که
سجانه و تعالی دعوات او را بعز اجابت مقرون ساخته مطالب خسته بمد عطا ... بود و ابواب
حاجات مقاصد و مرامات ناخواسته بر روی عالمیان جیب بگشود **اول** خلیل از خجلت خلیل ...
مغفرت طلبید که اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین این است را بر طلب ایشان مژده غفران
رسید لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا **دوم** خلیل استدعا نمود که ...
قیامت ایمن باشد و لا تخزنی یوم یبعثون یا ایشان این آیت را ایمان کرامت بشارت داد که
یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه **سیم** خلیل رتبه وراثت جنت را طلبید ...
و اجعلنی من ورثة جنة النعیم ... حبیب را علی الاطلاق و ... آن ورثت نامزد کرده
اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس **چهارم** خلیل استنشاق نسایم حسن قبول ...
ربنا تقبل منا ... قبول معطر ساخته و هو الذی یقبل
التوبة عن عباده **پنجم** خلیل از اشباع منهاج مقصد تدقیق ... استمداد نمود ... علینا
انک انت التواب الرحیم ... حبیب ...
و توبوا الی الله علی المؤمنین ای ... ابراهیم را علیه السلام ... ایات
نامزد کرده اند ملة ابیکم ابراهیم ... علیه ... ساخته اند
و ما کنت ... حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم ...

و اخفض جناحک للمؤمنین و از هدایای مخصوصه که خازن خزاین عنایات جاودانی بدین
ایشان ... عنایات ... داشته نصیبی تمام ... این است عالی ... زده اند
هر یک ... بر کمال ایشان استدلال کرده شود و اگر چه خود
دانان ... برخورد تقریر آن بعجز و قصور معترف و هر خرده بین در شرح ...
... بتقصیر و قصور معترف **بیت** ستایش تو بچه داند زبان قاصر من * که هر چه ...
... * بدانکه غایت خلیل خوان حضرت خلیل را بجهار ده لون از غرایب الوان ...
زینت داده و ... بایشان این است فرستاده **اول** آوازه خلعت خلیل ...
عالم رسانید و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و از بدبه محبت این است آفاق جهان از دین ...
کرمحبتهم و یحبونه **دوم** خلعت اصطفا در وی پوشانید که و لقد اصطفیناه فی الدنیا و قبای ...
کرامت بر قامت استقامت این است دوخته ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا **سیم** لوای ...
او را در فضای عظمت برافراخته اجتباه و هداه ...
ساخت هو اجتباکم **چهارم** صفت حنیفیه مر او را ثابت کرده و لکن کان حنیفا این آیت را ...
بهر ... ساخت مخلصین له الدین حنفاء **پنجم** رتبه اسلام او را ... اشهاد داد کان حنیفا
مسلما ... هو سماکم المسلمین **ششم** خطبه هدایت ...
خلیل ... ساخت و هداه الی صراط مستقیم ... اهدنا ...
صراط المستقیم **هفتم** او را ... الظالمین ... من عبادنا المؤمنین ...
عبادت ... و عباد الرحمن **هشتم** او را از بشارت غلام ... ساخت و بشرناه
بغلام علیم ... و بشر المؤمنین **نهم** او را بشکر نعمت ... نمود شاکرا
لانعمه ... بدین نوع ... و سنجزی الشاکرین **دهم** ...
یافت سلام علی ابراهیم ... اسلام ... و سلام علی عباده **۱۱**
او را از شعله ... کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ...
جاوید خلاص و نجات داد و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها **دوازدهم** ...
او ... ان ابراهیم کان امة ... کنتم خیر امة **ع** ...
کامل * دیگر بر فلک تعظیم ... دوازده اختر ... طالع ...
آن ... تمام داد **۱** بمفتاح رحمت ابواب نجات بر روی ...
نجات ... **۲** لا ...
در سلک سعادة کشید انی معکما اسمع و اری ...

اسکنه الله فی دار الجنان
دوعنی نادا جابت نمود
ایجاد سابنیم جمیع نمود
حضرت مصنفان تعالی سبردا
للکون والدنیو دیوان
والحمد لله الذی هو معبود الوجود تعالی
نوزاستیل ونزل علی الغیب نعت
بدوزینت کردنیزنج مسطود ه هد
انکح الله اعظیم شانه الله اکبر
ودمات جب للحجر وصفه
صدق وصفا ومنع لکم ادهر
ونا قص نقصان بالکمطع واد

نظم کرده اند وهو معکم اینما کنتم ٣ اساس تقربیا وزا برین وجه مهید ساخت وقربهاء
یا بنای قربیا ایشانرا برین قاعده بنهاد که اولئک المقربون ٤ کردن تقربهیا ور الطرق رشت
اصوبها یه بخشید ولقد مننا علی موسی حلقه متنا ز روی اختصاص در گوش کوکه تقیان
انرا زمان کشید بل الله یمن علیکم ٥ اورا از روی رفعت آن پایه داد که پای همت بر در
گوهر مرتبه شد انتم الاعلون ایشانرا از راه رحمت آن درجه کرامت کرد که با قدام اهتمام و مقامات
عالیه متصاعد گشتند لا تحزنوا وانتم الاعلون ششم ساحت سینه اورا نیر سیر فتوح
ساخت رب اشرح لی صدری دهاد ایشانرا نیز بانشراح صدر بنواخت افمن شرح الله صدره
هفتم اورا بحبیب مراد او فرانامیاز داد ولسوف یعطیک ربک فترضی ایشانرا نیز بهمین سوع منتها
بیکافه کم البشر هشتم تیر دعوت اورا بهدف اجابت رسانید قد اجیبت دعوتکما هدیه بیان
ایشانرا نیز بشرف قبول مشرف کردانید ویستجیب الذین آمنوا نهم اورا بعفو مغفرت بپوشانید
لیغفر لک ایشانرا نیز برحمت شامل جرم بپوشانید یدعوکم لیغفر لکم دهم مطالب
ورا بحصول موصول ساخت قد اوتیت سؤلک یا موسی مقاصد ایشانرا نیز بموجب مراد
روا ساخت واتیکم من کل ما سألتموه یازدهم اورا از مهلکه خوف بشرت لا تخف رسانید لا
تخف انک من الآمنین ایشانرا نیز بعنایت قادیم از خطر خوف رهانید اولئک لهم الامن دوازدهم
منصب شرف اورا تعظیم تسلیم رحمانیان واضح کردانید سلام علی موسی منقبت حرمت
ایمان است ما با کرام سلام برعالمیان لایح ساخت سلام قولا من رب رحیم بیت
سلام دوست شنیدن سلامت ابدیست ۰ بوصل او رسیدن سعادت ازلی ۰ ودیگر امر اجلال
اعظام سید انام علیه الصلوة والسلام با جعارنده که هر رخشنده تر صبح دولت عامه
آثار اشعه آن جواهر منقام چون ارد روی افق بر تباشیر صبح صادق درخشان ساخت اول
دربیان رحمت حبیب فرمود لقد تاب الله علی النبی که در رحمت ایشانرا با الماس این کلمات بسفت
یرید الله لیتوب علیکم دوم اکلیل جلیل القدر مغفرت بر فرق حالت مبارک نهاد لیغفر لک الله ما
تقدم من ذنبک وما تاخر قاتکم نشر ایشان برین وجه خبر داد ان الله یغفر الذنوب جمیعا سیم
گلشن حبیب را بگلبن اتمام نعمت بیاراست ویتم نعمته علیک چمن اقبال ایشانرا بریحان همین صفت
تزیین فرمود واتممت علیکم نعمتی چهارم منجوق رایت هدایه اورا فرق فرقدین برافراشت و
یهدیک صراطا مستقیما و در حلوه شعله لوای هدایه ایشان رایت ارشاد عالی افراشت
ان الله لهاد الذین آمنوا پنجم صدای کوس نصرت او را سمع عالمیان رسانید
ینصرک الله نصرا عزیزا وصیت صفت منصوریه ایشان بسدود آفاق و اقطار جهان افکند

وکان

وکان حقا علینا نصر المؤمنین ششم لب غنچه فتح مبین را در زلزاع حبلا لمرنسیم عنایت
خدا ساخت انا فتحنا لک فتحا مبینا رخ شکوفه فتح قریب را در ریاض امضا ایشان شعاع
حمایت شکفته کرد واثابهم فتحا قریبا هفتم روایح صلوات آنحضرت را در اکناف عالم عطر
سفلی منتشر ساخت ان الله وملائکته یصلون علی النبی روایح درود ایشانرا نیز شمامات صافات
میدان وجود رسانید هو الذی یصلی علیکم وملائکته هشتم شمع صفوت در سراچه مداریح
حبیب بر افراخت یصطفی من الملائکه رسلا ومن الناس وچراغ اصطفای در مجالس محافل
کردانید الذین اصطفینا من عبادنا نهم فضای رضای اورا بامشراقات اشعه این نعمت
روشنی داد که ولسوف یعطیک ربک فترضی وهوای خشنودی ایشانرا بلمعات انوار این سیاره
نور بخشید که لیدخلنهم مدخلا یرضونه دهم طغرای تجدد کار اورا بدین حکم همایون
موشح ساخت که قم اللیل الا قلیلا وتوقیع شیخ ایشانرا بدین مثال نشانه الرفیع دار که
تتجافی جنوبهم عن المضاجع یازدهم تاج وقاح نزول سکینه بر فرق شرف او نهاد فانزل الله
سکینته علیه ودواج همین صفت بر کتف شرفات افکند هو الذی انزل السکینه فی قلوب
دوازدهم رایت دولت آیات وحدت در ساحت شهود او منصوب کردانید لقد رای من آیات
ربه الکبری ولوای آیه علامات وحدانیه در فضای مشاهده ایشان مرفوع ساخت هو الذی
یریکم آیاته تا هم مشاهدان مشاهده توحید ومجاهدان معارک تجرید و تفرید نظاره عکوس تجلی
مکاشفات معاده توانیق مواجید وملاطفات متنزهان آثار معارف اسرار و ارواح حقیقت
جذوات جذبات مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ودر صفت جماعت گفته اند بیت
شرمکاران که در دین بیشه اند ۰ گنج فنا را کدا پیشه اند ۰ مشرق و مغرب بشر تاخته ۰ هر دو
جهان در ره دین باخته ۰ شعله دوده آدم شده ۰ مرهمک دیده عالم شده ۰ رخ بسیاهی بخضرا
وابحیات از لب جان یافته ۰ رخت بر آورده نه عرفا بکل ۰ روی در آورده بمحرا بدل ۰ وبعد از
ایمان خیر الامم میفرماید که ولو آمن اگر ایمان آرند و تصدیق کنند اهل الکتاب علما
بنی اسرائیل بالغیر که بپیغمبر آخر الزمان فرو آمده است لکان بدرستی که باشد آن ایمان خیرا
لهم بهتر مرایشانرا از کفر منهم المؤمنون بعضی از ایشان که گرویدکانند چون ابن سلام و
اصحاب او واکثرهم الفاسقون وبیشتر ایشان بیرون روندکانند از دایره دین واز
ایشانرا ایمان فرموده تا با وجود کفر شیمه ذمیمه که نسبت الوداد است برای مؤمنان از یهود مترس
که ایشان لن یضروکم بتمامی ضرری توانند رسانید الا اذی مگر اندک رنجی که شمارا
بکفر خوانند یا دشنام دهند یا سخنهای [illegible]

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سخنی بر زبان رانند که بدان مشاهده کرده باشند یا بهتانی در
باره مؤمنان بیشانند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند قول مقاتل آنست که ابن الاشرف و ابو
رافع و غیر ایشان از معارف یهود قصد کردند تا بر مؤمنان بنی اسرائیل چون ابن سلام و هر که ایمان
آورده هجوم کنند و در شبیخون انتقام شمشیر عداوت از نیام برآورده بجفا و عناد خون آن پاکان
ریختن خواهند یعنی ابن سلام و متابعان او را از غوغای یهود هراسی روی نمود حق تعالی بنزول
این آیت خبر داد که گفت و گوی جهود از خطر و قصد مکر ایشان از اثر خالیست جز آنکه مقدار بحر کم شا
ملال افزاید بطعن و شنیدن آن انتهی و ایشان از قوت کارزار با لشکر رسید اخبار میخواهد
و **وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ** و اگر کارزار کنند با شما **يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ** بشما پشتها دهند و بهزیمت روند
ثُمَّ و پس از آنکه منهزم گردند **لَا يُنصَرُونَ** یاری کرده نشوند یعنی از خلق یاری بینند
از حق مدد کاری اخبار [illegible] انست که از هزیمت در وقت مقاتله و عجز از اعجاز قرآن
و در این آیه اشتمال دارد بر سه چیز از اخبار غیبیه یکی ایمن بودن مؤمنان از قتل و اسر ایشان دوم
وقت مقاتله منهزم شدن از لشکر اسلام سوم آنکه بعد از انهزام شوکت و قوت نخواهند یافت
و این مواعید ثلثه بصدق مقرر شده دست ایشان یهودان از حرمت اهل ایمان کوتاه بود
در جنگ خیبر و غیر آن شکست بر جانب ایشان افتاد و از زمان دولت حضرت خاتم تا این دم
ساعت ضعف و عجز جزو از صفات کوتاه بر ایشان بیشتر است و لحظه بلحظه [illegible] ایشان
از آسیب [illegible] مذلت [illegible] **بیت** حسود [illegible] زمان تا زمان دود دل
بیش باد **ضُرِبَتْ** زده شد یعنی وضع کرده شد **عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ** بر جهودان علامت خواری در
نفس ایشان بجیفی که هرگز منفک نگردد و گفته اند ذلت تمسک ایشانست بباطل و اخذ آن
اند که جزیه است **أَيْنَ مَا ثُقِفُوا** هر کجا یافت شوند آن ذل با ایشانست **إِلَّا** استثنا منقطع
یعنی خواری لازم ذات ایشانست ولیکن ایشان از نهار سید بعهد **بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ** بعهدی از
خدای که قبول جزیه است **وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ** و بعهدی از مؤمنان باذن خدای و آن بعد از
جزیه است و ناس در این آیه خاص است بمؤمنان و گفته اند حضرت مصطفی است چنانچه در آیت
دیگر باسم ناس خوانده الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس و حقیقت آنست که امان
دو قسم است یکی منصوص من عند الله که اخذ جزیه است دوم نقصان و زیادت آن که
راجع با ناست اول را حبل الله گفت و ثانی را حبل الناس بر تکمیل مدت ایشان [illegible] **وَبَاءُوا**
و باز گشتند **بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ** بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند **وَضُرِبَتْ** و زده شد
عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان تنگ دستی و علامت احتیاج یعنی احاطه کرده شد ایشان را

بر ایشان همچون احاطه قبه مضروب بر اهل آن **ذَٰلِكَ** این که گفتیم از خواری و شکست
باز گشت بغضب حق **بِأَنَّهُمْ** بواسطه آنست که ایشان **كَانُوا يَكْفُرُونَ** هستند که پیوسته میکروند
بِآيَاتِ اللَّهِ بآیات قرآن یا احکام تورات یا معجزات محمد صلی الله علیه و سلم و قول الله **وَيَقْتُلُونَ**
الْأَنبِيَاءَ و میکشند پیغمبران را **بِغَيْرِ حَقٍّ** و نه از روی حق قتل انبیا [illegible] آنست که بحسب
اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود **ذَٰلِكَ** این کفر و قتل **بِمَا عَصَوا** بسبب نافرمانی ایشان بود یعنی
دو کبیره که ذکر رفت ایشان را و کشتن پیغمبران را [illegible] بواسطه آن بود که نافرمانی کرده
وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای و در می گذشتند از احکام [illegible]
خواص [illegible] آورده که مناسبت با آیت سابق [illegible] لن یضروکم [illegible]
ساختن ایشان چون آیینه [illegible] شمشیر ایشان [illegible]
که روز دوشنبه بساعت [illegible]
بود حمل آن آلت [illegible]
هزیمت [illegible] صاحب آن سلاح و عدم قدرت خصم بر حامل این آیه [illegible]
قبل از بنی اسرائیل را منقسم ساخت بمؤمن و فاسق اینجا میگوید **لَيْسُوا** نیستند مؤمنان اهل
کتاب **سَوَاءً** برابر با کافران ایشان [illegible] ظالم [illegible]
با عادل با [illegible] خوی [illegible]
کران با مضطر [illegible]
عشق [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] ابن سلام [illegible]
او چون ثعلبه و اسد و اسید در شیشه ایمان [illegible]
ایشان از اشرار قوم بودند [illegible] حق تعالی آیه فرستاد که
هر که کیشان باشند مؤمن و فاسق **مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** این جماعت که [illegible] اهل کتاب
أُمَّةٌ گروهی اند **قَائِمَةٌ** ایستاده بر دین اسلام و ثابت بر طریق حق یا عادل یا قائم بحدود
حقیقت آنست که مستقیم اند [illegible] این گروه ایشان [illegible]
و اصحاب او [illegible] اهل نجران [illegible]
عیسی علیه السلام بودند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] **يَتْلُونَ** میخوانند **آيَاتِ اللَّهِ** آیات خدای **آنَاءَ اللَّيْلِ** در ساعات شب

وَهُمْ يَسْجُدُونَ و ایشان سجود تلاوت میکنند یا نماز میگذارند در ان ساعات و آن
ساعات نزد جمعی از علما غیر متعین است و گفته اند میان مغرب و عشاست و تطوع میگذارند یا
تلاوت قرآن میکنند در دل شب که وقت مناجات عاشقان خلوت جوی است با یار نزدیک هر که محل اتحا
بجای دوستان آلب و روضات و اشهر آنست که نماز خفتن باشد چه آن نماز پیش از این مشکل را
بوده در انوار آورده که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تاخیر عشا کرده بود و چون که
بیرون آمد دید مردمان منتظر نماز بودند فرمود که نیابید کسی از اهل ایمان هیچ طایفه خدا را یاد
کند درین وقت غیر شما و فی نفس الامر هر خلوتگاهی شب را طالبان دولت وصال و ارباب شوق
جمال مخصوص ساعتی مانند ثلث اللیل که حبیب با حبیب خلوت گزیند شبها از غفلت بر دوست اهل غفلت
فرو گذارند و حجاب جمع بر خود فرو شسته از جانب لطف خلوتیان از دید دوست بر خوردارند بیت خاموش شد
عالم شب تا جهت باشی مطلب بر ترک عالم حیرت ترس بیش خلوت خوار شد دو دست شب گو بیا خود جهت
ما احضور دو شب جدت وحشت زمان صحبت که چون سوی حضرت را شد آورد یعنی آیه قائمه
تعریف می کند به فضایل که بودی ایشان شده در ان متضمنا لها ایشان و کلام اند بحق و ایشان صحیح اند
ایشان الا فی آیات و کتاب منکر آیات آن ایشان شیخ خزان سجده و آنان در شب غیر متعید دیکران
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان حقیقی دارند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت نا باور دارند و آنان نخود
در شرک می کنند الله و بروز آخر که یعنی ایمان نمی آرند که صفت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
میفرمایند خلق را تصدیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم با جمیع مامورات شرع و آنان خود در مقام
تکذیب اند و دیگران نیز بران ترغیب مینمایند وَيُسَارِعُونَ و شتابند بہ مبیتانند فِي الْخَيْرَاتِ
در ادراک خیرات ادای حقوق آن قبل از فوات و آنان از دوری که اهل قدم در راه خیر بی بهنده اند
روی انصاف ادم دیدی و مردمی عید هند ای خیرات عبارت نیست از اعمال که رضای خدای را
قرآن بایکدو مسارعت در خیر و طریقت بود بحقیقت هر که راغب بچیزی است هرآینه در تقاضای آن
تعجیل کند و از تاخیر و تراخی احتراز ورزد و دلها که عمر وی کذا است و ایام در شتاب و الفرصة تمر
مر السحاب فرموده است که غافل مباش از تیغ زدن قطعی امر و یقین بدان که الوقت سیف قاطع
و الناس نیام بیت غافل مشو که مرکب فرصت بجست انفاس را بدرکه فرصت غنیمت
ساقی کم بود باده مشفق و جام پر خوش بنشین که فرصت غنیمت است أُولَٰئِكَ و آن گروه
که موصوفند بدین صفات که مذکور شد مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگانند نزد خدای که بسبب
اصلاح احوال خود مستحق ثنای الهی شده اند وَمَا يَفْعَلُوا و آنچه میکنند این امت قائمه و صالحان
مِنْ خَيْرٍ از خیر که در ان مسارعت کنند فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرآینه که بر ان سپاس ناداشته نخواهد

شد یعنی عمل ایشان ضایع نخواهد گشت نقص ثواب از ان میکنیم چنانچه توفیه ثواب
شکر گفته و کان سعیکم مشکورا و اگر بخطاب خوانند مخاطبه مؤمنانند وَاللَّهُ و خدای عَلِيمٌ
داناست بِالْمُتَّقِينَ بحال پرهیزکاران بشارت است ایشان را بنیکوی جزا و تمام ثواب و اشعار
با نکه اصل خیرات تقوی است و چون مذکور شد آیه سابق طاعات متقیان بود ایشان را اختصاص
میدهد بعلم با نکه علم جمیع اشیا است و بعد از ذکر مؤمنان اهل کتاب حال کافران ایشان که
بمال و فرزند مفتخر و مستظهر گشته به عطا خود جهة تحریف نعت حضرت رسول صلی الله علیه و
نفقه میکردند و آن را موجب نجات اند کات تصور میفرمود بیان میفرماید و میگوید إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون کعب بن الاشرف و
اصحاب او لَنْ تُغْنِيَ باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که برشوت میدهند
مر علماء خود را یا برشوت میگیرند از اراذل قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان مِنَ اللَّهِ
از عذاب خدای شَيْئًا چیزی را نکته در تخصیص مال و اولاد بیان مباهات ایشانست بدینها
یا نکه آدمی در دفع ضرر یا از نفس خود متمسک به بذل مال گردد یا متوسل بمعاونت اولاد باشد یا ایما است
با نکه از جمادات مال انفع است و انفع حیوانات ولد و هرگاه که کافر بدین دو چیز که انفع عین اشیاء است منتفع
نشود عدم انتفاع او بسایر اشیا بطریق اولی کما قال الله تعالی یوم لا ینفع مال و لا بنون وَأُولَٰئِكَ و آن
گروه کافران أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخند هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا در آتش
خَالِدُونَ جاویدانند که کلمه این حصر دلیل است بر آنکه خلود فی النار غیر کافر را نخواهد بود مَثَلُ
مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه نفقه میکنند یهود بر علماء خود یا خرج مینمایند مشرکان در اعیاد و برای
مخصوصه برای اصنام یا نفقات ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد یا لشکر مشرکان بعداوت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم یا نفقه منافقان بریا و سمعه یا نفقه و تصدق کافران فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا از برای طلب شکوه و ناموس یا بجهة تقرب چون قربانیها و مهمانیها
و ساختن حیاض و قناطر و امثال آن كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که باشد فِيهَا در ان باد
صِرٌّ سرمای سخت و ابن عباس رضی الله عنه گفته است که سرمای عظیم و بقول او باد سموم
که دیوان از وی مخلوق شده و آن باد هلاک کننده و کشنده است و بر هر تقدیری أَصَابَتْ حَرْثَ برسید آن
باد قَوْمٍ بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر نفسها خود یا
خدای عباده اند یا کشت بوقت و محل نکرده اند و آن باد بدان رسید فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک گردانید
کرد آنرا وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد خدای بر زارعان بنابود شدن مزروعات ایشان وَلَٰكِنْ
أَنْفُسَهُمْ و لیکن بر نفسها خود يَظْلِمُونَ ستم میکنند بواسطه ارتکاب امری که بدان مستحق عقوبت

میشوند یا ظلم کرده خدای بر نفقه کنندگان بر ضایع شدن مال ایشان و عدم ثواب بر آن انا
خود بر خود ستم کردند بر وجهی که می بایست و بمحلی که می شایست صرف نمودند و صاحب کشاف گوید
حق سبحانه تشبیه کرده آنچه ایشان انفاق میکردند بی موقع در عدم انتفاع بدان بکشت زار
بی بهره که بهیچ کار نیاید و منفعتی از آن بکس نرسد و این تشبیه مرکبست یعنی مشابهت واقع است
میان الحج مقصود نبودن هر دو جمله و انکه آن مشابهت میان اجزاء هر دو جمله را حاصل باشد و بعضی
مفردوا ناند و بدان تقدیر از اضماری چاره نباشد و تقدیر چنین کرده اند که مثل کفر ایشان در اهلاک
ما ینفقون چون مثل ریح است در اهلاک حرث یا مثل ما ینفقون چون مثل مهلک ریح است در
محقق فرموده که انفاق ما یستدیم ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلک است در
حرث و نفقه نفس الامر انفاق که در معادات اهل اسلام باشد یا از روی ریا و طلب اعواض واقع
باد یز آن با هلاک مستحق صورت و معنی ظاهر است در بحر الحقایق فرموده که حق سبحانه مثل دنیا
ذکر برای استیفاء لذات نفسانیه و تکمیل حظوظ شیطانیه باشد یا سرمایه کو از آن فوت شهوت
یا سموم یعنی غلبه فورت غضب که بکشت زار دلهای قومی رسد که بر نفسهای خود بدادن و نشاید
ظلم و ستم کرده اند و خدای که حرز استعداد دین بایشان داده و در فطرت ایشان بروجه احسن التقویم
کشیده بر ایشان ظلم نفرموده و لیکن ایشان با بطال آن استعداد بر خود ظلم کرده اند و سرمایه
که بدان سود ابدی حاصل توان کرد از دست داده **بیت** مایه شد و سود نیامد بدست
عمر زیان رفت کنون هر چه هست **خسر الدنیا والآخرة** در شان شو کاینان باز آمده خورده
که بنقد عمر عزیز بمتاع خسیس **انما الحیوة الدنیا لعب و لهو** بخریده اند و از متاع ...
نفسانی فرو آن بهانی و خسران جاودانی **ذلک هو الخسران المبین** در کشف الاسرار
آورده که مثل نعمت دنیا آن بدست آید گذاشتند که بچنبری باد در دست چه دارد
چون دنیا گیر بجهان باید هر دو **بیت** دردا و دریغا که ازان خاک نشستن خاکی
مرا بر سر و باد بدست **سلیمان علیه السلام** روزی با ارکان دولت و اعیان حضرت بر
سریر ملک نشسته بود و باد آن سریر را بر هوا برداشته مورچه بر سر راه وی آمد و پرسید
که یا نبی الله خدای ترا چه چیز عطا کرده است جواب داد که **سخرنا له الریح** کما تری همچنین که می بینی
مرکب باد را در زیر نگین من آورده است تا کلام را تسخیر و سیر کرده در میان غدوه
شهر و رواحها شهر میسازم مورچه گفت این اشارت بدانست که ملک دنیوی ما بر باد نهاده
و از هر چه از باد بدست آید بهیچ وجه اعتماد را نشاید **بیت** نه بر باد رفتی سحرگاه و شام
سریر سلیمان علیه السلام **به آخر ندیدی که بر باد رفت** خوش آنکس که با دانش و داد رفت

آمیز چون مومنان را از حال و مال کافران و عدم نفع آن خبر داد حکم آن که در میان خویش
بر تجویز حیا با ایشدند اعلام نمود از مخالطت ایشان و مصاحبت با آن بدکیشان تحذیر فرمود
و میگوید **یا ایها الذین آمنوا** ای گرویدگان **لا تتخذوا** فرا مگیرید **بطانة** دوستی نهانی
من دونکم از غیر مومنان که ابناء جنس شما اند قول مجاهد آنست که نزول آیه در شان
آن مومنانست که با منافقان دوستی داشتند یا با یهود بعقد موالات بسبب قرابت
یا حق رضاع یا حرمت جوار رسم صداقت فرو نمی گذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنان را از
ایشان تا از آفات صحبت اجنبی اندیشه حق بجای نرسد و بدرجه که تمکین آن از حیز امکان بخارج آمد
مبتلا نشوند بر دین و بعضی گفته اند من دونکم یهود بودند یا منافقان و حقیقت آنست که مراد جمیع
اصناف کفار است چه من دونکم شامل غیر مومنانست و انکه آخر آیه مخصوص است بمنافقان از اخفاء
ما فی الصدور مانع عموم اول آیه نیست زیرا که در اصول ثابت شده که چون اول آیه عام و آخر خاص
باشد خصوص آخر منع عموم اول نمیکند و بطانه دوست خاصه را گویند که با او سر خود در میان نهی
و دل بصحبت او آرام یابد و بطانه گرفته اند که آستر جامه است و ملاصق بدن در حقایق التاویل فرموده
که بطانه دوستی باشد یا کسی که بصفای دل بر باطن دوست و اسرار دل مطلع گردد و وجود چنین
مکن نیست مگر باتحاد معتقد و اتفاق در دین و جانان محبت که شه و فی الله باشد و از سوال
و اغراض خالی و قدح از اهل ایمان بظهور نیاید و دینی حکم المومن مرآت المومن هر یک از اهل
ایمان آینه دیگری اند و بر آینه بر صورت عیب و هنر اطلاع توان یافت و بعد از اطلاع بر شایب
مناقب تغیر آن و تکثیر این توان شتافت پس چون آینه زنگار کفر و غبار نفاق تیره و تار گشت
انجه از و مطلوبست در حیز حصول نیاید و بزرگی درین معنی قطعه فرموده **بیت**
همدمی جو که همچو آینه • پاک باشد ز زنگ قلابی • تا زمانی که اندرو نگری • هنر و عیب خویشتن یابی
بر هنرهای خود زیاده کنی • بتلافی عیب بشتابی • و چون دوست بدین وجه که مذکور شد جز مومنان
مومنان که صورت یکنفس واحد و در مرات صفات ایشان شهود است مشاهده نتوان کرد
ایشان از دوستی اغیار باز داشت و فرمود که با ایشان طرح مخالطت میفکنید که ایشان
مظلم و منبعانم که کرهدوت بنیاد با آن جفا کاران که نمراد تر و خیری و درها لم فرقوت هر
دارند اسم مودت رعایت کنید **لا یالونکم** ایشان تقصیر نکنند بان شما **خبالا** اندر عیب
و در دفساد احوال و ابطال امور شما حسب المقدور بکوشند **ودوا** و دوست دارند **ما عنتم**
انکه شما در آن باشید از رنج و مشقت و شادی کنند بانچه شما در آن باشید از غم و الم **قد بدت**
بتحقیق آشکارا شده است **البغضاء** امارت دشمنی و علامت عداوت **من افواههم** از دهنهای

ایشان یعنی از دهانهای که بر دهن ایشان میکذرد و از فرط غضب عنان تمالک از دست
ایشان بیرون میرود اکر مرادی بوده باشند در تجسس و تفحص عیوب و مثالب مسلمانان موجود
و از غیبت ایشان و بهتان بر ایشان دمی نمی آسوده اند و اکر منافقانند هم را از النفاق و اصحاب
منع میکردند لا تنفقوا علی من عند رسول الله یا شرکا از اسرار مومنان اطلاع میدادند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خنان وقاحت آمیز شنیه اکثر میکنند و یقولون هو
اذن و اکر کفتار ند خود شغل با ایشان عیب جوئی و بدکوئی مسلمانانست و هر چند کوشند که از زبان
ایشان میکذرد از روی بی اختیاریست وما تخفی وآنچه پنهان میدارد صدورهم دلهای ایشان
از عداوت و خیانت اکبر بزرکتر و بیشترست از آنچه بر زبان میرانند قد بینا هر آینه بیان
کردیم و روشن ساختیم لکم الآیات برای شما آیتها داله بر وجوب اخلاص و لزوم موالات
مومنان و معادات کافران ان کنتم اکر هستید شما که از روی تامل تعقلون تعقل کنید
آنچه بیان کرده شد پس بر ایشان سید مواقع نفرت از مکامن شر بیاساید و میان دوست جانی
که راحت روان و دشمن نهانی که آفت جانست ها تنبیه است بر خطای ایشان که با اغیار
دوستی میورزند انتم تغیرو اولاء مختبر یعنی اکر کاه باشید که شما اید آن خطاکاران که با
جفاکاران موالات کرده اید پس بیان خطا میکند بدین وجه که تحبونهم شما دوست میدارید
ایشان را و اراده میکنید که بهترین چیزی رسید که اسلامست ولا یحبونکم و ایشان شما را دوست
نمیدارند و بدترین چیزها میخواهند که کفرست شما بغیض کرم ایشان را بر امر ایمان و امارت
میکنید و ایشان از سر جهالت و ضلالت شما را در وادی خذلان و حرمان می افکنند دل شما
از کدورات جفای ایشان کشته از فرط شفقت خواهد که کشتی حال ایشان از کرداب غوایت بساحل
هدایت رسد و ایشان که آینه سینه را از زنکار انکار روشن نداده از نهایت کافت آن طلب که
شفقت آثار شما بر هبوب عواصف وساوس شیطانی و طوفان شواجس هواجس نفسانی به
غرقاب خسران جاودانی افتند وتؤمنون و شما ایمان دارید بالکتاب کله بهمه کتاب که قرآنست
با جنس کتب ... ادا است یعنی شما بهمه کتابهای الهی که یکی از آن توریه است ایمان دارید و ایشان
یعنی یهود بیک حرفی که یکی از آن قرآنست کافرند با وجود ایمان شما بکتاب ایشان ایشان شما را
دوست نمیدارند پس دوستی شما ایشان را با وجود کفر ایشان بکتاب شما جهت چیست پس از نفاق
ایشان خبر میدهد واذا لقوکم و هر کاه ایشان شما را بینند قالوا کویند از روی نفاق و غدر
آمنا ما ایمان آوردیم مانند شما واذا خلوا و چون از پیش شما بیکسو روند عضوا میخایند
بدندان علیکم الانامل بر شما سر انکشتان من الغیظ از غایت خشم و کین قل بکو ای محمد

مر ایشان را موتوا بمیرید بغیظکم بخشم خود این مرغ است و حاصل المعنی آن باشد که خشم و کینه
که از مومنان در دل دارید میکذرد باینده تا بوقت مرک که مراد شما از میدهد مسلمانان بر نخواهد آمد
و هر روز کار مومنان ساخته تر و علم دولت ایشان برافراخته تر خواهد کشت و اعدا رفع کرده کرد
که دولت روز افزون ایشان از دخول غیب بحکم لیظهره علی الدین کله ظهور خواهد بود
و بعضی کفته اند که این دعاست علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرموده که
بر ایشان دعا کند پس معنی انست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه که دارید بیت
بمیرای حسود بسته غمکین . که جز مرکت نخواهد داد تسکین ان الله بدرستی که خدای
علیم داناست بذات الصدور بدان غلها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در سینها
پنهانست پس ایشان را میرسانید بنهایت عداوت اعداء دین و بعلامت آزار دوستان بنهایی که
یکی حسد بر منفعت کما قال ان تمسسکم اکر برسد شما را حسنة نصرتی و غنیمتی چنانچه در
روز بدر بود تسؤهم دلتنک کرداند ایشان را و دیکر شماتت بر مضرت کما قال وان تصبکم
و اکر بشما رسد سیئة غمی و هزیمتی چنانچه در جنک احد واقع شد یفرحوا بها خوشدل و
فرحناک شوند بآن و بدترین دشمنان آنست که بغم کسی شاد و بشادی کسی غمکین کردد وان تصبروا
و اکر شما ای مومنان صبر کنید بر طاعت الهی یا جفا یهود یا بر کید منافقان یا بر آزار کفار وتتقوا
و بترسید از خدای یا پرهیزید از معاصی یا اجتناب کنید از مخالطت اعدا لا یضرکم شما را
زیان نکند کیدهم مکر و حیله ایشان شیئا هیچ چیز چه مخصوص که در کلام خود مجدداست
بصبر و تقوی معتاد هر آینه قلیل الانفعال باشد و برد شمن دلیر باشد و اکر بضرر کسی تعنیف
ضاد خواسته اند تضرر باشد و آن هم بعضی مضر نباشد قال الله تعالی لولا امیر جعفر صادق
علیه السلام فرموده که عادت ... خلق ... تا مومن را زیان ندارد تعبد از انکه الله
یار و مددکار و صانع کار اوست و دوستی همه مخلوقات از برای طرد منافق و کافر شود
بس از آنکه حق سبحانه ایشان را از درکاه رانده است و قهرمان قهرش دست رد بر روی ایشان
آفشانده بیت هر که بر تو افکند کی آرد نشاد . در کس تو بندی که یاد کشاد ان الله
بدرستی که خداوند بحق بما یعملون بانچه شما میکنید از صبر و تقوی محیط رسنده است
و احاطه کننده بعلم در تفسیر کبیر آورده که اطلاق لفظ محیط بحق آنست که از جوانب وراه احاطه
کند و آن از صفات اجسام است اما چون حق سبحانه عالم است بهمه معلومات و قادر بهمه
جایزاتست از روی مجاز کویند محیط است یعنی هیچ چیز از وقت نمیتواند شد چنانچه محاطه از
محیط بفوت نمیشود و تقدیم علم بر احاطه از قبیل تقدیم اهم است چه اینجا مقصود بیان علم است

نیست بلکه مراد آنست که جمیع اعمال ایشان معلوم و منتسب حق سبحانه را و بران مجازات خواهد داد
ای درویش بعد از آنکه احاطه حق سبحانه باشیا از روی علم و قدرت معلوم کرد عاین تبیان
که هو بیّنه ایشن مطلقه اطلاق حقیقی مقتضی آنست که محاط نکردد و لا یحیطون به علما حقیقت علم
که احاطه است بمعلوم و کشف آن بر سبیل تمییز از غیر آن متعلق بان نتواند شد چه حقیقت ذات
اقتضای عدم تعلق علم میکند بدو و حقیقت علم را وقوع احاطه بدانچه مقتضی عدم احاطه باشد
لا جرم نیست بجهت آنکه حقایق مرتبه لشود برو آنکه محیط غیر محاط باشد با شد جز ذات مقدس
و تعظیم و تقدس **بیت** هیچ کس را بکنه آن ره نیست . جز و عقل کنه جمله کرخنست . مرا
که را احاطه از همه رو . نتواند که بود احاطه بدو . او محیط است و دیگران قطرات . قطره در بحر کی رسد هیهات
و بعد از آنکه بر مومنان ظاهر شد که اعدا از مکاید ایشان مستنج میکردند قصه احد را یاد اصحاب
میدهد تا دهر ایشان از جمله آن متمسک کردد بنمایی که دشمنان کردند و علاوه آن ملاعین که
قلوب اهل یقین تکیه بمقام پذیرد یا آنکه چون مومنان از او صبر و تقوی تحریض کرد از دانه فرموده آرا
رقصه که اشتمال دارد بر آنکه اکر حافظان مرکز از روی تقوی فرمان رسول را صلی الله علیه و آله
و سلم کردن اشتالی برشته پای از جادهٔ صبر بیرون ننهادندی هر آینه از جام ظفر شربت تمام نوش
کردندی الصبر مطیة الظفر و مبدأ قصه اینست که حق تعالی میفرماید **وَإِذْ غَدَوْتَ** و یاد کن ای
محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون بامداد بیرون شدی **مِنْ أَهْلِكَ** از منزل عایشه و اکثر
اهل وی کفته دلیل روشن است بر طهارت ذیل و برائت ساحت وی از مجموع فضایح و قبایح و نکته
بجز الاهل الی الاهل و سر از لیس من اهلك موید این قولند بعضی از مفسران بر آنند که این آیه کاه
بیرون شد یوم الاحزاب بود و کفته اند بعد بدر جمهور کویند بعد احد فعا آن روز شنبه بود در منتصف
شوال در سال سیم از هجرت و سبب این حرب آن بود که چون در جنگ بدر هلال اقبال محمدی
صلی الله علیه و آله و سلم از مطلع فلک نصرت طالع کشت و حرض المومنین علی القتال روی
و رایات دولت بر سپهر رفعت سپهر رسانید اعلام ظلام ان الشرك لظلم عظیم کونسار
شد هیبت سیاه ملائکه که از سر اپردهٔ خضرا با علامات حمر و عمایم بیضا و صفرا فرود آمده بود
باطراف عالم رسید آفتاب جاه محمدی چون از سطوت مبارزان کرسی جاه بدر تقویت دین الهی
مینمودند تیر شدید بصیرت پرستندکان لات و منات از عکس روی آن آفتاب ماه شکاف
خیره کشت **بیت** مخالفان ترا دست اقتدار قضا . کشان کشان بتك چاه امتحان افکند
بتیغ تیز کی را سر از بدن برداشت . بصد الم دکری را زخان و مان افکند . طایفه کریختکان کار
وجمعی از پس ماندکان که از غصهٔ آن فرار قرار دل نیافتند و از خوف آن هیچ آرام نمی کرفتند

قبایل عرب را اشارات فرمود کرد و خفایای الشارات برآوردند عمرو عاص و ابن الزبعری با جمعی از
شعرا به قبایل عرب فرستادند تا روباه بازان اسد و سک ساران کلاب و حرب جویان سلیم و کنانه
روزکاران علم را بالخود یار کردند و الکفر کلمة واحدة ع بسوی کل خود باشد میل هر جزو
پس سه هزار نفر از سوار و پیاده در ذی الحلیفه مجتمع کشتند و با ایشان هفتصد زره و دویست
اسب و سه هزار شتر بود ابو سفیان که سردار عرب بود تعلق داشت با اکثر سفیهان قریش که زنهای
خود را همراه بردند تا مردان دل بر حرب نهاده از خوف اسیری زنان بجان کوشش نمایند و
مغنیات را از بهر تعویق طریق ساختند تا در بعد معرکه بتذکار کشتکان بدر مقاتلان را بر جد و
اجتهاد زیاده سازند عباس رضی الله عنه ازان کیفیت و اوضاع بحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم معروض کرده اند و سید عالم بعد از وقوف بران بکارزار رجا اشتغال نمود و صحابه
را بحفظ و حراست مدینه نامزد کرد و در آن و لا بخواب دید که زرهی محکم در بر داشت و کیسی
بذو الفقار رسید و کاوی کشته شد و در عقب آن کبشی را ذبح کردند و رؤیا صادقه حضرت
باین طریق تعبیر فرمود که آن درع حصینه شهر مدینه است و شکستن ذوالفقار آنکه یکی از اهل
بیت بزرکوار و قتل بقر شهادت جمعی از صحابه کرام و ذبح قوچ قتل یکی از اکابر عبده اصنام و
رای صاحب آنحضرت و اکابر اصحاب بدان میل داشت که از مدینه بیرون نروند اما جمعی جوانان
که از قدر حرب بدر بی نصیب مانده بودند میخواستند که تلافی آن حال و تدارك آن فعال نمایند
این تعبیر هم داستان نباشند کفتند یا رسول الله صلعم دولت بر صحرا زن تا اعادی کمان نبرند
که از کثرت حشم ایشان ترسیدیم و حمزه رضی الله عنه سوکند یاد کرد که من امروز طعام نخورم
تا مادام که بیرون مدینه با مشرکان قتال نکنم دست بطعام نبرم و آن روز آدینه بود و بلندی
همت بر ذوق با کفار کارزار کرد و روزه ناکشوده شربت شهادت نوش فرمود القصه حضرت
رسالت منقبت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز آدینه سلاح پاک در صف کشید [illegible]
و صف [illegible] کین و دلاوران اشداء علی الکفار [illegible] قائم
الدار بود [illegible] حرب مشرکان تحریض کرد و [illegible]
ترغیب نمود و بعد از نماز دیگر بجمع ظاهر و در آمد و عمامه [illegible]
حریر بهشت و در شك سندس [illegible] بود [illegible] ع [illegible]
صد [illegible] . پس [illegible]
و شمال [illegible] بود و چون [illegible]
[illegible]

صاحبش تابان بود و سواطع هیبت از جبهات او چون لوامع دولت رحمت حاملش درخشان
حمایل فرموده کمر ادیم که شمشیر جوزا منطقهٔ خدمتش بسته بر میان استوار کرده و سپری عادی
رای دفع سهام اعادی در پشت کرده و از حجرهٔ عایشه بیرون آمده مرکب طلبید **بیت**
بارقه جست کرد رخش بمیدان کشید . این سر و هر سر که هست در خم چوگان برید . دستها
در بیعت یا بغکش . بوالهوسان فضول سر که بیان برید . صحابه که حضرت را مسلح دیدند از
گفتار خود نادم شده بعرض رسانیدند که اگر مصلحت باشد از طیبهٔ طیبه بیرون نرویم و هر که در
مدینه طرح محاربه افکند دشمن را بزخم تیر و سنگ از دور باز داریم حضرت صلوات الرحمن
علیه فرمود که قد دعوتکم الی هذا فابیتم من اول بدین صورت دعوت کردم و ابا نمودید و من زره
آماده گشته‌ام و هر پیغمبری که زره جنگ پوشد تا میان وی با دشمن بقطع نرسد بیرون نتواند کرد
اکنون روان شوید و امیدوار باشید که اگر در میدان جهاد صبر در روی کشید تیغ ظفر
بدست اقتدار شما دهند پس رایت علم مرتب ساخت و ابن ام مکتوم را بخلافت مدینه نامزد کرده
شد که افق قوس فلک [illegible] حاجب طاق ابروی او [illegible] میکشت و شکل مقوس
هلال از رشک قبضهٔ او که [illegible] کمان [illegible] بود گوشه میگرفت و در کردن افکند
و رمح شهاب صورت ثعبان [illegible] آهنگ [illegible] بجوشش کشاد **بیت**
بیان صاعقه [illegible] خرمن دشمن سوز . جو برق [illegible] میدان رزم آمد . [illegible]
جان باز از مهاجر و انصار [illegible] سید مختار صلوات الله الملک الجبار بیرون آمد
بیت سپاهی بسان [illegible] جنگ . کشاده بکین جستن خصم چنگ . چو شیر [illegible]
کمین کرده و تیغ [illegible] . رسول مشرق و مغرب در [illegible] لشکر بود [illegible]
در آمد که [illegible] صدق زره داشتند و [illegible] بود شب شنبه [illegible]
[illegible] شد [illegible] مجاهدان زره داشتند [illegible] حیات جاوید [illegible]
[illegible] نداشتند و چون لشکر الفجر اذا تنفس علم دولت برافراختند و رایت سپاه
واللیل اذا عسعس [illegible] **بیت** نسیم صبح [illegible] سپیده بیرون آمد
[illegible] نماز بامداد در اول وقت ادا کرده روی براه آوردند و در اثنای طریق [illegible]
[illegible] سرهنگ [illegible] منافق از روی مخالفت [illegible] لشکر اسلام [illegible]
بود و سیدعالم صلی الله علیه و سلم با [illegible] بر وادی [illegible]
[illegible] روی بجانب مدینه [illegible] و [illegible] بجای [illegible]
[illegible] در [illegible] تا دشمن [illegible] در آید

وبالغه بسیار نمود که این مرد آن باید که جمیع حالات آن موضع تجاوز ننمایند و اگر لشکر اسلام غالب
آید یا مغلوب شود ایشان در مرکز خود ثابت قدم بوده پای از جای برندارند فرمان بیرون نشد پس لشکر
کفار در برابر ایشان صف برکشیدند و خالد بن ولید محافظت میمنه و میسرت با ورده اهتمام خود
گرفت و کار سازی میسره بو میمنه بکفایت عکرمة بن ابی جهل مفوض شد و ابوسفیان قلب را
محل قرار خود ساخته صفوان بن امیه را با اتباع او در برابر رخنهٔ کوه بازداشت و علم داری
قریش بدستوری که معهود بود به بنی عبد الدار داد پس مبارزان میدان امرتان فاقتل اناس
نیز بنفس نفیس خود بتسویهٔ صف عسکر همایون اقدام فرمود و این آن بامداد است که حضرت
حق میگوید که از منزل خود بیرون آمدی تبوئ المومنین میساختی و مهیا میکردی بجهت مجاهدان
که در آن حربگاه حاضر بودند مقاعد ایستادن کاهها للقتال برای کارزار کردن و آن
چنان بود که میمنهٔ همایون لشکر بهزیر بیشهٔ اسلام زبیر عوام نامزد کرد و میسره سیم را بر
فارس میدان دین مهد مقداد بن اسود داد و قلب را بصدر دیوان صافی حمزة بن عبد المطلب
سپرد و شهسوار میدان لا فتی علی مرتضی علیه السلام را علامت خود تعیین فرمود علم مهاجر
مصعب بن عمیر برداشت و اسید بن حضیر رایت اوس برافراشت و حباب بن المنذر نظر محافظت
خزرج کاشت علمهاء دولت باسنهاء سعادت اهل اسلام را در زیر ظلال لوا لجای دادند
والویهٔ فتح مبین چون همایان همایون فال بال اجلال در هوای معرکه برکشادند **بیت**
علمها جلوه در آمد بنام . حریف قضا فتنه را در کشاد . و چون هر یک از اصحابه رای بکون
مدینه و خروج از آن سخنی میگفتند میفرماید که والله سمیع و خدای شنوا است اقوال ایشان را
که بعضی اشارت بخروج میکردند و جمعی داعیهٔ اقامت داشتند علیم و دانا است بنیتهای
ایشان بعلم قدیم خود دانست اذ همت چون قصد کردند طائفتان دو گروه منکم از
شما که مسلمانید و آنان جناحین لشکر بودند بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج که قومی
ابن ابی منافقان بازگشت و گفت ما را چه ضرورت باز پس جنگ کردن و خود را در معرض
مضار بعرب در آوردن این دو طائفه نیز با اتباع او قصد کردند ان تفشلا که بدل شوند
کردند والله و او است یعنی حکومت کریم بود و باز کردند و خدای ولیهما یار
ایشان را که کریم بود اعجاز این آیه در آنست که حق سبحانه خبر داد از حکومت این دو طائفه
بعینی خود را از آن مطلع کردانید و نظام آنست که قصد طائفتین خطره بوده است به عزیمت جزم
عصمت الهی و حمایت پادشاهی ایشان را از محافظت عزیمه بمقام توکل قرار داد و علی الله
و بر خدای منعم بی غرامت فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند مومنان تا ایشان را نصرت دهد و در

وجمعی که در حرب بدر نصرت داد چنانچه فرموده که وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بدستی که خدای یاری داد
شما را بِبَدْرٍ بموضعی که آن را بدر گویند و آن جاییست که تعلق بغفار دارد و صاحب آن بدر
بن کلدع نام چاهی را بوی باز خوانده و جمعی که این واقع شد بهمان چاه منسوبست و ذکر قصهٔ
بدر بعد از واقعهٔ احد برای آنست تا جمع کند میان صبر و شکر چه این دو قصه مشتمل
بر فتح و غنیمت و بر آن شکر لازم آید و دیگری بر ضعف و هزیمت و در آن صبر و شکیبایی باید
زبان اشارت میگوید صبر کنید بر واقعهٔ احد که شما را در بوتهٔ امتحان بگداخت و شکر گویید
قصهٔ بدر که شما را بجمال فتح و ظفر بنواخت وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما بودید أَذِلَّةٌ خوار در چشم
دشمنان و بر زعم و معتقد ایشان چنانچه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ گفته اند این [illegible] ذلت که
مذموم است باشد چه آن مؤمنان را ثابتست وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ بلکه مراد قلت عدد
و ضعف حال و عدم سلاح و مال و عجز از مقاومت رجال بود و در انجا بزرگی همت که در روز بدر
چون از فرمان لازم الاذعان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم کرده قبول تا قبیله و تقدیم
امتثال در شارع مطاوعت شتافتید با وجود عجز و ضعف حال و کمی اسلحه و قلت رجال شما
بر دشمنان که اضعاف شما بودند و اکثر بسکه و سلاح بمیدان آمدند نصرت دادیم و روز احد که
حکم رسالت پناهی بود و از مرکز مجاهد نگردید ابواب انواع نوائب و اضعاف مصائب بر روی شما
گشادیم بیت هر که فرمان نبرد تیر بلا را هدفست • در حقایق سلمی مذکورست که شما اذل بودید
از خواری بغیر نظر خواری بر نفس میکردید و خود را التفاتی نه و خوار در نگاه الله
میداشتید لاجرم شما را بعز نصرت معزز ساختم ای درویش هر که نفس را خوار دارد عزیز گردد
و هر که خود را عزیز داند خوار شود بیت عزیز آنکس است اندرین بارگاه • که خود را از خواری
کند خاک راه • بجز ذلیل خویش از تواضع نیست • در این ره که چو خوار ترا [illegible] در کشف الاسرار
آورده که ایشان در نظر عوام خوار بودند اما نزد خواص اعزای ایام بودند کسی را که عزیز حقیقی ارجمند
چه توان گفت که خوار است عزیز او هر که خوار شود ذلیل افتاد [illegible] هرون
الرشید بر یکی از مهمان راه و درویشان نگاه خشم گرفته بغزو بود تا دست و پای وی بربستند
و او را شیری بود که در حیله میزد بجد شور انگیزی بیت خروشان بود و جوشان و بپیره ماه
هزبر چرخ از بیم کرد رنزان • بوقت که رستگی خاص و عام از سر تحیهٔ انتقام او بر خلاف میبود تدبیر
با آن در آن محل حوالهٔ روزنه بدادن غذای او و دلیری بخیمه و در حکم شد که در عیش بر بسته ما از
درون بر شیر گرسنه انداختند و آهوی شکار کار معارف را طعمهٔ آن دد در رو [illegible]
شیر از نظر بر آن [illegible] الحی افتاده روی بخدمت در زمین تواضع مالید و از زبان [illegible]

چون سلک آشنا دم بر پای مخنباید [illegible] قصه بر هرون عرض کردند که [illegible] ارشاد
فرمود بعد از طلب بسیار او را در بوستان خاص خلیفه یافتند هرون بیامد و ملازمت
و مراقبت دانست برسید که مَنْ اَخْرَجَكَ مِنَ الْبَيْتِ ترا از درون زندان که بیرون آورد و گفت که
در این بوستان بر روی من باز کرد دیگر بار سؤال فرمود که در بوستان کدام کس بروی تو گشاد
جواب داد آنکس که مرا از زندان رهایی داد هرون از آن عمل که کرده بود نادم شد و علی الخصوص
تا روی از بعز و ناز بپرکمی بادشاهانه نشانی کرده شهر گردانید و منادی پیش وی فرمود که خلیفه
خواست که خوار کرد با ذلکمی که خدای عزیز کرده است نتوانست بیت هر که را حق لطف کرد عزیز
نتواند کسی که خوار کند • دیگران که کسند هر چه کند • حضرت آن زبد که کار کند • بعد از تمهید صبر و
شکر میگوید فَاتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای و فرمان او را خلاف مکنید لَعَلَّكُمْ شاید که شما
توفیق یابید و بتوانید که از روی اخلاص تَشْكُرُونَ شکر گویید نعمت نصرت را که بتقوی
شما انعام فرموده و گفته اند شاید که خدای انعام خود بر شما زیاده کرد اند و ضع شکر در موضع
مزید نعمت ذکر سبب و ارادهٔ مسبب پس از انساب نصرت بدر خبر میدهد و میگوید إِذْ تَقُولُ
خدای تعالی مؤمنان را نصرت داد وقتی که تو گفتی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروید گان را أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ
آیا کفایت نمیکند و بسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ آنکه مدد کاری کند رَبُّكُمْ پروردگار شما
بِثَلٰثَةِ آلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلٰئِكَةِ از فرشتگان مُنْزَلِينَ فرو فرستاده کان
از ملکوت اعلی و اکثر مفسران برانند معنی آن باشد که و مراد گان نص بعضی مفسران بر آنکه
و عدهٔ امداد بسه هزار فرشته روز احد بوده و اگر صبر کردندی و تقوی ورزیدندی به پنج هزار
رسیدی که کلبی و ضحاک بر آنند که اهل اسلام در روز احد گفتند یا رسول الله خصمان سه هزار اند
و ما هفتصد تن بیش نیستیم آیا حضرت باری در این غزا ما را بجنود غیبیه مدد کاری میکند
یا نه خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر جام صبر نوش کنید و جامهٔ تقوی پوشید
سه هزار فرشته بر عدد اعدا بمدد شما آیند و اگر بقدم صبر جادهٔ ثبات بر جای بعد تصیقل تقوی
زنگ ریبه از آینهٔ دل بزدایید عدد ملائکه به پنج هزار رسد ایشان با این سخن تمام شدند و
خود را از امداد ملائکه محروم گذاشتند و اشهر احکام آنست که مدد در نزول بود بدر که حضرت
عزت مدد خواست و حق سبحانه فرشتگان نازل کرد ابتدا اول هزار فرشته از فضای ملکوت
بساحت دنیا نزول نمودند چنانچه فرموده أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ بعد از آن دو هزار دیگر
از منافات میان دیده [illegible] با ایشان انضمام [illegible] بر آنست که خدای تعالی خبر داد که
رسول صلی ربنا علیه مؤمنان را گفت آیا کافی نیست که حق سبحانه امداد نماید بسه هزار فرشته

بلی ایجابست بعد از نفی یعنی چنین کند و مدد کاری نماید إِنْ تَصْبِرُوا اگر در جنگ
صبر کنید وَتَتَّقُوا و از مخالفت فرمان خدا و رسول بپرهیزید این وعده در روز بدر بود که ملائکه
طریق امداد و اعانت رعایت کنند بشرط صبر بر جهاد اعدا و پرهیز از نافرمانی رسول خدای و
بعد از حرب بدر در هیچ جنگ دیگر صبر نکردند مدد ملائکه بدیشان نرسید الا در وقت
محاصره قریظه بعد از حرب احزاب و اصح آنست که روز احد ملائکه نازل شدند و حرب
نکردند مگر بعد ملک بر یمین و یسار آنحضرت که اسلحه کفار را از وی دفع مینمودند و در کیفیت
حرب ملائکه روز بدر علما را اختلافست و موضع شرح آن قصه تمامتها سوره انفال خواهد
بود انشاء الله و اصح آنست اقتصار میرود ای عزیز حق سبحانه اهل بدر را وعده داد که شما را نصرت
کنم بشرط صبر و تقوی و فتح که جنگ را اماده شوید وَيَأْتُوكُمْ و بیایند بشما دشمنان شما
مِنْ فَوْرِهِمْ از خشمی که ایشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ
اینست که مدد میکند شما را رَبُّكُمْ پروردگار و آمرزگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار مِنَ
الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ نشان کنندگان مر اسبان خود را و این عادت مستمر است
میان مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا بر مرکب خود بندند و در آن روز نشان آن بود که
صوف سرخ بر پیشانی و اعناق و اذناب اسبان بسته بودند و اگر مسومین بفتح واو خوانند
معنی او نشان کرده شدگان باشد و نشان ایشان آن بود که بر اسبان ابلق سوار بودند و اعمام
زرد و بقول ابن عباس رضی الله عنه عمایم سفید داشتند طرها از میان دو کتف فرو گذاشته
و گویند بر روی ایشان سیمای قتال بود وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای آن امداد را إِلَّا
عدد را بُشْرَىٰ مگر مژدگانی لَكُمْ مر شما را بر وعده فتح و وجود فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای
آنکه بیارامد و ساکن شود قُلُوبُكُمْ دلهای شما بِهِ بامداد ملائکه یا بوعده نصرت وَمَا النَّصْرُ
و نیست یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيمِ
نصرت دهنده بر مقتضای حکمت بر بندگان رساند قصر نصر بر الله برای آنست که نصرت از
نزدیک اوست نه از ملائکه که اگر عنایت ملک جبار کشاید بدانست که از حمایت ملک چه آید بیت
مگر توفیق او رهنما شود کشاید کار • و گرنه از تدبیر هیچ کار نگشاید لِيَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد
یعنی در حرب بدر شما را منصور کرد تا ببرد و نیست گرداند طَرَفًا گروهی را مِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا از آنان که ناسپاسان شدند یا در هم شکستند یکی از ایشان را عجب واقع در آن واقعه
شکستی عظیم بصنادید عرب رسید هفتاد کس از ایشان عرضه تیغ تلف شد و هفتاد
دیگر بقید اسر گرفتار گشتند أَوْ يَكْبِتَهُمْ یا آنکه خوار کند و نکوهیده کند ایشان را یا منهزم سازد

ترس شما در دلهای ایشان افکند فَيَنْقَلِبُوا پس بازگردند و منهزم روند خَائِبِينَ در حالتی که
بی بهره کارزار میدان باشند نومید از نادیده و محصول آمال و امانی ایشان بیت
زده بر سینه سنگ نامرادی • بچشم دل ندیده روی شادی لَيْسَ لَكَ نیست مر ترا ای محمد عزیز
مِنَ الْأَمْرِ از این کار که نصرت رسانیدن شَيْءٌ چیزی یعنی این کار بدست تو نیست
بلکه از نزدیک خداوندست و بر تقدیری این تفسیر نزول آیه هم در واقعه بدر باشد و اصح آنست
که این آیه در واقعه احد است بعد از شج و کسر رباعیه حضرت خیر البریه صلوات الله علیه و آله
نازل شد و آنچنان بود که در بدایت حال که لشکر اسلام عزم قتال فرمودند اعلام کفار چون بخت سرنگون
ایشان نگونسار شد و میر و مقتدا از یمین و یسار بزخم تیغ آبدار و سنان آتشبار خالد و عکرمه
منهزم ساختند و حمزه برد که علم اعلای لوای و اظهار آثار فرزانگی کرد آنکه ابوسفیان در
قلب قرار گرفت تجمع افراد بغیر از فرار چاره ندیدند مردان و دلیران سرکردان شدند و زنان بغضه
کوفتن دف و دیگر صف آرایان رجز میخواندند شعر نحن بنات طارق • نمشی علی النمارق • مترنم بوده
گریان و گریزان روی بکوه نهادند و مشهورست که در این معرکه حمزه و علی و ابودجانه انصاری
کارزاری کردند که زیاده بر آن متصور نبود صاحب درج الدرر روح الله روحه آورده که روز
احد که هوا از دشمنان متوجه شدند حضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم مرتضی علی علیه السلام
بدفع ایشان حکم فرمود و شیر بیشه شجاعت که در هیچ معرکه از حروف سیوف روی نتافته بود
و بشعشعه شمشیر درخشان گرد برد و غبار میدان مردانه شکافته بر ایشان حمله برد و به تیغ ما
که پیوسته تشنه بخون دشمنان بودی دمار از ایشان برآورد و فوجی دیگر چون دریای جوشان
بعزم او شتافتند بیت بشمشیر ازی چو درخشنده برق • زسر تا قدم زیر ... بقصد
حضرت توجه نمودند و علی هم باشاره عالی جماعه ایشان را که مانند ورد در عقد اجتماع منتظم بوده
از آن شمشیر شهاب سیر مانند بنات النعش متفرق کرد ناگاه جبرئیل امین بپهلوی خاتم النبیین
تماشای آن کار و تفرج آن کارزار میفرمود میگفت إن هذا لهي المواساة یا رسول الله علی مرتضی
حق مروت و مواسات ادا میکند و شرط خدمت و مواخاة بجای می آورد سید انبیا صلی الله علیه
وآله وسلم جواب داد که انه منی وانا منه چرا چنین نکند و حال آنکه او از منست و من از ویم جبرئیل
فرمود که منهم و انا منکما میگویم و از هوا آیت عالم غیب فی شأنه شنیدت و در میان صدا
ساکنان آن مملکت و نجات فشانان آن معرکه رسید که لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
چون مبارزان میدان اسلام بر مشرکان بادیه عبادة اصنام ظفر یافتند و کفار از یمین و یسار
با تنها لرزان و دلها ترسان راه هزیمت یافتند صحابه در لشکرگاه قریش بغنیمت آغاز نهب و غارت

کردند و غنایم آن معسکر از اموال و امتعه جمع آوردند جماعتی از تیراندازان که محافظت کوه
تعلق بایشان داشت چون حال بدین منوال مشاهده نمودند اقدام ثبات اکثر ایشان بحرکت آمد
طایفه از مرکز صواب لغزیدن گرفت و بر امید تاراج غنایم بر مقتضای قضیه الفرصة غنیمة
بارده را مطمح نظر ساخته روی بلشکرگاه نهادند عبدالله بن جبیر مبالغه آغاز کرد که ای یاران
متابعت هوای نفس ننمایید و از فرمان آنحضرت که متضمن صلاح دارین است عدول منمایید و از
رای بهتر خود که موجب کرامات فتح باب طمع روا مدارید و خود را بعد از فوز بسعادت من یطع
الرسول فقد اطاع الله در عداد و من یعص الله و رسوله فقد [illegible] میارید جمعی اندک که معدود
ایشان بده نرسید نصیحت او را بگوش جان استماع نموده بسجاده فرمان برداری بایستادند
باقی بمخابره خود التفات نانموده روی بلشکرگاه نهادند بعد از آنکه رخنه کوه از حارسان
محافظان خالی یافتند خالد بن الولید و عکرمة بن ابی جهل با جمعی کثیر که عزیمت هزیمت داشتند عنان
و رخنه را از مردان کاری و دلیران کارزار خالی دیدند بیکبار بر سر عبدالله بن جبیر و باقی یاران او
تاختند همه را شربت شهادت چشانیدند از عقب لشکر اسلام در آمدند خبر ظفر کفار در کرکه عسکر
ایشان رسید روی بامر کر کرده از پیش روی مسلمانان توجه نمودند فوج فجار اهل ایمان را
که مرکز محیط عرفان بودند دایره وار در میان گرفته غبار فتنه روی بفلک اثیر آورده و خون شد
جهان کرد از تیرگی گرد میدان بزه دان سپهر کمر کرد بیت بخونریزی نعمان شد تیر دل دوز
دل بیخت و جانی بیسته مزد • ز تاب تیغ دلها آب گشت • سنان در سینهای تاب بگشت
جانبازان غدار رنجت و سرافرازان گذشته از غیرت و همت که حسن اعتقاد در میان بجان
جان کم فدا بر زمیان بسته بملازمت سید عالمیان می آمدند و از روی صفای عقیدت
بعرض آنحضرت میرسانیدند که امروز در خدمت شما داعیه آن داریم که دقیقه از رسم جان
سپاری فرو نگذاریم بیت یا مراد بر سر گردون نهیم پای • یا مردوار بر سر همت کنیم سر
و از آنجمله زیاد بن السکن با چهارده جوان انصاری ملازمت آنحضرت اختیار کردند و هر یک
با ادای این کلمات که وجهی لوجهک الوقا و نفسی لنفسک الفدا و علیک سلام الله غیر مودع و موعد
الجنه زبان میگشادند و جنگ در پیوسته تحفه جان نثار سید البشر و جان میکردند
بیت جان شیرین کم فضول چون تو جانانی بود • که جان بار نماند هر کرا جانی بود
مرة زیاد که فارس بساط مردی بود نقش وفا بر تخته دل رقم زده خود را در پیش رو مقاتله
افکند و عاقبت بزخم تیغ کفار از پای در افتاد و خواستند که سرش از تن جدا کنند فوجی از
مسلمانان اتفاق نموده در تخلیص وی غایة مساعی تقدیم نمودند حضرت صلوات الرحمن علیه

او را نزدیک خود طلبید و پای فلک فرسای بالش سر او ساخت زیاد چون دیده برگشاد سر
خود را در پای سید عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم دید از غایت فرح کی جان پاک نثار قدم
خواجه لولاک کرد و زبان حال بدین مقال مترنم بود بیت گر دست دهد هزار جانم
در پای مبارکت فشانم • و از جمله غرایب قضیه احد صورت حال مصعب بن عمیر است که علم
مهاجر بر داشته کارزاری میکرد که فلک دوار حیران و مریخ خنجر گذار انگشت تحیر در دندان
بماند بیت در آهنگ چون شیر غرنده بود • که جنگ شمشیر برنده بود • ابن قمیه بقصد
و شمشیر حواله دست راست او کرد مصعب خواست که حمله او را دفع کند مجال نیافت و دست
از بدن جدا شد علم بدست چپ گرفت و میگفت و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
دست چپش نیز قطع کردند و بهر دو بازو علم را نگاه داشت و همان کلمات بر زبان میراند و هنوز
آن آیه نازل نشده مصعب علم کشت بخواندن آن نوبت سیم او را بتیغ بر زمین افکندند و
ملکی بصورت مصعب مصور گشته علم بر داشت و هیچکس بر این حال اطلاع نیافت
تا در وقت مراجعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که تقدم یا مصعب علم را
بر فرشته فرمود که لست بمصعب خواجه کاینات علیه افضل الصلوات گریست و اقعه که
و مصعب را در میان کشتگان پیدا کرد و در مقصد اقصی آورده که چون چشم آنحضرت بروی
افتاد این آیه بر خواند که رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه محققان فن سیر و مدققان تاریخ
سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که در آنروز تیغ غزا تیره دلانی که در ظلمات
و من یضلل الله فما له من هاد سرگردان بودند با یکدیگر هم عهد شدند بدستوری که در
ضلالت و آیین جهالت معتز بودند همان بستند که اگر نظر ایشان بر سرور پیغمبران صلی الله
علیه و آله و سلم افتد یا او را مقتول سازند یا خانه عمر خود را از لحیات بپردازند یکی از آن
عبدالله حمید بود و او در جاهلیت حریف بکستا بود و چاره گشته شد دیگر امید شد بر جمع غزاه
نیفتاد و آن چهار دیگر همانا که میکوشیدند و بهر طرف پویان سید عالم و پیغمبر بر حق
آدم میطلبیدند در اثنا طلب ابی بن خلف از خلفا خود جدا افتاد و ابن قمیه و عتبة بن
ابی وقاص و ابن شهاب باتفاق جناب رسالتمآب را دیدند در وقتی که اشرار غلبه کرده
و ابرار مغلوب شده هر یک بگوشه افتاده بودند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
با معدودی چند در موضعی ایستاده آن سنگین دلان سخت روی میدان آمدند فرصت غنیمت
یافته و دست جرات از آستین وقاحت بدر آورده سنگها حواله معدن جواهر جلالت
کردند آینه نورانی منورشان سیماهم فی وجوههم یعنی پیشانی آن سرمایه حیات جاودانی و

محراب قلوب متوجهان حرم صدق و صفا یعنی لطافت روی دلجوی آن کعبهٔ حلم و وفا از
لب سنگ جفا مجروح گشت و لعل ابدار شکر بار که در خزانهٔ وما ینطق عن الهوی جوهری
بغایت گران بها بود از زخم بدگوهران آزرده شد یکی از آن گوهرهای شب چراغ که ماه را
داغ سیاه از آتش سودای صفای آن بر دل است از درج یاقوت رنگ بیرون افتاد و از رخسار
چند کهربا بخاک درهم شماری نبودند گری بدان عقد صحیح را یافت بیت
داشت اندر دهان اثر درج … و اندران درج در سی و دو دانه بود عقدی صحیح لیک یکی دانه از
گری افکند سنگ بدگهران … چه سنگین دل آنکس که بر لعل گوهر بار یاقوت کان رسالت سنگ
انداز دو لولوی آبدار صدف جلالت را هم رنگ عقیق تر سازد بیت با تو آنان که درج
درج یاقوت تر از سنگ زدند … گوهر جام لبت را خستند … ساغر دولت خود بشکستند …
افتاد از آن جمله گران … در صف گوهر صافی کمران … سنگ دندانت بخون پنهان شد …
لولو تر مرجان شد … عجب کردن سنگباران بر جفا کاران سنگ بنا … و ابر عنا سنگبار
به ستم و سنگباران بادیه خطا را سنگبار باخت بیت … علوی گفت گوهری تر از سنگ
همان بهتر که بروی سنگ بارد … حسودت سنگ بر دل بار بار … چو سنگ آفریدم …
بنوایان خارستان محنت که بسنگ کینه رطب تازهٔ نخل جهد … قدس را خستند …
اعمال ایشان جز ثمرهٔ ان شجرة الزقوم طعام الاثیم بار و بر نخواهد بود بیت
آن سخت دل که سنگ جفا بر لبت فکند … جز خار خار از آن رطبش حاصلی نبود … گویا سنگ
خستگی مغز بالیحه دفع سودا مفرح … درکار بود که مجهدی تمام در شاهوار بشکست و
یاقوت رمانی می سود یا آن سخت دل سیاه جنس مجمعاتست که چون عقیق یمنی درخشان
از شعشعهٔ سهیل با اثر اقتباس رنگی نماید بیت بود لعلش سهیل بخشنده
سنگ دارنگ لعل بخشنده … چو سهیلش رفیق سنگ آمد … سنگ ذو دم عقیق رنگ آمد
جوهر شناسان گوهر را از سنگ جدا کنند آن ناپاک گهران سنگ را بگوهر پیوند دادند
حیله شناسان قاید لالی درهم بند آن جمله بزرگ آن سمط مروارید از هم گشادند …
از حضرت گوهر سرابش در قعر دریای دم فرو رفت معدن را از خجالت یاقوت مدایش جگر
خون ناب شد بیت چون سنگ بجان لب گهربار رسید … خون شد دل لعل کان …
ناسش کردند … ای عزیز خواجهٔ ما خاتم پیغمبران بود و آن سنگ کین امتحان و نگین بدندان
گرفتن خاتم مشهور است و این معنی را نیکو در خرد نامهٔ اسکندری مذکور بیت
چو خاتم که گیرد بدندان نگین … شدش سنگ اعدا بدندان قرین … بیا گوییم که سنگ جا …

نیاز بلب شکرخای طوطی روضه و بسبحه لیلا طویلا آورده بالتماس آنکه بوقت اظهار معجزات
آنحضرت زبان مقال یافته وظیفهٔ تسبیح ذی الجلال ادا نموده ذکره و اثبات این مکرمت
و بدله رنگین هم از ابیات خرد نامه است که در باب سنگ میگوید بیت گر از لعل
او سنگریزه‌ها … نشد چون شدند که بنقش سبحه خوان … ببین آن لب معجز آهنگ را … که چون
سبحه خوان میکند سنگ را … و هم حضرت حقایق پناهی در سبحة الابرار شمه از حالات آن سنگ
که محک نقد تمام عیار صیرفی دار الضرب بود باز می نماید بیت گویا هیچ ملک
ز دانان سنگ زینت را بحک … تا کند عرض بهیاس کار … زیور حلم ترا پاک عیار … لاجرم حضرت
از صدمت سنگ … احد چو موجی بیرون داد آهنگ … حلم تو بود بلی کوه شکوه … کی ز یک سنگ فرو
گراز سنگ صدا بیرون شد … هر گدا بی نوا بی شد … القصه چون خون بر رخسار لاله رنگش
روان شد آزار دهد … ایشان روی و پیشانی فرا میگرفت و میگذاشت که قطره از آن بر زمین
رود و بعقب رسید که دندان مبارک بر کند گرفته میفرمود کیف یفلح قوم فعلوا هذا بنبیهم …
روی … گاری … که با عیز خواهیش ان علمها … از آن آنکه خواست که ایشان را بدعا
و لعنت ابدیاد کند جبرئیل آیهٔ کریمهٔ لیس لک من الامر شیء رسانید یعنی عفو و اغتنام و ابعاد و
اعدام در قبضهٔ اقتدار تو نیست بلکه زمام این امور بدست اختیار ماست و نزد بعضی
نزول آیه بعد از آن بود که آنحضرت چهل روز در نماز بامداد جمعی از قبایل عرب چون رعل
و ذکوان و عصیه و عضل و قاره دعای بد میکرد و اشهر آنست که گفته اند قصد نفرین کفار
از آنحضرت وقتی واقع شد که عم بزرگوار خود و پسر عم خود عبد الله جحش را شهید کرده بودند
و قصهٔ عبد الله بن جحش که در … مستقصی آورده چنان بوده که روز احد بطریق مناجات
در اثنای عرض حاجات از حضرت رفیع الدرجات مسالت نمود که بار خدایا امروز مرا بکسی
روزی کن که … او … قوی … بود تا من با او مقاتله کنم آخر من ظفر
یابم سر او بردارم و بر سنان نیزه بنظر دوست و دشمن در آرم و اگر او بر ما کشد … مرا
برد تا بهنگام ملاقات از من سوال کنی که ای عبد الله گوش و بینی تو چرا بریده اند و من در جواب
گویم که از برای محبت تو در راه این محنت بر صفحهٔ خاک این کشیده اند بس تو راه تصدیق کنی
گویی … تو گوش و بینی بریده … ما را … سعد ابن ابی وقاص
رضی الله عنه گوید اول روز از عبد الله این مناجات شنیدم و در آخر همین روز بچشم خود
دیدم که مشرکان گوش و بینی او را در ریسمان آویخته میبردند و صورت شهادت حمزه بنقل صحیح چنانست
که جبیر بن مطعم که مهتر زادهٔ مکه بود غلامی داشت حبشی که او را وحشی گفتندی مروی است …

کرز بود و برو بین جنگ کردی چون لشکر قریش عزیمت مدینه کردند جبیر وحشی را طلبید و
گفت میدانی که مسلمانان روز بدر عم من طعیمة بن عدی را چگونه بزاری کشتند و من
بانتقام او تشنه ام و حالا محمد صلوات الله علیه دو عم دارد حمزه و عباس رضی الله عنهما اگر یکی
درین حرب عم وی را بقتل آری ترا آزاد [illegible] وحشی تمام آن کار را در عهدهٔ
اهتمام گرفت و هند که زن ابو سفیان بود و در قبایل عرب بحسن و جمال شهرتی تمام داشت
پدر او عتبه هم روز بدر بدرجهٔ هلاک افتاده بود وحشی را وعده داد که اگر محمد را صلی الله علیه
و آله و سلم بزبان تیغ جواب گفتن پدر من بازدهی کام خود از من بیابی و وحشی را سودای عشاق در
سر و خیال وصال هند در دل جای گرفت بشادی آن دی و بهجت و غفلت عزم کشتن یکی از
شیران بیشهٔ اسلام کرد القصه در روز حرب بکمین گاه بترصد در آمد تا تخصیص تمام بجای آورد
و چون دانست که علی ملازم جناب نبوتست و سرداران مهاجر و انصار در خدمت سید انبیا
از انجا نا امید شد روی بحمزه نهاد و حمزه در آن روز بهر دستی شمشیری داشت و بهر یک
کاوان از دو قبو کار را چیزی فرو میگذاشت لب ظفر از دندان تیغ جوهر دارش متبسم بود
زبان حالش بمضمون این کلام مترنم بیت منم شیر و شمشیر از آن بدست * که دارد
شیر و شمشیر بدست * سطوت شجاعت دست برد می نمود که اگر سام زمان زنده بودی
بمشاهدهٔ آن از پای در افتادی و اگر رستم دستان ملاحظه نمودی از روی تعظیم بوسه
بر نعل مرکب او دادی بیت سالها لعب نماید فلک حقه باز * تا چنین شاهسواری به
میدان آرد * اتفاقا سباع بن العزی رسید و وی [illegible] بعزم فرستاده بجنگ او
مبارز طلبید حمزه که چون میدان او بکرد از سر غضب خود را در میان فوج انداخت و بضرب
شمشیر جماعات ایشان را متفرق ساخت و چون شتر مست که بر لب آورده بروایتی [illegible]
نداشت که ناگاه مرکبش بسر در آمد و پشت وی بر زمین رسید زره از شکمش دور گشت
وحشی از کمین گاه زوبینی بروی افکند و فوج اعادی مدد کاری نموده مرغ روح سید الشهدا
بروضهٔ قدس پرواز نمود خبر شهادت حمزه بهند رسید بیامد و شکم مطهرش را شکافت
پاره از جگر او بر داشت و بخایید و وی را مثله کرده بر خاک معرکه بگذاشت و این در محلی بود که
روی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مجروح شده بود و ابن قمیه [illegible]
ایستاده اشتلم مینمود و منقولست که شمشیری بجانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حواله کرد
و گفت بگیر از من و منم ابن قمیه حضرت گفت که اذلک الله و اخزاک و آخر کار آن مزدور بجزای
اعمالش که از آن زشت تر بود در مقصد آورده که روزی آن ملحد خفته بود که [illegible]

بر سر کوهی [illegible] یا زوبینی الماس بر دم او نهاده و سر بر شکم او زده و برید
و وی را نابود نموده روز میکرد تا وقتی که سر هر دو شاخ از هم جدا کردند او بیرون آمد ابن قمیه میگفت
وا ویلاه وا ذلاه تا وقتی که بجحیم رسید علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین آورده اند
که در محلی که ابن قمیه تیغ حوالهٔ سلطان تختگاه نبوت کرد طلحة بن عبد الله دست را سپر خود
سپر ساخت و بسجده و وسطی بالا اصابع وی جراحت رسید و سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
از شمشیر او احتراز نموده در مغاکی افتاد و رخسار آفتاب مثالش از نظر اهل ایمان پنهان گشت
روز روشن بر دیدهٔ دوستان چون شب تار تیره و چشم روزگار از مشاهدهٔ آن ماجرا بم زخم لقیا
خیره شد بیت تا از دهان بدر رسید * و دیده ها سیل بدریا رسید * ابن قمیه بدان که
خورشید شرع بعین حمیئه حمام غروب کرده و ماه اوج کمال بمغرب فنا و زوال متواری شد قوم
خود را مژده داد که محمد صلی الله علیه و سلم آخر ساختم و [illegible] ابلیس لعین فریاد بر
آورد که الا ان قد قتل محمدا و آواز ابلیس بمدینه رسید و بیک لحظه این خبر در گوش زنان و مردان
و دشمن انتشار یافت و در مدینه هیچ زنی قرشیه و هاشمیه نماند الا که میگریست و فاطمه
بجزع آمد [illegible] از هر کسی خبر میپرسید و بحجت
رسید که فاطمه زهرا با عایشه صدیقه و صفیه عمه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ام ایمن با جمعی
دیگر از زنان نالان و فریاد کنان بجبل احد آمدند و فاطمه چون جگر مطهرش بدرد و نشستن
روی انور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول شد و استیفای این جزئیات جز در اثنای کتب
[illegible] هذا القصه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن مغاک بیرون آمد
کعب بن مالک چشمهای او را بدید [illegible] النصر
و اصحاب را مژده صحت آن حضرت بنواخت [illegible] علامت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سیدند و ندای العود احمد بکشیدند بیت با ما آمدی ای
بخت همایون بسعادت * چون جان گرامی بیدن روز نما عادت * بعد از آن بجانب شعب [illegible]
و در آن روز جنگی عظیم روی نمود و هفت تن از انصار در آن روز کشته شدند و حمزه مقبول حضرت
باری شد و در آن روز ابو طلحه انصاری که خود را سپر تیر انداز [illegible]
و گاهی چند [illegible] بر خان و مان دشمنان می انداخت و سعد وقاص نیز که روی [illegible] شجاعت
لشکر جلادت بود تیر زنان شکاف از حلقهٔ دیدهٔ خصم میگذرانید و زبان سوفار پیغام اجل
بگوش کفار میرسانید بیت چو در ششکش کمان از ابروی راستی * زهر تیر گوشه چو خواستی
و در آن روز جبرئیل و میکائیل با جامهٔ سفید بر دو جانب رسول [illegible] ایستاده بودند

بوقت حملهٔ اعدا از جنگهای عظیم میفرمودند و خدای سبحانه بر دل مؤمنان فرود آمنه اکبر رست
کفار را فلفت اعتبار دکار و کار روبار و خوف نیابند و جان و سیله مجانب ما این سلامت و کرمت
امن و استقامت شتابند لیر خاتم النبیین علیه افضل الصلوات المصلین با جمعی از یاران که
در سلک خدمت انتظام یافته بودند بشعب احد در آمدند و ابوسفین با گروهی از اعادی قصد
آن کردند که از اعالی کوه بر ایشان مستعمل شوند و ایشان را معلوم نبود که دران شعبه کیا
انبیا دعا کرد که خدایا نباشد که از ما شرف بسازند آتش رعب در کانون سینهٔ پرکینهٔ ایشان انداخت
هیبت آمیز سطوت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم دست رد بر روی ایشان نهاد و معلوم کرد
که افضل افاضل رسل بر مسند حیات متمکن است و کفر از اکابر اصحاب در ملازمت او ساکن و
مطمئن جنگی که در موضع بدر واقع شود در سال آینده وعده دادند و خایب و خاسر باز گشته روی
نهادند حضرت انبیا صلی الله علیه وسلم بعد از رفتن ایشان بمعرکه روی آورده و بنفس اقدس
حال یک یک از کشتگان تفحص میکرد ناگاه نظر بر جمعی افتاد عم بزرگوار خود را دید شله کرده
و جگر بیرون آورده چنان سوزی بدو دل مطهر خود را دلا فرمود که از آن جز آب دیده شسته
بود بر برد خود را مطلبیه بر روی او دامان بوشید کلمهٔ استرجاع بر زبان راند و حال البرعه
زان منوال مشاهده نموده بر خاطر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذشت که ترتیب بر
حال اهل ضلال افکند از بارگاه عز و جلال این آیه نزول اجلال یافت که لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از
استیصال و استصلاح این طایفه چیزی بدست تو نیست أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ گفته اند او اینجا
بمعنی الا ان است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را و قول بعضی آنکه
او را عطف باشد و یتوب معطوف است بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را
برای یکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت بقتل صنادید قریش یا بهزیمت دهد ارجمند که
اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند أَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر
مصر باشند برای بیان استحقاق عذاب ایشان میکند فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه ایشان ظَالِمُونَ ستمکارانند
که وضع عبادت میکنند در غیر موضع آن امام قشیری رحمه الله میگوید حق سبحانه بدین آیه دل
مبارک پیغمبر را صلوات الله علیه از جمله اشیا جدا ساخت و طالبان طریق طریقت و سالکان
منهاج حق و حقیقت را تنبیه کرد باینکه کریمه من ملتفت نشوی که زمام امر بدست
آخرین نهاده ام تا بدیگران چه رسد قل ان الامر کله لله و امر همه اوست و اهل آسمان
و زمین در قبضهٔ لطف و قهر من وَلِلَّهِ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است
ماد لا از حقایق و ماهیات دارد وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است ... میکند یعنی

عالم ارواحست و لیکن عالم خلق نیز از آن اوست الا له الخلق و الامر و کسی را که جبر اختیاری و
اقتداری باشد يَغْفِرُ بیامرزد لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد
او بیان متعلق شود ابن عباس فرموده که گناه بزرگ عفو نماید از هر که خواهد و بگناه خرد عذاب
کند هر کرا خواهد وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است دوستان خود را رَحِيمٌ مهربانست بر بندگان
خود پس قومیرا که حبیب وی بر ایشان دعا نکند چگونه مکنی و از این بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
برای آن جمع بریشان زده کار چنین دعا فرموده که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون خدایا این قوم را
راه راست بنمای و ابواب هدایت بر دل ایشان بگشای که نمیدانند و از جهت آن شرایط خدمت
حرمت من بیرون آمده بستو انبیا و عزیز چاره کرده دشمنان معامله برین نوع میبرد اند قوارت
که مهر دوستان بچه صورت سازند **بیت** زیشان که خصم را بنوازش دعا کنی تا در زمانه
دوست نوازی چها کنی و چون مشرکان در حرب لشکر بسیار و سلاح بشمار داشتند نفقه
کردیان تهیه اسباب این عساکر کرده بود از ربا حاصل شده بود لکن روایتست که بعد از
عدت و شوکت ایشان بر خاطر بعضی از مسلمانان خطور کردی که ما نیز ربو اقدام ببکند تا مال
بسیار حاصل آید و بر لشکر نفقه کنیم تا آراسته کرده و توانیم که از دشمنان انتقام کشیم حق سبحانه ایشان را
از خوردن ربوا نهی فرمود تا آن اندیشه بر دل ها نگذرد و گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مؤمنان و باور
دارندگان لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربوا و تصرف مکنید در آن أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً
افزوده بر افزوده گفته اند اضعاف در دراهم و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال
تا وقتی معین بکسی داد در آن اجل دو برابر افزوده تا وقتی که بادل چیزی بر مال المدیون مستغرق شد
ای درویش حق تعالی یکی را دو حاجات ندارد که بستاند و خود یکی را ده دهد ای عزیز اشارتیست
که این کرم را بین خلق نیست صفت خداوند تعالی است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای یعنی
نهی کرده است دلیری مکنید لَعَلَّكُمْ شاید که شما تُفْلِحُونَ رستگار گردید و فلاح موقوف
بتقوی بجهت آنکه ترکیه مقدم باید بر تحلیه ای عزیز جهدی باید کرد وسایط کرده اند
خدای و طایفه را که نظر بر واسطه دارند میگوید وَاتَّقُوا النَّارَ بترسید از آتش یعنی بپرهیزید
از عملی که دخول آتش باشد الَّتِي از آن آتشی که أُعِدَّتْ آماده کرده شده است
لِلْكَافِرِينَ مرکافران و غیر ایشان را از آکل ربوا و خورندهٔ مال یتیم و مانند ایشان و تخصیص کافر
بجهت آنست که آتش دوزخ بالذات برای کافرانست و العرض برای عاصیان تا کافر را
تعذیب است و مؤمن عاصی را تادیب و ایشان را تعذیب بها و است و آن نیز گفته اند که اینها
اهون است از کتاب رفقیه ابو اللیث در تفسیر خود آورده که این وعید مستحلان ربواست چه

باستحلال ربوا کافر شود و در قرآن عزیز از خوردن چهار چیز نهی صریح واقع شده مال مردمان
بناحق وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ و جزای خوردن آن مال آن آیت است وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ
عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا دوم مال یتیم وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا و مکافات آن اکل آن آیت
إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا سوم ذبحی که بر نام حق تعالی کشته باشد وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ
اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ خوردن آن فسق است وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ و فاسق سزای آتش است چهارم مال ربوا وَلَا
تَأْكُلُوا الرِّبَوا و مآل آن نیز آتش است فَاتَّقُوا النَّارَ ای عزیز ربواخواران آتش عجب در جگر شوم
مدیون می‌افکنند لاجرم حال ایشان هم آتش میکشد کما تدین تدان بیت
هر آن آتش که ظالم بر فروزد . همان آتش بود کورا بسوزد . پس بعد از تهدید مخالفت ترغیب مینماید
بطاعت و میگوید وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در آنچه بر شما فریضه کرده است وَالرَّسُولَ
و اطاعت کنید رسول را در آنچه از خدای خبر داده لَعَلَّكُمْ باشد که شما تُرْحَمُونَ رحمت
کرده شوید و در عذاب نیفتید لفظ لعل اشارت بآن میکند که طاعت سبب رحمت نیست ما دام
که سبق کتاب نباشد آری بطاعت همین رجا حاصل شود اما رحمت متعلق بمشیت است ع
تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد . پس بندگان را بعد از تحریص بر طاعت از فوات تحذیر مینماید و
میفرماید وَسَارِعُوا بشتابید و مبادرت نمایید در مصحف مدینه و شام بی واو مسطور شده و
انقطاع حرف عطف جهت قرب طاعت و مسارعت که گوییا واحدند و در مصاحف مکه و
بصره بواو مکتوبست بتقدیر عطف بر اطیعوا یعنی فرمان برید و مسارعت نمایید إِلَى مَغْفِرَةٍ
بر آن چیزی که سبب آمرزش باشد شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم
جهت تشویق بندگانست یا هر چه موجب مغفرت باشد و آن کلمه شهادتست که گناه زنان کفر بر
اقرار و ایمان با تصدیق بجنان آمرزیده میشود قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ یا ادای
فرایض که بسبب آن ارقام ذنوب و آثام از دفاتر اعمال محو کرده إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ
یا تکبیر اول که ادراک آن بجماعت از مجموع مستلذات و متمتعات دنیوی بهتر است التکبیرة الاولی
خیر من الدنیا و ما فیها یا صف اول از جماعت که وسیله رحمت خود و بعضی دعاء ملائکه است که ان الله
و ملائکته یصلون علی الذین یصلون الصفوف الاول یا نماز جمعه که کفارهٔ خطیات اسبوع
سابقه است الجمعة الی الجمعة کفارة لما بینهن یا اعمال صالحه که وجود او سبب محو سیئات
موجب مزید حسناتست نیز هست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا یا اخلاص که
نقد طاعت بی سکه او در بازار قبول رایج نیست وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ یا هجرت
که بهر قدمی و قدمی بر صغیره حال مهاجر میکشند فان الهجرة تهدم ما کان قبلها یا متابعت سنت

که منهج قویم و صراط مستقیم است من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید یا صلوات
بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که چون بگفتن موفق میشود برات ده محو و ده حسنات بدیوان
عنایت بنام مصلی بحضرت نبی من صلی علی مرة صلی الله علیه عشر مرات یا جهاد در مقتضای مقام خود است
جاری آیات در بعضه لنهدینهم سبلنا بر بنیاد اوامر و نواهی او جهاد و ما یتعلق بالنفس و جهاد
کفار که بنزد اهل اقتضای مفرای حدیث صحیح ثواب صیام و قیام و تقویت و دوام حاصلست و در عالم
شهادت سعادت دخول مخلود جنان مجاهد ما اشل الجنة تحت ظلال السیوف یا صدقه که ادای
آن اطفای نایره غضب ربانی نموده متصدق را بروضه رضای سبحانی رساند صدقة السر تطفی
غضب الرب یا توبه که بر نجات سکانش صحایف اعمال از الواث خطایا شسته و پاکیزه کرده التائب
من الذنب کمن لا ذنب له یا استغفار که استظلال بظلال آن تا بآفتاب عقاب نمانیت
کذلا الا غفرلهم ما استغفروا و فی ابو بکر وراق رحمه الله بر آنست که موجب مغفرت الهی امتثال
اوامرست و امتناع از نواهی و فی نفس الامر این تحقیقست جامع و مشتمل بر جمیع مذاهب که از عزیز
بزرگی یاد در واقعه دیدو از وقایع آن عالم خبر پرسید بعد از تامل انشاء این بیت بر وی خواند
غایب شد بیت در بند اوامر و نواهی میباش . پس منتظر لطف الهی میباش . و حقیقت
آنست که طمع و طلب غفران الهی بطاعت و رضای حضرت ربانی در دنیا نه ظاهرها ان
مغفرت را بر طاعتی مخصوص مقید کرد و بر اطلاق گذاشت تا در جست و جوی ارتکاب جمله
نموده هیچ طاعتی فرو نگذارد چه شاید که آن طاعت موجب مغفرت باشد ای عزیز در دیوان
ازل برازنده عمل و تحفه اماده ساخته اند بر قامت استقامت هر یک خلعت که لایق بود داده
اول قرة لازم نماز است هر که بر معراج نماز برتر شود بدرجه قرب رسد واسجد واقترب
دوم فلاح نتیجه زکوتست هر که باداء زکوة متوسل گردد سعادت فوز و فیروزی یابد قد
افلح من تزکی سوم ربح صوم مقترن براحتست آنست جگری که بحرارت روزه مبتلا گردد
شربت یسرش نوشانند یرید الله بکم الیسر چهارم مشقت سفر حج میزامان دو جهانست
وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا پنجم نهال نیکوی اضعاف بار آورده‌ست هر زارعی که در مزرعه عمل تخم
صدقات بکارد بر آن بوقت حصاد مکافات اضعافا مضاعفه بر دارد من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا فیضاعفه له ششم چون عزات بشمیم نسیم نجات معطر است هر مخلصی که
گلستان جهان بر دارد شامه حال خود را بروایح فوایح نجات ابدی مطیب سازد هل ادلکم
علی تجارة تنجیکم هفتم بنای عفو بر اساس توبه ممهد باید یقبل التوبة عن عباده و یعفو
صلاح اعمال بر قاعده توحید تشیید پذیرد و قولوا قولا سدیدا یصلح لکم نهم بمتابعت سید المرسلین

علیه افضل الصلوات والسلام و پیروی اصحاب کرامش استحقاق رضوان الهی حاصل آید
والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم **دهم** مسارعت در راه دین و مسابقت بر منهج سلوک اهل
یقین غفران پادشاهی روی نماید وسارعوا الی مغفرة من ربکم پس هر که دولت غفران خواهد
باید که ازین زمان غافل نشود و کمر مسارعت بر میان بسته از خرابات هوا پرستی روی عزیمت
بکعبهٔ خدا پرستی آرد که هوا پرستان آلودهٔ ... دوزخ اند و خدا پرستان مغفور و مستورند **بیت**
بگذار ز هوا پرستی روی آر سوی خدا پرستی • در نام هوا خط عدم زن وانگه طلب خدا قدم زن
بشتاب که زین بیش نمانست بیش آنکه درآید بانست • اگر کسی پرسد که رحمت کم نشود و مغفرت
زوال نیابد پس سبب مسارعت چیست جواب آن که گفته اند که اگرچه رحمت الهی بسیار است اما عمر
آدمی اندک و ناپایدارست مغفرت ورای ... امانیات انسانی در معرض انتقال و
ارتحالست بر لطف بی نهایت بزبان بیان میگوید ای بنده فرصت را که چو باد گذرد و مثال
برق ناپاینده است غنیمت شمار و پیش از آنکه قدم مسارعت از کار بازماند روی براه طلب آر و
بشتاب کوشی که میتوانی بشتاب ای ... روی بکنج معرفت آر ای زاهدان قدم در
کنج خلوت نهید ای مطیعان بشتابید در طلب جنت ای عاصیان دست نیاز بگشایید ...
رحمت ای مشتاقان شتاب کنید تا بمنزل ... رسید ای عاشقان زود باشید تا از دیدار مطلوب
بهره بردارید ای متعطشان بادیهٔ حیرت تعجیل نمایید تا از زلال وصال بهره مند شوید ای متقربان
مناهج قرب دم مسارعت فرو مگذارید تا ... سرادقات جمال لایزال گردید طواف کعبهٔ ظاهر
بی سعی کامل و جدی تمام حاصل نمیشود و وصول بکعبهٔ وصال بی جهد عظیم و مجاهدهٔ تمام
دست ندهد **بیت** طواف کعبه میخواهی برو سر در بیابان نه • حریم وصل میجویی قدم بر هر دو عالم نه
در کشف الاسرار آورده که حضرت آفریدگار دوستان را از ایشان و تمام میخواند بر سر خوان مکرمت
مایدهٔ مغفرت نشانده میگوید سارعوا بشتابید و پیشی جویید که کار کار سابقانست والسابقون
السابقون اولئک المقربون مسارعت در طریق اقتضای آن میکند که هرچند بذات از
راه برداری و از پیوند کسان و تعلق خسان بگذری و بگذاری تا بسابقان رسیدن سهل کاری
نیست با سبک روان پیوستن کار هر ... آرزوی ننگ و نام و تمنای جاه و دام و هم
سابقان محالست با هوای مدح و ذم و سودای فخر و عار پس روی جستجوی ... رخیال
حکیم الهی ... **بیت** پای بر دنیا نه و بر دوز چشم از نام و ننگ • دست در عقبی زن و
راه فقر و عار • کی شوی در عرصهٔ دین با عزیزان هم رکاب • تا نگردی مردانه بر مرکب همت سوار
ای درویش معلوم شد که مراد ازین مسارعت مسارعت بقدم گل نیست بلکه مسابقت بقدم دلست

بیت از راه بپای تن بپایان نرسند • تا جان ندهند قدم بجانان نرسند • در بحر الحقایق
فرموده که درین راه بقدم تقوی که تزکیهٔ نفس است از اخلاق حیوانی بشتابید که جز بدین قدم
بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محالست در لطایف قشیریه مذکور است که روش روندگان
و سیر شتابندگان بقدم است ... بهمت در راه نهادند ایشان مرادات ... و کذا
بصوب سرابستان قرب و فراخنای ... که میتوانی بشتاب که خود را بکوی
منازل رسانی که چون فرصت شتافتن درگذرد نادم و سراسیمه مانی **بیت**
ره روان رفتند و ما اندر کار خود غافل هنوز • کاروان بگذشت و ما خوش خفته در منزل هنوز
جا بجان ... وفا در ملک جان و دل ... • ما ز روی کاهلی در بند آب و گل هنوز • خوشا حال آنکه
بشتابد بمغفرت **وجنة** و بهشت و جنة عظمت بمغفرت و مغفرت اشارت است از ازالهٔ
عقاب و جنت عبارت از انالهٔ ثواب و شتافتن بجنت آنست که مسارعت نماید بانواع عملی که
وسایل او است بهشتی که از روی عظمت **عرضها السموات** پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند
والارض و زمینهاست عرض بهشت که وجه آنکه وصف طول او نکرده بعرض کفایت کرده در تفسیر
کبیر آورده که اگر آسمانها و زمینها را طبق بطبق سازند بحیثیتی که هریک ازین طبقات سطحی باشد
مؤلف از اجزاء لایتجزی و موصل گردد این طبقات با یکدیگر تا همه طبق واحد شود عرض بهشت
این مقدار تواند بود یا مقصود مبالغه است در وصف سعت جنت چه آدمیان هیچ چیز را از آسمان
و زمین پهناورتر نمیدانند و ظاهر است که طول از عرض اعظم باشد چنانچه حق سبحانه در شرح
الجنة اهل بهشت میفرماید بطائنها من استبرق تامل باید کرد که هرگاه که بطانهٔ آن
جامهها استبرق باشد که لباسیست در غایت نازکی و لطافت هرآینه ظواهر آن اجمل و ارق خواهد
بود صاحب عین المعانی فرموده که حق سبحانه در وصف اهل بهشت تمثیل کرده است که فهم آن در
وسع خلق گنجد ورنه ... و منازل عالم لاریبی را بعقل که مقید بحدید و توهم است
چگونه ادراک توان کرد **بیت** تو ای مسکین که در بند مکانی • مکان هم کی بجای لامکانی
در تفسیر ... از سهل بن عبدالله قدس سره نقل میکند که معنی این سخن آنست که چنانچه عرض
آسمان و زمین برای العین مشاهده میکنند و شما را از سعت او عجب می آید بهشت نیز در نظر
اولیای آن همین مثال عرض خواهد نمود ... پهنای بهشت مثل آسمان و زمین باشد چه هر
از بهشتیان را بوستانی دهند برابر تمام دنیا و از سدی رحمه الله منقولست که اگر آسمانها
و زمینها در هم شکسته شود که اجزاء آن از خرده ریزه خردتر گردد ... لاجرم بهشتی است
عرض آن ... از زمین و آسمان و در بعضی اخبار آمده که چون روز قیامت اهل بهشت

دوزخ بمساکن خود روند شخصی در موقفی ایستاده از سر حیرت هر طرف می‌نگرد ناگاه
آگهی درو رسد که بندهٔ من لم وقفت ههنا ای چرا ایستاده و سبب توقف تو چیست گوید
الهی موقوف حکم و فرمان توام — بیت — بهر چه امر شود حاکم و حکم پذیر · بهر که حکم کنی بنده‌ام
خدمتکار · حق تعالی فرماید که بهشت رو بندهٔ من بقدم امتثال روی بروضهٔ رضوان آرد
چون بدر بهشت رسد رضوان گوید که کجا میروی که در بهشت بمقدار تو جای نماند و همه
اهل آن قسمت کرده اند جهان ناامید باز گشته دیگر باره بموقف باز آید و سخن رضوان بعرض
رساند دیگر عقدهٔ نامه سر بمهر بوی دهد که این را برضوان رسان بنده آن نامه را که عنوانش مشتمل
بر نجات ابدی و مضمونش محتوی بر کرامات سرمدی باشد نزد رضوان برد و رضوان بعد از مطالعه
گوید طوبی لک درآ که بهشتی برای تو آفریده اند که صفت آن بیش از دنیاست و هر چه ترا امید از انبساط
بهجت و مسرت در وی مهیا بین بنده بدان بهشت خاص درآید و رضوان سوگند یاد کند که هرگز این
بهشت را جز درین ساعت ندیده ام و نزد بعضی علما این عرض نه ضد طول است بلکه بمعنی سعت وارد
چنانچه عرب گویند بلاد عریضة ای وسیعة و میشاید که مراد از عرض ثمن باشد ماخوذ از قول عرب که عرضت
الشیء بالشیء و عارضته به پس معنی این باشد که اگر عوض کنند بهشت را با آسمانها و زمینها همه
آن ثمن بهشت تواند بود و بهشتی بدین قیمت و عظمت اعدت آماده کرده شده للمتقین
برای آنها که پرهیزکار اند از معاصی و تخصیص متقیان بجنت دلالت بر نفی غیر ایشان نمیکند
ای درویش متقی مؤمنان اند و متقی عوام ایشان آنست که از شرک پرهیز کند ای عزیز متقی نزد
محققان کسیست که از غیر حق پرهیز کند و حقی که برای وی مهیا ساخته اند جنت ذات کرم
فادخلی جنتی از ان خبر میدهد و مؤید این قولست آنکه احمد حرب رحمه الله درین آیه فرموده که
بشاید جنت حقیقیه بهشتی که عرضها آسمان و زمین است تا دران بهشت بدولت اللقا رسید
زیرا که جزای عابد جنات است و سزای محب لقا ذوالجلال — بیت — زاهد تو و شراب بهشت
جام الحور · ما مست ساقیم از اینها چه میکنیم · ای درویش متقی حقیقی با مغفرت حقیقی رسد
و آن ستر صفات فانیه است و بصفات باقیه و او را بجنت حقیقی رساند و آن نیز مستوی
ذات بجانیست در ذات حقیقی والله اعلم بالحقایق پس تعریف متقیان میفرماید بدین وجه که
الذین پرهیزکاران آنانند که ثابت نعلها عن اعراض و اعواض ینفقون نفقه میکنند فی
السراء در شادی والضراء و در سختی یعنی در همه احوالست چه انسان بهیچ وجه خالی از سری یا
مضرتی نیست و گفته اند سرا طیب نفس است و ضرا کراهت طبع یعنی بطوع و رغبت نفقه دهند
خواه بکراهت و گفته اند که بنده بر نفس ایشان شاق گردد … [illegible]

درویش توانگران با مجد صلاح داشتند و درویشان با اعتقاد که توانند بعضی از صحابه …
… بر خرما و نان اکثر تصدق کرده اند والقلیل عند الله کثیر — ع — حق آنک بدیرانست …
ای عزیز صدقه از توانگران چندان نیکو نباشد که از درویشان زیرا که با وجود احتیاج با دیگری
مواسات کردن کار مجاهدان میدان فتوت و صدرنشینان ایوان مروتست و حکیم خاقانی
اشارت بدین معانی فرماید — بیت — جود درویش بدرویشان نظر کن که قرص خور
بعمر یک دو جو از افلاک بوش نشانی · و میباید دانست که مردمان در انفاق چهار نوع اند
یکی آنکه در سعت عیش نفقه کنند و در تنگی معیشت در نماز بند و چنین کس نزد اهل تحقیق
معذور نیست دوم آنکه در وقت تنگی با نفقه خلق صدقه دهند و در زمان غنا از سر احتیاج
… سیم آنکه نه در فراخ دستی خیر کنند و نه در
تنگدستی و این لیم ترین … چهارم آنکه در هر دو حال … کشایند و این گروه …
خاص و عام است و بعضی سرا و ضرا بر کرامی و عماری حمل کرده اند …
انفاق نمایند که در وقت … شادی و غم نیز گفته اند …
و … ایشان … در هر … عمل … باشند که در …
علی الانفاق کنند در عرضها … در صحت و مرض فقیه ابو اللیث فرموده که در حال حیات
دست نفقه بکشایند و در زمان وفات بجزوی وصیت فرمایند یا مراد نفقه ایست که منفق
شاد کردد چون نفقهٔ اهل و اولاد و آنکه موجب ملال بود چون نفقه بر اضداد و حساد
نفقه که بر توانگران کنند چون ضیافات و هدایات و آنچه بتنگدستان و محتاجان دهند
از صدقات و زکوات و حقیقت آنست که سرا در مقابلهٔ غم مستعمل باشد و ضرا در برابر نفع
اینجا مراد لفظین مختلفین اراده آن میکنند که هر یک دلیل مقابل خود بود …
بلکه در عموم اوقات متوجه اند بتاسیس مبانی خیرات و این کار دو خاطر است که نفقه کنند …
و مواسات ورزند … عبادات و دل را بکار کالرعاعات و روح را بر صفای حالات و سر را بانوار
مشاهدات یعنی همه را در کار آورند و بخود را امید رسانند — بیت — هر چه داری …
در راه او … تا بسوی وی خدمت کنند دربان · در حقایق سلمی آورده که ایشان نفقه کنند …
در طلب نکوش والکاظمین الغیظ و فرو خورندگان خشم را و انقاد … کشند که ندیه با وجود
قدرت ای درویش خشم فرو خوردن آدمی را بدرجهٔ صدیقیه رساند و در احادیث آمده که هر که
شربت تلخ خشم را نوش کند و وقت … آتش غضب خود را …
خاموش … دل او را از جواهر امان و ایمان پر سازند در تفسیر … بروایت قتاده

که وقتی ملازمان جناب نبوی و خادمان مآب فتوت بحضور آنحضرت صلوات الله علیه
نوع تحسین میکردند که در هیجا رجولیت و سعی کرم خوالیت عیاریست دلاور بود و بوقت مقاتله
رجال و محاربه ابطال جگرداری با کرم و فر لفظ مبارک نبوی در جواب قایل اینچنین گذشت که
شما را خبر دهم بعیاری که از ین مرد قوی‌تر است گفتند بلی یا رسول الله گفت آن مردی باشد که
او را دشنام دهند و از تندی آن جفا فوران خشم او در غلیان آید و هواجس نفس اماره و وساوس
شیطان ستمکار آغاز هیجان کنند او بقوت خردمندی آب رضا بر آتش خشم ریخته کردن غضب
نفس را بشکند و ابلیس شماتت جوی تشنه آبروی را از اوج مراد بحضیض حرمان در افکند
این مرد مردی باشد از نقالان صف کارزار و مبارزان میدان گفتار قوی‌تر. بیت
مردی کمان مبر که بزور است و پردلی. با خشم اگر بر آیی دانم که کاملی. آورده اند که کسی بحضور ...
ند امام فرمود که من هم توانم که ترا جواب بگویم لیکن ترسم و نقادم بلکه بطریقه تشکر تو کنم اما
نکم و میتوانم که در عرصگاه بحضرت الله بنالم ولیکن تا او میترسم می شود که بعیبات که خصوص
تو بر میان نکنم و او حق و یشنام و او نیز بخشم و شکر کردم که اگر فردا او را شکاری باشد
قدم در بهشت نهم و مناسب همین حکایتیست که شیخ مصلح الدین سعدی روح الله روحه آورده
بیت یکی بر بطی در بغل داشت مست. بشب بر سر شیخ شبلی شکست. چو روز آمد
آن نیکمرد سلیم. بر سنگدل برد یک مشت سیم. که دوشینه معذور بودی و مست. ترا و مرا بربط
و سر شکست. مرا به شد آن زخم و برخاست بیم. ترا به نخواهد شد الا بسیم. از آن دوستان خدا بر سر
که از خلق بسیار بر سر خورند. در اخبار آمده است که از حضرت عیسی علیه السلام سوال کردند که
ازین همه چیزها چیست جواب داد که خشم خدای گفتند چه چیز از خشم خدای ایمن تواند بود گفت
که ترک غضب خویش و این اشارت مولوی در مثنوی. بیت گفت عیسی را یکی هشیار سر
چیست در هستی ز جمله صعب تر. گفت ای جان صعب تر خشم خدا. که از و دوزخ همی لرزد چو ما
گفت ازین خشم خدا چه بود امان. گفت ترک خشم خویش اندر زمان. ترک خشم و شهوت و حرص آوری
هست مردی و رگ پیغمبری. صفت دیگر متقیان از عفو است کما قال والعافین و عفو کنندگان
عن الناس از بندگان و مردم خدمتکاران یا ازستمکاران که بر نفس جفا دهاء ایشان از پیش کنند
یا از دلآزارانی که در غیبت جز بدگویی و عیب جویی ایشان نفس نزنند یا از سفیهان بدکیش
تشابه طریق سفاهت و وقاحت فرو نگذارند یا از غریبان درویش که قدرت بر ادای وام نداشته
و اصل آنست که عام گیرند بر نسبت مجموع آنها که مستحق عقوبت اند عفو بهترین صفتیست
آدمیان را چه خاصیت او آنست که دل را از مرتبه ایمان بدرجه احسان رساند و عزیزی فرموده که
دشوارترین نیکو کاریها انسان کرم خداوند کارت آن الله عفو یحب العفو پرده تمام آنست که عفو
کند لیکن نسبت بحقوق مشاهده نماید و قدرت انتقام بر آن داشته باشد لا اینکه او را بعفو
تدارک فرماید و فوائد عفو اذیت بجز بد رواکر چه از روش صدق دور بود بحکم فاجعل
العفو عنه شکر القدرة علیه متعهد و دایم دارد سخن یکی از خلفاء عباسیه است که اگر
مردمان بدانند که ما را از سر عفو چه لذتی بکام جان میرسد لتقربوا الینا بالجنایات
و بر شم جز تحفه جرم و جنایت باو وسیله تقرب بما نسازند اگر گناه کردن خوی ناکار
بزرگیست اما تجاوز بزرگان خود دان از جمله ایشان مرتبه ایست بزرگتر از خدمتکاران بیت
چو بد میل خلق بدرگذاری. گشایند آن زمان هر در که داری. کسی در عالم تحقیق شد مرد
که با خود جنگ و با خلق آشتی کرد. بزرگان را بیاشد خوی کریمی. فرشته خوی شو تا سر کریمی
مشو چون ابر با هر کس ترش روی. چو باران هر چه می بینی فرو شوی. اگر چه دانست ولیدید در
تو کل اثر و دهان بر جنس میداد. ای درویش عفو را منشا ایست نزد محققان و آن رویت صدور
افعالست هرگاه سر والله خلقکم و ما تعملون بر دل صاحب بصیرتی روشن کرده داند که
در صدور افعال ایشان مدخلیت و افعالست بایزدا لم تتقی بحرابه نسل من یدی
را بابیانات محض نخواهد بود والله وخدای که نیکوکارانت یحب المحسنین دوست
میدارد نیکوکاران را حجت از ایتام احسان آنست که بدکاران خود نیکویی کنند و گفته نیکویی
نیکوکاران بار نزدیکانست ای عزیز این آیه جامع جمیع جهات احسانست بجهت آنکه احسان یا بغیر
با یصال نفع است یا بدفع ضرر با دو و اول که رسانیدن منفعت یا بمال باشد یا بعلم
انفاق شامل همات و ثانی که باز داشتن مضارت یا در دین باشد یا بگناه او تعمل از مقابله
بکند و آن کظم غیظاتست یا در آخرت که دفع اندر آن مطالبه آن بری مانده و آن عفو است و
باحسان اعظم درجات ثواب حاصل توان کرد که محبتانست پس هر که جامع این صفات باشد
از دولت محبوبیت بهره مند خواهد بود در تیسیر آورده که روزی بزرگان توشان ولایت
بکوی باغستان هدایت سبط نبی حضرت علی حسین بن علی علیهما السلام با جمعی مهمانان برسر
خوانی نشسته بود و خادمش با کاسه آش گرم بمجلس در آمده و از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط
بر آمد کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و آش بر سر مبارکش فرو ریخت حسین علیه السلام
از روی تادیب نازراه تغیظ و تعذیب در و نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین
الغیظ حسین فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس حسین علیه السلام
جواب داد که از تو عفو کردم خادم تتمه آیه بر خواند که والله یحب المحسنین سبط رسول در مقابل

و بودن ما را لحوق آن عادت کرده و متقرر معیشت تو بر ذمه کرم خود لازم کرده ایم بیت
بدی را مکافات کردن بدی . با اهل صورت بود بخردی . یعنی کسانی که بدی برده اند
بدی بین و نیکوئی کرده اند . ای عزیز بهشتی که صفت عظمت آن مذکور شد معدست باز
برای متقیان والذین و از برای آنکسان که از روی غلبه نفسانیه اذا فعلوا چون بکنند
فاحشة کاری ناشایست و نزد بعضی معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه
متقیان دو طایفه اند یکی متقی کامل که بر طاعات اقبال نموده اذیال احوال خود را با لوث
معاصی نیالوده اند و بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف شده دوم تایب غیر مصر که
بعد از ارتکاب گناه دست توسل بحبل المتین توبه زده از حضیض غفلت بذروه انابت و عدم
تکرار استغفار و عدم اعاده اصرار معروف شد و جمعی از محققان این عطف را راجح شمرده
اند یعنی خدای دوست میدارد نیکوکاران را و دیگر آنانکه بر فاحشه اقدام نمایند او ظلموا
انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی فاحشه گناهانرا پسندیده است و ظلم
گناهانست که بوده یا اول کبایر است دوم صغایر و بقولی فاحشه و ظلم خطا و عمدا است یا زنا
و آنچه ما دون اوست از نظر و لمس و معانقه و تقبیل و امثال آن یا آنچه آشکارا مرتکب آن
شود و آنچه پنهان از ایشان صادر گردد یا آنچه ظهور آید از ایشان قولا و فعلا و آنچه مخفی
دارند بعقد اعتقاد و اضمار او بر هر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند شأن الله
کبریاء من جل احتیاج کردی یا عفو وی یا حکم خدای را بیان معصیت متذکر شوند یا آن نهی او
بر خاطر گذرانند که از معصیت نموده یا متذکر شوند وعد مغفرت او را که با استغفار و عدم
اصرار باز بسته است فاستغفروا پس آمرزش طلبند لذنوبهم برای گناهان خود ومن
یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی جحد یعنی کسی نیامرزد جرایم
بندگان را الا الله مگر خداوند آمرزنده و این جمله ایست معترضه میان معطوف و معطوف
علیه برای تطییب نفوس مستغفران و انشراح صدور تایبان و اکرام وسیله آمرزش استغفار
و عدم اصرار پس آن گنهکاران استغفار کردند و لم یصروا و اصرار نکردند علی ما فعلوا
بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر باره بر آن فعل نرفتند و اصرار بمعنی
سکوتست و عدم استغفار چنانچه در حدیث آمده که اصرار نکند هر که استغفار کند و اگرچه
روزی هفتاد نوبت مرتکب گناه شود وهم و ایشان که اصرار نکنند یعلمون میدانند که
عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیمتر است یا معلوم شده ایشانرا که هیچ گناه کاری نیست ماخذا
مگر کار زارند و در احادیث قدسیه وارد است که هر که داند که من بر آمرزش قادرم اغفر له ولا

ابالی بیت چو دانستی که من آمرزگارم . ترا آمرزم و باکی ندارم . سبب نزول آیه آنکه
که صحابه کرام بعرض سید انام علیه افضل الصلوات و السلام رسانیدند که یا رسول الله قصه
میفرمائید که کرامت بنی اسرائیل از ما بیش و مرتبه امت موسی علیه السلام از این امت در پیش بوده
زیرا که چون یکی از ایشان پای خدمت در دایره استقامات بلغزیدی فی الحال بر هر چه از گناه آن کار
را از آن ذاتها فرو دوی بادد و خانه عیب رنج نمودی بر آستانه خانه وی نوکار شانه بوده
قلم کرده ظاهر شدی که فلان این گناه کرده چنانچه مارا از جان باید که چون آلوده گناه شویم که نفس
طهارت از آن نجاست بر وی معلوم کردی ما آلوده گاه رو تباه روزگار نکنذ ایم و ندادند
با غم گناه و فکر نامه سیاه در مقام حضرت خواجه صلی الله علیه و سلم متامل شد سفیر درگاه
عزت در رسید و این پیغام برسانید مضمونش آنکه توبه بنی اسرائیل آن بود که عضو گناه
کننده را از تن قطع کردندی شما را امین بر کمر سر نهوده تیغ ریاضت قطع کنید ایشان یکدیگر را
بکشتندی شما نفس حیله گر را بکشید ایشانرا حکم کردم که از روی گنجی با برید شما را می گویم که از روی
خود حیز برید ایشانرا امر کرده ام که گوش خود برید اند شما را میفرمایم که گوش خود دارید که تا ذکر
گاه شما توبه ایشانست و باز گشت بحضرت ما بجز و انکه از صمیم دل برید و یاد دیدار گاه که برای فرسید
که گناه کردیم و پشیمانیم ما فی الحال از سر جریمه در گذریم و مژده آمرزش بشما رسانیم از شما ناله
و آه و از ما آمرزیدن گناه از شما پیک ندامت و در مقابله آن از ما صد کرامت از شما توبه و تضرع
و از ما فتح ابواب فیض و فتوح بیت از تو بیع و فانهادن قدمی . و ز ما سوی منزل رسیدن
بدنی . در اسباب نزول آورده که ابو مقبل نبهان که تمار بود و تقدیم آن بر زنا موجب بوده
ریحان که در میان زمره انصار بحسن ادب و علو نسب شهرتی داشت روزی بر دکان
وی ایستاده بود زنی صاحب جمال بجهت خرما خریدن نزد وی آمد نبهان نظر بر قامت دلارای وی
که حدیقه حسن را نخل برافراز بود افکند و دندان طمع در رطب شکر او نهاد گرد متقاضی
شهوت نبهانرا گفت خرما خوب در خانه است درآ که آنرا بگوشه دکان برده در دکان کشید و هنوز کام
آرزو و بچاشنی تمام شیرین نساخته آن زن شربت تلخ نصیحت پیش آورد که اتق الله ای نبهان
بترس از خدای و دامن پاک را بلوث حرام آلوده مکن دانرا چون نبهان از خوف الهی دریافت و پشیمان
شد فی الحال بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم شتافت و در بعضی روایات
بجای نبهان ابو الیسر را ذکر کرده اند که بایع عسل بود و زنی را بهمین حیله در دکان کشیده
بشره نوشخای از لب شیرین شیرینش بهره مند گشت و هم در ساعت نادم گشته پناه بجناب رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم آورده و بر هر تقدیری چون صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه

وشنیده بودم که من در میان شما و شما چنین کارها میکنید پنهان یا ابو الیسر کریان بیرون
آمدم و جبرئیل علیه السلام این آیه آورد و در شان بهلول بن اشرف کفته اند و در ینابیع آورده
که نزول آیه در شان ثعلبه انصاریست و آنچنان بود که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم عزیمت
غزو نمودی میان دو تن از صحابه عقد اخوت بستی تا یکی روی بغزا آورده آن دیگر استعداد
مهام او بپردازد اهتمام خود کرد فی الجمله در غزوه تبوک سعید بن عبد الرحمن را با ثعلبه برادری
داد و سعید بملازمت پیغمبر عازم جهاد شد و ثعلبه تهیه اسباب معیشت اهل و عیال آن
مشغول گشت هر روز بیامدی و آب و هیزم و سایر ما یحتاج خانه سعید مهیا کردی روزی
بان منزل آمده و زن سعید که سعاده نام داشت در حجله عصمت پرورش داده بود از پرده
سیمای او سخن میگفت الغرض دیده کاه وسوسه بگشاد و متاع عز و وقار شرع بتاراج داد نظر
ثعلبه بجلوه دلکش منعقت که از ورای حجاب سخن میشنود آخر نظری کرد که تا ببیند که در
پرده چیست و کیست این سخن کیست ثعلبه بمکر شیطان مغرور شد نگاه کرد زنی دید
حاذی با جمال تمام عود از دهن خود مقصورات فی الخیام ما و جمالی تا باز دل غارت
دلبری برده نهاده و سرو سر افراز از حرکات دلارایش در موقف خدمت بیک پای ایستاده
بیت . ماه نیکوست ولی روی تو زیباتر ازوست . سرو موزونست ولی قد تو رعناتر ازوست
ثعلبه فی الحال از ملاحظه مرکز حسنی خواب بیقرار شد و از مشاهده نقشه بت بی پرده ایشان دل
شعر . عشق آمد و چشم سر برد و رخت . ثعلبه پرده آزرم از پیش برداشته بی پرده در آمد
خواست که جامه را در دامن آرزو زند زن گفت ای ثعلبه روا باشد که بسته حرمت برادر
غازی خود میشکنی او در راه خدا بغزا مشغول و تو اینجا قصد حرم او میکنی سخن آن عفیفه
تیری بود که از کمان قضا بر هدف سینه ثعلبه آمد نعره زد و از خانه بیرون دوید روی بصحرا
نهاد و در پای کوهی بر خاک افتاده چون مرغ نیم بسمل طپیدن آغاز کرد سپاه خوف الهی بر
مملکت دل تاختن آورد و علم صبر و شکر سرنگون ساخت آتش خجلت در کاشانه شکیبایی
افتاده متاع آرام و قرارش بتمامی بسوخت . بیت . بدان سان در دلش افتاد جوشی . که بیابا
شد از هر موی ایش خروشی . شبها و روزها فریاد میزد و میگفت الهی انا الاموات انت تو معروفی بمغفرت گناه کاری
و من موصوفم بگناه کاری تو واهب عطیات و من مرتکب خطیئات من سر تا پای عیبم
تو ستار العیوبی من از سر تا پای گناهم و تو غفار الذنوبی . بیت . منم مانده در دلم
اسیر . تو عذر خواه ما در دستگیر . چندان در کوهستان بسر برد که موکب جلالت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه رسید و رایت همایون سلطان اقلیم کن فیکون

دولت بر مفارق ساکنان طیبه افکند اخوان طریق باستقبال مسافران رفته هر یک از برادر
خود استفسار احوال سفر و استخبار اطوار حضر مینمودند سعید چندانکه انتظار دیدار ثعلبه برد
از او اثری ندید و نشان از هیچ آفریده نشنید لشکریته بیدل متامل شد و چون بخانه در آمد اول از
عیال کیفیت حال ثعلبه سوال کرد زن صورت ماجرا باز نمود و گفت حالا ثعلبه در کوه با هزار
غم و اندوه تضرع و زاری کنان است سعید گریان بطلب او بیرون آمد و بهر جای تفحص
مینمود تا آخر ثعلبه را یافت در پس سنگی نشسته و دست حسرت بر سر زده با آواز بلند میگفت
وا خجلتاه و وای از شرمساری و ندامت و زاری از حسرت و رسوایی روز قیامت سعید بیامد و او را
در کنار گرفته دلداری داد و گفت ای برادر ع با درد کم طبیب آمد و دوا آورد . برخیز تا روی
بدار الشفا نبوی آوریم شاید که این درد را دوا یابی و این رنج را شفا پدید آید ثعلبه گفت که آمد
انجا رشته دستهای من ببند و رسنی در گردن من افکن و چون بندگان گریزپای عاجزانه
خواجه هر دو سرای بر . بیت . مرا کشید و طنابی بگردن اندازید . کشان کشان بحریم
بکوی دوست برید . سعید دستهای وی بربسته و طنابی در گردنش افکند و بمدینه در آورد
ثعلبه را دختری بود حمضانه نام خبر آمدن پدر شنید دوان دوان بیامد و چون پدر را
بدان حال دید گریان شد و گفت ای پدر این چه صورتست که مشاهده میکنم ثعلبه جواب داد که
ای نور دیده این حالت گناه کارانست در دنیا تا حال ایشان چگونه باشد در عقبی القصه
کدو ایشان را در خانه صدیق بود صدیق نیز واقعه آگاه شد از منزل بیرون آمد و چون
بر ماجرا اطلاع یافت ثعلبه را از پیش خود براند و گفت بدان اندیشه جنایتی که کرده بیم است
که بعذاب گرفتار کردی برو تا شامت عقوبت تو بمن نرسد و از آنجا بملازمت فاروق رضی
و او نیز داغ ناامیدی بر دل سوخته ثعلبه نهاد بخدمت ذو النورین رفتند بعد از استماع قصه
گفت ای ثعلبه بیرون شو تا آتش عذاب تو مرا نسوزد و از آنجا بخدمت امیر المومنین علی علیه
افضل الصلوات و السلام و التحیة و الاکرام آمدند حضرت فرمود که ای ثعلبه نمیدانستی که
حضرت حق سبحانه بر غازیان و مجاهدان از دم کمر غیرتست که این سیم تمام بکند
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تو را اندک بود ثعلبه بیامد بر در حجره رسول
صلوات الله علیه ایستاده آواز داد که المذنب المذنب . بیت . پادشاها بر درت باکوه
آورده ام . نامه طاعت چو روی خود سیاه آورده ام . با نجالت تمام ناله کلی رو براه آورده ام
جان بر در دو زبان عذر خواه آورده ام . نا امیدی رو بسوی این بارگاه آورده ام . مرهمی بر دل
ریشم که درد من بی دواست . حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شرف اجازت ارزانی

ذات وی پرسید که ای ثعلبه این چه حالتست ثعلبه مضمون واقعه بعرض رسانید خواجه
عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که بزرگ گناهی کرده و عظیم خطایی از تو صادر شده از پیش
من بیرون رو و ملازم درگاه الله باش تا چه فرماید ثعلبه بیرون آمد و روی بصحرا نهاد
دختر شوهرش راه گرفت که ای پدر دل و جانم بر تو میسوزد و میخواستم که ملازمت تو اختیار
کنم اما چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم ترا از نزد خود براند محالست که من دیگر بخدمتت آیم ثعلبه
خروش در گرفته بکوهستان در آمد و می نالید و در زمین میغلطید و می گفت خدایا مرا از
نزدیک خودم براندند و دست نا امیدی بر روی من افشاندند بیت این زمان نا امیدم از
همه کس. جز درگاه بی نیازی و بس. ای جز بار مفلسان اکنون درد و ندبه بپذیری که در بغیر درد
ای بو الهوس بکنار اگر بود دستگیری که دست گیرد چند روزی بدین سوز و گداز بسر برد و شبی
چند بگریه و زاری بپایان آورد عاقبت مبشر عنایت بشارت حیات رسانید که نماز دیگری بود که
این آیه آورد و فرمود یا رسول الله دوست نیکو بجو آن کمان مرا ایمان درخواه تا پیامبر
صلی الله علیه و آله وسلم علی مرتضی علیه الصلوة والسلام با سلمان فارسی بطلب ثعلبه فرستاد
و نشان از ایشان داد که شب بدین وادی می آید و در زیر این درخت میسازد ایشان همه
کردند تا نماز شام در آمد و فضا هدی سیما بپوشش روی بمحراب وجعلنا اللیل لباسا آورد
بیت صوفی خورشید بخلوة نشست. گرد فلک سبحه پروین بدست. ثعلبه بیامد
و در زیر آن درخت بسجاده نیاز بگسترانید و مناجات دلسوز آغاز نهاد که الهی انم در جهل
محرومم و از همه کس بسمت نا امیدی موسوم تو ترا گو از برای روی بکه آدم و جان کا خود دارم کجا
دارم بیت جان ما سازد که ریاوریم. گر تو برانی بکه روی آوریم. علی مرتضی علیه السلام
گریان شد و سلمان از زاری ثعلبه بر جوان گشت فرا پیش آمد و گفت البشارة البشارة
بیت رسید مژده که دی رفت و نوبهار رسید. گل مراد شکفت و نسیم عیش دمید
ای ثعلبه مژده باد که حق سبحانه جل جلاله ترا بیامرزید و پیغمبر خدای صلوات الله علیه ترا طلبید
و آیة در شأن تو بروی خواندند ثعلبه با ایشان بمدینه آمد و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در مسجد بنماز خفتن بود که در ایشان رسیدند ثعلبه اقتدا فرموده بنماز مشغول شد و سید عالم صلی
ربنا علیه وسلم بعد از فاتحه سوره تکاثر آغاز کرد و در آیه اول ثعلبه نعره زد و در آیه دوم
خروشی عظیم در گرفت و چون آیه سیم استماع کرد که کلا سوف تعلمون از پای در افتاد
ثقلین بعد از اداء نماز بر فرمود تا آب بر روی ثعلبه زدند او را یافتند جان داده و مرغ
روح شریفش از حبس قفس بدن بروضه علیین پروان نمود بیت صدای رحیم از خوشی

بسوی گلشن جنت پرید. رسول خدای صلی الله علیه وسلم با جمله یاران گریان شدند و هم
از بیان جمع برخواست حفصه را خبر شد بیامد و در پایان پای پدر ایستاده آغاز گریه کرد و گفت
یا رسول الله صدق شد که روی پدر ندیدم و در بند خشنودی تو بودم گفتم که چون دل
شما از وی خشنود گردد انگاه چشم بر روی او اندازم این زمان که آن دولت روی نمود او روی
در حجاب فنا کشید اذ یبقی و یبکی حضرت گریه کنان گفت ای حفصه من ترا پدری کنم و فاطمه
من ترا خواهری کند حفصه بیارمید و کار ثعلبه بساختند و رسول صلی الله علیه وسلم در تشییع
جنازه او بسر انگشتان میرفت چون از کار فارغ شد صحابه پرسیدند که این چه حالت بود حضرت جواب داد که از
بسیاری ملائکه که بنماز جنازه او تقرب نموده اند تمام قدم خود را بر زمین جای نمی یافتم
کار اهل توبه و استغفار این است لا شفیع انجح من التوبة بیت توبه کن تا رضای خواهی
که باز توبه نیست هیچ شفیع. و در عیون المعانی از ثابت بنانی رحمه الله نقل میکند که بعد از نزول
این آیه ابلیس گریه میکرد و گفت وا ویلاه فرزندان آدم بقوة استغفار پشت مرا بشکستند و صاحب
معالم التنزیل باسناد خود از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که از رسول خدای صلی الله
علیه و آله وسلم شنیدم که بنده من در دام گناه افتاد و گفت با خدایا گنه کردم مرا بیامرز حق تعالی
فرمود که بنده من میداند که او را خداوندی هست که می آمرزد و مواخذه می کند آن گناه او را بیامرزید
دیگر بار گناهی از وی صادر شد باز رجوع بدرگاه حق سبحانه کرده بهمان سؤال که مذکور شد
سعادت آمرزش یافت تو به شیم بعد از گناه و استغفار حق تعالی گفت بنده من معرفت
یافت که خداوندی دارد که آمرزنده و مواخذه کننده اوست او را بیامرزیدیم فلیعمل ما شاء بیت
هر چه خواهد گو بکن لطف ما. بشنو از شداد از فعل خطا. لطف ما عوی گناهان قطره
فضل ما خورشید و آنها ذره. ذره با خورشید چون تیره گند. قطره با دریا چه شاید نمود
آمی در ولر محققان گفته اند که فاحشه روبروی عملات و ظلم آنکه عمل را وسیله نجات داند
نزد بعضی فاحشه متابعت نفس است و ظلم موافقت طبع و گویند فاحشه تقییدات محجب
افعال او از فاعل حقیقی از ما دون و ظلم اسناد صفات کمالست بغیر موصوف بمعنی
ماسوی الله بصفت کمال خدا ندن در بحر الحقایق گوید فاحشه نظر بغیر داشتن است
و ظلم کار خود بما سوی گذاشتن و سلمی فرموده که فاحشه مخصص بر معاصی و ما تم نیست هر
طاعتی که در آن نظر بر اغیار باشد افحش فواحش است و چون کسی بواسطه فاحشه و ظلم
از راه دور افتد بر یاد کند احاطه حق را بهمه موجودات و طلب غفران کند که پوشیده شدن
گناه هستی تو هم او رست ع وجودك ذنب لا یقاس به ذنب. کیست جز حق سبحانه که تجلی

صفت وحدانیت جز ایم تعیّنات را که حجب هستی حقیقی اند از نظر طالبان حقایق وجود بسوزد
تا بحکم لمن الملک الیوم لله الواحد القهار در دیدهٔ شهود ایشان ع جز واحد قهار نماند
اولئک آن گروه مستغفران که منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة
آمرزش باشد من ربهم از پروردگار و آفرینندهٔ ایشان و گفته اند اولئک اشارة بتائبان
و مستغفرانست زیرا که طایفهٔ اول محبان بودند مجازات ایشان محبت آمد که والله یحب
المحسنین و گروه دوم مذنبان اند مکافات ایشان مغفرت باشد وجنات تجری و
بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر ابنیه و اشجار آن خالدین فیها جاویدان باشند در آن
و نعم و نیکو مزدیست اجر العاملین مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنات بهتر مزدیست
میکند در عمل شهر بن حوشب فرموده که طلب بهشت بی عمل از جملهٔ گناهانست و از بعد جعفر
نقل کرده اند که مثل کسی که نجات جوید و راه عمل نپوید مثل کسیست که کشتی بر خشک راند
... در کشف الاسرار آورده که حق سبحانه وحی کرد بموسی که چه بی شرمست کسی که
بی عمل طمع در بهشت من بندد من چگونه کرم برحمت خود با کسی که بخل میکند در خدمت من
کار باید کرد اگر خواهی که بار دهد بکار. راه باید رفت اگر خواهی که بمنزل رسی. در عمل یاران بجد
نبود در عین قصور. با چنین کاهلی وی در هرهان شکل رسی. اما اینجا نکته ایست که اعتماد
لطف ازل باید نمود در عمل بر طریقت فرموده عمل فرو باید گذاشت و بر فضل حق امید
داشت زنهار بدین سخن غره نشوی که گویند تا مخه کاری در وی ... گشت ازلست
... و عمل کشت ازل بحکم ... و ما کشت ازل تخم که دارد در ... آرد
دیگر کو عمل ... چندان اصلی ندارد بیت کشت تو کار نیک ... این دوم
آن اول درست. تخم اول کامل کریم است. تخم ثانی فاسد ... است. گر کسی ...
ره بنهد. عاقبت هر کشت ... بدهد. آورده اند که بعد از ... و نفرت از معصیت احوال
گذشتگان خبر بدهد تا بر مثل ظاهر گردد که مآل احوال مطیعان بسلامت میکشد و
سرانجام کار عاصیان بر خسارت می انجامد و افتتاح ... قصهٔ احد ... و تسلی یاران
را ما احد را که از اندوه ... کار و غبار آزاری بر چهرهٔ کار و بار شما نشسته غم محو کند که
پیوسته ... قد خلت بدرستی که گذشته و بوده است
من قبلکم از پیش شما سنن واقعها میان جهانیان از نیکی و بدی و غم و شادی و رنج
و راحت و دولت و نکبت و گفته اند مراد سنتهاست یعنی روشها و آیینها یا شریعتها و سنن
بمعنی ... آمده یا اهل سنن مراد است بحذف مضاف مقصود از همه آنکه پیش از شما امتان بوده

با نواع دینها و اصناف آیینها فسیروا پس بروید و سیر کنید فی الارض در زمین جاهای
که سر از خط فرمان پیغمبران بر داشته اند چون بلاد قوم لوط و دیار ثمود و امثال آن فانظروا
پس بنگرید بنظر عبرت که بواسطهٔ آثار ... کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین
آخر کار تکذیب کنندگان یعنی آنها که پیغمبران را تکذیب نسبت میکردند و سخن ایشان دروغ
می پنداشتند حقیقت نکته آنست که اگر حرب احد ... که دشمنان شما ... خواهد
کرد که با کافران گذشته کردیم اگر چند روزی فرو گذاریم و زمان دهیم آخر داغ هلاک بر
احوال ایشان نهیم ع امهال بود ولی نباشد اهمال. در حقایق ... است که سیر کنید در
اراضی نفوس خود تا ... نمایند از توالد ... و صاف ... و متوجه شوید با
قلب و افلاک روحانیه تا بعد از تخلی با اخلاق ربانی در منظر بصیرت شما روشن گردد که عاقبت
نفوس جمله که تکذیب مقامات صادقان و مکاشفات عاشقان نموده اند جز حرمان و حسرت
نیست هذا این کلام که در قصهٔ احد و بدر گذشت یا این شرح که دادیم از گذشتن امم
بودن وقایع و بقول ابن جبیر که گویند اول آیتی که از آل عمران فرود آمد این آیتست معنی چنان
باشد که این قرآن که فرستادیم بیان سبب روشنی و هویدای سخن حق است للناس
برای عامهٔ مردمان یا موجب تمیز حق از باطل ایشان وهدی و راه نمودن یعنی که زیاده بر
بصیرتست وموعظة و پندی مشتمل بر ترغیب و ترهیب للمتقین خاص پرهیزکاران را
اختصاص ایشان بجهة انتفاع است بدان در تفسیر کبیر آورده که این آیه با آیهٔ سابق مرتبط و متعلق
حقیقت که مضمونش این باشد که چون بر قرون ماضیه مطلع شدید و بر بیان قرآن اخبار
گذشتگان وقوف یافتید شما را روشن شد که اگر در وقتی ... اهل باطل را صولتی بنظر آید
و دولتی روی نماید اما مآل احوال ایشان بضعف و فتور کشید و سرانجام مهام ایشان بعجز و نقص
انجامید و لوای دولت اهل حق که چون علم رایات خورشید درخشان عالمگیر است در دنیا
غالبیت منصوب کردند و رایات کامکاری و نامداری ارباب شرک و نفاق از روی خواری
نگونساری پذیرد بیت پس بنیا تکه دور سپهر. بکام شما گردد از روی مهر.
بداندیش را خیره گرداند سرش. بخاک اندر افتد سر و افسرش. پس باید که سطوت غلبهٔ ایشان در
روز احد سبب ضعف و بد دلی شما گردد و هیچ گونه اضطراب و اختلال با حوال شما راه ندهید
ولا تهنوا و سست مشوید و ضعف مورزید در محاربهٔ اعداء ولا تحزنوا و اندوهگین
مباشید از مصیبتها که بشما رسیده است و یاران شما بشرف شهادة رسیده اند ...
بر فوت شدن غنایم یا وقوع جراحت بر اعضای شما و در اخبار آمده که چون ان سوره اهل

ضلال مجال قتال بر مسلمانان تنگ شد و حضرت خواجه صلوات الله علیه بشنید که
ابوسفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد سید عالم صلی الله علیه و
سلم دست بدعا بر آورده که خدایا مهیب خویش برین لئیم بایکان سست کیش کار نامی لیست
یا لااقل ایشانرا شکوه قوی دینان بلند همت چنان بدیشان نمای که از تیغ کوه هراسان
شده سیر نتوانند و در اسباب تزلزل آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در دعا
و موده که الهی چنین کوه که اند کرتا بیکی بجای آند و معبود بحق و مسجود مطلق بیدا آند بکاکه
لعین با برادشانیان دین سلطه مساکه مادای لوقع و جز توپناه نیست بیت
لشکر ضعیف و معرکه پر دشمنست لیک . دارم بدل قوی که توی پادشاه ما حق سبحانه دعوت
آنحضرت را مقترن باجابت ساخته جهت تسلی اصحاب این آیت فرستاد که سستی مکنید و
اندوه مخورید **وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ** و حال آنکه شما برترانید از ایشان بحسب مکان چه در آن وقت
بقیه لشکر اسلام بر جبل بودند و کافران در دامن کوه با صد خلال برترید بجهت برهان باشما
را از روی محاربه بر ایشان بیشی ما ایشان بجهنمست زیرا که در جنگ بدر ایشان زیاده تا بیشتر
واقع شده که در احد بشما رسید یا برتری بمثابه انست که شمارا در قتال ایشان احدی الحسنیین
متوقعست یا ظفر یا شهادت یا آنکه کشتگان شما در صدد نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا
شان شما عالی ترست از ایشان چه شما حرب از برای خدا و اعلای کلمه او میکنید و ایشان بفرمان
شیطان در روی اهل اسلام تیغ میکشند یا مقام شما درجنت بلند خواهد بود و ایشان در
درک اسفل گرفتار عذاب خواهند شد و گفته اند این بشارتست مر مؤمنانرا بعلو و غلبه یعنی
شما منصور و غالب خواهید بود در عاقبت **إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ** اگر هستید مؤمنان گرویدگان یعنی
باور دارندگان وعده مرا که در باب اهل دین فرموده اند که **وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ** و در تیسیر
میگوید علو شما را باشد اگر برایمان خود ثابت باشید یا شمارا علویست اگر صحیح باشد ایمان شما
چه صحت ایمان موجب قوت دلست و کمال یقین و اعتماد بر لطف رب العالمین و بی التفات
از غلبه اعدای دین و تردد کرده علما ان بمعنی اذاست و او را شرط نگیرند بلکه از وی اراده تعلیل
مهمل ایشان رسند که قوله تعالی ان کنتم مؤمنین بالله و معنی این باشد که شما غالب باشید بر ایشان
زیرا که مؤمنانید و در حقایق التاویل آورده که شما غالب ترانید در مرتبه بجهت قرب شما بحضرت
احدیت و علو درجه و رفعت رتبه شما در حقایق معرفت چه مومنانید و هرچه بر مومن جاری شود
آنرا حق داند و از حق بیند و چون داند که هر صورتی که بوجود می آید تصرف مالک الملک
خود بدان راضی شده از وهن و حزن بر طرف باشد بیت مالنا الملک انزده هرچه خواهد آن کند

بنده کاراز غیر تسلیم و رضا تدبیر چیست . آورده اند که چون بعد از معرکه احد مراجعت
فرموده زنان بیوه شده و یتیمان از پدر دور مانده را دید که جامه سیاه در بر و روی خراشیده
بر کشتگان خویش میگریستند و بزاری و عجز زاری بر شهیدان میکریستند اسیب دردمندی
ماتم زدگان بر دل خواجه دو جهان کار کرد و بر زبان وحی نشان این کلمات جریان یافت که
اهکذا یفعل برسولک حق سبحانه بجهت تسلیه خاطر محزونان و تقویت دل مجروحان فرستاد که
إِن يَمْسَسْكُمْ و اگر بشما رسید **قَرْحٌ** جراحتی و زخمی بضم و فتح قاف دو لغتست بیک معنی چون
ضَعف و ضُعف و جَهد و جُهد فتح لغت اهل حجازست و ضم از آن عرب ایشان یا بضم اسم الم
و بفتح مصدر و گفته اند بفتح جراحتست و بضم الم آن و بر هر تقدیری میفرماید که اگر از اعدا زخم
خورده اید در حرب احد و با لم جراحت مبتلا شده اید **فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ** پس بدرستی که رسیده است
گروه کفار را در روز بدر **قَرْحٌ مِّثْلُهُ** زخمی و جراحتی مثل قرح و جرح شما مماثله در شمار و لغات
و در عین جراحت و گفته اند این زخم رسیدن ایشانرا هم در روز احد بود در مبادی حرب که بیست
انفر از ایشان کشته شدند و اصحاب لوای ایشان چون طلحه و عثمان و ابو سعید و اولاد ایشان
و حارث و مسافع و جلاس و کلاب فرزندان طلحه بن ابی طلحه بقتل رسیدند پس حق تعالی میفرماید
که اگر شما مجروح و جمعی از شما مقتول شدند لشکر کافران نیز مثل آن رسیده و با وجود آن
دست از سعادات شما باز نداشتند و طریقه محاربه و مقاتله فرو نگذاشتند پس شما سزاوارترید
که تمام حال خود بدست ضعف و فتور ندهید و بدل قوی قدم عزم در میدان قتال ایشان
نهید و بدین مقدار که از غلبه کافران از دست داده دل خود را بد نکنید که همیشه احوال بر یک
منوال نباشد **وَتِلْكَ الْأَيَّامُ** و این روزها که مشاهده کرده اید یا این روزها **نُدَاوِلُهَا** میگردانیم آنرا
بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان روزی بدولت گذرد و روزی بمحنت شب و عشرت بپایان رسد
و شبی بعبرت شعر فیوما علینا و یوما لنا . و یوما نساء و یوما نسر بیت
روزی بمی نهاده بر سر تاج . روزی دیگر بجهة محتاج . صاحب تیسیر معنی مداوله را بدین
وجه آورده که چون مؤمنان بر جاده فرمان برداری بر ثبات قدم متصف شوند ایشانرا بر
کافران نصرت دهد و هیبت اولیا در دل اعدا افکند و خوف بر ایشان غالب گرداند تا کوکب
ظفر از مطلع اسلام طلوع نموده ستاره اقبال عبده اصنام در حضیض ادبار افتد و چون
اهل ایمان پای از سر حد فرمان بیرون نهند و سلب عصیان بوشیده در میدان ملاهی
آهنگ جولان کنند دشمنانرا بر ایشان غالب سازد و بباید دانست که مغلوبیه مسلمانان
جهت تادیبست و مغلوبیت کافران از روی تعذیب و در مفاتیح الغیب آورده که مداوله

تا مراتب صبر چنین که فرمود بدولت انتظام در عقد إنما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب ببیند
و مؤید این معنی آخر هم کلام بیمنت انجام ملک علامست که إن الحسنات يذهبن السيئات و این
برای آنست که تا پند گیرند وليعلم الله و دیگر برای آنکه تا ببیند خدای الذين آمنوا مر آنانرا
که بحق گرویده اند علم یعنی دانستن او در آنست و در تیسیر گوید مراد باثبات بر علم آنست بلکه مطلوب
اثبات معلومست یعنی خدای بداند این موجود را در حال وجود او چنانچه دانسته بود قبل
از وجود او و در تخصیص فرموده که مراد علمیست که جزا بدان تعلق کرده و آنچنانست که از ایشان
فعلی ظاهر کرد الذکر نماید تا سبحانه باشد یا مراد حکم است یعنی آنکه آن حاصل نشود مگر بعد از
علم و بعضی برآنند که اینجا محذوفی هست تقدیرش آنکه تا جدا کند اولیای خدای را از مؤمنان و
ويتخذ و دیگر فایدهٔ ابتلا آنست که فرا گیرد خدای منكم از شما شهداء گواهان یعنی بر
یکدیگر گواه شوید که کدام از شما تقدیمات نموده و ثبات ورزیده اند و کدام گریزان از میدان حرب
کار کرد تا اکرم شمارند بعضی گفته اند از شما بکرامت شهادت مراد شهداء اُحد اند و اسم شهید
مرکشتهٔ راه خدای را جهت آنست که در وقت قتل ثواب شهادت خود را مشاهده میکند و
بیان گوید که وجه تسمیه آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گواهی داده است بر ایشان ببهشت
و محققان گویند این نام ایشان را سبب آنست که در وقت غزا در بحر شهود حق مستغرق بوده از
وجمیع ما سوی الله غافل بوده اند اهل تدبیر شهید آنست که جان نثار جانانست بیت
روی بنما در میدان عشق. تا شهیدان جان فشانیها کنند والله و خدای لا يحب الظالمين
دوست نمیدارد ستمکاران را که مشرکانند یا منافقانرا که خلاف ما فی الضمیر اظهار میکنند
بعضی برآنند که مراد طایفه اند که ثابت نبوده اند در منهج رضا این جمله اعتراضیست میان تعلیله
و فایده از آن تسجیلست بظلم کردن کسی که بر جادهٔ مطاوعت ثبات نورزیدند و اقدام ایشان از مناهج
مجاهدات بلغزید و تنبیه بر آنکه قتل ایشان سبب آنست که محبت حق بدیشان نرسید وليمحص الله
و فایدهٔ دیگر در مداوله آنست که تا پاک کرداند خدای الذين آمنوا مؤمنانرا از گناهان یا خالص
سازد ایشانرا از شوایب تقصیر و تطهیر دهد از رذایل طبیعت تا چون زر خالص از آتش ابتلا خوش
بیرون آیند ويمحق الكافرين و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک سازد کافرانرا از تمحیص بوقت
غلبه اثر ایشانست و محو شدن ایشان در زمان نصرت ایشان است معنی بقول بعضی تقلیل جماعت کافرانست و در
تیسیر گوید که اجابة الحال الایشان ای بعض جمعی از صحابه که در بدر حاضر نبودند چون از انبیا
سید آخر الزمان شمهٔ از شرف و کرامات شهداء بدر استماع نمودند آتش شوق در کانون دل
بعمل ایشان مشتعل شد آرزومند بدریافت سعادت شهادت از آنجا امکان تکرار نمودند

برفوایدانست یکی آنکه اگر نه از آن آفات در همه اوقات بر هدف احوال اهل ملال رسد مؤمنان
از تعرض بلاها و تاامان باشند همه کس را علم ضروری حاصل میشود بانکه دین اسلام حقست
و ما سوای او باطل پس اهل ایمان را در بعضی اوقات بواسطهٔ بلیات افکند تا چیزی از شبهات باقی
ماند و مکلفان بواسطهٔ نظر از او دفع کرده دلایل واضحه بر صحت اسلام اقامت نماید و ثواب عظیم
بدان مترتب گردد و فایدهٔ دیگر آنست که برخی مؤمنان بواسطهٔ دغدغهٔ نفس و شیطان مرتکب
معاصی میشوند و چون شربت مکافات چشیدنیست و سزای جزای نیک و بد کشیدنی حق
سبحانه ایشانرا در دنیا ببعضی از محن ممتحن میسازد تا از گناهان پاک و با کرم شوند و بحضرت
پاک حق با شاد ببیند و گفته اند این مداوله در جهادست بلکه تعلق باحوال دنیویه دارد چون
بلیه و عافیت و رخا و شدت و حزن و مسرت و امثال آن حق سبحانه میگوید ما این حالها روز بروز
تغییر میدهیم و لذلک نمانی دل از نوعی بنوعی دیگر میگردانیم ع مرغم جاودیمی ماند نشاد کی
ای عزیز حق سبحانه درین کلام موعظه میفرماید دوستانرا تا دل بر متاع غرور دنیا نهند و
اسباب او را مدار او در چشم همت ایشان خوار و حقیر داشته دامن قناعت اندست توکل محکم
و دانند که دولت او را وفایی و نکبت او را بقایی نیست بیت آدمی را هرچه پیش آید درین دنیا
از بلا و عافیت و ذریع و راحت بگذرد. عزت و شادی بیتمام را اتمام ندید مقام. وزود رخ از نکبت
ذل و عزت بگذرد. در بعضی از امام بیان الحق رحمه الله نقل میکنند که کار اهل دنیا در دولت
و نکبت بغیر آن بگو شهای مانده که از چشمه آب کشیدن بر چرخی بندند و بسبب گردش چرخ یکی پر
می شود و یکی تهی میگردد کویی را همین برشد از قعر چاه روی بالا میکند و دیگری تهی گشته
از ذروه بحضیض میرود گویا بزبان حال این نکته باسماع هوشمندان میرساند که ای که بر
دولت نو بر آمده متوجه طرف علو گشت مغرور مشو که همین چرخ یک گردش دیگر آن تو
خواهد ساخت و از اوج جاه بحضیض چاه خواهد انداخت و ای کسی که پیمانه اقبال تو تهی شده
روی بجانب نشیب آورده نومید مباش که تواند شد که همین چرخ آنرا برساخته از قعر
نکبت بذروه دولت رساند بیت جهان بود گرده در غم لی بحالی خدا بسکر را باشد
و چه زیبا گفته است بیت تو ای بسیار گه زین سیمین پر الخود مر. بهوش باش که این توسن
مراد افکن. تو ای پیاده که خار بجفاست در پایت. مشو ملول که آن خار بر دمد گلشن. ای عزیز
مدار معامله نسبت مؤمنان بر معاملهٔ امتحانست کاهی علم دولت ایشانرا برافراخته تا بوظیفه
شکر قیام نموده در آیینهٔ صفات خود صورت سعادت ابتهاج در نکند و ابن من يرعي الى
الجنة الحماد و من بر چرخ بعین دیدند و گاهی نقد حال ایشانرا در بوتهٔ ابتلا بآتش شدت بگداخته

بالی بر بسته و دست بیازیدی کشاده ان حضرت باری بالوزاری درخواست کرد که ایا
فی الا لعلنا نستشهد فیه و لمحو اجزا ثنا بار خدایا مارا بمعرکهٔ جهاد رسان تا شاید که شربت
شهادت چشیده در مراتب اجلال و الطاف انبیا بر آن جانبان خود در سیم حق سبحانه ایشان را غزوهٔ
احد رسانید بعضی که تقدم دعوی ایشان هنوز از شایبهٔ آرزوی طبع صافی نبود شکه کال
تا یا متداد مرکز ثبات منحرف کشتند و طایفهٔ دیگر که عیار ایشان بر محک اخلاص کامل بود در
بوتهٔ امتحان پایداری نموده بمعلت شهادت بار احت جراحت فایز مستسعد کشتند حق تعالی
خبر داد آنها که بعد از تمنای شهادت بر شارع اراده بسمت استقامت نماشتند میفرماید که ام حسبتم
آیا می پندارید ای آرزومندان درجهٔ شهادت ان تدخلوا الجنة آنکه درآیید به بهشت ولما یعلم الله
و نادانسته خدای یعنی ندیده الذین جاهدوا آنها که جهاد کرده‌اند منکم از شما یعنی حق ایشان
که بهشت در نیابید تا جهاد نکنید صاحب کشاف گوید علم متعلق است بمعلوم یعنی نفی علم
نازل منزلهٔ نفی متعلق او داشته برای تاکید و مبالغه چه اثبات لازم برهانی روشن است بر
انتفاء ملزوم ویعلم الصابرین و بنگرد و نیابد آنکه شکیبا اند بر فرمان خدا و رسول یا بر هجوم
مصائب و وقوع نوایب یا بر ارتکاب طاعات یا اجتناب محرمات یا بر ملاقات اعدا و جهاد
با ایشان حاصل کلام که بی محنت مجاهده بدولت مشاهده نتوان رسید و بی زخم نیشتر
شربت نوش وصال نتوان چشید هر که دامن از خار آزار در کشد دست تمناش بگریبان
تماشای گل نرسد بیت بلبل که نه غم خار تحمل کند بهتر آنست که دیگر هوس گل نکند ولقد
کنتم و بدرستی که بودید شما ای مؤمنان حاضر نشده در بدر که آرزوی اشتیاق تمنون
الموت آرزو می بردید مرگ را از شهادت یا سبب مرگ که حرب باشد من قبل ان تلقوه
پیش از آنکه مشاهده کنید مرگ را یا شدائد آنرا و می گفتند که کاش ما را وقعه چون وقعهٔ بدر دست
دهد بر خلق روشن کردیم که جهد ما در راه خدا بچه نوع در میدان
شهادت گوی سعادت از اقران در ربایم فقد رأیتموه پس بتحقیق بدیدید آنچه می طلبید
از معرکهٔ قتال و مکاوحهٔ ابطال وانتم وحال آنکه شما تنظرون می نگریستید بموافقت نسیه که
مواقع اسنهٔ شما بود یا نظر میکردید بتیرهای آبدار که چون اژدهای مردم خوار در کم
ایشان آتش هلاک میبارید و مشاهده میدیدید تیرها سینه گداز که بوقت طعن و ضرب از اطراف
ایشان خون میچکید بیت سنانها از سنان تو تا بیند روز ستان از سنانها آب می خورد
یا مید بقتل یاران و برادران را بچشم سر در حضرت خیر البشر صلوات الله علیه می دیدید
و را تنها گذاشته در خلاص نفس خود میکوشیدند مصدق تمناها آن لا تمیز بینهٔ بمعنی

آن بود که ان معرکهٔ قتال روی نتابید و چون سابقان مضمار سعادت به نیل مرتبهٔ شهادت
شتابید چه دعوی بمعنی یاد بر محکه اعتبار و مدعیان لاف … بدین میدان امتحان نتوان رفت
بیت دعوی عشق و محبت بزبان آسانست مرد باید که بعشق از سر جان برخیزد آورده اند که
از بن سمت ذکر یافت که در معرکهٔ احد بوقت غلبهٔ لشکر کفار و وقوع جراحت سید مختار علیه
صلوات الملک الجبار ابلیس لعین صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام افکند و قومی از اهل
اسلام را مظنه آن شد که مگر آن صورت واقع است با یکدیگر گفتند کاشکی رسولی باشد که
برود بعبد الله ابی فرستیم تا باشد که ابوسفین برای ما خط امان بستاند و بعضی منافقان
علی سبیل المخرافقه با مسلمانان میگفتند که اگر محمد صلوات الله علیه پیغمبر بودی کشته نشدی
چون در دایرهٔ مقتولان داخل شد شما از دین وی باز گشته بهمان روش که داشتید باز گردید
و در آن روز انس بن النضر عم انس بن مالک رضی الله عنهما بتدارک تقصیری که در حرب بدر از
وی فوت شده بود از عقب لشکر روی بمعرکهٔ احد نهاده می آمد بر فوجی از اصحاب رسید و احوال
جناب نبوت مآب صلی الله علیه وسلم بر رسید جواب دادند که چنین استماع افتاد که آنحضرت
در سلک شهدا اندراج یافته فریاد برکشید که پس شما زنده چرا اید و از نهج سبیل باشاء …
موافقت نمی نمایید اگر رسول خدای کشته شد خدای رسول زنده است و پاینده است شما بعد از
آنحضرت از نعمت حیات چه لذت یابید تا از برای دین وی بکوشیم و هم بران اعتقاد که وی بود
جان فدا کنیم بیت که شرط عشق بود اتفاق با معشوق بر شیوه‌ای که شد در راه سعد
سعادت را دید و سوگند یاد کرد که از جانب احد بوی بهشت می شنوم و بصف کفار در آمد
جنگ عظیم تقدیم رسانید و با مید اتفاق از دنیوی عقبی مفارقت جان بشهد شهادت شیرین کرد
و ثابت شده است که هشتاد و اند زخم تیر و شمشیر و نیزه یافته بود جثهٔ وی در میان
کشتگان معلوم نمیشد و خواهرش ببنان انگشت وی بود او را بشناخت و آن روز
بدین جانبازی علم سرفرازی در میان صحابه بر افراخت و اندک آمیزی نفاق را از رستهٔ خود دور
بدین شیوه سرخ روی هر دو جهان ساخت بیت چو با شهید عشق در دو گیتی سرخ
خوش دمی باشد که ما را کشته زین میدان برند و بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه
آله و سلم منهزمان را ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید و پشت بر میدان کارزار آوردید
ایشان زبان عذر گشوده میگفتند ما آواز قتل تو شنیدیم و از ان خبر جگر سوز دهشت
ملالت افزود روزگار بر ما شوریده گشت بترسیدیم و از غایت ترس که بر ما غالب شده بود گریختیم
حق سبحانه دفع عذر ایشان فرستاد که وما محمد نیست بنده ستوده من الا رسول مگر فرستاده

از پیش بر من قد خلت یعنی که بگذشته اند من قبله الرسل پیش از وی فرستادگان یعنی
افاضل انبیا و اشراف رسل پیش از آنحضرت صلوات الله علیه و علیهم بسیار آمده اند و علم رسالت
برافراشته و بعد از انقضاء آجال بستند نبوت و متکای شریعت را خالی گذاشته و بر ازه دنیا
انبیاست معماری همچو مکرم معمور نشود بشون سرای جهان بی وفا مقام جای اولیاست چنانکه
ربع و مکان از طرب آباد نگردد معشوق حیات زود سیرت متع ارام با او در عمارت نفس تنها کار
و ما را باید دست سکون در دو برد عام نباشد چنانچه ایشان درگذشتند و خواص امم ایشان از
دین و آیین خود برگشتند باید که شما زیران و تبع سلوک نمایید و دین متین او را برودی
آسانی از دست ندهید بیت دامن چون تو نگاری نه کف آسان ندهیم که بجز او
بسیار بدست آمدنی أفإن مات آیا اگر بمیرد این پیغمبر أو قتل یا کشته گردد که قتل کرده باشد چنانکه حق
را معلوم بود که مقتول نخواهد شد چنانکه ابلیس صدای قتل در انداخته بود یا اگر این صورت
نزد مخاطبین از مجوزات میبود و در تفسیر کبیر هست که این بر سبیل الزام وارد شده چه موسی
علیه السلام با اتفاق علما وفات یافته بود و امت او بر دین او ثابت بودند و زعم بعضی بر آنست
که عیسی علیه السلام کشته شد و نصاری بجمله از آیین او بان نگشتند ایضا مراد آنست که موت
و قتل نبی باید که امت او ترک شریعت او نکنند صاحب تیسیر آورده که خروج آنحضرت صلی الله
علیه و سلم از دنیا هم بموت بود و هم بقتل زیرا که هر سال از سم آن کله خیبر یعنی آن لقمه زهر آلود که تناول
فرموده بود در بدن مبارک آنحضرت ظاهر میشد و در حین وفات نیز همان حالت ظهور داشته و
این معنی را حمل بر قتل کرده اند و موت بر فراش خود ظاهر است و نکته جمع میان موت و قتل در
آیه اینست علی بحر الله که حق سبحانه ایمن نکرد اینده آنحضرت را از قتل تا شر ایشان مجاهدان
باشند در جهاد و گفته اند چنانچه موت موجب رجوع امت نیست از دین پیغمبر ایشان قتل
نیز سبب رجوع نمیشود پس حق تعالی فرمود که اگر موت پیغمبر شما یا قتل او وقوع پذیرد انقلبتم
باز میگردید شما علی اعقابکم بر پاشنهای خود [illegible]
تجدید چیز گرفته باز آید و رسم قدیم که داشته باز گردد گویند انقلب علی عقبیه و مراد اینجا ترک الجهاد
و قیام ناکردن بانچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در اقامت آن اهتمام داشت و گفته اند این انقلاب
ارتداد است و بعضی این قول را ضعیف داشته اند چه در آن روز هیچ یک از مؤمنان مرتد نشد
ومن ینقلب علی عقبیه و هر که برگردد و [illegible] فلن یضر الله
زیان نرساند بخدای به برگشتن خود خدای را شیئا چیزی زیرا که مضار و منافع بوی راجع نیست
بلکه ضرر آن هم بنفس منقلب و هم [illegible] و سیجزی الله و زود باشد

که جزا دهد خدای الشاکرین مر سپاس دارندگان را یعنی کسانی که بر نگشتند چون انس بن النضر
و امثال او و ایشان را شاکر گفت بجهت آنکه ایشان [illegible] سپاسداری بود بر نعمت اسلام و هر که
از اداء آن باز گردد نعمت را [illegible] و نه شکر آن ادا کرده بیت عاشق که شود دلشاد بتشریف عشق
ناسپاسیست که شکرش نه ادا کند آی در بیان چون زبان قلم بدایع رقم میعاد تعداد اسامی سامیه
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله در تفسیر این آیه مقرر نموده بود [illegible]
و فی الجمله [illegible] بانچه تعلق دارد بدین نام خجسته و ختام کرده آیه مذکور است [illegible] روح
عاشقان و راحت روان صادقان ازین اسم حاصل و بدین اسم کامل است بیت ای نام تو [illegible]
روان ما مکن ورد قلم تو بیاد است نشان هم کن ای نام خوش تو جان من تازه شود جان بتو تنها
نه که جان همه کس باید دانست که اسامی آنحضرت بسیار است و صفات کمال و نعوت جاه و
جلال سید اخیار زیاده از حد شمار امام عبد الرحمن واسطی رحمه الله در انوار حلیة من الاشیاء
المصطفیه فرموده که بعضی گفته اند که پیغمبر را هزار نام است و طایفه از علما انها را جمع کرده اند
شبهه کثرت شمار [illegible] سخاوی [illegible] اسامی و اشهر آن تقریر میرود
ای عزیز اسامی آنحضرت باصنافی که اند و بمجاز اطلاق اسم بر آن نیز کرده اند چهار قسم است یکی
آنکه مذکوران و امثال ایشان را بیان کرده اند و هر یک ازین اقسام در لمعه رقم ظهور خواهد
یافت و بعد از وضوح این لمعات [illegible] که مشتمل بر متعلقات اسم محمد باشد صلوات الله
علی سماه از کوثیان بیان بر ساحت جنان خواهد تافت لمعه اولی در آنچه ثبوت آن بنص
قرآن باشد و آن دو نوع است یکی آنکه بصریح مذکور شده دوم آنکه از مجاری آیات اقتباس کرده اند
و اول از آن بیست و سه اسم است بعدد حروف احمد اول محمد یعنی ستوده در آسمان و زمین و
خداوند جهان قال الله تعالی و ما محمد الا رسول دوم احمد یعنی ستوده ترین اهل آسمان و ادای محامد
و حمد و ثنای پروردگار قال الله تعالی یاتی من بعدی اسمه احمد سوم امی یعنی نانویسنده کتاب یا منسوب
باصل الامور لانه کل الابواب قال الله تعالی النبی الامی الذی یؤمن بالله چهارم اولی یعنی سزاوارتر
بمؤمنان از نفسهای ایشان قال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین پنجم بشر یعنی حقیقت بشریه
کاملترین آن [illegible] باشد قال الله تعالی قل انما انا بشر ششم بینه
یعنی حجتی واضح بر توحید [illegible] سبحانی قال الله تعالی حتی تأتیهم البینة هفتم
بشیر یعنی مژده دهنده اولیا بدار النعیم هشتم نذیر یعنی بیم کننده اعدا بعذاب الیم قال
تعالی انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا نهم برهان یعنی حجتی پیدا و دلیلی هویدا قد جاءکم برهان
من ربکم دهم حنیف یعنی مایل بعبادت [illegible] قال الله تعالی ثم

وجهك للدين حنيفا **یازدهم** حق یعنی درست در افعال و راست در اقوال قال تعالی فقد
جاءهم الحق من عندنا **دوازدهم** حریص یعنی شتابنده در ایمان امت و تعجیل کننده در ادای فرائض
بعث قال تعالی حریص علیکم **سیزدهم** خاتم یعنی مهر کننده در نبوت و ختم همه پیغمبران صلوات
نبوت قال تعالی ولکن رسول الله وخاتم النبیین **چهاردهم** خبیر یعنی دانا و با خبر از دقایق خیر و شر
قال تعالی فسئل به خبیرا در انوار جلیه از قاضی عیاض رحمه الله نقل میکند که ما مور به بسئل الخبیر
رسول حضرت سید البشر صلوات الله وسلامه علیه **پانزدهم** داعی یعنی خواننده بمعرفت
خداوند کریم و دعوت کننده بعواید و فواید دین قویم قال تعالی وداعیا الی الله باذنه **شانزدهم**
رحمت یعنی سبب بخشش عالمیان و وسیله بخشایش ایشان قال تعالی وما ارسلناک الا رحمة
للعالمین **هفدهم** رؤف یعنی مهربان بر عاصیان گناهکار **هجدهم** رحیم یعنی بخشنده
جافیان تباه روزگار قال تعالی بالمؤمنین رؤف رحیم **نوزدهم** رجل یعنی مردی در مردی
تمام و در مردانگی کامل قال تعالی ان اوحینا الی رجل منهم **بیستم** رسل بقول قتاده و مجاهد
قال تعالی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و این بر سبیل تعظیم است و در شرح شفا آورده که حق
سبحانه شمایل همه انبیا را جمع کرد و او را بنام رسل خطاب فرمود **بیست و یکم** رسول یعنی فرستاده
مالک علام بر کافه انام قال تعالی یا ایها الرسول لا یحزنک **بیست و دوم** بر یعنی نیکوکار که کند از لوازم
سنت پیغمبر تقی بر درجات علیه قال تعالی یا ایها النبی انا ارسلناک **بیست و سوم** سراج منیر
یعنی چراغی روشن کننده و از تیرگی ضلالت رهاننده قال تعالی و سراجا منیرا ای عزیز جرم روشنی
این چراغ که بر افروخته فیض الله نور السموات والارض است از ظلمت بدعت و تیرگی جهالت
خلاص نتوان یافت **بیت** چه روشن چراغی که از نور آن • منور شد اطراف کون و مکان
چراغی ز نور حق افروخته • و زان خرمن تیرگان سوخته • مرا زو جهل خود که ظلمت دو
چراغم چو او شد چراغ خودم **بیست و چهارم** شهید یعنی گواه راستی امت در محکمه قیامت
قال تعالی و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا **بیست و پنجم** شاهد یعنی گواه و حمایت حق با شاهد
انبیا بر امم سابق قال تعالی انا ارسلناک شاهدا **بیست و ششم** صاحب یعنی یار و وفادار حریص
مصطفی از کدورت اغیار قال تعالی وما صاحبکم بمجنون **بیست و هفتم** طه یعنی طاهر از عیوب
هادی بعلام غیوب و گفته اند ماه تمام بر افق افضال و اکرام قال تعالی طه ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی **بیست و هشتم** یس یعنی سید سادات یا از کمال انسانیه مجمع سعادات قال
تعالی یس والقرآن الحکیم **بیست و نهم** طیب یعنی پاکیزه از همه معایب و منزه و مقدس از
مجموع مثالب چنانچه در تفسیر الطیبات للطیبین از عایشه صدیقه رضی الله عنها منقول است

کرد و لقد خلقت طینه عند طیب **سی ام** عروة وثقی یعنی دستاویز محکم در غایت استحکام و مصون
از انفصام قال تعالی فقد استمسک بالعروة الوثقی و این قول جمعی از مفسران محقق است
سی و یکم عبد الله یعنی بنده سزاوار و از همه عباد بعلو مرتبه ممتاز قال تعالی و انه لما قام
عبد الله **سی و دوم** عزیز یعنی ارجمند و با قیمت یا غالب بر همه بعلو همت قال تعالی رسول من
انفسکم عزیز **سی و سوم** کریم یعنی کرم کننده با اهل استحقاق یا گرامی نزد ملک خلاق قال تعالی
انه لقول رسول کریم و هم در انوار جلیه آورده که لقول رسول کریم ای لتلاوة رسول کریم
یعنی محمدا **سی و چهارم** مبین یعنی پیدا و هویدا یا روشن کننده اسرار مبدا و منتها قال الله
تعالی وقل انی انا النذیر المبین **سی و پنجم** مصدق یعنی باور دارنده انبا انبیا و اخبار کلام اصفیا
قال تعالی رسول من عند الله مصدق لما معهم **سی و ششم** مهیمن یعنی گواه بر امت و بر قرآن
یا مؤتمن بر خزاین حقایق آن و قال تعالی و مهیمنا علیه **سی و هفتم** منذر یعنی ترساننده
کفار بعقوبت دار البوار قال تعالی وانما انت منذر **سی و هشتم** مبشر یعنی بشارت دهنده
مؤمنان بنعمتهای دار جنان قال تعالی شاهدا و مبشرا **چهلم** مرسل یعنی فرستاده
شده به تبلیغ احکام و دعوت مجموع انام از خواص و عام قال تعالی انک لمن المرسلین **چهل و یکم**
مخلص یعنی در طاعت با اخلاص نیت و در عبادت صافی طویت قال تعالی انی امرت ان اعبد الله
مخلصا **چهل و دوم** مذکر یعنی پند دهنده ارباب الباب و اصحاب آداب قال تعالی انما انت
مذکر **چهل و سوم** مزمل یعنی گلیم در خود پیچیده نزد اهل تحقیق لباس عصمت و جامه کرامت
قال تعالی یا ایها المزمل **چهل و چهارم** مدثر یعنی جامه در سر کشیده محققان بر آنند که مراد خلعت
رسالت و کسوت جلالت قال تعالی یا ایها المدثر **چهل و پنجم** مصباح بقولی که در آیه نور
گفته اند که مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل قال تعالی کمشکوة فیها مصباح **چهل و ششم**
نجم یعنی ستاره ظاهر بر افق دین و طالع از مطلع یقین قال تعالی والنجم اذا هوی **چهل و هفتم**
نور یعنی خود روشن و ظاهر و روشنی بخشنده قلوب و ضمایر قال تعالی قد جاءکم من الله نور
چهل و هشتم نعمت الله یعنی نعمت خدای بر آفریدگان زیرا سبب انعام بر ایشان گشته قال تعالی یعرفون
نعمة الله ثم ینکرونها و این قول مجاهد و سدی است که میفرمایند محمدا صلی الله علیه و آله و سلم
ثم ینکرونه **چهل و نهم** ناس این جهت تعظیم شان است یعنی این یک آدمی خلاصه همه آدمیان است
قال تعالی ام یحسدون الناس یعنی محمدا صلی الله علیه و سلم بر قول بعضی مفسران **پنجاهم**
ولی یعنی دوست دارنده دوستداران **پنجاه و یکم** نصیر یعنی یاری دهنده یاوران قال تعالی
واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا **پنجاه و دوم** هادی یعنی راه نماینده طالب

وقاصد بمطالب ومقاصد قال تعالى ولكل قوم هاد واين قول عكرمه است مجاهد گويد هادى
مقصود مبالغه است يعنى آنحضرت محض دلالت وعين هدايتست براى پوينده گان راه حق
قال تعالى اذ جاءهم الهدى وبحقيقت منبع رشحات هدايت بلكه مظهر فيضان اسم الهادى
آنحضرتست كه سرگردانان وادى طلب را بارگاه مقصود ميرساند وانك لتهدى الى صراط
مستقيم وتعطشان بيابان شوق را از سرچشمه مراد زلال وصال ميچشاند ادعوا الى الله
على بصيرة من اتبعنى بمتابعت او روان طريقت ره بمنزل تحقيق توان برد وجز بدو بدرقه عنايتش
كه قافله سالار ميدان هدايتست بمحط رحال رجال نتوان رسيد بيت
اى راهنماى گمرهان دعوت تو . شاهى بدو كون حاصل از خدمت تو . هرگز نرسد كسى بسر منزل
وصل . بى بدرقه عنايت حضرت تو . اما نوع دوم كه اسماء مقتضيه گويند شصت وشش
اسم است بعدد حروف الله ١ آمر يعنى فرماينده بامور صلاح دنيا ودين را ستكفل ٢
ناهى يعنى منع نماينده از انچه بر مضرت عاجل وآجل مشتملست قال تعالى يامرهم بالمعروف
وينهيهم عن المنكر ٣ تال يعنى خواننده آيات قرآنى وكلمات فرقانى قال تعالى يتلو عليهم
آياته ٤ حكم يعنى صاحب حكمت انصاف با حكم كه از ... اعتساف قال تعالى حتى يحكموك
فيما شجر بينهم ٥ حكيم يعنى داننده قواعد حكم شرعيه وبيننده حقايق اطوار عليه وجليه
قال تعالى ومن يوت الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا ٦ حاكم يعنى حكم كننده براستى ودور از كجى
وكاستى قال تعالى فاحكم بينهم بالقسط ٧ حامد يعنى ستاينده حق باثنيه كامله ومحامد
بالغه شامله قال تعالى قل الحمد لله سيريكم ٨ ذاكر يعنى ياد كننده حضرت آله بلسان باطن وظاهر
قال تعالى واذكر ربك اذا نسيت ٩ رفيع يعنى بزرگ قدر مشهور به بلندى مرتبه ومكان
قال تعالى ورفع بعضهم درجات ١٠ راضى يعنى خشنود بعطاى شفاعت در باره مفلسان بى
شفاعه قال تعالى ولسوف يعطيك ربك فترضى ١١ ساجد يعنى سجود آرنده معبود بحق ومسجود مطلق
قال تعالى وكن من الساجدين ١٢ شاكر يعنى سپاس گوينده بر آلاء الهى ونعماى نامتناهى قال
تعالى وكن من الشاكرين ١٣ صادق يعنى راست در اقوال ودر نيات واحوال قال تعالى
والذى جاء بالصدق ١٤ صادع يعنى ظاهر كننده وحى با قاضى اداى امر ونهى قال تعالى
فاصدع بما تومر ١٥ صابر يعنى شكيبا در زمان هجوم نوايب ووقوع محن ومصايب قال
تعالى واصبر وما صبرك الا بالله ١٦ عادل يعنى داد دهنده مظلومان وفرياد رسنده ملهوفان
ومحرومان قال تعالى وامرت لاعدل بينكم ١٧ عالم يعنى دانا بعلوم توحيد ورسوم تجريد
وتفريد قال تعالى فاعلم انه لا اله الا الله ١٨ عابد يعنى پرستنده ذو العظمة والكبرياء على

كبر وشايسته ريا قال تعالى واعبد ربك حتى يأتيك اليقين ١٩ عفو يعنى در گذرنده جرايم
خاطيان ٢٠ صفوح يعنى تجاوز كننده از زلات وخطيئات خاطيان قال تعالى فاعف عنهم
واصفح اى عزيز بعد ما كه آنحضرت در دنيا رقم عفو وصفح بر صفحات خطيات گناه كاران كشيده
اگر در عقبى رشحات ينابيع شفاعت ارقام آثار از جرايد اعمال مجرمان بشويد عجب نيست ودرين
باب گفته اند بيت در حشر كه عاصيان بمانند در آه . از شرم گنه سوى تو آرند پناه .
درياى شفاعت تو گر موج زند . اندر عدم افتد خس وخاشاك گناه ٢١ قاضى يعنى فرماينده بمقتضى
وموجب حكم ما سبق قال تعالى اذا قضى الله ورسوله امرا ٢٢ قايم يعنى قيام كننده بمراسم
در اثبات دعوت بحجت وبرهان قال تعالى قم فانذر ٢٣ مومن يعنى گرونده بكلمات تامات
قرآنى وباور دارنده آيات بينات فرقانى قال تعالى يومن بالله وكلماته ٢٤ مسلم يعنى گردن
نهنده اوامر سبحانى وتسليم كننده دل بقبضه مشيت ربانى قال تعالى فقل اسلمت وجهى لله
٢٥ مبين يعنى روشن كننده اسرار شريعت وهويدا سازنده اطوار طريقت قال تعالى
رسولنا يبين لكم ٢٦ مبعوث يعنى فرستاده شده بهترين امتى در شريعتى بعثه
فاسلم فرحين قال تعالى حتى يبعث فى امها رسولا ٢٧ مبلغ يعنى رساننده احكام بابلغ
كلام تا اقاصى وادانى قال تعالى بلغ ما انزل اليك ٢٨ متبع يعنى اتباع نماينده احكام وحى
ومتابعت كننده آثار امر ونهى قال تعالى اتبع ما اوحى اليك من ربك ٢٩ متبتل يعنى
منقطع بسر از خويش وبدل از بيگانه وخويش قال تعالى وتبتل اليه تبتيلا ٣٠ متقى يعنى
پرهيز كننده از ملاحظه ماسوى الله وترسنده از غلبات سطوات عزت وكبريا قال تعالى يا ايها
النبى اتق الله ٣١ متوكل يعنى باز گذارنده مهمات بوكيل كريم قاضى الحاجات قال تعالى وتوكل
على الله انك على الحق ٣٢ متهجد يعنى قيام كننده در ساعات ليالى بوظايف عبادت حضرت
لايزالى قال تعالى ومن الليل فتهجد به نافلة لك ٣٣ مجير يعنى زنهار دهنده زنهار خواه را
تا تامل كنند در معانى كلام آله قال تعالى فاجره حتى يسمع كلام الله ٣٤ مجاهد يعنى جهاد كننده
با اهل شقاق ومستعد لطارده جهد در دفع كفر ونفاق قال تعالى جاهد الكفار والمنافقين
٣٥ مجتبى يعنى برگزيده از رسل براى هدايت طالبان باقوم سبل قال تعالى يجتبى من رسله
من يشاء ٣٦ محرض يعنى تهييج كننده مبارزان ميدان كارزار بر مقاتله كفار وفجار
قال تعالى حرض المومنين على القتال ٣٧ محل الطيبات يعنى حلال كننده چيزهاء
پاك ٣٨ محرم الخبائث يعنى حرام سازنده ناپاكها كه موذى اند بمزاج هلاك قال تعالى ويحل
لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ٣٩ محدث يعنى حديث كننده بر نعمت الهى وخبر دهنده

از رحمت نامتناهی قال تعالی وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۴۰ محفوظ یعنی نگاه داشته شده
از آفات بنگاهبانی ملایکه ذوی الدرجات قال تعالی یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ و این مقال این نبأ
و جمعی از مفسران ۴۱ مختار یعنی اختیار کرده شده برای اعلای اعلام نبوت و احکام احکام وفا
و فتوت قال تعالی وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۴۲ مرتضی یعنی پسندیده برای اطلاع
اسرار غیبیه و وقوف به مفهومات لدنیه قال تعالی إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ ۴۳ مرتل یعنی
خواننده قرآن بشرایط و آداب آن قال تعالی وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ۴۴ مزکی یعنی پاک کننده
امتان از لوث قبایح یا ستاینده ایشان با انواع مناقب و مدایح قال تعالی وَيُزَكِّيهِمْ ۴۵
مستقیم یعنی ثابت بر منهج راستکاری با التزام طریقهٔ انیقهٔ پرهیزکاری قال تعالی فَاسْتَقِمْ
كَمَا أُمِرْتَ ۴۶ مستغفر یعنی طالب آمرزش الهی و جویان غفران پادشاهی برای عاصیان ملت
و متابعان قال تعالی وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ این عزیز طلب غفران بحکم
الهی آنحضرت رسالت پناهی واقع شده شبهه مطلوب حاصل خواهد بود و از سحاب
رحمت بی پایان مغفرت برای امتان فایض و از آن آخر الزمانی باران خواهد شد بیت
قطره زابر رحمت تو بس است * تشنه نامه سیاه همه ۴۷ مستعیذ یعنی پناه جوینده
بخدای جهان در وقت تلاوت آیات قرآن قال تعالی فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ۴۸
مسبح یعنی پاک کننده ذو الجلال و الاکرام پاک از جمیع نقایص و مذام قال تعالی وَسَبِّحُوهُ
بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۴۹ مستحیی یعنی موصوف بصفت حیا و منعوت بهیئت و آزرم در خلا و ملا
قال تعالی فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ ۵۰ مصطفی یعنی در قرار اصطفا یافته برای رسالت و برگزیده از خلقان
بعزت و جلالت قال تعالی اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ ۵۱ مصلی یعنی دعا
کننده اهل دین بدفع آفات و کثرت برکات قال تعالی وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ
۵۲ مطهر یعنی پاک کننده دیوان عصیان بأخذ صدقات و زکوة قال تعالی خُذْ مِنْ
أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ ۵۳ معصوم یعنی نگاه داشته شده بعصمت رحمن از آفات
و مخافات اهل عدوان قال تعالی وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۵۴ معروف یعنی شناخته
شده بفضایل و حکم نزد انبیا و علمای امم قال تعالی فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا ۵۵ معرض یعنی
روی گردانیده از اهل شرک و خلاف و از ارباب نفاق و شقاق قال تعالی وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ
۵۶ معلم یعنی آموزگار طالبان لطایف و تعلیم دهنده مستفیدان در سلک معارف
قال تعالی وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ۵۷ مغفور یعنی آمرزش یافته آنحضرت قدم
در گناهان ما تقدم قال تعالی لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ۵۸ مفضل

یعنی تفضیل یافته بر انبیا و تفضیل بر گذشته از اصفیا قال تعالی فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
۵۹ مقیم الصلوة یعنی بپای دارنده ارکان نماز و ادا کننده آن بحضور دل با وقوف نیاز قال
تعالی فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ ۶۰ مقاتل یعنی کارزار کننده با اهل کین بجهة اعلای کلمهٔ دین
قال تعالی فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ ۶۱ مکبر یعنی یاد کننده حضرت باری بتکبیر و بزرگی
قال تعالی وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا ۶۲ منصور یعنی از حق نصرت یافته و آفتاب فتح مبین از افق نصر عزیز بر وی
تافته قال تعالی وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا ۶۳ منبی یعنی آگاه کننده عباد از کرامات و عزامت دون
معاد قال تعالی نَبِّئْ عِبَادِي ۶۴ موید یعنی قوت داده شده بظهور جنود غیبی و ورود و فود
فتوحات لاریبی قال تعالی وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا ۶۵ واعظ یعنی پند دهنده بمواعظ ناجحه
و نصایح نافعه قال تعالی وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ۶۶ واضع یعنی بردارنده
اثقال تکالیف از گردن امت ضعیف قال تعالی وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ و از رفع اوزار و تخفیف
اصار از امت دوسه کلمهٔ در خاتمهٔ سورهٔ بقره سبق ذکر یافته و در آن باب حکم الهی بحید ۶۷
حق تعالی برای امتان کرد بمهر رضای حضرت حق * بار تکلیف شرع را آسان * که بپیک باری نبود انسان
بادوشان در عمل مر ایشان * تا نمانند در هراس از لعنهٔ ثانیه در اسامی آنحضرت ثابت شده از حجم
از آنجمله در نظر این فقیر رسیده سی اسم است ۱ ماحی یعنی محو کنندهٔ ظلمت کفر و اکاذیب و زدایندهٔ
زنگ نفاق از آیینه روزگار انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر ۲ عاقب یعنی از پی در آینده تمام
انبیا و مرسلین مراد آنست که بدو ختم شد باب نبوت و رسالت انا العاقب و العاقب الذی لیس
بعده نبی ۳ مقفی یعنی از پی عاقبت نزد یک است و کلمهٔ المتبع کنندهٔ آثار انبیا در خصال
حمیده و اخلاق پسندیده ۴ حاشر یعنی جمع کننده که بعد از حشر حاضر گردد و حشر همهٔ
مردمان بعد از حشر وی بود ۵ نبی التوبه یعنی نماینده راه توبه و ندامت بعاصیان
تباه روزگار از امت ۶ نبی الرحمة یعنی گشاینده درهای بخشش و مهربانی بر تمام بستان
از آن جا اما فی آخر الزمانی و این جهاد اسم در این حدیث مذکور است که انا محمد و انا احمد و انا المقفی
و الحاشر و نبی التوبه و نبی الرحمة ۷ شافع یعنی درخواست کننده آمرزگاه ۸ مشفع یعنی
شفاعت داده شده در باب مذنبان امت سیاه انا اول شافع و اول مشفع یوم القیمة ۹
شفیع و او مشابه کرد مبالغه شافع باشد و انا اول شفیع فی الجنة ۱۰ مستشفع یعنی طالب
شفاعت کننده برای اهل استحقاق و انا مستشفعهم اذا حبسوا و از این صورت صیغهای
مختلف بجهة تحقق وقوع آنست ۱۱ اکرم الاولین و الاخرین یعنی گرامی ترین و بهترین همهٔ
بندگان از گذشتگان و آیندگان انا اکرم الاولین و الاخرین ۱۲ امام النبیین یعنی پیشوای انبیا

در محکمهٔ قیامت ۱۳ خطیب النبیین یعنی خطیب انبیا بر منصهٔ عزت و کرامت کنت امام
النبیین وخطیبهم ۱۴ اکرم ولد آدم یعنی بزرگوارترین همه فرزندان آدم از عرب و عجم و فصیح و
اعجم انا اکرم ولد آدم ۱۵ حبیب الله یعنی دوست دارندهٔ خدا یا دوست حضرت کبریا انا حبیب الله
علی فخر ۱۶ حامل لواء الحمد یعنی بردارندهٔ لوای ستایش که مشتملست بر انواع فیض و
کشایش انا حامل لواء الحمد یوم القیمة ۱۷ رسول الراحة یعنی فرستادهٔ که جهد و کار از
روح و راحت و نام مبارک انحضرت موجب راحت در جزا آمده که انا رسول الراحة ۱۸
رحمة مهداة یعنی رحمتی که اوست هدیهٔ پروردگار عالم بر بهترین امم انما انا رحمة مهداة ۱۹
نبی الملحمه مراد از ملحمه حربست و آنحضرت بیوسته متوجه جهاد و عازم دفع فساد و منع فتنه
بود و نبی المرحمه در حدیث وارد شده و رسول الملاحم نیز هست ۲۰ خلیل الرحمن یعنی دوست
خدای و در طریق دوستی یار جای در صحیح مسلم رحمه الله آمده که قال الله قد اتخذنی
خلیلا کما اتخذ ابرهیم خلیلا ۲۱ قثم یعنی بخشندهٔ عطایای معارف و هدایای عوارف
طالبان دقایق و لطایف در انوار حلیه آورده که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه فرموده
که ملکی بمن فرود آمد و گفت انت قثم و این حدیث در شرح مشارق نیز مذکور است و معنی
قثم درین گونه ایراد کرده که جامع جمیع خیرات واصل آنست که او معدود است از قثم که او
کثیر العطا باشد و حضرت شیخ سعد الحق والدین الحموی قدس سره فرموده که قال قثم ماخوذ
از قثم و نام و معنی از عز و معنی او مرد عزیز که گشته او بخشنده و نفع رساننده ای عزیز که
مردی عزیز که جز آنحضرت را ثابت نیست چه مردی از آن بیشتر که در شب کرامت دیدهٔ
همتش از روی عزت بر هر چه دون عزتست نیفکند ما زاغ البصر و ما طغی و کدام عزیز
با آن برابر که بجمیع جز از مبدعات و ظرف موجودات که بطفیل او از خلوتخانهٔ عدم بیازار
وجود آمده بود نظر التفات ناکرده و در رتبهٔ وصال جز بشهود جمال سرمدی ننگریده که با کمال
الاوفی و الرفیق الاعلی بیت ای شه مرحبا لنظالع از اوج کمال صد دیوان زاقدت
تا صفت تعال یا رسول الله تو اصل هر دو عالم فرع تو هیچکس را در دو عالم دسترس
و در بعضی نسخه‌ها بجای قثم قیم است یعنی قیام کنندهٔ مهمات امت در دین جهان بهدایت
دوران جهان بحمایت ۲۲ سابق یعنی از همه پیش وانا احمد در پیش نحن الآخرون السابقون
۲۳ شکور یعنی سپاس دارندهٔ الهی بر نعمتهای نامتناهی افلا اکون عبدا شکورا ۲۴
فاتح یعنی کشایندهٔ ابواب مبانی شریعت ۲۵ خاتم یعنی مهر نهنده بر درهای خزاین اسرار
طریقت در حدیث اسرا بروایت ابو هریره رضی الله عنه منقولست که و جعلنی فاتحا و خاتما

۲۶ قاسم یعنی بخشندهٔ انواع حقایق و معانی بکمال آنکه ارزاق ما جعلت فانما انا قاسم ۲۷ اول
یعنی پیش از همه سباق میادین جلال ۲۸ آخر یعنی پس از همه سلطان سلاطین محکمهٔ
کنت اول الانبیاء فی الخلق و آخرهم فی البعث همان حقیقت نحن الآخرون السابقونست یعنی
اول الفکر آخر العمل ۲۹ قاید المرسلین یعنی پیش کار فرستادگان و کشندهٔ ایشان بمنازل
امن و امان انا قاید المرسلین ۳۰ سید ولد آدم یعنی مهتر و بهتر آدمیان بلکه افضل از کل
انا سید ولد آدم ولا فخر بیت ای مونس کشته بر امت شان مهتری ختم بر ذات شریف تو پیغمبری
لمعهٔ ثالثه در بیان نامهای کریمه که ثقات علما در کتب معتبره ایراد فرموده‌اند سوای نامهای
مذکوره و آنها بعد قسم انقسام می یابد الهی که مسکیت حماری مذکور است در قسم اجزا زیتون
و اخبار و آثار استنباط کرده اند قسم اول آنکه در صحف یکی آنکه بلغت غیر عرب خاص و در کتب
بعربیت ترجمه کرده اند و اصل آن لغت معلوم نیست قسم اول با نزده اسم است ۱ در صحف
شیث علیه السلام فالیشا بطاء مهمله و الف و لام مکسوره و یاء مثناه من تحت
و الف و معنی آن تقدیر باشد و گفته اند سرور عالمیان ۲ در صحف ادریس
علیه السلام مشفح آنست بمیم مضمومه و شین معجمه و قاف مشدده و مفتوحه و حاء مهمله
و معنی آن ستوده باشد در انوار حلیه آورده که مشفح بلغت اهل آن کتاب بمعنی
مشفح محمد باشد صلی الله علیه و آله و سلم ۳ در صحف ابرهیم علیه السلام برقطاس
مکسوره و راء مهمله ساکنه و قاف مکسوره و یاء مثناه من تحت و طاء مهمله مفتوحه و الف
و معنی آن روی است ۴ در صحیفهٔ موسی علیه السلام که قبل از نزول تورات
نازل بوده احید مذکور است بهمزهٔ مضمومه و خاء معجمه ساکنه و راء مهمله مفتوحه و الف
و یاء مثناه من تحت مفتوحه و الف یعنی آخرترین پیغمبرانست ۵ و در همان صحف
بقاف مفتوحه و راء مهمله ساکنه و میم مفتوحه و الف و یاء مثناه من تحت مفتوحه و الف
معنی او سید آخر الزمانست و این دو نام بامر الهی نقل افتاده ۶ در تورات احید گفته است بهمزه
مضمومه و حاء مهمله مکسوره و یاء مثناه من تحت ساکنه و دال مهمله در کتاب تهذیب الاسماء
و اللغات من تالیف الامام الحافظ محی الدین ابو زکریا یحیی بن شرف النووی رحمه الله از ابن
عباس رضی الله عنهما نقل کرده است که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم فرموده نام من
در قرآن محمد است و در انجیل احمد و در تورات احید و احید در لغت عرب مدفع است یعنی دفع کنم
آتش دوزخ از امت خود ۷ در تورات ماذ ماذ فرموده و این دو لفظ است از زوج
مفتوحه و الف و ذال معجمه منونه و معنی او پاک پاکست و در کتاب شفا از مولفات قاضی

عباس رحمه الله مذکور است که ومن اسمائه فی الکتب السالفة ماذماذ ومعناه طیب طیب
واین کلمه یکی از احبار یهود که بشرف اسلام مشرف شده بود از حقیقت این اسم سؤال کرد
جواب بدین وجه فرمود که نزد یکی از علماء ما ماذماذ است بمیم مفتوحه وهمزه مفتوحه
وذال معجمه ساکنه که معنی آن دو لفظ آنست که رسیده بغایت عالیه واز اتفاقات حسنه آنکه
ذات که مجموع این لفظین بحساب جمل که بنا بعضی از احکام بر آنست نود و دو و [illegible]
مطابق عدد اسم محمد علی صاحبه افضل الصلوات ۹ در تورات حیاطا واقع شده بحاء مهمله
ویم ساکنه ویاء مثناة من تحت مفتوحه والف وطاء مهمله مفتوحه والف در کتاب [illegible]
ابو عبد الله رحمه الله از کعب الاحبار نقل نموده که نام پیغمبر ما صلوات الله علیه در کتب
محمد است واحمد وحیاطا یعنی حامی حرم ۹ در آیات باهرات آورده که نام آنحضرت در تورات
اکلات است بهمزه مفتوحه وکاف مکسوره ویاء مثناة من تحت ساکنه ولام مفتوحه والف یعنی
مکافات کننده بنیکویی ۱۰ هم در آیات باهرات است که عزیر علیه السلام آنحضرت را [illegible]
گفته بحاء مهمله مفتوحه وعین مهمله مضمومه وواو ساکنه وراء مهمله مفتوحه والف
معنی او که ترسا است از خدای ۱۱ در کتاب [illegible] بن برخیا در آیه رجع الملك میکوید هذا اول
الرقب [illegible] و این لفظ بزای معجمه مفتوحه است وراء مهمله ساکنه وقاف [illegible]
والف ویاء مثناة من تحت مفتوحه ولام والف ساکنه ومعنی او آنست که ترسانیست از
از خدای ۱۲ در کتاب حیقوق [illegible] مفتوحه وهاء ساکنه [illegible]
من تحت مفتوحه والف [illegible] عبری [illegible] وتفسیر این لفظ
عربی آنست که خدای روشن گرداند آسمانها را از نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
معنی او روشن وجه آورده که [illegible] ۱۳ در انجیل فارقلیطاست بفاء [illegible] مفتوحه والف
وراء مهمله مکسوره وقاف ساکنه ولام مکسوره ویاء مثناة من تحت ساکنه وطاء مهمله مفتوحه
والف ودر بعضی نسخ اصل انجیل بجای فای معجمه بای مثلثه من تحت است که در لغت [illegible]
باشد بجهة حرف اول از [illegible] و دوم از [illegible] و بهر تقدیر معنی او جدا کننده است میان حق و
باطل در نهایه جزری میفرماید که ومنه الحدیث فی صفة النبی اسمه فی الکتب السالفة فارقلیطا
یعنی یفرق بین الحق والباطل ودر قصص [illegible] میکند که در بعض انجیل [illegible] آنست
که [illegible] فارقلیطا ۱۴ در آیات باهرات آورده که نام آنحضرت در انجیل حیطاست بحاء
مهمله مکسوره وطاء مهمله مفتوحه والف ومعنی او [illegible] مجموع حقایق ۱۵ هم در
انجیل طاب طاب گفته بطاء مهمله مفتوحه والف وباء موحده ساکنه ومعنی او پاکیزه [illegible]

وکلام پاکیزگی با آن برابر نتواند بود که دامن الفقر فخری از همه کائنات بر افشانده [illegible]
ما سوی الله بر چشم همت نیفکند و دیده توجه در شب تقرب بهیچ ذره از ذرات موجودات
التفات نکرد بیت چشم او زاغ بود هنگام نظر [illegible] ما زاغ البصر لا جرم چون بود
خالی وجود تا ابدش در دیده هنگام شهود نوع دوم از اسماء که بعربی ترجمه افتاده [illegible]
اسمهاست در تورات دو نام ۱ ضحوك یعنی خندان از گشاده رویی [illegible] و هم در
تورات باسم [illegible] یعنی [illegible] کننده و هر دو بمعنی [illegible] ۲ طیب النفس [illegible]
و مراد از نفس [illegible] آنست یعنی ذات آنحضرت پاکست از همه معایب [illegible] از مجموع [illegible]
بفتح فاء نقل کرده اند ومعنی آن پاکیزه نفس باشد [illegible] نفس که از نفحات [illegible] الرحمن
من جانب الیمن پرورش یابد [illegible] خواهد بود بیت او نفس [illegible]
وی [illegible] ودر زبور [illegible] ۱ مقیم السنة یعنی قائم کننده [illegible] سنت
وبرپای دارنده لوازم آن بعد از فترت [illegible] مقیم السنة
بعد الفترة ۲ زاجر یعنی [illegible] ۳ قاتل یعنی کشنده [illegible] کفر و شقاق [illegible]
[illegible] مزامیر داود که [illegible] مذکور است [illegible] ودر انجیل
کلام روح الحق یعنی حیات [illegible] روح الحق [illegible]
کتاب شعیا [illegible] نام اول نور الله یعنی [illegible]
[illegible] نور الله الذی لا یطفا ۲ مظهر عدل یعنی [illegible]
عدل [illegible] فیظهر فی الامم عدلی ۳ موصی یعنی وصیت کننده
[illegible] ویوصیهم بالوصایا ۴ محیی یعنی زنده کننده دلها [illegible]
و روح [illegible] ویحیی القلوب الغلف ۵ راکب الجمل یعنی [illegible]
[illegible]
ایشان روشن شد قوله احدهما علی الحمار والاخر علی الجمل [illegible] علیه السلام [illegible]
راکب جمل پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم [illegible] در کلام شعیا وارد است [illegible]
راکب بعیر [illegible] بیت [illegible]
[illegible] آید [illegible] بیت [illegible] ودر کتاب دانیال [illegible]
راکب السحاب قوله [illegible] علی السماء سحاب [illegible]
گفته [illegible] راکب السحاب [illegible] صلوات الله علیه ومراد ازین [illegible]
علو مرتبه آنحضرت است [illegible]

بزرگان بقیع الفرقد دا فوق الغمام تعیین فرموده. **شعر** عفر الجبین لذی الثری العمله فوقه
السحاب فیا لها رتبة. بزرگوار کتابه دا با لغیب با ذهان عوام و رفعت درجه سید انام علیه
افضل الصلوات والسلام برین وجه مصور شده و الامزجة که اذن با یداش درجه او ادق
باشد سحاب با وجود سمو فی الجمله دیده حباب آید بلکه سپهر برین با علو قدر و ارتفاع حال
خود ابجا جز غایه. **بیت** نبت آشیانه قدرت سپهر. کمترین دنی بود پیش آفتاب
درجت محیط کمالات. مجموع کاینات و وجود تنیک جناب. **قسم دوم** که مستنبط کلمات
و نقل از شروع بتایید ... که امام حجة الاسلام قدس سره در مقصد اقصی فرموده که اسما
حضرت رسالت صلوات الله علیه معدودات جلیله در حدیث فرموده لی احمد الی
آخره و ما از نسدیدان زیاده کردن مکرر بسبیل اجمال ... مرشد و عالم و
رشید و امثال آن و غالب آنست که ... از ین باب استنباط فرموده اند بسبیل
از صفات کمال آنحضرت و آنجمله ... و آیات با طرق مسطور است و در
اوراد حضرت شیخ سعد الحق والدین قدس سره و در طبقات ناصری مذکور ...
المحدثین اصیل الملة والسیادة والدین روح الله روحه و در درج ... نموده و ...
ابو سعید ... رحمه الله ... الکرام که مطلعش اینست. **شعر** ...
مدیحک لشرع. یا من ... العظیم الارفع. ذکر فرموده ... مجموع آن بوده
دولت انست ... محمد ... لیران و ... روشنان انور و اظهر ارفع
بلند در جهت ... امان ... صاحب امانت ... ابواب
اواب بازکرده بحضرت نواب با هر روش ... رحمت ...
بر آشکار الفضایل ... شمایل ... که از شهود مکنونات جامع
جمع کننده حقایق ذوات و صفات ... جادکشاینده دست جود
اغنیا و مساکین ... کفایه کار ... حلیم
رد ... دلیل روشن بر قدرت حضرت باری ... حق ... خاشع از
هیبت جلال لایزالی ... دقایق ... درجات اهل حقایق
رضی ... بطریق صلاح و صفا ... رفیق هم
طالب ... زاهر ... کره و
پوشیده ... آفاق و اقطار ...
الظلمات ... شفیق ... برانست که ... عنایت

پروردگار صالح شایسته بارگاه قرب ذو المنن ... نیک ... در تحمل ... ظاهر
از ... ظهر حین ... مجموع ... ظاهر ... معجزات ... ظاهر ...
برعنایات ... کشاینده ممالک قلوب عالم ... شامات ارواح نفحات ...
رایحین عیوب عاطفه ... بر تمام انام عطوف نیک مهربان ... شفاعت ...
و آثام عارف شناسای ... قدم ... جولان ... در میدان ... علم ...
دانای اسرار عظیم ... استحکام امور دین غالب ... کننده ...
کنز ... فتاح کشاینده ... فصیح روشن ... شیرین بیان ... احکام
احکام شرع ... آثار یقین قامع ... مخالفان ملت ... فرمان ...
حق سبحانه ... یافته از جمال مطهر ... موجبات ...
... یاری ... خواهان ... معاونت کننده ... انصاف ...
... حاجات ... المقدس پاک ...
... صادقان ... خلاف ... اخلاق و رذایل اوصاف ...
داده ... صورت و معنی ... محرومان ... با یمن و اقبال ...
امان یافته از ... مشکور ...
دواعی ... خالق و خلایق محمود ستوده ...
حضرت کبریا مصدوق ... صدق و وفا ... قرب ...
محرم حریم تعظیم سبحانی ... رب العالمین مکین متمکن ...
ثبات و تمکین ... مناجات با قاضی الحاجات ...
... استحقاق ... آفاق ناصر یاری ...
... ناخن ...
... صفحات ... روی شناس ...
... احزاب ... جفا ...
ظاهر و باطن از شاهده ماسوی. **بیت** ... رسید. ...
بغیر دوست ... . **لمعه رابعه** ... امام ابو الحسن ... رحمه الله فرموده
که آنحضرت ... دوام تعظیم و ترحیب
رسول ... دوام بشارت دوستان خالص ...
دوام ... دشمنان ناقص ... دوام تمهید قواعد دعوت را هادی و داعی ...

تشیید مبانی اقتدای ات را نور و مبین دوام روشنایی روندگان طریقت را شرح و تفسیر
دوام آشنایی شنوندگان نصیحت را ذاکر و متذکر دوام غلبه حجت را شاهد و شهید دوام ظهور
دلالت را برهان و بینه دوام استحکام شرایط نصرت را ولی و نصیر دوام استعظام ضوابط ملت
را مؤمن و حنیف دوام تصدیق اهل رشاد را مصدق و مکتوب دوام تحقیق نبوت نبیا و معاد
اول و خاتم دوام اتمام لوازم رسالت را رحمت و حریص دوام الزام ارباب ضلالات را بشیر و [?]
دوام تقریب اختصاص را عبد و کریم دوام اختصاص خلوت خاص را من قبل و من بعد دوام در
تلمیح را طه و یس دوام عیان و تصریح را محمد و احمد علیه افضل الصلوات من الله الملک الاعلی

بیت
ای نام تو گنج نامه زان · وین نام تو خازن گنج برد آن · ای نام تو زیب خامه من · آرایش
گنج نامه من · وین نام تو نامه گنج درج · بی یاد تو خامه هیچ در هیچ ·

در آیات باهرات مذکور است که
آنحضرت را ساکنان ظلمات اول عبد القاسم خوانند مجاوران سپهر دوم عبد الخالق سکنه آسمان
سوم عبد الرحیم مقربان محکمه چهارم مصطفی قاطنان منزل پنجم مرتضی اعیان مسند ششم
حبیب الله قاطنان موطن هفتم مجتبی در بحر عبد الرزاق مشهور است و در بر عبد الجبار و در قلل جبال
عبد المنعم و نزد سباع عبد القهار و نزد وحوش عبد القاهر و نزدیک طیور عبد الباسط
شیاطین عبد العاصم کویند و حیتان عبد الخبیر و جنه عبد الکریم نامند و در دوزخ عبد
العزیز حمله عرش عظیم و خواص ارکان محمد واجب التعظیم او را اول و آخر و ظاهر و باطن خوانند
جز آنحضرت را دولت جمال الظهور بود و آخریت نبوت و ظهور جمال الظاهرات بکمال الطافت و الحسن
بلطافت بکمال

بیت
ای رایت دولت ز اول منصور · و آخر بتو ختم گشته اسرار ظهور
هر ظاهر ما نور شریعت روشن · هر باطن را نه فیض فضلت معمور ·

و در طبقات ناصری آورده
که نام آنحضرت در آسمان اول عبد الله ثابت و در دوم عبد الملک و در سیم عبد القدوس و در
چهارم عبد السلام و در پنجم عبد المؤمن و در ششم عبد المهیمن و در هفتم عبد الله آفتاب عبد
الرزاق کویند ماه عبد الجبار ستارکان عبد الودود روزها عبد الحکیم شبها عبد الودود دعا
فرشتگان عبد الرحمن کروبیان عبد الغفار روحانیان عبد الجلیل مقربان عبد الحمید حفظه
عبد المنعم سفره عبد الوهاب رب عبد المجید حمله عرش عبد المجید عرش عبد العلی کرسی
عبد الرفیع لوح عبد الباعث قلم عبد الکریم حوران عبد الغفور رضوان عبد الشکور طوبی
عبد القاهر بحر سجود عبد العظیم دوزخ عبد الغالب مالک عبد المنتقم آتش عبد القهار
آب عبد الرزاق سنگ عبد الحلیم کوه عبد الصمد درخت عبد الباقی نبات عبد الرؤوف دنیا عبد
الصبور طیور عبد الجلیل وحوش عبد الرحیم مؤمنان رسول الله متقیان صفی الله زاهدان

خیر الله امام الصفوه آل اقطاب حبیب الله و در قصص هیصمی یاد می برند که مذکور شده که
جبرئیل شیدا میکوید میکائیل عبد الواسع اسرافیل عبد المحیی عزرائیل عبد الممیت ولدان متحیر غلمان
متحیزان عبد الحق صالحا قائد اعرافیان شافع ابر عبد الجواد رعد عبد الکبیر برق عبد الهادی باد
عبد المقیت باد عبد المحیا عبد الوارث در زمین و لیس مقصد خوانند در دوم محل در ششم
در جهان جنت در بحر بیته در ششم امین الله در هفتم نور الله و در لواء سعدیه قدس سره خاصها
و در دست کاسر و در آسمان احمد است و در زمین محمد و در تحت الثری محمود و در جنت قاسم و در
بادیه در نزد خدای عبد الله نزد ملایکه حبیب الله و نزدیک خلق نعمة الله و در رساله ذکر ظفر
در آمده که فرشتگان صاحب الوحی خوانند و در تاریخ المحمدیه بادی الرحمه و بیان [illegible]
سریانیان محمانا نجیبان [illegible] حبشیان حامل هندوان محیی مصریان عزیز شامیان ظاهر عرفیان
مختار مکیان مکرم مدنیان میمون یمنیان مبارک اهل بوادی امی مکه بجار احد حبیب الله
اهل اسلام محمد رسول الله علیه من الصلوات اعلاها و من التحیة اجلاها

بیت
ای نام تو سر شرف انتها · ذکر تو طرب فزای جانها · هر طایفه در مقام دیگر · خواستند بنام دیگر
هر جلوه که از تو گشت پیدا · زان شد صفتی ز گوهر ها · وان جلوه گری ز حضرت ذات · بی وصف تو از عدد
چون کس نشد ز دار انها · جز عجز سکوت نیست جا زان · زان است که هر کمتر هر نست · انجا همی سخنوری

ای عزیز چون بر نفحه ز اسامی سامیه آنحضرت الهامی پیدا نشت که القابکم لولا و غایت
جمال القائلین بر نهایی نیست و اعدا ابواد سعدیه و عز آن از رسایل معتبره مشاهده شده
لقب زیاد گشت و انجا تحقق جامعیت نشست و در لقب که عدد سر همر افق بینات بارکه صفت
عزیز بیرد امام المتقین پیشوای رهبر کارها افصح العرب فصیح ترین بلغا و نجم کونه
انفس کل موجود نفیس ترین اوبیکه کان اتم اکمل تمام ترین بکمال رسید کان امام الامم پیشوای
پیشوایان بدر طریق نجات کل الظاهر کاملترین مظاهر اسما و صفات عجیب المبدعات عجیب
انچه نو رسید کان عالم ابداع اغرب المخترعات غریبترین نوبلوکان خلایق انشا اختراع الجزا
دریای موج زننده از علوم و معانی البدر الزاهر ماه تمام درخشنده سپهر شرافت و جاه
دانی باعث الترتیب ظهور خیرات و مبرات تمام النعمه تمامی نعمتی که بدو تمام شد مجموع صفات
و برکات محمد الشهود میوه بوستان شهود جمال العالم زیب جهان وجود حبیب الفقراء
دوست درویشان صفوة خیر الداعین بهترین دعا کنان طریق دعوت خطیب القیامت
خطیبه شفاعت روز قیامت خیر الله برگزیده حق سبحانه از مجموع انام خیر البشر بهترین انسان
دعوت ابراهیم درخواسته خلیل الرحمن از خدای [illegible] ذوالجلاله الکبری خداوند خلافت

بزرگتر از روی جامعیت رسول المبشر مژده دهنده مقربان بوصول رتبه معیت راکب
البراق شاه سوار ابراق برق رفتار بکی المواضعین قوم دهنده فرقتان رفیع المقدار رسول
رب العالمین فرستاده پروردگار عالمیان ذی القیمه زینت دهنده برقع بر وزخ
سید الحجبین مهتر بهار ایشان سبیل بحث شرف الاخر سبب بزرگی اهل فوز و فلاح در عالم آخرت
صاحب الآیات خداوند نشانها روشن و درداء توحید صفوة الله برگزیده خدای درود و منهاج
تجرید و تفرید صاحب المقام المحمود نازل منزل شفاعت و کرامت صاحب الحوض المورود ساقی
شراب حوض کوثر تشنگان بادیه قیامت صاحب المعراج ودیعه بر مساعد قاب قوسین
او ادنی صاحب الوسیله رسیده بدرجه عالیه شفاعت کبری صاحب الدرجة الرفیعة خداوند
مرتبه عالی صاحب التاج و زینت دهنده سر افراز با فرع عالی صاحب المنبر افرازنده فرق منبر
قدم عرش فرسای صاحب المحراب نوازنده طاق محراب باشاره ابروی هلال آسای بیت
از دولت با نوش برق عالی مرتبه . در گوشه ابروی روشن دل محراب . صاحب الهراوة
کرزنده عصا صاحب الناقه سوار شتر عضبا صاحب القضیب تازیانه از الذاتیه دان منیات
ظاهر الدلیل امیر تر کرکی از الوات خداست القول الفصل لیلیه با بین و مفارق اهل دین العلم
الرفیع با یه مرتوانست و نیلان تمید عزه وجه الدین روشنایی روی شرع و ملت فضل الله
از روی وجه الموجودات فاند الغر المحجلین پیش رو سفید رویان و سفید دستان با پای قائد الخیر
کشنده از آن الخیرات بصوب محتاجان و بی نوایان المقبل الساطع ماه درخشان برسپهر ایمان که
العلم بابه کاه دانش بیعنی پیجا اهل آن لطف الاشاره اشارت ابشاد تو روشنی لطافت و زیبائی
منبع الانوار سرچشمه روشنانیها راعی ارباب انشانی مدینه العلم شهرستان دانش و بینش
مفتاح الرکم سبب کشایش درها برکت رسیدکان آن فرخنده معدن العبادة کان عبادت
و قربان زوال مرکز العلم مکان طایفه بخوبی و بر بادی موطن الزهاده و معجون بنیاد
از کرده نور العباده قوم جانب الی المسجد و دل از نور کلام او روشن کرده نبی الحرمین پیغمبر هر دو حرم
عزیز دل الساکین دوست درویشان و فاقه رفیق هادی المضلین راه نمای گمراه کشتگان
منبع الخیرات چشمه نیکو کاری بنگاه هر کجا رشحه خیرات ترشح از این سرچشمه دارد و هر که
متعطش زلال نوالست رو بدین عین الحیات می آرد بیت توئی چشمه جان و خلق تشنه کام
سر ابوالمؤمن دارد هر جا که تشنه جان است . و از صفات آن دانای حضرت اسم جیست شهرت یافته
در بعضی کلمات مشتمل بر صلوات مذکور است اللهم صل علی محمد المرسل الهاشمی الحجازی التهامی
الابطحی المکی المدنی الحرمی و علی آله و سلم امروز آنحضرت را و اعاظم اسماء و القاب کرده

ذکر یافت نزد خواص بارگاه توحید که صراف نقود معارف و مواجیدند صفات و القاب
که ببیان انجا نام میکویند و فهم صحت انتساب انها بدان حضرت موقوف بر دانستن حقیقت محمدی
صلوات الله علیه و بر زخیت اوست در شواهد النبوة میفرماید که حضرت ذوالجلال والافضال
در ازل الآزال حیث کان الله و لا شی معه اول تجلی که بر خود کرد و اول وجود غیری که بیان باشد
بصورت شانی بود مطلق کلی جامع بر جمیع شیون ذاتی استیا بعضی از بعضی و صورت معلومیه
آن شان تعین اول و حقیقت محمدی گویند صلوات الله علیه و حقایق سایر موجودات همه اجزا
و تفاصیل آن حقیقت اند و در محل العقا لا از تجلی اول و مشهد اولی و حقیقت الحقایق که ذات
جه متعلق اراده اولی اوست و محرک سلسله موجودات بواسطه او بیت سلسله کاینات
سبب نیست . جز نکند زلف مشکبوی محمد . و صاحب گلشن ز نموده بیت مراتب جمله نیز از او
وجود خاکیان از سایه اوست . همه عالمیان بر خوان وجود طفیل خوار او یند و جمیع اولیا
شهود تماشاکران کلزار او بیت درین عالم هر جزو تبع او کل . درین بستان همه جزو
او کل . یکی پیکر از ان خورشید اعظم . بطلوع آمده ذرات عالم . و صورت وجودی آن حقیقت
مذکوره اولا در مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع اعظم صلی الله علیه و سلم تارة از ان
بعقل و تارة از ان بقلم و تارة بنور یا روح تعبیر کرده است اول ما خلق الله العقل اول ما خلق
القلم اول ما خلق الله روحی او نوری و شک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتبارات
نیز که مرتبه اولیه جز یک چیز ناتواند بود و صورت وجودی سایر حقایق منتشی از صورت
وجودی آن حقیقت است مرتبه بعد مرتبه تا منتهی شود بصورت جسمانی عنصری انسانی که
افراد آن آدمست بر زاویه عدم را مصباح ظلمت زدای اوست و ابواب خزاین کشف و شهود
مفتاح کرم کشای او بیت ای تو کنج وجود را کنجور . وی تو تخت شهود را سلطان
جلوه نور کامل برداشت . پرده ظلمات از رخ امکان . و چون تعین اول برزخیست اصل جمع
برازخ و لهذا آن برزخ اکبر و اعظم برزخ است بس برزخیه کبری هم آنحضرت را ثابت باشد و
بواسطه آن برزخیه جمع میرا جمعیه و اعظمیه لازم بود حضرت شیخ قدسنا الله بسره
الکریم و نموده که بجان حضرت برزخیه که حقیقت وسطیه و اعتدال هر موجودات بین الوجوب
و الامتناع او الوجود و العدم قابض قابل فیض تجلی ایجادی میکرده که با العدل قامت الاشیاء
فیض وجود هر موجود بقدر اعتدال المزاج روحانی و عنصری آن قابل است و اعدل المزاج فی
النوع مزاج مبارک حضرت مصطفی است صلی الله علیه و سلم ثم الامثل فالامثل پس کامل علی
الاطلاق آنحضرت باشد که جمیع کلیات صفات و اخلاق کونی و الهی بر سبیل اعتدال الانحراف

غالبیه و مغلوبیة در وموجود و غیر آن کامل حقیقی یا نا قص است یا کامل نبی و نسبت قرب
و بعد از مراتب کمال حقیقی بسبب قرب و بعد از مرتبه وسط است و اعتدال در ان مقام و غلبه
احکام وجوب یا امکان یا غلبه کثرت و وحدت که آن حاق وسط است بی میل بجانبی بالاصاله
خاصه خاتم الانبیاست صلوات الله علیه و بر تبعیة اقطابی دیگر بر قلب وی باشد بی صحت
انحراف فمن تبعنی فانه منی بیت هر کرا داد ما لذتنا حسن • آن هم از روی دل رباى توست
و بتذکار این مقدمه غشاوه غفلت از دیده بصیرت مرتفع گشته در آینه تامل صورة این معنی
مشاهده میتوان نمود که انسان کامل را نسبت آنحضرت بغایة لایق و موافق و محققان
انسان کامل را عین العالم گویند یعنی دیده که همه عالم بدو دیده شود یا عین مقصود و غایة
مطلوب از عالم لولاك لما خلقت الافلاك و همه معنوی خوانند یعنی روح عالم اوست و قوام
جهان بدو و چون کنه حقیقت محمدی صلوات الله علیه بنظر بصیرت هیچ انسان در دنیا میسر
نشد تعبیر از ان بدین نوع کرده میشود که بغیر محمد لم تر و نهار ظل الله نامند یعنی سایه حق و مورد
خلق شیخ عطار فرماید بیت سایه حق خواجه خورشید ذات • صاحب معراج و صدر کاینات
و اسامی دیگر دارد چون حجة الحق علی الخلق و المایک به و المسلوک لاجله و آت حسنیین و امثال
آن و چون رتبه کمال حقیقی آنحضرت را در اصل ثابت و دیگران را بتبعیة حاصل پس هر اسمی که
بر انسان کامل اطلاق کنند بر آنحضرت براصالت خواهد بود و نامی دیگر آنحضرت را برزخ کبری
که حاجز شده میان دو دریای وجوب و امکان کما قال صاحب العلم و العرفان بیت
دو دریای امکان و قدم بود تند در طغیان بهم • او ز میان آن هر دو گرم شد برزخ لا یبغیان • و
مجمع البحرین نیز اشاره بهمین است شیخ عراقی قدس از زبان حقیقت محمدیه میگوید بیت
بحر ظهور و بحر بطون در تقدم بهم • در من ببین که مجمع بحرین اکبرم • موسی و خضر در طلب مجمعی
لب تشنه اند بی بدرای خضرم • مظهر احدیة الجمع خصوصیت این اسم مورد ابجدیه است که
مظهر عام و وی کامل تر بوده و این است که او را مظهر حضرت او ادنی و مظهر حضرت التمایز
گویند ممد الهمم در حل العقال آورده که این اسمیت از اسماء پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و وجه
تسمیه وساطت اوست در امداد حق به هدایة عباد و اینکه در اصطلاحات کاشی آمده که آنحضرت
واسطة الفیض و واسطة المدد است مؤید همین قول میتواند بود و حضرت حقایق پناه نور الله
قلوبنا باشعة لمعات حقایقه در اشعة اللمعات هنگام شرح این کلمات که فقلّ الامة نور المیّ
که بدر حسنه منبسط شد که حق سبحانه از مشکوة حبیب وی بر سایر حقایق نیر اکرام نام
نور علم بر سایر حقایق بواسطه وی است و همه علم مشتق از علم وی و همچنین انبساط وجود که همه

بر سایر حقایق و انبساط کمالات تابعه مر از را بواسطه صورت وجودی روحانی وی است که
قلم اعلی است و انبساط یعنی انان کمالات بر ارواح متابعه وی بخصوصهم بواسطه وجود جسمانی
عنصری وی بیت نور نشان اوست به هر جه بنگری • منبع انوار همین اوست و بس
و هم در اصطلاحات فرموده که المفیض جمیعت از اسماء سیدنا علیه افضل الصلوات که ظهور
الفاضه نور رحمت است و میشاید که مراد از این نور وجود عینی باشد که خلق بواسطه وجود وی
از ظلمات عدم بفضای وجود خارجی رسیدند یا نور هدایة که بعد از وجود خارجی بواسطه
ظهور صورت عنصری آنحضرت و اتیان باحکام شریعت و آداب طریقت و لجه اذکار حقیقت شیده
بیت ز نور دلان زان نور پیوسته اند • گر ز سر تحقیق با نور اند • گر ز نور بحر ایجاد و جود شده
و ز نور عیدان شهود آمده اند • صاحب الزمان در حل العقال آورده که یکی از صفات صاحب
زمان است که علوم عالم لبابزار بخواند در لحظه واحد بلفظة واحدة که آن لفظ مشتمل باشد بر جمیع
معانی از مبتدا تا منتهای و نکته او بیت جوامع الکلم اشارة بدین معنی میشاید غایة الغایات
نهایة النهایات و الغایة من العالم اشارة بغایة الحضرت است یعنی پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
که صورت جمعیة جمیع و احدیة جمع تفرقها و مرحلة تفصیلها صورة کلیة و حقیقة جمعیة بوده
قطب الاقطاب قطبیه کبری خاصه آنحضرت است و آنرا لهی نوع اوست بجزء زیتونه در حل العقال
میگوید مر آنحضرت صلوات الله علیه که مظهر تمرات جمیع حمام صفات و احکام شریعت
و تنوع و اشارة بمکه که مولد محمد است نوالد بود و مصدق این که کاد زیتها یضیئ و لو لم
تمسسه نار این آیت که و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه صبیح الوجه و ان کسی باشد که محقق
باشد بحقیقت اسم الجواد و محقق بنظهر این اسم بر وجه کمال حضرت سیدنا صلوات الرحمن علیه
بود چنانچه جابر رضی الله عنه نقل میکند که هیچ سایل از آنحضرت چیزی طلب نکرد که در جواب او
بر زبان الهام بیان ایشان کلمه لا گذشته باشد بیت زهی کرم که بوقت جواب حاجتمند
نیافت در دهنش لام با الف پیوند • البدر الکامل صاحب لوامع خلدت ظلال الطایفه در شرح
تائیه فارضیه در قصیده مدامیه که بیت لها البدر کاس و هی شمس یدیرها • هلال و کم یبدو اذا مزجت نجم
میفرماید که حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که صورة معلومیة ذات است مع التعین
الاول صورة وجودی وی قلم اعلاست نسبت با شمس ذات احدیة بجا ز ابدی تمام و مقابله کامل
که بر واز ان مرتبه متصور نیست حاصل است و در استفاضه نور وجود و کمالات تابعه آن احتیاج
بهیچ واسطه ندارد بلکه سایر حقایق و اعیان که تاریک نشینان ظلمات امکان اند در استفاضه
مذکور بوی محتاجند پس نسبت وی بدیگر المحاذات با ذات احدیة و توسط او میان آن ذات و حقایق

امکانیه در افاضهٔ وجود و توابع آن بعینها چون نسبت مقابلهٔ ماه تمام باشد با آفتاب که
شب ظلمانی را افاضهٔ نور دهد و لوازم آن پس بنابر علاقهٔ لفظ بدر که موضوع است بازاء ماه تمام
برای آن حقیقت استعمال توان کرد **بیت** ای جان و دل از غم تو بی جان شده‌ام · هر جای و هم دل کش
خواهم · چون یافت شب تمام عالم نور تو نور · معتقد ... که ماه تمامت خواهم · سورة الحق را اصطلاحا
گویند صورة حق حضرت مصطفی است صلوات الله علیه بتحقیق او بحقیقت احدیه و واحدیه و کذا
تعبیر کرده اند از حروف صاد چنانکه از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که کان صاد جبلا
بمکه **بیت** ای مظهر حسن لایزالی · مرآت جمال ذو الجلالی · انوار تجلی قلم را رخسار تو آن
المجالی · مرآت الذات آینهٔ ذات اشارت بکامل مطلق است چه هر کدام از اسمای صفات که
بتعیین مقید شد چون مشتری مثلا از علویات که مظهر اسم العلیم واقع شده در جهان آن
بعضی آن متصف تواند شد و کامل حقیقی در این واحد بصفتی و بعضی آن اتصاف می‌یابد
بیت شاه عربی قبلهٔ ارباب نجات · کابینهٔ ذات آمد و مرآت صفات · المظهر لاسم
الاسم الاعظم بیان حقیقت عبدالله میکند که آنحضرت من عند الله بدین اسم مخصوص است
وانه لما قام عبد الله در نقد النصوص فرموده که حضرت حق سبحانه بذات خود مستغنی
از عالم و عالمیان اما اسماء تمامت اسماء الهی مقتضی آنست که هر یک را مظهری باشد تا آثار آن
در آن مظهر بظهور رسد و ... که ذات حق تعالی شانه در آن مظهر بر نظر موجد جلوه
کند مثلا الرحمن الرزاق القهار هر یک اسمیست از اسماء حق سبحانه و ظهور آن را راحم و مرحوم و
رازق و مرزوق و قاهر و مقهور تواند بود که تا در خارج راحمی و مرحومی باشد رحمانیت ظاهر گردد
و همچنین رازقیت و قاهریت و جمیع اسما را برین قیاس باید کرد پس بسائط اینها جمیع موجودات
جزویه طلب اسماء حق بود عز شانه و همه اسماء حق در تحت حیطهٔ اسم الله است که جامع جمیع
اسماست و بهمه محیط و او نیز اقتضای مظهری کلی کرد که آن مظهر را از راه جمعیت مناسبتی با
اسم جامع باشد تا خلیفة الله بود در رسانیدن فیض و کمالات از اسم الله بما سواه و آن مظهر
جامع روح محمدیست صلوات الله علیه مظهر اسما و به تسمیه ظاهر گشت چه مظهر اسم جامع
مظهر جمیع اسما خواهد بود و اسم اعظم یکی از عوام فرموده که اعظم و اوسع و اجمع مجموع تعینات
تعین اولست یعنی حقیقت محمدی صلوات الله علیه که محل تجلی اولست و گاه از آن حقیقت اسم الله
تعین کنند و گاه ارادهٔ تجلی و گاه ارادهٔ مجموع پس نظر بدان تعین آنحضرت را مظهر اسم اعظم
جمیع اسما خواسته اند و نظر تجلی اسم اعظم گویند و شیخ عراقی نظر بهمه دعا اعتبار او فرماید که آن حقیقت
می‌فرماید **بیت** فی الجمله مظهر همه اسماست ذات تو · بل اسم اعظم بحقیقت چو بنگری · و در شعر

اللمعات فرموده که اضراب افاده ترقی میکند بنابر آنست که از مظهریت باحدیت عدول کرده و
آن یا بملاحظهٔ التغایر بین المظهر و الظاهر خواهد بود یا بملاحظهٔ آنکه موجودات کونیه
فی الحقیقة اسماء الهی اند زیرا که اسم عبارتست از ذات ماخوذ بتعینی از تعینات و چون وصف
آنحضرت بلسان حقیقت از سر حد حصر بیرونست این کلمات بدین ابیات عطر بیز اللمعات که از کلام
استاد شیخ عطار است بطریق خاتمه بسلک ختم می‌آید **بیت** حقیقت نور ذات آمد محمد ·
ازل عین صفات آمد محمد · کمال شرح در روی جهان نهانست · جمال شرح جزوی عیانست · از و
بشارت برقرار دولت · که او نعتی پس پیمی و حضرت دولت · اما کنیهٔ آنحضرت نزد معشر عارفان
ابو القاسم و ابو ابراهیم و محققان روح اقدس او را ابو الارواح گویند نظر بمبدأ العباد آورده که
مبدأ مخلوقات و موجودات روح انسانی بود و مبدأ ارواح انسانی روح پاک محمد صلوات الله
علیه چنانچه فرموده که اول ما خلق الله تعالی روحی و انه لبا دمی الاقاد **شعر** و منه ملتمس الارواح
روح و کلا · و روحها فی الکون من فیض طیف · قول در بیان اسم شریف محمد علی سماه صلوات الله
که راحت روح عما او سرمایهٔ فتوح عرفانست **بیت** نقش دهن تو کام دنیاست این نام
آرام دل و آه احتجاجات این نام · و تظهور تبیین و تسمیه ان صورة و معنی آن نام نیکما اندرج
بگذاشته در توضیح ما اهل الشمول مستدلات بکنه معنویه باید دانست که لفظ محمد را از تحمید
گرفته اند و تحمید در لغه حمدهاست و حمد ستوده باشد پس معنی این باشد که بسیار ستوده شده
و گفته اند معنی وی مستجمع محامدست در معالم التنزیل آورده که معنی محمد جامع معنی جمیع محامد
محمد آنکه ستوده حمد ... بگرمی که بصفت کمال آراسته گردد و چون تحمید فوق حمدهات
پس اشتقاق این اسم که مستحقات گرد بوزن کلمه مترقی باشد و گفته اند که اشتقاق این اسم از
المحمدات و حمد بر وزن و معنی اشتمال الکاد امام حجة الاسلام در مقصد اقصی فرموده که حمید
بیان معنی است که حق سبحانه حمد گفت ذات خود را ... مر او را احمد خواهد گفت ابدا
پس وی هم معنی حامدیت باشد و هم معنی محمودیت و در روح الارواح میگوید که حمید بمعنی حامد
آید یعنی ستاینده خود و ستایش کنندهٔ مؤمنان و بمعنی محمود آید یعنی ستوده شده ستوده
خود مر خود را باستایش مؤمنان مر او را و چون از حمید معنی ستاینده که ستوده مفهوم شود
حق سبحانه برای حبیب خود از این اسم دو اسم که هر یک متضمن مفهومی باشد از آن دو مفهوم اشتقاق
کرد احمد ستاینده و محمود ستوده تر و در تفسیر سورة بعضی اجلا که بیان تفضیل آنحضرت بتفصیل
میکنند مذکور شده که ای شد چون بندگان مرا ستایند تو احمدی یعنی از همه ستاینده‌تر و
چون من دوستان را ستایش کنم تو محمدی یعنی از همه ستوده‌تر و قلم البسته مدح آنحضرت

وشوله من اسمه لیجله • فذو العرش محمود وهذا محمد **بیت** ای نور جهان تاب تو آیینهٔ حق
وز نام خوشت عالم راز اندر رونق • هر نور بود ز نور خدا فی الظاهر • هر نام ز تو از نام الهی مشتق • وبدین رمز
المذکورین فرموده که محمد را از محو محمد کو قند یعنی محو الکفر والطغیان و مدا الشفاعة علی اهل
العصیان و مکنه المدان محل و ملاذ است یعنی محل اکرام و معاذ ربین اسلام و از نعمت و ملک
نزیبشایید آنحضرت هم محبوبست وهم ممدوح و این سخنان که از بیاض نقل افتاد از اصول
اشتقاقات علما خارج است و در سلسله اشارات عرفا منتظم و مندرج **مصرع** منطق مرغان دیگر
بستان زبان دیگر است • **نکتهٔ** عدد نیز این اسم مبارک چهار حرف است و دو کتابت میغ اندازه
تلفظ مطابق اسم الله در همین صورت و مجموع حروف مکتوبه هر یک از اسم اعظم و این اسم اعظم
از بر وبینات یازده باشد که عدد هو است و حروف ملفوظی هر یک چهارده که عدد وهاب
واحد است وفیه هذین الاسمین سر لا یدرکها الا اهل البصیرة و چون شهر از خصایص عدد
خمس که مناسب حروف ملفوظه اسم الله است جل ذکره در تفسیر بسمله گذشته بود که از خصایص
انخواص اربعه که مطابق حروف مکتوبه اسم محمد است صلی الله علیه وسلم مذکور شود از درجهٔ
نسبت خارج نیست باید دانست که عدد اربعه را وحدت جمعیت ثابت است و منشا این
کثرات نظر عقول و اوهام مجموع آن مختفی مانده و ارباب کشف آن را آن شان دانسته و بیان
کرده ظهور سلطان وحدت حقیقی جمع دادند نهایت تفرقه است و نهایت تفرقه که کثرت است
مراتب است که حقیقت آن منافی ملاحظه جهت وحدت است بوجهی از وجوه بخلاف سایر مراتب
اعداد و آن نیست که غایت تضاد و بعد و نهایت تقابل و تناقض میان دو جزء مقابل و بجهت
حکم مقترن شده و چون کمال تفرقه در اثنین است که ثنویه در او مشی کرده و هر یک از دو جزء
بصورت کل بر آید یعنی دو باشد و بنابر غایت قصوی تفرقه همان مواخذ بود و لهذا حکم الشیء اذا
جاوز حده انعکس الی ضده قوت و استعداد قبول وحدت جمعی درو پیدا میشود و این حال
اربعه را حاصل است چرا که ایجر در حیطهٔ قابلیت شرح کتاب اربعه سابقه که سه و دو و یک
بخصوصیت خود اشکال یابند باو و باشد که یک عقد است از عقود عشرات و یکی یکی از
خواص اربعه آنست که اول عددی که هم جذر واقع شود و هم مجذور اوست و بدین وجه مناسبت
دارد با حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم که هم مفیض است و هم مستفیض جه مجذوریه
را رتبه استفاضه کاملست و جذریه را درجه افاضه شامله و از نسبت که نام بر سنا نجام
آنحضرت را با این عدد خصوصیتی تمام است آنکه لا حرف ذا که مقابل حساب دلالت بر عدد اربع
دارد به نفس خود با حرف حا که موضوع بازاء ضعف اوست و بعد از نسبت مثل نسبت ضعفی

اشرف نیست کما قیل فی علم الالحان در آن ظاهر گشته و از حاصل ضرب او در کمال الظهور
او جملت و دال بر وجه فیه و آن دو را بتکرار یافته تا بر سر ظهور جزء و هدایت حقایق مبدأ و
معاد و من الله الهدایة والارشاد و چهار نقطه که در ضمن همین اسم میمون مختفی است مؤید
اختصاص نسبت اربعه است بمسمی آن علیه صلوات الرحمن و در حدیث کرته یکان با رکات انبیاء
بدین تنبیهات از احاطه بر تجلیه هو الاول والاخر والظاهر والباطن خبر داده شده و من یطع
الرسول فقد اطاع الله بقدر افهام خود اطلاع یابند **بیت** که نشانی خالی از
منفعت نکام • تا این نکر از ربع بشنود • که در لباس کفن از لوث دوفی • تا بس و …
در مفاحص آورده که اربعه مهر بیست از کل دونا سیس از ظهار و افصاح بر اختیار و جمعیت
اورانست و صورت ظهوری وجودی او عقل از لست و عالم ارواح و عالمیت روحانی که در آن …
مشاعر نور ذاتیه منفتح میشود و کشف غطا از انفس کرده از مکر اجمال الامانات تفصیلات
برهان مدعی • پس او چون نام خویش بود دال بر جمعه • ای عزیز چون دانسته شد که اربعه را
وحدت جامعیت باید دانست که حکمت کامله قوابل عقلی اکبر وحدت جمعی بنا جمع …
ایشان وخروج انجه در آن موضع از قوت بفعل ترتب می باید بشمار چهار اظهار فرموده که
عناصر که وجود بسایط عناصر اربعه بر حسب حکمت و اراده الهی مواد مرکبات بی پایان …
موالید واقع شده از قوت بقبول صور غیر متناهیه با ایشان موضوع است و از این جهت کیفیت
اربع لازم ایشان ساخته و در فعل جهه حرارت و برودت و در انفعال چون رطوبت و یبوست
اگرچه موالید سه اند جماد و نبات و حیوان اما جهه انسان که اشرف انواع حیوانات از ایشان
بعقل و نطق ممتاز گشته او را قسمی خاص کرده اند لمن آن نیز بحقیقه چهار باشد و بنای بنیه
شرف انسانی را بر چهار رکن نهاده یعنی قلب و دماغ و کبد و انثیین که اعضای رئیسه و مبادی قوای
شخصیه و نوعیه اند … حفظ شخص متعلق بتغذیات است و نوع متخاصم بقوه غاذیه
که غذا را بشیء متغذی سازد تا بدل ما یتحلل بود از شد محتاج اند این قوت با چهار قوت دیگر تمام
کرده جاذبه که جذب نافع کند بحرارت و یبوست و ماسکه که بجهت طبخ آنرا نگاه دارد ببرودت
و یبوست و هاضمه که در و تصرف کرده آنرا جهت سازد بحرارت و رطوبت و دافعه که احوال ثقل
فاضل کند از بدن ببرودت و رطوبت و آن اغذیه در چهار موضع هضم می یابند معده و جگر و
عروق و اعضا و اخلاط که در اینجا از غذا متکون میشود که حار رطبست شبیه بهوا
خون … در اعتدال محل و قوام بدنست و بلغم که بارد و رطبست شبیه آب و او را جهت صلاحیت
غذا موضوع است بر اعضا و مرتب مفاصل ملینست تا بواسطه … که از حرکت حادث میشود جفاف

بدان تا منیاید و صفرا که حار یابس است مشابه نار و یکی از فواید او تلطیف دم و تنفید آنست
و دیگر تحصیل اسهال ثقل و بلغم لزج و سودا که بارد یابس است مانند خاک و منفعت او تقویت
غلظ و متانت معر خون را و ارواح که حیات ابدان بدان باشد هم چهار است سه روح که اطبا
آن را اجسام لطیفه بخاریه میدانند که از لطافت اخلاط متکون میشود و حامل قوتها و یکی روح حیوانی
که معدن او دل است و از آنجا بسایر بدن سرایت کند دوم طبیعی که محل او جگر است و از آنجا باقی اعضا
رسد سوم نفسانی که موطن او دماغ است چهارم روح انسانی که انسان بسبب آن مرتبه تکریم یافته
و نفخت فیه من روحی و سنین انسان نیز که آدمیان در آن عمر نمایند چهار است سن نمو که بدو
و نما بود باشد و سن وقوف که عمر در وی تمام بود اما نقصان ظاهر نشود و سن کهولت که در وی نقصان
محسوس میشود با بقاء قوت و سن شیخوخت که در وی انحطاط ظاهر است بالظهور ضعف و عجز شبیه
ایام سال انسان بفصول اربعه زمانه سن نمو بهار که طبعش حار رطب است و سن وقوف با تابستان
که گرم و خشک است و سن کهولت بخزان که بارد یابس است و سن شیخوخت بزمستان که سرد و
تر است و در رس انسان که اشرف اجزاء اوست و او در احکام مغرب لسان اشارت جل طوره کعقد
چهار است چشمه حاسه یا طعمها مختلف ظاهر کرد این و در وی آب شور تا تنقیح الطبقه ملحیه
فساد نه بذیرفت و در دیگر آب تلخ تا حیوانات از مسارعت آن متضرر شده بعجز بگوش نرود
دماغ را ضرر نرسد و در بینی آب کند تا روایح را جذب کرده بمشام رساند و در دهن آب شیرین
تا طعم مدرک گردد و لطیفه زود فروبرد و عبادتها چهار مرتبه ای نفوس ایشان مقرر ساخته اند
معیار کمال و نقصان انسان مفهوم کرده اند که بر صفت سبعی و بهیمی مشتمل است و از آن تجاوز
نکند ان النفس لاماره بالسوء لوامگی که اکثر عبد از انجام مرام نفسانی درکشد ساعی نیز از انجام
طاعات روحانی بخشد و خود را بر کارها بد ملامت کرده متوجه کرامات نمایه کرده و از آنجاست
که عالم قسم واقع شود که و لا اقسم بالنفس اللوامه الهام که بوحی حق از شر بحور و نفع آخر شود
فالهمها فجورها وتقویها المطمئنه که بادوست آرامش یافته مخاطب این خطاب ذوق فایز گردد
یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک و بسیط ربع مسکون را که بساط معیشت ایشانست
بجهات اربعه مشرق و مغرب و جنوب و شمال منقسم کرده و اکثر قانون محاسبات و معاملات
این جمع را بر اعداد اربعه متناسبه مبتنی کردانیده و امور کلیه را بعلل اربع که فاعلی و مادی و صوری
و غائیست متعلق ساخته و اگر کسی در عالم علوی تفکر کند حمله عرش را بدین عدد یابد و در قرآن آمده
که یکی از ایشان مانند اسدست و دیگری بر شکل کرکس و سیم بهیات ثور و چهارم بر صورت انسان
و دیگر مقربان ملکه که مقالید امور کلیه بر قبضه اهتمام ایشان سپرده شده هم چهار ند جبرئیل

که ملک وحی و سفیر الهام است میکائیل که ملک الارزاق و متکفل روزی بهای المرات اسرافیل
که صاحب صور و محیی الارواح است عزرائیل که ملک الموت و قابض ارواح است دیگر بحار بهشت
چهار است بحر الماء الذی غیر آسن که لون تغیر قبول نکند بحر العسل شهدیست مصفی که بیع
امتزاج یابد بحر اللبن شیریست پاکیزه که از میان فرث و دم متولد شود بحر الخمر شرابیست
و صلاح نیافته و ازین بحرها انهار اربعه متکون در قرآن جریان دارد قال تعالی انهار من ماء غیر آسن
در کلکه آورده که عیون بهشت چهار است فیهما عینان تجریان فیهما عینان نضاختان زنجبیل از زیر
عرش آید سلسبیل از تحت کرسی جاری شود رحیق از اصل شجره طوبی مترشح باشد تسنیم از جوی کوثر
که از مشک و کافور مرکبات بیرون آید و هر دو را در کتاب آورده که بهشت چهار سرایست و چهار
باغ اما سراها دار الحیوان است و دار الخلد و دار المقام و دار السلام و بوستانها جنة الفردوس و
جنة النعیم و جنة عدن و جنة الماوی ای عزیز اگر بدیده بصیرت در نگری امور کلیه در احکام شرعیه
بدین عدد مشاهده میتوان نمود اول لا اله الا الله حصر امانت بر چهار کلمه اشتمال دارد
و هر یک از سه کلمه محمد رسول الله چهار حرف باشد دیگر کلمات بسم الله الرحمن الرحیم که مفتاح
خزاین قرآنست چهار و اتم شرع و معانی قرآن که مستند اهل بیان و هدایت منظور جمیع است
که ظهر و بطن و حد و مطلع است جلوه کرشمه حروف مرکبه از مقطعات قرآنی که عنوان نقود
سبع المثانی است بر چهار اسلوب که ثنائی و ثلاثی و رباعی است مقرر گشته عبادات اصلیه که
وسایل قرب معبود است بچهار نوع تعین یافته مقید بارکان چون نماز و بزمان چون روزه
و بمکان چون حج و بمکان و زمان و ارکان چون جهاد فرایض وضو که کلید در نماز است
بر همین عدد باشد و اعضا که در وضو آب بدان رساند بهمین طریق در شمار آید تیمم که بدل
فرایض وضوست موجبات غسل فرض بهمین شمار انکه انست غسلها مسنونه چون غسل جمعه
و عیدین و احرام بدین عدد است قاعده هیات مصلی در نماز که معراج اهل ایمانست بچهار
نوع که قیام و رکوع و سجود و قعود باشد مهتدا است کثر رکعات در فرضیات همین شمار
قرار یافته و مبطل فرایض روزه که نیت و ترک اکل و شرب و جماع است از افق همین عدد برتافته
احکام نافته زکوة از مجموع حیوانات در چهار نوع که جمل و بقر و غنم و خیل مخلوطات فرض
کرده اند و از غیر حیوان نیز در چهار چیز که نقره مسکوک و طلا و مال التجارة و محصول زراعت
مقرر بوده شرایط صحت حج چهار است اسلام و احرام و اداء در وقت و تمیز فرایض و ارکان
حج نیز بمذهب شافعی و مالک و احمد رحمهم الله بهمین شمار است احرام و وقوف بعرفات و طواف
زیارت و سعی میان صفا و مروه و این سعی نزد امام اعظم واجب است و باقی فرض شود محرم که

آن باید دانست بر چهار قرار گرفته ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و رجب ایام شهر که شرط احترام آن فرمو[ده]
باید که ذات هم بهمین عدد متعین گشته جمعه و عیدین و عرفه و خلاصه خلایق که شمه انعم
حقایق چهار طایفه اند انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین اهل
بیت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین بروجهی که از متون احادیث صحیحه مستفاد میشود
چهار تن اند [illegible] و سبطین رضوان الله علیهم اجمعین خلفاء راشدین که لایق خلافت ختم
النبیین بوده الصدیقین عدد مذکورند و جز مشابهت خلفاء اربع با دو ربع زهر بعث و ربع
نایلا شبهت [illegible] اربعه در ان [illegible] حیوانات مهلکه و له در دین قال
عزیزی که دو چشم ما مبین یافت . سه ربع انجا یار راستین یافت . تا اند هر بعث که گردانست
تمیز [illegible] ربع سودمند آنست . امام اهل دین سلطان اول . امیر المؤمنین صدیق افضل . چراغ
چشم دولت عالم . امیر المؤمنین فاروق اعظم . جهان مکرمت دریای عرفان . امیر المؤمنین عثمان عفان
سپهر معرفت خورشید انور . امیر المؤمنین کرار صفدر . ارباب مذاهب معتبره که اهل اسلام را به
سبیل شریعت بمنهاج اقوال [illegible] ایشان میمایند چهار تند و این با جبر ذکر شریف ایشان مشتمل
بیت مهرست ابو حنیفه [illegible] کال . شمع است امام شافعی دین . مالک ملک ملکت
شرع یقین . احمد [illegible] جواهر دین متین . طریقه که بیان احکام شریعه متوسل توان شد چهار
کتاب و خبر و اجماع و قیاس [illegible] آن مراتب کلیه متوسل توان گشت همچنین
[illegible] الله که هیچ [illegible] خدای [illegible] حق
باشد چون [illegible] حقیقت متعلق [illegible] خدای [illegible] غالب باشد چون [illegible]
حقیقت متعلق بخدای که حق [illegible] غلبه بیشتر بود چون [illegible] کلامی
[illegible] که امام مسلم در صحیح خود آورده چهار کلمات است سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر ای عزیز [illegible] مذکور شد از رباعیات [illegible] و غرض از ایراد [illegible]
[illegible] صاحب فهم صحیح از ملاحظه عدد اربعه که شامل معظمات اشیاست مشتمل
[illegible] جامع کلیات حقایق و دقایق خواهد بود بیت حروف [illegible]
[illegible] و ماوای دل . [illegible] حرف [illegible] . درخشنده چون مهر [illegible]
از [illegible] هر حرف [illegible] . [illegible] هر حرف
از حروف [illegible] مبارک دقایق [illegible] زبان قلم جاری شد [illegible] طلب مستشفان [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] کرده [illegible] ع و [illegible]
باید دانست [illegible] حروف [illegible] صورت و معنی لطایف [illegible]

[illegible] میامن برکات دنیا [illegible] بر وجه [illegible] فرموده اند و معانی [illegible] تفسیر نموده
بیت محمد چون [illegible] حق . [illegible] او از [illegible] . میم او بچشم عقل سلیم . حرف
حاء [illegible] جهان میان دو میم . چون رخ خود [illegible] او . کشته [illegible] گوشوار او . [illegible]
[illegible] . [illegible] حاجب [illegible] . دال آن [illegible] . [illegible] نظر گرفته [illegible]
آمد الحمد اول قرآن . [illegible] آن . یعنی الحمد [illegible] اوله . [illegible]
تا که حاصل شود بدین تبدیل . نام او [illegible] تنزیل . چون شد این نام آن محمد [illegible] . سید هذه [illegible]
[illegible] فی الواقع . مظهر کل و نسخه جامع . [illegible] کلمات [illegible]
جان او [illegible] . سر لاریب فیه [illegible] . در ریاض المذکورین [illegible] امام ناطق جعفر صادق
علیه السلام نقل میکند که معنی میم اول [illegible] ایمن [illegible] و محبوب [illegible]
میم دوم مبارک [illegible] دال [illegible] که آن حضرت صاحب آن [illegible]
آورده که میم اول از ملکت [illegible] میم ثانی از [illegible] اسلام که هر که متابعت [illegible]
[illegible] نام [illegible] دار السلام رساند [illegible] میم اول [illegible]
میم دیگر [illegible] مغفرت [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] از عذاب [illegible] و وصول بدرجات قرب و رضوان [illegible]
[illegible] میم دیگر [illegible] شود [illegible]
[illegible] مغفرت [illegible] آورده [illegible]
[illegible] حفظ دین [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] شیخ ابو سعید [illegible] صاحب [illegible] روح الله روحه بیت
من [illegible] الامان [illegible] . [illegible] . من [illegible] ظاهر . والدال [illegible]
[illegible] گفته است بیت [illegible] . [illegible]
میم [illegible] حاصل . [illegible] حاصل . [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما
[illegible] رسل [illegible] الخلق
بالصالحین میم ثانیه [illegible] مذکور [illegible]
فی التوراة والانجیل [illegible] آن حضرت [illegible] ربنا وابعث فیهم
رسولا منهم [illegible] شفاعت کبری [illegible] مقام
محمود [illegible] مقاما محمودا [illegible] محمود [illegible]

تبارک من خلق میمی بکر مناجات او در خلوتگاه اَوْ اَدْنیٰ با حضرت معبود فَاَوْحیٰ اِلیٰ عَبْدِهِ مَا اَوْحیٰ
دال دوام سلطنت او رونق موعود لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ و هر دین کتابی که نهاید که نوح تا از نام
او حرفی بود از طوفان نجات یافت موسی علیه السلام بلکه حرف نالان ذات بعلو درجات رسید
داود بیک حرفی پای تخت بر سر خلافت نهاد سلیمان بیمنت حرفی داد سلطنت لا ینبغی لاحد من بعدی
بداد و شعرا از این معنی بصورت نظم ادا کرده اند بیت این چه نام دلکشا است که نوح
[illegible] کرده الف از میم ملک آن داد او ۰ این چه نام است این که نوح نجی با محی دار ۰ فیض چه حکم وحت
داد [illegible] نام ابراهیم و آدم شد تمام ۰ چون سلیمان کرد و اسمعیل ورد [illegible] ۰ والقرشی
[illegible] سینه ادریس و آدم ذکر ما و امان او ۰ حضرت داود کرد [illegible]
از میمن بلکه حرف نیست یافت سر با عاو ۰ در فضول احمد الوهاب آورده که میم از لسان اشارت
عبارت از منت کتب بعث او مومنان عابد باخته لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ اِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولًا
حاء طرقها اتباعیست از حکم او که رضا باد ان شرط [illegible] ایمان کرده اند فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتّیٰ
یُحَکِّمُوکَ میم ثانی از روی کنایه رمز نیست از مغفرت گناهکاران [illegible] وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَلِلْمُؤْمِنِینَ
دال بران حال [illegible] است بدعوت [illegible] دلالت [illegible] قُلْ هٰذِهِ سَبِیلِی اَدْعُوا اِلَی اللهِ عَلیٰ بَصِیرَةٍ و هم درین
این حروف گفته اند بیت ای چشم جهان بچشم میم تو [illegible] ۰ [illegible] حلقه [illegible] کوش ملک زینت یافت
کامل شرع از میم کرده و دو وجود ۰ خم گشته ز دال زیست کرده [illegible] ۰ و [illegible] میم اول ملک است
آرایش نعت دوام حاجات قلوب [illegible] آنحضرت است بر کلام [illegible] میم ثانی علامت معجزه
کامله است و دال دلیل [illegible] که آدم علیه السلام [illegible]
اسم محمد صلوات الله علیه [illegible] تفضیل و تعظیم شان آنحضرت سر آدمی
مدور [illegible] گشته چون حرف میم و [illegible] چون حرف حاء [illegible] معتقل وطن
چون میم ثانی [illegible] چون حرف دال [illegible] که اهل
کفر ما دام که بدین صورت هستند آتش دوزخ ایشان [illegible] نفس الامر استحقاق
عذاب دارند لاجرم حق سبحانه صورت ایشان [illegible] از این هیأت [illegible] در عقد
آمده که دخان کافر [illegible] دوزخ [illegible] والله اعلم و حضرت حقایق پناهی در قصیده
یوسف بیان حروف این نام خجسته فرجام بدین اسلوب لطیف ادا نموده بیت
محمد کش قلم چون نامور ساخت ۰ زمیمش حلقه طوق کمر ساخت ۰ خط لوح علم زان حرف [illegible]
از آن سر حلقه ملک و ملک شد ۰ تواند شد سر [illegible] ۰ [illegible]
مسند دولت [illegible] ۰ [illegible]

چه نام است این که در دو جهان هستی بود کرفته اسمی بیرون ز نیستی ۰ نام چون زروی حرف بر آید ۰ دلها
[illegible] بر آید ۰ چو نام [illegible] آورده باشد ۰ مکرم تر بود از هر چه باشد ۰ بعضی از محققان فرموده
که میم اول اشارت بمان [illegible] است که در نهایت سلوک اشراف آورده ۰ [illegible] من اخلص لله
[illegible] حقیقت محمدیه که از بدایت تا نهایت در مراتب عروج سریان نموده
[illegible] و دال آخر دلالت بر [illegible] و هدایت بمکارم اخلاق بعثت لاتمم
مکارم الاخلاق بیت [illegible] و هشت خلوت نام محمد است ۰ خود حرف و چار میم بر کنده [illegible]
[illegible] بیت کرفت و هشت [illegible] ۰ حرف [illegible]
[illegible] و در رساله محمدیه مذکور است که چند از [illegible] کنه کل [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] احاطه بجا [illegible] کرده [illegible] اشارت بمقام [illegible]
[illegible] و اشارت با جمال وجود [illegible] تعظیم [illegible] ورود [illegible]
[illegible] و حضرت شیخ سعد الدین قدس سره فرموده [illegible]
[illegible] و [illegible] فیه من روحی و دال [illegible] و چون [illegible] قدمین [illegible]
که قدم صدق [illegible] است [illegible] اسم محمد صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] میم [illegible] احمد [illegible] اعتبار [illegible]
محمد باعتبار [illegible] ملک و ملکوت احمد [illegible]
[illegible] حاصل بوده
[illegible] از نام محمد [illegible] ۰ هر دو جهان در [illegible] میم ۰ [illegible] حروف [illegible]
از تفاصیل [illegible] حکمت [illegible] میم [illegible]
معاد است بیت چشمه [illegible] ۰ [illegible] عظام [illegible] ۰ [illegible] المعاد
آورده که میم از حروف نفس کلیست و آفتاب [illegible] استعداد [illegible] از لمعات [illegible]
[illegible] که حق سبحانه [illegible] اسم حبیب خود صلوات الله علیه درج فرموده [illegible]
[illegible] ملکوت [illegible] ملک و او جامع بود [illegible] عالم ملک و [illegible] حضرت
ملکوت و [illegible] میم [illegible] علوی [illegible] سفلی [illegible] علویات
[illegible] سفلیات [illegible] عالم علوی و عالم سفلی [illegible]
اسم [illegible] بیت [illegible] جهان حلقه [illegible] میم اوست ۰ هر دو جهان حلقه تسلیم اوست
امام ناطق جعفر صادق علیه السلام در جامع [illegible] میم [illegible] حروف [illegible]
که قاعده [illegible] میم [illegible] قاعده [illegible] میم [illegible]

المطالب آورده که الیهم تمام الامر وختامه ومظهره فی الجنس وعقوله تخلق بهم عبادة ان تمام کمالات
بر تکرار این اشارة بیان قوله شد که آنحضرت متمم مجموع کمالات صوریه ومعنویست هر دو عالم
دینی وهم دو عالم عقبی جهت عالم هر عالم که یکی از آن دو میم است بیت • دو عالم میم کرد از
چشمه نوش • دو عالم را دو میم حلقه در گوش • تن تشکل الموجودات ام الاحد میم است • که عالم را یکی
دو میم است • یکی میمش که بخشد یکی تاج • با حسانش دو عالم گشته محتاج • و شیخ فرید الدین عطار
روح الله روحه فرموده بیت • هشت جنت جرعه خوار جام اوست • هر دو عالم از دو میم
نام اوست • هر دو عالم را بیکی میم قسم • پس محمد را دو میم آمد در اسم • لاجرم یک عالم از یک میم او
و آن دیگر عالم از دیگر میم اوست • اما اعاجم حروف جهات سایر انست در هر جهت و وجود است کبر بیان
در لطایف مخصوصات الملایم توان یافت ولمعه ای که از آن بر غرایب معدن و نبات حیوان
مشرف توان گشت بیت • غنچه خاطر بگشا دهان • با خبرم کند [illegible]
منبع الکمال وحیات المتورثة الحال و تعلق بدو احیا نفوس باشد بحقایق علیه و دقایق علیه که
ایجاد بر دالیقین کند و از حیات شوق که موجب حرکت باشد بیدا حاصل آید و حضرات
که محی نفوس طالبان و قلوب راغبان بحیات طیبه معرفت آنحضرت بوده بیت •
مانند کی از دم او دایم زنده • بر بوی او عمر بسی کرد ایم ما • اما دال الدوام فیومیت است و دلیل بر وی
و تعلق بدو معانی ملحوظ است بر اعمال قلبیه و قالبیه پس دوام مراقبت تا وقتی که بدوام شهود کشیده
و دلیل بر اقامت آنحضرت در مقام شاهد نکته الی ربک کتابیست بیت •
ای ترا بوده در مقام شهود • سر وجود بعینه مشهود • در شرح المعارف فرموده که وقوع دال
در آخر این اسم دلالت بر دوام شریعت مطهر دارد تا آخر دور او بیت • تا دور روزگار
دور ورد دوام • تا نام کاینات بود نام نام اوست • نکته معجز و بطریق حصر جدید قد [illegible]
رقام اقفعا داین نام فرخنده اعلام باد فی تامل علاوه و لا یحصی بعداق فهم بشرالمدینة
ایجاد و سه کلمه که طرح بیانش از افق توضیح طالع باشد مذکور میکرده ای عزیز بدانکه این اسم نودو
دو باشد که مفتوح کلام و ختم کمالست و از یجا کامل کلام بحکم آنچه ما الله کشف والهام
میشود و عدد بینات او عدد دو صدوده باشد که حروف صوریه اذا قلبت موجود قلب
محل نظر الهی و منبع فیض نامتناهیست پس آنحضرت منظر انظار فیوض شده بر سایر حقایق که
نسبت ایشان بدو چون نسبت سایر اعضا باشد بقلب افاضه معانی و حقایق میکند و اینجا
شمه از سر قلب القرآن یس جلوه کرده است و تساوی میان عدد زبر و بینات بجهت اشارت
بر تمام بعثت و صورت مجموع هر دو عدد زبری یازده باشد و حروف ما که کلید ابواب عزت

بار آن موضوع و حاصلات مطابق لفظ هو که اسم اعظم را اصل است کما سبق تفسیرالفاتحه
و صوره شهر بیه تقریبا بعد شش ماهات و شش یا عدد تام که اندکه اجزاء او یعنی نصف
ثلث و سدس بعد ما اوست و بدین استدلال بر اعتدال الاحوال الظاهر و باطن آنحضرت توکرد
و مرتبه که اراده شش وضع کرده اند ماورست که وجه ولایت باشد مراد از یطابق ده دانت که وجه
کامله که بنبوت به مقام است و قیام او با انبی الوهیت مر آنحضرت را بود و رهاء هویة با لسر
بر عرش اعلی و ولایت و بعضی گفته اند که اثر آن در یجا الحمد صورة تقریر حاصل شده است
این زمان با باری عز و جل بر نام حضرت شد تمام • ای عزیز بعد از طی و تمات سا فقان که میکنند
محمد صلی الله علیه وسلم کفته شد حق سبحانه میفرماید که اجل معین رسیدن و با جل مردن
محالست وما کان ونباشد و نشاید لنفس مر هیچ تنی را ان تموت که بمیرد الا باذن الله
مگر بمشیت خدای و بفرمان و حکم او و ملک الموت را در قبض روح موت را بنفس اسناد کرد و
معنی آنست که موت نفس جز بمشیت الهیه نیست و این از روی تمثیل تصورات بصورت فعلی که مع
بیان اقدام نتواند کرد مگر بفرمان خدای و خدای این حکم نوشته است در لوح محفوظ کتابا
نوشتنی مؤجلا موقت یعنی زمان و پایان آن پیدا کرده هیچکس نتواند که پیش از آن بمیرد
نتواند که از آن بکذرد و حکم از آیه در باب اجل پس و پیش کرد و بیش پیتقدیر هزیمه با دعزیمه و فراد
بر قرار حی اختیار باید کرد و در معنی از ذروه شجاعت و بر دلی بحضیض جبن و کاهلی را باید آورد
نازل از نزول آیه غرض تسلیه انت بر جهاد و تشجیع ایشان در معرکه مقاتله با اهل عنا و چه که
داند که عمر او مقدر بد اجل او مقدرست پیش از حلول اجل مستوفی شود و بر جهد تا ترک کشا کش
قضا و قدر خلاصی باید هر آینه دلیر ترین مردمان خواهد بود اقحام معارک و خوض کردن
در مهالک آورده اند که حاتم اصم با شقیق بلخی رحمهما الله در بعضی از غزوات بود ند حاتم در
اشتعال نایره جدال اشتغال نار زبان کار زار حرب و قتال از شقیق برسید که دل خود
چون می یابی جواب داد که در شادی چون دلکی که در شب امادی برد فارغ باشد بیان
حضرت شقیق از ستیز لیلة الزفاف هیچ زنگی نیام حاتم سلاح بیفکند و فرمود که من هم چنین
بیسر از سر نهاده میان معرکه که بخواب رفت و این غایت سکون قلب و وثوق بیقین است انت
کفته المعرکه با مذکر از مقدمات اهم وکمده از رو هند و هر که یقین باشد که روزی مقدار
با اجل معلوم او مکرر کرده جان نهد بیت • رزق مقسوم وقت آن متعین کرده اند
پیش از آن و پیش از آن حاصل نمیکرد و بجهد دشمن برد و هر که بجهاد بطاعت و جهاد یکرد از
ثواب الدنیا با داش این جهانی نؤته بدهیم او را منها از دی اینجا مقدر کرده ایم تا آنچه

ثواب الآخرة

که خواهد و دوست دارد اما در آخرت بی بهره باشد و تعریض کنایتست که بهوای غنیمت مرکز را
گذاشتند یا جماعتی جمیع خواهند کاف امام قشیری گوید عطا بحسب همت دهیم و دیگرانرا
ومن یرد و هرکه خواهد باعمال خود یا داش آن جهانی مانند کسانی که در مرکز ثبات قدم
ورزیدند و بر عسکر مشرکین یعنی هرکه بعمل خود ثواب آخرت خواهد **نؤته** بدهیم او را **منها**
خواهد و آرزو برد در بهشت **وسنجزی الشاکرین** و زود باشد که پاداش دهیم شکر کنندگانرا
بر نعمت جهاد یا آنکه هیچ چیز ایشانرا مشغول نکرد از خدا صاحب بحر الحقایق در این آیه فرموده
که هیچ نفسی از اوصاف دنیه و اخلاق رذیله خود دغدغه نکرد بعنایت ربانی کمال صفات دنیه
بمرد و نفع آن بخصال حقانی بوجه طالبان باعتبار مقصد نمی انگیزد که طلب دنیا
می کنند و بکی آنکه روی توجه بسعادت عقبی دارد و سیم آنکه جز حق را نخواهد پس شاکر
درین آیه طالبان حق اند که بر نعمت این همت عالی و عطیه سامی واری نعمت می نمایند و مزید
جزای حقیقی یعنی رای ایشانرا است **مضجع** آنکه جزای شکر مزید نعم بود پس در عتاب به
تادیب منهزمان میفرماید **وکأین من نبی** و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق
قاتل کارزار کرد **معه** با او بودند **ربیون کثیر** بسیار جماعتها و علما در قوام سپاه جهت
کار از هر ایشان باشد و در عین المعانی گوید ربی ده هزار است و این لفظ بربی منسوبست که جماعت
بسیار باشد گوید صاحب کشاف ربی یعنی ربانی داشته و در موجز آورده که وزرا انبیا بوده اند
و گفته اند فقها یا علما میکنند با هر کاری با ارادت و اضح آنست که منسوبند بربی و
کسر را در جمع تغییر نسبت است که منقطعان بودند از خلق و متوجه بربانیت صفات و
اراده حق و فانی شده در مراد الله و بمهمات ایشان مطلع گشته امام قشیری رحمه الله فرموده
که قایم بودند بمقام و فاوبران بکذشتند و در حقایق القرآن آورده که ربیون جماعتی بودند
که در محاربه نفس و هوا و مقاتله با لشکر شیطان بتیغ مجاهده شهید شدند و در هر فقه
ایشان با پیغمبر خود بودند بوقت حرب کفار و کرتل بصیغه مجهول خوانده اند یعنی آن باشد که
بسیار پیغمبر که جماعتی لوان با او کشته شدند یا چند پیغمبر که مقتول گشتند و حال آنکه با او
بسیار کسان بودند **فما وهنوا** پس سستی نورزیدند این پیغمبران یا باقی ماندگان از آن
او بعد از قتل او از دین برگشتند و سست نشدند در اعمال خود **لما اصابهم** برای آنچه
رسید ایشانرا از محنتها و مشقتها **فی سبیل الله** در راه خدای یعنی در جهاد یا در اداء طاعات
وما ضعفوا و ضعیف نگشتند از جهاد بلکه قتال کردند بر آنچه بر پیغمبر ایشان قتال کرد
وما استکانوا و فروتنی نکردند با دشمنان و در بعضی منهزمانست که بعد از خبر قتل پیغمبر بسوی ابو سفیان

وهن و آنکه خواستند که در طلب امان از ابو سفیان با بنی
منافقان استظهار جویند تا کرد قدم از دایره صبر بیرون نهادند یا ایشان افتاده چه بر فتک
نکیا و بحجه محبت خدای متحیر شدند و بصبر نمودند **والله** و خدای **یحب الصابرین** دوست
میدارد صبر کنندگان را بر جهاد یا مجاهده و جهد آرزو تماشای کمال محبت یا درجه محمل بلا دوستان حق
و بر ایشان **بیت** هرکه اینجا طواف کعبه قدس مراد در بیابان بلا رهنما باید کشید
وما کان و نبود **قولهم** قول ربیان بعد از قتل انبیاء ایشان **الا ان قالوا** مگر آنکه زبان
استغفار گشاده میگفتند **ربنا اغفر لنا** ای پروردگار ما بیامرز **ذنوبنا** گناهان مارا
که سبب منع نصرت و قتل صاحب حق ما بود **واسرافنا** و در گذشتن از حد و در گذشتن ما
فی امرنا در کار ما اضافه در ذنوب و اسراف نمود با آنکه نیابی بودند جهت شکست نفس و هضم نفس
محبت و بعد از دعا و استغفار که طهارت معنوی مستلزم خضوع و خشوع حقیقی است طلب
رسوخ و ثبات قدم و انتعا یا در یقین نموده گفتند **وثبت** و استوار دار بر دین حق **اقدامنا**
قدمهای ما را تا نلغزد و حقیقت آنست که ما را از صفت شجاعت بهره مند گردان تا
قدم در حرب بجهة جرات و شجاعت بی مثال گرداند اقدام ما و چون ثابت کرد از آن حق
ثبات دادیم ثبات در دین موجب ثبات در میدان گین **وانصرنا** و یاری ده ما را **علی القوم
الکافرین** بر گروه کافران به حجت و برهان یا بغلبه بر ایشان مفسران گویند مراد از ذنوب
درین آیه صغایرست و از اسراف کبایر و محققان گفته اند مدلول آنست که ذنوب نقایص قربیه
که بنده که حقیقت ذنب ترک امر و تقصیر در آن و از اسراف نقایص از آنچه خواهند که از نقایص
از حدوث طلب از سلطنت که ازین بعد از تعبیر کنند و اعتدال اینست که شکر ثبات راجح
موجب شد بکمال و حضرت اشارت بتکلیف که غایت نهایت مقام بود **فآتاهم الله** پس داد
خدای بر ایشان آن برکت استغفار رحمت و مرد را بتکاه رزق که در سبب صبر و قتال و شکایت
در میدان جهاد و جدال **ثواب الدنیا** پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمن و ثواب آن یا در خبر
این است نصرت و غنیمت و غنایم دار الحرب را بر ایشان حلال بوده **وحسن ثواب الآخرة**
و دیگر عطا کرد ایشانرا نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت و گفته اند ثواب دنیا ما الدنیا
و ثواب آخرت خشنودی الله یا در دنیا رسیدن بمطالب و در آخرت ظفر یافتن بر مقاصد ما
یا در این عالم نیکنامی و دوستکامی و در آن جهان رستگاری و دستگاری یا در این جهان منفعت
شهرت و در آن عالم فایز شدن بنعمت رؤیت و در لطایف قشیری آمده که ثواب این عالم فنا
با حق خدای بود تا کشتگانرا جز از مکر قضا و عتبه بیند و حسن ثواب آن عالم آنست که

بدل بهشت در آورده و در حالتی که از قید نعمت آزاد گشته جز لقای منعم مرادی ندارد و جمعی آنند
که ثواب دنیا و آخرت غنیمت ایشان خواهد بود و توجه بآن نکرده باشند • بیت • نه عقبی ام آید بدل نه دنیام
هوس • من فارغم از هر دو مرا فضل تو بس • در حقایق آمده که ثواب کرامتی است که
حق از خواص عباد بدان اختصاص یافته اند از علوم لدنیه و شهود غیبیه و الطاف ربوبیه
و اسرار الوهیه و چون در دنیا اهل کشف بنور حضور من طلبنی وجدنی منورات نقد دارند
از ثواب آخرت بهره مند شد • بیت • نقد ما روز تبارک دیده نقد است • مرا با نسیه فردا چه کار است
و تخصیص ثواب آخرت بحسن دلالت بر فضل و تقدم آن دارد و آنکه ثواب دنیا یعنی آن ملک کفت
آن ممزوج است بمضار و با آن نیز بعید نیست زوال و انقطاع ندارد والله و خدای یحب المحسنین
دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابران بر نصرت دین خدای یا طالبان ثابت قدم را در اقدام
جهات یا ایها الذین آمنوا ای گروه فرمان برداران و گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا
اگر فرمان برید مر کافران را و در شان جمعیت که ابو سفیان امان می طلبیدند و در کشاف
آورده که منافقان مؤمنان را می گفتند که این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار
گشت شما را بدین خود رجوع باید کرد و دیگر روی به بت پرستی آورید حق سبحانه میفرماید
که ای مؤمنان اگر بفرمان منافقان کار کنید یردوکم باز گردانند شما را علی اعقابکم
بر پاشنها یعنی بکفر باز برند فتنقلبوا پس بازگردید شما خاسرین زیان زدگان در دو
سرای خسران دنیا آنکه استیلای اعدا را انقیاد و تذلل بجمع اظهار حاجت برود
خسران آخرت حرمان از ثواب سرمد و وقوع در عذاب مخلد و حسن بصری رحمه الله فرموده که
یهود و نصاری از روی حسد ایقاع این شبهه میکردند که اگر محمد صلوات الله علیه پیغمبر حق
بودی مغلوب نگشتی و اصحاب او این رنج و مشقت نکشیدی پس شما را نیز
چون حال دیگر است حق سبحانه فرمود که اگر قول اهل کتاب بشنوید هر آینه شما را گمراه کردانند
و بعضی آنرا عام داشته اند در جمیع کفار چه مؤمنان را مجانبت از ایشان لازم و عدم طاعت ایشان
از لوازم است پس خدای میفرماید که فرمان دشمنان مبرید بل الله بلکه باید که خدای
مولاکم یاری دهنده و دوستدار شماست بعد که وی شماست پس با کفار دوستی مکنید و از وی
نصرت بجوئید وهو و خدای خیر الناصرین بهترین نصرت دهندگان و یاری کنندگان است
چه جز او در همه وقت و بر همه حال نصرت نتواند داد و بنا بدان که مستحق نصرت است • بیت •
یاری از خدای که یاری ده هست • یاری طلب از او که هم یاران بر است • در حقایق سلمی آورده که خدای
مولای شماست یعنی معاونت کند برایچه از نواهی و اوامر بر شما تحمیل کرده است و متولی امور شماست

از ابتغاء اشتها و بهترین نصرت دهندگان است که شما را بر نفس و هوا و لشکر آن و آرزو غالب
کرداند ای عزیز چون حق سبحانه خود را خیر الناصرین گفت بیان میکند که یکی از نصرتها
اینست که سنلقی زود باشد که در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنانکه کافر
شدند الرعب بیم و ترس را بضم عین و سکون آن در لغت بیک معنی و در تفسیر آورده که
که استیلای ترس بر کفار هر وقت واقع بود که با وجود نصرت و غلبه بجهت ترک قتال
باز گشتند و در اسباب نزول آورده که چون ابو سفیان از حرب احد مراجعت کرده روی بمکه
نهاد متحیر گاهی با ایشان گفت عجب صورتی از ما واقع شد فرا دین کار بی ساخته ایم
رجال ایشان را تیغ زدیم و مبارزان صف شکن را کشتیم لشکر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده تا بقتل
آوردیم و بعضی ضعیفان که بجهت مجروحان شکسته شدند باز رها کردیم تا دیگران محمد
صلوات الله علیه با استظهار ایشان دوری جا گرفته لشکر جز آورده و با همی استعداد در هم
بندد صلاح آنست که تدبیر کرده باز گردیم تا کار باز بر ما که کار ایشان را بر بقیة الجیش با تیغ
برانداییم آخر بیک باره عالم هراسی در ضمیر ایشان بدید آورد تا از آن تدبیر پشیمان شده روی براه
مکه نهادند و جمعی برآنند که الف لام الرعب اگرچه ظاهر مخصوص با حد است اما تحقیق تعالی
و حق تعالی ترس در دلها جمیع کافران افکند تا دین اسلام بر جمیع ادیان غالب کردد و ملاحظه
نصرت بالرعب مؤید این قولست و ایمعنی را در نعت آن حضرت گفته اند • بیت
شاهی که بام عز و نیا ورده در رکاب • از ترس او ببدست اعادی عنان نماند • و آن القاء رعب در
دلهای کافران بجهت سببی است که ایشان بدو بما اشرکوا بانکه ایشان شرک آورده اند بالله بخدای
گرفتند ما لم ینزل آنچیزی را که نفرستاده است خدای به باشراک آن سلطانا
حجتی تا ایشان را عذری بودی مراد آن نیست که حجتی هست تا ما نازل نشده بلکه غرض نفی حجت است
چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی و چون نفرستاد معلوم شد که نیست و حجت را سلطان
گفت جهت آنکه سلطان را از سلیط گرفته اند که روغن زیت است و بدان چراغها افروخته می شود
یا از سلاطت که تمکن است در تصرف و غلبه بر حجت برهانیست روشن یا دلیلی که خصم بدان
مغلوب کردد و چون شرکای ایشان را حجتی نیست و مجرد تقلید است بنا
شان متعرف فقد پس درد بغیرتشان و هر اشان باشند وماواهم النار و جای ایشان در عالم آخرت
ایشان را آتش دوزخ باشد و بئس مثوی الظالمین و بد آرامگاهیست ستمکاران را جهنم
وضع ظاهر در موضع ضمیر برای تغلیظ است و اشعار بر ستم ایشان و تعلیل آنکه ظلم سبب
اقامت ایشانست در دوزخ • ع • جزاء الظلم عند الله نار • ای عزیز چون سینه در دلهای

از تحت حلوخان تعقیب ابوسفیان و سپاه اهل عصیان بر جوذی مدینه آرام گرفت
جمعی گفتند این نکبت از کجا بما رسید ما قتال با این قوم فیعت چگونه بما راه یافت و حال آنکه ما را
حضرت وعده داده بود نازل این آیت از ان شد که ولقد صدقكم الله و هر آینه راست گفت و راست
کرد خدای و محقق کردانید وعده وعدهٔ خود داد بما بظفر و آن ظفر مشروط بود بصبر
چون ترک صبر کردند مشروط فایت شد در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه منقولست
که خدای در هیچ موطنی نصرت خود را این نصرت نداد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند
ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای میگویم که میگوید وعده این نصرت من با شما داشته
اذ تحسونهم آن هنگام که میکشتید کافران را از روی شتاب باذنه بخواست خدای یا علم او یا
حکم او یا بمعونت او و در اول روز ظفر شما را بود حتى اذا فشلتم تا آنگاه که شما بددل شدید و
تنازعتم و با یکدیگر مخالفت کردید فی الامر در کار حرب وعصیتم و عاصی شدید یعنی فرمان
بردید پیغمبر خود عبد الله جبیر را و ترک کردید این جایی که بعضا را تخصص مرکز … اندر مراد محکمان
قول رسول صلی الله علیه وآله وسلم و ترک مرکز و طلب غنیمت و چون مخالفت کردید شما را
بتلا کرد باید بمغلوبیة من بعد ما اریکم از پس آنکه نمود شما را و اعطا کرد ما تحبون انچه
شما دوست میداشتید از اعزاز دین و ما لشکر اعدا یا نصر و غنیمت یا ورید را یاد نصرت از جانب
شما چون لفظ عصیتم عام بود و این معصیت از کمانداران مرکز صادر شده بود و ملبس بجمع
آورد که منکم از شما من یرید الدنیا کسی باشد که طالبه میدارد یعنی ترک غنیمت و نام لمند
اشارة بطایفه ایست که پای از جای امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال
نمودند ابن مسعود رضی الله عنه گوید ما نمانستیم که در میان صحابه کسی باشد که دنیا خرد تا
آنکه خدای درین آیت خبر داد ومنكم من و کسی باشد از شما که بصدق نیت من یرید الآخرة
خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این جمعی بودند که بر مرکز ثابت و … برسیدند
وقتی که شربت شهادت چشیدند محمد بن علی حکیم قدس سره فرموده آنانکه از شما کسی باشد که طلبه
ازبرای آخرت و آخرت جوید برای خدای و گفته اند یعنی خواهد برای طاعت و آخرت ازبرای حق
آورده اند که قادر لحیه ای شبلی این آیت برخواند شبلی نعره زد و گفت آه این بیان مریدان دنیا
و عقبی است مرید مولی کجاست و چون از وی پرسیدند که مرید مولی که باشد گفت آنکه جوید
بگوید همه از خدا بگوید چون خاموش باشد جز خدای نجوید بیت دنیا طلبان ز مال
مال او نجا هند • عقبی جویان حور و جنان میخواهند • و آنها که عشق و حق جو در راه خد
حقا که مقربان این درگاهند • در کشف الاسرار گوید یکی دنیا خواست و یکی بهشت و یکی عقبی

رخواست و یکی از هر دو بگریخت و در طلب مولی آویخت خواهش دنیا زحمت و رود و چنش
عقبی مشغولی دلست و کار مرد در طلب مولی مجمع … نوبت دنیا خواهند دنیا بر آید بخود مشغول
جویند عقبی در بند حور و قصور بانت طالب مولی بجز قربانی غرق نورهاست دعا المؤدن …
گفت الهی اگر از دنیا ما را بهرهٔ ایست بیگانگان ارزانی دار واگر از عقبی ما را ذخیره ایست بآشنایان بخشید
در دنیا ما را یاد تو بخشش و در عقبی ما را دیدار تو بس است بیت از دنیا و جهان …
و نعمت آن جهان لقای تو بس است • در هر دو جهان تو یی مرا دلبر حقا که مرا همین تمنای تو بس
ثم صرفكم پس شما را باز داشت و رویی شما گردانید عنهم از ایشان کافران لیبتلیکم تا
بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا هویدا گرداند صبر شما بر محک یقین آشکار کرد و
ما را از جازع و مخلص از منافق ممتاز گرداند محققان گفته اند که حضرت لطیف جلی است و ابتلا لطف خفی
اگر لطف آشکارا از ایشان باز داشت لطف نهانی بر ایشان کماشت تا روی برتن صیقل …
نفوس ایشان تا زنگ تعلقات از صفحات آن نهاده زدوده قابل انعکاس تجلیات جلالی کرد اند
تجلی از اش و ترا ش چنین صیقل صفای آینه دل از جلالاست بیت من عجب دارم ز جوای صفا
کو رمید در وقت صیقل از جفا • آهن از چه تیره رو بی نور بود • صیقل آید تیرگی از وی ربود • بخت
با آینه آن جوهری که هست • هست باز که کرد بر آینه است • بر جو چه کرد آن از … زود زنگ آن ز رو
کرد زود • پس جفا با او نباشد ای پسر • بلکه او صیقل که هست آن در نظر • وین جفاها که آید از بیجفا
بهر آن آید که تا زاید صفا • و گفته اند بلا تا زیانه ایست که حق بجازیان میزند تا از حذو … زاید
صفات نفوس بشری و تشبیه خلق و الفت با بیگانگان با ایوان آشنایی و قرب خدا … و بدین …
او صاف کالا و کدر … سوده … بظهور می آید و اگر حضرت رسالت صلوات الله علیه
فرموده کما اوذی نبی مثل ما اوذیت حقیقتش اینست کما صفی نبی مثل ما صفیت جنسکم
هر چند جفا بیش صفا بیشتر است ولقد عفا و بدرستی که خدای عفو کرد و درگذرانید عنکم
از شما همه که شما گفتند در مسامحه کرد … بندید شامت مخالفت و عفو به آن معصیت
والله ذو فضل و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت على المؤمنين بر گرویدگان در همه
احوال اگر نصرت ایشان دهد به فضل و عطای اوست و گر مبتلا شان سازد هم به اقتضاء کرم او اذ تصعدون
تعلق بما قبل دارد تقدیرش اینکه خدای عفو کرد از شما آن هنگام که دور میرفتید در زمین
و گویند مراد معمود است … در وقت فرار یعنی بالای کوه میگریختید ولا تلوون و
نمی ایستادید و التفات نمی نمودید على احد بر هیچ یک از احاد خلق و گویند بر منکر ایستادگی
که آن رسولست والرسول یدعوکم و پیغمبر صلوات الله علیه میخواند شما را فی اخراکم در عقب شما

میگفت الیّ عباد الله فانی رسول الله و میفرمود که هر که باز گردد از هزیمت بهشت از آن اوست
شما نمی شنیدید و اجابت نمیکردید فَاَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را یا عقوبت کرد بجای ثوابیکه
امید میداشتید غَمًّا بِغَمٍّ غمی بعد از غمی یعنی شما اندوهی بدل مبارک رسول صلی الله علیه
وسلم رسانیدید که او را بشهادت میان اعدا گذاشتید و روی از جنگ بگردانیدید و از ذوی
ناگاه بشما رسید و گفته اند یکی از غمها خبر قتل آنحضرت و دیگری شهادت و جراحت صحابه
یکی هزیمت و دیگری فوت غنیمت یکی از اشراف خالد بن ولید و قتال او و دیگری استطلاع
ابو سفیان بر اهل شعب یکی غم جنایت با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و دیگری اعتذار از آنحضرت
یکی مخالفت امر رسول و دیگری خوف از نزول عذاب آن فتنا الیکم برا دو غم ثبت کرده
موافقت چنانچه گویند فلان را غمی بر غمی زیادت یعنی پیوسته غمگین است صحابه بر زمین
با غم و اندوه بودند و خدای تعالی با ایشان میگوید ما این باداش دادیم شما را لِكَيْلَا تَحْزَنُوا
تا اندوه نکنید و اصح آنست که گویند خدای عزّ و جلّ بر شما اندوه نکن تشویه عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ
بر آنچه از شما فوت شد از فتح و غنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه اندوه خورید بر آنچه بشما رسید از
قتل و جرح و هزیمت وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای دانا است بِمَا تَعْمَلُونَ بجمیع اعمال و مقصود و داعی شما
قادر است بر مجازات آن این کلمه از اعظم زواجر و انفع مواعظ است هم ترغیب طاعت را شاید
هم ترهیب معصیت را چه هر که این نکته بر صحیفهٔ خاطر مرتسم باشد که خدای بر عملها دانا
بینا است و باداش هر یک میتواند هر آینه اعمال خیر بامر کند و از معاصی و ملاهی مجتنب خواهد
بیت
بهر آن خواندست حق خود را خبیر · تا نیاری بد فعل زشت اندر ضمیر هر گز
آگاه خواهد شد که یکی از بعد از آن کمان شد ثُمَّ أَنزَلَ پس فرو فرستاد خدای عَلَيْكُم
بر شما مِّن بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه و ملال أَمَنَةً ایمنی و آرامش با نشانه ایمنی که آن چه بود نُّعَاسًا
خوابی سبک بدل است از امنه و میشاید که امنه مفعول له باشد و نعاسا مفعول به یعنی فرستاد
بر شما خوابی برای ایمنی شما و بعضی امنه را جمع آمن دانند چون بررة و بار و برین تقدیر حال باشد
از مخاطبان یعنی خواب فرستاد بر شما در حالتی که امن بودید از خوف اعدا و قول ایکاش مکاسات
ای عزیز حق سبحانه در اثناء آن اهوال و شدائد خوابی بر ایشان فرستاد و برین وجه تعبیر کرده
که از غایت غلبه يَغْشَىٰ فرو پوشید یعنی در میرسید طَائِفَةً مِّنكُمْ گروهی را از شما که مؤمنان
حقیقی بودند و در تبیان میگوید که این طایفه هفت تن بودند پنج تن از مهاجر علی مرتضی علیه السلام
و صدیق و فاروق و طلحه و سعد ابی وقاص و دو تن از انصار حارث بن صمه و سهل بن حنیف
و بعضی نیز زبیر را داخل کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین و در تفسیر کبیر آورده که نعاس چند

فایده داشت اول آنکه خواب راحت است و بعد محنت و مشقت ظاهر بود و دیدن شاهد این مهم و جدی
از زیاده قوت دل مؤمنان و سبب جدّ و جهد ایشان باشد در محاربه خصمان دوم آنکه بیداری
مودی بضعف و کلالت است و نوم مفید عود قوت و نشاط را و حال بی خوابی ایشان کاشتنا
اعضاء آنها بیشتر با قوت تمام محاربه اعدا معاودت نمودند سیم که کفار غلبه کرده بودند و روی
مؤمنان آوردند حق سبحانه القاء نوم کرد و بعد ازین جمعی را شاهد قتل بعضی از فرزند
ازخوف و جبن بر ایشان طاری نشود چهارم اعدا در غایت حرص بودند بر قتل صحابه پس ایشان را وجود
نوم که موجب غفلت است از حفظ و حراست خود ... داشتن دلالت بر حفظ و رعایت الهی
و توقف بر حال اهل نفاق کتاب قلوب مورث اند با وقوف بوجهی از علام الغیوب رد و خبر
آمده است از ابو طلحه که نعاس بر من غالب شد و چنان در گرفته بود که شمشیر از دست من می افتاد و چون
بر میداشتم باز می افتاد و این خواب چنان که گفته شد که وجهی بابود از مؤمنان که بجفای واثق بودند
و از حدیث نفس و وسوسهٔ شیطان احتراز مینمودند وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر از منافقان چون
معتب بن قشیر و اصحاب او قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدستی که اندوه گین کرده بود ایشان را و در غم
افکنده أَنفُسُهُمْ نفسهای ایشان و ایشان از خواب بود و بیدار آرام در هیچ بر خلاف مؤمنان
بسته بودند و در بحر غم و ملال نشسته چه ایشان از قصد اعادی هم داشتند و دافع آن بجز
وثوق بوعدهٔ خدا و رسول نزد ایشان معتبر نبود زیرا که بدل تصدیق آن نمی نمودند لاجرم خوف
ایشان عظیم تر بود يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان میبردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ نا سزاوار یعنی غیر
ظنی که راست باشد و آن نیز نوعی ظنی بود ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمانی بمعنی به جهل که اهل جاهلیه از
کفار مکه در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودی که مهم او با تمام نخواهد رسید و مظفر و منصور
نخواهد شد و مگمان ایشان در باب حبیب خود راست کرد بلکه دور تر بود و علم دولت او را
زر و میقات ملازمان عتبهٔ دولت با سر بساخته ترکه هندیم تا بنظر عنایت از حمایت
رایت دولت نطاق چرخ بالا بر افراخت · تخت عزت او سر بر آسمان برتر نهاد · آنجا نیز کاری منافقان
در باب پیغمبر خود راست نخواهیم کرد و اگر چه ایشان را نیروی بدکار وَيَقُولُونَ میگفتند هَل
لَّنَا آیا هست ما را بر سبیل تکذیب و انکار گفتند یعنی ما را مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر و
نصرت که وعده داده بود مِن شَيْءٍ هیچ چیز یعنی طمع قطع داشتیم از لشکر ابو سفیان و میرسید
عرض اهل نفاق ازین سخن تحقیر مسلمانان بود از جهاد و تقدم و توقف برقول سید عباد صلوات الله
علیه و در اکثر تفاسیر هست که ابن ابی گفت قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ
مِن شَيْءٍ یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیار نبود چه ما ایشان را گفتیم از مدینه بیرون مروید تخم داد

معرض قول نیفتاده‌اند ایشان بمتابعت رای خود بدین بلیه گرفتار شدند حق سبحانه در جواب
او پیغمبر خود را فرمود که **قُلْ** بگو **إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ** بدرستی که همه کارها از غنیمت و نصرت
لِلَّهِ مر خدای راست و بعضی از اوستادان از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که این ظن این
که مبرز نبود در قضا و قدر بود که کارها را بمحض خود میکردند و مشیت خود را در برابر مشیت
حق سبحانه می‌آوردند بعضی العالمین ان الامر ای التقدیر خیره و شره من الله [illegible] گفته‌اند
از جملت [illegible] افعال [illegible] استدلال [illegible] بر آنکه جمیع حرکات و سکنات بقضا و قدر
اوست و از لا الزامست که جمله از آن حق الله و ان من شیء الا یسبح بحمده و اکر ظاهر حجت [illegible]
نماید در نوع این شاهد صعود [illegible] که [illegible] الواحد القهار **بیت**
آن محقق که در معنی سُفت [illegible] فاش کرده دانهفت **كُنِ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ** معنیش ابر [illegible] **يُخْفُونَ فِي**
[illegible] نهان میسازند منافقان **فِي أَنْفُسِهِمْ** در نفسهای خویش از شک و شبه **مَا لَا**
يُبْدُونَ انچه اظهار نمیکنند برای **لَكَ** برای تو یعنی از خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم
[illegible] از اوقعا الحجج و بینات فاسده ایشان **يَقُولُونَ** میگویند در خلوت با یکدیگر **لَوْ
كَانَ لَنَا** اگر بودی ما را **مِنَ الْأَمْرِ** از کار خود و تدبیر او چیزی **شَيْءٌ** چیزی یعنی بهره
یا اگر دین ما بر حق بودی **مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا** اینجا کشته نشدیم یعنی اصحاب ما مقتول نگشته
و هزیمت بما راه نمی‌یافت از زبیر رضی الله عنه منقولست که نعاس مرا فرو گرفته بود و می‌شنیدم
که معتب میگوید لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا هاهنا این را یاد کرفتم و محفوظ من بود
تا حق تعالی این آیه فرستاد و در جواب سخن ایشان پیغمبر خود را گفت **قُلْ لَوْ كُنْتُمْ** بگو
اگر بودیدی ای منافقان **فِي بُيُوتِكُمْ** در خانهای خود **لَبَرَزَ الَّذِينَ** هر آینه بیرون آمدندی
از میان شما آنکسانی که در ازل **كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ** نوشته شده بود بر ایشان کشته شدن
یعنی اگر شما نیز خواسته‌اید که در خانها بنشینید و بحرب بیرون نیایید و حکم قضا بر وجه نفاذ
یافته بودی که جمعی از شما کشته شوند بی‌شبهه آنها بیرون می‌آمدند **إِلَى مَضَاجِعِهِمْ** بسوی
کشتن گاههای خود یا اگر شما تخلف میکردید از جهاد هر آینه مؤمنان مهاجر و مخلصان انصار
که حق سبحانه قتل کشتن ایشان مقدر ساخته بود بمعارک حرب و مصارع اهل حرب
بیرون می‌آمدند و چنانچه شما تخلف کردید ایشان تنگ کردند در تبیان از قتاده نقل میکند
که در خبر آمده است که بر هر بنده نفسی نوشته اند که هلاک او بجا باشد حق سبحانه ملکی
وی با کیر ندکر او و جان بقیضه باشد و بان موضع رساند تا روزی بمیرد با کشند **بیت**
بشنین و یا بنجه حکم ازل بشان • با که کر بزیست کسی زان سرنوشت • پس خطاب با مؤمنان

میفرماید که در آنجا چنان عمل کرد که داشتید و شما فرستاد امری و آرامی تا بوجود آید او امتی
باشید **وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ** و برای آنکه ظاهر کرداند خدای **مَا فِي صُدُورِكُمْ** آنچه در سینها شماست
از اندیشها و گویند ما فی الصدور اغراض منسوبه بقوة حیوانیست چون شجاعة و طر فیرآن
که تهور و جبنست **وَلِيُمَحِّصَ** و دیگر آنکه پاک و خالص سازد از شوایب و ساوس بواسطه
مشاهده عجایب صنع الهی از نزول امنه و وقوع نعاس و اظهار اسرار منافقان **مَا فِي قُلُوبِكُمْ**
آنچه در دلهاء شما است از نیتها و عزیمتها ما فی القلوب آن چیزیست که بقوة عقلیه منسوب باشد
ما فعل ایمان و معارف و تمثالات [illegible] بقول لحمی [illegible] منافقان [illegible] امتحان او از ابتلاء
ما فی الصدور با ایشانست [illegible] حسد و امثال آن و آن تمحیص [illegible] آنچه در دلها ایشان
بود، شری اعتقاد بخدا و رسول **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای داناست **بِذَاتِ الصُّدُورِ** بچیزها که موجود
در سینها یعنی [illegible] و خفیات این سخن هم وعده را مشتملست و هم وعید مشتمل و در [illegible]
القرآن آمده که این آیه جامع مجموع حروف تهجی است بهر نیت که صدق چهار رده تو بیرون نخواستند
و اگر میسر نشود هفتاد و سه بار از نیت و هفت کرت که بر نشاید جاهل البته مراد بحصول
مقصود کرده باذن الله تعالی و در تهدید عذر منهزمان احد میکوید **إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا** هر
آنکسانی که روی بکردانیدند **مِنْكُمْ** از شما و بهزیمت رفتند **يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ** آن روز که روی بروی
آوردند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد **إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ** جز این نیست که
بلغزانید ایشان را دیو سرکش یا از ایشان طلب ذلت کرد و هزیمتیان و برد دنیا ایشان را بدین ورزید
داشت **بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا** بشامت بعضی از انچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلی الله علیه
و آله و سلم و کاه بعد از آنکاه معصیتی کاه او است و گفته اند که آن بود که اشراف مشرکین را
در جنگ بدر بعضی فدا بستد حق سبحانه از روی کرم اعلام کرد که ان احد عوض میغرما
کرو از مسلمانان آنچه از روی نفاق و معاذیت بود بلکه بواسطه وسوسه شیطان و رای کاب
ایشان را در مرکز تمکن بلغزید و بعضی آورده که اکثر مسلمانان در آن روز روی بحرب نهاده
الا سیزده تن که در موقف قتال توقف و رسوخ و ثبات یافتند شش تن از مهاجر و هفت تن از
انصار اما مهاجران علی رضی و فاروق و صدیق و عبد الرحمن عوف و سعد ابی وقاص رضی
الله عنهم و در تفسیر کبیر زبیر و ابو عبیده را نیز داخل این جمع می‌دارد اما انصار ابو دجانه و عاصم
بن ثابت و حباب بن المنذر و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و اسید بن حضیر و سعد بن معاذ
رضوان الله علیهم اجمعین و در بعضی آورده که **وَلَّوُا الْمُؤْمِنِينَ** بکوه حلب کرد و ناحیه مدینه
رفت و بعد از سه روز باز آمد و بعضی از منهزمان بناء بکوه بر آمدند و جمعی بمدینه رفتند

بجانبها خود در آمدند و تا آن خاک بر روی ایشان می پاشیدند و طعنه زنان می گفتند
این رسول الله تفرون امروز روی از آنحضرت بگردانیدید بکو بچه نوع در دنیا او خواهید کرد
بیت امروز نکنی که بکردانیدی روی · فردا بکدام دیده بینی رویت · عجب حالی که مردمان
گرفتکار را ملامت میکردند و حق سبحانه بنواخت کرامت از ایشان عفو نموده خبر داد وَلَقَد
عَفَا اللهُ و بدرستی که حق سبحانه درگذشت عَنهُم از ایشان این گناه را بجهة توبه و اعتذار
ایشان اِنَّ اللهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است و پوشنده گناهان بسیار حَلِیمٌ
بردبار است و تعجیل نکند بر عقوبت گناهکار در اخبار آمده است که یکی از خوارج از عبدالله عمر
رضی الله عنه پرسید که عثمان بن عفان بجنگ بدر آمده بود گفت نی در مدینه بتعهد رقیه
خاتون اشتغال داشت دیگر بار سؤال کرد که در بیعت رضوان حاضر بود گفت نی
او را بشارتی که محکم و فساد بود ندبار استغفار نمود که از جمله احد بکریخت گفت آری و بنیاد
از صحابه که گریخته بود خارجی خاموش شد یکی از خاصان مجلس ابن عمر گفت که این کس بدینها که برد
عیب عثمان مجهود و مذمت او میکرد عبدالله برآشفت و خارجی را گفت غلط کرده اگر عثمان
بدر حاضر نشد بفرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را سهمی از غنیمت بدر بداد و جای او حاضر بود
و اگر در بیعت رضوان حاضر نبود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را از
عثمان گفت و بدست دیگر زد و اگر در حرب احد از جمله بود که اِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوا مِنکُم یَومَ التَقَی
الجَمعَانِ آن که خدای تعالی میفرماید که وَلَقَد عَفَا اللهُ عَنهُم پس گفت برخیز جانب ...
علاج ... تو در مذمت ذوالنورین میکردی بجایی رسید و عملی که درین باب بجای آوردی ضایع
باطل گشت ای عزیز حق سبحانه ذوالنورین را خلعت تشریف اَمَّن هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّیلِ پوشیده و خاتم
النبیین علیه صلوات الرحمن او را بشارت تعریف رفیقی فی الجنة عثمان پوشانید مذمت
خوارج و منقصه نواصب از ارکان فضائلش را ذلولی و بنای مناقبش را خللی نخواهد رسید ❁
اگر خورشید نور عین دارد · مدد از نور ذوالنورین دارد · چو ترتیب جمع قرآن در دولتش بود
همه اسرار علم حاصلش بود · سپهر مکرمت دریای عرفان · امیر المؤمنین عثمان عفان · بعد از ذکر
قرار و فضول منهزمان و بیان عفو از جریمهٔ ایشان مؤمنان را منع میکند از آنکه گفتار ایشان چون
گفتار منافقان بر خاطر ایشان خطور نماید و میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
لَا تَکُونُوا مباشید کَالَّذِینَ کَفَرُوا مانند آنکسان که نفاق ورزیدند و درین خطاب مؤمنان
تواند ... و کافر ... اگر ... و حمار ... اصطلاح ...
وقایکه ... جود ... ای مؤمنان ... میگرید که ایشان ...

وشما خواهید کان ای مخلصان نه منافقان مروید که ایشان در زندان بیکانکی اند و شما در نعیم جنات
یکانکی بیت حیف باشد یار با ناجنس کردن همنشین · تنگ باشد لعل را با سنگ کردن ...
مراد از این کافران ابن ابی و اصحاب او بوده که در باب تخلف از ما چه اصحاب او بودند که در باب
تخلف از جهاد شبهه انگیختند وَقَالُوا و گفتند لِإِخوَانِهِم برادران کشته و مرده خود را اعم
از آنکه نسبی باشد یا نسبی اِذَا ضَرَبُوا چون برفتندی و دور شدندی المعاقلین یعنی کما ابلیه
یعنی هرگاه سیر کردندی فِی الأَرضِ در زمین برای تجارت و بمردندی اَو کَانُوا یا بودندی
غُزًّى غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لَو کَانُوا مفعول قالوا است یعنی میگفته
بعد از موت و قتل اخوان که بودندی پیش ما عِندَنَا نزد ما بسفر و غزو نرفتندی مَا مَاتُوا
نمردندی در آن سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی در آن حرب یعنی از ایشان تکذیب قدرت
پیغمبر الست ایشان میکردند درین قول لِیَجعَلَ اللهُ تا گرداند خدای ذَلِکَ آنرا ... آن را
که میکوشیدند گمان میبرند که اگر اینجا بودندی تلف نشدندی حَسرَةً غمی و دردی یعنی اندوهی
در دلهای ایشان و حقیقت آنست که این لام لام عاقبت داشته اند و گفته که عاقبت گفتار ایشان
آنست که خدای آنرا حسرتی گرداند در دلهای ایشان چه بعد از آنکه جمعی از شهدا اخوان ایشان
از جهاد تخلف نمودند و مؤمنان علی رغم ایشان بغزوات اشتغال نمودند و بیان غنایم
کثیره بدست آوردند و اعادی را با یمان القهر کرده بحصول امانی و وصول امر و کام رایافتند کشته
و متخلف با جمیع خود در مضیق ناامیدی و حضیض حسرت بماندند ع آتش بدلشان ...
باد بدست · یا در قیامت که تخصیص مجاهدان بمزید کرامات و علو درجات مشاهده کنند
اختصاص اهل نفاق بمزید خزی و شقاق و هبوط در درکات بعد و فراق بینند حسرت و
حیرت بر ایشان غالب گشته فریاد واحسرتا علی ما فرطت بر کشند امام ابواللیث آورده که حسرت
ایشان آنست که ارواح شهدا مؤمنان در حواصل مرغان سبز بالانست و در هوای بهشت
پرواز میکنند و روحهای کشتگان از منافقان در حواصل مرغان سیاه است و در قعر
جحیم بعذاب الیم میگذرانند وَاللهُ یُحیِی و خدای زنده میسازد ... و تدبیر و خذلان
مقتضیات تقدیر وَیُمِیتُ و میمیراند سفر و جهات و قعود از قتال محاربه با حیی ...
مؤمنان است بنصرت و ازدیاد قوت و صفای اعتقاد و میمیراند دلهای کافران است ...
و متخلفان از جهاد را احیای دلها و دوستان میکند با نوار لوامع جمال و اماتت قلوب دشمنان
باتاد سواطع جلال وَاللهُ بِمَا تَعمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید ای مؤمنان بَصِیرٌ
بیناست تهیب میکند اهل ایمان را با منافقان مماثلت نورزند تا از عقیبت ... انا الطریق

خزلان ومنزلت لمغرّ منا کر بغیبت خواتد تهدید منافقان و وعید ایشانست اعنی از نفس
او سخن از قبضه اختیار نکشاده اند وکار خود را بصفوت عقیدت با خدای بصلاح آرند کرده‌ها
فیض بمفاتح خلوص نیت میکشاید واز ظلمت نفاق بنور ترکی وحشت و حرمان روی می‌نماید
هرکه در دست دل نور مایه اخلاص نیست * بر سر بازار عشق از نیکان خاسر نیست * وتعبدا لازم
بجهاد تحریض بر غزو کرد مانع ایشان از آنکه تتبع ایشان مینکند تحرز وکبار از آن معترات ومطیع
تاکید میکوید وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ لام قسمست یعنی بخدای که اگر شما ای مؤمنان کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای یعنی در جهاد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در خشنودی وی ودر فراش در تفسیر کشف الاسرار آورده
که مرد یا در راه خدای باشد یا در راه شیطان ابجمر فی سبیل الله بوده و مقیم است یکی مرد شهید که
در جهاد کافران شربت شهادت چشند و دیگر مرد که بحق باشد برضای وی بار جفا کشند وان دو
گروه بامر او تحفه ایشان باشد که الموت تحفة المؤمن و سرانجام حال ایشان اینست که تتوفّاهم
الملائکة طیبین وابجمر در راه شیطان بود هم دو نوعست یکی آنکه بیکانه باشند و بیکانه بمیرند
وان جمع بامر دون موجب تیر کیات وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ ودیگر بمحل آمده
وکافر بعت شده واین مرد طایفه را سبب خرابی حال نیست نیز کرا ایشان از ایمان او در آید و ایمان از دل
برو آید تن بی جان مانده و دل بی ایمان ضربت ملک بر وی رسید و داغ قطیعت ملک بر دل
نهاده عاقبت کار این که لا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ بر دو فرقه اول را میکوید که اگر شهید شوید
یا بمیرید لَمَغْفِرَةٌ هر اینه آمرزشی بکبیر برای تعظیم است یعنی چیز آمرزشی آمرزشی مخصوص
بکبر باشد مِّنَ اللَّهِ از نزدیک خدای وَرَحْمَةٌ وبخششی هم از حضرت او خَيْرٌ بهترست
مر شما را مِّمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه جمع میکنند منافقان دنیا وکر بغیبت خوانند معنی آنست که مرد
و بخشایش حق بهتر شما را از آنچه کافران معتبر و رفاهیم آن بدان متاع و روح خیر
از کثرة الذکر ما لغافی ما نشأ بمعیشت دنیی بر تعب بنیاد تکلفت بشما دجمع آن نار جمة
ومغفرت بی تکلف کنت وار تکاب نصب روی نماید اکر در دنیی ما لجمع شود شاید که مالک
بمام اذا خاء اجلهم لا یستأخرون ساعة کرقشا مشتی از آن بر خوردار نباید اما چون در آخرت فاذا
بندکان راه نیستان مرایدحمت وعواید مغفرت مشغع میتوانند بود وکرما اللذ دلها اجل
مهلتی و در عمر وسعتی باشد شاید که ما العرضه تلف و تاراج کرده بسیار کسان بامداد
انوار تغنا ... امیر بوده اند و شبانکاه در ذل خاه فاقه و نکبت اسیر شده اما خزاین رحمت
الهی و مخازن مغفرت نامتناهی نیابد ولی لعنت عالیست ما عندکم ینفد وما عند الله باق
کر از عرض مال دنیامالک هر دو جهان اید مکن کمان انتفاع بمان منافع بدینکی آید چون اموال وعرض

ومنافع آخرت را مانع نیست واکر انتفاع بدان میسر شود ومانعی منان عمر آن خود هست که
لذات دنیا مشوب بمحنت است وشربت منافع آمیخته بزهر مضرت ومنفعت رحمت ومغفرت
صفات است از شوب شقت ومبرا از ضرر شدت و بر تقدیر خلوص از شوایب معترز ومرضع
که جاودانی بلکه منقطع وفانیست وهرچند لذت کلی دایم باشد تاسف بر فوات آن اشد
اعظم است وبی شبهه منافع اخروی از انقطاع وفنا محفوظ ومصون خواهد بود در تفسیر
کبیر آورده که منافع دنیوی حسیاتست وفواید معنوی عقلی و هر اینه لذت حسیات در جنب
ذوق عقلیات در نهایت شرف وعزت چه تفاوت نیست انتفاع حیوان مثلا بلذت نظر با نبت
ابتهاج ملایکه مقربان در مطالعة اشراقات انوار آلهیه بر اهل خرد پوشیده نیست بیت
اسیر لذت حسی بمانی چون خران * که ذوق عقل از حد وهم بیرونست * کسی نیفتد طبیعت
بغشه کی اند که در دریا فرقنا طوق فقد بنیان خوشست * در بحر الحقایق آورده که اگر کشته
شوید در میدان مجاهدت لشکر صدق نیت یا بمیرید در راه رضای حق از صفات نفسانی
مغفرت ما فوق رحمت سبحانی که بدان ذوق جاودانی کرده بهترست مر شما را از انجر اتیاب نقوس
وا اهل هوا جمع میکنند از اسباب نعم دنیا و تلذذ بشهوات مختلطه بانواع محنت و عنا
وَلَئِن مُّتُّمْ واگر بمیرید ای مؤمنان در طریق خشنودی حق یا مرگ در رابد شما را ای مجاهدان
معرکه مخالفت نفوس أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید ای غازیان معرکه وکفار یا شهید کردید
صدیقان در سبیل طلب لقا لَإِلَى اللَّهِ هر اینه بسوی خدای که معبود شماست و توجه
بدو نموده اید و دل و جان در راه او بذل فرموده‌اید نه بغیر او تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید
تا جزاء بسزا شما رسانند و هیچ جزا بحیات از بهتر از این حشر نیست امام قشیری رحمه الله دارد
اذا کان المصیر الی الله فطابا المسیر الی الله بیت چو روز بشهر تو دارم خوش است رنج
چو مقصدم تو بی آخر چه غم ز راه دراز. آورده امام الله حجة آنست که این لفظ لالی الله برکمال لطف
وجلال الهیه اشاره دارد واهل حشر را استحقاق یکی از این هر دو دانند وادخال لام تاکید بود الهست
وبکمال الوهیت مقتضی حشر است وتقدیم اسم بزرگوار دلیل آنکه حشر بدوست نه بما سوای او
ایراد لفظ تُحْشَرُونَ بصیغه مجهول ایمایی میکند بانکه فاعل محکم الفعل است چه حشر
کننده جزعظیم الشان که عقول بدو اعاده ارشاد هدنند نتواند بود وخطاب باکمال اشارتست
باکنکه عالیان محشور خواهند کشته در حقایق تجلیه وارادات کرحشر منقول بر ترغیب ما
واکنون مرده است از صفات نفس وطبیعه بحضرت الوهیت است نه بغیر او وانرا امر جنت وکر
چه موجب برا ن باشد فی جنات ونهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر مصرع

ذکر کجا طلبی دوست را مگر بر دوست • ای عزیز در این آیه سه چیز جمع کرده است مغفرت و رحمت
و حشر الی الله بجهت آنکه ارباب عبادت سه نوع اند جمعی آنانکه از بیم آتش و دوزخ در سوز و
گداز اند و طمع آنانکه از برای عبادت با امید نعیم جنان می ورزند و جمعی آنانکه شهود او اغراض و
اعواض [illegible] و بشرف [illegible] حضرت [illegible] مغفرت نصیب ترسکاران است و رحمت بهره امید
داران و بازگشت بعتبه [illegible] خاصه دوستداران [illegible] آورده که اگر در سبیل
حق کشته گردید مغفرت و رحمت او [illegible] جمع میکنند [illegible] بدنیه
و مالیه و اگر بمیرید [illegible] بهتر است از مغفرت [illegible] و از رحمت [illegible] رحیم [illegible] اشارة
تقیید قتل در آیه اولی بسبیل الله دلیل آنست که مراد از مخاطبان سالکانند و از اطلاق آن در آیه ثانی
فهم میرود که مخصوص بخطاب واصلانند [illegible] اعتاب [illegible] سید واصلان
و مقدم کاملان علیه افضل الصلوات و اشرف التحیات و شمه [illegible] رحمت [illegible]
و در بیان رفق و خوش خوئی آنحضرت میفرماید **فبما رحمة** پس بجهت بخشایشی که رسید **من الله**
از حضرت حق سبحانه **لنت لهم** نرم گشتی برای منهزمان احد [illegible] این آیه [illegible] وقت بود
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بعد از رجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و
تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوش خوئی بنسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه آن
حضرت را میستاید و میگوید برحمت خدای بود که نرم سخن و نیکو خوی شدی با ایشان [illegible]
و برای مبالغه آمده [illegible] تاکید [illegible] و آنکه [illegible] گویند [illegible] آنست که
معنی [illegible] چنانچه [illegible] آنست که چیزی [illegible] اجمال [illegible] ابهام [illegible]
و اعظام ذکر کنند [illegible] معین [illegible] و قع آن در قلوب بیشتر باشد چنانچه درین صورت
مفهوم [illegible] آنست که چیزی بزرگ که آن رحمتست من عند الله تو با ایشان نرمی و خوش خوئی کردی
پس رحمة بدل یا بیان [illegible] و چون [illegible] افاده معنی [illegible] بدل [illegible] دلالت
دارد [illegible] کفته اند و در تفسیر کبیر آمده که عرب چیزی در کلام زاید میکرد بالمبالغه تاکید
چنانچه درین آیه [illegible] بعضی از علما [illegible] دخول لفظی ضایع در کلام احکم الحاکمین
جایز نیست پس [illegible] استفهامیه [illegible] تعجب [illegible] که بکدام رحمت با ایشان معامله
کردی و تحقیق [illegible] ایشان بغایت عظیم بود و آنحضرت صلوات الرحمن علیه مطلقا
در برابر چنان جریمه با ایشان سخن درشت نگفت و روی با ایشان ترش نکرد و هر آینه این صورت
[illegible] نشود الا بتایید ربانی و تقدیر سبحانی چه دشوارترین چیزی در مرتبه حلم و احسان
در گذشتن است از جرایم گنهکاران و درین باب گفته اند که گاه کاری خوبان [illegible]

[illegible] عفو [illegible] بزرگوارانست • و بعضی رحمت را بمعنی نعمت داشته اند و آن نعمت
بسیار [illegible] صحابه کرام یعنی حق سبحانه از نزدیک خود نعمت توفیق رفق و مجاملت [illegible]
داشت تا با ایشان ملایمت و رزیدی یا نعمت استحقاق این معامله بر ایشان فایض گردانید
[illegible] اهلیت ایشان با ایشان سلوک نمودی ای در [illegible] مراد از لین حسن خلقست
و خلق آنحضرت در حسن بغایت و نهایت بوده کما قال الله تعالی **و انک لعلی خلق عظیم** • بیت
ای خوی تو سرچشمه نیکوئیها • نیکوئی تو مایه خوش خوئیها • و باید دانست که جواهر نفوس رجال
مختلفست الناس معادن کمعادن الذهب و الفضه و بواسطه این اختلافست که بعضی در
جانب نقصان منتهی میشوند بغایت بلادت و بلاهت و قوت شهوی و غضبی بر ایشان مستولی
شده مغلوب حب مال و جاه میگردند **اولئک کالانعام بل هم اضل** و برخی در طرف کمال
میرسند در قوت نظری بتعلیم ربانی و در وقوع عملی بتایید سبحانی و معرفتست که نفس مقدس
آنحضرت صلوات الله علیه بغایت اکمل بوده است در جانب علم بمدد تلقین و **علمک ما لم تکن**
تعلم و در طرف عمل بمعاونت تعلیم **خذ العفو و امر بالعرف** لاجرم خلق او از اخلاق جمیع خلق
اتم و اکرم و احسن و اعظم است • **شعر** • اکرم مخلوق ذات خلق • بالحسن [illegible]
بیت • مطلع [illegible] صفات روی محمد • منبع احسان و لطف خوی محمد • ای عزیز این
رفق که از آنحضرت واقع میشد بنسبت مومنان بود و بشرطی که مفضی نشود بر اهمال حقی
از حقوق الله اما بنسبت کفار و اهل نفاق و برای استیفای حقوق در مرکز آن تغلیظ و تشدید
میفرمود **جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم** و در کشف الاسرار فرموده که میان حبیب و
کلیم فرقست بسیار ذات حبیب را چندان رفق و خوش خوئی بوده که او را بدرشتی و غلظه فرمود
و اغلظ علیهم و کلیم چندان حدت و غلظه داشت که او را کافری چون فرعون ملایمت
لازم خوی او فرمود که **فقولا له قولا لینا** • ع • تفاوت نگر کز کجا تا کجاست • و چون مقصود
از بعثت انبیا آنست که احکام خدا را بخلق رسانند و هر آینه این مقصود تمام نشود مگر
وقتی که رسالت رحیم و کریم باشد و از سر جرایم امت درگذشته جفاء ایشان را بوفا مقابل
نماید و هر یک را بوجوه خیرات و مکرمات اختصاص دهد و انواع شفقت و اصناف
مرحمت در باره ایشان لازم دارد و از سوء خلق و قساوت قلب مبرا و مطهر باشد و با ما
ضعفا و اسعاف حاجات فقرا قیام نماید که اگر حال بر این منوال که ذکر رفت خلایق با وی آرام
نیابند و صحبت او مستانس ناشده فرار بر قرار اختیار نمایند چنانچه فرموده **و لو کنت**
و اگر میبودی تو **فظا** درشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده یا قلیل الاحتمال **غلیظ**

القلب یا سخت دل که بر ایشان رحمت و شفقت ننمودی لانفضوا هر آینه متفرق
و پراکنده شدندی من حولک از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی و بعد از تفرقه و تشتت ایشان
مقصود از بعثت و غایت کشتی چه قبول تکلیف بر وجه ارادت متصور نیستی لاجرم مکلفان بحد
مبلغ و آن جز بحسن خلق میسر نشود بیت من ندیدم در جهان جست و جوی هیچ اهلیت
به از خلق نکوی هر که را خلق نکو باشد برست هر کسی کو شیشه دل باشد شکست در لطایف
قشیری آمده است که حق سبحانه درین آیه آنحضرت را صلوات الله علیه از اوصاف بشریه مجرد
ساخته است و او را با تحقق از نعم خاصه نوعی نازنینی داشته بر سبیل تفرد یعنی تو را
که ایجاد از رحمت و شفقت و مهربانی است [illegible] انوار عقلیه تافته از آفاق این
جهانی ای و نعمتی از جمله خصایص رحمت الهی در باب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
آنست که او را آن قوت و طاقت ارزانی داشته که برای تبلیغ احکام شریعت علم شکایت برافراز
و در مصاحبت اصحاب با وجود اختلافات امزجه و تفاوت اوضاع و تباین اخلاق ایشان
شرایط نیکوخویی [illegible] نگذاشته موسی کلیم علیه السلام وقتی که بسماع کلام الهی قریب العهد بود
بکلمه و مخاطبه برادر بزرگوار خود هارون که بشرف نبوت آراسته بود صبر نتوانسته نمود
واخذ برأس اخیه یجره الیه و این حضرت با وجود مصاحبت خلق که لی مع الله که در آن که از اوقات
واقع بوده بر [illegible] ملایمت [illegible] ایشان صبر می نمود و چنان صبر جز
بتایید الهی و امداد ربانی تیسیر پذیر نیست واصبر وما صبرک الا بالله بعضی محققان در معنی این آیه
گفته اند که اگر تو با ایشان خود را مشرب توحید صرف که هیچ در شرب خوی با شی از ما سوی الله
که نظر التفات بر ایشان [illegible] باشد که بعضی [illegible] اغیار [illegible] کرده
هر آینه از حضرت تو [illegible] فرار کردندی [illegible] ایشان ع که [illegible] در خور
لجه بود فاعف عنهم [illegible] که تقصیری کرده [illegible] واستغفر
لهم و آمرزش خواه از من برای ایشان [illegible] و شریعت [illegible]
کالطف الهی که منهزما لا احدهم در حق خدای تعالی خیانت کرده بودند بهزیمت از حرب
و هم در حق رسول [illegible] پس شایسته باید که حق خود را عفو کنی و شفیع ایشان شوی
از ما آمرزش خواه تا حق خود را نیز بیامرزم [illegible]
تقریر شد آنکه فرار از معرکه [illegible] کرده [illegible]
و حق سبحانه جزای کسی که [illegible] فقد باء بغضب
من الله و مأویه جهنم و چون [illegible] پیغمبر [illegible] صلی الله علیه و سلم با استغفار ایشان [illegible]

[illegible] روز [illegible] که آنحضرت صلوات الرحمن علیه در دنیا شفقت
اصحاب کار بر قیام نموده پس در عقبی که شداید و اهوال آن بسیار و بیشمار است سزاوارتر که شفیع
گنهکاران گردد و از حدیث انا شفاعتی لاهل الکبایر من امتی [illegible] استشمام می توان
و از اینجاست که امام ابو منصور ماتریدی فرموده که امیدوارترین آیتی در قرآن این است چه بدو
استدلال بر شفاعت آنحضرت میتوان نمود بیت حاصل از [illegible] طاعت ما هست
امید شفاعت ما با نظر لطف چنین شافع [illegible] از کرم حق که بود [illegible] و بعد از آنکه از
عفو و مغفرت آیینه دلهای ایشان قابل عکوس تجلیات صفات الهی شد پس با امانت [illegible]
علی کشته باشند و در مقام استفسار مؤتمن شدند بدیشان التفات نمای وشاورهم و
با ایشان مشاورت فرمای فی الامر در کاری که از حق تعالی در آن حکمی جزم صادر نشده
و گفته اند مراد آنچه کار حرب است و کلبی گوید که مخصوص است بامور کار زار و مقابله با کفار
و از حق سبحانه حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم با آنکه از همه خلق دانا تر بود [illegible]
الهی استظهار کلی داشت بمشاورت فرمود چه عادت عرب آن بوده است که چون [illegible]
بی رای ایشان کاری بقطع رسانیدی آن صورت بر ایشان شاق گذشتی پس از برای [illegible]
اکابر انصار و مهاجر بمشاورت ایشان مامور شد تا بدان خوشدل گردند و در تیسیر گوید
احتمال آن دارد که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم در باب خروج از مدینه و لشکر کشیدن [illegible]
با ایشان مشاورت فرمود و صواب آن بود که [illegible] مدینه [illegible] بیرون
رفتند جمعی خلاف کردند و آنحضرت قصد آن فرموده باشد که من بعد در هیچ امری با ایشان
مشاورت ننماید حق سبحانه او را بجهت خوشدلی اصحاب بمشاورت امر فرمود تا دانند که آنحضرت
از ایشان خشنود است [illegible] هیچ خدشه [illegible] از جمیع آنست که امر بمشاورت
جهت آن واقع شد که تا سنتی شود مر امت را بعد از وی چه در مشاورت فواید بسیار است
یکی آنکه کارها باصلاح و سداد نزدیک گردد و مستشیر بوقت فقدان مراد معرض ملامت
نشود و در مشاورت همه عقلا چون عقل واحد است و تمام اشخاص چون شخص واحد
چنانچه باتفاق صورتی مفید هیئتی منضم میشود همچنین منافع خواهد بود ع فرایان
من الواحد و در معالم التنزیل آورده که مشاورت جهت اظهار مقادیر عقول ایشان [illegible]
بوده یا آنکه [illegible] محبت و خلوص عقیدت ایشان از محک مشاورت می آزموده و گفته اند از برای
ظهور قدر و قیمت صحابه است یعنی بدین [illegible] معلوم شد که ایشان نزد خدای مرتبه
بوده اند پس حق سبحانه بیان آن [illegible] پیغمبر [illegible] من شفقت [illegible] بیکدیگر

کشته چه پیش ازین واقعه رسول خود را بمشاورت شما امر کرده بودم و بعد ازین قضیه
بیان فرموده‌ام و نکته درین آیت که شما بیشتر اعتماد بر اعمال و طاعات خود کرده بودید اکنون بفضل
و کرم من مستظهر باشید و بدین سبب شما را دوست که فتها امر مشاورت جز با خواص اصحاب نباشد
و بر تقدیر این تفسیر اهل مشاورت جمعی از جماعت منهم باشند دلیل آن ابن عباس
رضی الله عنه نقل میکند که وشاورهم در مشاورت کن تا اطاعت نمایند چه ایشان در لشکر
سواد لشکر بهما اقتدا کنند و اصح آنست که این مشاورت با مؤمنان است و اکر چه تعمیم کرده اما مراد ارباب
فضل و تجربه اند یا خواص اصحاب و بقول اجمع مخصوصست بشیخین یعنی صدیق و فاروق که
هر یک وزیر صدق و ظهیر حق بودند **بیت** وزیر صدق دین و وزیر عاقل در صدد فارق فوق
کامل این کریمه بفتح ارجا و رفایش و آن در د لخیز داده جایش **فاذا عزمت** ای سید چون بعد از
مشاورت چون بکاری آهنگ کردی و اندیشه را بکردی ساخته قصد خود را جمع آوردی
فتوکل پس توکل کن **علی الله** بر خدای که بخود را بد و بسیار و اعتماد بر حق کن نه بر
مشاورت که او از تو و دیگران بمصالح تو داناترست **ان الله** بدرستی که خدای **یحب المتوکلین**
دوست میدارد توکل کنندگان را و در بحر آورده که چون عزیمت آن نمایی که از قصر وجود بیرون
آیی بهم الخوانج را بحضرت تفویض کن زیرا که هیچکس قدرت آن ندارد که نفس خود را نفس خود بیرون
آید بلکه بیرون آرنده خداوندیست که بندها را از مهبط ظلمات نفسی بمصعد انوار هستی
یخرجهم من الظلمات الی النور و اینجا اشارت بمشاورت جهت استقامت ظاهرست با خلق و فرمان
توکل اشارت بتجرید باطن است برای حق و توکل باز کذاشتن کارها با حق است یعنی تخییر او
بر آن قادر نیست هم بوده و حقیقت توکل آنست که خلیل جلیل نمود که اما الیک فلا میفرموده
جبرئیل را آن وقت زمام تدبیر بقبضه تقدیر سپرده بود و از حول و قوت خود منخلع کشته بامید حق
وقوع او برده سیل عنایت بجانب بحر مودت در تاخته و خاشاک اشتیاق را از شارع معرفت
بساحل عدم انداخته **بیت** خاشاک اراده بودم و دکو ...ی دوست عزیز سیل عنایت
در ربوده‌ام بهلول را گفتند اسم متوکل بر چه کسی اطلاق توان کرد گفت بر آن کس که بنفس و دنیا
علاقه نباشد و بدل بحضرت احدیت قریب بود و منتظر خلق بود و منتظر حق بقبول او
از خلق رسته و بحق پیوسته و گفته‌اند توکل حین ترک نفس خود را بحضرت خدای سپردن
و برای روزی بجز حق سبحانه خانه و خانه ای و بر عمل جزای او شاهد و حقیقت آنست
که توکلی نیست جز اسقاط خوف و رجا از ما سوی الله متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد
و جز بدو امید وار نباشد زیرا که غیر او احتیاج و درماندگی اند و جز او اند همه ضعف و اضطرار

که از امر زیان ایشان را تجربی و اتاو بر دفع شری توانا **بیت** چند شوی غافل اندر فرد نی
روی بهی برده بهر درا درنی کو چو بحاج دیگرست مادر او مادر کی بیکرانست حاجت ان کی
کو محتاج نیست بر سر اکر مش باج نیست آید در پیش توکل آفتاب جهان ایست که از برج سعادت
می تابد بنیمی که دلکشای بستان بوستان قربت می وزد جوانمردی که دیده‌اند توکل قدم نهاده‌اند
و از تفویض و تسلیم دم زده‌اند و فکر دنیا و عقبی از ایشان مرتفع شده ملتفت شده خودرا از
جهان و جهانیان اعراض کرفته روی بیکی آورده‌اند و از ما سوی الله بالکل یکسو شده که **ومن
یتوکل علی الله فهو حسبه** **بیت** من درجهان یکی شدم ای سایلان با جام کردند
ناشنفتند چون حضرت مقدس لایزالی بضمیر متوکل بصفت ذو الجلال تجلی کرد د لمعات
انوار جمال الهی کرد بساحت ضمیر رسیده بصورت عظمت و کبریائی مظهر تجلی صفت اوکیل کرد و
تا از خود و اسباب فنا کرده وار تعارضها فارغ شده سیرها فی الفنا روی نماید و صاف بیرون
بشعله قرب احدیت سوخته و چشم شهود را از حق و عز یروه خته شود **بیت** نار بر عشق
جان و دل بسوخت داده دیده را تماشای نور رو دخته باد و آنانکه کفته‌اند که علامت توکل عبارت است
نهایت آن خواجه حسین منصور از ابراهیم خواص پرسید که کفت الحال ایست که سالی
تا با مقام توکل بوده‌ام و برای چیست بدو رجا یعنی دارو های جهان را الله فوکلوا استامد
می تمام آن فانی مطلق که در دریای بقای حق مستغرق ساخت فرموده مکر تو متعمر ساخته بالطبع حی
کردی فاین انت من الفناء فی الله بعد بقا بحق تحقیق شود مکر بعد از فنا و در حق **بیت**
که بقا خواهی فنا شو که فنا کم این چیزی که مرا بدبقاست بعد از کتاب الاحوال آورده که عزیمت
قسم است یکی بوده و دیگر در عرفا لحضرت سوم عرشیان حقیقت و بنا به هر توکلست
و توکل را اسلیمست و شرط و فرع اصل آن یقین است و شرط ایمان و فرع آن محبت که ان الله یحب
المتوکلین سید ابو علی دقاق رحمه الله فرموده که توکل را سه مرتبه است بدایت توکل و وسط
تسلیم و نهایت تفویض و توکل صفت عوام راهست و تسلیم صفت خواص پیکار و تفویض علامت
خاص الخاص حضرت الله صاحب توکل طالب عطاست و اهل تسلیم منتظر لقا و اکبر با تفویض
در جمیع قدر و نکار مظهر انوار عفو و رضا و رضوان الله من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم
ای عزیز حق سبحانه بندکان را بتوکل فرموده تا در همه اوقات و خصوص در محاربات بر ما اسباب
اعتماد نکنند و اعتقاد کنند که نصرت بیند اعدا با رادت اوست و خذلان در دو رو زنده حاشیه حنا که بحکم
ان ینصرکم الله اکر خدای شما را نصرت دهد و یاری کند و عزیز کرد از چنانچه در حرب بدر واقع
شد **فلا غالب لکم** پس غالب نشد غلبه کننده بر شما که شما را مخذول و خوار سازد **وان یخذلکم** و اگر

ینصركم

وو كذارد جانب خود و بجان احد وقوع پذیرفت **من ذا الذی** پس كیست آنكه آرزوی قدرت
یاری دهد شما را **من بعده** پس از او وكذاشتن ای عزیز در جانب خذلان بحكمت لا تاثیر كه
بكمت تدبیر و اشارت فرموده كه كیست آنكس شما را در ضمن این كلام بشارتی هست عرفا كه بنداكر
نصرت دهند بجذبات عنایت و شما را از حجاب وجود بفضای شهود رسانند آنرا هیچ مانعی
از اوصاف و احوال و افعال و اقوال شما كه برشما غلبه نماید نكرده و اگر از نظر قبول وو كذارد
هیچ قادری نیست كه كار شما را باصلاح آرد قشیری گوید نصرت اشباح بتوفیق است و تایید ظواهر
و نصرة ارواح بتحقیق است و تشدید سرایر او و دیدن هر كرا در نصرت آرد كار عزت
او كشید بدنبال اقبال مقبلان و كعبه آمال صاحب دولان شد و هر كرا شامت خذلان ازكار
بیاری نصیب حال او شاخ حد بلاغ دوری و مذلت مهجوری بسلا كشت **بیت**
اگر توام لطف كارها باشد سعادت و رهنمای كار ما باشد وكرنه توام یاری غمانه كرداند
هزار تعزیز در دوری كار ما باشد حقیقت نصرت آنست كه حق تعالی هوای نفس را مغلوب و
مقهور نتبع كرداند و جنود فضل ربانی و عساكر لطف سبحانی جنود وسواس شیطانی
و وفود هواجس نفسانی را منهزم ساحت سینه و بحار به نفس و شیطان توكل جز بر حق
حقیقی نباید كرد و از **وعلى الله** و بر خدای پس **فليتوكل المؤمنون** باید كه توكل
باورداند كه الا تا ایشان مدد نفس و شیطان غالب كرد الحا بعزیز بعد از بیان غنیمت و اهتمام در
امر جهاد شمه از احكام آن بیان میكند و یكی از آنجمله منع غلول است و آن كرفتن چیزی بپنهانی
از غنایم دار الحرب قبل از قسمت و غلول از كبایر است در تفسیر كبیر از ثوبان نقل میكند كه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرموده كه هر كه مرغ روح او از قفس جسد مفارقت كند و حال
آنكه او مطلوب سه و بال آلوده نباشد ببهشت كه منزل پاكانست برسد كبر و غلول
و دین و از اینجا معلوم شد كه لعن كه میل برایشان خیانت كرده اما تحقیق را حكایت كرده
از خیانت غلول مبرا است پس صفت پاكی زانبیا علیهم السلام از خطاب این صفت بطریق اولی
خواهد بود بی شبهه از صاحب تقوی این حال نباید دید اكه خیانت جمع آنست كه در دل نفس
مجتمع شود و سیفرن اكه خیانت دید نباموروث عارست و در عقبی موجب نكال پس ارتكاب آن كسی
نمائد بود كه در غایت خسات و نهایت دنائت باشد و منصب نبوت اعلی مناصب انسانیه است پس
خدای تعالی نمایاند از عالی قدری كه در مرتبه شرف و جلالت میل كردن بعملی كه دلالت
خست و دنائت و لهذا حق سبحانه نفی غلول از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
میكند بدین وجه كه **وما كان** و نباشد و سزا نبود **لنبي** مر هیچ پیغمبر را **ان يغل** آنكه

خیانت كند در غنیمت روایت عكرمه آنست كه از غنایم روز بدر كلیمی كه گویند قطیفه سرخ بود
گم شد جمعی سیه كلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید آفاق علیه صلوات الله كردند
و حق تعالی بدین آیه ذمه حبیب خود را خصوصا و ذمم جمیع انبیا را عموما از این خیانت برئ كرده
و كفته المذینه ابن از آن كرد اكذاشته خود را سهام ملام كردانیدند ایشان آن
بود كه پیغمبر صلی الله علیه وسلم غنیمت را قسمت نكند بلكه بدستور روز بدر هر كه
هر مقتول را حق قاتل اوست و بعضی از آنكه حضرت پیغمبر صلوات الرحمن علیه ایشانرا گفته بر عهد
كرده بودید كه قدم از دایره بیرون ننهید و مركز را كه مدار كار حرب بر آنست نگذارید ایشان
باعذار مختلفه تو سل جستند و در معرض قبول نمی افتاد آخر بزبان معجز نشان آنحضرت
گذشت بل ظننتم ان نغل و لا نقسم لكم موافق سخن آنحضرت كلام رب العزت نازل شد یعنی اكر
نبی روا باشد كه خیانت كند در مال غنیمت و قسمت را اهل استحقاق ندهد باید بعضی از اقربا و صحابه
خواسته كه مال را از حظ غنیمت كه می افتد زیاده از حصه ضعفا چیزی بدهند آیه آمد كه خیانت
پیغمبر در قسمت غنایم روا نباشد یا آنحضرت سریه بقومی فرستاده بود و ایشان بر آن قوم ظفر
یافته مالی غنیمت گرفته وقتی از آن حوالی بجانب غنیمت كه قسمت در وصول صلی الله علیه
خود را اهل استحقاق قسمت فرمود آن غازیان كه جا بازی كرده بودند نصیبی نداد و گفت كه گویی
در میان غنیمت محروم ماندند این آیه فرود آمد و برین تقدیر حرمان جمعی را غلول گفته باشد از
روی تغلیظ محمد اسحق گوید نزول آیه در باب وحی است یعنی نشود هیچ پیغمبر را كه مداهنه كند
و پوشیده چیزی را از آنچه بوی وحی میكند خواه از كلمات مشتمله بر ترغیب و خواه معتذر
منطوی بر توعید و ترهیب و مؤید این قول آنست كه در تفسیر موجز آورده كه كافران آیاتی
كه معایب كیش باطل و مثالب اهل مجامع ایشان در قرآن مذكور بود از حضرت رسالت
علیه افضل الصلوات در خواستند كه بنا بر این سخنان مطوی كرد امحق سبحانه بنزول
این آیه بیان نمود كه پوشیده و حی از انبیا روا نتواند بود سلمی آورده كه نشاید كه پیغمبر اسرار
خود را بر غیر صحبت نكند الا از دو اسناد است كه محرمان حرم كرامت و محرمان حرم طریقت و حقیقت
باشند قلوب الاحرار قبور الاسرار **بیت** در حریم عشقبازان نیست محرم هر كسی
عاشقی باید كه سر عشق را محرم بود عقاید كه نفی غلول كرده هم از افعال انبیا كه غلول
از كبایر است و ایشان از آن معصومند و هم از خصال ایشان كه غال خاین است و ایشان امین
وحی اند و هم از احوال ایشان كه حال خاین مقتضی آنست كه نفس بر كار او غالب باشد و غالب
بر كار پیغمبران حق است والله غالب علی امره این سخنان و تقدیر نیست كه نفی فعل معلوم

اگر مجهول خوانند معنیش آنست که روا نباشد پیغمبری را که با او خیانت کنند و گر از اغلال
گیرند مفهوم مش خیانت کرده نشاید یعنی پیغمبر را نسبت کرده شود بغلول یا غال الخائن یافته کرده و من
یغلل و هر که خیانت کند در غنیمت یأت بما غل بیاید بکار انچه در آن خیانت کرده است یعنی
باره آنچه خیانت کرده بار کرده یوم القیمة روز رستخیز بر علی رؤس الاشهاد براه او فضیحت
یابد گر همه موزونی باشد در کشف الاسرار آورده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنی کشیده نزد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گفت قبل از قسمت برداشته بود آنحضرت از وی
قبول نکرده و فرمود که نگهدار تا در قیامت بیاری کلبی گوید انچه در آن خیانت کرده باشد در قعر
جهنم بدو نموده گویند بدین درکات فرو رو و آنرا بدر آر چون برود و بر دارد و بمشقت هر چه تمام
بجای خود بر بالا آید دیگر بار از دست وی رها شود هفتاد ساله راه بقعر دوزخ فرو رود و باز
تکلیف برآوردن کنند و همان صورت اول پیش آید و وی را همچنان تکلیف میکنند تا مرد
و بر نمی آرد در کشاف آورده که یکی از اعراب نافه مشک از غنیمت بدزدید این آیه فرود آمد
که هر که در چیزی از مغنم خیانت کند روز قیامت آنرا بر باید داشت که تا چه غایت بود در چیزی
سبک خیانت کرده تا آنرا به سهولت برداشته باشد و بعضی از ثقل اسلحه بر ظاهر کرده اند
و گفته اند این حث بر سبیل تمثیل و تصویر بر تشدید و عید است یعنی حق تعالی او را در عرصه
محشر مشهور سازد بخیانت در آنچه باشد شخصی که حامل آنچیز باشد یا بالخیانت را با خود بیارد
و وزر آن در گردن وی باشد ثم توفی پس تمام داده شود در آن روز کل نفس هر تنی
ما کسبت جزا آنچه کرده باشد از خیر و شر و هم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند یعنی
جزا یعنی مکافات ایشان بطریق عدل واقع باشد و عزیزی گفته اند عمر خطاب خبر داد که امین و خائن
در یک جا و باخلد و بحسب معنی المنع است و اثبت عجز از غلول را اینکه غال بجانب از وی
تحقیق کرده که هر کس سعی با اثر عمل خواهد دیانت حراینه یابد که او را با وجود چنین جرمه فرو نمی گذاشت
کذاشت ع الت مکافات عمل خواهد یافت بعد از ذکر توفیه جزا بطریق اجمال تفصیل
آن میفرماید که جزای مطیع و سزای عاصی چیست افمن اتبع همزه انکار است و فا عطف
و معنی آیا هر که پرهیزد پس پیروی کند رضوان الله خشنودی خدا را بترک غلول
در وقت جزا بعینه باشد کمن باء همچون کسی که باز گردد بسخط بخشمی واقع من الله از
خدای یعنی خیانت کند و سزاوار گردد خشم خدا را و مأویه جهنم و آرامگاه او باشد دوزخ
و بئس المصیر و بد جایگاهیست بازگشتن آنرا بعمل کننده حصول رضا بجهاد کفار است
و وقوع سخط بر از کار دنیا یا خشنودی بطاعتست و خشم بمعصیت یا رضوان بمتابعت

بغنیمت و غضب بتخلف از وی یا اول بمهاجر و انصار است و ثانی بغضب منافقان و کفار
و گر چه این وجوه صحیح است اما چون آیه عام وارد شده قصر بر قولی نباید کرد بلکه بر سبیل عموم
باید دانست که هر که بر طاعتی اقدام کند در افمن اتبع داخل است و آنکه بما یبعث نفس و هوا مایل
بسخط من الله بر رود مشتمل غایة ما فی الباب آنست که آیه در واقعه معینه نازل شده و خصوص سبب
موجب ابطال عموم لفظ نیست محققان بر آنند که اتباع رضوان عمل کردنست بانچه خدای را خشنود
کرداند و اصل در آن رضا بقضاست و از اینجا گفته اند اذا رضیت من الله فاز عنک راض بیت
اگر میخواهی که خشنود بود معبود یقین میدان که هست از ان تو خشنود بعد از بیان مکان عقوبت
ن ان خائنان که مغضوب حق اند منازل حالیه اسا که استحقاق خشنودی خدای ارزند
ذکر میکند و میگوید هم درجات ایشان خداوندان درجها یا مر ایشانرا درجات عند الله
نزدیک خدای یعنی بعضی راتند که ضمیر هم عاید است با تابع رضوان و راجع بسخط یعنی هر دو
گروه درجاتند و منازل ایشان مختلفست مقام یکی بوستان نعیم و مسکن دیگری زندان
جحیم جمعی دیگر این قول را ضعیف داشته اند و گفته اند استعمال الدرجات در شان اهل ثواب
مشهور است و لفظ درکات برای ارباب عقاب مستعمل و مذکور بود دیگر آیه سابقه منزل
من باء بسخط من الله مقرر شده که مأواه جهنم پس این ذکر موطن من اتبع رضوان الله است
یعنی درجات بهشت و درجات نیز متفاوت هست چنانچه در حدیث معاذ بن جبل رضی الله عنه آمده
که بهشت را صد درجاتست مسافت میان هر دو درجه چنانچه میان آسمان و زمین و در تیسیر
بعضی آورده که خواجه ما بیان الحق رحمه الله فرموده که یکی از علما مست را از معاصران خود
بعد از وفات وی بخواب دیدم و کیفیت حال آن جهانی از وی پرسیدم جواب داد که بفضل
الهی از عذاب وارسته ام و بنعیم مقیم پیوسته پس حال یکی دیگر از علما که بطریق ورع
تقوی میرفت از وی استفسار نمودم گفت آن بزرگ پس درجه بلند دارد او را گاه در بهشت
چنان میبینیم که شما در دنیا ماه را بر آسمان می بینید پس حال مردی بازاری نیکو معامله
را از او سؤال کردم فرمود که از دوزخ خلاص یافته است و فوقی که من در بهشت دیدم او را
از بهشت دیدم و این واقعه دلالت بر درجات اهل بهشت میکند و چنانچه درجها بهشت
متفاوت اند اگر چه همه در نعمت و راحت اند درکات دوزخیان نیز مختلفست با آنکه همه در عقوبت
و عقوبت اند ای عزیز بر خوان از علما ضمیر هم عاید میدانند با اهل رضا و سخط و هیچ محذوفی تقدیر
نمیکنند بلکه میگویند این دو طایفه درجاتند یعنی اختلاف اعمال ایشان ایشان را بمنزله
اشیا مختلفه فرود آنها کرد این است پس گویا که هر یک درجه اند جدا لعنه درجه دیگرند

الخ از حقیقت وی باید دانست که نفوس انسانی بماهیة وحقیقة مختلفند بعضی نورانی وبرخی ظلمانی یکی نیکو ودیگری پلید که وهمی آکثر ودیگری پلید نرم متصف باخلاق پسندیده وفرقه متقسم باوصاف نکوهیده واختلاف این صفات باختلاف ماهیات است الارواح جنود مجندة پس هر یک از مردمان بقدر خود درجه اند و در فتوحات فرموده که درجه کمال را ذاتی باشد یا عرضی ذاتی حق را است و عرضی بهشت را آنها که اهل درجات کمال عرضی اند بهره ایشان حور و قصور و نعیم و سرور است و آنان که درجات کمال ذاتی داده اند نصیب ایشان نور آنست الله نور السموات والارض که از رسل که کاملان راه و هادیان سبیل الله اند طلب درجات کمال عرضیه اند لهم اجرهم عند ربهم وچون تفاضل که واقع میشود در کمال عرضی است منزلة فضلنا بعضهم علی بعض ودر کمال ذاتی که مطلقا تفاضل آنجا نیست میگوییم درجات ایشان را احیان درجات میدارد زیرا که عین کمال ذاتی اند واکرم درجات کوثر پس آن درجات جانیه است که بکمال عرضی ثابت شده و از هم درجات تا همه درجات ع چندان تفاوت که از هم ناسها والله بصیر وخدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند از اثبات داری و خیانت کاری بعد دانات پس کسی که بهانه بر دل ایشان وصی است تا مطیع در طاعت بیفزاید و هر زه عید تا عاصی از معصیت باز آید چو راستی که او دانا و بیناست نکو کیکدار و خود را آن کو ناست و بعد از منع نسبت غلول بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم تاکید امانت و یکند برین وجه که او در شهر شما متولد گشته و با شما نشو و نما یافته و در همه عمر از وی جز صدق و امانت و وفا و دیانت واعراض از متاع دنیا و دعوت بتجارت عقبی و توجه تام بحضرت مولی مشاهده نکرده پس او را بخیانت منسوب نباید ساخت و بعث او که از اعظم نعم است عام بر جمیع عالمیان و بخصوص تمام بر نسبت بمجموع آدمیان تحفه عظیم وهدیه جسیم باید شمرد و بازای آن تحفه کبری و موهبه عظمی طریق منت داری باید سپرد که این نعمه سزاوار ستایش است و برای این میفرماید لقد من الله هر آینه بتحقیق که منت نهاد حق سبحانه علی المؤمنین بر گروه گرویدگان اذ بعث چون فرستاد فیهم در میان ایشان رسولا پیغمبری من انفسهم هم از ایشان که چه بعثت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم نسبت بهمه اهل عالم نعمتست چنانچه بمجموع انبیا مبعوث گشته و داعی بمه است باتکه ایشان را از درکات و بالعوما طمئله الخلاص داده و بدرجات کمال و مراتب عز و جلال رسانیده اما چون غیر مؤمنان به نعمت بعثت منتفع نشدند منت را بدیشان تخصیص میکند و بقول اکثر مفسران مراد از مؤمنان همه عربند چه هیچ قبیله نیست که نه حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم با ایشان نسب نسبی ثابت نشد مگر بنو تغلب

ذکر شرف نسب و مآل آنحضرت وانتساب اعراب بدان و ذکر بمیتها از خویشان او بوده و قوم که خواهد یافت ما حکمت در بعثت پیغمبر صلوات الله علیه از میان عرب آن گفته اند که ایشان بولادت و نشو و نمای آنحضرت عارف بوده اند و بر همگی اقوال و افعال و تمامی اخلاق و احوال او اطلاع تمام داشتند و اتصاف او را بصدق و امانت و احتراز وی از کذب و خیانت کما ینبغی میدانستند پس هم از میان ایشان مبعوث شد تا چون دعوی نبوت کند هر دو تن از ایشان بتعلیم ظن کذب با کسی چنین دعوی از مردی صادق و امین در وغ نباشد و دیگر آن بجهت برای آن ظاهر بود که آنحضرت بمدت عمر تلمذ کسی نموده است و بمدرسه و مکتب تردد نکرده و بمسائل اشتغال نفرموده و تا که گذشت چهل سال از عمر مبارک حدیث نبوت و رسالت بر زبان نرانده و بعد از آن بر شحات علوم حکمت حقیقیه سرچشمه احکام شریعت واسرار طریقت بود و زبان بترجیع خاطر دریا ما گرش ترشح میشد و از انبیا ماضیه و قصص امم سالفه و وجوهی که در کتب متقدمین مذکور و مسطور بود خبر میداد هر آینه عقل سلیم را دای شهادت میتوان گفت که این صورت جز بوحی سماوی و الهام الهی میسر نیست تحفه ای در لوح کتابتی یک دفتر خبر داده تا سراسر لوح و قلم یک حرف نشنیده از هر ان سبق بمرده از جمله دانش آموزان و دیگر بسا در پیر عرب بعد از دعوی حقیقی ما آن ارباب اهل دانش بودند تا زمان عناد بر و عرض کرده بر لایه آن دعوی نموده قدم از طریق دعوت او را شکند آن عالی همت نظر التفات بر آنها نیفکنده و در زاویه قناعت لقمه بجاعت نان را سبقی بود و بر مشقت معیشت و محنت فقر و فاقه صبر میکرده و چون بمدد توفیق ربانی و بابات فتح آیات خبر از اختیه و مهمات موکب نصرت مقاتل ساخت و یا حمیه بن باب تیغ جهانکشای بر ایران لشکر سبزی یافته حیاضی دلهای قطرات غمام گشت و بابوالرحمالا الاما لرشد حکمش چو قضا و آسمانی و در زیر نگین گرفت عالم بسیار از عباد سر طاعت برخط فرمان لا نم الا اطاعتش نهادند و چندین بلاد بجهت تسخیر خاتم بارکاه عرش احترامش در آمد اصلا طریقه فقری که داشت تغییری بدان راه نداده بجاور خلوتخانه ریاضت میبود با وجود کثرت غنایم و سعت اسباب معیشت افطار جز بر خوان الجوع یومی میسر نبود پس ارباب فهم را از این اندیشه دست میدهد که اگر این کس کاذب بودی چون متاع دنیا از باده شدت حاصل بالستی که تا از ریاضات گرفته بفراغت کندایندی و در معاش او تو سعه پدید آمدی و چون این صورت وقوع نیافت معتبر شد که در دعوی خود صادق است و وجه منت بر ایشان آن گفته اند که پیش از آمدن آنحضرت بر عرب از لادیان بود زیرا که عبده اصنام بودند اخلاق ایشان اقبح اخلاق بود چه بیوسته میل بقتل و غارت میبودند و معیشت ایشان

ز شتر بن معاش بوده که اکل مطعومات بد میکردند و آنحضرت صلوات الله علیه تهیه
مادین ایشان را به اشرف ادیان و خلق ایشان را به افضل اخلاق و بغض نفس الامر طوق اتباع شریعت
در گردن ایشان بلکه در گردن آنس و جان انداخت **بیت** ستخار که تبلیغش [illegible]
ما را زجمع است خیر الامم ساخت ¤ وز فیض شرع فعلش کار جمله دار زینک الهاد و نحو [illegible]
و بقول بعضی مراد از **انفسهم** مجموع اهل ایمانست و معنی آنست که آنحضرت از آدمیانست نه
از ملایکه و امتنان بر ایشان جهت آنست که کمال انسان در شناخت حق است و عمل خیر [illegible]
و بنای دعوت آنحضرت بر این دو قاعده مبتنی است و دیگر آنکه خلایق مجبولند بغفلت و [illegible]
جز نوعی علو همت سلوک طریق طاعت و اجتناب از ارتکاب معصیت نمی‌نماید پس سید انام علیه
افضل الصلوات و السلام بانواع ترغیبات و اصناف ترهیبات ایشان را از تمکن [illegible]
ملالت بقضای جهد و ترک بطالت دلالت نموده **یتلوا علیهم** میخواند بر ایشان **آیاته**
نشانهای توحید یا آیتهای فرقان **ویزکیهم** و پاک میکرد از [illegible] ایشان را از دنس طبیعت
بتحصیل احکام شریعت یا زکوة ایشان فرا میگرفت یا کار ایشان بصلاح می‌آورد یا نفس ایشان را
از رذایل اخلاق پاک میساخت یا [illegible] ایشان را بحجر [illegible] چون در عمل آیند انکار باشند یا
بپاکی گواهی میداد [illegible] **ویعلمهم الکتاب** و می‌آموخت ایشان را قرآن
یا معارف شرعیه **والحکمة** و حدیث یا موعظه قرآن یا معارف عقلیه **وان کانوا من قبل**
و بدرستی که بودند [illegible] **من قبل** پیش از بعثت رسول **لفی ضلال مبین**
در گمراهی هویدا و ظاهر حق را ندیده و از باطل دوری نفرموده **بیت**
تا بیک بند غفلت باطل جهان ¤ عالم [illegible] حکم گرفت و دیگر از احکام جهاد
[illegible] بود [illegible] و در وقوع مصیبت و محنت [illegible] نمودن پس [illegible]
مینماید و جزع کنند که در واقعهٔ احد [illegible] **اولما اصابتکم** آیا هرگاه که بشما رسید
مصیبة [illegible] از هزیمت و جراحت و کشتن [illegible] **قد اصبتم** [illegible]
رسیده بودید یعنی یافته بودید از ایشان **مثلیها** دو چندان یعنی ایشان [illegible]
هفتاد تن را شهید کردند و شما در بدر از ایشان هفتاد را بقتل آورده و هفتاد را اسیر کرده
و با وجود این **قلتم** میگوید **انی هذا** این از کجا بما رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا صلوات
الله علیه در میان ماست و ما از برای نصرت دین حق [illegible] و مشرکان از برای اعلای کلمهٔ کفر
حرب میکنند **قل** بگوی ای سید در جواب ایشان **هو** این [illegible] شما را [illegible] **من**
عند انفسکم هم از شماست [illegible]

زلت که کردید و روی بطلب غنیمت آوردید یا بواسطهٔ بازفروختن اسیران در بدر [illegible]
که بعد از فروختن اسرا آمد جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] خدای [illegible] تا ایشان [illegible] اسیران را که
[illegible] بفدا بگیرند و از ایشان بعدد اسیران کشته شوند پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان گفت
جواب چنین دادند که اسیران عشایر و اخوان ما اند فدا بگیریم و اگر بعدد ایشان از ما شهید
شوند [illegible] آن بود که در روز احد هفتاد تن بعدد اسرا شربت شهادت چشیدند پس حق
سبحانه میگوید که اینچه در احد بشما رسید هم از نفسهای شما بود در حقایق التاویل فرموده که
فاعل در جمیع امور حق است و سبب قابل نفسهای ایشان و فاعل افاضه [illegible]
قابل اقتضای آن کند [illegible] حق سبحانه در جمیع احوال تابع است [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] خلعت وجود [illegible]
منافع [illegible] است [illegible] ایشان [illegible] حکم قضا
قدر تابع علم حق است و علم حق تابع معلوم که عین ثابته است باین معنی که علم ازلی [illegible]
[illegible] در معلوم باثبات امری نمی‌آورد که ثابت نشده باشد یا نفی امری که ثابت بوده باشد
تعلق علم وی بمعلوم بر آن وجه است که معلوم فی حد ذاته بر آنست و علم را در وی هیچ گونه
تأثیری نیست [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] احکام [illegible] حق کرد باحکام [illegible]
ان الله [illegible] **علی کل شیء** [illegible]
قدیر توانا است **وما اصابکم** و آنچه بشما رسید از مکروهات [illegible] **یوم التقی الجمعان**
در آن روز که روی بروی آوردند دو گروه یعنی لشکر ابوسفیان و مبارزان میدان ایمان
فباذن الله [illegible] و قضا و قدر او بود **ولیعلم المؤمنین** [illegible]
[illegible] مؤمنان و رضای ایشان **ولیعلم الذین نافقوا** [illegible] منافقان و جزع و
خصومت ایشان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] معروف [illegible]
بیرون [illegible] اظهار اسلام و اضمار کفر [illegible]
[illegible] لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء **بیت** [illegible]

منافقی چه کنی ما را باشما باشا هی آن و عزیز مؤمنان را بنام ذکر کرده که دلالت بر دوام و استقرار دارد
و منافقان را بفعل یاد فرموده که دلیل تجدد و حدوث است و بدین استدلال میتوان نمود ثبات
اهل ایمان و تزلزل احوال منافقان وَقِيلَ لَهُمْ و گفته شد مر منافقان را در وقت رفتن
بغزوه احد که ابن ابی با اصحاب او از راه باز گشتند و گوینده ابو جابر سلمی بود رضی الله عنه که
ایشان را گفت تَعَالَوْا بیایید و از حرب باز مگردید و بجهت تمام از روی اخلاص قَاتِلُوا کارزار
کنید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که دین اسلام است أَوِ
ادْفَعُوا یا دفع کنید شر کافران از اهل مکه که داعیۀ قتل و غارت ساکنان مدینه دارند و از
ناموس خود اگر رعایت حق دین و حمایت دین حق میکنید و گویند مراد از دفع تکثیر سواد لشکر است
چه کثرت سواد سبب رعب دشمن و موجب شکسته دلی اوست و با ... مکرر است که ...
مندفع گردد سهل بن سعد ساعدی رحمه الله نابینا شده بود و گفت هیچ آرزو ... نبود که ...
من آنست که سرای خود ... و ... مسلمانان ... لشکر ایشان
کنند با بودن ... بیت
هر چند خوردن ... بیت
میکند که ...
[illegible]
[illegible]
خود را ... حقیقی ... دفع کنید ...
[illegible]
[illegible]
کردند و ... قَالُوا گفتند در جواب وی لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا اگر ما دانیم حرب را
قتال میدانستیم لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه متابعت میکردیم شما را اما طریق محاربه نمیدانیم
[illegible]
[illegible]
از ... صاحب شوکت حرب کنند ... که ... خواهد بود ...
واقع نخواهد شد و این عذر ایشان ...
کفار ...
کوه احد رسیده بودند ... کلمات ... منافقان ... مسلمانان میکند

یا بعدم و ثوق بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هر ایشان ... که ... هُمْ لِلْكُفْرِ
يَوْمَئِذٍ ... أَقْرَبُ مِنْهُمْ نزدیکترند ایشان لِلْإِيمَانِ
... که با اهل کفر ... اهل ایمان ... ایشان ...
کفار و سبب تخذیل مهاجر و انصار ... ایشان ...
در ظاهر ... ایشان ... کنند يَقُولُونَ
میگویند بِأَفْوَاهِهِمْ ... مَا لَيْسَ ... فِي قُلُوبِهِمْ ...
صدق و اخلاص ... میگویند که حرب واقع نخواهد شد ... ایشان آن بود که
واقع شود ...
...
... وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای ... بِمَا يَكْتُمُونَ ... منافقان
...
...
...
... بیت
...
... الَّذِينَ این منافقان
آنانند که ... قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند برای ... از اهل نفاق
یا برای ... در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوا و حال آنکه ...
نشسته بودند ... لَوْ أَطَاعُونَا اگر ...
... مَا قُتِلُوا
کشته نمیشدند ... قُلْ بگو ای محمد که اگر اختیار دفع مرگ بدست شما
فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسها خود مرگ را ...
از نفسهای ...
... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
...
...
...

قدرت بکمال نقص و عجز منسوب شوند و بدهشت و حیرت مشهور و معروف بیت
آنجا که عز قدرت حق موج زن شود . خاشاک وار هر دو جهان برکران فتد . و چون منافقان
منع دیگران از قتال بدین وسوسه میکردند که حرب مفضی بقتل است و قتل موجب انقطاع
از لذات صوری پس بجهت آنکه طباع رغبت جوی عشوه اند کوتاه نظران بدین فریب از جهاد
ممنوع میشدند حق سبحانه میفرماید که قتل در راه خدای مکروه نیست بلکه مقتولان راه
مقبولان اند و نعمت ایشان ابدی و لذت ایشان سرمدیست وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندار
و گمان مبر ای شنونده آنان را که بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشته شده اند در راه
حق أَمْوَاتًا که ایشان مرده گانند و از نعیم دنیا بی بهره گشته اند در ترجمه اسباب نزول از ابن عباس
نقل میکند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خطاب فرمود که چون برادران شما
روز احد بدرجه شهادت مشرف شدند ارواح مطهر ایشان قرین اهل علیین شد حق سبحانه
جانهای مقدس ایشان را در اجواف مرغان سبز جای داد که بر هوای بهشت طواف کنند و بر
شاخهای طوبی آشیانه سازند و از انهار جنت آب خورند و چون نشاط استراحت
کنند بقنادیل نورین باشند که در سایه عرش آویخته است و ایشان گفتند
که خداوندا کرا اعلام کند برادران ما را از نعیم دولت کرامت و بدین منزل سعادت
که رسیده ایم و کاشکی اهل اسلام بر این رفعت مقام و مرتبه انعام ما خبر شدندی تا رغبت
ایشان بجهاد و اجتهاد زیاده گشتی حق سبحانه از برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه
ارزانی فرموده باقی ماند که ما را تنبیه کرده تا گمان نبرند که شهیدان راه دوست مرده اند مجازات
از چشمه تیغ آب زندگانی خورده اند و بتیغ حیات جاودانی برده بیت
وقت غزا تیغ زنان غیور . جان که کنند از تن مرغان دور . بی زینت رحل زیادت کنند کز پی
اعلای شهادت کشند . لاجرم آن تیغ که بر سر خورند . شربتی از چشمه کوثر خورند . و در تیسیر آورده
چون باید شد جان بمن و زنده جاوید شو . جابر رضی الله عنه روایت کرده که بعد از شهادت
پدرم سید بشر صلی الله علیه و سلم در من نظر کرد و گفت ترا ملول و مهموم و محزون میبینم
گفتم یا رسول الله پدرم درگذشته و دینی و عیالی بمن گذاشته و من سررشته مصلحت
خود گم کرده ام و روی در بادیه سرگشتگی آورده حضرت فرمود که ای جابر ترا بشارتی دهم
که بهجت و بشاشت آن ترا از اندوه وارهاند و رقاید ستر تیرگی دل بزمان تا بسر منزل نشاط
و بایان رساند بدانکه آفریدگار ما تعالی شانه با هیچکس سخن نگفته جز از وراء حجاب
پدر ترا از وراء مشاهده گفت بخواه آنچه ترا آرزوست تا بدهم گفت بار خدایا آنان که

مرا باز بدنیا بری تا دیگر بار در راه رضای تو تیغ کفار کشته شوم فرمان رسید که حکم ازل
برین وجه شرف نفاذ پذیرفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت خدایا از سعادت
حال ما نعمت و رفعت آنکه ما را داده یاران ما را خبر کن این آیه نازل شد و گفته اند که اولیاء شهداء
احد را چون رفاهیت دوری نمودی یا نعمتی و ملذتی رسیدی بغایت زرو تحسر میکشیدندی
دریغا یاران ما که در خاک و دوستان ما محجوب در زندان خاک ما در دولت سرای سرور و ایشان
در وحشت جای قبور حق سبحانه از حسن حال و خوبی مآل شهیدان احد که هفتاد تن بوده اند
خبر داد از کار دیگر باقی انجا با انضمام نزول این آیه خبر داده و بعضی بر آنند که آیه در شان
شهداء بئر معونه نازل شده و ایشان چهل یا هفتاد تن بوده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم ایشان را باستدعاء عامر بن مالک که ملاعب الاسنه لقب داشت بجانب نجد فرستاد
و در سر چاه معونه که یکی از ابهای بنی سلیم بوده بقتل رسیدند و بر هر تقدیر مضمون آیه اینست که
شهدا را گمان مبر که مرده کانند بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زنده کانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار
ایشان و مذکورند در ملاء اعلی و در تاویلات ماتریدی آورده که عادت اهل جاهلیه آن
بود که هرکه ذکر او از زبان مردم منقطع گشتی او را مرده خواندندی بعد از قتل شهداء
احد بهمین نوع میگفتند که هؤلاء ماتوا اینها مردند و رخت بزاویه خمول بردند حق تعالی
فرمود که نه چنین است ایشان در مجامع صافات و صوامع قدسیه بنیکویی مذکورند و در
آسمان و پاکان زمین بذکر جمیل مشهور و بقاء ذکر حیات ثانیه است بیت
کسی کو شد بنام نیک مشهور . پس از مرگش بزندگان زنده دانند . ولی آنرا که بد فعلست و بدنام
اگرچه زنده باشد مرده خوانند . یا زنده اند بدان معنی که هر ساعت ثواب عزوی بدیشان
میرسد حصول ثواب از پس قتل همچون وصول جزاست بعامل در زمان حیوة او یا خدا
ایشان را بمحو رد و دیدیشان تصرف میکند چنانچه در احیا یا قیمی شوند ایشان را چه شاید
زندگان یا ارواح ایشان رکوع و سجود میکنند خدا را در زیر عرش و رکوع و سجود عمل
زندگانست یا بر سلام ایشان میکنند چون احیا در معالم آورده که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم در وقت دیدن مصعب بن عمیر در میان مقتولان احد فرمود
که اشهد ان هؤلاء شهداء عند الله یوم القیمة پس گفت بیایید و ایشان را زیارت کنید و بر ایشان
سلام دهید بدان خدای که نفس من در قبضه قدرت اوست که هیچکس بر ایشان سلام ندهد
تا روز رستخیز الا که جواب او رد کنند یا زنده کانند در دین یا زنده کرده اند اندر نفس خود
در حقوق اخروی که فرمان امانت آن کرده اند یا انتفاع یافته اند بجود فانیه و کفار با آنکه

شرع الهی یا شتابند زنده کانی عند ربهم یرزقون روزی داده میشوند از میوهای بهشت و تحفهای
آنجا لیکن سرشت فرد تعبیر فرموده که شهدا در زیر قبهٔ سبز بر لب جوی میباشند
که آنرا بارق گویند و روزی ایشان بکره و عشا بدیشان میرسد فرحین و در حالتی که شاد
مانند بما آتاهم الله بدانچیزی که عطا کرده است حق سبحانه بدیشان من فضله
از فضل و رحمت خویش که آن روزیست یا ثواب جهاد یا شرف شهادت یا فوز بجلوهٔ ابدی
یا دولت خشنودی حق که والله آن دولتی مقصود نیست ای عزیز از مضمون بل احیاء استدلال
میتوان کرد برآنکه شهدا امروز احیا اند بطریق حقیقت و این کرامتیست مخصوص بدیشان
جمعی از معتزله اثبات حیات حالیه را مجاز دانسته حمل بر احوال اعتبار مآل کنند یعنی
[illegible] عظیم المنزله باشند در دین و رفیع القدر بودند نزدیک خدای هر آینه زود قیامت بانواع
کرامات اختصاص خواهند یافت پس اگر حالی او را حی گویند صحیح است چنانچه جاهل غیر نافع
با وجود حیوة مرده خوانند و حق آنست که حیوة شهیدان حقیقی است و اگر نه اموات بزرگ
قدر بسیار اند و هیچکدام را بشارت بل احیاء نیست پس آن حیاتی باشد مخصوص شهدا چه
شهیدان میدان جهاد و چه کشتگان سخنان مجاهدت بر طریقت فرموده که الهی جان که
از وصل تو محروم ماند مرده زندانیست و اگر در دریای عشق وصال بر تیغ شوق جفا کشته
گردد زنده جاودانیست بیت کر بتیغ غمت کشته شوم باکی نیست کشتگان تو زنده
جاوید باشند محققان برآنند که قتل فی سبیل الله مخصوص در جهاد کفار نیست بلکه جهاد نفس
با صغر یا کبر در هر جهادی قتل واقع است و جزائی فراخور آن بر آن مترتب ابن عطا رحمه الله
میگوید که مقتول بر مشاهده باقی است و بر مشاهده منعم است بارزاق حقیقة معنویه یعنی
میفرماید که آن رزق زیادتی فوایدست از انوار اطلاع بر اسرار لقا و وصول با قصور رب
رضا در تفسیر کبیر آورده که چون نفس قدسی با انوار الهیه اشراقی حاصل آید ذوات ایشان
بلمعات معارف سبحانی مستنیر گردد تعبیر [illegible] اشارت بآنست پس ازان بمنبع نور و مصدر
رحمت و جلالت ناظر شوند فرحین عبارت ازانست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول
بمقام وصال و مشرق فرقی نتوان تصور بجمال وجه کریم نتواند بود بیت
ما را خوش دلی انجاست که دلدار انجاست میکنیم جهد که خود را مگر آنجا فکنیم ای عزیز هیچ
دانستی که کشتگان جهاد اصغر زندگان درگاه اند مقتولان جهاد اکبر را نیز زنده راه
او میدان محبت بر طریقت که کشته دوستی زنده اوست بلکه مرده او در دو جهان زنده
بدوست معروف که جز یکی از درویشانرا بعد از موت او غسل میداد انکشت [illegible]

روی وی بخندید معروف گفت أحیاةٌ بعد الموت جواب داد که دوستان وی نمیرند بل
ینتقلون من دار الی دار چگونه مرده نامید مجاهدیکه کلام الهی از احوال ایشان خبر میدهد که بل
احیاءٌ عند ربهم [illegible] خواص [illegible] عزت [illegible] است [illegible] سایر [illegible]
از فرشته گذشته اند بلطف حاشا لله [illegible] [illegible]
لاجرم شیوخ ذکر برند صاحب بحر الحقایق آورده که جمعی شهیدان را حق که در طریق التقرب
الی الله بشمشیر مجاهدت کشته شدند اگر بنفس ایشان مرده باشند اما دلهای ایشان بنور
جمال حق زنده است و روزی میخورند یعنی از کؤوس تجلیات صفات ساقی خود شراب
شهود میچشند و بجذبه عنایت ازلیه که از محض فضل ایشانرا بعالم وصول میکشند جانها
ما لا عین رأت [illegible] میکشند چه نیکو قتلی که جزای وی چنین فضل باشد و چه مبارک
شهادتی که مکافات او [illegible] سعادت [illegible] جان [illegible]
میرسند [illegible] کشتگان شهید میباشند [illegible] اشارت بدین معنی فرموده بیت
از دم تیغ تو [illegible] شهید [illegible]
خورم [illegible] بازدر صفت شهیدان میفرماید که ویستبشرون وشادی میکنند
بالذین بآنانکه هنوز لم یلحقوا در نرسیده اند بدیشان من خلفهم از پس ایشان و
امیدوارند که بدیشان در رسند و در بصائر آورده که شهیدانرا [illegible] نامه [illegible]
و خویشان ایشان [illegible] نوشته [illegible] ایشان هر روز آن صحیفه را مطالعه مینمایند
که هر یک از اقربا و احباب کی بدیشان خواهند رسید و چنانچه در دنیا مهمان از خبر قدوم
عزیزان غایب چگونه شاد میشوند و بشارة بهم میرسانند شهدا از رسیدن یاران بدیشان
شادیکنان یکدیگر را مژده میدهند و بشارتی که استبشار جهت آن باشد که حق سبحانه ایشانرا
وعده داده که من [illegible] خود را بکرامات شهدا [illegible] و شرح قرب و منزلت [illegible] بکویم ایشان
خوش دل شوند [illegible] اجلاف [illegible] استماع [illegible] بسعادة شهادة [illegible]
شدیا مستبشر میباشند بشهادت دوستان و کسان خود و میکویند که ایشان شهید
هر آینه بهمین درجه بر آیند که ما بر آمدیم و همین مرتبه یابند که ما یافتیم و دیگر شادی شهدا
باشد که [illegible] خوف [illegible] وقوف [illegible] یقین دانند الا خوف که هیچ
نباشد علیهم [illegible] ولا هم یحزنون
و نباشند ایشان [illegible] مفارقت دنیا [illegible] کذاشته اند و بعد از
استبشار [illegible] اخوان دیگر [illegible] یستبشرون شادمانی مینمایند

بنعمة من الله برحمتی که بر ایشان فایض شد از استان خدا و یعنی ثواب اعمال وفضل
افزونی بیان شکر نعمة وفضل برای تعظیمات ای عزیز نعمت بقدر استحقاق باشد وفضل انچه
زاید بر آن بر سبیل ارزانی دارد للذین احسنوا الحسنی وزیادة یا نعمة بهشت وبا الکرایشان
دران داخلند وفضل خصوصیات ایشان است وفارغ استبشار دران جهان آنست که انچه در
دنیا از راه استدلال دانسته بودند بطریق معاینه می بینند آری چون خبر عیان شود
ونقل نقد گردد موجب افزونی مسرت ونتیجه زیادتی حبور و بهجت بیت
اول بخبر غم تو بر خود بپسندیم ناديده رخت عشق در ره بنوشتیم چون زلف برافشاندی و برقع
در ذوق شدیم محو در غم وار ستیم وان الله ودیگر فرح تمام دارند با نکه خدای لا یضیع
ضایع نکند اجر المؤمنین مزد کار مومنان ومجاهدان را ای عزیز تارک جهاد وا نبعت دنیا
باز نشد وبر تقدیر وصول بدان چیزی حقیر نزد اعتبار وفانی نا پایدار است اما نصیب مجاهد
یکی از احدی الحسنیین است یا ظفر که در غنیمت حلال با او اصل شود یا شهادت دار الوصال که یعنی
عظیم است ... انبیا تعالی المجاهدین را که رامت بعد بیشتر از اول خلعت محبت یحب الذین
یقاتلون فی سبیله دوم تشریف اضافه اولئک حزب الله سوم وعده نصرت ان تنصروا الله
ینصرکم چهارم جهاد و وصیت ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة
پنجم حصول غنیمة وعدکم الله مغانم کثیرة ششم مزدی موصوف بعظمت هفتم درجات
از رفعت هشتم نوید مغفرت نهم استغراق در محیط رحمت واین چهار منقبت در این آیت است
فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة دهم حیات
ابدی بل احیاء عند ربهم یازدهم رزق بی مدی یرزقون دوازدهم فرح بر دوام وشادی
خالی از انقطاع واضطراب فرحین بما اتاهم الله من فضله این همه فضایل برای شهدای معرکه
جهاد است تعالی الله بشارات مجاهدات خود ببرون ... از اعدا دست در حقایق ...
آمده که هر که هوای دنیا بکشد مرده است از نعیم عقبی وهر که را سیل عشق بقتل آرد مرده است
از لذات دنیا وهر که بتیغ محبت مولی شهید شود مرده است از دنیا وعقبی وزنده بروح
روح شهود حضرت مولی بیت هر که را تیغ محبت سر برید در فضای اوج او ادنی رسید
امام یافعی در درة النظیم فرموده که خاصیت این دو آیت که مشتمل است بر فضیلت اهل شهادت
تقویت دل ضعیفست وحصول شجاعت اهل جبن وکسالت و ... تهییج خاطر در قبول علم و ...
نقل خیر بشر ... که روز اول از فصل ربیع ... بر صحیفه ... کتابت نماید و ...
شسته در ظرف پاکیزه کنند و بکشد ... بر ... شجاع ... تعالی ...

مقصود بجوید و حجی محصل گردد و الله بغیب رؤف ورحیم آورده اند که صفت مؤمنان با اجتنا
و دلیران معرکه جهاد میفرماید الذین استجابوا آنانکه خدای اجر ایشان ضایع نکرد اند که اول
که اجابت کردند لله مر فرمان خدایرا والرسول و حکم پیغمبر او را وقتی که بخروج از مدینه امر
کرد جهت تعاقب لشکر ابو سفیان و بحرب حمراء الاسد و صورت حال بر ان سوال بوده که چون
ابو سفیان از احد باز گشت سید عالم صلی الله علیه وسلم آخر همان روز مدینه را بقدوم عرش
فرسای زینت افزای زینت داد آن روز شنبه هفتم شوال بود صباح یکشنبه بلال را فرمود تا منادی
زند که همین قوم لشکریان احد باید که فرمان خدای و رسول را اجابت نموده در عقب دشمنان
روند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزو بیرون نیاید صحابه رسید که چار انصاری
با اکثر احد دریافته بود بدین سفر حضرت کرد ... صحابه و در زیر علم نصرت بقر آن حضرت
با وجود ضعف وجراحت باد لشکر متوجه گشتند و در حمراء الاسد که از انجا تا مدینه هشت میل است
معسکر همایون مقرر شد وشب دوشنبه ودران منزل آتش بسیار برافروختند تا صیت لشکر
اسلام با حیا و قبایل عرب رسید موجب یأس وهراس دشمن گشته دانستند که ایشان را عجزی که
نیست ومشرکان قریش بعد از اطلاع نهضت بسوی مدینه مراجعت نمایند و حال انکه آن
گروه جفا پیشه را اندیشه رجوع و خیال استیصال صحابه در خاطر خطور میکرده و بخروج
جماعت عزیمت ایشان فتور بعضو یافته از روحا روی هزیمت بمکه آوردند و تفسیر بیلم
آورده که بوقت بیرون آمدن اصحاب بدین غزو دو برادر از بنی عبد الاشهل که یکی زخم
میخوردند یکی با دیگری میگوید دریغا که این غزو از من فوت خواهد شد ودامن دولت
جاوید از دست اختیار بیرون خواهد رفت لان ما فی حال از خود قوتی احساس نیکنم و
حرکتی در اعضای خود نشاهده نمینمایم آن دیگر جواب داد که غمرا الله لک بخدای که مرا نیز
همین حالتست و مجال رفتن نیست اما با تا ما را که جهد بر بندیم و روی براه آورده که هر گاه تو
زمین نکند بیکس در رفتن و که هر من بر تو تا پهر نوع که باشد خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دریابیم و بجهت جراحت لسو ... شهود طلعتش مرهم راحتی ترتیب کنیم که
محت بیمار به امید لذت مشاهده آن دیدار تحمل میتوان کرد بیت که مرهم از دولت
بیش آید کون که روی تو بینم دل ما شاید حق سبحانه این آیه فرستاد و بستود آنا که
خدا و رسول را اجابت کردند من بعد ما از پس آنکه اصابهم القرح رسید بود ایشان را جراحتها
للذین احسنوا مر آنکسانرا که نیکوئی کردند منهم از ایشان بوفای عهد واتقوا و بپرهیزید
از غضب خدای در مخالفت پیغمبر هر اینه باشد اجر عظیم مزدی بزرگ یعنی بهشت باقی

مزید المقدار من برای تبیین است چه مستجیبان همان محسنان و متقیان بوده اند و عنایت
حق سبحانه این طایفه را بدو چیز صفت کرد یکی احسان و آن صفتیست برایشان بجمیع طاعات
و عبادات مشتمل دوم تقوی و آن صفتیست بازایستادن از همه منهیات و مخالفات در
عرایس صاحب بحر التاویل آورده که آنانکه اجابت کردند خدای را بر فنا در وحدت ذاتیه
و رسول را در قیام بحق استقامت در احکام شرعیه بعد از آنکه نفس ایشان شکسته شده
بود در میدان مجاهدات بجراحات ریاضات و محسن بوده اند یعنی ثابت در مقام شهود
و پرهیز کرده بوده اند از بقیه وجود ایشان مزدی عظیم است که آن روح مشاهده خواهد
بود بیت نیست مرعشاق را در کار او . هیچ مزدی بهتر از دیدار او . در حقایق
سلمی آورده که چون اجابت کردند خدا را بوحدانیت و رسول را بقبول شریعت و احسان
از ایشان صادر شد در اداء احکام شرع و پرهیز کردند از مخالفة توحید بصرف شرک
خفی ایشان را مزدی بزرگست و آن حفظ اسرار و صیانت اوقات ایشان بود از هر چیزی
که ایشان را از خدای باز میدارد در بحر الحقایق مذکور است که اجابت نمودند حق را در یوم
اول بگفتار بلی یعنی بربوبیت او اقرار آوردند و رسول را باحکام شرع مجیب شدند یعنی
اوامر و نواهی قبول کردند امام قشیری فرموده که استجابت حق آنست که بتحقیق وجود او
قایل باشند و اجابت رسول آنکه بحدود شریعت او متخلق گردند یا اجابت حق باداء حقوق
ربوبیت است و استجابت رسول بوفا در اقامت لوازم عبودیت سلمی قدس سره گوید دعوت
استجابت خدای برایشان از برکت استجابت رسول حاصل شده چه بی این برید بسر منزل مراد
نتوان رسید ع بی رفیق که هست راه بجایی نبرد . آورده اند که قریش در وقت رجعت
چون بروحا رسیدند همانجا متوقف شده عزم باز گشتن از جهة اسر و غارت و کشتن تصمیم
فرمودند مقارن این حال قافلة تجار یا طایفه اعراب بادیه از عبد القیس متوجه مدینه
بودند ابو سفیان مبالغة بسیار نمود که چون بیثرب رسید با محمد صلی الله علیه و سلم
و لشکر او بگوئید که مجموع اهل مکه بقصد شما باز گشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال
شما ایشان بسته آنجماعة در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نمودند طرح تخویف
افکندند و بنای القاء بیم و هراس بمبالغة هر چه تمامتر اساس نهادند [illegible]
در واقعه هیچ حال اثر تزلزل بایمان بخلوص ایشان راه نیافت بلکه در سواد تصدیق افزود
جواب ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند بیت هر که تدبیر کاری
میکند . ما رها کردیم با نعم الوکیل . [illegible]

حضرت آمده بود و آن روز از حمراء الاسد بمنزل خود مراجعت کرد قریش و حال افتاد و با ابو
سفیان و اتباعش ملاقات کرد و ایشان بوی رسیدند و خبر پرسیدند و استفسار کردند و وی چنین
باز نمود که سید رسل صلوات الله علیه با گروهی انبوه که از احد تخلف نموده بودند در
حمراء الاسد دیدم و از غایت خشم آتش انتقام در کانون دل ایشان افروخته چون برق خاطف
متوجه شما اند و ممکن که بسعادت شما رسند و مقرر است که هیچ لشکری را با ایشان قوت مقاتله
و طاقت مقاومت نخواهد بود بیت لشکری با ما بیاید که هنگام نبرد . هر چه مقصود دل است
هست میتواند . [illegible] نموده بدلیران سپاه . [illegible]
ملک موثر افتاده خوف بر ایشان غالب شد و تا مکه هیچ آرام نگرفتند و آنحضرت سه روز در
حمراء الاسد توقف نموده و فتح و نصرت و سکینه روی بمدینه نهاد بیت از آن که هر
یکی [illegible] باز رسید . و ان سپهی که بخرامان بمحل باز رسید . دیگر وصف مومنان
میفرماید که الذین آنانکه قال لهم الناس گفتند مر ایشان را مردمان یعنی اعراب عبد القیس یا
قافلة تجار برای تخویف ان الناس بدرستی که مردمان یعنی ابو سفیان و اصحاب او قد
جمعوا بدرستیکه جمع شده اند و متفق الکلمه گشته اند لکم برای قتال شما فاخشوهم
پس بترسید تا آمدن ایشان و حذر کنید که شما را طاقة مقاتله ایشان نیست فزادهم
پس زیاده کرد این سخن مر مومنانرا ایمانا از جهة ایمان یعنی بیفزود تصدیق ایشان
بر پیغمبر [illegible] ظفر [illegible] بصیرتیست در دین و بقرار دل در عزیمت جهاد و مباحث
زیادة و نقصان ایمان در اول سورة انفال بر سبیل تفصیل بیاید انشاء الله تعالی و در تیسیر
آورده که ایمان یقین است یعنی تخویف اعراب یقین ایشانرا زیاده کرد [illegible]
و قالوا و گفتند از روی تفویض و تسلیم چون حضرت ابرهیم علیه السلام حسبنا الله
بسنده است مارا خدای یاری دهنده و کفایة کننده و نعم الوکیل و نیکو کارسازیست
حضرت پروردگار که هر که اعتماد بر کرم وی کند مهمات او را نیکو ساخته شر اعادی از وی
مندفع گرداند و بدین تقدیر نزول این آیة مقارن آیة دیگر که پس ازین بیاید هم در غزوة حمراء الاسد
و اکثر مفسران بر آنند تا قول مجاهد و عکرمه آنست که آیة سابقه در حمراء الاسد فرود آمد لکن
این آیة و لاحقه بعد از بیست روز در بدر الصغری نازل شد و صورة این قضیه بر آن وجه است
که ابو سفیان در حین مراجعت از احد وقتی که با یاران شعب با فاروق سخن میگفت این
نکته را انداخت که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
که در جواب او بگوئید که چنین باشد سال دیگر که موعد ذلک شد قریش آهنگ جنگ نمود

اما بجهت لشکر در مکه قحط بود و هم ترتیب لشکر دست در هم نمیداد مهر شدن بوعده وفا کردن
نتوانستند و تخلف را تدبیر ها میکردند و موجب شماتت میدانستند بس از آن شاوره بسیار در رای ایشان بدان
قرار گرفت که نعیم بن مسعود الاشجعی را بیست شتر سه ساله رشوت دهند تا قبل از لشکر بمدینه
رود و حضرت رسول و صحابه را صلی الله علیه و رضی الله عنهم ترهیم نموده چنان سازد که
عنان عزم از سفر بدر بازکشند نعیم بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و بهر حیله که مقدور
بشر باشد تمسک کشته مطلقا هیچ از جزم آنحضرت متمشی نشد بعد از نومیدی جمعی اصحاب
را که تجهیز لشکر میکردند بر سید که عزیمت کجا دارید گفتند بمیعادیکه با ابوسفیان داعیه حرب او
نموده ایم و جهة مقاتله کفار بجانب بدر توجه نموده نعیم فریاد برکشید که بئس الرای رایکم
قاصد و کعبه را صوابست نزد رسالت کشته ابوسفیان با معدودی چند باینجا آمد و شمارا
در دیار خود و میان اعوان و انصار خود یوبه دید و دفت با شما الجهد نرفت و دین سال که اکثر قبائل
عرب با ایشان اتفاق نموده بر قتال شما عزم جزم کرده اند و شما با اینک ما یکبار [illegible] در ولایت
غربت ع جماعت که حاشا اوجه قبول ابوده مبارزان میدان دین و مجاهدان معرکه یقین
در جواب نعیم چنین گفتند که حسبنا الله ونعم الوکیل نعیم با دل سوخته و جان آشفته
در او افروخته روی بمکه نهاد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه ابن رواحه را بخلافت مدینه مقرر
ساخته علم اسلام بشهسوار میدان لا فتی سپرده در اواخر شوال با هزار و پانصد مرد رکاب
همایون بصوب مکه حرکت داد شبی که هلال ذوالقعده [illegible] میدان افق
برافراخت [illegible] بدر نزول مخیم جاه و جلال برساخت بیت مه جمال الخ
و در بدر لشکر خیمه زند زمین زر شد جانها ماه طناب شود و ابوسفیان بعد از استماع
این خبر با دو هزار مرد از مکه بیرون آمده تا مر الظهران برفت و بواسطه آنکه لشکر از ایشان
سوختی ورود نداشته بود بر مجمعت میکردند باید غانا بجانب مکه بازگشت و اهل اسلام هشت روز در بدر
توقف نمودند و در معاملات تجارت سود بسیار کرده سالما وغانما بوطن معاودت فرمودند
و این آیه در شان ایشان نازل شده و برین تقدیر آن ناس که در نبت قول بدعت نعیم است
نامی که جمع شده باشند ابوسفیان و تابعان وی و بر هر تقدیر تتمه حال المومنان اینست که
میگوید فانقلبوا پس بازگشتند از عقب لشکر مکه یا از غزوه بدر صغری بنعمة با عافیت
تمام و منافع و ربح که دید با ثواب و اجری من الله از خداوند وفضل و زیادتی در تجارت [illegible]
در [illegible] یا الغزوه [illegible] سال التجارة صاحب تیسیر گوید نعمت بهشت و فضل کرامت اهل آن است
یا نعمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و فضل سودی که کردند و اجری که با تسلیم در آن

سفر لم یمسسهم نرسیده بایشان سوء مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بسلامت رفته
و بکرامت بازگشتند واتبعوا و پیروی کردند رضوان الله خشنودی خدا را بعزم ما نرود که
خدا و رسول نموده آن در طلب قوم اعرج [illegible] ذکر بازکشت مجاهدان نعمت و فضل جهة تحسین
متخلفان است و اظهار خطا در رای ایشان که از چنین فوزی بزرگ خود را محروم ساختند
والله وخدای ذو فضل عظیم خداوند منت بزرگ است بدفع مشرکان از مومنان با حفظ
ایشان از مکاره یا با اصابت نفع بدیشان یا آنکه درین سفر ثواب غزوه بدیشان ارزانی فرمود
در خواص [illegible] مذکورات که چون ترجمه آیه سابقه بر [illegible] نوشته در تحت [illegible] خاتم
و منع کنند و بر ظاهرهای بر آن مهم شدن نظر سلطان در آید موجب قبول خاطر [illegible] باشد
و مهمات مشکل [illegible] از شر کید دعا [illegible] کردند ع و این [illegible] از ابداع حکمت غریب نیست
بر تتمه قصه از آنکه صحابه را میترسانید در بدر و تخویف میفرمایند انما ذلکم الشیطان
هر آینه آن دیو بود که بجهة اغوا و اضلال یخوف میترساند اولیاءه دوستان خود
یعنی [illegible] اعراب [illegible] قافله با نعیم بن مسعود از قصه لشکر ها گفتند آنرا تلقی
کرده بود تا بترساند بدان منافقان او از قتال کفار متقاعد شوند یا آنکه معنی آنکه دیو
خود یعنی مومنان را بکافران میترساند فلا تخافوهم پس شما ای مومنان مترسید از آن
شیطان که گفتار و منافقانند وخافون و بترسید از من در مخالفت امر من ان کنتم
اگر هستید شما مؤمنین گرویدگان بوعده من که متکفل نصرت شما شده ام ای عزیز
عز [illegible] ترسیدن در حقیقت شرک خفیست [illegible] مقدور حق سبحانه نیست
بس خوف از غیر او اثبات تقدیر فاعل [illegible] کرده [illegible] غیر او بیت [illegible]
[illegible] باش که نیست در [illegible] اختیار سود و زیان و مؤید این قولست که
سهل بن عبدالله تستری قدس سره فرموده که از من مترسید اگر ایمان دارید یا که دافع [illegible]
[illegible] غیر من نیست و محققان تاویل آیه برین منهج کرده اند که اگر [illegible] مترسید که شما [illegible]
جز از غیر [illegible] از ماسوی [illegible] فانی [illegible] بیت [illegible] الوجود لله
محو شد نقش غیر و نام سوی هستی مطلقست و حدت صرف این هوای الشاین انا
وهم [illegible] آنحضرت تا از اجتماع کفار و تظاهر منافقان [illegible] مذکوره [illegible]
در [illegible] احوال [illegible] لا صحابه [illegible] لشکر قریش [illegible]
ایشان کوزه سیر باید ولا یحزنک الذین اندوهناک نکرداند ترا آنانکه [illegible]
میشتابند فی الکفر در یاری اهل کفر چون ابی [illegible] شتابان [illegible]

یسارعون

از جهت احد تخلف ورزیدند و با سر غزوهای نبوی نداشتند و مومنان را بسبب واقعه
احد تخویف نمودند و از فتح و ظفر نا امید میساختند و گفته اند مسارعان کافرانند که لشکرها
جمع کرده روی بحرب اهل اسلام آورده بودند و در لطائف آورده که بر شمع جمال رسالت که پرتو منقبت
سراجا منیرا از بالا [illegible] مصباح فضیلت اوست [illegible] بود [illegible] جیش قریش
کشته و مسارعت ایشان [illegible] بوجه کافران یار و مددکار بوده که آن صفت [illegible]
صلوات الله علیه [illegible] مسارعت ایشان [illegible] بود حق تعالی اهل ایمان [illegible]
که رجیع [illegible] حمل [illegible] کرد [illegible] ظاهر آیه نهی است [illegible] از اندوهناک
ساختن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و در معنی نهی آنحضرت است از اندوهناک شدن
مسارعت ایشان در کفر یعنی ملول مباش که از آن مسارعت ضرری بتو عاید نخواهد شد
یا [illegible] در حزن [illegible] موجب [illegible] ضعف [illegible] بدل [illegible] کمال التسلیم [illegible]
رضا بقضاست در هر چه واقع شود از کفار و غیر ایشان از عمل مسارعت و جز آن چه یقین
[illegible] ظاهر شده است که فاعل حقیقی حق سبحانه و تعالی است و ما [illegible] الات و ادوات
پس ترا جراحت مسارعت ایشان اندوهگین نباید بود **إِنَّهُمْ** بدرستی که ایشان **لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ**
هرگز زیان نرسانند خدایرا **شَيْئًا** چیزی مراد دوستان خدا اند [illegible] خدای [illegible]
[illegible] اولیا [illegible] من اذی [illegible] ولیا [illegible] فقد [illegible]
مسارعت هیچ نقص ملک و سلطان خدای [illegible] امام ابو اللیث در تفسیر خود
از ابو ذر غفاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه فرمود
که اگر اول و آخر شما و جن و انس [illegible] بر [illegible] یک مرد باشند از شما [illegible]
[illegible] ملک خدای هیچ زیاده نشود و اگر ایشان [illegible]
[illegible] نقصان نیابد **بیت**
[illegible] کای ملک [illegible] صاحب قبول . شمه از کوی تو استغنای حق
[illegible] . [illegible] هر دو عالم را [illegible]
[illegible] ملک او هیچ [illegible] . [illegible] کفر بر هر دو جهان
[illegible] . ملک او از کفر و از دین برتر است . عقل [illegible] حلقه بر در است
[illegible] . هر دو یکسانست [illegible] **يُرِيدُ اللَّهُ** میخواهد خدای بارادت
[illegible] **أَلَّا يَجْعَلَ** [illegible] **لَهُمْ** [illegible] **حَظًّا** [illegible] **فِي الْآخِرَةِ** [illegible]
آن جهانی و نعیم جاودانی [illegible]

هلاک ایشان در آنست و آن جست و جوی اسباب زندگانی و تدبیر مهمات نفس است
وَلَهُمْ و ایشانرا با وجود حرمان از ثواب **عَذَابٌ عَظِيمٌ** عذابی بزرگست یعنی بسیار و دایم
إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بتحقیق آنکه خریدند کفر را **بِالْإِيمَانِ** بایمان یعنی کفر را بر ایمان اختیار
کردند **لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ** هرگز زیان نکنند خدایرا **شَيْئًا** چیزی بلکه ضرر با نفس خود میرسانند
چه وبال افعال ایشان بدیشان باز گردد **وَلَهُمْ** و مر ایشانراست **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی درد ناک
که الم رسانیده ایشان واصل است و علی الدوام تا لم بی انقطاع و انفصام ایشانرا حاصل
را تکرار لن یضروا تاکید است در نفی ضرر ایشان از اهل حق یا اول عدم ضرر مسارعت
و ثانی نفی ضرر باشترا یا تعریض است بانکه کافر خود متضرر است چنانچه منافق بر نفاق خویش
و برین تقدیر آیه سابق در شان منافقان بود و لاحق در باب کافران و بعکس این نیز گفته اند
و ترجیح اول را تعلق باهل نفاق دارد و دوم یهود یا اول کفار عرب و ثانی یهود یا اول یهود
و دوم کافران علی العموم یا در آیه متقدم ذکر منافقانست و درین [illegible] شرح حال [illegible]
[illegible] اگر حمل آیه ثانی بر [illegible] یهود کنند اشتراء کفر با ایمان ظاهر است و اگر بر کفار اصل حمل
افتد مراد ترک ایمان [illegible] با ایشان کفر و ایمان با قیام دلایل و حمل بر منافقان باین معنی
باشد که بعد از اظهار ایمان با مومنان کفر خود را ظاهر کردند پس بحقیقت نقد ایمان را داده
باشند و متاع کفر خریده ع و بدین سود ایشان بجز زیان سودی دگر . و چون منافقان
متخلفان از قتال بر سیدند و برای بقای [illegible] از جهاد تقاعد می ورزیدند حق سبحانه
بیان میکند که بقاء متخلفان بهتر نیست از قتل مومنان چه ایشان بسعادت شهادت
پیوسته بنعیم مقیم شدند و آنان بتکلف تخلف باتش زمان جحیم خواهند شد و این معنی
که مشتملست بر تسلیه مومنان و وعید کافران بر سبیل مخاطبه با سید عالمیان میفرماید که
وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مپندار ای محمد آنکسان را که کافر شدند و بر زیدن نفاق **أَنَّمَا**
نُمْلِي که آنچه مهلت میدهیم **لَهُمْ** مر ایشانرا در دنیا [illegible] آورده که آنچه عطا کردیم ایشانرا
از مال و فرزند و حقیقة آنست که آنکه امان میدهیم کافرانرا و عقاب ایشانرا در تاخیر
می افکنیم **خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ** بهتر است مر نفسهای ایشانرا بلکه بهتر بودی که در راه خدا شهید
شدندی و اکثر بعضی خواسته اند مراد مشرکان مکه اند یا یهود قریظه و نضیر و اولی آنکه عام گیرند
در حق کفار و معنی آن باشد که مپندارند کافران که مهلت دادن ما را و در قید [illegible]
حیات ایشانرا بهتر است **إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ** بدرستی که ما مهلت میدهیم ایشانرا و در حرب
مظفر میسازیم **لِيَزْدَادُوا إِثْمًا** تا زیاده کردانند گناه و درین باطل خود ثابت تر باشند [illegible]

حق سبحانه بعلم قدیم خود دانسته بود که هرگاه ایشان را امهال نمایند در زندگی ایشان غیر
از کفر و شرك نیفزاید و در عین المعانی آورده که لام لیزدادوا لام عاقبت است چنانچه ع
لدوا للموت وابنوا للخراب. پس معنی چنین بود که ایشان را مهلت دادیم و عاقبت ایشان بزیادتی
گناه خواهد انجامید درین جهان **ولهم** و مر ایشان راست بسبب آن گناهان **عذاب مهين**
عذابی خوار کننده و رسوا سازنده باشد در آن جهان و همچنین ظالمان و فاسقان که نعمت
میدهد از جمله استدراجات است تا در آن طغیان و عصیان و درنگ نمایند تا که عذاب الهی
ایشان را فرو گیرد و ما اتیهم بغتة وهم لا یشعرون **بیت** گر دست دهد آنچه ترا مقصود است
با آن رسدت که گوئیا آن بهبود است. مغرور مشو که ناگه از پرده غیب. آواز برآید که فلان دور کرد
ای عزیز هر چیزی که سبب عصیان و موجب نسیان باشد از احوال الهیه لا آن را از نعمات
الهی نباید شمرد بلکه اعمالی که واقع شود جزای معاصی که گذشته باید شناخت و بنا بر سیئات
عقوبة بر عقب فساد و معصیت غره نباید بود چه بزرگان گفته اند که بعد از مباشرت
گناهی اجتناب از توبه و اصرار بر گناهی دیگر عین گرفتن و عقوبة کردنست اما جاهل از ان حال
غافل باشد و در آیه ان اخذه الیم اشارتی باین معنی هست و در مثنوی حکایتی مناسب این
محل آورده **بیت** آن یکی میگفت در وقت شعیب. که خدا از من بسی دیدست عیب
چند دید از من گناه و جرمها. وز کرم یزدان نمیگیرد مرا. حق تعالی گفت در گوش شعیب
در جواب او فصیح از راه غیب. که بگفتی چند کردم من گناه. وز کرم نگرفت در جرم اله
عکس میگوئی و مقلوب ای سفیه. ای رها کرده ره و بگرفته تیه. چند چندت گیرم و تو بی خبر
در سلاسل مانده پا تا بسر. ای که زنگت جرم بر جرمت فزود. فکر قفلت بود ای کول جود. بعد از
ذکر امهال کافران از فواید مقاتله با ایشان که تمییز منافق از موافق است خبر میدهد و میگوید
ما كان الله ليذر المؤمنين خدای بر آن نیست و نسزد چنانچه بگذارد مؤمنان را **على ما انتم عليه**
بر آنچیزی که شما اید ای منافقان از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان آشکارا
لکن میراند قدیمه تقدیر حال شما را بر محک امتحان زند **حتى يميز الخبيث** تا وقتی که جدا کند
پلید را که آلوده بنفاقست **من الطيب** از پاك یعنی مؤمن مخلص را و اگر تمیز را تشدید خوانند
که از باب تفعیل است و مبالغه فهم توان کرد یعنی حق تعالی بدلیل بلیغ تمیز کند منافقان را
از مؤمنین و این تمیز بجهاد باشد یا منافقان تخلف نمودند و با اعدا دین محاربه نکنند چنانچه
در روز احد یا بظهور معجزات سرایر و بروز مکنونات ضمایر ایشان که بطریق وحی
عالم صلی الله علیه وسلم بر آن مطلع شاید و صحابه را حقیقت احوال ایشان معلوم شد یا بعلامات

و دلالاتی که موجب استدلال عقلا باشد بر نفاق ایشان و گفته اند الخطاب بالکافرات
و معنی آنکه حق سبحانه مؤمنان را رها نخواهد کرد بر آنچیزی که شما بر آن بودید قبل از بعث یکم
بتکلیف هجرت و تحریض قتال بلکه خواهد که مؤمنان را از شما تمیز کند تا مخالطت شرک ایشان
و مضمون آیه آنکه مؤمنان را مؤمن شما یعنی آنها را که بعلم ازلی ایمان ایشان را دانسته است
شما بگذارد بلکه آن جواهر پاکیزه از معادن آلوده بیرون آرد یخرج الحی من المیت برانوار فرمود
کر خطاب با عامه مخلصان و منافقانست که در آن عصر بوده اند و فحوای کلام آنکه خدای شما
را بگذارد که مخلط بگذارد بلکه مخلص متخصص را از منافقان ممتاز سازد و گویند این مخاطبه با
مؤمنانست و بر طریق التفات از غیبت بخطاب آمده میفرماید که حق سبحانه شما را ای مؤمنان
نگذارد بر آنچه حالا هستید از اقرار بزبان تا وقتی که با احکام شرعیه تکلیف کند یعنی آنست
که شما اکنون بر اقرار بزبان گذارد بلکه بفرایض و واجبات محک شناخته بجهاد و قتال و غیرها تا
مطیع از عاصی متمیز شود و جمعی بر آنند که خبیث گناهست و طیب مؤمن و نا الطاهر بمعنی
مؤمنان از گناه نگذارد بلکه بطاعات و عبادات و مجاهدات و غیرها ایشان را
جدا کند یا بصیقل مصایب بلا از زنگار صفات خبیثه که مقتضای طبیعت بشریت است آینه
دل مؤمن مرتفع گرداند **بیت** بلا کاید بدل نقش جفا بیرون برد از وی. که چون
صیقل رسد بر آینه زنگار بگذارد. در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
فرمود که امت مرا بصورت و حلیه عرض نمودند همچنان که شما که ذرات در آب آدم علیه
السلام عرض نمودند و مرا بر احکام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام خواهند آورد و که
بر عادت کافر و منافقان ثبات ورزد منافقان زبان بطعن گشودند که محمد صلی الله علیه
وآله وسلم دعوی میکند که هر که در زمین من آید در بهشت همنشین من باشد و هرکه
مخالفت من ورزد مقیم دوزخ گشته بجحیم شود و ما اینهمه بر رسالت او گرویم کدام اخر دوکه کل
ایمان آرد کدام آن توحید بهشت که خواهند رسید و خارج کلان در بادیه مخالفت و غم
با کسی که خواهد خلید از آیه نازل شد که خدای بگذارد آنرا که بعلم قدیم دانسته که بخلعت
ایمان و اخلاص مشرف خواهد شد بر آنچه شما اید از کفر و نفاق بلکه بجهد تا میدهد
ایشان را از مقوله ضلالت بصدد ایوان هدایت خواهند کشید **وما كان الله ليطلعكم**
و جائز نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای کافران و منافقان **على الغيب** بر آنچه
پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام روزگار در کفر گذارد یا شما ای مؤمنان تمییز منافقان کنید
آن کار نمائیست که تمییز کنیم و دانی پوشیده او از تکوین غیب بقضای شهادت آورده اگر

خلق را بر اسرار غیبی اطلاع دهد تا بنای تدبیرات او هم فرو ریزد و از ارسال رسل و انزال کتب
مستغنی شوند و برخی محققان معنی آیه برین وجه گفته اند که حق سبحانه اسرار غیب بر شما
هویدا نمیگرداند یعنی در آن مقام ملاحظه اشباح و ارواح و مشاهده افعال و احوال
خود بعد استحقاق اطلاع بر غیب کسی دارد که از انا و رضا خود فانی و بصفات حق باقی
باشد چنانچه فرموده فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و مؤید این قول
تتمه همین آیه که ولکن الله و خدای شما را بر غیب مطلع نمیگرداند ولیکن یجتبی
برگزیند برای اطلاع بر آن من رسله از فرستادگان خود من یشاء هر کرا خواهد
و اندکی اما از اسرار غیبیت را شاید چنانچه حبیب خود محمد را صلی الله علیه از سایر انبیا
امتیاز فرموده بر بعضی از مغیبات دیو و دگر دانید و از جمله حکم آنحضرت بود بر سبیل
... از اهل بهشت یعنی عشره مبشره رضوان الله علیهم فآمنوا پس بگروید ای ...
بالله بخدای بر آن وجه که او منزه است بعلم غیب یا ایمان آرید ای مشرکان بوحدانیت
حق یا تصدیق کنید ای منافقان بیگانگی خدا با اجلال ورسله و باور دارید ای اهل کتاب رسولان
او را ... تکذیب ... لا ... خدای ایشان ایمان داشته ... بگروید ای ...
کنید به پیغمبران وی که گواه ایشان محمد است صلی الله علیه وآله وسلم یا ایمان آرید ای
ارباب نفاق برسولان خدای از روی اخلاص وان تؤمنوا و اگر ایمان آرید بدین وجه که
مذکور شد وتتقوا و بپرهیزید از مرایی و شرک و نفاق یا از پیشدار حق سبحانه در مخالفت
فرمان او ... فلکم پس شما را باشد اجر عظیم مزدی بزرگ
یعنی ... که ایمان و تقوی ... کشت و هر اینه کار عظیم را مزدی
عظیم باید ع اجرت هر عاملی لایق کردار اوست . آورده اند که قصه احد تمام شد ...
از عرفا فرموده که امام غزالی رحمه الله چنین فرموده که اسرار قرآن در مطاوی قصص و اخبار است
و در تنظیمات ... که ابیات آفاقیه را مطابقتی با آیات انفسیه هست پس ... بدین
قصه جوهر قدسی کامل مکمل را که در عالم نفس بود را حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
دارند و در عالم آفاق و قوی عامله ... بمنزله مؤمنان و قوای غضبیه ...
آن جوهر قدسی است بمثابه ابو سفیان و قوای ... اوست ... قریش و
قوای شهویه را که گاهی موافق و گاهی مخالف ... شبه ابن ابی و شعب او ... مترددند و متلبد
بین الجهتین اند بمثابه منافقان و قوای وهمیه مکاره را که مانع انسان بود بعقصد ... شد
شیطان ... و غلبه جنود روحانیه و اتصال آن بحضرت قدسیه ماند قصه بدو ...

آن مثل واقعه احد و استحضار این قوا بمنزله مبدأ قصتین تا اینجا استخراج حقایق
سهلست و استنباط دقایق آن آسان والله الموفق والمستعان بیت یاد دارم نکته
از دوستی . که سخن را لغت مغز و پوستی . هر که کرد اندیشه در مغز سخن . یافت کآن هو هو
من لدنی . و اکثران بقشر اندر پوست ماندند . کی توانند جانب تحقیق باید . بعد از تحریص بر
بذل نفس و ... و فدای حق و اجتناب از بد بلی که مانع است از وصول بمرتبه مردی شروع
میکند در ترغیب بر انفاق مال برای رضای حق و احتراز از بخیلی که حالات میان آدمی و ...
جوانمردی و میفرماید ولا یحسبن الذین و مپندارند ای محمد بخل کنان یا کران از دادن
حق یبخلون بخل میکنند بما آتاهم الله بدانچه خدای ایشانرا داده است من فضله
از فضل خود یعنی مال دنیا هو خیرا لهم هو عماد است و خیرا مفعول ثانی یعنی بخل
میپندارند که خیر و صلاح است مر ایشانرا بل هو بلکه آن بخل شر لهم بدتر است مر ایشانرا
هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت بوقوع انواع شداید و اهل تفاسیر علما
برآنند که فضل زکوة نصابست از ضروب اموال و آیه در شأن اغنیاست که وظیفه زکوة
از فقرا باز میگیرند و گویند فضل علمست و نزول آیه در شأن احبار یهودست که بخل کرده
یعنی پوشیدند نعت و صفت حضرت خاتم الانبیا صلوات الله علیه که خدای بدانش ایشانرا
در توریة با ایشان عطا کرده بود سیطوقون زود باشد که طوق کرده شود در گردن ایشان طوق
ما بخلوا به آنچه بخل کردند بآن از مال و زکوة نداده اند یوم القیمة روز قیامت و این فضیحت ایشان
در روز رستخیز بود که مال ایشان که زکوة نداده ... بشکل طوقی در گردن ایشان افکنند و در حدیث
آمده است که هر کرا حق سبحانه مالی عطا فرموده و آنکس اداء زکوة آن ننموده
تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری عظیم که از بسیاری زهر
موی بر سر او نمانده باشد و دو نکته سیاه در زیر چشمهای وی آشکار بود و چنین حیه
خبیث ترین حیاتست پس آن مار بیاید و طوق گردن او شود هر دو گوشه دهن
او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا مالک انا کنزک من آن مالم که با
در دنیا لاف مباهات میزدی و گنج تو ام که بسبب آن طرح مفاخره و افتخار میکندی
بیت گنج را از بهر بودن و مال را بهر خوردن ... مال اگر مالست و ... یعنی گنج را زهر
طوق ... دم بدم . تا بهر جد حلقه سان در گردنت روز جزا . بمعنی گرد
روز قیامت طوق آتشین گردد تا رکان زکوة ... این غایة تشدید و نهایة تهدید است
و انجا استدلال ... لقوله و ذکر ... بخل ... واجبست چه وعید بدین شدت جز ...

ترك واجبات مقرر نمیشود و دیگر آنکه اگر تطوع بودی هم بخل و عیب آن در آیت مذکور
نشدی چه مانع تطوع مذموم نیست اما ذمّ اخبار محمودات وگفته اند سیطوّقون
یعنی سیکلفون است یعنی در قیامت تکلیف کنند ایشانرا که بیارید آنچه بدان بخل کرده اید
و بران تقدیر که بخل کتمان علم باشد معنی سیطوقون آن باشد که وزر و وبال آن کتمان
در گردن ایشان کنند یعنی الزام نمایند که اثم کتمان علم را بکشند بار و وبال آن اثم
بخل از رذایل قوت شهوی است و در بیان او مذمّت بسیار در اخبار و آثار وارد شده فی
الجمله این یک حدیث باشد کفایت است ایاکم والشح فانه اهلک من کان قبلکم الخ یعنی پرهیزید
از صفت بخل که هرکه پیش از شما بدین خصلت بوده هلاك شده و سبب بخل محبت مالست
و دوستی مال یا برای استیفاء لذات شهوات باشد و آن مؤدی بطول امل است یا محبت
هم از درویشی و احتیاج بود و آن اداء میکند بقلت اعتماد بر حق و عدم وثوق بر وعده
رزاق حقیقی و رذالة این دو نتیجه معلومست و اگر عین المال را دوست دارد فقط از بهر
دردفع آفت فاقه بود و نه رسیدن بآرزوها آن خود دردیست بی دوا و بر هر تقدیر دوستی
مال طوقیست لازم گردن بخیل چه روز قیامت مال نخواهد بود و شهوات زوال خواهد
پذیرفت و بیم افتقار زایل خواهد گشت و وزر و وبال در گردن صاحبش خواهد ماند
رفت مدخل و حسرت رفتار دلداه • غم اخذ مال و وبال الشماله در گردن • و علاج بخل
که بخیل بر طریقین در نگرد و ببیند که بهرام حریفیست در کمین نشسته ناگاه دست یغما
بگشاید و تمام اختیار از کفها بستاند بربایند جان در آن وقت اشك حسرت از دیده میبارد
و آتش از دل بر درد و بر می آرد نه سامان تدبیر ماند و نه فراغت تقدیم عمل و ثبوت تدبیر
بود و نه مجال حیله و تزویر مال جمع کرده را او در سفر آخرت موافقت نکند و بدست وارث
یا بسبب حوادث تلف و تاراج گردد بشر مال البخیل بحادث او وارث بیت
من شنیدم که از سر شفقت • پدری بر پسر بگفت با پسری • کمتر اگر او بدست افتد • ز اقتضای ولد
سیم و زری • بیخ بخل از زمین دل برکن • گر نخوری دانه زمین بخل بری • هم بخوری هم بدوستان
برسانی • از نهال سعادت ثمری • حیف آید که حاصل همه عمر • بگذاری که تا برد دگری
در بحر الحقایق آورده که خدای مال را فضل گفت و فضل نصیب اهل سعادتست و بواسطه
بخل آن سعادة بشقاوة مبدل گردد و اگر محققان گفته اند بخل اکسیر شقاوتست و سخا
کیمیای سعادت و مؤید اینست که اکسیر بخل خیر به شر مبدل میکند و کیمیای سخاوت آهن
زنك خورده شقاوت را زر خالص سعادت میگرداند نظم هر بیت بپوشد عیبها

بخل عیبی است بپوشد هنرها بیت ای بخل هنرهای تو عیبا که کند • با جود تو عیب
و هنر نپندارند • سلمی فرموده که بنای سلوك طریق حقیقت بر سخاوتست و آن بمذهب فقرا
ز انفاق مال است و بذل اموالست از برای حق و بیاحیع نفوس بر دادن و فدای حق و ایثار
کردن جان از شوق لقای او و فنا نمودن اسرار در طلب رضای او و هرکه بچیزی ازینها
بخل کند بقدر آن از فواید حق محجوب شد از سواطع انوار قرب محروم ماند ع بجان
درین ره بپرهیز و امانی • در کشف الاسرار میگوید که مال و متاع دنیا در دیده بصیرت
جوانمردان این راه صورة سنگ دارد و عشق ذاکر رفیق طریق اهل تحقیقات بنگرند
می بیند و زبان شرع خبر داده که فرشته با سنگ نیاز ندود و در هیچ منزل با او فرود نیاید لا یدخل
الملائکة بیتا فیه کلب و لا تصاویر پس تا سنگ محبت دنیا که بخل نتیجه اوست از خانه دل بیرون
نرود نور صفا و بی لذات شهوات عزّ و دیو از سینه تراشیده نگردد و فرشته مقرب عشق
در آن منزل نزول نخواهد نمود بیت کی درآید فرشته تا نکنی • سگ ز در دور و صورت
از دیوار • اگر جمعه عرض بر اتفاق مینمایید که وَلِلَّهِ و مر خدایراست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری
رسد اینجا مجاز مراد آنست که ساکنان درجات سپهر برین و قاطنان اقطار و آفاق زمین زوال
پذیرد و ملك آسمان و ملك زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند لِمَنِ
الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ای عزیز اموال و املاك اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه
مجاز گفته است چه میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملك کسی در آید و پیش از آن ملك
او نبوده باشد و حال آنکه هر چه بوده و هست و خواهد بود همه از آن خدا است وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هرچه هست و در دست هرکه هست عاریتست از حق در دست ایشان
اگرچه دعوی تملك آن دارند اما چون بمیرند عاریت او بصاحب باز رسد ارباب سماوات
وارضین هلاك شوند و هرچه در آن دعوی داشتند از مال و ملك دنیا از ایشان باز
ماند بخدای باز گردد و درین سخن اشارتست باآنکه بخیل را فی الحقیقة مالی نیست
و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت
باشد بیت ای آنکه بخل کیسه را بند کنی • خود را بوجود مال خرسند کنی • این مال
خداست صرف کن در ره او • اسباب بمال دیگری چند کنی • در حقایق سلمی وارد است که
حق سبحانه ایشانرا از روی استعداد وارث دنیا و آخرت ساخته و لهذا رایت دعوت کلی
در ساحت فضیلت اولئك هم الوارثون برافراخته پس هرکه صفت بخل که منشأ بسیاری

ازنعایم او مافت بروظیفه که هر اینه دلش بمیرد و استعداد رو اشاو بر آسمانها و زمین
را باطل شود و چون میراث خداوند ان سیئات لهراناش میراث خدا را بود ع
ملک ملک اوست ملک او باد هید وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بدانچه شما میکنید از اتفاق
اموال و منع حقوق خَبِيرٌ داناست و بر هر یک از شما جزا و سزای آن خواهد داد و عن
احیا و وعید بخلاست و بعد از تهدید بخیلان بیان احوال یهود میکند که در باب
اتفاق و بذل اموال شبهات انگیخته میگفتند محمد صلوات الله علیه مبالغه تمام در باب
صدقات و نفقات دارد و میگوید که بقول خدایست پس برین تقدیر خدای فقیر باشد
که مال از دیگری میطلبد و همه کس داند که فقر بر خدای محالست پس طلب مال از او محال
باشد و ازینجا معلوم توان کرد که وی دروغ است و این طلب بخدای از جانب خود صادق نحرفت
و اگر از پیش خود میگوید ما را انقیاد فرمان او لازم نیست حق سبحانه از گفتار ایشان خبر
داد که لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بدرستی و براستی که خدای بشنید قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنان را که از
راه وقاحت گفتند إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ بدرستی که خدای فقیر و محتاجست که طلب مال میکند
وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ وما توانگرانیم که از ما میطلبد در اسباب نزول آمده که پیغمبر صلی الله علیه و
سلم فرمانی فرستاد مکتوب به یهود بنی قینقاع نوشته بود و در آنجا ایشان را بشرف اسلام دعوت
فرموده و باقامت صلوة و اداء زکوة و دادن قرض یعنی صدقه در راه خدای امر نموده
ابوبکر را برسانیدن نامه و اظهار دعوت اسلام نامزد کرد صدیق برفت المدارس ایشان
در آمد اساس و احوال اشتمل بر سائل ایشان را منتظر یهود در آورده و جمعی بر صحوت
درس فنحاص بن عازورا که اعلم علمای اهل کتاب باشتهار داشت مجتمع شده و کلمات پراکنده او را
که موجب تفرقه دین و پریشانی دنیا بود استماع مینمود صدیق بدان کاذب زندیق
در سخن آمد و گفت ای فنحاص بیت چند ازین علم حیله اندوده چند ازین کار ف[illegible] اند
آلوده اگر از عذاب آخرت خلاصی میطلبی دست از ذیل متابعت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم بازمدار و قدم از طریق موافقت هادی راه دین و اپس مکش چه میدانی
که تو نامداری و بزرگواری او را دانسته و دیده و در صحیفه توریة صفات کمال و نعوت
جاه و جلال او را خوانده و از اخبار گذشته شنیده بیا و دین و دل بجهل الجواهر ایمان باو
و تصدیق محمد رسول الله منور ساز و فرمان أَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا را امتثال نموده
قرض ده بخدای تا از نعیمان مقام جنت شوی و ثواب عمل تو مضاعف گشته از خدای
یکی را ده عوض دهد یابی فنحاص از روی تدلیس بر ضعفه قوم تلبیس کرده قرض طلب حاجت

تاویل نموده و گفت ای ابابکر گمان میبری که خدای تو فقیر است و ما توانگر که از ما زکوة میطلبد
و مظنه داری که فرو مانده و تنگ دستست که از آفریدگان وام میگیرد و خود یکی را ده بما
میدهد و اگر فی الواقع توانگر است سود چرا میدهد صدیق را بعد از استماع این سخنان
غیرت دین دریافته از آتش غضب تافته شد و از روی قهر طپانچه بر رخسار آن وا دبند
و سوگند یاد فرمود که اگر نه بواسطه عهدی باشد که میان ما و شما واقع است والا تیغ آبدار
سر تو خاکسار از بدن جدا کردمی فنحاص از آن مجلس برخاسته بجناب نبوی رجوع نمود و
شکایت صدیق بموقف عرض رسانید ابوبکر نیز متعاقب او بخدمت پیغمبر آمد و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از وی پرسید که ترا چه بر آن داشت که کسی را که در ذمت ماست بیازردی
صدیق آنچه از ما مضی بود گفت یا رسول الله این دشمن خدای سخنی بزرگ شنیدم و چنین
لفظی از روی جرأت بر زبان راند عنان شکیبائی از دست اختیارم بدر رفته طپانچه بر روی
وی زدم و اگر بسبب عهد و پیمان نبودی بنده را کردن کشتن آسان بود فنحاص طریق خلاف و انکار
آن کار بدید و آفریدگار از برای تصدیق صدیق این آیة نازل گردانید تا همه را معلوم شد که
مجهول بدین قول قائل بوده و علما بر لفظ اغنیا وقف لازم کرده اند تا بعد آن مقوله قول
ایشان نباشد چه آن سخن حضرت خداوندیست که در تهدید و وعید ایشان میفرماید
سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرماییم تا بنویسند مَا قَالُوا آنچه ایشان
گفتند و فقر را بما و غنا را بخود نسبت کردند مراد از کتابت اثبات قول ایشان است که آن
سخنان ثابت بر ما ماند و از زوال و فراموشی محفوظ است پس اینجا کتابت مجاز باشد از ثبوت آن
یعنی این کلمه عظیم که کفرانست بخدای و استهزا بقرآن و رسول در علم ما ثابت و در جزا
آن اهمال نخواهیم کرد وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان
پیغمبران را و رضای اخلاف بدان چه فرزندان راضی اند بدانکه پدران ایشان انبیا را بقتل رسانیدند
بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی هم بر عقیدهٔ ایشان آن قتل بغیر حق بوده و حق سبحانه قتل انبیا
را بآن کلمه کفر در یک سلک جمع کرده تا هم قول قبیح و هم فعل زشت ایشان بر اهل اسلام
ظاهر شود یا آنکه صحابه معلوم کنند که ضلالت و جهالت ایشان مخصوص بدین وقت نیست
بلکه پیش از این نیز موصوف بصفتهای ناپسندیده بوده اند و اگر سیکتب بفعل غایب مجهول
بخوانده اند لام قتلهم نیز در وی مرفوع خوانده و معنی هم آنکه بر وی نوشته خواهد شد و حمزه گفته اند
و کرده اند وَنَقُولُ و ما بگوییم مر ایشان را نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور یا در دوزخ
کتب و اگر سیکتب خوانده یقول بیاء خوانده یعنی خدای گوید ایشان را ذُوقُوا بچشید ای جماعة

یهود چنانچه مسلمانان زاغ و غصه چشانیده اند عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده و در
خلاصه گوید زبان ذوق در ادراک طعوم است و بر اتساع استعمال میکنند
در ادراک سایر محسوسات و حالات قال الله تعالی فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ و
نکته در آنکه اینجا ذکر ذوق کرده این گفته اند که عذاب حریق مرتب بر قولیست که از بخل
حب مال ناشی شده و غالب حاجت انسان بمال از جهت تحصیل مطاعم است و معظم غلول او
خوف فقدان لذات و لهذا در بسیاری از مواضع قرآن ذکر اکل بمال اقتران یافته وَلَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ و مانند آن و محققان در آیه لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ نکته
شریفست مضمونش آنکه حق سبحانه شکایت دشمن با دوست میکند و دوستان میدانند که
با آنکه دشمن چنین دلیریها کرده و در راه جرأت و جسارت سپرده حق سبحانه و تعالی زبان بنعما
و آثار رحمت و شفقت بنسبت از عفو میگذارد چنانچه در بعضی اخبار آمده که کیست صبورتر
بر شنیدن اذی خلق از حضرت خالق که صاحبه و ولد بدو نسبت میدهند و او ایشان را
نوال افضال از خوان رزق میچشاند و لباس عافیت از جامه خانه کرم میپوشاند بیت
نکارم نقش الاولیت • بعصیان در در رزق بر کس نبست • پس از روی حقیقت اشارتست
بآنکه شما بندگان نیز متخلق باخلاق من شده از خشم خویش درگذرید و نعمت باقی
از دشمن و دوست باز نگیرید بیت هرچند جفا رسد تحمل میکن • در حال شتابت تأمل
میکن • موصوف باخلاق الهی میباش • با دشمن و با دوست تفضل میکن • پس سبب وعید
بیان میکند و میگوید ذَٰلِكَ اینچنین عذابی که مذکور شد بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچیزیست
که از پیش فرستاده است أَيْدِيكُمْ دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعل است و آنکه فاعل
ایشانند نه دیگری چنانکه گفته اند چون بدست آمد فعلت پس اسناد فعل بید بر سبیل مجاز سخن
می افتد و ملخص سخن آنست که عذاب شما بجهت آن عملهاست که کرده اید از قتل انبیا و عبادت
عجل و خوان و بسبب آن سخنها که گفته اید چون عزیر ابن الله و چون ان الله فقیر و امثال
آن وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر این عذاب شما بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستمکار
لِلْعَبِيدِ مر بندگان خود را که بیگناه ایشان را عذاب کند و چون شما مستحق عذابید
از روی عدل بمقدار استحقاق شما شما را معذب خواهد ساخت الَّذِينَ قَالُوا و دیگر
شنید خدای قول آنانکه گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده
إِلَيْنَا بسوی ما یعنی ما را امر کرده و وصیت فرموده أَلَّا نُؤْمِنَ بآنکه ما ایمان نیاریم و
تصدیق نکنیم لِرَسُولٍ مر فرستاده را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که بخورد

نهادن آن در مذبح تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد آنرا آتشی که از آسمان بیاید این کلمات تمه سخن
یهود است که بعد از تحریص ایشان بانفاق مال گفتند تقربنا بالمال الحیان بوده که آتش
آسمان آنرا بسوخته این که محمد صلوات الله علیه ما را میگوید مال بدهید تا خرج لشکر کنیم
خلاف انبیاء گذشته است او نیز اگر بدین وجه کند که ما البته انفق قربان کرده چنانچه معهود
کیش ماست تا بسوزد دعوی کرده و اگر نه جز براه مخالفت او میرویم و جمعی بر آنند که روزی
کعب و مالک با اتباع خود بخدمت پیغمبر صلی الله علیه آمدند و گفتند ای محمد گمان تو آنست
که رسول خدای و قرآن بتو فرود آمده است و ما را میگوئی که بتو ایمان آریم حال آنکه
الله تعالی ما را در توریة فرموده و با ما عهد بسته که هیچ پیغمبری را تصدیق نکنیم مگر که
نخست از برای ما قربانی بیارد که آتش آنرا بخورد و شرح آن قربان چنانست که بنی اسرائیل
قربانی و مال و غنیمت حلال نبود آنرا در وسط خانه نهادندی و بعضی در نماز در
میان خانه ایستاده مناجات کردی و بنو اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته خشوع
بودندی تا وقتی که قربان مقبول بودی و علامت قبول آن بودی که آتشی سفید بی دود با آواز
مهیب از آسمان فرود آمدی در آن چیز بحیدی و بسوختی پس یهود با حبیب حضرت و دود
چنین گفتند که اگر چنان قربانی بیاوری بما تو اقرار کنیم اکنون علما را اند که این سخن دروغ بود
که چون پیغمبری مکرر گوید که قربانی بدین وجه بیارد اما تتمه داشت و آن آنست که سوی مسیح
و محمد صلوات الله علیهما که ایشان بغیر قربان مبعوث میشوند پس چون بیایند شما
بدیشان ایمان آرید ایشان این آیه میخوانده و تتمه را از روی حسد نهان میداشتند
و خدای پرده از روی مکر ایشان بر میداشت و متکفل انتقام برای اعانت و حمایت سید
انام علیه الصلوة والسلام بر ایشان میگماشت ع تا خوار و خجل شوند و رسوا گردند
صاحب کشاف فرموده که این دعوی ایشان باطل است و بر خدای افترا میکنند چه
خوردن آتش قربانرا موجب ایمان بجهت آن میشود که معجز از پیغمبرانست پس این معجزه با
معجزات دیگر در ایجاب ایمان یکسان باشند و هیچ لازم نیست که پیغمبر آیة بعینها از میان
آیات جهت ایمان متعین کرده و آن نیست که حق سبحانه الزام میکند ایشان را بدین وجه که
قُلْ بگو ای محمد با قایلان این قول که شما دروغ میگوئید بجهت آنکه قَدْ جَاءَكُمْ بتحقیق آمدند
بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي فرستادگان خدای پیش از من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن که دیدن
تمام ایشان را واجب بود چون عیسی علیه السلام وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین چیزی
که شما گفتید یعنی قربانی که سوختنی شما است چون زکریا و یحیی فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید

ایشان را چون یحیی و قصد کشتن کردید چون عیسی ان کنتم اگر هستید شما صادقین
راستگویان در آنکه متابعت فرمان حق میکنید پس اگر موجب تصدیق انبیا آوردن معجزات است
لاعلی التعیین از بعض پیغمبران شما واقع شده و اگر بر عهد شما آوردن قربانست بخصوصه آن نیز وقوع
یافته و شما همه ارباب معجزات و هم اصحاب قربان را بقتل رسانیدید و از اینجا معلوم میشود که مدعا
کار شما عناد و لجاج است بیت [illegible] تصدیق [illegible]
پس تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکند فان کذبوک پس اگر تکذیب کردند ترا
دین جهودان [illegible] رسول [illegible] و ترا تکذیب کرده باشند فقد
کذب پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل من قبلک فرستادگان را پیش از تو چنان
فرستادگان که از روی راستی جاءوا بالبینات آورده بودند برای امم خود حجتهای روشن و
معجزهای ظاهر والزبر و آمده بودند بکتابهای نوشته یا احکام شرعیه یا مواعظ [illegible]
در صحف [illegible] والزبر مکتوب بود و در اعادهٔ حرف [illegible] تاکید هست [illegible]
آورده بودند بحکمهای مسطور والکتاب المنیر و کتابی روشن یا روشن کننده حلال
حرام جمعی برآنند که زبر احادیث پیغمبرانست و کتاب منیر آنچه منزل شده باشد بایشان [illegible]
حق تعالی درین آیه خبر میدهد [illegible] مخالفت خصمان تو مخصوص نیست [illegible]
نبوده است و هر [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
پس تمامی تسلیه حضرت رسول علیه صلوات الله میفرماید کل نفس ذائقة هر تنی که هست
الموت چشندهٔ مرگست [illegible]
[illegible]
باقی [illegible] بیت هرچه آید بر سر فرزند آدم بگذرد [illegible]
غم بگذرد [illegible] تهدید [illegible]
باشد [illegible] حقیقت آنست که درین آیه هم وعده [illegible]
و هم وعید [illegible] تسلیه [illegible] رسیدگان و مشقت کشیدگان [illegible]
قدم [illegible] بیرون باید نهاد [illegible]
باز [illegible] التفات نمودن و بقول و فعل اعدا [illegible]
[illegible] ع [illegible]
[illegible] قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم [illegible] گفته [illegible]
[illegible]

آنکه هر ذی روحی چشندهٔ مرگست و حقیقت آنست که مراد بآیه مکلفانند از انس و جن چه بعد از آن
خواهد آمد که فمن زحزح عن النار و این صورت در غیر اهل تکلیف متصور نباشد [illegible]
جز بعلامت [illegible] مکلفان را ۱ موت که مجموع را ازین شربت چشیدنیست و ما را ازین محنت [illegible]
کل نفس ذائقة الموت ۲ حشر که همه را بعرصهٔ محشر حاضر و با [illegible] اهوال قیامت [illegible]
فاذا هم قیام ینظرون ۳ قرائت کتب که کارنامه [illegible] خواندن جزای اعمال خود لازمست
روز نامهٔ قول و فعل خویش مطلع شدن از لوازم و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه ۴
میزان که تمام کردارها بآن وزن نمایند و بیان موازین خفیفه و ثقیله [illegible]
نضع الموازین القسط لیوم القیامة ۵ صراط که جمیع امم را بر وی [illegible]
انواع هول و خطر فان منکم الا واردها ۶ سؤال که مجموع مکلفان از جواب باید گفت
و از سائلی که عالمست بجمیع حالات مسئول چیزی نشاید نهفت فوربک لنسئلنهم اجمعین
۷ حساب که جزو کل [illegible] در شمار آرند [illegible] حسنات و سیئات [illegible]
ثم ان علینا حسابهم ۸ جزا که هر عاملی [illegible] خود [illegible]
حال [illegible] چنانچه فرمود و انما توفون اجورکم و جزای [illegible] تمام داده شود
مزدهای اعمال خود را یوم القیمة روز [illegible] لفظ توفیه [illegible]
چیزی [illegible] و این دلیل عذاب قبرست [illegible] القبر روضة من ریاض الجنة
او حفرة من حفر النیران صدق رسول الله فمن زحزح پس هر که دور کرده شود عن النار
از آتش دوزخ و ادخل الجنة و در آورده شود به بهشت فقد فاز پس هر آینه رستگار گشت
و بمراد رسید در تفسیر [illegible] معاذ بن جبل رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر
صلوات الله و سلامه علیه بر کسی گذشت و او زبان نیاز بگشاده با حضرت پروردگار [illegible]
میکرد و میگفت اللهم انی اسئلک تمام النعمة حضرت فرمود که میدانی که تمام نعمت چیست الفوز
بالجنة و النجات من النار ای عزیز کدام نعمت در مقابله خلاص از زندان جحیم که مهلکه [illegible]
فراقست تواند بود و چه کرامت با اختصاص بوستان نعیم که مرتبهٔ قرب و ملاقات برابری
تواند بود بیت رنج فراق را همه عذاب [illegible] وصل [illegible]
و چنین گفته که [illegible] وصول جنت و سعادت نجات از زندان عقوبت [illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تابع او نیست [illegible] منهاج متابعت [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان فانی [illegible] اسباب معیشت [illegible]

متاع الغرور مکر و خود داری نا پایدار و گفته اند متاع الغرور ادوات خانه است چون دلو و کاسه و امثال آن که زود زایل شود یا زاد مسافر که هر روز چیزی کمتر است و عوض پدید نمی آید یا آبگینه که زود میشکند و بهبود نمی پذیرد محققان فرموده اند که حیات دنیا متاعی تشبیه کرده که خریدار دران خود دهند تا بخرید مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد یعنی امل دور و دراز در پیش او می نهد تا امید در عمر بیفزاید ناگاه مرغ اجل آن رشته ببرد و اگر شربت مسرت دنیا را بچکد کدورت مرارت مشوب است خود چه چیزی از معیوب تر باشد بیت که فیستی بپاسته دولت و نیکو ۰ من کفتم که چشم این زود کار بیت ۰ در تفسیر کبیر فرموده که فساد دنیا از چند جهت است یکی آنکه کی بغرض محال انسان از همه مرادات محصل کرده هر آینه انواع فسادی زیاده خواهد بود جهت که تا هر زندگانی و عدم وثوق بقای آن دائم است که لذات متمتع خواهد شد یا دیگر آنکه هر چند مراد دنیا بیشتر بقلب آید حرص و شره طلب آن بیشتر روی نماید و چندانکه حرص زیاده میشود تا بقلب و غم بر جهان زیادت گشت پس آن ما بتر بود از محالات بی لذت بودها فتقار از خواید دنیا که بلذو میرسد از فواید آخرت که مشتمل بر سعادت عظیم و بخیرات خیرات است محروم میماند پس معلوم شد که حیات دنیا متاع غرور و مات ظاهرش مطلب سرور و باطنش مطیه شرور است علی مرتضی علیه الصلوة والسلام او را بمار تشبیه فرموده است و گفته که لین مسها قاتل سمها دست با مار اخوش آید اما زهر او جان را برباید

بیت دو لش گرچه نقش دلفریبست ۰ درو لش زهرها بی نهیبست ۰ آری درویش دنیا فروشنده ایست که متاع فریب در بازار دنیا فروخته است بغیر لهو و لعب حاصل کار او که کیست بو سیف که بی نیا لیست دستم نمای رنگ و بوی جانی از رخ سرخ و زرد و دلکود لطیفا مینکند

بیت در دوره اعتبار خوابست ۰ در رهگذر اجل سرابست ۰ ایمن منشین ز نکم و سر دش ۰ مشغول مشو ز سرخ و زردش ۰ مرغ دل هر کس که از این ذاکس نسا که مبتلا حالش بتنی و غرامت و نهایت کارش مشغل و حسرت و ندامت بجز و نجات خود داند خواجه حیر با مال کردانند البته راه آشیانه خیر و صلاح و فوز و فلاح بر وی مسدود شده در قفس سوای و خواری بصد محنت و گرفتاری پای بست بلا و عنا گردید

بیت گنج امان نیست درین خاکدان ۰ مغز وفا نیست درین استخوان ۰ انچه درین مایده خرگه نیست ۰ کاسه آلوده ودست تهی است ۰ هر که ازین خورد دهانش بسوخت ۰ هر که ازان گفت زبانش بسوخت ۰ بعد از تسلیه آنحضرت صلوات الرحمن علیه مومنان را و خصوصا مهاجران از کافران اهل شرک بعد از مهاجرت ایشان دست تعدی بمال و متاع هر یک دراز کرده میسوختند و هر که از ایشان می افتاد با آتش تعذیبه

تعذیب می سوختند تسلی میدهد و میگوید لتبلون در و بمعنی قسم مضمرست یعنی بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش بنقصان و خسران یا دادن زکوة و صدقه و نزد محققان ابتلا در مال بجمع و منع آنست و تقصیر در حقوق آلهی و انفسکم و در نفسها خود یعنی بدرد امراض و علل یا ارتکاب طاعات و عبادات و در حقایق سلمی مذکورست که مبتلا میشوید در انفس خود باتباع شهوات و ترک ریاضات و ملازمت اسباب دنیوی و فراغت نظر در امور اخروی یا برویت اعمال و اعتماد بران ولتسمعن و هر آینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب بدیشان عطا کرده اند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری ومن الذین اشرکوا و دیگر بشنوید از مشرکان اذی کثیرا رنج و ناخوشی فراوان یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد یهود در ادب میگویند که ان الله فقیر و عزیر ابن الله و ترسایان طریق اعجاز میگویند که ان الله ثالث ثلثة و المسیح ابن الله و مشرکان این صدا با سماع شما میرسد که الملائکة بنات الله و هؤلاء شفعاؤنا عند الله و بر نسبت پیغمبر هر یک ازین طوایف سخنان ناشایست و کلمات نا بایست بر زبان میرانند و شما از آنکه مؤمنانید انواع سب و شمات و مذمت بر نتابند این مکروه بسیار میگوید و جام زهر مالامال از دست این خلایق میکند ضلال و نومید میباید فرمود زیرا که مدعی محبت ما را ازین بلاها و ابتلاها چاره نیست

بیت هر که خواهد تا شراب وصل جوی نوشد مدام ۰ شربت زهر بلا پیش ایمان بایدچشید ۰ و اگر خواهید اسلامی آید شما از پیش دوست ۰ از زبان دشمنان صد ناسزا باید شنید ۰ بعضی برانند که دین آیه تا بیان ماجراست که میان صدیق و فنحاص واقع شده و در معالم آورده که مراد کعب الاشرف که جهودی ساحر و شاعر بود در اشعار خود گفتار در قتال مسلمانان تحریض یهودی و دو اکثر قصاید او مذمت مسلمانان و هجو زنان ایشان بودی یهود و مشرک و منافق مدینه آنحضرت را اعتبار ندادی کرفته با انشار آن شادی کردندی و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بسفاهت و سبیت کار و یا روزه ندی آمدید کار نه معالم نزول این آیه رسید اولاد آدم صحابه کرام را بصبر فرموده در اسباب نزول از اسامه نقل میکند که حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه روزی که در شتری سوار شد بعیادت سعد عباده میرفت و مرا از روی تشریف ردیف خود کرده بود جمعی از مومنان و منافقان با ابن ابی نشسته بودند و هنوز عبدالله بظاهر ایمان نیاورده بود چون حضرت پیغمبر بمجلس ایشان رسید آغاز دعوت فرموده و قرآن بر ایشان خواندن گرفت ابن ابی ذکر و مسیر مرکب آنحضرت سر آستین بر بینی نهاد و گفت ای محمد مجلس ما که موضع آمدن و شد این بلا دست بر ما و ایشان بر ایشان مکن و ما این سخنان فرقا بین ما با تابع دعوت مخوان تو با ما

کیش خویش دیگر شنید بنشین تا هر که با فسون و افسانهٔ تو فریب یابد بخانهٔ تو در آمدی بنزد تو
که آورده قبول کند شمع انبیا از این سخن تافته گشته روی از آن جمع بگردانید ابن ابی از حاضران
مجلس را گفت دیدید که کرد مرکب این مرد چراغ دماغ مرا تیره کرد عبدالله رواحه در جواب او
سخنی چند گفت سبب ملال و موجب اشتغال او بود داد و فرمود و حضرت رسول صلوات الله علیه
از جفای آن بی وفای سنگدل بمنزل سعد در آمد خاطر شریف کافتاده بود سعد از عیادت بعد
حکایت باز گفت سعد طریق اعتذار مسلوک داشته گفت یا رسول الله این وحید بها از وی
در گذار که اهل مدینه قبل از طلوع آفتاب دولت شما اتفاق این دیار اتفاق کرده بودند که
او را باستحقاق بر تخت ملک نشانند و افسر سلطنت بر فرق وی نهاده کمر خدمت و اطاعت
بر میان بندند پادشاه مطلق عنان حضرت این دیار بمقتضای اختیار شما باز داد و با مر
ظهور دکوکبهٔ رسالت که کیا بنیاد آن غافل حاصل از اوج ابهت بحضیض نکبت افتاده است
از آن تخت و نطعنا و بعاد سبب ... بوده حق سبحانه این آیه فرستاده مؤمنان را تسکین داد
کما قال وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید ای مسلمانان و فادار از آن جفاکاران وَتَتَّقُوا و پرهیزید
از مکافات ایشان و باعتماد حقیقی گذارید یا از نافرمانی خدای و مخالفت رسول ...
یا از تصدیق یهود و نصاری دنیا را حیف و اکاذیبی که میگویند پرهیز کنید فَإِنَّ ذَٰلِكَ
پس بدرستی که این صبر و تقوا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از استواری کارهاء دینست و در سنن ...
آن ... عطا از حقایق ایمانست ای عزم ... در اصل ثبات رای است بر امضاء چیزی
و ایضاً عزم الامور معزومات امورست یعنی کارهایی که عزم بر آن جزم میباید کرد و
امور دینیست که حق سبحانه بر آن عزم کرده یعنی بدان فرموده و در کتاب آن مبالغه نموده
ای عزیز یقین باید دانست که بعزم درست کارها از پیش برود و بعزیمت صحیحه هیچ روی
بمنزل مراد نرسد و عزم درست آنگه بود که از شوائب وهن و وهم مصفا باشد و انعقاد
امری که مطلوبست بر خود لازم و متحتم شناسند و در باب عزم صحیح گفته‌اند بیت
پنجهٔ عزم تراقوت آن صولت هست . که اگر جزم کند دست فلک بر تابد . و بعد از فرمودن
بصبر و نگاه بصبر و تحمل بر ایذا یهود بیان آن میکند که اذی آن جفاکاران ... حال
... وفا ... ایشان بلکه از روی حقد و حسد ... طویت میتوان بود ... که
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نعت و صفت میدانستند و از صحیفهٔ توریة آیات
مناقب و محامد او میخوانند بلکه برای تصدیق او و ایمان بدو از ایشان عهد گرفته و ایشان
پیمان بسته‌اند پس آن عهد و میثاق را ... ایشان ... آمین و ... نوال ...

میگوید وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن ای حبیب من آنرا که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد و پیمان
آنانکه در زمان پیشین أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده اند ایشانرا توریة و گویند توریة و انجیل
نصاری نیز در این میثاق داخلند و مضمون عهد آنست که لَتُبَيِّنُنَّهُ لاجرم در جواب قسم
آمده یعنی بخدای بر شما که بیان کنید کتاب را که در شان محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
یا ضمیر عاید بمعلوم غیر مذکور باشد که آن خاتم انبیاست یعنی روشن کرده اید حال پیغمبر آخر الزمان
لِلنَّاسِ برای مردمان چنانچه در توریة و انجیل خوانده اید وَلَا تَكْتُمُونَهُ و مپوشید آنرا ...
... تاویلات خطا و اگر بغیبت خوانند یعنی این باشد که پیمان گرفتند بر اهل کتاب که بیان کنید
و مپوشید قتاده گوید که کتاب اسم جنس است مراد از اهل کتاب جمیع علما پس هر که اخلاقی علم ...
با یکی مستفید از تعلیم دهد و مپوشد و قتاده پیوسته در وقت خواندن این آیه میفرموده
که ایاکم و الکتمان فان هلکه ای ... بپرهیزید از پوشیدن علم که کتمان آن موجب هلاکت
دو جهانست بیت مپوش از ... و آنرا بمستحق برسان . که هیچ ... کتمان علم بد ...
در معالم از علی رضی علیه التحیة و الثنا نقل میفرماید که خدای ... بگرد از جاهلان
که بیاموزند مگر وقتی که عهد فرا گرفته بود از علما که بیاموزانند و در تفسیر کبیر فرموده که گر
چه ظاهر آیه مقتضی آنست که مخصوص بیهود باشد اما دور نیست که مسلمانان نیز که اهل قرآنند
و آنرا تحریف کنند داخل باشند بر ایشان نیز کتمان علم روا نبود بیت
نثر کن علم و بهره ده بکسان . دانش خود زکس دریغ مدار . علم مانند چشمه آبست . که بود ...
بود بسیار . و ... از آن چشمه رفتاری آب . آب او خشک گردد آخر کار . و بر هر تقدیر علما
کتاب بدان عهد و پیمان کار نکردند فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یا پیمانرا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ
در پس پشت خود این کلمه مثلست در ترک اعتداد و عدم التفات یعنی حکم کتاب را فرو گذاشتند
و بامر عهد و میثاق ... نداشتند وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند یعنی بگزیدند بدانچه لازم ...
... بود ثَمَنًا قَلِيلًا اندک متاعی را از دنیا و آن ماکل و رشوتها بوده است که هر سال
... یهود و اساقفهٔ نصارای از عوام و سفله میگرفتند و نعت مصطفی را صلی الله علیه
و آله و سلم پنهان میداشتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل
میگیرند حطام فانی را از نعیم جاودانی ... غرض باقی را میگذارند و معیوب فانی را بدست
می آرند و در ... سود ... بازار دو جهان سودی ندارند شعر ...
دیگر خبر میدهد که یکی از اذی کفار آنست که بر کار ناکرده از شما تحسین میطلبند و کمان
میبرند که بمجرد این قول از عذاب ... و خواهند یافت لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ ...

ای محمد آنانرا که شاد میباشند بما اتوا بآنچه کرده اند از پوشیدن نعت تو و اکر بعضی را
خوانند خطاب با رسول و مؤمنان باشد و بغیبت فاعل قرار خوانند و یحبون و اینها
دوست میدارند ان یحمدوا آنکه ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکرده اند بقول جمعی
مراد یهود خیبرند که نزد حضرت رسالت صلوات الله علیه آمده بزبان تصدیق کردند
و در دل خلاف آن داشتند و بعد از سؤال مسلمانان از ایشان که چه کردید گفتند شما
پیغمبر را و تصدیق وی کردیم مسلمانان کردار و گفتار ایشانرا ستوده سپاس داری نمودند
کفت دوست نداشته که آنکه کفر و نفاق دل ایشان مملوست و تصدیق که کرده اند توقع تحسین
میدارند و قول ضحاک آنست که یهود مدینه باتفاق یکدیگر بجهودان شام و عراق نامها
نوشتند که بر دین خود ثابت باشید و به مذهب اسلاف که بنیادی متین است تبدیل و
تغییر راه مدهید که در نعت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ما را شبهتی هست در شکل و
هیئات و نعت و صفت او با آنچه ما در توریة دیده ایم راست نمی آید جهودان اطراف از روی
تعصب و اعتقاد فرمان احبار یهود مدینه را تصدیق کردند و هر در همین مکتوب
بر خط خویش نوشته بود که ما بر ملت ابراهیم و اساس شریعت ما بر دوام و عمارت
و بآن اظهار شادمانی میشودند آن یهود کارها مر عزا حمه کمتری که کرده ودون ما داشته
خودرا مستحق ثنا پنداشتند و نماستند که بیان همانند خطر جوانان از ضبط بدیشان
و بدین سیاسان الآن عقوبات دار الملام زهند بیت نعول بی عمل کاری نباید
شکل کشتای کو مزد او کار زاید و بعضی برانند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه از یهود چیزی
پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته نوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که
راستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیه استحقاق ثنا نیز بود و قول آنست
که احبار یهود چنانکه در دین و دنیا ما ال تصرف در آورده اند و دوست داشتند
که ایشانرا علما و ربانی خوانند و بعضی گفته اند آیه در شأن کسانیست از اهل نفاق که از
سوکدیا رخصت کرده اند در وقت نصرت که ما بفتح و ظفر شما شادمانیم و رنجان بودند که
از حکام مدینه ابن عباس را رضی الله عنه پرسید که ما خبرات ناکرده و حسنات نا
اندیشیده که شعراما را بآن ستایش میکنند شاد میشویم و آثار بهجت و سرور در
ما ظاهر میشود پس بحکم این آیه ما بآن مؤاخذ خواهیم بود ابن عباس جواب داد که
در زمان مصطفی صلی الله علیه وسلم قومی بی انصاف بودند که در غزو همچنان خلاف مینمودند
اگر شکست باسلامیان رسیدی از مخالفت خود خوش شدندی و اگر نسیم نصرت بر اهل

ایمان وزیدی از روی نفاق اظهار وفاق نمودندی نزول این آیه حکایت آن جماعت
شمار با این جرکار و صاحب کشاف آورده که میشاید که این آیه شامل باشد هر کسی را که نیکوئی
صادر کرده و بدان شادمان شده طریق اعجاب پیش گیرد و دوست دارد که بستایند و را بصفتی
بستدید که ندارد و ثنا گویند بر خلاف حقیقت که بدان متصف نیست و چنین کس ابله ترین جهانیانست
که خود را می فریبد و خلق را بازی میدهد بیت اگر بستایش کسان شد مغرور با عقل
مخالفست و از ما ترسد و وده هرگز نشود زنخ سیاهش بزور هر چند نهند نام زنگی کافور
فلا تحسبنهم پس مپندار یا پیغمبر و مؤمنان ایشانرا اکر از جهت طول القصه است بار دیگر تأکید
و اکر بغیبت و ضم با خوانند معنی آنست که گمان باید که نبرند آن نفسها خود را بمفازة
که اهل رستن اند من العذاب از عذاب قیامت و نجات خواهند داشت از عقوبة آخرت
بلکه مبتلا با نواع بلا و ممتحن باصناف محن خواهند بود ولهم و مر ایشانرا باشد بواسطه
کفر و تلبیس و نفاق و تدلیس عذاب الیم عذابی دردناک عذاب اول در دنیا باشد و دوم
در عقبی یعنی رستکاری ندارند عذاب دنیا چون قتل و جلا و مذلت و قبول جزیه و در آخرة
خود بعذاب مؤلم گرفتار خواهند بود ای در عیش جمعی که ستایش خلق دوست میدارند
ایشانرا سه نوع از حجابست یکی طمع ثنا از خلق و مستحق ثنا جز خالق نیست دوم شهود
اسناد فعل آن بخود و نزد الحقیقه فاعل حق است سیم رؤیت خلق و اعتماد بدیشان
و فی نفس الامر از خلق هیچ نیاید و بجز نفع و ضر ایشان کاری نه گشاید با وجود این
سه حجاب عظیم چگونه نجات یابند از عذاب الیم که آن عقوبه احتجابست و حرمان از رویت
رب الارباب بیت عذاب آخرة سخت است لیکن ز هجران جمالش سخت تر نیست
ز آتش آتشی افروخته کردی تمام هفت دوزخ یک شریست ولله و مر خدایراست ملک
السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها تصرف میکند در ملک خود بهر آنچه بعضی و
که از شر جمعی چنانچه میخواهد والله وضع مظهر در موضع مضمر جهة اظهار کبریا
و الوهیت است زیرا که قدرت لازم الوهیت باشد پس خدای که الوهیت او ثابت علی کل
شیء بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار و ذلت جهودان و عزت مؤمنان
قدیر توانا است پس چگونه نجات یابند آنها که معذب ایشان قادر غالب باشد و در بحر
الحقایق آورده که حق سبحانه مالک ملک آسمان و زمین و مالک ملک علوی و سفلی است
هر که بملک و ملک مشغول شد از ملک و مالک باز ماند و هر که خدمت مالک و ملک را اختیار
کرد ملک و ملک طفیل او در بعضی از کتب منزله وارد است که من طلب ما لنا لم یکن له و من

طلبنا کا که ما لنا هرکه او ما آنها طلبید که ما را شناخت حضرت کبریا و بنده بهم ما ندو چون
عزیزما ما را تو لذات و سرگردان بیابان مشغولی بما سوی الله چگونه بمنزل شهود جمال
تو التفات و هرکه از ما جیب سار الجوید ما آن او و هرچه ما را استعداد آن او بیت
اکر ما را بجانب حق داده . کان لله کفت و کان الله له . ای عزیز مقصود از انزال کتاب
کریم جذب قلوب و ارواح است از زوبیر خلق باستغراق در معرفت حق و چون اکثر آیات
این سوره در تقریر قصص و تعیین احکام و جواب شبهات مبطلان نزول شد دیگر آیات
بجهت تصفیهٔ قلوب طالبان و تزکیهٔ ارواح سالکان و تحلیهٔ اسرار عارفان بیان دلایلی
میکند که مودی بمرتبهٔ توحید و مفضی بتصاعد و ترقی بر درجات تفرید و تجرید و آن اینست
که میفرماید اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است از عرش و کرسی
ملائکه و کواکب وَالْاَرْضِ و در آفرینش زمین و آنچه در وی است از جبال و بحار و
اشجار وَاخْتِلَافِ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا مخالفت ایشان در صفا و ظلمت و
نقصان و زیادت لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست لایح و روشن و ساطع و واضح است بر وجود صانع
و وحدت او و کمال علم و بلاغ حکمت و تمام قدرت او لِاُولِی الْاَلْبَابِ مر خداوندان خرد را
که عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی است و بادراک دقایق اسرار و حقایق اطوار
وافی از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که مردودان قریش نزد یهود رفتند که معجزهٔ
موسی علیه السلام چه بود و همچنان از حضرت ترسایان پرسیدند و چه نشان آورد ایشان از
عصا و حکایت ید بیضا باز گفتند و از نصاری نیز حقیقت اعجاز مسیحا سوال کردند ایشان
جواب دادند که نابینا مادرزاد بصفای دعای روح الله باصره در چشم بینا داد و مرده
شده را بنفس جانبخش دم زندگی میداد بر پیغامبر آمدند و گفتند ای محمد ما از معجزات
موسی و عیسی علیهما السلام خبر یافته‌ایم و باقتراح معجزات عجایب تو شتافته‌ایم اگر دعا کنی تا
کوه صفا زر سرخ صافی شود علامت یکانکی معبودت باشد . باشتن این آیه نازل شد که شما طالب
آیات وحدت و راغب علامات و معاینه‌اید بعد ازانکه هرچه در ملکوت آسمانست و آنچه در
ملکت زمین است از علوی و سفلی و از دریا و بر و صحاری و بر کالیکی شد لیل و نهار دلیل وحدانیت
خدای منست بیت باشد نشان وحدت حق از وی شهود . هرجا که بر صحیفهٔ کونی
در کشف الاسرار آورده که ابن عمیر علیه رحمت ام المومنین عایشه رفت و گفت ای صدیقه
از آن کارها بعجب صلی الله علیه و آله و سلم که مردم را شگفت آرد بمن بگوی گفت ای
عمیر تمام امور صادر از آنحضرت موجب عجب است و از جمله یکی با تو تقریر کنم شبی که نوبت من بود

و بدولت فراش آنحضرت مشرف بودم فرمود که ای عایشه هیچ شاید که امشب مرا دستوری
دهی تا بذکر خدای بپردازم و در خلوتخانهٔ لی مع الله بنیاد توجه بحضرت حق بر اندازم کفتم یا رسول
هرچند سعادت قربت تو مقصود دل و جان و اشرف شرف خدمت تو حاصل هر دو جهان
اما طلب رضای تو بر خود فریضه میدانم و آنچه تمنای خاطر عاطر تست من نیز طلب کار آنم
بیت برگوی بمن آنچه هوای دل تست . زیرا که مراد من رضای دل تست . تو آنچه
کفتی دستوری دادم خواجهٔ عالم و بهترین ذریهٔ بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم بخلوت
و بکلید الوضوء مفتاح الصلاة ابواب المصلی یناجی ربه بر کشاد و تلاوت قرآن آغاز کرد و
گریستن بر وی غالب شد چندان بگریست که خاک زمین از اشک دیده حق بینش ترشد و فی
که زاهد صبح صادق طوبیت پیشانی بسجاده وجبین تضحیون بگستراند آن خلوت نشین ناوی
قم اللیل ورین منها الیه آرید و اشک بی باید علی الصّباح کرد الیکر جز بلند مجده آمدند تا
حضرت را بجماعت صلاة ندشمع محفل نبوت را اشک باید دیدند و از صفت روبا العبر شرح
اضطراب آغاز نمود که یا رسول الله این همه گریه برای چیست نه مغفور لیغفر لک الله بر نام
تو توقیع یافته و منشور یوم لا یخزی الله النبی بنام سامی تو توقیع پذیرفته خواجه فرمود
که ای بلال برای چنین نعمتی لوازم شکر ذو الجلال ادا باید نمود افلا اکون عبدا شکورا
یعنی کفت چرا گریه نکنم و امشب این آیات بمن فرو فرستاده اند که اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
تا انک لا تخلف المیعاد آنگه کفت ویل لمن قرأها و لم یتفکر فیها وای برکسی که این آیتها بر زبان
راند و از تفکر و تدبر در آن غافل و ذاهل ماند و در خبر آمده است که سخت ترین آیتی بر جنیان این
آیتست و از علی مرتضی علیه السلام نقل کرده‌اند که حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه
چون بنماز شب برخاستی این آیتها خواندی و ذو النورین فرموده که هرکه در شب این آیتها
تا انک لا تخلف المیعاد بخواند ثواب قیام شب در نامهٔ عملش ثبت کنند و در کتب خواص
آیات کفته تلاوت این آیه خصوصا در اعقاب صلوة موجب حصول مرادات و وصول
بمراتب و مقامات کفته‌اند و لله مقتدا المآرب ای عزیز چنین بوجود آسمان و زمین و اختلاف
لیل ظلمانی و نهار نورانی بر وجود صانع حکیم و قادر علیم استدلال توان کرد بلکه هر ذره‌ای
از ذرات موجودات و هر نقطهٔ موسومه بر صحایف مصنوعات بر قدرت او جل شانه علامتی
پیدا و بر حکمت عظیم سلطانش حجتی روشن و هویدا بیت هر نقش عجب که نیز و بالا
برهان وجود حق تعالیست . هر نقش که جز دلیل ذاتست . آیینهٔ صنع نقش بند ذاتست . چون
طریق تعلیم اقتضای آن میکند که ابتدا از ظهور کنند لاجرم جهت استدلال آثار ظاهره را ذکر

فرمود و چون مقرّرست که هرچند اثر بزرگتر باشد دلالتش بر موثر ظاهرتر خواهد
بود و اعظم موجودات محسوسه آسمان و زمین است آنرا در ذکر تقدیم فرمود و در
استدلال بهر یک ازین سه چیز که در آیه مذکورست بر سبیل اختصار اشارتی میرود اما
استدلال با آسمانها باعتقاد ایشانست یعنی افلاک را با آنکه در طبیعت فلکیه مشترکند
باز هر یک مخصوص شده اند بحیّزی معین و بعضی از آن کرات متحرکند و عقل مانع نیست از
وقوع زیادت بر آنچه هست یا نقصان از آن پس اختصاص هر یک بمقداری خاص و حیّزی مخصوص
مرجحی که قادر و علیم باشد نباشد و بار بعضی ایشان یعنی عالیان از بر داشتن چیزی
ثقیل و نگاه داشتن آن در هوای مستقری در تحت او که بر روی مستقر باشد یا علاقه از فوق
او که بدان معلق کرده باشند پس رفع آسمانها بدین عظمت بی علاقه از بالا و قرارگاه از
زیر جز بمحض قدرت فاطر حکیم رفع السموات بغیر عمد ترونها پس سالک متفکر را دیدهٔ
اعتبار بگشاید تا بامداد تأمل این معنی او را روی نماید که این خیمهٔ بی ستون و تیغ زنگار
گون که سقفیست معلق معلا و بر حیثیتی ثریا کاه اهل دعا محل انوار و منزل
اسرار متعبد ملئکه کرام ایتا و خانهٔ ارزاق انام بر بروج عالیاش نقوش ما لها من فروج
نگاشته و قصور زنگیاش سر رفعت باوج رفع سمکها برافراشته آیة و بنینا فوقکم
سبعا شدادا در شان او وجدانست و السقف المرفوع منصوب بر گوشهٔ ایوان او و شمع و جعلنا
فیها سراجا وهاجا در پیشگاه صفهٔ بارش منور و گلشن دیدهٔ ناظران از ازهار زینة الکواکب
بازیب و زیور نه خود سر افراخته و نه خود کار خود ساخته بیت حصاری شید
بچندین بروج • بر و زینت ما لها من فروج • سر منع بگوهر در و دروده ها • مرصع باختر و برجها •
فروزنده تر زو دو انهار خوشاب • چو تابنده گوهر دریای آب • اساسی چه بنیان بس رفیع
که قدرش عظیمست و اصلش منیع • نه خود کرده هستی خود را پدید • خود از نیست هستی آورش
گردید • چنین دلربا نقش زیبا از اوست • که هر صورتی صنع صورتگرست • اما استدلال
زمین یا باعتدال اوست در صلابت و رخاوت چه اگر مثل سنگ استحکامی تمام داشتی فهمی
و خفتن بر رو متعسر و زراعت و حراثت در و متعذر بودی و اگر بمنزلهٔ ریگ و آب بودی
در وی کشیدی هیچ حیوان مستنشق نیارستی پس تخصیص او بدین اعتدال جز بحکمت
ذی الجلال نیست یا بغبرت و کثافت و در غایت بعدست از حرکت فلک و آن موجب برودت
اوست پس اگر صلب و شفاف بودی انوار کواکب در وی نفوذ نمودی و از بی حرارت
گشته حیوان در غایت برودت بماندی و هرجا که برودت غالب شود صلاحیت اکثر سکن

حیوان باشد غبار بر اعتبر و کثیف بودن از جهت تأثیر یافت از اشعهٔ آفتاب و سایر نجوم
و از حر شدید بر عالم قدیر نیست پس عاقل متأمل را دل کم این بساط بسیط الارکان و این مهاد
ممهد البنیان که منشأ حیوان و نبات و کفات احیا و اموات منابع منافع و فجرنا فیها من
العیون از و ظاهر و فواید عوائد و جعلنا فیها جنات بر موائد یا مائش حاضر جبال راسیات
معادن جواهر آبدار بحار زخار اش بکاشی لآلی شاهوار بحار بحملت الی الارض سجدا دادر
ارکان تعظیم او موضوع بنای فتیمموا صعیدا طیبا اساس تواضع کریم او موضع محل مقابر
انبیا عظام و مکان مشاهد اصفیا کرام خطاب قدس را از لبایند و دیوار اهل سر علما و اتقیا
رو و سر مبدا و معاد و مصحف جامع تقریر نص منها خلقناکم و فیها نعیدکم فیض با کال
مشار بار خوان دعوت بر کاوش مقرر اخرج منها ماءها و مرعاها بعث ممهد و مبسوط
وزیر جود ممکن و مضبوطست بیت ملک زمین گوشهٔ میدان او • گوی صفت
در خم چوگان اوست • در بر او کرده بحکم یکن • خلعت شرف را زهفت آستین • آری
حق سبحانه در چندین موضع از قرآن صفات جلال نعوت و کبریا ای که لحوق با ضافت آسمان
و زمین بیان فرموده و از جملهٔ آنها چهارده صفت بتعداد طبقات خاک و درجات
افلاک آورده میشود ۱ در صفت الوهیت میفرماید و هو الله فی السموات و الارض
اوست معبود بحق در آسمانها و زمینها و موحد ایشانست و هو الذی فی السماء اله و فی
الارض اله ۲ در نعت ربوبیت میگوید رب السموات و الارض پروردگار آسمانها و
زمینهاست ایشانرا بعا صنعداه میفرماید الله نور السموات و الارض ابواب تدبیرات
رجوع امور ایشان میگشاید یدبر الامر من السماء الی الارض ۳ در بیان خالقیت
میآرد خلق السموات و الارض اوست که عرصهٔ خضرا و عرصهٔ غبرا آفرید و مرکز خاک و دور
افلاک را خلعت ابداع و ایجاد پوشید بدیع السموات و الارض و به تیغ هیبت هم خلق را
رشتهٔ امید از اطلاع بران برید ما اشهدتهم خلق السموات و الارض ۴ در صفت
ملاکیت اشارتیست که لله ملک السموات و الارض یعنی ملک علوی و سفلی از آن اوست
و خزاین این دو ملک در تصرف فرمان اوست و لله خزائن السموات و الارض حق و این مملکت
محکم اورآمد شد مینماید و لله جنود السموات و الارض و ابواب مهمات کلیه در مملکت عالم
شتن او میگشاید له مقالید السموات و الارض ۵ در باب مالکیت سخن چنین است
لله ما فی السموات و الارض هرچه در آسمان و زمین باشد بملکیت و تصرف خاص اوست
و هرکه درین دو ولایت هست بندگان او و درگاه حضرت او اند له من فی السموات و من فی

الارض ٦ در آنچه تعلق بعلم دارد چنین بیان میکند که انّی اعلم غیب السموات و
الارض پوشیدهای آسمان و زمین برو هویداست و خفایای این دو مخزن بر علم قدیمش
روشن فیها لایخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء. دانش کامل بذات بیچون و چند
احاطه کرده لایعزب عنه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء و اسرار نهان از خبایای
زوایای زمین و آسمان بیرون آورنده یخرج الخبء فی السموات والارض ٧ در آنچه متعلق
بقدرت است چنین میگوید و سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض اقتدار من در کمال الله
ما را ارض چنانست که مسخر شما میسازم آنچه را که در آنهاست و از چنین تقصیری و
عجز و نقصانات و ماکان الله لیعجزه من شیء فی السموات ولا فی الارض ٨ در صفت
رازقیت فرموده که قل من یرزقکم من السماء والارض از مخزن زمین و انبار آسمان وظیفه
روزی بندگان میدهد و بر افتتاح ابواب برکت بر ایشان میدهد لفتحنا علیهم برکات
من السماء والارض ٩ در اظهار حکمت باز نموده که ما خلقنا السماء والارض وما بینهما
لاعبین ایشان را از روی عبث نیافریدیم [illegible] باطل و هزل از عدم بوجود آمده اند
ما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق ١٠ در مرتبه تسبیح که نعمتها است میگوید
سبّح لله ما فی السموات والارض ١١ در مقام تحمید که اثبات ثنا است میفرماید که وله الحمد
فی السموات والارض ١٢ در بقا و دوام خود دال و ارث اهل آسمان و زمین گوید و لله میراث
السموات والارض ١٣ در افناء امم و اماته ایشان میفرماید فصعق من فی السموات و من
فی الارض ١٤ در آنچه منسوب بر کبریا و عظمت میفرماید که وله الکبریاء فی السموات
والارض در زمین و آسمان بزرگواری او راست و اوست که نه همجنس او را و مثل اعلی
وله المثل الاعلی فی السموات والارض مکان حکم طوعا و کرها کرده دارند و له اسلم من
فی السموات والارض ممکنات روی سوی الحضرة لایزال آورند یسأله من فی السموات
والارض و چون ارض و سما در کتاب هدایت انتساب او جل و علا بدین همه انواع مذکور شد
لاجرم در استدلال بندگان بیان و تفکر کرده از روی اعتبار در آن میفرماید اولم ینظروا
فی ملکوت السموات والارض بیت فلک رقعه کلک تقدیر اوست. زمین بقعه
ملک تدبیر اوست. سپهر و زمین هر دو مربّیه اند. بتسلیم خدمت سر افکنده اند. و در
التنزیل آورده اند که کثرت ذکر آسمان و زمین در قرآن دلیل عظم شان ایشانست و
ایراد کردن ایشان با یکدیگر اشارتست با نطوای هر یک بر اسرار عجیبه و آثار غریبه در لطائف
غایبه مذکورست که ذکر آسمان و زمین با یکدیگر در وقت استدلال برای آنست که هر دو

مانند

مانند یکدیگرند در نگاه داشتن حق مر ایشانرا بمحض قدرت و خارج از مقتضای طبیعت و سرّ این
عز آنست که آسمانها را بالای هوا است و زمینها را زیر آب و ما بحس می بینیم که اگر مقدار جوی از
خاک در آب افکنند فی الحال آب فرو رود و بر روی آن قرار نگیرد و حق تعالی زمین با چندین
جبال بر زیر آب معلق بداشته و دیگر مشاهده میکنیم که هر چه بر هوا بر افکنند و اگر چه بوزن
نیم جو باشد میل بزیر کند و بهیچ وجه بر هوا قرار نگیرد و حق سبحانه آسمانها را با چندین عظمت که یک
کوکب خرد که آنرا سها گویند و دیدن او روشنی چشم از نماید هژده هزار [illegible] زمین است
با مجموع طبقات و ملایکه و کواکب بر هوا قرار داده و رفعنا فوقهم [illegible] هوا و قرار زمین بر آب
ممکن نباشد الا بتقدیر قادر حکیم ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا بیت
دارد چرخ معلق از نه ثبات. مرحله خاک قرار از تو یافت. در تاویلات ماتریدی آمده که منافع
آسمان از باران و تابش آفتاب [illegible] کواکب با وجود بعد از زمین بمنافع زمین و اصلست و منفعت
ارض به منفعت سما [illegible] که هر دو [illegible] منافع متصل اند با آنکه بغایت از یکدیگر
منفصل اند و اگر نه چنین در [illegible] ایشان تمکن کند [illegible] که [illegible]
معرفت فاطر السموات والارض [illegible] ٢
که خدا مبدع البرایاست. بارئ الارض والسموات. عجز ما سوی قدرش پدید. کنز
کنه کمالش [illegible] بیت. ای عزیز چون [illegible] در [illegible] لیل و نهار [illegible]
عبارتست از مدت ظهور نور خورشید و لیل مدت خفای آن [illegible]
آسمان و زمین یاد در استدلال باختلاف لیل و نهار اما استدلال باختلاف ایشان بجهان
تواند بود که آدمی را لابد است از حرکت بجهة آنکه محتاج بتحصیل مطاعم و ملابس و تهیه مساکن
و سایر مصالح هست و [illegible] اینها جز بسعی و جهد میسر نشود [illegible]
ممکن نیست پس حق تعالی آفتاب را [illegible] ظاهر از فلک [illegible] حاصل آید و هر کس
بجانب مطالب خود حرکت تواند کرد و [illegible] قدرت قادر حکیم بسیر آفتاب بر درجات ظاهر افلاک
حکم کند [illegible] مقصود حاصل و این مراد میسر نکرده بیت [illegible]
کیست [illegible] بیکسان. و همچنین [illegible] که مذکور شد معلوم باید کرد که چنانچه آدمی را بجهة
حصول معیشت از سعی و حرکت گزیر نیست در تحصیل راحت و دفع مشقت از سکون نیز چاره
[illegible] بعد از حرکات بسیار که موجب رنج و تعب است [illegible]
[illegible] وجعلنا نومکم سباتا [illegible] سکون مخصوص بظلمت [illegible]
[illegible] آدمیان [illegible] که تهیه اسباب جز منافع [illegible]

یعنی روز روشن از کار باز ایستد پس سکون و آرام را شب تیره تمام می باید و وقوع آن نیز که
جز بحکمت فاطری علیم که آفتاب را در نصف مخصوص از فلک بدارد بتیسیر نپذیرفت بیت
بیا بس که آرایش آن وطن · که شد پرده شب روی نیمروز · ای عزیز چون دانستی که روز از برای
کسب معیشت و شب برای آسودن و در احتیاج بزمان که اختلاف ایشان سبب رحمت عامه است
جا که همیشه روز باشد حیوانات از کثرت حرکت ضعیف و بی قوة شوند و اگر پیوسته شب بود
از بسیاری سکون جانوران برودت و رطوبت بر ایشان غلبه کند مآل همه هلاک
اما چون در روز انواع حرکت کنند و در شب ظلمانی سکون ورزند اعتدال مزاج بحاصل
آید و مصلحت حیات انتظام یابد جعل لکم اللیل والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله پس
حکمت کامله الهی اقتضای آن می کند که گاه رایت عباسیان بر افراشته سریر سلطنت بشاه حبش
دهد و گاه اعلام مشرق صبح از افق مشرق بر شارق ساخته تاج زر اندود بر فرق سلطان روم
نهد گاه می بفرماید تا خازن قدرت باهر صد هزار در درناهیه در صحن فلک ریزد و دیبا و زان
وزیناها للناظرین چشم اعتبار بتماشای آن بگشاید بیت نماز شام که بن گردون شب
کند از مهر بازی خیمه دانشان · یعنی از درون خیمه فی الحال · برون آرد بسی رخشنده تمثال
وزنما ولی بر کند تا جوهری حکمت در درج کواکب ثواقب داشته مفرق کوکب نیز اعظم نثار
رحیل بود که کوکبه داران وجعل النهار معاشا اشارت بدیشانست آغازها کم گرمی ننگ
بیت چو صبح از جیب گردون سر برآرد · نماز چتر زرین بر سر آرد · شود اعلام مهر از جیب
پدیدار · درفش بکیان کرده نگونسار · نیز اگر شب یا روز از آنچه در ربع مسکون معهود
دیگر زیادتر یا کوتاه تر باشد منافع حیوانات باطل گردد چه در تحت القطبین که ضمن از سنه نهار
و لیل و نصفی لیل و نهار است نشو حیوانات اتفاق افتد و نه ظهور نباتات بجهة آنکه
شعاع شمس بطریق دوام تحرقه عظیم آرد و خفایای پیوسته موجب برودت شدید بود و
هر موضع که حرارت یا برودت مفرطه برو غالب شود صلاحیت عمارت ندارد و مسکن حیوانات
نشاید پس تعاقب لیل و نهار که اختلاف عبارت از آنست موجب انتظام خلق باشد و این تعاقب
و تخالف چون بزمان خالق ثنیان وجود نگیرد ای عزیز خاصیت هر یک از این دو مختلف است که
سبب بطلان و فنا دیگری بود و شب و روز با آنکه ضد انند آفریدگار ذو الجلال تدبیر کرده
که هر یک از آن موجب کمال دیگری شد چه گفته شد که ظلمت دایم موجب خمود حرکت را باطل
کند و نور دایم موجب بی خوابی و ضعف بسیار بود پس منفعت روز آنگاه حاصل است که شب
بعد از آن آید و فایده شب وقتی تمام گردد که روز در عقب او باشد و آوردن ورود این بهما بر وجه ام

خداوندی ما قدر الحکم تو اند بود بیت شب تیره و روز روشن از وست · گل و سنبل این دو گلشن ز ایزد
از وست · نشاید دین قصر گشوده فیروزه · که هندو و شب گهی ترک روز · بیاید برین تخت فیروزه
گهی خسرو چین گهی شاه زنگ · نماید دین کاخ نیلی سلب · گهی عارض روز و گه زلف شب · اگر آورد
روز روشن پدید · که هر کس بکاری تواند رسید · وز آن پرده شب کشاده دو رو · که آرام یابند از جستجو
مردرا شب فقد فرمان ببرند · نه فرمان او عذوبت نکنند · امام قشیری رحمه الله میفرماید که
آیات داله واضحه که سبب عرفان ذات مقدس واجب الوجود میباشد بنسبت خواص و عوام
مختلف عوام را گویند در آثار نگرید که آیات آفاقیست تا از انجا راه بمؤثر و فاعل مختار برند
خواص را فرمان رسید که آیات قدرت از صحایف نفس خود مطالعه نمایید تا بمعرفت موجد رسید
وفی انفسکم افلا تبصرون بار اخص خواص فرماید که از ورای بدو برید یعنی از حضرت جمع
صحرای تفرقه نگرید آنانکه از آیات آفاقی تشنه برند آب حیات معرفت از منبع علم الیقین خورند و آنانکه
آیات انفسی خوانند مرکب همت بمیدان عین الیقین رانند و صاحب نظران که از وجود نگرند
از درجه کامله حق الیقین بار خیزند در حقایق القرآن آورده که جماعتی که از مصنوع بصانع
رند اهل عقل و استدلال اند و طایفه که از صانع بمصنوعات نگرند ارباب کشف و حال اند
شنوی معنوی ایمانی بدین دو گروه هست بیت چو مصنوع صنع پر ضیا بهر · به قیاس عرفت
سفر آید دو سایط فلسفی · از دلایل باز بر عکسش صفی · این گریزد از دلیل و از حجاب · وز پی مدلول
برده سر بجیب · از شیخ احمد حرب رحمه الله منقولست که در آفریدن سموات قلوب عباد و اراضی
نفوس ایشان و اختلاف لیل و نهار که عبارتست از آمدن ظلمات نفسانیه و در آمدن و رفتن غموم
محجوبان عواشی طبیعت و رفتن نهار در ما بینه از باطن ایشان و ملحق شدن با انوار رحمانیه آیاتست
عالم را لعارف و ذهاب لیل ظلمات نفسانیه از آن دلالات روشنست بر وحدانیت حق
اهل بصیرت را که در نفس خود نگرند و از خود بخود راه برند که عرف نفسه فقد عرف ربه صاحب
عرائس الحقایق آورده که در سموات قلوب و اطوار آن و اراضی نفوس و آثار آن و اختلاف لیل
و نهار روحانیه عمارات واضحه و علامات لایحه است مر خداوندان الباب را که بر قدم ذکر
و فکر از بادیه قفر وجود جسمانی گذشته بمنزل لب وجود روحانی نزول نموده اند و بعیون
بصایر و نواظر ضمایر مشاهده جلوات معانی توحید فرموده ای درویش چون سالک ذاکر
بوادی اراضی بشریه را بقدم تجرید مطوی کرد و از مراحل عبودیه خود را بمقام معرفت
ربوبیه رساند لذت مشاهده شعور جان او بی شعور سازد که خود را بحیرت در قعر بحر وجود
اندازد و بشرب کاسات فالاانا لقوم فریب صمدیه مخصوص گشته وجود با فی بساقی شود

بیت از همه ما نکو که چیزی باقیست . کار روزم روح بیندم هم خود ساقیست
و نزد بعضی شب ظلمت عدمی امکانی که ممکنات ثابت بلکه ذات ایشانست و روز عبارت
از نور وجودی که اعیان ثابته را از پرتو خود منطبع ساخته بر ساحت شهادت جلوه میدهد
و اختلاف لیل و نهار در رفتن اشیا در هر آن بعدم و باز آمدن بوجود که مرتبهٔ خلق جدید
است و توفیق تحقیق این مسئله و تفصیلش در محل خود از فیض جود واجب الوجود مستوفی
و حالا بدو نیت که معنی او مشتملست بر انخلاع اعیان از خلعت وجود عاریتی و رجوع بعدم
اصلی و باز ملبس بکسوت وجود از صفت بقای بفیض الجود با اختصار میرود بیت
چون هوا از آفتاب گیرد رنگ . پر شود عالمی نور و صفا . باز چون آفتاب بر گذرد . تیره
ما فیجا که بود هوا . بعد از تحقیق اشارهٔ دیویه بیان تقریر اطوار عبودیت میکند بدانکه
عبودیت سه است عبودیت زبان و آن اقرار باشد و علامت آن ذکر باشد و عبودیت دل
که آن تصدیق بود و نشانهٔ آن تفکرات و عبودیت جوارح و آن خود قیام و قعود و ات
در طاعت پس درین آیت از هر سه نوع خبر میدهد و میگوید الذین صفت اولوا الالباب
یعنی خداوندان خردهای صافی آنند که از روی خلوص و خصوص یذکرون الله یاد
میکنند خدا را قیاما در حالت ایستادن وقعودا و در وقت نشستن وعلی جنوبهم
و زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است چه آدمی قایم یا قاعد است یا تکیه زده
پس معنی آن باشد که دایم ذاکر حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب
شیئا اکثر ذکره بیت شب و روز هم بجز از یاد تو در خاطر نیست . بلکه در خلوت جان غیر
کرت حاضر نیست . ای عزیز لفظ قیام و قعود میشاید که جمع قایم و قاعد باشد چون نیام و سجود
که جمع نایم و ساجد است و علی جنوبهم متعلق بمحذوف بود که مضطجعین است و معنی آنکه
ایشان ذاکر اند در وقتی که ایستاده اند و نشسته اند و تکیه زده اند و چنانچه گفته شد
من اکثر ذکر باشد که موجب فوز جاودانی و فلاح دو جهانیست قال تعالی واذکروا الله
کثیرا لعلکم تفلحون و گفته اند مراد از ذکر نماز است یعنی ایشان نماز گزارند برین هیأت
سه گانه بر حسب طاقت خود و بباید دانست که مصلی را قیام در نماز بهگانه فرض است با وجود
قدرت بر آن و اگر نتواند نشسته ادا باید نمود و اگر قعود نیز متعذر باشد بمذهب شافعی
که مریض را بر پهلوی راست خوابانند چنانچه در لحد تا رویش متوجه قبله باشد و بایما نماز
گزارد و دلیل او لفظ علی جنوبهم است از این آیه حنفی در قول الاخر که مذکور شد اولی آن
دانند که مریض را بر پشت خوابانند که بایماء او بجانب قبله باشد تا اگر حاصل شود

متوجه قبله بود و در زاد المسیر آورده که ذکر یعنی خوف یعنی ایشان از خدای خایفند قیاما
بوقت تصرف در امور و قعودا در حال اشتغال باکل و شرب و علی جنوبهم در زمان نوم و منام
مراد دوام خوفست و مژده ان لا تخافوا و تحیه چنین خوف تواند بود بیت هر که او در خوف
گوشد هوش او . نشود ان لا تخافوا گوش او . خایفان را لا تخافوا گشت درس . هر که را نبود
چون گوید مترس . و نزد بعضی مراد از ذکر شکر است یعنی سپاس دارند و شکر گویند قیاما
قدرت قیام که اوقات منعمت و اسباب راحت است و قعودا او بر نعمت قعود که یا بلا بعد محنت و
سوانت اجابت دانست و علی جنوبهم و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام و از آنچه
الام بیاسانیت و قول بعضی آنست که مراد از ذکر یاد کردن وعد و وعید الهی است که بهیچ حال از آن
غافل نیستند در مقام خوف بوعد رحمت نازانند و در مرتبهٔ رجا از وعید عقوبت گدازان
و در تفسیر آورده که در بعضی نسخها دیده ام که خدا را یاد میکنند قیاما در حال قیام ایشان
باحکام شریعت بر طریق استقامت و قعودا در زمان انزلاج از استقامت مر ورزیدن و
علی جنوبهم و در وقت قیام سقوط و او امر از شریعت و الخلاف تمام اختیار معصیت بطاعت
و مقربان شکر یاد کردن هر طایفه بنوعی دیگر است گروهی از اجزای عمل یاد در انتظارند و خوف دارند
اسم المحسن و اشارت آن خوانند و فرقهٔ ثانیه حمایت توفیق را امید دارند و خدا را نصیر و سمیعا
دانند طایفه ثالثه که معصیت هستند اسم الرحیم و الغفور بنا هند چه گناه کار را استظهار
برحمت پروردگار نیست بیت گر ما مقصریم تو بخشای ذنب . جرمی که میرود با امید عطا
محققان گویند مراد ذکر است بلکه جان نه زبان و پس بنیادی که دوام ذکر لسانی ممکن نیست
بجهت اکل و شرب باز ... نعمتها ذکر ارواح و قلوب را فتور و قصوری نرسد پس مراد از ذکر
ذکر ارباب اصحاب قلوب و ارواح بعضی خواص را فریقه و معنی قیاما این باشد که قایم اند
یعنی متوجه بامر الهی و قعودا یعنی قاعد اند باز ایستاده از ملاهی و مناهی و علی جنوبهم
و محبت ... پادشاهی امام قشیری گوید قیاما ایستاده اند بر آستان خدمت
و قعودا نشسته اند بر بساط قربت و علی جنوبهم آسوده اند در بارگاه وجد و حال لذکا
از پندار و وهم و غرور و خیال یا قایمند در مقام روح بمشاهده و قاعد اند در محل قلب بمکاشفه
و تکیه زده اند بر متقلبات کون و تلوینات طبع و ... در منزل نفس بمجاهده صاحب
الحقایق فرماید که قایمند بقیومیت اکبر که قیام همه بدوست هو قائم علی کل نفس بما کسبت
و قاعدند بمجالست بانیس اکبر که این ملاطفه وعده انا جلیس من ذکرنی و علی
جنوبهم برای دفع این حیرت و دفع این دهشت که یا حسرتی علی ما فرطت و جنا

بصفات حق در مقام مشاهده وقاعدند یعنی قایم بصفات نفس خود در وقت معامله
وعلی جنوبهم اشارة بمرتبه کنایت در سلوک سالکی کنند قایمند بوفای عبودیة وقاعدند
ازجفای مخالفت وعلی جنوبهم نا [illegible] بر هر جنبی که ایشان را تجنیب کنند یعنی بران دارد با قاعدند
در مشاهدات ربوبیة وقاعدند در آفات خدمت و تکیه زده اند بر تخت زلفت ای [illegible]
محقق گفته است که قیاما اشارة بطایفه سابقانست که قایمند در صورة احکام شریعت
ودر معنی به اسرار حقیقة وقعودا اشارة بمقتصدانست که اگر قیام ایشان در آفات
شرایط سلوک بمثابه اهل سبقت نیست اما از تکیه زدگان مضاجع غفلت دور باشند وعلی
جنوبهم نشانه ظالمانست که نه بر صورة خدمت ایستاده اند و نه بر آستانه عبودیة نشسته
و هر یک از ایشان انواع ذکریست چنانچه در کشف الاسرار آورده که ذاکران سه طایفه اند
یکی الله را بزبان یاد میکند و دلش ازان غافل این کس ظالمست که نه از ذکر در مغفرت
و نه از مذکور او را خبر دیگری حق را بزبان ذکر گوید بدل حاضر بود این مقتصدست
واو می دوید مطالب ثواب و داعی اجر نه حساب باشد سیم او را بدل یاد کند و زبان از ذکر
و دل از دلالتها دهش برجوش و زبان از گفتن حرف خاموش من عرف الله کل لسانه این مرد
سابقست که ذکر اثر در سر ذکر شد و ذکر در سر مذکور و دل در سر مهر رفت و مهر در سر نور و
جان در سر عیان شد و عیان از زبان دور [illegible] طریقت فرمایند که ذکر [illegible] آنست که بر زبان دارد
ذکر حقیقی آنست که در میان جان داری *بیت* ذکر بی شور و شغب در لجن [illegible]
ذکر در مذکور خود مستغرق است • هر که در مذکور ذکر شد ذاکر است • غایت از هر دو [illegible]
حاضرانست • بعد ازین بعد ذکر اولوا الالباب بیان ذکر ایشان میکند و میفرماید ویتفکرون
اندیشه میکنند از روی اعتبار واستدلال فی خلق السموات در آفرینش آسمانها که
ابعد درانست والارض و در آفریدن زمین و انچه درانست باین اندیشه ایشان از راه
نماید بر صانع قدیم و مبدع حکیم ای عزیز استدلال بمخلوق بر خالق نه برضعت مماثلت بلکه
بطریق مخالفت باشد پس بحدوث این محسوسات بر قدم خالق اطلاع تو اندیافت و بکیفیت
وکیفیت استدلال تو انکرد *بیت* تکیه بر سکون و تفکر [illegible] کیفیته من ندم
نیک جهد در [illegible] • نه [illegible] • نکته در تقدیم ذکر بر فکر آنست
که جنبه مفتاح ذکر ابواب فکر میگشاید و در مثنوی معنوی باشارتی بدین معنی هست
ذکر کن تا فکر در نما آورد • ذکر گفتن سر [illegible] • این قدر گفتیم باقی فکر کن • فکر اگر جامد
بود رو ذکر کن • ذکر آرد فکر را در جنبش و جوی • فکر را افسرده شد تو ذکر گوی • صاحب دلی

از شیخ عبد الرحمن سلمی رحمه الله سوال کرد که الذکر افضل ام الفکر شیخ گفت که در ان حالت
مستغرق دریای ذکر بوده و لمعه شهود مذکور حقیقی از ورای پرده ذکر بر وجه لوع [illegible] جواب
داد که ذکر فاضلترست بجهة انکه ذکر صفت حقست فاذکرونی اذکرکم و فکر صفت خلق است
ویتفکرون فی خلق السموات والارض ای عزیز فکرت غفلت با بریه و درد دل خشیت بدید
آرد جلاء قلوب ازذکرست و نور ایشان از فکر باید که فکر در اسوال حقیة باشد نه در صفات
و نبوی و در معرفة صفات ربانی بود نه در طلب کنه ذات سبحانی و حق بجگونه بقدم فکر
گرد سراپرده شناخت ذات احدیة نتوان گشت که [illegible] عقول [illegible] در بادیه جلال
سرگردانند و سایران مناهج دانش و بینش دادند العجز [illegible] حیران
پس اشارة این آیه بعارفان برین منوالست که شما انظار ای مصنوعات عکس انوار صفات
مشاهده نمایند و باقدام افکار [illegible] معرفة ذات [illegible] میکردید که اجنحه مقدسه
طاووسان فرادیس ملکوت در اشراقات انوار جمال سوخته است و دیدهای شاهبازان
هوای جبروت از شهود اشعه لوامع جمال سوزان غیرت بر دوخته درین مرتبه حاصل [illegible]
حیرت نیست و اینجا نهایة محصول عجز یافت و حیرت *بیت* همچو ان حلقه بر در [illegible]
همه در کار خود بدر ماندکانند • نه هیچ در ره که در ما نه [illegible] • نه هیچ را که پایان ندارد که ذات
حق بهیچ وجه کس را معلوم نشود وغیب هویة مطلقه [illegible]
ولا یحیطون به علما پس توجه فکر در ان و مشغول اندیشه ان طلب محال و تضییع وقت
و حالست [illegible] بر صفات [illegible] باید داد و آن [illegible] حرم ذات [illegible]
و در عبارتنامه گوید *بیت* چون کس نرسد بوصل [illegible] ای دل • [illegible]
ای دل • [illegible] • هر کز [illegible] ای دل • [illegible]
ان تفکر درین آیه فکر کرده است در صنعت [illegible] فکر [illegible]
که ویتفکرون فی السموات والارض و فکر [illegible] کامل و غیر کامل [illegible]
[illegible] قایم [illegible] کامل [illegible] نظر بر اشیا کنند و ازان بر حق استدلال کنند
در حقایق القرآن آورده که نشانه عقل [illegible] ذکر [illegible]
قیاما وقعودا [illegible] فکر در مبدعات حق بجهة استدلال ویتفکرون فی خلق السموات و
الارض و فکر [illegible] معرفة تحقیق [illegible] لمعه [illegible]
[illegible] سالک [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] *بیت* فکر ازین [illegible] کند • [illegible] کند • [illegible]

جذبه مقصود عیان گردد. فکر بحق رطاعتیست بدوام وطاعتی بی فکر کاریست ناتمام صاحب
کشاف آورده است که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرموده که هر روز برای یونس علیه السلام
مثل عمل اهل زمین به آسمان می بردند و مقرر که این جز بتفکر در امور الهی نبوده باشد که عمل دیگر
چه مکلف قادر نبوده باشد بر آنکه بجوارح مانند عمل همه عالمیان تواند کرد و در اخبار است که ابن
عباس رضی الله عنه میگوید دو رکعت نماز سبک که با تفکر گذارند بهتر از طاعت شبی که
بدل غافل بجا آرند تفکر ساعة خیر من عبادة سنة در آثار آمده است که چون کسی در
بنی اسرائیل سی سال العبادة کردی و عبادة او پسندیده و پذیرفته بودی فراش قدرت
سایه ابری از بالای سر وی باز انداختی تا همه کس بدان علامت قبول طاعت او را بشناختی
شخصی سی سال بقدم مجاهدت بیابان عبادة طی نموده منتظر آن که نشان قبول باشد روی
ننموده بجانب از خوف حرمان و دهشت بدرد رجوع بمادر نموده و کیفیت حال بعرض او رسانیده
استعلاج آن درد بمادر فرموده آن عزیز گفت شاید که درین مدت از تو قصوری در نیک
وقوعی در وظایف سر انگندی واقع شده باشد که موجب حرمان و سبب ردود تعلق
حرمان تو از بود جواب داد که چندانچه سید اندیشه و سفیر خیال را با طراف وجوانب متنبه
بدین کونه سودا که موجب کدورت باطن باشد ظاهر نمیشود آن شخص گفت هیچ شاید
که نظر بر سیمای فلک انداخته باشی و مصنوعات اعتباری بدان نظرت شاهدی نموده و غرایب
مصنوعات و عجایب مبدعات نظر تو در آمده باشد و در قدرت مبدع و حکمت مخترع فکر
ظهور بنفرموده گفت آری در روزنت که این صورت وجود کرفته باشد فرمود که پس این
شامت بسبب عدم تفکرات در دلایل قدرت نا شسته که دیده رای دیده آثار صنایع
نموده و سلطان دل را بجهة تفکر در اطوار بدایع مملکت بدن فرستاده تو را لغو
ارکان ایشان معزول و به عبث و بازیچه مشغول بیسانی و میخواهی که گنداز نور
کنگره قصر مراد انال بی هیهات هیهات بیت چولان در معموره انبار کنند
بر فکرت زن که شهبازت گند. فکر آن باشد که بکشاید رهی راه آن باشد که پیش آید شهی
ای عزیز چون صیقل ذکر و فکر زنگار اشتغال بما سوی را از آیینه دل متفکر بزدایده جمال
جمیع بعد و هجر آن از نظر دل ایشان برخاسته از غیب بحضور می آید از روی شهود
بزبان نیاز میگویند ربنا ای پروردگار ما آنانکه دعوایه ذکر بر و طوار فکر بر ما خلقت
هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا آفریدنی باطل یا خلق کردنی
آن را بعبث و هزل بلکه برای کاری بزرگ از عدم بوجود آورده که آن دلالت است بر وجود

حکمت و کمال قدرت تو ای عزیز درین کلمات اشارتیست بعجز عقول از احاطه بکمال حکمت
حق سبحانه در آفریدن آسمان و زمین یعنی بعد از تفکر خلق در این اجسام و اجرام که صفت
رفعت و عظمت موصوف و معروفند جز این قدر مفهوم ایشان نشود که اینها را باطل
نیافریده بلکه بجهة حکمتی کلی از خلوتخانه غیب بصحرای شهادت کشیده بزرگی فرموده است
که فکر میکنند المباد که از حضرت فانی و عقول که از شواب وهم خالص باشد در آفریدن
عالم ارواح و اجساد و میگویند این آسمانها را نه برای بازی بلکه برای مجردان طریق عشق باز
آفریده مظاهر آیینه ای بر تو بود عالم و فروزت جلوه دیگر معاینه دیده بیت
ذرات کون آینه جمال تست. نور دو کون جلوه رخت زهرائینه. آیا آفریدی اینها را زانکه
وسیله خلق بحق باشد بجهة اظهار حق بخلق صاحب حقایق التفاسیر میگوید باطل غیر حق است
پس اینها را بحق آفریدی و مظاهر اسماء و مرایای صفات خود کردانیدی بیت
چون کوی سپهر ده غبی ده کوی کل در دایره جان تکرر نقطه دل. و اکمل زبان شوق کشاید که
سبحانک ما خلقت هذا باطلا سبحانک پاکی تست از آنکه چیزی را بعبث بیافرینی یا آنکه
فهم خلایق بحقایق مخلوقات تو راه یابد یا تنزیه ذات تست مر او از احتیاج تو بغیر و انشاء
غرض تو عرض این کلمه ثنای حق تعالی است و چون تقدیم ثنا بر دعا اسد اجابت میکویند که
چون ثنا کفتیم فقنا پس نگاه دار ما را بمجامع لطف خود عذاب النار از عذاب آتش
دوزخ یا از شعله نیران قهاریت یا از آنکه محجوب شویم به حجاب کمان از شهود افعال ما
یا از افعال از مطالعه صفات و بحجاب صفات از مشاهده ذات ربنا انک
ای پروردگار ما بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار هر که را در آری با آتش دوزخ
انجا جاوید باشد فقد اخزیته پس بدرستی که او را خوار کردانیدی بعقوبه رسوا ساختی
باهانت ابن المسیب رحمه الله فرموده که این خاص مر کافر است که هر که از دوزخ بیرون
نیابد و کره مومنانرا که در حق ایشان یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه جمعی
گناه کار آلوده بودند که در دوزخ در آیند برای تطهیر است نه بجهة تسویر است
زندان تعبیر پس مراد از دخول مع الخزی خلود است و اکر چه دوزخ را دخول هست
و خزی نیست در لطایف قشیری است که هر کرا در آجل بحرقه متحکم کردی خوار شد و آنرا که در عاجل
بحرقت نامزد ساختی بعد شفاعت که بما رسد و صاحب دولتی که طغرای رضا
او نوشتی در هر دو عالم از سعادت قرب برخوردار شد بیت هر کرا از وصل خود
بنواختی در دو عالم نامدارش ساختی. و انکه او بوده و فرقتش کداختی. در حضیض کبتش انداختی

وگفته اند مراد از خزی آنست که هر که بواسطهٔ بیدار و وجود بمان آتش سوخته شد بخواری
احتجاب رسوای جاودانست **وَمَا لِلظَّالِمِينَ** و نیست ستمکاران از شرک و جهود و نصارا و امثال
ایشان هیچ کس **مِنْ أَنْصَارٍ** از یاران که عذاب از ایشان دفع کنند یا آتش را کم کنند و غیر
راه الله هیچ کس عزیز با حد القهار از آن بلا مستخلص نکرد تا تد **رَبَّنَا** ای آفریدگار ما
إِنَّنَا بحقیق که ما **سَمِعْنَا** شنیدیم ندا فانحن با کرا شکارا و بلند **مُنَادِيًا** منادی را
يُنَادِي لِلْإِيمَانِ بسوی ایمان تقیید ندا با یمان بعد از اطلاق منادی جهت تفخیم شان منادی
جه اطلاق منادی موهم آنست با که ندای او برای حرب و قتال باشد یا بجهت اطفای نایرهٔ
و جدال یا مقصود اغاثت ستم رسیدگان بود و مقصودش تعجیل اغاثت محنت کشیدگان
یا مراد دیگر باشد یعنی فواید و منافع مثل آن و مراد مترجم جهان منافع و فواید چون گفت ینادی
للإیمان خبر داد و رفعت شان منادی نمود که از جمله منادیان هیچ یک را این عظمت
که منادی ایمان باشد و این منادی محمدست صلی الله علیه و آله و سلم که خلق را با یمان دعوت
میکند یا قرآن و این عام ترانست چه بسیار کس دعوت رسول صلوات الله علیه نشنوده اند
و بحمه کس از قرآن میشنوند که ندا میزند **أَنْ آمِنُوا** بدین وجه که گروید **بِرَبِّكُمْ** به پروردگار
خود یعنی به یکانگی او و اثبات صفات سزاوار او و نفی صفات ناسزا از او و ما این ندا
شنیدیم **فَآمَنَّا** پس اجابت کردیم و منادی را تصدیق نموده ایمان آوردیم و چون با
ایمان استعداد یعنی مغفرت هست میگوییم **رَبَّنَا** ای آفرینندهٔ ما **فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** بپوش
یا بیامرز گناهان ما را از کبایرست **وَكَفِّرْ عَنَّا** و در گذار و بپوشان از ما **سَيِّئَاتِنَا**
بدیهای ما را یعنی صغایر یا ذنوب گناهان گذشته است و سیئات بدیهای آینده یا اول
ترک طاعتست و ثانی فعل معاصی **وَتَوَفَّنَا** و بمیران ما را چون از گناهان پاک گردیم
مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان و نیکوکاران چون انبیا و صالحان و گفته اند ابرار آنانکه
از ایشان خشنودست و معنی وفات با ایشان باشد که بر اعمال مانند اعمال ایشان بمیرند
تا روز جزا در رحاق مثل درجات ایشان جای گیرند و در تیسیر فرموده که ما را بمیران در
ابرار و احیا و نبان ما را اشارتست بآخر ممن و بدریغ کرده قشیری گوید ابرار مختصانند من الله
بحقایق توحید و قایمانند لله بشرایط تفرید و واقفانند مع الله بخصایص تجرید صاحب
کشف الاسرار در معنی آیه میفرماید که خدایا منادی سنت پیغمبران در شریعت ما را میخواند
وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ ندای او را بجان و دل شنیدیم و حکم او را گردن نهاده از غفلت رسیدیم
و با اثبات رسیدیم ندای منادی دولت شنیدیم و بدان دعوت بدین دولت رسیدیم محققا

در تاویل آیه میگویند شنیدیم باسماع قلوب از منادی اسرار خود که دعوت با یمان عیانی کرد
چنانکه درایت میسود و ما را دیدهٔ مشاهده گشاده شد و دیدیم پس بیامرز تو بصفات
ما را رحمت صفات خود و بپوش سیئات افعال ما را بحسنات افعال خویش و فنا گردان از
ذوات ما وجود رجلهٔ ایشان داخل دار که متوفی ساخته ایشان را از ذوات ایشان بذات تعبد
خود ما را از خویش باقی و بسوای کشته اند که کشش جذبهٔ ربوبیه از سرحد صفات بشریت درگذر
ع از خلق رسته و بحق پیوسته . ای عزیز تکرار ندا هر آینه استفتاح دعا است باسم اعظم
یعنی کلمه رب که همه انبیا و اولیا حق را بدین اسم ندا کرده اند و دیگر تقاضای اجابت
از واهب عطیت و اعتراف بخشوع و احتیاج در ضراعت و تعظیم مدعو است یعنی ای خدا ما
ترا خوانیم و بجز ترا نخوانیم حاجت بدرگاه تو داریم و روی تضرع جز بحضرت تو نیاریم بیت
برکه با هم تو فی نظیر . در کرم کریم تو نوع شکر . پس از پیغمبر جهت تاکید عنایت زبان
میگوید **رَبَّنَا** ای تدبیر کنندهٔ و مصلحت آرندهٔ کارهای ما اجابت کن دعا ما را **وَآتِنَا** و بده
ما را **مَا وَعَدْتَنَا** آنچیزی که وعده کردهٔ ما را **عَلَىٰ رُسُلِكَ** بر تصدیق پیغمبران خود چون ما تصدیق
ایشان کردیم باعطای آنچه ما را بر زبان رسل وعده دادهٔ از نصرت مؤمنان در بن آیه که
إنا لننصر رسلنا والذين آمنوا در تاویلات ماتریدی آورده که از خدای طلب آن آمرزش
میکنند که انبیا را برای این امت بیان فرموده است چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله
و سلم گفت واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات و ابراهیم نیز علیه السلام بمراد و فرمود
ربنا اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين و نوح علیه السلام بدستوری او در خواست کرد
ولمن دخل بيتي مؤمنا وللمؤمنين والمؤمنات عرفا گویند بده ما را آنچه ما را وعده کردهٔ از عنایت
عنایه که ما را بتو کشانند و از حقایق هدایه که ما را از ما برهانند و بحضرت تو رسانند پیغمبر
سپیغمبر ماند که خدا از او وعده که خود داده پس آرد و حقی که خود فرستاده پس آرد جای که خود
افروخته از تیرگی نگه دارد ایمان که بفضل خود داده از آفت شیطان در پناه آرد خدایا تو خود
ما را بر کرفتی و کردی گفت که بر ما کونا که بلطف بر داشتی بقهر فرو مگذار بیت
برداشته و سرم افراشته . دریای میفکنم چو بر داشته . و بعد از طلب موعد میگویند
وَلَا تُخْزِنَا و رسوا مگردان ما را بسبب توفیق از دینی تا حال ما زشت نگشت **يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
روز رستخیز اگر کسی پرسد که آتنا ما وعدتنا طلب حصول ثوابست و لا تخزنا طلب ترک عقاب
بعد از آنکه ثواب میدهد از شدت عا ترک عقاب جیست جواب میگویند که شرط ثواب آنست
که مقرون بتعظیم و سرور باشد پس آتنا ما وعدتنا طلب منفعت است و لا تخزنا تعظیم و

إِنَّكَ بدرستی که مادائیم که او نمی کنی لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکنی وعدهٔ خود را
مراد وعدهٔ ثوابست که البته خلف در آن واقع نشود اما در وعید عقاب مختار است اگر
خواهد محقق سازد والا عفو کند ای عزیز ثواب بفضل است والله ذو فضل علی المؤمنین
وعقاب بعدلست ودر وعید عفو وتجاوز جایز باشد ودرین باب مناظرهٔ ابن علاء با ابن عبید
ومیان ابن عبید آن معتزلی گفت که خدا با او وعده ایست وتهدیدی پس هیچ حجت نخواهد
وعده هست که لا یخلف الله وعده ایمان بوعید نیز خواهد کرد ابن علا جواب داد که تو مردی
اعجمی اعجم اللسان لیکن اعجم القلب ندانسته که رجوع کردن از وعده کار دلیلانست
بجای آوردن وعده از اعمال کرام خلاف وعده نشان لئیمانست واز سر وعید در گذشتن
کار کریمانست وچون که کریم با غایت ونهایت نیست پس نشاید که بوعده وفا نکند اما کار که بر وعید
رسد احسان او ذات نکند یا نکند واگر بوعدهٔ ثواب عمل کند واهل آنست واگر وعید
عقوبت بجای آرد بندهٔ مستحق صد تهدیدانست بیت سزاواری عفو واحسان ترا است
من برکنه راعقوبت سزاست من ار مستحق عقابم چه غم • که بخشندگی توفی اهل جود وکرم
اگر گویند چون وعده کرده است وخلاف آن نخواهد بود پس سؤال اجابت امام ابو منصور
رحمه الله جواب گفته که اگر چه وعده فرموده است اما سؤال الهام فرموده است کان علی
ربک وعدا مسئولا یا وعده بشرطیست که با ایمان میرند اجابت رفتن با ایمان میخواهند
یا درخواست آن دارد که از جملهٔ آنان باشد که درین وعده داخلند یا بطریق تفاؤل باشد
اگر در زمرهٔ موعودین بثواب داخل است یعنی چون بحکم المؤمن مع من احب این طایفه
دوست میداریم خود را از زمرهٔ ایشان می شماریم بیت از جواهر تا ارتر لیکن بعض
خویش را در حلقهٔ ایشان فکن • تا بود از صحبت مردان راه • راه یابی که اند جنگاه •
ای عزیز در دعوات اولوا الالباب پنج بار کلمهٔ ربنا مکرر واقعست وبقبول اجابة ذاتی از ان توقعات
سبحانی بر آن ناطقه فاستجاب لهم ربهم امام جعفر از اینجا استنباط فرموده است که چون
کسی بکاری درماند باید که پنج نوبت این اسم مقدس بر زبان راند تا اثر یابد پس هم فایده
رسیدن حق سبحانه از وی آنچه مراد وی رسانده ودر تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتها
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وچهار خلیفهٔ بزرگوار رضوان الله علیهم بر
ترتیب واقع شده حضرت رسالت صلوات الله علیه از مرتبهٔ شهود خود خبر داد که ربنا
ما خلقت هذا باطلا صدیق در مقام خوف بود ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته
فاروق بحقیقت تصدیق خود باز نمود ربنا اننا سمعنا منادیا ذو النورین در مرتبهٔ رجا طلب غفران

کرد ربنا فاغفر لنا مرتضی علی علیه الصلوة والسلام از سر همت روی بطلب موعودات
آورد ربنا وآتنا ما وعدتنا لاجرم سهام دعوات سید انام وخلفاء کرام بهدف اجابت
رسیده پروانهٔ رحمت از دیوان عنایت بر وجه ظاهر شده که فاستجاب لهم پس اجابت کرد مر
دعاهای ایشانرا ربهم پروردگار ایشان وچگونه اجابت نکند بعد از آنکه خود تلقین
نموده وباستجابت نیز وعده فرموده چنانچه وعده نموده انی لا اضیع این تفسیر اجابت یعنی
اجابت کردم مر ایشانرا بآنچه گفتم ضایع نکنم ونمیگذارم عمل عامل ثواب هیچ عمل کنندهٔ منکم
از شما مکلفین هر کار که کنید واجر آن کار را باید طلبید در لطایف التفسیر آورده که حق سبحانه در
آیتها پنج کلمه از صفت طایفه خبر داد یذکرون الله اشارت بذاکرانست ویتفکرون صفت
متفکرانست ربنا ما خلقت وورود دعوات ربنا انک من تدخل النار دلیل خایفانست
ربنا اننا سمعنا حسن مقامانست فاغفر لنا ذنوبنا دلیل دعوات مستغفرانست ربنا وآتنا
متمنای محبانست بعد از آن میگوید فاستجاب لهم هر یک را بجزای اجابت کرده است و
ذاکرانرا بذکر فاذکرونی اذکرکم متفکرانرا بهدایت یمن علیکم ان هدیکم داعیانرا باجابة
ادعونی استجب لکم خایفانرا بامن ان لا تخافوا ولا تحزنوا مقربانرا بجنة فاما ان کان من
المقربین فروح وریحان مستغفرانرا بمغفرت یستغفر الله یجد الله غفورا محبانرا
بنجات یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه پس معلوم شد که عمل عاملان ضایع نمی باشد
واجر هر مزدوری بدو میرساند بیت هر که در کار خویش بشتابد • اجر مزد کار خود یابد
ام سلمه رضی الله عنها روایت میکند که من از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم سؤال
کردم که چه حکمت است درین که حضرت آفریدگار در بیان مهاجران مهاجرات را ذکر نفرموده
مهاجرات زنانرا نصیبی اند ایشان این آیت آمد که ضایع نکنم مزد هیچ عاملی از شما مِن
ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ از مردان وزنان بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ همه از یکدیگرید یعنی مرد وزن
وفرع وموالات بالمجموع از آدم وحوا اند یا زنان از مردان اند ومردان از زنان وحقیقت آنست
که شمارا در ثواب یک حکم است چه مرد چه زن بعلم ترتیب مذکور ومانوثه در آن منخرطاند
فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس آنانکه هجرت کردند بطوع ورغبت خود از مردان وزنان وترک
اوطان وعشایر خود گرفتند وگویند مراد مهاجران اند از شرک یعنی دوری گزیدند از شرک
وَأُخْرِجُوا وبیرون کرده شدند مِن دِيَارِهِمْ از سراها ومنازل خود این خاصهٔ حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وآنان که مشرکان ایشانرا از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا
ورنجانیده شدند فِي سَبِيلِي در راه طاعت من مراد سابقان اهل اسلام اند که مشرکان

ایشان از شتم و ضرب چون بلال و نهب اموال چون صهیب میرنجانیدند وَقَاتَلُوا و
کارزار کردند با کافران وَقُتِلُوا وکشته شدند در جهاد این غایت مهاجرانند و آنکه بتقدیم
قتلوا می‌خوانند نظرش بتفضیل شهادت بر غیر شهداست بر تقدیر قاتلوا مخصوص باشد بمن نحو منهم
یا آنکه او را موجب ترتیب ندانند و قتلوا بتشدید قتلوا برای تکثیرات یعنی بسیار کشته شدند
در راه من لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هرآینه درگذرانم از ایشان و بپوشانم سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا
وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و بی‌شبهه درآرم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
در زیر اشجار و مساکن آن جویهاء می و شیر و انگبین و آب صافی و دیگر پاداش دهم
ایشانرا ثَوَابًا پاداش دادنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای اضافه ثواب بعند بر وجه تعظیم
باسم الله که دالست بر ذات با مجموع صفات اشارة بتعظیم و تعمیم ثواب میکند یا که
ثواب نیز واقع شد که موجب تیقظ نفس و تنبه اوست یا تفتیش موجب التفات و تحقیق
فایده آن متوجه شود وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ و خدایست که نیکوئی پاداش و پاداش نیکو
نزدیک وی باشد درین کلمات نیز ایراد اسم الله و تقدیم او و کردالیه تخصیص است و اضافه
ثواب دیگر با وی و تکرار عندیة و اسناد جمله بمبتدا ایمائیست بعظمت ثواب مهاجران
و مجاهدان که ترک خان و مان بکفر بیقلدل و بجان از همه کمنا و قرآن بر سر آمدند
دل داده اند از دوری سوی دلدار برده اند • جان بذل کرده اند تا بجانان رسیده اند محققان
گفته اند فالذین هاجروا آنکسانی اند که مهاجرت کردند از جمیع مخالفات یا از اخلاق
ذمیمه یا از اوطان مالوفات نفس و مشتهیات یا از مجموع ماسوی الله و اخرجوا و بیرون
آمدند از دیار طبیعت و منازل صفات نفسانیه یا هجرة کردند از احوالی که بدان التذاذ
می‌یافتند یا از مقاماتی که بدان سکون داشتند و خارج شدند و اوذوا فی سبیلی و رنج
رسید بدیشان در راه فقر بملامت و غرامت و تقریع و توبیخ آشنا و بیگانه یا در طلب
من بانواع بلا و محن گشتند و قاتلوا و مقاتله کردند با نفس اماره یا شیطان و قتلوا و کشته
شدند بشمشیر صدق در میدان ایقان یا مقاتله نمودند یا بید ابعهد مجازی و بکلی از
هستی حقیقی فانی گشتند لاکفرن هرآینه بپوشم سیئات وجود فانی مجازی ایشانرا و
لادخلنهم در آرم ایشانرا بهشت وصول که آن بقائست بوجود باقی حقیقی و حسن ثواب
خود مرتبه عندیة است که مراد درجه قرب باشد ای درویش عنده حسن الثواب هم
راحت جراحت مهاجرت و ابتلا و قتل است تا خار ان درد وی ببد نباید چنین دوای دوی
نماید بعضی عرفا چنین گفته اند که مراد از نیکوی پاداش رضا و لقاست و این درجه مطلوب

همه اصفیا و ازکیاست بیت از نور لقای تو دلم شاد شود • و ز فیض رضا المحرم آباد و
تعداد وعید ثواب عظیم در آخرت در وی ایشان مهاجر دانسته میدهد در دنیا ناشاید فقر
فاقه در نشانند و نظر بر ثروت و تنعم کفار و راحت و تجمل تجار ایشان اندازند که دولت دنیا چون
شعلۀ برق ناپایدار است و اسباب حصول مال و جاه مش چون لمعه سراب فریبنده و زینب
اعتبار نگارستان جهان خارزار غم و محنت است گلشن فرح و راحت درها کمکی برای
وحشت و نفرت است طرح خانه امن و سلوت بیت کهنه سرائیست بصد جا کرده
کهنه و ان در کرو نو تو بنوش • در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در سعت معیشت و سهولت عیش بودند
و فقراء مؤمنان بعسرت و شدت زندگانی میگذرانیدند بعضی گفتند که کافران کفر و عدوان جا سها
ما لامال نعمت و نوال اند و ما رنجی میکشیم و بس بستان میکنیم معرفت و ایقانرا ساعی ابتلای
جرعه رنج و بلا می‌چشید بر خاطر جمعی از ایشان بگذشت که این چگونه تواند بود که بت
پرستان در نشان و نعیم اهتزاز مینمایند و خدای پرستان بقدم شفقت بادیه عنا گرفت
می‌پیمایند حق سبحانه این خطاب با پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و مراد دیگری
است که لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا و مغرور نگرداند تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن
و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت نهی در ظاهر بر تقلبست و در معنی مخاطبرا
نهی میکند از غرور و این از قبیل تنزیل سببیات بمنزله مسببات و منع سبب کردن که فریب
دادن تقلبست تا سبب که غرور یا فتن است ممتنع باشد و مدت ما لسبرآورده که آنرا
گفت یا ... مستمع شمائل که خرمن ماه و خوشه پروین بطفیل او برمزند فلک
پدید آمده اند قدری جواد جهود یوام طلبید و آنرا لیثم گفت که بی رهونی این معامله
و خود منکر حضرت رسالت صلوات الله علیه از جهودی بار گشته میگفت لو اعطانی
لا وفیته اگر این معامله بدیانت اغنا و قرض من میدادی هرآینه بوده‌ان بیکرار دم و در بی
لامین فی السماء امین فی الارض لسان اقدس آیة فرود آمد و مراد تثبیت آنحضرتست
بر صفت فقر و قناعة یعنی ای بهتر عالمیان و بهتر آدمیان باید که بر همین طریق که هستی
نیندیشی به تنعم کافران و تقلب ایشان ثابت باشی که نعمت این طایفه در تجارت و در بودن
ایشان در آسایش و راحت معیشت مَتَاعٌ قَلِيلٌ متاع اندکست که زود زایل شود و از این جهت
باشد و متاع جاه دنیا اندکست زیرا که در نفس الامر اندکست بجهت فنا و انقضاء آن و در
اشیا آمده که کل زائل قلیل یا اندکست در جنب نعیم منابع مؤمنان از وعده که داده است ایشان
نعیم جاودانی یا قلیلیت بر نسبت جزاء است یا آنکه فایت کشته است ایشان ثواب آن جهانی

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که نیست دنیا در جنب آخرت مگر که
یکی از شما انگشت خود بدریا فرو برد پس نظر کند که از دریا چه مقدار برداشته است
ای عزیز چند روزه عمر دنیا را نسبتی با آنکه تمام نعمت وی در جنب نعیم اخروی بمثابه قطره
نتواند بود نسبت با دریائی بیکرانست که این قطره که بمقدار دنیاداران بلا و عالم رقیق گشته
چه مقدار نصیب بازرگانان مکه افتاده باشد پس باین امتعه محقره و نوشه مختصر
کافران غره مشوید که متاع ایشان در دنیا بغایت اندکست ثم مأویهم و باز آنکه
بآخرت روند بازگشت ایشان جهنم دوزخ باشد و بئس المهاد و بد آرامگاهیست
آن و چون بیان مآل کافران بر سبیل ایجاز و اختصار که متضمن
تحقیر و اهانت و عدم اعتداد بمآل و حال ایشانست وقوع یافته در وصف منازل
متقیان بجهة اظهار عنایت در شان ایشان اطناب میفرماید و کلمه استدراک که
صاحب مدارک صحیح از آن در میآید که بنوعی عظیم میان مآل کافر و مؤمن تواند
بود ایراد نموده میفرماید که ماوی و مصیر کافر معلوم شد لکن الذین اتقوا لیکن
آنها که بترسیدند ربهم از عقاب پروردگار خود یا پرهیز کردند از تعظیم استغنا
و بمال دنیوی مغرور نشدند لهم جنات مر ایشانراست بوستانها بر آن وجه که
تجری میرود من تحتها الانهار از زیر قصور آن در پای درختان جویها شرح
جاوی تنکیر جنات و بعضی گفته که توضیح است تعدد انهار برای تعظیم باشد یعنی
بوستانها و چنین بوستانها برای متقیانست خالدین فیها جاویدان باشند در آن
نزلا در حالتی که این بهشتها نزل باشد یعنی پیشکشی مر ایشانرا من عند الله از نزد
خدای تعالی پیش چیزی را گویند که در منزل نازل حاضر سازند بقیاسی و خوف
آن دلیل کرامت مهمان و نیکوداشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمانان دولت سرای
وصال است چنان معلوم میشود که نعمتی کلی تمامت نعمتها را خاصه بود و حق تعالی
جان دعوت مهمان سرای جنت هیچ نیرزد بیت تو ای زاهد سوی باغ بهشتم
مبکن دعوت عینی اهل بهشت و دولت دیدار نمی خواهم و ما عند الله و آنچه نزدیک
خدایست از الطاف خفیه و مواهب سنیه و منایح غیبیه که برای مقربان بارگاه فضل
آماده کرده چنانچه فرموده اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر همه آن خیر للابرار بهتر است نیکوکارانرا از متاع فانی دنیوی
از فاروق منقولست که بخانه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در آمدم و آن شاه

سرور لی مع الله بر حصیری تکیه زده بود و سلطان جانرا لشکر اذواق بالشی از ادیم
خرما لیف خرما در زیر سر نهاده و نقش حصیر در پهلوی مبارکش دیدم و ذهاب دیده
باختیار گشاده شد گریه بر من غلبه کرد خواجه فرمود ما یبکیک سبب گریه تو چیست
و این گریه از برای چیست گفتم یا رسول الله کسری و قیصر تا ابد بر تختهای زرین
و فرشهای ابریشمین تکیه میکنند و حال تو که رسول خدائی و خلق را بحق راه نمائی بدین منوال
گذران میکنی فرمود که آیا تو راضی نیستی که جیفه ناپاک دنیا ایشانرا باشد و نعمت باقی آخرت مارا
بیت آدمی را بر استخوان و زان استخوان سوی سگان افکند و چون منزل
متقیان بیان فرمود بر ضمیر جمعی از اهل کتاب که بدولت اسلام مشرف شده بودند میگذشت
که آیا ما در دوزخ و همین کافران داخل هستیم یا نی حق سبحانه ایشانرا از دغدغه آن صیانت
ساخته میفرماید و ان من اهل الکتاب و هر آینه که از اهل کتاب لمن یؤمن کسی هست
که ایمان آورد بالله بوحدانیت خدای و ما انزل الیکم و ایمان دارد بآنچه بر شما نازل شد
یعنی قرآن و ما انزل الیهم و بآنچه فرستاده اند بدیشان یعنی توریه مراد ابن
سلامست و اصحاب وی و گفته اند مؤمنان اهل کتاب علی العموم از یهود و نصاری
و بر این تقدیر و ما انزل الیهم توریه و انجیل باشد و اکثر بر آنند که آیه در شان نجاشی
ملک حبشه فرود آمده بوقتی که آن شاه کامکار و سلطان دین دار متوجه دار القرار
شد و آن در سنه تسع از هجرت که سریر سلطنت را وداع کرده و افسر مملکت را بدیگری
گذاشته بخت از حضیض سفلی باوج عالم علوی کشید و روح مصفای او بطیران
هفت پایه آسمان هم کاسه مسیحا ساختند بیت کوکبی از آسمان سلطنت در خاک
رفت . و سریر ملکت جنت مدحلا از رفت . گرچه شد در خاک غایب پیکر با گوهرش لیک
روح او چون مهر عالم تاب با افلاک رفت . جبرئیل در همان ساعت سید کاینات را
بوفات نجاشی تعزیت فرمود و آنحضرت یاران را از واقعه او خبر داده بمصلی برون رفت
و بروی نماز گذارده چه او را ... طلبیده و در آنحال حجابها از پیش برداشته بودند و
جنازه او بنظر انور رسید پس در آورده منافقان بدین جهة آغاز طعن زدن کردند
که حبشی را بروی نماز گذارد و حبشی نصرانی که نه بر دین وی است نماز میگذارد و رب العالمین
بنزول این آیه بر ایمان وی گواهی داد و نزد ارباب سیر مقرر است که نجاشی بر دست جعفر
طیار بیعت کرده بود و بشرف اسلام مشرف گشته و فضایل نجاشی بسیار است صاحب
ترجمه مستقصی شمه از مناقب او ذکر فرموده و از نمط العد آن کتاب در این باب دو حرفی

نوان یافت ع کو همه طلبی سوی عدن باید رفت. قول عطا آنست که این آیه در شأن
چهل مرد است از اهل نجران سی و دو از حبشه و هشت از روم که بر دین عیسی علیه السلام
بودند پس به پیغمبر انام علیه صلوات الملک العلام ایمان آوردند و حق تعالی ایشانرا
بستود که میگرویدند بخدای و کتابهای منزله وی خاشعین لله در حالتی که ترسکار
یا متواضعان بودند مر خدای را و میان خشوع و خضوع فرق کرده اند بآنکه خضوع
بدن باشد و پس اما خشوع در دل بود فی صلوتهم خاشعون و در بصیر نیز هست
خشعا ابصارهم و بصوت نیز تعلق گیرد وخشعت الاصوات للرحمن و گفته اند هر یک را
بر دیگری اطلاق کنند و امام نجم الدین معنی میفرماید یعنی بدل از حق خایفند و متوجه جناب
جلال احدیة او با بتن خضوع می ورزند در ادای عبادت و وظیفه عبودیة لا یشترون
نخرند یعنی اختیار نمیکنند بآیات الله بآیتهای خدای یعنی باحکام تورات یا نعت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم ثمنا قلیلا بهای اندک چنانچه سایر احبار رشوت خواران و
محرفان از کوی امامت آوردن که برای مأکل و رشوت حق را میپوشند اولئک آن گروه که موصوف
بدین صفات اند از ایمان و خشوع و امانت لهم اجرهم مر ایشانراست جزای عمل ایشان ذخیره
نهاده عند ربهم نزد پروردگار ایشان تا روز قیامت بدیشان رساند ان الله
بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب است یا شتابنده و بزودی حساب مؤمنان
خواهد کرد یا مجازیست عتاب عمل یا حافظ اعمال یا حافظ اعمال العباد و در آن از سهو
و خطا واقع نیست یا اعلام کننده است بندگانرا باعمال ایشان ای عزیز چون سوره
آل عمران مشتملست بر بسیاری از علم اصول چون بیان توحید و نبوت و معاد بعضی
از علوم فرعیه نیز چون احکام حج و جهاد و زکوة و غیر آن اشتمال داد حق سبحانه ختم
کرد او را بآیتی که متضمن آداب کلیه است و فلاح حقیقی موقوف بر رعایت آن پس فرمود
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان ایمان جامع جمیع صفات پسندیده است پس چون
ایشانرا بایمان وصف کرد پس گویا که میگوید ای ستوده کان بهمه اوصاف پسندیده
شایسته اصبروا صبر کنید بر اداء فرایض یا بر کفار در حق جهاد و حقیقت آنست که صبر
امتثال احکام شرعیه با همه طاعات را شامل باشد گفته اند الصبور باشید بر دین
خود و بیستکی شکوی و مشقت و بر کجی این نعمة کامله را از دست میدهید یا صبر کنید
یا نفر من دو وقت کار زار با کفار و از جانب جهاد و ملازمت نفرید و صابر و بخود منهیه
یا انواع بلاها و امتحانها که بشما رسد از راه حق از آن سو رزید و صابروا و بشکیبائی

نمایید در قتال دشمنان دین و قدم استوار دارید در میدان محاربه با اهل کفر تخصیص
مصابرة بعد از امر بصبر مطلق جهة شدت آنست در انواع که باید مبالغه کنید با اعدا الله
بواسطه صبر بر شداید حرب و رابطوا و ساخته و آماده باشید قتال دشمنان را رابطه
از ربط است که در لغت بستن و استوار کردن باشد و در شرع آنست که لشکر مسلمانان
در ثغور اسلام اسبان و اسلحه آماده سازند تا اذی کفار از مؤمنان باز داشته تا
تقویت دین را فزایند و گفته اند هر که در ثغری نشسته و دین اسلام را با قامت حرب
یا اظهار هیبت بپای دارد مرابط باشد و اگرچه خیل و سلاح ندارد و در اخبار وارد شده
که من رابطه شبانروزی در راه خدای برابر ثواب یکماهه است و در کشف الاسرار
فرموده که مرابطه مراعات و انتظار نماز است بعد از نماز چنانچه در حدیث آمده است
که خبر دهم شما را بآنچه سبب محو خطیئات و موجب رفع درجات است و چون صحابه گفتند آری
و توفیر آن فرمودند اشارة بانتظار چنین صادر شد که آن اسباغ وضوست در مکاره
و بسیاری خطوات بسوی مساجد و انتظار نماز بعد از نماز پس فرموده اند که
فذلکم الرباط و در عوارف المعارف از داود بن صالح نقل میکند که مرا ابو سلمه رضی الله
عنها پرسید که هیچ دانسته که این آیة اصبروا و صابروا و رابطوا در چه چیز نازل شد
گفتم نمیدانم فرمود که در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم غزوی که اسبان را در
از برای آن بسته بودندی نبود این مرابطه که بیشتر از انتظار اوقات نماز و این حکایت
در اسباب نزول امام واحدی و صحیح حاکم رحمه الله هم بدین وجه مذکور است پس رابطه
دوام ثبات باشد بر جهاد بقول اول و بر صلوة بقول ثانی که آن نیز جهادیست با نفس
و شیطان و لهذا موضع صلوة را به محراب که محل حرب است تسمیه نموده اند و در
عوارف از عبد الله رحمه الله روایة میکند که مرابطه مجاهده نفس و هواست که
جهاد اکبر باشد آورده اند که یکی از صلحاء است بدوستی نامه نوشت که مرا داعیه
غزو شده است و میخواهم که باتفاق آن برادر این دولت دست دهد که طایفه
او بر یکی از ثغرها مسلمانان رفته بود او در جواب نامه فرمود که همه ثغرها را در یک
خانه جمع شده است و در فرو بسته ام و بجهد تمام بجهاد مشغول شده دیگر باین نوع
که اکر همه کس بدین نوع جهاد اشتغال نمایند اختلال عظیم بامور مسلمانان راه یابد
کفار فرصت غلبه کنند پس با ایشان غزو با ایشان جان نیست بیت که نبود در همت
اهل جهاد. سر در آورد بجبار باب عناد. آن عزیز باری دیگر جواب داد که هر کرا الزام

این طریقه اینقدر که من کرده‌ام بگفت احتیاج برفتن غزا جانب روم و فرنگ نیست
بلکه چون بر روی سجاده الله اکبر گویند بصدمت سطوع ذکر ایشان شرفهای قصور
قیصر و کنگرهای برج قسطنطنیه فی الحال سرنگون میشود و تمام کفار نگونسار
کردند شیخ سعدی رحمه الله ازین طایفه خبر میدهد که بیت بیک ناله
شهری بهم برزنند · بیک نعره کوهی ز جا بر کنند · اگر تیغ گیرند در روی دست برکفها
[illegible] ندارد شکست · و چون غرض از جهاد مجاهده حصول تقویت که نگاه داشت
شرایط امر و نهی باشد و بحقیقت سرمایه فلاح و پیرایه اهل صلاح و وسیله طالبان نجاح
جز آن نیست میگوید وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در هر چه شما را امر نموده و از آن
نهی فرموده لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید و از ناکامیها [illegible]
کامها برسید و علی التحقیق فلاح ابدی و صلاح سرمدی حصول رضای حضرت
مولی و شهود لقای اوست بیت مقصود [illegible] کوی عشق · در دو عالم
دیدار تو نیست · ای عزیز این آیتی بزرگوار است و بر چهار چیز اشتمال دارد که اسباب تزکیه
و فی تزکیه شرف تخلیه دست ندهند و سالک را در تزکیه سه حالت یکی میان او
و نفس او و آن صبر است یا بر مشقت نظر و استدلال در معرفت توحید حق و معاد
یا بر محنت استنباط اجوبه شبهات اهل خلاف و ارباب عناد یا بر شرع اقامت مراسم
طاعات یا بر محنت احتراز از معاصی و خطیئات یا بر هجوم شداید بلیات و آفات یا بر وقوع
عوارض بدنی از انواع آلام و عاهات و در لفظ اصبروا این همه داخلست دوم میان
او و بنی نوع او و این یا بحلم و احتمال باشد یا بدفع ظلم و اذی اهل ضلال و تزکیه در قسم
اول مصابرت است و آن یا بحمل باشد بر اخلاق بدیه اهل بیت و اقارب و آثار یافتن
از جیران و اجانب یا بترک انتقام از جفاکاران یا بتجاوز و عفو از بدکاران
یا بایثار نفع خیر از برای غیر و کلمه صابروا این کله را شامل است اما تزکیه در قسم
مرابطه باشد و آن یا بامر کردن است بمعارف و عبادات و نهی از مناهی و منهیات یا با
[illegible] بطلان و معارضه با ارباب بطلان یا بجهاد با ارباب کفر و بغی و عدوان و کلمه
مجموع اینها را شامل حالت سیم میان بنده و خداوند است و آن بتقوی تواند بود
که ملاک همه فضایل اوست و کلمه اتقوا الله اشارت بدان و مراد ازین همه ادراک
مطلوبست و فوز بمقصود که آن فلاح خوانند و لعلکم تفلحون اشارت بآن و
حصول فلاح باتصاف بدین اوصاف صورت نبندد ای درویش هر که خواهد تا در

تماشای گلشن ظفر بکشاید بکحل الجواهر صبر چشم دیده استقامت باید کشید و
هر که تماشای آن بازیگران [illegible] مراد برد از دهای وساوس و هواجس را بر تیغ مصابرت
سر اختیار باید برید آنگاه از روی نصرت بر لشکر غفلت و کسالت دارد بطریق مرابطه
التزام باید نمود تا از تماشای ایمنی از آفات حرمان و خذلان در خاطر خطور دهد [illegible]
بحصار تقوی باید نمود تا سالکان طریق طریقت داغ مخالفت نفس و هوا در لوح جبهه
ایشان بس که چه قرب و چه بارگاه وصال را راه ندهند بیت هر که پیش هوس در
هوس ما بست یا بی ز آن · درین اندیشه بکرو شو و دو عالم را اقتفای ز آن · طریق عشق
[illegible] الوداع کن · بساط قرب میجو [illegible] · قول بعضی از علما آنست
که صبر کنید بر آلام نعم و مصابرت نمایید در بأساء و ضراء و مرابطه باشید جهت دفع اعدا و
بترسید از دانای نهان و آشکار تا رستگاری یابید در سرای عقبا شکیبایی کنید در مجموع
مصابرت قدم استوار دارید بوقت حلول نوایب و اقامت مراسم جهاد لازم دانید و
و از خدای بترسید تا [illegible] تا فایز شوید بمجموع مقاصد و مطالب یا صابر آیید
در ارتکاب عبادات و شکیبایی ورزید در کشیدن ریاضات و اقامت نمایید در سجدها
بجهت انتظار اوقات و بترسید از خدای در ترک جماعات تا فلاح یابید از برکه صلوات قد
افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون در ینابیع آورده که ای جانان جان من معرفة
من صبر کنید در وقت ورود و فود محنت من و ثبات قدم ورزید تا [illegible] مواقفت
من و باز بندید خود را بسلسله محبت من و بپرهیزید از مشاهده ما سوای حضرت من
تا رستگار شوید بسعادت لقا و رؤیت من و در انوار فرموده که صبر تعلق ببدن دارد
در کلفت طاعات و مصابرت از آن دلست بر ترک رسوم و عادات و مرابطه کار سرّ است
که بجناب حق توجه نماید جهت قصد [illegible] در عوارف از سری سقطی قدس سره نقل
میکند که صبر کنید در دنیا بامید سلامت و بکوشید در قتال دشمنان ظاهر و باطن
بر ثبات و استقامت و بر بندید دلها هوای نفس را که مهلت [illegible] و بپرهیزید
از آنچه منتج ملامتست و متضمن وخامت تا فایز گردید با نواع کرامت و هم [illegible]
که صبر نمایید بر بلای من و صابر باشید بر نعمای من و دل بسته دارید بر اعلای من و
بپرهیزید از محبت ما سوای من تا فلاح یابید بدولت لقای من امام قشیری رحمه الله
میفرماید که صبر و ملاحظه مثوبت باشد و مصابرت بر طلب قرب و مرابطه بر
شهود جمال عزت در حقایق سلمی آورده که صبر بمجاهدت است بر ادای طاعت و مصابرت بر

ماسوی را بسوزد و مصاحبت نماید و بروز محبت که لمعهٔ از محبان اجسان نابود
کرد اند که از ایشان جز محبت آثار هیچ نماند و شرط مرابطه بجای آید یعنی حبل
الله الوثیق که سلسلهٔ ولایت مولانست که الله ولی الذین آمنوا بر بندید و نگاه دارید
سر خود را بر بساط خدمت ان الذینه مخالفت تا فلاح یابید که امانات بدنیه و مواهب
حقیقه که غایهٔ مطالب و نهایت مارب هما نست در لطایف قشیری آمده که صبر
بر طاعاتست یا از مخالفات و مصابرت بر ترك هوا و شهواتست یا قطع سر و علاقات
اما مرابطه جز باستقامت نیت در صحبت درویشان که مستغرقان بحر یقین
و مسند نشینان صدد تمکین اند حصول تقوی جز برکت ملازمت ایشان میسر
نشود و وصول بفلاح دین و دنیا جز بنظر کیمیا اثر ایشان متصور نباشد صاحب
لوامع انار الله قلوبنا بلمعات برکاته بعد از تعریف کاملان مکمل بدین صفت عارفان
صاحب دل فرموده که بر طالب صادق واجبست که تا جان دارد دامن صحبت این جماعت
از دست نگذارد دولت خدمت و ملازمت این قوم را غنیمت شمارد بیت
ای آنکه به پندار و گمان در گروی . آن به که پیش عشقبازان گروی . عاشق شو ...
ایشان شنوی . عاشق چه بود بلکه هم عشق شوی . آری درویش خود را بالاقبال
یاران راه سلوك بندد و باذیال رهنمایان طریق تحقیق تشبث نماید و یقین
بدان که هر شیخی راهبری نشاید و از متعلمان فریبنده هیچ نگشاید بیت
ای بسا ارباب که ولی نه وقوف . از ره مردان ندیده غیر صوف . بر نمط اند قلاده کی
کند . جان درشتاو جهان سوزنی کند . حرفی درویشان بدزدد مرد دون . تا دکان
را کند بهر شاد . لاف شیخی در جهان انداخته . خویشتن را بایزیدی ساخته
هم تخت ... . محفلی وا کرده در دعوی کهن . بی نوا از حرمان
مان آسمان . ... . او بنا کرده که خوان بنهاده ام
ای حقم خلیفه زاده ام . الصلا ای ساده دلان هیچ هیچ . تا خورند از خوان جود هیچ
هیچ . و هم حضرت حقایق پناهی خلدت ظلال ولایته در شرح رباعیات
فرموده اند که اعلا مراطوار سلوك مشایخ طریقه قدس الله اسرارهم در تحصیل
این مطلوب سلوك حضرت خواجه و خلفاء ایشانست اعنی صدد نشینان ارشاد
و هدایت جامع نعوت و خصایص ولایت ملاذ زمان قطب اهل حقیقة و عرفان مظهر
صفات ربانی مربی اخلاق سبحانی انسان عیون المحققین وارث الانبیا . و

قلوب در طلب موافقت و مرابطه باشد در سبیل شوق و محبت و از سید الطایفه
قدس الله روحه العزیز منقولست که حق سبحانه بکلمهٔ اصبروا بندگان را بصبر فرموده
بلفظ و صابروا سالکان را بصبر بر صبر امر فرموده که گفت و رابطوا یعنی ارتباط سر را
با خدای در خفا و وقوف در موافقت بلا سالکان را در کشف الاسرار فرموده که صبر
و مصابرت بالله و مرابطه مع الله صبر عبارتست در حال مشاهده تجلی جلال و مما
مذکور است که اصبروا خطابست با نفس یا شد و صابروا با دل و رابطوا با جان نفس را
میگوید بصبر کن بر ملازمت عتبهٔ عبادات و دل را میفرماید که شکیبا شو در سلوك سبیل
ریاضت و جانرا امر میکند که بفنا باش و سوز شوق و محبت بیت ای تن تو
باش و دکی عیان . و ای دل تو بریاضت کن و از غم بگریز . ای جان تو با آتش کن شوق
در آی . هر لحظه بسوز و با غم دوست بساز . صاحب بحر الحقایق فرموده که صبر
کنید در مجاهدهٔ نفوس یعنی از هوا و امر بطاعة مولا و مصابرت فرمایید بر مراقبت قلوب
مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمایید بر مرابطهٔ ارواح بحق
بحق و انقطاع از ما سوای حق تقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا رستگار
شوید از حجب وجود بفنا فی الله و فایز گردید بدولت بقا بالله ای درویش هیچ فلاحی
از آن نباشد که جذب عنایت سالك را در مقام فنا فی الله از یاد هستی وا باد
خود پرستی باز رهاند و محبوب بساز از زیاده خانهٔ لطف لم یزل خلعت بقاء حقیقی در
وی پوشاند بیت تا محو نگردد و تا که نه بدو بقا شود . در حقایق التاویل میگوید
که صبر نفسانیست در مقام تفرید مجاهده و مصابرت مع الله است در مقام طلب و کار
و مرابطه بالله در مقام روح بمشاهده و تقوی در دین هر سه صفت باید در
حالت صحبت تا ملك دیار آینه شکیبا و نشیند و بر وقت مصابرت تا از آن اعتراض
بدین شهود در نیاید و در زمان مرابطه تا شرب معرفت با فنا شود ممکن نگردد
و بدین سه پایه بر ذروهٔ فلاح رسیدن توان نمود و فلاح حقیقی پس مدی نفسانیست
در محبوب و محظوظ شدن از وی بوجود موهوب در حقایق صادقیه مذکور است
که صبر از تخطئات باشد و مصابرت بر طاعات و مرابطه بتوجه روحانیات بمشاهدات
و تقوی اجتناب از انبساط بر بساط قرب ربانی و فلاح رسیدن بمقام صدق
و موافق رضوان سبحانی فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر و هم در تفسیر
ایشان مسطور است که صبر کنید بر آن معرفت که شعلهٔ او وجود را بر افروزد خرمن ما سوا

المرسلین بهاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المعروف بنقشبند قدس الله تعالی
روحه وطیب مشهده ومن بعد بحمه جه طریقه اقرب سبل است الی المطلب الاعلی
المقصد الاسنی وهو الله سبحانه وتعالی فانها ترفع حجب التعینات عن وجه
الذات الاحدیة الساریة فی الکل بالمحو والفناء فی الوحدة حتی تحرق سبحات جلاله
فتحرق ما سواه و بحقیقت نهایت سیر مشایخ بدایت طریقه ایشانست چه اول درآمد
ایشان در جذبه است و سلوک ایشان بعد از جذبات یعنی تفصیل مجمل توحید که
مقصود از آفرینش عالم و آدم همین است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای
لیعرفون **بیت** جز غم عشق دردمندان واشدند · وز خم زلف شان مخمور بنمانده
ماندند · از نقش نقشبندان بسوی شه نقش شدند · وین نقش عجب نقشبندان ماندند · وچون
کام طوطی شیرین زبان قلم از شکرستان تعریف شربت نوشان بزم قدم بهره
تمام یافت مینماید که مانع بیان دلبران ابیات شوق انگیز حلاوت آمیز که از قند خانه
ولایت هم در صفت چاشنی گیران مشهد عنایت بیرون آمده ونکته **بیت**
حلوای لب شیرین وعقل اول · درشان وبی آیتیست منزل · آرایش نجد و عرصه هو
جنت او می که دید چو بود دیدار شان · محو باشد در شهود ستر غیب
اسرار شان · جمله در کهف فنا از هستی خود خفته اند · لیک بیدار از خواب آلوده کار
بیدار شان · گرچه اما نیند خود شیدا جمال خود بکل · مشرق و مغرب گرفته برق
انوار شان · ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت · خشته نقش عزلوا از صفحه
پندار شان · هر یکی با خود از خود اوج دل باز رها · از اثر شوق و محبت
گرمی بازار شان · یکدمان طوف در و دیوار شان منشین کرفت · صد کنار
از در و صد بشتی از دیوار شان · کار شان جز [illegible] قلت و ضعف و فعل جز ترتیب
ای خواجه بود که جامی پاکی در کار شان · بدستیاری توفیق الهی و مدد کاری
تایید نامتناهی مجلد اول الکتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر تماما و صفت
اختتام پذیرفت واتمام مالی فی مجلدات ان اعات حضرت واهب العطیات مرجو
وما تولده هو المشغول ومنه موهبة کل مسؤول **بیت** گر نباید حساب
عمر بس · که کنم طرح دفتری دیگر · ور دیباچه رسیده نامه بس · بس همین نامه
نقش خامه من · نامه من خط امانم باد · روشنی بخش آن جهانم باد · چون
بتاریخ فیض گشت تمام · فیض او باد تا بقیامت · وانکه بر نامش این رقم زده ام

م قیام

ورثایش · دم زده ام · کامکاری است بس عظیم الشان · متوجه بطور درویشان
دارد از روی جستن و جستی · با بزرگی طریق درویشی · کام هر کام او بنا دارد صفت
جمع اصفیا دارد · که بظاهر مقدم امرا است · در ره عشق همقدم فقرا است
بر زبان زد رفعت شانش · که کشیده سوی خدا پیشانش · حرف نامش نشان زده
که بلندی بطرح عرش افتاد · او ستحال نظام دولت و دین · بوی آراسته نمان
هم بین · یا رب از لطف بی نهایت خویش · بهم وردادش از عنایت خویش
نامش از عدل و شرع دار بلند · بهش دولت ابد پیوند
دلش از فیض خود گرامی دار · نام او تا بحشر نامی دار
وله الحمد فی الآخرة والاولی والسلام علی مراتع
الهدی · وقد تم فی یوم الجمعة
شهر جمادی الاولی لسنة [illegible]
تسعمائة علی ید الفقیر المحتاج
بعنایة الملک الغنی
محمد الشیرازی الحاجی
غفر الله له ولوالدیه
تم

قال الامام النووي في الايضاح قال الازرقي كان بناء ابراهيم الخليل عليه السلام طول بناء الكعبة
في السماء تسع اذرع وطولها في الارض ثلاثين ذراعا وعرضها في الارض اثنين وعشرين ذراعا
وكانت غير مسقفة ثم بنتها قريش في الجاهلية فزادت في طولها في السماء تسع اذرع فصار طولها
ثماني عشرة ذراعا ونقصوا من طولها في الارض ست اذرع وشبرا تركوها في الحجر فلم تزل على ذلك حتى
كان زمن عبد الله ابن الزبير فهدمها وبناها على قواعد ابراهيم وزاد في طولها في السماء تسع اذرع اخرى
فصار طولها في السماء سبعا وعشرين ذراعا ثم بناها الحجاج فلم يغير طولها في السماء فالكعبة اليوم طولها
في السماء سبع وعشرين ذراعا واما عرضها فبين الحجر الركن الاسود والشامي خمسة وعشرون ذراعا
فبين اليمانية والاسود كذلك وبين اليمانية والاحمد [illegible] عشرون ذراعا فبين الشامي والاسود [illegible] عشرون ذراعا
اعلم ان الكعبة زادها الله تعالى شرفا وتعظيما بنيت خمس مرات احداهن بناء الملائكة او ادم على اختلاف
الثانية بناء ابراهيم صلى الله عليه وسلم الثالثة بناء قريش في الجاهلية وقد حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم
هذا البناء وكان ينقل معهم الحجارة كما ثبت في الحديث الصحيح الرابعة بناء ابن الزبير الخامسة بناء الحجاج
وهو هذا البناء الموجود اليوم وهكذا كانت الكعبة في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد قيل انه بني مرتين
[illegible] احداهما بنته العمالقة بعد ابراهيم عليه السلام والثانية بنته جرهم بعد العمالقة ثم [illegible]

تمّ